١ ٤٢٧

تفسير كاشفي

بجيم

كتاب تفسير حسين الواعظ

١٩٦

5

قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم مالك البرين والبحرين
خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان الغازي
محمود خان وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع وتلى أكرمه الله تعالى
بالرؤف والحسنى حرره الفقير أحمد شيخ زاده
المفتش باوقاف الحرمين الشريفين
عفي عنهما

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت علیه و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده می شود
که چون ازین بالشارت مشتمل بر بشارت که از عالیجناب امارت پناهت دستگاه معالی صفات مناقب سمات موتب الحضرت
السلطانیه موتمن المملکه الخاقانیه عضد الدولة القاهره رکن السلطنة الزاهره مؤید الاسلام و المسلمین نظام الدولة و الامارت
و الدنیا و الدین نظم گوهر درج کرامت اختر برج کمال آفتاب اوج سایه لطف اله شهسوار عرصه عالی شرا انکه هست
والی والاجناب و داور دوران پناه مستفیض از نفحه گلزار فضلش جان و دل مستنیر از لمعه رای منیرش مهر و ماه
دولت او با جهان و رفعت او پاینده باد تاش میگویند مردم ایکس وجاه کای جهان از دولت ما هر چه میخواهی بخواه
وای سپهر از رفعت ما هر چه میخواهی بخواه اعزه العزیز بعزة الدارین عن تکمیل اسباب السعادت المترلین شرف صدور یافته بود
عنان توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار است انعطاف پذیرفته و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل و ترصیفی
شامل دست داده و بنظر عالیجناب امارت پناهی رسیده بقبولیت ایا بواسطه وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات
در حیز تعویق افتاد تا در غره محرم المکرم سنه سبع و تسعین و ثمانمایه ایما ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بنده جانی حسین
کاشفی رسید که بجاله الوقت را ترجمه مبرا از تکلف سخن آرایی و مسوا از تفصیلات نمایی رقم زده کلک بیان گرداند تا حضرت
مشارالیه بمطالعه آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معانی کلمات را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن
ان ثمرات ریاض قرآنی بدین نوباوه حدایق معانی که تیسیر یکبار آن حضرت به مواهب علیه اتمام یافته محظوظ گردانند
امیدوارم بعنایت حضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنانست که عن نسیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد مقصود برگشاید و عرایس
مجلدات بقیه بر منصه ظهور جلوه درآید نظم وار جو من الله نیل الیف و ربی لما ینبغی العبد و اهب و درین ترجمه بعد از ملاحظه
خلاف و اختیار و تخصیص و تعمیم و حقیقه و مجاز و اضح ایه بروجهی کامل بعضی از وجوه تفسیری باشاره مذکور خواهد شد و از اسباب
نزول و قصص انبیا ابحا اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام مختصر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در مجلس صورت
تلفیق خواهد پذیرفت و از قراءه سبعه روایت بکر از امام عاصم رحمهما الله که درین دیار صفت اشتهار و رتبه اعتبار دارد

مشیت

مشیت میکردد و بعضی از کلمات که حفص را با او مخالفتست و معنی محل بسبب آن خلاف تغیری کلی می یابد اشارت میرود
و الله الهادی و علی کرمه اعتمادی اعوذ پناه میگیرم و التجای نمایم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان از شر و شور
دیو فریبنده سرکش یا دور مانده از رحمت بی غش الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته از طبقات آسمان
بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیات الرحیم بخشاینده
بریشان ببقا و محافظت از آفات الحمد مر ثنا و آفرین که از ازل تا ابد موجود و معلوم بوده است و خواهد بود جمله آن تمام
و کمال لله مر خدای را که مسمی و موصوفست بهمه اسما و صفات کمالیه رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده
و سازنده کارهای همه عالمیان از ملایکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات ابی و خوان الرحمن بخشنده وجود
بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار در راحت بمومنان و در آوردن ایشان بهشت مالک
الیوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف دران روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن ناپدا غلط نشود
یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهنده دران روز پاداش ایاک نعبد ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق
عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سایر حوایج و مهمات اهدنا بدار راه نمای
الصراط المستقیم براه راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار
ما را براه مستقیم که دین اسلام است و سنت سید انام علیه الصلوة و السلام و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و الدین
خواجه عبید الله قدس الله تعالی سره العزیز درین معنی نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده اند و آن اینست یعنی محبت ذاتی خود مشرف دار
تا از التفات بغیر تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم چز تو بدانیم و چز تو نه بینیم و چز تو نه اندیشیم و یا آنکه بنمای ما را راه را
یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی بی آن بیدا بی ندارد و نهایت کمال خودی آن نمی رسد تا در ترجمه نعمتم
و از تو جز تیغیر از تو آزاد کردیم صراط الذین بنمای بما راه آنانکه بفضل خود انعمت علیهم انعام کرده بریشان بنعمت نبوت
و رسالت و ولایت و صدیقیه و شهادت و صلاحیت یا راه آنانکه را صل و تایید و کمال نعمت ظاهر که قبول شریعت و بجمال نعمت باطن
که اطلاع بر اسرار حقیقت ایشان را معزز و مکرم ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه آنکسانی که خشم کرده بریشان یعنی قبل از
وجود معرض غضب تو در آمده اند و بدان سبب بر کفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد در معانده و مکابره و قتل
انبیا و تحریف کتب بریشان خشم کرده و لا الضالین و نه راه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرق ضلالت و سبل نحو افتاده اند
یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلوات الله و سلامه علیهما گمراه گشته اند امین چنین باد
بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه اسرار قرآنست و هرکس بران اطلاع ندارد و معنی الم
انا الله اعلم است یعنی منم خدای داناتر ذلک آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود الکتاب
این کتاب کاملست یعنی قرآن لا ریب فیه هیچ شکی و شبهه نیست فیه درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه
که هرکه در وادی تاملی کند از ریب باز ایستد و دانه که شبهه را درو مجال نیست هدی دلالت کننده است و راه نماینده
للمتقین پرهیزگاران را که ایشان بدو منتفع شده اند الذین آنانکه از صدق عقیدت یومنون میگروند بالغیب

بنا دیده که حق تعالی است و ملایکه و قیامت و متعلقات آن یا به پوشیده که وحی است و گفته اند غیب قضا و قدرست
که مومنان بدان ایمان می آرند ویقیمون و بپای میدارند و ادا میکنند الصلوة نماز پنجگانه را با شرایط و اداب آن وما
رزقناهم و انچه بدیشان عطا داده ایم ینفقون نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق والذین
یومنون و آنانکه ایمان می آورند بما انزل بدان چیزی که فرستاده شده است الیک بسوی تو از قرآن وما انزل و بانچه
منزل گشته من قبلک پیش از تو بر پیغمبران دیگر وبالاخرة و بروز قیامت ایشان یوقنون بی گمان می شوند یعنی بر وقوع
متیقن اند گروهی که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند چنانکه ذکر یافت علی هدی بر راه راست و نشان دهنده
من ربهم از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند واولیک و همان گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران
از عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب ایزد و کلمه هم دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم هم چه ایشانرا طریق رستگاریست
سزای رستگاری رستگاریست ح این آیتها که گذشت در شان مومنان است از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبدالله سلام
واصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان در ذم کافران می فرماید ان الذین بدرستی آنانکه از روی عناد کفروا
پوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم آنکه بیم کنی ایشانرا و بترسانی از عذاب
ام لم تنذرهم یا تخویف نکنی و تهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی لا یومنون ایمان نمی آرند ختم الله مهر نهاده است
خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا پایان حق فهم نمی کنند وعلی سمعهم و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وعلی
ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة پوششیست تا راه حق نمی بینند ولهم و مر ایشان راست از روی استحقاق عذاب
عظیم عذابی بزرگ که در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزرو [illegible] این دو آیه در شان مشرکانیست که حق سبحانه دانسته بود بعلم
قدیم خود که بر کفر میرند چون ابوجهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیه در شان اهل نفاق فرستاده
که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کفار اصلی زیادتست ومن الناس و از آدمیان من یقول کسانند که میگویند
آمنا بگرویدیم ما بالله بخدای وبالیوم الاخر و بروز بازپسین یعنی قیامت و حال آنکه وما هم و نیستند ایشان بمومنین
گرویدگان و راست گویان یخادعون الله فریب میدهند بزعم خود خدا را والذین آمنوا و آنانرا نیز که ایمان آورده اند
یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان می کردند از روی خداع وما یخدعون و نمی فریبند الا انفسهم مگر نفسهای
خود را چه وبال آن فریب هم بایشان باز میگردد وما یشعرون و نمی دانند که چنین است فی قلوبهم در دلهای ایشان
مرض بیماریست و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مومنان و حسد بر ایشان فزادهم الله پس زیادت کرد
خدای مر ایشان را مرضا بیماری یعنی هر چند قرآن و وحی می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان روی
باز دیادی نهد ولهم و مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک که آنرا انقطاع نباشد بما کانوا و بسبب آنچه بودند
که با مومنان یکذبون دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند واذا قیل و چون گفته شود یعنی
گویند مومنان لهم مر منافقانرا لا تفسدوا افساد مکنید و فتنه می میانگیزید فی الارض در زمین بکفر و معصیت و فریب
مومنان قالوا گویند انما نحن بجز این نیست که ما مصلحون بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت خیر الا بدانید ای شنوندگان

انهم بدرستی که منافقان هم المفسدون ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان ولکن لا یشعرون و لیکن نمی دانند که ایشان
مفسد اند واذا قیل لهم و چون گویند مر این منافقانرا آمنوا بگروید بدیها کما آمن الناس چنانکه گرویده اند
آدمیان از مهاجر و انصار قالوا گویند با خود یا در میان قوم خود انومن آیا ایمان آریم یعنی نیاریم کما آمن السفهاء
یعنی بجه آدمیان ~~از مهاجر و~~ ایمان آورده اند جاهلان و بیخردان اهل نفاق یا آنکه می دانستند که مومنان عقلا اند
ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه ایمان آورده اند و خود را اعقل و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه سفاهت ایشانرا
با ایشان رد کرد و گفت الا بدانید ای مومنان انهم بدرستی که منافقان هم السفهاء ایشانند بی خردان و نادانان
که بر عاقبت نظر ندارند و فکر آخرت فرو میگذارند ولکن لا یعلمون و لیکن نمی دانند که چنین اند واذا لقوا و چون ببینند
اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند الذین آمنوا آنکسانی را که ایمان آورده اند از صحابه قالوا آمنا گویند ما نیز
ایمان داریم همچون ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبدالله ابی و منافقان او روزی صدیق و فاروق و مرتضی علی را رضی الله عنهم
دیدند و از روی خوش آمد مریکی را مدحها گفتند و مرتضی گفت یا ابن ابی از خدا بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را
با نسبت مثل مای که ما همچون شما مومن بحقیقتیم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مومنانرا ببینند گویند ایمان داریم چنانچه
شما دارید واذا خلوا و چون بازگردند تنها الی شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یاران که دارند و نوبت
ایشان که شیاطین الانس اند متواری می شوند قالوا گویند از روی صدق که انا معکم ما با شماییم و بدین و آیین شماییم
انما نحن جز این نیست که ما مستهزؤن افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با مومنان الله یستهزئ بهم خدا او بدو جزا دهنده
یستهزئ بهم جزاء سخریت و استهزاء ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجه است و اگر نه
خود را استهزا نتوان گفت پس معنی آنست که خدای مکافات کند ویمدهم و مهلت دهد و فرو گذارد زمانی دراز ایشانرا
فی طغیانهم در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر تا در آن حالها یعمهون متحیر می باشند اولیک آنها که متصف بدین
صفت اند الذین آنکسانی اند که از روی نادانی اشتروا خریدند و بدل کردند و اختیار نمودند الضلالة گمراهی را
بالهدی براه یافتگی و کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را بهشت
و بدعت را بسنت فما ربحت پس سود نکرد و نفع نرسانید تجارتهم بازرگانی ایشانرا وما کانوا و این گروه
نیستند مهتدین راه یافتگان بتجارت حقیقی و سود کردن در آن مثلهم مانند ایشان یا صفت ایشان کمثل الذی
مانند صفت آنکسی است که شب تاریک ابرناک در بیابان استوقد نارا افروزد ناری آتشی بجهت آنکه راه بیند یا جای
قرار مقرر کند یا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود فلما اضاءت پس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش
ما حوله گرداگرد آتش فروزنده را ذهب الله ببرد خدای بنورهم نور آتش ایشانرا وترکهم و فرو گذارد ایشانرا
فی ظلمات در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لا یبصرون نه بینند گرداگرد خود را صم ایشان کرانند از شنودن
حق یعنی قبول سخن حق نمی کنند بکم گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد
پس گوییا که سخن نمی گویند عمی کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان باز نگردند از این صفتها

وبرهمین وجه محشور شوند و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم عمیا وبکما وصما مثل منافقانست که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر
مسلمانان آتش کلمهٔ شهادت برافروختند وبدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده میگذرانیدند اما بعد از وی نور دو اقوال
ایشان منطفی گشته در ظلمات حسرت وندامت وسخط عقوبت درمانند او یا مثل ایشان کصیب مانند سحابی باران بزرگ
قطره است که بنهیب تمام فرو آید من السماء از آسمان یا ابر فیه در آن باران ابر ظلمات تاریکیها باشد از تراکم او
وتاریکیهای شب ورعد وآواز صعب که آنرا ابر شنوده شود وبرق وروشنی که ازو لامع گردد یجعلون در می آرند
اهل این باران از بیم آن اصابعهم انگشتان خودرا فی آذانهم در گوشهای خود من الصواعق از بیم صدای صاعقها
که بدیشان نرسد وصاعقه آوازیست هایل که با آن آتشی باشد بی دود وزبانه که بهر جا رسد بسوزد پس آن گروه
انگشتان در گوش کنند حذر الموت برای پرهیز و نگاه داشت خود از خوف هلاک وبیم مرگ والله محیط و خدای
احاطه کننده است بالکافرین بناگرویدگان وافعال واقوال ایشان بر وی پوشیده نیست و مجازات و مکافات
ایشان بر وجهی که باید و شاید بدیشان خواهد رسانید یکاد البرق نزدیک باشد که روشنایی برق یخطف
ابصارهم برباید بینایهای ایشانرا کلما اضاء هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را
لهم برای ایشان مشوا بروند ایشان فیه در آن روشنی واذا اظلم و چون باز تاریک گردد راه علیهم بر ایشان
بواسطهٔ خفاء نور برق قاموا همانجا بایستند و متحیر گردند ولو شاء الله واگر خواستی خدای ذهاب سمع وبصر ایشان
لذهب بسمعهم هر آینه ببردی شنوایی ایشانرا یا آواز رعد وابصارهم و ببردی دیدهای ایشانرا یا بدرخشیدن برق
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست حق سبحانه درین تمثیل تشبیه میکند منافقانرا
بگروهی که در شب تاریک میان بیابان هلاک باشند و باران سخت و ابر متراکم ایشانرا و گرد
و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشانرا سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت در گوش نهند در آن ظلمتها
جادهٔ بر ایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد و راه پیدا گردد و قدمی چند بروند باز که نور برق در
گذشته تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرموده که سبب حیات
قلوبست و ظلمات آن چیزهاییست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و ولا
یا اقربا و ترک ادیان قدیم و اینها نوعی ایشان ظلمات کفر و رعد مخاوف و شداید که پیش آید و برق
غنیمتها و ظفرها که روی نماید صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام
قبول کرده اند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان
استیلا مییافت که نباید که حکم الهی بقتل و جلای ایشان صدور یابد تواستند که گوش از
استماع قرآن بربندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان
شدی و اهل اسلام را پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بحال ایشان رسیدی
در سلوک جاده آن متوقف شدندی حاصل که بایام نعمت دوست مدح گوی بودند و از بیم محنت دشمن و عیب جوی

واحوال

واحوال منافقان در هر زمانی برین منوالست نظم بهنگام راحت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چو دولت در آید همه چاکر
بگشت زهر دشمنی بد تر از ند یا ایها الناس ای مردمان اعبدوا بپرستید و بندگی کنید ربکم پروردگار خودرا که مستحق پرستش اوست
الذی آن پروردگاری که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شمارا و از نیست هست گردانید والذین و آنکسانی را نیز که بودند
من قبلکم پیش از شما ونتیجهٔ این امر آنست که شمارا بعبادت فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید از خشم و عذاب او
الذی آن خداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخت لکم برای شما الارض فراشا زمین را بساطی باز گسترده بهر آرام در و وقت
برو والسماء و گردانید آسمانرا بناء سقفی برافراشته وانزل و فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء آبی پر فایده
یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوها و نباتها رزقا روزی
ساخته و پرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مگیرید لله مر خدایرا اندادا همتایان و انبازان در ملک او وانتم و حال آنکه
شما تعلمون میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد چه مجلس غیر او برآفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست
و نشاید که باشد وان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و گمان مما نزلنا از آن چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج علی عبدنا
بر بندهٔ ما که محمد است صلی الله علیه وسلم و میگویید که آن ساخته و بافته اوست فاتوا پس بیارید شما که اهل بلاغت و براعتید بسورة بمقداری
سخن یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن وادعوا و بخوانید اگر بخود توانایی معارضه
ندارید شهداءکم حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خودرا بمدد کاری یا مر گواهی و نصرت بخوانید من دون الله
جز خدای ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در آنکه این کلام بشریست فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته
و مثل این سوره نیاوردید و لن تفعلوا و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید حاضر کردن فاتقوا پس بپرهیزید النار از آتش دوزخ التی
آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها باآنکه وقودها آتش انگیز آن الناس مردمانند یعنی کافران انس والحجارة و سنگ کبریت که حرارت
آن صعب ترست و بوی آن ناخوشتر اعدت آماده کرده شده است آنچنین آتشی للکافرین برای ناگرویدگان وبشر الذین و بشارت
ان کسانی را که بتوفیق امنوا گرویدند بخدا و رسول و قرآن وعملوا الصالحات و بجای آوردند کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن
مضمون بشارت چیست ان لهم آنکه مر ایشانراست در آخرت جنات بوستانها که در وی همه نوع میوها باشد تجری میرود من تحتها از زیر
درختان یا از تحت غرفها و منظرهای آن الانهار جویهای آب و شیر و خمر و عسل کلما رزقوا هرگاه روزی داده شوند بهشتیان
منها از آن درختان من ثمرة رزقا میوهٔ روزی ساخته و طعامی پرداخته قالوا گویند هذا الذی این آن میوه ایست که رزقنا
روزی داده و خورانیده بودند مارا من قبل پیش ازین در دنیا و گفته اند هم در بهشت و قول اول اشهر است واتوا به
و بیارند پیش مومنان از میوهٔ بهشت متشابها مانند میوهای دنیا برنگ و بصورت اما بطعم مختلف باشد چه هر چه میوها در یک
میوهٔ بهشتی هست ولهم و مر ایشانراست فیها در بوستانهای بهشت ازواج زنان از حوری وانسی مطهرة پاکیزه یعنی صافی جوهر
و نیکوسیرت پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیا را باشد وهم فیها و بهشتیان در آن بوستانها خالدون جاوید باشند که
ان الله بدرستی که خدای لا یستحیی ترک نکند و باک ندارد ان یضرب آنکه بیان کند مثلا مثلی هر چه باشد اورده اند که یهود
در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنوده استهزا میکردند که این سخنان نیست خدای چه ماند حق سبحانه آیه فرستاد که خدای از ضرب المثل

شر ندارد و اگرچه باشد ما بعوضة پشه خورد فما فوقها پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب و عنکبوت فاما الذین آمنوا پس
آن کسان که گرویده اند و دانسته که قرآن کلام حق است فیعلمون پس بعلم میدانند که انه الحق آن مثل ضرب المثل درستست
و راست من ربهم از نزد پروردگار ایشان واما الذین کفروا واما آنها که بپوشیدند حق را فیقولون پس میگویند از روی جدال
و عناد یا از راه افسوس ماذا چه چیز اراد الله خواست خدای بهذا بدین که گفت مثلا از روی مثل یا کافران عنداند که حق
بعدل خویش یضل گمراه کرداند به بدان مثل کثیرا بسیاری را از کفار و منافقان که دران تامل نکنند و حکمت آنرا در نیابند و یهدی
به و بفضل خود راه نماید بهمان مثل کثیرا بسیاری کسانرا از مومنان که دران تفکر فرمایند و ما یضل و گمراه نکند خدای به
بدان مثل کرده الا الفاسقین مگر بیرون رفتگان از مقام فرمان برداری الذین این فاسقان آنانند که ینقضون میشکنند
بعذر و خیانت عهد الله پیمان خدای را که بر ایشان گرفته است من بعد میثاقه از پس استواری آن پیمان و آن عهدیست که در توریة
با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و بدین
قول فسقه کفار و منافقان باشند و یقطعون و می برند این بی وفایان و عهد شکنان ما امر الله آنچه خدای فرموده است
به بدان چیز ان یوصل که آنرا به پیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را باید ستمی می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل
و اسحق خویشی بود و یفسدون و همین گروه فساد میکنند فی الارض در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس اولئک آن قوم هم الخاسرون
ایشانند زیان زدگان در دین و عقبی کیف تکفرون چگونه کافر می شوید بالله بخدای و کنتم و حال آنکه شما بودید امواتا
مردگان یعنی اجسامی که اثر حیات نبود چون نطفه و علقه فاحیاکم پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از
تسویه ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در وقت انقضاء آجال شما ثم یحییکم پس دیگر بار زنده گرداند در قبور یا بنفخ صور شما را
برای نشور ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز گردانیده شوید برای جزا ذات هو الذی او آن خدائیست که بقدرت
بی علت خلق بیافرید لکم برای انتفاع شما ما فی الارض آن چیزها که در زمین است جمیعا همه آن از جبال و معادن و عیون
و انهار و نبات و حیوان ثم بعد از آفریدن زمین استوی قصد کرد الی السماء بسوی آفریدن آسمان فسویهن پس راست کرد بی فطور
و اعوجاج و خلل آنها را سبع سموات هفت آسمان و هو بکل شیء علیم و اوست بهمه چیزها نیک دانا یعنی داند که هر چیز را چرا ساخت
و برای چه آفرید و اذ قال و یاد کن ای محمد چون گفت ربک پروردگار تو للملائکة فرشتگان را یا جمعی که ساکن زمین بودند بعد از
قتل و اجلاء بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت و امانت یا طل خلیفه من
و در بحر الحقایق خلیفه را با این معنی گفته که خلف است از جمیع موجودات و بر همه مکونات یا جمیع خلف می دانند بود زیرا که او
مجموع غرایب و منبع رغایب غیب و شهادت است خلاصه عالم جسمانی و روحانی با اوست و جمیع حقایق علوی و سفلی منطوی
آدمی جهت برزخی جامع صورت خلق و حق در واقع متصل با رقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت قالوا گفتند آن ملائکه
که مخاطب بودند اتجعل آیا می آفرینی فیها در زمین و یسفک الدماء و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال
یا با خبار آلهی بود یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست و بجهت این معنی گفت که

چگونه کسی را خلیفه می سازی و نحن و حال آنکه ما نسبح بپاکی یاد میکنیم ترا بحمدک با او تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است و نقدس
لک و ذکر میکنیم ترا بپاکیزگی از هر ناشایستی قال گفت خدای ای ملایکه انی اعلم بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه
از حکمتها ما لا تعلمون آنچه شما نمی دانید و علم و بیاموخت حق سبحانه آدم مر آدم را که خلیفه عبارت از ویست الاسماء نامهای مخلوقات
کلها همه آن از علویات و سفلیات ثم عرضهم پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را علی الملائکة بر فرشتگان که قائل اتجعل فیها بودند
فقال پس گفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که انبئونی خبر دهید مرا باسماء هولاء بنامهای اینها که
معروض شده اند بر شما ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را
علم باید و شما را نیست قالوا گفتند فرشتگان بعد از جهل خود بدان اسمای بطریق اعتذار که سبحانک تنزیه میکنیم ترا از همه
نقصها تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما علمتنا مگر آنچه تو در آموختی ما را انک انت العلیم بدرستی که توئی
دانا بهمه امور الحکیم محکم کار و صایب کردار قال گفت خدای بی واسطه یا آدم انبئهم ای آدم خبر ده این ملایکه را باسمائهم
بنامهای اینان که حاضر اند فلما انباهم پس آن دم که آدم خبر داد ملایکه را باسمائهم بنامهاء مسمیات قال گفت حق تعالی ملایکه را
بر سبیل عتاب الم اقل لکم آیا نگفتم شما را که انی اعلم بتحقیق من میدانم غیب السموات آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و الارض
و آنچه مخفیست از امور زمین و اعلم ما تبدون و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها و ما کنتم و آنچه بودید شما که بزعم خود
تکتمون می پوشید از کراهت معزول شدن از حکومت زمین و اذ قلنا و یاد کن آنرا که گفتیم للملائکة و جمیع فرشتگان را
اسجدوا سجده کنید لآدم مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملایکه الا ابلیس مگر عزازیل و وی بقول
اصح از قوم بنی الجان بوده و حق سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدای ابی سر باز زد
از سجده آدم و استکبر و تکبر و گردن کشی کرد و کان من الکافرین و بود در علم خدای از جمله کافران و قلنا
یا آدم و گفتیم از محض کرم که ای آدم اسکن انت ساکن شو تو و زوجک و جفت تو یعنی حوا الجنة در بهشت و کلا و بخورید
منها از بهشت یا میوهای او رغدا خوردنی بسیار حیث شئتما هر جا که خواهید و لا تقربا و نزدیک مگردید هذه الشجرة
این درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر و اشهر گندم است فتکونا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید من الظالمین
از ستمکاران بر نفسهای خود یا بارتکاب معاصی فازلهما پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را الشیطان آن سرکش
نافرمان عنها از بهشت بعد از آنکه بدست یاری طاوس و مار و آدم و حوا را وسوسه کرده فاخرجهما پس بیرون کرد ایشانرا
اسناد اخراج بشیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مما از آنچه کانا بودند فیه دران چیز از کرامت و نعمت و قلنا
اهبطوا و گفتیم ما طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت بدنیا بعضکم برخی از شما لبعض مر برخی را عدو
دشمن باشد چون ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند و لکم و مر شما را و ذریة شما را فی الارض در زمین مستقر موضع
قرار و متاع و بهره خوردنی بی منفعت الی حین تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فتلقی آدم پس فرا گرفت آدم من ربه از
پروردگار خویش کلمات سخنی چند که آن بقول اشهر اینست ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و آن
تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بکوه سراندیب دویست سال بگریست حق تعالی این کلمات و را تلقین نمود و چون آدم

این مناجات نمود فتاب علیه پس خدای قبول فرمود وپذیرفت توبهٔ او را انه بدرستی که حق تعالی هو التواب اوست
توبه دهنده بندگان الرحیم مهربان بر تائبان قلنا اهبطوا گفتیم ما دیگر باره فرو روید منها از بهشت یا از سموات جمیعاً
همه شما فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما منی از نزدیک من هدی دلالتی و پیکانی یا ارسال رسل و انزال کتب فمن تبع پس هر که متابعت کند
و از پی رود هدای دلالت و بیان مرا فلا خوف پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست علیهم بر ایشان که متابعت کردند چه ایشان
از آفات ایمن باشند ولا هم و نیستند ایشان که از تحقق فوت مقاصد از ایشان یحزنون اندوهناک شوند زیرا که بنیل و ادات
فایز گردند والذین کفروا و آنکسان که بپوشیدند حق را وکذبوا بایاتنا و بدروغ داشتند دلالت و هدایت ما را یا باور نکردند قرآن را
اولئک آن گروه اصحاب النار اهل آتش اند هم فیها خالدون و ایشان در آتش جاوید مانندگانند یا بنی اسرائیل ای فرزندان
یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا لفظ نعمت واحدست و معنی او جمع التی آن نعمتها که از فضل خود انعمت انعام کردم علیکم
بر پدران و گذشتگان شما و نیکویی بجای ایمان نیکوییست بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ایشان تراست حاصل است واوفوا
و وفا کنید بعهدی به پیمان من که در شان پیغمبر امی با شما بسته ام در توریة اوف تا وفا کنم بعهدکم بعهد شما یعنی جزای وفاداری
بشما رسانم وایای و از من فارهبون بترسید و در نقض عهد و شکستن پیمان وامنوا و بگروید بما انزلت بآنچه فرو فرستادم از قرآن
مصدقاً در حالتی که آن فرو فرستاده موافق است در توحید و وعده و وعید لما معکم مر آن چیز را که با شماست یعنی توریة ولا تکونوا
و مباشید اول کافر اول گروه ناگرویدگان از اهل کتاب به بقرآن ولا تشتروا و بدل مکنید بایاتی بآیتهای کتاب من که توریة است
ثمنا قلیلا بهاء اندک را مخاطب علماء یهود اند که بعد ایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات توریة را تحریف میکردند و او محمد را
صلی الله علیه وسلم می پوشیدند وایای فاتقون و از من بترسید در فروختن کتاب ربانی بحطام فانی ولا تلبسوا و میامیزید الحق
سخن راست و درست را که در توریة است از صفات محمد صلی الله علیه وسلم بالباطل بناحق که شما بدست خودی نویسید وتکتموا الحق
و مپوشید حق را که صفت مصطفی است وانتم تعلمون و شما میدانید که این آن پیغمبر است که نعت اوی پوشید واقیموا الصلوة و
بپای دارید نماز مسلمانان برا و چه که ایشان میگذارند واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام وارکعوا و نماز
گذارید مع الراکعین با نماز گذارندگان یعنی بجماعت مسلمانان اتامرون الناس ای که میفرمایید و وامیدارید بالبر به نیکویی وتنسون
انفسکم و فراموش میکنید نفسهای خود را وانتم و حال آنکه شما تتلون الکتاب میخوانید توریة را افلا تعقلون آیا فهم خود کار نمی
فرمایید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که در ربقه اسلام آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب
میکردند و خود را از سلوک سبیل مسلمانان تحاشی می نمودند واستعینوا و یاری خواهید بالصبر بشکیبایی کردن در اداء طاعت
یا بروزه داشتن والصلوة و بگذاردن فرایض وانها و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان لکبیرة بزرگ و دشوار و گرانست
الا مگر علی الخاشعین بر ترسکاران و آرام گرفتگان با طاعت که مومنانند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای
ایشان به پرستش مرتاض شده و در مقابله ریاضات نقش عطاها از افاضات حق بدیشان رسیده پس در صفت خاشعان میفرماید که
الذین آنانکه یظنون یقین میدانند انهم آنکه ایشان ملاقوا ربهم رسانیدگانند بجزای پروردگار خویش وانهم و بدرستی که ایشان نیز
میدانند که ایشان الیه بسوی پروردگار خود جهة پاداش گرفتن راجعون باز گردندگانند یا بنی اسرائیل اذکروا ای بنی اسرائیل

یاد کنید نعمتی نیکوییهای مرا التی آن نیکوییها که من انعمت علیکم انعام کردم بر شما وانی و آنرا یاد کنید که من فضلتکم تفضیل
کردم اجداد شما را و فضل نهادم علی العالمین بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند واتقوا و بترسید از عذاب روزی که
دران روز لا تجزی حق گذاری نکند و نتواند نفس هیچ نفس مومنه عن نفس از نفس کافره شیئا اندک چیزی را از مکافات یا مکافات
نکند هیچ کس از هیچکس چیزی از عذاب ولا یقبل و پذیرفته نشود منها از آن نفس عدل فدیه که عوض خود دهد برای کشیدن عذاب
ولا هم و نباشند کافران که در آن روز ینصرون یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند در دفع عذاب واذ نجیناکم
و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را و اجداد ایشان نسبت منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول اولاد بسبب
آبا و اجداد باشد و رهانیدن ایشان از که بود من آل فرعون از اتباع و متعلقان فرعون یسومونکم عذاب میکردند بر شما
بیندند شما را سوء العذاب سخت ترین عذاب یذبحون ابناءکم میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود
که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبط و خرابی ملک بر دست او بود ویستحیون و باقی میگذاشتند نساءکم
دختران شما را برای خدمت وفی ذلکم و درین کشتن پسران و خدمت فرمودن دختران بلاء محنتی و آزمایشی بود شما را
من ربکم از پروردگار شما عظیم بزرگ و بی نهایت واذ فرقنا و یاد کنید آن وقت را که بشکافتیم بکم برای شما یعنی بسبب نجات
شما البحر دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختند و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فانجیناکم پس رهانیدیم
شما را از مضرات آن لشکر واغرقنا و غرق کردیم آل فرعون و کسان فرعون را وانتم و حال آنکه شما تنظرون می نگریستید
به دریا که چگونه شکافته می شد یا بر فرعونیان نگاه میکردید که چگونه غرق میگشتند واذ واعدنا موسی و یاد کنید آنوقت که
وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد ما را موسی با مدن بجانب طور اربعین لیلة چهل شبانه روز
یعنی بعد از انقضای آن ثم اتخذتم العجل پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدایی من بعده بعد از رفتن موسی بطور وانتم و شما
ظالمون ستمکارانید بوضع حق عبادت در غیر مواضع آن ثم عفونا پس عفو کردیم و درگذرانیدیم عنکم از شما بعد از توبه شما
هلاک نکردیم شما را من بعد ذلک از پس آنکه چنین عمل منکر از شما صادر شد و این عفو برای آن بود که لعلکم مگر شما تشکرون
شکر گویید خدای را بر نعمت عفو واذ آتینا موسی و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را الکتاب توریة والفرقان و چیزی
جدا کننده میان حق و باطل لعلکم تا مگر شما تهتدون راه راست یابید بدان کتاب و حجت واذ قال موسی و یاد
آورید آنرا که گفت موسی لقومه و قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند یا قوم ای گروه من انکم بدرستی که شما
ظلمتم ستم کردید انفسکم نفسهای خود را یعنی ای کسانی که گوساله پرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان
ذلکم این کشته شدن خیر لکم بهترست شما را از آنکه طاقتی دهد عند بارئکم نزد آفریننده شما بعد ازین حکم عبده عجل
بجای ارشد و بزانو در آمده سرها در پیش افکندند و هارون علیه السلام با دوازده هزار مرد تیغ کشیده بیامدند و از
اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس رب العزة میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فتاب
علیکم پس توبهٔ شما بپذیرفت انه هو بدرستی که اوست تعالی او التواب پذیرنده توبه از عاصیان الرحیم مهربان
بر توبه کاران در لطایف قشیری فرموده که توبه بقتل نفس منسوخ نیست اما توبهٔ بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند

باسکار او توبه خواص این است قتل نفس است در زمان خانه ریاضت صاحب نظر اطلاق یی آورده که قتل نفس در ظلم مومن نتواند کرد و هم
کافر ما قتل نفس در باطن چون مومن خالص را عیسر نیست وان بقطع واداها وارزوها باشد واذ قلتم ویاد کنید انرا که گفتید یعنی هفتاد تن از
از اخیار قوم شما با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه شنوند بعد از استماع گفتند یا موسی لن نومن ای موسی تصدیق
نکنیم لک مر ترا که این سخن از وراء حجاب شنیدیم سخن حق است حتی تا وقتی که ببینیم بسر نری الله ببینیم خدا را جهرة آشکارا و روی
بروی فاخذتکم پس فرا گرفت اخیار شما بدین گستاخی که کردند الصاعقة آتشی که از آسمان فرود آمد وانتم وشما یعنی اخیار شما تنظرون
می نگریستید بدان آتش وگویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد وچون آن قوم شنیدند همه بمردند وموسی متحیر در ایشان
می نگریست ومیگفت خداوندا امت بنی اسرائیل چگونه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شد حق سبحانه ایشان را زنده کرد دانید حکایه و بود
ثم بعثناکم پس برانگیختیم وزنده کردانیدیم شما را من بعد موتکم پس از مرگ شما بعد از آنکه میرانیده بودیم بصاعقه لعلکم تا باشد که شما
تشکرون سپاس داری کنید حق را وزنده کردن شما که حیات از اصول نعم است وظللنا وسایه بان ساختیم علیکم بر سر شما الغمام
ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید واین وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند ومیان ایشان خیمه وسایه بان نبود
وانزلنا وفرو فرستادیم علیکم بر شما در تیه المن ترنجبین والسلوی ومرغی بر شکل سمان وآن طایریست در اطراف یمن از گنجشک
بزرگتر واز کبوتر خوردتر در تفسیر میر گویند آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی وانواع نغمات خوش واصوات دلکش از ایشان
بظهور رسیدی پس بادی بوزیدی بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی ومرغ بودی پاکیزه و بریان بی رگ وپی و آنچنان بنی اسرائیل
برسید اشتند وبا ترنجبین می آمیختند کلوا وگفتیم که بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزهای آن چیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه
هر روز میسر شود بخورید وبرای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن ومتغیر می شد وما ظلمونا وستم
نکردند بر ما بدین نافرمانی ولکن کانوا ولیکن بودند که از روی نافرمانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند که بر ناقی حق
اعتماد نانموده یاد خواری کوشیدند واذ قلنا ویاد آورید که گفتیم شما را ادخلوا درآیید هذه القریة درین ده ایلیا یا اریحا که قریه
جبارانست فکلوا پس بخورید منها ازین ده یعنی میوها وطعامهای وی حیث شئتم هرجا خواهید وهرچه خواهید رغدا خوردنی گوارنده
وادخلوا الباب ودرآیید بدری از درهای این ده سجدا سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن از تیه وقولوا وبگویید حطة درخواست
ما حطه است ان لفظ کلمه استغفار ایشان بود یعنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را نغفر لکم تا بیامرزیم ما مر شما را بسجود ودعا
وسنزید وزود باشد که زیاده کنیم المحسنین نیکوکاران را در ثواب ایشان فبدل الذین پس بگردانیدند آنان از روی استهزا
آنانکه ایشان ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز آنکه قیل لهم گفته شده بود
مر ایشان را حق سبحانه ومامور بود که بگویید حطه ایشان گفتند حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود
از خوردنی فانزلنا پس فرو فرستادیم علی الذین ظلموا بر آنان که ستمکاری کردند بتغییر قول رجزا عذابی وعقوبتی من
السماء از آسمان بما کانوا بدان چیزی که بودند که بدان یفسقون بیرون رفتند از حد فرمان وآن عذاب آتشی بود
که فرو آمد وهمه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که یک ساعت بیست وچهار هزار کس بمردند وبقولی هفتاد هزار
واذ استسقی موسی ویاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما لقومه برای قوم خود که بعد از خوردن من وسلوی

تشنه شدند فقلنا پس گفتیم ما موسی را که ای موسی اضرب بعصاک بزن بعصای خود که از شعیب علیه السلام بتو رسیده
الحجر سنگ معین را وان سنگی بود مربع به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی وگویند سنگی معین
نبود پس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگی زد فانفجرت پس شکافته شد منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده
چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانستی کل اناس هر یک از دیگران یعنی از اسباط مشربهم آب خوردنی خود را
کلوا گفتیم بخورید از من وسلوی واشربوا وبیاشامید من رزق الله از روزی خدای بی رنج وتعب بشما داده ولا تعثوا
واز حد در مگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که شما تباه کاران باشید واذ قلتم یا موسی ویاد آرید آنرا که گفتید ای
موسی لن نصبر ما هرگز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعام یگانه یعنی من وسلوی هرچند طعام دو بود اما هردو را در هم
سرشته یکی می ساختند فادع لنا پس بخوان از برای ما ربک پروردگار خود را وازو درخواه تا بقدرت یخرج لنا بیرون
آرد برای ما مما از آن چیزی که او را تنبت الارض می رویاند زمین نسبت انبات بزمین مجازست چه بحقیقت حق سبحانه وتعالی
من بقلها از سبزها وترهای زمین وقثائها از خیار ویا در نک او وفومها واز گندم یا سیر او وعدسها ودانجا او وبصلها
وپیاز او قال وگفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود که اتستبدلون آیا بدل می کنید الذی آن چیز را که بحسب واقع هو
ادنی او فروتر وخوارترست چون سیر وپیاز بالذی بآن چیزی که فی نفس الامر هو خیر او بهتر ونیکوترست چون ترنجبین وگوشت
مرغ واکنون که چنین میکنید اهبطوا فرود روید مصرا در شهری از شهرها ارض مقدسه فان لکم بدرستی که در آن شهر شما راست
ما سألتم آنچه خواستید از بقول وضربت وزده شد یعنی لازم گشت علیهم بر ایشان بجزای کفران نعمت وعدم رضا بقسمت
الذلة خواری وفرومانندگی بجزیه دادن والمسکنة ودیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی وبیچارگی که هرچند توانگر باشند
خود را در زیر محتاجی وبی نوایی بخلق نمایند وباؤا وباز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدا شدند
ذلک آن خواری وبیچارگی وخشم خدای بریشان بانهم بآن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر می شدند
بآیات الله بآیتها توریة ویقتلون ومیکشتند النبیین پیغمبران چون زکریا ویحیی وشعیب علیهم السلام بغیر الحق بنا واجب
یعنی بزعم ایشان چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک آن کفر وقتل ایشان بما عصوا بدان که عاصی
شدند در فرمان خدای وکانوا یعتدون وبودند که از حد در میگذشتند وتجاوز از حد فرمان معهود می شد
بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند نظم هر که زنگیست بر آینه دل دل شود تیره زنگها خوار وخجل
چون زیادت گشت در اثر کی نفس دون رایش کرد دخترکی ان الذین آنکسانی که از روی امنوا گرویدند بر زبان اقرار
اقرار کردند والذین هادوا وآنان که یهودیه در آمدند والنصاری وترسایان والصابئین وآنها که از دینی بدینی
گرایند که ایشان یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند وملایکه را پرستند وزبور میخوانند ودر روی بقبله نماز میگذارند وگفته اند صابیان گروهی
زنادقه اند یا ستاره پرستان من آمن هر که ایمان آرد با خلاص تمام ازین طوایف بالله بخدای وصفات وی
وبثبوت والیوم الآخر وبروز قیامت ومتعلقات آن وعمل صالحا وبکند عمل شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشان راست مزد
کار ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف وترس نباشد علیهم بر ایشان از وحشت ولا هم یحزنون

وبنا شده اند و مسکن شوند در وقت نجات واذ اخذنا و یاد کنید انرا که فراکرفتیم از شما میثاقکم پیمان شمارا بمتابعت
موسی علیه السلام و عمل باحکام توریه ورفعنا وبرداشتیم فوقکم بر زبر سر شما الطور کوه را تا پیمان ببستید بنی اسرائیل
بعد از نزول توریه تمرد آغاز نهادند و کفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ما کردن نمی توانیم حق سبحانه کوهی
از کوههای فلسطین که او را طور کفتندی و در تفسیر قرطبی آورده که آن کوه منسوب بطورین اسمعیل فرمان داد تا بر زبر
سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخته و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون کریزکاه ندیده
بروی درافتاده متحیر شدند و حق تعالی کفت خذوا فراکیرید ما آتیناکم آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بقوة بجدی
تمام و جهدی قوی واذکروا و یاد کیرید یا پیوسته یاد کنید مافیه آنچه درو است از ثواب و عقاب لعلکم تتقون تا باشد که شما
پرهیزید از ناشایسته ثم تولیتم روی بکردانید باز از فرمان حق من بعد ذلک از پس عهدی که کوید فلولا فضل الله واکر نه
فضل و بخشایش خدای بودی علیکم بر شما ورحمته و بخشش او بسیست شما لکنتم هر اینه می بودید شما من الخاسرین از جمله زیان
زدکان ولقد علمتم الذین و هر اینه نیکو دانسته اید شما انرا که در زمان داود علیه السلام اعتدوا از حد فرمان درکذشتند
منکم از قوم شما در شهر ایله فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده دران روز
بحیله ماهی را می کرفتند فقلنا لهم پس کفتیم ایشانرا که چون خلاف امر کردید کونوا باشید قردة بوزینکان خاسئین خوار
شدکان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد فجعلناها پس کردانیدیم آن عقوبت را نکالا عذابی و عبرتی
کرینده نهاده و پند دهنده باشد لما بین یدیها وان کسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند وما خلفها وانها را
که از پس ایشان آیند قصه ایشان شنوند وموعظة و کردانیدیم انرا پندی للمتقین از برای پرهیزکاران از قوم
ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه وسلم واذ قال موسی و یاد کنید انرا که کفت موسی علیه السلام لقومه مر کروه خود را بوقتی
که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و نمیخواستند که قاتل او معلوم کردد ان الله یامرکم بدرستی که خدای
میفرماید شما را ان تذبحوا انکه بسمل کنید بقرة کاوی تا بعضی از وی بر مرده زنیم و زنده شده بکوید که قاتل
او کیست قالوا کفتند قوم موسی اتتخذنا آیا فرا میکیری ما را هزوا اهل فسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که
عامیل را که کشته است و تو میکویی که کاوی بکشید قال اعوذ بالله موسی کفت پناه میکیرم بخدای ان اکون از انکه
باشم من الجاهلین از نادانان و افسوس کنندکان قالوا ادع لنا کفتند بخوان و سوال کن از برای ما ربک پروردکار
خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما ماهی که آن کاو را صفت چیست و سال او چند است و سوال بماهیت یکبار آن
بود که هر کو حیثیت چیزی ندیده و نشنیده بودند که از نوع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جاری مجری
چیزی داشتند که ندیده ~~و نشنیده بودند~~ کویا حقیقت ان ایشان را معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت
نبود بلکه از سن و سال او می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قال کفت موسی علیه السلام انه یقول بدرستی
که میکوید خدای انها بقرة آن کاو کاویست که لا فارض نه پیر و از کار افتاده ولا بکر و نه جوان و نارسیده
عوان میانه ایست بین ذلک میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون آنچه شما را

فرموده اند

فرموده اند قالوا کفتند بار دیکر ادع لنا ربک بخوان از برای ما پروردکار خود را یبین لنا تا پیدا و هویدا سازد
برای ما ما لونها که چیست رنک آن بقره قال انه یقول کفت موسی که خدای میکوید انها بقرة صفراء آن کاویست
زرد فاقع لونها در غایت زردی رنک او تسر الناظرین شاد میکرداند و مسرور می سازد نظر کنندکان را
قالوا ادع لنا دیکر باره کفتند بخوان بهر ما ربک خداوند خود را یبین لنا تا آشکارا کند برای ما ماهی که آن
چه کاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده ان البقر بدرستی که کاوان تشابه علینا متشابه شده اند برما
چه میانه سال و زرد رنک بسیارند وانا و بدرستی که ما ان شاء الله اکر خواهد خدای لمهتدون از جمله راه یافتکان
باشیم بدین کاو و از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله منقول است که اکر بنی اسرائیل ان شاء الله نکفتندی هرکز
آن کاو را نیافتندی قال انه یقول کفت موسی که میکوید خدای انها بقرة آن کاویست لا ذلول نه رام کرده
و نه نرم شده که بحکم زراع تثیر الارض بشوراند زمین را ولا تسقی الحرث و نه کاویست که آب دهد کشت را یعنی
آب کشد برای زراعت مسلمة دست باز داشته شده است از همه کارها و بر خود رها کنند یا بی عیب است و تمام
خلقت لا شیة فیها نیست هیچ رنکی مخالف رنک زردی در وی چون بنی اسرائیل شنیدند قالوا الان کفتند اکنون
که این صفتها بیان کردی جئت بالحق آوردی راستی را و صفت تمام روشن باز کفتی و ان کاو را مذهبه
نام داشت و بدست جوانی بود پیر پرهیزکار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند انرا تا مالک پوست
او را پر زر کنند فذبحوها پس بکشتند او را و نکته در کشتن آن سرزنش کوساله پرستان بود و دیدیشان نمود که نه
بی انوع آنچه شما پرستیده اید قابل ذبح است نه لایق عبادت القصه او را ذبح کردند وما کادوا یفعلون و نمیخواستند
که بکنند این کار را بسبب کرانی بهای او واذ قتلتم نفسا اول قصه میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید نفسا یکی را که آن
عامیل بود فادارأتم پس اختلاف کردید فیها در ان نفس مقتول یعنی در کشتن او والله مخرج و خدای بیرون آورنده
و ظاهر کننده ما کنتم آن چیز را که میداشتید شما تکتمون که آنرا میپوشیدید از قتل عامیل فقلنا اضربوه پس کفتیم ما که بزنید
شما آن کشته شده را ببعضها بپاره از آن کاو که بیخ دم بود یا زبان یا کوش و بر هر تقدیر چون بروی زدند زنده شد
و خون از کردن وی میرفت و نام قاتل خود بکفت و آن دو برادر زاده او بودند که بواسطه مال او را بصحرا
برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد کذلک و چون این مرده را زنده کردانید یحیی الله
زنده میکرداند الموتی مردکان را ویریکم و می نماید شما خطاب با آن جماعتست که در مجلس احیاء عامیل بودند
و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم میکوید که الحال حشر میکنید که او خدای شما نماید آیاته
دلایل قدرت خود را در احیا لعلکم تا شاید که شما تعقلون فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن
نفسی هر اینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثم قست پس سخت کشت قلوبکم دلهای شما ای یهود من بعد ذلک
پس از زنده شدن عامیل فهی پس آن دلها که شما راست کالحجارة چون سنکست در سختی و درشتی او اشد
قسوة بلکه سخت ترست در قساوت و غلظت از سنک وان من الحجارة و بدرستی که بعضی از سنکهاست لما یتفجر

آنچه مر اینه نهان میکردد منه الانهار از جویهای بزرگ وان منها وبعضی دیگر هست از ولما یشقق آنچه مر اینه بسبب شق
فیخرج پس بیرون آید منه الماء از وآب خود چون چشمها وان منها وبتحقیق که هست از حجاره لما یهبط آنچه فرود آید
واز بلندی به پستی گراید من خشیة الله از ترس خدای وما الله بغافل ونیست خدای غافل عما تعملون از آنچه
شما یهود میکنید افتطمعون آیا طمع در بسته ایدای مومنان ان یومنوا آنکه تصدیق کنند واستوار دارند لکم وآن
لکم وسخنان در آنچه میگویید از نعت پیغمبر وحقیقت دین اسلام وقد کان وحال آنکه بودند فریق منهم گروهی از اسلاف
ایشان که بی واسطه یسمعون می شنیدند کلام الله سخن خدای را بر کوه طور ثم یحرفونه پس بگردانیدند آن سخن را من بعد
ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند ودریافته چون بمیان قوم در آمدند گفتند سخن حق وامر ونهی او شنیدیم ولیکن در آخر
گفت که اگر اینها که فرمودم توانید بکنید واگر قادر نباشید برادای آن مکنید وباک مدارید وهم یعلمون وایشان
میدانند که افترای نمایند ودر تنابیع آورده که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که لایدخلن علینا بعد از این در مدینه
نیایند که از در آمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود آن روز در مدینه می آمدند که ما مسلمانیم
مجون شما وآخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی واذا لقوا وچون ملاقات کنند یهود الذین امنوا
آنانرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم قالوا امنا گویند ما نیز گرویده ایم واذا خلا وچون
خلوت کنند بعضهم برخی از ایشان الی بعض بایشان که اتحدثونهم آیا شما حکایت میکنید وخبر میدهید اصحاب محمد را صلی الله علیه وسلم
بما فتح الله بدانچه کشاده است خدای ابواب دانش آنرا علیکم بر شما در کتاب شما قولی آنست که بعضی از یهود
مدینه در اول نزول آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه اصحاب را از نعت وصفت وی که در توریه مذکور بود
خبر دادند ورؤساء ایشان از آن خبر یافته مخبر از آن را سرزنش نمودند که شما ایشانرا از صفت محمد صلعم
خبر میدهید لیحاجوکم تا مخاصمه کنند وحجت گیرند به یا آنچه دانسته باشند عند ربکم نزد پروردگار شما روز قیامت وگویند
حق را دانستید ومتابعت نکردید افلا تعقلون آیا درنمی یابید این مقدار که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد
او لا یعلمون آیا نمیدانند جهودان که ان الله یعلم بتحقیق خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول
واصحاب او وما یعلنون وآنچه آشکار امیکنند از دوستی پیغمبر وصحابه بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه داناء آشکار
ونهانست باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد وباطن خود را از لوث ناپاکی وبی باکی بپردازد نظم
بکن سر وعلن را باکسی راست که دانای نهان وآشکار است ومنهم واز جهودان امیون جاعتی اند نانویسنده وناخوانده
که لا یعلمون الکتاب نمیدانند توریه را ونمی شناسند که در وی چه چیز هست الا امانی مگر آرزوها خود را از لوث ناپاکی وبی باکی
بپردازند یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدهاء دروغ که از علماء خود می شنودند که بهشت خاص ایشانست وآبا
واجداد ایشان شفاعت خواهند کرد وان هم ونیستند ایشان الا یظنون مگر آنکه گمان می برند فویل پس عذاب یا اندوه للذین
وانانراست که ایشان یکتبون الکتاب می نویسند نوشته محرف را بایدیهم بدست خود یعنی خود بنشر کتابت اند وبدیگری
نمی فرمایند ثم یقولون پس میگویند هذا این نوشته من عند الله نزدیک خدا است وبوا چنین میکنند لیشتروا تا بخرند بواسطه

[illegible]

اخذ رشوت

اخذ رشوت یعنی استبدال کنند به بدان کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهاء اندک را یعنی علماء یهود بجهت اخذ رشوت صفت
مصطفی را صلوات الله وسلامه علیه که در توریه برین وجه بوده که مردی نیکوروی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغیر کردند
ونوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی یک چشم باشد واین صفت دجالست وبا عوام خود
گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست فویل لهم پس وای وریشانرا مما کتبت از آنچه نوشت وتغیر کرد ایدیهم دستهاء ایشان وویل
لهم ودیگر باره وای بریشان مما یکسبون از آنچه کسب میکنند از رشوت ومال حرام وقالوا وگفتند یهود بزعم خود لن
تمسنا النار مارا مس نکند آتش دوزخ وبما نرسد الا ایاما معدودة مگر بمقداری روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است
هر روزی در مقابله هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد که قوم ما گوساله پرستیده اند قل بگوای محمد ویشانرا
اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله از نزدیک خدای عهدا پیمانی که شمارا زیاده از آنچه میگویید عذاب خواهد کرد اگر چنین وعده هست
فلن یخلف الله پس خلاف نکند خدای عهده وعده خود را ام تقولون یا آنکه افترا میکنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون
آنچه نمی دانید بلی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه من کسب سیئة هر که بدی کند یعنی شرک آورد واحاطت به وفرا گیرد
گرد او را خطیئته گناه او یعنی بر وی مستولی شود وبا شرک بمیرد فاولئک پس آن گروه مشرکان اصحاب النار اهل
دوزخ وساکنان هم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید مانند گانند والذین امنوا وآنانکه گرویدند بخدای وآنچه از نزد
او آمده وعملوا الصالحات وعمل کردند نیکو وپاکیزه اولئک اصحاب الجنة آن گروه اهل بهشت ومستحق اند هم ایشان نه
غیر ایشان فیها خالدون در بهشت جاوید باشند گان اند واذ اخذنا ویاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریه میثاق بنی اسرائیل
عهد وپیمان فرزندان یعقوب را وگفتیم لا تعبدون نپرستید شما الا الله مگر خدای را که سزای پرستش اوست وبالوالدین ونیکویی
کنید به پدر ومادر احسانا نیکویی کردنی وبذی القربی ودیگر نسبت خویشان والیتامی ویتیمان والمساکین وبیچارگان
وقولوا وبگویید للناس وعامه مردم را حسنا سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد یا مردم چنان سخن گویید که دوست دارید که با شما گویند
واقیموا الصلوة ونماز را بپای دارید با شرایط آن واتوا الزکوة وبدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ام ثم تولیتم پس روی
بگردانید بعد از این پیمان وبرگشتید از عهد ومیثاق الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما واز بعضی اسلاف ایشان که بر شریعت توریه
که در متابعت محمد صلی الله علیه وسلم صادر شده واذ اخذنا واز آن نیز یاد کنید که گرفتیم میثاقکم پیمان از اسلاف شما واز ایشان عهد بستیم لا
تسفکون نریزید دماءکم خونها را اقربا وهم دینان خود را ولا تخرجون انفسکم وبیرون نکنید کسان خود را ایشم من دیارکم از خان
ومان خویش وعهد دیگر آن بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرند ثم اقررتم پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وانتم تشهدون وشما
ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده اند ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید که پیمانرا شکسته تقتلون انفسکم میکشید کسان
خود را وتخرجون فریقا وبیرون می کنید گروهی را منکم از قوم خود من دیارهم از سراها ومنزلهای ایشان تظاهرون هم پشت شدید
علیهم بر آن قوم مغلوب شده از شما بالاثم به بزه کاری والعدوان وافزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند یکی اوس ودیگری خزرج
بنی قریظه با اوس یکی شدند وبنی نضیر با خزرج اتفاق نمودند هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی وبعد
از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا هم قوم مغلوب بجلای میدادی وچون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه مقرر بود

وان یاتوکم واگر بشما آیند اساری اسیران بنی اسرائیل تفادوهم ایشانرا فدیه میدهید یعنی باسیری دیگر بدل میکنید وهو محرم
تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنست که حرام کرده شده است علیکم بر شما بحکم میثاق اخراجهم
بیرون کردن ایشان افتؤمنون ایا می گروید شما ببعض الکتاب بپاره از احکام توریة که فدیه اسیرانست وتکفرون ببعض وکافر
می شوید ببعضی دیگر که قتل واخراج است فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلک این چنین عهدشکنی ونافرمانی منکم
از شما که یهود دید الا خزی مگر خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و اجلای بنی النضیر
ویوم القیمة و روز رستخیز یردون باز گردانیده شوند از حشرگاه الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخست
ویکی از علامات شدت دوام اوست وما الله بغافل وخدای غافل نیست عما یعملون از آنچه عهد شکنان میکنند وحفص بخطاب میخواند
ومخاطب هم یهودند یا خطاب عام است اولئک الذین این گروه آنانند که از بی خودی اشتروا الحیوة الدنیا خریده اند و بدل
کرده اند زندگانی محقر دنیی را بالاخرة بنعمت جاویدی آن سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان
عذاب نه در دنیی بنقصان جزیه ونه در آخرت بخروج از آتش ولا هم ینصرون ونباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیی
بدفع آفات از ایشان ونه در محشر بتخفیف عقوبات ولقد آتینا موسی وبدرستی که ما عطا کردیم موسی را الکتاب توریة وقفینا
واز پی درآوردیم من بعده بالرسل از موسی پیغمبران را چون یوشع وداود وسلیمان والیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام
وآتینا عیسی بن مریم وعطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود البینات نشانهای روشن ومعجزات هویدا چون احیا واخبار غیب واحیای
موتی وایدناه ونیرومند گردانیدیم اورا وقوت دادیم بروح القدس بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی علیه السلام
بودی یا باسم اعظم که ببرکت او مرده زنده کردی یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتی نظم دل تازگی از حسن کلامت دارد
جان زندگی از سماع نامت دارد افکلما جاءکم رسول یا هرگاه که آمد بشما فرستاده بما لا تهوی بآنچه دوست ندارد انفسکم نفسهای شما
آن از سخن او بر وفق مدعاء شما نباشد استکبرتم تعظیم کردید وگردن نهادید ففریقا کذبتم پس گروهی را از ایشان بدروغ
داشتید چون محمد وعیسی علیه الصلوة والسلام وفریقا تقتلون وگروهی را کشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وقالوا وگفتند
یهود قلوبنا غلف دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم باز داشته شده از قبول این سخن نا امید میگردانیدند حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم از ایمان خود بقرآن ومتابعت آنحضرت حق سبحانه رد ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بل
لعنهم الله بلکه خدای ایشانرا رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بکفرهم بسبب ناگرویدن ایشان فقلیلا ما یؤمنون
پس اندک از ایشان ایمان می آورند چون ابن سلام واصحاب او ولما جاءهم وآن هنگام که بدیشان آمد کتاب من عند الله
نوشته از نزد خدای که آن قرآنست مصدقا گواه و موافق لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید ونبوت وحشر واکثر از
اصول دین باشد قبول نکردند وبدان نگرویدند وکانوا من قبل وحال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که هر وقت فرو
ماندگی یستفتحون طلب فتح ونصرت میکردند بدین کتاب و بکسی که این کتاب بدو فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی
کار بریشان تنگ شدی دستها برداشته گفتی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد که رسول آخر الزمانست علی الذین کفروا بر آنانکه
نگرویده اند از مشرکان عرب فلما جاءهم پس آن وقت که آمد بدیشان ما عرفوا آنکس که شناخته بودند کفروا به کافر شدند بدو

چه ایشان گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود کافر شدند فلعنة الله پس لعنت خدای
علی الکافرین بر ناگرویدگان که بدانش خود کار کردند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست
بئس ما اشتروا بد چیزیست که ایشان فروختند به بآن چیز انفسهم بهرهای نفسهای خود را وآن چیز کدام است ان یکفروا
آنکه کافر می شوند بما انزل الله بآنچه فرو فرستاد خدای که آن قرآنست بغیا از جهت حسد یعنی رشک بردند ان ینزل الله
برآنکه فرو فرستد خدای من فضله فضل خود را که کتاب وحی است علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود
که سزاوار آن باشند فباؤا پس باز گشتند جهودان بغضب بخشمی از خدای یا مستحق گشتند خشمی را علی غضب بالای خشمی دیگر
بانکار عیسی وانجیل وخشمی بانکار محمد وقرآن وللکافرین ومر کافرانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده واذا قیل لهم
وچون گویند مر یهود را آمنوا بگروید بما انزل الله بآنچه خدای فرستاد از انجیل وقرآن درست وراستست مصدقا در حالتی که
آن حق باور دارنده است لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست واز اینجا کفر ایشان بتوریة نیز لازم می آید چه کفر
بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز قل بگوای محمد در جواب آنکه میگویند بتوریة ایمان داریم فلم پس چرا تقتلون میکشید
انبیاء الله پیغمبران خدایرا من قبل پیش ازین ان کنتم اگر بودید شما مؤمنین گرویدگان بتوریة ولقد جاءکم موسی و هر آینه که آمد
بشما موسی بالبینات بنشانهای درست وبینهای راست که احکام الواح است ثم اتخذتم العجل پس شما فرا گرفتید
گوساله را بخدائی من بعده از پس رفتن موسی بطور وانتم ظالمون وشما بیداد گرانید بر نفسهای خود واذ اخذنا ویاد
کنید چون فرا گرفتیم میثاقکم پیمان شمارا ورفعنا و برداشتیم فوقکم الطور بر زبر شما کوهی را که منسوب بطور اسمعیل بود
خذوا گفتیم فرا گیرید ما آتیناکم آنچه بشما داده ایم یعنی توریة بقوة بنحوی درست وجدی تمام واسمعوا وبشنوید یعنی
فرمان برید قالوا گفتند بآنگ راسمعنا شنیدیم وپذیرفتیم وبنهانی با خود گفتند وعصینا ونافرمانی کردیم یا شنیدیم
بگوش وعاصی شدیم بدل واشربوا وخورانیدند یعنی در آوردند فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله را
بکفرهم بسبب جحود وانکار ایشان قل بگوی بئس ما یامرکم بد چیزیست آنچه میفرماید شمارا به بآن چیز ایمانکم ایمان شما وآن
کفرست بقرآن وبمحمد صلی الله علیه وسلم ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما گرویدگان بخدای اگر کسی مؤمن باشد ایمان اورا
بکفر نفرماید وجهودان این همه رسوائی میکنند بهشت جز جای ما نخواهد بود خداوند تعالی فرمود که قل بگوای محمد در
جواب این دعوی ایشان که ان کانت اگر هست بزعم شما لکم مر شمارا الدار الآخرة سرای آخرت ونعمت بهشت عند الله نزدیک
خدای خالصة پاکیزه وخاص من دون الناس بی دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاص از آن شماست چه بی مرگ بدان سرا نتوان رسید وآرزوی مرگ علامت
اشتیاق لقاست پس هر که آرزومند تر بود بمرگ مشتاق تر باشد بلقا ولن یتمنوه وآرزو نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز
بما قدمت بآنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان از قتل انبیا وتغییر نعت مصطفی علیه وعلیهم الصلوة والسلام
والله علیم وخدای داناترست بالظالمین بستمکاران و دروغگویان ولتجدنهم وهر آینه که یابی تو جهودانرا احرص الناس
حریص ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا واز آنکسان نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب

واصح انست که اینجا مشرکان مجوس‌اند زیرا که هیچکس از ایشان بر زندگانی دنیا دوست‌تر از ایشان نیست یود احدهم دوست میدارد
یکی از ایشان یعنی از کبران لو یعمر انکه عمر داده شود الف سنة هزار سال وان نیست که تحیت مجوس چون بهم رسند اینست که هزار
سال زی ونزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است وما هو بمزحزحه ونیست که رها سازنده او باشد من العذاب از عذاب
دوزخ ان یعمر انکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب والله بصیر وخدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند یهود ومجوس
وغیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد صلی الله علیه وسلم جبریل است واو وحی بدو فرو می آرد واسلاف ما را از جبریل
رحمت بسیار رسیده واکثر بلا وعذاب بر انبیاء ما نازل شده اگر بجای او میکاییل بودی ما با ابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه
فرمود که قل بگو ای محمد من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبریل را واین نامیست عبریانی یا سریانی ومعنی او عبد الله
داو امین خزاین وحی باشد پس هر که او دشمن او بود گو از خشم بمیر فانه نزله پس بدرستی که او فرو می آورد قرآن را علی قلبک
بردل تو باذن الله بفرمان خدای مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش از وی نازل شده
وحالا با ایشانست از کتب منزله چون توریة وزبور وهدی وقرآن راه نماینده است بحق وبشری للمومنین ومژده دهنده
مومنانرا بنجات ودرجات من کان هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدایرا وملایکته و فرشتگان اورا ورسله وفرستادگان
اورا وجبریل ومیکاییل واین دو فرشته معتوب را فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی عدو للکافرین دشمن است
مر کافرانرا که دشمن ملایکه ورسل اند ولقد انزلنا ومرآینه ما فرستادیم الیک بسوی تو ایات بینات نشانهای روشن
یا آیتهای درست وراست یعنی قرآن وما یکفر بها وکافر نشوند بان ایتها الا الفاسقون مگر بیرون رفتگان از فرمان
خدای اوکلما ایا وهر گاه که یهود عاهدوا عهدا عهد کردند عهد کردنی نبذه شکستند آنرا فریق منهم گروهی از ایشان بل
اکثرهم بلکه بسیاری از ایشان لا یومنون نمی گروند بتوریة ولما جاءهم وآن هنگام که آمد بایشان رسول من عند الله
فرستاده از نزد یک خدای یعنی محمد مصدقا باور دارنده لما معهم وتوریة را که با ایشانست نبذ فریق بیفکندند گروهی من الذین
اوتوا الکتاب از آنانکه عطا داده شده اند بتوریة یعنی علماء ایشان بیفکندند کتاب الله توریة را اما قرآنرا وراء ظهورهم
پس پشت خود کانهم گوییا که آن علما لا یعلمون نمی دانند که قرآن کلام الله است و محمد رسول الله واتبعوا ما تتلوا الشیاطین وپیروی
کردند این یهود آن چیز را که میخواندند دیوان علی ملک سلیمان در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام وان چنان بود که
دیوان در عهد سلیمان شعبدها صدرنگ یا نیرنگهاء کهانت برامیخته نوشته بودند ومیان ارذال وجهال شایع شده بود
سلیمان علیه السلام بران اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را بیاوردند ودر صندوقی نهاده ومقفل ساخته ودر زیر تخت
خود دفن کرد وبعد از وفات سلیمان علیه السلام بران اطلاع یافته بفرمود تا ان نوشتها را بیاوردند چنان فرا نمودند که سلیمان
بان سحرها وشعبدها پادشاهی میکرده وبعد ان یهود سلیمانرا بسحر نسبت میدادند حق تعالی ابراء ذمه وی را فرمود که وما
کفر سلیمان وهرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادویی نکرد ولکن الشیاطین کفروا ولیکن دیوان زمان او کافر شدند
یعلمون الناس السحر در می آموختند مردمانرا جادویی وما انزل ودیگر یهود متابعت کردند آن چیز را که فرو فرستاده شد
از سحر علی الملکین بر دو فرشته ببابل در شهر بابل هاروت وماروت نام ان دو فرشته است وایشان برادر بودند

گناه کار

گناه کار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس وهوا اند واگر شما را نیز همان حالت که ایشانراست بودی
صدور عملهای بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند وحق تعالی نفس بشری بایشان داد
وبرای حکومت خلق بزمین آمده بزنی زهره نام عاشق شدند وبسبب شرب خمر بر قتل بناحق وسجده صنم اقدام نمودند و
حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد وعذاب ایشان درین جهان مقرر شد وحالی در چاه بابل بموی سر آویخته
معذب‌اند وانزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که در زمان سحره دعوی نبوت میکردند حق سبحانه در زمان حکومت قبل از معصیت
این علم بدیشان فرستاد وگویند بوجه الهام ایشانرا کیفیت این علم در آموخت تا جمعی زیرکانرا تعلیم دهند وایشان بر حقیقت
سحر وحقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند وما یعلمان ونیاموزند این دو فرشته در وقتی که در چاه اند
من احد هیچ کس را جادویی حتی یقولا تا گویند پیش از آموزیدن آنکس را که انما نحن فتنة بجز این نیست که ما آزمایش خلقیم
از خدای فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر کس می مرتب نیست فیتعلمون منهما پس میاموزند از آن دو ملک
ما یفرقون به آن چیز را که جدایی افکنند بدان بین المرء وزوجه میان مرد وزن او وما هم ونیستند جادوان بضارین
ضرر رساننده به من احد هیچکس را الا باذن الله مگر بقضا وقدرت خدای ویتعلمون ما یضرهم ومی آموزند آنچه
ایشانرا زیان رساند ولا ینفعهم وسود نکند ولقد علموا ومرآینه نیک دانستند یهود لمن اشتریه هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد
وکار بندد ما له فی الاخرة نیست او را در سرای پسین من خلاق بهره از نیکویی ولبئس ما شروا به بد چیزیست آنکه فروختند به انفسهم
بدان چیز نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لو کانوا یعلمون اگر هستند ایشان که دانند زیان این سودا را ولو انهم آمنوا
واگر این جهودان گرویدندی بمحمد صلی الله علیه وسلم واتقوا وپرهیز کردندی از سحر وکیش یهودی پاداش یافتندی وپوشیده نیست
که لمثوبة من عند الله هر آینه پاداش از نزدیک خدای خیر بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه می ستانند
لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید لا تقولوا راعنا مگویید لفظ راعنا
در وقت مکالمه محمد علیه الصلوة والسلام که یهود گفتار دشنام دادست او تو ساخته با آن حضرت این کلمه میگویید ودر لغت ایشان
دشنام فاحشه است ومومنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این مگویید
وقولوا انظرنا وبگویید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما واسمعوا وبشنوید حکم خدایرا بسمع وللکافرین ومر کافرانست یعنی
آنهارا که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عذاب الیم عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارند الذین کفروا
آنانکه حق را پوشیده اند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین ونه مشرکان ان ینزل آنکه فرو فرستاده
شود علیکم بر شما من خیر هیچ نیکویی من ربکم از پروردگار شما مراد وحی است وقرآن که جامع همه خیرهاست یهود نمیخواستند
که نبوت با آل اسمعیل انتقال کند ومشرکانرا وعید آن بود که بهره‌ی بویید میتره یا نعیم تعقی رسد والله یختص برحمته وخدای
اختصاص میدهد بنبوت ووحی خود من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم وخدای خداوند فضل بزرگست بر هر که
او را بنبوت داده ودر صفت فضل بعظمت استعاریست با آنکه نظم فضل او فضیلتست افزون از عدد ولطف او لطیفتست بیرون از شمار
ما ننسخ هر چه ما منسوخ می گردانیم من آیة از آیه قرآن بر وفق صلاح خلق ومقتضای زمان او ننسها یا فراموش می گردانیم آنرا

وانزد لهای بریم نات بخیر منها بیاریم ازان آیه منسوخه چنانچه مصابرهٔ یک غازی باده تن منسوخ کرد و بیاد و تن مقرر ساخت
او مثلها یا بیاریم مانند آن که نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت یا وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه
ایا عیداتی خطاب با منکران نسخ است جهودان در نسخ مجادله می کردند و میگفتند گر ان پیشما اینست و بر خدای روا نیست و از حکمت
آلهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی میفرماید که ای منکران مجادل الم تعلم ایا معلوم نداری و نمی
میدانی ان الله انرا که خدای تعالی علی کل شیء قدیر بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشا توانا است بر کمال الم تعلم ایا دانا
نیستی ان الله بانکه بتحقیق خداست بی شک له وراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمین پس هرچه خواهد کند
وما لکم و نیست مر شما را من دون الله جز خدای من ولی دوستی که از وی بشما نفع رسد ولا نصیر و نه یاری که از شما دفع ضرر کند
ام تریدون یا میخواهید ان تسالوا انکه سوال کنید رسولکم پیغمبر خود را کما سئل موسی همچنانکه سوال کرده شد موسی من قبل پیش ازین
جهودان میگفتند محمد باید که کتابی بیاورد یکبار چنانکه موسی علیه السلام آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد همان می طلبید
سوالهای متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلام می طلبیدند ومن یتبدل الکفر بالایمان و هرکه بدل کند کفر را بایمان یعنی بگزیند
فقد ضل پس هرآینه گمراه گشته است سواء السبیل از میان راه راست ود کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل الکتاب
از اهل توریه چون فنحاص بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او لو یردونکم انکه گردانند شما را و حذیفه یمانی و عمار
یاسر است و یاران او و ایشانرا بیهودیت دعوت میکردند حق سبحانه فرمود که یهود میخواهند که شما را من بعد ایمانکم از پس
ایمان شما کفارا کافران حسدا از روی حسد من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست
نه بفرموده کسی من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشت لهم الحق مر ایشانرا آنچه راست و درستست یعنی رسالت محمد صلی الله علیه و سلم
وحقیقت قرآن و صحت دین اسلام فاعفوا پس در گذرانید ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان واصفحوا و روی بگردانید
از ایشان حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره فرمان خود را که حکم است بقتال یا بجزیه ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء
بر همه چیزی از تعذیب و انتقام قدیر توانا است واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را
وما تقدموا و آنچه از پیش بفرستید لانفسکم از برای خود من خیر از مال دنیا بر سبیل تصدقات و نفقات چه انواع خیرات
تجدوه بیابید آنرا نوشته عند الله نزدیک خدای یا ثواب بیابید از نزدیک وی ان الله بدرستی که خدای تعالی بما تعملون
بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بصیر بیناست وقالوا و گفتند جهودان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید در بهشت الا من کان
مگر آنکه باشد هودا یهودی او نصاری یا نصاری گفتند بهشت نرود الا ترسایان یا نصرانی تلک این دعوی
از هر طایفه امانیهم آرزوهای ایشانست قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را بدین دعوی ان کنتم صادقین اگر
هستید راست گویان در قول خود بلی نه چنین است که ایشان میگویند بلکه من اسلم هرکه تسلیم کرد وجهه همه خود را
لله برای طاعت خدای وهو محسن و او نیکوکار است در کردار و گفتار فله اجره پس مر آنکس راست مزد او عند ربه نزد آفریدگار
او ولا خوف علیهم و هیچ ترس نباشد بر ایشان بر فوت مزد ایشان ولا هم یحزنون و نه اندوهناک باشند از قصور
زوال آن مزد جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند و گروهی از یهود مناظره نموده هر فرقه در ابطال دین دیگری

غایت سعی

غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیه فرستاد وقالت الیهود و گفتند جهودان لیست النصاری نیستند
جهودان علی شیء بر چیزی که معتد به باشد وهم و حال همه ایشان یتلون الکتاب میخوانند کتاب خدا را یهود از
توریه میدانند که نصاری بحث اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطلند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بحث انکار
عیسی و انجیل کافر و بی حاصلند کذلک همچنین که ایشان میگویند قال الذین گفتند آنانکه لا یعلمون هیچ نمی دانند و اهل
کتاب نیستند فالله یحکم پس خدای داوری کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که
هستند ایشان فیه یختلفون که در آن چیز اختلاف میکنند از حق و باطل ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز
داشت مساجد الله مسجدهای خدا را ان یذکر از آنکه یاد کرده شود فیها اسمه در آنجا نام خدای یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را
یاد کنند و پرستش نمایند وسعی فی خرابها و سعی نمود در ویرانی آن مساجد و آن بخت النصر یا ایلیا بن ططوس رومی که بیت المقدس را
خراب کرده و اخبار در ابطال رسانیده و یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد جهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدیست یعنی محل سجده اولئک آن گروه که
در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند ما کان لهم نیست مر ایشانرا ان یدخلوها آنکه در آیند در آن مسجد الا خائفین مگر ترسکاران و این صورت
در زمان دولت اسلام است که ترسایان را قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لهم و ترسایانراست فی الدنیا درین
جهان خزی رسوائی و خواری بجزیه دادن ولهم فی الاخرة و ایشانراست در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ ولله و مر خدایراست
المشرق جای بر آمدن آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بسبب ابر
و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کس تحری نموده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت
قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند یا عادهٔ قضای آن نماز از حضرت رسالت صلوات الرحمن و سلامه علیه اجازت خواستند و این
آیه نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده اید اعادهٔ نماز حاجت نیست همه جهات از آن اوست فاینما پس هر کجا تولوا روی آورید
فثم وجه الله پس آنجا وجه خدا است یعنی جهة طاعت اوست محقق ترا در تحقیق این آیه نکته ایست که زبان عالی بیان حضرت حقایق
رتبت ولایت منقبت خلاصت ظلال هدایته درین ابیات اشارت بدان میفرماید نظم ازپی اینما تولوا خوان ثم وجه الله هش میتم دان
یعنی آن سو که روی قصد آری تا حق نیند کیش بگذاری وجه حق ان بود حقیقه او باشد آنجا بسوی او کن رو هیچ جا را که داشتی
بس بود عین حق عیان آنجا عارف حق شناس را باید که بهر سو که دیده بگشاید بیند آنجا جمال حق پیدا نگسلد از جمال حق قطعا
ان الله بدرستی که خدای واسع بزرگ مغفرتست و بسیار عطا علیم دانا بمصالح احوال مسلمانان وقالوا و گفتند بیباکان از یهود و نصاری
اتخذ الله ولدا فرا گرفت خدای فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی و بی عیبی او راست بل نه چنانست که ایشان میگویند له و مر او راست ما فی
السموات آنچه در آسمانهاست والارض و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب وی باشند پس عزیر و عیسی
ولد او نتوانستند بود چه ولد مملوک نمی باشد الا آنکه جنس والد و این المملوک عن المالک کل همه آنچه در زمین و آسمان باشد له قانتون مر او را فرمان برداراند
بدیع السموات والارض از نو پدید آورندهٔ آسمانها و زمینهاست واذا قضی امرا و چون خواهد یا تقدیر کند کاری را فانما یقول له
پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که کن بباش فیکون پس بباشد وقال الذین و گفتند آنانکه لا یعلمون نمی دانند خدا را و علم
نخوانده اند چون مشرکان مکه لو لا یکلمنا الله چرا سخن نمی گوید خدای با ما او تاتینا آیة یا بیاید یکی از ما بیعتامی نمی آید کذلک همچنانکه

این مشرکان میگویند قال الذین کفروا انانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از یهود و نصاری مثل قولهم مانند گفتن ایشان
و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات تشابهت قلوبهم بیکدیگر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت
و سوالات از روی عناد و کدورت قد بینا الایات مرآینه بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت لقوم یوقنون برای گروهی که طالب
یقین اند نه تابع تردد و تخمین انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بالحق براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین
اسلام بشیرا مژده دهنده مومنان و نذیرا و بیم کننده کافران و لا تسئل و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عن اصحاب الجحیم
از انها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جاری شد که اگر
خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم بازآیند حق سبحانه
این آیه فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند بر تو اداء رسالتست و بر ما حساب اهل
ضلالت و لن ترضی و مرگز خشنود نشود عنک از تو الیهود و النصاری نه جهودان و نه ترسایان حتی تتبع تا آنگاه که پی روی
کنی ملتهم کیش ایشانرا قل بگو وقتی که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند ان هدی الله بدرستی که راه نمودن خدای هو الهدی
آنست راه نمودن بحق شما را به یهودیه و نصرانیه میخوانید و مرا باسلام راه می نماید و لئن اتبعت و اگر متابعت نمایی ای محمد
اهواءهم آرزوهای ایشانرا در باب دین بعد الذی پس از آن چیزی که براستی جاءک آمده است ترا من العلم از دانش
که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مالک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی دوستی رهاننده و لا نصیر و نه کسی
یاری دهنده صورت خطاب با حضرتست و معنی راجع بامت الذین آنانکه اتیناهم الکتاب عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی
توریة بقولی که آیه در شان ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که آیه در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان
نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیه در شان مسلمانان فرود آمده باشد
و بر هر تقدیر یتلونه میخوانند آن کتاب را یعنی متابعت میکنند حق تلاوته چنانکه حق خواندن یا متابعت کردن است اولئک آن گروه
یومنون به ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند و من یکفر به و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن را تغییر دهد فاولئک پس آن
آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا التی
آن نعمتها که انعمت علیکم انعام کردم بر شما و اسلاف شما و انی فضلتکم بدرستی که پدران شما تفضیل کردم علی العالمین
بر عالمیان زمان ایشان بگویند این آیه بجهت تقویت و تذکیر نعمتها آمده است واتقوا و بترسید یوما از عذاب روزی که از سبب
آن لا تجزی کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا چیزی را از عذاب و لا یقبل منها قبول کرده نشود از هیچ نفسی عدل
فدای او را یعنی بدلی که بعوض آن معذب گردد و لا تنفعها سود نکند هیچ نفسی را شفاعة خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود
شفیع و لا هم ینصرون و نباشند کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشانرا منصری سودی نکند یاری هر یار که هست
و اذ ابتلی و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد ابراهیم ربه ابراهیم را پروردگار او بکلمات به سخنان یعنی اوامر
و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند و آن ده قسمت یعنی شکافتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که موی دارد و مضمضه
و استنشاق و سواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و بر کندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا باب فاتمهن

پس ابراهیم

پس ابراهیم باتمام رسانید از او و قیام نمود بدان قال گفت خدای چون متابعت فرمان کردی انی جاعلک بدرستی که من گرداننده
توام للناس برای مردمان اماما پیشوای در دین که همه نیکان بعد از تو بتو اقتدا کنند و آنکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتبع ملة ابراهیم
و امت مرحومه را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم برای اجازه این وعده است و چون خدای ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود
قال گفت با حق تعالی و من ذریتی و از فرزندان و نبیرگان من نیز اماما پیدا کن قال گفت خدای در جواب او لا ینال نرسد عهدی
عهد من یعنی رحمت و بقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظالمین ستمکارانرا یعنی کافرانرا از ذریه تو و اذ جعلنا و یاد کن آنکه
گردانیدیم البیت خانه کعبه را مثابة جای بازگشت یا موضع ثواب للناس مر آدمیانرا یعنی حاجیانرا که هر سالی بوی باز
گردند و اینجا بثواب بی حساب رسند و امنا و گردانیدیم موضع ایمنی که در وی کسی را نکشند و اتخذوا و فرا گیرید ای مومنان
بعد از آنکه شرف حرم دانستید من مقام ابراهیم از مقامی که منسوبست بابراهیم مصلی نمازگاه و آن موضعیست که در وی حجری وضع
کرده اند و اثر قدمهای مبارک آن حضرت بر وست و عهدنا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم الی ابراهیم و اسمعیل
بسوی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا آنکه پاک سازید بیتی خانه مرا از اوثان و انجاس و خبایث و معاصی و طواف جنب
جنب و حایض للطائفین برای طواف کنندگان و العاکفین و برای مقیمان و معتکفان و الرکع السجود و برای رکوع
کنندگان و سجود آرندگان یعنی نماز گذارندگان اهل اشارت برآنند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوستست از ادناس تعلقات
کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس و اوزارست و تطهیر دل از ملاحظه اغیار تطهیر اکوست حریم دل از غیر دوست سازی پاک
صفات و حدتست فافهم و کن ادراک و اذ قال ابراهیم و یاد کن آنکه گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رب اجعل ای پروردگار
من گردان هذا این مکانرا که برای تو دران خانه ساختیم بلدا آمنا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را از جور
متغلبان در امان خود دار و ارزق اهله روزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه ها حق تعالی این دعا را مستجاب
گردانیده حکم فرمود که تا جبرئیل یکی از دیههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع ساخته بمکه آورد
و هفت بار گرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد و این بجهت طواف خانه طایف گویند و میوه
اهل مکه از آنجاست پس تخصیص کرد رزق را بمومنان و گفت من آمن روزی ده هر کرا ایمان دارند منهم از آنان
که ساکن این شهر باشند بالله بخدای و الیوم الآخر و بروز بازپسین قال گفت خدای و من کفر و هر که کافر شود فامتعه پس او را
برخورداری دهیم قلیلا برخورداری اندک یعنی مدتی در دنیا ثم اضطره پس او را به بیچارگی برانم الی عذاب النار بعذاب دوزخ
و بئس المصیر و بد مرجعیست دوزخ و اذ یرفع و یاد کن آنرا که برداشت ابراهیم القواعد ابراهیم اصلها و اساسها را من البیت
از خانه کعبه و اسمعیل عطفست بر ابراهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک بوده هر یک در طرفی از خانه کار می کرده اند تا بنوبت
دیوار برآورده و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرده و بدست ابراهیم می داده تا بکار می برد القصه بعد از اتمام خانه پدر
و پسر دست تضرع برداشته گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما و اجعلنا و گردان ما هر دو را این خیر را انک انت
السمیع بدرستی که تویی شنوا مر دعای ما را العلیم و تویی تنها به نیتهای ما ربنا ای خداوند ما و اجعلنا و گردان ما هر دو را
مسلمین ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص لک مر ترا و من ذریتنا و از فرزندان ما امة گروهی مسلمة لک گردن نهاده

ومنقاد تو وارنا و بنمای ما را مناسکنا مواضعی که دران افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات
برای وقوف و مانند آن وتب علینا و باز گرد بر ما در گذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده انک انت التواب بتحقیق تویی
پذیرنده توبه معترفان الرحیم بخشنده بر گناهکاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم و برانگیز در میان ذریه ما یا امة مسلمه و مبعوث
گردان رسولا منهم فرستاده از ایشان یعنی از میان ایشان تا ذریه مرا عزی و شرفی باشد بدان رسول یتلوا علیهم بخواند بر ایشان
آیاتک کتاب ترا یا بیان کند نشانهای وحدانیت ترا با ایشان ویعلمهم الکتاب و بیاموزد ایشان را قرآن والحکمة و معانی آن
یا بیان احکام درو از امر و نهی و حلال و حرام ویزکیهم و پاک گرداند ایشان را ~~قرآن والحکمة و معانی آن بیان احکام درو~~
از گناه بسبب شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستی که تو توانایی و غالب و قادر بر اجابت دعا الحکیم قوی
دانای محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز به اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را صلوات الله وسلامه علیه از اولاد
اسمعیل مبعوث گردانید و نکته انا دعوة ابی ابراهیم اشارت بدین است ومن یرغب کیست که باز گردد و بیتابد
و انکار رست یعنی هیچ کس باز نگردد عن ملة ابراهیم از کیش ابراهیم الا من سفه مگر کسی که خوار کرد اند نفسه نفس خود را
یا هلاک سازد یا سبکی وی خود یا شد در نفس خود ولقد اصطفیناه و هر آینه برگزیدیم ابراهیم را فی الدنیا درین سرای
بکرم و فتوت یا شرف نبوت یا بعبادت و خلت یا بعمارت خانه کعبه وانه فی الآخرة و بدرستی که او دران سرای
لمن الصالحین از جمله فیروزی یافتگان بصلاح و فلاح اذ قال له و یاد کن آن وقت که گفت مر ابراهیم را ربه
پروردگار او اسلم گردن فرمان ورا یا تسلیم شو در هر چه از مجاری قضای تو جاری گردد قال اسلمت گفت
ابراهیم که تسلیم کردم خود را لرب العالمین به پرورنده عالمیان تا هر چه خواهد کند فان شاء احیانی وان شاء اتلفنی
بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست که دوست هر چه رسد پس نیکوست ووصی و وصیت کرد بها بملت خود
یا بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه ابراهیم پسران خود را ویعقوب و وصیت کرد نیز یعقوب اولاد خود را بموافقت جد خود
و مضمون وصیت هر دو این بود که یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزید لکم الدین برای شما
دین مرضی مشروع ما موزیه که اسلام است فلا تموتن پس نمیرید الا وانتم مسلمون مگر که شما باشید یعنی بر اسلام مداومت
کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام یابد پس نهی از نفی اسلام است نه از مرگ ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید
اذ حضر آن هنگام که آمد یعقوب الموت یعقوب مرگ او یعنی اسباب علامات آن و یاد دارید اذ قال آن وقت که گفت
یعقوب لبنیه پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید من بعدی از پس وفات من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستید
الهی ترا واله آبائک و خدای پدران ترا ابراهیم واسمعیل واسحق ابراهیم را که جد بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد
واسمعیل را که عم بود پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گوید و حرمت او بدرجه پدر بجای آورد و این نظر بر اتحاد ملت
الها واحدا عبادت میکنیم خدای را که یگانه و یکتاست ونحن له در حال آنکه ما مر خدای را مسلمون منقادیم بطاعت تلک
این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت که درگذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست
آنچه کسب کردند ولکم ما کسبتم و مر شما راست آنچه کردید ایشان و شما را بر عملها پاداش خواهند داد ولا تسئلون و شما

پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب
دهند و بر کفر ایشان مواخذ سازند درین آیه فرمود که نه شما را باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشان را بافعال
شما مواخذه خواهند کرد وقالوا و گفتند یهودان و اهل اسلام را کونوا هودا که باشید از جمع یهود او نصاری و گفتند ترسایان
که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید قل بگو بل نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم ملة ابراهیم کیش ابراهیم را
حنیفا در حالتی که از ملتها مایل است از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام وما کان و نبود ابراهیم
من المشرکین از شرک آورندگان قولوا بگویید ای متابعان ملة ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب
آنکه شما را بیهودی و ترسایی دعوت میکنند بگویید آمنا بالله گرویدیم بخدای وما انزل الینا و بآنچه فرود آمده است بما یعنی
قرآن وما انزل و بآنچه فرو فرستاده شده است الی ابراهیم بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است واسمعیل واسحق
دو فرزندان او اسمعیل واسحق ویعقوب و به نبیره او یعقوب والاسباط و به فرزندان یعقوب اگرچه باولاد ابراهیم و یعقوب
هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند گوئیا که آن نیز بدیشان فرو فرستاده اند چنانچه قرآن نیز فرو فرستاده اند بما وما اوتی موسی
وعیسی و ایمان داریم بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل و سایر دلایل نبوت وما اوتی النبیون و بآنچه عطا
داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات من ربهم از نزد خداوند خود لا نفرق هیچ جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان
بلکه همه ایمان داریم ونحن له و ما مر خدای را مسلمون گردن نهادگانیم فان آمنوا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بمثل ما آمنتم
به بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس هر آینه راه راست یافتند وان تولوا و اگر بر
گردند و اعراض کنند فانما هم پس جز این نیست که ایشان فی شقاق در مقام خلاف و عنادند ای محمد تو از دشمنی ایشان
اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را وهو السمیع و او شنواست مقالات
موحدان و کفر آنها را باقرار و انکار العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیه جهودان یکی از متابعت پیغمبر اعراض کردند
و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را نی آن بود که مولود خود را
بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و الزام مقام ختان
دانستندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیه حق تعالی فرمود صبغة الله بگویید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله که آن دین خدای است
دگو نیاد را ختانست و آن تطهیر مسلمانان باشد ومن احسن و کیست نیکوتر من الله از خدای صبغة از جهت دین و تلقین و تطهیر
مومنان از ادناس تلوین ونحن له و ما حق را باتباع صبغة الله عابدون پرستش کرانیم گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه
محبت است هر که این رنگ دوستی برآورد از همه عالمش بر سر آورد و نزد محققان صبغة الله رنگ بیرنگیست و تا کسی از رنگ امتیازی
پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد و خلاصه رسایل درویشان و نقاوه عبارات و اشارات ایشان بیان معنی این صبغه است و تحقیقه
آن ازین رباعی که صاحب لوایح خلوت ظلال حقایقه تعلیم کرده برالواح افهام مستفیدان ثبت فرموده پی توان برد رباعیه
بس بی رنگست یار دلخواه ای دل ع قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ع اصل همه رنگها ازان بی رنگیست ع من احسن صبغة من الله ای دل
یهود و نصاری از تعریضات قرآن دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله و احباؤه ما را شرف دوستی و عزت فرزندی

حق سبحانه ثابت باشد بوی سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قل بگو در جواب ایشان اتحاجوننا آیا
محاجت می کنید با ما فی الله در دین خدای و دعوی اولویت در انتساب بحق وهو ربنا و حال آنکه او پروردگار ماست و ربکم
و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب باشد ولنا اعمالنا و ما راست جزای کردار ما ولکم
اعمالکم و شما راست مکافات عملهای شما ونحن له مخلصون ما مر ورا خالصانیم در اعتقاد و عمل ام تقولون یا میگوئید یهود و نصاری
وحفص بخطاب خوانده اند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان ان ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط که همه پیغمبران و
پیغمبرزادگان کانوا هودا بودند بر دین یهودیه و این قول جهودانست او نصاری یا بر کیش نصرانیه و این سخن ترسایانست
قل تو بگوی ءانتم اعلم آیا شما داناترید یا دیان انبیا ام الله یا خدای که ایشانرا بدان دین مبعوث گردانیده ومن اظلم و کیست
ستمکارتر بر خود ممن کتم از آنکس که بپوشید شهادة عنده گواهی که نزدیک او ثابت باشد من الله از خدای یعنی بواسطه کتاب
الهی دانسته بود تخصیص اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وما الله بغافل و نیست
خدای بیخبر عما تعملون از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قران و انکار محمد صلوات الله وسلامه علیه تلک امة آن قوم مذکور
گروهی بودند که قد خلت رفتند و درگذشتند لها ما کسبت مر ایشانراست آنچه رسیده که خود کسب کرده اند ولکم ما کسبتم و شما راست آنچه
خواهد رسید که کرده اید ولا تسئلون و مسئول نمی شوید عما کانوا یعملون از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار آیه
برای تاکید و تقریر یا جهت تنبیه و تحذیر است حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گذارد و یهود از این
تبجح شده میگفتند اگر محمد دین ما ندارد باری قبلهٔ ما نماز می گذارد و یا میگفتند این مرد و اصحاب او راه بعبادت نمی برند تا نماز
ما را ندیدند جهت قبله پیدا نشد خاطر انحضرت صلی الله علیه وسلم ملول گشت فرمان الهی صادر شد که روی از بیت المقدس
بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند و حق تعالی از آن خبر میدهد که سیقول السفهاء
زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران من الناس از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه ما ولیهم چه چیز باز
گردانید مسلمانانرا عن قبلتهم التی کانوا از قبلهٔ ایشان آن قبله که بودند علیها بران یعنی بیت المقدس قل بگو لله
المشرق والمغرب و خدایراست همه جهات مشرق که خانهٔ کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن
صوب واقع شده یهدی راه می نماید من یشاء هر کرا خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که دین اسلام و قبلهٔ ابرهیم
علیه السلام وکذلک و همچنانکه قبلهٔ شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناکم شما را هم گردانیدیم امة وسطا گروهی
عدل و برگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان برای انبیا علی الناس بر منکران نبوت روز قیامت ویکون الرسول
باشد فرستادهٔ من یعنی محمد صلی الله علیه وسلم علیکم بر راستی شما شهیدا گواهی معدل و مزکی وما جعلنا و نساختیم قبله
عبادت تو القبلة التی آن قبله را که کنت علیها تو هستی بران یعنی کعبه الا لنعلم مگر برای آنکه ممیز سازیم و جدا
کنیم من یتبع الرسول آنکس را که پی روی کند در امر قبله ممن ینقلب از آنکس که باز گردد علی عقبیه بر پاشنهای خود مثلست
در باب کسی که باز گردد از رای خود و عدول کند بغیر آن وان کانت و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لکبیرة ازدک

وکران

وکران الا علی الذین بر آنانکه هدی الله خدای راه نمود ایشانرا تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه انگیختند
در امر قبله و یکی آن بود که اگر قبلهٔ حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از صحابه و پیش از تحویل
قبله وفات یافته اند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وما کان الله
و نیست خدای با فضل و کرم لیضیع ایمانکم که ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گذارده اید یا تباه کند ایمان شما را که بیت المقدس
داشته اید ان الله بدرستی که خدای بالناس بمردمان لرؤف مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد رحیم بخشاینده است و مزد
ایشان ضایع نگرداند قد نری بدرستی که ما می بینیم تقلب وجهک گردانیدن روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی
این آیه در امر تحویل است سید عالم صلی الله علیه وسلم از قول یهود که میگفتند محمد روی بقبلهٔ ما نماز می گذارد ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ
او کعبه باشد که قبلهٔ ابرهیم است و اقدم القبلتین و در این باب با جبرئیل سخن گفت جبرئیل متوجه مقام شد سید کاینات علیه افضل الصلوات
هر ساعت از پی وی بآسمان می نگریست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل آمد و این آیه آورد که ما توجه ترا بآسمان دیدیم فلنولینک
پس متوجه ساختیم ترا قبلة ترضاها آن قبله که تو میخواهی و می پسندی فول وجهک پس بگردان روی خود را و ادمه بدنست شطر
المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خواجه در بنی سلمه دو رکعت
از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت
و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید وحیث ما کنتم و هر جا باشید در بحر و بر و سهل و جبل و شرق و غرب
چون خواهید که نماز گذارید فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را شطره بسوی مسجد مذکور وان الذین و بتحقیق آنانکه
اوتوا الکتاب داده اند ایشانرا توریة لیعلمون هر آینه میدانند انه الحق که این تحویل یا توجه درست و راستست و حکم آن
من ربهم از پیش پروردگار ایشانست چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بدان بماند کعبه است
وما الله بغافل و خدای غافل نیست عما یعملون از آنچه یهود میکنند از انکار قبله ولئن اتیت و بخدای اگر بیاری تو محمد الذین
اوتوا الکتاب برای آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بکل آیة بهر معجزی و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی
که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک پی روی نکنند ایشان قبلهٔ ترا وما انت بتابع و تو نیز نیستی متابع قبلتهم
قبلهٔ ایشانرا وما بعضهم و نیستند بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض پی رونده و متابعت کننده قبلهٔ بعضی را به جهت قبلهٔ نصاری مشرقست
و از آن یهود غربی و جمع میان هر دو متعسرست ولئن اتبعت و اگر پی روی کنی بر سبیل فرض اهواءهم آرزوهای ایشانرا در باب قبله
من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد بتو من العلم از دانستن آنکه قبلهٔ ابرهیم حق است انک بدرستی که باشی اذا آن هنگام که متابعت
ایشان نمای لمن الظالمین از جملهٔ ستمکاران ظاهر خطاب راجع با پیغمبر اما معنی آن راجع است با امتان الذین آنانکه آتیناهم
الکتاب داده ایم ایشانرا توریة یعرفونه می شناسند قرانرا و اصح آنست که پیغمبر را کما یعرفون همچنانکه می شناسند ابناءهم پسران خود را
در میان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر وان فریقا منهم و بدرستی که گروهی از ایشان لیکتمون الحق هر آینه می پوشند
حق را از عوام و سفله وهم یعلمون و ایشان میدانند که می پوشند الحق آنچه درست و راست باشد من ربک از پروردگار تست
فلا تکونن پس مباش خطاب با انحضرتست و مراد امت یعنی مباشید من الممترین از شک کنندگان در آنکه امر قبله من عند الله است ولکل

و هر گروهی را از خدای پرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر ستوهی را وجهة جهتی و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان
دارد یا خدای او را بدان سوی گرداننده فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان سبقت گیرید بر دیگران در نیکوییها که یکی از آن
توجه بکعبه است محققان برانند که از هر نهادی چیزی سر بزده و در هر سویدا سودائی ظهور کرده که قبله اوست و هر یک روی بقبله
خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز می مانند مگر محرمان حرم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبله فثم وجه الله روی می کرد اند مثنوی
قبله شان بود تاج و کمر ❁ قبله ارباب دنیا سیم و زر ❁ قبله معنی شناسان جان و دل ❁ قبله صورت پرستان آب و گل ❁ قبله زهاد محراب قبول ❁
قبله بدسیرتان کار فضول ❁ قبله تن پروران خواب و خورش ❁ قبله انسان بدانش پرورش ❁ قبله عاشق وصال بی زوال ❁ قبله عارف جمال ذو الجلال ❁
اینما تکونوا هر جا که باشید و هر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب یأت بکم الله جمیعا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت
برای ابتنا زحق از مبطل ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزها از احیا و غیر قدیر توانا است ومن حیث و
واز هر جا که بیرون روی براه سفر فول وجهک پس بگردان روی خود را ابتدای نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد محترم وحیث
ما کنتم و هر جا که شما باشید ای امت فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه بدن خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا
یکون تا نباشد للناس مر یهود و یا مشرکان را علیکم بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حجة خصومتی و جدالی یهود میگفتند محمد دین ما
منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که مر و را چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما
حجتی نماند الا الذین ظلموا مگر آنهایی را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره منهم از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند
برای میل با قربای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعن میکردند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد فلا
تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه واخشونی و بترسید از من مخالفت فرمان من ولاتم معطوفست بر لئلا یکون
یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص است بمله حنیفیه علیکم
بر شما ولعلکم تهتدون و مگر شما راه یابید بشرایع و احکام دین و گفته اند بر شما تمام کنم در آخرت کما ارسلنا چنانکه بار سال
رسول کردیم و فرستادیم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستاده هم از شما که یتلوا علیکم میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآنست
ویزکیکم و پاک می گرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید ویعلمکم و می آموزد شما را الکتاب قرآن
والحکمة و حلال و حرام آن ویعلمکم و تعلیم میدهد شما را مالم تکونوا آنچه نیستید شما که خود تعلمون بدانید آنرا فاذکرونی پس
یاد کنید مرا بطاعت اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رحمه الله میگوید در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه فرمود که بندگان
خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ برایشان تمام کردمی و آن اینست که گفته فاذکرونی
اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیه مذکور شده و چون درین توجه بساط اطناب مطویست بیک دو نکته از سخنان محققان
اختصار میکند در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت لایزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبتست
که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست در حکایت حال از سلطان العارفین قدس سره پرسیدند
که چرا از شما ذکر زبانی کمتر می شنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد و اسطی رحمه الله فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکرست
و قیام بمذکور و درین باب فرزند ارجمند صفی الدین علی را رباعیست قطع جز یاد تو ام از دل ناشاد برفت ❁ و ز سینه هوای گل و شمشاد برفت ❁ برفت

مستوفی ذکر تو خیالم که ذکرت ❁ در ذکر تو ذکر توام از یاد برفت ❁ واشکروا لی و سپاس دارید کنید نعمتهای مرا ولا تکفرون
ناسپاسی مکنید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان استعینوا یاری جویید بر قیام وحقوق آلهی بالصبر به شکیبایی که
کلید در بخانست والصلوة بنماز که مجمع العبادات است ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت
و رعایت ولا تقولوا و مگویید لمن یقتل و آنکس را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدای یعنی در جهاد اموات که ایشان مردگانند
صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از لذت دنیا
محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولکن لا تشعرون و لیکن شما نمی دانید
کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم و هر آینه می آزماییم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم
و اگر نه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیزست بشیء بچیزی اندک من الخوف از بیم دشمن در غزا والجوع و گرسنگی و تنگی
بقحط ونقص من الاموال و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود والانفس و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب
والثمرات و نقصان میوه ها یا آفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند وبشر الصابرین و بشارت ده صبر کنندگان را
بهر کرامت که ممکن است الذین آنانکه اذا اصابتهم چون برسد ایشانرا مصیبة دشواری و زحمتی و گفته اند هر حادثه مکروهی
که به بنده رسد مصیبت و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن خداوندیم اقرارست بانقیاد حکم قضا
و انصاف بتسلیم و رضا وانا الیه راجعون و ما بسوی حق باز گردندگانیم اعترافست ببعث و نشور اولئک آن گروه که در مصائب بتسبیح
بکلمه استرجاع نمایند علیهم برایشانست صلوات رحمتها من ربهم از پروردگار ایشان ورحمة و نعمت و گفته اند بعثت چه گشت را رحمة
گفته است اینکه و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک و آنکسان هم ایشانند نه غیر ایشان المهتدون راه یافتگان
برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم بدین امة مرحومه
عطا فرموده اند و بس و اگر نه بایستی که یعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف علیه السلام بجای یا اسفی انا لله گفتی و فاروق
رضی الله عنه چون این آیة خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمة بیک دو هم سنگ اند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش
سربار یست ان الصفا والمروة بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان من شعائر الله از
نشانهای حج خانه خداست فمن حج البیت پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه حج در حالت احرام او اعتمر یا متوجه زیارت
کعبه شود باعمال مخصوصه بعمره فلا جناح علیه پس هیچ گناهی نیست برو ان یطوف بهما در آنکه طواف کند بایشان و سعی نماید در میان
ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عاری آمد حق تعالی فرمود که طواف این
دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که از شعائر است ومن تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکو بجای آرد
از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس خدای جزا دهنده و شکر گوینده است علیم دانا باعمال بندگان ان
الذین بدرستی که آنان از علمای یهود که بحقد و حسد یکتمون می پوشند ما انزلنا آنچه فرو فرستادیم من البینات از سخنان روشن
در توریة چون حکم رجم والهدی و راه نمونی بنعت و صفت مصطفی صلی الله علیه و سلم من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کرده ایم
آنرا للناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب در توریة یعنی ما آنرا ساختیم و ایشان مخفی کرده اند اولئک آن

گروه کپوشندگان حق اند يلعنهم الله می راند ایشانرا خدای واز رحمت خود دوری کند ويلعنهم اللاعنون ولعن میکنند بریشان
لعنت کنندگان یعنی ملایکه یا همه افریدگان از جن وانس یا تمام مسلمانان ولعن لاعنان سوال لعنت از حق برین وجه که اللهم العنهم
وهمه این طایفه سزاوار لعن اند الا الذين تابوا مگر انانکه باز گردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی واصلحوا
واصلاح اوردند کارهای تباه شده را وبينوا وبیان کردند از صفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انچه پنهان می داشتند فاولئك
پس ایشانند که بسبب توبه واصلاح اتوب عليهم باز گردم بدیشان برحمت وانا التواب ومنم قبول کننده توبه بندگان الرحيم
مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذين كفروا بدرستی انانکه کافر شدند از یهود یا انکار رسالت محمد صلوات الله وسلامه علیه
وماتوا وهم كفار وبمردند وحال انکه ایشان کافرانند وکتمان حق اولئك عليهم آن گروه انها اند که بریشانست لعنة الله
لعنت خدای بعد از مرگ ایشان والملائكة ولعنت فرشتگان والناس اجمعين لعنت همه مردمان مراد ازین ناس مومنانند که اشتغاع
ایشان بانسانیت ثابت است خالدين فيها وان ملاعین جاوید اند در لعنت یا در اتش دوزخ لا يخفف سبک کرده نشود عنهم
العذاب از یشان عذاب ولا هم ينظرون ونباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند والهكم وخدای سزاوار
اله واحد معبودیست یکتا لا اله نیست هیچ معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او که احدیست در ذات وواحد در صفات الرحمن بخشنده
در ترتیب اشباح الرحيم مهربانست بر تقویت ارواح ان في خلق السموات بدرستی که در افریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون برافراشته
وبی علاقه در هوا ایستاده والارض ودر افرینش زمین که بساطیست مبسوط ومهادی مضبوط واختلاف الليل والنهار واز پی در امدن
شب وروز و یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول وقصر وسواد وبیاض والفلك التي تجري ودیگر در کشتیها که روان
که میرود في البحر در دریا بما ينفع الناس بانچه نفع رساند مردمان از تجارات ومکاسب وما انزل الله ودر آنچه فرو فرستاد خدای من السماء
از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحيا به الارض پس زنده ساخت وتازه گردانید زمین را بآن آب بعد موتها
از پس مردگی وپژمردگی او وبث فيها وپراکنده کرد در زمین من كل دابة از هر جنبنده چون بهایم وسباع ووحوش وغیر آن وتصريف
الرياح ودر گردانیدن بادها از مرتبی والسحاب المسخر ودر ابر فرو داشته ورام شده مر خدایرا بين السماء والارض میان آسمان وزمین
تا بهر طرف که حکم شود برود لآيات هر اینه علامتست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت وبدایع فطرت لقوم يعقلون مر گروهی را
که خرد دارند ونظر تامل بر موجودات گمارند کفار قریش میگفتند که ما سیصد وشصت بت داریم ومی پرستیم واین معبودان کار
یک شهر را راست نمی توانند ساخت ومحمد میگوید که من یک خدا دارم وکار همه عالم می سازد اگر برین سخن حجتی بیارد وآیتی وعلامتی
بما نماید براستی او اقرار کنیم این ایه مذکوره نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی ودر خبر آمده وای بر کسی که این آیه
بخواند ودر وی تفکر نکند ومن الناس من يتخذ واز مردمان کس هست که فرا گیرد من دون الله بجز خدای اندادا همتایان وشریکان
یعنی بتان يحبونهم دوست میدارند ایشانرا كحب الله چنانچه خدایرا دوست باید داشت والذين امنوا وانانکه ایمان اورده اند اشد
حبا لله ایشان قوی ترند وثابت ترند در محبت وخدایرا الحبت انکه مشرک می بینند ودوست میدارد ومومن نادیده دوست گرفته
وبامید دیدن عمری می گذارد ودیگر محبت کفار محبتیست فانی نفسانی ودوستی مومنان محبتی باقی ربانی وحقیقت درمعنی اشد حبا
انست که اول خدا ایشانرا دوست داشت که یحبهم تا ایشان اورا دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان خدایرا بدوستی خداست

مریشانرا این طریقت نموده که اگر تحبهم نگشتی نقال یحبونه نزیستی ع میل از طرف یار پدید آمد از اغاز ولو يرى الذين ظلموا وچون ببینند
بدانند انها که ظلم کرده اند باتخاذ انداد اذ يرون العذاب بوقتی که معاینه عذاب دوزخ را ببینند ان القوة لله جميعا انکه همه قدرت
وغلبه مر خدایراست وان الله وان نیز بدانند که خدای شديد العذاب سخت عذابیست بریشان مراتبه بدانند مضرت اتخاذ انداد وزیان
انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرأ یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند الذين اتبعوا انانکه چشم پی روی ایشان کرده اند من الذين
اتبعوا از انان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا وسفله که او را تابع ایشانند بیزار شوند ورأوا
العذاب وببینند عذاب را هم تابعان وهم متبوعان وتقطعت وبریده شود بهم الاسباب از یشان سببها ورابطها که در دنیا داشتند
از عهود ومواثیق وخویشی ودوستی وصحبت وقال الذين اتبعوا وگویند انها که متابعت کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری
متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لو ان لنا كرة کاشکی ما را ایشانرا بازگشتی باشد یعنی فنتبرأ منهم تا ما بیزاری کنیم از یشان
آنجا كما تبرؤا منا چنانچه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا كذلك همچنان که دران روز بنمود عذاب ایشان يريهم الله بنماید خدای
کافرانرا اعمالهم کردارهای ایشان حسرات عليهم حسرتها وپشیمانیها بریشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج وعمره
وضیافت وختان همه را حبط سازند وسبب حسرت ایشان گردد یا اعمال سیئه که مباشر آن می شدند از قتل وغارت ودفن
بنات موجب مزید حسرت گردد وما هم ونیستند تابعان ومتبوعان بخارجين بیرون ایندگان من النار از اتش یعنی جاوید در دوزخ
باشند يا ايها الناس ای مردمان كلوا بخورید مما في الارض از انچه در زمینست حلالا طيبا پاک وپاکیزه یعنی روا وبی شبهه را ولا تتبعوا
وپی روی مکنید خطوات الشيطان گامهای ابلیس را یعنی پی او مروید ومشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال وحرام میکردند
چون بحیره وسایبه واقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال وتحلیل حرام گام بر گام شیطان منهید وروی از راه بگردانید
انه لكم بدرستی که او مر شما را عدو مبين دشمنیست اشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد ومیخواهد که شما را نیز
بدوزخ برد انما يأمركم جز این نیست که میفرماید شمارا شیطان یعنی وسوسه میکند بالسوء به بدی والفحشاء وکار زشت گفته اند
سوء گناهانیست وفحشاء جرایم اشکارا یا سوء معصیت بدنیا وفحشاء متابعت نفس وحقیقت انست که سوء وفحشا متناول لیکن جمیع معاصی را
از صغایر وکبایر که شیطان ادمیانرا بان امر میکند وان تقولوا ودیگر میفرماید انکه بگوئید دروغ وافترا کنید على الله بر خدای
در تحلیل خبایث وتحریم طیبات ما لا تعلمون انچه ندانید حقیقت انرا واذا قيل لهم وچون گویند مرین طایفه را که در باب حلال وحرام
اتبعوا ما انزل الله پی روی کنید انچه خدای فرستاد یعنی قران وبحلال وحرام او بگروید قالوا گویند که بقران نمی گرویم بل نتبع
بلکه پی روی میکنیم ما الفينا انچه یافته ایم عليه بران چیز اباءنا پدران خود را این سخن بنی عبد الدار گفتند اولو كان اباؤهم
ایا متابعت پدران میکنند واگرچه بودند پدران ایشان لا يعقلون که فهم نمی کردند شيئا چیزی را از امور دین ولا يهتدون
وراه راست نیافته بودند ومثل الذين كفروا وصفت پند دهنده کافران كمثل الذي ينعق چون صفت کسیست که بانگ میزند
بما لا يسمع بجانوری که نمی شنود وحقیقت سخن او در نمی یابد الا دعاء ونداء مگر خواندنی وآوازی وهیچ از ان فهم نمی کند یعنی کافران
نیز همچنین کسانند وپند گوینده خود جز آوازی نمی شنوند صم کرانند از شنودن کلام حق بكم گنگانند از گفتن سخن راست عمي کوران از دیدن
راه راست فهم لا يعقلون پس ایشان در نیابند انچه پیغمبر ایشان گوید يا ايها الذين امنوا ای گروه گرویدگان كلوا بخورید من طيبات

ما رزقناکم از پاکیزه‌ها یعنی حلالات آنچه شما را روزی داده‌ایم واشکروا لله و سپاس گویید روزی حلال ان کنتم اگر هستید شما که
از روی صدق ایاه تعبدون خاص خود را می‌پرستید بعد از تناول حلال بیان اشیا میکند که حرام است و میگوید انما حرم جز این نیست
که حرام کرد خدای علیکم المیتة بر شما مردار را و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط از انعام ماکول اللحم والدم و خون روان را ولحم الخنزیر
و گوشت خوک را و همه اجزا او را چون حکم حرمت شامل است وما اهل و حرام کرد آنچه او از بر دارند یان در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدای
بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند فمن اضطر پس هرکه درماند و بیچاره گردد یا اکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالتی
که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد ولا عاد و تجاوز کننده از حد شرع یا ستمگر گشته برات فلا اثم علیه پس بر او
هیچ گناهی نیست در تناول آن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است و کسی را که عند الضروره از این محرمات بخورد رحیم مهربانست بر بندگان
برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات ان الذین یکتمون بدرستی که آنان از احبار یهود که می پوشند بجهت اخذ رشوت ما انزل الله آنچه
فرو فرستاد خدای من الکتاب از توریة و احکام آن ویشترون و میخرند یعنی بدل میکنند به بدان کتمان ثمنا قلیلا بهای اندک را اولئک
آن گروه ما یاکلون نمی خورند روز قیامت فی بطونهم در شکمهای خود الا النار مگر آتش ذکر شکم تاکیدست در خوردن زیرا اکل در غیر تناول
مستعمل می باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت
چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایتست از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز مست ولا یکلمهم الله و سخن نگوید
خدای با ایشان یوم القیمة روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی باشد ولا یزکیهم و پاک نگرداند ایشان را از خباثت اعمال یعنی
گناه ایشان با آتش سوخته نشود ولهم عذاب الیم و مر ایشانرا عذابی باشد دردناک اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی عنایت
اشتروا الضلالة بخریدند یهودیت را که محض گمراهیست بالهدی با ایمان و معرفت در این معامله دنیاست والعذاب بالمغفرة و بخریدند
عذاب جاودانی را با آمرزش ربانی و این سودای آخرتست فما اصبرهم پس چیز ایشانرا شکیبا گردانید یا چه شکیبااند ایشان
علی النار بر آتش و چنان آتشی که ابد الآبدین در آن باید بود ذلک و این عذاب ایشان بان الله بسبب آنست که خدای
نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد توریة را براستی و ایشان حکم آن را پوشیدند و در کتمان نعت محمد صلوات الله وسلامه علیه کوشیدند
یا قرآن را فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در حق او لعنت آوردند وان الذین و بدرستی آنانکه اختلفوا اختلاف کردند
فی الکتاب در توریة یا قرآن و اگر الام جنس است در همه کتابها و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آورند و بعضی کافر شدند
پس این اهل اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف و عناد دور و درازند یا در ضلالت دور از هدی اهل کتاب میگفتند از نزول این
آیه گفتند ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگذاریم و این نیکویی تمام است حق سبحانه فرمود که لیس البر
نیست نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بران اقتصار باید کرد ان تولوا وجوهکم آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز قبل المشرق
بسوی مشرق چون نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دادند وبالیوم الآخر و بگروید بروز قیامت و متعلقات او هم
تفویضی است بر یهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند والملائکة و بگروید بفرشتگان و وجود ایشان
دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی می ورزند والکتاب و ایمان دارد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند
والنبیین و دیگر بگروید بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که بعضی ایمان می آرند واتی المال و بدهد مال خود را علی حبه بر دوستی

حق تعالی یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست میدارد از سر آن میگذرد و در راه خدای میدهد ذوی القربی خویشان درویش را
والیتامی و بی پدران را که خورد سال باشند والمساکین و محتاجان را که سوال نکنند وابن السبیل و راه گذریانرا که هیچ در دست ندارند
یا مهمانانرا والسائلین و درویشان خواهنده را وفی الرقاب و در رهایی بندگان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندگی را
بخرد و آزاد کند واقام الصلوة و بگذارد نماز مفروضه را واتی الزکوة و بدهد زکوة مقرره را آنچه قبل از این در ایتاء مال مذکور شد در بیان
نوافل صدقات بود والموفون و صاحب بر آنان اند که وفا کنندگان باشند بعهدهم بعهود خود اذا عاهدوا چون عهد کنند و این عهدهم
با حق می شاید و هم با خلق والصابرین نصب او بر مدحست جهت اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبااند
فی الباساء در فقر و فاقه والضراء در رنج و سختی وحین الباس و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد اولئک آن گروه
موصوف بدین صفتها الذین آنانند که بتحقیق صدقوا راست گفتند در دین یا عهد یا اتباع حق واولئک و آن طایفه هم المتقون ایشانند
پرهیزکاران از همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعبهای آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت
و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سایر مؤمن به است و حسن معاشرت مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق
و تهذیب نفس اقامه صلوة و زکوة و وفا و صبر و مجموع درین آیه مذکورست پس این آیه جامع کمالات انسانی باشد و در توجیز
از ابو میسره رحمه الله نقل میکنند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یا ایها الذین آمنوا ای مومنان و گروندگان کتب
فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما مماثله و مساوات نه تعدی و ستم فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل
واقع بود قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودی از قبیله نازل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی
مردی بکشتندی بعد از هجرت این بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الحر بالحر
آزادی بآزادی والعبد بالعبد بنده به بنده امام شافعی و امام مالک رحمهما الله آزادی را برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیه
و نزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیه بآیه النفس بالنفس منسوخست پس تفاضل را در نفس اعتبار نکند والانثی بالانثی
و زن بزن امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بنابر اجماع قتل ذکر بانثی روا اندارد و امام اعظم بحدیث المسلمون تتکافؤ
دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند فمن عفی له پس هرکه عفو کنند از آنکه قاتل است من اخیه از قصاص برادر او که مقتول است شیء چیزی
اشارتست بآنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن خون مسقط قصاص است فاتباع پس بر قاتلست بعد از عفو از ولی رفتن
بالمعروف به نیکویی و آن طوع و رغبتست در دادن دیه واداء و ادا کردن وجه دیه الیه بوارث مقتول باحسان بزودی و نیکویی
نه بمطل و بدخویی ذلک این عفو از قصاص و طلب دیه تخفیف سبکباریست شما را من ربکم از پروردگار شما ورحمة و مهربانی و بخشایش
از وی در تسهیل امر و تحصیل نفع فمن اعتدی پس هرکه از حد در گذرد بعد ذلک بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیه ستانده یعنی
قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند بعد از آنکه یکی را کشته و دیه داده دیگری را بکشد فله پس مر او راست
در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک ولکم و مر شما راست فی القصاص در حکم قصاص حیوة بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد
قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص بسبب بقای
شماست یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لعلکم تتقون تا باشد که بپرهیزند از قتل بنا حق کتب علیکم نوشته شد بر شما

یعنی فرض کرده شد اذا حضر چون حاضر شود احدکم یکی از شما الموت اسباب وعلامات مرگ از مرض وغیر آن ان ترک خیرا
اگر بگذارد مالی مراد مال بسیارست الوصیة وصیت کردن للوالدین برای پدر ومادر والاقربین وبرای خویشاوندان بالمعروف
با نصاف حقا نوشته شد این وصیت نوشتنی بحق وراستی علی المتقین بر پرهیزگاران از جنان والدین واقربا در جاهلیت بریا
وسمعه وصیت کردند و والدین وخویشانرا محروم می ساختند حق سبحانه ایشانرا از آن منع کرد و وصیت برای این جمع فرض
ساخت وباز حکم این آیه بآیه مواریث منسوخ گشت وسهم بر میراث قرار یافت وحالا وصیة فضیله است نه فریضه وآن نیز
درباره درویشان باید ونشاید که بر ثلث مال بیفزاید فمن بدله پس هر که تبدیل کند او وصیت را یا قول موصی را بعد ما سمعه بعد از آنکه
شنوده باشد فانما اثمه پس جزین که گناه تبدیل باشد علی الذین یبدلونه بر آنانکه تبدیل ایصا میکنند وذمه موصی از آن بری باشد
ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست هم کلام موصی را وهم قول مبدل را علیم دانا به نیت موصی وتبدیل وصی فمن خاف
پس هر که بداند ودریابد خواه وارث وخواه وصی یا امام وقاضی من موص از وصیت کننده جنفا میلی از حق یا سهوا یا عدول
از ذوی القربی او اثما یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث فاصلح پس اصلاح کند بینهم میان موصی لهم ومیان ورثه
یا در حال حیات موصی کسی دانست که در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد ومیان موصی وموصی له اصلاح نماید فلا اثم علیه نیست بروی
هیچ وبالی وبزه نیست ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگارست مر موصی را چون بحق باز گردد رحیم مهربانست بر وصی که از
مضمون در نگذرد یا ایها الذین آمنوا ای آن گروه که گرویده اید کتب فرض کرده شد علیکم الصیام بر شما روزه داشتن کما کتب
همچنانکه نوشته شده بود علی الذین من قبلکم بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاق پس بجهت تطییب خاطر یاد آن
میگوید که این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امت از دیوان این طاعت آزاد نبودند ودر اخبار آمده که البلیة اذا جاعت
طابت وجوارحها بشما روزه فرض کردیم لعلکم تتقون تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی ومتقی شوید به شروع در صوم که شکسته
از روزه ماست ودر تفسیر عرائس آورده که این ندای اهل قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب نمیرسد بطالبان
ملال مشاهده در اقطار سموات غیوب وبه ندای که مفرح قلوب ومروح کروبیست میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین
امساک از جمیع مکونات چو اگر شما در طلب مشاهده ومتوجهان این مطلوبید صوم واجبیست از مألوفات طبیعت همچنانکه نوشته شد
بر انبیا واولیا پیش از شما تا باز رستند از حبس بشریت وواصل شدند بمقامات قربت وعین القضاة قدس سره در تمهیدات
آورده که صوم در شریعت عبارت از ناخوردن طعام وشراب ودر حقیقت اشارتست بخوردن طعام وشراب اطعم ابیت
عند ربی یطعمنی ویسقینی سقاهم ربهم شرابا طهورا ومقرر است که این صوم عارفانرا دست ندهد نظم ورد عارف چو یافت لذت قرب
اکل وشربش چه باشد انس حق دایم او در محبت مستغرق نه از خوان بطعمش بینی شربت از چشمه سار ستعینی ایاما روزه دارید
روزی چند معدودات شمرده مراد روزه رمضانست که بیست ونه یا سی باشد ویا سی دگویند این روزها ایام البیض است هر ماهی
وعاشورا اگر قبل روزه رمضان فرض بوده فمن کان پس هر که باشد منکم از شما که مکلفید بروزه مریضا بیماری که قوت روزه
ندارد یا مرضش بروزه زیادت می شود او علی سفر یا در سفری بود که در آن قصر باید کرد چون افطار کند فعدة پس بروست
بشمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن من ایام اخر روزهای دیگر وعلی الذین وبر آنانکه ایشان یطیقونه توانند که

روزه

روزه دارند وخواهند که ندارند فدیة فدیه دادنست وآن طعام مسکین خوردنی درویشانست هر درویشی را بادادار هر روزی نصف صاع
گندم بقول امام اعظم که قریب دومن باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده وبعد از آن منسوخ شده وگفته اند اینجا لا مقدرست وتقدیرش لا یطیقونه
کسی که نتوانند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهند وبدین وجه حکم آیه منسوخ نباشد فمن تطوع پس هر که زیاده کند بطوع خود
خیرا نیکوئی را واز مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام واطعام فهو پس آن تطوع خیر له بهترست مر ورا
بسبب زیادتی اجر وان تصوموا وآنانکه روزه دارید مطلق میگوید یا رخصت دادگی ترا در افطار خیر لکم بهترست مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون
اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضانست الذی انزل آن ماهی که فرو فرستاده شد فیه القرآن در وی قرآن یعنی
ابتدای نزول در وی بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمده واز آنجا آیه آیه یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان
نازل واز حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات غذای ارواحست بشما فرستادیم
پس از غذای اشباح امساک لازم دارید وما قرآنرا منزل ساختیم هدی للناس در حالتی که راه نماینده است ودلائل وبینات
ودلایلهاء روشنست من الهدی از حلال وحرام والفرقان واز حدود واحکام وسایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق وباطل
فمن شهد پس هر که حاضر باشد منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فلیصمه
پس باید که روزه دارد شهر را ومن کان مریضا وهر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود وافطار کند فعدة من ایام اخر پس بروست
قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیه اولی مذکورست بحکم این آیه منسوخ شد یرید الله میخواهد خدای بکم الیسر
بشما آسانی ولا یرید ونمیخواهد بکم العسر بشما دشواری للازم مسافر ومریض را رخصت افطار داد ولتکملوا العدة ومیخواهد که شما تمام کنید
روزهای رمضانرا یا ایامی را که در آن بعذر مرض وسفر افطار کرده اید ولتکبروا الله تا تکبیر کنید یا یاد کنید خدایرا یا تکبیر گوئید در شب عید
فطر از وقت رویت هلال تا روز واز اول روز تا وقت ادای نماز عید علی ما هدیکم بر آنکه راه نمود شما را بالصوم ولعلکم تشکرون
ومگر که شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه وتخصیص خدا او که الصوم لی وانا اجزی به از فضایل روزه یکی آنست که اورا
از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند وبخود شرف اضافت می بخشد که الصوم لی ومجازات آن بحضرت خود حوالت کرده اختصاص میدهد
که انا اجزی به نظم هرچه بدان شرع بشارت داده است از همه وقت انا اجزی به است واذا سألک وچون پرسند ترا ای محمد عبادی بندگان
من عنی از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم بعلم واجابه صحابه پرسیدند که خدایرا خوانیم
وگویند اعرابی استفسار میکرد که یا نبی الله خدای من نزدیکست تا با او راز گویم یا دورست تا آواز بلند بردارم این آیه نازل شد
که من به بندگان نزدیکم وبهیچ نوع که مرا بخوانید بر من پوشیده نیست اجیب اجابت میکنم دعوة الداع خواندن خواننده را اذا دعان
چون مرا بخواند وحاجت آورد وامی سازم اگر خواهم یا سوال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود فلیستجیبوا لی باید که
بندگان مرا اجابت کنند ولیؤمنوا بی وباید که بر ایمان ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید که
براه راست بیایند یعنی بدانند که مراد از عباد وداعی روزه داران اند که دعای ایشان قرین اجابتست وآنکه قبل از این آیه حکم
روزهای روزه وبعد از ین حکم شبهای روزه بیان فرمود موکد این قولست ودر ابتدای حال مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب
کردن زیادت اجازت مفطرات نبود جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند که در مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب شدند

روزی دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسید آیة آمد که احل لکم حلال کرده شد
مر شما را لیلة الصیام شب روزه الرفث کنایت از مباشرتست الی نسائکم با زنان خود هن ایشان لباس لکم پوشش اند
مر شما را وانتم لباس لهن و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایتست از اختلاط و التصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد
علم الله دانست خدای در ازل انکم آنکه شما کنتم تختانون باشید که خیانت کنید انفسکم با نفسهای خود و ستم روا دارید
بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فتاب علیکم پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای
روزه وعفا عنکم و عفو کرد از شما آن خیانت را فالان پس اکنون باشروهن مباشرت کنید با ایشان در لیالی
صیام وابتغوا و بجویید ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی
از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وکلوا و بخورید واشربوا و بیاشامید در شبهای صوم
حتی یتبین تا وقتی که روشن شود لکم الخیط الابیض مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنایی روز است من الخیط الاسود
از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صحیحین آمد بعضی از صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات
اشتغال نمودندی تا وقتی که میان بیاض وسواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که من الفجر که میان خط ابیض است نازل شد
دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثم اتموا الصیام پس باتمام رسانید روزه را الی اللیل تا شب ولا تباشروهن
و مباشرت مکنید زنان را وانتم عاکفون و حال آنکه شما مقیمان باشید فی المساجد در مسجدها مراد اهل اعتکاف اند
که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله همه تلذذات بر معتکف حرام میداند و نزد محققان اعتکاف
نگاه داشتن است در دایره اوامر و نواهی شیخ ابو بکر واسطی رحمه الله فرمود که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات
وقت چون این سه شرط بجای آری مرحبا خواهی معتکف توانی بود عزیزی پدیری در آمد و خادم را گفت جای پاک
نشان ده تا نماز گذارم گفت دل خود را از ما سوی پاک کن و هرجا خواهی نماز گذار نظم از آن محراب ابرو رو مگردان
اگر در مسجدی ور در خرابات تلک آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حدود الله اندازهای خدای تعالی
در دین مقرر فرموده فلا تقربوها پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتی که قرب بدان
واقع نشود دیگر تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد کذلک همچنانکه تبیین این احکام فرمود یبین الله بیان میکند
خدای آیاته نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید للناس برای عامه مردمان لعلهم یتقون شاید که پرهیز
واز حدود در نگذرند ولا تأکلوا و مخورید اموالکم مالها که واقع است بینکم در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را
بالباطل بناشایست چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهای خود را بنا مشروع صرف
مکنید چون شرب و زنی و انواع فسق وتدلوا عطف بر فعل نهی است یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بها بدان
مالها الی الحکام بسوی حکم کنندگان یعنی مرسانید از آن مالها بر سبیل رشوت بحکام مدد لتأکلوا تا بخورید بحمایت
ایشان فریقا مقداری من اموال الناس از مالهای مردمان بالاثم بظلم و ستم یا بسوگند دروغ
و گواه زور وانتم تعلمون و شما میدانید که ستم میکنید یسئلونک سوال میکنند ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای

نو معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم حضرت پرسیدند که بسبب چیست که جرم ماه گاه گاه باریک می نماید
و بمرور ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره روی به تناقص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشان را حکمت
نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت آن فایده آن فرستاد که قل هی بگو آن هلالها مواقیت نشانه
سنگها و وقتهاست للناس برای مردمان در مزد فرد وران و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و اجال
دینها و تحقیق شرطها والحج و علامات اوقات اند برای حج که موسم را بدانند ولیس البر و نیست نیکویی بان تاتوا البیوت
بانکه در آیید بخانها من ظهورها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه
در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد
خود این عمل را بری تمام دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند
قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر ان و ایشان بسبب صلابت در دین و آیین خود حمس میگفتند روزی در ایام
احرام حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از دری بیرون آمد و متعاقب از رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد
مهاجر و انصار او را از آن در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار بیکبار او را فاجر گفتند چون حضرت صلی الله علیه وسلم از وی پرسید که این
جرات چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم صلی الله علیه وسلم گفت مرا روا بود از در بیرون آمدن که من احمسیم
یعنی از قریش و تو نیستی گفتم ای سید عالم اگر تو احمسی من نیز احمسیم دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال آیه آمد
که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این نه برست ولکن البر من اتقی ولیکن بر بر کسیست یا خداوند بر کسیست که از خشم
خدا پرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند واتوا البیوت و در آیید بخانها در حال احرام و غیره من ابوابها
از درهای آن واتقوا الله و بترسید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لعلکم تفلحون مگر شما رستگار شوید وقاتلوا و کشش
و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنانرا که با شما کارزار میکنند ولا تعتدوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید
بقتال ایشان تا ایشان آغاز کنند این حکم بآیة السیف منسوخ است ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمی دارد
ستمکاران را در آن سال که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با جمعی از صحابه رضی الله عنهم بنیت عمره بمکه میرفتند اعراب مشرکان
بی ادب ایشان را از دخول مکه مانع شدند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را
خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سالی دیگر که بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد
که مبادا که قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام چگونه بود آیه آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود
که واقتلوهم بکشید مقاتلان خود را حیث ثقفتموهم هرجا بیابید ایشان را در حل و حرم واخرجوهم و بیرون کنید ایشان را من
حیث اخرجوکم از جایی که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه والفتنة و شرک آوردن ایشان اشد سخت ترست در ناپسندگی من القتل
از کشتن شما ایشان را در حرم ولا تقاتلوهم و مقاتله مکنید با ایشان عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حتی یقاتلوکم
تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فیه در حرم و خود هتک حرم کنند فان قاتلوکم پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فاقتلوهم
پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده کذلک همچنین است جزاء الکافرین

پا دارش کی قران ستمکاری ره فان انتهوا پس اگر باز ایستند از شرک فان الله غفور پس خدای آمرزنده است گناهانی را که در زمان
شرک مرتکب شده اند رحیم مهربانست که برکت اسلام ایشانرا بدار السلام رساند وقاتلوهم و با مشرکان قتال کنید حتی لا تکون
فتنة تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند ویکون الدین لله و باشد دین پرستش و طاعت لله مر خدایرا فان انتهوا پس اگر مشرکان باز
ایستند از شرک فلا عدوان پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن الا علی الظالمین مگر بر ستمکاران الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذو القعده
این سال که بعمرهٔ قضای روید بالشهر الحرام بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی که شما را منع کردند یعنی آنست که اگر جنگ کنند مر سید
کر ایشان دران ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دمار از ایشان برآرید والحرمات قصاص
و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدلست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فمن اعتدی علیکم پس هر که بر شما
ظلم کند یا ابتداء مقاتله با شما فاعتدوا علیه شما نیز بر وی ستم کنید یعنی بلا و قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکلت است مراد آنکه جزای ستم او
بدو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم بمانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید واعلموا ان الله
و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت چون حضرت صلی الله علیه وسلم عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند ما توشه
راه نداریم و انصار اگر دست رس هست بما چیزی نمیدهند حکم شد که وانفقوا نفقه کنید ای مسلمانان توانگر فی سبیل الله در راه
خدای که جهاد است ولا تلقوا بایدیکم و میفکنید بدستهای خود خود را الی التهلکة بورطهٔ هلاکت یعنی بخل مکنید که موجب هلاک دست که البخیل
بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار نظم بخل و خست در دار سوا کند بلکه در چاه هلاکش افکند واحسنوا و نیکویی کنید یا غازیان
ان الله بدرستی که خدای یحب المحسنین دوست دارد نیکوکارانرا واتموا الحج والعمرة و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض
و سنن و آداب آن بتمامی بجای آرید لله برای خدای چون کفار طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فان احصرتم پس اگر باز داشته
شوید به بیماری و خوف و کم شدن قوت و گم شدن راحله فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی که آنرا
بمنی باید فرستاد و بقول امام اعظم رحمه الله ولا تحلقوا رؤسکم و متراشید سرهای خود را یعنی از حرام میایید حتی یبلغ الهدی
تا وقتی که برسد قربانی بجای او که مناست فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار در وقت احرام او به اذی یا باشد
او را رنجی من رأسه از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبهٔ شپشکان در و بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد
ففدیة پس بر وست فدا دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود شپشکان روی بوی آورده بود چون مردم محظ دیدند
در کاسه سرش افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بران اطلاع یافته فرمود که سر تراش و گوسفندی بکش و درویشانرا
بخوران گفت یا رسول الله بران دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد من صیام از روزه بحدیث مقرر شده که سه روز
روزه دارد او صدقة یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یکرا دو من گندم اونسک یا قربانی و ادنای آن
گوسفندیست فاذا امنتم پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا وجع فمن تمتع هر که بر خورد بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان
حج و عمره بطریق افراد دست که اول بحج احرام گیرد و شرایط آن بجای آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این
افضلست یا بطریق قران که در احرام گوید لبیک بحج و عمرة معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره درو مندرجست چون وضو
در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم فاضلترست یا بوجه تمتع که چون موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده

ازعمره

از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و محظورات متمتع گردد آنگاه از درون مکه احرام گیرد بحج و امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار
فرموده و درین آیت میگوید که هر که متمتع باشد فما استیسر پس از درون مکه احرام گیرد بر وست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی
شکرانهٔ آنکه توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس روزه
داشتن است سه روز پیوسته یا گسسته فی الحج یعنی در ایام حج وسبعة و روزهٔ هفت روز دیگر اذا رجعتم چون باز گردید بوطن خود تلک
این ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده عدد تمام است این قید برای تاکیدست و زیادتی اهتمام یا تمام آن ذلک این حکم های
یا هدی یا صیام یا تمتع و قران لمن مر کسی راست که لم یکن اهله نباشد اهل او حاضری المسجد الحرام مجاوران مسجد حرام یعنی آفاقی باشد
نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بدو عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم در غیر اشهر حج بعمره احرام می توانند گرفت پس ایشانرا
تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم است واتقوا الله و بترسید از خدای و بر آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمایید واعلموا
ان الله و بدانید آنکه خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماههاء معروف
و مشهورست یعنی شوال و ذو القعده و ده روز از ذو الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله اما امام اعظم رحمه الله روز
نحر را نیز در شمار آورده فمن فرض پس هر که فرض کرد اند بر خود فیهن الحج درین ماهها حج را به تلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی
و به نیت و احرام بقول شافعی رحمه الله فلا رفث نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده
نگوید ولا فسوق و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان
خصومت نورزد فی الحج در ایام حج قریش با یکدیگر جدال می نمودند در مشاعر هر یک میگفت حج من تمامتر این حکم فرود آمد که جدال
مکنید و ما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکویی یعلمه الله میداند آنرا خدای وتزودوا و توشه برگیرید قومی از قافلهٔ یمن بی زاد
و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل
گران نباشد فان خیر الزاد التقوی پس بهترین شما پرهیزگردنست از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد
عرفا درین آیت اشارتی تیز و دو آخرت هست و بهترین زادی دران راه پرهیزکاریست امام قشیری رحمه الله فرموده که تقوی عوام در
شدنست بتن از لوث گناه و تقوی خواص اجتنابست به سر از مشاهدهٔ ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق بسر نتوان
و بی زاد شوق مرحلهٔ محبت طی نتوان کرد نظم زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه ما راه ازین گونه است بسم الله که دارد عزم راه
واتقون و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در موسم
حج فضلا روزی من ربکم از پروردگار خود بواسطهٔ تجارات جمعی از عرب تا احرام گرفتندی هیچ آمدندی میگفتند داج لاداج این آینده
بی حاصل حق سبحانه فرمود که سودا و معاملهٔ ایشانرا از فیض حج بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد
فاذا افضتم و چون بر گردید من عرفات از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا بحال هم عارف شدند فاذکروا الله
خدایرا یاد کنید بتهلیل و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین واذکروه و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی
نیکو کما هدیکم مثل آنکه شما را راه نمود بمناسک حج وان کنتم و بدرستی که بودید شما من قبله پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی
مطلق که محمدست صلی الله علیه وسلم لمن الضالین از جمله راه نایافتگان ثم افیضوا پس باز گردید خطاب با قریش و خلفای ایشانست

که همه عرب را وقوف بعرفات بودی وایشان در مزدلفه واقف شدندی وبدین صورت ترفع کردندی بر خلق وننگ داشتندی
از مساوات موقف ودر افاضه نیز برابری دیگر بازگشتندی حق سبحانه فرمود که بازگردید من حیث افاض الناس از انجا که باز
میگردند همه مردمان واستغفروا الله وطلب امرزش کنید از خدای ان الله غفور بتحقیق که خدای امرزنده است گناهان گذشته
مستغفرانرا رحیم مهربانست بر آنکه حج گذارد فاذا قضیتم وچون بگذارد دید وبجای آورید مناسککم کارهای حج ولوازم آنرا فاذکروا الله
پس یاد کنید وثنا گویید خدای را کذکرکم همچون یاد کردن شما اباءکم پدران خود را رسم جاهلیه آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ
مناسک در پیش حرم یا بین مسجد منا وجبل الرحمه بایستادندی وبوقعت نسب وشهرت حسب ابا واجداد مفاخرت کردندی حکم شد
که چنانچه پدران را یاد میکنند خدای را ذکر کنید او اشد ذکرا بلکه فراوانتر وبزرگتر از آن زیرا که او پدر شما را بدان مناقب ومراتب اختصاص
داده بود فمن الناس پس از مردمان من یقول کسی هست که میگوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده مارا فی الدنیا فلان چیز یعنی
متاع حقیر دنیا می طلبد وماله نیست خواسته دینی را فی الاخرة دران سرای من خلاق نصیبی وبهره اگر داعی کافرست از نعمت آن
سرای بی نصیب افتاده واگر مومنست چون دیگر مومنان بهره ندارد ومنهم من یقول واز مردمان کسی باشد که گوید ربنا آتنا
بده مارا فی الدنیا فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا میطلبد وماله نیست خواسته دینی را فی الاخرة دران سرای من خلاق نصیبی
وبهره اگر داعی کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده واگر مومن است چون دیگر مومنان بهره ندارد ومنهم من یقول کسی هست
که میگوید ربنا آتنا ای پروردگار عطا کن مارا فی الدنیا حسنة درین سرا نیکویی یعنی تحقیق امنیت وگفته اند حسنه این جهان زن
صالحه است وحسنه آن عالم حوری پسندیده وعذاب النار زوجه ناشایست درشت خوی سخت گوی نظم زن بد در سرای مرد نیکو
هم درین عالم است دوزخ او وعذاب النار قرین بد نهاره وقنا ربنا عذاب النار اولئک آن گروه که خیر دنیا واخرت طلبیدند لهم نصیب
ایشانراست بهره ایست مما کسبوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند والله وخدای سریع الحساب زود شمارست بمقدار لمحه
شمار همه خلایق کند واذکروا الله ویاد کنید خدای را یعنی تکبیر گویید فی ایام معدودات در روزهای شمرده که ایام تشریق است
وان سه روز باشد بعد از عید اضحی ونزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید وبقول صاحبین تا عصر ایام
تشریق وان سه روز باشد بعد از عید اضحی بر عقب بیست وسه نماز تکبیر باید گفت وامام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است
فمن تعجل پس هر که شتاب کند واز منا برود فی یومین در دو روز یازدهم ودوازدهم ذوالحجه فلا اثم علیه بروی هیچ گناهی نیست بعضی از
اعراب در جاهلیت متعجل را آثم میگفتند وجمعی متاخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصت وهیچ گناهی نیست ومن تاخر وهر که تاخیر کند
وسه شب در منا باشد فلا اثم علیه بروی نیز حرجی نیست ومطلق وزر ووبال نباشد لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج و
تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد واتقوا الله وبترسید از خدای در بقیه عمر واعلموا انکم وبدانید که شما الیه تحشرون بسوی خدای
محشور وانگیخته شده وبجزا ومکافات خود خواهید رسید ومن الناس واز مردمان هست من یعجبک آنکس که خوش آید ترا
ودر شگفت اندازد قوله سخن گفتن او وآن اخنس بن شریق بود که بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه آمد ومردی شیرین سخن نیکو
صورت بود حضرت طراوت روی وحلاوت گفت وگوی او خوش آمد ومضمون کلماتش آن بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام
در گوش ارادت کشم وغاشیه خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم واین سخن را بسوگند موکد ساخته خدای را بگواهی

عذاب النار [illegible]

و چون باز

و چون بازگشت از غزوات مدینه در گذشت زراعت قومی را با آتش بسوخت وچهارپایان مسلمانانرا بشمشیر پی کرد حق سبحانه آیه
فرستاد که کسی هست از مردمان که ترا در عجب می افکند سخن او میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی دنیا ویشهد الله وگواه می
آورد خدای را علی ما فی قلبه بر آنچه که در دل اوست یعنی میگوید که دل وزبان یکیست وهو الد الخصام ستیزه ترین دشمنانست واذا
تولی وچون برگردد از حضرت تو سعی برود وبشتابد فی الارض در زمین لیفسد فیها تا تباهی کند دران ویهلک الحرث وتباه کند
کشت زار را بسوختن والنسل وهلاک کند چهارپایانرا والله وخدای لا یحب الفساد نمی پسندد معصیت وتباهی را واذا قیل له وچون
گویند مرین منافق را اتق الله بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را حمیت جاهلیت بالاثم بار کار گناه فحسبه پس بسنده است
مر او را جهنم وآن نام آتشیست که دوری دارد یا بدان عذاب کنند یا جای بعید القعرست در دوزخ ولبئس المهاد وبد فراشیست دوزخ
ومن الناس واز مردمان هست من یشری کسی که میفروشد نفسه نفس خود را یعنی جان بذل میکند ابتغاء مرضات الله بطلب خشنودی
خدای وآن زبیر عوام بود ومقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مدینه بمکه رفتند وخبیب را رضی الله عنه که در جنگ رجیع گرفتار شده بود
وبدست کافران افتاده بردار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند وهفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز
حرب کردند ایشان خبیب را از اسب گرفته بر زمین نهادند وزمین او را فرو برد وبه بلیع الارض ملقب شد وآن دو مرد مردانه با هفتاد
داعیه محاربه نمودند وکافران در رعب هزیمت دیده بازگشتند وگویند در شان صهیب رومی است که هرچه داشت در مکه بکافران داد
تا اجازت هجرت مدینه یافت ورضای خدای وخشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرید نظم بزر وصلش ار میتوانی بخر که وصلش عزیزست وزر سخت نیست
وگفته اند در حق امیر المومنین علی رضی الله عنه بود که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه گرفت وجان فدای آنحضرت کرد والله رؤف وخدای
مهربانست بالعباد ببندگان خود که در طلب رضای او جان شیرین فدا میکنند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
بظاهر ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه یکبار یا مومنانرا میگوید بر اسلام ثابت باشید وگفته اند این سلام واصحاب
شرایع توراتیه را نگاه میداشتند وتعظیم شنبه نموده گوشت وشیر شتر تناول نمی کردند حق سبحانه فرمود که یکبار باسلام در آیید ولا
تتبعوا وپی روی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطانرا یعنی از وساوس شیطان باحکام منسوخه قیام منمایید انه لکم بدرستی که شیطان
وشمارا عدو مبین دشمنیست هویدا که بوسوسهای خاطر شما متزلزل می سازد فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع واحکام
قرآن من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات آمد بشما احکام حلال وحرام فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای عزیز غالبست وقادر
بر عقوبت مخالفان دین حکیم محکم کارست انتقام نکشد الا بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند ایشان که بکلی در دایره
اسلام داخل نمی شوند الا ان مگر آنرا که یاتیهم الله بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فی ظلل در سایه یا بها من الغمام از ابر سفید رقیق
چنانچه قوم شعیب علیه السلام آمد در یوم الظلة والملائکة وبیایند فرشتگان که موکل اند بر عذاب وقضی الامر وگذارده شود یعنی
جزا هر کس بدو رسد والی الله وبسوی خدای یعنی بجزای او ترجع الامور بازگردانیده شود کارها یا آنکه اوامر واحکام سلاطین
وحکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود وامروز فرمان جز حق را نبود والامر یومئذ لله سل پس خطاب
با آنحضرتست یا هر که اصلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس بنی اسرائیل یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را کم آتیناهم
چند داده ایم پدران ایشانرا من آیة بینة از نشان تابان روشن ونشانهای روشن در شان محمد صلی الله علیه وسلم یا معجزات موسی را چون عصا

وبید بیضا و من و سلوی و امثال آن ومن یبدل و هر که بتبدیل دهد از یهود و دیگران نعمة الله نعمت خدا یرا که صفت پیغمبرست من بعد ما جاءته از پس
انکه آمده است بدو در توریة فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بر و در دنیا بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب بی نهایت
زین آراسته گردانیده اند للذین کفروا بدان ناسپاسان و پوشندگان حق الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته می شوند و دل در
میکردند ویسخرون و سخریه میکنند و افسوس میکنند من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند از اغنیاء قریش یا فقراء صحابه چون بلال
و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد را نگرید که میگوید با این گدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب
و بنای رسوم و عادات ایشان در هم می شکنم اگر کار وی حق بودی بایستی که سادات اعراب و اماثل قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود
والذین اتقوا آنانکه پرهیزگاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فوقهم زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان یوم القیمة روز قیامت یعنی
مومنان در درجات علی باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل سجین والله یرزق و خدای روزی دهد من یشاء هر کرا خواهد بغیر حساب
بی اندازه کان الناس بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او امة واحدة گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فبعث الله
پس برانگیخت خدای النبیین پیغمبران را یعنی شیث و ادریس علیهما السلام و غیر ایشان مبشرین مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب ومنذرین
و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت انبیا علیهم
نیز صلوات الرحمن علیهم اجمعین واقع بود حق سبحانه پیغمبران فرستاد وانزل و فرو فرستاد معهم الکتاب با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان
در آن مبین بود بالحق براستی و درستی لیحکم تا حکم کند چون پیغمبری بین الناس میان مردمان فیما اختلفوا فیه در آن چیز اختلاف کردند در آن
وما اختلف فیه و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین الا الذین اوتوه مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری
که ایشان تحریف و تبدیل کردند من بعد ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان البینات حجتهای روشن و حجتهای پیدا و خلاف ایشان نه از روی
تدین بود بلکه بغیا بینهم از جهت حسد که میان ایشان است یا از روی ستمکاری فهدی الله پس راه نمود خدای الذین آمنوا آنانرا که ایمان
آورده اند لما اختلفوا فیه بدان چیزی که اختلاف کردند در آن من الحق از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنان را حق مختلف
فیه راه نمود باذنه بعلم و ارادت و امر خود این در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مومنانرا
بکعبه و وسطیت یا مخالفت در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق
این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود والله یهدی و خدای راه نماید من یشاء هر کرا خواهد الی صراط مستقیم بسوی
راه راست که آن راه انبیا و اولیاست ام حسبتم آیا می پندارید ای مسلمانان که ترک خانمان گرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت افتاده اید
ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید در بهشت ولما یاتکم و هنوز نیامده بشما مستهم الباساء بدیشان رسید سختی و ناکامی مثل الذین خلوا مانند محنت
آنانکه گذشته اند من قبلکم پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیه آنست که می پندارید که رایگان به بهشت در آیید
و بشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش از این کشیده اند مستهم الباساء بدیشان رسید سختی و ناکامی و درویشی والضراء و بیماری و گرسنگی
و گرسنگی نقلست که میان مکه و طایف شقاق دیشتم را یافتند که بسبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده سخت ترین بلاها متوجه
انبیاست و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت موید این قولست نظم زان بلاها کانبیا برداشتند سر بچرخ هفتمین افراشتند
هر که در راه محبت پیشتر بر دل او بار محنت بیشتر پس انبیا علیهم السلام و مومنان بمحنت گذرانیدند وزلزلوا و از جای بر کنده

شدند

شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید حتی یقول الرسول تا آنکه گفت پیغمبر ایشان والذین آمنوا و گفتند آنانکه ایمان آورده
بودند معه با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق او متی نصر الله کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر دادن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت
نه آنکه بر سبیل شک میگفتند حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد که الا ان نصر الله بدانید آنکه یاری دادن خدای مومنانرا قریب
نزدیکست یسئلونک می پرسند ترا ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرگ و توانگر از
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پرسید مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قل بگو ما انفقتم آنچه نفقه میکنید و اخراج می نمایید
من خیر از مال فللوالدین پس برای پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بوده جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشترست
زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است والاقربین و خویشان نزدیک که وارث
نباشند چه آن صله رحم است والیتامی و بی پدران خوردسال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و درویشان که چاره
معیشت خود ندانند وابن السبیل و راه گذریان و مهمانان وما تفعلوا من خیر و آنچه بکنید از نیکویی با هر کس که باشد فان الله پس
خدای به علیم بدان چیز داناست و بران جزا خواهد داد کتب نوشته شد علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وهو و آن
قتال کره لکم مکروه است بطبع شما و شاقست بر نفس شما و این کراهت نه از فرمان خدایرا بوده بلکه مقتضای بشریت است که تلف مال
و هلاک نفس را کاره باشند وعسی ان تکرهوا و شاید که شما مکروه دارید شیئا چیزی را بحسب طبیعت خود وهو خیر لکم و حال آنکه
نیکویی باشد شما را چون غزو که مکروه می شمارید و نیکویی شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت
آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وعسی ان تحبوا و شاید آنکه دوست دارید شیئا چیزی را از روی اسالت نفس
که آن تخلف است از جهاد وهو شر لکم و آن بدی باشد و شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرا بحرمان از ثواب
غزو و بعید از درجه شهید والله یعلم و خدای میداند مصلحت شما وانتم لا تعلمون و شما از آن نمی دانید یسئلونک می پرسند ترا عن
الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در و حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه در سال دوم از هجرت عبدالله
بن جحش را با جمعی از صحابه ببطن النخله فرستاد و در میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد
و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و تمام شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که آن روز سلخ جمادی الآخر بود یا غره
رجب بعد از انتشار این خبر آغاز طعن کردند که محمد صلی الله علیه و سلم ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را چون ابن جحش و قتله
ابن الحضرمی در ماه رجب فتوی داد مسلمانان در قتال از ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قل قتال فیه بگوی که جنگ در ماه حرام
کبیر کاری بزرگست متوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت او بآیه السیف منسوخ گشت و اگر چه این قتال
بزرگ بوده اما آنچه کافران میکنند از بی راهی وصد عن سبیل الله و باز داشتن مردمان از ایمان وکفر به و ناگرویدگان
بخدای والمسجد الحرام و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن واخراج اهله و بیرون کردن اهل
مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم منه از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد متصلست اکبر عند الله بزرگترست نزدیک
خدای از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر والفتنة و شرک بخدای اکبر من القتل بزرگترست از قتل حضرمی ولا
یزالون و همیشه باشند مشرکان متعصب و عناد یقاتلونکم با شما ای مومنان جنگ کنند حتی یردوکم تا شما را باز گردانند

عن دینکم از دین شما که اسلام است ان استطاعوا اگر توانند و قادر شوند ومن یرتدد منکم و هر که برگردد از شما عن دینه از دین خود
فیمت پس بمیرد وهو کافر و حال آنکه کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فاولئک پس آن گروه مرتدان حبطت اعمالهم
باطل شود اعمال ایشان فی الدنیا درین سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد والاخرة
و دران سرای که مستحق ثواب نمانند واولئک ان گروه اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان دران آتش خالدون
جاوید اند ان الذین امنوا بدرستی آنانکه گرویده اند بخدا و رسول والذین هاجروا و آنانکه بدرود کرده اند اوطان خود را وجاهدوا
و جهاد کرده اند فی سبیل الله در راه خدای یعنی عبدالله جحش و یاران او اولئک آن گروه یرجون امید میدارند رحمت الله رحمت خدای را
والله غفور و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست الرحیم و بر ایشان مهربان است یسألونک می پرسند ترا ای محمد عن الخمر والمیسر
از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما با آن حضرت گفتند که فتوی ده ما را
در خمر که زایل کننده عقل و در قمار که سبب سلب مالست و در محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قل فیهما بگو درین هردو اثم کبیر گناه
بزرگست ومنافع للناس و منفعتها مردمان را و منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارة غریزی و هضم طعام یا خلقی چون
تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بی دلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شری آن و فواید میسر توسعه بوده است بر درویشان
چو رسم جاهلیت آن بوده که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند در حقایق سلمی آورده که اثم کبیرست در اشتغال بدانها و منافع للناس
در ترک آنها واثمهما اکبر من نفعهما و گناه خمر و قمار بزرگترست از نفع آنها ویسألونک و می پرسند ترا ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند
عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت اول که سوال کرد جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله داشتم که صدقه
کم می باید داد اما نمی دانم که چه دهم جواب آمد قل العفو بگو آنچه فاضل از نفقه خود و عیال و نزد بعضی علما این حکم بآیه زکوة
کذلک همچنانکه اول انفاق بیان کرد یبین الله بیان میکند و روشن میگرداند خدای لکم الایات برای شما نشانها دیگر باقی خویش
لعلکم تتفکرون باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا والاخرة در کار این سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ روی
سید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بدانند که ایشان قاطعان راه اند و موج امان علی امیل الله نظم
دینی و عقبی حجاب عاشقست میل ایشان کی ز عاشق لایق است ویسألونک و می پرسند ترا عن الیتامی از کیفیت معیشت با یتیمان
در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیه ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنانکه قیم اموال ایشان بودند دران معاملات
تصرف نمی نمودند چه برائت ذمت خود خواستند گرد از قیام مهمات ایشان بر طرف رفتند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم
رسانیدند و حق سبحانه فرمود قل اصلاح لهم بگو باصلاح آوردن حال و محافظت مال ایشان خیر بهترست از تجنب از ایشان و آورده اند
که جمعی طعام ایتام جدا نگهداشتندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی و هیچ نوع راه مخالطه با ایشان نگشودندی حق تعالی
فرمود وان تخالطوهم و اگر با ایشان درآمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند در دین
والله یعلم المفسد و خدای میداند تباه کننده مال ایتام را من المصلح از اصلاح دهنده کار ایشان ولو شاء الله و اگر خواستی
خدای لاعنتکم هر آینه شما را در رنج افگندی و کار بر شما تنگ گرفتی بآنکه مخالطه با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز بدرستی که خدای
غالبست و قادر بر اعتاب حکیم داناست در اخذ از ترک اعتاب ولا تنکحوا المشرکات و بزنی مخواهید زنان مشرکه را حتی یؤمن تا وقتی

ایمان

ایمان آرند رسول خدای صلوات الله وسلامه علیه مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را
که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد و مرثد چون بمکه رسید زن مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم یاری
یاری داشتند نزد وی آمده و سلسله محبت را تحریک داد مرثد اباء نموده گفت اسلام میان ما حایل شده و مواصلت بوجه زنا
محالست عناق گفت مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف بر اجازت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این
صورت را بعرض رسانید و حکم شد که مشرکان را تا ایمان نیارند در ازواج داخل نسازند و هم درین اوقات عبدالله رواحه
رضی الله عنه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر روی وی زده بود و او داد خواهان بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه وسلم رفته آنحضرت
بطریق تلطف از عبدالله تعرف حال کنیزک فرمود عبدالله گفت نماز میگذارد و روزه میدارد و خدای و رسول را تصدیق میکند
اما تیز زبان و فرمان ناپذیرنده است حضرت فرمود که پس او مومنه باشد با او نیکویی کن عبدالله او را آزاد کرد و بخواست جمعی زبان
طعن کشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلان زن مشرکه را اگر با مال و جمال بود دید و میداد ندا آیه آمد که
ولامة مومنة و هر آینه کنیزک مومنه خیر من مشرکة بهترست از زن آزاد مشرکه ولو اعجبتکم و اگر چه شما را در شگفت اندازد آن زن
بجهت مال و جمال ولا تنکحوا المشرکین و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حتی یؤمنوا تا وقتی که ایمان آورند ولعبد مومن و هر آینه
که بنده مومن خیر من مشرک بهترست از مرد آزاد مشرک ولو اعجبکم و اگر چه شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت
اولئک آن مشرکین و مشرکات یدعون الی النار و میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخست والله
یدعوا و خدای میخواند بزبان رسل یا اولیاء خدای میخوانند الی الجنة والمغفرة و بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملها که بدان
آمرزیده شوند و ببهشت رسند باذنه بقضا و ارادت او ویبین و مبین میکند آیاته احکام خود را از حلال و حرام للناس
برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند ویسألونک و می پرسند ترا عن المحیض از حیض زنان یهود
از ایشان مجانبت کردندی و چشم بر روی ایشان نیفگندندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری
بر عکس این دران حال با ایشان مکالمه و مواکله می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبه می افزودند ثابت بن الدحداح رضی الله عنه
گفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قل هو اذی بگو که حیض مکروهیست که نفس آدمی
از و نفرت یابد فاعتزلوا النساء پس دور شوید و یکسو روید از زنان فی المحیض در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید
از مجامعت و بس نه آنکه ترک مخالطه و مکالمه نمایید پس بجهت تاکید میگوید ولا تقربوهن و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت
مکنید حتی یطهرن تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعیست رحمه الله و حفص یطهرن خواند بسکون طا
و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول امام اعظم است رحمه الله که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر
ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلالست فاذا تطهرن پس چون غسل کنند یا پاک شوند فاتوهن بیایید بدیشان من حیث
امرکم الله از آنجا که خدای امر کرده است یعنی باقی مقرر ان الله یحب التوابین بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را از معاصی
ویحب المتطهرین و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نساؤکم زنان شما حرث لکم موضع کشت شما اند یهود میگفتند که مرد در وقت
مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزندش احول آید مسلمانانی که بران نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بجناب نبوت

عرض کردند وجواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع ومنبت اولاد اند فاتوا حرثکم پس بیایید کشت زار خود انی شئتم
هرچگونه خواهید بطریق اقبال وادبار واستلقا وغیر آن چون مائی واحد باشد یعنی مائی موضع حرث بود نه محل فرث وقدموا
وفرا پیش دارید لانفسکم برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید نیت خالص را وقصد صیانت نفس کنید از حرام واتقوا الله
وبترسید از خدای در مخالفت امر وی یا مباشرت منهی او واعلموا انکم وبدانید که شما ملاقوه رسندکانید بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات
کنندکانید آنرا که می پرستید یعنی اورا در عقبی بدیدهٔ سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندکانست بر خدای کما قال وعرضوا
علی ربک صفا وبشر المومنین ومژده کانی ده مومنانرا ایشانست در رویة ولا تجعلوا الله ومکردانید نام خدایرا عرضة دست آویزی
لایمانکم سوکندان خود را عبدالله رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید وباسم اعظم الهی سوکند یاد کرد که با وی سخن
نکوید ودر حق وی نیکوئی نکند واورا با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیة فرستاد که مکردانید ذکر خدایرا مانع ان تبروا از انکه
نیکوئی کنید با اقربا واحبا وتتقوا واز انکه بپرهیزید از عقوبت ویا یاران مکالمه نکنید وتصلحوا واز انکه اصلاح کنید بین الناس
میان مردمان والله سمیع وخدای شنواست بسوکند شما علیم دانا بمافی الضمیر سوکند خورنده عبدالله رواحه رضی الله عنه بعد از استماع
آیة از سر آنچه کفته بود درکذشت وبا بشیر در مقام رحمت وشفقت آمد لا یواخذکم الله نکیرد شما را خدای یعنی عقاب نکند باللغو بیهوده که
واقع شود فی ایمانکم در سوکندهاء شما لغو بقول امام اعظم رحمه الله آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظنه آنکه راست میکوید وخلاف
آن ظاهر شود وامام شافعی رحمه الله لغو انرا داند که بی اختیار بر زبان کسی کذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله وبلی والله وبا
دران قصد سوکند نباشد وبر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست وخدای بدان مواخذه نکند ولکن یواخذکم ولیکن مواخذه میکند
شمارا بما کسبت قلوبکم بانچه عزم کند دلهای شما وبعمد سوکند خورید وحانث شوید وانرا کفارت باید داد وبیان کفارت
در سورهٔ مایده بیاید والله غفور وخدای آمرزنده است بنده را بیمین لغو بکیرد حلیم بردبار است در سوکند عمد نیز بعقوبت تعجیل نماید
للذین یؤلون مر آنانرا که سوکند خورند من نسائهم از زنان خود دور شدن وباز ایستادن را در جاهلیت چون مرد را بزنی
میل نبودی وغیرت داشتی چون بکذارد دیکری بخواهد سوکند خوردی که چند وقت با وی نزدیکی نکند واورا دران مدت پای بسته
وسرکشته بکذاشتی وان بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی ونه از کدخدائی بیاسودی خدای انرا نپسندید وحکم فرمود
برای ملاحظهٔ احوال ایشان که چنین سوکند خورند تربص اربعة اشهر انتظار بردن چهار ماهست فان فاؤا پس اکر باز آیند یعنی
سوکند خورندکان رجوع نمایند بسوی زن ومباشرت کنند فان الله غفور پس بخدای آمرزنده است شکستهٔ سوکند را در بن صورت
رحیم مهربانست که مباح کرد مخالفت سوکند را وکفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست که اکر مولی در اثناء چهار ماه با زن نزدیکی کند
اکر قادر بود بوطی واکر عاجز بود بوعدهٔ نکاح ثابتست وبروی کفارت سوکند نیست واکر مدت بسر آید وبی عذری مقاربه نکند نزد
امام اعظم رحمه الله طلاق باین واقع شود وقول امام شافعی رحمه الله انست که زن نزد سلطان برد که باز آی یا طلاق ده
وبر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید واکر امتناع کند حاکم زن را از وی طلاق دهد وان عزموا الطلاق واکر قصد
کنند طلاق را فان الله سمیع پس خدای شنواست قول مولی را علیم داناست بعزم مولی والمطلقات وزنان رها کرده یا نوه مدخول بها
که حامله نباشد یتربصن انتظار برند بانفسهن بنفسهای خود تاکیدست در انتظار ثلثة قروء سه قروء آن بمذهب امام شافعی وامام مالک

رحمهما

رحمهما الله طهرست ونزد امام اعظم رحمه الله حیض وفایدهٔ خلاف در مدتة ظاهر می شود که چون در حیضهٔ ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد
بقول انکه قروء طهر را کویند وبقول انکه حیض راکیرد انقضاء عدت بعد از انقطاع حیضهٔ ثالثه است ولا یحل لهن وحلال نباشد زنانرا
ان یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه آفریده است خدای فی ارحامهن در رحمهاء ایشان از فرزند وچون کتمان ولد سبب ابطال حق الزوج
پس از زنان روا نبود ان کن یومن اکر هستند که ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدای وبروز قیامت وبعولتهن وشوهران ایشان
احق سزاوارترند بردهن برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان تربص ان ارادوا اکر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاحا
باصلاح آوردن کار زنان نه ضرر وآزار رسانیدن بدیشان در ابتداء اسلام زنانرا طلاق رجعی میدادند وچون نزدیک
میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند وزنانرا با خود کرفته باز طلاق میدادند وغرض ایشان افساد بود نه اصلاح ولهن وزنانراست
بر مردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مردانرا بر ایشان هست بالمعروف بخوبی معیشت وحسن معاشرت حق مرد
بر زن آنست که فرمان او برد وناموس شوهر نکاه داشته قدم از دایرهٔ عفت وصیانت بیرون ننهد وحق زن بر مرد آنست که با او
زندکانی بوجه احسن کند وانچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وللرجال ومردانراست علیهن درجة بر زنان افزونی وبلندی
بانکه مهر بر ایشان نست ونفقه ادیشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند یا بطلاق ورجعت که سر رشتهٔ اختیار بدست رجالست
ودر حقایق بخمیه مذکورست که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت وکمال ولایتست ودر حدیث آمده که بسیار از مردان
بکمال رسیدند واز زنان کذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم ومریم بنت عمران رضی الله عنهما والله عزیز وخدای
غالبست غزیز میکرداند مردانرا وفضل میدهد بر زنان باستعداد نبوت وکمال ولایت حکیم داناست وبحکمت حکم میکند
بر بندکان الطلاق طلاق شرعی که دران رجعت باشد مرتان دو بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده اکر
فرضا ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی وبسیار بود که زنرا طلاق میدادند ونزدیک بانقضاء عدت
رجوع نموده دیکر باره رها می کردند روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد واز شوهر که پیوسته اورا طلاق
میداد وبرای اضرار رجعت میکرد نالید وحکایت آن شکایت بمسامع علیه نبویه رسید آیة نازل شد که طلاق
رجعی دو بارست وبعد از دو طلاق فامساک بمعروف با خود کرفتنست برجعت او تسریح یا رها کردن باحسان بنیکوی
یعنی بکذاشتن تا عدت بکذرد وبعد از ان اکر خواهد نکاح تازه کند واکر دیکر باره طلاق دهد بینونهٔ کبری حاصل اید وتا
آن زن بنکاح شوهر دیکری نرسد بران مرد حلال نشود ولا یحل لکم وحلال نیست شمارا ای مردان ان تاخذوا
آنکه فراکیرید مما آتیتموهن آنچه داده اید زنان خود را شیئا چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بکابین
بزن خود داده بود از وی جدائی طلبید ایشان کابین خود را باز خرید وآیة نازل شد که روا نبود چیزی طلبیدن
از زنان در زمان طلاق الا ان یخافا مکر آنکه دانند مرد وزن ان لا یقیما آنکه بپای نمی توانند داشت حدود الله
احکام الهی را در رجعت ومباشرت فان خفتم پس اکر دانستید ای حکام که اکر اخذ واعطا بدست شماست ان لا یقیما
آنکه مرد وزن اقامت نمی توانند کرد حدود الله حکمهای خدایرا فلا جناح علیهما پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد وزن فیما افتدت به
در آنچه زن فدا دهد بشوهر وپای خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام که مذکور شد از طلاق ورجعت وخلع حدود الله

انداز هاء خداست که برای مصالح بندگان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از آن در مگذرید ومن یتعد و هر که در گذرد حدود الله اندازهای خدای
فاولئک پس آن گروه متعدیان هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر طلاق داد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را
فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد من بعد بعد از طلاق ثالثه حتی تنکح تا وقتی که بنکاح در آید زوجا غیره شوهری دیگر را
و زوج ثانی از مباشرت او بر خورد دختر عبدالرحمن قرظی که مطلقه ثلاثه بود و بعقد شوهر دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند
قبل از مباشرت او بر خورد دختر عبدالرحمن زوج ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منع فرمود و گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق
عسیلتک فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را نیکره بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و آن مطلقه
ان یتراجعا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند یعنی حلال باشد بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر میدانستند یا گمان می برند ان یقیما آنکه
بپای دارند حدود الله احکام خدا را و حق یکدیگر بشناسند و تلک و این که گفته شد از تحلیل و تحریم حدود الله احکام خدای را و حق یکدیگر
بشناسند و تلک و این که بعد اندازها و احکام است که خدای تعالی یبینها بیان میکند آنرا لقوم یعلمون برای گروهی که دانند
که از پیش حق است و بدان بگروند و اذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند تا نزدیک مدت یعنی با نقضاء
عدت فامسکوهن بمعروف تا عده ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خود را طلاق داد
و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در نه ماه سه طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق تعالی
درین آیه از آن نهی کرد و فرمود که ولا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضرارا از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید
بر ایشان بدراز ساختن مدت عدت ومن یفعل ذلک و هر که چنین کند و ضرر و المی رساند فقد ظلم نفسه پس بیداد کرده است بر نفس خود او را
در معرض عقوبت الهی آورده و آزار رسانیده بزبان صاحب شریعت ملعون است در اخلاق زکیه آورده که در امت موسی علیه السلام هر که را
خواستندی که دعا بد کنند گفتندی که بدکار و دل آزار باد چه کسی از آزار پیشه کند زود به ورطه هلاکت در افتد لیکن نیکو خواه مردم نیاید بدیش
نرود و کسی بد که نیک اندیشد شر انگیزد هم در سر شر رود تا چو گژدم که با خانه کمتر رود ولا تتخذوا و فرا مگیرید آیات الله حکمهای خدا را
هزوا بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمایید در عمل بدان در شان جماعتیست که امر نکاح و طلاق را است میگرفتند و میگفتند
بازی میکردیم واذکروا و یاد کنید نعمت الله نعمتهای خدا را که خاصه نیکو داند علیکم بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم
سابقه هیچ کس را زیاده از یک زن در رتبه نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و این جا تا چهار زن در عقدی واحد جایز است
و اما زنان بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا روا است و مادام که زن مطلقه زنده بودی مرد را احلال نبودی تزوج زنی
دیگر نبودی و درین شریعت حلال است وما انزل علیکم و دیگر ذکر کنید آنچیز را که بر شما فرستاده است من الکتاب از قرآن
والحکمة و احکام و حدود و آن یعظکم به پند میدهد خدای شما را به قرآن و منع حکمت ایشانرا از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن
واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت احکام واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای بکل شیء علیم بهمه چیزها از اعمال شما
یا مصالح روزگار شما داناست واذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند بانتهاء مدت فلا تعضلوهن
پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید ان ینکحن آنکه بنکاح در آیند ازواجهن شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی
عموم خلق اند یعنی باید که این عضل مطلقا در میان شما وجود نگیرد معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبدالله بن عاصم

انداختن

رضی الله عنه داده بود عبدالله ویرا طلاق داد و هنوز عدت تمام ناشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت
خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو نیاید و تو با و نرسی حق سبحانه این آیه فرستاد
که مانع نشوید زنان را از رجوع با زواج خود اذا تراضوا چون رضا دهند بینهم میان یکدیگر بالمعروف بنکاحی حلال و مهری جایز
و قبول حسن معاشرت ذلک این نهی عضل که کردیم یوعظ به پند داده شود بدو من کان منکم هر که باشد از شما که بوجه اخلاص یؤمن
بالله بگرود بخدای والیوم الآخر و بروز رستخیز که واپسین همه روزهاست ذلکم این پند گرفتن شما که بوجه اخلاص یا ترک منع و اضرار
ازکی لکم پاکیزه‌تر است مر شما را از روی معاش چه زوجین هر یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان با یکدیگر انسب است از
نکاح با کسی که ندیده و نداشته باشد واطهر و پاکیزه‌تر از آنکه مردم اندیشند و فکر فجور نمایند والله یعلم و خدای میداند که زن و مرد خواهان
یکدیگرند وانتم لا تعلمون و شما نمی دانید والوالدات و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران
و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان یرضعن شیر دهند اولادهن
فرزندان خود را حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد مر آنکس را که خواهد ان یتم الرضاعة آنکه تمام کند شیر دادن فرزند را وعلی
المولود له و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند رزقهن روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وکسوتهن و پوشش
ایشان بالمعروف بطریق انصاف و اعتدال لا تکلف نفس تکلیف کرده نشود هیچ نفسی الا وسعها مگر آنکه گنجایش و توانایی آن
دارد لا تضار والدة باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر رد نماید یا پدر رنج
رساننده نشود مادر بسبب فرزند یعنی از وی زیاده از خورش و پوشش نطلبند وعلی الوارث و بر وارث مولود له چون مولود له متوفی
شود یا بر وارث صبی که اگر قضا بمیرد وی وارث شود لازم است مثل ذلک مانند آنکه بر مولود له بود در نفقه و کسوه و عدم اضرار فان
ارادا پس اگر خواهند پدر و مادر فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر پیش از اتمام حولین عن تراض منهما از روی
خشنودی هر دو یعنی والدین وتشاور و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست
بر ایشان ازین جهت وان اردتم و اگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجید ان تسترضعوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن
اولادکم برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نی فلا جناح علیکم پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن اذا
سلمتم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتیتم آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان بالمعروف بنیکویی و خوش خویی بی مضایقه
و مبالغه واتقوا الله و بترسید از خدای در باز گرفتن مزد مزدوران واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای بما تعملون بدانچه میکنید
از رضاع و فصال و استرضاع بصیر بیناست والذین یتوفون و آنانکه میرند منکم از شما ویذرون ازواجا و بگذارند زنانرا
و باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود اربعة اشهر چهار ماه وعشرا و ده روز مگر باشند که عدت
بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فاذا بلغن و چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن بپایان عدت
خویش فلا جناح علیکم پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای ائمه و مسلمانان یا ای ورثه و اولیاء از ازواج فیما فعلن در آنچه
زنان کنند فی انفسهن در تنهایی خویش از شوهر کردن بالمعروف بنیکویی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب و قبول است
و حضور شهود عدول والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید ای مردان و زنان خبیر داناست ای مطلع چون دانستی که کار را

میداند غم مخور که جزای آنرا بتو رساند ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذاب برهاند تعلم
هر که میداند انکه در همه وقت حق تعالی بحال او دانا است همه کردار هاش باشد خبر دار همه گفتار هاش کرد داشت ولا جناح علیکم ولکناهی نیست
بر شما ای راغبان نکاح فیما عرضتم به در انجه تعرض کنید بان یعنی بکنایت خبر دهید من خطبة النساء از برای خواستگاری زنان
معتده یعنی کلامی گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر در تخواهی ماند یا مثل تو زنی
می باید چون عدت بسر آید مرا خبر کن واز تصریح بنکاح احتراز لازمست اما دران کنایتی نیست که سخن بتعریض گوئید او اکننتم یا انکه
بپوشید فی انفسکم در دلهای خود علم الله خدای داناست بعلم قدیم خود انکم انکه شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید ان زنانرا بنیکوئی
بعد از تزویج ولاکن لا تواعدوهن ولیکن وعده دهید ایشانرا سرا یعنی که آنرا پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت
جماعت وعده مدهید ایشانرا الا ان تقولوا مگر انکه بگوئید قولا معروفا سخنی نیکو یعنی در اشارت نه بتصریح در عبارت ولا تعزموا
وقصد مکنید عقدة النکاح عقد نکاح ایشانرا حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی انچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت
اجله بنهایت خود و مدت او منقضی گردد واعلموا ان الله و بدانید انکه خدای تعالی یعلم ما فی انفسکم میداند آنچه در دلهای شماست
از عزم بر کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عقاب او فاعلموا ان الله و بدانید انکه خدای تعالی غفور
آمرزنده است انرا که بترسد از عقوبت او حلیم بردبارست و بعذاب تعجیل نکند لا جناح علیکم گناه و وبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء
اگر طلاق دهید زنان خود را ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشانرا یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم رحمه الله
خلوت صحیحه را موجب مهر میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی رحمه الله مس را کنایت از جماع داشته ولهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند
او تفرضوا لهن و یا که نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فریضة مهری تقریر پس
طلاق دهید ومتعوهن و بهره ور سازید ایشانرا یعنی چیزی بدهید مردی انصاری زنی خواست و در حین عقد
نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این آیه نازل شد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که متعها و لو بقلنسوتک
غرض آنست که متعه باید داد وآن بقدر حال طلاق دهنده بود علی الموسع قدره و بر مرد توانگر باندازه توانائی وی وقد فرضتم
وبدرستی که تقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهری فنصف ما فرضتم پس بر شماست ادای نیمه از انچه فرض کرده اید
قبل نزول این آیه کسی که زنرا پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بر وی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه
در سوره احزاب حکم شد که فمتعوهن وسرحوهن پس بدین آیه منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون مگر انکه عفو
کنندگان زنان که اهل عفو باشند از بلوغ و رشد و عقل او یعفوا الذی یا انکه عفو کند انکسی که بیده عقدة النکاح بدست اوست
عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رحمه الله واین وقتیست که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم
رحمه الله فرموده که مراد ازین کس شوهرست که درگذرد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و موید همین قولست انکه میگوید وان تعفوا
وانکه درگذرید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید اقرب نزدیکترست للتقوی به پرهیزکاری از بیداد ولا تنسوا الفضل و فراموش مکنید
یا ترک مگیرید تفضل را بینکم درمیان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده واز وصال من محروم مانده
شده او را تمام مهر مسمی دهم وزن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده واز مواصلت من بهره مند نگشته اولی انکه از و

سمیع کریم

سمیع کریم ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بدانچه میکنید از جور و فضل بصیر بیناست حافظوا محافظت کنید و استیادگی
نمائید علی الصلوات بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن والصلوة الوسطی و شرایط محافظت بخصوص بنسبت
صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و جابر و ابو امامه رضی الله عنهم نماز بامدادست
که میان سواد لیل و بیاض نهار گذارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاریست یا از هر طرف دو نمازیست که دران
قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت انکه او را در وسط
نهار میگذارند یا اوسط صلوة نهاریست و بروایة فاروق و مرتضی و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی
دیگر از بزرگان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگرست و درین باب حدیث صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا
عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را وسطی بواسطه آن گفته که دو نماز روز از جانب دارد که در یکی قصرست و در دیگری نی
و دو نماز شب از طرف دیگر بهمین وجه دارد و بروایتی از ابن عباس و قبیصة بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام است و او میانه
نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهارست و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفائیه
و دو صلوة جهریه است و طایفه دیگر نماز خفتن را نماز وسطی داشته که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات
لیلیه بدیشانست یا مابین دو نمازست که قصر بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک از نمازها و نکاتی که بران متفرع باشد در جوامع
التفسیر شرحی مستوفی مذکورست وقوموا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لله برای خدای قانتین در حالتی که فرمان بردارانند
یعنی نمازگذارندگان و گفته اند قنوت سکوت است اما زید بن ارقم رضی الله عنه فرمود که هر یک از ما در عهد رسول صلی الله علیه وسلم
در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم پس اگر بترسید از دشمن محاصر
یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رحمه الله
ونزد امام شافعی رحمه الله در وقت مشی با وجود خوف نماز توان کردن خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد او رکبانا یا
سواره نماز گذارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا پشت بدان فاذا امنتم پس چون امن شوید فاذکروا الله نماز گذارید
باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نمازست و گویند شکرست یعنی چون ایمن شوید شکر گوئید خدایرا کما علمکم همچنانکه در آموزانید
شما را از آداب نماز و شرایط شکر ما لم تکونوا تعلمون آنچه نبودید شما که از ان دانید والذین یتوفون و آنانکه وفات کنند منکم
از شما ویذرون ازواجا بگذارند زنانرا رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند جامهای کهنه پوشیده
قاعده تزیین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از امد و بود دنی در همان خانه یا اولیاء شوهر ببردندی یا اولیاء زن در همان منزل
جهت او خانه بنا کردندی و اسپ براز پلاس گرده خانه جداگانه از برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از ان خانه بیرون نیامدندی
و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ترکه را
بولد و والدین قسمت کرد و زنرا نصیبی تعیین فرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بدو رسانند دران محل این آیه نازل شد
و حکم فرمود که چون از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وصیة فرض شد وصیتی و حفص بنصب خوانده یعنی السبعة وصیت
کرد خدای وصیت کردنی لازواجهم برای زنان ایشان متاعا متعه دادن بنفقه وکسوه و مسکن از ترکه شوهر الی الحول تا یکسال

غیر اخراج یعنی بیرون کردن وی از مسکن شوهر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضاء سال ایشانرا نفقه نباشد فان خرجن پس اگر بیرون ایند
بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس گناهی نیست بر شما ای اولیاء شوهر فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن در نفسهای خود از زینت و طلب
شوهر من معروف از ان چیزی که بر وفق شرع باشد والله عزیز و خدای غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت او وی کند حکیم صواب کار است
در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربع یا ثمن باشد از ترکه منسوخ شده است و عدت یکساله با چهار ماه و ده روز آمده چنانچه گذشت وللمطلقات
و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند متاع متاعی است که بران برخوردار شوند بالمعروف بطریق نیکویی و توسط در علو و تقصیر حقا
سزاوار کردانیده است خدای این را سزاوار کردانیدنی علی المتقین بر پرهیزکاران و ادیعنی تیدا از شرک یعنی همه مسلمانان کذلک همچنین که این احکام
بیان کرد یبین الله روشن میکرداند خدای لکم ایاته برای شما احکام خود را در قبول آن و تفکر در آن فرماید الم تر آیا ندیده‌ای ای بنده یا ای
و نظر تعجب نگاه نکرده الی الذین خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از سراهای خود (از سراهای) وهم الوف و ایشان هزاران بودند امام
سدی رحمه الله گوید که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی ایستادند و اغلب
مردند سالی دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل دیه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار از دیه بیرون رفتند حذر الموت
از جهت حذر کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میانه دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت خدای مر ایشانرا موتوا بمیرید در معالم
آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار بمردند با چهارپایان مردم اندیا
چهارپایان مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان امده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از آنجا در گذشتند مدتی
بریشان بگذشت و از ایشان بجز استخوانی نماند ثم احیاهم پس زنده گردانید ایشانرا و این صورت چنان بوده که روزی حزقیل
بن بوزی که ثالث خلفاء موسی علیه السلام بود در موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نموده گفت الهی چنانکه ازین میت
بدیشان نموده نظر رحمت بریشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگو تا من ایشانرا زنده گردانم و چون آن کلمه بر زبان
راند حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر اینه خداوند فضل و رحمت علی الناس بر مردمان
ولکن اکثر الناس و لیکن بسیاری از مردمان لا یشکرون سپاس داری نمی کنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزه دیدند و فرمان حق را
گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وقاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای بر ان اشکارا کردن دین خدای
واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای سمیع شنواست قول متخلفان را از جهاد که با عذار ناپسندیده تمسک نمایند علیم داناست
بعقاید ایشان من ذا الذی کیست آنکه بخلوص نیت یقرض الله وام دهد خدای را یعنی بندگان در راه او را که وام خواهند قرضا حسنا وام دادنی
نیکو یعنی در وام تعجیل کند یا منت ننهد یا طلب عوض ننماید و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است
و برین تقدیر مضافی محذوف باشد ای یقرض عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف و اضمار نیست و اراد از قرض صدقه است تشبیه کرده
صدقه را که فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که بی شبه اعطاء عوض در ان لازم است و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای
خدای دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد آن قرض را له از برای او اضعافا کثیرة
ضعفهای بسیار و مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره بیرون از حیز شمار تصور کنند این آیه که نازل شد یهود طعنه کردند که مگر خدای چیزی
ندارد که از ما قرض میطلبد و چون مسلمانان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند و اول ابو دحداح

انصاری

انصاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست و بهترین حنیبه نام دارد اگر آنرا بقرض دهم شما پاینده آن
بهشت می شوید سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من ضامن می شوم که حق سبحانه دو چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت
ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه فرمود که من ضامن می آری چنین باشد پس دست مبارک رسول صلی الله علیه وسلم
گرفت و حنیبه را در راه حق (سبحانه) صدقه داد و فی الحال بدر خرماستان آمده مادر فرزندانرا گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه
در بهشت دو چندان بستانم و تو و کودکان با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودائیست بارک الله فیما اشتریت و حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم درباره او فرمود که کم عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح والله یقبض و خدای فراهم و تنگ میکند روزی بر بعضی
بعلم و حکمت خود صلاح حال ایشانست ویبسط و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود و مصلحت و منفعت ایشان در انست والیه
و بسوی حق یعنی بپاداش او ترجعون باز گردیده خواهید شد و معنی قابض و باسط محققانرا سخنانست در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد
از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا نهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق ببینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده
شهود اغنیا فروی نه بینند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا فروی مشاهده نکنند عارفی فرموده که یکی از قبض در زندان خودی گرفتار گرداند
و یکی بسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سره گفته الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون بتو درنگرم
گویم از من بزرگوارتر کیست نظم گاهی که بخود درنگرم پست شوم گاهی که بتو نگه کنم مست شوم الم تر آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی
نشد الی الملاء بخبر جمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی بعد از موسی علیه السلام
اذ قالوا آنگه گفتند این بزرگان لنبی لهم پیغمبری که بود ایشانرا در آن بقول اصح اشمویل بود که حق سبحانه اورا بعد الیسع به بنی
اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابعث لنا
برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما ملکا پادشاهی تا با عانه او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت
و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی
و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و در میان ایشان ملکی و کارفرمایی نمانده بود و بسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملک
و کارفرمایی ~~نمانده بود~~ و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قال گفت آن پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب چون
فرض گردانید علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین ان لا تقاتلوا آنکه شما مقاتله نکنید قالوا و ما لنا گفتند چیست
چیست مارا وجه بران و ما دادن الا نقاتل که ما قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای وقد اخرجنا و بدرستی که بیرون کرده اند مارا
من دیارنا از مواضع و مساکن ما وابنائنا و از پسران ما یعنی مارا مهجور ساخته اند از ایشان در خبر است که جالوت از ابناء ملوک
ایشان چهارصد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت
حرب مبالغه داشتند فلما کتب پس آن هنگام که نوشته شد علیهم القتال بدیشان کارزار با اعادی تولوا برگشتند و از فرمان
برداری بگذشتند الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند ~~و چندین گروه را از منازل ایشان~~ والله علیم
و خدای داناست بالظالمین به ستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند و چون اشمویل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل
تاکید جواب دادند حق سبحانه (استدعا نمود) ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصایی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد

خدای این قرض و ام میطلبد حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه فرمود که
همچو ابو تمام شما را ابو سطه ان بهشت
برابر ابو دحداح گفت یا رسول الله م

و نسو دگه هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف علیان نماید و این عصا با قدوی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است
اشمویل این خبر بقوم رسانید و هریک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد آمد شد آغاز نهادند و برای تیمن کدام روغن بجوش نیامد
و عصا بقامت ایشان مساوات ننمود مگر روزی مردی سقا یا دباغ کرشاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل
آمد و روغن اعاظم علیان وعصا با قامت او برابر آمد وقال لهم و گفت بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان ان الله بدرستی که خدای قد بعث
لکم بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قالوا گفتند از روی استبعاد انی یکون چگونه باشد و از کجاست
له الملک مر طالوت را پادشاهی علینا بر ما ونحن احق و ما سزاوارتریم بالملک بپادشاهی که از سبط یهودائیم منه از وکه از سبط بنیامین است
و دران سبط نه نبوتست و مملکت با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی سقاست ولم یؤت و او را عطا نکرده اند سعة بسیاری و فراخی
من المال از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب عاری است باری بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی تا تهیه لشکر و تهیه اسباب
جنگ توانستی کرد قال گفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برگزید او را علیکم بر شما وزاده و افزونی داد
او را بسطة گشادگی و بسیاری فی العلم در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود با مور سیاسی و تدبیر ممالک والجسم و دیگر تن و او را
جسم آورده اند که طالوت مردی تمایند و باجمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر می نمود والله یؤتی و خدای که مالک الملک
علی الاطلاق است میدهد ملکه ملک خود را من یشاء هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملکداری هست نعم ملک ده و ملک ستان اوست پس
راه بحکمش نبرد هیچ کس والله واسع و خدای بسیار فضلست در دادن تمام بقبضه اقتدار هر کرا خواهد علیم داناست باستحقاق کسی که او را
برگزیند باری دیگر بنی اسرائیل چنانچه داب ایشان بود از طریق ابرام درآمده گفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتی و علامتی باید
تا دلها را بفرمان برداری و هواداری او عشقی پدید آید اشمویل از خدای درخواست و خدای تعالی از علامات پادشاهی او اعلام
داد وقال لهم نبیهم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت ان یاتیکم التابوت آنست که بیاید
بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صورت همه انبیا در انجا منقوش فیه سکینة و در انجا سکینه است من ربکم از پروردگار شما یعنی
چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو مشعله افروخته که کسی را
طاقت دیدن آن نبود و از مرتضی علی رضی الله منقولست که روی او چون روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت
بیرون آمدی و مانند بادی که تند وزد بر روی دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر
بداشتندی وبقیة و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مما ترک آنچه بگذاشته آل موسی وآل هرون یعنی موسی و هارون علیهما السلام
آل شخص نفس او باشد در لغت نفس او میتواند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابرهیم ای نفسه و در حدیث آمده که من مزامیر آل داود
مراد نفس داود است علیه السلام وانچه از موسی و هارون دران تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره ترنجبین که در تیه بدیشان
میبارید و ریزه الواح و این تابوت عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع
رسیدی آخر در حوالی مزبله دفن کردند و حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آنرا برداشته نزد اشمویل آوردند چنانچه حق تعالی فرمود تحمله
الملائکة بر دارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم هر آینه حجتیست شما را بر صدق
قول پیغمبر و پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند

ویرا

و تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در رکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم شد فلما فصل طالوت پس آن هنگام
که بیرون آمد طالوت باعلام اشمویل یا بالهام ربانی که ای قوم از شهر ایلیا بالجنود با آن لشکرها ساخته قال گفت لوط باعلام
اشمویل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای آزماینده است شما را درین هوای گرم بنهر بجوئی از آب که میان
اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما نماید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد ازین جوی فلیس منی پس نیست از من
یعنی پی رو من یعنی بر مذهب من ومن لم یطعمه و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت یعنی شراب آمده کما فی قوله جناح
فیما طعموا ای شربوا فانه منی پس او از منست یعنی پی رو من باشد هر که آب نخورد الا من اغترف مگر آنکس که برداشت غرفة بیده
و کفی آب بدست خود آورده اند که حق تعالی بقدرت کامله خود جوی آب پدید آورد در راه ایشان و چون لشکر دران هوا عطش
غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس بیاشامیدند ازان جوی زیاده از غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی که برداشتند غرفة بیده
کفی آب بدست خود آورده اند که حق تعالی بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد انکه اندکی از ایشان که سیصد
سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم ازان غرفه سیراب شدند و هم مطهرها ایشان از بقیه غرفه پر شد و آنانکه زیاده
از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بغایت غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی مانده با لشکر
ملاقات نکردند سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای اهل دنیا و اهل آن فهم کرده اند برین وجه که قوم
طالوت سالکان اند متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده وان جوی آب مال و متاع دنیاست که هر که بان بیازماید و بر یاد
از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقار حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته
اطمینان نیابد مثنوی کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد و چنین کسی بر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر حق
محروم و بی بهره است و هر که از دنیا بغرفه قانع شده یعنی بمقداری از خورش و پوشش که ازان چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه
او را بقرب خود مؤید گردانیده از روی معنی مستغنی سازد نظم قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گرد را فلما جاوزه پس آن هنگام
که از جوی عبور کرد و بگذشت هو طالوت والذین آمنوا آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده معه بگذشتند
با او قالوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبره نموده بودند لا طاقة لنا الیوم نیست ما را توانایی امروز بجالوت وجنوده
بجالوت و لشکرها او و قولی آنست که از لشکرها او شصت شش هزار از جوی نگذشتند و ازان چهار هزار که عبره کردند چشم ایشان
بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بیدل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون
گفتند آنانکه بیقین می دانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزا دادن خدا را و ایشان باقی لشکر بودند
سیصد و سیزده تن که گفتند کم من فئة قلیلة بسیار از گروه اندک مردمان غلبت غالب شده بر فئة کثیرة گروه بسیار از اهل کفر
و عدوان باذن الله بعون و نصرت و مددگاری خدای باذن الله بعون و نصرت و مددگاری خدای والله مع الصابرین
و خدای صبر کنندگانست بتایید و قوت و چون حاضران ایمان آوردند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف کشیدند
وان لشکر بقول صاحب تیسیر ششصد هزار سوار چرا خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند نظم جوشیران آهن دل الماس چنگ
چو کرگان بدکوهر اسفته رنگ و جالوت نیز بخودی عظیم الجثه و شدید الشوکت بود و در تفسیر امام حدادی مذکور است که السلحه او

هزار رطل آهن بود و از جمله خودی که بر سر نهاده سیصد رطل بوده ولما برزوا و ان هنگام که مومنان ظاهر شدند وصف قتال
راست کردند لجالوت وجنوده برای جالوت ولشکرهاء او قالوا گفتند مومنان ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا صبرا فرو ریز
بر ما شکیبایی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبری بسیار بر ما افاضه کن وثبت ونگاه دار و ثابت ساز اقدامنا پایهای ما را در میدان
حرب وانصرنا ویاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فهزموهم پس شکستند وهزیمت کردند مومنان
کافرانرا باذن الله بعنایت وتوفیق خدای وقتل داود وبکشت داود بن ایشا علیه السلام جالوت جالوت را بسنگ فلاخن
که بر خود وی زد و خود در سرش شکست و مغزش پریشان شد ولشکر او تار و مار گشتند وطالوت شرط کرده بود که دختر خود
بکشنده جالوت دهد واو را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود علیه السلام داد وبعضی از مملکت با وی گذاشت وناگاه
تمام مملکت بداود رسید وآتیه الله وعطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة داود را حکمت داد یعنی نبوت یا فهم خود
وعلمه مما یشاء وبیاموخت او را مما یشاء از آنچه خواست وآن علمیست که پیغمبر انرا بکار آید گویند صنعت زره گری بود یا زبان مرغان ولولا
دفع الله الناس واگر نه بازداشت خدای باشندگانرا بعضهم ببعض برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکانرا
بسبب مومنان جهاد کننده لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بظلمات کفر وفساد او باطل گشتی ولکن الله ولیکن خدای
ذو فضل خداوند فضل و رحمت است علی العالمین بر عالمیان تلک این قصها که در سخنات واضح بود آیات الله نشانهای قدرت
خداوندست نتلوها علیک میخوانیم انرا بر تو جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما بالحق بدرستی بر وجهی که مطابق واقعست واهل کتاب
مسلم میدارند وانک وبدرستی تو لمن المرسلین هر آینه از فرستادگانی بهمه خلایق
تلک الرسل آن پیغمبران وفرستادگان که درین سوره مذکور شدند فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی از ایشانرا
بخصایص وفضایل علی بعض بر بعضی دیگر منهم ازین پیغمبران من کلم الله کسی بود که خدای با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم عم
که گفت اسکن انت وزوجک الجنة وچو موسی علیه السلام که فرمود انی انا ربک وچون پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که گفت فاوحی الی عبده
ما اوحی ورفع بعضهم وبر داشت برخی را از ایشان درجات بپایهای بلند وتفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث
بفرقه از آدمیان بودند وبعضی باکثر ایشان یا بتمام زمره ایشان یا بمجموع جن وانس چون پیغمبر ما ودیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری
دادند وجمعی را به بیداری ونزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس است علیه السلام که حق تعالی او را رتبه عالیه کرامت فرموده
کما قال ورفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که مراد بعض پیغمبر ماست صلوات الله وسلامه علیه که مفضل است بر انبیا
بفضایل بی کران وخصایص بی پایان همچنانکه از مطاوی آیات واحادیث مفهوم ومعلوم میگردد نظم همه انبیا در پناه تواند
معتصم دربارگاه تو اند * تو مهر منیری همه اختر اند * تو سلطان ملکی همه کشورند * و وجوه افضلیت آنحضرت نقلا وعقلا به بیان مبسوط
در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وآتینا وداد ما عیسی بن مریم البینات عیسی بن مریم را معجزهاء روشن و هویدا چون ابراء اکمه
وابرص واحیاء موتی وایدناه وقوت دادیم او را بروح القدس بجان پاک که جبرئیل در ما در وی دمید یا نیز مستند گردانیدیم اورا
بمرافقت جبرئیل علیه السلام ولو شاء الله واگر خواستی خدای ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آنانکه من بعدهم از پس انبیا بودند
من بعد ما از پس آنکه جاءتهم البینات آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران ایشان ولکن اختلفوا ولیکن اختلاف کردند

فمنهم پس ازین امتان من آمن کسی بود که گرویده یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید وملازم دین پیغمبر خود شد ومنهم من کفر واز ایشان
کسی بود که کافر شد واز دین اعراض نموده طریق را بگذاشت تعریض بیهود ونصاری است که بعد از موسی وعیسی علیهما السلام از راه راست
منحرف شدند ولو شاء الله واگر خواستی خدای ما اقتتلوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است
واراده سبب چه وقوع قتال بسبب اختلافست وتکرار از برای تاکید ولکن الله ولیکن خدای یفعل میکند ما یرید آنچه میخواهد یعنی
ایجاد میکند آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند از خذلان وضلالت وعصمت وهدایت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید انفقوا
نفقه دهید مما رزقناکم از آنچیزی که بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم روزی که
از هول وهیبت آن لا بیع فیه خرید وفروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد ولا خلة ونه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند
ولا شفاعة ونه درخواستی بوقت حلول عذاب والکافرون وناگرویدگان هم الظالمون ایشان ستمکارانند که منع کنند حق خدا را از مستحق
یا ظالمند بوضع عبادت در غیر موضعش الله خدای سزای پرستش اوست لا اله هیچ معبودی نیست در وجود بر حق الا هو مگر او که
استحقاق عبادت او را ثابتست الحی زنده پیش از زندگان وزنده بعد از فنای ایشان القیوم پاینده در ذات وصفات پاینده بر
تدبیر وحفظ مخلوقات لا تاخذه فرا نگیرد او را سنة نه مقدمه خواب از فتور وغیر آن که نعاس گویند ولا نوم ونه خواب که رکود حواس
ظاهرست له مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وما فی الارض وآنچه در زمینست از کاینات سفلیه من ذا
الذی کیست آنکس که او یشفع درخواست کند از انبیا وملایکه وغیر ایشان عنده نزدیک او روز قیامت کسی را الا باذنه مگر بدستوری او
که اجازت شفاعت دهد یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه در پیش اهل آسمانها وزمینهاست از امور این جهان وما خلفهم
وآنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان ولا یحیطون وفرا نرسند آفریدگان بشیء من علمه بچیزی از معلومات او
الا بما شاء مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وسع فرا رسیده است وگنجایش یافته کرسیه کرسی او که زیر عرش وزبر آسمانهاست
یا فرا گرفته است علم او السموات همه آسمانها را وآنچه در آنست والارض وزمین وآنچه بر آنست ولا یئوده واو را در رنج نیفکند
وبر او گران نیاید حفظهما نگاه داشتن آسمان وزمین وهو العلی واو برترست از ضد او همتا العظیم بزرگتر از اندیشه افهام این آیة
شریفترین آیتیست از قرآن ودر حدیث آمده که این آیة راز بانیست که تقدیس میکند خدای را نزدیک ساق عرش وخواص وفضایل
قراءت او در اخبار بسیار است لا اکراه هیچ اکراهی نیست فی الدین در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید
کرد هیچ کس را از یهود ونصاری ومجوس وصابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیة بآیة قتال منسوخ است الا
تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نشود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری را که
دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد وایشان با او مصاحبت نموده وبا فسوس وافسانه وی مغرور گشته دین ترسایی
اختیار کردند وهمراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه دستوری خواست تا برود
وایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیة نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است قد تبین بدرستی که روشن شد
الرشد راه راست من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز گشت فمن یکفر پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بالطاغوت
بآنچه می پرستند جز خدای خواه شیطان وخواه بتان وخواه کهنه وساحران ویومن بالله وبگرود بخدای فقد استمسک پس بدرستی

که چنگ در زد بالعروة الوثقی بدست او یزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیکا او وفی که سلوک طریق پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم سلمی قدس سره گوید عروه وثقی توفیقست در بدایه وسعادت در نهایه و در حقایق نجیه وارد است که آن عوام را
توفیق طاعتست و مر خواص را وید عنایت محبت و اخص خواص را جذبات ربوبیه که ایشانرا از ظلمات وجود فانی گرداند
و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد و در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدس سره
بحقایق کلامه مذکورست که درین طاغوت ماسوی حق است که نوبی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرموده که الهوی عند الله ابغض من جمیع الآلهه بدترین خدایان زمین می پرستند هوای ایشانست افرایت من اتخذ الهه هواه یعنی
ای محمد اترا که هوای خودرا بخدایی گرفته است ان بیچاره می پندارد که او بندهٔ خدا است قطعه خواجه پندارد که دارد حاصلی ه حاصل خواجه بجز پندار نیست
در حدیث صحیح آمده که تعس عبد الدرهم وتعس عبد الزوجه در سلک بندهٔ زر و سیم و بندهٔ زن و فرزند مرا نیست هر که بندهٔ چیزی باشد از آن پیوند
نظم هرچه که اندر دو جهان بندهٔ آنی آنست ترا در دو جهان مونس و معبود پس بالضروره از همه چیزی می باید برید و بحق سبحانه می باید پیوست
اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی علیم وانا ست به نیت خالص مستمسک بدان عروه الله ولی الذین آمنوا خدای دوست آنکسانست
که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکیهای
کفر و ضلالت الی النور بروشنائی ایمان و هدایت تا از نکبت بمعرفت و از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات
بشریه باخلاق ربوبیت والذین کفروا و آنان که حق را بپوشیدند یعنی یهود یا مرتدان و اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار را
اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغوتند یعنی دراکعب الاشرف و حیی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستانرا اصنام
والهه باطله و اصل ارتداد را شیاطین یخرجونهم این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند
یعنی میخواستند که کافرانرا من النور از ایمان میثاقی الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمانی که بتوریه داشتند بکفر بر آن
یا مرتدان که از اقرار بانکار اولیک آن کافران با طواغیت اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها و ایشان در آتش
خالدون جاوید مانندگانند الم تر آیا ندیدی و بچشم بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی آنکسی که از روی عناد حاج ابرهیم
حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او و این مجادله
کی کرد ان آتیه الله الملک بوقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی یا این جرأت و مجادله نمود برای آنکه خدای
ملک بوی ارزانی شد و رود ستی از ستیر طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان برکرد و این مجادل
نمرود بن کنعان بود که بر روی زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم بتانرا شکست وزراء ارکان دولت
نمرود حکم بر سوختن او قرار گرفت نمرود فرمود که اورا بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای
تو کیست و نیز با وی مناظره کرد اذ قال ابرهیم آن وقت که گفت ابراهیم در جواب او که ربی الذی پروردگار من آنکسی است که
از روی قدرت یحیی زنده میگرداند و از عدم بوجود می آرد و یمیت و می میراند و از منزل حیات بدار فنا می برد قال
گفت نمرود انا احیی من هم زنده کنم و امیت و بمیرانم پس زندانی واجب القتل را که از گشته امید از زندگانی قطع کرده بود
طلبید و آزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را که حاطلب فرموده بقتل رسانید گفت زنده را عیر ایلام اعتقاد

آن متمرد

آن متمرد طاغی این بود که مگر احیا بعفو است و اماته بقتل و نمیدانست که احیا و اماته خلق حیات و موتست در اجساد و آن جز حضرت قادر
مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد و لاجرم ابراهیم علیه السلام بحجتی روشن تر انتقال نمود قال ابرهیم گفت ابراهیم
فان الله پس بدرستی که خدای یأتی بالشمس می آرد آفتاب را هر روز من المشرق از افقی که محل طلوع اوست فأت بها پس تو بیار
اورا من المغرب از جایی که محل غروب اوست فبهت پس مبهوت گردانیده شد الذی کفر آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او
منقطع گشت والله لا یهدی و خدای راه ننماید بطریق احتجاج القوم الظالمین گروه ستمکارانرا او کالذی این سخن مترتب بر آیه
اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس را مر علی قریة بگذشت بر دهی و هی خاویة و آن ده افتاده بود علی
عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابیست اشهر آنست که گذرنده
برین ده خواب عزیر بوده علیه السلام که توریه حفظ داشت و از اکابر احبار بود بختنصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل
آورد خداوند تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود عزیر توجه بیت المقدس نموده بقریه سایر آباد یا بده عیب که بر دو فرسخی
ایلیا بود رسید موضع ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور باز کرد و در سایهٔ دیواری قرار
گرفت انجیری چند و مقداری انگور پاره کرده بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بیفشرده پاره بیاشامید و لحظه در خنکی رخت
و دراز گوشی که داشت در پیش خود بست و تکیه بر دیواری کرده در آن ده ویران می نگریست و چون آن ده را خراب دید
قال گفت انی یحیی چگونه و بر چه زنده گرداند بعد از مردن ایشان هذه الله این ده را خدای یعنی چگونه آبادان سازد بعد
موتها بعد از خرابی او یا اهل او را چه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان و نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیة
احیا می نمود فاماته الله پس بمیرانید خدای او را در وقت این تأمل و تفکر مائة عام صد سال و خراو نیز بمرد ثم بعثه پس زنده
کرد او را بهمان شکل و صورت که بود آورده اند که حق سبحانه طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال
از مرگ او برآمد و بختنصر هلاک شد حق تعالی نوشک فارسی را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت
باز آورد و این ده عیب از آنچه بیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده گردانید گفته اند اول مسکام چاشتگاه بمیرانید و در آنکه
زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد چشم می مالید قال گفت کم لبثت
اینجا چند وقت که درنگ کردی قال گفت عزیر لبثت یوما درنگ کرده ام اینجا روزی و چون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت او
بعض یوم یا پاره از روز قال گفت آن فرشته بل نه چنانست که گمان بردی لبثت درنگ کردی اینجا مائة عام صد سال و درین
صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و در نگریست هنوز آفتاب بود و هنوز اوضاع آن مواضع را بهیچ دیگر یافت تعجب او بیفزود
و دیگر باره با او گفت فانظر پس نظر کن الی طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی و شرابک و بنگر بشراب خویش
یعنی شیرهٔ انگور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه هیچ تغیر نکرده آن عصیر وانظر و درنگر الی حمارک بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده
و باقی اجزا متفرق شده آنگه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده گردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد ولنجعلک و دیگر
تا گردانیم ترا آیة نشانهٔ و عبرتی للناس از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند وانظر الی العظام و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار
خود تا بوقتی که بقدرت بی علت کیف ننشزها چگونه او را حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی ترکیب می سازیم ثم نکسوها پس می پوشیم

و آن استخوانها را لحماً گوشتی عزیر علیه السلام در آن استخوانها نگریست ندای شنید که ای گوشت و پوست و اجزاء متفرقه جمع شوید بقدرت
کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده صورت بدان سمت تسویه یافت و جان بجسد در آمده فی الحال بر جست و نعره زدن گرفت فلما تبین له
پس آن هنگام که روشن گشت بر عزیر آثار قدرت آلهی در احیای موتی بطریق معاینه قال اعلم گفت میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم
قبل ازین باستدلال و بیان ان الله انکه خدای علی کل شیء بر همه چیزها از احیا و اماته قدیر تواناست پس عزیر با میان قوم خود شد
و پیران قبیله او را شناختند و گویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریه از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که بخت النصر کتب ایشان را
سوخته بود و اذ قال ابرهیم و یاد کن انرا که گفت ابراهیم رب ارنی پروردگار من بنمای بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده میکردانی
مردگان را سوال برای شهود کیفیت احیا فرمود نه انکه در اصل احیا او را شبهه بود قال گفت خدای اولم تؤمن آیا تو ایمان نیاورده
که من مرده زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماته یا نمرود گفتی ربی الذی یحیی و یمیت
قال بلی گفت ابراهیم بلی آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده و لکن لیطمئن و لیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود
قلبی دل من بمعاینه چگونگی آن در فتوحات مکی مذکورست که احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شده اند
و برخی را به ید و برخی را بیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتداءً بوجود آورده و طایفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون
ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته که احیا خلق بعد از موت وجودی دیگرست و آن نیز متنوع می تواند بود درخواست نمود
که بمن بنمای که احیا بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل آید دل من از آن دانش آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس بر لب آب
دریا میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هریک از و پاره می ربودند ابلیس با خود گفت
خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سنگسار گران طبع را فریب توان کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن
دام مکری گسترده است و سر رشته زرق بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی در آرد خلیل بیامد و ابلیس متحیر و اندیشه خود را القا
کرد ابراهیم علیه السلام فرمود چه محل تحیر ست همان کسی که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادرست
که دیگر باره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند نظم کوزه گر گر کوزه را بشکند ۞ چون بخواهد باز قایم میکند ۞ آنکه داند کوزه کردن از گل
چه عجب که سازد اشکسته درست ۞ پس ابراهیم علیه السلام زبان سوال بگشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این خاطر باغی ملزم گردد
و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قال گفت خدای که اگر مشاهده این حال آرزو داری فخذ پس فراگیر اربعة من الطیر چهار
عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر این نیز گفته اند فصرهن پس جمع کن ایشانرا الیک بسوی خود یعنی بر دست گیر
و در اشکال و هیئات ایشان نیکو تامل نمای و دقایق بنیه هریک را نظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده کردن بر تو مشتبه نگردند
یا مجتمع ساز اجزاء ابدان ایشانرا با یکدیگر بعد از انکه پاره پاره کرده باشی و سرهاء ایشان بدست خود نگاه دار ثم اجعل پس وضع کن
علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از انها بود و توانی نهاد و چه قسمت این اجزا بر جمیع جهان متعذر است و این از قبیل اراده عامست
و اراده خاص ملحقی نحی است که بر هر کوه که نزدیک تر باشد توانی نهاد منهن ازین مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته جزءا پاره ثم ادعهن
پس بخوان این مرغان را بنامهاء ایشان تا اجابت نموده یاتینک بیایند بسوی تو دوی شتابنده سعیا شتافتنی و اعلم و بدانکه
از روی یقین ان الله انکه خدای عزیز غالبست و عاجز نیست از انچه تو طلبیدی حکیم محکم کارست در هرچه می سازد القصه ابراهیم

مرغان را ذبح کرد و اجزاء و ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشانرا پاره پاره کرده با یکدیگر
بیامیخت و گفته اند در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافت و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و سرهای ایشانرا بر دست گرفته
آواز داد که ای کبوتر ای طاوس ای زاغ ای خروس بیایید بجانب سرهاء خود پس بفرمان خدای اجزاء هریک از دیگری منفصل شده
و با یکدیگر ملتیم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت
ابلغ است در حجت و دورتر از شبهت چه توهم آن می شد که مرغان پرنده نه آن مرغانند یا بخیال میرسید که شاید پایها ایشان درست
نشده باشد و دیگر انکه ادراک باصره مرکیفیت وی را در وقت دویدن بیشترست از ادراک آن در حال پریدن پس آن بدنها با پیش
ابراهیم علیه السلام بیامدند و ازانجا پرواز نموده بسر های خود که در دست وی بود متصل شدند در انوار آورده که هر که خواهد
که نفس خود را بحیات ابدی زنده کرداند بایدکه قوی بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا سورت ایشان
شکسته منقاد فرمان شوند و ایشانرا بداعیه عقل و شرع بخواند تا بطریق مطاوعت شتابکنان باز آیند محققان گفته اند
که در ذبح طیور اربعه اشارتست چنین بود که کبوتر پیوسته با ورد مستانس است مکیش و رشته الفت از خلق ببر خروس که نمواره مثل شهوتست
ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت از و حرص را از خود بگذار و طاوس که مجمع زینتست
سر بردار و دیده همت از آرایش دنیا فرو بند که هر که بتیغ مخالفت و مجاهدت این چهار صفت را بذبح آرد حیات ابدی و زندگی
سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده ذبح انها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه
آتش است دوم داعیه شهوت که ثمره هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرکی امساک که صفت خاکست و حکیم سنایی
روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده نظم چار و عنصت چار طبع بدان ۞ حیله را بهر دین بزن کردن ۞ پس بایمان و عشق و عقل و دلیل
زنده کن هر چهار را چو خلیل مثل الذین نمونه نفقه کردن آن کسان که بی شایبه غرض و داعیه عوض ینفقون بیرون میکنند و صرف
می نمایند اموالهم خواستهاء خود را فی سبیل الله در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد بعضی همه ابواب البر راه خدا است و بر
تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان کمثل حبة همچون مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه انبتت برویاند سبع سنابل هفت
خوشه بران نوع که هفت شعبه از اصل منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را
هفت صد حاصل آمده باشد والله یضاعف و خدای زیاده کرداند این مضاعف را هفت هزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد
از منفقان بحسب نیت او والله واسع و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد علیم داناست بنیت کنندگان
و عزایم و نیات ایشان غرض از تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که چون نظر بآن کنند که یکی را هفتصد است پیوسته
بتصدق اشتغال نمایند نظم آنکه بشارت بجود میدهد ۞ ده بیکی منفعت میدهد ۞ دانه بانبازی شیطان مکار ۞ تا ز یکی هفتصد آید ببار
الذین ینفقون آن کسانی که نفقه میکنند اموالهم مالهاء خود را فی سبیل الله در جهاد و سایر خیرات ثم لا یتبعون پس از پی در نمی آرند
ما انفقوا آن چیز را که نفقه کرده اند منا منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه دادن و لا اذی و دیگر اذی در نیارند صدقه خود را
ازاری یعنی فقیر و درویش را از بجاستد قولا و فعلا لهم مر ایشانراست اجرهم مزد صدقه ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
و لا خوف علیهم و ترسی نیست مر ایشانرا از کم ستدن مزد و لا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوات ثواب قول معروف

سخنی نیکو و وعدهٔ جمیل مر درویش را **و مغفرة** و درگذشتن از درشتی سخن سایل و عفو کردن از الحاح و ابرام او **خیر من صدقة**
بهترست و مسئول را در نفع **من صدقة** از ان صدقه که نسبت بسایل **یتبعها اذی** از پی درآرند آزار رنجی و آزاری از سرزنش و غیر
والله غنی و خدای تعالی بی نیازست از صدقه آنها که شرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند **حلیم** بردبارست
بتعجیل نکند در عقوبت منان و موذی **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گرویدگان **لا تبطلوا** باطل مکنید و تباه مسازید **صدقاتکم** و
صدقهای خود را **بالمن والاذی** بمنت نهادن بر درویش چه مال از ان حقست و توانگر حمال ان پیش نیست و منت صاحب راست نه حمال را
و حضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی میفرماید **نظم** یار فقر از حکمتی از یک تن ؛ یا دست منهش بر گردن ؛ چون عطا بخش خدا آمد و بس
به که دانا ننهد منت کس ؛ در کرم حیله گری پیش نه ؛ جو درار مکذری پیش نه ؛ پس متصدق باید که شکرانه آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت
دار شده باشد نه منت ننهاده **ولا اذی** و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را
بگدای سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش نباشد مظهر صفت جود و کرم نتواند شد **نظم**
ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا ؛ که گدا ای وی آینهٔ زرداری تست ؛ حق سبحانه و تعالی درین آیة جهت تکمیل صدقه مومنان میفرماید
که نفقهٔ خود را بمنت و آزار باطل مسازید **کالذی ینفق ماله** نفقه میکند مال خود را **رئاء الناس** برای نمودن بمردمان **ولا یومن**
و بحقیقت نگرود **بالله والیوم الآخر** بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران
و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مرایات **فمثله** پس نمودار صدقهٔ این منافق ریائی **کمثل صفوان**
همچون نمودار سنگی است خاره هموار **علیه تراب** که بران سنگ خاک خشک است **فاصابه** پس بدان سنگ رسید **وابل** باران بزرگ قطره
که سیل ازان زود و بسیار خیزد **فترکه** پس بگذاشت آن خاک را از سنگ و بگذاشت ان را **صلدا** سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل
منافقیست و خاک بران سنگ نمودار نفقهها او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان
گردد آثار نفقات محو شده سنگی بی حاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد **نظم** تا ز آتش خشان برق چه آید
گز او فوحش سمتی نشاید **لا یقدرون** قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی **علی شیء** بر ثواب چیزی **مما کسبوا** از انچه که تصدق
کرده باشند بریا **والله لا یهدی** و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند **القوم الکافرین** گروه ناگرویدگان را **ومثل الذین**
و مثل نفقهٔ آنانکه باعتقاد و اخلاص **ینفقون اموالهم** بیرون میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند **ابتغاء مرضات الله** برای
طلب خشنودی خدای **وتثبیتا** و از برای ثبات و یقین صادر شده **من انفسهم** از نفسهای ایشان یا حق ثواب صدقه **کمثل جنة** مانند
میوهٔ بوستانیست که واقع باشد **بربوة** بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لواقح بر و بیشتر وزد و باید تر دیگر
و از آفت سخور شدن در آب دورتر بود و این باغ در چنین زمینی **اصابها** برسید بوی **وابل** باران بزرگ قطره **فآتت** پس بداد و بر آورد
اکلها میوهٔ خود را **ضعفین** دو برابر یعنی بیک سال چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهد **فان لم یصبها** پس اگر نرسیدی بدان
میوه باغ **وابل** باران عظیم القطرات **فطل** پس بدو رسید باران ضعیف و آن نیز او را کفایت است یعنی اثر باران را ضایع نمی کند و کم و بیش
محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصانست که انچه برای رضای خدای تصدق کنند اندک یا بسیار نیکو خالی نیست خواه ان صدقه
اندک باشد و خواه بسیار **والله بما تعملون** و خدای بانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا **بصیر** بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد

ایود احدکم

ایود احدکم تمثیل دیگرست برای صدقهٔ اهل ریا میفرماید ایا دوست میدارد یکی از شما منزهٔ الخاریست یعنی دوست ندارد
ان تکون له آنکه باشد مر او را **جنة** بوستانی **من نخیل** از درختان خرما **واعناب** و انگور را مشتمل بر این اشجار **تجری** میرود
من تحتها الانهار از زیر درختان او جویهای آب **له** مر صاحب باغ را است **فیها** در ان بوستانها **من کل الثمرات** از همه میوهها بهمین
خرما و انگور و تخصیص انها جهت تفضیل با کثرت ایشانست **واصابه الکبر** و حال انکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ
سالی **وله ذریة** و مر او راست درین پیری فرزندان **ضعفاء** خردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستانست **فاصابها**
اعصار پس بدین بوستان رسید بادی گرم که گویند گردبادی **فیه نار** دران باد آتشی و این چنین باد آتشین را سموم گویند **فاحترقت**
پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم بماند این مثل عمل منافق و مرائیست که سموم عدل الهی باغ اعمال
ایشان را که بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان مهجور و محروم بمانند **نظم** نه کاری که یابند خود بران ؛ نه حالی که بینند نفعی دران ؛
ز ابر ریا برق افروخته ؛ همه کشت اعمالشان سوخته ؛ **کذلک** همچون بیانی که در بیان صدقه و جهاد کرده شد **یبین الله** بیان میکند خدای
لکم الآیات برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را **لعلکم تتفکرون** شاید که شما دران تفکر نمایید و در عبادت دیگری را با وی
شریک نسازید **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه مومنان **انفقوا** نفقه کنید در راه خدای **من طیبات ما کسبتم** از پاکیزهها و برگزیدهها آنچه
کسب میکنید بتجارت و صناعت **ومما اخرجنا** و از آنچه بیرون آوردیم **لکم من الارض** برای شما از زمین چون حبوبات و اشجار مثمره
اغنیا را انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و برگزیده تر بودی پنهان یکدیگر بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در گوشه نهادندی
تا فقرا صحابه حرمت تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست صاعی خرما که هیچ نیرزیدی با شکالها را بیاورد و در میان
خرماها نیکو ریخت ولی خبیث خود را با آن متاعها پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که از اطیب اموال
صدقه دهید **ولا تیمموا الخبیث** و قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دنائت سخت **منه تنفقون** ازان چیز نفقه کنید **ولستم** و حال آنکه
نیستید شما **باخذیه** فراگیرندهٔ چیزی چنان اگر بشما دهند در حقوق شما **الا ان تغمضوا** مگر آنکه چشم فرو خوابانید **فیه** در اخذ آن و مسامحه
و مسامحه کنید **واعلموا ان الله** و بدانید آنکه خدای **غنی** بی نیازست از کسی که تصدق بمال خبیث کند **حمید** ستایندهٔ است انرا که صدقه
از مال پاکیزه دهد **الشیطان** دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید یکی از شیاطین انس یا از نفس اماره **یعدکم الفقر** وعده میکند
شما را فقر و احتیاج یعنی می ترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی **ویامرکم** و میفرماید شما را **بالفحشاء** ببخل و امساک و منع
صدقات **والله یعدکم** و خدای وعده میدهد بر صدقه دادن **مغفرة** آمرزشی **منه** از خود در گناهان شما را در عقبی **وفضلا**
و افزونی روزی و ملاقات بخیر در دنیی **والله واسع** و خدای بسیار فضلست بر منفقان **علیم** داناست باستحقاق ایشان مر سعهٔ
فضل و مغفرت را **یؤتی الحکمة** و مر که را حکمت داد **فقد اوتی** پس بدرستی که دادند او را **خیرا کثیرا** نیکوئی بسیار امام ابو اللیث رحمه الله
فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع الدنیا قلیل و دانش بکثرت خیر موصوف ساخته فقد اوتی خیرا
کثیرا داده اند و آنانرا متاع قلیل در کلام و قضی علی کرم الله وجهه وارد است **شعر** رضینا قسمة الجبار فینا ؛ لنا علم و للاعداء مال ؛
فان المال یفنی عن قریب ؛ و ان العلم باق لا یزال ؛ **نظم** علم دادند یا در سیم بقارون زر و سیم ؛ شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک ؛
وما یذکر و در نیابند و پند نگیرند بدین موعظها **الا اولو الالباب** مگر خداوندان عقول صافیه **وما انفقتم** و انچه بیرون کردید ای مومنان

من نفقة از نفقه اندک یا بسیار در سر یا علانیه بطریق قرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن او نذرتم یا بر خود
واجب کردانیدید من نذر از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فان الله پس بدرستی که خدای یعلمه میداند آنرا و فرامش
نمیکند وما للظالمین و نیست مر ستمکاران که نفقه بریا کنند یا نذر را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند من انصار از یاری دهندگان
در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقها را خود را بوقت ادا کردن فنعما هی پس نیکو چیزیست
آنچه دیگرانرا از ایشان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیکانکان بآشنایی با اهل حق میل کند وان تخفوها و اگر پنهان
دارید صدقات را وتؤتوها الفقراء و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فهو پس آن اخفا خیر لکم بهترست مر شما را چه آن صدقه از آفت سمعه و ریا
دوری ماند و درویش نیز از مذلت اخذ دور تا موسی محفوظ باشد یعنی علما احکام اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اخفا مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی برانند که اخفا متعلق بنوافل است و در
فرایض اظهار اولی است تا متهم بترک زکوة نگردند و دیگر دلیل مسارعت بامر حق سبحانه وتعالی و سبب رغبت توانگران دیگر میشود
باداء زکوة اما تطوع بهر حال اخفا اولی باشد واز ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صدقه سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد درجه و در حدیث
آمده صدقة السر تطفی غضب الرب واز کمال کرم الهی است که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد ویکفر عنکم و ما در گذرانیم از شما حقی
یکفر میخوانند یعنی در گذراند من سیاتکم بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود والله بما تعملون و خدای بدانچه شما میکنید از ابداء صدقه و اخفاء
آن خبیر داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود بود بر ایشان نفقه کردن بر
جهودان کاره شدند و چون صورت حال بحضرت رسالت پناه عرض کردند آیه آمد که لیس علیک نیست بر تو ای محمد هداهم
راه نمودن یهود و بیدا ایه توفیق بلکه بر تو بهداءت دعوتست و بس ولکن الله و لیکن خدای بعنایت خود یهدی من یشاء راه نماید
بایمان هر کرا خواهد پس حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات
بغیر مسلم جایز نیست وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال فلانفسکم پس از برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست
خواه منفق علیه کافر باشی و خواه مسلمان نظم گر او را بر دیبش اتش بجودت تو و ابس وای بر دست جودت خورش ده بکنجشک و کبک و حمام
که روزی در افتد هما بدام ت جو هر گوشه تیر نیاز افکنی ت نا گاه بینی که صیدی کنی وما تنفقون و نفقه نمیکنید شما که مومنانید الا
ابتغاء وجه الله مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای و وجه یعنی ثواب آمده است کما قال تعالی وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله
وما تنفقوا من خیر آنچه نفقه میکنید از مال خود یوف الیکم توفیه خز آن میکنند برای شما یعنی جزاء آن تمامی بشما میرسانند وانتم و شما
لا تظلمون ستم دیده نشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نکنند للفقراء این صدقه و نفقه شما برای درویشان الذین احصروا
آنانکه باز داشته شده اند فی سبیل الله در طاعت خدای یا در جهاد ولا یستطیعون نمی توانند بواسطه اشتغال بغزا یا بدوام طاعت
ضربا سیر کردنی فی الارض در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان و محتاج بودند قریب چهار صد تن چون عمار
و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان شب صفه
مسجد پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم و بروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایه التفات بر کسب می انداختند و نه بسوال و بطلب
روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود که یحسبهم الجاهل اغنیاء می پندارند ایشانرا نادانان و بی خبران از حال ایشان

که ایشان

که ایشان توانگرانند من التعفف بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تعرفهم تو می شناسی ایشانرا ای محمد بسیماهم
بنشان و علامات ایشان که صفرهٔ لونست و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لا یسئلون الناس سوال نکنند
بر مردمان و چیزی نخواهند از ایشان الحافا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوالست که از کمال
شفقت و رحمت میکردند که تا کاه مردم رد سوال نکنند و از رستکاری باز مانند ما افلح من رد السایل وما تنفقوا و آنچه نفقه کنید من خیر
از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فان الله پس بدرستی که خدای به علیم بدان داناست میداند که بچه نیت و از برای
چه میدهید الذین آنانکه ینفقون نفقه می کنند در راه حق برای مستحق اموالهم مالهاء خود را باللیل شب والنهار و بروز سرا در نهان
وعلانیة و باشکارا غرض استغراق اوقاتست باعطای صدقات در اسباب نزول آورده اند که علی رضی الله عنه چهار درم داشت
یکی بشام تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق سبحانه این آیه فرستاد مصطفی صلی الله علیه وسلم از مرتضی پرسید
که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع انرا التزام نمودم
بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یابد و به موضع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داد
ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و همان منوال در روز حق سبحانه درین آیه صدقات صدیق را بستود فلهم پس
مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم
جاویدانی است و گفته اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا خوف علیهم و خوف نیست
ایشانرا ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند الذین آنانکه یاکلون الربوا میخورند مال ربوا را یعنی معامله میکنند و زیاده
میستانند لا یقومون برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور الا کما یقوم مگر آنچنانکه برمیخیزد الذی آنکس یتخبطه الشیطان بزند
و میفکند او را دیو یا بر ساند من المس از بسودن و از صرع و جنون نزعم عرب آن بود که چون جن مس آدمی کند عقل او را مختلط
و دماغ او را خبط سازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود ادا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربوا
روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بآن نشان بشناسند ذلک آن عذاب ایشانرا بانهم قالوا بسبب آنست
که ایشان گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند ربواست که ده درم بدوازده درم بیع میکردند و میگفتند این ربوا نیست
بیع است میان ربوا و بیع فرق نکردند واحل الله البیع و حال آنکه حق سبحانه حلال کرده است بیع را وحرم الربوا و حرام ساخته
ربوا را فمن جاءه پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد موعظة پندی من ربه از نزد پروردگار او که نهی است از ربوا فمن جاءه
پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد موعظة فانتهی پس باز ایستد از آن فله پس مر او راست ما سلف آنچه گرفته است پیش از تحریم و آنرا
ازو نتوان گرفت یا مراد آنست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وامره و کار او مفوض است الی الله بخدای یعنی کار او
در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد ومن عاد و هر که باز گردد باستحلال
ربوا پس از آنکه خدای آنرا حرام گردانید فاولئک پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی اصحاب النار ملازمان دوزخند
هم فیها خالدون وایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن ربوا کفرست و کفر موجب خلود باشد در دوزخ یمحق الله
الربوا کم و کاست میگرداند خدای مال ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنه

فرمود که هرچه از ان مال بصدقه دهید یا در راه حج و غزو نفقه کنید پذیرفته نشود و درین کمال نقصانست ویربی الصدقات و افزون
گرداند خدای صدقات را یعنی هرچند کم باشد نزد او بسیار خواهد بود والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل کفار هر ناسپاسی را که
مستحل ربوا بود اثیم و بزه کاری که بارتکاب ربوا مصر باشد ان الذین امنوا بتحقیق انانکه بگرویدند بربا و نهی وعملوا الصالحات و در عمل
اوردند اوامر را بموجب فرمان واقاموا الصلوة و بپای داشته نماز را واتوا الزکوة و بدادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشانراست مزد
ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت ولا خوف علیهم و ترس نیست بر ایشان از انچه پیش فرستاده اند ولا هم یحزنون
و ایشان اندوهگین نشوند برای انکه از عقب گذاشته اند یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از عذاب
خدای وذروا و دست بدارید ما بقی من الربوا و انچه مانده است از ربوا ان کنتم مومنین اگر هستید شما باور دارندگان و در وقت
ربوا ابن عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی
عمرو بشرط انکه ربوا ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربوا دیگران از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار
بر ایشان سخت کرد شد و ایشان فریاد بما آورده گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا از مردمان وضع کردند و ما نشویم بدان بلا گرفتار
پس قصه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت ماجرای ایشان بجناب نبوت نوشت این ایه نازل شد
که دست از ربوا بدارید فان لم تفعلوا پس اگر نکنید و بقیه ربوا ترک ننمایید فاذنوا پس اگاه باشید و اماده سازید بحرب بجنگ کردن
من الله ورسوله از خدای و رسول او و حفص فاذنوا خوانده از اذان که بمعنی علمست یعنی اگر ترک ربوا نکنند اگاه باشید و بدانید
که لایق حرب خدا که اتش است و حرب رسول که شمشیر است باو وان تبتم و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فلکم پس مر شماست رؤس
اموالکم مایه ای شما لا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این ایه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب
خدای و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند
و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند آیه آمد که وان کان و اگر واقع شود غریم ذو عسرة خداوند
دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست مفلس باشد فنظرة پس حکم ان مهلت دادنست الی میسرة تا وقت توانگری و اسانی
وان تصدقوا و اگر صدقه دهید بر قرضدار مفلس خیر لکم بهترست شما را ان کنتم تعلمون اگر دانید شما که انچه خدا میفرماید متضمن
صلاح دوجهان و متکفل نجاح حاجات است واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که همه شما ترجعون باز گردیده شوید
فیه دران روز الی الله بحساب خدای یا بجزا که مقرر کرده از ثواب یا عقاب ثم توفی پس تمام داده شود کل نفس هر نفسی را
ما کسبت جزای انچه عمل کرده باشد از نیک و بد وهم و ایشان لا یظلمون ستم کرده نشوند یا ایها
الذین امنوا ای جماعت گرویدگان اذا تداینتم چون معامله کنید با یکدیگر بدین بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه
که بدل در ان دین باشد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فاکتبوه پس بنویسید انرا در صحیفه
که مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل و مال ولا یاب و باید که سر باز نزند کاتب نویسنده بالعدل
بداد و راستی یعنی کم و زیاده نکند تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقولی فرض کفایتست و بروایتی فرض
عین بشرط فراغ کاتب و قولی انست که فرض بوده منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب است یعنی اولی ان باشد

که ابا نکند کاتب چون التماس کنند ان یکتب انکه بنویسد وثیقه معامله کما علمه الله چنانچه بیاموزانید او را خدای یعنی بدانکه
او شرع واقع شده فلیکتب پس باید که بنویسد ولیملل و باید که املا بر کاتب الذی علیه الحق انکس که بر وست حق یعنی در ذمه
اوست سفیها جاهلی بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید چون مجانین و مردم مبهوت او ضعیفا یا عاجز ناتوان چون کودک خرد
یا پیر بسن رسیده او لا یستطیع یا انکه مطلق توانایی ندارد و نمی تواند ان یمل انکه املا کند هو او که مدیونست بجهت انکه اخرس
باشد یا بواسطه وجع لکنت در زبانش پدید آید یا انکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود فلیملل پس باید که املا
آن حق کند ولیه ولی یکی از اینها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی
اقرار کند بالعدل براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند واستشهدوا و گواه گیرید بر معامله خود شهیدین دو گواه
من رجالکم از مردان شما یعنی مسلمانان ازاد بالغ ازاد فان لم یکونا پس اگر این گواه نباشد رجلین دو مرد یعنی اتفاق
نیفتد که دو مرد گواه شوند فرجل پس یک مرد وامرأتان و دو زن گواه شوند و شهادت زنان با مردان در عبادات
و ولادت و عیوب و فساد و مواضع مستوره مسموعست و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از
حقوق مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید گرفت ممن ترضون از
انکسانی که پسندید و راضی باشید من الشهداء از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امرأتین یعنی دو زن
برای ان باید ان تضل تا چون فراموش کند احدیهما الاخری یکی از ایشان ان دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت صفت
نسیان بر امزجه نسوان غالبست پس دو زن باید تا بتذکیر یکی نسیان دیگری زایل گردد ولا یاب الشهداء و باید که
سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت اذا ما دعوا چون خوانده شوند برای اداء آن ولا تسأموا و ملول مشوید
ان تکتبوه از انکه بنویسید حق را صغیرا در حالتی که خرد باشد آن حق او کبیرا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار انرا بنویسید
الی اجله تا مدت او که مقرر شده با اقرار مدیون ذلکم این کتابت شما اقسط راست ترست عند الله نزدیک خدای
واقوم و صواب تر للشهادة مر گواهی دادن را چه کتاب متذکر شهود است وادنی و نزدیکترست کتابت ان لا ترتابوا
از انکه بشک نیفتید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود چون رجوع نمایید بکتابت الا ان تکون مگر آنکه باشد
معامله تجارة حاضرة بازرگانی بحضور تدیرونها که میگردانید انرا بینکم میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست
و نقد بنقد فلیس علیکم پس نیست بر شما جناح گناهی ان لا تکتبوها انکه بنویسید آنرا واشهدوا و گواه گیرید اذا تبایعتم
چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم این ایه منسوخست بقوله تعالی فان امن بعضکم بعضا الایه ولا یضار و باید
رنج رسانیده نشود کاتب نویسنده یعنی او را با گواه و احضار کتابت تکلیف ننماید ولا شهید و نه گواه را حاضر رسانند
و تعویق شهادت چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند
منطوقش انست که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست بنویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه تحمل شهادت کند و از
راستی در نگذرد و گواهی بنوشد بوقت طلب باز نگیرد وان تفعلوا و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردم از اضرار کاتب و شهید
فانه پس فعل منهی فسوق بکم نافرمانی باشد لاحق بشما واتقوا الله و همه شما بترسید و فرمان خدا را خلاف نکنید ویعلمکم الله

و می آموزد خدای شما را مصالح دین و دنیای شما واللّه بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست وان کنتم علی سفر و اگر باشید
در سفری اینجا علی بمعنی فی است ولم تجدوا کاتبا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده یا شد و ادوات کتابت یافت نشود
فرهان مقبوضة پس وثیقه باشد گروها قبض کرده شده یعنی فراستده فان امن پس اگر ایمن دارد بعضکم بعضا برخی از شما
برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فلیؤد پس باید که ادا کند الذی اؤتمن آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون امانته
وام او را و انکار حق نکند ولیتق اللّه و باید که بترسد از خدای ربه اعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند ولا تکتموا الشهادة
و پنهان مکنید گواهی را که پوشیدن آن از گناه کبایر است ومن یکتمها و هر که بپوشد گواهی را فانه آثم قلبه بدرستی که بزه مند و گناهکار است
دل و اضافه اثم بقلب بتنبیهی تمام است بر وعید ربانی و کتمان شهادت را جهت آنکه قلب سخت‌ترین و غلیظ‌ترین است از اندام
متعلقه باعضاء ظاهره واللّه بما تعملون و خدای بدانچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن علیم داناست للّه خدایراست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست عوالم روحانیه که استار غیوب و بواطن صفات‌اند وما فی الارض
وانچه در زمینهاست از ارکان و موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال‌اند وان تبدوا و اگر آشکارا کنید ما فی
انفسکم آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات او تخفوه یا پنهان سازید آنرا یحاسبکم به اللّه شمار میکند خدای شما با آن چیز
یا جزا میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایرست آورده‌اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را
تمام بر وی احصا کند از گفت زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فیغفر پس بیامرزد بعد از آن احصا لمن یشاء مر آنکس را که خواهد
بفضل ویعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل واللّه علی کل شیء و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قدیر
تواناست بعضی بر آنند که این آیه بآیه لا یکلف اللّه نفسا الا وسعها منسوخ است و جمعی بر آنند که محکمست زیرا که قول اصح نزد
اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این خبرست پس منسوخ نشود و نزول آیه لا یکلف اللّه بعد از آن
برای آنست که تا دانند مؤاخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده‌اند که چون این آیه نازل شد صحابه کرام
از تامل در مضمون آن متامل گشته بی طاقت شدند و از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضوان اللّه
علیهم اجمعین التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه وسلم رفته صورت حال بموقف عرض باید رسانید ایشان
بجناب نبوت آمده گفتند که یا رسول اللّه کلفنا من العمل ما لا نطیق یعنی ما را تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما
فرستادند که طاقت استماع آن نمی آریم و حق سبحانه حضرت استفسار نمود که آن چه چیز و کدام عملست گفتند یا رسول اللّه
کلفنا من العمل ما لا نطیق به ما را تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستادند که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت
استفسار نمود که آن چه چیز و کدام عملست گفتند یا رسول اللّه عنان دلها در قبضه اقتدار و زمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال
معاصی در دل ما می آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور می نماید و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی آریم و حق سبحانه میفرماید
که یحاسبکم به اللّه اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار گردد و هیچ کس از عهده آن بیرون نیاید سید صلوات اللّه وسلامه علیه فرمود که مگر شما
همان میگوئید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا وعصینا لا جرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا واطعنا اصحاب کلام
سید انبیا (؟) تمام یافته گفتند سمعنا واطعنا اره ببرکت کار دشوار ایشان رو باسانی نهاد و حضرت حق در ثنای این امت

و بیکاری

و بیکاری ایشان آیه فرستاد که آمن الرسول گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد بما انزل الیه بدان چیزی که فرستاده شده بوی
من ربه از پروردگار او که آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع والمؤمنون و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند
اما ایمان رسول صلوات اللّه وسلامه علیه بتحمل و تبلیغ بود و اما ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس حکمت بکریم مومنان جمع کرد میان
پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود کل یعنی همه ایشان از بنی اسرائیل و تابعان آمن باللّه گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسما
حسنی و صفات جمال و افعال متقنه و احکام کامله او وملائکته و بفرشتگان او که مقرب حضرت کبریا اند و امنات وی در رسانیدن از
حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل وکتبه و بکتابهای منزله وی که همه حق است و سخن اوست غیر مخلوق ورسله و بفرستادگان
او که همه پاک اند و معصوم و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق لا نفرق میگویند و مومنان که ما جدائی نکنیم در ایمان بین احد
میان هیچ یک من رسله از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکرند وقالوا و گفتند مومنان
سمعنا شنیدیم قول خدایرا واطعنا و فرمان بردیم او را و او را بطریق التفات از حقیقت غیبت بذروه خطاب برآمده گفتند غفرانک
ربنا می طلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما والیک المصیر و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد
اعتبار نکنند این آیه را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیه و تالی او مکیست و بی واسطه در شب معراج بر حضرت
نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایه ابن عبد اللّه مسعود رضی اللّه وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز اعطا فرمودند
نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزیدند کسی را از امت که شرک نیارد بخدای در تیسیر
آورده که چون رسول صلی اللّه علیه وسلم بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرد و بمنزل قرب رسید نظم بسوی عالی شد که عالم نماند
وزو در میان سایه هم نماند * برون آمد از پرده بود خویش * نگه کرد بی پرده مقصود خویش * بوقتی که در مقام او ادنی سلام و کلام الهی
در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم
صلوات اللّه وسلامه علیه مناجاتی کرد و خصوصی بر آنکه مرا اثر این کرامت بی مومنان این امت گوارنده نیست حق تعالی فرمود کل آمن
الآیه حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود که قالوا سمعنا واطعنا الآیه خطاب آمد که من بر ایشان سهل
گردانم لا یکلف اللّه در رنج نیفکند خدای نفسا هیچ نفسی را یا تکلیف نفرماید بکاری الا وسعها مگر بقدر طاقت او لها ما کسبت مر آن نفس راست
آنچه کند از نیکوییها وعلیها ما اکتسبت و بر وی باشد آنچه بجای آورد از بدیها درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که ربنا ای پروردگار ما
لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم و عملی نیکو از ما فوت شد او اخطانا یا خطا کردیم و بی قصدی مرتکب مناهی
شدیم ربنا ای آفریدگار ما ولا تحمل علینا و بار منه بر ما اصرا بار گران کما حملته همچنانکه بار کردی آنچه گران را علی الذین من قبلنا بر
آن کسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع بوده ربنا ای خداوند ما ولا تحملنا و تحمیل مکن
بر ما ما لا طاقة آنچیزی که طاقت نیست لنا به ما را بآن چیز که حدیث نفس است و وسوسه او بقول مفسران که آیه مدنی دانند و ناسخ آیه
محاسبه شناسند و بقول دیگر که مکیست و اراد استیلاء شیطانست بتوسط غلبه شهوت بر نفس یا شماتت اعدا یا سرحد بنده را از حق مشغول کرداند
از فرمان برداری باز دارد و گفته اند ما لا طاقة لنا به تو فیدن قدم است از صراط مستقیم واعف عنا و عفو کن و در گذار از ما خطاها و
فراموشیها واغفر لنا و بیامرز گناهان ما را وارحمنا و ببخشای بر ما بقبول طاعتها انت مولانا تو کارسازی و یاری دهنده مایی

فانصرنا پس یاری ده مارا و مظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این
این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت این دعا را در شب معراج میگفت و ملائکه آمین می کردند و حق سبحانه اجابت فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم الم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارتی بآلای نعم حق است و لام بلطف
کریم و میم بمحبت قدیم او برکت آلای او در دنیا همه را علی العموم شاملست و نعمت لقای او در سرای عقبی بار یابان خصوص و اصل
و فیض محبت بی انتهای او در هر دو جهان اخص خواص را واصل الله خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی
مستحق عبادت مگر او الحی زنده که حیات هر زنده ازوست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست حی از انصار نجران بمدینه
آمده میخواستند که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام
دعوت فرمود ایشان گفتند ما قاعده اسلام پذیرفته و حلقه قبول دین آلهی در گوش داریم حضرت جواب داد که شمارا اثبات زن و فرزند
از جناب الوهیت باز داشته است ترسایان گفتند که ما در تثبیت فرزندی عیسی بحق سبحانه محق ایم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست
رسول خدای صلوات الله وسلامه فرمود که شما قایل بر خدای روا نیست و خود میدانید که عیسی بشریت اجل خواهد چشید و دیگر شما
اعتراف می کنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگویید که عیسی
اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بدو نسبت می کنید و حق سبحانه ازین همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شده
از مجلس برخواستند و شصت و اند آیه از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تازه در الوهیت عیسی بود و تازه
در نبوت حضرت محمد صلوات الله وسلامه و علی جمیع الانبیاء لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیه او نازل شد
نزل فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآنرا بالحق بدرستی و راستی در دلالات مصدقا در حالتی که موافقست این کتاب
لما بین یدیه مران کتبها را که پیش وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است وانزل التوریة
والانجیل و فرو فرستاد توریة و انجیل را من قبل پیش از فرستادن قرآن للناس راه نمایند و بنی اسرائیل را بطریق
حق و درین دو کتاب نفی معبودیه ما سوی الله مذکور است و بدین نفی قول بطلان یهود و نصاری در الوهیت عزیر و عیسی
میگویند ثابت می شود وانزل الفرقان و فرو فرستاد کتابها دیگر که جدا کننده است میان حق و باطل و در معنی کریم
آورده که قرآن معجزیست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز شده ان الذین کفروا بدرستی که
آنکسانی که بگرویدند بآیات الله بنشانهای قدرت آلهی یا بآیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لهم مر ایشانراست
عذاب شدید عذابی سخت یعنی پیوسته والله عزیز و خدای غالبست و قادر بر عذاب کفار ذو انتقام خداوند عقاب در معصیت ایشان
ان الله بدرستی که خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده نمی ماند برو چیزی از کاینات فی الارض ولا فی السماء و در زمین و در آسمان
بلکه علم الهی محیطست بجمیع معلومات و علم عیسی علیه السلام ببعضی از مغیبات حاصل بود و آن نیز بتعلیم حق پس بچنان علم ناقص مستدل
نتوان شد بر ربوبیت او هو آنکه علم او محیطست بهمه موجودات الذی یصورکم آنکس است که تصویر شما را فی الارحام در رحمهای مادران
شما کیف یشاء بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی علیه السلام
بدین وجه نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافت و مصوَّر مصوِّر خود نتواند بود زیرا مصور مخلوقست و محتاج بخالق و خالق خدا است

لا اله الا هو تکریر جهت تقریر وحدانیة است علی رغم انف نصاری که بتثلیث ثلثه قایلند العزیز بی همتا و مانند الحکیم دانا و محکم کار هو الذی
انزل اوست آنکه فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآنرا منه بعضی ازین کتاب آیات محکمات نشانهاء روشنست و آیتها مفصل مبین
که در لفظ و معنی او اشکال نباشد هن آن آیات محکمه ام الکتاب اصل و معظم قرآنست واخر و آیتها دیگر متشابهات مانسته اند بیکدیگر
در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد
شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که عقل بیان محکم میداند و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی تواند گفته اند متشابه حروف
مقطعه اند که یهود یا نصاری از روی حساب جمل بدان بر ملت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سورة از مقطعات غیر مکرره
در حساب تفاوت بسیار رسید است چنانچه الم هفتاد و یک است والمص صد و شصت و یک والمر دویست و سی و یک والر دویست
هفتاد و یک آنچه طلب میکردند بریشان مشتبه شد و گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فاما الذین اما آنکسانی که از جهت
تقلید و تعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ میلی و بنا می است یا شک در سخن آلهی فیتبعون پس پی روی می نمایند ما تشابه الخ را که
لفظ او متشابه است و معنی او مشکلست منه از کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال
چنانچه یهود گفتند این حسابها مختلف برشته است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وابتغاء تاویله و دیگر اتباع
متشابهات می کنند جهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا و متمنای خود وما یعلم تاویله و نمی دانند تاویل آن متشابه است الا الله مگر
خدای که آنرا فرو فرستاده امام سجاوندی رحمه الله فرموده که عند میان اهل سنت و جماعة اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف
باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور می شوند در دانستن تاویل داخل نگردند چه بحقیقت حق سبحانه و تعالی بتاویل آن عالمست
والراسخون و ثابت قدمان فی العلم در دانش که موشان اصل کتاب بیند یا هر که او را در علم رسوخی بود ویقولون و میگویند آمنا به
ما گرویده ایم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات و متشابهات از پروردگار ماست وما یذکر و یاد نکنند و یا پند پذیر نشوند
الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه ربنا هم قول راسخان علم است و ایشان قوی اند متاع دانش خود را بزیور عمل آراسته
میگویند ای آفریدگار ما لا تزغ میلان و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا پس از آنکه ما را راه راست نمودی
وهب لنا و ببخش ما را من لدنک رحمة از نزدیک خود توفیق بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمتست یا ما را از زلة دار عصمتی
از شک و شبهه انک انت الوهاب بدرستی که تویی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرنده
مردمانی بعد از مرگ ایشان لیوم لا ریب فیه برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدرستی که خدای لا یخلف
المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق که آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار
قریش که حضرت را سرزنش میکنند که درویش است و پسران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت می نمایند لن تغنی
عنهم دفع نکند و باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان می نازند من الله از عذاب خدای شیئا هیچ چیز در دنیا اگر
محنت در مانده و نه در آخرت که ایشانرا بسوی مضیق جهنم رانند واولئک آن گروه هم وقود النار ایشانند آتش انگیز دوزخ و عادت
این مشرکان یا یهود و نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کداب آل فرعون مانند عادت متابعان فرعونست در
تکذیب موسی علیه السلام والذین من قبلهم و عادت آنکسان نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند

آیتهاء مارا یا معجزات انبیاء خودرا فاخذهم الله پس گرفت خدای ایشانرا بذنوبهم بگناهان ایشان از تکذیب والحاد و غیر آن والله شدید
العقاب و خدای سخت عقوبتست بر کافران قل للذین کفروا بگوای محمد مر آنکسانرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعهٔ احد ستغلبون
زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما وتحشرون الی جهنم و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وبئس المهاد و بد آرامگاهیست
دوزخ پس خطاب با کفار قریش میفرماید قد کان لکم بدرستی که بود شما را آیة علامتی و نشانی در درستی بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم فی فئتین التقتا
در قصه دو گروه که بهم روی بهم دیدار شدند در حرب بدر فئة تقاتل گروهی که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند صلعم
سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجری و دویست و سی و شش انصاری واخری کافرة گروهی ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل بودند نهصد و پنجاه تن
یرونهم میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را مثلیهم دو برابر خود رای العین دیدنی اسمی را اگرچه ایشان سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی
وعده کرده بود که یکی از مومنانرا بر دو تن از کفار غالب گردانم مائة صابرة یغلبوا مائتین درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود
تا بوعدهٔ الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند در اخبار آمده است که
در میدان اقتال مومنانرا اندک بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند در اثناء حرب مومنانرا ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف
مغلوب و منکوب گشتند و بدین تقدیر فاعل یرون کافران باشند و ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت نبوت این بود والله یؤید و خدای
قوت دهد بنصره بیاری خود من یشاء هر کرا خواهد ان فی ذلک بدرستی که درین تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتباریست لاولی الابصار خداوندان
بینائیها را واو بینائی دلست که بصیرت گویند زین زینت داده یعنی آراسته شده للناس برای مردمان حب الشهوات دوستی آرزوهاء نفس
را و مشتهیاتست و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند و گویند اند که مزین
شیطانست که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات من النساء از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند والبنین و پسران که مطبوع
طباع والدانند والقناطیر المقنطرة قنطارها گرد کرده یا دفین ساخته من الذهب والفضة از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زرست یا ... هزار درم نقره یا به پری پوست گاوی دینار و درم والخیل المسومة و دیگر اسبان علامت دار مراد آن نشان اسبیست که عیب و هنر او ظاهر
میگرداند چون مطلق الیمین و غر محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است یا تمام حلقه یا داغ سوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان
بیشتر بوده والانعام و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند والحرث و کشت زار و زمینها برای زرع ذلک این که یاد کرده شده در
نظر کفار آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا چیزیست که برخورداری یابند از آن زندگانی در دنیا والله و خدای هذا که معبود بحق است عنده
حسن المآب نزدیک اوست بازگشت او ... یا حسن مآب جو در قرب رب الارباب مقصود بنیست نظم چند گردی گرد صحرا هوس پیش ... آیه
حسن المآب قل اؤنبئکم بگو آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بخیر من ذلکم به بهتر ازینها که گفته شد للذین اتقوا برای آنها که پرهیز کردند
از شرک که عامهٔ مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش بلکه نشستند با متاع دنیا دل را دست بداشتند چون با اهل صفه ایشانرا عند ربهم نزدیک پروردگار
ایشان جنات بوستانها که اندکی از آن بهترست از دنیا و آنچه دروست در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا وما فیها پس صفت
این بوستانها میکند که تجری من تحتها الانهار میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهاء آب خالدین فیها جاوید باشند مستقران در آن
بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت دخول در آن بخوف انقطاع منقص نگردد وازواج و دیگر ایشانراست جفتها از حوری و انسی مطهرة پاکیزه از چرک و
که لهاء دنی را یا باشند یا پاکیزه در خلق و خلق ورضوان من الله و دیگر ایشانراست خشنودی از خدای و این از بهشت و نعیم او بهترست والله بصیر

وخدای بیناست بالعباد به بندگان و احوال ایشان الذین متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که یقولون ربنا میگویند
ای پروردگار ما اننا آمنا بدرستی که ما گرویده ایم بآنچه تو فرمودی فاغفر لنا پس بیامرز برای ما ذنوبنا گناهان ما را او در گذار کرم بر دفتر عصیان
ما کش وقنا عذاب النار و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاه دار الصابرین دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنندگانند بر اداء فرایض و سنن
یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات والصادقین و راستانند در قول و فعل و نیت والقانتین و فرمان برداران
حکم خدایرا در نهان و آشکارا والمنفقین و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق والمستغفرین و آمرزش خواهندگانند بالاسحار
در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گذارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اصل تقوی
صابرانند در کشیدن بار بلیت بار ریاضت و صادقانند در ابتهاج منهاج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و بی فترت
و منفق صفات و ذاتند از روی محبت و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق نظم گناه آمد شهود ما سوی الله ما ازین نوع گناه استغفر الله
و این صفات که مذکور شد صبر مبداء سلوک است و صدق ابتداء تخلق باخلاق مالک الملوک و فنوت اشتغال بنقض نفس بود الفضول و انفاق
سبب تکمیل او در رتبهٔ قبول و مراد از استغفار رفاء در توحیدست و تا ستارهٔ هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقاء ابدی از مطلع
فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روزست این فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر میاکل ملک
و ملکوت مشتعل شد شب وجود ما عدا که نمودی بود دست زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و بسر کلام تمام اطفاء
السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره گشاید نظم لمعه نور قدیم تافت ز اکوان شد جمله مرادات محدثات بر آمد ماه صبح وصالش دمید در همه آفاق
مهر طبق با تک الصلوة بر آمد شد در اسباب نزول اورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه وسلم سؤال کردند
که بزرگتر کلمه و شریفتر شهادتی در کلام خدای کدام است این آیه نازل شد که شهد الله گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان
فرمود انه آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او والملائکة و فرشتگان نیز همین
وجه گواهی دادند واولوا العلم و خداوندان علم که مومنان اهل کتابند یا جمیع انبیا و انصار یا علماء این امت همین گواهی میدهند قائما
در حالتی که سرکار دعلما قایمند بالقسط بعدل در اداء شهادت یا خدای گواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل یعنی حکم براستی
گفته اند شهادت حق نصب دلایلست بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بود بوحدانیت و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج بران و فضیلت
علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم می توان کرد لا اله الا هو تکرار بجهت تاکیدست و ترتیب اهتمام
بمعرفة ادله توحید العزیز قویست و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی مگر بوجهی که همه
مامورند باظهار کلمه توحید الحکیم داناست در شهادت بوحدت خود ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله الاسلام نزدیک
خدای اسلام است نه یهودیه و نه نصرانیه وما اختلف الذین و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر حق
آنانکه اوتوا الکتاب داده اند بدیشان توریه الا من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر یعنی قرآن
بدیشان آمد موافق و مصدق کتاب ایشان انکه آغاز خلاف کردند بغیا بینهم از روی حسد یا جور که در میان ایشان نشست
یا میل بریاست و بزرگی قوم ومن یکفر بآیات الله و هر که بگرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم ارزانی
داشته فان الله پس بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب کننده است یعنی زود که ازین عالم برود و خدای بعد از

حساب ایشان ایشانرا جزا دهد بر کرده و انکار ایشان **فان حاجوک** پس اگر این گروه با تو خصومت کنند در دین و بعد از اقامت
حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام **فقل اسلمت** پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم **وجهی** خود را
یعنی خودی خود را و گفتار و نیت و دل خود را سپردم **لله** مر خدا را **ومن اتبعن** و آنانکه پی روی کردند مرا همین کردند که من کردم **وقل**
و بگوی **للذین اوتوا الکتاب** و آنکسانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری **والامیین** و بگوی مشرکان عرب را که کتاب
نداشته اند **ءاسلمتم** ایا اسلام می آرید چنانچه من آوردم استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید **فان اسلموا** پس اگر اسلام آوردند و امر
حق را انقیاد کردند **فقد اهتدوا** پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصود اصلی رسیدند **وان تولوا** و اگر اعراض کردند و پشت
بر اسلام آوردند ترا هم ضرر نیست **فانما علیک البلاغ** پس بجز ازین نیست که بر تو پیغام رسانیدنست وبس **والله بصیر** و خدای بیناست **بالعباد**
ببندگان و تصدیق و تکذیب ایشان **ان الذین یکفرون** بدرستی که آن گروه که کافر شدند **بایات الله** بقرآن و محمد صلوات الله وسلامه علیه یا
بحجتهاء روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است در کتب یهود **ویقتلون النبیین** می کشتند پیغمبرانرا **بغیر حق** بی کشتن براستی باشد درین
سخن تاکیدست چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که پیغمبر حق می کشتند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم روایتست که بعد ازنزول
این آیة فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یکساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده از زهاد و عباد ایشان بر خاستند تا ایشانرا
امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدای میفرماید **ویقتلون الذین** و میکشتند ایشانرا نیز که از روی حقانیت
یامرون بالقسط میفرمایند بعدل و راستی **من الناس** از مردمان یعنی ماسوی انبیا **فبشرهم بعذاب الیم** پس خبر ده ایشانرا بعذابی دردناک
یعنی وعیدده ایشانرا بجای بشارت **اولئک الذین** آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه شبهت بی شک اعمال
ایشان حبط است **فی الدنیا** درین سرای که کس آنرا نمی ستاید **والاخرة** و دران سرای که ثواب بران مترتب نمی شود **وما لهم من ناصرین**
و نیست ویشانرا در قیامت یاران که عذاب از ایشان دفع کنند **الم تر** ایا نمی نگری **الی الذین** بسوی آنانکه **اوتوا نصیبا** داده شده اند
بهره **من الکتاب** از توریة یعنی اندک چیزی دانسته اند ازان **یدعون الی کتاب الله** خوانده می شوند بسوی توریة **لیحکم بینهم**
تا توریة حکم کند میان ایشان در قصه یهود خیبر که حکم رجم را منکر شدند در سوره مایده مذکور خواهد شد و گویند حضرت رسول
صلی ربنا وسلم علیه جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد من یا تو در حضور علما دین خود مناظره میکنم
حضرت فرمود که آن صحیفه از توریة که مشتمل است بر نعت و صفت من بیارید و درین محل از احکام سازید ایشان ازین قول ابا نمودند آیات
توریة را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریة میخوانند **ثم یتولی** پس روی بگرداند **فریق منهم** گروهی از ایشان که روسا
یهود اند **وهم معرضون** و ایشان اعراض کنندگانند از حق **ذلک** این اعراض از حکم تو ویشانرا **ذلک** این اعراض از حکم تو مر ایشانرا
بانهم قالوا بانست که ایشان میگویند **لن تمسنا النار** نخواهد رسید بما آتش دوزخ **الا ایاما معدودات** مگر روزی چند شمرده شده
که مدت است با چهل **وغرهم** و فریب داد ایشانرا **فی دینهم** در کیش ایشان **ما کانوا یفترون** آنچه که می بستند بر حق یا فتند از تسهیل
عقوبت و شفاعت آباء ایشان مرایشانرا **فکیف** پس چگونه باشد حال ایشان **اذا جمعناهم** آنگه جمع کنیم ایشانرا **لیوم** از برای حساب
روزی **لاریب فیه** هیچ شک نیست در وقوع آن **ووفیت کل نفس** و داده شود هر نفسی را تمام **ما کسبت** آنچه کسب کرده است
وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادت سیئات عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرده که در غزوه

احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شدند رجوع بحضرت پیغمبر نمودند و آنحضرت صلوات الله
وسلامه علیه بدان موضع آمده میتین بدست مبارک گرفت بقوت روحانی بتایید ربانی چنان ضربتی فرو آورد که ازان سنگ
قدری بشکست و برقی ازان آمد و سنگ بجست که از بارقه آن آتش کوههاء مدینه روشن شده بحد مداین رسید و کنگرهای ایوان
کسری بنظر حاضران در آمد نوبتی دیگر بضربت آنحضرت مقداری ازان بجست و نوری درخشان شد که بروشنایی آن عمارت
صنعا و یمن ظاهر گشت نوبت سیم لامع ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر در آمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که زود باشد که امت من بر مداین ظفر یافته کوشکها و حیره بتصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطینیه برسد
و شقه رایت شریعت من سایه یمن و دولت بر مفارق اهل یمن افکند مومنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند
و منافقان طرح استهزا و سخریه افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق می کند و بمجرد آوازه
لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد و یاران خود را بگرفتن روم و پارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیة فرستاد که
قل اللهم بگوی ای بارخدایا **مالک الملک** ای خداوند پادشاهی و متصرف دران **توتی الملک** عطا میکنی پادشاهی **من تشاء** هرکرا میخواهی
وتنزع الملک و می ستانی ملک **ممن تشاء** از هرکه میخواهی بعضی مفسران برانند که مراد ملک پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه زمام
جهانداری بقبضه اقتدار هرکه خواهد می سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هرکه خواهد بیرون می آرد **نظم** مفتاح اختیار بدست قضای او
از هرکه خواست بستد و آنکه خواست داد **د** و گفته اند ملک نبوت و رسالتست که از بنی اسرائیل بستد و به اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن
که کفار قریش را ازان محروم ساخته بملازمان عتبه علیه نبویه حواله فرمود یا ملک روم و پارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده
بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیقست که هرکرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از قبضه هرکه باز گرفت مخذول هردو سرای
گشت امام احمد حنبل رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه قدرت خداوند یکتاست هرکه مقبول قلوب سازد
و بنظر عنایت صاحب دولتش بنوازد و هرکرا از دلهاء درویشان براند از مشغلات پریشان نکبت و مذلتش بگذارد **وتعز** و ارجمند
می سازی **من تشاء** هرکرا خواهی بایمان و معرفت چون سهیل و صهیب و متابعان او **وتذل** و خوار و بی مقدار میگردانی **من تشاء**
هرکرا بکفر و نکبت چون ابوجهل و پیروان او یا مراد عزت این امتست باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر
ایشان از کفار یا عزت مومنان بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت بشرف
قناعتست و ذلت بخست و حرص چه استغناء و قناعت فقیر از ابصار برمکن رسانند و نکبا بوی حرص توانگرانرا در صف نعال افکنند در تفسیر
بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی رحمه الله که در زمان خود قطب اولیا
بود آمده استدعای فاتحه نمود و محمود در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست نمود
خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترجمه در معنی آیة اینست که ترا سی هزار و سیصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان
و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب بیشی و بیشی طلب بخانه مسکین گدای آورد و در صف نعال بازدارد و ایا این کلیم کهنه و پای برهنه
ملک قناعت بخشید و در صدر آزادی جای دهد **نظم** انکو بقناعت آشنا شد **ث** از فیض تعز من تشاء شد **ث** و انکو ره حرص و آز ورزید
مقهور تذل من تشاء شد **ث** و نزد محققان عزت بشهود و ذوق و کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و باز داشت عطا **بیدک الخیر** بدست تست

یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوییها از عطاء ملک و اعزاز مومنان و اگر چه شر نیز چون نزاع و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص
خیر بمقتضاء مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا
کرده یا حد الضدین چه از و ضدی دیگر مفهوم می شود چنانکه سرابیل تقیکم الحر یا رعایت کرده است در خطاب چنانچه ابرهیم علیه السلام فرموده
و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقة آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن او نسبیست چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید نظم بد بنسبت باشد این را هم بدان
پس بد مطلق نباشد در جهان ✣ زهر ماران مار را باشد حیات ✣ نسبتش با آدمی باشد ممات ✣ یا آنکه خیر وجودیست و شر عدمی و عدم با وجود
ایز شیئی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله در بعضی از ادعیه فرموده که الخیر کله بیدک و الشر لیس الیک و حدیث نقد النفوس
خلاف طلال نواله علی مفارق اهل الخصوص پس این سخن ایمائی می نماید بسر این سخن آنجا که در نعت خاتم النبیین میفرماید نظم ✣
بلبل شاخسار باغ بلاغ ✣ شاه میاز نشیمن مازاغ ✣ داشت چشم سرش چو دیده سر ✣ روشنائی ز کحل بی بصر ✣ چون بنظاره جهان پرداخت
مرید و نیک را که دید شناخت ✣ کانچه نیک از خصایص قدمست ✣ وانچه بد از نقایص عدمست ✣ کنت الخیر کله بیدیک ✣ لکن الشر لا یعود الیک ✣
انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز از عطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قدیر توانائی تولج اللیل در می آری شب را فی النهار در روز یعنی از
وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزاء شب می کاهی در اجزاء روز می افزایی
تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال می شود و تولج النهار و در می آری روز را فی اللیل در شب
یعنی در باقی سنه از اجزاء روز کم میکنی و اجزاء شب را بدان زیاده می سازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی
می شود و تخرج الحی و بیرون می آری زنده چون حیوانات مثلا من المیت از مرده که آن نطفه است یا اواج میکنی مرغ را از بیضه
و درخت را از دانه و تخرج المیت و بیرون آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه من الحی از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است
و گفته اند خبیث را از طیب بیرون آری و طیب را از خبیث یا کافر را چون کنعان از مومن چون نوح و مومن را چون ابرهیم صلوات
الرحمن علیه از کافر چون آزر و ترزق و روزی میدهی از خوان رحمت و احسان من تشاء هر کرا خواهی بغیر حساب بی شمار یعنی برتبه
که خلق عدد و مقدار آن ندانند لا یتخذ المومنون باید که فرا نگیرند مومنان که دوستانند الکافرین ناگرویدگان را که دشمنانند اولیاء
دوستان و متولیان امور خود من دون المومنین بیرون مومنانست یعنی دوست مومن چو مومن نباید پس مومن باید که کافر را
بدوستی نگیرند چه از انصار بار و سا یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده
حق سبحانه از آن نهی فرموده و از روی تهدید گفت و من یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس من الله پس نیست آنکس
از دین خدای فی شیء بر چیزی یعنی از دین خود هیچ ندارد الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم از ضررهای کافران تقیة ترسیدنی و حذر
کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام قبل از استحکام امور دین بوده تا امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست و یحذرکم الله و می ترساند خدای
شما را در ارتکاب مناهی نفسه از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطه غیری نفس عبارت از ذات
چیزی و حقیقت و هویت اوست پس هر جا لفظ در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد و الی الله المصیر بسوی جزای خداوندست
بازگشت همه قل ان تخفوا بگو اگر پنهان دارید ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار او تبدوه یا آشکارا کنید
ما فی الضمیر خود را یعلمه الله خدای آنرا میداند و یعلم ما فی السموات و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات و ما فی الارض

وآنچه

وآنچه در زمین است از انواع سفلیات والله و خدای که علم ذاتی او بدین همه محیطست علی کل شیء قدیر بر همه چیزها تواناست و قدرت
و قدرت او بهمه مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنید میداند و مکافات می تواند داد پس نافرمانی مکنید و بترسید یوم تجد از روزی
که بیابد کل نفس هر کسی از عمل کنندگان ما عملت من خیر آنچه کرده باشد از نیکوی محضرا حاضر کرده شده نزدیک خود یعنی ببیند صحایف حسنات را
و ما عملت من سوء آنچه کرده باشد از بدی تود دوست دارد آن نفس لو ان بینها آنکه باشد از بدی تود دوست دارد آن نفس او میان او
و بینه و میان آن عمل بد امدا بعیدا اندازه دور یعنی نخواهد که مطلق عمل خود را ببیند و یحذرکم الله و حذر میفرماید خدای شما را نفسه از خود
در فتوحات فرموده که خدای شما را می ترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب
و رب الارباب نظم چه نسبت ذره با عین خورشید ✣ چه دعوی خاک را با عالم پاک والله رءوف و خدای مهربانست بالعباد به بندگان که مبالغه
میکند در تحذیر ایشان قل ان کنتم بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف سخن ابناء الله میزنید و دعوی میکنید که تحبون الله دوست میدارید
خدای را فاتبعونی پس پی روی کنید مرا یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما را والله غفور و خدای آمرزنده
گناهان را که بر متابعت من راسخ باشند رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که میگفتند ما بتان را برای خدا دوست
میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید واریم ایشان را گفتند اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او فرو مگذارید
قل اطیعوا الله بگو فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی والرسول و پیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند
از طاعت خدای و رسول فان الله لا یحب الکافرین پس بدرستی که خدای دوست نمی دارد کافران را وضع مظهر موضع مضمر دلالت بران
میکند که تولی از طاعت خدای و رسول کفر است ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزید آدم آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده
ملایکه و ابوت انبیا و اصفیا و نوحا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه و آل ابرهیم و نفس ابراهیم را بخلت و نجات
از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای خانه کعبه و آل عمران و آل عمران که موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم علی العالمین
بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند این عمران پدر مریم است و آل او مریم و عیسی بودند که خدای ایشان را برگزید مریم را بتقدس
و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت ذریة و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بعضها برخی از ایشان من بعض از بعضی
زاده شده مراد اولاد پسندیده اند از آبا برگزیده والله سمیع و خدای شنواست اقوال باطل او را که گفتند نحن ابناء الله
یا فوقات نصاری را که میگفتند ابن الله علیم داناست با عراض فاسده ایشان از این مقالات اذ قالت امرأت عمران
یاد کن ای محمد که گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقود بود در وقتی که حامله شد رب انی نذرت ای پروردگار من بدرستی
که نذر کردم لک برای تو ما فی بطنی آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از بند تعلقات دینی تا خاص ترا پرستد و خدمت
مسجد تو کند در ان زمان خدمت مسجد مقدس را بزرگ میداشتند بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت نذری کردند در شریعت ایشان
بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بودی بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت و یحک این چیست که کردی شاید که
که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا آنچه نذر کردم انک انت السمیع
بدرستی که تو شنوای سخن را که در باب نذر گفتم العلیم دانائی بمقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آن هنگام
که نهاد یا رحم خود را چه عاید بنتی است یا نذیره قالت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی

بنهادم ان یار را انثی فرزندی ماده که بمن داده و خدای داناترست بدانچه زاد والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی ونیست دختر
مثل پسر وانی سمیتها مریم وبدرستی که من نام نهادم اورا مریم ومعنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدای وانی اعیذها
وبدرستی که من درپناه می آرم اورا بحضرت تو وذریتها و فرزندان اورا من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از جسد او
وبرکت دعا حنه بود روزگار مریم وعیسی رسیده از مس شیطان محفوظ ماندند ودر حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا انکه شیطان اورا
مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم وپسر او که ازین صورت محروس ومحفوظ بودند فتقبلها پس
قبول فرمود مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن به پذیرفتن نیکو یعنی پرورش یافت جهت خدمت خانه وانبتها وبرویانید اورا یعنی
نشو ونما داد نباتا حسنا نشو ونمای نیکو یعنی پرورش یافت بصلاح وعفت وسداد وصولت که چون بنه سالگی رسید بانواع عبادات
برهمه حیار غالب شده گویند پرورش حسن خلق او بود یا خلاق ربانی القصه مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده
سدنه واحبار را گفت دونکم هذه النذیرة فراگیرید این نذر کرده شده را که از ان خدایست بزرگان بقبول وی رغبت نمودند
ومیان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آنچه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریه کردندی بکنار نهر اردن
برده ودر جوی آب افکندند بشرط انکه قلم هرکس که برسر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد وکفالت
مریم بزکریا علیه السلام مقرر شد وکفلها زکریا فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا وزکریا اورا بخانه برده جهت ارضاع دایه مقرر نمود
چون از حد طفولیت درگذشت اورا بمسجد آورده غرفه که جز به نردبان صعود بر آن میسر نشدی برای او ترتیب داد وهرگاه زکریا
از تعهد حال وفارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی ودر حفاظت وحراست او باقصی الغایه کوشش نمودی تا مریم
بزرگ شد وانوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت کلما دخل هرگاه درآمد علیها بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه انجا
می بوده وجد عندها رزقا می یافت نزدیک او روزی وآن میوه تابستانی بود در میان زمستان ومحصول زمستانی در فصل تابستان
زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید قال یا مریم گفت ای مریم انی لک از کجاست مرترا هذا این میوه در غیر وقت او قالت گفت مریم هو
این رزق که می بینی من عند الله از نزدیک خداست ان الله بدرستی که خدای یرزق من یشاء روزی میدهد هرکرا میخواهد بغیر حساب بی شمار
از جهت کثرت یا بغیر استحقاق ورزق هنالک در وقت که زکریا ثمره تازه نه در موسم آن مشاهده کرد طمعش افتاد با وجود کبرسن بوجود
فرزندی پس درمیان محراب دعا بخواند زکریا ربه پروردگار خود را قال رب گفت ای آفریدگار من هب لی ببخش مرا من لدنک از نزدیک خود
ذریة طیبة فرزندی پاک از آلایش گناه انک بدرستی که تو سمیع الدعاء شنونده دعایی یعنی اجابت کننده آن فنادته الملائکة پس ندا
کردند اورا فرشتگان وگویند یعنی جبرئیل بوده بجهت تعظیم اورا جمع یاد کرده وهو قائم وحال انکه زکریا استاده بود یصلی فی المحراب نماز میگذارد
در محراب مریم یا در محرابی که داشت ان الله بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است ومعنی یحیی آنست
که نام پدر بدو زنده شد یا دین بدو زندگی یافت مصدقا در حالتی که این فرزند باورکننده باشد وایمان آرنده بکلمة بعیسی که او کلمه است
من الله از نزدیک خداوند آورده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیهما السلام ودیگر صفت یحیی انست وسیدا ومهتری
بحلم وعلم وتقوی که شرایط سیادت است آراسته وحصورا باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو ولعب ونبیا من الصالحین
وپیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا واباء او وصلاح آن باشد که حقوق خالق وخلایق بوجهی اداکند که باید

وشاید

وشاید و چون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی از کجا باشد مرا غلام
پسری وقد بلغنی الکبر وبدرستی که فرا رسیده است مرا پیری وبزرگ سالی وامراتی عاقر وزن من یعنی ایشاع واو خواهر مریم بود عاقر
نازاینده است آیا مرا جوان می سازی یا درهمین پیری فرزند میدهی قال گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای کذلک همچنین
برهمین حال که هستید از پیری الله یفعل ما یشاء خدای میکند آنچه میخواهد موافق عادت وخلاف آن قال رب اجعل لی گفت زکریا ای پروردگار من
ظاهر گردان برای من آیة نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قال گفت جبرئیل که خدای میگوید آیتک نشانه تو ان لا
تکلم الناس آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی برسخن گفتن با مردمان ثلثة ایام سه شبانه روز الا رمزا مگر انکه اشارت کنی بچشم
یا بسر یا دست یا بر زمین نویسی واذکر ربک ویاد کن پروردگار خود را کثیرا بسیار وسبح وتسبیح گوی اورا بالعشی در شبانگاه
والابکار ودر بامداد باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد واذ قالت الملائکة ویاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از
از ملائکه مشافهه گفتند یا مریم ای پرستار خدای ان الله اصطفاک بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت
یا پرورش داد بعصمت وطهرک وپاک ساخت از لوث شرک یا از قاذوراتی که زنان را می باشد چون حیض ونفاس یا از خصال ذمیمه
وعادات قبیحه واصطفاک تکریر از برای تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان یا بر اهل زمان تو
فرزند دهم ونفخه جبرئیل مخصوص کردانید یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک مر آفریننده وپرورنده خود را واسجدی
وسجود کن خدای را وارکعی مع الراکعین ورکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز بجماعت بگذارد با احبار بیت المقدس
ذلک آنها که ذکر کرده شد در باب انبیا از حدیث مریم وزکریا ویحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار
عجایب تو نوحیه الیک وحی میکنیم میفرستیم آن بجبرئیل بتو می فرستیم وما کنت ونبودی تو ای محمد لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس اذ
یلقون آن هنگامی که می انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمها که کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند ایهم که کدام از ایشان یکفل
مریم پایندان شود بتعهد مریم وما کنت لدیهم وتو نبودی نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت
مریم اذ قالت الملائکة ودیگر یاد آر آنرا که گفتند فرشتگان واصح آنست که جبرئیل گفت یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای یبشرک
مژده میدهد ترا بکلمة منه بکلمه ازو مراد حضرت عیسی علیه السلام واو را کلمه از ان گفت که بکلمه کن حاصل شدی بی پدر واگرچه همه مخلوق از نبی آدم
بواسطه این کلمه آفریده شده اند اما بسبب منتفی شدن که والد باشد معقود است در حق عیسی لاجرم اضافه حدوث او بکلمه اکمل واتم تواند
بود اسمه نام آن کلمه المسیح عیسی بن مریم مسیح لقب است وعیسی اسم وتقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوییم نام پیغمبر ما مصطفی
محمد است صلی الله علیه وسلم وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی مبارک وجیها روی شناس وتمام قدر فی الدنیا در دنیا
بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة ودر آخرت
بشفاعت یا بعلو درجت ومن المقربین واز نزدیک کردانیده شدگان بکرامت خدای ویکلم الناس وسخن گوید این فرزند با مردمان
فی المهد در کنار تو که بجای مهد باشد اورا در زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره باشد وکهلا وسخن گوید در وقتی که کهل باشد
یعنی دو موی وکلام او در مهد معجزه بود ودر کهولت دعوت ومن الصالحین واز انبیاء شایسته است قالت گفت مریم از روی
استفهام یا بطریق استعظام انی یکون از کجا وبرچه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی وحال آنکه مرا مس نکرده بشر هیچ بشری وانسی

خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال کذلک گفت جبرئیل برهمین حال که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء
خدای می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی وچون خدای حکم کند امراً کاری را فانما یقول پس جزین نیست که گوید له مران چیز را که معلوم اوست
کن بباش فیکون پس بباشد گفته اند لفظ کن اخبارست از سرعت تکون اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق برو دشوار نیست چنانکه
قادراست بر خلق اشیا با سباب و مواد همچنانکه قدرت دارد بر آفریدن ایشان دفعةً بی سببی و ماده نظم آنکه از وی پدید گشت سبب
بی سبب آفرید نتش چه عجب قدرتی را که عجز نیست دران سهل است ازین نوع کارها آسان ویعلمه الکتاب وبیاموزد خدای ورا کتابها فرو
فرستاده پیش ازان چون صحف شیث و ابراهیم وجز آن والحکمة و علم حلال و حرام که حکمت شریعتست والتورية والانجیل وتعلیم داد اورا
توریة وانجیل تخصیص آن از کتب بمنزله جهت تفضیل است ورسولاً وکرداند اورا فرستاده بحق الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب
پس سخن گوید عیسی با ایشان انی یا آنکه من قد جئتکم بتحقیق آمدم بشما بآیة بعلامتی من ربکم از پروردگار شما وان علامت گواه رسالت
منست مراد از آیة جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول انی اخلق بدرستی که من می سازم وتصویر میکنم لکم برای شما من
الطین از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ پس میدهم نفس خود را دران مرغ از گل ساخته فیکون پس میکرود ان گل مصور طیراً مرغی زنده
پرواز کننده باذن الله بامر خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل می ساخت وبر دست گرفته نفس در ومیدمید بقدرت ربانی
طیران آغاز میکرد ومیان زمین و آسمان به پرواز می آمد وگفته که درنظر مردم می پرید وچون از نظر خلق غایب می شد مرده بر زمین
می افتاد علامت دوم وابری الاکمه وبری میکردانم نابینای مادرزادرا از علت او والابرص وپاک می سازم شخصی که بعلت برص
مبتلا بود از مرض او وچهارم واحی الموتی وزنده میکنم مردگان را باذن الله بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است
زیراکه وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد مفسران برآنند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد یکی ازیشان سام بن نوح
علیه السلام که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وانبئکم وخبر دهم شما را بما تاکلون بانچه شما میخورید وما
تدخرون وآنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای خویش مشهور است که در مکتب با کودکان گفتی که آیا و امهات شما فلان طعام خورده اند
وبرای شما فلان چیز نهاده ایشان با خانه آمدندی وکیفیت ماکولات ومدخرات بازگفتندی ان فی ذلک بدرستی که درین پنج
معجزه لآیة لکم مرآینه علامتیست مر شما را ودلالتی بر صدق مدعای من ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باوردارندگان که این معجزیست
یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم ومصدقاً وآمدم بشما باوردارنده کان لما بین یدی مرا آنچیز راکه پیش از من بوده من التوریة
که آن کتاب موسی علیه السلام است ومن تقریر کننده شبهات آنم ولاحل لکم و دیگر بران آمده ام تا حلال کنم بر شما بعض الذی حرم
آنانکه در شریعت موسی حرم علیکم حرام کرده شد بر شما چون شحوم غنم وبقر والعصب وعان وماهیان وتعظیم شنبه بردارم وجئتکم وآمدم
بشما بآیة من ربکم بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلایل است وایراد آیة بلفظ واحد بجهت است زیراکه همه دلالت حکم یک آیة
دارند فاتقوا الله پس بترسید از خدای در مخالفت من واطیعون و وفرمان برید در قبول دعوت حق ان الله ربی بتحقیق خدای پروردگار
من وربکم وآفریدگار شماست فاعبدوه پس بپرستید اورا هذا صراط مستقیم اینست راه راست ورساننده بمنزل مقصود فلما احس
عیسی پس آن هنگام که دریافت عیسی منهم الکفر از یهود کلمهٔ که دلالت کند بر کفر ایشان وان اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی
چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت

وبرلب

وبرلب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام با ایشان گفت بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم
گفتند آن کدام است فرمود که بیایید تا دام توجه در لجهٔ توحید افکنیم اگر اینجا شکار ماهی میکنند آنجا شکار از ما الاشیا لکماهی کنیم
در عالم آورده که عیسی گفت بیا تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبدالله ورسوله ایشان بوی ایمان
آوردند بعد ازان قال گفت عیسی من انصاری کیانند از شما یاران من الی الله در کار خدای تا وقتی که نصرت آلهی در رسد
قال الحواریون گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان وگفته اند حواریان گازران ورنگرزان بودند و معنی حواری
خاصه وبرگزیده است این خاصگان در جواب عیسی فرمودند که نحن انصار الله ما یاران خداییم یعنی نصرت دهندگان دین وی
امنا بالله بگرویدیم بخدای واشهد وتو ای عیسی گواه باش بانا مسلمون بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدای را پس دعا کردند که
ربنا امنا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بما انزلت بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل واتبعنا الرسول وپی روی کردیم
فرستادهٔ ترا یعنی عیسی فاکتبنا پس بنویس ما را تعلیم عیم در جریده احسان قدیم مع الشاهدین با آنانکه گواهی دهند ترا بوحدانیة وانبیا
ترا بتصدیق وگفته اند کتابت بمعنی جمع است ومراد از شاهدین امت پرگوارسید محتار ومعنی دعاء حواریان این که خدایا جمع کن
میان ما وامت محمد صلی الله علیه وسلم که ببرکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند وافضل وبحکم نحن الآخرون السابقون حلوای آخر دند
وهمکاول نظم ست ازپیغمران او خوبتر ه امتش از امتان محبوبتر ومکروا ومکر کردند آنکسانی که عیسی علیه السلام ازیشان احساس
کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که مرعیسی را بتیشه بغتة بکشند واصح آنست که با نواع حیل عیسی را بدست آوردند
ودرخانهٔ محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند وعلی الصباح مجمع گشته تهیه خود را که یهودا نام داشت بدان خانه فرستادند
تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه دران شب عیسی را باسمان برده بود همین که یهودا بخانه درآمد عیسی را ندید وحق سبحانه
شبه عیسی بروی افکنده وچون بیرون آمد وخواست که گوید عیسی درینجا نیست در وی آویختند و هر چند استغاثه کرد که من فلان
کسم بجایی نرسید واز دارش در آویخته تیر باران کردند اینست که خدای تعالی فرمود که ومکروا ایشان مکر کردند ومکر الله وخدای
جزای مکر ایشان بدیشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند والله خیر الماکرین وخدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را
اذ قال الله یاد کن آنرا که گفت خدای یا عیسی انی متوفیک ای عیسی من فراگیرندهٔ توام از دنیا ورافعک الی وبردارندهٔ توام
بسوی خود یعنی بمحل ملایکهٔ خود ومطهرک وپاک کننده ونجات دهندهٔ تو من الذین کفروا از قصد ومکر آنکسانی که کافر شدند بتو وجاعل
الذین اتبعوک وگردانندهٔ آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو فوق الذین کفروا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی
یهود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت وبرهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه هی ونت قیاصره وسوته
ترسایان بر جهودان غالب بودند الی یوم القیمة تا روز رستخیز ثم الی مرجعکم پس بسوی منست بازگشت همه یعنی عیسی وتابعان ومنکران او
فاحکم بینکم پس حکم کنم براستی میان شما فیما کنتم تختلفون دران چیز که شما هستید که در وی اختلاف میکنید یهود موسی را علیه السلام مصدق
وعیسی ومحمد را صلوات الله وسلامه علیهما منکرند ونصاری موسی وعیسی را تصدیق میکنند ومحمد صلوات الله وسلامه علیه وعلی الجمیع الانبیا
منکرند وبثالث ثلثه قایل می شوند ومومنان میگویند الله تعالی یکیست وموسی وعیسی ومحمد علیهم الصلوة والسلام فرستادگان اویند
بحق پس حق تعالی فرمود که بنیست این طوایف کنم فاما الذین کفروا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود ونصاری فاعذبهم پس عذاب کنم ایشانرا

عذاباً شدیداً عذابی سخت فی الدنیا درین سرای به قتل و سبی و لزوم جزیه و خواری والآخرة و دران سرای بانواع عقوبات و خلود در
دوزخ و ما لهم و نیست مرین کافرانرا من ناصرین یاران و نصرت دهندگان در دفع عذاب ایشان و اما الذین آمنوا و آنکسانی که ایمان آوردند
یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم و عملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فیوفیهم پس ما بتمام بدهیم ایشانرا و حفص یوفیهم خوانده یعنی خدای بدهد
اجورهم مزدهای ایشان در دنیا نیک نامی و در عقبی بهشت گاهی والله لا یحب الظالمین و خدای دوست نمیدارد ستمکارانرا ذلک این کلام
که مذکور در قصص انبیا نتلوه علیک میخوانیم آنرا بر تو من الآیات و آن از علامات نبوت و دلالات رسالتست والذکر الحکیم و از یاد کرد است
محکم از تطرق خلل و تنوع زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای تو چرا عیسی را
دشنام میدهی و نام بندگی بر وی مینهی خواجه فرمود معاذ الله نام عبدالله بر عیسی دادن دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای و کلمة
القاکرده بقول عذر ایشان لذا آتش غضب برافروخت و کفتند هیچ آفریده دیده باشد که انسان بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد که
ان مثل عیسی بدرستی که صفت عیسی و شان غریب او عند الله نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسان بی پدر بیافریند کمثل آدم
همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه او را ابن الله نمیگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود
آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکتست در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در آنکه هر دو بی پدر یا در آنکه
موجودیت خارج از عادت مستمره امام قشیری میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور بر همم اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت
ظهور هر دو پیغمبرست بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خلقه بیافرید خدای قالب او را من تراب از خاک ثم قال له
پس گفت مر آن قالب مصور مسوی را که بحکم من کن بباش زنده بروح فیکون پس بود تنبیه میفرماید که همچنانکه خاک را گفتم آدم باش یا در اگفتم
عیسی باش الحق این چیز که از عیسی گفته شد درست و راستست و پیغامیست رسیده من ربک از پروردگار تو فلا تکن من الممترین پس مباش
از شک آرندگان مراد تاکیدست بر زیادتی یقین و ثبات بر آن و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم اما مقصد
خطاب امت آنحضرت اند یعنی ای مومنان مباشید از انجماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتند چون
نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده لمعه نور این تحقیق را مشاهده نکردند نظم ز اسرار یقین حرفی نخوانده اند یزدان گمان محبوس مانده
بدنیسان گشته ظاهر افتابی که پیش دیده ایشان حجابی چه بیند چشم نابینا ز خورشید چه داند دیو نسبت جام جمشید فمن حاجک پس هر که خصومت کند
با تو و مجادله نماید فیه درباب عیسی من بعد ما جاءک پس از آنکه بتو آید من العلم از دانستن عیسی که بنده و رسولست فقل تعالوا پس بگوی
ایشانرا که بیایید تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم پسران ما و پسران شما را و نساءنا و نساءکم و زنان ما و زنان
شما را و انفسنا و انفسکم و نزدیک خود و نزدیکان شما ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع و زاری یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنة الله
پس بکنیم لعنت خدایرا علی الکاذبین بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلوات
الرحمن و سلامه علیه وفد نجران را طلبیده گفت مر چند در تحت بی اقوائیم شما دعا دو منازعت بی افزایید اکنون بیایید تا بمباهله
مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بران صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند
و روز دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسین را رضی الله عنه بر داشته و دست حسن را رضی الله عنه گرفته و فاطمه رضی الله عنها از عقب
و علی مرتضی رضی الله عنه بعد از وی روان شدند خواجه با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید اذان حالت ترسایان

بعد از

بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر برکشیدند چون مهتر ایشان
حضرت سید عالم را با اهل بیت دید فریاد برکشید که ای یاران از مباهله این بزرگوار پرهیز کنید بخدای که من رویهای بینم که اگر از خدای
خواهند کوهها را از موضع آن زایل گردانند و یقین میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال
ده هزار حله بدهند و نوبت بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند بدین منوال صلح نامه نوشته بمنزل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر صلعم
فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ کردانیدی آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا مرغی
در شاخهای منازل ایشان هلاک شدی ان هذا بدرستی که این قصها که مذکور شد لهو القصص الحق هر آینه آنست خبر راست و درست
و ما من اله و نیست هیچ معبودی سزای پرستش الا الله مگر الله که استحقاق عبودیت او راست و ان الله و تحقیق که خدای لهو العزیز الحکیم
اوست غالب و قوی و محکم کار فان تولوا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند فان الله پس بدرستی که خدای علیم
بالمفسدین داناست بفساد تباه کاران و وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید نظم
هر که بدین ره توفیق راه بجایی نبرد هر که ازین رخ بتافت روی رهایی ندید قل یا اهل الکتاب بگوی ای اهل کتاب خطاب با ترسایان نجرانست
قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند و مضمون خطاب آنست که تعالوا بیایید الی کلمة سواء بسوی سخنی راست
بیننا و بینکم میان ما و میان شما یعنی کلمه که مردم باید که دران یکسان باشند و اینجا سه چیز است ان لا نعبد یکی آنکه نپرستیم
الا الله مگر خدایرا تعریض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی و لا نشرک و دوم آنکه شرک نیاوریم به شیئا بخدای
چیزی را و شرک این هر دو ظاهرست و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فان تولوا پس اگر برگردند
اهل کتاب ازین کلمه عدل فقولوا اشهدوا پس بگویید شما ای پیغمبر و اصحاب و ایشانرا که گواه باشید بانا مسلمون بآنکه مسلمانیم
یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون چرا شما هر دو گروه محاجه میکنید فی ابراهیم در دین ابراهیم مدعای یهود
آن بود که ابراهیم یهودی بوده و ترسایان میگفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله میکنید و او را
یهود و ترسا میخوانید و ما انزلت التوریة و حال آنکه فرستاده نشد توریه که یهود بر شریعت او عمل میکنند و الانجیل و نه انجیل که نصاری
حکم او را که دین دارند الا من بعده مگر بعد از زمان ابراهیم و مقررست که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار
سال و چون او برین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد نسبت دادن یهودیه و نصرانیه بر وی چگونه توان کرد افلا تعقلون آیا در نمی یابید
و تعقل سخن خود نمی کنید ها انتم تنبیه میکند که گوش دارید شما هؤلاء آن گروه که حاججتم خصومت کردید و حجت آوردید فیما لکم دران چیز که مر شما را
به علم بآنچیز دانشی هست یعنی نبوت محمد را صلی الله علیه وسلم که در توریه و انجیل خوانده بودید و انوا تغییر دادید فلم تحاجون پس چرا حجت می آرید
فیما لیس لکم در آنچیز که نیست مر شما را به علم بآنچیز دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بوده یا نصرانی والله یعلم و خدای
میداند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما نبوده و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال او را ما کان ابراهیم نبود ابراهیم علیه السلام یهودیا
جهود و لا نصرانیا و نه ترسا و لکن کان ولیکن بود حنیفا پاک و موحد و منحرف از عقاید ردیه مسلما مخلص و تسلیم کننده و ما کان من المشرکین
و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین
مردمان بابراهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه هر آینه آنکسانند که پی روی کردند او را در زمان او و هذا النبی و دیگر این پیغمبر که پیرو ملت اوست

والذین امنوا وانان که ایمان آورده اند بدین پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله در آمدند
که ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم او یهودی و نصرانی بوده و محمد را حسد بر داشت که خود را بملت ابراهیم منسوب ساخت واین آیه در رد
ایشان نازل شد واصح انست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی از مسلمانان که از مکه
بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو عاص و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد
القصه مجلس ساخته وجعفر با عبدالله و عمرو مناظره کرد وایشان را ملزم ساخت و نجاشی جعفر را تلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و اساقفه
ایشان در استماع قرآن رقت ورزیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت بترسید که هیچ توفقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص گفت حزب
کیانند نجاشی گفت این گروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن ناخوش آمد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم
از ما بوده ما بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق نجاشی که در حبشه میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر بابراهیم حضرت پیغمبر واصحاب او
والله وخدای ولی المؤمنین دوست مؤمنان وسازنده کار ایشانست ودت آرزو می برند طایفة من اهل الکتاب گروهی از یهود لو یضلونکم
اگر شما را گمراه کردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت ومیخواستند که از راه راست
بیفکنند وما یضلون و گمراه سازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است وما یشعرون نمی دانند که آن زیان
بخود میرسانند یا اهل الکتاب ای گروه یهود ونصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید بایات الله بقرآن یا بنعت محمد صلی الله علیه وسلم
وانتم تشهدون وحال انکه شما گواهی میدهید که توریة وانجیل حق است ونعت او در هر دو کتاب هست یا اهل الکتاب ای گروه یهود
لم تلبسون الحق چرا بر می آمیزید راستی بالباطل بکجی و ناراستی یا خلط میکنند توریة را بمحرفات خود یا می پوشید اقرار را که قبل از بعثت
پیغمبر آخر الزمان داشتید بانکاری که بعد از آن دارید وتکتمون الحق وچرا می پوشید سخن راست را که وصف مصطفاست صلوات الله وسلامه علیه
وانتم تعلمون وحال انکه شما میدانید که آن حقست یا میدانید که آنرا از حسد می پوشید وبعناد در اخفاء آن می کوشید وگفته اند می پوشید
ومیدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی کرا فروخته عنایت الهی است بدم سرد نفسی منطفی نمیگردد والله متم نوره نظم لشکر باد اگر جهان گیرد
شمع خورشید از آن نمی میرد وقالت طایفة و گفتند گروهی من اهل الکتاب از یهود وایشان دوازده بودند از خیبر وعرینه اتفاق کردند
اول روز بدین محمد صلی الله علیه وسلم در آیند از روی مکر و حیله و با خر روز چنان فرا نمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار
مجادله نمودیم بطلان دین و فساد آیین شما بر ما روشن شد ونشانهای نبی موعود در پیغمبر شما نیست ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد
افتند وگویند اینها اهل کتابند سخنی چنین از روی گزاف نخواهند گفت با وجود علم وانصاف الا که حق باشد نخواهند گفت شاید که از طریق
صدق محمد منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه مؤمنان را از این مکر آگاهی داد و آیه فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب
یعنی آن دوازده تن که گفته شد امنوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بالذی بآن چیزی که انزل علی الذین امنوا فرو فرستاده
شده است بر مؤمنان یعنی قرآن وجه النهار در اول روز واکفروا آخره و کافر شوید وانکار کنید در آخر روز بدان چیز که در اول روز
اقرار کرده اید لعلهم شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار شما در شک افتاده یرجعون باز گردند از دین خود چون خیبریان آن
دیدند که زرق ایشان شد یهود مدینه را وصیت کردند که ولا تؤمنوا تصدیق مکنید الا لمن تبع مگر آنکس را که پی روی کند دینکم دین شما را
که یهودیه است قل ان الهدی بگو ایشانرا که بدرستی که دین حق هدی الله دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود

ردوقل

رد قول یهود ایشانرا پس بازگشته کلام ایشان را پایان میکنند که میگفتند که تصدیق مکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید ان یؤتی احد
انکه داده باشند هیچ کس را مثل ما اوتیتم مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت او یحاجوکم واین نیز باور مکنید که مسلمانان با شما
محاجه کنند عند ربکم نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست ترست و حجت شما قوی تر و روشن تر قل ان الفضل بگو بدرستی که برتری
و بهتری و افزونی در علم و حکمت بید الله بدست تصرف خداوندست یؤتیه من یشاء میدهد آنرا که میخواهد والله واسع و خدای بسیار رحمت
علیم دانا با اهل استحقاق در اعطا وفضل یختص خاص میکرداند برحمته باسلام یا قرآن یا بنبوت من یشاء هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق
آن دارد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان ومن اهل الکتاب واز اهل کتاب من ان تامنه کسی باشد که
اگر او را امین سازی بقنطار بهزار و دویست اوقیه از مال یؤده الیک ادا کند آن مال را بتو وان عبدالله سلام بود رضی الله عنه که یکی
از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود و ابن سلام انرا ادا کرد ومنهم واز ایشان باشد من ان تامنه کسی که او را
امین کردانی بدینار بیک دینار زر لا یؤده الیک ادا نکند و باز ندهد بتو الا ما دمت مگر آنکه مادام باشی علیه قائما بر سر وی ایستاده
بجهت تقاضا وان فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار با وی بامانت داده بودند در ان خیانت کرد ذلک این خیانت
یهود را بانهم قالوا بانست که گفتند لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت با عرب که خوانده و نویسنده نیستند سبیل گناهی
و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که بتوریة نداند امی است و مال امی را بر خود حلال می دانستند و دیگر میگفتند توریة روا داده
که مخالف دین خود خیانت کنیم ویقولون ومیگویند درین سخن علی الله الکذب بر خدای دروغ چه در همه چیز در همه ملل و شرایع باز ادای امانت حکم رفته است
وهم یعلمون وحال انکه ایشان میدانند که خیانت حرام است بلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب و حکم
اینست که ومن اوفی بعهده وهر که وفا کند بعهدی که خدای با وی بسته در توریة با ادای امانت و ترک خیانت واتقی وهر که پرهیز کرد در باب
حلال و حرام فان الله پس بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکارانرا ان الذین بدرستی که آنانکه یشترون می فروشند و بدل میکنند
بعهد الله عهدی که با خدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد صلی الله علیه وسلم وایمانهم وسوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفا وتغیر آن میخوردند
ثمنا قلیلا به بهاء اندک وان صاحبی چندچو و کز خیانکه پاس بوده که از کعب بن اشرف ستاده اند و نعت پیغمبر را تحریف کردند و برین افترا پیش
در پیش عوام سوگند خورده اولئک آن گروه عهدشکنان و سوگند بدروغ خورندگان لا خلاق لهم هیچ نصیبی نیست ایشانرا فی الآخرة در آن
سرای از ثواب خدای ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان دلخوش کردند ولا ینظر الیهم و نظر رحمت بر ایشان نکرد
یوم القیمة در یوم رستخیز ولا یزکیهم پاک نسازد ایشانرا از لوث گناه ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی که الم آن منقطع نگردد وان منهم
و بدرستی که از جهودان لفریقا گروهی هستند چون کعب ابو یاسر و حیی که از روی ناراستی یلوون السنتهم می پیچند زبانها خود را بالکتاب
بخواندن کتابی که نوشته و بربافته احبار ایشانست وان مفتریات بلغت عرب میخوانند لتحسبوه تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند
من الکتاب از توریة است وما هو من الکتاب و حال انکه نیست از توریة ویقولون ومیگویند هو من عند الله ان محرف و مفتری از نزدیک
خدایست وما هو من عند الله و نیست آن از نزدیک خدای ویقولون علی الله الکذب و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او
میدارند وهم یعلمون وایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکنند که در حق موسی علیه السلام
میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشانرا میفرماید ما کان لبشر و هرگز نبود و نشد

ونیست ونسزد وحرا فرستاده را یعنی عیسی ان یؤتیه الله الکتاب یا آنکه بدهد خدای او را انجیل والحکم و فهم آن یا فصل امور و قضیه
والنبوة و پیغمبری ثم یقول پس آنکه گوید للناس مر امت خود را کونوا عبادا لی باشید شما بندگان یا پرستندگان من من دون الله جز از خدای
ولکن کونوا و لکن گوید باشید ربانیین دانشان در دین و استواران در دانش بما کنتم بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تعلمون الکتاب
بیاموزید و دیگران را کتابی که از حق فرو آمده و بما کنتم و بآنکه شما که پیوسته تدرسون بخوانید و دراست کنید کتاب را از معنی آیه چنانچه فهم می شود
که ربانی آنست که علم را پرورش دهد یا فاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنیفه رحمه الله در روز وفات عبدالله بن عباس رضی الله عنهما
فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجرد انند قدم بر سر کونین زده و از کمال
توکل بغیر حق ملتفت نشده چهار تکبیر بر صفات نفس فرو بسته کرده و روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده نظم دیگر تا دعوات
از سحاب مکرمت ه شسته نقش حرف غیر از صفحه پندارشان ت و در لطایف قشیریه آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای و دیده راه
در راه خدای قایم بالله و فانی از ما سوی الله شنودن از حق است و گفتن ایشان با حق و با او و گویند آنچه از وی می شنوند ولا یامرکم
و نمی سزد آنرا که خدای پیغمبر کرده که او کوده شما را ان تتخذوا الملائکة آنکه فرا گیرید فرشتگان را والنبیین و پیغمبران را اربابا خدایان تخصیص
ملک و نبی جهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر اند ایأمرکم آیا می فرماید آن پیغمبر شما را
بالکفر بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد اذ انتم بعد از آنکه هستید شما مسلمون گردن نهادگان مر دین اسلام را واذ اخذ الله و یاد کن
چون فرا گرفت خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبران او امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از
پیغمبران خواسته که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه وسلم و مضمون میثاق چنین است لما آتیتکم مرچه بدهم شما را من کتاب وحکمة
از کتابی منزل و فهم آن ثم جاءکم پس بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که آن محمد است صلی الله علیه وسلم مصدق لما معکم باور دارنده
را آنچه را که با شماست از کتاب و حکمت لتؤمنن به هر آینه ایمان آورید بوی و لتنصرنه و یاری کنید او را اینجا خود اگر در زمان شما آید و الا
باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرمایید قال گفت خدای مر انبیا را بعد از اعلام این میثاق بریشان ءاقررتم
آیا اقرار کردید واخذتم و فرا گرفتید علی ذلکم برین که گفتم اصری عهد مرا بر وجهی که بیان و فا کنید قالوا اقررنا گفتند اقرار کردیم
و میثاق را پذیرفتیم قال فاشهدوا گفت خدای گواه باشید بر اقرار ابنیا و انا معکم من که خدایم با شما من الشاهدین از گواهانم بر اقرار
فمن تولی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن بعد ذلک بعد ازین عهد و پیمان افغیر دین الله آیا بجز
این دین خدای یبغون میطلبید دین دیگر را و حفص بغیته خوانده یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وله و حال آنکه
مر خدای را اسلم گردن نهاده است من فی السموات هر که در آسمانهاست والارض و هر که در زمین است طوعا برغبت وکرها بنفرت یعنی
اگر خواستند و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها زمان بر دارانند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت
یا انقیاد ما عدای ثقلین بطوع است و از ان ایشان بکره والیه ترجعون و بسوی او یا بسوی ذکر و آماده خواهید شد ای طالبان
وای کی رهان و حفص بغیته خوانده یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قل آمنا بگوای محمد که ایمان آوردیم ما
بالله بخدای که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات وما انزل علینا و بدو بدانچه که فرو فرستاده بر ما یعنی قرآن وما انزل و آنچه
نازل کرده اند علی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط بر ابراهیم و دو پسر و نبیره گان او که بایشان همان صحف

ابراهیم بوده چه ایشان در تحت شریعت او بودند وما اوتی موسی و آنچه داده اند بموسی که توریة است وعیسی و بعیسی که
ان انجیل است والنبیون و آنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیا که کتب بر ایشان نازل
شده بود من ربهم از نزد پروردگار ایشان لا نفرق جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آوریم
نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون و ما مر خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او ومن یبتغ و هر که طلبد
غیر الاسلام دینا بجز دین مسلمانان دین دیگر را فلن یقبل منه پس پذیرفته نشود آن دین از و وهو و او بواسطه ترک اسلام فی
الآخرة من الخاسرین در آن سرای از زیان زدگان باشد این تهدید جمعی است که طالب دین غیر اسلام شدند و در شان آنها که بعد
از وصول بشرف اسلام دست از دین متین باز داشتند و مرتد شدند میفرماید کیف یهدی الله چگونه راه نماید خدای استفهام بجهت
نفی است یعنی راه ننماید خدای قوما کفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان که آورده بودند ایشان دوازده تن بودند
که از مسلمانی روی برتافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و جعیس بن ضیابه و امثال ایشان که اول گرویدند
وشهدوا ان الرسول حق بعد از آنکه گواهی دادند که رسول حق است وجاءهم البینات و آمده بود بدیشان آیتهای روشن
یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر والله و خدای لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید گروهی ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع
ایمان اولئک آن گروه مرتدان جزاؤهم پاداش ردت ایشان ان علیهم لعنة الله آنست که بریشان باشد لعنت خدای و آن
دوریست از رحمت والملائکة و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان والناس اجمعین و لعنت همه مومنان و آن مذمت کردنست
مر ایشان را خالدین فیها جاوید باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبتست لا یخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان
عذاب دوزخ ولا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی
الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت ربوبیت من بعد ذلک از پس آنکه برگشته اند از حق واصلحوا و بصلاح آوردند آن
چیز را که در آن افساد کرده اند فان الله پس بتحقیق که خداوند تعالی غفور آمرزنده توبه کارانست رحیم مهربانست بریشان برادر
حارث بن سوید این آیه را بدست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیه فرستاده گفت که من هرگز از تو دروغی
نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدا افترا نکند و رسول نیز دروغ بر خدای نمی بندد و خدای از همه راست گوی ترست چون
نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیه را یاران یازده تن دیگر خواندند و ایشان از توبه ابا نموده
جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و اصحاب و اعوان او می بریم اگر مطلوب حاصل شد فهو المراد
و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم توبه ما نیز پذیرفته شود حق تعالی در شان ایشان فرستاد ان الذین کفروا آنانکه
کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم بعد از گرویدن ایشان ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند
بدان یا بآیه توبه نیز کافر شدند لن یقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان واولئک هم الضالون و آن گروه که بر کفر
اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایه یا هلاک شدگان در بادیه غوایت ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند
وماتوا وهم کفار و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک
از ایشان ملء الارض ذهبا پری زمین زر ولو افتدی به و اگر چه فدا دهند آن همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر مسطح

زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب باز رهد از وی مقبول نخواهد بود اولئک و ایشان که کافر میرند لهم
عذاب الیم مر ایشانرا عذابی مشتمل بر الم بی حساب وما لهم من الناصرین و نباشد مر ایشانرا هیچ کس از یاری دهندگان در باز داشتن
عذاب از ایشان لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکویی و بدانچه میطلبید از
یا نیابید بهشت را حتی تنفقوا تا آنکه نفقه بکنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا مستحق تمام
یا چاره که بدان معاینه درماندگان کنید یا قوت بدن که آنرا بطاعت صرف کنید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید
یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از دانش تعلق ما سوی الله بپردازید گفته اند هر که محبوب خود را
نفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت حق تعالی برسد نظم
می صرف وحدت کسی نوش کرد ع که دنیا و عقبی فراموش کرد ع بعد از نزول این آیه ابو طلحه انصاری رضی الله عنه بجناب رسالت
پناه آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحاست هر جا که خدای حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت و خوبی و نهایت
تازگی و خوبی که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بدان گاه گاه در آمدی و از آب و میوه آن تناول نمودی پس در جواب ابی طلحه گفت
بخ بخ این مالیست با سود بسیار حضرت آن باغ را میان اقربا او قسمت فرمود وما تنفقوا و آنچه نفقه می کنید من شیء از چیزی خواه
اندک و خواه بسیار خواه از محبوبات اموال یا غیر آن فان الله به علیم پس خدای بدان خبردار است و بر حسب نیت شما شما را جزا خواهد داد
کل الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا بوده است حلال لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را آورده که چون آیه فرود آمد
که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم بقر
و غنم و امثال بدان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شدند گفتند اینها ابدا الحرم بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد
و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود الا ما حرم مگر آنچه حرام کرد اسرائیل علی نفسه یعقوب
بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی وی را شفا دهد هر طعام و شرابی که دوست
دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید و گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات دوست داشتی [illegible] بر خود
حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول آن اجتناب نموده گفتند تورات بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه فرمود که تحریم آن
که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر حرام کرد من قبل ان تنزل التوریة پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة داگر ایشان
مجادله با ما اصرار نمایند قل فاتوا بالتوریة بگو بیارید توریة صحیح را فاتلوها پس بخوانید اینها تا بینی آیه تحریم را ان کنتم صادقین
اگر هستید راستگویان و چون یهود از آوردن توریة ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فمن افتری پس هر که
افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده
نه از ملک جلیل فاولئک پس آن گروه ایشانند هم الظالمون ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بتر نیست قل صدق الله
بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابرهیم کیش ابراهیم و دین او را حنیفا
بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان ان اول
بیت بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شد للناس برای مردمان تا او را عبادت کنند للذی بمکة

آن خانه

آن خانه ایست که در مکه واقع شده و بکه اسم بلدتست همچنانکه مکه یا اسم مکان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی رضی الله عنه سوال
کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه پیش از آن نیز بیوت اما اول خانه ایست که حق تعالی
مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مبارکا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر
و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی با طواف و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وهدی و این خانه خداوند
هدایت است للعالمین مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشانرا مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانانرا ببهشت فیه درین خانه یا در حرم
ایات بینات نشانهای روشن است یکی از آنها مقام ابرهیم و این سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن یک آیه بلکه
چهار آیتست اول تاثیر آن سنگ از قدم ابراهیم خلیل بران بوده دوم غوص کردن قدم آنحضرت در و تا کعبین سیوم بقای آن در تمام
مدت متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر ومن دخله و هر که در آمد درین خانه کان امنا باشد ایمن
از قتل و غارت یعنی کشتکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از و کوتاه است مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم جهة ادای حج و عمره
ایمن است از عقوبت و مکافات جرامی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفورست ابو الیخم الصوفی گوید شبی طواف خانه کعبه میکردم
و بغایة دلی صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان امنا داخل حرم از چه چیز امن باشد هاتفی آواز داد که امن است از آتش جمعی که مقام
مقام ابراهیم را یک آیه دانند و امن داخل حرم را آیتی دیگر قول ایشانست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد باقی را مطوی ساخت تا دلالت
کند بر آنکه آیات بسیار است و ذکر تنها و از حد شمار و معشر ان بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب بدان و اختصاص آن بعتبه
مومنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بربام خانه ننشیند و مرغ بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته
دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات و اضح بسیار است نظم
هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال ع مجان هیچ نگفتیم که صد چندانست ع محققان گویند نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهة منظوریة
که ولکن ینظر الی قلوبکم موضوع شد خانه دلست و جمیع اجزاء وجود برکت دل بحق راه یابند چه هر گاه اشعه لوامع تجلیات ربانی
بر دل افتد آثار انفساح و انشراح از صفحه وجه او لایح گردد و بصفت سعت ولکن یسعنی قلب عبدی متحقق گشته مظهر اسرار
بی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه علامت روشنست که طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد
یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلت است و هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد و در آمدن بحرم
صورت سبب امانست از دفع دشمن و دخول در حریم معنی بواسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست و عاشقانرا هیچ الم از الم فراق
بتر نیست نظم به تیغم گر زنی باکی ندارم ع بهجرانم کشی طاقت نیارم ولله و مر خدایراست علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانه
کعبه من استطاع هر که توانایی دارد الیه بسوی بیت سبیلا از جهت راه و استطاعت بقول امام زاد و راحله است و بسخن امام مالک
صحت بدن و قدرت بر مشی و کسی که زاد از آن حاصل شود و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت گوید و امن طریق
نیز شرطست ومن کفر و هر که کفر ورزد و منکر حج شود فان الله پس بدرستی که خدای غنی عن العالمین بی نیازست از همه عالمیان قل یا
اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لم تکفرون چرا می پوشید یا منکر میشوید بایات الله بآیتهایی که خدای در وجوب حج فرستاده
والله شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما تعملون بر آنچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قل یا اهل الکتاب

بگو ای اهل توریة لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید من آمن کسی را که بگرویده
بخدای و دین حق را قبول کرده واز عمار یاسر است و رفقا او که یهود ایشانرا بکیش خود میخواندند تبغونها عوجا می طلبید برای آن راه راست
عوجا کجی و انحراف و یهود مسلمانانرا میگفتند در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او
بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وانتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید برانکه
راه راست و دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اید وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون
از آنچه شما میکنید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار است رضی الله عنهم میگوید ان تطیعوا اگر شما
فرمان برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس یهودی بود یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم از پس
ایمان شما کافرین ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و تابعان او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهود حقود و حسود بود
و پیوسته عیب جوی و بدگوی مسلمانان کردی و خواستی که شکست تفرقه در مجمع یکجهتان انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج
و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بودی چون مسلمان شدند و آن خصومت که بود با اتحاد انجامید از روی حسد
تدبیر انگیخت که همین طریقه عداوت میان دو فریق تازه کرد و شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حرب
عظیم بود میان القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد
و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت تشنگی ایشان نیز زبان بهجاء اوسیان گشودند و اوسیان تحمل نکردند و آغاز نسبت خزرجیان کردند
و کار تا بجای رسید که بمقاتله کشید و دلیران و دیران طرفین مقابله و میدان محاربه پیدا شدند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کرده
غبار از معرکه بسیار انگیختند نظم ز یک جانب گرو رستم پیرداز ز دیگر سوی جمعی در تک و تاز در افتادند همچون شیر غران یکی ز نیزه و شمشیر بران
فی الحال جبرئیل بدین آیه نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه وسلم بمعرکه ایشان در آمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود با وجود آنکه
من در میانه شمایم داعیه رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه خدای شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو میگذارید بشنوید که خدای
چه میفرماید پس این آیه بر ایشان خواند فی الحال مستغفر گشتند سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر
فرمان یهودی برند از ایمان بکفر باز میگردند و حق تعالی با ایشان بدین وجه خطاب میکند که وکیف تکفرون و چگونه کافر میشوید
وانتم تتلی و حال آنست که شمایید که خوانده می شود علیکم بر شما آیات الله قرآن وفیکم رسوله و میان شماست رسول او ومن یعتصم بالله
و هر که چنگ در زند بدین خدای یا کتاب او فقد هدی پس بدرستی که او راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر علما این آیه
منسوخست چه تقوی بر آن وجه که حق آن باشد هیچ کس را نمی تواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از ین امت رفع فرموده تا ناسخ این
این آیه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم بپرهیزگاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست ولا تموتن و ممیرید الا وانتم مسلمون مگر آنکه
شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقة امر است باقامت اسلام یا بر مسلمانی میرید واعتصموا چنگ در زنید ای انصار
بحبل الله بدین خدای که حبل المتین است جمیعا همه شما و بقول بعضی حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت صلی الله علیه وسلم امر میکند
که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام چه آنکه بظاهر و باطن چنگ در حبل اتباع آنحضرت زنند بمقصد اصلی توان برد

و نه بمطلوب حقیقی توان رسید نظم حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت از هیچ رو بهیچ دری ره نمیدهد آنرا که آستانه او در وی نیافت
ولا تفرقوا و پراکنده مشوید از خدمت وی واذکروا و یاد کنید نعمت الله علیکم نعمت خدای را که بر شما افاضه کرده و آن اسلام است و قرآن و بعثت پیغمبر
بیلدا ایشان اذ کنتم آنرا یاد آرید که بودید شما با یکدیگر اعداء دشمنان که پیوسته حرب میکردید فألف پس خدای پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما
ببرکت اسلام و میمنت خواجه انام فاصبحتم پس گشتید شما بنعمته اخوانا برحمت خدای برادران یکدیگر وکنتم و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت
علی شفا حفرة بر کنار مغاکی من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرگ شما در آن حال دریافتی هر اینه بدوزخ
رفتید فانقذکم پس شما را باز رهانید خدای منها از آن حفره یا از آن آتش کذلک همچنین که بیان کرد احوال شما را از نفرت قدیم و الفت
مجدد یبین الله بیان میکند خدای و روشن میگرداند لکم آیاته برای شما دلایل وحدانیت خود را لعلکم تهتدون باشد که شما ثابت مانید بر طریق
هدایت ولتکن منکم و هر اینه که باشد که از شما امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند مردمانرا به نیکویی یعنی باسلام یأمرون بالمعروف و بفرمایند
به نیکویی وینهون عن المنکر و باز دارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان
معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس واولئک و آن گروه که داعی خیر و امر معروف و ناهی منکرند هم المفلحون ایشان رستگارانند
ولا تکونوا و مباشید ای مسلمانان کالذین تفرقوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری بعد از سیصد سال
از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود من بعد ما جاءهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتها روشن در کتب آسمانی
واولئک و آن پراکندگان و مخالفان لهم عذاب عظیم مر ایشانراست عذاب بزرگ یوم تبیض وجوه در آن روز که سفید گردد رویها
وتسود وجوه و سیاه گردد رویها فاما الذین اسودت پس آنانکه سیاه شود وجوههم رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از
روی توبیخ با ایشان گویند اکفرتم بعد ایمانکم آیا کافر شدید پس از ایمان خود و از اهل کتابند که بعد از ایمان به پیغمبر صلوات الله
و سلامه علیه کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در
دنیا کافر گشتند یا مرتدان که بعد از استعداد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند یا خوارج که بعد از تمسک
بسنت در ورطه بدعت افتادند فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید
واما الذین ابیضت وجوههم اما آنانکه سفید شود رویهای ایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت ففی رحمة الله پس باشند در رحمت
خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل است باسم حال و عرفا گویند رحمت روح وصال است و شهود جمال هم ایشان سفید رویان فیها خالدون
در رحمت و جنت جاوید ماندگانند تلک آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیات الله آیتهای خداوندست در روز و بشایر
و وعد و وعید نتلوها علیک میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بالحق بدرستی و راستی وما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما بیدادی را
نزد خود للعالمین بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید ولله و مر خدای راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از نجوم و ملایکه وما فی الارض و آنچه در زمین است از ارکان و موالید والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردیده
شود همه کارها کنتم هستید شما خیر امة بهترین گروهی که از خلوتخانه غیب اخرجت بیرون آورده شده است للناس از برای
مردمان حق تعالی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب
الست بربکم مسارعت نمودید و خیریت این امة بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت منقبت صلوات الله و سلامه علیه منتظم اند

لما دعا الله اعینا لطاعته یا کرم الرسل کان اکرم الامم و چون خدای ما را امت خوانده است افضل پیغمبران باشند و ما خیر الامم و گفته اند خیریت
امت ازین صفتست که یاد میکند تامرون بالمعروف میفرمایید بمعروف و آن چیزیست که از شرع مستحسن دارد وتنهون عن المنکر ونهی میکنید
از منکر و منکر آن چیزی بود که شرع آنرا مستقبح شمارد وتؤمنون و میگروید از روی تحقیق بالله بخدای و ایمان بخدای مقتضی آنست
که ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی محقق شود که بهرچه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده
ولو امن و اگر ایمان بدانچه لازم است آرند و تصدیق کنند اهل الکتاب علماء بنی اسرائیل از آنکه به پیغمبر آخر الزمان فرو آمده یعنی قرآن
لکان هر اینه باشد آن ایمان و تصدیق خیرا لهم بهتر مریشانرا از کفر و انکار منهم المؤمنون بعضی از ایشان گرویدگان اند یعنی ابن سلام
واصحاب واکثرهم الفاسقون و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره دین لن یضروکم بشما ضرر نتوانند رسانید الا اذی مگر اندک
رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتان بر مسلمانی بندند یا اهل ایمانرا بقتال خود بترسانند وان یقاتلوکم و اگر کارزار کنند با شما
یولوکم الادبار پشتها بر شما گردانند و بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند
و نه از حق مددکاری ضربت و منع کرده شد علیهم الذلة بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد
و اصح آنست که ذلت جزیه است اینما ثقفوا هرکجا یافت شوند آن ذل با ایشان باشد الا استثناء منقطع است یعنی خواری لازم
ذات ایشانست لکن ایشانرا زینهار رسیده شد بحبل من الله بعهد از خدای که قبول جزیه است اینما ثقفوا هرکجا یافت شوند آن ذل
باشد با ایشان وحبل من الناس و عهد از مؤمنان باذن خدای بعد از قبول جزیه وباءوا و بازگشته بود بغضب من الله
بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الله شدند وضربت و زده شد یعنی موضوع گشت علیهم المسکنة بر ایشان علامت درویشی
و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذلک این خواری و مسکنت و رجوع
بغضب حق بانهم کانوا بآنست که ایشان بستیزه از روی عناد یکفرون بآیات الله نمی گروند بقرآن یا احکام توریة یا معجزات
محمد صلی الله علیه وسلم ویقتلون الانبیاء و میکشتند پیغمبرانرا بغیر حق بناسزا و نا واجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما
اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند ذکر
قتل از آبا جهود مدینه واقع شد اما رضا ایشان بدان ایشانرا در عداد قاتلان می آرد ذلک این کفر و قتل بما عصوا
بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که تجاوز میکردند از حد و حدود خدای آورده اند که چون عبدالله سلام
و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند جهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که
خلاف اسلاف کرده یا ما مخالفت نمودند حق سبحانه و تعالی آیة فرستاد که لیسوا نیستند مؤمنان اهل کتاب سواء برابر
با کافران ایشان من اهل الکتاب از اهل کتاب گروهی اند قائمة ایستاده بر دین اسلام یا قائم بحدود آلهی و گفته اند
مستقیم بر قول راست یا عمل خالص و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن
از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه وسلم نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم
گرفتند یتلون آیات الله میخوانند قرآنرا آناء اللیل در ساعت شب و گفته اند میان مغرب و عشا وهم یسجدون و ایشان
سجده تلاوت میکنند یا نماز می گذارند در آن ساعت و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت صلوات الله

وسلامه علیه تاخیر عشا فرموده بود مردمان منتظر عشا بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدایرا
یاد نکند غیر از شما یؤمنون بالله صفت امت قائمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای والیوم الاخر بروز قیامت ویامرون
بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله علیه وسلم یا بهمه مامورات شرع وینهون عن المنکر و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام
منهیات ویسارعون و می شتابند فی الخیرات در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات واولئک و آن گروه یعنی امت قائمه موصوف بدین
صفات که مذکور شد من الصالحین از جمله شایستگان و پسندیدگان اند وما تفعلوا و آنچه میکنند من خیر از نیکی فلن یکفروه پس هر اینه
سپاس ناداشته نخواهید شد یعنی نقصان بثواب اعمال نخواهید رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگویند فی قوله
وکان سعیکم مشکورا و حفص و حمزه و کسائی بیا خوانند یعنی آنچه میکنند امت قائمه از خیراتی که در آن مسارعت نمایند عمل ایشان ضایع نخواهد شد والله علیم
و خدای داناست بالمتقین باحوال پرهیزکاران ان الذین کفروا از آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلی الله علیه وسلم و آن کعب بن اشرف
و اصحاب او بودند لن تغنی عنهم باز ندارد ازیشان اموالهم مالها رایشان که برشوت میدادند مر علماء خود را یا آنچه رشوت میگرفتند از
اراذل قوم خود ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهرند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را واولئک
و آن گروه کفار اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید ماندگانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه میکنند
جهودان بر علماء خود یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفار می نمایند یا اخراجات مشرکان در عید های ایشان خود یا نفقه
منافقان بریا و سمعه فی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادیست که باشد فیها صر در آن باد سرمای سخت اصابت
حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بیشتر کرد معاصی ظلموا انفسهم ستم کرده اند بر نفسهاء خود یا حق خدا انداخته اند فاهلکته پس هلاک و نابود
کرد آنرا باد سرکشته ایشانرا وما ظلمهم الله ستم میکنند یا ارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت می شوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد
آن مالها را که نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع بدان بکشت زار سرما زده که منتفع از آن یکس نرسد و گفته اند مثل انفاق ناپسندیده
ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا فرا مگیرید بطانة
دوستی نهانی من دونکم از دون مؤمنان که از جنس شما اند چون از صحابه یا منافقان دوستی داشتند یا جهود بعقد موالات یا بسبب نسبت
قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمی گذاشتند حق تعالی نهی کرد مؤمنانرا از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود
لا یالونکم ایشان تقصیر نکنند در باره شما خبالا از روی تباهی ودوا او دوست دارند ما عنتم آنکه شما در آن باشید از رنج و مشقت قد بدت
البغضاء بتحقیق آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت عداوت من افواههم از دهنهاء ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان
میگذرد و جهود پیوسته در تجسس عقوبت مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سخنان فتنه انگیز میگفتند
وما تخفی صدورهم و آنچه پنهان میدارد دلها ایشان از عداوت و بغضا اکبر بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میراند قد بینا مر اینه ما بیان
کردیم لکم الایات برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان ان کنتم اگر هستید شما که از روی اخلاص تعقلون
تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکان ضرر را که دشمنان نهانی اند ها تنبیه است بر خطاء یاران که با اغیار دم
دم دوستی زدند انتم تعبیر است واولاء تحقیر و معنی آنکه آگاه باشید شما اید آن خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افکنده اید یعنی یا آن
خطا میکنید بدین وجه که تحبونهم شما دوست میدارید و میخواهید که به ایشان چیزی برسد که اسلام است ولا یحبونکم و ایشان دوست نمی دارند

شما را و میخواهند به بدترین چیزی که کفرست وتؤمنون وشما ایمان دارید بالکتاب کله بهمه کتابهاء الهی و ایشان بعضی را منکرند واذا
لقوکم و هرگاه بشما رسیدند قالوا امنا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما واذا خلوا و چون بایکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم الانامل
بخایند و می گزند بر دشمنی شما سر انگشتان من الغیظ از غایت خشم و کینه قل بگوی ای محمد مرایشان را که شما موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود امر
توبیخ است و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان در دل دارید می گذرانید تا بوقت مرگ ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
بذات الصدور بدان علتها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها در سینهاء شماست بعضی بر آنند که این کلام دعاء علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را
صلوات الله علیه فرموده که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را بسبب آن خشم و کینه و حسد و رشک که دارید نظم
بمیری از حسد پیوسته غمگین ه که جز مرگت نخواهد داد تسکین ان تمسسکم حسنة اگر رسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تسؤهم دل تنگ
گرداند ایشانرا و بدحال شوند و این علامت کمال عداوتست که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناک شوند وان تصبروا و اگر شما ای
مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا ازار کفار وتتقوا و پرهیزید از مخالطه اعدا لایضرکم شما را زیان نکند کیدهم شیئا
مکر و حیله ایشان هیچ چیز ان الله بدرستی که خدای بما یعملون بر آنچه شما میکنید از صبر و تقوی محیط رسنده است و احاطه کننده بعلم واذ
غدوت و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی من اهلک از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست بقول بعضی آن روز احد
یا بدر بود و اصح و اشهر روز احد است و آن سیوم شوال سنه ثلاث من الهجره بوده آورده اند که ابوسفیان لشکر از احیاء عرب
فراهم آورده آماده متوجه مدینه گشت و با سه هزار پیاده وسوار که هفتصد زره و دویست اسپ با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد
و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر
حاضر بودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت صلی الله علیه وسلم با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود و در اثناء
طریق عبدالله ابی با سیصد منافق پیش تر لشکر آورده مراجعت نمود و سید عالم صلی ربنا وسلم با هفتصد کس در برابر دشمن صف
برکشید کوه احد بر قفا و عینین را بر یسار گذاشته و روی بجانب مدینه آورده و عبدالله بن جبیر را رضی الله عنه با پنجاه مرد تیرانداز
در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرموده و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویه
صف عسکر همایون اقدام نمود و این بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تبوی المومنین می ساختی
و مهیا میکردی بجهت مومنان مقاعد جایگاهها ایستادن للقتال برای کارزار و آن چنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد
و میسره بمقداد اسود و قلب را بجعفر پس دو علم را بملازمت خود تعیین فرمود والله سمیع و خدای شنواست قولهای شما را
که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتید علیم داناست به نیتهاء شما و بعلم قدیم دانسته بود اذ همت چون قصد کردند
طایفتان منکم دو گروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج ان تفشلا آنکه بددل کنند و بازگردند تو تقی
که ابن ابی باز میگشت والله واو ولی است یعنی چگونه گریزند و بازگردند و حال آنکه خدای ولیهما یار و نگهدار این دو
گروه بود وعلی الله و بر خدای نه بر غیر خدای فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند مومنان تا ایشانرا نصرت دهد ولقد نصرکم الله
و بدرستی که خدای نصرت داد شما را ببدر بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلیده وانتم اذلة و حال
آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از حرب شما حسابی نداشتند فاتقوا الله پس بترسید از خدا

و بکثرت

و بکثرت مشرکان و یاد کشتن رفیقان بد دل مشوید لعلکم تشکرون شاید که توفیق یابید و شکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیاده
گردد پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید یاد کن اذ تقول چون میگفتی للمومنین مر آن گروه را که ترا وقتی که در آن
بودند الن یکفیکم آیا کفایت نمی کند و بسنده نیست ان یمدکم ربکم آنکه مدد کاری کند پروردگار شما شما را بثلثة الاف بسه هزار
سوار من الملائکة از فرشتگان منزلین فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعده فرستادن این سه هزار فرشته در روز احد بود
بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بلی ایجاب است بعد از نفی یعنی مدد کاری نماید ان تصبروا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وتتقوا و پرهیزید
از مخالفت قول پیغمبر در باب گوید و اشهر و اصح آنست که صحابه رسل روز بدر از حق سبحانه مدد طلبیدند و خدای تعالی فرشتگان را فرستاد
اول هزار فرشته پس از آن سه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود ویاتوکم و بیایند بشما دشمنان شما من فورهم از خشمی که ایشانرا است
یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند یمددکم آنست که مدد میکند شما را ربکم آفریدگار شما بخمسة الاف به پنج هزار سوار من الملائکة از فرشتگان
مسومین نشان کنندگان و اسپان خود را و این عادتی مستمرست میان مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا مرکب خود نهند چنانچه
فرمود ویاتوکم و بیایند بشما و نشان ملایکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسپان بسته بودند یا خود در آن شان
کرده بودند بعمامهای سفید طرهاء آن میان دو کتف فرو گذاشته وما جعله الله نگردانید خدای آن امداد یا انزال یا آن عدد را الا بشری
لکم مگر مژدگانی مر شما را بر بودن فتح ولتطمئن و برای آن تا بیارامد قلوبکم به دلهاء شما بوعده نصرت وما النصر و نیست یاری دادن
الا من عند الله مگر از نزدیک خدای العزیز غالبی که مغلوب نشود الحکیم که نصرت و خذلان بر مقتضاء حکمت باشد لیقطع تعلق بنصرکم دارد
یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست کرد اند طرفا گروهی بزرگ را من الذین کفروا از آنکه کافر بودند یا در هم شکند
رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد تن اسیر شدند او یکبتهم یا آنکه
خوار و نگون گرداند ایشانرا فینقلبوا پس بازگردند و بهزیمت شوند خائبین در حالتی که بی بهرگان و نا امیدان باشند
ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر و شکر یکی ازین دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمتست و در آن
شکر باید و دیگری که محتوی بر قتل و هزیمتست و در آن صبر شاید و قصه حرب احد اجمالا بر آن وجه بود که بعد از تسویه
صفوف بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه
ایشان بخشش آغاز نهیب و غارت کردند جماعتی تیراندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه سرور صلعم
مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجانب دیگر مروید بامید تاراج غنایم روی بلشکرگاه
آوردند و چندانچه عبدالله جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت پناهی ایشانرا آگاهی داد بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد
ایشان به ده تن رسید با وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات ناکرده متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان
پیغمبر در لشکر اسلام رسید و خالد و ولید و عکرمه ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه را از حارسان و محافظان خالی دیدند
با جماعتی از کفار بر سر عبدالله جبیر تاختند و او را با یاران شهید کردند و از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد
و چشم زخمی کفار بلشکر ایشان رسید و یاران بازگشتند و اهل ایمان که در محیط فرمان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید
الشهدا حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیده بود دیگر روی تیر بهادر و جمعی دیگر در ملازمت حضرت

رسالت صلوات الله وسلامه علیه ع جان گمروار بر میان بستند ع القصه همه بدان انجامید که بسنگ بدگوهران ان درشاهوار
رسیده ازرده گشت نظم بود لعلش سهیل رخشنده ع سنگ را رنگ لعل بخشنده ع چو سهیلش رفیق سنگ آمد سنگ در دم عقیق رنگ آمد
وحضرت درمیان کشتگان افتاد وبمدد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت وکافران بازگشته روی بمکه نهادند وحضرت چون
از شهادت عم خود حمزه ومثله کردن او یا بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف
اهل ضلالت افکند از بارگاه کبریا وجلال این آیه نزول اجلال یافت که لیس لک نیست ترا من الامر ازین کار که نفرین
کفارست شیء چیزی یعنی زمام استیصال واستصلاح این طایفه بدست تو نیست او یتوب علیهم گفته اند او اینجا بمعنی الا است
مگر آنکه خدای توبه دهد ایشانرا چون مسلمان شوند او یعذبهم یا عذاب کند ایشانرا چه برکفر خود مصر باشند فانهم ظالمون
پس بدرستی که ایشان مستحق اند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن ولله ما فی السموات ومر خدایراست انچه در آسمانهاست
وما فی الارض وانچه در زمینهاست یغفر لمن یشاء بیامرزد هرکرا خواهد ویعذب من یشاء وعذاب کند هرکرا خواهد والله
غفور وخدای آمرزنده است دوستان خودرا رحیم مهربانست بر بندگان خود یا ایها الذین امنوا ای گروه گروندگان لا
تاکلوا الربوا مخورید ربوارا اضعافا مضاعفة افزوده تو بر تو گفته اند اضعاف در اسم است ومضاعفه در اجل چه در جاهلیت
یکی مال خودرا بربوا می داد تا وقتی معین انکه در اجل وربوای افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق می شد واتقوا الله
وبترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون مگر شما رستگار گردید واتقوا النار وبترسید از آتش یعنی بپرهیزید
از عملی که برساند شمارا بآتش التی آن آتشی که اعدت اماده کرده شده است للکافرین مر کافرانرا وغیر ایشانرا بالذات
بالذات از برای کافرست وبالعرض برای عاصیان تباه کاری که ذرا نار تعذیبست وموحدانرا نار تادیب واطیعوا الله
وفرمان برید خدایرا در آنچه حکم کند والرسول واطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لعلکم ترحمون باشد که شما رحمت کرده
شوید ودر عذاب نیفتید وسارعوا وشتابید الی مغفرة بانچه سبب آمرزش باشد شمارا من ربکم از پروردگار شما
آن عبادت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندگی است بموجبات مغفرت وان کلمه شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیر اول
که بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد وبمقتضای مقام
خود انسبست چه آیه در خلال قصه احد نازل شد محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دلست نظم ما
این راه به پای تن بپایان نرسد تا جان نبرد قدم بجانان نرسد در بحر الحقایق اورده که بشتابید درین راه بقدم
تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب وجنت وصال رسیدن محالست نظم بگذار ره هوا پرستی
رو در سوی خداپرستی وجنة وبشتابید بجائی که برسانند شمارا ببهشتی که از روی عظمت عرضها السموات پهنای آن آسمانهاست
یعنی مانند آسمانها والارض وزمینهاست عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشری نمی گنجد در تفسیر کبیر فرموده که اگر
وزمینهارا طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک از طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزاء لایتجزی وموصل کردند این طبقهارا
با یکدیگر تا همه طبقی واحد شود عرض بهشت این مقدار تواند بود اعدت اماده کرده شده است این چنین بهشتی للمتقین
از برای پرهیزکاران از شرک الذین ینفقون آنانکه نفقه میکنند فی السراء در آسانی والضراء ودر سختی وامیه اوقات

بر انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی ومسرتی نیست بهر حال نفقه میکنند وگفته اند که منفق اند در توانگری ودرویشی یا صحت
ومرض یا گرانی وارزانی والکاظمین الغیظ فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده که کسی امام اعظم را رحمة الله طپانچه زد
امام فرمود که من هم می توانم طپانچه زنم لیکن نزنم وقادرم برانکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم ومی توانم که در سحرگاه
از جفای تو بحضرت الله بنالم ولی ننالم ومیسرم می شود که بقیامت کم خصومت برنیایم وداد خود از تو بستانم این نیز نکنم
واگر فردا مرا رستگاری باشد وشفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم نظم مردی کمان هر که نیرو رست وپردلی
با خشم اگر برایی دانم که کاملی والعافین وعفو کنندگان عن الناس از بندگان ودرم خریدگان یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد
والله یحب المحسنین وخدای دوست دارد نیکوکاران را وبهترین اقسام احسانست که نیکویی کنند بجای کسی که با ایشان بدی کرده باشد
ودر تیسیر آورده که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش کاسه آش گرم بمجلس درآمد
واز غایت دهشت پایش بحاشیه بساط برآمده کاسه بر سر شهزاده افتاد وبشکست وآش بر رخسار مبارکش فرو ریخت از روی
تادیب نه از روی تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ حسین فرمود که خشم فرو خوردم خادم
گفت والعافین عن الناس حسین گفت عفو کردم خادم تمام آیه برخواند که والله یحب المحسنین حسین جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم
نظم بود برا مکافات کردن بدی ع بد اهل صورت بود بخردی ع یعنی کسانی که بی بد کرده اند عابدی دیده ونیکوئی کرده اند والذین
معطوفست بر الذین ینفقون ومضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق وحلم وعفو واحسان موصوفند
دوم تایب غیر مصر وایشان آنانند که از روی مقتضای سوالک نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناشایست او ظلموا انفسهم
یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی ونزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است وظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر
وثانی صغایر وبقول جمعی فاحشه وظلم خطا وعمدست یا زنا وآنچه مادون اوست از مقدمات آن چون نظر ولمس ومعانقه
وتقبیل وبر هر تقدیر بعد از آن فاحشه وظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدایرا یا عتابت اورا با بنده که چرا چنین کردی
یا انذار شوند وعده حضرت را که باستغفار بازبسته است فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم برای گناهان خود و
من یغفر الذنوب کیست که بیامرزد گناهانرا استفهام بمعنی نفی یعنی هیچ کس نیامرزد جرایم بندگانرا الا الله مگر خدای ولم
یصروا واصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بار آن فعل نکردند وهم
وایشان که اصرار نکنند یعلمون میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم ترست نزول آیه درشان نبهان تمار بود
که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمده نبهان رادل بدو کشش کرده وبتمهید خرمای خوب درگوشه کاشانه برده
ودر کنارش کشید وبعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که اتق الله از خدای بترس ودامن پاک بلوث گناه وام
آلوده مکن دران نبهانرا خوف الهی دریافت وپشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت وصورت حال عرضه
سید عالم صلی الله علیه وسلم رسیده فرمود که من در باب شما منتظر وحیم چنین که رها میکنند حق سبحانه برای تاکید امیدواری تایبان
این آیه فرستاد وبقول بعضی درشان ابو الیسیر فرود آمده یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند تا ترکیب
فاحشه شده پناه بتوبه واستغفار آوردند اولیک آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ایشان

مغفرة من ربهم آمرزشیست از پروردگار ایشان وجنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر ابنیه یا اشجار
آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگان در آن ونعم ونیکو مزدیست اجر العاملین مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت وجنت قد خلت بدرستی
که گذشته بوده من قبلکم پیش از شما واقعها میان جهانیان از غم وشادی وراحت ومحنت ودولت ونکبت که حق تعالی سنت نهاده
بجهة وقت این وقایع یا اهل سنن خواست وسنن شرایع باشد یعنی امتان بوده اند که بانواع دنیا بجهة تکذیب پیغمبران هلاک شده اند
فسیروا فی الارض پس سیر کنید در زمین وبه بینید بلاد عاد وثمود ودیار آل لوط فانظروا پس نیکرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی کیف کان چگونه
بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصه احد وبدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته ووقایع روزگار
دادیم بیان بسبب موید این سخن حق است للناس برای عامه مردمان وهدی وزیادتی بصیرت وموعظة وپندی مشتمل بر رهبت ورغبت
للمتقین خاصه مر پرهیزکاران را ولا تهنوا وسست مشوید وضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم صلی الله علیه وسلم بشعب در آمد
ابو سفیان علم تجلد بر سر کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید حضرت عزت تسلیه ایشان را آیه فرستاد
که سستی مکنید ولا تحزنوا واندوهناک مباشید از جراحات ومصیبات یا فوت غنایم وانتم الاعلون وحال آنکه شما تواناید از ایشان بحیث
مکان یا از روی کار یعنی بر ایشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما بآنست که کشتگان شما در [illegible] اند
واز آن ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود واز آن ایشان درکات سفلی وحقیقت آنست که این بشارتیست هر مومن را
بعلو وغلبه یعنی شما منصور وغالب خواهید شد ان کنتم مومنین اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده وان جندنا لهم الغالبون
ان یمسسکم قرح اگر بشما رسد جراحتی وزحمتی فقد مس القوم پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر قرح زخمی والمی مثله
مثل قرح وجرح شما وتلک الایام واین روزها که مدار زندگانی بر آنست نداولها میگردانیم آنها بین الناس میان مردمان روزی دولت
وعشرت گذرد وروزی نکبت وعسرت فیوما علینا ویوما لنا واین برای آنست تا پند گیرید والله یعلم وبرای آنکه به بیند خدای یا
بدانند اولیاء او والذین امنوا صابر آنان را که بدو گرویده اند ویتخذ وبرای آنکه فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشند
که در معرکه جهاد جان فدا کرده وکه روی بگریز آورده والله وخدای لا یحب الظالمین دوست نمیدارد ستمکاران را از آنکه مشرکان باشند
ولیمحص الله وفایده دیگر در مداولت آنست که پاک گرداند خدای الذین امنوا مومنان را از گناه چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب
ایشانست ویمحق الکافرین ودیگر آنکه در نقصان افکند وهلاک سازد کافران را ام حسبتم آیا پنداریدید ان تدخلوا الجنة که در آئید در بهشت
ولما یعلم الله ونه دیده خدای الذین جاهدوا منکم آنها را که جهاد کردند از شما ویعلم الصابرین ونه دیده شکیبایان را بر فرمان رسول بثبات
بر هجوم مصایب ووقوع نوایب ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید [illegible] که ستم قادر تحمل نکند
بهتر آنست که دیگر سخن کل نکند ولقد کنتم وبدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق لقاء الهی تمنون الموت آرزوی مرگ را
یعنی شهادت را من قبل ان تلقوه پیش از آنکه ملاقات کنید اسباب آنرا که حربست فقد رأیتموه پس بتحقیق بدیدید آنرا که می طلبید
از مقاتله کفار وانتم تنظرون وحال آنکه شما نگریستید یاران وبرادران شما که مقتول می شدند یا [illegible] گردید در [illegible]
داوران بها گذاشته در خلاص خود می کوشیدید آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم زخم خورده در میان
کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدای الان محمد قد قتل در میان خاص وعوام افکند قومی از ضعفاء اهل اسلام خواستند

رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند که از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستاند وقومی دیگر بگریختند وبعد از آنکه
آنحضرت منهزمان را ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید وپشت بر میدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند
ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شده واز غایت ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشان را آیه فرستاد وما محمد ونیست محمد
بنده ستوده من الا رسول مگر فرستاده از پیش من قد خلت بدرستی که بگذشته اند من قبله الرسل پیش از وی فرستادگان افان مات
آیا اگر بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته گردد انقلبتم باز میگردید شما علی اعقابکم بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد می شوید ومن
ینقلب علی عقبیه وهر که بر گردد وپس باز رود بارتداد یا ترک جهاد فلن یضر الله پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدایرا شیئا
چیزی زیرا که ورود مضار ومنافع بر وی روا نیست وسیجزی الله وزود باشد که جزا دهد خدای الشاکرین وسپاس دارندگان را وما کان لنفس
ونباشد ونسزد هیچ نفسی را ان تموت آنکه بمیرد الا باذن الله مگر بمشیت خدای وفرمان او ونوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ
کتابا نوشتنی موجلا زمان او پدید کرده شده که کس پیش از آن نمیرد واز آن نیز در نگذرد ودرین آیه تحریض مسلمانانست بر جهاد ودلیر
ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر واجل او مقدرست هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک
وشروع در مهالک ومرتضی علی رضی الله عنه درین معنی دو بیت است شعر ای یوم من الموت افر ا یوم لم یقدر ام یوم قد قدر
یوم لم یقدر لا یأتی الاجل ویوم قد قدر لا یغنی الحذر تا ودر ترجمه گفته اند نظم دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست نه روزی که قضا باشد ونه روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود روزی که قضا نیست در مرگ روا نیست ومن یرد وهر که میخواهد بجهادی که میکند ثواب الدنیا پاداش
این جهان نوته منها بدهیم او را از وی آنچه مقدر کرده ایم ومن یرد وهر که خواهد باعمال خود ثواب الآخرة جزای آن جهانی نوته منها
بدهیم او را آنچه خواهد وارزوید در بهشت وسنجزی الشاکرین وزود باشد که ما پاداش دهیم شکر گویان را بر نعمت جهاد وکاین من نبی
وچند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق قاتل کارزار کرد معه ربیون کثیر وبا او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهیست
که کم از هزار باشد ودر عین المعانی گوید ده هزار یا ربی منسوب برب است یعنی فقها وعلما وحکما واتقیا با پیغمبر خود بودند فما وهنوا
پس سستی نورزیدند این پیغمبران واصحاب ایشان لما اصابهم بآنچه بدیشان رسید از محنتها فی سبیل الله در جهاد با کفار وما ضعفوا
وضعیف نگشتند از بسیاری حرب وما استکانوا وفروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست وآنانکه التجا با بن ابی نموده از ابو سفیان
خط امان می طلبیدند والله یحب الصابرین خدای دوست میدارد صبر کنندگان بر ایذای جهاد وما کان قولهم ونبود قول ربیان بعد از قتل نبی
نبی ایشان اگر واقع شده الا ان قالوا مگر آنکه بگفتند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز ذنوبنا گناهان ما را که سبب نصرت
وقتی صاحب دعوت ما بود واسرافنا ودر گذار از حد در گذشتن ما فی امرنا در کار ما وثبت اقدامنا واستوار دار قدمهای ما را در وقت
مقاتله با اعدا دین وانصرنا ویاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فاتاهم الله پس بداد خدای ایشان را
ببرکت دعا واستغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثواب الدنیا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمن ویافتن غنایم وحسن ثواب
الآخرة ودیگر اعطا کرد ایشان را نیکویی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا ولقا والله یحب المحسنین وخدای دوست دارد نیکو
کارانرا یعنی صابرانرا ونزد محققان ثواب دنیا وآخرت اعراض است از هر دو وتوجه بآفریدگار هر دو ع [illegible]
یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید مر کافرانرا در شأن جمعیت که از ابو سفیان

طلب امان میکردند زرکشان آورده که منافقان مومنان را میگفتند این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استعلا یافت شما را
دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که بفرمان منافقان کار کنید یردوکم باز گردانند شما را علی اعقابکم بر
پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند فتنقلبوا پس الخاه کردید شما خاسرین زیان زدگان در سر دو سرای پس فرمان دشمنان میبرید
بل الله بلکه بدانید که خدای مولیکم یار و دوست دار و مددکار شما است پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وهو خیر الناصرین
و خدای بهترین یاری کنندگانست سنلقی زود باشد که در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای کافران الرعب ترس و بیم را
خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار را افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته باز گشتند و القاء رعب
در دلهای ایشان بچه سبب بود بما اشرکوا بانکه ایشان شرک آوردند بالله بخدای و انبیا ذکر قنشد مالم ینزل به الخ زیرا که فرستاده است
خدای بر شرک آن سلطانا حجتی و برهانی تا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بودی نیز فرستادی وماویهم
النار و جای ایشان آتش دوزخ است وبئس مثوی الظالمین و بد آرامگاهیست ستمکاران را دوزخ ولقد صدقکم الله و مراینه راست
کرد خدای وعده وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب
شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد چون این
سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای میگویم که فرموده که وعده نصرت من با شما راست رسید اذ تحسونهم
آن هنگام که می کشتید کافران را از روی شتاب باذنه بخواست خدای یا حکم یا معونه او و در اول روز ظفر شما را بود حتی
فشلتم تا آنگاه که شما بد دل شدید در امر خود عبد الله جبیر و ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شده بجلوتیه من بعد ما اراکم پس از آنکه
نمود شما را ما تحبون آنچه شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت منکم از شما من یرید الدنیا کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند
وان طائفه بودند که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بغارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند ومنکم از شما هست من
یرید الاخرة آنکس که خواهد رستگاری آخرت و شهادت و این گروهی بودند که بمرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت
شهادت چشیدند ثم صرفکم پس شما را باز داشت خدای و روی شما را بگردانید عنهم از قتل کافران بعد از غلبه تمام بر ایشان
لیبتلیکم تا بیازماید شما را که بشبوی مخالفت همه شما نکشته و مستاصل نکردانید تند والله ذو فضل خدای تعالی خداوند فضل
بزرگست و رحمت واسع علی المومنین بر گروندگان از جمله فضل او آنکه شما را تمامی هلاک نکرد اذ تصعدون آن هنگام
که دور میرفتید در هزیمت و بر بالای کوه می گریختید ولا تلوون و می ایستادید و التفات نمی کردید علی احد بر هیچ یکی از
دوستان یا نمی نگریستید بیکی کران رسولست صلی الله علیه وسلم والرسول یدعوکم و رسول شما را میخواند فی اخراکم در عقب شما
میگفت الی الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمی کردید فاثابکم پس مکافات کرد شما را خدای غما بغم غمی بوداد
نی یک غم چنین قتل پیغمبر است و غم دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و دیگری فوت غنیمت و این پاداش داد شما را
تا معتاد شوید بصبر کردن بر شدائد و دیگر لکیلا تحزنوا تا اندوه گین نکردید علی ما فاتکم بر آنچه از شما فوت شده است از فتح
و غنیمت و این ~~پاداش داد شما را~~ ولا ما اصابکم و نه اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده از قتل و جرح و ترکیب والله خبیر و خدا
داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید ثم انزل علیکم پس فرستاد خدای بر شما من بعد الغم از پس اندوه و ملال امنة ایمنی

و آرامشی وان چه بود نعاسا خوابی سبک یغشی می پوشید یعنی در می پیچد آن خواب طائفة منکم گروهی را از شما که مومنان حقیقی
بودند در تبیان میگوید که این خواب معتقد تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد ابی وقاص را از مهاجران و حارث
بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین و فایده نعاس عود قوت ایشان بود
و دفع کلال از ایشان وطائفة و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را
انفسهم نفسهای ایشان یظنون بالله گمان می بردند بخدای غیر الحق ظنی ناروا و ناسزا ظن الجاهلیة گمانی که اهل جاهلیت را بود که محمد
صلی الله علیه وسلم با تمام نخواهد رسید یقولون میگویند هل لنا آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست من الامر از کار ظفر و نصرت
که وعده داده بود من شیء هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد و قولی آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج
او در جواب گفت هل لنا من الامر شیء یعنی ما را در کار ایشان اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قل
ان الامر کله بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لله مر خدایراست و بفرمان اوست یخفون نهان می سازند منافقان فی انفسهم
در نفسهای خویش از شکوک و شبهات ما لا یبدون آنچه آشکارا نمی توانند کرد لک برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان تا بیم کشف غطا
و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان یقولون میگویند در خلوت با یکدیگر لو کان لنا اگر بودی ما را من الامر شیء
از کار چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی ما قتلنا ها هنا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند
و هزیمت بما راه نمی یافت قل لو کنتم بگو اگر بودید ای منافقان فی بیوتکم در خانهای خود نمی خواستید که با ما بیرون آئید لبرز
الذین مراینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل کتب علیهم القتل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن الی مضاجعهم
بسوی کشتگاه خود یا اگر شما تخلف میکردید مراینه مومنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدندی
بمعارکه حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از چندان غم و الم که داشتند امنی و ارامی بر شما فرستاد
تا بوعده او واثق باشید و لیبتلی الله و برای آنکه ظاهر گرداند خدای ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست از اندیشها ولیمحص و دیگر
تا پاک گرداند و خالص سازد ما فی قلوبکم آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها والله علیم و خدای داناست بذات الصدور بآنچه در
سینها باشد از سرایر و خفیات ان الذین تولوا مراینه آنکس که روی بگردانیدند منکم از شما و هزیمت رفتند یوم التقی الجمعان
آن روز که روی بروی آورده بودند یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد انما استزلهم الشیطان جز این نیست که بلغزانید ایشان را
شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند ببعض ما کسبوا بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول
صلی الله علیه وسلم ولقد عفا الله و بدرستی که خدای در گذرانید عنهم از ایشان این گناه را جهة توبه و اعتذار ایشان ان الله غفور
بدرستی که خدای آمرزگار است حلیم بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تکونوا
مباشید کالذین کفروا مانند آن کسان که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی
یا نسبی اذا ضربوا فی الارض چون برفتندی در زمین برای تجارت و مردندی او کانوا غزی یا بودند غازیان و جهاد کنندگان
و کشته شدندی لو کانوا عندنا و اگر بودندی نزدیک ما بسفر و غزو نرفتندی ما ماتوا نمردندی در آن سفر وما قتلوا و کشته نگشتندی
در آن حرب پس شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید درین قول لیجعل الله تا گرداند خدای ذلک آن مخالفت شما را یا گمان

ایشانا که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حسرةً فی قلوبهم دریغی واندوهی در دلهای ایشان والله یحیی وخدای زنده میدارد
نه خلد وتدبیر ویمیت واو می میراند نه سفر وحرب والله بما تعملون والله بآنچه شما میکنید ای گرویدگان از خیر وشر بصیر بیناست
ولئن قتلتم وبخدای اگر شما کشته شوید فی سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدای بر فراش لمغفرة من الله هر اینه آمرزشی از
خدای ورحمة وبخشش از و خیر مما یجمعون بهترست از آنچه جمع می کنند از مال دنیا حطام بعیبه میخوانند یعنی آمرزش وبخشایش حق سبحانه
وتعالی شما را خوبتر از آنچه کافران فراهم می آورند از متاع وغرور ولئن متم واگر بمیرید ای مومنان او قتلتم یا کشته شوید در کارزار
کفار لالی الله هر اینه بسوی خدای که معبود شماست تحشرون حشر کرده شوید عرفا گفته اند که اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندگان
با نفس وهوا یا شهید گردید بتیغ ریاضت در طریق لقای حق شما را حشر با کسی خواهد بود که دل وجان در راه او بذل کرده اید بغیر او
اینجا گفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله نظم گر مرگ رسد چرا هراسم کان راه بهشت می شناسم سر کان بیرده تو پایمالست
شایسته افسر وصالست فبما رحمة من الله پس ببخشایشی که ترا رسید از حضرت حق سبحانه لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیه
دران وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ وتشدید نفرمود بلکه واسم دلجویی ولوازم
خوش خویی بنسبت آن جماعت رعایه نموده حق سبحانه میفرماید که نرم سخنی ونیکو خویی تو برحمت من بود ولو کنت فظاً واگر می بودی تو
درشت خوی ~~بنسبت آن جماعت رعایه نموده حق سبحانه میفرماید که نرم سخنی ونیکو خویی تو~~ یا سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب
سخت دل ونامهربان لانفضوا هر اینه اصحاب تو پراکنده شدندی من حولک از نزدیک تو ویا تو بینا رمیدندی فاعف عنهم
پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کردند واستغفر لهم وآمرزش خواه از من از برای ایشان امانی را که در اداء حقوق
می ورزیدند وشاورهم فی الامر ومشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی دران حکمی جزم صادر نشده کلی گویند که مشاورت
مخصوص بوده بامور محاربه وحق تله با کفار فاذا عزمت چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فتوکل علی الله پس توکل بر خدای
کن نه بر مشاورت ان الله بدرستی که خدای یحب المتوکلین دوست میدارد توکل کنندگان را متوکل حقیقی کیست که از غیر حق نترسد و چیز
بد وامیدوار نباشد ان ینصرکم الله اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده
بر شما وان یخذلکم واگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فمن ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم یاری دهد شما را
من بعده بعد از فرو گذاشتن او وعلی الله وبر کرم خدای فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند باور دارندگان وما کان ونباشد
ونسزد لنبی مر پیغمبر یرا ان یغل آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی اقویای صحابه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست می نمودند که ما را
از هر غنیمت که می افتد زیادت از حصه ضعفا چیزی بده آیه آمد که خیانت پیغمبر در قسمت روا نیست وگویند از غنایم بدر گلیمی یا
قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی سیه گلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق صلوات الله وسلامه علیه کردند حق تعالی
ذمه حبیب خود را خصوصا وذمه جمیع انبیا را عموما ازین خیانت بری گردانید وفرمود که هیچ پیغمبری در غنیمت خیانت نکند
ومن یغلل وهر که خیانت کند در غنایم یأت بما غل بیاید بگناه آنچه دران خیانت کرده است یا بیارد آنچه برابر کردن
یوم القیامه روز رستخیز وعلی رؤس الاشهاد دیدان فضیحت باید که دران خیانت کرده اگر همه سوزنی باشد یا رشته در اخبار
آمده که شخصی بعد از قسمت غنایم رشته کلنه که قبل از غنیمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آورده ان حضرت

قبول نکرد وفرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری ثم توفی پس تمام داده شود دران روز کل نفس مرتنی را ما کسبت جزای
آنچه کرده باشد از خیر وشر وهم لا یظلمون وایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا افمن اتبع آیا هر که پی روی کند رضوان الله خشنودی
خدای را در ترک غلول یا شدید یعنی بنا شد کمن باء همچون کسی که بازگردد بسخط من الله بخشمی از خدای بسبب خیانت ومأویه جهنم وجای او باشد
دوزخ وبئس المصیر وبد جای بازگشتیست دوزخ هم ایشان واهل امانت که تابع رضوان حق اند درجات خداوندان جایهای بلند اند
یا مر ایشانراد رجها عند الله نزدیک خدای والله بصیر خدای بیناست بما یعملون بآنچه میکنند مردمان از امانت داری وخیانت گذاری
لقد من الله هر اینه بتحقیق منت نهاد خدای علی المومنین بر گرویدگان اذ بعث فیهم چون فرستاد در میان ایشان رسولا من انفسهم
پیغمبری از ایشان یعنی از ادمیان یتلوا علیهم میخواند بریشان آیاته آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید ویزکیهم وپاک میگرداند ایشانرا
از ادناس مقتضیات طبیعت بر شحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی
ایشان گواهی میدهد ویعلمهم الکتاب ومی آموزد ایشانرا قرآن یا معارف شرعیه والحکمة حدیث یا معارف عقلیه وان کانوا وبدرستی که
بودند همه مردمان من قبل پیش از بعثت رسول لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا وظاهر نوح راهی دانستند نه از باطل دوری میتوانستند
نظم تا دیگ میاد ظلمت باطل همه جهان ذ عالم ز رای روشن او نور حق گرفت اولما اصابتکم آیا هرگاه بشما رسید مصیبة نا بایستی از هزیمت وقتل
وجراحت از اعادی وحال آنکه نا بایستی از هزیمت وقتل وجراحت از اعادی وحال آنکه قد اصبتم رسیده بود از ایشان مثلیها دو
چندان آن یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند وشما در بدر هفتاد تن اسیر گرفته با وجود این قلتم گفتید
از روی جزع که انی هذا این از کجا بما رسید وما مسلمانانیم وپیغمبر خدا در میان ماست قل هو بگو این که شما را پیش آید من عند انفسکم هم از نزدیک
شماست که نافرمانی کرده واز مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز
از فتح وغنیمت وقتل وهزیمت قدیر تواناست وما اصابکم وآنچه بشما رسید از مکروهات طبایع شما یوم التقی الجمعان دران روز که لشکر ابوسفیان بالشکر
مومنان روی بروی آوردند فباذن الله بامر خدای وبقضا وقدرت وتقدیر او بود ولیعلم المومنین تا به بیند خدای ثبات مومنان را وظاهر
سازد ولیعلم الذین نافقوا وتا اظهار کند خصوصیت آنانرا که نفاق ورزیده اند وقیل لهم وگفتند ابن ابی واصحاب او را در وقت
بازگشتن ایشان از راه بمدینه که تعالوا بیایید واز حرب بانگ مکردید وبجد تمام قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه
خدای او ادفعوا یا دفع کنید مشرکانرا که داعیه قتل وغارت اهل مدینه دارند قالوا لو نعلم قتالا گفتند اگر ما دانستیم ومیدانستیم
لاتبعناکم هر اینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که آنجا جنگ خواهد بود ما می آییم اما جنگ واقع نخواهد شد ومحمد با اقربای خود صلح
خواهد کرد هم این منافقان للکفر یومئذ بسوی کفران روز که این سخن گفتند اقرب منهم للایمان نزدیکترند که بسوی ایمان یا باهل کفر
اقربند در یاری دادن که با اهل ایمان یقولون بافواههم میگویند بدهانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان
یا آنکه میگفتند که حرب نخواهد بود ودر دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود والله اعلم وخدای داناترست بما یکتمون بآنچه منافقان
می پوشند از حقد وعداوت وحسد الذین این منافقان آنانند که از روی حیل یا بجهت قرب جهان قالوا لاخوانهم گفتند از برای
امثال خود یا اقربا وخویشان خود که در احد شهید شده بودند وقعدوا وحال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود
وباز ایستاده از قتال لو اطاعونا اگر فرمان بردار ما بودندی که دستوری آن برادران ما را در انصراف از راه وسکون در مساکن خود

وما قتلوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قل بگو که مرگ بدست شما نیست فادرءوا پس دفع کنید عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرگ را ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که در ان روز منافقان این سخن گفتند منافق و تن از ایشان را
مرگ رسید ولا تحسبن الذین و مپندار اما تا اگر بصدق نیت قتلوا فی سبیل الله کشته شده اند در راه خدای امواتا ایشان را مردگان بلکه
رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه صحابه را گفت که چون برادران شما در احد شهید شدند حق سبحانه
جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار
فردوس آب خورند و بوقت استراحت مقیل ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا
که خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق سبحانه برای تشریف
حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود و یا پدر جابر انصاری که از شهدا بود رضی الله عنهما از حق تعالی درخواست که مرا بار
بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی بدین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت پس
بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران مرا خبر کن این آیه نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بل احیاء
بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزد پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزو که بدیشان میرسد یا خاک ایشانرا نخورد
یا تباه نشوند ایشانرا چون سایر مردگان یا در سلام زایران میگیرند یا بدستور زندگان یرزقون روزی داده می شوند از میوهای بهشت
فرحین در حالتی که شادمانند بما آتاهم الله بدان چیز که اعطا کرده است خدای بدیشان من فضله از فضل خویش که آن دولت خشنودی
حق است و عطایی ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقی پدید آید ذوات
ایشانرا بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانند پرتو اشارت یافت پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند بحال
فرحین عبارت از آنست و بحسب واقع ابتهاج زیاده از وصول بمقام وصال و مسرتی افزونتر از نظر بجمال حضرت کریم نمی تواند بود
نظم مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست ه میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم ویستبشرون و مسرور می شوند به بشارت یا شادی
میکنند بالذین با آنکه هنوز لم یلحقوا بهم در نرسیده اند بایشان من خلفهم از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند و در
کرامت با ایشان شریک شوند یا شادی ایشان بانست که بر احوال اخرویه اخلاف صاحب وقوف شده یعنی میدانند ان
لا خوف علیهم آنکه هیچ ترسی نیست بریشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک شوند بر مفارقت
دنیا و آنچه در وی گذارند یستبشرون شادمانی می نمایند بنعمة من الله برحمتی که فایض شده است از خدای بریشان یعنی ثواب
اعمال وفضل و افزونی بر ان نعمت بقدر استحقاق باشد وفضل آنچه زاید بر آن بود عطاء ارزانی دارد وان الله و دیگر فرح کنند
شهیدان بآنکه خدای لا یضیع اجر المومنین ضایع نکند مزد کار مومنان موحد مجاهد الذین آنانکه از روی صدق استجابوا
اجابت کردند لله والرسول و فرمان خدای و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان بود که چون ابوسفیان از احد
بازگشت سید عالم صلی الله علیه وسلم آن روز که شنبه بود و هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب
دشمنان بیرون روند و هرکه در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه
متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر همایون مقرر شد شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت آمدن لشکر اسلام

باحیاء و قبایل رسیده دانند که ایشانرا عجز و انکسار نیست حق بدین آیه میستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند من بعد ما
از پس آنکه اصابهم القرح رسیده بود ایشانرا جراحتها للذین احسنوا و آنکسانی را که نیکویی کردند منهم از ایشان بوفای عهد واتقوا
و بترسیدند از عقوبت خدای در مخالفت امر پیغمبر اجر عظیم مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان تا بعد از رجوع ندامتی روی نمود
و بعزم استیصال لشکر اسلام عزم معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسیدن آن حضرت بحمراء الاسد یافته و کفشد هراسی در دل ایشان افتاده
از روی روی بهزیمت بمکه آوردند و در راه قافله تجار یا طایفه از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند بیافته پیغام دادند که محمد یارانرا
بگویید از ما تیره سازید و چنان باز نمایید که ایشان با لشکر آراسته باز گشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بربسته
آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت ازلی مسلمانانرا دریافته
بهیچ حال اثر تزلزل بمیان خلوص ایشان راه نیافت بلکه مواد تصدیق افزوده جواب ایشان حسبنا الله ونعم الوکیل باز دادند
و حق سبحانه در صفت ایشان میگوید الذین اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قال لهم الناس گفت مر ایشانرا مردمان یعنی
تجار یا اعراب ان الناس بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او قد جمعوا جمع شده اند و متفق الکلمه گشته لکم برای شما فاخشوهم
پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فزادهم پس زیاده کرد این سخن مر مومنانرا ایمانا
تصدیق و یقینی در کار خود تا نترسیدند وقالوا و گفتند حسبنا الله بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده
ونعم الوکیل و نیکو کارگذاریست حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیه که گذشت و آنچه بعد ازوست در غزوه بدر صغری فرود آمده
آورده اند که روز احد ابوسفیان در پایان شب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر فرمود که در جواب او
بگویید که چنین باشد و دیگر سال که نزدیک موعد رسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را
بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم به یثرب آمده هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر
کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود حضرت با هفتاد یار اجله دیگر که مجموع هزار و پانصد
مرد بودند ببدر رفتند و هشت روز آنجا توقف فرمودند بازارها قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار
از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها را فرستاد و بدین تقدیر آن ناس که در آیه سابقه که عبارت
از قافله بود و آنچه نعیم باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع او باشند و تتمه حال مومنان اینست که فانقلبوا
پس بازگشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بنعمة با عافیتی تمام یا ثوابی لا کلام من الله از خدای
وفضل و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لم یمسسهم سوء نرسید بدیشان مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت
رفتند و بکرامت باز آمدند واتبعوا رضوان الله و پیروی کردند خشنودی خدای را بفرمان برداری رسول والله و خدای
ذو فضل عظیم خداوند فضلی بزرگست بدفع مشرکان از مومنان انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن تخویف شیطان
یخوف اولیاءه می ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب یا اهل قافله نعیم میگفتند شیطان القا کرده بود تا
بترساند منافقانرا و آن لشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان شود فلا تخافوهم پس شمای
مومنان مترسید از اولیاء شیطان وخافون و بترسید از من در مخالفت امر من ان کنتم مومنین اگر هستید شما تصدیق کنندگان

مر وعد و وعید را ولا یحزنک الذین و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه یسارعون فی الکفر می شتابند در یاری اهل کفر
چون ابی و متابعان او که از جنگ احد تخلف ورزیده تا فرو گذاشتند انهم بدرستی که ایشان لن یضروا الله هرگز
زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدای را شیئا چیزی بسبب مسارعت در کفر یرید الله میخواهد خدای ان لا یجعل لهم
الا نگرداند مر ایشان را یعنی بندها حظا فی الآخرة بهره در ثواب آن جهانی ولهم و مر این مسارعان را عذاب عظیم عذابی
بزرگ است یعنی بسیار و همیشه ان الذین اشتروا الکفر بدرستی آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بالایمان بایمان لن یضروا الله
هرگز زیان نکنند خدای را شیئا چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان بایشان عاید گردد ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست
عذاب دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد ولا یحسبن الذین کفروا و نپندارند آنکسانی که کافر شدند از یهود و نصاری
و مشرکان و منافقان انما نملی لهم بدرستی که ما درنگ میدهیم ایشان را لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل
خود ثبات ورزند ولهم عذاب مهین و مر ایشان راست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده وما کان الله و خدای بر آن نیست
لیذر المومنین که بگذارد مومنان را علی ما انتم علیه بر آن چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا
و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا کند پلید را
که آلوده نفاق است من الطیب از پاک یعنی مومن مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تا منافقان تخلف نموده با اعدا دین محاربه نکنند
چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی سید عالم را صلی الله علیه وسلم معلوم گردد و صحابه
اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فرمود که امت مرا
که امت مرا بصورت و حلیت بمن نمودند چنانچه که ذرات ذریات با آدم علیه السلام نمودند مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام
از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد صلی الله علیه وسلم چنین دعوی بلند
میکند و از حالات دل متزلزل ما غافلست اگر راست میگوید علی الیقین با ما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد وما کان الله
لیطلعکم و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان علی الغیب بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند
ولکن الله یجتبی و لیکن خدای بر گزیند برای اطلاع بر آن من رسله من یشاء از فرستادگان خود هر کرا خواهد فآمنوا پس شما
ای مومنان بگروید بالله بخدای بر آن وجه که او منفرد است بعلم غیب ورسله و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند
و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وان تومنوا و اگر ایمان آرید بدین وجه وتتقوا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک
فلکم اجر عظیم پس شما را باشد مزدی بزرگ ولا یحسبن الذین و نه پندارند آنانکه از دنائت همت یبخلون بخیلی میکنند بما آتاهم الله
بدانچه خدای از مال دنیا بدیشان داده است من فضله از فضل و کرم خود هو خیرا لهم که آن بهتر است مر ایشان را بل نه چنین است
هو شر لهم آن بخل بدتر است ایشان را هم در دنیا بنایاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شداید و اموال سیطوقون زود
باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود ما بخلوا به آنچه بخل کردند بآن از مالها و زکوة ندادند و این فضیحت ایشان را واقع باشد
یوم القیمة روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه مال عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده
تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه

سیاه

سیاه بر زبر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیاتست پس اگر آن مار بیاید و طوق در گردن او شده هر دو
هر دو کناره روی و دهن او بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده گوید انا مالک انا کنزک من مال توام که بدان در دنیا
لاف مباهات می زدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افکندی نظم گنج را از دل بدر کن مال را انفاق کن چشم
مال تو مارست در معنی و گنج اژدهاست ولله و مر خدایراست میراث السموات والارض میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه اند
و مالک آسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم مانند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گفته اند که
میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بتوجه
مجاز گفته اند چه عاریت بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی است بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن
حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد نظم ای آنکه بخیل کیسه را بند کنی
خود را بوجود مال خرسند کنی * این مال خدا است صرف کن در ره او * امساک بمال دیگری چند کنی والله بما تعملون و خدای بانچه شما
میکنید از انفاق و امساک خبیر داناست لقد سمع الله بدرستی که بشنید خدای قول الذین قالوا سخن آنانکه گفتند ان الله فقیر
بدرستی که خدای درویش است ونحن اغنیاء و ما توانگرانیم چون آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرود آمد
جهودان گفتند خدای محتاجست که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب زود باشد که بنویسیم
یعنی حفظه را بفرماییم تا بنویسند ما قالوا آنچه ایشان گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وقتلهم الانبیاء و دیگر بخواهیم
نوشت کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق ونقول و ما میگوییم ایشان را نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا
عذاب الحریق بچشید عذاب آتش سوزنده ذلک این عذاب شما را بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای
شما ذکر ید برای تحقیق فعلست و اکثر فاعل ایشان بدستند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن وان الله
و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل
شما را معذب می سازد الذین قالوا دیگر بشنید قول آنانکه گفتند ان الله عهد الینا بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده با ما
یعنی ما را امر کرده ان لا نومن لرسول بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم فرستاده خود را حتی یاتینا بقربان تا وقتی
که بیارد برای ما قربانی که تاکله النار بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف
السقف نهادندی و پیغمبر زمان در میان ایستادی مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته
متوجه بودندی که تا وقتی که قربانی مقبول شدی و علامت آن که آتشی سفید بی دود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده در
قربانی بپیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریه مذکورست که هر کدام پیغمبر بگوید که قربانی برین وجه بیارد حق سبحانه
ایشان را الزام میکند که قل قد جاءکم بگو بتحقیق که آمده بشما رسل من قبلی فرستادگان خدای پیش از ظهور من بالبینات بمعجزهای
روشن چون عیسی علیه السلام وبالذی قلتم و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست چون
زکریا و یحیی علیهما السلام فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا را که صاحب مذبح بود پسر او یحیی را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی می باید کرد فان کذبوک پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مباش فقد کذب

بدرستی که تکذیب کرده شده اند رُسُلٌ من قبلک فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگانی که ایشان جاءوا بالبینات آورده
بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر والزبر و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه والکتاب المنیر و کتاب روشن کننده حلال و حرام کل نفس
هر نفسی ذائقة الموت چشنده موت ورود باشد که ای اهل تکذیب و ارباب نفاق که همه شما این شربت بچشید وانما توفون
اجورکم جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یوم القیمة روز بر خواستن از قبور فمن زحزح عن النار پس هر کرا که دور کرد
از آتش دوزخ وادخل الجنة و در آورد در بهشت فقد فاز پس مراینه رستگار شد و بمراد رسید وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این
جهان الا متاع الغرور مگر بر خورداری ناپایدار حیات دنیا را بمتاعی تشبیه کرده که فروشنده در آن غرور یابد و داد آنست که زندگانی
دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که هیچ نمی ارزد دتم در دیده اعتبار خواهیت بر مکه ز اهل سرسیت
ایمن نشستن از کرم و سرزنش مشغول مشوید چه زود باشد لتبلون بخدا که شما آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش اهل شرک
بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال و ضیاع هرکسی که در مکه داشتند دراز کرده می فروختند و هر کرا از ایشان در راه می یافت
می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش می سوختند حق سبحانه آیه فرستاد که مراینه شما مبتلا می شوید در مالها و خود بنقصان و تلف وانفسکم
و در نفسهای خود بعلتها و بیماریها و امراض و علل ولتسمعن و مراینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب بدیشان داده اند
من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری ومن الذین اشرکوا و دیگری شنوید از آن کسان که شرک آورده اند اذی کثیرا رنج بسیار یعنی
سخنی که موجب رنجش خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم بنسبت خود وان تصبروا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه
وتتقوا و پرهیزید از مکافات ایشان و بانتقام حقیقی گذارند فان ذلک پس بدرستی که این صبر و اتقا من عزم الامور
از استواری کارهای دینیست و درستی نشان آن یا از حقایق ایمانست واذ اخذ الله و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدای میثاق
الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشانرا توریة و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که
لتبیننه للناس هر اینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شان محمد است صلی الله علیه و سلم ولا تکتمونه و بنپوشند از مردم
حقیقی در مهر و کلمه بخطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنند نعت پیغمبر را و بپوشند فنبذوه پس بینداختند
کتاب را یا پیمان را وراء ظهورهم از پس پشت خود این کلمه کنایت در علوم التفات واشتروا به و خریدند یعنی بر گزیدند
بر آنچه اخذ میثاق بر آن ثمنا قلیلا بهای اندک را و آن مأکل و رشوتها و احبار و اساقفه بود که هر چه از عوام و سفله می گرفتند
فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند بیم جاه و دواتی را بحطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون مپندار
ای محمد آنانرا که شادی میباشند بما اتوا بانچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو ویحبون ان یحمدوا و اینها دوست میدارند
که ستوده شوند بما لم یفعلوا بانچه نکردند حضرت پیغمبر از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند
و چنان وانمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا نیز داعیه استحسان نیز بود و این آیه نازل شد یا در شان
منافقانست که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد زبان باعتذار گشوده و توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم مپندارید ای
نبی و دوستان ایشانرا بمفازة که اهل رستند من العذاب از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و جستن
جزیه ولهم عذاب الیم مر ایشانراست عذاب دردناک که در دوزخ رسیده ولله و مر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها

و زمینها والله و خدای علی کل شیء و بر همه چیزها از مثوبه ابرار و عقوبت اشرار قدیر تواناست آورده اند که قریش از یهود
پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه بود ایشان عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی سؤال
کردند احیاء موتی و ابراء ابرص باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و تطلب
معجزات تو بدین جانب شتافته اگر کوه صفا را زر سازی از اعلامات یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه این آیه فرستاد که اگر شما
طالب آیه وحدانیت اید ان فی خلق السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است والارض و در آفریدن زمین
و آنچه بروی است واختلاف اللیل والنهار و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان لایات هر آینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان خرد که عقول ایشان از شوایب
حس و وهم صافی و با دراک دقایق اسرار و حقایق آثار واقف باشد الذین و این اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص یذکرون الله
یاد میکنند خدایرا قیاما در حالت ایستادن وقعودا و در وقت نشستن وعلی جنوبهم و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام
ذکرست یعنی دایم یاد کرد حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره نظم شبی و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست
بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست یا مراد از ذکر نماز است که بر این هیئات سه گانه میگذارند بر حسب طاقت خود یا ذکر یعنی
شکر است یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بدانست و بر نعمت قعود که پای داری صحت در آنست و بر نعمت
اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مشغول یاد کردن حق اند در حالتی که قائمند یعنی متوجه
بامر الهی و قعودا و قاعدند یعنی باز ایستاده از ملاهی وعلی جنوبهم و بر جانب اند اشارت بتکایب مناهی یا قائمند بر آستانه خدمت
و قاعدند بر بساط تربیت وعلی جنوبهم و بستر دکانند در بارگاه وحدت و وصال بر کناره از دید او و هم و غرور خیال تعلیم
حجاب کثرت از هم بر دریده بمد تجلی وحدت آرمیده بیاره و هم و خرد در خویش ناحق پیوسته و از خویشی رسته ویتفکرون و اندیشه
میکنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع
قدیم و مبدع حکیم و حجب بعد و هجران از منظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود دیدبان نیاز گویند
ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا آفریدی تا باطل یا خلق بکرده اترا
بعبث و هزل سبحانک پاکی تراست از آنکه چیزی باطل بیافرینی فقنا پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود عذاب النار عذاب
آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار هر کرا در آری بدوزخ و در آنجا جاوید
باشد فقد اخزیته بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار هر کرا در آری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد فقد اخزیته
بدرستی که او را خوار گردانیدی بعقوبت وما للظالمین و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان من انصار
یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند ربنا ای پروردگار ما اننا بتحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم ندا زننده را که ندا کننده را
ینادی للایمان میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلی الله علیه و سلم یا قرآن و این عام ترست چه بسیار کسی
دعوت رسول را صلوات الله و سلامه علیه در نیافته اند و همه کس از قرآن می شنوند که بزبان بیان ندا میزنند ان آمنوا بربکم یعنی
و چه که بگروید به پروردگار خود فامنا پس اجابت کردیم منادیرا و ایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا

پس بیامرز گناهان ما را و اداکبایرست یا مطلق گناهان گذشته وکفر عنا و درگذران و بپوشان از ما سیئاتنا بدیهای ما را
و او صغایرست یا گناهان آینده وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکان و نیکوکاران ربنا ای تدبیر کننده و مصلح
آرنده کارها واتنا ما وعدتنا بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که پیغمبرانند یا آنچه
بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان یا آمرزش می طلبیم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواستند چنانچه نوح علیه السلام
گفت ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات و چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود رب اغفرلی ولوالدی وللمومنین و چنانچه
پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم امر کردی واستغفر لذنبک وللمومنین ولاتخزنا یوم القیامة و رسوا مگردان ما را امروز رستخیز انک لاتخلف المیعاد
بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و چهار
خلیفه بزرگوارش بر ترتیب واقع شده و حضرت رسالت از مرتبه خود دعا کرد که ربنا ماخلقت هذا باطلا صدیق در مقام
خود فرمود ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق صدق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا ذوالنورین
در مرتبه رجا طلب غفران کرد ربنا فاغفرلنا ذنوبنا مرتضی از سر صحت روی بطلب موعودات نهاد که ربنا واتنا ما وعدتنا لاجرم
سهام این دعوات بهدف اجابت رسیده پروانه رحمت از دیوان عنایت بر وجه صادر شد که فاستجاب لهم پس اجابت کرد
دعاهای ایشان را ربهم پروردگار ایشان با آنکه گفت انی لااضیع من ضایع نکردانم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه
رضی الله عنها نقل میکند که من از سید عالم صلی الله علیه وسلم سوال کردم که هر عاملی را اجر نیست این چگونه باشد که مردان تنها
مناقب بسیار یاد کرد و مهاجرات را از آن نصیبی ارزانی فرمود این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی از شما ضایع نکردانم من ذکر
او انثی از مردان و زنان بعضکم من بعض برخی از شما از برخی دیگرند یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان
ملخص سخن آنکه شما را در ثواب یک حکم است هر که عمل کند مزد بیند و ذکورت و انوثت را در آن مدخل نیست فالذین هاجروا پس آنانکه
هجرت کردند از شرک یا اوطان خود واخرجوا من دیارهم و بیرون کرده شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر و آنانکه
مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند واوذوا فی سبیلی رنجانیده شدند در راه طاعت من و مراد سابقان اسلامند چون بلال
که او را بضرب و ستم و صهیب که او را بهتمام اموال می رنجانیدند وقاتلوا و کارزار کردند با کفار وقتلوا و کشته شدند در جهاد
این جماعه مهاجر اند لاکفرن عنهم هر آینه در گذارم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشان را ولادخلنهم و در آرم ایشان را جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا در تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشان را ثوابا پاداش
دادنی من عند الله از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافه ثواب ببعدیت و تعقد
باسم الله که دالست بر ذات با جمیع صفات نشانه تعظیم ثواب است والله عنده حسن الثواب و خداست که نیکویی پاداش
و پاداش نیکو نزدیک اوست و در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقراء مومنان بعسرت میگذرانیدند و در خاطر
ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان
با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد درویشان امت لایغرنک باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا رفتن و آمدن کافران
فی البلاد در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان متاع قلیل برخورداری اندکست زود زایل شود ثم پس آنگه جایگاه

ماویهم جهنم بازگشت ایشان دوزخ باشد وبئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ لکن الذین اتقوا لیکن آنها که ترسیدند
ربهم از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند لهم جنات مر ایشانراست بوستانها که سیراب و خرم که تجری میرود من تحتها
الانهار از زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خالدین فیها جاوید باشند در بوستانها
نزلا در حالتی که این بهشتها پیش کش باشد من عند الله از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند
و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان نیکو داشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمانان دارالسلام خواهد بود دیگر نعمت
کلی خود تماشای پرتو انوار لقا خواهد شد نظم نوای زاهد سوی باغ بهشتم میکشد دعوت ما نمیخواهیم بهشت و دعوت دیدار میخواهیم
وما عند الله و آنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه خیر للابرار بهترست مر نیکوکاران را از متاع فانی وان من اهل الکتاب و هر آینه
از اهل کتاب لمن یومن کسی هست که می گرود بالله بخدای وما انزل الیکم و آنچه بشما منزل شده که قرآنست وما انزل الیهم و بدانچه
بر گزیدیشان فرستاده اند که توریة است یا انجیل مراد ابن سلام و اصحاب اویا نجاشی و اتباع او خاشعین لله در حالتی
که ترسکار اند یا متواضعان مر خدای را لایشترون بدل نمی کنند بایات الله یا حکام توریة یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک را
چنانچه احبار رشوت خوار اولئک آن گروه مومن خاشع متدین لهم اجرهم مر ایشانراست مزد بهشان ذخیره نهاده عند ربهم
نزد پروردگار ایشان ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حسابیست یا ساعتی و زود حساب مومنان خواهد کرد یا ایها
الذین آمنوا ای گروه مومنان اصبروا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد و بر اعدا و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرع
تا همه طاعات را شامل باشد وصابروا و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه ورابطوا
و ساخته و آماده باشید مقاتله اعدای الله را و رابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسپان و اسلحه آماده دارند تا اذی کفار را
از مومنان باز توانند داشت و نزد بعضی رابطه انتظار نماز است بعد از نماز دیگر واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیز
کاری کنید لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس یعنی از هوا و بدعت
و مصابره فرمایید بر مراقبه قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید مرابطه ارواح بوصول
بحق و انقطاع از سوی و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا پاکیزه شوید از جهت وجود بفنای فی الله
از فنا بدولت بقاء بالله نظم گر بقا خواهی فنا شو کز فنا کمترین چیزی که می زاید بقاست

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید و پرهیز کنید ربکم از خشم عذاب پروردگار خویش الذی
آن آفریدگاری که بمحض قدرت خلقکم بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه من نفس واحدة از یک تن که آن آدم است
علیه السلام وخلق منها و بیافرید از آن تن زوجها جفت وی که حواست از استخوان پهلوی چپ آدم بیافرید وبث و پراکنده کرد
ظاهر کرد از ایشان منهما از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار ونساء و زنان فراوان واتقوا الله
و بترسید از حق لقتام قدری الذی آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانه از یکدیگر تساءلون حاجت طلبید
و سوگند بر یکدیگر میدهید به بآن خدای والارحام و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر مهربانی پیوند کنید ان الله کان
و بدرستی که خدای هست و بود و باشد علیکم رقیبا بر شما دیده بان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که دانند که

خدای نگهبان ونیست باید که در حرکات وسکنات خود احتیاط بجای آورد وبوقت غرغت بر تا پاکی وبی پاکی از وشرم دارد نقم
هرکه موقن بود بانکه خدای تعالی حاضر وناظر است در همه جای در ودیوار حایل نیست در دیدن خدای حجاب در پس پردهای تو بر تو ما
کی تواند حجاب شدن یا او واتوا الیتامی بدهید مر یتیمان را ای اولیا واوصیا ایشان اموالهم مالهای ایشان را که بحکم وصایت وولایت
تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایست میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده عوض
گوسفند فربه بزرگ میگرفتند ومیگفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود ولا تتبدلوا الخبیث وبدل مکنید مال ناپاک یتیم را بالطیب بمال پاک خود
یعنی فرا مگیرید جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است بجای آن منهید مال ردی را که بنسبت بشما طیب است ولا تأکلوا اموالهم ومخورید
مالهای ایشان را الی اموالکم آمیخته با مالهای خود انه بدرستی که چون مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن کان هست نزدیک خدای
حوبا کبیرا گناهی بزرگ این آیه در شان یکی از غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود از وی پسری مانده واو بولایة
عمومه اموال اورا متصرف شده وچون پسر بدرجه بلوغ رسید ومال خود از عم طلب نمود ودر ادای آن تعللی میکرد وواقعه
ایشان بمحکمه علیه نبویه افتاد واین آیه فرود آمد وغطفان گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادر
زاده نمود وان خفتم واگر می ترسید یا میدانید ان لا تقسطوا آنکه عدل نکنید وراستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح
بخاری از عایشه رضی الله عنها نقل میکند که آیه در شان کسی فرود آمده که یتیمه در حجر تربیت او بود وولایة تصرف در مال
آن صغیره او داشت میخواست که اورا در قید نکاح آرد وحق خدمت وتعیین کابین چنانچه باید فرو گذارد با نواع مشقت اورا
مزاحم می شد هرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیه فرود آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان واداء مال ایشان از روش
عدالت دور برید فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دو دو گانه وثلاث سه گانه ورباع
وچهار گانه ناکح مختار است از اعداد مذکوره هرکدام که خواهد بخواهد فان خفتم پس اگر بترسید یا دانید ان لا تعدلوا بآنکه میل
آنکه عدل نتوانید ورزید فی الیتامی در اموال یتیمان میان زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت یا سریه گیرید
آنچیز را که مالک آنست ایمانکم دستهای شما یعنی شما را ملکیت در آن تصرف هست ذلک این اختیار واحده یا سریه ادنی
نزدیکتر است ان لا تعولوا بآنکه میل نمایید وانحراف نورزید وجور نکنید وآتوا النساء وبدهید مر زنانی را که در عقد نکاح
آورده اید صدقاتهن کاوینهای ایشان را در حالتی که هست آنها نحلة هدیه وعطیه از خدای تعالی بخشیده شده بدیشان فان
طبن پس اگر این زنان خوش بوی باشند وببخشند لکم مر شما را وبگذرند عن شیء از سر چیزی منه از کاوین نفسا از جهت نفس
یعنی بطیب نفس وخوشدلی فکلوه پس بخورید آنچیز را وبکار برید هنیئا سازگار مریئا خوشگوار در مدارک آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بر وجه تفسیر فرموده که هنی آن باشد که در وی گناهی نبود ومری آنکه با وی دردی ورنجی نبود ولا تؤتوا السفهاء
ومدهید سفیهان وکم خردان اموالکم مالهای خود را خطاب با ولیا وشنوان وایتام است واضافه مال بدیشان جهت تصرف
ایشانست در آن بحق ولایة التی جعل الله آن مالها که گردانیده است خدای لکم قیاما برای شما سبب قوام معیشت دنیا ورابطه
انتظام امور دین چون حج وجهاد وزکوة وصدقه ونفقات وضیافات وتمهید قواعد خیرات وارزقوهم وبهره دهید
سفیهان را یعنی وظیفه مقرر کنید فیها در آن مالها بقدر کفاف ایشان واکسوهم وجامه بپوشانید ایشان را بقدر حال وقولوا لهم

وبگویید

وبگویید بعد از منع مال ایشان را قولا معروفا سخنی نیکو وپسندیده مثلا اگر یتیم باشد گویید این مال از آن تست ومن خزینه دار
توام وبوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد وزنان را نیز وعده کنند که دل ایشان را خوش سازد وابتلوا الیتامی وبیازمایید یتیمان را
اگر مردانند بعقل وتمیز وصیانت اموال ودقایق بیع وشری واگر زنانند بغزل ونسج وترتیب امور خانه حتی اذا بلغوا النکاح
تا آنگاه که برسند بحد نکاح واین کنایت از بلوغ است فان آنستم پس اگر دیدید ودریافتید بعد از بلوغ منهم رشدا از ایشان
سلوک راه راست یعنی صلاح دین واصلاح مال فادفعوا الیهم پس بدهید بدیشان اموالهم مالهای ایشان را که در دست بود
ولا تأکلوها ومخورید ای اوصیا مالهای یتیمان را وتلف مکنید اسرافا از روی گزاف ومجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه حق
کرده باشد وبدارا ودیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن وپیشی گرفتن ان یکبروا از ترس آنکه بزرگ شوند
ومال از شما باز ستانند ومن کان غنیا وهرکه باشد از اوصیا واولیا توانگر فلیستعفف پس باید که از مال یتیم دست باز دارد
وعفت خویشتن داری بجای آرد ومن کان وهرکه باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست ایشانست فقیرا درویش ومحتاج
فلیأکل پس باید که بخورند از مال یتیم بالمعروف بنیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام ولباس یا بمقداری که اجرة سعی اوست فاذا
دفعتم پس چون بدهید وباز گذارید الیهم اموالهم بیتیمان مالهای ایشان فاشهدوا علیهم پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض
مال تا در میانه جدال وخصومت پدید نیاید وکفی بالله وبسنده است خدای حسیبا گواه بندگان یا حساب کننده بر اعمال ایشان
یا حساب کننده در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود که زنان را مطلقا وکودکان خردسال را میراث نمی دادند
ومیگفتند که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد وبطعن نیزه وضرب شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف تواند آورد وچون حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه بمدینه هجرت فرمود وطریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی ام کجه بجناب نبوت آمد وفرمود که
اوس بن صامت رضی الله عنه دعوت حق را لبیک اجابت گفته ومن از وی سه دختر دارم ومال بسیار گذاشته واینک عم او بحیطه
تصرف در آورده را او وصغیره را بی نوا ومحروم گذاشته حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ایشان را طلبید وصورت ماجرا
بحضور ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند که طریق آبا واجداد را رونق دهند
آیه آمد که للرجال نصیب مردان را اگر خورد باشند واگر بزرگ بهره ایست مما ترک الوالدان والاقربون از مالی که بگذارند پدر
ومادر وخویشاوندان نزدیک وللنساء نصیب ومر زنان را نیز حصه ایست مما ترک الوالدان والاقربون آنچه والدین اقارب
بگذارند مما قل منه آنچه کم باشد از مالی گذاشته او کثر یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نصیبا بهره مفروضا
باندازه پیدا کرده واذا حضر القسمة وچون حاضر شوند در وقت قسمت سوا ورثه اولوا القربی خویشانی که میراث نمی برند
والیتامی ویتیمانی که پدر نه باشند والمساکین ودرویشان ومحتاجان فارزقوهم پس بدهید ایشان را چیزی منه از آنچه
مقسوم می گردد تا دل ایشان خوش شود وداد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی وگفته اند او بر سبیل وجوب
بوده وبآیه مواریث منسوخ شده وقولوا لهم وبگویید مر این جماعت را قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان
شود ولیخش الذین باید که بترسند آنانکه لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ خویش ذریة ضعافا فرزندان عاجز وضعیف
خافوا علیهم بترسند بر ایشان از بی نوایی وضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفاء اقارب ویتیمان ومسکینان که در مجلس ترکه

حاضر آمده اند و رسم شفقت و رحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان
بجان مجلسی در آیند چون مال ایشان حاضر است یا نی و مرا نیه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد بود فرمود پس انچه بخود و اولاد خود
بنسبت دیگران نیز جائز نشمارند و نپسندند پس انچه بخود نپسندندی فلیتقوا پس باید که از عذاب خدای بترسند ولیقولوا و باید که بگویند
با حاضران مجلس قسمت قولاً سدیداً سخنی راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جرأت
یاکلون اموال الیتامی میخورند و تلف میکنند مالها یتیمانرا ظلماً از جهت بیداد و ستم انما یاکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم ناراً
در شکمهای خویش آتش و چه آتش در انوار از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکنند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه
برانگیزد در روز قیامت قومی را از گورها بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود نمی بینید
که خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم ناراً و در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورنده مال یتیم بر عرصات در آید میخورند و تلف میکنند
مالهای یتیمان ظلماً از جهت بیداد و ستم انما یاکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم ناراً در شکمهای خویش آتش در انوار از ابو هریره
رضی الله عنه نقل میکنند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه بر انگیزد روز قیامت قومی را از گورها بیرون آید
آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم ناراً و در تفسیر
کبیر است که روز قیامت خورنده مال یتیم بر عرصات در آید و آتشی که درون او در ان مملوست زبانه می زند و دود از دهن و بینی
و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس شناسند که اکل مال یتیم است پس بدین سخنان حمل اکل بر ظاهر انسب است
وسیصلون و زود باشد که در انداخته شوند خورندگان مال یتیم حفص سیُصلون میخواند معنی آنست که بزودی در آیند سعیراً در آتش
افروخته یوصیکم الله امر میکند خدای شما را فی اولادکم در کار فرزندان شما مقادیر میراث ایشان یا فریضه میکرداند
بحکم خویش درباره فرزندان شما سهام میراث را بدین وجه که للذکر مر مردرا باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن
فان کن پس اگر باشند اولاد میت نساءً زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین بالای دو فلهن پس مر ایشانرا باشد ثلثا
ما ترک دو بخش انچه متوفی بگذاشته است وان کانت واحدةً و اگر باشد وارث یک دختر پس فلها النصف پس مرورا است نصف آن
تره که متوفی ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد هر یکی را منهما السدس از ایشان حصه شش یکست مما ترک از انچه گذاشته
باشد فرزندان ان کان اگر باشد له مر ان فرزند متوفی را ولدٌ فرزندی خواه مرد و خواه زن فان لم یکن پس اگر نباشد له ولدٌ
مر ان مرده را فرزندی وورثه ابواه میراث برند از وی پدر و مادر او فلامه الثلث مادر او را سه یک باشد از مال و چون حصر
وراثت کرد در ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فان کان له اخوةٌ پس اگر باشد مر متوفی را برادران
مادری یا پدری یا بعض پدری و بعض مادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این نصیبها که گفته
ورثه مفروض شده بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس وصیتی که یوصی بها وصیت کرده شده است بآن و حفص یوصی بفتح صاد میخواند
و مدعی آنکه موصی میت است او دین یا بعد از اداء دینی که در ذمه مورث باشد آباؤکم و پدران شما وابناؤکم و پسران شما
لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب نزدیکترست و بلی رآینده تر لکم مر شمارا نفعاً از جهت منفعت یعنی
نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی

باحوال

باحوال وارث و موروث داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض کردانید فریضةً فرض کردانیدنی من الله
ثابت از نزدیک خدای ان الله کان بدرستی که خدا است علیماً دانا بمراتب هر یک از ورثه حکیماً حکم کننده در تقدیر سهام
ایشان ولکم و مر شمارا است ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمه آنکه ترک گذارند زنان شما ان لم یکن اگر نباشد لهن ولد
مر ان زنانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مونث و خواه مذکر خواه صلبی و خواه ولد
ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود فان کان لهن ولد پس آن زنانرا فرزند باشد بهر وجه بود فلکم الربع پس
شمارا حصه چهاریک باشد مما ترکن از انچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شماست نتوانند گرفت من بعد وصیة
از پس وصیتی که زوجات شما یوصین بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا پس از قضاء دینی که در ذمه ایشان باشد
ولهن الربع و مر زنانرا است چهاریک مما ترکتم از انچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند
ان لم یکن اگر نباشد لکم ولدٌ شما را فرزند بهر وجه که بود خواه یکی و خواه زیاده و خواه مونث خواه از ایشان و خواه
از غیر ایشان فان کان پس اگر باشد لکم ولدٌ مر شمارا فرزند بهر وجه که باشد فلهن الثمن پس آن زنانراست هشت یکی مما ترکتم
از انچه شما گذاشتید از اموال من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی توصون بها وصیت میکنند بدان او دین یا بعد از اداء دینی
[illegible] یا شد اخ برادری مادری باشد او اخت یا خواهر مادری فلکل واحد پس هر یکی را منهما ازین برادر و خواهر السدس شش یک
حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مونث یکسانست فان کانوا پس اگر باشند اولاد ام اکثر من ذلک بیشتر از
برادری یا خواهری فهم پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین شرکاء فی الثلث انباز اند در سه یک مال
بی فرقیه ذکور و اناث و این میراث بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یوصی بها وصیت کرده
کرده شده است بدان او دین یا پس از اداء دین غیر مضار در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت و دین
ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال تجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین و کسی را که در ذمه وی چیزی نداشته باشد
وصیةً من الله نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای والله علیم و خدای داناست در نیات شما در نفع و ضرر حلیم بردبار است
بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناه ایشان عفو فرماید تلک ان احکام که تقدیم یافت در امور یتامی و وصایت نکاح و قسمت
مواریث حدود الله اندازهای حکم خداست که از ان در نشاید گذشت ومن یطع الله ورسوله و هر که فرمان برد خدا و رسول او را در
حکمها یدخله در آرد خدای او را جنات تجری بوستانها که پیوسته میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها خالدین فیها
در حالتی که داخلان درین جنت جاویدان باشند در ان وذلک و این ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود الفوز العظیم
رستگاری بزرگست ومن یعص الله ورسوله و هر که خدای نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینه بن حصن فزاری که بمیراث
زنان و کودکان راضی نشد و گفت من میراث نمی دهم الا کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی ایه فرستاد که هر فرمان
خدا و رسول او نبرد ویتعد حدوده و در گذرد از ان اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده یدخله ناراً
خدای در آرد او را در آتشی و چه آتشی خالداً فیها در حالتی که جاوید باشد در ان مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود
وله و مر ان عاصی مستحل را باشد عذابٌ مهین عذاب خوار کننده واللاتی و آن زنان که از جهت شنایع سوای نفس یاتین الفاحشة

بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شود من نسائکم از زنان شما مراد محصنات‌اند یعنی شوهرداران فاستشهدوا پس شما ای
حکام شریعت طلب گواه کنید علیهن بر فعل فاحشهٔ این زنان اربعة چهار مرد عاقل بالغ منکم از شما که مومنانید تا بر ایشان گواهی
دهند فان شهدوا پس اگر این چهار تن بر زنا ایشان گواهی دهند فامسکوهن فی البیوت پس نگاه دارید این زنان را
و بند کنید در خانها اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند
حتی یتوفیهن الموت تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفاء ارواح ایشان کند او یجعل الله یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لهن سبیلا
برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که فرا گیرید
از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند که آن راه کدامست خواجه فرمود الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة و تغریب
عام پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شده و اشهاد و تشهاد باقی مانده واللذان و آن دو کس یعنی دو مرد و زن که غیر محصن باشند
یاتیانها بیایند بفاحشه منکم از شما که مسلمانان اند فآذوهما پس برنجانید ایشان را از زبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد فان تابا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه واصلحا و کار خود را بصلاح آرند فاعرضوا عنهما پس شما
روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان و این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شده ان الله کان توابا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده
از بندگان رحیما مهربان بر توبه کنندگان انما التوبة جز این نیست که قبول توبه للذین برای کسانی است که علی الله بر خدا است نه بطریق
وجوب بلکه از روی وعده که خلف دران متصور نیست و وعدهٔ قبول توبه للذین برای کسانی است که یعملون السوء بدی میکنند بجهالة
بنادانی سیوطی فرموده که گناه مومن بجهل است یعنی از روی شک و عناد و جحود در اکتساب روی نمی‌شاید که جاهل باشند بعقوبت آن و ایشان
بجهل عملها بد میکنند ثم یتوبون پس بازگشت می‌نمایند بحق سبحانه من قریب از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت
یا در زمان صحت یا پیش از آن که دوستی آن گناه در دل متمکن شود و اصح قول آنست که زمان قریب پیش از مرگست و اگرچه بمقدار
فواق ناقه باشد و در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که پیش از مرگ یک نفس توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که زود آمدی
و چه خوش مسارعت نمودی و مؤید این قولست که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که ان الله یقبل التوبة عبده ما لم یغرغر
بزرگان گفته‌اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید
بود نظم غافل مشو ای عاصی و با درد و ندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فاولئک پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد
از گناه توبه کنند یتوب الله توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت علیهم بریشان وکان الله علیما و هست خدای دانا بتوبهٔ تائبان
حکیما حکم کننده با آنچه تائب را عقوبت نباشد ولیست التوبة نیست قبول توبه للذین و آنکسان را که بطریق اصرار یعملون السیئات
بدیها میکنند حتی اذا حضر تا چون حاضر شود یعنی در رسد احدهم الموت یکی را از ایشان موت قال انی گوید بدرستی که من تبت
الان توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبهٔ منافقانست و توبهٔ ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت
معاینهٔ مرگ از ایشان قبول نیست ولا الذین یموتون و نه توبه مقبولست مر آنها را که بمیرند وهم کفار و حال آنکه ایشان کافران
باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق قبول نیست زیرا که ایمان یأس است و آن سود نمی‌دارد فلم یک ینفعهم ایمانهم
لما رأوا بأسنا اولئک آن گروه که منافق باشند و آنها که کافر بمیرند اعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذابا الیما عذابی

دردناک

دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده‌اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از وی باز ماندی
پسر آن متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت عصبیت جامه بر سر آن زن انداختی و او را
بدین عمل در تصرف آوردی و الا بشوهری دادی و مهر بجعل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی
تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس بردی و اگر قبل از القای ثوب بر وی اصل
خویشتن وارث زوج متوفی را بر او دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس الانصاری وفات کرد
و زنی کبیشه نام از وی باز ماند پسر ابو قیس که از زنی دیگر داشت کبیشه را بحیطهٔ تصرف در آورده نه با او صحبتی بطریق مصاهره اقامت نهاد
و نفقه که هر چه دارد بدو داد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت بموقف عرض رسانید خواجهٔ عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که بخانه
باز رو و پای اصطبار در دامن اصطبار کش تا از حضرت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی دیگر زنان مدینه که بدان مبتلا
بودند روی بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله مگذار که چنانکه کبیشه گفت ما نیز بدین مسطور گشته‌ایم چه ام نه مراد از آن بلیه حشده ولباس محنت
طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا یحل لکم روا نیست
شما را ان ترثوا النساء آنکه میراث گیرید زنان را کرها از روی ناخواست و کراهت ایشان و تقیید میراث گرفتن بکره دلالت
بدان نمی‌کند که بطوع و رغبت ایشان ایشان را بمیراث توان گرفت بجهت تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدای نمی‌کند کقوله تعالی ولا
تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیه هم جائز نیست ولا تعضلوهن و منع مکنید زنان را از تزویج و گفته‌اند خطاب
با مردانست که از زنان خود تنگ آمده برای آنکه از سر مهر خود در گذرند ایشان را در خانه باز داشتندی حق سبحانه میفرماید که
زنان را که زنان شما اند محبوس مسازید و باز مدارید لتذهبوا برای آنکه ببرید ببعض ما آتیتموهن بعضی را از آنچه بدیشان
داده اید از مهر الا ان یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت روشن کرده شده بشهود عدول حفص بکسر یا خواند
یعنی فاحشهٔ روشن کننده بشهود عدول حال ایشان را و فاحشه درین آیه نشوزست یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد
و در روا بود که از وی خلع طلبد و گفته‌اند فاحشه زناست و آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زن بوده
و حالا این حکم منسوخست وعاشروهن و زندگانی کنید با زنان که در ترکیب فواحش نشده‌اند بالمعروف به نیکویی در قول و فعل
و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکویی به از آن نیست فان کرهتموهن پس اگر ایشان را نخواهید
و کاره باشید فعسی ان تکرهوا شیئا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را ویجعل الله و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فیه در آن چیز
خیرا کثیرا نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره و ان اردتم و اگر خواهید شما بواسطهٔ کراهت از صحبت زوجات یا وقوع
نشوز و فاحشه از ایشان استبدال زوج طلب بدل کردن زنی مکان زوج بجای زن دیگر و آتیتم و داده باشید احدیهن
یکی از ایشان را که داعیهٔ طلاق او دارید قنطارا مالی بسیار ربحه کما دین فلا تأخذوا منه پس فرا مگیرید از آنچه بدو داده اید
شیئا چیزی نه اندک و نه بسیار اتاخذونه آیا میگیرید چیزی از آن زن بهتانا بباطل و ستم واثما مبینا و گناهی ظاهر و کنایه
مؤید بهتانا در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیه آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده
و بران گواه گرفته چون استرداد آن میکند گویا مدعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است

وکیف وکدام وچگونه وکدام وبچه جهت تاخذونه فرا ستانید مال را از زنان وقد افضی حال آنکه رسیده است بعضکم الی بعض برخی از شما
ببرخی دیگر افضا کنایه از مباشرت است واخذن و فرا گرفته اند زنان منکم از شما در وقت عقد و ... زنان میثاقا غلیظا
پیمان محکم وعهد استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب وقبول ودر حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده اند که جمعی از جهلاء
زمان جاهلیت ازواج آبا را خود را نکاح می کرده اند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود وگفت ولا تنکحوا و بزنی مخواهید و نکاح در مسازید
ما نکح آباؤکم آنرا که خواسته اند پدران شما من النساء از زنان ونکاح در آورده الا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم انه کان فاحشة
عمل زشت و ناپسندیده ومقتا ومبغوض خدای ومومنان این عمل نزد اشراف عرب مبغوض و مکروه بوده و فرزندی را که از زن پدر
متولد شدی مقت می گفته اند یعنی دشمن داشته شده وساء سبیلا و بد راهی که این راه است گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشة
اشارت بدانست دوم قبح شرعی ومقت عبارت از آنست سیم قبح عرفی وساء سبیلا مشتمل بر آنست حرمت علیکم حرام کرده شد بر شما امهاتکم
نکاح مادران شما این امومت عمومی دارد هر زنی که نسبت او بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر
هر چند بالا رود وخواه از طرف مادر چون مادر مادر او هرچند باشد حکم او دارد در تحریم وبناتکم و دختران شما این نیز عامست
هر زنی که نسبت او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیادت در بنات داخل است واخواتکم و خواهران شما هر زنی
که با او در صلبی بوده باشد یا در رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدری و مادری و مادری پدری را وعماتکم و خواهران
پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر هرچند بالا رود در صلبی بوده یا رحمی او را بوده عمه آنکس است واین نیز طرق ثلثه
متصور است وخالاتکم و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا در رحمی
گذشته خاله آنکس است ووقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد وبنات الاخ ودختران برادر بر هر وجه که اخوت ثابت باشد
از وجوه ثلثه وبنات اولاد ایشان وبنات اولاد اولاد ایشان هرچند که دور شوند همان حکم دارند وبنات الاخت ودختران
خواهر از هر وجه که اخته تحقق یابد واین نیز متناول بنات اولاد اخت وبنات اولاد اولاد ایشان است هرچند پایان روند همان
داخل بنات اخت اند وامهاتکم وحرام کرده اند بر شما مادران شما را اللاتی ارضعنکم آنانی که شما را شیر داده اند وصغیر را مادر می گویند
از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که پدر شیر اوست از زوجه یا ام ولد او رضاع واقع
شود همه امهات رضاعی اند واخواتکم من الرضاعة و خواهران شما از شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر آنند که حکم رضاع باندک
و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی شود
وامهات نسائکم ومادران زنان شما وجدات منکوحه از مادر و پدر بنسبت و رضاع همین حکم دارند وربائبکم ودختران زنان شما
اللاتی فی حجورکم آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند وشرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند من نسائکم اللاتی
آن زنان که دخلتم بهن شما با ایشان دخول کرده باشید فان لم تکونوا واگر نباشید شما که خلوت دخلتم بهن شما با ایشان دخول
کرده باشید و در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت از مباشرت است فلا جناح علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب
وحلائل ابنائکم و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الذین من اصلابکم آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت صلعم
زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح در آورد مشرکان آغاز تشنیع کردند که زن

پسر خودرا خواسته این آیه فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشند وان تجمعوا و دیگر حرامست بر شما
آنکه جمع کنید بین الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است
وبرخی از مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا وعلیه السلام جمع کرده بود در میان دو خواهر یکی مادر یهودا و دیگری
مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بود ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده رحیما مهربان تامل درین معنی این
دو اسم مفلسان بی بضاعت را سرمایه تمام است نظم سرمایه عاصیان بازار امید غفران تو و رحمت بی غایت
والمحصنات حرام کرده شده است بر شما شوهرداران من النساء از زنان الا ما ملکت مگر آنچه مالک آن شده است ایمانکم دستهای شما
ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بی قیاس با ما بجا در رسید از جمله زنانی که شوهران ایشان را
بحسب ونسب می شناختیم بقید اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهر دار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را
اگرچه ملک یمین بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه این آیه نازل شد که زنان
کفار اگرچه شوهردار باشند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند تصرف در ایشان حلالست بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج
ایشان واین قول امام اعظم است و باقی ائمه مجرد سبی ایشان را حلال میدانند کتاب الله ملازم باشید فرایض خدای را در باب مناکحات
یا مصدر موکدست یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی علیکم بر شما در محرمات واحل لکم و حلال کرده شد و حمزه و ... واحل بمجهول میخوانند یعنی
آنست که حلال کرده شد بر شما ما وراء ذلکم آنچه ورای محرمات مذکوره است و بحدیث او نکاح مطلقه ثلث بی تحلیل و نکاح
معتده براز ازدواج ... و نکاح ملاعنه و ... انها در کتب فقه مذکورست و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود
پس روا باشد شما را ان تبتغوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید باموالکم بمالهای خود محصنین
در حالتی که بآن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بان نکاح در پناه آرید غیر مسافحین و نباشید زناکنندگان فما استمتعتم پس هر که
برخورداری یافته اید به بدو منهن از زنان بسبب نکاح فاتوهن پس بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان فریضة مقرر کرده
و مفروض ساخته چون مهر در مقابله استمتاع است فلا جناح علیکم و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما که ازواج و زوجات فیما تراضیتم
در آنچه از یکدیگر راضی شوید به باهم من بعد الفریضة از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه ابرا کند از مهر و دو
در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر چیزی کم کند و مرد زیاده سازد وگفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت
ان الله کان علیما بدرستی که خدای هست دانا بمصالح عباد حکیما محکم کار در مهمات نکاح ایشان ومن لم یستطع و هر که استطاعت نیست از شما
منکم از روی توانایی و توانگری طولا ان ینکح المحصنات المومنات آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را فمن ما ملکت ایمانکم
پس باید که بخواهد پرتی آنچه مالک است دستهای شما من فتیاتکم المومنات از کنیزکان شما که گرویده باشند والله و خدای داناترست
بایمانکم بگرویدن شما و تفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بعضکم من بعض یا شما از یکدیگر در نسب و بدیدی رسته شما آدم است علیه السلام
فانکحوهن پس بخواهید کنیزکان را باذن اهلهن بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند واتوهن و بدهید
کنیزکان را که نکاح کرده اید اجورهن مهرهای ایشان بالمعروف به نیکویی یعنی بی مکاس و مضایقه و دادن مهر ایشان هم با تن
مالکان ایشان باید محصنات در حالتی که این کنیزکان نگاه دارنده فروج خود باشند غیر مسافحات نه زناکنندگان آشکارا

ولا متخذات اخذان نه فرا گیرندگان دوستان به پنهان فاذا احصن پس آن هنگام که جواری شوهر کرده شدند فان اتين
بفاحشة پس اگر بیایند بزنا فعليهن بر ایشان لازم بود نصف ما على المحصنات نیمه آنچه لازم است بر زنان ازادی شوهر
من العذاب از حدی که خدای مقرر کرده حد زن بی شوهر صد تازیانه است ازان کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و ازادرا
تغریب عام است امام شافعی رحمه الله میگوید تغریب کنیزک منصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله فرموده که میان جلد و نفی جمع نکند
برای سیاست و بهم عذاب در زنای عبید و اما رجم نیست ذلك آن کنیزکان لمن خشي العنت برای کسی است که ترسد از رنج محنت
یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد منكم از شما که عزبانید وان تصبروا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خير لكم بهتر است مر شما را و باحتیاط
نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی والله غفور و خدای آمرزنده است و کسی را که صبر نتواند از نکاح اما رحيم مهربانست برخصت
دادن بندگان در آن يريد الله میخواهد خدای ليبين لكم آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام شما را سنن الذين
راههای آنکسانی که بود من قبلكم پیش از شما و آن دین ابراهیم و اسماعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق ويتوب
عليكم آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بخیرها که بسبب توبه شما گردد ويريد الذين و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد
يتبعون الشهوات پی روی میکنند آرزوهای نفس را ان تميلوا آنکه میل کنید شما از راه راست ميلا عظيما میل کردن بزرگ
چون آیه تحریم خواهر زاده و برادر زاده نازل شد یهود اعراض کردند که نکاح دختر عم و دختر خاله حلالست یا آنکه عم
و خاله حرامند پس اگر خواهر حرامست خواهر زاده حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را ایجاب باطل میل دهند
این آیه نازل شد که خدای خواهد که شما را توبه دهد و یهود ان میخواهند که شما را منحرف سازند يريد الله میخواهد خدای
ان يخفف عنكم آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبک بار شوید شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد از تخفیف
آنست که در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استعمال عقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشانرا اغلال و احمال
بسیار بود وخلق الانسان و آفریده شده است آدمی ضعيفا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک کردیم
و گفته‌اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده قال الله تبارک و تعالی خلقكم من ضعف یا ضعیفست در هم زنان
و قوت آنکه خود را از میل بدیشان یا نگاه داشتن نتواند یا در سرا و ضرا و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند حق سبحانه
از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت
ارزوی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده زبان اعتذار بگشاید و تسمیه او بظلوم و جهول
ازین مقوله است نظم من ان ظلوم و جهولم که اولم گفتی ، چه آید از ضعفای کریم و از جهال يا ايها الذين امنوا ای زمره گرویدگان
لا تاكلوا اموالكم مخورید مالهای یکدیگر را بينكم در میان یکدیگر بالباطل یا بچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت
و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواهی زور الفقیه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید
الا ان تكون مگر آنکه باشد جهت تصرف تجارة بازرگانی و بیعی صادر عن تراض منكم از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما
که متعاقد اید ولا تقتلوا انفسكم و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان از روی حقیقت
یکی اند المؤمنون كنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه جهال ازبت پرستان میکشتند خود را برای بت قربان
میکشتند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری میکنید که مودی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خودرا

بارتکاب

بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است ان الله بدرستی که خدای
كان بكم هست بشما ای امت محمد رحيما مهربان و از وقتی که پیغمبر نماید از غایت رحمت ومن يفعل ذلك و هر که بکند و بفعل درآرد منهیات
مذکوره را عدوانا از روی تعدی و تجاوز از حد وظلما و از وجه ستم و بیدادی فسوف نصليه پس زود باشد که درآریم او را نارا در آتشی
و آن آتش دوزخ است وكان ذلك و هست این درآوردن بآتش على الله يسيرا بر خدای سهل و آسان ان تجتنبوا اگر یک طرف شوید و پهلو
تهی کنید یعنی بپرهیزید كبائر ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عنه ازان نكفر درگذرانیم و عفو کنیم عنكم سيئاتكم از شما گناهان
خورد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وندخلكم و درآریم شما را مدخلا كريما در موضع بزرگ و شریف
که آن بهشتست ملخص آیه آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او محو شود نه بسبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه می شاید که حق سبحانه
از کبایر عفو کند و نیست بر مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبایر اختلافست بعضی برانند که هر گناهی که خدای تعالی ازان نهی کرده است
کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن یا آتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بلعنت و نقمت مانند غضب الله عليهم ولعنهم ولهم العذاب و مکان جنانکه ولهم
عذاب اليم آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت رسیده آنست که کبیره
گناهیست که شارع حدی بران مترتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده
در تاویلات کاشی مذکورست که اگر پرهیز کنید از کبایر که اثبات غیرست در وجود و اقرار بوجود غیر سیئات شما عفو کنیم یعنی
تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از نور توحید صفات ایشانرا ثباتی نباشد و درآریم شما را بمدخل کریم که
حضرت جمع است نظم تا یکی در تفرقه سوزی چو شمع ع غرقه شو در لجه دریای جمع ه در لوایح فرموده که تفرقه عبادت ازانست
که دل را بواسطه تعلق باموری متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی نظم چون تفرقه دلست حاصل همه
دلرا بیکی سپار یکبار همه در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضي الله عنها بعرض حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسانید
که مردان شرف جهاد دارند و زنان ازان محرومند و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر ایشان
از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته آه حسرت می کشیدند کاشکی ما را در دایره
رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند شدیمی آیه آمد ولا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله به الخیررا
که خدای تعالی افزونی داده بدان از امور مال و جاهی بعضكم برخی از شما که مردانند على بعض بر برخی دیگر که زنانند للرجال
نصيب و دانا بهره ایست مقدر وللنساء نصيب و زنانرا نصیبی مقرر مما اكتسبن از ثوابی که تعلق بسعی ایشان دارد چون عفت
و طاعت ازواج پس چون نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهره دیگری مبرید وسئلوا الله و بخواهید از خدای
و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش او تا مراد شما بدهد ان الله كان بدرستی که خدای تعالی هست بكل شيء عليما بهمه چیزها دانا
و چون معلوم شد که وی داناست پس هرچه دهد و بهرکه دهد چنان باید و جز آن نشاید نظم که مفلس و گر توانگرت کرد اند
او بصلحت تو به زتو میداند ه و در زمان جاهلیت فرزندان اجنبی را پسر میخوانده اند و در میراث داخل ساخته ورثه میساختند
حق سبحانه ازان نهی کرد و فرمود ولكل و برای هر یک از شما جعلنا آفریدیم موالي عصبه و میراث خواران تا اخذ نصیب
خود کنند مما ترك الوالدان از آنچه بازگذارند پدر و مادر والاقربون و خویشان نزدیک و دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده

میکردند و رسم مخالفت و مساهم در میان می آوردند و هر یک تسعا قدیس میگفت خونک خونی و سلمک سلمی دوست تو دوست من و دشمن تو
دشمن من تو از من میراث بری و من از تو تو عاقله من باشی و من عاقله تو این سخن را سوگند موکد می ساختند و حلیف را سدسی از میراث
حلیف مقرر بود چون آیه مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند یا خذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم
آلهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیه نازل شد **والذین عقدت** وانکسانی که در جاهلیت بسته اند **ایمانکم**
دستهاء شما اسناد معاقده یا بیدی بطریق مجاملت است و بسیار دیدن اسناد آنکه حلفان بوقت بیعت دستها را بر یکدیگر گذشتندی **فاتوهم** پس بدهید
ایشان را **نصیبهم** بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیه بآیه اولو الارحام منسوخ گشت **ان الله کان** بدرستی که خدای هست **علی کل شیء**
بر همه چیزها از حدود و مواثیق و محالفات **شهیدا** گواه آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن الربیع رضی الله یا جمیله زوجه ثابت بن قیس
طریق نشوز پیش گرفته با شوهر پیرامی بیا رکرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده او شکایت پیش پدر برد
و با تفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفته قصه گذشته بموقف عرض رسانید و آن حضرت بقصاص بر شوهر وی
حکم کرد پدر و دختر متوجه قصاص شده روی بدر رسیده بنا دند جبرئیل آیه آورد که **الرجال قوامون** مردان کار کذار اند قیام
یافته **علی النساء** بر زنان و قایم با مور معیشتی ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پدر و دختر را او از داد که ما کاری خواستیم
و خدای کاری خواست **بما فضل الله** بسبب آنچه که تفضیل کرد خدای و افزونی داد **بعضهم** بعضی را از ایشان که مرداند **علی بعض**
بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حس و فهم است و بجهد و بکمال صوم و صلوة و حج و جماعت
و اذان خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا
واییه از مرد اند از همه فضایل اشرف و اکمل **وبما انفقوا** و دیگر فضیلت داد مرد را بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند
بر ایشان **من اموالهم** از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه **فالصالحات** پس زنان شایسته حال **قانتات** فرمان برندگانند
و خدای یا قیام کنندگان بحقوق ازواج **حافظات للغیب** نگاه دارندگان عفت از ازواج را یعنی حفظ الغیب
ازواج را رعایت کنند در عفت و عصمت **بما حفظ الله** آنکه نگاه داشت خدای ویشانرا **واللاتی** و آن زنانی که **تخافون**
میدانید **نشوزهن** نافرمانی و تسلط ایشانرا **فعظوهن** پس پند گوئید ایشانرا بکلماتی که دلهای ایشان را نرم کرد هم
یا تعلیم دهید ایشانرا وا کنید از تعظیم حقوق ازواج **واهجروهن** و ببرید از ایشان **فی المضاجع** در خوابگاه یعنی با ایشان
در یک جامه خواب پشت بر ایشان کنید **واضربوهن** بزنید ایشانرا زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو را زشت نگرداند
و گفته اند وعظ نزد دیدن خوف نشوزست و هجر هیچ از ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز **فان اطعنکم** پس اگر فرمان برند شما را
و از انچه مکروه طبع شماست باز آیند **فلا تبغوا** پس مطلبید **علیهن سبیلا** بر ایشان راهی و وادی **ان الله کان** بدرستی که
خدای هست **علیا** برتر از آنکه بظلم بر ایشان راضی شود **کبیرا** بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد **وان خفتم** و اگر دانید
شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین **شقاق بینهما** ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن **فابعثوا** پس برانگیزانند
از برای تحقیق نشوز **حکما** داوری که حکم کند **من اهله** از کسان شوهر تا ماتق العصیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از وی معلوم کند
وحکما و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد **من اهلها** از قبیله و اقربا زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طالبیت صحبت

ومیل فرقت بدانند **ان یریدا** اگر خواسته حکمین **اصلاحا** بصلاح اوردن کار زوجین **یوفق الله** کارسازی افگند خدای **بینهما**
میان زن و شوهر ان **الله کان** بدرستی که هست خدای **علیما** دانا بمصالح زوجین **خبیرا** آگاه از مقاصد حکمین **واعبدوا الله** و بپرستید خدای را
ولا تشرکوا و انباز نگیرید **به شیئا** بوی چیزی را از صنم و غیر **وبالوالدین احسانا** و نیکوئی کنید با پدر و مادر نیکوئی کردن بقول و فعل
وبذی القربی با خویشان بصله رحم **والیتامی** و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی **والمساکین** و با درویشان بصدقات و زکوة **والجار**
ذی القربی و با همسایه خویش و نزد شفقت و رحمت **والجار الجنب** و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا همسایه که دور باشد جوار یا چهل
سرای مقرر کرده اند و مطلق حق همسایگان اراده خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان در صحیح مسلم آورده براویة انس رضی الله عنه
لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوایقه امام قشیری قدس سره فرموده که هر گاه جار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه
نفس را که دلست بطریق اولی فرو نگذاری و خطوط متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایه دل که روح ست نیکوئی نمائی
و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمایی و همسایه روح را که سرست از غیبت مواطن مشهودات و محال مکاشفات
مانع شوی و از همه سوا و ارتر آنکه از سر و مو منکم غافل نگردی و یقین دانی که **نظم** همسایه و همنشین و همره همه اوست در دلق گدا و اطلس شه همه اوست
در انجمن فرق و نهان خانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست **والصاحب بالجنب** و دیگر نیکوئی کنید با همنشین و هم صحبت و صاحب کشاف فرموده
که مراد مصاحبت و این تواند بود در رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و اموختن حرفه یا همنشین در مسجد و غیر آن و نیکوئی با او رعایت
حق صحبت و بنا آن بر مهربانی باشد **وابن السبیل** و با رهگذریان و مهمانان **وما ملکت ایمانکم** و با بندگان و پرستاران که در دست
شماست **ان الله** بدرستی که خدای **لا یحب** دوست نمی دارد **من کان** هر که باشد **مختالا** خرامنده بتکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب
و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نکوئی نکند **فخورا** نازنده خودستاینده که نه حقوق آلهی مودی سازد و نه با احسان
با خلق پردازد **الذین یبخلون** و دوست ندارد خدای آنانکه بخل می ورزند آورده اند که انصار را جمعی از یهود نصیحت میکردند
که مال خود را برین مردمی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یاران مهاجر او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرو مانده و محتاج گردید و مآل کار او
معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای آنانرا دوست نمی دارد که خود بخیل اند **ویامرون الناس** و میکنند مردمانرا
بالبخل به بخیلی **ویکتمون** و می پوشند از خلق **ما اتیهم الله** آنچه خدای بدیشان داده است **من فضله** از نعمت خویش یا مراد بیان نعمت
و صفت حضرت رسالت است صلوات الله و سلامه علیه که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریة و انرا بپوشیدند **واعتدنا**
و آماده کرده ایم **للکافرین** برای یهود که عطای آلهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را می پوشند **عذابا مهینا** عذاب خوار
کننده که عذاب دوزخست **والذین** و برای آنانکه بر عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم **ینفقون اموالهم** نفقه میکنند مالهای خود را
رئاء الناس برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و اینان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع می کردند
و مالهای خود خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان بمتنی بر ریا و سمعه بود یا صفت یهود دیگر که بر قوم خود
از جهت اغراض و اعواض نفقه میکنند **ولا یؤمنون** و نمی گروند از روی حقیقت **بالله** بخدای **ولا بالیوم الآخر** و نه بروز
بازپسین که قیامتست **ومن یکن الشیطان** و هر که باشد دیو رانده یعنی ابلیس **له قرینا** و را یار و دمساز **فساء قرینا** پس بد
مقارنی که اوست در دنیا و هم اینه در آخرت نیز با او خواهد بود قال تعالی فبئس القرین **نظم** حکیم آلهی هر که این جا که قرین تو است

ان سرا ایز بخشش تو است ٭ دوستی چو که جان بیفزاید ٭ در دو عالم ترا بکار آید ٭ دیو را حشمت خویش مکن ٭ نقش بد را قرین خویش مکن ٭
وماذا علیهم وچه چیز بودی بر کافران وچه زیان داشتی مر ایشان را لو آمنوا بالله اگر ایمان آوردندی بخدا والیوم الآخر وبروز قیامت وجزای
اعمال را تصدیق کردندی وانفقوا وبیرون کردندی حق خدایرا از غرض وریا مما رزقهم الله از آنچه داده است خدای بدیشان وکان الله وخدای
هست بهم بدیشان واقوال واحوال ایشان علیما دانا وجزا فرخور آنها خواهد داد ان الله لا یظلم بدرستی که خدای ستم نکند مثقال ذرة هم سنگ
ذره در وزن وذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر بزرگنده ظاهر نشود واشهر آنست که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب از روزنه در
درمواظاهر شود وانرا چندان وزن نبود وحقیقة این سخن مبالغه است در نفی ظلم نه از ثواب مؤمن ممسک ذره کم خواهد بود ونه بر عقاب مقود
بوزن ذره خواهد افزود واصح آنست که در عملی کافر ومنافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود دران نکته واگر باشد مثقال ذره حسنة نیکی در
دیوان بنده مومن یضاعفها ثواب آنرا افزوده کرده اند تو به تو ویؤت ومیدهد اورا زاید بر ثواب عمل من لدنه از نزدیک خود بفضل
ورحمت بی استحقاق آنکس اجرا عظیما عطای بزرگ وبی اندازه اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست وفزید بران فکیف پس چگونه خواهد بود
حال کفره وظلمه اذا جئنا تا وقتی که بیاریم ما من کل امة از هر گروهی از امم گذشته بشهید گواهی آن پیغمبر ایشان خواهد بود وبر اقوال
وافعال است خود گواهی خواهد داد وجئنا بک وبیاریم ترا ای محمد علی هؤلاء برین گروه از امت تو شهیدا گواه تا اقامت شهادت
کنی بر ایمان مؤمنان در لطایف قشیری مذکور است که چون پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شفیع است ساخته اند شهید از امت نیز می سازند
دستور است که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند یومئذ آن روز که واقع شود در وگواهی ایشان روز قیامت
یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وعصوا الرسول ونافرمانی کردند رسول ویرا لو تسوی آنکه راست
کرده شود بهم الارض بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان ومبعوث نگردند یا کن نیست از آنکه ایشان آرزومند
آنند که خاک شوند چه ترسند ولا یکتمون الله ونپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حدیثا سخنی یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که گرویده اید بخدا ورسول لا تقربوا الصلوة گرد نماز مگردید وانتم سکاری وحال شما مستان باشید از خمر
وسایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مامور بها بلکه نهی است از اکتساب سکری که مانع است از ادای عبادت
روزی جمعی از صحابه رضی الله عنهم در خانه عبد الرحمن عوف رضی الله عنه بشرب خمر که دران وقت مباح بوده اشتغال داشتند ودر زمان
سرانداختی وبیهوشی صدای اذان شام باسماع صحابه کرام رسیده بنماز برخاستند وامام ایشان از غایت سکر در سوره
کافرون حرف لا را که در چهار موضع ثبتست حذف نمود واین آیه نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید حتی
تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آنچه را که در نماز میخوانید محققان گویند خطاب میکند بسوی قومی روحانیه که زخم ایمان شهودی
بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سر غفلت وشهوت تا وقتی که
از مستی هوا هوشیار شده دانید که چه میگوئید وبشناسید که سخن با که میگوئید المصلی مناج ربه ٭ نظم ٭ ای که در مستی هستی مانده ٭
دایما در خود پرستی مانده ٭ پی بسر ایمان وحدت کی رسی ٭ چون تو در زندان هستی مانده ٭ ولا جنبا یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب
باشید ویا شما آب نبود ودران محل به تیمم نماز توانید گذارد ودیگر هیچ وجه روا نباشد که در جنابت نماز گذارند الا عابری سبیل
مگر وقتی که در سفر باشید حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید وبعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد میایید

مگر آنکه راه بر آن باشد وان کنتم واگر باشید در وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیماریست که دران از استعمال آب ترسند او علی
سفر یا باشید در سفر او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغایط از خلای جای ومحدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین او لا
مستم النساء یا بسو دیده باشید زنان را امام شافعی رضی الله عنه برآنست که چون بعضی از بدن ملاحق زنی شود از غیر محارم واجنبیه
صغیره وضوء لامس وملموس هر دو منتقض گردد وامام مالک وامام احمد رحمهما الله برآنند که لمس بشهوت وضو می شکند وبغیر شهوت ناقض
نیست وامام اعظم رحمه الله مباشرت فاحشه را که تماس فرجین است بی حایل وانتشار آلت را ناقض وضو میدارند وبرمن تقدیر
چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس وغیره فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را فتیمموا پس قصد کنید صعیدا طیبا خاک پاک را
حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده واشهر غزوه بنی المصطلق است که سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند وپیش
از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضا را عقد عایشه رضی الله عنها گم شد بسبب فقدان آن در توقف
افتادند تا روز شد ومردم بعضی محدث وبعضی جنب بودند شکایت آن حکایت نزدیک صدیق رضی الله عنه بردند واو بخیمه عایشه
درآمد دید که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سر مبارک بر کنار وی نهاده در خوابست صدیق زبان بطعن صدیقه بگشود وبسر انگشتان
طعنه بر تهی گاه او زد تا آنکه سید عالم صلی الله علیه وسلم بیدار شد وبر مضمون حال وملال صحابه اطلاع یافت متوجه عالم غیب گشت
ومقارن توجه آنحضرت جبرئیل امین در رسید وحکم آورد که چون آب نیابید قصد کنید چیزیرا که از اجزاء ارضی که پاک باشد
ودست بر وی زنید فامسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم بتمام رویهای خویش وایدیکم وبمالید دستهای خود را بیدا تا مرفق
ان الله کان بدرستی که خدای هست عفوا درگذارنده از شما وتخفیف کننده غفورا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند الم تر ایا نمی بینی
ونمی نگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا داده اند ایشانرا نصیبا من الکتاب بهره از علم تورات یشترون الضلالة میخرند گمراهی
یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت وهدایت ایشان بود که نبوت وصفت مصطفی صلی الله علیه وسلم عارف بودند وضلالت
آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند ویریدون ومیخواهند این گمراهان از روی حسد وعداوت ان تضلوا السبیل
آنکه شما نیز ای مومنان راه گم کنید والله اعلم وخدای داناتر است باعدائکم بدشمنان شما که یهود اند وکفی بالله وبس است خدای
ولیا دوست شما ومتولی امور شما وکفی بالله وبس است خدای نصیرا یاری دهنده شما بر دشمنان من الذین هادوا بعضی
از آن انکسانی که بدین یهودیت متدین شده اند یحرفون الکلم میگردانند کلمها یا تغییر میدهند عن مواضعه از اماکن آن مراد
تحریف نعت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا تاویل کلمات توریه بر وفق رای وطرح خود یا کتمان آیه رجم یا تغییر کلام سیمه آورده اند که
زمره از یهود بملازمت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه می آمدند وجواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی
می نمودند واز مجلس ایشان منصرف شده ومان کلمات میترکه ایشانرا منحرف می ساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان
برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخن ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند ویقولون ومیگویند سمعنا شنیدیم
قول ترا وعصینا ونافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آهسته میگفتند واسمع غیر مسمع شنو در حالتی که غیر شنونده شده باشی این
کلمه ذو جهتین است روی در مدح وروی در ذم وجه مدح آنست که اسماع شنوانیدن بود دشنام دادن باشد پس معنی
کلمه آنست که دشنام وشنوده مکروهی نباشی وبرین تقدیر دعا که وجه ذم آنست که اسماع شنوانیدن بود ومیگویند

بشنو و غیر مسمع ایذه [?] یعنی اصم و این دعا بر علیه باشد یهود وجه مدح را نفاق می ساخته اند و بطریق ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند
وراعنا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار حال ما و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود
و مراد یهود نسبت رعونت بوده بآنحضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را
براعی غنم و بهر تقدیری این کلمه میگفتند لیا بالسنتهم در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانها خود یعنی فعلی که از مراعاتست بطرف [?]
از ابر عونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانیدند و بطریق لحن راعینا میگویند و بآن قدح آنحضرت میخواستند
وطعنا فی الدین و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی علیه السلام
معترف بودند ولو انهم قالوا و اگر ایشان گفتندی سمعنا شنیدیم سخن ترا واطعنا و فرمان بردیم امر ترا واسمع بشنو سخن ما را وانظرنا
در ما نگاه کن لکان هرآینه این گفتار بودی خیرا لهم بهتر مر ایشان را از استهزا [?] انام و طعن در دین اسلام واقوم و راست تر بودی
سخن ایشان ولکن لعنهم الله و لکن برانده است خدای تعالی ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بکفرهم بسبب کفر ایشان و مجازات
بر آن فلا یؤمنون پس نمی گروند ایشان الا قلیلا مگر گرویدن اندک یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست یعنی از کتب
و رسل دون بعضی یا ایمان می آرند مگر اندکی از ایشان چون سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبیده گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید
چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریة از
حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن میثاق گرفته اند ایشان گفتند ما نه ترا میدانیم و از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیه آمد که
یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای آنکسان که شما را کتاب داده اند یعنی توریة امنوا تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بآنچه فرو فرستادیم
بر بنده خود و آن قرآنست مصدقا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است لما معکم مر آنچیز را که با شماست یا آنکه مطابق
توریة است در اصول دین پس بدان بگروید من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را یعنی صورتها نیست سازیم تا
اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر رو نماند فنردها پس باز گردانیم آن رویها را علی ادبارها بر هیأت قفاهاء آن یعنی شکل رو را
بر صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیاء صورتها را بر درجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان
بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشد و رویها ایشان بر پس سر بود
و این نهایتست در غایت زشتی و رسوائی او نلعنهم یا برانیم ایشانرا که اصحاب وجوه شد از رحمت خود یا مسخ سازیم کما لعنا همچنانچه
براندیم اصحاب السبت یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدا سر پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی مشتغل گردیدند وکان امر الله
و هست فرمان خدای یا وعید او مفعولا بودنی و هرآینه بخواهد بود ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نمی آمرزد ان یشرک به آنکه شرک آرند
و شریک گیرند در عبادت او ویغفر و بیامرزد ما دون ذلک آن گناهی که غیر از شرک باشد لمن یشاء مر آنکس را که خواهد از روی
تفضل و احسان نه بر سبیل عبادت و عرفان امام زاهد فرموده که می امرزد بلا العذاب هر کرا خواهد و بعد از عذاب جمیع عصات را
خواهد آمرزید ومن یشرک بالله و هر کس شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او فقد افتری پس بدرستی که افترا کرده باشد و بربسته
اثما عظیما دروغی بزرگ که بر آن مستحق عذاب بزرگ گردد چون مضمون این آیه که شرک مغفور نیست یهود را که عبادة عجل و پرستش عزیر

بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم لکن خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه
محبت میدانیم پدران ما سالکان مسالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر منوال ایشان مغفور و مکرمیم حق تعالی ستایشهاء
ایشان نابسندیده فرمود الم تر الی الذین آیا نمی دانی و نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یزکون می ستایند
و ثنا میگویند انفسهم نفسهای خود را بل الله بلکه خدای تعالی یزکی من یشاء پاکی یاد کند یا ستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند ولا یظلمون
و این گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد فتیلا بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بمقدار
فتیله از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهد کشید و نقصان بپاداش و مکافات ایشان
نخواهد رسید انظر بنگر درین جهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را
که یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزند وکفی به و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان اثما مبینا گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند
آورده اند که چون حکم با جلاء بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن
شدند بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریض کردند
و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینه ها بر دیوار خانه [?] با یمان غلاظ بر حرب
و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسای
اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که زائران حرم و میزبانان [?] میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم و عبادت حق
بطریق آباء کرام خود مشغول میباشیم بهدایت اقربست یا دین محمد صلی الله علیه و سلم که درین وقت احداث کرده و بدعتها
سنت نام نهاده و دین پدران ما را باطل میداند و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق ترست
و آیین شما [?] ابو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتقاد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را
که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه و تعالی از معاینه و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید الم تر
آیا نمی دانی و نمی نگری الی الذین اوتوا الکتاب بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نصیبا من الکتاب بهره از توریة که بواسطه
عداوت مسلمانان یؤمنون میگروند بالجبت والطاغوت بدین دو بت که قریش را است گفته اند جبت سحر است و بعضی
آنرا معتقد بوده اند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی نموده اند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت
آرزوهای او ویقولون للذین و میگویند آن جهودان کفروا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هؤلاء
این گروه کفار قریش اهدی راه یافته ترند من الذین امنوا از آنانکه ایمان آورده اند به پیغمبر و اصحاب وی سبیلا از روی جهت
راه یافته اند اولئک آن گروه متعنت و متعصب الذین آنکسانند که بخواری لعنهم الله دور کرده است خدای تعالی ایشانرا
از رحمت خود ومن یلعن الله و هر کرا خدای براند و دور سازد فلن تجد له پس نیابی تو مر او را نصیرا یاری که دفع کند
عذاب از او ام لهم یا ایشانراست یعنی جهودانرا نصیب من الملک بهره از پادشاهی بر سبیل انکار زعم یهود آن بود
که ایشان بملک و نبوت از غیر خود سزاوارترند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند او مستحق ملکداری
و حکم گذاری نمی خواهد رسید حق سبحانه و تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند

فاذا پس آن هنگام لا یؤتون الناس ندهند مردمان را یا پیغمبر و اصحاب او را نقیرا باندازه آن مقدار گوی که بر پشت دانه خرماست واین کنایه است
در بخل ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری به نقیری مضایقه دارند بهمان تنگ دستی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند ام یحسدون
الناس بلکه حسدی برند بر مردمان یعنی قبایل عرب علی ما آتیهم الله بر آنچه خدای بدیشان داده است من فضله از فضل خود که آن
بعثت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از ایشان و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالتست صلوات الله وسلامه علیه و عرب جمع را بر واحد
اطلاق میکنند که جامع آن باشند آن مقدار خصال خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امة
مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین بعضی گفته اند فضل آنست حق سبحانه مباح کرده است او را جمع بیشتر از چهار زن
و یهود بر حال می بردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود
که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتابست پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب حسد بردندی چه این صورت مخصوص
بدان حضرت نیست فقد آتینا بدرستی که ما اعطا کردیم آل ابراهیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام الکتاب
یعنی توریة و زبور و انجیل والحکمة و علم حلال و حرام وآتیناهم و دادیم ایشانرا که با وجود نبوت ملکا عظیما پادشاهی بزرگ
چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواجست چنانچه بصحت رسیده که داود صد زن
داشته و سلیمان هزار و درین سخن تعریض یهود است که اگر حسد شما بر محمد صلی الله علیه وسلم بواسطه کثرت ازواجست پس داود و سلیمان علیهما السلام
بحسد سزاوارترند در تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمدست صلی الله علیه وسلم و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم
دولت ابدیت یا قیامت فمنهم پس از یهود من آمن کسی بود که ایمان آورد به تحدیث آل ابراهیم یا محمد صلی الله علیه وسلم ومنهم و از ایشان
من صد کسی هست که اعراض کرد عنه از خبر انبیا در باب ثنا و تصدیق نکرد آنرا یا روی از متابعت پیغمبر بگردانید وکفی بجهنم و بسنده است
دوزخ سعیرا آتشی افروخته برای عذاب کافران ان الذین کفروا بدرستی آنکسانی که حق را بپوشیدند و نگرویدند بآیاتنا
بدلایل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر سوف نصلیهم زود باشد که در آریم ایشانرا نارا آتشی و چه آتشی کلما نضجت
هرگاه پخته و سوخته شود جلودهم پوستهای ایشان بدلناهم جلودا غیرها بدل کنیم آن پوستها را بپوستهای دیگر و این تبدیل در هر
ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری رضی الله عنه منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست
که احتراق از آن برند و بحالت اول باز آرند پس این تبدیل وصفست نه تبدیل عین و تجدید این حال بجهت احساس عذابست یعنی
هر زمان پوست ایشانرا تازه می سازد لیذوقوا العذاب تا بچشند عذاب را در آن چشیدن عذاب دایم باشد ان الله کان بدرستی
که خدای هست عزیزا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نکند حکیما دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت والذین آمنوا
وآنانکه گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و بجای آورده اند طاعات بر وفق فرمان سندخلهم زود باشد که درآریم ایشانرا
جنات تجری ببوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید
باشند این مومنان در آن ابدا همیشه یعنی زمانی که آخر نباشد لهم فیها مر ایشانرا در بهشتها باشد در آن بوستانها ازواج مطهرة زنان
پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس وندخلهم و در آریم ایشانرا ظلا ظلیلا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل
نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیاری باشد و سایه را اعظم اسباب راحت میدانند پس ظل ظلیل کنایتست از آسایش و آرامش

و بدین نکته مندفع می شود سخن کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل ظلیل چرا باشد
و فایده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود
و آن سایه از زوال مبراست و از تعقب انتقال مقدس و مبرا نظم این سایها زوال پذیرند عاقبت ۞ در سایه گریز که او را زوال نیست
ان الله یامرکم بدرستی که خدای تعالی میفرماید شما را ان تؤدوا الامانات آنکه ادا کنید امانتها الی اهلها با اهل آن حضرت رسالت صلعم
در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان نزد مادر رفت و مادر کلید بوی نداد
و میگفت که اگر از شما بگیرند یا دیگر بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عبد الدار بطریق ارث بما رسیده است و عثمان میانه میکرد و سلافه
ابا می نمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار می کشید آخر الامر صدیق و فاروق با واو تلبیه کرد که عثمان بیرون آی که انتظار
حضرت از حد میگذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که تیم و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت آمد و در
و آن سرور دست مبارک دراز کرد تا از وی بستاند عباس رضی الله عنه بر خواست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض
فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان
دست پیش آورد و عباس همان سخن آغاز کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدای و رسول ایمان داری
مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی
کرم الله وجهه پیش آمده گفت یا رسول الله منصب حجابت با ملک بیت عنایت فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل
با این آیه نازل شد و حضرت فرمود یا علی من شما را کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برند که نفع از مردم بشما خواهد رسید
پس عثمان را طلبید و گفت خذوها یا بنی طلحه خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان بملامت حضرت اختیار رفت و کلید به برادر خود شیبه
داد تا او و زر مفتاح کعبه در دست آن قوم است اگر چه حکم بادای امانت درین قضیه مخصوص نازل شده در بحر الحقایق آورده که ذکر
امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال بنسبت با آفتاب پس همچنانچه وجود ظل امانت آفتابست در وقتی که آفتاب
جلوه گستران تجلی نموده باشد عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید ادوا الامانات الی اهلها چگونه ظل متلاشی میگردد
و اثر ایشان بکلی محو می شود در حین سوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی و دیگر امر میکند که واذا حکمتم که چون خواهید که حکم کنید
بین الناس میان مردمان ان تحکموا بالعدل آنکه حکم کنید براستی ان الله بدرستی که خدای نعما یعظکم به نیکو چیزیست که شما را بدو پند
میدهد یعنی ادای امانت و عدل در حکومت ان الله کان بتحقیق که خدای هست سمیعا شنوا بقول عثمان که گفت بگیر بامانة
بصیرا بینا بر دفع مفتاح بوی یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اطیعوا الله فرمان برید خدای را در فریضها واطیعوا الرسول
و فرمان برداری رسول بکنید در سنتها واولی الامر منکم و اطاعت کنید امرا را از شما و امرا آنها اند که حضرت رسالت در عهد
خود تعیین می نموده چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد ولید را بر سریه امیر کرد و عمار یاسر را با وی فرستاد
جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نمودند و من
باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را
امان داد و بفرموده او در خانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله آورد و غیر از آن مستامن کسی را نیافتند

پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کردند و نزد خالد آوردند عمار فرمود که او مسلمانست و بفرموده من در امان خالد گفت از اداب دوری نماید
که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت آمده صورت حال
بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از انکه غیر امیر لشکر کسی را امان دهد و این ایة
نازل شد که فرمان برید اولوا الامر را یعنی امرا سرایا نقلی آورده که اولوا الامر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که وزرین صدق بوده اند و ایشانرا
اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر در شان ایشان ناطق شده ابو بکر وراق رحمه الله علیه فرموده که خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند
یا فقها و علما یا ارباب عقول و رای و تدبیر و حق اولی الامر مشایخ اند و پیران طریقت که تربیت اهل سلوک اشتغال می نمایند و سالک را
فرمان برداری ایشان لازم است **قطعه** هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد کی میسر شودش روی براه آوردن ع هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد
یا پیش پی روی راه نمایان کردن **فان تنازعتم** پس اگر خلاف کنید **فی شیء** در چیزی از امور دین **فردوه الی الله** پس باز گردانید آنرا
بکتاب خدای **والرسول** و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او **ان کنتم** واگر هستید که از روی
اخلاص **تومنون بالله** می گروید بخدای **والیوم الآخر** و بروز رستخیز چه ایمان بخدای و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا
و رسول نمایند **ذلک** این رجوع **خیر** بهترست شما را **واحسن تاویلا** و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت
افتاده بجائی که پیش او مرافعه خود کنند احتیاج گشتند یهودی منافق را بحکم نبوت می کشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل می نمود
عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و حضرت حکم فرمود و منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد
عمر رضی الله عنه رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بار گفت
عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قصه برین وجه است که یهود میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین موجب است و منوالست اما بدان
حکم راضی نیستم واز تو حکم می طلبم عمر رضی الله عنه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و بدوستی میان شما حکم کنم ایشان
توقف کردند و عمر رضی الله عنه از خانه با شمشیر کشیده بیرون آمد و سر منافق را بینداخت و فرمود که هر که بحکم خدا و قاضی راضی نباشد
سزای او برین وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمر را فاروق لقب نهاد و حق سبحانه این آیه فرستاد که **الم تر** آیا ننگری
و نگاه نکردی **الی الذین یزعمون** بسوی آنکسان که گمان می برند **انهم آمنوا** که ایشان گرویده اند **بما انزل الیک** بانچه فرستاده شده
بر تو یعنی قرآن **وما انزل من قبلک** و بانچه و بانکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا **یریدون** میخواهند با وجود دعوی ایمان
ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند **الی الطاغوت** بسوی کعب بن اشرف که نهایت طاغی و باغی است **وقد امروا** و حال آنکه مامور بوده اند
مدعیان ایمه و همه مکلفان نیز مامور بودند **ان یکفروا به** بانکه کافر شوند بحکم طاغوت **ویرید الشیطان** و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا
سرکشیده از خدمت یعنی ابلیس **ان یضلهم** آنکه گمراه کرد ایشانرا که مایل طاغوت شدند **ضلالا بعیدا** گمراهی دور که هرگز از آن با راه راست
رجوع نتوانند کرد **واذا قیل لهم** و چون گویند منافقانرا که در وقت تحاکم **تعالوا** بیایید **الی ما انزل الله** بحکمی که خدای فرستاده است
در کتاب خود **والی الرسول** بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او **رایت المنافقین** می بینی منافقانرا که از روی عناد **یصدون عنک** اعراض
میکنند از تو **صدودا** اعراض کردن از روی عداوت **فکیف** پس چون ویه خواهند کرد **اذا اصابتهم** چون برسد بایشان **مصیبة** عقوبتی
صدودا و اعراض **بما قدمت ایدیهم** بانچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود در آن منافق را **ثم جاءوک**

پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند یا دیت قتیل خود طلبند **یحلفون بالله** سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه **ان اردنا**
نخواستیم ما بیرون از مجلس حکم شما بترافع بدر خانه عمر رضی الله عنه **الا احسانا** مگر نیکویی که بما لاحق شود **وتوفیقا** و تالیف موافقت کردن میان خصمین
بود بیاید آن **اولئک** آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ **الذین یعلم الله** آنکسانند که خدای میداند **مافی قلوبهم** آنچه در دلهای ایشانست
از نفاق **فاعرض عنهم** پس اعراض کن از قبول اعراض ایشان **وعظهم** و پند ده ایشانرا بر ملایمی منع کن از نفاق و دروغ **وقل لهم** و بگو
ایشانرا در خلا **فی انفسهم** در باب نفسهای ناپاک ایشان **قولا بلیغا** سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن عمل
کردند و آن تهدید است بقتل یا بحلول مکاره بدیشان اگر توبه نکنند **وما ارسلنا من رسول** و نفرستادیم هیچ فرستاده به بندگان خود **الا لیطاع**
مگر آنکه فرمان برند **باذن الله** بامر خدای **ولو انهم** و اگر این منافقان **اذ ظلموا انفسهم** آن هنگام که ستم کردند از خدای **جاءوک** آمدندی بسوی تو
فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردند از خدای **واستغفر** و آمرزش خواستی **لهم الرسول** برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا
لوجدوا الله هرآینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را **توابا** قبول کننده توبه گناهکاران **رحیما** مهربان با آمرزش تا بیان در معالم
آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در آب راهه که هر دو از آن مزروعات خود را آب دادندی چون
محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه بگذار حاطب در غضب شده از روی ادب سخن گفت
که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیه فرستاد که **فلا** یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان می برند **وربک**
بحق پروردگار تو ایشان **لا یؤمنون** ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی **حتی یحکموک** تا آنکه حکم تو را حکم سازند **فیما شجر بینهم** در امر
اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی **ثم لا یجدوا** پس باز نیابند **فی انفسهم** در نفسهای خود **حرجا** تنگی یا در دلهای خود تنگی و گرانی **مما قضیت**
از آنچه تو حکم کرده هرچند مخالف طبع ایشان باشد **ویسلموا** و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا **تسلیما** فرمان برداری بظاهر و باطن
بی اعتراضی و منازعتی آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد رضی الله عنه بدیشان رسید و پرسید که حکم
برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و درین سخن کردن تاب میداد و روی درهم می کشید یهودی اینجا حاضر بود گفت
قاتلهم الله سوگند اینچه گروهند که گواهی میدهند بر رسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان
موسی علیه السلام گناهی کرده بودند و موسی علیه السلام حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده
بقتل یکدیگر مشغول شدند تا مقتول هفتاد هزار کس گشته شد و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای
که اگر محمد صلوات الله وسلامه علیه مرا فرماید که خود را بکشم بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود
ولو انا و اگر چنانچه **ما کتبنا علیهم** فرض کردانیدیم بر منافقان مدعی ایمان میگفتند **ان اقتلوا انفسکم** آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه
بنی اسرائیل کردند **او اخرجوا من دیارکم** یا بیرون روید از سراها و منزلها خویش چنانچه بنی اسرائیل رفتند **ما فعلوه** نمی کردند آنچه
فرض کرده بودیم **الا قلیل منهم** مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم **ولو انهم** و اگر ایشان که
منافقانند **فعلوا** بکردندی **مایوعظون به** آنچه ایشانرا پند می دهند و تکلیف می نمایند بآن **لکان خیرا لهم** هرآینه بهتر بودی ایشانرا
در عاجل و آجل **واشد تثبیتا** و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان و آن وقت که تثبیت حاصل شدی ایشانرا در دین
ایشان **واذا لآتیناهم** هرآینه میدادیم ایشانرا **من لدنا** از نزدیک خویش **اجرا عظیما** مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم بهشتست

و لهدیناهم و مرانیه راه می نمودیم ایشانرا صراطا مستقیما راهی راست که ازان بمقصد رسند یا بهشت روند اورده اند که ثوبان
رضی الله عنه که مولای رسول بود صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک رنگ تو چرا تغیر کرده و روی سرخ تو کدام درد زرد گشته
گفت یا رسول الله من زمانی که در جمال تو نمی نگرم آن زمانرا از حساب زندگانی نمیدانم نظم بی تو ای ارام جانی زندگانی مشکلست
بی تماشای جمالت شادمانی مشکلست ما حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه
حیله پردازم نظم از دوزخ غمی نیست ازان می ترسم کز پرتو دیدار تو محروم مانم دور و سخت تر محنتی انکه دران جهان از اسفل نیران باشم تا کی بینم
واگر به بهشت روم و بدانجا که درجه رفیع تست چگونه رسم و بعضی گفته اند عبد الله انصاری که صاحب اذان و مستجاب الدعوه بود آورده که
آمد گریان و بعد از استقصا موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من عزیزتری و من امروز از مشاهده
جمال تو شکیبائی ندارم می ترسم ازانکه تو فردا در بهشت بر درجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار تو
محروم مانم خدای تعالی شکسته دلان فراق را بمژده وصال شادمان ساخته آیه فرستاد ومن یطع الله و هرکه فرمان خدای کند
در اوامر و نواهی والرسول و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فاولئک پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت
مع الذین با انکسان که انعم الله علیهم انعام کرده است خدای بر ایشان من النبیین از پیغمبران و رسل و اولوالعزم نیز داخلند والصدیقین
و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند والشهداء و کشتگان راه خدا و مراد از شهدا احد اند و نزد جمهور عام است
و شامل جمیع شهیدانست والصالحین و شایستگان در اعمال و احوال و این نیز عام است وحسن و چه نیکو اند اولئک این جماعت
رفیقا همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آیا هریک ازیشان نیکو رفیقی اند در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر است
و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است و شهدا عمر و عثمان و علی اند و صالحان سایر صحابه و ملخص آیه آنست که هرکه او کسی را دوست
دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب نظم همچو بلبل دوستی گل گزین تا شوی با خرمن گل همنشین زاغ چون مردار شد یار قفس
یار او مردار خواهد بود و بس ذلک آن بودن با جماعت مذکوره الفضل من الله افزونی که عطیت از خدای وکفی بالله و بسنده خدای
علیما دانا بجهاد و نیات یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان اورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای
حرب فانفروا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات مختلفه او انفروا جمیعا یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده
با یکدیگر در جنبه واحده وان منکم و بدرستی که انعام کرد بر من اذ لم اکن معهم چه من نبودم با مسلمانان شهیدا حاضر در معرکه قتال ولئن
اصابکم و اگر برسد بشما فضل من الله نیکوئی زیادت از خدای چون غنیمت لیقولن البته گوید ان متخلف از غزوت کان لم تکن چنانچه
گوئی نبوده بینکم وبینه میان شما و میان وی مودة دوستی یعنی خود را دور انداز د و سخن بر وجهی گوید که گوئیا هرگز شما را
ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او این که یا لیتنی کاشکی من کنت معهم بودمی درین غزوه با مسلمانان فافوز تا فیروزی یابمی
فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی فلیقاتل پس باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه دین فیقتل پس کشته گردد
و درجه شهادت یابد او یغلب یا غالب آید بر دشمن مظفر گردد فسوف نؤتیه زود باشد که بدهیم او را یعنی در اوقات اجرا عظیما مزدی
بزرگ که در شرح نیاید وما لکم و چیست شما را ای اهل اسلام بچه دلیل و وجهی تمام لا تقاتلون جهاد نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمائید
فی سبیل الله در راه فرمان برداری خدای یعنی برای خدای والمستضعفین و برای آن بیچارگان که گرفتارند در دست کفار و ایشان

جماعتی بودند در مکه مسلمان شده و کسان ایشان ایشانرا از هجرت بمدینه منع کرده من الرجال از مردان چون سلمة بن هشام
و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان والنساء و از زنان چون ام شریک و غیرها والولدان و از
کودکان چون عباس رضی الله عنهما میفرماید که من و مادرم مستضعفان بودیم از نسا و ولدان الذین و این مستضعفان انکسانند که بزبان
بتضرع یقولون میگویند یعنی دعا میکنند ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را من هذه القریة ازین ده یعنی مکه الظالم اهلها که
ستمکاراند اهل او بسبب شرک که ظلمی بی نهایت نیز که ان الشرک لظلم عظیم واجعل لنا و بساز از برای ما من لدنک از نزدیک خویش
ولیا کسی که دوستدار و متولی کار ما باشد واجعل لنا و دیگر بساز از برای ما من لدنک نصیرا از نزدیک خود یاری و مددکاری که شر اعادی را
از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشانرا مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که انجا مانده بودند چون حضرت رسالت صلعم
بدیشان فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان سرانجام فرمود نصیر و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی
عتاب ابن اسید که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوی داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود الذین کفروا و انکسانی که کافر شده اند
از وثنی و یهود و نصاری یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فقاتلوا
پس بکشید ای دوستان حق اولیاء الشیطان دوستان و فرمان برداران شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید ان کید الشیطان
بدرستی که حیله و وسوسه شیطان کان ضعیفا سست است و بی قوت زیرا که فرع است مجرد از حجت و برهان الم تر ایا نظر نکردی
الی الذین بسوی انانکه در مکه بودند عبد الرحمن عوف و سعد ابی وقاص و مقداد اسود رضی الله عنهم اجمعین و امثال ایشان که ما را
دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الهی قیل لهم گفته شد ایشانرا که از کارزار کفار
کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتوا الزکوة و بدهید
بمستحقان زکوة را فلما کتب پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت علیهم القتال برایشان کارزار کردن با کافران
اذا فریق منهم آن وقت گروهی ازیشان یخشون الناس می ترسند از جنگ مشرکان کخشیة الله چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید
او اشد خشیة بلکه ترسی ازان سخت تر و این ترسیدن را حمل بر ضعف بشریه باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت
و موت ترسیدند وقالوا ربنا و گفتند ای افریدگار ما لم کتبت برای چه چیز واجب گردانیدی علینا القتال بر ما مقاتله کفار را
لولا اخرتنا چرا باز نگذاشتی ما را ایمن و فارغ الی اجل قریب تا اجل که نزدیکست بهمه کس و اگر این سوال از منافقان صادر شده
چندان عجیب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته از روی خوف و بیدلی بی تحمل گفته باشند باز توبه کرده قوی گشته که قوی مومنان بعد از
نزول آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بوده و اصح آنست که سوال را محمول بر تمنای تخفیف
دارند نه بر وجه انکار قل بگو ای محمد مرین ترسندگانرا که دل در دنیا بسته اند که متاع الدنیا آنچه بدان تمتع می گیرید از دنیا قلیل
اندکست در جنب آخرت والآخرة و سرای آخرت خیر بهتر است از دنیا و ما فیها لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات
ولا تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد فتیلا بمقدار رشته که بر دانه خرما است
پس بر وعده استیفاء ثواب منتظر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت مندیشید که هیچ کس را ازان رهائی نیست
و در هیچ بنائی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نیست اینما تکونوا هر جا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه یدرککم الموت

دریابد شما را مرگ ولو کنتم واگرچه باشید فی بروج مشیدة در حصارهای محکم یا در کوشکها افراشته یا در بروج دوازده گانه فلک
یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست نظم گو کاخ نوی سپهر اعظم سازند ور کار تو چون سلسله درهم سازند ... عاقبت ... حجره ...
ترکان اجل سرای ماتم سازند ه حکیم سنائی دارد رحمه الله نظم چه کنی خانه گل آبادان ه دل ... [illegible] ه
وقت چون در رسد چه بام و چه چاه وان تصبهم واگر برسد منافقانرا حسنة نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن ... یقولوا
میگویند هذه این نیکویی من عند الله از نزدیک تست که محمدی و بسبب تدبیرات تو که صایب نبوده ... حضرت
هجرت ... میوه ها در ان سال بر منوال سنه سابقه نبود و نرخها روی بگرانی نهاد منافقان ... عالم
صلی الله علیه وسلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان نموده میگوید قل کل بگو همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی ... من عند الله
از نزدیک خداوندست و بارادت او فمال پس چیست و چه حالست لهؤلاء القوم مرین گروه ... لا یکادون یفقهون که
نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثا معنی سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند ...
سخنی که مشتمل بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند که چون بهایم می شنوند و فهم و از پی ... ما اصابک
من حسنة ... غنیمت و فتح فمن الله پس از فضل خداوندست وما اصابک من سیئة وانچه بتو رسید ... فمن نفسک
و بعضی این آیه را بر ان فرود آرند که ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسد از فضل و کرم خداوندست ...
گناهان تست وارسلناک و فرستادیم ما ترا للناس برای همه آدمیان رسولا فرستاده که تبلیغ احکام کنی ...
... کنند وکفی بالله و بسنده است خدای شهیدا گواه بر رسالت تو من یطع الرسول هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله
پس بدرستی که فرمان برداشته خدایرا برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند یا مر خدای پس فرمان برداری او فرمان برداری حق ...
ودر حقایق آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد ...
خلیفه الله بود پس خلافت حق مر آنحضرت را ثابت بوده در هر معامله که خلق با او میکرده اند ...
و طاعت چنین خلیفه بی شایبه شبهت طاعت مستخلفست نظم چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست ...
... که نیفگندی تو افگندیم ما ه تو در افگندن نه جز آلتی ه فعل ما ...
... ومن تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک پس ترا نفرستادیم علیهم حفیظا ...
... محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیه السیف منسوخ دانند ویقولون طاعة ...
... داری و از تو حکم فاذا برزوا پس چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو بیت طایفة ...
... غیر الذی تقول غیر ازانکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان ...
... یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم والله یکتب و خدای ...
... لوح محفوظ یا کرام الکاتبین با مر خدای می نویسد ما یبیتون آنچه میگویند ... فاعرض
عنهم ... از عتاب ایشان که بوسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان نیست وتوکل علی الله ...
خود ... وکفی بالله وبس است خدای وکیلا قایم بامور بندگان و متصرف براحوال ایشان و کفایت کننده مهمات ...

افلا یتدبرون

افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تامل نمی کنند این منافقان در قرآن و تفکر نمی کنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد آثار اعجاز که این
کلام حق است ولو کان واگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزدیک غیر خدای یعنی کلامی مخلوق بود چنانچه زعم اهل کفرست و نفاق لوجدوا فیه
هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم اختلافا کثیرا در و اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خللی نیست
خواه بحسب لفظ و خواه بحسب معنی واذا جاءهم و چون بیاید بمنافقان امر کاری یعنی مهمی من الامن از انچه موجب ایمنی باشد چون
عزم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم به مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام او الخوف یا انچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی
یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان اذاعوا به کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در ان افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهیج فتنه است
در میان دشمنان و آهنگ ایشان بحرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان ولو ردوه و اگر باز گذارند
آن خبر را الی الرسول برای صایب پیغمبر تا اگر صلاح دارند خود آشکار کنند والی اولی الامر منهم یا به تدبیر خداوندان امر از اهل ایمان چون
اشراف صحابه و امرای سرایا لعلمه الذین هر آینه بیابند آنرا آنانکه یستنبطونه استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند
منهم از پیغمبر و اولو الامر آنکه دانسته که کدام خبر را فاش و کدام را اخفا باید کرد ولولا فضل الله واگر نه فضل خدای بودی علیکم
بر شما یا رسالت رسول ورحمته و بخشایش او یا نزول قرآن و گفته اند که فضل حضرت پیغمبرست یا اسلام و رحمت قرآن یا توفیق و فتح اگر نه
برکت اینها بودی لاتبعتم الشیطان هر آینه پی روی میکردید شیطانرا الا قلیلا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی
ایمن می ماندید گفته قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقة بن نوفل
و قس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فقاتل پس کارزار کن فی سبیل الله در راه حق
و رضای خدای نزول آیه در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود ... لشکر
ابوسفیان می ترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت می فرمودند که اگر همه تنها باشم میروم این آیه فرود آمد
که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار تو برو و مقاتله کن لاتکلف تکلیف کرده نشده در جهاد الا نفسک مگر نفس خود پس از مخالفت
دیگران غمناک مشو وحرض المؤمنین و ترغیب کن مومنانرا به قتال مشرکان که بر تو تحریص است نه تکلیف عسی الله ان یکف شاید که خدای
باز دارد از مسلمانان باس الذین کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش بانکه ترس در دل ایشان انداز و همین حال در بدر
صغرا واقع شد که ابوسفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد والله اشد باسا و خدای سخت ترست در هیبت
و صولت از قریش واشد تنکیلا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان من یشفع و هر که در خواست کند شفاعة حسنة در خواستی نیکو
که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد یکن له باشد مر او شفیع را نصیب منها بهره از ثواب آن ومن یشفع و هر که
خواهد شفاعة سیئة در خواستی بد که حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد یکن له کفل منها باشد مر او نصیبی از وبال آن
وکان الله و هست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز واذا حییتم بتحیة و چون تحیة داده شود
شما را سلام فحیوا پس شما نیز تحیه گوینده خود را تحیت گویید باحسن منها نیکوتر از ان تحیة اگر گویند السلام علیکم شما در جواب گویید و علیکم السلام
و رحمه الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته زیاده کنید او ردوها یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگویید
و علیک السلام این مقدار فرض است وانچه اول گفته شد سبب فضل و شرایط سلام و جواب و آداب آن در جوامع از روی تفصیل مذکورست

وبعضی برانند که اگر مسلّم مسلم باشد جواب باحسن باید گفت واگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ وعلیک ان الله بدرستی که خدای کان
علی کل شئ بر همه چیز حسیبا حساب کننده پس شما بر تحیة وحساب جواب خواهد داد الله خدا است که الٰهی نیست لا اله الا هو هیچ معبودی سزای
پرستش نیست مگر او لیجمعنکم بخدا سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور الی یوم القیامة تا روز قیامت که بر انگیزد لا ریب فیه هیچ شک نیست در آن
روز یا در جمع ومن اصدق وکیست صادق تر من الله از خدای یعنی نیست ازو راست گوی تر حدیثا از جهة قول و وعده یعنی کذب را
در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است وخدای از نقص مبرا است آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند در اثنای طریق پشیمان گشته
بازگشتند وبه پیغام از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان قایل بودند وبعضی بنفاق
ایشان حکم کردند آیة آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان که متفرق شده اید فئتین بدو فرقه جمعی بر آنند که بعضی
مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اجازت اقامت ببادیه نمودند واز مدینه بیرون رفته بمشرکان
مکه پیوستند وصحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیة نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید بر کفر ایشان اتفاق نمی کنید والله ارکسهم
وحال آنست که خدای رد کرد ایشانرا بحکم کفر از قتل وسبی بما کسبوا بانچه عمل کردند وروی از مومنان برتافته رجوع بکافران نمودند اتریدون ان
تهدوا آیا میخواهید که راه نمائید من اضل الله آنرا که گمراه ساخته است خدای ومن یضلل الله وهر کرا خدای گمراه گرداند فلن تجد له پس نیابی تو
سبیلا راهی بحق ودّوا دوست میدارند این گروه برگشتگان از دین لو تکفرون آنکه کافر شوید شما کما کفروا همچنانچه ایشان شده اند فتکونوا
سواء تا باشید بر یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم اولیاء از ایشان دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آرند ومتحقق شود
ایمان ایشان بانکه هجرت کنند فی سبیل الله در راه رضای خدای هجرتی خالی از غرض دنیا فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان وهجرت
فخذوهم بگیرید ایشانرا واسیر کنید واقتلوهم وبکشید ایشان را حیث وجدتموهم هر جا که یابید در حل وحرم ولا تتخذوا منهم ومگیرید از ایشان
ولیا دوستداری ولا نصیرا ونه یار ومددکاری بلکه ایشانرا بگیرید وبقتل آرید الا الذین یصلون مگر آنانرا که پیوند کنند وپناه برند
الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم وبینهم میثاق میان شما وایشان پیمانی وآن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت باشد او جاؤکم یا بپیوندند بقومی که آمدند بشما حصرت صدورهم
حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان وکراهت داشتند ان یقاتلوکم ازانکه با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفا
وایشان بنو مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند وبا قریش نیز همین گونه عهد کردند ولو شاء الله واگر خواستی خدای لسلطهم علیکم
هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما بانکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر آینه با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم
پس اگر کناره کنند این مرتدان وحلفا ومعاهدان شما فلم یقاتلوکم وکارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم والقا کنند بجانب شما انقیاد
واستسلام را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس نساخت ونداد خدای لکم مر شما را علیهم سبیلا بدیشان راهی در قتل ونهب
اموال ایشان حکم این آیة بآیة فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون آخرین زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان
یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یریدون ان یأمنوکم میخواهند که ایمن باشند از شما چون از مدینه باز گردند کافر شوند
ویأمنوا قومهم وارادة ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که بخوانند ایشانرا الی الفتنة بسوی کفر
یا قتال اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردند بدان فتنه فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند ویلقوا الیکم السلم والقا نکنند

بسوی شما صلح طلب امان را ویکفوا ایدیهم وباز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشانرا واقتلوهم وبکشید ایشانرا
حیث ثقفتموهم هر جا که بر ایشان دست یابید واولئکم وآن گروه جعلنا لکم دادیم ما شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن
در تعرض بقتل وسبی ایشان وآن حجت وضوح کفر و وقوع غدر ومکر ایشانست وما کان ونسزد وروا باشد لمؤمن مومنی را ان یقتل مومنا
آنکه بکشد مومنی را بغیر حق الا خطأ مگر کشتنی بخطا ومن قتل مومنا خطأ وهر که مومنی را بخطا بکشد فتحریر رقبة پس بر وست آزاد کردن بنده
مؤمنة گرویده ودیة مسلمة وبر وست دیتی تمام اداکرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث
الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل ودیة ازو عفو نمایند نزول آیة در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده
از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت وروی بمدینه نهاد ومادر او در فراق او ناله وفریاد در گرفت ابو جهل وبرادر او حارث که برادران
مادری عیاش بودند جزع وفزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند ودر نزدیک مدینه او را بافسوس وافسانه باز گردانیدند ودر مکه
دست وپایش بربسته در آفتاب می انداختند تا از مسلمانی باز گردد حارث بن زید روزی بر وگذشت وگفت ای عیاش این محنت
جزای کیشی مفارقت دین اسلام اختیار کن وآسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا وآزار کلمه که از و طلبیدند بگفت ودیگر بار
حارث او را سرزنش کرد که ازان دین که برگشتی اگر حق بود پس بد دینی کردی واگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش ازو
در غضب شده سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد وحارث نیز
بمدینه آمد ومسلمان شد عیاش از وقت بیعت حارث واسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها یافت ونیابران سوگند
ویرا بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در حق حق جواب خواهی داد عیاش بران صورت
نادم شده بخدمت پیغمبر آمد وتمام قصه بعرض رسانید وگفت من از اسلام او خبر نداشتم وبخطا امری واقع شد منتظر [illegible] این آیة
فرود آمد وحکم قتل خطا بیین شده وان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وهو مؤمن
واو کافر باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده مومن وادا دیة باهل او نشاید زیرا که میان مومن وکافر
وراثة نیست وان کان من قوم واگر آنکه کشته شده از قومی باشد که بینکم وبینهم میثاق میان شما وایشان عهد وپیمانست با اهل
ذمه بوده حکم در دیة وکفارت حکم مسلمانست فدیة مسلمة پس بر قاتل دیتی اداکرده شده الی اهله باهل او وتحریر رقبة مؤمنة
وآزاد کردن بنده مومن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده وطاقت آن نداشته باشد بر خریدن فصیام شهرین متتابعین پس بر وست
روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة واین حکم که خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی واین توبه دادن من الله از خدا است و
بتوفیق او وکان الله علیما وهست خدای دانا بحال قاتل ومقتول حکیما حکم کننده در باب دیة وکفارت آورده اند که مقیس بن
صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت آمده صورت حال بموقف عرض رسانید وآنحضرت
زبیر فهری با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید والا دیة او بموجب شریعت
ادا کنید بنی نجار چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند با زبیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه
شیطان کرد فهری را بکشت وبا خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم ودیة سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد واین
آیة نازل شد ومن یقتل وهر که بکشد مومنا متعمدا مومنی را بعمد وقصد وحلال داند کشتن او فجزاؤه جهنم پس پاداش او دوزخ است

خالدین فیها در حالتی که جاوید باشد دران وغضب الله علیه وخشم کرفت خدای بر وی ولعنه وبراند او را و دور ساخت از رحمت
خویش واعد له وآماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذاب بزرک بجهت ارتکاب این کناه آورده اند که رسول صلی الله علیه وسلم
سریه بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بکریختند و او با مال ومتاع وغنم خویش بکوهی متحصن بود
چون که سریه تکبیر کویان رسیدند مرداس تکبیر کویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر کفت و بر مومنان سلام
کرده و زبان بکفت لا اله الا الله محمد رسول الله کشاده از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر وی تاخت و بضرب شمشیر سرش
بینداخت و مرحبه داشت غارت کرده کوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت سید رسید بغایت متالم شد کفت ای اسامه کسی را
کشتی که از بیکانکی شرک تبرا نموده بیکانکی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده کفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت
سه نوبت فرمود که فکیف بلا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه کفت یا رسول الله کلمه کفتن او از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا
شققت عن قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میکوید یا دروغ این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کروه
کرویدکان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک بپرسید و بآهستکی تفحص کنید ولا تقولوا
ومکویید لمن القی الیکم السلام هر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیه اهل اسلام کوید لست مومنا تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی
از ما این کلمه کفتی تبتغون می طلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیوی را اراده غنیمت وغنم او کسی است و اکر شما طالب
غنیمتید فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان بسبب مال
کذلک کنتم همچنین بودید شما من قبل پیش ازین یعنی اول که باسلام در آمدید بجهت خون ومال خود توسل بکلمه شهادت می نمودید
فمن الله علیکم پس منت نهاد خدای بر شما بانکه استقامت داد شما را در دین فتبینوا پس نیک روشن و بیان سازید تهم را و در قتل
مردم تعجیل مکنید از روی کمان چه وبال زنده که کشتن هزار کافر نزد خدای کمترست از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که هست
خدای بما تعملون بآنچه شما میکنید خبیرا دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشینندکان در خانها از خود من المومنین از
مومنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری و عجز والمجاهدون و جهاد کنندکان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم
بمالهای خود که تهیه اسباب قتال وتجهیز مقاتلان میکنند وانفسهم و بنفسهای خود که در معرض قتل می آرند و چکونه برابر توانند بود
کسی که در فراش راحت تن وری کند با آنکه در معرکه ها بذل جان بازی کند زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیه فرود آمد
و در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم کفت یا رسول الله حال چکونه بود که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا ما زمان
آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر وفضل الله وتفضیل داد خدای
المجاهدین جهاد کنندکان را باموالهم وانفسهم بمالها ونفسها خود علی القاعدین بر نشینندکان بی عذر درجة پایه که آن
غنیمت وظفر ونام نیکو وکلا وهمه را از قاعدون بی عذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بجود مباشر اند وعد الله
الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشتست اما تفضیل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وفضل الله
المجاهدین وتفضیل کرد خدای مجاهدانرا علی القاعدین بر نشستکان بی عذر اجرا عظیما مزد بزرک که آن درجات منه
پایها بلند است از خدا در آخرت وکفته اند صد درجه است میان دو درجه مقدار دویدن اسب تیز دو صد سال

ومغفرة وبخشایش ورحمة وکان الله غفورا وهست خدای آمرزنده کناهان کذشته ایشان رحیما مهربان بر ایشان
در آنچه یاد داد ایشان در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکه وقیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت
از مکه بمدینه هجرت نکردند چون روسا قریش بحکایت بدری آمدند ایشان همراه کافران بحربکاه حاضر شدند وبه شمشیر
مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که ان الذین بدرستی آنانکه توفیهم الملائکة جان می ستانند
از ایشان ملائکه که اعوان ملک الموت اند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت
دران وقت فرض بود و بموافقت با کفار روان ممنوع بود قالوا کفتند ملائکه از روی سرزنش ایشانرا که فیم کنتم در چه چیز
بودید از کار دین و یا کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان قالوا کنا کفتند بودیم ما مستضعفین ضعیفان و
عاجزان فی الارض در زمین مکه و کفار غالب بودند قالوا کفتند فرشتکان تکذیب ایشانرا الم تکن آیا نبود ارض الله
زمین خدای واسعة کشاده و بسیار فتهاجروا فیها که شما هجرت کنید در طرفی دیکر از آن چنانچه مهاجران حبشه ومدینه کردند فاولئک
پس آن کروه تارکان هجرت ماویهم جهنم جای ایشان دوزخست وساءت مصیرا و بد بازکشتیست ایشانرا دوزخ و این عقوبت
همه تارکان هجرت را مقررست الا المستضعفین مکر کسانی که بحسب واقع ضعیف وعاجز اند من الرجال از مردمان والنساء
و زنان والولدان وکودکان لا یستطیعون حیلة توانایی چاره سازی ندارند ولا یهتدون سبیلا ونمی شناسند راه مدینه را
یا طریق بیرون آمدن را فاولئک پس آن کروه بیچارکان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم که عفو کند از ایشان لفظ عفو
ایمایی میکند بانکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نمی تواند بود وکان الله عفوا وهست خدای عفو کننده از معذوران
غفورا آمرزنده کناه ایشان ومن یهاجر فی سبیل الله وهر که هجرت کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا
مواضع بسیار یعنی اراء اماکنها وسعة وفراخی در روزی یا کشادن در اظهار دین و اعلاء کلمه عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند
که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند واستطاعت هجرت نداشتند چون آیه تهدید به ترک هجرت نازل شد و نوشته آن به مستضعفان مکه
رسید جندع بن ضمره کفت که هر چند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن می توانم و راه مدینه را میدانم و قسم
که ناکاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر کردد و مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید پسران پدر را
منقاد شده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ خود نهاد
و کفت خدایا این دست از آن تو و این دست رسول تو بیعت میکنم ترا بآنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بکفت و در کذشت
خبر او بمدینه رسیده بعضی اصحاب کفتند که اکر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شامل تر بودی حق سبحانه آیه فرستاد ومن یخرج
من بیته وهر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله ورسوله در حالتی که هجرت کننده باشد بخدا و رسول و یعنی برای ایشان ثم یدرکه
الموت پس در یابد او را موت در اثناء طریق و بهیچ نکاه نرسد فقد وقع اجره پس بدرستی که ثابت باشد مزد او علی الله نزدیک خدای
وکان الله غفورا وهست خدای آمرزنده کناه تاخیری که در هجرت کرده رحیما در وعده مثوبت او بحسن نیت او واذا ضربتم فی الارض
و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما کناهی ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را
دو رکعت کذارید ان خفتم واکر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه شما را بکشند کافران این شرط با غالب است چه در آن وقت

که در حوالی مدینه مسلمانان از دشمنان بوده اند و حالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد وان الکافرین بدرستی که کافران کانوا لکم هستند شما را
عدوا مبینا دشمنی اشکارا فاذا کنت فیهم و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف اعدا فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که اقامت
کنی برای ایشان نماز را فلتقم طایفة لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طایفة منهم معک پس باید که بایستند طایفه ازیشان با تو ولیاخذوا اسلحتهم
و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده کنند نماز گذارندگان فلیکونوا
پس باید که باشند آنها که نماز می گذارند من ورائکم از پیش شما در برابر دشمن چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند ولتات
طائفة اخری و بیاید آن طایفه دیگر که لم یصلوا نماز نگذارده اند و پاس میداشته فلیصلوا معک پس بگذارند با تو رکعت دیگر
ولیاخذوا و باید که بر دارند ایشان نیز با خود حذرهم آلاتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره واسلحتهم و سلاحها که بدان
جنگ می کنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان ود الذین کفروا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لو تغفلون اگر غافل شده اند عن
اسلحتکم از سلاحهای حرب خود وامتعتکم و از متاعهای خورش چون اسپ و سایر رخوت فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما میلة واحدة
یک حمله و هرجه یابند پیر... نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست کرده
و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف بر کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار
میان قبله و سپاه مومنان حایل بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با صحابه با جماعت نماز اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع
و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و تیر کاری نزدیم
شوکت و دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفره آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز نماز دیگر هست که در ادای آن
غایة مبالغه در تقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته دران وقت بر سر ایشان تازیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم
هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه تعلیم داد و
فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهی مقرر شده ولا جناح علیکم و هیچ گناه نیست بر شما ان کان بکم اذی اگر
باشد بشما رنجی من مطر از باران گران کرده اند اسلحه شما را او کنتم مرضی اگر باشید بیماران و توانایی ندارید در حمل سلاح ان تضعوا آنکه
بنهید اسلحتکم سلاحهای خود را وخذوا حذرکم و بهر حال فرو گیرید آلات نگاه داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند و احتیاط
و بر حذر باشید ان الله بدرستی که خدای اعد للکافرین آماده کرده است برای کافران عذابا مهینا عذاب خوار کننده فاذا
قضیتم الصلوة پس اداکردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فاذکروا الله پس یاد کنید خدای را قیاما در حال قیام که شمشیر میزنید
و قعودا و در حال نشستن که تیر می اندازید و علی جنوبکم و به پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده اید و افتاده و گفته اند
و ادیا دکردن خداوندست در همه حال در ذات المیه آورده که دیگر معنی خوفست یعنی بترسید از خدای تعالی در وقت خوف در امور
و قعودا و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبه با خلق و علی جنوبهم در زمانی که توجه بمنام کرده اید و خفته اید ... لاتخافوا نتیجه
چنین خوف تواند بود نظم هر که در خوف کم شد هوش او تا نشنود ان لاتخافوا گوش او ... هر که خوفش چون کوه
فاذا اطمأننتم پس چون بیارامید و از خوف ایمن گشتید فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط
آن ان الصلوة بدرستی که نماز کانت علی المؤمنین هست بر مومنان کتابا موقوتا فرضی موقوت یعنی محدود باوقات که اخراج آن

از اوقات

از اوقات آن جایز نیست ولا تهنوا و سستی مکنید و ضعف مورزید فی ابتغاء القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان این
آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات
متألم بودند حق سبحانه و تعالی میفرماید ان تکونوا اگر هستید شما ای مومنان که دردمند شدید از جراحتها فانهم یالمون بدرستی که کافران نیز
زخم خورده و دردمند اند کما تالمون همچنانکه شما هستید وترجون و شما با وجود الم امید میدارید من الله از خدای ما لا یرجون آنچه
ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وکان الله و هست خدای علیما دانا بمصالح شما حکیما محکم کار در امر و نهی آورده اند
که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر بشبی نقب در خانه قتادة بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد نهان کرده بود بدزدید قضا را انبان
آرد شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا بخانه طعمه و طعمه از آنجا نزد یهودی که زید بن السمین میگفتند بطریق امانت بنهاد و بامداد قتاده
بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی
رفته بود پی برده بجهود در آنجا زره گرفت زید گفت دوش طعمه زره در انبان بودیعت بمن داده و جمعی بدان گواهی دادند قتاده
صورت حال بمجلس علیه نبویه صلی الله علیه وسلم رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود
و جهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای حضرت رسالت نیز صلی الله علیه وسلم بران بود که خیانت بر جهود
ثابت گردد و مسلمانان از آن خیانت مبرا باشند همین که حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت
ذو الجلال این خطاب رسید انا انزلنا بدرستی که ما فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآنرا بالحق براستی و حکم درست لتحکم بین الناس
تا حکم کنی میان مردمان بما اراک الله بآنچه خدای ترا شناسا گردانیده و وحی فرستاده ولا تکن للخائنین خصیما و مباش برای خیانت
کنندگان خصیما دشمن آنکسی که بیگناهست و در مقام رفع خیانت مباش از خاین واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای از قصدی
که بعتاب یهودی کردی ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده هر کسی را که آمرزش طلبد رحیما مهربان برو ولا تجادل
و خصومت مکن عن الذین از قبل آنانکه یختانون خیانت میکنند بانفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند
ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست ندارد من کان خوانا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران اثیما گناهکار
متصرف در گناه خود یستخفون من الناس شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت را ولا یستخفون من الله و شرم نمیدارند
از خدای وهو معهم و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار ضمایر ازیشان از وی پنهان نیست پس سزاوار ترست که از وی شرم
دارند و نمی دارند اذ یبیتون آن هنگام که بشب تدبیر و تزویر میکنند ما لا یرضی آن چیز را که نمی پسندد خدای من القول از گفتن
دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشورت میکردند برانکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوگند او را که مسلمانست
باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود وکان الله و هست خدای بما یعملون بآنچه ایشان میکنند از
تدبیر محیطا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست ها انتم هؤلاء شما باشید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت
جادلتم عنهم دفع میکنید از خاین آن خیانت را بجدل و خصومت با خدای فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی در دنیا فمن
یجادل الله پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خیانت کند عنهم یوم القیامة ازیشان روز قیامت ام من یکون یا کیست
آنکه باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگاهبان که نگذارد که ایشان را عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب ازیشان باز دارد

ومن یعمل سوءا و هر که بکند بدی که از آن ضرری بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه
و انابت یجد الله یابد خدای را غفورا آمرزنده گناهان او رحیما مهربان بفضل خود بر وی و درین آیه ترغیب فرمود طعمه و قوم او را باستغفار
و توبه و یکسب اثما و هر که بکند گناهی و خواهد که بی گناهی را بدان تهمت کند فانما یکسبه پس جز این نیست که میکند آن عمل را علی نفسه بر نفس خود
چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمی کند و کان الله علیما و هست خدای دانا بسارق درع حکیما حکم کننده در مجازات او
بقطع ید ومن یکسب خطیئة و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شده او اثما یا گناه کبیره یا آنچه بعمد از و صادر شود ثم یرم به
پس تهمت نهد بآن گناه بریئا بی گناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن
متحیر و مبهوت می شوند بی گناهان واثما مبینا و دیگر حامل شد گناه ظاهر را ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیک بر تو
که وحی فرستادیم و ترا از حقیقت بهم اعلام داد ورحمته و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لهمت طائفة
مراد قصد کرده بودند گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوک آنکه بگردانند از حکم راست وما یضلون در خطا و ضلالت نمی اندازند الا انفسهم
مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشانست وما یضرونک من شیء و ترا زیان نمی توانند رسانید هیچ چیز تو در پناه عصمت
خدای وانزل الله و فرستاده است خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را والحکمة و بیان احکام آنرا وعلمک و در آموزانید ترا
ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی که از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و گفته اند آن علمست بربوبیت حق و جلال او
و شناخت عبودیت نفس و قدر حال و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما سیکون است که حق سبحانه و تعالی در شب
اسری بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت
ما کان و ما سیکون وکان فضل الله و هست فضل خدای علیک بر تو بنبوت عظیما بزرگ که هیچ فضل اعظم از نبوت کامله
ترا هست نیست لا خیر نیست نیکوئی فی کثیر من نجویهم در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که پیش مشاورت کردند در خلاص
طعمه که پیش مشاورت کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکوئی نیست در آن راز گویان الا من امر
الا که بفرماید بصدقة بصدقه دادن او معروف یا امر کند بمعروف و آن خیریست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا
قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان کردن او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح میان مردمان و دفع کدورات
از دلهای ایشان ومن یفعل ذلک و هر که بکند اینها که مذکور شد ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای فسوف نؤتیه
پس زود باشد که بدهیم او را اجرا عظیما مزدی بزرگ ومن یشاقق الرسول و هر که مخالفت کند بارسول من بعد ما تبین له از آنکه
ظاهر شده له الهدی مر او را راه رست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات ویتبع و پی روی کند غیر سبیل المؤمنین
غیر آن راه که مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیه هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و در شب
دیوار نقب بخانه کسی میزد دیوار خانه فرود آمد و در زیر آن بماند و روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و
خواستند که بکشند بعضی از مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدین جا آورده کشتن او تاسف است مرو را
از مکه اخراج کردند و تا نجی رفقاء بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروانرا مشغول ساخت و پاره از متاع
ایشان بدزدید و بگریخت آن اقوام بگرفتند و سنگسار کردند و قولی آنست که در جده در دریا نشسته بود کشتی در دریا در کشتی

بدزدید

بدزدید بعد از وقوف بدان او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید نوله ما تولی واگذاریم او را در آن سرای
یا بچه دوست میدارد در سرای کفران کفر و دوست یعنی او را در دایره کفر و حرمان داخل کنیم ونصله جهنم و در آریم او را و ساءت
مصیرا و بد بازگشتیست دوزخ ان الله لا یغفر بدرستی که نیامرزد خدای ان یشرک به از آنکه شرک آرند بخدای ویغفر ما دون ذلک
و بیامرزد آنچه فروتر است لمن یشاء هر کرا خواهد نزول آیه در شان پیری بوده است از اعراب بجناب نبوت مآب آمده و بعرض رسانیده
که یا رسول الله پیرم و در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را شناخته ام بوی شرک نیاورده ام و بجز وی کسی را دوست نگرفته ام و معصیت
از روی جرأت نکرده ام و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العین خدای را بگریختن خود عاجز گردانم و حالی آمده ام
پشیمانم از گناه و توبه کننده بدرگاه حق تعالی حال من چگونه می بینی خدای بدین آیه مژده داد که همه گناهان را غیر از شرک آمرزیدنی
هست ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای فقد ضل پس هر آینه گمراه شد از حق ضلالا بعیدا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت
پس از حال مشرکان خبر میدهد که ان یدعون من دونه نمی پرستند بدون حق تعالی الا اناثا مگر مادگی را یعنی نر ماده میگوید
بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر منیر آورده
که بتان را بصورت زنان ساخته بودند و گفته اند مراد از این اناث ملایکه اند بزعم که میگفتند فرشتگان دختران خدایند
وان یدعون و نمی پرستند الا شیطانا مریدا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه او میکند مشرکان را
بعبادت آنها لعنه الله براند او را خدای و دور کرد از رحمت خود وقال و گفت شیطان لاتخذن من عبادک هر آینه میگیرم از بندگان
تو نصیبا مفروضا بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه
در حدیث آمده ولاضلنهم و ایشانرا گمراه میکنم از طریق حق ولامنینهم و در آرزو می افکنم ایشانرا و می آرایم در چشم ایشان امانیها که
چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب ولامرنهم و می فرمایم ایشانرا فلیبتکن پس
می برند آذان الانعام گوشهای چهارپایان را و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردانند اشارتست بآنچه عرب داشته اند از
بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید ولامرنهم و هر آینه میفرمایم ایشانرا فلیغیرن پس تغییر میدهند خلق الله
آفریده خدای را بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم کبود زدن بر روی و بر دست
و پای یا مراد تغییر فطرت الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله ومن یتخذ الشیطان و هر که فرا گیرد شیطان را ولیا
من دون الله دوستی بدون خدای یعنی هرچه شیطان فرماید آن کند فقد خسر پس بدرستی که زیان کند خسرانا مبینا زیانی روشن چه سرمایه
عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی بهره یا زیانی بفوات بهشت و حصول دوزخ یعدهم وعده میدهد ایشانرا شیطان با آنکه وفا نکند
ویمنیهم و در آرزو می افکند ایشانرا بچیزی که نیابند وما یعدهم الشیطان و وعده نمی دهد ایشانرا شیطان الا غرورا مگر فریب و خداع یعنی
اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است اولئک آن گروه که پرستنده بتان و متابع شیطانند ماویهم جهنم جای ایشان دوزخست ولا
یجدون عنها و نیابند از دوزخ محیصا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و عمل
پسندیده کردند سندخلهم زود باشد که در آریم ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن
جویها خالدین فیها در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن ابدا تا که دست یعنی همیشه بی انقطاع وعد الله وعده کرده خدای

وعده کردنی پراست کرد سخن خود را حقًا راست کردنی ومن اصدق وکیست راست تر من الله قیلا از سخن خدای در سخن خود
لیس بامانیکم انچه خدای وعده کرده از ثواب یافت نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان ولا امانی اهل الکتاب ونه بآرزوهای
اهل کتاب ولا یجد ونمی یابد عامل سوء له برای نفس خود من دون الله جز خدای ولیًا دوستداری که مدد دهد و رساند ولا نصیرا
نه یاری که از عذابش برهاند ومن یعمل من الصالحات وهرکه بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچ کس را قوت ارتکاب تمام آن نیست
من ذکر او انثی از مرد و زن وهو مؤمن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فاولئک پس گروه عمل کنندگان
یدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت و حصص نصیبه معلوم میخواهند یعنی در آیند تحت ولا یظلمون و ستم رسیده نشوند در ثواب خود
نقیرا بمقدار نقیر یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود ومن احسن دینا وکیست نیکوتر از جهت دین ممن اسلم وجهه از انکه خالص گردانید
نفس خود را لله برای خدای وهو محسن و حال انکه او آینده نیکوییها و ترک کننده بدیها واتبع و پی روی کرد ملة ابرهیم دین ابراهیم را
حنیفًا در حالتی که ابراهیم یا این پی رو مایل است از همه دینها بدین اسلام واتخذ الله وگرفت خدای ابرهیم خلیلا ابراهیم را دوست یعنی او را
برگزید و اختصاص داد بکرامتی که منتها بر است بکرامتی دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه قحط
پدید آمده و چون مردم بمواره از مواید خلیلی فواید یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند انچه ابراهیم علیه السلام داشت
بر پریشان ایثار کرد و جمیع که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک دوستی که معتقد علیه بود تا قدر طعام از مصر بشام فرستد
و چون پیغام خلیل به دوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز قحط و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام برای خود
طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می توانست کرد فاما شنیده ام که بسی فاقه زدگان مبد واتی کرده اند و او بکرم غریزی و سجیت خلقی
هیچ اهد که این طعام بدیشان صرف کند القصه گندم بملازمان ابراهیم علیه السلام نداد ایشان نیز نیافته بغیرت باز گشتند و ایشان را
شرم آمد که شتر خالی بشهر در آرند چه بسی گدایان و بی نوایان چشم بران داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان رسید ایشان را
در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم ازین حال دل تنگ شده روی بمسجد نهاد و دران حال ساره زوجه
ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید خرم و خوشدل شده سر یکی بگشاد دید میده در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون آمد پاره
خمیر کرد و نان پخت بعیال و اطفال درویشان داد چون ابراهیم از مسجد بازآمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این کجاست گفت از نزد دوست
مصری تو ابراهیم علیه السلام فرمود که این از دوست من الله است خدای بدین جهت ویرا دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت
استهلاک تنیده است در عموم احوال بحضرت ذی الجلال و این مقام ابراهیم بود لاجرم بخلیل مسمی گشت و از نیجاست که ذکر خلت بنظام
فرمود که اتخذ الله ابرهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایه باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله و درین معنی گفته اند نظم عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف
عجب آنست که جهان تو محبوب یافتند خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نتیجه مستی و توفیق است و جذبه علامت نیستی و جمعیت
از سلوک خلیل بدین عبارت خبر داد که انی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لاجرم
نظرگاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السموات قدمگاه حبیب گردانیدند که دنی فتدلی نظم خلیلی از خلیل تا نشان سپاس
هیچ از جا و شان یار کامش ولله ما فی السموات و مر خدایراست آنچه در آسمانها بود وما فی الارض و آنچه در زمینها باشد پس هرکرا
خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند وکان الله وهست بکل شیء محیط بهمه چیزها احاطه کننده از روی علم و قدرت

ویستفتونک وطلب فتوی میکنند از تو فی النساء در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت واعتراض عیینة بن حصن
که دختر و خواهر را بقصد مال میدهی و ما نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قل الله یفتیکم بگو که خدای فتوی میدهد یعنی بیان
میکند حکم خود را فیهن در باب ایشان وما یتلی علیکم و دیگر فتوی میدهد آنچه خوانده می شود بر شما فی الکتاب در قرآن فی یتامی النساء در
شان یتیمان که زنانند اللاتی آن زنانی که لا تؤتونهن نمی دهید ایشان را ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث
وترغبون و رغبت می کنید ان تنکحوهن آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند و مالهاء ایشان را بخورید والمستضعفین و دیگر فتوی قرآن در باب
ضعیفان و بیچارگان من الولدان از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدهید وان تقوموا و دیگر حکم میکند قرآن بانکه قیام نمایید
للیتامی برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل و راستی وما تفعلوا من خیر و آنچه میکنید از نیکویی درباره یتیمان و کودکان
و غیر ایشان فان الله کان پس بدرستی که خدای هست به علیما بان دانا و بران جزا خواهد داد در اسباب نزول آورده که مردی
بزن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد او را و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده
مرگی خواهی میرد که ترا بحل کردم و گویند دختر محمد مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که منکوحه است و را طلاق دهد همین میگفت که مرا نگاه دار تا نکی کرس نوبت
خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیتی فرستاد وان امرأة واگر زنی خافت بداند و دریابد من بعلها از شوهر خود نشوزا سرباز زدنی
از صحبت او او اعراضا یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمت او فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی بر ایشان ان یصلحا بینهما در آنکه
بصلاح آرند میان یکدیگر صلحا بصلح یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و در غیر حقوق خدمت قدم
نگاه دارد و او را از خود جدا نکند والصلح خیر و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر برانند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
سوده بن ربیعه را طلاق داد او بر سر راه آنحضرت نشسته تا وقتی که سید عالم صلی الله علیه وسلم برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله
رجعت نمای بمن که دوستی مرد در دل من نمانده و میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه
رضی الله عنها بخشیدم حضرت بوی رجعت فرمود و روز نوبت او در خانه عایشه می بود و این آیه در قصه وی نازل شده واحضرت
الانفس الشح و فراهم آورده نفسها را بتجیل یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی و از نیست که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل می ورزند
وان تحسنوا و اگر نیکویی ورزید در زندگانی وتتقوا و پرهیز کنید از نشوز و اعراض فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون خبیرا
بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا ولن تستطیعوا و هرگز نتوانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید ان تعدلوا آنکه عدل ورزید و راستی نگاه
دارید بین النساء میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است و لهذا حضرت صلوات الله وسلامه علیه با آنکه در قسم
میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود و گفت هذا این قسمت در آن چیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو
مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی یعنی چنانچه عایشه را رضی الله عنها از همه ازواج او را دوستتر میداشت ولو حرصتم و اگر حریص باشید بر آنکه
عدل قادر نباشید بر آن فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام با آنکه مرغوب است در قسم و نفقه یعنی میل قلبی را با میل فعلی یکجا جمع مکنید که اگر
چنین باشد فتذروها پس میگذارید آن دیگری را کالمعلقة مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهردار وان
تصلحوا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته وتتقوا و پرهیز کنید از مثل این عملها در زمان آینده
فان الله کان پس بتحقیق هست خدای فان الله کان پس بتحقیق هست خدای غفورا آمرزنده گناهان ماضی یغن الله کلا

بی نیاز گرداند خدای هریک را من سعته از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هریک را یا بدلی پدید آرد وکان الله
واسعا وست خدای فراخ بخشایش بر بندگان حکیما محکم کار در افعال و احکام ولله مر خدا راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از جواهر علوی و ما فی الارض وانچه در زمینهاست از کوین سفلی ولقد وصینا و مر اینه وصیت کرده ایم و فرموده الذین اوتوا الکتاب
آنانکه داده اند کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری وانها را نیز که قبل از ایشان بودند وایاکم و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی
میفرمایم ان اتقوا الله باآنکه بپرهیزید از شرک وان تکفروا واگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که خدای راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
وما فی الارض وآنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند پس با کفر و معصیت شما متضرر نمی شوند چنانچه بایمان و طاعت شما منتفع نمی شوند
وکان الله غنیا وست خدای بی نیاز از خلق خود اوراگر فرمان برند وگر نبرند حمیدا ستوده در ذات خود اگر حمد گویند واگر نگویند
ولله و مر خدا راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از ملایکه و ستاره و غیر آن وما فی الارض وانچه در زمین بود از ارکان و موالید
وکفی بالله وبسنده است خدای وکیلا کافی مهمات بندگان ان یشا یذهبکم واگر خواهد خدای ببرد شما را و فانی گرداند ایها
الناس ای مردمان ویأت بآخرین وبیارد یعنی ایجاد کند دیگرانرا که فرمان بردارتر باشند چون این آیه نازل شد حضرت مصطفی صلعم
دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت آنها قوم این اند یعنی پارسیان وکان الله وست خدای علی ذلک برین ایجاد و اعدام قدیرا
توانا من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرای همچون مجاهدی مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله
پس نزدیک خدایست ثواب الدنیا والآخرة پاداش دنیا وان خسیس است و پاداش آخرت وآن شریف است پس چرا کسی طلب خسیس ترین
چیزی شود و از شریفترین چیزی باز ماند واگر با شرف میل کرد داخس تابع خواهد بود چه مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را آخرت
چندان غنیمت که غنیمت دنیی و منزد اند بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی هؤلاء با گروه مومنان تا ایشان را باشد مرچه انانراست
ولا الی هؤلاء نه با کافران تا بدیشان باشد مرچه بر ایشانست ومن یضلل الله و هر کرا خدای گمراه سازد فلن تجد له سبیلا پس تو
نیابی تو ورا راهی بحق و ثواب یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تتخذوا الکافرین مگیرید کافرانرا اولیاء من دون المومنین
دوستان بیرون مومنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدا دوستی کنند اتریدون ایا میخواهید ان تجعلوا لله آنکه بدهید
خدایرا علیکم بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی روشن وان مولات کفرانست که موجب عقوبت و خذلانست ان المنافقین بدرستی
که منافقان فی الدرک الاسفل من النار در طبقه زیر ترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان
بدل کافر بند وکفر را با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقانرا در دوزخ حکم شود و بدارک اول
در آرند مالک گوید یا نار خذیهم آتش گوید حکم با بر زبانست و زبان ایشان کلمه جاری بوده مرچند میان می گفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم
و بر همین منوال در هر که آتش از احتراق ایشان ابا کند تا بدرکه سفلی رسند آتش در پیچد ابد الآباد در عذاب مانند ولن تجد لهم و نیابی تو مرایشانرا
نصیرا یاری که حمایت نموده ایشانرا از آن درکه بیرون آرد وجمع منافقان در زمت عذاب خواهند بود الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند
از نفاق واصلحوا و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان واعتصموا بالله و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر
واخلصوا دینهم و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را لله برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فاولئک پس آن گروه که بتوبه
واصلاح واعتصام واخلاص موصوفند مع المومنین با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وسوف یؤتی الله المومنین

ورود با

ورود باشد که بدهد خدای مومنانرا اجرا عظیما مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک ما یفعل الله بعذابکم هرچه میکند خدای بعذاب شما
یعنی چرا عذاب کند شما را ان شکرتم اگر شکر گویید و روی بفرمان برداری دارید وآمنتم و تصدیق نمایید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید بآنکه نجات شما
بفضل اوست نه بشکر وکان الله شاکرا وست خدای ثواب دهنده شاکران علیما دانا بحقوق شکر و ایمان
لا یحب الله الجهر دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بالسوء من القول سخن بد الا من ظلم مگر آشکارا کردن کسی که بر وی ستم کرده اند چه او را زبان
شکایت گشوده مرجا میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را از آن شکایت عتاب کردند این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را
شکایت از ظالم جایز است وکان الله سمیعا خدای شنوا و سخن مظلوم را علیما دانا بستم کاری ظالم ان تبدوا خیرا اگر آشکارا کنید نیکو و طاعت را
او تخفوه یا پنهانی بجای آرید آنرا او تعفوا یا عفو کنید عن سوء از بدی که شما را شکایت از آن روا باشد برآن مواخذه رسد ان الله کان
بدرستی که خدای هست عفوا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان
درین آیه تحریض مظلومانست بر عفو یا تخلق شوید باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم دارند از سر آن درگذرند ان الذین یکفرون بتحقیق و یقین
آنها که کافر میشوند به پیغمبران ویقولون نؤمن ببعض گویند که ایمان می آوریم ببعضی از پیغمبران ونکفر ببعض و کافر می شویم ببعضی دیگر مراد یهود اند
که میگفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ویریدون ان یتخذوا و میخواهند آنکه فرا گیرند
بین ذلک سبیلا میان ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان بخدا اتمام نمی شود مگر بتصدیق رسل وی آن گروه که میان ایمان و کفر طریقی
می طلبند اولئک هم الکافرون ایشان کافرانند حقا بکفری محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود وایشانرا مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که
کمان ایمان که ایشانرا است معتبر و معتد به نیست واعتدنا للکافرین و آماده کرده ایم برای کافران عذابا مهینا عذاب خوار کننده والذین آمنوا
وکسانی که ایمان آورده اند بالله بخدای ورسله و بفرستادگان او ولم یفرقوا و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه
بهمه گرویدند اولئک آن گروه که مومنان حقیقی اند سوف یؤتیهم زود باشد که بدهیم و حفص بصیغه غایبه خوانده یعنی بدهد اجورهم مزدهای
ایشانرا که وعده داده است وکان الله غفورا وست خدای آمرزنده سیئات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود
چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگویی که پیغمبری بیکبار کتابی بیار
چنانچه موسی علیه السلام آورد آیه آمد که یسألک اهل الکتاب سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی در میخواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود
آری بر ایشان کتابا من السماء کتابی از آسمان بیکبار چون توریة یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که ما
معاینه ببینیم که فرود می آید یا بنام هریک از ما کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدایی چون این درخواست از روی تعنت بود سمت
اجابت نیافت وحق سبحانه تسلیه پیغمبر میفرماید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که ازین سوال ایشان ملول مشو فقد سألوا موسی پس بدرستی
که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواسته اند از موسی علیه السلام اکبر من ذلک بزرگتر ازین درخواستی در آن وقت
که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا پس گفتند ارنا الله جهرة بنمای بما خدایرا عیان فاخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت ایشانرا صاعقه
یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشانرا بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویة است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند
گوساله را بخدایی من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم
از ایشان این گناه بسبب آنکه توبه کردند وآتینا موسی و بدادیم موسی را سلطانا مبینا تسلطی ظاهر بدیشان که تو بکشید گوساله پرستانرا

ایشان فرمان برداری نمودند ورفعنا فوقهم الطور بر داشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب انکه پیمان قبول کنند و ایشان ان پیمان را
بعد از قبول بشکستند وقلنا لهم ادخلوا الباب وگفتیم ایشانرا بزبان یوشع علیه السلام که در ایید بدروازهٔ شهر اریحا سجدا در حالی که سجده کنندگان
باشید و ایشان ازین حال ابا کردند وقلنا لهم وگفتیم ایشانرا بزبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید و از حد در مگذرید فی السبت در روز شنبه
یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند واخذنا منهم فرا گرفتیم از ایشان در هر یکی ازین حکمها میثاقا غلیظا پیمانی استوار
فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وکفرهم بایات الله و دیگر بجهت کفر
ایشان بتوریه یا قرآن وقتلهم الانبیاء و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبرانرا بغیر حق بناحق وقولهم قلوبنا غلف دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است
یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم آنچه محمد میگوید ندارد و نه چنانست که میگویند بل طبع الله علیها بلکه خدای
مهر نهاده است بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب کفر وجود دانش ایشان و از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر ایات و تذکر در مواعظ از
ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون پس ایمان نمی آرند الا قلیلا مگر اندکی چون عبدالله سلام رضی الله عنه و یاران او یا ایمان اندک غیر معتبر
وبکفرهم و دیگر عقوبت ایشان بکفر ایشانست بعیسی علیه السلام وقولهم علی مریم و بگفتن ایشانست بمریم بهتانا عظیما بهتانی عظیم را که انتساب
بزنا بوده وقولهم و دیگر بگفتن ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح را عیسی بن مریم عیسی مریم را رسول الله فرستادهٔ خدای این وصف خدا است
عیسی را نه قول یهود وما قتلوه و نکشتند اورا وما صلبوه و بر دار نکردند اورا ولکن شبه لهم ولیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام
بر ایشان افتاد و این قصه در سورهٔ آل عمران گذشت وان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه بدرستی انانکه مهتر خود را بر آویختند که این عیسی است
بطلب وی مشغول شدند چون از مهتر خود خبر نیافتند اغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست بعضی گفته اند
شبه عیسی عین بر روی یهودا افتاده بود روزی دیگر به پای دار آمدند و مقتول در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن صاحبنا ما لهم به
نیست مر جهودانرا بعیسی وقتل او من علم دانستی الا اتباع الظن مگر آنکه پی گمان می کنند وما قتلوه یقینا و نکشته اند عیسی را یقین بل رفعه الله
الیه بلکه خدای بر داشته است اورا بمحل کرامت خود وکان الله عزیزا و هست خدای غالب در انچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود
حکیما حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در رفع عیسی علیه السلام وان من اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب الا لیؤمنن به مگر انکه
ایمان ارد بعیسی قبل موته پیش از مرگ خود و آن وقت معاینه بود که ایشان یاس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند
بعیسی علیه السلام وان من اهل الکتاب ~~و نیست از اهل کتاب~~ الا لیؤمنن به پیش عیسی وان وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را
بکشد و همه کتابیه بدو ایمان ارند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و او ایشانرا باسلام دلالت کند و ملل مختلف از میان مردم بر افتند
و بغیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل در زمین بماند انگه متوفی شود مومنان بروی
نماز گذارند ویوم القیمة و در روز قیامت یکون باشد عیسی علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود به تکذیب و بر نصاری
بانکه او را ابن الله گفته اند فبظلم من الذین هادوا پس بستمی که واقع شده از انها متدین بدین یهود دیه اند حرمنا علیهم حرام کردیم
بر ایشان طیبات احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل این آیه در سوره
انعام بیاید وبصدهم عن سبیل الله و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای کثیرا بسیاری از مردمان یعنی تحریف دادند
حکم توریه را و نعت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست واخذهم الربوا و دیگر بگرفتن ربوا را

وقد نهوا عنه و حال انکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریة واکلهم اموال الناس و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بالباطل
برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه واعتدنا و اماده کرده ایم للکافرین منهم برای بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی مشتمل بر الم بسیار لکن الراسخون
فی العلم لیکن راسخان علم یعنی انها که شریعت بیاموزند و با خلاص در عمل آرند منهم از بنی اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحاب او والمومنون و مومنان
از مهاجر و انصار یؤمنون بما انزل الیک ایمان می آرند بانچه فرو فرستاده شده بست یعنی قرآن وما انزل من قبلک و بانچه نزول گشته است پیش از تو
یعنی تمام کتب الهی والمقیمین الصلوة و ایمان می آرید بگذارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز بوده
والمؤتون الزکوة و دهندگان زکوة والمؤمنون بالله و ایمان آورندگان بخدا والیوم الآخر و روز آخر که قیامتست اولئک ان گروه که متصف
و مصدق اند سنؤتیهم زود باشد که بدهیم ایشانرا اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد انا اوحینا الیک بدرستی که ما وحی کرده ایم
بسوی تو کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکانرا بیم کرد و بدعا او است هلاک شدند او بود این
سخن جواب اهل کتابست که میگفتند کتابی بیار حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح است والنبیین من بعده و پیغمبران بعد از وی چون هود
و صالح و شعیب علیهم السلام واوحینا و وحی کردیم الی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط و فرزندان یعقوب وعیسی وایوب ویونس وهرون
وسلیمان و تخصیص این پیغمبران بذکر با انکه در النبیین من بعده داخل اند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابرهیم اولو العزم است و عیسی صاحب شرع و باقی
اشراف انبیا و مشاهیر ایشان واتینا داود و عطا کردیم داود را زبورا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر
و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت توریة ورسلا و دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن قد قصصنهم علیک نام برده ایم و قصه
ایشان خوانده ایم بر تو من قبل پیش ازین چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس والیسع و عزیر و غیر ایشان ورسلا لم نقصصهم علیک و رسولان که
خبر ایشان بر تو فرستادیم و نام ایشانرا ظاهر نکردیم وکلم الله موسی و سخن گفت با موسی تکلیما سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است
و اگر این تکلیم با موسی بر ذروهٔ طور بود با حضرت پیغمبر ما در غرفهٔ نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از ان کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند
و برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی صلی الله علیه وسلم اطلاع نیافت نظم موسی بطور گرچه سخن گفت با خدای ع بالای عرش پایه طور محمد است صلعم
و فرستادیم رسلا پیغمبرانرا مبشرین مژده دهندگان مر اهل ایمانرا ومنذرین و بیم کنندگان مر کافرانرا و منافقانرا لئلا یکون تا نباشد
للناس مر دمانرا علی الله حجة بر خدای حجتی بعد الرسل بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبر نبود که با یمان دعوت کند و از شرک
باز دارد وکان الله عزیزا و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حکیما محکم کار در آنچه تدبیر کرد از او نبوت و رعایت
حکمت و سود در اختصاص هر پیغمبر بنوعی از وحی و اعجاز لکن الله یشهد لیکن خدای میدهد و تبلیس نبوت تو میکند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده است
بتو که قرآنست و معجزات وش دلالت کند بر نبوت تو میکند بما انزل الیک انزله فرو فرستاد قرآنرا بعلمه ملتبس بعلم خاصه بدو وان علمیست
بانزال قرآن بر نظمی که عاجز ایند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت والملائکة یشهدون و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو
وکفی بالله شهیدا بسنده است خدای گواه بر ان ان الذین کفروا بدرستی که انانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وصدوا عن سبیل الله
باز داشتند مردمانرا از راه خدای بکتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم و تغییر آن قد ضلوا هر اینه گمراه شدند ضلالا بعیدا گمراهی به نهایت رسیده
زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند ان الذین کفروا بتحقیق انانکه بپوشیدند حق را وظلموا و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم بانکار نبوت
یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا ولا لیهدیهم و نه راه نماید ایشان طریقا راهی

الی طریق جهنم مگر راه دوزخ وچون به دوزخ روند خالدین فیها ابدا جاویدان دران وهمیشه ساکن آن وکان ذلک وهست این حکم دخول
وخلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر خدای آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستی که آمد بشما فرستاده بالحق بسخن درست
که آن کلمه شهادتست یا قرآن من ربکم از نزدیک پروردگار شما فامنوا پس بگروید بدو خیرا لکم گرویدنی که آن خیر باشد مرشما را وان تکفروا
واگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که مرخدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانهاست و در زمینها پس بکفر شما زیان نخواهد شد
چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وکان الله وهست خدای علیما دانا باحوال شما حکیما حکم کننده درباب شما یا اهل الکتاب خطاب بایهود
ونصاری است میفرماید که لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود جهود دانرا میگوید بیار در طرف نکوهش عیسی غلو منمائید تا حدی که او را ابن الفاعله
گوئید ونصاری را میفرماید که در جانب ستایش عیسی غالی شوید که او را ابن الله خوانید ولا تقولوا علی الله وهیچ کدام شما مگوئید بر خدای
الا الحق مگر آنچه راست باشد وراست آنست که عیسی پسر او نیست انما المسیح عیسی ابن مریم جز این نیست که مسیح عیسی ابن مریم است رسول الله
فرستاده خداست وکلمته وکلمه او وگفته اند مراد از کلمه بشارتیست بوقوع ولدی بی مساس احدی القیها برسانید آن کلمه را خدای الی
مریم بسوی مریم بشارت داد اورا وروح منه ودیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فامنوا بالله
ورسله پس ایمان آرید بخدای وفرستادگان او وخطاب باترسایانست خاصه ولا تقولوا ثلثة ومگوئید که خدایان سه اند اعتقاد بعضی از نصاری
آن بود که آلهه سه اند الله وعیسی ومریم وبعضی بر آنند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات واقنوم الابن یعنی علم واقنوم الحیوة یعنی
روح القدس واین را اقانیم ثلثه می گفتند یگانه بذات خود که یعتقد درا بهیچ وجه از وجوه درو راه نیست سبحانه پاکی یاد میکنم او را پاکی ان یکون له ولد
از آنکه او را فرزندی باشد له ما فی السموات وما فی الارض مرو راست آنچه در آسمانها ودر زمینهاست وهمه مخلوق اویند ومخلوق مماثل خالق نباشد
وفرزند مماثل باید پس اهل آسمان وزمین او را فرزند نبود وکفی بالله وکیلا وبسنده است خدای کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغناء
حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید وخدای خود قائمست بحفظ اشیاء وکافی امور ومستغنی از یار ومدد کار ذکر خیرست
که نصارای نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما از آن عیب می پندارید گفتند تو میگوی
که او بنده خداست وبندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد وهیچکس این را عیب نشمرد وموافق قول حضرت آیه آمد لن یستنکف المسیح
ننگ ندارد عیسی وتعظم ننورزد ان یکون عبدا لله از آنکه بنده باشد مرخدایرا وچون عبدیه ملائکه نیز ایشانرا نیز فرزندان خدای میدانستند
اثبات بندگی ایشان نیز میکند ولا الملائکة المقربون نه از بندگی او عار دارند وفرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده
در معالم آورده که ایشان حمله عرش اند ودر انوار گفته که کروبیانند به حوالی عرش ومن یستنکف وهر که ننگ دارد عن عبادته از پرستش خدای
ویستکبر وسرکشی کند از آن فسیحشرهم الیه پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مکلف را بسوی خود جمیعا همه ایشانرا تا جزا مکافات
بدیشان رسد فاما الذین امنوا وعملوا الصالحات فاما آنها که ایمان آورده اند وعمل صالح کرده فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد
خدای مزدهای موعود ایشانرا ویزیدهم وبیفزاید نیز بر جزاء ایشان من فضله از افزونی کرم خود واما الذین استنکفوا واستکبروا
واما آنکسانی که در پرستش حق استنکاف واستکبار کرده اند فیعذبهم پس عذاب کند ایشانرا عذابا الیما عذابی دردناک ولا
یجدون لهم ونیابند مر ایشانرا من دون الله بجز خدای ولیا دوستداری ولا نصیرا ونه یار ومددکاری یا ایها الناس ای آدمیان
قد جاءکم بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حجتی ودلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمدست صلی الله علیه وسلم با معجزات او یا دین اسلام

حق سبحانه وتعالی میفرماید انتهوا بازایستید از تثلیث خیرا لکم بازایستادن ونفی کردن آن بهتر است مر شما را انما الله اله واحد خداوند یکیست

وانزلنا

وانزلنا الیکم وفرستادیم بسوی شما نورا مبینا نوری ظاهر که قرآنست فاما الذین امنوا بالله پس آنانکه ایمان آورده اند بخدای
واعتصموا به وچنگ درزدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد ایشانرا فی رحمة منه در ثواب
که از رو یا آثار ایشان مقرر شده وفضل وزیادتی بیرون از محض انعام واحسان ویهدیهم الیه وبنماید ایشانرا آنچه دریابند وعده
وعده کرده صراطا مستقیما راهی راست که آن اسلام است وطاعت است در دنیا وطریق بهشت در عقبی از جابر انصاری رضی الله عنه
منقولست که من بیمار شدم وسید عالم صلی الله علیه وسلم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست ومن کلاله ام والدین وولد ندارم
مرا خواهری چندست وبس مال خود چگونه قسمت کنم این آیه نازل شد که یستفتونک طلب میکنند از تو در میراث کلاله ان امرؤ هلک
اگر مردی بمیرد چنان مردی که لیس له ولد نباشد مرو را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نمی کند از درجه وراثت
وله اخت ومرو را خواهری باشد فلها نصف ما ترک مرا خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال وهو وآن مرد یرثها میراث
میگیرد از خواهران لم یکن لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مالست آنچه فرزند خواه مذکر وخواه مونث
والا مراد مذکر است چه مونث حجب برادر نمی کند فان کانتا اثنتین پس اگر باشند خواهران آن دو مرده دو تا فلهما الثلثان پس
پس ایشانرا دو ثلث مما ترک از آنچه گذشته است مرده وان کانوا اخوة واگر باشند وارثان او برادران وخواهران رجالا ونساء مردان
وزنان فللذکر پس مذکر را باشد از میراث مثل حظ الانثیین بهره دو مونث یبین الله بیان میکند خدای احکام میراث را لکم برای شما
ان تضلوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست وراستست برای کراهت آنکه گمراه گردید والله بکل شیء وخدای بهمه چیزها از
از مصالح عباد در محیا ومماتشان علیم داناست بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که ایمان
آورده اید اوفوا وفا کنید بالعقود بعهدی که با یکدیگر میکنید بعقود شرعیه چون عقد شرکت وعقد نکاح وعقد بیع وامثال آن احلت لکم
حلال کرده شد بر شما بهیمة الانعام چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر وگاو ومیش وبز یا جانوران وحشی چون آهو
ونخچیر وگاو کوهی وگورخر یا آنچه از بطون انعام بیرون آید الا ما یتلی علیکم مگر آنکه خوانده شد بر شما هم درین سوره وهو قوله حرمت علیکم المیتة
الآیة غیر محلی الصید مر شما آنچه حلال دارنده باشید صید را وانتم حرم وحال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست
مگر آنچه وحشی باشد وآن صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست ان الله بدرستی که خدای بر شما یحکم حکم میکند در حلال وحرام
ما یرید آنچه خواهد یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان لا تحلوا حلال مدارید وحرمت مکشید شعائر الله مناسک حج را یا نشانهای
دین حق را آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود او بیمامت ولی پاکی وجهالت وناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت
پیغمبر آمد گفت ای محمد امت خود را بچه دعوت میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود بآنکه خدا یکی دانند ومرا برسالت تصدیق
کنند وبر اقامت صلوة وادای زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امرا واکابر باشند که کارها بمشورت ایشان
قطع رسانم بروم واین سخنان با ایشان درمیان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم وحضرت پیش از آمدن او فرموده بود که او نزد
کسی خواهم آمد که بزبان شیطان سخن گوید کی فردا آید وغادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد وشتران صدقه آنچه یافت از مواشی
مدینه غارت کرد ودر عام القضیه که رسول صلی الله علیه وسلم با صحابه بعمره قضا توجه فرموده بودند چون بتنعیم رسیدند آواز تلبیه
حجاج یمامه شنیدند وحطم حطم کندی را دیدند شتران بتجارت برده واقلاده آلاسته برسم هدیه بکعبه برد صحابه خواستند تا شتران او را

ست ستد حضرت فرمود که او هدیرا تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیة آمد که حرمت شعایر الله ولا الشهر الحرام و حلال مکنید
ماه حرام را بقتال درو ولا الهدی و نه هدیرا که نامزد کعبه باشد ولا القلاید نه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن
چهارپایان میکردند از پوست درختها حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نرساند ولا امین البیت الحرام و نه قاصدان
خانه محترم را که عازم زیارت او باشند یبتغون می طلبند قاصدان حرم فضلا من ربهم اگر مومن اند زیادتی ثواب از خدای یا روزی بسبب
تجارت و کفار نمی طلبند مگر روزی ورضوانا و مطلبند مومنان خشنودی خدای و کفار ان اصلاح معیشت دنیا در تبیان آورده که
رضوان حج است واذا حللتم و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید ولا یجرمنکم و بران ندارد شما را
شنآن قوم دشمنی گروهی از کفار قریش ان صدوکم برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد
درگذرید و بانتقام ان خواهید که افتد اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیة تا بدین محل منسوخ است مگر در صید کردن در حالتی که از احرام بیرون
آمده و کفار از اهدی و قلاید امان نیست وتعاونوا یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نیکوی که متابعت اوست یا پی روی سنت والتقوی بر پرهیز
کاری و مخالفت هوا ولا تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمان است یا کفر والعدوان و بر ستمکاری یا ابتداع بدعت
واتقوا الله و بترسید از نافرمانی خدای ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای سخت عقوبت است برنافرمانان حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد
بر شما مردار و آن جانوری است که روح اوبی ذبح از بدن او رفته باشد والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک با همه اجزای او
از شحم و عظم و غیر آن وما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته باشند در وی بغیر خدا یعنی نزدیک ذبح او مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی
و غیر آن می کشتند والمنخنقة و دیگر حرام کرده اند برشما آنچه بفشردن گلو مرده باشند که کافران گوسفند را خناق میکردند تا می مرد و میخوردند
والموقوذة و آنچه بسنگ زده باشند یا بچوب زده باشند تا مرده باشد والمتردیة و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاه می افتد
و بمیرد والنطیحة و آنچه سرو زده باشد دیگری او را و مرده وما اکل السبع و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود الا ما ذکیتم
مگر آنچه دریابید آنرا از اینها ذبح او را و در زندگی باشد بدان مقدار که چشم خود را حرکت میدهد یا دم خود را بجنباند وما ذبح علی النصب
و دیگر حرمت آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت
تعظیم آن بجای می آوردند و بر آن قربان می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و بدین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه
برای بت بکشند وان تستقسموا و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بالازلام به تیرهای اقداح بباید دانست که عرب را سه تیر بوده
بی پر و پیکان که ازلام و اقداح میگفته اند چون ارشاد الهی افتادی رجوع بدانها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده یکی که مجاور
هبل می بوده می سپرده اند و بر یکی نوشته بوده که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیم که آنرا منیح گفتندی از کتابت خالی بودی
پس چون کسی عزم کاری کردی نزدیک مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و او دست دران خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته
بودی که امرنی ربی فی الحال بدان کار اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بودی باز رجوع
بخریطه کردی و گفته اند مراد استقسام جزور است بانصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و استعمال ازلام بسیار
بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن ذلکم این استقسام فسق بیرون رفتنست از دایره اسلام زیرا که
افتراست بر خدای اگر ربی و در منیح امانند یا شرک که غیر اورا میگویند الیوم امروز که جمعه است یا عرفه یئس الذین کفروا ناامید شد کافران

من دینکم از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فلا تخشوهم پس مترسید از فتنه ایشان واخشون و از من بترسید این آیة تمام
دیگر در حجة الوداع فرود آمد بر آنحضرت و آن حضرت بر ناقه عضبا سوار بود بعد از نزول این آیة هشتاد و یک روز زیست
الیوم امروز اکملت لکم کامل کردانیدم برای شما دینکم دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود واتممت علیکم و تمام کرد
بر شما نعمتی نعمت خود را که حج گذارید ایمن و مطمئن و هیچ مشرکی با شما حج نکند او ورضیت و اختیار کردم لکم الاسلام برای شما اسلام را
دینا دینی پاکیزه تر از همه دینها فمن اضطر پس هرکه بیچاره ماند فی مخمصة در گرسنگی و نیافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد
غیر متجانف لاثم در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند فان الله غفور پس خدای آمرزگار است
او را درین گناه رحیم مهربان بود که بآکل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را زید الخیر ۲۱
بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جایی می باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری نهان داری میکنیم و سگان آل ذریح و آل
جویره جانوران دشتی میگیرند بعضی از آن جمله است که ما در می یابیم پیش سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است
حق سبحانه فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیة آمد که یسئلونک از تو می پرسند که از مطاعم ماذا احل لهم چه چیز حلال کرده اند
بر ایشان قل احل لکم الطیبات بگو حلال کرده شد برشما کشتار های پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وما علمتم و دیگر حلالست شکار آنچه
تعلیم داده اید من الجوارح از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن مکلبین در حالتی
که شما مؤدب و معلم ایشانید تعلمونهن می آموزانید جانوران شکاری را مما علمکم الله از آنچه خدای شما را آموخته است از طرق تادیب
و آن چنانست که از پی شکار روند وقتی که خداوند سر دهد ایشان را و بخوانند او بازآیند و شکار را نگاه دارند و از و نخورند فکلوا پس بخورید
پاک و حلال مما امسکن علیکم از آن چیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری
این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است واذکروا اسم الله و یاد کنید خدا را علیه بران چیز که تعلیم داده اید در وقت
ارسال او بجانب صید گفته اند بسم الله اللهم صد و رها باید گفت و بسم الله نیز کفایتست واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه تناول کرده است
ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای زود حساب است در حلال و حرام سوال خواهد کرد الیوم یعنی در روز نزول این آیة احل لکم
الطیبات حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای وطعام الذین اوتوا الکتاب و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود
و نصاری از ذبایح و غیر آن حل لکم حلالست شما را وطعامکم حل لهم و طعام شما ایشان را حلالست در دین ایشان شما ذبایح بنام
خدای می کنید والمحصنات و دیگر حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا من الذین اوتوا الکتاب از آنها که ایشان را کتاب داده اند من
قبلکم پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رضی الله عنه آزادانند پس امة کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رحمه الله عفایفند پس
بقول او حرایر و اماء از کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد اذا اتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان
محصنین در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جویید غیر مسافحین نه مجاهر باشید بزنا ولا متخذی اخدان نه فرا گیرنده دوستان
پنهانی ومن یکفر بالایمان و هرکه کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فقد حبط
عمله پس بدرستی که باطل شد کردار او وهو فی الآخرة و او در آن سرای من الخاسرین از زیانکاران است یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان اذا قمتم الی الصلوة چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاغسلوا وجوهکم پس بشویید رویهای خود را

از جنبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو شحمهٔ گوش در عرض **وایدیکم الی المرافق** و بشوئید دستهای خودرا با مرفقین و مرفق
موصل ذراع و عضد است **وامسحوا برؤسکم** و مسح کنید سرهای خودرا **الی الکعبین** با آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی
که میان ساق و قدم است و حفص بطریق جر جوار است معنی که و عذاب من رجز الیم و حفص بنصب خواند عطف بر وجوهکم **وان کنتم جنبا**
و اگر باشید جنابت رسیده **فاطهروا** پس غسل کنید **وان کنتم مرضی** و اگر باشید بیماران و استعمال آب شمارا مضر باشد **او علی سفر** یا در سفر باشید
او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما **من الغائط** از خلا جای یعنی محدث بود **او لامستم النساء** یا بسوده باشید زنان را بمباشرت فاحشه **فلم تجدوا**
ماء پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب و شما حایلی باشد از دشمن و سبع که ازان هلاک نفس متحقق باشد یا آب در جامی بود و آلت
استقا یافت نشود یا می فروشند و شما قیمت آن ندارید **فتیمموا صعیدا طیبا** پس از آن خاک بد و ضربه یکی برای وجوه و یکی برای ایدی
ما یرید الله و لیکن نمیخواهد خدای **لیجعل علیکم من حرج** که بر شما دشواری و تنگی نهد **ولکن یرید** و لیکن میخواهد خدای **لیطهرکم** تا شمارا پاک گرداند از
احداث یا گناه چه وضو کفارت ذنوب است **ولیتم نعمته** و تا تمام گرداند نعمت خودرا **علیکم** بر شما یا آنکه رخصت شما را در تیمم **لعلکم تشکرون** تا باشد
که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه
شوید بنماز که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خودرا که بدان توجه بدیشان کرده اید بشوئید باب توبه و استغفار و دستهارا پاک
سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بجانب الکونین و مسح کنید سرها را یعنی تبدل کنید نعتها را در راه حق و پاها را از طین طبیعت و قیام
با ثابت غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از روئیت طاعات و اسرار را
از ملاحظه اغیار و ارواح را از ارامش بغیر ما و سر السر را از لوث وجود که الوجود کی ازان کثیف تر نیست **ع** وجودک ذنب لا یقاس به ذنب
نظم ای به تپید از وجود آلوده خودرا پاک ساز **ه** کین طهارت سالک ره را نمازی میکند **واذکروا** و یاد کنید **نعمة الله** نعمت خدای را که انعام
کرده **علیکم** بر شما باسلام و شرایع **ومیثاقه** و یاد آورید پیمان اورا **الذی واثقکم** آنکه پیمان بست **به** با آن یعنی عهدی که خدای بسته است
با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستید که بر سمع و طاعت بیعت کردند **اذ قلتم** چون گفتید **سمعنا**
شنودیم قول ترا **واطعنا** و فرمان بردیم او ترا گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت الشجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این
بیعت بمجلس مذکور خواهد شد **واتقوا الله** و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او **ان الله** بدرستی که خدای **علیم بذات**
الصدور داناست بآنچه در سینها مخفی باشد **یا ایها الذین امنوا** ای زمرهٔ مؤمنان **کونوا قوامین** باشید قیام کنندگان **لله** برای
خدای **شهداء بالقسط** گواهان براستی **ولا یجرمنکم** و بران ندارد شما را یعنی نیارد شما را **شنئان قوم** دشمنی گروهی از مشرکان **علی**
ان لا تعدلوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید **اعدلوا** عدل کنید **هو اقرب للتقوی** که عدل نزدیکتر است به پرهیز
کاری و چون عدل کفار مرتبهٔ تقوی اقویست قیاس باید کرد که عدل با مؤمن در چه مرتبه خواهد بود **نظم** عدل کن زانکه در ولایت دل
در پیغمبری زند عادل **ه** عدل مشاطه ایست ملک آرای **ه** دین و دولت ز عدل اندیجای **واتقوا الله** و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری
ان الله خبیر بدرستی که خدای بیناست **بما تعملون** بآنچه میکنید از عدل و ظلم **وعد الله الذین امنوا** وعده کرده است خدای
آنکسانرا که ایمان آوردند **وعملوا الصالحات** و عملهای ستوده کردند و وعده اینست که **لهم مغفرة** مریشانراست آمرزش گناه
واجر عظیم و مزدی بزرگ که از فضل اوست **والذین کفروا** و آنانکه کافر شدند **وکذبوا بایاتنا** و تکذیب کردند آیاتنا **اولئک اصحاب**

[illegible] **وارجلکم** [illegible]

اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آن آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ غطفان بحرب جمعی از
محارب و بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با اهل خود که دعثور یا غاثور بود بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام میدیدند در وقتی که باران
باریده بود و حضرت از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افکنده اعرابی مشاهده کرده جهت خودرا
گفتند در باب که محمد است تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و یاران از او دورند و درین محل بود دست می توان یافت غورث
با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست ترا حمایت کند و شر مرا امروز کفایت کند حضرت فرمود الله تعالی منع کند که مانع و کافی اوست
فی الحال جبرئیل علیه السلام بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دستش بیفتاد و سید عالم صلی الله علیه وسلم آنرا برداشته بر سر وی رفت
و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت هیچ کس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمهٔ شهادت بگفت و میان قوم باز رفته ایشانرا باسلام دعوت کرد
و این آیه فرود آمد که **یا ایها الذین امنوا** ای گروه گرویدگان **اذکروا نعمة الله علیکم** یاد کنید نعمت خدای را که بر شما ارزانی فرموده
اذ هم قوم چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او **ان یبسطوا الیکم** آنکه بگشایند بسوی شما **ایدیهم** دستهای خودرا بقتل و هلاک
فکف ایدیهم پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا **عنکم** از شما و حضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیه در قصهٔ بنی نضیر است
که قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود جهت دیهٔ عامریان و شرح این قصه در سورهٔ حشر خواهد آمد **واتقوا الله** و بترسید از کفران این
نعمتها **وعلی الله** و بر خدای **فلیتوکل المؤمنون** باید که توکل کنند مؤمنان که رسانندهٔ خیر و رهانندهٔ از شر اوست **ولقد اخذ الله** و هر آینه
فرا گرفت خدای **میثاق بنی اسرائیل** پیمان بنی اسرائیل در موافقت موسی علیه السلام و محاربه با جباران **وبعثنا منهم** و برانگیختیم از ایشان
اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال خود کنند یا پایندان وفای قوم شوند و آن پیمان و صورت این قصه
بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا و ولایت شام به بنی
اسرائیل ارزانی دارد و آن مواضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان از عمالقه میگفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه
قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان آلهی در رسید که بارض مقدسه روید که مرا در دیه دار دوار
هر وهی مراد یافت و جباران را دفع کنید پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک حاکم مهمات سبطی باشند با قوم
خود نزدیک اریحا رفتند و نقیبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن
عناق میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند
و در تیسیر از ششصد تا هشتاد گز آورده پس سیاستی اشتر نیز دیدند یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس بر نتوانستی داشت
و پنج نفر در یک نیمه از پوست انار را بیشان می گنجید نقبا بازگشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه
حکمت که چون خوف بدیشان مستولی شود نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار را ایشان پنهان دارند و ایشانرا
بر جنگ این ترغیب نمایند پس لشکرگاه آمده موسی و هارون را علیهما السلام از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بد دلی کرده با قوم
خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط
یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه
جنگ کنیم **وقال الله** و گفت خدای **انی معکم** من با شمام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت **لئن اقمتم الصلوة** بجایکه اگر

بپا دارید نماز را بشرایط آن واتیتم الزکوة وبدهید زکوة را باهل استحقاق وآمنتم برسلی وتصدیق کنید پیغمبران مرا وعزرتموهم وتقویة
کنید ایشانرا وتعظیم امر ایشان بجای آرید واقرضتم الله وقرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قرضا حسنا نفقه دادن نیکو لاکفرن
عنکم هر آینه درگذرانم از شما سیاتکم گناهان شما را ولادخلنکم ودر آرم شما را جنات تجری بوستانها که جاریست من تحتها الانهار در زیر
درختان آن جویها فمن کفر پس هر که کافر شود من بعد ذلک بعد ازین موکد منکم از شما فقد ضل پس هر آینه گم کرده است سواء السبیل راه راست
بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند حق سبحانه فرمود که فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را لعناهم براندیم ایشانرا از رحمت
خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم وگردانیدیم دلهای ایشانرا قاسیة سخت بغایة که موثر
نشود از مشاهدهٔ آیات واستماع تخویفات یحرفون الکلم بیگردانند سخن توریة را یا نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم عن مواضعه
از جایگاه آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریة را تاویل میسازند بتاویلات فاسده ونسوا حظا
وترک کردند بهره تمام را مما ذکروا به وآنچه پند داده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان ولاتزال تطلع وهمیشه
هستی تو که مطلع میشوی علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان خیانت نمی کنند چون ابن سلام واصحاب او
فاعف عنهم پس درگذران از ایشان اگر توبه کنند وایمان آرند واصفح وروی بگردان از ایذاء ایشان اگر التزام جزیه نمایند
وگفته اند مطلق عفو وصفح بآیة السیف منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکارانرا ومن الذین
قالوا واز آنان که گفتند انا نصاری بدرستی که ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند نسبت دادند بدین نصران یا ناصره که حضرت عیسی
علیه السلام در آن می بوده یا آنکه گفتند نحن انصار الله وبر مرتبه یاری ازیشان اخذنا میثاقهم گرفتیم پیمان ایشانرا چنانچه از جهودان
گرفته ایم فنسوا حظا پس ترک کردند بهره وافی مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پی روی فارقلیط که
احمد مرسل است علیه الصلوة والسلام فاغرینا پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی بینهم العداوة میان ترسایان دشمنی ظاهر والبغضاء
وبغض نهان در دل الی یوم القیمة تا روز رستخیز وآن چنانست که نصاری سه فرقه شده اند وهمه دشمن یکدیگراند وبعضی مفسران
برانند که دشمنی انگیختیم میان یهود وایشان وسوف ینبئهم الله وزود باشد که بیاگاهاند وخبر دهد خدای ایشانرا بما کانوا
یصنعون بانچه ایشان میکنند وآن خبر دادن بجزا ومکافات خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان وترسایان قد جاءکم رسولنا
بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم روشن میکند برای شما کثیرا بسیاری مما کنتم تخفون از آنچه هستید که آنرا پنهان میداشتید
من الکتاب از توریة چون نعت محمد صلی الله علیه وسلم وآیهٔ رجم واز انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیهما الصلوة والسلام ویعفوا
عن کثیر ودر میگذرد از بسیاری مخفیات شما وخبر نمی دهد بان چه هیچ لهم دینی بدان بسته نیست نقلست که یهودی بان حضرت گفت
که کدام است آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم وسیوم نوبه مبالغه کرد وحضرت روی از و میگردانید
وقصد یهودی آن بود که مناقضه از وظاهر شود به ترک عفو چون در جواب خود سه کرت چو اعراض چیزی مشاهده کرد بصدق
آنحضرت تیقن شده فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نور روشنایی که دفع
کننده ظلمت ضلالت است وکتاب مبین وکتابی روشن کننده ویا خود روشن وگفته اند نور حضرت رسالتست ودر بحر الحقایق آورده
که وجه تسمیهٔ آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمت کدهٔ عدم بیرون آورد نوری بود که اول ما خلق الله

نوری

نوری وبعد از آن عالم را برای ظهور نور خود ونور ظهور او موجود گردانید ودر نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکورست
که اصل منشاء ومعاد جملهٔ خلایق حضرت حقیقة الحقایق است وآن حقیقت محمدی ونور احمدی است صلی الله علیه وسلم که صورت
حضرت واحدی احدیست جامع جملهٔ کلمات الهی وکیانی فی مواضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی وحیوانی وانسانی آنحضرت
عالم وعالمیان صور واجزاء تفصیل او وآدم وآدمیان منسخ برای تکمیل او والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم
وبقوله آدم ومن دونه تحت لوائی نظم آنچه اول شد پدید از جیب غیب بود نور جان او بی شک وریب بعد از آن آن نور مطلق زد علم
گشت عرش وکرسی ولوح وقلم یک علم از نور پاکش عالمست یک علم ذریت وآدم است ذات او چو معطی موجودات بود
نور او چون اصل موجودات بود واجب آمد دعوت موجود جهش دعوت ذرات بید او نهش یهدی به الله راه می نماید خدای بدین
نور یا کتاب من اتبع رضوانه آنرا که پی روی خشنودی او میکند سبل السلام بطلبید راههای سلامت از عذاب که آن ره حق است
یا سبیل دار السلام که طریق بهشتست ویخرجهم وبیرون آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکی کفر یا شک یا جهل الی النور بروشنایی
ایمان یا یقین یا علم باذنه بارادت وتوفیق خود ویهدیهم وراه می نماید ایشانرا الی صراط مستقیم براه راست که نزدیکترین راههاست
بحق لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه قالوا ان الله گفتند بدرستی که الله هو المسیح ابن مریم او مسیح است پسر مریم قایل برین قول از
فرق نصاری یعقوبیه اند وبطلان قول ایشان بهمین که میگویند که پسر مریم خداست ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد
حادث باشد وحادث الوهیت را نشاید ودیگر آنکه مادر اکبر است وولد اصغر چه درست که اصغر اله اکبر باشد قل فمن یملک پس بگو کیست
که مالک باشد ومنع کند من الله از ارادت خدای شیئا چیزی را یعنی کس مانع نتواند شدن ومن فی الارض جمیعا وانها را که بر روی
زمین اند از انس همه یعنی مسیح ومادر او مقهور تند وقابل فنا چون سایر ممکنات وچنین کسی خدایی را نشاید ولله ملک السموات والارض
ومر خدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها وما بینهما وآنچه در میان ایشانست یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست
بی اصلی ومادهٔ والله علی کل شیء قدیر وخدای بر همه چیز تواناست وقالت الیهود والنصاری وگفتند جهودان وترسایان نحن ابناء الله
ما پسران خداییم او ما را پدرست واحباؤه ودیگر گفتند ما دوستداران خداییم قل فلم یعذبکم پس بگو چرا عذاب میکند شما را بذنوبکم
بگناهان شما وآن عذاب در دنیا بقتل واسرست ودر آخرت بسخن ایشان بدوزخ ایاما معدودات اگر پسر می بودید شما را عذاب
در دنیا بقتل واسر ست عذاب نمی کرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد ودوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نیز پسر بوده ونه دوست
بل انتم بشر بلکه شما آفریدگانید ممن خلق از آنها که خدای آفریده است مجموع سایر بنی آدم بر بدی ونیکی وپاداش خواهید یافت یغفر
لمن یشاء وی آمرزد خدای هر کرا میخواهد وایشان اهل ایمانند ویعذب من یشاء وعذاب میکند هر کرا میخواهد وایشان مشرکانند ولله ملک
السموات والارض ومر خدایراست پادشاهی آسمان وزمین حکم فرمودن بر آن ودرین وما بینهما وآنچه میان آنهاست والیه المصیر
وبسوی اوست بازگشت همه یا اهل الکتاب ای یهود ونصاری قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم روشن میگرداند
برای شما راه حق را علی فترة من الرسل بر انقطاع از وحی وفتور از ارسال رسل ان تقولوا تا نگویید شما ما جاءنا نیامد بما من بشیر مژده
دهنده مومنانرا بکرامت ولا نذیر وترساننده کافرانرا بعذاب قیامت والله علی کل شیء قدیر وخدای بر همه چیز قادرست اگر خواهد
رسولان پی در پی بفرستد چنانچه در مدت هزار وهفتصد سال در میان موسی وعیسی علیهما السلام بوده اند فرستاد واگر خواهد فترت وانقطاع

ان اراد ان یهلک المسیح بن مریم وامه
اگر خواهد هلاک کند مسیح بن مریم را ومادرش را

بارسال رسل راه دهد جنانجه در میان ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما السلام بود جهار پیغمبر فرستاد همه از بنی اسرائیل و خالد
بن سنان از عرب و درین آیة منت می نهد بر بیغامبران که در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسل منقطع بود من بشما بیغمبری بشیر و نذیر فرستادم
نظم تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق گرفت **واذ قال موسی** و یاد کن جون گفت موسی علیه السلام **لقومه** مر قوم خود را که بنی اسرائیل
بودند **یا قوم اذکروا** ای قوم من یاد کنید **نعمة الله علیکم** نعمت خدای را که فایض است بر شما **اذ جعل فیکم انبیاء** وجون کردانید در میان شما
بعضی را بیغمبر تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن قدر نبی مبعوث که در بنی اسرائیل **وجعلکم ملوکا** کردانید شما را بادشاهان یعنی مملوک فرعونیان
بودید حالا مالک نفس خود دید یا منازل شما وسیع است و در وی آب جاری هست جون منازل ملوک **واتاکم** و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر
و شکافتن بحر **ما لم یؤت احدا** آنچه نداد کسی را **من العالمین** از عالمیان زمان شما **یا قوم** ای گروه من **ادخلوا الارض المقدسة** در آیید بزمین
پاک کرده شده که ولایت شام است یا فلسطین و بعضی اردن و اصح آنست که اریحا یا ایلیا که حالا بیت المقدس است **التی کتب الله لکم**
آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط جهاد یا جبابره و جون ایشان از عمالقه ترسیده بودند سخن نقبا
خود میگفتند که اگر ما را اسیر کرده باشند بمصر باز می گردیم موسی علیه السلام گفت **ولا ترتدوا علی ادبارکم** باز مکردید بهمان راه که آمده اید
فتنقلبوا خاسرین که اگر جنین کنید باز کردید زیان زدگان در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد **قالوا یا موسی**
ایشان گفتند ای موسی **ان فیها** بدرستی که در آن ارض مقدس **قوما جبارین** گروهی اند متغلب و با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان
میسر نیست **وانا لن ندخلها** ما در نمی آییم در آن زمین جهت جنگ **حتی یخرجوا منها** تا وقتی که بیرون آیند ایشان **فان یخرجوا منها**
بس اگر بیرون آیند بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند **فانا داخلون** بس در آینده کانیم در آن **قال رجلان** گفتند دو مرد **من الذین یخافون**
از آنانکه ترسید ند از خدای **انعم الله علیهما** و انعام کرده خدای بر ایشان با یمان و ثبات بر عهد و بیمان و ایشان یوشع و کالب
بودند که با هم گفتند **ادخلوا علیهم الباب** در آیید بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در راه گذار تنگ که بدید و بیجا
رها مکنید **فاذا دخلتموه** بس جون در آیید از آن در برین وجه که گفته شد **فانکم غالبون** بس بدرستی که شما غالبید زیرا که ایشان جسمی جند اند
بی دل و تن او را استد بی حاصل این سخن یا الهام الهی دانسته بودند یا بخبار موسی علیه السلام **وعلی الله فتوکلوا** و بر خدای توکل کنید
درین حرب **ان کنتم مؤمنین** اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را **قالوا یا موسی** گفتند ای موسی **انا لن ندخلها ابدا** بدرستی که
ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت **ما داموا فیها** مادام که ایشان درین موضع اند و تو دو کس را تصدیق بکنی و سخن ده کس را
باور نمی داری **فاذهب انت** بس برو تو **وربک** و پروردگار تو **فقاتلا** بس جنگ کنید **انا ههنا قاعدون** بدرستی که ما اینجا نشسته ایم
درین سخن خود داشت کردند بخدا و رسول و گفته اند مراد از رب هرون بود و رب بمعنی سید است بس هرون که از وی بزرگتر بود
سید گفتند و کلمه فقاتلا موید این قولست **قال رب** گفت موسی ای پروردگار من **انی لا املک الا نفسی** من مالک نیستم مگر نفس خود را
واخی و برادر خود را **فافرق بیننا** بس جدایی افکن میان ما **وبین القوم الفاسقین** میان این گروه بیرون رفتگان از دایره
فرمان **قال** گفت خدای **فانها** بس بدرستی که ارض مقدس **محرمة علیهم** حرام است بر ایشان نه در آیند در آن و نه مالک شوند بسبب
نافرمانی **اربعین سنة** جهل سال **یتیهون فی الارض** سر گردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است بس قوم
جهل سال درین مقدار زمین سر گردان بودند و هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد

از انجا که

از انجا که رحلت کرده بودند قولی آنست که بعد از جهل سال موسی علیه السلام با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت
و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان
توانا رسیدند و خدای یوشع را بیغمبری داد و او ایشان بر وصیت کردند و یوشع علیه السلام برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت
و بنیاد جباران بر انداخت و در اخبار آمده که جون موسی بر قوم دعا گفت و حکم شد که جهل سال سرگردان باشند موسی از آن
پشیمان شد و حق سبحانه با وی خطاب کرد که جون حکم کردیم به تحیر و سرگشتگی ایشان **فلا تأس** بس اندوه مخور بر **علی القوم**
الفاسقین بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت بیغمبر است صلی الله علیه وسلم میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته شدند
بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار نفرین موسی علیه السلام بودند **واتل علیهم** و بخوان بر اهل کتاب **نبأ ابنی**
آدم خبر دو بسر آدم را که از صلب آدم بودند قابیل و هابیل **بالحق** خوانندی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا بهر بطنی
بسری و دختری می آورد و جون بزرگ می شدند آدم جاریه یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد انکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت
و در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا میگفتند و او جنان جمالی نداشت جون برسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را
بهابیل قابیل از این حکم ابا نمود و گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده بمن اولی است آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای برین جمله
صدور یافته مرا درین هیچ اختیار نیست قابیل سلم نداشت گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوب روی تر است بدو میدهی
آدم فرمود که اگر سخن من قبول نمی کنی هر یک از شما قربان کنید بانچه می توانید قربانی هر که مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه
از این خبر داد **واذ قربا** جون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان **قربانا** بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود دیده که
بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول نکردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع
بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت که اگر قربانی من مقبول نکردد و اگر نه دست از خواهر
خود باز ندارم **فتقبل من احدهما** بس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان
فرود آمد و گوسفند را بخورد **ولم یتقبل من الآخر** و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن آن
ملتفت نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده دو حسد دیده بصیرت او را تیره کرد **قال** گفت مر هابیل را **لاقتلنک** بجای که ترا بکشم
برای آنکه قربانی تو قبول شد و از آن من مردود **قال** گفت هابیل **انما یتقبل الله** جز این نیست که قبول میکند خدای **من المتقین**
از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را از نیت خود در خالص ساخته اند **لئن بسطت** اگر بکشایی و دراز کنی **الی یدک**
بسوی من دست خود را **لتقتلنی** تا مرا بکشی **ما انا بباسط** من باری نیستم دراز کننده **یدی الیک** دست خود را بسوی تو **لاقتلک**
تا ترا بکشم **انی اخاف الله** می ترسم من از خدای **رب العالمین** که پروردگار عالمیان است یا آنکه هابیل از قابیل قوی تر
و با شوکت تر بود اما تسلیم شد و ترک قتل او از ترس خدای بس گفت **انی ارید** میخواهم که یاد کردی **ان تبوء** آنکه باز گردی تو
باثمی بعقوبت گناه در قتل من **واثمک** و بباداش گناه تو که آن سبب رد قربان بوده و این اراده را از هابیل موافق
حکم خدای بود **فتکون** بس باشی تو بسبب این دو گناه **من اصحاب النار** از ملازمان **وذلک جزاء الظالمین**
و آنست باداش ستمکاران که قتل ناحق کنند **فطوعت له** بس آسان گردید قابیل مر یاری داد مر او را **نفسه**

نفس او قتل اخیه در کشتن برادر و ندانست که او را چون بکشد ابلیس بشکل بشری بر وی متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را
بر سنگی نهاده و سنگی دیگر بر وی زد تا کوفته شد و بمرد و قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر او بر سنگی نهاده فقتله
پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیان زدگان در دنیا تا او عم
وجود وسط بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنها مر او را خواهد بود چنانچه ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل
ندانست که با وی چه باید کرد او را در جایی پیچیده بر پشت گرفته بهر طرف میگشت و ابن عباس فرموده که یکسال می کشید تا گندیده شد وی گرفت
و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند بخورند و بیا زینک آمد فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای زاغی را که یبحث فی الارض میکاوید
زمین را بمنقار و سر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لیریه و این سبب آن بود تا بنماید قابیل را کیف یواری که چگونه بپوشد سوأة اخیه
جثه برادر خود را آورده که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و دران حفره نهاد و خاک بران می پاشید تا پوشیده گشت
قال یا ویلتی گفت قابیل وای بر من اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم از انکه باشم مثل هذا الغراب مانند این زاغ که درین عمل فاواری
سوأة اخی پس بپوشم تن برادر خود را انگه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمان شدگان
برانکه یکسال او را می کشید و گویند ندامت او بران بود که پدر و مادر از وی تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندایی شنید که ای خایف
ابدا بعد ازان قابیل مرگ امید نیدی می ترسید که ناگاه او را بکشند در آخر بدست پسر نابینا ازان خود کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل
کتبنا علی بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل نفسا آنکه هر کسی بکشد کسی را بغیر نفس بی آنکه کسی او را کشته باشد و بروی
قصاص لازم شده او فساد فی الارض بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فکانما قتل
الناس جمیعا پس چنان باشد که همه مردمان را کشته باشد ازان حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته بانکه قتل و جمع گشت
در استجلاب غضب الهی ومن احیاها و هر که سبب بقاء حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهلکه فکانما احیا
الناس جمیعا پس چنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل و ترغیب در حمایت
نفوس ولقد جاءتهم و هر اینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما بالبینات بمعجزهای روشن یا آیتهای واضح ثم ان کثیرا
منهم پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی
متجاوز از حد اعتدال یا مسرف در قتل یا در گذشته از حد در اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت جناب نبوت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج
ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض رسیده حضرت ایشان را بمیان شتران شیر دار که
نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روزی دران موضع بسر برده شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد
صباحی اتفاق کرده و پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار که مولای رسول بود صلوات الله و سلامه علیه با چند
نفر در عقب ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و یسار را گرفته دست و پای بریده و خار در چشم و زبان وی خلیدند
تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته
و دست و گردن بربسته نزد آنحضرت آورد حق تعالی آیه فرستاد که انما جزاء الذین جز این نیست جزای آنانکه یحاربون الله و رسوله

حرب کنند با دوستان خدای و رسول او ویسعون فی الارض و بشتابند در زمین فسادا برای فساد که قطع طرق و قتل و غارت است
ان یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مالی نبرده او یصلبوا یا بکشند و بر دار کشند اگر کشته باشند و مال برده او تقطع
ایدیهم و ارجلهم یا ببرند دستهای ایشان و پایهای ایشان را من خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته او ینفوا یا برانند
ایشان را من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند
اما تخویف نموده باشند و امام اعظم نفی را بحبس فرموده آورده تا قطر را و در شهری دیگر مسلمانان رسند پس حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تا دست
و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند انگه ایشان را مصلوب ساختند ذلک آن حدود که مذکور شد لهم برای ایشان
خزی فی الدنیا خواری و رسوائیست در دنیا ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه
کن ایشان الا الذین تابوا مگر آنکه توبه کنند از انچه حق است من قبل ان تقدروا علیهم پیش از آنکه شما قادر شوید بر ایشان پس اگر
محارب مشرک است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر و خواه بعد از همه حدود که مذکور شد از و ساقط گشت و بخون و مال
او را مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانانست که قبل از قدرت بر و توبه کرد مالک بن انس رضی الله عنه میگوید که حدود از وی افتد و او را بهیچ
نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه خون تواند کرد و قول امام شافعی رضی الله عنه آنست
که قبل القدرة علیه بتوبه او حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان فاعلموا پس بدانید ان الله آنکه خدای غفور آمرزنده گناهست بتوبه
رحیم مهربانست بر تائبان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بدو وسیله را
یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب آنحضرت و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کل در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامر
و نواهی و در لطایف قشیری فرموده وسیله تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف
فرموده که وسیله عابدان بقصاید است و ازان علما بدلایل و ازان عارفان ترک وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه
راه رود و عارف بعطا او نظر کند عابد فکر درین آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر برین آیه دارد اولم ینظروا فی ملکوت
السموات والارض و عارف ازین کلمه در نگذرد و قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده
که الهی وسیله تو هم توئی و اگر کسی ترا طلب یافت من خود طلب از تو یافتم نظم این طلب مان بی طلب تو داده
گنج احسان بروی مه بگشاده ۞ این طلب در ما هم از ایجاد تست ۞ رستن از بیداد یارب داد تست ۞ این قدر ارشاد تو بخشیده
تا بدین بس عیب ما پوشیده ۞ قطره دانش که بخشیدی ز پیش ۞ متصل گردان بدریاهای خویش وجاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او
با اعدا ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال در بحر آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته
که بی اتمام رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که مایه تو رست در ید و خلعت و بنده را از حجاب ظلمت شرک خلاص میدهد
دوم تقوی که جمیع اعمال شرعیه و متشابه اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمات معصیت نجات می یابد سیم ابتغاء
وسیله و آن فنای ناسوت است در بقای لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم
جهاد و آن اضمحلال انانیت است و اثبات هویت موحد درین رتبه از تیرگی وجود مجاز رسته بنور شهود میرسد نظم
چون جلوه کند نور شهود ذات حق عیب ۞ از ظلمت هستی تو آثار نماند ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند و بپرستش

اصنام و عجل و غیر آن **لو ان لهم** اگر باشد ایشانرا **ما فی الارض جمیعا** همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه **و مثله معه** و مانند آن با همه
یعنی اگر دو پاره آنچه در زمین است از نقد و جنس کافرانرا باشد **لیفتدوا به** تا آنرا فدای نفس خود کنند **من عذاب یوم القیمة** از عذاب رستخیز
ما تقبل منهم قبول نشود از ایشان و سبحان عقوبت لازم ایشان باشد **و لهم عذاب الیم** و مر ایشانراست در آن روز عذاب دردناک **یریدون** میخواهند
یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند **ان یخرجوا من النار** آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ **و ما هم بخارجین منها** و نیستند ایشان بیرون آیندگان از
آتش **و لهم عذاب مقیم** و مر ایشانراست عذابی دایم که زوال و انقطاع نپذیرد **والسارق والسارقة** و مرد دزد و زن دزد **فاقطعوا**
ایدیهما ببرید دست راست ایشان چون اخذ نصاب کنند که ربع دینارست نزد امام شافعی و ده درم نزد امام اعظم و سه درم نزد امام مالک و زیادت
چندانچه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا مسجد و نهان برداشته **جزاء بما کسبا**
جزای پاداش بدانچه ایشانرا پاداش دادنی بآنچه کرده اند و آن ترک حرمتست در مال مومن **نکالا من الله** و عقوبت میکند خدای ایشانرا
عقوبتی صادر از حق تا پند شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل **والله عزیز** و خدای غالبست در حکم خود **حکیم** دانا بحکمت آنچه حکم
میکند **فمن تاب** پس هر که توبه کند **من بعد ظلمه** بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی **و اصلح** و بصلاح آرد کار خود را یا آنکه تن را قطع حکم کند و عازم باشد
بر آنکه با دزدی عود ننماید **فان الله یتوب علیه** پس بدرستی که خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود **ان الله غفور** بدرستی که خدای
آمرزگار است گناه او را **رحیم** مهربانست بر او که در محشر او را رسوا نکند **الم تعلم** آیا ندانستی خطاب با آن حضرتست و مراد امت یعنی دانسته
ان الله آنکه خدای **له ملک السموات والارض** مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها **یعذب من یشاء** عذاب میکند هر که را میخواهد چنانچه سارق را
بقطع ید **و یغفر لمن یشاء** در آخرت هر که را میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه **والله علی کل شیء** و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب **قدیر**
تواناست **یا ایها الرسول** ای فرستاده خطاب تشریفیست که یا عیسی بن مریم انت قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسالت صلوات الله
و سلامه علیه و علی جمیع الانبیا رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول **لا یحزنک الذین** تا اندوهناک
نکردانند کردار آنکسانی که از روی عناد **یسارعون فی الکفر** می شتابند و خود در می افکنند در کفر **من الذین قالوا** از آنانکه گفتند
امنا ایمان آوردیم ما و آن گفتن نیست **بافواههم** بدهنهای ایشان **و لم تؤمن قلوبهم** ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد
منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند **و من الذین هادوا** یعنی از آنکسان که دین یهودیه دارند **سماعون** شنوندگانند
قول ترا **للکذب** برای آنکه دروغ گویند بر تو چه ایشان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند چنین از محمد شنیدیم و نشنوده بودند
و اینها یهود مدینه بودند **سماعون لقوم آخرین** شنوندگان برای گروه دیگر که **لم یاتوک** نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبرند که یهود
مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبری فرستادند و نزول آیت را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کرده بودند و
محصن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم بود و یهود ملاحظه بزرگی ایشان کردند نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که
در کتاب این مرد که یثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف او اند کس بدیشان فرستید تا حد زانی محصن از وی پرسند
اگر گوید تازیانه زنید قبول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت
حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشرف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه
آمدند از حد زانیین محصن پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل بحکم رجم نازل شد حضرت فرمود
رجم باید کرد ایشان ابا کردند گفتند خدا در توریة فرموده که ایشانرا جهل تازیانه طلا کرده بقیر زنند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه کرده
بازگونه بر خر از گوش نشانده گرد شهر گردانند پس جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم اشیاخست میداند که حکم توریة
رجم است بنا بر آن حضرت فرمود که در میان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا میگویند گفتند
دانا ترین اهل زمینست بتوریة حضرت فرمود که میان ما و شما در حکم توریة او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت بحضور او
امر فرمود بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود انت ابن صوریا گفت نعم حضرت صلی الله علیه و سلم گفت دین و آیینها تو حکم
کرده اند تو یهودی ابن صوریا قبول کرد حضرت سوگند داد بدان خدای که توریة را بر موسی نازل گردانید و دریا را شکافت
و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نی ابن صوریا گفت
اگر نه ترس آن دارم که توریة مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه گفته حضرت صلوات الله
و سلامه علیه گفت خدای من چنان حکم کرده که چهار کس گواهی دهند بر زنا محصن و محصنه رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت
بخدای موسی که در توریة نیز همین فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده به جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود
تا هر دو را رجم کردند نزد دیگ در مسجد و حضرت حق سبحانه از حال ایشان خبر داد که **یحرفون الکلم** تغییر میدهند کلمها را یعنی آیة رجم را

رتحمیم سیاه کردن روی

من بعد مواضعه بعد از آنکه خدای وضع کرده اند در مواضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند **یقولون** میگویند یهود خیبر **ان اوتیتم**
هذا اگر دهند شما را این حکم محترف یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بجلد حکم کند **فخذوه** پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید **و ان لم تؤتوه** و اگر این حکم شما
ندهند و برجم فرمایند **فاحذروا** پس حذر کنید از قبول آن **و من یرد الله فتنته** و هر که خدا خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را **فلن تملک**
پس بدست نتوانی آورد و مالک نتوانی شد **له** برای او **من الله شیئا** از خدای در دفع آن فتنه **اولئک** آن گروه **الذین** آنانند که در ازل
لم یرد الله نخواسته است خدای **ان یطهر** آنکه پاک سازد از ثواب کفر و انکار حق **قلوبهم** دلهای ایشانرا **لهم فی الدنیا خزی** و ایشانراست در دنیا
رسوایی بآنکه جزیه دهند و از مومنان ترسند **و لهم فی الاخرة** و مر ایشانراست در آن سرای **عذاب عظیم** عذاب بزرگ که خلود است در دوزخ
سماعون للکذب ایشان شنوندگان سخن اند از برای دروغ بستن **اکالون للسحت** خورندگان حرامند یعنی رشوت در حکم **فان**
جاؤک پس اگر بیایند بسوی که نزد تو **فاحکم بینهم** حکم کن میان ایشان **او اعرض عنهم** یا روی بگردان از ایشان تخییر است آنحضرت را
آنحضرت را در این آیة میان حکم و اعراض **و ان تعرض عنهم** و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی **فلن یضروک شیئا** پس زیان
نتوانند رسانید بتو چیزی را **و ان حکمت** و اگر حکم کنی **فاحکم بینهم بالقسط** حکم میان ایشان براستی و عدل **ان الله** بدرستی که خدای **یحب المقسطین** دوست
میدارد عدل کنندگان را در حکم **و کیف یحکمونک** و چگونه حکم می سازند ترا **و عندهم التوریة** و حال آنکه توریة نزد ایشانست **فیها حکم الله**
در آن حکم خدای برجم **ثم یتولون** پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند **من بعد ذلک** از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان
و ما اولئک بالمؤمنین و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا **انا انزلنا التوریة** بدرستی که فرستادیم توریة را
فیها هدی در راه نمودنی بحق **و نور** و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند **یحکم بها النبیون** حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل
الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدا را **للذین هادوا** برای آنانکه متدین اند بدین یهودیه **والربانیون** و حکم کرده اند
علمای ربانی **والاحبار** و زاهدان ایشان برای ایشان **بما استحفظوا من کتاب الله** بسبب آنچه مأمور شده بودند بدان از محافظت

توریة یعنی نگاه داشتن آن از تحریف و تصحیف وکانوا علیه و بودند بر کتاب شهداء گواهان که بیان آن کنند براستی چنانکه این صورها
فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق واخشون و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا و بدل مکنید
بآیاتی یا احکام من ثمنا قلیلا بهای اندک که رشوتست و جاه ناپایدار ومن لم یحکم و هر که حکم نکند آنرا بما انزل الله بآنچه خدای فرو فرستاده
یعنی یهود فاولئک هم الکافرون پس آن گروه ایشان کافرانند وکتبنا علیهم نوشتیم بر بنی اسرائیل فیها در توریة ان النفس بالنفس
این که یک تن را بکشند بقصاص یک تن و بنی النضیر بجا گفت حکم خدای عوض یک تن دو تن می کشتند از بنی قریظه والعین بالعین و دیگر
حکم کردیم که چشمی بچشمی در بردن روشنایی نه در کندن والانف بالانف و بینی به بینی والاذن بالاذن و گوش بگوش والسن بالسن
و دندان بدندان والجروح قصاص و جراحتهادات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آنچه راکه حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست
و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فمن تصدق پس هر که
تصدق کند بقصاص یعنی عفو فرماید فهو پس آن تصدق کفارة له کفاره باشد و گناهان متصدق را یا کفاره معفوعنه باشد بسقوط قصاص
از واجب عفو کننده بر خدای باشد ومن لم یحکم بما انزل الله و آنانکه حکم نکنند بآنچه خدای فرو فرستاده است وان جهودانند که در عوض یک نفس
دو نفس می کشتند فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ظالمان وضع حق میکنند در غیر موضع آن وقفینا و در آوردیم ما علی آثارهم
بعیسی ابن مریم پس پیغمبران عیسی بن مریم را مصدقا در حالتی که باور دارنده بود لما بین یدیه مر آن چیزرا که فرستاده بودیم من التوریة از کتاب
توریة وآتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی در وی راه نمودنی بتوحید ونور و روشنی بطریق حق ومصدقا و گردانیدیم انجیل را موافق
در اصول دین لما بین یدیه من التوریة مر آن چیزرا که پیش از وی بود از توریة وهدی و گردانیدیم او را راه نمای وموعظة للمتقین
و پند دهنده مر پرهیزکارانرا ولیحکم اهل الانجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء وی بما انزل الله فیه بآنچه خدای فرو فرستاده است
در وی و آن حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود ومن لم یحکم و آنکه حکم نکند بما انزل الله بآنچه خدای نازل کرده اند چون ترسایان که از احکام انجیل
عدول نمودند فاولئک هم الفاسقون پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر از کتاب حکم کنند وانزلنا الیک الکتاب
و فرستادیم بسوی تو قرآنرا بالحق بدرستی و راستی مصدقا در حالتی که در حکم مطابق است لما بین یدیه من الکتاب مر آنرا که پیش از وی بوده اند
از جنس کتب منزل ومهیمنا علیه و نگهبان نسبت بر کتب که محافظت آن میکند از تغیر یعنی هر چه در آنها تغیر میدهند از وی راست می شود
یا گواست بر آن کتب بصحت فاحکم بینهم پس حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرستاده بر تو از رجم و تسویه در قصاص
این آیة ناسخ حکم تخییرست که قبل ازین گذشت ولا تتبع اهواءهم و از پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مایل باشی عما جاءک
من الحق از آنچیزی که بتو آمده است از حکم راست لکل جعلنا منکم مر گروهی را از شما ساختیم شرعة شریعتی ومنهاجا و راهی روشن شریعت
آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بطریق پیغمبر ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه
می ساخت شما را یک امت و متفق بر یک ملت ولکن لیبلوکم و لیکن می آزماید شما را فیما آتاکم در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه
متناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فاستبقوا الخیرات پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شرایع است
الی الله بخداست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بآنچه هستید که در آن
خلاف میکنید از امور دین و شریعت وان احکم بینهم و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرستاده است

بتو سبب نزول آیه آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر گفتند از روی مکر و تزویر که بیایید تا برویم نزد محمد شاید
که او را از راه ببریم و پوشیده و نیرنگ فریب دهیم در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قومی در دعاوی و اموال خصومتست
و ترا حکم می سازیم که اگر قضا چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم میداریم حق سبحانه رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر
فرمود و حکم کند بفرستاده خدای ولا تتبع اهواءهم و پی روی آرزوهای ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوک و حذر کن از ایشان از آنکه
ترا بگردانند عن بعض ما انزل الله الیک از بعض آنچه خدای بتو فرستاده فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما
یرید الله پس بدان که اعراض ایشان از آن جهتست که میخواهد خدای ان یصیبهم ببعض ذنوبهم آنکه برساند بدیشان عقوبت بعضی از گناهان
ایشان در دنیا و باقی در عقبی وان کثیرا من الناس لفاسقون بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این آیه جهودان
گفتند لا نرضی بحکمک آیه آمد که افحکم الجاهلیة آیا حکم جاهلیة را یبغون می طلبند در حد زنا و قصاص و چون بحکم توریة و قرآن راضی نمی شوید
ومن احسن من الله و کیست نیکوتر از خدای حکما از جهت حکم لقوم یوقنون برای قومی که تدبیر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام
اوست آورده اند که عبادة بن صامت رضی الله عنه با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از
طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعدد و عدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و از دوستی خدا
و رسول بس است عبدالله ابی گفت مرا از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار همی ترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفاء منند
گریز ندارم آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای زمره گرویدگان لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء فرا مگیرید جهودان و ترسایانرا
بدوستی بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهة موافقت ایشان در مخالفت شما ومن یتولهم منکم و هر که از شما ایشانرا
دوست دارد بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فانه منهم بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تشدید است در موالاة
یهود و نصاری ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکارانرا که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند
فتری الذین پس تو می بینی آنانرا که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع او یسارعون فیهم می شتابند
در دوستی و یاری جهودان یقولون میگویند نخشی می ترسیم ان تصیبنا دائرة از آنکه برسد ما را از گردش روزگار چیزی یعنی کار
منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه این اندیشه ایشانرا باطل کرد و فرمود فعسی الله ان یأتی پس شاید که
خدای بیارد بالفتح فتحی از برای رسول و یاران او مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود خیبر و بنی فدک او امر
من عنده یا نوعی دیگر از نزدیک خود چون قتل یهود و اجلای ایشان فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما اسروا فی انفسهم بر آنچه پنهان داشته اند
در نفسهای خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم نادمین پشیمان شدگان ویقول الذین آمنوا و گویند مؤمنان
مر یکدیگر را اهؤلاء الذین اقسموا بالله این گروه آنانند که سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم غلیظ ترین سوگندان انهم لمعکم
که ایشان با شما اند و امروز دیده که ایشان در یاری اند و معلوم گشت که دروغ میگفتند حبطت اعمالهم باطل شد عملهای ایشان فاصبحوا
خاسرین پس گشتند زیانزدگان و با افتضاح و فوات ثواب در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان من یرتد منکم هر که
بگردد از شما یعنی مرتد شود عن دینه از دین خود چون این آیه اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و ایجاد آن بود
که بعد از وفات حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه تمام عرب مرتد شدند الا مکه و مدینه و عبدالقیس از بحرین یعنی از دادن زکوة

باز ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح که امته جمع شدند و به نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر مرتد شود دین حق بی یار و مددکار نخواهد ماند **فسوف یاتی الله بقوم** پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که **یحبهم** او دوست میدارد ایشان را **ویحبونه** و ایشان دوست میدارند او را **اذلة علی المؤمنین** متواضع و متذلل باشند بر مومنان **اعزة علی الکافرین** سخت دل و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول این آیه رو با ابوموسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشارت بجماعت از قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل در تفسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری رضی الله عنهما برآنند که این قوم ابوبکر صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل رده جنگ کردند **یجاهدون** صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند **فی سبیل الله** در راه خدای **ولا یخافون** و نترسند **لومة لائم** از ملامت هیچ ملامت کننده **ذلک** این صفتها که مذکور شد **فضل الله** افزونی کرم اوست **یؤتیه من یشاء** عطا میدهد بهر که میخواهد **والله واسع** و خدای بسیار رحمت است بر خلق خود **علیم** داناست بکسی که استحقاق آن دارد علما در بیان یحبهم و یحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دین و اعطا حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب نزدیک گرداند و محبت بنده آنکه برای او و از غیر او خالص گردد ارباب حقیقت برآنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث **نظم** چون تجلی کرد اوصاف قدیم ❊ پس بسوزد وصف محدث را کلیم ❊ مرکب صدمات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محبت را در بوته اضمحلال اندازد و دیگر باره بهبوب نفحات از حمن عنایت بخلوت رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد لله افناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة و در شان نزول الذات این فرموده که محبت در بدایت تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات از برای ذات در حضرت احدیت بی رسم حدوث در عین ازلیه از سمنون محب پرسیدند که محبت چیست گفت حق پاینده می پرسید یا از محبت بنده حق در این ساعت با خضر بودم علیه السلام و نکته از محبت حق پاینده می گفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقول است که در محبت سخن میگفت و مرغ در وحش گو طایر آشیانه مقید بود و وابسته بود در هوای سویت طیران می نمود مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان تا از التهاب آتش محبت که افروخته بود از الموقده بود پر و بالش بسوخت و جان بداد **نظم** بس که مرغ سحری در غم گلزار بسوخت ❊ جگر لاله بران داغ دلسوز بسوخت ❊ حضرت شیخ قدس سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه آن مرغ را الهام سخنان سمنون داد تا حال محبت دریافت محکوم سلطان محبت گشت و جهت موعظه حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد و صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات واردیه فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خودش جمعاً و تفصیلاً و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذاتست در مرآت ذات بی توسط تعینات **نظم** معشوقه که کس سر جمالش نشناخت ❊ در ملک ازل لقای خود با خود باخت ❊ نه طاس سپهر بود و نه مهره مهر ❊ هم خود با خود نرد محبت میباخت ❊ یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مقام بی حد و گونه مشاهده لمعات جمال خود میکند و مطالعه صفات کمال خود می نماید **نظم** جانا که دم عشق زند با همه کس ❊ کس را نرسد بدامنش دست هوس ❊ مرآت شهود اوست ذرات وجود ❊ با صورت خود عشق همی بازد و بس

یا از تفصیل

یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسان عکس جمال مطلق را در مرایای تفصیل آثاری مشاهده میکنند و ایشان جمال مقید زایل را مقصود کلی داشته و بالذات وصال خورسند و بمحنت فراق دردمند گردیده **نظم** ای حسن تو کرده جلوها در پرده ❊ صد عاشق و معشوق پدید آورده ❊ بر بوی تو لیلی دل مجنون برده ❊ وز شوق تو وامق غم عذرا خورده ❊ یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و حرف حجب و استار بشسته اند و صفات که مبادی افعال و آثار اند کرده متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان با جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات او دیگر نیست **نظم** بیرون ز حدود کاینات است دلم ❊ برتر ز احاطه جهاتست دلم ❊ فارغ ز تقابل صفاتست دلم ❊ مرآت تجلیات ذاتست دلم ❊ و از کلام حقایق اعلام چنان مفهوم می شود که یحبهم از مرتبه میلست از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق و الدین عبید الله قدس سره رساله که بنا و الد بزرگوار خود نوشته فرموده اند چون نیک در نگری حضرت جل و علا در هر مرتبه از مراتب چو خود را دوست ندارد **نظم** یحبهم و یحبونه چه اقرار است ❊ بزیر پرده مکر خویش خریدار است ❊ زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه لذاته نیست بلکه از جهت شاهد خود در وست پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنه کامله از رتبه محبیه و محبوبیه که در این آیه اشارت است بحقیقت قرب فرایضی و نوافلی پی تواند برد تأمل و اتق والله الموفق والکافی آورده اند که عبدالله سلام با اتباع خود بحضرت نبوی آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان مااند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یک جا جمع نشوند و تا مایه دین اسلام پایشم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از مجالس اصحاب شما محروم می مانیم حال ما چگونه باشد آیه آمد که **انما ولیکم الله** جز این نیست که دوست شما بحقیقه خدا است **ورسوله** و فرستاده او **والذین آمنوا** و آنکسان که ایمان آورده اند که اکرام ایشان و شتی میکنند **الذین یقیمون الصلوة** آنانکه بپای میدارند نماز را **ویؤتون الزکوة** و میدهند زکوة را **وهم راکعون** و حال آنکه ایشان خضوع و فروتنی دارند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع از غایت حرص بر احسان دارند و مسارعتی که در اداء آن می نمایند و در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه در شان علی رضی الله عنه نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از حجره طاهره بمسجد آمد و در آن بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیده مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی گفت این زر یا نقره بحضرت نمود گفت این خاتم بمن داده اند حضرت پرسید که این عطا که کرده است درویش اشارت بمرتضی علی کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داد سایل گفت اعطانی و هو راکع حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه تکبیر گفت و این آیه بر خواند **ومن یتول الله** و هر که دوست دارد خدای را **ورسوله** و رسول او را **والذین آمنوا** و آنانکه ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار **فان حزب الله** پس لشکر خدای که لشکر **هم الغالبون** ایشان غالب اند در تیسیر است که رفاعة بن زید و زید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند با منافق شدند و بعضی از صحابه با ایشان طریق مودت و مصاحبت در میان بود حق تعالی آیه فرستاد که **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گرویدگان **لا تتخذوا الذین اتخذوا** مگیرید آنانکه گرفته اند **دینکم** دین شما را **هزواً و لعباً** باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را **من الذین اوتوا الکتاب** از آنانکه کتاب داده اند ایشان را **من قبلکم** پیش از شما یعنی یهود **والکفار** و دیگر کافران نیز **اولیاء** دوستان **واتقوا الله** و بترسید از خدای بترک دوستی او **ان کنتم مومنین** اگر هستید شما

موسنان چه ایمان حقیقی اقتضاء آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند واذا ناديتم وچون ندا میزنید ومردم را میخوانید الی الصلوة بسوی
نماز اتخذوها هزوا ولعبا میگیرند منادات یا نماز را تسخیر وبازی چون موسنان بعد از استماع اذان نماز بر خاستند یهود با یکدیگر میگفتند
بطریق استهزا قاموا لا قاموا صلوا وپیچیده بیند ودر معالم آورده که ترسایی بود در مدینه که هر گاه موذن گفتی اشهد ان محمد رسول الله او گفتی
سوخته باد دروغ گوی بیشی خادم او آتشی بخانه می آورد وترسا با اهل وعیال خود در خواب بود شراره از ان بجست وخانه را با آن جماعت که در وی بودند
تمام بسوخت ذلك این استهزا از ایشان با اذان بانهم بانست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت بدیشان
خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب ورافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که تو ان
پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدا وبانچه بما فرستاده اند وما انزل الی ابرهیم واسمعیل الا اخر الایه چون
نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند وگفتند بخدای که نمیدانیم دینی برتر از دینی بدتر از دین شما ونه
اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیی وآخرت آیه آمد قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب مراد یهودند هل تنقمون منا آیا عیب میکنید
از ما وانکار میکنید یعنی عیب وانکار نمی کنید الا ان آمنا مگر آنکه ایمان آورده ایم بالله بخدا وما انزل الینا وبانچه بما فرستاده است
یعنی قرآن وما انزل من قبل وآنچه فرستاده اند پیش از جون توریه وانجیل وسایر کتب وان اکثرکم فاسقون مگر برای آنکه بیشتر شما
فاسقانند قل هل انبئکم بگو آیا خبر دهم شما را بشر من ذلك بدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادیانست واهل این دین کم بهره ترند
یعنی شما را آگاه گردانم وخبر دهم از دین قومی بدترند مثوبة عند الله از جهت جزایی که ثابتست ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند
که آن بدتر کیست من لعنه الله آنکه لعنت کرد خدای او را وغضب علیه وخشم گرفت بر وی آن یهودند که خدای ایشانرا از رحمت خود
دور ساخت وبمیرحق غضب خود در آورد وجعل منهم القردة ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بر ایشان صورت چنانچه
اصحاب السبت را والخنازیر وخوکان چنانچه منکران مایده عیسی را وعبد الطاغوت وآنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است
یا کعب الاشرف یا آنچه که در معصیت فرمان برداری او کرده اند اولئك آن ملعونان شر مکانا بدترند از جهت منصرف خود
در قیامت یعنی باز گشت ایشان به بدترین مکانی باشد واضل وگمراه ترند عن سواء السبیل از میانه راه راست واذا جاءوکم
وچون بیایند پیش شما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قالوا آمنا گویند ایمان داریم بیچو شما وقد دخلوا بالکفر وحال آنکه در آیند
بکفر وهم قد خرجوا به وایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول وخروج والله اعلم وخدای داناتر است
بما کانوا یکتمون بآنچه هستند که می پوشند از کفر ونفاق وکینه مسلمانان وتری کثیرا منهم ومی بینی بسیاری از یهود با منافقان
یسارعون فی الاثم شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ والعدوان ودر ظلم یا تجاوز از حد واکلهم السحت در خوردن ایشان
رشوت یا ربوا لبئس ما کانوا یعملون هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لولا ینهیهم الربانیون چرا نهی نمیکنند ایشانرا علماء ربانی
والاحبار ودانایان عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را واکلهم السحت وخوردن ایشان رشوت یا ربوا را لبئس ما کانوا یصنعون
بد چیزیست آنکه ایشان می سازند وبی نهی ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمدینه یهود را
مال بسیار بود ودر سعه عیش ورفاهیت می گذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان بانکار وعناد پیش آمدند حق سبحانه
برکت از مال ایشان بر داشت واسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان سخنان یهود بگشادند چنانکه حق سبحانه خبر میدهد وقالت الیهود

گفتند یهود ان ید الله مغلولة دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل باشد یعنی چیزی بما نمی دهد وروزی بما تنگ می سازد
غلت ایدیهم بسته باد دستهاء ایشان از خیر ولعنوا بما قالوا ورانده شوند از رحمت الهی بگفتن این سخن واهی بل یداه مبسوطتان بلکه
ید الله گشاده است یعنی جود او وافر وکرم او وافی است ید صفتیست مر خدایرا از صفات ذاتی چون سمع وبصر ووجه ومارا در آن
جز ایمان وتسلیم چاره نیست ودر کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد ینفق کیف یشاء روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مقتضی حکمت
مشیت
بر آنکه عطای او اکثر من ان یحصی است ولیزیدن کثیرا منهم وزیاده میکرداند بسیاری را از یهود ما انزل الیک من ربک آنچه می آید بتو از پروردگار
یعنی قرآن طغیانا وکفرا نافرمانی وکفر یعنی ایشان طاغی وکافرند با آنکه قرآن سبب رفع کفر وطغیانست باستماع آن ایشانرا این دو صفت
زیاده میشود چنانچه از تناول غذایی که صالحست مر اصحاء را حرص مریض روی با فزونی می نهد والقینا بینهم وافگندیم در میان طوایف یهود چون
قریظه ونضیر العداوة والبغضاء دشمنی وخصومت الی یوم القیامه تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق اقوال ایشان مطابق نباشد
کلما اوقدوا هر گاه که بر افروختند نارا للحرب آتشی برای حرب کردن با رسول صلی الله علیه وسلم اطفاها الله فرو نشانید آن آتش را یا آنکه نایره عناد
در میان ایشان افگند که بدیگری نتوانستند پرداخت ویسعون فی الارض ومی شتابند در زمین فسادا برای تباه کاری که فتنه انگیز
والله لا یحب المفسدین وخدای دوست نمیدارد تباه کارانرا ولو ان اهل الکتاب واگر چنانچه اهل کتاب امنوا ایمان آوردندی
بمحمد صلی الله علیه وسلم واتقوا وپرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیه ونصرانیه لکفرنا عنهم هر آینه ما در میگذرانیدیم از ایشان سیئاتهم
گناهان ایشانرا ولادخلناهم ودر می آوردیم ایشانرا یعنی حکم می کردیم بدخول ایشان جنات النعیم در بهشتها با ناز ونعمت ولو انهم
واگر ایشان اقاموا التوریة والانجیل بپای میداشتندی احکام توریه وانجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما انزل الیهم واقامت
کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان من ربهم از نزدیک آفریدگار ایشان که آن قرآنست لاکلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی
روزی را از زبر سر خویش ومن تحت ارجلهم واز زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران ورستن گیاه
یا میوهای اشجار چنانچه شدی که از زبر سر بچیدندی واز زیر پای بر چیدندی از بسیاری که بر زمین ریخته بودی منهم از جهودان
امة مقتصدة گروهی اند راست رو راست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وکثیر منهم وبسیاری از ایشان ساء
ما یعملون بدست آنچه ایشان میکنند یا ایها الرسول ای فرستاده بحق بلغ برسان بخلایق ما انزل الیک تمام آنچه فرود آمد بتو
بتو من ربك از پروردگار تو چون حکم رجم وقصاص واز زشت جستن در نکاح او وحکم جهاد وغیر آن وان لم تفعل واگر چنین نکردی
وتمام انرا نرسانیدی فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترك بعضی
از ارکان نماز مبطل نماز است والله یعصمك وخدای نگاه دارد ترا من الناس از شر مردمان وکسی را قتل بتو دست نخواهد بود ان الله
بدرستی که خدای لا یهدی القوم الکافرین راه ننماید کافرانرا از انس رضی الله عنه منقولست که آنحضرت را شبها حراست ونگاهبانی
میکردند چون این آیه نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد وفرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا
نگاه داشت قل یا اهل الکتاب بگو که ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین ودیانت حتی تقیموا التوریة والانجیل
تا وقتی که اقامت کنید حکم توریه وانجیل را یعنی آنچه اصول دینست از ان قایم دارید آن امرا که در هر دو کتاب فرموده ان ایمان آوردن است
بمحمد صلی الله علیه وسلم وما انزل الیکم تا زمانی که بپای آورید وتوانی آنرا که فرستاده می شود بشما من ربکم از آفریدگار شما یعنی قرآن ولیزیدن

کثیرا منهم وزیاده میکنند بسیاری از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک آنچه منزل می شود بتو از کردگار تو یعنی باستماع قرآن می افزاید
ایشانرا طغیانا وکفرا بی دادی و ناگرویدگی فلا تاس پس اندوهناک مباش علی القوم الکافرین بر زیادتی طغیان گروه کافران ان الذین
آمنوا بدرستی که آنها که ایمان آوردند والذین هادوا وآنانکه دین یهود گرفتند والصابئون والنصاری وصابیان و ترسایان و مجوسیان
من آمن هر که ایمان آرد از ایشان بدل صافی و نیت خالص بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین وعمل صالحا و بکند عمل پسندیده فلا خوف
علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از هجوم عقاب ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد اخذنا هر آینه ما
فرا گرفتیم بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان محمد صلی الله علیه وسلم وارسلنا و فرستادیم الیهم رسلا بسوی
ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام کلما جاءهم رسول هر گاه آمدند بدیشان رسولی بما لا تهوی انفسهم بانچه نخواست و دوست
نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله وسلامه علیهما وفریقا یقتلون
و گروهی را بودند که می کشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وحسبوا و می پنداشتند بنی اسرائیل ان لا تکون فتنة اینکه نباشد بلایی و محنتی
ایشانرا بقتل و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وصموا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام
ثم تاب الله علیهم پس عرض کرد خدای توبه را بر ایشان به بعثت عیسی علیه السلام ثم عموا وصموا پس دیگر باره کور و کر شدند کثیر منهم بسیاری
از ایشان بانکار محمد صلی الله علیه وسلم والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بآنچه ایشان میکنند تا سبب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید
لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم او پسر
مریم است وقال المسیح و گفت مسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدایرا ربی وربکم پروردگار و آفریدگار من
و شماست یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را
انه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آورد بخدای فقد حرم الله علیه الجنة پس بدرستی که خدای حرام کرد بروی بهشت را وماویه النار
و جای او دوزخ است وما للظالمین و نیست ستمکارانرا که وضع عبادت در غیر موضعش کرده اند من انصار هیچ یاری دهندگان در دفع
عذاب از ایشان لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی قالوا ان الله ثالث ثلثة گفتند خدای یکی از سه
آلهه است معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان آله اند و خدای یکی ازین
سه است وما من اله و حال آنکه در وجود واجب مستحق عبادت الا اله واحد مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی
از توهم و شرکت وان لم ینتهوا اگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لیمسن الذین کفروا
هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند منهم از ترسایان عذاب الیم عذابی که الم او دایم بود افلا یتوبون آیا رجوع نمی کنند الی الله
بخدای از قول تثلیث ویستغفرونه و آمرزش نمی خواهند ازو باعتقاد توحید استفهامست بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند والله
غفور وخدای آمرزگارست تایبانرا رحیم مهربانست بر مستغفران ما المسیح ابن مریم نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را خدای میگویند الا
رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته اند پیش از و فرستادگان خدای و ایشانرا معجزات
داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست موسی علیه السلام
اژدها گشت و آن عجیب ترست که اگر او بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت و این غریب ترست پس الوهیت ایشان

ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد وامه صدیقة و مادر او یعنی مریم بسیار راستگو بود یعنی تصدیق
آیات ربانی می نمود کما قال تعالی وصدقت بکلمات ربها وکتبه کانا یاکلان الطعام بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر
حیوانات محتاج غذا بودند با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف بنگر که چگونه نبین لهم الایات بیان
می کنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر پس باز بنگر در حال ایشان که انی یؤفکون چگونه برگردانیده اند ایشانرا از دریافتن و پذیرفتن
حق قل بگو ترسایانرا اتعبدون من دون الله آیا می پرستید بدون خدای ما لا یملک لکم آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا
نه زیان و نه سود را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی از بلا و عنا یا اعطا کند سودی از صحت و غنا
والله وخدای که معبود بحق است هو السمیع اوست شنوا اقوال باطله شما العلیم دانا بعقاید فاسده قل یا اهل الکتاب بگو که ای اهل
کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهود است در مذهب و افراط
نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش ازین
یعنی قبل از بعثت پیغمبر واضلوا کثیرا و بغوا و گمراه ساختند بسیاری را وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء السبیل از طریق
راست بعد از بعثت آن حضرت لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان
علی لسان داود بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم و بر زبان عیسی علیه السلام
نیز که اصحاب مایده را لعن گفت ذلک این لعن مر ایشانرا بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند
کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمی کردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از عملی زشت که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون
بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند درین آیه تهدید عظیمست اهل انرا که نهی منکر نفرمایند با آنکه توانند تری کثیرا منهم می بینی بسیاری را
از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یتولون الذین کفروا دوستی می کنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر
کبری بمکه رفت و مشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریض کرد لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان
نفسهای ایشان و آن چه چیزست ان سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان وفی العذاب هم خالدون و ایشان جاویدان باشند
در عذاب ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند یهود که ایمان آرند بالله والنبی بخدا و پیغمبر خود وما انزل الیه و آنچه فرستاده شده است
بدان پیغمبر یعنی توریة ما اتخذوهم اولیاء هر آینه نگیرند مشرکانرا بدوستی که فرمان موسی و حکم توریة آنست که با کافر دوستی
نکنند و می شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد صلی الله علیه وسلم و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی
ولکن کثیرا و لیکن بسیاری منهم از یهود یا منافقان فاسقون خارج اند از دایره ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه
می یابی تو سخت ترین مردمان عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا با کسانی که گرویده اند الیهود جهودانرا والذین اشرکوا
و آنانرا که شرک آوردند یعنی بدترین دشمن مومنان جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن
اقربهم هر آینه می یابی نزدیکترین آدمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مومنان الذین قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند
ما ترسایانیم چه دلهاء ایشان نزدیکترین آدمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مومنان الذین قالوا انا نصاری
آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم ترست از یهود و دوستی مشرکان استظهار نمی جویند ذلک آن قرب مودت

بآن منهم بسبب آنست که بعضی ازیشان قسیسین دانایان راست گویند و رهبانا و عابدان صومعه نشین اند وانهم لایستکبرون و بسبب آنکه
گردن کشی نمی کنند از قبول حق علما گفته اند مراد آنها که قرب مودت با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب ویند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان
و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان باسلام
مایل شد و نجاشی با اعلی ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد از علما مملکت بخدمت حضرت صلعم
فرستاد چون ایشان باستانه رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن
چه مشابهت تمام دارد بآنچه بر عیسی نازل شده مقصود از مایلان انصاری ایشانند
واذا سمعوا و چون می شنوند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار صلی الله علیه وسلم ما انزل الی الرسول آنچه فرستاده شده است برسول تری
اعینهم می بینی چشمهای ایشان را که رقت دلهای ایشان تفیض من الدمع می ریزد اشک مما عرفوا من الحق از آنچه می شناختند از سخن راست یقولون
میگویند ربنا امنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و دین پیغمبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از گواهان که اداء
شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و بنبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا با امت محمد صلی الله علیه وسلم گردان که گواهان انبیا اند در روز قیامت
در حبشه که یهود رفیقان جعفر را سرزنش کردند که زود ایمان آوردند و ما تهاست که ما را دعوت میکنند و قبول نمی کنیم یا اصل نجاشی گفتند که ایمان
آوردی بکسی که او را ندیده حق سبحانه خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وما لنا لا نؤمن بالله وچیست ما را که ایمان نیاریم بخدا وما جاءنا من الحق
وآنچه بما آمد از حق یعنی کتاب پیغمبر ونطمع ان یدخلنا ربنا و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را ببهشت مع القوم الصالحین با
گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند فاثابهم الله پس جزا داد خدای ایشان را بما قالوا بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد جنات تجری
بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل آن جویها خالدین فیها جاویدان باشند در آن وذلک جزاء المحسنین و آنست
پاداش نیکوکاران والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بایاتنا و دروغ داشتند آیتهای ما را اولئک اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند
و در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله برای صحابه وصف قیامت می کرد و احوال آن روز شمه باز نمود
ده تن از اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابو ذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون جمع شده بر آن اتفاق
کردند که بقیت العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده
گرد عالم برآیند و بدان اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید با ایشان گفت من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید
بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست یعنی روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و بخسپید که من برمیخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار
میکنم و گوشت و چربی میخورم و زنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیه نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گروندگان لا تحرموا
حرام مکنید بر خود طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه لذیذ که خدای بر شما حلال کرده است ولا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود آن که آنچه حلال ساخته
شما حرام سازید ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمی دارد آنها را که از حد در گذرند وکلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه خدای
روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتی که پاک و حلال باشد واتقوا الله الذی و بترسید در تحریم ما احل الله از آن خدایی که انتم به
مومنون شما بوی گرویده اید بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی که خورده ایم آیه آمد که لا یواخذکم الله مواخذه
نمی کند شما را خدای باللغو فی ایمانکم بلغو در سوگندان شما لغو بمذهب امام شافعی رحمه الله آنست که بی قصد بزبان گذرد چون لا والله و بلی والله

ونزد امام

ونزد امام اعظم رحمه الله آنکه سوگند خورد بر چیزی بر گمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست ولکن یواخذکم و لیکن مواخذه
میکند شما را بما عقدتم الایمان بآنکه بربندید سوگندها را و یمین مقصود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند
فکفارته پس کفارت شکستن او اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی بقول امام شافعی رحمه الله علیه و نصف صاعی
از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رحمه الله و صاعی بقول عراقی چهار منست که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل
و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی و نیم است و بر هر تقدیر طعام باید داد من اوسط
ما تطعمون اهلیکم از میانه آنچه میدهید اهل خود را یعنی نی غالی و نی ارزان او کسوتهم یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی
ثوبی جامع که با او نماز توان گذاردن چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر بزنی دهد مقنعه نیز اضافت باید کرد و نزد حنفی دیگر جامه باید
که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفارت آزاد کردن بنده است و شافعی در وی ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم از عیب می باید خواه مومن
و خواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی از کفارت ثلث فصیام ثلثة ایام پس کفارت او روزه سه روز است پی در پی و نزد شافعی رحمه الله
تتابع شرط نیست ذلک این که مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شماست اذا حلفتم چون سوگند خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم
و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید و سوگند مخورید کذلک همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یبین الله لکم آیاته بیان میکند
و روشن می سازد خدای بر شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون شاید که شکر گویید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه
تعالی در باب خمر چهار آیه نازل گردانیده اول در مکه ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و در آن روز حلال بوده دوم
در وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و جواب آمد که قل
فیهما اثم کبیر ومنافع للناس قوم نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی ملاحظه منافع للناس بدان اشتغال می نمودند سیم در مهمانی عبد الرحمن عوف
که امام ایشان قل یا ایها الکافرون را بحذف لا ها خواند آیه آمد لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری اکثر ترکان صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما
و نماز حایلست لایق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکنده و بعضی از مسلمانان را
که سعد بن وقاص رضی الله عنه از ایشان بود بمهمانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد وقاص
انشاء شعری کرد مشتمل بر هجاء انصار و بر فخر خود و یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس از هم متفرق گردانید و سعد شکایت آن حکایت
در مجلس معلای حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم عرض کرد فاروق اعظم رضی الله عنه زبان نیاز گشاده و دست دعا بر داشته که اللهم بین
لنا فی الخمر بیانا شافیا آیه تحریم فرود آمد که یا ایها الذین امنوا ای زمره مومنان انما الخمر جز این نیست که خمر و همه مسکرات در حرمت
والمیسر و قمار نیز عامست نرد و کعب و بیضه و غیر آنها والانصاب و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت والازلام و تیرها قدح
رجس پلید است من عمل الشیطان از وسوسه و تزیین شیطان فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین پلید لعلکم تفلحون تا باشد رسته شوید
بدین اجتناب انما یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم آنکه افکند در میان شما العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت
فی الخمر در خوردن خمر والمیسر و در باختن قمار ویصدکم و باز دارد شما را عن ذکر الله از یاد کردن خدای وعن الصلوة از گذاردن
نماز فهل انتم منتهون پس هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات
مطلع شدید و در اخبار آمده که چون آیه نازل شد عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب و در تفسیر آورده که درین آیه ده دلیلست

بر وحت خمر اول انکه خمر را با قمار قرین ساخته و قمار حرام است و قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و ان هم
محرم حرامست پس این نیز حرام باشد سیم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه پلیدست حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطان است و هر چه
کار شیطان باشد حرام باشد پنجم امر کرد که بدو کتاه شوید و هر چه دور بودن ازو فرض است حرام باشد ششم انکه رستگاری با جتناب
آن منوط و متعلق ساخت و هر چه رستگاری در اجتناب ازو بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت و هر چه میان مسلمانان
سبب عداوت بود حرام باشد هشتم باز دارنده است از یاد خدای هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز
پس بی شک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از ان یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدیداتی که در احادیث
آمده عاقلان را همین کفایتست که مدمن الخمر کعابد وثن یعنی مدمن خمر مانند پرستنده بتست نظم ای نمکی دان جگر آمیخته بر جگر بی نمکان ریخته
بی خبر آن مرد که چیزی چشید کش قلم بی خبری در کشید واطیعوا الله و فرمان برید خدایرا در اجتناب از خمر واطیعوا الرسول و فرمان برداری
کنید رسول را در آنچه امر و نهی کنند واحذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فان تولیتم پس اگر اعراض کنید از امر و نهی
فاعلموا پس بدانید انما علی رسولنا آنکه بر رسول ماست البلاغ المبین رسانیدن روشن پس حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند اورده اند
که چون آیة تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بودند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیه آمد
لیس علی الذین امنوا نیست بر انانکه ایمان اورده اند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کرده اند جناح فیما طعموا از انچه خورده اند و نوشیده اند
حرام نبوده و بیرون زندگانی نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند اذا ما اتقوا چون پرهیز کنند از شرک وامنوا و ایمان اورند
بتحریم آن ثم اتقوا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود واحسنوا و کار نیکو کنند یا احسان ورزند والله خدای یحب المحسنین دوست میدارد
نیکوکارانرا اورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان می در آمدند و چون
ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متالم می شدند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین امنوا لیبلونکم الله ای گروه مومنان
هر اینه می ازماید خدای یعنی با شما معامله ازمایندگان میکند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که تناله ایدیکم
میرسد بان دستهای شما چون صغار صید ورماحکم و نیزهای شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لیعلم الله تا ببیند خدای یا بداند که
او من یخافه انکس را که او می ترسد بالغیب در غیب یعنی هنوز او را نادیده فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بعد ذلک بعد از این
ابتلا فله عذاب الیم پس مر او راست عذابی دردناک یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان اورده اید لا تقتلوا الصید مکشید شکار را
وان عند مذهب امام اعظم حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بود خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله
واد حیوان بری است که ماکول اللحم بوده و در همه مذهب سگ گزنده و گرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و گژدم در صید داخل نیست پس
پس بیکو بید پس از این مستثنات هیچ جانور وحشی را بقتل میارید وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا بعمره ومن قتله منکم و هر که
بکشد صید را از شما متعمدا بعمد یعنی داند که محرم است و قتل صید بر وی حرام و مراد ابو الیسر است رضی الله عنه که در عام حدیبیه گور خر را
به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمد اشارت بوست و اگر نه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد یا بخطا فجزاء مثل ما قتل پس بر وی واجبست جزاء مانند آنچه
بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و ان فدا من النعم از چهارپایان بود چون شتر و گاو و گوسفندان یحکم به حکم کنند بدان جزا ذوا
عدل منکم دو خداوند عقل از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا نیکو تأمل کنند که مماثل ان کشته شده از نعم کدام می تواند بود هدیا حاصل

وامنوا ورثت ور... عمل ایمان وعملوا الصالحات ونیکوکاری ... بوده
ثم اتقوا پس پرهیز کنند ... از محرمات

کرد انجه

که آن جزای قربانی باشد بالغ الکعبة رسیده بکعبه باشد یعنی بحرم برند و انجا بذبح رسانند او کفارة یا بر وست کفارت آن
قتل طعام مساکین طعام دادن درویشان یعنی دو مرد دانا نیکو بینند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود او عدل ذلک
صیاما برابر آن طعام که هر مدی روزه داشتن لیذوق تا بچشد کشنده صید در احرام وبال امره گرانی و سختی کار خود را بالتزام کفارت
بباید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثلة نزد شافعی و مالک رحمهما الله در خلقت و هیأتست
چنانچه مثلا در شتر مرغ شتری و در گور خر گاوی و در اهو بزی کوسفندی و در اسو بره و علی هذا و بقول امام اعظم رحمه الله
آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی شد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را
نیم صاع از گندم و صاعی از غیر ان یا از طعام هر مسکینی یکروز روزه دارد و نزد امام شافعی هر درویشی مدی طعام باید داد عفا الله
در گذشت و عفو کرد خدای عما سلف از انچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت یا آنچه قبل تحریم بوده ومن عاد و هر که
باز گردد بمثل این عمل فینتقم الله منه پس خدای انتقام کشد ازو والله عزیز و خدای غالبست در حکم خود ذو انتقام خداوند انتقام است
بر کسی که اصرار میکند در معصیت احل لکم حلال کرده شد و شما را صید البحر شکار دریا اگر محل آید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه
درین داخلند وطعامه و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی آب یا آنکه ازو افکند متاعا لکم برای برخورداری شما وللسیارة و برای
کاروان شما که فدیه کرده توشه سازند وحرم علیکم و حرام کرده بر شما صید البر شکار صحرا یا بی مادمتم حرما مادام که شما باشید احرام
گرفتگان واتقوا الله و بترسید از خدای الذی الیه تحشرون آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جعل الله الکعبة گردانید خدای
کعبه را البیت الحرام که بیت حرام خانه محترم است قیاما للناس سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه انکه قیام حج و مناسک بدو
و در دنیا بجهت انکه دیبا صحیح و مناسک ایمنی از نهب و قتل در وست والشهر الحرام و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات
مردم یعنی که زمان حج در وسازند یا مراد جمیع اشهر حرم است که مردم دران از قتل و غارت ایمن باشند والهدی والقلائد
و گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب قیام کار مردم یعنی با اهل از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون شدند ذلک آنچه گفته شد
لتعلموا برای آنست تا بدانید ان الله بدرستی که خدای بکل شیء علیم بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی
علم و حکمت اعلموا ان الله بدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست هر کسی را که ارتکاب محارم او کند وان الله غفور رحیم
و بدرستی که خدای ~~بکل شیء علیم بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت~~ و بدرستی که خدای
امرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات بپرهیزد ما علی الرسول و نیست بر رسول الا البلاغ مگر رسانیدن احکام بمکلفان
تا الشی نوا عذر نمانند والله یعلم و خدای میداند ما تبدون آنچه آشکار میکنید وما تکتمون و آنچه می سازید از تصدیق و تکذیب
و فعل و عزیمت قل بگوای محمد لا یستوی الخبیث والطیب مساوی نیست پلید و پاک این عام است در نفی مساوات میان نیک و بد
مساوی نیست در اشخاص و اموال و اعمال و غیر ان ولو اعجبک و اگر چه بشگفت آورد ترا کثرة الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار
و در ذات دارد نه قلت و کثرت فاتقوا الله پس بترسید از خدای در استحلال محرمات یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی
لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید و در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم سوالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست و دیگری می پرسید که اشتر من گم شده کجاست حق تعالی آیه فرستاد که

یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که بگرویده اید لا تسألوا مپرسید عن اشیاء ان تبد لکم از چیزها که اگر ظاهر کرده باشد برشما جواب آن
تسؤکم اندوهگین کرداند شما را وان تسألوا عنها و اگر بپرسید از آن چیزها که پرسیدن از آن حین ینزل القرآن در وقتی که فرو آید قرآن تبد لکم آن
چیزها که ظاهر کرده شود بر شما عفا الله عنها عفو کرد خدای از آن می پرسید از چیزها که خدا در گذرانید از آن و بدان تکلیف نکرد نیز تا
آورده اند که چون آیه فرضیت حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از وی اعراض
نمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانایی آن نیست فاترکونی
ما ترکتکم و این آیه نازل گشت که خدای در گذرانید و بدین سؤال شما را مواخذه نساخت والله غفور و خدای آمرزگار است که
عفو میکند حلیم بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی نماید قد سألها بدرستی که پرسیدند از چیزها قوم من قبلکم گروهی پیش از شما چون
ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریون که در خواست مایده کردند ثم اصبحوا بها کافرین پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از
شهود معجزه بدان نگرویدند و بسبب نزول عقوبت شده بدیشان پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضول
اشتغال ننماید و درین باب گفته اند نظم نگوی آنچه گفتن ضرورت شود دگر گفتار رفو دیندار بجا آر فعلی که لازم بود ز ناید پی حاصل انداز کار
آورده اند که عمرو بن لحی سفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بود دعوت بدین جاهلیت کرده و از دین اسمعیل علیه السلام منصرف
ساخت و به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات در این باب آنست که چون ناقه پنج بطن
بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش او را شکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و سوی بریدن او منع کردندی
و از نیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بگفت شفا بیمار و قدوم
مسافر کنیم ناقتی بنذر سائبه پس آن ناقه را سر دادی و در بحیره حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن بزادی در هفتم
ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند از آن ماست در میان رمه سر دادندی و اگر ذکر بودی بکشتندی از آن خدایان ماست
از اوج کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نکشتندی و میگفتند وصلت اخاها یعنی انثی پیوست برادر خود و برادر حکم گرفت آنرا
وصیله خواندندی و فحلی که ده ساله نتاج او آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد و دیگر سواری نمیکردند و از نیچ
آب و علف منع نمی نمودند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه اهل این قبایل
بدین آیین بودند و اعتقاد ایشان آن بود که خدای تعالی بدین فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرد آنکه ما جعل الله تعیین
نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز من بحیرة از ناقه گوش شکافته و لا سائبة و نه ناقه بجا یا رها گذاشته و لا
وصیلة و نه نشانی که پیوسته برادر بود و لا حام و نه حمایت کننده ظهر خود ولکن الذین کفروا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی
و اتباع او یفترون افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ که اگر تحریم بدو نسبت میکنند و اکثرهم و بیشتر کافران
لا یعقلون نمی دانند حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمی فرمایند بلکه تقلید گذشتگان را پی روند و اذا قیل لهم و چون گویند ایشانرا
که ای سرکشان تعالوا بیایید الی ما انزل الله بآنچه خدا فرستاده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول و بیایید برسول که بیان کننده
آن حکم است قالوا حسبنا گویند بس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته ایم پدران خود را بران اولو کان آباؤهم آیا تقلید میکنند و اگرچه
باشند پدران ایشان که لا یعلمون شیئا نمی دانند چیزی را و لا یهتدون و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان

ناصح نیست بلکه تقلید عالم و راه نمایی باید کرد تا کار کسی به تحقیق انجامد نظم از محقق تا مقلد فرقهاست کآن یکی کوهست وان دیگر چو کاه
منبع گفتار آن سوزی بود وان مقلد کهنه آموزی بود دست در زیبا زنی ای پیرها دست در گور زنی افتی بچاه یا ایها الذین آمنوا ای گروه
گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد محافظت نفسهای شما والتزام اصلاح آن لا یضرکم زیان نرسانند شما را من ضل گمراهی آنکس که گمراه شد اذا
اهتدیتم چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کند بر حسب طاقت خود و نگوید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد قطعه
اگر بینی که نابینا و چاهست اگر خاموش بنشینی گناهست ن این آیه وقتی فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان می نمودند
حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران تمنای ایمان می نمودند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید از
گمراهی کافران مومنان را مضرتی نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت شما همه بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید
آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از نصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بود
با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان
رخوت مخفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را با اهل او رسانند ایشان بعد از فوت او رخوت او را
در آوردند و انایی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا از دیبا منحنه بود برداشتند و باقی را بعلائیه آورده با اهل
وی تسلیم نمودند و ورثه در میان آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند و چون انای مذکور در میان آن یافت نشد رجوع
به تمیم و عدی کردند ایشان ابا نمودند و در آخر بمجلس معلای حضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه آوردند این آیه نازل شد یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید از آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی وصیت است در میان شما اذا حضر چون حاضر
شود احدکم الموت یکی را از علامت مرگ پس باید که گواه شود حین الوصیة هنگام وصیت اثنان دو تن ذوا عدل خداوندان عقل و انصاف
منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخست و گواهی ذمی
بر مسلمان قبول نمیشود باجماع ان انتم چون شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد بشما مصیبة الموت مرگ رسیدنی
یعنی نزدیک شود بمرگ محصل سخن آنست چون در سفر بر موت مشرف شوید و کس را بوصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان
که در سفر یافت شود و گواه ضرورت باشد تحبسونهما باز دارید آن دو تن را که غیر از شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر فیقسمان بالله پس سوگند
خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد که لا نشتری به ما بدل نمی کنیم باین سوگند ثمنا بهای را که آن مال دنیاست
یعنی برای مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم و لو کان ذا قربی و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد کنیم و لا نکتم و نمی پوشیم
شهادة الله گواهی خدای را که ما را باقامت آن فرموده انا اذا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لمن الآثمین از بزهکاران باشیم
چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکردیم و این سوگند را
بر کسی نخوریم و تغیر نمود تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن انای گم شده را در دست ایشان یافتند و میان ورثه بدیل در آن باب
نجادله از هدا طلب بگذشت و ایشان میگفتند ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و آنکه
پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف سید عالم صلی الله علیه وسلم واقعه عرضه نمودند آیه آمد که فان عثر پس اگر اطلاع یافته شد علی انهما استحقا اثما
بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت فاخران پس دو گواه دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن خاین من الذین

استحق علیهم از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده برگواهان یعنی ورثه الاولیین آنانکه اول بودند در ذکر وادیم اولیا میت اند
وحفص استحق معلوم میخوانند اولیان نیز قراءت اوست یعنی دو گواه که احق واولی اند بشهادت ازان دو بیگانه زیراکه خویشان اند وشناسا
بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لشهادتنا هر اینه گواهی ما احق من شهادتهما سزاوار
ترست وراست تر از گواهی آن دو تن که پیش ازین گواهی داده اند وما اعتدینا وما ستم نکنیم واز حد در نگذریم درین گواهی انا اذا بدرستی
که ما آن هنگام چنین کنیم لمن الظالمین از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود
تا عمرو عاص ومطلب بن ابی وداعه بر خاستند وسوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده وایشان خیانت کرده
بعد ازان حضرت فرمود تا اناء را بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که کردیم از دعوی بشاهد ادنی نزدیکترست ان یاتوا بانکه بیایند گواهان
بالشهادة بگواهی علی وجهها بر وجهی که احق است او یخافوا ویا نزدیکترست آنکه بترسند ان ترد ایمان ازانکه رد کرده شود سوگندها بر مدعیان
بعد ایمانهم بعد از سوگندان که ایشان خورده اند ومدعی سوگند خورد ایشان بظهور خیانت رسوا شوند واتقوا الله وبترسید از خوردن سوگند
دروغ واسمعوا وبشنوید امر خدای را بسمع اجابت والله وخدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید فاسقانرا که خاینان وگواهان
دروغ اند یوم یجمع الله الرسل یاد کنید روز بزرگ که خدای جمع گرداند پیغمبرانرا فیقول پس گوید مر ایشانرا ماذا اجبتم بچه چیز اجابت کردند قومی
که ایشانرا بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکر است یا بجهت اداء شهادت انبیا علیهم السلام بر ایشان قالوا گویند پیغمبران
لا علم لنا هیچ علم نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانش نیست ما را بچیزی الا آنکه تو آموخته ای از ماده انک انت بدرستی که تو علام الغیوب
داننده نهانهایی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند وچه در دل نهان داشتند وچه چیز را اجابت نمودند وچه چیز را انکار کردند اذ قال
یا عیسی بن مریم یاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم را اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که افاضه کرده ام علیک وعلی والدتک بر تو وبر مادر تو
اذ ایدتک یاد کن چون تقویت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیاء دین کردی یا احیاء موتی وگفته اند روح القدس
انجیل است تکلم الناس سخن میگوئی با مردم فی المهد در گهواره وان معجزه تو بود وکهلا وسخن گوئی در حالت کهولت از روی فصاحت وبلاغت
یکسانست بدین آیه استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام چه باتفاق علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته ودر همان سن نازل
خواهد شد ودر زمین بسن کهولت خواهد رسید واذ علمتک الکتاب ودیگر یاد کن که ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت وخط
والحکمة وفهم چیزها والتوریة والانجیل ومعانی وحقایق توریة وانجیل واذ تخلق وآنرا که می سازی من الطین از گل کهیئة الطیر مانند
هیئات مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس میدمی در ان صورت از گل ساخته فتکون طیرا پس می شود مرغ زنده باذنی بفرمان من
وتبرئ الاکمه واز علت بیرون می آری کور مادرزاد را از چشم او روشن میکنی والابرص وپاک وبی علت می سازی ابرص را باذنی
بفرمان من واذ تخرج الموتی وچون بیرون می آری مردگانرا از گورهاشان باذنی بامر من واذ کففت بنی اسرائیل ویاد کن چون
باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهودانرا عنک از تو که قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزهای
روشن از آنچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این ابراء واحیا وسایر
معجزات که عیسی می نماید الا سحر مبین مگر جادوی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نماند که این سحرست واذ اوحیت الی الحواریین
ویاد کن ای محمد آنرا که امر کردم حواریانرا بزبان پیغمبر خود ان امنوا بی که ایمان آورید بمن وبرسولی بفرستاده من عیسی قالوا امنا

گفتند

گفتند ایمان آوردیم واشهد وتو گواه باش باننا مسلمون بانکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن آنرا که گفتند حواریان
که خواص عیسی علیه السلام بودند یا عیسی بن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعاء ترا
پروردگار تو تا تو دعا کنی ان ینزل علینا آنرا که فرو فرستد برای ما مائدة من السماء خوانی از آسمان مائده خوانی را گویند که برو
طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلام خوان طعام طلبیدند قال اتقوا الله گفت عیسی که بترسید از خدای ومثل این سوالها مکنید ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت اورا وصحت نبوت مرا قالوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم
ولیکن نرید ان نأکل منها میخواهیم که بخوریم طعامی ازان مائده وتطمئن قلوبنا وآرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی
یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود ونعلم ان قد صدقتنا وبدانیم که راست گفتی تو با ما در آنکه هرچه از خدا درخواهید شما ارزانی دارد
ونکون علیها وباشیم بران مائده من الشاهدین از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان
طلب مائده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خدای بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه
داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدا درخواه تا ما را طعام دهد وسلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون
حواریان سوال مائده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید ودعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قال عیسی بن مریم گفت عیسی بن مریم
اللهم ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست ابو رجاء عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است واز نضر بن شمیل
نقل کرده اند که هر که بگوید اللهم خدایرا بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند وگفت
ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن خوان ما را عیدی
یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لاولنا مر اهل زمان ما را واخرنا وآنکه از پس ما آیند یا اول وآخر ما ازان خوان بهره یابند وایة منک
وباشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از تو بر کمال قدرت تو وصحت رسالت من وارزقنا وروزی کن ما را آن خوان یا توفیق
وانت خیر الرازقین وتو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای که انی منزلها من فرو فرستنده ام این خوانرا علیکم بر شما جهت
اجابت سوال شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد از نزول مائده منکم از شما فانی اعذبه پس من اورا عذاب کنم عذابا عذابی کردنی چنانکه
لا اعذبه آن عذاب نکنم احدا من العالمین یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد وسفره سرخی درمیان ایشان تا بزمین
آمدند وسفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلام بگریه درآمد وگفت اللهم اجعلنی من الشاکرین ودیگر فرمود که
خدایا این خوانرا رحمت گردان وعقوبت مگردان پس وضو ساخت ونماز گذارد وبگریست وگفت اللهم اجعلنی من الشاکرین ودیگر
فرمود بسم الله خیر الرازقین ومندیل از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته بر وماهی بریان که پوست وخار نداشت واز وی روغن
از وی میچکید نزدیک سرش نمک ونزدیک دمش سرکه وبر حوالی او انواع تره ها مگر گندنا وپنج گرده بر خوان نهاده بر یکی زیتون
وبر دیگری عسل وبر سیم روغن وبر چهارم پنیر وبر پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح الله این طعام از طعام دنیاست یا از
طعام آخرت عیسی علیه السلام فرمود که از هیچ کدام نیست طعامیست که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید
وشکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیه آیتی دیگر بما نمائی موجب ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلام با آن
ماهی بریان گفت زنده شو بفرمان خدای ماهی فی الحال بجنبش درآمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد

پس حواریان از تهدید ربانی ترسیده ازان مایده نخوردند و عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را
طلبیدند و گفتند بخورید که شما را عطاست و دیگرانرا بلاست هزار و سیصد تن ازان خوردند و هیچ چیز بران خوان از آنچه بود کم نشد
هیچ فقیری ازان طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری ننوشید الا که شفا یافت پس مایده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد
و اغنیا و فقرا همه ازان تناول نمودند و بعد از چهل روز غیب شد و روزی می آمد و روزی نه همچون ناقه صالح پس وحی رسید که ای عیسی مایده را
مخصوص بفقرا ده نه باغنیا و توانگران ازین حکم مضطرب شده در مایده شک آوردند و آنرا بجادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب
معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند واذ قال الله یا عیسی بن مریم و یاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم را
بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای روز قیامت و عیسی را بر ایران توبیخ و تقریع نصاری ءانت قلت آیا تو گفتی للناس اتخذونی
و امی الهین من دون الله مردمانرا که بگیرید مرا و مادرم را دو خدا بدون خدا قال سبحانک گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی ما یکون لی نسزد
و نشاید مرا ان اقول انکه بگویم ما لیس لی بحق آنچه مرا سزاوار نباشد ان کنت قلته اگر بوده ام که گفته ام آنرا فقد علمته پس بدرستی که تو دانسته آنرا
تعلم ما فی نفسی تو میدانی آنچه در ذات منست و لا اعلم و من نمیدانم ما فی نفسک آنچه در ذات توست یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام و من
نمی دانم آنچه تو نهان داری انک انت بدرستی که تو علام الغیوب دانای پوشیدهای ما قلت لهم نگفتم مرایشانرا یعنی امت خود را الا ما امرتنی به مگر آنچه
تو امر کردی مرا بانکه با ایشان گویم از توحید و تمجید و من نگفتم ایشانرا ان اعبدوا الله انکه پرستید خدایرا ربی و ربکم پروردگار من و شما
پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق وکنت علیهم و بودم من بر اقوال و افعال ایشان شهیدا گواه یا نگاهبان ما دمت فیهم
مادام که بودم در میان ایشان فلما توفیتنی پس آن هنگام که مرا فرا گرفتی یعنی رفع کردی باسمان یا بمیرانیدی کنت انت الرقیب علیهم بودی تو
نگاهبان ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وانت علی کل شیء شهید و تو بر همه چیزها شهید گواهی و مطلع بران و مراقب آن ان تعذبهم اگر
عذاب کنی ایشانرا بکفر فانهم عبادک پس بدرستی که ایشان بندگان تو اند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند وان تغفر لهم
اگر بیامرزی ایشانرا بانکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فانک انت العزیز پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب
الحکیم دانا در هرچه کنی از عفو و عذاب قال الله گفت خدای مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای تحقق وقوع است کانه قیامت قایم شد
و خدای گفت هذا این روزیست که درین روز ینفع الصادقین سود میرساند راست گویانرا صدقهم راستی که واقع شده از ایشان در دنیا لهم
جنات تجری مرین صادقانراست بهشتها که میرود من تحتها الانهار در زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند دران
ابدا تاکیدست در خلود و هیچ زمان بودن ایشان نهایت ندارد رضی الله عنهم خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت و رضوا عنه و خشنود
گشتند ایشان ازو و از نیل کرامت ذلک این دخول جنان با حصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگست لله و خدایراست ملک السموات
والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و ما فیهن و آنچه در سموات و ارضین است و هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها تواناست تعالی و تقدس
که از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله همه ستایشها مر خدایراست
و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست الذی آن خداوندی که بقدرت کامله خلق السموات والارض بیافرید آسمانها بی عمد و عمادی و بیافرید زمین را
بی اصل و ماده وجعل الظلمات والنور بیافرید تاریکیها و روشنی را قول مجوس است که گفتند اهرمن خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت و نور
شب و روز است و گفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و مراد انوار فرموده که هدی و ضلالت و ازین ظلمت را بلفظ جمع آورده که ضلالت

مقتدر است

متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکیست و در بحر الحقایق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس
از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی و شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثم پس این دلایل
و آیات الذین کفروا و آنانکه کافر شدند بربهم یعدلون با پروردگار خود برابری میدهند بتانرا یا عدول میکنند از آفریدگار خود بعبادت
غیر او هو الذی خلقکم انکسی که بیافرید پدر شما من طین از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را ازان مخلوق ساخت ثم قضی
اجلا و حکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد واجل مسمی عنده و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کس نداند و بعد از گذشتن آن قیام قیامت
باشد ثم انتم تمترون پس شما شک می آرید در بعث یعنی بعد از انکه ثابت شد که بدو خلق ازوست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست و هو الله
و اوست خداوند مطلق و معبود بحق فی السموات و فی الارض در آسمانها و زمینها و همه اجزاء او خدای ایشانست یعلم سرکم میداند آنچه نهانی شماست دران مخفی دارید و جهرکم
و آنچه آشکار شماست یعنی بزبان می آرید و یعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بران جزا خواهد داد در فتوحات میفرماید که
سرکم اشارت نسبت باطن انسان و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از سر سر خلافتست که در انسان
ودیعت نهاده و جهر حقیقت حیوانی و احوال نفسانی اوست نظم حیف باشد که عمر انسانی ، چون بهایم بخواب و خور گذرد ، آدمی میتواند از کوشش
که فرشته بفضل در گذرد و ما تاتیهم من آیة و نمی آید بکافران ایتی من آیات ربهم از آیات پروردگار ایشان معجزه چون انشقاق قمر
و انقلاع شجر و غیر آن الا کانوا مگر که هستند عنها معرضین ازان آیه و معجزه اعراض کنندگان فقد کذبوا بالحق پس بدرستی که بدروغ داشتند
قرآنرا لما جاءهم آنگه هنگام که آمد بدیشان فسوف یاتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان
یستهزءون استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان الم یروا آیا ندیدند و ندانستند کم اهلکنا چه بسیار هلاک کردیم
من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که دران پیغمبری بود و قرن مقدار صد سالست یا هشتاد سال که اغلب
اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مکناهم فی الارض چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشانرا در زمین
مکان و آرامگاه دادیم یا دران و اهل آن متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده بودیم از مکنت ما لم نمکن لکم آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت
تمام و وسعت مال و استظهار حشم و خدم و ارسلنا السماء و فرستاده بودیم باد آنرا علیهم مدرارا بر ایشان پی در پی در سالها که محتاج بودند
بدان وجعلنا الانهار و گردانیده بودیم جویهارا که پیوسته تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان
که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که مزارع و بساتین خود را بپرورند محصل کلام آنست که ایشان ممکن بودند در زمین
و در رفاهیت و خصب و وسعت عیش میگذرانیدند فاهلکناهم بذنوبهم پس ایشانرا هلاک کردیم بگناهان ایشان وانشانا من بعدهم
و پدید آوردیم بعد از ایشان قرنا آخرین گروهی دیگر درین آیه کفار قریش را تهدید کرده بهلاک در اخبار آمده است که نضر بن حارث
و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار
فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد که تو
رسول اوی آیه آمد که ولو نزلنا علیک و اگر فرو فرستیم کتابا فی قرطاس نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس ببینید و بسایند آنرا
بدستهای خود و شبهه ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لقال الذین کفروا مر آینه خواهند گفت آنانکه کافر شدند
ان هذا نیست این چه آورده الا سحر مبین مگر جادوی روشن بر همه کس وقالوا و گفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرو فرستاده نشد بر محمد

بایا او فرشته که با ما گوید که این پیغمبرست ولو انزلنا ملکا اگر ما فرو فرستیم فرشته لقضی الامر هراینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی برین
جاری شده که اگر معاینه بینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند اهلاک ایشان لازم بود ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول
ملک بیک چشم زدن وچون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت ما نمی آید حق تعالی فرمود که لجعلناه رجلا هراینه گردانیدیم او را گشتی
متمثل بصورت مردی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیة الکلبی متمثل می سازیم واین صورت جهت آنست که قوت بشری بدیدن ملایکه بر صورت
ایشان وفا نمی کند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس چون ما فرشته را فرستیم بصورت بشر
فرستیم وللبسنا هراینه دران حال پوشیده گردانیم علیهم بر ایشان ما یلبسون آنچه بر خود پوشیده کرده اند او در زیبی چنانچه اکنون
رسالت بشر را مسلم نمی دارند دران وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر را تا از قول کافران غبار
ملال بر خاطر عاطر آنحضرت ننشیند ومیگوید ولقد استهزئ برسل وهراینه تکذیب نموده افسوس کرده اند بر پیغمبرانی که بوده اند من قبلک
پیش از تو فحاق پس فرود آمده بالذین سخروا بآنان که سخریه کرده اند منهم از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده ما کانوا به جزای آنچه بوده اند
که بدان یستهزؤن استهزا می کردند وآن جزا عذاب ونکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قل بگو اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمی دارید سیروا
فی الارض سیر کنید در زمین گاهی بیمن وگاهی بشام وبر دیار عاد وثمود دیگر ثم انظروا پس بنگرید بنظر عبرت کیف کان که چگونه بوده است
عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان قل بگو ای محمد وبپرس از ایشان که لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانها وزمینهاست
از روی خالقیت ومالکیت واگر ایشان جواب نگویند واگرنه قل لله بگو مر خدایراست کتب نوشته خدای علی نفسه الرحمة بر نفس خود یعنی
التزام نموده از روی تفضل وجود رحمت را که قبول توبه است وعفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه وتعالی کتابی نوشته است
وآن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت غضبی وی شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه را مستتبعه نیز
گویند وان رحیمیت همه چیزها فرا رسیده ونتیجه آن عطا دادنست بی سابقه سؤال واستدعا ورابطه حاجت واستحقاق چنانچه در مثنوی
فرموده مثنوی در عدم ما مستحقان کی بدیم ☙ که برین جان وبرین دانش زدیم ☙ ما نبودیم وتقاضامان نبود ☙ لطف تو ناگفته ما می شنود ☙
لیجمعنکم بخدای که جمع خواهد کرد خدای شما را الی یوم القیامة در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور یا روز قیامت لا ریب فیه
روزی که در وقوع آن شک الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه وعقل سلیم را که سرمایه ایشان بود
ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد وله ومر خدایراست ما سکن آنچه آرام دارد فی اللیل والنهار در شب
ودر روز یعنی اوست مالک مکان وزمان ومکان آنرا فرا گرفته وهو السمیع واوست شنوا بآنچه کافران گویند العلیم دانا بآنچه قصد کنند
سبب نزول آیة آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج وسختی ترا بدین کار میدارد که ملتی گرفته
ما برای تو بطریق توزیع از اشراف وقبایل چندان مال حاصل کنیم که تو توانگرتر از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دعوی
رجوع نمایی حق سبحانه فرمود که هر چه شب وروز بران اشتمال دارد واز آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین
خلق شود قل اغیر الله بگو آیا غیر خدای را اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست نگیرم فاطر السموات والارض پدید
آرنده آسمان وزمین است وهو یطعم واو میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد ولا یطعم وروزی داده نمی شود یعنی بی نیاز است
از خلق وخلق بوی محتاجند قال تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قل انی امرت

ولو جعلناه ملکا

بکو بدرستی

بگو بدرستی که من مأمور شده ام ان اکون اول من اسلم بآنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدایرا ای اکه نبی سابق امته باشد در دین
ولا تکونن من المشرکین وهر آینه مگو که مباشید از شرک آورندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی در
پروردگار خود وغیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ که قیامتست من یصرف هر که بگردانند خدای عذاب را وحفص
بصیغه مجهول میخوانند یعنی هر که بگردانند عذاب را عنه از وی یومئذ دران روز بزرگ فقد رحمه پس بدرستی که بر وی رحم وبخشایش فرموده است
وذلک واین بخشش خدای الفوز المبین رستگاری هویداست وان یمسسک الله بضر واگر برساند خدای بتو سختی چون فقر ومرض
فلا کاشف له پس هیچ بازدارنده وبرنده نیست آنرا الا هو مگر او وان یمسسک بخیر واگر برساند بتو نیکویی چون غنا وصحت فهو علی کل
شیء پس او بر همه چیز از تنها قدیر تواناست وهو القاهر واوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندگان خود فوقیت زمکانست
بلکه تصویر استعلا وغالبیت حق است بقدرت وقهر بر همه مخلوقات وهو الحکیم واوست محکم کار در تدبیر خود الخبیر دانا بخفایای احوال
بندگان نقلست که سفهاء قریش گفتند ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند واز احبار یهود وعلماء نصاری پرسیده ایم که صفات تو در
در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون بما نمای که گواهی دهد برسالت تو ودر حقیقت کتاب تو آیة آمد که قل بگو در جواب ایشان که ای شیء
چه چیزست اکبر شهادة بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهها قل الله بگو خدای بزرگترست از جهت شهادت شهید بینی
وبینکم میان من وشما یعنی گواه حقیقت من وبطلان شما اوست واوحی الی هذا القرآن ووحی کرده اند این قرآنرا لانذرکم به
تا شما را بیم کنم بقرآن واگرچه در وی بشارت نیز هست اما اکتفا کرد با هو الا نذر ومن بلغ ودیگر انذار بکنم هر کرا قرآن بدو رسد از عرب
وعجم وجن وانس امام مقاتل رحمه الله گفت هر کرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نذیر اوست وازینجاست که محمد کعب قرظی
رحمه الله فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا صلی الله علیه وسلم ائنکم لتشهدون آیا شما میدهید که گواهی میدهید ان مع الله آنکه
با خدای هستند آلهة اخری خدایان دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگوی که من باری گواهی نمیدهم بدین قل انما هو بگو جز این نیست که او
اله واحد خدائیست یگانه ومن برین وجه گواهی میدهم واننی بریء وبدرستی که من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما شریک می آرید
از اصنام وغیر آن الذین آتیناهم الکتاب آنانکه ایشان را داده ایم کتاب یعرفونه میشناسند رسول خدایرا بحلیه وصفتی که مذکورست
در توریة کما یعرفون ابناءهم همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه وصفت ایشان مراد معرفتی روشن است آورده اند که حضرت فاروق
رضی الله عنه از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم که خدای از آن خبر میدهد که همچون فرزندانست بر چه
وجه می تواند بود ابن سلام رضی الله عنه گفت من برسالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این دلالت تو
دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رضی الله عنه فرمود که خدای رفیق توفیق تو گرداند ای عبد الله فقد صدقت
وصدقت الذین خسروا انفسهم آنانکه زیانکار شدند در نفسهای خود از شرک واهل کتاب فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند
ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن افتری از آن کسی که افترا کند وبه بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را یا آنکه ملایکه دختران ویند وبتان ایا
نزدیک او شفیع خواهند بود او کذب بآیاته یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآنست وآنرا سحر وشعر وکهانت نام نهد انه لا یفلح الظالمون
بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران ویوم نحشرهم جمیعا ویاد کن روزی که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان ومعبودان ثم نقول
پس گوییم از روی توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده اند این شرکاؤکم کجا اند خدایان شما که شریک خدای می ساختند الذین

کنتم تزعمون آنانکه گمان می بردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گویند
والله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین که ما نبودیم شرک آرندگان دروغ گویند و بران سوگند یاد کنند مشرکان چون روز
قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند
خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهد انظر کیف کذبوا ببین که چگونه
دروغ میگویند علی انفسهم بر نفسهای خود به نفی شرک از آن وضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شرک
و خدایان را نقلست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و نضر بن حارث با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن
خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این حبیب
که چه میگوید آن لعین گفت من نمیدانم الا آنکه لب می جنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه من اخبار ایشان بر شما میخوانم این آیه نازل شد که ومنهم و از کافران که
من یستمع الیک کسانی هستند که گوش فرا می دارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وجعلنا و افکنده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها
ان یفقهوه تا فهم نکنند وفی آذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا حق نشنوند وان یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند
لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بنهایت رسیده حتی اذا جاؤک تا چون بیایند بتو یجادلونک
جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا گویند آنها که کافر شدند ان هذا نیست این کتاب الا اساطیر الاولین مگر فسانه پیشینیان وهم
و ایشان یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول وینأون عنه و دور می شوند بنفس خود از و نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را
میگذارند و گفته اند آیه در شان ابو طالبست و معنی آن این که نهی میکنند دشمنانرا از تعرض رسول بحمایت و خود از و دوری میجویند وان یهلکون
و هلاک نمی کنند بدین عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را وما یشعرون و نمی دانند که ضرر آن بغیر ایشان تعدی نمی کند ولو تری و اگر ببینی ایشانرا
اذ وقفوا علی النار چون داشته شده باشند در آتش مر آنرا ببینی امری در غایت شناعت و ایشانرا مشاهده کنی از سختی عذاب فریاد میکنند
فقالوا پس میگویند یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا ولا نکذب بآیات ربنا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را ونکون من المؤمنین
و باشیم از جمله باور دارندگان بل نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیا روند مومن باشند بلکه بمان بر کفر خواهند بود و این
اقرار توحید حال برای آنست که بدا لهم ظاهر شده است مر ایشانرا ما کانوا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش
ازین در دنیی چون امروز شهادت جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیی دارند ولو ردوا و اگر ایشانرا
باز گردانیده شوند بدنیی لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان وانهم لکاذبون
بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند
وقالوا و گفتند ان هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما بدنیی وما نحن بمبعوثین و ما نیستیم برانگیختگان از قبور ولو تری
و اگر ببینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون باز دارند کافرانرا بر حکم خدای یا در موقف عرض قال گوید خدای الیس هذا بالحق آیا نیست
این بعث و نشر راست و درست قالوا بلی وربنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند موکد بسوگند قال گوید خدای فذوقوا العذاب پس
بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه بودید که کافر می شدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا
بلقاء الله تکذیب کردند دیدن خدایرا و یا ورنکردند لقاء ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة چون بیاید بدیشان

قیامت بغتة ناگاهان قالوا یا حسرتنا گویند این حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کردیم فیها در حیوة دنیا وهم یحملون و ایشان
بر دارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد یا شد و از ایشان منفک
نگردد در معالم فرموده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوش بویی و گوید مرا می شناسی
مومن گوید نی توانی دانم گوید من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که من بسیار در دنیی بر تو سوار بودم و آیه یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا اشارت بدینست و چون کافر سر از خاک بردارد در پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوش بوی و گوید
و امیدانی کافر گوید نی ترا نمی شناسم گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیی بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار شوم
و آیه وهم یحملون اوزارهم عبارت ازینست الا ساء ما یزرون بدانید که بد بارست بار گناه که می کشند وما الحیوة الدنیا و نیست
زندگانی دنیی که ایشان بدان مغرورند الا لعب ولهو مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان وللدار الآخرة هر آینه سرای آخرت خیر
للذین یتقون بهترست برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای باقی است و لذتهای او خالص از شوائب آفات و نعمتهای
او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنند وحفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمی کنید که ازین دو سرای کدام بهترست آورده اند
اخنس بن شریق و ابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد چه حکم میکنی در دعوی خود کاذبست یا صادق حالا کسی
بر ما مطلع نیست که اگر راست گویی باز خواستی کند ابو جهل گفت محمد راست گوست و آنچه بر ما میرساند آنچه نیست نه شیطانی اما اگر به نبوت او
اعتراف میکنیم محذوری دارد و آن خیانتست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتازند و سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت
مسجد تعلق بال قصی دارد و اگر نبوت نیز با ایشان باز گردد اشراف قریش و بقیه آل لوی یکبارگی محروم می مانند و قول
ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت پیغمبر گفت ای محمد ما از تو هرگز دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی
نبوت تکذیب تو میکنیم آیه آمد که قد نعلم بتحقیق ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین میکند آنچه میگویند در تکذیب تو
فانهم پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمی کنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند ولکن الظالمین و لیکن ایشان که ستمکارانند بآیات الله
یجحدون انکار می کنند ایشان اقرار از روی عناد پس برای تسلی آنحضرت میفرماید ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند رسل
من قبلک پیغمبران پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشان تکذیب کردند واوذوا و بر آنکه رنج بایشان
رسانیدند حتی اتاهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم ترا بنصرت و حکم کرده ایم سبقت موعود
بری قران ولا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله وعدهای خدایرا و حکمی در تصرف اهل ایمان فرموده ولقد جاءک و هر آینه
آمد بتو من نبأ المرسلین از خبر فرستادگان که ام ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب
شده کتب الله لاغلبن انا ورسلی وان کان کبر و اگر چنانست که گران شد علیک بر تو اعراضهم روی بگردانیدن ایشان از قبول
دین حق فان استطعت پس اگر می توانی ان تبتغی آنکه بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند از غایت حرص که حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم بر ایمان قوم بود میخواست هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر گرداند تا باشد که بدان ایمان
در آیند حق سبحانه این آیه فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر می توانی که بدست
آری نفقی در زمین و بدانجا در آیی او سلما فی السماء یا نردبانی پیدا کنی و بآسمان بر آیی فتأتیهم بآیة پس بیاری آیتی برای ایشان

چنان کن ولو شاء الله واگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی هر اینه جمع کردی همه ایشانرا بر هدایت و توفیق ایمان داری فلا تکونن پس
مباش صورت خطاب متوجه آنحضرت است و در معنی امت میگوید مباشید من الجاهلین از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته بخذلان
و توفیق است انما یستجیب جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذین یسمعون آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران
مانند مردگانند ازیشان اجابت نیاید چنانچه از اموات والموتی یبعثهم الله و مردگانرا برانگیزاند خدای آنگاه بدانند و دانستن سود نکند
ثم الیه یرجعون پس بسوی او بازگردانند همه را برای جزا و مکافات وقالوا وگفتند رؤسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو نمی فرستند بمحمد
آیة من ربه آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم ازو قل ان الله قادر بگو بدرستی که خدای قادرست علی ان ینزل آیة بر آنکه بر او فرستد
آیتی از مقترحات ایشان که چون معجزه طلبند و حق سبحانه ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید
چون قوم ثمود و اصحاب مائده وما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین ولا طائر و نه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه بپرد ببالها
خود این کلمه برای تاکیدست چنانچه گویند فلان چیز دیدم و فلان سخن بگوش خود شنیدم یا آنکه طیران کنایه از سرعت می باشد پس لفظ
بجناحیه قطع مجازی میکند محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا امم امثالکم الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مردن و زنده شدن
یا در ثنای آلهی هیچ کدام از تسبیح حق سبحانه غافل نه وان من شیء الا یسبح له ما فرطنا فی الکتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ
من شیء هیچ چیز را بلکه او مشتملست بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی ثم الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد
این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه دروغ داشته اند آیتهای ما را صم کرانند از شنودن دلایل ربوبیت
وبکم گنگانند از گفتن سخن وحدانیت و ایشان فی الظلمات در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلیدند من یشاء الله یضلله و هر کرا خواهد خدای
گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت ازو منقطع گرداند و من یشاء و هر کرا خواهد یجعله گرداند ثابت و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست
قل ارایتکم بگو ایشانرا اگر چیزی ببینید ان اتاکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمده در دنیی او اتتکم الساعة یا بیاید
بشما قیامت و وصول عذاب آخرت اغیر الله تدعون آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید غیر او را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بل نه چنانست که بتان را خوانید بلکه ایاه تدعون او را میخوانید و تضرع بجز درگاه او نمی برید فیکشف
پس ببرد و رفع کند از شما در دنیی ما تدعون الیه بکشف آن میخوانید ان شاء اگر خواهد وتنسون و فراموش میکنند در وقت دعا دست باز
میدارید ما تشرکون آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولانرا الی امم با امتان ایشان
من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فاخذناهم پس گرفتیم ایشانرا بالباساء بسختی و تنگی والضراء و بآفتها و بیماریها
لعلهم یتضرعون تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا پس چرا وقتی
که بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی بتضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولکن قست ولیکن
سخت شده بود قلوبهم دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلبست وزین لهم الشیطان و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما کانوا
یعملون آنچه بودند که عمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده ثلث مهلکات
شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاده هر مدعی و لاف که از گریبان
هستی سر بر زند سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان بادیه غفلت را ازین راه بچاه ادباری اندازد وصف عجب و خودبینی را در نظر ایشان

آراسته

آراسته کرده اند تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن باز می مانند فلما زیرا که اصل دین نبود هیچ خودبین خدای بین نبود بیچاره زان جهان و سست بیکست
خویشتن بین و بت پرست یکیست فلما نسوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان ما ذکروا به آنچه پند داده شده بودند بآن از باساء و ضراء
فتحنا علیهم بگشادیم بر ایشان ابواب کل شیء درهای همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و وسعت معیشت
نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا بآنچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل بران بستند و آنرا سبب استحقاق لذات
حسی ساختند بنعمت از منعم باز ماندند و بمراسم شکر و لوازم سپاس داری قیام ننمودند اخذناهم بغتة گرفتیم ایشانرا ناگاه فاذا هم مبلسون
پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند از نعمتها و دل بران بسته پشیمانان و نا امیدان فقطع پس بریده شد دابر القوم الذین ظلموا آخر
آن گروه که ایشان ستمکاری کردند یعنی نصرت کردیم اولیاء خود را و هلاک کردیم تمامی اعداء خود را والحمد لله رب العالمین و حمد مر خدای را که پروردگار
عالمیانست بر اهلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاصی مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی سترگست
هر آینه مهلک ایشان سزاوار رحمت و ثنا خواهد بود قل ارایتم بگو چه بینید ان اخذ الله اگر بگیرد خدای سمعکم شنوایی شما را تا کر شوید وابصارکم
بینائیهای شما را تا کور گردید وختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش بود نماند من اله غیر الله کدام خدایست غیر الله که بقدرت و کرم
خود یاتیکم به بیارد برای شما آنچه گرفته است انظر نگاه کن و درنگر که ما کیف نصرف الآیات چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی
گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثم هم یصدفون پس کافران اعراض کنند و حق را انقیاد نکنند قل ارایتکم بگوی کافرانرا
که چه بینید و چه کنید ان اتاکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای بغتة ناگهان بی مقدمه که پیشتر گذرد بدان او جهرة یا آشکارا که علامات
نزول آن ظاهر گردد و گویند بغته آنست که شب فرود آید و جهره آنست که در روز واقع شود و بهر تقدیر هل یهلک هلاک شوند
بدان عذاب الا القوم الظالمون مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وما نرسل المرسلین و نفرستادیم پیغمبرانرا الا مبشرین مگر بشارت
دهندگانرا که اهل ایمانرا به بهشت ومنذرین و بیم کنندگان کافرانرا بدوزخ فمن آمن پس هر که ایمان آرد واصلح و اصلاح کار خود
کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست ایشانرا از عذاب جاوید آتی ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند
از فوات ثواب آن جهانی والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یمسهم العذاب برسد ایشانرا عذاب
بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قل لا اقول لکم بگو نمی گویم شما را عندی خزائن الله که نزدیک
منست خزینهای روزی خدا تا هر چه خواهید بیاورم ولا اعلم الغیب و من نمیدانم غیب را مادام که بمن ننماید یا هر چه پرسید جواب
گویم ولا اقول لکم انی ملک و نمیگویم شما را که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم بلکه من همچو شما بشرم ان اتبع متابعت نکنم
الا ما یوحی الی مگر آنچیز را که وحی کنند بمن قل بگو از روی تمثیل هل یستوی الاعمی آیا یکسان باشد نابینا والبصیر و بینا یعنی برابر
نباشد گمراه با راه یافته و عالم با جاهل افلا تتفکرون آیا هیچ فکر نمی کنید تا تمیز توانید کرد میان حق و باطل وانذر و بیم کن به
بآنچیز که بتو وحی میکنند الذین یخافون آنکسانرا که می ترسند از بسیاری زلل و تقصیر در عمل ان یحشروا از آنکه حشر کنند ایشانرا
الی ربهم بجزای خداوند ایشان اگر چه پند قرآن همه را عام است اما تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دل پند پذیر و گوش نصیحت
شنو ایشانراست لیس لهم نیست ایشانرا من دونه جز خدای ولی دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیی ولا شفیع و نه
شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لعلهم یتقون تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش

با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و صهیب
و امثال ایشان رضی الله عنهم و اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوییم
و بشنویم حضرت فرمود که من مومنان را از صحبت خود راندن نتوانم گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما ایشان را
عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم نقلست که فاروق رضی الله عنه فرمود یا رسول الله چنین می توان تا ببینیم که ایشان رؤسای عرب‌اند چه کنند
حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه درخواست اشراف را قبول و ایشان از این مواعید وثیقة التماس نمودند پس حضرت نیز فرمود تا اسباب کتابت
حاضر کردند و مرتضی علی را رضی الله عنه امر کرد تا این صورت در حیز کتابت آرد آیه آمد که ولا تطرد الذین یدعون و دران از مجلس خود مران آنها که میخواهند
ربهم پروردگار خود را و ذکر او میگویند بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه یا میگزارند نماز بامداد و صلوة عصر یریدون میخواهند بدان دعا و ذکر
وجهه رضای خدا را و گفته‌اند وجه صله است یعنی میخواهند خدا را و پس شیخ ابو یعقوب نهرجوری را قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیه
بر خواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال تعالی
تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان مسلمان اعراض نمودن دوم ارادت
آخرت محض کما قال تعالی و من اراد الآخرة وسعی لها و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین بنقصان دنیی رضا دادن و در مواسات
و الفت بروی درویشان گشادن سیم حق محض کما قال تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از خود و خلق آزاد گشتن نظم
ما را خواهی خطی بعالم درکش ، در بحر فنا غرقه شو و دم درکش ما علیک نیست بر تو من حسابهم من شیء از حساب اعمال ایشان چیزی و ما من حسابک و نیست
از حساب عمل تو علیهم من شیء بر ایشان چیزی فتطردهم تو برانی ایشان را پس بهیچ وجه مران فتکون من الظالمین که تو باشی از ظالمان اگر برانی
وکذلک و چنانکه پیش از تو آزموده‌ایم فقرا را با غنیا همچنان فتنا آزموده‌ایم بعضهم ببعض برخی از اشراف را ببرخی از ضعفا در امر دین و مقدم ساختیم
این ضعیفان را بر اقویا و عرب در سبقت بایمان لیقولوا تا گویند بزرگان اهؤلاء آیا این گروه‌اند که منت ایمان و احسان یا توفیق و هدایت
من الله علیهم منت نهاد خدای بر ایشان من بیننا از میان ما الیس الله باعلم آیا نیست خدای داناتر یعنی هست بالشاکرین بشکر گویندگان نعمت
اسلام واذا جاءک الذین و چون بیایند بتو آنانکه یؤمنون بآیاتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو سلام بر شما باد و مراد معنی درود
که حق تعالی از دور کردن ایشان نهی کرد بعد از آن هرگاه که بخدمت مصطفی صلی الله علیه وسلم آمدی آن حضرت بسلام بر وی پیش دستی کردی و در بعضی
تفاسیر آورده‌اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه افضل الصلوات آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده‌ایم و جرایم بی شمار ارتکاب نموده تدبیر
اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان نا امید از عتبه نبوت بازگشتند فی الحال این آیه نازل شد که چون
مومنان گناهکار که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده‌اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی که بشارتست بسلامت دینی و رحمت عقبی
و بگو بعد از سلام که کتب ربکم نوشت پروردگار شما علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت وعده که از شایبه خلف مبرا
انه من عمل منکم بدرستی که هرکه بکند از شما سوءا کاری بد بجهالة بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل بود به نتیجه آن و ندانند عقوبتی را که بران
مترتب است ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از آن عمل واصلح و با صلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم عود بآن گناه فانه غفور پس بدرستی
که خدای آمرزنده است تایبان را رحیم مهربانست بر ایشان امام قشیری قدس سره فرموده که اگر ملک بر تو زلت نویسد ملکی برای تو رحمت می نویسد پس ترا
دو کتابت است یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نمی تواند ساخت مضمون این آیه شربت شفاعت و بیماران

بیمارستان

بیمارستان گناه را و شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه و استغفار در دندان گنه زاد و روز و شب شربتی به از استغفار نیست از رو شدن وصل یار را
چاره غیر از ناله زار نیست وکذلک که تفصیل کردیم درین سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وعد مطیعان
و عاصیان تا حق ظاهر گردد ولتستبین و تا روشن شود سبیل المجرمین راه گناهکاران یعنی حق از باطل متمیز شود نقلست که چون قریش آنحضرت را صلعم
بدین آبا دعوت کردند این آیه آمد قل انی نهیت بگو بدرستی که من نهی کرده‌اند ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنان را که شما تدعون من دون الله می پرستید بدون
خدای یعنی بتان را که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قل لا اتبع بگو من پی روی نمی کنم اهواءکم آرزوهای شما را قد ضللت اذاً بدرستی
که گمراه شوم که چون متابعت هوای شما کنم و ما انا من المهتدین و نباشم از جمله راه یافتگان آورده‌اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند
ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی آنچه از عقوبت می توانی بما رسان و پیش ازین ما را مترسان این آیه نازل شد که قل انی علی بینة
بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم من ربی از پروردگار من که آن قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وکذبتم به و شما
تکذیب میکنید آن دلیل را ما عندی نیست نزدیک من ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب میکنید بدان یعنی عذاب ان الحکم نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب
الا لله مگر خدای را یقص الحق میگوید خدای خبرهای درست و هو خیر الفاصلین و او بهتر کارگذارانست یا بیان کنندگان قل لو ان عندی بگو اگر نزدیک من
ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب لقضی الامر هر آینه گذارده شده بودی کار بینی و بینکم میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده
بودمی بتعجیل و میان انقطاع شده بودی والله اعلم و خدای داناتر است بالظالمین به ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وعنده و نزدیک
اوست مفاتح الغیب خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضاء آجال و خواتیم اعمال لا یعلمها نمی داند آنرا
الا هو مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیت او و از سید عالم صلی الله علیه وسلم مرویست که مفاتیح غیب پنج چیز است که کسی آنرا
نداند مگر خدای بعد از آن این آیه خوانده‌اند که ان الله عنده علم الساعة تا آخر و معنی آیه در سوره لقمان مذکور خواهد شد ویعلم و میداند خدای ما فی البر
آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات والبحر و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در عالم شهادت و بحر عالم غیبست وما تسقط من
ورقة و نیفتد هیچ برگی از درخت الا یعلمها مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر وی باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت
تا زمین چند نوبت بر پشت و روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات ولا حبة و نیفتد دانه فی ظلمات الارض در تاریکی زمین
مراد تخمیست که در زیر افتد ولا رطب و نه تری است ولا یابس و نه خشکیست الا فی کتاب مبین مگر در کتاب روشن ثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته‌اند مراد
از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی برآنند که رطب اشارت بعالم روحانیست و یابس
از عالم جسمانیات و همه در لوح رقم ثبت یافته و هو الذی یتوفیکم و اوست خداوندی که جان شما را متوفی میگرداند باللیل بشب توفی فرا گرفتن
چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکتست در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر
النوم اخ الموت اشارت بدینست ویعلم و میداند خدای ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس بر انگیزد شما را از خواب فیه در روز
اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در توفی لیقضی اجل مسمی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی
اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در قیامت بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بانست که جزا دهد شما را
بکردارهای شما و هو القاهر و اوست قاهر و غالب فوق عباده بر بندگان خود ویرسل علیکم و می فرستد بر شما حفظة فرشتگان نگاهبان تا نگاه دارند
اعمال شما را یعنی می نویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد ظاهر سازند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز

اندیشه نموده برارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک عمل بجای آرد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد نظم
نااندیشی ازان روزی که در وی ♦ جگرها خون و دلها ریش بینی ♦ دست نامه اعمال و کوتیده ♦ بخوان تا کردهای خویش بینی ♦ مکن بد ور کنی یاری وران کوش
که اندر نامه نیکی پیش بینی ♦ واین کرام الکاتبین مشغول نبندگان خواهند بود حتی اذا جاء تا وقتی که بیاید احدکم الموت یکی از شمارا توفته رسلنا
جان او بر دارند فرستادگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که … فرشته اند … از ایشان ملائکه رحمت اند و صفت دیگر ملائکه عذاب اند وهم
لایفرطون این فرشتگان تقصیر نمی کنند ثم ردوا پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت الی الله بحکم و جزای خدای مولیهم الحق انکه خداوند
ایشانست و حقست یعنی درست کوی و راست کار الا له الحکم بدانید که مر وراست دران روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وهو اسرع الحاسبین واوست
شتاب کننده ترین حساب کنندگان گفته اند که حق سبحانه مقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری
اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست قل من ینجیکم بگو کیست که رهاند شمارا من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت و بجار و غبار
والبحر و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخار است مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتیهاست تدعونه میخوانید خدای را دمنده خود را تضرعا
از روی زاری یا آشکارا وخفیة و به تنهائی لئن انجینا میگوئید اگر نجات دهد خدای ما را من هذه ازین شدت و محنت لنکونن هر آینه باشیم ما
من الشاکرین از شکرگویندگان بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگوای محمد که خدای نجات میدهد شمارا منها از ظلمات بر و بحر ومن کل کرب و از
هر اندوهی و غمی که باشد ثم انتم تشرکون پس انگه شما باز بشرک رجوع می کنید و تعهدی که کرده اید وفا نمی نمائید قل هو القادر بگو اوست توانا علی ان یبعث
علیکم برانکه فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی
از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالمانند و من تحت ارجلکم بندگان
و خدمتکاران بد … یا من فوق کبار قوم اند و من تحت ضعفاء ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شمارا با هم گروه گروه مر گروهی را سودائی و تمنائی
دار زوی و مدعای بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد ویذیق بعضکم و بچشاند خدای بعضی را از شما بأس بعض رنج و سختی
بعضی مراد سیوف مختلفه است انظر کیف بنگر که چگونه نصرف الآیات میگردانیم آیتهارا بوعد و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان بدانند وکذب
به و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قومک قوم تو که قریش اند وهو الحق و آن عذاب یا کتاب حق و صدقست قل لست علیکم بگو من نیستم
بوکیل نگاهبان که همه شمارا بمن گذاشته باشند تا شمارا از تکذیب منع کنم یا تعذیب جزا دهم لکل نبأ مستقر هر خبری را از وعد و وعید
وقتیست که دران وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا مر عملی را جزائی وسوف تعلمون و زود باشد که بدانید انرا واذا رایت الذین و چون
به بینی تو انکسانرا که بتکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند و گفت و گوی می نمایند فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآنست و بران طعن میکنند فاعرض عنهم
پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که در آیند فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر قرآن واما ینسینک الشیطان و اگر فراموش کند
بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرتست و مراد امت اند فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از انکه یاد کنی نهی خدای را مع القوم
الظالمین با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم و سبب نزول این آیه آن بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان
نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود که چون بینید که کفار
شروع در تکذیب قرآن کردند برخیزند و از ایشان دوری جویند اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود مسجد الحرام
چاره نیست و کافران پیوسته در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان ما چه توانیم کرد ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان از خوض

منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نه این آیه فرود آمد که وما علی الذین و نیست بر انانکه یتقون پرهیز نداز خوض کردن من حسابهم از شمار اهل
خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان من شیء هیچ چیزی ولکن ذکری و لیکن بر ایشانست که پند دهند ایشانرا … و مانع شوند از خوض و سایر
قبایح یا اظهار کراهیت از اقوال و افعال ایشان لعلهم یتقون باشد که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند وذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی
اعراض کن از انان که گرفتند دینهم لعبا ولهوا دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده اند
چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشانرا بدان دعوت میکند با آن سخریه و استهزا میکنند یا عید خود را که میقات
عبادتست بلهو و لعب میگذرانند وغرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث
میکنند وذکر به و پند ده ایشانرا بقرآن ان تبسل تا تسلیم کرده نشود نفس بما کسبت نفس هر کس بسبب آنچه کرده است از بدیها لیس لها
نیست مر آن نفس گرفتار شده را من دون الله جز خدای ولی دوستی که مدد تواند کرد ولا شفیع و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند
داد وان تعدل کل عدل و اگر فدا دهد آن نفس هر فدائی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها آن فدا قبول کرده نشود از و
اولئک آن گروه الذین ابسلوا انکسانند که سپرده شده اند بملائکه عذاب بما کسبوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح اعمال لهم مر ایشانراست
در دوزخ شراب من حمیم آشامیدنی از آب جوشیده که درون ایشانرا بسوزاند وعذاب الیم و عذابی دردناک که بیرون ایشانرا محترق سازد
بما کانوا یکفرون بجهة انکه ایشان بودند که کافر میشدند قل بگوای محمد اندعوا من دون الله آیا می پرستیم بیرون خدا یعنی غیر او می پرستیم
ما لا ینفعنا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش ولا یضرنا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر ونرد و آیا باز
گردیم علی اعقابنا بر پاشنه های خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بعد اذ هدینا الله پس از انکه خدای ما را راه نمود باسلام و از مضیق کفر
و ضلالت خلاص داد و اگر از دین برگردیم باشیم مثل ما کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی که برده باشند او را دیوان فی الارض در زمین
یعنی در بیابان دور از راه راست افکنده حیران متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار می تواند له اصحاب مر او را یاران
و مصاحبانند که از روی شفقت یدعونه میخوانند او را له اصحاب مر او را یاران مصاحبانند الی الهدی بسوی راه راست
و میگویند ائتنا بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیاطین
میکند در ورطه هلاک می افتد اگر سخن اصحاب می شنود بسر منزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که مرتد شده شبیه است بکسی که
غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که موحدانند او را براه شارع
که منهاج شریعت میخوانند و دیو هوا سپید او به بیابان ضلالت می کشد اگر پیرو گردد خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل
شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد قل ان هدی الله بگو بدرستی که هدای خدای یعنی اسلام هو الهدی اوست دین درست و راه
راست وامرنا و ما را فرموده اند لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین مر پروردگار عالمیانرا وان اقیموا الصلوة و دیگر فرمود
انکه بپای دارید نماز را واتقوه و بترسید از خدای در اهمال آن وهو الذی الیه و اوست خداوندی که بسوی او تحشرون
جمع کرده خواهید شد روز قیامت وهو الذی خلق السموات والارض و اوست آن خداوندی که بیافرید آسمانها را
و زمین بالحق برای اظهار حق مصنوعات و دلیل وحدت و قدرت او ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای
گوید یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد که امر کند که کن بباش فیکون پس باشد آن چیز در روز قیامت و تکوین حشر اموات

و احیاء ایشان **قوله الحق** سخن او راستست **وله الملک** و مر او راست پادشاهی **یوم ینفخ فی الصور** دران روزی که دمند در صور نمان حشر است
که در و خواهند دمید سه دمیدن و دیگر آن پایه **عالم الغیب** اوست یعنی خدای دانندهٔ غیب که عالم ملکوتست **والشهادة** و دانای شهادت که عالم
ملکست **وهو الحکیم** و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق **الخبیر** دانا با آنکه کی برانگیزد و بر چه حشر کند **واذ قال ابرهیم** یاد کن برای اهل مکه
قصهٔ ابراهیم علیه السلام که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا نمایند در توحید قصهٔ او آنست که گفت **لابیه** پدر خود
آزر را و در کتب تواریخ تارخ است و آزر لقب اوست و معنی آزر پیر رسیده است و پیر مرد تقدیر گفت و یا ای پدر را **اتتخذ اصناما الهة**
آیا فرامیگیری بتان را که خود تراشیده بخدایی **انی اریک** بدرستی که می بینم ترا **وقومک** و گروهی را که متابع تو اند **فی ضلال مبین** در گمراهی هویدا
وکذلک چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان **نری ابرهیم** بنمودیم ابراهیم را **ملکوت السموات والارض** عجایب و بدایع آسمانها
و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه ابراهیم را بر صخره بر آورده و آسمانها تا زمینها از ذروهٔ عرش
تا تحت الثری برو منکشف ساخت تا استدلال کند بر قدرت کامله حق تعالی **ولیکون من الموقنین** و تا باشد از بی گمانان یا موقن بود بعلم
استدلالی در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود و در بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع
نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب و ماه نابود شد از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکماء مملکت تعبیر این واقعه بران گفتند
که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانهٔ عدم بفضای صحرای وجود خرامد که هلاک تو و اصل مملکت تو بر دست او باشد
و منشأ این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر سر هر ده از ایشان یکی را
موکل ساختند و آزر را که یکی از محرمان و مقربان نمرود بود شبی با زن او ادنی بنت نمر پنهان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد
بامدادش کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر سر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال کشند
زنانی که در تفحص احوال حوامل بودند چون بر مادر ابراهیم اثر حمل ظاهر نبود از وی درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک
رسید ادنی بترسید که اگر پسر زاید و ناگاه خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند ببهانهٔ از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت
دران غار ابراهیم را بزاد و در خرقهٔ پیچیده و همانجا گذاشته در غار بسنگ استوار کرد و از راه که از قصهٔ حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان
نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم و فی الحال بمرد در خاکش دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و ادنی روزی دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتان
خود در امی مکد و از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوش وقت شد و با شهر مراجعت نمود القصه ابراهیم علیه السلام چون بشیر تربیت
از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودک دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی **قطعه**
چو ماه تو که با روی دلفروز بود زاینده نورش روز تا روز
چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد
و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد ادنی با آزر گفت که پسر تو که آن روز
خبر مرگ او بدروغ دادم بجوانی رسیده است در غایت خوبرویی و نیکوخویی پس آزر را بغار آورد و ابراهیم را علیه السلام بوی نمود
آزر بجمال پسر خوش بر آمد و مادر را گفت این را از غار بخانه آور که بملازمت نمرود بریم از زینت و ادنی ابراهیم را از غار بدر
آورد و در پایان غار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیزست مادر وی را خبر داد ابراهیم گفت
مر اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالی روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالق چاره نیست که آفریدگار اینها

و معید در ت

و معید در تربیت او و پرورش با پدید پروردگاری من کیست گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر وی زد که ترک آن سخنان
مگوی که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند و بعضی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود می کردند
ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شدند **فلما جن علیه اللیل** چون شب بر او در آمد و تاریکی شد **رأی کوکبا** دید ستارهٔ رخشان یعنی زهره و بعضی
مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده آوردند **قال** گفت ابراهیم **هذا ربی** اینست پروردگار من
بر سبیل استفهام یا آنکه بزعم آن قوم **فلما افل** پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت **قال لا احب الآفلین** گفت دوست نمی دارم فرو روندگان را
زیرا که زوال و انتقال به پروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه برفتند و شب چهاردهم بود طبق سیمین ماه بر کنارهٔ خوان سبز فلک
نمودار گشت **فلما رأی القمر** پس چون دید ماه را **بازغا** بر آینده و تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده در افتاده **قال هذا ربی** گفت آیا اینست
پروردگار من **فلما افل** پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد **قال** گفت ابراهیم **لئن لم یهدنی**
ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود **لاکونن** هر آینه باشم من **من القوم الضالین** از گروه گمراهان پس از آنجا در گذشتند
و نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند **فلما رأی الشمس** پس چون دید ابراهیم آفتاب را **بازغة**
بر آینده و جهان ترا بنور خود آراینده **قال هذا ربی** گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست **هذا اکبر** این کوکب بزرگترست در جرم
و بیشترست در روشنایی **فلما افلت** پس چون نشان زوال و انتقال بر وظاهر شد **قال یا قوم** گفت ای قوم **انی بریء** من بیزارم **مما تشرکون** از آنچه
شما با نیاز ی میگیرید بخدای **انی وجهت وجهی** بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم **للذی** بر آن کسی را که از
محض قدرت **فطر السموات والارض** بیافرید آسمانها و زمینها را **حنیفا** در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید **وما انا من المشرکین**
و نیستم از شرک آورندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی کریه منظر
بود ابراهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است که مرا
بدیدن او آورده اید گفت خدای همه است پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت کیستند گفت آفریدگان آن بنده ابراهیم تبسمی فرمود
گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم تشنیع
ملامت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق تعالی خبر داد **وحاجه قومه** و حجت جستند
بر وی قوم وی و محاجه کردند در توحید **قال اتحاجونی** گفت آیا با من حجت باطل میگویید **فی الله** در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه
کنید **وقد هدان** و حال آنکه خدای و او را نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو
خواهند رسانید ابراهیم علیه السلام فرمود **ولا اخاف** و نمی ترسم **ما تشرکون به** از آنچه شریک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم
که بکسی ضرری توانند رسانید **الا ان یشاء** و مگر آنکه خواهد **ربی شیئا** پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد **وسع ربی**
رسیده است پروردگار من و احاطه کرده **کل شیء** همه چیزها را **علما** از جهت علم **افلا تتذکرون** آیا یاد نمی کنید و پند نمی گیرید و میان عاجز
و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمایید **وکیف اخاف ما اشرکتم** و چگونه ترسم از آنکه شما با وی انباز گرفته اید **ولا تخافون** و نمی ترسید شما **انکم اشرکتم بالله**
از آنکه شریک می آرید بخدای و شریک او میدارید **ما لم ینزل** آنچه را که فرو نفرستاده است خدای **به** بشریک کردن او **علیکم** بر شما **سلطانا** کتابی و حجتی
فای الفریقین پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان **احق بالامن** سزاوارترند به ایمن بودن پس مرا جواب دهید **ان کنتم تعلمون**

اگر ببینند که بدانند آنرا که از و باید ترسید که تا درست برایشان تقع وصرا لکه سبحانه وتعالی از سول ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوار تر بایمنی
الذین امنوا آنکسانند که ایمان آوردند ولم یلبسوا ونیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک اولئک آن گروه لهم الامن وایشانراست ایمنی از
خلود دوزخ وهم مهتدون وایشانند راه یافتگان وتلک وآنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب تا اینجا حجتنا حجت دیدهان ما بود که
از روی درستی آتیناها ابرهیم دادیم آنرا ابراهیم تا حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم خود نرفع درجات بر میداریم پایها وبلندی من نشاء هرکرا
خواهیم در علم وحکمت ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت در برداشتن وفروگذاشتن بندگان علیم دانا باستحقاق هرکس
از رفع وخفض او ووهبنا له وبخشیدیم مر ابراهیم را اسحق پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است ویعقوب ونبیره او که اسرائیل است
کلا هدینا وهریک را ازین دو راه راه نمودیم ونوحا هدینا من قبل وراه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم ومن ذریته وبعضی از آنها که دادیم
از ذریه نوح علیه السلام وبعضی گفته اند از ذریه ابراهیم واول اصح است باتفاق پس حق سبحانه میگوید از ذریه نوح راه نمودیم داود درود
که یکی ایشانست از اولاد یهودا وسلیمان وپسر او سلیمانرا وایوب وایوب راکه پسر اموص از اسباط عیص بن اسحق ویوسف ویوسف بن
یعقوب را وموسی وهارون موسی وبرادر او هرون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وکذلک همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات
نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا فراخور استحقاق ایشان وزکریا ودیگر راه نمودیم زکریا را واو پسر آذرین مسلم است از اولاد رحبعم بن سلیمان
ویحیی وپسر او یحیی را وعیسی وعیسی راکه پسر مریم است ومریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند وگفته اند که عمران پسر اشهم بن
اموص است از اولاد سلیمان واز اینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر نیز صحیح است چه عیسی در ذریه نوح یا ابراهیم یاد کرده وحال آنکه نسب او
از مادرست نه از پدر پس حسن وحسین رضی الله عنهما راز اولاد رسول بباید دانست ونبوا میه درین مضایقه میکردند والیاس ودیگر الیاس را
که بقول اصح پسر نسی بن فنحاص بن عیزار بن هرون است وگفته اند مراد ادریس است دوری مینماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد
وکل من الصالحین همه این پیغمبران پسندیدگان اند واسمعیل ودیگر راه نمودیم اسمعیل راکه پسر ابراهیم است والیسع والیسع که پسر اخطوب است
ویا این العجوز مشهور ویونس ویونس بن متی را ولوطا ولوط راکه پسر هاران بوده وهاران برادر حضرت ابراهیم است صلوات الله وسلامه
علی نبینا وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وکلا فضلنا وهمه را فضیلت دادیم بنبوت علی العالمین بر ملایکه وجن وانس ومن آبائهم ودادیم
دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وذریاتهم وبرخی را از فرزندان ایشان واخوانهم وبعضی را از برادران ایشان واجتبیناهم
وبرگزیدیم این پیغمبرانرا وهدیناهم الی صراط مستقیم وراه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم براه راست ذلک این دینی که ایشان بدان
ستدن اند هدی الله دین خدایست یهدی به راه می نماید بدان دین بفضل خود من یشاء هرکرا میخواهد من عباده از بندگان خود
ولو اشرکوا واگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل وکمال لحبط عنهم هر آینه باطل گردد ونیست شود از ایشان ما کانوا
یعملون آنچه ایشان کرده باشند زیراکه کفر محبط اعمالست درین آیه تهدید عظیمست مشرکانرا اولئک آن گروه که ابنیا الذین آتیناهم
الکتاب آنانند که داده ایم ایشانرا کتاب والحکم وداده ایم حکمت در فیصل دادن امور والنبوة وپیغامبری فان یکفر بها پس
اگر کافر شوند بکتاب وحکم ونبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش فقد وکلنا بها پس بدرستی که برگماشته ایم ومهیا کرده
برای ایمان بدینها قوما گروهی را که از روی صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران رحمان اشان است
وگفته اند این قوم اشاره بانصارست واهل مدینه وچون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس

این صورت

این صورت بشارتست بایمان ایشان اولئک الذین آن گروه انبیا آنانند هدی الله راه نمود خدای ایشانرا بدین خود
فبهدیهم اقتده پس بطریق ایشان اقتدا کن ومراد آن چیزیست که بدان متفق بوده اند از توحید واصول دین نه فروع مختلف
فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم فرمود که فبهدیهم اقتده یعنی پیغمبر ایشان اقتدا کن واحوال
ایشانرا پی روی نمای اشارتست بآنکه هر وصف وسیرت هریک مطلع شده اجود واحسن آنرا اختیار فرماید زیراکه اقتدای
پیغمبر به ایشان در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست ودر فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد
محاسن اخلاق ومکارم اوصاف خواهد بود واز صفات سنیه وخلال رضیه هرچه با همه ایشان متفرق بوده نزد او جمع است پس
از همه افضل باشد نظم هرچه خوبان جهان داده اند تسلیم نکوتر بتو آن داده اند هرچه نیا زند بدان دلبران جمله ترا هست زیاده بران
قل بگوای محمد یا کافران که لا اسألکم نمیخواهم از شما علیه بر پیغام رسانیدن از خدای اجرا مزدی چنانچه پیش از من پیغمبری از امت
مزد دعوت نطلبیده ان هو نیست این تبلیغ من الا ذکری للعالمین مگر پندی مر عالمیانرا وما قدروا الله وتعظیم نکردند جهودان خدایرا حق قدره
چنانچه سزای تعظیم او باشد در کشف الاسرار گوید خدایرا نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد ادراک قدم را با حدوث چه نسبت وخاک را با
بار رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناختن الهی سوال کردند فرمود ما للتراب ورب الارباب نظم هرچه آن برسم نهاده دست عقل وحس ووهم
کبریایش سنگ بطلان اندران انداخته وحضرت حقایق پناهی خلاصه ظلال کمال بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت وادراک
حق سبحانه باعتبار کنه ذات وتجرد او از تعینات اسما وصفات ممتنع است هر عزم حق را سبحانه زیراکه ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب وبرداء
کبریائی مختفی پس هیچ نسبت نیست میان او وماسوای او پس شروع در طریق معرفت ازین وجه اضاعت بضاعت وتضییع وقت است بیت بخیال در نگنجد تو خیال خود
وامام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده ای آنکه اشارت تو محال وعبارت از تو وبال نظم کنه خردم در خور اسباب تو نیست
داننده ذات تو بجز ذات تو نیست وگفته اند معنی آیه آنست که ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن الصیف که سر حلقه احبار
یهود بود بمجادلت سید عالم صلی الله علیه وسلم آمد حضرت باوی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریة را بر موسی منزل کردانید
که در توریة دیده که خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریه هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور خودپرست
تویی او در غضب شد وگفت خدای هیچ کتاب بر هیچ کس نازل نساخته است آیه آمد که ایشان خدایرا چنانکه می باید وصف نکردند اذ قالوا
چون گفتند ما انزل الله نفرستاده است خدای علی بشر من شیء بر هیچ بشری هیچ چیزی از وحی واحکام شرع همچنین صفتی راکه از انزال
کتب وارسال رسالت از حق سبحانه سلب کردند قل بگو من انزل الکتاب الذی که فرستاد آن کتاب را جاء به موسی آمد بوی موسی
یعنی توریه نورا در حالتی که بود روشنایی دهنده وهدی للناس وراه نماینده مردمانرا تجعلونه شما گردانیده اید آنرا قراطیس
صحیفها وطومارها وورقها پراکنده تبدونها اشکارا میکنید آنچه میخواهید وتخفون کثیرا وپنهان میسازید بسیاری از آن چون صفت
مصطفی صلی الله علیه وسلم وآیه رجم وغیر آن وعلمتم وآموخته شده ابدای اهل اسلام بر زبان محمد علیه الصلوة والسلام ما لم تعلموا آنچه
ندانستید انتم ولا آباؤکم نه شما ونه پدران شما از امر ونهی وحلال وحرام قل الله بگوای محمد که خدای فرستاد واین جواب آنست
که فرستاد توریه را ثم ذرهم پس دست بدار از یهود وبگذار ایشانرا تا پیوسته فی خوضهم یلعبون در اباطیل وخرافات خود
بازی میکنند شیخ ابوسعید ابی الخیر قدس سره در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله وبس وما سواه هوس وانقطع النفس حضرت

شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که قل الله دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی با بعضی از اصحاب خود میگفت ع
علیک بالله و دع ماسواه نظم چون تفرقه دلست حاصل زمه ما دل را بیکی سپار یکسیل زمه و هذا کتاب انزلناه و این قرآن کتابیست که فرستادیم
اورا مبارک بسیار فایده و بابرکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بود از کتب ولتنذر و تا بیم کنند این کتاب
حفص بتا میخوانند یعنی تو بیم کنی ام القری اهل مکه را و من حولها و هر که گرد اگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را قری جمع قریه است
و او را ام قری گفته اند که یعنی جمع است پس هر جا مجتمع باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت و مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام
تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجمع ایشان در وقت حج والذین یؤمنون بالآخرة آنکسان که ایمان
آورده اند بآخرت یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبتست و خوف سبب تدبر و تفکر
در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد و هم و ایشان به نبی و کتاب می گروند علی صلوتهم یحافظون بر نمازهای خود محافظت می نمایند
زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نمازست آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسالت از سبب دعوی
دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر بود حضرت عزت تسلی ری ایشان را شرح داد که و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از آنکس که
افترای کرد و بر بست علی الله کذبا بر خدای دروغی و گفت من پیغمبر ام او قال یا گفت اوحی الی وحی میکنند بمن و لم یوح الیه شیء و وحی نکرده اند
بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مزخرفات بر سم می بست و میگفت این وحی است بمن فرود آمده و اسود عنسی نیز میگفت شخصی بر من ظاهر میشود در حالت نشسته
و سخنان بر من القای کند و من قال و کیست ظالمتر از آنکس که گفت سانزل زود باشد که نازل گردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرده اند
گویند که این سخن عبدالله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود در روزی که آیه و لقد خلقنا الانسان من سلالة می نوشت و تقلب اطوار او از علقه
و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد و بعد از آنکه کلمات ثم انشاناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت بنویس که همچنین نازل شد عبدالله در شک افتاد و مرتد گشته گفت اگر محمد صادقست پس بر من هم وحی فرود می آید
چنانچه بروی آید چنانچه بروی آید و اگر کاذبست من هم گفتم چنانچه او میگوید و لو تری و اگر به بینی تو اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی
کافران فی غمرات الموت در سکرات و شدتهای مرگ والملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گسترندگان دستهای خود را برای قبض روح
ایشان و در تیسیر گفته که دستها کشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید نفسهای خود را
از عذاب اگر میتوانید الیوم امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآبدین تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذابی خوار
کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که می گفتید علی الله غیر الحق بر خدای چیزی که نه راست بود و کنتم عن ایاته و بودید که از آیات او تستکبرون
گردنکشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در آن تامل و تدبر نداشتید و لقد جئتمونا بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فرادی
تنها نه مال با شماست و نه فرزند و خدم و نه حشم و نه یار و مددکار کما خلقناکم و آمدید چنانکه آفریده بودیم اول مرة نخستین بار
در رحم مادر سر و پا برهنه و ترکتم و بگذاشتید ما خولناکم آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران
بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وراء ظهورکم از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید و ما نری معکم و نمی بینیم
با شما شفعاءکم شفیعان شما را الذین زعمتم آنانکه گمان می بردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء بدرستی که ایشان در تربیت
شما شریکان خدا اند لقد تقطع بدرستی که بریده شد بینکم حفص بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت

و مودت

100

و مودت و ضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان می بردید که بتان شفیعان شما اند ان الله بدرستی که خدای فالق الحب
شکافنده تخم است تا از وی نبات برویاند والنوی و شکافنده دانه است تا نهال از آن بر آید یخرج الحی بیرون آرد زنده یعنی نبات را
که نشو و نما حیاتی دارد من المیت از مرده و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله
این زنده کننده و میراننده الله است فانی تؤفکون پس کجا برگردانیده می شوید از وی فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی
تاریکی برد و روشنایی آورد و جعل اللیل و گردانید شب را سکنا آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز بیاسایند والشمس والقمر و ساخت آفتاب
و ماه را حسبانا نشان شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذلک این کار تیسیر و تقدیر
شمس و قمرست برای حساب تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاری است العلیم دانا بتدبیر مملکت و هو الذی
و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارها را لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها
فی ظلمات البر در تاریکیهای شب در بیابان والبحر و در دریا و نجوم را بجز این منافع دیگرست چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر آن
و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرد که در ینجا دلیل قدرت ظاهرترست زیرا که نجوم بر فلک دلیل طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت
میان آسمان و زمین و قد فصلنا الایات بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون برای گروهی که دانند و بدان
استدلال کنند و هو الذی انشاکم و اوست آنکه بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدمست فمستقر پس شما را قرارگاهیست و مستودع
و جایی و دیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر بر و مستودع دنیا و حقیقت آنست که آدمی هر جا قرار ندارد مستودع اوست
چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشتست یا دوزخ مستقر اوست و از ین جهت آخرت را دار القرار گفته است و محققان در این آیه
اشارتست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معزول اند نظم قومی که حقایق و معانی گویند ع با خلق کجا بسر نهانی گویند ع
اسرار غم عشق تو دلها با هم ها هر دم بزبان بی زبانی گویند قد فصلنا الایات بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لقوم
یفقهون برای گروهی که فهم کنند و هو الذی و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا جانب آسمان ماء آبی فاخرجنا پس بیرون
آوردیم به بدان آب نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی محل ذکر فرمود آنکه تفصیل میکوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم از ین گیاه سبز
حبا متراکبا دانه بر یکدیگر ترکیب شده یعنی خوشه و من النخل و بیرون آریم از خرما بنان من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان
شاخها دانیة نزدیک یکدیگر یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار و جنات من اعناب و دیگر بیرون آوردیم بوستانها
از انگور والزیتون و بیرون آوریم بآن باران درخت زیتون را والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتی که آن درختان
بعضی ببعضی مانند اند در برگ و غیر متشابه و نه مانند یکدیگر اند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی ترش
و شیرین انظروا الی ثمره نگرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خرد و بی مزه و ینعه و نگرید در رسیدگی
و پختگی او که چگونه شکل و مزه و نفع و لذتی در وی پدید می آید ان فی ذلکم بدرستی در اینها که یاد کردیم لایات نشانهاست بر وجود قادر حکیم
لقوم یؤمنون گروهی را که بگروند و جعلوا و ساختند کافران واضح است که واو زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند یعنی
یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لله برای خدای شرکاء الجن ایشان را دیوان را یعنی گفتند که شیطان شریک خداییست هر چه خیر است خدای
می آفریند و او را یزدان میگویند و هر چه شرست شیطان خلق می کند و او را اهرمن میخوانند و خلقهم و حال آنست که آفریده است

از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد
ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را
از کافر و عاقل را از جاهل و یحیی المیت

مرین کبر ائزانه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند و خرقوا له و بربری بافتند بعضی کافران
برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی و بنات و دختران چون ملایکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقة آنچه میگویند سبحانه
پاکست خدای و تعالی برترست عما یصفون از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزندست بدیع السموات والارض اوست پدید آرنده
آسمانها و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد و را فرزندی و لم یکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از شوهر
و زن بیرون آید و چگونه او را زن باشد که در زناشوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفوی نیست و میان او و ماسوی مجانست نه
و خلق کل شیء و بیافرید همه چیزها و خالق را مانند نیست و هو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها داناست و غیر او را ازین دانایی نیست
پس او را مثلی نبود چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بوی محال بود ذلکم این که بدین صفتها موصوفست الله مستحق عبادت
اوست ربکم پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خالق کل شیء آفریننده همه چیزها فاعبدوه پس او را بپرستید و هو
و او با وجود این همه صفات علی کل شیء بر همه چیزها وکیل نگاهبانست و متولی امور بندگانست لا تدرکه الابصار در نیابد او را دیدها
و هو یدرک الابصار و او در یابد دیدها او بدان دیدها این آیة دلالت بر نفی ادراک دارد که در قوتست برکنه شی و احاطه بدو نه برنفی
رؤیة بی ادراک محکم است و اگر ادراک را بمعنی رؤیة دارند تقدیر باید کرد که نه بینند بصرها او را در دنیا چه رؤیة در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت
شده و هو اللطیف و اوست نیکوکار الخبیر دانا باسرار و در نیابیج کنهه که اوست یا دریک بین نهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند و کسی
نداند آنچه وی داند قد جاءکم بصائر بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه پس به بیند منفعت
او مرو راست و من عمی فعلیها پس هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتها ظاهر را پس ضرر آن بر وست و ما انا علیکم و نیستم من بر شما بحفیظ
نگاه بان که محافظت اعمال شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است و بس و کذلک و مثل آن تصریف که در انهار گذشته کردیم
نصرف الایات دیگر میگردانیم آیتها قرآنرا از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند یعنی تا بینید لیقولوا تا نگویند اهل مکه تو
درست خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جبر و یسار که دو بنده بودند از
سبی روم تعلیم میگیرد و میگوید که خدای بمن وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا نگویند که تو از بشر تعلیم گرفته زیرا که
این نوع کلام معتاد و رسم بشر نیست و لنبینه و دیگر تصریف برای آنست که بیان کنیم قرآنرا لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند که این کلام
خدایست نقلست که در محلی که کفار بر حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بدین آیا دعوت میکردند این آیة نازل شد که اتبع ما اوحی الیک
پیروی آن رو که وحی کرده شد بتو من ربک از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او و اعرض
و روی بگردان عن المشرکین از شرک آرندگان و با قوال ایشان التفات منمای و لو شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان موحد
بودندی ما اشرکوا هرگز شرک نیاوردندی و ما جعلناک و نگردانیدیم ترا علیهم حفیظا بر این کافران نگاهبان و ما انت و نیستی تو
علیهم بوکیل بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیة و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد
مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بر بندید و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی بجا گویم آیة آمد که و لا
تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنانرا که می پرستند من دون الله بجز خدای و حاجات ایشان روا میکنند فیسبوا الله که ایشان
در مقابله تا سزا گویند خدای را عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم بی دانشی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه

نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن مسبّه واقع نشود کسی را که مستحق سبیت نیست کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال
کفار را در نظر ایشان زینا لکل امة بیاراستیم برای هر گروهی عملهم کردار ایشانرا از نیک و بد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون
ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشان است مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات بما کانوا یعملون
بانچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت زینت صلوات الله و سلامه علیه گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی
که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زند دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما نمای تا بتو ایمان
آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند که میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت گفت که اگر این معجزه بتحقیق بپیوندد مرا تصدیق
خواهید کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند و سوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بتحقیق بنمایی ما در موافقت اهل توحید متابعت
تو کنیم در معالم فرموده که حضرت بدعا اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را
زر سازم اما سنت من بران جاری شده که چون از انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیة بظهور رسد اگر از عهده بیرون نیایند
عذاب استیصال بر ایشان فرستم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت قسم اخیر را
اختیار فرمود آیة آمد که و اقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان ایشان لئن جاءتهم آیة که اگر آید بدیشان
نشانه از آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه ایمان آرند بدان قل انما الایات بگو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزاتست
عند الله نزدیک خدایست و او بساطها رآنچه از و خواهند قادر است و ما یشعرکم و چه چیز داناکرد اینید شما را ای مومنان بانکه ازکافران
صادر گردد انها اذا جاءت بدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند لا یؤمنون نگرویدند و نقلب افئدتهم و میگردانیم
دلهای ایشانرا از تصدیق و ابصارهم و دیدهای ایشانرا از دیدن راه حق انها اذا جاءت بدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان و مشاهده
کنند لا یؤمنون نخواهند گروید و نقلب افئدتهم و میگردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق و ابصارهم و دیدهای ایشانرا از دیدن
راه حق پس ایمان نمی آرند در آخر کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان نیاوردند بانچه از آیات ظاهر شد اول مرة نخستین بار چون شق قمر
و غیر آن و نذرهم و می گذاریم ایشانرا فی طغیانهم یعمهون در بیراهی خود سرگشته میروند
و لو اننا نزلنا اگر چنانچه ما فرو فرستادیم الیهم الملائکة بسوی این کافران فرشتگان را چنانکه میگویند لولا انزل علینا الملائکة و کلمهم الموتی
و اگر سخن میگفتند مردگان با ایشان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا و حشرنا علیهم و اگر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء همه چیزها را
که در دنیاست قبلا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت رسالت پناهی ما کانوا لیؤمنوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان
آرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد و لکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار یجهلون نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند
آورد و کذلک و چنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جعلنا گردانیدیم لکل نبی برای هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الانس والجن گردنکشان
از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور اند از رحمت رحمان یوحی بعضهم وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی
بعض برای بعضی یعنی شیاطین انس یا وسوسه میدهند و خبر میکنند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زخرف القول سخنان
دروغ آراسته را غرورا از برای فریب و لو شاء ربک و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشانرا ما فعلوه نمی کردند دشمنی با پیغمبران
فذرهم و ما یفترون پس بگذار ایشانرا و آن دروغها که بر می بافند و ازینجا معلوم شد که وسوسه شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای

قریب خلق است ولتصغی الیه برای آنکه میل کنند بآن افئدة الذین دلهای آنکسان که لا یؤمنون بالآخرة نمی گروند بآخرت ولیرضوه
وبرای آنکه پسندند آنرا ولیقترفوا وبرای آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان افغیر الله بگوای محمد که آیا بغیر خدای
ابتغی حکما می طلبم کسی را که حکم کند میان من وشما وهو الذی انزل الیکم الکتاب واوست آنکه فرو فرستاد بشما قرآنرا مفصلا بیان کرده شده در حق وباطل
والذین آتیناهم الکتاب وآنکسان که داده ایم ایشانرا کتاب چون علما یهود ونصاری یعلمون میدانند انه منزل آنکه قرآن فرو فرستاده
شده است من ربک از پروردگار تو بالحق براستی ودرستی فلا تکونن پس مباش مخاطب امت اند یا مراد یعنی چون ادله بر حقیقت قرآن
ظاهر شد مباشید من الممترین از شک کنندگان وتمت وتمام شد کلمة ربک حجت آفریدگار تو در بیان توحید ونبوت صدقا از روی راستی
در اخبار ومواعید وعدلا واز روی عدالت در اقضیه واحکام لا مبدل هیچ کس نیست تبدیل دهنده لکلماته واخبار واحکام او را چنانکه
تبدیل دادند آیات توریه را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که وانا له لحافظون وهو السمیع واوست شنوا گفتار هم
العلیم دانا با سرار هم وان تطع واگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند کفار وجهله وگویند مراد ارض مکه است
یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را یضلوک عن سبیل الله گمراه کردانند ترا از راهی که بخدا میرسد ان یتبعون پیروی نمی کنند این گروه الا الظن مگر گمان
مگر گمان خود را وگمان ایشان این بود که پدران ایشان بر حق اند وان هم الا یخرصون ونیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار
وتحریم بحایر وانتساب فرزند بوی واتخاذ شریک وی ان ربک هو اعلم بدرستی که آفریدگار تو او داناترست من یضل عن سبیله بآنکس که گم می شود
از راه وی وهو اعلم واو داناترست بالمهتدین براه یافتگان فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله ازان چیزی که یاد کرده شده است نام خدای
علیه بر و در زمان ذبح کردن او ان کنتم اگر هستید شما بآیاته مؤمنین بآیتهای خدا وسخنان او در حلال وحرام گرویدگان وما لکم وچیست شما را
الا تاکلوا آنکه نخورید مما ذکر اسم الله ازانچه یاد کرده اند نام خدای علیه برو در وقت ذبح کردن وقد فصل لکم وبدرستی که تفصیل کرد خدای وبیان
فرمود برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده است بر شما وتفصیل دران آیه است که حرمت علیکم المیتة الی آخره وحفص حرم فعل ماضی خوانده یعنی
بیان کرد خدای آنچه حرام ساخته بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه بیچاره شده باشید ومحتاج گشته الیه بسوی آن از محرمات که آن نیز حلالست عند الضروره
وان کثیرا وبدرستی که بسیاری از مردمان لیضلون گمراه می کنند خلق را در تحلیل حرام وتحریم حلال باهوائهم بآرزوهای خویش بغیر علم بی دانشی
یعنی بی دلیلی وحجتی بران ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر بالمعتدین بآنها که از حد در گذشته اند وذروا
ودست بدارید ظاهر الاثم آشکارای گناه وباطنه ونهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهانرا زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان وگفته اند
نکاح محارم میکنند وبزنا قایل مشو یعنی بآنکه گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند وباطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده
که ظاهر اثم طلب نعمتها ودنیاست وباطن اثم میل بنعیم عقبی هر چه مرد بسبب مشغول می شود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است وباطن حظوظ
قلب یا گناه ظاهر ملیست بمشتهیات نفس بجوارح وگناه باطن محبت وآرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق بران اطلاع افتد وباطن آنکه
میان بنده وخدای بود در حقیقة آنست که گناه ظاهر اقوال وافعال سیئه است که بجوارح واعضا ارتکاب آن دست دهد وگناه باطن
عقاید فاسده وعزایم باطله است ودر بحر الحقایق فرموده که بسبب آنکه انسانرا ظاهریست یعنی بدن جسمانی وباطنیست یعنی دل روحانی
گناه را نیز ظاهریست وآن قولی وفعلی باشد موافق طبع ومخالف شرع وباطنی که آن صفات حیوانیت وصفات سبعی وشیطانی پس حق سبحانه
میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع ودست بدارید اخلاق ذمیمه نفسانی را بتخلق باخلاق ملکی وربانی واما قشیری قدس سره

میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر وباطن بتوارث ارزانی داشته که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة اینجا میگوید وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی شکر نعمت
ظاهر وباطن ترک گناه ظاهر وباطنست وترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران ودر ترک گناه باطن خلاصی قلوبست از عقوبة حرمان نظم
ظاهر وباطن خود پاک کن از لوث گناه تا ازان صورت ومعنی تو پاکیزه شود ان الذین یکسبون الاثم بدرستی آنانکه کسب میکنند گناه ظاهر را
وباطن را سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون بآنچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار حلال دانستند
میگفتند ای محمد گوسفند که می میرد کشنده او کیست فرمود که خدا تعالی میرانیده او وگفتند عجب چیزی که یاران او میکشند پاکست وحلال وهر چه خدا
میکشد حرام وناپاک ازین سخن وسوسه در خاطر ضعفاء اهل اسلام افتاد آیه آمد که ولا تاکلوا ونخورید مما لم یذکر اسم الله علیه ازانچه یاد نکرده اند
نام خدای را بر ذبح او امام احمد رحمه الله حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد وخواه بسهو وامام مالک وامام شافعی رحمهما الله فرق میکنند میان
عمد ونسیان اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام است والا حلال وانه لفسق وبدرستی که خوردن او فسق است وان الشیاطین بدرستی که دیوان لیوحون
وسوسه میکنند الی اولیائهم بدوستان خود از کافران لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند که هر چه خود می کشید میخورید وآنچه خدای کشته است
میگذارید وان اطعتموهم واگر شما ای مؤمنان فرمان برید ایشانرا در استحلال آنچه حرام است انکم لمشرکون بدرستی که شما مشرکان باشید
زیرا که ترک فرمان خدا بفرمان برداری غیر او شرکست او من کان میتا یا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فاحییناه پس زنده گردانیدیم
او را باسلام یا علم یا هدایت وجعلنا له نورا ودادیم مرورا نوری از حجج وبراهین تا تمیز کند میان حق وباطل یمشی به فی الناس میرود بآن
نور در میان مردمان بر راه راست پس این مؤمن باشد یعنی نباشد کمن مثله فی الظلمات مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لیس
بخارج منها نیست بیرون آینده ازان کذلک همچنانکه آراسته اند ایمانرا در دل مؤمنان زین للکافرین زینت داده اند برای کافران
ما کانوا یعملون آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیه در شان حمزه رضی الله عنه وابو جهل نازل شده در وقتی که ابو جهل از روی جهل جرات
نسبت با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت وموافق استماع مخلصان امت نیست
وحمزه دران روز در شکار بود چون باز آمد وشکایت بی حرمتی ابو جهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک رفت
وکمان بر سر او زد وکلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است وگرفتار ظلمات کفر وآثام ابو جهل وگفته اند در پاره
عمر بن الخطاب رضی الله عنه وابو جهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار سید تحتار بودند آنحضرت دعا کرد که یا رب اسلام را بیکی ازین دو تن
عزیز گردان ودعاء آنحضرت در باره فاروق سمت اجابت یافت پس صاحب نور عمر است ومقید ظلمت ابو جهل ومحققان گفته اند که
موت بهوای نفس است وحیات بمحبت حق یا موت بنکرست وحیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت دیگرست
وحیوة بشریت دیگر عالمیان بحیوة بشریت زنده اند ودوستان بحیوة معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید کل نفس
ذائقة الموت وهرگز حیات معرفت بسر نیاید فلنحیینه حیوة طیبة وازینجاست که المؤمن حی فی الدارین نظم بمیرد هر که جانش تو باشی ع
خوشا جانی که جانانش تو باشی شاه کرمانی قدس سره این آیه برخواند که او من کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیوة
سه چیزست از خلق عزلت وبا حق خلوت ودوام ذکر بزبان ودل وبزرگی این معنی را نظم فرموده نظم نمیرد هر که احیا کنی تو باشی
بر روی خلایق در صحبت مکشای ع می باش بکلی متوجه بخدای ع غافل مشو از ذوق دل وذکر زبان ع تا زنده جاوید شوی در دو سرای
وکذلک وهمچنانکه در مکه بزرگان گنه کار هستند جعلنا آفریدیم فی کل قریة در هر دیهی اکابر مجرمیها بزرگان که گناه کاران ان موضع اند

یاکر داینیم بزرگان هر دیهی و شهری را مجرمان آن مقام لیمکروا فیها تا مکر کنند دران موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه
رؤساء مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم هر که بیاید واز حال پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوال کند گویند ساحرست و ساحر
و کاهن و امثال آن وما یمکرون و مکر نمی کنند این کافران الا بانفسهم مگر بانفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجعست بدیشان وما یشعرون
ونمی دانند ایشان که شومی مکر بدیشان میرسد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابوجهل و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف
در شرفی که دارند شرکت داریم اکنون میگویند در میان ما پیغمبریست که بدو وحی می آید راضی نمی شویم تا بما وحی فرود آید چنانچه بدو نازل می شود
حق تعالی آیه فرستاد واذا جاءتهم و چون بیاید بکفار قریش آیة آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان قالوا لن نومن
گویند ایمان نمی آریم بدین آیه یا معجزه حتی نوتی تا وقتی که بدهند ما را مانند آنچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما
فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آمد امام ثعلبی گوید مراد از رسل الله حضرت پیغمبرست چنانچه در آیه یا ایها الرسل مخاطب هموست و این بر سبیل
تعظیم باشد در شرح تعارف آورده که تا حق سبحانه شمار بل همه انبیا با وی جمع نکرد او را یا ایها الرسول خطاب نفرمود یعنی هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری
در تبیان فرموده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت اگر نبوت حق است من از تو بدان سزاوارترم حیثیت آنکه پیش از تو اکرم
ومال از تو بیشتر حق سبحانه نه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمالست الله اعلم خدای داناترست حیث یجعل رسالته آنجا که می نهند تعالی
خویش را سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صغار خواری و رسوائی عند الله نزدیک خدای وعذاب شدید و عذابی سخت
بما کانوا یمکرون بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و بدی سگالیدند در حق ایشان فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را
راه نماید و بطریق حق شناسا کند یشرح صدره بگشاید دل او را للاسلام برای قبول اسلام ومن یرد و هر کرا خواهد ان یضله آنکه فرو گذرد
او را واز طریق ایمان بگرداند یجعل صدره گرداند دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت تنگ بمثابه که سر باز زند واز سخن حق ابا کند کانما یصعد
گوئی بالا میرود فی السماء در آسمان یعنی می گریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود و درین غایت تباعد است در گریختن کذلک همچنانکه
تنگ میگرداند دل کافرانرا یجعل الله می گمارد خدای الرجس عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون بر دلهای آنانکه نمی گروند و توحید را
تصدیق نمی کنند وهذا واین اسلام صراط ربک راهیست پسندیده پروردگار تو مستقیما در حالتی که راستست و در وی کجی نیست قد فصلنا الایات
بدرستی که بیان کردیم آیات قرآنرا لقوم یذکرون برای گروهی که پند می پذیرند لهم دار السلام ورین پند پذیرانراست بهشت عند ربهم
ذخیره نزدیک خدای وهو ولیهم واو ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنکه کردند از تصدیق کتاب
و پیغمبر ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشانرا و حفص یحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را جمیعا همه ایشانرا پس گوید
یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار یافتید من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند باغوای خود
ساختید وقال اولیاؤهم و گویند دوستان شیاطین من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار
بر خورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا باز نمودند نفس را و هدایت نمودند و تمتع جن بانس آنکه
مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابومنصور ماتریدی رحمه فرموده که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر شدند دیوان آدمیانرا
بگناه میخواندند و آدمیان دعوت دیوانرا اجابت میکنند وبلغنا و دیگر میگویند که الهی باستمتاع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا بآن وقتی
که برای ما مقرر کرده بودی مراد آنکه وقت است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قال گوید خدای النار مثویکم

آتش است آرامگاه خالدین فیها در حالتی که شما جاوید باشید دران آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش
بیرون نقل کنند ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمتست در آنچه کند یا حق بر اساس علیم داناست باعمال و احوال ایشان
وکذلک و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را نولی مسلط می گردانیم بعض الظالمین بعضا بعضی از ظالمانرا بر بعضی در دنیا یا وا میگذاریم
بر خارا بر حق مالک دینار رحمه الله فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که نیست بیگر داتم دشمنان خود را
بدشمنان خود و یا زایشان نرا بدوستان خود و اشهر آنست که تولیه در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچ
یک نفع بدیگری نتوانستند رسانید و این صورت واقع میشود بما کانوا یکسبون بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی یار
دیگر حق تعالی خطاب کند از روی توبیخ که یا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم آیا بشما نیامد یعنی آمد رسل منکم پیغمبران
از شما اگر چه پیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون انس را با جن جمع خطاب صحیح است و گفته اند از جنس رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور برآنکه
که رسل جن را نذر گویند و ایشان رسل رسولانند به جن همچنانکه صفت نفرا من الجن پیغام حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بقوم رسانیدند قال تعالی
ولّوا الی قومهم منذرین بر هر تقدیر حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا
وینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا دیدن این روز که روز قیامتست قالوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای
خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وغرتهم الحیوة الدنیا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش
کردند چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وشهدوا علی انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین آنکه ایشان بودند کافران
ذلک این فرستادن رسولان ان لم یکن ربک برای آنست که نیست پروردگار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بظلم
بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون و حال آنکه اهل آن شهرها و دیهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از
خدای و قیامت خبر نداده بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم وعید و اگر نه ایشانرا بر حق حجت رسد که لولا
ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسول نفرستادی تا ما پی روی میکردیم ولکل و مر هر عمل کننده را درجات مراتب در ثواب و عقاب
مما عملوا از برای عملها که کرده اند وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بیخبر از آنچه مردمان می کنند وربک الغنی و پروردگار تو
بی نیازست از طاعت بندگان ذو الرحمة خداوند رحمتست بر ایشان و بتکلیف طاعت حیثیت تکمیل ایشان است و گفته اند بی نیازست از طاعت
مطیعان و ذو الرحمتست بر مجرمان و عاصیان ان یشاء اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را وعید اهل مکه است ویستخلف و خلیفه و جانشین شما سازد
من بعدکم از پس شما ما یشاء هر کرا خواهد از آفریدگار خود کما انشاکم همچنانکه شما را پیدا کرد من ذریة قوم آخرین از ذریه قومی دیگر که
پدران شما بودند ان ما توعدون بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات آن لآت هر آینه بودنی و آمدنیست ولکن
وما انتم بمعجزین ونیستید شما عاجز کنندگان مر خدایرا در بعث و حشر شما قل بگو ای محمد یا قوم اعملوا ای قوم من مراد کفار قریش الله اعلی کنید
علی مکانتکم هر یک بر حالت خود باشید که انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بیداری فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید
من تکون آنکس که باشد له عاقبة الدار مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت انه لا یفلح الظالمون بدرستی که پیروزی و رستگاری
نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده که هم درین روزی بیدا ایشد که دنیا کی رسد و وقت فلاح که را دست دهد بیبینید
به بینید که درویشان شکسته بال را بسرای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند تقطع

باش تا کی یابی آنها را که او وزند خود **ت** باش تا کی بینی آنها را که او وزند خادم **تا** کی از دار الغروری ساختن دار السرور **د** تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار
آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدای و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را
نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله و برخی برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهرهٔ بتان بودی
بر خادمان بت خانه قسمت کردندی پس اگر حصهٔ خدا بهتر بودی بدل کردندی انرا بحصهٔ آلهه خود و اگر حصهٔ آلهه نیکوتر بودی برحال بگذاشتندی
و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بر نداشتندی گفتندی که خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان
بنصیب بتان مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاجند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید
و جعلوا لله و مقرر گردانیدند برای خدای **مما ذرأ** از آنچه خدای آفریده است **من الحرث** از کشت زارها **والانعام** و چهارپایان **نصیبا**
بهره و برای بتان بهره **فقالوا** پس گفتند **هذا لله** این نصیب مر خدایراست **بزعمهم** بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان **وهذا لشرکائنا**
واین دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکا که برای خدا پیدا کرده ایم **فما کان** پس آن نصیب که باشد **لشرکائهم** برای بتان بزعم ایشان
فلا یصل الی الله پس نمی رسد بخدای و دران تصرف نمی کنند **وما کان لله** و آن نصیبی که مر خدایراست **فهو یصل** پس آن میرسد **الی شرکائهم** به بتان
ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای بر میدارند و بنام بتان می کنند **ساء ما یحکمون** بد حکمیست که ایشان میکنند **وکذلک** و مانند این آرایش
که شیطان کرده است در قسمت قربات **زین** می آرایند **لکثیر من المشرکین** برای بسیاری از مشرکان **قتل اولادهم** کشتن فرزندان
ایشان **شرکاؤهم** شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بت خانه آرایش میدهند کشتن فرزندان را در چشم مشرکان **لیردوهم** تا هلاک کنند ایشانرا
یعنی گمراه سازند **ولیلبسوا علیهم** و تا پوشیده گردانند بر ایشان **دینهم** دین ایشانرا یعنی آنچه بران بودند که ادکیش اسمعیل علیه السلام **ولو شاء الله**
واگر خواستی خدای **ما فعلوه** نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند **فذرهم وما یفترون** بگذار ایشانرا با فتری و دروغی که
میگویند **وقالوا** و گفتند **هذه** این نصیبهٔ آلهه ما **انعام وحرث حجر** چهارپایان و کشت حرام است **لا یطعمها** نخورد آنرا **الا من نشاء** مگر آنکه ما
خواهیم یعنی خادمان بت خانه و مردمان و مطلق زنانرا در حل نمی دادند **بزعمهم** بگمان خود بی حجت و برهانی **وانعام حرمت ظهورها** و گفتند
این چهارپایانست که حرام کرده شده است پشت ایشان برای سواری یعنی بحایر و سوایب و حوامی **وانعام** و دیگر چهارپایانند که برای
قربانی بتان **لا یذکرون اسم الله** یاد نمی کنند نام خدایرا **علیها** بر وقت ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند **افتراء علیه** و در بیها افترا میکردند افترا
کردنی بر خدای که میگفتند اینها خدای فرموده **سیجزیهم** زود باشد که خدای جزا دهد ایشانرا **بما کانوا یفترون** بسبب آنچه افترا میکنند **وقالوا**
و گفتند **ما فی بطون هذه الانعام** آنچه در شکمهای آن چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سایبه از بچگان **خالصة لذکورنا** پاکست و حلالست
مر مردان ما را **ومحرم علی ازواجنا** حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود **وان یکن میتة** و اگر باشد مردار یعنی مرده
متولد شود **فهم فیه شرکاء** پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند **سیجزیهم** زود باشد که جزا دهد خدای **وصفهم**
وصف ایشانرا که دروغ بر می بندند در تحلیل و تحریم **انه حکیم** بدرستی که خدای حکیمست در آنچه حلال و حرام میکند **علیم** داناست بمصالح بندگان
در حل و حرمت **قد خسر الذین** بدرستی که زیان کردند آنانکه **قتلوا اولادهم** بکشتند فرزندان خود را **سفها** از روی بیخردی **بغیر علم**
بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور می کردند که مبادا که در صغر سن به اسیری
افتند یا چه قحط و غارت در قبایل عرب عام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز و ما یحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد

کردند از روی جهل **وحرموا** و حرام ساختند **ما رزقهم الله** آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحایر و سوایب و غیر آن **افتراء**
علی الله بربافته اند افترای بر خدای **قد ضلوا** بدرستی که گم شده اند در راه ضلالت **وما کانوا مهتدین** و نیستند راه یافتگان بطریق حق
وهو الذی و اوست آنکس که برای شما **انشاء** پیدا کرد **جنات** بوستانها از انگور **معروشات** برداشته و چفته بسته **وغیر معروشات**
و بر زمین افتاده بی چفته و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته باشد
والنخل و بیافرید درخت خرمارا **والزرع** و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمرهٔ او حبوبست **مختلفا اکله** در حالتی که مختلفست ثمرهٔ هریک
از آنها در هیات و کیفیت **والزیتون** و دیگر پیدا کرد انید زیتون را **والرمان** و انار را **متشابها** در حالتی که مانند یکدیگرست برگهای او
وغیر متشابه و مانند نیست مزهٔ میوهٔ او بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی میان این و آن **کلوا من ثمره** بخورید از میوهای هریک
اذا اثمر چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد **وآتوا حقه** و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید **یوم حصاده** در روز
درودن زرع و بریدن نخل و چیدن میوها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در اداء او اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه است
نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد و این آیه مکیست و بعضی گفته اند مراد زکوة است و این مدنیست آورده اند که ثابت بن قیس را رضی الله عنه
قریب بانصد نخل بود که خرماء آنرا ببرید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیه آمد **ولا تسرفوا** از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی همه بیکبار تصدق مکنید و در معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک امام قشیری رحمه الله فرموده که مرچه در حظ
نفس خود نفقه کند اسراف است اگرچه یک دانه بود و هرچه برای خدای دهی اسراف نیست و اگرچه هزار خزانه بود **انه** بدرستی که خدای
لا یحب المسرفین دوست نمی دارد مسرفانرا یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا **ومن الانعام** و اوست که بیافرید از چهارپایان **حمولة** آنها
آنرا که بار کشند چون شتر و گاو **وفرشا** و آنرا که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حمولة کبار انعام است و فرش
صغار آن که خوردی نزدیک تر بزمین تند گویست مانند فرش **کلوا** بخورید **مما رزقکم الله** از آنچه شمارا روزی داد خدای و حلال کرد بر شما
ولا تتبعوا و پی روی مکنید **خطوات الشیطان** گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او **انه لکم** بدرستی که او
مر شمارا **عدو مبین** دشمنیست آشکارا **ثمانیة ازواج** و از چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج انثی گویند که با جنس خود مزاوجت کند پس ذکر
زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فردند هریک زوج دیگر **من الضأن**
از آنچه پشم دارند و ایشانرا میش خوانند **اثنین** دو زوج یکی فحل دیگری جفت او **ومن المعز** و از آنها که موی دارند و ایشانرا بز گویند
اثنین دو زوج دیگر نر و ماده بگو خواه آنچه در رحم است خواه ماده باشد و خواه نر **نبئونی** خبر دهید مرا **بعلم** بامری معلوم که دلالت کند برآنکه
خدا کدام را حرام کرده است **ان کنتم صادقین** اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست **ومن الابل اثنین** و از شتر دو زوج
نر و ماده **ومن البقر اثنین** و از گاو نیز همان منوال دو زوج **قل آالذکرین حرم** ایا هر دو نر را از شتر و گاو حرام کرد **ام الانثیین**
یا دو ماده را از ایشان **اما اشتملت علیه** یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است انرا **ارحام الانثیین** رحمهای هر دو ماده **ام کنتم** یا
بودید شما **شهداء** حاضران و شاهد کنندگان **اذ وصاکم الله بهذا** آن هنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم بسبب نزول آیه آن بود
که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما انرا حرام کرده بودند حضرت
فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمی شود عوف گفت که خدای حرام کرده است این آیه نازل شد و سید عالم صلی الله علیه وسلم

از آنچه پشم دارند و ایشانرا میش خوانند
~~دو زوج یکی فحل و یکی~~ **اثنین** ~~جفت او~~ **قل آالذکرین حرم**
~~خدای~~ **ام الانثیین** **اما اشتملت** ایا دو نر را حرام کرد یا دو ماده را
علیه ایا انرا حرام کرد که **ارحام الانثیین** رحمها

فرمود که خدای از ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میگویید
این تحریم از قبل ذکورست یا از قبل اناث مالک ساکت شد اگر میگوید تحریم بسبب ذکورست پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار
انوثیت است پس اناث باید که در حرمت داخل باشد و اگر بواسطه اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام باشد چه در رحم یا ذکرست
یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیه برو خواند فمن اظلم پس کیست ظالمتر
ممن افتری از آنکس که افترا کند علی الله کذبا بر خدای دروغ را و نسبت دهد باو تحلیل و تحریم اشیا لیضل الناس تا گمراه گرداند مردمان را
بغیر علم بی دانشی مراد اکابر ایشانست که قرار این امر متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود و حضرت رسالت صلعم
میفرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ از نتن امعاء او برنج بودند ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید
گروه ظالمان تا که متدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون آیه شنودند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدام است آیه آمد که قل
بگوای محمد لا اجد نمی یابم فیما اوحی الی در آنچه بمن وحی کرده اند محرما چیزی حرام کرده شده علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد آنرا
الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن خوردنی مرده او دما مسفوحا یا خونی ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در
زندگی او از و بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست او لحم خنزیر یا گوشت خوک و اجزاء او و توان خورد فانه رجس پس بدرستی که او پلیدست
او فسقا یا کشته شده بفسق و آن حیوانیست که آواز برداشته شده است لغیر الله برای غیر خدا یعنی بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام
غیر خدا کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق می شوند فمن اضطر پس هر که بیچاره و درمانده شود غیر باغ نه ستمکار بر بیچاره
مثل خود و لا عاد و نه از حد گذشته در خوردن زیادت از ضرورت فان ربک غفور پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگارست مواخذه
نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رحیم مهربانست که بیچارگان را در آن رخصت دهد و علی الذین هادوا و بر آنکسانی که جهود شدند حرمنا
حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانوری را که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هرچه منقار و سم ندارد درین داخلست و در معالم آورده که
مراد شترست و شترمرغ و بط که بر ایشان حرام بوده و من البقر و الغنم و از گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیهها
که در ایشان بود چون گرده و غیر آن الا ما حملت مگر آنچه برداشته بودی ظهورهما پشتهاء ایشان یعنی چسبیده بودی بر پشت و پهلوی
ایشان از درون و بیرون او الحوایا یا آن چربی بودی متعلق بروده های ایشان او ما اختلط بعظم یا آنچه آمیخته بودی با استخوان چون دنبه و پیه
بناگوش و مغز استخوان ذلک تحریم این چیزها جزیناهم پاداش داده بودیم جهودانرا ببغیهم بسبب ظلم ایشان و انا لصادقون و بدرستی
که ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیزها فان کذبوک پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بر تو وحی کرده ام فقل
پس بگو ربکم پروردگار شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیارست که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند
و لا یرد باسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که مکذب باشند حاصل سخن آنست که اگر امهال مدتی امهال
نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند درین آیه اعجاز قرآن ظاهرست که از آنچه نا آمده خبر داد
و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا شرک نمی آوردیم و لا آباؤنا و نه پدران ما این سخن درست
اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع موافق مشیة الله
ایست که ما میکنیم یعنی چون مقصود اوست اگر نه ما شرک نمی آوردیم و لا حرمنا من شیء و حرام نمی کردیم هیچ چیز را یعنی او امر کرد بتحریم اینها کذلک

همچنان این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده اند حتی ذاقوا باسنا تا
آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امری معلوم که بدان حجت آرید بر سخنان خود
فتخرجوه لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان تتبعون شما پیروی نمی کنید در مقالات خود الا الظن مگر گمان و نیستید در آن انتم
الا تخرصون و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویید قل بگوی ای محمد که اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدایراست
حجتی رسیده بنهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی لهدیکم اجمعین هر اینه راه نمودی همه شما را قل هلم بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را الذین
یشهدون آنانرا که گواهی دهند ان الله حرم که خدای حرام کرده است هذا این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فان شهدوا
پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن و لا تتبع و از پی مرو
اهواء الذین آرزوهای کسانی را که از روی عناد و کذبوا بایاتنا تکذیب کردند آیتهای ما را در حلال و حرام و الذین لا یؤمنون و دیگر
پی روی مکن آنانرا که نمی گروند بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان و هم و ایشان بربهم به پروردگار خود یعدلون
برابر میکنند بتانرا قل تعالوا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما
بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از
اوامر و نواهی و از جمله آن ان لا تشرکوا آنست که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزیرا و بالوالدین و نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا
نیکویی کردنی در تاویلات فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب تربیت اند در وجود
و تربیت دو واسطه اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار صفت ایجاد ربوبیت خود ساخت و لا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان
خود را من املاق از جهت ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را و ایاهم و ایشانرا چون رزق اولاد بر ماست
نه بر شما چرا مرتکب قتل ایشان می شوید و لا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتها و ناپسندیده ها را و گفته اند فواحش
زناست و مقدمات او اکابر عرب نهان از مردان زنا کردندی و اوباش و بی باکان آشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه و تعالی
فرمود که گرد زنان مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن و ما بطن و آنچه نهان بود و گفته اند ما ظهر خمرست و ما بطن زنا
و محققان گویند ما ظهر فعلست و ما بطن نیت و لا تقتلوا النفس التی و مکشید آن نفسی را که حرم الله حرام کرد خدای کشتن او را
الا بالحق مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این جملها یک امر وصیکم امر کرد خدای به نگاه داشت
آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که او راست آنست و لا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید
الا بالتی هی احسن مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید مگر [illegible]
حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بقوت خود یعنی بالغ شود و اوفوا الکیل و تمام بپیمایید کیل را در مکیلات و المیزان و ترازو را در موزونات
بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در بیع آورده که بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله
ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زبانه ترازو و ما یا دو پله چنان برابر باشد که یک موی میل نکند حق سبحانه این آیه فرستاد که لا نکلف نفسا
ما تکلیف نمی کنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت
مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم و اذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت و یا گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید

دران ولو کان ذا قربی واگر چه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وبعهد الله وبعهد خدای که تا دیه
احکام شریعت یا نذری که کنید اوفوا وفا نمایید ذلکم این سه امر و یک نهی وصاکم به وصیت کرد خدای شمارا بدان لعلکم تذکرون
باشد که شما پند پذیر شوید وان هذا و بدرستی که این حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت
و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما راه راست یا یکست فاتبعوه پس متابعت کنید وی روی نمایید این راه را ولا تتبعوا السبل
و از پی مروید راهها پراکنده و ادیان مختلفه را فتفرق بکم که آن راهها جدا گردانند شما را و دور سازند عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع
وصیکم به فرموده است خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبدالله مسعود رضی الله عنه نقل میکند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکشید راست گفت هذا سبیل الله پس این خط راست راه خداست پس بکشید خطها از چپ و راست آن خط و فرمود که این
راههاست بر سر هر راهی دیوی موکل که میخواند مردمان را بآن پس آیه خواند که وان صراطی مستقیما محققان برآنند که صراط معین نگردد الا ببیان
بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت بکیست حضرت شیخ صدرالدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند
که احاطه حق بهمه اشیا ثابتست والله بکل شیء محیط وان احاطه وجودی یا علمی باختلاف اقوال منتهاء هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانکه فرموده
صراط الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور نظم هرجا قدمی زدیم در کوی تو بود سر گوشه که رفتیم همه سوی تو بود
گفتیم مگر سوی دگر راهی هست هر راه که دیدیم بره تو بود ثم بعد از آن بخوان بریشان آنکه آتینا موسی الکتاب دادیم موسی را توریه تماما برای
تمامی کرامت و نعمت علی الذی احسن برکسی که نیکو قیام نماید باحکام وی وتفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید و سبیل
تفصیل وهدی ورحمة و هدایت و بخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقاء پروردگار خود یا ملاقات جزاء او یؤمنون ایمان آرند
وهذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه که فرستادیم اورا مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پی روی کنید آنرا واتقوا و بپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون
شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی ان تقولوا و فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب که انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده
شده است کتاب علی طایفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا و بدرستی که ما بودیم عن دراستهم از قرائت ایشان و کتاب خود را
لغافلین بی خبران یعنی نمی دانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا و برای آنکه نگویید لو انا انزل اگر فرستاده بودندی علینا الکتاب
بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه ما بودیم راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم
حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما بوده فرود آمده وهدی و راه نمایی که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد ورحمة
و بخشایش فرموده اند و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه یعنی گواه گیرند و گویند مراد رسالت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
که گواه امتست وهدی ورحمة نیز اوست یعنی هادی و نبی هدایة و رحمتست و اصل ایمان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بآیات الله از آنکس
که دروغ شمرد آیتهاء خدا را وصدف عنها و اعراض کرد از آن سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم که یصدفون عن آیاتنا بر میگردند از آیات ما
سوء العذاب بشدت عذاب یا عذابی که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هل ینظرون
آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان
یا فرود آیند ملائکه عذاب بدیشان او یأتی ربک یا بیاید پروردگار تو بعذاب ایشان یا بتمامی آیات او و مراد ازین آیات علامات قیامت است
و آن بسیارست و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول عیسی علیه السلام و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع

آفتاب

آفتاب از مغرب او یأتی یا آنکه بیاید بعض آیات ربک بعضی از آیات پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب
و شبی که در صبحش از مغرب برآید دراز باشد و در ازای آن متهجدان و اهل اوراد دریابند که چون از ورد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح
بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد یا سر گیرند و چون تمام شود و اثر از صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانه غیب بوجه گاه
شهادت می آید به تضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی برآید و او را شوری نبود
و همه خلق آنرا مشاهده کنند چون آیه عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب این لا ینفع سود نکند نفسا هیچ
نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین و امروز ایمان آورد او کسبت یا نبوده که
کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکویی یعنی عمل پسندیده این دلیل کسیست که ایمان را مجرد از عمل اعتبار کنند و آنکه ایمان را
بی عمل معتبر نمی دانند تخصیص میکنند این حکم باین روز و بعضی گویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر دران روز سود نکند
ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد و امام حسن بصری رحمه الله فرموده که هر که پیش طلوع آفتاب از مغرب ایمان
داشته باشد اما امر کرده و گذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیه معاینه ببیند الحاح و خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده
که دران روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست و مؤید این قولست آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند
قل بگو ای محمد انتظروا انتظار برید این آیتها را انا منتظرون که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا
حال ما ان الذین فرقوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند
وکانوا شیعا و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه شدند لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت
محاربه با ایشان این حکم بآیة السیف منسوخست و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری
انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خدای است اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد
ایشان را روز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه میکردند در دنیا من جاء هر که بیاید بالحسنة به نیکویی فله پس مر او راست عشر امثالها ده
باره مانند آن یعنی ده نیکویی امام ماتریدی رحمه الله گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضل است بتضعیف و در بحر الحقایق فرموده
که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه مثل آن تا بان حسنه می تواند آمد حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت
و رزق و بعث رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اصلاح و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه
بجای آرد ومن جاء بالسیئة و هر که بیاید بسیئه یعنی فعلی بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر بمانند آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون
و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قل بگو برین قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که
انني هدانی بدرستی که راه نموده است مرا ربی پروردگار من الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده درست ملة ابراهیم
که آن ملت ابراهیم است علیه السلام من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلاتی بگو بدرستی که نماز من
ونسکی و قربان من یا حج من ومحیای و زندگانی من یعنی آنچه من برانم در زندگی ومماتی و آنچه بران میرم از ایمان و طاعت لله و خدای راست
رب العالمین آفریدگار عالمیان لا شریک له هیچ انبازی نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمی کنم چون بت پرستان
و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در حج وقت تلبیه دیگری را با او یار نمی کنم بخلاف اهل جاهلیة که میگفتند لبیک لا شریک لک

حنیفا در حالتی که ابراهیم از همه
دینها بدین مایل بود وما کان
و نبود ابراهیم علیه السلام

الا هو شریک مملوک وگفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه یعنی مرجع کنم و گویم و دارم همه برای خداست
وبذلک امرت وبدین مامور شده ام وانا اول المسلمین ومن اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که
در وقت مبالغه کفار در خواستند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در رجوع با دین ایشان این آیة نازل شد که قل اغیر الله بگو آیا بدون خدای ابغی ربا
طلبم پروردگاری و در عبادت او را شریک سازم وهو رب کل شیء و حال آنکه خداست آفریدگار همه چیز تا پس ماسوای او مربوب و مخلوق او
باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب کل نفس وکسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر وبال آن بر او باشد و ولید مغیره میگفت
ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود ولا تزر وازرة وزر اخری بر ندارد هیچ بردارنده وزر دیگری را
یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت
بما کنتم فیه بآنچه بودید که در آن تختلفون اختلاف میکردید در دینی از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد شد وهو الذی جعلکم و اوست آنکس
که گردانید شما را ای آدمیان خلائف الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت ورفع بعضکم
و برداشت بعضی را از شما فوق بعض بر برخی دیگر درجات پایهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما
آتیکم آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردگار تو سریع العقاب زود عقوبت کننده است
ناسپاسان و ناشکیبایان و انه و بدرستی که او لغفور رحیم آمرزنده و مهربانست بر شاکران و صابران

بسم الله الرحمن الرحیم المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسمای الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی
کنایتیست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال
و بر تقدیر حسن بود که انا الله اعلم وافصل منم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میکنم و در تاویلات
کاشی مذکور است که الف اشارتست بذات احدیة و لام بدانست از ذات با صفة علم و میم کنایت از جامعیتی است که آن معنی محمدیه گویند
صلی الله علیه وسلم و صاد صورت محمدیست صلی الله علیه وسلم و در قول ابن عباس رضی الله عنه که ص جبل بمکه علیه عرش الرحمن اشاره بدین معنی میکند
و در حقایق سلمی گوید که الف ازلست و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقة
نه انفصال را مجال گنجایش است و نه اتصال محل نمایش نظم این جا دست این برون از فصل و وصل ✿ که اندرو نه فرع می گنجد نه اصل ✿
نه عبارت نه معانی نه بیان ✿ نی حقایق نی اشارت نی بیان ✿ برترست از مدرکات عقل و وهم ✿ لاجرم گم گشت در وی فکر و وهم ✿
چون بجلی روی گفت و گوی نیست ✿ هیچ کس را جز خموشی روی نیست کتاب انزل این کتابیست فرو فرستاده شده الیک بسوی تو فلا یکن پس نباید
که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج تنگی منه از تبلیغ او یعنی باید که دل تنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوه
نباشی که این کتاب بر تو فرود آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدو کافرانرا وذکری و تا پند دهی پند دادنی للمؤمنین مر مومنانرا اتبعوا
پی روی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آن چیزی را که فرستاده اند بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بر نگاه
داشت اوامر و نواهی او ولا تتبعوا و پی روی مکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستان مراد اصنام اند که کفار ایشانرا دوست
میگرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را در گمراهی می افکنند قلیلا ما تذکرون اندکی پند می گیرید وقتی که متابعت غیر حق کنید
وکم من قریة و بسیاری اهل دیهها و شهرها از کفار و کفی که ما اهلکناها هلاک کردیم هلاک کردن ایشان فجاءها پس آمد باهل آن شهر

و تقریر باسنا عذاب ما بیاتا در شب هنگام مانند قوم لوط علیه السلام اوهم یا فرود آمد عقوبت بایشان و بودند ایشان قائلون خفتگان در نیم روز
چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت جهت آنست [illegible] آسایش و استراحت و تصور و توقع عذاب در آن نیست پس بلیه غیر منتظر صعبتر
و سخت ترست چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذ ترست فما کان پس نبود دعویهم درخواست ایشان اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان باسنا
بلا و عذاب ما الا ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند یکبارگی و نطقه ایشان
آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار
مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت فلنسئلن پس هر آینه خواهیم پرسید در روز قیامت الذین
ارسل الیهم آنکسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تقریب است
و گفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی بر امم فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار
ایشانرا بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفتند و شنیدند ایشان چه بود وما کنا و نبودیم ما غائبین پنهان و دور از اقوال
و افعال ایشان والوزن و سنجیدن اعمال هر کسی یومئذ آن روز یعنی قیامت الحق درستست و بود نی و گفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که
او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در آن نگرند و این صورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند
که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راهست و کفتین او یکی از نور است و یکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت فمن ثقلت
پس هر که گران بود موازینه اعمال سنجیده او و بر این تقدیر موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف
موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بطاعتست و آنرا که میزان این چنین بود فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران
و رسیدگان بنجات ومن خفت و هر که سبک باشد موازینه عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فاولئک پس آن گروه
الذین خسروا انانند که زیان کرده اند انفسهم بر نفسهای خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند که بآیاتنا بر ذکر کردن
آیات ما یظلمون ستم می کردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم بدرستی که ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان
فی الارض در زمین جهت سکنی و زرع و گفته اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر می کنید بشام و یمن در
تابستان و زمستان وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب زندگانی از مکاسب در تجارت و آنچه سبب سعت معیشت شما
قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگویید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکیست که بمراسم شکرگذاری و سپاس داری قیام می نمایند نظم
نعمت بسی و شکرگذار زبنده اندکیست ✿ گوینده سپاس الهی ز صد یکیست ولقد خلقناکم و هر آینه بتحقیق بیافریدیم ارواح شما پس تصویر اجساد کردیم
یا آفریدیم پدر شما آدم را در اصلاب پدران ثم صورناکم پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما پس تصویر
اجساد کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا پس گفتیم ما للملائکة و فرشتگانرا اسجدوا سجده کنید سجده
تعظیم و تحیت لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملایکه از روی فرمان برداری الا ابلیس که او از راه عجب و حسد لم یکن نبود من الساجدین
از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای مر ابلیس را ما منعک چه چیز باز داشت الا تسجد از آنکه سجده کنی آدم را اذ امرتک چون فرمودم
ترا بسجده او وقال گفت ابلیس انا خیر منه من بهترم منه از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه نورانی است
مثل من بسجود چون او کسی فرمایند پس مانع آنست که من از وی بهترم خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش و او جوهر لطیف و علوی نورانی است

وخلقته و آفریدی مرا دم را من طین از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس درین صورت مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه
کرد واگر باعتبار رفاعلی که لما خلقت بیدی عبارتست ازان وتست حقیقة که ونفخت فیه من روحی اشارتست بدان در نگریستی دانستی که ترتیب
فضیلت آدم راست نه اورا انا خیر از دمی ابلیس صورت دیدویس غافل از معنی شد آن مرد و دحس که جوا من قدمت این طین کسم
صورتی لا من نقب جون دین کنم بینت صورت جسم را نیکو مال تا به بینی شعشعه نور رجلال وقیاسش نیز در فضیلت نار از خاک نامستقیم بود
زیرا که آتش خاین است سرچه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است و سرچه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد آتش
متکبرست و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیرد چنانکه آدم نقش صورت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش بسوزد
چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت فعصی عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورست نظم صورت خاک ارچه دارد تیرگی در تیره
یک یک گر ز ره معنی صفا اندر صفاست ای مهمان خاکست کاندر وصف او صاحبدلی نکته گفتست کز روی دیده جا را جلاست حستن گوگرد اخر عمر ضایع کردست
روی بر خاک سیه او رکه یکسیه کیمیاست قال گفت خدای مر ابلیس را فاهبط پس فرو رو منها از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود
بر معصیت او گفته اند تنزل کن ازمرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی عنصر دیگر بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس
نسزد و روا نباشد تو را ان تتکبر آنکه گردنکشی کنی فیها در آسمان و تعظیم نمایی بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعان اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای
طاعت کنندگانست فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستی که تو من الصاغرین از خوار شدگانی و در تیسیر آورده که
بیرون رو از صورت فرشتگی و میاش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قال گفت ابلیس وقتی که
منسوخ شد و از رحمت نا امید گشت انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا بروز قیامت قال
گفت خدای انک بدرستی که تو من المنظرین از مهلت داده گانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست
او را قبول نکرد و تا نفخه صعقه او را زمان داد و در جای دیگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو را زمهلت دادگانی
تا روز قیامت یعنی زمان دمیدن نفخه صعقه یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری بسیار فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قال
گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت لاقعدن لهم هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه تو
که آن راستست یعنی دین اسلام و مترصد باشم که ایشان از راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثم لاتینهم پس بیایم بدیشان من بین ایدیهم از پیش
ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و از درچشم ایشان بیارایم
وعن ایمانهم و در آیم از راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم وعن شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت
سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم ولا تجد و نیابی تو که خداوندی اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکر گوینده گان یعنی کافران
باشند که نعم را نشناسند قال گفت خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذؤما در حالی که نکوهیده باشی و عیبناک
مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک بخدای هر که پی تو بیاید منهم از اولاد آدم لاملان جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین
از همه شما یعنی از تو و تابعان تو ویا آدم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت وزوجک تو و جفت تو که حواست
الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر کجا خواهید یا هرچه خواهید ولا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این درخت
از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از ان که اگر بخورید فتکونا پس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود فوسوس پس وسوسه کرد

لهما الشیطان مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا کرد ایند برای ایشان ما وری آنچه پوشیده کرده بودند عنهما
از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و آن چنان بود که اهل بهشت میدیدند عورات ایشان را جامها برای ستر عورت پوشانیده بود
ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور می شود پس خواست که ایشان را در معصیت افکند تا لباس از ایشان فرو ریزد
وبجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه بهانه پاسبانی مار و طاوس در بهشت در آمده بود و بصورت
دیگر بر آمده وقال و گفت مر آدم و حوا را مانهاکما باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما آفریدگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این
درخت الا ان تکونا مگر آنکه نگردید شما ملکین دو فرشته در علو مرتبت یا حسن صورت یا استغنا از غذا او تکونا یا نباشید شما من الخالدین
از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل میکرد
ابلیس تدبیری دیگر اندیشید وقاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت انی بدرستی که من لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت
کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای تعالی بدروغ خورد بدان
سوگند فریفته شد فدلیهما پس ابلیس تنزل داد بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند شان بغرور بفریب و سوسه
فلما ذاقا الشجرة پس آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را سوآتهما عورات
ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان ندید از ین
صورت منفعل شدند وطفقا و در ایستادند و قصد کردند بتدبیر کار ایشان یخصفان می چسبانیدند برگی بر بالای برگی و می نهادند
علیهما بر عورت خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون میان ازاری شد و عورت خود را
بدان بپوشیدند و ازین طرف بان طرف میکشیدند وناداهما و ندا کرد ایشان را ربهما آفریدگار ایشان که الم انهکما نه شما را نهی کرده بودم عن
تلکما الشجرة از خوردن این درخت واقل لکما و نگفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم که ان الشیطان لکما بدرستی که سست شیطان شما را
عدو مبین دشمنی آشکار او عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملایکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان
حق سبحانه و تعالی گفت افرارا منی از من می گریزی آدم علیه السلام گفت بل حیاء منک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه
اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز قالا گفتند ربنا ای پروردگار ما ظلمنا ستم کردیم انفسنا بر نفسهای خود بدین نافرمانی
وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی گناهان ما را وترحمنا و نبخشایی بر ما لنکونن هر آینه باشیم من الخاسرین از زیانکاران قال
گفت خدای مر آدم و حوا را و مار و طاوس و ابلیس را اهبطوا فرو روید بزمین بعضکم برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمن اند آدمی
و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگرند ولکم و مر شما راست فی الارض در زمین مستقر قرارگاه و آرامجای ومتاع و برخورداری
الی حین تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر بهشت نخواهد رسیدن قال گفت خدای فیها تحیون
در زمین می زیید وفیها تموتون و در زمین می میرید ومنها تخرجون و از بهشت بیرون آورده می شوید برای جزا آدم علیه السلام
از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب عام است مر همه فرزندان آدم را میگوید قد انزلنا بدرستی
که ما فرستادیم علیکم بر شما لباسا پوششی یعنی پیدا کردیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازل از آسمان و از قبیل آنست
و انزل لکم الانعام پس بیان زیاده می کند و می فرماید یواری می پوشد آن لباس سوآتکم عورت شما را وریشا و دیگر فرستادیم

لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ماورای آنست از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد
رحمه الله فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم بود و گویند ریش متاع خانه است و لباس التقوی و پوشش تقوی
یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهاء درشت ذلک خیر آن بهترست از لباسهای نرم متکلف که متجبران می پوشند
و گفته اند لباس پرهیزکاران جامهاء و سلاح است چون زره و خفتان که غازیان محارب باشند از اثر تیغ و تیر و نیزه و نزد محققان لباس تقوی
که عیب آدمی بدان پوشیده می شود چنانچه عورت بجامه مستور میگردد و گفته اند لباس التقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر
و در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بار شریعتست و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت از لباس فتوی
همین بدان بهره منداست که ستر سوات اوی شود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند دل بیکی چیزی پوشیده میگردد
بهر دل از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور میگردد سوات تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس بنیت الاشهود
انوار لقا و بدان پوشیده شود سوات رویة ماسوی و بهره خفی از لباس تقوی بقاء اوست بهویت حق بدو پوشیده گردد سواه هویة
خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از وجودات متکثره درکشیده اید و سر لمن الملک الیوم بر غرفه وحدت و قهاریت
جلوه نماید نظم ملک ملک اوست او خود مالکست غیر ذاتش کل شیء هالکست کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله غیم هاطل
هالک آمد پیش وجهش هست و نیست هستی اندر نیستی خود طرفه ایست ذلک آن فرو فرستادن لباس من ایات الله از نشانهای فضل و رحمت خداست
که بدان سواة آدمیان را بپوشند و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لعلهم یذکرون باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت
بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان بر حذر باشید که شما را در فتنه نه اندازد شیطان و شما را گمراه نکند شما را از راه
حق بنبرد کما اخرج چنانچه بیرون آورد ابویکم پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت ینزع عنهما برمی کشید از ایشان لباسهما جامهاء ایشان را
لیریهما تا بنماید بهر یک از ایشان سواتهما عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورة گشتند و از بهشت بیفتادند
پس شما نیز از مکر او حذر کنید انه بدرستی که ابلیس یریکم می بیند شما را هو و قبیله او و لشکر او من حیث لا ترونهم از جای که شما ایشان را
نمی بینید پس حذر از چنین دشمنی لازم است انا بدرستی که ما جعلنا الشیاطین گردانیده ایم دیوان را اولیاء دوستان للذین لا یومنون
و آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت دیوان را دوست کافران ساخته ایم و اذا فعلوا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند
فاحشة عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن و کسی ایشان را از آن نهی کند قالوا گویند از روی تقلید وجدنا علیها
یافته ایم بر این عمل زشت اباءنا پدران خود را والله امرنا بها و خدای فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کردند قل بگو
ای محمد ان الله بتحقیق که خدای لا یامر نمی فرماید بالفحشاء بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم خصال
و نهی میکند از رذایل اتقولون آیا میگویید شما علی الله بر خدای از روی افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است قل بگو امر ربی فرموده
آفریدگار من بالقسط بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیهاست و اقیموا وجوهکم و راست کنید رویهای خود در بعبادت عند کل مسجد
نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک
هر مسجدی که باشید و تاخیر مکنید بآن حجت که در مسجد خویش گذاریم وادعوه و بپرستید خدای را مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشید
له الدین برای خدای طاعت را کما بداکم چنانکه پیدا فرید شما را در ابتدا تعودون باز خواهید گشت بوی تا جزا دهد شما را

بر عملها چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک عود خواهید کرد فریقا هدی گروهی را راه نمود یعنی توفیق داد بایمان و فریقا
و گروهی را بخذلان و چنان کرد حق علیهم الضلالة سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضاء سابق یفعل الله ما یشاء انهم بدرستی
که این گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند دیوان را اولیاء دوستان خود و فرمان ایشان بردند من دون الله بدون خدای و یحسبون انهم
و گمان بردند و پنداشتند که ایشان مهتدون راه یافتگانند و فی نفس الامر چنان نبوده یا بنی آدم بعضی بر آنند که این خطاب عام است و اکثر
مفسران گویند خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که در وقت ایشان برهنه طواف کردندی و بدان
تجرید برتری تفال نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوان مجتنب بوده و بانداکی از طعام قناعت کرده ازرا طاعت دانستندی
اهل اسلام گفتند ما باین احیاء این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه ایشان را تحذیر فرمود و گفت خذوا فرا گیرید زینتکم جامهای خود را
که بدان آراسته اید عند کل مسجد نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در ان نمازی گذارید و مراد ازین جامه نیکوترین و پاکترین
لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری رحمه الله میگوید مراد از زینت سرایر است
بنور آرایش ظواهر و در کشف آورده که زینت بزبان علم ستر عورتست برای نماز و بلسان کشف حضور دلست برای عرض نیاز نظم
ذوق طاعت بی حضور دل چه یابد هیچ کس طالب حق را دل حاضر بود در گاه و بس و کلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن
از ماکولات و اشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات ولا تسرفوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا با فراط طعام و شره در خوردن آن
انه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست نمی دارد اسراف کنندگان را یعنی آنانکه زیاده از سیری بخورند در کتب قوت القلوب
فرموده که دو بار خوردن در روزی اسرافست از بعضی سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که آدمی را هر چه آرزو کند بخورد و دو
دیگر نشانه اسراف آنست که همت او تمام مصروف باشد بفکر شراب و طعام در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکورست نظم
خواجه را بین که از سحر تا شام دارد اندیشه شراب و طعام شکم از خوش دلی خوش حالی گاه پر میکند گهی خالی فارغ از خلد وایمن از دوزخ
جای او مزبله است یا مطبخ شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی اسراف نباشد
اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه صرف کنی نظم یک جو اندکه خیر دایم داشت نپذیرد از لها در دیوه کاه سپر خیرنیست در اسراف
نکته اسراف نیست اندر خیر قل بگو من حرم که حرام کرده است زینة الله آرایشی که خدای متعزز فرموده یعنی جامها متنوع التی ان زینتی که بحکم
قدرت اخرج بیرون آورد لعباده برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن
چون زره و خود و الطیبات و دیگر حرام کرده است پاکیزها من الرزق از روزی یعنی مستلذات ماکول و مشارب از لحوم و سموم
والبان یا حلالات آن چون بحیره و سایبه و جز آن قل هی بگو این زینت و طیبات للذین امنوا برای کسانیست که ایمان آورده اند
یعنی باصالت برای مومنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار به تبعیة شریک ایشانند در آن لیکن نعیم
حاودانی اهل ایمان را خواهد بود خالصة پاکیزه و بی شریک یوم القیامة روز رستخیز کذلک همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را
نفصل الایات تفصیل میکنیم نشانها و احکام دیگر یا دلایل توحید را بیان می سازیم لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند
و میدانند قل بگو ای محمد انما حرم جز این نیست که حرام کرد ربی آفریدگار من الفواحش کنامان کبیره را که موجب عقوبت عظمیست ما ظهر منها
آنچه پیداست چون کفر و ما بطن و آنچه پنهانست چون نفاق والاثم و حرام کرد گناهی را که بر آن حدی مقرر نیست چون صغایر

والبغی وحرام ساخت ستمکاری یا کبر را بغیر الحق بناحق واین تاکیدست چه ظلم وکبر بحق نخواهد بود وان تشرکوا و دیگر حرام کرد
آنرا که شرک آرند بالله بخدای وشریک گیرید در عبادت ما لم ینزل آنچیزرا که خدای فرستاده است به بپرستش او سلطانا حجتی وبرهانی
وان تقولوا وانرا نیز حرام کرده است که بگویید بدروغ وافترا کنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید از تحریم حرث وانعام و برهنه
شدن در طواف بیت الحرام ولکل امة وهر گروهی راست اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است مر حصول ایشانرا و گفته اند مر امتی را
غیر از مومنان وقتیست که دران عذاب استیصال بدیشان فرود آید فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت عذاب و هلاک ایشان یا
چون آن مدت بسر آید لا یستاخرون ساعة واپس نیایند از ان اجل ساعتی و ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد نه
ساعت نجومیست ولا یستقدمون و پیش نگیرند بران اجل نظم اجل چون فرود آید از پیش و پس ه پس و پیش نگذارد یک نفس یا بنی آدم گفته اند
خطاب با مشرکان عربست اما یاتینکم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از شما بزبان شما واصح آنست که عام دارند یعنی ای فرزندان آدم
چون بیایند فرستادگان بشما از نوع شما یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را با احکام شریعت فمن
اتقی پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب واصلح و با صلاح آورد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بریشان یعنی از هر چه ترسند
ایمن شوند ولا هم یحزنون ایشان اندوهناک نگردند بلکه بهر چه امید میدارند برسند والذین کذبوا وانانکه دروغ شمردند بآیاتنا آیتهای ما را
یعنی تکذیب رسل کردند و آیات ما واستکبروا و کبر آوردند و تعظیم کردند یعنی سرکشی نمودند عنها از ایمان بدلایل وحدت ما اولئک
آن گروه اصحاب النار ملازمان آتش اند هم فیها ایشان در آتش خالدون باقی اند بیقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر
ممن افتری از کسی که بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغ بانکه گوید زن و فرزند و شریک دارد او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات
منزله اورا واین انکار رشوت نیز هست اولئک آن گروه مفتریان و مکذبان ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب
از لوح محفوظ یعنی آنچه تعلق تقدیر بر لوح نوشته از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند خواه آنچه نوشته شده است در دفتر عمل
ایشان یا بهره که بدان روزی نوشته شده برای ایشان حتی اذا جاءتهم وقتی که بیایند بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت
و اعوان ویند یتوفونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع اینما کنتم
آن بتان که پیوسته کنتم تدعون بودید که میخواندید وی پرستیدید ایشانرا من دون الله بیرون خدای تا امروز منع کنند عذاب
خدای را از شما قالوا گویند کافران که ایشان ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وشهدوا و گواهی
دهند علی انفسهم بر نفسهای خود انهم کانوا بانکه ایشان بوده اند کافرین ناگرویدگان قال گوید خدای یا یکی از ملایکه روز قیامت
ایشانرا که ادخلوا در آیید فی امم قد خلت میان آن امتان که در گذشته اند من قبلکم پیش از شما هم بر دین شما و آیین شما من الجن
والانس از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که حق سبحانه و تعالی گوید که در آیید با ایشان فی النار در آتش دوزخ مر کرا
از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد باتش درارند کلما دخلت هرگاه در آیند امة گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کند گروه دیگر را
که هم دینان ایشان باشند و بر یکدیگر لعنت میکنند چنانچه جهودان جهودانرا لعنت کنند و ترسایان ترسایانرا و گبران گبرانرا علی
هذا القیاس حتی اذا اداركوا تا به یکدیگر رسند فیها جمیعا همه ایشان در آتش قالت اخریهم گویند پسینیان که پس رو استند وازپی در آمدگان لاولیهم
برای اولها که پیشوا بودند یعنی در بارهٔ ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا گمراه کردند ما را فاتهم پس بده

ایشانرا

حفص بیا میخواند
معنی شما نمی دانید

ایشانرا عذابا ضعفا عذابی دو چندان که مراست فی النار در دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران
قال گوید خدای لکل ضعف و همه را عذاب دو باره است پیشوایانرا بجهت اضلال و پس روانرا بسبب کفر و تقلید ولکن لا تعلمون و لیکن
ایشان نمی دانند واز عذاب یکدیگر خبر ندارید وقالت اولیهم و گویند پیش روان لاخریهم مر پی روانرا فما کان لکم پس نیست شما را علینا
من فضل بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب بچشید عذاب را
بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری مکنید ان الذین کذبوا بدرستی و راستی که آنها بدروغ
داشته اند بآیاتنا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بآن و فرمان برداری آن
لا تفتح گشاده نشود لهم برای ایشان یا بجهت نزول رحمت بریشان ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان
نگشایند بلکه آنها بسجین برند که در زمین هفتم است و برای روح و عمل مومن بگشایند و انرا بعلیین برند که بالای هفتم آسمانست ولا یدخلون
الجنة در نیایند این مکذبان و مستکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در آید اشتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن واین صورت محال و چون چنین
پس کافر هرگز به بهشت نرود وکذلک و مانند این پاداش نکو نجزی المجرمین جزا دهیم مجرمان را یعنی کافرانرا لهم مر ایشانرا باشد من جهنم از آتش
دوزخ مهاد فراشی که بران نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم ازان یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود وکذلک
و مثل جزاء این گروه نجزی الظالمین پاداش دهیم جمیع کافرانرا والذین امنوا وانانکه گرویدند بخدای وعملوا الصالحات و عملهای شایسته
کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است وادراک تمام آن فوق طاقت بشری است فرماید
لا نکلف تکلیف نمی کنیم و نمی فرماییم نفسا هیچ تنی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بران و تواند بجای آوردن آن واین جمله
بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که انانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر این که اولئک آن گروه اصحاب الجنة
ملازمان بهشت اند هم فیها وایشان در بهشت خالدون باقی و دایم اند ونزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در
سینهای ایشان بود من غل از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مسکن ایشان جویها
برای زیادتی لذت و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الحمد لله الذی حمد وثنا مر خدای را که
هدانا راه نمود ما را لهذا بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بقوت خود راه می توانستیم
یافت لولا ان هدانا الله اگر نه خدای ما را راه نمودی واین شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی توفیق رفیق الهی
سلوک این طریق میسر نشود و بی بدرقهٔ عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد نظم گر بدرقهٔ لطف تو نماید راه ه
از راه تو هیچ کس نگردد آگاه ه وانکه که بره رسد بیابد ره تو ه توفیق رفیق ار نشود وا ویلاه لقد جاءت دیگر میگویند بهشتیان براستی که
آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و ما بمدد ارشاد ایشان راه توحید یافتیم ونودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت
که وعده داده شده بودید اورثتموها میراث داده شدید آنرا بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت
بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی رنج است و دیگر آنکه میراث گرفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچ کس نباشد الا که او را
منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنانرا میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث مومنان
رسد در بهشت ونادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را واز روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستی

که ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود پروردگار ما از ثوابها حقا راست و درست فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم
آنچه وعده کرده بود پروردگار شما از عقوبتها حقا راست و بی شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان که گویند آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود
فاذن پس آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد علیه السلام که ندا کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله
بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضع آن الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردم را
عن سبیل الله از راه خدای ویبغونها و می طلبند از برای راه حق عوجا کجی و ناراستی یعنی عیب می جستند در دین خدای وهم بالآخرة و ایشان
برای آخرت کافرون منکر و ناگرویدگان بودند وبینهما و میان بهشت و دوزخ حجاب پرده ایست یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون
باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نتوانند رفت کما قال تعالی فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد گوید که اعراف پلی باشد
از سنگ سفید وعلی الاعراف رجال بر اعراف مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بشناسند این رجال همه اهل بهشت
و دوزخ را بسیماهم بعلامتهای ایشان همه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف گویند
که ساکنان آن عارف اند از احوال فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملایکه بر صورت رجال بود اما ایشان
بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را تماشا
میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله نقل میکند از ابن عباس رضی الله عنه که اعراف موضع بلندست
از صراط که عباس و علی و جعفر طیار رضی الله عنهم بر آنجا باشند دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفید رویی و دشمنان خود را بتیرگی
و سیاه رویی و گفته اند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی بود یا یکی از پدر ایشان راضی و یکی نه یا موحدان
باشند مقصر در عمل و برین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت ونادوا و ندا کنند اصحاب
اعراف اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلام علیکم تحیت خدای بر شما باد یا خوش
حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف به بهشت در نیامده باشند وهم یطمعون و ایشان طمع میدارند که در آیند
قول آنست که آخرین کسان که به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حسنات و سیئات اهل
اعراف ساوی است و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ و دخول هیچ کدام مرجح نبود پس چون خلق را سجود فرمایند و آن آخرین
تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند واذا صرفت ابصارهم
و هر گاه چشمهای ایشان را بگردانند و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه فرشته را بفرماید تا روی ایشان را بگرداند تلقاء اصحاب النار
بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدای و گویند ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مدار ما را مع القوم الظالمین با گروه ظالمان
یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن ونادی اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم مردانی را که بشناسند
بسیماهم بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختگان روسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و امثال
ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند
که خدای بندگان و شبانان ما را بر ما تفضیل نکند قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد از شما عذاب را
جمعکم جمع مال که میکردید یا کثرت انصار شما وما کنتم تستکبرون آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب نشد

بس اهل اعراف

بس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم و کفار را گویند
اهؤلاء الذین نه این گروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید که ایشان لا ینالهم الله برحمة خدای هرگز بایشان نرساند بخشایش
خود را حالا برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود گوید ایشان را ادخلوا الجنة
در آیید در بهشت لا خوف علیکم هیچ ترسی نیست بر شما از نفی وقف و شدائد ولا انتم و نه شما تحزنون اندوهناک شوید از فوت
مطالب و مقاصد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع فرج پیدا آید پس ابلیس پدید آید گویند
خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید بهشتیان در دوزخ بنگرند خویشان خود را نشناسند
چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان شراب و طعام بهشت خواهند
چنانچه میفرماید ونادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا آنکه بریزید علینا
بر ما من الماء از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را تا
از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله بدرستی که خدای حرمهما حرام کرده است
طعام و شراب بهشت علی الکافرین بر ناگرویدگان الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند دینهم عید خود را لهوا ولعبا مشغولی و بازی
چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند وغرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت مر ایشانرا زندگانی
دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا عذاریست کشته و مکاری یا زنی دمنده نظم در دیدهٔ اعتبار خواست
بر رهگذر اجل سراییست مشغول مشو بسرخ و زردش اندیشه مکن ز گرم و سردش سرمایهٔ آفتست زنهار خود را ز فریب او نگهدار فالیوم
ننسیهم پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش کما نسوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند لقاء یومهم هذا دیدن
این روز را وما کانوا و چنانچه بودند که از روی عناد بآیاتنا یجحدون انکار میکردند علامات ربوبیه یا آیات کتب ما را ولقد
جئناهم و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بکتاب فصلناه کتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هر چیزی را در وی علی علم
و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هدی و آوردیم این کتاب را راه نماینده ورحمة و خداوند بخشش لقوم یؤمنون
برای گروهی که می گروند هل ینظرون آیا انتظاری برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند الا تأویله مگر عاقبة کتاب و حقیقة او را
از وعد و وعید یعنی منتظر نند بدانچه خدای وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست می شود یا نی یوم
یأتی روزی که بیاید تأویله عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت باشد یقول الذین گویند آنانکه
نسوه ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش ازین در دنیا یعنی چون بدکاران که بقرآن نگرویده اند در آن روز ظاهر گردد
صدق سخن خدای گویند قد جاءت بدرستی که آمده بودند رسل ربنا فرستادگان آفریدگار ما بالحق براستی و درستی و ما تکذیب
کردیم و آن خطای عظیم بود فهل لنا پس آیا هستند ما را من شفعاء درخواست کنندگان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای ما
او نرد یا باز گردانیده شویم ما در دنیا فنعمل پس کار کنیم غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم
نه تکذیب و بوحدت قایل شویم نه بشرک پس هیچ کس ایشان را شفاعت نکند و نه بدنیاشان باز آرند قد خسروا بدرستی که زیان
کردند انفسهم در نفسهای خویش که سرمایهٔ عمر را صرف بت پرستی تباه کردند وضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون

آنچه بودند که افترا می‌کردند و دروغ می‌گفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای **نظم** دی روز دلم به امیدی می‌داشت
امروز برفت و نا امیدم بگذاشت **ان ربکم** به درستی که پروردگار شما علی التحقیق **الله** خداوندیست جامع جمیع صفات کمال **الذی خلق**
السموات والارض اوست آنکس که بیافرید آسمانها را و زمین را **فی ستة ایام** در مقدار شش شبانه روز دنیا چه قبل زمین و آسمان
روز که مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب او نبود و در تبیان گوید که شش روز از ایام آخرت که هر روزی او هزار سال است از دنیا
و قول اول اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بایجاد آن بحکم کن دلیلیست بر اختیار قادر مختار و اشارتیست
بر رعایت تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن موید این سخن است و فی المثنوی المعنوی **نظم**
مکر شیطانست تعجیل و شتاب ه خوی رحمانست صبر و احتساب ه با تانی گشت موجود از خدا ه تا بشش روز این زمین و چرخ ها ه ور نه قادر بود کو کن فیکون
صد زمین و چرخ آوردی برون ه این تانی از پی تعلیم تست ه صبر کن در کار دیر آی و درست **ثم استوی** پس قصد کرد **علی العرش** بر آفریدن عرش
یا مستولی شد او بر آن یا مستولی گشت بر آن و تخصیص باستیلاء حق بود بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوا بر عرش
صفتیست مر خدای را بلا کیف و لا وصف و این از جمله متشابهات قرآنست ما بدان ایمان داریم و تاویل آن بحق باز میگذاریم **یغشی الیل**
در میکشد خدای شب تاریک را **النهار** در روز روشن یعنی پوشیده میگردانند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس آن نگفت واکتفا باحد الضدین
یطلبه میجوید روز را یعنی از پی او در می آید **حثیثا** شتابنده و روز نیز بسرعت طالب شبست **والشمس والقمر** و بیافرید آفتاب و ماه را
والنجوم و ستارگان را **مسخرات بامره** رام شدگان بفرمان او **الا له الخلق** بدانید که مر خدای راست آفریدن بدیع **والامر** و فرمان نافذ
یا مر وراست هر چه آفریده شده و تصرف در آنها **تبارک الله** بزرگست خدای بوحدانیة در الوهیة و فردانیة در ربوبیة **رب العالمین** آفریدگار
عالمیانست **ادعوا ربکم** بخوانید پروردگار خود را **تضرعا** بزاری **وخفیة** و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را شناسید و او را
بپرستید تضرع نشانه احتیاجست و پنهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست **انه** به درستی که خدای **لا یحب المعتدین**
دوست نمی دارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعا بد کنند در حق نا مستحق یا در دعا فریاد کنند یا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای
که لایق آن نباشد چون رتبه انبیا و صعود بر سما **ولا تفسدوا** و فساد مکنید **فی الارض** در زمین بکفر و ظلم **بعد اصلاحها** بعد اصلاح آن
بایمان یا عدل **وادعوه** و بخوانید خدای را **خوفا** از بیم خوف او **وطمعا** و با امید ثواب او **ان رحمة الله** به درستی که رحمت خدای **قریب من المحسنین**
نزدیکست به نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید به رحمت بی غایة و فضل بی نهایة
اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران امید دارند جفا کاران نیز بغیر تو پناهی ندارند **نظم** من اگر خیانت کارم
بتو بس امید وارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی **وهو الذی** و اوست آنکه **یرسل الریاح** می فرستد بادهای جهان را **بشرا**
مژده دهندگان **بین یدی رحمته** پیش از آمدن باران **حتی اذا اقلت** تا چون بردارند بادها **سحابا ثقالا** ابرهای گران بار را
گفته اند که باد صبا ابرها را از زمین بر انگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات در آرد و باد دبور همه را از باریدن
متفرق سازد و بر هر تقدیر چون ابر را بردارند **سقناه** براندیم ما آن ابر را **لبلد میت** برای احیاء زمین مرده **فانزلنا** پس فرو فرستیم
به الماء بدین ابر آب را بر آن زمین **فاخرجنا** پس بیرون آریم **به** بدان آب **من کل الثمرات** از هر نوع میوه ها **کذلک** همچنانکه زمین مرده را
به نبات زنده کردیم **نخرج الموتی** زنده کنیم و بیرون آریم مردگان را از قبرهای ایشان و احیاء ارض که احیاء اموات است بیان کردیم **لعلکم تذکرون**

تا شاید که شما دریابید و بقیامت بگروید و بدین صورت بدان معنی استدلال کنید **والبلد الطیب** و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته
و صالح زراعت باشد **یخرج نباته** بیرون می آید رستنی او **باذن ربه** بفرمان خدای و مشیت او که بیرون می آورد باسانی و خوبی
والذی خبث و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک **لا یخرج** بیرون نیاید گیاه او **الا نکدا** مگر اندک که در آن هیچ نفع نباشد این مثلیست
که حق سبحانه ایراد فرموده در شان مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه
که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن
حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفت که بکار آید ظهور نیاید **نظم** زمین شوره سنبل بر نیارد ه درو تخم عمل ضایع مگردان
کذلک همچنانکه این مثل را بیان کردیم **نصرف الایات** میگردانیم آیتها را و ضرب الامثال در فنون احوال میکنیم **لقوم یشکرون** برای گروهی
که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آرند و در این مثلها تفکر نموده بهره اعتبار بر دارند **لقد ارسلنا** به درستی که ما فرستادیم **نوحا** نوح بن ملک
بن متوشلخ بن ادریس را علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود **الی قومه** بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند
فقال پس گفت نوح علیه السلام **یا قوم اعبدوا الله** ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی **ما لکم** نیست مر شما را **من اله غیره** هیچ معبودی
بجز او پس فرمان او برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید **انی اخاف** من می ترسم **علیکم** بر شما اگر ایمان نیارید **عذاب**
یوم عظیم عذاب روزی بزرگ را که یوم الطوفانست یا روز قیامت **قال الملاء** گفتند بزرگان **من قومه** از قوم او **انا لنریک**
به درستی که ما می بینیم ترا ای نوح **فی ضلال مبین** در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی
قال گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان **یا قوم** ای گروه من **لیس بی** نیست مرا **ضلالة** هیچ گمراهی و دوری از طریق حق
و صواب **ولکنی رسول** و لیکن من رسولم **من رب العالمین** از پروردگار عالمیان **ابلغکم** میرسانم بشما **رسالات ربی** پیغامهای
پروردگار خویش **وانصح لکم** و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما **واعلم** و می دانم **من الله** از وحی خدا که بمن آمده **ما لا تعلمون**
آنچه شما نمی دانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کردند نشنیده بودند و نمی دانستند و چون نام پیغام و وحی شنیدند
تعجب کردند نوح علیه السلام گفت **او عجبتم** آیا شگفت میدارید و عجب می نمائید **ان جاءکم** از آنکه بیاید بشما **ذکر** پیغامی و وحی **من**
ربکم از پروردگار شما **علی رجل** بر زبان مردی **منکم** از جنس شما یعنی آدمی هم زبان با شما **لینذرکم** تا بیم کند و بترساند شما را
از عاقبت کفر و معصیت **ولتتقوا** تا بپرهیزید شما از خشم خدای **ولعلکم ترحمون** و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب پرهیز کردن از شرک
فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را و نوح دعا کرد به هلاکت قوم و خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مومنان
بکشتی در آمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید **فانجیناه**
پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن **والذین معه** و آنان را که با وی بودند **فی الفلک** در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند
چهل مرد و چهل زن **واغرقنا** و غرق ساختیم بطوفان **الذین کذبوا بایاتنا** آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت یا معجزات نوح را
علیه السلام بر نبوت **انهم کانوا** به درستی که قوم نوح بودند **قوما عمین** گروهی کوردلان که از دیدن نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه
نوح علیه السلام در بعضی آیات و سور خواهد آمد **والی عاد** و فرستادیم بسوی عاد **اخاهم هودا** برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند
هود را علیه السلام عاد که قبیله را اید و باز خوانند چهارم پدر هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است علیه السلام و نوح دامادی

نام هود علیه السلام عابر است او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح و برین قول از انبیاء قوم عاد باشد و قبیله عاد مردم
تن آور و بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین در زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر
در پرستش بت می گذرانیدند حق تعالی هود را علیه السلام بدیشان فرستاد پس هود علیه السلام بمیان قبیله آمد و ایشان را بحق
دعوت کرد قال یا قوم و گفت ای قوم من اعبدوا الله بپرستید خدا را یکتا کنی او قایل شوید ما لکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او
و بتان مستحق عبادت نیستند افلا تتقون آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قال الملأ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الذین کفروا
آنانکه کافر بودند من قومه از گروه او چه بعضی از اشراف او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او اما کافران گفتند که ای هود انا
لنریک بدرستی که ما تناهی بینیم مهم ترا فی سفاهة در بی خردی که دین قوم را می گذاری و دین محدث می آری و انا لنظنک و بتحقیق
ما گمان بریم ترا من الکاذبین از دروغ گویان در آنچه میگویی قال یا قوم گفت هود علیه السلام ای گروه من لیس بی سفاهة نیست مرا
خفت عقل و جهالت و لکنی رسول لیکن من فرستاده ام من رب العالمین از فرستادگان آفریدگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات
ربی پیغامهاء آفریدگار خود را و انا لکم و من شما را ناصح نصیحت کننده ام امین راست گوی بی خیانت او عجبتم آیا عجب می آید شما را
ان جاءکم آنکه بیاید بشما ذکر پندی یا پیامی من ربکم از نزد پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از شما یعنی هم نسب شما که او را
دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن بر وی آنکه لینذرکم تا شما را بیم کند از عقوبت الهی و اذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون
جون گردانید شما را خلفاء جانشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان من بعد قوم نوح از پس هلاک قوم نوح علیه السلام
و زادکم فی الخلق و بیفزود شما را در آفرینش شما بسطة قوتی یا زیاده داد شما را بر آفریدگان علیه و گفته اند ابسط طول قامت که
مقدار کوتاه ترین قدهاء ایشان شصت گز بود و دراز ترین صد گز فاذکروا و یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدای را لعلکم تفلحون
باشد که شما رستگار شوید قالوا آن گروه گفتند مر هود را علیه السلام اجئتنا آیا آمده بما لنعبد الله بفرمایی که بپرستیم ما خدا را وحده یگانه
و یکتا و نذر و دست بداریم و پرستش بگذاریم ما کان یعبد آباؤنا آنچه را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان ما هیچ وجه
ترک عبادت ایشان نمی کنیم و تو ما را از عذاب می ترسانی فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی ان کنت اگر هستی تو من الصادقین
از راست گویان در نزول عذاب قال گفت هود علیه السلام قد وقع بدرستی که واجب شد علیکم بر شما یا فرود آید بشما من ربکم از پروردگار
شما بشما رجس و غضب عذابی و خشمی اتجادلونني آیا مجادله میکنید با من فی اسماء در کار این نامها یعنی این بتان که نام گرک را نامی نهاده اید
یعنی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان می بارد و برخی را حافظه میخواندند بمظنه آنکه نگاهبان در سفرهاست
و بعضی را رازقه و سالمه و این الفاظ اسماء بودند بی مسما چه اصنام را از روی جهالت سمیتموها انتم نام نهاده اید ایشان را و آباؤکم و پدران
شما ما نزل الله نفرستاده است خدای بها بجواز عبادت من سلطان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره
اصرار می نمایید فانتظروا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم و روا
آورده اند که خدای سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و دران زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بعرض مکه نمودندی
که حالا کعبه است و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بوده که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی و بعد از عرض حاجات و طلبیدن قضاء
مطالب فایز شدندی و از مخافت خلاصی یافتندی پس قوم عاد در تنگی آن سفر نموده قیل بن عثر و مرثد بن سعد با مقدار از اعیان قبیله خود

بمکه رفتند

بمکه رفتند و بر معویة بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که دران حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازه
طلبیده خواستند که بجهت دعا و طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از روساء عاد بود و به هود علیه السلام ایمان داشت فرمود که
بدعاء شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود علیه السلام نمایید و از در توبه و استغفار در آیید تا حق سبحانه از سحاب عنایت بر شما باران
رحمت بباراند پس از معویه در خواستند تا او را بند کرده نگذاشت که بموضع عا درود و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را
از باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر پدید آمد یکی سفید و یکی سرخ و دیگری سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی برای خود
و قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر می باشد و از مکه بیرون آمده با قوم روی ببلاد خود نهاد چون بوادی
مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند و بشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوشدل و شادمان گشته بتفرج ابر از منازل خود بیرون
آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه دران ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک
کرد و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثناء آیه مذکور خواهد شد و حق سبحانه از نجات هود و مؤمنان و هلاک
کافران خبر میدهد فانجیناه پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام والذین معه و آنانکه با وی بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند
برحمة منا آن رهانیدن بخشش و بخشایشی بود از ما بر ایشان و قطعنا و ببریدیم دابر الذین کذبوا بنیاد آنانکه تکذیب کردند و دیگر
بآیاتنا بنشانهای قدرت یعنی ایشان را مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد برانداختیم و ما کانوا و نبودند قوم عاد مؤمنین گروندگان
بوحدت معبود و رسالت حضرت هود علیه السلام و الی ثمود و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسبت
ایشان به ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی می شود و مساکن ایشان زمینی بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت
حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد اخاهم صالحا برادر ایشان را در نسب که صالح بود
علیه السلام و صالح به پنج پشت به ثمود می رسید قال گفت صالح چون برسالت بدیشان آمد یا قوم اعبدوا الله ای گروه من
بپرستید خدا را بی شریک ما لکم من اله نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد غیره بجز وی قوم ثمود بسبب
کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند ما را آیتی بنمای که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو
صالح علیه السلام فرمود که چه آیت می طلبید گفت با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتان را آرایش داده بجلوه خواهیم
آورد تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعاء هر که بمحل اجابت رسد دیگران را متابعت
او باید کرد درین صورت قرار داده روزی دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد
خجلت زده و سرافکنده سر ملال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا
افتاده بود و آنرا کاثبه می گفتند گفت ای صالح ازین سنگ برای ما بیرون آر ناقه مشابه شتر بختی پس اگر بیرون آری صالح
علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید
گفتند میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت نماز گذارد و بدعا از حضرت عزت اظهار
آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بر او جه که مدعا
قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچه مانند خود و در همان دوران می نگریستند جندع را مدد توفیق رفیق شد

فی الحال ایمان آورد و بموافقت اشراف ثمود در بادیهٔ خذلان سرگردان ماندند دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند فقتلهم
یکی بنور عنایت ره هدایت یافت مه یکی بوادی خذلان بماند سرگردان مه یکی بوسوسهٔ دیو رفت سوی سقر مه یکی ز پی روی حق گرفت ملک جنان
القصه آن شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان میچرید و آب چاه بطریق نوبت میخورد و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم
قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما بینة معجزهٔ روشن من ربکم از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله
این شتر خدایست اضافه از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از صخره که تا باشد لکم آیة مر شما را برهانی
بر پیغمبری من ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیاخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک استحقاق عذاب
نه بواسطهٔ ضرر ناقه است بلکه باعث است بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر واذکروا و یاد کنید نعمت
خدای را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد وبوأکم و جای داد شما را
فی الارض در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید من سهولها از زمین هموار نرم قصورا کوشکها برای تابستان وتنحتون من الجبال و میکنید
در کوهها یعنی می سازید در سنگ بیوتا خانها برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدای را از تمکن در زمین و قوت
کندن کوهها ولا تعثوا و در تباهی غایة مجوئید فی الارض و در زمین حجر مفسدین در حالتی که قاصدان فساد باشید از جواب صالح علیه السلام
اعراض کردند و متوحش از مومنان شدند چنانچه میفرماید قال الملاء گفتند گروه بزرگان الذین استکبروا آنانکه تکبر و سرکشی کردند من قومه
از قوم صالح علیه السلام للذین استضعفوا مر آنکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن آمن مر آنکسان را که گرویده بودند
یعنی بیچارگان لمن آمن مر آنکسان را که گرویده بودند منهم از ضعیفان و فقیران اتعلمون آیا شما میدانید ان صالحا مرسل آنکه
صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بدرستیکه ما بما ارسل
بایچیزی که صالح را بدان فرستاده اند به من نزد پروردگار او یعنی توحید و عبادت مومنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا
گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و پیغمبر او انا بتحقیق که ما بالذی آمنتم به بآن چیزی که شما گرویده اید بآن کافرون
ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت او بود آب چاهها به چهارپایان ایشان
وفائی کرده و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و زمستان ببطن وادی توجه می نمود و چهارپایان بظهر وادی میرفتند و از جهت ضرر گرما
بدیشان میرسید دو زن که ایشان را عنیزه و صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف
و مصدع بن دهر را بران آوردند که ناقه را پی کنند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان
چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار
خویش وقالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا بما ای صالح بیار آنچیز را که تعدنا وعید میکنی ما را از عذاب ان کنت اگر هستی
من المرسلین از فرستادگان براستی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحهٔ عظیم فاصبحوا
پس بامداد کردند یعنی گشتند فی دارهم در سرایهای خویش جاثمین بروی در افتادگان و بر جای مردگان فتولی عنهم پس روی بگردانید
صالح از ایشان در وقتیکه ناقه را بکشتند و خدای فرمود که من ثمود را بصیحهٔ جبرئیل و بزلزله هلاک خواهم کرد وقال و گفت از روی
تحسر یا قوم ای گروه من لقد ابلغتکم بخدای که برسانیدم بشما رسالة ربی پیغام پروردگار من که بادای آن مامور بودم ونصحت لکم

ویعنی

ونصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون و لیکن دوست نمی دارید و بی روی نمی کنید الناصحین نصیحت کنندگان را از راه
مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند ولوطا و یاد کن لوط بن هاران بن آزر بن تاحور را که برادرزادهٔ
ابراهیم بود علیه السلام آورده اند که چون ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه از بابل متوجه شام شد برادرزادهٔ او یعنی لوط علیه السلام
با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داده با اهل مؤتفکات فرستاد آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم مداین بود و دیگر
عامورا و داورا و صابورا و صعودا و گویند صعود و در هر شهری چهار بار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بسدوم آمد و خلق را
بخدای دعوت کرد و بیست و اند سال در میان ایشان بود و بخیرات امر می نمود و از فواحش نهی میفرمود یکی از فاحشهای ایشان
لواطه بود حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصهٔ لوط را علیه اذ قال چون گفت
لقومه مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام در میان ایشان بود اتاتون آیا می آیید الفاحشة بدین عمل زشت یعنی لواطه ما سبقکم
کسی پیشی نگرفت بر شما بها بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند من احد هیچ یک من العالمین از عالمیان ائنکم آیا شما حقیقت
انکم بطریق خبر یعنی بدرستی که شما ای قوم لتاتون الرجال می آیید بمردان شهوة از روی آرزوی مباشرت من دون النساء بدون
زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بر طریق حق نیستید بل انتم بلکه هستید قوم مسرفون گروهی اسراف کنندگان و از حد گذشتگان
وما کان و نبود جواب قومه جواب قوم لوط علیه السلام باز از این کلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند یعنی از خود دم سدوم وما انهم بدرستیکه لوط
و متابعان او اناس یتطهرون مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی در این عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه این جواب از ایشان
نپسندید و عقاب بدیشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد فانجیناه پس نجات دادیم لوط را علیه السلام
از آن واهله و کسان او را از اهل بیت و مومنان الا امراته مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود نهان میکرد و کفار را
بر انکار لوط علیه السلام اغرای می نمود کانت بود آن زن من الغابرین از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام
اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وامطرنا و بارانیدیم علیهم بر کفار قوم لوط علیه السلام مطرا بارانی و چه بارانی یعنی باران
عجیب و آن سنگ بوده که بر سر قوم بارید فانظر پس درنگر ای بیننده که کیف کان چگونه بود عاقبة المجرمین آخر کار گناهکاران
والی مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین و فرزندان مدین که پسر ابراهیم خلیل بود صلوات الرحمن علیه اخاهم شعیبا
برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را فقال پس گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله پرستید خدای را ما لکم نیست شما را من اله
هیچ معبود بحق غیره جز وی قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما معجزهٔ روشن من ربکم از پروردگار شما معجزهٔ شعیب علیه السلام مذکور نیست در آیات
نیز بنظر فقیر نرسیده اما در روایات با مرات که ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکنند میگویند که معجزهٔ شعیب علیه السلام آن بود که چون خواستی که بکوه بلند
برآمدی کوه سر فرود آوردی شعیب علیه السلام با سایل بدان صعود کردی و هر یک از قوم او را دو کیال و دو میزان بود یکی از یکی بزرگتر
بدان بزرگ خریدندی و بدان خرد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشانرا گفت که من شما را
بخدای میخوانم و آیتی روشن بشما می نمایم فاوفوا الکیل پس تمام و راست سازید آن کیل را والمیزان و آلهٔ وزن را یا در کیل و وزن راستی کنید
ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت ولا تفسدوا و فساد مکنید بکفر و خیانت
فی الارض در زمین بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن به بعثت انبیا و انزال کتب ذلکم عمل بآنچه میفرمایم خیر لکم بهترست شما را ان کنتم مؤمنین اگر هستید

شما کم دهید کان و چون قوم شعیب علیه السلام در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی پس ایشان را چنانچه
از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت ولا تقعدوا و منشینید بکل صراط بهر راهی که بجهت اخذ مال وعدوان تیر ساختند و دمار از او کرده
ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کسی که خواستی که بملازمت شعیب علیه السلام رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر
راهها منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را وتصدون و باز دارید عن سبیل الله از راه خدای من آمن آنکس را که ایمان آورده است
به بخدای وتبغونها و بجویید برای راه خدای عوجا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید واذکروا و یاد کنید منت خدا را بر خود اذ کنتم چون بودید
قلیلا اندکی از جهت عدد و عدد فکثرکم پس بسیار گردانید خدای شما را یا که برکت کرد اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام
دختر لوط را علیه السلام بخواست و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را یاد ایشان داد
و گفت وانظروا و بنگرید کیف کان که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند
پس شعیب علیه السلام روی بمومنان کرد و گفت وان کان طائفة و اگر هست گروهی منکم از شما آمنوا بگرویدند بالذی بانچیزی که براستی ارسلت به
فرستاده شده ام بان وطائفة و گروهی دیگر از معاندان لم یومنوا نگرویدند بالذی بان چیزی که براستی ارسلت به فرستاده شده ام
بآن وطائفة و گروهی دیگر از معاندان لم یومنوا نگرویدند قومی از مدین به شعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند
قوت و ثروت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشان را بودی شعیب علیه السلام
فرمود اگر چه شما دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبایی کنید حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بیننا میان ما دو گروه وهو و خدا است
خیر الحاکمین بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست قال الملأ گفتند بزرگان الذین استکبروا
آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای من قومه از قوم شعیب علیه السلام بعد از الحاح دعوت او لنخرجنک یا شعیب هر آینه بیرون میکنیم ترا
ای شعیب والذین آمنوا و آنانرا که گرویده اند معک با تو من قریتنا از ده خویش او لتعودن یا عود خواهید کرد شما
فی ملتنا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا یا آنها که ایمان آورده اند بیرون می کنیم جمع کردند
همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام هرگز کافر نبوده و آن مومنان بوده اند پس بسبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملت ما و لهذا شعیب علیه السلام
جواب بر همین وتیره داد قال گفت شعیب آیا در میکنید ما را بعود او لو کنا و اگر چه باشیم کارهین نا خواهان یعنی چگونه در آییم
بدین شما و ما آنرا کاره ایم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوییم مر خدای را شریک هست و فی الواقع نیست قد افترینا بدرستی که افترا کرده
باشیم و بربسته علی الله کذبا بر خدای دروغی در وسیط آورده که ادعای قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است
که بران طریق باشند و بدین سبب آنرا ملت میگفتند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور له است
افترا باشد بر خدای ان عدنا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مومنان باز گردند و بیایند فی ملتکم در کیش شما بعد اذ نجانا الله
پس از آنکه پس از آنکه برهانید ما را خدای منها از ملت شما پس ما مفتریان باشیم وما یکون لنا و نشاید و روا نباشد ما را ان نعود فیها
آنکه باز گردیم بملت کفر الا ان مگر آنکه یشاء الله خواهد خدای ربنا پروردگار ما ارتداد و عود ما را یا آن حکم ازلی و مشیت لم یزلی
بدان متعلق شده باشد وسع ربنا رسنده است پروردگار ما کل شیء بهمه چیزها علما از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه
کرده است بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در تهدید ما گرمی نمایید

از اخراج

از اخراج مومنان ما اضطراب نمی کنیم بلکه علی الله بر خدای توکلنا توکل کردیم و کار خود بوی گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان
برتافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت ربنا افتح خدایا حکم کن بیننا میان ما وبین قومنا و میان قوم ما بالحق براستی
وانت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی وقال الملأ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند بخدای من قومه
از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لئن اتبعتم اگر شما متابعت کنید شعیبا شعیب را در سلوک طریق او دین
خود را بگذارید انکم بدرستی که باشید شما اذا لخاسرون آن هنگام از زیان زدگان که آیین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از
روش پدران بگذرید یا زیان کرده هم یا کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا مدار نفع شما بر کم فروشی است
و او شما را از آن منع میکند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در
سوره هود علیه السلام مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است
چه مقرر شده که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه
در آمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر و منزل خود جاثمین بر روی در افتادگان یعنی بر زمین افتادند چسبیده بی ارواح الذین کذبوا
شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کانوا هم الخاسرین بودند ایشان زیان زدگان در دنیی و عقبی بفوت مثوبه و لزوم عقوبت آورده اند
که چون شعیب علیه السلام میان دید عذاب نشانها کرد از آن بلده عزم خروج نمود فتولی عنهم پس روی بگردانید از کافران و قال یا قوم
گفت از روی تحسر ای قوم لقد ابلغتکم بدرستی که رسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود ونصحت لکم و نصیحت کردم
شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بوده چنانچه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم با کفار قریش خطاب
کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و گفت فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم
تهدید نماید که قریش را میفرماید وما ارسلنا و نفرستادیم ما فی قریة در شهری و دهی من نبی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند الا
اخذنا مگر آنکه بگرفتیم اهلها اهل آن شهر را بالبأساء بسختی و تنگی والضراء و برنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که ایشان زاری کنند
و بنیاز پیش شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون ببلا و زحمت متنبه نشدند ایشانرا بنعمت و راحت مبتلا کردیم ثم بدلنا
پس بدل کردیم ما مکان السیئة الحسنة بجای بلا و محن و شدت سلامت و صحت و راحت مبتلا کردیم حتی عفوا تا وقتی که بسیار شدند
هم بمال و هم بعیال اینجا نیز آغاز کفر کردند وقالوا و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است
فقد مس بدرستی که رسید آباءنا پدران ما را نیز الضراء والسراء شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بود و گاهی فراخی
وقتی صحت بود و وقتی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی این بسبب کفر و ایمان نیست پس ما بر همان طریقه می باشیم که می بودیم
چون این قوم بر ناسپاسی کفر رسوخ ورزیدند فاخذناهم پس بگرفتیم ایشانرا بغتة ناگاهان در حالتی که ایمن بودند وهم لا یشعرون
و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول
آنرا دانسته ولو ان اهل القری و اگر چنانچه اهل این دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او آمنوا بگرویدندی
بخدای واتقوا و پرهیزگاری کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لفتحنا هر آینه بگشادیم علیهم بر ایشان و می دادیم ایشانرا برکات
برکتها و زیادتها من السماء از آسمان یعنی قبول دعوات ایشان یا باریدن باران والارض و از زمین بر آمدن حاجات او

رستن نبات ولکن کذبوا ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فاخذناهم پس بگرفتیم ما ایشان را بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب
میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر ایمان آوردندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت یا ترسیدندی از
تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت شهادت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیارایمی
که برکت ارض عبادت از انست نظم در زمین و آسمان درهای جود های گشایید اهل سجودها از زمین بر اطاعت باز کن ت بر سمای معرفت پرواز کن ه
افامن ایا ایمن شدند اهل القری اهل مکه و حوالی آن بعد از ان بیان که در عذاب کافران کردیم ان یاتیهم از انکه بیاید بدیشان باسنا
عذاب ما بیاتا در شب وهم نائمون و حال انکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید در وقت غفلت ایشان او امن اهل القری
یا ایمن شدند اهل شهرها ان یاتیهم باسنا از انکه بیاید بدیشان عذاب ما ضحی در وقت چاشت وهم یلعبون و حال انکه ایشان بازی میکنند یعنی
بتصرف در مهمات دنیوی که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن بودند نه بروز نه بشب افا
منوا ایا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله از ناگاه گرفتن خدای للذین یرثون الارض برای انکسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند
دران من بعد اهلها پس از هلاک اهل آن را که در زمان حضرت رسالت اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای برای ایشان بیان کرده ان
لو نشاء از انکه اگر خواهیم اصبناهم بگیریم ایشان را بذنوبهم بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را ونطبع و ما
مهر نهیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت. بحجت ختم تحقیق [illegible] اگر دل منشرح است انچه می شنود
ودر می یابد پس گوش دل از استماع سخن حق فایده دارد نه گوش آب و گل نظم این سخن از گوش دل باید شنود ه گوش گل اینجا ندارد هیچ سود ه
گوش سر با جمله حیوان همدمست ه گوش سر مخصوص نسل آدمست ه گوش سر چون حلقه کوبنده است ه گوش سر سهل است اگر آکنده است ه
پس جهت تسلی آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه میگوید تلک القری آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن
نقص علیک خوانده ایم بر تو من انبائها بعضی از خبرها آن ولقد جاءتهم و بدرستی که آمدند باهالی آن رسلهم پیغمبران ایشان چون صالح و هود
ولوط علیهم السلام بالبینات بمعجزات روشن یا دلایل واضح فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل [illegible] تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند
بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان کذلک مانند آن مهر سخت که بر دلهای ایشان
کذلک مانند آن مهر سخت که بر دلهای کفار گذشته بود یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الکافرین بر دلها تا گرویدگان مرادها اند از کفار
قریش که خدای داناست که ایمان نیاورند وما وجدنا و نیافتیم لاکثرهم و بیشتر امم مذکوره را من عهد وفای عهدی که در روز میثاق بسته
بودند یا عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت می کردند اگر نجات یابیم ایمان آریم وان وجدنا ابدرستی
که یافتیم اکثرهم بیشتر از ایشان را لفاسقین شکستگان عهد و پیمان ثم بعثنا پس بر انگیختیم و فرستادیم من بعدهم بعد از پیغمبران موسی
موسی بن عمران بایاتنا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم الی فرعون بسوی فرعون که نام قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان و فرعون
لقب ملوک مصر بوده چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است وملائه و بسوی اکابر قوم او فظلموا بها
پس ستم کردند یعنی کافر شدند بدان آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان حق این آیتها از غایت وضوح آن بود که بان بگروند
فانظر پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از الحاح حق کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران که غرقه شدند حضرت موسی
علی نبینا علیه الصلوه والسلام چون از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا را بعقد در آورده عزم مراجعت

علم

با مصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت
چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سوره انبیاء مذکور است حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان
و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی علیه السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون داد اغاز دعوت کرد وقال موسی
و گفت موسی علیه السلام یا فرعون انی رسول ای فرعون من فرستاده ام من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو
و قوم تو حقیق سزاوارم برسالت یا انکه تصدیق میکنی و مستوجبم حقیق علی ان لا اقول بر انکه نگویم علی الله بر خدای الا الحق
مگر سخن راست قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما ببینة بحجتی روشن من ربکم از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا
که بر صحت رسالت من گواه است فارسل معی پس بفرست با من بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن
تا با ارض مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی گرفت و سبب آن بود که
چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد بجهت قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام
با برادران درگذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود علیه السلام درگذشت پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض
ایشان نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد
بنی اسرائیل دعوت او را قبول نکردند او گفت پدر شما بنده درم خریده کسان ما بوده و شما بنده زادگان مایید پس ایشان را به بندگی
گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو که
در دعوی خود جئت بآیة آورده معجزه و حجتی فات بها پس بیار آنرا ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان
بنمای معجزه خود را فالقی عصاه پس بیفکند موسی عصا را از دست فاذا هی پس آنگاه عصا بعد از ان ثعبان مبین اژدهای شد ظاهر
الامر که هیچ کس را شک نماند در ان که آن اژدهاست در روایت آمده که ان عصا اژدهای شد دهان گشاده و میان لحیین او هشتاد
ذراع بود فک اسفل بر زمین نهادی و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند
و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهیئتی منهزم و قریب بیست هزار آدمی هلاک شدند فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم
ترا بان خدای که فرستاده اوی که عصای خود را بگیر که من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه السلام
ثعبان را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری پس
دست بگریبان برد یا زیر بغل جیب در آورد ونزع یده و بیرون کشید دست خود را فاذا هی پس آنگاه بود دست او بیضاء سفیدی که
بیاض او در غایت کمال بود للناظرین مر نگرندگان را و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی علیه السلام گندم گون بود چون دست
در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت آن بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی علیه السلام
دست خود را بفرعون نمود بعد از ان در گریبان کرد و بیرون آورد بهمان حال اول القصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه
اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان مشاورت کرد قال الملاء گفتند بزرگان من قوم فرعون از گروه
فرعون ان هذا بدرستی که این موسی لساحر جادوییست علیم دانا یعنی سحر و ماهر در ان که چوب را اژدها می سازد و دست گندم
گون را بیضا بیرون می آرد یرید میخواهد این ساحر ان یخرجکم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت

که ولایت مصر است و حکومت بر بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت فماذا تامرون پس شما چه چیز میفرمایید مرا و تدبیر چیست
قالوا گفتند ارجه حبس کن او را واخاه و برادر او هارون را یا تاخیر کن مهم ایشان را و شتاب زدگی منمای وارسل فی المداین بفرست
در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشرین گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان تا ایشان یاتوک بکل ساحر بیارند بتو هر جادوی باشد علیم دانا
و حاذق در فن خود آورده اند که هیچ فرعون چندان ساحر نبود که در عهد موسی علیه السلام و رؤساء سحره یا قصی مداین صعید بودند و در تفسیر
میامی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام چون فرستاده بدیشان رسید مادر خود را گفتند که ما را بسر قبر پدر ما بر
چنان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفت ابناء ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند و بی لشکر و سلاح و کار برد
تنگ آورده و ایشان را عصا بیست که چون می افکنند اژدهای می شود و هر چه پیش او می آید میخورد فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه
فرمایید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب می شوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد
بدانید که آن جادوی نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری ندارد چون حال برین منوال باشد نه شما که هیچ کس از عالمیان را
قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر گوید هفتاد هزار
بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه میفرماید وجاء السحرة و آمدند جادوان فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده
بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قالوا گفتند ان لنا آیا باشد ما را لاجرا مزدی ان کنا اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان
بر موسی قال نعم گفت فرعون آری مزد باشد وانکم و شما باشید لمن المقربین از نزدیکان من که هرگاه خواهید نزد من درآیید آورده اند که مهتر
این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عازور میگفتند و دیگر حطط و مصفی و در تبیان آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود
شمعون نام و چون بمصر آمدند و سابور و عازور واقعه سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از خواب و بیداری موسی و اژدها شدن
عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه موسی علی نبینا و علیه السلام در خوابست عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را ترددی پیدا شد
و دغدغه در خاطر خطور کرد و همان میل داشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی را علیه السلام طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کنند و مجلس معارضه
انتظام یافت ساحران عصا و رسن چندین همیان آوردند و فرعون پای تخت خود بتفرج بنشست و مردم مصر بتماشا حاضر شدند هفتاد هزار ساحر سر
صف برکشیدند و موسی و هارون علیهما السلام بر یک جانب ایستادند جادوان بر طریق ادب پیش آمدند قالوا گفتند یا موسی ای موسی
اما ان تلقی یا آنست که تو می افکنی عصای خود را واما ان نکون یا آنکه باشیم نحن الملقین ما افکنندگان حبال و عصای خود قال گفت موسی علیه السلام
از روی کرم و تسامح و تخلق که انبیا را می باشد القوا شما بیفکنید فلما القوا پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا
اعین الناس جادوی کردند بر چشمهای مردمان نمودند چیزی که حقیقت نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردم را وجاءو بسحر عظیم و آوردند
جادوی بزرگ آورده اند که رسنها و چوبها را بجوف تافته و بافته بودند و بزیبق مطلی کرده و چوبها در اندرون میان تهی ساخته و اجوف آن را پر
سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدان رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مار در یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی
آورده که زیر زمین تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش در تحت و گرمی آفتاب از بالا اثر کرد آن اشکال در حرکت آمد
چنان نمود که همه میدان پر از مار است واوحینا و ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی علیه السلام ان الق عصاک آنکه بیفکن عصای خود را پس
موسی عصا بیفکند اژدهای شد دهان گشاده فاذا هی پس آنجا که اژدها شده بود عصا تلقف فرو می برد ما یافکون آنچه تزویر که کردند

و بدروغ

و بدروغ بخلیج نموده و آن چهل خروار رسن و چوب بود در لوی گوید چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد روی بنظارگیان
آورد و مردم گریختند و خلقی عظیم در آن ازدحام هلاک گشتند پس موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال
و عصا را معدوم گردانید فوقع الحق پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلام وبطل و زایل شد ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل میکردند
از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادوییهای باطل نکردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالک آنجا که
موسی علیه السلام غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و مقهور گشتند وانقلبوا و باز گشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان و نا امید
و بی مرادان والقی السحرة و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود ساجدین سجده کنندگان مر خدای را قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم
برب العالمین به پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو کجا باشی رب العالمین رب موسی وهارون
پروردگار موسی و هارون است قال فرعون گفت فرعون با جادوان آمنتم به آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قبل
ان اذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن ان هذا بدرستی که این عمل لمکر تدبیری خفی است که شما مکرتموه ساخته اید آن را فی المدینة
در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته لتخرجوا منها تا بیرون کنید از این شهر اهلها
اهل آن را که قبطیانند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شده فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید
این تهدید بود مجمل آنگه تفصیل کرد و گفت لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم دستهای راست شما را وارجلکم و پاهای چپ شما را من خلاف بخلاف
یکدیگر از شق عضوی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بر دار کنم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قالوا گفتند جادوان که ما را از دو کف
چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما مرگ مشتاق تریم از تشنه باب زلال زیرا که بسبب موت انا بدرستی که ما الی ربنا بسوی پروردگار
خود منقلبون باز گردندگانیم پس جز اخوانات او نیاشیم و فی المثنوی المعنوی نظم جانها بسته اندر آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل
در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند چون نقاب از روی روح افتاد دست داده فتوح می پرند جان در هوای الکون
نکره یا لیت قومی یعلمون وما تنقم و تو که فرعونی منکر نمی شوی منا از ما و عیب نمی کنی ما را الا ان آمنا مگر آنکه ما بگرویدیم بآیات ربنا بنشانهای
قدرت آفریدگار ما لما جاءتنا آن هنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلام پس از فرعون نیز ایشان را بگردانیده و متوجه
حق شده گفتند ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا بریز بر ما و افاضه کن صبرا شکیبایی در این بلا تا جزع نکنیم وتوفنا مسلمین و بمیران ما را
مسلمان ثابت قدم بر ایمان وقال الملا و گفتند مهتران من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون اتذر موسی وقومه آیا میگذاری تو دست
باز میداری موسی و قوم او را لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند ویذرک و ترا پرستش تو بگذارد
والهتک و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارد گفته اند فرعون خلق را پرستش خود میفرمود و خود پرستنده کوکب بود
و اصح آنست که او بر صورت بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده بود که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و از این
سبب میگفت انا ربکم الاعلی انا الهها خدایان خرد ترند و من خدای بزرگتر القصه اعیان تحکیم فرعون او را تحریص و ترغیب نمودند
بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که او بر قتل موسی علیه السلام قادر نیست قال گفت سنقتل ابناءهم زود باشد که بکشیم پسران
ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد ونستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند
وانا فوقهم و ما بر ایشان قاهرون غالباییم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه

روی بموسی علیه آوردند وبعد از اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را استعینوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا
وصبر کنید برانچه باشما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین مر خدایراست یورثها میراث میدهد انرا من یشاء مر کرا خواهد من عباده
از بندگان خود درین سخن وعده هلاک قبطیانست ودر آمدن ولایت ایشان در تصرف بنی اسرائیل والعاقبة و عاقبت نیکو یا ظفر
ونصرت یا بهشت للمتقین مر پرهیزکارانراست بنی اسرائیل ازین کفایت که مشتمل بر بشارت ایشان در ریا شدند وباز اغاز شکایت نمودند
قالوا گفتند اوذینا مارا میرنجانیدند یعنی قبطیان مارا ایذا میکردند ومن بعد ما جئتنا وایذا میکنند مارا پس ازانکه تو بیامدی وتمام
روز مارا روزها را کار میفرمایند تا پیش ازین ابنا مارا میکشتند وحالا نیز میخواهند که بهمان اشتغال کنند قال گفت موسی علیه السلام از
روی تصریح عسی ربکم شاید پروردگار شما وعسی برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای ان یهلک عدوکم انکه هلاک کند دشمن شمارا
که فرعونست یا قوم او ویستخلفکم وخلیفه گرداند شمارا بعد از هلاک ایشان فی الارض در زمین مصر یا در ارض مقدسه فینظر پس
ببیند خدای که بوقت رحمت وراحت ودولت کیف تعملون چگونه عمل می کنید وچه چیز بجای می آرید از کفر وشکر وطاعت ومعصیت
تا شمارا بران جزا دهد انکه خدای بعد از هلاک دشمنان مقدمات آن ازمایش میکند ولقد اخذنا وبدرستی که ما گرفتیم آل فرعون تبع وقوم
فرعون را بالسنین بقحط وتنگی وخشکسالی ونقص من الثمرات وبنقصان بعضی از میوه های ایشان لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان
پند گیرند واز کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فاذا جاءتهم پس چون آمدی بدیشان الحسنة نیکوی از فراخی وارزانی قالوا
لنا هذه میگفتند برای ماست این نیکوی وما مستحق آنیم وان تصبهم واگر رسیدی بدیشان سیئة بدی چون قحط وبلا یطیروا فال
بدی گرفتندی بموسی ومن معه بموسی وآنانکه با وی بودند از مومنان ومیگفتند این رنج ومحنت بشامت ایشان بما رسید از لکاره
واموال بواسطه شومی ایشانست وقالوا وگفتند فرعونیان موسی را علیه السلام مهما تأتنا به هرگاه بیاری یا هر چیزی که بیاری
بما من آیة از نشانه که زعم تو آنست که معجزه است مثل قحط ومرض وامثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی مارا بآن فما نحن پس نیستیم ما لک
بمؤمنین مترا از گرویدگان وباور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند فارسلنا پس فرستادیم ما علیهم الطوفان
برایشان طوفان وآن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن وفراگیرد همه آنرا چون باران وسیل والجراد وفرستادیم ملخ پرنده
والقمل وملخ پیاده یا کنه یا سبوسه والضفادع وبزغ والدم وخون آیات مفصلات در حالتی که این اشیا ایتهاء قدرت ما بودند
از یکدیگر جدا شده یعنی میان هر دو آیة یکماه بود وامتداد هر آیتی یک هفته فاستکبروا پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان
برداری وکانوا وبودند قوما مجرمین گروه مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود نظام آیات وتتابع ان ایمان نیاوردند
ولما وقع وهرگاه که واقع شد وفرود آمد علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی از آنها که مذکور شد قالوا گفتند از روی تضرع یا موسی ادع لنا
ای موسی بخوان برای ما ربک آفریدگار خود را بما عهد عندک بانچه عهد کرده است الرجز از ما این عذاب لنؤمنن لک مر اینه ایمان
آریم وتصدیق کنیم مرترا ولنرسلن معک وهر آینه بفرستیم معک بنی اسرائیل با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی ببری فلما کشفنا پس آن وقت
که بازبردیم بدعای موسی علیه السلام ودفع کردیم عنهم الرجز از ایشان آن عذاب را وتاخیر کردیم الی اجل تا مدتی از زمان که بی شبهه
هم بالغوه ایشان بان رسندگان اند بدان تا معذب گردند دران اذا هم ینکثون پس ایشان عهد را می شکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت
شبانه روز باران بارید وظلمت ابر با هم تراکم در مانده وآب بخانه قبطیان در آمد وزنان ومردان بر پای ایستادند وکوهها

[illegible]

بر بلندیها نشاندند وهر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی وبا انکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدانجاها در نیامد
القصه به تنگ آمده رجوع بفرعون کردند واز وی نا امید شده روی بموسی علیه السلام آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب
دفع کند وما ایمان آریم چون آن طوفان بدعاء موسی علیه السلام مندفع شد وآب از روی زمین برفت زروعات ایشان ظاهر گشت
بنمایه نیکو که هرگز ندیده بودند دیگر باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند حق سبحانه ملخ سوار بر ایشان گماشت تا اکثر زروعات
ایشانرا بخوردند دیگر بار پناه بموسی علیه السلام آوردند وسوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدا ایمان آورند حضرت موسی علیه السلام
بصحرا بیرون رفت وعصای خود اشارت بمشرق ومغرب کرد جمع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از زروعات
مانده گفتند این مایه محصول ما را بس است تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند ودیگر باره التجا
بکلیم الله کرده اغاز تضرع نمودند بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را متحقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره
حق تعالی لشکر بزغ فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند ودر دیگهای ایشان می افتادند چون کسی سخن گفتی بدهن وی درآمدندی
باز تضرع نموده شرط کردند این بلا مندفع شد دیگر باره باسر تمرد وعناد رفتند حق تعالی آب نیل را خون گردانید چنین که سبطی میخورد آب
صافی بود وهمین که قبطی میل میکرد خون ناب می شد واگر از ظرف خوردندی بنسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند
وبعد از کشف بلا شرط تایب بجای ناوردند فانتقمنا پس انصاف ستدیم واداد انتقام کردیم منهم از ایشان فاغرقناهم پس
غرقه ساختیم ایشانرا فی الیم در دریای قلزم نزدیک مصر بانهم بسبب آنکه ایشان کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیات قدرت مارا وکانوا
عنها وبودند از تامل دران غافلین بی خبران واورثنا القوم ومیراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون انانکه بودند
ضعیف وزبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون واتباع او
میراث دادیم مشارق الارض جهات شرقی از زمین شام ومغاربها وجهات غربی از ان زمین التی بارکنا آن زمینی که برکت پیدا
کرده ایم فیها دران بارزانی وبسیاری محصولات تا باقدام انبیاء عظام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام وتمت تمام شد ورسید
کلمة ربک وعده پروردگار تو الحسنی وعده نیکو علی بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا وتسخیر دیار ایشان بما صبروا وفای
این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید ومکاره ودمرنا وخراب کردیم ما کان یصنع فرعون وآنچه بود که ساخته وراست
کرده بود فرعون وقومه وگروه او از کوشکها وحصارها ومنزلهای نیکو وما کانوا یعرشون وآنچه بودند که برافراشته بودند از بناها
چون صرح هامان وجاوزنا ببنی اسرائیل وبگذرانیدیم بنی اسرائیل البحر از دریا بسلامت فاتوا پس بیامدند وبگذشتند علی قوم بر
گروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه یعکفون اقامت میکردند علی اصنام لهم بر پرستش بتان که مر ایشانرا بود چون بنی اسرائیل قومی را
بجا ورسکده دیدند قالوا گفتند یا موسی اجعل لنا ای موسی بساز برای ما الها خدای یعنی تمثالی بساز که انرا پرستیم کما لهم آلهة
چنانچه ایشانرا خدایانست که می پرستند قال انکم موسی گفت بدرستی که شما هستید قوم تجهلون گروهی که نادانی میکنند وجهل میورزند
درین که توقع جواز عبادت غیر خدا دارید ان هؤلاء بدرستی که آن گروه بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه بانچه ایشان
دراند یعنی خدای دین وآیین ایشانرا در هم خواهد شکست وبتان ایشانرا بدست ما پاره پاره خواهند گشت وباطل وزایل ومضمحل است
ما کانوا یعملون آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قال گفت موسی علیه السلام اغیر الله آیا جز خدای ابغیکم الها طلب کنم برای شما

معبودی و هو فضلکم و حال آنکه او فضل داد شما را علی العالمین بر عالمیان زمان شما و با نواع نعم تخصیص فرمود و اذ انجیناکم و یاد کنید
کنید چون برهانیدیم شما را من آل فرعون از شکنجه فرعون یسومونکم می چشانیدند سوء العذاب سختی عذاب یقتلون ابناءکم می کشتند
پسران شما را جهت انقطاع نسل شما و یستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند زنان شما را جهت خدمتکاری و ایذکی خود و فی ذلکم و در این رهانیدن
بلاء یعنی بود یا در آن عذاب محنتی بود شما را من ربکم عظیم از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل
که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هر چه شما را باید دران مفصل و مبین باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون
غرقه شد طلب آن کتاب نمودند و موسی علیه السلام از خدای درخواست که آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش پس از آن
بطور رای تا با تو سخن گویم موسی علیه السلام سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطور توجه نمود و کراهت داشت از آنکه با حق سبحانه
سخن گوید و از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن رایحه مسواک کرد ملایکه گفتند ما از تو بوی مشک می شنیدیم آنرا بمسواک دفع
دفع کردی حق سبحانه فرمود تا چهل ده روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید و واعدنا موسی و وعده دادیم موسی را
برای دادن کتابی ثلثین لیلة سی شبانه روز از ذی القعده چون مدار حساب شهور عرب برویت هلالست و از شب ابتدا میشود تاریخ را بشب
معتبر کرد و اتممناها و تمام کردیم آن سی را بعشر بده دیگر از ذی الحجه فتم پس تمام شد میقات ربه وقتی که پروردگار او مقرر فرموده
اربعین لیلة بچهل شبانه روز و قال موسی و گفت موسی لاخیه هرون برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلفنی تو
خلیفه من باش فی قومی در میان قوم من و اصلح و بصلاح آور مرکار دیو که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان و لا تتبع و پی روی مکن
سبیل المفسدین راه تباه کاران را و لما جاء موسی و آن هنگام که آمد موسی لمیقاتنا وقتی که ما مقرر کرده بودیم و کلمه ربه و سخن گفت
با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه السلام
سخن گوید بفرمود تا سقف فرسنگ که گرد اگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی براندند ملکین که تلبیس را
از و دور کردند و آسمانها تا بطور وی در آوردند ملایکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت
در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی دیگر صد و هفتاد هزار و اصح نود و چهار هزارست در کشاف گفته که حق تعالی
چهل شبانه روز با موسی علیه السلام سخن گفت و چون موسی سخن حق شنید و از جام کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش
کرد که در دنیاست خیال بست که در فردوس اعلاست و چون جنت جای مشاهده و لقاست قال گفت موسی علیه السلام رب ارنی ای
پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بدیده سر انظر الیک نظر کنم بسوی تو قال گفت خدای لن ترانی نتوانی دید
و اوردنی چه حکم ازلی بران وجه واقع شده که هر بشری در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی
بدیده باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی علیه السلام رویت را دلیل جواز رویتست چه اگر رویت محال بودی
موسی علیه السلام این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی علیه السلام دران ساعت که خطاب
لن ترانی شنید عالی تر بود از ان وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قایم بمراد حق بودن
کاملتر است از قیام بمراد خود نظم لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب * هر چه آن از دوست آید سر نه گردن متاب * اگر چه زخم لن ترانی رسید مرهم الی
مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار ندارید ازان گفتم که لن ترانی و لکن انظر و لیکن نظر کن الی الجبل بکوه زبیر که بلند ترین جبال

ولایت مدین است و تحمل او از همه بیشترست فان استقر پس این کوه قرار گیرد و ثابت ماند مکانه در حال خود بهنگام تجلی من فسوف
ترانی پس زود باشد که تو نیز بمن بینی و اداء طاقت دیدار من تو باشد و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از عهده این کار نگذر
فلما تجلی پس آن هنگام که تجلی کرد ربه پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی للجبل بران
کوه سعید از آنکه حیات علم و رویت در وا آفریده بود که نور حق سبحانه را دید در عین المعانی آورده از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را
از نور ای هفتاد هزار حجاب بمقدار درمی ظاهر کرد دران ساعت هر دیوانه که در روی زمین بود بهوش آمد و هر بیماری سر بر بالین صحت نهاد
و شفا یافت عرصه زمین سرسبزی پذیرفت و آبهای شور شیرین شد و حلاوت منقطع گشت و بتان بروی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد
بسبب آن تجلی جعله گردانید خدای آن کوه را دکا ریزه ریزه و در تبیان نقل میکند که کوه بهیبت عظمت پاره پاره گشت و شش کوه از کوه
از و جدا شد سه کوه که احد و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه و خر موسی و بیفتاد موسی صعقا
بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد که دانه پاره پاره شدن کوه و از عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش بماند فلما افاق پس آن وقت
که بهوش آمد قال سبحانک گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست یا پاک میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تبت الیک
بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو یافت شد و انا اول المومنین و من اول کسی ام که ایمان آوردم بعظمت و جلال تو یا آنکه هیچ بشر ترا
در دنیا طاقت دیدن تو نیست نظم ای آنکه زیک لمعه تو کوه صد پاره شود * چه عجب از دست کلیمی عاجز و بیچاره شود * عجب سریست که کوه بدان
تحمل دیدار نداشت و دل انسان را بحکم و لکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی
بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد نظم دل پذیرفت آنچه کوه آن بر نتافت * بس بها است آنچه حق اندر بیافت
پس حق سبحانه بجهت تسلی دل موسی علیه السلام و تدارک املی که از حرمان مقصود یافته بود قال یا موسی گفت ای موسی اگر ترا منع کردم
از رویت بجهت صلاح و بقای ذات تو اندوهناک مباش انی اصطفیتک بدرستی که ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان
زمان تو که موجود بودند برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی و بکلامی و دیگر از اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه
فخذ پس فرا گیر ما آتیتک آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن و کن من الشاکرین و باش از شکرگویندگان بدان عطا
و کتبنا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا به جبرئیل گفتیم که بقلم ذکر و بنهر النور نوشت له برای موسی علیه السلام فی
الالواح در لوحها که هفت یا ده یا زیاده بوده و در زاد المسیر آورده و این موافق اصل کتابت و طول هر لوحی دوازده یا ده زرع
بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا چوب سدر بهشت یا از سنگی سخت که از آن رام گشته بود چون نقش در نگین و اصح آنست که از
زمرد سبز بوده و بروی نوشته بودند من کل شیء موعظة از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد پندی و تفصیلا و بیان کردنی
لکل شیء مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فخذها پس گفتیم موسی علیه السلام را که فرا گیر این الواح را بقوة بجدی تمام و عزم درست و امر و بفرمای
قومک گروه خود را تا بعمل عزیمت یاخذوا فرا گیرند باحسنها نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات
الواح همه حسن بود و قولی آنست که احسن عزایم بود و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت در زاد المسیر فرموده که
احسن جمع است بین الفرایض و النوافل ساریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان یعنی
اراضی ایشان که دوزخ است تا شما را بولایت شام در ارم و منازل قرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون رفته بودند

بشما نمایم یا بنمایم شما را منزل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان نظم
چشم عبرت بین بجو از قصر شاهان فلک دون تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب عنکبوت پرده‌داری میکند بر طاق کسری عنکبوت
چند نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب بوم و دیگر سأصرف عن آیاتی از آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس
ودیعت الذین یتکبرون آنانرا که تکبر میکنند فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهم تا فهم سخن نکنند
و از ذو النون مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از
دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده ع حقیقت چنین گنج دران ویرانه و ان یروا و اگر ببینند این گردنکشان کل آیة هر نشانی که
ما نمایم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یعنی معجزات آنحضرت یا بدانند هر نشانی که فرستیم لا یؤمنوا بها نمی گروند بدان از جهت ستیزه و عناد
و ان یروا و اگر ببینند این سرکشان سبیل الرشد راه راست و طریق هدایت لا یتخذوه سبیلا آنرا راه نگیرند یعنی متابعت نکنند و ان یروا
و اگر ببینند سبیل الغی راه بی راهی و گمراهی یتخذوه سبیلا آنرا راه گیرند و بدو روی کنند ذلک این گردانیدن دلهای ایشان را از فهم
آیات بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنان ما را و کانوا بودند عنها از نظر دران و اعتبار بدان غافلین
ناآگاهان و بی‌خبران و گفته‌اند مراد غفلت اعراض و عنادست نه غفلت سهو و جهل یعنی دانستند و تصدیق نمی کردند والذین کذبوا
و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که قرآنست یا دلایل قدرت و لقاء الآخرة و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حبطت
باطل شد و ناچیز گشت اعمالهم عملهای که درین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ما کانوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا
یعملون عمل میکردند واتخذ قوم موسی و فراگرفت قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او من بعده از پس رفتن موسی علیه السلام
بطور من حلیهم از پیرایه‌های ایشان که از قبطیان عاریه گرفته بودند عجلا گوساله یعنی به هیأت گوساله جسدا بدنی بی روح له خوار
ور آوازی چون آواز گاو آورده‌اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می‌آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر
نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم و بدان اشتغال می نماییم و هر یک از دوستان خود که میان فرعونیان داشتند پیرایه‌ها عاریه
بستدند و بعد از عبور دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود و چون موسی علیه السلام بوعده‌گاه
طور رفت سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد گفت این پیرایه‌های عاریه که در دست بنی اسرائیل مانده [illegible]
تصرف بر ایشان حرامست هارون علیه السلام بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت تو اینها را بامانت نگاهدار سامری
سامری بسیار از زر و نقره در مصرف آورده و زرگری ماهر بود همه را بگداخت در قالب ریخت شخصی به هیأت گوساله بساخت
اما بدنی بود بی روح پس عملی کرد که از وی آوازی پدید آمد چون آواز گاو آورده‌اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون
جبرئیل را دیده بود بر اسبی سوار و از زیر سم اسبش قبضهٔ خاک برگرفته با خود میداشت همین که شکل از قالب بیرون آمد قدری از آن خاک
در دهنش ریخت خدای آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی
از بنی اسرائیل رسید بسجده درافتادند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند انه لا یکلمهم آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند
ولا یهدیهم سبیلا و نه می‌نماید ایشان را راهی که بجایی رسد اتخذوه فراگرفتند او را بخدایی و کانوا ظالمین و بودند ستمکاران
که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکورست که چه دورست میان امتی که مصنوع خود را پرستند

و میان

و میان امتی که عبادت صانع خود میکنند نظم آنرا که تو ساختی نشاید کارت سازندهٔ تست در دو عالم یارت
ولما سقط و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فی ایدیهم در دستهای ایشان یعنی پیدا شد پشیمانی را همچون
یافتن کسی که چیزی بدست خود دراورد و این الفاظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون
پشیمان شدند عبدهٔ عجل از عبادت او و رأوا انهم و دیدند آنکه ایشان قد ضلوا بتحقیق گمراه شدند قالوا گفتند از کمال
ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبه ما و یغفر لنا و اگر نیامرزد ما را لنکونن بخدای که باشیم ما من
الخاسرین از زیانکاران و هلاک شدگان ولما رجع موسی و آن هنگام که بازگشت موسی علیه السلام از طور الی قومه بسوی قوم
خود غضبان خشمگین بغایت اسفا اندوهناک یا جزع کننده آورده‌اند که موسی علیه السلام در محل رجعت ازین قصه خبر یافت و آن آنست
که حق سبحانه وی را اخبار کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد و از غایت غضب قال گفت بئسما خلفتمونی
بد نیابت کردید من بعدی از پس مفارقت من اعجلتم آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل امر ربکم فرمان پروردگار خود و صبر
نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم والقی الالواح و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب
نیز برای خدا کرد و در تیسیر آورده که الواح را بیفکند اما از دست بنهاد چنانچه کسی چیزی بیفکند و جمهور برآنند که الواح را
بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هر چه بران مکتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هادی و رحمت بود
پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد و اخذ و بگرفت برأس اخیه موی سر برادر خود را یعنی هرون علیه السلام
یجره الیه بطرف خود می‌کشید او را بطریق معاتبه نه از روی اهانت گمان موسی آن بود که مگر هارون علیه السلام در منع ایشان
تقصیری فرموده قال ابن ام گفت هارون علیه السلام که ای پسر مادر من اگر چه ایشان برادر مادر و پدری بودند اما بجهت ترقیق قلب
موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس گفت ان القوم استضعفونی من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافته
زبون گرفتند و کادوا یقتلوننی و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغهٔ من در منع ایشان فلا تشمت پس شاد مکن بی الاعداء
بمن دشمنان را و چنان مکن که از روی ایشان حاصل شود از اهانت من ولا تجعلنی و مگردان مرا مع القوم الظالمین با گروه ظالمان
یعنی مرا در عداد گوساله پرستان میار قال گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن رب اغفر لی ای پروردگار من مرا در عملی
که با برادر بزرگتر کردم یا در آنکه الواح را بیفکندم ولاخی و برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلمه وادخلنا و در آر ما را
فی رحمتک در بخشایش خود و گفته‌اند در پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت خود در آخرت و انت ارحم الراحمین و تو بهترین
بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو نظم تو بی امل سبق انعام کردی
کرم بی‌پیچ ارکان انعام کردند به جا جوی از رحمت روان است در دریاهای جودت وام کردند ان الذین بدرستی که آنانکه از روی
جهالت اتخذوا العجل فراگرفتند گوساله را بخدایی سینالهم زود باشد که برسد ایشان را غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان
و آن خشم آن بود که حق تعالی امر کرد که یکدیگر را بکشند و ذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن
جزیه است یا اجلا از دیار ایشان وکذلک و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرستان را نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را
وکذلک و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرستان را نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویان را و مبتدعان را والذین و آنانکه عملوا السیئات

کردند بدینها از صنع پیروی کیا پیر یا شرک آوردند ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعدها از پس وقوع آن عملها وامنوا و بگرویدند
یعنی تصدیق کردند خدا را بیکانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا
که حق تعالی توبه کننده کان را از قبول میکند ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور مر آمرزنده است گنه کاران ایشانرا
رحیم مهربانست بر ایشان بقبول توبه از ایشان ولما سکت و چون خاموش شد یعنی کم گشت عن موسی الغضب از موسی خشم او تشبیه کرد
غضب را که حامل موسی بود علیه السلام دران فعل بکسی که آمر باشد بچیزی و بران اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرموده یا آنکه غضب
دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا آن بمنزله نطق است و سکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی
علیه السلام فرو نشست اخذ الالواح فرا گرفت بقیه الواح را که افکنده بود وفی نسختها و در آنچه مکتوب بود دران هدی راه نمودن بود از گمراهی
ورحمة و بخشایش از گناه یعنی پاک شدن للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم مر عقاب پروردگار خود را یرهبون رستگاری میترسند
یعنی از عذاب خدای آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی علیه السلام با قوم گفت و قبول کردند واختار موسی
و برگزید موسی علیه السلام قومه از قوم خود سبعین رجلا هفتاد مرد لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم وقتی
که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه در الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان
اولاد یعقوب را با خود بیا تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود ببرد و چون بطور رسیدند ابری پدید آمده میان
موسی و ایشان حایل شده موسی علیه السلام به پرده غمام در آمد و اخیار قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه با موسی علیه السلام سخن گفت
و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمد فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی
شنیدیم اما متکلم را ندیدیم ما وقتی ایمان آوریم که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام
مضطرب شده آغاز زاری کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فلما اخذتهم پس آن هنگام که بگرفت آن سبعون تن را الرجفة صاعقه
و بسوخته و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را آوازی مهیب و همه از هول آن بمردند گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه
که مفاصل و اوصال ایشان با انقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسید که بمیرند و او نزدیک بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد
قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشانرا من قبل پیش از بیرون آمدن ما از میان
قوم وایای و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی آورده که ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل یا بجرات این قوم در طلب
رویت ان هی نیست این کردار ازیشان الا فتنتک مگر آزمایش و ابتلاء تو مرینه کا ترا یعنی انبیا را کلام خود شنوانیدی تا طمع در رویت
کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب قدس الله روحه مذکور است که حق سبحانه موسی را
علیه السلام در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسیده از روی دلال بدین جرات اقدام فرموده و دلال در مرتبه محبوبیه است
چنانچه در قوت القلوب فرموده که ومن ادلال المحبین من المستانسین مناجات برخ الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم ثلث ذهابات حضرت
مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادبست نظم گفت و گوی عاشقان در کار رب ع جوشش عشقست نه ترک ادب
هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش ع نی ادب ماند درونی عقل و هوش و هم از مقام بسط این سخن موسی علیه السلام که تضل گمراه میکردانی بها
بدان فتنه و ابتلا من تشاء هر کرا میخواهی که گمراه شود وتهدی و راه می نمایی هم بدان من تشاء هر کرا خواهی که راه یابد انت ولینا

تو یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز مارا وارحمنا و ببخشای بر ما وانت خیر الغافرین تو بهتر آمرزندگانی واکتب لنا
و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده مارا فی هذه الدنیا درین سرای حسنة نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا
روزی حلال وفی الآخرة و دران سرای هم نیکویی ده مارا که مغفرتست یا جنت یا سعادت رویت انا هدنا الیک بدرستی که ما بازگشتیم
بسوی تو قال گفت خدای عذابی عذاب من از صفت او آنست که اصیب به میرسانم او را من اشاء بهر که میخواهم یعنی کافر
ورحمتی وسعت و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است کل شیء بهر چیزی یعنی شامل است در دنیا مومن و کافر را بدادن
جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطف است که حق تعالی بخلق از ازل داشته یا بدان مهربانی میورزند بر یکدیگر یا رحمت
نوعیه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشاده است و همه را با تصاف بدین رحمت دعوت فرموده که وتوبوا الی الله جمیعا و نزد محققان
رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتیست که همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده وسعت کل شیء و نتیجه
او عطا دادنست بی سابقه سوال سایل و وسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی بوجهی از وجوه کما اشاره فی المثنوی نظم
ای بداده رایگان صد گوش و چشم ع بی ز رشوت بخشش کرده عقل و هوش ع در عدم ما مستحقان بوده ایم ع که برین جان و برین دانش زدیم ع ما نبودیم و تقاضامان نبود
لطف تو ناگفته ما میشنود دوم رحمت وجوبیه که مقید نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مران رحمت را نتیجه
رحمت امتنانیه است چنانچه قبل از سابقه قدمت و روابط دعوت استحقاق وجود از ازلی فرموده بعد از فیض وجود استعداد و استعداد
و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقید جهت آن گویند که مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فساکتبها پس زود باشد
که ثابت سازم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک ویوتون الزکوة و بدهند زکوة مفروضه را والذین هم
و برای آنانکه ایشان بایاتنا بآیات منزله ما یومنون می گروند قتاده رحمه الله گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده
گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه رشته امید ایشانرا منقطع ساخته
آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان می نویسیم الذین آنانند که از روی صدق
یتبعون الرسول پی روی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الامی پیغمبری نانویسنده و ناخواننده و وصف آنحضرت بدین
صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امیه رایکی از معجزات او میتواند بود نظم نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشا را ام گوید چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدا و منشا
همه شهرها و دیهاست و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم باصل منسوب
ساخته تا دانند که اصل موجودات و اول همه مکونات اوست و نکته لولاک لما خلقت الکون موید این معنی است نظم
تو اصل وجود آمدی از نخست ع دگر هر چه موجود شد فرع تست الذی آن پیغمبری که یجدونه می یابند اسم و صفت او را مکتوبا نوشته
عندهم نزدیک ایشان فی التوریة در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر الشملة تا آخر والانجیل
و در انجیل آنجا که از قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب الی ربکم والفارقلیطا جاء تا آخر یامرهم میفرماید این پیغمبر
ایشانرا که پی رو اویند بالمعروف به نیکویی که توحیدست وینهیهم و باز میدارد ایشانرا عن المنکر از منکر که
شرکست و گفته اند معروف مکارم اخلاقست یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف

ویحل لهم الطیبات وحلال میکرد از برای ایشان مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بود چون بحیره وسائبه وحرام یا مستلذات
محرم بر یهود چون مشحوم ویحرم وحرام می سازد علیهم الخبائث بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار وخون ولحم خنزیر یا مال از نا و چیز را
چون ربوا ورشوت ویضع وفرو می نهد یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بار گران ایشانرا یعنی سبک میگرداند برامت خود اوضاع شرع را
وگونیه مراد از چیزهاست که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند که قطع عضوی که گناه از وصادر شود وقطع ان مقدار
از جامه که نجاست بدو رسد وحرام والاغلال ودیگر سبک می کند وبر میدارد از ایشان غلها وبندها التی آنکه یوقت موسی علیه السلام کانت
علیهم بود بر ایشان وآن قتل نفس بوده است در توبه وقصاص بی عفو ودیت واحراق غنیمت وغیر آن فالذین امنوا پس آنکسان که
بگرویدند به بدین نبی امی از بنی اسرائیل وعزروه وتعظیم کردند او را ونصروه ویاری دادند او را بر دشمنان واتبعوه وپی روی کردند
النور الذی آن نور را که انزل معه فرو فرستاده شده است وبا او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد واکثر آن
باز بآسمان بردند نکته در آنکه قرآن را نور گفت بنابیت روشن است جز امور دین ودنیا ازو مفصل است ومسوبیدا اولئک آن گروه که
ایمان آوردند وتعظیم ونصرت ومتابعت کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب وفایز برحمت وثواب قل بگوی ای محمد
بر سبیل عموم یا ایها الناس ای همه مردمان انی رسول الله بدرستی که من فرستاده خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه
رسل دیگر بودند الذی آن خدای که بتحقیق مرورا است ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها وتدبیر وتصرف در ان لا اله
الا هو هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او یحیی زنده گرداند ویمیت وبمیراند فامنوا بالله پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنوید
ورسوله ودیگر بگروید برسول او النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن آن پیغمبری که گرود بالله بوحدانیت خدای وکلماته وبسخنان فرستاده او
برانبیا واتبعوه وپی روی کنید این پیغمبر را وفرمان برداری نمائید لعلکم تهتدون باشد که راه راست یابید ومن قوم موسی واز قوم
موسی علیه السلام امة گروهی هستند که ایشان یهدون راه می نمایند خلق را بالحق بسبب حقی که با ایشانست وبه وبحق وراستی یعدلون
عدل میکنند در میان خلق وگفته اند مراد ازین امت عبدالله سلام واصحاب وبید رضی الله عنهم واشهر آنست که بعد از وفات حضرت
موسی علیه السلام وفوت خلیفه وی یوشع علیه السلام هرج ومرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد وبکفر وقتل انبیا وانواع معاصی
اشتغال نمودند گروهی از ایشان بنیاز تمام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان وسایر قوم جدایی افکند حق سبحانه
راهی در زمین گشاده گردانید وایشان بدان راه درآمده ماورای دیار چین بیرون آمدند وانجا منازل ساخته ساکن شدند
وپیغمبر ما صلی الله علیه وسلم شب معراج ایشانرا دیده وده سوره از قرآن برایشان خوانده وایشان بوی ایمان آورده اند وحالا مسلمانند وبقبله ما
نماز میگذارند وزکوة مال میدهند وتمام جمعه بپای میدارند واین آیه در صفت ایشانست پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی علیه السلام
اخبار میفرماید ومیگوید وقطعناهم جدا کردیم قوم موسی را وگردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدلست از اثنتا عشرة
یعنی ساختیم قوم را سبط سبط وولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوبند امما گروه گروه بدلست از اسباط یعنی
بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی واوحینا الی موسی ووحی کردیم بسوی موسی علیه السلام اذ استسقیه چون آب
خواستند قومه گروه او ازو در تیه بنی اسرائیل چون در تیه چهار سرگردان شدند واز حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان
غلبه کرده از موسی علیه السلام طلب آب نمودند ووحی کرد خدای بموسی ان اضرب آنکه بزن بعصاک الحجر بعصای خود آن سنگ را که چون

به تیه درآمدی با تو بسخن درآمد وگفت مرا بردار که ترا بکار آیم وتو بر داشتی وحالا در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا بران سنگ زد فانبجست
پس شکافته شد وگشاده گشت منه ازان سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم بدرستی که دانستند کل اناس همه آدمیان از
هر سبطی مشربهم آبشخور خود را یا بشرب غیر خود میل نکردند وظللنا وسایه بان ساختیم علیهم الغمام برایشان ابر را تا از حرارت آفتاب
متاذی نشوند وانزلنا وفرو فرستادیم علیهم المن برایشان ترنجبین شیرین والسلوی ومرغی مشابه سمانی وگفتیم کلوا بخورید من طیبات ما
از پاکیزهای چیزی که بمحض عنایت رزقناکم روزی داده ایم شما را وذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من وسلوی ذخیره نهادند وفاسد گشت
وما ظلمونا وستم نکردند بما در ان ذخیره نهادن ولکن کانوا ولیکن بودند که از نافرمانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند واذ قیل
لهم چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران وظفر بر ایشان که اسکنوا ساکن شوید هذه القریة درین دیه یعنی ایلیا یا اریحا
وکلوا وبخورید منها از میوها وحبوب آن حیث شئتم از هر جا که خواهید وقولوا حطة وبگوئید که درخواست ما حطه است یعنی وضع کن
گناهان ما از ما وادخلوا الباب ودر آیید بدری از درهای این دیه سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان نغفر
لکم تا بیامرزیم شما را خطیئاتکم گناهان شما سنزید المحسنین زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده ایشانرا ثواب ودرجات
فبدل الذین ظلموا پس تبدیل وتغییر کردند آنانکه ستم کردند بر خود منهم از بنی اسرائیل قولا سخن مامور به را غیر الذی بغیر آنکه قیل لهم گفته شده
بود ایشانرا یعنی بدل حطه گفتند حنطة فی شعیرة واین از روی استهزا بود فارسلنا پس فرستادیم ما علیهم بر تغییر دهندگان رجزا عذابی
من السماء از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند واسالهم
وبپرس ای محمد یهود را عن القریة از خبر دیه وواقعه آن التی کانت آن دیهی بود حاضرة البحر نزدیک دریا وآن دیه ایله بوده است
میان مدین وطور بر ساحل بحر طبریه وگفته اند نام آن قریه مقنا بوده در میان مدین وعینونا وبیرون تقدیر اهل آن دیه متشرع بشریعت
توریة بودند واز جمله فرایض برایشان تعظیم سبت بوده که دران روز صید ماهی نکنند وباعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای
کرده بزمان حضرت داود ملعون گشتند ومسخ شدند حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خطاب میفرماید
که اهل کتاب را بپرس از جز اهل دیه اذ یعدون چون درگذشتند از حد امر الهی وتجاوز کردند از تعلیمی که مامور به بودند بدان فی السبت
در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند اذ تاتیهم چون می آمدند بایشان حیتانهم ماهیان ایشان یوم سبتهم روز شنبه
ایشان یعنی روزی که دران منهی بود شکار ماهی ماهیان می آمدند شرعا ظاهر شده بر روی آب وسرها بر داشته یوم لایسبتون روزی
بسبت عمل نمیکردند یعنی تعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه وبواقی ایام لاتاتیهم نمی آمدند بایشان ماهیان واین ابتلایی بود
از نمی آمدند بدیشان ماهیان واین ابتلایی بود از حضرت عزت ایشانرا که چون روز شنبه بد آمدی ماهی بسیار ظاهر گشتی وبازی کردندی
وچون شنبه بگذشتی بر هر چندی تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کذلک نبلوهم همچنان بیازماییم ایشانرا یعنی معامله آزماینده کنیم بما کانوا
بآنچه هستند که از سر حیل یفسقون بیرون میروند از دایره فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند وصید کردن مشکل بود
وصبر کردن دشوار مترددگشتند وبانواع حیل وتعبیرات تمسک جستند ودر طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بران
قرار گرفت که حوضها ساختند واز دریا جویها بران ببریدند روز شنبه که ظهور ماهیان بود ایشان از آن حوضها راندندی
ودهانه در پیش راه تضییق کردندی تا ماهیان انجا بماندندی وروز یکشنبه بیک مشتی آنجا ... نوبت این عمل کردند تو غلاب ظاهر شد

دلیر شده از سر تعظیم سبت بگذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشانرا نهی می کردند
و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه نامیه را منع میکردند چنانچه خبر میدهد و اذ قالت و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا
چون گفتند امة منهم گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل نهی مر گروه نامی را لم تعظون چرا پند میدهید قوما گروهی را که الله مهلکهم
خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت او معذبهم یا عذاب کننده ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در آخرت
که آتش دوزخست قالوا گفتند فرقه نامیه معذرة این وعظ ما عذر خواستنی است و حفص معذرة بنصب خواند یعنی پند دادن ما معذرتست
از ما الی ربکم بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشانرا پند می دهیم تا عند الله معذور باشیم ولعلهم یتقون
و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فلما نسوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان ما ذکروا به آنچه پند داده
می شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند انجینا برهانیدیم الذین ینهون آنانرا که نهی می کردند عن السوء از بدی و نافرمانی واخذنا الذین
ظلموا و بگرفتیم آنانرا که ستم کردند بعذاب بئیس بعذاب سخت بما کانوا بآنچه بودند که از روی عناد یفسقون خارج می شدند
از راه فرمان برداری و در فرقه متوقف اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم
خبر میدهد فلما عتوا پس آن هنگام که گردن کشیدند عما نهوا عنه از آن چیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قلنا گفتیم لهم مر ایشانرا که
کونوا قردة گردید بوزینگان خاسئین دور شدگان و ناامیدان از رحمت آورده اند که نامیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان
ناامید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بر محله خود نشانده راه آمد شد مساکن ایشان در بستند
روزی از محله خود بیرون آمدند کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده سر بوزینگی کردکسان [illegible]
گریه کنان میکشیدند و روی در جامهای ایشان می مالیدند سه روز زنده بودند روز چهارم مردند و اذ تاذن و یاد کن ای محمد چون اعلام داد
ربک آفریدگار تو یا سوگند خورد لیبعثن علیهم که بر انگیزد بر یهود الی یوم القیامة تا بروز رستخیز من یسومهم کسی را که بچشاند ایشانرا سوء العذاب
عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته اند که بخت النصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد بعد از ملوک فرس ایشانرا رنجانیدند و باج
میگرفتند تا زمان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم
تا قیامت باقیست ان ربک بدرستی که پروردگار تو لسریع العقاب زود عقوبتست مر کافرانرا وانه و بدرستی که او لغفور آمرزگارست
مر کسی را که توبه کند و طلب مغفرت نماید رحیم مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد و قطعناهم و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض
در زمین امما جماعتها هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد منهم الصالحون بعضی از ایشان شایستگانند که بدین موسی علیه السلام متدین
شده تغییر بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنانند که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند یا آنانکه در شب معراج با حضرت
که مرید شدند ومنهم و از ایشان هست دون ذلک فرود آن صالحان یعنی کفره و فسقه وبلوناهم و بیازمودیم ایشانرا بالحسنات بنیکوییها
چون عیش و غنا و صحت والسیئات و بدیها چون شدت و فقر و مصائب نقص و مال لعلهم یرجعون شاید که باز گردند بخدای و از معصیت
بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت شکری بایست کرد بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیا و در محنت صبری بایست کرد
آغاز ناسزا کرده گفتند ید الله مغلولة پس بر محک ابتلا تمام عیار بیرون نیامدند نظم خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد فخلف من بعدهم از پس در آمد بعد صالحان خلف پس آمد گانی ورثوا الکتاب میراث گرفتند

توریة را یعنی بیاموختند علم آنرا از پدران یاخذون فرا میگیرند عرض هذا الادنی خواسته و متاع این چیز فروتر که دنیاست
و اد احبار زمان حضرت رسالت اند حق تعالی میگوید که در حکم رشوه میگیرند ویقولون و میگویند سیغفر لنا زود باشد که ما را بیامرزند
ادعا ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده می شود و ایشان اخذ رشوه را گناهی نمی دانستند وان یاتهم
و حال آنکه اگر بیاید بایشان عرض مثله خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یاخذوه فرا میگیرند آنرا یعنی مغفرت دعوی کنند
با وجود اصرار در اخذ رشوت و اکل حرام اولم یوخذ علیهم آیا گرفته نشده است بر ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریة ان
لا یقولوا که نگویند علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه تعالی نسبت دادند
و میدانستند که دروغ میگویند زیرا که توریة با ایشانست ودرسوا و خوانده اند ما فیه آنچه در وست و این حکم در و دیده اند والدار الاخرة
و سرای دیگر که عقبی است خیر بهترست از عرض دنیا للذین یتقون مر آنانرا که پرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای
افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنند و حفص بخطاب میخواند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی بهترست از مال دنیا والذین و آنانکه یمسکون بالکتاب
نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مومنان اهل کتابند و کتاب درین آیه قرآنست واقاموا الصلوة و بپای داشتند
نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتملست بر اقامت جمیع عبادات جهة آن نموده اند که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف
بر اقامت آن [illegible] فانه دین خویش را بخدا ... بر ستون نماز کرد [illegible] که ستون بجای بود فانه دین حق بپای بود انا بدرستی که ما لا نضیع ضایع
نکنیم اجر المصلحین مزد اصلاح کنندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم واذ نتقنا و یاد کن برای یهود زمان خود که چون [illegible]
و بر داشتیم الجبل کوه طور را فوقهم زبر ایشان کانه ظلة گویی کوه سایبانست بر سر ایشان وظنوا و دانستند انه آنکه کوه واقع بهم فرو
آینده است بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای ازین خبر داده بود خذوا و گفتیم فرا گیرید ما آتیناکم آنچه شما را دادیم از
احکام بقوة بجدی تمام واذکروا و یاد کنید پیوسته ما فیه آنچه در وست از اوامر و نواهی لعلکم تتقون شاید که پرهیزکاری کنید و از عذاب
مستغنی باشید واذ اخذ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت ربک پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای
ایشان ذریتهم فرزندان ایشانرا واشهدهم و گواه گردانید ایشانرا علی انفسهم بر نفسهای ایشان یا قواری که کردند
یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه
ذریة آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذکر آدم علیه السلام نکرد چه همکس را معلوم است که پدر
بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبد الله رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلعم
نقل میکند که حضرت پیغمبر فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریه آدم بنعمان و آن وادی است نزدیک بعرفات و از نعمان
سحاب گویند و قبول بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دنیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند بعد
خروج آدم علیه السلام بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل دخول جنت بوده
در فضای که بر در بهشت هست و عرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریه آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال
مورچهای خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیة خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند
شهدنا گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة تا نگویید روز قیامت که انا کنا بدرستی که بودیم ما عن هذا از این اقرار غافلین

بیخبران او تقولوا یا آنکه نگویید انما اشرک بجزین نیست که شرک آوردند اباؤنا پدران ما من قبل پیش از ما وکنا ذریة و بودیم ما فرزندان
من بعدهم از پس ایشان واقتدا بایشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک میکنی و معذب می سازی ما را بما فعل المبطلون بآنچه کردند آن کج روان
وبی راهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز مسازید این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی
بر هر احدی از ذریه واقع شد پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش این آیه مذکر عهد الست است تا بیخبران سر کوچه غفلت را متنبه
سازد و الا هوشمندان بیداردل از آن سوال و جواب غافل نیستند نظم الست از ازل همچنانش بگوش ه بفریاد قالوا بلی در خروش ه
و در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گویی که دی بود شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری
روح روحه فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن دی و فردا هنوز نیست در بنا ماه و صوفی در همان دو کرت نظم روز امروز است ای صوفی وشان
کی بود از دی و از فردا نشان ه آنکه از حق نیست غافل یکنفس ه ماضی و مستقبلش حالست و بس ه از حسین منصور قدس سره پرسیدند منقولست که فرموده
غایب از حقایق سوال الست با چگونه جواب دهد پس سر مخاطب و مجیب بیان تازگست ح هم خود الست گوید و هم خود بلی کند وکذلک و همچنانکه بیان
کردیم اخذ میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا می سازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در ان لعلهم یرجعون و شاید ایشان باز
باز گردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود یا یهود نبأ الذی خبر آنکسی که آتیناه دادیم اورا آیاتنا علم بآیتهای ما
یعنی کتب منزله وآن کس امیة بن ابی الصلت بوده از عرب که کتب سماوی مطالعه فرموده و معلوم کرده که دران زمان رسول مبعوث خواهد شد
و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت وآن
آیتها که خوانده بود برطرف نهاد کما قال تعالی فانسلخ پس بیرون آمد منها از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید
فاتبعه الشیطان پس پی رو و پیوست شیطان با او و رای روی خود فرمود فکان پس گشت آن دانسته آیات من الغاوین از گمراهان
و گفته اند این کس ابوعامر راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کتب
الهی دیده بود و اورا شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بیدو کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم بن باعور بوده از کنعانیان
و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران
رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوه بود و التماس نمودند که بر موسی علیه السلام و قوم او دعا کند در اول اباکرد و در آخر باغوا زن
خود فریفته گشت و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد و حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان با وی
نماند ولو شئنا و اگر میخواستیم ما لرفعناه هر آینه برمیداشتیم اورا بها بسبب آن آیات صحف یا مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات
سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار است ولکنه ولیکن او بواسطه دناءت همت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی تحصیل زلالت
واتبع و پی روی کرد هواه آرزوی خود در تحصیل رشوت و استماع سخن زن فمثله پس او در خست کمثل الکلب مانند صفت سگ است در خسیس
احوال او ان تحمل اگر حمله کنی علیه برو و بیرانی اورا یلهث زبان از دهن بیرون افکند او تترکه یا اگر بگذاری اورا و نرانی یلهث هم زبان
از دهان بیرون افکند معنی آنست که راندن سگ و نه راندن سگ یکسانست در هیچ صفت خود را ترک نکند بلعم سگ صفت نیز همین حال
داشت که بهیچ وجه از دناءت و خساست خود بر نگشت و او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که
متوجه لشکر موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند در راه گوشتی که سوار بود با وی بسخن درآمد که از این راه برگرد و از سر این عمل

درگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر ازلی وزد و جه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل وزد ترسا بیرام
کبر را کمر عشق بانده راه دین کرداند و اگر از طرف عدل وزد در سم توحید بلعم برانداخته با سگ خسیس برابری دهد نظم از آن برای که در صومعه در دیر کیران افکنی
وین را کشتی انه بنگاه حسنه حلقه زندان کنی ه چون و چرا در کار تو عقل زبون را کی رسد ه فرمان ده مطلق توی حکمی که خواهی آن کنی ذلک این مثل که گفته شد مثل
القوم الذین مثل آن گروهی است که از روی جحود و استکبار کذبوا بآیاتنا دروغ داشتند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند
فاقصص القصص پس بخوان برایشان این خبر را و گفته اند مراد از این قوم یهود اند که تکذیب آیات تورات کردند و در کتمان نعت حضرت
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم پس میفرماید که قصه بلعم را برایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات
ما را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان باعث آن کند که تنبه پذیر شوند ساء مثلا القوم بد مثلیست مثل قوم
الذین کذبوا بآیاتنا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و تمام حجت بر ایشان وانفسهم و بر نفسهای خود کانوا
یظلمون بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که زیان ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من یهد الله هر کرا راه نماید خدای
بفیض فضل خود فهو المهتدی پس وی راه یافته است ومن یضلل و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فاولئک پس آن گروه گمراه هم الخاسرون
ایشانند زیانکاران در هر دو سرای ولقد ذرأنا بدرستی که بیافریدیم ما لجهنم برای دوزخ کثیرا بسیاری من الجن والانس از دیوان و
آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لهم قلوب مر ایشانرا
دلهاست که مطلق لا یفقهون بها هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمی کردانند و آن آینه را از زنگ انکار و غفلت بصیقل
تصدیق و انابت پاک نمی سازند ولهم اعین و مر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لا یبصرون بها روی حق نمی بینند بآن بدان سبب که نظر
اعتبار در مخلوقات نمی کنند ولهم آذان و مر ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی لا یسمعون بها سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات
و مواعظ قرآن را استماع نمی کنند اولئک آن گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب معیشت دارند و مقصور بلذات فانی شمارند
کالانعام مانند چارپایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و بنعیم باقی و لذات دائمی نپیوستند بل هم اضل بلکه این گروه گمراه ترند
از انعام زیرا که انعام را استعداد تحقیق نیست اگر وقوف شرع ندارند و بخلاف امر نیز متصف نیستند اولئک آن گروه که یاد کرده شد هم الغافلون
ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف مامور یا فروگذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی همه
روحانیست و هم جسمانی و هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آید از ملایکه افضل است و اگر خود دوش مغلوب نفس و هوا شد
از بهایم اخس و اذل است و در این معنی گفته اند نظم بهره از ملکست و نصیبی از دیو ها ترک دیو کن و بگذر بفضیلت ز ملک ولله الاسماء الحسنی
و مر خدا راست نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بدانها مراد نود و نه نام است که خبر من احصیها دخل الجنة در آن باب وارد شده
و در زاد المسیر گوید که سبب نزول آیه آن بود که مردی در نماز خدا را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت نه محمد و اصحاب او
میگویند که ما یک خدای را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدای را می پرستد آیه نازل شد که اسمای الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما
بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن او را بدان اوصاف بستایید
و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وذروا الذین و بگذارید ستایش آنانرا که از روی جهل یلحدون
میل میکنند یکجی فی اسمائه در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم

وبا ابیض الوجه میگشت ونصاری یا ابا المسیح وحکما علت اولی میخواندند وگفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون
لات از الله وعزی از عزیز ومنات از منان سیجزون زود باشد که جزا داده شوند ملحدان ما کانوا یعملون بجزاء آنچه هستند که عمل میکنند
چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند ومیگوید وممن خلقنا واز آنها که آفریدیم برای بهشت امة
گروهی اند که ایشان یهدون بالحق راه می نمایند بحق وبه یعدلون وبحق عدل میکنند در احکام خود وآن مهاجران وانصار وتابعان ایشانند
رضوان الله علیهم اجمعین والذین کذبوا وآنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیات ما را یعنی کفار مستهزیان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم
ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک گردانیم من حیث لا یعلمون از آنجا که ندانند یعنی هر گاه گناهی می کنند نعمت بر ایشان زیاده
میکردانیم من حیث لا یعلمون از آنجا که ندانستند تا در طغیان وعصیان می افزایند اما قشیری رحمه الله فرموده که استدراج اعطاء نعمت
وانسای شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد وسپاس داری بر دل ایشان فراموش گرداند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند واملی لهم ومهلت
دهم ایشان را مدتی پس بگیرم شان ان کیدی بدرستی که گرفتن من متین سخت است کید عملی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج بجهت آنکه
در وی مر احسان ودر باطن خذلانست کید آورده اند که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا بر آمده یک یک از گروه قریش را
از عذاب خدای می ترسانید یکی از صنادید گفت که این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیه آمد که اولم یتفکروا آیا فکر نکردند
این معاندان واندیشه ننمودند درین که ما بصاحبهم نیست مر یار ایشان یعنی محمد را صلوات الله وسلامه علیه من جنة از هیچ نوع دیوانگی این
علامت که او را قبل الاظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت حق را آشکارا کرد چو دیوانه میخوانند ان هو نیست او الا نذیر
مگر بیم کننده از عذاب الهی مبین پیدا وهویدا بیم کردن اولم ینظروا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فی ملکوت السموات در ملک عظیم آسمانها
والارض ودر ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم است وشمس وقمر وملکوت ارض بحر است وجبل وشجر وما خلق الله ودر آنچه
آفرید خدای من شیء از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع وجمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وان عسی ودیگر نظر نکردند
در آنکه شاید ان یکون آنکه باشد اجلهم مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمی کنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد از فوت فرصت
وحلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی وواسطه فلاح جاودانی باشد [illegible] ز اندیشش کا حل فرا رسد تنگ
وایام عنان ستاند از چنگ [illegible] فکر خویش نه زین [illegible] که در رای در ره دین فبای حدیث پس بکدام سخن بعده یومنون ایمان خواهند
آورد مشرکان اگر بقرآن نگروند که او حقایق دین ودنیا وجامع میامن صورت ومعنی است من یضلل الله هر کرا خدای گمراه گرداند وبعد از
نگرود فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آورد ویذرهم ومیگذاریم ما که ایشان را فی طغیانهم در گمراهی ایشان تا پیوسته
یعمهون سرگردان ومتحیر میگردند نظم تا نگردد مدد هادی توفیق رفیق مطلق راه نیابند وبمنزل نرسند آورده که گروهی از قریش واصحاب
که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت که اگر پیغمبری که ما میدانیم کی خواهد بود واین سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند
که جز خدای هیچ کس نمیداند آیه آمد که یسالونک می پرسند ترا عن الساعة یعنی قیامت ساعت از اسماء غالبه است چون نجم واطلاق
این اسم بقیامت جهت آنست که ساعت بساعت قایم شود یا حساب خلایق در یک ساعت از ساعات وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزدیک
خدای ساعتی باشد وبر هر تقدیر سوال میکنند که ایان مرسیها کی است بپای کردن وپدید آوردن او قل بگو انما علمها جز این نیست
که دانستن ظهور ساعت عند ربی نزدیک پروردگار منست که هیچ ملک مقرب ونبی مرسل را بدان اطلاع نداده لا یجلیها آشکارا نکند او

قیامت را

قیامت را لوقتها در وقت او الا هو مگر او که داناست بدان ثقلت پوشیده است علم قیامت یا گران وعظیم دانستن آن فی
السموات والارض در آسمانها وزمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آنها از ملائکه وثقلین بزرگست از جهت هول وهیبت او وگویا
که حکمت در اخفای او اینست لا تاتیکم نمی آید بشما قیامت الا بغتة مگر ناگهان یسالونک می پرسند از تو وقت آن را ایشان وجه که کانک
گویا تو حفی مهربانی ودوست میداری عنها سوال از آن وحال آنکه تو کاره ای از آن سوال چه سوقی یا آنکه خبر حق سبحانه [illegible]
قل بگو دیگر باره از روی تاکید ومبالغه انما علمها جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خداست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر
مردمان لا یعلمون نمی دانند که آن را غیر حق تعالی نمیدانند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمی کند ترا به نرخ که کی
ارزان وگران می شود تا در ارزانی چیزی بخری ودر گرانی بفروشی ودر آن سود کنی آیه آمد که قل لا املک بگوی نمی توانم لنفسی از برای
خود نفعا سودی ولا ضرا ونه دفع مضرتی الا ما شاء الله مگر آنچه خدای خواهد ومرا در آن تعلیم دهد ولو کنت واگر بودمی من که بی تعلیم حق
اعلم الغیب دانستمی غیب را لاستکثرت من الخیر هر آینه طلب بسیار کردمی از مال وتفوق وغنیمت وما مسنی السوء ونرسیدی بمن بدی از فقر
وحرج ورنج وهزیمت ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده منکران وما نذال وبشیرا ومژده دهنده لقوم یومنون برای گروهی که بگروند
وبآنچه یا مستت هو الذی خلقکم اوست یعنی خدای آنکسی که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است علیه السلام وخلق وبیافرید
منها از حیدر وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زوجها جفت او را که حواست واین آفریدن جهت آن بود که لیسکن تا آرام گیرد آدم علیه السلام
الیها بوی والفت پذیرد باوی فلما تغشاها پس آن هنگام که بپوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد باوی حملت بار گرفت حوا حملا خفیفا باری
سبک که آن نطفه آدم بود در رحم او در آمده فمرت به پس میگذشت بآن بار یعنی می آمد ومیرفت فلما اثقلت پس آن هنگام که گران شد حوا بآن
باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شده وحوا گران بار گشت دعوا الله بخواندند آدم وحوا خدا را ربهما که پروردگار ایشانست وگفتند
خدایا لئن اتیتنا اگر بدهی ما را صالحا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لنکونن هر آینه باشیم ما من الشاکرین از سپاس داران
فرزند ابوان نعمت مجاهد قوی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهول بر حوا ظاهر گشت وگفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت
شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت که مرا معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا سوراخ بینی یا برده
آید یا شکم ترا بشکافند وبیرون آرند حوا بترسید وصورت حال با آدم علیه السلام در میان آورد آدم نیز اندیشه ناک شد ابلیس گفت غم مخورید
من اسم اعظم میدانم ومستجاب الدعوه ام از خدای در خواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند وخروج او بآسانی باشد بشرط
آنکه او را عبد الحارث نام کنید ونام ابلیس در میان ملائکه حارث بود وحوا این فریب را قبول کرد فلما اتاهما پس آن هنگام که عطا کرد خدای
بدیشان صالحا فرزندی صالح الجسم وتن درست جعلا له گردانیدند برای خدای شرکاء خداوندان شرکا یعنی شریک ساختند در اسم
نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله به عبد الحارث وبعضی بر آنند که آن وقت که داد حق تعالی اولاد آدم وحوا را فرزند شایسته ایشان غیر را
شریک حق ساختند در عبادت وحفص شرکا میخوانند یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را فیما آتاهما در آنچه داد اولاد وحوا را صاحب کشاف
وقاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که خدای او را از زوج از جنس یعنی عربی وقریشی کرامت
فرمود زن وشوهر شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزند شایسته دهد پیشکش گذاری وسپاس داری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند داد
وتسمیه ایشان شریک بید اکه هر چهار را عبد العزی وعبد المناف وعبد قصی وعبد الدار نام نهادند فتعالی الله پس برتر است خدای هر پاک

عما یشرکون از انچه برای او انبازی میکنند قصی و اولاد او و بر قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکانرا ایشرکون ایا انباز می کیرند
در عبادت حق مالا یخلق انچیزی را که نیافریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا وهم یخلقون وحال انکه ان انبازان که میکیرند ایشان آفریده
شده اند و مخلوق خالق نتواند بود ولا یستطیعون ونمی توانند بتان لهم برای پرستندکان خود نصرا یاری دادنی در جر منفعت ایشانرا یا
فریا درسیدنی در دفع مضرت از ایشان ولا انفسهم ونه نفسهای خود را ینصرون یاری میدهند در وقتی که کسان ایشانرا میشکنند یا بلوث واوراث
آلوده می سازند وان تدعوهم واکر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پی روی نمی کنند شمارا سواء علیکم
یکسانست بر شما ادعوتموهم انکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون یا انکه شما خاموش باشید این ایه خاص است بقومی از
کفره چون ابو جهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند ان الذین تدعون بدرستی که انانکه شما می پرستید ای مشرکان من دون الله
بجز خدای و ایشانرا اله نام نهاده اید عباد بندکانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند امثالکم مثال شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه
تقدیر حق اند فادعوهم پس بخوانید ایشانرا و چون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شمارا ان کنتم اکر هستید شما صادقین
راست کویان در انکه ایشان اله اند چه اله بحق آنست که دعا کننده و ندا کننده پرستنده خود را اجابت کند الهم ارجل ایا مر بتانرا پایهاست
که در مهمات خود یمشون بها بروند بآن چنانچه شما میروید ام لهم اید یا ایشانرا دستهاست که چیزها را یبطشون بها فرا می کیرند ام لهم اعین یا ایشانرا
دیدهاست که مرئیات را یبصرون بها به بینند بدان چنانچه شما می بینید ام لهم اذان یا ایشانرا کوشهاست که مسموعات را یسمعون بها
بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و خود قایلید که ایشانرا پای روا و دست کیرا و چشم بینا و کوش شنوا نیست و شما راهست پس شما بدینها
از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهل است که فاضل مفضول را پرستد این آیه در اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بربتان
تخویف کردند حضرت پیغمبر را با آلهه خود و کفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا رنجی و آفتی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قل ادعوا
بکوی ای محمد که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و با هم یار شوید در عداوت من ثم کیدون پس بکوشید بدان مقدار که توانید
در ایصال مکاره بمن فلا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما اندیشه ندارم قطعه
اکر مرد و جهانم خصم کردند نترسم چون یکدیانم تو باشی ان ولیی الله بدرستی که یار من و متولی کار من الله است الذی ان الهی که نزل الکتاب
فرو فرستاد قرآنرا که حامی بندکان حق است وهو و خدای یتولی الصالحین دوست دارد و کار سازد بندکان شایسته را والذین تدعون
وانانرا که شما میخوانید و می پرستید من دونه بیرون خدای لا یستطیعون نمی توانند نصرکم یاری دادن شما ولا انفسهم ونه نفسهای خود را ینصرون
یاری کنند بوقت قصد کسر و حطم ایشان وان تدعوهم واکر بخوانید بتانرا الی الهدی بدین راست لا یسمعوا نشنوند یعنی قبول
وتراهم و می بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدهای ظاهره ینظرون الیک می نکرند بسوی تو وهم وحال انکه ایشان لا یبصرون نمی بینند ترا بنظر بصیرت
وبحقیقت تو بینا نیستند پس اکر ترا می بینند بصورت حسیه معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره پرسید که ترا این سخن
جیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر وحرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن
واو را ابو جهل و منافقان میدیدند و حضرت شیخ فرمودند که این دیدن حمل بر رویت ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان
چند کس دیده باشند نظم برای دیدن روی تو چشم دیکرم باید که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید خذ العفو این آیه جامع اخلاقست
میفرماید که فراکیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بکیر صفت عفو را و از سر کناه کاران در کذر

قرام

یا فکر احوال انیشان یا واجب نشان سهل باشد صدقه دادن آن و درین معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد وامر و بفرمای دیکرانرا
بالعرف به نیکویی از افعال و اقوال و کفته اند عرف خصلتیست که انرا عقل پسندد و شرع قبول کند واعرض و روی بکردان عن الجاهلین
از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که پروردکار تو میکوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا
ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است حکیم الهی فرماید نظم هر که زهرت دهد تو ده قند
وانکه از تو ببرد در و پیوند واما ینزغنک و هر کاه بر انکیزد و از جای ببرد ترا صورت خطاب با انحضرت صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند و هر یک از
امت را میکوید که چون از جای بر انکیزد من الشیطان از جهت دیو نزغ از جای بردنی وان در حالت غضب میشود اند یا اکراه شیطان وسوسه
بتو رسد فاستعذ بالله پس پناه کیر بخدای از شر او انه بدرستی که خدای سمیع شنواست آنرا که بزبان کویی علیم داننده است انرا که بدل داری
ان الذین اتقوا بدرستی که انانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا ترسیدند از حق اذا مسهم و چون برسد بدیشان طایف وسوسه من الشیطان
از جهت دیو نزغ از جای بردنی وان در حالت غضب میشود اند یا اکر از دیو سرکش تذکروا یاد کنند خدایرا و از وعید او اندیشند فاذاهم
مبصرون پس ایشان بینندکان باشند راه صواب را و بدان بینایی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق کرایند واخوانهم و برادران
کفار که شیاطین اند یمدونهم می کشند کفار را فی الغی در کمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ثم لا یقصرون پس باز نمی ایستند از ضلال ایشان
و دست تصرف از ایشان کوتاه نمی کنند واذا لم تاتهم و چون نیاری تو بکافران بایة بآیتی از قرآن مقترح طلب ایشان قالوا کویند لولا اجتبیتها
چرا برهم نیافتی و بر نکزیدی آن آیه را از پیش خود در بیان آورده که اصل که بر سبیل تعنت ایشان قراتی می طلبیدند چون در نزول آن تاخیری
واقع شدی از روی استهزا کفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیکر ایتها را این آیه نازل شد که قل بکوی ای محمد انما اتبع جز این نیست که من پیروی
میکنم مایوحی الی انچیزرا که وحی کرده می شود بمن من ربی از آفریدکار من و من بر بافنده و سازنده قرآن نیستم هذا این قرآن بصایر دلیلها
و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود من ربکم فرود آمده از پروردکار شما وهدی و راه نماینده است ورحمة و بخشاینده
یا بهدایت و رحمتست لقوم یؤمنون برای کروهی که می کروند بخدای و برسول وی در اسباب نزول آورده که چون انصاری در عقب رسول
صلی الله علیه وسلم نماز میکذارد و هر چه آن حضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند این آیه آمد واذا قری القران چون خوانده شود قران در نماز
فاستمعوا پس بشنوید مر انرا وانصتوا و خاموش باشید و یا امام تلاوت میکنید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شود ظاهر لفظ مقتضی
وجوب استماع قرائت قرآنست هر جا خوانند اما عامه علما برانند که در خارج صلوة مستحب است و کفته اند مراد انصاتست برای خطبه
امام روز جمعه و خطبه مشتمل می باشد بر ایتی از قرآن واذکر ربک و یاد کن ای محمد ربک پروردکار خود را فی نفسک در دل خود تضرعا بزاری
وخیفة و ترسکاری راجی یا امید فضل او و ترسکاری از بیم عدل او ودون الجهر من القول و بجز آن اورا خواندن فروتر از آواز
بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بالغدو در بامدادها والاصال و شبانکاه مراد دوام ذکرست یا انکه این دو وقت افضل اوقات
شبانه روزست ولا تکن و مباش خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امت یعنی مباشید من الغافلین از جمله بیخبران
از ذکر خدای آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده مر خدایرا و تنفر نموده میکفتند انسجد لما تامرنا وزادهم نفورا حق سبحانه
میفرماید که ای محمد اکر کافران از سجده من سرکشی میکنند ان الذین بدرستی که انان از ملایکه اعلا که هستند عند ربک نزدیک آفریدکار
تو یعنی مقربان بارکاه عزت لا یستکبرون کردن نمی کشند عن عبادته از پرستش حق ویسبحونه و تنزیه میکنند ذات او را از انچه لایق

آنحضرت نباشد وله و مر او را خاص یسجدون سجده میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه مومنان ولهذا بعد از تلاوت این آیت
سجده می باید کرد سجده تلاوت در چهارده موضعست از قرآن و اختلاف در دو موضع است یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد
رحمهما الله سجده هست و بمذهب امام اعظم رحمه الله نیست دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رحمه الله سجده هست و بمذهب باقی ائمه نی و نزد امام
اعظم رحمه الله سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال و اگر فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت است
و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد باید که درین سجود از حقایق ملکی
فیض خاص حاصل کرده تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر منصه ظهور چهره می گشاید و در حر
قاعتی علی نفسک بکثرت السجود از منظره شهود روی می نماید سجده طاعتیست خاص بل اقرب بیست زیبنده مفارق اهل اخلاص
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در و سجده نیست سبخ ایست و کفی که در و جود نیست کفو ایست و نعم ما قال نظم
شرف مرد بجود دست و کرامت بسجود ❁ هر که این هر دو ندارد عدمش به که وجود
بسم الله الرحمن الرحیم
یسالونک و می پرسند ترا ای محمد عن الانفال از حکم غنیمتها که فارکه برین است حلال هست یا نی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف
کردند جوانان ادعا اکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و عون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید یا هر قوم از مهاجر و انصار
داعیه احراز غنیمت از آن ساحت داشتند یا آنگروه از جناب نبوت مآب استفتا نمودند جواب آمد که قل الانفال بگو که حکم غنیمتها لله مر خدایراست
والرسول و فرستاده او را که بامر او قسمت بر هر که خواهد کنند فاتقوا الله پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمایید واصلحوا و بصلاح
آرید ذات بینکم آنچه میان شماست همسا وات یا یکدیگر عباده الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر فرود آمد
که در غنیمت اختلاف می کردیم و اخلاق ما از مرتبه اعتدالی منحرف شده بود حق سبحانه و تعالی حکم آن را برسول خود تفویض فرمود و او میان
مسلمانان قسمت راست فرمود و ما خلقاه خود را بصلاح آوردیم واطیعوا الله و فرمان برید خدایرا ورسوله و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب
غنایم ان کنتم مومنین اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است انما المومنون جز این نیست که مومنان کامل الذین آنانند که اذا
ذکر الله چون یاد کرده شود نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او و یا از تقصیر اعمال
خود در جنب انعام و افضال او واذا تلیت و چون خوانده شود علیهم آیاته بریشان آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ایمانا زیاده کرد
آن آیات ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بریشان خوانند ایمان ایشان بدان آیه انضمام پذیرد یا ایمان ایشان
بدان آیه انضمام پذیرد یا ایمان ایشان ایتها منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکورست که ایمان حقیقی نوریست که بقدر
مشاهده روزنه دل در روی می تابد پس چون قرآن یا ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت قراءت گشاده تر گردد و نور ایمان
بیشتر در وی افتد در نور جمال مستغرق گردند وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل کنند نه بر دینی و بر اهل دینی چه هر کس در تحت
سطوات غلبه نور رایت حق مضمحل و مقهور شد او را به هوای ما سوی نمی ماند که غیر حق بدیده شهود او در نمی آید نظم هر که او در بحر مستغرق شود
فارغ از کشتی و از زورق شود ❁ غرقه دریا بجز دریا ندید ❁ غیر دریا هست در وی نا پدید الذین و این مومنان کامل ایمان کامل
الایمان آنانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن ومما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم ایشان را
ینفقون نفقه میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلبیه از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هم المومنون

ایشانند مومنان حقا با ایمان درست و راست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هر که منافق نباشد هو مومن حقا لهم مر این مومنان را
درجات مرتبها عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلتست یا درجات بهشت ومغفرة و آمرزش مر تقصیر ایشان را ورزق
کریم روزی بزرگ که صافی بود از کدر اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود
یاد نداند نظم تو در روزی ده نه روزی و احسان از سبب بگذر سبب بین عیان بیست ز اسباب و سایطهای پدر از مسبب بر مسبب هم و شر
اصل بنهاد دیده چون اکمل بود فرع بنهند دیده چون احول بود آورده اند که کاروان قریش با اشباع بسیار از شام باز گشته بودند و
ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمودند جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم خبر داد
و آنحضرت صورت حال بمومنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند بانکه سر راه بر کاروان گیرند پس
بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافته ضمضم غفاری را بجهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از پی راه
روی بمکه نهاد و ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلعم
در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آن حضرت صحابه را فرمود که خبر بنیت
که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان دوست میدارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان پیش آمد
مناسب تر است حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام ازین سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند آنحضرت فرمود که گویا
بکشتن گاه قوم نظر میکنم و نشان داد که ابو جهل را در فلان موضع کشتند و امیه بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید برین قیاس و از
آنچه آنحضرت فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفارست فرستاد
کما اخرجک ربک چنانچه بیرون آورد پروردگار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است بالحق بدرستی و صواب وان فریقا و بدرستی که
گروهی من المومنین از گروندگان لکارهون هر آینه کاره اند رفتن بدر را وان کراهت طبیعی بود از زحمت سفر و بی برگی نه کراهت
بطریق نفی لعنت یجادلونک جدال میکنند با تو فی الحق در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبین بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد
واجبست یا دانسته اند با علام تو که پیروزی خواهند یافت و با وجود آن میروند کانما یساقون گوییا رانده می شوند الی الموت
بسوی مرگ وهم ینظرون و گوییا ایشان می نگرند با سباب مرگ و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و سلاح و کمی زاد ایشان بود
بود چه تمام لشکریان سیصد و نه تن بودند و متفق شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر واذ یعدکم الله و یاد کنید آنرا که
وعده داد شما را خدای احدی الطائفتین یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کفار را که انها لکم آن شما راست وتودون و شما دوست میداشتید
ان غیر ذات الشوکة غیر خداوند شوکت و صلاح یعنی کاروان ان تکون لکم باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان جهل سوار بیش نیست
و این لشکر بصد و پنجاه مردند پس شما اسانتر را میخواستید ویرید الله و میخواهد خدای ان یحق الحق آنکه ثابت گرداند حق را بکلماته یا آیاتی که
در باب می ربه ذات الشوکه فرستاده یا وعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسیر ایشان بر لوح محفوظ نوشته
ویقطع و ببرد و بکشد دابر الکافرین بنیاد کافران را و مستاصل سازد تا معاندان لیحق الحق آنکه تا ظاهر کند دین اسلام را و تقویت ایشان
یا نصرت دهد پیغمبر خود را ویبطل الباطل و زایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد او را شرک را ولو کره المجرمون اگر چه نخواهند و کاره باشند
آن را کافران اذ تستغیثون و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید ربکم از پروردگار خود و میطلبید اغاثه یا غیاث المستغیثین بر الله تعالی

چو اولان بود که ما برای کاروان
پا در ان اندیشه و بیدار نشستیم
وساختیم کار را بنشستیم ۱۲

عدو کے وگفته اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعا کرد که خدایا که اگر این گروه مومنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فاستجاب
پس اجابت کرد خدای لکم مر شما را انی ممدکم یاری که مدد کننده شما را بالف من الملائکة بهزار تن از فرشتگان مردفین از پی یکدیگر در آیندگان
مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملایکه بودند ویا وجوه واعیان ایشان در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله نقل میکند که بجز هزار فرشته
در روز بدر قتال نکردند وان ثلثه وخمسه که در سوره آل عمران مذکور است جهت بشری بوده وبیاطی گوید الفی بود بعد از الفی تا پنج هزار شد وما
جعله الله ونکردانید خدای این امداد را الا بشری مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت ولتطمئن به وتا آرام گیرد بدان قلوبکم دلهای شما
وترس قلت وذلت از شما دور شود وما النصر ونیست نصرت وظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای نه از ملایکه وغیر ایشان
ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست ودوستان خود را نصرت دهد حکیم راست کارست دشمنان را مقهور سازد واذ یغشیکم النعاس
ویاد کنید آن را نیز که کشید در سر شما خوابی سبک را صحابه کرام را در آن شب که روز بش التقاء فریقین خواست بود دغدغه عظیم دست داده
جهت آنکه منزل ایشان در ریگستان بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت وآب نیز نداشتند حق سبحانه وتعالی خواب را بر ایشان گماشت
امنة برای امنی منه حاصل از نزدیک او ودران خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نمازی نمی
گذارد وبعضی محدث شدید وبرخی جنب وآب ندارید وپای شما تو بخاک فرو میرود وکافران در زمین سخت اند وبر آب قادر وشما میگوئید
ما دوستان خدائیم وپیغمبر در میان ما است این چگونه باشد حق سبحانه وتعالی دران محل باران فرو فرستاد چنانچه فرمود وینزل وفرو
فرستاد علیکم بر شما من السماء از ابر یا طرف آسمان ماء آبی لیطهرکم تا پاک گرداند شما را بدان آب از حدوث وجنابت ویذهب
عنکم وببرد از شما رجز الشیطان وسوسه شیطان را که میگفت نصرت وجنابت با هم جمع نشود ولیربط وتا بربندد علی قلوبکم بر دلهای شما
امید واری بلطف حضرت باری ویثبت وبرای آنکه ثابت گرداند به بدان باران الاقدام قدمهای شما را یعنی چون باران زمین ریگ
آمیز باریده انرا استحکام داد پس قدمهای مومنان مستحکم شد ودر زمین سخت که منزل کفار بود دلای عظیم پدید آمد وگفته اند مراد به ثبات
قدم است در معرکه حرب اذ یوحی یاد کن ای محمد چون وحی کرد ربک پروردگار تو الی الملائکة بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمده بودند
ومضمون وحی آن بود که انی معکم من با شمایم در امداد واعانه یا ناصر ونگاهدار شمایم از شر دشمن فثبتوا الذین آمنوا پس استوار
سازید یعنی دل دهید مومنان را به تکثیر ایشان یا محاربه کفار واصح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بصورت
آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند ومیگفتند بشارت باد که شما غالب شدید وخدا یار شماست ووارد [?] باشید که دشمنان اندک اند
ونصرت شما راست پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سالقی زود باشد که در افکنم فی قلوب
الذین کفروا در دلهای آنانکه حق را پوشیدند الرعب ترس وبیم را فاضربوا پس بزنید ای ملایکه کافران را فوق الاعناق
بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان امام واحدی رحمه الله از ابن الانباری رحمه الله نقل میکند که چون ملایکه
بقتل مامور شدند ندانستند که در ضرب قصد کدام عضو باید کرد حق سبحانه وتعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان واضربوا
منهم وبزنید از ایشان یعنی ببرید کل بنان همه انگشتان وگفته اند مراد تمام دست وپاست ذلک این ضرب بر ایشان بانهم بسبب آنست
که ایشان شاقوا الله مخالفت کردند خدا را ورسوله وفرستاده او را ومن یشاقق الله ورسوله هر که خلاف کند خدای را ورسول او را
فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر مخالف در دنیا بگرفتاری ودر آخرت بخواری در آتش دوزخ ذلکم

ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا
تغییر [?] نسخه

الذین آمنوا ای آنکه گرویده اید اذا لقیتم چون بینید الذین کفروا آنانرا که کافر شدند زحفا انبوه ودرهم پیوسته برای حرب شما فلا تولوهم
الادبار پس مکردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بوده که یک مومن را از ده کافر وزیاده نشایستی گریختن وآیة
الآن خفف الله منسوخ شده چنانچه عنقریب مذکور گردد یا برای کروفر لقتال مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که می گریزد وخصم را بازی
دهد تا غافل شود پس باز گردد بوی او متحیزا یا پناه جوی باشد الی فئة بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود وبر عکس وهر که بغیر ازین
دو وجه پشت بر خصم کند فقد باء پس بدرستی که باز گردد بغضب من الله بخشم بزرگ از خدای وماویه جهنم وباز گشت وی دوزخ باشد وبئس
المصیر وبد جای بازگشتی است دوزخ آورده اند چون آتش حرب مشتعل شد ولشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آغاز دعا
کرد وگفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت ما فرموده بوفا رسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد وگفت کفی خاک بردار وبطرف
دشمن افکن آنحضرت کفی خاک وسنگ ریزه برداشت وگفت شاهت الوجوه وبر روی لشکر بیکبار افکند حق تعالی آن خاک وسنگ را در چشمهای مشرکان رسانید
تا بخود مشغول شدند وملایکه آغاز حرب کردند ومومنان بکار در آمده بعضی کس از صنادید عرب کشته شدند وبعضی دیگر را اسیر کردند پس ازان اهل بدر تفاخر
میکردند این میگفت کشتم وان میگفت اسیر گرفتم آیه آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنانرا بقوت خود ولکن الله قتلهم ولیکن خدای ایشانرا
بکشت بآن که شما را نصرت داد ومسلط گردانید وما رمیت ونیفگندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان اذ رمیت چون بیفگندی
وافگندن تو بشائبه نبود که در چشم تمام لشکر رود ولکن الله رمی ولیکن خدای بیفگند آنرا یعنی اثر آنرا بچشم همه رسانید احق [?] فعل بوی از راه
کسبیست وبحق از روی خلق وسلب فعل از ایشان واثبات آن مر خود را که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در مقام بقاء بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که وما رمیت ونسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت واثبات کرد مر خود را ولکن الله رمی
تا افاده معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرامی محمد صلی الله علیه وسلم بالله لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه وبصره ویده پس ازاله سبب در ما رمیت بجهت حکم باشد نه بجهت عین واین کلام در مرتبه قرب نوافل است
ودر تحقیقات الانس مدت روایح انفاس جامعه مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی صلی الله علیه وسلم استغراق او در حالت فنا قوی تر
از همه انبیا واولیا بوده لاجرم چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مستغرق فنا فی الله بود حق سبحانه وتعالی در کلام قدیم خود نسبت فعل
از وی نفی کرد ومرتبه نشانه فعل وی بود حیثیت [?] وما رمیت اذ رمیت آن مشت خاک بر روی دشمن نه تو انداختی خدای انداخت
وهم ازان جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد فرمود وقتل داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی ودیگر پیغمبران
صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین فرق پیدا است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند وبنده محل آفات وحوادث وبیان آنکه فعل
بنده را بخود اضافت فرماید ووی سبحانه وتعالی قدیم ومنزه از آفات وحوادث نظم ما رمیت اذ رمیت گفت حق ه کار حق بر کارها دارد سبق
گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ه ما کمان وتیراندازش خداست ه تا نشد مشغول کس این سر نیافت ه گر تو خواهی آن طرف باید شتافت ه واز مثنوی
مولوی چنان مفهوم می شود که حقیقة وما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده واین سخنان در حواشی [?] [illegible] بسیطی لایق نیست تحریر یافت
ولیبلی المومنین وکرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند وتا عطا دهد مومنان را منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطای نیکو که آن نصرتست
وغنیمت در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که بلای حسن آنست که ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند
وبعد از فنا بهویت خود شان باقی سازد وامام قشیری قدس سره گوید بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبتلی را در عین بلا نظم

جو دانستی که این در دشوار گیست • ز رنج خویش می باش خرم • که رحمت دهد بهتر از دشکوه • و راو ز رحمت زنند بهتر ز رحم ان الله سمیع بدرستیکه خدای
شنواست استغاثه و دعا را شما را شنود علیم داناست بنیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذلکم اینست کار که دیدید وان الله وان نیز هست
که خدای موهن سست کنند و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافرانرا آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق
شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داریم نصرت ده ازین دو لشکر انرا که راه یافته ترست و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در جنگ بدر ابو جهل
همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق تعالی خطاب میکند بایشان بر سبیل تهکم و میفرماید ان تستفتحوا و اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد
جاءکم الفتح پس آمد بشما فتح یعنی آن دین که پیش دوستتر است وان تنتهوا و اگر باز ایستید از کین توزی باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول
فهو خیر لکم پس آن بهتر است مر شما را از قتل و اسر حیات و عقوبت ان عالم وان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نعد باز گردیم
بنصرت ایشان ولن تغنی و دفع نکنند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی را از بلا ولو کثرت و اگر چه بسیار باشند آن جماعت وان الله
و بدرستی که خدای مع المؤمنین با مومنانست بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید
خدایرا و رسوله و فرستاده اورا ولا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه از او بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید
از رسول چه مراد از آیه او ست بطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و نهی در مخالفت او و ذکر طاعت حق بهر آنست که طاعت حق در اطاعت
رسول است پس از امر رسول سر متابید وانتم تسمعون و حال آنست که شما میشنوید قرآن مگر که میشنوم سرچه گفته سعدی • چه سنگی شنوی چون سخن نمی شنوی
ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای در حکم او الصم کرانند از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن
حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از خود که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات است
که روی برتافته است و بتابعت نفس و طبع شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم بنو عبد الدار که از ایشان
جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب ابن عمیر و ابن حرمله رضی الله عنهما ولو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکویی که استعداد
بآیات قرآنی لاسمعهم مر اینه بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی ولو اسمعهم و تولوا مر اینه برگشتندی از ایمان وهم معرضون و ایشان
اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده کن دادا قصی بن کلاب راکه مردی مبارک بود تا بر صدق
گواهی دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر خدای ایشانرا بشنواند کلام قصی هم ایمان نمی آرند یا ایها الذین آمنوا
ای مومنان استجیبوا لله اجابت کنید مر خدایرا وللرسول و فرستاده اورا اذا دعاکم چون بخواند شما را رسول لما یحییکم بانچه زنده کند شما را
زنده که دانند یعنی علوم دینیه که حیات دل ازوست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیست در نعیم مقیم یا جهاد که سبب
بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کنند یا شهادت که حیاتیست نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که محیی قلوب
مومنانست واعلموا و بدانید ان الله از آنکه خدای یحول جدا کند بین المرء وقلبه میان مرد و دل او و صاحب انوار فرموده که تمثیل است
مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی سبحانه و تعالی مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را
در فسخ عزایم و نقض همم یا حث است بر مبادرت تصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه و تعالی میان مرد و دل او بموت و فوت
عمل فوت کرده و گفته اند جدای افکند میان بنده و مراد او یا آنکه معالی اعلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دلرا
یافتند و لمن کانت له قلب اشارت بدانست و عرفا دلرا گم کردند یحول بین المرء عبارت ازانست در بدایت از دل تا جارست و در نهایت دل

حجاب دیدار است نظم زین پیش می دیدش اندر دل خویش • دل نیز حجاب بود برداشت زپیش وانه و آنکه او بدانید که شما الیه تحشرون بسوی او
محشور خواهید شد و جزای عقل شما خواهد فرمود واتقوا و بپرهیزید فتنة از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا برسد بکسانی
که ستم کردند منکم خاصة از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد وان بوقت افتراق کلمه است
و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تهی سل در جهاد واعلموا ان الله بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند شدید العقاب سخت عقوبت
بر کسی که حضر ظلم او و ستعدی بغیر باشد واذکروا و یاد کنید ای مهاجران اذ انتم قلیل آنکه شما اندکی بودید مستضعفون بیچارگان فی الارض در زمین
مکه پیش از هجرت تخافون می ترسیدید ان یتخطفکم الناس از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان عرب بر شما
تاختن آرند فآویکم پس جای داد خدا شما را در مدینه وایدکم و تقویت کرد شما را بنصره بیاری دادن لعلکم تشکرون تا شاید که شما سپاس
داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی رحمه الله فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شنیدند و در افشای آن می کوشیدند و منافقان
بدان اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید لا تخونوا
الله والرسول خیانت مکنید با خدا و رسول او در اظهار رواسرار و قولی آنست که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو لبابه را رضی الله عنه بجهاربنی قریظه
فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشورت نموده گفتند یا محمد یا ما چه خواهد کرد اگر فرو آییم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق
کرد یعنی همه شما را خواهد کشت فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او رقم
قبول افتاد و این آیه نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فرایض و با رسول او در تقصیر سنت وتخونوا اماناتکم و خیانت
مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید وانتم تعلمون و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که حفظ امانت بر شما
واجبست واعلموا و بدانید انما اموالکم آنکه مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید
پس باید که دوستی مال و محبت فرزندان شما را بر وقوع در اثم ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی فرمود انما
فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و ما پیوسته آن فتنه را زیادت میخواهیم نظم جوان و پیر گرد آرند مال و فرزند • نه عاقلند که طفلان ناخردمنداند
وان الله و بدانید آنکه خدای عنده نزد یک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ پس بطلب آن سعی نمایید و جمع مال و حب ولد را بگذارید یا ایها الذین آمنوا
ای گروه باور دارندگان ان تتقوا الله و اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید یجعل لکم سازد برای شما یعنی بدهد شما را
فرقانا نصرت که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلها و شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و غیر شما در محشر
الهامی آورده که حق سبحانه و تعالی بسبب تقوی اضافه کند بر شما باسرار جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث
و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ و متابعان او چنان معلوم می شود که متقی آنست که حق را سبحانه و تعالی وقایه خود کرده
و صفات و افعال و خصال او در افعال حق فانی شده باشد و صفت در صفات خود مستهلک گشته نظم کم شده چون سایه اندر آفتاب •
یا چو بوی گل در اجزای گلاب • ویکفر عنکم و بپوشاند و در گذراند از شما سیئاتکم بدیهای شما را ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله و خدای
ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت بهجرت شد و صحابه عظام عزم مدینه فرمودند و جز ابو بکر و علی
رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم نماند قریش ازین حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ النجدی بدان
جمع در آمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم استشاره نموده یکی گفت اورا در خانه محبوس باید کرد و در خانه را مستحکم بر آورده و از روزن

در اشیخ محی الدین

آب و نان نوی میداد تا بمیرد ابلیس این رای پسندید و گفت اکثر اهل مدینه ایمان اورده اند و یاران وی بیشتر اینجا رفته و بنی هاشم نیز
درین شهر پیدا رند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند دیگری گفت که او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد
رود ابلیس گفت مرحبا میرود و مردم فریفته وی می شوند جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما مقابله کنند ابو جهل گفت رای من آنست که از هر قبیله قریش
و خلفاء ایشان یک کسی بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود بالضروره
بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل از هر قبیله کسی طلبیده و مقرر شد که دران شب حضرت را بقتل آورند جبرئیل علیه السلام خبر آورد
و آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه علی را کرم الله وجهه بر فراش خود بخوابانید و با صدیق رضی الله عنه بغار رفت و حق سبحانه و تعالی حرمت خود را
ازان نعمت یاد مید هد و میفرماید واذ یمکر بک و یاد کن ازانکه مکر کردند بتو الذین کفروا آنانکه نگرویده اند لیثبتوک تا حبس کنند ترا
او یقتلوک یا بکشند بشمشیرهای مختلف او یخرجوک یا بیرون کنند ترا از مکه ویمکرون و ایشان بدی سگالند ویمکر الله و جزا دهد خدای ایشان را
بر مکر ایشان والله خیر الماکرین و خدای جزا دهنده‌ترست مکاران را و جزا آنست که مکر ایشان را بدیشان رد میکند و ایشان را در چاهی
که برای دیگران کنده اند می افکند قطعه هر که در راه کسی چاهی بکند خویش را آخر دران چاه افکند اورده اند نضر بن حارث لعنه الله بتجارت
ببلاد فارس آمده بود قصه رستم و اسفندیار خرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای محمد صلعم
بر ما میخواند حق سبحانه و تعالی از عناد نضر خبر میدهد که واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر نضر و متابعان او آیاتنا آیتهای کتاب ما
قالوا گویند قد سمعنا بدرستی که شنیدیم این کلام را لو نشاء اگر خواهیم ما لقلنا هر آینه بگوییم مثل هذا مانند این لاف و گزاف بود زیرا
که حق سبحانه و تعالی فرمود عرب را فاتوا بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار مکابره و عناد بود که میگفت من قبل این
بیارم و دیگر گفت ان هذا نیست این الا اساطیر الاولین مگر قصها که پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین قصص دارم بعد از استماع
این حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که وای بر تو این کلام آن هست و منزل من عند الله است نضر در مقابله این سخن دعا
کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد واذ قالوا اللهم و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او و متفق بودند که بار خدایا ان کان هذا اگر هست
این قرآن هو الحق راست و درست و منزل من عندک از نزدیک تو فامطر علینا پس بباران بر ما حجارة من السماء سنگ از آسمان
چنانکه بر اصحاب فیل باران بدی او ائتنا یا بیار بما بعذاب الیم عذابی مولم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین است از بیشان
ببطلان قرآن وما کان الله لیعذبهم و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگر چه بدعای طلبند و استعجال میکنند وانت فیهم
حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را و پیغمبر ایشان در میان باشد خصوصا که تو
رحمت عالمیانی وما کان الله معذبهم و نیست خدای عذاب کننده ایشان وهم یستغفرون و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در
میان ایشان مستغفرانند از مومنان یا مرض آنکه استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که در زمین
دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و آنکه مانده استغفارست ای عزیز استغفار مانع دلبستگی
تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد فاستغفروا اغفر لکم قطعه
گفت حق که ورزش از من بطلبید کان طلب مغفرت باشد سبیه ازین زهر گناه ار بشنوی ست استغفار تریاقی قوی
وما لهم چیست ایشان را و چه جای ایشانست ان لا یعذبهم الله آنکه خدای عذاب نکند ایشانرا وهم یصدون و حال آنکه ایشان باز میدارند

رسول

رسول و مومنان را عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند وما کانوا و نیستند ایشان اولیاءه متولیان امر مسجد
و قول که میگفتند نحن ولاة الحرام ما پیش کار و صاحب حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایه حرم را نشایند ان اولیاءه
نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام الا المتقون مگر پرهیزگاران از شرک ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمی دانند که ولایت
حق ایشان نیست و بر حق میدانند و دعا میکنند وما کان صلاتهم و نیست دعا مشرکان عند البیت نزدیک خانه خدای الا مکاء مگر
صفیر زدن و دست بر هم کوفتن و تصدیه آنست که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد و ایشان برای تغلیط آنحضرت
این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز مامور به باشد فذوقوا العذاب پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسیر است
در روز بدر و حرق و زجر است در روز محشر بما کنتم تکفرون بانچه هستید که کفر می ورزید و هم مهمل آورده اند که بعد از خروج مکه
بعزیمت بدر دوازده کس از اشراف مقرر کردند که هر یک از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر تنی از ایشان ده شتر یا نه
در روزی میکشتند حق سبحانه و تعالی میفرماید ان الذین کفروا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر ینفقون نفقه میکنند اموالهم
خواستهای خود را و شتر میخرند و میکشند و بکف رسید میدهند لیصدوا تا باز دارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسول است
و گفته اند ابو سفیان بعد از وقعه بدر دو هزار عرب بمزد گرفت برای جنگ احد سوی لشکری که بخود می آمدند با اصحاب آن کاروان
ابو سفیان که نزد ایشان بود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال طلا خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که مالهای
خود را خرج میکنند فسینفقونها پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثم تکون پس باشد آن نفقه علیهم بر ایشان حسرة پشیمانی و غم
چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نا شده ثم یغلبون پس مغلوب گردند در آخر کار در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد
از چیزی که قبل از وقوع آن والذین کفروا و آنانکه ثابت باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون رانده شوند لیمیز الله و این مغلوب
شدن کافران برای آنست تا جدا گرداند خدای الخبیث من الطیب ناپاک را که کافرست از پاک که مومنست ویجعل الخبیث و جمع کند
و بنهد ناپاک کافران را بعضه علی بعض برخی بر برخی فیرکمه جمیعا پس بر هم نهد همه را فیجعله فی جهنم پس در آرد همه را در دوزخ اولئک
آن گروه خبیث یا منفقان بدر هم الخاسرون ایشانند زیان کاران در احوال یا اموال خود قل للذین کفروا بگوی برای
آنها که کافرند چون ابو سفیان و اصحاب او ان ینتهوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول اگر باز ایستند از کفر و عداوت
رسول یغفر لهم بیامرزیده شود در شان ایشان ما قد سلف آنچه گذشته است از گناهان ایشان وان یعودوا و اگر باز گردند بعداوت
و مقاتله پیغمبر فقد مضت پس بدرستی که گذشته است سنت الاولین سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و یا مستاصل
گشتند کو ایشان نیز همین چشم دارند وقاتلوهم و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حتی لا تکون تا وقتی که نباشد فتنة
شرک یعنی مشرکی نماند از وثنی و اهل کتاب ویکون الدین کله و باشد همه دین خالص که توحیدست یا پرستش لله مر خدای را
پس فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ یا ایمان یا بقبول جزیه فان الله پس بتحقیق که خدای بما یعملون بانچه
میکنند بصیر بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد وان تولوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از جنگ باز نایستند
باک مدارید فاعلموا ان الله بدرستی بدانید آنکه خدای مولیکم ناصر و مددکار شماست نعم المولی نیک یاریست خدای که دوستان
خود را ضایع نگذارد ونعم النصیر و نیک یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد

واعلموا و بدانید ای مومنان انما غنمتم که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر من شیء از هرچه اسم شی بران اطلاق توان کرد فان لله پس بدرستی
که مر خدای راست خمسه پنج یک آن وللرسول و مر رسول را ولذی القربی و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند والیتامی و یتیمان مسلمانان را
که فقیر باشند والمساکین و درویشان محتاج را از اهل اسلام وابن السبیل و مسافران مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر آنند که
ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم بر پنج قسم شده برای رسول صلی الله علیه وسلم و چهار
طایفه مذکور مقرر است و حالا سهم رسول صلی الله علیه وسلم بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد یا بسهام اربعه منضم باید ساخت
و نزد امام اعظم بوفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است و تمام ثلثه باقیه صرف کنند و نزد امام مالک قسم آن
مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید و ابو العالیه و ربیع منفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد
یک قسم مر خدا را و قسمی مر پیغمبر را و چهار قسم طایفه مذکوره را و قسمی که نام زد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه معظمه و زینت آن صرف باید نمود
و محل مباحث تقسیم غنایم و محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدا و رسول و طوایف مذکوره است
پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه قناعت نمایید ان کنتم اگر هستید شما از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده اید بخدای وما انزلنا و بانچه
فرو فرستادیم ما از آیات یا ملایکه یا مدد فتح و نصرت علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه وسلم یوم الفرقان بروز بدر که جدا شد
حق از باطل در روز بدر یوم التقی الجمعان روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود و هفدهم رمضان
در سنه ثانیه از هجرت والله و خدای علی کل شیء بر همه چیزها قدیر تواناست لاجرم مر اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد اذ انتم یاد کنید
آنرا که بودید شما بالعدوة الدنیا بکناره وادی نزدیک بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب نداشتند وهم
و ایشان یعنی دشمنان بودند بالعدوة القصوی بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند
والرکب و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند اسفل منکم زیرتر از مکان شما سه فرسخ جا ایشان در پدید از راه
منحرف شده بطریق ساحل عزیمت ساحل نموده اند ولو تواعدتم و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریش ان در عدوه قصوی بودند و شما
از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبری یافتید لاختلفتم هر آینه که خلاف فی المیعاد در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک
بودید و ایشان بسیار و مسلح ولکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی لیقضی الله تا حکم کند خدای یا تمام سازد امرا
کاری را که آن کان مفعولا بود کاین در علم او و سزاوار بود بانکه کرده شود و آن نصرت اولیا است و قهر اعدا لیهلک برای آنکه
تا هلاک شود من هلک هرکه هلاک می شود عن بینة از حجتی روشن قایم ویحیی و زنده شود من حی هر که زنده شود عن بینة از حجتی مؤید مشهود
یعنی واقعه بدر از آیات عظیمه است و هر که مشاهده نمود اگر بمیرد و اگر زنده بماند او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی
اهل کفر و اسلام اند یعنی بر حجتی واضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر
و معین وان الله لسمیع و بدرستی که خدای شنواست اقوال مومن و کافر را علیم داناست باحوال ایشان در ترجمه رشحه مذکور است
که گوهر شب افروز عقل را همیان در حقه سینه دوستان می سپارند در آستین دشمنان تند آتش تیز می نهند لیهلک من هلک و یحیی من حی
عن بینة یعنی بارقه نور عقل اگر جانب عنایت و توفیق لازم شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر از طرف قهر و خذلان شعاع
پدید شود سبب اختطاف ابصار بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا نظم خنک آنکس که عقل رهبر اوست ٭ مرد و عالم بطوع چاکر اوست

علی کان

عقل کان رهنمای حیله تست ٭ آن نه عقلست کان عقیله تست ٭ نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اران پیش که روز بدر را جنگ
بدر واقع بوده در واقعه دید که لشکر قریش در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بانکه غالب بر دشمنان خواهند بود و بعد از استماع این
رؤیا و تعبیر آن نهایت مسرور و فرحان شدند حق سبحانه و تعالی تذکار ران نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد اذ یریکهم الله آنرا که
چون نمود خدای ایشانرا فی منامک در خواب تو قلیلا اندکی تا چون صحابه را خبر دادی دلیر شدند و بوعده مستظهر گشتند ولو اراکهم
و اگر خدای بتو نمودی ایشانرا کثیرا بسیاری و تو خبر دادی لفشلتم هر آینه بددل می شدید ای اصحاب ولتنازعتم و هر آینه نزاع
میکردید در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم ولکن الله ولیکن خدای سلم سلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از مضرت
اعادی انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بانچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم واذ یریکموهم و از یاد کنید ای اصحاب
که بنمود خدای دشمنان ایشان را بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی گردد بر حرب ایشان
حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک کرده اند برای تثبیت ایشان و تحقیق رؤیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده اند که
ابن مسعود رضی الله عنه در وقت التقای صفین با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت نزدیک بصد کس باشند
و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند ویقللکم و اندک گردانید شما را نیز فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما
و از ان حساب بر نداشتند و تهیه اسباب جنگ کماینبغی نکردند نقلست که ابو جهل گفت بسلاح با ایشان جنگ بلکه بگیرید و برسنها بر بندید
و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه و تعالی مومنانرا در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود و یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب
دلشکسته و مبهوت شدند و شکست بریشان افتاد و این صورت از غرایب آیاتست چه اگر بصر بسبب قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این
عادتست اند بود که قریب بهزار تن را صد تن بیند و نزدیک بسیصد تن را هزار و نهصد عدد هر آینه قدرت کامله ربانی باید داشت ایضا نعمتی را
از نعمتهای بعضی یعنی علما ما سو علیه با وجود نتا وی در شرح ظروفه لیقضی الله امرا تا براند خدای حکم را که آن کان مفعولا هست بودنی
در علم او والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان اذا لقیتم چون ببینید
فئة گروه را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس پای بسته و از مقاتله ایشان روی متابید واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا
یاد کردن بسیار بدل و بزبان لعلکم تفلحون مگر باشد که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعا برید
بر کفار بدین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم درین آیه تنبیه است بر آنکه باید بنده را هیچ شغلی از ذکر خدا باز ندارد نظم
تو بهر حالی که باشی روز و شب ٭ یک نفس غافل مباش از ذکر رب ٭ در خوشی ذکر تو شکر نعمت است ٭ در بلاها التجا با حضرت است واطیعوا الله و فرمان برید خدای را
ورسوله و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکه قتال ولا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از ان مخالفت بددل شوید وتذهب
ریحکم و برود از شما دولت و قوت تنازع مستعار از دولتست چه دولت در تمشیت امور و نفاذ آن مثابه باد است در هبوب و نفوذ او گفته اند
اذا هبت ریاحک فاغتنمها یعنی برانند که مراد باد حقیقتست چه نصرت نمی باشد الا بباد و که حق سبحانه و تعالی از مهب فتح فرستد
و آن را ریح النصر میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا واصبروا و شکیبایی کنید در مقاتله ان الله بدرستی که خدای
مع الصابرین با صابرانست بحفظ و نصرت ولا تکونوا و مباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم
از سراها و منزلهای خویش بطرا از روی سرکشی و فخر ورئاء الناس و برای نمایش خلق و ادا اهل مکه اند که بحمایت کاروان

بیرون آمدند و در راه خبری بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت لا والله
از آنکه به بدر رویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازه و هیبت ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب
برگیرند پس خدای میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان عجب می‌ورزند و ریا می‌کنند ویصدون و باز میدارند
مردمانرا عن سبیل الله از دین خدای والله بما یعملون و خدای بآنچه میکنند محیط عالم است برآنها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه
بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه
بن مالک که مهتر کنانه بود برآمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد
و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی به بدر آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد
واذ زین و یاد کنید آنرا که بیاراست لهم الشیطان برای کافران دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلعم
در حق (?) فرموده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وقال و گفت ابلیس لا غالب لکم الیوم (?) گشته
نیست بر شما امروز من الناس از مردمان بجهت کثرت لشکر و آراستگی ایشان وانی جار لکم و من فریادرس و زینهار دهم مر شما را از قوم کنانه
فلما تراءت الفئتان پس آن هنگام که بدیدند مر دو گروه لشکر یکدیگر را نکص بازگشت شیطان علی عقبیه بر دو پاشنه خود و این عبارت است
از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی بفرار نهاد و دران محل دست او در
دست ابن هشام بود حارث گفت ای سراقه درچنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او فرو زد وقال و گفت
انی بریء منکم من بیزارم از شما انی اری بدرستی که من می‌بینم ما لا ترون آنچه شما نمی‌بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مومنان می‌آیند
انی اخاف الله بدرستی که من می‌ترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او
بدینجا نرسیدی والله و خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر کسی که ازو نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام
فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت و توقف نیافتم پس همه را معلوم شد که
آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده اذ یقول المنافقون آنرا نیز یاد کنید چون گفتند منافقان مکه یا مشرکان و اصحاب
که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشده بودند در وقت خروج با ایشان ببدر آمدند و نیت
ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بران نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شامت آن در ایشان
رسید قلت مومنانرا مشاهده نموده گفتند غرّ فریفته است هؤلاء این گروه مومنانرا دینهم دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت
در برابر چنین لشکری آراسته آمده حق تعالی در جواب ایشان فرمود ومن یتوکل و هر که توکل کند علی الله بر خدای و کار خود را
با او گذارد فان الله پس بتحقیق که خدای عزیز غالبست متوکل را قوی گرداند حکیم حکم کرده است که اهل توکل را یاری کند ولو تری
و اگر ببینی ای محمد اذ یتوفی الذین کفروا چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند الملائکة فرشتگان که اعوان ملک الموت
بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و نبیه و منبه ابناء الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من
اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان یضربون میزدند بعمودهای آتشین وجوههم بر رویهای ایشان وادبارهم
و بر پشتهای ایشان وذوقوا و میگفتند بچشید عذاب الحریق عذاب سوزانرا که مقدمهٔ عذاب دوزخست سرایه میدیدی امری منکر و کار

احق مؤمنین والذین فی قلوبهم مرض و آنانکه در دلهای ایشان شکست
شکی و رغبتی در دین نبودست منافقان هم هم

برسول و دیگر ملائکه میگفتند ذلک این ضرب و عذاب بما قدمت بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده ایدیکم دستهای شما
از معاصی و ترک هجرت وان الله و دیگر سبب آنست که خدای لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید بر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد
و تعذیب کفار عین عدلست پس برای تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میگوید عادت مشرکان عرب با تو کداب آل فرعون
همچون عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام والذین من قبلهم و چون عادت آنها که پیش فرعونیان بودند
یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کفروا بآیات الله کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایل که بر توحید خود نصب
کرده بود یا بمعجزات انبیا فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بذنوبهم بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود ان الله
بدرستی که خدای قوی با قوت و قدرتست شدید العقاب سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذلک این گرفتن و عقوبت پیشینیان
بان الله بسبب آنست که خدای لم یک مغیرا نبوده گرداننده و تبدیل دهنده نعمة انعمها نعمتی را که انعام کرده است علی قوم بر گروهی حتی یغیروا
تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند ما بانفسهم آن حال را که در نفسهای ایشان بحالی بدتر ازان تهدید قریش است که ایشان حال خود را
که بت پرستی و مردار خواری بود بعداوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مومنان بدتر
ساختند وان الله و بدرستی که خدای سمیع شنواست سخنان ناسزا مشرکانرا علیم داناست بعقاید باطلهٔ ایشان دیگر باره تاکید مینماید که کار
قریش در تکذیب تو کداب آل فرعون همچون صنع قوم فرعونست والذین من قبلهم و آنانکه پیش ازیشان بودند کذبوا بآیات ربهم تکذیب
کردند آیات پروردگار خود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشانرا بذنوبهم بگناهان ایشان یا قریش بتکذیب قرآن نمودند و اشباه ایشان
در بدر بقتل مبتلا ساختیم واغرقنا و غرق گردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعونرا وکلّ و هر گروهی از غریقان قبط
و قتیلان قریش کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین
عند الله نزدیک خدای الذین کفروا آنانند که راسخ شده اند در کفر و از معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و شیبه و امثال ایشان
یا کافران یهود اند چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و اضراب ایشان فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی‌آرند
و دیگر بدترین دواب الذین عاهدت آنانند که عهد بستی با ایشان منهم از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلعم
معاهده فرموده بود ثم ینقضون پس می‌شکستند عهدهم عهد خود را فی کل مرة در هر باری که عهد میکنند در تبیان آورده
که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را صلی الله علیه وسلم یاری ننمایند روز بدر مشرکانرا بسلاح مددکاری نمودند بعد
ازان گفتند که فراموش کردیم و دیگر بار عهد بستند و روز خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد شکستند وهم لا یتقون
و ایشان پرهیز نمی‌کنند از نقض عهد یا نمی‌ترسند از عقوبت غدر فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشانرا فی الحرب در جنگ
فشرد بهم پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان من خلفهم آنانرا که از پس ایشان فرا رسند از اعدا تا
یعنی چون بدیشان ظفر یابی چندانی از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتلهٔ تو باز دارد لعلهم شاید آن رسیدگان
یذکرون پند گیرند و عبرت پذیرند واما تخافن اگر بدانی و دریابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض
آن عهد که علامتهای آن بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان
که من عهد ترا باز انداختم تا تو و ایشان باشید علی سواء برابر در علم بنقض عهد ان الله بدرستی که خدای لا یحب الخائنین

دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را ولا یحسبن الذین کفروا و مپندار ای محمد آنان را که کافر شدند که ایشان
سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب ما و از گرفتاری آن بدر رفتند یا شکستگان عهد میفرماید که مپندارد که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم
لا یعجزون بدرستی که ایشان عاجز نمی کنند ما را از عذاب خود حفص و لا یحسبن بغیبت میخوانند یعنی باید کافران نپندارند که ما از معذب
ایشان عاجزیم واعدوا و آماده سازید برای مومنان لهم برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر ما استطعتم آنچه توانید من قوة از
ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می یابد و عقبة بن عامر رضی الله عنه میفرماید که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بر منبر می فرمود
الا ان القوة الرمی بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیلست برآنکه تیر و کمان قوی ترین سلاحست شیخ ابو القاسم نصرآبادی
قدس سره فرموده که درین آیه گفته اند که قوت رمی است بلی همچنین باشد اما رمی بر دو گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن تیر آه
در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام خطوط از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابو علی رودباری قدس سره فرموده که قوت
اعتماد است بر حمایت حق و وثوق بودن بعنایات او و نظم گر اعتماد تو بر اسب و لشکرست و سلاح مراست برکرم دوست اعتماد تمام
و گفته اند مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازند قلعها بجهت دفع کفار ومن رباط الخیل و دیگر آماده کنید از اسبان
بسته ترهبون تا بترسانید به بدین استعداد عدو الله دشمن خدا را وعدوکم و دشمن خود را که کفار مکه اند وآخرین و دیگر ترسانید
با اسب و سلاح کافران دیگر را من دونهم جز کافران مکه که لا تعلمونهم شما نمی دانید ایشان را الله یعلمهم خدای میداند ایشان را
و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که گفته اند جن چه صهیل اسب جن را می ترساند
وما تنفقوا و آنچه نفقه می کنید من شیء از چیزی که دارید فی سبیل الله در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسب یوف الیکم تمام کرده
خواهد شد بشما جزای آن وانتم لا تظلمون و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب وان جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح
و استسلام فاجنح لها پس تو هم میل کن بمصالحه وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند
انه هو السمیع که خدای شنواست مر اقوال ایشان را العلیم داناست بدروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال
مکر بدیشان گمارد چنانچه فرمود وان یریدوا و اگر خواهند ان یخدعوک آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود باز دارند فان حسبک الله
پس بدرستی که بسنده است ترا خدای هو الذی ایدک اوست آنکه قوت داد ترا بنصره بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه
وبالمومنین و بهمه مومنان و اصح آنست که بانصار والف و پیوند کرد و افکند بدوستی بین قلوبهم میان دلهای ایشان یعنی
اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بوده و همواره بقتل و غارت مشتغل می بوده اند حق تعالی
ببرکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد لو انفقت اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمینست
از مال و متاع ما الفت تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت بین قلوبهم میان دلهای ایشان از غایت عداوت و بلای کینه
و ستیزه که با هم داشتند ولکن الله ولیکن خدای بحکمت بالغه خود الف بینهم ایقاع الفت کرده میان ایشان انه عزیز بدرستی که او
قادر و غالبست هر چه خواهد بکند حکیم داناست بحکمت آنچه میکند یا ایها النبی ای پیغمبر حسبک الله بسنده است ترا خدای ومن اتبعک
و آنانکه پی روی تو کرده اند من المومنین از گروندگان این آیه در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسول صلعم
و تسلیه خواطر صحابه رضی الله عنهم و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده بودند چون امیر المومنین عمر رض

بشر اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن عباس رضی الله عنه فرمود که سبب نزول آیه اسلام فاروق است
و بدین تقدیر آیه مکی باشد یا ایها النبی ای رفیع قدر یا خبر کننده حرض المومنین تحریض کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را علی
القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم اگر باشند از شما عشرون بیست تن صابرون صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین
غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی امرست باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار ننمایند
وان یکن منکم و اگر باشد از شما مائة صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بتایید الهی بر هزار تن من الذین کفروا از آنکه کافر شدند و این
غالبیت شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمی دانند خدای و روز قیامت را تا شما ستد اجر از نجات
و درجات غافل مانده و در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبایی مومنان ندارند بعد از نزول این آیه مومنان از مقاتله یکی با ده اندیشه
ناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه این آیه را منسوخ گردانیده فرمود الآن اکنون که این حکم شما را گرانبار ساخت خفف الله سبک
گردانید خدای عنکم از شما وعلم و دید ان فیکم ضعفا که در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان یکن منکم پس اگر باشند از شما مائة صابرة
صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امرست یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد
وان یکن منکم و اگر بود از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای و یاری او والله مع الصابرین و خدای
با صابرانست باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر نظم از جور چرخ منتاب که روزی باغ شود سبز و شاخ گل ببر آید
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در باب ایشان با اکابر صحابه مشاورت نمود از قوم مهاجر ابو بکر صدیق فرمود که ای پدر و اصحا عز این قوم اقارب و عشایر تواند اگر
هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدایی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند و هم اعداد و امداد مسلمانان زیادت شود فاروق رضی
گفت یا رسول الله ایشان ائمه کفرند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق سبحانه ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار سعد ابو رواحه
رضی الله عنه بقول صدیق میل نموده فدیه مقرر فرمود حق سبحانه این آیه فرستاد که ما کان نسزد و نشاید لنبی ان یکون پیغمبر را که باشد له اسری
مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان فی الارض در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و قوت
عز اسلام و ظهور شوکت ابرار است تریدون عرض الدنیا میخواهید شما عرض دنیا خواسته دنیا که عرض سریع الزوال است والله و خدای یرید الآخرة
میخواهد برای شما آخرت که بهشتست و نعمت لایزال والله عزیز و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حکیم داناست در آنچه با ایشان کار
کند لولا کتاب اگر نه حکمی و فرمانی من الله از خدای سبق پیشی گرفته است در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا
بنادانی مواخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لمسکم هر آینه میرسید بشما فیما اخذتم در آنچه فرا
گرفتید از فدا عذاب عظیم عذابی بزرگ که در روایت آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب فرو آمدی
غیر عمر و سعد معاذ رضی الله عنهما از آن نجات نیافتندی زیرا که این دو مرد بقتل کفار راضی بودند نه بفدا و صحابه بعد از نزول آن آیه
از غنایم بدر دست باز کشیدند آیه آمد که فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک
واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت امر وی ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است و عفو کرد گناه شما را رحیم مهربانست
که غنیمت بشما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم عباس را رضی الله عنه که از جمله اسیر

باد ای فدای نفس خود و دو برادر زاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبة بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد
روا میداری که عم تو بخواستاری درویش وار در پیش خویش بپای نه دست بیرون کند من این مال از کجا آرم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
که کو آن بدره زر که بوقت خروج از مکه بام الفضل چنین و چنین گفتی عباس گفت ای محمد من این سخن را نگفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که اوزند
کار من یمن پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که تو هدایة حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیة آمد که
یا ایها النبی ای پیغمبر قل بگو لمن فی ایدیکم وانکسانرا که دست شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای و ببیند فی قلوبکم
در دلهای شما خیرا نیکوئی از ایمان و اخلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زری که فدا داده اید
ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق داده او رده اید
که عباس رضی الله عنه گفت که خدای مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد و حالا بیست بنده دارم
که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوستر میدارم دوم مغفرتست امید دارم که آن نیز
وفا فرماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست نظم خلاف وعده محالست گز کریم آید چه لیس اگر نکند وعده را وفا شاید وان یریدوا
واگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردن با خدای
من قبل پیش ازین بکفر فامکن منهم پس خدای تعالی توانائی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر در دست تو گرفتار شدند بعد ازین ممکن است
که ترا ممکن داند والله علیم و خدای داناست بمآل بندگان حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وهاجروا
و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش وجاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند
وانفسهم و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و این قوم مهاجرند والذین آووا و آنانکه جای دادند مهاجرانرا
ونصروا و نصرت کردند حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم مراد گروه انصارند اولئک بعضهم آن گروه بعضی از ایشان اولیاء بعض
دوستان برخی دیگرند و متولی در میراث در مبادی حکم بوده که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گرفتند والذین
آمنوا و آنانکه ایمان آوردند ولم یهاجروا و هجرت نکردند ما لکم نیست شما را من ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء
هیچ چیزی حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم واگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی
اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم النصر بر شما واجبست یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروهی
مشرکان که باشد بینکم وبینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهده مکنید والله بما تعملون و خدای بآنچه شما
میکنید از وفای عهد و نقض آن بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی
دیگرند در مظاهرت و معاونت الا تفعلوه اگر نکنید آنچه فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تکن فتنة حاصل شود فتنه
فی الارض در زمین وفساد کبیر و فساد بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و همه یاری نکنند بهم ایشان روی بخذول نهند
و اهل کفر ظهور کنند و فتنه دین و فشل از ایشان بزرگتر نتوانند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد بر ترک آن تهدید
فرمود دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید والذین آمنوا و آنانکه بگرویدند بخدای و رسول وهاجروا و هجرت
کردند فی سبیل الله در راه رضای خدای والذین آووا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را ونصروا و یاری کردند

پیغمبر را در قتال مشرکان اولئک آن گروه هم المؤمنون ایشانند مومنان حقا براستی لهم و ایشانراست مغفرة آمرزش از خدای
ورزق کریم و روزی نیکوئی بی رنج و منت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند من بعد از پس صلح حدیبیه وهاجروا و هجرت کردند
چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وجاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما شدند فاولئک پس آن گروه منکم از جمله
یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد واولوا الارحام و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان
اولی ببعض سزاوارترند ببعضی از میراث گرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ و این آیه ناسخ توارث است
که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت
هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا علیم داناست کسی سایران چون و چرا نرسد نظم نه در احکام او ست چون و چرا
نه در افعال او چگونه و چند
این سوره برات و فاضحه و مخزیه و مشقشقه و سوره عذاب نیز خوانند
و ترک تسمیه در وی جهت آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای دفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف
کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که متمم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان دو سورت گذاشتند و بسم الله ننوشتند
و هر دو انفال و توبه یک سوره اند سوره را قرینتین گفته و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند
که ثقات مشایخ بعضه از ذی النورین رضی الله عنه روایت کرده اند که کاتب خاتمه لیسا نوشت عن الانفال و فاتحه براءة من الله
من بودم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میان این دو سوره املاء تسمیه نفرمود آورده اند چون این سوره نازل شد حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم سی یا چهل آیه از اوایل سوره با بو بکر صدیق داد رضی الله عنه و او را امیر حاج ساخت و فرمود که در اهل
موسم خواند و بچندین روز بعد از رفتن صدیق رضی الله عنه مرتضی علی را رضی الله عنه طلب فرموده و بر ناقه عضبا سوار ساخته
از عقب ابو بکر صدیق فرستاد و او گرد که آیات را از وی گرفته خود قراءت کند چون از این حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل
بمن آمد و گفت ادای پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی با بو بکر رضی الله عنهما لاحق شد در روز ترویه صدیق رضی الله عنه
خطبه خواند و در مناسک التعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی رضی الله عنه نزدیک جمره عقبه آیات را بر اهل موسم خواند براءة این
بیزاریست من الله از خدا ورسوله و از فرستاده او الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان من المشرکین از
شرک آورندگان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با بعضی از مشرکان عهد بسته بود و هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره
و بنی کنانه عهد شکستند حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش براءتست بفسخ عهد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد
خدا و رسول شکستند و رسول نیز بفرمان خدا اینعهد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگوی ایشانرا فسیحوا پس سیر کنید فی الارض
در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الاخر قولی آنست
که آیه در اوایل شوال فرود آمد پس مدت تا اواخر محرم است امام ثعلبی رحمه الله آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده
بودند از چهار ماه کمتر بود مهلت داد تا چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود به چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود
تدبیری نمایند و آنانرا که عهد شکسته بودند ایشانرا تا انقضاء مدت ایمن امان داد و تا کشتن عهد را گفت واعلموا و بدانید
انکم غیر معجزی الله که شما عاجز کننده خدا نیستید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وان الله و این را نیز بدانید که خدای

مخزی الکافرین رسوا کننده کی فرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن واذان و اعلام است و آکاه ساختن من الله ورسوله
از خدا و رسول و الی الناس بسوی مردمان یوم الحج الاکبر روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن جون طواف و نحر
و حلق و رمی در وست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در ان روز عزت مسلمانان و خواری
کافران ظاهر شد و برهر تقدیر مضمون اعلام کد است ان الله آنکه خدای بری بیزار است من المشرکین از مشرکان و عهد ایشان ورسوله
و پیغمبر او نیز بیزار است فان تبتم پس اکر باز کردید از کفر و غدر فهو پس باز کشت خیر لکم بهتر باشد شما را از اقامت بران وان تولیتم
و اکر بر کردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم پس بدانید آنکه شما غیر معجزی الله نه عاجز کنندکانید یعنی نتوانید که از و بکریزید یا بازدارید
ستیزید وبشر الذین کفروا و بجای بشارت بیم کن کافرانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهودناکثان فرمود
درباب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض ننموده میکوید الا الذین لیکن آنانکه عاهدتم عهد کردید با ایشان من
المشرکین از شرآورندکان ثم لم ینقصوکم پس ایشان کم نکردند شیئا چیزی از عهد ما بر شما یعنی نشکستند پیمان شما را ولم یظاهروا
و یاری و همپشتی نکردند علیکم بر قتال شما احدا یکی را از دشمنان شما فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم عهد ایشانرا الی
مدتهم تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان بر جهار ماه مهلت مدهید ان الله بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد
متقیانرا و از جمله تقوای وفا بعهد است و اتمام شرایط ان شیخ نصرآبادی فرموده که متقی را جهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود
والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و بدین وجه توجیه یافته است نظم متقی را بود جهار نشان حفظ احکام شرع اول آن ثانیا آنکه دست رس یابد
بر فقیران و بی کسان پاشد عهد را با وفا کند پیوند مرحبا باشد بدان شود خرسند و چون حکم معاهدان مشرکین شد درباب
مشرکان غیر معاهد میفرماید فاذا انسلخ پس چون بکذرد الاشهر الحرم ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز ربیع الآخر
که آیه درشان مهلت ایشان نازل شده و اشهر حرم جهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب کوتتد که ذی الحجه و محرم در وست یا آنکه حرام بود
درین جهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول سوره کیرند نه از وقت تبلیغ انقضاء مدت بعد از انسلاخ ماههای
اعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر جواب این ماهها منقضی کردد فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اند
با ایشان یا آنکه عهد شما را شکسته اند حیث وجدتموهم هرجا که یابید در حل و حرم وخذوهم و بکیرید ایشانرا باسیری واحصروهم و بازدارید
ایشان از طواف مسجد الحرام واقعدوا لهم و بنشینید برای ایشان کل مرصد بر هر کمینی یعنی بسته کردانید بر ایشان راهها
تا منتشر نشوند در بلاد و قری فان تابوا پس اکر باز کردند از شرک بایمان واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را واتوا
الزکوة و بدهند زکوة اموال خود را و ازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشانرا
یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هرجا خواهند روند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر کسانرا که
ایشان را رحیم مهربانست بدادن ثواب بی حساب بدیشان وان احد و اکر یکی من المشرکین از مشرکان که توبیخ ایشان
باید کرد بعد از انقضاء اشهر حرم استجارک زینهار خواهد از تو فاجره پس ایمن ساز او را و زینهار ده حتی یسمع تا بشنود کلام الله
سخن خدای که قرآنست ثم ابلغه پس اکر اسلام نیارد برسان او را مامنه بجایی که موضع امن اوست و بعد از ان با او حکم
بنمای ذلک این امان دادن بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون کروهی اند که نمی دانند خدا را و حق را تا بشنوند آنکه پس

امان باید داد تا بشنوند و دران تدبیر و تفکر کنند کیف یکون جکونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و جکونه تواند بود
للمشرکین عهد مشرکان را عهدی عند الله نزدیک خدای وعند رسوله و نزدیک رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل
الا الذین عاهدتم مکر آنانرا که عهد بسته اند با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عهد بسته بود با ایشان
عند المسجد الحرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فما استقاموا پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود لکم برای شما فاستقیموا پس
شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لهم برای ایشان ان الله بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکارانرا که بر عهد و پیمان استقامت
نمایند بر عهد خود لکم برای شما فاستقیموا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لهم برای ایشان ان الله بدرستی که خدای کیف
جکونه باشد بر عهد مشرکان وان یظهروا و حال آنست که اکر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما لا یرقبوا فیکم نکاه ندارند درباب شما الا قرابتی
ولا ذمة و نه وفای عهدی یرضونکم خشنود میکردانند شما را بافواههم بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت یا سخنان شیرین
میکویند وتابی و سر باز میزنند قلوبهم دلهای ایشان از آنچه بزبان میکویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست نظم دل در خیال عذر و زبان
در ادای غدر ای مت غلام آنکه دلش با زبان یکیست واکثرهم و بیشتری از ایشان فاسقون بیرون شدند از دایره فرمان یا کسانند از قبول ایمان
و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز می نمایند اشتروا بدل کردند و کزیدند بآیات الله بقرآن ثمنا قلیلا چیزی اندک را که بهای اندک
دارد و از متاع دنیا ابوسفیان بعضی از مشرکانرا تطمیع طعام دنیاوی کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرده ایشان تکذیب قرآن نمودند
و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از طاعت خدای یا بازداشتند مردم را از راه حج و خانه
خدای انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون بدکاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
شکسته و آیات توریه را باندک چیزی فروخته و مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لا یرقبون نکاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهود
فی مؤمن در شان هیچ مومنی الا قرابتی یا سوکندی ولا ذمة و نه عهدی اولئک آن کروه هم المعتدون ایشانند از حد کذرندکان در شرارت
وطغیان فان تابوا پس اکر باز کردند از کفر واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را واتوا الزکوة و بدهند زکوة را فاخوانکم پس ایشان
برادران شمااند فی الدین در دین اسلام ایشانراست آنچه شما را بوده و بر ایشانست آنچه بر شما باشد ونفصل الایات و بیان میکنیم آیتها را لقوم
یعلمون برای کروهی که فهم کنند و دران تفکر نمایند وان نکثوا و اکر بشکنند مشرکان ایمانهم سوکندان و پیمانهای خود را من بعد عهدهم پس از آنکه
عهد کنند با شما وطعنوا و طعن کنند فی دینکم در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان کفر و سران
اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که ایشانرا عهود و پیمان نیست در حقیقت که اکر پیمان ایشان درست بودی نشکستندی بدان راه نیافتی پس
مقاتله کنید با ایشان لعلهم ینتهون شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین الا تقاتلون آیا کارزار نمی کنید قوما نکثوا با کروهی
که بشکستند ایمانهم پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قریش آن بود که خلفا یکدیکر را
نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیکر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را که حلفاء ایشان بودند بسلاح و مرد مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفاء
رسول بودند صلی الله علیه وسلم جنک کردند یا مراد از ناکثان یهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان و قوم او را مدد کاری
کردند وهموا و قصد کردند مشرکان باخراج الرسول به بیرون کردن رسول صلی الله علیه وسلم جهت ادای عمره از مکه و مشاوره نمودند
در دار الندوه چنانکه کذشت درین باب اورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند رسول را صلی الله علیه وسلم حیله کرده از مکه دور سازند

وقبل از تمام قواعدان بحث استخفاف از مکه ایشان اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود ند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه
وهم بدؤکم وحال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اول مرة اول بار اتخشونهم آیا شما می ترسید از محاربه و کارزار ایشان
فالله احق پس خدای سزاوارتر است ان تخشوه آنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار بین بحرب ایشان اشتغال کنید ان کنتم مؤمنین
اگر هستید باور دارندگان بعقوبة الهی در ترک ما موربه قاتلوهم کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا خدای عذاب کند ایشانرا بایدیکم بدستهای
شما یعنی بشمشیرها شما مقتول شوند ویخزهم و رسوا سازد شان بمقهوریه و مغلوبیه وینصرکم علیهم و نصرت دهد شما را بر ایشان ویشف و شفا بخشد
صدور قوم مؤمنین سینها گروهی را از مؤمنان یعنی بنی خزاعه یا جمعی از یمن که آمده و اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافته
و چون شکایت بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب ویذهب و ببرد خدای
بنصرت شما کفار غیظ قلوبهم اندوه دلها آنانرا که بواسطه آزار کفار ملول بودند ویتوب الله و توبه دهد خدای و بازگرداند بفضل خود
علی من یشاء بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیه خبر داد از توبه بعضی از کفار و آن واقع شد چنانچه ابوسفیان و عکرمة بن ابی جهل و سهیل
بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند والله علیم و خدای داناست بتوبه بعضی حکیم حکم کننده است بقبول توبه ام حسبتم آیا می پندارید ای گروه مسلمانان
که قتال کفار را بکار نمید و گفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید ان تترکوا آنکه شما را بگذارند بدین که هستید ولما یعلم الله
و نه بیند خدای الذین جاهدوا آنانرا که جهاد کنند منکم از شما در راه وی ولم یتخذوا و فرانگیرند من دون الله بجز خدای ولا رسوله
و بغیر فرستاده او ولا المؤمنین و بدون مؤمنان ولیجة دوست نهانی که اطلاع را اسرار کنند یا وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست
بازنخواهد داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بانچه شما می کنید و غرض
از عملهای وی یا معلوم است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس
جواب داد که شما مساوی ما میگویید و از محاسن یاد نمی کنید علی رضی الله عنه فرمود که شما را چه خیر است که آن از جمله محاسن توان شمرد
عباس رضی الله عنه فرمود که ما بعمارت مسجد الحرام قیام می نماییم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیر آزاد میکنیم
میرهانیم این آیه نازل شد که ماکان نسزد و روا نباشد للمشرکین مر مشرکان را ان یعمروا آنکه عمارت کنند مساجد الله مسجدهای
خدایرا و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس کانه عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مشرکان را
عمارت مسجد روا نیست شاهدین در حالی که گواهان باشند علی انفسهم بر نفسهای خویش بالکفر بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب
سید صلی الله علیه وسلم یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او اولئک آن گروه مشرکان
حبطت تباه و باطل شده است بواسطه شرک اعمالهم عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد و سقایه وفی النار و در آتش دوزخ
هم خالدون ایشان جاوید اند سبب کفر انما یعمر جز این نیست که عمارت کند مساجد الله مسجدهای خدایرا من آمن بالله آنکس که بگرویده
باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا ایمان برسول وی والیوم الآخر و بروز بازپسین واقام الصلوة و بپای داشته باشد
نماز را واتی الزکوة و داده باشد زکوة را ولم یخش و نترسیده باشد در امور دین الا الله مگر از خدای فعسی اولئک پس آن
گروه شاید ان یکونوا آنکه باشند من المهتدین از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلام بصیغه توقع جهت قطع
طمع مشرکانست یعنی اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است میان لعل و عسی حال آنان من کل الوجوه

ناقص اند

ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود نظم جایی که شیر مردان در معرض عتاب آیند روباه سیرتان را آنجا چه تاب باشد ع دیگری منع مومنانست از اعتماد
باعمال خویش و بدان اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است نظم مباش غره بعلم و عمل که شیطان را بدین سبب ز درگاه عزت دور
آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمزم حجاج را نبیذ زبیب و یا عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن منصب
بعباس رضی الله عنه تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحه حجبی بود و از تری این مرد و با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت
درآمد عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات می نمودند و علی رضی الله عنه باسلام و جهاد مفتخر می بود حق سبحانه تصدیق علی را رضی الله عنه
آیه فرستاد که اجعلتم آیا میدارید سقایة الحاج اصل سقایه حاجیان را وعمارة المسجد الحرام و آبادانی عمارت مسجد حرام را کمن آمن همچون آنکسی که
ایمان آورده است بالله بخدای والیوم الآخر و بروز آخر وجاهد و جهاد کرده است فی سبیل الله در راه خدای لا یستوون برابر نیستند این دو گروه
عند الله نزدیک خدای والله و خدای لا یهدی راه نمی نماید بمقصود القوم الظالمین گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند الذین آمنوا آنانکه بگرویدند
بخدای و آنچه آمده است از نزدیک خدای وهاجروا و هجرت کردند از دیار خود وجاهدوا و جهاد کردند با مشرکان فی سبیل الله در راه خدای
باموالهم ببذل کردن مالها خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وانفسهم و در باختن نفسها خود در معارک حرب اعظم درجة بزرگترند
از روی درجه یعنی بلند مرتبه ترند عند الله نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند واولئک و آن گروه
مستجمع این کمالات هم الفائزون ایشانند ظفر یافتگان بامانی دو جهان یبشرهم ربهم مژده میدهد ایشانرا پروردگار ایشان برحمة منه برحمتی فایض از وی
بدیشان ورضوان و خشنودی کامل از ایشان وجنات لهم فیها و بوستانها که ایشانرا باشد نعیم مقیم نعمتی دایم بی انقطاع در تنکیر مبشر به ایماست
بآنکه زبان تعریف یا دار توصیف آن وافی نیست خالدین در حالتی که این گروه جاوید باشند فیها در آن بوستانها ابدا همیشه تأکید خلود است
تا حمل بر مکث طویل نفرمایند ان الله بدرستی که خدای عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و جنت
بهتر از رحمت و نعیم جنات در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه
مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن اعظم است نظم
گنه ما فزون بود ز شمار عفوت افزونتر از گناه همه قطره زابر رحمت تو بس است شستن نامه سیاه همه آورده اند که چون حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بنشاطی تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند و ترک خان و مان بر محنت
زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام کوی
دارام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان از رقت جنسیه پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیه نازل گشت که
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا فرا مگیرید آباءکم پدران خود را واخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان
یعنی این گروه را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند ومن یتولهم منکم
و هر که از شما ایشانرا دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشان ستمکاران اند
که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد مختلفان از هجرت گفتند
که حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون غربت هجرت کنیم ضرورت
قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بی کس و بی مال بمانیم آیتی دیگر آمد که قل بگو ای محمد مر تارکان هجرت را

ان کان اگر هست اباؤکم پدران شما وابناؤکم وفرزندان شما واخوانکم وبرادران شما وازواجکم وزنان شما
وعشیرتکم وخویشان شما واموال اقترفتموها ومالها که انرا کسب کرده اید وتجارة تخشون ویا زرکانی که می ترسید کسادها از نا روایی ان ومساکن
ومسکنها که از ان راضی اند ترضونها می پسندید آنرا احب الیکم دوستر بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوستر میدارید
من الله ورسوله از خدای ورسول او وجهاد فی سبیله از جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید وچشم دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای
بامره عقوبت خود را عاجلا واجلا والله وخدای لا یهدی توفیق هدایت ندهد القوم الفاسقین گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان درین آیه تهدید عظیم
وتوبیخ بزرگست وقول بیشتر ائمه تفسیر راجع است بانکه ازین آیه رایحه نا امیدی استشمام می توان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله دران متقاعد اند
که دین خود را از اموال وازواج وعشایر ومساکن دوستر نمی دارند وحظوظ دنیوی را بران اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار
روی از کون بگرداند فانه عدو لی الا رب العالمین مال را بذل مهمان وفرزند را قصد قربان وخود را فداء آتش سوزان کند تا در دعوی
دوستی صادق باشد نظم انکس که ترا شناخت جان را چکند فرزند وعیال وخانمان را چکند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده است لا یؤمن
احدکم حتی اکون احب من والده وولده والناس اجمعین واز حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش مادر
ومادر وپدر نشسته بود قصه قربان کردن اسمعیل علیه السلام پیش ایشان میخواندند گفت ای احمد ازین پیش ما پر خیر وپدر ومادر ترا در کار خدا کردیم احمد برفت
وگفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد وبعد از بیست وچهار موقف ایستاده بود بقصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد بدر
سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادر آواز داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پیش ازین ما را فرزندی بود او را در کار خدا
کردیم احمد ومحمود را با ما چکار نظم ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم جانرا اسیر سودای تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود وهر دو کون نیز وانها که کرده ایم برای تو کرده ایم
لقد نصرکم الله بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مومنان فی مواطن کثیرة در موطنها بسیار یعنی مواضع حرب ومعارک کارزار چون روز بدر
وحرب بنی نضیر وجنگ بنی قریظه ودر روز احزاب وصلح حدیبیه وحرب خیبر وفتح مکه وغیر آن ویوم حنین ودر موطن روز حنین وان وادی است میان
مکه وطایف حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دران موضع با لشکر هوازن وثقیف محاربه فرمود وآن چنان بود که چون بعد از فتح مکه این دو قبیله
متفق شده قصد مسلمانان نمودند وخبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیده با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد وایشان
چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت لن نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نموده این بحضرت
رسیده نپسندید اعجاب نموده وبسبب این عجب اول حال شکست بر لشکر اسلام افتاد پس حق تعالی این قصه را با یاد مومنان میدهد که شما را
یاری داد در روز حنین اذ اعجبتکم چون شگفت آورد شما را کثرتکم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما ان کثرت شما شیئا
چیزی را از صولت دشمن وضاقت وتنگ شد علیکم الارض بر شما زمین وادی بما رحبت با فراخی وگشادگی که داشت ثم ولیتم پس پشت
بر دشمن کردید وبرگشتید از حرب مدبرین در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمام لشکر منهزم شدند وبا حضرت رسالت صلعم
چهار تن بماندند علی وعباس وابو سفیان ابن حارث وعبد الله بن مسعود رضی الله عنهم وحضرت دران روز بر استری سوار بوده چون
دوستان هزیمت کردند ودشمنان تمامی روی بان حضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند وروی بدشمن حمله می نمود
ومیگفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب وعباس وابو سفیان رکاب ولجام استر را گرفته نمی گذاشتند که آنحضرت بمیان دشمن درآید
وازین صورت بکمال شجاعت سید عالم صلی الله علیه وسلم استدلال می توان نمود که در چنان روز بر استری که در معرکه حرب کروفری ندارد

سوار شد

سوار شده وبی مددکاری متوجه حرب کفار گشته نسبت خود در اظهار میفرمود القصه چون عباس آنحضرت را نگذاشت که محاربه نماید
حضرت فرمود پس اصحاب را باز خوان عباس بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله جاد رسول الله یا اصحاب الشجرة یا اصحاب
سورة البقرة مردم بآواز عباس باز گشتند وچون که عدد ایشان بصد نفر رسید بملازمت حضرت پیوسته حمله بکفار کردند وآنحضرت فرمود
الان حمی الوطیس وبتلاوت دعای موسی علیه السلام که در روز فلق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد والیک المشتکی وانت المستعان مشغول شد
از استر فرود آمد یا همچنان سواره مشت خاک وسنگ ریزه از زمین بر داشت یا از یاران طلبید وگفت شاهت الوجوه وبر طرف کفار
ریخت وفرمود که انهزموا ورب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم ودهان او از خاک وسنگ ریزه پر شد وشکست
بر دشمن افتاده دلهای مومنان آرام پذیرفت کما قال تعالی ثم انزل الله پس فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب سکون وآرام
وتقویت علی رسوله بر فرستاده خود تا تهیه داعیه حرب نموده واز کثرت اعدا اندیشه نفرموده وعلی المومنین وبر مومنان تا بنداء
عباس باز گشتند وانزل جنودا وفرستاد لشکرها که بچشم خود لم تروها ندیدید شما ایشانرا اما کفار دیدند وایشان ملایکه بودند جامهای
سفید پوشیده وعمامهای سرخ وعلاقه بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده وعدد ایشان پنج هزار یا شانزده هزار بوده
وعذب الذین کفروا عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند بانکه بسیار کس از ایشان کشته شده وشش هزار از اولاد واهالی
ایشان برده گرفتند وبیست وچهار هزار شتر وچهار هزار اوقیه نقره وزیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وذلک وآنچه
واقع شد جزاء الکافرین پاداش ناگرویدگانست ثم یتوب الله پس توبه بدهد خدای وتوفیق میکند من بعد ذلک از پس این جنگ بتوفیق
واسلام علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین وآن چنان بود که بعضی از هوازن وثقیف بعد از واقعه حنین
بملازمت ثقلین صلوات الله وسلامه علیه آمده بشرف اسلام مشرف گشتند والله غفور وخدای آمرزنده است گناه توبه کننده را
رحیم مهربانست که بعد از توبه مواخذه یا ایها الذین ای گروه باور دارندگان انما المشرکون جز این نیست که مشرکان
نجس پلیدند بسبب خبث باطن وناپاکی عقیدت یا بسبب انکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمی کنند
وابن عباس رضی الله عنه فرموده که نجس العین اند مانند کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام بمسجد حرام که محیط
بیت الحرام است بعد عامهم هذا پس این سال که سال برات است وان سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشر
بود امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله گفت که مراد منع کفارست از حج وعمره نه در آمدن بمسجد حرام وغیر آن از مساجد وامام مالک رحمه الله
منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام وامام شافعی رحمه الله از دخول مسجد الحرام نهی میکند خاصه وان خفتم واگر می ترسید
ای اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم تجارت خرید وفروخت اطعمه والبسه می آوردند
حق سبحانه وتعالی میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع کنید واگر ازین می ترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید
فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را من فضله از فضل ورحمت خود ان شاء اگر خواهد وانجاز این
وعده فرموده بانکه اهل تباله وجرش که در دو بلده بودند از بلاد یمن مسلمان شدند واز انچه در بایست بود از طعام بمکه
میاوردند یا انکه اصناف مردم از اقطار زمین متوجه حرم ساختند تا بانواع تجارات انجا میرفتند نظم کمال ملا اگر ضایعم تو بگذاری
که ضایعم نگذارد مسبب الاسباب ع بروی من در احسان اگر تو در بستی در دگر بگشاید مفتح الابواب بعد از ذکر مقاتله وشتی بمجازیه کتا

امر میکنند و میفرماید قاتلوا بکشید ای مومنان و کارزار کنید الذین با آنانکه لا یومنون بالله ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که بتشبیه
قایلند و نصاری که تثلیث را معتقدند و لا بالیوم الآخر و نمی گروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری
معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانکه باید نباشد و لا یحرمون و حرام نمی دانند و نمی دارند ما حرم الله
آنچه حرام کرده است خدای از خمر خنزیر و رسوله و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمی دانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت
ثابت شده و لا یدینون نمی پذیرند دین الحق دین حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب را
یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یومنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که جزیه بدهند یعنی
آنچه از خراج به نسبت هر کس از ایشان مقرر شده باشد عن ید از دست خود و هم صاغرون و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود
آرند و نشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا جزیه کرند و گردن ایشان را سیلی زنند و گویند مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را چون
که ثابت ملحق اند باهل کتابین و امام شافعی رحمه الله گوید که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم رحمه الله فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر مشرکان عرب
که حکم ایشان یا تیغ است و یا اسلام و امام مالک رحمه الله گوید از همه کفار گیرند مگر از قریش که حکم او قتل است و قالت الیهود و گفتند جهودان عزیر ابن الله
که عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است علیه السلام از سبط لاوی بجا ده پشت بهارون بن عمران
علیه السلام میرسد مجمل قصه او آنست که چون حق سبحانه بخت النصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس منهدم ساخت و هر که توریة
میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریة میخواند اما چون خورد سال بود از خواندن حسابی نکرده بودند و او را بعد
از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریه خراب آباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید
چنانچه در سوره بقره گذشت چون عزیر میان قوم آمد تصدیق نمودند و او را آزمودند و بنوشتن توریة امتحان کردند در تفسیر ثعلبی رحمه الله مذکور است که پنج قلم
بر اصابع دست راست وی بستند و هر پنج انگشت کتابت میکرد از ظهر القلب تا بتمام رسید دیگر بار شبهه کردند که چون کسی که توریة داند و خواند
میان ما نیست چه دانیم که توریة است یا نه مردی میان ایشان گفت من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من در روز فتح بخت النصر
توریة در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی بآن مرد بر فتند و توریة را از آن محل برداشته بجمع آوردند آنچه
عزیر نوشته بود مقابله کردند یک حرف تفاوت نداشت گفتند حق سبحانه توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه
پسر اوست پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
این سخن گفتند و قالت النصاری و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعی است از ایشان که در وجود فرزند را
بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی مشاهده نمودند بدین خوارق اقدام نمودند ذلک آنچه مذکور شد قولهم گفتن ایشانست
بافواههم بدهانهای ایشان که بر ایشان افترا میکنند یا سخنی است جهل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد یضاهئون مشابه می سازند
سخن خود را قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش از این یعنی بنی ملیح که گفتند ملایکه دختران خدااند یا بعضی از کفار
عرب که سجاترا ابو اللات و ابو العزی میخواندند قاتلهم الله لعنت کند خدای بر ایشان انی یوفکون چگونه بر گردانیده می شوند از
راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم علماء خود را و رهبانهم و عباد خود را اربابا
خدایان من دون الله بجز خدای یعنی فرمان ایشان بردند در تحلیل و تحریم چنانچه فرمان خدای می باید برد یا سجده میکنند ایشانرا والمسیح

ابن مریم عیسی پسر مریم را نیز بخدای میگیرند و ما امروا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشده اند یا فرا گیرندگان
ایشان بخدای مامور نیستند در همه کتابها الا لیعبدوا مگر آنکه فرمان برند و پرستند الها واحدا یک خدای که در وحدانیت
لا اله هیچ معبودی نیست الا هو مگر او سبحانه پاکست او عما یشرکون از آنچه با وی انباز میگیرند یریدون میخواهند جهودان
و ترسایان ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله نور خدای که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یا حجت روشن بر تقدس
و تنزه او از زن و فرزند بافواههم بدهانهای خویش به تکذیبی که بر زبان میرانند و یابی الله و نمی خواهد خدای و نمی پسندد
الا ان یتم مگر آنکه تمام کرده اند نوره دین روشن خود را باعلام اعلام توحید و لو کره الکافرون اگر چه کاره باشند آنرا کافران این
معنی گفته اند شعر یرید الجاحدون لیطفئوه ه و یابی الله الا ان یتمه ه چراغی را که ایزد بر فروزد ه کسی کش تف کند سبلت بسوزد ه اعلام
نور میکند و میفرماید هو الذی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود ارسل فرستاد رسوله فرستاده خود را که محمد است صلی الله علیه و سلم
بالهدی بقرآن که محض هدایت است و دین الحق و بدین درست که اسلام است و ارسال بر آن بود لیظهره تا ظاهر و غالب گرداند
دین خود را علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنها و آن بعد از نزول عیسی خواهد بود که بر روی زمین جز دین
اسلام نماند و لو کره المشرکون و اگر چه کاره دارند مشرکان این صورت را یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید
ان کثیرا بدرستی که بسیاری من الاحبار و الرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیاکلون هر آینه میخورند اموال الناس
مالها مردمانرا بالباطل برشوت در حکم و یصدون و باز میدارند خلق را عن سبیل الله از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول
در اسلام والذین و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل یکنزون الذهب گنج می نهند زر را والفضة نقره را
و لا ینفقونها و نفقه نمی کنند گنجها را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمی دهند به حکم خبر چه در خبر آمده که مالی که زکوة وی بدهند آنچه زکوة
داده اند گنج نیست یعنی گنجی که در آن وعید مترتب باشد و وعید آنست که فرمود فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهندگان را بعذاب
الیم بعذابی دردناک یوم یحمی روزی که گرم کرده شود یعنی بر افروزند آتش را علیها بر آن گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی پس
داغ کرده شود بها بدان دینارها و درمها سوزان جباههم پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقیران گره بدان زده اند
و جنوبهم و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند و ظهورهم و پشتهای ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند که
اعضاء ظاهره این سه عضو اند که اشتمال بر اعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این همه در آن روز معذب گردانند بداغ
و گویند هذا ما کنزتم اینست آنچه گنج نهاده بودید که ذخیره میکردید ذخیره که زیان و وبال متنوع نباشد اعمال صالح است در امالی امام
ظهیر الدین دلواجی مذکور است که اگر دیگران ترا بمال کنند تو خزینه اعمال کن و اگر دیگران کنز زخارف فانیه جویند تو سواسرا باقیه جوی نظم
بگذر زمال دنیا که روی ه هر آن گنجها را عدو پرست ه زانچه داری تمتع بردار ه کان دگر روزی کس دگر است ه چون اعیاد و تعبدات
اهل کتاب دایر بر ماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی باشد تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه
و چهار روز و کسری پس هر سال سنه ایشان سیزده ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده است پس حق سبحانه بنا اکثر اعمال اهل
اسلام بر شهور قمری نهاده و احکام صوم و حج و زکوة و عده و غیر آن مربوط ساخت و در بیان عدد آن فرمود ان عدة الشهور بدرستی
که شمار ماهها که پسندیده است عند الله نزد یک خدای اثنا عشر شهرا دوازده ماهست فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای

هرینه بلغت فرس قدیم ذخیره را گویند ۱۲

این حکم را یوم خلق السموات والارض در روزی که بیافرید آسمان و زمین را منها ازین دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرام است
سه در هم پیوسته ذو القعده و ذی الحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است ذلک الدین القیم اینست حساب درست در شمار ماهها
فلا تظلموا پس ستم مکنید فیهن درین چهار ماه انفسکم بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات جمهور علما برانند که حرمت
مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است
اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وقاتلوا المشرکین و کارزار کنید
با مشرکان کافة با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن کما یقاتلونکم کافة چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند واعلموا ان الله بدانید که
خدای مع المتقین با پرهیزگاران است بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود در ماههای حرام
قتال نمی کردند چون سه ماه متصل حرام بود دلتنگ آمده گفتند سه ماه پی در پی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم
ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما را درین سال محرم را حلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند
باز سال دیگر منادی فرمود که خدای درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام
در رسیدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از وی و او را حلال داشتندی و در سالی چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته
مجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود که انما النسیء جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر
افزونی است در کفر زیرا که تحلیل حرام احلال دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد یضل گمراه می کردند و حفص یضل بضم یا خوانده اند
یعنی گمراه گردانیده میشود به بدین عمل الذین کفروا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت یحلونه حلال میدارند نسی را از اشهر حرم
عاما در سالی و بجای او ماه دیگر را حرام میکنند ویحرمونه و حرام میدارند نسی را عاما در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند
بر حرمت او میگذارند و دران سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لیواطئوا تا موافق سازند و تمام کنند عدة ما حرم الله
شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان حرام چهار میداشتند فیحلوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد ما حرم الله
آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زین لهم آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان
سوء اعمالهم بدی کردارهای ایشان را والله و خدای لا یهدی القوم الکافرین توفیق رشد و هدایت ندهد گروه کافران را و در تیسیر
آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن میداشتند مؤمنان بدان
سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بدست و زبان فرو گذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات
اضرار همان اضرار نظم آزار دل خلق مجو بی سببی تا بر نگشته یاری تیم شبی بر مال جمال خویشتن تکیه مکن کان را بشبی برند و این را بتبی
نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت صلی الله علیه وسلم عازم غزوهٔ تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشکسالی و قحط
الحال میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد در میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد
مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا و کراهت طبیعی در رفتن تکاسلی می ورزیدند آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید
ما لکم چیست شما را که برای اعلای کلمهٔ دین اذا قیل لکم چون گویند مر شما را که بجدی تمام انفروا بیرون روید فی سبیل الله در راه خدای و جهاد کنید
اثاقلتم گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید الی الارض بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن ارضیتم آیا راضی شدید

و خرسند گشتید بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا من الآخرة در عوض سرای آخرت و نعیم آن الا قلیل مگر اندکی محقر بسیار حقیر بزرگتر را از دست
بدهید برای خردتر نظم متاع این جهان فانی و مسلوب نعیم آن جهان باقی و مرغوب چرا کسی دولت باقی گذارد به نعمتهای فانی سر در آرد الا
الا تنفروا اگر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان شده یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما عذابی دردناک با آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد
یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند و یستبدل و بدل کند شما را قوما غیرکم گروهی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابنا فارس ولا تضروه
شیئا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدای را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست والله و خدای علی کل شیء بر همه از تبدیل
و تغییر قدیر تواناست الا تنصروه اگر نصرت ندهید پیغمبر او را از و دریغ دارید که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی
فرو نگذاشت فقد نصره الله پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای اذ اخرجه الذین کفروا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه
او را دستوری خروج داد ثانی اثنین در حالتی که دوم بود و نصرت داد اذ هما بوقتی که بودند هر دو فی الغار در غار ثور و آن غاریست بر اعلی
جبل ثور و اطلاع در جانب یمن از مکه بمسیره ساعتی از ساعات زمانی و دران وقت کسی آنجا نمی رسید و رعات و اهل صحاری از نزول دران
فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شب پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول از شهر مکه از خانهٔ صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون آمده بدان
غار توجه نموده و شب دران جا بیتوته فرموده دو روزی دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده پی بدر غار آوردند حق سبحانه در همان
ساعت درخت مغیلان رویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهاد و عنکبوت الهام داد تا بر در غار تنید کما قیل
طوق الحمام وطنوا العنکبوت علی خیر البریة لم ینسج ولم تحم القصه کفار دید در غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از انام داشت
متعرض نشدند و صدیق رضی الله عنه میگفت یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند خواجهٔ کاینات فرمود
که ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه از آن حال خبر میدهد اذ یقول لصاحبه چون گفت پیغمبر مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله معنا
بدرستی که خدای با ماست بنصرت یاری و عصمت از عوادی فانزل الله پس فرستاد خدای سکینته رحمت خود که سبب آرامش است علیه بر رسول
و اشهر آنست که بر صدیق رضی الله عنه از جهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود و فرید الدین عطار در باب نزول سکینه
بر صدیق رضی الله عنه فرموده نظم خواجهٔ اول که اول یار اوست ثانی اثنین اذ هما الغار اوست چون سکینه شد فرود بر وی و گشت مشکلهای عالم حل بروی
وایده و قوت داد خدای پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملائکه که شما لم تروها ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست
و حفاظت او نمودند یا مراد ملائکه منزل اند در بدر و احزاب و حنین وجعل و گردانید کلمة الذین کفروا کلمهٔ آنانکه کافر شدند السفلی فروتر
یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و بی مقدار ساخت وکلمة الله و کلمهٔ خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمهٔ شهادت
هی العلیا آن بلندتر و رفیع القدرتر است والله عزیز و خدای غالب است عزیز گرداند اهل توحید را حکیم داناست خوار سازد اهل
شرک را مقصود از ایراد قصهٔ غار در اثنای امر بغزوهٔ تبوک آنست که اگر شما ای مؤمنان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم
چنانکه در آن محل با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت
بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضهٔ قدرت منست وما النصر الا من عند الله نظم یاری از من جو نه از خیل و سپاه راز یاری کو شنو یا میر و شاه
هر کرا یاری کنم برتر شود هر کرا دور افکنم ابتر شود انفروا بیرون روید بغزوهٔ تبوک خفافا سبکباران وثقالا و گرانباران
و مفسران را در خفاف و ثقال اقوالست حاصلش آنکه مراد سوارانند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا مشغولان

ویا خدمتکاران یا درویشان وتوانگران یا پی سپاهان ومتسلحان یا غازیان وکدخدایان یا لاغران وفربهان سلمی رحمه الله میگوید
سبک روحان بالتجاب طاعات وگرانان از مباشرت مخالفان امام قشیری میفرماید رحمه الله که خفاف آنانند که از دید شهود ماسوی آزاد آمده
وثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیداند در تحبیر الحقایق آورده که خفافان مجذوبانند از کشش عنایت براه سلوک درآمده وثقال سالکان
به پرورش بدایت متوجه جذبه حقایق شده هردو طایفه در راه هستند اما یکی ببال کشش می پرد ویکی بپای کوشش راه می برد آنکه بپای
میرود در قدمی عالی زیر پی کند آنکه ببال اقبال پرد بیک پریدن بساط مشاهده ماسوی طی کند نظم ور عادت چون بدان پر می پرد
دردی از فلک می بگذرد سیر زاهد هر شبی یکروزه راه سیر عاشق هر زمان تا تخت شاه در اسباب نزول مذکورست که جمعی بهانه
ضایع شدن ضیاع وپریشانی کارهای این جهان داعیه تخلف از غزوه تبوک می داشتند حق سبحانه عذر ایشانرا قبول نکرد وفرمود که
بیرون روید آنها که سبکید از بار مال وعیال وآنها که گرانید یا حال اشغال وجاهدوا وجهاد کنید فی سبیل الله در راه خدای باموالکم
بمالهای خود که تهیه زاد وسلاح کنید وانفسکم وبنفسهای خود که مباشر کارزار گردید ذلکم این بیرون رفتن وحرب کردن خیر لکم
بهترست مرشما را از تخلف وترک جهاد ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ثواب جهاد وعقاب تخلف را آورده که چون حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم مردمانرا بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند وفرمانرا بسمع اطاعت شنودند
وان اکابر مهاجر وانصار بودند وبعضی ضعفاء مومنانرا اگر آن آمد اما فرمان خدای وحکم رسول برهوای نفس اختیار کردند وبر حق
دستوری اقامت تخلف طلبیدند واینها منافقان بودند ودرشان ایشان نازل شد که لو کان اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان
دعوت میکنی عرضا خواسته دنیاوی قریبا نزدیک بود اگرفتن وسفرا قاصدا وسفری میانه آسان لاتبعوک مراینه پی روی میکردند
بطمع مال ولکن بعدت ولیکن دور شد علیهم الشقة بریشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله وزود باشد که سوگند
خورند بخدای این خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بیان می کند چون از تبوک بازآیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم
یاد کنند لو استطعنا اگر توانستیمی سفر کردن واستطاعت داشتیمی لخرجنا مراینه بیرون می آمدیم معکم باشما در موافقت موافقت نمودیم
یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خودرا بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب می سازند والله یعلم وخدای میداند انهم بدرستی
ایشان لکاذبون دروغ گویانند عفا الله عنک دعاست که حق سبحانه پیغمبر خودرا میگوید عفو کند خدای از تو وعادت مردم می باشد که دعا
کسی را بعفو ورحمت ومغفرت بی وقوع خطایی ازوی چنانچه ملایکه گفتند را ب دیر میگو عفو کلک الله یا در جواب عاطس گوید یرحمک الله وبرخی برآن
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعضی مستاخرانرا اجازت تخلف داد حق سبحانه ازرا عفو کرد درین تقدیر خبر باشد یعنی درگذرانید خدای
از تو لم اذنت چرا دستوری دادی در باز ایستادن لهم مرایشانرا وعذرها وحیله آمیز ایشان را شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی نمودی
حتی یتبین تا وقتی که روشن می شد لک مرترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وتعلم الکاذبین وتو میدانستی دروغ گویان را لا یستاذنک
دستوری نمی طلبیدند الذین یومنون آنکسانی که بتحقیق ویقین ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدای وبروز بازپسین ان یجاهدوا
آنکه جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها ونفسهای خود والله علیم وخدای داناست بالمتقین بپرهیزکاران از تخلف انما یستاذنک جز این
نیست که دستوری جویند از تو در تخلف الذین لایومنون آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم الآخر بخدای وبروز بازپسین وارتابت
در شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام مترددشده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان

میگردند

میگردند ولو ارادوا الخروج واگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بتو لاعدوا مراینه آماده میکردندی له برای خروج
عدة ساز وبرگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولکن کره الله ولیکن کراهت داشت خدای وپسندید انبعاثهم
برانگیختن ایشانرا درین سفر فثبطهم پس بازداشت ایشانرا وترس کاهلی بریشان گماشت وقیل اقعدوا وگفته اند ایشانرا
که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان وکودکان وبیماران ومعلولان گوینده این سخن حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم
با بعضی از ایشان یا بعضی میگفتند وبصحت رسیده که چون عسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی نیز با جوق منافقان بیرون آمده
در مقابل ذباب نزول کرد چون لشکر اسلام ازان منزل دیگر کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده بازگشت این خبر
بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که اگر دروی خیر بودی با ما همراهی نمودی سنت دارید که ازشر او خلاص شدید وحق سبحانه نیز موافق
آنحضرت آیه فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما مازادوکم نیفزودندی شمارا الا خبالا مگر تباهی وبدی ومکر وغدر
ولا اوضعوا ومراینه در می ساختند خلالکم در میان شما سخن چینی وغماری وافساد ذات البین یبغونکم الفتنة می جستند برای شما فتنه یعنی
مخالفت در میان شما می افکندند یا شمارا از جنگ رومیان می ترسانیدند وفیکم ودر میان شما سماعون لهم جاسوسانند مرایشانرا
که خبر شما بدیشان می رسانند والله علیم وخدای داناست بالظالمین بستمکاران یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة مراینه و
که خبر شما بدیشان میرسانند طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب وپریشانی امر ترا من قبل پیش ازین در غزوه احد که از تو بازگشتند
ودر حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لامقام لکم وقلبوا وبگردانیدند لک الامور برای تو کارها یعنی مکاید وحیله در ابطال امور تو کردند
حتی جاء الحق تا بیامد نصرت الهی وظهر وغالب شد امر الله کار خدای بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت وهم کارهون وایشان
ناخواهان بودند نصرت ودولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهیت ایشانرا اثری نیست نظم چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه
از نفیر پرده دار وطعن دربان غم مخور آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری
ووصایف یعنی رغبت داری که بقتال اهل روم میل کنی واز ایشان کنیزکان خوب وکنیزکان نیکو بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشغوفم
بزنان ومی ترسم که چون زنان بنی الاصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد ودر فتنه افتم آیه آمد که ومنهم واز ایشان من یقول کسی باشد که
ائذن لی دستوری ده مرا در تخلف این غزوه ولا تفتنی ودرفتنه میندار الا فی الفتنة بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتاده اند
که ظهور نفاق ایشانست وان جهنم وبدرستی که اسباب دخول دوزخ لمحیطة فرا گیرنده است واحاطه کننده بالکافرین بناگرویدگان
ان تصبک واگر برسد ترا ای محمد در بعضی غزوها حسنة نیکوی از ظفر وغنیمت چنانچه در بدر بود تسوهم اندوهگین کند ایشانرا از فرط
حسدی که دارند وان تصبک اگر برسد ترا در بعضی جنگها مصیبة جراحتی وشدتی چنانکه در احد واقع شد یقولوا گویند امروز خود
بکسی قد اخذنا بدرستی که گرفتیم امرنا احتیاط کار خود را من قبل پیش ازین یعنی دوراندیشی کردیم ودرین حرب نرفتیم ویتولوا وبرگردند
از مجلسها وهم فرحون وایشان شادمانان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگو ای محمد لن یصیبنا نرسد ما را الا ما کتب الله مگر آنچه نوشته است
لنا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت ومرتبت وسرور ظفر ودولت ونکبت هو مولانا اوست یار ما وسازنده کارها وعلی الله وبرای
خدا فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند مومنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادست وکفایت مهمات وایمنی از آفات ومخافات
قل ای محمد مرایشان را هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار می برید که بما رسد الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت

اگر بکشیم و سنها دست اگر کشته شویم ونحن نتربص بکم چشم میداریم بشما یکی از دو چیز بدان ان یصیبکم الله که برساند خدای بشما بعذاب من عنده
عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید او بایدینا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فتربصوا پس
انتظار برید از آنکه بما میخواهید انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما منتظرانیم از آنکه بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت
مرا اجازت تخلف ده مطلقا چه آمدن بحرب بنی الاصفر متعسر است اما لشکر ترا بمال خود مددکاری نمایم آیه آمد که قل بگو در جواب او انفقوا نفقه کنید
او ست عمی جبر یعنی چون نفقه کنید طوعا خواه بطوع و رغبت او کرها خواه باکراه و نفرت هیچ وجه لن یتقبل قبول کرده نخواهد شد منکم از شما انکم کنتم
قوما فاسقین گروه بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر قبول نیست وما منعهم و باز نداشت ایشان را ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده
شود از ایشان نفقاتهم نفقهای ایشان الا انهم مگر آنکه ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای وبرسوله و بفرستاده وی ولا یاتون الصلوة و در
نمی آیند بنماز و جماعت الا وهم کسالی مگر که ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت ولا ینفقون و نفقه
نمی کنند در راه خدای الا وهم کارهون مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که با دادن آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب
نمی ترسند فلا تعجبک پس باید که ترا بشگفت نیاورد خطاب با آنحضرت است ومراد است مومنان ترا ای مومن باید که بتعجب نگذارند شما را اموالهم
مالهای منافقان ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد دولتی و نعمتی ست ایشان را انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای
لیعذبهم تا عذاب کند ایشان را بها بدانها فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد
از مصایب فرزندان وتزهق انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وهم کافرون و ایشان کافران باشند
یعنی بکفر بمیرند نه مال ایشان را دست گیرد نه فرزند بفریاد ایشان رسد نظم چون وقت کشتن گردن گردان در نهند نتوان بستیزه جست از آن خم کمند ها
وان لحظه که دست اجل از پای بکند نی مال بفریاد رسد نی فرزند ویحلفون بالله و سوگند میخورند بخدای انهم لمنکم که ایشان از جمله شما اند
یعنی اهل اسلام اند وما هم منکم ونیستند ایشان از شما بحقیقت اهل کفر اند ولکنهم ولیکن ایشان قوم یفرقون گروهی اند که میترسند از شما
که با ایشان از قتل و اسر آن کنند که با مشرکان میکنید پس اظهار اسلام میکنند لو یجدون ملجأ اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند
کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره او مغارات یا غارها که در کوهها یا سردابها او مدخلا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید لولوا الیه
هر اینه روی میکنند بدان از ترس شما وهم یجمحون و ایشان می شتابند شتافتنی که بمنع کسی باز نگردند چون اسب سرکش آورده اند
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم قسمت غنیمتی می فرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را نمی بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم
میدهد و گمان می برد که عدل میکند آیه آمد ومنهم و از منافقان من یلمزک کسی هست که عیب میکند ترا فی الصدقات در قسمت صدقاتها وگفته اند
این آیه در شان ابی ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بوده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت جهت تالیف قلوب از نو مسلمانان
حظی وافر از غنایم بایشان داد و بر آن طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی از یمن فرستاده بود حضرت تمام آن را بچهار کس از اشراف
عرب عطا فرمود و آن گونه یا حضرت صلی الله علیه وسلم اورا و قوم اورا مارقین نهاد و در ینابیع مذکور است که علی رضی الله عنه
فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رضی الله عنه با ایشان
قتال کرد و تفصیل این حکایت در جوامع التفسیر توان یافت وگفته اند عیب کننده قسمت سعد بن قیس بوده که در قسمت غنایم طعن میکرد وجهتی
و توقع خود بود چنانچه میفرماید فان اعطوا پس اگر داده شوند منها از صدقات چندانچه دلخواه ایشان بود رضوا بپسندند آن قسمت را

وان لم یعطوا منها و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان اذا هم یسخطون ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند ولو انهم
رضوا و اگر ایشان بپسندند ما آتیهم الله آنچه داد ایشان را خدای ورسوله و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خوشنود گردند
وقالوا و گویند حسبنا الله بس است ما را فضل خدای سیؤتینا الله زود باشد که بدهد ما را خدای من فضله از فضل خود غنیمتی دیگر
ورسوله و فرستاده او و نیز عطا کند ما را بیشتر از این که حالا عطا فرموده انا الی الله بدرستی که ما بخدای راغبون بازگردندگانیم و امید
دارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع در آن موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس سره
نقل میکند که هر که بعطا دیر خرسند شد از غم و ملال باز رست نظم رضا بداده بده و ز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است
و در معنی فرموده است نظم بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی بس. بیان مصارف صدقات
میکند تا دانسته که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده است در قسمت غنایم عین صواب بود انما الصدقات جز این نیست که صدقات یعنی
زکوة للفقراء مر درویشان راست والمساکین و بیچارگان را امام اعظم میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال
دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال نیز ندارد امام شافعی رحمه الله برعکس این است والعاملین علیها و دیگر عمل کنندگان را
بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن والمؤلفة قلوبهم و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی بسلام آورده اما بنهای ایشان
نور خالص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان با سلام ایشان را محظوظ باید ساخت و مولفة قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشان ایشان را از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان
و عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و غیر ایشان چون سهم مؤلفة قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه
مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است وفی الرقاب و دیگر زکوة برای صرف در دست در گشادن گردن بندگان از ربقه
بندگی و آن بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد و در اداء نجوم کتابت او را از زکوة مدد باید کرد امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که بمال
زکوة بنده باید خرید و آزاد باید کرد والغارمین و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند که در غیر معصیت صرف کرده وفی سبیل الله
و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای با آنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان وگفته اند ساختن پل و رباط نیز از این جمله است
وابن السبیل و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشند و حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است فریضة فرض کردنی
من الله ثابت نزدیک خدای والله علیم و خدای داناست بمستحقان حکیم حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید نظم حق تعالی چو در قسمت گشاد
هر کسی را انچه می بایست داد نیست واقع اندران قسمت غلط بنده را چون می رضا خواهی سخط آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه
و سوید و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلی الله علیه وسلم خالی نبود آنحضرت را بسخنانی که زبان را
[illegible] آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش که اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد گوش شنوا دارد هر چه میخواهیم
میگوییم و چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در
میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد مردی سخن شنو است ما نفی و اثبات هر چه میگوییم قبول میکند آیه آمد که ومنهم و از منافقان الذین
یؤذون النبی آنانند که می آزارند پیغمبر را ویقولون و میگویند هو اذن او مردی خوش شنو است که هر چه با او میگویند استماع میکند
قل بگو ایشان را که او اذن خیر لکم شنودن خیر است شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگویید بلکه شنونده

وقبول کننده نیکو بیست یومن بالله تصدیق میکند خدایرا در هرچه گفته ومیگوید ویومن للمومنین وتصدیق میکند مومنانرا وسخن ایشانرا بقبول
میرساند بسبب خلوص نیات ایشان ورحمة واو رحمتست للذین امنوا وانکسانی راکه اظهار ایمان کردند منکم از شما یعنی نه انست که بقبول
شما دانا نیست صدق وکذب شمارا بید اینها پرده از روی کار شما بر نمیدارد وازروی رحمت با شما رفق می نماید والذین یوذون
وانانکه می ازارند بقول وفعل رسول الله فرستاده خدایرا لهم مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک در اخرت یحلفون بالله سوگند میخورند
بخدای لکم برای شما ای مسلمانان برانکه منافق نیستند لیرضوکم تا شمارا خشنود کردانند از خود والله ورسوله و خدای ورسول او
احق سزاوار ترند ان یرضوه انکه خشنود سازند منافقان ویرا یعنی رسول را چه سخن در ایذاء او ورضای رسولست وگفته اند خدایرا
وتوحید ضمیر دلالت بر تلازم رضا این دارد یعنی خشنودی وابسته رسول اوست پس خدا ورسول را خشنود باید ساخت ان کانوا مومنین اگر هستند
مومنان چنانچه گمان می برند الم یعلموا ایا نمی دانند انه من یحادد الله انکه هرکس خلاف کند با خدای ورسوله وبا رسول او واز حد درگذرد
فان له پس سزاوار است انکه باشد مرورا نار جهنم اتش دوزخ خالدین فیها درحالتی که جاوید باشند دران ذلک ان خلود در دوزخ
الخزی العظیم رسوای بزرگست در اسباب نزول از قول مجاهد اورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدایرا سخن از مهر دارای میگفتند ومیگفتند
واستهزا سخنان او میکردند وبعضی ازیشان تمنا می بردند که چه بودی ما را اصلا تازیانه زحمتی واز اسمان ایتی نیامدی که بسبب فضیحت ما
نشدی این ایة نازل شد که یحذر المنافقون حذر میکنند منافقان ان تنزل علیهم ازانکه فرو داورده شود بر مومنان سورة سوره
از قرآن تنبئهم که پیدا کند آن سوره مومنانرا وخبر دهد بما فی قلوبهم بانچه در دل منافقانست از کفر ونفاق قل استهزءوا بگوی ای محمد
ایشانرا که افسوس دارید امر تهدید وتوبیخ است یعنی استهزا میکنید که خواهید یا وقت وجزا آنست که برای تفضیح شما ان الله مخرج
که خدای مخرج ظاهر کننده است ما تحذرون آن چیزیرا که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق واوصاف که شما دارید
اورده اند که در غزوه تبوک ودیعة بن ثابت با جمعی از منافقان پیش پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرفتند ومیگفتند که
به بینید این محمد را که میخواهد که حصارهای شام رابگیرد ودر قصور ملوک آن دیار مقام سازد واین سخن بنور نبوت بر باطن حضرت
ظاهر شد با عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند وازیشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند
بگو که چنین وچنین گفتید عمار رضی الله عنه پیغام رسانید وایشان پیش آن حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل مزاح وبازی
چنانچه داب رهگذریان باشد میگفتیم آیة آمد ولئن سالتهم واگر بپرسی ای محمد ایشانرا که چه میگفتند لیقولن هر اینه گویند انما کنا
جز این نیست که بودیم ما چون مسافران نخوض خوض میکردیم در هر نوع از سخنان ونلعب وبازی میکردیم در آنچه میگفتیم قل بگو
ایشانرا بر سبیل توبیخ ابالله ایا بخدای وایاته وبسخنان وی ورسوله وبفرستاده وی کنتم تستهزءون هستید که استهزا میکنید واستهزا
باتیان نشاید لا تعتذروا عذر مگوئید که اعتذار شما دروغ محضست قد کفرتم بدرستی که اظهار کردید طعن در رسول خدای
صلی الله علیه وسلم بعد ایمانکم بعد ازانکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة از گروهی منکم از شما که توبه کنند
وان مخشی بن حمیر بود ازیشان که توبه کرد واز حق سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد ودر حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة
عذاب کنیم طائفه دیگررا بانهم کانوا بسبب انکه هستند مجرمین گناهکاران باصرار بر نفاق المنافقون مردان منافق که سیصد تن بودند والمنافقات
وزنان منافقه که صد وهفتاد بودند بعضهم من بعض برخی ازیشان از برخی دیگر اند یعنی همه شبیه یکدیگر اند در نفاق ومستحق یامرون

میفرمایند بالمنکر بکار زشت که کفرست یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وینهون وباز میدارند عن المعروف از نکوئی که
ایمانست یا طاعت یا تصدیق ومتابعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ویقبضون فرا میگیرند ایدیهم دستهای خود را یعنی فرو می بندند
از خیرات وصدقات یا از رفع برای دعا ومناجات وسلمی فرموده که از معاونت ضعفا وارباب حاجات نسوا الله ترک کردند
فرمان برداری خدایرا فنسیهم پس فرو گذاشت خدای ایشانرا وباز داشت فضل خود ازیشان ان المنافقین بدرستی که منافقان
زن ومرد ایشان هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان وعد الله المنافقین وعده داده است خدای مردان منافق را
والمنافقات وزنان منافقه را والکفار وناگرویدگانرا از مرد وزن نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاودان باشند دران
هی حسبهم آن آتش بس است ایشانرا برای عقوبت ولعنهم الله ودور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود ولهم ومر ایشانراست در
آخرت عذاب مقیم عذابی پاینده که انقطاع نپذیرد یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق ورنج حسد است نظم ای انکه زتیره حالی دیده روی
در باطنت آتش نفاق افروزی در هر نفست شعله غم بیشتر است کی سوزد دران شعله که خوش می سوزی کالذین ای منافقان هستید شما مانند انانکه بودند
من قبلکم پیش از شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم بودند سخت تر از شما قوة از روی قوت یعنی بیش از شما قوی تر بودند واکثر وبیشتر بودند
از شما اموالا واولادا از روی مال وفرزندان یعنی مال وفرزندان ایشان بیش از شما بوده اند فاستمتعوا پس بهره گرفتند بخلاقهم
بنصیب خود از لذتهای دینی واز مال وفرزند بهره برداشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای
فانی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع گرفتند انانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم به بهره خویش وخضتم وخوض کردید وشروع نمودید در باطل
کالذی همچون خوضی که گذشتگان خاضوا خوض نمودند وبران رفتند اولئک آن گروه حبطت نابود شد وتباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان
فی الدنیا در دنیا که مال وفرزندان با ایشان وفا نکرد والاخرة ودر آخرت ثوابی بر آن عملها مترتب نگشت واولئک وان گروه هم
الخاسرون ایشانند زیانزدگان در دو جهان الم یاتهم آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان که بلذت دنیا مغرورند واز تحصیل لذات باقیه
مهجور نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب وبلای انانکه پیش ازیشان بودند قوم نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند وعاد وگروه عاد که بباد
صرصر هلاک گشتند وثمود وقوم ثمود که برجفه وصیحه بمردند وقوم ابراهیم وگروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند ونمرود بزخم پشه
زهر هلاک چشید واصحاب واهل مدین که قوم شعیب علی نبینا وعلیه السلام بودند بعذاب یوم الظلة معذب گشتند والمؤتفکات واهل
دیهای زیر وزبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام که بچهار نوع هلاک شده اند اتتهم رسلهم آمدند بایشان فرستادگان با لبینات بحجتهای روشن
ونشانهای درست فما کان الله پس نبود خدای لیظلمهم که ستم کند بریشان یعنی بی جرم ایشانرا عذاب فرستد ولکن کانوا ولیکن بودند
ایشان انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کنندگان بکفر وتکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون ومردان مومن والمؤمنات وزنان
مومنه بعضهم برخی اولیاء بعض دوستان برخی دیگر اند در تعاون وتناصر یامرون بالمعروف میفرمایند به نیکوی که ایمان وفرمان
برداریست وینهون عن المنکر وباز میدارند از بدی که کفر ومخالفت است ویقیمون الصلوة وبپای میدارند نماز را بشرائط آن
ویوتون الزکوة ومیدهند زکوة را با داب متعلقه بدان ویطیعون الله وفرمان می برند خدایرا ورسوله وپیغمبر اورا در همه امور اولئک ان گروه
سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست هرچه خواهد کند حکیم داناست بوضع هر شی
در موضع او وعد الله وعده داد خدای المومنین والمومنات مردان وزنان مومن را جنات تجری بوستانها که مشتمل بر میوه که میرود

من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاودان مانند دران ومساکن طیبة و دیگر وعده داد ایشانرا
بمسکنهای پاکیزه و خوش فی جنات عدن در بهشتهای پاینده جنات عدن علم شهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم دران می باشد یا اعلی درجات
بهشتست امام ثعلبی میگوید نهریست در جنت که بوستانها و ابر دو کنارهٔ اوست ورضوان من الله وخشنودی از نزدیک خدای مومنانرا اکبر
بزرگترست از بهشت و نعیم او زیرا که مبدا جمیع سعادات و منشا تمام کرامات رضا حضرت عزتست وخشنودی به نیل وصال و فوز لقاء ذو الجلال
اوست محققان راه و عارفان درگاه را درگاه و بیگاه غیر رضای حضرت الله مطلوبی نیست نظم یکی میخواهد از تو جنت و حور یکی خواهد که از دوزخ شود دور
ولیکن ما نخواهیم این و آن هست ٭ ما را همین خشنودی تست ٭ چو تو خشنود گشتی در دو عالم ٭ همین مقصود بس والله اعلم ٭ در احادیث صحیح وارد است که حق سبحانه
فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کردهٔ بما
آنچه هیچ یک از خلق خود عطا نکردهٔ حق تعالی گوید بدهم بشما فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند آن چه چیز خواهد بود که ازینها فاضلتر باشد خطاب
برسد که فرود آوردم بشما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم می شود که نعیم از رضوان الهی فاضلتر نیست
ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعیم دینی در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت با زار او محقر است یا ایها النبی ای پیغمبر
جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بریشان واغلظ علیهم و درشتی باش بریشان
در جهاد و محابا مکن وماویهم جهنم و بازگشت ایشان همه دوزخ است وبئس المصیر و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک
جلاس بن سوید بر دراز گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تنفیر مردان از ان سفر گفت اگر آنچه محمد آورده حق باشد ما از بین [?]
دراز گوشان که بران سواریم بدتریم پسر زن او مصعب آن سخن را بعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسانید آنحضرت جلاس را طلبیده
تحقیق فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان
که صدق سخن من از ان معلوم گردد حق سبحانه آیه فرستاد که یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که مطلق ما قالوا نگفته اند آن سخن را
ولقد قالوا و هر آینه که گفتند کلمة الکفر کلمهٔ کفر را که طعنه زدند در دین و سخن آوردند در کلام سید المرسلین وکفروا و کفر را ظاهر ساختند بعد
اسلامهم بعد از اظهار اسلام وهموا و قصد کردند بما لم ینالوا بانچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اجلای مهاجران
رضی الله عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و بر پادشاهی بردارند وما نقموا و کینه نداشتند با رسول و مومنان
الا ان اغنیهم الله مگر آنکه بی نیاز گرد خدای ایشانرا ورسوله و فرستادهٔ او من فضله از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج
و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدانجا رسید و برکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر
شدند پس موجب حقد [illegible] نباشد مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولی جلاس کشته شده بود و حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تا دوازده
هزار درم بدو دادند توانگر دو هزار درهم زیادت بر دیت از فضل و کرم رسول بود صلی الله علیه وسلم اینجا تعریض میگوید که سبب این کینه
و دشمنی نیست مگر آن توانگری فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک باشد که آن بازگشت خیرا لهم بهتر ایشانرا وان یتولوا و اگر
برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یعذبهم الله عذاب کند خدای ایشانرا عذابا الیما عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن والآخرة و در
آخرت بسوختن وما لهم فی الارض و نیست ایشانرا در زمین من ولی دوستی که دست گیرد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که
جلاس بعد از نزول آیه توبه کرد و از جملهٔ مخلصان است محسوبست آورده اند که ثعلبهٔ انصاری از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلعم

آمده

آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای درخواهد تا او را توانگر گرداند هر چند آنحضرت او را پند داد که ازین مدعی درگذر سودمند نشد حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از خدای درخواست تا او را بدلخواه او مال دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسید حق سبحانه بر گوسفندان او برکت
کرد تا حدی که در مدینه ایشانرا جای نماند روی ببادیه آورد از اقامت نماز جماعت محروم شد و جز روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد بالآخره
از ان نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کاینات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را
بران داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرد و گفت این که محمد از ما میطلبد جزیه است پس زکوة نداد چون به پیغمبر رسید صحابه بسیج گشتند و این آیه
نازل شد که ومنهم و از اهل نفاق من عاهد الله کسی هست که با خدای عهد کرده که لئن اتانا اگر بدهد ما را خدای من فضله از فضل خویش
مالی لنصدقن هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم ولنکونن و هر آینه که باشیم بتصدیق من الصالحین از جملهٔ نیکان و شایستگان
فلما آتاهم پس آن هنگام که بداد ایشانرا مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بآن و حق خدا ندادند وتولوا و روی
بگردانیدند از عهد و پیمان وهم معرضون ایشان اعراض کنندگانند از امر فرمان فاعقبهم پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة
ایشانرا نفاقا فی قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آن
و آن روز قیامت باشد بما اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدای ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدیق و صلاح
وبما کانوا و بسبب آنکه بودند که در وعده یکذبون دروغ گفتند الم یعلموا آیا نمیدانند منافقان و عده [?] ان الله یعلم آنکه خدای میداند
سرهم آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد ونجویهم و آنچه راز میگویند با یکدیگر که زکوة جزیه است وان الله و اینکه
نمیدانند که خدای علام الغیوب داننده نهانهاست درین آیه تهدید عظیمست نظم مکن اندیشهٔ عصیان چو میدانی که میداند
ببین در روی این راز آن چو میدانی که می بیند نقلست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک
تحریص فرمود و صدیق رضی الله عنه از دنیاوی هر چه داشت بیاورد و فاروق رضی الله عنه نصفی از اموال خود تصدق فرمود و ذو النورین
رضی الله عنه سیصد شتر بکل جهاز بسته بداد و هزار مثقال طلا نزد پیغمبر آورد و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه چهل اوقیه یا چهار هزار درم
صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد و عباده و محمد بن مسلمه رضی الله عنهم مبلغی مال آوردند و این همه نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمع شد
در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو هزار و چهار صد من باشد در تجهیز ان لشکر بداد ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورده گفت امشب
تا صبح بجهة مردم از چاه زمزم [?] آب کشیدم دو صاع خرما بمزد من داده اند یکی برای عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده حضرت
فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که اصحاب آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز آغاز کردند و گفتند
عبد الرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدا و رسول او از صاع ابو عقیل بی نیاز اند اما او خواست که خود را بمردم نماید تا از صدقات
چیزی بستانند آیه آمد الذین آنانکه یلمزون المطوعین عیب میکنند آغزون دهندگانرا [?] من المومنین از گرویدگان فی الصدقات
در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند والذین لا یجدون و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند الا جهدهم
مگر بقدر طاقت و قوت یعنی ابو عقیل میگویند مگر بقدر طاقت و قوت یعنی ابو عقیل را میگویند خدا و رسول از صاع مستغنی اند فیسخرون
منهم پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سخر الله منهم جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریهٔ ایشان ولهم و مر ایشانراست
باشد عذاب الیم عذابی دردناک بران سخریه و استهزا میکنند در انوار آورده که پسر عبد الله ابی که هم عبد الله نام داشت از جملهٔ مومنان

محلص و مطیعان خالص بود و در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه درخواستان نمود که از برای پدر وی آمرزش طلبیدان حضرت برای این آیه
استغفار کرد آیة آمد استغفر لهم استغفار کن برای ایشان که منافقانند او لا تستغفر لهم یا آمرزش نخواه برای ایشان وا دانست که هر دو امر در عدم
افاده مساوی اند ان تستغفر لهم اگر آمرزش برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس نمی آمرزد خدای ایشانرا آورده اند که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که بر هفتاد نیفزایم آیة آمد که سواء استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم بعد از نزول این آیه
دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا مبین می شود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذلک آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بسبب
آنست که ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدا و رسوله و به رسول او والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید بمقصود گروه فاسقان را
یعنی ستمکاران را در کفر خویش فرح المخلفون شاد گشتند باز پس ماندگان از غزو بمقعدهم بنشستن خویشتن خلاف رسول الله بر خلاف رسول
خدای و کرهوا و کراهت داشتند بکراهیت عقیدت ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود فی سبیل الله در راه خدای بلکه فراغت
و تن آسانی طلبیدند و قالوا و گفتند مومنان را لا تنفروا بیرون مروید بدین غزو فی الحر در گرما خود نزد شد و خواستند که مومنان نیز متابعت کنند قل بگو
ویشانرا که نار جهنم آتش دوزخ اشد حرا سخت تر است از جهت حرارت نسبت باین گرما و ایشان بجهالت سخن سوختن در آن حرارت شدن لو کانوا یفقهون
اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا اندکی ولیبکوا کثیرا باید که بگریند بسیار دی خبر است بصیغه امر وارد
شده تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و می شاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم
باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فرح ایشان زائل باشد یعنی فسح دائم وی بی سرور جزاء یاداش دهد خدای ایشانرا یاداش دادنی بما کانوا
یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی اخلاق فان رجعک الله پس اگر باز آرد خدای ترا الی طائفة منهم بسوی گروهی از
منافقان متخلف فاستاذنوک پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا پس بگو اگر بیرون نمی آمید
خیرست یعنی نمی یعنی بیرون آیید معی با من ابدا هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار نکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستی که شما رضیتم
خوسند شدید بالقعود بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزوه تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر بار مع الخالفین با بازپس ماندگان
که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان که جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از مرد آمی این کار نباید و نامرد
بیا در د مبارزت معرکه هیچ جاهت داشتن نبید نظم یا بیر و مجنون زنان رنگی و بوی می پیشه گیر ه یا جو مردان اندرای و گوی در میدان فکن ه آورده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آنحضرت التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند
و بر من حاضر شده بر من نماز گذارد و میان آمرزش طلب حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شده خواست که نماز گذارد
فاروق رضی الله عنه در آن باب اضطراب بسیار نمود و مساوی بابا داد آنحضرت میلاد چون عازم شد بنماز بروی آیة آمد و گویند بعد از آن
که نماز گذارده بود نازل شد ولا تصل و نماز مگذار علی احد بر هیچ یک منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرگز که ابدا ظرف لا تصل باشد و گفته اند
ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیای او برای تعذیب است نه برای تمتع پس گویا همان مرده است و ابد بر همان حال خود خواهد بود
ولا تقم و مایست علی قبره بر سر گور وی برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای کافر گشتند
آوردند و رسوله و بفرستاده وی که فرمان برداری نکردند وهم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان ولا تعجبک و باید که
ترا بتعجب نشاند و وا داشته اند و خطاب بآن حضرت است یعنی در عجب بیند از دستها اموالهم مالهای منافقان اگرچه بسیارست واولادهم و فرزندان

ایشان

ایشان اگرچه قوی و با اقتدارند انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها آنکه عذاب کند ایشانرا بدان فی الدنیا در دنیا
که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای رونق احوال اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند
وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بحدت تمام وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند و در روسی مکنت
اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و بزحمت نگاه میدارند باصناف بلیت و مشقت و با خود می برند و میگذارند بصد حسرت نظم
با دل چه خواهی کنی جمع مال ه تا بسی رنج بر خویش باید گماشت ه بس از بهر آن تا بماند بجای ه شب و روز می باید پاس داشت ه وزین جمله آن حاصل کار چیست ه
که آن جمله حسرت بباید گذاشت واذا انزلت و چون فرستاده شود سورة سوره از قرآن بتمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر تقدیر
جزو سوره نازل کرده ان آمنوا بالله بآنکه ایمان آرید بخدای وجاهدوا مع رسوله و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او استاذنک دستوری جویند از تو در باز
ایستادن اولوا الطول خداوند مال و توانایی منهم از منافقان وقالوا و گویند ذرنا بگذار ما را با خود بلشکر بیرون نکن نکن تا باشیم مع القاعدین با نشستگان
در خانها رضوا خوسند شدند و راضی گشتند بان یکونوا بآنکه باشند مع الخوالف با زنان و پس ماندگان وطبع و مهر نهاده شده است علی قلوبهم
بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمی کنند آن چیز را که در جهاد است از انوار سعادت و آنچه در تخلف است از آثار شقاوت
لکن الرسول لیکن فرستاده خدای والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند معه با وی یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم
بمالها و نفسها خود واولئک و آن گروه لهم الخیرات ویشانراست نیکیها هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی واولئک
و آن قوم هم المفلحون ایشانند پیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم آماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری
بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن اهالی آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگان در آن ذلک آنست الفوز العظیم
رستگاری بزرگ در آخرت وجاء المعذرون و آمدند در وقتی توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی اسد
اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بآنکه اگر ما بغزا آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را
غارت میکنند و این عذر را گفتند لیوذن لهم تا دستوری دهند مرایشانرا در تخلف وقعد الذین و بنشستند آنانکه کذبوا الله دروغ گفتند با خدای
ورسوله و با رسول او در ادعای ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سیصیب الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا
که کافر شدند منهم از اعراب عذاب الیم عذاب مولم بقتل در دنیا و بآتش آخرت لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان و عاجزان ولا علی
المرضی و نه بیماران و معلولان ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم
جهینه و مزینه یعنی بر این طایفها نیست حرج گناهی که باز ایستند از غزو اذا نصحوا و چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند لله ورسوله
مر خدای و رسول او را و در نصح صلاح قبلت یا اخلاص نیت ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند من سبیل هیچ عتابی و ملامتی
والله غفور و خدای آمرزنده است از آنکه بعذر از غزو باز ماند رحیم مهربانست که معذور را نیز رخصت فرموده ولا علی الذین و هیچ معاتبه
نیست بر آنها که از درماندگی اذا ما اتوک چون بیایند بسوی تو و درخواست کردند لتحملهم تا ایشانرا ستوری دهی و یا خود بحرکت بری
قلت گفتی تو که درین وقت لا اجد نمی یابم ما احملکم علیه چیزی که شما را سوار کنم بر آن تولوا برگشتند از پیش تو واعینهم و چشمهای
ایشان تفیض من الدمع روان می شد اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حزنا از روی اندوه الا یجدوا بجهت آنکه نمی یافتند
ما ینفقون آنچه خرج کنند در آن سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله

مارادا عیه حیا دست وپیاده مانده ایم وکیان عنایت فرمای تا بران سوار شویم وتبع و آییم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که آنچه
میجویید نمی یابم ایشان گریان از پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند وابن عمیر وعباس وعثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد وتوشه ومرکب
داده همراه بردند پس حق سبحانه وتعالی میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی وعتابی نیست انما السبیل جز این نیست معاتبت
وملامت علی الذین بر آنانست که ایشان یستاذنونک از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وهم اغنیاء ایشان توانگرانند وزاد ومرکب
ایشان آماده است رضوا بان یکونوا راضی شدند بآنکه باشند مع الخوالف با زنان وکودکان وطبع الله ومهر نهاد از خذلان علی قلوبهم بر دلهای ایشان
فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند عاقبت خودرا وعقوبتی که بران نافرمانی مترتب است
یعتذرون القاء اعتذار خواهند کرد منافقان الیکم بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اذا رجعتم چون بازگردید از تبوک الیهم
بسوی ایشان وبمدینه باز آیید قل بگو ای محمد لا تعتذروا عذر مخواهید بما ذیر کاذب برای آنکه لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت وسخنان
تصدیق نخواهیم کرد بحجت آنکه قد نبانا الله بتحقیق خبر داده است مارا خدای من اخبارکم از اخبار شما واحوال شما که چه اینها مدید ومعتقد شما چه بود
وسیری الله وببیند خدای عملکم کار شما را ورسوله وفرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بر آن ثابت می ورزید ثم تردون پس
باز گردانیده خواهید شد در قیامت الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای پوشیده وآشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر فینبئکم پس خبر خواهد
داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق واظهار وفاق وان اخبار توبیخ وعتاب خواهد بود سیحلفون بالله زود
باشد که سوگند خورند بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم چون بازگردید از سفر الیهم بسوی ایشان واز اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از
سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس وامثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه وسلم واصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم
حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی بگردانید از عتاب وسرزنش ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید
از ایشان وبگذارید شان انهم رجس بدرستی که ایشان پلیداند ونکوهیده وتوبیخ وملامت بسبب میل بتوبه وانابت است در حق ایشان مفید
نیفتد زیرا که خبث اینها که پدید آورنده تطهیر نیست ومأویهم جهنم وجای ایشان دوزخ است وعقاب وعتاب ایشان آن خواهد بود جزاء برای پاداش
بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر ونفاق یحلفون سوگند میخورند منافقان لکم برای شما لترضوا تا بدان خشنود شوید
عنهم از ایشان واز تعرض شما ایمن شوند وابن ابی بعد از رجوع آن حضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای صلی الله علیه وسلم
تخلف نکند وعبدالله ابی سرح نیز بحضور فاروق رضی الله عنه بهمین نوع سوگند خورد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب
رضای شماست نه برای خشنودی خدای فان ترضوا پس اگر خشنود شوید ای مومنان عنهم از منافقان ودروغ گوی
فان الله پس بدرستی که خدای لا یرضی خشنود نمی شود عن القوم الفاسقین از گروه فاسقان یعنی رضای شما یا خود خشم
خدای ایشانرا سود ندارد ومراد از این آیت نهی مؤمنانست که از ایشان راضی نشوند وبعد از ظهور باطل ایشان فریفته نگردند
الاعراب بادیه نشینان مراد بنی تمیم وبنو اسد وغطفان واعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اشد
کفرا ونفاقا سخت ترند از روی کفر ونفاق وکفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند وسخت دل وبا اهل علم نشست
وخاست نکرده اند واجدر وسزاوارترند ان لا یعلموا بآنکه ندانند حدود ما انزل الله اندازها که خدای تعالی فرو فرستاده علی رسوله بر پیغمبر خود
از فرایض وسنن شرع والله علیم خدای داناست باحوال ایشان حکیم حکم کننده از حکمت یا اعمال ایشان ومن الاعراب واز منافقان اهل بادیه

من یتخذ کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمار کند ما ینفق آنچه نفقه می نماید وصدقه میدهد مغرما تاوانی وزیانی یعنی صدقات
خود را عشر وغرامتی می شمارد چه بران امید ثواب ندارد وبریا انفاق میکند ویتربص وانتظار می برند بکم الدوائر بشما گردشهای
روزگار یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت بدل شود وروزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند علیهم دائرة السوء بر ایشان
باد گردش بد روزگار ایشان منقلب شود والله سمیع وخدای شنواست وآنچه بزبان می آرند علیم داناست بآنچه در دل دارند ومن
الاعراب واز اهل بادیه ومن یؤمن بالله کسانی هستند که می گروند بخدای والیوم الآخر وبروز بازپسین واینها مقرن اند از جهینه
وگفته اند عبدالله ذی البجادین ورهط او ونیکه بخدا وقیامت میگروند ویتخذ وفرا میگیرند ما ینفق آنچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قربات
اسباب قربت عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود ومراد آنست که وسیله می سازند آنرا بقرب الهی وصلوات الرسول
وبدعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقانرا بخیر وبرکت دعا میکنند وآمرزش مطلبند کقوله اللهم صل علی آل ابی اوفی الا انها بدانید که نفقات ایشان
یا صلوات رسول قربة لهم سبب نزدیکی است مرایشانرا بپارگاه عنایت ربانی سیدخلهم الله زود باشد که درآرد خدای ایشانرا فی رحمته
در بهشت خود که محل نزول رحمتست ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است متصدقانرا رحیم مهربانست بر متقیان والسابقون
الاولون پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مومنان من المهاجرین از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کردند وبمدینه
آمدند ومراد اهل بدرند یا اهل بیعت رضوان والانصار واز انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه که اهل مکه را یاری دادند ومراد
اهل عقبه اولی اند یعنی سابق سبعه واهل عقبه ثانیه که متقادتین بوده اند یا آنها که بدست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه
ثانیه والذین اتبعوهم وآنانکه متابعت کردند سابقانرا باحسان بایمان وطاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر وانصار که پی روی
سابقان کردند وگفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره تابعانست رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت
ایشان سابق ولاحق درین رضا داخلند ورضوا عنه وخوش شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعیم دینیه ودنیویه واعد لهم وآماده
کرده خدای مر ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود تحتها الانهار زیر درختان او جویها خالدین فیها جاوید باشند در آن ابدا
همیشه تاکید خلود است ذلک الفوز العظیم آنست پیروزی بزرگ ورسیدن بتمام مراد وممن حولکم واز آنانکه گرداگرد شهر شما اند من الاعراب
از اهل بوادی منافقون منافقانند چون اسلم واشجع وغفار دو قوم اند از جهینه ومزینه که کلمات شهادت میگویند ونماز وروزه قیام می نمایند
ومن اهل المدینة از اهل شهر شما نیز مردوا قومی اند که خو کرده اند واقامت نموده علی النفاق بر نفاق تا در منافقی نامور شده اند تو نیز
که تو ای محمد با وجود کمال فطنت وصدق فراست خود لا تعلمهم نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند وآثار ایمان
واحسان بظهور می آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی شناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم زود
باشد که عذاب کنیم ایشانرا مرتین دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا ودیگر در عذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان وتکلیف بجهاد ثم یردون
پس باز گشته شوند در قیامت الی عذاب عظیم بسوی عذابی بزرگ که آتش دوزخ است وبحقیقت عذاب الیم بعد ایشانست از درگاه عزت محجوبیه
از نور لقا ورؤیة وهیچ عذابی از کیفیت حرمان ومشقت هجران بزرگتر نیست نظم از فراق تلخ میگویم سخن ه هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن ه
تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست ه در فراق غیر بیچاره نیست ه صد هزاران مرگ تلخ هست تو ه نیست مانند فراق روی تو ه جور دوران ومحنت رنجها
سهلتر از بعد حق وغفلتست ه از فراق این خاکها شوره شود ه وز فراق این آسمان تیره شود ه دوزخ از فرقت چنان سوزان شده ه بید از فرقت چنان گریان شده

کر بگویم از فراق چون شرار ❀ تا قیامت یک بود آن از مزار ❀ آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف ورزیده بودند
چون تهدیدات الهی که در بارهٔ متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که
کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدا گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تبوک رجوع فرموده علانیه نزول نمود بر عادت معهود
بمسجد در آمد و اینها را دید فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم
که ایشانرا نگشایم تا وقتی که امر در رسد آیه آمد که و آخرون و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند بگناهان خود و متوسل شدند
بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان در وجود آمده بود و آخر سیئا و عمل دیگر بد که از
تبوک تخلف نمودند عسی الله شاید خدای ان یتوب علیهم انکه توبهٔ ایشانرا در پذیرد ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است تایبانرا رحیم
مهربانست بفضل بیرون و در تأویلات کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت بقاء نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیات و بدان استدلال
می توان کرد برانکه معترف را دیده بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذایل در طبیعت
راسخ گردد مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آنرا نیک بیند و در عذاب خذلان بماند حکیم سنائی قدس سره فرموده نظم
چون بدی گناه را دادی ❀ گشت دادت جانب پشیمانی ❀ ور ندانی گناه را که بدست ❀ آن نشان شقاوت ابدست ❀ القصه بعد از نزول این آیه
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تا ایشانرا گشادند و آن آزادشدگان بشکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت نبوت پناه آوردند گفتند یا رسول الله
بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فرا گیر و در راه خدای تصدق کن خواجه عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من با خذ مالهای شما مأمور نیستم
این آیه نازل شد که خذ من اموالهم فرا گیر از مالهای ایشان صدقة زکوة فریضه تطهرهم تا پاک گردانی ونشو و نما دهی حسنات ایشانرا بها
بدان صدقه وصل علیهم و دعا گوی برایشان و آمرزش طلب ان صلوتک بدرستی که دعاهای تو سکن لهم آرامش بود دلهای ایشانرا والله
سمیع و خدای شنواست دعای ترا علیم داناست باستحقاق ایشان مرایشانرا الم یعلموا آیا نمیدانند این تایبان یا آنانکه توبه نمی کنند معلوم
ندارند ان الله انرا که خدای هو یقبل التوبة اوست که قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود و یأخذ الصدقات و فرا میگیرد یعنی قبول میکند
توبه را عن عباده از بندگان خود و یأخذ الصدقات و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا و ان الله و عید است از اینجا که خدای
هو یقبل التوبة اوست که قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود و یأخذ هو التواب اوست توبه پذیرنده الرحیم مهربان بر
توبه کننده وقل اعملوا و بگو که عمل کنید ای تایبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا بگو بدان گروهی که توبه نمی کنید
بکنید آنچه میخواهید او تهدید است فسیری الله پس زود باشد که بیند خدای عملکم کار شما را از خیر و شر ورسوله و فرستادهٔ او والمؤمنون
و گروندگان نیز ببینند وستردون و زود گردانیده شوید بعد مرگ الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای نهان و آشکارا فینبئکم
پس خبر کند شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید و اکامی بجزا دهد باشد بر آن قبل از این مذکور شد که متخلفان
از اهل اسلام ده تن بودند و قصهٔ هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالک بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نبسته
بودند اما پیش حضرت آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالسه نکند و در شان ایشان نازل شد
و آخرون و دیگران از متخلفان مرجون تأخیر کرده شدگانند و بازداشتگان لامر الله برای فرمان خدای در بارهٔ ایشان اما یعذبهم تا
عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بر آن گناه و اما یتوب علیهم یا توبه دهد ایشانرا اگر ملامت ورزند از آن ترددی برای عبادست

ایشانرا از کس و یا از حب مال محروم کردی یعنی ان و عصیان ...

~~ایشانرا اگر ندامت ورزند از آن ترددی برای عبادست واگر نه عند الله تردید نیست~~ والله علیم و خدای داناست بر جای ایشان حکیم
حکم کننده بارجای ایشان آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبه بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعه بن ثابت و امثال
ایشان بسخن ابو عامر راهب از برای مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بود در علم توریة و انجیل مهارتی
داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم صلی الله علیه وسلم بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفتهٔ جمال و کمال وی شدند
از صحبت ابو عامر رمیدند و کسی پروای او نکرد نظم با وجود لب جانبخش تو ای آب حیات ❀ حیفم آید سخن از چشمهٔ حیوان گفتن ❀ ابو عامر را
عرق حسد در حرکت آمد بنفی آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بمکه پیوست در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بلشکر
اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین حاضر شد و از آنجا فرار نموده نزد هرقل ملک روم بود در وقت میخواست
که از روم لشکر ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامهٔ نوشت بمنافقان که شما در مقابلهٔ قبا بمحلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم بافاده
علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون عازم تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان
مسجدی ساخته ایم و التماس میرود که در آن مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت هم خود را استحکامی دهند چنانچه
در مثنوی معنویست نظم مسجد و اصحاب مسجد را نواز ❀ تو تهی هایشه ای با ماسازه ❀ تا شود شب از جمالت همچو روز ❀ ای جمالت آفتاب جانفروز
ای دریغا کان سخن از دل بدی ❀ تا مراد آن نفر حاصل شدی ❀ القصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان فرمود حالا متوجه غزویم تا باز آییم و چون
بوقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند جبرئیل این آیه آورد که والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند
و بنا نهادند مسجدا مسجدی ضرارا برای ضرر رسانیدن و ستیزهٔ ایشان وکفرا و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند وتفریقا و برای تفرقه انداختن
بین المؤمنین میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند وارصادا و برای انتظار لمن حارب الله مر آنکس که حرب کرد با خدای ورسوله و با رسول او
من قبل پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد ولیحلفن و مرآینه سوگند خورند چون کسی گوید که چرا این مسجد
ساختید ان اردنا نمیخواستیم از بنای این مسجد الا الحسنی مگر خواستن نیکو که نماز است و ذکر و توسع بر ضعفا والله یشهد و خدای گواهی میدهد
انهم لکاذبون که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لا تقم مایست برای نماز فیه در آن مسجد ابدا هرگز لمسجد هر آینه مسجدی اسس بنا
نهاده شده است علی التقوی بر پرهیزگاری من اول یوم از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است و اشهر و اظهر مسجد قباست در محلهٔ بنی عمرو
بنی عوف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اول که بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمد چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس
مسجد قبا افکند و آن مسجدیست در حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هر روز شنبه سوار شده یا پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت
نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در قبا اجر عمره است حق سبحانه میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقوی است
احق سزاوارتر است ان تقوم انکه قیام فیه در آن مسجد مؤسس بر تقوی رجال مردانند که از پاکیزه طینتی یحبون دوست میدارند
ان یتطهروا آنکه پاک ورزند از انجاس و انجاس معنی پیوسته باطهارت باشند و گفته اند با جنابت خواب نکنند منقولست که بعد
از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از اهل مسجد قبا پرسید که کدام طهورست که حق سبحانه بر آن بر شما ثنا گفت
جواب دادند که آب از پی در پی آریم احجار ثلثه را یعنی در استنجا نزد جمعی مراد تطهیر است از معاصی و خصال مذموم والله و خدای
یحب المطهرین دوست میدارد پاکی ورزندگانرا افمن اسس ایا هر کسی که اساس افکند بنیانه بنای دین خود را علی تقوی

برترس کاری من الله از خدای و رضوان وطلب خشنودی او خیر بهترست امن اسس یا انکس که اساس نهد بنیانه بنیاد دین خود را علی
شفا جرف برکناره رودی که زیرش بر ورسیل تهی شده وظاهرش بجای ایستاده باشد هار شکافته شده ونزدیک بافتادن واین چنین
زمین سست ترین قواعد باشد وچون بروی بنا کنند فانهار به پس آن زمین سست کرده ودر افتد به با بنا و بانی آن فی نار جهنم
در آتش دوزخ واین مثل است از برای انها که بنیاد دین خود را بر امور باطله نهند ومآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ والله
وخدای لایهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران را بدانچه مقصود ایشانست لایزال همیشه بنیانهم بنیای ایشان
الذی بنوا ان بنا که بنا کردند خودرا براغراض فاسده ریبة سبب شک ونفاقی فی قلوبهم در دلهای ایشان تا زاید بر شک ونفاقی
که دارند وگفته اند که مراد تخریب بنیای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان در اید ونماز گذارد
وآیة آمد که لاتقم فیه ابدا حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تا آن مسجد را بکندند وبسوختند وحکم شد که آن موضع مزبله اهل مدینه باشد نظم
پس بنی فرمود کی نزاید کینه موضع خاشاک وخاکستر کینه حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنیای ایشان واسطه تزاید شک ونفاق
ایشان یعنی پیوسته درغم وحسرت ونفاق وریبت خواهند بود بسبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان
بحیثیتی که قابلیت ادراک دران نمانند وگفته اند تقطیع قلوب ایشان تقطع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ
وقول جمعی آنست که بتوبه واستغفار روند است پرمثل این امور والله علیم وخدای داناست بنیای ایشان که بچه نیت بود حکیم
حکم کننده است بجزای آن بروجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن
از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت میکردند عبدالله رواحه رضی الله عنه گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای وبرای
خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستید وبدو شرک نیاورید وبرای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها
ومالهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نماییم جزای ما چیست حضرت گفت جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل ولا
نستقیل خرید وفروخت سودمندست ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم کرد حق سبحانه ازین بیع وشری خبر میدهد که ان الله اشتری
بدرستی که بخرید خدای من المؤمنین از گرویدگان انفسهم نفسهای ایشانرا که بیاشر جهاد شوند واموالهم ومالهای ایشانرا که در راه وی
نفقه کنند بان لهم الجنة بآنکه ایشانرا باشد بهشت این تمثیل است برای اثابه مومنان بهشت بر بذل اموال وانفس ایشان نه حقیقت
اشترا زیرا که بیع وشری جایی وقوع پذیرد که تباین املاک بود وجود مرکه هست وهرچه هست همه از آن حق است العبد وماله لمولاه
پس این تحریض است در غزو وجهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن واز من عطا دادن بهشت بی زوال نفس مایه شر وشور است
ومال سبب طغیان وغرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن وبهشت باقی مرغوب را بستان نظم سنگ بدید از وگهر میستان
خاک زمین میده وزر میستان ت در عوض فانی خوار وحقیر ت نعمت پاکیزه باقی بگیر ت در کشاف وعین المعانی وجزان منقولست که اعرابی در
مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگذشت آنحضرت این آیة میخواندند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیض ملکوتی
ساخته پرسید که هذا الکلام من گفتند هذا الکلام الله سوال کرد که این بیع وشری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات
ذرات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع ربح لا نقیل ولا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی
فانی ما را خرید ودر عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را بر نه اندازیم بلکه نقد وکال خود را در بازیم نظم ت

آن بیع را

آن بیع را که روز ازل کرده ایم ما ت اصلا در آن حدیث اقاله نمی رود ت عزیزی فرموده است که هرکه بنده بخرد وبعیب
دانا باشد او را رد نتوان کرد حق سبحانه ما خرید وبعیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند نظم امید که از فضلت مردود نگردم من
چون شد همه عیبی لطف تو خریدارم ت ودر نفحات الانس از ابو ذر بوزجانی رحمه الله نقل میکند نظم تو بعلم ازل مرا دیدی ت دیدی آنگه بعیب بخریدی
تو بعلم آن من بعیب همان د رد مکن آنچه خود پسندیدی ت ودر حقیقت این بیع وشری وبیان آنکه خود را مشتری گفت وما را بایع ونفس
ومالها را بیگر اختصاص داد ودل را درین بیع داخل نکردند مذکران ومحققان را دران عبارات عجیب واشارات غریب است
وبعضی از آن در جواهر التفسیر تحریر یافته نظم هرکه خواهد کزین پردبوسی ت کو تماشای آن گلستان کن ح بعد از بیان اشتری بیان ما
لاجله الشری میکند ومیگوید یقاتلون کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای وطلب رضای او
فیقتلون پس گاهی میکشند دشمنان را ویقتلون وگاه کشته می شوند بردست ایشان وعدا علیه وعده داده است خدای ایشانرا برین بیع وشری
وعده دادنی حقا ثابت وباقی که در آن خلاف نیست فی التوریة والانجیل والقرآن ودرین کتابها دلیلست که اهل توریة وانجیل مامور بوده اند
بقتال ومن اوفی وکیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای که کریم است وکریم خلف در وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان باشید
ببیعکم بخرید وفروخت خود الذی بایعتم به آنکه مبایعه کردید بآن وذلک وآن بیع هو الفوز العظیم اوست رستگاری بزرگ در مدارک از امام جعفر صادق
رضی الله عنه نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست الا بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما
نعیم باقی جاودانیست ودر مثنوی معنوی آورده نظم خویش را نشناخت مسکین آدمی ت از فزونی آمد وشد در کمی ت خویشتن را آدمی ارزان فروخت ت
بود اطلس خویش را بر دلق دوخت التائبون این مومنان بازگردانندگان از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه وتعالی العابدون پرستندگان
حق از آنچه بدیشان رسد از سرا وضرا یا ستایندگان نعم الهی در هر حال ودر هر ظرف السائحون روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون
آیندگان از یاد غیر نفس وروندگان بسیر منازل انس الراکعون رکوع کنندگان در نماز یا خضوع آرندگان بدرگاه بی نیاز الساجدون سجده
کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان وطاعت وسنت حضرت رسالت صلعم
والناهون عن المنکر وباز دارندگان از کفر ومعصیت وارتکاب بدعت واو ثمانیه است یا برای اتحاد میان امر ونهی چون ثیبات
وابکارا یا بجهت جمع میان امر معروف ونهی منکر که گویا شئی واحد اند وهریک با دیگری باید که منضم باشند والحافظون ونگاه دارندگان
لحدود الله مر احکام خدا را یا دوستی گوید نگاه دارند اوامر او را بر جوارح وقلوب واسرار وارواح وبشر المؤمنین وبشارت ده مومنانرا
که بدین صفات موصوفند وضع مظهر دلیلست بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل وحذف مبشر به اشارتست بتعظیم وتکثیر آن آورده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند
ودر استغفار او دستوری خواستم مرا باز داشتند واین آیة آمد که ماکان صحیح نبود وروا نشد للنبی مر پیغمبر را والذین امنوا وآنانکه گرویده اند
ان یستغفروا آنکه طلب آمرزش کنند للمشرکین برای شرک آرندگان وگفته که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابو طالب در مرض الموت بعد از انکه ایمان او
نومید شد وعده فرموده بود که آمرزش کنم از برای تو مادام که از آن نهی نکنند از آن وبعد از وفات وی برای وی استغفار میکرده وصحابه
چون دانستند که آنحضرت جهت ابو طالب آمرزش میطلبید گفتند ما چرا از برای آبا واقربای خود استغفار نکنیم وحال آنکه ابراهیم صلوات الله وسلامه
برای پدر خود استغفار کرده واینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیة آمد که روا نیست پیغمبر ومومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبید

ولو كانوا واگر چه باشند آن مشركان اولي قربى خداوندان قرابت من بعد ما تبين از پس انكه روشن شود لهم مر ايشانرا انهم انكه ارباب
شرک اصحاب الجحيم ملازمان دوزخ اند وما كان استغفار ابرهيم ونبود آمرزش خواستن ابراهيم عليه السلام لابيه از براى پدر خود الا عن موعدة
مگر از براى وفا كردن وعده كه در وقت مناظره وعدها اياه وعده كرده بود پدر را اينجا كه گفت ساستغفر لك ربي در تيسير آورده كه وعده
داده بود پدر ابراهيم مرورا كه من ايمان آرم پس استغفار ابراهيم عليه السلام آن بود كه من طلب مغفرت كنم براى تو وقتى كه بگروى فلما تبين له
پس آن هنگام كه روشن گشت مر ابراهيم را انه عدو لله انكه پدر او دشمنست مر خداى را يعنى بر كفر بميرد وتوفيق ايمان نيافت يا بوحى معلوم شد او را كه آزر
ايمان نخواهد آورد تبرأ منه بيزارى كرد از وى وقطع استغفار نمود ان ابرهيم لاواه بدرستى كه ابراهيم عليه السلام بسيار كننده بود كنايتست از
رقت قلب وكثرت ترحم او حليم بردبار بود بجاى كه پدر ميگفت لارجمنك واو جواب ميداد ساستغفر لك پس درين آية تمهيد عذر رسول ومومنان ميكند
كه چون ايشان قبل المنع استغفار كردند پدران مواخذ نخواستند بود وما كان الله ليضل قوما نيست خداى كه قومى را ضايع وتباه كرداند يا اسما
بگيرد وچنانچه اهل ضلالت را بعد اذ هديهم بعد از انكه ايشانرا راه نمود باسلام حتى يبين لهم تا وقتى كه روشن كرداند بر ايشان ما يتقون آنچه
واجبست كه از ان پرهيز كنند وگفته اند اين آيه در شان جمعى است كه قبل تحويل قبله در گذشته بودند يا پيش تحريم خمر يا فرايض نوشته بودند ميفرمايد كه بر ايشان
از ان كارها كرده اند كه فوت نيست ان الله بدرستى كه خداى بكل شى بهمه چيزها از احوال اول وآخر ايشان عليم داناست ان الله بدرستى كه خداى
له مراوراست ملك السموات والارض پادشاهى آسمانها وزمينها پس هرچه خواهد ميكند بى مانعى ومنازعى يحيى زنده ميكرداند وكانرا ويميت وميميراند
زنده كانرا وما لكم ونيست شما را اى مومنان من دون الله بجز خداى من ولي كارسازى ولا نصير ونه يارى ومددكارى وى شايد كه خطايا
ياكافر ما باشند ميفرمايد كه خداى را پرستش كنيد كه شما بغير وى متولى اورى نيست كه حكم عقاب از شما دفع كند وچه ياوارى نه كه عذاب از شما باز دارد لقد
تاب الله بدرستى كه توبه پذيرفت خداى وبه قبول توبه باز گشت على النبي بر پيغمبر خود بجهت اذن او ومر منافقان را در تخلف يا تبريه ذمه
حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم ميكند از تعلق بذنوب كما قال ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر يا باعث است بر توبه يعنى هيچ كس نيست
كه محتاج بتوبه واستغفار نباشد حتى پيغمبر واصحاب او چه هر كسى را مقامست كه ما دون آن بنسبت وى منقصه خواهد بود پس توجه بما دون كن نسبت
كه از ان توبه لازم باشد وپيش بعضى واتى لاستغفر الله كل يوم سبعين مرة اشارتست بانست ورد محققان اين معنى مناسب مرتبه آن
حضرت نيست چه توجه آن حضرت صلى الله عليه وسلم بغير حق مقصود نبود پس سلمى رحمه الله ميگويد ذكر توبه نبى براى آنست تا مقدمه توبه امت
باشد وتوبه تابع بمقدمه تصحيح پذيرد وبر مر تقديره در پذيرفت خداى توبه را از پيغمبر والمهاجرين والانصار از مهاجران وانصار يعنى
جمعى از ايشان كه كاره بودند مر غزوه تبوك را بطبع نه بقصد الذين اتبعوه انانكه پيروى كردند پيغمبر را فى ساعة العسرة در زمان عسرت
وتنگى لشكر تبوك را جيش العسرة ميگفتند بجهت انكه عسرة عظيم بود هم در مركب كه ده تن يك شتر داشتند وهم در قوت كه دو كس روزى يك
خرما بسر مى بردند وهم در آب كه با وجود قلت مر اكثر شتر را مى كشتند وبر طوبات اجواف وامعاء آن دهن خويش ترمى ساختند وهوا
بغايت گرم بود پس حق سبحانه صفت ميكند كه درين زمان تنگى متابعت پيغمبر صلى الله عليه وسلم ميكردند بعد ما كاد از پس انانكه نزديك بود
كه از غايت عسرت تزيغ ميل كند واز جاى برود قلوب فريق دلهاى گروهى منهم از ايشان يعنى كار بدان رسيده بود كه جمعى از جهاد باز
گردند يا متابعت رسول را صلى الله عليه وسلم دست باز دادند بواسطه شدت ومشقت ثم تاب عليهم پس خداى در گذشت از انانكه قلوب
ايشان از ثبات بر ايمان ميل كرده بود انه بهم بدرستى كه خداى بر ايشان رؤف مهربانست در اقلت چون توبه كردند رحيم مهربانست

متصل بر ايشان رؤف بسيار مهربانست چون توبه كردند وعلى الثلثة الذين خلفوا وديگر توبه داد وبخشيد بران سه تن كه باز پس
شدند يعنى تخلف كرده بودند از غزو وامر ايشان موقوف بحكم الهى بود وقبل ازين سبق ذكر يافت كه مهم كعب وهلال ومراره در تاخير
افتاد وحضرت پناه صلى الله عليه وسلم حكم فرمود كه كسى با ايشان مكالمه ومخالطه ننمايد وبعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند
وزن هلال بخدمت وى كه مردى پير وضعيف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت وكار بر ايشان بتنگ آمده حتى اذا ضاقت تا وقتى
كه تنگ شد عليهم الارض بر ايشان زمين بما رحبت با وجود كشادگى ووسعت واين كنايتست از شدت ونهايت پريشانيست وضاقت
عليهم وتنگ شد بر ايشان انفسهم دلهاء ايشان از بسيارى غم ووحشت بحيثيتى كه فرح وانس را دران راه نبود وظنوا ودانستند كه ان
لا ملجا انكه پناهى نيست من الله از خشم خداى الا اليه مگر هم بوى وآمرزش خواستند از كرم اوى ثم تاب عليهم پس چون درماندند
وبيچارگى خود دانا شدند توفيق توبه داد خداى ايشانرا ليتوبوا تا توبه كردند وبحق باز گشتند ومقرراست كه تا او بتوبه توفيق
ندهد ورحم قبول نكشد توبه هيچ تايب درست نبود نظم گر لطف تو يارى نمايد برحمت هم توبه بشكسته است وهم پيمان سست چون توبه با ميدهى توفيق
تا توبه پذيرى نشود توبه درست الا القصه بعد از پنجاه روز اين آيه فرود آمد وتوبه ايشان پذيرفته گشت ان الله بدرستى كه خداى هو التواب
اوست قبول كننده توبه از تايبان الرحيم مفضل برحمت بر ايشان يا ايها الذين امنوا اتقوا الله اى گروه مومنان بترسيد از خداى وعمل
اين فعل كه مخالف امر باشد مباعدت مكنيد وكونوا مع الصادقين وباشيد با راستگويان در اقوال خود چون كعب بن مالك واران دو تن
ديگر كه راست گفتند وعذر باطل نياوردند وبسبب راستى كه من صدق نجا دولت نجات يافتند نظم از كجى افتى بكم وكاستى نام از همه غم رستى اگر راستى
راستى خويش نهان كس نكرد واز سخن راست زيان كس نكرد وگفته اند اين خطابيست بااهل كتاب يعنى اى گرويدگان بموسى وعيسى عليهما السلام بترسيد
از مخالفت محمد صلى الله عليه وسلم وباشيد با صادقان كه اصحاب واخيار وامت بزرگوار ويند ما كان روا نيست ونشايد لاهل المدينة مر اهل
مدينه را ومن حولهم وانانكه گرداگرد ايشان اند من الاعراب از باديه نشينان ان يتخلفوا انكه تخلف كنند وباز پس روند عن رسول الله
از حكم رسول خداى نهى است در صيغه نفى وتخصيص اهل مدينه وحوالى آن بجهت قرب بوده ومعرفه ايشان بخروج آنحضرت بطريق تبوك ولا يرغبوا
بانفسهم ونرسد ايشانرا كه رغبت كنند بنفسها خود عن نفسه از نفس وى يعنى خويشتن دارى كنند وخود را بطرف دارند از كشيدن آن رنجها كه او
مى كشد مرويست كه ابو خيثمه انصارى رضى الله عنه در مدينه مانده بود ودو زن داشت زنان وى هر يك در عريشى نشسته بودند وازارقته
وآب زده وكوزهاء آب سرد مهيا ساخته وطعامى نيكو ترتيب نموده ابو خيثمه بر در عريش ايستاده ودر زنان نگريسته آن ترتيب ملاحظه نمود
گفت روا باشد كه رسول خداى صلى الله عليه وسلم در بيابان بشدت حرارت وباد گرم درمانده بود وابو خيثمه در سايه خنك آسوده وطعام
لذيذ خورد وبا زنان خوبروى خوش بوى معاشرت كند بخداى سوگند كه در هيچ عريش نيايم وازين آب وطعام نخورم تا زمانى كه بدان
حضرت ملحق شوم پس اندك زواده برداشت وروى براه آورد ودر منزل تبوك بمعسكر همايون ملحق شد ذلك آن وجوب متابعت
وترك تخلف بانهم بسبب آنست كه ايشان چون با رسول باشند لا يصيبهم ظماء نرسد ايشانرا تشنگى ولا نصب ونه رنجى ولا مخمصة
ونه گرسنگى فى سبيل الله در راه خداى ولا يطئون ونسپرند موطئا مكانى از امكنه كفار بسم اسب يا بكف شتر يا بپاهاى خود سپردنى
كه يغيظ الكفار خشم آرد كافرانرا ولا ينالون ونيابند من عدو نيلا از دشمن هيچ يافتنى از قتل واسر ونهب وكسر وهزيمت وجز آن
الا كتب لهم مگر نوشته شود براى ايشان به بات عمل عمل صالح كردار شايسته يعنى بهر يكى از ينها كه بديشان رسد مستحق ثواب شوند

ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند ان الله بدرستی که خدای
لا یضیع ضایع نمی گرداند وتباه نمی کند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را یعنی جزای اعمال ایشان ولا ینفقون نفقة نکنند نفقة صغیرة نفقه اندک وخورد
چون علاقه تازیانه یا تنفس اسب یا صاع خرمای که بدهند چون ابو عقیل رضی الله عنه ولا کبیرة ونه نفقه بزرگ چنانچه ذوالنورین وعبدالرحمن عوف
رضی الله عنهما ولا یقطعون وقطع نکنند در مسیر خود وادیا هیچ ممر آب وسیل را واد زمین است یعنی هیچ زمین را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود
برای ایشان ثواب آن وان نوشتن برای چیست لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشان را احسن ما کانوا نیکوترین آنچه که در راه حق یعملون
عمل میکردند یعنی جهاد را جزا دهد بجزا احسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر وتکثیر آن در تیسیر فرموده که اگر مثلا غازی را مزد طاعت شش
یکی از ده نیکوتر بود آنرا ثواب عظیم دهد وهمچنین ودیگر را بطفیل آن قبول کند هر یک را برابر آن ثواب از ذاتی دارد تا کرم بنسبت مجاهدان
بر مومن ظاهر گردد ونعم مجاهدان شرف اینجنس ازان دارند که در غزا اگر چه در میان دارند ع آورده اند که انواع تهدیدات در متخلفان نازل
مومنان جازم شدند بدانکه چون نفیر جهاد برآید تمامی عازم حرب شوند آیة آمد وما کان المؤمنون وروا نیست ونشاید مومنان را لینفروا آنکه
بیرون روند کافة که ایشان بجهاد ومعیشت مخل می ماند فلولا نفر پس چرا بیرون روند من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم از ایشان مراد قبیله
واهل بلده اند طائفة گروهی اند بجهاد وباقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین وفقه آموزند واز عبدالرزاق بن همام
روایت است که مراد اصحاب حدیث اند ولینذروا وتا بیم کنند قومهم گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز گردند از غزو بسوی ایشان لعلهم یحذرون
تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده می شود ازان یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنانکه
یلونکم نزدیک شما اند من الکفار از ناگرویدگان مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند وگفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام
بودند وشام قریب بمدینه است وبهر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک ولیجدوا وباید که یابند کافران وفهم کنند فیکم غلظة از شما درشتی
بغلظت خودمندی ... در مقال قبل از وقوع قتال یا شدتی وصبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله وبدانید که خدای
مع المتقین با پرهیزگاران است بحفظ واعانت ونصرت ودر فتوحات مذکورست که حق سبحانه مومنان را بقتال کفار امر میفرماید ودر سیح
دشمن از نفس اماره که قریب تر نیست ونزدیک ترین دشمنان بتو اوست که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس بقتال او که عبادت از
جهاد اکبرست اشتغال اولی واسب می نماید واد الاشارة فی المثنوی نظم ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زو بتر در اندرون ع قد رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
این زمان اندر جهاد اکبریم ع سهل شیری دان که صفها بشکند ع شیر آن است آنکه خود را بشکند واذا ما انزلت وچون فرستاده شود سورة پاره
قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کس هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار واستهزا یا با ضعفاء مومنان گوید ایکم زادته کیست از شما
که بیفزود او را هذه این سوره ایمانا پس زیادت کرد این سوره ایشانرا یقین وثبات در دین یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطه
تقریر درین سوره ایمان بآن سوره منضم گشت بایمان ایشان در بسورها دیگر وهم یستبشرون وایشان شادمان می شوند بنزول آن که
سبب زیادتی کمال وواسطه ارتفاع حال ایشان است واما الذین واما آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری شک ونفاق وحسد وبغض
اسلام است فزادتهم پس زیاده میکند این سوره ایشانرا رجسا الی رجسهم پلیدی منضم بپلیدی ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک
ایشان درین سوره استحکام یافت بدان شک یافتند ودر کفر ایشان برکنو وماتوا ومردند استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی که
بمردند وهم کافرون وایشان کافران بودند اولا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون آنکه ایشان مبتلا می شوند باصناف بلیات

حق سبحانه و

ازرو

از روی وقیط وغیره آن یا نفاق وکذب ایشان ظاهر می شود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون
پس توبه نمی کنند از نفاق ولا هم یذکرون ونه پند میگیرند واذا ما انزلت وچون فرود آید سورة سورتی از قرآن که در ان عیب ایشان مذکور بود
نظر بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار وسخریه بدان سوره یا
از راه خشم وسخط یا استماع عیوب خود با تبعا یعنی ایما می کنند بفرار از مجلس ویا هم گویند هل یراکم من احد آیا می بیند یکی از مسلمانان
شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی ببیند اقامت کنند واگر نه ببیند برخیزند ثم انصرفوا پس باز گردند از مجلس سید صلی الله علیه وسلم
صرف الله بگرداند خدای قلوبهم دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول قرآن واصح آنست که از نیکوییها، این کلام خبرست واحتمال
دعا دارد یعنی بگرداند خدای دلهای ایشانرا از چیزها بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که در نمی یابند حق را وفهم نمی کنند
لقد جاءکم هر آینه بدرستی در آمد بشما ای آدمیان رسول فرستاده بحکم خدای من انفسکم از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه
جنسیت مخالطه نمایید وافاده واستفاده بوجه دیگر در یا آمد شما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ قبیله نبود
الا که حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم رشته قرابتی پیوسته بود ودر قراءة شاذه من انفسکم خوانده یعنی فاضلترین وشریفترین شما هم در حسب وهم در نسب
عزیز علیه دشوار بود ما عنتم رنج دیدن شما یعنی رنج انبیا بدان وبعضی بر لفظ عزیز وقف کرده آنرا صفت رسول داشته معنی علیه ما عنتم بروی فرود آرند
... بروی است روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود درین معنی گفته اند قطعه
... روی اگر فترت از کنه یابیت ع جوا عذر خواهد بود یا کبیت حریص علیکم صفت دیگر این که حریص است
بر اسلام شما بالمؤمنین بگرویدگان رؤف رحیم مهربانست ونخستی بنده حق سبحانه هیچ پیغمبر را یکجا دو اسم از اسمای خود اختصاص نداد مگر
پیغمبر ما را چه درو فرموده که ان الله بالناس لرؤف رحیم ودر باره وی گفت بالمؤمنین رؤف رحیم ویک وجه تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر
علیهم السلام اینست فان تولوا پس اگر برگردند منافقان از یاری وسوا داری وتخلف نمایند از فرمان برداری فقل پس تو بگوی حسبی الله
بسنده است مرا خدای ... ایشما غالب سازد لا اله الا هو هیچ معبودی بحق نیست مگر وی علیه توکلت بر وی
توکل کردم وکار خود بوی گذاشتم وهو واوست رب العرش العظیم خداوند بزرگ واد ملک عظیم است یا عرشی که قبله دعا ومطاف ملائکه باشد
اشارت بکمال قدرت وحفظ حق تعالی است یعنی آن خدایی که عرش را بدان عظمت که هشت هزار رکن دارد وبروایتی سعید هزار قاعده
دارد قاعده تا قاعده سعید هزار ساله راه ومیان آن مملو از فاقات وحاجات بقدرت کامله خود نگاه میدارد وقادرست که ... از شر
... منافقان در پناه آورد که حافظ ... ناصر ... اوست نظم از وخواه یاری که یاری ده اوست ... بدولتی کز نشان بر آید
کسی ... کینه خواه ... ولطایف واشارات این دو آیه حواله است با وراق جواهر التفسیر والله اعلم بالصواب
بسم الله الرحمن الرحیم الر حروف مقطعه یقول ابن زید رحمه الله اسامی سورتند وعلم الهدی قدس سره
فرموده که خدای تعالی نام سوره را بدین حروف خواهد وگفته اند الر یعنی ان الله الرحمن ودر بحر آورده که ... فی انشا رتبت از حق بحبیب خود
صلی الله علیه وسلم ... پرتو در ازل ولطیف من یا تو در وجود وبر آفت ترا جواب قسم چیست تلک این سوره
آیات الکتاب الحکیم آیتهای قرآن ست محکم یا محکم که در وی تناقض واختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر
تغییر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چو اساس نبوت محمد صلی الله علیه وسلم تاکید یافت وحضرت پروردگار ...

سوره یونس علیه السلام

او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجبیست که خدای بر عالمیان از ادمیان رسول فرستد واز جمله یتیم
ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود اکان للناس آیا هست مردمانرا عجبا شگفتی ان اوحینا آنکه وحی کردیم الی رجل بسوی مردی منهم
از جنس ایشان واز قبیلهٔ ایشان ومضمون وحی ما چیست ان انذر الناس آنکه بیم کن مردمانرا از عقوبت الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچ کس
خالی از معصیتی نباشد که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله وتخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را حظی که بسبب بشارت باشد
نیست پس فرمود وبشر الذین امنوا ومژده ده آنانرا که گرویده اند ان لهم بآنکه مر ایشانراست قدم صدق پیش روی نیک عند ربهم
نزد خداوند ایشان یعنی ایمان وطاعت وگفته اند از قدم صدق سابقهٔ ازلیست که حق وعدهٔ راست داده درجات مومنانرا ومیان ط
گویند مقام صدق است که در وی زوال وملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعاء ملایکه در بارهٔ ایشان یا عملهای خیر که از پیش
فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان درگذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را چنانچه نحن الاخرون
السابقون از آن خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم ودر عین المعانی فرموده که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم از قدم صدق
پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم ومقرر است که گناهکاران پناه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست
گفتی گفتم شفاعت عاصی عذرخواه به دل برامیدان کرم افتاده در گناه قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان ونمودن خوارق
عادات ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوییست آشکارا ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی که بقدرت
بی عجز وحکمت بی قصور خلق السموات والارض بیافرید آسمانها وزمینها که بزرگترین اجسام عالمند فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیا
ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الامر می سازد کار کاینات را بمقتضای حکمت یا تقدیر میکند
بودنیها را بر وجهی که سزد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدای مر او را
در شفاعت این کلام رد شفاعت الهه است واثبات شفاعت مادون ذلکم الله آن خداوند که موصوف بصفات خلق وتدبیر واستیلا
ربکم پروردگار شماست نه غیر او چه غیر او را درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی پرستید افلا تذکرون آیا پند نمی گیرید
یا تفکر نمی کنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما بموت ونشور نه بغیر او پس اماده باشید
جواب وسوال او را وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادنی حقا راست ودرست انه یبدء الخلق بدرستی که خدای در اول
بیافریند خلق را ثم یعیده پس از مردن زنده گرداند وی را مقصود از ابدا واعاده ثواب وعقابست چنانچه فرمود لیجزی الذین
امنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات وعملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان
یعنی برعایهٔ عدل که در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویم است ودر برابر آن شرک ظلم عظیم واین وجه برای
مقابلهٔ اوجه است چه اداف میکند این کلام را بقوله والذین کفروا وآنانکه کافر شدند لهم مر ایشانراست شراب من حمیم آشامیدنی از
آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا وامعاء ایشان پاره پاره گردد وعذاب الیم ودیگر ایشانرا بود عذاب دردناک که تحقیق
بناید بما کانوا بسبب آنکه بودند بخدا ورسول یکفرون کافر میشوند هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت جعل الشمس
گرداند آفتاب را ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا وماه را خداوند نور علما یا استاد اگر روشنی بالذات باشد ضیاست واگر
بالعرض بود نورست در انوار آمده است که حق سبحانه درین آیه تنبیه فرمود بآنکه آفتاب بذات خود روشن است وقمر مستفید می شود

وان مقادیر

وان مقدار مقابلهٔ اوست با شمس چنانچه در علم هیأت معین شده وقدره وتقدیر کرد هر یک از شمس وقمر را منازل منزلها در فلک بقدر سیر
ایشان واشهر آنست که تقدیر کرده برای قمر منزلها بیست وهشت که نزد معاین ومشهود است وقمر در هر شبانروزی قطع منزلی کند لتعلموا
تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها چون سال مشتمل بر ماههاست وگر ماه نگردد والحساب وتا بدانید شمار اوقات از ماهها وروزها در معاملات
ومهمات خود ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق مگر براستی نه ببازی وگویند با بمعنی لام است یعنی مگر برای بیان یفصل الایات
روشن میکنیم وحفص یفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند وازان نفع میگیرند ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد شد روز وشب از پی یکدیگر
یا در مخالفت ایشان بنور وظلمات وما خلق الله ودر آنچه آفرید خدای فی السموات والارض در آسمانها وزمینها از انواع بودنیها لایات مرانشانهاست
بر وجود صانع ووحدت او وکمال علم ونفاذ قدرت او لقوم یتقون مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال ودر خواتیم امور یعنی از حال مال ومعاد
بیاندیشند واز رسوائی حشر ترسان گردند چه آن اندیشه وخوف باعث بود ایشانرا بر تفکر وتدبر ان الذین بدرستی که آنانکه لا یرجون
امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی منکرند آخرت را که محل لقاست ورضوا وخشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندگانی دنی وپسندیدند آنرا واطمانوا
بها وآرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه وزخارف فانیه مقصور گردانیدند واز نعیم جاودانی ولذتها رجا ودوانی غافل شدند یا آنکه
در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشانرا از اینجا رحلت نخواهد بود ونمیدانستند که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت دنیا جای
آن نیست که دل نهاد وفارغ بنشست ده بندانست که عملی وتاخیری است ه که خیمه زن که هیچ می باید کند ه کو رخت منه که بار می باید بست ه
والذین هم وآنانکه ایشان عن ایاتنا از آیات کتاب ما یا از دلایل صنع ما غافلون ناآگاهان وبیخبرانند اولئک آن گروه که یاد کرده شد ماویهم النار
جای بودن ایشان آتش دوزخ است بما کانوا یکسبون بآنچه بوده اند که کسب می کرده اند از معاصی یعنی کفر وشرک ونفاق ان الذین امنوا
بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات وبکرده اند کارهای شایسته یهدیهم ربهم راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت
بایمانهم بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشانرا راه نماید بسلوک سبیل که مودی باشد بادراک حقایق یا تجری من تحتهم الانهار از زیر
مساکن ایشان جویهای آب فی جنات النعیم در بوستانهای پر نعمت دعویهم خواندن بهشتیان مر خدا را فیها در بهشت وقتی که آنچه آرزوی ایشان باشد
طلبیده آنست که گویند سبحانک اللهم بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا واین ذکر تحیت تلذذ بود نه برای عبادت وچون این کلمه گویند آنچه خواستهٔ ایشان باشد
حاضر کرده وتحیتهم ودرود ایشان بریکدیگر فیها در بهشت بر یکدیگر فیها [illegible] یا درود
حق یا تحیت ملایک بر ایشان سلام سلام بود واخر دعویهم وآخر دعای ایشان ان الحمد لله آن باشد که گویند حمد خدایرا رب العالمین که پروردگار
عالمیانست وگفته اند چون مومنان به بهشت در آمده انوار عظمت وکبریای حضرت مشاهده نمایند زبان بنعت جلال وتسبیح ملک تعالی بجای آورده
ختم کلام بصفات اکرام فرمایند ومراتب لذت تسبیح وتحمید ایشانرا از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید نظم ذوق نامش عاشق مشتاق را
از بهشت جاودانی خوشترست گرچه در فردوس نعمتها بسیست وصل او از هر چه گوئی خوشتر است در عین المعانی آورده که یکی از بد دلیان حرم
محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم اسیری را سپرد آن اسیر گریخت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خبر یافته بر تحقیق کننده نفرین فرمود حق سبحانه
آیه فرستاد ولو یعجل الله اگر تعجیل کند خدای للناس الشر برای مردمان بدی یا اجابت دعای بد استعجالهم بالخیر چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت
دعای خیر لقضی الیهم هر آینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان وهلاک شوند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدایا فرا میگیرم
نزدیک تو عهدی که خلاف آن نخواهی فرمود بدرستی که من بشرم پس هر مومنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا

دربارهٔ او دعای خیر کردن و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیلهٔ قربتی که بدان روز قیامت بدان تقرب جویند بحضرت تو
بعضی مفسران بر آنند که کفار در نزول عذاب استعجال می نمودند این آیه آمد که در عذابی که ایشان می طلبند تعجیل نمی کنیم فنذر الذین پس
میگذاریم آنان را که لا یرجون امید نمی دارند لقاءنا دیدار ما را یعنی بحشر نمی گروند و یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور فی طغیانهم در بی راهی
ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان را در ضلالت یعمهون سرگردان میروند و اذا مس الانسان الضر چون رسد بآدمی سختی و رنجی
وارد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبه ربیعه یا مرتعقد یر چون ضرری رسد دعانا بخواند ما را با اخلاص لجنبه وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود
یعنی صاحب فراش بود از رنج او قاعدا یا نشسته او قائما یا ایستاده و تا بیده تردید تعمیم دعا باشد در جملهٔ احوال یا برای اصناف الام و مضار
فلما کشفنا پس چون برداریم و ببریم عنه از و ضره رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مر رود بر عنان راه که بوده از کفر یا یکبار دانه توقف
دعا و دیگر بدان رجوع نکند کان لم یدعنا گوییا که بخوانده است ما را الی ضر مسه بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کذلک همچنین زین آراسته
شده است للمسرفین و اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر
و نواهی یعملون میکنند و لقد اهلکنا القرون و بدرستی که هلاک کردیم اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند
بتکذیب پیغمبران و جاءتهم و حال آنکه آمده بودند بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزها سویدا و ما کانوا لیؤمنوا و نبودند
ایشان که ایمان آورند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد و استعداد و در یافتن خذلان الهی مرایشان را کذلک همچنین که ایشان را جزا دادیم
با هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر میکنند ثم جعلناکم پس گردانیدیم شما را
ای گروهی که محمد بشما مبعوث است خلائف خلیفها گذشتگان فی الارض در زمین من بعدهم پس از قرون که هلاک شدند لننظر تا به بینیم در صورت
شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر
جزا آئینهٔ فعل است گوییا که در و هرچه کردی می نماید نظم اگر کردی نکویی نیک بینی واگر بد کرده ای در پیشت آید در خبرست که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم ایشان در و نبود حق سبحانه فرمود و اذا تتلی چون
خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضح است قال الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند
رسیدن بجای ما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم ائت بقرآن بیار قرآنی غیر هذا بجز این کتاب
میخوانی یعنی کتابی که در و ذکر بعث و نشور و ثواب و عقاب و معایب الهه ما نباشد او بدله یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیهٔ عذاب آیهٔ رحمت وضع کن
و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای کند و ایشان او را الزام کنند حضرت حق فرمود که قل بگو با ایشان ما یکون لی نمی سزد و روا نیست
مرا ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآن را من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی نخواهم که قرآن را تغییر کنم و در ان زیادت و کم تصرف نمایم ان اتبع
متابعت نمیکنم و از پی نمی روم الا ما یوحی مگر آنچه را که وحی کرده شود الی بسوی من از حق تعالی بی زیادت و نقصان انی اخاف
بدرستی که من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتبدیل عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ را که قیامت است قل لو شاء الله
بگو اگر خواستی خدای ما تلوته نه خواندمی آنچه بر من منزل شده است علیکم بر شما و لا ادراکم و نه خبر شما را دانا کردی خدای به بوی آن پس از نقل
اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بهم آن فقد لبثت بدرستی که من درنگ کردم فیکم در میان شما عمرا عمری دراز که مقدار چهل سال
بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در ان مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا در نمی یابید

و تعقل

و تعقل نمی کنید که کسی چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نفرموده کلامی بر شما میخواند که فصحاء عرب از کمال
بلاغت او حیران اند و بلغاء دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان و مر این بتأمل درین صورت استدلال می توان نمود براینکه اینگونه
کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت است پس قرآن معجزهٔ رسالت و وسیلهٔ دلالت باشد نظم امی دانا که بعلم فرون ه راند رقم بر ورق کاف و نون
بی قلم و کاغذ و آب سیاه ط معجزه آورد ز وحی آله ه بی خط و قرطاس ز علم ازل م مشکل لوح و قلمش گشت حل ه مضمون آیهٔ سابق است که من افتراه مکمم
بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و نسبت افترا میکنند که قرآن الکلام من دانید فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و بربندد
علی الله کذبا بر خدای دروغی او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتها را و او ویدان کافر شوند انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات نیابند جرم
کاران یعنی کافران و یعبدون و می پرستند من دون الله بدون خدای ما لا یضرهم چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت کنند
و لا ینفعهم و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات به پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نیست
و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان به جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند و یقولون و میگویند عبدهٔ اصنام
هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان ما اند عند الله نزدیک خدای یعنی در امور دینی ما را شفاعت میکنند و از خدای درخواست می نمایند
تا مهمات ما کفایت کند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای خواست کنند و از عذاب برهانند قل بگو اتنبئون الله
آیا خبر میکنید خدای را بما لا یعلم بآن چیزی که نمیداند فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است
یعنی میگوئید که خدای را شریک هست و اثبات شفاعت بتان می کنید و خداوند که عالم است بجمیع معلومات این نمی داند پس معلوم شد که شریک نیست
و شفاعت نخواهد بود و گویند کلمهٔ یعلم صله است و معنی آنکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک یاری سبحانه پاکست خدای
و تعالی و برترست عما یشرکون از آنچه ایشان شریک میدارند و ما کان الناس و نبود آدمیان الا امة واحدة مگر امتی یگانه یعنی متفق در
اسلام در زمان آدم علیه السلام یا بعد از وقوع طوفان که اصحاب نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بر کفر در زمان بعثت ابراهیم
صلوات الرحمن علیه فاختلفوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار نمودند یا عرب بر دین اسمعیل
علیه السلام متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد و لولا کلمة و اگر نه کلمه ایست سبقت کسی که پیشی
گرفته است من ربک از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده تا خیر عذابی که فاصل باشد میان محقان و اگرنه لقضی بینهم هر آینه حکم کرده
شدی میان ایشان فیما فیه در ان چیزی که ایشان یختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب پیدا مدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی و یقولون
و میگویند منکران یا مشرکان مکه لولا انزل چرا فرستاده نشد علیه بر محمد آیة معجزه من ربه از پروردگار او از معجزاتی که ما طلبیم که
آن تفجیر انهارست و اسقاط سما و بواقی آیات که در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور خواهد شد فقل پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها
غیب است و بی شبهه انما الغیب جز این نیست که علم غیب لله مر خدای راست شاید که در آیات مقترحهٔ شما مفسده باشد که یا زداد
از نزول فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم تا به بینیم که عاقبت
برای شما می آید یا آیتها که مطلوب شماست واقع می شود و اذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رحمة صحتی
من بعد ضراء پس از بیماری که مستهم رسیده باشد به بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط اذا لهم ناگهان مر ایشان راست مکر
فی آیاتنا مکر در آیتهای ما یعنی طعن کنند در ان و در باره پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلاء قحط و غلا مبتلا بودند

جون رحمت ربانی ورافت سبحانی ازاله آن بلیه نمود بقدح کلام الهی وقصد حضرت رسالت پناهی مشغول شده بحیله وحیل تمسک
می جستند حق سبحانه فرمود که قل الله بگو ای محمد که خدای اسرع مکرا زودترست از شما در رسانیدن جزای مکر بشما یعنی پیش از ظهور رسیدن مکر شما
نزول عذاب بر شما او خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که فرستادگان یعنی ملایکه حفظه یکتبون می نویسند ما تمکرون آنچه شما می اندیشید از مکر
وعید ازانکه تدبیر خفی شما از فرستادگان ما پوشیده نیست بر ما که نهان خواهد بود مضمون این کلام تهدید انتقام است هو الذی اوست آنکه یسیرکم
میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فی البر در خشکی بمرکب تر چون اسب و شتر والبحر و در تری بمرکب خشک چون کشتی و زورق حتی اذا
کنتم تا چون باشید فی الفلک در کشتی وجرین بهم و کشتیها روند بانکه دروی اند بریح طیبة بباد خوش که نرم می وزد و تا یکده عدول از
خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا که این صورت تذکره ایست مر غیر مخاطبان را تا متعجب شوند از احوال این قوم که در نشسته اند
و کشتی ایشان بباد راست که براندازه صلاح کشتی وزد میرود وفرحوا بها وشادمان شده اند ایشان بآن باد جاءتها ناگاه آید بدان
کشتی ریح عاصف بادی سخت که دریا را در شور آرد وجاءهم الموج وبیاید بدیشان موج دریا من کل مکان از هر مکانی یعنی از چپ و راست
و پیش و پس کشتی موج درآید وظنوا و یقین کنند انهم احیط بهم آنکه فرو گرفته است بلا مر ایشان را از همه جوانب دعوا الله بخوانند خدا را بکشف
آن بلا از ایشان مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدین برای خدای دین را یعنی از خوف دین خود را اخلاص سازند و فطرت
اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد و گویند لئن انجیتنا اگر مارا نجات دهی من هذه ازین حال و بلا لنکونن مرآینه
باشیم من الشاکرین از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما انجیهم پس چون باز رهاند ایشان را ازآنچه می ترسند اذا هم چون بنگری
ایشان یبغون فی الارض ستم میکنند در زمین و می شتابند بهمان کارها که بران بودند از شرک و فساد بغیر الحق تاکیدست یعنی فساد
ایشان بغیر حق است بسم اعتقاد ایشان چه میدانند که دران عمل مبطلند یا ایها الناس ای مردمان انما بغیکم جزین که ستم شما علی
انفسکم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما همه هرکه او بد میکند بی شبهه با خود میکند و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتداست
و خبر او متاع الحیوة الدنیا یعنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدارست لذت آن روز
بگذرد و عقوبت آن باقی بماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر فعل محذوف داند یعنی روزی چند برمیخورید برخوردنی از زندگانی دنیا
ثم الینا پس بسوی ماست مرجعکم بازگشت شماست در قیامت فننبئکم پس خبر میکنیم شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش
خواهیم داد انما مثل الحیوة الدنیا جزین نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا و ذهاب بعد از وقار کماء مانند آبیست یعنی باران که انزلناه
فرو فرستادیم آنرا از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غاذیه و ثمار و بقول والانعام وازانچه میخورند چهارپایان چون گیاه تر و خشک
حتی اذا اخذت الارض تا وقتی که فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه خود را وازینت وآراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وظن اهلها
و گمان بردند اهل آن زمین انهم قادرون آنکه ایشان قادرند علیها بر درودن گیاه و چیدن میوه های آن اتیها ناگاه آمد بآن زمین امرنا عذاب ما
یعنی فرمان بجزای ان در رسید لیلا در شب او نهارا یا روز فجعلناها پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بآنچه درو ده باشند یا از
اصل برکنده کان لم تغن گوییا که هیچ نبوده بالامس دی روز کذلک همچنین که درین مثل تفصیل کردیم نفصل الایات جدا میکنیم و روشن میسازیم
دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان منتفع گردند این تشبیه و کیفیت حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال
او ظهور را بعد از وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی طراوت خشک و تیره و بی رونق می شود چنانچه اول گیاه را

صفت

صفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبداء دنیی نیز نوازش دولتست و منتهای آن گدازش نکبت و حسرت نظم
منگر بانکه روی زمین فصل نوبهار ه مانند نقش خانه فانی فرزین است ه وقت خزان بیرگ ریاحین چو بنگری ه متفق شوی لایق بر باد دادنست
و گفته اند مثل باب بارانست و مثل مال جهان و در وجه شبه مال دنیی باب باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه احوال
دنیوی و حظوظ آن بآب باران ازان رویست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید مال دنیی نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر جمع
نگردد بلکه بحکم لم یزل بدست آید نظم رزق مقسومست از اول مقرر گرده اند ه هیچ کس را بیش ازان حاصل نمیگردد بجهد ه هرچه می آید زپیش و کم بدان خرسند باش
آنچه خواهی زآسمان نازل نمیگردد بجهد ه و دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید
و مدتی بپاید رنگ و بوی و طعم او متغیر گشته مواد انتفاع ازو انقطاع یابد مال دنیی نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست
روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون بتحقیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی معنوی فرموده نظم
مال چون آبست تا باشد روان ه فیضها یابند ازان اهل جهان ه چند روزی چون کند یکجا درنگ ه گنده و بیجا حلست و تیره رنگ ه در عشرات حمیدی
فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان شود
اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید بواسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیی نیز تا بقدر احتیاج بدست آید
مقاصد دین و دنیی بنجاح مقرون گردد و فواید آن بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار رسیدار شود موجب
ارتکاب مناهی و وسیله تفاخر و آلی و تقاصی شود ان الانسان لیطغی ان راه استغنی نظم توانگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز ه
خوش است فقر که دارد منزه از سوز و گداز ه و دیگر آنکه چون باران بنهال گل رسد لطافت و طراوت او بظهور آید نعم المال الصالح للرجل الصالح
و اگر بدست مفسدان افتد ماده فساد و عناد او روی بازدیاد نهد نظم زر محک امتحان آمد گران ه نقد حال هر کسی گردد عیان ه
چون بکرمی بر آید بدست افتد زری ه از زرش آسوده گردد کشوری ه عام باشد کارسازیهای او ه روح بخشد دل نوازیهای او ه سفله گر راه یابد سوی گنج
خلق را از وی نباشد غیر رنج ه گفته اند چون آب باران بر زمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز یکجا قرار
ندارد و بیک کس آرام نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد هر زشت باکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی و نه وفاداری او را بقایی
نظم گنج امان نیست درین خاکدان ه مغز وفا نیست درین استخوان ه کهنه سراییست بصد جا گرو ه کهنه دانا ذکر و تو پیتوه در تیسیر فرموده که حق سبحانه
بندگان خود را میخواند بدنیا که محل آفتست بلکه بسرایی دعوت میکند که منزل سلامتی از همه آفتست چنانچه فرمود والله یدعو و خدا میخواند
بندگان خود را الی دار السلام بسوی دار سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت
که تحیت ملایکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام است یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافه بهشت بران جهت تعظیم چون اضافه
بیتی باشد برای تکریم آن در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند بسرایی که اولش بلی و اوسطش عطا و آخرش لقاست بسرایی که مبداءش
عطا و میانه اش رضا و آخرش لقاست نظم والله یدعو آمده از ادی زندانیان ه زندانیان عکس شده کوبی بزندان میکشی ه شاهان سیمها نزا شمه
در بند و زندان میکشند ه تو از چه از زندان نشان سوی گلستان میکشی ه همه را بهشت میخواند ویهدی و راه می نماید من یشاء هر کرا میخواهد الی
صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت
رسالت پناهی و هدایت خاص است و وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما گرا پسند قبول نشاند مصرع

بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید صح

تا يار كرا خواهد و مثلش بكه باشد للذين احسنوا مر آنكسانرا كه نيكوى كرده اند يعنى ايمان آورده اند الحسنى مثوبه حسنه و پاداش
نيكوست يعنى بهشت وزيادة و افزونى از پاداش كه بطريق تفضل كرامت فرمايد گويند حسنى جزاء حسنات است يكى بيكى و زياده يكى را
ده يا بيشتر يا حسنى مغفرتست و زياده خشنودى حضرت در مدارك آورده كه زياده محبتيست در قلوب عباد يا آنچه در دنيا عطا كند و در آخرت
حساب ننمايد و گفته اند سحابيست بر سر اهل بهشت عبور كند هر چه خواهند بر ايشان ببارد و جمهور محققان برآنند كه زياده لقاء حضرت
پروردگارست كه بمحض كرم بهشتيانرا بديدار خود مكرم سازد ولا يرهق و پوشيده نگرداند وجوههم رويهاى بهشتيانرا قتر گردى و غبارى ولا ذلة
ونه خوارى يعنى اثر مذلت و پژمردگى ايشان نباشد اولئك آن گروه نيكان اصحاب الجنة اهل بهشتند هم فيها در بهشت خالدون جاويد مانند كه نه
نه نعمت ايشان زوال يابد ونه دولت ايشان انتقال پذيرد بخلاف زخارف دنيى و امتعه غرور او كه در صدد فنا و زوالست والذين و پاداش
آنانكه كسبوا السيئات كسب كردند بديها را چون شرك و كفر و نفاق جزاء سيئة پاداش بديست بمثلها مانند بدى كه كرده اند نه زيادت
بران وترهقهم و بپوشد ايشانرا ذلة خوارى و رسوائى يعنى آثار مذلت بر ايشان هويدا گردد ما لهم و نباشد مر ايشانرا من الله از عذاب
خداى من عاصم هيچ نگاه دارنده يعنى هيچكس عذاب از ايشان باز ندارد كانما اغشيت گوييا پوشيده شده است وجوههم رويهاى ايشان
قطعا من الليل پاره ها از شب مظلما در حالتى كه تاريك بود يعنى سياه گردد رويهاى ايشان از غم و اندوه چون شب تيره اولئك آن گروهى كه
كافران سياه رويند يعنى مشركان و منافقان اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم ايشان فيها دران آتش خالدون جاويدانند
يعنى هرگز روى رهائى از عذاب ندارند ويوم نحشرهم و بترسيد از آن روزى كه حشر كنيم نيكان و بدانرا جميعا همه ايشانرا ثم نقول پس گوييم
للذين اشركوا مر آنانرا كه شرك آوردند مكانكم بايستيد بر جاى خود انتم وشركاؤكم شما و شريكان شما كه بدون من پرستيده ايد
يعنى بتان تا به بينيد كه با شما چه ميكنم فزيلنا پس جدا كنيم بينهم ميان كفار و معبودان ايشان و بپرسيم از كفار كه چرا پرستش بتان
كرديد گويند ايشان ما را بعبادت خود فرمودند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد وقال شركاؤهم و گويند شريكان ايشان يعنى اصنام ما كنتم
نبوديد شما ايانا تعبدون كه ما را پرستيده باشيد بلكه شما هواى خود را پرستش ميكرديد و از آيت من اتخذ الهه هواه در تبيان آورده كه كافران
آغاز جدال نموده گفتند نه چنين است بلكه شما ما را به پرستش خود امر كرديد بتان گويند فكفى بالله شهيدا پس است خداى گواه بيننا وبينكم ميان
ما و شما ان كنا بدرستى كه بوديم ما عن عبادتكم از پرستش شما لغافلين بيخبران زيرا كه نديديم و نمى شنيديم و عقل و فهم نداشتيم هنالك در آن
مقام تبلوا بيازمايد يعنى بيابد و بچشد كل نفس هر نفسى ما اسلفت جزاء آنچه از پيش فرستاده است از اعمال يعنى نفع و ضرر آنرا معاينه
ببيند وردوا و باز گردانيده شوند همه نفسها الى الله بسوى ثواب و عقاب خداى مولاهم الحق خداوند ايشان بر حقيقت يا متولى امور ايشان
براستى وضل عنهم و گم گردد از ايشان ما كانوا يفترون آنچه هستند كه افترا ميكنند از شفاعت بتان از ايشان بيزارى مى نمايند قل من يرزقكم
بگو كيست كه شما را روزى ميدهد من السماء از آسمان كه باران مى باراند والارض و از زمين گياه مى روياند امن يملك السمع يا كيست كه خداوندى
كند گوش را والابصار و ديدها را يعنى كه تواند كه سمع و بصر بيافريند و از آفتها نگاه دارد ومن يخرج الحى و كيست كه بيرون آورد زنده را
كه حيوانست يا نباتست من الميت از مرده كه نطفه است يا دانه ويخرج الميت و بيرون آرد مرده را كه نطفه است يا دانه من الحى از زنده كه حيوانست
يا نبات ومن يدبر الامر كيست كه تدبير كند كارهاى عالم را تعميم است بعد از تخصيص و چون اين سوالها كنى از كافران از غايت وضوح و ظهور
نتوانند كه عناد و مكابره كنند فسيقولون الله پس گويند در جواب اين همه كه پرسيدى الله است و چون اين اقرار بزرگترين حجتى است در بطلان

طريق ايشان كه اتخاذ اصنام است فقل پس بگوى اى محمد مر ايشانرا كه بعد از اين اقرار افلا تتقون آيا نمى ترسيد از عقوبت چنين خداوندى
و بهتان شريك او مى سازيد فذلكم الله پس آنكه او را اين صفتهاست الله است ربكم الحق پروردگار شما كه ثابت است ربوبيت او و نيست شك را
در آن مدخلى نبود فماذا پس چه چيزست بعد الحق پس از راستى و بيان حق الا الضلال مگر گمراهى فانى تصرفون پس از كجا گردانيده مى شويد از حق
بباطل و از توحيد بشرك كذلك همچنانكه ربوبيت حق را سزاوار است حقت سزاوار شد كلمت ربك حكم پروردگار تو يعنى واجب شد عذاب الهى على الذين
فسقوا بر آنانكه بيرون رفتند از دايره اصلاح و تمرد ورزيدند در كفر خود انهم براى آنكه ايشان لا يؤمنون ايمان نمى آرند قل بگو هل من شركائكم
آيا هست از شريكان شما يعنى بتانى كه شريك خداى مى پرستيد من يبدؤا الخلق كسى كه آغاز كند يعنى بيافريند خلق را ثم يعيده پس
اعاده كند يعنى زنده گرداند او را بعد از موت و چون كفار بدا را مقر و اعاده را منكر بودند از روى لجاج و عناد بدان اعتراف نمى نمودند
حق سبحانه فرمود كه قل الله بگوى اى محمد كه خداى يبدؤا الخلق با آغاز بيافريد خلق را ثم يعيده پس باز زنده سازد بعد از فنا فانى تؤفكون
پس از كجا گردانيده مى شويد از راه راست قل بگو هل من شركائكم آيا هست از بتان شما كه شريك نام نهاده ايد من يهدى كسى كه راه نمايد
بارسال رسل و انزال كتب و توفيق نظر در دلايل قدرت يعنى بنصيحت و بيان مبين كننده تا راه يابند الى الحق بسوى حق كه دين اسلام است قل الله
بگو خداى يهدى للحق راه نمايد خلق را ببيان حق افمن يهدى آيا هر كه راه نمايد الى الحق بسوى حق احق ان يتبع سزاوارترست
كه متابعت كرده شود امن لا يهدى يا آنكس كه راه نيابد الا ان يهدى مگر آنكه راه نمايند او را در تفسير زاهدى آورده كه بت پرستان
بت را بر چهار پايان مى بستند و از جاى بجاى نقل ميكردند پس حق سبحانه فرمود برابر بود آنكه راه نمايد با كسى كه تو او را راه نمائى فما لكم
پس چيست و چه بوده است شما را كيف تحكمون چگونه حكم ميكنيد كه برابرى ميدهيد كسى را كه شما بوى محتاجيد با كسى كه او بشما محتاجست
و يكسان مى شماريد قادر و عاجز را حكيم سنائى فرموده نظم عجز و قدرت كه هر دو ضد اند عقل كى گويدت كه يكسانند عجز بر خلق ميدارند و بر
قادر بر كمال حضرت اوست وما يتبع و پى روى نميكنند اكثرهم بيشتر از كفار يعنى رؤساء ايشان در معتقدات خود الا ظنا مگر گمانى را كه مستند
بخيالات واهيه و قياسات فاسده چون قياس غايب بر شاهد و خالق بر مخلوق ان الظن بدرستى كه گمان لا يغنى بى نياز نگرداند
كسى را من الحق از علم و اعتقاد درست يعنى ظن و تخمين بجاى حق و يقين نتواند بود و گفته اند كه ظن كفار آن بود كه بتان ايشانرا شفاعت
خواهند كرد و حق سبحانه فرمود كه گمان ايشان سود نكند و باز ندارد از عذاب حق شيئا چيزى ان الله عليم بدرستى كه خداى تعالى
داناست بما يفعلون بآنچه ايشان ميكنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وما كان و نيست و نشايد هذا القران اين قران
با وجود دلايل اعجاز ان يفترى آنكه بر بافته شود و كسى نتواند گفت من دون الله بجز خداى يعنى سزاوار نيست كه اين سخن مفترى باشد بشر
بود ولكن وليكن خداى فرستاد او را تصديق الذى براى تصديق آنچه بود بين يديه پيش از وى از كتب متقدمه يعنى با وجود اعجاز
گواه كتب منزله نيز هست وتفصيل الكتاب و براى بيان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهى لا ريب فيه نيست شكى در و نشايد
كه باشد چه منزل است من رب العالمين از پروردگار عالميان اما كفار بدين نمى گرويدند ام يقولون بلكه ميگويند افتراه بربافته است
اين كلام را محمد صلى الله عليه وسلم از خود قل بگو اگر اين سخن را بر مى توان بافت فأتوا پس بياريد شما و بياوريد بسورة مثله سوره
مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بليغ و نثر فصيح مشهور زمان و سر آمده دورانيد اگر خود معارضه نمى توانيد استعانت نمائيد
وادعوا و بخوانيد براى معاونت خود در اتيان سوره مثل قران ان كنتم صادقين اگر هستيد راست گويان كه محمد صلى الله عليه وسلم

از خود می سازد بل کذبوا اگر قران یک سوره بیاورند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بما لم یحیطوا بعلمه بانچیزی که فرا نرسیده اند بدانش آن
یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد آنست که بعد از سمع قران و قبل از تدبر در آیات آن به تکذیب و انکار مشغول شدند
ولما یاتهم و نیامده بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تاویله معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید
یا تکذیب کردند آنچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعد و وعید عقوبت و نیامده بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و مر آنرا
خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهد داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد نظم پس از دیدن پشیمانی کردی اما
پشیمانی ترا سودی ندارد کذلک همچنین تکذیب که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیاء خود را آنانکه بودند من قبلهم
پیش از ایشان فانظر پس در نگر و ببین که کیف کان چگونه بود عاقبة الظالمین انجام کار ستمکاران و مکذبان وانها نیز مثل اینها معذب و معاقب
خواهند شد درین آیه تسلیه حضرت رسالت و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است ومنهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به کسی است
که میگرود بقران و تصدیق میکند در نفس خود که حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمی کند ومنهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود
بآن از فرط جهل و غایت نادانی وربک اعلم و پروردگار تو داناترست بالمفسدین به تباه کاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب و کفر اند
معنی آیه اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و بعضی آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت
کفر بمیرند وان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان نومید شوی فقل پس بگوی لی عملی مراست جزای
کردار من ولکم و مر شماراست عملکم پاداش عمل شما انتم بریؤن شما بیزارید یعنی ذمه شما بریست مما اعمل از آنچه من کنم شمارا بعمل من مواخذه
نخواهند کرد وانا بریء و من بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید یعنی ماخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما این آیه بآیة السیف منسوخ است
ومنهم و از ایشان یعنی از کفار در زاد المسیر گوید از یهود ومن یستمع کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی که قران میخوانی و
احکام می آموزانی تا استهزا کنند بآن افانت آیا تو تسمع الصم می شنوانی کرانرا استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی ولو کانوا
واگرچه هستند با وجود کری لا یعقلون در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام پذیرفته مراد آنست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین
صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون سمع و عقل مرد مفقود باشد ع پیداست که حال بر چه منوال بود ومنهم من ینظر الیک
و از ایشان کس باشد که نظر کند بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات
رسالت ندیده افانت آیا تو تهدی العمی راه می نمایی کورانرا یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان ولو کانوا اگرچه هستند با وجود عدم بصر
لا یبصرون نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم اند یعنی آنست
که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزیرا که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود
ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقل ایشانرا ولکن الناس و لیکن مردمان انفسهم
یظلمون ستم کنند بر نفسهای خود حس و عقل که آلات ادراک آیات قدرتست در ملاهی استعمال نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایت
گردد نظم چشم از برای دیدن آیات قدرتست ع گوش از پی شنیدن اخبار حکمتست ع هر که حق نه بیند و حق نشنود کسی ع
کور و کرست بلکه از آن هم بتر یعنی ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم حفص بیا میخواند یعنی خدای جمع کند کافرانرا و از هول
آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر ایشانرا کوتاه نماید کان لم یلبثوا گویا درنگ نکرده اند الا ساعة مگر زمانی اندک من النهار از روز

رستخیز در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیه استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب بودندی مدتی بدین درازی
ایشانرا ساعتی ننمودی و جواب میگوید که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامتست که مدت عذاب قبر در چشم ایشان یکساعت
نماید و چون از قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی همرا شناسند گویا زمان مفارقت اندک بوده و این در
اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق که
زیان کردند در حظوظ خیرات آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب مرلقاء خدایرا یعنی بعث و جزا منکر شدند وما کانوا و نبودند مهتدین راه یافتگان
بایمان واما نرینک و اگر بنماییم ترا بعض الذی نعدهم یعنی از آنچه وعده دادیم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر
او نتوفینک یا متوفی سازیم ترا قبل از اراءه آن تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو به بینی
فالینا پس بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان ثم الله پس خدای بعد از اراءه آن یا پس از توفی تو شهید
گواه است علی ما یفعلون بر آنچه ایشان میکنند و فراخور عمل جزا خواهند یافت ولکل امة و مر هر گروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بود
که ایشانرا بحق دعوت فرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قضی بینهم
حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وهم و ایشان یعنی رسول
و مکذبان لا یظلمون ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان نیز زیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند
که بعد از نزول آیه واما نرینک الایه کفار که استعجال عذاب موعود نمودند این آیه نازل شده ویقولون و میگویند کافران از روی استبعاد
و استهزا متی کی باشد هذا الوعد این موعود به و چرا فرو نمی آید ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبرست صلعم
و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل بگو لا املک مالک نمی شوم لنفسی برای نفس خود ضرا زیانی را ولا نفعا و نه سودیرا
یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در جلب ضرر برای شما و نزول عذاب
و عقوبت بر شما لکل امة مر هر گروهی را اجل وقتیست برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان فلا یستأخرون پس باز پس نمانند
از اجل خود ساعة اندک زمانی ولا یستقدمون و پیشی نگیرند بران تهدید مشرکانست بانکه ساعت بساعت عذاب آلهی بر شما فرود آید
و شامت تکذیب در روزگار شما رسد بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد نظم تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا
هر چند که فریاد کنی سود ندارد قل بگو ای محمد ارایتم آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا ان اتیکم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای
بیاتا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز که زمان اشتغال بطلب معیشت است مرا بنمایید پشیمان شوید از استعجال پس چون
حال بدین منوال است ماذا چه چیز را یستعجل منه شتاب میکنند از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان
و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان آورده که چون این آیه نازل شد کفار گفتند باور نمی داریم عذاب را و تعجیل میکنیم
پس اگر بیا فرود آید بآن ایمان آریم آیه آمد که اثم ایا بعد از استعجال اذا ما وقع چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید آمنتم به
ایمان آورید بوی پس بگوی بایشان آلآن آیا اکنون ایمان می آورید وقد کنتم و بدرستی که بودید شما که از روی تکذیب و استهزا
به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون شتاب می نمودید ثم قیل پس گفته شد بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنانرا که ستم کردند
بر خود بشرک و تکذیب که ایمان یأس قبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاویدی را که الم آن بر دوام بود هل تجزون

آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمی دهند شما را الا بما کنتم الا بانچه بودید که همه عمر یکسبون کسب میکردید از کفر و عصیان اورده اند که
حی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنهٔ دعوت سید عالم صلی الله علیه وسلم شنید بمجلس شریف
ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد اجاد ام هازل این که دعوی میکنی بجدست یا بهزل و این کلام که میخوانی براستیست یا ببازی
حق سبحانه آیه فرستاد که ویستنبئونک خبر می پرسند از تو درباب قرآن و ادعای نبوت احق هو آیا حقست و راستست این وگفته اند که تهدید یان
از وعید یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست و راست و ما انتم و نیستید شما بمعجزین عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب کردن یعنی عجز تقدیر
او راه نیابد و شما عذاب از خویش باز نتوانید داشت ولو ان و اگر باشد لکل نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر بوده باشد
ما فی الارض آنچه در زمینست از مال و متاع لافتدت مر این فدا دهد به یا بانچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد و اسروا الندامة و بپوشند پشیمانی خود را
از اتباع و سواد اران خود که بنیاد از ایشان سرزنش و ملامت نشنوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج القصص اسروا آورده که دریابند
الم و حسرت و ندامت را در درونهای خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال
خود لما راوا العذاب آن هنگام که به بینند عذاب را وقضی بینهم و حکم کرده شود میان مومنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان
بالقسط بداد و راستی و هم و ایشان لا یظلمون ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب الا ان بدانید آنکه بدرستی لله مر خدایراست
ما فی السموات آنچه در آسمانها و الارض و آنچه در زمین است پس بفدای کسی احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است الا ان وعد الله
بدانید آنکه وعده خدا در مثوبت و عقوبت حق راستست و در ان خلاف ممکن نیست و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمیدانند بجهت آنکه
بدنیی مغرورند و از شناختن حق دور نظم مانده در سکنای این محبس ما غیر دنیا ندیده دیدهٔ حس ما چشم دل کو که پی دریا برده جانب ملک آخرت نکرده
مرغ چون در قفس زبون باشد چه شناسد که باغ چون باشد هو یحیی اوست که زنده گرداند و یمیت و میمیراند و الیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده
خواهید شد بحکم بعث یا ایها الناس ای مردمان ندای عامست قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما موعظة پندی من ربکم از پروردگار شما و شفاء
و شفای و دوای لما فی الصدور مر آنچه را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت و هدی و راه نمونی بسوی حق و رحمة و مهربانی للمومنین
مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر می نماید
مشتملست بر حکمت عملی و معانی او که امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده را زمیه ماند منطوی بر حکمت نظری و مر این چنین کلامی
هدایت و محض رحمت خواهد بود نظم زهی کلام تو محض هدایت حکمت زهی پیام تو عین عنایت رحمت کشند گمشده کلام تو اهل عرفان را
ز شوره زار خسارت بگلشن رحمت و گفته اند قرآن موعظهٔ نفوس است و شفای صدور و هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است عوام را
و شفاست مر خواص را و هدی مر اخص خواص را و رحمتست از برای همه که بدان رحمت هر یک برتبهٔ خود رسیده اند قل بگوی شادی کنند بفضل الله
بفضل خدای که قرآنست و برحمته و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل توفیق است و رحمت عصمت در حقایق سلمی رحمه الله آمده که فضل
نوبتست و رحمة توفیق بدریافت آن در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت نعمت باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات
از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید بندهٔ من بر فضل و رحمت من
اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بفضل من و آسایش نیست جز برحمت من نظم که شاه را خواهد نهادن بود [illegible]
درویش را خواهد [illegible] بعضی برآنند که معنی آیه اینست که بفضل و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا فبذلک پس بدین که فرود آمد

فلیفرحوا باید که شاد شوند برای آنکه هو خیر او بهترست مما یجمعون از آنچه جمع میکنند از حطام دنیاوی که در معرض زوال و فناست
قل بگو مر مشرکان عرب را قل ارایتم خبر دهید مرا ما انزل الله آنچه فرستاد خدای لکم برای شما من رزق از روزی یعنی چهارپایانی که خوردن آن
حلالست چون بحیره و سایبه و مانند آن و بعضی را گفتند که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا
قل بگو آلله اذن آیا خدا دستوری داد لکم مر شما را در تحریم و تحلیل ام علی الله تفترون یا بر خدای افترا میکنید که میگویید والله امرنا بها و ما ظن الذین
و چیست گمان آنانکه یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان
چکند یوم القیمة روز رستخیز که روز مکافاتست درین ابهام تهدید بزرگ و وعید عظیمست ان الله بدرستی که خدای لذو فضل مر اینه خداوند رحمتست
علی الناس بر آدمیان با نزال کتب بر ایشان و ارسال رسل بدیشان و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمی کنند این نعمت را
و ما تکون و نباشی تو ای محمد فی شأن در کاری از کارها و ما تتلوا و نخوانی منه از آنچه فرستاد خدای من قرآن از قرآن و لا تعملون
و نکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا الا که هستیم ما علیکم بر شما شهودا گواه و نگاه بان اذ تفیضون آن وقت که خوض میکنید
و در می آیید فیه دران کار و ما یعزب و پوشیده نمی شود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا مقدار هبا
فی الارض و لا فی السماء نه در زمین و نه در آسمان و لا اصغر و نیست خوردتر من ذلک از آن ذره و لا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مگر آنکه مکتوبست
فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیه آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و مکافات افعال و اقوال مناسب
آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مومنان را بکمال مثوبه و وعید بود مشرکان را بنهایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان
خبر میدهد و میفرماید الا ان بدانید بدرستی که اولیاء الله دوستان خدای لا خوف هیچ ترسی نیست علیهم بر ایشان از رسیدن مکاره و شداید
و لا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت مطالب و مقاصد در عین المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان
موجب یاد کرد خدای باشد در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا
برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته نظم
رخش ز میدان ازل تاخته گوی بچوگان ابد باخته معتکفان حرم کبریا شسته ز دل صورت کبر و ریا راه نوردان شکسته قدم دار کشایان فرو بسته دم
و گفته اند اولیا جمعی باشند که با یکدیگر دوستی از برای خدا کنند و موید این قول حدیث کلام پس که وحیست [illegible] للمتحابین فی و این قوم را خوف نیست
در مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیامه و نزد بعضی اولیا مومنان پرهیزکارانند بدلیل آنکه حق تعالی در صفت ایشان میگوید
الذین آمنوا اولیا آنانند که گرویده اند بهر چه از عند الله و کانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری میکنند لهم مر ایشانراست البشری مژده و بشارت
فرد کانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم درباب ایشان گذشته و بقول جمعی رویای صالحه است
که مومنان بینند یا برای مومن بینند و انوا مبشرات گویند یا بشارت ملایکه و بشارت وقت نزع در بیان گوید بشری آنست که مومن جای خود
در بهشت بیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشر تحیت مردمانست با ایشان و نام نیکو و فی الاخرة و در سرای آخرت و هست دران سرای و آن سلام
ملایکه باشد بر ایشان سلمی فرموده که بشارت دنیا وعده لقاست و در آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که دل را
دو بشارتست در دنیا شناخت و در آخرت نواخت درین سرای سرور دیدار و در ان سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا نظم
از نعمت این جهان ثنای تو بس است و ز دولت آن جهان لقای تو بس است لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدایرا یعنی در وعده او خلافی نیست

فجعلتم پس شما ساختید و نام نهادید منه از آن روزی حراما و حلالا حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن تحقیق که بر جمعی حرامست و بعضی را حکم کردید که حلالست

ذلک این بتبشیر موعود به هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد ولا یحزنک
باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قولهم گفتار کفار در اشرک ربوبیة و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنان که در خوار داشت تو
میگویند ان العزة بدرستی که غلبه لله جمیعا همه مر خدایراست دین ترا عزیز خواهد گردانید هو السمیع اوست شنوا مر اقوال ایشانرا مر چه
بجد و هزل میگویند العلیم دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند فو خور آن ایشانرا جزا خواهد بود الا ان لله بدانید که بتحقیق مر
خدایراست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملایکه و من فی الارض و هر که در زمین از جن و انس و چون اینها که اشراف ممکناتند
همه از آن باشند در رقیه و عبودیه پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیة و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت
نیست جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالتست و ما یتبع و هر چیز را متابعت میکنند الذین یدعون آنانکه میخوانند
و می پرستند من دون الله شرکاء بجز خدای شریکی را یا متابعت نمی کنند آنانکه جز خدایرا می پرستند آنانرا شرکا میگویند بر حقیقت زیرا که شرکت
در ربوبیة محالست بلکه ان یتبعون پیروی نمی کنند در عبادت شرکا الا الظن مگر گمان را یعنی بر تیان گمان شرکت حق برده اند و ان هم
و نیستند ایشان الا یخرصون مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرک و سیه از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر توحید
و وحدانیة او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه میگوید هو الذی اوست آنکسی که بقدرت کامله جعل لکم اللیل ساخت برای
شما تاریک لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی از تعب تردد روز بیاسایید والنهار مبصرا و روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمایید ان
فی ذلک بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لایات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون گروهی را که
بشنوند قرآنرا بگوش هوش و در آن تفکر و تدبر نمایند قالوا اتخذ الله گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی ملایکه فرزندی
گرفت سبحانه پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هو الغنی اوی نیاز است از اتخاذ ولد زیرا طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری
تا باعانت او روزگار کند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام بولد ... سید کند و مجموع اینها علامت احتیاجست
پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از وی منتفی بود دیا گوییم که ولد بعضی از والدست پس با این صورت مستدعی ترکیب باشد و هر ترکیبی
ممکن است و هر ممکنی محتاج و این اشارت به بیان محتاج بغیری و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را باید و راه نیابد له
بود و کمال غنا از صفات ذاتی او و کسی که مستغنی کل بود پس محتاج نه و اشارت بکمال غنای حق اینست که له مر او راست از روی
مالکیت ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات ان عندکم نیست
نزدیک شما ای مشرکان من سلطان حجتی و برهانی بهذا باین که خدا فرزند فرا گیرد اتقولون آیا میگویید علی الله بر خدای دروغ و افترا
ما لا تعلمون آنچه نمی دانید قل بگو ای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا میکنند و میبندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافه
شریک بوی لا یفلحون رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و بهشت نرسند متاع مر ایشانراست برخورداری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی
دو سه روزه مهلت دارند و سهل فرصتی بگذرانند و بگذارند ثم الینا پس بسوی ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشانرا العذاب
الشدید عذاب سخت یعنی دایم بی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر ما یکفرون کافر می شدند واتل و بخوان علیهم بر ایشان یعنی
بر قوم خود از اهل مکه نبا نوح خبر نوح پیغمبر علیه السلام اذ قال یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را یعنی آنانکه مشرک بودند یا قوم ای گروه من
ان کان کبر اگر هست که بزرگ شده و گران گشته علیکم بر شما مقامی اقامت من یا قیام من بدعوت یعنی کلام ربانی مبین است که حضرت نوح علیه السلام

نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدا دعوت کرد جفا و آزار ایشانرا تحمل فرمود چون جفای قوم بنهایت رسید گفت ای قوم اگر شما شاق میگردد
مکث من در میان شما و تذکیری و پند دادن من مر شما را بایات الله بعلامتهاء روشن بر وحدانیة خدای و تصدیق نا نموده را بر نجانید فعلی الله پس
بر خدای توکلت توکل کردیم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آیید و محکم سازید امرکم کار خود را یعنی عزیمت کنید یا جمع کنید خداوند
اورا یا درو سار قوم اند و شرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنکه بزعم خود میدانید ملخص آیه آنکه شما بقصد من اتفاق کنید ثم لا یکن پس باید
که نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی نظام متوجه مشوید ثم اقضوا الی پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه
اراده شماست و لا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت تمام و محنت کلام ... این سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام
توکل نهایت قدم بود و وثوقی تمام بحضرت ملک علام داشته میخواست کرامت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا
خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند فما سألتکم پس من نمیخواستم از شما بر ادای رسالت خود من اجر مزدی که باعراض شما از من
فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من برای دعوت الا علی الله مگر بر خدای و او مرا ثواب دهد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض
اعراض کنید و امرت و فرموده شده ام ان اکون باینکه باشم من المسلمین از گردن نهادگان مر حکم خدایرا پس خلاف او را و تکفیر واجبست
خود را غیر از وی نجویم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد الزام حجت بر ایشان
فنجیناه پس نجات دادیم نوح را علیه السلام از غرقه شدن و من معه و آنانرا نیز که با وی بودند فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول صحیح
هشتاد مومن بود از ذکور و اناث وجعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را خلایف جانشینان در زمین از پس هلاک شدگان واغرقنا و غرق
کردیم بطوفان الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بایاتنا آیتهای ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات او فانظر پس در نگر ای بیننده
بدیده عبرت ای بیننده کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت بیم کرده شدگان از قوم نوح علیه السلام درین آیه هم تسلیه حضرت
رسالت پناهی است صلی الله علیه و سلم و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از بعد نوح علیه السلام رسلا فرستادگان
الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را علیه السلام بقوم ثمود و ابراهیم را علیه السلام
بقوم بابل و شعیب را علیه السلام باصحاب ایکه و اهل مدین فجاءوهم پس آمدند رسولان ما بایشان خود بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای
واضح فما کانوا لیومنوا پس نبودند این امم رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند
یعنی انکار دیده بدان من قبل پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعثت پس بعد از بعثت بر همان وتیره
سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بدان چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق کذلک مثل این مهری که بر دلهای کافران
امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان قریش و اقران ایشان
ازین امت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعدهم از پس این پیغمبران موسی و هرون موسی بن عمران و برادر او هارون را علیهما السلام الی فرعون
بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود و ملایه و اشراف قوم او بایاتنا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا
فاستکبروا پس گردنکشی کردند از قبول او و متابعت نمودند و کانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب
انبیا و تهاون بآیات کبریا فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان الحق سخن راست و درست من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام
بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و بسمع ایشان قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستی که این چه تو آورده معجزه نام کرده

لسحر مبین مر این جادوییست آشکارا قال موسی گفت موسی علیه السلام مر قایلان این قول را اتقولون آیا میگویید شما للحق مر سخن راست و معجزهٔ
روشن را لما جاءکم آن هنگام که بشما آمد که این سحر است اسحر هذا آیا سحر است این من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی این جادویی نیست
ولا یفلح الساحرون و پیروزی نیابند و بمراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را علیه السلام اجئتنا آیا آمدی لتلفتنا تا بگردانی ما را عما
وجدنا ازانچه یافته ایم علیه بر آنچیز اباءنا پدران خود را و آن عبادت فرعون است یعنی آمدهٔ تا ما را از پرستش فرعون باز داری وتکون و باشد
لکما الکبریاء مر شما هر دو برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر وما نحن و نیستیم لکما مر شما هر دو را بمؤمنین از تصدیق کنندگان وقال فرعون
و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر بیارید بمن هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی علیه السلام پس سحره را جمع کردند
بر وجهی که در سوره اعراف گذشت بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعد بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادوان
در مقابله موسی علیه السلام قال لهم موسی گفت مر ایشان را موسی علیه السلام القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکنندگانید از رسنها و عصاها فلما القوا
پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصای خود را و بسبب حرارت سواد حرکت آمده در چشم مردم بشکل مارها نمود قال موسی گفت موسی علیه السلام
ما جئتم به آنچه آورده اید شما السحر وان جادوست نه آنچه من آوردم و فرعونیان از اثر سحر میگفتند ان الله سیبطله بدرستی که خدای زود باشد که تباه
گرداند سحر شما را و تاثیر نسازد ان الله لا یصلح بدرستی که خدای بصلاح نیاورد و تقویه نکند عمل المفسدین کار تباه کاران را ویحق الله الحق و ثابت
گرداند خدای و آشکار کند حق را یعنی آنچه من آوردم بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده و نصرت و غلبه که من فرمود
ولو کره المجرمون و اگر چه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت و غلبه که با من فرمود ولو کره المجرمون
وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی فرموده بدان حق تعالی از غم و خشم و خصام کی گذارد اولیا را در غرام
مه فشاند نور و سگ وع وع کند ـ مکر ز نور ماه کی ترقع کند ـ خس خسانه میرود بر روی آب ـ آب صافی میرود بی اضطراب ـ مصطفی مه میشکافد نیم شب
ژاژ میخاید ز کینه بولهب ـ آن مسیحا مرده زنده میکند ـ وان جهود از خشم سبلت میکند فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام از ملا
ایشان الا ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آن چنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد و بنی اسرائیل را بحق دعوت
فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون
وملائهم و ترس از گروه خود یعنی از پیران و رؤسای قوم و آن آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه
می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم آنکه عذاب کند فرعون ایشان را تا بازگردند یا ایشان بفرعون
یا باز گردانند ایشان را بکفر ان فرعون لعال بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی فی الارض در زمین مصر و غالب بر اهل آن وانه و بدرستی
که بود او لمن المسرفین از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را بهیکل گرفت وقال موسی و گفت
موسی علیه السلام مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف مشاهده نمود یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم اگر هستید شما که گرویده اید بالله
بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فعلیه توکلوا پس بر او توکل کنید و کار خود با او گذارید ان کنتم
مسلمین اگر هستید گردن نهادگان و احکام قضای او را در انواد آورده که این از قبیل تعلق حکم بدو شرطین نیست چه معلق بایمان وجوب
توکلست و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته اند حقیقة توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب
و انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و گفته اند تعلق دلست بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیر اثبات نکند بلکه

منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابه میت در پیش غسال نظم هر که در بحر توکل غرق گشت ـ همتش از ما سوی الله در گذشت ـ این توکل گر چه دارد رنجها
فهو حسبه بخشد از پی گنجها ـ و چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود فقالوا پس گفتند علی الله بر خدای نه بر غیر او توکلنا توکل کردیم و بلطف او
واثق شدیم و چون دعای متوکلان باجابت مقرونست بزبان نیاز اعادت دعا کرده گفتند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان ما را
محل عذاب للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم ونجنا و خلاص ده ما را برحمتک
بمهربانی و بخشش خود من القوم الکافرین از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند بعد از ایمان
قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون بفرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته
بودند خراب کرده ایشان را از اداء نماز منع فرمود حق سبحانه موسی را علیه السلام فرمود تا درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران
بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید واوحینا و وحی کردیم الی موسی واخیه بموسی و برادر او علیهما السلام ان تبوءا آنکه فرا گیرید
جای باز گشت لقومکما برای قوم خود بمصر در شهر مصر بیوتا خانها که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای تثنیه ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص
معابد و تعیین قبله آن متعلق است بایمهٔ قوم و در آن محل امام ایشان موسی بود و هرون علیهما السلام واجعلوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما
هر دو برادر و قوم شما بیوتکم خانهای خود را که گرفته اند قبلة مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گذاردی واقیموا الصلوة
و بپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وبشر المؤمنین و بشارت ده ای موسی مؤمنان را
بنجات دینی و درجات عقبی توحید ضمیر میسر است بآنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت و آن موسی بود علیه السلام وقال موسی و گفت موسی در دعای
خود ربنا ای پروردگار ما انک اتیت بدرستی که دادی تو فرعون وملاه فرعون و گروه او را زینة چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه
و متاع خانه واموالا و دادهٔ ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
از فسطاط مصر و زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب و فضه باشد بدین سبب مال بسیار در حوزهٔ تصرف ضبط قبط در آمده همه تعلق بفرعون
و فرمان او و درین موضع روان بود بدین سبب هم متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در
دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت دادهٔ دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار کرده که ربنا ای آفریدگار ما
ایشان را اینها دادهٔ لیضلوا تا گمراه گردانند بندگان ترا عن سبیلک از راه عبادت تو و بعبادت فرعون خوانند ربنا اطمس ای پروردگار ما اثر محو
کن علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی بصورت آن را محو کن و منقلب ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان شکسته شود قتاده رحمه الله گفته که دینار
و درم ایشان همه سنگ شد بر همان شکل و نقش که داشت و سدی رحمه الله فرموده که تمام اموال ایشان از اطعمه و نقود و اشجار و اثمار همه
سنگ شده این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعا فرمود که واشدد علی قلوبهم و سخت فراگیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه
بران تا سخت دل شوند فلا یؤمنوا پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد تا
دل ایشان سخت گرداند تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حتی یروا العذاب الالیم تا ببینند عذاب دردناک را که غرق است در بحر قلزم قال
گفت خدای قد اجیبت بدرستی که اجابت کرده شد دعوتکما دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعا میکرد و هارون علیه السلام
آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت
و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد ولا تتبعان و پی روی مکنید در تعجیل

سبیل الذین راه آنان تا که از فرط جهالت لا یعلمون نمی دانند که وعده حق سبحانه بوفا انجامد در وقت آن لکن آنرا موقوف وقت آمد نگذارید
وقت چون وقت عذاب آن قوم در رسد وحی آمد موسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد موسی علیه السلام
با بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکناره دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعای موسی علیه السلام دریا شکافته و تفاصیل
این واقعه در سوره شعرا است ذکر خواهد یافت القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانکه حق سبحانه میفرماید وجاوزنا ببنی اسرائیل
و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را البحر از دریای قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی درآمدند ایشان را فرعون وجنوده فرعون و لشکریان او
بغیا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدوا و از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند اسپ فرعون سوی مادیان که
جبرئیل علیه السلام سوار بود بدریا درآمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند و فرعون منحو است که بدریا درآمد اما کراه را
می برد حتی اذا ادرکه الغرق تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت ایمان آوردم و بگرویدم
انه بانکه لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا الذی مگر آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام آمنت به بنو اسرائیل گرویده اند بدو و
بنی اسرائیل وانا و من من المسلمین از جمله گردن نهادگانم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت
تکرار کرد مقبول نشد چه در وقت یاس واحد کافی باشد بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود
که آلآن آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نماند وقد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنیدی وکنت
و بودی من المفسدین از جمله گمراهان و گمراه کنندگان و در مدارک و تبیان و غیر آن تفاسیر آورده که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون
این صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در مال و نعمت خواجه خود یابد و تربیت او از سایر ممالک ممتاز گردد و پس
کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست در ذیل فتوی نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب
که سزای بنده که بوسیله خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را نگاه داشت و درین محل
که فرعون بگرداب افتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل علیه السلام آن خط را بوی نمود و گفت بفتوی تو عمل کرده اند فالیوم ننجیک پس امروز
میرهانیم ترا ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر ناپدید ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق شدند
بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده کشتیها ساز کرده لشکر از دریا بگذرانید و از عقب ما درآید حق سبحانه فرعون را بر روی
دریا آورد بازرهی که در بر داشت و بدان او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیده تسلیه یافتند و از اینست که بعضی علما
بدن را بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن بالای آب با آنکه طبع مقتضی رسوب در آب است آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر
آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم در لجه ابحر بصید مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه
وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار اندازد تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه هر کس او را دیدند و از اینجاست که در معنی
ننجیک فرموده اند که نلقیک علی النجوة من الارض و بعد تقدیر بدن ترا از دریا برآریم لتکون تا باشی تو لمن خلفک برای کسی که از پس
تو آید پس تو ایشان را آیة نشانه که بتو عبرت گیرند و بدانند که مملوک معبود را دوست از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرق شدن در گرداب
فنا نتواند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند نظم عاجزی کو اسیر خواب و خورست لاف قدرت زند چه بی خبرست آنکه از نفعی قد زبون باشد
صاحب اقتدار چون باشد وان کثیرا و بدرستی که بسیار من الناس از مردمان عن آیاتنا از عذاب قدرت ما لغافلون بیخبرانند ایشان را

نه دران فکری و نه ازان عبرتی ولقد بوأنا و بدرستی که ما جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم او
مبوأ صدق جای پسندیده و شایسته چنانچه از صدق وعده ما بشنیدند و آن ولایت شام بود بعد از آن مصر ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را
در شیب من الطیبات از پاکیزه ها و چیزهای لذیذ و بقول بعضی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که ایشان را در یثرب جای داد
و خرمای تر و خشک بدیشان ارزانی داشت فما اختلفوا پس اختلاف کردند در امر دین خود یا در شان محمد صلی الله علیه وسلم حتی جاءهم العلم
تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و دران اختلاف کردند تاویل در زمانی که عالم شدند بصورت محمدی و صفات احمدی صلی الله علیه وسلم
و به تغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآنست که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی
بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا دران چیز که بودند که از روی عناد یا جهل فیه یختلفون دران چیز اختلاف
میکردند از حکم توریة یا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در گمان مما انزلنا الیک از آنچه ما فرستاده ایم بر تو
از قصص و احکام فسئل الذین پس بپرس از آنانکه یقرؤن الکتاب میخوانند کتاب را مراد جنس کتابست من قبلک پیش از تو یعنی از اهل
این حتمل محقق است نزد ایشان و هست در کتاب ایشان مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امتانند در زاد المسیر آورده که ان بمعنی
ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن لقد جاءک الحق بدرستی که آمد بیان راست و درست من ربک از آفریدگار تو
فلا تکونن پس مباش من الممترین از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالتست
اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظست از شکوک و شبهات در آنچه بروی منزل شده ازین قبیل است این خطاب دیگر ولا تکونن
و مباش من الذین کذبوا از آنکسانی که تکذیب کرده اند بآیات الله قرآنها خدا یا که قرآنست فتکون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرین
از زیان زدگان ان الذین حقت بدرستی که آنانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمت ربک قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ
نوشته که ایشان بر کفر بمیرند و ملایکه را از آن خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملان جهنم یا هولا فی النار ولا ابالی و بر تقدیر چون
کلمه در شان ایشان ثابت شد لا یؤمنون ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی در ایمان ایشان آنکه تعلق
ارادت اوست بدان مفقود است مطلق ایمان نیارند ولو جاءتهم اگرچه آید بدیشان کل آیة هر آیتی که اقتراح میکنند حتی یروا تا آنکه به بینند
العذاب الالیم عذابی دردناک را که نام زد ایشان باشد بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را
سودی نداشت فلولا کانت قریة در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبود دیهی از دیهای عاصیه
که بوقت نزول عذاب آمنت ایمان آوردند فنفعها پس سود رسانیدی اهل آن دیه را ایمانها ایمان ایشان عذاب الخزی عذاب رسوایی فی
الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ومتعناهم و برخوردار گردانیدیم ایشان را الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته شد
استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع با ایمان یاس مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیة که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا بأسنا
و جمعی برانند که معنی آیة اینست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند بدین پیش از حلول او تا نفع کردی ایشان را
ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول ایمان آوردند
و بدین تقدیر استثنی منقطع باشد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بوده که حق سبحانه او را بر اهل نینوی فرستاد از ارض موصل
و او ایشان را مدتی بخدا دعوت کرد و ابا نموده و بر امیر نجا نیند تا آنحضرت تنگ آمد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه

اجابت نفرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس علیه السلام ایشانرا خبر داد و از میان قوم بیرون
رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعد نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرستد
مالک فرمان الهی بجای آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه و با دودی غلیظ و شرارت آتش آماده گرد مدینه نینوی فرو گرفت اهل شهر دانستند که یونس
راست گفت روی بملک خود آوردند و او مرد عاقل بود فرمود که یونس علیه السلام را طلب کنید چندانکه طلبیدند نیافتند ملک گفت که اگر یونس علیه السلام
برفت خدای که او ما را بدعوت پیغمبر دانست دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پای برهنه پلاسی
در پوشیده و رعایا برین صورت روی بصحرا نهادند و زنان خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکان را از مادران جدا کردند و بیکبار زینتها دور ساخته آواز برداشتند
که انت بجای چاره یونس و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم بدین وجه می نالیدند و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسودند و در دردمندی و بیچارگی بحق تعالی میزاریدند
نظم چاره ما ساز که بی یاوریم ٭ گر تو برانی بکه روی آوریم ٭ بی طرفیم از همه سازنده ٭ جز تو نداریم نوازنده ٭ پیش تو گر بی سر و پا آمدیم ٭ هم بامید تو خدا آمدیم ٭
قومی میگفتند خداوندا یونس علیه السلام ما را گفته بود که خدای گفته بندگان را تحرید و آزاد کنید ما بندگان توییم ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر
می نالیدند الهنا ما را یونس علیه السلام خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دستگیری کنید ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دستگیر
بعضی دیگر بدرجه رسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو میفرمود که هر که بر شما ستم کند از و درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم
از ما عفو کن برخی دیگر برین گونه ادا میکردند که خدایا یونس علیه السلام ما را میگفت که پروردگار ما گفته است که سائلان را رد مکنید ما سائلان روی
بدرگاه کرامت آورده ایم ما را رد مکن نظم ما تهی دستان بر آورده ایم دستی از دعا ٭ نقد فیضی نه بر دست گدا کن از کرم ٭ قاضی حاجات محتاجان و درویشان تویی
پس روا کن از کرم حاجات بسیار مرا ٭ القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد
و ظلمات سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند پس یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی شده میخواست که از
حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید بر صورت واقعه مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا بعذاب می ترسانیدم و عذاب
برحمت مبدل گشت اگر من بدین شهر روم مرا به تکذیب نسبت دهند و روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا
و صافات مذکور خواهد شد و لو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لآمن هر آینه ایمان آوردندی من فی الارض هر که در زمین است کلهم جمیعا
همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینه دل
آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و این خلق بمشیت خود بازبست و فرمود که افانت آیا تو تکره الناس اکراه میکنی مردمانرا حتی
یکونوا مؤمنین تا گردند مؤمنان بی مشیت من این آیه منسوخ است بآیه قتال و ما کان لنفس و نشاید و نیست هیچ تنی را ان تؤمن آنکه ایمان آورد
الا باذن الله مگر باراده و توفیق و قضاء الهی و یجعل الرجس و می گماریم عذاب را یا خشم میگیریم یا مسلط میکنیم شیطانرا و حفصی بیا میخواند
یعنی خدای غضب میکند علی الذین بر آنانکه لا یعقلون تعقل نمی کنند در حجج و آیات قل انظروا بگو ای محمد مشرکانرا که از تو طلب آیات میکنند
که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر ماذا فی السموات تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت والارض و در زمین از بدایع
قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و قدرت و حکمت یا دشمنی و ما تغنی الایات و دفع نمی کند دیدن آنها والنذر
و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عن قوم لا یؤمنون از گروهی که در علم و حکم من واقع است که نخواهند گروید
فهل ینتظرون پس چشم نمی دارند این مشرکان الا مگر ایام را یعنی وقایع ایام را مثل ایام الذین مثل وقایع آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند

پیش

پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه و آن نزول عذابست قل فانتظروا پس بگو انتظار برید عذاب که بشما نازل
خواهد شد انی معکم بدرستی که من با شما من المنتظرین از منتظرانم هلاک شما را ثم ننجی پس برهانیدیم رسلنا پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بر مکذبان
ایشان فرود آمد والذین آمنوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان کذلک همچنین که نجات دادیم رسل و تابعان ایشانرا حقا علینا
وعده راست و درست است از ما که بوقت هلاک مشرکان ننج المؤمنین نجات میدهیم گرویدگانرا که محمد است صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم
قل بگو ای محمد یا ایها الناس ای مردمان خطاب با اهل مکه است ان کنتم فی شک اگر هستید شما در گمان من دینی از صحت دین من بیان کنم
دین خود را برای شما فلا اعبد الذین پس نمی پرستم آنانرا که تعبدون شما می پرستید من دون الله بجز خدای از اصنام و ملائکه ولکن اعبد الله
و لیکن پرستش میکنم خدای را الذی یتوفیکم آن خدایی که می میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشانست
وامرت و مامور شده ام ان اکون بآنکه باشم من المؤمنین از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیا وان اقم و دیگر امر کرده الله مرا
یا وحی فرستاد بآنکه بپای دار وجهک عمل خود را للدین از برای دین یعنی خالص ساز آنرا حنیفا در حالی که مایل باشی از همه ادیان بدین
اسلام ولا تکونن و مباش من المشرکین از شرک آورندگان این خطاب بغیر آنحضرت است ولا تدع و مخوان من دون الله بجز خدای ما لا
ینفعک آنچیزی که سود نکند ترا خواندن او ولا یضرک و زیان نرساند ترا خواندن او و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن او فان
فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی این چنین چیزی را فانک پس بدرستی که تو اذا من الظالمین آن هنگام که از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع
آن کنی وان یمسسک الله بضر اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری فلا کاشف له پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا الا هو
مگر او که الله است وان یردک بخیر اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فلا راد لفضله پس هیچ دفع کننده و باز گرداننده نیست مر آن فضل او را
در غیر موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه متفضل است باراده و خیر برسانیدگان بی استحقاق ایشان یصیب به میرساند فضل خود را من یشاء
بآنکه میخواهد من عباده از بندگان خود و هو الغفور و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرحیم مهربانست پس بطاعت امید
برحمت او بندید قل یا ایها الناس بگو ای مردمان قد جاءکم الحق بدرستی که آمد شما را کلامی درست یا پیغمبر راست من ربکم از نزد پروردگار شما
و هیچ عذری نماند شما را فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان و متابعت فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای خود
یعنی منفعت آن عاید بدوست و من ضل و هر که گمراه شد بالحاد و تکذیب فانما یضل پس جز این نیست که گمراه می شود علیها بر نفس خود یعنی وبال
آن ضلال بر وست و ما انا و نیستم من علیکم بوکیل بر شما نگاه بانی که او شما موکول بمن باشد بیاطی فرموده که آیه السیف ناسخ این آیه است
واتبع و پی روی کن ای محمد ما یوحی الیک آنچیز را که وحی کرده می شود بسوی تو با قتال و تبلیغ واصبر و صبر کن بر دعوت در آنکه اگر بشورد
و شکیبایی ورز حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و قتل و جزیه کتابی و هو و اوست خیر الحاکمین بهترین حکم کنندگان
زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع اوست بر سرایر و احتیاج به بینه و گواه ندارد نظم از سپیدی یا سیاهی گیر و تا لوح و قلم
یک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سوره هود علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم الر در احقاف فرموده که حروف مقطعه
نسبت باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و موید این قولست آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که
سر الله فلا تطلبوه و بعضی بر آنند که سنی الر آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیانرا و هر کس را که
مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعده و وعید کتاب این کتابیست صفت او این که احکمت استوار کرده شده است

آیاته ایتهای او بحجج و دلایل یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون بنا استحکم که نقص و خلل بر وراه نیاید ثم فصلت پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است در و آنچه بندگان بدو محتاج اند یعنی مبین شده است من لدن حکیم از نزد حکم کننده و یا حکمت بخشنده خبیر دانا بهمه چیزها
ان تعبدوا برای آنکه تا نپرستید الا الله مگر خدا را اننی لکم بدرستی که من و شما را منه اوی یاد وی نذیر بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان
و بشیر مژده دهنده بمثوبه بر توحید و ایمان و ان استغفروا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود
برای گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه کنید بحضرت او از مساهی در زمان آینده یمتعکم تا برخوردار دهد شما را متاعا حسنا برخورداری
نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما متمتع گردند تا شما را ایمنی و زندگانی و تن درستی الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده که آخر عمر
مقدار است محققان گفته اند متاع حسن رضاست بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکور است که
برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گذارده شود ویؤت و تا بدهد خدای کل ذی فضل هر خداوند فضلی را در دین فضله
ثواب و جزا فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او بر سیئات او افزون باشد و جای
قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشد و مرآینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مصراع
آنکه بداد ند از وی از یکم ند وان تولوا و اگر شما ای کافران بگردید از اسلام یا اعراض کنید از طاعت من فانی پس بدرستی که من اخاف
علیکم می ترسم بر شما عذاب یوم کبیر از عذاب روز بزرگ که روز قیامت در تیسیر گوید روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلا بقحط بود
بقحط و غلا تا حدی که مرده و مردار میخوردند الی الله بسوی مجازات خداست مرجعکم بازگشت شما و هو علی کل شیء و او بر همه چیزها از اعاده و اثابه
و عقوبت قدیر تواناست آورده اند که جمعی مشرکان بی باک عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می ورزیدند بجهت مصلحت زمان در اخفای
آن می کوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده فروگذاریم و خود را نگاه پوشیم و سینها خود را فراهم گیریم در عداوت محمد
کسی بر آن حکونه اطلاع یابد حق سبحانه آیه فرستاد الا انهم بدانید که ایشان یعنی کافران یثنون صدورهم فراهم میکنند سینها را و خود را بگردانند از عداوت
حبیب من یا دوتای کرده آن را و تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل می گیرند
لیستخفوا تا پنهان دارند منه از خدای الا حین بدانید آن هنگام که ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامها خود را و بر فراش خود
گیرند یعلم خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان میکنید در سینها و ما یعلنون و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان
بنسبت وی یکسانست انه علیم بدرستی که او دانا است بذات الصدور باسراری که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلها اند
حق سبحانه مضمرات آنرا میداند نظم ای که در دل نشان کنی سری آنکه دل آفریده میداند در اسباب نزول آورده که این آیه در شان
اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود بملازمت حضرت صلی الله علیه وسلم آمدی و سخنان خوش ایشان
اداکرده لاف سوادداری و یک جهتی زدی اما ظاهرش خلاف باطن بود و درونش تیره و بیرونش روشن می نمود حق سبحانه عقیدت
او را بدین آیه آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه کاریست
در روش زمهر و پیروش نقش و نگاریست نظم صورت ظاهر ندارد اعتبار باطنی باید مبرا از غبار
و ما من دابة و نیست هیچ جنبنده فی الارض در زمین مراد جمیع حیوانات است الا علی الله مگر بر خدایست رزقها روزی ایشان از روی تفضل
و رحمت ایراد لفظ علی که مفید وجوبست در شرع بجهت تحقیق و صول رزقست بمرزوق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خداست

یا بمعنی الی یعنی روزی همه مفوض بحق تعالیست اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند و یعلم و میداند خدای مستقرها قرارگاه حیوانات
در حین حیات و مستودعها و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا
و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کل همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان
مذکور و مسطور است فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ و هو الذی و اوست آنکه خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها
و زمینها فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیا که اول یکشنبه و آخرش آدینه بوده و کان و بود پیش از آفریدن ارض و سما عرشه علی الماء
عرش او بر آب و در برخی تفاسیر آورده که حق سبحانه مبدا آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد پس
حق تعالی باد را بیافرید و آب را بر وی بداشت و عرش را بر زبر او جای داد و در وقوف عرش بر آب استقرار آب بر باد اعتباری عظیمست
مر اهل تفکر را از عجایب صنع حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و باد و آب لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان کند تا
ظاهر شود که ایکم کدام از شما احسن عملا نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر که بشیتر است بر این نعمت یا تصدیق که کاملتر است در قرار عرش
بر آب و وقوف آب بر باد و لئن قلت و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی که شما بر انگیخته شدگان اید من بعد الموت
از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند ان هذا الا نیست این سخن که در باب بعث میگویید الا سحر مبین مگر مانند سحر
ظاهر و لئن اخرنا و اگر تاخیر کنیم عنهم العذاب از ایشان عذابی را که وعده داده ایم الی امة معدودة تا هنگام
شمرده شده یعنی وقتی معلوم لیقولن هر آینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع الا یوم یاتیهم
بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز بدر است لیس مصروفا نباشد آن عذاب باز داشته عنهم از ایشان یعنی چون وقت
که عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان منصرف نگردد و بیاطی فرموده که این عذاب قتل جبرئیلست علیه السلام مستهزیان را چنانچه
مضمون انا کفیناک المستهزئین از آن خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد بدیشان وضع حاق از موضع مستقبل بجهت تحقیق و قوعست
یعنی گوییا که فرا گرفته است جهات ایشان را ما کانوا آنچه میکردند که از روی جهل به یستهزءون بدان استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال
می نمودند و لئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم یعنی برسانیم آدمی را منا رحمة از نزد خود نعمتی که در یابد لذت آن را ثم نزعناها پس باز ستانیم
آن را منه از و انه لیؤس بدرستی که او ناامیدست بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم کفور ناسپاس است در نعمت گذشته و لئن
اذقناه و اگر بچشانیم او را نعماء نیکویی چون صحت و غنا بعد ضراء مسته بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر لیقولن هر آینه گوید
ذهب السیئات برفت بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بدی می آمد و در شد عنی از من انه بدرستی که انسان لفرح شاد ماننده است فخور
نازنده و فخر کننده بر مردمان فرح و فخر او را غافل ساخته اند از شکر نعمت و قیام بحق آن الا الذین مگر آنانکه صبروا شکیبایی نمودند
در محنت و بلا و عملوا الصالحات کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رجا اولئک لهم آن گروه که بحقیقت
صبر و شکر موسومند و نشانه است مغفرة آمرزش گناهان و اجر کبیر و مزد بزرگ که اقل آن بهشتست شیخ الاسلام فرموده که در حقیقت
نعمتیست که همه نعیم بهشت در جنب آن محو و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا نظم مارا بهشت بهر لقای تو در خورست
بی پرتو جمال تو جنت محقرست آورده اند که اعراب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل
الصلوات و التسلیمات میکردند و کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا و سخریه ایشان تلقی می شد حق سبحانه و تعالی

سلوک می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداد یا ملکی را بتصدیق تو نفرستاد حضرت صلی الله علیه وسلم از عدم قبول
دعوت و استهزاء و سخریه ایشان تنگدل شد حق سبحانه و تعالی برای تسلیه آنحضرت در اداء رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیه فرستاد
فلعلک تارک پس شاید که تو ترک کننده باشی اما ما تربیلی میگوید استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بعض ما یوحی برخی از آنچه
وحی کرده شده است الیک بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سبب آنکه ایشان وضائق و تنگ است به یا باظهار آن صدرک
سینه تو ان یقولوا از ترس آنکه گویند لولا انزل چرا فرو فرستاده شده است علیه کنز برای او گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند
او جاء یا چرا نیاید با او ملک فرشته که گواهی بر نبوت او و بسبب این مقالات از اداء رسالت باز مان انما انت جز این نیست که تو
نذیر بیم کننده ای بر تو انذار است و بس و تو دران تقصیر نمی نمائی پس چرا از رده از انکار ایشان تنگدل باشد نظم در شب مهتاب مه را بر سماک
از سگان و عوعو ایشان چه باک والله علی کل شیء وکیل و خدای بر همه چیزها وکیل گواه است یا کارگزار آنکه کار خود را باید وی سپارد پس توکل بر او کن
و از گفت و گوی هر حسود و عنود باک مدار ام یقولون بلکه میگویند کافران افتریه محمد بربافت آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را
خودی سازد قل فاتوا بگو پس بیارید بعشر سور ده سوره مثله مثل قرآن در بیان حسن مفتریات بربافته از نزد خود یعنی زعم شما
آنست که قرآن از خود بری توان بافت و بمن این گمان می برید که من از خودی سازم شما فصحاء عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بساختن
مثل این کلام بلکه شما از من قادر تر باشید و قوت شما بر قصص و اخبار و تودد شما بر انشاء اشعار وادعوا من استطعتم و بخوانید از برای
معاونت بر معارضه هر کرا من دون الله بجز خدای ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان
از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد فاتوا بسورة من مثله و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فان لم یستجیبوا پس اجابت
نکردند لکم مر شما را در آنچه گفتید از اتیان سور مخاطب حضرت پیغمبرست و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند و مؤمنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای
حمایت پیغمبر و میگفتند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مفتری میگوئید شما نیز با مفتری او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض
جواب نیامدند فاعلموا پس بدانید انما انزل که آنچه فرو فرستاده شده بعلم الله بعلم خدایست یعنی ملتبس بعلمی که خاصه اوست و آن علم مصالح عباد و آنکه
ایشانرا بکار آید در معاش و معاد وان لا اله و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا الا هو مگر که عالم است بآنچه غیر او ندانند و قادرست بآنچه غیر او نتواند فهل انتم
پس هستید شما مسلمون ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر است ای ثابت باشید یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد من کان
هر که باشد اراده دارنده یرید الحیوة الدنیا خواهد زندگانی دنیا وزینتها و آرایش آنرا که در مقابله اعمال خیر خود مراد دارند تنها یا اهل
ریا یا یهود و نصاری و در زاد آورده که عام است بر جمیع مردمان که اکثر ایشان با احسان و اعمال بر خود دنیا خواهند نوف الیهم تمام باز گذاریم
بدیشان اعمالهم جزای کردارهای ایشانرا فیها در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وهم فیها و ایشان در دنیا لا یبخسون کاسته
نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین آن گروه آنانند که لیس لهم نباشد ایشانرا فی الآخرة دران سرای دیگر الا النار
مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفاء مزدی که بر صور اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب
عذاب و عقوبتست مانده وحبط و تباه گشت ما صنعوا آنچه کرده اند فیها در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند
وباطل و نا چیز است فی نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی من
ربه از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب ویتلوه و از پی درآید برهان او را که دلیل عقلی است شاهد منه گواهی از خدای

که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه ثواب کند و گفته اند صاحب بینه
مؤمنان اهل کتابند یا هر مومن مخلص و شاهد پیغمبرست یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا صورت
آنحضرت که هر که بدیده انصاف در رو نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره او مشاهده نمودی نظم ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا
از حسن چه حسنست تبارک و تعالی بعضی برانند که بینه قرآنست و یتلوه یعنی یقرؤه و شاهد جبرئیل علیه السلام یا اعجاز و نظم او و اگر یتلوه بمعنی
یتبعه دارند شاهد انجیل است در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق و شهادت اگر چه قبل ازو نازل شده من قبله پیش از انجیل
یا قرآن تابع آن بوده کتاب موسی کتاب موسی یعنی توریة که او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق مر قرآنرا
اماما در حالتی که توریة پیشوا بوده مر اهل دین را ورحمة و سبب بخشایش بر منزل علیهم اولئک آن گروه که صاحب بینه اند یؤمنون به بگروند بقرآن
ومن یکفر به و هر که کافر شود بقرآن من الاحزاب از گروه چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده
گاه اوست و لا محاله بدان رسد فلا تک پس مباش فی مریة در گمان منه ازین موعد انه الحق بدرستی که این وعده درست و راست است من
ربک از پروردگار تو ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر از مردمان لا یؤمنون نمی گروند بدان و تصدیق نمی کنند ومن اظلم و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر
ممن افتری علی الله کذبا از آنکس که بربندد بر خدای دروغ یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او اولئک آن گروه مفتریان یعرضون
عرض کرده خواهند شد در موقف علی ربهم بر پروردگار خود ویقول الاشهاد و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران یا
مراهقین یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هؤلاء الذین این گروه آنانند که از روی عناد کذبوا علی ربهم بر پروردگار خود دروغ گفتند
و خواهند گفت گواهان یا نسبت ولد و شریک الا لعنة الله بدانید که لعنت خدای علی الظالمین بر ستمکارانست یعنی کافران و دوران از رحمت
دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و میگوید الذین آنانکه یصدون باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین
ویبغونها و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدایرا عوجا بکجی و انحراف از راستی وهم و ایشان بالآخرة بدان سرای هم کافرون ایشان ناگرویدگانند
تکرار ضمیر جهت تاکید کفر ایشانست باخرت اولئک آن گروه کافران لم یکونوا نباشند معجزین عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب خود فی الارض
در زمین یعنی در دنیا وما کان لهم و نیست مر ایشانرا من دون الله بجز خدای من اولیاء هیچ کس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد
بلکه یضاعف افزوده شود لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی دو باره معذب گردند بجهت ضلال و اضلال ما کانوا نبودند که در دنیا
یستطیعون السمع توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وما کانوا یبصرون و نبودند که بدیدندی یعنی آیات
قدرت را چه از دیدن کور بودند اولئک الذین آن گروه آنانند که در بازار معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی
زیان ایشان بدیشان باز گردد وضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه
لا جرم انهم ناچار ایشان فی الآخرة دران سرای هم الاخسرون ایشانند زیان کارتر از زیان کاران چه پرستش بتانرا به
پرستش خدای خریده اند متاع دنیای فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده درین سودا غبن فاحش است نظم مایه دین را بدنیا دادن از کم همتیست
زانکه دنیا جملگی رنجست و دین آسایش است ه نعمت فانی ستانی و دولت باقی دهی ه اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است ه
ان الذین امنوا بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته از اداء فرایض و تعبد
بنوافل واخبتوا و آرام گرفته اند الی ربهم بپروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا بیاد او از ماسوی منقطع شده اند اولئک

اصحاب الجنة آنان ملازمان بهشت اند هم فیها آنان در بوستان جنان خالدون دایم و باقی مثل الفریقین صفت دو گروه که مومنند و کافر
کالاعمی والاصم مانند کور و کرند والسمیع والبصیر مانند بینا و شنوا هل یستویان آیا برابر اند این دو فریق مثلا در صفت و تشبیه یعنی برابر نیستند
افلا تذکرون آیا پند نمی گیرند بدین مثلها و تامل نمی آیند در آن تشبیه کرده است کافر را بنابینا جهة عدم مشاهده او حجج آیات قدرت را
و بنا شنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی تشبیه مومن بسمیع و بصیر از جهت آن است که حال مومنان در سمع و بصر برخلاف احوال کافر است
در بحر الحقایق فرموده که عمی آن است که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و از وحدة فرمایند و تحقیق
بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل ولی بصر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش محدثش بگوشواره فبی یسمع آراسته بود مر کو بخدای بیند
جز خدای نه بیند و هر که بخدا شنود جز از خدا نشنود نظم گوشی که بحق باز بود در همه جای او هیچ سخن نشنود الا ز خدای ولقد ارسلنا و بدرستی که ما
فرستادیم نوحا الی قومه نوح را علیه السلام بسوی قوم پس گفت ایشان را انی لکم بدرستی که من شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا
یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم الا تعبدوا با آنکه نپرستید مگر خدا را اگر پرستش وی نمایید انی اخاف من می ترسم
علیکم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روز دردناک مولم است عذاب درد و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم در او
فقال الملاء پس گفتند اشراف و روسا الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از قوم نوح علیه السلام ما نراک نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا
مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود بنبوت و بر ما واجب گرداند اطاعت ترا از تو در نمی یابیم ایشان میان کل بشریت
دیدند و از ادراک حقایق ایشان غافل بودند نظم همسری با انبیا بر داشتند اولیا را همچو خود پنداشتند گفته اینک ما بشر ایشان بشر
ما و ایشان بسته خوابیم و خور این ندانستند ایشان از عما در میان فرقی بود بی منتها هر دو گون زنبور خوردند از یک محل لیکن شد زان یکی نیش و زان دیگر عسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زان یکی سرگین شد و زان مشک ناب آن دو نی خوردند از یک آبخور آن یکی خالی و دیگر پر شکر صد هزاران این چنین اشباه بین
فرقشان هفتاد ساله راه بین و ما نریک اتبعک و نمی بینیم که متابعت کرده باشد الا الذین مگر آنانکه هم اراذلنا ایشان فرودان و فرومایگان
مانند بادی الرای در ظاهر الرای یعنی بی تاملی ایمان آورده اند هر که در ایشان نگرد رذالت در ایشان مشاهده کند و ما نری لکم و نمی بینیم شما را یعنی ترا
و پیروان ترا علینا من فضل بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بل نظنکم بلکه گمان می بریم شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا
دعوت نبوت و پیروان ترا در علم صدق تو قال گفت نوح علیه السلام یا قوم ارایتم ای گروه من خبر دهید ان کنت علی بینة اگر هستم
بر حجت هویدا من ربی از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد و آتانی از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد
و داد مرا خدای مرا رحمة من عنده بخشایشی از نزدیک خود که نبوت است فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید
میم خوانند یعنی پوشیده گردانیده آن حجت را بر شما بسبب موافقت آن و منع علم شما از آن انلزمکموها آیا بر شما بندیم آن را یا الزام کنیم شما را
قبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را با امتناع ایمان و انتم لها کارهون و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و نا
خواهندگان اید قتاده فرموده که اگر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگار است تا حاجت عال او
کرا اند و نایب فعلی او کرا خواند نظم یکی را بخوانی که مقبول باشد یکی را بمانی که مخذول است چه دید و نیکا مر ترایند اند که تسلیم حکمت سرافکنده اند
یا قوم ای گروه من لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت کنایت غیر مذکور است مالا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید
اگر ادا کنید یا واحب بود اگر ابا کنید ان اجری نیست مزد من الا علی الله مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم میگفتند ای نوح ارذال

وادانی

وا مرا نی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو بنشینیم نوح در جواب ایشان میفرمود و ما انا بطارد الذین آمنوا نیستم من
رانندهٔ آنها که گرویده اند انهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و ثواب او تا یز خواهند
بود پس هیچگونه نرانم ایشان را ولکنی اریکم ولیکن من بینیم شما را قوما تجهلون گروهی که نمیدانید قدر اینان را ویا قوم ای گروه من من ینصرنی
کیست که مرا یاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای ان طردتهم اگر برانم ایشان را افلا تذکرون آیا در نمی یابید که التماس
طرد ایشان می نمایید گفتند تو این صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تو اند نوح علیه السلام
فرمود و لا اقول لکم و نمی گویم شما را البته عندی خزاین الله نزدیک من خزینها علم خداوند است و لا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را تا از باطن
مردمان خبر دهم و لا اقول و نمیگویم انی ملک بدرستی که من فرشته ام تا شما گوئید و ما انت الا بشر و لا اقول و نمیگویم للذین تزدری
و انا مر آنانرا که بخواری در ایشان می نگرد اعینکم چشمهای شما و بجهة فقر ایشان را ارذال میگویید لن یوتیهم الله اگر نخواهد داد ایشانرا خدای
خیرا نیکوئی چه آنچه حق سبحانه در آخرت برای ایشان اماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده والله اعلم و خدای داناتر است
بما فی انفسهم بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم اسلام ایشان نکنم در ظاهر انی اذا آید بدرستی که من آن هنگام باشم
لمن الظالمین از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا
بسیار گردانیدی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فاتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب ان کنت اگر هستی تو من
الصادقین از راست گویان در وعید خود قال گفت انما نیست که یاتیکم به الله بیارایند خدای با شما عذاب را ان شاء اگر خواهد عاجلا
او آجلا و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز گردانندگان خدای را از تعذیب خود بآنکه بگریزید یا بکریزید و لا ینفعکم و سود نمی دارد شما
نصحی نصیحت کردن من ان اردت اگر خواهم ان انصح لکم آنکه نصیحت کنم شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای که میخواهد ان یغویکم
آنکه شما را گمراه سازد در کلام تقدیم و تاخیر است تقدیرش این که اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت
نفع نمی رساند هو ربکم اوست آفریدگار شما و متصرف در شما بر وفق ارادت و الیه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد در اعمال
خود جزا خواهید یافت ام یقولون بلکه گفتند افتریه بربست یا فتد نوح علیه السلام وحی را از پیش خود نوح را گفتیم قل ان افتریته بگو
اگر بافته ام وحی را فعلی اجرامی پس بر منست وبال گناه کردن من و انا بریء و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما میکنید که نسبت افترا
بمن می نمایید و اوحی و وحی کرده شد الی نوح بسوی نوح علیه السلام انه لن یومن آنکه ایمان نخواهد آورد من قومک از گروه تو
الا من قد آمن مگر آنکس که ایمان آورده فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا
و چون امید دعوت از ایشان منقطع گشته زمانی نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح بیان اجتهاد در بند و اصنع الفلک و بساز کشتی
باعیننا بنگاه داشت ما یا عین که مددکار و موکل تو اند و وحینا و وحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس رضی الله عنه فرموده
که نوح علیه السلام نمی دانست که کشتی چگونه سازد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ و لا تخاطبنی و خطاب مکن با من فی الذین
ظلموا درباره آنکه ستم کرده اند یعنی از من در مخواه دفع عذاب ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند
بغرق در خبر آمده که نوح علیه السلام چو کشتی می طلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید
مطلق هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا کردند نوح

بساختن کشتی اشتغال فرمود ویصنع الفلک و بود که می ساخت کشتی را وکلما مر علیه و هرگاه که بگذشتندی بر و ملاء من قومه گروه اعیان
از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بر و چه کشتی در بیابان می ساخت دور از آب و گفتند کشتی می سازی آب کو و دیگر طعنه زدندی
که با وَل نبی بودی با خر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح علیه السلام گفتی اگر سخریت میکنید فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم کرد
بر شما کما تسخرون همچنانچه شما افسوس میدارید فسوف تعلمون پس زود دیدا اینید من یأتیه آنکس را که بیاید بر و عذاب یخزیه عذابی که او
رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است ویحل علیه و فرود آید بدو عذاب مقیم عذاب دایم در آخرت که آن حرقست پس نوح علیه السلام
کشتی ساخت در مدت سالی طول او سیصد ذرع وگفته اند هزار و دویست ذرع عرض او پنجاه گز و بقولی ششصد و ارتفاع او سی گز و بقولی
سی و سه و غیر اینها نیز گفته اند و آنرا سه طبقه و تیه ساخته و بقیر طلا کردانیده و بحکم زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را
در طبقه علیا و سباع را و بهایم در سفلی و آدمیان را با اقمشه و اغذیه در وسطی جای مقرر فرمود و تهیهٔ اسباب اتمام آن مهمات مشغول بود حتی
اذا جاء تا وقتی که آمد امرنا عذاب ما یا امر ما بعذاب وفار التنور و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در حین ارتعاش در آن نان
پختی و میراث بنوح علیه السلام رسیده بود و نشانه عذاب آن بود که آب از آن برجوشید پس چون اماره عذاب پدید آمد قلنا احمل
گفتیم نوح را بردار فیها در کشتی من کل زوجین از هر جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میکنند اثنین دو تا نر و ماده و حفص تنوین من کل میخواند
یعنی از هر نوع حیوان دو جفت بکشتی بر واهلک و کسان خویش را بکشتی در آر الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفته است علیه القول بر و قول الهی
حکم باهلاکت وی و او کنعانست و واعله که پسر و زن نوح بود ند علیه السلام الا قلیلا مگر اندکی از مردمان که زن و خویشان او بود و سه پسر حام
و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو زن و مرد غیر ایشان که مجموع هشتاد تن بودند و با نوح علیه السلام هشتاد تن پس نوح ایشانرا
بکشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و از زمین آب عذاب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرو باریدن
آغاز کرد وقال و گفت حضرت نوح علیه السلام با قوم ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی در حالتی که گوئید بسم الله یعنی نام خدای بر زبان مجریها در وقت
راندن کشتی ومرسیها و هنگام باز داشتن آن و گفته اند بنام خدا است رفتن و ایستادن او چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود
بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه السلام ایشانرا بدین وجه
تعلیم تسمیه داد و گفت ان ربی بدرستی که پروردگار من لغفور آمرزنده مومنانست رحیم مهربان بر ایشان که از بلا و طوفان
نجات میدهد و هی کشتی تجری بهم می برد ایشانرا فی موج در میان موجها که از عظمت بود کالجبال مانند کوهها ونادی و آواز داد
نوح ابنه نوح مر پسر خود کنعان را و گویند نام او یام بوده وکان فی معزل و حال آنکه بود در کرانه از کشتی و دید او را در آسمان
میدانست پس از فرط شفقت گفت یا بنی ای پسرک من ارکب معنا سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی ولا تکن مع الکافرین
و مباش با کافران دیگر که غرق کردی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام میکردی و با کافران در کفر ایشان متفق بودی قال
گفت در جواب پدر ساوی زود باشد که بازگردم و پناه گیرم الی جبل بسوی کوهی که از غایت رفعت یعصمنی من الماء نگاه دارد مرا
از غرق شدن از آب قال گفت نوح علیه السلام لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست امروز کسی را و باز دارنده چیزی من امر الله
از عذاب خدای الا من رحم مگر آنکسی که ببخشد یعنی خدای و گویند عاصم یعنی معصوم است چون جای دافق و عیشة راضیة یعنی هیچ کس محفوظ نیست
از عذاب مگر کسی که خدای بر وی ببخشد در اثناء این مکالمه میان پسر و پدر طوفان اشتداد یافت وحال و حایل شد بینهما الموج میان پدر و پسر

موج طوفان فکان من المغرقین پس گشت از غرق شدگان القصه نوح از کوفه یا از سند یا از عین ورده که موضعیست بجزیره
در کشتی نشست عاشر ماه رجب و کشتی تمام روزی زمین گشت و چون واقعهٔ طوفان تهایة الجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید
وقیل و گفته شد یعنی حق سبحانه گفت یا ارض ابلعی ای ارض فرو بر ماءک آب خود را که بیرون داده ویا سماء اقلعی وای آسمان
باز گیر آبی که فرو گذاشته وغیض الماء و کم کرده شد آب روی زمین وقضی الامر و گذارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از
هلاک اشرار و نجات ابرار واستوت و قرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت
طوفان شش ماه بود وقیل بعدا و گفته شد دوری و هلاکت باد للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را یعنی کافرانرا و چون نوح با قوم از
کشتی بیرون آمد اند و بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد این آیه در غایت فصاحت و بلاغت است در منهاج
و کشاف دلایل اعجاز و اسرار بلاغت و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب
عجیب و نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخن و ری سعت آن ندارد خواهد
بر دقایق و رقایق این حال مطالعه این محل از جواهر التفسیر میر و دیغوص البحر من طلب اللآلی ع گوهر طلبی رو بسوی دریا کن
ونادی نوح و بخواند نوح علیه السلام ربه پروردگار خود را فقال پس گفت رب ای پروردگار من ان ابنی بدرستی که پسر من
کنعان من اهلی از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وان وعدک الحق و بدرستی که وعده
تو راستست وانت احکم الحاکمین و تو حکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین خطاب امام زاهدی قدس سره فرموده که نوح
علیه السلام از کفر پسر خود خبر نداشت که اگر خبر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده بود ولا تخاطبنی فی الذین
ظلموا و چون سوال فرمود قال گفت خدای یا نوح انه بدرستی که پسر تو لیس من اهلک نیست از اهل دین تو انه عمل بدرستی که او
خداوند عملیست غیر صالح نه نیک و شایسته فلا تسألن پس مپرس از من ما لیس لک آنچه نیست ترا به علم با خبر دانستی یعنی چیزی که چون
از پرسیدن انرا ندانی مپرس یا چیزی که ترا بدان علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن انی اعظک بدرستی که من پند میدهم ترا
و منع میکنم ان تکون از آنکه باشی من الجاهلین از نادانان بسوال غیر جایز قال رب گفت نوح ای پروردگار من انی اعوذ بک
بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد از این ان اسألک از آنکه بپرسم از تو ما لیس لی آنچه نباشد مرا به علم با خبر دانی یعنی بجواز سوال آن
والا تغفرلی و اگر نیامرزی مرا وترحمنی و نبخشایی بر من اکن من الخاسرین باشم از زیانکاران قیل یا نوح گفته شد ای نوح
اهبط فرود آی از کشتی بسلام منا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بتو وبرکات و زیادتها علیک بر تو یعنی در نسل تو
تا آدم ثانی باشی در آدمیان بتو و بقولی آنست که اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسل اهل زمین به کسی
منتهی شود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترک و حام پدر هند وعلی امم و سلام و برکت بر گروهی چند ممن معک از آنها
که با تو اند یا آنها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان وامم و از آنها که با تو اند امتی چند یعنی ناشی خواهند شد که سنمتعهم
زود باشد که برخوردار ی دهیم ایشانرا در دنیا ایشان را در دنیا بفراخی عیش و سعه رزق ثم یمسهم پس برسد ایشانرا منا
از ما عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و از کفار رندر و سیط آورده از قطبی رحمه الله که نقل میکند که هیچ مومنی و مومنه نیاشد
از آن روز تا روز قیامت الا که داخلست درین اسلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخل دارم درین تمتع و عذاب

تلک این قصه که مذکور شد من انباء الغیب از خبرهاء غیب است که بواسطهٔ جبریل نوحیها الیک وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی ماکنت
تعلمها نبودی تو که بدانی آنرا انت ولا قومک نه تو و قوم تو که قریش اند من قبل هذا پیش ازین وقت فاصبر پس شکیبایی کن
بر ایذاء این قوم و مشقت بر تبلیغ بجا آنکه نوح صبر کرد ان العاقبة بدرستی که عاقبت نیکو للمتقین پرهیزکارانراست در دنیا
نظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید کشایشهاست و شکیبایی علاج خستگیهاست پیتی شکیبایی
طرفست و کار بی صبران سر رونق نیست نظم صبرست کلید گنج مقصود لیجیر در وادنکشود ه که صبر کنی مراد یابی ه وز یای در افتی از ستانی
والی عاد و فرستادیم بقوم عاد اخاهم هودا برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهت نسبست چنانکه در سورهٔ اعراف گذشت
قال گفت هود یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدا را بیکانگی ما لکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او و ورا شریک
اثبات مکنید ان انتم نیستید شما الا مفترون مگر افترا کنندگان بر خدای با تخاذ شرکا یا قوم ای قوم من لا اسالکم نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت
اجرا مزدی مقررست که جمیع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازاله تهمت و خلوص نصیحت چه دعوی وقتی نتیجه دهد و موعظه
انزمان فایده رساند که بمطامع فاسده الوده نباشد نظم طمع بیند و دفتر حکمت بشوی ه طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی ه لاجرم پیغمبران گردید
از قوم نخواستند چنانکه هود علیه السلام ان اجری نیست مزد من الا علی الذی مگر بر آنکس که بمحض قدرت فطرنی بیافرید مرا افلا تعقلون
ایا فهم نمی کنند و عقل خود را کار نمی فرمایند تا محق را از مبطل و حق از باطل تمیز کنند آورده اند که عادیان دعوت هود علیه السلام
قبول نکردند و حق سبحانه تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشانرا عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان
اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت باران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود
یا قوم استغفروا ای گروه من استغفار کنید و امرزش طلبید ربکم از پروردگار خود بایمان ثم توبوا پس باز گردید الیه بدو
واقبال نمائید بعبادت او یرسل السماء تا بفرستد از آسمان علیکم بر زراعات شما مدرارا باران پیوسته ویزدکم و بیفزاید و بدهد
قوة الی قوتکم قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بدفع اعادی قادر شوید پس نخواهید شد
ولا تتولوا و بر مگردید ازین و اعراض منمائید از پیغام الهی مجرمین در حالتی که مصر باشید بر گناهان قالوا گفتند یا هود ما
جئتنا ببینة ای هود نیاوردی با ما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود و ایشان آنرا
در حساب نیاورده انکار نموده گفتند وما نحن و نیستیم ما بتارکی الهتنا ترک کنندگان خدایان خود عن قولک بسخن تو و ما نحن لک بمؤمنین از گروندگان ان نقول نمی گوییم ما در شان تو الا اعتریک
مگر آنکه رسانیده است ترا بعض الهتنا برخی از خدایان ما بسوء رنجی و گزندی و علتی و گویند مراد جنونست عادیان گفتند که چون تو
دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقلست از تو شنوده می شود قال گفت هود علیه السلام
انی بدرستی که من اشهد الله گواه می سازم خدا را واشهدوا و شما نیز گواه باشید انی بریء بدانکه من بیزارم مما تشرکون
از آنچه شما انباز میگیرید من دونه بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریک می سازید فکیدونی پس اجتماع کنید بر کید
بنسبت من جمیعا همه شما و خدایان شما در اهلاک اتفاق نمائید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید در قصد من
بکنید که من باک ندارم و بحمایت و عصمت الهی از مضرت و معرت شما نمی اندیشم و این از جملهٔ معجزات هود بود علیه السلام
که وی تنها در مواجهٔ جمع کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه

که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت قهر و اقتدار و اختیار اندرسانیدن
اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل نظم تو خدای شو اگر جمله عالم در یاست ه بخدا گر سر مویی قدمت تر گردد ه و چون هود را
بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای ربی وربکم پروردگار من و پروردگار
شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ مگر خدا فرا گیرنده است بناصیتها موی پیشانی
او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر وی و اخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرفست ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی صراط
مستقیم بر طریق عدل و حق است هر کس که بر وی توکل کند او را ضایع نگذارد در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد
نه بغیر او کما قال وان الی ربک المنتهی و در نقد الفصوص قدس سره جامی مذکورست در باب احدیت افعال و بیان و تاثیرات و شئونات
که آن ذات متناهیه که فی الحقیقه مصادر جمیع افعال و موثر تمام منفعلاتست بحکم ترتیب هر یکی را بجنب قابلیات بسوی حضرت خود
می کشانند اینست سر اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم که کشانندهٔ میکشد انا الیه راجعون ه وازین مقولاست قول قایل نظم
چون نیست همه راه او در سایه ازچپ و راست ه تو بهر ره که میروی اوراست ه چون از وی بود ابتدای همه ه هم بدو باشد انتهای همه فان تولوا
پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آنچیزی را
که فرستاده شده بودم بآن الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه شما را
هلاک کند ویستخلف ربی و جانشین شما گرداند ربی آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر شما ولا تضرونه شیئا و زیان نتوانید رسانیدن
حق را چیزی باعراض از من و اباء از قبول دعوت حق ان ربی بدرستی که پروردگار من علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگاه دارنده است
یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و هیچ ذات آنرا از وی فایت نمی شود چون کفار قوم هود بدین سخنان متعظ نشدند
حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت ولما جاء امرنا و آن هنگام که بیامد فرمان بعذاب ایشان نافذ گشت ولما جاء امرنا و آن هنگام که
بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را والذین آمنوا و آنکسانرا که گرویده بودند معه با او و ایشان
چهار هزار بودند که با هود بودند برحمة منا به بخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان ونجیناهم و برهانیدیم
ایشانرا من عذاب غلیظ از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بمنافذ ایشان در آمده و از دبار بیرون شده اعضاء
ایشانرا پاره پاره ساخت وتلک عاد و آن عادست یعنی اثرها که در دیار ایشان می بینید آثار قبیلهٔ عادست جحدوا انکار کردند
و کافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود وعصوا رسله و عاصی شدند در فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه است
واتبعوا و پیروی کردند امر کل جبار عنید فرمان هر سرکش ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشانرا بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند
آنرا که ایشانرا بکفر و ضلالت میخواند واتبعوا و از پی در آمده شدند فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت یعنی دور کردن و هلاکت ویوم القیمة
و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست الا ان عادا بدانید که قوم عاد کفروا ربهم کافر شدند بپروردگار خود الا بعدا بدانید که
دوری است لعاد مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند و بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعا بهلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب
و عقابست قوم هود عطف بیانست مر عاد را یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بود که حضرت هود علیه السلام بدیشان مبعوث گشته بود
نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند والی ثمود و فرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان

صالح را مراد اخوت نسبی است قال گفت صالح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای قوم بپرستید خدای را بوحدانیت او دیگر دید ما لکم
نیست شما را من اله غیره معبودی بجز وی هو انشاکم او بیافرید شما را من الارض از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد
نطفها که نسل او را از آن آفریده می شود از خاک پیدا کرد واستعمرکم و زندگانی دنیا داد شما را فیها در زمین و در مدارک مذکور است که سال
عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل ساختند و به حفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودند
فاستغفروه پس آمرزش خواهید از و یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او ان ربی
بدرستی که آفریدگار من قریب نزدیکست با میدواران برحمت مجیب اجابت کننده داعیان است بفضل و منت قالوا یا صالح گفتند قوم
که ای صالح قد کنت بدرستی که بودی فینا در میان ما مرجوا امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در چهره حال تو میدیدیم قبل هذا پیش ازین که
دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک و مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا ازین سخن که میگوئی امید از تو
بریده ایم اتنهانا آیا ما را نهی میکنی ان نعبد از آنکه بپرستیم ما یعبد آباؤنا آنرا که بودند پدران ما که می پرستیدند وانا لفی شک بتحقیق که ما
در شکیم مما تدعونا از آنچه تو میخوانی ما را الیه بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مریب شکی در تهمت افکنده یعنی گمان که نفس را مضطرب
می سازد و دل را آرام نمی دهد و عقل را شوریده میگرداند قال یا قوم گفت صالح ای گروه ارایتم خبر دهید مرا و فرض کنید که من ان کنت اگر باشم
علی بینة بر حجتی روشن من ربی از پروردگار خود وآتانی منه و داده باشد مرا از نزدیک خود رحمة پیغمبری فمن ینصرنی پس کیست که یاری کند
و باز دارد مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا ازین خود دعوت
میکنید و با من مجادله می نمائید فما تزیدوننی پس نمی افزائید مرا غیر تخسیر جز زیانکاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما و زیانکاری
یا نسبت کردن شما بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت تحریر یافت و بدعای
وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام بریشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و یا قوم و گفت ای قوم هذه ناقة الله
این ناقه ایست که خدای خلق لکم آفرید برای شما آیة در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او فذروها پس بگذارید او را تاکل تا بخورد
و بچرد فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شما راست ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی بدی از آزار
که اگر به بدی قصد او کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب قریب عذاب نزدیک یعنی متعاقب آزار او معذب گردید و مهلت نیابید
فعقروها پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سوره قمر بیاید و بعد قتل ناقه بچه او بیالای کوهی برآمده سه بانگ کرد و صالح
بدان وقت در میان قوم نبود و چون بیامد و حال با او تقریر کردند فقال تمتعوا پس گفت شما بزیید و بخورید از حیات فی دارکم در
سراهای خود ثلثة ایام سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه بشما عذاب فرود آید ذلک وعد آن وعده ایست
غیر مکذوب نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و شنبه عذاب نازل شد
فلما جاء پس آن هنگام که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان نجینا صالحا نجات دادیم صالح را والذین آمنوا معه و آنانکه با او بودند از
مومنان برحمة منا بفضلی و بخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان بمحض فضل و رحمت صالح و مومنان را از آن بلا برهانیدیم ومن خزی یومئذ
و از رسوائی آن روز و می شاید که واو زائده باشد ان ربک بتحقیق که پروردگار تو هو القوی اوست توانا بر نجات
مومنان العزیز غالب بر دشمنان بهلاک ایشان واخذ الذین ظلموا و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود یکم الصیحة فریاد عظیم مراد

صیحه جبرئیل است علیه السلام و در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده حیات داشتند در خانها ساکن شده قبرها کنده منتظر
عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام
بصورت اصلی خود پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خود نشر کرده از مشرق تا مغرب پاهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانها سفید
و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری برافروخته و موی سر او سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و ثمود آن حال را مشاهده
نموده روی بمهابت نهادند و بیقرار در آمدند جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده سقفها
بریشان فرود آمده فاصبحوا پس گشتند فی دیارهم در سراهای خود جاثمین مردگان و بر زمین چسپیدگان کان لم یغنوا گوئیا هرگز نبوده اند
فیها در آن سراها در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنها که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر یک مرد
که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که ابو رغال کیست حضرت فرمود که پدر قبیله ثقیف الا ان ثمودا
بدانید بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوریست از رحمت من لثمود مر قوم ثمود را ولقد جاءت مر قوم
ثمود را ولقد جاءت و مر آینه بتحقیق آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و در بیاطلی گویند سه فرشته
یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند ابرهیم بسوی ابراهیم علیه السلام بالبشری
بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار آورده
که چون از اول خلیل را بنواخت که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطعت ایمن ساخت و هم در حقایق
آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید انبیا از صلب وی و بآنکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای حمد است وجه بشارت در مقابله این
تواند بود که پدر را چنین پسری باشد نظم خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر شاباش از آن صدف که چنین پرورد گهر
آبا از و مکرم و ابنا از و عزیز صلوا علیه ما طلع الشمس والقمر و در بیاطلی فرموده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل به بشارت
ولد ابراهیم و میکائیل علیه السلام بمحافظت لوط و اهل او و اخراج ایشان از موتفکات القصه چون نزد خلیل آمدند قالوا سلاما گفتند
سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را در
مهمان خانه نشانیدند فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء تا آنکه آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم خوان بگسترد و صلا در داد
ایشان بطعام دست دراز نکردند فلما رای پس آن هنگام که دید ابراهیم ایدیهم دستهای ایشان را که مطلقا لا تصل الیه نمی رسد بدان گوساله
یعنی دست بطعام نمی کنند نکرهم انکار کرد از ایشان یعنی منکر شمرد و اوجس و در دل در آورد منهم خیفة از ایشان ترسی در آن زمان هر کو
قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون از طعام او نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری بدو رسانند چون ملائکه احساس خوف
نمودند از وی قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف مترس انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم الی قوم لوط بسوی قوم لوط تا ایشانرا عذاب
کنیم وامرأته و زن ابراهیم ساره بنت هارون قائمة ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع می نمود یا برای خدمت برسم مهمانان ایستادگی
داشت و ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کس روی نمی پوشید چنین که سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید از جهت فرح و سرور و فتح او
بجهت زوال خوف ابراهیم یا برای هلاک اهل فساد و گویند خنده از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان
یا تعجب بود از تمثل ملک بصورت بشر یا شگفت می ماند از خوف ابراهیم از سه تن با وجود بسیاری خدم و حشم و بوم تقدیر چون ساره

بتجدید **فبشرناها** پس بشارت دادیم ما اورا بزبان ملایکه **باسحق** بوجود فرزند اسحاق نام **ومن وراء اسحق یعقوب** واز پس اسحق یعقوب را
تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت وسرور زنان بفرزند بیشتر است دیگر آنکه ابراهیم از هاجر پسری داشت اسمعیل نام وساره را هیچ فرزند
نبود پس چون مژده فرزند شنود **قالت یا ویلتا** گفت ای عجبا **ءالد** من بزایم **وانا عجوز** وحال آنکه من پیرزنم ودر آن وقت نود ونه سال
از عمر وی گذشته بود **وهذا بعلی** واین شوهر من **شیخا** در حالتی که پیر است صد وبیست ساله یا صد ودوازده **ان هذا** بدرستی که این خبری که میگویند
لشیء عجیب چیزی عجیب است استعجال او از راه عادت بود نه از روی قدرت **قالوا** گفتند فرشتگان مر ساره را **اتعجبین** آیا شگفت میداری
من امر الله از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت وفضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد **نعم** قدرتی را که بر کمال بود
کی چنینها از و محال بود **رحمة الله** بخشایشی از خدای **وبرکاته** وبرکات یعنی زیادتی خیرات او **علیکم اهل البیت** بر شما ای اهل بیت محققان برآنند
که از برکات الهی آن بود که اسباط وجمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم وساره پیدا شدند **انه** بدرستی که خدای **حمید** ستوده است باعطاء
نعم **مجید** بزرگوار است باظهار کرم **فلما ذهب** پس آن وقت که برفت **عن ابراهیم الروع** از ابراهیم ترسی وفزعی که داشت **وجاءته البشری**
آمد بوی بشارت اولاد **یجادلنا** در ایستاد ومجادله می نمود با فرشتگان ما **فی قوم لوط** در شان قوم لوط آورده اند که ملایکه را گفت که شما هلاک
میکنید اهل قریه را که درو صد مومن باشد گفتند نی فرمود اگر نود باشد گفتند نی هلاک نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا به ده رسید وبر پنج پس یکی
ملایکه گفتند در هر دیه که یک مومن باشد ما را اهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود ان فیها لوطا نه که لوط وبنات وی در آنجا اند
فرشتگان گفتند که ما لوط را واهل اورا بیرون خواهیم آورد از میان ایشان **ان ابراهیم لحلیم** بدرستی که ابراهیم بردبار بود در تعجیل
در انتقام از بدکاران **اواه** آه زننده وتاسف خورنده بر آدمیان **منیب** رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد برآنکه
حامل بر مجادله ابراهیم با ملایکه رقت قلب ووفور ترحم وی بود وامید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که بتوبه گرایند ملایکه گفتند
یا ابراهیم اعرض ای ابراهیم روی بگردان ودر گذر **عن هذا** ازین جدال **انه قد جاء** بدرستی که آمده است **امر ربک** فرمان آفریدگار تو
بعذاب ایشان **وانهم آتیهم** بدرستی که آینده است بدیشان **عذاب غیر مردود** عذاب باز نگردیده بجدال ودعا پس ملایکه ابراهیم را وداع
فرمودند وروی بموتفکات آوردند وآن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد جنگی تا زن چون نزدیک دیه رسیدند که لوط در آنجا
بود چون نگاه کردند دیدند که وی در زمین کار میکرد پیش او رفتند وسلام کردند **ولما جاءت رسلنا** وآن هنگام که آمدند فرشتگان
فرستادگان ما **لوطا** بسوی لوط **سیء بهم** اندوهگین شد بدیشان **وضاق بهم ذرعا** وتنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری
بلکه بسبب آنکه دید ایشانرا با رویهای خوش وصورتهای دلکش از بدی وبی باکی قوم اندیشید **وقال** وگفت **هذا یوم عصیب** این
روزی سخت بر من آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشانرا هلاک مکنید
لوط مهمانان را دید گفت شما را رسیده است خبر این شهر واهل او وکار ایشان گفتند چیست کار این شهر وقوم او لوط را شرم آمد
گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل ملایکه را اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان
روی بشهر نهاد وچون بدر دروازه رسید دیگر باره اعاده نمود چون بخانه رسید دیگر باره ادا کرد وشهادت اربع حد
گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را دیدند وخبر بدیگری رسید یا زن لوط آگاه قوم را خبر کرد روی بدر خانه لوط نهادند
وجاءه قومه وآمدند بلوط قوم او **یهرعون الیه** شتاب زده دواننده شده بسوی او **ومن قبل** وپیش ازین وقت **کانوا یعملون السیئات**

بودند که عملها بد میکردند از لواطه وکبوتربازی وصفیر زدن در مجالس وبرای آشنا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط آمدند
وطلب مهمانان کردند **قال یا قوم** گفت ای گروه من **هؤلاء بناتی** اینک دختران من ایشانرا بخواهید **هن** ایشان **اطهر لکم** پاکیزه ترند
مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا در شریعت وی تزویج مؤمنات با کافر روا بود است وحضرت لوط از فرط فتوت ورحمت
وکرم دختران را فدای مهمانان کرد وگفته اند مراد به بنات نساء ایشان بوده چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت ورحمت یعنی زنان
بخواهید که شما را حلال اند **فاتقوا الله** پس بترسید از خدای بزرگ بترک فواحش **ولا تخزون** ومرا رسوا مکنید **فی ضیفی** در شان مهمانان من
الیس منکم آیا نیست از شما **رجل رشید** مردی راه یافته که شما را نهی کند واز عملهای بد باز دارد **قالوا لقد علمت** گفتند ای لوط بدرستی
تو میدانی که **ما لنا** نیست ما را **فی بناتک** در دختران تو **من حق** هیچ حاجتی **وانک لتعلم** وبتحقیق تو میدانی **ما نرید** آنچه ما میخواهیم از اتیان
قال گفت در جواب ایشان **لو ان لی بکم** کاشکی باشد مرا با شما **قوة** بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم **او آوی**
یا پناه گیرم وباز گردم **الی رکن شدید** برکن سخت یعنی عشیره وقبیله که بمدد ایشان دفع شما توانم کرد در احادیث صحاح وارد است که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت وحق سبحانه اورا یاری
داد که علما در ماندگان چو درگه او نیست **نعم** آستانش که قبله گاه همه است از همه آفتی پناه همه است هر که دل در حمایتش بربست از غم هر دو کون وارست
آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود واز پس در با ایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را شکسته خواستند که بخانه در آیند
لوط بنهایت مضطرب بود واندوهناک شد ملایکه اورا بدان اضطراب دیدند **قالوا یا لوط** گفتند ای لوط **انا رسل ربک** ما فرستادگان
پروردگار توایم وبعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان **لن یصلوا الیک** نمیرسند باضرار وایذا تو یعنی ضرر ایشان بتو
نمیرسد تو قدم از میان ایشان بیرون نه وکار با ایشان گذار جبرئیل علیه السلام پیش ایشان باز شد وپر خود را بر رویهای ایشان مالید همه
کور شدند واز خانه لوط بیرون دویده میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل فرمود **فاسر باهلک** پس ببر کسان خود را **بقطع**
من اللیل بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب **ولا یلتفت** وباید که التفات نکند وا پس ننگرد **منکم احد** از شما یکی پس لوط اهل خود را
ببر **الا امرأتک** مگر زن خود را که او کافره است **انه مصیبها** بدرستی که رسنده است اورا **ما اصابهم** آنچه رسید بدیشان یعنی وی نیز چون
باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل گفت **ان موعدهم الصبح** بدرستی که هنگام
عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که متوقع تا صبح بسیار وقت است جبرئیل علیه السلام گفت **الیس الصبح بقریب** آیا نیست صبح نزدیک
یعنی صبح نزدیک است **فلما جاء امرنا** پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد
وبرداشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس وآواز سگان ایشان شنودند پس حکم کردیم شهرها را زیران یعنی نگونسار ساختیم
وامطرنا وبارانیدیم **علیها** بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن **حجارة** سنگ **من سجیل** از گل متحجر سجیل معرب سنگ گلست
واز گل باشد که باتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهیست که نام او جهنم باشد یعنی این سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از
دوزخ وآن سنگها بود **منضود** بر هم نهاده یا پی در پی **مسومة** نشان کرده شده بخطوط سیاه وسفید چون جزع یمانی یا
مهره ارزاد الملیه آورده که مهر کرده شده بود از آنها سفید بود نقطهاء سیاه وبرخی سیاه بود نقطها سفید چون جزع
یمانیه بیا وهم بر ونام هر کس بر وی نوشته بود یا آماده کرده **عند ربک** در خزانه پروردگار تو برای عذاب ایشان

در تفسیر زاهدی آورده سنگ کلان او پرا برخی بود و خورد مساوی سبوی قولی بر انست که سنگ بر جماعتی بلاد بیداشان قوم که در دیار
خود بشودند هر کجا از ایشان کسی بود سنگ مقرر بنام او بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد و تا چهل روز که آن سنگ بنام
نزد او بود در هوا معلق بایستاد و چون که از حرم بیرون رفت بر وی آمد و هلاک شد وما هی ونیست آن سنگ عذاب من الظالمین ببعید از ظالمان
دور چه ایشان نا استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد نظم جو عالم از ستمگر سنگ دارد عجب نبود که بر وی سنگ بارد سلکا تا سنگ در خورد دست بسیار
جو ظالم را به بینی سنگ بر دار وگفته اند ضمیر هی راجع بقریه است کنایه غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمکاران مکه دور نیست ومشای استقرار بران
دیار میکذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار دران نکرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حاصل خود را بایمان و احسان بصلاح آورند والی مدین وفرستادیم
باولاد مدین یا با سکان بلد مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم بپرستید خدای را ابجای
مالکم نیست شما را من اله غیره هیچ خدای جز او ولا تنقصوا المکیال وکم مکنید پیمانه را در پیمودن کیلات والمیزان و ترازو را
در سنجیدن موزونات انی اریکم بخیر بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت
بلکه مردم منعم و توانگر بید رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان بازگیرید وانی و بدرستی که من
اخاف علیکم می ترسم بر شما باین خیانت که دارید عذاب یوم محیط عذاب روز که در اینده توصیف یوم باحاطه کنعه عذابیست بجهت وقوع
آنست در وی یعنی دران روز عذاب کرد شما فرو گیرد که هیچ کس راه رهایی نیابد مراد عذاب قیامتست یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از نقص کیل
و وزن او میکند بایفاء آن واین غایت مبالغه است ویا قوم ای گروه من اوفوا المکیال تمام بپیمایید کیل را به پیمانه والمیزان و تمام بسنجید اشیا
ترازو بالقسط بعدل و درستی وآن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه می خریدند از ثمن آن چیزی باز میکرفتند و اطراف درم و دینار را نیز
می بریدند دران باب میکوید ولا تبخسوا الناس وکم مکنید مردمان اشیاءهم چیزها ایشان یعنی بها هر چیز بدیا قراضه که از درم و دینار می برید ولا تعثوا
وغایت تباهی مجوید فی الارض در زمین بلاد خود مفسدین در حالتی که تباه کاران باشید بقیة الله آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام
خیر لکم بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع می کنید ان کنتم مومنین اگر هستید باور دارندگان مر قول مرا وما انا علیکم ومن نیستم بر شما بحفیظ نگاهبان که شما را
از قبایح نگاه دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رسانیده ونصیحت کننده بر من رسانیدن است پس من آنچه شرط بلاغست با تو
میگویم تو خواه از سخنم گیر و خواه ملال آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان نا فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان
وبعضی آنکه ایشان را بحرب نفرمودند وشعیب از آن جمله بود و دل و رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگذارد قالوا یا شعیب
گفت قوم که ای شعیب اصلوتک تامرک ایا نمازهای تو میفرماید ترا ان نترک تکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد اباؤنا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان او
ان نفعل یا دست بداریم آنچه میکنیم فی اموالنا در مالها خود ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دینار
انک لانت الحلیم بدرستی که تو بردباری الرشید راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تهکم میگفتند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استهزاء
میگفتند که تو با آنکه با حلم و رشد موسوم و موصوفی چو این سخنان میگویی قال یا قوم گفت شعیب علیه السلام که ای گروه ارایتم چون به بینید وچه میگویید
ان کنت علی بینة اگر باشم بر بصیرتی و حجتی من ربی از نزد پروردگار خود ورزقنی و روزی داده باشد مرا منه از نزد یک خود رزقا حسنا
روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت کم و نقصه یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته بود و سعادت روحانی و جسمانی
عطا فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم وما ارید ان اخالفکم ونمیخواهم که من مخالفت کنم شما را الی ما انهیکم از چیزی که منع می کنم

تا خود

تا خود مرتکب آن شوم عنه بلکه از مرتبه باز میدارم خود نیز باز می ایستم ان ارید نمیخواهم الا الاصلاح مگر اصلاح آوردن کارها ما استطعت
مادام که توانم وما توفیقی ونیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بسر منزل صواب و صلاح الا بالله مگر بهدایت و معونت خدای علیه
توکلت بر و توکل میکنم که کار درست بر مردم نه غیر او وعاجز اشتاد والیه انیب وبسوی او باز میگردم در هر مهمی میکنم ویا قوم ای گروه من
لا یجرمنکم شما را بر آن ندارد شقاقی دشمنی من وستیزه کاری با من ان یصیبکم که برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنکه برسید قوم نوح قوم نوح را علیه السلام
از طوفان او قوم هود یا قوم هود را علیه السلام از باد صرصر او قوم صالح یا قوم صالح را علیه السلام از رجفه وما قوم لوط ونیستند گروه لوط علیه السلام
منکم ازشما ببعید دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید واستغفروا ربکم وطلب مغفرت کنید
از پروردگار خود با ایمان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او ان ربی بدرستی که پروردگار من رحیم بخشاینده مستغفرانست ودود
دوست دار تایبان است و ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی
در شرح اسماء الله معنی الودود ورا برین وجه آورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست دل اهل حق یعنی او نیکی را دوست میدارد و نیکان را دوست
میدارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق دنگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت وی می باشد غیر او را ثابت نیست
پس خود خود را دوست میدارد ازین باب نکته چند در آینه بهم وجهه تو بر منظره عیان جلوه نموده و للّه الوالد عز زیده حقایقه صفیا نظم
ای زلف تو داده یوسفان را خوبی وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی گر نیک نظر کنند کسی غیر تو نیست در مرتبه محبی و محبوبی قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب ما نفقه
ما نفهم نمی کنیم کثیرا مما تقول بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت بطفیف واین بواسطه قصور عقل و علم و تفکر ایشان بود یا از روی عناد میگفتند
واگر نه چرا فهم کلام او نکردند او خطیب الانبیا بود و دیگر گفتند وانا لنریک وما می بینیم ترا فینا در میان ما ضعیفا بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر
ولولا رهطک واگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند وما ایشان را عزیز میداریم لرجمناک مر این ترا سنگسار کردن میکردیم وما انت ونیستی تو علینا
بعزیز برما عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم شود قال یا قوم گفت شعیب که ای گروه من ارهطی ایا عشیره و قوم من اعز علیکم عزیز ترند بر شما و دور
نزد شما من الله از خدای واتخذتموه وگرفته اید شما امر خدای را وراءکم پس پشت خود ظهریا چیزی متروک فراموش شده یعنی حق بیغامبر من نگاه میدارید
و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید ان ربی بدرستی که آفریدگار من بما تعملون بآنچه می کنید محیط آگاه است بر وجهی که هیچ چیز بر وی پوشیده نیست
و بیان شما را مجازات خواهد بود ویا قوم اعملوا ای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر حالهای خود که دارید از شرک و بخس انی عامل که من نیز عمل کننده ام
و تمکین در کار خود سوف تعلمون زود باشد که بدانید من یاتیه آنکس که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کند با فضیحت تمام هلاک سازد ومن هو
کاذب وآنکس که او دروغ گوست بزعم شما زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وارتقبوا وانتظار برید انی معکم رقیب که من نیز با شما
منتظرم ولما جاء امرنا وآن هنگام که آمد عذاب نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب علیه السلام والذین امنوا معه وآنانرا که ایمان آورده بودند با او
برحمة منا بخشایشی از فضل ما واخذت الذین ظلموا وبگرفت آنانرا که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل علیه السلام که ایشان را گفت فاصبحوا فی دیارهم
پس گشتند در سراهای خود جاثمین مردگان و بر زمین افتادگان کان لم یغنوا گوییا که هرگز اقامت ننموده اند فیها دران دیار الا بعدا لمدین بدانید که
که هلاکت قوم مدین را و دوری از رحمت من کما بعدت ثمود چنانچه بهلاک ساختند وملعون گشتند ثمود و تشبیه کرد مدین را بثمود بجهة آنکه عذاب هر دو
قوم صیحه بود در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنه فرمود که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلام اما قوم ثمود را
صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان ولقد ارسلنا وبتحقیق ما فرستادیم موسی بایاتنا موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بودند

وسلطان مبین واضح که آن عصا بود او ید عصا یا دیگر حجت وضوح است الی فرعون بسوی فرعون وملائه وگروه اشراف از قوم او فاتبعوا
پس پی روی کردند آن گروه امر فرعون فرمان فرعون را در کار فرستادن موسی علیه السلام وما امر فرعون ونبود کار فرعون برشید براه رشد وصواب
وچون امر او وزشتابیت او کردند فردا اینز تابع او باشند یقدم قومه پیش روی کند فرعون قوم خودرا یوم القیمة روز رستخیز فاوردهم النار پس درآرد ایشانرا
در آتش وبئس الورد المورود وبد جایی نیست درآمده شده در وی یعنی آتش دوزخ چه ورود که آتش خوردست برای تبرید جگر وتسکین عطش باشد وآتش موارد ست
برضد آن واتبعوا واز پی درآمده شدند فرعون وقوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را ویوم القیمة ودر روز رستخیز نیز لعنت در پی ایشانست بئس الرفد
المرفود بد عطاییست وارد شده که نقصه علیک قصه آن است آنرا بر تو میخوانیم منها بعضی از آنها قایم باقیست یا آبادان چون زرع قایم ایستاده وحصید وبعضی
از آن منقود است یا خراب چون کشت درو ده گفته اند قایم آنست که اثر آن دیده می شود چون دیار عاد وثمود وحصید آنکه آثار او باقی نیست چون دیار
قوم نوح علیه السلام وما ظلمناهم وما ستم نکردیم براهل دیهها یا هلاک ایشان ولکن ظلموا ولیکن ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسها خود بارتکاب
آنچه موجب عذاب بود فما اغنت پس هیچ سود نکردند یا قدرت رفع نداشتند عنهم از ایشان آلهتهم التی آن خدایان که از روی جهل یدعون بودند
که میخواندند وی پرستیدند من دون الله بجز خدای یعنی الله ایشان باز نداشتند من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان آفریدگار تو یعنی عذاب
ایشان وما زادوهم ونیفزودند ایشانرا آتیان غیر تتبیب جز زیان کاری وهلاکت وکذلک وهمچنین این گرفتن است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو
اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها را وهی ظالمة وحال آنکه اهل آنها ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک وسخت است
وازان گرفتن کسی را روی خلاص ورهایی نیست نظم کسی که در حرم ظلمش دمادم شد چراغ عیش مظلومان بمیرد وتا نمی ترسد ازان که ایزد تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد
ان فی ذلک بدرستی که این چه یاد کردیم درین قصص لایة هر آینه عبرتیست لمن خاف هر کس را که ترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای ذلک یوم آن روز قیامت
یوم روزیست مجموع له الناس جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وذلک آن روز یوم مشهود روزیست حاضر شده
در وی اهل آسمان وزمین وما نؤخره وباز پس نمیداریم آن روز را الا لاجل معدود مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت در رسد
قایم نگردد یوم یات روزی که بیاید آن روز مشهود لاتکلم نفس سخن نگوید هیچ کس سخنی که او را نفع رساند الا باذنه مگر بدستوری خدای این
در موقف خاص باشد وموقفی دیگر باشد که درو اجازت سخن گفتن نیز نبود ویوم لاینطقون ولایؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس از اهل موقف
شقی بدبخت باشد که بمقتضی وعید دوزخ جای او بود وسعید ونیک بخت باشد که بموجب وعده بهشت او بود در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره
نقل میکند که علامت سعادت پنج چیزست نرمی دل وبسیار زاری کردن ونفرت از دنیا وکوتاهی امل وشرمناکی ونشانه شقاوت هم پنج چیزست سختی
دل وخشکی دیده ورغبت بدنیا وطول امل وبی حیایی شیخ ابوسعید خراز فرموده که حق سبحانه درین سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری
وسطوت قهاری که دمار از روزگار برآورده دیگر حکم ازلی که سعادت وشقاوت خلق ثبت یافته وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از هیبت
آن قهر وسطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود نظم آن یکی را ز ازل لوح سعادت درکنار واین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین
عدل او میراند او را سوی اصحاب شمال فضل او میخواند این نزد اصحاب الیمین فاما الذین شقوا فاما آنانکه بدبخت شدند ففی النار در آتش دوزخند
لهم فیها ایشانراست در آنجا زفیر فریاد سخت وشهیق وناله زار زفیر صوت شدید را گویند واستعمال او در مبدا صوت حمارست وشهیق
صوت ضعیف بود ودر آخر نهیق مستعمل باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانگ اصوات واین بدبختان با این ناله وافغان خالدین فیها جاوید باشند
در آتش ما دامت السموات والارض همیشه تا آسمانها وزمینها بجاییست این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید وتخلید است

پس دوام دوزخیان بدوام آسمان وزمین بازبسته نباشد چه نصوص داله بر تابید دوام اهل نار وانقطاع ارض وسما وارد است
پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهد بود الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا
از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا بعذاب دیگر غیر از آتش چه در دوزخ انواع عذاب وعقوبتست ویکی از آنها آنست که بآتش عذاب
کنند پس استثنا از خلود باشد از عذاب نار خلود در دوزخ ان ربک بدرستی که آفریدگار تو فعال لما یرید کننده است هر چیز را که خواهد
از انواع تعذیب واما الذین سعدوا واما آنانکه نیکبخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت اند خالدین فیها جاویدان در آن
ما دامت ما دام که باشد آسمان وزمین چه بحکم السموات والارض تبدیل زمین وآسمان بدل این آسمان وزمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره
در فتوحات آورده که دوام آسمان وزمین از حیثیت جوهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان که فوق اند مراد فوق وتحت است چه عرب
هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند وآنچه زیر قدم باشد ارض خواهد بود پس ما دام که تحت وفوق باشد سعدا در بهشت باشند الا ما شاء ربک
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولتی رساند وزیادت از آن که آن رتبه رویتست در رضوان یا بنعمتی که گفته اند که آنرا
ندانند مگر وی که عالمست بجمیع معلومات ونکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قولست وشمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر
ورضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته وبباید دانست که علما تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته در زاد المسیر آورده که استثنا لا نفعله در سعادتمند موجود
که خدای بدین استثنا داناترست واکثر اقوال که آورده شود بشرط ایجاز که اول مقرر شده باقی می ماند والله الباقی له الحکم وارادته چون
عطاء عطا داد ایشانرا عطا دادنی غیر مجذوذ نا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فلا تک پس مباش فی مریة در گمان وشک خطاب حضرت رسالتست
صلی الله علیه وسلم وحقیقة خطاب راجع بامت میفرماید که شک میاشید مما یعبد هؤلاء از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه
ضلالتست وسودی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانکه کفار امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد
ما یعبدون نمی پرستند اهل شرک بتانرا الا کما یعبد مگر بروجهی که می پرستیدند اباؤهم من قبل پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وانا
لموفوهم وبدرستی که ما تمام رساننده ایم بدیشان نصیبهم بهره ایشانرا از عذاب غیر منقوص در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد ولقد
آتینا وهر آینه دادیم موسی الکتاب موسی را توریة فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی
بدان گرویدند وبعضی کافر شدند چون اختلاف قوم تو در قرآن ولولا کلمة سبقت واگر نه سخنیست پیش گرفته من ربک از آفریدگار تو
بتاخیر عذاب ایشان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی ومحق ازان نجات
یافتی وانهم وبدرستی که کفار قوم تو لفی شک هر آینه در گمانند منه از قرآن مریب گمانی در ریبت افکنده یعنی نفس را مضطرب وعقل را
شوریده کننده وان کلا وبدرستی که هر یک از مختلفان لما لیوفینهم از انجمله اند که هر آینه تمام خواهد داد ربک پروردگار تو اعمالهم
جزا عملهای ایشان بعضی ان نافیه میدارند ولما بمعنی الا یعنی هیچ کس نیست مگر که خدای تعالی جزاء عمل او بروجهی که باید بدو رساند صاحب
ایجاز البیان فرموده که چون در آن معنی طرفست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد درین وجه وان کلا لما مبعوثا لیوفینهم وچون اعراب
این کلام خالی از اشکالی نیست این مقدار بسط مناسب نمود واین وجوه بر تقدیر تشدید لما بود واگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده
که لام لما موطئه قسم است وتنوین عوض از مضاف الیه وما زایده وتقدیرش لما بود جمیعهم وان کلهم لیوفینهم انه بدرستی که خدای
بما یعملون بانچه میکنند خبیر داناست وچیزی از وفوت نشود یا توفیه جزا تواند کرد ونظم همه کارنده داناست بمکافات هم تواناست

فاستقم پس تو مستقیم باش کما امرت همچنانچه فرموده شدی ومن تاب معک و باید که مستقیم شود یاران که مستقیم گردند آنانکه باز
گشته اند از کفر و ایمان آورده با تو استقامت آنست که مستقیم باشد بر اوامر و نواهی امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکسی است که در راه حق
پدید گردد تا سیر منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن
فضل رحمه الله فرموده که آنچیز که بیهوده ها همه نیکوییها نیکو شود و بیهوده ها همه زشتیها زشت استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را
شنیده و گفته دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفت استقامت ابو علی شنوی رحمه الله فرموده که حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم در واقعه دیدم گفتم نقلست تو از سوره هود چه پیر ست فرمود که قول فاستقم کما امرت ای عزیز هرگرا قدم مستقیم
نباشد نباشد رنجش ضایعست شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته که استقامت آنست که سر خود را از ماسوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری
رحمه الله در صفت اهل استقامت فرموده نظم کسی دانم اهل استقامت * که باشد بر سر کوی ملامت * ز اوصاف طبیعت پاک گرده * با طلاق سویت جان سپرده
تمام از گرد تن دامن فشانده * برفته سایه و خورشید مانده * ولا تطغوا و از حد در مگذرید انه بما تعملون بصیر بدرستی که خدای بدانچه شما
میکنید بصیر بیناست ولا ترکنوا و میل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه منمایید با ایشان یعنی فرمان ایشان مبرید
یا معاونت مکنید ایشان را سفیان ثوری رحمه الله فرموده که هر که قلمی برای ظالم بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی
بدست ایشان دهد یا بنویسد در ظلم ایشان شریک بود و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاک مشرف بود او را
آب توان داد فرمود که دعه یموت ع انچنان بگذار تا بمیرد پس حق سبحانه و تعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فتمسکم النار
که برسد شما را یعنی بشما رسد آتش دوزخ وما لکم و نیست شما را من دون الله بجز خدای اولیاء دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون
پس شما یاری داده نشوید واقم الصلوة و بپای دار نماز را طرفی النهار در دو طرف روز وزلفا من اللیل و در ساعتها از شب نماز طرف
اعلای روز نماز بامداد است نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه خرما میفروخت زن صاحب
جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه هست چون زن بخانه وی درآمد عمرو ویرا تقبیل نمود و فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و گریان حال گذشته بعرض رسانید آیه آمد ان الحسنات بدرستی که نیکوییها یعنی نمازهای پنجگانه یذهبن السیئات
میبرند و محو کنند بدیها را که غیر از کبایر باشد حضرت از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری حضرت فرمود که کفاره آن نماز کفاره
این گناهست گفت یا رسول الله این حال مر وراست خاصه گفت نی برای عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده که از نمازی
تا نمازی کفارت گناهانست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند واسطی رحمه الله فرموده درین آیه که انوار
طاعات ظلم معاصی را محو میسازند و در بحر آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل ظلمات اوقاتی را که بجوارح نقصانی
صرف شده رفع میکند و بعضی برانند که حسنات کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذلک این فرمان و این وعده
ذکری للذاکرین پندیست مر یاد کنندگان را واصبر و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع
نگرداند اجر المحسنین جزای نیکوکاران را عدول از مقام اشارت بآنست که نیکیها از احسانست فلولا کان پس چرا نبود من القرون من قبلکم
از اهل قرنها که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل و رای که از روی حزم ینهون باز داشتندی مفسدانرا عن الفساد فی الارض
از تباه کاری در زمین تا عذاب فرود نیاید الا قلیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات منهم

ازکشتگان

از کشتگان که ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا و پی روی کردند آنانکه کافر بودند در آن یعنی متابعت ارزو و ناز و نعمت کرده و تمام
اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده از ما و سار آن اعراض نمودن وکانوا مجرمین و بودند گناهکاران وما کان و نخواست ربک
پروردگار تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک واهلها مصلحون و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح ارندگان باشند در میان
یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد ظلم با آن منضم نگردد و ازینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو
لجعل الناس هر آینه گردانیدی مردمان را امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و بر یک آیین ولا یزالون و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان
در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس الا من رحم ربک مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر وی و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه
که مسلمانانند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگرست و یکی درویش مگر آنکه خدای او را قناعت دهد ولذلک و از برای این اختلاف خلقهم
آفریده است خدای مردمان را یا برای رحمت آفریده باهم یا تمیز کند وتمت و تمام شد کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملایکه گفت
و آن اینست که لاملان هر آینه پر سازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان دیوان و آدمیان اجمعین همه ایشان وکلا نقص و هر چه میخوانیم
علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران و آن چه چیزست ما نثبت به آنچه ثابت میگردانیم و برجا میداریم بآن فؤادک دل ترا یعنی فایده
اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقین بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات تمامی ویرا پیدا کند از شکیبایی نجی وجاءک و آمده است ترا فی
هذه الحق درین سوره آنچه درستست و راست در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است والا حق در همه سورة قرآنی هست و گفته اند که
فایده اشارت باخبار مذکورست درین سوره یعنی این خبرها راستست وموعظة و پندیست وذکری و یاد کردی للمؤمنین مر گرویدگان را که ایمان
نمی آرند قل بگو ای محمد للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آورند اعملوا عمل بکنید علی مکانتکم بر حالتی که بر وی متمکن اید انا عاملون
بدرستی که ما نیز عمل کننده ایم بر همان حال که داریم وانتظروا و چشم دارید بما انقلاب زمانها انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظر ایم
نزول عذاب ایشان را ولله و مر خدایراست غیب السموات والارض آنچه غایبست از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع الامر کله باز گردد
و حفص مجهول خوانند یعنی باز گردانیده شود همه کارها فاعبده پس پرستش کن مر او را که مرجع همه است وتوکل علیه و توکل کن بر وی تقدیم عبادت
بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعبادت رسد و توکل مجرد کفت ز بی اعتبار بود وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بیخبر از آنچه
بندگان میکنند و حفص بخطاب میخوانند و مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که فاتحه تورات آیه اول از سوره انعام است
و خاتمه آن آیه آخر از سوره هود علیه السلام والحمد لله اولا و آخرا بسم الله الرحمن الرحیم الر در کشف الاسرار
آورده که این حروف از متشابهات قرآنست لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مواد ترکیب اسماء حسنی است اگر کسی اندر خیابان الر و حم و ن
الرحمن حاصل می شود و یا مختصرات است از اسماء الهی چنانچه الف لطیف و را از رئوف و یا از صفات او چنانچه الف انوار ست ولام لطف و را رحمت
گویا قسم یاد میکند بدین وجه که بانوار ربوبیت و بلطف من بر عارفان لطایف لدنیه و برحمت من بر کافه بریه جواب قسم آنست تلک این
آیات آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهرست اعجاز آن یا هویداست معانی آن بر متامل یا روشن کننده است
قصه را که یهود سوال کرده بودند در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که انتقال آل یعقوب علیه السلام
از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد انا انزلناه بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را و مراد سوره است قرانا عربیا قرآنی تازی یعنی از قرآن
قرآن گفته اند یعنی این سوره بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید و معانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم

شما در فهم آن عذر آرید نحن نقص ما میخوانیم علیک بر تو احسن القصص بهترین قصه که خوانده شود در عالم گویند بهترست بجهة اشتمال او بر عجایب و غرایب
و حکمتها و عبرتها در عین آورده که این قصه از قصها از آن احسن است چه صاحبش نیز از افراد میان احسن بوده در تیسیر اعجب القصص گوید صاحب بحر الحقایق
فرموده که احسن است بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد با احوال انسان اگر تاویل کنند یوسف را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی
و حواس را به برادران یوسف حضرت شیخ قدس سره بدین منوال تمام قصه را با احوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار
و رعایت مجموع اخبار و روایت این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در هر آیه که گفته اند حواله بجوامع التفسیر میرود اینجا بمجرد ایراد قصه
و ترجمه الفاظ اکتفا می نماید آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیه نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین
کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بما اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن این سخن سوره
مقرر را وان کنت و بدرستی که بودی تو من قبله پیش از نزول این سوره لمن الغافلین از آگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این
غیر مذموم است اذ قال یوسف یاد کن وقتی را که گفت یوسف علیه السلام لابیه مر پدر خود یعقوب را گویند یوسف در سن دوازده سالگی
شب آدینه بر کنار پدر در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب علیه السلام گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یا ابت ای پدر خوابی عجب
دیدم انی رایت بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوه بلند بودم که در
او انهار جاری و اشجار رسته بود که از آسمان این ستارگان و قمر من فرود آمد و من در میان ایشان می نگریستم رایتهم دیدم ایشان را
لی ساجدین مرا سجده کنندگان یعقوب علیه السلام دانست که یوسف را مرتبه رفیع باید و برادران یازده گانه او را که ستارگان اشارت بدیشانست یا یعقوب
و زوجه او که خاله یوسف علیه السلام است و شمس و قمر عبارت از ایشانست تکریم او بجای آرند و حکم فرمود که اگر برادران یوسف این قصه بشنوند
و ایشان در تعبیر توقف دارند مرانیه قصد او کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لا تقصص مخوان و بیان مکن
رؤیاک خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا پس حیله کنند لک برای هلاک تو کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان
بدرستی که شیطان که ابلیس است للانسان مر آدمی را عدو مبین دشمنی است آشکارا که او را مکر و کید میدارد و کذلک و همچنانکه ترا بر گزیند
بدین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان یجتبیک ربک برگزیند ترا پروردگار تو بفرمان فرمایی و پادشاهی
و یعلمک و خواهد آموخت ترا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا تاویل خوابها ... و یتم نعمته و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است
علیک بر تو و علی آل یعقوب بر فرزندان یعقوب یعنی که ایشان را پیغمبر میگرداند یا بر نسل یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که انبیا
از وی بیرون آید کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش از این وقت یا پیش از تو که دو جد تو
جد ابرهیم و اسحق یعنی بر ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق علیه السلام باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی
ان ربک بدرستی که پروردگار تو علیم داناست بانکه مستحق اجتبا دارد حکیم استوار کارست و درست کردار که بکند آنچه باید لقد کان
بتحقیق که هست فی یوسف در قصه یوسف علیه السلام و اخوته و برادران او آیات نشانهاء قدرت یا دلایل حکمت للسائلین
مر پرسندگان را و غیر ایشان را یوسف را علیه السلام یازده برادر بوده یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بوده و شش دیگر علاتی که پسران
خاله یوسف نیز بودند یهودا و روبیل و لاوی و ریالون و چهار علاتی و ایشان از دو سریه بودند آورده اند که چون یوسف
خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برادران او شنودند

و نماز شام که ایشان نجا نه یا ز آمدند صورت حال با زنان نمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن
آنرا که گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر لیوسف و اخوه هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین احب الی ابینا دوستر بسوی پدر ما
منا از ما و نحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارگذاریم و ایشان خورد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوستر داشتی و چون
عاجز ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرده ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در افتادنیست آشکارا از راه صواب یعنی رای او
درین کار خطا واقع شده در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف
میخواهد که شما را بندگی کیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست اقتلوا یوسف بکشید یوسف را و گوینده این سخن دان بود گفت او را بکشید او اطرحوه
یا بیفکنید ارضا بزمین دور از عمارت یا موضعی که در آن سباع باشد یعنی او را غایب کنید یخل لکم تا خالی ماند برای شما وجه ابیکم
روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد تمام و بر شما اقبال کند و تکونوا و باشید من بعده پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او
قوما صالحین گروه شایستگان یعنی توبه کنندگان و آن نیز از مکاید ابلیس است که ناشکیبایان را دیده از زور از روی تسویف میگوید نظم
امروز گنه کنید و فردا توبه ت تامل نمی نماید که عذر فردا اعم فردای باید و بر عمر اعتماد نیست نظم کار امروز بفردا مگذار ای ز تنها ر
که چو فردا برسد نوبت کار دگرست قال قایل منهم گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل
بی گناهان عظیمست والقوه و بیفکنید او را فی غیابت الجب در قعر چاه یلتقطه فرا گیرند او را بعض السیاره بعضی از راه گذریان که بدانجا
رسند و ببرندش بناحیتی دیگر و شما از وی باز رسید یعنی غرض شما نابودن اوست بدین وجه میباید کرد ان کنتم فاعلین اگر هستید
شما کار کنندگان بمشورت من پس بدین امر متفق شده و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسید و سبزها از زمین دمیده نظم
سنبل سر نافه باز کرد ت گل دست برو دراز کرده ت سیرابی سبزه تو خیز ت از لؤلوی تر زمرد انگیز ت چه شود که یوسف با ما بصحرا فرستی تا روزی تماشا
بگذراند یعقوب علیه السلام فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار تماشا
و من بخار هجر گرفتار باشم نظم حیفست ان در بهار عشق خندان ه من اندر کنج چون دردمندان ه فرزندان از یعقوب علیه السلام در ماندند پیش
یوسف آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آوردند گفتند نظم موسم گل دور روزیست غنیمت دانید ه که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود
یوسف علیه السلام نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شده و با برادران پیش پدر آمده التماس اجازت نمود مضمون این مقال بزبان
حال بوجهی رسانید نظم زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد ه کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را ه یعقوب علیه السلام در تفکر دور و دراز افتاد
قالوا گفتند برادران یوسف علیه السلام یا ابانا ای پدر ما مالک چیست ترا لا تامنا ایمن نمی داری ما را علی یوسف بر یوسف و تامل میکنی
در فرستادن او وانا له و حال آنکه ما مر او را لناصحون نیک خواهیم و بنهایت بروی مهربان ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب
صحرا یرتع تا در سعت فراخی معیشت میوه ها و نقلها خورد و یلعب و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن وانا له و بدرستی که ما مر او را لحافظون
نگاه بانیم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب علیه السلام انی لیحزننی بدرستی که مرا اندوهگن دارد ان تذهبوا به آنکه شما ببرید
او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیارست و صبر از مشاهده وی کم واخاف و میترسم ان یاکله الذئب از آنکه او را
بخورد گرگ چه بیابان زمین که شما میروید گرگ بسیار است بنا بر آنکه گرگی قصد وی کند وانتم عنه غافلون و شما از وی غافل باشید بسبب اشتغال
بتماشا یا قلة اهتمام در محافظت او نظم از آن ترسم که غافل بنشینید ه ز غفلت صورت حالش نه بینید ه درین ویرانه دشت محنت انگیز

کمن کرکی بر و دندان کند نیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لئن اکله الذئب بخدای که اگر بخورد گرگ او را ونحن عصبة و حال آنکه
ما گروه توانائیم و قوی هیکل که هر یک از ما با دشیر در محاربه مقاومت می تواند کرد انا اذا پدر راستی که ما آنگه پدر را اگر کردیم لخاسرون
مرائینه زیان کاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام چون مبالغه فرزندان شنید وصل دل یوسف علیه السلام بگشت دشت و کهسار،
کوه و صحرا دید دل برالم بحران نهاد و تقضا، ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زده جامها نوش بپوشانیدند
و تحقیص ابراهیم صلوات الله علیه که جبریل علیه السلام از بهشت آورده بود بوقت القا در آتش نمرودی در وی پوشانیده بود و بهر اشیه یعقوب علیه السلام
رسید چون تعویذی به بازوی اوبست و عشایه فرزندان تا بشجرة الوداع که بر در دروازه کنعان بود بیرون آمد و یوسف را علیه السلام در کنار
گرفته گریه کنان وداع کرد نظم روز وداع گریه نه در خورد دیده بود ❊ طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود ❊ یوسف علیه السلام که پدر را
گریان دید قطرات گلاب بر گل رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوناب با الماس مژه سفتن آغاز کرد نظم ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد
و گفت ای پدر گریه چیست زبان حال مضمون این قصه بسمع آن پدر رسانید نظم میان ما و تو سوزیست بر سر راست ❊ سرشک دیده من میرود که راه بگیرد
ای یوسف ازین رفتن تو رایحه بمشام دل من میرسد و نمیدانم که سرانجام بکجا خواهد کشید یاری مرا فراموش مکن که من نیز ترا فراموش
نخواهم کرد ع فراموشی نه شرط دوستانست پس فرزندان از در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغه بسیار نمود و ایشان یوسف را بر دوش
گرفته و روی به راه آوردند و یعقوب در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند می گریست نظم میرود سرو روانم ز چشم تا شده دور
دل از غصه دوری چو بید لرزانست ❊ و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا پس آن هنگام که برادران
بردند یوسف را علیه السلام که دیدند آنچه خواستند و حیاهای پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه
نموده می گفتند ای صاحب رویا کجا ذبه کجا اند آن کوکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه
شما را چه شد یکی از حال پیر کنعان بیندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید نظم یاری دهید کز در او دور گشته ام ❊ رحمی کنید کز غم او زار مانده ام
القصه سخن او التفات نانموده طپانچه بر روی او میزدند و در خاک خاری گرسنه و تشنه بر روی می کشیدند تا بنزدیک رسیدند یهودا آن
صورت مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت گفت دست تعدی در کشتن توقف کنید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید
غضب ایشان تسکین یافت از سر کشتن او در گذشتند واجمعوا ورای خود را محکم ساختند ان یجعلوه باینکه بیفکنند او را فی غیابت الجب در قعر چاه
و آن چاهی بود در سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و منفذ و گو عمق داشت
یا زیادت پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون دست در هر یکی از ایشان میزد دستش بر بستند و رسنی بر میانش محکم کردند بچاه فرو
گذاشتند دامن پیراهن بسنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهنش از بوش برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن ببریدند و از حضرت
ملک اعلی خطاب مستطاب بطایر آشیان سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلام پیش یوسف بیک چاه رسید و او را با جنح
خود گرفته بر بالای صخره که در تنگ چاه بود نشاندند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیلی که تعویذ وار بر بازو داشت
در وی پوشانید واوحینا الیه و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل علیه السلام یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی
ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم برادران ترا احتیاج مندی نزدیک تو آریم لتنبئنهم مرائینه تو خبر دهی ایشان را بامرهم هذا
باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند وهم لا یشعرون و حال آنکه ایشان ندانند که تویی بجهت علو شان و رفعت مکان تو

والد

و اندک زمانی را این صورت دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند و اما چون یوسف علیه السلام در چاه افتاد
برادران یوسف بازگشته بر سر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیراهن یوسف بخون او آلوده ساختند وجاؤا اباهم آمدند نزد پدر خود
عشاء شبانگاه بدروغ یبکون میگریستند یعقوب علیه السلام آواز گریه فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان
شما را چه می شود و یوسف کجاست که او را نمی بینم قالوا یا ابانا گفتند ای پدر انا ذهبنا نستبق ما رفتیم بصحرا و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر در
دویدن و تیر انداختن وترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را تنها عند متاعنا نزدیک رخت و بارها فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ
وما انت بمؤمن لنا و نیستی تو باور دارنده مر ما را یعنی سخن ما باور نمیکنی ولو کنا صادقین اگرچه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما
اینجا تهمت گمانی که نیست ما داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست
وجاؤا و آمدند علی قمیصه بر پیراهن یوسف بدم کذب بخون دروغ یعنی آوردن پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ
یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلود دید دغدغه هلاک یوسف بر دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود عجب
گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض پیراهنش نکرده قال بل گفت یا فرزندان نه چنین است که شما میگویید سولت لکم بلکه آراسته است
برای شما انفسکم نفسهای شما آسان ساخته امرا کاری بزرگ را از هلاک یوسف فصبر جمیل پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبایی که
با آن شکایت نباشد مگر بخدای والله المستعان و خدا است یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهیم علی ما تصفون بر آنچه شما صفت
میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف علیه السلام در آن چاه بود صباح روز چهارم مژده نجات بوی رسید
وجاءت سیارة و آمدند کاروانی نزدیک چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فارسلوا پس فرستادند واردهم وارد
خود را بسوی چاه وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق باوست و آن کاروان مالک بن زعر خزاعی بود از اهل
مدین چون بسر چاه آمد فادلی دلوه پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید بیوسف علیه السلام که در دلو نشین ای یوسف
آخر بهتر است این دلو در چاه آمده یوسف علیه السلام در دلو نشست در معالم آورده که دیوارهای چاه بر فراق یوسف بگریست در انس
المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو یافت چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست آن ماه را در دلو مشاهده کرد قال
گفت یا بشری مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب او بود او را برای اعانت طلبید و گفت هذا غلام این پسریست که دلو را
گران ساخته بعد کاری او یوسف را از چاه بیرون آورد نظم جو آن ماه جهان آرا بر آمد ❊ ز جانش بانگ یا بشری بر آمد ❊
بشارت کز چنین تاریک جایی ❊ بر آمد بس جهان افروز ماهی ❊ واسروه و پنهان داشتند او را از کاروانیان بضاعة در حالتی که
متاع تجارت بود یعنی ایشان برای فروختن مناسب نمود یا پنهان ساختند او را و یا کاروانیان گفتند که اهل این آب بما داده اند
تا برای ایشان بمصر بفروشیم گویند ضمیر اسروا راجع برادرانست یعنی برادران حال او را پنهان داشتند گفتند بنده ماست و آن چنان
بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید والله علیم و خدای داناست بما یعملون
بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب علیه السلام با پدر و با در باب کاروانیان از اخفای یوسف علیه السلام آورده اند که چون برادران
یوسف علیه السلام بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوییم اگر بخلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلام خاموش
بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بنده ما گریزپایست و نافرمان و دل بخدمت ندارد او را می فروشیم یا از ما بخر و یا خود بشنو دیگر

تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری که داشتم ام بضاعت خریده ام و پاس درمی چند ناسره مانده است که کشید
تو میدانی که بهاء این غلام بسیار است اما ما بتو می سازیم بهر چه داری پس دست یوسف علیه السلام بدست مالک دادند وشروه و بفروختند
بثمن بخس بهاء اندک بی اعتبار دراهم معدودة درمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که ما دون چهل درم را
می شمردند و ما فوق آنرا وزن میکردند مالک در بهاء خود را شمرده معدود علاوه بود دیا بیست سر برادری دو درم بر داشتند و در وسیط
آورده که بیهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وکانوا بودند برادران فیه در یوسف علیه السلام من الزاهدین از بی رغبتان یعنی
نمیخواستند که با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن اوی رغبت بودند بجهت کر نحس و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورده
دران زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملقی بود و زمام امور ممالک را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده بود
چون خبر کاروانیان مدین بمصر آمد و تماشاگیان عزیز بسیر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته و حیران
بازگشته خبر بعزیز مصر بردند واو زنی داشت راعیل نام یا فکا و مشهور است او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بضم زای و فتح
لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زای و کسر لام شهرت داده القصه چون عزیز خبر یوسف علیه السلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را
بنخاس آرد روزی مالک یوسف را آراسته ساخته ببازار آورد و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان بر آمد خریداران همه بیک
در آمده هر کسی در بها چیزی اضافت میکرد تا بدانجا رسید که مشک او زر و نقره و مشک و دیبا بدستند عزیز قدم خریداری پیش نهاد
خریداران دیگر لب بربستند و پس زانوی خاموشی نشستند عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد وقال الذی اشتریه و گفت آنکس که
خرید یوسف را من مصر از اهل مصر یعنی عزیز لامرأته مر زن خود را یعنی زلیخا اکرمی مثوه گرامی دار جای این غلام کنایت از نیکو
داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی بجای نیکو دلیل عزت و احترامست یعنی غلام را نیکو دار عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند
ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار او نتخذه فرا گیریم او را ولدا فرزند و گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی
گیریم آثار رشد در بشره او ظاهر است وکذلک مکنا و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم لیوسف جای دادیم مر یوسف را
و ممکن ساختیم فی الارض در زمین مصر تا تصرف کند دران ولنعلمه و تا بیاموزیم او را من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا معانی کتب
الهی والله غالب و خدای غالبست علی امره بر کار خود هیچ کس چیزی را ازان رد نتواند کرد در چیزی از ان مفارقت نتواند بود
غالبست بر او یوسف علیه السلام که برادرانش او در خواهشی بود و خدای را خواهشی و واقع نشد الا آنچه خدای خواست نظم
بو هر کسی ساد گو تو رای ؛ نباشد مگر آنچه خواهد خدای ؛ ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند که زمام امور
بقبضه قدرت و مشیت اوست ولما بلغ و آن هنگام که یوسف رسید اشده بقوت خود هیژده سالگی و گویند میان سی و چهل آتیناه
دادیم او را اتشی حکما حکمی که نبوتست یا حکمت و ان علمی باشد موید بعمل وعلما و دیگر دادیم او را دانشی در دین وکذلک و مانند این نجزی
المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند که یوسف علیه السلام بخانه عزیز در آمد سلطان عشقش رخت بخانه زلیخا فرستاد و لشکر
حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد نظم زلیخا چون بروی او دیده بگشاد ؛ بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد ؛ اسیر شد به یک دل نی بصد دل
ز حسن و صورت و شکل شمایل ؛ بعد ازان که عشق بغایت کشید و شوق بنهایت رسید صورت حال با یوسف در میان آورد وراودته
و در خواست یوسف را التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا مراوده کرد با یوسف عن نفسه از نفس او یعنی طلب او خود کرد

از یوسف

از یوسف علیه السلام و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد وغلقت الابواب و بیست درها را وقالت گفت
هیت لک بشتاب و پیش آی که من ترا ام یوسف که این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی انه ربی بدرستی
که خدای پروردگار منست احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر منست و مرا به نیکو داشت حسن
فرموده پس من حرمت او در حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم دراز نمی کنم انه بدرستی که لا یفلح الظالمون
رستگار نمی شوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند که زناکاران چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف
با زلیخا خطاب میکرد و میگفت نظم زنی بخلت که در روز قیامت ؛ چو افتد بر زناکاران غرامت ؛ جزای آن جفاکیشان نویسند ؛ مرا
و اسم در دفتر ایشان نویسند ولقد همت به بدرستی که قصد کرد آن زن لطفا یوسف وهم بها و قصد کردی یوسف علیه بدفع او بطریق قوله لولا
ان رای اگر ندیدی یوسف برهان ربه برهان پروردگار خود را هرائینه قصد کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و ملکه نبوت
یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد فتوت دران حال خود را
نگاه داشت کذلک همچنین او را ثبات دادیم لنصرف تا بگردانیم عنه السوء ازوی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز والفحشاء و عمل زشت
یعنی زنا انه بدرستی که او من عبادنا المخلصین از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست آورده اند که یوسف علیه السلام
اندیشه فرار کرد هر در بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده می شود و زلیخا از عقب او میدوید واستبقا الباب و پیشی میکردند یوسف و زلیخا
بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس کشید وقدت وبدرید در کشیدن قمیصه پیراهن یوسف را من دبر از قفا
والفیا و یافتند سیدها شوهر زن یعنی عزیز را لدی الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که
صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه عزیز تفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نمود و دلیرانه سخن در آمد قالت گفت
ما جزاء چیست جزای کسی که خواهد من اراد باهلک سوءا بکسان تو بدی و اراده نفس خود دست درین سخن خواست که ابرار ذمه خود کند
از گناه و چنان فرانماید که جرم یوسف است پس گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود الا ان یسجن مگر آنکه زندان
کرده شود یعنی پاداش او زندان است او عذاب الیم یا عذاب دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه یوسف چون این سخن
شنید که بزندان و عقوبت تهدید میکند قال گفت هی راودتنی او در خواست مرا عن نفسی از نفس من تن بوی در ندادم
و از وی میگریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانیم و هیچ کس ازین واقعه خبر دارد یوسف گفت دران خانه کودک چهار ماهه در گهواره
بوده گواه من اوست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه و چه سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای
قادرست در آنکه او را بسخن آرد در لطایف سلمی آورده که عزیز ازان کودک پرسید که تو چه میگویی بقدرت ربانی کودک بسخن در آمد و گفت
یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داد درین کلمات که وشهد گواهی داد شاهد من اهلها گواهی دهنده از کسان زلیخا
گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت ای عزیز ان کان قمیصه اگر هست گریبان قمیص یوسف قد من قبل دریده شده از پیش
فصدقت پس زلیخا راست میگوید وهو من الکاذبین و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده
از خود که گریبان او از پیش دریده شده فکذبت پس زلیخا دروغ میگوید وهو من الصادقین و یوسف از راستگویانست چه این حال
دلالت بران دارد که یوسف از وی گریخته و او در پی آمده و او را بکشیده پیراهنش دریده فلما پس آن هنگام که بدید عزیز قمیصه پیراهن

وان کان قمیصه اگر هست پیراهن قد من دبر یوسف دریده شده از پس

یوسف را قد من دبر دریده شده ازپس روی بزلیخا کرد واز روی غضب قال انه گفت بدرستی که این کار من کیدکن از مکر وحیله
شما زنانست ان کیدکن بدرستی که کید شما عظیم بزرگست زود در دل می اویزد ودر نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد از روی
اعتذار گفت یوسف اعرض ای یوسف درگذر واعراض کن عن هذا ازین مهم وپنهان دار واستغفری وای زلیخا تو آمرزش طلب لذنبک
از برای گناهان خود در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غیبت وی کردی وتو او را بیازردی انک کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین از
گروه گناه کاران تذکیر برای تغلیب آورده اند اگر چه عزیز این قصه را عکس داد اما شمع عشق نهان کی ماند شمه ازین واقعه در السنه افواه
افتاد بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند وسرمایه عشق را غوغای ملامت در کار است نه سودای سلامت نظم نشاید عشق را کنج سلامت
خوش نشاید سودای وکنج ملامت غم عشق از ملامت تازه گردد وزین غوغا بلند آوازه گردد وقال نسوة گفتند گروهی زنان در کشاف آورده
که پنج زن بودند از زنان خواص ملک ریان یعنی حاجب وساقی وخباز وزندان بان وصاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند فی المدینة
در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این که امرأة العزیز زن عزیز زلیخا تراود فتیها طلب کرده است غلام خود را عن نفسه
از نفس خود در خواسته است از وی که کام او بدهد قد شغفها بدرستی که (؟) رفته است غلاف او حبا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بدرون دل
وی درآمده انا لنریها بدرستی که ما می بینیم آن زن را فی ضلال مبین در گمراهی هویدا وخطا روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته وفریفته
درم خریده گردد فلما سمعت پس چون بشنید زلیخا بمکرهن مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میگفتند ارسلت الیهن فرستاد بسوی ایشان واستدعاء
ایشان نمود که بدعوت حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید وآن پنج زن ملامت گر در میان ایشان بود پس چون بمنزل آمدند مراسم
اعزاز بجای آورد واعتدت لهن وآماده کرد برای ایشان متکأ تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا کرد ایشانرا طعام پاکیزه یا بساخت
مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام میخوردند وآتت وبداد کل واحدة منهن سکینا هر یکی را ازین زنان کاردی تا گوشت ریزه
کرده تناول نمایند ونزدیک یوسف آمده جامه مرصع در پوشانید وتاج مکلل بر فرقش نهاد وقالت اخرج وگفت بیرون آی علیهن برین
زنان یوسف علیه السلام ابا نمود وزلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را بیرون آورد نظم ز خلوت خانه آن گنج نهفته برون آمد چو گلزار شگفته
فلما رأینه پس آن هنگام که زنان او را دیدند اکبرنه بزرگ یافتندش در جمال بیکبار شیفته دیدار او گشتند واز خود فراموش کردند وقطعن وببریدند
ایدیهن دستهای خود را وبالم آن حس ننمودند در حقایق سلمی مذکورست که حق سبحانه بدین آیه مدعیان محبت را سرزنش میکند که مخلوقی در روی مخلوقی
بیدان ونتر میرسد که احساس الم قطع ید نمی کنند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از تیغ بلا وعنا متالم نشوید نظم گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد
بیداد تو سهلست فراموش توان کرد القصه زنان مصر از بیخودی بخود آمده زبان بآفرین بگشادند وقلن وگفتند حاش لله پاکست خدای از صفت عجز در
آفریدن چنین مخلوقی ما هذا بشرا نیست این آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمی باشد نظم تو از سلاله … وگل نه نژادی که از قبیله حوریان حور نژادی
ان هذا اینست او الا ملک کریم مگر فرشته گرامی نزدیک خدای جمال بدین زیبایی وکمال بدین غایت وعصمتی درین مرتبه جز از خواص ملایک نیست نظم
چو دیدندش که جز والا گهر نیست برآمد بانگ از ایشان کین بشر نیست نظم نه چون آدم ز آب وگل سرشتست ز بالا آمده قدسی سرشتست صاحب وسیط باسناد خود
از جابر انصاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام برمن فرود آمد وگفت خدای ترا سلام
سلام میرساند ومیگوید حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت دادیم وکسوت حسن ترا از نور عرش منور کردم وما خلقت خلقا
احسن منک یوسف را جمال بود وآن حضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد ودر ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت از حسن روی یوسف

دست

دست بریده سهل است نظم در پای دلبر ما سرها بریده باشد نظم از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل میکنند که در صفت جمال حضرت رسالت صلعم
که لوائم زلیخا لو رأین جبینه لآثرن فی القطع القلوب علی الید نظم زنان مصر بهنگام جلوه یوسف ز روی بیخودی ار دست خویش سر ببری نظم بصورت که دل پاره پاره میکرد
اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند نظم القصه چون زلیخا حیرت زنان وشیفتگی ایشان مشاهده میکرد قالت گفت فذلکن الذی این آنکس که شما لمتننی
ملامت کردید مرا فیه در دوستی او واکنون دانستید که حق بطرف من بوده ولقد راودته وبدرستی که من مراوده کردم او را عن نفسه از نفس او در خواستم
که کام من بدهد فاستعصم پس خویش را نگاه داشت وسر من در نیاورد ولئن لم یفعل واگر چنانچه نکند ما آمره آنچه میفرمایم او را از انجاح
مراد من لیسجنن هرآینه بزندان کرده شود ولیکونا وباشد من الصاغرین از خوار شدگان یعنی داخل خردان وبی باکان یوسف که این سخن بشنید
روی از مجلس برتافت وزنان در عقب بیرون رفته در باب آنکه ما او را ملامت میکنیم هریک جدا جدا او را دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان
بتنگ آمده قال رب گفت ای پروردگار من السجن احب الی زندان دوسترست بمن مما یدعوننی الیه از آنچه میخوانند این زنان مرا الیه بسوی آن بطاعت
زلیخا یا میل بدیشان نظم عجب درمانده ام در کار ایشان نظم که از زندان به از دیدار ایشان والا تصرف واگر بگردانی عنی از من کیدهن مکر وفریب
ایشان ترا واکن من الجاهلین وباشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فاستجاب اجابت کرد له مردعای او را ربه پروردگار او فصرف پس بگردانید
عنه ازو کیدهن مکر ایشان را انه هو السمیع بدرستی که او شنواست مر دعای کسی را که با وی پناه برد العلیم داناست بحال کسی که روی در وی آرد آورده اند
که بعد از نا امیدی که بعد از نا امیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید بسبب ریاضت رام گردد
قدر راحت ونعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد نظم چو کوره ساز زندان را بر او گرم نظم بود زان کوره گردد آهنش نرم نظم زلیخا این سخن را
قبول کرده نزد عزیز آمد وگفت ازین غلام عبری بدنام گشته ام وطبع ما از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان
کنی تا مردم گمان برند که او گناهکارست ومن از ملامت باز رهم عزیز را این سخن معقول افتاده حکم کرد که بزندانش برند ثم بدا لهم
پس ظاهر شد مر ایشان را ودر دل در افتاد من بعد ما راوا الایات از پس آنکه دیدند دلایل عصمت وشواهد برائت یوسف را چون شهادت
صبی وچاک پیراهن وقطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای صلاح لیسجننه هرآینه در زندان کنند
او را حتی حین تا هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را بزندان آوردند وزندان بدان سرو خوش گلخن در رشک گلستان گردید نظم
الا آن زنده در زندان درآمد نظم بجسم مرده گویی جان درآمد نظم در آن محنت سرا افتاد جوشی نظم برآمد زان گرفتاران خروشی ودخل درآمدند
معه السجن با او بزندان فتیان دو بنده از بندگان ریان یکی ساقی ملک بود که یونا گفتندی ودیگری طباخ او که مجلب خواندندی ملک
بر ایشان گمان برده که او را زهر می دهند وحکم بزندان کرده اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان درآمدند ویوسف علیه السلام تعهد حال
زندانیان کردی وخوابهای ایشانرا تعبیر فرمودی این دو زندانی خبر خوابها دیدند وگویند ساقی دیده وطباخ نی یا مطلقا هر دو خواب
نادیده یوسف را علیه السلام امتحان کردند قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی بدرستی که من می بینم خود را یعنی در خواب که در باغی
که تاک اصل تاکست وبر وی سه خوشه انگور رسیده وکاسه ملک بدست من اعصر خمرا می فشاندم در آن انگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار مآل است وقال
الآخر وگفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی من می بینم خود را که در مطبخ ملک احمل برمیدارم فوق راسی بر زبر سر خود خبزا نانرا تاکل
الطیر میخوردند مرغان منه از آن نان وی ربایند نبئنا خبر ده ما را بتاویله بتعبیر هر خواب انا نریک بدرستی که ما ترا می بینیم من المحسنین از
نیکوکاران یا اهل زندان پس نیکویی با ما بتاویل رؤیای ما یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی باز گوید چه درا

مکر و می متوجه بود به یکی پس از خواب اعراض فرموده قال گفت لا یاتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه خوردنی که روزی داده شوید
الا نبأتکما مگر خبر دهم شما را بتاویله بعاقبت وی یعنی بکویم رنگ و قدر آن طعام را قبل ان یاتیکما پیش از انکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را
از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام فرمود این معجزه است نه عرافت و کهانت ذلکما این که
گفتم مما علمنی از ان چیزی است که بیاموخت مرا ربی پروردگار من بالهام و وحی انی ترکت بدرستی که من دست بازداشته ام ملة قوم لا یؤمنون
کیش کروهی را که نمی کروند بالله بخدای وهم و ایشان بالاخرة بسوی آخرت هم کافرون ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای کفر ایشانست
باخرت واتبعت و پی روی کرده ام ملة آبائی کیش پدران خود را ابرهیم و اسحق ویعقوب اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست تا زیادتی
رغبت بوده باستماع کلام وی ماکان روا نیست و نشاید لنا ما را که پیغمبرانیم ان نشرک آنکه انباز گیریم بالله من شیء بخدای چیزی را آنکه اورا
پرستیم به یکانکی ذلک این توحید من فضل الله از فضل خداست علینا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده وعلی الناس و این فضل فضل اوست بر سائر
آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لا یشکرون سپاس داری
نمی کنند آن فضل و موهبت را یا صاحبی السجن ای یاران زندان ءارباب متفرقون آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر و نقره
واهن و چوب و سنک یا اعلی و اوسط و ادنی خیر بهترست ام الله الواحد یا خدای یکانه در ذات و صفات القهار غالب بر
ما تعبدون نمی پرستید شما من دونه بدون خدای الا اسماء مکر نامها یعنی چیزی چند را یا عبادت نامها که بی حجت و برهانی سمیتموها
نام نهاده اید آنرا انتم و آباؤکم شما و پدران شما ما انزل الله فرو نفرستاده است خدای بها به پرستش آنها من سلطان حجتی که دلالت
کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چندی مسما ان الحکم نیست حکم بعبادت الا لله مکر خدای را که مستحق پرستش است
امر بدرستی فرمان داده بر زبان پیغمبران مر خلق را الا تعبدوا آنکه نپرستید الا ایاه مکر او را ذلک الدین القیم این دین حق وارو شن
درست و راست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند راه حق را و در بادیه جهالت سرگردان می شوند یا صاحبی
السجن ای یاران زندان اما احدکما اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاصی یابد فیسقی ربه پس بیاشاماند تربیت
کننده خود را خمرا شراب چنانچه پیشتر می بود واما الآخر اما ان دیگر طباخ است فیصلب پس بر او حکم شود بردار و مدتی اورا
بگذارند تا متعفن شود فتاکل الطیر پس بخورند مرغان شکاری من راسه از کله سر وی ایشان و یا یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم
و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود قضی الامر حکم کرده شده و محکم ساخته گشته کار آن خوابی که شما الذی فیه تستفتیان
در ان از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وقال و گفت یوسف اذکرنی یاد کن مرا عند ربک نزدیک مربی خود
یعنی احوال مرا بعرض ملک برسان تا مرا ازین محنت برهاند نظم یکی مت اندران زندان غریبی ز عدل شاه دوران بی نصیبی
چنینش بی گنه میسند زنجیر کرمست این لطف بی مدت دور اورده اند که چون سه روز برآمد ملک فرستاد که تا طباخ را که جرم جنایت
او ثابت شده بود بردار کردند و ساقی را که صفت امانت تحقیق یافته بود منصب تحقیق بدو دادند اما چون او برتبه تقرب
رسید واز ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فانساه الشیطن پس فراموش کردانید بروی شیطان
ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزد خداوند نعمت خود فلبث فی السجن پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان بضع سنین
سال بضع عدد یست مبهم میان سه و نه گویند یوسف بعد ازین واقعه هفت سال دیگر در زندان بود و مشهور آنست که از

اول

اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده در معالم التنزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان در آمد
و یوسف علیه السلام او را بشناخت گفت یا اخا المرسلین حبیبت کرمی بینم تو را در منزل گنه کاران جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین
ترا سلام میرساند و میکوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی میدانی وبدو استشفاع میکنی بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان
بدارم یوسف گفت درین حال از من راضی هست یا نی گفت آری از تو خشنود است یوسف علیه السلام گفت اذا لا ابالی اکنون که او از من خشنودست
من هیچ باک ندارم فی المثنوی المعنوی نظم پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین اما چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان خوابی عجیب
دید بامداد تمام حکما و ندما را طلبید وقال الملک و گفت ملک انی اری بدرستی که من بخواب دیدم سبع بقرات سمان هفت گاو فربه که از نهر
یابس بیرون آمدند و پس از آن یاکلهن بخوردند و فرو بردند ایشانرا سبع عجاف هفت گاو لاغر و در شکمها هیچ زیادت نشد وسبع سنبلات
و دیدم هفت خوشه خضر سبز و تر و تازه که دانه ها ایشان منعقد شده بود واخر و هفت خوشه دیگر گندم بران خوشه دیگر دیدم
یابسات خشک یعنی نرسیده و برآمده واین خوشها بر آن خوشهاء سبز پیچیدند و در حال زیر کردند ایشانرا و بپوشیدند یا ایها الملا ای
گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم افتونی فی رءیای فتوی دهید یعنی جواب گویید مرا در تعبیر خواب ان کنتم اگر هستید شما از روی دانش للرءیا
تعبرون مر خواب را تعبیر میکوئید قالوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند اضغاث احلام این خوابها شوریده است وما نحن نیستیم ما بتاویل
الاحلام بتعبیر این نوع خوابها بعالمین دانایان چه ما تعبیر منامات صادقه میکنیم و این منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته
در دریای تفکر غوطه خورد که آیا مشکل من که گشاید در راه تعبیر این واقعه که مرا نماید نظم یا رب این خواب پریشان را تعبیر چیست ساقی که ملک را متغیر و متفکر
دید از حال یوسفش یاد آمد وقال الذی و گفت آنکس که نجا منهما نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی وادکر و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام
که اذکرنی عند ربک بعد امة بعد از زمان دور و دراز انا انبئکم من خبر دهم شما را بتاویله بتعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید مرا بزندان
که در آنجا کسیست که علم تعبیر نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشته فرمود که زود برو و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت یوسف
ایها الصدیق ای نیک نیک راست گوینده افتنا فتوی ده ما را فی سبع بقرات سمان در هفت گاو فربه که یاکلهن بخورند ایشان را
سبع عجاف هفت گاو لاغر وسبع سنبلات و در هفت خوشه سبز خضر واخر یابسات و هفت خوشه دیگر خشک که بر ایشان پیچیدند و خشک ساختند
همه حکما درین حیرانند تو جواب گوی لعلی ارجع تا باشد که باز گردم با جواب تمام الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لعلهم
یعلمون شاید ایشان ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را یا شرف و فضل تو معلوم کنند قال گفت یوسف که شما تزرعون کشت کنید
سبع سنین هفت سال که بتواتر اشارتست یا ایشان دابا زراعتی بر عادت مستمره خود فما حصدتم پس آنچه بدروید از غلات فذروه
بگذارید آنرا فی سنبله در خوشه او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید الا قلیلا
مگر اندکی یعنی بقدر حاجت مما تاکلون از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک پس ازین سالها سبع
شداد هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از آن سالهاست یاکلن بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که دران زمان باشند ما قدمتم
آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده لهن برای آن سالها الا قلیلا مگر اندکی مما تحصنون از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید
برای تخم و زراعت ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک از پس این سالها عام فیه سالی که در او یغاث الناس فریاد رسیده شوند
مردمان یا باران داده فیه در آن سال من بعد ذلک از پس این سالها قحط عام فیه یعصرون بیفشرند آنچه افشردنی باشد

مثل انگور و گنجد وزیت و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمارست وگفته اند اشارت بدوشیدن شیرست از بسیاری گاو و گوسفند و این عبارت
از فراخ سالیست و چون یوسف بتعبیر تمام کرد و ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخنان با وجهی که شنیده بود تقریر کرد
ملک را پسند افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطلب وی فرستاد وقال الملک وگفت ملک ائتونی به بیارید یوسف را پیش من
فلما جاءه الرسول پس آن وقت که آمد بدو فرستاده ملک قال ارجع گفت بازگرد الی ربک بسوی مهتر خود فسئله پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا پرسد
وتفحص نماید ما بال النسوة اللاتی که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قطعن ایدیهن ببریدند دستهای خود را ان ربی بدرستی که آفریدگار من
بکیدهن بمکر زنان وفریب ایشان علیم داناست یوسف علیه السلام خواست که بی گناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال و مجال وقیعت
نماند این سخن بملک فرستاد اما چون باز آمد و پیغام یوسف علیه السلام برسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس
از جهت تحقیق هم قال گفت با ایشان ما خطبکن چه بود حال شما اذ راودتن یوسف چون طلب بکردید یوسف را عن نفسه از نفس وی یعنی کام دل
از وی جستید قلن گفتند آن زنان حاش لله پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ما علمنا ندانستیم علیه من سوء
بر یوسف از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قالت امرأة العزیز گفت زن عزیز زلیخا
الآن اکنون حصحص الحق پیدا و هویدا شد آنچه درست و راستست انا راودته من جستم یوسف را عن نفسه از نفس او و آرزوی وصال او کردم
وانه و بدرستی که او لمن الصادقین از راستگویانست آنچه بنوبت گفت هی راودتنی [illegible] بجرم خویش کرد اقرار مطلق بر آمد و صدای حصحص الحق
بگفتا نیست یوسف را گنه، منم در عشق او گمکرده راهی، نخست او را بوصل خویش خواندم، چو کام من نداد از پیش راندم، ملک بیوسف علیه السلام فرستاد
که زنان یکباره خویش معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنیم یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذلک این درخواست برای آن کردم
لیعلم تا بداند عزیز انی لم اخنه آنکه من خیانت نکردم او را بالغیب در غیبت وی و حق تربیت وی نگاه داشتم وان الله و دیگر
تا معلوم کند که خدای لا یهدی راه ننماید یعنی بصلاح نیارد و از پیش نگذارد کید الخائنین مکر خیانت کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست
که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذاردم بر نعمت و عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی
حمایت ننماید معلومست که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات از پی در آورد وما ابرئ نفسی
و پاک نمی کنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از میل بآرزوها بیزار و استوار است ان النفس لامارة بدرستی که نفس فرماینده است بالسوء
ببدی یعنی بمعصیت الا ما رحم ربی لیکن آنکه بخشد بر وی پروردگار من از فرمان نفس در امان آید ان ربی بدرستی که آفریدگار من غفور
آمرزنده است قصد بد اگر بفعل نیاید رحیم مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف باز گفتند
آرزومندی او بدیدار یوسف زیادت شد وقال الملک وگفت ملک مصر ائتونی به بیاورید یوسف را نزد من استخلصه لنفسی تا خاص
گردانم او را برای خود و مهمات بوی فرمایم در تفسیر آورده که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان
فرستاد و بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آوردند در خبرست که چون یوسف علیه السلام از زندان می آمد زندانیان
که بدیدار وی مستانس بودند خروش بر آوردند یوسف ایشان را دلنوازی فرمود و دعا کرد که اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و لا تعم
علیهم الاخبار چون نزدیک رسید او را احترام تمام نموده استقبال نمود نظم ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت، باستقبال او چون بخت بشتافت،
کشیدش در کنار خویشتن تنگ، چو سرو و گلرخ وشمشاد و گلرنگ، به پهلوی خودش بر تخت بنشاند، به پرسشهای خوش با وی سخن راند فلما کلمه پس

آن هنگام

آن هنگام که ملک با وی سخن گفت و اثر تعبیر خواب خود بدید و جواب دلپذیر شنید قال گفت ای یوسف انک الیوم بدرستی که تو امروز
لدینا نزدیک ما مکین با جاه و قدری امین موتمن بر همه چیز تا هر چه میخواهی از ما طلب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی قال اجعلنی گفت
یوسف که گردان مرا حاکم کننده علی خزائن الارض بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان انی حفیظ
بدرستی که من نگاه دارنده ام [illegible] ضایع نکنم علیم و دانا بمصالح ملک مهر سازم خالی از صلاحی نباشد یا نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت
هر کس که با من سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبره مذکورست که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع
جواهر تهیه یوسف علیه السلام مقرر کرد و تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرد و زمام اختیار مملکت در قبضه اقتدار او باز داد
و عزیز را نیز عزل نموده مهمات وی نیز بعهده یوسف کرد اندک زمانی را عزیز در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف علیه السلام در آورد
و حق سبحانه یوسف را از وی دو پسر داد منشا و افرایم و تفاصیل این حالات حواله بجواهر التفسیرست وکذلک و همچنانکه ملک را بر وی مهربان ساختیم
مکنا جای دادیم لیوسف فی الارض مر یوسف را در زمین مصر یعنی تمکین ساختیم یوسف را بحکومت یتبوأ منها بود که جای میگرفت از آن زمین
که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ عرصه داشت حیث یشاء هر کجا میخواست نصیب برحمتنا میرسانیم برحمت خود از نعم دینی و دنیوی و صوری و معنوی
من نشاء هر کرا میخواهیم ولا نضیع و باطل نمی گردانیم اجر المحسنین مزد نیکوکاران را ولاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خیر بهتر است
للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند بخدای وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام باحسان و تقوی
از قعر چاه بتخت جاه رسید نظم بدینی و عفتی کسی قدر یافت، کز او جانب مصر تقوی شتافت، القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی از پیش گرفته
حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانها خالی نیابد مدت هفت سال از هر غله که حاصل می شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد
و باقی را بخوشه محفوظ می ساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر روی بیوسف آوردند سال اول بنقودی
که داشتند غله برایشان فروخت سال دوم بحلی و زیور و پیرایه سال سیم بغلام و کنیزک و سال چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع
و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم مرقهم بندگی باز دادند یوسف علیه السلام صورت حال بر ملک عرضه کرد ملک گفت همه بنده تواند و هر چه
پیش تست یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که
مصریان یوسف را بوقت خرید و فروخت در صورت بندگان دیده بودند قدرت الهی طوق بندگی او بر گردن نهاد تا کسی را درباره
او سخنی بی ادبانه نرسد آورده اند که اثر قحط در زمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد پسران یعقوب گفتند ای پدر
در شهر مصر ملکیست که در قحط زدگی زانوان دولی را غربا و ابناء سبیل بدلخواه ایشان می سازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر، ز دو کشته خوشدل غنی و فقیر،
ببخششش زابر بهاری فزون، صفات کمالش زغایت برون، اگر فرمایی برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام
اجازت کرد و بنیامین را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی بمصر آوردند و یک شتر جهت بنیامین
با بضاعت او همراه بردند وجاء اخوة آمدند برادران یوسف علیه السلام فدخلوا علیه پس در آمدند در سرای قدمگاری بجای آوردند
فعرفهم پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول وهم له و ایشان مر او را منکرون ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد بقول اصح
چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف علیه السلام ایشان را گفت
که شما چه کسانید که جاسوسان مینمایید گفتند ای ملک معاذ الله که ما پسران یک پدریم که یعقوبست صفی الله گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده

پسر داشت یکی را در صورتش گرگ بخورد و یکی را پدر برای خدمت خود نگاه داشت و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی هست
که شما را شناسد گفتند ما غریبیم مردم مصر ما را نمی شناسند گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه
زدند بنام شمعون برآمد پس وی بایستاد و یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعت بستدند و عوض آن گندم بدیشان دادند ولما جهزهم بجهازهم
آن هنگام که یوسف کار ساخت و هر یک را یک شتر بار گندم داد و گفتند که یک شتروار دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدرست بدهید یوسف علیه السلام
گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قال ائتونی گفت یوسف بیارید بمن باخ لکم من ابیکم برادری که شما راست از پدر شما یعنی
علاتی نه اعیانی الا ترون نمی بینید انی اوفی الکیل اینکه من تمام می پیمایم پیمانه را وحق کسی را باز نمی گیرم وانا خیر المنزلین و من بهترین فرو
آرندگانم در انزال مهمان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمی گذارم فان لم تأتونی به پس اگر نیارید بمن آن برادر را فلا کیل لکم عندی
پس شما را نزدیک من کیلی نیست یعنی طعام ولا تقربون و نزدیک من مشوید و در ولایت من میایید قالوا گفتند سنراود عنه اباه و برا طلبیم از پدر
وجهد کنیم دران وانا لفاعلون بدرستی که ما کنندگانیم این چیز را که میگوییم وقال گفت یوسف علیه السلام لفتیانه مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت
اجعلوا بضاعتهم بنهید بهای ایشان را که بها گندم آورده اند و آن ادیم و کفش چند بود یوسف علیه السلام نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که
بضاعتهای ایشان را درج کنید فی رحالهم در بارهای ایشان و دیگر آنست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون همه گندم برده
باز آرند و از آن جهت گفت لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعات خود را اذا انقلبوا چون بازگردند الی اهلهم بسوی کسان خود
و بار بگشایند لعلهم یرجعون شاید که بازگردند و بر در ما بیایند فلما رجعوا پس آن هنگام که بازگشتند فرزندان یعقوب علیه السلام الی
ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند
اگر بنیامین را نبریم فارسل معنا پس بفرست با ما اخانا برادر ما نکتل تا فراگیریم از برای خود و برای او وانا له و بتحقیق ما او را لحافظون نگاه
دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو وقال گفت یعقوب ای فرزندان هل آمنکم آیا شما را امین دارم علیه برو الا کما امنتکم مگر همچنانکه امین
ساختیم شما را علی اخیه بر برادر او من قبل پیش ازین و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فالله خیر پس خدای بهترست حافظا از جهة
حفظ حافظ خواند یعنی او بهتر در هر حالی که نگاه دارنده است پس توکل بر وی کنم و کار خود بر وی میگذارم وهو و او ارحم الراحمین
بخشاینده ترین بخشایندگانست شاید که محافظت وی بر من ببخشاید و بمصیبت دو فرزند را مبتلا نسازد ولما فتحوا و آن هنگام که بگشادند
متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف ردت الیهم باز
گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی چه چیز می طلبیم از احسان ورای این که هذه بضاعتنا اینست بضاعت ما
که غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا بازگردانیده اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک ونمیر اهلنا و طعام آریم کسان
خود را ونحفظ اخانا و نگاه داریم برادر خود را در رفتن و آمدن ونزداد و زیادت ستانیم کیل بعیر پیمودن شتری یعنی یک شتروار جهت
برادر زیادت بیاریم ذلک این شتروار کیل یسیر پیمودنی اندکست و ملک بدان مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب علیه السلام لن ارسله
نفرستم بنیامین را معکم با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی موکد بذکر خدای در میان فرموده که او را بشما ندهم
تا سوگند خورید بحق محمد صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین وسید المرسلین لتأتننی به که بیارید بمن او را الا ان یحاط بکم مگر آنکه بگرد شما در آورده شود یعنی
همه هلاک گردید ایشان قبول فرمودند بحرمت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سوگند خوردند که در همه بنیامین عذر نکنند فلما آتوه پس چون دادند

پدررا

پدر را موثقهم پیمان و عهد خود قال الله گفت یعقوب علیه السلام که خدای علی ما نقول بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وکیل نگاه بان
و گواه و مطلعست وقال و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت یا بنی ای فرزندان لا تدخلوا در میایید در شهر مصر من باب واحد از یک در
یعنی برادران همه از یک دروازه بشهر در نیایید تا ناگاه چشم بشما نرسد چون شما را با این جمال و هیبت و شکوه ببینند وادخلوا و در آیید
هر دو سه من ابواب متفرقة از درهای پراگنده و آن شهر را چهار دروازه بود در لطایف آورده که یعقوب علیه السلام در اول مهر بدی سپید اگر در در
آخر عجز بیند کی اشکی را کرد وما اغنی عنکم و من دفع نمی کنم از شما بدین نصیحت که کردم من الله از قضای خدا من شیء چیزی زیرا حذر دفع
قدر نمی کند و عفو تقدیر با الله تقدیرا نظم من جهد می کنم قضا میگوید کار بیرون ز کفایت تو کار دگرست ان الحکم نیست حکم و فرمان الا
لله مگر خدای راست در هرچه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم من وعلیه و بر او فلیتوکل المتوکلون باید که توکل کنند توکل کنندگان
نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجهٔ توکل است برو و من یتوکل علی الله فهو حسبه فلما دخلوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام
من حیث امرهم از انجا که فرموده بود ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان یغنی یعنی نبود که دفع کند عنهم از ایشان
رای یعقوب علیه السلام من حیث امرهم از انجا که فرموده بود ایشان را من الله از قضای خدای که در باره ایشان واقع بود من شیء
چیزی را بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب فایده
نداد الا حاجة مگر آنکه حاجتی بود فی نفس یعقوب در نفس یعقوب یعنی شفقت بر اولاد که در ان وقت قضیها ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد
بآن وانه لذو علم بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و میدانست لما علمناه مر آن چیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود
که گفت وما اغنی عنکم ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمی دانند سر قدر را یا جاهلند بآنکه تدبیر با تقدیر خداوند برابر نماند
ولما دخلوا و آن وقت که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام علی یوسف بر یوسف و بپارگاه او رسیدند یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود
و نقاب فرو گذاشته پرسید که کیانید گفتند که ما بنیامینیم که ما را فرموده بودید که برادر خود را بیارید او را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان
آوردیم یوسف علیه السلام فرمود که دانستم بنشینید ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند
پس یوسف هر دو برادر که از یک پدر و مادر بودند بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه
در آمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا گلاب بر وی زدند چون بهوش آمد پرسید که ای جوان بگناهی ترا چه شد
که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کس با برادر اعیانی خود طعام خورد و برادر پدر و مادری من که یوسف نام داشت بیاد
آمد با خود گفتم که اگر او بودی با من در سر خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق آن حال بی طاقت شدم و بسبب گریه و بیهوشی من این
بود یوسف علیه السلام گفت بیا تا من ترا برادر باشم و با تو بیک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان دیگر آوردند داشتند و در پس پرده آوردند
و او را نیز طلبید و بدین بهانه آوی الیه جای داد بسوی خود اخاه برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را
نظر بر دست یوسف افتاد بگریست یوسف پرسید که باز این چه گریه است گفت چه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف
همین که یوسف این کلمه شنید طاقتش نرسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را گفت انی انا اخوک بدرستی که من برادر توام فلا
تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یعملون بانچه کردند برادران در حق ما بنیامین علیه السلام چون روی یوسف علیه السلام را
بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت و با خود آمده دست در گردن یوسف افکنده و بزبان حال گفت نظم

این جه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب ۵ خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب ۵ انکه دست در دامن یوسف زده کفت
دیگر از تو مفارقت نمی کنم یوسف کفت ای برادر اهتمام پدر دیشان تو دانسته ام اکر ترا ابی اینجا نیاز دارم غم او زیادت شود اکر مصلحت
دانی ترا بیا و شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین کفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که با نزد برادران رو و این امر مخفی دار
بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کار سازی ایشان کنند فلما جهزهم بجهازهم پس آن هنگام که کار سازی ایشان کرد جعل السقایة
نهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا زر یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی و درین وقت عزت و نفاست طعام از آن پیمانه ساخت
بود تا یوسف بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کرد فی رحل اخیه در بار برادر او و بار دیگر محمل کردند و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته براه
درآمدند جمعی ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد ندا کننده که ایتها العیر وای کاروانیان
انکم لسارقون بدرستی که شما دزدانید بدان معنی که یوسف را از پدر بدزدیدند کفته این سخن را منادی بفرمان یوسف کفت چون این ندا
بسمع برادران یوسف رسید قالوا کفتند واقبلوا علیهم و روی آوردند بدان جمع که شما ماذا تفقدون چه چیز کم کرده اید که میجویید قالوا نفقد کفتند
میجوییم صواع الملک مشربه ملک را که پیمانه غله بوده ولمن جاء به و برای هر کس که بیارد آنرا حمل بعیر شتروار طعام مقررست وانا به و من که منادیم
زعیم کفیلم و پایندان قالوا تالله کفتند بخدای لقد علمتم که شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بود دیدید در کرت اول چون این
نوبت بیاوردیم باز آوردیم و می بینید که دهن بربسته ایم تا از زرع کسان نخورد ما جئنا نیامده ایم ما از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض
در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم وما کنا و نبوده ایم و نیستیم ما سارقین دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا فما جزاؤه کفتند ملازمان که جیست
جزای دزدان ان کنتم کاذبین اکر باشند دروغ کویان در ادعای ذمه خود یعنی شما میکویید ما دزد نیستیم اکر در میان رخت شما پیدا شود آنرا جه مکافات
خواهد بود قالوا جزاؤه کفتند جزای سرقه من وجد فی رحله کوشش آن کس است که یافت شود دزدیده در رخت او فهو جزاؤه پس همونست جزای او
یعنی او را بنده کی باید کرفت در دین پدر ما کذلک همچنین نجزی الظالمین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را باز کردانیده
بمصر آوردند و بدرکاه یوسف باز داشتند فبدأ پس آغاز کرد مؤذن و کفته اند یوسف علیه السلام باوعیتهم بیاردانهاء ایشان قبل وعاء اخیه
پیش از بار برادر او وکذلک و همچنین کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را یا الهام برادران یوسف انداخته سر در پیش انداختند زبان
طعن بر بنیامین کشادند ما کان لیاخذ اخاه نبود یوسف یعنی نشایست و سزاوار نبود از و که فرا کیرد برادر خود را فی دین الملک
در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب سرقه ضرب و تغریم بود نه استرقاق پس بکرفت یوسف برادران خود را الا ان یشاء الله مکر بخواست خدای تعالی
و بدستوری او نرفع درجات بر میداریم از روی درجها بعلم و حکمت من نشاء هر کرا میخواهیم وفوق کل ذی علم و زیر هر خداوند دانشی
علیم داناییست در جه او بلندتر انکه یوسف علیه السلام فرمود که این چه عملست که از شما صادر شد می کفتند که ما پیغمبر زادکانیم قالوا ان یسرق
کفتند اکر دزدی کند بنیامین چه عجب فقد سرق پس بدرستی که دزدی کرده است اخ له برادر اعیانی که او را بوده من قبل پیش ازین
یعنی یوسف در مدارک آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود سایل بدرخانه آمد هیچکس حاضر نبود یوسف علیه السلام آن مرغ را باو داد
برادران او را بدزدی تهمت کردند اقوال دیگرست فاسرها یوسف پس یوسف پنهان داشت یوسف آن مقاله را فی نفسه در نفس خود
ولم یبدها و ظاهر نکرد آنرا لهم برایشان قال کفت با خود که انتم شر مکانا بدترید از جهت منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیده
جدا کردید والله اعلم و خدای داناترست بما تصفون بآنچه شما صفت میکنید پس یوسف بنیامین را یکسان خود پیش برادران در حیله

چنانچه سخن کفته شد بیاسی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن کرفت و مویها از تن وی سر از جامه بیرون کرد کفت ای ملک برادر ما را بکذار
و اکر نه فریاد میکنم که هرجا حامله درین شهر باشد از هول آن بار بنهد یوسف علیه السلام دید که روبیل در غضب است پسر خود را کفت برو
و دست بر پشت وی فرود آر چون دست وی بروبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافته روی به برادران کرد که شما و احس کردید کفتند نی
کفت بخدای که درین بلد تخمی از یعقوب هست چون هر کاه یکی را از ایشان خشم آمدی چون دیکری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین
یافتی در معالم آورده که دیکر بار در غضب شده آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود
و بر سر دست آورده بر زمین نهاد و کفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می نیندارید که کسی بر شما غلبه
تواند کرد نظم خدای که بالا و پست آفرید ۵ زبر دست هر دست آفرید ۵ ایشان دیدند که هم بزور از ایشان بیش بود در زاری درامدند
قالوا یا ایها العزیز کفتند ای عزیز ان له بدرستی که بنیامین را ابا پدریست شیخا کبیرا بزرک و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود
بدو انس و الفت دارد فخذ احدنا مکانه پس فرا کیر یکی را از ما بنده کی بجای او و او را رها کن انا نریک بدرستی که ما می بینیم ترا
من المحسنین از نیکوکاران بر نسبت ما پس احسان خود را با تمام رسان فما الاحسان الا بالتمام قال معاذ الله یوسف کفت پناه میکیرم بخدای
پناه کرفتنی ان ناخذ از آنکه بکیریم الا من وجدنا مکر آنرا که یافتیم متاعنا عنده متاع خود را نزد او
و اکر بجای او دیکری را بکیریم انا اذا باشیم ما لظالمون ستمکاران در مذهب شما فلما استیاسوا پس آن وقت که نومید شدند منه از یوسف
و دانستند که برادر را بدیشان نمی دهد خلصوا نجیا بیک کناره شدند راز کویان و از هر کونه تدبیرها آغاز کردند قال کبیرهم کفت بزرک ایشان در سن
یعنی روبیل یا برادر خردمند یهودا الم تعلموا آیا نمی دانید شما ان اباکم آنکه پدر شما قد اخذ علیکم بتحقیق فرا کرفت بر شما موثقا عهدی و پیمانی
من الله از خدای یعنی بدستوری وی در محافظت بنیامین و شما سوکند خوردید بمحمد آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه که شما در شان وی
عذر نکنید اکنون این صورت واقع شد ومن قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کردید فی یوسف در شان یوسف فلن ابرح الارض پس کی
جدا شوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حتی یاذن تا وقتی که دستوری دهد لی ابی مرا بازآمدن پدر من او یحکم الله یا خدای
حکم کند لی برای من برجوع یا بدر یا بتخلیص برادر وهو خیر الحاکمین و او بهتر حکم کنندکانست چه براستی حکم کند ... در حکم او
ارجعوا الی ابیکم شما باز کردید بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بکویید ای پدر ما ان ابنک بدرستی که پسر تو بنیامین سرق
دزدی کرد وما شهدنا و ما کواهی نمی دهیم الا بما علمنا مکر آنچه میدانیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد وما کنا و نیستیم ما للغیب بباطن
حال او حافظین نکاه دارندکان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع بود و تهمت کردن و صاع را در بار او
نهادند یا خود مباشر این امر بود واسئل القریة التی و بپرس از اهل دهی که ما کنا فیها بودیم در وی یعنی مصر را داشت که قوت داد
مصریان بپرس والعیر التی و از کاروان نیز سوال کن که ما اقبلنا فیها روی نهاده بودیم بیکبار در میان ایشان و آن جمعی
کنعانیان بودند از همسایکان یعقوب علیه السلام وانا لصادقون و بدرستی که ما راستکویانیم فرزندان یعقوب علیه السلام
بحکم روبیل با یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر کفته بود بی توقف عرض رسانیدند قال کفت یعقوب علیه السلام
بل سولت بلکه بیارا داشته است لکم برای شما انفسکم نفسهای شما امرا کاری که خواسته اید و یا هم قرار داده و اکرنه ملک جه میدانست
که جزای سارق استرقاق است فصبر جمیل پس برتست شکیبایی نیکو عسی الله ان یاتینی شاید که خدای بیارد بهم جمیعا نزد من ایشان را همه

یعنی یوسف و بنیامین وان برادران دیگر مرا که در مصر است انه هو العلیم بدرستی که او داناست بحال من الحکیم راست کارست در آنچه میکند
پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه بر بیت الاحزان فرمود وتولی عنهم و روی بگردانید ازان فرزندان وقال یا اسفی وگفت ای اندوه
علی یوسف بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب
وحزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف علیه السلام جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر مرده حضرت فرمود که او را چه مقدار مزد دادند
گفت مزد صد شهید آری هیچ کس در آتش مفارقت برابر یعقوب علیه السلام نسوخت چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف
تا زمان وصال چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارکش خمیدگی گرفت وابیضت و سفید شد عیناه هر دو چشم او
من الحزن از اندوه فهو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد نظم دردیست درین سینه که گفتن نتوانم
وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم اما چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیدند و اضطراب پدر را مشاهده نمودند قالوا گفتند تالله تفتؤا
بخدای که همیشه باشی که بناله و زاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بمرگ او تکون
من الهالکین یا باشی از جملهٔ هلاک شدگان قال گفت ای فرزندان انما اشکوا جز این نیست که شکایت میکنم بثی وحزنی غم و اندوه خود را
الی الله بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کس بی کسان و چاره بیچارگان اوست نظم حاجت را که اتو میجویم یا کسی که یا تو میگویم
راز گویم بخلق خار شوم یا تو گویم بزرگوار شوم در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام انما اشکوا بثی وحزنی الی الله حق تعالی وحی
فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته
بتو باز رسانیدی وازین مژده بود یعقوب علیه السلام گفت واعلم ومی دانم من الله از وحی خدای ما لا تعلمون آنچه شما
نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن وی بمن و گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام سوگند برو داد
که روح یوسف قبض کرده گفت نه یعقوب علیه السلام بدان امیدوار گشت یا بنی اذهبوا ای پسران بروید فتحسسوا پس
تفحص کنید من یوسف واخیه از حال یوسف و برادر او ولا تیأسوا و نا امید مباشید من روح الله از رحمت و فضل خدای انه
لا ییأس بدرستی که نومید نشوند من روح الله از رحمت و فرج خدای الا القوم الکافرون مگر گروه ناگرویدگان
و یکی کان پس یعقوب علیه السلام نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم
که بلا را موکل ما گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پا بسته بر آتش نمرود افکندند و حق سبحانه او را نجات داد پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند و فدا
برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوست ترین همه فرزندان بمن برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود بمن آوردند گفتند او را گرگ بخورد
و من در فراق او چندان گریستم که چشم سفید شد و او را برادری بود و عیانی که من بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته و نگاه داشته ما نه اهل دزدیم که دزدی
کنیم یا از ما دزدی بزاید اگر این فرزند و امین فرستی فبها والا تو دعایی کنم که اثر آن بفرزندان هفتم تو برسد والسلام نامه بفرزندان داد و اندکی بضاعتی
از پشم و روغن و [illegible] ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاد ایشان بمصر آمده برادر را که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی ببارگاه
یوسف نهادند فلما دخلوا علیه پس آن هنگام که در آمدند برادران یوسف علیه السلام برو قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را
واهلنا الضر و کسان ما را سختی و بی نوایی و گرسنگی وجئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی مزجاة اندکی بی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن
برای ما کیل را وتصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا زیادت از بها ان الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین پاداش دهد

بنیکویی آنکه از روی تفضل تصدق می نماید آنکه نامهٔ یعقوب علیه السلام بر گوشهٔ تخت نهادند یوسف علیه السلام چون نامه را بخواند گریه
بروی غلبه کرد و عنان تمالک از دست رفته قال گفت ای برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه با یوسف و برادر او
بر سبیل اجمال گفت ای برادران نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهرست و بنیامین آن بوده که او را خوار و بی اعتبار میداشته اند
تا بمرتبه که با هیچ کس سخن نمیگفت الا از روی عجز و ذلت پس یوسف فرمود آیا دانسته اید [illegible] اگر با یوسف و برادر او کرده اید و آیا از آن
فرموده اید اذ انتم جاهلون چه آن وقت شما نادان بودید نورسید و شوخ یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس
یوسف علیه السلام این سخن از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاقبت آنکه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر آن شکل و شمایل
افتاد قالوا گفتند ائنک لانت یوسف استفهام تقریرست یعنی البته تویی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نتواند بود نظم که دارد در همه خوبان رخی چنین که تو داری
تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری قال گفت انا یوسف وهذا اخی من یوسفم و این برادر من بنیامین است قد من الله بدرستی که منت نهاد خدای
علینا بر ما بسلامت و کرامت انه من یتق بدرستی که هر که بترسد از خدای ویصبر و صبر کند بر طاعت و معصیت فان الله پس بتحقیق خدای لا یضیع ضایع
نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر بجهت آنست تا آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را شناختند
روی بتخت آورده خواستند که پای یوسف علیه السلام را ببوسند یوسف علیه السلام از تخت فرود آمد و ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله
گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لقد آثرک الله هر آینه برگزید ترا خدای علینا بر ما وان کنا وبدرستی که هستیم ما لخاطئین گناهکاران
بدان عملها که کرده ایم قال گفت یوسف در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما امروز من دیگر هرگز گناه شما
بار روی شما نیارم یغفر الله بیامرزد خدای لکم شما را که اعتراف کردید بگناه وهو ارحم الراحمین و او بخشاینده ترین بخشایندگانست نظم
بآهی بسوزد جهانی گناه ٭ باشکی بشوید درون سیاه ٭ بدرماندهٔ تخت شاهی دهد ٭ بدرماندگان هر چه خواهی دهد ٭ پس بنوازش [illegible] دل
برادران تازه ساخت بکار دیده اول حال پدر پرسید و گفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن را و این قمیص خلیل بود که جبرئیل در قعر چاه بوی
پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من یأت
بصیرا باز گردد بینا و چشمش بحال اول آید وأتونی و بیارید بمن باهلکم اجمعین شما همه کسان خود از احفاد و خدم آورده اند که یهودا گفت
ای یوسف پیراهن خون آلود پیش پدر من برده ام این پیراهن من حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند
یوسف پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته به برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران
متوجه کنعان گشت ولما فصلت العیر و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمدی روان از عمارت مصر و بفضای صحرا رسیدند باد صبا
از حق سبحانه دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید قال ابوهم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند
از نبیرگان او انی لاجد بدرستی که من می یابم ریح یوسف بوی یوسف را لولا ان تفندون اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید که
پیر شده و بحد خرافت رسیده قالوا تالله گفتند آنها که بخدای که تو هستی لفی ضلالک القدیم در همان حیرت قدیمی در افراط محبت
یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال فلما ان جاء البشیر پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی
یهودا آورده اند که یهودا پا برهنه در ان نه ایستاد مر و پای برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمده القاه
بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی پدر فارتد بصیرا پس گشت بینا یا حقا خود قال گفت الم اقل لکم نه گفتم شما را

انی اعلم آنکه من میدانم من الله از الهام خدای ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان من و او پس آتش راه نموده
هر که در میان ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیده در دست و پای پدر افتادند قالوا گفتند یا ابانا ای پدر ما استغفر لنا
آمرزش طلب برای ما از خدا ذنوبنا گناهان ما را انا کنا بدرستی که هستیم ما خاطئین گناهکاران قال گفت یعقوب علیه السلام سوف استغفر لکم زود باشد
آمرزش خواهم برای شما ربی از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده است مر محو ذنوب الرحیم مهربانست بر بندگان بکشف کروب
تا حیز کرد تا شب جمعه وقت سحر که مظنه اجابت دعا است یا خواست بداند آنکه یوسف علیه السلام از ایشان عفو کرده یا نی اصح آنست که تاخیر کرد
تا وقتی که بمصر رسید پس شب برخاست نماز و بعد از تهجد روی بقبله آورد و یوسف را در قفای خود بداشت و برادران در عقب او و آنحضرت دعا کرد و فرزندان
آمین گفتند وحی اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته
باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب با فرزندان بر بالای تل برآمده و تفرج آن کوکبه و آراستگی میکردند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب را علیه السلام
گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری بیا لا نگر که چند ملک از زمین تا فلک تفرج آمده بشادی تو متهیج و مسرورند چنانچه درین مدت از اندوه تو محزون
و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر تو سلام کند در حینیست که یعقوب نیز پیاده شد
چون چشمش بجمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان مرد و دستها بر گردن یکدیگر آورده از شادی بگریستند قطعه چه خوش حالیست روی دوست دیدن
پس از هجری بیکدیگر رسیدن ✿ شراب خوشدلی را نوش کردن ✿ بشادی دست در آغوش کردن ✿ دلی کام دل از ناکامی آرمیدن ✿ زعاشق دفتر غم باز کردن
پس در حوالی مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود فلما دخلوا پس آنگاه که در آمدند علی یوسف
بر یوسف در آن منزل آوی الیه جای داد بسوی خود ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود
و برادر زادگان را نوازش کرد قال ادخلوا مصر و گفت در آیید بمصر ان شاء الله آمنین اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از قحط و عنا
و مشقت و بلا استثنا داخل در امن نه در دخول و چون بمصر در آمدند ایشان را بمنزل خود فرود آورد و رفع ابویه و بر داشت پدر و خاله را یعنی بالا برد
علی العرش بر تخت خود و خروا بر روی در افتادند پدر و خاله و برادران سجدا در حالتی که سجده کنان بودند تحیه و تعظیم ایشان در آن زمان
بسجده بود و یوسف که آن حال مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود و قال و گفت یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما تاویل رویای تعبیر
خواب منست که دیدم من قبل پیش ازین در ایام صبا قد جعلها بدرستی که گردانید آنرا ربی پروردگار من حقا راست وقد احسن بی بدرستی که نیکوئی
کرده است بمن آفریدگار من اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نگردند و جاء بکم و آورد
شما را من البدو از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلام آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود و یوسف علیه السلام
جهت شکر نعمت فرمود که حق تعالی مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم من بعد از پس آنکه نزغ الشیطان
افساد کرد شیطان و مخالفت افکند بینی میان من و بین اخوتی و میان برادران ان ربی بدرستی که آفریدگار من لطیف رساننده نیکی است لما یشاء
مر که را خواهد انه هو العلیم بتحقیق که اوست دانا بوجوه تدبیرات الحکیم محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال ازین واقعه
بگذشت یعقوب علیه السلام را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر پدر را در واقعه دید که میگوید ای یوسف مشتاق لقای توام بشتاب یار از دیگر
نزدیک من ای یوسف برادران را طلبیده وصیت کرد و پیوند در اطاعت عهد خود ساخته فرزندان را بپدید و بطریق مناجات گفت رب قد آتیتنی بدرستی که دادی مرا
من الملک پاره از ملک و پادشاهی و مملکت داری وعلمتنی و بیاموختی مرا من تأویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطر السموات والارض ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها

و زمینهاست انت ولی تو یار من و متولی کار من فی الدنیا والآخرة درین سرای و در آن سرای توفنی مسلما بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم
امر ترا یعنی مسلمان بمیران والحقنی و در رسان مرا بالصالحین به پدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز ازین واقعه که دیده بود بر وجه وصال
رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی قدس سره در قصه یوسف و زلیخا که بلباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی از آن درین اوراق اتفاق افتاده
وفات یوسف را برین نمط ذکر میفرماید نظم بکف جبرئیل جام داشت سیبی ✿ که باغ خلد از آن میداشت زیبی ✿ چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد
روان آن سیب را بو کرد جان داد ✿ بلی زان نکهت باغ بقا یافت ✿ از آن نکهت بسوی باغ بشتافت ذلک آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف علیه السلام
من انباء الغیب از خبرهای غیب است که بامحمد ظهور دلیل اعجاز نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بتو وما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ
اجمعوا امرهم آنهنگام که جمع کردند رایهای خود در باب افکندن یوسف بچاه وهم یمکرون و ایشان مکر میکردند به یعقوب علیه السلام و چون تو آنجا نبودی
و مکذبان تو میدانستند که از کسی نشنیده و چیزی نمیدانی چنانچه بوده پس دلیل روشنست برآنکه بوحی الهی دانسته وما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان
ولو حرصت و اگرچه حرص میورزی بر ایمان ایشان بمؤمنین گرویدگان بجهت عناد و تقلید ایشان در کفر و فساد وما تسئلهم و نمیخواهی
از ایشان علیه بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآن من اجر مزدی چنانچه قصه گویان میخواهند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از خدای
للعالمین و عالمیانرا و تهامشرکان مکه از نتیجه تو روی میگردانند و کاین من آیة بسا نشانها و قدرت و دلایل بر وجود صانع و حکمت اوست فی
السموات والارض در آسمانها و زمینها که آنرا معاندان یمرون علیها میگذرند بر آن وهم عنها و ایشان از آن آیتها معرضون روی گردانند که تامل
در آن نکنند و ازان عبرت گیرند وما یؤمن اکثرهم بگرویدند بیشترین ایشان بالله بخدای الا وهم مشرکون مگر ایشان شرک آرندگان
باشند گویند و از این گروه گفتند ملائکه اند که گفتند رقیت الله و ازپی دراوردند کفرالملائکة بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند
عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح ابن الله افأمنوا ایمن شدند مشرکان ان تأتیهم از آنکه بیاید بدیشان قیامت غاشیة
عقوبت پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشانرا من عذاب الله از عذاب خدای او تأتیهم الساعة یا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان وهم لا یشعرون
و ایشان ندانسته آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قل بگو ای محمد هذه این دعوت بتوحید سبیلی راه منست و برین راه تابعیم ادعوا میخوانم خلق را
الی الله بخدای علی بصیرة بر بیان هویدا و حجتی روشن انا من تاکید ضمیر مستتر است در ادعو ومن اتبعنی و میخوانند بخدای هر که پی روی کرده است مرا
وسبحان الله پاکست خدای از شرکتی که شما او را بدان وصف میکنید وما انا و نیستم من من المشرکین از شرک آرندگان امام زاهد آورده که کافران گفتند
خدای از فرشتگان مستند چرا آدمی را فرستاد اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وما ارسلنا و نفرستادیم من قبلک پیش از تو پیغمبران
الا رجالا مگر مردان که نوحی الیهم وحی فرستاده شد بدیشان حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان من اهل القری
از اهل شهرها و بعضا در وسیط از امام حسن بصری رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه هرگز پیغمبری از اهل بادیه نه از جن و نه از زنان
و در باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت میکرد گفته اند اضحت نبیتنا انثی نطوف بها ولم تزل انبیاء الله ذکرانا افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند کافران
فی الارض در زمین شام و یمن دیار عاد و ثمود میگذرند یعنی باید که بگذرند فینظروا پس ببینند بنظر عبرت کیف کان چگونه بود عاقبة
الذین آخر کار آنان از منکران و مکذبان که بودند من قبلهم پیش از ایشان پس تباه شدند از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند ولدار الآخرة
و مر این سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خیر بهترست از لذات فانیه دنیا للذین اتقوا آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی افلا تعقلون
آیا تعقل نمی کنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهترست نظم چه نسبت جاه مستعلی راه با تمتعگاه روحانی ✿ چه ماند گلخن تیره به گلشنهای سلطانی

پس باید که معاندان زمان تو بیمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که ما امم ماضیه را مهلت دادیم حتی اذا استیاس الرسل تا آنگاه که نومید شدند
فرستادگان از ایمان ایشان وظنوا وگمان بردند رسولان انهم با آنکه ایشان قد کذبوا بدرستی که مکذوب شدند یعنی کفار بوعده ایمان یا ایشان دروغ گفتند
یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جاءهم نصرنا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فنجی پس
رهانیده شد من نشاء هر که را ما خواستیم یعنی پیغمبران و متابعان او ولا یرد و بازگردانیده نشود باسنا عذاب ما عن القوم المجرمین از گروه کافران وقتی که
بر ایشان فرود آید لقد کان بدرستی که هست فی قصصهم در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام و برادران او عبرة اعتباری و پندی لاولی
الالباب خداوند عقول خالصه را سلمی رحمه الله از جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که مراد از الباب اسرار است پس اعتبار ازین قصها ارباب اسرار را باشد
و حقایق کلام در آینه دل بی غل ایشان روی نماید نقطه دلی در یا بد اسرار معانی که روشن شد بنور رحا و بدانی ماکان نیست قرآن حدیثا یفتری سخنی که بربافته
باشند ولکن ولیکن هست تصدیق الذی تصدیق آنچه که بود بین یدیه پیش از وی از کتب الهی یعنی مصدق و موافق انست در راستی و درستی و تفصیل کل شیء
و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و هدی و راه نماینده است و سالکان را و رحمة و بخشش است لقوم یؤمنون و گروهی را که بگرویدند بتوحید
خدای و نبوت مصطفی صلی الله علیه وسلم و علی آله و صحبه اجمعین
بسم الله الرحمن الرحیم المر نود و نه حرفست مختلف از کلمات که
دلالت کند بر صفات الهی چنانچه در المر گفته اند که الف الاء اوست و لام لطف بی نهایت و منتهای او و میم ملک بی زوال و را رافت بر کمال و قوتی ایشتست
که بعضی از آن دلالات بر اسماء الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه المر یعنی انا الله اعلم و اری تلک این ایات ایات الکتاب آیات قرآنست
والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راستست چنگ دران زن و بدان عمل کن
ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان از اصل مکه لا یؤمنون نمی گروند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله خدای الذی رفع السموات انست که برداشت
آسمانها یعنی بیافرید برداشته بغیر عمد بی ستونی که بران قایم باشد ترونها می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته بر داشته است آسمانها بی ستون
که شما بینید لازم می آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست وان قدرتست که آسمان بدان مرفوع می باشد و در فواید السلوک آورده که باری تعالی
سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی قایمه که ادراک توانید بود افراشت ولی ستون که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستون هست اما
مخفی است و قایمه موجود است ولیکن غیر مرئی است وان عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات نظم آسمان و زمین بعدل برپاست
حق زشاهان بغیر عدل نخواست که بنا شد ستون خیمه بجای که نبود خیمه بی ستون برپای ثم استوی پس راست گشت علی العرش بر آفریدن عرش یا مستولی
گشت بر وی باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او نفاذ فرمود بان بحفظ و تدبیر و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح
عباد با آنچه خواست از حرکات ایشان بر حد معین کل هر یک از ایشان یجری میرود و حرکت میکند الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شده
یعنی مدتی معین که دور خود را تمام رسانند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت یدبر الامر تدبیر میکند خدای
کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و از لال و اعزاز و احیا و اماته یفصل الایات بیان میکند آیتها را یعنی مفصل می سازد
با امر و نهی یا احادیث و دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جزای که
خواهید داد در قیامت توقنون بی گمان گردید و دانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا و هو الذی
مد الارض و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد بطول و عرض تا متقلب حیوان باشد و جعل فیها و بیافرید دران رواسی
کوهها محکم پای برجای که میخ زمین بود و انهارا و پیدا کرد در زمین آب روان و من کل الثمرات واز همه میوه ها جعل فیها بیافرید در زمین

آیه روان

بآب روان و من کل الثمرات واز همه میوه ها جعل فیها و بیافرید در زمین زوجین اثنین دو صنف مثلا سیاه و سفید خورد و بزرگ و ترش
و شیرین و حار و بارد و تری و یبوستی و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو دأب العرب فی کلامهم یغشی اللیل النهار می پوشاند
و در می کشد شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک می شود و از نتیجه در می توان یافت تغیر و زیرا در شب تا هوا بعد از تیرگی
روشن گردد از وست ان فی ذلک بدرستی درین آثار قدرت که مذکور شد لایات مرآینه نشانهاء روشن است لقوم یتفکرون گروهی را که تفکر کنند
دران و دانند که تکون این اشیا و تخصیص هر یک بجزئی دلیلست بر وجود صانع حکیم و فی الارض و در زمین قطع متجاورات پارها است پیوسته
بیکدیگر این نیز یکی از دلایل قدرتست قطعها از زمین بیکدیگر پیوسته یعنی شایسته زراعت است و برخی شوره از راه قدری ریگ آمیز و قطعه
سنگستان و جنات و دیگر در زمین بوستانهاست من اعناب از انگورها و زرع و کشتها و نخیل و خرمابنان صنوان چند شاخ
از یک اصل جسته و غیر صنوان نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از بیخ رسته یسقی بماء واحد آب داده می شوند این نباتات
و زروع بیک آب و نفضل بعضها و تفضیل میدهیم بعضی از ان علی بعض بر بعضی دیگر فی الاکل در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم ان
فی ذلک بدرستی درین چه که ذکر کرده شد لایات مرآینه دلالتهاء واضح است لقوم یعقلون مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف
میوه ها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادت قادر مختار در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در
اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق با وجود آنکه پدر همه یکی است و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبیست در آثار و انوار
و اسرار هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه دل باشد موصوف بانکار و استکبار که قلوبهم منکرة و هم مستکبرون و باز دلی بود ارمیده بفکر
پروردگار که تطمئن قلوبهم بدلایل وحدت فعجب قولهم پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند
ائذا کنا آیا آن وقت که ما باشیم ترابا خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم ائنا لفی خلق جدید آیا ما باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده کرده شود
و محل تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان و زمین میدانستند و هیچ فکر نمیکردند که هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود
انکه پیدا ساختن کارش بود زندگی دادن چه دشوارش بود اولئک الذین آن گروه آنانند که ایشان کفروا بربهم کافر شدند بپروردگار
خود بجهت ناگرویدن بقدرت او بر حشر و نشر و اولئک الاغلال و آن گروه اند که غلها فی اعناقهم در گردنهاء ایشانست یعنی موثقند با غلال ضلال
و ایشان را امید فلاحی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد و اولئک و آن گروه اصحاب
النار ملازمان آتش دوزخند هم فیها ایشان دران آتش خالدون جاویدانند در حسب نضر بن حارث و اشیاء استعجال عذاب میکردند
بر سبیل استهزا حق سبحانه میفرماید و یستعجلونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة بعقوبت که ایشان را نقار کرده قبل الحسنة پیش از عافیت حق سبحانه
عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم تاخیر فرموده و با قیامت افکنده آن تاخیر حسنه است و آن
سیئه که کافران استعجال عذاب استیصال میکردند و قد خلت و حال آنکه گذشته است من قبلهم المثلات پیش از ایشان عقوبتها مکذبان چون خسف
و مسخ و رجعه و ایشان دانسته اندیش چرا بدان اعتبار نمی گیرند و برای خود مثل ان میطلبند و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو لذو مغفرة
مرآینه خداوند آمرزش است للناس برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای بیامرزد ایشان را علی ظلمهم با وجود
ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم ما قبل زمان کفرست و ان ربک بدرستی که آفریدگار تو لشدید العقاب سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر
باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند دو معنوی است بر مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران بانکار و استکبار محققان بر آنند که تمهید قواعد

خوف و رجا درین آیه اشارت میفرماید که او ترسنده است تا از رحمت او نا امید نشوید و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند در حدیث
آمده که اگر عفو خدای بنودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق بنودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی پس از حق می‌ترس تا غافل نگردی
و نومید مشو تا بد دل نگردی **ویقول الذین کفروا** میگویند آنانکه کافر شدند **لولا انزل** چرا فرستاده نمی‌شود **علیه** بر محمد صلی الله علیه وسلم **آیة من ربه** نشانه از پروردگار او
یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی و ید بیضا و احیاء عیسی علیهما السلام **انما انت منذر** جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو
بلاغ است و بس ترا در اظهار آیات چه اختیار **ولکل قوم** و هر گروهی را **هاد** راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزتی در صورت آنچه غالب بود بر قوم
او چون سحر در زمان موسی علیه السلام و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجز موسی و عیسی که شما مطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب
قوی‌ترین معجز قرآنست فاتوا بسورة من مثله **الله یعلم** خدای میداند **ما تحمل** آنچه بر میدارد **کل انثی** هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز
و کوتاه و جوان **وما تغیض الارحام** و میداند آنچه بکاهد در رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودک تمام خلقت بیرون نیاید **وما تزداد** و آنچه زیاده
سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثه ولد از اعضاء زاید و گفته‌اند مراد از زیادت و کم عدد ولدست چه رحم مشتمل می‌باشد بر یک فرزند تا چهار
و نهایت اولاد در رحم چهارست نزد امام اعظم رحمه الله و در انوار از امام شافعی رحمه الله نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن نزاد و در هر بطنی پنج فرزند و از قاضی
ما یشار را مراد مدت حملست و اقل آن باتفاق شش ماهست و اکثر نزد یک امام اعظم دو سال و نزد امام شافعی چهار سال و پیش امام مالک رحمه الله
پنج سالست **وکل شیء** و همه چیزی **عنده** نزدیک او **بمقدار** باندازه ایست که از آن کم و زیاده نشود **عالم الغیب** اوست داننده پوشیده‌ها از حس **والشهادة**
و آشکارا یعنی حاضر بر حواس **الکبیر** بزرگ **المتعال** برتر از همه **سواء منکم** یکسانست از شما در پیش او **من اسر القول** هر که پوشید سخن را در نفس خود **ومن جهر**
و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری **ومن هو مستخف** و هر که طالب خفا میکند و می‌پوشد عمل خود را **باللیل** بشب **وسارب** و هر که ظاهرست و آشکارا میکند
قول و فعل خود را **بالنهار** بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سر و علانیه بروی پوشیده نیست **له** مر خدایراست **معقبات** ملائکه پی در پی یا کسی را
که می‌پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگان اند در پی اقوال و افعال او روز و شب **من بین یدیه** از پیش روی او **ومن خلفه** و از
پس او **یحفظونه** نگاه میدارند او را **من امر الله** بفرمان خدای و آنچه از وی صادر میشود می‌نویسند و ایشان نابرره و کرام الکاتبین گویند
در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته‌اند حق سبحانه فرشتگان آورده
تا نیکی کان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی مر اینه
جنیان ایشانرا بربودندی از روی زمین و گفته‌اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی مر خدایراست فرشتگان
که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و عن قریب قصه ایشان رقم ذکر
خواهد یافت **ان الله** بدرستی که خدای **لا یغیر** تغییر نکند **ما بقوم** آنچه نکویی باشد از عافیت و نعمت **حتی یغیروا** تا وقتی که آن گروه تغییر دهند
ما بانفسهم آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند زبانرا از ذکر او و تغییر دهد دلها را
از بر خود و مادام که دل را با او و راست دارند و غفلت نورزند آثار فیض بدیشان متصل بود و نظم کرده است مولوی که دل از کسل پیوند
نگاه دار سر رشته تا نگه دارد **واذا اراد الله** و چون خواهد خدای **بقوم سوءا** بگروهی عذاب عقوبت و هلاک **فلا مرد له** پس باز گردانیدن
نیست خواسته او را یعنی کسی نتواند که انرا رد کند از خود دیگری **وما لهم** و نیست آن قوم را **من دونه** بجز خدای **من وال** کسی که متولی امر ایشان
شود و در دفع عذاب یاری کند ایشانرا **هو الذی** اوست آنکه **یریکم البرق** مینماید برق را و آن لمعه‌ایست سریع الزوال که از سحاب

ظاهر گردد و نشان یاران باشد پس خدای برق را بما نماید **خوفا** از برای ترس مسافران و کسی که باران او را ضرر کند **وطمعا** و برای طمع
مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند **وینشئ** و بر دارد در هوا **السحاب الثقال** ابرها را که بآب گران بار رند **ویسبح الرعد** و تسبیح میگوید رعد **بحمده** ملتبس بحمد
خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن می‌سازد و رعد ملکیست که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از ابن ریحانی رحمه الله
نقل میکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پر سوز و باران گریه ایشان **والملائکة** و تسبیح میکنند مجموع فرشتگان یا اتباع که اعوان رعد اند
من خیفته از ترس خدای **ویرسل الصواعق** و فرو می‌فرستد صاعقها را از ابر **فیصیب بها** پس میراند آنرا **من یشاء** بهر کجا میخواهد که بدان هلاک
سازد چون اربد بن ربیعه آورده‌اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت که بدیدن محمد صلی الله علیه وسلم
میرویم و چون من او را بسخن مشغول گردانم تو از عقب وی در آی و شمشیری بر مقتل او زن چون بمجلس در آمدند عامر آنحضرت را بسخن مشغول گردانید
و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم بر تو لشکری بسیار جرار از سوار و پیاده بر سر تو آرم این بگفت و با اربد بیرون آمد و حضرت
فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت پس عامر با اربد گفت آن همه وصیت کجا شد اربد گفت هر گاه اراده تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل شدی
القصه چون از مدینه بدر آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه بدترین صورتی بمرد گویند یهودی بجناب نبوت آمده گفت
یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیزست از زر و مروارید یا یاقوت یا زبرجد فی الحال از سحاب غیبی آتش صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت
و حق سبحانه این آیه فرستاد که صاعقه بهر که خواهد از کافران فرستد **وهم یجادلون** و ایشان جدال میکنند **فی الله** در حق خدای که او از
چه چیزست یا جدال ایشان تکذیب پیغمبرست در آنچه خدایرا بدان وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت **وهو شدید المحال**
و خدای سخت عقوبتست بر مجادلان **له** مر خدایراست **دعوة الحق** خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر او راست سزاواری آنکه بعبادت او
خوانند یا او راست دعوت مجابه یعنی بخوانند دعاش اجابت کند **والذین یدعون** و آنانرا که میخوانند **من دونه** بجز وی یعنی بتان که مشرکان
میخوانند **لا یستجیبون لهم** اجابت نمی‌کنند مریشانرا **بشیء** بچیزی از مرادات **الا کباسط کفیه** مگر همچون اجابت کسی که بگشاده هر دو دست
خود را **الی الماء** بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسنی نبود هر دو دست خود را بسوی چاه میگشاید و فریاد و زاری و دعا
آب را میطلبد **لیبلغ فاه** تا برسد بدهن او **وما هو** و نیست آب **ببالغه** رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است و دانا نیست بخواسته و قدرت
ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند بود که از مرکز محیط حرکت کند و اصنام نیز بمنزلت داعیان خود همین حال دارند **وما دعاء الکافرین**
و نیست خواندن کافران مریشانرا **الا فی ضلال** مگر در گمراهی و بطلان نا امید و ضایع بودن **ولله یسجد** و مر خدایرا سجده کند **من فی السموات** هر که در
آسمانهاست **والارض** و در زمین است **طوعا** از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند
وکرها و از روی کراهت و ناخواستگی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده میکنند **وظلالهم** و سجده میکنند سایهای اهل
آسمان و زمین مر خدایرا بتبعیت اشخاص **بالغدو** بامداد بسوی مغرب **والآصال** و شبانگاه بسوی مشرق و مراد دوام است و تخصیص وقتین
جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده دوام است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی
میکند این را سجود اظلال و سجود العالم گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدایرا درین خبر و سجده او کند و در باب … از فتوحات
آورده که از اسرار یکی آنست که هیچ حالتی نیست الا آنکه او را سایه است و آن سایه سالک است حق را و قایم است بعبادت او و هر حال خواه آن
حالت مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقتست او با ظل خود در آن یکی اند و اگر مخالفتست ظل او در آن طاعت تایب مناب اوست

وحقیقت آنست که طوع ورغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده ونفرت وکراهت خاصیت آنانکه قهر ازل
تخم خذلان در مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان نشانده **نظم** بیران زحمی زندگان بی نیاز نیست • بربن رسم بندکین دل تو از نیست **قل** بگو ای محمد **من رب السموات**
والارض کیست آفریدگار آسمانها وزمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان کیست پس جواب ده از قبل ایشان **قل الله** بگو خدا است که ایشانرا
جز این جوابی نیست وچون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشانرا **افاتخذتم** بگو آیا فرا میگیرید **من دونه اولیاء** بجز ازوی معبودان که ایشانرا
دوست دارید یعنی چون میدانید که آفرینندهٔ آسمان وزمین اوست چرا غیر او را می پرستید ومیگیرید دوستان که ایشان **لا یملکون** نمی توانند مالک
نیستند **لانفسهم** بر نفسهای خود **نفعا** سودی **ولا ضرا** ونه زیانی یعنی برای خود سود نمی توانند وبر دفع ضرری قادر نیستند پس سود دیگری چگونه
توانند رسانید وبچه نوع زیان ازو باز توانند داشت **قل هل یستوی الاعمی** بگو آیا برابری باشد نابینا که عابد صنم است **والبصیر** وبینا که پرستندهٔ خدا
ام هل تستوی الظلمات یا برابری کند تاریکیهای شرک وانکار **والنور** وروشنی توحید ومعرفت **ام جعلوا لله** یا آیا کافران ساختند برای خدای
شرکاء خلقوا انبازانی که بیافریدند **کخلقه** مانند آفریدن خدای **فتشابه الخلق** پس مشتبه شد آفریده **علیهم** بر ایشان یعنی ندانستند که آفریدهٔ خدای
کدام است وآفریدهٔ شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند وکار بر ایشان مشتبه بود وگویند ایشان نیز
می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست **قل الله** بگو خدای **خالق کل شیء** آفرینندهٔ همه چیزهاست وشریکی ندارد در
آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن **وهو الواحد** واوست یگانه در الوهیت **القهار** غالب بر همه چیزها **انزل** فرو فرستاد **من السماء** از سحاب
یا از جانب آسمان **ماء** آبی **فسالت اودیة** پس برفت رودها از آن آب **بقدرها** باندازهٔ خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی وبزرگی وتنگی
وفراخی برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند وزیان نکند **فاحتمل السیل** پس برداشت این آب روان **زبدا رابیا**
کف بلند را یعنی بر زبر آورد **ومما توقدون** وبعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزید وحفص بیاء خواند یعنی مردمان می افروزند
علیه فی النار بر وی در آتش یعنی میگدازید از فلزات چون زر ونقره ومس وآهن وغیر آن **ابتغاء حلیة** از برای طلب پیرایه **او متاع** یا برای
اوانی وآلات کارینت وادوات محارثت **زبد** کفی است **مثله** مثل آن کف که بر روی آبست **کذلک** همچنان که ذکر کرده شد **یضرب الله**
مثل میزند خدای **الحق والباطل** حق را وباطل را تشبیه میکند حق را در افاده وثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید وبه فلزی
که برای پیرایه وامتعهٔ خلق محتاج الیه باشد وقول باطل را در قلت نفع وسرعت زوال بکفی که بر روی آب وبر زبر فلز باشد **فاما الزبد** اما
کف روی آب وخبث بالای فلز **فیذهب جفاء** برود در حالتی که مطروح وساقط باشد **واما ما ینفع الناس** واما آنچه سود رساند مردمان را چون
آب صافی یا فلز گداخته بی غش **فیمکث فی الارض** پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند **کذلک** همچنین **یضرب الله الامثال** میزند خدای مثلها
برای تعقل وتامل در آن درین آیه علمای تنزیل وارباب تاویل را لطایف بسیار است بعضی برانند که مراد ازین آب قرآنست که حیات دل اهل
ایمانست واودیه دلهاست که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند وزبد هواجس نفسانی ووسوسهٔ شیطانی است وآب صافی منتفع به سخن حقیقت
واگر کسی را داعیهٔ اطلاع بر بعضی حقایق ودقایق این آیه باشد ممکن که در مطالعهٔ همین محل از جواهر التفسیر بدان معنی فایز تواند شد والله الموفق
للذین استجابوا مر آنانرا که اجابت نمودند **لربهم** مر دعوت پروردگار خود را **الحسنی** پاداش نیکوست یا دار حسنی که بهشت باشد **والذین لم یستجیبوا**
وآنانکه اجابت نکردند **له** مر خدای را **لو ان لهم** اگر باشد مر ایشانرا **ما فی الارض** آنچه در زمین است **جمیعا** همه آن از نقود وجنس وامتعه وضیاع
ومثله ومانند آن همه دیگر **معه** با آن باشد یعنی آن قدر که نقود وجنس دنیا مستیان اضافت کنند وهمه در تصرف کافران باشد روز قیامت

لافتدوا به

لافتدوا به هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند **اولئک** آن گروه **لهم** مر ایشانراست **سوء الحساب** بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات
ایشان قبول نکنند وسیئات ایشان نیامرزند **ومأویهم** وباز گشت ایشان **جهنم** دوزخ باشد **وبئس المهاد** وبد جایگاهیست دوزخ **افمن یعلم**
آیا کسی میداند **انما انزل** آنکه هر چه فرستاده اند **الیک** بسوی تو **من ربک** از پروردگار تو **الحق** درست وراستست یعنی حمزة بن عبد المطلب
رضی الله عنه **کمن هو اعمی** همچون کسی است که نابینا باشد وانکار قرآن کند یعنی ابوجهل لعنه الله **انما یتذکر** جز این نیست که پند پذیر می شوند
بقرآن **اولوا الالباب** خداوندان عقلهای خالی شده از معارضه **الذین یوفون** آنانکه وفا میکنند **بعهد الله** به پیمان خدا که در روز میثاق
بسته اند **ولا ینقضون المیثاق** ونمی شکنند آن پیمانرا **والذین یصلون** وآنانکه پیوند میکنند **ما امر الله به** آنچه امر کرده است خدای بآن
ان یوصل آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب ورسل بی جدائی میان ایشان **ویخشون ربهم** ومی ترسند از عذاب پروردگار
خود **ویخافون** وخوف میکنند **سوء الحساب** از سختی حساب **والذین صبروا** وآنانکه صبر کردند بر مکاره نفس ومخالفت هوای او ویا بر جهاد
ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای پروردگار خویش **واقاموا الصلوة** وبپای داشتند نماز موقت را **وانفقوا** ونفقه کردند **مما رزقناهم**
بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بر ایشان **سرا** پنهان **وعلانیة** وآشکارا **ویدرؤن** ودفع کردند **بالحسنة**
به نیکوئی **السیئة** بدیرا یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند وگفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند وفحش را بسلام ومنکر را بمعروف یا گناه را دفع
کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة تمحها وبعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی
واقع شود عفو کردند پیوسته در برابر آنکه ایشانرا محروم ساختند عطا دادند واگر کسی از ایشان ببریدی در پیوستند **نظم** کم مباش از درخت سایه فکن
هر که سنگت زند ثمر بخشش • از صدف یاد گیر نکتهٔ حلم • هر که سر برد تاج گهر بخشش **اولئک** آن گروه که بدین صفات موصوفند **لهم** مر ایشانراست
عقبی الدار سرانجام نیکو یعنی جزای عمل دار دنیا در عاقبت وآن خیرست **جنات عدن** بوستانهای پایدار که همیشه در و باشند **یدخلونها**
در آیند در آن **ومن صلح** ودر آید هر که شایسته باشد بایمان وطاعت **من آبائهم** از پدران ایشان **وازواجهم** وزنان ایشان **وذریاتهم**
وفرزندان ایشان **والملائکة یدخلون علیهم** وفرشتگان در آیند بر ایشان **من کل باب** از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی
آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند وگویند **سلام علیکم** بشارت بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود
بما صبرتم بسبب آنچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا وفقر دوسترین صفتیست نزد خدای چنانچه در اخبار
آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی **ع** که اینجا فقرا از همه مقبول ترند **فنعم عقبی الدار**
پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند **والذین ینقضون** وآنانکه می شکنند **عهد الله** پیمان خدای را **من بعد میثاقه** از پس محکم آن
باعتراف وقبول **والذین** وآنانکه میبرند **ما امر الله به** آنچه خدای فرموده است بآنچه **ان یوصل** آنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران
وکتبها **ویفسدون فی الارض** وتباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی **اولئک** آن گروه **لهم اللعنة** مر ایشانراست دوری از
رحمت **ولهم** ومر ایشانراست **سوء الدار** بدی عاقبت در دنیا وآخرت **الله یبسط الرزق** خدای گشاده می گرداند روزی را **لمن یشاء**
برای هر که میخواهد **ویقدر** وتنگ می سازد بر کسی که اراده میکند **وفرحوا** وشاد شده اند اهل مکه **بالحیوة الدنیا** بزندگانی دنیا وآنچه از
متاع او بدیشان دادند **وما الحیوة الدنیا** ونیست زندگانی این سرای **فی الآخرة** در جنب آن سرای **الا متاع** مگر برخورداری اندک
یا متاعی از امتعه که دوامی وبقائی ندارد وچون ادوات خانه **ویقول الذین کفروا** وگویند آنانکه نگرویده اند **لولا انزل** چرا فرو فرستاده

می‌شود علیه بر محمد صلی الله علیه وسلم آیة من ربه آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قل ان الله بگو بدرستی که خدای یضل من یشاء گمراه
میکند هر که را خواهد و ارادت انها اند اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود مشهود هزار آیت گمراه سازد ویهدی الیه و راه نماید
بسوی خود بی مشاهده آیت من اناب هر که بازگردد بوی و التجا کند کسانند الذین آمنوا آنانکه گرویده‌اند بخدای وتطمئن و آرام می‌یابد قلوبهم دلهای
ایشان بذکر الله بیاد خدای یعنی ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او
که قوی‌ترین معجزاتست و در فصول از ابن عیینه رحمه الله نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد
الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تطمئن القلوب آرام می‌یابد دلهای مؤمن مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسول اند صلی الله علیه وسلم و رضی الله
عنهم سلمی رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرامش علماء ربانی بحقایق اسماء
اسمای حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده حق و هو المقصد الاعلی الذین آمنوا آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته
طوبی لهم زندگانی خوش طوبی لهم زندگانی خوش است ایشانرا وحسن مآب و نیکوئی بازگشت طوبی بشارتست بشادی و خرمی و راحت و خوش
حالی یا نام بهشت بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و در هیچ غرفه و قصر
نباشد که شاخی از آن نبود و چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد کذلک همچنین که پیش از تو فرستادیم ارسلناک ترا فرستادیم فی امة
قد خلت بسوی امتی که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا تا بخوانی علیهم بریشان الذی اوحینا الیک آن چیز را
که وحی کرده‌ایم بتو یعنی قرآن وهم یکفرون و حال آنکه ایشان نمی‌گروند بالرحمن بخدای که رحمن نام اوست نزد مشرکان مکه اند که چون
ایشانرا گفتند سجده کنید رحمن را قالوا ما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مرتضی علی را کرم الله وجهه فرمود که بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما ندری الرحمن قل هو ربی بگو رحمن آفریدگار منست لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست
مگر او علیه بر وی نه بر غیر او توکلت توکل کردم در یاری کردن و در [illegible] غالب ساختن والیه متاب و بسوی اوست بازگشت من آورده‌اند
که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوههای مکه را از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر زمین را
بشکافت تا چشمه‌ها و جویها پدید آید و زرعات کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان یا پدران ما تا دریابیم تو یا ما سخن گوید آیه آمد که
ولو ان قرآنا و اگر کتابی بودی که درین عالم سیرت به الجبال رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع برفتی
او قطعت به الارض یا شکافته شدی بدو زمین چون خواندندی او کلم به الموتی یا سخن آوردندی از برکت او مردگان تمام این
این قرآن بودی که غایتست در اعجاز و نهایتست در تذکیر و انذار بل نه چنانست که کافران میگویند بقرآن تو یا ایمان تو باید
که اینها واقع شود بل لله الامر جمیعا بر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هر گاه که خواهد این آیتها ظاهر گرداند افلم ییأس الذین
آمنوا ایا نا امید نشدند آنانکه گرویده‌اند یعنی مؤمنان از ایمان این معترضان آیه بانکه دانسته‌اند مؤمنان که هدایت ان
لو یشاء الله آنکه اگر خواهد خدای لهدی الناس جمیعا هر آینه راه نماید مردمانرا صاحب کشاف گوید که یأس در لغت بمعنی علم است
یعنی ایا ندانسته‌اند مؤمنان که هدایت بمشیت بازبسته است ولا یزال الذین کفروا و همیشه آنانکه کافر شدند تصیبهم برسد
ایشانرا بما صنعوا بسبب آنچه کرده‌اند از تکذیب و عناد قارعة عذابی کوبنده و داهیه از بلیات دیرکننده او تحل یا فرود آئی
تو که محمدی صلی الله علیه وسلم قریبا بموضعی نزدیک من دارهم از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که پیوسته مکذبان محمد

پیوسته در بلا بودندی و سرایای انحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه میفرماید
که همیشه بلا بایشان خواهد رسید حتی یأتی تا وقتی که بیاید وعد الله وعده خدا که موتست یا قیامت یا فتح مکه ان الله بدرستی که خدای لا یخلف
المیعاد خلاف نکند وعده را پس برای تسلیه انحضرت میگوید ولقد استهزئ و بدرستی که استهزا کرده‌اند برسل بپیغمبران من قبلک پیش از تو چنانکه
این قوم میکنند فاملیت پس مهلت دادم للذین کفروا آنانرا که نگرویدند و مدتی بگذاشت در راحت و تن آسانی ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشانرا
بعقوبت فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم و تهویلست افمن هو آیا هر کس که او باشد قائم علی کل
نگاهبان بر هر نفسی یا پاداش دهنده بما کسبت بانچه کند آن نفس از نیکی و بدی بر او راست یا کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاهدارنده و سازنده
کار نیکان است برابر نیست بانکه عاجز و ضعیف و نا توانست یعنی بتان وجعلوا و می‌سازند کافران لله خدایرا شرکاء انبازان یعنی اصنام
که می‌پرستند قل سموهم بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را یا سمات و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت
دارند یا نی و مراد آنست که حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام
نمیتوان کرد ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدایرا بما لا یعلم بانچه نمی‌داند فی الارض در زمین یعنی شریک خود در الوهیت نفی علم برای انتفاء معلومست
ام بظاهر من القول یا نام می‌نهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بل زین بلکه آراسته اند
للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند مکرهم کید و کذب ایشانرا وصدوا و باز داشته شده اند عن السبیل از راه راست و دین درست ومن
یضلل الله و هر که فرو گذارد خدای او را در ضلالت افکند فما له من هاد پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لهم مر کافرانراست
عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب ولعذاب الآخرة هر آینه عذاب آن سرای اشق سخت‌تر
و دشوارتر است بر ایشان وما لهم و نیست ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق نگاه دارنده که نگذارد تا معذب شوند مثل الجنة التی
از انچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشتست که فردای قیامت وعد المتقون وعده داده شده پرهیزکاران که بوی در آیند تجری میرود
پیوسته من تحتها الانهار از زیر درختان تا از تحت مساکن بهشتیان جویها اکلها میوه آن بوستان دائم همیشه باشد و هرگز منقطع نشود
بخلاف میوهای دنیی وظلها و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانچه سایهای دنیی بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز
در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است تنعم سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او تلک آن بهشت موصوف
عقبی الذین اتقوا مآل حال و منتهای کار آنانست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین و عاقبت مهم کافران النار آتش دوزخ است والذین
آتیناهم الکتاب و آنانرا که عطا کرده‌ایم کتاب مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری
که حبش بجرانی بودند و شصت یمنی وسی و دو حبشی این جماعت یفرحون شادی میشوند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن ومن
الاحزاب و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حی بن اخطب و کعب بن الاشرف و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب
و اتباع ایشان از نصاری من ینکر کسی هست که انکار کنند بعضه بعضی از انرا که مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت بگو ایشانرا که جز
نیست که من مأمور شده‌ام ان اعبد الله بانکه پرستم خدایرا بیکتائی ولا اشرک به و شرک نیارم بوی چنانچه شما آوردید عزیر و مسیح را
بخدای گرفتید الیه بخدای نه بغیر او ادعوا میخوانم خلق را والیه مآب و بسوی اوست بازگشت من وکذلک و همچنانکه فرستاده‌ایم بتو قرآنرا حکما
کتابی محکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عربیا مترجم بلغت عرب تا ایشانرا فهم و حفظ آن آسان باشد ولئن اتبعت

و اگر متابعت کنی اهواءهم آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودانرا که ترا برجوع بقبله خود میخوانند بعد ما جاءک
پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ صلوة بقبله جهود اگر پیروی ایشان شوی
ما لک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ یاری که نفع رساند و لا واق و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند
که جهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و میگفتند همت این مرد همه با نکاح مصروفست و همواره با زدواج و افتراع زنان
مشعوف اگر او پیغمبر بودی مراتبه او بنبوت او را از اشتغال بهم نسوان باز داشتی آیه آمد که ولقد ارسلنا و مراتبه ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبران
پیش از تو وجعلنا لهم و دادیم مریشانرا ازواجا زنان وذریة و فرزندان و ما کان نباشد و نشاید لرسول فرستاده را یعنی در وسع او
نباشد ان یاتی بایة آنکه بیارد معجزه که از و اقتراح کنند الا باذن الله مگر بامر خدای یا بتقدیر او جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند
میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل مر هر وقتی را کتاب حکمیست
نوشته شده چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا مر اجلی از آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای که هیچ کسی برا حوال خلق اطلاع ندارد
یمحوا الله محو میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد بحکم ویثبت و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وعنده و نزدیک اوست ام الکتاب اصل کتاب که
لوح محفوظست و هیچ کاهی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آن یعنی
چون حفظه ویرا انچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قول و فعل را
که ثواب و عقابی که بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیات تایب را محو نماید و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی
از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکمی دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را
علما دین برانند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل در
زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست غیر از ام الکتاب محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب راه
نیابد و ابو دردا رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقل میکند چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر او
هیچکس در ان نظر نمی کند و هرچه خواهد از و محو کند و هرچه خواهد در وی ثبت کند در فصول فرموده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات
کند بجای آن رموز اسرار سلمی از محمد رازی رحمهما الله نقل میکند که شنودم از شبلی قدس سره محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیه و لوازم آن
و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیه و لوازم آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف ریا می سترد و اخلاص می نهد شک بر میدارد و یقین
بجا می نهد بخل محو میکند جود ثابت می سازد شره می برد قناعت می آرد حسد می سترد شفقت می نهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند
و اثبات حقوق ربانی یا شهود خلق می برد شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت می سازد از ان بنده فانی میگردد
و از ان خودی آنچه باید تا خیا یکه باول خود بود بآخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آلهی جلال عزت تو جای اشارت
نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از ان من می کاست و از ان تو میفزود تا آن گمان شد که یا ول بود رباعیه
محنت همه در نهاد آب و گلماست ✱ پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست ✱ در عالم غیب خانه داشته ایم ✱ رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست ✱
و اما نرینک و اگر بنمائیم ترا بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده دادیم که ترا از عذاب او نتوفینک تا ترا بمیرانیم پیش از ان فانما
علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو رسیدن پیغام و تبلیغ احکامست و بس و علینا الحساب و بر ماست شمار و پاداش ایشان اولم یروا

ایا نمی بینند

ایا نمی بینند اهل مکه و نمی دانند انا نأتی الارض بدرستی که می آییم یعنی فرمان می آید بزمین کفر ننقصها می کاهیم پاره پاره من اطرافها
از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این سخن راجع بجهود است حق سبحانه فرمود
که از زمین ایشان تا یعنی حصارها و ضیاع و عقار جهود در املاک شما میدهیم والله یحکم و خدای حکم میکند بنقصان اراضی جهود و دیار ایشان
و از دیاد بلاد اسلام و اقبال ایشان لا معقب هیچ رد کننده و باز پس گرداننده نیست لحکمه مر حکم او را و هو سریع الحساب و اوست زود حساب
یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وقد مکر الذین من قبلهم و بدرستی مکر کردند آن جهودان
یا مشرکان که پیش از جهود یا کفره زمان بودند با پیغمبران خود فلله المکر جمیعا پس مر خدایراست یعنی نزدیک اوست جزا همه مکرهای ایشان
یعلم میداند ما تکسب کل نفس هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر جزا او آماده می سازد و سیعلم الکفر و زود باشد که بدانند کافران از جهود
و عبده اصنام که فردای قیامت لمن عقبی الدار مر کرا باشد عاقبت پسندیده در ان سرای و یقول الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند از
مشرکان مکه یا رؤسای جهود که تو که محمدی صلی الله علیه و سلم لست مرسلا نیستی فرستاده از پیش خدای به نبوت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای
بسنده است شهیدا گواه بینی و بینکم میان من و شما بآنکه من پیغمبرم بشما ومن عنده علم الکتاب و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح
محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح فرو میگیرد یا علم قرآن و آن مومنانند و در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است رضی الله عنه یا علم توریه
و آن عبدالله سلام است و اصحاب او رضی الله عنهم   بسم الله الرحمن الرحیم الر در شرح تاویلات از امام ماتریدی رحمه الله مذکورست
که حروف مقطعه ابتلاست در تصدیق مومن و تکذیب کافر را و خدای بندگانرا بهرچه خواهد امتحان کند و جمعی برانند که آن حروف اسامی قرآنند
بدین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن کتاب انزلنه کتابیست که فرستادیم او را الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمانرا بسبب
دعوت کردن بمضمون آن من الظلمات از تاریکیها کفر یا نفاق یا شک یا بدعت الی النور بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت باذن ربهم
بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله گفته که از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر و در بحر گوید از ظلمات خلیقه بنور تجلی صفت ربوبیه و صاحب
تاویلات فرموده که از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که ظلمتی برابر پندار هستی نیست چون ترکتاز این تیرگی از آینه دل
بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بمرات باطن پرتو افکند و سالک را از ورطه غیر او باز رهاند تا نه بخودش
شعور ماند و علم شعور بخود نیز داند نظم یارب مددی که از خودی برهم وز دیده بیرم و ز دیدی خود برهم درستی خود مرا ز خود بیخود کن تا از خودی و بیخودی برهم
و گفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است و انوار اصناف هدایت شامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی برهانی و براه راست برسانی
از نیست که میگوید الی صراط العزیز برون آری ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب الحمید ستوده و آن راه دین اسلام است پس
در صفت عزیز حمید میفرماید الله الذی معبود بحق آنکه مر او راست ما فی السموت آنچه در آسمانهاست از موجودات وما فی الارض و آنچه در زمین است
از مبدعات و ویل للکافرین و سختی مر کافرانراست من عذاب شدید از عذابی سخت که بدیشان رسد الذین کافران آنانند که از روی
جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند و مر گزینند عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن ویبغونها
و میطلبند برای راه حق عوجا کجی یعنی میگویند این راه کج است و بمنزل مقصود نمی رسد اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوفند فی ضلال
بعید در گمراهی اند دور از حق بعید فی الحقیقه صفت ضالست و وصف ضلال بدو از قبیل اسناد مجازیست در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند
که چه حالست که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده و کتابی که بمحمد صلی الله علیه و سلم می آید عربیست آیه آمد که وما ارسلنا و نفرستاده ایم ما من رسول

یعنی می گزینند زندگانی دنیا را علی الاخرة بر آن سرای و یصدون و باز میدارند مردم

هیچ پیغمبری الا بلسان قومه بکر بلسان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر خبرا
اول دعوت نزدیکان خود باید کرد حق تعالی انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان اوامر
ونواهی را وایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم وگفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم وجمیع کتب بلغت عرب
منزل شده وجبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند بلغت منزل علیهم ودر لباب گوید نفرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان قوم که بدیشان
مبعوث بود و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان ودر جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث باشد مختلفه است باستیفی بر وکر بر و کتب منعقده
بر السنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمات است واضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ ومعانی که بر بیان اشتمالست
توفیق
وجریان از علوم متشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محقق فضلست وعین حکمت فیضل الله پس گمراه کرداند خدای من یشاء هر کرا خواهد یعنی
دهد تا راه یابد وهو العزیز واوست غالب در حکم خود الحکیم راست کار که اضلال وهدایت او بر وجه حکمتست ولقد ارسلنا موسی وهر آینه
ما فرستادیم موسی را بایاتنا بدلیل قدرت ما یا معجزات روشن چون عصا وید بیضا وگفتیم ان اخرج آنکه بیرون آر گروه خود را که بنواسرائیل اند
من الظلمات از تاریکیهای جهالت وشبهت الی النور بروشنی علم ویقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان
وذکرهم وپند ده ایشان را بایام الله بروزها که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزها که دران
گرفتار بودند بدست فرعونیان ان فی ذلک بدرستی که درین چه یاد کردیم لایات هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار هر صبر کننده را
در بلا شکور شکر گوینده را بر آلا واذ قال موسی ویاد کن چون گفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را یا قوم اذکروا ای گروه من
یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدای را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجاکم چون برهانید شما را من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم می چشانیدند
شما را سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابها بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند ویذبحون ومی کشتند ابناءکم
پسران شما را که جیحان گفته بودند که از بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد ویستحیون وزنده می گذاشتند نساءکم
دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وفی ذلکم ودران محنت ومشقت بلاء آزمایشی بود شما را من ربکم از آفریدگار شما یا دران
نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عظیم بزرگ واذ تاذن ویاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد والی گرداننده شما را ربکم پروردگار
شما لئن شکرتم اگر شکر کنید بر نعمت من لازیدنکم هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را ولئن کفرتم واگر ناسپاسی نمائید بران ان عذابی بدرستی که
عذاب من لشدید سخت است بر ناسپاسان وشدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا ووقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی
قدس الله روحهما نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان واگر سپاس داری کنید برایمان افزون گردانم باحسان واگر بدان
شکر گوئید زیاده سازم بمعرفت واگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت واگر انرا شکر گوئید بالا برم بدرجه قربت وبیگران نعمت در انس
بخلوتگاه انس ومشاهده واز این کلام حقایق اعلام معلوم می شود که شکر مرقات ترقی ومعراج تصاعد بر درجاتست وفی المثنوی المعنوی نظم
شکر نعمت نعمت افزون کند ❊ کفر نعمت از کفت بیرون کند ❊ شکر باشد دفع علتهای دل ❊ سود دارد شکر از سودای دل وقال موسی وگفت موسی علیه السلام
که ای گروه من ان تکفروا انتم اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما ومن فی الارض جمیعا هر که هست در زمین همه ایشان از پری وآدمی فان الله لغنی
پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت وشکر شما حمید ستوده است بی ستایش خلق ذرات مخلوقات ستایش او ناطق الله والسنه جمیع
جمیع اشیا بتسبیح وحمد او جاری نظم بذکرش همه موجودات گویا ❊ دل از روی شوق جویا الم یاتکم ایا نیامد بشما تحقیق کلام موسی علیه السلام یا ابتداء تحقیقست از

حق سبحانه بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید که ایا نیامد بشما یعنی آمد نبؤا الذین من قبلکم خبر آنانی که پیش از شما بودند
قوم نوح گروه نوح علیه السلام وعاد وقبیله عاد وثمود وقوم ثمود والذین من بعدهم از آنانکه بعد از ایشان بودند لا یعلمهم نمیداند
عدد ایشان را از بسیاری الا الله یا خدای در تبیان فرموده که خدای بسیار امم را از عرب وعجم هلاک کرد واثار ایشان منقطع ساخته
که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد ودر معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان عدنان واسمعیل صلوات الرحمن وسلامه علیهما
سی قرن گذشته واز اهل آن قرون هیچ کس خبر ندارد الا حق سبحانه جاءتهم آوردند بایشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات
بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فردوا ایدیهم پس باز گردانیدند دستهای خود را فی افواههم در دهنهای خود
یعنی انگشتان دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش
باشید وگویند اندی خود بیرا قواه رسل نهادند که سخن مگوئید وقالوا انا کفرنا وگفتند ما منکر ویده ایم بما ارسلتم به بانچه بشما فرستاده
شده ابدیان بر زعم خود وانا لفی شک وبدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا الیه از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید وایمان مریب
شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک رسولان را متهم میدارند باغراض فاسده قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که ما شما را
بخدای دعوت می کنیم افی الله شک آیا در وجود خدای شک هست وحال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فاطر السموات
والارض خدای که آفریننده آسمانها وزمینهاست یدعوکم میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون ایمان آورید یعنی بشرط ایمان
می آمرزد من ذنوبکم یعنی گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده ویؤخرکم تا باز پس دارد وعذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را تا باز پس دارد
وعذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده که آخر اعمال بود قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما
الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده که آخر اعمال بود قالوا گفتند در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل ما در صورت
وهیات وهیچ فضل نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوصید بنبوت از میان تریدون میخواهید ان تصدونا آنکه باز دارید
ما را بدعوی پیغمبری عما کان یعبد از آنچه بودند که می پرستیدند آباؤنا پدران ما از اصنام فأتونا بسلطان پس بیارید بحجتی مبین روشن بر صحت دعوی
خود یا بر استحقاق بفضیلت نبوت ومزیه رسالت گوییا که ایشان معجزه که مییدیدند اعتبار نمی نمودند واز روی لجاج وعناد اقتراح معجزات
دیگر میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قالت لهم رسلهم گفتند مرایشان را پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر
مثلکم مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم ولکن الله ولیکن خدای یمن منت می نهد به نعمت نبوت وکرامت رسالت
علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود وما کان لنا ونیست ما را ونمی توانیم ان ناتیکم بسلطان آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی
معجزه که مطلبید الا باذن الله مگر بفرمان خدای ومشیت او یعنی ما از پیش خود نمی خواست خدای کاری نمیتوانیم کرد وهیچ نتوانیم نهات
نظم ناتوانی وعجز لازم ماست ❊ قدرت واختیار از آن خداست ❊ کار را ها بحکم راست کند ❊ او تواناست هر چه خواست کند وعلی الله
وبر خدای وقد هدانا وحال آنکه راه نمود ما را سبلنا راههای راست یعنی که بدان می شناسیم اورا ومی دانیم که از همه امور بدست
قدرت اوست ولنصبرن وبخدای که صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را به تکذیب ومخالفت وعلی الله وبر خدای
فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشند بر توکل متوکلان وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم
هر آینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین خویش او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید فی ملتنا در کیش ما یا واد عود بجای صاحب

فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشند بر توکل متوکلان وما لنا الا نتوکل علی الله چه عذر است ما را که توکل نکنیم بر خدای

که ایمان اورده باشند ازان قوم فاوحی الیهم پس وحی کرد به پیغمبران ربهم پروردگار ایشان وسوگند یاد فرمود لنهلکن الظالمین هر اینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را ولنسکننکم الارض وساکن سازیم شما را در زمین ایشان من بعدهم بعد از هلاک ایشان ذلک این امر مقرر واین وعده راستست لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از انکه روز قیامت اورا در موقفی که من حکم میکنم بر نیکان باز دارند وخاف وعید وبترسد کسی که ترسان کرده از وعید من بعذاب واستفتحوا وطلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود واعادی یا اینها وامم طلب حکم کردند یعنی گفتند که مرا از ما یا طلبت عذاب بد و فرود آید خدای حکم فرمود وانبیا ومومنان نجات یافتند وخاب ونومید ماند وبی بهره گشت از خلاصی کل جبار هر گردن کشی عنید ستیزه کننده با حق یا معرض از طاعت ومن ورائه جهنم از پیش او دوزخست یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود وبدان وجه اورا دران افکنند ویسقی وبیاشامانند من ماء صدید از آبی مختلط با ریم وزرداب که از تن دوزخیان چکد وگویند آبی مثل صدید یتجرعه بتکلف ورنج تمام جرعه جرعه میخورند آنرا ولا یکاد یسیغه نمی تواند که بگلو فرو برد از تلخی وگندگی ویاتیه الموت ومی آید بدو آلام وشداید مرگ من کل مکان از همه جانبی از اعضای او تا انکه از بیخ مویها ومیان انگشتها وما هو بمیت ونیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید ودر عین المعانی فرموده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون اید تا او بمیرد ونه بجای باز گردد تا زنده شود بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مردگی وزندگی میگذراند ومن ورائه ودر پیش اوست با وجود چنین محنتی عذاب شدید عذابی سخت یعنی ازان بدتر وان خلودست در دوزخ مثل الذین کفروا آنچه بر تو خوانده می شود صفت اعمال آنانست که کافر شدند بربهم بآفریدگار خود وصفت آن اینست که اعمالهم کردار ایشان کرماد اشتدت همچون خاکستریست که سخت بگذرد به الریح بدو باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد باد او عصوف اشتداد بادست وزمانرا بدو وصف کردن غایت مبالغه ملخص معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر می نماید چون صله رحم وازاد کردن بنده واکرام مهمان وامثال مانند توده خاکستر که باد سخت بران وزد وبهوا برده در اطراف پراکنده سازد وهیچ کس بر جمع ان قادر نباشد وازان نفع نگیرد وهمچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا ازانچه کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز همه حبطه شده باشد وهباء منثورا گشته ومطلقا اثری از ثواب او پیدا نی ذلکم آن پندار ایشان که ما نیکوئی کرده ایم هو الضلال البعید او گمراهی دور دست یعنی در غایت بعید است از راه حق الم تر ایا ندیدی ای بیننده یا ندانستی ان الله انکه خدای خلق السموات والارض بیافرید آسمان وزمین را بالحق بر وجهی که حق است در آفرینش ان یشاء اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه ومعدوم گرداند ویات بخلق جدید وبیارد آفریده نو بجای شما در کفر وتکذیب مثل شما نباشد وما ذلک ونیست اعدام وایجاد علی الله بعزیز بر خدای دشوار چه او قادرست بالذات وقدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت او بهمه مقدورات یکسانست

نظم کار اگر دشوار وگر آسان بود پیش قدرت حکمی یکسان بود

وبرزوا وظاهر شدند یعنی بیرون آمدند ماضی بجهت تحقیق وقوعست واگرنه مراد آنست که ظاهر شوند وبیرون ایند از قبرها لله برای او خدای ومحاسبه او جمیعا همه مردگان از کفار ومومنان فقال الضعفاء پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع وسفله للذین استکبروا مر آنانرا که تکبر کردند از رؤسا واشراف قوم یعنی انانکه پیروی ایشان کرده ایشانرا گویند انا کنا بدرستی که بودیم ما لکم تبعا مر شما را پیروان در تکذیب رسل واعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی را یعنی ما دران عالم متابع شما بودیم درین عالم چیزی از عذاب

خدای

خدای دفع کنید وبر دارید از ما قالوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لو هدانا الله اگر خدای بنمودی ما را طریق نجات از عذاب لهدیناکم هر اینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اگر طریق خلاصی مسدود دست وشفاعت ما برین درگاه مردود تا امید گسستن گویند بیائید تا باتفاق بجزع شویم وجزع کنیم شاید که دری بر ما بگشایند وراه خلاصی بنمایند پس پانصد سال خروش کشند سودی ندهد گویند بیائید تا صبر کنیم شاید که بجلدی صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند وذره نجات نرسد گویند سواء علینا یکسانست بر ما اجزعنا بجزع شویم وجزع نمائیم ام صبرنا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمی رسد ما لنا نیست ما را من محیص هیچ گریزگاهی ونجاتی از عذاب دوزخ وقال الشیطان وگوید دیو سرکش یعنی ابلیس لما قضی الامر آن هنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق کنند وحکم الهی نافذ گردد یا انکه اهل بهشت به بهشت درآیند واهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس منبری از آتش برآید وبگوید یا اشقیاء انس که ای ملامت کنندگان ان الله وعدکم بدرستی که خدای وعده داد شما را وعد الحق وعده درست وراست که حشر ونشر خواهد بود ووعدتکم ومن وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت ونه حساب واگر قیامت باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس خلاف کردم وعده شما را تا بیین خلف وعده را خلف میگویند یعنی او وظاهر شد که من دروغ گفته ام وما کان لی ونبود مرا علیکم بر شما من سلطان هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر ومعصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من الا ان دعوتکم مگر انکه من شما را بخواندم بوسوسه وفریب بی حجتی وبرهانی فاستجبتم لی پس شما مرا اجابت کردید بزودی وتامل ننمودید در عواقب امور خود فلا تلومونی پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم وبدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه خواهد میکند ولوموا انفسکم وملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید وقول خدای که گفت لا یفتننکم الشیطان نشنودید ما انا بمصرخکم من نیستم رهاننده وفریادرس شما از عذاب وما انتم بمصرخی شما نیز نیستید رهاننده وفریادرس من انی کفرت بدرستی که امروز من کافر شدم بما اشرکتمونی بآنچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری من قبل پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما ان الظالمین بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لهم عذاب الیم ایشانراست عذاب دردناک موصوف بدوام وخلود وادخل الذین ودر آورده شوند آنانکه آمنوا گرویده اند بما جاء من عند الله وعملوا الصالحات وکرده اند کردارهای شایسته در بهشتها جنات تجری در بهشتها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند دران ودر آرنده مومنان به بهشت فرشتگانند ایشانرا باکرام وتعظیم تمام بر پایه دار السلام در آرند باذن ربهم بدستوری وفرمان پروردگار ایشان تحیتهم تحیة ملائکه بر ایشان فیها در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سلام سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات الم تر ایا ندیدی که خطاب با حضرت رسالت پناه است یعنی ننگریدی که بدیدی ودانستی ای بیننده بینا ودانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثل وگو وانید کلمة طیبة کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام کشجرة طیبة مانند درختی پاک که آن نخلست یا شجره ایست در بهشت اصلها ثابت بیخ او در زمین استوار ومحکم وفرعها وشاخ آن فی السماء در بلندی تؤتی اکلها میدهد میوه خود را کل حین در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن وبیان تقدیر که درخت با باشد که ازین شش ماهست از وقت شکوفه او تا پخته شدن وبریدن یعنی درین مدت از بسر ورطب وتمر نفع میدهد باذن ربها بارادت وتکوین آفریننده خود ویضرب الله الامثال ومیزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معانیست در آینه افهام

ونزدیک کو دراینجا معقول بمحسوس ومثل کلمة خبيثة مثل سخن ناپاک که کلمه کفرست یا دعوت بعبادت اصنام کشجرة خبيثة مانند درخت
ناپاکست چون حنظل که تلخ است وناخوش بوی ومکروه طباع سلیمه وبا وجود خباثت وکراهیت اجتثت جنبانده شده وبریده وبرکنده
گشته من فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست اورا ثباتی واستحکامی یعنی نه بیخ دارد در زمین ونه شاخی در هوا
تم نه بیخی گران باشد اورا مدار نه شاخی که گرد دیدان سایه دار کیاهیست افتاده بر روی خاک پریشان وبی حاصل وخارناک
حق سبحانه تشبیه کرد درخت ایمانرا که اصل آن در دل مومن ثابتست واعمال او بجانب علی علیین مرتفع وثواب در هر زمان بدو واصل
بدرخت خرما که بیخ او مستوست در منبت خود وفرع او متوجه بجانب علو نفع او در هر وقت رسنده بخلق وتمثیل نمود کلمه کفر وعبادت اصنام را
کردل کافر معتقد بحب عدم حجت وبرهان بران ثباتی ندارد وعملی نیز که بمصعد قبول رسد ازو صادر نمی شود بشجرهٔ حنظل که نه اصل اورا
قراریست ونه فرع اورا اعتباری تم تمثال سایه ورشح میوه دارد چنان لطیف که بوی هیچکس ساری نیست درخت زند وشاخ جنت خشک ولی سایه
که پیش هیچکس اورا اعتباری نیست يثبت الله ثابت میگرداند خدای الذين امنوا آنانرا که ایمان آورده اند واستحکام میدهد بالقول الثابت
سخن راست ومحکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده ودر دلهای ایشان متمکن گشته گفته اند قول ثابت کلمهٔ طیبه لا اله الا الله
ومحمد رسول الله که خدای بدان ثابت میدارد مومنانرا في الحيوة الدنيا در زندگانی دنیا در زمان ابتلا وایشان صبر ورزند
واز جادهٔ مستقیمه توحید نلغزند چون زکریا ویحیی وجرجیس وشمسون وامثال ایشان از انبیا علیهم السلام وگویند ثبات دهد مومنانرا
در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بر کلمه باشد وفي الاخرة وثابت دارد ایشانرا دران سرای یعنی در قبر که منزل اولست
از منازل اخرویه تا چون منکر ونکیر بطریق صواب بازدهند وگویند در دنیا واد قبرست ودر آخرت موقف سوال ويضل الله الظالمين
وفرو گذارد خدای ظالمانرا تا بکلمه توحید راه نیابند در دنیا ونه در وقت سوال قبر ويفعل الله میکند خدای ما يشاء آنچه میخواهد از تثبیت قومی
واضلال جمعی الم تر آیا ندیدی ونگاه نکردی الى الذين بسوی آنانکه بدلوا تبدیل کردند نعمت الله كفرا شکر نعمت خدایرا بکفران یعنی
وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت ازیشان مسلوب شد وجز کفر
بدست ایشان چیزی نماند ومراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشانرا ساکن حرم خود ساخته وابواب رزق بر ایشان گشاده بنعمت
وجود باوجود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مشرف ساخت وایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار
وبی مقدار گشتند وبعضی ازیشان در جنگ بدر مقتول ومغلوب شدند واز فاروق ومرتضی رضی الله عنهما منقولست که مراد
ازین دو قبیله اند که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره وبنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند واحلوا قومهم وفرود
آوردند قوم خودرا یعنی اتباع واشیاع خودرا دار البوار بسرای هلاک جهنم عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است
يصلونها در آیند دران وبئس القرار وبد قرارگاهیست جهنم وجعلوا وفرا گرفتند لله اندادا برای خدای مانندها یعنی در عبادت
که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشانرا اله نام نهادند ليضلوا تا گمراه گردانند مردمانرا عن سبيله از راه خدای که طریق توحیدست
قل تمتعوا بگو برخوردار شوید بانواع خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان او تهدیدست یعنی دو سه روزی برین نوع بگذرانید عمر را
فان مصيركم پس بدرستی که بازگشت شما الى النار باتش دوزخ است قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم یعنی امر کن لعبادي الذين امنوا
وبندگان مرا که ایمان آورده اند برین وجه که نماز گذارید ونفقه کنید يقيموا الصلوة تا ایشان با وقت نماز گذارند وينفقوا ونفقه
دهند

دهند مما رزقناهم از آنچه عطا دادیم بایشان سرا نفقه کردن پنهان ومراد تطوعست وعلانية ونفقه آشکارا ومراد زکوتست چه در نفل اخفا
ودر فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گذارند وزکوة دهند من قبل ان ياتي پیش از آنکه بیاید يوم لا بيع فيه روزی که در و
خرید وفروخت نباشد تا مقصر بدان تدارک تقصیر توان نمود ولا خلال ودران روز دوستی نبود نیز که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه
اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای الذي خلق آنست که بیافرید السموات والارض وآسمانها وزمین را وانزل
من السماء وفرو فرستاد از آسمان ماء آبی مراد آب بارانست فاخرج به پس بیرون آورد بدان آب من الثمرات از میوها رزقا لكم روزی
برای شما که بدان روزی گذرانید وسخر لكم الفلك ورام ساخت برای شما کشتی را لتجري في البحر تا سیر کند در دریا بامره بفرمان او هر جا که
میخواهید وسخر لكم الانهار ومسخر کرد برای شما جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع وتصرف شما وسخر لكم الشمس والقمر ومسخر کردانید برای
انتفاع واستضاءه شما آفتاب وماه را دائبين در حالتی که مستمر اند در سیر خود با تحد وتعب در سیران وانارت خود می کوشیدند وفتور
وقصور دران ندارند وسخر لكم الليل والنهار ورام کردانید برای شما شب وروز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم وراحت ودیگری
برای کسب ومعیشت واتاكم وبداد شما را من كل ما سالتموه هر چه خواستید واز هر چه نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته وناخواسته
بشما ارزانی داشت وان تعدوا واگر خواهید که شمار کنید نعمت الله نعمت خدایرا که بفضل وکرم بشما داده لا تحصوها شمار نتوانید کرد آنرا
وطاقت احصای آن ندارید بلی رضی الله قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که سفیر بزرگترو واسطهٔ نیکو میان حق
وخلق اوست وفی نفس الامر حصر صفات کمال وشرح انوار جلال وجمال آنحضرت از حیز تصور وتخیل بیرون واز اندازهٔ تفکر وتامل افزون
نظم بر ذروهٔ مدارج قدر رفیع تو. نی عقل راه یابد ونی فهم پی برد ان الانسان بدرستی که انسان لظلوم ستمکاریست كفار
ناسپاس ظلم می کند بر نعمت که از شکر غافلست وکفران می ورزد که بحقیقت منعم جاهلست یا ظلومست که در محنت جزع کند وشکایت نماید
کفارست که در نعمت بخل ورزد ودر خیر نگشاید واذ قال ابراهيم ویاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام در مناجات خود رب اجعل
ای پروردگار من گردان هذا البلد این شهر مکه را امنا ایمن از مخاوف ومکاره واجنبني ودور گردان مرا وبني وفرزندان مرا
ان نعبد الاصنام آنکه بپرستیم بتانرا ابن عیینه رحمه الله فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای حضرت خلیل
الرحمن بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنگی بود دانرا خود ابد نام نهاده که گرد آن گردیدندی وگفتندی خانه کعبه از حجرست
پس هر جا حجری نصب کنیم بمنزلهٔ خانه باشد واین قول غریبست ومخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل اند علیه السلام
بوده اند وبت پرستی ایشان مشهورست رب انهن ای آفریدگار من بدرستی که بتان اضللن كثيرا گمراه کردند بسیاری را
یعنی سبب گمراهی بسیاری شده اند من الناس از آدمیان فمن تبعني پس هر که پی روی کند مرا در دین من فانه مني پس او از منست
یعنی از اهل ملت من ومن عصاني وهر که نافرمانی کند در ما دون شرک فانك غفور پس بدرستی که تو آمرزنده رحيم مهربانی
یا قادری که بیامرزی ایشانرا ورحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه ربنا ای پروردگار ما اني اسكنت بدرستی که من ساکن
کردانیدم من ذريتي بعضی از فرزندان خود را واو اسمعیل است علیه السلام بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون را
که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد تا ابراهیم علیه فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجر وپسر اورا ببری بموضعی که در وآب وآبادانی
نباشد خلیل متامل شد وجبرئیل علیه السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم براقی نشسته وهاجر واسمعیل را

واسمعیل را سوار کرده یا ندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشانرا با ایشی در فیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا
من اینانرا ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع بوادی که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در وی کشت توان کرد عند بیتک المحرم
نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وی صید و قتال یا حرامست تهاون او و تعرض بوی و وادی موضع خانه حرام است در زمان
آدم علی نبینا و علیه السلام بوده و اگر نه بوقت دعا ابراهیم صلوات الرحمن علیه خانه نبود دیس تکرار بنا فرمود که ربنا ای آفریدگار ما
ایشانرا درین مسکن ساکن گردانیدم لیقیموا الصلوة تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فاجعل پس گردان افئدة
من الناس دلهاء بعضی از مردمانرا که بکشش محبت تهوی الیهم بشتابد بسوی ایشان حق سبحانه دعاء آنحضرت را مستجاب فرمود
بعد از رفتن خلیل یا ندک زمانی چشمه زمزم بر کفه جبرئیل پیدا آمد و قبیله جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند
و روز بروز شوق مردم بدانجانب در تزایدست محققان برانند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند
و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد
کردل ببرد حلال باشد و آنکس که بر آنچنان جمالی عاشق نشود وبال باشد و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام دعا فرمود که وارزقهم
و روزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه ها لعلهم یشکرون شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف
اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا می شود در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه
و صیفیه و خریفیه و شتویه در یکروز بمکه توان یافت و چون تکرار درین دعا دلیل تضرع و نیازست دیگر باره فرمود که ربنا
ای پروردگار ما انک تعلم بدرستی که تو میدانی ما نخفی آنچه پنهان میکنیم و ما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکار ما
میدانی و ما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز فی الارض در زمین و لا فی السماء و نه در آسمان برای آنکه عالمست
بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست نظم آنچه پیدا و آنچه پنهانست همه با دانش تو یکسانست الحمد لله الذی ثنا و ستایش
آن خدایرا که محض فضل خود وهب لی بخشید و عطا کرد مرا علی الکبر بر سر پیری من و بزرگ سالگی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید
از فرزند من بخشید دو پسر اسمعیل و اسحق اسمعیل را در شصت و چهار سالگی و اسحق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی
ان ربی بدرستی که پروردگار من لسمیع الدعاء شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات اشعارست بآنکه فرزند از ایزد عاد
خدا خواسته رب اجعلنی ای آفریننده من مرا گردان مقیم الصلوة بپای دارنده نماز و من ذریتی و فرزندان مرا نیز هم چنین ساز
بران ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطره بوده اند و خواهند بود تا قیامت و تقبل دعاء
و فرا پذیر یعنی اجابت کن دعاء مرا ربنا اغفرلی ای پروردگار ما بیامرز مرا و لوالدی و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند بتو
دعای غفران مر ایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز یأس از ایمان ایشان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حواست علیهما السلام
و لا تحسبن الله و مپندار ای محمد خدایرا غافلا بیخبر عما یعمل الظالمون از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش برانکه دانسته از عقابی که متوجه
ایشانست چه آن بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرتست و مراد غیر او انما
یؤخرهم جز این نیست که تاخیر میکند عذاب ایشانرا لیوم تشخص برای روزی که خیره شود فیه الابصار در آن روز دیدها از مشاهده
اهوال مهطعین در حالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشانرا بموضع حشر خواند

مقتضی

مقنعی رؤسهم برداشتگان سرها خود بالا لا یرتد الیهم باز نمی گردد بدیشان طرفهم چشمهاء ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بر وجهی
که نتوانستند در خود نگریستن و افئدتهم هواء و دلهاء ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت و انذر الناس و بیم کن ای محمد
یعنی اهل مکه را و دیگر کسان یوم یأتیهم العذاب از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگست یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا
پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را اندک فرصت
و مهلت ده الی اجل قریب تا مدتی نزدیک نجب دعوتک تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکس را که بتو خواند و نتبع الرسل و پیروی کنیم فرستادگانرا
او لم تکونوا در جواب ایشان گویند آیا نبودید شما که از روی بیباکی اقسمتم من قبل سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود
ما لکم من زوال نباشد شما را از زوالی مراد آنست که میگفتید ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود و سکنتم و ساکن بودید شما فی
مساکن الذین در مسکنهاء آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهاء خود بکفر چون عاد و ثمود و تبین لکم و ظاهر شد مر شما را کیف فعلنا بهم چگونه
کردیم بایشان مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب و ضربنا لکم الامثال و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان و قد مکروا
مکرهم بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه بنهایت مکر ایشان بود و عند الله و نزدیک خدایست مکرهم جزاء مکر ایشان و ان کان مکرهم و بدرستی
که بود مکر ایشان در سختی و مهول ساخته و پرداخته لتزول تا از جای برود منه الجبال از آن مکر کوهها چیال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبالست زایل گردانند و این محالست نظم هست با مکر ایشان که زمانی
کی تواند کوه را بردن ز جای   در معالم از مرتضی علی رضی الله عنه نقل فرموده که این آیه در قصه نمرود جبارست که چون سلامتی ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
مشاهده کرد گفت بزرگ خدایی دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من خواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان بنهایت
مرتفع است و بر رفتن باسانی میسر نمی شود نمرود نشنید و فرمود تا صرحی ساختند مدت سه سال بغایت بلند و چون بر انجا رفت آسمانرا
همچنان دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت القصه چون آن صرح
از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت گفت بر آسمان روم و با خدای ابراهیم که منارهء مرا بشکسته جنگ کنم پس چهار کرکس را
پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی در وی راست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه
که زیر و بالا توانستی شد تعبیه فرمود پس کرکسانرا چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کردند و اطراف صندوق را بر تن کرکسان
بستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کردند جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن در آنجا نشسته بودند بهوا بردند
بعد از شبانه روزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمانرا همان حال دید که بزمین میدید رفیق خود را گفت
تا در تحتانی بگشاد گفت بنگر تا چه بینی آنکس نگاه کرد جواب داد که غیر از زمین چیزی نمی بینم بعد از یک شبانه روز دیگر باب فوقانی بگشاد
حال همان بود که روز سابق مشاهده نمود رفیق وی که باب تحتانی بگشود جز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود بترسید و نیزها را
و دار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب از آنجه کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک
بود که از اماکن خود زایل گردند فلا تحسبن پس مپندار ای محمد خدایرا مخلف وعده خلاف کننده وعده خود رسله پیغمبران خود را یعنی وعده
نصرت که برسل فرموده آنجا که انا لننصر رسلنا و لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت
ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا یوم تبدل الارض در روزی که بدل کرده شود زمین

غیر الارض بزمینی دیگر والسموات و آسمانها متبدل کردد یا سماتی دیگر در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویه جبال است و انهار و اشجار
و تبدیل سما تکویر شمس و تناثر ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها دوزخ و از مرتضی علی نقل کرده اند که زمین را
بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانها بآسمانی از زر و قول ابن مسعود رضی الله عنه که در وقت قیامت بیارند زمینی از نقره پاک که بران هیچ گناه نا شده و نکرده اند
نخست وبرزوا و ظاهر شوند مردمان از گورها خود لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وتری المجرمین و ببینی گناه کاران
مشرکان را یومئذ دران روز مقرنین با هم بسته و جمع کرده بسبب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یکی را با دیوی که موسوس او بوده
فی الاصفاد در بندها یا غلها سرابیلهم پیراهنهاء ایشان من قطران از قطرانست وان چیزیست سیاه و گویند صمغ ابهل است که می پزند و بر شتر
گرگین طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند و دایر جلود دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت
اشتعال آتش دران معذب کردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوتست میان آتش دوزخ و آتش دنیا
پس این قطران بر ایشان اندایند وتغشی وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد رویهاء ایشانرا آتش یعنی دران … لیجزی الله متعلق است به برزوا
یعنی بر آیند از قبرها تا جزا دهد خدای کل نفس هر تنی را ما کسبت جزا آنچه کرده است ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب
رسنده کارانرا زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هذا این قرآن یا آنچه درین سوره است از مواعظ بلاغ للناس کفایتست و تمام
تا پند داده شوند بدان ولیعلموا و تا بدانند بتامل در دلایل قدرتی که در وی مذکور است انما هو اله واحد که او خدای یکتاست ولیذکر و مراینه
باید که پند گیرند اولوا الالباب خداوندان خرد و باز ایستند از منهای و تمام گشتن با و را کی

بسم الله الرحمن الرحیم الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی برانند که مطلقا دران باب سخن گفتن سلوک جرأتست در ینابیع آورده که
فاروق رضی الله عنه از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرموده که بگو
وما انا من المتکلفین و بعضی گویند هر حرفی اشارتست بکلمتی چنانچه در الر الف اشارت باسم الله است و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی
این کلام از خدای بواسطه جبرئیل برسول رسیده است تلک این آیتها که می آید آیات الکتاب آیتهاء سوره است وقرآن مبین و آیتهاء
قرآن روشن یا پیدا کننده حق را از باطل و گفته اند کتاب و قرآن یکیست اما اینجا تمام مذکور شده که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن
بجهت تعظیمست ربما ای بسا وقت که دران یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه بکرویدند و آرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی گرویدندی
مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مومنان یا نزدیک حلول مرگ که عذاب بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا وقتی که
عصات موحدان از دوزخ بیرون آرند و درهاء جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج ازان نیست گفته کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذرهم
بگذار ایشانرا امر تهوین و تحقیر است یعنی کافران چه در حساب اند دست از ایشان بدار تا در دنیا یاکلوا بخورند ویتمتعوا و برخورداری یابند
از ملاذ و منافع آن ویلههم الامل و مشغول کرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل
فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت کردار خود را وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دهی را الا ولها مگر آنکه مر
هلاک ایشانرا کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود ما تسبق و پیشی نگرفتند من امة هیچ گروهی
اجلها مدت هلاک خود را وما یستاخرون و باز پس نمانند ازان یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر وقالوا و گفتند کافران عرب
یا ایها الذی نزل ای آنکسی که فرود آمده است علیه الذکر برو قرآن انک لمجنون بدرستی که تو دیوانه که ما را … این کلام بطریق تحکم و استهزا

بوده نه باعتقاد به نزول ذکر و نسبت بجنون با هم راست نیاید لو ما تأتینا و دیگر گفتند چرا نمی آری بالملائکة فرشتگانرا که گواهی برسالت تو دهند ان کنت اگر
هستی تو من الصادقین از راست گویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشتگانرا حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی جواب
ایشان میگوید ما ننزل الملائکة فرو آمده نشوند ملائکه و حفص بصیغه متکلم و نصب ملائکه میخوانند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگانرا الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب که ملک بصورت
اصلی وی نتوانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانکه قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانکه همه کس می بینند وما کانوا اذا و نباشند
آن هنگام که ملائکه را فرو فرستیم منظرین از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآنرا که یاد کرد مواعظ است
و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب شرف خوانندگانست وانا له و ما مر او را لحافظون نگاه دارندگانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید
یا چیزی از حق کم کند یا نگاه داریم از مضرت اعادی نظم اگر جمله جهانم خصم گردد نترسم چون نگهبانم تو باشی غم از شادی در همه عالم بگنجد ح اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی ح
ولقد ارسلنا و مر اینه ما فرستادیم پیغمبران من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروههاء پیشینیان وما یأتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده
الا کانوا مگر بودند از روی کبر و عناد به یعنی بان پیغمبران یستهزءون استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد تسلیه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم
یعنی ازینان انبیا علیهم السلام تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدین مبتلا بودند کذلک همچنان که در آوردیم استهزا انبیا در دلهای مکذبان
پیشین نسلکه در می آریم مانرا فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان لا یؤمنون به ایمان نمی آرند بقرآن وقد خلت بدرستی که گذشته است
سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هرکه از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است
که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند در نزول ملائکه بجهت گواهی چنانکه گذشت حق سبحانه فرمود که ولو
فتحنا علیهم اگر بگشائیم برین معترضان بابا من السماء دری از آسمان فظلوا پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فیه یعرجون دران در
بالا میروند وازان در بزیر می آیند لقالوا هر اینه از غایت عناد و تشکک در حق گویند انما سکرت جز این نیست که بربسته اند ابصارنا چشمهای
ما را و خیره ساخته یا اگر در در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت ما را چشم بندی کرده اند و این صورت
در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادوی کرده ایم یعنی محمد صلی الله علیه وسلم ما را جادوی کرده چنانکه در ظهور دیگر
آیات میگفتند و میگفتند سحر مستمر ولقد جعلنا و بدرستی که ما قرار دادیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمان برجها دوازده گانه را با هیئات
و صفات و خواص مختلف بیکدیگر وزیناها و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمانرا به پیرایه سیارگان و کواکب للناظرین برای نگرندگان
که بعبرت دران نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال کنند وحفظناها و نگاه داشتیم آسمانرا من کل شیطان رجیم از هر دیوی رجیم رانده تا نتواند که بران
صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود الا من استرق السمع لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد سخنی مسموع یعنی آنچه از
فرشتگان شنوند فاتبعه پس از پی در آید او را و بدو رسد و بسوزد شهاب مبین ستاره روشن درخشان از ابن عباس رضی الله عنهما
منقولست که از زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن مریم علیهما السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه که اخبار لوح محفوظ را
درس می نمودند سخنان می ربودند و بزمین آمده بدوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد ایشانرا از سه آسمان
منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه و علی آله افضل الصلوات المصلین دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت
رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت نظم مهی برآمد و بازار تیرگی بشکست ح گلی شگفت و میان سوی … افراخته
والارض مددناها و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه والقینا و در افگندیم و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوههاء سر افراخته

پایرجا وانبتنا فیها ورویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت
بی علتست یا آنچه وزن کنند ویپمایند یا موزون یعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزها نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار وزروعات وجعلنا
لکم وبساختیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بویست از مطاعم وملابس ومن لستم وهمه از برای شما ساختیم آنرا که
که نیستید شما له برازقین مر ورا روزی دهندگان یعنی خدم ومممالیک وگفته اند انعام ومرکب وان من شیء ونیست هیچ چیزی که آدمی بوی محتاج باشد الا
عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت قدرت ماست خزائنه خزینهاء او یعنی ما قادریم بر ایجاد وتکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار واخفاء تشبیه
کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج بمشقت وزحمت نیست وما ننزله وفرو نمی فرستیم آنرا الا بقدر معلوم مگر باندازه
دانسته شده نه کم ازان شاید ونه زیاده بران باید وارسلنا الریاح وفرو فرستادیم بادها را لواقح آبستنان یا ریعنی بردارندگان ابر را
یا آبستن کنندگان درختها را میوه فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم از آسمان ماء آبی که آن بارانست فاسقیناکموه پس نوشانیدیم شما را آن
آب وتصرف دادیم دران وما انتم ونیستید شما له مر آن آب فرو فرستاده را بخازنین نگاه دارندگان در چاه وغدیر وچشمه بلکه ما حافظانیم امام
ماتریدی رحمه الله در تاویلات فرموده که نیستید شما مر غذا ایرا خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست وآنچه شما در خزینه نهید ازان اوست
وانا لنحن وبدرستی که ما نحیی زنده میگردانیم اجسام قابله را بایجاد حیات دران ونمیت ومی میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات ازان
در لطایف قشیری قدس سره مذکورست که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده ومی میرانیم نفوس را در نار مجاهده یا زنده میسازیم نفوس
طاعات ومرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده که احیاء قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال
واماتهٔ نفوس ایشان می نماییم بسطوات نظرات جلال یا موت وحیات میدهیم بخلع ولبس ونحن الوارثون وما وارثانیم یعنی باقی بعد از فناء
خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنااند وحق سبحانه موصوف بصفات بقا ولقد علمنا
المستقدمین وهر اینه میدانیم پیشی گرفتگان را منکم از شما در اسلام ولقد علمنا المستاخرین وبدرستی که میدانیم واپس افتادگان را یا میدانیم
پیشینیان وپسینیان را از شما که ادمیانید یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام تا این وقت وهر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد
شده از گذشتگان وهر که بخواهد زاد از آیندگان یاد دانسته ایم قرون گذشته ومیدانیم امت محمد را صلی الله علیه وسلم یا آنرا که مقدم است در صف
جهاد یا در سبقت بطاعت وآنرا که موخرست ازین در اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد در صفوف
نسا بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا او را نبینند وجمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشا او کنند حق سبحانه
فرمود که مقدم وموخر را از اهل صفوف میدانم وبر من پوشیده نیست وان ربک وبدرستی پروردگار تو هو یحشرهم او جمع کند متقدمین
ومتاخرین را وجزاء هر یک بدو رساند انه حکیم بدرستی که او راست کارست علیم داناء نهان واشکار ولقد خلقنا الانسان وبدرستی که
ما آفریدیم انسان را یعنی آدم را علیه السلام من صلصال از گل خشک که چون دست بر وی زنند آواز کند من حماء وآن گل کاین بوده
از گل سیاه مسنون بوی گرفته بواسطهٔ بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض وجوی باشد صاحب تبیان گوید که حق سبحانه آدم را
علیه السلام از خاک آفرید وبران وجه که آب بر خاک باراند تا گل شد ومدتی بگذاشت تا حما گشت پس آنرا تصویر کرد ومسنون یعنی مصور
آنگه بگذاشت تا خشک شد وبمرتبهٔ صلصال رسید والجان خلقناه وجان که پدر پریانست بیافریدیم او را من قبل پیش از آفریدن انسان من
نار السموم از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید وصواعق از آتش متکون میگردد وابن مسعود رضی الله فرموده که سموم دیعی [illegible]

از سنقاد جزو از سمومی که جان ازان آفریده شده واذ قال ویاد کن آنرا که گفت ربک للملائکة پروردگار تو فرشتگان را که بحکمت خلافت
زمین انی خالق من آفریننده ام بشرا آدمی را من صلصال از گل خشک که کاین است من حماء مسنون از لای مصور فاذا سویته پس چون
راست کنم صورت وهیات او را ونفخت فیه ودر دمم در وی من روحی از روحی که آفریدهٔ منست واو بدان زنده گردد فقعوا له پس بیفتید مر ورا
ساجدین سجده کنندگان وآدم را فسجد الملائکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان بتمام الا ابلیس مگر ابلیس که از تن دروی استنکاف
ابی ان یکون در آنکه باشد من الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال یا ابلیس گفت خدای که ای ابلیس مالک چیست ترا وغرض تو
چه بود ان لا تکون در آنکه نباشی مع الساجدین با سجده کنندگان قال گفت لم اکن لاسجد نیستم من که سجده کنم لبشر خلقته مر آدمی را که آفریده
من صلصال از گل خشک من حماء مسنون از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاکست ومرا از اشرف آن که آتش است پس
روحانی لطیف چرا فرمان بر جسمانی کثیف را ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت واز باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید وندانست که گنج اسرار
درین خرابه مدفونست نظم گنجیست درین خانه که در کون نگنجد آن گنج خراب از پی آن کنج نهادست فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت سلطان ابدست وسلیمان زمانست
قال گفت خدای مر ابلیس را بعد از امتناع او از سجدهٔ آدم که فاخرج پس بیرون رو منها از آسمان یا از بهشت یا از زمرهٔ ملائک یا از صورت
ملکی یا از هر زینته که داشتی فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شدهٔ از خیر وکرامت وان علیک اللعنة وبدرستی که بر تست دوری ورانندگی الی
یوم الدین تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت وبعد ازان عذابی رسد که از لعنت فراموش کنی قال رب گفت ابلیس
ای پروردگار من فانظرنی پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست
که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت کرد قال فانک گفت بدرستی که تو من المنظرین از مهلت دادگان الی یوم الوقت المعلوم تا روز
معلوم یعنی زمان فناء خلق بنفخهٔ اولی که نفخهٔ صعق گویند که قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد ونفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا ومیان
دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قال رب گفت ابلیس ای پروردگار من بما اغویتنی
سوگند میخورم باغوای تو مرا لازینن لهم که هر اینه بیارایم برای آدمیان گناه فی الارض در زمین دنیا که مدار غرورست در مدارک آورده
که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم یکی بصفت فعل که بما اغویتنی وفقها
فرق کرده اند میان این هر دو اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفت ذاتیه چون قدرت وعظمت وعزت یمین است وسوگند
بصفات فعلی چون رحمت وسخط وامثال آن یمین نیست الا خلا وبرخی بر آنند که با در بما اغویتنی باء سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی
من بیارایم معاصی را در چشم مردمان ولاغوینهم اجمعین وهمه ایشان را گمراه میدارم الا عبادک منهم مگر بندگان تو از ایشان المخلصین خالص
شدگان از شوایب شرک جلی وخفی که مکر وتزویر مرا در ایشان اثر نباشد قال گفت خدای هذا این اخلاص در ایشان صراط راهیست که
حق است علی بر من رعایت آن مستقیم راستست یعنی کجی ندارد ودرو بمنزل میرساند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست
بسوی من ان عبادی بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لیس لک نیست ترا علیهم سلطان بر ایشان قوتی وتسلطی در اغوا واضلال
الا من اتبعک مگر آنکس که متابعت تو کند من الغاوین از گمراهان که تو بر وی مسلط توانی شد وان جهنم وبدرستی که دوزخ لموعدهم وعده گاه ایشانست
یعنی تابعان اجمعین همه ایشان لها مر دوزخ را سبعة ابواب هفت در است لکل باب مر هر دری را منهم از ایشان جزء مقسوم بهرهٔ ایست قسمت
کرده شده واداته ابواب طبقاتست وبرای هر طبقه قومی مقرر ومعین شده جهنم جای گنه کاران است از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه ماوای

واصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف ومردمان آنرا سوگند توان گفت یمین است ص

جهنم دانست سعیر ازان صابیانست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک اسفل گویند نازل منافقانست امام ابو منصور رحمه الله
در تاویلات فرموده که واو از ابواب طبقاتست و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا طبقه نباشد پس طبقه اول نام زد دو مرتبه آن
و دوم ازان وثنیه و مشرکان عرب سیم ازان براهمه که مطلق منکر رسالتند چهارم ازان یهود پنجم ازان نصاری ششم ازان مجوس هفتم ازان منافقان
در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعدد هفت اندام هفت درست حرص و شره حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر در ترجمه کشف مذکورست که دوزخ را هفت
هفت دراز انست که از اعضاء هفت گانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت در بدان گشاده شود هر عضو را
از باب سوء طریقی گشاده هفت در دوزخست در تن تو ساخت نفسشان در دو در سینه مبین که در دست تست قفلی او ورده در هر هفت محکم اندر بند
ان المتقین بدرستی که پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فی جنات وعیون در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در چشمها روان باشد از شیر و خمر و عسل
ادخلوها گویند فرشتگان متقیانرا که در آیید بدین بوستانها بسلام مقرون بسلامت از غم اغماها یا بسلامتی امنین ایمنان ونزعنا و بیرون کشیم
ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان باشد من غل از کینه که در دنیا با هم داشته باشند اخوانا از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست
که امید میداریم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان برکنند تا بر درجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند اخوانا
در آیید در بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را یعنی در مهربانی و دوستداری اخوانا برادران نشسته بر تختها از زر مکلل بجواهر
متقابلین روی با یکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر نه بینند لا یمسهم نمیرسد ایشانرا فیها در بهشت نصب رنجی و مشقتی چه آن
سرای نعم و راحت و ما هم منها و نیستند ایشان از بهشت بمخرجین بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که می خندیدند فرمود که ما لی اریکم تضحکون چیست که شما را
خندان می بینم صحابه را از پی عتابی از آن سخن اشتشم نمودند و آنحضرت در گذشت و منور بحجر رسیده باز گشت و گفت جبرئیل علیه السلام
پیش من آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا نا امید می سازی نبئ عبادی خبر ده بندگان مرا انی انا الغفور با آنکه من آمرزیده ام کسی را که آمرزش
طلبد الرحیم بخشنده ام بر کسی که توبه کند وان عذابی و با آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار متحرف است هو العذاب الالیم آن عذابیست
دردناک محققان گفته اند توصیف ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعده لطف است و تاکید صفت عفو نظم
گر چه جرم من از عدد بیش است صفت رحمتی ازان بیش است چه عجب گر عذاب ننماید بر گنه پیشگان نبخشاید ونبئهم و خبر ده بندگان مرا
عن ضیف ابرهیم از مهمانان ابراهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته است یا هشت یا ده که به بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط علیه السلام
بروی نزول کردند اذ دخلوا علیه چون در آمدند بر وی فقالوا سلاما پس گفت سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال گفت ابراهیم علیه السلام انا منکم
بدرستی که ما از شما وجلون ترسانیم و جهت آن بود که بی اذن وی بی وقت آمده بودند یا آنکه ما حضر وی نخوردند و فرشتگان این سخن
شنوده قالوا لا توجل گفتند مترس انا نبشرک بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بغلام بپسری اسحق نام علیم دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد
علم نبوت بوی خواهد رسید قال ابشرتمونی گفت آیا بشارت میدهید مرا علی ان مسنی بعد از آنکه رسیده است مرا الکبر بزرگ
سالی متعجب شد از آنکه پیری بزرگ سال را پسری بر چه وجه باشد یعنی باز جوان گردد یا بر همان پیری که هست این صورت
وجود گیرد فبم پس بچه نوع و چگونه تبشرون مژده می دهید مرا قالوا ابشرناک گفتند مژده دادیم ترا بالحق براستی و درستی که شک نیست
فلا تکن پس مباش من القانطین از نا امیدان بدین مژده و امیدوار باش که حق درست بر خلق بشری بی ابوین مر آیه تواناست

پر افواج ولد از پیر هرم و عجوز عاقر قال گفت ابراهیم من نا امید نیستم از رحمت پروردگار و من یقنط کیست که نا امید شود من رحمة ربه
از بخشش آفریدگار خود الا الضالون مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند وسعه رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته و چون ابراهیم علیه السلام
فرشتگان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده در حق آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قال فما خطبکم گفت
چیست کار شما ایها المرسلون ای فرستادگان و کجا میروید قالوا گفتند انا ارسلنا گفت بدرستی که ما را فرستاده اند الی قوم مجرمین بسوی گروه
کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا هلاک سازند الا آل لوط لیکن آل لوط یعنی خاندان او انا لمنجوهم بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشانرا
اجمعین همه الا امرأته مگر زن او را قدرنا انها قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن لمن الغابرین از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب
اسناد ملایکه تقدیر را بخود یا آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فلما جاء پس آن هنگام که آمدند آل لوط بخانواده لوط المرسلون
فرشتگان فرستاده شده قال گفت لوط علیه السلام انکم بدرستی که شما قوم منکرون گروه بیگانگانید یعنی نمی شناسم شما را قالوا بل جئناک گفتند
ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بما کانوا به آنچیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فیه یمترون در ان چیز شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی
که ایشانرا وعده بودی و ایشان در ان شک داشتند واتیناک بالحق و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است وانا لصادقون
و بدرستی که ما راست گویانیم درین خبر فاسر باهلک پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را بشب بقطع من اللیل در پاره که از شب بگذرد واتبع
ادبارهم و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشانرا در رفتن ولا یلتفت و باید که باز پس ننگرد منکم احد یکی از شما تا هول عذاب را نبیند
وامضوا و بروید حیث تؤمرون آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر یا صغر که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاک نخواستند شد وقضینا و حکم
کردیم یا وحی فرستادیم الیه بسوی او ذلک الامر آن کار را که تفسیر آن اینست ان دابر هؤلاء بدرستی که بنیاد این گروه مقطوع بریده و برکنده است
مصبحین در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواسته شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبرست که چون زن لوط علیه السلام
مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وجاء اهل المدینة و آمدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلام یستبشرون مژده میدادند
یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند با ایشان قال گفت لوط علیه السلام ان هؤلاء ضیفی بدرستی که این گروه مهمانان منند فلا تفضحون
پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان واتقوا الله و بترسید از خدای در ارتکاب فاحشه ولا تخزون و خوار و خجل مسازید مرا پیش مردمان قالوا اولم ننهک
گفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم عن العالمین از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قال هؤلاء گفت اینک دختران منند
یعنی زنان قوم چه در هر نبی امت را بمنزله پدرست یا بنات خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم اگر هستید فاعلین کننده کار انچه را که می گویم
لعمرک بزندگانی تو ای محمد انهم بدرستی که بودند قوم لوط لفی سکرتهم در گمراهی خود یعمهون سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراه می گشتند در تاویلات
ماتریدی آورده که خدای هر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق را نرسد که جز بخدای سوگند خورد در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند
که خدای نیافرید هیچ کس را گرامی تر از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و بحیات هیچ کس سوگند نخورد الا بحیات او و سلمی قدس سره آورده که سوگند یاد کرد بحیات
محمد صلوات الله وسلامه علیه زیرا که حیات او بحق بود و او بر بساط قرب در قبضه حق بود نظم چون بتی از هستی خود سر بتافت فرق پاکش از لعمرک تاج یافت
داشت از حق زندگی در شیدگی شد لعمرک جلوه آن زندگی آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود
که بانگ بر ایشان زد فاخذتهم الصیحة پس فرو گرفت ایشانرا بانگ هایل هلاک مشرقین در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت جبرئیل شهرها
ایشان و نزدیک آسمان برده و نگونسار ساخت فجعلنا پس ما گردانیدیم عالیها زبران آن شهرها را سافلها زیران یعنی زیر و زبر کردیم آنرا وامطرنا علیهم

دبار انیدیم بریشان وگفته اند بر قومی از یشان که غایب بودند ازان بلاد حجارة سنگی من سجیل از گل محکم شده یا سنگی بروی نوشته نام هر یک که نام زد
او بود ان فی ذلک بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را لایات هر آینه نشانهاست برای عبرت للمتوسمین و هداوندان فراست را که بتیزی که دریکه
حقیقت اشیا را بسمات آن شناسد و این صفت مومنانست چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله اورده اند که خواجه بزرگوار
قطب الاخیار خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی درآمد بر صورت زاهدان خرقه دربرکرده و سجاده برکتف در گوشه
گوشه بنشست و بعد از زمانی برخاست وگفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که اتقوا فراسة المومن الی اخره سر این حدیث حضرت خواجه قدس الله روحه
فرمودند که سر این آنست که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمود خادم خرقه از سر جوان برکشید
زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیایید تا بر موافقت این نومسلمان که زنار ظاهر برید
ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن بر در حق نومسلمان آمدن ما
عام را توبه زلی دید بود خاص را توبه زدید خود بود و انها و بدرستی که شهرستان موتفکه لبسبیل مقیم بر راهی دایم السلوک است یعنی بر راهیست که قافله هر روز
وا نارا آن می بینند ان فی ذلک بدرستی که در تخریب یا در دیدن لآیة للمومنین هر آینه نشانه ایست که و ید کای تا بر قدرت ربانی و ان کان و بدرستی که بودند
اصحاب الایکة اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام لظالمین ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار درهم رفته گویند بلاد ایشان را با عیاض انکه در میان
بیشها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلام با اهل مدین و با اهل ایکه مبعوث بود اهل مدین تکذیب وی نمودند و بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره
هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سوره شعرا مذکور خواهد شد
و انهما و بدرستی که هر دو قوم ایکه یا ایکه و مدین لبامام مبین بر راهی روشن و هویدا است که مردم میگذرند و می بینند و لقد کذب و بدرستی که تکذیب
نمودند اصحاب الحجر اهل دیار حجر یعنی ثمود المرسلین فرستادگان یعنی صالح را علیه السلام و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسلست و اتیناهم و دادیم ما
ثمود را ایاتنا آیتهای کتاب ما که بر پیغمبر ایشان منزل بود و چون کتابی منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست مفسران ایات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج
ناقه از سنگ صخره مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که هر کس شتری مثل او ندیده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بوده
و بر سر چاه آمدن آب از روز نوبت او و خوردن تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود دادیم فکانوا پس بودند عنها از آن
آیات معرضین روی گرداندگان و کانوا ینحتون و بودند که می بریدند و می تراشیدند من الجبال از کوهها بیوتا خانها امنین در حالی که ایمن می بودند
از انهدام آن و نقب زدن دران یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشانرا و از عذاب دران ایمن خواهند بود فاخذتهم الصیحة پس فرا
گرفت ایشانرا صیحه عذاب مصبحین در حالی که در آینده گان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سوره هود
علیه السلام گذشت فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت و ما خلقنا
السموات والارض و نیافریدیم آسمان و زمین را و ما بینهما و آنچه میان ایشانست الا بالحق مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق و ان الساعة
و بدرستی که قیامت لآتیة هر آینه آینده است و خدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل پس درگذر درگذشتن نیکو یعنی عفو کن حق
نفس خود را و در صدد مکافات مباش بعضی بر آنند که این حکم بایة السیف منسوخ است ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو الخلاق اوست آفریننده خلایق
و اخلاق العلیم دانا باحوال و فاق و نفاق در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اذرعات هفت کاروان دیدند از آن یهود بنی قریظه و بنی
نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامها و اقمشه با خود داشتند در تفسیر آورده که هفت کاروان قریش در یکروز در مکه آمدند با مطاعم بسیار و ملابس فاخر

و بر هر تقدیر

و بر هر تقدیر برخی از اصحاب رضی الله عنهم گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب تیسیر فرموده که مومنان
گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکان ترا این همه مال باشد این آیه آمد که و لقد اتیناک و بدرستی که ما دادیم ترا سبعا من المثانی هفت آیه از مثانی که قرائت
وی این هفت آیه بهتر از هفت قافله و آن هفت آیه فاتحه است و گفته اند و آن هفت سوره است از اول قرآن که سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که اوایل قرآنند
و قرآنرا مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته و القرآن العظیم و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قرائت او بسیار
عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لا تمدن مکش و باز مکن عینیک هر دو چشم خود را الی ما متعنا بسوی
آنچیزی که بهره خورداری دادیم به بآنچیز ازواجا صنفها را منهم از کفار نهی از رغبتست نه از نظر یعنی اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده
اصنام دادیم مایل مشو که آن بغایت خوار و حقیر و قلیل و بی اعتبار است بنسبت آنکه سزاوار آنی داشتیم از فضایل و کمالات نظم پیش دریای قدر و حرمت تو
نه محیط فلک حبابی بیش است داری آن سلطنت که در نظرت ملک کونین در حسابی نیست و لا تحزن و اندوه مخور علیهم بر یاران خود به بی نوایی و درویشی و اخفض
جناحک و فرو کن بال خود را یعنی تواضع کن للمومنین مومنان را و رفق نمای با ایشان و در کشف الاسرار گفته خفض جناح کنایتیست از خوش خویی و حق را
که خلعت خلق عظیم بر بالای والای آنحضرت راست کرده نظم ذات ترا وصف نکوخویی است خوی تو سرمایه نیکویی است روز ازل دوخته حکم قدیم
بر قد تو خلعت خلق عظیم و قل و بگوی انی انا النذیر بدرستی که من بیم کننده ام المبین هویدا یعنی به بیان و برهان بیم میکنم که خدای گفته که اگر ایمان نیارید
عذابی بشما فرستم کما انزلنا مثل آن عذابی که فرستادیم علی المقتسمین بر بخش کنندگان الذین جعلوا القرآن آنانکه ساختند قرآنرا عضین پاره پاره
یعنی بخش کردند قرآنرا و بحدین وصف یاد نمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره
از آن من و دیگری نمل را میگرفت و دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد و این همه از روی استهزا بود و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید
مغیره در موسم ایشانرا بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تنفیر داده گویند ساحر
و شاعر و کاهن است و قوانه ایدان صفتها که گذشت ذکر کنند فو ربک پس بحق پروردگار تو لنسئلنهم اجمعین که هر آینه همه ایشانرا سوال خواهیم کرد
عما کانوا یعملون از آنچه بودند که میکردند از تقسیم و تکذیب نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت مینمود
تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیه آورد که فاصدع پس آشکارا و بطریق تمام نمای بما تؤمر بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی و اعرض
و روی بگردان عن المشرکین از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم صلی الله علیه وسلم
بسیار کوشیدندی و هر جا وی را دیدندی بفسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن درآمدند
و با استهزا مهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید
مغیره و بپای عاص وایل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج از ایشان باندک زمانی هلاک شدند
ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت
و رگ شریان از وی بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بران بمرد و از بینی حارث قیح روان شد
و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غصه سر بر زمین میزد
تا جانش برآمد و آیه نازل شد که انا کفیناک المستهزئین بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگانرا الذین یجعلون آنانکه میسازند
و شریک میکنند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر بباطل فسوف یعلمون پس زود دانند عاقبت کار و نه بینند مکافات کردار خود را

ولقد نعلم وبدرستی که ما میدانیم انک یضیق صدرک انکه تنگ می شود سینهٔ تو بما یقولون بآنچه کافران میگویند از شرک خدای وطعن قرآن واستهزا
بتو یعنی دشواری می آید ترا گفتار کفار فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگوی سبحان الله وبحمده وکن من الساجدین وباش
از نماز گذارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده ما که از تنگ دلی تو واز آنچه بتو میرسد از غصهٔ بیگانگان خبر داریم تو بچشم دل بنماز درای که میدان
مشاهدت است و با مشاهدهٔ دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیران طریقت گوید که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند وای نکرد
از وی پرسیدم که ای جوانمرد این همه زخم خوردی ونتالیدی گفت ای شیخ معذورم دار که معشوقم در برابر بود ومیدید که مرا برای او میزدند از نظارهٔ
وی الم زخم شعور نداشتم نظم تو تیغ میزن بگذار تا من مسکین نظاره میکنم آن چهرهٔ نگارین را واعبد ربک وپرستش کن پروردگار خود را حتی یأتیک
الیقین وقتی که بیاید بتو مرگ واراد از موقن به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه ملازم که تزندهٔ عبادت او فرو مگذار
ودست از پرستش باز مدار بسم الله الرحمن الرحیم اتی نزدیک رسید امر الله فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب
کفار فلا تستعجلوه پس طلب مکنید شتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان تعجیل می نمودند در آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را بدان وعید
میفرمود از قیام ساعت یا عذاب وحی آیة آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع شود شریکان حق که بتانند
ما را از آن خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود که سبحانه پاکست خدای وتعالی عما یشرکون وبرترست از آنچه ایشان انباز میکنند یعنی
بزرگترست از آنکه او را شریکی باشد که دفع واداء یعنی منع عذاب تواند کرد ینزل الملائکة فرو فرستاد فرشتگان را بالروح بوحی یا بقوّا
که سبب حیات قلوب است یا ملائکه را با ارواح میفرستند در تبیان میگوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روحی با اوست ورقیب روحیانند بر آدمیان
حفظه می باشند وبر سر تقدیر بر وآمدن ملائکه باشد من امره از فرمان خدای علی من یشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان که پیغمبران
ست او را ثابت بود بدینیان ملائکه که با نبیا ذکر یم ان انذروا آنکه اعلام کنید وبرسانید خلق را وآگاه سازید لا اله الا انا
آنکه نیست خدای مستحق عبادت مگر من که آفریننده ام وروزی دهنده ام فاتقون پس بترسید از من وغیر مرا پرستش مکنید نظم
رابندگی کن که دارا منم تو از بندگانی ومولی منم خلق السموات والارض بیافرید آسمان وزمین را بالحق بحکم درست یا بحکمت یا بحجت
بیان حق تعالی عما یشرکون برترست خدای وبزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای وی خلق الانسان بیافرید آدمی را من نطفة از آب منی
که جماد ست بی حس وفهم وسیال که وضع وشکل نپذیرد پس او را فهم وعقل داد فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدل کننده است آشکار
یعنی مناظره میکند ومیخواهد که سخن خود در الحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی کهنه وسست شده را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آورد وگفت من یحیی العظام وهی رمیم حق سبحانه این آیه فرستاد که او در اول جماد بود ما او را حس ونطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند و استدلال
میکند بابدا اما اعاده که هر که بران قادر بود مراینه برین نیز قدرت دارد والانعام وچهارپایان که اصناف ثمانیه اند خلقها بیافریدیم لکم
برای شما وگفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را فیها دفء در ایشان پوششیست گرم کننده یعنی جامها از پشم وموی که سرما باز دارد
ومنافع ودیگر شما را دران منفعتها ست از نتاج وشیر وکرایه ورکوب وجز آن ومنها تأکلون واز ایشان میخورید یعنی شیر وروغن
وپنیر یا میخورید از ایشان چون لحم وشحم واکل غیر انعام چون طیور وصید بر وبحر گوییا غیر معتد به است ولکم فیها وشما را درین
چهارپایان جمال زینتی وآرایشیست یعنی در نظر خانهٔ شما در وقت بدین انعام زینت می یابد حین تریحون هنگامی که باز می آیید
از چرا با رامگاه خویش یعنی آخر وحین تسرحون ووقتی که بیرون میبرند برای خود با مداد وتحمل اثقالکم ومیبرند بارهای گران

یا ایدان

یا ابدان شما را الی بلد لم تکونوا بشهری که نباشید شما بالغیه رسنده بدان با بارها گران یا پیاده الا بشق الانفس مگر برنج وسختی که برسد بنفسها
شما رسد اهل مکه را میگوید که با امتعهٔ تجارت خود بهیچ شهر از شام ویمن نتوانستید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه وتعالی شما را نعمت انعام
انعام فرمود ان ربکم بتحقیق آفریدگار شما لرؤف مهربانست رحیم بخشاینده است که نعمت دادی سابقهٔ خدمت که با فریدن چهارپایان کار بر شما
آسان کرد والخیل وبیافرید اسپان را والبغال واستران را والحمیر وخران را لترکبوها تا بر نشینید آنها را وزینة وتا آرایش کنید روزگار
خود را بدان آرایش نمودنی ویخلق وبیافرید چنانچه اینها را آفرید ما لا تعلمون آنچه را که شما نمیدانید از حشرات وهوام وطیور وجانوران آبی
وگفته اند که نعیم بهشتی است یا ملائکه حافات وصافات یا مخلوقات ماوراء قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه مبهم ساخته
که ما لا تعلمون اولی است وعلی الله وبر خداست یعنی او راست قصد السبیل میانه یعنی راه راست که موصلست بحق یا بیان وبست اقامت طریق
مستقیم وتعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل ورحمت یا مرور راه حق یعنی دین اسلام ومنها وهست بعضی از راه که خلقان
روند جائر کج ومنحرف از مقصد یعنی ملل کفر یا هوا وبدع ولو شاء واگر خواستی خدای کرد تمامی لهداکم اجمعین مراینه راه نمودی همه شما را
وتوفیق رفیق ساختی تا همه سایران بقصد السبیل رسیدندی هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد من السماء از آسمان یا سحاب یا از
آسمان بر سحاب واز سحاب بر زمین ماء آبی لکم منه شراب شما را از وی آشامیدنی فیه در وی نبات رسته تسیمون می چرانید چهارپایان
خود را ینبت می رویانیم ما حفص به یا میخوانند خدای لکم برای شما به الزرع بآب باران کشت را وادانه حبوب غاذیه است که زراعت
میکنند والزیتون ودرخت زیتون را والنخیل وخرمابنان را والاعناب وتاکها را ومن کل الثمرات وبعضی از همه میوها که در دنیا ممکن باشد
زیرا که همه میوها موجود نشده الا در بهشت ان فی ذلک بدرستی که در رویانیدن حبوب واشجار لایة مراینه دلیلی است روشن بر قدرت
وحکمت الهی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند وتامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد وآب در وی نفوذ کرده متعفن گردد واعلی او
منشق گشته ساقی از وی در هوا متصاعد پدید آید واسفل او شکافته بیخی از وی در زمین منتشر شود وبنشو ونما ساعت بساعت زیاده میگردد
تا وقتی که از ثمار وانوار ومیوه بر وی پدید آید هر میوه را شکلی ولونی وقوّه دیگر باشد ومعلوم است که اختلاف اشکال والوان وطعوم نیست
الا بفعل فاعل مختار متقدس ومتعالی نظم او حیاتبخش وجان آفرید بانچه کون ومکان آفرید کرد زمر ساخ گل وبرگ وبار جلوهٔ او نقش دگر آشکار
وسخر لکم ورام گردانید برای انتفاع شما اللیل والنهار شب وروز را یکی برای آرامش ودیگری برای آسایش والشمس والقمر وآفتاب وماه را بجهت انضاج
فواکه وادراک زروع ومعرفت حساب سنین وشهور والنجوم وستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرسانند در حالتی که هستند
مسخرات بامره رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است ان فی ذلک بدرستی که درین مخلوقات لایات مراینه علامتها ودلیلهاست بر وجود خدای
صانع حکیم لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفائی نیست بفکر فرمود ودرین دلالات که بتفاوت ظاهرست ذکر
عقل کرد وما ذرأ ودیگر رام گردانید آنچه را که آفریده است لکم برای نفع شما فی الارض در زمین از هرچه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت
نفع گرفتن بدانها از مطاعم ومشارب وملابس ومراکب ومناکح مختلفا الوانه در حالتی که مختلفست هیآت واشکال واصناف آن ان
فی ذلک بدرستی که درین مخلوقات لایة مراینه دلالتی ونشانه است بر وحدانیت حق لقوم یذکرون مر گروهی که یاد کنند وهو الذی واوست آنکه
سخر البحر مسخر گردانید دریا را بحیثیتی که شما ممکن باشید از انتفاع بدان یکی آنکه در وی سکنید لتأکلوا تا بخورید منه ازو لحما طریا گوشتی تازه
یعنی ماهی وتستخرجوا ودیگر غوص می نمایند در وی تا بیرون آرید منه ازو حلیة تلبسونها پیرایه که می پوشید یعنی استخراج میکنند آنچه از وی آر

می سازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون تزیین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد
وترى الفلك و می بینی کشتیها را مواخر رونده و شکافنده آب فیه در دریا ولتبتغوا و دیگر تسخیر بحر و تسخیر کشتیها برای آنست که بجویید در کشتی
من فضله از سود او که سبب سعه رزق است ولعلكم تشكرون و شاید که شکر گویید خدا را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی
عظیمست که مهالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریا آفریده چون قلزم و عمان
و محیط و خزان و برای عبور بران کشتیها مقرر فرموده از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چو دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه
و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل
فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که
بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و حقیقة تفرقه در بقاست و جمعیة در فنا باخودان در مهلکه تفرقه اند بیخودان در ریشه جمع
نظم بحساب خودی قلم درکش + دررهٔ بیخودی علم برکش + تا بجا روی لا تروی راه + کی رسی در حریم الا الله + والقى فى الارض و بیافرید و بنهاد در زمین
رواسی کوههای بلند و بزرگ ان تميد بكم تا میل نکند بشما بزمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را رنجه گرداند در خبر است که چون حق زمین را
بیافرید بر روی آب متحرک و بی قرار بود ملایکه گفتند این بساط مقر هیچ کسی نخواهد بود حق تعالی بر وی کوهها بیافرید و بفرمود تا قرار گرفت
و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته را که او را صاعد نام گویند بیافرید و بفرمود تا
پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای وی بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وانهارا و دیگر در زمین بیافرید
جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وسبلا و دیگر پدید کرد ایشان هم درین راهها از موضعی بموضعی لعلكم تهتدون
تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وعلامات و دیگر پیدا کرد نشانها در راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن
وبالنجم و به ستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعریین و سماکین و جدی مانند آن يهتدون ایشان یعنی قریش در خشکی و تری
راه می یابند اگر چه اهتدا بنجوم همه مسافرانرا میسرست اما ایشان مشهور بودند در رحله الشتاء والصيف یا مگر راه را بستاره از همه مردم می شناسند
افمن يخلق ایا کسی می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد كمن لا يخلق ایا که کسی می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد یا شد همچون کسی که
نمی آفریند و اراده آلهاند که ایشان بدون خدای می پرستند چون عزیر و عیسی و ملایکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق قیاس نتوان کرد پس عاجز را
قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهلست افلا تذكرون ایا یاد نمی کنید این را تا بدانید فساد اعتقاد خود را وان تعدوا
واگر خواهید که بشمارید نعمة الله نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی داشته لا تحصوها نتوانید شمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجز بید پس چگونه بشکر آن
قیام توانید نمود وان الله لغفور بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در اداء شکر تقصیری کنید در می گذارد رحيم مهربانست که بسبب تقصیر شکر گذاری
نعمت از شما باز نمیگیرد والله يعلم و خدای میداند ما تسرون آنچه نهان دارید از عقاید وما تعلنون و آنچه آشکارا میکنید از اعمال والذين يدعون
وانان که آله یا طلب میخواهند کفار مکه و می پرستند من دون الله بجز خدای لا يخلقون شيئا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید و چگونه
آفرینند وهم يخلقون و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب
الوجود پس ایشان شرکت حق را نشایند اموات وایشان با وجود مخلوقیه مردگانند غير احياء نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی شنوند و نمی گویند
وما يشعرون و نمیدانند ايان يبعثون که کی بر انگیخته خواسته شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود ندانند چگونه جزا توانند داد

پرستندگان را معبود باید که جزا بندگان خود داناتر بود و بر ایصال جزا بدیشان توانا و میاطی آورده که در روز قیامت بتانرا برانگیزند
ذوات ارواح تا از عبده خود تبرا کنند الهكم خدای شما اله واحد خدای یکتا و یگانه است فالذين لا يؤمنون پس آنکسان که نمیگروند بالاخرة
بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قلوبهم منكرة دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را نا پذیرنده وهم مستكبرون و ایشان سرکشانند
از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا کردن کشی میکنند از قبول ایمان لا جرم هر آینه راست و درستست ان الله يعلم آنکه خدای داند ما يسرون آنچه نهان
می سازند از مکر برسول خدای وما يعلنون و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمه با وی انه بدرستی که خدای لا يحب المستكبرين دوست نمی دارد سرکشانرا
که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند واذا قيل لهم و چون گویند متکبرانرا یعنی اتباع و سفله پرستند از رؤسا و اشراف که ماذا انزل چه چیز فرستاد
ربكم پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است
قالوا گفتند اساطير الاولين آن فرستاده شده سرگذشتهای پیشینیانست یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را
گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند ليحملوا تا بر دارند اوزارهم بارگناهان خود را كاملة بتمام يوم القيمة روز رستخیز ومن اوزار
الذين و بر دارند بعضی نیز از گناهان آنانکه يضلونهم گمراه ساختند ایشانرا بغير علم بی دانشی بان مقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت
کفر خواستند کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشانرا گمراه کرده اند الا ساء بدانید که بد یا زیست ما يزرون آن باری
که ایشان می کشند قد مكر الذين بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از اهل مکه بقصد تکذیب انبیا فاتى الله پس بیامد فرمان خدای بنيانهم
بان بناها که برافراشته اند یعنی امر خدای بخرابی ابنیه ایشان صادر شد من القواعد از جهت اساس یا عمدی که بناها بران موضع بود فخر
پس بیفتاد عليهم السقف بر ایشان سقف خانها من فوقهم از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارتست
بانهدام کل و هلاک ایشان در ان بعضی بر آنند که مراد ازین بنا صرح نمرودست که ببابل ساخته بود ارتفاع ان پنجهزار گز و گویند
دو فرسنگ و غرض آن بود که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم صلوات الله علیه مطلع شده با وی مقاتله تمام نماید و بعد از
اتمام صرح بادی از مهب مشیت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند و در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهای
نمرودیان بیفتاد و آواز هیبت از و پدید آمده زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که گویند نام او
بابل اینست محمد جریر طبری رحمه الله آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد
و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگری ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه
خبر میدهد که آن قوم که پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم واتاهم العذاب و بیامد بدیشان عذاب
من حيث لا يشعرون از انجا که ندانستند یعنی وقتی طمع نداشتند یا از ممری که متوقع نبود و میاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است
که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب فرموده که خدای نمرود را مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفته در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد
و چهارصد سال در انجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرام می یافت شیخ فریدالدین عطار رحمه الله در منطق الطیر
آورده نظم نیم پشه بر سر دشمن گماشت + در سر او چارصد سالش بداشت + چون دهد حکمش صعیفی را مدد + سبلت خصم قوی بر کند + ثم يوم القيمة پس روز قیامت يخزيهم رسوا کند ایشانرا یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب گردید یا فتادن صرح و استیلاء لشکر بعوضه
ويقول و گوید خدای در ان روز اين شركائى کجا اند انبازان من یعنی آنانکه گمان می بردند که شریکان منند الذين كنتم آنانکه بودید شما

از روی ستیزه تشاقون خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فیهم در شان ایشان قال الذین کویند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل
از انبیا و ملایکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده کویند ان الخزی الیوم بدرستی که خواری و رسوایی درین روز والسوء و بدی یعنی عذاب علی الکافرین
بر کافرانست الذین آنانکه تتوفیهم الملایکة قبض میکنند فرشتکان ایشانرا یعنی ارواح قبض کنند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران باشند بر نفسهای خود
بکفر و چون مرک را معاینه دیدند فالقوا السلم پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا کردن نهادند و کفتند ما کنا نعمل نبودیم ما
که عمل کنیم سوء هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بلی یعنی کافر بودید معصیت کردید ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
بما کنتم تعملون بدانچه بودید که عمل میکردید بران شما را پاداش خواهد داد یا داشته است که کویند فادخلوا پس در آیید ابواب جهنم بدرهای دوزخ یا بدرکاتی
که آماده است برای شما خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید دران فلبئس مثوی المتکبرین پس هر آینه بد مقامی و بد جایکاهیست متکبران را جهنم آورده اند
که احیاء عرب در موسم کسان میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار رسید کو بر محمد چه چیز
فرود آید میکفتند افسانهاء نخستکان چنانچه کذشت وقیل و چون کفتند للذین اتقوا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان ماذا انزل
ربکم چه چیز فرستاده پروردکار شما قالوا خیرا کفتند فرستاده نیکویی مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات و مستجمع مجموع حسنات و برکات است
و نیکوییهاء دینی و دنیوی و خوبیهاء صوری و معنوی ناشی ازو للذین احسنوا مر آنانرا که نیکویی کردند در اقوال و افعال یا کفتند کلمه
لا اله الا الله محمد رسول الله فی هذه الدنیا درین سرای حسنة مکافات نیکوست از عصمت خون و مال و دولت فتح و نصرت و لدار الآخرة و ثواب ایشان
در سرای دیکر خیر بهترست ازین و لنعم دار المتقین و نیکو سراییست و پرهیزکارانرا بهشت و کفته اند نیک سراییست دنیا که در و تهیه زاد آخرت میتوان
میتوان کرد که الدنیا مزرعة الآخرة موید این قولست بزرکان کفته اند زرع یومک حصاد غدک نظم بکوش امروز تا تخمی بپاشی
که فردا بر جوی قادر نباشی ع کر اینجا کشت کردن را نورزی ع دران بس بیم ازان نیرزی جنات عدن سرای متقیان بوستانهای اقامتست که متقیان
یدخلونها در آیند بدان تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل آن بوستان جویها لهم فیها ما یشاءون و ایشانراست در بهشت آنچه خواهند
از انواع مشتهیات و در جواب کسی که کوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد کفته اند در بهشت غبطه
و حسد که موجب این تمناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند کذلک مثل این جزا یجزی الله المتقین پاداش میدهد متقیان را
الذین آنانکه تتوفیهم الملایکة بمیرانند ایشانرا فرشتکان یا مر خدای طیبین در حالتی که پاک باشند از شوایب شرک و عصیان یا خوش وقت باشند
بآنکه مژده دهند فرشتکان ایشانرا و از روی تعظیم یقولون کویند سلام علیکم سلام خدای بر شما می شاید که سلام فرشتکان باشد بر ایشان و بعد
از سلام کویند فردا که مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات
و حسنات هل ینظرون آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تاتیهم الملایکة مکر آنرا که بیاید بدیشان فرشتکان بقبض ارواح او یاتی
یا بیاید امر ربک فرمان پروردکار تو بعذاب استیصال ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان
و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید و ما ظلمهم الله و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان و لکن کانوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت
انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید ایشانرا بحکم عدل سیات ما عملوا جزاء آن بدیها که کردند و حاق بهم و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو کرفت ایشانرا ما کانوا به آنچه بودند که بآن یستهزءون استهزا میکردند یعنی عذاب موعود و قال الذین اشرکوا و کفتند آنانکه شرک آوردند
لو شاء الله اکر خواستی خدای ما عبدنا من دونه نمی پرستیدیم بجز خدای من شیء هیچ چیز از بحیره و سایبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا کفتند

نه بخلوص عقیدت و صفای حسین بن الفضل رحمه الله کفته که اکر کفار این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی کفتندی حق سبحانه ایشانرا
بدان عیب نکردی کذلک مانند این کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم و تحلیل حرام فهل علی
الرسل پس هست بر فرستادکان یعنی نیست بر ایشان الا البلاغ المبین مکر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده طریق حق را و لقد بعثنا و هر آینه ما
فرستادیم فی کل امة در میان هر کروهی رسولا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستاده ایم و فرمودیم مر او را تا با قوم کویند ان اعبدوا الله آنکه پرستید
خدایرا و اجتنبوا الطاغوت و پرهیز کنید و یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای پرستید فمنهم پس ازین امم من هدی الله
کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد و منهم من حقت از ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالة برو کمراهی بسبب خذلان
الهی فسیروا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنکرید که چکونه بود عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب
کنندکان یعنی بر دیار عاد و ثمود بکذرید و بنظر فکرت و عبرت دران نکرید تا بر شما واضح کردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود
که ایشان شدند ان تحرص اکر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد علی هدیهم بر راه یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی که خدای لا یهدی راه
نمی نماید من یضل و آنرا که کمراه کرداند و ما لهم و نیست کمراهانرا من ناصرین هیچ از یاران که دفع عذاب کنند از ایشان در تبیان آورده که یکی
از مسلمانانرا بر کافری دینی بود تقاضای آن رفته در اثناء مکالمه کفت بدان که بعد از مرک بلقاء او امید دارم کافر کفت تو امید داری
که بعد از مرک زنده شوی مسلمان کفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او معتبر بود سوکند یاد کرد که هیچ کس بعد از موت زنده نشود
آیه آمد که و اقسموا و سوکند خوردند بالله بخدای جهد ایمانهم سخت‌ترین سوکندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوکند و کفتند لا یبعث الله
بر نیانکیزد خدای من یموت آنرا که بمیرد بلی ایجابست بعد از نفی یعنی بر خواهد انکیخت ایشانرا وعده کرده است وعدا وعده کردنی علیه
که بر وست وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حقا درست و راست و لکن اکثر الناس بیشتر آدمیان لا یعلمون نمی دانند لیبین حق تعالی
بر می انکیزد ایشانرا تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون آنچیزرا که اختلاف میکنند فیه دران از امور بعث و حشر و لیعلم الذین کفروا
برای آنکه تا بدانند آنانکه نکرویدند انهم کانوا آنکه ایشان بودند کاذبین دروغ کویان در انکار قیامت انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء
مر چیزیرا که بیافرینش اذا اردناه چون خواهیم آفریدن او را ان نقول آنست که کوییم له کن مر آن چیزرا که بباش فیکون پس باشد ملخص سخن
آنست که تکوین امر ایشان متوقف بر ماده و مدد نیست پس کسی که ابتداء اشیاء بی ماده قادر باشد بر ابداع چیزی هر آینه قدرت او
از اعاده آن شیء با وجود ماده و مدد بیشتر خواهد ماند نظم آنکه پیش از وجود جان بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد ع چون در آورد از عدم بوجود
چه عجب باز اکر کند موجود والذین هاجروا و آنانکه ببریدند از اوطان خود فی الله در کذاردن حق خدای و برای رضای او من بعد ما ظلموا
از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنها اند از صحابه رضی الله عنهم که بعد از ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده میفرمود
که لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشانرا فی الدنیا درین سرای حسنة شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة و السلام و کفته اند غنیمت
نیکو و لاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت و ثواب ایشانرا اکبر بزرکترست از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که فاروق اعظم رضی الله عنه
هر کاه که یکی از مهاجرانرا عطا دادی کفتی بکیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا و ما ادخر لک فی الآخرة افضل
لو کانوا یعلمون اکر باشند کافران که بدانستندی آنکه مهاجرانرا در هر دو سرای مزد میدهد هر آینه با ایشان موافقت نمودندی در ایمان و هجرت
یا اکر مهاجران بدانستندی زیاده کنندی در اجتهاد و مصابرت الذین صبروا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار

وعلی ربهم یتوکلون بر پروردگار خود توکل میکنند وکار خود را بدو تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند خدای از آن بزرگترست که
بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگانرا مبعوث گرداند تا خلق را بدعوت کنند رد قول ایشان این آیه آمد که وما ارسلنا ونفرستادیم ما
برسالت من قبلك پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانرا از آدمیان که بزبان ملایکه نوحی الیهم وحی فرستاده میشد وحفص بصیغهٔ متکلم
میخواند یعنی وحی میفرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فاسئلوا پس بپرسید
اهل الذکر اهل کتاب یعنی علماء ایشانرا ان کنتم لا تعلمون اگر شما هستید که نمی دانید یا بدانید که انبیاء گذشته هم بشر بوده اند مبعوث شده
بامر فرستاده گشته بالبینات با معجزها روشن والزبر وکتابها نوشته وانزلنا وفرو فرستادیم الیک الذکر بتو قرآنرا که سبب یاد کرد خداوند است
سبحانه وتعالی لتبین للناس تا روشن وهویدا کنی برای مردمان ما نزل آنچه فرستاده شده است در ذکر الیهم بسوی ایشان از اوامر
ونواهی ولعلهم وتا شاید که ایشان یتفکرون تفکر کنند دران ودانند که این کلام مخلوق نیست افامن الذین آیا ایمن شده اند آنانکه
مکروا السیئات کرده اند مکرها بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که نسبت با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مکر کرده اند میفرماید
که آیا ایشان خود را ایمن میدانند ومیدارند ان یخسف الله از آنکه فرو برد خدای بهم الارض ایشانرا در زمین چنانچه قارونرا فرو برد او یاتیهم
العذاب آیا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از آنجا که ندانند وامید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد او
یاخذهم یا از آنکه بگیرد ایشانرا فی تقلبهم در گشتن ایشان یعنی در رفتن وآمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در حالت
خواب از دستی بدستی فما هم بمعجزین پس نیستند ایشان عاجز کنندگان خدایرا از عقوبت خود او یاخذهم یا از آنکه بگیرد ایشانرا خدای
علی تخوف بر ترس از پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده اند در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید
فان ربکم پس بدرستی که پروردگار شما لرءوف مهربانست که بردباری میکند با بندگان رحیم بخشاینده که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان
اولم یروا آیا نمی نگرند این کافران الی ما خلق الله بسوی آنچه آفریده است خدای من شیء از چیزی که او را شخصی است یتفیؤا
ظلاله میگردد سایهای او عن الیمین والشمائل از راست وچپ یعنی از هر جانبی سجدا لله سجده کنان الله وخدایرا وهم داخرون
وحال آنکه ایشان خضوع وخشوع میکنند ولله یسجد ومر خدا سجده میکند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات وما فی الارض
من دابة وآنچه در زمین است از جنبندگان والملائکة ودیگر سجده میکنند فرشتگان وتخصیص ایشان با آنکه در علویات داخلند
جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طواعیه در سجده ومویدان قولست آنکه میگوید وهم لا یستکبرون وفرشتگان سرکشی نمی نمایند
از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش وآن سجدهٔ
ذوی العقولست وسجود تذلل وخضوع وتسخیر آن سجدهٔ غیر عقلاست ودرین آیه سجده یاد کرد واین سجده سیم است از سجدهای
قرآنی وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی وادنا خوانده که در مقام ذلت وخوف حق را سجده میکنند
پس بنده را باید که درین محل بدین دو صفت موسوم گشته خود را در زمرهٔ ساجدان گنجایش دهد یخافون می ترسند ملایکه
ربهم از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد من فوقهم از زبر ایشان ویفعلون ومیکنند بطوع ورغبت ما یؤمرون
آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش وذکر وقال الله وگفت خدای لا تتخذوا فرا مگیرید الهین اثنین دو خدای را خدای
اثنین برای تاکید است انما هو اله جز این نیست که خدای واحد معبود است یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبهٔ

الوهیت

الوهیت شرکت برنتابد چنانچه بدلیل واضح ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه ومتعلق نبود بهیچ شیء از اشیا بلکه اشیا
ازو ظاهر بوده واو بی اشیا قایم باشد از بهر صفت ذات خدا لیس کمثله ابداً فایای فارهبون پس از من بترسید التفات بغیبت بتکلم ابلغ است
در ترتیب وتخویف وله ومر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمان وزمین است یعنی مخلوق ومملوک اوست وله الدین ومر وراست
طاعت واصبا لازم وواجب یا دین پسندیده مر وراست باقی وثابت یا او راست جزاء دایم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع وعقاب عاصی
افغیر الله آیا بدون خدای از کسی دیگر تتقون می ترسید وحال آنکه ضار ونافع غیر او نیست وما بکم وآنچه بشما رسیده است من نعمة از نعمتها
چون صحت وغنا وخصب فمن الله پس از خداست ثم اذا پس چون مسکم الضر برسد بشما سختی چون مرض وفقر وقحط فالیه تجئرون پس بدو می نالید
وتضرع وزاری بدرگاه او میکنید ثم اذا پس چون کشف الضر بر دارد آن سختی که از آن می نالید عنکم از شما اذا فریق منکم ناگاه گروهی از شما
یعنی کفار بربهم یشرکون بخداوند خود شرک آرند محققان برانند که شرک اینجا ملاحظه اسباب است یعنی از مسبب غافل شده بر حیثرا
از وصول عطا ورد بلا بسببی بازبندند لیکفروا تا کفران ورزند بما آتیناهم بآنچه ایشانرا دادیم از نعمت وکشف محنت فتمتعوا
پس برخورید امر تهدیدست یعنی ای کافر نعمتان دو سه روزی کام خود برآیید از دنیا بهره بردارید فسوف تعلمون پس
زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این سخت ترین وعیدیست اهل کفرانرا ویجعلون ومیکنند کافران یعنی مقرر میسازند لما
لا یعلمون برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست یا برای آنچه خود نمیدانند از شفاعت اصنام معین میکنند
بجهت ایشان نصیبا بهره مما رزقناهم از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها وچارپایان چنانچه فرموده وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث
والانعام نصیبا الآیه وبیان این کلام در سورهٔ انعام گذشت تالله لتسئلن سوگند بخدای که پرسیده خواهد شد روز قیامت عما کنتم تفترون
از آن چیزی که هستید که افترا میکنید ودروغ برمی بافید که بتان خدایانند وما نصیب زروع وانعام بدیشان تقرب میکنیم ویجعلون ومیگویند
ومی سازند لله البنات مر خدایرا دختران خزاعه وکنانه میگفتند که ملایکه دختران خدایند وسخن نبود پیش آن بود که حق یا جن مصاهرت
کرده وملایکه متولد شدند سبحانه پاکست خدا از قول ایشان که میگویند خدای دختران دارد ولهم ما یشتهون وایشانراست آنچه آرزو
دارند وبدان نازند یعنی پسران واذا بشر وچون خبر داده شود احدهم یکی از ایشان بالانثی بولادت دختران یعنی چون کسی را از
کافران خبر دهند که ترا دختر متولد شده ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه از اندوه وغم وشرمندگی در میان قوم وهو کظیم واو
پر باشد از خشم بر زن که چرا دختر زاده یتواری پنهان شود وخود را بپوشد من القوم از گروه آشنایان وخویشان من سوء ما بشر به از بدی
وناخوشی آنچه او را خبر داده اند بآن از قوم خود نهان دارد که مراد دختری بزاد ونه در فکر افتد که ایمسکه آیا نگاه دارد آن مولود را علی هون
بر خواری وذلت ام یدسه یا بپوشد او را فی التراب در خاک یعنی زنده درگور کند چنانچه بنو تمیم وبنو مضر میکردند الا ساء بدانید که بد است
ما یحکمون آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر وحرمت ندارد بخدای نسبت میدهند للذین لا یؤمنون مر آنانرا که نمی گروند
بالآخرة بسرای عقبی مثل السوء صفت بد است یعنی بزن وفرزند وکراهت بنات ودرخاک کردن ولله المثل الاعلی ومر خدایراست صفت
بلند یعنی وجوب ذاتی وغنای مطلق ووجود شامل ومقدس از صاحبه وولد وهو العزیز واو غالبست وقادر بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده
بمهلت ایشان تا وقت معلوم ولو یؤاخذ الله الناس واگر بگیرد خدای مردمانرا یعنی کافرانرا بظلمهم بستم یعنی بکفر ایشان ما ترک علیها نگذارد
برروی زمین من دابة هیچ جنبنده بشومی کفر ولکن یؤخرهم ولیکن باز پس دارد ایشانرا ومهلت دهد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده بجزای

یا عذاب ایشان فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت مقرر ایشان برای عقوبت یا مرگ لا یستاخرون ساعة یا از پس نیایند
ساعتی از آن ولا یستقدمون و پیشی نگیرند ساعتی بران بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده ویجعلون و حکم میکنند
لله مر خدا را یعنی برای او ما یکرهون آنچه نمی خواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سروری وتصف و با وجود این
میگوید السنتهم الکذب زبانهاء ایشان دروغ را یعنی میگویند ان لهم الحسنی آنکه ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر
فرضا رجوع ما با خدای باشد حاز دیگر او مرتبه نیکو خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لا جرم حقا
چنین است که فردای قیامت ان لهم النار بدرستی که باشد ایشانرا آتش دوزخ وانهم مفرطون بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران
باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید تالله لقد
ارسلنا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران الی امم بسوی امتان که بودند من قبلک پیش از تو فزین پس بیاراست لهم الشیطان برای ایشان
دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهاء ایشانرا تا تکذیب انبیا کردند فهو پس شیطان ولیهم الیوم دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان
تو دوستی میکند و همان نوع می آراید در چشم ایشان عملهاء زشت را تا تکذیب تو میکنند ولهم و ایشانراست یعنی ابلیس واتباع او را
فردا عذاب الیم عذابی دردناک وما انزلنا و نفرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را الا لتبین مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی
لهم برای ایشان الذی اختلفوا آن چیزی که اختلاف کردند فیه در آن از امر توحید و احوال معاد وهدی و فرستادیم کتاب را الا برای راه نمودن
ورحمة و برای رحمت لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند بآن والله انزل و خدای فرستاد من السماء از آسمان ماء آبی فاحیا به الارض پس زنده
گردانید بآن آب زمین را بعد موتها بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را بباران پس از مردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن که
سبب حیات موتاست پس زنده گردانید بدو دلهاء مرده را ان فی ذلک بدرستی که درین چه مذکور شد لایة هر آینه نشانه ایست آشکارا لقوم
یسمعون مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وان لکم و بدرستی که شماراست فی الانعام در وجود چهارپایان
لعبرة دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونه بعضی از آنچه در شکمهاء ذوات الیانست از جنس نعم من بین فرث
ودم از میان سرگین و خون لبنا خالصا شیر خالص پاک از لون دم و رایحه فرث سائغا گوارنده للشاربین مر آشامندگانرا ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که چون بهیمه علف بخورد و در شکم او پخته گردد سه طبقه در وی پیدا می شود اسفل او فرث است و اوسط او لبن و اعلای آن دم
زیرا که لبن و دم در کرش متمکن نمی شوند بلکه خلاصه اشیاء ماکوله را که بعضی ازان منهضم یافته اند جگر جذب میکند و ثفل آنرا که فرث است
میگذارد و آن کیلوس را هضم تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش آنها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم در ودیعت نهاده پس اگر حیوان
حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلاء برودت و رطوبت بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین در رحم میرود
و چون متولد شد آن زاید یا بعضی از وی به پستان میرود و بجهت آنکه گوشت پستان غدوی سفیدست آن خلط بصورت آن سفید میگردد
و آنرا شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک با علف میخورند و خروج آن با آن صفا و لطافت از میان
گوشت و خون آیتی لایح است و علامتی واضح بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی نظم از خون سرخ شیر سفید آورد برون وز خارهاء خشک گل تر کند پدید
و در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص این است یعنی اگر در وی یکی از وصفین فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را قبول
نکند و همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد و از خلوص دور و از قبول مهجور خواهد بود

الکرش للحیوان بمنزلة المعدة للانسان مر

زیرا که ریا در عمل شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بر مرد به عملی خالی
از آلودگی نیت نظم طاعت آلوده نیاید بکار ع مشک جگر سوده نیاید بکار ها هر چه نه ز آلودگی افتاد پاک ها پیش نظرها نبود تابناک ومن الثمرات النخیل
و شماراست از میوها خرما بنان والاعناب و تاکها را انگور تتخذون منه آنچه میگیرید ازو سکرا مست کننده آیة قبل از تحریم خمر نازل شده
یا خواییدست که از خرما و مویز گیرند و از مفسران ابو عبدالله رحمه الله فرموده که سکر سرکه را گویند بلغة حبشه یعنی سرکه میگیرید ورزقا
حسنا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب ان فی ذلک بدرستی که درین میوهاء تر و خشک و فواید ایشان لایة هر آینه دلایلی روشنست
بر توانایی باری تعالی لقوم یعقلون گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند واوحی ربک و الهام فرستاد پروردگار تو الی النحل بسوی
زنبور عسل یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی آنرا که فرا گیرید من الجبال از شکاف کوهها بیوتا خانهاء مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت
و صحت قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشید ومما یعرشون و خانه
گیرید از آنچه مردمان بنا می کنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر آن ثم کلی پس بخورید من کل الثمرات از هر میوها که خواهید تلخ و شیرین و از انواع
و از هر دست فاسلکی پس بروید سبل ربک بر راههاء پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذللا در حالتی که منقاد
باشید و رام شده و اوراحوا چون زنبوران اعرابی با کاریسته از شکوفها و گلها بخورند در درون ایشان مستحیل گردد بشیرهٔ شیرین و آنرا
فی کندو برای ذخیرهٔ زمستان و آنست که حق سبحانه میگوید یخرج بیرون می آید من بطونها از شکمهاء ایشان بطریق لعاب شراب آشامیدنی
یعنی عسل مختلف الوانه خلاف یکدیگر رنگهاء او یعنی عسل سفید که از زنبور جوانست و زرد که از آن میانه سالست و سرخ که از آن پیر
و سیاه و زر تا دریا شد و گفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصولست فیه در آن شراب شفاء للناس شفاست مردمانرا یا بنفس خود
چنانچه در امراض بلغمی یا مخلوط با غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبود و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده
که مردی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد که یا رسول الله برادرم می نالد از شکم خود حضرت فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که
شربت عسل دادم اثر و سود نداشت و دیگر باره بدان فرمود همان حال اول دست داد در نوبت سیم یا چهارم فرمود که اذهب
واسقه عسلا فقد صدق الله و کذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآنست که در وی شفاء
الامراض است چنانچه جای فرموده و ننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که علیکم بالشفائین القرآن والعسل آری
عسل شفای آلام ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی مرضهاء قالب را زایل گرداند و این یکی بیماریهاء قلب را علاج
کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای از قرآن حاصلست و مرضی که باشد جلی و خفی تلاوت آن قرآن
و از اشفای عاجل و کامل نظم رنج اگر بسیار رسد که غم خورم ع چون شفای جان بیمارم توئی ان فی ذلک بدرستی که در امر نحل
عسل لایة هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور
رقیقه و هر آینه ایشان وجود دیگر دلالت الهام توانای قادر که چندین در جانوری ودیعت نهاد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف
نشوند امانتی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند و هرگز جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را خلاف نکنند تمکینی که
که در شکلها بروند و باز بوطن خود رجوع نمایند طاعتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند و صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند
بهمچون خانهاء مسدس ایشان ساختن نتوانند پس همچنان از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفاء

رض یا طعن که حیلتست دست دهد **نظم** فکر دل را اینک با نگین کند **مه** کام جان را چو عسل شیرین کند **مه** شربت فکر ار بکام جان رسد
چاشنی آن بماند تا ابد **والله خلقکم** و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد **ثم یتوفکم** پس بمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد
ومنکم و از شما **من یرد** کسی هست که رد کرده شود **الی ارذل العمر** بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد و یا
نود است **لکیلا یعلم** تا نداند آن پیر خرف **بعد علم** بعد از دانستن **شیئا** چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان و سیاطی فرموده که مراد
کفار اند چه مسلمانان را زیادت نکند عمر الا کرامت و عقل **ان الله** بدرستی که خدای **علیم** داناست و جهل بر داناهای او طاری نشود **قدیر** تواناست و عجز
بر تواناهای او راه نیابد **والله فضل** و خدای افزونی داد **بعضکم** برخی از شما را **علی بعض** بر برخی دیگر **فی الرزق** در روزی یعنی در مال و بعضی
تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری **فما الذین فضلوا** پس نیستند آنانکه فزونی یافته اند در اموال یعنی آنانکه بسیار مال
مهتر و توانگر و مالک الرقاب جمعی از موالی شده اند نیستند **برادی رزقهم** باز گرداننده مال خود یعنی دهنده و بخش کننده **علی ما ملکت ایمانهم** بر آنها
که مالک شده است دستهای ایشان ایشان را یعنی خواجگان مال های خود را به بندگان نمی دهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند **فهم**
فیه سواء پس باشند ولاة و موالی در مال داری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک حق سبحانه تعالی
که شما تجویز نمی کنید که بندگان شما در مال شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت **افبنعمة الله** آیا بنعمت خدای
یجحدون انکار می کنند و حفص بتخفیف خوانده یعنی کافران انکار او میکنند و چون ثابت شد که همه نعم از اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر
نعمت او شده باشد **والله جعل** و خدای بیافرید **لکم** برای شما **من ازواجکم** از زنان شما **بنین** پسران **وحفدة** دختران یا اولاد اولاد
دامادان یا فرزندان زنان که از شوهر دیگر دارند **ورزقکم** و روزی داد شما را **من الطیبات** از پاکیزه ها و لذیذها **افبالباطل** آیا بیهوده
یؤمنون میگروند این مشرکان **وبنعمت الله** و بنعمت خدای **هم یکفرون** ایشان نمی گروند یا باطل عقیده ایست که بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت
و نعمت پرستش حقیقت بیگانگی یا باطل الخیریست که بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حقیقت بیگانگی یا باطل الخیریت
که حرام کرده اند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال کرده و گفته اند باطل شیطانست و ایشان بدو میگروند و نعمت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و بدو ایمان نمی آرند **ویعبدون** و می پرستند **من دون الله** بدون خدای **ما لا یملک** آنچیز را که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان
رزقا روزی دادن **شیئا** چیزی را یعنی پرستندگان از بط و نبات **ولا یستطیعون** و هرگز نتوانند که روزی دهند و تو راحت که پرستش الله
خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای راست نیست نه اصنام را
فلا تضربوا پس نزنید یعنی مسازید **لله الامثال** برای خدا مثلها یعنی نظیران و چگونه قیاس کنید که بتان را برابر و شرکت دهید با او من له المثل الاعلی
به مثلان **ان الله یعلم** بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را **وانتم لا تعلمون** و شما نمی دانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان
باطل ایشان اول فرمود **ضرب الله مثلا** بزد خدای یعنی بیان کرد مثلی و آن کدام است **عبدا مملوکا** بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون له
لا یقدر توانایی ندارد **علی شیء** بر هیچ چیز یعنی از نفع و ضر **ومن رزقناه** و آنکه روزی دادیم او را **منا** از نزدیک خود **رزقا حسنا** روزی نیکو
یعنی بسیار و حلال که در وی تصرف تواند کرد **فهو** پس این مرزوق **ینفق منه** نفقه میکند از آن روزی **سرا وجهرا** پنهان و آشکارا یعنی
هر نوع که میخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد **هل یستوون** آیا برابر اند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار
پس چون مملوک عاجز با مالک قادر در تصرف برابر نیست پس بتان که عجز مخلوقات اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود **نظم**

راه تو بنور لایزالی از شرک شریک مرد و خالی آن بنده که او عاجزست و محتاج کی راه برد بصاحب تاج ما للتراب و رب الارباب صاحب
کتاب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی درآمدم وی را دیدم که این میخواند و میگریست و نعره میزد پنداشتم که از
دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالتست فرمود که یازده سال میگذرد تا ورد من اینجا رسیده است و از اینجا نمی توانم گذشت از ادای حلاوت
در قدم نتواند رسید و ممکن از گفته واجب خبر نتواند داد **نظم** نیست با هست چون زند پهلو قطره با بحر چون کند دعوی و گفته اند این ضرب المثل برای مومن
موفق است و کافر مخذول و مراد از مومن ابو بکر صدیقست رضی الله عنه و از کافر ابو جهل **الحمد لله** همه ثنا و ستایش مر خدایرا که مولی تمام نعمتهاست
بل اکثرهم بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان **لا یعلمون** نمی دانند و نعم او را اضافه نمی نمایند پس مثل دیگر بیان میکند **وضرب الله مثلا** و آورد خدای
مثلی **رجلین** دو مرد که **احدهما ابکم** یکی از ایشان گنگ است و بی شبهه گنگ مادر زاد کر باشد نه شنونده و نه گوینده **لا یقدر** قدرت ندارد **علی**
شیء بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر **وهو کل** و او بار است **علی مولیه** بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر عایت حال در مانده **اینما یوجهه**
هر جا که فرستد او را و متوجه گرداندش یعنی **لا یات بخیر** باز نیاید به نیکوی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه از مهمی خبر تواند داد و نه
جوابی که گویند در تواند یافت **هل یستوی هو** آیا برابر باشد این ابکم **ومن یأمر** و کسی که میفرماید **بالعدل** براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایت
و رشادی کامل و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع فضایل و مکارم **وهو** و او در نفس خود **علی صراط مستقیم** بر راه
راستست و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید بمقصد و مقصود رسد پس چنانچه ابکم بی حاصل مساوی این کامل فاضل نیست
پس بتان بی اعتبار را نیست مساوات با هدایت پروردگار ثابت شد و گفته اند این مثل نیز برای مومن و کافرست مومن حمزه
بن عبد المطلب و کافر سید بن ابی العیص که مولای وی بود عثمان رضی الله عنه او را با سلام دلالت میکرد و سید او را از انفاق فی سبیل الله
منع میفرمود آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیه آمد که **ولله** و مر خدایراست **غیب السموات والارض**
دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از ایشان و شما را محسوس نمیشود یا مراد نظر و بیانست **وما امر الساعة**
و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیاء موتی در آن سرعت و سهولت **الا کلمح البصر** مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشودن او از اعلی حدقه
با سفل آن یا باصطلاح انداختن چشم ندان گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در و است سریع است از آنکه شما
دیده بر هم زنید **اوهو** بلکه آن **اقرب** نزدیکتر است چه لمح بصر دو فعلست وضع حدقه و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیاء موتی یک
فعل بس محکیست و وقوع آن در نصف زمان این حرکت **ان الله** بدرستی که خدای **علی کل شیء** بر همه چیز از بعث و حشر **قدیر** تواناست
یعنی تواند احیاء خلایق دفعة چنانچه قادرست بر احیاء ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتداء ظهور ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال
کنند و فرمود **والله اخرجکم** و خدای بیرون آورد شما را **من بطون امهاتکم** از شکمها مادران شما **لا تعلمون شیئا** نمیدانستید هیچ چیز را از جذب
منافع بخود و رفع مکاره از خود **وجعل لکم السمع** و داد مر شما را گوش **والابصار** و چشمها **والافئدة** و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا
جزئیات اشیاء را بحواس دریابید و بدلها مشارکات و مباینات که میان ایشان باشد پس بتکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را
حاصل شود و تیقظ در آن اکتساب علوم نظری دست دهد ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصار است بشما ارزانی
داشت و سلاطین قلوب را که ممیزان مستفادات شما اند بر تعقل متمکن ساخت **لعلکم تشکرون** شاید که شکر گویید برین نعمتها **الم یروا** آیا
نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی **الی الطیر** بسوی مرغان تا به بینند اینها را **مسخرات** رام گشته در هوا میان ارض و سما **ما یمسکهن** نگاه

رضی الله عنه دیگر قرانی حقیقت با مومن
عثمان ذو النورین رضی الله عنه

نگاه نمیدارد ایشانرا در ان هوا الا الله مگر خدای واگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران
لآیات نشانه ایست لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدان چه تفکر میکنند در انکه حق سبحانه مرغانرا پر و جثه‌ای آفریده که طیران
می توانند نمود و هوا را بر عکس مخلوق ساخته که پریدن ایشان دران ممکنست و ایشانرا نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس بیان این تفکرات
در هوای معرفت پرواز نموده خود را بایشان کرامت نشان تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة میسر سازند نظم مگر ازین خانه فراز گشته
سوی سراپرده راز گشته والله جعل و خدای ساخت لکم برای شما من بیوتکم از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد سکنا آرامگاهی
که بوقت اقامت دران ساکن توانید بود وجعل لکم و ساخت و شما را من جلود الانعام از پوست چهارپایان بیوتا خانها چون قبه و خیمه
که از ادیم سازند و شما تستخفونها سبک می یابید از برداشتن و با خود بردن یوم ظعنکم وقت سفر و رحلت شما ویوم اقامتکم و بوقت اقامت یعنی
نزول ومن اصوافها و پیدا کردن برای شما از پشمهای انعام یعنی انچه میش را باشد ومن اوبارها و پشمهای نرم که شتر را باشد واشعارها و مویها که بز را
باشد اثاثا رختها از پوشیدنی و گستردنی ومتاعا و بهره‌ور خورداری از خریدن و فروختن آن الی حین تا هنگامی که ان را بر قرار بود واز ان نفع
نتوان گرفت یا تا وقتی که زنده آیید والله جعل لکم و خدای پیدا کرد برای راحت شما مما خلق از انچه بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر
ظلالا سایه‌ها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید وجعل لکم و ساخت برای شما من الجبال از کوهها اکنانا پوششها یعنی غارها و سمجها که در ان
سکون می ورزید وجعل لکم و خدای پیدا کرد برای راحت شما مما خلق از انچه بیافرید از درخت سرابیل پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامه
از صوف و کتان و پنبه و غیر آن تقیکم الحر باز دارد از شما ضرر گرما و ذکر سرما نکرد اکتفا بأحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است
وسرابیل و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن تقیکم نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان
بأسکم در کارزار شما کذلک همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد یتم نعمته تمام میکند نعمت و نیکویی خود را علیکم بر شما لعلکم تسلمون
باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فان تولوا پس اگر بر گردند و اعراض کنند از اسلام فانما علیک پس جز این نیست که بر تو البلاغ المبین
رسانیدن پیغام است آشکارا چون پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان نکند یعرفون می شناسند مشرکان نعمت الله
نعمت خدای را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که اینها از دست ثم ینکرونها پس انکار میکنند انرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده
بشفاعت بتان یا در وقت سختی می شناسند و در حال آسانی منکر می شوند یا بزبان عارفند و بدل منکرند و می شاید که نعمت الله نبوت
حضرت پیغمبر باشد صلی الله علیه وسلم آنرا بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند واکثرهم الکافرون و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان
غیر مجانین و صبیان که نامکلفانند ویوم نبعث و بترسان ایشانرا از روزی که بر انگیزیم من کل امة از میان هر گروهی شهیدا گواهی بر
ایمان و کفر ایشان و آن پیغمبر ایشان است ثم لا یؤذن پس دستوری ندهند للذین کفروا و آنانرا که کافر شدند در عذرخواهی یا رجوع
در دنیا ولا هم یستعتبون و نه ایشان مطالب شوند با استرضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدای را یعنی عملی کنید که خدای از شما خشنود
گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تأویلات امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشانرا دستوری اعتذار نیست اگر عذر خواهند
از ایشان نه پذیرند واذا رای و چون به بینند روز قیامت الذین ظلموا آنانکه شرک آوردند العذاب عذاب دوزخ را و در آرند
ایشانرا بدوزخ فریاد برآرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم از ایشان عذاب ولا هم ینظرون
و ایشان مهلت داده نشوند یعنی زمانی ایشانرا مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند واذا رای و چون به بینند در ان سرای الذین اشرکوا

آنانکه شرک آوردند انبازان خود را یعنی بتان که ایشانرا شریک خدای میکنند قالوا ربنا گویند مشرکان که ای پروردگار ما
هؤلاء شرکاؤنا این گروه اند انبازان ما الذین کنا ندعوا آنانکه بودیم ما که ایشانرا می پرستیدیم من دونک بدون تو و فرمان
ایشان می شنیدیم در کفر فالقوا پس بیفکندند بتان الیهم القول بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتانرا گویا گرداند تا نزد ایشان
جواب دهند و گویند انکم لکاذبون بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز ما شما را نفرموده‌ایم به پرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید
بلکه هوای خود را پرستش می کردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی ملیح عیسی و عزیر و ملایکه را علیهم السلام در بهشت بینند تا وقتی
که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینانرا می پرستیدیم پس ان دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگویید و ایشان
شرمنده و خجل گردند و حجت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند والقوا الی الله و بیفکنند بخدای یومئذ السلم در ان روز صلح را یعنی
خواهند که در صلح در آیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد ع چون کار ز دست رفت فریاد چه سود
وضل عنهم و گم گردد از ایشان یعنی ناپدید و باطل شود ما کانوا یفترون آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه
بجای شفاعت از ایشان شناعت بینند الذین کفروا آنانکه نگرویدند بخدای وصدوا و باز داشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی از ایمان
بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم زدناهم بیفزاییم ایشانرا عذابا فوق العذاب عذابی بر عذابی بما کانوا بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام
یفسدون تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و یکی برای منع دیگران از اسلام یفسدون تباهی میکردند پس یک عذاب برای
کفر ایشانست و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران عظیم خلقت و کژدمان بزرگ جثه بر ایشان گمارند و ایشان از آنان
گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان و در زاد المسیر گفته اند که پنج جوی از روی گداخته بطرف ایشان روان گردد و سه جوی از آن معذب
شوند و در مقدار ساعات شب از شبها، دو جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزها، این چنان و گویند زیادتی عذاب بزهر است
ویوم نبعث و یاد کن ای محمد روزی را که بر انگیزیم فی کل امة در میان هر گروهی شهیدا علیهم گواهی بر ایشان و گفته‌اند گواه از ایشان من انفسهم از نفسهای
ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بدیشان وجئنا بک و بیاریم ترا شهیدا علی هؤلاء گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق
مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی ونزلنا و فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآنرا تبیانا لکل شیء بیان روشن برای هر چیز
از امور دین بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام منصوص ظاهر است در آنچه ثابت
شود ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآنست چه در ان ماموریم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم واطیعوا الرسول و حث کرده
ما را بر اجماع بتهدید بر ترک آن که ویتبع غیر سبیل المؤمنین و فرموده به عبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار
پس قرآن تبیان همه چیز باشد وهدی و راه نمودن بحق ورحمة و بخشایشی بر همه اگر بدو بگروند وبشری و مژدگانی بهشت للمسلمین و مسلمانانرا
فاصله ان الله یامر بالعدل بدرستی که خدای میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل
و تشریک و قایل شدن بکسب متوسط میان جبر و قدر و خواه در عمل چون تعبد باداء فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب و خواه
در اخلاق چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور والاحسان و میفرماید به نیکویی در طاعت
یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه از ان خبر میدهد وایتاء ذی القربی و امر
میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه محتاج باشند وینهی عن الفحشاء و باز میدارد از عملی است که افراط است

درقابیت قوت شهوانی چون زنا و لواطه و خوردن والمنکر و از فعلی که انکار کنند بر مباشران و آن اثر قوت غضبی است در غیر موضع
چون قتل النفس و غصب اموال والبغی و از ستم کاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا و استیلا بر بنی نوع
و تجبر و تکبر بر ایشان یعظکم پند میدهد خدای شما را با امر و نهی لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید این آیت جامع خیر و شر است حسن بصری
الا آنکه مندرج است در اقسام مامورات او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت موعظت است جامع جمیع خطبا
روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رضی الله عنه منقولست که گفت من در بدایت حال اسلام بنا بر دم مکر بر اسلام اکثر شرم
داشتم از مبالغه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت بودم و این آیه نازل شد
هر شبهه که داشتم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده این آیه را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر
بار اعاده کن باز خواندم گفت ان له والله لحلاوة و ان له لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر ابو جهل بعد از
استماع این آیه گفت بدرستی که خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکام
ایشان بود همین آیتست و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیارست گویند عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در
وجوه یا انصاف یا ادای فرایض یا تسویه در حقوق بحق و احسان بدل و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر اوامر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی
فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد
و کاره شمردن برای غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره می شمرد
وایتاء ذی القربی صله رحم است و نیکویی کردن با ایشان بدانچه حاصل باشد از معیشت او و اگر درویش است و فضل عیشی ندارد یاد ایشان را
در مهمات ایشان بر تن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمی تواند دعا کند در باره ایشان و فحشا زناست یا آنچه پوشیده کنند از
عملهای زشت یا بخل یا استهانه شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بران مترتب است یا مخالفت بیان قول و فعل یا شرک
یا آنچه عقل بران منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بران وعیدی من عند الله مقرر بود یا آنچه خدای را بخشم آرد یا اصرار بر گناه
و نفی طلعت یا کبر یا تعظیم و تطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حق یا باطل در لطایف
التفسیر در تفسیر این آیه آورده که استقامت ملک بسه چیز ماموریه است و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمره دارد ثمره
عدل ظفر و نصرتست و نتیجه احسان ثنا و مدحت و فایده صله رحم انس و الفت و اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیاست و ثمره منکر برانگیختن
اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از منتهی و در فصول عبدالوهاب فرموده که عدل توحیدست و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبرست و فرستادن
صلوات بر و فرستادن صلوات و ایتاء ذی القربی محبت اهل بیت است و دوستی صحابه و در وسیط گفته که عدل در افعال باشد و احسان
در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست بود و سلمی قدس سره در حقایق
الحقایق فرموده که عدل آنست که هر چه بتو داده اند از آلات جسمانی و قوی روحانی و علوم و اموال همه را در طلب حق بجای آری
و ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس تست او را از مهالک سوا باز داری و فحشا چیزیست که ترا از خدای
باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت بود و مترتب بود و بغی سوره صفات نفسانی است و آنرا بقوت ریاضت بباید کشت تا قواعد سلوک
درستی یابد زیرا که اعدی عدوک بدترین دشمنان نفس تست نظم این سگ نفس شوم بدکردار که هم آغوش تست همواره ت بدترین قاصدست جان ترا

میخورد مغز استخوان ترا ت پیش از آن کو ترا به بند دهد ت محکمش بند کن که دشمن تست ت و باقی وجوه و حقایق و نکات و دقایق
این آیه در جواهر التفسیر توان یافت واوفوا و وفا کنید بعهد الله به پیمان خدای اذا عاهدتم چون عهد بستید مراد عهد الستست یا عهود
که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول آیه در شان جمعیست که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مکه عهد بستند و غلبه قریش
و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان آمد شیطان خواست که ایشانرا فریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین
آیه ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا کنید ولا تنقضوا الایمان و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را بعد توکیدها
پس از استواری آنها بسوگند وقد جعلتم الله و حال آنکه ساخته اید حضرت خدا را علیکم بر پیمانهای خود کفیلا گواه ان الله یعلم بدرستی
که خدای میداند ما تفعلون آنچه میکنید از نقض عهود و سوگند ولا تکونوا و مباشید کالتی نقضت مانند آن زنی که بشکافت و باز کشید
غزلها ریسمان رشته خود را من بعد قوة پس از قوت یعنی استحکام آن انکاثا در حالتی که رسنها تاب داده است یعنی محکم و قوی
آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه و میاطی گویند خیطه نام داشت و ملقب بود به حمقا یا جعرا یا خرقا او را کنیزکان
بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار حاضر می رشت و کنیزکان را رشته میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت تا رسنهای رشته
تاب باز میدادند تا خراب و ضایع می شد پیوسته عادت او این بود حق سبحانه تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید
چنانچه آن زن حمقا رسن تاب داده خود را ضایع میکند مرد عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا محکم او تواند بود
او وفا بعهد کم خواره و فا بباید نظم گوئی سواست که دل از نکسل بپیوند ت نگاه دار سر رشته تا نگهدارد ت تتخذون ایمانکم میگیرید عهد و سوگند
خود را دخلا بینکم خیانت و غرور و مکر در میان شما ان تکون امة بسبب آنکه باشد گروهی یعنی کفار هی اربی من امة ایشان از زیادت
از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش از مسلمانان بیشتر و مال ایشانرا وافرتر دیدید میخواهید که بسبب
و حیله معاش کنید انما یبلوکم الله جز این نیست که خدای می آزماید شما را به بوفای عهد تا مردم ما نرا معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا
که زنند و بعهد خدا و بیعت پیغمبر وفا میکنند و لیبینن لکم و هر آینه بیان کند برای شما یوم القیامة روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید که در ان تختلفون
اختلاف میکنید در شان بعث و جزا ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم هر آینه گردانیدی شما را امة واحدة یک گروه متفق بر اسلام ولکن
یضل و لیکن فرو میگذارد در ضلالت من یشاء هر کرا خواهد و یهدی و راه می نماید بتوفیق من یشاء هر کرا اراده کند ولتسالن و هر آینه سوال
کرده خواهید شد در محشر عما کنتم تعملون از آنچه بودید که عمل کردید ولا تتخذوا ایمانکم و فرا مگیرید سوگندان خود را دخلا غدر و مکر بینکم میان
یکدیگر فتزل قدم بلغزد از شارع اسلام بعد ثبوتها بعد از استواری آن وتذوقوا السوء و بچشید اندوه و رنج در دنیا بما صددتم بسبب آنکه باز
ایستید عن سبیل الله از راه خدای یعنی از وفا بعهد ولکم و مر شماراست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ که تهدید عظیم است مر ضعفای اهل
اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم برگردند قریش ایشانرا وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید برین وجه منافع بشما
رسانیم حق تعالی فرمود ولا تشتروا و مخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدای و بیعت پیغمبر او را ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بچیزی حقیر
از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند انما عند الله بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نعیم دنیا و ثواب آخرت
هو خیر لکم آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده میکنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اعراض
دنیویه ینفد سپری شود و منقضی و ما عند الله و آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت باق همیشه است و فی الفواتح یکی از اعزه در شرح

گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبارست یکی من حیث الحقیقه وآن عبارتست از ظهور نور حق در صورة
مظاهر ممکنات واین را تجلی شهودی گویند واعتبار دوم من حیث التشخص والتعین واز حیثیه است که ایشانرا ممکن میگویند وخلق می نامند
وجمیع نقایص بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند نظم ازره صورت نمایند غیر دو دست ه جون نظر کردی همی جمله اوست ه ذان یکی ها عدد کم نیفزد نشو
جزوی ما عنده باقی شو ه ما عندکم نیفزد اشارت باعتبار ثانیست وماعندی باقی اشارت باعتبار اول نظم ای بوصف وبیان ما هیچ هیچ
همه آن تو وآن ما همه هیچ ه هرچه بینید خیال ما نقش ه هرچه گویید زبان ما همه هیچ ولنجزین مرا اینه جزا دهیم الذین صبروا آنانرا که صبر کردند بر فاقه یا بر مشقت
تکالیف یا بر ایذاء کفار یا شکیبایی نمودن بر عهد وپیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بر بی نوایی صبر نموده از عهد بر نگشتند
بدهیم جزاهم مزد ایشانرا که نعیم بهشتست یا ثواب مضاعف باحسن ما کانوا به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص یعملون عمل
می نمودند امام زاهد رحمه الله فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز وروزه یا زکوة یا صدقه ویکی از میان آن
آن صدقه بهتر وتمامتر باشد ثواب آن یکی که نیکوترست تمامی بدهیم وباقی همه بپذیریم وثواب هر یک با ثواب آن بهتر برابر دهیم من عمل صالحاً
هر که بکند کردار شایسته من ذکر او انثی از مرد یا زن وهو مؤمن واو مؤمن باشد چه عملی تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه
پس هر اینه زندگانی دهیمش در دنیا حیوة طیبة زندگانی خوش یعنی رزق حلال ارزانی دارم تا ماکل وملابس او پاک بود وگفته اند حیات
طیبه حلاوت طاعتست یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا وقولی آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگی
در دنیا بی شوب تنغیص وتفرقه نیست محققان بر آنند که حیات طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای وصدق مقام با
خدای ووقوف بر منهج امر خدای واعراض از ماسوای خدای در حقایق سلمی مذکورست که حیوة طیبه استغناست بالله عما سوی الله
جون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید ولنجزینهم اجرهم ودهیم ایشانرا مزد ایشان باحسن ما کانوا یعملون بنیکوترین کاری که کرد
فاذا قرأت القرآن پس چون خواهی که بخوانی قرآنرا فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای من الشیطان الرجیم از دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست وامر باستعاذه
قبل از قراءت بقول جمهور از استحبابست وبا ختیار جمعی از کبراء دین بر سبیل ایجاب ودر تفسیر امام قرطبی قولیست که استعاذه بر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم تنها فرض بوده بوقت قراءت واقتدا امت بدو بر سبیل سنت است ومباحث استعاذه در اول جواهر التفسیر مستوفی آمده
انه لیس له بدرستی که نیست ابلیس را سلطان تسلطی وغلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق میگیرند وعلی ربهم وبر پروردگار
خود در دفع وساوس او یتوکلون توکل می نمایند انما سلطانه جز این نیست که تسلط او علی الذین یتولونه بر آنانست که او را دوست میدارند وسوسه
او را قبول میکنند والذین هم وآنانکه ایشان به بسبب شیطان مشرکون شرک آرندگانند بخدای آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از
احکام گفتند محمد با یاران خود سخریه میکند امروز ایشانرا بکاری میفرماید وروزی دیگر از آن نهی میکند غالب آنست که او از خود میگوید بر خدای
واز تلقاء نفس خود سخن میگوید آیه آمد واذا بدلنا وچون بدل کنیم آیة مکان آیة آیتی ناسخ را بجای آیتی منسوخ والله اعلم وخدای داناترست
بما ینزل بآنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت ومصلحت قالوا گویند کافران انما انت مفتر جز این نیست که تو افتراکننده بر خدای واز خود سخن میگوی
بل اکثرهم چنین که میگویی بل اکثرهم چنین که میگویند بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمی دانند حکمت نسخ واثبات احکام را قل نزله بگو ایشانرا که
فرو داورده او را یعنی قرآنرا روح القدس روح پاکیزه که جبرئیلست علیه السلام من ربک از نزدیک پروردگار تو بالحق براستی لیثبت الذین آمنوا

تا ثابت دهد آنانرا که ایمان آوردند واعتقاد ایشانرا راسخ سازد باآنکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ را شنوند در رعایت صلاح
وحکمت او را اندیشه نمایند دل ایشان مطمئن شود وهدی وراه نماید قرآن وبشری للمسلمین وبشارتست مسلمانانرا بهشت در خبرست که غلامی رومی
بود در عامر حضرمی را که جبر گفتندی وگویند دو غلام بودند جبر ویسار که شمشیرها را صیقل زدندی واهل کتاب بودند پیوسته توریة وانجیل خواندندی
وچون حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم بر ایشان بگذشتی استماع قراءت ایشان فرمودی وگفته اند غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش
یا بلعام یا یحنس یا عداس واصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی پیشها پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدی وقرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد
ازین غلام کلام می آموزد وبما میگوید آیه آمد ولقد نعلم وهر اینه ما میدانیم انهم یقولون آنرا که ایشان میگویند انما یعلمه بشر جز این نیست که او را
می آموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه لسان الذی زبان آنکه یلحدون الیه تعلیم را با او میگردانند یعنی گمان می برند که تعلیم اوست اعجمی عجم
بین است یعنی فصاحت ندارد وهذا واین قرآن لسان عربی مبین زبانی عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت ونهایت قوة
بر انشاء عربیات از اتیان بمثل آن عاجز بدید پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان حرفهاست در کلامی بدین بلاغت وفصاحت سر
البطلانست ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بآیات الله بآیتها وکتاب خدای وتصدیق نمی کنند که من عند الله است لا یهدیهم الله
راه نمی نماید خدای ایشانرا بنجات یا بجنات ولهم ومر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن ونسبت افترا
بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وحال آنکه مفتری ایشانند انما یفتری الکذب جز این نیست که بر می بافند دروغ را الذین لا یؤمنون آنانکه نمی گروند
بآیات الله بآیات خدای یعنی قرآن ومیگویند بافته محمدست واولئک وآن گروه مفتریان هم الکاذبون ایشان دروغ گویانند
که میگویند انما یعلمه بشر وبحقیقه دروغ گفتن صفت ایشانست در اخبار آمده که قریش بعد از توجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمدینه باطائفه
ایشان با یذاء وآزار درویشان صحابه که جماعتی نداشتند چون بلال وخباب وعمار وپدر او یاسر ومادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول
شدند وایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر حقایق شکیبایی نمودند تا حدی که والدین
عمار شربت شهادت چشیدند واو از بی طاقتی وضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضاء قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسالت صلعم
رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پرست وایمان
با کوشت وخون بر آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که بگفت وگوی هر هرزه گوی تفاوت پدید عمار رضی الله عنه
گریه کنان بجناب نبوت آمد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشک او پاک میکرد ومیفرمود که ترا چیست ان عادوا لک فعد لهم اگر باز
کردند تو با کراه تو باز گرد بدیشان بهمان کلمه حق سبحانه این آیه فرستاد من کفر بالله هر که کافر شود بخدای من بعد ایمانه پس از ایمان قریش
ومرتد گردد چون ابن حنظل ومقیس واتباع ایشان در معرض غضب ربانی باشند الا من اکره مگر کسی که اکراه کرده شود وقلبه ودل او
مطمئن بالایمان آرمیده باشد بایمان وعقیده او متغیر نگردد چون عمار رضی الله عنه ولکن من شرح ولیکن هر کسی که بگشاید بالکفر صدراً
بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خوش بر آیند وبدان اعتقاد کنند فعلیهم پس بر ایشانست غضب من الله خشمی از خدای ولهم ومر ایشانراست عذاب
الیم عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ که از تدادست ذلک آن عذاب عظیم ایشانرا بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند وبرگزیدند
الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را علی الآخرة بر نعیم آخرت وان الله ودیگر بجهت آنست که خدای لا یهدی نمیخواهد که راه نماید القوم الکافرین
گروه ناگرویدگان یعنی ورتد انرا بآنکه موجب ثبات بر ایمان باشد اولئک آن گروه هم الغافلون ایشانند غافلان ازعاقبت ودیگر آن لا جرم

الذین طبع الله آنانند که مهر نهاده خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان
تا سخن حق در دلها نرود وسمعهم وبر گوشهای ایشان تا سخن حق
نشنوند وابصارهم وبر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق نبینند

انهم حقاً و دران هیچ شبهه نیست که ایشان فی الاخرة دران سرای دیگر هم الخاسرون ایشانند زیان زدکان که سرمایه عمر ضایع کرده
در بازار دنیا سودی بدست نیاورده مفلس را در شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود نظم قیامت که بازار مینو نهند
منازل باعمال نیکو دهند بضاعت بچندانکه آری بری اگر مفلسی شرمساری بری که بازار چندانکه آکنده تر تهی دست را دل پراکنده تر ثم ان ربک
پس بدرستی که پروردگار تو للذین هاجروا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضی الله عنهم من بعد ما فتنوا
از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار ایذای تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند وصبروا و شکیبائی نمودند بر جهاد ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها
لغفور مراینه آمرزنده است عفو کند از ایشان گناه گذشته رحیم مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده یوم تأتی یاد کن روزی که آید
کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل جدال کند عن نفسها از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر
نکردم یا هر کسی سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود و گوید نفسی نفسی وتوفی و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است وهم لا یظلمون و ایشان
ستم دیده نشوند در مکافات ضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثل قریة کانت دیهی را که بود آمنة ایمن از نزول قیاصره و قصد جبابره مطمئنة
آرامیده و اهل آن آسوده یأتیها می آید بدان دیه رزقها روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از هر جائی
یعنی از اطراف و جوانب آن فکفرت پس کافر شد یعنی اهل او کفران ورزیدند بانعم الله بنعمتهای خدا و شکر نگذاردند فاذاقها الله پس
بچشاند خدای اهل انرا لباس الجوع والخوف لباس گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون بانچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است
ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را
که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند
چون که بنعمت نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم کافر شدند خدای مبدل گردانید فراخی ایشانرا بقحط تا هفت سال در جدب و خشک سالی مانده
از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آن حضرت بود که اللهم اشدد وطأتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف
و دیگر ایمنی ایشانرا بدل کردند بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اسلام ترک تردد بشهر شام نمودند و بر نفس
و مال خود ایمن نبودند ولقد جاءهم و بدرستی که آمد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه وسلم فکذبوه پس تکذیب کردند او را
فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وهم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند
که قریش کسی بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان چیست که از
قحط بمردند نزدیک بود حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند و آیه آمد که فکلوا پس بخورید ای زنان و کودکان مکه مما رزقکم الله از آنچه
روزی داد خدای شما را بر دست فرستادگان پیغمبر حلالا طیبا بی شبهت و پاک و گویند که خطاب با مومنانست ایشانرا میفرماید که حلال خورید
واشکروا و سپاس داری کنید نعمة الله نعمت خدایرا ان کنتم ایاه اگر هستید که خدایرا تعبدون می پرستید یا فرمان می برید انما حرم جز این
نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک و آنچه از وی توان خورد وما اهل و آنچه آواز
بر آورده شود لغیر الله از برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح آن یعنی نام بتان بکشند فمن اضطر پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد
بخوردن یکی ازین محرمات غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد و نه خورنده بالای سیری فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده است
گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت ولا تقولوا و مگوئید لما تصف السنتکم برای آنچه که وصف زبانها است یعنی مجرد وصف زبان خود

میگوید

میگوید الکذب دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما بگذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدام است آنکه گفتند هذا حلال این حلالست یعنی در شکم بحیره
و سائبه باشد حلالست بر مردان ما وهذا حرام و آن حرامست یعنی بر زنان مذکور شد ناروا است بر زبان میگوئید این حرامست و این حلال لتفتروا تا افترا
کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را لا یفلحون رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل اندک جزای او افترا میکنند برخورداری اندک است زود
منقطع گردد در دنیا ولهم و مر ایشانراست عذاب الیم عذابی مولم یعنی دایم باشد در آخرت وعلی الذین هادوا و بر آنانکه بدین یهود در آمدند حرمنا
حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه خوانده ایم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل
ذی ظفر الآیه وما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ولکن کانوا و لیکن که بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسها خود ستم کردند
تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی که آفریدگار تو من بعدها از پس توبه لغفور مراینه آمرزنده است آن گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست
که قبول میکند توبه بازگشته ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم که خلیل جلیل است صلوات الله وسلامه علی نبینا و علیه کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات
فضایل بود که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد نظم جانا تو یگانه ولی ذات تو هست
مجموعه آثار کمالات همه گویند پیش از القاء وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبود پس او تنها امتی بوده قانتا لله فرمان برداری
مر خدایرا قایم بامر او حنیفا مایل از ادیان باطله بدین حق ولم یک و نبود من المشرکین از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود شاکرا
سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدایرا اجتباه برگزید خدای مر ورا به نبوت وهداه و راه نمود او را در دعوت بخدای الی صراط مستقیم بر راهی
راست که طریق توحیدست وآتیناه و دادیم او را فی الدنیا حسنة در دنیا نیکوئی که ذکر جمیلست یا اولاد ابرار یا محبت بر دلها حق که همه
ارباب ملل ورا دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از نسل وی است یا آنکه صلوات بر وی مقرون بصلوات سید
عالم است اللهم صل علیه کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم وانه و بدرستی که ابراهیم فی الآخرة دران سرای لمن الصالحین از شایستگانست
در درجات عالیه امام ماتریدی رحمه الله فرموده که حسنه که او را داد در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثم اوحینا الیک پس وحی
کردیم بتو ان اتبع آنکه پیروی کن در توحید ملة ابراهیم حنیفا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت بحق
یعنی چنانچه او برفق و مدارا وارد دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده
که اتباع سلوک سبیل متبوعست پس اتباع آنحضرت ابراهیم را علیه السلام سبب آن بود که بعد از وی مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده
چه بحکم انا الاول والآخر علی الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکملست و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اتم نظم
تو اصلی و باقی طفیل تو اند تو شاهی و مجموع خیل تو اند وما کان و نبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین از جمله شرک آورندگان تعریضی بکفار قریش که
میگفتند که ما بر کیش پدر خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را علی نبینا و علیه السلام که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه
از اشتغال بمهمات برطرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان
ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه دران روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بران رفتند
که یکشنبه اولی است زیرا که دران روز ابتدای آفرینش خلق کرده خداوند تعالی بشآمت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض
کرد و دران باب تشدید عظیم فرموده چنانچه میگوید انما جعل السبت جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بوصیت علی الذین اختلفوا
بر آنکه اختلاف کردند فیه در وی و تعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید گیرند و جز پرستش حق ننمایند

و این حکایتی بغایت شاق بود بر ایشان در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علیه السلام یکی را دید روز شنبه که متاعی برداشته بجای می برد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در محلی بیفکندند که مرغان مردار خوار چهل روز اجزا و احشاء او میخوردند وان ربک بدرستی که خداوند تو لیحکم سرانیه حکم خواهد کرد بینهم میان ایشان یوم القیامه روز رستخیز فیما کانوا دران چیزی که بودند که از سرکشی و جهل فیه یختلفون دران اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت در بیان فرموده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان دران اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود فلنا الیوم لنا ولیهود غدا وللنصاری بعد غد ادع بخوان ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود بالحکمه بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل کرداند والموعظه الحسنه به پندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافع است وجادلهم و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن براهی که او نیکوترست یعنی برفق و خوش خوئی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال رفع معاندان در ترجمه رشف که طرق ثلثه دعوت اشارتست بمناهج ثلثه وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعض از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت رعایت ادبست در طریق سلوک و بعد ازان کرای باب دعوت از سه وجه مفتوح گشت اول باب حکمت و آن سببت بحقیقت بی وساطت جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارتست از کرامی که خلق را دران مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب بمورد حقیقت مناسبست دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکوئی و محافظت جانب رفق و خوش خوئی است اولی می نماید سیم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعتست که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و حجج و دلایل مفتقر و ازین کلام حقایق نظام کمال سید انام و شمول آن و طوایف خواص و عوام را مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار است قدس سره نظم نور او چون اصل موجودات بود ۞ ذات او چون معطی هر ذات بود واجب آمد دعوت مردم ازانش ۞ دعوت ذرات پیدا و نهانش ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر بمن ضل بانکسی که گمراه شد عن سبیله از راه حق که اسلام است وهو اعلم اوست داناتر بالمهتدین براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز حرب احد سید الشهدا حمزه را رضی الله عنه مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد خدای مرا بر ایشان مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیه فرستاد که وان عاقبتم و اگر عقوبت کنید یا داش کسی که با شما عقوبت کرده است فعاقبوا پس عقوبت بمثل ما عوقبتم به مانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد را ولئن صبرتم و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لهو هر آینه آن صبر خیر للصابرین بهترست مر صابرانرا آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه ترک عقوبت فرموده و کفارت سوگند داد واصبر و شکیبا شو در انچه روز احد بتو رسید وما صبرک و نیست شکیبائی تو الا بالله مگر بتوفیق و عون خدای ولا تحزن علیهم و اندوه ناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو ولا تک و مباش فی ضیق در تنگ دلی مما یمکرون از انچه می سگالند از ان ان الله بدرستی که خدای بنصرت و معونت مع الذین اتقوا با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت والذین هم و با آنانکه ایشان محسنون نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارت بتعظیم امر خدای و احسان عبارت از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام بدین دو صفت نظم ز احسان خاطر مردم سود شاد ۞ بتقوی خانه دین گرد آباد ۞ بسوی این صفتها گر شتابی ۞ رضای خلق و خالق هر دو یابی

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی پاکی و بی عیبی آنراست که بجهت کرامت اسری بعبده ببرد بنده خود را که محمدست صلعم لیلا شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی چه و حرم او همه مسجد بود الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اصل مکه یعنی بیت المقدس الذی بارکنا آن مسجدی که برکت کردیم حوله بر گرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و متعبد انبیا ساختیم و هم برکت دینی که محفوف گردانیدیم او را با شجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدانجا محمد را صلی الله علیه وسلم بردیم لنریه تا بنمائیم او را من ایاتنا دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دیده و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرده و بر عجایب و غرایب آسمان اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم از رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکران کافرست و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریبست بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار کند ضال و مبتدع باشد نظم شاهد معراج نبی وا فرست ۞ آنکه متر تبت بدان کافرست ۞ دست که سلطنت این وصال نیست بپا مردی خیل خیال ۞ عقل چه داند چه مقامست این ۞ عشق شناسد که چه دامست این ۞ و معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده معا در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه نقل جسد را مانع اند از صعود ارباب بدعت اند و منکر قدرت نظم آنکه سرشت تنش از جان بود ۞ سر عروجش بتن آسان بود ۞ و دران شب جبرئیل با جوقی از ملایکه آمده و آنحضرت را از حجره ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام برده و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته و باندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده نظم بستی رخ تافته زین دیر فانی بخلوت در سرای ام هانی ۞ رسیدش جبرئیل از بیت معمور ۞ براق برق سیر آورده از نور ۞ قوی پشت و گران سیر سبک خیز ۞ بر اندن در پریدن وقت تیز شدن روایت صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در بیت المقدس انبیا و ملایکه را دیدند و ایشانرا امامت کرده از صخره بمعراج بر آمد یا بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم را و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هرون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را علیهم السلام دید و بر ایشان سلام کرد و جواب بر سبیل اکرام شنید و سدره المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمه بنظر در آمد و جبرئیل نزدیک حجاب از مرافقت او باز ایستاد و گفت لو دنوت انمله لاحترقت نظم ۞ چنان گرم در تیه قربت براند ۞ که در سدره جبرئیل از و باز ماند ۞ و از نیجا تنها حجب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق تیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و منادی نوبت از حضرت عزت خطاب ادن منی شنید و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر داد تا قدم بر سریر دنا نهاده از انجا بمنظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید ۞ خداوند جهان را بی جهت دید ۞ ببین انجا از حد دیدن برون بود ۞ مپرس از کیفیت که چون بود ۞ و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله والصلوات والطیبات بجای آورد و بکرام السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین نظم چو کرده وعدهای لطف در گوش ۞ نکرده امت خود را فراموش ۞ و در عین راحت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر وی در آوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه شده کاروانها

قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بوده نظم راه ز اندازه برون رفته پی نتوان برد که چون رفت
عقل درین واقعه حاشا کند عقل نه حاشا که تماشا کند آورده اند که چون بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند
و کفار استبعاد عظیم نموده نشان بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته از هر چه طلبیدند نشان داد و از کاروان اتحاد
خود خبر جستند بصحیح باز ایشان گفت از آنکه مدد توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزودند القصه حق سبحانه آنحضرت را بمعراج
برد تا ایشان را ملک و ملکوت بنماید دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مؤمن ظاهر گردد انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا سخنان کفار را
در تکذیب البصیر بینا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر یعنی مسمع و مبصرست یعنی شنوا ایند محمد را صلی الله علیه وسلم کلام خود و نمود
او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید با نحضرت دارند در تفسیرات مذکورست که بدرستی که محمد صلوات الله وسلامه علیه شنوا ایند
مر آنچیز را که بدان خطابش کردند و بینا بود مر آنچیز را که بوی نمودند در بحر الحقایق آورده که بنمودیم او را از آیاتی که مخصوصست بجلال و جمال ما
انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم چو در مکتب بی نشانی رسید چگویم که آنجا چه دید و شنید ورق در نوشتند و کم شد سبق شنیدن بحق بود و دیدن بحق
و چون در ادراک لصفاتی صفات المصطفی قصهٔ معراج بر سبیل استقصا آورده ایم و نکات و دقایق و حقایق عروج و نزول وادلهٔ
قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته رجوع نمودیم الی التفسیر والله علیم خبیر
و آتینا و دادیم ما موسی الکتاب موسی علیه السلام را توریة و جعلناه و ساختیم کتاب یا موسی را هدی لبنی اسرائیل راه نماینده فرزندان
یعقوب علیه السلام و گفتیم ایشان را الا تتخذوا آنکه فرا مگیرید من دونی بجز من وکیلا پروردگاری که هم خود بوی گذارید ذریة من حملنا
ای ذریه آنکسی که برداشتیم او را در کشتی مع نوح با نوح علیه السلام مراد سام است که ابراهیم جد بنی اسرائیل است از نسل او بود یعنی
نعمت نجات از طوفان که پدران شما را ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید انه بدرستی که نوح کان بود عبدا شکورا بنده
سپاس دار بنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوع و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیبست ذریه را باقتدا
پدر در شکر نعمت الهی که موردی بمزیدست لئن شکرتم لازیدنکم و قضینا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم الی بنی اسرائیل بسوی
بنی اسرائیل فی الکتاب در توریة و بیان کردیم که بخدای که شما لتفسدن هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فی الارض
در زمین شام مرتین دو بار افساد اول ایشان مخالفت احکام توریة بوده و نا شنیدن امر ارمیا علیه السلام که پیغمبر ایشان بود
و افساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی علیهما السلام حق سبحانه ایشانرا خبر داد که شما دو نوبت افساد خواهید کرد ولتعلن و بلند
خواهید شد علوا کبیرا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود با فریدگان من فاذا جاء پس
چون بیاید وعد اولیهما وعدهٔ عقاب افساد اول از آن هر دو بعثنا بر انگیزیم و مسلط کنیم علیکم بر شما عبادا لنا بندگانی که مارا هستند
اضافهٔ خلقست نه اضافهٔ مدح چه مراد بخت نصرست بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سنحاریب یا رهس بالقرس صفت آنها میگوید که
اولی باس شدید خداوند کارزار سخت دیالطی گفته که مهیب باشد آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون برق
فجاسوا پس درآیند خلال الدیار میان سراهای شما برای قتل و غارت و اسر و کان و هست این حکم وعدا مفعولا وعدهٔ کرده
شده یعنی لابدست از آنکه بشود ثم رددنا پس باز گردانیم لکم الکرة برای شما دولت را تا غلبه کنید علیهم بر ایشان که شما را
قتل و غارت کردند و مقهور و مغلوب ساختید ایشانرا وامددناکم و مدد دهیم شما را باموال بمالها از هر نوع

و بنین و بزیادتی پسران و جعلناکم و سازیم شما را اکثر بیشتر از پیشتر نفیرا از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از
قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن ان احسنتم اگر نیکویی کنید احسنتم لانفسکم نیکویی کرده باشید با نفسهای
خود چه ثواب آن بشما رسد و ان اساتم و اگر بدی کنید فلها پس وبال آن و نفس شما را باشد و پس در مدارک از مرتضی علی رضه
نقل میکند که من هرگز با کسی نیکویی نکردم و بدی نیز بکسی نرسانیده ام پس این آیة خوانده اند یعنی هر چه کسی میکند با خود
میکند نظم در جهان گر نیک و گر بد کرده ام هر چه کردم جمله با خود کرده ام فاذا جاء پس چون بیاید وعد الاخرة وعدهٔ عقاب
نوبتی دیگر یعنی افساد دوم و بین الفسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که وعدهٔ عقوبت ثانیه در رسد
بفرستیم گروهی را بشما یعنی ططوس رومی و قوم او را برانگیزانیم لیسوءوا تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد وجوهکم رویهای شما را
یعنی آثار غم و اندوه بر بشرهٔ شما پیدا کنند و حفص لیسوء بجمع میخوانند تا آن قوم رویهای شما را بد سازند ولیدخلوا المسجد و تا درآیند به بیت
المقدس کما دخلوه چنانچه درآمده بودند در وی اول مرة اول بار یعنی بخت نصر نوبت اول و قوم بخت نصر درآمدند و مسجد را خراب کردند و لشکر ططوس
نیز درآیند به بیت المقدس ولیتبروا تا هلاک کنند و نیست سازند ما علوا آنچه غالب شوند بدان تتبیرا هلاک کردنی درین قصه خلاف
بسیارست هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر که در مختار القصص و غیر آن از کتبی که در اخبار انبیا علیهم السلام
هلاک کردنی درین قصه خلاف بسیارست نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بحیا تیوه رسید از اولاد سلیمان
علیه السلام و او مردی ضعیف حال و اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند اول سنحاریب ملک موصل
بیامد و متعاقب او سلی پادشاه آذربیجان برسید و هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال
در میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج درآمد نظم سپه داران سپه در هم فکندند صلای مرگ در عالم فکندند
ز پیکان عالمی را تار بگرفت ز خون روی زمین را لاله بگرفت عاقبة سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از بیم منهزم گشتند و غنایم
ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد و دیگر پادشاه روم و ملک حقالیه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار همه تیغ زن و نیزه گذار در بیت
المقدس جمع شدند و چون رتبهٔ سلطنت شرکت بر نتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده با لشکر ایشان آرایی و نبرد آزمایی قیام و اهتمام
نمودند نظم در افتادند چون شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر بران بنی اسرائیل دعای اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا من
بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و بکبار رایت غبار ادبار بر دیدهٔ آن خاکساران پاشید نه همت غنیمت داشته و دلها بر فرار قرار
داده از یکدیگر گریزان شدند نه جای فرار و نه راه ستیز نهادند ناکام رو در گریز نهادند و اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل
درآمد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان بر آورده
و دست تعدی از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریة را بر طرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر علیه السلام ایشانرا پند داده و گفت
از آنچه در توریة مقرر شده از افساد او لست مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنحاریب
بود و بعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریة را
بسوخت و هفتاد هزار از بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبت اول بود و بعد از آن کورش همدانی که دختری از بنی اسرائیل خواسته
بود ازین حال خبر یافته مال بسیار برگرفت و سی هزار اسیر و سایر عمله با خود آورد و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نموده

تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد تا بدیار سودای مخالفت
از نهاد ایشان سر بر زد یحیی معصوم را علیه السلام بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید و ططوس رومی
بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و انداخته و خانهای ایشان بغارت بردند و حق سبحانه در توریة بعد از وعده این دو عقوبت
با ایشان گفته بود که عسی ربکم شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است ان یرحمکم انکه رحمت کند بر شما و باز
شما را منتعم سازد وان عدتم و اگر باز گردید بنوبتی دیگر بنافرمانی عدنا باز گردیم ما بنوبت سیم بعقوبت دیگر وجعلنا جهنم و گردانیم دوزخ را
للکافرین برای ناگرویدگان حصیرا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل بنوبت سیم عود کردند بتکذیب
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یهدی راه می نماید
للتی هی اقوم براهی که راستست و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی ویبشر المؤمنین و مژده میدهد قرآن مر گروندگانرا
الذین یعملون الصالحات آنانکه میکنند عملهای شایسته ان لهم با آنکه ایشانراست اجرا کبیرا مزدی بزرگ که بهشتست وان الذین
و هم مژده میدهد مومنانرا بانکه آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بسرای آخرت اعتدنا لهم آماده کرده ایم برای ایشان عذابا الیما
عذابی بالم یعنی دوزخ پس مومنانرا دو بشارتست ثواب ایشان عذابی بالم یعنی آتش دوزخ پس مومنانرا دو بشارتست ثواب ایشان
وعقاب اعداء ایشان عذابا الیما عذابی با الم یعنی آتش دوزخ پس مومنانرا دو بشارتست ثواب ایشان و عقاب اعداء ایشان
ویدع الانسان و دعا میکند آدمی و خدای را میخواند در وقت غضب بالشر ببدی بر نفس و اهل و مال خود دعاءه بالخیر مثل خواندن او
به نیکوئی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای بدعا خواست که امطر علینا حجارة من السماء وکان الانسان و هست آدمی
عجولا شتاب کننده در دعا بی تأمل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد و در ضراء انه در کرم شکیبست
و در سرا وجعلنا اللیل والنهار و گردانیدیم شب و روز را آیتین دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره
فمحونا پس محو کردیم آیة اللیل آیتی را که شبست یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وجعلنا آیة النهار و ساختیم آیتی را که روز است
مبصرة روشن که در وی همه چیز ببینید لتبتغوا تا طلب کنید در روشنی او فضلا من ربکم افزونی در معیشت از پروردگار خود
و گفته اند آیه روز آفتاب و آیه شب ماه و محو آیه شب نقصان نور ماهست از بدایت تا محاق و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل
میکنند که پیش ازین ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام فرستاد
که پر خود بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیه بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را درخشان گذاشتیم
تا شمار روز از پی اکتساب معایش خود در روید ولتعلموا و تا بدانید از اختلاف حرکت الشمس والقمر عدد السنین شمار سالها والحساب و حساب
آجال و مواسم اعمال وکل شیء و هر چیز را که بدان محتاجید از جهات دینی و دنیوی فصلناه بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا
ساخته تفصیلا بیان کردنی وکل انسان و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر الزمناه الزام کرده ایم او را طائره عمل او یعنی آنچه تقدیر
کرده اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته فی عنقه در گردن او یعنی او را چاره نیست از آن و آن ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است
و در زاد المسیر از مجاهد رحمه الله نقل میکند که هر مولود را کاغذیست از گردن او آویخته که در آنجا نوشته که شقی ام سعید یعنی پر اسنادکه اعراب پریدن
مرغ از دراست و چپ تفال میکرده اند از جانب یمین نشانه یمن میگرفته اند و طرف شمال را نشانه شامت نسبت میداده پس اینجا استعاره

کرده

کرده است طایر با آنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طایر آن کتابیست که روز قیامت پران پران بدست بنده آید
و معنی فی عنقه آنست که عهده آن در گردن اوست ونخرج له و بیرون آریم برای مر آدمی یوم القیامة روز رستخیز کتابا نوشته که صحیفه
عمل اوست یلقاه منشورا که بیند آن کتاب را باز گشاده در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث
شود باز گشاده در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد بدست وی دهند و گویند اقرأ کتابک بخوان نامه اعمال نوشته
خود را و در آن روز همه آدمیان خوانده شوند و خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه خود را املا کرده بخوان کفی بنفسک الیوم بس است
نفس تو امروز علیک بر تو حسیبا شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرموده که
حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک احوال خود
کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسری خویش را گفت امروز
هر چه با مردم گوئی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات خویش همه بر من عرض کن آن پسر
نماز شام بکلفتی تمام یکروزه گفتار و کردار خود با پدر باز گفت پدر روز دیگر همین حال از پسر در خواست پسر گفت ای پدر زینهار مرا
خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود که من ترا درین کار رنج میدهم تا بیدار و هوشیار باشی
و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یکروزه حساب دادن باید نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون خواهی باز داد نظم
تو نمیدانی حساب صبح و شام — پس حساب عمر چون گوئی تمام — زین عملها که نه بر وجه صوابست — خوش متکی وقت حساب من اهتدی
هر که راه یابد و براه راست رود فانما یهتدی هر که راه یابد و براه راست رود فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه
برای نفس خود یعنی براه یافتن او را نجات دهد و بس ومن ضل و هر که گمراه شد فانما یضل جز این نیست که گمراه شود علیها بر نفس خود یعنی
براه نایافتن او را نجات دید گمراهی او را هلاک خواهد کرد و بس ولا تزر و بر ندارد وازرة هیچ نفس بردارنده وزر اخری گناه نفسی دیگر
ولید مغیره گفتی تو از ایشان متابعت من کنید و من گناه شما بر دارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری
وما کنا معذبین و نیستیم ما عذاب کننده قومی حتی نبعث تا وقتی که بر انگیزیم و بفرستیم رسولا فرستاده بدیشان تا ایشانرا راه راست
نماید و حجت بر ایشان لازم کند واذا اردنا و چون خواهیم ان نهلک قریة آنکه هلاک گردانیم اهل شهری را امرنا بسیار گردانیم
مترفیها متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بر زبان رسولی که مبعوث بدیشانست
ففسقوا فیها پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و عصیان ورزند در آن شهر فحق پس واجب شود علیها القول بر اهل آن ده کلمه
عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فدمرناها پس آن ده را هلاک کنیم ایشانرا و خراب سازیم منازل ایشانرا
تدمیرا خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی وکم اهلکنا و چه بسیار هلاک کرده ایم من القرون از اهل قرنها من بعد نوح از پس
فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرنی صد و بیست سالست یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر
از آن در نگذرد وکفی بربک و بسنده است آفریدگار تو بذنوب عباده بگناه بندگان خود خبیرا دانا که ذنوب پنهان ایشانرا
داند بصیرا بینا که حقیقات اشیاء رای ایشانرا بیند آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون میرفتند و غرض
ایشان حصول غنیمت بوده نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که من کان هر که باشد از روی خساست همت یرید العاجلة خواهد

آن جهان شتابنده یعنی نعمت ولذت آنرا عجلنا بشتابانیم له برای او فیها در دنیی ما نشاء آنچه خواهیم از نعمتها لمن نرید از
برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیی ثم جعلنا پس آماده کنیم له جهنم برای او دوزخ را در آخرت یصلیها در آید بدوزخ مذموما
نکوهیده مدحورا رانده شده از رحمت خدای ومن اراد الآخرة وهر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وسعی لها وبشتابد برای آن
یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه حق سعی او باشد وهو مؤمن وحال آنکه او مؤمن باشد بایمان خالی از شائبه
شرک فاولئک پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت وسعی وایمان کان سعیهم هست شتافتن ایشان مشکورا
مقبول وپسندیده نزدیک خدای هر کسی را از این دو گروه که طالبان وجویندگان عقبی اند کلا نمد امداد کنیم وعطا دهیم هؤلاء
آن گروه را بمقدار کفایة هؤلاء آن گروه را بمقدار کفایة وهؤلاء وآن گروه را بمقدار رحمت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم
بلکه مدد کنیم من عطاء ربک از عطاء خداوند تو وماکان ونیست عطاء ربک عطاء آفریدگار تو محظورا منع کرده وباز داشته از مؤمن
وکافر مؤمن را در هر دو سرا وکافر را همین در دنیی انظر بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت کیف فضلنا چگونه افزونی داده ایم
بعضهم بعضی آدمیان را علی بعض بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است دران وجمعی تنگ یا تفضیل داده ایم بعضی را
که طالب آخرت اند بتوفیق بر برخی دیگر که جوینده دنیی اند وللآخرة وهر اینه آن سرای اکبر درجات بزرگتر است از روی درجات
واکبر وبزرگتر است تفضیلا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است واز درجه تا درجه
برتر از ما بین زمین وآسمان مسافت باشد وتفاوت دوزخ بدرکات است واز درکه تا درکه زیرتر از همین مقدار بعد خواهد بود
ولا تجعل قرار مگیر ای آدمی مع الله با خدای الها آخر خدای دیگر فتقعد که بنشینی در دوزخ مذموما نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها
مخذولا فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوییها وقضی ربک وحکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان ان لا تعبدوا با آنکه مپرستید الا ایاه
مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم است ونشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وبالوالدین ودیگر با آنکه نیکویی کنید
با پدر ومادر احسانا نیکویی کردنی عبادت خود را باحسان والدین مقرون ساخت زیرا که ایشان سبب قریبند وجود وتربیت
اولاد را اما یبلغن واگر برسد عندک الکبر نزدیک تو به بزرگی سالی وکبر سن احدهما یکی از ایشان او کلاهما یا هر دو ایشان
یعنی بزرگ شوند تا پیر شوند ومحتاج خدمت تو گردند فلا تقل لهما اف پس مگوی ایشان را اف وآن کلمه ضجر است که چون کسی
از چیزی تنگ آید یا بر وی گران گردد یا چیزی ناپاک آلوده شود این کلمه میگوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان
تنگ مباش وصحبت ایشان را گران مشمر ولا تنهرهما وبانگ بر ایشان مزن وسخن ایشان را جواب درشت باز مده وقل لهما بگوی مر ایشان را
قولا کریما سخنی نیکو از روی ادب ودوستی یعنی ایشان را بنام مخوان چنان سخن گوی که بنده عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی
گوید واخفض لهما وفرو گیر برای ایشان جناح الذل بال تذلل وتواضع را یعنی با ایشان بزرگی وتکبر مکن بلکه ملایمت وتلطف
پیش آر من الرحمة از فرط شفقت بر ایشان برای آنکه تو روزی محتاج ایشان بوده در تربیت وایشان امروز محتاج تو اند در خدمت
وتقویت وقل رب ارحمهما وبگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان کما ربیانی همچنانکه پرورده اند مرا صغیرا در حالتی که خرد بودم وحقیقت
دعای رحمت از ولد در حق والدین آنست اگر مؤمن اند ایشان را به بهشت رسان واگر کافرند راه نمای باسلام وایمان خشنودی حضرت
الهی برضاء والدین باز بسته است من رضی عنه والداه فانا عنه راض پس سوای حقوق ایشان را الواحق عقوق پیش نباید رفت نظم

آنکه تنت پاره از جان اوست ع قطره از چشمه حیوان اوست ع آب از دو دیده نثار پدرت ع شیر از و خورده بیان ترت ربکم اعلم پروردگار
شما داناتر است بما فی نفوسکم بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین وعقوق ایشان ان تکونوا صالحین اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان
با مادر وپدر فانه کان پس بدرستی که خدای هست للاوابین مر توبه کنندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان بحضرت او غفورا آمرزنده
وآت ذا القربی وبده خداوند خویشی را حقه آنچه حق اوست از نفقه وحسن معیشت با او امام اعظم رحمه الله فرموده که حق اقارب
آنست که درویش ومحتاج باشند بر ایشان نفقه کنی وگفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول صلی الله علیه وعلی آله السلام وحق ایشان اعطاء
خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه مقرر فرموده ودر تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام علی بن الحسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید
که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل نخوانده که وآت ذا القربی حقه جواب داد که خوانده ام وگویا که شما اهل آن قرابتید
که خدای امر کرده است باعطاء حق شما امام فرمود که آری که اهل آن قرابه ماییم والمسکین وبده درویش را وابن السبیل وراه گذری را حق ایشان
از زکوة ولا تبذر واسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید تبذیرا پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده که برابر کوه احد زر
در وجوه خیر صرف کند اسراف نباشد واگر جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد ان المبذرین بدرستی که اسراف کنندگان
کانوا هستند اخوان الشیاطین برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت واتلاف عیب مرکزا التزام عادت قومی کند ومتابعت
امور ایشان نماید گویند سوا خواسم آورده اند که کفار اموال خود را بریا وسمعه خرج میکردند وجهت یک مهمان شتران متعدد میکشتند حق تع
ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال امثال دیواناند وکان الشیطان وهست دیو لربه پروردگار خود را کفورا منکر یعنی حالها ناسپاس
باید که کسی او را فرمان نبرد در خبر است که بلال وصهیب وخباب وبعضی از فقراء صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی اوقات از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی وآنحضرت از غایت شرم وآزرم از ایشان اعراض فرمودی آیه آمد که واما
تعرضن عنهم اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة برای انتظار روزی که من ربک ترجوها از نزد پروردگار خود امید
میداری آنرا فقل لهم پس بگو ایشان را قولا میسورا سخنی نرم ونیکو یا دعا کن برای درویشان یا ساکن گشتن یا رفع یا وعده
ده ایشان را آورده اند که پیش از نزول آیه چون از آنحضرت چیزی طلبیدندی وحاضر نبودی که یرزقنا الله وایاکم در اسباب نزول
آمده که مسلمه یا یهودیه گرویستند ومضمون رمن آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از موسی کلیم سخی تر است وجهت آزمایش دختر خود را
بجانب نبوت مآب فرستاد دختر کی آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیراهنی میطلبد حضرت فرمود که زمانی تا زمان برسد تو ساعتی دیگر
باز آی دختر که بعد از زمانی باز آمد که مادر من از شما پیراهنی میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمد پیراهن بیرون کرده بوی داد
وخود برهنه بنشست بلال قامت کشید ویاران منتظر خروج آنحضرت بودند بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیه نازل شد که ولا تجعل یدک
ومساز دست خود را مغلولة الی عنقک بربسته بگردن خود تا بر بسطان توانا نباشی بر بستن دست کنایت است از امساک ولا تبسطها
ومگشای دست را کل البسط همه گشادن بسط ید عبارت است از عطا وکل البسط اشارت است باسراف یعنی اسراف مکن فتقعد که بنشینی
ملوما ملامت کرده شده محسورا درمانده ومحتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا میفرماید واز طرفین او تقتیر وتبذیر است منع
میکند در مجمع البحرین ایراد فرمود قطعه در معنی این آیه آمده وهی هذه قطعه میان از سر امساک دست گردن ع که بخیلیست نکوهیده پیش اهل نهی
مکن بجانب اسراف تیز چندان میل ع که هر چه هست بیکدم کنی ز دست رها ع چو در میانه این هر دو راه جای آمد ع تفاوتست که از آفتاب تا بسها

بس اختیار وسط راست در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور اوسطها ان ربک بدرستی که آفریدگار تو یبسط الرزق کشاده میگرداند
رزق را لمن یشاء برای هر که خواهد ویقدر وتنگ می سازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند این بسط وقبض از محض حکمت وکسی
زمرهٔ اعتراض نوارد انه کان بدرستی که اوست بعباده بمصالح بندگان خبیرا بصیرا دانا وبینا ولا تقتلوا ومکشید اولادکم فرزندان
خود را خشیة املاق از ترس درویشی نحن نرزقهم ما روزی میدهیم ایشان را وایاکم وشما را هم پس غم روزی ایشان مخورید
که هرکس که او جان دهد نان دهد ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان کان خطأ هست خطای کبیرا بزرگ چه مستلزمست بر قطع تناسل
وانقطاع نوع ولا تقربوا الزنا ونزدیک مشوید بزنا وگرد آن مگردید انه بدرستی که زنا کان فاحشة هست عمل زشت وساء
سبیلا بد راهیست در تفسیر زاهدی آورده که راه معاش وکبر است ولا تقتلوا ومکشید النفس التی آن نفس را که حرم الله حرام کرده است
قتل خود را وان اهل ایمانند وذمی ومعاهد که ایشان را نشاید کشتن الا بالحق مگر بحکم راستی یعنی قصاص بروی لازم شود یا مرتد گردد
یا زنا کند بشرط احصان ومن قتل وهرکه کشته شود مظلوما در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فقد جعلنا پس بدرستی
که ما دادیم لولیه وارث اورا که بعد از قتل او متولی امر اوست سلطانا وقوتی که قصاص کند قاتل را یا دیه بستاند فلا یسرف
پس باید که ولی اسراف نکند فی القتل در کشتن آنکه قصاص بروی لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را مکشد چه در جاهلیت
چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قتل بهتر قبیلهٔ قاتل کردی حق سبحانه ازان نهی فرمود که باید ولی غیر قاتل را نکشد
انه بدرستی که ولی کان منصورا هست یاری داده شده در قصاص بمعونت او وحکام ولا تقربوا ونزدیک مشوید مال الیتیم بمال
یتیم ودران تصرف مکنید الا بالتی مگر بآن طریقه که شرعا وعرفا هی احسن آن بهتر ونیکوترست یعنی معامله کنید که اصلاح یتیم درآن است وتجارت
وربح بوصل معاش او نشیند واین معنی را التزام نمایید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بنهایت قوت یعنی ببلوغ رسد واثار رشد
بروی ظاهر باشد واوفوا ووفا کنید بالعهد بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا بپیمانی که بیکدیگر می بندید
ان العهد بدرستی که صاحب پیمان کان مسئولا هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض آن ووفا بدان خواهند پرسید
سلمی رحمه الله آورده که خدای را عهدهاست بر جوارح آدمی بملازمت اداب وبر نفس او باداء فرایض وبر دل بخوف وخشیة
وبر روح او باینکه از مقام قرب دور نشود وبر سر او باینکه بمشاهده ماسوی نکند واز هر عهدی خواهند پرسید
تا کسی از عهدهٔ این عهدها چون بیرون آید واوفوا الکیل وتمام بپیمایید کیل را اذا کلتم چون به پیمایید برای دیگری وزنوا وبسنجید بالقسطاس
المستقیم به ترازوی راست یا بکیان ذلک این تمام پیمودن وراست سنجیدن خیر بهترست شما را از خیانت واحسن تاویلا ونیکوتر
از جهت عاقبت ولا تقف واز پی مرو ما لیس لک آنچه نیست ترا به علم بآن چیز دانا یعنی بتقلید وگمان از پی چیزی مرو تا ندانی
مگوی دانستم تا ندیدی مگوی دیدم تا نشنوی مگوی شنیدم محمد بن الحنفیه رحمه الله در معنی آیه فرموده که گواهی دروغ مده ان السمع بدرستی
که گوش والبصر وچشم والفؤاد ودل کل اولئک هر یکی ازینها کان عنه باشد از نفس خود مسئولا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند
پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی وچرا شنیدی وچشم را گویند که چه دیدی وچرا دیدی
وچرا دیدی ودل پرسند که چه دانستی وچرا دانستی ولا تمش فی الارض مرو در زمین مرحا رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام خیلاء چنانکه ان
خواهند انک بدرستی که تو لن تخرق الارض نتوانی شکافتن زمین را بپای در وی کشیدن ولن تبلغ الجبال ونرسی بکوهها طولا

از روی

از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین را نتواند درید ویا کوه همسری نتواند او را تعظم وتکبر چرا باید کرد نظم زخاک آفریدت خداوند پاک
پس ای بنده افتادگی کن چو خاک کل ذلک همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر ونواهی که از آیه لا تجعل مع الله الها آخر تا اینجا مذکور گشت وآن
یازده امر وچهارده نهی است وابن عباس رضی الله عنه فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده کان سیئه هست بدی او
یعنی آنچه منهی عنه است ازان عند ربک مکروها نزدیک پروردگار تو ناپسندیده ذلک آنچه مذکور شد از احکام مما اوحی از آنچه وحی کرد
الیک بسوی تو آفریدگار تو من الحکمة از علم که شناخت حق است لذاته ودانستن خیر للعمل به ولا تجعل ومگردان مع الله با خدای الها آخر خدای
دیگر تکرار این حکم تنبیه است برانکه توحید اصل همه احکام است که بران متفرع خواهد بود در عقبی ایراد نمود که فتلقی اگر شرک آری پس انداخته
شوی فی جهنم در دوزخ ملوما در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملایکه وایمان ترا ملامت کنند مدحورا در حالتی که رانده باشی
ودور مانده از رحمت خدای وبعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که میگفتند الملائکة بنات الله ومیگوید افاصفیکم ربکم آیا برگزید شما را پروردگار
شما بالبنین به پسران واتخذ وفراگرفت برای خود من الملائکة اناثا از فرشتگان دختران این خلاف است که عادت شما
بران جاری شده که از دختران ننگ میدارید وبه پسران می نازید انکم لتقولون بدرستی که شما میگویید قولا عظیما سخن بزرگ
که اضافهٔ ولد میکنید بحق سبحانه وبعض خود را تفضیل مینهید ولقد صرفنا بدرستی که گردانیدیم ومکرر ساختیم براهه خود را از ولد فی
هذا القرآن در جنبهای از قرآن لیذکروا تا دریابید وپند پذیر شوید وما یزیدهم ونمی افزاید ایشان را مکرر این سخن الا نفورا
مگر رمیدن واز حق دور شدن قل بگوای محمد لو کان معه آلهة اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر کما یقولون چنانکه میگویند ای
مشرکان میگویید وحقیقت بفیه نیچو اندیعنی چنانچه کافران میگویند اذا لابتغوا آنگاه آن خدایان طلب کردندی الی ذی العرش
بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سبیلا راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه آنچنانکه میگویند
ایشان منزهست ایشان اگر خدای یا شریک خدای بودندی بایستی که راه منازعت جستندی وعیب وعجز را از خود نفی کردندی
سبحانه پاکست خدای وتعالی وبرترست عما یقولون از آنچه ایشان میگویند علوا کبیرا برتری بزرگ در تیسیر نقل میکنند که یکی از
اولاد خباب بن الارت رضی الله عنه گفته که مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در دست وی تسبیح گفت خدا را چنانچه همه قوم شنودند
واز روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید این آیه نازل شد که یسبح تسبیح میگوید له مر خدا را السموات السبع
والارض هفت آسمان وزمین ومن فیهن وهر که در ایشانست از ملایکه وجن وانس وان من شیء ونیست هیچ چیز از مخلوقات الا
یسبح بحمده مگر تسبیح میگوید خدای را تسبیح ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان وستایش می نماید بصفات کمال امام
قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح گویندگان از اهل زمین بزبان قال وباقی از ایشان بزبان الحال یعنی دلالت میکنند بامکان
وحدوث خود بر صانع واجب قدیم واین تنزیه است مر ورا از لوازم امکان وتوابع حدوث پس همه اشیا مسبح وی باشند ولکن
لا تفقهون لیکن شما ای مشرکان درنمی یابید تسبیحهم تسبیح ایشان را چه شما را نظر صحیح وعقل صافی که بیان فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست
انه کان بدرستی که هست خدای حلیما بردبار که تعجیل عقوبت نمی کند بر غفلت شما غفورا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد
ودر حقایق از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکنند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما انرا نشنود وفهم نکند مگر عالم ربانی
که گوش دل او کشاده بود ونعم ما قال نظم بذکرش هرچه بینی در خروش است ۞ ولی داند درین معنی که گوش است ۞ نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست ۞

محیی عصای سرکه شد

که هر خاری به تسبیحش زبانیست در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان حال گویند پس در ایراد ولکن لا تفقهون
تسبیحهم فایده نباشد و در روایت ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیدیم که سنگ بزبان قال ذکر ملک متعال گفت و با ما خطاب کرد
چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا نمود که هر آدمی انرا در نیابد و در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را از ما نیست ملکوتی
که به تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطقست و بدان زبان حصا در دست حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم تسبیح گفت و شهادت اعضا که انطقنا الله الذی
انطق کل شیء اشارت بانست بهمین زبان خواهد بود و تتمه سخنان درین باب از تفسیر جواهر مطالعه توان نمود والتوفیق من الملک المعبود آورده اند
که ابو جهل و اضراب و قصد آن کردند که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بوقت قراءة قرآن ایذا کنند حق سبحانه انحضرت را از چشم ایشان بپوشید
و آیه فرستاد که واذا قرأت القرآن و چون میخوانی قرآن را جعلنا بینک می سازیم و می آریم میان تو و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة و میان
انانکه نمی گروند بدان سرای حجابا پرده مستورا پوشیده از حس تا ترا نه بینند و از اذای تو نرسانند گویند حمالة الحطب بعد از نزول سوره
تبت سنگی برداشته بطلب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و خواست که بران حضرت زند و او در خانه ابو بکر رضی الله عنه نشسته بود و ندیما مد
و حضرت انجا نشسته بود و قرآن میخواندند ام جمیل صدیق را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا ازوی انتقام کشم ابو بکر گفت او شاعر نیست که
زبان بهجا و کسی بگشاید پس گفت فی جیدها حبل من مسد چیست و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صدیق را
فرمود که از وی پرس که در خانه غیر تو کسی را می بیند صدیق رضی الله عنه گفت ای ام جمیل درین خانه از من کسی را می بینی گفت یا من استهزا میکنی
بخدای کعبه نمی بینم بجز این مخاطب را پس بازگشت و این آیه نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم وجعلنا و میکنیم
یعنی می افکنیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه با در نیابند قرآن را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن
وفی آذانهم و می نهیم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجز نیست از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران او
اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ واذا ذکرت و چون یاد کنی ربک فی القرآن آفریدگار خود را در قرآن وحده
یگانه و بیگانه ولوا علی ادبارهم برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نفورا در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید
چه داعیه ایشان آنست که آلهه ایشان را یاد کنی خود ذکر کنی نحن اعلم ما دانا تریم بما یستمعون بانچه ایشان می شنوند قرآن را به بسبب آنچه و برای
آن از سخریه و هزو و مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن در ان می شنوند اذ یستمعون الیک وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو
واذ هم نجوی و وقتی که ایشان راز گویانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحرست و شعر و در عین المعانی آورده که نضر بن
حارث گفت من نمی دانم که محمد چه میگوید ابو سفیان گفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابو جهل مجنونست گفت ابو لهب کاهنست
خوانند حویطب شاعرش نعت نهاد و این آیه در شان ان جماعتست اذ یقول الظالمون یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی
مشرکان و صحابه را که شما ان تتبعون متابعت نمی کنید و از پی نمی روید الا رجلا مسحورا مگر مردی سحرکرده شده را یعنی او را
سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور یعنی ساحر باشد چون ماتی یعنی آتی انظر کیف بنگر که چگونه ضربوا لک الامثال بزدند
برای تو مثلها و تراء تخییل و توصیف کردند بمجنون و شاعر و کاهن و ساحر فضلوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فلا یستطیعون
سبیلا پس نمی توانستند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعن تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده اند
و حیران مانده در وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا ساحر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن

زوال عقلست وقالوا و گفتند کافران که منکر بعث اند أئذا کنا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان عظاما استخوانها ورفاتا
و خاکهای خرده ریزه ائنا لمبعوثون آیا برانگیخته شدگان شویم خلقا جدیدا آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوق
تر و تازه چون شود قل کونوا بگو گردید شما و این تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید تن خود حجارة سنگ او حدیدا یا آهن او خلقا مما یکبر
یا آفریده از ان چیزها که بزرگست و وقعی دارد فی صدورکم در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیات ابعد است البته حق سبحانه
شما را میراند و زنده کرداند فسیقولون پس زود باشد که گویند من یعیدنا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ فسیقولون پس
زود باشد که گویند من یعیدنا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قل الذی فطرکم بگو آنکس که بیافرید شما را اول مرة اول
بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان داد در بدایت هم خاک را زنده تواند ساخت در نهایت فسینغضون پس زود باشد که حرکت دهند
الیک رؤسهم بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود جنبانند و یقولون
و گویند متی هو کی خواهد بود این بعث و حشر قل بگو عسی ان یکون شاید که باشد قریبا نزدیک چه هرچه آینده است او را نزدیک توان گفت
و بعث شما واقع خواهد شد یوم یدعوکم در روزی که بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیره جهت قیام از قبول فتستجیبون
پس شما اجابت کنید خدا را یا اسرافیل را بحمده در حالتی که قایل باشید بستایش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور برآمده خاک از سر می افشانند
و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در تفسیر بصایر حمد را بمعنی امر داشت چنانچه در آیه فسبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیه چنین بود که خدای شما را
بخواند و بامر او اجابت کنید او را وتظنون و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود ان لبثتم درنگ نکردید الا قلیلا مگر اندکی یا چون آخرت را
معاینه بینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت با آن پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنی را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد این
اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در ان روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند نظم بدین تو تا کی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری کسی گوی دولت ز دنیی برد که با خود نصیبی بعقبی برد آورده اند که مشرکان مکه در ایذاء صحابه قولا و فعلا تقصیر
نمیکردند مومنان صورت حال بموقف عرض رسالت پناه رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا
حق سبحانه درباره ایشان بدینها نفرموده آیه آمد که وقل لعبادی بگو مر بندگان من یعنی مومنان را که با کافران یقولوا التی بگویند آن کلمه را که هی
احسن آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که بهدیکم الله در تبیان آورده که یکی عمر فاروق را رضی الله عنه
دشنام داد او نیز خواست که در مقابله ستم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر بمعروف یا
امر معروف یا نهی از منکر و محققان برانند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را بیازارند مگر به نیکویی و اگر یکی درشتی کند در برابر او نیز سخن گویند
ان الشیطان بدرستی که دیو ینزغ بینهم دشمنی می افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی با ایذا و درشتی موجب فتنه و عناد گردد
و آن صورت با جدال و مواد فساد کشد ان الشیطان کان بدرستی که شیطان هست للانسان مر آدمی را عدوا مبینا دشمنی آشکارا
که هر که صلاح بجوید و حق تعالی او تکوشد ربکم پروردگار شما اعلم بکم داناترست بحال شما بقول محاطب خود مناسب ایشان نرا میگوید
ان یشأ یرحمکم اگر خواهد خدای بر شما رحم کند و از جور کافران برهاند او ان یشأ یا اگر خواهد یعذبکم عذاب کند شما را بتسلیط کفار
بر شما و گفته اند رحمت کند بهدایه یا توبه و عذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافرانست میفرماید که اگر خواهد
بنجات بر شما و عذاب دینی در تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیی عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیی است و در تعذیب آخرت حکم مطلق ا

وما ارسلناک ونفرستادیم ترا که محمدی علیهم برکافران وکیلا نگاه بانی کرایشانرا از کفر نگاه داری یا پاینده (?) که ایمان ایشانرا ضامن شوی واگر خطاب
با مومنانست معنی آیه آن باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیل که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان وربک اعلم وخدای تو
تو داناترست بمن فی السموات والارض بانکس که در آسمان وزمین است یعنی احوال ایشان داند ومصلحت ایشان فرا نگذارد ودر انوار فرموده
که قریش استبعاد کردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد وبرهنه وگرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان
وزمین پس هرکرا خواهیم برای نبوت برگزینیم ولقد فضلنا وبدرستی که افزونی دادیم بعض النبیین بعضی پیغمبرانرا علی بعض بر بعضی دیگر بفضایل
نفسانی واجتناب از رذایل حیوانی نه بکثرت مال وبسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت وموسی را بکلامت ومحمد را صلوات الله علیه وعلیهم
اجمعین بمعراج ورویه وشفاعت وآتینا داود ودادیم داود را زبورا کتاب زبور پس شرف داود بدان کتابست نه بپادشاهی او
وزبور صد وپنجاه سوره است که در او احکام حلال وحرام وحدود وفرایض نیست همه ثنای الهی وموعظه وصفت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم وستایش امت اوست وذکر زبور رمزیست بر تفضیل آنحضرت چه در آنجا مسطور است که انه خاتم الانبیاء وامته خیر الامم
ودر آیه ولقد کتبنا فی الزبور ایمائی بدین معنی است نعم ای وصفه در کتاب موسی وی نعت تو در زبور داود مقصود توئی زآفرینش
باقی طفیل تست موجود آورده اند که قریش بقحط وغلا مبتلا شدند حق سبحانه ایشان این آیه فرستاد قل ادعوا الذین زعمتم بگو ای محمد
با کافران که بخوانید آنانرا که گمان برده اید که ایشان خدایانند من دونه بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند فلا یملکون پس ایشان نمیتوانند کشف
الضر برداشتن سختی یعنی قحط عنکم از شما ولا تحویلا ونمیتوانند تغییر دادن آنرا یا بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملایکه را وخزاعه
جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند وایشان بر کفر بماندند آیه آمد که اولئک آن گروه از ملایکه وجن الذین یدعون آنانکه
آنانکه می خوانند کافران ایشانرا ومی پرستند یبتغون ایشان میجویند الی ربهم الوسیله بپروردگار خود دستاویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت
وعبادت بحضرت او ایهم اقرب هرکدام نزدیکترند ومکانت قربی دارند که مقربان درگاه اند از ملایکه وجن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب
خود بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت آرد ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود حق اند ویرجون رحمته وامید میدارند بخشش او را ویخافون
عذابه ومی ترسند از عذاب او ان عذاب ربک بدرستی که عذاب آفریدگار تو کان هست محذورا سزاوار آنکه ازو حذر کنند وچون معلوم شد که ایشان
در بیم وامیدند همچون سایر بندگان پس چگونه ایشانرا پرستش توان کرد وان من قریه ونیست هیچ دهی وشهری الا نحن مگر آنکه ما مهلکوها هلاک
کننده آن اهل ایم بمرگ وفنا قبل یوم القیامه پیش از روز قیامت او معذبوها یا عذاب کننده آن بقتل وقحط وجز آن عذابا شدیدا
عذابی سخت یعنی اگر مومن وصالحند واگر کافر وفاسق اند بعذاب کان ذلک هست این حکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده
آورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را از زر خالص سازد وجبال مکه را محو کند تا زمین
گشاده وصالح گردد وزراعت پدید آید وجویها روان سازد تا باغ وبوستان سازند حق تعالی این آیتها بدیشان نمود وفرمود که
وما منعنا وباز نداشت مارا ان نرسل بالایات از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را الا ان کذب مگر آنکه تکذیب کردند بها بآیات
مقترحه قریش الاولون پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند وما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم وایشان تکذیب کردند وما ایشانرا
مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت می طلبند از معجزات بظهور رسد میدانیم که ایشان نخواهند گروید ومراینه عذاب استیصال بدیشان
باید فرستاد وما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مومن بیرون خواهیم آورد وآتینا وبدادیم ثمود الناقه

قوم ثمود را

قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مبصره پیدا وهویدا یعنی از جمله اسباب اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان است که ثمود از صالح معجزه طلب کردند
وخدای ایشانرا از سنگ ناقه بیرون آورد فظلموا پس کافر شدند بها بدان ناقه واورا پی کردند وبتمامی هلاک گشتند وما نرسل ونمی فرستیم
بالایات معجزات مقترحه را الا تخویفا مگر برای ترسیدن وحذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند مراینه مستاصل
شوند واذ قلنا لک یاد کن چون گفتیم ترا ووعده کردیم که انده مخور ان ربک بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او احاط بالناس
فرا گرفته است مردمانرا یعنی هلاک خواهد کرد ایشان قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهت تحقیق وقوعست وما جعلنا ونگردانیدیم الرؤیا التی اریناک
آن خواب را که بتو نمودیم الا فتنه للناس مگر فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رؤیا عام حدیبیه است که حضرت صلی الله علیه وسلم
در خواب دیده بود که عمره گذارده وخانه را طواف کرده وسعی وحلق بجای آورده وصحابه توجه فرمودند دران سال عمره میسر نشد ومنافقان
زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد وحال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آتیه بظهور رسد وقومی از علما درین قول تردد
دارند جهت آنکه سوره مکی است واین قصه مدنیست مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد ودر مدینه حکایت کرده وگفته اند خوابی که سبب فتنه
آدمیان شد آن که حضرت صلوات الله وسلامه علیه در واقعه دید که قومی بنی امیه بر منبر او ودیدند وآنجا بازی میکردند همچون بوزینه وفتنه آن
بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد وبعضی رؤیا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج وتو دیدی بسبب افتتان خلق شد
چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفاء اهل اسلام مرتد شدند ومنافقان آغاز طعن کردند وکفار در انکار افزودند ومومنان تصدیق
والشجره الملعونه ونگردانیدیم درخت لعنت کرده را فی القرآن در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم
شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند ابوجهل گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد وباز میگوید که ازو درخت میروید این نهایت
عجیبست وعجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش می گرفتند که قال جعل لکم من الشجر الاخضر نارا وهیچ فکر نمی کردند که آنکه آتش در درخت ودیعت نهد
چه عجب درخت در آتش برویاند یا قادری که پر وبال سمندر را در آتش از احتراق محافظت میکند واحشاء شترمرغ را بوقت فرو بردن
جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست بر انبات شجره در دوزخ وزقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندگان آن کافرانند
ولعنت متوجه ایشانست یا ملعونه بمعنی مکروهه ومبغوضه باشد چون طعام ملعون ای ضار مکروه وبعضی تاویل کرده اند شجره را با بوجهل
یا حکم بن عاص که پدر مروانست وابن ابحر گفته که آن شجره یهود بودند ونخوفهم ومی ترسانیم کافرانرا بانواع تخویفات چون نار سعیر وزقوم
وامثال آن فما یزیدهم پس نمی افزاید تخویف ایشانرا الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ یعنی گزاف کاری وسرکشی از حد متجاوز شده چون
آن تکبر ایشانرا بجهت وسوسه ابلیس است از استکبار روی مستحق این آیه خبر داد که واذ قلنا ویاد کن چون گفتیم للملایکه اسجدوا مر فرشتگانرا
که سجده کنید لادم وآدم را بجهت تعظیم او فسجدوا پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد چون خدای گفت چرا سجده
نکردی قال ءاسجد گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لمن خلقت مرانکس را که آفریدی طینا از گل پس خدای بر او لعنت کرد واز درگاه قرب براند
قال گفت ابلیس دیگر باره ارایتک خبر ده مرا هذا الذی کرمت این را که گرامی کردی وفضل دادی او را علی بر من چرا فضل دادی
اورا که از گل است ومن از آتش لئن اخرتن اگر واپس داری مرا ومرگ مرا تاخیر کنی الی یوم القیامه تا روز قیامت لاحتنکن مراینه از
بیخ برکنم ذریته فرزندان اورا یا اغوا وچنان سازم که بعذاب تو مستاصل شوند الا قلیلا مگر اندکی که نتوانم ایشانرا گمراه کردن
بسبب عصمت وحمایت تو قال اذهب گفت خدای مرورا که برو واورا مهلت دادی یعنی او را براند از درگاه قرب وگفت

دربی مهم خود رو رفتی تبعک پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد منهم از ذریه آدم فان جهنم پس بدرستی که دوزخ جزاؤکم پاداش
شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب بر غایب یعنی ترا و مر متابعان ترا خواهم جزاء موفورا جزاء تمام یعنی عذابی
بر دوام واستفزز واز جای بجنبان و بلغزان من استطعت هر کرا توانی تو از ایشان منهم از ایشان بصوتک باواز خود یعنی خواندن بفساد و گویند
صوت شیطان غنا و مزامیرست امام زاهد رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید
آواز شیطانست واجلب علیهم و بر انگیزان بر ایشان بخیلک سوران و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاون تو اند در وسوسه و اغوا ایشان را
جمع کن در تسلط بر ایشان وشارکهم و شرکت کن با ایشان فی الاموال در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر بیداد ستند یا در معصیت صرف نمایند والاولاد
و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وعدهم و وعده ده ایشانرا بمواعید باطل چون شفاعت
بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما یعدهم الشیطان و وعده نمی دهد شیطان ایشانرا الا غرورا مگر تو بریب یعنی
خطا در صورت صواب می آراید ان عبادی بدرستی که بندگان من که بحکم سوالاتی الجنه برای بهشت آفریده شده اند لیس لک نیست ترا علیهم
بر اغوای ایشان سلطان تسلط و قدرت یعنی هیچ کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری رحمه الله فرموده است که بنده حق آن کس است که در بند
غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید نظم تو چون دربند هر چیزی جدا مانده چون باشی ء که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی وکفی بربک بسنده است
پروردگار تو وکیلا نگهدار بندگان خود از اضلال ابلیس ربکم پروردگار شما الذی آنست که بقدرت کامله یزجی میراند و روان میگرداند
لکم الفلک برای شما کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجویید من فضله از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود تست یا آنچه بدان
احتیاج افتد وی عبور در دریا بدست نیاید انه کان بدرستی که او هست بکم رحیما بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میگرداند و اسباب مایحتاج
شما مهیا میکند واذا مسکم الضر و چون رسد شما را سختی یعنی خوف و غرقه شدن فی البحر در دریا ضل گم شود و برود از خاطرهای شما من تدعون هر که
او را می خوانید و می پرستید الا ایاه مگر او که خداوند است یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نخوانید فلما نجاکم پس آنگه که برهانید شما را از
غرق شدن و برسانیدن الی البر بسوی بیابان اعرضتم برگشتید از توحید و بازروی به بتان خویش آوردید وکان الانسان و هست آدمی کفورا
نیک ناسپاس مر نعمت خداوند خود را افامنتم ایا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن میباشید ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را جانب
البر بسوی بیابان اعرضتم برگشتید از توحید و بازروی به بتان خویش آوردید وکان الانسان و هست آدمی کفورا نیک ناسپاسی نعمت
خداوند را افامنتم ایا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن میباشید ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را جانب البر بکرانه از زمین
یعنی آنکه قادرست شما را در آب فرو برد تواناست بر آنکه در خاک او یرسل علیکم یا فرو فرستد بر شما حاصبا بادی سنگ بر شما افکند یعنی
قادرست که شما را در آب فرو برد سنگ باران کند ثم لا تجدوا پس نیابید لکم برای خود وکیلا نگهدارنده که شما را از آن محافظت کند
ام امنتم ایا ایمن شدید ان یعیدکم از آنکه باز گرداند شما را و در آرد فیه در دریا تارة اخری بار دیگر از روی در دل شما افکند
تا دیگر بار در کشتی نشینید فیرسل علیکم پس فرستد بر شما قاصفا شکننده من الریح از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی را بشکند فیغرقکم
پس غرق گرداند شما را بما کفرتم بسبب آنکه ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا پس نیابید شما لکم برای خویش علینا بر ما به یعنی غرق کردن
تبیعا از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما ولقد کرمنا و هر آینه ما گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم را وحملناهم
و بر داشتیم ایشانرا یعنی سوار کردیم ایشانرا فی البر در بیابان بر چهارپایان والبحر و در دریا بکشتیها ورزقناهم و روزی دادیم ایشانرا

من الطیبات

من الطیبات از طعامهای پاکیزه وفضلناهم و افزونی دادیم ایشانرا علی کثیر ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تفضیلا
افزونی دادنی علما را درین تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیارست و درین ترجمه بقولی جامع الاکتفا میرود صاحب بحر الحقایق
قدس سره فرموده که کرامت انسان در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین
بلحی و ذوایب و تمیز بعقل و افهام و نطق و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعت و روحانی دو قسمت
عامه و خاصه اما آنچه عام است مومن و کافر در آن شریک اند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم علیه السلام و اسماع
قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بوعد و وعید و ارسال رسل بدیشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات
جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا و اولیا
و مومنانرا بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت ایمان و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات برای
ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنانرا بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایه
ایمان و اسلام و ارشاد و الکمال و اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات از مضایق ناسوتی
بجزئیات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کراماتی که در حد حصر نیاید محمد بن کعب رضی الله عنه گفته که کرامت آدمیان
بدانست که حضرت محمد رسول الله از ایشانست نظم ای شرف دوده آدم بتو ء روشنی دیده عالم بتو ء کیست درین خانه که خیل تو نیست
کیست برین خوان که طفیل تو نیست ء از تو صلایی بالست آمده ء نیست بمهمانی هست آمده ء در حقایق سلمی آمده که گرامی ساختیم آدمیانرا
آدمیانرا بمعرفت و توحید و بر داشتیم ایشانرا در بر نفس و قلب بحر و گفته اند برانست که ظهور دارد از نعوت و صفات و بحر
آنچه مستورست از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکورست که بر عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح و بر داشتیم ایشان
در هر دو ترکیب ایشانست از هر دو و روزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات
با آنکه ایشانرا بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستثنی جنس ملایکه اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث
دور و درازست آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم خاص ترند از رسل ملایکه و رسل ملایکه افضل اند از اولیای
بنی آدم و اولیاء بنی آدم شریف ترند از اولیاء ملایکه و عوام ملایکه بهترند از فساق مومنان امام قشیری قدس سره فرموده
که اولاد از بنی آدم مومنانند چه کفار را بعض من یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ نیست و تکریم مومن بدانست که ظاهر
ایشانرا بتحقیق مشاهدات منور ساخت چنانچه کافه مومنانرا تکریم عام ارزانی داشت و حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
بتکریم خاص اختصاص داد و از جمله مرتبه رضا که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی
اذکرکم و علی الجمله این آیه دلیل فضیلت و جامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی
همه اوست و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان نمود نظم آمد آینه چانکون وی ء مجوای تنک ده جلی ء
نمودند رو بوجه کمال ء صورت ذو الجلال و الافضال ء زانکه بود این تفرق عددی ء مانع از سر جمعی عادی ء گشت آدم جلای این مرآت
گشت عیان ذات او بجمله صفات ء مظهری گشت کلی و جامع ء سر ذات و صفات از و لامع ء شد تفاصیل کونها مجمل ء بود مثال تعین اول ء
بود ی این دایره مکمل شد ء آخرین نقطه عین اول شد یوم ندعوا یاد کن روز یرا که بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان بامامهم

و صلحا و اهل ایمانرا افضل است
بر عوام ملایکه صح

به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده چنانچه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی یا کتابی که بر ایشان منزل شده
چنانچه خطاب کنند که یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا معتقدی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه مذاهب اند یا حنفی یا شافعی یا بدین
و ملت باز خوانند چنانچه یا مسلمان یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امهم جمع ام است فردا خلق را بمادران باز خوانند بجهت کرامت
عیسی علیه السلام و اظهار شرف حسن و حسین رضی الله عنهما یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکند
که دران روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان قولی آنست که تعلق انساب
بریده گردد و نسبت اعمال بجا ماند پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا فمن اوتی کتابه
بیمینه پس هر کرا داده شود نوشته عمل او بدست راست او فاولئک پس آن گروه یقرءون کتابهم میخوانند کتاب خود را از جهت
مسرت و نوبت بعد از نوبت چه دران نامه عملها نیکوی بینند ولا یظلمون و ستم دیده نشوند در مزد خود فتیلا بمقدار فتیله
از وسخ که بین اصابع باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و این آیه دلالت بران دارد که هر کرا نامه بدست
دهند از خجالت از خواندن در مانند ومن کان و هر که هست فی هذه درین اعمی نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نه بیند
فهو فی الآخرة پس او در آخرت اعمی نابینا یعنی طرف نجات نبیند واضل سبیلا گمراه تر از نابینا بود بجهت زوال استعداد و زوال
فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت
مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتی یکسال ما را بت پرست بگذاری و زمین طایف را
ما را اکاه ماست چون حریم مکه محترم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو پرسند چرا چنین کردی
بگوی خدای من بدین فرموده است آیه آمد که وان کادوا و بدرستی که خواستند ثقیف لیفتنونک که بگردانند ترا عن الذی اوحینا
الیک ازان روزیرا که وحی کردیم بتو لتفتری تا افترا کنی و بر بندی علینا غیره بر ما جز آنکه وحی کرده ایم بگو که خدا بدین
فرموده است واذا لاتخذوک و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خلیلا دوست گفته اند که قریش با آنحضرت گفتند که نگذاریم ترا
که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگرچه بسر انگشت باشد آنحضرت را از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر
مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدا میداند که من این را کارهم این آیه فرود آمد که ایشان میخواستند که ترا بگردانند از
وحی ما و بدوستی گیرند ولولا ان ثبتناک و اگر نه آنست که ترا اثبات دادیم براستی بید عصمت خود لقد کدت ترکن بدرستی
که نزدیک بود که میل کنی الیهم بسوی او زوی ایشان شیئا قلیلا میل کردن اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد تحقیق
نیست بلکه میگوید معنی آیه اینست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمی گردانیدیم اما عصمت ما ترا در یافت و ممنوع شدی
از آنکه نزدیک شوی بمیل و آن قضیه حیست یا آنکه بمیل نزدیک نشده بودی میل کجا بوده باشد در تبیان گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
معصوم بود اما برای تخویف است تا میل بسخن مشرکان نکند این آیه آمد اذا لاذقناک آنگاه که میل میکردی هر آینه می چشانیدیم
ترا ضعف الحیوة عذاب زندگی یعنی در دنیا وضعف الممات و عذاب مرگ یعنی در آخرت ثم لا تجد پس نمی یافتی تو لک برای خود
علینا بر دفع عذاب ما نصیرا یاری که بسبب او از آن باز رهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمود
اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین نظم الهی در بر خود دار ما را ⁂ دمی با نفس خود مگذار ما را آورده اند که اهل مکه در اخراج

آنحضرت

آنحضرت مشاورت کردند رای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بجای افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت
بیرون باید رفت و این آیه نازل شد که وان کادوا و بدرستی که خواستند اهل مکه لیستفزونک تا ترا بلغزانند یعنی بدر کنند من الارض
از زمین مکه لیخرجوک منها تا ترا بیرون کنند واذا لا یلبثون آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خلافک پس از رفتن تو الا قلیلا مگر زمانی
اندک و امتحان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشته و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت
در مدینه حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیا پیش ازین شام بوده اگر خواهی ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا
ساکن شوی آنحضرت عزم سفر شام جزم فرمود و این آیه فرود آمد که یهود خواستند که ترا از زمین یثرب دور کنند و اگر چنین
باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل و اجلا معذب شدند پس بدین قول این آیه مدنی
باشد و بقول اول مکی پس میفرماید که سنت نهاده ایم ما سنة من قد ارسلنا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک ایشانست بتکذیب
پیغمبران ولا تجد و نیابی تو لسنتنا تحویلا سنت ما را تغییر و تبدیل اقم الصلوة بپای دار نماز را لدلوک الشمس بعد از زوال
آفتاب الی غسق اللیل تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن وقرآن الفجر و بپای
دار نماز بامداد را نماز را قرآن گفت برای آنکه خواندن قرآن درو فرض است ان قرآن الفجر بدرستی که نماز بامداد کان مشهودا
هست دیده و روشن شده یعنی می بینند او را ملایکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند در آخر دیوان اعمال ثبت
می نمایند و ملایکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان نهار بدو میکنند ومن اللیل و بعضی از شب فتهجد به پس بیدار شو بقرآن
یعنی بنماز نافلة لک زیادتی ترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عسی ان یبعثک ربک شاید و البته
چنین بود مقاما محمودا در مقام پسندیده یعنی مقامی که قایم درو ستوده باشد ستایش همه ستایندگان دران مقام
شفاعت است که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بدین مشرف باشد و در زاد المسیر
آورده که حق سبحانه ویرا روز قیامت بر عرش نشاند در لباب از امیر المومنین عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلعم
در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گرداند مرا خدای و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست که یدنینی الله فیقعدنی
معه علی العرش و حقیقه را بهمان معنی میگویند که عندیه دادرین آیه که ان الذین عند ربک یعنی مراد مکانت است نه مکان
و منزلت نه منزل امام ثعلبی آورده که استواء حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه
بر همان صفتست که پیش از آفریدن عرش بود چه ازلا و ابدا قایم بذات خودست پس نشاندن مصطفی صلی الله علیه وسلم
بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خود یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرتست
و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر در آید و گرامی کنند و قولی آنست که مقام آنجاست که لوای
حمد بدست آنحضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه السلام و خواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند نه بینی
لوای دو لعتق و پس آدم و من دونه تحت لوای مصطفی است صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست
و مرجع جمیع مقامات و منظر بمقامات تمام اسماء الهیه که مختص است بمقامات و آن خاصه حضرت محمدست صلی الله علیه وسلم
و باب شفاعت درین مقام گشاده می شود در بحر الحقایق فرموده که محمود الله است و قیام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

سنت نهادن برای آنکه
فرستادیم قبلک پیش از تو
من رسلنا صح

بجی نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود است نظم ای ذات تو در دو کون مقصود وجود · نام تو محمد و مقامت محمود
وقل رب و بگوی ای پروردگار من ادخلنی در آر مرا مدخل صدق در آوردنی پسندیده و بی ندامت واخرجنی و بیرون
آر مرا از و مخرج صدق در آوردن پسندیده و بی ندامت و ستوده و باکراهت و یا در آر در مدینه غانم از مکه سالم یا در آر
بمکه بجهت فتح و بیرون آر از و بسوی حنین یا در آر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر به دعوت نبوت و بیرون از عهده تبلیغ
رسالت واجعل لی و بده مرا من لدنک از نزدیک خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده
وقل جاء الحق و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وزهق الباطل نا چیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان
هرکجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ان الباطل بدرستی که باطل کان زهوقا
ست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدای بود و باطل آنکه برای غیر بود
صاحب تاویلات برانست که حق وجود ثابت و نیست غشا نه کرانه او ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و
زوالست و اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود نظم هر چه هستند از آن کم و بیش
که بهستیش نام هستی برند ** چو سلطان عزت علم بر کشد ** جهان سر بجیب عدم در کشد وننزل و فرو می فرستیم پرتو من القرآن از قرآن
ما هو آنچه وی او شفاء شفاست مر ارواح را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست بر بیماری جهل و شبهه را واضح است که این
بیانی دارد یعنی قرآن شفاست از مرض صوری و معنوی و جلی و قالبی و رحمة و بخشایش است للمومنین مر مومنان را که بدو
نفع میگیرند و لا یزید الظالمین و نمی افزاید قرآن ستمکاران را الا خسارا مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو عمل نمیکنند
واذا انعمنا و چون انعام کنیم ما علی الانسان بر آدمی بصحت و توانگری اعرض و روی بگرداند از یاد ما و از
کافرست که چون نعمت دهیم اورا بانزال کتاب و ارسال رسول و غیر آن از نعمتهای عظام و باطل اعراض کند و نای بجانبه و بعطف نفس
خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از طریق بر طرف رود و اذا مسه الشر و چون رسید بدو بیماری و فقر و تنگی
کان یؤسا باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود و تفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم او ناشهای اما مومن در نعمت
شکر کند و در محنت باید فرج صبر نماید قل کل بگو هر کس یعمل عمل میکند علی شاکلته بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی
و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مومن در سرا سپاس دارد و در ضرا شکیبائی و گفته اند
شاکله طبیعت است یا عادت یا سنت دین یا مقدار قوت و طاعت و معنی همه راجع است برانکه هر کس آن کند که از و متوقع
هر کس آن کند که و شاید ** از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیه در قرآن امید وار ترست فرمود که قل کل یعمل علی
شاکلته گفتند درین آیه از رجا چه چیز است گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لطف او شاید و از خدا وفا و عطا
و آنچه از کرمی او سزد نظم از ما همه آن که آید و من اثم ** و ز تو کرم آید و تو انی فربکم پس پروردگار شما اعلم داناترست
بمن هو بدان کس که او اهدی سبیلا راه یافته ترست و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که قریش
نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متحیر شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان

ظهور

ظهور پیغمبری نزدیکست و از سخنان شما رایحه احوال آن نبی استشمام میرود شما بجهت آزمایش از وی بپرسید که طواف مشرق
و مغرب که بوده است و احوال جوانانی که در زمان پیش گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب دهد
یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگفت پیغمبرست ایشان بمکه آمدند
و مجلس ساختند و از آن حضرت سوال فرمودند دو سوال را جواب داد و از روح هیچ نگفت و این آیه نازل شد که ویسالونک
و می پرسند ترا عن الروح از کیفیت روح که بدن انسان بدو زنده است قل الروح من امر ربی بگو روح از امر پروردگار
منست یعنی از مبدعات که بامر کن کاین شده بی ماده و او از آن جمله است که مخصوصست بعلم خدای و غیر حق سبحانه
بدو دانا نیست و ما اوتیتم و داده شده اید شما من العلم از دانش الا قلیلا مگر اندک نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین
مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریتست نزدیک ما و به
بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد ولئن شئنا و اگر خواهیم ما
لنذهبن بالذی هر آینه ببریم آن چیز را که از قرآن اوحینا الیک وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم
ثم لا تجد پس نیابی تو لک برای خود به بآن یعنی بنایی بعد از بردن آن علینا وکیلا که آنرا استرداد کند و سینه ها و
مصحفها باز آرد الا رحمة لیکن رحمتست من ربک از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند ان فضله کان بدرستی
که فضل او ست علیک کبیرا بر تو بزرگی که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران کرده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده
و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد قل بگو ای محمد لئن اجتمعت الانس جمع شوند آدمیان والجن و پریان
تو مبعوث بدیشان و اتفاق کنند علی ان یاتوا بر آنکه بیارند بمثل هذا القرآن بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا
در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لا یاتون بمثله نیارند مانند او را در صفتها با آنکه در میان
ایشان بیارند مانند او را در صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث
فرود آمده که گفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند
گفت ولو کان بعضهم و اگر چه باشند برخی از ایشان لبعض ظهیرا و برخی را هم پشت و مددکار و لقد صرفنا و بدرستی
که گردانیدیم و مکرر ساختیم و زیادتی بیان و تقریر للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل
از هر نوع صفتی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فابی اکثر الناس پس سر باز
زدند بیشتر مردمان و نخواستند الا کفورا مگر ناسپاسی را که انکار حق است آورده اند که ابو جهل و عتبه و شیبه
با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش تر و کم آب تر نیست پس این کوهها را
از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت
کنیم و خدای خود را بگوی تا ملایکه بر صدق دعوی تو فرستد و ترا کوشکها از زر و نقره پدید آرد تا از درویشی باز رهی
و بگو تا آسمانرا بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت تکلف کردند و بعد
از الزام حجت بدیشان با عجاز قرآن آیتها درخواستند و عبدالله بن امیه مخزومی گفت ایمان نیارم تا تو دیانی

بهی و بر آسمان بروی و من در تو ای نکرم و نسخه بیاری بنام هرکس از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود انکه
اینها بکنی هنوز گمان بریم که ترا تصدیق نخواهیم کرد حق سبحانه این آیه فرستاد که وقالوا و گفتند متعنتان قریش
لن نؤمن لک تصدیق نکنیم ترا حتی تفجر لنا تا وقتی که روان سازی بهر ما من الارض از زمین مکه ینبوعا چشمهٔ پر آب
که هرگز کم نکند او تکون لک تا باشد ترا جنة بوستانی من نخیل وعنب از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بران درختان
فتفجر الانهار پس روان کردانی جویهای آب خلالها در میان آن بوستان تفجیرا روان کردنی او تسقط السماء یا تا
وقتی که بیفکنی آسمان را کما زعمت چنانکه گمان بردید و وعید کردی که او نسقط علیهم علینا بر سر ما کسفا پاره پاره
او تأتی بالله یا بیاری خدای را والملائکة و بیاری فرشتگان را قبیلا در مقابله یعنی بنمای یا بیاری ایشان را بگواهی بر رسالت
خود او یکون لک یا باشد ترا بیت من زخرف خانهٔ از زر که در آنجا نشینی او ترقی فی السماء یا بر روی بر آسمان
ولن نؤمن و تصدیق نکنیم لرقیک و بر آمدن ترا بر آسمان حتی تنزل تا وقتی که فرو داری علینا بر ما کتابا نقرؤه کتابی
که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قل سبحان ربی بگو پاکست پروردگار من از آنکه بر وی تحکم کنند یا از آنکه
کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما از وی میطلبید چون کسی قادر نیست هل کنت آیا هستم الا بشرا مگر آدمی رسولا
فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان برای قوم ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار
آیات بارادت و قدرت حقست و نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود و سخنان ایشان را مجمل و تفصیل این جمله
در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله ولن نزل علیک کتابا فی قرطاس و فی قوله ولو انزلنا ملکا و قوله ولو فتحنا
علیهم بابا من السماء وما منع الناس و منع نکرد مردمان یعنی اهل مکه را ان یؤمنوا از آنکه ایمان آرند اذ جاءهم الهدی
وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ابعث الله بشرا رسولا
آیا برانگیخته خدای آدمی را رسول یعنی این معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت
و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم
باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید
حق سبحانه رد شبهه ایشان را میفرماید که قل لو کان بگو اگر بودندی بجای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان
که مانند آدمی یمشون میرفتندی بر قدمهای خود مطمئنین در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لنزلنا علیهم
هر آینه می فرستادیم بدیشان من السماء از آسمان ملکا رسولا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان
میفرستادیم تا با ایشان مجتمع توان توانستندی شد و از وی تلقی توانستندی کرفت چون در تعلیم و تعلم تناسب
و تجانس شرطست و چون سکنهٔ زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی می باید نظم او بشر فرمود خود را مثلکم
تا بجنس ایشان الفت گیرند و کم * زانکه جنسیت عجایب جاذبیست * جاذبش جنس است هر جا طالبیست * در باب آورده که چون
گفتند که گواه رسالت تو کیست این آیه آمد که قل کفی بالله بگوی خدای بسنده است شهیدا گواه بینی و بینکم میان من و شما
شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه بزبان ناطق است بانکه محمد صلی الله علیه وسلم رسول

پس گواهی معجزه جاری مجری قول حق است بر صدق دعوی او انه کان بدرستی که خدای هست بعباده بر بندگان خود
خبیرا دانا که احوال پوشیدهٔ ایشان را میداند بصیرا بینا که اعمال آشکارا ایشان را می بیند من یهدی الله و هرکرا راه نماید خدای
یعنی حکم کند بهدایت وی و توفیق دهد فهو المهتد پس او راه یافته است ومن یضلل و هرکرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او
و فرو گذارد فلن تجد لهم پس نیابی مر ایشان را اولیاء دوستان که نصرت کنند ایشان را من دونه بجز خدای ونحشرهم و حشر کنیم ایشان را
یوم القیامة روز رستخیز علی وجوههم بر رویهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک است که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
پرسیدند که چگونه روند بر رویهای خود از هر بلندی و خاری فرمود که آنکس که می برد ایشان را بر قدمهای ایشان قادرست
که ببرد بر رویهای ایشان اما آنست که ایشان پرهیز میکنند بر رویهای از هر پلید و خاری عمیا و حشر کنیم ایشان را نابینا یا کور
یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهدهٔ آیات قدرت نمی کردند وبکما گنگان یعنی نگویند آنچه از
ایشان مقبول افتد زیرا که با بینی سخن حق نمی گفتند وصما و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع
سخن حق نمی نمودند مأویهم جهنم جای ایشان دوزخست کلما خبت هرگاه که ساکن شوند زبانهٔ آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا
پس از سوختن هیمه زدناهم بیفزاییم ما بر ایشان سعیرا آتشی سوزان یا برافروزیم آتش را یا آنکه جلود و لحوم ایشان را تبدیل
کنیم تا باز آتش در ایشان پیچد ذلک آن عذاب جزاؤهم پاداش ایشانست بانهم کفروا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بآیاتنا
بدلالتهاء واضحه بر صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم که معجزات اوست یا بآیات قرآن وقالوا و گفتند ائذا کنا عظاما آیا آن وقت که گردیم ما
استخوانها ورفاتا و خاکهاء ریزه شده ائنا لمبعوثون آیا برانگیختگان باشیم خلقا جدیدا آفریدهٔ نو چون ایشان خلق
جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته نشوند و باز گوشت و پوست ایشان را تازه سازند تا بکشند اولم یروا آیا نمی بینند
ان الله الذی آنرا که خدای بقدرت خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را بآن عظمت و بسطت بی ماده قادر
توانا است علی ان یخلق برانکه بیافریند مثلهم ایشان را دیگر بار یعنی تغیر از نفس غنی گشتند چنانچه مسلک لا تفعل کذا لای انت
پس میفرماید آنکه نه از چیزی چیزی آفریند قادرست که بآفرینش نو آفریدهٔ کهنه شده را باز آرد وجعل لهم و بدرستی
که خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان اجلا مدتی که لاریب فیه هیچ شک نیست در آن و آن زمان مرگست یا نگت
اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که قیامتست فابی الظالمون پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق
الا کفورا مگر انکار حشر و بعث را قل بگوی ای محمد کافران را لو انتم تملکون اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خزائن
رحمة ربی خزینهاء روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد اذا لامسکتم آنگاه هر آینه که باز ایستید و بخل ورزید خشیة
الانفاق از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالک خزائن
نعم ربانی شود هر آینه جود او با وجود تساوی نخواهد بود بجهت آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت واز
کم شدن آن خوا امید نرسید و خدای در جود خود ازین دو چیز منزه است وکان الانسان و هست آدمی قتورا بخیل و جمع کننده
ولقد آتینا موسی بدرستی که ما دادیم موسی را تسع آیات بینات نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون
و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور

بر سر بنی اسرائیل وطمس اموال قبطیان وازالهٔ عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصا سحره را و امثال
این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت صلی الله علیه وسلم از تسع آیات پرسیدند وایشان جواب دادند
که شرک میارید و خون بناحق مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربا و سعایه و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید
و مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی که ثابت بوده و لهذا در آخر فرمودند که خاصه شما یهود اینکه در روز شنبه از
حد فرمان درنگذرید فاسئل بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان همین آیات را تا صدق قول
تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سوال کن از یهود اذ جاءهم چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون
فقال له فرعون پس گفت موسی و فرعون را انی لاظنک یا موسی بدرستی که من گمان میبرم ترا ای موسی مسحورا جادوی کرده
و عقل تو مختلط شد قال گفت موسی علیه السلام لقد علمت بدرستی که تو دانسته بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه ما انزل
هولاء نفرستاد این آیه نه را الا رب السموات والارض مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بصائر آیتهای روشن که هر یک دلیلست
بر نبوت من وانی لاظنک یا فرعون و من یقین دانم دانم ترا ای فرعون مثبورا هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فاراد
پس خواست فرعون ان یستفزهم آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را من الارض از زمین مصر فاغرقناه پس غرق گردانیدیم
او را و من معه جمیعا و هر که با او بود بتمامی وقلنا من بعده و گفتیم پس از غرق شدن موسی لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را
علیه السلام اسکنوا الارض ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند فاذا جاء پس چون بیاید وعد
الآخرة وعدهٔ سرای دیگر یعنی قیامت شود جئنا بکم بیاریم ایشان و شما را در حشرگاه لفیفا جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان
شما به تمیز سعدا از اشقیا وبالحق و بدرستی انزلناه فرو فرستیم قرآنرا وبالحق و بدرستی نزل فرود آمد و در تبیان آمده
که با بمعنی علی است و مراد از حق محمد است صلی الله علیه وسلم یعنی و علی محمد نزل در مدارک آورده که محمد سماک رحمه الله بیمار شد فادو
او را بطبیبی ترسا بردیم مردی نیکو روی و خوش بوی جامهای پاکیزه پوشیده و صورت حال پرسید بعد گفتیم گفت
فرمود که سبحان الله که دوست خدا را از دشمن خدا استعانت میکنند باز گردید و با ابن سماک بگویید که دست بر موضع وجع نه و بگوی
و بگوی وبالحق انزلناه وبالحق نزل و از چشم ما غایب باز گشتیم و قصه بر شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاد و این
کلمات بگفت و فی الحال شفا یافت و گفته اند آنکس خضر بود علیه السلام نه از حکمت و امثال این طبیبان الهیست این
وما ارسلناک و نفرستادیم ترا که محمد الا مبشرا مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب ونذیرا و بیم کننده عاصیان را بعقاب
سلمی رحمه الله فرموده که مژده دهنده آنانرا که از ما بیم کنند و آنانرا که از ما روی بما آرند یعنی بدکاران را بشارت دهد
بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه آرند نیکوکاران را انذار کند تا از اثر هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال
خود اعتماد ننمایند وقرآنا فرقناه و پراکنده فرستادیم قرآنرا یعنی آیه آیه و سوره سوره لتقراه علی الناس تا بخوانی آنرا
بر مردمان علی مکث بر طریق درنگ و مهلت چه از برای حفظ آسانترست و بفهم نزدیکتر ونزلناه و فرو فرستادیم آنرا بحسب
حوادث تنزیلا فرو فرستادنی در مدت بیست قل آمنوا به بگو مر ایشانرا ایمان آرید بدو اوست بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو — و سه سال اولا تؤمنوا یا ایمان نیارید
در کمال وی نمی افزاید یعنی آنانکه کتب آسمانی خوانده اند و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمیرسد ان الذین بدرستی

انانکه

انانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را من قبله پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و امارت نبوت
معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان
و ابوذر و ورقه بن نوفل و اضراب ایشان اذا یتلی علیهم چون خوانده شود بدیشان یخرون للاذقان بیفتند بر
بروهای خود سجدا در حالتی که سجده کنند کائنه برای تعظیم امر خدا یا برای شکر ایجاز وعدهٔ الهی که در کتب خوانده بودند
از ارسال محمد صلی الله علیه وسلم و انزال قرآن ویقولون و گویند سبحان ربنا پاکست پروردگار ما از اخلاف وعدهٔ خود
ان کان بدرستی که هست وعد ربنا وعدهٔ آفریدگار ما لمفعولا کرده شده یعنی واقعست لامحاله ویخرون للاذقان و بیفتند بر — وبیفتند بر روبهای خود یعنی
بروهای خود سجدا در حالتی که سجده کنند کائنه برای تعظیم امر خدا یا جهت شکر ایجاز وعدهٔ الهی که در کتب خوانده بودند
از ارسال محمد صلی الله علیه وسلم و انزال قرآن ویقولون و گویند سبحان ربنا پاکست پروردگار ما از اخلاف وعدهٔ خود ان کان بدرستی که هست
وعد ربنا وعدهٔ آفریدگار ما لمفعولا کرده شد یعنی واقع است لامحاله ویخرون للاذقان و بیفتند بر روبهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن
جهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست گفته اند سجدهٔ اول برای شکرست و این سجده برای تاثر از مواعظ
قرآنی لاجرم درین سجده فرمود که یبکون بگریند ویزیدهم و زیاده کند سماع قرآن ایشانرا خشوعا فروتنی و تضرع این سجدهٔ چهارم است
از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره این سجود العلما خوانده و فرموده که بحقیقت این سجود التجلی است زیرا که خشوع از وقوع
تجلی باشد و بران تقدیر این سجود تجلی و ساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید
ما تجلی الله لشیء الا خضع له نظم لمعهٔ نور تجلی از قدم * بر حدوث افتد بهم * پس خضوع اینجا زوال هستی است * وان بلندی سرچه این پستی است
آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر میگفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند
و خود دو خدا را میخواند آیه آمد که قل ادعوا الله بگو بخوانید خدا را او ادعوا الرحمن یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ را بر ذات واحد
اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یکی است و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند که خدای در توریه ذکر
رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم یاد نمیکنی این آیه نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند ایاما تدعوا هر کدام را بخوانید
نیکوترست و بدان حق را خواننده باشید فله الاسماء الحسنی و مر وراست نامهای نیکو یعنی دال بر صفت جلال و بر حقی مشتمل بر صفتهای
کرام ابن جبیر رضی الله عنه فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قراءة بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که صلوة یومیه در مسجد الحرام قراءة
کردی اهل شرک که بلغو و لهو و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا شاید آنحضرت در غلط افتاده ترک قراءت کند حق سبحانه فرمود
ولا تجهر بصلوتک و آشکارا مکن قراءة نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند ولا تخافت بها و آواز فرو مدار بآن تا
جای که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وابتغ و بطلب بین ذلک میان جهر و مخافته سبیلا راهی میانه چه اقتصاد در همه امور
محبوبست آورده اند که صدیق رضی الله عنه قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت میداند و فاروق
رضی الله عنه بلند میخواند و میفرمود که شیطانرا میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه
ابا بکر را فرمود که قدری آواز را بلند ترکن و عمر را امر کرد که قدری آواز خود فرو دار و گفته اند معنی آنست که جهر مکن
در همه نماز و اخفا مفرما در همه میان هر دو راهی بدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفات و در لیلیه جهر وقل الحمد لله

وبگو ستایش وثنای مر خدایرا الذی لم یتخذ انکه فرا نگرفت ولداً فرزندی رد یهود ونصاری وبنی ملیح است که حق را
فرزند اثبات میکردند ولم یکن له ونیست مر ورا ولی دوستی شریک فی الملک انبازی در پادشاهی رد مشرکانست که بتانرا شریک
حق میگفتند ولم یکن له ونیست مر ورا ولی دوستی من الذل از جهت مذلتی که داشته باشد یا بسبب دوستی عزیز گردد علم الهدی رحمه الله
فرموده که حق سبحانه دوست بگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند
وکبره تعظیم کن اورا تکبیراً تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان ومعرفت عارفان نظم فکر ما عاجز است از وصف حسنش
عقلها مرژه مپرند از انشش عقل عقلست جان جانست او ان کزان برترست انست او وگفته اند معنی کبره انست که بگوید الله اکبر ثعلبی از
فاروق رضی الله عنه نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهترست از دنیا و هرچه درویست آیة آخرین را ازین سوره آیة العز گویند
وهر کودکی از بنی عبد المطلب که بسخن درآمدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این آیه بدو اموختی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد ثنا وستایش لله مر خدایرا الذی انزل انکه فرو فرستاد علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الکتاب
قرآنرا ترتیب استحقاق حمد بانزال قرآن تنبیه است بر انکه قرآن اعظم نعمتهای ملک متعالست که به بندگان ارزانی داشته ولم یجعل له
وننهاد درو عوجاً چیزی از کجی باختلاف لفظ وتفاوت معنی یا عدول از حق بباطل وگردانیدن اورا قیماً راست یعنی معتدل
بی سمت افراط وصفت تفریط یا معتمد علیه ومرجع الیه یا قایم بمصالح عباد ودر تاویلات آورده که ضمیر راجع بعبدست ومعنی انکه
نداد بنده خود را میلی بغیر خود وگردانید اورا مستقیم در جمیع احوال لینذر تا بیم کند محمد صلی الله علیه وسلم یا قرآن مر کافرانرا باساً شدیداً
بعذابی سخت که استیصالست یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده من لدنه از نزدیک خدای که مخدوب اوست نه غیر او ویبشر المومنین
وتا مژده دهد یا قرآن وگرویدگانرا الذین آنانکه یعملون الصالحات میکنند کارهای پسندیده ان لهم بآنکه مرایشانراست اجراً حسناً
مزدی نیکو یا پاداش پسندیده وتمام ماکثین در حالتی که مقیم باشند فیه در ان اجر ابداً همیشه بی انقطاع وانتقال سلمی رحمه الله آورده
که عمل صالح آنست که خیر برای خدای بود واجر حسن انکه مانع دولت لقا نشود وینذر الذین وبیم کن انانرا که از روی جهل قالوا اتخذ الله
گفتند فرا گرفت خدای ولداً فرزندی وقایلان یهود اند ونصاری وبنی ملیح ما لهم نیست این گوینده را به بفرزند یا بدین سخن که میگویند
من علم هیچ دانشی بلکه متوهم کاذب القای این قول میکنند ولا لاباءهم ونه دانشی بود پدران ایشانرا درین باب اگر تقلید ایشان
میکنند کبرت کلمةً بزرگ کلمه ایست آن کلمه که از روی جرات تخرج بیرون می آید من افواههم از دهنهای ایشان از همه قولها وگفتا
این کلمرا بطریق استعظام ذکر فرمود که مشتملست بر تشبیه وترکیب واحتیاج واتصاف بصفات حدوث ان یقولون نمی گویند
الا کذباً مگر دروغی اما بزرگ دروغیست که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان وزمین بشکافد کوهها از جا برود تکاد السموات
یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هداً ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از استماع این کلمه
غمناک شد و بامیدی که داشت بایمان ایشان منقطع منقطع شد حق تعالی برای تسلی دل مبارک او فرمود فلعلک پس مگر تو
باخع نفسک کشنده نفس خود را علی آثارهم بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از ادبار ایشان ترا یعنی لی رایشان بر خود اسف
که وغم بر دل بی عمل منه ان لم یومنوا اگر ایمان نیارند بهذا الحدیث یعنی قرآن وبر پی کفر وعصیان ایشان خود را هلاک
مساز اسفاً از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضبا انا جعلنا بدرستی که ما گردانیدیم ما علی الارض آنچه را که بر زمین است

ازمعادن

1

ازمعادن ونباتات وحیوانات زینةً لها آرایش واهل زمین را محققان برانند که ما یعنی من است ومراد انبیا اند یا
علما یا حفظ قرآن که زینت زمین ایشانند وجمعی گویند آرایش زمین بر حال اهل است از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان
باشد نظم روی زمین بطلعت ایشان منورست چون آسمان بزهره وخورشید ومشتری وگفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات
محرمانست که حق سبحانه فرمود که ما آنرا آرایش خلق ساختیم یعنی در چشم ودل آراسته ایم لنبلوهم تا بیازماییم یعنی معامله
آزمایندگان کنیم ما علیها آنچه را که بر روی زمین است از کوه ودرخت وبناها صعیداً جرزاً از زمین هامون بی گیاه یعنی
آخر این عمارت خراب خواهیم ساخت پس دل بران منهید وبزینت ناپایدار وی فریفته مشوید نظم جهان از رنگ وبو سازد ایشان
ولی نزدیک ارباب بصیرت نه رنگ گلشنش را اعتبارست نه بوی دلفریبش را مدارست آورده که چون یهود قریش را
سه سوال درآموختند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسید بایکدیگر میگفتند قصه جوانان پس عجبست از وی که جواب آن داند
حق سبحانه آیة فرستاد که ام حسبت نه چنانست که میگویند آیا می پنداری تو ان اصحاب الکهف والرقیم انکه اصحاب غار ورقیم
که سیصد ونه سال در خواب ماندند کانوا بودند من آیاتنا از دلایل قدرت ما عجباً چیزی شگفت یعنی قصه ایشان نسبت
آیات قدرت ما که در آفرینش ارض وسما ظاهرست چندان عجیب وغریب نیست مراد از کهف غاریست جز تام واقع
در کوه بنا فلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده ورقیم بنام قریه ایشانست یا وادی که کوه بنا فلوس
در انجاست وگفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجر که اسما اصحاب کهف دران رقم کرده بودند واز در غار آویخته وحلیمی
وضعت که اصحاب رقیم جمعی بوده که از خوف باران پناه بغاری برده اند وسنگی بر در غار فرود آمده وپوشیده گشت
هریک توسل بعمل خیری کرده چون توفیه مزد اجیر ومخالفت هوای نفس وبر والدین از حق سبحانه نجات خواسته اند وان سنگ
از پیش غار دور شده خلاص یافته اند ودر باب اصحاب کهف اقوال مختلف بسیارست ودرین ترجمه آنچه اشهر واصح است مذکور
میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید وانجا مذبحی برای بتان که معبود او بود ساخته
اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرده هر که سخن او شنیده خلاص یافت وهر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده که از اکابر
از بزرگزادگان شهر گوشه گرفته بدعا ونیاز مشغول گشتند واز حق سبحانه درخواست نمودند که ایشانرا از فتنه آن جبار
ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید ویا حضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بطریق توحید
رسوخ نمودند مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس فرمود که تا حلی وحلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند وگفت شما
جوانید وخوردسال شما را دو سه روزی مهلت دادم که تا در کار خود تامل کنید وببینید که مصلحت شما در قبول قول
منست یا در رد آن پس از ان شهر متوجه موضعی دیگر شدند وجوانان وقت را فرصت داشته بایکدیگر در باب مهم خود مشاورت
نمودند رای همه بر فرار قرار یافت هریک از خانه پدر قدری مال اکثر زاد نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود
آوردند ودر راه شبانی بدو رسید وبدین ایشان درآمده در مرافقت موافقت نمود وسگ شبان نیز بر عقب ایشان
دویدن آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد خدای اورا بزبان آورد تا بزبان فصیح گفت که از من مترسید که من
دوست خدایم ودوستان خدایرا دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک

کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت پس باتفاق روی بدان نهادند حق سبحانه
از قصهٔ ایشان خبر میدهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون بازگشت کردند جوانان و منضم شدند الی الکهف
بغار جیرم فقالوا پس گفتند ربنا آتنا ای پروردگار ما بده من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی آمرزش یا روزی
یا امن از عدو وهیئ لنا و مهیا سازید برای ما من امرنا از کارها که مفارقت کفار است رشدا راستی و نیکویی و صواب
فضربنا پس نهادیم علی آذانهم بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشانرا فی الکهف در غار سنین عددا
سالها ذات عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم یعنی برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشانرا لنعلم تا ببینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یا تا
بدانند بندگان ما که درین قصه ای الحزبین کدام ازین دو گروه و اهل کتابین یا مومن و کافر یا متقدمین و متاخرین و بوم
تقدیر معلوم کرده که کدام از ایشان احصی شمار نگاه دارنده ترست لما لبثوا امدا اندازهٔ مدتی را که ایشان درنگ کردند
در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام کرده اند و شمارهٔ کدام راست ترست نحن نقص ما قصه میکنیم یعنی
میخوانیم علیک بر تو که محمدی نبأهم خبر ایشانرا بالحق براستی انهم فتیة جوانان بودند که از روی صدق آمنوا بربهم ایمان
آوردند به پروردگار خویش وزدناهم و بیفزودیم ایشانرا هدی راه نمونی یعنی ثبات و یقین وربطنا و بربستیم علی قلوبهم
بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشانرا به پرستش آنکه دعوت کرد فقالوا پس گفتند ربنا پروردگار ما رب السموات
والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست لن ندعوا نخواهیم پرستید من دونه بجز وی الها معبودی لقد قلنا بخدای که گفته
باشیم اذا آن هنگام دیگری را پرستیم شططا سخنی خطا و دروغ هولاء قومنا این گروه که کسان مااند در نسب یعنی
جمعی از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای یعنی آلهة خدایان دیگر که بر باطلند
لولا یاتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش بتان و استحقاق ایشان عبادت را بسلطان بین حجتی روشن و برهانی
ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل و دمار خلق را بت پرستی میکند نه بحجت و برهان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری
از کسی که افترا کند و بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغی که نسبت شرکا کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد
از معارضه ایشانرا مهلت داد و ایشان قرار کردند تملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت واذ
اعتزلتموهم و چون یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وما یعبدون و از آنچه می پرستیدند الا الله
مگر خدای ایشان خدایرا معبود می دانستند و بتانرا در عبادت شریک می ساختند تملیخا فرمود که چون از ایشان
و معبودان ایشان یکرانه شدید فأووا الی الکهف پس بازگشت کنید بسوی غار و درو جای گیرید ینشر لکم ربکم
تا بگستراند برای شما آفریدگار شما و بسیار سازد برای شما من امرکم از کار شما من رحمته از بخشایش خود در دو
سرای ویهیئ لکم و بسیار سازد برای شما من امرکم از کار شما مرفقا آنچیزی که بدان نفع گیرید در دین و در دنیا
آورده اند که جوانان اتفاق کردند و بکوه برآمدند و شبان ایشانرا بغار درآورد و چون در غار قرار
گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت چنانچه بخفتند دقیانوس بعد از دو سه روزی با فسوس باز آمد
احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت آبای ایشانرا باحضار ایشان تکلیف نمودند

گفتند ای ملک ملیخا اموال ما برده بدین کوه متحصن شدند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان برفت و ایشانرا در آن غار نگه کرده یافت
پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ برآرید تا هم درینجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی
و احوال جوانانرا بر لوحی از سنگ نقش نمودند در دیوار غار وضع کردند بامید آنکه شاید روزی کسی بدانجا رسد و از احوال ایشان
خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بنا حلوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر در و جانب او می تافت و عفونت
او را تحلیل کرده هوا را باعتدال می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشانرا کهنه نگرداند
چنانچه حق سبحانه میفرماید وتری الشمس و به بینی تو ای بیننده آفتابرا اذا طلعت چون طلوع کند تزاور میل کند عن کهفهم از غار ایشان
ذات الیمین بسوی راست آینده چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده بود واذا غربت و چون غروب کند تقرضهم ببرد از ایشان
و بگردد ذات الشمال بسوی چپ نگرنده وهم و ایشان فی فجوة منه در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بدیشان
میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذلک این خبر ایشان من آیات الله از دلایل قدرت خدایست من یهد الله هر کرا خدای
راه نماید بتوفیق فهو المهتدی پس او راه یافته است بفلاح و رشاد ومن یضلل و هر کرا فرو گذارد فلن تجد له پس
نیابی تو مر ورا ولیا مرشدا دوست راه راست نماینده وتحسبهم و پنداری ایشانرا ایقاظا بیداران که چشمهای ایشان
باز باشد وهم رقود و حال آنکه ایشان خفتگان اند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان است که ظاهر
در بوستان لطف ذی الجلال بباطن مست و بظاهر هشیار یعنی بی کار و بصورت در کار نعم ظاهری با این و در ساحت
باطنی از جمله وا پرداخته ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند
تا زمین و آنچه بر ویست ایشانرا نخورد و گویند در هر سال روز عاشورا میگردانند پس بر هر تقدیر تقلیب
ایشان ثابتست کما قال تعالی ونقلبهم و میگردانیم ایشانرا یعنی ملایکه ما میگردانند ایشانرا ذات الیمین
بدست راست وذات الشمال و بجانب چپ وکلبهم و سگ ایشان باسط گستراننده است ذراعیه دستهای
خود را بالوصید به پیشگاه غار یا بر آستانهٔ او و آن سگی زرد بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق
و نامش قطمیرست یا قطیفر یا قطمور یا حمران یا زیان و یا صهبا در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که هر که این کلمات
وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لو اطلعت علیهم و اگر اطلاع یابی
بر ایشان و نظر کنی بر ایشان لولیت منهم هر آینه روی گردانی از ایشان فرارا بجهت گریختن ولملئت و هر آینه پر
کرده شوی منهم رعبا از ایشان ترس و بیم یعنی دل تو از ترس ایشان پر ساخته شود و آن از آنست که کس طاقت
دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده ایشان
در مکان مظلم موحش اند این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اگر غیر وی نیز القصه چون دقیانوس
در غار بر ایشان استوار کرده بازگشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی باد اجل بنای حیاتش در هم افکند
و آن همه ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشته نظم دمی چند بشمرد و ناچیز شد زمانه بجنبید و کس تیز شد
و بعد از وی چند ملک دیگر در آن ملک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروس رسید و وی مومن و خدای ترس بود

اگر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاد و منکران شده هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر جسد
بدیشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت وکذلک و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بعثناهم برانگیختیم بکمال قدرت
و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغیر یافته بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی
داشتیم بقدرت لیتساءلوا بینهم تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قال قائل گفت
گوینده منهم از ایشان یعنی مکسلمینا که بسن از همه اکبر بود کم لبثتم چند وقت درنگ کردیم درین غار مقصود آن بود تا مدت لبث بدانند
فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار درآمده بودند چون درنگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قالوا لبثنا گفت
درنگ کردیم اینجا یوماً روزی اگر دی روز در خواب شده باشیم او بعض یوم یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان
خود دراز دیده و موی بیار سر را دراز یافتند قالوا ربکم گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پرورده گار شما اعلم بما لبثتم داناترست بآنچه درنگ کردید
فابعثوا پس بفرستید احدکم یکی را از میان خود بورقکم بدین درمی که دارید الی المدینة بسوی شهر افسوس فلینظر پس باید که فرستاده
درنگرد ایها تا کدام از اهل مدینه ازکی طعاماً پاکیزه تر اند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان
ایشان دران شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که دیگر ایشان پیدا کند فلیأتکم برزق منه پس بیارد بشما
خوردنی ازان طعام پاک ولیتلطف و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت ولا یشعرن بکم احداً و باید که خبردار نکند
بشما یکی را از اهل شهر انهم بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند ان یظهروا اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر
یابند علیکم بر شما یرجموکم سنگسار سازند شما را فی ملتهم در کیش خویش ولن تفلحوا اذاً و رستگاری نیابید آن وقت که بدان
دین درآیید در وی نجات نه بینید ابداً هرگز یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل ایشان بود وصیتها
قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید اوضاع آنرا متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و اشکال و الوان
مردم را بر نمط دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد و آخر الامر بدکان خباز درآمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد
تا در عوض نان بستاند نانوا از روی منقش بنام دقیانوس دید خیال بست که او گنجی یافته است آن زر را بیازاری دیگر نمود یملیخا
این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده و تهدید عظیم نموده طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من گنج نیافته ام
دی روز این زر از خانه پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده نام پدرش پرسیدند جوان بگفت هیچ کسی از مردم
آن شهر ندانستند و بر آنکه تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از همه من آگاهی دارد مردم
آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شده که مرده است تو ما را افسوس میکنی یملیخا گفت شما با ما سخریه میکنید
دوی روز با جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز او طلب طعام فرستادند من بجز این خبری نمیدانم القصه او را نزد ملک
بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی مقربان بلد روی بغار آوردند یملیخا درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد
و علی الفور ملک رسید و آن لوح که بر در غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرده با آن قوم بغار درآمد
ایشان را دید با رویهای تازه و جامهای نو متحیر شده بر ایشان سلام کرد و ایشان جواب دادند و حق سبحانه ازین حال
اخبار فرموده وکذلک و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم اعثرنا علیهم مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان

لیعلموا

لیعلموا تا بدانستند ان وعد الله آنکه وعده خدا ببعث و حشر حق راست و درستست چه خواب و بیداری ایشان
معلوم گروه بموت و بعث مشابهی تمام دارد و ان الساعة و دیگر تا بدانند آنکه قیامت لا ریب فیها هیچ شکی نیست
درو پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان اذ یتنازعون چون نزاع میکردند اهل آن زمان بینهم میان یکدیگر
امرهم او در دین خود را بعضی میگفتند حشر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر
پس بدیدن ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی انفس ایشان کرده سیصد
و نه سال بدنهای ایشان را از تحلل و تجزیه نگاه دارد و بعد از ارسال ارواح کند بیان قادر است بر توفیه نفوس بمردمان و امساک
اجزای ابدان ایشان و دیگر فرستادن ارواح بدان نظم پیش قدرت کار ما دشوار نیست عجز را با قوت حق کار نیست آورده اند که
جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود خفتند و ارواح ایشان مقبوض شد در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت را
صلی الله علیه و سلم آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از
اخیار تو چهار کس بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت فرمود که چگونه فرستم و کرا بفرستم فرمایم جبرئیل گفت ردای
مبارک خود بگستر و صدیق و فاروق و عثمان و مرتضی و ابوذر را رضی الله عنهم بگو تا هر یک بر طرفی نشینند و باد رخا را که مسخر سلیمان
علیه السلام بطلب که خدای مطیع تو کرده و بفرمای ایشان را برداشته بدان غار برد حضرت انچنان کرد صحابه بدر غار رسیده
سنگی برداشته سگ ایشان روشنی دیده بانگ درگرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز نهاد و به
اشارت کرد که درآیید ایشان درآمده گفتند السلام علیک و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح با جساد ایشان باز آورد تا
برخواستند تا ارواح با جساد ایشان باز آورد تا برخواستند و جواب سلام دادند صحابه رضی الله عنهم گفتند
نبی الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم شما را سلام رسانید ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم سلام رسانیده
باز در مضاجع خود تکیه کرده و بار دیگر نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند جواب دهند
پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم این حالات که سابق مذکور شد مشاهده نمودند فقالوا ابنوا علیهم
داناترست بکار ایشان از جمعی که مفارقت می نمایند درباب ایشان قال الذین غلبوا گفتند آنانکه غالب شدند علی امرهم بر دین
ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قایل بودند گفتند لنتخذن علیهم فرا میگیریم بر ایشان مسجداً مسجدی که مردمان دران
نماز گذارند سیقولون زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثلثة سه تن بودند رابعهم کلبهم و چهارم
ایشان سگ ایشان و یقولون و گویند نسطوریان از ترسایان خمسة پنج تن بودند سادسهم کلبهم ششم ایشان سگ ایشان
و میگویند این سخن را رجماً بالغیب انداختن بپوشیده گی یعنی گفتاریست که به پندار یا اختراع خود میگویند و یقولون و گویند
مسلمانان بر اخبار رسول علیه السلام سبعة ایشان هفت تن اند و ثامنهم کلبهم و هشتم ایشان سگ ایشان قل ربی بگو پرورد
گار من اعلم بعدتهم داناترست بشمار ایشان ما یعلمهم نمیداند عدد ایشان را الا قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبرست صلی الله علیه و سلم
و اصحاب او رضی الله عنهم و فرموده که انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده اند
و اسامی ایشان اینست مکشلینا و توش دبرنوش شاذنوش یملیخا و اسم راعی مرطونس و اسم کلب قطمیر و در روایات دیگر در

اسامی ایشان ست آنچه فی الجمله صحتی دارد اینست در تیسیر از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که چون اتش در موضعی افتد
این اسما در کاغذی نوشته درانجا افکنند فی الحال تسکین یابد و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیارست بعضی گویند که ازین قصه
نمودار احوال بدلا و سبعه است که صفت اقلیم عالم بوجود ایشان قایم بود و کلب نفس جوانیه نزد جمعی اشارتست بروح و قلب
و عقل نظری و معیشی و قوت قدسیه و سر و خفی که تعلق بکثیف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است حواله توضیح این سخنان بکلام التفسیر
میرود فلا تمار پس تو جدال مکن ای محمد فیهم در شان اصحاب کهف اگر اهل کتاب این جدال کنند الا مراء ظاهرا مگر جدال ظاهر
یعنی بقدر متحای در مجادله و بر ایشان خوان الخ در قرائت و برد و تجهیل ایشان اشتغال منمای ولا تستفت و فتوی مجوی یعنی
مپرس فیهم در شان ایشان منهم از اهل کتاب احدا یکی را آورده اند که چون سوالات ثلثه مذکوره از حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم پرسیدند فرمود که فردا بیاید تا شما را خبر کنیم مگفت انشاء الله پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرو نیامد دروی ش
طعنه اغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل نبی علیه الصلوة نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و لا تقولن و مگوی لشیء مر چیزی را
و کاری را که قصد داری انی فاعل ذلک غدا بدرستی که من کننده ام ذلک آنرا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای یعنی مگوی اگر خدای خواهد
واذکر ربک و یاد کن مشیت پروردگار خود را حقیقت ذکر فناء ذاکرست در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر
حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور خبر عیان گردد و عیان از بیان دور بلکه تعظ نه بیان در کجد اینجا نه عیان
نی نشان و نه ماوی نام و نشان. ذکر و ذاکر محو گردد با تمام. حکمی مذکور ماند والسلام و قل عسی و بگو شاید ان یهدین انکه دلالت کند مرا
ربی آفریدگار من لاقرب بانچیزی که نزدیکترست من هذا ازشان اصحاب کهف که می پرسید رشدا از راه صواب و چون
عیسی الذی حق سبحانه لا بدست او را راه نمود به بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و امم سابقه بود و [illegible]
نو از ل آیه و لبثوا کردند چو ان مردان فی کهفهم در غار خود وقتی که در خواب بودند ثلث مایة سنین سیصد سال وازدادوا تسعا
زیاده کردند و برافزودند نه سال و دیگر در باب آورده که سیصد سال شمسی بود و نه سال بر وافزوده اند تا سیصد و نه سال قمری شود
و نوزده روز باشد در خبرست که ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قل الله بگو خدای اعلم بما لبثوا
او داناترست بمقداری که درنگ کردند له و ویراست غیب السموات والارض پوشیدهای آسمان و زمین یعنی مخفیات اهالی آن ابصر به
چه بیناست خدای بهر موجودی و اسمع و چه شنواست بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان و زمین را من دونه بجز خدای من
ولی هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود ولا یشرک و انباز نمی کند خدای فی حکمه در فرمان و قضای خود احدا یکی را از موجودات
علوی و سفلی واتل و بخوان ما اوحی آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو من کتاب ربک از کتاب پروردگار تو که قرآنست
لا مبدل لکلماته و سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاد ولن تجد و نیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا پناهی صاحب
کشاف فرموده که قومی از رؤسای کفره حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم گفتند که این پشمینه پوشان بی قدر را چون صهیب
و عمار و خباب رضی الله عنهم که بوی خرقهای ایشان ما را متاذی دارد از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست کنیم این آیه آمد که
واصبر نفسک باز دار تن خود را و شکیبایی کن مع الذین با انانکه یدعون ربهم می پرستند پروردگار خود را بالغداة والعشی
بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهارست یا صلوة فجر و عصر یا جامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغول اند یریدون وجهه

مجلّد

میخواستند رضای او را و جویای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه مدنی است و سبب نزول آن بود که جمعی از مؤلفة قلوب
چون عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشرف عربیم با سلمان و ابوذر و فقراء
مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد تو اگر ایشانرا دور سازی ما نزدیک تو آمده بتعلیم احکام شرع قیام نماییم آیه آمد که صبر کن
بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضاء خدای او به پرستش او می گذرانند ولا تعد و باید که در نگذرد
عیناک عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن ترید میخواهی زینة الحیوة
الدنیا آرایش زندگانی دنیا بباید دانست که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم مرکز دینی و زینت او میلی نبوده بلکه
معنی آیه اینست که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیی است چه مایل دینی از فقراء معرض و بر اغنیا مقبل باشد ولا تطع
فرمان مبر من اغفلنا آنرا که غافل کردانیده ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کردن ما و آنکس که امیة بن خلف بوده
و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت بطرد فقرا می فرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم واتبع
و او پی روی کرده است هواه آرزوی نفس خود را وکان امره و هست کار او فرطا تباه و ضایع یا موجب حسرت
و ندامت وقل و بگو مر ایشانرا که آنچه بشما آورده ایم یعنی قرآن الحق من ربکم پیغام راست و سخن درست از آفریدگار
شما فمن شاء پس هر که خواهد گرویدن بوی فلیؤمن پس باید که بگرود ومن شاء و هر که خواهد ناگرویدن فلیکفر گو مکرو
و امام زاهد آورده که امر توعید و تهویلست نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که امر بمعنی اخبارست
یعنی هر کرا خدای خواهد که کافر شود دبی شک کافر گردد و ما تشاؤن الا ان یشاء الله ایجه مشیت ازلی بدان متعلقست از سعادت
نیز همرا و اتصفت بتبدیل مراست هر کرا خواهی بخوان و هر کرا خواهی بران د حکم مست کس را چاره جز تسلیم نیست انا اعتدنا
بدرستی که ما آماده کرده ایم للظالمین برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نارا احاط بهم آتشی که باشد برا هالی و در حدیث
ابو سعید خدری رضی الله عنه هست که سرادق نار چهار دیوارست عظم هر یک چهل ساله راه که بگرد کافران درآمده وان یستغیثوا
و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی یغاثوا بماء فریاد رسیده شود بآبی کالمهل مانند دردی زیت یا مس گداخته که پیش دهن ایشان
برند یشوی الوجوه بریان کند و بسوزد رویها را از فرط حرارت بئس الشراب بد شرابیست مهل وساءت و بدست
آتش و مرتفقا جای بودن ان الذین امنوا بدرستی آنانکه بگرویدند بخدای بکتاب و رسول او وعملوا الصالحات
و بکردند کارهای شایسته انا لا نضیع بتحقیق ما ضایع نگردانیدیم اجر من احسن مزد آنکس را که نیکوترست عملا از روی کردار
اولئک آن گروه مومنان و پسندیدگان لهم مر ایشانراست جنات عدن بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که دران
مقیم باشند تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر منازل ایشان یا پای ایشان جویها یحلون پیرایه بسته شوند فیها
دران بوستانها من اساور از دستوانها ساخته شده من ذهب از زر در زاد المسیر از جبیر رضی الله عنه نقل میکند
که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لولو و یاقوت ویلبسون و پوشند ثیابا
خضرا جامهای سبز من سندس از دیباهای نازک واستبرق و دیباهای ستبر فراخور از روی هر یک متکئین فیها تکیه
زدگان باشند در بهشت علی الارائک بر تختها چنانچه عادت متنعمانست نعم الثواب نیک پاداشیست بهشت و نعیم آن

وحسنت و نیکوست آن تختها مرتفقا تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه واضرب لهم مثلا و پیدا کن برای مومنان
و کافران مثلی و آن کدام است رجلین دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مومن بود
و دیگر قرطوس و او کافر بوده و هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسیده هر یک چهار هزار تصرف کردند کافر
بدان ضیاع و عقار خانه خرید و مومن همه را در وجوه خیر صرف کرد حق سبحانه از مال حلال ایشان خبر میدهد جعلنا لاحدهما دادیم
دادیم هر یک از ایشان یعنی قرطوس جنتین دو بوستان من اعناب از تاکها و انگور وحففناهما بنخل و محفوف کردانیدیم انرا بخرما
بنان کرداگرد آن در آوردیم وجعلنا بینهما و پیدا کردیم میان دو باغ زرعا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه کردد
کلتا الجنتین آن دو باغ آتت اکلها بدادی محصول خود را بتمامی ولم تظلم و ستم نکردی یعنی کم نساختی منه شیئا از میوه معهود چیزی را
یعنی در اغلب آنست که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی وفجرنا و روان کردیم خلالهما نهرا
میان آن بوستانها جوی آب تا شرب آن دایم باشد وکان له بود مر کافر را ثمر همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوهای
دیگر داشت و اختصاص الثمار بذکر غالبیت بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نموده از در معیشت توقع
مساعدتی کرد قرطوس گفت ای برادر زر من و تو برابر بود من این همه باغ و متاع پیدا کرده ام و غلامان و خادمان دارم
تو چرا تنگ دست و پریشانی یهودا گفت ای برادر تو بدان مال باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی
و من درجنت خانه گرفتم و تو کد خدا شدی من از حور العین دادم تو غلام و کنیز کسج کردی و من طلب ولدان و غلامان نمودم
قرطوس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی و خود را خار و محتاج کردانیدی یعنی
این میگفت و این جواب میداد کافر گفت انا اکثر منک من بیشترم از تو مالا از جهت مال واعز نفرا و عزیزترم از قبل
اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت ودخل جنته و در آمد بباغ خود وهو ظالم لنفسه و حال آنکه او ستم کننده بود بر
تن خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قال ما اظن گفت گمان نمی برم ان تبید آنکه فانی شود هذه ابدا
این بوستان من هرگز یا منقطع من نیست که این دنیا سپری گردد وما اظن الساعة و گمان نمی برم قیامت را قائمة
آینده ولئن رددت و اگر باز گردانیده شوم بر زعم تو الی ربی بسوی پروردگار من چنانکه تو میگویی و ابرانکه تد
لاجدن بخدای که بیابم خیرا منها بهتر ازین بوستانها منقلبا جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که خدا
بهشت بمن دهد چنانچه او در این باغ بمن داده قال له گفت قرطوس را صاحبه برادر او وهو یحاوره و حال آنکه
او جدال میکرد با او اکفرت ایا کافر شدی بالذی خلقک بانکس که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل
ماده تست یا خود ماده اصل ترا من تراب از خاک ثم من نطفة پس از نطفه که ماده نزدیکست ثم سویک رجلا
پس ترا راست کرد مرد رسیده درست اندام لکنا لیکن من میگویم هو الله ربی دوست خدا و ندیعنی پروردگار
و آفریدگار من از خاک و نطفه ولا اشرک و انباز نمی کردانم بربی احدا بخداوند خود هیچ کس را ولولا اذ دخلت
چرا چون در آمدی جنتک ببوستان خود قلت ما شاء الله نگفتی که آنچه خدای خواهد بماند و اگر خواهد فانی
کرداند چرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست قوت هیچ کس را مگر بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دا

که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر او آن میسر شده بمدد کاری دولت حضرت باریست ان ترن انا اگر می بینی مرا
اقل منک کمتر از تو مالا وولدا از جهت مال و فرزند فعسی ربی ان یوتین پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی خیرا
من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من ویرسل و فرو فرستد علیها بر بوستان تو صعیدا زلقا
زمینی هامون بی کیاه که پای بر وی بلغزد او یصبح یا کردد ماؤها آب آن بوستان غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع پس نتوانی
له وان آب بزمین فرو رفته را طلبا جستن یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود پس یافتن و بجوی باز آوردن خود چگونه تواند بود
آورده اند که حق سبحانه سخن آن مومن را راست کردانید عذاب اهلاک و استیصال بدان باغ فرستاد واحیط و فرا گرفته شد
عذاب الهی بثمره بمیوه آن باغ کافر و تباه شد جمیع اثمار و اشجار آن و خراب گشت هر بنا که در آن ساخته بود فاصبح پس بامداد کرد
قرطوس و آن حال را مشاهده نموده یقلب میکردانید کفیه هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی
میخورد علی ما انفق بر آن چیزی که خرج کرده بود فیها در عمارت آن وهی و حال آنکه بناهای آن باغ کافر و تباه شده جمیع
خاویة افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جدار آن بر روی افتاد یا خیمه که بسته بود
بپوشید آنکه ناگاه بر وی فرو آمد بهر تقدیر چون قرطوس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد ویقول و میگفت
یا لیتنی کاشکی لم اشرک انباز نمی کرفتم و شریک نمی ساختم بربی احدا به پروردگار خود در دفع عذاب از باغ او من دون الله
بجز خدای که او بر آن قادر بود و او را تصرف نکرد وما کان و نبود قطروس منتصرا یاری دهنده مر خود را و انتقام
کشنده از خدای هنالک آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن خرا الولایة لله نصرت دادن و یاری
کردن مر خدای راست الحق خدای راست گوی درست کار هو خیر او بهترست ثوابا از جهت ثواب یعنی پاداش و آنکه
بدو امید وار بود وخیر عقبا و بهترست از جهت عاقبت هر بنده ترس کار را یعنی عاقبت طاعت او بهترست از عاقبت
طاعات غیر او و صاحب تاویلات تمثیل میکند و صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین بنفس کافره و قلب مومن و جنتین را
بهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعتاب شهوات و نخل مستلذات و زرع تمتعات بهیمیه که در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان
دارد و موضع بیان در جوامع التفسیر است واضرب لهم و پیدا کن برای جهانیان مثل الحیوة الدنیا مثل زندگانی ایشان
درین جهان کماء انزلناه مانند کیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا من السماء از سحاب یا از جانب سما فاختلط
پس بیامیخت بان آب نبات الارض آن کیاه رسته از زمین و قوت کرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو
تازه و خرم شد فاصبح پس بامداد کرد در روز دیگر کشت آن کیاه تازه و زیبا هشیما خشک کشته در هم شکسته بمثابه که از خشکی
و شکستگی تذروه الریاح پراکنده میکردانند او را بادها و ازین بر میکنند و بر طرف می برند وکان الله و هست خدای علی
کل شیء بر همه چیز از انشاء و افنا مقتدرا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز و بیالد و بکمال
نمو رسد وقت آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد و خشک و بی فایده بماند همچنین آدمی بزندگانی
که دارد خوش برآید همین که نامه عمر او از عنوان به پایان رسد متقاضی اجل در آمده نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک سازد
و خوشه‌ها را از و بباد نیستی بر دهد نظم بیا رعمر بس دلفریب و رنگین هست ولی چسود که داد خزان هر کل از وی رو سا عرب بحال

و فرزند مباهات میکردند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم با آنکه درویش است و پسر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که المال والبنون
مال و پسران زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشهٔ راه معاد چه باندک زمانی عرضهٔ تلف و هدف
زوال خواهند شد والباقیات الصالحات و کارهای شایسته پاینده که ثمرهٔ آن ابد الاباد باقی ماند خیر عند ربک بهترست
نزدیک پروردگار تو ثوابا از جهت پاداش وخیر املا و بهتر از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه
در آخرت می یابد بعضی علما بر آنند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمس است اعنی سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله علی محمد واله وسلم
یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا نیات صالحات ان علت
که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود تا نتیجهٔ آن ابدا بسمت بقا موسوم تواند بود و رویم قدس سره فرموده
که خلوص عمل یا آنست که رویت عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نبینی ویوم نسیر الجبال یاد کن روزی را که
برانیم کوهها را در هوا پراکنده سازیم وتری الارض و به بینی زمین را بارزة ظاهر شده از زیر کوهها و دره کان
همه بر روی زمین آمده وحشرناهم و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فلم نغادر پس بگذاریم منهم احدا از ایشان
یکی را حشر ناکرده وعرضوا و عرض کرده شوند علی ربک بر حساب آفریدگار تو صفا ایستاده و صف کشیده حق
سبحانه گوید لقد جئتمونا هر آینه آمدید با برهنه و تنهایی خدم و حشم و مال و منال کما خلقناکم چنانکه آفریده بودیم شما را
اول مرة اول بار که هیچ نداشتید بل زعمتم بلکه شما گمان بردایید و پنداشتید ان نجعل لکم آنکه نسازیم برای شما موعدا
وقتی برای انجاز وعده یا مکان موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص منکران بعث است ووضع الکتاب
و نهاده شود نوشتهٔ اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابها کردار ایشان در میزان فتری المجرمین پس به بینی گناهکاران را
مشفقین ترسان و اعراض کنندگان مما فیه از آن چیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه که فراموش کرده
باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف بریشان مستولی گردد و یقولون و گویند یا ویلتنا وای بر ما مال هذا الکتاب
چه بوده است این نامه که مطلقا لا یغادر فرو نگذاشته صغیرة ولا کبیرة گناهان خورد و بزرگ الا احصاها مگر شمرده است
همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته و وجدوا ما عملوا و یابند آنچه کرده اند حاضرا در پیش آمده ولا یظلم ربک
و ستم نکند پروردگار تو احدا بر کسی بنقصان حسنه او الا ابلیس مگر ابلیس کان من الجن از جن یعنی قوم پنهان
یا جن گروهی اند از ملایکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشانست و غیر ایشان ملایکه مخلوقاتند از نور
و قول اول اصح است چه در همین آیه او را ذریه اثبات میکند و ملایکه را ذریه نیست و دلیلی دیگرانست که میگوید ففسق
پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردگار خود برای سیاست یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جن بوده
افتتخذونه آیا فرا میگیرید شیطان و ذریته و فرزندان او را اولیاء من دونی دوستان بجز من یعنی ایشانرا دوست
میگیرید و فرمان برداری میکنید و در معاصی متابعت میکنید وهم و حال آنکه ابلیس و ذریت او لکم عدو و شما را دشمنانند
بئس للظالمین بد است ستمکارانرا ابلیس و ذریه او بدلا بدلی از خداوند گویند ذریه بمعنی اتباع است و تسمیه

ایشان

ایشان بذریه از جهت مجاز بوده و اکثر بر آنند که او را ذریه هست و در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را
براند از پهلوی چپ او زوجهٔ او را که او نام نادادید فرید و او را بشمار ریگهای بیابان فرزند آمد یکی از
اولاد او مره است که کنیت بدو یافته و دیگر لاقیس و ولهانست و در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس
طهارتست و ولهان موسوس صلوة و بعضی بر عکس گفته اند و باتفاق زلنبور از اولاد او صاحب اسواقست که بدروغ و کم فروشی
و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب التباست و مسوط صاحب اراجیفست و داسم با خورنده طعام که
بسم الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مدهش موکل علماست که ایشانرا امور مختلفه مینماید ما اشهدتهم حاضر نکردانیدم
شیطان و اولاد او را خلق السموات والارض بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مددگاری
طلبم ولا خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبر اند پس چگونه ایشانرا در عبادت انباز میگیرند
وما کنت و نیستم من متخذ المضلین فرا گیرنده گمراه کنندگانرا که ابلیس و ذریه اویند عضدا یاران و مددکاران یعنی من
در خالقیت بی نیازم از یاران و مددکاران ویوم یقول و یاد کن آن روز را نیز که گوید خدای یا فرشته یا مر مشرکانرا که
برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نادوا بخوانید یا آواز بلند شرکای الذین زعمتم شریکان و انانکه گمان بردید که ایشان
انباز منند اضافت شرکا بزعم ایشانست و بجهت توبیخ و تقریع نیز میتواند فدعوهم پس بخوانند کافران بتانرا و استغاثه کنند
فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند لهم مر ایشانرا و بفریاد نرسند وجعلنا بینهم و گردانیم کفار و آلهه ایشانرا موبقا جای هلاک یعنی وادی از
از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشانرا در آن معذب سازیم و از عبدالله بن عمر رضی الله عنه منقولست
که موبق وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ماسوی ایشان ورای المجرمون در افتادنی اند بآن
ولم یجدوا و نیابند عنها ازان آتش مصرفا محلی که باز گردند بدان یا گریزگاه و پناهگاه جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد
بدیشان ولقد صرفنا و بدرستی که ما بیان کردیم و تفصیل گردانیدیم فی هذا القرآن درین قرآن للناس برای مردمان من کل مثل
از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود و کلیم الهی گوید نظم
حق تعالی بجهت فضل عظیم * در کتاب کریم و حکیم قدیم * آنچه هر حیله را بکار آید * گفته است آنچنان که می باید وکان الانسان و هست آدمی
اکثر شیء بیشتر از همه چیز که خدای آفریده است جدلا از روی خصومت یا طلب یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده ترست و خصومت
در کار حق بیشتر ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد نضر بن حارث که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت
میکرد وما منع الناس و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت ان یؤمنوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی چون آمد بدیشان
سبب راه نمونی که محمدست صلی الله علیه وسلم یا قرآن ویستغفروا ربهم و منع ننمود ایشانرا از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش
طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی الا ان تأتیهم العذاب و بیاید بدیشان عذاب قبلا روی یا روی مستاصل گردند
یعنی در روز بدر وما نرسل المرسلین و نفرستادیم ما فرستادگان را الا مبشرین بشارت دهندگان مر اهل ایمانرا بثواب ابدی
ومنذرین و بیم کنندگان و مشرکانرا بعذاب سرمدی ویجادل الذین کفروا و مجادله میکنند آنکه کافر شدند بالباطل به بیهوده
که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و جدال چنین میکنند لیدحضوا تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند به الحق بآن جدال

حق را که قرآنست یا دین قویم محمدی صلی الله علیه وسلم واتخذوا آیاتی فرا گرفتند آیتها و کتاب را یا دلایل قدرت مرا وما انذروا
وانچه را بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را که فرستادم هزواً افسوس کرده شده
بآن ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای پروردگار او که قرآنست فاعرض عنها پس
روی برتابد ازان وقبول نکند ونسی وفراموش کرده اند از کفر ومعاصی خود وتفکر نمی کنند در عواقب آن انا جعلنا بدرستی که ما نهادیم
علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در نیابند آنرا وفی آذانهم ودر گوشهای ایشان اکندیم وقراً
گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماعست وان تدعهم واگر خوانی تو ایشانرا الی الهدی بآنچه سبب هدایتست یعنی ایمان وقرآن
فلن یهتدوا پس راه نیابند اذاً آنگاه دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند ابداً هرگز واو جمعی اند که دانسته که علم حق بعدم ایمان
ایشان متعلق بود وربک الغفور وپروردگار تو آمرزنده است عیب پوش ذو الرحمة خداوند بخشش لو یواخذهم اگر بگیرد خدای
ایشانرا یعنی کافرانرا بما کسبوا بآنچه میکنند از گناهان یعنی شرکت وتکذیب پیغمبر وقرآن لعجل لهم العذاب برای هم عذاب
ایشان در دنیا بل لهم بلکه عذاب مقرر است موعداً وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت چون آن وعده در آید
لن یجدوا نیابند من دونه بجز خدای موئلاً پناهی و گریزگاهی وتلک القری و دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر واحقاف
ومؤتفکات اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آنرا لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر وتکذیب ومجادله ومعاصی وجعلنا
ومقرر گردانیدیم لمهلکهم برای هلاک ایشان موعداً وقتی معلوم که چون برسد ازان پیش وپس نیفتاد پس چرا قریش عبرت
نمیگیرند واز شرک ونافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمه کلام سعادت
اعلام فرموده نظم نیکبخت آنکسی بود که دلش آنچه نیکی در وست بپذیرد دیگرانرا چو پند داده شود او ازان پند بهره برگیرد
آورده اند که موسی علی نبینا وعلیه السلام بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرد خطبه خواند که فغان از مستمعان برآمد همه
را از آن کلمات وتأمل در معانی وحقایق آن متحیر شدند یکی از عظماء قوم گفت یا کلیم الله هیچ کسی باشد در روی زمین داناتر از تو
موسی علیه السلام فرمود نمی دانم در همه حال از خود داناتری وگویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ کند
حق سبحانه بدو وحی فرستاد که در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص بود یا یکی از خواص بمنزل وی
رفعت ویا خود ماهی بریان همراه بر که او ترا راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تهیه فرموده روی براه آورد واذ
قال موسی ویاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون گفت موسی لفتیه مر شاگرد وخادم خود یوشع بن نون را علیه السلام که
بطلب خضر علیه السلام لا ابرح همیشه خواهم رفت حتی ابلغ تا برسم مجمع البحرین که مکان اوست وآن ملتقی بحر فارس وروم بوده
وگویند آن موضع از افریقیه است ودر زاد المسیر طنجه مغرب آورده اند که در بند شروان نیز گفته اند القصه موسی علیه السلام فرمود
که مدام میروم تا برسم بمنزل او او امضی حقباً یا میروم زمان دراز که هشتاد سال باشد هیچ روی از سفر برنتابم
ودست از طلب ندارم تا کام بر آید ٭ یا یوشع تو با من موافقت نمای در طلب این بنده صالح یوشع فرمود که آری من با تو
موافقم ورفاقت ترا مغتنم می شمردم ٭ خوش است او ادیکی او را که همراه چنین باشد ٭ پس یوشع علیه السلام تهی چند نان وماهی
بریان برداشته باتفاق موسی کلیم علیه السلام روان شد فلما بلغا آن هنگام که رسیدند مجمع بینهما مجمعی که میان دو دریاست

آنجا

آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند وموسی علیه السلام تهی چند نان وماهی بریان که داشت بر زمین نهاد وموسی در خواب
رفت یوشع دران چشمه وضو ساخت وقطره از دست وی بران ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد وروی بدریا نهاد
یوشع متحیر گشت از غایت تعجیل سفر نسیا حوتهما فراموش کردند ماهی خودرا فاتخذ سبیله پس فرا گرفت ماهی راه خودرا فی البحر در دریا
سرباً مثل سردابه که دران توان رفت آب بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد زمین خشک میگشت فلما جاوزا پس وقتی که
درگذشتند از مجمع البحرین قال گفت موسی علیه السلام لفتیه مر جوانمرد خودرا یعنی یوشع که وقت چاشت آتنا غدائنا بیار طعام چاشت مارا
تا بخوریم که گرسنه شدیم ودمی بر آساییم لقد لقینا هر آینه دیدیم من سفرنا هذا ازین سفر که کردیم نصباً رنج وسختی چون یوشع سفره پیش
آورد وقصه ماهی بیادش آمد قال ارأیت گفت خبر داری اذ اوینا الی الصخرة چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فانی
پس بدرستی که من نسیت الحوت فراموش کردم ماهی یعنی قصه او را که با تو گویم وما انسانیه وفراموش کرد او را بر من الا الشیطان
مگر شیطان که مرا مشغول ساخته ان اذکره از آنکه یاد دهم ترا واتخذ سبیله وگرفت ماهی راه خودرا فی البحر در دریا عجباً راه عجب که هرچه
میرفت راهی فراخ پیدا می شد وزمین دریا خشک می شد قال گفت موسی ذلک این قصه ماهی است ماکنا نبغ آنچه بودیم ما که میطلبیدیم
چه حق سبحانه بمن وحی فرستاده که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کس که میطلبیم فارتدا پس باز گشتند علی آثارهما بر نشانهای
قدم خود قصصاً از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده وخشک دران در آمدند فوجدا
پس یافتند عبداً من عبادنا بنده از بندگان ما که بمحض عنایت آتیناه دادیم او را رحمة بخششی من عندنا از نزدیک ما که آن
وحی است ونبوت بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که بنبوت او قایل نیستند وعلمناه وبیاموختیم او را من لدنا علماً
از نزدیک ما علمی که خاص است بما وکسی آنرا نداند مگر بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل میفرماید که علم لدنی
آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق وخذلان وگفته اند علمیست که حاصل شود دل بی واسطه کسب وتلقین حرف صاحب کشف الاسرار
فرموده که داننده این علم محقق است از یافته سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان
میگفته اند اخذتم علمکم میتاً من میت واخذنا علمنا من الحی الذی لا یموت نظم گلشنی کز نقل روید یکدمست ٭ گلشنی کز عشق روید خرمست
گلشنی کز گل دمد گردد تباه ٭ گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه ٭ علم چون بر دل زند یاری بود ٭ علم چون بر گل زند باری بود
آورده اند که چون بخضر رسیدند او را دیدند که تکیه کرده وجامه خود در سر کشیده موسی علیه السلام گفت او را خضر جامه از روی
خود دور کرده جواب داد وگفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم واز تو چیزی بیاموزم
در جواب کسی گوید پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول می باید که اعلم باشد از مرسل الیهم ودر انچه بدیشان
آورده است از اصول وفروع دین ومرحبه نه ازین قبیل باشد تعلیم آن منافی نبوت نیست وگفته اند انا اعلم بامور دنیاکم
مؤید این قولست قال له موسی گفت موسی وخضر را علیه السلام هل اتبعک آیا پی روی کنم ترا علی ان تعلمن بشرط آنکه بیاموزانی مرا
مما علمت آنچه بتو آموخته اند رشداً علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصابه خیر قال انک گفت خضر بدرستی که تو لن تستطیع
نتوانی معی صبراً با من شکیبایی کردن را موسی علیه السلام گفت چرا نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری وحکم تو بر ظاهرست
شاید از من عملی صادر شود در ظاهر آن منکر وناشایست نماید وتو وجه حکمت آنرا ندانی وبوصیه کردن نتوانی وکیف تصبر

وچگونه صبر کنی علی ما لم تحط بران چیزی که احاطه نکرده یه بآن خبرا از روی دانش یعنی علم تو بان رسیده باشد قال ستجدنی گفت
موسی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کننده بر آن چه از تو بینم ولا اعصی وتا فرمانی نکنم لک امرا او ترا در هیچ
کاری قال گفت خضر که ای موسی فان اتبعتنی پس اگر پی روی کنی مرا فلا تسئلنی پس مپرس مرا عن شیء از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن ندانی
یعنی افتتاح بسوال نکنی حتی احدث لک تا من نو سازم برای تو منه ازان چیز ذکرا بیانی که تو دریابی موسی علیه السلام قبول فرمود ده
با هم روی براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان میرفت فانطلقا پس رفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل ان استدعاء رکوب نمودند
ملاحان راضی نشدند و در آخر خضر را شناخته بتعظیم تمام در آوردند حتی اذا رکبا تا چون نشستند فی السفینة در کشتی و بمیان
دریا رسیدند خضر تبری بر داشت و پنهان از قوم سوراخ کرد کشتی را چه سوراخ بسبب دخول آبست دران و دخول آب موجب غرقه
شدن سفینه است لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا امرا چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قال الم اقل گفت خضر آیا نگفتم
که تو لن تستطیع نمی توانی معی صبرا با صبر کردن قال گفت موسی که این سخن از خاطر من رفته بود لا تواخذنی مواخذه مکن مرا
بما نسیت بانچه فراموش کردم ولا ترهقنی در رسان مرا من امری از کار من عسرا دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر
و با من بدین مقدار مضایقه مکن فانطلقا پس از سفینه بیرون رفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند
و پسری زیبا روی و بلند قامت خط بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوشنود یا حیسور نام پدر او سلاس یا کازری
و نام مادرش شاسویه یا رحی در میان ایشان بود موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حتی اذا لقیا غلاما تا چون بدیدند
پسر را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد فقتله پس بکشت او را بذبح یا خنق
قال اقتلت گفت موسی آیا بکشتی نفسا زکیة نفسی پاک را بغیر نفس بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل
بقتل بغیر حق پس بی قصاص چگونه او را بکشتی لقد جئت هر آینه آوردی شیئا نکرا چیزی ناپسندیده را
قال الم گفت خضر آیا نگفتم لک انک مر ترا در اول مصاحبت که تو لن تستطیع قوت نداری و نتوانی
معی با من بر فعلهای من صبرا شکیبایی ورزیدن قال گفت موسی علیه السلام ان سألتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی که
صادر شود مثل این افعال منکره بعدها پس ازین کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که رسید من لدنی عذرا
از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم در ترک معذور باشی در حدیث آمده که خدای رحمت کند بر برادرم موسی
که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر خیانه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمود هر آینه چیزهای شگفت دیدی فانطلقا پس در گذشتند
و رفتند حتی اذا اتیا تا چون آمدند اهل قریة باهل قریه که انطاکیه بود یا ابله بصره یا باجروان اناد منیه یا برقه از روم و اهل
آن دیه چون بشب شدی دروازه دربستندی و برای هیچکس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان ده رسیده
خواستند که بده در آیند کسی دروازه نگشود استطعما طلب طعام کردند اهلها اهل دیه را گفتند اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه
نیز هستیم چون ما را در ده جای نداد یاری طعامی برای ما بفرستید فابوا پس سر باز زدند اهل آن قریه ان یضیفوهما از انکه
ایشانرا ضیافت کنند ایشان گرسنه بیرون دیه بودند بامداد روی براه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در نواحی دیه جدارا
دیواری مایل شده بیکطرف یرید میخواست دیوار ان ینقض انکه بیفتد و در گردد از تیغ ارادت دیوار مجازست یعنی نزدیک بود

[illegible]

فاقامه

فاقامه پس خضر راست کرد انرا یا انکه اساس انرا بشکست و کل استحکام داد قال گفت موسی که اهل آن ده ما را جای ندادند و طعامی نیز
نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشانرا عمارت کردی لو شئت اگر میخواستی لاتخذت هر آینه فرا میگرفتی علیه بر تعمیر آن دیوار اجرا
مزدی قال گفت خضر هذا اینست فراق بینی و بینک جدایی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالث چیزی پرسم با من صحبت
مدار اینک وقت فراق رسید سانبئک زود بود که آگاه سازم ترا بتاویل ما لم تستطع یعنی آنچه نتوانستی علیه صبرا بر شکیبایی نمودن و از
حیثیت ظاهر بران انکار کردی اما السفینة فکانت اما کشتی بود لمساکین محتاجانرا که ده برادر بودند پنج بیمار دیه جای ماندندی و پنج دیگر
ملاحان که بجهت تحصیل معیشت یعملون فی البحر کار میکنند در دریا فاردت پس خواستم بحکم خدای ان اعیبها انکه او را سوراخ کنم و عیب
ناک سازم وکان و حال انکه هست وراءهم در پیش راه ایشان ملک پادشاهی که او را جلندی بن کرکره گویند یاخذ میگیرد کل سفینة
هر کشتی درست که می بیند غصبا بغصب یعنی از کشتی بانان می ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند وان محتاجان بکلی
محروم نمانند نظم گر خضر در بحر کشتی را شکست • صد درستی در شکست خضر هست واما الغلام واما پسر کشته فکان ابواه بودند مادر
و پدر او مؤمنین گرویدگان فخشینا پس دانستیم ما یا ما ترسیدیم ان یرهقهما انکه در رساند بدیشان طغیانا بی باکی وکفرا
و کفران نعمت یعنی شاید که با فسق و کفر او در رسانند از روی مهربانی که والدین را با ولد هست و آن در ساختن موجب کفر و طغیان
باشد فاردنا پس خواستیم ما ان یبدلهما انکه بدل دهد ایشانرا ربهما پروردگار ایشان خیرا منه فرزندی بهتر ازو زکوة
از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیه خوکی پاک باشد واقرب و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی رحما
بر پدر و مادر و آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود در آورده هفتاد پیغمبر از نسل
او پدید آمدند نظم آن پسر را کش خضر ببرید حلق • سر آنرا در نیابد عام خلق • انکه جان بخشد اگر بکشد رواست • نایبست و دست او دست خداست
پس عدا و انها که آن یاری بوده پس خرابیها که معماری بود واما الجدار فکان واما دیوار پس بود لغلامین برای دو کودک یتیم نام ایشان
اصرم و صریم و آن شش ساله بود فی المدینة در شهر و اد قریه مذکوره است وکان تحته وهست در زیر دیوار کنز لهما گنجی برای ایشان
و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و وجه ان بود اشتندی وکان ابوهما و بود پدر ایشان صالحا مردی شایسته نام او
کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشانرا بجهت صلاح آن پدر رعایت فرمود
فاراد ربک پس خواست آفریدگار تو ان یبلغا انکه برسند یتیمان اشدهما بقوت و بکمال رشد خود ویستخرجا و بیرون آرند کنزهما
گنج خود را رحمة بخشایشی من ربک از پروردگار تو وما فعلته و نکردم آنچه تو دیدی عن امری از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او
او خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که گنجی بود از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زبرجد و بر وی نبشته
که بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که بتصدیق مرگ کند چرا شادمان گذراند و شگفت دارم از شخصی که ایمان دارد بحساب
قیامت برای چه غفلت ورزد و عجب از انکه دید دنیی و تغیر او و انقلاب احوال دریابد و داند چرا دل در وی بندد لا اله الا الله
محمد رسول الله ذلک اینست تاویل ما لم تستطع حقیقت آنچه نتوانستی علیه صبرا برای صبر کردن آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را
وداع کردند و روی بمنزل خود آوردند محققان را درین قصه بسی نکات و اسرارست خصوصا صاحب بحر الحقایق بیان
دقایق آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارت خوش و تقریر دلکش آورده یعنی اذان در جواهر التفسیر توان یافت

ویسالونک وی پرسند ترا مشرکان مکه بامتحان یهود عن ذی القرنین که پادشاه مشرق ومغرب بوده وبدین جهة ذی القرنین
گفتندکه یکرانه مشرق ومغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشت یا بدست ورکاب
حرب می نموده یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره درگیسو یافته از دو جانب سر واشهر آنست که
این اسکندر رومی است ودر نبوت او خلاف کرده اند قل بگو ای محمد ساتلوا علیکم زود باشدکه بخوانم بر شما ذکرا از وی خبری دیانی انا مکنا
بدرستی که ما ممکن گردانیدیم یعنی دست رس دادیم له مر ورا یا سیتلا فی الارض در زمین و اتیناه وعطا دادیم اورا من کل شیء از هر چیزی
که تعلق بدان محتاج بودند یا از انجمله سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها ومحاربه یا اعلا یادادیم اورا از چیزی که میخواست سببا
دستاویزی که بدان بسیا ورا آن چیز میسر می شد آورده اندکه حق سبحانه نور وظلمت را مسخر او کردانید و در زاد المسیر گوید
که سحاب را بفرمان او کرد تا بر و سوار شده هر جا میخواست میرفت حتی اذا بلغ تا چون برسید مغرب الشمس بجای فرو رفتن
آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وجدها یافت آفتاب را که رای العین فرو میرفت فی عین حامئة در چشمه آب گرم
و چشمه چه میخوانند یعنی چشمه آب گل در لای آمیز ووجد عندها و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قوما گروهی راکه نامسک بودم
وایشان قومی بودند بیت پرست بسیار چشم سرخ موی تنها و دیبا هیبت لباس ایشان پوست حیوانات وطعام ایشان گوشت وحوش
و جانوران آبی قلنا یا ذا القرنین گفتیم ما که ای ذی القرنین این ندا که اگر او نبی بوده باشد بوحی است واگر نبی نبوده بالهام یا بزبان
پیغمبر زمان او و بوده تقدیر حق تعالی فرمود اما ان تعذب یا انست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیاورند واما ان
تتخذ ویا آنکه فرا میگیری فیهم درباب ایشان حسنا نیکوئی که اگر بگروند قال گفت اما من ظلم اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد
فسوف نعذبه پس زود باشدکه عذاب کنیم یعنی من وم که بامنست بکشیم اورا واین عذاب دنیاست ثم یرد پس باز گشته شود الی ربه
بسوی جزا پروردگار خود در قیامت فیعذبه پس عذاب کند خدای اورا عذابا نکرا عذابی سخت ومنکر که مثل او معهود نباشد واما من
آمن واما هر که بگرود وعمل صالحا وعملی کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فله پس مر وراست در هر دو سرای جزاء الحسنی پاداش نیکو
وسنقول له وزود باشدکه بگوییم مر ورا من امرنا از فرمان ما یعنی از آنچه فرماییم یسرا کاری آسان فراخور طاقت او آورده اند
که اسکندر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش ودمن ایشان در آمد وزینهار خواسته بوی ایمان آوردند ثم اتبع سببا پس
دیگر باره از پی در آمد سببی راکه بمشرق توان رفت وقوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد وعکر ظلمت را
از عقب بداشت وبجانب جنوب متوجه شد وقوم هاویل را که در قطر ایمن بود مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد
پس روی بمشرق نهاد حتی اذا بلغ تا چون برسید مطلع الشمس بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که میدار عمارتست از جانب شرق
وجدها تطلع یافت آفتاب راکه می برآمد بر وی آید وشعاع او می افتد علی قوم بر گروهی که نام منسک بود ایشان بودیم وپیدا
نکرده و لهم وبرای ایشان من دونها از دون آفتاب در وقت طلوع سترا پوششی از لباس دیبا که میان ایشان
و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نباشد وزمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی چون
آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی واز سمت راس ایشان درگذشتی از زیر زمین
بیرون آمده ماهی که گرفتندی و با فتاب بریان کرده خوردندی وایشان قوم منسک بودند کذالک همچنان کرد اسکندر

با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنانکه اتباع سبب کرد و بجانب قطب اسیر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند
و با ایشان همان سلوک کرد که با قوم هاویل وقد احطنا وبدرستی که ما احاطه داشتیم بما لدیه بانچه نزدیک او بود خبرا از روی
الکامی وادوات حرب واسباب جهانگیری که بر وجه شده بود دانهی محیط بودیم ومجموع را دانستیم ثم اتبع پس اسکندر از پی سببا
راهی وطریقی دیگر از مشرق بشمال حتی اذا بلغ تا چون برسید در منقطع ارض ترک بین السدین میان دو کوه که از پس انها زمین
یاجوج و ماجوج بود وجد من دونهما یافت در پیش دو کوه قوما گروهی را بهیأتهای عجیب وشکلهای غریب لایکادون نزدیک
نبود بدان اکه ی فطنه یفقهون قولا دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان را در نمی یافت قالوا یا ذا القرنین
یعنی مترجم ایشان گفت ای ذی القرنین ان یاجوج وماجوج بدرستی که یاجوج وماجوج مفسدون تباهی کنندگان فی الارض
در زمین هرگاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند وآنچه خشک بود با خود ببرند وتمام انعام را
بکشند و میخورند اگر چه ریاپا فتند ادمی را بعوض ان بکار می برند وایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح
علیه السلام در عین المعانی آورده که ادم را علیه السلام احتلام افتاد منی او بخاک آلوده شد یعنی ابو البشر بیا فرید
یعنی ابو البشر بیا فرید وبقول کسی که گوید که انبیا علیه السلام محتلم نمی شوند این قول ضعیفست در اشکال واحوال ایشان
اختلاف کرده اند از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبریست وقد بعضی نهایت درازی ودر خلاصه
آمده که صنفی از ایشان بر شکل درختی ارزند وان درختیست در ولایت شام طول او صد وبیست گز وصنفی را طول وعرض
مساویست وصنفی آنند که از یک گوش فراش واز گوش دیگر فرش سازند ودر صفت ایشان گفته اند نظم بگو تا چیستی شکلی چو حوری
بگوش دراز از خوان برده گوی نه شرمی ونه بیشی دل نواز در چشم کوه و گوش دراز یکی گوش بالا و دیگر زیر سیمای خوش بجسته سیر
شکلی بر شکل چین ابروی شان کشان ریش تا زیر زانو ایشان برون آمده انگشتان چوگراز شکم پهن و پا خورد و گردن دراز
ندارند چه جوانی خوریش کار همه دیگی تا نتراید نمر اسا القصه آن گروه با اسکندر گفتند که ما از این قوم تنگ آمدیم فهل نجعل آیا بکنیم
یعنی مقرر سازیم لک برای تو وبیرون آریم از میان مالهای خود خرجا مزدی علی ان تجعل بشرط آنکه بکنی بیننا وبینهم میان ما
وایشان سدا بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قال گفت اسکندر ما مکنی آنچه دست رس داده مرا فیه در آن ربی
آفریدگار من خیر بهترست از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فاعینونی پس یاری دهید بقوة بتوانایی یعنی بمردان
توانا یا چیزی که بدان قوت یابم در این کار اجعل تا بکنم بینکم وبینهم میان شما وایشان ردما حجابی سخت که بعضی از آن
بر بعضی مرکب باشد اتونی بیارید برای من زبر الحدید قطعهای آهن منقولست که بفرمود تا خشتها از آهن بساختند نظم
بفارغ دلی کارگاهی زدند همه روز وشب خشت آهن زدند الکاه حکم کرد که میان دو کوه راکه چهار هزار قدم بود در شصت
و پنج ذرع عرض بکندند تا باب رسید پس در ته زمین برابر آب یک حجره از سنگ خاره بنهادند وخشتها آهن بر بالای هم فرو
حتی اذا ساوی چون مساوی شد یعنی فرو شد یافت بین الصدفین میان هر دو کوه بفرمود تا هیمه بسیار بر بالای آن
ریختند و دمها بر جوانب ترتیب کردند قال انفخوا گفت دمیده تا با کدیده میده در این آهنها حتی اذا جعله تا کردانید آن خشتها
آهن و را نارا مانند آتش قال اتونی گفت بیارید افرغ علیه تا فرو ریزم بر بالای این آهن گرم کرم شده قطرا

ادم علی نبینا وعلیه السلام ازان حال
اندوهناک شد حق تعالی قوم
اورا از خاک آلوده ح

روی گداخته روی گداخته نظم بهر روی فرشی که انگیختند ‡ برو مس روی حل کرده میریختند ‡ وبرین گونه دیواری صد و پنجاه گز
در ارتفاع برآمد کوهی یکپاره و هموار و لمس فما اسطاعوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج انرا سوراخ کردن بواسطه سختی
وصلابت آن قال گفت ذوالقرنین بعد از ساختن هذا این سد و اقتدار بر اتمام آن رحمة بخششیست من ربی از پروردگار
من برای آنکه نرسیدند از فتنه یاجوج و ماجوج جعله گرداند این سد را دکاء زمین هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد
وکان وعد ربی وست و عده پروردگار من حقا درست و راست خروج این گروه از ماوراء السد یکی از علامات قیامتست
ودر آخر سوره انبیا ذکر آن خواهد رفت وترکنا و میگذاریم بعضهم برخی از یاجوج و ماجوج را یومئذ آن روز یعنی روز
خروج که از دحام نمود یموج فی بعض اضطراب میکنند و داخل می شوند در برخی دیگر وگفته اند مراد آنست که روز قیامت
انس و جن از روی تحیر در هم آمیزند ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فجمعناهم پس جمع کنیم روز
قیامت همه خلق را جمعا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وعرضنا جهنم و عرض دادیم دوزخ را یومئذ آن روز
للکافرین برای ناگرویدگان عرضا ظاهر گردانی و اظهار آن بریشان قبل از دخول جهت زجر باشد الذین آن کافران
که از فرط غفلت کانت هست اعینهم چشمهای دل ایشان فی غطاء در پوششی عن ذکری از یاد من یعنی از مشاهده آیاتی که باعث
یاد کرده می شود بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وکانوا و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق لا یستطیعون نمی توانستند
سمعا شنودن کلام من یا محجوب می مانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال تعالی واذا قرأت القرآن جعلنا بینک
وبین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا نظم چون تو قرآن خوانی ای صدر امم ‡ گوش شان را پرده سازم از صمم
چشم شان را تیره سازم چشم بند ‡ تا نه بینند و کلامت نشنوند افحسب الذین کفروا آیا می پندارند آنانکه نگرویدند ان یتخذوا عبادی
آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام من دونی بجز من اولیاء دوستان یعنی معبودان ملحق یعنی آنکه
آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا بخدائی ایشانرا نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی
اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشانرا انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را للکافرین
برای ناگرویدگان نزلا منزل و ماوای یا نزلی برای مهمان آرند درین معنی تهکم است و تنبیه بر آنکه ایشانرا عذاب
خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد قل بگوای محمد صلی الله علیه وسلم هل ننبئکم آیا خبر کنم شما را بالاخسرین اعمالا
بزیان کارترین مردمان از روی کردارها الذین ضل آنانند که گم شد و ضایع گشت سعیهم شناختن ایشان عملها
نیکو نمای فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم
میگذرانند و بسبب کفران همه عملها باطلست و ثوابی بران مترتب نیست و گفته اند مراد ازین طایفه خوارج اند
یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صله رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع میشد
حق سبحانه به بطلان آنها حکم فرمود که وهم یحسبون ایشان می پندارند انهم یحسنون آنکه ایشان نکوئی میکنند صنعا
کار را اولئک آن گروه که ذکر کرده شد الذین کفروا آنانکه کافر شدند بایات ربهم بآیتهای پروردگار خود که
قرآنست یا بدلایل توحید ولقائه و بدیدار او یعنی بعث و حشر که دران وقت رویت میسر خواهد شد اهل آنرا فحبطت اعمالهم

ان یظهروه اگر برآیند بالا روند بران سد بسبب بلندی ارتفاع و املاس وما استطاعوا له نقبا و نتوانستند سوراخ کنند

پس تباه

پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکوئی نمود و بیران جزا خیر نخواهد یافت فلا نقیم پس اقامت نخواهیم کرد
برای ایشان اعمال ایشان یوم القیامة روز رستخیز وزنا ترازوئی که بدان بسنجند آن عملها را حبط شده و نابود گشته
یا ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهد داشت بلکه خوار و مبتذل خواهد بود ذلک آنست کار که
گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جزاؤهم جهنم پاداش ایشان دوزخست بما کفروا بسبب آنکه نگرویدند واتخذوا آیاتی
و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا ورسلی و فرستادگان مرا هزوا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند ان الذین
آمنوا بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وعملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده و شایسته کانت لهم هست
ایشانرا در حکم خدای جنات الفردوس بهشتهای فردوس یعنی بوستانها مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نزلا پیش
کشی در تبیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفرید به مقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو
نظر کرده میفرماید زدای طیبا وحسنا لاولیاء افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان
من و همچنین منزلی را نزل دوستان میگویند تنبیه بر آنکه ایشانرا عطاها باشد که نعیم فردوس با آن محقری و ماحضری
تواند بود و آن عطایا شد لا دولت لقا نظم نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست ‡ قیمت هر کس بقدر همت والای اوست ‡
وگویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده فاذا سالتم الله فاسئلوه الفردوس وقولی
آنست که اسمی از اسمای جنانست که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در آن
لا یبغون نجویند عنها از آن بهشتها حولا بدلی یا نطلبیدن ما از تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا
باشد قل لو کان البحر بگو اگر باشد آب دریا محیط که سالست مدادا سیاهی لکلمات علوم پروردگار من بجهت آن که
غیر متناهی است پس او بنهایت رسد قبل ان تنفد پیش از آنکه برسد و تمام شد کلمات ربی علوم پروردگار من بجهت آنکه
آن غیر متناهی باشد پس او بنهایت رسد قبل ان تنفد پیش از آنکه برسد و تمام شد پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی
نشود ولو جئنا بمثله مددا مدد آن مداد و بدان بنفزائیم کو تبید این آیه وقتی نازل شد که یهود مسلمانانرا گفتند
که در کلام خود میخوانید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن توان کرد حق سبحانه درین آیه که علم حق
نهایت ندارد که یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد صلی الله علیه وسلم آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد
و دیگر بار میخوانید هر چند کسی را علم بسیار باشد در جنب علم الهی کم از کم می تواند بود نظم علمها از بحر علمش قطره ‡
آن چو خورشیدست و اینها ذره ‡ گر کسی در علم لقمانی بود ‡ پیش علم کاملش نادان بود ‡ قل بگوای محمد انما انا بشر بجز این نیست که من
آدمی ام مثلکم مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمی کنم این مقدارست که بواسطه جبرئیل یوحی الی وحی کرده می شود بمن
انما الهکم خبرینست که معبود شما اله واحد معبودی یکتاست بی شریک فمن کان یرجوا پس هر که امید میدارد لقاء ربه
دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی باز گشتن بدو روز رستخیز فلیعمل پس باید
که بکند عملا صالحا کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبرست و سلوک منهاج
سنت او و نظام که ترک دنیا و اختیار رفق و دوام عبودیت است و بیاطن که بریدنست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده محبت

سوره مریم علیه السلام

از مشاهده ما سوی بربستن و جز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال ما زاغ البصر وما طغی نظم روی از همه برتافتم و سوی تو آوردم
چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم ۞ آورده اند که جندب بن زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل می گردم حضرت فرمود که خدای عمل را
که غیری دران شریک باشد قبول نمی کند حق سبحانه تصدیق پیغمبر خود را فرستاد که ولا یشرک و باید که بنده که عمل صالح دارد شریک
نیارد و انباز نگیرد بعبادة ربه در پرستش پروردگار خود احدا یکی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک خفی است و تباه کننده
عمل نعوذ بالله من الریا و نعتصم به من وقوع الزلل بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص در مواهب
صوفیه یادیه از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت را
صلی الله علیه وسلم سه صورتست یکی بشریه قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است لست کاحدکم ابیت عند
ربی سیم حقی کما قال لی مع الله وقت الا آخر ازین روشنتر من رانی فقد رای الحق و حق سبحانه را با او در هر صورتی سخنی
بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخواته
و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی نظم در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق زان سوی حرف و نکته حکایات دیگرست
پس حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص ازان جمله است و گفته اند که این حروف اسماء
الهیه اند و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که در بعضی ادعیه میخوانده یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی
و کبیر و کریم است و ها اشارت باسم هادی و چون مبدا هیچ یک از اسماء الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمائیست بآنکه
ید الله فوق ایدیهم و در بیاب آورده یا من یجیر ولا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدلست و صاد از صادق و شاید
نام سوره باشد و ما بعد او مترتب بر وی یعنی این سوره ذکر رحمة ربک یاد کردن خداوند تست مهربانی عبده زکریا بنده
خود زکریا این آذر را و از اولاد رحبعم بن سلیمان داود علیه السلام بوده پیغمبری عالیشان مهتر احبار بیت المقدس
و صاحب قربان پس قصه او بخوان و یاد کن اذ نادی ربه چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس
بعد از تقرب بقربان نداء خفیا خواندنی پنهان که آن باخلاص اقرب است یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم
میداشت که در نود و نه سالگی با وجود زن کلان سال نازاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته
هرچند بلند میگفت کس نمی شنید و ندای او این بود که از روی نیاز قال رب گفت ای پروردگار من انی وهن العظم
بدرستی که سست شده است استخوان که ستون خانه بدنست منی از من چون استخوان که صلب ترین اعضاست سست شده باشد
سایر بدن بطریق اولی واشتعل الرأس وسفید شده است سر من شیبا سفید شدنی و گفته اند تشبیه کرده شیب را در روشنی
بآتش و فروگرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن و درخشنده شده سر من از پیری ولم اکن ونبوده ام بدعائک
رب بخواندن من ترا ای آفریدگار من شقیا بی بهره و نا امید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده و من بدعا
خو گر شده ام وانی و بدرستی که من خفت الموالی می ترسم از بنی اعمام خود که ایشان در هم [illegible] و اقامت دین تهاون
ورزند و خلافت من در احت من نیکو بجای نیارند من ورائی پس از وی من پس مرا خلفی می باید وکانت امراتی و حال آنکه

زن من هست عاقرا نازاینده و در سن نود و هشت سالگی فهب لی پس بخش مرا من لدنک از نزدیک خود ولیا فرزندی
که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق یرثنی میراث برد امامت و حکومت از من و یرث من آل یعقوب و میراث
گیرد علم و حکمت از آل یعقوب بن اسحق علیهما السلام و یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بود واجعله رب
وگردان فرزند مرا ای آفریدگار من رضیا شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده
نهاد و تضرع مینمود که منادی کرم ربانی از روی وعده اجابت دعا او گفت یا زکریا انا نبشرک ای زکریا ما بشارت
دهیم ترا بغلام به پسری اسمه یحیی نام او یحیی لم نجعل له نیافریدیم مر او را من قبل سمیا پیش ازو هم نامی در زاد المسیر آورده
که وجه فضیلت او نه ازان رویست که قبل از وی کسی مسما بدین اسم نبوده و چه بسیار آدمی برین وجه پیدا شود که پیش ازو
سمی او نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق سبحانه بخود تولی تسمیه او نموده به پدر و مادر حواله نکرد امام ثعلبی آورده که ذکر
خلیل ازان فرمود که بعد از وی کسی بظهور خواست او از داد که او را بحذین اسم خاص اختصاص داد و اسم سامی او از نام همایون
فرجام خود مشتق سازد شعر وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد نظم ای خواجه که عاقبت کار امت
محمود از آن شدست که نامت محمدست ۞ یعنی مثل او نیافریده ام درانکه مرکز عصیان و فقد عصیان ازو بظهور نرسد قال رب
گفت زکریا ای خداوند من انی یکون چگونه باشد لی مرا غلام پسری وکانت امراتی و هست زن من عاقرا نازاینده
وقد بلغت و بدرستی که رسیده ام من الکبر از بزرگ سالی عتیا به نهایت و نحافت و ضعف اعصاب و قوی این سخن از روی
استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت قال
گفت فرشته یا خدای تعالی که ای زکریا کذلک همچنین است که تو گفتی از پیری و ضعف اما قال ربک گفت خدای تو هو
این کار که آفریدن فرزندست درین حال ازین دو شخص علی هین بر من آسانست وقد خلقتک و بدرستی که بیافریدم ترا
من قبل پیش از یحیی ولم تک شیئا و نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود
آوردم قادرم بر ایجاد فرزند ازدو پیر زکریا علیه السلام ازین بشارت مسرور شد اما تمنا داشت که عنقریب وجود خواهد
گرفت یا مدتی دیگر را بظهور خواهد رسید قال گفت رب اجعل لی ای پروردگار من گردان برای من یعنی بنمای مرا علامتی
که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قال گفت خدای مر زکریا را علیه السلام آیتک نشانه تو ان لا تکلم الناس
آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال سه شب و روز سویا پی در پی یعنی بهم پیوسته یا در نیاشی بر تکلم در حالتی
که سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که در میان اوقات زبان او در دهان بزرگ شد بر وجهی که هیچ یکرا مجال نماند
فخرج پس بیرون آمد علی قومه بر گروه خود صباح آن روز را که در شب آن اشیاع که زوجه زکریا بود حامله شد من المحراب
از مصلی خود فاوحی الیهم پس اشارت کرد بایشان ان سبحوا آنکه نماز گذارید یا تسبیح گوئید خدای تعالی خود را بکرة بامداد
وعشیا و شبانگاه القصه سه روز برین منوال گذشت پس بحال خود باز آمد یحیی علیه السلام بعد از مضی مدت متولد شد
و در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت می نمود تا وقتی که وحی بدو فرود آمد و از حق سبحانه
خطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فرا گیر کتاب توریة را بقوة بجد و جهد یا بقوت دل وآتیناه الحکم وما دادیم یحیی را

حکمت وفهم توريه صبيا در حالتی که کودک بود سه ساله آورده اند که کودکان محله روزی در سه سالگی وی گفتند ای يحيی
بيا تا بازی کنيم گفت ما للّعب خلقنا ما برای بازی آفريده نشده ايم درين سخن تنبيهی عظيمست مر آن بازيچگان غفلت را که عمر
عزيز را ببازی ميگذرانند و بدام فريب انما الحيوة الدنيا لعب ولهو ميفتند و مشغوف ميشوند تا عمر ببازيچه سر می برند با بازی از اندازه بيرون می برند
يکم زبا ريحان يا کتيج طفل که حبذا بازی خوش و حنانا و ديگر داديم يحيی را رحمتی و مهربانی و رقت قلب من لدنا از نزديک ما و زکوة
و طهارتی از گناه يا ستکاری نزديک خلق و کان تقيا و بود ترسکار با فرمان بردار با احتياط از لبس و جرايم داوده زار و برا بوالديه
و نيکوکار با پدر و مادر يا فرمان برنده و خدمت کننده مر ايشان را و لم يکن جبارا و نبود سرکش يعنی عاق و نافرمان مر والدين را
عصيا و نبود عاصی مر امر پروردگار خود را و سلام عليه و سلام از ما بر يحيی عليه السلام يوم ولد روزی که متولد شد و يوم
يموت و روزی که می ميرد و يوم يبعث حيا و روزی که برانگيخته شود زنده يعنی در آخرت و گويند مراد سلامتی يحيی است روزی که
متولد شد از غمز شيطان و وقتی که وفات کرد از عذاب نيران و روز قيامت از رستخيز و قصه خوف و بکاء يحيی علی نبينا
و عليه السلام در غايت اشتهارست و اذکر و ياد کن فی الکتاب در قرآن مريم قصه مريم بنت عمران را واو پيوسته در مسجد مقدس
بودی و بعذر حيض نه خانه رفتی و بعد از طهر بمسجد باز آمدی و وقتی که در خانه خاله بود و بغسل محتاج شد بموضعی بجهت غسل رفت که غسل کند
و حق سبحانه از آن خبر ميدهد اذ انتبذت چون دور شد و بکرانه رفت من اهلها از اهل خود يعنی خاله و قوم او مکانا شرقيا
در مکانی بر جانب شرقی از بيت المقدس يا سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود و آفتاب روی فاتخذت
پس فرا گرفت من دونهم از پيش ايشان يعنی از سوی ايشان حجابا پرده که مانع باشد از ديدن و بعد از آنکه غسل فرمود
و جامه پوشيد فارسلنا پس فرستاديم اليها بسوی او روحنا روح ما را که جبرئيلست اضافه روح بخود جهت تشريف
و تخصيص است فتمثل لها پس متمثل شد جبرئيل برای مريم بشرا سويا آدمی تمام خلقت يعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود و مريم
که در مغتسل خود مرد بيگانه ديد قالت گفت مريم بدرستی که من اعوذ بالرحمن پناه ميگيرم بخدای بسيار بخشش منک از شر تو ان کنت تقيا
اگر هستی تو پرهيزکار غايه ما لو است در عفاف اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهيز ميکنم و پناه بحق می برم فکيف که چنين نباشی
و گفته اند تقی نام شريری بود در آن زمان که متعرض نسوان می شد مريم قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست از وی بحق سبحانه
پناه برد اما چون جبرئيل عليه السلام اضطراب مريم مشاهده فرمود قال انما انا گفت جز اين نيست که من رسول ربک فرستاده
خدای توام که بدو پناه ميگيری و از آنجا فرستاده لاهب لک تا ببخشم ترا بفرمان او غلاما زکيا پسری پاکيزه قالت
گفت انی يکون چگونه بود لی غلام مرا پسری و لم يمسسنی و دست نسوده است بشر آدمی يعنی شوهر دست بطريق مباشرت بمن نرسيده
و لم اک و نبوده ام من بغيا زناکار و جوينده فجور قال کذلک گفت جبرئيل عليه السلام که چنين است که تو ميگويی که هيچ کس بنکاح
و سفاح ترا مس نکرده فاما قال ربک گفت پروردگار تو هو اين کار که اعطاء ولد است بی پدر علی هين بر من آسانست
ما ترا پسری دهيم تا استدلال کنی بدان بر قدرت ما و لنجعله تا بگردانيم او را آية للناس علامتی برای مردمان که بر
تذير آن توانايی ما را دريابند و رحمة منا و تا گردانيم او را سبب بخششی از ما برای آنانکه بدو بگروند و کان و هست خلق او
بی پدر امرا مقضيا کاری حکوم به يعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئيل عليه السلام نزديک وی آمد

و بدميد در آستين يا گريبان يا دهان او فحملته پس مريم بار گرفت همان دم بعيسی عليه السلام فانتبذت پس بيرون
دور گشت به بعيسی عليه السلام يعنی وقتی که در بطن او بود مکانا قصيا مکانی دور از شهر ايليا گويند بکوهی رفت در جانب
شرقی از شهر يا بوادی بيت اللحم که شش ميل دور بود از شهر ايليا و بعد از نه ماه يا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گويند
حمل و وضع در يک ساعت بوده و در زاد المسير نه ساعت فرموده و گويند يک ساعت خلق بود و يکساعت تصوير
و يکساعت وضع و بر هر تقدير چون وضع حمل نزديک رسيد مريم درخت خرمای خشک ديد شاخهای آن بريده و تنه مانده
فاجاءها المخاض پس آورد او را درد زادن الی جذع النخلة بسوی درخت خرما تا پشت خود بر آن باز نهاد قالت يا ليتنی
گفت کاشکی من مردمی قبل هذا پيش ازين صورت و کنت نسيا و بودمی نسيا منسيا چيزی فراموش کرده شده حالا مردم احبار
بيت المقدس مرا می شناسند که دختر امام ايشانم در کفالت زکريا عليه السلام بوده ام بنور نگارت من زايل نشده و شوهری نکرده ام
و اکنون فرزندی در وجود آمد و از خجالت نميدانم که چکنم نعم هر چند بروی کار در می نگرم تحت زده جو خود می بينم من فناديها پس
آواز داد مريم را من تحتها آنکه از زير او يعنی در شکم او بود و مراد عيسی است عليه السلام که با او سخن گفت و ندا فرمود و مراد عيسی عليه السلام
که با او سخن گفت و ندا فرمود ان لا تحزنی آنکه اندوهناک مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها ميخواند يعنی عيسی از زير او يا فرشته
از زير درخت خرما آواز داد که غم مخور قد جعل ربک و بدرستی که بيافريد آفريدگار تو تحتک در زير قدم تو سريا جوی آب که
از آن بياشامی و بدان طهارت کنی و هزی و بجنبان و ميل ده اليک بجذع النخلة بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده را تساقط
تا فرو ريزد حفص تساقط ميخواند تا درخت بيفکند عليک بر تو رطبا جنيا خرمای تر و تازه فکلی پس بخور از رطب و اشربی و بياشام از
آب و قری عينا و روشن ساز چشم را بفرزند يا خوشدل شو بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبست با حال تو و جه آنکه
قادرست بر اظهار خرما از درخت خشک پس قدرت دارد بر ايجاد ولد از مادر بی وساطت پدر پس حق سبحانه ملائکه فرستاد
تا گرد مريم در آمدند و چون عيسی متولد شد او را گرفتند و شستند و در حرير بهشت پيچيد در کنار مريم نهادند و ندا رسيد که فاما ترين
پس اگر ببينی من البشر احدا از آدميان يکی را و از تو پرسد که اين فرزند از کجاست فقولی پس تو بگوی انی نذرت بدرستی که
من نذر کرده ام للرحمن صوما برای خداوند روزه را و روزه ايشان ترک کلام و طعام بود فلن اکلم اليوم پس سخن نخواهم گفت
امروز انسيا با هيچ آدمی بلکه با ملائکه سخن ميگويم و با حق مناجات ميکنم و اين مقدار سخن بجهت اخبار اذن بوده يا باشارت
ازين خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد مريم را در محراب او نيافتند بتفحص مشغول شده از هر جا و هر کس می جستند تا کسی
نشان داد که او را در بيت اللحم ديدند قوم بدانجا رفتند و مريم چون ايشان را ديد عيسی را برداشته متوجه ايشان شد فاتت به
پس آورد مريم عيسی را قومها بقوم خود تحمله بر داشته او را چون که چشم آن گروه بروی افتاد قالوا يا مريم گفتند ای مريم
لقد جئت بدرستی که آوردی شيئا فريا چيزی شگفت يا زشت که ميان اهل بيت مثل اين واقع نبوده يا اخت هارون
ای خواهر هارون گويند او را برادری هارون نام بود يا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائيل که در صلاحيت بدو
مثل زدندی يا فاسقی بوده ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هارون در زهادت يا مانند او در فجور ما کان
و نبود امک بغيا مادر تو زانيه فاشارت اليه پس مريم اشارت کرد بعيسی عليه السلام که با او سخن گوييد

ابوک امرا سوء پدر تو مرد بدی
بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بوده و ما کانت

وجواب از وی بشنوید قالوا گفتند کیف نکلم چگونه سخن گوییم من کان با کسی که هست فی المهد در گهواره یعنی در خور گهواره صبیا
کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند عیسی علیه السلام پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان
باز گرفت و به بیان فصیح قال گفت انی عبد الله بدرستی که من بنده خدایم آتانی الکتاب داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در
ازل که انجیل بمن دهد و نقلی آورده که تعلیم داده است مرا تورات در شکم مادر وجعلنی نبیا و گردانید مرا پیغمبر گویند در آن حال
پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وجعلنی وساخت مرا مبارکا با برکت و نفع اینما کنت هر جا باشم واوصانی و امر کرد مرا بالصلوة
باقامت نماز والزکوة و به ادای زکوة مادمت حیا مادام که باشم زنده وبرا و گردانید مرا نیکوکار بوالدتی بمادر من
و مهربان بوی ولم یجعلنی و نگردانید مرا جبارا گردنکش متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را بیازارم شقیا بدبختی که فرمان او
نبرم والسلام علی و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی علیه السلام یوم ولدت روزی که بزادم ویوم اموت و روزی
که بمیرم ویوم ابعث حیا و روزی که انگیخته شوم زنده ذلک عیسی بن مریم آنکه ذکر او گذشت و وصف او کردیم عیسی بن مریم است
نه آنکه نصاری او را وصف می کنند قول الحق میگوییم سخن درست و راست الذی آنکه فیه یمترون در آن شک آرند
یعنی قصه عیسی که حمل بر چیزها ناشایست میکنند یا ترسایان در آن جدال نموده جمعی او را خدا و بعضی پسر خدا میدانند ما کان
لله نیست و نشاید مر خدای را ان یتخذ من ولد آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق سبحانه از جنسیت منزه است
سبحانه پاکست از آنچه در حق او گویند اذا قضی امرا چون حکم کند و خواهد که چیزی را که سازد یعنی اراده احداث شی نماید فانما یقول
پس جز این نیست که گوید له کن مر آن شی را که بباش فیکون پس باشد بی درنگ وان الله و بدرستی که خدای ربی وربکم
پروردگار من و شماست فاعبدوه پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید هذا این است صراط مستقیم راه راست
که بمنزل جنت رساند فاختلف الاحزاب پس اختلاف کردند جماعتها من بینهم میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب
عیسی علیه السلام جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان جانب افراط و اختلاف کردند یا مختلف شدند ترسایان سه فرقه
گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه اله خواندند و ملکانیه ثالث ثلثه قایل شدند فویل للذین کفروا
پس وای و اندوه مر آنکه کافر شدند و استیلا دیدند من مشهد یوم عظیم از حاضر شدن در روز بزرگ که قیامت است یا از مشاهده
احوال آن روز اسمع بهم چه شنوا باشند کافران وابصر و چه بینا یوم یاتوننا در آن روز که بیایند بما ولی سود نکند
ایشان را دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند موعید الهی و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این حق بطریق تحقیق است
یعنی در آن روز چه شنوا باشند سخنان موحش را و چه بینا عقوبت هایل را لکن الظالمون لیکن ستمکاران الیوم امروز فی
ضلال مبین در گمراهی هویدا اند وانذرهم و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را یوم الحسرة از روز حسرت که بدان متحسر باشند
که چرا بد کردیم و نیکی ننمودیم حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم اذ قضی الامر وقتی که حکم کرده شود و حساب پرداخته شود
و حکم کرده که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر این چنین روزی در پیش است وهم فی غفلة و ایشان در غفلت و بیخبری اند
از آن وهم لا یؤمنون و ایشان نمی گروند یا قرآن نمی گروند یا آخرت و متعلقات آن انا نحن بدرستی که ما نرث الارض
میراث بریم زمین را ومن علیها و هر که بر روی زمین است یعنی همه فانی گردند و ما باقی باشیم والینا و بسوی ما یرجعون

باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست به بقاء احدیت و فناء خلقیت یعنی چون سطوت
از روی هیبت لم یزلی اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار را از دامن قدرت بیفشاند و لجام
اعدام بر سر مرکب وجود کند نداء کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون ما سوی الله معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت
عز قدسی و کمال سبوحی را جواب دهد که لله الواحد القهار نظم صرصر قهر چو از مکمن وحدت بوزید خس و خاشاک نقش را همگی باد برد
هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد واذکر و یاد کن برای قوم خود فی الکتاب ابراهیم در قرآن
قصه ابراهیم را علیه السلام که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب بفخر زندگی وی مباهات میکنند پس از توحید او خبر ده
ایشان را انه بدرستی که او کان صدیقا بود راست گوینده و بالغه کننده در آن یا راست کار و درست کردار و گفتار نبیا
پیغمبری خبر دهنده یا بلندمقدار اذ قال لابیه یاد کن آنرا که گفت پدر خود آزر را تا جور را یا ابت ای پدر من لم تعبد
چرا می پرستی ما لا یسمع آنرا که نمی شنود دعا و نیاز ترا ولا یبصر و نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت بدو میکنی ولا یغنی عنک
و دفع نمی کند از تو شیئا چیزی را از مکاره یا نفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع یا ابت انی قد جاءنی
ای پدر من بدرستی که آمده است بمن از طریق علم وحی من العلم از دانش ما لم یاتک آنچه بتو نیامده پس پی روی من کن
اهدک تا بنمایم ترا صراطا سویا راهی راست درست که سالک خود از و بمقصود رسد یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من
مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای ان الشیطان کان بدرستی که شیطان هست للرحمن عصیا مر خدای را
فرمان ناپذیرنده و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد یا ابت انی اخاف ای پدر من می ترسم ان یمسک آنکه برسد بتو
عذاب من الرحمن عذابی از خدای بسبب متابعت شیطان و چون عذاب الهی بتو رسد فتکون پس باشی للشیطان ولیا
مر شیطان را دوست یعنی قرین در لعنت و خویش در عذاب قال گفت پدر ابراهیم مر و را اراغب انت ایا روی گرداننده
تو عن آلهتی یا ابراهیم از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده ایشان لئن لم تنته اگر باز نایستی از مخالفت
یا از گفتن عیب و مذلت ایشان لارجمنک هر آینه ترا دشنام دهم یا سنگسار کنم واهجرنی و دور باش از من ملیا زمانی دراز
تا از حضرت و صورت من ایمن باشی قال سلام علیک گفت ابراهیم که سلام بر تو یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند مقابله کرد
تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متأثر گردد و بایمان درآید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام قصد هجرت
کرد پدرش گفت از رفتن ملول چه باشی که تو بیک خدایی داری ترا فرو نخواهد گذاشت ابراهیم علیه السلام بایمان او امیدوار شد
بر وی سلام کرد و فرمود ساستغفر لک زود باشد که آمرزش خواهم برای تو ربی از پروردگار خود استغفار برای کفار استدعای
توفیق است از حق سبحانه بر ایمان ایشان که بسبب مغفرت ایشان می تواند بود انه بدرستی که خدای کان هست بی حفیا مهربان
و در اجابت دعا وعده داده واعتزلکم و کناره میگیرم از شما چراکه آزر است و امثال اذیت پرستان میگوید که دوری جویم
از همه شما وما تدعون و از آن چیزهم که میخوانید وی پرستید من دون الله بجز خدای یعنی بتان وادعوا ربی و میخوانم
خداوند خود را وی پرستم بیگانگی عسی ان لا اکون شاید آنکه نباشد بدعاء ربی بخواندن و پرستیدن خدای خود
شقیا نا امید و بی بهره تلقی است برآنکه شما از خواندن خدایی بهره و ضایع آید و من امید وارم از حق سبحانه بهره تمام کرم

حاجت تواز و خواه کر حنا جا تزات محروم نکرد انداز انعام عمیم در بحر الجبور فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم علیه السلام
از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود تا پدرش بمرد و بتخانه تعلق بعمش نازر
گرفت باز ببابل آمد و خدمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتها بشکست و آتش نمرودی برو سرد شد و با ساره و لوط
علیه السلام عزیمت شام فرمود حق سبحانه ازین هجرت خبر داد که فلما اعتزلهم پس آن هنگام که دور شد ابراهیم از بت پرستان
و بگذاشت ایشانرا و ما یعبدون و آنچه ایشان میپرستیدند من دون الله بجز خدای وهبنا له بخشیدیم مر او را از ساره اسحق
و یعقوب یعنی فرزندی و بعد از و نبیره و کلا جعلنا و همه را گردانیدیم نبیا پیغمبر و وهبنا لهم و بخشیدیم ایشانرا
من رحمتنا از بخشش خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است که بدیشان ارزانی داشت و جعلنا لهم
و دادیم ایشانرا لسان صدق سخن گفتنی مشتمل بر صدق یا ذکری نیکو علیا بلند میان مردمان اشارت بآیات
دعاء ابراهیم است صلوات الله علی نبینا و علیه حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واذکر فی الکتاب و یاد کن
در قرآن موسی قصه موسی را علیه السلام انه بدرستی که او کان مخلصا بود پاک کرده شده از ادناس نقایص و کان رسولا
و بود فرستاده شده از نزد حق نبیا خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است
آن گفته اند که خدای اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد و نادیناه و ندا کردیم موسی را من جانب الطور از جانب
کوه زمیر الایمن از طرف راست موسی و قربناه و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نجیا در حالتی که راز گوینده
بود با ما آنکه نجی را بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی را علی نبینا و علیه السلام بالا بردند از آسمان بآسمان و از حجابی
به پس حجابی دیگر تا بجایی که آواز قلم که توریة بدان نوشته شد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق سبحانه
و موسی مگر یک حجاب صاحب کشف الاسرار فرموده که حضرت موسی را علی نبینا و علیه السلام هم روش بود و هم کشش اشارة
بروش او و لما جاء موسی عبارت از کشش او و قربناه نجیا سالک تا در روش است خطر دارد و چون کشش در رسید
خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه هست و جذبه محض جمعیت است نظم تا خود روی بجا صلی چون او کشدت واصلی
رفتن بجا بردن کجا این سر ربانیست این و وهبنا له و بخشیدیم موسی را و عطا کردیم من رحمتنا از بخشش و مهربانی ما اخاه هرون
یاری کردن برادر او هارون او را بوزارت و تدبیر مهم نبیا در حالتی که پیغمبر بود واذکر و یاد کن فی الکتاب اسمعیل
در قرآن قصه اسمعیل را انه کان بدرستی که او بود صادق الوعد راست وعده و کان رسولا و بود فرستاده بخلق نبیا
خبر دهنده از حق آورده اند که کسی را وعده داد که کسی ادا وعده که من درین مکانم تا تو بیایی سه شبانه روز
و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیاید و درین مدت خورش خرنوب سنت درخت نداشت نظم هر که از دریای وفا یابد گهر
آن ثمره قابلکه قریب و دست د نیست بر مردم صاحب نظر صورت از صدق و وفا خوبتر ح پس دیگر باره در صفت اسمعیل میفرماید
و کان یأمر و بود که میفرمود اهله کسان خود را و گفته اند فرمود است خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنیه است
والزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است و کان عند ربه و بود نزدیک پروردگار خود مرضیا پسندیده بجهت
استقامت اقوال و افعال واذکر و یاد کن فی الکتاب در قرآن ادریس قصه ادریس را که پسر نبیره شیث

وجد پدر

وجد پدر نوح است علیهم السلام و نام او اخنوخ بوده و بجهت دراست علوم با درس ملقب شد و اول کسی که بقلم خط نوشت
و انه بنجوم سخن گفت و خیاطی کرد وی بود و سی صحیفه برو نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال قبل از وفات آدم
علیهم السلام بصد سال متولد شده انه بدرستی که او کان بود صدیقا راست گوینده با خلق نبیا خبر دهنده از حق و رفعناه و برداشتیم
او را مکانا علیا بمکانی بلند که شرف نبوتست و درجه قرب یا او را به بهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ادریس را علی نبینا و علیه السلام در آسمان رابع ملاقات فرمود و در رفع ادریس اخبار متنوعه است ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که روزی ادریس را علی نبینا و علیه السلام حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار
بعد که میان من و آفتابست از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب بر وی سبک
کن و او را از تاب آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار نظم از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست
حق سبحانه دعای وی مستجاب گردانید و روزی که آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد
سبب آنرا از حضرت عزت استدعا نمود خطاب که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا فرمود و من اجابت کردم فرشته استجازه نموده
بزیارت ادریس علی نبینا و علیه السلام بزمین آمد و بالتماس ادریس او را بر پر با خود نشانید و باسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب
و باستدعاء ادریس علیه السلام کمیة عمر و کیفیة اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل علیه السلام در دیوان اعمار نگاه کرد فرمود که حکم
الهی که حکم آلهی درباره این کس که تو میگویی آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود و چون فرشته باز آمد ادریس را یافت
نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش بشارستان قدس پرواز کرده و در روایتی آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس
علی نبینا و علیه السلام مشتاق دیدار وی شد و باذن حق سبحانه بزمین آمده وی را دریافت و بامر الهی و بالتماس ادریس جانش برداشت
و باز حق سبحانه جان بوی داد عزرائیل او را باسمان برد و دوزخ بدو نمود و از آنجا بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اولئک
آن گروه انبیا که مذکور شد از زکریا تا ادریس علیهم السلام الذین انعم الله آنانند که انعام کرد خدای علیهم بریشان بانواع نعم دینیه و دنیویه
و اصناف مواهب صوریه و معنویه من النبیین از پیغمبران بیان موصولست یعنی آنان پیغمبرانند من ذریة آدم از فرزندان
آدم که ادریس است و باقی همه ایشان و ممن حملنا و از ذریه آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی مع نوح با نوح علیه السلام و آنها غیر ادریس اند
ومن ذریة ابراهیم از فرزندان ابراهیم علیه السلام واسرائیل و از ذریه یعقوب علیه السلام وممن هدینا و از جمله آنها که راه نمودیم
ایشانرا بحق واجتبینا برگزیدیم ایشانرا از میان مردمان به نبوت واذا تتلی علیهم و چون خوانده شدی بریشان آیات
الرحمن آیتها خدای در کتب منزله بریشان خروا و برروی در افتادند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند
وبکیا و گریندگان از خوف وی گریه را با استماع و تلاوت کلام ربانی تسبیح خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن
خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلف بر گریه دارید صالح مری رحمه الله فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام دوست هیچ شور نیست چون آتش شوق در کانون
دل برافروخته گردد از دیده آب حزن ریختن گیرد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع نظم
ای دریغا اشک من دریا بدی تا نثار دلبری زیبا بدی اشک کان از بهر او بارند خلق گوهرست و اشک پندارند خلق

این سجده پنجم است از سجدات کلام الله حضرت شیخ قدس سره این سجده را بجهت تلاوت ایات رحمانی در وقوع می باید بسجود انعام
عام کفته وگریه که متوقع است بر وآنرا که به فرح وسرور کفته رحمة رحمانیة متحقق لطف ورافت است وموجب بهجت ومسرت پس نتیجه او
طربست نه اندوه وتعب فخلف من بعدهم پس در رسیدند از پس ایشان خلف فرزندان بدکه از فرط غفلت اضاعوا الصلوة
فروکذاشتند نماز را یعنی ترک کردند واتبعوا الشهوات وپی روی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر وزنا
وامثال آن فسوف یلقون پس زود باشد که ببینند غیا جزای کمراهی وتباه کاری یا عذاب وزیان وکویند غی چاهیست در دوزخ
که اهل دوزخ از عذاب آن چاه بخدا پناه جویند وبقول بعضی وادی است در جهنم آتش او تیزتر وعذاب او سخت تر که بی نمازان ومتابعان
آرزو را بدانجا برند الا من تاب مکر آنکه بازکشته باشد از معصیتها وآمن وایمان آورده بدل وزبان وعمل صالحا وکرده
کردار شایسته فاولئک پس آن کروه تایب مومن یدخلون الجنة درآورده شوند وحفص معلوم خوانند یعنی در آیند در بهشت
ولا یظلمون وستم دیده نشوند شیئا چیزی از پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند وآن چنین بهشت باشد که ایشان را درآرند
جنات عدن بوستانها اقامت التی وعد الرحمن آنها که وعده داده است خدای پاک عباده بندکان خود را بالغیب پوشیده
یعنی ایشان را وعده داده بهشت وآن از ایشان غایبست یا ایشان ازان غایبند وچون وعده هست ازین غیبت چه باک
انه کان بدرستی که هست وعده ماتیا وعده خدای آینده یعنی که موعود او بهشتست آمدنیست ومومن بدو رسیدنی
لا یسمعون نشنوند بهشتیان فیها دران بهشتها لغوا سخن بیهوده وتباه الا سلاما لیکن شنوند سلام از خدای یا از ملایکه
یا از یکدیکر ولهم ومر ایشان را بود رزقهم روزی ایشان از نعیم بهشتی فیها در جنت بکرة بامداد وعشیا وشبانکاه یعنی بمقدار
طرفین روزی ایشان را نعمتها بهشت خواهند چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام
رزق باشد ومولی آن ودر بهشت اکرچه شب وروز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل ونهار شناسند ودر
عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو کذاشتن پردها وبستن درها معلوم شود وزمان نهار برفع حجاب وفتح ابواب ودر
تبیان آورده که در زمان شب کنیزکان بیند ودر تبیان کفته زمان شب کنیزکان خدمت مومنان کنند ودر زمان روز غلمان
وولدان تلک الجنة آن بهشت که ذکر کردیم التی نورث آنست که میراث میدهیم من عبادنا از بندکان ما من کان تقیا
هرکرا پرهیزکاری باشد آورده اند که چون حضرت رسالت را صلوات الله وسلامه علیه از اصحاب کهف وذو القرنین وروح سوال کردند
فرمود که فردا بیایید تا جواب دهم واستثنا نکرده پانزده روز یا دوازده یا بیست وپنج جبرئیل علیه السلام نیامد وحضرت رسول
بعد از نزول با او کفت دیر آمدی من منتظر بودم جواب داد وحکایت قول او در قران اینست که وما نتنزل وفرود نمی آییم ما
فرشتکان الا بامر ربک مکر بفرمان ودستوری پروردکار تو له مر اوراست ما بین ایدینا آنچه در پیش ماست از کارها آینده وما خلفنا
وآنچه از پس کذاشته ایم یعنی امور کذشته وما بین ذلک وآنچه در میان ماکان ومکون هست یعنی در حال یا مر اوراست حکم
در ابتدا او قرب تنش وانتها اجال ما وآنچه در مدت حیات ماست وما کان ونیست ونبود ونخواهد بود ربک نسیا پروردکار
تو فراموش کار یعنی از حال تو آکاه هست هرکاه خواهد ما را بتو فرستد رب السموات والارض اوست آفریدکار آسمان وزمین
وما بینهما وآنچه در میان ایشانست پس آفریننده ارض وسما وپرورنده اهالی آن نشاید که فراموش کار بود فاعبده پس او را

پرستش کن واصطبر وشکیبا باش لعبادته وپرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت
باش وبا طاروحی دل تنک مشو هل تعلم ایا میدانی له سمیا وهم نامی مانندی که او را آله توان کفت یا هم نامی هیچ میدانی که کسی را
الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی آن بوده که هیچ کس از اهل شرک معبود خود را الله نکفتند بلکه آنکه میکفتند غیرت احدیت غیرت
الوهیت این اسامی ساحر را از تصرف کفار دران وتسمیه بتان بدان در حصن امان محفوظ داشت زبان اهل ایمان را در نعمت
ومحنت وسر او ضرا انتکرار آن نام نامی جاری کردانید نظم الله الله چه ظرفه نامست این ۝ جوز دل ورد جان تمامست این ۝
پس بود نزد صاحب معنی ۝ حسبی الله کواه این معنی ویقول الانسان ومیکوید انسان یعنی هر میان ایشان میکویند یا ابی
بن خلف استخوانها ریزه شده می آرد بطریق استبعاد میکوید ائذا مت ایا چون بمیرم من لسوف اخرج هر آینه زود بیرون
آورده شوم از خاک حیا زنده یعنی چکونه تواند بود که مرده زنده شود واز خاک بیرون آید حق سبحانه در جواب او میکوید
اولا یذکر الانسان ایا نمی اندیشد ویاد نمی کند آن آدمی انا خلقناه آنرا که بیافریدیم ما او را من قبل پیش ازین ولم یک ونبود
شیئا چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که متذکر کردد این معنی را که ایجاد معدوم شکفت ترست از جمع مواد بعد از تفرق آن
فوربک پس بحق پروردکار تو که بوقت قیام قیامت لنحشرنهم هر آینه حشر کنیم ایشان را یعنی کافران را والشیاطین ویا دیوان
یعنی با قرینان از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یک را با قرین او در سلسله ملصق سازند ثم لنحضرنهم پس حاضر کردانیم ایشان را
وبعضی کفته اند همه آدمیان را حول جهنم کردا کرد دوزخ جثیا بزانو درآمده از هول حساب واحضار ایشان بر حوالی دوزخ جهة
آنست که نا سعدا بدانند که از چه بلیت خلاص یافته اند سرور ایشان بیفزاید واشقیا آنکه خود را از دوزخ برهانند ملال
ایشان زیاده کردد ثم لننزعن پس بیرون آریم نخست من کل شیعة از هر کروهی ایهم هرکه باشد از ایشان اشد سخت تر
وبیادرتر علی الرحمن عتیا بر خدای از جهت سرکشی وجرات یعنی اول از مرا می آنرا که کافرتر بوده جدا کنیم صلیا از جهت
انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را در آتش افکنند وان منکم ونیست از شما ای آدمیان هیچ کس الا واردها
مکر رسنده وکذرنده بر دوزخ اما چون مومن بر وکذرد آتش مرده وافسرده کردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان
از بعضی سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را
ندیدیم فرشتکان کویند قد وردتموها ومی قامده بدرستی که شما کذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما
فرومرده بود پیر رومی قدس سره فرموده نظم مومنی فسون چه داند بر آتش بخواند ۝ سوزش درو نماند کرد چو نور روشن
کان هست ورود بر دوزخ علی ربک بر پروردکار تو حتما حتمی وقطعی مقضیا کاری حکم کرده شده بران یعنی وعده ایست
که البته واقع خواهد بود ودران خلاف نیست جمعی برانند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبدالله رضی الله عنهما از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ورود دخولست هیچ بری وفاجری نباشد الا که بدوزخ درآیند اما آتش
بر مومنان سرا سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام ومویداین قولست آنکه حق سبحانه میفرماید که ثم ننجی پس
نجات دهیم الذین اتقوا آنان را که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ ونذر الظالمین وبکذاریم ستمکاران را
فیها در آن آتش جثیا بزانو درآمدکان واذا تتلی وچون خوانده شود علیهم بر مشرکان ایاتنا آیتهای ما بینات

سویدا و روشن معانی آن با دلایل یا اعجاز بیان قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویده‌اند از صحابه دید قریش للذین آمنوا
وانا ننا از فقرا گرویده‌اند یعنی توانگران و درویشان را گویند ای الفریقین کدام ازین دو گروه مومن و کافر خیر بهترند مقاما
از جهت مقام و موضع یعنی مارا مال و منازل نزه است و همه اسباب معیشت آماده در او و شما را نه گوشه‌ایست معین در او نه توشه
مهیا فی الحقیقه مراد از خیریه مقام حسن حال و وسعت معیشتست ملخص کلام آنکه مشرکان مومنان را میگفتند از ما دو گروه کدام
خوش حال‌ترند و احسن ندیا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته‌تر و در مجمع ما همه صنادید و اشراف عزیزند و در مجلس شما موالی و ضعفا
پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات ایشان را در هم شکست و فرمود که وکم اهلکنا و چند هلاک کردیم قبلهم پیش از مشرکان عرب من قرن
گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد بحسب واقع بودند هم ایشان از کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر از جهت اسباب خانه و اثاث متاع
بوده باشد ورئیا و نیکوتر از ایشان در هیات و منظر نه مال و ملکت از ایشان دفع کرد و نه جمال که عذاب از ایشان باز داشت نظم
بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کین را بشبی برند و آنرا بتبی قل بگو ایشان را که بجمال و منال متفخر و مستظهرند که غره مشوید زیرا که من کان فی
الضلالة هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فلیمدد پس باید که مدد کند حضرت در صورت تعییر مد میکند له الرحمن و وی را خدا
و باز می کشد عمر او را مدا یا کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی در پی میرساند حتی اذا راوا تا وقتی که به بینند ما یوعدون آنچه
بیم کرده شده اند بدان اما العذاب یا عذاب در دنیا بقتل و اسر و اما الساعة و یا روز قیامت مشتمل بر انواع خزی و نکال فسیعلمون
پس بدانند من هو شر آنرا که بدترست از دو گروه مکانا از جهت مکان چه جای مومنان در جانب جنان باشد و ماوای ایشان
درکات نیران و اضعف و بدانند آنرا که ضعیف‌ترست جندا از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدای
و ملائکه و انبیا یاری و مددکاری رسد و مشرکان را مطلقا یار و مددکاری نباشد و ما للظالمین من انصار و یزید الله و می افزاید
خدای در دنیا الذین اهتدوا آنان را که راه یافته اند بکتاب او هدی راه نمودنی یعنی گرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده
و حق سبحانه هدایت داد ایشان را بتصدیق هرچه دیگر منزل می شود زیاده می کند والباقیات الصالحات عملهای شایسته
باقی از صلوة خمس یا کلمات ادعیه و غیر آن و بیشتر خیرا بهترست عند ربک نزدیک آفریدگار تو ثوابا از جهت
پاداش و خیر مردا و بهترست از جهت بازگشت یعنی اگر کافرانرا در دنیا جاه و مالست و در آخرت وبال و نکال خواهد بود
اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد بود و حسن المآب [illegible]
یعنی کافران و کار محارت آورده اند که خباب بن الارت رضی الله عنه بر عاص بن وایل سهمی دینی بود که روزی
او را با دای آن تقاضا کرد و او گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب رضی الله عنه گفت از روز الله کافر نشوم بدان حضرت نه زنده
و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آن روز که مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است من آنجا نیز
افضل خواهم بود و مال و فرزند بیشتر حق سبحانه این آیت فرستاد که افرایت الذی کفر آیا دیدی آنرا که نگروید بآیاتنا بآیتهای ما یعنی قرآن و دلایل
وحدت وقال و گفت عاص که فردای قیامت لاوتین هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند مالا و ولدا مال و فرزندان را اطلع الغیب آیا
مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آنجا میگوید ام اتخذ یا فرا گرفته است عند الرحمن عهدا نزدیک خدای عهد
و پیمانی برین صورت کلا نه چنانست که او میگوید سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم ما یقول آنچه میگوید که فردا بمن

ونمد

230

خواهند داد یعنی مال و فرزند ویاتینا و بیاید بما وقت مرگ یا روز رستخیز فردا تنها نه مال رفیق او و نه فرزند قرین او واتخذوا و فرا
گرفتند مشرکان قریش من دون الله بجز خدای آلهة خدایان چون اصنام و ملائکه لیکونوا تا باشند این معبودان لهم عزا مر ایشانرا
سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای کلا نه چنانست که عزیز گردند سیکفرون زود باشد که
کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و متبرا شوند بعبادتهم بپرستش ایشان یا کافران چون با سوال قیامت در مانند گردند
منکر شوند پرستش بتان را ویکونون باشند علیهم بر معبودان خود ضدا دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان الم تر آیا ندیدی ی
و ندانستی انا ارسلنا الشیاطین آنرا که ما فرستادیم دیوانرا علی الکافرین بر کافران یعنی برایشان مسلط ساختیم یا قرین
و رفیق ایشان گردانیدیم تؤزهم می جنبانند ایشانرا ازا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر معاصی و از جا برند بتسویلات
و وسوسه فلا تعجل علیهم پس شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان بتعجیل تمنای انما نعد جز این نیست که شماریم لهم برای ایشان
ایام آجال ایشانرا عدا شمردنی که دران غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده یوم یاد کن
روزی را که ما نحشر المتقین فراهم آریم پرهیزکاران را و جمع کنیم الی الرحمن بسوی بهشت خدای بخشاینده وفدا در حالتی که سواران
باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشانرا بهشت سواره برند چنانچه وافدانرا بدرگاه ملوک می برند امام قشیری قدس سره فرموده که
بعضی بر نجایب طاعت و عبادت باشند و قومی بر مراکب همم و نیات و آنانکه بر مرکب طاعت باشند بهشت جویا تند ایشانرا بروضه
جنان برند و آنانکه بر نجایب همت باشند خدای طلبا تند ایشانرا بقرب طاعت رحمن خوانند جنان جوی دیگرست و رحمن
جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعا میکرد که خدایا
بر و رحمت کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بر وزد که ای غافل سی سالست که بهشت را با شرف و عزت
و حور و قصور بر من جلوه میدهند و من گوشه چشم همت بر و نیفکنده‌ام اکنون بدرگاه قرب میروم رحمت خود او را ده
و برای من بهشت و رحمت میخواهی نظم باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا بی جمالش روضه جنت چه کار آید مرا
ونسوق المجرمین و برانیم کافرانرا الی جهنم بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند وردا تشنگان و پیادگان تا تنها
مانندگان لا یملکون الشفاعة نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم در خواست هیچ شفیعی الا من اتخذ مگر آنکسی که فرا گرفته باشد
عند الرحمن نزدیک خدای عهدا پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحیدست و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن
مگر از خدای دستوری یافته باشد وقالوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتخذ الرحمن فرا گرفت خدای ولدا
فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر علیهم السلام و بگوی ای محمد و بشیا لقد جئتم بدرستی که آوردید شیئا ادا چیزی زشت یعنی سخن زشت
و بی ادبانه تکاد السموات نزدیک بشد که آسمانها یتفطرن شکافته شوند منه از عظمت آن سخن و تنشق الارض و بازشکافد زمین
و تخر الجبال و بیفتد کوهها هدا و بشکند شکستنی یعنی پاره پاره گردد ان دعوا از آنکه خواندند للرحمن ولدا خدای را فرزند یعنی
بدو اسناد کردند و ما ینبغی و نسزد و لایق نباشد للرحمن ولدا و خدای را فرزند یعنی بدو اسناد کردند و ما ینبغی و نسزد و لایق نباشد
للرحمن و خدای را ان یتخذ آنکه فرا گیرد ولدا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست منزه است یا نیازمند ذاتی محتاج نیست بجهت
اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزین بدیشان ان کل من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمین است

الاتی الرحمن مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عبدا در حالتی که بنده باشد لقد احصیهم بدرستی که همه را دانسته است وبدیشان
احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم وقدرت او بیرون نیستند وعدهم عدا شمرده است اشخاص وافعال ایشان را عدا شمردنی وکلهم وهمه ایشان
آتیه آیندگانند بوی یوم القیامة روز رستخیز فردا تنهای اتباع وانصار ان الذین امنوا بدرستی آنانکه بگرویدند وعملوا الصالحات
وکردند عملهای پسندیده سیجعل زود باشد که پدید کند لهم الرحمن برای ایشان خدای ودا دوستی در دلهاء خلق یعنی محبت ایشان
در دلها افکند بی اسباب ووسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل را علیه السلام گوید که من فلان را دوست میدارم
تو هم او را دوست دار جبرئیل علیه السلام او را دوست گیرد ومنادی کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم
دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او وضع کند در زمین تا زمینیان نیز او را دوست گیرند فانما یسرناه جز این نیست که آسان کرد
کرداینده ایم قرآن را یا که منزل ساخته ایم بلسانک بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کرده ایم لتبشر تا مژده دهی به
المتقین بدو پرهیزکاران را که از شرک اجتناب نموده اند وتنذر به وبیم کنی بآن قوما لدا گروهی ستیزه کاران سخت خصومت را وکم اهلکنا وچند
هلاک کردیم قبلهم پیش از قوم تو من قرن از اهل زمان یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم هل تحس هیچ می یابی
وی بینی منهم از هلاک شدگان من احد یکی را او تسمع یا می شنوی لهم ازیشان را رکزا آوازی پوشیده یعنی عذاب بدیشان فرود آمد مستاصل
شدند نه ازیشان شخصی باقی که کسی ببیند ونه آوازی بر جای که بشنود بلکه چون موکل قهر الهی باهیچ کدام در نساخته همه را از دست
فنا در دام خمول ونسیان انداخته ع کان لم یخلقوا ولم یکونوا نظم کوا از آن سروران تاج بخش کو نشان از خسروان تاج دار سوخته دیهیم شاهان عجم
خاک شد تخت ملوک کامکار بسم الله الرحمن الرحیم طه در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سور است این مقدار اختلاف
نیست که در طه بعضی این حروف را مقطعه دانند وگویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر وهادی
بر آنند که اسمی است از اسماء حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چنانچه مزمل ومدثر پس منادی باشد حرف ندا ازو محذوف یا اشارت
بدو اسم آنحضرت که طالبست وهادی یعنی طالب شفاعت وهادی بشریعت یا طاهر از ذنوب وهادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت
دل اوست از غیر حق وهدایت او بغیر حق در حقایق سلمی آورده که طا اشارت دست بآنکه طی کرده شده نقوش اکوان از صفحه سر محمدی
روز بیست از آنکه هدایت یافت بقرب مکون سرمدی وبقول بعضی این دو حرف مقسم بها اند وهر یک اشارتست بچیزی در تاویل
گویند که قسم بطول وهدایت الهی است یا بطینت پاک وهمت عالی حضرت رسالت پناهی ودر تیسیر از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند
که طا سوگندست بطهارت اهل بیت رسول الله لقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا وبقولی بطوبی وهاویه که اشارتست بجنت ونار ودر زاد المسیر
آورده که طا مدینه طیبه است وها مکه شریفه بدین دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب غازیانست وها هرب کافران یا طرب اهل
جنانست وهوان اهل حرب ارباب نیران قومی بر آنند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است یا تا دیا رجل بلغت عک
یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل ع ان السفاهة طاها فی خلائقکم ع ودیگری گفته ع هتفت بطاها فی القتال فلم یجب ع وبدین قول شاید
حضرت رسول باشد ودر بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است وها پنج ومجموع چهارده باشد وغالب آنست که ماه را مرتبه بدریت
در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب مندرج است که ای ماه شب چهارده ومنادی حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم
وبدریه اشارت بکمال مرتبه جامعیت آن حضرت کما لا یخفی علی العرفاء نظم ماه چون کامل شود انور بود ع ذاتکه او وارث نور حق بود

کی ماه بدری وگه شاه بدر صدر تو مشروح کارت شرح صدر درشب تاریکی وکفر ضلال از جهت روشن انوار جمال وگویند طاها در اصل
طاها بوده که همزه را حذف کرده اند طا امرست از وطی وها کنایتست غیر مذکور در روایت حال که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بتهجد بر خاستی
بریک قدم ایستادی وبدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی واین سوره نازل شد وامر فرمود حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم
که طاها یعنی بسپر بتقدیس خود زمین زمین را یعنی کف هر دو پای بر زمین نه وگویند روزی ابوجهل واحزاب او حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم
گفتند که تو بترک دین ما خود را در رنج انداختی یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو دینامده مگر برای آنکه او را در رنج وتعب افکند آیه آمد که طه ای محمد
هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده ما انزلنا نفرستادیم ما علیک القرآن بر تو قرآن را لتشقی تا در رنج افتی وشب خواب نکنی وبواسطه
قیام در نماز الم ورم بپای مبارکت رسد الا تذکرة لیکن فرستادیم او را جهت پند دادن لمن یخشی وان کس را که بترسد تخصیص خاشی بآنکه پند گیر
علم است جهت انتفاع اوست بآن تنزیلا فرو فرستاده شده فرو فرستادنی ممن خلق الارض از آنکس که بیافرید زمین والسموات العلی
واسمانهای بلند الرحمن اوست بسیار بخشایش علی العرش استوی بر عرش مستولی شد واو اضافه استیلا بر عرش بآنکه حق سبحانه بر همه موجودات
مستولیست جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقاتست در تاویلات ماتریدی مذکورست که عرش یعنی ملک آید یعنی حق سبحانه بر ملک خود مستولیست
جهت آن تواند بود وغالب در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره درین آیه بر عرش وقف میکرد ومیگفت استوی فی السموات
ای ثبت له شیخ الاسلام قدس سره فرموده استواء خداوند بر عرش در قرآنست وخواندن ایمانست تاویل بجستن کژ تاویل در دین
باب بطحاست بظاهر قبول کنم وبباطن تسلیم آورم که این اعتقاد سنیانست اما میدانم که نه محتاج مکانست نه عرش بردارنده اوست
که اوست بردارنده ونگه دارنده عرش نظم نی مکان ره یافت سویش نی زمان ع نی بیان دارد خبر زو نی عیان ع
این همه مخلوق حکم دوست ع غالب عالم از عالم برترست وما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه
وما فی الارض وآنچه در زمین هاست از مخترعات سفلیه وما بینهما وآنچه میان هر دو باشد از اصناف ملایکه وطبقات ناری
وهوایی وما تحت الثری وآنچه در زیر طبقه ثری ایست از زمین طبقه زیر ترست از طبقات ارض وآن موضعیست که صخره آنجا
بربالای اوست ودر تفسیر وغیر آن از تفاسیر بروایت ابن منبه مذکورست که هفت زمین بر دوش فرشته ایست وقدمین فرشته بر
صخره است وصخره بر شاخ گاوی که از فردوس است وقوایم بر پشت ماهی از حوض کوثر وماهی ثابت است بر بحر وبحر
بر جهنم وجهنم بر زمین ریح وریح بر حجابی از ظلمت وآن حجاب بر ثری وعلم اهل آسمان وزمین تا ثری بیش نرسد وماتحت الثری
جز حق کسی نداند وان تجهر بالقول واگر آشکارا کنی سخن را فانه پس بدرستی که او یعلم السر میداند پوشیده را واخفی وآنچه پوشیده
ترست از پوشیده گویند سر آنست که میکند وی پوشد واخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید واخفی
آنکه در دل خود نگاه دارد الله اوست خدای بحق لا اله الا هو نیست معبودی سزای پرستش مگر او وله الاسماء الحسنی ومر او راست نامهای
نیکو یا صفتهای پسندیده وهل اتیک وآمده است بتو حدیث موسی خبر حدیث موسی بن عمران تو قصه او دانسته پس در صبر بر مکاره
بدو اقتدا کن اذ رای ویاد کن چون دید موسی نارا آتشی در اخبار آمده که چون موسی علیه السلام از شعیب علیه السلام دستوری طلبید که
بمصر رود ومادر وبرادر خود را ببیند شعیب علیه السلام اجازت داده اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود وظلمت وبرف
می بارید ایشان راه گم کرده نزدیک وادی ایمن رسیدند وصفورا دختر شعیب علیه السلام که حلیله او بود درد وضع حمل پدید آمد

یا تتح محتاج شد موسی علیه السلام جنبد انچه سعی نمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید قال پس گفت
لاهله امکثوا مر اهل و عیال خود را که درنگ کنید درین موضع که انی آنست نارا بدرستی که من دیدم آتشی لعلی آتیکم شاید که بیارم
برای شما منها بقبس ازان آتش شعله در سر چوب یا نی گرفته یا جمرهٔ خورد ازان یعنی فتیله یا سر چوبی یا نی گرفته روشن کنم یا اخگری
بیارم او اجد یا شاید که بیابم علی النار بر سر آن آتش هدی راه نمایی که ما را بشارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و قصد
بجانب آتش روان شد فلما آتاها پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود دید افروخته
در حوالی آتش هیچ کسی نی متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده شد که ای موسی انی انا
ربک بدرستی که منم پروردگار تو تکرار برای توکید است و تحقیق یعنی شک مکن و متیقن شو یا که من آورید کار توام فاخلع پس
بیرون کن و بیفکن از پای خود نعلیک نعلین خود را گفته اند نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد
بقر بوده و خطا را ما حق سجاده بخلع آن فرمود که تا موسی علی نبینا و علیه السلام تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای او رسد
و حقایق گویند این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره
و غیر اوی برهنه سفر نموده اند نظم کجی که زمین و آسمان طالب اوست چون در نگری برهنه پایان دارند و گفته اند که نعلین کنایت
یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد خالی کن امام قشیری رحمه الله فرموده که فکر دنیی و آخرت را از دل بیرون کن یعنی در عالم توحید
قدم برده و کون تو انک بدرستی که تو بالوادی المقدس طوی بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست و انا اخترتک
و من برگزیدم ترا برای نبوت فاستمع پس گوش فرا دار لما یوحی مر آنچه را که وحی کرده می شود بتو و آن وحی کدام است
انی انا الله بدرستی که منم خدای لا اله الا انا نیست خدای بجز من فاعبدنی پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بتقریر
توحید که منتهی علم است و امر بعبادت که کمال عملست پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که واقم الصلوة و بپای دار
نماز لذکری برای آنکه مرا یاد کنی در ان یا من ترا ایشان یاد کنم ان الساعة بدرستی که ساعت رستخیز آتیة آینده است اکاد اخفیها
میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفا بمعنی سلب خفا دارند
معنی آنست که نزدیک شد که ظاهر گردانم انرا لتجزی متعلقست بآتیه یعنی قیامت بی شک آینده است تا پاداش داده شود کل نفس
هر نفسی را بما تسعی بآنچه می شتابد از عمل که میکند فلا یصدنک پس باید که ترا باز ندارد عنها از ایمان بقیامت من لا یؤمن بها کسی
که گرویده نیست بوقوع آن واتبع و پی روی کرده است هواه آرزوی نفس خود را پس صدود آنکس از راه مرو فتردی که هلاک شوی خطاب
با موسی علیه السلام است و مراد امت اوست اما علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله بر آنند که از اینجا که و انا اخترتک تا اینجا خطاب
بسید امت صلی الله علیه و سلم و برین تقدیر مراد امت باشد القصه چون موسی علی نبینا و علیه السلام نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس
قرار گرفت خطاب رسید که و ما تلک و آن چه چیزست بیمینک یا موسی بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت استیناس موسی و دفع
هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب بینی قال گفت موسی علیه السلام
هی عصای این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه و در زیر او سنانی نشانده و نام او علیق بود
یا نبعه آنرا آدم علیه السلام میراث بشعیب علیه السلام رسیده بود و از و بموسی رسید القصه جواب داد و حکایت تعداد نعم ربانی بران افزود و گفت

اتوکؤا علیها تکیه میکنم علیها بران عصا چون مانده شوم در راه یا وقتی که بر سر رمه باشم که میچرند واهش و فرو ریزم برگ از درخت
بها بدان عصا علی غنمی بر گوسفندان خود ولی فیها مارب اخری و مرا در ان عصا کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی علیه السلام
سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را حافظت نمودی و بسر جایی که رسیدی
تنهٔ دلو و شعبتین او دلو شدی و چون بزمین زدی درخت سایه دار شدی و هر میوه که مرغوب موسی علی نبینا و علیه السلام بودی بر و پیدا آمدی
و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی اجمالا گفت که مرا با او کارهاست قال گفت خدای القها یا موسی بیفکن او را
یا موسی حضرت موسی علیه السلام گمان برد که او را نیز چون نعلین دور می باید افکند فالقها پس بیفکند انرا از قفای خود فی الحال او را عظم
بکاری رسید یا نگریست فاذا هی پس ناگهان عصا حیة ماری بود تسعی می شتافت بهر جانب آورده اند که اول بار ماری زرد شد پری
عصا بعد ازان بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر جا قایم سطبر کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او سفید یا چهل ذرع بود
و در دهن او دندانهای بزرگ و دو چشمش چون برق میدرخشید و بسنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ را از بیخ برکندی و بخوردی
چون موسی علیه السلام ویرا دید ترسان شد و پشت بر نهاد قال خذها گفت خدای که بگیر ویرا ولا تخف و مترس از وی سنعیدها زود باز
گردانیم ویرا سیرتها الاولی بهیأت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسی رسید روی باژدها روان شد
دست خود را در دهان او کرد چنین او را اگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی دل موسی آرام گرفت دیگر باره ندا آمد واضمم یدک
ضم کن و بر دست خود را الی جناحک بسوی پهلوی خود در زیر بغل تخرج تا بیرون آید بیضاء سفیدی روشن من غیر سوء بی عیبی
و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده باشد مانند برق آیة اخری در آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لنریک الحق کردیم
تا بنماییم ترا من آیاتنا الکبری یعنی از نشانهای بزرگ ما اذهب برو بدین دو معجزه الی فرعون بسوی فرعون و دعوت کن او را بپرستش
من انه طغی بدرستی که او از حد در گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام مامور شد بدعوت فرعون
با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کردن پس از خدای تقویت طلبید و آغاز دعا کرد و از روی
نیاز قال گفت رب اشرح لی ای پروردگار من کشاده گردان برای من صدری سینه مرا تا در وی گنجد آنچه من وحی میکنی با مرا
با مرا تحمل وی بود یا رساند تا از هر سخنی دل تنگ نشوم ویسر لی و آسان کن برای من امری کار مرا که تبلیغ رسالتست واحلل و بگشای
عقدة گره را من لسانی از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که روزی فرعون مر موسی را علیه السلام در زمان
طفولیت برکنار داشت موسی دست بریش مرصع او فرود آورد و قدری ازان برکند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه
خاتون عذر خواهی آغاز نموده فرمود که این کودک جوهر رخشان دید بدان متوجه شد اگر جمرهٔ آتش بیند دست بدان خواهد
رسانید پس طشتی آتش و طبقی پر از یاقوت پیش موسی آوردند جبرئیل دست او را بگرفت بسوی جمرات آتش برد و جمره برداشت
و بر دهن نهاد و زبانش بسوخت و گرمی بران بماند و سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا این درخواست کرد تا آن عقد منحل گردد
دیگر گفت واجعل لی و گردان برای من یعنی مقرر کن وزیرا یاری دهنده یا بار بردارنده من اهلی از کسان خود
هرون اخی هارون برادر مرا اشدد به محکم کن بوی ازری پشت مرا واشرکه و انباز کن او را فی امری در کار من یعنی شریک ساز
او را در نبوت با من کی نسبحک تا ترا بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گذاریم کثیرا بسیار و نذکرک کثیرا و یاد کنیم بحمد و ثنا و دعا بسیار

انک بدرستی که تو کشت مستی بنا یا احوال ما بصیرا بینا یا تو دانا بی پانجه صلاح ما درانست قال قد اوتیت کفت خدای که بتحقیق داده شدی
سؤلک یا موسی مطلوب ومسؤل خود را ای موسی یعنی هرجه خواستی بتو دادم ولقد مننا وبدرستی که منت نهاده ایم علیک برتو ونعمت داده ام
ترا مرة اخری در وقتی دیکر اذ اوحینا جون وحی کردیم الی امک بسوی مادر تو ما یوحی آنچه بتوان دانست مکر بوحی یعنی اورا الهام دادیم
در وقتی که ترا زاده بود وکسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند واو بکار تو درمانده شد ما الهام ساختیم اورا یا بزبان ملکی نه بروجه
بنوت بدو پیغام کردیم ان اقذفیه انکه بیفکن موسی را فی التابوت در صندوق بعد از انکه پنبه در و نهاده باشی وسر ان محکم بقیر ساخته
فاقذفیه پس بیفکن آن تابوت را فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم پس باید که بیفکند در دریا صورتش امر است ومعنیش خبر یعنی دریا بیفکند
بالساحل بکناره یاخذه تا فرا کیرد اورا عدو لی دشمنی که مراست وعدو له ودشمنی که اوراست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عداوت اوست
آورده که مادر موسی با مر الهی موسی در صندوق نهاده بدریای نیل افکند وجوی ازان دریا بجانب فرعون میرفت صندوق ازان جوی
بباغ فرعون درآمد واو بازن خود آسیه برکنار جوی بود جون صندوق پیش ایشان رسید بکرفتند وسر باز کرده کودکی ماه روی
سیاه جشم بیرون آمد نظم ماه زیباست ولی روی تو زیبا تر ازوست جشم نرکس جلکم جشم تو رعنا تر ازوست قتاده رحمه الله فرموده که
در جشمهای موسی علی نبینا وعلیه السلام ملاحتی بود که هر که اورا دیدی دوست داشتی آسیه وفرعون که جشم اورا دیدند محبت او در دل ایشان
پدید آمد جنانچه حق سبحانه میفرماید والقیت علیک وافکندم بر تو محبة دوستی که این منی ازمن یعنی تخم محبت ترا در دلها پاشیدم تا بر تو
مهربانی ورزند ولتصنع وتا پرورده شوی علی عینی بر دیدن من یعنی بعلم وارادت من در حضرت که فرعون وآسیه اورا بفرزندی
برداشتند وترتیب مهد وتعیین دایه استقبال نمودند هرجند دایه آوردند موسی علیه السلام شیر وی نکرفت مادر موسی
دختر خود را کفته بود که برکنار نیل میرو وجشم بر صندوق میدار که کجا میرود جون صندوق بباغ فرعون درآمد ~~وی الحال مادر را~~
بیاورد مریم خود را دران باغ انداخت صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمی ستاند خود را پیش آسیه افکند اذ
تمشی یاد کن جون میرفت اختک خواهر تو فتقول پس کفت هل ادلکم ایا دلالت کنم شما را ای حاضران علی من یکفله بر کسی
که متکفل این طفل کند واورا شیر دهد آسیه کفت اکر جنین کسی باتو احسان نمایم مریم بیرون آمد وفی الحال مادر را بیاورد وموسی را
در کنار وی نهادند فرجعناک پس بازکردانیدیم ترا الی امک بسوی مادر تو بوعده وفا کردیم کی تقر تا روشن شود عینها
جشم مادر بلقای تو ولا تحزن تا اندوه نکند بفراق تو وقتلت نفسا وبکشتی تو کسی را یعنی آن قبطی که اسرائیل بتو استغاثه
کرد او وفرعونیان دانستند وقصد قتل تو کردند بجهت قصاص فنجیناک پس برهانیدیم ترا من الغم از غم کشتن وامر کردیم که
بمدین هجرت کنی وفتناک واتمودیم ترا فتونا از مودنی یعنی ترا در بوته بلا افکندیم وپاک وخالص بیرون آمدی قصه
ولادت موسی وقتل قبطی وهجرت بمدین در سورهٔ قصص شرح داده خواهد شد فلبثت پس درنک کردی سنین سالها فی اهل مدین
درمیان اهل مدین وآن مرحله یا بیست وسی سالست ثم جئت پس آمدی بدین وادی علی قدر یا موسی بر اندازه
که مقدر کرده بودم ای موسی واصطنعتک وترا برکزیدم وخاص ساختم لنفسی برای محبت خود یعنی ترا دوست کرفتم اذهب
انت برو تو واخوک وبرادر تو بایاتی بمعجزهای من ولا تنیا وسستی مکنید فی ذکری در رسانیدن ذکر من بتوحید وعبادت
اذهبا بروید هر دو الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستی که او در عصیان از حد کذشته است فقولا پس کویید با او

قولا لینا سخن کفتنی نرم یعنی مدارا نمایید با او واورا دعوت کنید در صورت مشورت مثل هل لک الی ان تزکی مبادا
که اکر درشتی نمایید بر شما غضب کند یا انکه حق تربیت او در خوشی وسختی رعی دارید مکر اورا بکنیت خوانید جون ابو العباس
ویقولی ابو الولید وابو مرة نیز کفته اند بو مر تقدیر عتق میکنید لعله یتذکر شاید که او بپذیرد کلام شما او یخشی یا بترسد
از عذاب خدای تذکر بهره متحقق است وخشیه حصهٔ متوهم پس موسی علیه السلام ازین محل متوجه مصر شد وبا سر امتعهٔ
خود تروقت واورده اند که کسان موسی بشب انتظار بردند بنابر مدورت ازوی خبر بیافتند دران صحرا متحیر بماندند
تا داعی از اهل مدین اینجا رسیده وصفورا داشناخته پیش پدرش بردند بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان
رسید القصه جون موسی بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون که باستقبال برادر بیرون شو پس در اثنا طریق ملاقات
فرمودند موسی شرح تمامی باز کفت وبرا ازانکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت واورا بحق دعوت نمود خبر داد هارون کفت
ای برادر شوکت وسطوت فرعون ازانجه دیدهٔ زیاده شده وبادنی سببی حکم بقطع وصلیب میکند موسی اندیشه ناک شد هر دو
برادر باتفاق قالا ربنا کفتند ای آفریدکار ما اننا نخاف بدرستی که ما می ترسیم ان یفرط علینا ازانکه فرعون پیشی کیرد بر ما
یعنی تعجیل کند بعقوبت ما ونکذارد که معجزه بدو نماییم او ان یطغی یا انکه زیاده کند طغیان خود را ونسبت با حضرت
مقدس تو سخنی بی ادبانه کوید قال کفت خدای که ای موسی وهارون لا تخافا مترسید از افراط وطغیان او انی معکما
بدرستی که من با شما ام بحفظ ونصرت اسمع می شنوم دعا شما یا آنچه او کوید بنسبت من واری ومی بینم آنچه کند با شما یعنی
خاطر جمع دارید که من شنوا وبینایم نکذارم که ضرری بشما رساند فاتیاه پس بروید فقولا پس بکویید انا رسولا ربک ما هر دو
فرستادهٔ پروردکار توییم فارسل معنا پس بفرست با ما بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را تا با رض مقدسه باز رویم که
مسکن ابای ما بود ولا تعذبهم وعذاب مکن ایشانرا بتکلیف اعمال شاقه وکرفتن مقاطعه وقتل اولاد قد جئناک بایة بدرستی
که آورده ایم نشانی یعنی معجزه من ربک از نزد دیک افریدکار تو والسلام وسلام ملایکه یعنی خزنهٔ بهشت علی من اتبع
الهدی بر انکس است که پی روی ایمان کند وراه راست رود یا سلامت هر دو سرا مر وراست انا قد اوحی الینا بدرستی
که وحی کرده اند بما یعنی پروردکار ما حکم فرموده ان العذاب بانکه عذاب دینی وآخرت علی من کذب بر انکس است که
که تکذیب کند کند انذار آورده ایم وتولی وپشت بران کند ازان اعراض کند پس موسی وهارون بحکم الهی بر بارکاه
فرعون آمدند وبعد از مدتی که ملاقات او میسر شد کفتند ما رسولان پروردکاریم وترا بعبادت او میخوانیم وان کلماتی
که حق سبحانه تلقین کرده بود ادا کردند قال کفت فرعون فمن ربکما یا موسی پس کیست پروردکار شما ای موسی که مرا به پرستش
او دعوت میکنید نکته درانکه موسی را به ندا تخصیص کرد بانکه خطاب با هر دو برادر بود دانست که دانسته بود که بر زبان
موسی عقدهٔ هست وسخن نیک مفهوم نمی شود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد وازانحلال عقده خبر نداشت
پس موسی بر بیان فصیح قال کفت ربنا الذی پروردکار ما انکس است که از محض رحمت اعطی داده است کل شیء هر جیز را از
انواع مخلوقات خلقه صورت او وشکل او لایق وموافق حال او یا داد هر یک را از خلایق انجه قوام واستقلال او
در قوام وجود معاش بدانست ثم هدی پس راه نمود اورا بدان یعنی شناسا کردانید بکیفیت انتفاع ازان یا هم حیواناترا

در راه مدین ٥

زوجه داد نظر او در خلق وصورت وراه ازدواج وامتزاج بدو نمود وگفته اند خلقه معقول اولست وتقدیر کلام
این که داد آفریدگار خود را هر چیز که بدان محتاجند چون مقصود بیان معطی به است از آن تقدیم کرد فرعون که این سخن بشنید
بترسید که مبادا که قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند بجای دیگر گشایند و جهت تحیر موسی علیه السلام قال گفت فرعون فما بال القرون
الاولی پس چیست حال قرنهای نخستین چون قوم نوح وعاد وثمود که این خدایرا نپرستیدند این زمان در سعادت ودولت اند یا در شقاوت
ونکبت قال گفت موسی علیه السلام علمها علم حال وکار آن گروه عند ربی نزدیک آفریدگار منست فی کتاب در لوح محفوظ نوشته شده
لا یضل خطا نمی کند وفرو نمی گذارد ربی پروردگار من هیچ چیز را ولا ینسی وفراموش نمی کند بلکه دانش او بهمه محیطست ومن بعد از
مثل شما [illegible] مکر آنچه واخبر دهند وگفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت حیثیت حال گذشتگان که برانگیخته می شوند
موسی جواب داد که انواع خدای من کسی دیگر نمیداند وباز بسر سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد وگفت پروردگار من
الذی جعل آنست که گردانید برای شما فیها در زمین سبلا راهها تا بران راه از زمینی بزمینی میروید وبمصالح خود قیام می نمائید
وانزل من السماء وفرو فرستاد از آسمان ماء آبی که باران است فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بسبب آن آب انواع
از نبات این کلام تنبیه است بر کمال قدرت وحکمت یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون آریم باب باران ازواجا اصناف
گوناگون من نبات شتی از رستنیهای پراکنده که لون وطعم ورایحه هر یک مخالف آن دیگر است باوجود اتحاد آب وزمین
کلوا پس گفتیم که بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هرچه خورد ترا شاید از ثمار وحبوب وارعوا وبچرانید انعامکم چهارپایان
خود را در چراگاهها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را نشاید ان فی ذلک بدرستی که درین که مذکور شد لایات هر آینه دلالتهاست
بر قدرت ربانی ووحدت او لاولی النهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشان نامی باشد از اتباع باطل وارتکاب قبایح
منها از زمین خلقناکم آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما واول مواد ابدان شما خاک زمین است در تبیان فرموده
که حق سبحانه فرشته می فرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری برمیدارد وبر نطفه که ماده وجود اوست میریزد
انگاه از تراب ونطفه مخلوق می شود ودر همان خاک مدفون میگردد چنانچه که حق سبحانه فرمود که شما را از زمین آفریدیم وفیها
نعیدکم ودر زمین باز بریم بعد از مرگ ومنها نخرجکم واز زمین بیرون آریم تارة اخری باری دیگر جهت حساب وجزا حکیم
فرموده نظم بخاکت درارد خداوند پاک دگر ره برون آرد از زیر خاک بران حال کای بخاک اندرون بران گونه از خاک آیی برون
اگر پاک در خاک گیری مقام برای از و پاک و پاکیزه نام پس فرعون حجت ومعجزه طلبید وحضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام عصا
بیفکند اژدها شد وباز بگرفت همان عصا شد ویدبیضا بوی نمود واز آیات تسع معجزه بعد از معجزه میدید که ویدچنانه حق سبحانه
فرمود ولقد اریناه وبدرستی که ما نمودیم فرعون را آیاتنا کلها معجزهای که ما بموسی علیه السلام داده بودیم فکذب پس بدروغ نسبت
داد موسی را وابی وسر باز زد از آنکه ایمان آورد وفرمان برداری کند از روی عناد قالوا گفت اجئتنا آیا آمدی بسوی ما
لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما که مصر است بسحرک یا موسی بجادوی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری ومیخواهی
که بسحر ما را از مصر بیرون کنی وبنی اسرائیل را متمکن سازی وپادشاهی کنی بر ایشان فلنأتینک بسحر پس هر آینه بیاریم برای تو جادوی
مثل جادوی تو [illegible] تا با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فاجعل پس مقرر کن بیننا وبینک میان ما

لکم الارض

وبیان

وبیان خود وعداً وعده بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لانخلفه خلاف نکنی از آن نحن ولا انت ونه ما ونه تو چون
وعده برسد حاضر شویم مکاناً سوی در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما وتو با آن یا مکان مستوی یعنی هموار که در وی هیچ
پستی وبلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کردن قال گفت موسی علیه السلام موعدکم زمان وعده شما یوم الزینه روز آرایش قبطیانست
وآن روز عیدی بود اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی وتماشا کردندی یا روز نیروز بوده یا عاشورا وان یحشر
الناس وانکه جمع کرده شوند مردمان ضحی در چاشتگاه که روشن ترست از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع آدمیانست وآن روز عیدی
را اهل مصر را که همه آراسته تماشا کردندی حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق وزهوق باطل علی رؤس الاشهاد جهت وقوع
پذیرد وخبر آن باطراف واکناف عالم برسد فتولی فرعون پس برگشت فرعون ومجلس بخلوت درآمد وجهت جمع کردن سحره رای زد
وکسان فرستاد فجمع کیده پس جمع کرد آن چیز را که بآن کید کند یعنی سحره والات سحر ثم اتی پس آمد بوعده گاه با ساحران قال لهم
موسی گفت موسی مر جادوانرا چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید ومبندید علی الله
کذباً بر خدای دروغی که آیة او را سحر گوئید فیسحتکم که مستاصل گرداند واز بیخ برکند شما را بعذاب بعذابی که نازل گرداند بر شما
وقد خاب وبدرستی که بی بهره ونومید ماند من افتری هر که افترا کرد بر خدای فتنازعوا پس گفت وشنود کردند جادوان امرهم کار
خود بینهم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علی نبینا وعلیه السلام گفتند این سخن ساحران نمی ماند واسروا النجوی وپنهان داشتند
راز گفتن را از ملازمان فرعون وبرین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده اند که فرعون
از غرفه میدید که ایشان با یکدیگر سخنی میگویند ومساره میکنند پرسید که ای سحره چه میگوئید ایشان از بیم فرعون
قالوا گفتند ان هذان بدرستی که این هر دو لساحران جادو دانند یریدان میخواهند ان یخرجاکم آنکه بیرون کنند شما را
من ارضکم از زمین شما بسحرهما بجادوی خود ومملکت مصر را در تصرف آرند ویذهبا وببرند بطریقتکم المثلی مذهب شما که افضل مذاهبست
ودین ومذهب را تمام کنند یا ببرند اشراف واکابر شما را یعنی روی دل ایشانرا از شما برگردانند وبسوی خود متوجه سازند
علما در لفظ هذان اختلافست گویند اسم ان است وبلغت خثعم تثنیه است در هر سه حال از اعراب بالف می باشد واین
وجه موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد وهذان مبتدا چنانچه ان وصاحبها الناقه وحفص کران تخفیف میخواند
او را نافیه میداند ولام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران العقه فرعون از سحره شنود که موسی وهارون علیهما السلام ساحراند
ودعوی اخراج قبطیان دارند از مصر برآشفت وگفت فاجمعوا کیدکم پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات
سحر ثم ائتوا صفا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد وجهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وقد افلح الیوم
وبدرستی که فیروز گشت وبمطلوب خود رسید امروز من استعلی هر که بر سر آمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی وسه هزار صف کشیدند
وموسی وهارون علیهما السلام در برابر ایشان بایستادند سحره بقول اسعد هزار حبل ورسن میان تهی کرده وپر زیبق ساخته
بمیدان آوردند وطریق ادب قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنکه تو می افکنی عصای خود را واما ان نکون یا آنکه باشیم
اول من القی نخست کسی که بیفکند موسی علی نبینا وعلیه السلام از روی مقابله ادب یا از وجه بی اعتباری آن وبی حسابی از آن
قال بل القوا گفت بلکه شما بیفکنید ایشان جادوئیها خود بیفکندند وبسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فاذا حبالهم وعصیهم

بس انجا رسنها و عصاهای ایشان یخیل الیه نموده شد بموسی من سحرهم از جادویی وکید ایشان که گویی انها تسعی بدرستی
که آن میرود و می شتابد فاوجس پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة موسی خوفی از انکه نظارگیان میان سحر و معجزه فرق نکنند
یا انکه متفرق گردند پیش از القاء عصا و چون این وسم بر موسی طاری شد قلنا گفتیم ما لا تخف مترس از انچه ترا در وهم انداخته که او تو
از غایت وضوح بر خاص و عام ملتبس نخواهد گشت انک انت الاعلی بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان والق و بیفکن
ما فی یمینک آنچه در دست راست تست بیفکن تلقف تا فرو برد ما صنعوا آنچه ساخته اند انما صنعوا بدرستی که آنچه ساخته اند
کید ساحر فریب جادوست ولا یفلح الساحر و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود حیث اتی هر جا باشد و هر جا رود حضرت
موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال اژدهای عظیم شد و دهن خود گشاده تمام ادوات جادویی ها را فرو برد و مردم
از ترس وی روی بیکدیگر نهادند موسی علی نبینا و علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا
که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجز موسی است فالقی السحرة پس در افکنده شدند یعنی تامل این معنی ایشان را در روی
افکند سجداً در حالی که سجده کنان بودند مر خدا را از روی صدق قالوا امنا گفتند گرویدیم برب هارون و موسی به پروردگار
هارون و موسی تقدیم هارون جهة رعایة فواصل و ملاحظه رؤس فرعون که این صورت که حساب کرد قال امنتم گفت ایا ایمان
آورده اید و حفص آمنتم خواند بر سبیل اخبار یعنی شما بگرویدید و تصدیق کردید انه بدرستی که موسی لکبیرکم هر اینه بزرگ شماست
الذی علمکم السحر انکه بیاموخت شما را جادویی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته خواهید که ملک براندازید
فلاقطعن پس هر اینه ببرم ایدیکم وارجلکم دستها و پایهای شما را من خلاف مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و یکی از چپ ولاصلبنکم
و بر آویزم شما را فی جذوع النخل بر تنهای درخت خرما که دراز ترین درختانست که تا همه شما را ببینند و عبرت گیرند ولتعلمن اینا و تا بدانید
که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویدید اشد عذاباً سخت ترست از روی عذاب وابقی و پاینده تر از جهت عقاب
ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از انوار ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده نظم
خورده یکجرعه از کف ساقی ـ هرچه فانیست کرده درباقی ـ دامن از ذکر غیر افشانده ـ لیس فی الدار غیره خوانده ـ لاجرم در جواب فرعون قالوا
لن نؤثرک گفتند ما ترا نگزینیم و اختیار نکنیم علی ما جاءنا بر انچیزی که آمد بما من البینات از معجزات واضحات و گویند در حین سجده بهشت
و نعیم آنرا بدیشان نموده بودند گفتند ما نعمت ترا نگزینیم و اختیار نکنیم علی ما جاءنا بر انچیزی که آمد عیانا بر انچه دیدیم از نشانهای روشن
و سوگند میخوریم والذی فطرنا بخدای که ما را بیافرید فاقض پس بکن ما انت قاض هرچه هستی کننده آن یعنی هرچه خواهی با ما بکن که ما پروای آن
نداریم انما تقضی جز این نیست که تو حکم کنی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم پیش جاری نیست هرچه میخواهی
بکنی در آخرت که بهتر است و پاینده تو از حکم معزولی و بمهم خود مشغول خواهی بود نظم امروز بجور هرچه خواهی بکن ـ فردا بنویسم هرچه خواهند کنند
انا امنا بدرستی که گرویدیم بربنا به پروردگار ما لیغفر لنا تا بیامرزد ما را خطایانا گناهان ما را از کفر و معاصی وما اکرهتنا و بیامرزد
آنچه اکراه کردی ما را علیه بران من السحر از آموختن جادویی آورده اند که فرعون مردمان را بآموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشان را
جهت حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیده اند زیرا که در جمیع ادیان با اکراه او مواخذه بوده اند و این مواخذه
از امت محمد صلی الله علیه وسلم بر داشته شده والله خیر خدای بهتر است از روی پاداش وابقی و پاینده از جهت ثواب تو ما را اگر قدردانی کنی الطاع

بدان که

بدان راه دارد و خدای بر ایمان اجری عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد انه من یأت بدرستی که هر کسی آید ربه
نزدیک پروردگار خود مجرما مشرک یعنی بر کفر میرد فان له جهنم پس بدرستی که مر و راست دوزخ لا یموت فیها نمیرد در ان تا از عذاب برهد
ولا یحیی و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذراند ومن یأته و هر که بیاید بسوی مؤمنا در حالی که مومن باشد قد عمل الصالحات بتحقیق
که کرده باشد عملهای شایسته فاولئک پس آن گروه مومنان و نیکوکاران لهم الدرجات العلی مر ایشان راست درجهای بلند که آن درجها جنات
بوستانها را اقامتست تجری میرود پیوسته من تحتها الانهار از زیر اشجار یا منازل آن جویها خالدین در حالی که آن گروه جاویدان
باشند فیها در آن بوستانها وذلک و این ثواب جزاء من تزکی پاداش آنکس است که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان
یا مطهر بود بطاعات و اعمال خیر تا اینجا کلام سحره است و چون قصه ایشان بشرح لایق در سوره اعراف گذشته بود اینجا بطریق
ایجاز دو سه کلمه اورده بر مضمون آیات اقتصار نمود ولقد اوحینا و هر اینه ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی علیه السلام یعنی وقتی که
فرعون از رویت سحره متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را ان اسر بعبادی انکه بشب بیرون برید بندگان مرا از مصر چون بکنار
دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند باک مدار فاضرب لهم پس فرا گیر برای ایشان طریقا راهی ابن عیسی فرموده که بزن عصا تا سازیم
برای ایشان راهی فی البحر در دریا یبسا خشک که در و آب ولای نبود ولا تخاف نترسی درکا از دریافتن دشمن ایمن مباش که فرعونیان
شما را دریابند ولا تخشی و نترسی از غرق شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی با هم آل بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز
قبطیان خبردار شدند اما در خانه هر یک ایشان مصیبتی عظیم افتاد که بخود در ماندند روز دیگر لشکرها جمع شد فاتبعهم پس از پی در آمدند
بنی اسرائیل را فرعون بجنوده فرعون با لشکر خود بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود فرعونیان تیز در آمدند فغشیهم
پس دریافت ایشان را من الیم از دریا ما غشیهم آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مستفاد است یعنی موج دریافت ایشان را که کس
بکنه آن نرسد تا لفظی بازای وی وضع توان کرد واضل فرعون و گمراه کرد فرعون قومه گروه خود را در دین وما هدی و راه ننمود
ایشان را تا آیه فرعون تهکم است چه او میگفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات
نیافت یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم بدرستی که برهانیدیم شما را من عدوکم از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند
وواعدناکم و وعده داده ایم پیغمبر شما را بجهت انزال توریة بجهت شما جانب الطور الایمن بجانب راست کوه طور ونزلنا و فرو فرستادیم
علیکم المن بر شما ترنجبین والسلوی مرغ بریان و وحی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها و حلالها
که شما را روزی کرده ایم ولا تطغوا و از حد در مگذرید فیه در ان چیز یعنی ستم مکنید که اگر چنین کنید فیحل پس فرود و هر یک حصه خود دیگر برید
یا ذخیره مهیا برای روزی دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقود است نظم شکر منعم واجب آمد در خرد
ورنه بگشاید در خشم ابد ـ و گفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فیحل پس فرود علیکم غضبی بر شما خشم من ومن
یحلل علیه و هر که فرود آید برو غضبی خشم من فقد هوی پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وانی لغفار و بدرستی که من هر اینه
نیک نیک آمرزنده ام لمن تاب مر آنکس را که توبه کرد از شرک وامن و ایمان اورد بوحدانیت من وعمل صالحا و بکرد عمل نیکو یعنی
فریضها ادا نمود ثم اهتدی پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت کرد یا بر ملازمت استقامت نمود یا طریق اهل سنت گرفت
نظم راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم ـ گر نستن راهی بود سوی رضای ذو المنن ـ هر قدر در چشم وی پیچون سنان تیره باد ـ گر نشاید زندگی خواهد زمانی بی سنن

آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما قوانین شرعیه و قواعد دین
مبین و معین ساز موسی علی نبینا و علیه السلام درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب رسید که با جمعی از اشراف
بنی اسرائیل بکوه طور آی که تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهیم موسی علیه السلام هارون را بجای خود بگذاشت و با وجوه قوم
که هفتاد تن بودند متوجه طور شده و قوم را وعده داده که چهل روز دیگر می آیم و کتاب می آرم چون نزدیک رسید قوم را بگذاشت
و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زود تر ببالای کوه برآمد خطاب ربانی در رسید که وما اعجلک و چه چیز شتابان ساخت ترا
تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عن قومک یا موسی از گروه خود ای موسی قال هم اولاء گفت موسی که ایشان گروه مردان اینک می آیند
علی اثری بر پی من ساعت بساعت برسند وعجلت و شتافتم الیک رب بسوی تو ای پروردگار من لترضی تا خشنود گردی
از من چه امتثال امر موجب رضای اوست یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قال فانا
گفت خدای که پس بدرستی قد فتنا قومک در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل من بعدک از پس بیرون آمدن تو از
میان ایشان واضلهم السامری و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بوده منسوب بقبیله سامره و از
عظمای بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل است در وقتی که
فرعون ابنای ایشان تمامی کشته متولد شده و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره افکند حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام امر فرمود
تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او مهیا گرداند و بدین سبب او جبرئیل را می شناخته و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم
وی قبضه خاکی برداشته و محافظت نموده درین وقت که موسی علیه السلام بطور رفت سامری نزد هارون آمده گفت قدری پیرایه
که از قبطیان عاریه گرفته ایم با ماست و ما را در آن تصرف کردن روا نیست وی بیم کرد بنی اسرائیل آنرا بخورند و ضایع شود حکم فرمای
تا همه را جمع کنند و بسوزند هارون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره ریخته آتش در آن زدند و سامری زرگری حاذق
بود همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخته بود آن زر گداخته را در آن ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آمد و قدری از خاک
زیر سم جبرئیل علیه السلام که فرس الحیوة میگفتند در درون وی ریخت فی الحال گوشت و پوست بر وی پیدا شده با واز بلند در آمد و گویند
زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق سبحانه موسی را علیه السلام
خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شده اند فرجع موسی پس بازگشت موسی علیه السلام از مناجات خود بعد از آنکه
چهل روز گذشت و الواح فرا گرفت الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمناک و پریشان اسفا اندوهگین از عمل ایشان
و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش شنید که گرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت
قال یا قوم گفت ای گروه الم یعدکم آیا وعده نداده بود ربکم آفریدگار شما وعدا حسنا وعده راست و نیکو که توریة بشما دهد
و من با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم افطال آیا دراز شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقة من و من چهل روز وعده
وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم ام اردتم یا خواستید ان یحل علیکم آنکه فرود آید بشما غضب من ربکم خشمی از خدای
شما بعبادت عجل فاخلفتم پس اختلاف کردید موعدی عهد مرا یا وعده که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر امر من
قالوا گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم ما وعده ترا بملکنا بقوت و اختیار خود ولکن حملنا ولیکن

اوزارا

برداشته بودیم و حفص حملنا خوانده مجهول از باب تفعیل یعنی کرده شدیم یعنی مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم
اوزارا بارها من زینة القوم از پیرایه کرده قبط که عاریه گرفته بودیم از ایشان فقذفناها پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هارون
فکذلک پس همچنانکه ما افکنده بودیم القی السامری سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای
ایشان عجلا جسدا له خوار گوساله کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و متابعان او هذا الهکم
و این گوساله خدای شماست واله موسی فنسی پس فراموش کرد موسی خدای او را و بطلب وی بکوه طور رفت این قول عبده عجل است
و گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی از ثبات بر ایمان افلا یرون آیا نمی بینید و نمی دانند گوساله
پرستان ان لا یرجع آنکه باز نمی گرداند الیهم بسوی ایشان قولا سخن را هر چند او را میخوانند جواب نمی دهد ولا یملک لهم
و نمی تواند برای ایشان ضرا زیانی ولا نفعا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکسی و چنین
چیزی که داعی خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید ولقد قال و بدرستی که گفت
لهم هرون مر ایشان را هارون علیه السلام من قبل پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه که یا قوم ای گروه من انما
فتنتم به جز این نیست که مبتلا شده اید به بگوساله یعنی به پرستش او و ان ربکم الرحمن و بدرستی که آفریدگار شما بخشاینده است
فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در عبادت او واطیعوا امری و گردن نهید فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قالوا
لن نبرح گفتند ما پیوسته باشیم علیه بر پرستش گوساله عاکفین مجاوران و مقیمان حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا موسی
بسوی ما موسی یا موسی از طور و ببینیم که او پرستش میکند یا نی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفته
یا نه پس چون موسی علیه السلام باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت آنگه روی به برادر آورد و از غایت
غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن او بدست خود گرفته بسوی خودش کشید و از روی عتاب قال یا هرون
گفت ای هارون ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رأیتهم ضلوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه
متابعت میکنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا از آنکه در پی من در آیی و خود را بمن رسانی افعصیت امری
کشیدی از فرمان من قال گفت هارون علیه السلام از روی استعطاف یا ابن ام ای پسر مادر من اگر چه برادر پدر
مادری بوده اند ذکر مادر کرد برای رقت قلب موسی و گفت لا تاخذ فرا مگیر بلحیتی محاسن مرا ولا برأسی و نه موی
سر مرا انی خشیت بدرستی که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم ان تقول آنکه تو گویی فرقت
بین بنی اسرائیل جدایی انداختی میان بنی اسرائیل ولم ترقب و نگاه نداشتی قولی سخن مرا که گفته بودم و اصلح چه صلاح نگاه داشتن
جماعت و مدارا با ایشان موسی علی نبینا و علیه السلام این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورده قال فما خطبک یا سامری
گفت چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی چیست این که کردی قال بصرت گفت سامری که بینا شدم بما لم یبصروا بآن
چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل به یا بخبر یعنی جبرئیل را علیه السلام را نشناختم فقبضت پس فرا گرفتم قبضة مشتی خاک
من اثر الرسول از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد آنست که خاک زیر سم اسب وی گرفتم و با خود
داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فنبذتها پس در افکندم آنرا در دهن گوساله تا زنده شده و با واز آمد

وكذلك وهمچنين كه گفتم سولت بيار است لي براي من ودر نظر من نيكو آورد اين كار را نفسي نفس من در ايابه مذكور است
كه موسى عليه السلام قصد قتل سامري كرد واز حق سبحانه وحي آمد كه صفت سخاوت برو غالبست وچون از سخاي او خلق را
منفعت بوده منبع حيات از و باز نتوان گرفت ستم واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض اينجا ظاهر مي شود قتلم هر آنكه بي بهره دارد ودر بركت
باد زآب حيات تازه وتر است وآنچه بي ميوه باشد وشايسته به كرد دست و را بايه قال گفت موسى سامري را كه چون ورا از قتل تو
منع كردند فاذهب پس بيرون رو از ميان ما فان لك پس بدرستي كه هست ترا از عقوبت في الحيوة الدنيا در زندگي تو ان تقول
انكه گويي هر كرا نزديك تو آيد لا مساس مساس مكن مرا ودور شو چه مقرر بود كه هر كه نزديك شود بوي او را وآنكس را هر دو تب
گيرد پس از مردمان از و متنفر شوند واو تنها چون وحشيان در صحراها ميگشت وهر كرا از دور ميديد ميافتد ميگويد كه نزديك من ميا
ودر بعضي تفاسير هست كه جمعي از اولاد سامري در بين زمان همان حال دارند القصه موسى على نبينا وعليه السلام سامري را حكم كرد برفتن
وگفتن لا مساس وفرمود كه اين عقوبت دنياست وان لك وبدرستي كه عذاب تراست موعدا وعده در آخرت كه هيچ وجه لن
تخلفه خلاف نكنند دران بلكه بتو فا رسانند وانظر ونگاه كن الى الهك الذي بان معبودي كه ظلت عليه بودي پيوسته به پرستش او
عاكفا مقيم لنحرقنه هر اينه بسوزانيم او را بآتش واين بر قول كسي است كه گويد ان گاو را گوشت وپوست بود يا بسوهان او را
براده سازيم واين بران قول است كه او جسدي بود زرين بي حيات ثم لننسفنه پس پراكنده سازيم خاكستر يا براده او را
في اليم نسفا پراكنده ساختني تا بدانند كه چيزي كه او را توان سوخت وبراده توان ساخت صفت الوهيت بر واطلاق كردن عين
جهالت ومحض ضلالتست انما الهكم جز اين نيست كه معبود شما كه مستحق عبادتست الله الذي آن خداييست كه لا اله الا هو نيست معبودي
في الحقيقه بجز او وسع فرا رسيده است كل شيء بهمه چيزها علما از روي دانش يعني خداي بحق آنست كه علم او محيط باشد بهمه اشيا
نه قالب گوساله كه اگر زنده نيز باشد مثلست در غباوه ونادانی پس موسی علیه السلام بفرمود تا ان گوساله بسوختند وخاكستر شرا در دريا
ريختند نظم با دست موسوي چه زند سحر سامري كذلك همچنانكه اين قصه موسى بر تو خوانديم نقص عليك ميخوانيم بر تو اي محمد من انباء از خبرها
ما قد سبق آنچه بتحقيق گذشته است يعني از امور سابقه وقرون ماضيه تا اخبار ميدهيم تا معجزه نبوت تو بود وتنبيه وتذكير مستبصران
امت تو وقد آتيناك وبدرستي كه داده ايم ترا من لدنا از نزديك ما ذكرا يادكردي كه موجب شرف باشد يعني نبوت يا كتابي
مشتمل بر اقاصيص واخبار من اعرض وهر كه روي بگرداند عنه ازين ذكر كه نبوتست يا قرآن فانه پس بدرستي كه آن معرض يحمل بردارد
يوم القيمة روز رستخيز وزرا باري بزرگ كه گوشت خالدين فيه در حالتي كه جاويد باشند دران روز يعني در جزاء آن جمع خالدين
وتوحيد اعرض حملست بر معني ولفظ وساء لهم وبدست مريشانرا يوم القيمة حملا روز قيامت بار ايشان كه گوشت وتكذيب
يوم ينفخ روزي كه دميده شود في الصور در صور يعني اسرافيل عليه السلام در صور دمد ونحشر المجرمين وحشر كنيم ماگناهكارانرا يعني
آنهارا كه شرك آورده اند يومئذ زرقا دران روز كبود چشمان در خبرست كه زرقه عين وسواد وجه علامت دوزخيان خواهد بود
گفته اند حشر كنيم ايشانرا تشنگان يا كوران چه غايت چشم در عما كبود مي شود واز غايت تشنگي نيز بزرقه ميل ميكند وچون حشر كنيم
ايشانرا تشنگان يا كوران يتخافتون بينهم پنهان وآهسته ميگويند با يكديگر ان لبثتم درنگ نكرديد در قبر يا در دنيا الا يوما
مگر روزي يعني مدت لبث شما در دنيا وقبر بانسبت درازي آن روز عمر دنيا را كوتاه شمرند خصوصا عمري كه بجهالت وضلالت

صرف شده

صرف شده باشد عشرا عمري كه بدان گذرد كوتاهست آورده اند كه مشركان قريش يا يكي از ثقيف از حضرت رسول صلى الله عليه وسلم
پرسيدند كه حال كوهها با وجود صلابت وعظمت در قيامت چگونه خواهد بود آيه آمد ويسئلونك ومي پرسند ترا عن الجبال از كوهها يعني
مآل حال آن فقل پس بگوي بي تاخير در جواب ايشان كه بقدرت ينسفها نسفا پراكنده سازد آنرا ربي آفريدگار من نسفا پراكنده
ساختني صاحب لباب آورده كه بركند آنرا از بيخ پس اجزا ريزه گرداند چون ريگ پس باد بوزد وبپوشد تا آنرا متفرق سازد
ودر تبيان گفته اند كه كوههارا از اماكن خود بردارد ودر دريا افكند فيذرها پس بگذارد قرارگاه ايشان يعني زمين را قاعا خالي
صفصفا هموار لا ترى فيها نه بيني دران عوجا پستي ومغاك ولا امتا نه بلندي وپشته يومئذ دران روز يتبعون الداعي پي روي كنند
مردمان آواز خواننده را يعني اسرافيل كه ايشانرا بخواند بحشرگاه لا عوج له ميل وكجي نكنند مر او را يعني هيچ مدعوي نتواند كه
عدول كند از خواندن بلكه همه انقياد نمايند مومنان بسرعت كافران بدرنگ وگفته اند تشنيع ... وخشعت
الاصوات وپست شود آوازها للرحمن براي سخن گفتن خداي يا از عظمت وهيبت وي فلا تسمع پس نشنوي تو دران روز الا همسا
مگر آوازي نرم يعني صوت اقدام ايشان در رفتن بمحشر يومئذ آن روز لا تنفع الشفاعة سود ندارد در خواست كسي كسي را الا من اذن
مگر آنرا كه دستوري دهد له الرحمن وشفاعت او را خداي ورضي له وپسندد براي وي قولا سخن شفيع را يعلم ميداند خداي ما بين ايديهم
آنچه پيش ايشانست از امور آخرت وما خلفهم وآنچه از پس ايشانست از كار دنيا ولا يحيطون واحاطه نمي توانند كرد جميع عالميان به بذات
خداي علما از جهت دانش يعني ذات الهي معلوم نگردد زيرا كه مقتضاي او عدم احاطه علم است بدو وحقيقه اعلم احاطه است بدو محتاج باشد
چه زوال ذاتيات وقلب حقايق روا نيست وعدم احاطه علم بدو نه از قصور نسبت علميه ونقصان آنست بلكه از كمال ذات متعالي و
بي نهايتي اوست نظم كجا دريابد او را عقل چالاك كه بيرونست از سرحد ادراك تماشا ميكن اسما وصفاتش كه آگه نيست كس از كنه ذاتش
وعنت الوجوه وخوار وفروتر شوند اصحاب رويها يعني روز حشر همه مردمان ذليل وخاضع باشند للحي القيوم مر خداي زنده پاينده را
چون اسيران در دست اميران وگويند مراد مشركان ومجرمانند وقد خاب بدرستي كه بي بهره ماند ونوميد گشت من حمل ظلما هر كه برداشت
ظلم را يعني بار شرك بر گرفته بموقف حشر آرد ومن يعمل وهر كه بكند من الصالحات يعني از كارهاي ستوده وهو مومن وحال آنكه او مومن باشد
چه در صحت طاعات وقبول خيرات ايمان شرطست لاجرم هر مومني كه عمل نيكو كند فلا يخاف پس نترسد دران روز ظلما از ستم
وبيداد كه زيادتي سيآتست ولا هضما نه از كم وشكست كه نقصان حسنات يعني از حسنات مومن چيزي كم كنند ونه بر سيئات
وي افزايند وكذلك وهمچنانكه ... ساختيم وعيد را انزلناه فرو فرستاديم كتاب را قرآنا عربيا قرآني بلغت تازي وصرفنا
وبگردانيم ... فيه من الوعيد در وي از آيات وعيد چون ذكر طوفان ورجفه وصيحه وخسف ومسخ لعلهم يتقون شايد كه بپرهيزند
مشركان وبترسند از انكه اثر آن بديشان فرود آيد او يحدث يا تجديد كند قرآن لهم ذكرا مرايشانرا پندي چون استماع وي كنند
فتعالى الله پس برترست خداي از صفات مخلوقات يا بزرگتر از الحاد ملحدان يا پاكيزه تر از قول مشركان الملك پادشاه
نافذ الامر الحق ثابت در ذات وصفات خود يا سزاوار باوصاف كمال وصف كبير المتعال آورده اند كه چون جبرئيل عليه السلام
بوحي نازل شده آيتي بر حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم خواندي آنحضرت پيش از اتمام آن از خوف آنكه مبادا چيزي فوت شود
يا فراموش كند قراءت ميفرمود با جبرئيل قراءت مي نمود آيه آمد كه ولا تعجل وشتاب منماي بالقرآن بقراءت قرآن من قبل ان يقضى

پس از آنکه اداکرده شود الیک وحیه تو وحی آن ما وردی فرموده که سوال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند محل قرائت
مرسان بجلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رحمه الله آورده که مردی زن خود را طپانچه زد او پیش
حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه آمده قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیه فرود آمد و حضرت دران حکم متوقف
شد یا آیه الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیه اینست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن وقل رب و بگو ای
پروردگار من زدنی علما بیفزای مرا دانش یا باحکام شرع و معانی آن زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بیفزای
مرا علمی بعد از علمی در لطایف قشیری مذکورست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیاده علم طلبید اورا حواله بحضرت خضر علیه السلام کردند
و بی طلب پیغمبر ما را زیاده علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود انکه در مکتب ادب ادبنی ربی سبق قل ربی زدنی علما
خوانده باشد مراینه در درس گاه وعلمک ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاولین والاخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق تو رسانید
نظم علمها، انبیا و اولیا ۞ در دلش رخشند چون شمس الضحی ۞ عالی کامور کاش حق بود ۞ علم او پس کامل مطلق بود ولقد عهدنا و بدرستی
که ما وحی کردیم الی آدم بسوی آدم صفی من قبل پیش ازین زمان و فرمودیم اورا که گرد شجره منهیه نگردد و ازان نخورد فنسی
پس فراموش کرد آن امر را ولم نجد له عزما و نیافتیم مر ورا عزمی بر ترک وی یعنی لحظه بعد صورتی از و صادر یافت یا نبود او را صبر
بران منهی واذ قلنا و یاد کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا مر ملایکه را که سجده کنید لآدم مر آدم را که سجده تحیت و کرامت فسجدوا
پس سجده کردند الا ابلیس مگر دیو دور مانده از رحمت ابی سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم ما یا آدم ان هذا ای آدم بدرستی
که او عدو لک دشمنست مر ترا ولزوجک و جفت ترا که حواست فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن
شما نشود من الجنة از بهشت فتشقی که تو در رنج افتی و چون از بهشت بیرون افتی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش پیدا باید کرد
ان لک بدرستی که ترا مست ان تجوع فیها آنکه گرسنه نمی شوی در وکه همه نعمتها در و آماده است ولا تعری و برهنه نمی گردی که از
ملبوسات آنچه بایدست وانک لا تظمؤا و بدرستی که تو تشنه نمی شوی فیها در وی که عیون و انهار دایم است ولا تضحی و در آفتاب
نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فوسوس الیه الشیطان پس آنها وسوسه کرد بسوی آدم
شیطان که ابلیس ازان که در بهشت در آمد و حوا را دید و او را از مرگ بترسانید حوا با آدم باز گفت و آدم از مرگ ترسان شد ابلیس که
بصورت پیری اندیشان نموده بود در رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قال یا آدم گفت ای آدم علاج این مرحله
خوردن میوه شجره خلدست هل ادلک ایا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که ازان بخورد هرگز نمیرد وملک
لا یبلی و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم گفت ای دلالت کن و بیان ابلیس راه نمون شد آدم و حوا را
بشجره منهیه فاکلا منها پس بخوردند ازان درخت فبدت لهما پس آشکارا شد مریشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس گشت
از ایشان بیرون شد و برهنه شدند وطفقا یخصفان و در ایستادند وی چسبانیدند علیهما بر عورت خود من ورق الجنة از برگ درخت بهشت
وعصی آدم و خلاف کرد آدم ربه پروردگار خود را در خوردن درخت فغوی پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود
بعد ازان بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بشفاعت آورد ثم اجتبیه ربه پس برگزید وی را خدای او فتاب
و قبول کرد توبه اورا وهدی و راه نمود او را بر ثبات بر توبه قال اهبطا گفت خدای مر آدم و حوا را که فرو روید منها جمیعا از بهشت

همه با هم بعضکم برخی از اولاد شما لبعض عدو برخی را دشمن بود چنانچه حالا او واقعست از اتحاد خصم و تحارب واگر خطاب آدم
و ابلیس است عداوت ذریه هر دو با هم ظاهرست فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما وقتی در زمین باشید منی از نزدیک من فان له پس
بتحقیق مر وراست هدی راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فمن تبع هدای پس هر که پی روی کند آن هادی مرا فلا
یضل پس گمراه نشود در دنیا ولا یشقی و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود ومن اعرض و هر که روی بر تابد
عن ذکری از هادی که بسبب هدایتست و یاد کردن من یا اعراض کند از کتاب من فان له پس بتحقیق مر وراست معیشة ضنکا معیشتی تنگ
و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعملی بد مبتلا گردد یا قناعت ازو بستانند و بدام حرص درمانند و گفته اند معیشت تنگ
عذاب قبرست یا زقوم دوزخ ونحشره و حشر کنیم آن مرحوم را یوم القیامة اعمی در روز قیامت نابینا وقد کنت و بدرستی که بودم
بصیرا بینا وقتی که سر از قبر بر دارد قال گوید حق سبحانه کذلک کار همچنین است که در آمدی اتتک ایاتنا آمد بتو آیتهای کتاب ما
یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما فنسیتها پس تو چشم برهم نهادی ازان و ترک کردی آنرا وکذلک و همچنان روی گردانیدی
از کتاب و خرد دادیم نجزی پاداش میدهیم من اسرف آنرا که از حد در گذشته یعنی شرک آورده ولم یؤمن و نگروید بآیات ربه
بآیات پروردگار خود بلکه تکذیب نمود ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اشد و ابقی و پاینده تر چه انقطاع ندارد افلم یهد
لهم آیا راه ننمود قرآن مشرکان قریش را و طریق اعتبار بریشان روشن نساخت انکه کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش
از ایشان من القرون از اصحاب قرنها گذشته چون قوم عاد و ثمود یمشون میروند بوقت تجارت فی مساکنهم در
مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامات هلاک و عذاب می بینند ان فی ذلک بدرستی که دران اهلاک لآیات
هر اینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلهای عذاب آلهی لاولی النهی مر خداوندان عقول نامیه را یعنی عقلهای که
نهی کنند ارباب خود را از تغافل ولولا کلمة و اگر کلمه ایست سبقت پیش رفته و سبقت گرفته من ربک از پروردگار تو
که عذاب سکران را بآخرت افکند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لکان هر اینه بودی عذاب ایشان لزاما لازم
ایشان که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل ساختی واجل مسمی و وقتی نام برده شده عطفست بر کلمه یعنی اگر
وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی لابد کافران نازل شدی آنچه بعاد و ثمود نازل شد فاصبر پس شکیبا باش ای محمد
علی ما یقولون بر آنچه گویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این صبر بآیه السیف منسوخست
وسبح و نماز گذار بحمد ربک نمازی مقرون بحمد پروردگار تو یعنی نماز گذار بوقتی که حمد گویی خدا را پس توفیق و هدایت
قبل طلوع الشمس پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وقبل غروبها و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر ومن آناء اللیل
و در بعضی از ساعتهای شب فسبح نماز گذار یعنی مغرب و عشا واطراف النهار در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت آن نزدیک
زوالست و آن طرف اولست از نهار و طرف اول نصف اخیر روز جمع او بجهت امن است از لبس یا باعتبار تفیعس
پس درین اوقات اداکن نماز را لعلک ترضی شاید و البته چنین است که خشنود گردانیده شوی و خشنودی در اصح
اقوال تکو امتی باشد که خدای اورا عطا دهد و آن شفاعت امتست و نکته ولسوف یعطیک ربک فترضی تقویه این قول میکند رباعیه
ادت همه جسمند و توی جان همه ۞ ایشان همه آن تو و تو آن همه ۞ خشنودی تو جست خداوند بحشر ۞ خشنود نکو بعفو ان همه ۞

ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و در خانه چیزی که بدان اصلاح شان مهمان
توانستی نمود حاضر نبود مرا نزد یکی از یهود فرستاد که اورا بگوی که محمد رسول الله میگوید که مهمانی بمنزل ما نزول فرموده چیزی
نمی یابیم نزدیک خود آنچه بدان شرط ضیافت تقدیم افتد این مقدار آرد بما فروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد
بدهیم من پیغام یهودی رسانیدم و او گفت نمی فروشم و معامله نمی کنم مگر بآنکه چیزی در گرو من نهند من با حضرت واقعه نموده
صورت حال باز گفتم گفت والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض اگر با من معامله کردی حق او را ادا کردمی پس زره
خود بمن داد تا نزد او گرو نهادم و این آیه جهة تسلی دل او نازل شد ولا تمدن عینیک باز کشش نظر چشمهای خود را یعنی منگر
الی ما متعنا بسوی آنچه برخوردار کردانیدیم به بدان چیز ازواجا منهم صنفها را از کفره چون وثنی و کتابی دادیم ایشان را
زهرة الحیوة الدنیا زینت زندگانی دنیا که مال و متاع است لنفتنهم تا بیازماییم ایشان را فیه در ان یا آن را آفته و بلای ایشان
سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن ورزق ربک و روزی دادن پروردگار تو روز بروز یا بآخرت وی
داده ترا در نبوت و هدایت خیر بهتر است از آنها که ما دادیم به ایشان وابقی و پاینده تر وامر اهلک و امر کن کسان خود را
بالصلوة بنماز واصطبر علیها و صبر کن بران یعنی مداومت نمای لا نسئلک نمی خواهیم ترا از ایشان رزقا روزی دادن یعنی
نمی گوییم که خود و کسان خود را روزی ده نحن نرزقک ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تکیه اسباب بیاید
فارغ بال باش والعاقبة و سرانجام پسندیده للتقوی مر خداوندان تقوی راست لولا یاتینا بآیة چرا نمی آرد برای ما آیتی من ربه
از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه میطلبیم معجزه ظاهر نمی کرداند اولم تاتهم آیا نیامد بدیشان بینة ما فی الصحف الاولی خبر آنچه در
کتابها پیشین است از عذاب متوقع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان
یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة و انجیل است از صفت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و بشارت قدوم او و حقیقت
آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشان را باعظم معجزات که قرآنست که آیا نیامده است بدیشان
بیانی روشن و نقاوه و زبده آنچه در کتب سماویه بوده و آورده اند که او امی است که آن صحف را ندیده و نشنیده
و از کسی تعلیم نگرفته همه فصحای عرب از اتیان بمثل این سوره از آن عاجز اند با وجود چنین معجزی واضح آیتی دیگر طلبیدن
عین عناد و انکار است ولو انا اهلکناهم و اگر ما هلاک کردی کفار مکه را بعذاب بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر ایشان من قبله
پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا قبل از نزول قرآن لقالوا ربنا هر آینه گفتندی ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی
الینا رسولا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فنتبع آیاتک پس ما پی روی میکردیم آیتهای ترا که با وی میفرستادی
من قبل ان نذل پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی ونخزی و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس ما قطع حجت
ایشان را پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان تکذیب کردند قل کل بگو هر یکی از شما متربص منتظرست مآل حال دیگری یعنی شما
شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فتربصوا پس انتظار برید دمی باشید فستعلمون پس زود باشد که بدانید
یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت من اصحاب الصراط السوی کیانند خداوندان راه راست ومن اهتدی و کیست که راه
یافته بحق مراد حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که هم راه یافته بود و هم راه نماید نظم راه دان و راه بین و راه بر

در حقیقت بینت جو خیر البشر
بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس
نزدیک آمد مردمان را حسابهم وقت محاسبه اعمال ایشان که قتل و مواخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدرست
وهم فی غفلة و ایشان در بیخبری از حساب یا مواخذه معرضون اعراض کنندگان اند از تفکر دران یا معرضند از طریق توبه
و انتباه ما یاتیهم نیامد بدیشان من ذکر هیچ پندی من ربهم از آفریدگار ایشان محدث نو فرستاده و بتجدید منزل شده الا استمعوه مگر
بشنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهم یلعبون و حال آنکه بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن می شنوند ذکر را لاهیة قلوبهم
دلهاء ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن سلمی نقل میکند که قلب لاهی دلیست مشغول
باموال دنیی و غافل از احوال عقبی واسروا النجوی و پوشیده میدارند گفتگوی راز گفتن خود را الذین ظلموا کسانی که ستم کردند بر خود
بشرک و معصیت هل هذا آیا هست این که شما دعوت میکند یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند شما در اکل و شرب و ذهاب
وحی او رسالت را نشاید و رسول باید که فرشته باشد افتاتون السحر آیا می روید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد
کفار آن بود که هرچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از کلام الهی بر ایشان میخواند سحرست پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند
و گفتند بعضی بعضی را که شما میدانید که هرچه میخواند سحرست وانتم تبصرون و شما می بینید که او آدمی است مثل ما و فرشته نیست پس تحیت
چه فکر می کنید که بهم او در سحر شکیند حق سبحانه پیغمبر خود را از آن مساره خبر داد و فرمود که بگو در جواب ایشان قل بگو و حفص قال میخواند
یعنی پیغمبر در جواب کفار گفت که ربی پروردگار من یعلم القول میداند گفتن هر گوینده فی السماء والارض در آسمان و زمین اگر
بجهر گویید و اگر بسر وهو السمیع و او شنواست گفتار کفار را العلیم داناست باسرار و ضمایر ایشان بل قالوا اضرابست از آنچه گفتند
که قران سحرست بلکه گفتند اضغاث احلام سخنانست پریشان یعنی پراکنده و آن نیز نیست بل افتریه بلکه بربسته است از خود و افترا
کرده بر خدای و آن چنان نیز نیست بل هو شاعر بلکه او شاعریست کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افکند معنی چندی که هیچ
حقیقتی ندارد و حاصل که ایشان در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم متحیر و مضطرب گشته گاهی او را ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی
پریشان سخن میخواندند و میگفتند که اگر چنین نیست که ما میگوییم فلیاتنا بآیة پس باید که بیارد برای ما معجزی کما ارسل الاولون چنانچه
معجزها که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیش چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود که ما امنت ایمان نیاوردند
بودند بآیات ظاهر بعد از اقتراح قبلهم پیش از ایشان من قریة اهلکناها هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم
امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند افهم آیا اینها یؤمنون
ایمان آورند اگر این آیتها بیاریم یعنی نیارند بواسطه آنکه سخت دل تر و ستیزه تر اند از مشرکان گذشته وما ارسلنا
و نفرستادیم قبلک پیش از تو به پیغمبری و حفص نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبر ملک نبود
و همه بشر و تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فاسئلوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند
یا ملک اهل الذکر از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا باشند ان کنتم لا تعلمون اگر هستید که نمی دانید که رسول باید که بشر
باشد و اعتقاد کرده اند که پیغمبر را چگونه خور و خواب بود وما جعلناهم و ما نساختیم پیغمبران را جسدا خداوندان جسدی
که بان لا یاکلون الطعام نخورند خوردنی وما کانوا و نبودند خالدین باقی در دنیا که بمیرند ثم صدقناهم الوعد پس راست

کردانیدیم وعدهٔ ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فانجیناهم پس نجات
دادیم ایشان را یعنی انبیا را ومن نشاء هر کرا خواستیم از مومنان یا کسانی که در ابقاء ایشان حکمتی بود واهلکنا المسرفین
و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را لقد انزلنا هر آینه فرستادیم الیکم بسوی شما ای گروه قریش کتابا فیه کتابی که
در وست ذکرکم شرف و نام و آوازهٔ شما یا پند و موعظهٔ شما افلا تعقلون آیا در نمی یابید و تعقل نمی کنید تا شما را ایمان دارد
که بیدو بکوید این آیه اهل قرآن است یعنی تمام است و تکریم مالا کلام و جز اشراف امتی حملة القرآن موید و موکد این اجلال و اکرام قطعه
اهل قرآن اند اهل الله وبس * اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس * اهل با شد یعنی خاص این کلام * بنت حرمی که برید از دوام * هر که اندر دام قرآن است و سوا
اهل شیطانست نی اهل خداست آورده اند که در ولایت یمن دهی بود که اورا حضور گفتندی حضرت عزت پیغمبری بدیشان فرستاد و اورا از
روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت النصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندائی از آسمان بیامد که یا ثارات الانبیاء ای قصاص
پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت نفعی نکرد و تمامی هلاک گشتند کما قال وکم قصمنا و چند در هم شکستیم
من قریة کانت دیهی را که بود ظالمة ستمکاره وانشانا و پدید کردیم بعدها پس از هلاک آن موضع قوما آخرین گروهی از دیگران بجای ایشان
تهدید میکند که کفار عرب را آن قادری که عاجز نبود از ابتلاء پیشینیان تواناست بر اهلاک پس آمدگان فلما احسوا پس آن هنگام که اهل
آن دیه یعنی حضوریان دریافتند باسنا عذاب ما را و مشاهده کردند یعنی که لشکر بخت النصر گرد ایشان در گرفته اند اذاهم ناگاه ایشان
منها از آن دیه یرکضون هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را پس ملایکه بطریق استهزا گفتند لا ترکضوا مروید و پای مجنبانید
و از عذاب خدای مگریزید وارجعوا و باز گردید الی ما اترفتم بسوی آن چیزی که متنعم شده بودید فیه در آن چیز ومساکنکم و بازآئید بمسکنهای خود
لعلکم تسألون که شما پرسیده از قتل خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند قالوا یا ویلنا
گفتند ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بناحق رسانیدیم فما زالت پس همیشه بود تلک
دعویهم آن خواندن ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا میگفتند حتی جعلناهم تا وقتی که کردانیدیم ایشان را حصیدا کیاهی درو ده یعنی چنانچه گیاه را
بداس درو کنند ایشان را بشمشیر درو دند و ساختیم ایشان را خامدین مردگان و افسردگان وما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم آسمان
و زمین را وما بینهما و آنچه میان ایشانست لاعبین در حالتی که بازی کننده بودیم یعنی اینها را بیهوده نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش
و تذکرهٔ ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدایع و غرایب و اصناف صنایع و عجایب نظم بنگر نقش هر که از عرش تا بفرش
در هیچ ذره نیست که سر حکمتی نیست لو اردنا اگر میخواستیم ان نتخذ آنکه فرا گیریم لهوا چیزی که بآن بازی کنند و برو شادمانی شوند چون
زن و فرزند لاتخذناه هر آینه فرا میگرفتیم من لدنا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی
فرا میگرفتیم ان کنا فاعلین اگر می بودیم کنندهٔ این کار بل اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو
فرا نگیریم بلکه نقذف بالحق بیفکنیم حق را که جدست علی الباطل بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فیدمغه پس
فرو شکنند اورا فاذا هو پس آنگاه او یعنی لهو یا کفر زاهق محو شده باشد و زایل گشته ولکم الویل و مر شما راست ویل ویل کاه حسرت
و ندامتست یا شما راست شدت عذاب مما تصفون از آنچه صفت میکنید خدای را بوصفی که سزاوار نیست از فرا گرفتن زن و فرزند وله
و مر او راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض و هر که در زمین است از جسمانیات ومن عنده و کسانی

که نزدیک

که نزدیک او یند یعنی ملایکه لا یستکبرون سرکشی نمی کنند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون و هیچ مانده نمی شوند و از عبادت
انقطاع نمی ورزند یسبحون تنزیه میکنند حق را اللیل والنهار در شب و روز یعنی پیوسته تعظیم او حق میگذارند لا یفترون سست و
ضعیف نمی شوند ام اتخذوا آلهة آیا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل را من الارض از زمین یعنی خدایانی که از اجزاء زمین اند
چون زر و نقره هم ینشرون ایشان زنده کنند مردگان را یعنی مشرکان میکنند یعنی سمة الله میگویند و از لوازم الوهیت اقتدارست
بر ممکنات و حید اینکه ایشان را قدرت نیست با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمی دارید لو کان اگر باشد فیهما
در آسمان و زمین آلهة خدایان که تدبیر امر اینها کنند الا الله بجز خدای لفسدتا هر آینه تباه شود آسمان و زمین و کارها در هم شکند
چه اگر آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده
ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و حصر سامه نشاید نظم در دو جهان قادر یکتا توئی * جمله ضعیفند توانا توئی *
چون قدمت بانگ بر ابلق زند * جز تو کی یارد که انا الحق زند * فسبحان الله تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رب العرش آفریدگار عرش است
عما یصفون از آنچه میکنند بحیثیت عظمت و تفرد با لوهیت یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت و صوابست وهم یسألون و ایشان
که بندگانند پرسیده شوند از آنچه میکنند بجهت آنکه مملوکند مملوک را آنا چاره نیست که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند
ام اتخذوا آیا فرا گرفتند من دونه بجز خدای آلهة خدایان و مامور بودند باتخاذ آن قل هاتوا بگو بیارید برهانکم دلیل اتخاذ آلهه
بدون خدای عقلا و نقلا هذا اینک ذکر من معی یاد کرد کسانی که با منند از امت یعنی قرآن ذکر من قبلی و اینک یاد کرد آنانکه پیش از من
بودند یعنی توریة و انجیل و سایر کتب سماوی و در اینجا نگرند و از آنها که پیدا آنها دانا باید پرسید که در هیچ نیست الا توحید و نهی از شرک
بل اکثرهم بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لا یعلمون الحق نمی دانند حق را و میان وی و باطل تمیز نمی توانند کرد فهم معرضون پس ایشان
اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش تو من رسول هیچ فرستاده الا نوحی
الیه مگر وحی کرده شده بوی و حفص نوحی خواند یعنی ما وحی کردیم بوی انه لا اله بدرستی نیست خدای بحق الا انا مگر من فاعبدون پس مرا پرستید
وقالوا اتخذ الرحمن و گفتند فرا گرفت خدای بسیار بخشنده ولدا فرزندان از ملایکه سبحانه پاکست او و منزه از این بل عباد بلکه ایشان
ملایکه بندگانند مکرمون گرامی داشتگان و نواختگان لا یسبقونه پیشی نگیرند بر خدای بالقول بسخن یعنی بی دستوری وی سخنی نگویند
و از این سخن قطع طمع کافرانست از شفاعت ملایکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد وهم بامره و ایشان
بفرمان خدای یعملون کار میکنند یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش از این کرده اند وما خلفهم و آنچه پس از این کنند ولا یشفعون
و در خواست نمی کنند الا لمن ارتضی مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وهم و فرشتگان من خشیته از ترس عذاب و عقوبت
الهی مشفقون لرزانند یا از مهابت و عظمت او ترسانند ومن یقل منهم و هر که گوید از ملایکه یا سایر مخلوقات که انی اله بدرستی
که من خدایم من دونه بجز وی فذلک پس آن قایل نجزیه پاداش دهیم او را جهنم دوزخ کذلک همچنین که مدعی ربوبیت را جزا دهیم
نجزی الظالمین پاداش خواهیم داد ستمکاران را بپرستش ایشان اولم یر الذین کفروا آیا ندیدند یعنی ندانستند یعنی آنانکه کافر شده اند
ان السموات والارض آنکه زمینها و آسمانها کانتا رتقا بودند بسته یعنی مجتمع و ادا نیست که حقیقه متحد بودند ففتقناهما پس باز
گشادیم ایشان را از یکدیگر بتنوع و تمیز وجعلنا من الماء و پیدا کردیم از آب کل شیء حی هر چیزی که زنده است یعنی حیوانات را

ازآنکه مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست واحتیاج ایشان بآب وانتفاع ازان بر همه کس ظاهرست یا از نطفه افریدیم
یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم وکل برای غلبت اینجا نه جهت عموم افلا یؤمنون آیا نمی گروند مشرکان با وجود این آیات
واضحه وعلامات لایحه وجعلنا فی الارض وخلق کردیم در زمین رواسی کوههای بلند ان تمید بهم تا جنبد زمین وتیره گرداند معاش را
وجعلنا فیها وساختیم وپیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فجاجا سبلا راههای گشاده لعلهم یهتدون تا باشد که ایشان راه یابند
در سفرها بمنزل مقصود وجعلنا السماء وگردانیدیم آسمان را سقفا محفوظا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از انحلال تا وقتی معلوم
یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه وستون وهم وکافران عن آیاتها از نشانها که در آسمانست که دلالت آن بر وجود صانع
ووحدت وکمال قدرت او در غایت ظهورست معرضون اعراض کنندگانند وهو الذی واوست آنکسی که بقدرت کامله خلق اللیل والنهار
بیافرید شب تیره را تا در وی آرام یابند وروز روشن را تا در وی تحصیل کسب معیشت تصرف نمایند والشمس والقمر وبیافرید آفتاب
وماه را کل هر یک از ایشان فی فلک یسبحون در چرخی آشنا می کنند یعنی می شتابند چون شتافتن آشنا در سطح آب وما جعلنا لبشر
وما نداده ایم مر آدمی را من قبلک الخلد پیش از تو پایندگی در دنیا افان مت آیا تو اگر بمیری فهم الخالدون پس ایشان
منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود واز دام مرگ رهایی خواهند یافت نی نی کل نفس هر نفسی در دنیا ذائقة الموت چشنده
مرگست هر که قدم از دروازه عدم بصحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید ولباس ممات وفوات خواهد
پوشید نظم هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ـه آنکه پاینده وباقیست خدا خواهد بود ونبلوکم ومی آزماییم شما را بالشر ببدی یعنی
ببلاها ومصیبتها والخیر وبه نیکویی بسطها ونعمتها فتنة آزمودنی مصدرست از غیر لفظ ومعنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان
میکنیم در سختی وآسانی ونکبت ودولت تا رشته هر یک در صبر وجزع وشکر وکفران بر عالمیان ظاهر شود والینا وبسوی ما ترجعون
باز گردیده خواهید شد وبحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجمعی از صحابه دید عبور
گذشت ابو جهل ازان میان طرح بی ادبی افکنده بخندید وگفت این نبی بنی عبد منافست آیة آمد که واذا رآک الذین کفروا وچون
ببینند ترا آنانکه نگرویدند ان یتخذونک نگیرند ترا الا هزوا مگر مهزوٌّ به یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد آنست که ایشان
باستهزا اسم خوانند وبا یکدیگر گویند اهذا الذی آیا این آنکس است که پیوسته یذکر آلهتکم یاد میکند خدایان شما ببدی وهم
وحال آنست که کافران بذکر الرحمن بیاد کردن خدای واو را یگانه دانستن یا بقران یا بنام رحمن هم کافرون ایشان
ناگرویدگانند پس سخن استهزا اولی تر بایشانست خلق الانسان آفریده شده است انسان من عجل از شتاب
غایه مبالغه است واز جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند وچون نضر بن حارث که تعجیل عقوبت میکرد
حق سبحانه فرمود که ساریکم زود باشد که بنمایم شما را آیاتی نشانهای عقوبت خود در دنیا وقوع بدر بود ودر آخرت عذاب
دوزخ فلا تستعجلون پس شتاب مکنید در خواستن آن ویقولون ومیگویند کافران متی هذا الوعد کی باشد این وعده عذاب
یا وعده قیامت یا ما بگوئید ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان خطاب حضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه او رضی الله عنهم
حق سبحانه باز از گفتار ایشان فرمود که احاطه کرده باشد بدیشان ولا هم ینصرون ونباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری
که عذاب از ایشان باز دارد بیابند جواب شرط محذوفست تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند

بوقوع آن

بوقوع آن یا دانستند صدق پیغمبر وبطلان قول خود را بل تأتیهم بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بغتة ناگهان فتبهتهم پس مبهوت
ومتحیر گرداند ایشان را فلا یستطیعون پس نتوانند ردها باز داشتن اهوال آن از خود ولا هم ینظرون ونباشند ایشان که مهلت داده شوند
برای توبه یا معذرت یا آنکه منتظر نگردند یعنی در پشیمانی وزاری ایشان ننگرند ولقد استهزئ وبدرستی که افسوس کرده اند برسل من قبلک
برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آن حضرت را از حال انبیاء گذشته واستهزاء مستهزئان با ایشان خبر میدهد وتهدید مستهزیان
رسالت مآب را میگوید ایشان استهزا کردند فحاق پس احاطه کرد بالذین سخروا با آنانکه سخریه کردند منهم از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا
تمسخر نمودند بدیشان رسید ما کانوا به جزاء آنچه بودند که بآن یستهزءون استهزا میکردند پس یکسانی نیز که با تو این سلوک می کنند همان
صورت واقع خواهد شد قل بگوای محمد با مستهزیان که من یکلؤکم که نگاه میدارد شما را باللیل والنهار بشب وروز من الرحمن از عذاب
خدای وانتقام او اگر خواهد بشما بل هم بلکه ایشان عن ذکر ربهم از یاد پروردگار خود از عقوبت الهی که ترسند ونگاه دارنده را نشناسند
ام لهم آلهة آیا مر ایشان راست خدایان که از راه توانایی تمنعهم بازدارنده از ایشان من دوننا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما وگفته اند
درین آیة تقدیم وتاخیرست تقدیرش این که ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف الهه ایشان میکند ومیفرماید لا یستطیعون
نمی توانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نصر انفسهم یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر وقطع وتلوث
دامان ایشان از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه بنده خود را نگاه توانند داشت ولا هم ونیستند اصنام یا پرستندگان ایشان
که بجای دیگری منا از عذاب ما یصحبون نگاه داشته وزنهار داده شوند بل متعنا بلکه بار خورداری دادیم هؤلاء آن گروه
مکیان را بسعت عیش وایمنی وسلامتی وآباءهم وپدران ایشان را حتی طال تا دراز شد علیهم العمر بر ایشان مدت زندگانی وبدان
مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود ندانستند که دم بدم دست اجل برهم زند این بنا که افراشته افلا یرون آیا نمی بینند
کافران انا نأتی الارض آنکه ما می آییم یعنی می آید فرمان ما بزمین ایشان ننقصها من اطرافها کوتاه می کنیم آن زمین را از اطراف
آن یعنی می گشاییم بر مسلمانان تمام روز قلعه میگیرند ومنزلی بحوزه تصرف در می آرند افهم الغالبون آیا ایشان غلبه کنندگانند بر پیغمبر
ومومنان قل انما انذرکم بگو جز این نیست که بیم میکنم شما را بالوحی بآنچه وحی کرده می شود بمن یعنی از قبل خود سخن نمیگویم وشما از بیم دادن
من متاثر نمی شوید ولا یسمع الصم الدعاء ونمی شنوند کران خواندن را اذا ما ینذرون چون کرده شوند کافران را در عدم انتفاع
بآنچه می شنوند تشبیه میکند بکران چیزی که مسموع ایشان نمی شود ولئن مستهم اگر برسد بایشان نفحة اندک چیزی من عذاب ربک از عذاب پروردگار تو
یعنی از آنچه ایشان را بآن بیم میکنی خوار وزارتر شوند واز غایت اضطراب وحیرت لیقولن هر آینه گویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا
بدرستی که بودیم ما ظالمین ستم کنندگان بر خود بشرک وتکذیب ونضع الموازین القسط ووضع کنیم ترازوها ذوات العدل را لیوم القیمة
برای جزای روز رستخیز فلا تظلم نفس پس ستم دیده نشود نفسی شیئا چیزی را از حق خود یعنی از نیک وبد هیچ عمل ناسنجیده نگذارند وان کان
واگر باشد عمل مثقال حبة هم سنگ دانه من خردل از سپندان که اصغر حباتست اتینا بها بیاریم آن را وترازو در آن حاضر سازیم وکفی
بنا حاسبین وپسندیده ایم ما شمار کننده واعمال بندگان را چه بکمال علم وجلال عدل ما راست ولقد آتینا وبدرستی که داده ایم
موسی وهرون الفرقان موسی وهارون را کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت وجهالت باز رستند وذکرا للمتقین
وپندی وپرهیزگاری را الذین یخشون آنانکه می ترسند ربهم از عذاب پروردگار خود بالغیب بپوشیدگی یعنی خدای را نادیده از وی ترسند

وعذابرا مشاهده نکرده ازان بیم دارند یا ترسکارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند یا شکرا در موضح ازاین عباس رضی الله عنهما
نقل میکنند که هرکه ایمان آرد بوحدانیت خدای و بیکرو دبهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان یا دریسی که ترسیده است از خدای بغیب
وهم و بیر منزلکاران من الساعة از احوال قیامت مشفقون ترسندگانند وهذا واین قرآن ذکر مبارک سخنیست بسیار خیر و با منفعت
که بر محمد صلی الله علیه وسلم انزلناه فرو فرستادیم او را از خود بر نیافت افانتم له منکرون آیا شما مر قرآن را انکار کنندگانید ولقد آتینا
مرا اینها دادیم ابرهیم رشده مرا ابراهیم را راه قسی و یصلاح من قبل پیش از موسی و هارون یا قبل از محمد علیهم الصلوة والسلام یا بیشتر
از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وکنا به عالمین و بودیم باستحقاق او و عطاها را دانا پس قرا خور استعداد او را نوازش فرمودیم
اذ قال یاد کن چون گفت لابیه وقومه پدر و گروه خود یعنی اسل یا بیل را ما هذه التماثیل التی چیست این اشکال و صورتها که پیوسته انتم لها
شما مران یعنی به پرستش آن عاکفون مجاور ایند و آن هفتاد و دو صورت بود قالوا وجدنا گفتند یافتیم ما اباءنا پدران خود را
لها عابدین وران ها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قال گفت ابراهیم لقد کنتم انتم بخدای که بودید شما وآباؤکم و پدران
شما فی ضلال مبین در گمراهی روشن و خطای آشکارا قالوا گفتند نمرودیان از روی تعجب اجئتنا بالحق آیا آوردی بما این سخن
براستی و جد ام انت یا تو من اللاعبین از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل خود
و تجهیل آباء خود قال گفت ابراهیم علیه السلام بل نیستم بازی کننده ربکم آفریدگار شما رب السموات والارض آفریدگار آسمان
و زمین است الذی فطرهن آنکه آفرید آسمان و زمین یا تماثیل شما را وانا علی ذلکم و من برآنچه او پروردگار من و شماست
من الشاهدین از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت می نمایم آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که در آن صحرا
رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در باز گشتن بهبت خانه در آمده و نیاز ابسیار است بر طرحها بنو اختندی انکه سر بر زمین
نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانها خود باز گشتندی چون ابراهیم علی نبینا و علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل
مناظره فرمود گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا به بینی که دین و آیین ما چه زیباست ابراهیم علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان نگفت
و روز دیگر که بیرون شدند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست از و باز داشتند و برفتند
ابراهیم پنهان از ایشان وتالله و بخدای سوگند که من لاکیدن هر آینه تدبیر کنم و حیله نمایم در شکستن اصنامکم بتان شما
بعد ان تولوا بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مدبرین پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی
که بتان را بگذارید و بتماشاگاه روید یکی از آن جمع این سخن را بشنید و با کسی نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل
تبری برداشته به بتخانه آمد فجعلهم پس گردانید بتان را از تو خرد تر جذاذا پاره پاره الا کبیرا مگر بزرگی که آن اصنام را بود
یرجعون باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکسته بتان کیست چه از بتان معبود آنست که در حل مشکلات
رجوع بوی کنند و عرض ابراهیم علیه السلام ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع به ابراهیم است یعنی وی تا او را
بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او حجت بتانجت بر و ثابت کند القصه نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند و از وقوع
آن صورت متحیر شده قالوا من فعل گفتند که کرده است هذا این عمل بآلهتنا با خدایان ما و ایشان را در هم شکسته است
انه بدرستی که او لمن الظالمین هر آینه از ستمکاران است بر آنکه خدایان را تعظیم می باید کرد او اهانت کرده یا از ظالمانست بر

نفس خود

برنفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را
پیدا سازند انکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم علیه السلام شنیده بود یا دیگری گفت زبان بزبان می آمد تا
بخبر نمرود رسید قالوا گفتند با نمرود که از قوم شنیدیم که ایشان میگویند سمعنا فتی شنودیم از جوانی که به بدی یذکرهم
یاد میکرد بتان را یقال له ابراهیم میگویند مرورا ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است قالوا گفتند نمرود و امرا او فاتوا به پس بیارید او را
علی اعین الناس بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند لعلهم یشهدون شاید که گواهی دهند که اینست که بتان را شکست
میکند پس ابراهیم را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالوا ءانت گفتند آیا تو فعلت هذا کرده این کار را که ما می بینیم از کسر و قطع بآلهتنا یا ابرهیم
بخدایان ما ای ابراهیم قال گفت من نکرده بل فعله بلکه کرده است این را کبیرهم هذا این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود
من چرا ایشان را پرستند فاسئلوهم پس بپرسید شما از ایشان که که شکسته است شما را ان کانوا ینطقون اگر هستند که سخن گویند فرجعوا
الی انفسهم پس باز گشتند با عقول خود یا شما را با یکدیگر فقالوا پس گفتند انکم انتم الظالمون بدرستی که شما ستمکارانید به پرستش چیز
که نشنود و نگوید ثم نکسوا پس نگونسار شدند علی رؤسهم بر سرهای خود یعنی سرها در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند لقد علمت
بدرستی که تو دانسته که ما هؤلاء ینطقون این بتان سخن نگویند چرا میگویی که از ایشان بپرسید چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قال
گفت ابراهیم افتعبدون آیا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای ما لا ینفعکم شیئا آنرا که سود نرساند بشما چیزی اگر بپرستید ولا یضرکم
و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید اف لکم زشتی و ناخوشی من شما را ولما تعبدون و مر آن چیز را که پرستید من دون الله
بجز خدای افلا تعقلون آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن بشنیدند از حجاجه بیچاره نقل کردند قالوا حرقوه گفتند
بسوزید او را که عقوبت آتش با موست وانصروا آلهتکم و یاری کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر هستید
فاعلین کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع آن شصت گز
و قرب یکماه هیزم گرد کرده انبار ساختند و روغن فراوان بر همه ریختند و آتش در آن زدند و ابراهیم را صلوات الرحمن علی نبینا و علیه
غل برگردن و بند بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق بآتش افکندند جبرئیل علیه السلام در هوا باو رسید گفت هل لک من حاجة
هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بتو نه جبرئیل گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت خواستن نیست
چون توکل خلیل بر خدای و انقطاع او از ما سوی درست بود قلنا یا نار گفتیم ما که ای آتش کونی باش بردا و سلاما علی ابرهیم
خداوندان برودت و سلامت برابراهیم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اگر نگفتی سرد یا سلامت یا تش ممکن بودی که ابراهیم
از سرما بفسردی وارادوا و خواستند نمرودیان به کیدا بابراهیم مکری در سوختن فجعلناهم الاخسرین ما گردانیدیم ایشان را
زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم خلیل
صلوات الرحمن علیه بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گلزارین پدید و چشمه آب شیرین
پدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند و نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم در بوستانی خوش و گلستانی بنهایت
دلکش و با ملک اظل سخن میگوید و بو کرد اگر در ایستان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قادر تا او
درین مرتبه است کی می بینم بزرگ خداییست و من برای وی قربان کنم ابراهیم علیه السلام فرمود که خدای من آن قربان از تو

قبول نکنند مادام که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم گرفت
در کشف الاسرار آورده که نزد محقق خطاب یا نار کونی بردا با نسبت که در کانون دل خلیل بود یعنی شعله شوق محبت
خلیل نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که از سوز شهود عشق آه کند آتش نمرود تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی
سرد شو بر آتش نمرودی و بسلامت باش بر ابراهیم چه ما حکم کرده ایم که دران آتش معجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت
خود بر نار براتی نابود شود و بوستانی پیدا و معجزه هویدا نگردد اگر بر ابراهیم بسلامت نباشی از شعله نار الله الموقده التی
تطلع علی الافئده دعوت برافتد و ازینجا معلوم می شود که آتش عشق بر هرچه غلبه کند و هیچ چیز برو غالب نبود نظم عشق آن شعله است کو چون بر فروخت
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت ونجیناه و نجات دادیم ابراهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود ولوطا و برادر زاده او لوط را نیز
و رسانیدیم ایشانرا الی الارض التی بارکنا بان زمینی که برکت کردیم فیها للعالمین دران مر جهانیانرا یعنی ولایت شام در برکت تمام
بهشت ایشان بود علیهم السلام دران ولایت بسیار نعمت و ارزانی آورده اند که ابراهیم علیه السلام بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام
بمؤتفکات و میان دو موضع مسافت یکشبانه روز بود ووهبنا له و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری اسحاق نام او و یعقوب
نافلة و دادیم یعقوب زیادتی بر سوال او یعنی پسری از ما طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره وکلا جعلنا و هر چهار را کردانیدیم
صالحین نیکان و شایستگان وجعلناهم ائمة و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را یهدون راه نمایند بامرنا و بفرمان ما واوحینا
الیهم فعل الخیرات وحی کردیم بدیشان کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند واقام الصلوة و بپای داشتن نماز
وایتاء الزکوة و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وکانوا لنا و بودند مارا عابدین پرستندگان باخلاص
ولوطا اتیناه و لوط را دادیم حکما حکمت و نبوت یا فصل بین الخصمین وعلما و دانشی که بهم اتوا باید و قواعد شرع و ملت ونجیناه و برهانیدیم
او را من القریة التی از آن دهی که کانت تعمل الخبائث بود آن ده که میکرد یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک و آن ده سدوم بود
از موتفکات که اهل آن بلواطه اشتغال می نمودند و راه میزدند ما ایشانرا هلاک کردیم انهم کانوا بدرستی که بودند ایشان قوم سوء گروه بد
فاسقین بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان وادخلناه و درآوردیم لوط را فی رحمتنا در بهشت خود یعنی در اهل داخل کردانیدیم
یا در بهشت که محل رحمت است انه بدرستی که لوط من الصالحین از شایستگان و شایستگان و قصه لوط علیه السلام قبل ازین مفصل گذشت
ونوحا و یاد کن نوح را اذ نادی چون ندا کرد پروردگار خود را من قبل پیش از ابراهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود
فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای او را فنجیناه پس نجات دادیم او را واهله و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان
من الکرب العظیم از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان ونصرناه و یاری دادیم او را من القوم الکافرین بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر ستمگران
الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بایاتنا آیتهای ما را انهم بدرستی که قوم نوح علیه السلام کانوا بودند قوم سوء گروهی بد یعنی کافر بودند
جه کفر و جه تلبس فاغرقناهم اجمعین پس غرق کردانیدیم همه ایشانرا وداود وسلیمان و یاد کن قصه داود و پسر او سلیمانرا
علیهما السلام اذ یحکمان چون حکم کردند فی الحرث در کشت آورده اند که چون داود علیه السلام بحکم نشستی سلیمان علیه السلام
بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از جهت وی حکم پدر استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان که او را ایلیا گفتندی
و یکی گوسفنددار که او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا شب رمه خود را بی چرانیده بکشت زار من در آمده

و تمام خورده اند و قولی آنست که ببوستان رفته اند و خوشهای انگور خورده و تلف کرده داود علیه السلام از یوحنا
پرسید جواب داد که این چنین واقع شده داود حکم کرد که گوسفندان خود با ایلیا ده و در شریعت داود علیه السلام حکم برین منوال بوده
چون از محکمه بیرون آمدند مضمون قصه مر سلیمانرا علیه السلام معلوم شد بمحکمه در آمد و در سن سیزده سالگی و با پدر فرمود که اگر حکمی خیرین
بودی بصلح و اوفق نمودی داود علیه السلام گفت که چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفند را تسلیم ایلیا باید کرد تا از منفع
گوسفند که شیر و روغن و پشم و موی باغ یا زرع بر یوحنا باید داد تا عمل خود و بدان مرتبه رساند که بوده چون خوشهای انگور پدید آید
یکشت برساند تسلیم ایلیا کند و گوسفند خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود برین منوال حکم فرمود حق سبحانه جز داد و پیغمبر خود را که قصه
داود علیه السلام بدین قوم خوانده وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ اذ نفشت چون شب رفته بود فیه دران کشت زار یا بوستان غنم القوم
گوسفند گروهی وکنا و بودیم ما لحکمهم مر حکم حاکم را و متحاکمین شاهدین دانندی یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمود
ففهمناها سلیمان پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمانرا و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند بصاحب باغ دهند تا از منفع گیرد
و بدان تلافی روزگار خود کنند و باغ را بصاحب گوسفند تا عمارت نماید و بمرتبه نخستین رسانند تا دیگر از رمه غافل نگردد و حقیقت است
که دران زمان حکم چنان بوده از داود علیه السلام هادر کشت و خدای وحی کرد سلیمان علیه السلام بنفی که ناسخ آن حکم شد داود علیه السلام
بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص که ناسخ حکم فرمود وکلا اتینا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حکما حکم کردن یا پیغمبری وعلما و دانش
بهر امور دین وسخرنا و رام ساختیم مع داود الجبال با داود کوهها را یسبحن تسبیح میکردند خدایرا باتفاق او و در تبیان فرموده که
کوهها بر منوال که ذکر او کرده بودی تسبیح میشنودند از کوهها بر شنوده می شد این معجزه آنحضرت بود والطیر و مسخر کردانیدیم مرغانرا و مرغان
تا آدمی پس با وی موافقت می نمودند وکنا فاعلین و هستیم ما کننده و امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد تمام عجیبست
وعلمناه و بیاموختیم داود را صنعة لبوس ساختن زره لکم برای شما لتحصنکم تا نگاه داریم ما و حفص بتا میخواند یعنی تا نگاه
دارد زره شمارا من باسکم از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فهل انتم پس آیا هستید شما شاکرون سپاس گویندگان
برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدایرا برچنین نعمتی ولسلیمان الریح و مسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را
عاصفة سخت و تند در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمانرا برداشتی و بروزی یکماهه راه بردی تجری بامره و بود
که میرفت بفرمان سلیمان یعنی بمشیت او الی الارض التی بارکنا بران که برکت کرده ایم فیها دران زمین که برکت کرده ایم
یعنی بولایت شام وکنا و هستیم ما بکل شیء عالمین بهمه چیزها دانا ومن الشیاطین و مسخر ساختیم مر سلیمانرا از دیوان من یغوصون
کسانی که غواصی کنند در دریاها له برای او جهت استخراج نفایس ویعملون و میکنند عملا دون ذلک عملی دیگر که جز غواصی مثل بنای
و سایر صناعات وکنا لهم و بودیم مر دیوانرا حافظین نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وایوب و یاد کن
ایوب را و او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم است علیهم السلام حق سبحانه او را مال بسیار
داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاده مثل و روز طاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم
رسانیدی ابلیس لعین بر وی حسد برده با حق سبحانه مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و سعت عیشی است مال بسیار و فرزندان
بزرگوار دارد و اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق سبحانه

فرمود که نه چنین است که تو میگویی او مارا بنده ایست پسندیده واگر هزار بار در کورهٔ ابتلاش بگدازیم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود
نظم چنان در عشق یکرویم اگر تیغم زند دیگر بروز امتحان باشم چو شمع استاده پا برجا در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس درخواست
کرد تا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر او تسلط داد و دیو ابر کماشت تا با هلاک آن
اشتغال نمودند و در احقاف آورده که درین سخن در کتب درست دلیلی نیست بلکه اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست
که حق سبحانه اقسام محن بر وی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریا عنا متراکم گشت القصه اشتران بصاعقه هلاک شدند
و گوسفندان بسیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر او زیر دیوار ماندند و قروح بر تن
مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و در وی کرم پیدا شد و مومنان مرتد شده وی را از مدینه و منزل که میرفت بیرون می کردند و زن او رحمه
دختر افرایم بن یوسف علیه السلام در خدمت او بماند و در مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین بلا مبتلا بود
حق سبحانه برای تسلی دل مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و تعلیم ثبات بر شکیبایی حالت او ذکر کرد که یاد کن قصه ایوب را اذ نادی
ربه و چون بخواند پروردگار خود را انی مسنی الضر با آنکه فرو رسید رنج و سختی وانت ارحم الراحمین و تو بخشنده ترین بخشایندگانی مذکور
میگویند که حق سبحانه در بارهٔ ایوب علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان
بی صبریست و جواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطان نه رنج بسیار رسید چه نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم
ایوب علیه السلام با حق سبحانه از ضروری شکایت کرد نه از رنج خویش فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای وی را فکشفنا پس بردیم
ما به من ضر آنچه وی را بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ ص خواهد آمد واتیناه و عطا کردیم او را اهله فرزندان
وی که یا عیان ایشان زنده گردانیدیم ومثلهم معهم و مانند ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر شبیه بیکدیگر ابن عباس فرموده که
اموال و اولاد و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری [illegible] بارید و در احقاف آورده که
سه پشته زر در حوالی سرای وی بارید رحمة من عندنا این کارها بنسبت ایوب کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بود
وذکری للعابدین برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او و جزا یابند چنانچه او یافت قطعه هر که او در راه حق صابر بود بر مراد خویشتن قادر بود
صبر باید تا شود یکسو حرج زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج واسمعیل وادریس و یاد کن اسمعیل وادریس را وذا الکفل و خداوند نصیب که الیاس است
یا یوشع یا ذکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدا بهره مند بود و گفته اند کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او را دو برابر عمل انبیاء زمان او بوده و کفل
بمعنی ضمانت نیز هست و در تحفه آورده که الیسع از الیاس متکفل شد که امر دین تمام نماید بعد از ذهاب وی و بدین جهت ذوالکفل لقب یافت و امام
محی السنه رحمه الله صاحب تبیان آورده که یکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن
هر که پایندان شود که انکه شب نماز گذارد و فتور نورزد و روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود
بدو تسلیم کن و او قبول نمود وفا نموده و خلعت پیغمبری یافت و حق سبحانه او را ذوالکفل میخواند کل همه این پیغمبران که اسمعیل وادریس
وذوالکفل اند من الصابرین از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف بر شدائد زمان اسمعیل بر آنکه [illegible] در وادی غیر ذی زرع بود
صبر فرمود و ادریس روزگار دراز بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذوالکفل شکیبایی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وادخلناهم
ودر آوردیم ایشان را فی رحمتنا در بخشش ما که نبوتست یا نعمت آخرت انهم بدرستی که ایشان من الصالحین از شایستگان و فرمان برندگانند

وذاالنون

وذاالنون و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را اذ ذهب چون برفت مغاضبا خشمناک بر قوم خود که دعوت قبول نکردند و جنید
قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه او اذن الهی برفتن صادر نشده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیرتر می آمد پنداشت
که او را دروغ گوی خواهند داشت از میان امت بیرون رفت فظن پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان می برد
ان لن نقدر علیه آنکه تنگ نخواهیم ساخت علیه بر وی راه رفتن را پس کار او را ببحر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فنادی
ندا کرد فی الظلمات در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب و بخواند مرا ان لا اله الا انت با آنکه گفت هیچ معبودی
نیست مگر تو سبحانک پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی انی کنت بدرستی که من هستم من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت
مبادرت کردند در انوار از سید مختار صلی الله علیه وسلم نقل میکنند که هیچ مکروبی خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کرد وی را فاستجبنا پس
ما اجابت کردیم له دعا یونس را ونجیناه و برهانیدیم او را من الغم از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم
خود بیرون افکند بر ساحل دریا وکذلک و همچنانکه او را از غم نجات دادیم ننجی المومنین میرهانیم و نجات میدهیم گروندگان را و قصهٔ
ماهی و دریا در سورهٔ صافات بتفصیل می آید وزکریا و یاد کن زکریا را اذ نادی ربه چون پروردگار خود را بخواند رب
لا تذرنی ای آفریدگار من مگذار مرا فردا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وانت خیر الوارثین و تو بهتر وارثانی پس اگر
مرا وارث ندهی باک ندارم فاستجبنا واصلحنا او کردیم برای او زوجه زن او ایشاع بنت عمران را از برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند
او را خوش خوی گردانیدیم برای زکریا بعد از آنکه سوء الخلق بود وانهم و بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند کانوا یسارعون بودند
که می شتافتند فی الخیرات در نیکوییها ویدعوننا و میخوانند ما را رغبا از روی رغبت بثواب ورهبا و از جهت ترس از عقاب وکانوا لنا
و بودند ما را خاشعین فروتنان و فرمان پذیران یا نیاز مندان محققان گویند نیاز آن برای او باید و باز بدو شاید در کشف الاسرار
آورده که هر که نیاز زیبد و برد توانگرش سازد و هر که ناز بدو کند عزیزش گرداند و کانوا لنا خاشعین نشان [illegible]
انهم بدرستی این پیغمبران که مذکور شد نظم گدای میکده ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم والتی احصنت و یاد کن آن زنی را
که نگاه داشت فرجها فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمرانست رضی الله عنها که خود را پاکیزه داشت و دست هیچ کس بدامن عصمت او
نرسید فنفخنا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا در دمید فیها در پیرهن او من روحنا از روحی که با ما حراست فهل سخن آنکه جاری گردانیدیم
در وی روح مسیح را وجعلناها و گردانیدیم قصهٔ وی وابنها و قصه پسر او عیسی را آیة حجتی و علامتی للعالمین و عالمیان را یعنی چون تامل کنند
بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذرا بمحض نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد ان هذه امتکم
بدرستی که ملت توحید و دین اسلام واجب است شمارا استقامت بر آن امة واحدة ملتیست یکانه یعنی اختلاف نیست در آن بلکه
همه انبیا بر آن بوده اند در اصل توحید همه متفق اند وانا ربکم و من آفریدگار شماام فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا و ببریدند
از امم ماضیه امرهم بینهم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری کردند کل همه ایشان الینا
راجعون بسوی ما باز گردندگانند و ما ایشان را فرا خور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فمن یعمل و هر که بکند من الصالحات از عملهای
پسندیده وهو مومن و حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول فلا کفران پس ناسپاسی نیست لسعیه بر شتافتن او را یعنی عمل
صالح ترا ضایع نگرداد اورا وانا له و ما مرسعی او را کاتبون نویسنده ایم یعنی اثبات کنیم در صحیفه عمل او مراد آنست که کار او هیچ وجه

پس اجابت کردیم دعای اورا و وهبنا له یحیی و بخشیدیم اورا
یحیی پسری [illegible] و اصلحنا له مر

ضایع نخواهد بود نظم مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق ⁂ لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین وحرام علی قریة وممتنع است بر اهل دهی که ما
اهلکناها هلاک کردیم ایشان را انهم لا یرجعون آنکه ایشان باز نگردند بدنیا یعنی واجبست بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند تا تلافی اعمال
و تدارک احوال و بعضی لا را صله گفته اند نه زاید و گویند معنی آیه آنست که ممتنع است بر هالکان و نشاید که رجوع نمایند بحشر برای حساب
بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد و در قبور بعذاب باشند حتی اذا فتحت تا وقتی که گشاده
شود یاجوج و ماجوج یاجوج و ماجوج یعنی تا قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج و علامت آنست وهم و یاجوج و ماجوج من کل حدب از هر بلندی
ینسلون می‌شتابند و میدوند تا همه عالم را فرا گیرند و ابدا دریاها تمام بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند صاحب معتقد فی المعتقد در
ذکر علامت قیامت آورده که بعد هلاک شدن دجال و اتباع بر دست عیسی علیه السلام خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان
و تحصن عیسی علیه السلام بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیایید تا بکشیم
هر که در آسمانست پس تیر بطرف آسمان افکنند خون آلوده فرود آید کار بر عیسی و اصحاب و دشوار شود دعا کند حق سبحانه یک دفعه همه را هلاک گرداند
واقترب الوعد الحق و نزدیک رسید وعده راست که قیامتست فاذا هی پس آن قصه آنست که باشد شاخصة ابصار الذین کفروا خیره
باز مانده از هول رستخیز دیدهای آنانکه بگرویدند و ایشان میگویند یا ویلنا ای وای بر ما قد کنا بدرستی که بودیم ما در دنیا فی غفلة در
بیخبری من هذا ازین روز و ازین حال بل کنا بلکه بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم انکم بدرستی که شما ای مشرکان وما تعبدون
و آنچه می‌پرستید من دون الله بجز خدای از بتان و دیوان حصب جهنم آتش انگیزه دوزخ اید انتم لها شما یا بتان بر دوزخ واردون
گذر کنندگان و در آیندگان خواهید بود و در بتیان گویند که حکمت در ایراد بتان در دوزخ زیادتی تعذیب بت پرستانست و بدانها آتش
افروخته تر گردد و احراق ایشان بیفزاید و دیگر تسویه ایشان آنست چه آنها ترا پرستیده اند که حالا با ایشان در آتش اند لو کان هؤلاء اگر
بودندی این بتان آلهة خدایان چنانچه گمان می‌برند ما وردوها در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد نه معذب و کل و همه بتان
و بت پرستان فیها در دوزخ زفیر ناله زار و هم فیها و ایشان در آتش لا یسمعون نمی‌شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند چون آیه
و ما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان افتاد و ابن الزبعری ایشان را پریشان دیده گفت غم مخورید و اضطراب
مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک ورب الکعبة و تو میگویی هر چه مادون الله است که پرستند در دوزخ خواهد بود
حال آنست که عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هر گاه این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان نیز باشند آیه آمد که
ان الذین سبقت بدرستی آنانکه پیشی گرفته است لهم برای ایشان منا الحسنی از ما سابقه نیکویی که سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت
بجنت و آن عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام اولئک آن گروه که بسابقه عنایت مخصوصند عنها مبعدون از دوزخ دور کرده شدگانند
صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایة موجب ظهور ولایتست در نهایت نظم هر تخم که در ازل بکشتند آن ⁂ در مزرع ابد بروید عیان
لا یسمعون نمی‌شنوند دور شدگان از دوزخ حسیسها آواز آتش را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل السافلین است
و هم فیما اشتهت و ایشان در آنچه آرزو برد انفسهم دلهای ایشان خالدون جاوید اند یعنی مشتهیات خود را دایم می‌یابند
لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوهگین نمی‌کرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملایکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید
تا وقتی که وامتازوا الیوم و ایشان ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواسته شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد

که موت را بر صورت کبشی املح بر بلندی بدارند و بکشند و این ندا کنند که یا اهل النار خلود و لا موت و یا اهل الجنة خلود و لا موت
و دوزخیان فزع کنند و بهشتیان را فرح گذارند و تتلقاهم الملائکة و پیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور
گویند هذا یومکم الذی این آن روزیست که در دنیا کنتم توعدون بودید که بدین وعده داده می‌شدید یعنی الست روز ثواب
و کرامت شما باید از آن گویند این روز روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد که این روز روز تماشای شماست نظم
نیک مردان را نعیم اندر نعیم ⁂ عشق بازان را لقا اندر لقا ⁂ حصه ایشان وصال حور عین ⁂ بهره اینها جمال کبریا یوم نطوی السماء یاد کن روزی را
که در هم پیچیم آسمان را کطی السجل همچون پیچیدن طومار للکتب برای کتابت و حفص محو میخوانند یعنی همچون طی کردن سجل را نوشتها و سجل
نام کاتب حضرت رسالت بود صلی الله علیه و سلم و گویند ملکیست که چون کرام الکاتبین نامه اعمال بوی سپارند در هم پیچد کما بدانا همچنانکه
آغاز کردیم اول خلق نخست بار آفریدن بی ماده و مادی نعیده باز گردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم
و نزد قدرت ما آنست وعدا وعده دادیم باعاده وعده دادنی علینا بر ماست وفا کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستی که ما کننده ایم
بی شبهه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره بوجود خواهیم ساخت برای مکافات و لقد کتبنا و بدرستی که ما نوشتیم
فی الزبور در کتاب داود علیه السلام من بعد الذکر از پس توریة یعنی بعد از آنکه در توریه نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم ان الارض
آنکه زمین بهشت یرثها میراث گیرند آنرا عبادی الصالحون بندگان ستوده من یعنی امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و گفته اند عامه مومنان ان
فی هذا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد
الا رحمة مگر بخشایشی للعالمین مر عالمیان را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رحمتست مر مومنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمتست
مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن اند ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را
در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظم بود و اگر در مدینه محترم اگر در مسجد زاهد بود و اگر در حجره طاهره و همچنین بر ذروه عرش و مقام قاب قوسین
یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و فردا در مقام بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی نظم عاصیان پر کنند در دامن آخر زمان
دست در دامان تو دارند و جان در آستین ⁂ نا امید از حضرتت یا نصرت نتوان شدن ⁂ چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل بگوی ای محمد کافران را
انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده می‌شود بسوی من انما الهکم آنکه جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است و یکتا
فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون گردن نهادگان مقتضی وحی را فان تولوا پس اگر بر گردند از توحید فقل آذنتکم پس بگو آگاه
کردم شما را علی سواء بر سویت یعنی من و شما در علم بانچه اعلام کردم برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی
کرده اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی شد و ان ادری و نمیدانم اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دور است
ما توعدون آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمان انه بدرستی که خدای یعلم الجهر میداند آشکارا من القول از سخن کافران
در طعن اسلام و یعلم ما تکتمون و میداند آنچه می‌پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان و ان ادری و نمیدانم لعله فتنة شاید که تاخیر
آن موعود و دیر رسیدن مکافات اعمال شما آزمایشی باشد لکم مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر اندازد و متاع و شاید بر خورداری
باشد شما را الی حین تا هنگامی که اجل مقدر برسد قل رب احکم بگوی ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخوانند یعنی گفت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بالحق براستی و ربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار رحمت بر آفریدگان خود

المستعان یاری خواسته شد یعنی یاری ازو خواسته علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید و میگویید که عذاب موعود اگر حق است چرا فرود
نمی آید تا رایت اسلام دم بدم نگون خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگویید و ما از خدای بردبار یاری میخواهیم و امیدواری معونت از حضرت او داریم
نظم مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه که هیچ کس نشود نا امید ازان درگاه بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان
خطاب با عامهٔ مکلفانست میگوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء
عظیم چیزی بزرگوار و پرهول است تحریک ساعات مجازست و این زلزله از علامات قیامت باشد در زاد المسیر آورده که پیش از نفخهٔ اولی
زمین متزلزل شود و ندای از آسمان که یا ایها الناس اتی امر الله فزعی عظیم در خلایق پدید آید ... زلزلة الساعة شیء عظیم
یوم ترونها در روزی که ببینید آن زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت آن کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت ازان فرزند که وی را
میداد با وجود مهربانی رضیعه با رضیع وتضع و بنهد کل ذات حمل هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفگند هر زنی که بار دارد حملها فرزند خود را وتری الناس
و ببینی مردمان را از غایت دهشت دران روز سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده وما هم بسکاری و نباشند ایشان
مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد اگرچه در رای العین مانند سکر نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند ولکن عذاب الله
شدید و لیکن عذاب خدا سخت است و از هول آن مدهوش نمایند ومن الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که جدال میکند فی الله در
کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید این آیات اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار بعث نماید ...
بغیر علم بی دانشی و معرفتی و بیانی ویتبع و پیروی کند در مجادله یا در عامهٔ احوال خود کل شیطان مرید هر دیو سرکش که او را کردار
کتب علیه نوشته شده است بران دیو در لوح محفوظ انه من تولاه آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت کند فانه پس آن دیو یضله گمراه کرد او را
تابع خود را ویهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران کار دارد که مکافات آن
دوزخ باشد و در احقاق آورده که همه این آیه راجع بجادلست یعنی حکم کرد خدای بران جدال کننده که هر که در پی وی رود بدوزخ رسد
یا ایها الناس ای مردمان گویند خطاب با کفار است منکران حشر را میگوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از برانگیختن خلق
و میگویید اعادهٔ جملی و مقدور نیست آخر نظر کنید در اول حال خود فانا پس بدرستی که ما خلقناکم آفریدیم پدر شما را من تراب از خاک و شما
فرع اوئید ثم من نطفة پس آفریدیم شما را از منی ثم من علقة پس از مقداری خون بسته ثم من مضغة پس از قطعهٔ گوشت بمقدار آنکه بخایند مخلقة
تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود وغیر مخلقة و نا تمام که در بعضی اجزای وی نقصان باشد یا مصوره و غیر مصوره و در وسیط آورده که این
معنی در سقط است که یکی تمام و بعضی از و مصور و یکی تمام صورت یافته ملخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان
کنیم برای شما ابتداء آفرینش شما را تا استدلال کنید از مبداء بمعاد و تامل نمایید که هرچه قابل تغیر و تکون است بار دیگر قبول آن می تواند کرد
ونقر و قرار میدهیم فی الارحام در رحمها ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنینی که سقط نشود و در رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی
نام برده که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف بامور خود قیام نتواند نمود
ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید اشدکم بکمال قوت و جمال و فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است ومنکم من یتوفی و از شما
کس باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ باشد یا قبل ازان ومنکم من یرد و بعضی بود که رد کرده شود الی ارذل العمر بفروترین زندگانی که پس
خرافتست لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم پس از دانستن شیئا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند

وعود دادی

وعود آدمی از نهایت به بدایه اشارتست قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابدا نداشته پس دیگر باره حجت استدلال
بر بعث میفرماید که وتری الارض و می بینی ای آدمی زمین را هامدة خشک و بی رونق چون مرده فاذا انزلنا پس چون
فرو فرستیم از ابر علیها الماء بران زمین آب باران را اهتزت جنبش کند آن زمین یکبار وربت و بیفزاید و بر دمد وانبتت و برویاند
من کل زوج از هر صنفی از نباتات بهیج تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را بابی زنده گرداند تواناست برانکه
اجزای موتی جمع ساخته بهمان حال که بوده باز پیدا کند نظم آنکه بی دانه نهال افراخت دانه را هم شجر تواند ساخت کرد تا بوده را بعد از نبود
چه عجب کرد باز بوده وجود ذلک آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیای زمین بعد از موت بان الله
بسبب آنست که خدای هو الحق اوثابتست در ذات خود و مستحق صفات کمالست وانه و بجهت آنست که او یحیی الموتی زنده میگرداند مردگی را
واگرنه نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده نساختی وانه علی کل شیء و برای آنست که او بر همه چیزها قدیر تواناست چه قدرت
از صفات ذاتیه است او بهمه مقدورات متساوی پس چون مشاهده قدرت بر احیا یعنی از اموات دلالت کرد لازم آمد
اقتدار او بر احیاء همه اموات وان الساعة آتیة و ایراد این دلایل برانست تا بدانند قیامت آینده است لاریب شک
نیست فیها در آمدن او وان الله و بدانید که آن نیز که خدای یبعث بر انگیزد من فی القبور کسانرا که در گورها اند بمقتضای
وعدهٔ خود تا ایشانرا حساب کند و جزا دهد ومن الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که از روی ستیزه جدال کند فی الله
در کلام خدای یا قدرت تکرار برای تاکیدست یا مراد از مجادل اول رؤسای کفار مکه اند نضر و ابی و امثال ایشان واز ثانی
تبعه و مقلدان که یکی ازیشان نیز طرح جدال می افکند بغیر علم بی دانشی که بدو داده باشند ولا هدی بی دلیلی که راه نماید بمقصد ولا کتاب
منیر و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله بیکی ازین سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدالست بمحض تقلید
ثانی عطفه در حالتی که پیچنده دامن خود است و این کنایت باشد از تکبر چه به تکبر دامن از هر چه ... این مقلد متکبر جدال
میکند لیضل عن سبیل الله تا گمراه گرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او له فی الدنیا مر او راست در دنیا خزی رسوایی
بقتل چنانکه در بدر بود ونذیقه و بچشانیم او را یوم القیامة روز رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده و گوییم ذلک این خزی و عذاب
بما قدمت یداک پس این جزا است که از پیش فرستاد دستهای تو یعنی کسب کرده از کفر و معصیت وان الله و بسبب آنست که خدای لیس
بظلام نیست ستم کننده للعبید بر بندگان خود ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف
اسلام دریافتند پس هر که از ایشان مرضی عارض نشد و زنش پسری بزاد و اسب او کرهٔ خوب آورد و مواشی نتاج نیکو داد میگفت
اسلام نیکو دینست و اگر بسبب قبول او نیکیها پیش آمد دل باسلام آرمیده شد و اگر قضیه برعکس آمد از دین برگشته گفت اسلام دین
میمون نیست آیه نازل شد که ومن الناس و از مردمان من یعبد الله کسی هست که پرستد خدا را علی حرف بر انحراف و اضطراب یا بر طرف
یعنی بر کناره استاده در خود غیر متمکن باوردی فرموده که در نعمت دون محنت فان اصابه پس اگر برسد او را خیر نیکویی چون صحت
و وسعت اطمان به آرام گیرد بدین و ثابت شود بران به بسبب آن خیر وان اصابته فتنة و اگر رسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انقلب
بر گردد علی وجهه بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام دست باز دارد و منقولی
است که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت من دین اسلام را شوم گرفتم

و اتفاقا که حضرت جواب داد که ان الاسلام لا یقال یهودی و مرتد شد این آیة فرود آمد که هر که از دین برگشت خسر الدنیا زیان
در دنیا که بمراد نرسید والاخرة و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد ذلک زیان هر دو سرا هو الخسران المبین اینست که زیان
هویدا اگر برسه عقلا ظاهرست که زیانی ازو عظیم تر نیست نظم آنست زیان هویدا نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین نه لا موصدق و نه انوار یقین
در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین البته زیانی نبود بدتر ازین یدعوا میخواند وی پرستید یا و ترد یا مشرک من دون الله بجز خدای ما لا یضره آنرا
که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد او را و ما لا ینفعه و سود ندارد او را اگر پرستش کند ذلک آن پرستش هو الضلال البعید اینست گمراهی دور از مقصد
یدعوا می پرستد لمن ضره آنرا که ضرر پرستیدن او که قتل دینی و عذاب آخرتست اقرب نزدیکترست من نفعه از سود او که توقع شفاعتست در توسل
بحضرت عزت لبئس المولی هر آینه بد یاریست و لبئس العشیر و بد مصاحبی و ایرکاری ان الله بدرستی که خدای یدخل الذین امنوا در می آرد
آنانرا که تصدیق خدا و رسول کردند و عملوا الصالحات و کارهای شایسته بجای آوردند جنات تجری در بوستانها که میرود
من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها و فرست باغ و بوستان یاب روانست ان الله یفعل بدرستی که خدای میکند ما یرید آنچه
میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید هم محمد از هیچ تردد و دوستی که
میان ما و یهود دست منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه آیة فرستاد که من کان یظن هر که باشد که گمان برد ان لن ینصره الله آنکه نصرت
ندهد خدای پیغمبر خود را فی الدنیا در دنیا باعلاء کلمه و اظهار رجحت و غلبه اعادی والاخرة و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب کرامت
فلیمدد بسبب پس باید که فرو گذارد رسنی الی السماء بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد ثم لیقطع پس ببرد آن رسن را
تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن زده قطع مسافت کند
تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم جهد تمام نماید فلینظر پس در نگرد و تنظر تأمل کند با وجود این کلفتها هل یذهبن آیا ببرد
کیده فعل حیلت ایشان ما یغیظ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر و منظره آنکه شاید منصور نشود وکذلک و همچنانکه بیان کردیم این
کار را و روشن ساختیم انزلناه فرو فرستادیم قرآن را آیات بینات آیتهاء روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد و ان الله و بوی
آنکه خدای یهدی راه مینماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد من یرید هر کرا خواهد ان الذین امنوا بتحقیق آنانکه گرویده اند
والذین هادوا و آنانکه یهود شدند والصابئین و ستاره پرستان والنصاری و ترسایان والمجوس و گبران والذین اشرکوا و آنانکه
شرک آوردند یعنی عبده اصنام ان الله یفصل بدرستی که خدای جدا کند بینهم میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز بحکم و قضا هر یکرا
تا محق از مبطل متمیز گردد ان الله بتحقیق که خدای علی کل شیء بر همه چیزها شهید گواه است و از حال همه آگاه الم تر آیا نمی بینی یعنی
نمیدانی ان الله آنکه خدای یسجد له سجده میکند مر او را من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملایکه بطوع و باقی سجده تسخیر ومن فی الارض
و هر که در زمینهاست مومنان بسجود طاعت و دیگران بسجود خضوع و ذلت والشمس و آفتاب بطلوع و غروب والقمر و ماه بشروق و افول
والنجوم و ستارگان برقص و امکن والجبال و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن والشجر و درختها بسایه والدواب و جنبندگان
بعجایب ترکیب وکثیر و بسیاری من الناس از مردمان سجده کنند او را سجده طاعت وکثیر و بسیاری از ایشان که ابا کردند از
سجود حق علیه العذاب حکم شده است بر ایشان عذاب ومن یهن الله و هر کرا خوار گرداند خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول
در دوزخ فما له پس نیست او را من مکرم هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت یا هدایت یا توفیق یا وصول بهشت

ان الله یفعل بدرستی که خدای میکند ما یشاء آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مفاخره آمده گفتند
پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقه سزاوارتریم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و بکتاب خود و بکتاب
شما ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی حسد انکار می کنید پس حق در طرف ما باشد در حکایت تخاصم حق سبحانه آیة فرستاد
هذان خصمان این دو گروه دشمنان اختصموا جنگ کردند و جدال نمودند فی ربهم در دین پروردگار خود و از ابو ذر غفاری رضی الله
عنه منقولست که سوگند میخورد بخدای که این آیة در شان شش کس است که در روز بدر مسابقت کردند عبارت از طرف کفار عتبه و شیبه
و ولید و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رضی الله عنهم و در تبیان از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده که نزلت الآیة فی مبارزتنا
الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه خصم اند و مومنان
علی حده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای جنگ کنند فالذین کفروا پس آنانکه نگرویدند قطعت لهم بریده
برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثیاب من نار جامها از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطه جامه بتن یصب ریخته شود
من فوق رءوسهم از زبر سرهای ایشان یعنی بر زبر سر ایشان الحمیم آب گرم که از غایت حرارت یصهر به گداخته شود بآن ما فی بطونهم
آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعاء و احشا والجلود و بگدازد پوستهاء ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد
ولهم و مر تعذیب ایشانرا مقامع گرزها باشد در دست زبانیه من حدید از آهن کلما ارادوا هرگاه که قصد کنند ان یخرجوا آنکه
بیرون آیند از آتش من غم از جهت غمی که ایشانرا در یافته باشد اعیدوا باز گردانیده شوند از آن گرزها فیها در دوزخ و ذوقوا
و بچشید عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده ان الله بتحقیق که خدای یدخل الذین امنوا در آرد آنانرا که گرویدند بخدای و رسول
و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن و قصور آن
جویها یحلون آراسته کرده شوند و پیرایه بندند ایشانرا فیها در بهشت من اساور بدستوانها من ذهب از زر ولؤلؤا و مروارید
ایشانرا یا مروارید ولباسهم فیها و جامها پوشند ایشانرا در بهشت حریر ابریشم خالص است در حدیث آمده که هر که حریر پوشد
در دنیا نپوشد در آخرت و مراد مردانند که لبس حریر بر ایشان حرامست وهدوا و راه نموده شده اند مومنان الی الطیب من القول
به پاکیزه از قول یعنی سخن پاک راه نمایند ایشانرا در آخرت و آن چنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی
هدانا لهذا و چون ببهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله
الذی صدقنا وعده وهدوا و راه یافته شده اند اهل ایمان الی صراط الحمید به راه خداوند ستوده که آن دین اسلام است
ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا و رسول ویصدون و باز میدارند عن سبیل الله از راه خدای یعنی مردم را از طاعت
منع می کنند والمسجد الحرام و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند
الذی جعلناه آن مسجدی که ساختیم او را للناس برای مردمان و مخصوص نیست ببعضی دون بعضی سواء باز داشته اند یکسانست
العاکف فیه مقیم در او والباد و آینده یعنی غریب و شهری در قضاء مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در
ایمنی بودن در او و برین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است رحمه الله و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل
رحمهما الله مراد از مسجد همه حرم است و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مجاور و مسافر یکسانست یعنی حاج و معتمر در موسم

در موسم بهر منزل که خواستند نزول نمایند اما مسکنان بیوت را اخراج نکنند و از فاروق رضی الله عنه منقولست که در موسم منادی ها
فرمود که در ها، سراهای مکه در نبندند تا آینده کان هرجا خواستند فرود آیند ومن یرد فیه و هر که خواهد در حرم بالحاد میل کردن از حق یعنی
هر که در حرم اراده کند کردیدن از راه راست بظلم به ستمکاری نذقه بچشانیم اورا من عذاب الیم از عذاب دردناک واذ بوانا و یاد کن
چون معین و میل کردانیدیم لابرهیم برای ابراهیم خلیل مکان البیت جای خانه کعبه را در وقت ساختن یا انکه ابری فرستادیم تا سایه
کرد بمان مقدار که زمین خانه بود یا بادی برانگیختیم تا بدان اندازه زمین را بروفت واو خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی ان لا تشرک
انکه شرک میاور و انباز مکیر بی شیئا بمن چیزی را که من از شرک مقدس و منزهم وطهر بیتی و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایست
وطهر بیتی و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزها ناشایست للطائفین برای طواف کنندکان کرد او کردی از افاقیان والقائمین
و برای ایستادکان یعنی مقیمان بلد و کفته اند برای بپا ایستادکان در نماز والرکع السجود و رکوع و سجود کنندکان یعنی خانه کعبه را
از اقذار و انجاس پاک ساز تا وبرا طواف کنند و در و نماز کذارند و قصه تاذین خلیل انست که حق سبحانه فرمود که واذن و ندا
در ده ای ابراهیم فی الناس در میان مردمان و بخوان ایشانرا بالحج بحج خانه خدای و در عین المعانی اورده که این خطاب بحضرت
پیغمبرست صلی الله علیه وسلم میفرماید که خبر ده مردمانرا از وجوب حج یاتوک تا بیایند بتو مردمان رجالا پیادکان وعلی کل ضامر
و سواران بر هر شتری لاغر شده نزار کشته که بیاید تمام یاتین می آیند آن شتران من کل فج عمیق از هر راهی دور یعنی تو
دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند امد لیشهدوا تا حاضر شوند منافع لهم نزدیک منفعتها که مر ایشانراست یعنی منافع دینی و دنیوی
برسند ویذکروا اسم الله و یاد کنند نام خدای را یعنی لبیک کویند فی ایام معلومات در روزها داشته شده که ایام عشر است
از ذی الحجه و قول دیکر انکه نام خدای برند در ایام نحر و تشریق علی ما رزقهم بر ذبح انچه روزی داده است ایشانرا من بهیمة الانعام
از بسته زبانان انعام یعنی شتر و کاو و کوسفند مراد قربانی است که بنام خدای کشند کفار بنام بت قربانی میکردند و از کوشت
قربانی نمیخوردند حق سبحانه فرمود مومنانرا که بنام من قربانی کنید فکلوا منها پس بخورید از کوشت آن این امر اباحت است واطعموا
البائس الفقیر و بخورانید از ان قربانی در مانده بمحنت کشیده محتاج تنک دست را ثم لیقضوا تا بکذارند عطفست بر یذکروا یعنی
بحج می آیند تا خدای را یاد کنند قضا نمایند تفثهم حاجتهای خود را یا بجای آرند مناسک حج را یا زایل کردانند وسخ و لوث را
از خود دیکر قص موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن ولیوفوا نذورهم و تا وفا کنند به نذرهای خود از نیکوییها ولیطوفوا
و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بالبیت العتیق بخانه ازاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران
یا خانه قدیم که معبد اولی است افراد خانه کعبه است ذلک انچه کفته شد از اعمال و احکام حج دین خدا است ومن یعظم حرمات الله احکام خدای را
که منک حرمت او روا نیست فهو پس آن بزرک داشت خیر له بهترست مر او را عند ربه نزدیک پروردکار او از جهت پاداش واحلت
و حلال کرده شد لکم الانعام مر شما را چهار پایان الا ما یتلی مکر انچه خوانده شده است علیکم بر تحریم انکه مردارست و کوشت
خوک و جز آن فاجتنبوا الرجس پس بیکسو روید از پلیدی من الاوثان از بتان که عین رجس اند واجتنبوا قول الزور واجتناب
کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست یا کواهی دروغ یا قولی که بزبان آید و دل به او موافق نبود حنفاء در حالتی که
مخلص باشید لله خدای را مایل بدین او که اسلامست غیر مشرکین به نه شرک آرندکان بوی ومن یشرک بالله و هر که شرک

بجزای

بخدای فکانما خر پس همچنانست که کویا در افتاد من السماء از آسمان بروی زمین و هلاک شد فتخطفه الطیر پس در ربایند او را
مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزا و اعضاء او را متفرق و متمزق می سازند او تهوی به الریح یا بیندازد افکند او را باد
از موضع مرتفع فی مکان سحیق در جایی دور از فریاد رس و دستکیر این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج
ایمان بحضیض کفر افتد هوای نفس او را پریشان و پایمال سازند یا باد وسوسه شیطانی او را در وادی ضلالت افکند و نابود
شود ملخص کلام هلاکت مشرکانست ذلک اینست کار که فرموده شد از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ ومن یعظم و هر که تعظیم
کند شعایر الله نشانهای خدای را که مناسک حج است یا هدایا یا آنست که فربه باشد و بی عیب و کران بها فانها پس بدرستی که بزرک
داشت آن من تقوی القلوب از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوند تقوی و قلوب و تقوی دلها ترس کاری بود از
موجبات غضب الهی لکم فیها مر شما را در انعام منافع سود هاست از شیر و پشم و موی و سواری و بار و بار کردن و زه و زادن
الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان نحرست ثم محلها پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود الی البیت العتیق بخانه ازاد
از غرق شدن بوقت طوفان یا خانه بزرکوار ولکل امة و مر کروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جعلنا منسکا دادیم
قربانی یعنی فرمودیم بقربان لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدایرا علی ما رزقهم بر ذبح انچه داد مر ایشانرا من بهیمة الانعام
از بهیمه چهار پایان یعنی هر امتی را مامور کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما فالهکم پس خدای شما و خدای ایشان اله واحد یک
خدایست فله اسلموا پس مر او را کردن نهید و قربانی را بنام او خالص سازید وبشر المخبتین و بشارت ده ای محمد فروتنانرا بزرکی آن
سرای یا ترسکارانرا برحمت بی منتها الذین انانکه اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای
ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع عظمت جاودانی و خواهند که خود را پروانه وار بشعله شمع جمال بسوزند
و دیده محبت از نظر بغیر وجه حضرت قدیم بر دوزند نظم دیده از غیر تماشای بر دوخته باد ه ز اتش عشق تو جان و دل سوخته باد ه
با نجاح مطلوب مژده ده ایشانرا والصابرین و دیکر خبر کن کاترا علی ما اصابهم بر انچه بایشان رسیده و می رسد از تکالیف
و محن والمقیمی الصلوة و بپا دارندکان نماز و ادا کنندکان در اوقات آن ومما رزقناهم و از انچه عطا دادیم ایشانرا ینفقون
نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف می نمایند بمصارف پسندیده ه والبدن و شتران و کاوان که برای هدی داده اند جعلناها
لکم ساختیم انها را یعنی کشتن آنها مر شما را من شعایر الله از نشانهای دین خدای لکم و شما را فیها خیر در انها نیکوییست از منافع
دینیه و دنیاویه فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدایرا علیها بر کشتن صواف در حالتی که بر پای ایستاده باشند شتر را
ایستاده ذبح سنت است و بعضی بوقت نحر کویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک والیک فاذا وجبت پس چون بیفتد بر زمین
جنوبها پهلوها مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید از کوشتهای ایشان و این خوردن سنت است
واطعموا القانع والمعتر و سوال کنند و خواهنده در زاد المسیر اورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش افاقی کذلک همچنان که بیان
بیان کردیم کیفیت نحر اینست ترا سخرناها رام کردانیدیم رام کردانیدیم و شترانرا با وجود قوت و عظم جثه لکم برای شما تا میکیرید
و بی نیاید و می کشید لعلکم تشکرون شاید که شما سپاس داری کنید و خدایرا بر نعمتها او لن ینال الله نمی رسد بخدای لحومها کوشتهای
قربانی که صدقه میدهید ولا دماؤها و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی می ریزید ولکن یناله و لیکن میرسد بجل متوله

التقوی منکم آنچه مصاحبت با او بپرهیزگاری از شما که آن تعظیم امر خدا ونیست کذلک همچنانکه یاد کرده شد سخرها لکم رام کرد انعام را
برای شما لتکبروا الله تا تکبیر گوئید نزدیک ذبح علی ما هدیکم بر آنچه که شما را ارشاد کرد خدای تعالی از معالم دین و مناسک حج وبشر المحسنین
و بشارت ده موحدان را ان الله یدافع بدرستی که خدای باز دارد غایلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشان را عن الذین امنوا از آنانکه گرویده اند
یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل خوان مر خیانت کننده را که در امانت دین
خاین است کفور ناسپاس بر نعمت او که بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده
که کفار مکه بدست و زبان دراز از مومنان میکوشیدند و هر ساعت از صحابه سر شکسته و دست بربسته بحضرت نبوت آمده شکایت میکرد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرمود که صبر کنید من بقتال ایشان مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال رسید و اول آیتی که در آن
باب نازل شد این بود که اذن دستوری داده شد کارزار کردن للذین یقاتلون و آنان را که خواستند که کارزار کنند با کافران
بانهم ظلموا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تای خواند یعنی آنان را که کافران با ایشان مقاتله
میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وان الله و بدرستی که خدای علی نصرهم بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند لقدیر هر آینه
تواناست الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شدند من دیارهم از سراهای خود که بمکه داشتند بغیر حق بناحق یعنی مستوجب اخراج
نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی الا ان یقولوا مگر آنکه میگفتند ربنا الله پروردگار ما خدای است
و به یگانگی او اقرار میکردند ولولا دفع الله الناس و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان را بعضهم ببعض بعضی را ببعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران
لهدمت هر آینه ویران کرده شدی باستیلاء کافران بر اهل ملل صوامع صومعهای راهبان وبیع و کلیسای ترسایان وصلوات
و کنشتهای جهودان ومساجد و مسجدهای مسلمانان که همواره یذکر فیها یاد کرده میشود در آن مساجد و گفته اند در جمیع بقاع مذکوره اسم الله
کثیرا نام خدای بسیار ولینصرن الله و هر آینه که یاری دهد خدای من ینصره و کسی را که دین او را یاری کند خدای ان الله لقوی بتحقیق که خدای
تعالی تواناست بر نصرت مومنان عزیز غالبست بر همه کس و هر چیز هر که را خواهد غلبه دهد الذین ایشان آنانند که رحمت شاملان ان مکناهم
اگر جای دهیم ایشان را فی الارض در زمین و دستگاه و اختیار دهیم واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را بجهت تعظیم حق واتوا الزکوة
و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان حق وامروا بالمعروف و بفرمایند به نیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا از آن حسن گویند ونهوا
عن المنکر و باز دارند از زشتی یعنی آنچه علم و عقل از آن قبیح شمرند ولله و مر خدایراست عاقبة الامور نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور
آن باشد که خدا خواهد نظم این دولت و مال و جاه او میخواهد وان گلشن و باغ و حور و قصور میخواهد از حق همه کس حال نکو میخواهد آنست سرانجام که او میخواهد
وان یکذبوک و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب مخصوص بتو نیست فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده اند
قبلهم پیش از تو پیغمبران دیگر را قوم نوح گروه نوح مر نوح را وعاد و گروه عاد هود را وثمود و گروه ثمود صالح را وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم
مر او را وقوم لوط و گروه لوط او را واصحاب مدین و اصحاب مدین شعیب را وکذب موسی و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب
کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فامهلت پس مهلت دادیم للکافرین و ناگرویدگان را تا وقتی که آجال مقدره در آمد فامهلت پس مهلت دادیم
للکافرین و ناگرویدگان را ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و شکوه و خسف و عذاب یوم الظله و غرقه
شدن فکیف کان پس چگونه بود نکیر ناپسندیدن من ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل

ساختم بمحنت و زندگی بر هلاک و عمارت را بخرابی فکاین من قریة پس چند دیه و شهرها که اهلکناها که هلاک کردیم اهل آن را یا هلاک
اهل آن وهی و حال آنکه آن دیه ظالمة ستمکار بودند یعنی آن مشرک و ظالم بودند فهی پس آن دیه خاویة افتاده است ظالمها
ستمکار بودند علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقف آن بناها بیفتاده پس دیوارها بران فرود آمده وبئر معطلة و چند چاه
دست باز داشته که اهل آن هلاک شده اند و کس نیست که نفع آن بر دارد وقصر مشید و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که ایزد از ساکنانش
خالی کردیم افلم یسیروا آیا نرفتند و نمی روند قوم تو و سیر نمی کنند فی الارض در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع مکذبان
مکذبان مشاهده کنند و عبرت گیرند فتکون لهم پس باشد ایشان را قلوب یعقلون دلها که تعقل کنند بها بآن چیز که بسبب استبصار
یا مودی یا عیان دیده باشد او آذان یسمعون یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بها بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشان را
فانها پس قصه اینست که لا تعمی الابصار نابینا نمی شود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خللی نیست همه چیز می بینند ولکن تعمی
و لیکن نابینا می شود دیدهای حس از مشاهدهٔ اعیان القلوب التی آن دلها که هست فی الصدور در سینهها یعنی چشم دل ایشان
پوشیده است از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمی گیرند نظم چشم دل بگشا پس بی انتظار هر طرف آیات قدرت آشکار
چشم سر جز پوست خود چیزی ندید چشم سر در مغز هر چیزی رسید ویستعجلونک و شتاب از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و اضراب او یعنی تعجیل می نمایند
بالعذاب بنزول عذاب موعود ولن یخلف الله و خلاف نکند خدای وعده وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده وان یوما
و بدرستی روزی از روزها ستمی عند ربک نزدیک پروردگار تو کالف سنة مانند هزار سالست مما تعدون از آنچه می شمرید یعنی نزدیک
خدای یک روز و هزار سال برابر است زیرا که حکم فرمان برو جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزد او برابر باشد هر گاه
که خواهد که عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد نظم تا در رسد وعدهٔ هر کار که هست سر رشتهٔ کس چند بجایی نرسد
وکاین من قریة و چندین از دیهها یعنی اهالی آن که امتحانا رحمت املیت لها مهلت دادم اهل آن را تا ایشان از عقاب وهی ظالمة
و حال آنکه آن قریه یعنی مردم در او ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق باز گردند ثم اخذتها پس بگرفتم ایشان را
چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا والی المصیر و بسوی منست بازگشت در آخرت قل یا ایها الناس بگوای آدمیان انما انا لکم
جز این نیست که من مر شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنم فالذین امنوا پس آنانکه گرویده اند
بآنچه گرویدن بدان واجبست وعملوا الصالحات و کردند طاعتها و نیکوئیها لهم ایشان راست مغفرة آمرزش گناهان گذشته
ورزق کریم و روزی نیکو در حال یعنی رزقی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت والذین سعوا و آنانکه شتافتند فی آیاتنا
در رد و ابطال آیتهای ما یعنی قرآن معاجزین در حالتی که پیشی گیرندگانند بر کافران خود یعنی خواستند که از ما در گذرند و پیشی
گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه اصحاب الجحیم ملازمان درکه جهنم اند وما ارسلنا و نفرستادیم ما من قبلک
پیش از فرستادن تو من رسول هیچ رسولی ولا نبی و نه نبی و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی
تابع او چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السلام یا رسول داعی است بشریعت
خاص و نبی عام است و شامل هر دو را و دیگر آنکه مقرر شرع سابق باشد پس نبی عامتر است از رسول و گفته اند رسول
آنست که جمع معجزه را یا کتابی که منزل باشد بر او و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بر او نازل نبود و گویند رسول آن بود که

فرشته بوی فرود آید و نبی انکه اواری شنود یا ملهم کردد یا خواب بیند و برمر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم الا اذا تمنی
مکو چون تلاوت کرد القی الشیطان بیفکند شیطان فی امنیته نزدیک تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما شیطانی کر
ابیض کویند بهینی را واز حضرت این کلمات بر خواند وجمعی کمان بردند کر آن تلاوت پیغمبرست فینسخ الله بس زایل و باطل کرداند خدای
ما یلقی الشیطان آنچه درا افکنده باشد شیطان از کلمات کو ثم یحکم بس ثابت کند خدای آیاته ایتها خود را که پیغمبر میخواند والله علیم
وخدای داناست باحوال مردمان حکیم حکم کننده بحق بریشان لیجعل والقا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا کرداند خدای ما یلقی الشیطان
آنچیز را که القا میکند شیطان فتنة آزمایشی وابتلای الذین فی قلوبهم مر آنانرا که در دلهای ایشان مرض بیماری شک و تردد است یعنی
منافقان والقاسیة قلوبهم ومر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی که قران را دانسته که منافقی و مشرک است القای شیطان در شک و حیرت
افتند وان الظالمین وبدرستی که ستمکاران یعنی این دو کروه وضع مظهر موضع مضمر حکمت بریشان بظلم یعنی فرقه کروه و اهل نفاق
لفی شقاق بعید مرآینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه وعنادی بی پایانند ولیعلم الذین و دیگر القا برای آنست تا بدانند آنانکه اوتوا العلم
داده شده اند علم را یعنی اصل دانش بدانند انه الحق انکه قران حق است من ربک نازل از پروردکار تو وشیطانرا مجال تصرف
دران نیست فیؤمنوا به بس ایمان ارند بقرآن فتخبت بس نرم شود له برای قرآن قلوبهم دلهای ایشان و احکام انرا قبول کنند وان الله
وبتحقیق خدای لهاد الذین امنوا راه نماینده است آنانرا که کرویده اند الی صراط مستقیم بسوی راه راست یعنی مرحمه بر مومنان
حق سبحانه ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند ولا یزال الذین کفروا و همیشه باشند آنانکه نکرویده اند فی مریة منه
در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان جه کفار می کفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همان
در شک اند حتی تاتیهم الساعة تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت بغتة ناکهان او یاتیهم یا بیاید بدیشان عذاب یوم عقیم عذاب روز
کر نسل ایشان برافتد چون روز بدر وکفته اند روز عقیم روز قیامتست که بعد از و روزی نخواهد بود الملک پادشاهی و فرمان و نهی
یومئذ لله آن روز مر خدایراست بی مدعی و منازعی یعنی او و ز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری نیست دران روز کر
کم بکبر از میان متجبران بکشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند دعویها منقطع وکمانها مرتفع کردد مالک الملک رحمته تخیلات
و تصورات ملوک را در قعر دریای عدم افکند و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمت لمن الملک در هم شکند همه را با اظهار
عبودیت و اقرار عجز و بیچارکی چاره نباشد نظم آن سر که حیث افرش از چرخ برکذشت ☐ روزی بر آستانه او خاک در شود ☐
وچون ملک ملک حقیقی ظاهر کردد یحکم حکم کند بی شرکت کسی بینهم میان بندکان و کار فالذین امنوا بس انانکه کرویدند وعملوا
الصالحات و عملهای ستوده کردند فی جنات النعیم در بوستانهای نازونعمت بی رنج و محنت والذین کفروا و انانکه نکرویدند وکذبوا
بایاتنا و تکذیب کردند مر ایتهای مارا فاولئک بس آن کروه لهم مریشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده والذین
کفروا و انانکه نکرویدند وکذبوا بایاتنا و تکذیب کردند مر ایتهای مارا فاولئک بس آن کروه لهم مریشانراست عذاب مهین عذابی خوار
کننده و رسوا سازنده والذین هاجروا و انانکه هجرت کردند و از دیار خود ببریدند فی سبیل در طاعت خدای و از برای طلب رضای وی
ثم قتلوا بس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین او ماتوا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لیرزقنهم الله مرآینه روزی دهد خدای ایشانرا
رزقا حسنا روزی نیکو که نعیم بهشتست تربیعی رسد در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد دران او رده الله

یعنی

بعضی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین کفتند یا رسول الله ما با جمعی برادران دینی بجهاد میرویم و ایشان شهید می شوند و عطیات
الهی اختصاص می یابند اکر ما بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیة فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را رزق
حسن خواهیم داد وان الله وبدرستی که خدای لهو خیر الرازقین مرآینه اوست بهترین روزی دهندکان که بی حساب میدهد لیدخلنهم
مرآینه درارد ایشانرا بهشت مدخلا یرضونه درآوردنی که بسندند انرا یعنی ملایکه باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام در بهشت درآورد
و بدیشان ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وان الله لعلیم وبدرستی که خدای داناست باحوال ایشان و اعادی ایشان
حلیم بردبارست در عقوبت اعدا تعجیل نکند و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مومنان قتال کنند
و مومنان در قتال از ماه حرام اجتناب نموده کفتند صبر کنید تا شهر محرم بکذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار
کرده مظفر و منصور شدند و این آیة از ان خبر میدهد ذلک آنست حکم الله که کفته شد در باب مومن و کافر ومن عاقب و هر که عقوبت
کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بمثل ما عوقب به بمانند انکه با او عقوبت یعنی قتال کرده اند جزا برای ازدواج عقوبت میکویند ثم بغی
بس ستم کرده شود علیه بر وی یعنی معاودت کنند با عقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لینصرنه الله مرآینه نصرت دهد او را خدای
ان الله بتحقیق که خدای لعفو عفو کننده است غفور آمرزنده مر منتقم را تعریض است بانکه عفو از انتقام بهترست ذلک آن نصرت مظلوم
بان الله بسبب آنست که خدای قادرست بر انکه چیزی را بر چیزی غالب کرداند و از جمله انکه یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز
و ساعات او را می افزاید تا ظلمت شب را بجای روشنی روز بنهند ویولج النهار و در می آرد روز را فی اللیل در شب و ساعتهای او را زیاده
می سازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وان الله و بسبب آنست که خدای سمیع شنواست قول معاقب را بصیر بیناست باحوال
منتقم ذلک آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در نفس خود و واجب بذات خود
وان ما تدعون بحجت انکه شما می پرستید و حقیقی بیا میخوانید و می پرستید کافران من دونه بجز خدای هو الباطل اوست باطل و معدوم
در حد ذات خود وان الله و بسبب انکه خدای هو العلی اوست برتر از همه اشیا الکبیر بزرکتر از نسبت شریک و شبه الم تر ایا ندیدی و ندانستی
استفهام تقریر است یعنی دانسته ان الله از انکه خدای انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فتصبح الارض بس کشت
زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده بقای اثر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته زمین مست بسبب آن آب مخضرة سبز کشته بکیاه بعد از زردی
و خشکی ان الله بدرستی که خدای لطیف لطف کننده است با بندکان بر ویانیدن کیاه تا ایشانرا ازان روزی دهد خبیر داناست
بحال رزق و مرزوق له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمینها باشد خالق و مالک همه است وان الله
بدرستی که خدای لهو الغنی مرآینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الحمید ستوده و ستاینده یا سزاوار ستایش بصفات و افعال خود
الم تر ان الله ایا ندانستی یعنی دانستی انکه خدای سخر لکم رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه
منتفع شود بان انسان والفلک و مسخر کردانید و شما را کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان او ویمسک السماء و نکاه میدارد خدای
آسمانرا ان تقع از انکه بیفتد علی الارض بر زمین الا باذنه مکر بخواست او یعنی هرکاه که حق سبحانه خواهد بیفتد ان الله بالناس بتحقیق که خدای
بر مردمان لرؤف رحیم مهربان و بخشاینده است کر ابواب منافع بر ایشان کشود و انواع مضار از ایشان دفع کرد وهو الذی احیاکم
و اوست انکسی که زنده کرد شما را بعد از انکه نطفه بودید مرده ثم یمیتکم بس بمیراند شما را چون اجل برسد ثم یحییکم بس زنده کرداند شما را

در قیامت ان الانسان بدرستی که آدمی لکفور مر این ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو گذارد لکل امة مر هر گروهی را
از اهل ملل جعلنا منسکا معین ساختیم دینی و شریعتی که بآن مامور هم ناسکوه ایشان پذیرنده آن دین اند فلا ینازعنک پس باید که نزاع نکنند
سایر ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه او دین تو از آن ظاهرتر است که بقصور نزاع در ان توان کرد نظم در نور آفتاب چه جای تامل است
وادع بخوان مردمان را الی ربک بتوحید و عبادت او بدیگار خود انک بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم مر این بر راستی بر راه راستی وان جادلوک
اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند حال آنکه حق ظاهر شده و حکم لازم گشته فقل الله پس بگو خدای اعلم داناتر است بما تعملون با آنچه می کنید از عناد
و جدال و بران شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر فرموده که این آیه بآیه السیف منسوخ است الله یحکم خدای حکم کند بینکم میان مومنان و کافران
یوم القیامة روز رستخیز فیما کنتم فیه در آنچه هستید شما در و تختلفون اختلاف می کنید در او در دین و حکم چنان باشد که مومن را بدرجات ثواب
برارد و مشرک را در درکات عقاب افکند الم تعلم آیا ندانسته یعنی دانسته ان الله از آنکه خدای یعلم ما فی السماء میداند آنچه در آسمانهاست از عجایب
علویات والارض و آنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز برو پوشیده نیست ان ذلک بدرستی که همه آنچه در ارض و سما باشد نوشته
شده فی کتاب در لوح محفوظ و آن نزدیک اوست ان ذلک بدرستی که علم همه اشیا علی الله یسیر بر خدای آسان است چه متعلق علم او همه معلومات
یکسانست و یعبدون و می پرستند کفار مکه من دون الله بجز خدای ما لم ینزل آنچه را که فرستاده به بر پرستش او سلطانا حجتی و برهانی و ما
لیس لهم و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشان را به علم یا بچیز دانشی یعنی استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند
و ما للظالمین و نیست مشرکان را من نصیر هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران ایاتنا
آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که آن آیتها روشنند و مسوده ای لبس و تناقض و اختلاف و اختلال تعرف می شناسی فی وجوه
الذین کفروا در رویهای آنانکه کافر شدند المنکر انکار و ناشناخت را یعنی چون قرآن برکافران خوانی اثر کراهت و نفرت در روی
ایشان بینی از فرط عناد و لجاج که با حق دارند یکادون یسطون نزدیک باشد که حمله برند از غایت خشم یا بکشایند دستها
بالذین بآن کسانی یتلون علیهم که می خوانند بریشان ایاتنا آیتهای ما را قل افانبئکم بگو آیا خبر کنم بشر من ذلکم به بدتر از آنکه مینمود اصحاب
بر تالیان قرآن النار آن آتش دوزخ است و سخت تر و مکروه تر است از خشم و سطوت شما وعدها الله وعده داده است بان آتش خدای
الذین کفروا آنانرا که کافر شدند و وعده بران وجه است که ایشانرا در وی جای دهد و بئس المصیر و بد موضع بازگشتنست آتش یا ایها
الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت بوجه
وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فاستمعوا له پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در ان تامل
کنید ان الذین تدعون بدرستی که آنانرا که میخوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بود بر حوالی خانه نهاده حق تعالی فرمود که این جمع
که این طایفه می پرستند من دون الله بجز خدای لن یخلقوا ذبابا نیافرینند مگسی را با وجود صنعت ولو اجتمعوا له و اگر چه اجتماع کنند
و اتفاق نمایند له برای آفریدن او وان یسلبهم الذباب اگر برباید مگس از ایشان شیئا چیزی را منه از مگس و رسم ایشان آن بود که بتان را
بعسل و خلوق می اندودند و درهای بتخانه بریشان می بستند مگسان از روزن در آمده آنها را می خوردند و بعد از چند روز که آن
طیب و عسل بران نبود شادی می نمودند که الله ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف ایشان خبر داد که نه بر آفریدن مگس
قادرند و نه بر دفع ایشان از خود ضعف الطالب والمطلوب سست شد جوینده یعنی بت که نتوانست ستاند از مگس آنچه ربوده و المطلوب

وسست شد مطلوب یعنی مگس که خواستند ازو استرداد کنند یا سست و عاجز و پرستیده یعنی مشرک و صنم نظم عاجزان که عاجزانند همه
چون فتنه کاری ز سم شر منده اند عجز و امکان لازم یکدیگرند پس همه خلقان ز سم عاجز ترند قوت از حق است و قوت حق اوست آن او منزه است وان خلق سست
آورده اند که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید و مانده شد پس بروز شنبه برای
استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیه فرستاد که ما قدروا الله نشناختند یهود خدای را حق قدره سزای شناختن او و یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم
که رنج و تعب را باو نسبت دادند ان الله بدرستی که خدای لقوی عزیز مر این تواناست بر خلق اشیا غالبست بر همه چیزها الله یصطفی خدای
برمی گزیند من الملائکة از فرشتگان رسلا فرستادگان که همه واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی و من الناس
و می گزیند از آدمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند ان الله سمیع بتحقیق که خدای شنواست مقاله پیغمبر را در وقت تبلیغ بصیر بینا بحال امت او
در رد و قبول دعوت یعلم میداند ما بین ایدیهم آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملها که کرده اند و ما خلفهم و آنچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند
کرد و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده می شود کارها یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید ارکعوا واسجدوا در رکوع
و سجود کنید در نماز در اول اسلام در نماز عین سجود قیام بوده بدین آیه رکوع و سجود داخل شد و اعبدوا و بپرستید ربکم آفریدگار خود را
وافعلوا الخیر و بکنید نیکویی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یا مقصود و مطلوب رسید و جاهدوا و جهاد
کنید فی الله در راه خدای برای خدای حق جهاده چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان
ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بعد رجوع از غزوه تبوک
فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر نظم ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زو بتر در اندرون کشتن این کار عقل و هوش نیست
شیر باطن سخره خرگوش نیست و از اینست که امام قشیری رحمه الله فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نه ایستد زیرا که از دو
ایمن نمی توان بود و بر و اعتماد نمی توان کرد و اعلای عدو که نفس است اشارت بدینست هو اجتبیکم او که خداوند است برگزید شما را برای
نصرت دین خود و ما جعل و نساخت و مقرر نکرد علیکم بر شما فی الدین من حرج در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین
و تکلیف ما لا یطاق نکرد و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و تیمم و افطار در مرض و سفر پس بی روی کنید ملة ابیکم ابراهیم کیش پدر خود
ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریه ابراهیم علیه السلام بودند تغلیب کرد بر همه امت هو خدای سماکم المسلمین نام نهاد شما را مسلمانان
من قبل پیش از قرآن در کتب متقدم و فی هذا و در قرآن نیز با ابراهیم علیه السلام تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند در زمان خود و در این
زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لیکون الرسول تا باشد
پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم روز قیامت شهیدا علیکم گواه برای شما بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل و تکونوا شهداء و تا باشید شما
گواهان علی الناس بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس نماز بگذارید نماز را که تعظیم امر خدا
واتوا الزکوة و بدهید زکوة را که شفقت بر خلق واعتصموا بالله و چنگ در زنید بفضل خدا یعنی بجامع امور خود برو اعتماد کنید
و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خواص اما اعتصام
بحبل الله و توقف بسر حد اوامر و نواهی و اعتصام بالله خلو دست از ما سوی حضرت الهی هو مولیکم اوست یار بندگان و متولی کارها
فنعم المولی پس نیکو کارسازیست او و نعم النصیر و نیکو مددکاری به یاری عیبها نپوشد مددکاری که نصرتش یاری از وجهی که از یاری

درماندگان و مددکاری از و طلب که از مددکاری عاجز نشود زیادی ازیاری خلق بکذار ای و دخواه یاری طلب انچنان که از روی وفا
کار تو تواند که بسازد همه وقت دست تو تواند که بگیرد همه جا

بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون بدرستی که رستکار شدند و بمقصود خود رسیدند مومنان الذین هم انانکه ایشان فی صلوتهم در نماز خود
خاشعون ترسکاران‌اند چشم بر سجده کاه نهاده و بدل بر درکاه مناجات حاضر شده آورده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقت
ادای نماز بجانب آسمان نظری میفرمود چون این آیه نازل شد نظر بموضع سجود کماشت در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده کاه باید
نهاد مگر بکعبه که در خانه مکرم باید نکریست و گفته‌اند خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست و چپ او کیست و واسطی قدس سره
فرموده که خشوع ادای نماز است بقدر فی الله بی ملاحظه اعراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکند
و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قراءت او از روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر و وساوس را
منع کند و به سر واقف حق باشد و در بحر شهود مستغرق کشته از مشعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بکدازد و محقق فرموده است که در نماز اول
از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت نظم یار بیزار است از تو تا توی اول از خود خویش را بیزار کن گر ز تو یک ذره باقی مانده است
خرقه و تسبیح باز نار کن خویش را برکن ز هر دو عالم گیر و رو ذره سان در پیش آن عطار کن والذین هم وانکسان که ایشان عن اللغو از سخن باطل و کردار
ناشایست معرضون اعراض کنندکانند امام قشیری رحمه الله فرموده که هرچه برای خدا نیست حشو است و آنچه از خدا باز دارد سهو است
و آنچه بنده را دران حظی باشد لهو است و آنچه از خدا نبود لغو است و حقیقة آنست که لغو چیزی را کویند از اقوال و افعال که بهیچ کار نیاید والذین هم
و انانکه ایشان للزکوة مر زکوة واجب را از مال خود فاعلون اداکنندکانند و گفته‌اند زکوة فطر را یا صدقات تطوع را والذین هم لفروجهم
و انانکه فرجهای خود را از حرام حافظون نکاه دارندکانند الا علی ازواجهم مکر از زنان خود او ما ملکت یا از انچه مالک شده است ایشان را
ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین‌اند فانهم پس بدرستی که نکاه دارندکان فروج غیر ملومین ملامت کرده شده نیستند
بر ایشان بشرط آنکه در حیض و نفاس روزه و احرام نباشد و در غیر آن بهیچ روی نشاید فمن ابتغی پس هرکه جوید برای مباشرت وراء ذلک
غیر زنان و کنیزکان خود فاولئک پس آن کروه جویندکان هم العادون ایشان در کذرندکانند از حلال بحرام یا بالغ‌اند در ستمکاری و انانکه
استمنی بید کنند هم ازین کروه است والذین هم و انانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را یعنی انچه ایشان را بران امین ساخته باشند از
امانات و ودایع خلق یا انچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت وعهدهم و مر عهدها را که با حق و خلق بسته‌اند راعون
رعایت کنندکان‌اند یعنی نکاه داشت آن قیام می نمایند والذین هم و انانکه ایشان علی صلوتهم بر نمازهای خویش یحافظون محافظت
میکنند یعنی بران ملازمت نموده شرایط و آداب آن در اوقات ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف که موجب فلاح مومنانست
اشعار است بتعظیم شان نماز اولئک آن کروه مومنان که جامع این صفت‌اند هم الوارثون ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وارث
بر ایشان اطلاق توان کرد الذین و انانکه از روی استحقاق یرثون الفردوس میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت است
و کویند منازل کفار را از بهشت میراث کیرند چه هر یک از مومنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلیست منازل مومنان از دوزخ
اضافه منازل کفار کنند و منازل ایشان از بهشت بر منزل مومنان افزایند در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامها
ایشان را اگر ایمان آوردندی بدیشان بنمایند تا حسرت ایشان زیاده کردد نظم [illegible]

هم ایشان که وارثان فردوس‌اند فیها در بهشت خالدون جاوید ماندکانند ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدم را
من سلالة از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده من طین از کل یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمد از کل که آدم است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ثم جعلناه نطفة پس کردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه بر تقدیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را
جای کرفته فی قرار مکین در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چهل روز او را سفید نکاه داشتیم ثم خلقنا النطفة پس کردانیدیم نطفه سفید را
علقة پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر فخلقنا العلقة پس ساختیم آن خون را مضغة آن مقدار کوشت که بیکبار بخایند کوشتی بی استخوان
پس چهل روز دیگر فخلقنا المضغة پس ساختیم آن کوشت را عظاما استخوانی محکم کردانیدیم او را بعد از سه اربعین فکسونا العظام پس پوشانیدیم
استخوان را لحما کوشتی یعنی بر وی پدید آوردیم کوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بدو ثم انشأناه پس بیافریدیم او را
خلقا آخر آفریدن دیگر در بطن ام یعنی روح در و دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه
پستان بر وی بکشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیدیم و بعد ازان کوناکون تربیت فرمودیم و چون قدم در مرحله بلوغ نهاد قلم تکلیف
بر وی جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت کذرانیدیم فتبارک الله پس بزرکست خدای احسن الخالقین نیکو نکارنده‌ترین نکارندکان
کالبد ثم انکم پس شما بعد ذلک بعد از انچه ذکر کردیم از آفرینش شما لمیتون مرایند و کاینید یعنی مال حال شما بمرک خواهد کشید و ساغر
فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید ثم انکم پس بدرستی که شما یوم القیامة روز رستخیز تبعثون بر انکیخته شوید برای محاسبه و مجازات
ولقد خلقنا فوقکم و بدرستی که آفریدیم زبر سر شما سبع طرائق هفت طبقه بالای طبقه یا هر طبقه ازان راهی از راههای فرشتکان وما کنا
و نیستیم ما عن الخلق ازین مخلوق که آسمانست غافلین بیخبر که او را مهمل کذاریم بلکه او را تا وقتی معلوم از خلل نکاه داریم یا از جمیع
آفریدکان غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شکر ایشان مطلعیم وانزلنا و فرو فرستادیم من السماء ماء از آسمان آبی بقدر باندازه که صلاح
بندکان دران دانستیم فاسکناه فی الارض پس ساکن کردانیدیم آن آب را در زمین و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند
که حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد و سیحون که نهر هند است
و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهر عراق‌اند و نیل که نهر مصر است و این انهار را ودیعت بجبال داد و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری
میکرداند و اینست که میفرماید که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وانا و بدرستی که ما علی ذهاب به بر بردن آن آب و زایل ساختن لقادرون
توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بوده‌ایم فانشأنا پس بیافریدیم لکم به برای شما بسبب آن آب در زایل ساختن لقادرون توانائیم جنات
بوستانها من نخیل از خرمابنان واعناب و از تاکستان تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانکور است
و نخل و عنب در زمین حجاز از جمیع دیار عرب بیشتر می‌باشد لکم فیها شما را درین بوستان فواکه کثیرة میوه‌های بسیار است غیر تمر و عنب
ومنها و ازان بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن تاکلون میخورید ما لابد معیشت ازان حاصل میکنید وشجرة تخرج و دیکر بیافریدیم
برای شما درختی که بیرون می آید من طور سیناء از کوه زینا که جبل موسی است علیه السلام میان مصر و ایله و کویند اول درختی که بعد از
طوفان رست این درخت بود یعنی زیتون تنبت بالدهن میروید بار روغن وصبغ و نان خورشی للآکلین مر خورندکان را یعنی از درخت
زیتون میروید چیزی که جامع است دهنیة و صبغیة را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم ازان نانخورش توان ساخت وان
لکم و بدرستی که مر شما راست فی الانعام در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لعبرة چیزی که بدان اعتبار کیرید در قدرت الهی استدلال نمائید

نسقیکم می‌آشامانیم شما را مما فی بطونها از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص ولکم فیها و شما راست در ایشان منافع کثیرة سودهای
بسیار که بعضی را سوار می‌شوید و برخی را بار می‌کنید و از بعضی نتاج می‌ستانید و از پشم و موی بهره می‌گیرید ومنها تأکلون و از ایشان
میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول می‌نمایید یا از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید وعلیها و بر انعام یعنی بر شتران از ایشان
در خشکی وعلی الفلک و بر کشتیها در تری تحملون بر داشته می‌شوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی می‌برند ولقد ارسلنا
و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نوحا الی قومه نوح را بسوی گروه وی فقال پس گفت از روی دعوت یا قوم اعبدوا الله ای گروه حق
خدای را پرستش کنید ما لکم من اله نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غیره بجز وی افلا تتقون آیا نمی‌ترسید از عذاب وی یعنی
بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فقال الملأ الذین کفروا پس گفتند گروهی بزرگان آنانکه بگرویدند من قومه از گروه وی و اولاد
درویشان و عوام خلق اند یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح مایل دیدند ایشان را منع نموده گفتند ما هذا نیست
این کس که میخواند بتوحید الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن یرید ان یتفضل میخواهد که افزونی جوید علیکم
بر شما و مهتر گردد و شما را محکوم و متبوع خود سازد ولو شاء الله و اگر خدای خواستی رسول بر بنی آدم فرستد لانزل ملائکة
هر آینه فرستادی فرشتگان را تا رسل او بودی ما سمعنا بهذا ما نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدای تعالی بود
فی آبائنا الاولین ازمیان پدران ما که گذشته بوده اند و این سخن را از فرط عناد می‌گفتند یا میان ادریس علیه السلام
و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده ان هو الا رجل
به جنة مگر مردی که در وی دیوانگی است که اگر جنون نداشتی بدانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فتربصوا به پس انتظار برید
و بر او چشم دارید حتی حین تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون با هوش آید و ترک
گفتن این سخن نموده پی کار خود گیرد قال گفت نوح علیه السلام یعنی بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان [illegible]
فرمود که رب انصرنی ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بما کذبون بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فاوحینا
الیه پس ما وحی کردیم بنوح ان اصنع الفلک اینکه بساز کشتی را باعیننا به نگاهداشت ما یعنی ترا محافظت نماییم که خطا نکنی ووحینا
و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه سازی فاذا جاء پس چون بیاید امرنا فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما
وفار التنور و بجوش آید تنور یعنی بوقتی که زن تو نان می‌پزد از میان آتش آب برآید فاسلک فیها پس درآر تو در کشتی من کل زوجین
از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگر اند اثنین دو تا یعنی نری و ماده و در تیسیر گوید بکشتی در نیاورد مگر آنها را که می‌زایند یا بیضه
می‌نهند واهلک و دیگر در آر در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفته است علیه القول بر وی
قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ منهم از کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفته است
علیه القول بر وی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ منهم از کسان تو و آن یک پسر و یک زن او بود ولا تخاطبنی و خطاب
مکن با من یعنی دعا منمای فی الذین ظلموا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود به شرک انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند
بی شک فاذا استویت انت پس چون بوقت ظهور عذاب برآمدی تو ومن معک و هر کس که با تست علی الفلک بر کشتی و راست بنشستی
فقل الحمد لله پس بگوی همه ستایشها مر خدای را الذی نجانا آنکه نجات داد ما را من القوم الظالمین از جفای ستمکاران یعنی مشرکان

وقتی

وقل و بگو در وقت نشستن در کشتی رب انزلنی ای پروردگار من فرود آر مرا منزلا مبارکا بمنزلی با برکت که بسبب نجات من خالصت
وحفص منزلا بضم میم و فتح زای میخوانند و مصدر میمی میدانند یعنی فرود آوردنی مبارک وانت خیر المنزلین بهترین فرود آرندگانی
در منازل مبارک قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آنست که بوقت دخول و خروج این دعا فرموده ان
فی ذلک بدرستی که در قصه نوح علیه السلام و آنچه با قوم او کرده شد لآیات هر آینه نشانهاست اهل عبرت را وان کنا بدرستی که بودیم ما
لمبتلین آزماینده مران قوم را و ابتلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد
ثم انشأنا پس بیافریدیم من بعدهم از پس قوم نوح قرنا آخرین گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فارسلنا فیهم پس فرستادیم
در میان ایشان رسولا منهم پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح علیه السلام و گفتیم مران قوم را بزبان رسول ایشان ان اعبدوا الله
که بپرستید خدای را ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ خدایی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی افلا تتقون آیا پرهیز نمی‌کنید از عذاب
او پرهیز نمایید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وقال الملأ و گفتند گروهی بزرگان من قومه از قوم آن رسول الذین کفروا
آنانکه نگرویدند وکذبوا بلقاء الآخرة و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند واترفناهم و نعمت داده بودیم
ایشان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و نعمت گذرانیده بودند
بعضی را که ما هذا نیست این رسول که بحق دعوت میکند الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت یأکل میخورد مما تأکلون منه
از آنچه شما میخورید ویشرب و می‌آشامد مما تشربون از آنچه شما می‌آشامید یعنی بغذا احتیاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات
ملائکه بودی نخوردی و نه آشامیدی ولئن اطعتم اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی بشرا مثلکم آدمی را که مانند شماست انکم اذا بدرستی که شما
آنگاه لخاسرون زیان زدگانید که خود را مامور و متبوع مثل خودی سازید ایعدکم آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر انکم اذا متم بدرستی که شما
چون بمیرید و کهنه شوید وکنتم ترابا و باشید خاک وعظاما و استخوانی چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انکم بدرستی که شما مخرجون بیرون
شدگانید از گورها زندگان هیهات هیهات چه دور است چه دور است لما توعدون آنچه وعده می‌شوید از بعث و جزا یعنی مرگ تا شدن نما
نیست زندگی ان هی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگی ما در دنیا نموت میمیریم ونحیی و زنده می‌شویم یعنی بعضی از ما میمیرد و برخی می‌زاید وما نحن و نیستیم ما
بمبعوثین برانگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ نیست هود یا صالح علیه السلام ان هو الا رجل افتری مگر مردی که بربسته علی الله کذبا بر خدای دروغ
و میگوید مرا فرستاده اند و حشر را بعد از مرگ زنده خواهند کرد وما نحن له بمؤمنین و نیستیم ما مر ورا باور دارندگان در آنچه میگوید
قال گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس از ایمان قوم رب انصرنی ای خدای من مرا یاری کن بعقوبت و ایشان را معلوب کن
بعذاب بما کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قال گفت خدای عما قلیل از زمان قلیل یعنی اندک وقتی را لیصبحن گردند کافران
و مکذبان نادمین پشیمان از تکذیب خود فاخذتهم الصیحة پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام فریاد عظیم کرد که دلهای ایشان
شکافته و بمردند و جمعی گویند که این قوم ثمود را گفته اند دلیل ایشان آنست که عذاب صیحه ثمود را بوده و آنانکه گویند قوم عاد بوده میگویند
در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح علیه السلام قصه عاد را ورده اینجا نیز همان قرینه و مراد عاد است و بدین قول مر عذاب ایشان
که بسبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر گرفت ایشان را صیحه بالحق بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را
فجعلناهم پس گردانیدیم ایشان را غثاء چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افکند

وسیاه وکهنه کرده فبعداً پس دوری باد از رحمت حق خدای للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را ثم انشانا پس پیدا کردیم من بعدهم از پس
ایشان قروناً آخرین قرنهای دیگر را یعنی پیامبر زدیم اهل قرون چون قوم لوط وشعیب علیهما السلام ما تسبق پیشی نتوانست گرفت من امة هیچ
گروهی اجلها بوقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وما یستاخرون وتا باز پس مانند از آن ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادگان
خود را تترا پی در پی یعنی یکی در عقب دیگری کلما جاء امة هرگاه آمدی بگروهی رسولها پیغمبر آن گروه کذبوه تکذیب کردند او را واز کلمه
از توحید ونبوت وبعث وحشر دروغ پنداشتند وبتقلید پدران ولزوم عادت ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فاتبعنا پس از پی در آوردیم
بعضهم بعضاً بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم وآخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم وجعلناهم
وساختیم ایشان را احادیث سخنان یعنی عبرت خلق گردانیدیم که عذاب ایشان یاد کنند وبدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی
باقی نماند که مردم افسانه وار میگویند اگر سخن بگو از ایشان نماندی به بودی بزرگی گفته تعفی وتبقی عنک احدوثه فاجهد بان تحسن احدوثتک
ودر ترجمان فرموده نظم پس از تو این همین چون قصه خواهد ماند مه دران بکوش که نیکو بماند افسانه فبعداً پس دوری باد از رحمت حق لقوم لا یؤمنون
مر گروهی را که نمی گروند بایشان وتصدیق ایشان نمی کنند ثم ارسلنا موسی پس فرستادیم موسی واخاه هرون وبرادر او هارون را بایاتنا بمعجزها وبینات ها
وسلطان مبین وحجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بحجت آنکه اول معجزات موسی علیه السلام آن بود وچند معجزه دیگر چون فرو بردن جادویها وشکافتن دریا
وروان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی وبرادر او را علیهما السلام بمعجزات تسع فرستادیم الی فرعون وملائه بسوی فرعون
وقوم او وایشان پیغام ما رسانیدند فاستکبروا پس سرکشیدند قوم قبط از ایمان ومتابعت پیغمبران وکانوا قوماً عالین وبودند گروهی گردنکش وزبر
ودعاوی تکبر وغلبه فقالوا انؤمن پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاوریم وتصدیق نکنیم لبشرین مثلنا مر دو آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریه
وقومهما وحال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا عابدون مارا پرستندگانند یعنی در فرمان ما چون بندگان وخواجگان ترا ودر بعضی تفاسیر آورده اند
که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند واو بت می پرستید یا گوساله فکذبوهما پس تکذیب کردند فرعون وقوم او موسی وهارون را فکانوا پس گشتند بسبب
آن تکذیب من المهلکین از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم ولقد آتینا وبدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را التوریة بعد از
هلاک فرعون وقوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن یهتدون راه یابندگان باحکام شریعت وجعلنا ابن مریم وساختیم پسر مریم یعنی
عیسی وامه ومادر او را آیة حجتی بر قدرت ما یا مرکی را آیتی ساختیم بر استدلال پسر را بآنکه در مهد سخن گفت ومادر را بآنکه بی مساس
بشری حیات پسری بزاد وآویناهما وجای دادیم مادر وپسر را وقتی که از یهود فرار کردند وباز آوردیم الی ربوة بسوی ربوه
از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر وربوه موضعی بود ذات قرار خداوند قرار یعنی مستوی که بر وی آرام توان گرفت
ومعین وخداوند آبی ظاهر جاری یا ایها الرسل خطابیست با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید که کلوا من الطیبات بخورید از طعامها
پسندیده پاکیزه وحلال واعملوا صالحاً وبکنید کارهای ستوده انی بدرستی که من بما تعملون بانچه شما میکنید علیم دانا وان هذه امتکم
وبدرستی که اینست ملت شما ای رسل امة واحدة ملتی یگانه در عقاید واصول شرایع یا جماعت شما ای امت محمد متحدند متفق بر ایمان
وتوحید وانا ربکم ومن آفریدگار شمااَم فاتقون پس بترسید از من در مخالفت کلمه فتقطعوا پس ببریدند وپاره ساختند اهل کتاب امرهم بینهم
کار دین خود را در میان یکدیگر زبراً پاره پاره یعنی گروه گروه شدند واختلاف کردند کل حزب هر گروهی از ایشان بما لدیهم بانچه نزد
ایشان است از دین فرحون شادان ونازانند واعتقاد کرده که حق آنست فذرهم پس بگذار ای محمد کافران مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت

وضلالت

وضلالت ایشان حتی حین تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون آیا می پندارند کافران مکه انما نمدهم آنچه عطا
میدهیم ایشانرا بانخیر فی الخیرات در نیکوییها یعنی گمان می برند که امداد ما ایشانرا بمال وفرزند مسارعت از ما برای ایشان در نیکویی
واعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما پاداش آن با ایشان نیکویی کنیم بل نه چنین است که می پندارند بلکه لا یشعرون نمی دانند که
این امداد استدراج است نه مسارعت در خیر ان الذین هم بدرستی آنانکه ایشان من خشیة ربهم از عذاب آفریدگار خود مشفقون ترسانند عذاب
خشیه گفت چه آن سبب است والذین هم وآنانکه ایشان بآیات ربهم بآیتها پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرت یؤمنون می گروند والذین هم
وآنانکه ایشان بآیات ربهم بآیات خداوند خود لا یشرکون شرک نمی آرند نه شرک جلی ونه شرک خفی والذین یؤتون وآنانکه میدهند ما آتوا
وآنچه میدهند از صدقات وزکوة وتوسل می نمایند بحضرت حق بانواع خیرات ومبرات وقلوبهم وجلة ودلهای ایشان ترسانست که ناگاه خیرات
ایشان مردود نگردد وهی دانند انهم آنکه ایشان الی ربهم راجعون بپروردگار خود باز گردندگانند اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوفند
یسارعون می شتابند فی الخیرات در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی فآتاهم الله ثواب الدنیا وهم لها
وایشان بسوی خیرات سابقون پیشی گیرندگانند یا سابقانند بر مردمان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت ولا نکلف
نفساً وتکلیف نمی کنیم هیچ تنی را الا وسعها مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت ولدینا کتاب ونزدیک ماکتابیست یعنی لوح محفوظ که ینطق
بالحق سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع درو نوشته نیست یا نزد ماست نامه اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس وهم وایشان که عاملانند
لا یظلمون ستم دیده نخواهند شد بافزونی عقاب ونقصان ثواب بل قلوبهم بلکه دلهای کفره فی غمرة در غفلت وحیرتست من هذا ازین سخن که
گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن ولهم اعمال ومر ایشانراست عملهای ناپاک وخطاها من دون ذلک بجز این خطای عظیم که بر انند یعنی
شرک مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هم لها ایشان مر آنرا عاملون کنندگانند بحسب حکم حق ولا راد لقضائه وایشان
درین غفلت ومعصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم منعمان ایشانرا بالعذاب بعذاب جوع یا قتل اذا هم یجأرون
آنگاه ایشان فریاد در گیرند واستغاثه کنند وما گوییم لا تجأروا الیوم فریاد مکنید امروز وطمع فریاد رسی مکنید انکم منا بدرستی که شما از جهت ما
لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب یا ممنوع نخواهید گشت قد کانت آیاتی بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت
تتلی علیکم خوانده می شود بر شما فکنتم پس بودید که از شنیدن آن علی اعقابکم بر پاشنهای خود تنکصون باز می گردید یعنی بقهقری رجوع میکنید
وکلام من نمی شنوید مستکبرین در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان وتعظیم می نمایید به بحرم مکه ومیگویید ما اهل حرمیم یا متکبرید بتکذیب
قرآن سامراً حدیث کنندگان در شب تهجرون هذیان میگویید یا در می گذارید قرآنرا یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه میگویید
یا اهل حرمیم یا متکبرید بتکذیب قرآن سامراً حدیث کنندگان در شب تهجرون هذیان میگویید یا در میگذارید قرآنرا یا پیغمبر را یا دیده و
می نازید وطواف نمی کنید افلم یدبروا القول آیا تفکر نمی کنند در قرآن تا باعجاز لفظ ووضوح معنی بدانند که کلام حق است ام جاءهم یا آمد
بدیشان از کتاب ورسول ما لم یأت آنچه نیامده بود آباءهم الاولین بپدران پیشین ایشان تا عذر گویند که از پیغمبر وکتاب خبر نداریم
یعنی همچنانکه نوح وابراهیم را علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان بر انگیختیم تا عذر نیارند قال تعالی
لتنذر قوماً ما انذر آباؤهم ام لم یعرفوا یا نشناختند رسولهم پیغمبر خود را بامانت وراستی وحلم ووفا وکرم ومروت ونیکوخویی
وکمال علم با وجود عدم تعلم فهم له پس ایشان مر او را منکرون منکران وناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نمی شناسند

حضرت پیغمبر را تا انکار کنند و گویند بیگانه است ما حقیقت حال او را نمی دانیم ام یقولون یا میگویند به جنة در و دیوانگیست که از سخن او
حساب ندارند بل نه چنین است که ایشان میگویند جاءهم آمد بدیشان بالحق بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست واکثرهم
و بیشتر کافران للحق کارهون مرحق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست قید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ توبیخ
مردم نمی گرویدند نه از کراهت حق ولو اتبع الحق واگر پی روی کردی حق سبحانه اهواءهم آرزوهای کافران را در وجود الهه شتی
اگر بفرض خدایان واقع بودندی لفسدت السموات والارض هر اینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین ومن فیهن و هر که در آسمان
و زمین است بل اتیناهم بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یا دیده غیرت و حیث شرف ایشان در آنست فهم
عن ذکرهم پس ایشانند موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دین و آخرت است معرضون روی گردانیدگان ام تسالهم
یا آنکه تو میخواهی از ایشان برادر رسالت خرجا مزدی یا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند بر رسالت فخراج ربک پس مزد
پروردگار تو که روزی دینی و ثواب عقبی است خیر بهترست ترا از مزد ایشان وهو و خدای خیر الرازقین بهترین روزی رسانانست
وانک لتدعوهم و بدرستی که تو میخوانی ایشان را بی مزدی یا سبب طمع در مال ایشان الی صراط مستقیم براهی راست که دین اسلام است وان
الذین لا یؤمنون و بدرستی آنکه نمی گروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عن الصراط از آن راه راست لناکبون
گردندگانند و میل کنندگان به بیابان گمراهی ولو رحمناهم واگر ببخشائیم بر ایشان وکشفنا و برداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است
من ضر از سختی یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده للجوا هر اینه ستیزندگی کنند فی طغیانهم در سرکشی خود یعمهون سرگشته میروند و نزدیکی نمایند
یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنانکه از روی ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب خواستند بود تقطم ستیزندگی کار دیو و دد است ما
ستیزنده را دشمنی یا خودست ولقد اخذناهم و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی
نکردند لربهم مر پروردگار خود را وما یتضرعون و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی پایستادند حتی اذا فتحنا
چون بگشادیم علیهم بر ایشان بابا دری ذا عذاب شدید خداوند عذاب سخت که آن جوعست و شدت او از قحط و اسیر شدن است
اذا هم آنجا ایشان فیه دران عذاب مبلسون ناامیدان و فرومانندگان واند و مکنان و سر گردانانند تا حدی که اغنیا
ایشان از تو طلب عافیت و رحمت می نمایند وهو الذی انشا و او است که بیافرید و پیدا کرد لکم السمع برای شما گوش را تا می شنوید
بدان شنودنیها والابصار و دیدها تا می بینید بآن دیدنیها والافئدة و دلها تا تفکر میکنید بآن و استدلال نمائید از مسموعات و مبصرات
بر قدرت فاطر مبدعات و شما قلیلا ما تشکرون اندکی را شکر می گذارید چه عمده در شکر گذاری آنست که استعمال کنید این الات ادراک را
آنچه مودی شناخت خالق آن باشد وهو الذی ذراکم و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فی الارض در زمین والیه تحشرون
و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وهو الذی یحیی و است آنکه زنده میکرداند ویمیت و می میراند
وله اختلاف اللیل والنهار و ورا است یعنی بامر او است مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان هر یک دیگر را افلا تعقلون
آیا تعقل نمی کنید که قدرت مانع کاینات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از آن جمله است چه جمع را بعد از مردن زنده خواهد ساخت
پس چرا انکار می کنید کفار مکه تعقل آن نکردند بل قالوا بل کفتند بی تدبر و تفکر مثل ما قال الاولون مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار
قالوا گفتند ائذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا و باشیم خاک وعظاما و استخوانی خالی کنه ائنا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگان شویم

استفهام

استفهام بر سبیل انکارست و تکرار از برای تاکیدان یعنی چون خاک گردیم حشر و بعث چگونه بما راه یابد لقد وعدنا نحن هر اینه وعده
داده شدیم ما وآباؤنا و پدران ما هذا این سخن را من قبل پیش از آمدن محمد یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کردند و این وعده
راست نشد ان هذا نیست این قول الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند و گذاشته اند
قل بگو ای محمد مرین منکران را که بگوئید لمن الارض مر کراست زمین ومن فیها و آنکه در ویست از مخلوقات یعنی مالک و خالق و اهل زمین کیست
جواب دهید مرا ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید سیقولون زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در ویست لله مر خدایراست چه کفار
مکه معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس ترا چون جواب دهند قل افلا تذکرون بگو آیا پند نمی گیرید و در نمی یابید که کسی که او
قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نباشد قل بگو دیگر باره که من رب السموات السبع کیست آفریدگار
هفت گانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیات غریب آن ورب العرش العظیم و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سیقولون زود باشد
که گویند آسمانها مرتفع و عرش عظیم لله مر خدایراست و رب همه اوست قل افلا تتقون بگو آیا پرهیز نمی کنید از شرک بشریت چنین خالق و هم از مخلوقات او
او را شریک می سازید قل بیده بگو کیست که بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزی در موضع آورده حضرت
و منفعت اشیا یا خزاین آن وهو یجیر و او زنهار دهد و نگه دارد هر که را خواهد از عذاب خود مر کرا خواهد ولا یجار علیه و زنهار
داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آرد و بر زینهار گیرد جواب گوئید ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید سیقولون
زود بود که گویند این صفات که تو گفتی لله مر خدایراست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قل فانی تسحرون بگو پس از کجا فریب یافته می شوید
و چگونه از راه حق بر می گردید یا وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید تو ای کم کرده نفس و هوا جوئی
راه نیست خطا میروی راه روان زان ره دیگر روند پس تو بدین راه چرا میروی منزل مقصود دران جای نیست پس ازین سوی کجا میروی
بل اتیناهم بالحق بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر وانهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول
میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک باری تعالی ما اتخذ الله من ولد فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی وما کان معه و نیست با او من اله هیچ
خدائی که در الوهیت شریک او باشد چه اگر او را شریک بودی در خدائی و خدای باید که آفریننده بود پس هر اینه شریک او را مخلوقی
چند باشد اذا آن هنگام لذهب کل اله بما خلق ببردی هر خدائی آنچه آفریده بود و در آن مستقل باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان
متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او
هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر با او اگر خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز
شدی هر اینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانکه از حال ملوک دنیا معلوم است ولعلا و هر اینه برتری جستندی و غلبه
خواستندی بعضهم علی بعض برخی از آلهه مر برخی را و با جماع و استقرا معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک
نبود سبحان الله پاکست خدای عما یصفون از آنچه وصف میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عالم الغیب والشهادة اوست دانا
پوشیده و آشکار فتعالی پس برتر و برترست عما یشرکون از آنچه شریک می گیرند برای او پس از خطوشی حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
از انزال عذاب پرستندگان خبر میدهد و میفرماید قل بگو ای محمد بطریق دعا رب اما ترینی ای پروردگار اگر بنمائی مرا آنچه می نمائی
ما یوعدون از آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب دینی و آخرت فلا تجعلنی ای آفریدگار پس مگردان مرا فی القوم الظالمین

درکروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن تحت تواضع وشکست نفس است یا تنبیه بر انکه شومی ظلم می تواند که بی
کناهان نیز برسد ومراد از ظلم اینجا شرک است داناء وبدرستی که ما قدرا و تدیم علی ان نریک برانکه بنمایم بتو ما نعدهم آنچه وعده دادیم ایشانرا از عقوبت
لقادرون هر اینه توانا ایم اما تاخیری که در ان میرود سبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادفع بالتی دفع کن خصلتی
که بهر حال هی احسن ان نیکوترست السیئة بدیرا حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق یاتم واشرف واجل آن میفرماید ومیکوید دفع کن
یا بانچه نیکوترست بدیرا یعنی بعفو ورحمت از سر کناه مجرمان درکذر به وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفهارا از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را
از معاصی یا بفرمودن بطاعت یا رفع کن شرک مشرکرا بالجمله توحید یا محو ساز منکررا یا معروف نحن اعلم ما ما دانا تریم بما یصفون بانچه وصف میکنند ترا
از شعر وسحر ویا بانچه در صفت ما میکویند از اتخاذ اولاد وشرکا وقل رب بکوای پروردکار من اعوذ بک پناه میکیرم بتو من همزات الشیاطین از
وسوسهای دیوان که داعی بضلالت ومعصیتست یا از در انداختن ایشان مردمانرا بتحریب وغرور در مهالک واعوذ بک رب وپناه می آرم بتو
ای افریدکار من ان یحضرون انکه حاضر شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از انکه کرد من کردند در همه احوال یا از انکه مرا
رنج رسانند حتی اذا جاء متعلق است به یصفون یعنی کفار پیوسته ترا وما را به بدی وصف میکنند تا وقتی که بیاید احدهم الموت یکی از ایشانرا مرک
ویکمرامی خود داناکرد مرکرا معاینه بیند واثار عذاب مشاهده کند قال کوید از روی حسرت رب ارجعون ای افریدکار من بازکردان مرا
بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطبست امام ثعلبی یا جمعی از مفسران بر انند که خطاب با ملک الموتست واعوان او اول بکلمه رب استغاثه نماید
از خدای ویکلمه ارجعون رجوع می نماید بملایکه که باز کردانید مرا لعلی اعمل شاید من بکنم صالحا عملی شایسته فیما ترکت در انچه که بکذاشتم
که ایمانست یعنی ایمان آرم ودران عمل صالح کنم کلا ردع از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز کرداند انها بدرستی که آن درخواست او
کلمة سخنیست که بواسطه غلبه حسرت بر وی میرود قایلها او کوینده آنست ومن ورائهم واز پس مشرکان برزخ مانعی است میان رجعت
وایشان یعنی قبر که در و خواهند بود الی یوم یبعثون تا روزی که برانکیخته شوند از ان فاذا نفخ پس جون دمیده شود فی الصور در صور یعنی
نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاست وقیامت قایم کردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ در ان روز یعنی علقه نسبت
منقطع کردد وهیچ ذی رحمی را بر کسی خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب
مدح نشود چه در ان روز نسبت صحیح باید نه نسبت صریح ان اکرمکم عند الله اتقاکم ولا یتساءلون ونپرسند یکدیکررا از نسب یا کسی کسی را
نپرسد بجهت مشغولی بحال خود واین قبل از محاسبه باشد وبعد از ان حال یکدیکری پرسند قال تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فامن
ثقلت پس هر که کران آید موازینه ترازوهای او یا اعمال صالحه جون مومنان فاولیک پس آن کروه هم المفلحون ایشانند رستکاران
اندرکات ورسیدن بدرجات ومن خفت وهر که سبک باشد موازینه میزان او بجهت انکه عمل صالح نکرده باشد جون مشرکان
ومنافقان فاولیک الذین خسروا پس آن کروه انانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر دادند واستعدادات
حصول کمال را بارزوهای نفس ومتابعت شهوات ضایع ساختند وایشان فی جهنم اند در دوزخ خالدون جاوید ماندکی تلفح می سوزد وجوههم النار
رویهای ایشانرا اتش وهم فیها وایشان در اتش کالحون ترش رویانند یا از شدت احتراق زشت رویانند وابو سعید خدری
رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیه روایة میکند که بریان سازد روی کالح را اتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا
رود یعنی بالا رود لب زیرین او تا برسد بمیان سرش وفرو افتد لب زیرین تا برسد بنافش در موضع اورده که میان شفتین او فاصله ذراع

پس حق سبحانه کوید ایشانرا الم تکن ایاتی ایا نبود ایتها من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم خوانده می شد بر شما فکنتم بها پس بودید
که بدان تکذبون تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قالوا ربنا کویند ای پروردکار ما غلبت علینا غالب شد شقوتنا بدبختی ما
یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ وبدان حکم کرده یا غالب شد کناهان ما که موجب شقاوتست بر ما وکنا قوما وبودیم کروهی
ضالین کمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا ای آفریدکار ما بیرون ار ما را منها از اتش دوزخ تا تدارک حال وتلافی کار خود کنیم فان عدنا
پس اکر باز کردیم بکفر وتکذیب فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آنکه مستحق که دوزخیان کویند این باشد قال
کوید خدای اخسئوا خاموش باشید فیها در دوزخ ولا تکلمون وسخن مکویید با من در خروج یا رفع عذاب که شما را بیرون نمی برم یا عذاب از شما
بر نمی دارم انه کان فریق بدرستی که بودند من عبادی از بندکان من یعنی درویشان صحابه جون عمار وبلال وخباب وامثال ایشان
رضی الله عنهم که پیوسته یقولون ربنا میکویند ای افریدکار ما امنا کرویدیم بتو فاغفر لنا پس بیامرز مارا وارحمنا وببخشای بر ما وانت خیر
الراحمین وتو بهترین بخشندکانی فاتخذتموهم پس فرا کرفتید شما آن درویشانرا سخریا مهزوء به یعنی که بدان تمسخر کنند وفسوس دارند ومراد است
که ایشان استهزا میکردید حتی انسوکم تا وقتی که فراموش کردانید تذکری یاد کردن من وکنتم منهم وبودید شما که از ایشان تضحکون میخندیدید
از روی تکبر وتعظم خود وتحقیر وتذلیل ایشان انی بدرستی که من جزیتهم الیوم جزا دادم ایشانرا امروز بما صبروا بانچه صبر کردند بر ایذا
وآزار وسخریه شما انهم هم الفائزون انکه بدرستی ایشانند رسیدکان بمراد خویش یعنی جزاء صبر ایشان فوز ست بمطلوب قال کوید
خدای یا فرشته یا حراوم کافرانرا کم لبثتم چند درنک کردید فی الارض در زمین کافران از روی غفلت وطول امل میکفتند ما میمیریم خواهیم
بود در دنیا وفاتی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنک داشتید عدد سنین شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا
بر روی زمین ومرده در قبر قالوا کویند لبثنا یوما درنک کردیم روزی او بعض یوم یا پاره از روز کوتاه شمرند مدت لبس خود را بنسبت
با خلود در دوزخ یا از هول اتش فراموش کرده باشند کویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده وما بیش
ازین نمی دانیم فاسال العادین پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندکان یعنی از ملایکه که حفظه اعمار واتفاس ما بوده اند
قال کوید خدای ان لبثتم درنک نکردید در دنیا الا قلیلا مکر اندکی یا قلت با ایام آخرت لو انکم اکر بدرستی که شما کنتم تعلمون میدیند
کر بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندکست افحسبتم ایا می پنداشتید شما از فرط غفلت انما خلقناکم انکه ما شما را افریده ایم عبثا
بیازی از برای بازی وانکم الینا وکمان بردید انکه شما بسوی ما لا ترجعون باز کردانیده نشوید برای مجازات اعمال فتعالی الله
پس برترست خدای وبزرکتر از انکه بعبث بیافریند الملک الحق یادشاه بسزا لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مکر او
رب العرش الکریم افریدکار عرش بزرک یا عرشی که بکثرت خیرات وبرکات از و نازل می شود ومن یدع وهر که بخواند یعنی بپرستد
مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیکر که لا برهان هیچ حجتی نیست له مر پرستنده را به بپرستش آن اله فانما حسابه جز این نیست که حساب عمل کسی
ومکافات کردار او عند ربه نزدیک پروردکار اوست وبقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد انه لا یفلح الکافرون بدرستی که خلاص
نیابند ورستکاری نشوند ناکرویدکان وقل رب اغفر ویکوی ای افریدکار من بیامرز مرا وارحم وببخشای بر من یا ایشان
برحمت واسعه خود وانت خیر الراحمین وتو بهترین رحم کنندکانی ودر خبر آمده که اول سوره قد افلح وآخرش کنجیست از کنجهای عرش الهی
بسم الله الرحمن الرحیم سورة این سوره ایست که از عالم قدس انزلناها فرو فرستادیم انرا بواسطه جبریل

وفرضناها وفرض كرديم بر شما احكامى كه در وست وانزلنا فيها وفرو فرستاديم درو ايات بينات ايتها روشن از حدود واحكام لعلكم تذكرون شايد شما پند پذيريد واز محارم بپرهيزيد واز جمله حكمها نيست الزانية والزاني زن ومرد زنا كننده چون غير محصن باشند فاجلدوا پس بزنيد كل واحد هر يكى را مائة جلدة صد تازيانه اين حكم خاص است بانكه محصن نباشند چه حد محصن رجم است ودر شرح طحاوى آورده كه شرايط احصان حريت وبلوغ وعقل واسلام وتزوج بنكاح صحيح مع الدخول وامام شافعى رحمه الله اسلام شرط نمى كند وغير محصن را كه ازاد باشد با وجود جلد يكسال جلا ميفرمايد وامام ملك وامام احمد در نفى با امام شافعى رحمهم متفق اند چه حديث درين باب وارد شده كه مايه جلده وتغريب عام وصاحب كشاف فرموده كه تغريب عام نزد امام اعظم بهمين ايه منسوخست ولا تأخذكم وفرا نگيرد شما را بهما باين دو زنا كننده رأفة مهربانى في دين الله در فرمان بردارى خداى يعنى ببخشيد بر ايشان وتعطيل حد مكنيد ودر ضرب مساهلت منماييد ان كنتم تؤمنون اگر هستيد كه گرويده ايد بالله واليوم الآخر بخداى وبروز قيامت چه ايمان بخداى اقتضاى جد وجهد ميكند در اقامت حدود وليشهد وبايد كه حاضر شوند عذابهما در وقت عذاب آن دو تن يعنى در زمان اقامت حد بر ايشان طائفة من المؤمنين گروهى از مؤمنان تا تشهير ايشان حاصل شود وان تفضيح مانع گردد از معاودت بامثل آن عمل وبقول امام مالك وامام شافعى رحمهما الله از چهار كس كه بعدد شهود زنا اند كمتر نبايد وبقول ايمه ديگر يك كس كفايتست وقتاده نيز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رضى الله عنهما روايت كه ام مهزول كه يكى از صواحب رايات بود در جواهر نسفى بقبيل ميكرد هر كه او را بخواهد مونت او را اتمام كفايت كند مؤمنى خواست كه برين طمع خام نان خود پخته كند وقصد نكاح وى كرد حضرت عزت خواست كه اگه مسلمانى بدنام نشود اين آيه فرستاد كه الزاني مرد زنا كننده لا ينكح نكاح نكند الا زانية مگر زنان زنا كننده را او مشركة يا شرك آرنده را چه غالب آنست كه مايل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود الزانية وزن پليد كار لا ينكحها در نكاح در نيارد او را الا زان مگر مردى پليد كار او مشرك يا شرك آرنده چه جنسيت علت ضم است وشاكله سبب الفت وحرم وحرام كرده شده ذلك تزوج بزوانى على المؤمنين بر گرويدگان قولى آنست كه اين حكم در اول اسلام بوده وبايه وانكحوا الايامى منسوخ شده والذين يرمون المحصنات وآنانكه رمى كنند محصنه را بزنا وحد محصن درين جا قلتست واحصان اينجا بحريت وبلوغ وعقل واسلام وعفت از زنا وآنانكه مردى را كه بجميع اين پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهد ثم لم يأتوا پس بيايند نزديك حكام بأربعة شهداء بچهار گواه عدل يعنى چهار مرد ازاد بالغ مسلمان بيارند بر اثبات آنچه رمى كرده اند بدان فاجلدوهم پس بزنيد ايشانرا ثمانين جلدة هشتاد تازيانه ودر قذفى كه بغير زنا باشد يا قذف بزنا كه غير محصن را بود تعزير است نه حد وحد قذف از حد زنا وحد شرب اخفست زيرا كه حد زنا بقران ثابت شده وچنانچه گذشت وثبوت حد شرب بقول صحابه رضى الله عنهم وسبب حد قذف محتملست هر صدق را ولا تقبلوا لهم وقبول مكنيد از ايشان كه قذف كرده اند وگواه نياورده اند وتازيانه خورده اند شهادة گواهى در هيچ حكمى ابدا هميشه تا آخر عمر وگفته اند تا بوقت توبه واولئك وآن گروه قاذفان هم الفاسقون ايشان فاسقانند يعنى بفسق ايشان حكم كرده شده است الا الذين تابوا مگر آنانكه توبه كنند من بعد ذلك از پس اين قذف وديگر قذف نكنند واصلحوا واصلاح آرند نيت خود را در ترك قذف مسلمانان كه اسم فسق از ايشان برخيزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم وامام مالك رحمهما الله مؤيد باشد ونزد امام شافعى واحمد رحمهما الله رد شهادت وتفسيق هر دو باطل مى شود فان الله پس بدرستى كه خداى غفور آمرزنده گناه بندگانست رحيم مهربان بر گروه توبه كنندگان آورده اند كه بعد از نزول اين آية عاصم بن عدى رضى الله عنه گفت يا رسول الله شايد مردى از ما بيگانه را با زن بيند اگر بطلب گواه مشغول گردد تا جمع شدن شهود آنكس از حاجت خود فارغ شده رفته است واگر بى گواه سخن ميگويد

هشتاد

هشتاد تازيانه مى زنند واسم فسق ورد شهادت بر سر اين حال چگونه باشد حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود كه اى عاصم چنين حكم فرستاده شد عاصم از مجلس بيرون آمد ابن عم او عويمر بدو رسيده گفت اى عاصم شريك بن سحماء را بر شكم زن خود خوله ديدم عاصم گفت واويلاه مبتلا شدم بدانچه پرسيدم پس بازگشته صورت حال بدان سيد عالم صلى الله عليه وسلم رسانيد حضرت خوله را طلبيد واز وى پرسيد انكار كرد وايات لعان نازل شد والذين يرمون وآنانكه رمى كنند بزنا ازواجهم زنان خود را ولم يكن لهم شهداء ونباشد ايشانرا گواهان الا انفسهم مگر نفسهاى ايشان فشهادة احدهم پس واجبست گواهى دادن يكى از ايشان اربع شهادات بالله چهار گواهى بخداى مضمون آنكه انه بدرستى كه او يعنى شوهر لمن الصادقين از راست گويانست در نسبت زنا بدان وهر گواهى موكد بسوگند بجاى يكى از شهود دست والخامسة وگواهى پنجم ان لعنة الله عليه آنكه لعنت خداى بر وى ان كان اگر باشد من الكاذبين از دروغ گويان قران رمى لعان مرد برين گونه است كه چهار نوبت گويد گواهى ميدهم بخداى راست گويم در آنچه رمى كردم وين زن را ونوبت پنجم اشارت بان زن كند وحكم اين لعان آنست كه حكم قذف از مرد ساقط شود وميان مرد وزن تفريق كنند فرقه طلاق بقول امام اعظم رحمه الله وفرقه فسخ بقول شافعى رحمه الله وحد زنا بر زن ثابت گردد بقول امام شافعى رحمه الله اگر نكول كند از لعان وبمذهب امام اعظم او را حبس كنند ويدرؤا دفع كند وباز دارد عنها العذاب از آن زن حبس را يا حد را ان تشهد آنكه گواهى دهد اربع شهادات بالله چهار گواهى بخداى مضمون آنكه انه بدرستى كه شوهر لمن الكاذبين از دروغ گويانست در آنچه نسبت ميكرد مرا بآن والخامسة وگواه پنجم ان غضب الله آنكه خشم خداى عليها بران زن ان كان من الصادقين اگر باشد مرد از راست گويان در رمى لعان زن آنست كه چهار نوبت گويد گواهى ميدهم بخداى كه اين مرد دروغ گويست وانچه بايدان رمى كرد ونوبت پنجم گويد خشم خداى بر من اگر راست گوى باشد اين مرد در رمى مرا واشارت بمرد كند ولولا فضل الله واگر نه فضل خداى عليكم بر شما ورحمته وبخشايش او وان الله وآنكه خداى تواب قبول كننده توبه است حكيم حكم كننده در حدود واحكام هر آينه شما را فضيحت كردى كه دروغ گوى بعذاب عظيم مبتلا ساختى ان الذين جاؤا بالافك بدرستى آنانكه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عائشه رضى الله عنها عصبة منكم گروهى اند از شما وان پنج تن بودند عبد الله ابى وزيد بن رفاعه وحسان بن ثابت شاعر ومسطح مسطح بن اثاثه پسر خاله صديق وحمنة بنت جحش خواهر امير المؤمنين زينب رضى الله عنها لا تحسبوه مپنداريد آن دروغ را شرا لكم بدى از براى شما مخاطب حضرت رسالتست صلى الله عليه وسلم وعائشه وصفوان ميفرمايد كه آن دروغ را بنسبت خود بد مپنداريد بل هو بلكه آن خير لكم بهترست مر شما را بجهت آنكه ثواب عظيم يافتيد ودر برائت شما ايتها نازل شد وكرامت وتعظيم شان شما بر همه كس ظاهر گشت ووعيد كلى درباره دروغ گويان در وقوع يافت لكل امرئ منهم مر هر يكى را ازين متكلمان باشد ما اكتسب جزاء آنچه است كسب كرده من الاثم از گناه بقدر آنكه خوض كرده چه بعضى خنديده بوده اند وبعضى سخنان فاحش نيز گفته وبعضى خاموش شده ومنع نكرده والذى تولى وآنكس كه فرا گرفت كبره معظم آن سخن وشنيع تر آن را منهم از آن جماعت مراد ابن ابى است لعنه الله له عذاب مر وراست عذابى عظيم بزرگ در آخرت يا در دنيا كه حد قذف خورد ومطرود ومخذول گشت وگويند حسان بوده كه بآخر عمر نابينا شده ومسطح كه دستهاى او شل گشته لولا اذ سمعتموه چرا آنگاه كه شنيديد اين سخن را ظن المؤمنون والمؤمنات گمان بردندى مردان وزنان گرويده بانفسهم بهم دينان خويش خيرا نيكويى چنانچه بنفسهاى خود گمان ميبرند عدول از خطاب بغيبت واز مضمر بمظهر مبالغه است در توبيخ واشعار بآنكه ايمان مقتضى گمان نيكست باهل ايمان يعنى بايستى كه مؤمنان بعد از استماع اين دروغ گمان نيك بردندى بعائشه وصفوان وقالوا وگفتندى مردى متفق

که بر حالی مطلع باشد گوید هذا این سخن افک مبین دروغی روشنست وحق سبحانه ازواج پیغمبر از آنگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم وتکریم
ایشان لولا جاءو چرا نیاوردند علیه برین سخن باربعة شهداء چهار گواه که گواهی دهند برآنچه ایشان میگفتند بدان فاذ لم یاتوا بالشهداء
پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فاولئک پس آن گروه عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او هم الکاذبون ایشان دروغ گویانند در ظاهر
و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا ممتنع است
و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند ولولا فضل الله واگر نه افزونی کرم خدای بودی علیکم برشما ورحمته ومهربانی او فی الدنیا در دنیا
بتوفیق توبه والاخرة ودرآخرت بعفو ومغفرت لمسکم مراینه رسیدی شمارا فیما افضتم فیه در آنچه که خوض کردید دران از دروغ بر صدیقه رضی الله عنها
عذاب عظیم عذابی بزرگ که بیداد قذف وملامت مردم در جنب آن حقیر بودی وشمارا آن عذاب رسیدی اذ تلقونه آنگاه که فرا میگرفتید
آن سخن را بالسنتکم بزبانها خود که بعضی از بعضی می پرسیدند وتقولون بافواهکم ومیگفتید بدهنهای خود مالیس لکم به علم آنچه را که بدان
علم نداشتید یعنی سخنی از روی جهل میگفتید وتحسبونه ومی پنداشتید آن چیز را که گفته اید هینا سهل وآسان که هیچ عقوبه بدان متفرع نباشد
وهو وحال آنکه این سخن عند الله نزدیک خدای عظیم بزرگست وعقوبت بسیار بران مرتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت وتکذیب
قرآن واستخفاف بمنصب رسالت در احقاف مذکورست که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما با او گفت که شنیده سخنی را که مردم
درباب عایشه می گویند ابو ایوب فرمود که شنوده ام وآن دروغست چه تو نیستی من این فعل روا میداری ام ایوب گفت لا والله ابو
ایوب گفت که والله که عایشه بهتر از تست پس نسبت بپیغمبر این عمل کی روا دارد واین بهتان عظیم است حق سبحانه فرمود که ولولا اذ سمعتموه
وچرا چون شنیدند این سخن را قلتم می گفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب رضی الله عنه ما یکون لنا نمی سزد ما را
ونمی رسد ان نتکلم سخن گوییم بهذا بدین قول سبحانک پاکست خدای از آنکه در حرم محترم او قدح توان کرد هذا این کلام بهتان عظیم افترایی
بزرگست بر بافته منافقان یعظکم الله پند میدهد شمارا خدای ان تعودوا از آنکه باز گردید لمثله ابدا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده
باشید ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن درباره مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان ویبین الله وبیان میکند
وروشن میگرداند خدای لکم الایات برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن اداب بپایندگی ید واز طریقت اداب الحاق نور تربیه والله علیم
وخدای داناست بطهارت ذیل عایشه حکیم حکم کننده ببراءت ذمت او از عیب عارفتم ما گریبان دامنش پاکست از لوث وخطا وز تهمت عیب حسود آلوده آزرم
وچه زیبا گفته است کرا رسد که کند عیب دامن پاکت که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی ان الذین یحبون بدرستی آنانکه دوست دارند ان تشیع الفاحشة
آنکه فاش گردد زشتی نامی یعنی نسبت فاحشه فی الذین امنوا درشان آنانکه ایمان آورده اند وخواستند که مردم آنرا در زبان گیرند لهم عذاب
الیم مریشانراست عذاب دردناک فی الدنیا در دنیا بحد قذف وبدنامی والاخرة ودران سرای اتش والله یعلم وخدای میداند اشاعه او
کرده اند دران وانتم لا تعلمون وشما آنرا نمی دانید ولولا فضل الله واگر نه فضل خدای بودی بر چه باری علیکم برشما ورحمته وبخشایش او ومهربانی
وی ورد کاری وان الله رؤف رحیم وآنکه خدای مهربانست براه ذمه نعقاب اظاهر کرداند رحیم بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف درگذراند
مراینه عقوبت کلی بشما فرود آمدی یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که گرویده اید لا تتبعوا پی روی مکنید خطوات الشیطان وهرکه پی رود و اتباع او را
متابعت کند فانه یامر پس بدرستی که میفرماید دیو او را بالفحشاء بکاری که زشتست در عرف عقل والمنکر وبعملی که ناپسندیده است در حکم شرع ولولا فضل الله
واگر نه کرم الهی بودی علیکم بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی که کفارت گناهست ورحمته وبخشایش او وتطهیر شما مازکی منکم پاک نگشتی از شما من احد

هیچ یکی ابدا تا آخر دهر از دنس این عیب جوی وبدگوی ولکن الله یزکی ولیکن خدای پاکی سازد بقبول توبه من یشاء هرکرا میخواهد والله
سمیع وخدای شنواست بمقالات مردمان علیم دانا به نیتهای ایشان گویند که صدیق رضی الله عنه سوگند خورده بود که پسر خاله خود یعنی مسطح که
یکی از متکلمان بافک او بود نفقه نکند ومطلقا باو نیکویی ننماید حق سبحانه آیه فرستاد که ولا یاتل وباید که سوگند نخورند اولوا الفضل خداوند
دستگاه وتوانایی وفراخی در مال مراد ابو بکر صدیق است رضی الله عنه حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین سوگند نخورند ان یؤتوا
بر آنکه ندهند نفقه اولی القربی خویشان وندانرا والمساکین ودرویشان ومحتاجانرا والمهاجرین فی سبیل الله مهاجرانرا در راه خدای
مسطح هم خویش است ومسکین وهم مهاجر ولیعفوا وباید که عفو کنند جریمه راکه از ایشان صادر شده ولیصفحوا وروی بگردانند از انتقام
وانغماض فرمایند الا تحبون آیا دوست نمی دارید ان یغفر الله لکم از آنکه خدای بیامرزد شمارا پس شما نیز از سر گناه دیگران درگذرید
والله غفور وخدای آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رحیم مهربان بر اصحاب جرایم وانام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید
علما ازین آیه استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب احقاف فرموده وبه نجیح ان الفضل المطلق له وحکیم سنایی قدس سره درین باب
فرموده نظم بود چندان کرامت وفضلش که اولوا الفضل خوانده ذوالفضلش ع صورت وسیرتش همه جان بود ع زان ز چشم عوام پنهان بود
روز وشب سال وماه در همه کار ثانی اثنین اذهما فی الغار ان الذین بدرستی آنانکه یرمون المحصنات رمی می کنند زنان محصنات را الغافلات
بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان المؤمنات گرویده بخدا ورسول مراد ازواج پیغمبرند صلی الله علیه وسلم ودر وسیط گفته خاصه
عایشه مراداست وگفته اند درشان مهاجراتست وبعضی عام میدارند وبر همه تقدیر آنانکه قذف جنس میکنند لعنوا دور کرده اند
فی الدنیا والاخرة در دنیا از نام نیکو ودر آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون ومردودند ودران سرای مبغوض ومطرود ولهم
عذاب ومریشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ وان عذاب ایشانرا بود یوم تشهد علیهم در روزی گواهی دهد
برایشان السنتهم زبانها ایشان بافک وبهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وایدیهم وگواهی دهد دستها ایشان وارجلهم
وپایها ایشان بما کانوا یعملون بآنچه بودند که کسب کردند از جرایم ومآثم یومئذ آن روز یوفیهم الله تمام بدهد خدای ایشانرا
دینهم الحق جزای که سزاوار است بدیشان ویعلمون وبدانند دران روز ان الله آنکه خدای هو الحق المبین اوست ثابت بذات خود
وپیدا بالوهیت وقدرت وتوانا بر اعقاب وثواب الخبیثات سخنان ناشایست وناپاک للخبیثین ناپاکانراست یعنی از ایشان
ظاهر گردد وبدان متکلم میشوند والخبیثون للخبیثات پلیدان نیز شایسته اند سخنان پلید را چه طبایع ایشان بدان مناسبت
از حیثیت خباثت والطیبات وکلمات پاکیزه للطیبین مردمان پاکراست یعنی از ایشان سرایت کند والطیبون للطیبات
وپاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را ع کل اناء یترشح بما فیه ع از کوزه همان برون تراود که در وست وگفته اند زنان
ناپاک برای مردان ناپاک راغب بدیشان وزنان پاک برای مردان پاک اند مایل ایشان ملخص سخن آنکه در حرم محترم
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که پاکیزه ترین موجوداتست بجز پاکیزه چون عایشه صدیقه رضی الله عنها مر چه جنسیت سبب
الفت وصحبتست والیه الاشاره فی المثنوی المعنوی نظم ذره که اندر همه ارض وسمات جنس خود را همچو کاه وکهرباست ع ناریان مر ناریانرا جاذبند
نوریان مر نوریانرا طالبند ع اهل باطل باطلان را می کشند اهل حق از اهل حق هم سر خوشند طیبات آمد ز بهر طیبین للخبیثین الخبیثات است هین
ذکر فضایل وخصایص حضرت صدیقه رضی الله عنها وعن ابیها در رسائله وآیات الصفات بتفصیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا

بترجمه ایات اقتصار نمود اولئک آن گروه یعنی حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وسلم وعایشه رضی الله عنها وصفوان رضی الله عنه مبرؤن بیزار کرده
شدگان یعنی منزه وبیزار اند مما یقولون ازانچه میگویند ارباب افک منصب رسالت عالی ترست که ذیل عصمت زوجهٔ طاهرهٔ او بلوث چنین شنیعی
الوده گردد وصفوان مردی پاکیزه واز اولیاء صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لهم ایشانراست مغفرة امرزشی از خدای
ورزق کریم وروزی نیکو یعنی بی رنج بسیار وپایدار ومراد نعیم بهشتست یا ایها الذین آمنوا ای الکسانی که گرویده اید بخدا ورسول لا تدخلوا
در میایید سرزده بیوتا بخانها غیر بیوتکم جز خانهاء خود که دران ساکنید یعنی هیچ خانهٔ بیگانه در میایید حتی تستأنسوا تا وقتی که خبر گیرید
ودستوری طلبید وتسلموا وسلام کنید علی اهلها بر اهل آن خانه ودر روایه آمده است که بگویید السلام علیکم ادخلها امام ثعلبی آورده که زنی
انصاریه بجناب نبوت آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهٔ خود بر صفتی می باشیم که نمی خواهیم که هیچ کس ما را ببیند وناگاه کسی از کسان بخانهٔ ما می آید در
ومارا بر وجهی که شاید می بیند حق سبحانه این آیه فرستاد وحکم شد که بخانهٔ کسان بی دستوری در میایید ذلکم آن استعلام واستیذان خیر لکم
بهترست مر شمارا از آنکه بی اجازت در اید وگفته اند کسی که بر عیال خود می آید باید که بنحنحه یا باواز پای یا تنحنح اعلام کند تا اهل آن خانه
بستر عورات ودفع مکروهات اقدام نمایند واین حکم کردیم لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید فان لم تجدوا پس اگر نیابید فیها در خانها
غیر خود احدا یکی که دستوری خواهد فلا تدخلوها پس در می آیید دران حتی یؤذن لکم تا وقتی که دستوری دهد شمارا یعنی کسی پیدا شود وشمارا
اجازت دهد دخول در خانهٔ خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است وان قیل لکم ارجعوا واگر گویند شمارا بعد از استیذان که باز گردید
فارجعوا پس باز گردید بی توقف والحاح مکنید وبر در خانه منشینید که آن حرمت صاحب بیت است هو ازکی آن باز گشتن پاکیزه کننده است
لکم مر شمارا والله بما تعملون وخدای بآنچه شما میکنید از استیجازه وابرام علیم داناست وبران مکافات خواهد داد وبعد از نزول این آیة
ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام وعراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خان ورباط بساط
اقامت بگسترند وچون کسی دران مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیه فرود آمد که لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تدخلوا
از انکه در اید بی دستوری بیوتا غیر مسکونة در خانها که مسکون نیست یعنی کسی در وا قامت نمی کند بالکه می اید ومیرود چون کاروانسرای
ورباط فیها در ان خانها غیر مسکون متاع بر خورداری ونفع است لکم شمارا که از سرما وگرما بدان پناه میگیرید ورخوت وانعام شما
دران محفوظ می ماند والله یعلم وخدای میداند ما تبدون آنچه اشکارا میکنید از استیذان وما تکتمون وآنچه می پوشید از نیت دخول
در خانها بفساد قل بگوای محمد للمؤمنین یغضوا مر مؤمنان را که فرو گیرند وبپوشند من ابصارهم دیدهاء خودرا از دیدن نامحرم
که نظر سبب فتنه است در ذخیرة الملوک آورده که تیز رو ترین پیکی شیطانرا در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود
ساکن اند تا خبری بدیشان نمی رسد باستدراک آن مشغول نمی توانند شد اما دیده جاسوسیست که از دور ونزدیک ابتلا واتمام [illegible] میکند
نظم این آفت که بتن میرسد از نظر توبه شکن میرسد دیده فرو پوش چو در در صدف تا نشوی تیر بلارا هدف در نفحات از شبلی قدس سره
نقل میکنند که بگو که بپوشند دیدهٔ سر را از محارم ودیدهٔ دل را از ما سوی الله ویحفظوا ونگاه دارند فروجهم فرجهاء خودرا از حرام یا بپوشند
عورات خودرا از نظرهٔ نا رکیه ذلک آن پوشیدن چشم ومحافظت فرج ازکی پاکیزه ترست وسودمندتر لهم ایشانرا در دنیا وآخرت ان الله
خبیر بدرستی که خدای داناست بما یصنعون بآنچه میکنند از نظر بحلال وحرام واستعمال جوارح در طاعات واثام وقل للمؤمنات وبگو زنان
گرویده را که از روی عفت یغضضن من ابصارهن بپوشند دیدهاء خودرا ونگرند بمردان نامحرم ویحفظن فروجهن ونگاه دارند

فروجهاء خودرا از حرام یا بپوشند تا ولا یبدین وظاهر نسازند زینتهن ارایش خودرا از زیورها وجامها ورنگها وخوان
الا ما ظهر مگر آنچه ظاهر شود منها ازان زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم واطراف ثیاب وکحل در عین وخضاب در کف
وگفته اند مراد از زینت بوقت ساختن کارها مواضع انست پس مستثنی وجه باشد وکفین ولیضربن وباید که فرو گذارند بخمرهن مقنعها
خودرا علی جیوبهن بر گریبانهاء خویش یعنی گردن خودرا بمقنعه بپوشند تا موی وبنا گوش وگردن وسینهٔ ایشان پوشیده باشد
ولا یبدین واشکارا نکنند زینتهن مواضع زینت خودرا چون سر وساعد وسینه وساق که موضع تاج ودستواره وگردن بند وخلخال است
الا لبعولتهن مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشانست او آبائهن یا پدران خویش وپدر پدر حکم پدر دارد
او آباء بعولتهن یا پدران شوهران خویش که تزیین برای ایشانست ایشان حکم آبا دارند او ابنائهن یا پسران خویش وپسر پسر
هر چند باشد درین داخلست او ابناء بعولتهن یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسر اند مر زنرا او اخوانهن یا برادران خویش
او بنی اخوانهن یا پسران برادران خود که حکم برادر دارند او بنی اخواتهن یا پسران خواهران خود وایشان جماعتی اند که نکاح زن
با ایشان روا نیست ودر محارم رضاعی نیز همین حکم ثابتست وذکر اعمام واخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوان اند در انوار فرموده
که احوط انست که مواضع زینت پیش عم وخال ننمایند شاید که ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند وموجب فتنه گردد او نسائهن یا برای زنان
اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات نمایند ودر تبیان آورده که یهودیه ونصرانیه ومجوسیه ووثنیه حکم مردان بیگانه
دارند ومسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام وکفر رسم استشنائی برانداخته وعفائف را
نیز از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود وبعضی بر انند که مراد همه زنانند واز ایشان پرهیز باید کرد او ما ملکت ایمانهن یا آنچه مالک
شده است یعنی نه پرستند وزنان انکه ملک یمین او باشند از کنیزکان خواه مؤمنه وخواه کافره وبا انکه ایشان در نساء داخلند اینجا
ذکر کرد تا معلوم شود که از امهٔ غیر مسلمه احتراز لازم نیست وگویند مراد همه بندگان زنند از اما وعید وقوی آنست که مذکور نکرده اند شمارا
الفاظ او ودر احقاف آورده که ابن المسیب رحمه الله فرموده است که مذکور نکرده اند شمارا الفاظ او ما ملکت ایمانهن کران در باب
اماست نه عبید وعبید زن حکم مرد اجنبی دارد وجائز نیست نظر او بموی مولاة ونه بعضوی از مواضع زینت وی او التابعین یا
پی روندگان غیر اولی الاربة جز خداوندان حاجت بزنان من الرجال از مردان شما یعنی انها که بجهت طلب خوردنی بخانها
می آیند وبزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی در غلبهٔ شهوت نیست ایشانرا چون پیر سال خورده وعنین یا ابلهانی که مطلق از
مباشرت خبر ندارند وهمت ایشان جز مقصور بر طعام نیست واکثر ائمه حنفی بر انند که خصی ومجبوب وعنین در حرمت نظر حکم اجانب
دارند چه ایشانرا ارزوی مباشرت هست غایتش انکه توانایی بران نیست او الطفل الذین یا طفلان انانکه لم یظهروا مطلع
نیستند علی عورات النساء بر عورت زنان یعنی تمیز ندارند واز حال مباشرت ایشان بی خبرند ولا یضربن بارجلهن
ونه زنند زنان پایهاء خلخال دار خودرا بر زمین بوقت رفتن لیعلم تا دانسته شود ما یخفین انچه پنهان کرده اند من زینتهن
از پیرایهٔ خود که خلخالست یعنی باید که اواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان نشود وتوبوا الی الله
وباز گردید بخدای جمیعا همه شما ایها المؤمنون ای گرویدگان لعلکم شاید شما تفلحون رستگار شوید بتوبه همه را توبه فرمود شیخ [illegible]
از خطوه وخطیه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج تر کسی بتوبه آنست که خودرا محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده

که همه را بطیع وعاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای کنه کاران شما توبه کنید موجب رسوایی ایشان
شدی چون در دین ایشانرا رسوایی خواهد امیدست که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا درین عالم پیش شاه وگدا
دران عالم هم بر خاص وعام بپا مرز رسوا مکن والسلام وانکحوا الایامی وبنکاح در ارید زنان وبی شوهرانرا منکم از شما یعنی حر دیو اگر
ندارد که خدا اسا زید وزنی که بی شوهرست بعقد کسی درارید والصالحین من عبادکم ودیگر نکاح کنید نیکان وشایستگانرا از
بندگان خود وامائکم وکنیزکان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشان ایشان وانکه بسبب تزویج وتزوج در پرده عفت
بمانند ان یکونوا اگر باشند ایامی وصلحا وعباد واما فقراء درویشان وتنگ دستان یغنهم الله غنی کرده اند ایشانرا خدای من فضله از
فضل خود بقناعت یا باجتماع در روزی دریک منزل والله واسع وخدای فراخ بخشایش است بسعت معیشت ادد علیم داناست باستحقاق
فقرا بسط بساط اوروزی کند ولیستعفف الذین باید که باز ایستند از حرام وعفت ورزند انانکه لایجدون نمی یابند نکاحا اسباب نکاح
از مهر ونفقه حتی یغنیهم الله تا وقتی که توانگر گرداند خدای ایشانرا من فضله از افزونی کرم خود وبیاید دانست که خدا توانست شد والذین
وانانکه یبتغون الکتاب طلب میکنند مکاتبه را مما ملکت ایمانکم از انچه مالکت ایمانیها شما یعنی الفا از بندگان شما که مکاتبه جویند فکاتبوهم
پس مکاتبت سازید ایشانرا او اینجا بیت ومکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را گوید ترا مکاتبت کرده ام برین مقدار مال پس چون آن بنده
آن مال اداکند ازاد شود اورده اند که صبح غلام حویطب بن عبدالعزی ازو مکاتبه طلبید این آیه نازل شد وحق سبحانه فرمود که اگر غلام
ویا کنیزک شما مکاتبه طلبید ایشانرا مکاتبت سازید ان علمتم اگر دانسته اید فیهم خیرا در ایشان نیکی وصلاحیت وامانت یا قوت الکتاب
وقدرت بر اداء مال یا اگر نجم کتابت را از مردم سوال نکند چه آن بس کراه است که بنده بگدایی مال کتابت باز دهد بنده ازان سلمان
رضی الله عنه مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مال داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی مرا از اوساخ
وادناس مردم بخشانی من هرگز ترا مکاتبت نسازم واتوهم وبدهید بنده مکاتبت را من مال الله بعضی از مال خدای الذی اتاکم انکه بشما
داده حویطب مر صبیح را صد دینار مکاتبت ساخته بود وبعد از استماع این آیه بیست دینار بدو بخشید امام احمد رحمه الله ربع مال مقرر
میکند وامام شافعی رحمه الله بقولی تفویض برای خواجه میفرماید وامام اعظم ومالک ایتا واجب نمیدانند ومی فرمایند که
خطاب واتوهم راجع بجماعه مسلمانانست که اعانه کنند مکاتبت را وزکوة بدو دهند تا مال کتابت اداکند وگردن خود از طوق بندگی مخلوق
بیرون آرد وبدین سبب این چیز را فک رقبه میگویند واز عقبه عقوبت بدو می توان گذشت نظم بشنو ازین نکته ای زنده دل
وزپس هر کم به نیکی یاد کن که بلطف ازاده را بنده سازد که باحسان بنده ازاد کن آورده اند که عبدالله ابی شش کنیزک جمیله داشت
ایشانرا بر زنا اکراه میکرد وبر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه ومسیکه از الها با یکدیگر گفتند که اگر این کار که ما کنیم خیرست خود بسیار
کرده ایم واگر شر است وقت آمد که ترک کنیم پس بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند واین آیه آمد که ولا تکرهوا واکراه
مکنید فتیاتکم کنیزکان خود را علی البغاء بر زنا وبدکاری ان اردن اگر خواهند تحصنا باز ایستادن وپرهیز کاری واگر نخواهند
ذکر اراده تحصن بمقتضای حالست واکراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه میگوید شما اکراه می کنید لتبتغوا تا فرا گیرید عرض الحیوة
الدنیا مال زندگانی دنی را که از زنی بها داشت بدادی ومن یکرههن هر که اکراه کند کنیزکانرا بر زنا فان الله پس بدرستی که خدای
من بعد اکراههن هر که اکراه کند کنیزکانرا بر زنا فان الله پس بدرستی که خدای از پس اکراه کردن خواجگان ایشان را

غفور آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان مکره رحیم مهربان بر ایشان ووزر ووبال آن نیست مگر در گردن اکراه کنندگان ولقد
انزلنا وبتحقیق فرستادیم ما الیکم بسوی شما ایات مبینات ایتها روشن وتوضیح یافته وحقق بکسر یا میخوانند یعنی روشن کننده حلال وحرام
وحدود واحکام ومثلا وفرستادیم مثل من الذین خلوا از امثال انانکه گذشته اند من قبلکم از پیش شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه ایشان وان قصه
عایشه است رضی الله عنها که مانندگی دارد بقصه مریم رضی الله عنها در وقوع تهمت وبقصه یوسف در براءة ذمه وموعظة وفرستادیم پندی درین
آیتها للمتقین برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشانست بمواعظ ونصایح قرآن الله خدای نور السموات والارض نور
آسمانهاست وزمینها نور نامیست از نامهای حق سبحانه امام زاهد رحمه الله فرموده که خدایرا نور توان گفت ولی بپارسی روشنی نشاید گفت
چه روشنی ضد تاریکیست وخدای افریدگار این هر دو ضدست وبباید دانست که نور متعارف کیفیتی است که باصره اولا اورا دریابد
وبوساطت او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشند وبدین معنی
اطلاق نور بر حق سبحانه روانیست وچون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضافی چاره نیست واز نیست که صاحب کشاف میگوید که ذو
نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمان وزمین یا نور اهالی آن هر چه از اجزاء عالم هستی در حضایر بلندی ومغاک پستی نوری دارد
ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض اوست نظم در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر ما نور وجود شهد شهود از تو یافتیم مثل نوره صفت نوری که منسوب بدوست
کمشکوة مانند روزنه ایست در دیواری که نافذ نیست وبخارج راه ندارد چون طاقی فیها مصباح دران طاق چراغی افروخته فی زجاجة
در قندیلی از ابگینه یعنی چراغی که در درون است از غایت صفا ولطافت کانها کوکب گویا ستاره ایست دری درخشنده چون زهره
ومشتری وآن ابگینه یعنی چراغی که در درون است از غایت صفا ولطافت یوقد افروخته شده است در ابتدا من شجرة مبارکة از
روغن درختی با برکت بسیار نفع زیتونة که آن زیتونیست در زمین رسته ومقتاد دیتیم بر وی دعا وبرکت خوانده اند از جمله ابراهیم خلیل علیه السلام
لا شرقیة نه در جانب شرقست از معموره چون کنکدر ودیار چین وختا ولا غربیة ونه در طرف غرب ازان چون طنجه وطبرستان وولایت
قیروان بلکه منبت او اراضی وجبال شام است یا نه پیوسته در افتابست تا محترق گردد ونه مدام در سایه تا میوه او خام بماند بلکه هم از
رعایت تاب افتاب بهره مندست وهم از وقایه سایه محظوظ حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده اند
پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی وغربی بر واطلاق توان کرد یکاد زیتها نزدیکست که روغن ان درخت یضیء روشنی دهد
بنفس خود ولو لم تمسسه اگر نرسیده باشد بوی نار آتشی یعنی در درخشندگی وبراقی بمثابه ایست که بی آتش روشنایی بخشد نور علی نور
روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت یار شده با نور چراغ ولطافت زجاجه بران افزوده در مشکوة که ضابطه اشعه ولمعه
انوارست یهدی الله راه می نماید خدای لنوره بنور معرفت خود من یشاء هر کرا میخواهد ویضرب الله الامثال ومیزند خدای مثلها یعنی
معقولات را در صور محسوسات بیان میکند للناس برای مردمان تا زود دریابند ومقصود سخن بر ایشان هویدا گردد والله بکل شیء
خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات ومحسوسات وحقایق جلیات وخفیات علیم داناست فی بیوت اذن الله تسبیح گویند خدایرا در
مسجدها خانها که دستوری داد خدای وامر کرد ان ترفع انکه برداشته شود قدر او وتعظیم یعنی انزا رفع قدر وبزرگی مرتبه دانند
دران او از نماز یا برداشته شود بحق سبحانه حاجتها دران بیوت ویذکر ویاد کرده شود فیها اسمه درخانها نام او وراد از بیوت
مساجدست که اشرف اماکن وارفع مساکن از جمیع بقاع است ودرین جا بذکر ونماز اشتغال باید کرد واز سخن دنیی وکلام ملالاً یعنی

نحتر زنا یابد بود یا بیوت انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه
واذ یرفع ابراهیم القواعد و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بانیان آن متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظم که بنای خلیل
و بمدد اسحق و اسمعیل تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود و اتمام آن بر دست سلیمان علیهما السلام اتفاق افتاده
و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده یسبح تسبیح گفته شود یا نماز گذارده شود له مر خدایرا فیها در آن
بیوت بالغدو والآصال بامدادها و شبانگاه رجال مسبحان یا مصلیان مردانی که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمی سازد
و باز نمی دارد ایشان را تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سود داشته باشند و لا بیع و نه فروختن تنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت
ایشان را مانع نشود عن ذکر الله از یاد کردن خدای و اقام الصلوة و از بپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة محققان بر آنند که چون
بیع و شری که اعظم اشتغال ... ایشان را از ذکر مانع نشود دیگر اشتغال بطریق اولی یخافون می ترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق
یوما تتقلب از روزی که بگردد فیه القلوب در آن روز دلها یعنی از هول متحیر گردند و صفت آرامش با اضطراب متغیر شود والابصار و بگردد
دیدها و از هر طرف می نگرد تا به بیند که نامه اعمال او از کی بدو می آید لیجزیهم الله متعلق است به یخافون یعنی می ترسند تا جزا دهد خدای
ایشان را بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود و یزیدهم و زیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود
یعنی و رای جزای موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق و خدای روزی میدهد در دنیا
من یشاء هر که را میخواهد بغیر حساب بی حساب یعنی بران روز حساب نکند یا زیاده از آن دهد در عقبی که بخیر شما در آید والذین کفروا
و آنانکه بپوشیدند حق را و نگرویدند بدان اعمالهم عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا
و امثال آن کسراب مانند سرابیست بقیعة بزمینی هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمین مستوی افتد لمعان آن از درخشنده
در نظر آید چون آبی موج یحسبه الظمآن پندارد آنرا تشنه ماء آبی صافی روی بسوی آن آرد حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که توهم آب
کرده لم یجده شیئا نیابد آنرا چیزی که مقصود خود را چیزی ووجد الله و بیابد عقاب خدایرا حساب کننده خود یابد عنده پس تمام بدهد
خدای اورا حسابه جزای کردار او را بروجهی که حساب اقتضا کرده باشد والله و خدای سریع الحساب زود حسابست حساب یکی او را
از حساب دیگری باز ندارد تمثیل کرد اعمال را به سراب و او را به تشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده تشنگی
زیاده می شود کافر را امید پاداش عمل خود چون نیابد حسرت و خیبة افزون میکرد او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیها
متراکم فی بحر لجی در دریای عمیق که دم بدم یغشاه موج می پوشد آن دریا را موجی من فوقه موج از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه
از زبر موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده
یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست خود را که اقرب اعضاست مرتبه ایست
بچشم لم یکد یریها نزدیک نیست که به بیند از بیان تاکید شدت ظلمات است یعنی دست را نه بیند و نزدیک نیست که به بیند
ومن لم یجعل الله و هر که نداد و مقرر و مقدر نکرد خدای له نورا مر ورا روشنی در وقت ازلی فما له پس نیست مرورا من نور هیچ نوری
این تمثیل دیگر است مر عملهای کفار را ظلمات اعمال تیره اوست و بحر لجی دل اوست که او را می پوشد از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان
بران بس کردار و گفتارش ظلمت است و مدخل و مخرجش ظلمت و مرجع او روز قیامت هم بظلمت پس عکس مومنان که اورا نور را علی

نور

نورست این را باشد ظلمات بعضها علی بعض نظم مومنان از نیز کی در آمدند لاجرم نور علی نور آمدند ما کافر تاریک دل اندر تست
حال و گفتارش ظلمت اندر ظلمت است الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای یسبح له تسبیح میگوید مر ورا و بپاکی یاد میکنند بمقال و یا دلالت حال که
من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست والطیر صافات و مرغان نیز تسبیح گویند در حالتی که بال گشاده باشند در هوا و صف کشیده
و تخصیص طیر بآنست که او میان زمین و آسمانست یا دلایل صنع در و ظاهرترست چه اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکزند اعطاء قوت میل محیط و قدرت
وقوف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن یا نگه در جناح صف قبض نیز هست برهانیست قاطع بر کمال قدرت کل هر یک از اهل آسمان و زمین
یا مرغان یا مجموع قد علم بدرستی که دانسته است صلوته دعاء خود را و تسبیحه و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدایرا یا خدای داند نماز و تسبیح را
والله علیم و خدای داناست بما یفعلون بآنچه میکنند مر از طاعت و عبادت ولله و مر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها
و زمینها چه خالق و حافظ آنها اوست والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای یزجی سحابا می راند ابر را
و برمی انگیزد قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تالیف میکند در میان او و یعنی انضمام میدهد بعضی از و را با بعضی ثم یجعله رکاما پس میگرداند در هم رسته
و بر هم بسته فتری الودق پس می بینی باران را یخرج من خلاله بیرون آورد از وسط آن ابر و ینزل من السماء من جبال فیها و نزول کند از آن قطعها
بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت من برد از تگرگ که کاین است در آن مفعول محذوفست تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابر است تگرگ را
و گفته اند سما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق تعالی از آن تگرگ نازل میگرداند
فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را من یشاء بکشت و زرع و باغ هر که میخواهد ویصرفه و باز میدارد آنرا عن من یشاء از میوه و محصول
هر که میخواهد یکاد سنا برقه نزدیکست که روشنی برق آن ابر یذهب بالابصار ببرد دیدها را و برباید از فرط روشنی و این قوی تر
دلیلیست بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می آورد یقلب الله میگرداند خدای اللیل والنهار شب و روز را برفتن
و آمدن از پی یکدیگر یا مقتضای یکی در زیادتی یا متغیر می سازد احوال ایشانرا بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت ان فی ذلک
بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه دلالتی و اعتباریست لاولی الابصار مر خداوندان بصر و بصیرت را والله خلق و خدای بیافرید
کل دابة هر جنبنده که در زمین است من ماء از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص که نطفه است و این از سبیل تغلیب است چه
بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نشده اند در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت برو
افکند بگداخت و آب گشت بعضی از آن را تغلیب فرمود با آتش و از آن جن بیافرید پس بعضی را تقلیب کرد بباد و انسان ملایکه را مخلوق
ساخت پس تغلیب نمود مقداری را بخاک از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فمنهم پس از این جنبندگان من یمشی
هست آنچه رود علی بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام و منهم من یمشی و از ایشان هست که میرود علی رجلین بر دو پای چون
آدمی و مرغ و منهم من یمشی و از ایشان هست که مشی میکند علی اربع بر چهار پای چون وحش و نعم و وجه تقدیم کرده آنرا که در قدرت
ابلغ است و آن ماشی بی پا است بر ماشی بدو پای و ماشی بدو پای بر ماشی بچهار پای و آنکه زیاده از چهار پای دارد
اعتماد او بر قوایم اربع بیش نیست یخلق الله می آفریند خدای ما یشاء هرچه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود با اختلاف صور
و اعضاء و هیئات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرمود قلم اوست قادر بهرچه خواهد و خواست هر چه خواهد کند که حکم او
نقش پذیر برون کلک اوست نقش دان درون دلها اوست ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر آفریدن همه چیزها قدیر تواناست پس فرماید

بیا نونیند لقد انزلنا بخدای که فرو فرستادیم آیات مبینات آیتها روشن وهویدا والله یهدی وخدای راه نماید من یشاء هرکرا
خواهد بسبب تفکر دران الی صراط مستقیم براهی راست ودرست که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق ویهودی خصومت افتاد
یهودی گفت تا حکم را بمحکمه محمد بریم منافق گفت واقعه بکعب بن الاشرف میکنیم حق سبحانه آیه فرستاد که ویقولون ومیگویند منافقان کهما
آمنا بالله گرویده ایم بخدا وبالرسول وبفرستاده او واطعنا وفرمان برداری کرده ایم هر دو را ثم یتولی پس می برگردند فریق منهم گروهی
ازیشان واستناع می نمایند از قبول حکم من بعد ذلک از پس اقرار بایمان وطاعت وما اولئک ونیستند آن گروه بالمؤمنین گرویدگان مخلص
با ثابت براین ذکر شنید میان بشر وتقضی علی رضی الله عنه ومغیره بن وایل مخاصمه بود در آب وزمینی چند آنچه علی رضی الله عنه خواست که او را نزد
رسول صلی الله علیه وسلم برد میسر نشد وگفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زاده اوئی حق تعالی آیه فرستاد که اقرار بایمان بفرمان برداری
نکنند وبحکم خدای ورسول سر می پیچند وروی می تابند واذا دعوا وچون خوانده شوند الی الله ورسوله وبحکم رسول او لیحکم تا حکم کند پیغمبر راستی بینهم
میان ایشان اذا فریق آنگاه گروهی منهم ازیشان که بشر است یا مغیره معرضون اعراض کنندگانند از محکمه نبویه وان یکن واگر باشد لهم الحق
برای ایشان بود یاتوا الیه بیایند بسوی پیغمبر مذعنین فرمان برندگان وانقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم
واقع خواهد شد فرمان برنده اند واگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سرباز زنند افی قلوبهم آیا در دلهای ایشان مرض بیماری است
یعنی کفر ونفاق ام ارتابوا یا در شک افتاده اند در باب پیغمبر واز وی تهمتی مشاهده کردند که برو اعتماد راستی نماند ام یخافون یا می ترسند
ان یحیف الله که حیف کند خدای در نزول حکمی وجور نماید علیهم بر ایشان ورسوله ومیل کند رسول او در حکومت بل نه چنین است
که پیغمبر متهم باشند یا خدا ورسول او حیف کنند بلکه اولئک آن گروه هم الظالمون ایشان ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسهای خود
یا به استناع از حکم خدا ورسول انما کان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان اذا دعوا چون خوانده شوند الی الله
بکتاب خدای ورسوله وبسوی پیغمبر لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمت ان یقولوا آنکه گویند سمعنا شنیدیم قول ترا واطعنا
وفرمان بردیم امر ترا بهر چه حکم کنی در میان ما حکمی واولئک وآن گروه که چنین گویند هم المفلحون ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی
وارسیدن بدرجات رضای سبحانی ومن یطع الله وهر که فرمان برد خدا را در فرایض ورسوله وفرستاده او را در سنن یا در هر چه فرماید ویخش الله
وبترسد از عقاب خدای بر گناهان گذشته ویتقه وبپرهیزد از خشم او ومعصیت نکند در زمان آینده فاولئک پس آن گروه هم الفائزون
ایشانند فیروز یافتگان بنعیم مقیم در کشف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که عمل بدان باشد ومحتاج بآیات نشود علماء زمان بدین
آیه اتفاق کردند چه حصول فوز وفلاح جز بفرمان برداری وخشیت وتقوی متصور نیست نظم اینکه اگر مقصد اقصی طلبی وینک عمل از رضای حق طلبی
واقسموا وسوگند خوردند منافقان بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری چنانکه گفتی لئن امرتهم
اگر فرمایی ایشان را بر بیرون آمدن از دیار واموال خود لیخرجن هر آینه بیرون آیند ولحظه توقف ننمایند قل لا تقسموا بگو قسم یاد مکنید
وسوگند بدروغ مخورید طاعة معروفة مطلوب از شما فرمان برداری است معروفه شناخته شده با خلاص وصدق نیت نه سوگندی دروغی بر
طاعتی نفاق ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست بما تعملون بآنچه شما می کنید از نفاق وجز آن قل بگو اطیعوا الله فرمان برید خدا را
واطیعوا الرسول واطاعت رسول را بصفای طویت کنید فان تولوا پس اگر بگردانید ای مردمان فانما علیه جز این نیست که بر پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم ما حمل آنچه برو حمل کرده اند از تبلیغ احکام وعلیکم وبر شماست ما حملتم آنچه بار کرده شده اید از انقیاد وامتثال وان تطیعوه

واکر فرمان رسول او را در حکم او تهتدوا راه یابید براستی وما علی الرسول ونیست بر فرستاده الا البلاغ المبین مگر رسیدن آشکارا
دعوت واضح وپیغمبر آنچه برو بوده بجای آورده وآنچه کار وبار شماست مانده وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویدند
منکم از شما وعملوا الصالحات وبکردند کارهای شایسته را بقول اشهر مهاجرین اند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند
وقریش با اکثر از قبایل عرب که در مکه وقریب بودند بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب وروز پیاپی تهدید آمیز وسخنان فتنه انگیز
می فرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی وروزگاری بهول وهراس می گذاشتندی روزی یاکدیگر گفتند آیا زمانی
بما در آید که خود را ایمن ومطمئن ببینیم وبفراغت خاطر در سلامت وعافیت نشینیم این آیه نازل گشت وحق سبحانه وعده داد وسوگند خورد
لیستخلفنهم هر آینه ایشانرا خلیفه گرداند فی الارض در زمین کفار از عرب وعجم کما استخلف الذین چنانچه خلیفه گردانیده شدند وحفص استخلف
فعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنانرا که بودند من قبلهم پیش ازیشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر وشام بدیشان داد
تا تصرف کردند دران چنانچه ملوک در ممالک خود میکنند واندک فرصتی را اثر بوعده سوستان وقا گشوده جزایر عرب ودیار کسری وبلاد روم
بدیشان ارزانی داشت وامید هست که جمیع اطراف وانحار مشارق ومغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تسخیر ملازمان
سده شرع نبوی ومتابعان احکام ملت مصطفوی در آید نظم دم بدم هست کمال دولت خدام او عرصه روی زمین را سراسر خواهد گرفت
شاسبانه دولتش چون برکشاید بال قدر از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت این آیه دلیل اعجاز قرآنست وحجت صحت نبوت وبرهان
خلافت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دیگر فرمود ولیمکنن وهر آینه باقوت ومتمکن وثابت سازد لهم برای ایشان
دینهم دین ایشانرا الذی ارتضی لهم آن دینی که پسندیده است برای ایشان یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند
ولیبدلنهم وبدل دهد ایشانرا از عبادت وتوحید باز ندارد ومن کفر وهر که کفران ورزد در این نعمت بعد ذلک بعد از راست
شدن فاولئک پس آن گروه که کفران نعمت کنند هم الفاسقون ایشان کاملانند در فسق ثعلبی رحمه الله آورده که قتله ذو النورین رضی الله عنه
اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز مفروض را واتوا الزکوة وبدهید زکوة واجب را
واطیعوا الرسول وفرمان برید رسول را بهر چه فرماید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید لا تحسبن مپندار ای محمد الذین کفروا
آنانرا که نگرویدند معجزین عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن فی الارض در زمین یا پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که
بر حق سبحانه پیشی گیرندگان بروی یعنی وعذاب خود را از خود فوت کنند ومأویهم النار وبازگشت ایشان دوزخ است ولبئس
المصیر وبد بازگشتیست آتش در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت
بوقت نیمروز بطلب فاروق فرستاد مدلج بی اجازت در آمد وعمر رضی الله عنه خفته بود وجامه از بعضی اجزاء او واعضای او
دور شده وقوی آنست که بیدار بود وجامه خود ملاعبه فرمود از آمدن غلام کراهتی تمام داشت بدل وی راه یافت بر زبان
مبارکش جاری شد چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آباء وابناء وخدم وحشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند
تا بر اسرار ما وقوف مطلع نشوند وبعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد این آیه نازل شده بود که یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان
لیستاذنکم باید که دستوری طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان ذکور واناث ایشان از غلام
وکنیزک والذین لم یبلغوا الحلم وآنان نیز از کودکان که نرسیده اند ببلوغ منکم از قوم شما یعنی بندگان وکودکان نارسیده باید که

من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از اعادی امنا ایمنی از ایشان
یعبدوننی بپرستند مرا ودران طاعت لا یشرکون بی شیئا نکنند
شریک با من چیزی را یعنی احدی را وعبادت ایشان مرا

اذن کنند از شما برای درآمدن بخانهای شما ثلث مرات سه نوبت در شبانروزی من قبل صلوة الفجر یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی
از خواب برخیزد و جامهٔ خلوت بیرون کرده میخواهد که اساس جهت پوشد و حین تضعون و یکبار هنگامی که می نهید ثیابکم جامهای خود را
من الظهیرة بیان حین است یعنی آن وقت که روز گرمست ومن بعد صلوة العشاء و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد داشتن از لباس
و درآمدن مضاجع ثلث عورات لکم نگاه دارید این سه وقت عورت که مر شما راست لیس علیکم نیست بر شما ولا علیهم و نه بر بندگان
و کودکان نارسیده جناح گناهی و بزه در ترک استیذان بعدهن پس ازین سه وقت طوافون بندگان طواف کنندگانند یعنی
درآینده گان علیکم بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بعضکم در می آیند بعضی از شما علی بعض بر بعضی یعنی ممالیک
بر موالی کذلک مانند این روشن کردن یبین الله روشن می سازد و بیان می کند خدای لکم الایات برای شما تمام دلایل حق و احکام
شرع والله علیم و خدای داناست بمصالح عباد حکیم حکم کننده برعایه مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیه منسوخست و بقول جمعی
محکم این جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیه سخن میگویند جواب داد بخدای که منسوخ نیست اما مردم در ترک آن تهاون می ورزند
واذا بلغ الاطفال و چون برسند طفلان منکم الحلم از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ شوند و احتلام روشن تر
دلیلست بر بلوغ فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات کما استاذن الذین همچنانکه دستوری میطلبیدند آنانکه
بالغ شدند من قبلهم پیش ازیشان یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند در استیذان کذلک همچنانکه بیان کرد این حکم را یبین الله
مبین میگرداند خدای لکم آیاته برای شما آیتهای خود را والله علیم و خدای داناست باحوال شما حکیم حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع
شریعت تکرار این دو اسم در آخر دو آیه متعاقب جهة مبالغه و تاکیدست والقواعد و نشستگان در خانها و باز ماندگان من النساء
از زنان اللاتی لا یرجون آنانکه امید ندارند نکاحا نکاح خود را یعنی طمع نمی کنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و عجز فلیس علیهن
پس نیست بر ایشان جناح گناهی و وبالی ان یضعن از آنکه بنهند ثیابهن جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه می پوشند
غیر متبرجات بزینة در حالتی که ظاهر کنندگان باشند مواضع زینت را وان یستعففن و آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خیر لهن بهترست
ایشانرا و دورتر از تهمت والله سمیع و خدای شنواست مقالات ایشانرا یا مردان علیم داناست بمقصود از مقالات ایشان امام واحدی
رحمه الله آورده که تن درستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا این جماعت از همسایگان ارباب صحت محترز بودندی
ازبیم آنکه مبادا طباع سلیمه را ازیشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب علات
باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان متوهم عدم رضای ایشان ازان پرهیز میکردندی یا اگر
کسی ایشانرا بمائده که در خانهٔ پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودندی دعوت نمودی اجابت نمی کردند حق سبحانه
آیه فرستاد که لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج بزه و تنگی ولا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج و بالی ولا علی المریض حرج و نه بر بیمار
گناهی ولا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما و زری ان تاکلوا آنکه بخورید شما و اهل اسلام من بیوتکم از طعام خانهای خود که اهل و عیال
شما درآنند و خانهای فرزندان نیز درین داخلست بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و خبر صحیح است که پاکترین چیزی که خورد مرد
از کسب اوست وان ولده من کسبه او بیوت آبائکم یا خانهای پدران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران پدران خود او
بیوت خالاتکم یا خانهای خواهران مادر خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهای که مالک شده اید شما خزینه آنرا از نقود و امتعه

واین خطاب با وکلا و خازنانست و گویند مراد خانه بندگانست و خزانه اولاد و عبید رضا، صاحب بیت در اکل طعام شرطست
او صدیقکم یا خانهای دوستان خود دران نیز رضای دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت
بیفزاید فتح موصلی رحمه الله بدر خانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسهٔ او از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد
چون خواجه بخانه رسید و صورت واقعه از جاریه شنید تشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده نظم
بشنی گفتم جهان فرسوده را * کز بود آسوده در کنج رباط * زلذتها چه خوشتر در جهان گفت * میان دوستداران انبساط * و در عوارف المعارف
فرموده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک و او در جواب گوید کم ترید دوستی را نشاید یعنی باید که هر چه دارد در میان
آرد و از استقصا دور شود و چون بگذرد چه دوست جانی بهترست از مال فانی و درین باب گفته اند نظم ای دوست برو بجه دارای
یاری بخر و هیچ مفروش * ولیده درین قال نظم یاران بجان مضایقه با هم نمی کنند * آنکس بمال چه دانی بجز اکند * بسیار جهد و جهد بباید که تا کسی
خود را بآدمی صفتی آشنا کند * شرطست بعد یافتن یار آشنا * کز بدر او بعهد محبت وفا کند * و بر قول اول که سبب نزول آیه تنفق صحابه بود از
مواکله اهل علل علی رای فی باید داشت یعنی نیست در مواکله بأسی یک از شما و جی آورده اند که در شأن بنی لیث بن عمرو از کنانه
که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام جان کناده طلب مهمان کردندی چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی
آنگاه چیزی خوردندی یا در بارهٔ جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی این آیه آمد که لیس علیکم
جناح نیست بر شما گناهی ان تاکلوا آنکه بخورید طعام را جمیعا با هم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده فاذا دخلتم پس چون در آیید بیوتا
بخانها که مذکور شد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فسلموا علی انفسکم پس سلام گویید بر هم دینان خود و المؤمنون کنفس واحدة
و در خانهای خود بر اهالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله
الصالحین و بر مقتدیر سلام بایکدیگر تحیة سلام کردن من عند الله ثابت و مشروع از نزدیک خدای مبارکة بسیار خیر و با برکت
طیبة پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کذلک همچنانچه بیان سلام فرمود یبین الله بیان میکند خدای لکم الایات برای شما آیتهای حکمت خود
لعلکم تعقلون شاید تعقل کنید دران و حق صواب را در یابید انما المومنون جز این نیست که گرویدگان کامل الذین آمنوا بالله آنانند که
گرویدند بخدای و رسوله و رسول او و از صمیم قلب واذا کانوا و چون باشند معه با رسول وی صلی الله علیه وسلم علی امر جامع و کاری
جمع آرنده یعنی مهمی که شرع ایشانرا بجمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا لم یذهبوا نروند از
نزدیک وی حتی یستاذنوه تا وقتی که دستوری طلبند ازو و او تشریف اذن ارزانی فرماید ان الذین یستاذنونک بدرستی آنانکه
دستوری طلبند از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق یؤمنون می گروند بالله و رسوله بخدا و رسول او و تصدیق
می نمایند تعریض جمعی منافقانست که در غزوهٔ تبوک بتخلف از جهاد دستوری می جستند و در بارهٔ ایشان نازل شد که انما یستاذنک
بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو اولئک الذین والذین لا یؤمنون بالله الآیة فاذا استاذنوک پس طلب اذن کنند این مومنان
تخلص از تو لبعض شانهم برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود فاذن پس دستوری لمن شئت هر کرا خواهی منهم ازیشان که
عذر واضح دارند واستغفر و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لهم الله برای ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر
مهم دین واگر چه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که بجز حج از جماعت اثم اندیش برای ایشان استغفار کن ان الله غفور

بدرستی که خدای امرزنده است تقصیرات بنده کان را رحیم مهربانست بر تخفیف تکلیف از ایشان لا تجعلوا مدارید وامدانید دعاء الرسول
خواندن رسول مر شما را بینکم میان خود کدعاء بعضکم مچون خواندن بعضی از شما بعضاً بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن
یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجبست و لازم و واجبست بی اذن او دوام و نار وا
یا دعاء او را بوشما یا برای شما چون دعاء یکدیگر مدانید که آن بی شک مستجابست و مقبول حضرت رب الارباب یا ندا کردن شما و خواندن مر
رسول را باید چون منادات یکدیگر نباشد که بجز د نام کرده و حبیب خود را ابتدای کرامت یا آدم است یا پدر را انبیا خطاب یا ایها
النبی خطاب محمدست اورده اند که چون آن حضرت خطبه خواندی منافقان به تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی
آیه آمد که قد یعلم الله الذین بتحقیق میداند خدای انانرا که از روی کرامت یتسللون بیرون میروند اندک اندک منکم از میان شما لواذاً
در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن مر را فلیحذر الذین پس باید که بترسند انانکه یخالفون مخالفت میکنند و اعراض می نمایند عن امره
از فرمان خدای ان تصیبهم از انکه برسد بدیشان فتنة از ماستی از حق که کمراهیست یا محنتی در نقص مال و ولد یا تسلط سلطان جایر
یا مهر غفلت بر دل یا رد توبه جنید قدس سره فرموده که فتنه سختی دل است و متحیر ناشدن او از معرفت الهی او یصیبهم یا برسد بایشان
عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه
ملک اوینند و مالک همه اوست زیرا که خالق همه است قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما ای مکلفان بر آنید از موافقت و مخالفت
و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت و یوم یرجعون و میداند روز یرا که باز کردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزا او فینبئهم
پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند از عملهای بد و بران مکافات کند والله بکل شیء و خدای بر همه چیز علیم دانا است و هیچ چیز
بروی مخفی نماند نظم انکس که بیافرید پیدا و نهان ۞ چون نشناسد نهان و پیدا جهان

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک الذی صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران در لفظ تبارک گفته اند سه معنی گزیده اختیار فرموده اول انکه برکت از وست و این اشارت
بکارسازی و بنده نوازی حق است و دوم انکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سیم انکه
دایم ثابتست و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لا یزال انکه نزل الفرقان فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق و باطل
و حلال و حرام علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و سلم لیکون تا باشد بنده او للعالمین مر آدمیان و پری را نذیراً بیم کننده از عذاب
الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی الذی له آنکسی که مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی
آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در آن و لم یتخذ و فرا نگرفت خدای ولداً فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری
و لم یکن له و نیست مر او را شریک فی الملک انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه و وثنیه گویند یعنی او راست پادشاهی بی فرزندی که قایم مقام او
تواند بود و بی انبازی که با او مقاومت تواند کردن و خلق کل شیء و بیافرید همه چیزها از مواد مخصوصه بهیات مختلفه و اشکال متنوعه فقدره پس اندازه
کرد آنچیز را تقدیراً اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعال که از وی میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم
و اتخذوا و فرا گرفتند کفار من دونه بجز خدای آفریدگار آلهةً لا یخلقون خدایان که نیافرینند شیئاً چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز و هم
یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاجست در وجود بخالق و محتاج خدائی را نشاید پس تباهی که عبده ایشان انشا
می تراشند و بهر وجه که میخواهند تصور میکنند چگونه سزای پرستش باشند و لا یملکون و با وجود مخلوقیت نمی توانند و استطاعت ندارند لانفسهم برای

نفسهای

نفسهای خود ضراً باز داشتن ضرری و لا نفعاً و نه جذب نفعی یعنی نه سودی بخودی توانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند
حال انکه خدای ضار و نافع باید و لا یملکون و نمی توانند آلهه باطله و قادر نیستند موتاً بر میرانیدن کسی و لا حیوة و نه بر زنده کردن کسی و لا یا
بر ابقاء حیات او و لا نشوراً و نه بر بعث و حشر او نا یا و خدای محیی و ممیت و باعث باید و قال الذین کفروا و گفتند انانکه نگرویدند ان
هذا نیست این فرمان که محمد بما آورده الا افک افتریه مگر دروغی که خود بر بافته است آنرا و اعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن
قوم آخرون گروهی دیگر چون جبر و یسار و یا عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا
میکند فقد جاؤ پس بدرستی که آمده اند این قوم ظلماً بستم و زوراً و دروغ یعنی یاری دهندگان وی و بر این تقدیر این بقیه کلام کفار
باشد و اصح آنست که این سخن حضرت خداوندی میفرماید که کفار در این که میگویند قرآن دروغست و بعد قومی بربافته میشود آمده اند بستم
و بهتان و قالوا و دیگر گفتند کلام وی اساطیر الاولین افسانه های پیشینیانست که در کتابها نوشته اند اکتتبها می نویسد آنرا چه خود نمیتواند
نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود بر و بکرةً و اصیلاً بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف روز تا یا شب و روز آنها را بر و
میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمی تواند خواند و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید که این وحی است قل بگو در جواب ایشان که انزله الذی
فرستاده قرآنرا آنکسی که بی شبهه یعلم السر میداند پوشیده را فی السموات والارض در آسمان و زمین بدان دلیل که این کلام مشتملست بر
اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر انکه همه فصحاء عرب از ایتان بمثل آن عاجز اند و چنین کلام جز از نزد ملک علام نتواند
انه بدرستی که او کان غفوراً است آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندکان می پوشد رحیماً مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمی کند و قالوا
و گفتند صنادید قریش چون ابو جهل و عتبه و امیه بن خلف و عاص و امثال ایشان مال هذا الرسول چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است
این کس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر یأکل الطعام میخورد خوردنی و یمشی و میرود برای طلب معیشت چون دیگران فی الاسواق
در بازارها اگر دعوی او درست باید که حال او مخالف حال دیگران باشد بسبب وقوف در رتبه محسوسات از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند
که تمیز رسل از غیر ایشان یا بصور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا مناسبت و تجانس که سبب افاده
و استفاده است بحصول پیوندد نظم جنس باید تا در امیزد بجنس ۞ انس کی گیرد جن با جنس انس القصه مشرکان گفتند بایستی که او ملک بودی
و اگر ملک نیست لو لا انزل چرا فرو فرستاده نشد الیه ملک بسوی او فرشته فیکون معه تا باشد با وی نذیراً بیم کننده و یاری دهنده
در انذار او یلقی الیه یا افکنده شود بر و کنز گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود او تکون له یا باشد
مر او را جنة یأکل منها و بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد و قال الظالمون و گفتند ظالمان وضع مظهر
در موضع ضمیر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکارند در این سخن که مومنانرا گفتند ان تتبعون پیروی نمی کنید شما الا رجلاً مسحوراً مگر مردی جادو
کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده در تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر میداند یعنی متابعت جادوی میکنید
که ما را سحر میفرماید انظر در نگر ای محمد بدیده بصیرت تا به بینی که معاندان کیف ضربوا چگونه زدند لک الامثال برای تو مثلها را یعنی گفتند
سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری و مملی علیه بستودند فضلوا پس گمراه شدند از طریقی که موصلست بمعرفت انبیا
و تمیز ایشان از ماسوی فلا یستطیعون سبیلاً پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان برای آنچه میگویند تبارک الذی بزرگ
کوارست آنکسی که بمحض فضل ان شاء اگر خواهد جعل سازد و ببخشد لک ترا در دنیا خیراً من ذلک بهتر از گنج و بوستانی که ایشان میگویند

وآنچه باشد جنات تجری بوستانی که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها ویجعل لک وبدهد ترا در آن بوستانها قصوراً
کوشکهای عالی ومسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکورست که چون مال داران قریش حضرت رسالت را صلوات الله وسلامه علیه بفقر وفاقه
سرزنش کردند رضوان آرایندهٔ روضات جنات با این آیه نازل شده ودرجی از نور پیش آنحضرت نهاده وفرمود که پروردگار تو
میگوید که مفاتیح خزاین دنیا درینجاست ان بدست تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامتی ونعمتی که نامزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه
کم گردد حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدنیا حاجت نیست فقر را دوستر میدارم ومیخواهم که بندهٔ شکور وصبور باشم رضوان گفت اصبت
اصاب الله بک نشانهٔ علو همت آنحضرت نه همین است که با وجود تنگدستی واحتیاج گوشهٔ چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند انرا ملاحظه باید
نمود که در شب معراج مطلق نظر بما سوی الله نگشود وهیچ چیز از بدایع ملکوت وعرصهٔ غرایب جبروت التفات نفرمود تا عبارت ازان این آمد
که مازاغ البصر وماطغی نظم نه دید رنگ آمیزی ریحان ان باغ * نهاد چشم خود را مهر مازاغ * نظر چون بر گرفت از نقش کونین * قدم زد در حریم قاب قوسین
بل نه فقر واحتیاج تو مانع کفارست از ایمان تو بلکه کذبوا بالساعة بدان کسی که تکذیب ساعت کند سعیراً آتشی افروخته وگویند
سعیر نامیست از نامهای دوزخ اذا رأتهم چون به بیند ایشانرا یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ من مکان بعید از جای دور که
صد ساله ویقولی پانصد ساله بعید بود میان ایشان سمعوا لها شنوند مر آتش را تغیظاً آواز جوشیدنی از خشم وزفیراً وبانگی چنانچه
از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی برانند که این غریدن ودیدن زبانیه را بود وصاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیوة
مشروطه بنیه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که به بیند وخشم گیرد وبغرد واذا القوا وچون در انداخته شوند
منها از دوزخ مکاناً ضیقاً در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد ودر تیسیر آورده که جهنم بر کافران تنگ باشد که اسمی بن نیزه
بر نیزه وایشانرا در چنین مکانی تنگ افکنند مقرنین مقترن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یکی را از قرین او از جن
بسلسلهٔ آتشین بهمدیگر باز بسته دعوا بخوانند بر خود هنالک در ان ثبوراً هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه
برکشیده میرود حق سبحانه میفرماید که لا تدعوا الیوم مخوانید امروز ثبوراً واحداً یک ثبور وادعوا بخوانید ثبوراً کثیراً ثبور بسیار یعنی بسیار
نفرین میکنید بر خود وتوبیخ بسیار کنید زیرا که شما انواع عذاب خواهید بود ودر هر نوعی را بواسطهٔ شدت ثبوری واقع خواهد شد قل
انانرا که بفقر سرزنش قومی کنند اذالک آیا آنچه وبوستان دنیی خیر بهترست ام جنة الخلد التی یا آن بهشت جاویدی که وعد المتقون وعده
داده شده اند پرهیزکاران بدخول در ان کانت هست در علم خدای لهم مرتقیان را آن بهشت جزاءً پاداش بر اعمال ایشان ومصیراً
وبازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لهم فیها مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استعداد ایشان چه عقول
در آخرت لهم فیها موهتا نزاد در روی ایشان از حریصه کمل نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود جویند یابند خالدین
در حالی که جاوید باشند در بهشت کان هست دخول وحلول ایشان در جنت علی ربک بر پروردگار تو وعداً مسئولاً خواسته شده
یعنی سزاوار آنکه از خدای درخواستند یا مومنان درخواسته اند که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملایکه برای ایشان درخواست میکنند
که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ویوم یحشرهم ویاد کن روزی را که حشر کنیم وحفص بیا میخواند یعنی خدای حشر کند مشرکانرا وما
یعبدون وانرا نیز که می پرستند من دون الله بجز خدای عام است هم معبودانرا از ذوی العقول وغیر آن وگفته اند مراد اصنام اند که خدای
ایشانرا نطق آرد ومخاطب سازد فیقول پس گوید اانتم آیا شما اضللتم گمراه کردید عبادی هؤلاء بندگان مرا ازین گروه ام هم یا ایشان

ضلوا

ضلوا السبیل گم کردند راه یا ضلال در نظر صحیح واعراض از قبول قالوا گویند سبحانک پاکی تو وما ترا بپاکی حمد میکنیم ومنزه میدانیم
از شریک وتشبیه ما کان ینبغی لنا نیست مارا ونسزد ودروا نباشد ان نتخذ آنکه فرا گیریم کسی که مارا پرستد من دونک بجز تو یعنی ترا پرستند
ملخص سخن آنکه الهٰا که عبادت ترا باید ارند وما دا پرستند تو سد مارا که بگیریم ایشانرا من اولیاء دوستان ولکن متعتهم ولیکن تو ایشانرا
برخوردار گردانیدی وآباءهم وپدران ایشانرا باموال واولاد وعمر دراز وصحت بدن وسایر نعمتها حتی نسوا الذکر تا فراموش کردند
آنچه انبیا ایشانرا باموال واولاد بآن دعوت میکردند وکانوا وبودند در حکم ازلی تو قوماً بوراً گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس
حضرت عزت عز شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته گوید فقد کذبوکم پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شمارا بما تقولون
بآنچه میگویید که ایشان شریک خداوندند وایشان مرا از شریک منزه داشتند فما تستطیعون پس نمیتوانند معبودان شما صرفاً بگردانیدن
عذاب از شما ولا نصراً ونه یاری کردن شمارا بنجات وحفص بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذابرا از خود دفع کردن ونه یکدیگرا
یاری دادن واز عقوبت برهانیدن ومن یظلم وهرکه ستم کند یعنی شرک آرد منکم از شما ای مکلفان نذقه بچشانیم اورا عذاباً کبیراً عذابی
بزرگ که آتش دوزخست وخلود در ان وما ارسلنا ونفرستادیم قبلک پیش از تو کسی را من المرسلین از پیغمبران الا انهم مگر پیغمبرانی که ایشان
لیأکلون الطعام هرآینه بخورند خوردنی ویمشون ومیروند فی الاسواق در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وجعلنا وگردانیدیم
بعضکم برخی از شما را لبعض برای برخی دیگر فتنة آزمایشی چنانچه آزمایش فقرا با غنیا وپیغمبران با امم ایشان یا مریض بصحیح واعمی
به بصیر خلاصهٔ سخن آنکه در ابتلا وامتحانست پس از مخالفت احوال مردمان در وچاره نباشد وما بدان می آزمایم ایشانرا تا اهل صبر وشکر
از ارباب جزع وکفران ممتاز گردند آورده اند که ابوجهل وولید وامثال ایشان هرگاه بلال وعمار وصهیب وسایر درویشان
صحابه را میدیدند بایکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم تا همچون ایشان چیزی باشیم حق سبحانه این آیه فرستاد ودرویشانرا مخاطب ساخته
میفرماید شریف را بوضیع ووضیع را بشریف اتصبرون آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می نمایید وکان ربک وهست پروردگار تو
بصیراً بینا بصبر کننده وجزع نماینده وقال الذین وگفتند آنانکه لا یرجون
لقاءنا امید ندارند دیدار مارا یعنی بحشر وبعث اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لولا
انزل چرا فرو فرستاده نمی شود علینا الملائکة بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد او نری ربنا یا چرا
نمی بینیم باشکارا پروردگار ما را تا با ما سخن گوید بتصدیق واتباع محمد فرماید لقد استکبروا بخدای که بزرگی کردند فی
انفسهم در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند وجرأت نمودند درین تحکم وعتوا ودر گذشتند از اندازه عتواً کبیراً در
گذشتنی بزرگ که بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رؤیة ملایکه ولقای خدای کردند وایشان اندوهناک شوند یوم
یرون الملائکة روزی که به بینند فرشتگانرا وان روز مرگ باشد یا روز حشر لا بشری هیچ مژده نیست یومئذ آن روز
للمجرمین مر کافرانرا اهل مکه دو چیز طلبیدند لقای ملایکه ودیدار خدای را حق سبحانه خبر داد که ملایکه را به بینند ووعید لا بشری
شنوند ویقولون وگویند ملایکه مریشانرا که لقاء خدا بر شما حجراً محجوراً حرام وباز داشته شده است وگویند این قول کفارست
چون ملایکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای از لقاء ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را
دیدندی که از و ترسیدندی گفتندی حجراً محجوراً تا از شر او ایمن می شدند انجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول

قیامت خلاصی خواهند یافت وقدمنا وقصد کنیم الی ما عملوا بسوی آنچه کردند کافران من عمل از کرداری که در صورت نیکو
نماید چون صلهٔ رحم و مهمانداری و طعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فجعلناه پس گردانیدیم آن عمل را
هباءً منثورا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بباد بر داده یعنی حبط سازیم عملهاء ایشانرا زیرا که شرط در قبول این
اعمال ایمانست و ایشانرا نبود اصحاب الجنة مجاوران بهشت یومئذ آن روز یعنی قیامت خیر مستقرا بهتر از روی قرارگاه یعنی مساکن
ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشتند واحسن مقیلا و نیکوترست از جهة مکان استراحت مراد از قیلوله استراحتست زیرا
در بهشت خواب نباشد ویوم و یاد کن روزی را که دران تشقق السماء بشکافد آسمانها بالغمام بسبب ابر سپیدی که بالای هفت طبقهٔ آسمانست
و غلظ او برابر همه سموات است و او گرانترست از همه آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها
افکند و بهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته گردد ونزل الملائکه و فرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بزمین تنزیلا فرو فرستادنی
تا روی زمین بفرشته مملو گردد در موضح آورده که ملایکه هفت صف گرد عالم در آیند و گویند یا معنی عن یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود
تا غمام فرود آید و این آن غمام است که حق سبحانه فرموده فی ظلل من الغمام و در عین آورده که این غمامیست که ظلل بنی اسرائیل بوده در تیه الملک
پادشاهی یومئذ دران روز الحق ثابت للرحمن مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند وکان و باشد آن روز
یوما علی الکافرین روزی بر کافران عسیرا دشوار از شدت احوال ویوم و یاد کن روزی را که از فرط حسرت یعض الظالم می خاید ظالم
علی یدیه بر دستهای خود یعنی بدندان می گزد دست را چنانچه متحسران میکنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبة بن ابی معیط از سفری باز آمد
مردمانرا ضیافت میکرد و دعوت جواد حضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم طلبیده بود آنحضرت فرمود تا کلمهٔ شهادت نگویی از طعام تو نخورم
عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن بابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده نزد وی آمد گفت مگر از دین برگشته که سخن محمدی شنوی و کلمه گوئی
گفت نی اما عار داشتم که مهمان طعام من نخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی او نیندازی عقبه نزد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود و آب دهن حواله روی دلارای وی کرد و در تیسیر اسباب نزول آورده
که آب دهن او دو شعلهٔ آتش جانسوز گشت و بدان حضرت نرسیده بر روی وی باز گردید و هر دو گونهٔ وی بسوخت و تا زنده بود آن داغها
می نمود القصه حضرت گفت ای عقبه ترا بیرون مکه نمی بینم مگر که سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوهٔ بدر او را حضرت رسالت پناهی بقتل او
صادر شد و بدست مرتضی علی رضی الله عنه کشته گشت و این آیه در شان وی فرود آمد مضمونش آنکه ظالم روز قیامت مصراع
بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب احقاق آورده که چهار هزار بار بخاید و خبر ندارد یقول میگوید یا لیتنی اتخذت کاشکی فرا
میگرفتمی مع الرسول با پیغمبر سبیلا راهی که وی فرا گرفته که راه نجات آنست یا ویلتی ای وای بر من یا لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نگرفتمی
فلانا یعنی ابی را خلیلا دوست و او را نمی شناختمی لقد اضلنی و بدرستی که گمراه کرد مرا و باز داشت عن الذکر از یاد کرد خدای
یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ پیغمبر بعد اذ جاءنی پس از آنکه آمده بود بمن وکان الشیطان مست دیو دور مانده از رحمت یعنی گمراه کننده که
شیطان الانس است للانسان مر آدمی را خذولا فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند او را تا بجایی لعنت خدا و رسول و چون
در دام هلاک افتاد دست وی بگذارد و نفع نمی رساند وقال الرسول و گفت رسول یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در دنیا یا گوید در آخرت
یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا بدرستی که قوم من گرفتند و ساختند هذا القرآن این قرآنرا مهجورا منسوب بهذیان یا فرو گذاشته

که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض میکنند وکذلک و همچنین که این گروه را دشمن تو گردانیدیم جعلنا لکل نبی گردانیدیم و تقدیر
ساختیم مر هر پیغمبری را عدوا من المجرمین دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را ایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای وکفی
بربک و بسنده است پروردگار تو هادیا راه نماینده ترا بطریق شکیبایی ونصیرا و یاری دهنده بر دشمنان وقال الذین کفروا و گفتند
آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان لولا نزل چرا فرو فرستاده نمی شود علیه القرآن بر محمد قرآن جملة واحدة جمله یکباره یعنی
یکبار چنانچه توریت و انجیل کذلک همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت تا ثابت گردانیم و قوت دهیم به باتصال وحی در هر وقتی فؤادک
دل ترا تا بتفریق وحی دل ترا ممکن سازیم ورتلناه و بر تو خواندیم قرآنرا بعضی از پی بعضی ترتیلا خواندنی بمهلت و تانی بی انقطاع
بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصل نداشته چه اعجاز قرآن با آنکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمی شود و در تفریق فوایدیست یکی
سهولت حفظ چه موسی و داود و عیسی علی نبینا و علیهم السلام که کتاب ایشان بیکبار فرو آمده خواننده و نویسنده بودند و آنحضرت
امی بود اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول بحسب وقایع موجب مزید بصیرت می شد و بسبب زیادتی غوص در
معنی آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می آمد تحدی می نمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام آنا فآنا موجب
تسلی آنحضرت می شد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ ست و مراینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در انزال واحد نشاید و دیگر
آنکه قرآن مشتملست بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال آید ولا یاتونک بمثل و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت
وطعن کتاب تو سخنی نمی گویند الا جئناک بالحق مگر می آریم برای تو جوابی راستی و درستی که برهان ساطع قول ایشانرا رد کند واحسن تفسیرا
و می آریم آنچه را که نیکوترست از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانکه حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویهای خود یعنی روی بر زمین
نهاده می روند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک آن گروه شر مکانا بدترند از روی مکان یعنی مکان بدترست از منازل مومنان
که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند که ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا واضل سبیلا و گمراه تر و ناصواب ترند از جهة راه چه راه
ایشان منتهی با آتش دوزخست ولقد آتینا و مراینه دادیم موسی الکتاب موسی را علیه السلام توریة بعد از غرقه شدن فرعون
وجعلنا و گردانیدیم پیش از آن معه با او اخاه هرون برادر او هارون را وزیرا یار و مددکار در دعوت و اعلای کلمه فقلنا اذهبا
پس گفتیم که بروید الی القوم بسوی گروه قبطی یعنی فرعون و اهل او الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بایاتنا ایتها دار ایشان بحکم ما
رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان ابا و استکبار نمودند فدمرناهم پس هلاک کردیم ایشانرا تدمیرا هلاک کردنی و نیست گردانیدنی
یا غرق در دریای قلزم وقوم نوح و گروه نوح را علیه السلام لما کذبوا الرسل آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنانکه پیش
از وی بودند چون شیث و ادریس علیهما السلام یا یعنی تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثه رسل را
انکار نمودند اغرقناهم غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان عذاب وجعلناهم و گردانیدیم قصه ایشانرا للناس برای مردمان آیة
نشانه تا از آن عبرت گیرند وثمود و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام واصحاب الرس و اصحاب رس را و رس نام چاهیست
بیمامه یا آبادی در بیجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده از بنی اسد یا چاه
اخدود است که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی اند از بقایای ثمود
پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید

یا جمعی بت پرستان که شعیب علی نبینا وعلیه السلام بدیشان آمد و بتکذیب وی نمودند روزی بر حوالی جاهی که داشتند جمع شده
و با ایذا شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناگاه جاه درهم افتاد و همه ایشانرا با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره
صنوبر بر داشتند وآنرا شاه درخت نام نهادندی و می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده
بکشتند و در جاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه فکند و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصه ایشان
گذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوانند علی نبینا وعلیه السلام و چون بتکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد بمرغی
دراز گردن که لاحقه او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی بر کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی
و کودکان و مواشی خرد ایشانرا در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کردند یعنی فرو برنده و ناپیدا کننده روزی دختری
نزدیک رسیده به بلوغ از میان ایشان بربود ایشان شکایت پیش پیغمبر آوردند شرط کردند که اگر شر او منقطع گردد ایمان آورند
پیغمبر دعا فرمود که خدایا این مرغ بگیر و نسل او بریده گردان دعاء پیغمبر بمحل اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از و خبر
پدید نیامد و دیگر جز نام از و نشانی نماند در چیزهای نایاب بدو مثل زدند که گویند مثل هو منسوخ شد و مرد و معدوم شد و گا و زمرد و تا ماند
جو عنقا و کیمیا   صاحب لمعات ازین نشانی عشق برین وجه نشان میدهد نظم عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست عنقای مغربم که نشانم پدید نیست
القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده حنظله را شهید کردند بین ذلک میان این قبایل عاد و ثمود و اصحاب
رس کثیرا قرنهای بسیار جز خدای کس آن نداند و کلا و هر یکی ازین آدمیان ضربنا له الامثال زدیم برای ایشان مثلها
یعنی بیان کردیم قصه های پیشینان با ایشان و بیم کردیم ایشانرا و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و انکار
اصرار کردند عذاب فرستادیم و کلا و همه را تبرنا تتبیرا نیست کردیم نیست کردنی و لقد اتوا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قوم تو
علی القریة التی امطرت بران دهی که باراینده شد بر و مطر السوء باران بد یعنی سنگ باران مراد ازین ده سدوم است
که شهر بزرگ بوده از مؤتفکات و لوط علیه السلام درانجا نشستی بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ باراید بر اهل آن و کفار
قریش بران دیار می گذشتند افلم یکونوا ایا نبودند که در مرور خود یرونها دیدندی آنرا یا دیدهای خود و از آثار آن عذاب عبرت
گرفتندی بل کانوا نه آنست که ندیدند بلکه هستند از روی کفر لایرجون امید نمیدارند نشورا برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند
واذا رأوک و چون می بینند ترا ان یتخذونک فرا نمی گیرند ترا الا هزوا مگر محل هزو یعنی کسی که با او استهزا کنند و از روی تهکم
میگویند اهذا الذی ایا این کس آنست که بعث الله رسولا برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر ان کاد بدرستی که نزدیک بود که
از سخن و تعریف بسیار جهد در دعوت و اظهار دلایل بر مدعی خود لیضلنا گمراه کند و باز دارد ما را عن الهتنا از پرستش خدایان ما
لولا ان صبرنا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم علیها بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان فرمود سوف یعلمون زود باشد
که بدانند حین یرون العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان اند من اضل سبیلا کیست گمراه تر ضلال سبیل
محول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته به پرستش آن
پرداختندی حق سبحانه فرمود که ارایت ایا دیدی من اتخذ کسی را که فرا گرفت الهه هویه هوای خود را خدای خود یعنی از روی
خود رای پرستد تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد

و بدو باز ماند

و بدو باز ماند او را پرستد در حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوای او او را بر محبت غیر خدای میدارد و سید حسینی قدس سره
در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بر یکدیگر پیوستند و نتیجه که از امتزاج ایشان با یکدیگر آمد
وجود گرفت و از وصلت ایشان با هم هوا متولد شده در مهد طبیعت از جوشش او اخلاط اربعه ترتیب یافت جمله اوصاف ذمیمه که بازار
دنیا را رواج و رونق از انست از هوا مددی یابند رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه از تاثیر او ظهوری یابد نظم
غباری که خیزد بمیدان ره اوست چه گویم که هر یوسفی را چه اوست قوت غلبه او تا حدیست که نکته الهوا اول اله عبد فی الارض در شان
او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرمود که ارایت من اتخذ الهه هواه گویی که اصل هواست و آله باطله همه فرع اویند
و از اینجاست که مخالفت هوا سبب وصول بجنة المأوی است نظم سر ز هوا تافتن از سروریست ترک هوا قوت پیغمبریست افانت تکون ایا می باشی تو
علیه بر آنکس که هوا را خدای خود ساخته وکیلا نگاه بانی که او را از ان منع کنی این حکم منسوخ است بایة قتال ام تحسب بلکه گمان می بری
ان اکثرهم آنکه بسیاری از مشرکان یسمعون می شنوند بگوش هوش او یعقلون یا تعقل میکنند بدل مر دلایل توحید را بقید اکثر
عاقل معاند را تا که ایمان خواستند آورد و خارج اند ان هم و نیستند ایشان الا کالانعام مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع
کلام و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و ایشان از
عبادت پروردگار خود ابا می نمایند و دیگر چهارپایان طالب آن چیزند که ایشانرا سود دارد و مجتنب از آنچه ایشانرا ضرر رساند
و مشرکان از ثوابی که اعظم منافع است می گریزند و در سیآت که موجب اشد مضارست می آویزند الم تر ایا نمی بینی و نظر نمی کنی الی ربک
بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کیف مد الظل چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل
خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انفساح نور بصر است و شعاع شمس مسخن هوا و متفرق نور باصره و دران
هر دو متفق است و لهذا یکی از نعیم بهشتی ظل ممدود خواهد بود ولو شاء و اگر خواستی خدای لجعله هر آینه گردانیدی آن سایه را ساکنا
ثابت و آرام یافته بر یک منوال ثم جعلنا الشمس پس گردانیدیم آفتاب را علیه بر شناختن سایه دلیلا راه نمایی چه سایه جز با آفتاب شناخته نشود
ثم قبضناه پس فرا گرفتیم سایه را الینا بسوی خود قبضا یسیرا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای
سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد
ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت
و انوار و ای نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید که تتبین الاشیاء بضدها و اوقات روز را نیز دایم نساخت
بلکه آن دلیل که شمس است قبض کرد یا فول یا باز شب درآمد و این دو وزر ما نرا جهت آرامش و آرایش خلق معین گردانیند در عین المعانی
آورده که مد ظل اشارت بزمان فترتست که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس نور اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة والسلام
از افق اکرام طالع گشت و اگر نه آن سایه دیم بودی خلق در تاریکی غفلت ماندی و بروشنی آگاهی نرسیدندی نظم گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون
از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون   صاحب کشف الاسرار گوید این آیه از روی ظاهر معجزه مصطفاست صلوات الله وسلامه علیه
و بفهم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سفری بوقت قیلوله
زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود گردانید

چنانکه مومنان لشکر اسلام دران سایه بیاسودند واین آیه نازل شد ونشان خصوصیت وقربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را علیه السلام
بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد واین حضرت را بی طلب فرمود که نمی ترا می بینی ودرمن می نگری چه حاجت دیگر نعم وقت بیان آنکه یارش در بر
تا آنکه دو چشم اشتیاق برش بود در واز حقایق سلمی چنان مفهوم می شود که مد ظل بسیط نوا عصمت بحضرت رسالت وآفتاب معرفت که از مطلع دل متوراش طالع
شده دلیل آن وقبض اشارت بسقوط رسوم وسایط ودر لمعات مذکورست که چون آفتاب معرفت که از مشرق غیب بتافت محجوب سایه درده سایه خود
بر صحرا ظهور کشید الحاله محب را گفت ع آخر نظری بسوی ما میکنی ع الم تر الی ربک کیف مد الظل ودر استعداد او مرا تو بینی ع کو خانه یکدلهای ما ذممه جز
قل کل یعمل علی شاکلته واعتبار رنگی که اگر حرکت شخص بنا شد سایه متحرک نشود ولو شاء لجعله ساکنا واگر آفتاب احدیت از مطلع بتابد از سایه
اثر نماند چه هر سایه که بپایه آفتاب شود اقتباسش بحکم تبغضاء الدنیا فقضاء بسرا در بر گرد نظم روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت نتواند نفسی سایه بیان صحرا شد
رقایق حقایق این آیه بسیارست مطالعه بعضی از ان بکرام الفقیر میرود ومن الله المعونة والمدد وهو الذی جعل واو آنکسی است که ساخت لکم اللیل برای شما
لباسا پوششی تا در وارام گیرید والنوم سباتا وخواب را راحتی تا بدان آسایشی می یابید وجعل النهار وگردانید روز را نشورا برای
برخاستن ودر طلب معیشت پراکنده شدن وگفته اند نوم مشابه موتست ونشور که برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات بعد از مرگ در حکم تبیان
علیه السلام مذکورست که کما تنام تموت فکذلک تموت وتنشر وهو الذی ارسل الریاح واو آنکسی است که فرستاد بادها را بشرا بشارت دهندگان بین یدی رحمته
پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر از اوان آن وانزلنا وفرو فرستادیم من السماء
از ابر یا از آسمان ماء طهورا آب پاک پاک کننده لنحیی به تا زنده کنیم بآن آب بلدة میتا شهری مرده را یعنی موضعی که در و خشک سالی بوده
یا مکانی را که در زمستان خشک وافسرده گشته ونسقیه وبیاشامانیم آن آب مما خلقنا از آنچه آفریده ایم انعاما چهارپایان را واناسی
کثیرا ومردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری ومدن بانهار وینابیع اند که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند ولقد
صرفناه وبدرستی که مکرر گردانیدیم ما باران را بینهم میان مردمان در بلدان مختلفه واوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی ترک قطره
وبرخی ریزه یا مکرر کردیم سخن ابر وباران را در قرآن لیذکروا تا یاد کنند قدرت را وتفکر کنند دران نعمت وشکر او بجای آرند فأبی
اکثر الناس سرباز زدند بیشتر مردمان وقبول نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی وکفران نعمت را ولو شئنا واگر خواستیم لبعثنا مرانگیختیم بر
می انگیختیم فی کل قریة در هر دهی ومحلی نذیرا پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان وعلو مکان تو نبوت را بتو ختم کردیم وجاهدهم وجهاد
کن با ایشان به بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جهادا کبیرا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت وبسیار وهو الذی
واوست آنکسی که بحکمت شامله مرج البحرین بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور وملاصق هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات
این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وهذا ملح اجاج واین دیگر شور تلخ زننده یعنی بحار سوزان ورم وجعل بساخت بینهما میان این
دریا برزخا حاجزی ومانعی از قدرت خود وحجرا محجورا وحدی مقرری یا گردانیدن حرام ونا روا واگر یکی بر دیگری غلبه کند ودر لباب گوید
عذب فرات جویهای بزرگست چون نیل وجیحون ودجله وسیحون وملح اجاج سایر دریاها وبرزخ میان ایشان بیابانها وکوهها که واقع است محققان
برانند که بحرین خوف ورجاست که در دل مومن هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن ورجاءه لاعتدلا وبرزخ حمایت الهی
وعنایت نامتناهی وهو الذی خلق واوست آنکسی که بیافرید من الماء بشرا از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد
وآن جزئیست از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فجعله پس گردانید او را نسبا وصهرا خداوند نژاد وپیوند یعنی ایشان را دو قسم کرد

ذکور

ذکور نسبت نسب بدیشان بود واناث که مصاهرت با ایشان وجوه دیگر گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود وصهر آنکه مناکحه با او
حلال باشد وکان ربک وهست آفریدگار تو قدیرا توانا بر آفریدن نبات وبنین ویعبدون ومی پرستند مشرکان من دون الله بجز خدای
ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش او کنند ولا یضرهم وزیان نکند گر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای
وکان الکافر وهست ناگرویده علی ربه بر نافرمانی پروردگار خود ظهیرا هم پشت شیطان ومعاون او وما ارسلناک ونفرستادیم ترا ای گزیده خلق
الا مبشرا مگر مژده دهنده مومنان بمثوبه الهی ونذیرا وبیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قل ما اسالکم بگو نمی خواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت
من اجر هیچ مزدی الا من شاء مگر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ آنکه فرا گیرد الی ربه بسوی رضا وقرب پروردگار خود سبیلا راهی یعنی
مزد من ایمان وطاعت مومنانست زیرا که مرا بدان عند الله اجری موفورست وثابت شده هر پیغمبر را برابر عباد وصلحاء امت او ثواب خواهد
بود وتوکل وتوکل کن در ابواب استیفاء اجر خود علی الحی الذی بر آن زنده که هرگز لا یموت نمیرد که متوکل بر زندگانی دیگر بموت ایشان
ضایع وبی بهره ماند وسبح بحمده وبپاکی یاد کن خدا را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی بر وی باوصاف کمال وکفی به وبسنده است
خدای بذنوب عباده بگناهان پوشیده وآشکار بندگان خود خبیرا دانا ومطلع بران الذی آن خداوندی که بتوانایی بی عجز خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها وزمینها را وما بینهما وآنچه در میان ایشانست که بزرگترین مخلوقاتست الرحمن اوست بزرگ بخشایش فاسئل به
پس بپرس از ذات وصفات او خبیرا دانایی را سوال کن از علم وسوی کسی را که داناست بدان واذا قیل وچون گفته شود
لهم اسجدوا مشرکان را که سجده کنید للرحمن مر خدای بخشنده را قالوا وما الرحمن گویند کیست رحمن یعنی الکیست که مسمی او را نمی شناسیم چه کافران
قریش اسم رحمن بر خدای اطلاق نمی کردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمی دانیم انسجد آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لما تامرنا
مر آنچیز را که میفرمایی ما را بسجده او وزادهم وزیادت میکند یا امر بسجده او وزادهم وزیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او کافران را
نفورا رمیدن از ایمان ودور شدن از راه حق این سجده سجده هفتم است بقول امام اعظم وهشتم بقول امام شافعی رحمهما الله
ودر فتوحات این سجده را اتیان نیز توان گفت تبارک الذی بزرگست آن خدای که بقدرت بر کمال جعل فی السماء بیافرید در
آسمان بروجا برجهای دوازده گانه یا قصرها که حقیقت آن جز او نداند وجعل فیها وبیافرید در آسمان یا بروج سراجا چراغی را
که آفتابست وقمرا منیرا وماهی روشن یا روشنی بخشنده را وهو الذی واوست آنکسی که بحکمت تمام جعل اللیل والنهار گردانید
شب وروز را خلفة خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات واحوال یا خلف از یکدیگر در رفتن وآمدن واین
گردانیدن دلیلست لمن اراد مر آنکسی را که خواهد ان یذکر آنکه یاد کند بدایع قدرت وصنایع فطرت را در اینجا دلیل ونهار او
اراد شکورا یا خواهد سپاسداری وشکرگذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب وروز از آنجمله است وعباد الرحمن
وبندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص وتفضیل است در فصول آورده چنانچه اسم رحمن خاص است
بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند واین بندگان آنانند که میروند علی الارض بر روی زمین
هونا از روی تواضع یا بسکینه ووقار یا میسر وتدبر دیاران ونیکوکاران واذا خاطبهم الجاهلون وچون خطاب کنند
مر ایشان را نادانان وسخن بی ادبانه در افکنند قالوا گویند ایشان در جواب سلاما قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن
سالم باشند از اثم مراد ترک ترحم سفهاست واعراض از مجادله وجدال ایشان کما قال المحقق الرومی نظم

اگر گویند زراقی وسالوس ه یکو بستم دوصد چندان ومیرو ه وگر از خشم دشنامی دهندت ه دعا کن خوشدل وخندان میرو ه وچون از مجالس ایشان
با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیه دیگر خبر میدهد والذین یبیتون وآنان که شب بروز می آرند لربهم برای پروردگار
خود سجدا سجده کنندگان در وقتی وقیاما در پای ایستادگان ودر وقتی دیگر مراد سجده وقیام نمازست والذین وایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت
والقیام بخشوع روز وخضوع شب یقولون میگویند از روی ترسکاری که ربنا اصرف ای پروردگار ما بگردان عنا از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را
ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ کان غراما هست دایم ولازم یعنی جاویدست انها بتحقیق که دوزخ کان غراما هست دایم ولازم یعنی جاوید
انها بتحقیق که دوزخ ساءت مستقرا بد آرامگاهیست ومقاما وبدجای بودنی والذین اذا انفقوا وایشان آنانند که چون نفقه کنند لم یسرفوا
اسراف ننمودند واز حد تبذیر نکنند یعنی در محرمات ومناهی صرف نکردند ولم یقتروا وتنگ فرا نگرفتند وبخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند
وکان وبود ایثار ایشان بین ذلک میان اسراف واقتار قواما راست ایستادنی یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند واز طریقی که مذموم است احتراز نمودند
وسط را مکن گیر از کف رها که خیر الامور اوسطها آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت پناه آمده گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم وخون
ناحق بسیار کرده ایم زنا وفجور از ما صدور یافته اگر این خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی از سر این گناهان درمیگذرد ما میتوانیم که ایمان آوریم
آیه آمد والذین لا یدعون وعباد الرحمن آنانند که نخوانند ونپرستند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر را ولا یقتلون النفس التی ونکشند
آن نفسی را که حرم الله حرام کرده است خدای قتل آن نفس یعنی نفس مومن ومعاهد الا بالحق مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردتست وزنا وقتل حق
وسعی در زمین بفساد ولا یزنون وزنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند ودر صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند که از رسول
خدای پرسیدند که کدام گناه بزرگترست فرمود که آنکه مثل گویی خدای را وحال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام فرمود آنکه فرزند
خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام نخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس بتصدیق قول پیغمبر را صلی الله علیه وسلم این آیه
آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند وقتل بناحق وزنا نکنند ومن یفعل وهر که بکند ذلک آنچه مذکور از کبایر یلق ببیند اثاما جزای بزه کاری
خود گفته اند اثام وادی است از دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت خواهند کرد یا چیزیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون
وریم یا اثام وغی دو چاه اند در دوزخ بر عذاب جهی مقرر یضاعف دو کرده شود له العذاب وکننده این کارها را عذاب یوم القیامة روز رستخیز
ویخلد وجاوید باشد فیه در عذاب مهانا در حالتی که خوار وبی اعتبار گردند الا من تاب مگر آنکس که توبه کند از شرک وآمن وبگرود بخدای
ورسول وعمل عملا صالحا وبکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فاولئک پس آن گروه یبدل الله بدل میکند خدای سیئاتهم حسنات گناهان
ایشان را به نیکوییها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند ولواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت بملکه طاعت یا توفیق دهد
او را باضداد اعمال ماسلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان ودر آخرت مبدل سازد سیئه او بحسنه وکان الله وهست خدای غفورا آمرزنده
گناهان گناهکاران بتوبه رحیما مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان ومن تاب وهر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک وقتل وزناست
یعنی هر که از معاصی دیگر نیز عذرها توبه کند ودست باز دارد وعمل صالحا وبکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات نماید فانه یتوب پس بدرستی که او
باز میگردد الی الله بثواب خدای متابا بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده والذین وبندگان حق آنانند که لا یشهدون الزور
حاضر نشوند بعید مشرکان ویهود ونصاری یا بازیگاه ایشان یا مجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواه دروغ ندهند واذا مروا وچون بگذرند
باللغو بچیزی ناپسند مروا کراما بگذرند بردباران وپرهیزکاران یا اهل کتیدگان از آن والذین اذا ذکروا وآنانند که چون پند داده شوند

بآیات ربهم

بآیات ربهم با آیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لم یخروا علیها بر وی در نیفتاده اند بدان یعنی نایستادند نزدیک استماع آن صما کران
کران که نشنوند اسرار آنرا وعمیانا ونه کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیده اند وبدیده بصیرت جلوات جمال از آن دیده اند حاصل آنکه
از آیات آلهی تغافل نورزیده اند والذین یقولون وآنانند که میگویند ربنا هب لنا ای پروردگار ما ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما وذریتنا
وفرزندان ما قرة اعین کسی که روشنی دیدها بود مراد اهالی واولاد صالح اند وپاکی معیشت بینند دل وشاد وچشم او روشن گردد واجعلنا وگردان
ما را للمتقین اماما برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چنان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم اولئک آن گروه که مذکور شد
یجزون الغرفة پاداش داده شوند غرفه بهشت یعنی موضعی در آن وگفته اند غرفه اسمی از اسماء بهشتست ودر فصول عبد الوهاب آورده که غرفها
بر چهار قایمه نهاده از زر ونقره ولولو ومرجان واینچنین منازل بدیشان دهند بما صبروا بآنچه صبر کردند بر مشقت دینی وایذاء کفار وترک
مستلذات یا بر فقر واحتیاج یا بر اداء فرایض ویلقون وبدیشان دهند یعنی بیابند وحفص یلقون بتشدید وبصیغه مجهول یعنی عطا داده شوند
فیها در بهشت تحیة زندگانی باقی وسلاما سلامتی از آفات یا دعاء زندگانی وسلامت شنوند یا ملایکه بر ایشان تحیت وسلام گویند یا تحیة
از ملایکه یابند وسلام از خدای شنوند خالدین در حالتی که جاوید باشند فیها دران غرفها لیشت حسنت مستقرا نیکو قرارگاهیست بهشت
ومقاما وجای بودنی قل بگو ای محمد مکیان را ما یعبؤا بکم ربی چه وزن نهد خدای شما را چه قدر باشد شما را نزد خدای لولا دعاؤکم اگر نه
خواندن وپرستیدن شما باشد ومراد به شرف انسان شناخت وعبادت فقد کذبتم پس بدرستی که شما تکذیب کردید وتقصیر نمودید در
عبادت حق فسوف یکون پس زود باشد تکذیب شما لزاما ملازم شما که ترک نکند ویا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را
بدوزخ رساند واینجا نیز ملازم شما بود وگویند مراد قتل روز بدرست والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

طسم در معالم از قتاده نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند ولهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید وگویند اسمیست
از اسماء الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چه طسم بطا ماه وسا ساتر وبمیم مجید وگفته اند اشارتست بطوبی وسدره ومحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
ودر بحر آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدتست که طایرانند بالله وسین عبارت از سیر روندگان طریق موقت که سایرند
الی الله ومیم ایمایی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله وفی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان وسیر متوسطان ومشاهده
منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی وسناء جبروت ابدی ومجد جلال سرمدی جواب
قسم آنکه تلک این سوره آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشنست احکام حلال وحرام ومبین یعنی پیدا
کننده نیز هست یعنی قرآن حق وباطل را ظاهر میکند ومقدمات هدایت ونتایج ضلالت آشکارا میسازد چون قریش آیتهای
کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بر خاطر
مبارک شاق آمد وحق سبحانه بجهت تسلی دل وی آیه فرستاد که لعلک مگر تو باخع نفسک هلاک کننده وکشنده نفس خودرا ان لا یکونوا
بآنکه نمی شوند ایشان مومنین بگرویدگان بقرآن ان نشأ اگر خواهیم ما ننزل علیهم فرو فرستیم بر ایشان من السماء از آسمان آیة نشانه
از آیات قیامت یا بلیه از بلیها از امره وقاهره فظلت اعناقهم پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردنکشان وبزرگان ازیشان شوند
لها وآن آیه را خاضعین فروتنان وانقیاد کنندگان وما یاتیهم ونمی آید بدیشان تا نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا روز بدر انباء ما کانوا
به خبرها آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا می کردند وباور نمی داشتند بعد از ایشان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد نظم

من ذکر موعظه من الرحمن از خدای بخشنده محدث نو فرستاده وبی
یعنی تازه سوره از قرآن فرود آید الا کانوا عنه معرضین مگر اند که از وی اعراض
ازان روی گردانند فقد کذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را
وبر تکذیب خود مصر بودند فسیاتیهم پس زود باشد که بدیشان

او وزبد ان مصلحت خویش که فرداء دانی ودشمنان شوی وسود ندارد اولم یروا آیا نمی نگرند مکذبان ونگاه نمی کنند الی الارض بسوی زمین که بچه
قدرت کم انبتنا فیها چند برویانیدیم دران زمین بعد از مردگی وافسردگی او من کل زوج از هر صنفی گیاه کریم نیکو وپسندیده وبسیار نفع ان فی ذلک بدرستی
که درین رویانیدن لایة هراینه دلالتیست برکمال قدرت وحکمت رویاننده وما کان اکثرهم ونیستند بسیاری از ایشان درعلم ازلی مومنین گروندگان
بامشاهده چنین علامتها وان ربک وبدرستی پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب وتوانا بانزال بلا بر کافران الرحیم مهربان بسیط بساط
عطا برای مومنان واذ نادی ویاد کن آنرا که ندا کرد ربک موسی پروردگار تو موسی را ان ایت یا آنکه بیا القوم الظالمین بگروه
ستمکاران قوم فرعون یعنی گروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک وبر بنی اسرائیل بجور ودیگر ایشان را الا یتقون آیا نمی ترسند یعنی باید
که بترسند از عذاب الهی ودست از کفر بدارند وبنی اسرائیل را بگذارند قال رب گفت موسی ای پروردگار من انی اخاف بدرستی که
من می ترسم ان یکذبون از انکه مرا تکذیب کنند ورسالت مرا باور ندارند ویضیق صدری وتنگ شود دل من از انفعال تکذیب
ولا ینطلق لسانی وگشاده نگردد زبان من وعقده که دارد زیاده گردد واین سخن قبل از زوال حبسه بوده وپیش از دعا در ازاله آن
فارسل پس بفرست جبرئیل را الی هرون بسوی هرون برادر من واو را شریک من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان
روم ولهم علی وایشان را بر من ذنب دعوی گناهیست مراد قتل قبطیست وبزعم ایشان گناه می گوید فاخاف پس می ترسم ان یقتلون
آنکه بکشند مرا بعوض قبطی پیش از اداء رسالت قال گفت خدای کلا بازایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فاذهبا پس بروید
تو وبرادر تو بایاتنا بنشانهای ما یعنی بمعجزات که دلیل قدرت ما وحجت نبوت تو باشد انا معکم بدرستی که ما با شمائیم مستمعون شنونده
ایچ ذکر میان شما وفرعونیان رود یعنی آنچه شما وایشان گویید بر ما پوشیده نیست فاتیا فرعون پس بیایید بفرعون فقولا پس بگوید
انا رسول رب العالمین ما فرستاده پروردگار عالمیانیم ان ارسل وسخن اینست که بفرست معنا بنی اسرائیل با ما بنی اسرائیل را یعنی دست
از ایشان بدار تا با ما بزمین شام شوند که مسکن اباء ایشان بوده پس موسی علیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمد
وبعد از یکسال ملاقات میسر شد وچون فرعون او را دید بشناخت وبر سبیل امتنان قال گفت ای موسی الم نربک نه ترا پروردیم
فینا در میان خویش ولیدا در حالی که طفل بودی نزدیک بولادت ولبثت ودرنگ کردی فینا در منزلهای ما من عمرک سنین سالها از عمر خود
یعنی بیست سال یا ماکذا رانیدی وفعلت وکردی فعلتک التی فعلت آن کردنی که کردی یعنی قبطی را کشتی وانت من الکافرین وتو
از ناسپاسان حق نعمت مرا که حقد قتل یکی از خواص من کردی قال فعلتها گفت موسی علیه السلام کردم آن کردنی را اذا آنگاه که وانا
من الضالین ومن بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن آنکس کشته گردد ففررت منکم پس بگریختم از شما لما خفتکم آن هنگام که ترسیدم
که مرا بکشید وبمدین رفتم فوهب لی پس بخشید مرا ربی پروردگار من بوقت رجوع از مدین حکما علم وفهم یا نبوت وجعلنی وکرد مرا من المرسلین
از فرستادگان خود یعنی داخل در زمره پیغمبران که بخلق فرستاده وتلک نعمة وآن نعمتی که تو تمنها علی منت می نهی بآن بر من ان عبدت
آنست که بنده گرفتی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را وایشانرا ببندگی بر داشتی گفته اند انی نعمه انکار ومقدرست تقدیر کلام آنکه ایا نعمتی
که بدان بر من منت نهی آنست که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشان را تعبید نکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند وقوم من مرا
تربیت میکردند وبتو محتاج نمی شدم وچون فرعون شنیده بود که موسی گفته انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید واز روی امتحان
قال فرعون گفت فرعون وما رب العالمین وچیست پروردگار عالمیان وجه چیزست سوال از ماهیت کرد قال گفت موسی در جواب او

رب السموات

270

رب السموات والارض اوست آفریدگار آسمان وزمین وما بینهما وآنچه میان ایشانست ان کنتم اگر هستید شما موقنین بی گمانان
در تحقیق صفات حق موسی علی نبینا وعلیه السلام اعراض فرمود جواب از ماهیت وتعریف کردن حق را بنظام ترین دلایل حکمت وآثار قدرت او
قال گفت فرعون لمن حوله مر آنانرا که گرد اگرد او بودند از اشراف قبط وایشان پانصد تن بودند زیور بسته وبر کرسیهای زرین نشسته
الا تستمعون آیا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت پروردگار او می پرسم واو از افعال او خبر میدهد قال گفت موسی دیگر باره ربکم
خدای من آفریدگار شماست ورب آبائکم الاولین وپروردگار پدران پیشین شما عدول کرد از اظهار آیات بنیاظر واوضح آن بر متامل
قال گفت فرعون مر قوم خود را ان رسولکم بدرستی که فرستاده شما بر سبیل سخریه او را رسول خواند الذی ارسل الیکم آنکسی که فرستاده اند بشما
لمجنون هراینه دیوانه است که جواب مطابق سوال نمی دهد قال گفت موسی رب المشرق والمغرب پروردگار عالم آفریدگار مشرق ومغرب
وما بینهما وآنچه میان مشارق ومغارب باشد ان کنتم تعقلون اگر هستید شما که فهم کنید ودریابید که جواب سوال شما جز این وجهی نتواند
بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست هرچه در عقل وفهم ووهم وحواس وقیاس گنجد ذات خداوند سبحانه از آن مقدس
ومنزه است چه این همه محدثانند ومحدث چون ادراک محدث نتواند کرد قطع انکه او از حدث برادر دم چه بشناسد که حیثیت بتر قدیم در علم السوی حق قطعی ره
عقل برتر از کمالش آگهی نیست قال گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند لئن اتخذت اگر فراگیری ای موسی الها معبودی غیری بجز من لاجعلنک
هراینه گردانم ترا من المسجونین از زندانیان آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را فرو می نمود تا در حفره عمیق
می انداختند که در آنجا هیچ نمی دیدند ونمی شنیدند وبیرون نمی آوردند تا آنکه مردندی موسی علیه السلام چون ذکر سجن شنید قال گفت اولو جئتک آیا آن
یا من اگر بیارم ترا بشیء مبین بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه هویدا قال فات به گفت فرعون که بیار آنچیز را ان کنت من الصادقین
اگر هستی تو از راستگویان در دعوی خود فالقی عصاه پس بینداخت موسی عصای خود را فاذا هی پس آنجا عصا پس از افکندن ثعبان مبین
اژدهایی بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود وفرعون از مشاهده او بترسید ومردمان که حاضر بودند تمام هزیمت کردند چنانچه در آن وقت
نزد بیست وپنج هزار کس کشته شد ونزع وبیرون آورد یده دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندم گون بفرعون نموده بگریبان درآورده
بود فاذا هی پس آنجا دست وبیضاء سفید ودرخشنده بود للناظرین مر نظر کنندگان را گفته اند شعاع دست مبارک موسی علی نبینا وعلیه السلام
بشعاع نور آفتاب دیدها را خیره ساختی قال گفت فرعون للملاء حوله واشراف قوم را که گرد اگرد او بودند ان هذا بدرستی که این مرد
لساحر علیم جادوییست دانا فرعون ترسید که کسان بموسی علیه السلام ایمان آورند حیله انگیخت گفت این جادوییست که در فن سحر مهارتی
تمام دارد یرید ان یخرجکم میخواهد که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما یعنی دیار مصر بسحره بجادویی خود فماذا تامرون پس چه فرمائید
شما او را درکار او ومعجزه موسی او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکنده تا از ربکم الاعلی تنزل نموده از
پرستندگان خود در کار موسی علیه السلام مدد طلبید قالوا ارجه گفتند حبس کن او را واخاه وبرادرش را یا در توقف افکن ودر تعجیل ایشان
شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند وابعث وبرانگیز وبفرست فی المدائن در شهرها مملکت خود حاشرین
جمع کنندگان یعنی ایلچیان روان کن بهر شهری یاتوک بکل سحار تا بیارند هر جا که جادوییست علیم دانا ورسیده آماده در فن سحر فرعون کسان
بطلب فرستاد جادوان فرستاد فجمع السحرة پس جمع کرده شد جادوان لمیقات یوم بهنگام روزی معلوم دانسته شده
ووعده داده که یوم الزینه بود وقیل وگفته شد یعنی فرعون گفت للناس مر مردمان را هل انتم هستید شما مجتمعون فراهم آمدگان

یعنی فراهم آیید و جمع شوید لعلنا شاید ما همه باتفاق نتبع السحرة پی روی کنیم جادوان را یعنی متابعت نماییم در دفع موسی و هارون ایشان را باشیم یا
پی روی دین ایشان ان کانوا اگر باشند هم الغالبین ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون علیهما السلام فلما جاء السحرة پس آن هنگام که
آمدند جادوان نزدیک فرعون ایشان نزاد ... دیگر ایشان گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند فرعون را ائن لنا آیا باشد ما را
لاجرا مزدی از نزدیک تو ان کنا اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر خصمان تو قال گفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را و انکم اذا
بدرستی که باشید شما آن وقت لمن المقربین از جمله نزدیک شدگان من یعنی اول کسی که بر من درآید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید ایشان بدین
وعده مستظهر گشتند و جادوییهای خود را بمیدان حین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی علیه السلام صف برکشیده گفتند ای موسی اول تو افکنی
جادوییهای خود را یا ما بیفکنیم قال لهم موسی گفت موسی علیه السلام مر ایشان را القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکنندگانید فالقوا پس افکندند
حبالهم وعصیهم رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته خود را که مقدار هفتاد هزار رسن و مقدار هفتاد هزار عصا بود وقالوا گفتند بعد از آنکه رسنها بحرارت آفتاب
در حرکت آمد و از مردمان غریو برخاست بعزة فرعون بعزت و بزرگی و قوت و غلبه فرعون انا لنحن الغالبون بدرستی که ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هارون
فالقی موسی پس بیفکند موسی با امر الهی عصاه عصای خود را فی الحال اژدها گشت فاذا هی پس آنجا عصا اژدها تلقف فرو می برد ما یافکون
آنچه تزویر میکردند و بصورت مار بخلق می نمودند فالقی السحرة پس بروی درافکنده شدند ساحران سجدا سجده کنندگان چه دانستند که
انقلاب عصا به ثعبان نه از قبیل سحرست و از روی صدق قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب العالمین به پروردگار عالمیان پس توضیح کردند
که رب موسی و هرون آنکه پروردگار موسی و هرون تا دفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبید
قال آمنتم گفت آیا تخصیص کردید و حقیقت آوردید بطریق خیر خواهی یعنی گرویدید له و موسی را علیه السلام قبل ان آذن پیش از آنکه دستوری دهم
لکم شما را در ایمان بوی انه لکبیرکم بدرستی که او مهتر شماست الذی علمکم السحر آنکه یاد داد شما را جادوی و با یکدیگر اتفاق کردید در هلاک حق
و فساد ملک من فلسوف تعلمون پس زود بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بکو و بدان بجزای موسی پس بیان عقوبت کرد لاقطعن هر آینه
ببرم ایدیکم وارجلکم دستها و پایهای شما را من خلاف بر خلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم ... که با من
کردید ولاصلبنکم اجمعین و هر آینه بردار کنم همه شما را تا عبرت گیرند و همه مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان آورده که لا ضیر
هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما تهدید تو و ما از مرگ نترسیم انا الی ربنا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود منقلبون بازگردندگانیم انا نطمع بدرستی که
ما طمع میداریم ان یغفر آنکه بپوشد لنا ربنا برای ما پروردگار ما عفو کند خطایانا گناهان ما را ان کنا برای آنکه بودیم از اهل محفل اول المؤمنین اول
گرویدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن موحدان را ببریدند و ایشان را از دارهای بلند درآویختند و حضرت موسی
علی نبینا و علیه السلام برای ایشان بیکرامت حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را نظر وی درآورد تا تسلی یافت
جادوان کان دست و پا در باختند ⁂ در قضای قرب مولا تاختند ⁂ کو برفت آن دست و پا بر جای آن ⁂ رست از حق بال و پر جادوان ⁂ تا بدان پرها به پرواز آمدند
در هوای عشق شیدا تر آمدند ⁂ پس موسی علیه السلام بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد بنجات می نمود و روز بروز عناد
و فساد ایشان زیادت می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلام با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال واوحینا
و وحی کردیم ما الی موسی بسوی موسی ان اسر بعبادی آنکه ببر بشب بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک گروه در آنست انکم متبعون
بدرستی که شما از پی درآمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما درآیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم و در نجات آورده که موسی

علی نبینا و علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه عید ما نزدیکست و میخواهیم که اهل خود را بآن بیارایم
عاریه گرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان بدین صورت تقدیم رسانیدند و چون
وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم فرمودند که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام عهد کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی
با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبود موسی علیه السلام بجود ندا میکرد
که هر که مرا بر صندوق یوسف علیه السلام مطلع گرداند مراد که خواهم بدهم از تمام قوم عجوزه گفت تمام بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را
خبر داد که صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج او اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط السماء رسید همه ساخته روی براه نهادند آخر روز خبر خروج
ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل تهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نمودند روز دوم خواستند که از عقب ایشان
روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه ایشان بمرد و بتعزیه او مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فارسل فرعون فی المدائن
در پس فرستاد فرعون در شهرستانها که بپای تخت نزدیک بود حاشرین جمع کنندگان لشکر را و گفت ان هؤلاء بدرستی که گروه بنی اسرائیل لشرذمة
قلیلون گروه اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست در گذشته و بشصت نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بود
و عدد مجموع قوم از زنان و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را با لشکر خود اندک نمود و گفت ایشان گروهی
بسیار اندک و انهم و ایشان لنا ما را لغائظون بخشم آرندگانند چه از ما گریخته اند یا پیرایهای ما برده اند وانا لجمیع و ما همه یعنی لشکر ما حاذرون
سلاح دارانیم و دانستگان حرکات حرب تعریض است بآنکه قوم موسی نه سلاح دارند و نه بعلم حرب دانا اند فاخرجناهم پس بیرون آوردیم
فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند من جنات از بوستانها و عیون و چشمه سارها و کنوز و گنجهای زر و نقره
و مقام کریم و از منزلهای نیکو کذلک همچنین کردیم با ایشان و اورثناها و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان بنی اسرائیل
را فرزندان یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبطیان را بحیطه تصرف آوردند و اصح آنست
که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جنات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد
و ششصد هزار بر میمنه تعیین فرمود و ششصد هزار بمیسره نامزد شد و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرده خود با خلق بسیار در قلب قرار گرفت نظم
یکی لشکر سراسر غرق جوشن ⁂ شده در موج چون دریای آهن ⁂ چو چشم دلبران پر کین و خونریز ⁂ بقصد خون مردم تیغها تیز ⁂ فاتبعوهم پس از پی درآمدند بنی اسرائیل را
مشرقین قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی هنگام
طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان لشکر موسی علیه السلام بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور میکردند ناگاه اثر
فرعونیان پدید آمد فلما تراءی الجمعان پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را قال اصحاب موسی گفتند یاران موسی انا لمدرکون
هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قال گفت موسی کلا نه چنین است ایشان
شما را در نیابند ان معی بدرستی که با منست بیاری و مددکاری ربی پروردگار من سیهدین زود راه نماید مرا در بیرون رفت و طریق
نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی علیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در قول
لا تحزن ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مریدست و حبیب از حق بخود نظر کرد
و این رتبه مرادست مرید هرچه گویند آن کند و مراد هرچه گوید چنان کنند نظم آن یکی را روی او شد سوی دوست ⁂ وان دگر را روی او خود روی اوست

آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسید حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند
فرعون قوم خود را گفت فرود آیید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بسر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا
از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت ع کجا روی که زمین سو گریزگاهی نیست ٥ اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام
بنالید و وحی در رسید که ما دریا را حکم تو کردیم او را بکنیه بخوان و بر وی حکم فرمای چنانچه فرمود فاوحینا پس ما وحی کردیم الی موسی بموسی ان اضرب
انکه بزن بعصاک البحر بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر لب دریا آمده عصا بر وی زد و گفت یا با خالد مارا راه ده فانفلق
پس بشکافت دریا و دوازده راه پدید آمد فکان پس بود کل فرق هر پاره جدا شده از هم کالطود العظیم چون کوهی بزرگ و فی الحال بادی
بر تک دریا وزیده و حل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا درآمدند وازلفنا وجمع کردیم ثم الاخرین آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند
یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم پر حوالی فرعون و چون بکناره دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سپاه و قوم را فریب دهد
گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده هامان بطریق مسخره با وی گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع است
زینهار که بدریا در نیائی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند
و فرعون بر اسبی تند سوار بود و اسب بوی مادیان شنیده و عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان سر فوج برای
درآمدند و میکائیل علیه السلام بر عقبه آن لشکر می آمد و ایشان را زجر مینمود تا تمام لشکر بدریا درآمدند و حکم الهی در رسید که دریا بحال خود باز رو
بیکبار آبها بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبره کرده بدیگر کناره دریا قرار گرفتند کما قال تعالی وانجینا موسی
و نجات دادیم موسی را ومن معه و هر که با او بود اجمعین همه ایشان را ثم اغرقنا الاخرین پس غرق کردانیدیم دیگران را ان فی ذلک بدرستی که
در انجا موسی و قوم او و اهلاک فرعون و حزب او لایة مر آیتی علامتیست روشن و دلالتی سویدا بر قدرت الهی وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر
قوم فرعون مومنین گروندگان چه از تمامی قبط غیر خربیل که مومن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورد و او با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون
آمده بود وان ربک و بدرستی که او پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب و کسی را قدرت غلبه بر وی نیست الرحیم مهربانست عقوبت نکند مگر بعد
از الزام حجت واتل و بخوان علیهم بر مشرکان عرب نبا ابراهیم خبر ابراهیم که ایشان بدو نسبت درست میکنند و بوی نازند او معتقد و مستظهر اند
اذ قال یاد کن آنرا که گفت ابراهیم لابیه مر پدر خود را وقومه و قوم خود یعنی اهل بابل را و از ایشان پرسید که ما تعبدون چیست آن چیز
که می پرستید قالوا نعبد گفتند می پرستیم اصناما بتان را فنظل پس همیشه می باشیم لها مر آنرا عاکفین مجاور و ملازم بر عبادت آن مداومت
میکردند قال گفت ابراهیم که هل یسمعونکم آیا می شنوند خواندن شما را اذ تدعون وقتی که بخوانید ایشان را و خواسته را اجابت میکنند
او ینفعونکم یا سود می رسانند شما را که پرستش ایشان میکنید و روزی میدهند او یضرون یا زیان میرسانند شما را که اعراض کنید از عبادت
ایشان و ایشان را نکوهش نمایید قوم ابراهیم علیه السلام ندانستند که او را چه جواب دهند بهانه تقلید پیش آورده قالوا گفتند وجدنا
یافته ایم پدران خود را که ایشان کذلک یفعلون همچنین میکردند یعنی ایشان را پرستش میکردند و پدران ما بر آن بودند قال گفت ابراهیم افرایتم
آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بهر حال ما کنتم تعبدون آنچه بودید که می پرستید انتم شما وآباؤکم الاقدمون و پدران دیرینه شما
نیز پرستیده اند فانهم پس بدرستی که آن معبودان عدو لی دشمنانند مرا یعنی شما را که پرستندگان ایشانید تقویر او کرد در نفس خود
بر سبیل تعریض ایشان چه ان در نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی بتان مر عبادت کننده را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از

هیچ کس تصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشان را چه مر گراه دشمن دارند او نیز دشمنست پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد
یعنی من مخالف و معادی ایشانم الا رب العالمین لیکن دوست من پروردگار عالمیانست الذی خلقنی آنکه بیافرید مرا و از عدم
بوجود آورد فهو یهدین پس او راه می نماید و براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه می نماید بدعوت خلق
والذی هو آنکه او یطعمنی میخوراند مرا اغذایی که قوام اجزای بدن بآنست ویسقین و می آشاماند شرابی که موجب تسکین عطش و سبب ترطیب
اعضای منست در عین المعانی آورده که مراد از طعام الفت و شراب زلفتست صاحب بحر فرموده که طعام عبودیتست که دلها بدان زنده بود
و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بدان تازه گردد و در کشف الاسرار از ذو النون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفتست
و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند شعر شراب المحبة خیر الشراب ٥ و کل شراب سواه سراب ٥ و از فحوی کلمات محققان لمعه
از اسرار الکلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی پی میتوان برد نظم ترا نواله دمادم ز خوان یطعمنی ٥ ترا پیاله مدام از شراب یسقینی
را تو قبله دینی از آن سبب گفتم ٥ بمردمان که لکم دینکم ولی دینی واذا مرضت و چون بیمار شوم فهو یشفین پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رضی الله عنه
منقولست که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض رویت اغیار است و شفا مشاهده انوار واحد قهار
در بحر آورده که بیماری تعلقات کونیست و شفا بقطع تعلق و آن وابسته عنایتیست که چون در رسد سالک را یکنفس از همه منقطع ساخته
بیکی پیوندد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند نظم چه گویمت که چه خوب ادای مسیح صفت ٥ بیکنفس همه درد مرا دوا کردی والذی یمیتنی و آنکه
که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضا اجل ثم یحیین پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده کند
بفضل و گفته اند اماته بمعصیت و احیا بطاعت یا اماته بجهلست و احیا بعقل یا اماته بطمع است و احیا بورع یا اماته بفراقست و احیا بتلاق در حقایق
سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند بخود و نزد بعضی محققان اماته و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب
بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریة و زنده سازد باخلاق روحانیة و یا بمیراند از سمات روحانیة و زنده گرداند بصفات
ربانیة و حقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت از آنست نظم بخواهم عمر فانی را تو ای عمر عزیز من
نخواهم جان فانی را تو ای جان تم بجان تو والذی اطمع و آنکه طمع میدارم ان یغفر لی آنکه بیامرزد مرا خطیئتی گناه مرا یوم الدین روز جزا
اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت جهة کسر نفس است و تعلیم امت در تخلیص آورده که مراد خطایای امت محمدست صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل
از ملک جلیل استدعا غفران آن نموده رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حکما کمالی در علم تا بدان مستعد خلافت حق و ریاست
خلق گردم والحقنی و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در عمل بالصالحین بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه واجعل لی و گردان از
برای من لسان صدق زبانی راست یعنی ثنای نیکو فی الآخرین در میان پس آیندگان یعنی جاری کن ثنا و نیکنامی و آوازه من بر زبان
کسی که پس از من آیند و این دعا بهر تقریر اجابت رسیده جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند
و گفته اند مراد از لسان صدق فرد صادقست یعنی ایتها ان که ظاهر کن برای تجدید اصل من راستگویی در آخرین امتان و مراد حضرت
رسالت پناهست صلی الله علیه وسلم واجعلنی و گردان مرا من ورثة جنة النعیم از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مراد از آنها که در منازل بهشت نزول
میکنند واغفر لابی و بیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود انه بدرستی که او کان هست من الضالین
از گمراهان ولا تخزنی و رسوا مساز مرا یوم یبعثون روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرها و خود این دعا قبل از علم [illegible] والا انبیا را

خواری ورسوائی نباشد یوم لا ینفع روزی که سود نکند و بکار نیاید مال خواسته ولا بنون و نه پسران هیچ احدی را الا من اتی الله
مگر کسی که بیاید بقلب سلیم بدلی خالص از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده
و مراینه آن مال و فرزندان و را نفع رساند و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله و قولی آنست
که دل سلیم از حب دنیا و گویند از حسد و خیانت و در تیسیر گوید از بعضی اهل بیت و از ازواج و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم اجمعین
رحمه الله فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای سلمی روح الله روحه فرموده که درون آفات دینی گنجد و نه طامع عقبی یا خالی باشد از تعلقات
و مطمئن نیست و از سید الطایفه قدس سره منقولست که سلیم از مار گزیده بود مار گزیده را پیوسته قلق و اضطرابست پس زبان معنی بیان میکند که دل سلیم
دلیست که مدام در مقام جزع و تضرع و زاری از خوف قطیعت یا از شوق و صلت نظم ز شوق وصل بیگریم و گر دستم دهد روزی ز بیم هجر میگریم که تا گردد کسی یارش
تمام از گریه خوینم و سوز دل بگو چندین نه ندانستی که حال عشقبازان اینچنین باشد وازلفت الجنة و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران
تا از موقف از ابتدا و بیشارهٔ منازل خود مسرور شود و برزت الجحیم و ظاهر شود دوزخ للغاوین برای گمراهان تا در ان نگرند و مقامات خود را
ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید و قیل لهم و گویند و بیشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که اینما کنتم کجا اند آنچه بودید پیوسته تعبدون
می پرستید الاصنام من دون الله بجز خدای یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امید وار بودید هل ینصرونکم هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب
از شما او ینتصرون یا نگاه میدارند خود را از حلول عقوبت بر ایشان فکبکبوا پس بروی در افکنده شوند فیها در دوزخ هم بتان والغاون
و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وجنود ابلیس و بدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس اجمعون همه ایشان
قالوا گویند کافران وهم فیها و حال آنکه ایشان در دوزخ یختصمون دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان با بتان
میگویند تالله ان کنا بخدای که ما بودیم لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا اذ نسویکم وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت برب العالمین
بپروردگار عالمیان وما اضلنا و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند الا المجرمون مگر بدان و بدکرداران از مهتران ما یا از دیوان
فما لنا پس نیست ما را اکنون من شافعین هیچ کس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان راست ولا صدیق و نه دوستی حمیم مهربان و با شفقت در قوت القلوب
آورده که حمیم در اصل حمیم بوده که ها را حا بدل کردند جهت قرب مخرج و حمیم ما خوذ است از اهتمام یعنی یاری در انروز اهتمام کند
در امر کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین آنگاه کافران از روی تحسر گویند فلو
ان لنا پس کاشکی بودی ما را کرة بازگشتنی بدنیا فنکون تا می بودیم من المؤمنین از باور دارندگان ان فی ذلک بدرستی
که در خبر ابراهیم و احتجاج او با قوم لایة هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم ابراهیم مؤمنین
گرویدگان که همه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورد وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غلبه کننده بر مشرکان
که سطوت او مردود نگردد الرحیم بخشاینده که توبهٔ بندگان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد کذبت تکذیب کردند قوم
نوح المرسلین گروه نوح فرستادگان را نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند اذ قال لهم یاد کن چون گفت
و بیشان را اخوهم نوح برادر ایشان نوح را اخوت نسبی است الا تتقون آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید
انی بدرستی که من لکم مر شما را رسول امین فرستاده ام با امانت فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بت میپرستید واطیعون و فرمان
برید مرا در قبول ایمان وما اسئلکم و نمی خواهیم از شما علیه بر ادای رسالت من اجر ان اجری الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان

ساخته م

تا شده الله

فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای واطیعون و فرمان برداری من کنید تکرير امر بتقوی و اطاعت جهت تاکیدست چه قوم نوح
علیه السلام بغایت سخت دل و بی آزرم بودند قالوا گفتند در جواب نوح علیه السلام انؤمن لک آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا واتبعک
الارذلون و حال آنکه پی روی تو کرده اند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا متابع اند و بباطن مخالف قال گفت نوح علیه السلام
وما علمی و نیست دانش من رسنده بما کانوا یعملون بآنچه هستند که میکویند یعنی حکم من بر ظاهرست ایشان عمل مومنان میکنند اما نمیدانم
که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق ان حسابهم نیست حساب باطنهای ایشان الا علی ربی مگر بر پروردگار من که مطلع است
بران لو تشعرون اگر درایند که عالم الغیب اوست و بس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند این اراذل را از مجلس خود بران
تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت وما انا و نیستم من بطارد المؤمنین راننده مومنان ان انا نیستم من الا نذیر مگر
بیم کننده مبین آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قالوا گفتند کافران لئن لم تنته یا نوح
اگر باز نه ایستی ای نوح از آنچه میگویی یعنی از دعوت و انذار لتکونن هر آینه باشی من المرجومین از راندگان یا کشته شدگان
بسنگ قال گفت نوح علیه السلام از استماع این سخن و نومیدی از ایمان قوم رب ای پروردگار من ان قومی بدرستی که گروه من
کذبون تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فافتح پس حکم کن بینی وبینهم میان من و ایشان فتحا حکم کردنی ونجنی و باز رهان
مرا از قصد ایشان ومن معی و هر که با من است من المؤمنین از گرویدگان فانجیناه پس نجات دادیم اورا ومن معه و هر که با او بود
فی الفلک المشحون در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات ثم اغرقنا پس غرق ساختیم بعد الباقین بعد از رهانیدن او دیگرانرا از قوم
ان فی ذلک بدرستی که در صبر بر ایذاء قوم لایة هر آینه دلالتهاست بر آنکه صبر موجب ظفرست فلما کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیباست قطع شود
وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام مؤمنین گرویدگان بخدای و پیغمبر او بلکه از اتباع او هشتاد تن ایمان آورده بودند و با وی
در کشتی بودند وان ربک و بدرستی که خداوند تو لهو العزیز اوست توانا بر عقوبت کافران الرحیم مهربان به تاخیر عذاب از ایشان
یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان کذبت دروغ داشتند عاد المرسلین قوم عاد فرستادگان را از آنکه یک پیغمبر را
تکذیب شود همه را منکر شده باشند اذ قال لهم یاد کن آنکه گفت و بیشان را اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود علیه السلام الا تتقون آیا
پرهیز نمی کنید از شرک و از عذاب آن خایف نمی شوید انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین فرستاده امینم بر وحی در رسالت
فاتقوا الله پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید واطیعون و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان دعوت میکنم وما اسئلکم
علیه و نمی طلبم از شما برخواندن خود من اجر مزدی از مال و متاع دنیا ان اجری نیست پاداش من الا علی رب العالمین مگر
بر آفریدگار عالمیان اتبنون آیا بنا می کنید بکل ریع بهر موضعی بلند آیة علامتی برای تماشا آینده و رونده تعبثون بازی
کنید با آن بنا یعنی بناهای می سازید و در ان ساکن نمی شوید گوییا که عبثست و گویند بر سر راهها خانهای ساختند و در آن
نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا راد گیوتر خانهاست وتتخذون و فرا میگیرید مصانع حوضهای آب
یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیع لعلکم تخلدون گوییا جاوید خواهید بود در ان واذا بطشتم و چون سخت میگیرید و حمله میبرید
بطشتم میگیرید بسختی جبارین در حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی بی شفقتان و نا ترسایان یا چون انتقام میکشید انتقام
سختی را نه می کشید فاتقوا الله پس بترسید از خدای و از سطوات جباری که نه لایق شماست بگذارید واطیعون و مرا در این

میفرمایم فرمان برید که سود شما در ینست واتقوا الذی امدکم بترسید ازان خدای که مدد کاری شما را بما تعلمون بانچه شما میشناسید
از انواع نعمتها امدکم بانعام امداد کردم شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا ازیشان اخذ فواید میکنید وبنین و بپسران
تا در همه حال یار و مدد کار شما اند وجنات و به بوستانها که از میوه آن منتفع می شاید وعیون و چشمهاء آب که بهم سقا و منشو و نمای زرع
بدان یا تمام رسد انی اخاف بدرستی که من ترسم علیکم بر شما که بر شرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم عذاب یوم بزرگ که عذاب او ز سوی
صرصرست یا روز قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب هود علیه السلام سواء علینا یکسانست بر ما اوعظت یا پند دهی ما را ام لم تکن یا نباشی
من الواعظین از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود از دست ندهیم ان هذا نیست این کار که ما برانیم از بت پرستی و تجبر و عمارت بناهای مرتفع الا
خلق الاولین مگر عادت پیشینان از ما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان برین عادتها فکذبوه پس تکذیب کردند رسالت هود را
علیه السلام فاهلکناهم پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر ان فی ذلک بدرستی که در هلاک قوم عاد لآیة هر آینه نشانه ایست یا دلالت کننده
برانکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وماکان بنودند اکثرهم بیشتر قوم عاد مومنین گروندگان چه اندک ازان قبیله با هود علیه السلام در حظ
بودند و باقی در معرض سخط وان ربک و بتحقیق پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرحیم مهربانست که مومنان را
از مهلکه عقوبت بیرون آرد کذبت بدروغ نسبت دادند ثمود المرسلین قبیله ثمود فرستادگان خدای یعنی صالح و انبیاء سابق را علیهم السلام
اذ قال لهم یاد کن چون گفت مرایشان را اخوهم برادر ایشان از حیثیت قرابت صالح صالح بن عبید علیه السلام الا تتقون آیا نمی ترسید از عقاب
خدای که برو شرک می آرید انی لکم رسول بدرستی که من برای شما فرستاده ام امین مشهور بامانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید
و حذر کنید از عذاب خدای واطیعون و فرمان برید مرا در اوامر و نواهی وما اسألکم و نمی طلبم از شما علیه بر نصیحت که میکنم من اجر هیچ جزائی
که بمن رسید و من بدان متهم شوم ان اجری نیست مکافات من الا علی رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان اتترکون ایا گذاشته
خواهید شد شما یعنی شما نخواهید گذاشت فیما ههنا در آنچه هست اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن آمنین ایمن از آفات و آلام
آن فوات فی جنات در بوستانها وعیون و چاهسارها چه قوم ثمود در اجتم و دنیا نبوده وزروع و کشتها ونخل و خرماستانی که طلعها
شکوفه درختان وی هضیم نازک درهم ولطیف است وتنحتون و می تراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین
در حالتی که ماهر باشید در تراشیدن مسکنها فاتقوا الله پس بترسید از خدای و امل دور و دراز در پیش مگیرید واطیعون و فرمان برید
مرا در احکام ولا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین فرمان کافرانرا که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر الذین یفسدون فی الارض
آنانکه تباهی میکنند در زمین ولا یصلحون و بصلاح نمی آرند کار خود را مراد ازین نه تن اند که قصد هلاک صالح علیه السلام کردند و قصه ایشان در سوره
نمل مذکور خواهد شد قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السلام انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادوی کرده شدگانی یعنی
بسیار ترا جادوی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه صالح علیه السلام
از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که انسان ورای صورت چیزی دیگرست نظم چند صورت بینی ای صورت پرست
جان بی معنیت که صورت ترست • در گذر از صورت و معنی نگر • زانکه حقیقت از صدف باشد گهر • و چون قوم ثمود وابسته صورت بودند
و صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند بنابرین جویان گفتند تو مثل مایی بشری دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک نمی کنی درین
دعوی مصری فأت بآیة پس بیار نشانه از خوارق عادات ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان در دعوی خویش

صالح علیه السلام فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه بدین صفات بیرون آورد و چون مدعای
ایشان حاصل شد قال گفت صالح علیه السلام هذه ناقة این ناقه ایست که شما طلبیدید لها شرب مر او را نصیبی است از آب ولکم و شما را
شرب یوم معلوم نصیبی روز دانسته شده یعنی یک روز ازان اوست و روزی ازان شما و در نوبت وی فراخ وی مشوید ولا تمسوها و مس
مکنید ویرا بسوء به بدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنان کنید فیأخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ که بزرگی
روز جهت بزرگی عذابست در و فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب پس فرا
گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه ان فی ذلک بدرستی که در اینچه نازل شد بثمود لآیة دلالتیست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول
عذابست وماکان بنودند اکثرهم مومنین بیشتر قوم ثمود گروندگان اورده اند که از قبایل ثمود چهار کس ایمان آوردند و بس وان ربک
و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب که مغلوب نشود الرحیم مهربان که بی استحقاق عذاب نکند کذبت قوم لوط تکذیب کردند
قوم لوط علیه السلام یعنی اهل موتفکات المرسلین پیغمبران را چون ابراهیم و لوط علیهما السلام اذ قال لهم و چون گفت مرایشان را اخوهم لوط برادر
ایشان لوط علیه السلام اینجا مراد اخوت شفقتست الا تتقون آیا نمی ترسید از ارتکاب معاصی از خدای انی بتحقیق من لکم برای شما رسول
امین رسولی امین در نصیحت یعنی نیکو خواه شما ام فاتقوا الله پس بترسید از خدای در ترک نصیحت من واطیعون و فرمان برید مرا در قبول
موعظت وما اسألکم علیه و نمی طلبم شما را برپندی که میدهم من اجر هیچ مزدی تا بر شما گران آید ان اجری نیست ثواب من الا مگر علی
رب العالمین بر تربیت کننده عالمیان اتأتون الذکران ایا می آیید بمردان من العالمین از ما عدا خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید
بمباشرت ایشان وتذرون و می گذارید و دست باز میدارید ما خلق آنچه آفریده است لکم ربکم برای شما پروردگار شما من ازواجکم
از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد درگذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالوا گفتند قوم لوط علیه السلام
در جواب وی لئن لم تنته یا لوط اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما ازان لتکونن هر آینه باشی من المخرجین از بیرون کرده شدگان
از میان ما و اهل موتفکه به بدترین حالی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال انی گفت لوط علیه السلام در جواب وی که بتحقیق که من
لعملکم مرعمل شما را من القالین از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانیده آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من
باز رهان مرا واهلی و کسان مرا مما یعملون از شامت آنکه میکنند فنجیناه پس نجات دادیم او را واهله و اهل بیت او را اجمعین
همه ایشان اهل لوط علیه السلام که داخل بود فی الغابرین در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط علیه السلام بیرون
بیامد گفت راضی ام که همین رسد آنچه بقوم رسد ثم پس دمرنا الآخرین هلاک کردیم دیگرانرا وامطرنا علیهم و بباراندیم برایشان مطرا بارانی
که سنگ با کبریت و آتش فسار پس بدست مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک بدرستی که
در عذاب اهل موتفکه لآیة نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان وماکان اکثرهم و نبودند اکثر آن قوم مومنین گروندگان که جز دو
دختر لوط علیه السلام بقول اصح و دو داماد بقول بعضی بحضرت لوط علیه السلام نگرویده بودند وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو
لهو العزیز اوست عزیزی که هرگز خوار نشود الرحیم مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کذب بدروغ داشتند اصحاب الایکة
المرسلین یاران آنکه پیغمبرانرا و ایکه بیشه بوده بقرب مدین دران بیشه انجیر و اشجار دیگر مباحی آورده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند
و چهار دیه داشتند شعیب و بدا و غرو و قاس حق سبحانه شعیب را علیه السلام بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود اذ قال

یاد کن چون گفت لهم شعیب مر ایشانرا شعیب که ای قوم الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب آنکه بد و شرک می آرید انی لکم بدرستی
که من شما را رسول فرستاده ام امین یا امانت که جز صلاح حال شما نمی خواهم فاتقوا الله پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب خدای
واطیعون و فرمان برید مرا در ترک مناهی وما اسئلکم و نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی من اجر پاداشی ان اجری نیست جزای من الا
علی رب العالمین مگر بر آفریننده عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمایید پیمانه را ولا تکونوا و مباشید من المخسرین از کاهندگان
و زیان رسندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بمیزان راست ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم
چیزها از حقوق ایشان ولا تعثوا و فساد مجویید فی الارض در زمین اینکه بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین در حالیکه فساد کنندگان
واتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت خلقکم بیافرید شما را والجبلة الاولین و گروه پیشینانرا قالوا گفتند اهل ایکه
انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شدگانی یعنی از آنانکه ایشانرا بمره جادوی کرده اند تا حدی که اثر
عقل از ایشان محو شده یا از آفریدگانی که ایشانرا سحر باشد یعنی بیان آنکه اندر محتاج بطعام و شراب وما انت و نیستی تو الا بشر مگر
آدمی مثلنا مانند ما در صفت بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده وان نظنک و بدرستی که ما گمان می بریم
ترا لمن الکاذبین از دروغ گویان در دعوی خود فاسقط پس فرود آر و بیفکن یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند علینا بر ما کسفا من السماء
پاره از آسمان که در و عذابی باشد ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان که بر ما عذابی فرو خواهد آمد قال گفت
شعیب علیه السلام ربی اعلم پروردگار من داناتر بما تعملون بآنچه میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر مناهی
و عذابی که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد رسانید اگر اعمال یا هستند اعمال نخواهد شد تعجیل ده روزه ظلم مبین فتنه بر پیا در ملکی
اول حالتی همه عیشی است فناء آخر کارش همه سوز و گداز اورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در الحاح و استکبار از حد گذرانیدند
حق سبحانه مقت ایشانرا و ز حرارت سخت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بیرون
خانها در آمدند حرارت زیادت شد روی به بیشه نهادند هر یک در پای درختی افتاده از گرما بتجه می شدند تا گاه ابر سیاهی در هوا
پدید آمد و نسیمی خنک از و وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند بیایید تا در زیر سایه بان ابر آسایش کنیم چون که
مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود فکذبوه پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام
فاخذهم پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یوم الظلة عذاب یوم الظله و ظله در لغت عرب سایه بانست ابر سیاه بشکل سایه بان بود بر زیر
سر ایشان بوده و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمود تا از جای خود برخاست و چون سایه بانی
در هوا ایستاده و در زیر آن ابهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد همه را هلاک کرد
انه بدرستی که عذاب روز ظله کان بود عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ ان فی ذلک بتحقیق که درین عذاب که از ابر آب دار
آتش سوزان بیرون آید لایة مر آیینه نشانیست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وما کان و نبود اکثرهم مؤمنین بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان
مراد همه ایشانست چه هیچ یکی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان
آوردند وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب کننده انبیا بر اعدای ایشان الرحیم مهربان با انبیا و تابعان
ایشان این آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلیه دل مبارک سید مختار صلی الله علیه وسلم در این سوره مذکور است

وللتهدید

وتهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که مر امتی تکذیب پیغمبری کردند معذب گشتند و ایشانرا بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وانه
و بدرستی که قرآن لتنزیل رب العالمین فرو فرستاده پروردگار عالمیانست نزل فرستاد خدای به بقرآن الروح الامین جبرئیل را علی قلبک
بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام تلقین کرد ترا تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و حفص بتخفیف نزل و رفع الروح الامین
خوانده یعنی فرود آمد جبرئیل یا قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو دعای آن شد و این بمثابه است که گویا بر دل تو فرود آمد
لتکون تا باشی من المنذرین از بیم کنندگان مر خلق را بلسان عربی مبین بزبان عربی مویدا و منذران بلسان عربی شعیب و هود
و صالح و اسماعیل بوده اند علیهم السلام وانه و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لفی زبر الاولین در کتب پیشینیان بوده
و در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع با حبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشانرا که در ان
کفشدی قبول کرده حجت می دانستند حق سبحانه فرمود که اولم یکن آیا نیست لهم مشرکان قریش را آیة نشانه بر صحت قرآن یا بنبوت محمد صلعم
لفی زبر الاولین در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع با حبار بنی اسرائیل
کردندی و سخن ایشانرا که در ان کفشدی قبول کرده حجت میدانستند حق سبحانه فرمود که اولم یکن آیا نیست لهم مر مشرکان قریش را آیة نشانه
بر صحت قرآن یا بنبوت محمد صلی الله علیه وسلم ان یعلمه آنکه میدانند قرآنرا بصفت و یا بنعت او علماء بنی اسرائیل دانایان بنی اسرائیل
که برکت سالف گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست ولو نزلناه و اگر ما فرو فرستیم قرآنرا علی بعض الاعجمین
بر برخی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فقرأه پس بخواندی آن اعجمی قرآنرا علیهم بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل زیادتی
اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواندی ما کانوا به نبودندی ایشان بدان قرآن
منزل مؤمنین ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآنرا بر اعجمی بلغت غیر عربی منزل می ساختیم گفتندی
نمی گرویدند که ما فهم نمی کنیم و معنی آیة در نمی یابیم کذلک همچنین سلکناه درآریم انکار و عناد را فی قلوب المجرمین در دلهای مشرکان
که لا یؤمنون به نمی گروند بقرآن حتی یروا تا وقتی که ببینند العذاب الالیم عذاب دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت
فیأتیهم پس بیاید ان عذاب بدیشان بغتة ناگاهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند وقت آمدن آن را فیقولوا پس گویند
هل نحن منظرون آیا هستیم ما در یک داده شدگان یعنی ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم افبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون
شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت نطلبند افرأیت آیا دیدی و دانستی
که ان متعناهم برخورداری دهیم ایشانرا سنین سالها و زندگانی بخشیم ثم جاءهم پس بیاید بدیشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند
که وعده داده شدند از عذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب را ما کانوا یمتعون آنچه بودند که بدان برخورداری
یافته بودند یعنی تمتع دینی و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران از زهد ملاقات
شیخ حسن بصری بوده رحمه الله روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیه بر خواند که ما اغنی عنهم
ما کانوا یمتعون میمون گفت پند و عظات و ابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی تم چنانچه مردم فریب که از دل بیاید قرار گیرد
مگر تا بپاش نکردی اسیر بنیقتی بپاش اندر زنجیر که اندم که ... وما اهلکنا و هلاک نکردیم من
قریة اهل هیچ دیه را الا لها مگر او را منذرون بیم کنندگان بودند ذکری از نهیبه دادن علیهم یعنی اهل پیغمبران فرستادیم تا اسنانا

بحق دعوت کردند واز عذاب بترسانیدند وچون تصدیق ننمودند ودر عناد وجحود افزودند مستحق عقوبت گشتند ولکن نیستیم ما ظالمین ستمکار
که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که رئی نام دارد نزد محمد می آید وقرآن بر وی میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان
کرده فرموده که وما تنزلت وفرود نیاورده اند بالشیاطین بقرآن دیوان وما ینبغی ونشاید ودروا نبود لهم ویشانرا فرود آوردن قرآن وما یستطیعون
ونتوانستند وقادر نباشند بران چه شیب ملایکه ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند انهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملایکه لمعزولون
دور کرده شده کاشته اند یا کناره رفتگان فلا تدع پس مخوان مخاطب انحضرتست ومراد غیر او هر یک از امتانرا میگوید مخوان ومپرست مع الله با خدای
بحق الها آخر خدای دیگر فتکون پس باشی من المعذبین از عذاب کرده شدگان وانذر وبیم کن خطاب خاص است بانحضرت میفرماید که
بترسان از عذاب خدای عشیرتک الاقربین خویشان نزدیکان خودرا وانحضرت بعد از این آیه بکوه صفا بر آمده یک یک از ایشان را ندا کرد
وچون جمع شدند فرمود که اگر گویم شمارا که در زیر این کوه جمع سواران اند مرا تصدیق میکنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شمارا از عذابی سخت که در پیش است
قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق گشتند وابولهب با آن ناروی بر خاست واخفض وفرو گیر جناحک بال خودرا یعنی مهربانی ورز واکرام کن لمن اتبعک
مر ان کسی را که پیروی تو کرده است من المؤمنین از گرویدگان فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند عشیرهٔ تو ومتابعت تو ننمایند فقل انی پس بگوی بدرستی
که من بری بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید ورا با آن مواخذه نخواهند کرد وتوکل وتوکل کن در کفایت مهمات خود علی العزیز بر خداوند غالب که قادرست
بر قهر اعدا الرحیم مهربان که تو را ناصر است بر نصرت اولیا الذی یریک آنکه می بیند ترا حین تقوم آن هنگام که بر میخیزی بنماز تهجد وتنها میگذاری وتقلبک
ومی بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فی الساجدین در میان نماز گذارندگان بقیام ورکوع وسجود وقعود وقتی که امامت ایشان میکنی
انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا بقول تو العلیم دانا بنیت تو هل انبئکم ایا خبر کنم شمارا که بجواره علی من بر کدام کس نزل الشیاطین
فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد نزول شیاطین بر محمد صلی الله علیه وسلم بجهت عدم تناسب وتجانس او وانچه بیان میفرماید که
تنزل الشیاطین فرود می آیند دیوان علی کل افاک بر هر دروغگویی اثیم بزه کار مثل کاهنان که ایشان یلقون السمع فرا میگیرند گوش را
سخن شیاطین واکثرهم کاذبون وبیشتر ایشان دروغ گویانند در اخبار فرمود که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب
موصوفند والشعراء وشاعران مشرک چون ابن زبعری وهبیره ومسافع وامثال آن یتبعهم الغاوون پی روی ایشان میکنند سفها وعرب یعنی
رواة ایشان در تفسیر از امام علم الهدی رحمه الله نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت ومذمت اسلام شعرها گفتند ومشرکان آنرا یاد گرفته
میخواندند این آیه در شان ایشان نازل شد الم تر انهم ایا نمی بینی که ایشان فی کل واد در هر وادی از فنون کلام یهیمون سرگردان
می شوند چون تشبیب وتشبیب وهزل ومطایبه وطعن در انساب ومدح نامستحق وهجو نالایق وذم وامثال آن وانهم وانکه ایشان
یقولون میگویند ما لا یفعلون وانچه نمی کنند یعنی تعشق ناکرده بر خود گواهی دهند وبیتهاء تا داده یکی در سلک نظم می کشند واگر کسی
تتبع اشعار اهل جاهلیت کند بسیاری ازین مقوله مطلع شود در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیه حسان وابن رواحه
وجمعی از شعراء صحابه رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم واین دو آیه
گفت ما ترسیم که بدین وصف باشیم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که مؤمن جهاد میکند به شمشیر خود وشعری که شما در شان کفار
میگویید بر ایشان سخت ترست از تیر واین آیه نازل شد که الا الذین آمنوا شعرا مستثنی سیتهان ودر هر وادی سرگردان
نگشتند آنها که ایمان آوردند وعملوا الصالحات وعملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را صلوات الرحمن ستایش نمودند وهجو ومذمت کفار

استشغال

اشتغال نمودند وذکروا الله ویاد کردند خدایرا در اشعار خود کثیرا یعنی اکثر اشعار ایشان در تمجید وتوحید است وتحریض بر طاعت وتنبیه
از غفلت وانتصروا وانتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم دیده بودند بهجا یعنی هجو ایشانرا بر ایشان رد کردند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسانرا گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچهٔ دیوان اول آورده اند
که هر چند قادر حکیم جل ذکره در کریمهٔ والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا که سیاحان بحر شعر ند جمع ساخته وکمند لام استغراق در گردن
انداخته گاه در غرقاب بحید وغایهٔ غوایت می اندازد وگاه تشنه لب در وادی حیرت وضلالت سرگردان می سازد اما بسیاری
از ایشانرا بواسطهٔ صلاح عمل وصدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات نشسته اند وبوسیلهٔ یاد خدای وذکروا الله
کثیرا بساحل اخلاص وناحیت نجات پیوسته یکی از افاضل گفته است نظم شاعرانرا اگر غاوی خواند در قرآن خدای مستثنی است از ایشان هم بتوان ظلم استثنا بین
وسیعلم الذین ظلموا وزود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر وافترا ونسبت پیغمبر بشعر که بعد از موت ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت
مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود بسم الله الرحمن الرحیم طس در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف
مقطعه برای ابتدای کلام وانتهای کلام است پس دلالت ایشان بر افتتاح واختتام رونده کان راه سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله
تلک این سوره ایات القرآن آیتهای قرآنست وکتاب مبین وآیتهای کتاب روشن کننده مر حلال وحرام را عطف کتاب بر قرآن عطف
احد الصفتین است بر دیگری قرآن بجهت آن گفت که میخوانند وکتاب باعتبار آنکه می نویسند وهدی واین کتاب راه نماینده است
وبشری ومژده دهنده للمؤمنین مر گرویدگانرا الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نمازرا بحدود وارکان آن ویؤتون
الزکوة ومیدهند زکوة اموال خودرا بمستحقان وهم بالآخرة وحال آنکه ایشان بسرای دیگر هم ایشان یوقنون بی گمان می شوند
تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بسرای عقبی
زینا لهم آراسته ایم برای ایشان اعمالهم عملهای زشت ایشانرا یعنی شهوات طبع ومحبوب نفس ایشان کردانیده ایم صاحب
فواید آورده که در ایشان امانی وشهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند واین حکم ختم وطبع وارد فهم یعمهون پس
ایشان سرگردان می شوند در ضلالت خود اولئک آن گروه الذین لهم آنانند که مر ایشانراست سوء العذاب بدی عذاب بد در دنیا چون
قتل واسر در روز بدر وهم فی الآخرة وایشان در سرای دیگر هم الاخسرون زیانکارترند بسبب فوت مثوبت واستحقاق عقوبت
وانک وبدرستی که تو لتلقی القرآن تلقین کرده می شوی قرآنرا یعنی فرا میگیری تلقین جبرئیل که می آید بتو من لدن حکیم از نزدیک خداوند
راست کار علیم دانا اذ قال یاد کن چون گفت موسی لاهله موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر وراه
گم کرده بود وزنش را احتیاج پدید آمده وسرما در یافته انی آنست بدرستی که من دیدم نارا آتشی افروخته سآتیکم زود باشد که بیارم
منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه پرسم او آتیکم یا بیارم برای شما بشهاب قبس شعلهٔ آتش فرا گرفته لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید
بآن فلما جاءها پس آن هنگام که آمد موسی نزدیک آن آتش نوری دید افروخته از درختی سبز وگویند آتشی بود محرق
چون بسیار التهاب داشت وتقدیر چون موسی اینجا رسید نودی ندا کرده شد ان بورک با آنکه برکت داده من فی النار مر که

سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم شعرا
وفتح سورهٔ نمل است با طاء اشارت
بطهارت قدس آل وسین بسناء عز
نامتناهی یا بطیب حرمه

در مکان آتش است یعنی در بقعهٔ مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام **ومن حولها** و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملایکه **وسبحان الله**
ونیکوی پاکست خدای **رب العالمین** پرورد کار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی این ندا شنید گفت نداکننده کیست باز ندا آمد که
یا موسی انه ای موسی بدرستی که نداکننده **انا الله العزیز** منم خدای غالب **الحکیم** حکم کننده بصواب **والق عصاک** و بیفکن عصای خود را موسی
علی نبینا وعلیه السلام عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد **فلما راها** پس چون موسی دید عصا را که **تهتز** حرکت می کند ما شطراب
و هر طرف میرود **کانها جان** گوییا که مار سیست باریک تیز رو و در اول حال چون ماران خرد می بود و در آخر اژدها می شده و در تفسیر امام
ابو اللیث رحمه الله آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده و هرچه چون موسی آن صورت مشاهده نمود **ولی** روی
بگردانید **مدبرا** در حالتی که گریزان بود از خوف آن **ولم یعقب** و باز نگشت بار دیگر ندا رسید که **یا موسی لا تخف** ای موسی مترس از غیر من
انی لا یخاف بدرستی که منم نترسند **لدی المرسلون** نزدیک فرستاده شدگان یعنی ایشان را بدی عاقبت نیست تا از آن بترسند و بیم
نرسید ایشان را **الا من ظلم** مگر کسی که ستم کند **ثم بدل حسنا** پس بدل کند و بجای آن حسنه کند یعنی **بعد سوء** بعد از بدی یعنی توبه کند
بعد از گناه **فانی غفور** پس بدرستی که من آمرزنده ام ایشان را **رحیم** مهربانم ایشان را **وادخل یدک** و در آر دست خود را **فی جیبک**
در گریبان پیراهن خود حضرت موسی علیه السلام آستین نداشته پس حکم شد که دست در گریبان برد درخشان و نورانی بیرون آورد
ندا رسید که این دو آیه را تمام کن **فی تسع آیات** در جملهٔ نه آیه که معجزات تست برو برسالت **الی فرعون وقومه** بسوی فرعون و گروه او
انهم کانوا بدرستی که ایشان هستند **قوما فاسقین** گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان **فلما جاءتهم** پس چون بیامد بفرعون
و قوم او **آیاتنا** دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی **مبصرة** روشن و هویدا **قالوا** گفتند فرعونیان **هذا سحر مبین** این جادو
روشن است یعنی همه کس داند که این سحرست **وجحدوا بها** و منکر شدند آن معجزها را **واستیقنتها** و بی گمان بودند بدان **انفسهم** دلهای
ایشان یعنی یقین میدانستند که این آیتها از نزدیک خداوندست و سحر نیست و انکار میکردند **ظلما** از روی ستمکاری **وعلوا** و بزرگی
و سرکشی **فانظر کیف کان** پس ببین که چگونه بود **عاقبة المفسدین** آخر کار تباه کاران که همه در دریا غرق شدند و در عقبی بآتش
خواهند سوخت **نظم** حالت مفسدان ناخوش است * سرانجام اهل فساد آتش است **ولقد آتینا** و بدرستی که ما دادیم **داود** داود
بن ایشا را **وسلیمان** و پسر او سلیمان را **علما** دانشی از احکام شرایع و آورده اند که علم کیمیا **وقالا** و گفتند بعد از اعمال علم **الحمد لله**
الذی ستایش و ثنا آن خدای را که بسبب دانش **فضلنا** افزونی داد ما را **علی کثیر** بر بسیاری **من عباده المؤمنین** از بندگان
گرویده خود **وورث سلیمان** و میراث گرفت سلیمان **داود** از داود نبوت یا علم را و گفته اند ملک را یا آنکه قایم مقام او باشد و
پسران دیگر گویند داود را علیه السلام نوزده پسر بود و هر یک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه نامه کرده از آسمان فرستاد و در وی چند
مسایل یاد کرده و فرموده که هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود علیه السلام فرزندان را جمع کرد
و احبار و اشراف را حاضر کرد این مسایلها بر فرزندان عرض کرد و فرمود که بگویید که نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین اشیا
چیست و کدام است آنکه با وی انس بیشتر است و چیست آنکه وحشت از او افزون ترست و کدام اند دو تا دو مختلف و دو دو شی
و کدام کارست که آخر او ستوده است و کدام امرست که عاقبت او نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند
سلیمان علیه السلام فرمود که اگر اجازت باشد من جواب بگویم داود علیه السلام وی را دستوری داد گفت اقرب اشیا آخرتست و ابعد اشیا

گر درست در گریبان کنی پیدا آید **بیضاء** سفید و درخشنده **من غیر سوء** از غیر بدی یعنی سفیدی او از آفت برص نبود بلکه بغایت سفیدی بی عیب بود موسی علیه السلام

آنچه میگذرد از دنیا و انس اشیا جسد است با ارواح و وحشت اشیا بدن خالی از روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل
و نهار و متباعدان موت و حیات و کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب و چون
مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند و داود ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز
وفات فرمود سلیمان بر تخت نشست **وقال** و گفت **یا ایها الناس** ای مردمان **علمنا** آموخته شده ایم ما **منطق الطیر** گفتار مرغان را مراد از گفتار مرغان را حاجتی را
اظهار او است که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی و اغراض میکنند آنچه سلیمان را علیه السلام آموختند آن بود که فهم میکند مرغان
از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان علیه السلام بلبلی دید بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدا ای میکرد اصحاب خود را گفت
میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان علیه السلام فرمود که میگوید که من او و زینم فرما خورده ام خاک بر سر دنیا
و فاخته آواز کرده میگوید که کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان علیه السلام منقولست که در شان میگوید ترا باید برای مردن و بنا
برای خراب شدن و طاوس میگوید که هر چه بکنی مکافات بیابی و هدهد میگوید که هر که رحم نکند بر وی رحم نکنند و خطاف میگوید نیکی از پیش
فرستید تا نزدیک خدای بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه وارضه و قطا میگوید هر که خاموش گشت سلامت ماند و طوطی میگوید
وای بر کسی که مطلوب او و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم وبحمده و صرد میگوید استغفار کنید ای گنهکاران و هدهد
میگوید کل شیء هالک الا وجهه و هزار دستان میگوید سبحان الله الخلاق و غراب نفرین میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از
ابن عمر رضی الله عنهما که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا غافلین
و هم در وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حکاوک در صفیر خود میگوید یا رب خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و دشمن آل محمد و سار میگوید
خدایا از تو قوت روزی میخواهم یا رزاق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزهٔ سلیمانست علیه السلام
از آن سبب فرمود که منطق الطیر بما در آموختند **واوتینا** و داده شدیم یعنی ما را عطا کردند **من کل شیء** از همه چیزی که بدان محتاج بودیم **ان هذا**
بدرستی که این عطا **لهو الفضل المبین** هر آینه افزونی است آشکارا اگر بر هیچ کس تحقیق نیست آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچ کس را از سلاطین نبود در موضع
آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار او دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان
سی و پنج منبر نهادندی و احبار و زهاد بر آن نشستندی و بر جانب یمین عدد منبرها بودی و احبار جنیان بر آن قرار گرفتندی و مرغان
بر زبر سر وی پر در پر نهادندی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی **وحشر لسلیمان**
و جمع کرده شد برای سلیمان **جنوده** لشکرهای او **من الجن** از دیوان **والانس** و آدمیان **والطیر** و مرغان **فهم** پس این لشکر **یوزعون** رانده
شدندی بوقت سیر او یا باز داشته بودندی تا همه در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودندی
بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچ کس از لشکریان از مقر خود پیش و پس نتوانستی رفتن و در کشاف و اکثر تفاسیر است که لشکرگاه او
صد فرسخ در صد فرسخ بوده بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و همچنین برای وحوش و حیات و وی
بساطی یافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر حوالی تخت نشستندی و باد آن
بساط را بر داشتی و بر روزی یکماهه راه بردی روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده میرفت **حتی اذا اتوا** تا وقتی که بیامدند
علی واد النمل بر وادی نمل یعنی از زیر آن وادی که در حیوانی طایفت در آمدند **قالت نملة** گفت مورچه لنگ که او را منذرهیا طاخیه

یا ملاحتیا یا خوبی نام بود و دو بال داشت و در کشف ثعلبی آورده که برابر خوبی بود در بزرگی و در زاد المسیر بعضی گفته اند که اوجاف
مساوی گرگی واو بهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان علیه السلام دیدند به بلندی برآمد و گفت **یا ایها النمل** ای مورچگان **ادخلوا**
درآیید **مساکنکم** در سکنهای خود **لا یحطمنکم** باید که در هم نشکند شمارا **سلیمان وجنوده** سلیمان ولشکرهای او و ورا ازینی لشکر از حطم یعنی مورچگانرا
از توقف بحیثیتی که عرضه تلف نشوند **وهم** ولشکریان سلیمان **لا یشعرون** ندانند که شمارا پامال می سازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه
بسمع سلیمان علیه السلام رسانید **فتبسم** پس تبسم **ضاحکا** در حالی که متعجب بود **من قولها** از گفتن آن مور و گویند شادمان و خرم بود با دراک مقاله نمل
آورده اند که اورا طلبید و گفت ای مور چه ندانستی که لشکر من ستم نکنند گفت دانستم اما من مهتر این قوم و از نصیحت ایشان چاره نیست گفت
لشکر من پر هوا بود دید چگونه قوم ترا پامال کردندی جواب داد که غرض آن بود که بر زمین شکسته نشوند و مراد من آن که بیاد اگر نظر بدیدبه تو کنند
و بنظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت پامال خذلان کردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان
پدید آید و دنیا مبغوض حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یک
چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد یا نبی الله ما را روی زمین بیاد دادند اختیار کردیم
و بر زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال ما نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگو گفت باد را که بامر من سیر میکند الله
عدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی سر چه دادم ترا از مملکت دنیا چون باد است در آید و بیاید و درین معنی گوید **نظم**
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام ❊ سریر سلیمان علیه السلام ❊ باخر ندیدی که بر باد رفت ❊ خنک آنکه با دانش و داد رفت ❊ سلیمان بعد از استماع این کلام روی عنایت
ملک علام آورد **وقال** و گفت **رب اوزعنی** ای پروردگار من را الهام ده **ان اشکر** با آنکه شکر گویم **نعمتک التی** آن نعمت ترا که بجهت کرم **انعمت علی**
انعام کردی بر من **وعلی والدی** و بر کرم بحق انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع آن تم را اج بوی بود **وان اعمل صالحا** و با آنکه بکنم کردار
شایسته که بفضل خود **ترضاه** پسندی آن را **وادخلنی** و در آور مرا **برحمتک** بخشایش خود **فی عبادک الصالحین** در میان بندگان ستوده خود
به بهشت در بحر الحقایق تشبیه کند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله مستنزره را بنفس لوامه و سلیمان را بقلب و مساکن را بحواس خمس واز
تامل درین سخن باقی قصه بر سالک مبتدی واضح کردد زبان و رغان هوای عشق می شناسد طاهرست **نظم** چون ندیدی دمی سلیمان را تو چه دانی زبان مرغان را
آورده اند که درین سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد و آب نبود و دلیل لشکر بر آب هدهد بودی
او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود ناگاه قرصه در نقطه طیور پدید آمد و آفتاب بروی افتاد نگاه کرد موضع
هدهد خالی یافت تفحص در آمد **وتفقد الطیر** و باز جست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود **فقال** پس گفت **مالی** چیست مرا که در خیل طیر
لا اری الهدهد نمی بینم هدهد را ایا چشم من بروی نمی افتد **ام کان** یا هست **من الغائبین** از غایب شدگان از این مجمع **لاعذبنه**
هر اینه عذاب کنم اورا بجهت تادیب و مصلحت **عذابا شدیدا** عذاب سخت که پرهای او برکنم و او را در آفتاب افکنم یا میان او و جفت او
جدایی حکم کنم یا او را با اضداد در قفس محبوس سازم یا از خدمت خویش برانم **او لاذبحنه** یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان **او لیاتینی**
یا بیاید بمن **بسلطان مبین** بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده **فمکث** پس درنگ کرد هدهد **غیر بعید** زمانی نه دیر و نه زود و باز آمد
سلیمان علیه السلام با او معاتبه آغاز نهاد **فقال** پس گفت هدهد **احطت** مشاهده کردم و رسیدم **بما لم تحط به** بچیزی که تو مشاهده نکرده
و بدان نرسیده **وجئتک** و آمدم بتو **من سبا** از شهر سبا که مارب گویند **بنبا یقین** بخبر محقق یعنی از سبا خبری بتو آورده ام و خبر انست

که در هوا بیهیهای رسیدم که از آن ولایت بود و با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن
نموده رفتم و دیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست هدهد گفت **انی وجدت امراة**
بدرستی که من یافتم زنی بلقیس نام که از روی اقتدار **تملکهم** پادشاهی میکند اهل سبا را **واوتیت** و داده شده است آن زن **من کل شیء**
از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید **ولها** و مر آن زن راست **عرش عظیم** تختی بزرگ نسبت با او یا با تختهای سلاطین دیگر آورده اند که کرسی
ارسی گز با ارتفاع در هشتاد درع و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر **وجدتها** و یافتم آن زن **وقومها** و گروه او را که
از روی جهل **یسجدون للشمس** سجده میکنند مر آفتاب را وی پرستند **من دون الله** بجز خدای **وزین** و بیاراسته است **لهم الشیطان** برای ایشان
شیطان **اعمالهم** کردارها را ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیح **فصدهم** پس بازداشته است دیو سرکش ایشان را **عن السبیل** از راه راست
فهم پس ایشان **لا یهتدون** راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد **الا یسجدوا** تا سجده نکنند **لله** و خدای را
الذی آن خدایی که بتوانایی **یخرج الخبء** بیرون می آرد پوشیده را **فی السموات والارض** در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار از اسمان ظاهر
میکرداند و نبات را از زمین اخراج میکند **ویعلم** و میداند **ما تخفون** آنچه پنهان دارند آفریدگان در دلهای خود **وما تعلنون** و آنچه آشکارا
سازند بر زبانها خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه شما نهان و آشکارا کنید **الله** خدای بحق **لا اله الا هو** هیچ معبودی نیست
مگر او **رب العرش العظیم** آفریدگار عرش عظیمست آن عرشی که محیطست بکرسی و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش
بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود ❊ چه نسبت سها را با آفتاب درخشان ❊ این سجده ششم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی
رحمهما الله و در فتوحات این سجده را سجده خفا میگوید و موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد از قرائة **وما یعلنون** سجده میکنند و برخی
از پس تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش را بتمام رسانید **قال** گفت سلیمان علیه السلام **سننظر** زود باشد که در نگریم
و تامل کنیم که درین سخن **اصدقت** ایا راست گفتی **ام کنت** یا بودی **من الکاذبین** از دروغ گویان پس سلیمان نامه نوشت و گفت **اذهب**
بکتابی هذا ببر این نوشته مرا **فالقه الیهم** پس بیفکن بسوی ایشان **ثم تول** پس دور شو **عنهم** از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن
فانظر پس ببین که ایشان **ماذا یرجعون** بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب
قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل بن مالک بود و جد پدرش شراحیل در ملک یمن پادشاهی کردند و او را با جن وصلت افتاده فارعه جنیه
و در عین المعانی گفت که بلقمه بنت شیصبان را بخواست و بلقیس از و متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن
مددکاری کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی و چون هدهد خبر او به سلیمان علیه السلام رسانید وی
نامه نوشت و مهر فرموده به هدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر
بودند بر زبر تخت به پرواز آمد و مردمان در وی می نگریستند نامه را بر تخت افکند در قول مشهور آنست که بلقیس در خلوتگاه خود برپشت نگاه داشت
و درها قفل بسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس بترسید و نامه برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد
تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه در دست بیرون آمد و متوجه ایشان شد **قالت** گفت **یا ایها الملا** ای گروه اشراف **انی القی الی**
بدرستی که افکنده شده است بسوی من **کتاب کریم** نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت یا عنایت فرستنده او که پیغمبری بزرگوار بود یا بسبب آنکه
آورنده آن مرغی بود و این از غرایب ایشانست یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری رحمه الله فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در وی طمع ملک نبود

بلکه دعوت بمالک الملک بود گفته‌اند چون مضمون نامه تمام خداوند تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز ه آرایش نامهاست نامت ه وآسایش سینها کلامت ه القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده‌اند ارکان دولت پرسیدند که از که آورده‌اند
فرمود که انه بدرستی که این کتاب من سلیمان از نزدیک سلیمانست وانه وبدرستی که مضمون او اینست که بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی
برمن تبرزکی مکنید وگردن مکشید واتونی و بیایید بمن مسلمین گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که
باوجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد حال بریشان بگردید ومضطرب وسراسیمه گشتند قالت گفت بلقیس یا ایها الملاء ای
گروه بزرگان وایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان دولت مملکت که هریک بر ده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود که افتونی
فتوی دهید مرا فی امری در کار من وآنچه صلاح باشد با من بگویید ماکنت نیستم من قاطعة امرا برنده و تفصیل دهنده کاری را حتی تشهدون
تا شما نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمی کنم قالوا گفتند آن گروه نحن اولوا قوة ما خداوندان قوتیم واولوا باس شدید
و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم وهم قدرت لشکر وهم شجاعت والامر الیک و کار مفوض تست ورای رای تو فانظری
پس درنگر و ببین ماذا تامرین تا چه میفرمایی از مقاتله و مصالحه نظم اگر جنگ خواهی بنر داوریم ه دل دشمن از داد برداوریم ه وگر صلح جویی ترا بنده ایم
بتسلیم حکمت سر افکنده ایم ه چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نه پسندید وگفت مارا مصلحت نیست چه کار روی دروی دارد
اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما عرضه تلف میشود کما قال الله تعالی قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان اذا دخلوا قریة
چون در آیند بدهی وشهری که بقهر بگیرند افسدوها تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وجعلوا وگردانند اعزة اهلها عزیزان اهل دیه را اذلة
خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند واسیر گیرند وکذلک یفعلون وهمچنین میکنند تاکید قول اوست وانی مرسلة وبدرستی که من فرستاده ام الیهم
بسوی سلیمان وقوم او بهدیة هدیه که مقدمه صلح است فناظرة پس نگرنده ام که از آنجا بم بچه چیز یرجع المرسلون باز می گردند فرستادگان
اگر هدیه را قبول کند ملکست والا پیغمبر در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید و پانصد جاریه بزی غلامان برآراست
و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و در وی دری ناسفته و مهره عقیق کج سفته فرستاد
و منذر بن عمرو را یا یکی دیگر از اشراف قوم برفتن مقرر فرمود که ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بخشم و غضب در تو نگرد نترسی که او پادشاهست
واگر بتازه رویی و خوش خویی با تو سخن کند بدانکه پیغمبرست ودلیلی دیگر بر نبوت او آنست که میان غلامان و جواری تمیز کند و گوهر
ناسفته را سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان علیه السلام
بفرمود تا دیوان خشتها از زر و نقره ساختند و میدانی را که هفت فرسنگ طول او بود بدانها فرش انداختند و در روز رسیدن منذر و کوکبه
وی بر جوانب میدان بداشتند و هریک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف برکشیدند و مرغان
در روی هوا پر در پر بافتند نظم با صد هزار دیده فلک در هزار قرن ه مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود ه منذر بکنار میدان رسیده وآن
فرش و اساس و آرایش دیده از هدایا خویش شرمنده شده و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت با روی تازه تبسم کرد
و ویرا پرسش نمود و فرمود که حقه را پیدا کر که دروی در ناسفته و مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود تا در عذرا را سوراخ کرد و دوده را
حکم کرد تا رشته در دهان گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در وی کشید و آب طلبیده و غلامان و جواری را فرمود که از غبار راه روی
بشویند مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند چنانچه حق سبحانه فرمود فلما جاء سلیمان پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس

سلیمان وهدیه آورد قال اتمدونن گفت آیا مدد میدهید مرا بمال بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشترست فما آتانی الله پس آنچه عطا کرد مرا
خدای از ملک و نبوت و علم خیر مما آتاکم بهترست از آنچه بشما داده از متاع دنیا بل انتم بلکه شما بهدیتکم تفرحون بهدیه خود شادی میشوید و تفاخر میکنید
زیرا که جیفه دنیا مطمح نظر همت شماست نظم هرکه پرواز کند جانب علوی چو همای ه دنیا اندر نظر همت او مردارست ارجع ای رسول باز گرد الیهم بسوی
بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند واگر نیایند فلنأتینهم بجنود پس هر آینه بیاییم بدیشان بلشکرها که از غایت کثرت و قوت لا قبل لهم طاقت مقاومت
نباشد ایشانرا بها با آن لشکرها ولنخرجنهم و هر آینه بیرون کنیم ایشانرا منها از بلاد سبا اذلة در حالی که بی حرمت و بی عزت باشند وهم صاغرون
و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرد و تخت خود را در خانه محفوظ ساخت و نگهبان
بران گماشت و در خانه قفل کرد کلید برداشت با لشکر متوجه سریر سلیمان شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را
با کمال حسن و جمال عقل البته با تزوج او میل کند واو سلیمانرا بر اسرار جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال
و کمال او تا عیب او در دل سلیمان نشسته بود و توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری
تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف گردیده و پای او مانند سم حمارست انگشت ندارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد و اول خواست
که عقل او را آزمایش کند قال یا ایها الملاء گفت ای گروه بزرگان ایکم کدام شما یاتینی بعرشها می آرد تخت بلقیس را قبل ان یاتونی پیش از آنکه بیایند
بمن مسلمین مسلمانان هرگاه که مسلمان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض آن بود که آنرا تغییر دهد و از وی پرسد که سریر تو است
یا نی و بجواب آن بر عقل او وقوف یابد قال عفریت گفت دیو پلیدنا خوش من الجن از قوم جن نام او ذکوان یا صخر انا آتیک به من بیارم
آنرا بتو قبل ان تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامک از مقام خود یعنی از مجلس حکومت وسلیمان علیه السلام تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی
وانی علیه و بدرستی که من بر حمل آن تخت لقوی توانایم وامین وامینم بر جواهر او یعنی در ان خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام
فرمود زود تر ازین خواهم قال الذی عنده گفت آنکسی که نزدیک او بود علم دانشی من الکتاب از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم
اعظم دانسته و آنکس خضر بوده علیه السلام یا ضبه که ابو القبیله است در تیسیر آورده که بتوضیه این ادعا دارند که من عنده علم الکتاب بیان مات
و گفته اند که حضرت سلیمان بود علیه السلام یا مردی مستجاب الدعوه که او را ملیخا گفتندی یا ذا النون یا اسطوع یا ملکی بوده که موید سلیمان بوده
یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل علیه السلام و بران تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف
برخیا که وزیر سلیمان بود گفت انا آتیک به من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل ان یرتد پیش از آنکه باز گردد الیک بسوی تو طرفک چشم تو
یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن بر داری من تخت را حاضر گردانم سلیمان دستوری داد و او بسجده در افتاده گفت یا حی یا قیوم
که بعبری اهیا شراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذو الجلال والاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت
و طرفة العینی را پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد و در وسیط فرموده که حق سبحانه انجا او را اعلام کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود فلما رآه
پس آن هنگام که سلیمان دید آن تخت را مستقرا عنده قرار یافته نزدیک او قال هذا گفت این کرامت من فضل ربی از فضل آفریدگارست
لیبلونی تا بیازماید مرا که در مثل این امور ءاشکر آیا شکر می گذارم ام اکفر یا ناسپاسی پیش می آورم ومن شکر و هر که سپاس داری کند
نعمت خدایرا فانما یشکر پس جزین نیست که سپاس میدارد لنفسه برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آنست ومن کفر و هر که
کفران ورزد فان ربی پس بدرستی که پروردگار من غنی بی نیازست از شکرگذاری و ناسپاسی مردمان کریم کرم کننده است بر انعام بر مستحقان

قال نکروا گفت سلیمان علیه السلام که بگردانید لها برای بلقیس عرشها تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهید بران وجه که اعلی را باسفل آرید
و مقدم را مؤخر سازید جواهر را تبدیل کنید اخضر را بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم ما که بعد از سوال از و اتهتدی آیا راه می‌یابد
وی شناسد تخت خود را ام تکون یا باشد من الذین لایهتدون از آنکه راه نمی‌یابند بچیزها و نمی‌شناسند فلما جاءت پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد
سلیمان و تخت او پیش سلیمان نهاده بود قیل گفته شد او را اهکذا آیا اینچنین است عرشک تخت تو قال گفت کانه هو گویا که این آنست جزم نگفت که هو هو
از جهت آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت واوتینا العلم و داده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت
سلیمان من قبلها پیش از معجزه وکنا مسلمین و هستیم ما گردن نهادگان حکم وی را وصدها و باز داشت خدای بلقیس را از عبادت و توحید ماکانت تعبد از چیزی که می‌بود
که می‌پرستید آنرا من دون الله بجز خدای یعنی آفتاب را انها کانت بدرستی که بلقیس بود من قوم کافرین از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان علیه السلام
جهت امتحان پای وی فرموده بود که تا قصری بنا کردند و زمین آنرا از آبگینه سفید و صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا
افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب می‌نمود پس سلیمان علیه السلام در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر گوشک رسید قیل لها گفتند او را ادخلی
الصرح در آی بساحت این قصر فلما راته پس چون بدید زمین قصر را حسبته لجة پنداشت آنرا آب بسیار وکشفت و برکشید دامن جامه عن ساقیها
از هر دو ساق خود تا پایها در آب نهد سلیمان دید که پای او بپای آدمیان می‌ماند قال گفت ای بلقیس جامه بر مکش انه بدرستی که آنچه تو می‌پنداری
صرح ممرد عرصه ایست ساده و هموار من قواریر از آبگینه قالت ربی گفت بلقیس که ای آفریدگار من انی ظلمت بدرستی که من ستم کردم نفسی
بر نفس خود به پرستش آفتاب واسلمت و اسلام آوردم مع سلیمان یعنی بر دست او و تسلیم شدم لله مر خدای را رب العالمین پروردگار عالمیان
و در تزویج سلیمان علیه السلام وی را و احوال کار او سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر آنقدر مذکور است صاحب تاویلات فرموده که جه مانند ستها
بقوت متفکره و سبا بمدینه جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایات
مفوض بفهم درست نظم آنکس که زشهر آشنایست ه داند که متاع ما کجاییست ولقد ارسلنا و مر آینه ما فرستادیم الی ثمود بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا
برادر ایشان صالح را ان اعبدوا الله با آنکه بپرستید خدای را فاذا هم پس آن هنگام ایشان فریقان دو گروه شدند مومن و کافر یختصمون جنگ
و خصومت در آمدند با یکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت در آمدند ملزم شدند گفتند ای
ای صالح آنچه ما را وعده میکردی از عقوبات قال یا قوم گفت صالح ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بنزول عذاب
قبل الحسنة پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید در آن آورده اند که ثمود می‌گفتند که چون عذاب به بینیم آنگاه توبه کنیم صالح علیه السلام فرمود که
لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمی‌کنید و به ایمان و توبه از خدای آمرزش نمی‌طلبید لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو
نیاید قالوا اطیرنا گفتند فال بد گرفتیم بک بتو و بمن معک و بآنکه با تست از مومنان تا تو آغاز دعوت کرده شداید و محن روی بما آورده
و جدایی در میان ما افتاده قال طائرکم گفت صالح که فال شما از خیر و شر عندالله نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوبست نزدیک خدای
بحکم ازلی و بجهت من مبتلا نگردید و تطیر تشائم به یک و بد خلق در ازل قسمت ه بگفت و گوی خلایق دگر نخواهد شد بل انتم بلکه شما قوم تفتنون گروهی
آزموده شده اید یعنی شما را می‌آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی وکان فی المدینة و بودند در شهری که صالح علیه السلام بود
از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان از جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گفته اند نام او مدلج بوده مباشر
عقر ناقه بود یفسدون تباهی میکردند بکفر و معاصی فی الارض در زمین حجر ولایصلحون و صلاح نمی‌آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند

خالی از

خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی
بعد از سوگند گفتند لنبیتنه هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح واهله و بر کسان وی و میکشیم وی را ثم لنقولن پس میگوییم لولیه ولی او را یعنی اگر از ما پرسند
که صالح را که کشته است گوییم ما شهدنا حاضر نبودیم ما مهلک اهله هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام خوانده یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم
پس از اهلاک ایشان چه خبر داشته باشیم وانا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم ومکروا مکرا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را
بکشیم و ولی دم او را گوییم که ما نکرده ایم و خبر نداریم ومکرنا مکرا و مکر کردیم ما مکر یعنی جزای مکر ایشان را بدیشان رسانیم با آنکه مکر ایشان را
سبب هلاک ایشان ساختیم وهم لایشعرون و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بان آورده اند که صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری
و شبها آنجا نماز گذاردی ایشان گفتند که وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگرست ما پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب در آن
غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان
همانجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند فانظر کیف کان پس بنگر که چگونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان
انا دمرناهم و بیگمان ما هلاک کردیم این نه تن را در غار وقومهم و باقی قوم ایشان را اجمعین همه بصیحه فتلک بیوتهم پس آنست خانهای ایشان در زمین
حجر بنگرید آنرا خاویة در حالتی که خالی و خرابست بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند ان فی ذلک بدرستی که آنچه یاد کردیم لآیة هر آینه
نشانه ایست لقوم یعلمون گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند وانجینا الذین آمنوا و برهانیدیم آنانرا که گرویدند بصالح وکانوا یتقون و بودند
که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند ولوطا و یاد کن لوط پیغمبر را علیه السلام اذ قال چون گفت لقومه و قوم خود را
اتاتون الفاحشة آیا می‌آیید بعمل زشت یعنی لواطه وانتم و حال آنکه شما تبصرون می‌دانید زشتی آنرا یا می‌بینید از یکدیگر مباشرت آنرا یعنی بطریق
اعلان میکنید و آن افحش است ائنکم آیا شما لتاتون الرجال می‌آیید بمردان شهوة از روی شهوت من دون النساء بجز زنان که محل شهوت
حلال‌اند بل انتم بلکه شما قوم تجهلون گروهی مردمید که نمیدانید عاقبت فعل خود را فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم لوط الا ان قالوا
مگر آنکه گفتند با یکدیگر اخرجوا آل لوط بیرون کنید کسان لوط را یا لوط من قریتکم از دیه خود که سدوم است انهم بدرستی که ایشان اناس
یتطهرون مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فانجیناه پس نجات دادیم لوط را واهله و کسان او را
یعنی دختران او را الا امراته لکن زن او را قدرناها قضا کردیم بودن او را من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب وامطرنا و بباراندیم
علیهم بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن موتفکات مطرا بارانی از سنگ فساء پس بد بارانیست مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که
تصدیق بیم کنندگان نکردند قل الحمد لله گفتیم لوط را علیه السلام که بگو ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره وسلام علی عباده و سلام بر بندگان او
الذین اصطفی آنانکه برگزیده است ایشانرا بنبوت و نگاه داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنست که مامور بحمد حضرت
پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم که حق سبحانه درین سوره قصه‌ها که دالست بر کمال قدرت چون قصه کلام موسی و بید اختصاص رسل بآیات کبری
چون قصه سلیمان و مشتملست بر هلاک اعدا و نصرت اولیا و چون قصه صالح و لوط علیه السلام بوی فرستاد و وقوف بران نعمتی بزرگست
پس وی را بحمد الهی امر کرد و بسلام بر بندگان گزیده که انبیا اند یا صحابه کبار آنحضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامه مومنان و گفته اند
اهل سلام آنانند که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان خالی است از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند فردا سلام
بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم نظم هر دیده که او گشت مشرف بسلامت ه البته شود حامی تشریف سلامت لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی

زیراکه سلامت مع لطفست وکرامت الله ایا خدای بحق خیر بهترست اما یشرکون یا آنکه انباز میگیرند مشرکان
امن خلق السموات والارض یا آنکسی که بیافرید بقدرت زمین وآسمان راکه اصول عالم کون وفسادند وانزل لکم وفرو فرستاد برای شما
من السماء از آسمان یا ابر ماء آبی فانبتنا پس برویانیدیم به بدان آب عدول از غیبت به تکلم برای تاکید اختصاص فعلست بذات او یعنی ما رویانیدیم
وبس که برویانیم یا آب باران حدائق بوستانها دیوار بست ذات بهجة خداوند خوبی وخرمی یعنی آراسته وزیبا ما کان لکم نیست ونرسد شما را
ان تنبتوا آنکه بر ویانید شجرها درختان آن بوستانها ءاله آیا هست یعنی نیست معبودی مع الله با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال
زیراکه او منفرد است بخلق وتکوین بل هم بلکه مشرکان قوم یعدلون گروهی اند که میل می کنند از راه توحید یا شرک می آرند بخدای واو را
عدیل اثبات میکنند امن جعل الارض ایا عدیل ایشان بهترست یا کسی که گردانید زمین را قرارا قرارگاه آدمیان ودواب وجعل خلالها
وپیدا کردن در میانهای زمین انهارا جویها از آب وجعل لها وبیافرید برای استحکام زمین رواسی کوههای بلند که در ومعادن مسکون گردد
واز حضیض او چشمها مترشح شود وجعل بین البحرین وگردانید میان دو دریا عذب ومالح یا دو خلیج فارس وروم حاجزا مانعی که بایکدیگر
مختلط نشوند ءاله ایا هست خدای یعنی نیست مع الله با الله که در آفرینش اشیا مدد او باشد بل اکثرهم بلکه بیشتر از اهل شرک لا یعلمون نمیدانند قدر
حق را در خلق اشیا لاجرم بیشریک قایلند وایا شریک ناتوان ایشان بهترست امن یجیب المضطر یا کسی که اجابت کند فرو مانده را اذا دعاه
چون بخواند او را ومضطر کسی را گویند که او را هیچ وسیله نباشد مگر حق سبحانه وگفته اند مضطر کسی است که دل از جان برداشته باشد چون
غریق بحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود دیماتی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن
برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری واجابت بدعاء مضطر باز بسته است زیراکه نیاز او بیشتر باشد وحق سبحانه نیاز بیچارگان
دوست میدارد نظم آن نیاز مریمی بود و درد ه کانکه طفلی کلو سخن آغاز کرد ه هر کجا دردی دوا آنجا رود ه هر کجا فقری نوا آنجا رود ه
پیش حق یک ناله از روی نیاز ه به که عمری بی نیاز اندر نماز ه پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابت فرماید ویکشف السوء
وبردارد بدیرا یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید ویجعلکم ایا یابت بهترست یا آن خدای که گردانید شما را خلفاء الارض خلیفگان در زمین
یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد وزمین را از پس ایشان بتصرف شما درآرد ءاله مع الله ایا خدای دیگر هست با خدای که درین کارها
اعانت او کند یعنی نیست ونباشد قلیلا ما تذکرون اندکی پندی پذیرید یا خدا را اندکی یاد می کنید وگفته اند مراد بقلت عدم است یعنی
یاد نمی کنید مر خدا را و پرستش بتان می کنید ایا ایشان بهترند امن یهدیکم یا کسی که راه می نماید شما را فی ظلمات البر والبحر در تاریکیهای
بیابان ودریا ومن یرسل الریاح وکسی که میفرستد بادها بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از رحمت او که باران است ءاله مع الله
آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود تعالی الله بزرگست خدای برتر عما یشرکون از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق
مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق وایا چنان شریکی بهتر باشد امن یبدؤا الخلق یا آنکه بیافرید خلق را واز عدم بوجود آورد ثم یعیده
پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت ومن یرزقکم وآنکه روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران
والارض واز زمین به نبات یا باسباب سماوی وارضی شما را روزی بخشد ءاله ایا خدای هست مع الله شریک با خدای که این کارها تواند
کرد قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را آنکه کسی غیر الله بر اینها قدرت دارد ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در آنکه
الهی دیگرست چه کمال قدرت از لوازم الوهیتست وآن غیر حق را ثابت نیست قل بگو ای محمد لا یعلم نمیداند من فی السموات والارض هر که در آسمانها

وزمین است الغیب نا آمده وپوشیده الا الله لیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص وست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد
وما یشعرون ونمی دانند مشرکان ایان یبعثون که کدام وقت برانگیخته خواهند شد بل ادارک بل بمعنی هل است ودرین باب گویند یعنی ام
وبر سر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید وکامل نشد علمهم دانش ایشان فی الآخرة در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را
کما ینبغی بل هم بلکه ایشان فی شک در گمانند منها از وقوع آن بل هم منها بلکه ایشان از آخرت عمون نابینایانند یعنی چشم دل ایشان
از مشاهده دلایل بعث وحشر پوشیده است وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینایی دیده بصیرت ءاذا کنا
ایا چون گردیدیم ما ترابا خاک وآباؤنا وپدران ما نیز خاک شوند ائنا لمخرجون ایا ما بیرون آوردگانیم از گورها یا
از مضیق فنا درآمدگان بسعت حیات لقد وعدنا بدرستی که وعده داده شدیم هذا این حشر ونشر را نحن وآباؤنا ما وپدران ما من قبل
پیش از وعده محمد یعنی همه انبیا این وعده دارند وبتحقیق نه آنجا میدان ان هذا نیست این وعده الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان
یعنی مانند افسانها که محرر گشته بی حقیقت قل سیروا بگو بروید فی الارض در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر واحقاف ومؤتفکات فانظروا
کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المجرمین سرانجام گناهکاران ولا تحزن واندوه ناک مشو ای محمد علیهم بر تکذیب واعراض مشرکان
ولا تکن ومباش فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی ومتکفل نگاه داشت تو منم نظم
غم مخور از و که غمخوارت منم ه وز همه بدها نگهدارت منم ه از تو گر اعدا دیر تابند روی ه این جهان وآن جهان یارت منم ویقولون ومیگویند
کافران متی هذا الوعد کجاست وکی خواهد بود این عذاب موعود ان کنتم اگر هستید شما صادقین راستگویان مخاطب پیغمبر واصحاب اند که پیوسته
کفار را تحذیر می نمودند قل عسی ان یکون بگو شاید آنکه باشد که بحکم الهی ردف لکم پیوندد بشما واز پی درآید شما را بعض الذی بعضی از آنچه
تستعجلون شتاب میکنید نزول وحلول آنرا وآن عذاب روز بدر بود یا قحط وغلا وان ربک بدرستی که پروردگار تو لذو فضل
خداوند فضل ورحمتست علی الناس بر مردمان که تعجیل نمی کند در عقوبت ایشان بر معاصی ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یشکرون
سپاس داری نمی کنند وحق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وان ربک وبتحقیق آفریدگار تو لیعلم هر آینه میداند ما تکن صدورهم دلهای
کفار را از حقد وحسد بر تو وما یعلنون وآنچه آشکارا می کنند از تکذیب وعداوت تو وما من غائبة ونیست هیچ پوشیده از حوادث
ونوازل فی السماء والارض در آسمان وزمین الا فی کتاب مبین مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ان هذا القرآن
بدرستی که این قرآن یقص علی بنی اسرائیل میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر آنچیزی که از جهت
هم فیه ایشان در آنچیز یختلفون اختلاف می کنند بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود وتنزیه نصاری واحوال معاد جسمانی
وروحانی وصفات بهشت ودوزخ وقصه عزیر وعیسی علیهما السلام وانه وبدرستی که قرآن لهدی راه نمونی است ورحمة وبخشایشی للمؤمنین
مر گرویدگان را چه ایشان منتفع اند بدان ان ربک بدرستی که خداوند تو یقضی داوری کند بینهم میان اهل خلاف از بنی اسرائیل
بحکمه بحکم راست ودرست خود وهو العزیز واوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد العلیم واوست دانا بحقیقت آنچه حکم میکند فتوکل پس تو
توکل کن علی الله بر خدای واز دشمنی معاندان باک مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین بر راستی وروشن یعنی راه تو راست وکار تو
درستست انک بتحقیق تو لا تسمع الموتی سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کفر فهم سخن تو نمی توانند کرد ولا تسمع الصم الدعاء
ونمی توانی شنوانید کرانرا آواز خواندن اذا ولوا وچون برگردند مدبرین پشت گردانندگان یعنی ایشان نه گوش دل کر است واز

وان استماع قران اعراض میکنند وروی میگردانند پس مشابه کران باشند در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند دران محل
اسماع او مشکل است ورمز واشارت را نیز نمی بینند که فهم کنند وما انت بهادی العمی راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان
جه هدایت حاصل نمی شود الا ببصر بصیرت وایشان ندارند ان تسمع نشنوانی تو الا من یؤمن مگر کسی که بگرود بایاتنا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو
نمی کنند مگر گرویدگان فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگان فرمانند ومخلصان ومتخصصان عالم ایقانند نظم گوش جان را نهاده بر فرمان
دیده دل گشاده بر عرفان ⁂ زنده از نفحهای گلشن قدس ⁂ معتکف در فضای محفل انس ⁂ پرده انداز حقایق لاشئ ⁂ به قل الله ثم ذرهم پی واذا وقع القول
وچون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب وبخطرب الادیاب علیهم برادمیان وقتی که دست از امر معروف ونهی منکر باز دارند اخرجنا
بیرون آریم لهم برای ایشان دابة الارض جنبنده از زمین تکلمهم سخن گوید با ایشان ان الناس انکه مردمان کانوا هستند که بایاتنا بسخنان
از وعد ووعید وحشر ونشر یا بایات قدرت ودلایل حکمت لا یوقنون یقین نمی آرند یعنی دران متیقن نیستند بباید دانست که خروج دابة الارض
نشانه ایست از علامات قیامت صاحب تیسیر آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه
صالح را علیه السلام از سنگ بیرون آورد وان دابه گویا باشد ودر حدیث آمده که خروج دابه وطلوع آفتاب از مغرب متقارب باشند
هرکدام پیش بود ان دیگری بزودی ظاهر گردد واز کتب بعضی ایمه چنان معلوم می شود که از اشراط ساعت اول ایات سماوی طلوع شمس بود
از مغرب واول ایات ارضی خروج دابه واو جانوریست طول شصت گز دهیار رقایه دارد واو را زغب باشد ودو بال دارد ودر تیسیر روی
هیچ طالب ازو فوت نشود وهیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم بود اما در غایت روشنی ودرخشندگی ودر تیسیر از ابن زبیر
رضی الله عنهما نقل کرده که سر او شبیه سر گاو باشد ودر عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود وگوش او چون گوش فیل وشاخ او مانند
شاخ گاو کوهی ولون او مثل لون پلنگ وگردنش چون گردن شترمرغ وسینه اش چون سینه شیر وپهلوش چون پهلوی یوز ودمش چون
دنبه غوچ وقوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا یا میان مروه یا کوه اجیاد یا وادی از وادیهای تهامه یا بحر سدوم ودر حدیث
آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید ودر کتاب علامات انشا آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید ومردم می نگرند واو مانند
آفتاب سیر میکند وبلندی شود وبعد از سه روز ثلث او بیرون آید بعضی برانند که سر وگردن او بیرون بیاید وقول اشهر انست
که تمام او بیرون آید وعصای موسی وخاتم سلیمان بر میان دو چشم کافر نهاد وی ایشان سیاه شود وکسی نماند در دنیا مگر سفید روی
وسیاه روی ومردم یکدیگر را نام ونسبت نخوانند بلکه سفید روی را گویند بهشتی وسیاه روی را گویند دوزخی وازینست که بعضی معنی ایه
برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول مایه تمیز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم ویوم نحشر
ویاد کن روزیرا که حشر کنیم من کل امة از هر امتی فوجا گروهی که روسا واشراف باشند ممن یکذب از انها که تکذیب میکنند بایاتنا
بایات کلام یا دلایل قدرت ما فهم یوزعون پس ایشان باز داشته می شوند تا اراذل واسافل قوم بدیشان رسند حتی اذا جاؤا
تا چون بیایند بحشرگاه قال اکذبتم بایاتی گوید خدای ایا بدروغ داشتید ایتهای مارا در اول حال ولم تحیطوا واحاطه نکردید
بها بدان ایتها علما از جهت دانش یعنی دران تامل نکردید علما از جهت دانش یعنی تامل نکردید وبکنه ان نرسیدید اماذا کنتم تعملون
آیا آن چه چیز بود که شما می کردید یعنی هر کار کردید بعد از ان که نه ایمان بیاوردید ووقع القول وواقع شود قول یعنی
فرود آید عذاب علیهم بر ایشان بما ظلموا بسبب انکه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فهم لا ینطقون پس ایشان سخن نگویند بعذرخواهی

جهت مشغولی بعذاب نامتناهی الم یروا ایا ندیدند ونداستند منکران حشر انا جعلنا اللیل انکه ما گردانیدیم شب را تیره لیسکنوا فیه
تا آرام گیرند در وی بخواب واستراحت والنهار مبصرا وساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند ان فی ذلک بدرستی که درین تعاقب نور
وظلمت بر وجه مخصوص لایات هر اینه نشانهاست بر بعث ونشور لقوم یؤمنون گروهی را که تصدیق کنند یعنی انکه قادرست بر ابدال روز
وشب از یکدیگر هر اینه قدرت دارد با بدال موت بحیات در مواد ابدان موتی بخواب وبیداری نیز که در روز وشب واقع است
استدلال میتوان کرد … ویوم ینفخ ویاد کن روزیرا که دمیده شود فی الصور در صور ففزع پس بترسند از هول وهیبت
آن من فی السموات هر که در آسمانهاست ومن فی الارض وهر که در زمینهاست ایراد فزع بصیغه ماضی جهت تحقیق وقوعست یعنی البته بوقت
نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل آسمان وزمین الا من شاء الله مگر انکس که خواهد خدای یعنی خزنه بهشت ودوزخ یا اسرافیل که نافخ است
یا چهار ملک مقرب که جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل اند علیهم السلام یا موسی علیه السلام که او را در طور صعقه بوده ودر تیسیر گوید که
ان ادریس است علیه السلام وکل وهمه مردان آتوه ایند کاتند بموقف وحفص اتوه خواند بصیغه جمع ماضی وبعضی مستقبل دانند یعنی همه
بیایند بعرصه گاه داخرین خوار شدگان وتری الجبال وبینی کوهها را دران روز تحسبها پنداری آنرا جامدة بر جای ایستاده وهی
وحال انکه آن جبال تمر میرود ومی گذرد مر السحاب رفتن ابر در سرعت وان حرکت مدرک نمی شود زیرا که اجرام کبار چون بر سمتی واحد
حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهد میرود ومحققی نیز فرموده که اولیا در میان خلق در حد رسوم
واقف اند وخلق از بواطن ایشان که بیکدم هزار عالم طی کنند خبر ندارد نظم تو مبین این ناهمارا بر زمین ⁂ زانکه بر دل میرود عاشق یقین
دست نی وپای نی رو تا قدم ⁂ انچنان که تاخت جانها از عدم صنع الله بکرد خدای کردنی الذی اتقن آن خدای که استوار کرد کل شیء
افریدن همه چیزها وپیدا راست بر وجهی که شاید انه خبیر بدرستی که او داناست بما تفعلون بانچه شما می کنید من جاء هر که بیاید بالحسنة
بنیکویی فله خیر پس او راست جزا به از ان زیرا که فانی دهد وباقی ستاند ویکی را عوض دهد واگر حسنه را کلمه
شهادت داند پس رو را خیری حاصلست لذان کلمه وهم ونیکویی کنندگان من فزع از ترس وهول یومئذ از ان روز یعنی قیامت
آمنون ایمنند ومن جاء وهر که بیاید بالسیئة بیدی که آن شرکست فکبت پس نگون کرده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار
در آتش یعنی ایشان را نگونسار در آتش دوزخ افکنند هل تجزون وگویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا ندادند شمارا الا ما کنتم مگر آنچه
بودید که اندر دنیا تعملون میکردید انما امرت جز این نیست که فرموده شده ام من ان اعبد انکه پرستش کنم رب هذه البلدة خداوند
این شهر را که مکه است الذی آن خداوندی که بحیت حرمها حرام کرد این بلده را تا خارها او را نبرند وصید او را نرمانند
وله وخداوند این بلده راست کل شیء همه چیزها یعنی مخلوق ومملوک ویند وامرت وما مورشده ام ان اکون انکه باشم من المسلمین از
ایستادگان بر ملت اسلام وان اتلو القران وبانکه تلاوت کنم قرآن را بر قرارت او مواظبت نمایم تا حقایق ان برمن منکشف
گردد فمن اهتدی پس هر که راه یابد بسبب متابعت درین اوامر فانما یهتدی پس هر که راه یابد لنفسه برای نفس خود یعنی منافع آن
بوی باز میگردد ومن ضل وهر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور فقل پس بگوی ای محمد انما جز این نیست که داعی یا بد لنفسه
برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد ومن ضل انا انکه من من المنذرین از بیم کنندگانم وبرمن جز بلاغ نیست ووبال
ضلال دیگری بمن نمی رسد وقل الحمد لله وبگو ستایش مر خدای را برنعمت نبوت یا برآنچه مرا عطا کرد از علم نافع وعمل صالح

بسیریکم زود باشد که بنماید خدای شما را آیاته نشانهای قدرت خود از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که وقوع یابد و در
آخرت که عذاب ابدیست فتعرفونها پس شناسید آن آیتها را ولکن آن شناختن در آن محل شما را نفع نکند وما ربک و نیست آفریدگار تو
بغافل بی خبر عما یعملون از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب خواند یعنی از آنچه شما میکنید پس تأخیر عذاب ایشان یا شما بر حکمتست که
سرآن آنرا هو داند و بس نظم هر چه آوردی و بردی پیش و پس حکمت آن را ندانند جز تو کس بسم الله الرحمن الرحیم طسم امام یافعی
قدس سره فرموده که حق سبحانه این دو وقت بسبب محافظت قرآن کرد اینده از تطرق سمات زیاده و نقصان و بدین مشار الیه در آیه و انا له
لحافظون این حروف سبیل محافظت قرآن امام قشیری رحمه الله آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار
و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر هذا سلمی روح
گوید که سین رمزیست از سر الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام در مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم اشارتیست
بمنت خالق در قیام بکلفات سمات بر قدر حاجات و رامات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه جوابش اینکه
تلک این سوره یا این آیات آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب روشن است یا روشن کننده طریق نتلوا می خوانیم یعنی میخواند جبرئیل
علیک بر تو من نبأ موسی و فرعون بعضی از خبر موسی و فرعون بالحق براستی که فرعون علا برتری جست و تکبر و تجبر کرد فی الارض در زمین مصر
و جعل و گردانید اهلها اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شیعا گروه گروه یستضعف و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طائفة منهم
گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یذبح ابناءهم می کشت پسران ایشانرا که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بر آید که مملکت ترا
بسبب وی زوال رسد در کشف آورده که نود هزار از پسران بنی اسرائیل بکشتند و یستحیی و زنده می گذاشت نساءهم زنان ایشانرا برای
خدمت خود انه کان بدرستی که فرعون بود من المفسدین از تباه کاران که جرأت می نمود در قتل اولاد پیغمبران و آزادان را بی آنکه
سیکرفت و نرید و میخواستیم ان نمن آنکه منت نهیم علی الذین استضعفوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فی الارض در زمین مصر
و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل با آنکه برهانیم ایشانرا از بلا و شدت فرعون و نجعلهم و سازیم ایشانرا ائمة پیشوایان در امر دین و خوانندگان
بخیر و صلاح و نجعلهم الوارثین و گردانیم ایشانرا وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان و نمکن و جای دهیم لهم فی الارض ایشانرا در زمین مصر
و شام و نری و بنمائیم فرعون و هامان و وزیر او هامان و جنودهما و لشکرهای ایشانرا منهم از بنی اسرائیل ما کانوا یحذرون آنچه بودند که
حذر میکردند از آن چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان دیدند آن صورت را وقتی که در دریا علامات غرقه شدن مشاهده
کردند و بنی اسرائیل را متوجه گشتن بر ساحل دریا بنظر در آوردند دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان
بمراد رسیده غالب و سرافراز گشتند و بتر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم اشکار داشته نظم ای ستمکار بر اندیش از آن روز سیاه
که ترا سوی ظلم افکند از جاه بچاه آنکه اکنون بحقارت نگری جانب وی بشماتت کند آن روز بسوی تو نگاه آورده اند که فرعون قوابل
مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را نیز بر ایشان موکل کرد اینکه هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی علیه السلام
موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد و موسی علیه السلام را فرا گرفت و در روی نگریسته واله جمال وی گشت و محبتی عظیم از آن مولود در دل او پدید آمد
گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلانرا گوییم که آن بچه دختری آمده مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچ کس
از اقربا و همسایگان نه بیند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را از ایشان پنهان داشت و قولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را افکنده

ونم

و خواهر موسی او را بر داشته در تنوری که برای نان پختن آتش کرده بودند افکند و آن گروه بچه نا دیده از خانه بیرون رفتند و مادر بتنور
آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسی علیه السلام با آن بازی میکند القصه او را پنهان پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان می بود
بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیشتر بتفحص و تجسس مشغول شدند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید و اوحینا و وحی کردیم یعنی الهام
الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده است که شاید رسول فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن الی ام موسی بسوی مادر موسی
که از اولاد لاوی بن یعقوب بود علیه السلام نام او توخابذ بنون در اول اسم و در تیسیر و عین المعانی یوحابذ گفته بیاء مثناة تحت در اول
بهر تقدیر الهام دادیم او را ان ارضعیه آنکه شیر ده او را و پرورده او را فاذا خفت پس چون بترسی علیه بر وی و فهم کنی که گروهی دانسته و قصد او خواهند
کرد فالقیه پس بیفکن او را فی الیم در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوقی نهاده باشی بآب نیل افکن و لا تخافی و مترس که او ضایع خواهد شد
و لا تحزنی و اندوه مبر در فراق او انا بدرستی که ما رادوه باز گردانندگان اوییم الیک بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد و جاعلوه
و گردانندگان اوییم او را من المرسلین از فرستادگان یعنی او را بشرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی علیه السلام که فرعونیان در تجسس و تفحص
ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند بجا [illegible] زیرا فرمود که استادی عمران بود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر بتراشد و آن نجار خربیل بن صبورا بود ابن عم فرعون
چون صندوق تمام کرد بمادر موسی تسلیم نمود در خاطرش گذشت که او کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کرده از موکلان پنهان کند [illegible] گماشته فرعون
آمد و خواست که نزد فرعون رود و نمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال نادیده [illegible]
ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را بقیر بیندود و موسی را در وی خوابانید و سر صندوق محکم ساخته در رود نیل افکند
و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز از رود نیل انسان خرد سال یافته شود و این علت بآب دهن او
زایل گردد و در آن روز فرعون و زن و دختر و محرمان وی برکنار رود نیل آمده انتظار انسان موعود می بردند که ناگاه آن صندوق
بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را گفت که آنرا بگیرید و بیارید فالتقطه پس فرا گرفتند موسی را آل فرعون کسان فرعون لیکون تا گردد با ایشان
لهم و فرعونیانرا عدوا دشمن مرد آنرا که بسبب وی غرق شود و حزنا و اندوه بزرگ حزنا تا کار ایشانرا بزاید که گردد یعنی عاقبت عدو و حزن
گردد ایشانرا ان فرعون بدرستی که فرعون و هامان و جنودهما و هامان و لشکرهای ایشان هر دو کانوا خاطئین بودند خطا کاران [illegible]
آورده اند که چون سر تابوت گشاده موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود [illegible]
از قبل جسته باشد اگر آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از آنچه از فرعون می ترسیدند
خاطر جمع شده است دست از این طفل بدار و بگذار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر برص آن دختر مالیدند
فی الحال زایل گشت ع امد طبیب و درد بکلی علاج یافت و قالت امرأت فرعون و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و از قوم بنی اسرائیل بود
از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که او عمه موسی علیه السلام بود و پسر نداشت با فرعون گفت قرة عین آن کودک روشنی چشم است لی و را
و لک و ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت لا تقتلوه مکشید او را [illegible] برای قطعیت عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را که آثار
یمن و علامات برکت بر جبین مبین او لایح است او نتخذه ولدا یا فرا گیریم او را فرزندی که او اهلیت آن دارد فرعون او را با آسیه
بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت و هم و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لا یشعرون نمی دانستند که هلاک ایشان در دست او
و اصبح و گشت فؤاد ام موسی دل مادر موسی فارغا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و قرار شد

ان كادت بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب لتبدي به آشکارا کند قصهٔ موسی را وگوید این فرزند منست مکیشند وقتی آنرا که چون شنیدند او را
بفرزندی برداشته اند دل وی فارغ شد از غم و اندوه نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لولا ان ربطنا اگر نه آن بودی
که ما نهادیم على قلبها بر دل او یعنی ببستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لتكون تا باشد آن زن من المؤمنين از باور دارندگان
مر وعدهٔ ما را که مرا اینه ظاهر کردی سر پسر خود را وقالت گفت مادر موسی علیه السلام لاخته مر خواهر او مریم را و اصح آنست که نام او کلثم بوده و شوهر او را
غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قصيه بر پی برادر خود برو و از وی خبر گیر کلثم بدیار گاه فرعون آمد فبصرت به پس بدید برادر خود را
عن جنب از دور در کنار آسیه وهم لا يشعرون و ایشان ندانستند که او خواهر ویست وحرمنا و حرام کردیم ما عليه المراضع بر موسی شیر دایگان من قبل
پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانه روز موسی شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی علی نبینا و علیه السلام انگشت مسبحه
خود را میمکید و شیر پاک بیرون آمده میخورد چون کلثم دانست که آسیه برای دایه مضطربست فقال پس گفت هل ادلكم آیا دلالت کنم شما را على اهل بيت
بر اهل خانه که از روی شفقت يكفلونه در پذیرند این کودک را لكم برای شما وهم وان اهل بیت له ناصحون مر او را نیکخواهان باشند و در ارضاع
و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او میداند که این از کدام خانواده است کلثم دریافت
گفت من بدین معنی گفتم که وهم للملك ناصحون نیکخواه فرعون اند تا از آن کودک پس او را دلداری داده گفتند برو و آنکسی را که گفتی بیار کلثم برفت
و مادر را بیاورد در آن حال موسی در کنار فرعون بود هر چند دایه می آوردند موسی را بر میداشت موسی روی از وی تافت و شیر او نمی ستد
و چون او را بکنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشت و پستانش فرا گرفت نظم بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
از یار آشنا سخن آشنا شنید ، فرعون گفت تو کیستی که این رضیع بپستان تو میل کرد گفت زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاک
و هیچ شیرخواره طفل نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرهٔ او مقرر کردند و موسی را بدو سپرد و گفت بخانهٔ خود بر و در حفظ
نیکو و تربیت تمامی آور مادر موسی او را بر گرفته شادمان و خوش دل روی بخانهٔ خود نهاد و وعدهٔ الهی راست شد چنانچه فرمود فرددناه
پس باز گردانیدیم موسی را الى امه بسوی مادر او كى تقر عينها تا روشن شود چشم او بفرزند ولا تحزن و اندوهناک نشود بفراق او ولتعلم
و تا بداند بعلم مشاهده ان وعد الله آنکه وعدهٔ خدای حق راستست ولكن اكثرهم و لیکن بیشتر قبطیان لا يعلمون بودند که نمی دانستند ولما بلغ
و آن هنگام که رسید موسی اشده بنهایت قوت خود و کمال جوانی که از سی سالگیست یعنی چون بدین سن رسید آتيناه دادیم او را حكما نبوت
وعلما و دانش در دین وكذلك و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نجزي المحسنين پاداش میدهیم نیکوکاران را تا ذکر ابرار بود
در اثنای این قصه بیان صدق هر دو وعده است که جانب او را باز رسانیدیم نبوت هم دادیم ودخل المدينة و در آمد موسی علیه السلام
بشهر مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته که باسکندریه و قول اول اشهر است که بمصر در آمد على حين غفلة بر هنگام غفلتی که واقع بود
من اهلها از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کسی بهم خود مشغول شدند و گفته اند وقت قیلوله در آمد فوجد پس یافت فيها
در آن شهر رجلين دو مرد يقتتلان خصومت میکردند هذا آن یکی من شيعته از پی روان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری
وهذا و آن یکی دیگر من عدوه از دشمنان او یعنی از قبط نام او فانون یا فلیقون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف
هیزم کشیدن میکرد چون موسی آنجا رسید فاستغاثه پس فریاد خواست بموسی الذي من شيعته آنکس که از گروه او بود على الذي بر آنکسی
که او من عدوه از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت که دست از وی بدار قبطی سخن موسی را

رد کرد فوكزه موسى پس مشت زد او را موسی فقضى عليه پس بکشت او را وگفته اند حکم کرد خدای بر وی بمرگ پس هم در پس موسی علیه السلام
بعد از کشتن او قال گفت هذا این کار من عمل الشيطان از عمل کسی است که شیطان او را اغوی کند نه عمل امثال من انه بدرستی که شیطان
عدو دشمنست مضل گمراه کننده مبين هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم اند و زلت ایشان نباشد
الا از طریق سهو و آن بنسبت رتبهٔ ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات قال رب گفت ای پروردگار من
اني ظلمت نفسي بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی بیش از امر بدان فاغفر لي پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزد خدای وی را
باستغفار وی انه هو الغفور بدرستی که خدای او آمرزنده است مر بندگان را الرحيم مهربانست بدیشان قال رب گفت ای آفریدگار من
سوگند میخورم بما انعمت علي بآنچه انعام کرده بر من بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم فلن اكون پس نباشم هرگز ظهيرا مر پشت
و یار للمجرمين مر بدکاران را یعنی مظاهرت کسی نکنم که مودی باشد بجرمی و جنایتی بچون معاونت سبطی که مودی باشد بقتل قبطی
فاصبح پس بامداد کرد موسی في المدينة در آن شهر خائفا ترسان و هراسان يترقب انتظاری برد و مترصدی بود که
هم بدم کسی که او را طلبد و قصاص کند فاذا پس ناگاه الذي استنصره آنکس که یاری میکرد او را بالامس دی روز يستصرخه باز فریاد
میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر قال له موسى گفت موسی مر آن سبطی اسرائیلی را انك بدرستی که تو لغوي مردی گمراهی مبين پیداست
گمراهی تو یعنی دی روز بسبب کسی شدی فلما اراد پس آن هنگام که خواست موسی علیه السلام ان يبطش بالذي هو آنکه بگیرد آنکسی
که او عدو لهما دشمنست مر موسی را و اسرائیلی را و از سر او دفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قال يا موسى گفت
ای موسی اتريد آیا میخواهی ان تقتلني آنکه بکشی مرا كما قتلت همچنانکه بکشتی نفسا بالامس نفسی را دی روز ان تريد نمیخواهی الا ان تكون
مگر آنکه باشی جبارا گردنکشی تا هر که را خواهی بی عاقبتی بکشی في الارض در زمین مصر وما تريد ان تكون مگر آنکه باشی من المصلحين
از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی که این سخن شنید دانست که قاتل خباز موسی گشته خبر بفرعون رسانید و او با ارکان دولت
مشاورت کرده هم بر قتل موسی قرار گرفت و حزقیل که مؤمن آل فرعون بود از آن حال آگاه شد متوجه موسی علیه السلام شد
وجاء رجل و آمد مردی یعنی حزقیل من اقصى المدينة از دورتر جایی از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یکطرف شهر بود يسعى شتاب
میکرد تا بموسی رسید قال يا موسى گفت ای موسی ان الملأ بدرستی که اشراف قوم يأتمرون مشاورت میکنند و تدبیر می اندیشند ليقتلوك
تا بکشند ترا عوض قبطی مقتول فاخرج پس بیرون رو ازین شهر اني بدرستی که من لك ترا من الناصحين از نیکخواهانم و مهربانانم
فخرج پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راحله و رفیق منها از آن شهر خائفا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود يترقب
انتظاری برد که کسی از پی او در آید قال رب گفت ای پروردگار من نجني نجات ده مرا و باز رهان من القوم الظالمين
از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او و در موضح آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی متوجه شهر مدین شو او را بسر راه آورد
موسی قدم در آن صوب نهاد ولما توجه و آن هنگام که متوجه شد تلقاء مدين بسوی مدین و آن مدینه بود مسمی بنام بانی او
که مدین ابن ابراهیم خلیل بود صلوات الله وسلامه علیه و از مصر تا آنجا هشت روز راه است موسی علیه السلام راه نمی دانست قال
گفت عسى ربي شاید خدای من ان يهديني آنکه راه نماید مرا سواء السبيل راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام هشت شبانه روز
میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی فرموده که روی بناحیهٔ مدین داشت اما دلش بحضرت ذو المنن بود و سالک ...

بهمراهی شوق لقای بیبود نظم غمت تا یار من شد روی در راه علم کردم ؏ خوشست آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد ولما ورد و آن هنگام که برسید
ماء مدین بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وجد علیه یافت بر سر آن آب امة من الناس گروهی را از مردمان که اجتماع شده یسقون آب میدهند
مواشی خود را ووجد و یافت من دونهم از فرود ایشان امراتین دو زن را تذودان که میرانند گوسفندان خود را تا با رمهٔ دیگران مختلط نشوند
از انجا که شفقت ذاتی انبیائی باشد فرا پیش رفت و بطریق تلطف قال گفت ما خطبکما چیست حال شما و کار شما که گوسفندان از آب خوردن و اختلاط
کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قالتا گفتند لا نسقی ما آب نمی دهیم گوسفندان خود را حتی یصدر الرعاء تا وقتی که باز گردانند شبانان رمهای خود را
از آب و فضلهٔ که از مواشی ایشان بماند با غنام خود دهیم زیرا که امدادگاری نداریم وابونا و پدر ما شیخ کبیر پیریست سال بزرگ که حالت
نمیتواند که بیاید و مارا مدد دهد و گفته اند که ایشان دختران برادرزادگان شعیب بودند بزرگتر صفرا نام داشت و خردتر صفیرا یا صفورا چون موسی
علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک ایشان آمده گفت این عجوزگی تراجوا انتظار رسید میدید اول اغنام ایشانرا سیراب کنید تا ترو دیگر تنها
خود باز روند ایشان از روی تهکم گفتند ما ایشانرا آب نمی دهیم اگر تو می توانی بیا آب ده موسی علیه السلام فرا پیش آمد و انها را نظر بر میان دو ابروی
وی فتاده بترسیدند و بطرف رفته نظاره بایستادند موسی علیه السلام بیامد و دلوی که ده تن می کشیدند او تنها با آنکه هشت شبانه روز طعام
نخورده بود بکشید و گوسفندان ایشانرا سیراب کرد و گفته اند بر سر چاهی دیگر رفت و سنگی که بحمل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که بحمل
کس کشیدندی تنها آب کشید فسقی لهما پس آب داد برای ایشان مواشی ایشانرا و ایشان برفتند ثم تولی پس باز گشت موسی الی الظل بسوی سایهٔ دیوار
یا درختی فقال رب پس گفت ای خداوند من من خیر از نیکویی خوردنی کم و بیش از هر چه باشد فقیر محتاجم یا من برای آنچه فرستادی
از نیکویی که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دین و سوست عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم نظم با فقر بسازم که مرا فقر خوش است
که هیچ ندارم چو تو دارم همه هست اما دختران شعیب درین روز زودتر بخانه آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید قصه تمام عرضه کردند
دختر خود را فرمود که تا برود و اورا بیاورد فجاءته پس آمد بسوی موسی احدیهما یکی از آن دو زن و آن صفورا بود تمشی میرفت علی استحیاء
بطریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند قالت ان ابی گفت پدر من یدعوک میخواند ترا لیجزیک تا پاداش دهد ترا اجر ما سقیت
مزد آنکه آب دادی اغنام ما را لنا برای ما موسی علی نبینا و علیه السلام بجهت زیارت شعیب علیه السلام و تقریب آشنایی با وی اجابت
فرمود نه برای طمع مزد در راه که میرفتند باد می آمد و جامهٔ صفورا را از بعض اجزا او برداشته می شد موسی علیه السلام فرمود که تو از عقب من
می آی و مرا بسخن دلالت براه میکن فلما جاءه پس آن هنگام که بیامد موسی نزدیک شعیب علیهما السلام وقص علیه القصص و خواند برو
و باز گفت قصهٔ خود را و شعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوتست قال لا تخف گفت مترس نجوت رهایی یافتی من القوم الظالمین
از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشانرا برین ولایت دست نیست پس بفرمود تا طعامی حاضر کردند موسی علیه السلام از خوردن
آن امتناع نمود و فرمود که ما کمالی را آخرت را بدنیا نفروشیم یعنی سقی انعام برای خدا کردیم نه برای جزا شعیب علیه السلام فرمود که این طعام
نه مزد کارتست بلکه عادت آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم حالا تو مهمانی و ما حضری رسیده مروت اقتضای آن میکند
که ردکنی ؏ که مهمان سخن میزبان قبول کند موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قالت احدیهما گفت یکی از آن
دو زن و آن صفورا بود یا ابت استاجره ای پدر من مزدگیر موسی را برای شبانی ان خیر من استاجرت بدرستی که بهترین کسی که بمزد گیری القوی
الامین مزدور توانا و امین است تعریض است بآنکه موسی را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت

او از کجا معلوم کرده صفورا قصه دلو کشیدن و صورت واقعه و امر کردن بآنکه از عقب وی رود باز گفت شعیب بر آن اطلاع یافته قال گفت
انی ارید من میخواهم ان انکحک آنکه بزنی بتو دهم احدی ابنتی هاتین یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی علی ان تأجرنی برانکه اجاره دهی نفس
خود را بمن یا مزدوری مرا ثمانی حجج هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مر پدر را بوده و ایشان میگرفته اند و در شریعت ما
منسوخ شده بدین حکم که وآتوا النساء صدقاتهن نحلة و آنکه جز منافع مهر تواند بود کللو ممنوعست نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی رحمه الله و گفته اند معنی آیه اینست
که خواهم تزویج میکنم دختر خود را بتو که صداق دختر من آنست که هشت سال شبانی من کنی فان اتممت پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عشرا ده سال
فمن عندک پس آن از نزد تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده وما ارید و نمیخواهم ان اشق علیک آنکه رنج نهم بر تن تو
بالزام اتمام ده سال یا بمناقشه در رعایات اوقات و استیفاء اعمال یعنی ترا کار سیفرمایم بروجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی ستجدنی زود باشد که
یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای من الصالحین از نیکوکاران و شایستگان در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قال ذلک گفت موسی علیه السلام
که این عهد بینی و بینک میان من و میان تو قائمست که هیچکدام خلاف نکنیم ایما الاجلین هر کدام ازین دو مدت که هشت سال یا ده سالست قضیت
بگذارم و به پایان رسانم فلا عدوان پس تعدی و افزونی جستن نیست ترا علی بر من یعنی امل مرا از من باز نتواند داشت والله علی ما نقول و خدای
بر آنچه میگوییم و شرط میکنیم وکیل گواه است یا بر آنچه گفت و شنید میرود کارساز ماست یعنی کار خود را بوی می سپاریم تا بتوفیق او از عهده
عهد بیرون آییم نظم گر لطف تو یاری نماید نخست ؏ هم عهد شکسته است و هم پیمان سست فلما قضی پس آن هنگام که بگذارد موسی الاجل موسی
مدت خود را در خبرست که اقصی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب بود و در چهل سالگی باجازت
شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد وسار باهله و ببرد کسان خود را در شبی سرد و تاریک که راه گم کرده بود و زن را
حمل نزدیک رسیده و اغنام از برف و باد و دمه متفرق شده و از مقدحه آتش نمی جست انس دید من جانب الطور از طرف کوه طور
نارا آتشی قال گفت موسی لاهله امکثوا کسان خود را که درنگ کنید درین مکان که انی بدرستی که من آنست نارا دیدم آتشی را
لعلی آتیکم شاید که بیارم برای شما منها بخبر از آن آتش یعنی از کسانی که بر سر آن آتش اند خبری که راه از کدام طرفست او جذوة من
النار یا پاره یارم از آتش لعلکم تصطلون شاید که شما خود را گرم سازید بدان فلما اتاها پس چون آمد بدان آتش نودی ندا کرده شد
یعنی موسی را ندا کردند من شاطئ الوادی الایمن از کنارهٔ رود آن کناره که بر راست موسی بود و آن ندا رسید فی البقعة المبارکة
در جایگاه برکت داده شده من الشجرة از درخت سمره یا عوسج یا عناب ان یا موسی آنکه یا موسی انی انا الله بدرستی که منم خدای
رب العالمین پروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی سفید بی دود دید و بدل فرو نگریست شعلهٔ شوق لقاء معبود
مشاهده نمود از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد نظم ست درین آتشی روشن نمیدانم که چیست این قدر دانم که همچون شمع میگدازم دگر
موسی از ندای ان یا موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا الله
رب العالمین و دیگر آنکه ان الق عصاک و آنکه بیفکن عصای خود را موسی عصا بیفکند اژدها ماری شد فلما راها پس آن هنگام که دید عصا را که بسرعت
تهتز حرکت میکند کانها جان گوییا که مارست جهنده که در عرف اژدها مار گویند ولی برگشت مدبرا گریزان ولم یعقب
و باز نگشت بوادی یا که روی بجانب اصل خود نهاده روان شد ندا رسید که یا موسی اقبل ای موسی پیش آی ولا تخف و مترس ازین مار
انک بدرستی که تو من الامنین از امان یافتگانی اسلک یدک در آر دست خود را فی جیبک در گریبان جامهٔ خود تخرج بیضاء تا بیرون آید

تا بیرون آرد سفید و درخشنده من غیر سوء بی عیبی یعنی بی سفیدی او مکروه و متنفر نباشد چون بیاض برص واضمم الیک و جمع کن بسوی خویش
جناحک بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ در آر چنانکه در ترس باک
کنند فذانک پس این دو یعنی عصا و ید بیضا برهانان دو حجت و علامت من ربک از پروردگار تو بر رسالت تو بروی و ببرید این دو معجزه الی فرعون
بسوی فرعون وملائه و گروه او انهم بدرستی که ایشان کانوا قوما هستند گروهی فاسقین بیرون رفتگان از دایره قال رب گفت
موسی که ای آفریدگار من انی قتلت بدرستی که من کشته ام منهم نفسا از قبطیان کسی را فاخاف پس می ترسم ان یقتلون از آنکه
بکشند مرا بقصاص آن واخی هرون و برادر من هارون هو افصح او فصیح ترست منی از من لسانا از جهت زبان آوری و سخن گذاری
فارسله پس بفرست او را معی با من ردءا یار و مددکار یصدقنی تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و تزییف شبهتها یا تعیین کند از من
کلام مرا انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان یکذبون آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند
قال گفت خدای سنشد عضدک زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی بیفزاییم نیروی ترا باخیک ببرادر تو ونجعل لکما و بدهیم مر شما را
سلطانا غلبه و تسلطی بر اعادی فلا یصلون پس نرسند ایشان الیکما بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تعدی ایشان بشما نرسد بروید
هر دو بایاتنا بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما انتما شما هر دو ومن اتبعکما الغالبون که پی روی کنند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب
شدگان زیرا که رایات آیات ما عالیست و امداد و اعانه ما و انبیا را متواتر و متوالی والله الغالب المتعالی فلما جاءهم موسی
بایاتنا پس آن هنگام که آورد بدیشان موسی آیتهای ما را یعنی معجزها بینات روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست این
الا سحر مگر جادویی مفتری بربافته و ساخته او که دیگری مثل این نکرده و ما ندیده ایم وما سمعنا و نشنوده ایم بهذا مثل این سحر یعنی که
مثل این بوده باشد فی اباینا الاولین در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آباء ایشان سحر
بسیار بود وقال موسی و گفت موسی ربی اعلم پروردگار من داناترست بمن جاء بالهدی بکسی که آمد براه نمودن از ایشان من عنده از نزدیک او
یعنی او را فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطلید ومن تکون له و داناست بکسی که باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام پسندیده
در سرای دنیی یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت نجات از نیران و دخول در جنان انه بتحقیق کار آنست که بهیچ وجه لا یفلح الظالمون فیروز
نشوند ستمکاران بجنس عاقبت وقال فرعون و گفت فرعون یا ایها الملا ای گروه بزرگان ما علمت ندانسته ام من لکم برای شما
من اله هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید فاوقد لی پس برافروز آتشی از برای من یا هامان علی الطین ای هامان بر گل تا پخته
شود در بنا او را استحکامی بود و آورده اند که اول کسی که پختن خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته بسیار فاجعل لی
پس بنا کن برای من صرحا کوشکی بلند و بنایی باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لعلی اطلع شاید دیده ور شوم الی اله
موسی بسوی خدای موسی یعنی بر و مطلع گردم و ببینم چنانست که موسی میگوید وانی و بدرستی که من لاظنه گمان می برم موسی را
من الکاذبین از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی وی
ممکنست و بدین معنی دانا نشده بود که نظم با مکان آفرین مکان چکند ✽ آسمان که با سمان چکند ✽ نه مکان ره برد بدو نه زمان
نه بیان زو خبر دهد نه عیان صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد ورای مزدوران و بطبخ آجر و گچ و آهک
و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنایی بر آورد رفیع و محکم که هیچ کس پیش از آن بدان طریق صرحی نساخته بود نظم

چنان

چنان بلند بنایی که عقل نتوانست ✽ کمند فکر فکندن بکنگره بامش ✽ در زاد المسیر فرموده که چون بنا با تمام رسید فرعون ببالای آن بر آمد
و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید مشتغل گشته بفرمود
تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلود باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر خود را
بران صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بر لشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر در دریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت
و هیچ کس از استادان و مزدوران زنده نماندند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او روی باز دیاد نهاد واستکبر و گردنکشی کردند
هو وجنوده فرعون و لشکرهای او فی الارض در زمین مصر بغیر الحق بی استحقاق و سزاواری وظنوا و گمان بردند انهم آنکه ایشان الینا بسوی مکافات ما
لا یرجعون باز گردیده نخواهند شد ببعث و نشور فاخذناه پس بگرفتیم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم پس در افکندیم ایشان را فی الیم در دریای طریه
تا غرق شدند فانظر کیف کان پس درنگر ای محمد که چگونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان
وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را درین جهان ائمة پیشوایان ضلالت تا با ضلال خود مردمان را یدعون میخوانند الی النار بسوی آتش یعنی بعملها
که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت ویوم القیامة و روز رستخیز لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان
باز نخواهد داشت واتبعناهم و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را تا ملایکه و مومنان
بر ایشان لعن میکنند ویوم القیامة و روز قیامت هم ایشان من المقبوحین از زشت رویان یا راندگانند ولقد اتینا و بدرستی که دادیم
موسی الکتاب موسی را توریة من بعد ما از پس آنکه اهلکنا القرون الاولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح علی نبینا
و علیهم السلام بصایر در حالتی که آن کتاب حکمها و آیتها روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بگشاید للناس مر بنی اسرائیل را وهدی و راه نماینده
باحکام شرع ورحمة و بخشایش برای تابعان و عاملان بآن لعلهم شاید ایشان یتذکرون پند پذیرند وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب
الغربی بطرف وادی غربی از ناحیت طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی علیه السلام یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون
گذرانیدیم الی موسی الامر بسوی موسی وحی را وما کنت و نبودی تو من الشاهدین از گواهان بر امر بارسال او بسوی فرعونیان ولکنا ولیکن
ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه انا انشانا بیافریدیم پس از موسی قرونا قرنهای مختلف گروهی بعد گروهی فتطاول پس دراز شد
علیهم العمر بر ایشان زندگانی یعنی مدتها ، مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی باندراس نهاد پس ما ترا
برای تجدید این اخبار فرستادیم و همه عقلا دانند که اخبار از مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود وما کنت ثاویا و نبودی تو مقیم فی اهل
مدین در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلم تتلوا میخوانی علیهم بر ایشان ایاتنا آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب چنانچه شاگردان بر استادان خوانند
یعنی در مدین نبودی تا این قصها تعلیم گیری ولکنا ولیکن ما کنا مرسلین بودیم فرستنده تو وخبر کننده ترا ازین قصها وما کنت بجانب الطور و نبودی تو
حاضر بطرف طور سینا اذ نادینا وچون ندا کردیم موسی را و توریة بدو دادیم و در زاد المسیر از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کرد امت
حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم و بنواخت در کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه السلام گفت الهی در توریة میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال
حمیده و خصایل ستوده موصوف و قرین اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت احمد اند حبیب من موسی آرزو برد
که ایشان را ببیند حق سبحانه فرمود که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب
پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند چون موسی را علیه السلام آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی تحفه باز گردند فرمود که عطا دادیم شما را

پیش از انکه از من بخواهید و بیا مرز بیدم قبل از انکه او رسش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت
وقرآن برین وجه مژده یافته اند نظم حق لطف کرد و داد یعامر چه بهترست ۵ وین بهتر از همه است که او نیز از ان ماست ۵ وچون اینچنین تشریفی را
بواسطه حضرت رسالت منقبت است صلوات الله وسلامه علیه لاجرم با او میگوید که تو در طور حاضر نبودی وقتی که ... است ترا خبر دادیم ولکن
تراخبر دادیم رحمة از جهت بخشش که واقع است بر تو من ربک از آفریدکار تو و ترا ازین قصصها در آموختیم لتنذر تا بیم کنی قوما ما اتیهم کروهی را که
نیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو یعنی در ایام فترت که مابین عیسی و انحضرت علیهما الصلوة والسلام بوده
واکرچه اسماعیل را علیه السلام بعرب فرستاده بودند ومدتی متمادی کذشته درین زمان انحضرت را فرستاد لعلهم یتذکرون شاید که ایشان
پند پذیرند ولولا ان تصیبهم واکرنه آن بودی که بدیشان رسیدی مصیبة عقوبتی رسند بما قدمت بسبب انچه پیش فرستاده اید یهم دستها
ایشان یعنی عملهاء ایشان از شرکت وظلم ومعصیت فیقولوا پس کفتندی بوقت حلول عذاب ربنا ای پروردکار ما لولا ارسلت
چرا نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فنتبع ایاتک پس ما متابعت کردمی ایتهاء ترا و تصدیق رسول تو کردمی
ونکون من المؤمنین بودیمی از کرویدکان بتو و رسول تو جواب لولا اولی محذوفست یعنی اکر نه انست که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی
که پیغمبری بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر اینه عذاب بریشان میفرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم از یهود
سوال کردند وایشان به نبوت وی اقرار نموده نعت وصفت انحضرت از توریة خواندند مشرکان انکار توریة نیز نموده کفتند اکر او پیغمبرست
چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد که فلما پس آن هنکام که جاءهم الحق آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست کوی یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد موسی علیه السلام از معجزات یعنی چرا محمد را نیز ید بیضا و عصا نداد اولم یکفروا ایا کافر نشدند یعنی شدند
ابناء جنس ایشان از مشرکان قبطیان بما اوتی موسی بانچه دادند موسی را من قبل پیش ازین از آیات تسع قالوا کفتند قبطیان یا مشرکان مکه
سحران دو خداوند سحر یعنی موسی وهرون تظاهرا هم پشت در اظهار خوارق عادات یا کفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیکراند یعنی
توریة و قران وقالوا وکفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل بدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران وکتب ایشان کافرون ناکرویدکانیم
قل فاتوا بکوی پس بیارید بکتاب من عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد هو آن کتاب اهدی راه نماینده تر منهما ازین دو کتاب که برمن و موسی
نازل شده تا من اتبعه پی روی کنم آنرا ان کنتم صادقین اکر هستید شما راست کویان که توریة وقران سحرست فان لم یستجیبوا پس اجابت
نکنند لک ترا و کتاب نیارند فاعلم انما پس بدان که جزین نیست که ایشان یتبعون پی روی میکنند اهواءهم ارزوهاء خود را بی دانشی
وحجتی ومن اضل وکیست کمراه تر ممن اتبع از انکسی که پی روی کند هواه هوای خود را بغیر هدی بی راه نمونی و بیان وبصیرتی من الله
از نزدیک خدای ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید و بمنزل نمی رساند القوم الظالمین کروه ستمکاران را که تابع هوای نفس خودند
ولقد وصلنا وبتحقیق پیوند دادیم و درهم پیوستیم لهم القول برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظ را بمواعید
وقصص را با مثال و نصایح را بعبر یا قرانرا پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لعلهم یتذکرون تا شاید که ایشان
پند پذیر کردند و در و تامل کرده بدو بکروند الذین اتیناهم الکتاب انانرا که داده ایم کتاب یعنی توریة من قبله پیش از قرآن هم به ایشان
بقرآن یؤمنون میکروند بقولی جمعی مراد مومنانند از یهود چون ابن سلام واصحاب او رضی الله عنهم واشهر آنست که کتاب انجیل باشد ومراد
جهل ترسا از اهل حبشه وشام باشد که در مکه بملازمت حضرت صلی الله علیه وسلم آمده ایمان اوردند چه سوره مکی است وایمان ابن سلام واصحاب او

در مدینه بوده مکر کویند آیه مدنی است واذا یتلی وچون خوانده شود قرآن علیهم بریشان قالوا کویند امنا به ایمان اورده ایم بوی
ودانسته که کلام خدایست انه الحق بدرستی که او راست ودرست است فرود آمده من ربنا از نزد افریدکار ما انا کنا بدرستی که ما بودیم
من قبله پیش از نزول وی مسلمین کردن نهادکان و مخلصان جهت انکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم وحقیقت انرا شناخته اولئک
آن کروه از اهل کتاب یؤتون اجرهم مزد داده شوند مرتین دو بار بما صبروا بسبب انکه صبر کردند وثابت بودند بر ایمان بتوریة یا انجیل
وایمان بقران نیز ویدرءون ودفع میکنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل واتباع او
ایشانرا دشنام میدادند وایشان در جواب فرمودند که خدای شما را توفیق دهد وراه نماید یا منافقان مدینه ویهود طعن میکردند
بر ابن سلام واصحاب ایشان وایشان بنرمی جواب میدادند تدبیس حق سبحانه صفت ایشان کرد که دفع میکنند بنیکو سخنی قول سفها را
ومما رزقناهم واز انچه دادیم ایشانرا ینفقون نفقه میکنند در راه ما واذا سمعوا اللغو وچون بشنوند سخن بیهوده را یعنی دشنام و بیهوده
از منافقان و کفار اعرضوا عنه اعراض می نمایند از ان وخاموش می شوند از تعرض وقالوا و میکویند مر لغو کویندکانرا لنا اعمالنا
ما راست کردارهای ما از حلم و صفح ولکم اعمالکم و مر شما را اعمال شما از سفاهت ولغو یا مارا دین ما وشما را دین شما سلام علیکم سلامت
شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمی کنیم وکفته اند سلام تودیع ومتارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین نمی جوییم صحبت
جاهلان و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت با شرار موجب بدنامی وبد فرجامی عقبی است نظم از بدان بکریز با نیکان نشین
یار بد زهری بود بی انکبین اورده اند که انحضرت بر عم خود ابو طالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی
آمده کفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست کویی اکر سرزنش پیرزنان قریش نبودی که ابو طالب از مرک ترسید وکلمه کفت من
بکفتن این کلمه دل ترا شادی ساختمی آیه آمد که انک بدرستی ای محمد لا تهدی قادر نیستی که راه نمایی بایمان من احببت انرا که دوست
میداری هدایت او ولکن الله ولیکن خدای یهدی من یشاء راه می نماید بایمان هر کرا میخواهد وهو اعلم واو داناترست بالمهتدین
براه یافتکان یعنی انانکه مستعد هدایت اند یا انانکه حکم ازلی بهدایت ایشان صادر شده چه اصل در هدایت حکم ازلی است وهدایه
لم یزلی نظم هدایت هر کرا داد از هدایت بدو همراه باشد تا نهایت اورده اند که حارث ابن عثمان بن نوفل بجناب نبوت آمده کفت
ای محمد ما میدانیم که قول حق و سخن تو راستست وانچه میکویی سبب دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو
موجب مخالفت تمام عربست می ترسیم که اکر پی روی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند وما را با قلت انصار طاقت مقاومت ایشان
نباشد این آیه نازل شد که وقالوا وکفتند بعضی از کفار که ان نتبع الهدی اکر پی روی کنیم طریق رشاد را معک با تو یعنی ایمان ارنیم بتو
نتخطف ربوده شویم من ارضنا از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار بربایند ودور کنند اولم نمکن ایا ما جای ندادیم لهم ایشانرا حرما
امنا حرمی ایمن که کسی بریشان دست ندارد یجبی کشیده می شود الیه بسوی این حرم ثمرات کل شیء میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی
و غرایب از هر ناحیتی بدانجا آورند وروزی دادیم ایشانرا درین وادی غیر ذی زرع رزقا روزی دادنی من لدنا از نزدیک
ما پس چون با وجود بت پرستی ایشانرا ایمن ومطمئن میداریم اکر ایمان دارند چکونه ایشانرا از تخوف وتخطف در امان
نداریم ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند این نکته را و درنمی یابند وکم اهلکنا پس که هلاک کردیم من قریة
از اهل دیهی که بنا فرمانی بطرت کافر شدند معیشتها در زندکانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانکه اهل مکه وکار آن

وما ان طاغیان را هلاک کردیم قتلک پس اینست مساکنهم مسکنهای ایشان خالی و خراب لم تسکن نه نشسته‌اند دران من بعدهم از پس هلاک ایشان
الا قلیلا مگر اندکی از رهگذریان که روزی یا بعضی از روزی اینجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند نظم در خانه دوستی جوششی بر خیز
کین خانه بدان خوشست که بینه ورروند و کنا نحن الوارثین وهستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی مایم باقی بعد از فنای همه وما کان ربک
ونیست پروردگار تو مهلک القری هلاک کننده اهل دیهها حتی یبعث تا وقتی که برانگیزد رسولا فرستاده که بحکم الهی یتلوا علیهم بخواند بر ایشان
آیاتنا آیتهای ما را برای الزام حجت وقطع معذرت وما کنا مهلکی القری ونیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت الا واهلها مگر که
اهل آن ظالمون ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وما اوتیتم وآنچه داده شده اید شما من شیء از چیزی که اسباب دنیوی باشد فمتاع
الحیوة الدنیا پس آن برخورداریست در زندگانی این جهان وزینتها وآرایش این سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان مباهات
وافتخار کنید وما عند الله وآنچه نزدیک خدایست از ثواب آن جهانی ونعمتها و جاودانی خیر بهترست فی نفس الامر چه لذت آن خالص
از کدورات محنت ومشقت وابقی و پاینده تر افلا تعقلون آیا در نمی یابید و فهم نمی کنید که بدل میکنید باقی را بفانی و دو غوب را معیوب
نظم حیف باشد لعل و زر دادن ز چنگ پس گرفتن در برابر خاک و سنگ درخبرست که علی و حمزه رضی الله عنهما با ابو جهل معارضه بسیار کردند
در باب دین و گفته اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله نمود این آیه نازل شد افمن وعدناه آیا کسی که وعده کردیم او را به جنت در آخرت
ونصرت در دنیا وعدا حسنا وعده نیکو که دران خلاف متصور نیست فهو لاقیه پس آن کس دریابنده آن موعود است یعنی اینجا علی و حمزه
و یا عمار رضی الله عنهم چنین کس باشد کمن متعناه مانند کسی که برخورداری دادیم او را متاع الحیوة الدنیا از متاع زندگانی دنیا
که محنتش آمیخته بمحنت است و دولتش سودی نکیت و مالش در صدد زوال و جاهش بر شرف انتقال ثم هو پس آنکس یوم القیامة روز رستخیز
من المحضرین از حاضر شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابو جهل است یا ولید مغیره ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را
که بخواند خدای کافران را فیقول پس گوید این شرکای کجااند شریکان من الذین انکه کنتم تزعمون بودید که گمان می بردید که شریک منند
قال الذین حق گویند آنانکه واجب شد علیهم القول بر ایشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه لاملان جهنم و آنان روسای ضلالت یا شیاطین
یا دیوان که گویند ربنا ای آفریدگار ما هولاء الذین این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که ما اغوینا هم گمراه کردیم ایشان را و بشرک
خواندیم اجابت کردند اغوینا هم گمراه کردیم ایشان را کما غوینا همچنانکه خود گمراه بودیم تبرأنا اکنون بیزاری کردیم الیک بسوی تو
از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر ما کانوا نبودند ایشان که فی الواقع ایانا یعبدون ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای
نفس خود میکردند وقیل ادعوا و گویند کافرانرا که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک من می ساختید از بتان تا عذاب از شما
دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشانرا بامید نصرت فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند مر ایشانرا بجهت عجز از اجابت ونصرت وراوا العذاب
و به بینند عذاب را تابعان و متبوعان لو انهم و تمنا برند که کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از
خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب این شدندی ویوم ینادیهم و یاد آر روزی را که بندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را
فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگانرا چون شما را دعوت کردند بحق فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء
بر ایشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را یومئذ دران روز ندانند که چگویند فهم لا یتساءلون پس
ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسئول همه در مانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند

قوله ام القری مقصود آن دیار و اصل آن جا و مرجع اهل سواد اعظم ...

فاما من تاب اما آنکس که توبه کند از شرک وآمن و بگرود بخدای و رسول وعمل صالحا و بکند عملهای شایسته فعسی ان یکون
پس شاید بلکه باشد من المفلحین از رستگاران بوقت سوال و جواب فرو نماند و رستگاری بایجابت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بازبسته است نظم زان بی رضای محمد قفس ره رستگاری مبینست وبس و آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای محمد را برای
نبوت اختیار کرده بایستی که چنین منصب عالی بزرگی از اهل وظایف رسیدی لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه
در جواب ایشان فرمود که وربک و پروردگار تو یخلق می آفریند ما یشاء آنچه میخواهد بی موجبی و مانعی ویختار و برمی گزیند مر که میخواهد
برای رسالت چنانکه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم برگزید ما کان نیست و نباشد لهم الخیرة مرکافران چون ولید مغیره و سایر طاغیان
اختیاری دران یعنی ایشانرا نشاید و نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختارست هر که خواهد برگزیند و کرم کند
سبحان الله پاکی مر خدایراست از آنکه کسی را بالای اختیار او اختیاری بود وتعالی و برترست خدای عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بت پرستان
و شریک میکیرند وربک و آفریدگار تو یعلم میداند ما تکن آنچه می پوشد صدورهم سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت سید
و کینه مومنان وما یعلنون و میداند آنچه آشکارا می سازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وهو الله و اوست خدای مستحق پرستش
لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست الا هو مگر او وله الحمد و مر او راست ستایش فی الاولی والآخرة درین سرای و دران سرای چه مولی نعم دنیوی
و اخروی اوست وله الحکم و مر او راست کارگذاری والیه ترجعون و بدو باز گردیده خواهید شد در روز نشور قل بگو ای محمد ارایتم چون
می بینید ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیامة تا روز قیامت بانکه آفتاب را تحت الارض
بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز خدای بحق که از راه رحمت یاتیکم بضیاء بیارد برای شما
... که آرام گیرید در شب ولتبتغوا... در روز و از مناعب اشتغال و اعمال استراحه کنید افلا تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت ما
بدیده تفکر و استبصار ومن رحمته و از بخشایش خود جعل بیافرید لکم اللیل والنهار برای شب و روز را لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب
ولتبتغوا و تا بجویید در روز من فضله از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده ولعلکم تشکرون و شاید که شما سپاس داری کنید خدایرا
بر نعمت روز و شب نظم چرخ را دوری شبانروزی دهد شب بر در روز او در روزی دهد خلوت شب هجران تا خاص کش راز دل گوید بر جانان خویش
روزها از بهر غوغای عوام تا بدیشان کار تن کردن تمام ویوم ینادیهم و یاد کن روز را که ندا کند خدای مر بت پرستانرا مکرار این ندا تقریع
بعد از تقریع است فیقول پس گوید این کجااند شرکای انبازان من الذین انانکه کنتم تزعمون بودید که گمان می بردید که شریک منند در وغ
بیکفتید ونزعنا و بیرون آریم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر کفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشانرا گواهی آریم فقلنا پس گوییم
امتانرا که بیارید برهانکم حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا پس بدانند آن هنگام ان الحق لله که راستی یا عبادت یا توحید یا حجت
مر خدایراست وضل عنهم و گم گردد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه می بودند که بر می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان
میداشتند ان قارون بدرستی که قارون کان من قوم موسی بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم موسی بوده و گفته اند وی
خواهرزاده موسی بود واصح آنست که پسر عم موسی بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران بن قاهث است
از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام و قارون از غایت خوبی و زیبایی طلعت منور خواندندی و در قراءة توریة اقرا بنی
بنی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختاران است در زمان احتیاج مردی متواضع متخلق بود همچنین که توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر گشت

فبغی پس ستم کرد وافزونی جست علیهم بر قوم موسی و خواست که همه در تحت حکم وی باشند وآتیناه وعطا کردیم ما اورا من الکنوز
از گنجها یعنی مالها گرد کرده ما ان مفاتحه آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لتنوء مراینه گرانی میکرد بالعصبة بگروهی مردمان
اولی القوة خداوندان توانایی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل واما فراکفته که اینجا واد چهل تن اند که کلیدهای گنوز می کشیدند در کشاف
مذکورست که شصت اشتر مفاتیح خزاین اوی کشیدند هر خزینه را مفتاحی بوده وهیچ مفتاح از اصبعی زیاده نبودی واز پوست حیوانات ساخته
بودند تا سبک باشد وامام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه مالست وان چهارصد هزار هزار و چهل هزار ایشان پر از زر و نقره بود اذ قال
ویاد کن که چون گفتند مر قارون را قومه گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لا تفرح شادی مکن بمال دنیا ان الله
بدرستی که خدای لا یحب الفرحین دوست نمیدارد فرح کنندگانرا بدینی که مبنی حقست ثم دنیای دنی جیست سرای سستی من اکنده مرا کشته درپی قدمی
کردست گرای شادی نکند ما ورفوت شود نیز زد ببنی وابتغ وطلب کن ونتیجه کلام ناصحانست که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فیما آتاک
در آنچه عطا کرده است ترا خدای الدار الآخرة سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول
ثواب آن جهانی ثم بدینی توانی که عقبی فوت نحو جان من ورته حسرت خوری ولا تنس وفراموش مکن نصیبک بهره خود را من الدنیا از مال دنیا
یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و بس پس از آن حال بر اندیش و بمال و منال غره مشو ثم که ملک تو شام تا مکی خواهد بود
وزسه هر روم تا ختم خواهد بود از وزکرین جهان کی عزم سفر همراه تو چیز کفنی خواهد بود وگفته اند فراموش مکن بهره خود را یعنی بان مقدار
از مال ترا کفایت باشد پسنده کن واحسن ونیکویی نمای با بندگان خدای لا یحب المفسدین دوست نمیدارد افساد کنندگانرا که بدینی
تفاخر و تعظم کنند قال گفت قارون در جواب ایشان انما اوتیته جزین نیست که داده شده ام این مال را یعنی داده اند علی علم
عندی بدانشی که نزد دیگ منست یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت و دهقنت وسایر مکاسب یا دانا بودم بگنجهای
یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام وانرا بر داشته وگفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بجواهر خود آموخته بود و او قارون را
تعلیم داد اولم یعلم آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود در توریة خوانده واز مورخان شنیده ان الله انکه خدای قد اهلک بدرستی که
که هلاک کرده است من قبله پیش از قارون من القرون از اهل روزگارها من هو کسی که او اشد سخت تر بوده از قارون
قوة از روی توانایی واکثر جمعا وبیشتر از روی مال جمع کرد انکه جرا قارون بسبب بسیاری وکثرت مال مغرور گردد و باوجود انکه
میداند که از و قوی تر وغنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید ولا یسأل وپرسیده نخواهند شد عن ذنوبهم المجرمون از گناهان
ایشان گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشانرا بسیمای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشانرا سوال استعلام نخواهد بود
چه حق تعالی مطلع است بران یا سوال معاتبه نباشد زیراکه بی حساب در دوزخ خواهند رفت فخرج پس بیرون آمد قارون روز شنبه
علی قومه بر قوم خود فی زینته با آرایش خود با استر سفید که زین زرین داشت نشسته وجامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بدین صفت
با وی سوار شده و در کشاف گفته که نود هزار تن که همه جامه معصفر داشتند با وی برنشسته و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده
بودند و در موضح آورده که سه هزار جاریه با وی بودند با استران سفید با زین زرین وجامها ارغوانی وموزه سفید چون قارون بدین
دیدبه بمیان قوم درآمد قال الذین گفتند آنانکه اوتوا العلم داده بودند ایشانرا علم باحوال آخرت یا دانا بودند بحکمت قناعت
وعزت توکل چون یوشع واصحاب او ویلکم وای بر شما ای دنیا طلبان ثواب الله پاداش خدای در آخرت خیر بهترست از مال دنیا

لمن آمن مر کسی را که بگرود بخدا و پیغمبر وعمل صالحا وبکند کرداری ستوده ولا یلقیها وتلقین نخواهد کرد این کلمه که علما گفته دردل وزبان
نخواهند داد الا الصابرون مگر صبر کنندگانرا که بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند وگفته اند توفیق نیابند بمباشرت اعمال صالحه مگر صابرانرا
نظم اصل صبر از جمله عالم برترست * صابران از اوج گردون بگذرند * هر که کارد تخم صبر اندرجهان * بدرود محصول عیش جاودان آورده اند که قارونرا
بر موسی وهارون علی نبینا وعلیهما السلام حسد وحقد تمام بود چنانچه روزی بموسی گفت که تو رسالت بردی ومذبح بهارون رسید من بی منصبی چند صبر کنم
القصه در پی ایذاء موسی علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد وبا آنکه عشر یا ربع مال می بایست داد موسی بفرمان الهی با وی صلح کرد
که از هزار دینار یک دینار زکوة بدهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم برآمد بخل وخست سر راه بر وی گرفت جمعی از بنی اسرائیل را طلبید وگفت هرچه
موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالهای شما از شما بستاند گفتند تو مهتر مایی هرچه میفرمایی گفت میخواهم که اورا در میان قوم رسوا کنم
تا دیگر سخن وی نشنوند پس زنی فاجره را که در تیسیر می آورد که نام او سبرا بوده طلبیده دو همیان زر داد ومقرر کرد که فردا بمحضر خاص
وعام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روزی دیگر که موسی علیه السلام در اثنای ادا وتوامی فرمود که هر که دزدی کند دستش ببریم وهر که زنا کند
اگر غیر محصن است تازیانه زنیم ومحصن را سنگسار کنیم قارون برخاست که اگر همه تو باشی گفت آری اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان
می برند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی فرمود که معاذ الله اورا حاضر کنید سبرا بمحفل آمد وموسی گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدایی
که دریا شکافته وتوریة فرو فرستاده که راست بگوی زن را هیبت آلهی دریافت گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر برشوت بمن داده تا در باره تو
اقرار کنم ومن با چو دیگری زنا وبد کرداریها خود چگونه پسندم که بر تو تهمت گویم وانکه آن دو کواه میان بمهر قارون با منست بنی اسرائیل
بر قارون دیدند مگروی بر همه روشن شد موسی روی بر خاک نهاده از قارون شکایت کرد وخطاب رسید که زمین را در فرمان تو
کردم بفرمای هرچه میخواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست گو بر جای قرار گیرد وهر که با منست
گو برکنار رود کافه بنی اسرائیل از آن محل کناره کردند الا دو تن که با قارون ماندند وموسی علیه السلام با زمین خطاب کرد که بگیر ایشانرا
زمین پایهای ایشانرا تا کعبین فرو برد وایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند تا بجایی رسید وموسی علیه السلام میگفت خذیهم الفقره تا زانو و میان
وگردن بزمین فرو رفتند وزاری واستغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشانرا تمام فرو برد ودر اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی
علی نبینا وعلیه السلام خطاب کرد که مستغیثان دیار قارون ویاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی ورحم نکردی بعزت وجلال من که اگر
یک نوبت مرا بخواندندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون فرو رود
وگنوز واستعه او بتصرف نماید موسی علیه السلام درخواست که تا حق سبحانه وگنج خانهای او نیز بزمین فرو برد چنانچه میفرماید فخسفنا به وفرو بردیم
قارونرا وبداره الارض وسرای اورا بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت خود با خانه ومال بزمین فرو میرود
ونفخ صور را بارض سفلی خواهد رسید نظم گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز * خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست فما کان پس نبود اورا
من فئة هیچ گروهی از یاران که در آن وقت ینصرونه یاری کردند اورا من دون الله بجز خدای وما کان ونبود من المنتصرین از منع کنندگان
عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب از وی باز داشت نه خود توانست باز داشتن واصبح الذین تمنوا وبامداد کردند آنانکه آرزو میبردند مکانه
منزل وجاه اورا بالامس دی روز یعنی ازو پیشتر تا که گشته بعد از خسف وی وگرایندگان بصلاح یقولون میگفتند هر یک با دیگری ویکان الله
انکه یعنی ویک باشد واعلم مقتضیست یعنی وای بر تو بدان انکه خدای یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که خواهد من عباده

از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بلی محض ارادت ویقدر وتنگ می سازد بر هر که میخواهد بندگی که تقاضای بسق کند بلکه بمقتضای
مشیت لولا ان منّ الله اگر نه آن بودی که خدای منت نهاد علینا بر ما وبما نداد از دنیا وی آنچه متمنای ما بود لخسف بنا هر اینه بزمین فرو برده
بودندی و حفص خسف معلوم خوانده یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی ویکأنه وی کلمه تندیم است وکان برای تشبیه در باب اخطاری نقل میکند
که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم والم تر است یعنی نمیدانی و نمی بینی که انه لا یفلح الکافرون رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب
کنندگان تلک الدار الآخرة آن سرای دیگر که شنیده و دانسته وار بهشتست نجعلها ساخته ایم آن را للذین برای آنانکه ایشان لا یریدون
نمیخواهند علوا برتری و تکبر فی الارض در زمین با اهل آن ولا فسادا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست والعاقبة و سرانجام
نیکو للمتقین و پرهیزکاران است صاحب بحر فرموده که سرای رضا و جائی راست ازارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه
که در زمین بشریت طالب علو نباشد چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر را از غم حضرت برداشته التفات بهیچ و بسیح حیز تمیز
و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالکانه ملوک باز گذارند یا عالکیه و مالکیه و متصرفی که در کون ولکان خواهد کند و ایشان را بران زیاد اعراض
بنود ع هرچه خواهی بکن که ملک تراست من جاء بالحسنة هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص فله پس مرو راست خیر نیکوتر
منها از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیکی در دینی او را باشد بهتر ازان در آخرت ومن جاء بالسیئة و هر که بیارد بدی چون شرک
و تکذیب فلا یجزی الذین پس جزا داده نشوند آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها را الا ما کانوا یعملون مگر مثل آنچیزی که بودند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیه
دلیلست بر آنکه ثواب حسنه بهتر ازان خواهد بود و پاداش سیئه بدیشان و فایده این صورت انزجار عقلا از ارتکاب سیئات نظم
هرچه در شرع و عقل بد باشد ؛ نکند هر که با خرد باشد ؛ آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در زمان هجرت رسید بشوق و هم کرد دار دوی
مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام بدین آیه فرود آمد که ان الذی فرض بدرستی آنانکه فرض کرده است علیک القرآن بر تو
تبلیغ قرآن یا عمل بدان لرادک هر اینه باز گرداننده است الی معاد بجای بازگشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بوده و قومی گفته اند معاد
جنتست و در تاویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است در احدیت ذات و بقاء بالله در مقام تحقیق بجمیع صفات و بر سالک منتهی اینجا سر مبتدا
والیه یعود درویشی میگوید نظم چون از و بود این و آنرا ابتدا ؛ هم بدو باید که باشد انتها ؛ انتهای تو رهائی را که کرد از حق طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع
قل بگو ای محمد ربی پروردگار من اعلم داناترست من جاء بالهدی بکسی که آورد راه راست یا توحید یا قرآن وان منم ومن هو و بآنکس که او
فی ضلال مبین در گمراهی هویداست چون مشرکان مکه وما کنت ترجوا و نبودی تو که امید داشته باشی ان یلقی الیک الکتاب آنکه فرستاده
شود بتو قرآن پس ما فرستادیم بتو کتاب الا رحمة مگر بجهت بخشایشی من ربک از آفریدگار تو بر تو فلا تکونن پس مباش ظهیرا هم پشت و یار للکافرین
و ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان را اجابت منمای ولا یصدنک و باید که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن آیات
خدا و عمل کردن بدان بعد اذ انزلت الیک پس از آنکه فرود آمده است بتو وادع و بخوان خلق را الی ربک بسوی عبادت پروردگار خود ولا تکونن
من المشرکین و مباش از شرک آورندگان ولا تدع و مخوان مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر زیرا که لا اله الا هو نیست هیچ خدای سزاوار
خواندن مگر او مخاطب درین آیات حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امت و فایده خطاب با آن حضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان
کل شیء همه چیزی هالک فانیست الا وجهه مگر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطلست مگر که بآن وجه الله طلبند له الحکم مرو راست فرمان والیه ترجعون
و بسوی او باز گشته خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت ماسوی او فانی باشند

صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه از کلمات شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کس بتو ونه از تو بکس همه از تو بتو پس همه تویی وبس
الا کل شیء ما خلا الله باطل علایق منقطع است و عوایق مرتفع رسوم باطلست و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی وحق یکتا و بخود باقی در شرح
عوارف مذکورست که نکتة هالک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او و در هالکست و حواله مشاهده این حال بفردا در حق محجوبانست یوم پرده
بیفکند و نزدیک قریبا گردد ع با وجود تو زحق راست نیاید که منم بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه تحیر فکرست تا دانند که
کسی را بحقایق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل از کنه معرفت این کلام آگاه نی ع خرد عاجز و فهم از وی کم است و در حروف اول این سوره گفته اند
الف اشارت باسم الله است ولام بلطیف و میم بمجید یعنی مینماید که الله متم ردی طاعت است لطیف متم اخلاص در عبادت فرو گذار مجید متم بزرگی دیگران
مسلم دارد احسب الناس آیا پندارند مردمان ان یترکوا آنکه فرو گذاشته شوند ان یقولوا بآنکه گویند آمنا ایمان آورده ایم یعنی می پندارند که بمجرد قول
اعتماد دست از ایشان باز دارند وهم لا یفتنون و حال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مبتلا نگردند در نفس و مال یا امتحان نکنند
ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن این در شان جمعی از مسلمانانست که در مکه بودند و ایشان را هجرت از دیار و دار قرار دشوار می آمد و مهاجران
از مدینه بدیشان پیغام می دادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست یعنی بر نیت هجرت بیرون آمدند مشرکان آگاه شده ایشان را
از راه برگردانیدند حق سبحانه تسلی دل ایشان آیه فرستاد که تصور نمی باید کرد که بی کشش بلا دعوی ولا درست بود نظم عاشقان را در دل بیماری باید
جور یار و طعنه اغیاری باید کشید و اصح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر او از فوات مهجع بسیار جزع و فزع کردند حق سبحانه آیه
فرستاد که بمجرد قول ایمان بی بلا و امتحان کاری پیش نمیرود ولقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الذین من قبلهم ایشان را که پیش از این
مومنان بودند یعنی این صورت در سایر امم واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند فلیعلمن الله پس ظاهر میگرداند خدای الذین
صدقوا آنان را که راست گفتند در دعوی ایمان ولیعلمن الکاذبین پس ظاهر میگرداند خدای و متمیز می سازد دروغ گویان را در دین یعنی نماید این
هر دو گروه را بخلق یا جزا دهد ایشان را بآنچه پیدا آمد از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هر که او دعوی کند ؛ صدقرا از امتحان بروی تند
گر بود صادق کشد بار جفا ؛ ور بود کاذب گریزد از بلا ؛ ام حسب الذین بلکه می پندارند آنانکه یعملون السیئات میکنند بدیها چون کفر و معاصی
ان یسبقونا آنکه پیشی گیرند ما را و ما را عاجز سازند از مجازات و مساوی ایشان ساء ما یحکمون بد حکمیست آنکه میکنند در فتوحات مذکورست که آیا
می پندارند گناهکاران که به سیئات خود بر سبقت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب
ایشان که موجب غضب باشد نظم گو گناه تو از عدد بیش است ؛ سبقت رحمتم از آن پیش است ؛ من کان یرجوا هر که باشد که امید دارد لقاء الله لقای خدا را
در بهشت یا وصول را بثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از بسیج و عرض بر خدای گو آماده باش فان اجل الله پس بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده
برای لقا یا جزا لآت هر اینه آینده است وهو السمیع و اوست شنوا مر گفتار بندگان را العلیم دانا بعمل و اسرار ایشان ومن جاهد و هر که
جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار فانما یجاهد پس جزین نیست که جهاد میکند لنفسه برای خود چه ثواب او عاید است بدو ان الله بدرستی
که خدای لغنی هر اینه بی نیازست عن العالمین از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشانست
والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کردارهای نیکو لنکفرن هر اینه محو کنیم سیئاتهم بدیهای ایشان را ولنجزینهم و هر آینه
پاداش دهیم ایشان را احسن الذی نیکوتر عملی را آنکه کانوا یعملون بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی

اعمال را بآنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس یا پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده یا زیاده تا هفتصد
زیرا که ایشان محتاج‌اند و وی بی‌نیاز [illegible] رسم باشد که غنی چیزی رسد محتاج را آورده‌اند که چون سعد ابی وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت
مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از مرحه(?) بیدان مایه زندگانی بود تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده‌ای بیزار نشوی
سعد صورت حال را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید این آیه نازل شد که ووصینا الانسان و امر کردیم آدمی را بوالدیه به پدر
و مادر او حسنا نیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وان جاهداک و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لتشرک بی تا شریک آری بمن
و انباز گیری ما لیس آنچه را که نیست لک ترا به بالوهیت تو علم دانشی بتعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری
برای من چیزی را که الوهیت آن بذاتی و فی الواقع الوهیت شایسته نیست چوما(?) فلا تطعهما پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست
الی بسوی مجازات منست مرجعکم بازگشت شما از مومن و مشرک و بار و عاق فانبئکم پس بیاگاهانم شما را وقت جزا دادن بما کنتم تعملون
بآنچه هستید که میکنید والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وعملوا الصالحات بکردند کارهای شایسته بعد از فساد لندخلنهم
هر آینه داخل کردانیم ایشانرا فی الصالحین در زمره ستودگان یا دراریم در مدخل ایشان که بهشت است ومن الناس و از مردمان من یقول
کسی هست که میگوید آمنا بالله گرویدیم بخدای و او [illegible] است یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فاذا اوذی پس چون ایذا
کرده شود فی الله در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جعل گرداند یعنی دارد و شمارد فتنة الناس رنج و عذاب دادن مردمانرا
کعذاب الله مانند عذاب خدای یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد از خوف عذاب خدای ولئن جاء و اگر
بیاید نصر من ربک یاری از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن هر آینه گویند انا بدرستی که ما کنا معکم هستیم با شما در دین و ملت
پس ما را در غنیمت شریک سازید اولیس الله آیا نیست خدای باعلم داناتر از همه دانایان بما فی صدور العالمین بآنچه در دلهای عالمیانست
از صفای اخلاص و کدورت نفاق ولیعلمن الله و هر آینه داند خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویده‌اند بدل ولیعلمن المنافقین و بداند منافقانرا
ایشانرا در دنیا تمیز خواهد ساخت با بتلاء و امتحان در بلایه محنت و بلیت چون مردان شناخته شود چنانچه بآتش عیار زر و نقره معلوم میگردد
[illegible] سیات انسان [illegible] توان بصر و تحمل شناخت جوهر مرد اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست و اگر در اصل بود پاک جسم خواهد کرد
در لباب آورده که ابوسفیان و امیه بن خلف عمر خطاب و خباب را رضی الله عنهما گفتند که از دین محمد روبتابید و طریقه قدیم پدران فرو مگذارید
اگر اقامت بر دین آبا کنی باشد ما اوزار داریم و شما را در زیر بار گناه نگذاریم حق سبحانه فرمود وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند
للذین آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پی روی کنید راه ما را یعنی بر نتایج کیش پدران باشید ولنحمل و باید که برداریم خطایاکم
گناهان شما را اوست در تاویل جزا یعنی اگر در متابعت ما کنید ما خطاهای شما را بر داریم وما هم و حال آنست که نیستند ایشان بحاملین
بردارندگان من خطایاهم از گناهان مومنان من شیء هیچ چیز انهم بدرستی که ایشان لکاذبون دروغ گویانند در سخن خود که میگویند
بار خطای مومنان برداریم و ایشان بر حمل آن اندک و بسیار قادر نخواهند بود [illegible] بار گناه و بار کناه [illegible] آنکه سبب
ایشان گمراه شده‌اند کما قال سبحانه ولیحملن اثقالهم و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را واثقالا
و بارهای گران دیگر را مع اثقالهم با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنها که گمراه ساخته‌اند اضافه آثام و جرایم ایشان
خواهند شد ولیسئلن و هر آینه خواهیم پرسید ایشان را و پرسیده شوند یوم القیامة روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بربافتندی

از اباطیل

از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق می‌شود ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد
فیهم در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال و روایت اشهر آنست که نوح علی نبینا و علیه السلام
چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان ~~نهصد و پنجاه سال دعوت کرد~~ بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زیست
ملک الموت علیه السلام بوقت قبض روح از وی پرسید که ای درازترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند
خانه که دو در داشته باشد از یکی درآمد و بدیگری بیرون رفتم نظم گر بعمر تو عمر نوح و لقمان باشد آخر بروی چنانکه فرمان باشد
ایراد قصه نوح علیه السلام جهت تسلی سید انام است صلی الله علیه وسلم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان
یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان در دعوت میفرمود و کسی نمیگروید فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را
طوفان عذاب وهم ظالمون و ایشان ستمکاران بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح را واصحاب السفینة و یاران کشتی را
یعنی هر که با وی بود از مومنان و هرچه در سفینه بود از انواع جانوران وجعلناها و گردانیدیم کشتی را یا واقعه قوم نوح را آیة
علامتی یا عبرتی للعالمین برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وابراهیم و یاد کن ابراهیم را اذ قال چون گفت لقومه
مر گروه خود را از اهل بابل اعبدوا الله بپرستید خدای را واتقوه و بترسید از عقاب او ذلکم این عبادت و ترس خیر لکم بهتر است مر شما را
از دین و آیینی که دارید ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر انما تعبدون جز این نیست که می‌پرستید من دون الله بجز خدای
اوثانا بتانرا وتخلقون و بر می بافید افکا دروغی که اینها خدایان‌اند ان الذین تعبدون بدرستی آنانرا که پرستش میکنید من دون الله
بجز خدای لا یملکون نمیتوانند و قدرت ندارند که روزی دهند لکم شما را رزقا روزی دادنی فابتغوا پس بجویید عند الله الرزق نزدیک
خدای رزق را که او تواناست بر ایصال آن بهر زوجان واعبدوه و او را پرستید بیکتائی واشکروا له و شکر گویید او را که شکر قید
نعمت عاجله و صید نعمت آجله است الیه ترجعون بسوی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود صلوات الله وسلامه علیه
اکنون حق سبحانه تهدید میکند قریش را و میفرماید وان تکذبوا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر ما فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده‌اند
رسل خود را امم جماعتها من قبلکم پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان پیغمبرانرا ضرری رسیده بلکه
مضرت آن بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دینی و اخروی شده‌اند پس تکذیب شما نیز حبیب مرا ضرر نرساند وما علی الرسول و نیست
بر فرستاده الا البلاغ المبین مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبات آخرت بیم رسانید
و شفاعت و نشر را منکر شدید اولم یروا کیف آیا نمی بینند و حقیقت نمیدانند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الله الخلق
ابتدا میکند خدای آفرینش را از نیست [illegible] ثم یعیده و پس باز ایشانرا بعد از موت باز گرداند بحیات ان ذلک
بدرستی که ابدا و اعاده علی الله یسیر بر خدای آسانست قل بگو ای محمد مر منکرانرا که از تفکر و استدلال سیروا بروید فی الارض در زمین
فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه بدا الخلق پیدا فرموده است خدای خلق را باختلاف اشکال و افعال و احوال ثم الله پس خدای ینشئ
ظاهر کرداند النشاة الآخرة آفریدن دیگر ملخص سخن آنست که چون دیدید که خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم شود
بر شما در اعادت و بضرورت دانید که آنکه مبدی خلایق است میتواند که معید ایشان باشد ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء
بر هر چیزی از بدو و اعاده قدیر تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر انشاء اولی

قادرست مرا ینها از نشاء اخری عاجز نخواهد بود یعذب عذاب کند من یشاء هرکرا خواهد عذابش او ویرحم من یشاء و ببخشاید بر هر که خواهد عذاب او
ویرحم من یشاء و ببخشاید بر هر که خواهد بخشش او والیه تقلبون و بحکم او باز گردیده خواهید شد در روز جزا گفته اند عذاب کند بخذلان و ببخشاید
بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدلست و رحمتش از راه فضل هر کرا خواهد بپای عدل کند و از پیش براند و آنرا که
خواهد بپای فضل کند و بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی ٭ وگر خوانی ز روی فضل خوانی ٭ ورا یا رانند و خواندن چه کار است ٭
اگر خوانی و گر رانی تو دانی ٭ در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خویست و رحمت بخوش خلقی و نزد بعضی عذاب و رحمت به میل دنیاست و بترک آن
یا به حرص و قناعت یا بمتابعت بدعت و بملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری رحمه الله فرموده که عذاب با نست که بنده را با او
گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او باشد ٭ تا تو باشی یار ما رونق نگیرد کار ما ٭ وما انتم و نیستید شما ای مردمان بمعجزین عاجز کنندگان پروردگار
خود را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زیر زمین متواری شوید نتوانید ولا فی السماء و نه آسمان یعنی
اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نباشید و گفته اند که مراد آنست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عجز کرده خدای وما لکم و نیست شما را از عذاب خدای
من ولی هیچ دوستی که نگاه دارد ولا نصیر و نه یاری که بعد دفع آن در آید والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی
بکتب او یا بدلایل وحدت ولقائه و به لقای او یعنی بسرای آخرت و بعث اولئک آن گروه یئسوا ناامید شدند من رحمتی از بهشت من در دنیا
یا ناامید خواهند شد روز قیامت و تعبیر بماضی جهت تحقیق وقوعست واولئک و آن گروه لهم مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی دایم
بسبب کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصه ابراهیم علی نبینا و علیه السلام میکند و میفرماید فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم ابراهیم
بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزید
و اتفاق نمودند بر سوختن و او را در آتش انداختند فانجاه الله پس برهانید مر او را خدای من النار از ضرر آتش و آتش را برو سرد و باسلامت
گردانید ان فی ذلک بدرستی که درین رهانیدن لآیات نشانهاء قدرتست از خود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آن لقوم
یؤمنون برای گروهی که میگروند چه ایشان تفحص آن و تامل دران نفع میگیرند وقال گفت ابراهیم علیه السلام انما اتخذتم جز این نیست که فرا
گرفتید من دون الله بجز خدای اوثانا بتانرا تا بجای خدای مودة بینکم برای دوستی میان شما یعنی تا شما بتپرستان بیکدیگر بپیوندید
و بر عبادت ایشان اجتماع نمایید فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید و آن دوستی باقیست ثم یوم القیامة پس روز
قیامت یکفر کافر شود و بیزاری کند و شکر کرد بعضکم بعضی از شما که پیشوایانند ببعض مر بعضی را که متابعانند ویلعن بعضکم و لعنت کند پیروی
از شما یعنی پیروان و ازدال بعضا مر پیروی را که پیش روان و اشراف قند ومأویکم النار و باز گشت همه شما دوزخست وما لکم و نیست شما را
دران روز من ناصرین یاران و مددکاران که خلاصی دهند مدد ایشان از آتش وچون حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
بسلامت از آتش بیرون آمد فآمن پس بگروید و تصدیق کرد له لوط مر او را لوط که خواهرزاده بود و بعضی برادرزاده او بود
وقال و گفت ابراهیم مر ساره را که دختر عم وی بود ایمان آورده انی مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام ازین قوم الی ربی
بجایی که او پروردگار منست انه هو العزیز بدرستی که او غالبست و مغلوب دشمنان نشود الحکیم داناست بحکمت کار من پرداز دپس
ساره و لوط باوی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا بولایت شام در آمده ابراهیم بفلسطین فرود
آمد و لوط بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود در همین سال خدای تعالی اسمعیل علیه السلام

بوی داد از هاجر که کنیزک ساره خاتون بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا صد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را
وی را فرزندی بخشید چنانچه فرمود ووهبنا له و بخشیدیم مر او را در سن پیری اسحق فرزندی اسحق ویعقوب و نبیره که یعقوب وجعلنا و نهادیم
فی ذریته النبوة در فرزندان او نبوت یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل والکتاب و کتابها را یعنی توریة و انجیل و زبور و فرقان
وآتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت او فی الدنیا درین سرای بآنکه فرزند دادیم در کبر سن از عجوزه عقیم یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتاب بدیشان
عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست می کنند یا حاکم گردیدیم بصلوات بروی تا آخر دهر مادر دی گوید
فرزند اد در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانچه در حال حیات در مهمانخانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و خاص و عام از آن
مایده بهره فایده او بهره مند اند وانه و بدرستی که او فی الآخرة دران سرای لمن الصالحین از جمله شایستگان و پسندیدگانست ولوطا و یاد کن لوط را علیه السلام
اذ قال چون گفت لقومه مر گروه خود را از اهل موتفکات انکم آیا شما لتأتون الفاحشة می آیید بآن کار زشت و حفص انکم میخواند یعنی بدرستی که شما
بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری که بنهایت زشتست و بسبب قباحت آن ما سبقکم پیشی نگرفت بر شما بها بآن فاحشه من احد هیچ یک من العالمین از عالمیان
از جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفر است و نفوس پاکیزه این کار را کاره ائنکم لتأتون الرجال آیا شما می آیید بمردان بطریق مباشرت وتقطعون
السبیل و می برید راه را بر ره گذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشانرا میکشید یا غریبانرا بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردمان ازو منقطع شده
در یافت کرده اند و راه بسته شده وتأتون و می آیید فی نادیکم المنکر در مجلسهای خود بفعلهای زشت یعنی کارها میکنید که عقلا و عرفا نیکو نبینند دشنام دادن
و فراح بفحش و صفیر زدن و سنگ ریزه بانگشت بر یکدیگر افکندن و مهرها از کمان گروه بر ره گذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر و سخریه
با مسافران و امثال آن فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم وی و سخن ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ائتنا بعذاب الله بیار عذاب خدا را
بر ما ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ما ترک
این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگویی که خدای هست و تو پیغمبر اویی پس بگوی تا عذاب فرستد پس چون لوط علیه السلام ناامید شد قال گفت از روی
رب انصرنی خدایا یاری ده مرا باترال عذاب علی القوم المفسدین بر گروه تبه کاران ولما جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا فرستادگان ما
یعنی ملایکه ابراهیم بالبشری بسوی ابراهیم جهة بشارت فرزند قالوا گفتند انا مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل دیه سدوم را
که تکذیب برادر زاده تو میکنند ان اهلها بدرستی که اهل آن دیه کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال گفت ابراهیم علیه السلام
ان فیها لوطا بدرستی که دران دیه لوطست و او از ظالمان نیست قالوا گفتند ملایکه نحن اعلم ما دانا تریم بمن فیها بهر کس که در آن دیه است از مومن
و کافر و از حال لوط علیه السلام غافل نیستیم لننجینه هر آینه او را رهایی خواهیم داد واهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را کانت
باشد من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط علیه السلام از میان قوم بیرون رود با اهل خود و هم کسان
وی بیرون روند مگر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود ولما ان جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا لوطا فرستادگان ما
بسوی لوط سیء بهم اندوهگین شد بدیشان وضاق بهم و تنگ شد بسبب ایشان ذرعا از جهت دل یعنی دلتنگ گشت که مبادا که از قوم او
بدیشان جهت آنکه صورت غربا شدند آسیبی رسد و فرشتگان از ملال و حزن لوط علیه السلام مشاهده کردند و او را تسلی دادند
وقالوا و گفتند لا تخف مترس ولا تحزن و اندوه مدار انا منجوک بدرستی که ما رهاننده ایم ترا واهلک و کسان ترا الا امرأتک مگر زن ترا که او
کانت من الغابرین باشد از بس ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون بدرستی که ما فرود آرندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این دیه

رجزاً عذابی من السماء از آسمان یعنی سنگ باران بما کانوا بسبب آن که بودند پیوسته یفسقون فسق میکردند پس بحکم خدای لوط علیه السلام با اهل خود
خلاص یافت و کار موتفکه هلاک شدند و شهر خراب شده ایشان عبرت عالمیان گشت چنانکه میفرماید ولقد ترکنا و بدرستی که بگذاشتیم منها از آن قریه
آیة بینة نشانهٔ روشن لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشان است یا چاه سهیل که در آن زمین
میتوان یافت یا انهار سیاه که هنوز هست والی مدین بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را فقال پس گفت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من
بپرستید خدا را وارجوا الیوم الآخر امید دارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملی کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت آن روز و
ولا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض در زمین مدین بنقص کیل و وزن مفسدین در حالتی که تباه‌کاران باشید فکذبوه پس بدروغ داشتند
شعیب را علیه السلام و از فساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة پس بگرفت ایشان را لرزه سخت یا صیحه جبرئیل علیه السلام که دلها بدان در تزلزل
افتاد فاصبحوا پس بامداد کردند فی دارهم در سراهای خود جاثمین بزانو در آمدگان و مردگان وعاداً وثموداً و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاکت
ایشان را وقد تبین لکم و بدرستی که روشن شده است هلاک ایشان و شما را من مساکنهم از منزلهای ایشان بحجر و ذی یمن که بران میگذرید
و آثار عذاب معاینه می بینید وزین و بیاراست لهم الشیطان برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان را از کفر
و تکذیب فصدهم پس باز داشت ایشان را عن السبیل از راه راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند وکانوا مستبصرین و بودند بینایان
یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیدهٔ بصیرت اما بدان استعمال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را بچون
پنداشتند وقارون و یاد کن قارون را وفرعون وهامان و فرعون و هامان را ولقد جاءهم موسی و بدرستی که آمد بدیشان موسی علیه السلام
بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض در زمین مصر و تعظیم ورزیدند وما کانوا سابقین و نبودند پیشی گیرندگان
بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان رسید فکلاً پس همه ایشان را که یاد کرده شد اخذنا گرفتیم و عقوبت کردیم بذنبه بگناه ایشان فمنهم پس بعضی
از ایشان من ارسلنا کسی بود که فرستادیم علیه حاصبا باد ریگ باری سخت که در و سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط ومنهم و بعضی از ایشان من
اخذته الصیحة کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه چون قوم ثمود و اهل مدین ومنهم و از ایشان من اغرقنا کسی بود که غرقه ساختیم
ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعونیان وما کان الله لیظلمهم و نبود خدای که ستم کند بدیشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند ولکن
کانوا و لیکن بودند ایشان که بجهل و عناد انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت مستحق عذاب می ساختند نظم
ای که حکم شرع را در میشکنی راه باطل میروی بد میکنی چون تو کردی بد بدیدی پای خود پس بدی را چرا با خود میکنی مثل الذین اتخذوا
مثل آنانکه فرا گرفتند من دون الله بجز خدای اولیاء دوستان یعنی خدایان کمثل العنکبوت مانند عنکبوت که برای خود اتخذت بیتاً
فرا گرفت خانه ان اوهن البیوت بدرستی که سست ترین خانها لبیت العنکبوت خانه عنکبوت است که سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد
و نه سرما لو کانوا یعلمون اگر باشند که دانند که حال که داشته اند چیزی با مرتبه یا بدانند که این مثلیست از برای دین ایشان یعنی چنانچه خانه عنکبوت
سست و بی اعتبار است هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز از روی مقدار است و از آن هیچ نگشاید صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت
هر چند بر خود می تند زندانی برای حبس خود میسازد و بندی بر دست و پای خود می نهد پس خانه او حبس اوست آنانکه بدون خدا اولیا
گرفتند یعنی پرستش سوا و محبت دنیا و متابعت شیطان مثل کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت
در مهلکهٔ نیران و درکی بعید و هاون افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی سوای نقلی در بی اعتباری بیت عنکبوت تشبیه کرده اند که نظم

ازسوا

از سوا اینکه در کس بی اعتبار افتاده است چه رشته دام سوخون تار بیت عنکبوت ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند ما یدعون آنچه میخوانند
یعنی می پرستند من دونه بجز وی من شیء از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوکب وهو العزیز و او غالبست در ملک خود شریک ندارد الحکیم
محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان تاخیر میکند وتلک الامثال و این مثلها نضربها للناس می آریم و بیان میکنیم برای مردمان وما یعقلها
و در نمی یابند ثمره و فایده آنرا الا العالمون مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها خلق الله بیافرید خدای تعالی السموات والارض آسمانها
و زمین را بالحق برای اظهار حق نه برای باطل و بازی ان فی ذلک بدرستی که درین آفریدن لآیة نشانه‌ایست روشن یا در ضرب الامثال
عبرتیست للمؤمنین مرگروندگان را اتل بخوان ما اوحی الیک آنچه وحی کرده می شود بتو من الکتاب از قرآن واقم الصلوة و بر پای دار نماز را
ان الصلوة بدرستی که نماز تنهی باز میدارد عن الفحشاء از کاری که نزد عقل زشت بود والمنکر و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب
باز ایستادن می باشد از معاصی چه مداومت بر وی موجب دوام ذکر و مورث کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز میدارد آورده اند
که جوانی انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که ان صلوته ستنهاه زود باشد که نماز او او را از آن
باز دارد اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه گشت در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رضی نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمود که هر که باز ندارد نماز او او را از فحش و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه و تعالی الا دوری صاحب تاویلات
آورده که هر یکی را از نفس و تن و دل و سر و روح و خفی نمازیست باز دارنده نماز تن تمامی تن است از معاصی و ملاهی و صلوة نفس منع نفس
از رذایل و علایق و اخلاق ردیه و صفات منطه و نماز دل باز دارد ظهور فضول و وقوف غفلت را و صلوة سر منع نماید التفات
بما سوی حضرت را و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظه اغیار و صلوة خفی بگذراند سالک را از شهود اثنینیة و ظهور انانیة یعنی
بوحدت تام گردد که از روی حقیقت نظم چو یکی نیست نقد این عالم باز بین و ببالش منور شی ولذکر الله و هر آینه ذکر خدای اکبر بزرگتر است
از همه چیز زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگترست از آنکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگتر از آنست که ذکر دیگری
با او معارضه کند و یقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است یعنی این باشد که نماز بزرگترست از سایر طاعات یا آنکه ان بزرگترست که
بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد محققان برآنند که ذکر خدای بنده را بزرگترست از ذکر خدای بنده را چه ذکر بنده
حالیست که به و شتابد و ذکر خدای باقیست زوال نپذیرد و در انیا یاد ذوالنون قدس سره فرموده که ذکر او بزرگترست از آن جهت که تو او را
یاد کنی مگر بعد از آن که او ترا یاد کند سلمی رحمه الله فرموده که ذکر در ازل شما را بهترست از ذکر شما درین وقت او را در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید
ابوالخیر روح الله روحه نقل میکند که ذکر خداوند بزرگترست نه چنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگترست از ذکر تو بیداد نظم
تو یاد کنی خدا را در خور خود ت او یاد کند ترا ولی در خور خویش والله یعلم و خدای داناست ما تصنعون آنچه میکنید از خیر آن و جزا میدهد
ولا تجادلوا و جدال مکنید و جدال منمایید اهل الکتاب با اهل
مناسب عمل خواهد بود
کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن نیکوترست یعنی خشونت ایشان را بخوش خوئی
مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم الا الذین ظلموا منهم مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد شکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند ظالمان
از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرزند میکنند مر خدای را سبحانه وقولوا و بگویید با ایشان که بتصدیق تمام آمنا ایمان آورده ایم بالذی
ما انزل بانچه که فرو فرستاده شده است الینا بسوی ما یعنی قرآن وانزل الیکم و بانچه فرستاده اند بشما یعنی توریة و زبور و انجیل

و الهنا و خدای ما و الهکم و خدای شما واحد یکیست و نحن له و ما مر ورا مسلمون گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان و شما اتحاد او را باید
میکنید از اجداد در میان و کذلک و همچنانکه فرو فرستادیم بر ایشان کتاب خود را انزلنا فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را
کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فالذین پس آنانکه آتیناهم الکتاب داده ایم ایشان را علم کتاب متقدم چون ابن سلام و اصحاب او
رضی الله عنهم یؤمنون به میگروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و قرآن گرویده بودند چون قس
بن ساعده و بحیرا و سطور و ورقه و اضراب ایشان و من هؤلاء و ازین گروه عرب من یؤمن به کسی هست که میگرود بقرآن یا بمحمد و ما
یجحد بایاتنا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را الا الکافرون مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن الاشرف و معاندان عرب چون ابوجهل
و مانند وی و ما کنت و نبودی تو که تتلوا بخوانی تو من قبله پیش از قرآن من کتاب هیچ کتابی از کتب منزله و لا تخطه و نمی نویسی را کتابی را
بیمینک بدست راست خود تاکید است و نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و خط ننوشته که اگر جایز خواننده و نویسنده می بودی اذا لارتاب
المبطلون آن هنگام در شک افتادندی که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این کس قاری و کاتب است و [illegible] آورده
که خط و قرائت فضیلت بوده است و غیر پیغمبر را و عدم آن فضل پیغمبر آن حضرت بوده چون معجزه ظاهر شد و در اعیه او شک و شبهه نماند
حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بروی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف خویش از طریق عون عبدالله
نقل میکند که ما مات رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی کتب و قرء و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیه نفی کتابت [illegible]
بزمان قبل نزول وحی و مذهب آنانکه وی را امی دانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب است نظم بتعلیم گر نرسید انگشتش * بود لوح و قلم اندر مشتش
از سواد و خط اگر دیده بست * بکلکش نرسد هیچ شکست * بود او نور و خط تیره ظلمت * نشود نور و ظلمت جمع بهم بل هو بلکه قرآن آیات
بینات آیتهای روشنست فی صدور الذین در سینه آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کرام
که آنرا یاد میکنند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر الغیب خاصه امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند
قول آنست که ضمیر راجعست بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی محمد و کارهای او و علم با آنکه او امی است آیتهای روشنست و آنانکه دانا اند
بکتب الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالت پناهی و ما یجحد بایاتنا و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد است و قرآن
الا الظالمون مگر کاملان در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز و قالوا و گفتند کافران لولا انزل چرا فرو فرستاده
نمی شود علیه بر محمد آیة نشانه من ربه از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی علی نبینا و علیهم السلام
قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عند الله نزدیک خدایست هرگاه خواهد و بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بعهده
اقتدار و اختیار من نیست و انما انا و جز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بلیغ که شما دریابید اولم یکفهم
آیا بسنده نیست ایشان را حجتی سویدا و معجزی واضح انا انزلنا آنکه ما فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را پیوسته یتلی علیهم خوانده می شود
برایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تحدی کرده و کوتاه ترین سوره
در مانند قرآن از ایشان طلبیده و ایشان لشکرها کشته و مال و جان در می بازند و معارضه آن نمی پردازند معجزه روشن تر ازین کجا باشد
و گفته اند جمعی بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند و بعضی از نسخها نوشته با خود آورده و مدعا آنکه میخواهیم که علم خود را با آن افزون سازیم
حضرت فرمود که بهمین گمراهی بس قومی را از آنچه نبی ایشان آورده و این آیه نازل شده که آیا کافی نیست ایشان را قرآن که بر ایشان

میخواند ان فی ذلک بدرستی که درین کتاب لرحمة هر آینه بخشایشی است و نعمتی بزرگ کسی را که متابعت او کند و ذکری و پندی نصیحتی است
لقوم یؤمنون مر گروهی که تصدیق کنند قل کفی بالله بگو بسنده است خدای بینی و بینکم میان من و شما شهیدا گواه بر تحقیق نخواهد بود والذین امنوا و آنانکه گرویدند
بالباطل بناحق چون یهود و نصاری یا ایمان آوردند بمعبودان باطل و کفروا بالله و کافر شدند بخدای بحق اولئک آن گروه هم الخاسرون
ایشانند زیانکاران که بدل کنند کفر را بایمان و یستعجلونک بالعذاب و شتاب میکنند ترا بعذاب بتعجیل میکنند کافران ترا بالعذاب بفرود آوردن عذاب چون نضر بن حارث
و امثال او و لولا اجل مسمی و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب لجاءهم العذاب هر آینه بیامدی بدیشان بغتة ناگاه در دنیا یا بوقت مرگ یا در آخرت
و هم لایشعرون و ایشان نه دانند آمدن آنرا یستعجلونک بالعذاب طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب و ان جهنم و حال آنکه دوزخ لمحیطة
بالکافرین فرو گرفته است و احاطه کرده بناگرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیطست بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد
کرد بدیشان من فوقهم از زبر سر ایشان و من تحت ارجلهم و از زیر پایهای ایشان و یقول و گوید خدای یا فرشته بامر وی مر دوزخیان را که ذوقوا
بچشید ما کنتم تعملون جزای آنچه بودید که میکردید یعنی دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزاست هرچه اینجا کاشته اینجا بدرود نظم تو تخم پیغمبران که چون بدروی
محصول خود شاد و خرم شوی ؟ آورده که جمعی مومنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان بهجرت
نمی کردند و از ترس و هراس پرستش خدای نمی نمودند حق سبحانه این آیه فرستاد که یا عبادی ای بندگان الذین امنوا آنانکه گرویده اید از اهل
شرک بیکسو روید و صحبت مومنان طلبید و اگر در بلادی اسلام را عبادت نمیتوانید کرد ان ارضی بدرستی که زمین من واسعة گشاده است
هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فایای پس مرا فاعبدون پرستش نمایید خالصا و اینجا گفته اند نظم سفر کن چو جایت ناخوش بود
که زمین جای رفتن بدان تنگ نیست و اگر از دوستی اهل و ولد پای بسته بلا شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که کل نفس هر نفسی ذائقة الموت
چشنده مرگ است و بمرگ از همه جا و همه کس جدا خواهید گشت ثم الینا پس بسوی ما ترجعون باز گردیده خواهند شد و حفص بخطاب میخواند یعنی شما باز گردانیده خواهید شد
بجزای ما پس بدار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی آستان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و سلم باید آورد والذین امنوا و آنانکه گرویدند
بخدا و پیغمبر و عملوا الصالحات و بکردند عملهای نیکو یعنی اداء فرایض نمودند لنبوئنهم هر آینه فرود آریم ایشان را من الجنة از بهشت غرفا منزلهای بلند و غرفهای
ارجمند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر آن غرفها جویها خالدین در حالتی که جاودان باشند فیها در آن غرفها جویها خالدین در حالتی که جاودان باشند
فیها در آن غرفها یا بهشت نعم اجر العاملین نیکو مزدیست مر عمل کنندگان را بهشت الذین صبروا آنانکه شکیبایی ورزیدند بر آزار مشرکان و محنت اوطان
و علی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون کار بوی سپارند مومنان مکه این آیتها شنیده عزیمت هجرت بمدینه نمودند و جمعی را دغدغه دیگر دست داد که ببلده که ما را در آن
اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیه آمد و کاین من دابة و بسیار از جنبندگان که هیچ وجه لا تحمل بر نمی دارد رزقها روزی خود را یعنی
طاقت و قوت برداشتن ندارد یا ذخیره نمی کند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمیست و موش و مور و گفته اند که عقعق نهد و فراموش کند
از بعض سلف نقل میکنند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بالهای خود پنهان میکرد بالجمله جانوران بسیارند از وحوش و طیور و سباع و هوام
و حیوانات آبی که ذخیره نکنند و حامل رزق خود نشوند الله یرزقها خدای روزی دهد ایشان را و ایاکم و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد
غربت اندیشه مکنید نظم هست زمین فیض کرم ذو الجلال * مشرب ارزاق پر آب زلال * شاه و گدا روزی ازو می برند * تا مور و ملخ قسمت از او میخورند و هو السمیع و او شنواست
مر قول شما را که روزی از کجا خوریم العلیم دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد و لئن سألتهم و اگر بپرسی اهل مکه را من خلق السموات و الارض که بیافرید آسمانها
و زمینها را و سخر الشمس و القمر و مسخر کرد آفتاب و ماه را لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه این مسئله در عقول قرار گرفته و از جهت آنها و ممکنات بیکی واجب الوجود

قوله شهیدا گواه بود بمن بر راستی و تصدیق
میکند بمعجزات یعلم میداند ما فی السموات
و الارض آنچه در آسمانها و زمینست
[illegible] من و شما

قوله یوم یغشاهم العذاب هر آینه بیاید عذاب
[illegible] و لیاتینهم
[illegible] خواهد آمد آن
عذاب

باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فانی یؤفکون پس کجا برگردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق برمی‌تابند
و بسلوک می‌شتابند الله یبسط الرزق خدای می‌گستراند و فراخ می‌گرداند روزی را لمن یشاء برای هر کس که میخواهد من عباده از بندگان خود
و یقدر له و تنگ می‌سازد مر او را که میخواهد چه هر عاید است بغیر مذکور رجع تقسیم و الست بران گفته اند موسع له و ضیق علیه یکیست یعنی بر سر بنده که خواهد
گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهر چیزی از ضیق و بسط علیم داناست و مصلحت بندگان بر وی مخفی نیست و لئن سألتهم
و اگر پرسی از مشرکان عرب که من نزل فرو فرستاد من السماء از ابر یا آسمان ماء آبی فاحیا پس زنده کرد و تازه ساخت به الارض بآن آب زمین را
من بعد موتها از پس مردگی و افسردگی لیقولن الله هر آینه میگویند خدای یعنی معترفند باآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود این یعنی مخلوقات او را در عبادت
شریک می‌سازند قل الحمد لله بگو شکر و سپاس مر خدای را که از این ضلالت و متابعان و ... داشته بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون درنمی‌یابند و بحق
تناقض میگویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوق او را شریک او میدانند و ما هذه الحیوة الدنیا و نیست این زندگانی دنیی الا لهو مگر مشغولی
و بیکاری و لعب و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان می‌ماند که یکجا جمع آیند و ساعتی مبتهج گردند و اندک زمانی را ملول
و مانده گشته و متفرق شوند و چه زیبا گفته اند نظم بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بی‌عقل مردمان که بدان مبتلا شدند و ان الدار الآخرة
بدرستی که سرای دیگر لهی الحیوان اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگیست جاوید در و خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند اختیار
نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی فاذا رکبوا پس چون نشینند کافران فی الفلک در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دعوا الله
بخوانند خدای را مخلصین در حالتی که خالص کنندگان باشند له الدین برای خدای دین خود را یعنی طاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد
نکنند مگر خدای را در کشف این شدت پناه بوی برند فلما نجیهم پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر بیرون آرد بسلامت الی البر
بسوی دشت اذا هم ناگاه ایشان یشرکون شرک آرند یعنی باز گردند بعادت خویش لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بدانچه دادیم ایشان را
از نعمت نجات و لیتمتعوا و تا بهره‌ور شوند یا تمتع بر عبادت اصنام یا بر خورند یا تمتع بر عبادت اصنام یا بر خورند از زندگانی
این جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت اولم یروا آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند انا جعلنا آنکه ما
گردانیدیم شهر ایشان را حرما آمنا حرمی با امنی یعنی اهل آن ایمنند از قتل و غارت و یتخطف الناس و حال آنکه ربوده میشوند مردمان من
حولهم از گرداگرد بلاد ایشان یعنی مردمان را می‌کشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیگردد افبالباطل آیا بباطل که بتانند و شیاطین
یؤمنون میگروند و بنعمة الله و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که مکنت در حرم و ایمنی از خوف یکفرون کافر می‌شوند و در دلیل کفران نعمت
ایشان شرکست و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بربندد و بسازد علی الله کذبا بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریکست
او کذب بالحق یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لما جاءه آن هنگام که بیاید بوی الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی جایگاه
اقامت للکافرین برای ناگرویدگان والذین جاهدوا و آنانکه کوشش نمایند فینا در کار ما و اقامت دین ما لنهدینهم هر آینه راه نماییم ایشان را
سبلنا براههای خود و ان الله و بدرستی که خدای لمع المحسنین با نیکوکارانست یعنی با مجاهدات بنصرت و اعانت ایراد مجاهده که در
بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما یا دشمنان دین و نفس و هوا نماییم ایشان را راه وصول بدرگاه
لقا سهل تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامت سنت نماییم او را جنت امام قشیری رحمه الله گفته آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهده
آرایش دهیم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی روح الله روحه فرموده که هر که جهاد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در کی آورده

که هر که کوشش نماید در طلب ما بنماییم او را راه دریافت ما الا من طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمه زبور آورده الله
انا المعبود فاطلبنی تجدنی ع انا المقصود فاطلبنی تجدنی ع اگر در جستجوی من شتابی ع مراد خود بزودی بازیابی
بسم الله الرحمن الرحیم الم ابو الجوزا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حروف نقطه اندیشه ربانی اند هر حرفی اسمی بصفتی که حق را
بدان ثنا گویند جز آنکه الف ازین کلمات کنایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارتست باسم الله و لام
بنام جبرئیل و میم باسم محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلوات الله و سلامه علیه غلبت الروم مغلوب شدند رومیان و فارسیان
برایشان غلبه کردند فی ادنی الارض در نزدیکترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا کسکر یا میان
اذرعات و بصری و آنچنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان را که دو امیر وی بودند با لشکر گران فرستاد تا بعضی از ولایت روم
بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند در سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبر این خبر بمکه رسیده کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل
ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفال میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه
آیه فرستاد و بیان کرد و هم و رومیان من بعد غلبهم از پس مغلوب شدن ایشان سیغلبون زود باشد که غالب شوند فی بضع سنین
در اندک سال که میان سه و نه باشد صدیق رضی الله عنه بعد ازین آیه مشرکان را گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر
مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابن ابی خلف گفت نه چنین است ما با تو گرو می‌بندیم پس بر ده شتر جوان و مدت سه سال
گرو بستند و صدیق رضی الله عنه صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه علیه افضل صلوات الله رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است
برو در مال و در مدت بیفزای ابوبکر رضی الله عنه بازگشته و تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستاندند در روز بدر
که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر در روز حدیبیه محقق شد و صدیق رضی الله عنه صد شتر
از ابی بقول اول و از ضمان بقول ثانی بستد چرا ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت فرمود که صدقه ده العقد این آیه اجارت از اخبار
کاینه در مستقبل و آن از جمله اعجاز قرآنیست لله الامر مر خدایراست حکم و فرمان من قبل پیش از غلبه فارس بر روم و من بعد و پس از
غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذست و همه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل ازلست
و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازلی و ابدیست و یومئذ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند یفرح
المؤمنون شاد خواهند شد مؤمنان بنصر الله بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب
تفاؤل است و ظهور صدق اخبار مؤمنان و بردن گرو از دیگر بعضی صحابه گفته اند فرح بآنست که بعضی اعدای دین بر بعضی غلبه کردند
و جمعی را نابود ساختند و آنچنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند پرویز بنابر تهمتی ارباب غرض بر هر دو برادر متغیر گشت
و خواست که یکی بر دست دیگری هلاک کند هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسایی اختیار
نموده سپهبد لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساختند یعنی از بلاد ایشان را اگر فتند ینصر یاری میدهد خدای من یشاء هر کرا میخواهد
و هو العزیز و او غالبست انتقام کشنده از خصمی الرحیم مهربانست بمؤمنان وعد الله وعده کرد خدای غلبه روم یا فرح مؤمنان را وعده کردنی
لا یخلف الله خلاف نمی‌کند وعده وعده خود را چه دروغ بروی ممتنعست بلکه راست میسازد و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان
لا یعلمون نمیدانند صحت وعده او را یعلمون میدانند ظاهرا چیزهای آشکارا من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیی یعنی مال و متاع و جاه

و دولت او را یا اسباب معایش و تجارات در تیسیر میگوید مراد بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنوات است که اکثر اهل دنیا
قواعد آن را مشید استد وهم و ایشان عن الآخرة از امور آخرت که غایت مقصود است هم غافلون ایشان غافلان و بیخبر اند مگر بر مجرد حقیقت تاکید
اولم یتفکروا آیا تفکر نمی کنند فی انفسهم در نفسهای خویش که مرایای ممکنات است یعنی مرجع در آفاق ست موجودات در انفس میتوان یافت یا در
نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابداء خود بر اعاده استدلال کنند ما خلق الله نیافرید خدای السموات والارض آسمانها و زمینها را وما بینهما و آنچه
میان آسمان و زمین و زینت الا بالحق مگر برای حق یعنی ثواب و عقاب یا بحق یعنی بحکمت ملحوظ که آفریدن ارض و سماء نه برای بازیست
بلکه او بیدن بجهت استدلال بر توحید واجل مسمی و برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مراد روز قیامتست وان
کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان یعنی گروه بلقاء ربهم بدیدار پروردگار ایشان یعنی بروز رستخیز که وقت لقاست
لکافرون ناگرویدگان و منکراند اولم یسیروا آیا سیر نمی کنند فی الارض در زمین یعنی بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت فینظروا کیف کان
تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین عاقبت آنکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته کانوا بودند آن گروه اشد منهم سخت تر از
اهل مکه قوة از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان واثاروا الارض و بگردانیدند زمین را جهت زراعت
حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وعمروها و عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع‌اند یا آنکه عمر یافتند در
بیشتر از اعمار قریش وجاءتهم و آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات با آیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بدان بگرویدند
حق سبحانه دمار از دیار و روزگار ایشان برآورد فما کان الله لیظلمهم پس نیست خدای که ظلم کند بریشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر
و تکذیب ایشان را هلاک کند اساؤا بد کردند یعنی گناه فرستادند السوأی نتیجه بدتر که عقوبت و عذابست و گفته اند سوآ اسم جهنم است
چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان باشد ان کذبوا بسبب آنکه تکذیب کردند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی
باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وکانوا بها و بودند که بدان آیتها یستهزءون استهزا میکردند الله یبدؤا الخلق خدای
می آفریند خلق را از نطفه ثم یعیده پس دیگر باره زنده می گرداند و برمی انگیزد بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزاء و حکم او ترجعون
بازگردانیده می شوند و حفص تا میخواند بطریق خطاب ویوم تقوم الساعة و در روزی که قایم شود قیامت یبلس المجرمون خاموش
شوند مشرکان خاموشی که منقطع باشند از حجت ولم یکن لهم و نباشند و نبود مر ایشان را من شرکائهم از انبازان ایشان یعنی از خدایان که شرکا نام
نهاده بودند چون ملایکه و اصنام شفعاء در خواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند بود در آن روز از
شفاعت ایشان محروم و نا امید مانند وکانوا و بودند کافران بشرکائهم بدان انبازان کافرین ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید
گردند از ایشان بیزار شوند ویوم تقوم الساعة و روزی که قایم گردد ساعت رستخیز یومئذ آن هنگام یتفرقون پراکنده گردند مردمان و از هم
جدا شوند گروهی روی با علی علیین آرند و جمعی باسفل السافلین افتند یکی بر درجه وصلت یکی در درکه فرقت آن بر سریر محبت این در
حصیر محنت آن را انواع ثواب و این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق گدازان نظم یکی خندد ز بعد عشرت یکی گرید ز بعد
یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران فاما الذین اما آنانکه آمنوا گرویده باشند وعملوا الصالحات و عملهای پسندیده کرده فهم فی روضة پس
ایشان در مرغزاری بهشتی پر از انهار و اشجار یحبرون شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صحیفهٔ وجنات ایشان ظاهر باشد
یا گرامی و منعم باشند یا ایشان را بحلی و حلل بیارایند در احقاف گفته که متوج سازند شان و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را

که تغنیات کجا حیر تتغنی کنند فرمود که
با تسبیح از معاذ رازی که رسید تدکره

هیچ لذت برابر سماع نباشد در خبر ست که اهل بهشت تغنی کنند با صواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم بهشت بود
انه ابو در دار رضی الله عنه پرسیدند که از آواز ها کدام دوستر داری فرمود که مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان توحید و تمجید فی
ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که نزد دوستان خدا در روضات بهشت در میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند فی
مقعد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید بداود که بدان نغمهٔ دلپذیر و صوت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی تو بر تر
تلاوت کن ای عیسی بقراءت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دلاویز را بتسبیح ما بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی
از اوزاعی نقل میکند که هیچ خوش آوازتر از اسرافیل علیه السلام نیست چون آغاز تغنی کند خوشتر آن از لوراد و از کار رحود باز مانند
حاصل سخن آنکه شریفترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و ازینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی است
که در ماندگان پایان تیرگی افزاید از عشرت آباد بهشت نورانی یاد دهد نظم مومنان گویند کاثار بهشت نغز گردانید هر آواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم در بهشت آن نغمها بشنوده ایم گرچه بر ریخت آب وگل شکی یادمان آید از آنها اندکی پس نی و چنگ و رباب و سازها
چیزکی ماند بدان آوازها عاشقان زان نغمها زان میشوند جز بگذارند و سوی گل روند واما الذین کفروا و اما آنانکه نگرویده باشند وکذبوا بآیاتنا
و تکذیب کردند مر آیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل قدرت ولقاء الآخرة و لقای آن سرای یعنی حشر و نشر را فاولئک پس آن گروه فی العذاب محضرون
در عذاب حاضر شدگانند فسبحان الله مصدر ست بمعنی امر یعنی تسبیح گویند خدای را به پاکی یاد کنید یا نماز گذارید حین تمسون هنگامی که بشبانگاه
در آیید مراد نماز شام و خفتن است وحین تصبحون و در هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز صبح است وله الحمد و مر او راست ستایش فی السموات
والارض در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد او میگویند وعشیا و نماز گذارید در اطراف آخر روز یعنی نماز عصر وحین تظهرون
و هنگامی که در می آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوتست بس اتصال او بصلوة چه خالی از نیستی نیست
و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد و تخصیص ذکرش بنماز اخفایه مناسب می نماید یخرج الحی بیرون می آرد خدای زنده را من المیت از مرده
چون نخل از نواة و سنبله از حب و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل ویخرج المیت و بیرون
می آرد مرده را من الحی از زنده بعکس آنکه مذکور شد ویحیی الارض و زنده میکرداند زمین را بگیاه بعد موتها پس از فسردگی و افسردگی
آن وکذلک و مانند این اخراج تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبور ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای است ان خلقکم
که بیافرید اصل شما یعنی آدم را علیه السلام من تراب از خاک ثم اذا انتم پس اکنون شما بشر مردمانید تنتشرون پراکنده می شوید در زمین
برای تصرف در اسباب معیشت ومن آیاته و از علامات توانایی او ان خلق لکم آنست که بیافرید برای شما من انفسکم هم از شما یعنی از جنس شما
ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید بجهت جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمت و مخالفت واسطهٔ منافرت نظم
بجنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد هیچ جنسی از جنس خود ننگ بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته انسی با انس وجعل بینکم و ساخت میان
شما مودة دوستی ورحمة مهربانی در مرحله آورده که مودت بجز و تزوج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت
پدید آورد میان شما و ازواج شما
بر خوردسالان و رحمت بر پیرزالان ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن ازواج مشکل و متشابه مردان در بشریت مر آیة دلالتهاست لقوم یتفکرون
گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند ومن آیاته و از دلالتهای قدرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست
واختلاف السنتکم و مختلف زبانهای شما در سخن گفتن چه بعضی از ما عربیست و بعضی فارسی و بعضی حبشی و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی

وسندی واشال آن درلیاب آورده که اصول تمام زبانها مختلف منفاد و دو دست نورده درا ولاد سام است و سوده در فرزندان
حام وسی وشش دربنی یافث **والوانکم** واختلاف رنگهای شما درسفیدی وسرخی وسیاهی وزردی وتخطیطات اعضا وبسیاری واشکال
آن که مطلقاً کی هیچ آدمی درهمه چیز مشابه آدمی دیگر نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد واسباب ایشان البته دربعضی از چیزها مخالف
خواهند بود **ان فی ذلک** بدرستی که دراین لغت السنه والوان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند **لایات** نشانهاء قدرت وحکمت **للعالمین**
مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقلی از ملک وانس وجن پوشیده نیست که دراین اختلاف حکمی کلی مندرج است چه اگر براین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص
مشکل بودی وبسیاری از احکام معطل ماندی وحفص بکسر لام خوانده یعنی این دلالات مر دانایان راست که دران نظر کنند وبغور آن رسند
ومن ایاته واز علامات قدرت کامله اوست **منامکم** خواب کردن شما **باللیل والنهار** بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و تقویت
قوای طبیعی **وابتغاؤکم** وجستن شما روزی را **من فضله** از بخشش او یعنی طلب معاش بروز وشب وگفته اند منام مخصوص بشبست **وابتغاؤکم**
وجستن شما روزی را **من فضله** از بخشش او یعنی طلب معاش **بروز وشب** وابتغا بروز ودرآیه تقدیم و تاخیر هست بحسب معنی **ان فی
ذلک** بدرستی که در خواب شب و معیشت روز **لایات** دلالتها وعلامتهاست **لقوم یسمعون** برای گروهی که بشنوند بگوش هوش **ومن ایاته**
واز نشانهاء حکمت اوست **یریکم البرق** آنست که می نماید بشما برق را **خوفاً** برای ترسیدن مسافران از صاعقه **وطمعاً** و در طمع افکندن مقیم
برای باران **وینزل** وفرو می فرستد **من السماء ماءً** از جهت آسمان یا از ابر آبی را **فیحیی** پس زنده میکرداند **به الارض** بدان آب
زمین را تا از گیاه تر و تازه میرویند **بعد موتها** پس از افسردگی و پژمردگی آن **ان فی ذلک** بدرستی که در برق و باران **لایات** علامتها
بر قدرت الهی **لقوم یعقلون** مر گروهی را که تعقل کنند در تکون کاینات چو تا پیش ان ظاهر گردد در کمال قدرت صنع در هر حادثه
ومن ایاته واز نشانهاء توانایی اوست **ان تقوم السماء** آنست که می ایستد آسمان بی ستون **والارض** و زمین بر روی آب **بامره** بفرمان او
یعنی بنگاه داشت او مرایشان را **ثم اذا دعاکم** پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره **دعوة** خواندنی بدین نوع که یا ایها الموتی
اخرجوا ای مردمان بیرون آیید از قبرها خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات قدرت اوست **وله** و مرور است **من فی السموات
والارض** هر که در آسمانها و زمینهاست همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند **کل له** همه مرورا **قانتون** فرمان بردار اند در موت و حیات
وبعث ونشور و دراین احوال از حکم او تمردی نتوانند ورزید **وهو** واوست **وله** مرور است **من فی السموات والارض** هر که در اسما نهاد
وزمینهاست همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند **کل له** همه مرورا **قانتون** فرمان بردار اند در موت و حیات و بعث و نشور و دراین احوال
تمرد نمیتوانند ورزید **وهو** واوست **الذی یبدء الخلق** آنکه اول بار بیافرید خلق را آنکه بمیراند **ثم یعیده** پس باز زنده گرداند از برای
وهو و بازآوردن خلق و بر دیس یکسانست **اهون** آسانست **علیه** بر خدای همچنان نخست آفریدن یا اعاده نزد قدرت او یکسانست
چون قدرت او منزه از نقصانست آوردن خلق و بر دیس یکسانست نسبت بمن و تو هر چه دشوار بود بر قدرت بر کمال او یکسانست
وله المثل الاعلی و مرور است صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات **فی السموات والارض**
در آسمانها و زمینها **وهو العزیز** واوست غالبی که عاجز نشود از ابداء ممکن و اعاده او **الحکیم** دانا بصواب که افعال او بر مقتضا حکمت باشد
ضرب لکم بیان میکند خدای برای شما **مثلاً من انفسکم** مثلی فراگرفته از احوال نفسهاء شما **هل لکم** ایا مست شما را ای ازادان **من ما ملکت
ایمانکم** از مماکک شما که ملک یمین اند **من شرکاء** هیچ انبازان **فی ما رزقناکم** در انچه داده ایم شما را از اموال و اسباب **فانتم** پس شما ایشان

فیه دران چیز **سواء** یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند **تخافونهم** ترسید از ایشان که در تصرف
مستقل شوند **کخیفتکم** مثل ترسیدن شما از ازادان **انفسکم** از نفسهاء شما یعنی از شریکان ازاد و ملخص سخن آنست که ایا ای خواجگان شما بندگان را
در مال و ملک خود شریک می سازید تا در تصرف دران و تسلط بران مساوی باشد واز استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید در بعض المعانی
وبعضی دیگر از تفاسیر هست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این آیه بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لایکون ذلک ابداً حاشا
که هرگز این تواند بود انحضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمیدهید چگونه آوردید کان را که بنده خدا اند
در ملک او شریک می سازید **کذلک** خلق چون بندگان سر درپیش = مانده در بند حکم خالق خویش = جمله هم بنده اند وهم بندی = نوسد بنده را خداوندی =
کذلک مانند این تفصیل **نفصل الایات** تفصیل میکنیم و مبین می سازیم دلایل وحدت **لقوم یعقلون** برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال
بکار برند **بل اتبع الذین** بلکه پی روی میکنند آنانکه **ظلموا** ستم کردند بر خود بشرک **اهواءهم** آرزوهای نفس خود را **بغیر علم** بی دانشی **فمن یهدی** پس کیست که راه
نماید **من اضل الله** آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد **وما لهم** و نیست مشرکان گمراه را **من ناصرین** یاران و مددکاران
که از عذاب دوزخشان خلاص دهند **فاقم وجهک** پس راست دار ای محمد روی خود را **للدین** برای عبادت خدای یا خالص گردان عمل خویش را
حنیفاً در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و راست خود را نیکو که بدین وجه اقامت کنند و پی روی کنند همه **فطرت الله** دین خدا را
التی آن فطرتی را که بحکمت **فطر الناس** بیافرید مردمان را **علیها** برای آن وگویند مراد از فطرت شناختن صانعست وآن در روز الست مر آدمیان را
حاصل شده پس بیغمبر باید که ملازم آن عهد باشد که بران مفطور شده اند **لا تبدیل** نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مکنید **لخلق الله** مر خلق خدای را
یعنی دینی را که خدای خلق را بدان آفرید و بشما ان از ایشان فرا گرفت **ذلک** آنست **الدین القیم** کیش راست و دین مستقیم **ولکن اکثر الناس**
ولکن بیشتر مردمان **لا یعلمون** نمی دانند استقامت دین را باسبابی عوض طبع و عدم تدبر **منیبین** حالست از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی
بدین اسلام آر مؤمنان در حالتی که باز گردانید کانید **الیه** بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوعست
از حق بحق و منیب او را گویند که جز حق سبحانه او را مرجعی نباشد **نظم** تو رجی همه را من رجوع با که کنم = کرم تو در نپذیری کجا روم چه کنم =
واتقوه و بترسید از وی **واقیموا الصلوة** و بپای دارید نماز را **ولا تکونوا** و مباشید **من المشرکین** از شرک آرندگان به ترک نماز متعمد
خطاب با امتست در تیسیر از محمد بن اسلم طوسی نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هر چه از حدیث روایت کنند اگر با کتاب موافق بود قبول کنند
من این حدیث را که ترک صلوة متعمداً فقد کفر خواستم که بآیتی از قران موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیه یافتم که
واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین **من الذین** ومباشید از آنانکه **فرقوا دینهم** جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را **وکانوا شیعاً**
وگشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستید و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک فرقه شدند
یا خوارج و ابو امامه را در این باب خبر و قوعست یا اهل بدعت **کل حزب** هر گروهی **بما لدیهم** بانچه نزدیک ایشانست از دین **فرحون**
شاد مانند و گمان ایشان آنست که حق با ایشانست **نظم** هر کسی را در خور مقدار خویش = همت نوعی خوش دلی در کار خویش = میکند
اثبات خویش و نفی غیر = چه امام صومعه چه پیر دیر **واذا مس الناس** و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان **ضر** سختی یا بیماری یا قحط
وگفته اند عام است مر همه آدمیان را ~~یعنی مشرکان را~~ **ضر** چون بشدتی درمانند **دعوا** بخوانند پروردگاری **ربهم** پروردگار خود را **منیبین الیه**
بازگشتگان بسوی حق **ثم اذا اذاقهم** پس چون بچشانند و بدهد خدای **منه** از نزدیک خود **رحمة** اسانی با صحت و توانگری و ازان

شدتی باز رسند اذا فریق منهم پس چون بچشانند ویرا ایشان را خدای منه از نزدیک خود الحاله گروهی از ایشان بربهم یشرکون به پروردگار
خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عملی کنند لیکفروا تا کافر شوند بما اتیناهم بآنچه عطا کردیم ایشان را فتمتعوا او تهدیدست یعنی ای
کافران برخورید در سه روزه از نعمتهای دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود که عقوبت اخروی باشد ام انزلنا
آیا فرستاده ایم علیهم بر کافران سلطانا کتابی و حجتی یا رسول ذو سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فهو پس آن رسول یا ملک
یتکلم سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا به یشرکون بآنچیزی که هستند که بآن شرک می آورند یعنی دلیل
بود بر اشتراک ایشان و اذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مر کافران را رحمة نعمتی از صحت و سعت و مانند آن فرحوا بها شادمان شوند بآن
وان تصبهم و اگر برسد بدیشان سیئة زحمتی از مرض و قحط و امثال آن بما قدمت ایدیهم بآنچه از پیش فرستاده دستهاء ایشان یعنی
چون برسد شامت کردارها بد که کرده اند اذا هم یقنطون الحاله ایشان نا امید شوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میگذارند در نعمت و نه صبر
دارند بر محنت اولم یروا آیا ندانسته اند ان الله که خدای یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد ان
فی ذلک بدرستی که درین قبض و بسط و شکر و صبر در سرا و ضرا که بناء کار و اساس ایمان است برین صفت فآت پس بده ای محمد
ذا القربی خداوندان قرابت را از بنی هاشم حقه حق او و از غنیمت و فی و گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و هم
اهل ایمان داخلند میفرماید که بدهید حق ایشان را یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام و امام اعظم رحمه الله بر وجوب نفقه ذوی
الارحام بدین آیه استدلال میکند والمسکین و بدهید حق محتاج و بیچاره را وابن السبیل و راه گذریان را از انچه مقرر شده یعنی
زکوة ذلک این ایتان حقوق خیر بهترست از امساک للذین یریدون برای کسانی که میخواهند وجه الله لقاء خدای یا رضای
او و میجویند یا مراد ایشان وجه توجهست بحق سبحانه جهت دیگر از اعواض و اغراض و اولئک و آن گروه سخیان هم المفلحون
ایشانند رستگاران و فیروزی یابندگان و ما اتیتم و آنچه میدهید و زیاده از آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فلا یربوا
پس زیاده نمی شود آن مال عند الله نزدیک خدای و برکت از آن بر نخیزد و ما آتیتم و آنچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که در آن
تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدای فاولئک پس آن گروه زکوة و صدقه دهنده برای مکافات هم المضعفون ایشانند
خداوندان افزونی شدن یا یابندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند الله خدای بحق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را و شما
نبودید ثم رزقکم پس روزی داد و میدهد شما را تا مادامی که زنده اید ثم یمیتکم پس میراند شما را بوقت انقضاء اجال شما ثم یحییکم
پس زنده گرداند شما را و برانگیزد در قیامت هل من شرکائکم آیا هست انبازان شما یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریکان خدای اند
هست من یفعل کسی که بکند من ذلکم از خلق و رزق و اماته و احیا من شیء هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون
از و هیچ کدام ازین کارها نیاید پس ایشان را شریک گرفتن نشاید سبحانه پاکست خدای تعالی و تعالی و برترست عما یشرکون از آنچه
شریک می آرند بوی ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و طواعین والبحر و در دریا
بطوفان و جوشش و غرقه شدن سفن بما کسبت بسبب آنچه کرده است ایدی الناس دستهاء آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان
اغلب علما بر آنند که مراد از فساد نا آمدن باران است چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا لولو و جواهر
منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود

که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها غصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد دستست یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان بامساک اهل قری و در دریا
باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر سر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی ادیان کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشان را بعض الذی عملوا
برخی از اجزاء آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم شاید ایشان بچشیدن آن بعض یرجعون بازگردند از شرک بتوحید آنکه کرده
چه تمام در آخرت خواهد بود بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده
که هر که بجهه دل بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود و فساد در بر نفس او امام قشیری رحمه الله آورده است که فساد در بر نفس بارتکاب محظورات است
و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی رحمه الله مذکورست که بر لسان علما ظاهرست و بحر زبان
اهل تحقیق و فساد لسان علما تاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله نظم ماه نادیده نشانها میدهد
روستایی را بدان کو می نهد از برای مشتری در وصف ماه صد نشان نادیده گوید بهر جاه قل سیروا بگو مشرکان را سیر کنید فی الارض
در زمین ام خالیه فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه من قبل پیش از ایشان بودند کان اکثرهم بودند
بیشتر ایشان یعنی همه هلاک شدند مشرکین شرک آرندگان فاقم پس راست کن وجهک روی خود را للدین القیم برای کیش راست یا روی آور
بجهت دین درست من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که نیست باز گردیدن مر او را من الله از نزدیک خدای یعنی
که خدای آنرا باز نگرداند یومئذ یصدعون آن روز که جدا شوند مردم بر سه و در راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من کفر هرکه کافر شود
فعلیه پس بر وست کفره جزاء کفر او که آتش جاویدست و من عمل صالحا و هر که بکند کار ستوده فلانفسهم پس برای نفسهای خود یمهدون
بگسترند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است لیجزی تا خدای جزای دهد الذین آمنوا آنانکه
گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود دگر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مومنانند
انه بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست ندارد کافران را تا با مومنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد
و من آیاته و از نشانهاء قدرت خدای ان یرسل الریاح آنست که می فرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب مبشرات مژده دهندگان
بباران تا بیفزاید شما را و لیذیقکم تا بچشاند شما را من رحمته از نعمتی که تابع بادهاست یعنی خصب و رفاهیت و لتجری الفلک فیه
و برای آن سبب بادها برود کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا بجویید در تجارت دریاها من فضله روزی که خدای محض
فضل میدهد و لعلکم تشکرون و تا باشد که شما شکر گویید برین نعمتها و لقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم من قبلک پیش از تو ای محمد رسلا
فرستادگان از آدمیان الی قومهم بسوی گروه ایشان فجاؤهم پس آمدند رسولان با قوم خود بالبینات بمعجزها روشن یا احکام
از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم من الذین اجرموا از آنانکه
کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری کردیم آنانکه گرویده بودند و کان حقا علینا و هست سزاوار بر ما نصر المومنین یاری دادن
مومنان چه ایشان مستحق نصرتند الله خداوند بحق الذی یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها را فتثیر سحابا پس برانگیزانند بادها ابرها
و بهوا برارند فیبسطه پس خدای بگستراند ابر را یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد رونده یا
ایستاده و یجعله و گرداند ابر را گاهی کسفا پاره پاره هر قطعه در طرفی فتری الودق پس تو می بینی باران را که بحکم الهی یخرج بیرون می آید
من خلاله از میان ابر هم در وقتی که متراکم و متصلست و هم در وقتی که منقطع و متفرقست فاذا اصاب به پس چون برساند خدای باران را

من یشاء در ارض و بلاد هر که خواهد من عباده از بندگان خود اذا هم الگاه ایشان یستبشرون شادمان و خوشدل می شوند و ان کانوا
و بدرستی که بودند من قبل ان ینزل علیهم پیش از آنکه فرستاده شود بر ایشان باران من قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین نا امید از باران
فانظر پس درنگر الی اثر رحمة الله نشانه رحمت خدای یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که کیف چگونه باران اثر یحیی الارض زنده میکرداند خدای باران اثر
یحیی الارض بعد موتها زنده میکرداند زمین را باشجار و اثمار و زرع و نبات پس از خردگی و افسردگی و اهل عرفان حقیقت محیی میخوانند یعنی
بر چنین آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد ان ذلک بدرستی آنکه قادرست بر احیاء زمین بعد از موت آن
لمحی الموتی مرا اینه زنده گرداننده مردگانست چه احیاء ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از قوی نباتی و احیاء موتی ایجاد آنست
که در مواد ایشان بوده از قوی وغیره وهو و خدای علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع مکونات یکسانست
در احقاف آورده که اثر رحمت در ظاهر باران است که زندگی گل بدانست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست دیگر نزد
گروهی رحمت نفخه حقیقت است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی معنوی
حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده نظم صوفی در باغ از بهر گشاد ٭ صوفیانه روی بر زانو نهاد ٭ پس فرو رفت او بخود اندر فضول
شد ملول از صورت فضول ٭ که چه خسپی آخر اندر رز نگر ٭ این درختان بین و آثار خضر ٭ امر حق بشنو که گفتست انظروا ٭ سوی این آثار رحمت آر رو
گفت آثارش دلست ای بلهوس ٭ آن برون آثار آثارست و بس ٭ باغها و میوه ها اندر دلست ٭ عکس لطف او بر این آب و گلست ٭ چون حیات از حق بگیری ای روی
پس غلق گردد رنگ در دل روی ولین ارسلنا و اگر بفرستیم ما ریحا بادی که موذی باشد بهلاک ایشان چون دبور که ریح عذابست
و بر مزروعات ایشان وزد فراه پس ببینند کشت مصفرا زرد شده بود بعد از سبزی و بهلاک نزدیک رسیده خیانی از دو
تفع شوان گرفت لظلوا مراینه باشند من بعده بعد از آن پس از زردی زرع که کار ناشسته بنعمتهای گذشته و یاسی که از الحق
کرده ندی و از رحمت او نا امید شدندی وای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخن ترا و قول تو قبول نمایند فانک پس بدرستی که تو
لا تسمع الموتی سخن نمی توانی شنوانید کرانرا الدعا خواندن اذا ولوا چون برگردند از خواننده مدبرین گریزندگان از متکلم قید تولیه
وادبار برای تاکید حکم است و استحاله اسماع یعنی اصم مقبل اگر چه نمی شنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارات سر و دست
چیزی در می یابد اما گری که پشت بر متکلم دارد و از آن مقدار دریافت نیز محرومست و ما انت و نیستی تو بهادی العمی راه نماینده
کوردلان عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان مشرکان را ان تسمع نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن
الا من یومن مگر آنکه گرویده است بایاتنا بایات کتاب ما چه ایمان ایشان را بران میدارد که لفظ قرآن او بگیرند
و بر معنی آن تدبیر نمایند فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند وا وامر و نواهی الله خدای بحق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را
من ضعف از چیزی سست یعنی نطفه ثم جعل پس داد شما را من بعد ضعف پس از سستی طفولیت قوة توانائی یعنی جوانی و برنائی ثم جعل
پس داد من بعد قوة پس از قوت شباب ضعفا و شیبة سستی و پیری یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی
و پیری وهو العلیم و او داناست باحوال بندگان القدیر توانا بر تغییر صفات ایشان و یوم تقوم الساعة و روزی که قائم شود قیامت
و آن در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا یقسم المجرمون سوگند میخورند کافران مضمون آنکه ما لبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور
غیر ساعة جز ساعتی و هم مومنان دانند که ایشان دروغ میگویند کذلک مثل این برگشتن از راستی در آخرت کانوا هستند در

کار حشر و نشر یوفکون برگردانیده می شوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و در آن سرای
و قال الذین و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه اوتوا العلم داده اند ایشان دانش والایمان و گرویدن یعنی مومنان
و علما از ملایکه و انس گویند جواب دروغ میگویید لقد لبثتم بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطورست فی کتاب الله در
لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت که من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یا آنچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد
و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید الی یوم البعث تا روز برانگیختن فهذا یوم البعث تا روز برانگیختن که ابلی رستگاری بید
ولکنکم کنتم و لیکن بودید شما از فرط جهل و عدم تفکر لا تعلمون نمیدانستید که بعث حق است پس آغاز کافران اعتذار کرده برای تدارک ما فات طلب
رجوع کنند یعنی و اجازت نیابند فیومئذ پس آن روز لا ینفع سود نکند الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بر خود یکفر معذرتهم عذرخواهی ایشان
ولا هم و نه ایشان یستعتبون خوانده شوند بچیزی که ازاله عتاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای
از ایشان راضی نشود ولقد ضربنا و مراینه بیان کردیم للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشانرا
بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ولین جئتهم بآیة و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان دین بمنکران و معاندان معجزه که مسطلبند
لیقولن الذین کفروا مراینه گویند آنانکه نگرویدند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد ان انتم نیستید شما یعنی پیغمبران و مومنان الا
مبطلون تکیه کاران و دروغ گویان و بر پا فندکان کذلک همچنین یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الذین بر دلهای آنانکه لا یعلمون
نمی دانند و در طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت تو و اعلای کلمه
و غالب شدن دین تو حق راستست و خدای بدان وفا خواهد کرد ولا یستخفنک الذین و ترا به سبکساری ندارند آنانکه لا یوقنون بی کمال
نمی شوند در امر معاد و یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنید در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است

بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز عبر تند و در الم گفته اند الف اشارتست بانا و لام
بلی و میم بمنی یعنی انا الله ولی جمیع صفات الکمال و منی الغفران والاحسان تلک این آیات آیات الکتاب ایتهاء قرآنست المبین
خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در و تناقض نیست یا حاکم که بجلال و حرام حکم کند هدی راه نماینده است و رحمة و بخشش از خدای للمحسنین
نیکوکارانرا الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز های مفروضه را و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة واجب را و هم و ایشان
بالآخرة بسرای دیگر هم یوقنون ایشان بی گمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند اولئک و آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران
و فیروزی یافتگان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوع
بمسامع ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته می شدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد
من از سعت مملکت و وفور و ابهت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیة فرستاد که ومن الناس و از مردمان من یشتری کسی هست که
میخرد لهو الحدیث سخن ببازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار میکند افسانه بی اعتبار را لیضل تا گمراه سازد
مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او یا باز دارد از استماع و قرائت قرآن بغیر علم بی دانشی و بی ما تی و یتخذها و فرا میگیرد
آیات خدایرا هزوا افسوس و سخریه اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست عذابی مهین خوار کننده که سبی و قتل است در دنیی و عذاب
دوزخی در آخرت و گفته اند آیات در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمانرا با سماع اصوات و الحان ایشان از

شنودن سخن حق یاز داشته ای واذا تتلی وچون خوانده شود علیه برانکس که لهو حدیث را خریده وبرگزیده ایاتنا آیتها کلام ما ولی
روی بگرداند مستکبرا درحالتی که گردنکش وبا تکبر بود یعنی التفات بآن نکند کان لم یسمعها گوییا هرگز نشنیده کان فی اذنیه گوییا درهردو
گوش او وقرا گرانی است فبشره پس اعلام کن اورا وبجای بشارت بیم ده بعذاب الیم بعذابی دردناک ان الذین امنوا بدرستی انانکه
گرویدند بخدا ورسول وعملوا الصالحات وکردند عملهای صالح یعنی شایسته لهم مرایشانراست جنات النعیم بهشتها یا نعمت وناز یا نعمتهای
بهشت خالدین فیها درحالتی که جاوید باشند دران وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی حقا درست وراست وهو العزیز واو
خداوند غالبست که هیچ کس اورا از وفا بوعده مانع نشود الحکیم راست کار که هرچه کند برطریق حکمت بود نظم نه در وعده اوست نقض وخلاف
نه درکار او هیچ لاف وگزاف خلق السموات بیافرید آسمانها بغیر عمد بی ستونی ترونها که می بینید شما آنرا برداشته والقی وبنهاد فی الارض
درزمین یعنی پیدا کرد در وی رواسی کوههای بلند پایدار ان تمید بکم تا شما را حرکت ندهد ومضطرب نسازد چه زمین برروی آب متحرک
بود چون کشتی وبجبال راسیات آرام یافت در موضح از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا برجای بایستاد
ازجمله کوه قاف وابوقبیس وجودی ولبنان وسینین ومیثر وطورسینا وغیر آن وبث فیها وپراکنده کرد درزمین من کل دابة
از هرجنبنده وانزلنا وفرو فرستادیم التفات بتکلم جهت اختصاص فعلست بفاعل یعنی غیر ما نفرستد دانا فرستیم من السماء از ابر
یا از آسمان ماء آبی که باران است فانبتنا پس برویانیدیم فیها درزمین بآن آب من کل زوج از هر صنف گیاهی کریم نیکو وبسیار منفعت هذا
این که مذکور شد از آسمان وزمین وکوه وحیوان ونبات خلق الله آفریده خدا است فارونی پس بنمایید بمن که درعالم ماذا خلق الذین
من دونه انانکه بدون ویند مراد بتانند که کفار ایشانرا شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که اینها مخلوق منند انجه بتان شما بودند
آفریده اند کدامست بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال مبین در گمراهی آشکاراند که عاجز را با قادر ومخلوق با خالق درپرستش شرکت میدهند
نظم هرکه هست آفریده وبنده است ✱ بنده در بند آفریننده است ✱ پس کجا بنده که دربندست ✱ لایق شرکت خداوندست ✱ آورده اند که قصه
لقمان حکیم ووصایای او نزد یهود شهرتی تمام دارد وعرب در مهمی که رجوع بایشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی
حق سبحانه از حال وی خبر داد وفرمود ولقد آتینا وبدرستی که ما دادیم لقمان الحکمه لقمان بن باعورا را حکمت که قول صایب وفعل
کامل است یا شناخت توحید ونفی شرک ودر احقاف گفته که اقامت ادله عقلیه در تقریر توحید وایمان برسل ونفی شرک واضافت
دلایل صحیحه با آن علما را درنبوت لقمان اختلافست سدی وعکرمه وشعبی رحمهم الله برانند که پیغمبر بوده ومراد از حکمت درین آیه نبوت است
واو خواهرزاده ایوب علی نبینا وعلیه السلام یا پسر خاله او بوده ودر تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارخ است وتارخ پدر
ابراهیم علیه السلام بوده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت او ابو الانعم است ودر عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت
علیه السلام متولد شد وتا عهد یونس علیه السلام متولد شده تا عهد یونس علیه السلام عمر یافت وبعضی گویند هزار سال زیست واکثر علما
برانند که پیغمبر نبوده بلکه حکیم بوده وگویند غلام کسی بوده وشبانی میکرده یا خیاطی یا نجاری وگویند حبشی بوده ودر بنی اسرائیل قضا میکردی
وبقول امام سجاوندی اند گفته اند کان قوی بوده واسود اللون وغلیظ الشفتین روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانه وی درآمدند
وبروی سلام کردند جواب داد وایشانرا ندید گفتند ای لقمان ما فرستادگان پروردگار توییم ترا خلیفه زمین می سازیم تا حکم کنی
میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدگار من برین کار سمعا وطاعة قبول میکنم ومتوجه می شوم ملایکه را

ازین سخن

ازین سخن شگفت آمد وحق سبحانه قول او را پسندید وحکمت بروی افاضه کرد بمثابه که ده هزار کلمه حکمت ازو منقولست که هرکلمه بعالمی ارزد یکی از عظمای
بنی اسرائیل بروی بگذشت وجمعی نزد وی نشسته وایستاده استماع کلمه حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن نیستی که شبانی
فلان میکردی گفت هستم فرمود چه چیز ترا بدین درجت پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن وامانت نگاه داشتن وترک مالایعنی کردن
در تفسیر امام ثعلبی از حکم لقمان می آرد که روزی خواجه وی اورا با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوه را در راه بخوردند
وحواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خورده اند ودروغ برمن بسته اند خواجه گفت حقیقت
این سخن بچه معلوم گردد گفت بآنکه ما را آب گرم بخورانی ودر صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هرکه میوه بیرون آید خاین اوست
وپیر معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده وچند بیت که نسبت بنکته ایست اینجا ثبت افتاده ✱ گشت ساقی خواجه از آب حمیم ✱ مرغلامانرا وخوردند آن ز بیم
بعد ازان میراندشان در دشتها ✱ میدویدند آن نفر تحت علا ✱ در قی افتادند ایشان از عنا ✱ آب می آورد ازیشان میوه ها ✱ چونکه لقمانرا درآمد قی زناف ✱
می برآمد از درونش آب صاف ✱ حکمت لقمان چو این تاند نمود ✱ تا چه باشد حکمت رب الوجود ✱ یوم تبلی السرائر کلها ✱ بان منکم کامن لا یشتهی ✱
چون سقوا ماء حمیما قطعت ✱ جمله الاستار مما افظعت ✱ هرچه پنهان باشدت پیدا شود ✱ هرکه او خاین بود رسوا شود ✱ در لباب آورده که روزی داود
علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی یدی غیری مراد قبضه فضل وعدلست داود ازین سخن بفکر فرو شد نعره زد وبیهوش شد
وبرخی از حکم لقمان وکلمات تامات درین محل از جواهر تفسیر توان یافت القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمانرا حکمت دادیم وگفتیم اورا ان اشکر لله آنکه شکر گوی خدایرا
برنعمت حکمت ومن یشکر وهرکه شکر گوید فانما یشکر پس جز این نیست که شکر گوید لنفسه برای خود چه منفع شکر که دوام نعمت واستحقاق مزید است بدو میرسد ومن کفر
وهرکه ناسپاسی کند فان الله پس بدرستی که خدای غنی بی نیازست از شکر کسی حمید ستوده وار حمدست واگرچه کسی حمد نگوید یا محمودست که همه کاینات
بلسان حال وقال شاکر حضرت ویند واذ قال لقمن ویاد کن چون گفت لقمان لابنه مر پسر خودرا وگفته اند نام او ماثان بود یا ساران یا انعم یا شکور
وهو یعظه پند میداد اورا ودر شکفت یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت ورحمت لا تشرک بالله شرک میاور بخدای ان الشرک بدرستی که
شرک آوردن لظلم عظیم هرآینه ستمی بزرگست چه تسویه میکند مخلوق را بخالق ووصینا الانسان ووصیت کردیم آدمی را وفرمودیم بوالدیه نیکویی
پدر ومادر او واز موجبات نیکویی یکی آنست که حملته امه برداشت فرزند را مادر او چند وقت وسست می شد در حمل او وهنا سستی
علی وهن برسستی یعنی ضعیف بالای ضعیف وفصاله وبازگردن اورا از شیر فی عامین در گذشتن دو سال ودرین مدت او را شیر
داده ودیگر وصیت کردیم آدمی را ان اشکر لی بآنکه شکر گوی مرا ولوالدیک ومر پدر ومادر خودرا الی المصیر بسوی حکم منست بازگشت همه
زیر شکر وشرک ایشانرا جزا خواهم داد وان جاهداک واگر کوشش کنند پدر ومادر با تو علی ان تشرک بی برانکه شریک آری بمن وشریک گیری
ما لیس لک چیزی را که نیست ترا علم باستحقاق شرکت او ودانستی فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشانرا وصاحبهما ومصاحبت کن با ایشان فی الدنیا
در زندگانی دنیا معروفا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد ومقتضای کرم بود واتبع وپیروی کن دردین سبیل من اناب راه کسی
که بازگشته است الی بمن بتوحید واخلاص که آن محمدست صلی الله علیه وسلم یا صدیق اکبر رضی الله عنه ثم الی پس بسوی مجازات منست مرجعکم بازگشت شما
فانبئکم پس آگاه می خواهم داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه میکردید که میکنید از خیر وشر نزول آیه در شان سعد وقاص است رضی الله عنه چنانچه در سوره
عنکبوت گذشت وذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بمناسبت نهی است از شرک در وصیتین آورده اند که مادر سعد سه روز نان وآب نخورد
تا دهن وی بچوب بشکافتند وآب دران ریختند وسعد میگفت اگر اورا صد روح باشد ویک یک ازو قبض کنند معنی بقول اگر منقاد یار نگردد

از دین اسلام بر تی کردم بس دیگر پاره از وصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خود را گفت یا بنی ای پسرک من انها بدرستی که ان فعله یعنی
کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر ان تک اگر باشد در خردی مثقال حبة از سپندان که اکثر جست فتکن پس باشد آن فی صخرة در صخره سنگ
که صا گویند وآن در زیر هفتم زمین است او فی السموات یا آن عمل در آسمانها بود یا وجود رفعت وسعت آن یا در بلای سموات او فی الارض یا در زمین
در مکان تنهات یات بها الله بیارد خدای آنرا و حاضر گرداند و بران حساب کند ان الله لطیف بدرستی که خدای باریک دانست و علم او به حقیقت احاطه کند
خبیر داناست بجان هر چیز یا بنی اقم الصلوة ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کامل یابد وامر بالمعروف و بفرمای بنیکوی وانه عن المنکر
و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود واصبر و شکیبایی کن علی ما اصابک
بران چیزی که بتو رسد از شداید خصوصا در امر و نهی ان ذلک بدرستی که آنچه فرموده شد من عزم الامور از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است
قطع ایجابی ولا تصعر و بکسو میر خدک للناس روی خود را یعنی بوجه تکبر روی بر مردم مکن بلکه اقبال کن بریشان از روی تواضع ولا تمش
فی الارض و مرو در زمین مرحا برای بازی و افسوس و خودکامی یعنی تخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان ان الله لا یحب بدرستی که خدای
دوست نمیدارد کل مختال هر خرامنده را که چون متکبران رود فخور نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید واقصد و میانه گیر
فی مشیک در رفتن خود یعنی میانه سرعت و بطی میرو که زود رفتن علامت خفت و سبکباریست و دیر حرکت کردن نشانه تکبر و بزرگواری
بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع قدم نه واغضض و فرو دار و کم کن من صوتک آواز خود یعنی فریاد مکن و نعره زننده و دراز زبان و سخن
گوی مباش ان انکر الاصوات بدرستی که زشترین آوازها لصوت الحمیر آواز خرانست یعنی در آواز تفاخر صوت فضیلتی نیست و صوت حمار با وجود
رفعت او مکروه طباع و موجب وحشت اسماعست در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیه رد کرد بر ایشان
فخر ایشانرا و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهر را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بگو بندگان
را چون با من مناجات کنند آواز نا برخود را بخوابانند که من می شنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت
بصوت حمار یا آنکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثلست در کراهیت سفیان ثوری
رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از رویه شیطانست و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله
من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا و در فیه مافیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او
برای طلب کاه و جو است یا بجهت اوار شهوت یا جنگ دراز گوش دیگر و صوتی که از غلبه بهیمی و سبعی زاید زشترین صداها باشد و از اینجا معلوم
میشود که ندایی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوبترین نداها خواهد بود نظم نغمهای عاشقان بس دلکش است استماع نغمه ایشان خوش است
الم تروا آیا نمی بینید ای مردمان ان الله آنرا که خدای سخر لکم رام ساخت برای شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه تا از روشنی
ایشان بهره مندید و ستارگان تا بدیشان راه می برید وما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات
و معادن تا از آن انتفاع دارید واسبغ علیکم و تمام کرد بر شما نعمه ظاهرة و باطنة نعمتی آشکارا و پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید
یا نعمت محسوسه و معقوله و حصر نمی توان کرد و نعمت ظاهر و باطن علما را بحث بسیار است صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را
سی صد تفسیر کرده و آنچه مشهور است نعمت ظاهر حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم و باطنه امداد ملیکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن و نیکو خلق است
یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه اعضا و معرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة

و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمای اموال و صفای احوال
یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساجی قدس سره فرموده که فخر اولیا یونس سجاوندی گفته که نعمت ظاهره انصاف گدایان دادنست برونق
و نعمت باطنه انصاف گدایی دادنست بشیب و باقی وجوه علما و عرفا در جواهر التفسیر مثبتست و مذکور والله الموفق والیه ترجع الامور نظم
کوششی کن روسوی آن بحر و بر کاندران یابی صدف هاپر گهر ومن الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که جدال میکند و خصومت می ورزد فی الله
در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانه پیشینیانست و در عین آورده که یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسید
که خدای تو از چه چیزست فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیه آمد که کس بود که مجادله کند در ذات حق بغیر علم بی دانشی ولا هدی و بی بیانی
از نزدیک خدای ولا کتاب منیر و بی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود واذا قیل لهم و چون گویند مر ایشانرا که تصدیق اتبعوا پیروی کنید
ما انزل الله آنچیز را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قالوا گویند بل نتبع بلکه میگرویم بدان و متابعت می کنیم آنرا بلکه پیروی
میکنیم ما وجدنا علیه آباءنا آنچیزی که یافتیم بران آباءنا پدران خود را یعنی سلوک بطریق ایشان میکنیم اولو کان الشیطان اگر بود شیطان که بوسواس
و سواحس یدعوهم میخواند ایشانرا الی عذاب السعیر بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید در گذرند ومن یسلم وجهه و هر که
سازد دین و عمل خود یا با خلاص توجه کند الی الله بدرگاه خدای وهو محسن و حال آنکه نیکوکار باشد یعنی موحد فقد استمسک پس هر آینه دست
زده باشد بالعروة الوثقی بدست آویزی محکم که کلمه شهادتست یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله والبغض فی الله و اشهر رعایه طریقه
سنت و جماعت والی الله و بحضرت خداوندست عاقبة الامور بازگشت همه کارها یعنی اصل امور که خلایق اند بازگشت بوی خواهد بود ومن کفر
و هر که بگرود و چنگ در عروه وثقی نزند فلا یحزنک پس باید که اندوهگین نسازد ترا کفره تا کفر و عناد او الینا و بسوی ماست مرجعهم
بازگشت ایشان فننبئهم پس آگاه گردانیم خدای ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود ان الله علیم بدرستی که خدای
داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست از خیر و شر نمتعهم بر خوردار کنیم ایشانرا بنعمت و سرور قلیلا زمانی اندک که زود انقطاع
یابد ثم نضطرهم پس بیاریم ایشانرا به بیچارگی یعنی ناچار بیایند الی عذاب غلیظ بسوی عذاب سخت و گران که هرگز سبک نشود ولئن سالتهم
و اگر بپرسی از کافران که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه دلایل مانعه از اسناد آفرینش
بغیر او روشن است قل الحمد لله بگوی ای محمد سپاس مر خدایرا که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان
لا یعلمون نمیدانند که بدین اقرار ملزم می شوند لله مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق ویند پس در آسمان و زمین
جز وی مستحق عبادت نبود ان الله هو الغنی بدرستی که خدای اوست بی نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا الحمید ستوده در صفات خود چون از نطق حاجت
یا غنی است از ستایش ستایش کنندگان بی ستایش ایشان نظم ای غنی در ذات خود از ماسوی خویشتن خود تو میگویی بخود حمد و ثنای خویشتن
در اواخر سورة الکهف گذشت که یهودان اعتراض کردند بر قران که جای میگوید که شما را حکمت خیر بسیار دادیم و جای میفرماید که وما اوتیتم
من العلم الا قلیلا و آیه آمد که قل لو کان البحر مدادا الایه و درین سوره نیز تاکید آن خبر میدهد که ولو ان و اگر آنکه بودی ما فی الارض آنچه در زمینست
من شجرة از درختان اقلام قلمها والبحر و دریای محیط با وسعت مداد شدی یمده مدد دادی بحر محیط را من بعده از پس فنای آب او سبعة ابحر
هفت دریای دیگر مانند او و بدان قلمها و بدان آبها مداد شده کتابت کردندی ما نفدت نرسیدی و بپایان نیامدی کلمات الله علم الهی
و عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده و خواهد آفرید در بهشت و دوزخ یا حکم و فرمان او و یا نعمی که در دار بینندگان اضافه میکند

جهت آنکه قلم و مداد متناهیست وآنچه مذکور شد نامتناهی ان الله عزیز بدرستیکه خدای غالبست در حکم و فرمان بی نهایت خود حکیم داناست که هیچ چیز
از علم و حکمت او خارج نیست ما خلقکم نیست آفریدن شما ای اهل مکه ولا بعثکم نه بر انگیختن شما بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند آفریدن و بر انگیختن
یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا بالات و ادوات و اعانه مددکاران محتاج نیست بلکه بیک کلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب
مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها بیک دعوة همه خلایق از گورها بیرون آیند ان الله سمیع علیم بدرستی که خدا شنوا است
همه مسموعات را بصیر بیناست همه مبصرات را و سرآیینه بقدرت چنین کسی عجز را راه نیست قدرت بی عجز ندادی کس را قدرت بی عجز تو داری و بس
الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای یولج اللیل در می آرد ظلمت شب را فی النهار در روشنی روز و این است که شب در آید و یولج النهار
و داخل میکرداند روشنایی روز را فی اللیل در تاریکی شب زمانی که روز بدر آید تا مقادیر ایشان کم و زیاده میکند و سخر الشمس و القمر و رام کرد آفتاب
و ماه را که سبب منافع خلقند کل یجری هر یکی از بیرون میرود در فلک خود الی اجل مسمی تا زمان نام برده که روز قیامتست و جریان ایشان منقطع گردد
و ان الله و دانستی از آنکه خدای بما تعملون بانچه میکنید خبیر داناست و کنه امور را می شناسد ذلک این سعت علم و شمول قدرت بان الله بسبب
آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش و ان ما تدعون و آنچه شما میخوانید و حقیقت میخوانید یعنی
آنچه مشرکان میخوانند وی پرستند من دونه الباطل بجز خدای باطل و بیهوده و نا حق است و ان الله و دیگر بسبب آنست که خدای هو العلی
اوست برتر یعنی غالب بر همه الکبیر بزرگتر که از وی بزرگتری نیست الم تر آیا ندیدی ان الفلک آن کشتی تجری فی البحر میرود در دریا
بنعمة الله بنعمت و احسان او که آنرا بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او میفرستد لیریکم تا بنماید شما را من آیاته بعضی دلایل قدرت
خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر ان فی ذلک بدرستی که در کار کشتی و دریا لآیات هر آیینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت
و وفور نعمت لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلای او شکور شکر گوینده بر نعمای او و اذا غشیهم و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زبر
ایشان در آید موج کالظلل موج دریا در تیرگی مانند سایه یا ابرها یا مثل کوهها یا ابرها دعوا الله میخوانند خدای را مخلصین در حالتی که پاک
کنندگانند له الدین برای خدا دین خود را چه خوف شدیده آفت هوا و تقلید را که منازع فطرتند زایل گردانیده باشد و ایشان را
بمقام فطرت اصلی باز برده فلما نجیهم پس آن هنگام که برهانند ایشان را و برساند بسلامت الی البر بسوی بیابان فمنهم پس
بعضی از ایشان مقتصد عدل یعنی راه است بر طریق توحید و بعضی مایل اند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابتند بر دعا
و نیاز خود و مشرکان جایر و منکران و ما یجحد بآیاتنا و انکار نشانهای قدرت ما الا کل ختار مگر هر غدر کننده عهد شکننده
کفور ناسپاس هر نعمت پروردگار را یا ایها الناس ندای عامست یعنی ای مردمان اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود
یا پرهیز کنید از ناشایستها و اخشوا و بترسید یوما لا یجزی از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد والد عن ولده پدر
از پسر خویش و لا مولود و نه فرزندی هو جاز او باز دارنده باشد عن والده و از پدر خود شیئا چیزی را از عذاب گفته اند
این خبر خاص است بکفار چه اولاد و آبای مومن بعضی مر بعضی را شفاعت کنند ان وعد الله بدرستی که وعده خدا بثواب و عقاب
حق راست است و در آن خلاف نخواهد بود فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی تمتعات دار الفریب
و زینتهای فریبنده مشوید و لا یغرنکم و باید که مغرور نسازد شما را بالله بعفو و کرم خدای یا مهلت دادن او الغرور شیطان فریبنده
یعنی شما با مل دور و دراز از راه ببرد و بر معاصی دلیر گرداند و گوید که امروز گنه کنید و فردا توبه شما تا کاه مغرور مشوید

که عذر در آن روز را عمر فردای یابید و کسی پذیرفتار آن نیست تم کار امروز بفردا مگذاری زنهار روز چون یافته کار کن و عذر میار
آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب حضرت رسالت که تاب جلالت بود آمده گفت ای محمد ساعت قیامت
کی ظهور خواهد کرد و من تخمی در زمین پاشیده ام اما حنت عبارت غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تقویر حمل او
از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه است و میدانم که دی روز عمل من چه بوده فردا بکدام شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را
میدانم که کجاست مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه آیه فرستاد که این پنج علم در خزانه مشیت آفریدگار است و کلید اطلاع
بدان بدست هیچ آدمی نداده اند ان الله بدرستی که خدای عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن قیام قیامت و ینزل الغیث و فرو
میفرستد باران را در زمان و مکانی که مقدر و مقرر کرده و یعلم و میداند ما فی الارحام آنچه در رحمهاست از مرد و زن و تمام و ناقص
و ما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی نیکو کار یا بدکار ما ذا تکسب چه چیز کسب کند غدا فردا از خیر و شر و ما تدری نفس و نمی داند هیچ نفسی
که او بای ارض بکدام زمین تموت بمیرد و در کدام وقت ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بعینها و چون خواهد آگاه گرداند
خبیر آگاه از عینها و چون خواهد به پرده کرم بپوشد بسم الله الرحمن الرحیم الم مرتضی علی کرم الله وجهه
فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعات است و در الم گفته اند که الف از اقصای حلق آید و آن اول
مخارج است و این سخن اشارتست بانکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود یاد کرد حق سبحانه مستانس باشد
تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لا ریب فیه هیچ شک نیست در وی یعنی منزلست بی شبهه من رب العالمین از پروردگار
عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که این از نزدیک خداست ام یقولون افتریه یا میگویند بر بافته محمد است آنرا از پیش خود بل نه چنین است
که میگویند بلکه هو الحق قرآن سخن درست و راستست فرو د آمده من ربک از پروردگار تو لتنذر تا بیم کنی از عذاب الهی قوما ما اتیهم قومی که
در میان نتواند و نیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو چرا در زمان فترت و اسمعیل علیه السلام نذیر
بوده مل زمان خود را و تو نذیر قوم خودی لعلهم شاید که ایشان به بیم کردن تو یهتدون راه یابند اگر من خواهم الله خدا او تدبیر الذی
خلق السموات والارض اوست که بیافرید آسمانها و زمین را و ما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین باشد فی ستة ایام در مقدار شش روز
از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد حکم او علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست پس بدو بگروید و از راه او مگذرید که در دنیا
و عقبی ما لکم نیست شما را من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی که یاری کند و لا شفیع و نه هیچ درخواست کننده که مددگاری نماید افلا
تتذکرون آیا پند پذیر نمی شوید از موعظه آیاتی و نصایح قرآنی یدبر الامر می سازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی که موکلست
بران من السماء از آسمان الی الارض بسوی زمین پس ملک می آید و آن کار بجای می آرد ثم یعرج پس عروج میکند الیه بسوی آسمان
فی یوم کان در روزی که هست مقداره اندازه او الف سنة هزار سال مما تعدون از آنچه شما شماره میکنید یعنی فرشته فرو می آید
و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود جز بهزار سال میسر نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله راهست پس مقدار عروج و نزول هزار
سال بود ذلک آن خداوند که تدبیر امور می کند عالم الغیب والشهادة داناء پوشیده و پیداست یعنی داند امور دین و آخرت را یا
عالمست بانچه بود و باشد و خواهد بود العزیز غالبست در تقدیر الرحیم مهربانست بر بندگان در تدبیر الذی احسن اوست آنکس است که
که نیکو کرد کل شیء خلقه هر چیز را که بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو که بمقتضای حکمت نظم کرد تا آنچه در جهان شاید

کوده اینچنان که می باید از نور و نو گرفت کار نمه که تو نی آفریدی کار نمه نقش تزیبا ملوح خاک از نشت دل اتا و جان پاک آن
ویده و اغاز کرد خلق الانسان افریدن آدم علیه السلام من طین از گل ثم جعل پس بیافرید نسله فرزندان او را من سلالة از خلاصه
بیرون آورده از صلب من ماء مهین از آبی ضعیف خوار یعنی نطفه ثم سویه پس راست کرد قالب آدم را و نفخ فیه و دمید در وی من روحه از
از روح خویش این اضافه تکریم و تشریف است و اظهار آنکه وی مخلوق شریف است و جعل و بساخت لکم برای شما السمع گوش تا بشنوید
والابصار و دیدها تا به بینید والافئدة و دلها تا دریابید قلیلا ما تشکرون اندک سپاس داری میکنید بر چنین نعمتها وقالوا و گفتند منکران
بعث چون ابی ابن خلف و امثال او واذا ضللنا ایا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته کردیم چنانکه خاک اعضای ما
از خاک زمین تمیز نیا شود ءانا آیا ما لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهیم بود این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون خاک شویم و آمیخته کردیم
چنانچه خاک شویم آفرینش نو بما تعلق خواهد گرفت بل هم نه چنانست که میگویند بلکه ایشان بلقاء ربهم بلقای پروردگار خود کافرون
ناگرویدگانند یعنی با خرت که سرای لقاست ایمان ندارند قل بگو ای محمد منکران بعث را که زود یتوفیکم فرا گیرد روح تمام ادا
ملک الموت فرشته مرگ که عزرائیل است علیه السلام الذی وکل بکم آنکه موکل کرده و بر گماشته شده است قبض ارواح شما
ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردیده شوید برای حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل ارواح را خواند
و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید امام ابو اللیث رحمه الله آورده که ملک الموت را رویت از آتش که بدان
روی بر کافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و اعوان او ملکه رحمت و عذابند و عجب از آدمی که وجود چنین حریفی در کمین
چگونه لاف آسایش میزند نظم اسود کی بجوی که در صحبت اجل کس را نداده اند برات مسلّمی ولو تری واگر ببینی ای بیننده
اذ المجرمون چون مشرکان در روز حشر ناکسوا رؤسهم فکنده گان باشند سرهای خود را یعنی از خجالت و ندامت سر در پیش
افکنده عند ربهم نزدیک پروردگار خود در موقف سرایته بر بینی کاری پر سول و در آن زمان گویند ربنا ای آفریدگار ما
ابصرنا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وسمعنا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران یا سول رسیخ. دیدیم و آواز صور شنیدیم فارجعنا
پس باز گردان ما را بدنیا نعمل صالحا تا بکنیم کار شایسته انا موقنون بدرستی که ما یکتا تا نیم بسرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم
ما را شبهه نماند و آنکه حق سبحانه گوید ولو شئنا و اگر میخواستیم لاتینا هر آینه میدادیم در دنیا کل نفس هر نفسی را هدیها آنچه
راه یافتی بدان بسوی ایمان و عمل صالح ولکن حق القول ولیکن ثابت شده است این حکم منی از من که لاملان هر آینه
پر می سازیم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از کفار دیو و آدمی اجمعین همه ایشان فذوقوا این بچشید تمام عذاب را
بما نسیتم بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء
این روز انا نسیناکم بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وذوقوا و بچشید عذاب الخلد عذاب جاودانی را
بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید انما یؤمن جز این نیست که یؤمن بایاتنا بآیتهای کلام ما الذین اذا ذکروا بها آنانکه چون پند داده
شوند بها بان آیتها خروا بروی در افتند سجدا سجده کنندگان وسبحوا و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت
و کبریای او نباشد تسبیحی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند بصفتها
موافق یا در سجود گویند سبحان الله وبحمده وهم لایستکبرون و ایشان سرکشی نمی کنند از ایمان و طاعت و سجود این سجده تمام است

یقول الامام

بقول امام اعظم و دویم بقول شافعی رحمهما الله و حضرت شیخ قدس سره این را سجدهٔ تذکر گفته و ساجد باید که متذکر گردد آن چیز را که از آن
غافل شده و تصدیق کند دلالات وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجود است نظم فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
همه ذرات از مه تا بماهی بوحدانیتش داده گواهی همه اجزای کون از مغز تا پوست نموده و ابینی دلیل وحدت اوست آورده اند که منازل
بعضی انصار رضی الله عنهم از مسجد سید ابرار صلی الله علیه وسلم دور بود چون نماز شام را با خواجه انام علیه الصلوة والسلام ادا
کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گذاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا ادای نماز خفتن بجماعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در یافتندی حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که تتجافی دور میشود جنوبهم پهلوهای ایشان عن المضاجع از خوابگاهها
یدعون ربهم میخوانند پروردگار خود را خوفا از بیم خشم او وطمعا و با امید خشنودی او ابو دردا رضی الله عنه فرمود که آیة در شان جمعیت
که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان مجتهدان و شب خیزانست که چون پردهٔ شب فرو گذارند و جبابنیان سر بیالین غفلت
نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و شب دراز را ز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل یا یمین
یعنی اویس قرن منقولست که در شبی گفتی هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر می برد و در شبی دیگر میفرمود هذه لیلة السجود و بیک سجده بصبح
میرسانید گفت ای اویس چون طاقت طاعت داری که چنین شبهاء بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجاست شب دراز که شکی
ازل و ابد یک شب بودی تا بیک سجده باخر بردی و در آن سجده نالهای زار و گریهای بی شمار کردمی نظم یا رب شبی که محرم خواب خوشت نشنید
من وخیال تو نالهای درد آلود ومما رزقناهم و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در وجه خیر یعنی شب بر در گهها
داد گدای و روز در راه ما داد گدایان میدهند فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل ما اخفی لهم
پنهان شده است لهم برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع من قرة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث
قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر در گواه اند بر آن که دعوی او
دریافت آن لایق نیست و ایشان را جزا داده میشوند جزاء جزا داده بما کانوا بسبب آنچه بودند که با فلاح نیت و صدق
طویت یعملون عمل میکردند بزرگی فرمود که چون عمل پنهان کردند جزا نیز پنهان است تا چه چیز کسی بر طاعت ایشان مطلع نشده
کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد نظم روزی که بمرده جانان محرم نی لاله و گل بینم و نی سرو و سمن رازی که میان من و او گفته شود
من دانم و او داند و او داند و من آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشهٔ ولایت در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من
از سنان تو سخت ترست و زبان من از زبان تو تیزتر علی فرمود که خاموش ای فاسق ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای
مجادلات حق سبحانه تصدیق علی را رضی الله عنه آیة فرستاد که افمن کان آیا آنکس که هست مؤمنا گرویده بخدا و رسول علی باشد
کمن کان مانند کسی که هست فاسقا بیرون رفته از دایرهٔ فرمان چون ولید لایستوون برابر نیستند در شرف و رتبت یا در ۱۶
مثوبت اما الذین آنکه گرویده اند وعملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فلهم پس ایشان راست جنات المأوی بوستانها
که ماوای حقیقی است و گفته اند جنت المأوی بهشتیست بر یمین عرش و جای مؤمنان وجه است نزلا در حالتی که پیشکش باشد
یعنی ما حضری که برای مهمان باشد و نعم کلیه پیش از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارند بما کانوا بسبب آنکه بودند که عمل
میکردند علی که مستحق این کرامات باشد واما الذین فسقوا و اما آنکه بیرون رفتند از راه حق فماویهم النار پس باز گشتن ایشان

آتش دوزخ است یعنی بجای جنت الماوی که مومنانرا باشد ایشانرا در آتش ماوا و مسکن کلما ارادوا ان یخرجوا منها هرگاه خواهند که از آن
بیرون آیند از آتش دوزخ اعیدوا فیها باز گردانیده شوند فیها در آتش آورده اند که آتش در وقت جوشش فاسقانرا بالا افکند
یا نزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه گرزهای آتشین ایشانرا زنند و بقعر جهنم می افکنند وقیل لهم و گویند
ایشانرا بجهت اهانت ذوقوا بچشید عذاب النار عذاب آتش الذی کنتم به آن عذابی که بودید که بآن تکذبون تکذیب میکردید
و باور نمی داشتید ولنذیقنهم و هر آینه ما بچشانیم اهل مکه را من العذاب الادنی از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسر
یا قحط دون العذاب غیر عذاب الاکبر بزرگتر که خلود است در آتش لعلهم شاید ایشان یعنی جمعی که باقی مانند ازیشان یرجعون
باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند در مرصع آورده که عذاب فروتر جوع حطام است و بزرگتر کشتن تمام و نزد جمعی ادنی
عذاب قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلانست و اکبر نیران و در لباب و در بیان از
نقاش نقل کرده که ادنی غلاء اسعار است و اکبر خروج مهدی به شمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نگونساری عقبی یعنی
فتادن در گردن و در افتادن از درگاه و قرب الله دور ماندن از وصال او و عذاب اکبر است آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است
ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بایات ربه بآیتهای پروردگار تو یعنی قران ثم اعرض عنها پس روی
بگرداند از آن و تفکر نکند در آن انا من المجرمین و بدرستی که ما از مشرکان منتقمون انتقام کشندگانیم بهلاک و عذاب ولقد
آتینا و بتحقیق ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قران فلا تکن فی مریة پس مباش در شک من لقایه
از دیدن موسی در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه از دنیا
رحلت کنی از دیدن موسی را خواهی دید تاکید همان وعده را میگوید که شک مکن در لقای وی و در وقتی که آنحضرت را
بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دید هم بوقت عروج هم بوقت نزول وجعلناه و گردانیدیم کتاب منزل بموسی علیه السلام
هدی لبنی اسرائیل راه نماینده مر بنی اسرائیل را وجعلنا منهم و گردانیدیم از بنی اسرائیل ائمة یهدون پیشوایان که خلق را
راه نمودند باحکام توریة بامرنا بفرمان ما لما صبروا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید قوم یا بر ادای طاعت
یا از معاصی وکانوا بایاتنا و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی علیه السلام داده بودیم یوقنون بی گمان بودند
ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو یفصل او حکم کند بینهم میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آن چیز که بودند
که در آن یختلفون اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی که جدا گرداند محق را از مبطل هر یک را مناسب او جزا دهد
اولم یهد لهم آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه این عقوبتها که بمکذبان رسید کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش
از ایشان من القرون از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود یمشون میروند ایشان فی مساکنهم در مسکنهای ایشان ویران
میگذرند در سفرها بر خود ان فی ذلک بدرستی که درین اهلاک ماضیه را لایات هر آینه عبرتهاست و امم آتیه را افلا
یسمعون آیا نمی شنوند و نمی دانند اولم یروا آیا نمی بینند انا نسوق الماء آنکه ما ابر را میرانیم یعنی باران و سیل میفرستیم
الی الارض الجرز بزمین خالی از گیاه و گفته اند که اسم موضعیست در ولایت یمن آب جویا باران حق سبحانه فرمود که
ما آب بدان زمین خشک میرسانیم فنخرج به پس بیرون می آریم از آن آب زرعا کشت زاری گفته اند که مراد غلات

واشجارست

واشجار است تاکل منه میخورند از آن زرع انعامهم چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت وانفسهم و میخورند ایشان دانه و میوه افلا
یبصرون آیا نمی بینند آثار این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند آنکه قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت
دارد بر احیای مردم بعد از موت ویقولون و میگویند کفار مکه متی هذا الفتح کی باشد این فتح که مومنان میگویند ان الله یستفتح لی علی
المشرکین یعنی کافران از روی استهزا با اصحاب گفتی این فتحی که وعده داده اند که خواهد بود زود بیاید بنمایید ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان در وعده خود قل بگو ای محمد یوم الفتح روز فتح بدر یا فتح مکه لا ینفع الذین کفروا سود نخواهد داشت آنانرا که بگرویده اند
ایمانهم گرویدن ایشان زیرا که ایمان یأس بود ولا هم ینظرون و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آوردن عذاب در توقف
رفتند فاعرض پس روی بگردان بطریق اهانت عنهم ازیشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وانتظر و منتظر باش
نصرت الهی را انهم منتظرون بدرستی که ایشان منتظر اند از آنکه غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشانرا الحق یعلوا
ولا یعلی بسم الله الرحمن الرحیم در اسباب نزول مذکورست که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه
احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی وثاق ابن ابی نزول کردند و روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده و از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم امان طلبیده استدعا نمودند که ذکر ما را ایلات و منات باز گذار و بگو که ایشان روز قیامت مقام شفاعت هست
ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت شاق آمده روی مبارک درهم کشید ابن ابی و ابن قیشر و جد بن
قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب بر ما رد مکن که صلاح کلی در حق آنست فاروق رضی الله عنه حمیت اسلام و صلابت دین
دریافته قصد قتل کفره نمود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که ای عمر ایشانرا بجان امان داده ام و نقض عهد روا نیست
و آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر اتق الله دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد و آیة آمد ولا تطع الکافرین
و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه والمنافقین و منافقانرا چون ابن ابی و معتب بن قشیر ان الله کان بدرستی
که خدای هست علیما دانا بمقابله ایشان حکیما حکم کننده بوفای عهد واتبع و پیروی کن ما یوحی الیک آنچه را که وحی کرده می شود بتو
من ربک از پروردگار تو چون نهی از طاعت ایشان ان الله بدرستی که خدای کان هست بما تعملون بآنچه می کنید خبیرا دانا وتوکل
علی الله و توکل کن بخدای یعنی کار خود را با وی گذار وکفی بالله و بسنده است خدای وکیلا کارساز و بهم گذار و نگهبان و کفایت
کننده مهمات نظم چون زره لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت کند آورده اند که ابو معمر جمیل بن اوس اوردی لبیب و ادیب
بود و یارها گفتی که مرا دو دل است که هر یکی از آن فهم میکنم زیاده از آنکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر
گریخته میرفت یک نعلین در دست و یکی در پا ابو سفیان بدو رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول گشتند و برخی منهزم ابو سفیان گفت
نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست و دیگری در دست ابو معمر درنگریست بر آن حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی
حق سبحانه او را دروغ گوی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیه آمد ما جعل الله نیافرید خدای لرجل مرد را
من قلبین دو دل فی جوفه در درون او زیرا که دل معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی
یکیست و در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند که آن حضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود که دروغ
میگویند حق سبحانه هیچ کس را دو دل نداده وما جعل و نساخته است ازواجکم زنان شما اللائی تظاهرون منهن آنانرا که ظهار میکنید از ایشان

امهاتکم مادران شما یعنی زنی که میگوید انت علی کظهر امی مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیة و امومة که یکی مقتضای مخدومیه
و دیگری مستدعی خادمیة است در یک زن از قبیل محالات می تواند بود و ما جعل و نگردانید خدای ادعیاءکم پسرخواندگان شما را
ابناءکم پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلی و دعوه صورتی عارضیست پس با یکدیگر جمع نشوند تا دعوی ظهار طلاق بوده و پسر خوانده
چون فرزند اصلی میراث می برده حق سبحانه نمود که چنانکه دو دل در یک درون نمی باشد زوجیة و امومة در یک زن و فرزند
و پسرخواندگی در یک تن جمع نمی ذلکم این که زن مره را مطلقه و دعی را ابن میخوانید قولکم بافواهکم سخنیست که بزبان خویش میگوید
و حقیقتی ندارد والله و خدای یقول الحق میگوید سخن راست را که مطابق واقعست و هو یهدی السبیل و او راه می نماید بطریق حق
این آیه از برای زید بن حارثه رضی الله عنه نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک خدیجه بود رضی الله عنها
و خدیجه او را بحضرت بخشید و آنحضرت او را آزاد کرده چون فرزندان پرورش میداد و مردم پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه و تعالی فرمود
ادعوهم بخوانید فرزندانرا و نسبت دهید لآبائهم به پدران خویش هو این خواندن اقسط راست ترست عند الله نزدیک خدای
در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که ما نمی گفتیم الا زید بن محمد تا این آیه آمد و ما او را زید بن حارثه گفتیم فان لم
تعلموا پس اگر ندانید اباءهم پدران ایشان تا که نسبت دهید بایشان فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام پس بگوئید
یا اخی و موالیکم و دوستان شما اند در خطاب گوئید یا مولای و لیس علیکم و نیست بر شما جناح گناهی فیما اخطاتم در ان چیزی که خطا کردید
بآن چون گفتن زید بن محمد و لکن ما تعمدت و لیکن گناه هست در آنچه قصد کند قلوبکم دلهای شما که کسی را نسبت دهید غیر پدر او و کان الله
و هست خدای غفورا آمرزنده آنرا که خطا کند رحیما مهربان بر صاحب عمد چون توبه کنند النبی اولی پیغمبر سزاوارترست بالمؤمنین بگرویدگان
من انفسهم از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح اوست بخلاف نفس که او امر او سبب
شقاوت و موجب غوایتست پس باید که آنحضرت دوستر باشد بنده از نفس او و در حدیث آمده که هیچ یک از شما
مومن نباشد تا نباشم من دوستر بدو از پدر و فرزند و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بغزوه تبوک عزیمت فرمود بعضی مسلمانان از خروج امر کردند بعضی گفتند از پدران و مادران دستوری طلبیم آیه آمد که او اولیست بمومنان از
از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را اتباع فرمایند لازم تر شمارند و شیخ ستد در عین المعانی آورده که محبت با او اولی
ترست از محبت خود با دیگران النبی اصلست نزاد در دو عالم اوست و دوستی دیگران پرتوی اوست با دوستی با اصل باید کرد دوستی
فرع را اثر چه دارد دوست کسی که اصل داری فرع که مرکز میانش هست بمانند جان یکی برای خواجه تاش و ازواجه و زنان او امهاتهم
مادران مومنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رویة ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند و در مصحف ابی
و قراءة ابن مسعود چنین بود که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم را شفقت تمام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام
بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق تعالی نسخ آن حکم را میفرماید که و اولوا الارحام و خویشاوندان
بعضهم اولی ببعض بعضی از ایشان سزاوارترند ببرخی از توارث فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در انچه فرستاد از قرآن
یعنی آیه مواریث و حکم کرد اولو الارحام احق اند بمیراث من المؤمنین از گرویدگان یعنی انصار و المهاجرین و از
مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا با یکدیگر برادری داد الا ان تفعلوا مگر آنکه بکنید در زندگی خود الی اولیاءکم

با دوستان خود معروفا نیکوئی یا وصیت کنید برای هرکه دوست میدارید کان هست ذلک آنچه ذکر کرده شد از اولویة پیغمبر و توارث
ذوی الارحام فی الکتاب در قرآن یا لوح محفوظ مسطورا نوشته شده و ثابت گشته و اذ اخذنا و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم از پیغمبران عهدی
و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که اولوا العزم بودند تعظیم پیغمبر ما ازینان جهت تقدیمست و اخذنا
و فرا گرفتیم منهم از پیغمبران میثاقا غلیظا پیمانی محکم موکد بسوگند لیسأل الصادقین تا سوال کند خدای راستگویان یعنی پیغمبرانرا
عن صدقهم از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته اند یا از تصدیق قوم مر ایشانرا و اعد و آماده کرده است خدای للکافرین
مر ناگرویدگان ترا برسل عذابا الیما عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اذکروا یاد کنید
نعمة الله علیکم نعمت خدای را که انعام فرموده بر شما اذ جاءتکم وقتی که آمدند بشما جنود لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه و یهود
قریب ده هزار کس فارسلنا پس فرستادیم علیهم بریشان ریحا باد مراد باد صباست و جنودا لم تروها و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملایکه و کان الله
و هست خدای بما تعملون بانچه شما میکنید بصیرا بینا درین آیه بیان غزوه احزابست و آن قصه اجمالا آنچنان بود که بعد از جلاء بنی النضیر حیی
بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند با ابوسفیان و اتباع او بر مقاتله حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بستند و از قریش و احابیش
ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید و با سه هزار کس از مدینه نهضت فرموده و معسکر همایون
در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربه اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رضی الله عنه
از وضع خندق که در بلاد عجم می باشد شمه بموقف عرض رسانید و رای شریف قبول آن ارزانی داشته زمین بر صحابه قسمت کرده بحفر
خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نموده حضرت نیز بخود مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن آن میشد و یاران را
دعا و ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش عیش الاخره فاغفر للانصار و المهاجره بر زبان مبارکشان میراند در اثنای این حال سنگی
در غایت صلابت پدید آمد که تبر و تیشه بدو کار نمی کرد آنحضرت را خبر کردند و بر سر سنگ آمد میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان
بران سنگ زد دو انگشت ازو بشکست و نوری مانند برق ازو بجست و در ان روشنی نظر انور سید انام علیه الصلوة و السلام بر قصرهای
شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم که ضربه بران صخره زد دو دانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشت قصور یمن
بنظر اعلی آنحضرت عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند سیم بار تمام سنگ را درهم شکست و نوری که از ان درخشان
شد کوشکهای کسری بران حضرت عیان و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار رسید و منافقان گفتند این مرد خلق را بادی میدهد
چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و فتح فارس و شام و یمن وعده میکند القصه بعد از شش روز که آن خندق بحد اتمام یافت لشکر
اعادی رسیدند مالک بن عوف بن حصن با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از بر وادی که جهت شرقی مدینه است درآمدند و ابوسفیان
با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربیست ظاهر شدند و یهود و قریظه که با حضرت رسالت عهد بسته بودند از جای
باغوای حیی بن اخطب عهد شکستند مددکار گشته و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان دل ضعفاء اهل اسلام از جای برفت
حق سبحانه و تعالی فرمود اذ جاءوکم یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها من فوقکم از زبر سو شما یعنی از اعلی وادی و من اسفل منکم و از زیر
سر شما یعنی اسفل وادی و اذ زاغت الابصار و چون بگشت دیدها در احداق و خیره شد از خوف و بلغت القلوب الحناجر و رسید
دلها بحنجره از ترس چه شش از شدت روع منتفخ میگردد و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسد و تظنون و گمان بردید بالله الظنونا

بجای انواع گمانها تا مظنهٔ آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام
تا باحزاب نیاورده مستاصل گردند هنالک ابتلی المومنون آنجا ازموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وزلزلوا
و جنبانیده شدند زلزالا شدیدا جنبانیدن سخت یعنی از جای برفتند چنانچه کسی بیدوالی ... اوراق النوازل
تکرار میفرمودند نظم ادام دل بیشه دل از جای ... هوش از سر رفت و قوت از پای واذ یقول المنافقون و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون
ابن قشیر والذین و آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا الله وعده نداد مارا خدای ورسوله
و پیغمبر فرستادهٔ او در فتح شام و یمن الا غرورا مگر وعدهٔ فریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد واذ قالت و آنرا نیز یاد کن که گفتند طائفة منهم
گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و اتباع ایشان یا اهل یثرب ای اهل یثرب و آن زمینی است که مدینه طیبه و طابه در ناحیهٔ
از و واقع شده و نهی است که مدینه را یثرب نگویند الفقرا این منافقان مردم مدینه را گفتند لا مقام لکم جای بودن نیست شمارا در لشکرگاه محمد
یا ایستادن اینجا هیچ وجه ندارد فارجعوا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجعت کنید بدین
پدران و او را بدست دشمن باز دهید ویستاذن و دستوری رجوع میطلبد فریق منهم النبی گروهی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یقولون
میگویند ان بیوتنا بدرستی که خانهای ما در مدینه عورة خالیست و احتیاطی ندارد وما هی بعورة و حال آنکه خانهای ایشان خالی و بی احتیاط نیست
بلکه احتیاطی تمام دارد ان یریدون نمیخواهند بدین رفتن الا فرارا مگر گریختن از جنگ ولو دخلت و اگر در آمده شود مدینه یعنی لشکر کفار در درآید
بدو علیهم بر منافقان و هجوم کنند من اقطارها از جوانب آن یعنی یکبار در مدینه در آیند و گرداگرد ایشان فرا گیرند ثم سئلوا الفتنة پس
خواسته شوند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا بمقاتلهٔ مسلمانان لاتوها هر اینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را وما تلبثوا
و درنگ نکنند بها باجابت فتنه الا یسیرا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام ولقد کانوا و بدرستی که بودند بنی حارثه
و بنو سلمه که از روی انابت عاهدوا الله عهد کردند با خدای من قبل پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند که لا یولون
الادبار پشتها بر نگردانند در کارزارها وکان عهد الله و هست عهد خدای مسئولا پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن
مواخذه خواهند شد قل بگوی ای محمد که هیچ وجه لن ینفعکم الفرار سود ندارد شمارا گریختن ان فررتم اگر بگریزید من الموت
از مرگ او القتل یا از کشتن چه لابدست هر شخصی را از موت یا قتل در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ گردد واذا و آن هنگام که بگریزند
یعنی مثلا اگر فرار تمتع کنند و بهر شما در تاخیر افتد لا تمتعون بر خورده نخواهید شد الا قلیلا مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا نوشیدنیست
و خرقهٔ فوات پوشیدنی نظم که می نهند قدم اندر سرای کون و فساد ع که باز روی براه عدم می آرد قل من ذا الذی یعصمکم کیست آنکه نگاه دارد
شمارا من الله از عذاب خدای ان اراد اگر خواهد خدای بکم سوء بشما بدی و مرضی او اراد بکم رحمة یا خواهد بشما نیکی و نصرتی آن کیست
که منع کند آنرا ولا یجدون لهم و نمی یابند برای خویش من دون الله بجز خدای ولیا دوستی که نفع رساند ولا نصیرا و نه یاری که ضرر باز دارد
در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب آماده
ساخته و نبید و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر نیزه و شمشیر جولان کند برادر
جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته و هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نمی آیید آن مرد باز گشت و گفت بروم
و آنحضرت را از مقالات تو اخبار کنم چون بنزدیک آنحضرت رسید جبرئیل علیه السلام پیشی گرفته این آیه آورده بود که قد یعلم الله

بدرستی که می داند خدای المعوقین بازدارندگان را از نصرت رسول منکم از گروه شما والقائلین لاخوانهم و گویندگان مر برادران خود را که هلم الینا
بیایید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند با بوسفیان یا یهود منافقان را می گفتند خود را در معرض تلف میکنند و از
یاری محمد بگذرید منافقان سخن یهود را بقبول تلقی کرده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانکه میفرماید ولا یاتون البأس و نمی آیند منافقان
بکارزار کفار الا قلیلا مگر آمدن اندک یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه اشحة در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه علیکم بر شما ای مومنان
که غنیمت و ظفر شما را باشد فاذا جاء الخوف پس چون بیاید ترس دشمن رایتهم بینی ایشان را که از غایت بد دلی ینظرون الیک می نگرند
بسوی تو تدور اعینهم میگردد چشمهای ایشان در حدقه ایشان بچپ و راست کالذی یغشی علیه مانند کسی که پوشیده باشند بروی
یعنی غشی آورده باشند و بیهوش شده من الموت از سکرات موت فاذا ذهب الخوف پس چون برود ترس سلقوکم برنجانند شمارا
و سخنهای سخت گویند بالسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة در حالتی که بخیلند علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله
و مناقشه کنند اولئک آن گروه لم یومنوا نگرویدند پس ظاهر کرد خدای بطلان عمل ایشان را وکان ذلک و هست آن اظهار علی الله بر خدای
یسیرا آسان یحسبون الاحزاب این گروه می پندارند احزاب یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لم یذهبوا باز نگشته اند یعنی ترس
و بد دلی منافقان بمثابه ایست که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ
ایستاده وان یات الاحزاب و اگر بیایند این لشکر نوبت دیگر یودوا دوست میدارند منافقان لو انهم و تمنا میکنند آنکه ایشان
بادون صحرا نشینان باشند فی الاعراب در میان عرب بادیه نشین یعنی از بد دلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن
شوند یسئلون می پرسند آینده و رونده را عن انبائکم از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان ولو
کانوا و اگر باشند فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا مگر اندکی لقد کان بدرستی
که هست لکم مر شما را ای ترسندگان و بد دلان فی رسول الله در افعال پیغمبر خدای اسوة حسنة اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید
چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شداید و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکوست لمن کان
یرجو الله مر آن کسی را که او امید دارد ثواب خدای یا لقای او را والیوم الاخر و نعیم روز پسین را وذکر الله و مر آنکس را که
یاد کرد خدای را کثیرا بسیار بدل و زبان در موضح آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب
و فرموده که از آمدن ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بدیشان ولما رای المومنون و آن هنگام که بدیدند
مومنان الاحزاب لشکرها را روز خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند قالوا گفتند هذا اینست ما وعدنا الله آنچه وعده داده بود
مارا خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم ورسوله و آنچه فرموده بود رسول او که سیشتد الامر
باجتماع الاحزاب علیکم وصدق الله ورسوله و راست گفت خدای و رسول او وما زادهم و نیفزود دیدن احزاب مومنان را
الا ایمانا مگر باور داشتن مواعید الهی را وتسلیما و گردن نهادن او را حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای
در آن تسلیم مندرجست نظم هر که دارد چون قلم سر بر خط فرمان او ع می نویسد بخت طغرای شرف بر نام او ع آورده اند که جمعی از
صحابه نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس رضی الله عنهم و غیر ایشان که چون در حربی گاهی ملازم حضرت
صلی الله علیه وسلم باشند ثبات قدم ورزیده از مقاتله بر نیایند تا شربت شهادت بچشند ادام شکر تند حق سبحانه در صفت ایشان فرماید

من المؤمنين از گرويدگان رجال صدقوا مردانی اند که راست کرده اند ما عاهدوا الله عليه آن را که عهد کرده بودند با خدای عليه
بر آن چيزی که ثابت بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فمنهم من قضى پس از ايشان کسی هست که بگزارد يعنی وفا کرد نحبه نذر خود
و کارزار نمود تا شهيد شد چون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم ومنهم من ينتظر و از ايشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه
رضی الله عنهما وما بدلوا و تغيير نداده اند عهد را تبديلا تغيير دادنی و سخن خود را مبدل نساختند ليجزى الله تا جزا دهد خدای الصادقين راستگويان
يعنی وفا کنندگان را بصدقهم براستی يعنی بوفای ايشان ويعذب المنافقين و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواهد که بر نفاق
بميرد او يتوب يا باز گردد بتوفيق توبه عليهم بر ايشان يعنی ايشان را توبه دهد ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده
آن را که توبه کند رحيما مهربان کسی را که بر توبه ميرد در اخبار آمده است که احزاب بيست روز يا بيست و هفت روز بر ظاهر مدينه توقف
کردند و هر روز بکنار خندق آمدندی و از ما بين جنگ تير و سنگ شدی و شبها عزم شبخون کردندی حضرت رسالت صلی الله عليه وسلم
سوار شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودی روزی عمرو عبد ود که شجاع عرب بود او را با هزار مرد مقابل کردندی
با چهار تن ديگر از دليران لشکر کفار خندق را عبره کرده پيش آمدند و مبارز طلبيدند و عمرو بدست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد
و نوفل هلاک آن سنگسار ميکردند علی ميان نيش پی رحيم زد دل کافران دل شکست و حضرت رسول صلی الله عليه وسلم سوار شده
با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودی روزی عمرو عبد ود که شجاع بود او را با هزار مرد مقابل کردندی با چهار تن ديگر از
از دليران لشکر کفار خندق را عبره کرده پيش آمدند و مبارز طلبيدند و عمرو بدست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد دو ظهرا
روز دوشنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب کرد روز چهارشنبه ميان نماز پيشين و ديگر اثر فتح ظاهر شد حق سبحانه باد
صبا را مدد کاری فرستاد نظم باد صبا بيست پيام نصرت ترا ديدی چراغ را که کند باد ياوری صبا زلزله در لشکر کفار افکند
و آتشهای ايشان فرو نشاند و ملائکه فرود آمده طنابهای خيمه ايشان می بريدند و تکبيرها می کردند ايشان در مانده روی بهزيمت
نهادند و بی دغدغه قتال مجاهدان دين و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت نظم بی درد سر نيزه و آمد شد شمشير
آن فتح که مفتاح امان بود پديد آمد ورد الله و باز گردانيد خدای از مدينه الذين کفروا آنان را که کافر بودند يعنی احزاب
بغيظهم با خشم ايشان يعنی خشمناک برگشتند لم ينالوا خيرا نيافتند غنيمتی و نصرتی وکفى الله وکفايت کرد خدای المؤمنين القتال
مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وکان الله و هست خدای قويا توانا بر احداث هر چه خواهد عزيزا غالب بر همه اشياء
بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قريظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام پانزده روز ايشان را
محاصره کردند کار بر ايشان تنگ شد بر حکم سعد معاذ رضی الله عنه فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ايشان را بکشند و زنان
و کودکان ايشان را برده گيرند و اموال ايشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت رسالت صلی الله عليه وسلم فرمود حکمی کردی که خدای تعالی
از بالای هفت آسمان حکم کرده بود و حق سبحانه از اين واقعه خبر ميدهد که وانزل الذين فرود آورد خدای آنان را که ظاهروهم
ياری دادند احزاب را و هم پشت ايشان گشتند من اهل الکتاب از اهل توريه يعنی يهود و قريظه فرود آورد من صياصيهم از
قلعهای ايشان وقذف و افکند فى قلوبهم الرعب در دلهای ايشان ترس الرعب پيغمبر و لشکر او فريقا تقتلون گروهی را می کشيد
مقصود از ايشان را بمقصد تن بکشتند وتأسرون فريقا و برده ميگيريد گروهی را يعنی زنان و فرزندان ايشان واورثکم

ميراث داد شما را ارضهم زمين ايشان يعنی مزارع و حدائق وديارهم و سراهای ايشان يعنی حصون و قلاع واموالهم و مالهای
ايشان از نقود و امتعه و مواشی وارضا لم تطؤها و بشما داد زمينی را که نرفته ايد در آن يا پای آن نسوده ايد مراد خيبر است يا ملک
فارس و گفته اند هر زمينی که بحوزه اسلام در آيد تا قيامت در اين داخلست وکان الله و هست خدای على كل شىء بر همه چيز قديرا
توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخير آن بر ملازمان سيد عباد نظم لشکر عزم ترا فتح و ظفر ملازمت جم بنقش اقليم دگر ميگيرد ... ايا
سير برانند که در سال تاسع از هجرت سيد عالم صلی الله عليه وسلم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که يکماه با ايشان مخالطه نکند
و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوه زيادت از معتاد می طلبيدند چون برد يمانی و دق مصری و امثال آن و چيزها طمع ميکردند که در تصرف
آن حضرت نبود و اسباب ديگر هم در کتب سير مذکور است و بر هر تقدير ملول گشته از ايشان اعتزال نمود و بعليه که در مسجد که خزانه وی بود تشريف
نمود بعد از بيست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شد جبرئيل عليه السلام آيت تخيير فرود آورد که يا ايها النبى ای پيغمبر قل لازواجک بگو زنان را
ان کنتن تردن اگر هستيد شما که ميخواهيد الحيوة الدنيا زندگانی دنيا را يعنی تنعم در آن و زينتها و آرايش از آن چون ثياب فاخره و پيرايها
بتکلف فتعالين امتعکن پس بيائيد که بدهم شما را متعه طلاق واسرحکن و رها کنم شما را سراحا جميلا رها کردنی نيکو برغبت نه از روی کراهت
وان کنتن تردن الله اگر هستيد که ميخواهيد ثواب خدای ورسوله و خشنودی رسول والدار الآخرة و نعيم سرای ديگر را فان الله بدرستی
که خدای اعد آماده کرده است للمحسنات مر زنان نيکوکار را منکن از شما يعنی آنها که اختيار رضای شما کنند اجرا عظيما مزدی بزرگ
که زخارف دنيا در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی از ازواج طاهرات که خدای و رسول را اختيار فرمود عائشه
صديقه بود رضی الله عنها و عن ابيها يا نساء النبى ای زنان پيغمبر من يأت منكن هر که بيايد از شما بفاحشة بکار ناپسنديده مبينة
پيدا کرده و روشن شده و حفص بکسر يا خوانده يعنی فاحشه ظاهر و مويد آنکه نافرمانی رسولست صلی الله عليه وسلم يضاعف لها العذاب
دو تو کرده شود مر او را عذاب ضعفين دو برابر آنکه زن ديگر را باشد چه گناه از ايشان زشتتر است وکان ذلک و هست اين
تضعيف عذاب على الله يسيرا بر خدای آسان ومن يقنت و هر که مداومت کند
بر طاعت منکن از شما که ازواج پيغمبريد و فرمان بردار لله ورسوله مر خدای را و رسول او را وتعمل صالحا و بکند کار پسنديده و شايسته
نؤتها بدهيم او را اجرها مزد او مرتين دو بار يکبار برای طلب خشنودی پيغمبر واعتدنا لها و آماده ساختيم برای آن زن رزقا
کريما روزی نيکو در بهشت زياده از مزد او يا نساء النبى ای زنان پيغمبر لستن نيستيد شما کاحد من النساء مانند يکی از زنان امت چه شما را
فضل بسيار است بر ساير نسوان ان اتقيتن اگر می ترسيد از خدای و فرمان او می بريد فلا تخضعن پس نرمی و فروتنی مکنيد بالقول در
سخن گفتن چون با کسی سخن گوييد فيطمع الذى که طمع کند در شما آنکسی که فى قلبه مرض در دل وی بيماريست يعنی نفاق يا دوستی فجور وقلن و بگوييد
قولا معروفا سخنی نيکو و پسنديده و دور از تهمت وقرن و آرام گيريد فى بيوتكن در خانهای خويش ولا تبرجن و اظهار زيب و آرايش مکنيد تبرج
الجاهلية الاولى چون اظهار زنان در جاهليت ايام نخستين که آن را جاهليت جهلا گويند و آن زمان ادريس بوده تا وقت نوح
عليهما السلام و اصح آنست که جاهليه اول در زمان ابراهيم عليه السلام بوده تا زنان لباسها مرواريد بافته پوشيده و خود را بر مردان
عرض کردندی و جاهليت اخری ميان عيسی و محمد است عليهما الصلوة و السلام و بعضی معنی آيه برين وجه گفته اند که مخراميد در رفتن چون
خراميدن جاهليت اولی واقمن الصلوة و برپای داريد نماز را که اصل طاعات بدنيه است وآتين الزكوة و بدهيد زکوة را

که اشرف عبادات مالیه است واطیعوا الله وفرمان برید خدای را در فرایض ورسوله وپیغمبر اورا در سنن انما یرید الله چزین نیست که میخواهد خدای
لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البیت ای اهل بیت پیغمبر ویطهرکم وپاک گرداند شما را از معاصی تطهیرا پاک گردانیدنی صاحب
کشاف آورده که این آیة دلیلست برانکه ازواج نبی از اهل بیت ویند و در وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج ویند بدلیل ما قبل
گذشته وآینده وضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیبست چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عامست مر ازواج
واولاد را و در احقاق از امام ابو منصور ماتریدی یمین نقل میکند وصاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بران دارد که اهل بیت ازواج
ویند اما از عایشه وام سلمه رضی الله عنهما فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانه من بود گلیمی که بر فراش وی فکنده بود دم نشسته بود فاطمه رضی الله عنها
درآمد وحضرت پدر سبوسات یا گوشت پخته آورد حضرت فرمود که ای فاطمه علی را و دو فرزندانت را بخوان تا برین خوان هم کاسه شوند چون
طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه وسلم آن گلیم بر ایشان پوشید گفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر وایشانرا پاکیزه
گردان این آیة نازل شد ومن سر خود در زیر گلیم کردم که یا رسول الله ترمن از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر وازین جهتست
که آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند شعر آل العباء رسول الله وابنته والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا ودر تیسیر وبعضی دیگر از تفاسیر نقل میکنند
از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون وقت نماز بدر خانه فاطمه رضی الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن ویاد کنید ای زنان پیغمبر مایتلی آنچه خوانده میشود بر شما فی بیوتکن در
خانهای شما من آیات الله از آیتهای کلام الله والحکمة واز سخنان پیغمبر که محض حکمتست این آیه حث میکند بر حفظ قرآن وحدیث ان الله
کان بدرستی که خدای هست لطیفا نیکو کار بر شما خبیرا دانا با قوال وافعال شما وبعد از نزول این آیات درباره ازواج طاهرات
جمعی زنان مسلمانان گفتند که در باب ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیه فرستاد که ان المسلمین بدرستی که مردان که منقاد حکم خدا اند
والمسلمات وزنان فرمان برنده والمؤمنین والمؤمنات وباور دارندگان از رجال ونسا والقانتین والقانتات
وثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان وزنان والصادقین والصادقات وراست گویان در قول وعمل از ذکور واناث
والصابرین والصابرات وصبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق والخاشعین والخاشعات وتواضع کنندگان از
مردان وزنان والمتصدقین والمتصدقات وصدقه دهندگان از هر دو طایفه والصائمین والصائمات وروزه داران
از برای خدای فرضا یا نفلا از رجال ونسا والحافظین فروجهم والحافظات ومردان وزنان نگاه دارنده فرجهای خود را
از حرام والذاکرین الله کثیرا ومردان ذکر کننده خدای را بسیار والذاکرات وزنان یاد کننده ویرا اعد الله آماده کرده است
خدای لهم مر ایشانرا از ذکور واناث مغفرة آمرزش گناهان واجرا عظیما ومزدی بزرگ بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را رضی الله عنها بجهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود وزینب بگمان آنکه برای خود میخواهد
این خطبه را قبول نمود وچون دانست که از برای زید بوده ابا کرد چه جمالی زیبا داشت ودختر عمه پیغمبر بود گفت من چرا زن آزاد
کرده شوم وبرادرش عبدالله نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیة فرستاد وماکان لمؤمن ونرسد وشایسته نیست مردی
گرویده را یعنی عبدالله بن جحش ولا مؤمنة ونه هیچ زنی ایمان آورنده را یعنی زینب اذا قضی الله ورسوله چون حکم کند خدای ورسول او
امرا کاری را یعنی النکاح زینب بزید ان یکون لهم الخیرة آنکه باشد مر ایشانرا اختیاری یعنی برگزینند من امرهم از کار خود چیزی را

بلکه واجب

بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا ورسول سازند ومن یعص الله ورسوله وهر که نافرمانی کند خدای ورسول او را
یا از حکم کتاب وسنت بگذرد فقد ضل پس بدرستی که گمراه شود ضلالا مبینا گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند
کفرست بعد از نزول آیة زینب وبرادر راضی شدند وان عقد وجود گرفت وحق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده
که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید وزینب ناسازگاری پدید آمد بحیثیتی که زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد
وحضرت پیغمبر مانع می شد کما قال تعالی واذ تقول ویاد کن آنگاه که گفتی للذی انعم الله مرانکس را که انعام کرده است خدای علیه برو
باسلام وتوفیق خدمت ومتابعت تو وانعمت علیه وتو انعام کرده برو به پروردن وآزاد کردن وفرزند خواندن یعنی گفتی زید را
که مستغرق دریای خدا ورسولست که امسک علیک نگاه دار برای خود زوجک زن خود را یعنی زینب واتق الله وبترس از خدای
در کار او واز روی جبر طلاقش مده وتخفی فی نفسک وپنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه آنچه خدای پیدا کننده است یعنی آنرا
که زینب داخل ازواج طیبات خواهد بود وتخشی الناس ولی ترسی از سرزنش مردم که گویند زن پسر را بخواست والله وخدای
احق ان تخشاه سزاوارترست که ازو بترسی در آنچه باید ترسید ومقررست که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ترس کار
ترین خلق بوده زیرا که خوف وخشیت بنسبت علمست انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله مه از عالمیان اخشی
بوده نظم خوف خشیة نتیجه علم است ◦ هر که اعلم بیش خشیة بیش ◦ هر کرا خوف شد فزون ز پیش ◦ باشد از جمله روان در پیش ◦
آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد وبعد از انقضاء عدت حضرت رسالت مر او را فرستاد تا خواستگاری کند زینب را برای وی
زید بیامد وقصه برحق رسانید از غایت شادی بسجده شکر افتاد وگویند دو رکعت نماز گذارد وگفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری
میکند اگر من شایسته اویم مرا بدو ده فی الحال دعا او مستجاب شد آیة آمد که فلما قضی زید پس آنگاه که برسید زید منها از زینب
وطرا کامی که داشت ودر موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود ازو یافت یعنی طلاقش داد وعدت بسر آمد
زوجناکها ما او را بتو دادیم لکیلا یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مؤمنان تنگی یا اثمی ووبالی فی ازواج ادعیائهم
در خواستن زنان پسر خواندگان خود را اذا قضوا منهن وطرا چون برسند بمراد خویش از ایشان یعنی طلاق دهند وعدت
بگذرد ~~زوجناکها ما او را بتو دادیم لکیلا یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مؤمنان تنگی واثمی ووبالی فی ازواج~~
~~ادعیائهم در خواستن زنان پسر خواندگان خود را اذا قضوا منهن وطرا چون برسند بمراد خود از ایشان~~ وکان امر الله
وهست کاری که خدای خواهد مفعولا بودنی بی شبهه چنانچه هم زینب رضی الله عنها سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیه
بخانه زینب آمدی بی دستوری وزینب گفت یا رسول الله بی خطبه وبی گواه حضرت فرمود که الله المزوج وجبرئیل الشاهد وزینب بر
سایر زنان فخر کرده که الله تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر ومتولی تزویج شما اولیاء شما بوده اند ماکان نیست علی النبی بر پیغمبر من حرج
هیچ وزری ووبالی فیما فرض الله در آنچه تقدیر کرده است خدای له برای او ودرین صورت مخصوص او نیست بلکه سنة الله سنت
نهاده خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرده اند بر ایشان وکان امر الله وهست امر خدای قدرا مقدورا حکمی گذارده
شده پس صفت انبیا میکند که گذشته اند از پیغمبران ومیگوید الذین یبلغون آنانکه بودند که میرسانیدند رسالات الله
پیغامهای خدا را با امتان خود ویخشونه ومی ترسیدند ازو ولا یخشون احدا ونمی ترسیدند از هیچ کس الا الله مگر از خدای

[illegible]

وکفی بالله وبسنده است خدای حسیبا کافی ترسندگان یا شمارکننده بندگان و چون شمارنده اوست باید که ترس نیز از او باشد
بعد از واقعه زینب رضی الله عنها زبان طعن بی دینان دراز شد که این مرد ما را میگوید که زنان پسران بر شما حرامست و خود میخواهد زن زید را
یا آنکه پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیه فرستاد که ماکان محمد نیست محمد صلوات الله وسلامه علیه ابا احد پدر
هیچ یک من رجالکم از مردان شما واگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیدند پس ورای الحقیقة پسر صلبی نیست
که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد ولکن رسول الله ولیکن او فرستاده خدایست وخاتم النبیین و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد
در نبوت و پیغمبران را به وختم کرده و خاتم یعنی آخر تر مست یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور اگر اول ایشان بوده بظهور و نور وکان الله
وهست خدای بکل شیء علیما بهمه چیز دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود و در عیون الاجوبه آورده که
حضرت کتابی بهر آنهاوست حق سبحانه پیغمبر را احمد گفت تا دانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز متابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و شرف و نور گواری کتاب بمهر اوست شرف جمله انبیا نیز بدان حضرتست و شاید که کتاب جلال اوست
بس مشاهیر هر محکمی قیامت او خواهد بود و حینا یک علی مولاه شهیداً و چون کتاب را مهر کردند کتاب در باقی شد چون نبوت بدان
حضرت بود و محبت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی نظم بهر این خاتم شدست او که بجود مثل او نی بود و نی خواهند بود
چونکه در صنعت برد استاد دست نی تو گویی ختم صنعت بر وی است یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذکروا الله یاد
کنید خدای را ذکرا کثیرا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و تمجید وسبحوه و تسبیح گویید
او را یا نماز گذارید برای وی بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است از روی اداء علی قدس سره فرموده
که مراد از ذکر کثیر ذکر دست چه دوام ذکر بدل ممکنست و بزبان ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارتست
بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوانست دوستی نگذارد که زبان
از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند نظم در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل هو الذی یصلی
اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند علیکم بر شما وملائکته و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان
شما را این درود خدا و ملایکه لیخرجکم برای آنست تا بیرون آرد شما را من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان و مراد
اخراج ادامت و استقامت است بر خروج چه در وقت درود خدا و ملایکه بر ایشان ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند
اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از تیرگی تدبیر بشهود نور تقدیر و در بحر الحقایق فرموده که از
ظلمات بشریت بنور روحانیت وکان و هست خدای بالمؤمنین رحیما بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملایکه را
بر آمرزش ایشان میفرماید تحیتهم تحیت مومنان از خدای یوم یلقونه روزی که بینند سلام سلامتیست که مخبر باشد بسلامت
از هم آفتی و مخافتی و گفته اند چیست عاید است بملک الموت کنایه عنه مذکور یعنی روزی که ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید
واعد لهم و آماده کرده است خدای لهم برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان اجرا کریما مزدی بزرگوار که بهشت و نعیم آن
یا ایها النبی ای پیغمبر ندای کرامتست انا ارسلناک بدرستی که فرستادیم ترا شاهدا گواه بر تصدیق و تکذیب امت ومبشرا
مژده دهنده برحمت ما ونذیرا و بیم کننده از عقوبت ما وداعیا و خواننده الی الله بپرستش خدای و اقرار بتوحید او باذنه

بفرمان او

بفرمان او به توفیق و تیسیر او وسراجا منیرا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست تالی آن در ایات باهرات
آورده اند که حق سبحانه پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت ظلمت کفر از عرصه جهان
نابود ساخته نظم چراغی روشن از نور خدایی جهان را داده از ظلمت رهایی دیگر مرده در خانه گم شود بنور چراغ یافته توان یافت
و حقایقی که از مردم پوشیده بود بنور این چراغ بر معتقدان انوار معرفت روشن گشت قطعه از وجان را بدانش آشنایست
و از وچشم جهان را روشنایست در گنج معانی بر گشاده و زان صاحب دلان را مایه داده دیگر چراغ اهل خانه سبب امن و راحت
و دزد را واسطه محنت و عقوبت آنحضرت نیز دوستان را وسیله سلامتست و منکران را موجب حسرت و ندامت و منیرا تاکیدست یعنی
تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشند و گاهی افروخته و تو از اول تا آخر روشنی چراغها نیست نور ده
نه پرتو و توئیست ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت را نیز از پرتو شفاعت روشن خواهی ساخت نظم
شد پدید از خوش چراغ افروز پیش ما گشت از اتفاق تش روز یا ز تو دا چراغی افروزد که از آن جم جاهیان سوزند در کشف الاسرار
فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند که جعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر را سراج گفت آن چراغ آسمانست و این چراغ زمین آن چراغ دنیا
و این چراغ آخرت آن چراغ منازل فلکست و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از
خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم بر خواسته بعرصه گاه وجود آمده آید نظم از ظلمات عدم راه که بردی بیرون
گر نشدی نور تو شمع روان همه واشارت بهمین معنی فرموده است نظم زاقلیم عدم کی آمدی پیش بر آدم چراغی بود در دستش هم از نور تو نخستین
وبشر المؤمنین و مژده ده مومنان را بان لهم بآنکه ایشانراست من الله از خدای فضلا کبیرا بخششی بزرگ زیاده از مزد کارهای ایشان
یعنی دولت که بزرگتر عطایی و شریفتر جزاییست ولا تطع الکافرین والمنافقین و فرمان مبر گرویدگان و منافقانرا یعنی برنا فرمانی
ایشان ثابت باش ودع بگذار و دست بدار اذاهم بکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من
شر ایشان کفایت کنم وتوکل علی الله توکل کن بر خدای که در دفع ایشان وکفی بالله و بسنده است خدای وکیلا کارساز و هم پروردگار
یاران یا ضامن روعده نصرت و غالبیت ترا یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا نکحتم المؤمنات چون نکاح کنید
زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس رها کنید ایشانرا من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رحمه الله میفرماید که مس کنایت
از مباشرتست و نزد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه فما لکم پس نیست شما را علیهن برین مطلقات من عدة تعتدونها هیچ عده که شمار کنید
ایام آنرا فمتعوهن پس برخوردار سازید ایشانرا بچیزی که مهر فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مندوب
نزدیک امام اعظم و نزد بعضی دیگر واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه واجبست بقدر حال وی وسرحوهن و گذارید ایشانرا سراحا
جمیلا بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عده نیست شما را بر ایشان و ضرر بدیشان مرسانید یا ایها النبی ای
پیغمبر انا احللنا بدرستی که ما حلال کردیم لک برای تو ازواجک از زنان ترا اللاتی آتیت آنها که دادی اجورهن مهرهای ایشانرا
بنقد احلال یا عطاء مهر جهت ایثار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن وما ملکت یمینک و حلال ساخته ایم بر تو آنچه مالک
شده است آنرا دست تو یعنی مملوکات ترا مما افاء الله از آنچه باز گردانیده است خدای علیک بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه
و ریحانه و امثال ایشان وبنات عمک و دختران عم ترا وبنات عماتک و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وبنات خالک

ودختران خال تو وبنات خالاتک ودختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره اللاتی هاجرن آن زنان که از مذکورات
هجرت کردند معک با تو ومخصلت که مقید احلال مذکورات در حق آنحضرت باشد خاصه وقول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خطبه کرد
وبدین آیه من بر وی حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قولست وامرأة مؤمنة وزنی مومنه ان وهبت اگر بخشد
نفسها للنبی نفس خود پیغمبر را ان اراد النبی اگر خواهد پیغمبر ان یستنکحها آنکه در نکاح آرد او را خالصة خالص کرده شده احلال
وخالص شده تی لک مر ترا من دون المؤمنین بجز مومنان یعنی از خصوصیات آنحضرت است که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد
امام اعظم رحمه الله فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد می‌شود اما مهر لازم است ودر اتفاق این صورت اختلاف کرده اند واشهر آنست
که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گوییدیا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر ودر تبیان
بکسر گفته که ام سهل از بنی اسد واگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سیم از هجرت وهشت ماه در حرم محترم
آن حضرت علیه السلام بوده ودر ربیع الآخر از هجرت در سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده ودولت
عقد دریافته قد علمنا بدرستی که ما دانسته ایم ما فرضنا علیهم آنچه فرض کرده ایم بر امت از شرایط عقد فی ازواجهم در نکاح زنان
ایشان یعنی مهر وشهود ونفقه ووجوب قسم وتزویج چهار زن وما ملکت ایمانهم ودر داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه ایم
دران وما حلال کردیم زنا برابر تو بمجرد هبه بی مهر لکیلا یکون تا نباشد علیک بر تو حرج تنگی وکان الله وهست خدای غفورا
آمرزنده مرخیر را که تحرز از وی دشوار است رحیما مهربان بتوسعه جایی که مظنه حرج باشد ترجی باز پس داری من تشاء هر کرا
خواهی منهن از ازواج خویش وتؤوی وجای دهی الیک بسوی خود یعنی با خود داری من تشاء هر کرا خواهی از ایشان در
وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه از آنحضرت ساقط شد ودر زاد المسیر گوید که میان ام ازواج غیر از سوده رضی الله عنها
که نوبه خود را بعایشه رضی الله عنها بخشیده بود آنحضرت رعایت قسم می فرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد
پنج تن را یعنی سوده وصفیه وجویریه ومیمونه وام حبیبه رضی الله عنهن رعایت قسم میکرد میان ایشان هرگاه که میخواست
وایوا کرد چهار تن را یا خود گرفت عایشه وحفصه وام سلمه رضی الله عنهن ومن ابتغیت وهر کرا خواهی که باز طلبی
ودلجویی کنی ممن عزلت از آنها که یکرانه رفته از ایشان وارجا کرده فلا جناح علیک پس هیچ گناهی وتنگی نیست بر تو
ذلک آنکه معزولات را باز طلبی ودور شدگان را نزدیک خوانی ادنی ان تقر نزدیکتر است بآنکه روشن شود اعینهن چشمهای
ایشان ولا یحزن واندوهناک نشوند ویرضین وخشنود باشند بما آتیتهن کلهن بآنچه دهی ایشانرا همه یعنی چون دانستند
که آنچه تو میکنی از ارجا وایوا وتقریب وتبعید بفرمان خداست ملول نمی‌شوند وگردن می‌نهند والله یعلم وخدای میداند
ما فی قلوبکم آنچه در دلها شماست از رغبت وکراهت وکان الله وهست خدای علیما دانا بمصالح بندگان حلیما بردبار که تعجیل
نکند بعقوبت مجرمان لا یحل حلال نیستند لک النساء مر ترا زنان من بعد از پس این نه که در عقد تواند چه تسعه در حق آنحضرت
چون اربعه است در حق امت ولا ان تبدل وحلال نیست آنکه بدل کنی بهن بدیشان من ازواج از زنان دیگر
یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی وجای او دیگری را نکاح کنی ولو اعجبک واگر شگفت آرد ترا حسنهن خوبی ایشان
الا استثناست یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که داری مگر ما ملکت یمینک آنچه مالک آن شود

دست تو یعنی بتصرف تو درآید وملک تو گردد وکان الله وهست خدای علی کل شیء بر همه چیزها رقیبا نگهبان نگاه بان وکسی که از سر رقیبی
حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا وبینا دانستن است ونهان وآشکارا بادب وحرمت زیستن نظم
جو دانستی که حق دانا وبیناست • نهان وآشکارا خویش کن راست آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم زینب را رضی الله عنها
بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود ومردم را طلبیده دعوت مستوفی داد وچون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند وزینب در گوشه
خانه روی بدیوار نشسته بود وحضرت پیغمبر میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخواست وبرفت واکثر صحابه برفتند
وسه کس همچنان سخن میگفتند حضرت بدر خانه آمد وشرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد وبعد از انتظار بسیار که خلوت شد انس رضی الله عنه
گفت که حضرت بخانه زینب در آمد ومن هم خواستم که درآیم پرده بر درچه فرو گذاشت وآیه حجاب نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی
که گرویده اید بخدا ورسول لا تدخلوا در میایید بیوت النبی بخانها پیغمبر الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری داده شود یعنی شما را بخوانند
الی طعام بخوردن طعام وآن هنگام که درآیید غیر ناظرین در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید اناه رسیدن طعام را چنین بوده اند
که وقت نگاه می داشته اند چون در مطبخ اثر دود ظاهر شده می آمده اند ومی نشسته حکم شد که دیگر چنین مکنید ولکن اذا دعیتم
ولیکن چون خوانده شوید فادخلوا پس درآیید فاذا طعمتم پس چون طعام خوردید فانتشروا پراگنده شوید ومکث مکنید ولا مستأنسین
ونشینید آرام گرفتگان لحدیث برای سخن یکدیگر ان ذلکم بدرستی که درنگ شما بعد از طعام واستیناس بکلام کان یؤذی النبی هست
که میرنجاند پیغمبر را فیستحیی پس شرم میدارد منکم از شما که گوید بیرون روید والله لا یستحیی وخدای شرم نمیدارد من الحق از گفتن
راست واذا سألتموهن وچون خواهید زنان پیغمبر را متاعا چیزی از امتعه خانه که بدان نفع گیرید فاسألوهن پس بخواهید
از ایشان من وراء حجاب از پس پرده ذلکم آن سوال از وراء حجاب اطهر پاکیزه تر است وپاک دارنده تر لقلوبکم مر دلها
شما را وقلوبهن ودلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه وهواجس نفسانیه ودر اسباب آیه حجاب روایات دیگر هست وما کان
ونسزد ونشاید لکم وشما را ان تؤذوا آنکه برنجانید رسول الله فرستاده خدا را وبکنید امری که از آن آزار کرده باشد ولا ان تنکحوا
ونشاید شما را آنکه نکاح کنید ازواجه زنان او را که مدخول بها باشد من بعده از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد
چه ازواج او مادران شما اند ومادر بر فرزند حرام است پس نخواهید ایشانرا ابدا هرگز ان ذلکم بدرستی که ایذاء آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ونکاح ازواج او رضی الله عنهن کان عند الله هست نزدیک خدای عظیما گناهی بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت
لازم است در حیات او وبعد از وفات او بلکه حیات وممات او در ادای حقوق تعظیم یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حسن
حیات ولباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتدال او دوخته اند نظم قبای سلطنت هر دو کون تشریفیست
که جز بقامت اقبال او نیامد راست آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات رسد من عایشه را بحباله
ودیگری برادر خاطر گذشت ونیز بر زبان نیاورده آیه آمد که ان تبدوا اگر آشکارا کنید شیئا چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات
مومنان بر زبان گویید او تخفوه یا پنهان دارید او را در دل وبر زبان نیارید فان الله پس بدرستی که خدای هست بکل شیء بر
همه چیزی از سر وعلانیه علیما دانا وبران شما را جزا خواهد داد در خبر است که بعد از نزول آیه حجاب حکم شد تا همه زنان
پرده نشین شوند پدران وپسران وبرادران وچون گفتند که ما را از پس حجاب با ایشان گفتگو میشنید باید کرد یا ما

این آیه نازل شد که لا جناح هیچ گناهی نیست علیهن بر زنان فی آبائهن در نمودن روی خود بپدران خویش ولا ابنائهن ولا اخوانهن
ونه بپسران وبرادران ایشان ولا ابناء اخوانهن ونه بپسران برادران ایشان ولا ابناء اخواتهن ونه بپسران خواهران ایشان ولا نسائهن ونه بزنان ایشان یعنی مومنات
ولا ما ملکت ایمانهن ونه بانچه مالک است آنرا دستهای ایشان یعنی غلامان وکنیزکان واصح آنست که کنیزان ودشتم ازین بحث در سوره نور گذشت
پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید وتهویل او فرمود که ای زنان در پس حجاب قرار گیرید واتقین الله وبترسید از خدای
وپرده شرم از پیش بر مدارید ان الله بدرستی که خدای کان علی کل شیء هست بر همه چیزی از افعال واقوال شما شهیدا گواه از سر
در خاطر وباطن گذرد آگاه. نظم دیده بپوشید ز نامحرمان دور شوید از ره وهم وگمان در پس زانوی حیا ووقار خویش نشینید بصبر وقرار
ای عزیز چون از فحاوی ابتداء گذشته التزام شرایط تعظیم ووظایف تکریم سید عالم صلی الله علیه وسلم فهم می شود ارادت کرد انهار را
بآیتی که مشیر است بکمال عنایت درباره آنحضرت وفرمود که ان الله بدرستی که خدای درود گوید وملائکته وفرشتگان او یصلون
درود فرستند علی النبی بر پیغمبر یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که بخدا ورسول گرویده اند صلوا علیه صلوات گویید بر وی وسلموا
وسلام گویید بر وی تسلیما سلام گفتنی یا انقیاد کردنی وصلوة از حق سبحانه رحمت واز غیر طلب رحمت وترحم پس اللهم صل علی محمد
اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلاء دین واظهار دعوت واعظام ذکر وابقاء شریعت ودر آخرت بقبول شفاعت او
در شان امت وتضعیف ثواب واظهار فضل بر اولین وآخرین وتقدیم او بر کافه انبیا ومرسلین علیه وعلیهم صلوات الله والملائکة
والناس اجمعین وجمهور علما بر آنند که امر بصلوة بر آن حضرت درین آیه محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجبست امام
مالک رحمه الله گوید در همه عمر یکبار واجبست وزیادت بران مندوب ومستحب ودر بعضی مواضع استحباب اکد است وابعه رحمهم الله
صلوات بوقت گفتن وشنیدن نام آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه اختلاف نیست بعضی بر آنند که هر نوبت درود گفتن واجبست
وجمعی گویند که در یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت واجبست وپس وفتوی بر آنست که نام آنحضرت در مجلسی هرچند تکرار یابد
یک نوبت درود واجبست وباقی سنت در کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده وامام نوری رحمه الله فرموده که افضل
آنست که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته والفاظ وارده را یاد کند بدین وجه که اللهم صل علی محمد
عبدک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وبارک علی محمد النبی الامی وازواجه
وذریته کما بارکت علی ابراهیم وآل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید وفضایل صلوات واوقات آن وشرایط وآداب آن
که در آن رعایت باید فرمود حواله بمطالعه تحفة الصلوات است نظم یا سید الانام درود خدای تو ورد زبان ماست زهی وسیلت صحیح
نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور در دست ما همین صلواتست والسلام ان الذین بدرستی آنانکه یؤذون الله می رنجانند خدا را
یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزد خدای مکروهست از نسبت شریک وزن وفرزند بوی وگفتن کلمات کفر ورسوله وبرنجانند
رسول او را قولا گفتن ساحر وشاعر میگویند وفعلا که الم بر وی ودندان مبارکش میرسانند لعنهم الله دور کرده است خدای
ایشانرا از رحمت خود فی الدنیا والآخرة در سرای دنیا وآخرت واعد لهم وآماده کرده برای ایشان در عقبی عذابا مهینا
عذابی خوار کننده والذین یؤذون المؤمنین وآنانکه می رنجانند مردان مؤمن را چون صفوان سهمی رضی الله عنه والمؤمنات وزنان
گرویده را چون عائشه صدیقه رضی الله عنها بغیر ما اکتسبوا بجز آنکه کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس بر تن

برمیدارند این موذیان بهتانا دروغی بزرگ را واثما مبینا گناهی هویدا را یعنی سزاوار عقوبت بهتان ومستحق عذاب
گناه ظاهر می شوند وگفته اند این آیه در شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق وقتی علی را رضی الله عنه می رنجانیدند ودر اسباب
نزول آورده که روزی فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته را که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده متعرض ساخت
کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان شنیع مشافهه با فاروق گفت واین آیه درباره او نازل شد وگویند که در آن
زمان نیست که شبها بر سر راه نشستندی ودست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی وسنت میفرماید که در آن وقت علامت حرایران بود
که در راه سر پوشیده رفتندی وجواری سر برهنه بودندی وچون آن بدکاران از سر پوشیدگان تحاشی نمودند لاجرم آیه آمد که
یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگو مر زنان خود را وبناتک ودختران خود را ونساء المؤمنین وزنان مومنان را که بوقت بیرون
رفتن از خانه یدنین نزدیک گردانند وفرو گذارند علیهن بر روها ویدنهای خویش من جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه
وابدان را بدان بپوشند ذلک این پوشیدن سر وروی ادنی نزدیکتر است ان یعرفن بانکه ایشان شناخته شوند بصلاح وعفت بامتیم
شوند بازادی فلا یؤذین پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند ایشانرا وکان الله وهست خدای غفورا آمرزنده گناه
گذشته را چون توبه کنند رحیما مهربان که مصلحت ایشان بیان میکند لئن لم ینته المنافقون اگر باز نه ایستند منافقان از نفاق
خود والذین واگر باز نه ایستند آنانکه فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی زانیان قصد زنا ومیل فواحش والمرجفون
واگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می افکنند فی المدینة در مدینه از لشکرهای اسلام ومصایب مردمان لنغرینک
بهم هر آینه تراء بر گماریم بر ایشان ومسلط سازیم وامر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک فیها پس همسایگی نکنند با تو در مدینه الا
قلیلا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند ملعونین رانده گان ودر ماندگان اینما ثقفوا هر جا یافته شوند اخذوا
فرا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشانرا وقتلوا تقتیلا کشتنی بخواری وزاری سنة الله سنت نهاده است خدای سنتی فی الذین خلوا
در آنکه گذشته اند من قبل پیش از ایشان یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که ایذا بقتل منافقان حکم کنند ولن تجد ونیابی تو
لسنة الله وسنت خدا را تبدیلا بدل کردنی وتغییر دادنی یسألک الناس می پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان واستهزا
عن الساعة از ساعت رستخیز قل انما علمها بگو جز این نیست که دانستن وقت قیامت عند الله نزدیک خداست هیچ ملکی مقرب ونبی مرسل را
بدان اطلاع نداده اند وما یدریک وچه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلع نمی دانی لعل الساعة شاید آمدن قیامت تکون
قریبا باشد نزدیک ان الله بدرستی که خدای لعن الکافرین براند ناگرویدگان را یعنی منکران حشر وبعث را ودور ساخت از
از رحمت خود واعد لهم وآماده کرده برای عذاب ایشان سعیرا آتشی افروخته خالدین فیها در حالتی که جاودان باشند در آن
ابدا تاکیدست یعنی همیشه در آتش معذب مانند لا یجدون نیابند ولیا دوستی که ایشانرا بیرون آرد از دوزخ ولا نصیرا ونه
مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد یوم تقلب یاد کن روزی را که گردانیده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش
از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشانرا بر پشت خوابانند وگاهی بر روی در افکنند یقولون وایشان میگویند یا لیتنا کاشکی ما اطعنا الله
فرمان می بردیم خدا را واطعنا الرسول وفرمان برداری میکردیم پیغمبر را وگویند اتباع واراذل قوم که ای پروردگار ما
انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را وکبراءنا وبزرگان وپیشوایان را فاضلونا السبیلا پس

کم کردند راه ما را یعنی ما را از راه ببردند و بافسوس و افسانه فریب دادند ربنا ای پروردگار ما حکم کن میان ما اتهم بده ایشانرا
ضعفین دو برابر من العذاب از عذابی که بما داده زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل والعنهم و بران ایشانرا لعنا کبیرا راندنی
بزرگ که پایان خواندن نباشد و متورست که هر که این سخن را برانند دیگری نتواند که بخواند نظم هر که احمد تو راند کی توانش خواندن
وانکه را لطف تو خواند کی توانش راندن یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید لا تکونوا مباشید کالذین مانند آنانکه اذوا
موسی برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علی نبینا و علیه السلام برنجانیدند و او را بنا نسبت
نسبت کردند وشمه از ان در قصه قارون گذشت فبرأه الله پس پاک گردانید او را خدای مما قالوا از انچه گفتند و زنی را که رشوت داده
بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هرون علیه السلام بکوه طور رفتند و هارون آنجا وفات یافت گفتند
تو برو وی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر برون آورده میان قوم نهادند و معلوم شد که غیر مقتول است یا
خدای او را از ان که دا اینه تا به بیاء خصبه برادر اقرار کرد یا گفتند که او عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی که جامه بر سنگی
نهاده بود و باب در آمده آن سنگ با جامه روان شده بمیان قوم در آمد موسی علیه السلام برهنه از پی وی میدوید و بنی
اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وکان و بود موسی عند الله نزدیک خدای وجیها با جاه و قدرت یا مقبول یا مستجاب الدعوه
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای گروه گرویدگان بترسید از خدای در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذاء رسول او وقولوا
و بگوئید قولا سدیدا سخنی راست و درست و استوار درباره موستان مراد ان است ازین آن یعنی دروغ مگوئید و نا راستی مکنید
در سخن چون حدیث افک و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بان رضای خدای طلبید و قول جامع
درین باب آنست که قول سدید سخنیست که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین
سخن گوئید یصلح تا صلاح آرد خدای لکم برای شما اعمالکم کردارهای شما یعنی از اصلاحیت قبول دهد و بران ثواب مرتب سازد
و یغفر لکم و بیامرزد برای شما ذنوبکم گناهان شما را ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدایرا ورسوله و پیغمبر او را در اینچه فرماید
فقد فاز پس بدرستی که بمراد و برسد بکام و بمراد خود فیروزی یابد فوزا عظیما پیروزی بزرگ انا عرضنا الامانة بدرستی که
ما عرض کردیم امانت را که طاعتست یا حدود شرع در وضع فرموده که نماز ست و روزه و زکوه و حج و جهاد و امانات مردم
یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابتست و بر هر تقدیر عرض کردیم انرا علی السموات والارض بر آسمانها و زمین
والجبال و کوهها بشرط ثواب و عقاب وقتی که فهم در ایشان آفریده بود فابین پس سر باز زدند ان یحملنها از انکه بردارند
امانت را واشفقن منها و بترسیدند از ان و گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانائی کشیدن
عذاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرض کرد و اباء کردند از روی
مخافه نه از راه مخالفت وحملها الانسان و برداشت از آدمی با ضعف بنیت و نا توانائی انه کان بدرستی که هست
انسان ظلوما ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او بایع خود قبول کرد جهولا نادان
آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد لیعذب الله تا عذاب کند خدای المنافقین والمنافقات
مردان و زنان منافق را به تضییع امانت والمشرکین والمشرکات و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بجهت

بخیانت

بخیانت در امانت ویتوب الله و باز گردد خدای برحمت علی المؤمنین والمؤمنات بر مردان و زنان مؤمن بجهت حفظ امانت وکان الله
و هست خدای غفورا آمرزنده تابیان رحیما مهربان بر ایشان علما و عرفا درین آیه سخن بسیارست و از انجمله شمه ایراد کرده می شود
و جمعی از ایشان فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر عرض کنند برین اجرام عظام و ایشانرا شعور و ادراک
باشد از حمل ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض کرد عرض تخییر و ایشان ابا کردند
از خشیت نه از معصیت و انسان قبول کرد از راه محبت نه از روی قوت نظم آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند
امام قشیری قدس سره آورده که امانت بدانها عرض نمود و بر انسان فرض فرمود انجا که عرض بود سر باز زدند و اینجا که فرض بود
در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را
فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتی از تو نگاه داشتن از ما چون تو بطوع بار حرا برداشتی من حمل آن
بیان همه ترا بر داشتم و حملناهم فی البر والبحر نظم راه او را باید و پیمود ه بار او را باید و توان برداشت ه صاحب انوار آورده که شاید
که مراد به امانت عقل و تکلیف باشد و چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیه خود قبول کرد زیرا که ظلوم است
بواسطه استیلای قوت غضبی و جهول بجهت غلبه قوت شهوی و فایده عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشته بطریقه اعتدال
ثابت دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل است و گفته اند از سان انسانست ظلم و جهل چنانچه گویی الماء طهور یعنی از شان او
طهارت و تخیس این صفت نوع انسانرا است باعتبار اغلب افراد ه در احقاف آورده که ظلوم و جهولست نزد خلق نه نزدیک حق
و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکورست که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال و ابا کردند از حمل آن
بجهت عدم استعداد و چون استعداد حمل آن بود در حقایق انسانرا و هیأت قبول نمود او ظلومست بر نفس خود که افنا میکند تعین خود را
در هویه مطلق و جهولست که غیر حق را نمی شناسد و بقول لا اله الا الله نفی ما سوی میکند در فتوحات فرموده که امانت اتصافست
باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند و انسان قبول کرد و او ظلوم بود اگر بر نداشتی و جهولست یعنی عالم زیرا که
نهایت علم بالله اعتراف بجهل و عجز از معرفت ع العجز عن درک الادراک ادراک ه و حضرت قاسم الانوار در بعضی از رسائل خود
امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد علم و عدلست اما معنی اذا جاوز الشی حده انعکس ضده
اینجا جلوه دارد ظلوم و جهول صیغه مبالغه است و هر گاه این دو صفت از حد تجاوز کردند مراینه بضد خود مبدل خواهد گشت
در روح الارواح میگوید که ظلوما و جهولا اینجا مدحست نه ذم آدم علیه السلام بار همت بر داشت فوق الطاقه بود گفتند
ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم او از ظلومی و جهولی او در عالم افتاد و عالمیان
از سر این غافل در لوایح آورده که بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت و در مملکت ملکیت نیست ایشان سایه پرور لطف و عصمتند
حد سایه پرورد محبت بی درد را قدری و قیمتی نیست عشق را طایفه در خورند که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها سرمایه بازار
ایشان و صفت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روز بازار ایشانست نظم عاشقی را درد و بدنامی خوش است عاشقانرا سوز و ناکامی خوشست
آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وسعت تابش نیست زمین فریاد برکشید که مرا فراغت بسطت
واقع است صدا از کوه برآمد که مرا ثبات قدم حاصل نیست ما تحمل این بار نداریم نشاید که افتی بما باز خورد و این صفتها

از مابستا نزادی خاکی کفت که وجیت که از من بستانند مردانه بپیش آمد و باری که میان کل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفت
نتوسل من فزید زدن اغاز کرد ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آورده زبان حال او حکیمت که بار گران عهد یار مهربان تواند کشید
نظم آن بار که از بردن آن عرش اباکرد ه با قوت تو حامل آن بار توان شد ه القصه خلعت حمل امانت بر قامت انسان
الانسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست بیامد و چون کار ذی بدین عظمت و همی بدین آیت
تا مرد او شد بجهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند بینداته کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکند تدع
تا کور شوند و ملک نتوانند دید

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد همه سپاسها و ستایشها لله مر خدای را است
الذی آن خدایی که مر و را است ما فی السموات آنچه در آسمانها است از وسایط جلایل نعم وما فی الارض و آنچه در زمینها است
از ودایع دقایق وجود و کرم وله الحمد و مر و را است ستایش فی الآخرة دران سرای نه از روی تکلیف بلکه از دواعی [illegible] چنانچه
گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا والحمد لله الذی صدقنا وعده والحمد لله الذی احلنا دار المقامه و گفته اند مجموع اهل آخرت مر و را حمد
گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وهو الحکیم و اوست کاردان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود
فی الارض در زمین چون آب باران وما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات یا دانا است یا آنچه در زمین باشد چون کنوز
و دفاین و اموات و آنچه بر روی زمین آید چون حیوان و عیون و فلزات وما ینزل و میداند آنچه فرو می اید فی الارض در زمین
چون آب باران وما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات یا دانا است یا آنچه در زمین باشد چون کنوز و دفاین و اموات
و آنچه بر روی زمین آید چون حیوان و عیون و فلزات وما ینزل و میداند آنچه فرو می اید فی الارض در زمین چون آب باران وما یخرج
و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات یا دانا است یا آنچه یخرج من السماء از آسمان چون ملایکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار
وما یعرج و آنچه بالا میرود فیها در آسمان چون فرشتگان و نامه اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره و در غرایب
التفسیر آورده که هر چه فرو می آید جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در شب معراج صاحب کشف الاسرار
فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست و آنچه فرو می اید بر دلها اولیا از واردات و مکشوفات و آنچه بالا میرود از انفاس
اصفیا در مرد اوقات یا آنچه فرو می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنایی می آید همایی
منزل می کند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود ناله تائبانست و آن مفلسان که چون سحرگاه
انفاس سینه ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم قبول بروی کشند که انین المذنبین احب الی من
زجل المسبحین نظم غلغل تسبیح شیخ از حیا مقبول نیست لیک آه درد آلود رندان را قبول دیگریست وهو الرحیم و اوست مهربان در انجام
نیت الغفور پوشنده گناهان بپرده رحمت پناه آرد فی وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا آنکه
لا تاتینا الساعه نمی آید بما قیامت قل بگو بلی نه آنست که شما میگویید آری وربی بحق پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان
بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بر و دی لتاتینکم
بیاید بشما قیامت عالم الغیب صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیده ها است لا یعزب دور نشود عنه از علم یا پوشیده نگردد
از وی مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین ولا اصغر

ونیز

من ذلک از مثقال ذره ولا اکبر و نه بزرگتر از ان الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی
لوح محفوظ و مجموع اینها در لوح ثبت کرده لیجزی الذین امنوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کردند
عملهای پسندیده اولیک آن گروه مومنان و نیکوکاران لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش خطیات ورزق کریم و روزی
بزرگوار یعنی بی طلب و تعب والذین سعوا و آنانکه شتافته اند فی ایاتنا در رد اینها یعنی در ابطال او سعی نمودند معاجزین
عاجز کنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم از ان یا بزعم او بیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولیک
آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست عذاب من رجز الیم از سخت عذابی الم رساننده ویری الذین و دیگر اثبات اشیا از لوح
محفوظ و برای آنست تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را و یومر تقدیر را دانست که اهل علم دانند الذی
انزل الیک آنچه فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق راست و درست
ویهدی و راه مینماید یعنی آن منزل راه نماید الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ستوده برنعم رغایب وقال الذین کفروا
و گفتند آنانکه کافر گردیده اند یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را گفتند هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل ینبئکم
بر مردی که خبر دهد شما را یعنی محمد صلی الله علیه وسلم که میگوید اذا مزقتم چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند انکم
بدرستی که شما لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد
افتری علی الله آیا بر خدای می بندد کذبا دروغی متعمدا ام به جنة یا بدو جنونی هست که میگوید چیزی که نمیداند بل الذین نه
چنین است که میگویید بلکه آنانکه لا یومنون نمی گروند بالآخرة بدان سرای فی العذاب در عذاب اند بدان جهان والضلال
البعید و در گمراهی دور از صواب بدین جهان وصف ضلال به بعید از قبیل اسناد مجازیست چه بعد صفت ضال است افلم
یروا آیا نمی بینند و نمی گروند کافران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست من
السماء والارض از آسمان و زمین ان نشاء اگر خواهیم نخسف بهم الارض فرو بریم ایشانرا بزمین او نسقط یا فرو افکنیم
علیهم بر ایشان کسفا من السماء قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر ایتهاء ما را ان فی ذلک بدرستی که در نظر با آسمان
و زمین یا در تامل با قتدار بر خسف و اسقاط لایة مر آیته دلالتی و عبرتیست لکل عبد منیب مر هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان
تفکر و تدبیر نمایند در دلایل قدرت و مخایل حکمت ولقد اتینا داود و مر آینه ما دادیم داود را منا از نزدیک ما فضلا
زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت یا توفیق عدل و حکم یا بخشاینده بر عجزه
و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا آنچه فرمان دادیم کوه را و ملجاء و پناهی بنعمت و در عین المعانی آورده که صوت حسن است
که داود علیه السلام نیز بوقت زبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنوازش
کردندی و طیور را از نغمات جانفزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندندی نظم ز صوت دلکش جان تازه گشتی
ز دردا [illegible] اندازه گشتی د سپهر چنگ پشت ارغنون ساز د از ان پر حال نشنوده آواز د وبعضی گفته اند فضل آنست که میلاذین
بیکونید یا جبال گفتیم ای کوهها اوبی بازگردانید آواز خود را معه با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید یا وی یا سیر
کنید با او هر جا که رود و هر گاه که خواهد و این معجزه داود بود علیه السلام که هر گاه که خواستی کوه با او روان شدی والطیر

ومسخر کردیم ویرا و غان تا در وقت ذکر ویرا مدد دادندی و مرغان بر زیر سر وی صف کشیده با الحان دلاویز امداد نمودندی و بسیار کس
از مستمعان آن نغمات قالب تهی کردندی نظم چو کرد مطرب حسن نغمه پرداز ز شوقش مرغ روح آید به پرواز روزی فرشته بزیارت
داود علیه السلام آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفه اوی اولی انست که طعام تو از کسب تو باشد او از خدا ایشان طلبید وا حرشد که زره گری کند
و آنرا بر وی آسان گردانید چنانچه میفرماید والنا له الحدید و نرم کردانیدیم مرو را آهن بی آتش و مطرقه چنانچه در دست او بعینه چون موم
نرم بودی و در وی هر تصرف که خواستی کردی و فرمان دادیم ان اعمل یا آنکه بساز سابغات زره های فراخ دامن کشاده وقدر واندازه
نگاه دار فی السرد در بافتن آن یعنی حلقها برساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی
تمام کردی و بشش هزار درم بفروختی چهار هزار درم تصدق کردی و دو هزار درم نفقه عیال ساختی و در لباب گوید چون وفات کرد
هزار زره در خزینه او بود واعملوا و دیگر گفتیم که ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید صالحا عملی شایسته یعنی خلاص از اغراض
انی بدرستی که من بما تعملون بانچه میکنید بصیر بینا ام و لایق آن پاداش خواهم داد ولسلیمان الریح و مسخر کرده شد مر سلیمان را باد غدوها شهر
رفتن او با مداد یکماهه وروا‌حها شهر و شبانگاه نیز مسیر شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب در کابل رفتی و دایم
بیتوته نمودی واسلنا و جاری کردیم له برای او عین القطر چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود
در یمن بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان کردی و از ان مس هر چه میخواستندی ساختندی ومن الجن و رام کرده شد مرو را از دیوان
من یعمل کسی که کار کردی بین یدیه به پیش وی باذن ربه بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم که ومن یزغ هر که بگردد و مایل شود
منهم از دیوان و سرکشی کند عن امرنا از فرمان ما و طاعت سلیمان نذقه بچشانیم او را من عذاب السعیر
از عذاب آتش افروخته در عین و گویند در دست ملکی که تازیانه از آتش در دست داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان هر که
از فرمان سلیمان علیه السلام سرکشید آن تازیانه آتشین بر وی زند و او را بسوزد یعملون میکردند برای سلیمان ما یشاء آنچه میخواست
من محاریب از غرفها و قصرها و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بر وی باید رفت و گویند محاریب
اینجا موضع حرب است چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان علیه السلام در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند
چون مرواح و بینون و فلقوم و غمدان و امثال آن وتماثیل و می ساختند تمثالها و صورتهای ملایکه و انبیا علیهم السلام بر وجهی
که در زمان عبادت بوده اند تا مردمان از مشاهده نموده بر ایشان وجه پرستش نمایند و در ان زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده
و در عین المعانی آورده که تمثالها از مس بصورت آدمیان می ساختند حق سبحانه بوقت محاربه با اعلا روح در ایشان میدمید
تا در قتال قوی و صلب باشند گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و میه دو کرکس ایستاده بر بالای تخت چون
سلیمان خواستی بتخت بر آید آن دو شیر بازوها برافراختندی تا پای بر ان نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی
کرکسان بالها خود و ویرا سایه کردندی وجفان و میکردند برای وی از کاسهای چوبین و غیر آن کالجواب مانند حوضهای
بزرگ وقدور راسیات دیگهای بلند بر سه پای نهاده چون کوهها و او را دو ازده هزار طباخ بوده که درین دیگها طعام میکشیدی
و هنوز در بعضی از ولایات شام دیگها حجری از سنگ تراشیده موجود است اعملوا و گفتیم عمل خیر کنید آل داود ای آل داود علی
نبینا و علیهم السلام ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بود بشکر الهی و عبادت بپادشاهی

وقلیل و اندکی من عبادی الشکور از بندگان من سپاس دارند شکور آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح و اکثر اوقات و ایام شکر
گذاری ادا کند و با وجود چنین استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتیست مستدعی دیگر و ازینجا گفته اند الشکور من یری
عجزه عن الشکر نظم هر شکر حق نه از دیگر کس ما حیرت آمد حاصل دانا و بس آن بزرگی گفت با حق در نهان کای پدید آرنده هر دو جهان
ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم شکر نعمتهات گفت پیک حضرت گفتش از ایزد پیام گفتش از توان بود شکر مدام چون درین ره این قدر بشناختی
شکر نعمتهای ما پرداختی آورده اند که بنای بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز کرد و سلیمان علیه السلام در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای
آورد و هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل سلیمان علیه السلام در آمد طلب ودیعت روح کرد سلیمان وصیت کرد که مرگ مرا فاش
نکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و هم مسجد با تمام رسد چون سلیمان علیه السلام درگذشت ششتند
وی و نماز گذاردند و او را بر عصا تکیه دادند دیوان ویرا از دور زنده می پنداشتند و همان کار که نام زد ایشان بود قیام می نمودند
تا بعد از یکسال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد او بر زمین افتاد و حکم مرگ او معلوم شد و فی الحال دیوان فرار نموده
در شعاب جبال و اودیه و حات بوادی گریختند کما قال الله تعالی فلما قضینا پس آن هنگام که قضا کردیم علیه الموت بر سلیمان مرگ را ما دلهم
بر عصا تکیه دادند ما دلهم دلالت نکرد مر دیوان را علی موته بر مرگ او الا دابة الارض مگر چوب خواره که از زمین بر آمده تاکل میخورد منساته
عصای او را فلما خر پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان تبینت الجن دانستند دیوان ان لو کانوا آنکه اگر بودندی که ایشان یعلمون الغیب
دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب می دانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان غیب دانا بودندی
ما لبثوا درنگ نمی کردند یکسال فی العذاب المهین در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لقد کان بدرستی
که بود لسبا مر اولاد سبا بن یشجب بن یعقوب بن قحطان را فی مساکنهم در مسکنهای ایشان آیة علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت
کامله او و در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مارب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل
سه منزل فرسخ و شرب ایشان در اعلی وادی بود از چشمه دریا یان کوهی که بودی که فاصل آب از ولایت شحر با آب ایشان ضم شدی
و خرابی کردی از بلقیس که والیه ولایت ایشان بود در خواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه تا آبها جمع شود و زاید سه
ابجاح می شدند و سه ثقبه بران سد ترتیب کردند تا اول ثقبه اعلی بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی
و با خر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال تعالی جنتان آیتی که در مساکن اهل
سبا گفته شد دو بوستان بود عن یمین وشمال از راست و چپ منازل ایشان اگر چه در هر طرف باغ بسیار بوده از تقارب اشجار
همه یکپارچه یک باغ می نموده کلوا گفتیم ایشان را بخورید من رزق ربکم از روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان
بمثابه بود که کسی زنبیلی بر سر نهادی و بزیر درختان بگذشتی آن ظرف پر میوه شدی بی آنکه بدست باز کردندی پس گفتیم
ازین نعمتها بخورید واشکروا له و شکر کنید مر خدای را بلدة طیبة این شهر که غذای شما را در و روزی میدهد شهر پاکیزه است
و هوای لطیف و آب شیرین و خاک پاک نظم شهری چو بهشت از نکویی چون باغ ارم بتازه رویی در انجا پشه و کیک و کژدم
نبودی و شپش در جامها نیفتادی و غریبی که آنجا رسیدی شپشها در جامه وی بمردی ورب غفور و پروردگار روزی دهنده
و از شما شکر جوینده آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فاعرضوا پس ایشان روی بگردانیدند از شکر خود

وشکر گذاری ننمودند و در خبرست که سیزده پیغمبر بدیشان آمد و همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی ذی الاذعار بن حبیشان بعد از رفع حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام بدیشان آمد و او را نیز رنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی را در زیر بند آب ایشان پدید آورد بفرمود تا بند را سوراخ کردند و یکشب که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمده منازل ایشان مغمور گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند فارسلنا علیهم پس فرستادیم بریشان سیل العرم سیلی صعب و گفته اند عرم بند است یا نام وادی که آب از و آمد یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد وبدلناهم و بدل دادیم ایشانرا بجنتیهم ببدل باغهای ایشان جنتین دو باغ ذواتی اکل خمط خداوندان میوهای تلخ واثل و شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکله است وشیء و چیزی من سدر از کنار قلیل اندک یعنی دران شوره زارها اندک میوهٔ کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوهای فوت شده ذلک این عذاب جزیناهم پاداش دادیم بما کفروا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده برسل کافر شدند وهل نجازی و آیا عقاب کرده شود الا الکفور مگر ناسپاسی و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش می دهیم مگر ناسپاس را جزا عام است مر موسن و کافر را و مجازات خاصه کافرست آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و پس ازین اگر نعمتی بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادت بجای آریم که هیچ قوم نکرده باشد حق سبحانه دیگر درهای نعمت بریشان گشوده فرمود وجعلنا و گردانیدیم بینهم میان سبا وبین القری التی و میان آن دیهها که بکرم خود بارکنا برکت دادیم فیها دران از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قری ظاهرة دیهها معمور آشکارا متصل یکدیگر در عین المعانی گوید که از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد دیه پدید آمد وقدرنا و تقدیر کردیم فیها السیر دران دیهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سیروا بروید فیها درین دیهها لیالی وایاما روزها و شبها آمنین امان یافتگان از دشمن و سباع جهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی پس قبیلهٔ سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام میرفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی دیگر تا اکنون بود درویشان حسد آمد که میان ایشان و درویشان هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه را همچنان میروند که سواره و توانگر فقالوا پس گفتند اغنیاء ایشان ربنا ای پروردگار ما باعد دوری افکن بین اسفارنا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وظلموا انفسهم و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم فجعلناهم پس گردانیدیم اهل سبا را احادیث سخنان یعنی اندیشان تعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند ومزقناهم و پراکنده ساختیم ایشانرا کل ممزق همه پراکنده ساختنی تا یکی از یشان در مارب نماند قبیله غسان از یشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انماریه به یثرب و جذام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا ان فی ذلک بدرستی که در آنچه ذکر کردیم لآیات هر آینه عبرتهاست لکل صبار مر هر صبر کننده را بر محنتها شکور سپاس گوینده را بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوش حالی و فارغ بالی میگذرانیدند پس بی صبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید در روزگار عافیت شکوت نکردم لاجرم دستی که در آغوش بود اکنون بدندان می گزم ولقد صدق و بدرستی که راست یافت علیهم بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه کافران ابلیس ظنه ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشانرا گمراه کنم گمان او درباره اهل غوایت راست شد فاتبعوه پس پیروی او

کردند

گردانید در شرک و معصیت الا فریقا من المؤمنین مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند وما کان و نبود له مر ابلیس را علیهم بر آنانکه گمان او دریشان محقق شد من سلطان تسلطی و استیلایی الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم من یومن کسی را که می گرود بالآخرة بدان سرای ممن هو از آنکس که او منها از آن فی شک در شک است از آخرت در گمان است تا پیدا آید اولیا را یا اهل ایمان و ارباب گمانرا وربک و آفریدگار تو علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگاه بانست قل بگو ای محمد و بنی ملیح را که ادعوا الذین زعمتم بخوانید آنانرا که گمان برده اید ایشانرا خدایان من دون الله بجز خدای یعنی ملایکه که می پرستید بخوانید تا از یشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی یابید یعنی ایشانرا عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا همه کافرانرا بگو که بخوانید الله خود را تا هیچ اجابت میکنند شمارا و چگونه اجابت کنند که مطلقا لا یملکون مالک نمی شوند مثقال ذرة همسنگ موری از خیر و شر فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین وما لهم و نیست بتان یا فرشتگانرا فیهما در آسمان و زمین من شرک هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن وما له و نیست خدایرا منهم از ملایکه و اصنام در تقدیر و تدبیر من ظهیر هیچ یاری و مددکاری ولا تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت کسی عنده نزدیک خدای یعنی گمان شفاعت که بملایکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست نفع ندهد الا لمن اذن مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای له برای او شفاعت کردن یا او ماذون باشد بدرخواست نمودن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له و در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار حتی اذا فزع تا چون بردارند فزع را عن قلوبهم از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قالوا گویند بعضی از یشان بعضی را که ماذا قال چه چیز گفت ربکم پروردگار شما در باب شفاعت قالوا الحق گویند سخن راست و درست گفت و خوشنود گشت و شفاعت کنندگانرا وهو العلی الکبیر و خدای برترست و بزرگوارتر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قل من یرزقکم بگو که روزی میدهد شما را من السموات از آسمانها باران والارض و از زمین به نبات قل الله و هم خود بگوی روزی دهنده خدای چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران از خوف الزام بزبان نگویند بدل معترفند وانا و دیگر بگوی با ایشان که ما مومنان روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش کنیم او ایاکم یا شما مشرکان که جماد را که در مرتبه الخائنه فرودتر از وثنست با واجب الوجود شریک سازید لعلی هدی بر راه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا قل لا تسئلون بگو پرسیده نخواهید شد عما اجرمنا از آنچه ما کنیم از بدی ولا نسئل و ما پرسیده نخواهیم شد عما تعملون از آنچه شما می کنید بلکه هر کسی را از عمل او خواهند پرسید و جزا مناسب آن خواهند داد قل یجمع بگو جمع کند بیننا میان ما ربنا پروردگار ما روز قیامت ثم یفتح پس حکم کند بیننا بالحق میان ما براستی و محق را ببوستان وصال فرستد و مبطل را بزندان وبال وهو الفتاح و اوست حکم کننده در قضایای مشکله العلیم دانا بچگونگی حکم قل بگو اروني الذین بنمایید بمن آنانرا که الحقتم برو بسته اید بخدای شرکاء انبازان یعنی بنمایید تا بکدام صفت آنانرا شریک حق می سازید در عبادت کلا این انبازی درست نیست بل هو الله العزیز بلکه اوست خداوند غالب بر همه پس که با او هم شرکت تواند زد الحکیم دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او در رتبه شرکت توان داد نظم وحده لا شریک له صفتش ت وهو الفرد اصل نعوتش شرک را سوی وحدتش ره نیست عقل از کنه ذاتش آگه نیست در ره کبریا و جلال شرک نالایق و شریک محال وما ارسلناک

و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مگر فرستادنی عام و شامل للناس مر مردمان را از احمر و اسود یا نفرستادیم مگر بهمه خلایق
و این از خصایص افضلیة آنحضرت است که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان و جنیان و غیر او هیچ کس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نشده نظم
ترا دادند منشور سعادت وز ایشان نوع انسان آفریدند پریراحله در خیل تو کردند بس انگه ملک سلیمان آوریدند و گفته اند هائی که تو برای میا کوی
چون علامه و تنها یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمان را از شرک بشیرا مژده دهنده یفضل کسی را که توحید اقرار کند و نذیرا بیم کننده
بعدل آنکه اگر بر شرک اصرار کند و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو
میدارد و یقولون و میگویند از فرط جهالت که متی کی باشد هذا الوعد این وعده عذاب یا قیام قیامت ان کنتم اگر هستید شما یعنی رسول و مومنان
صادقین راست گویان قل لکم بگو شما را میعاد یوم وعده روزیست که چون برسد لا تستاخرون باز پس نیایید عنه از آن روز ساعة
مقداری اندک از زمان و لا تستقدمون پیشی نگیرند بران آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند
ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم واو پیغمبر حق بحق است ابوجهل و امثال او گفتند ما بکتب شما تیز ایمان نداریم و این آیه نازل شد
و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه بگرویدند و اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ما لن نؤمن ایمان نیاریم بهذا القرآن
بدین قرآن که بر محمد فرود می آید و لا بالذی و نه بدان کتاب نیز که فرود آمده بین یدیه پیش از او و لو تری و اگر به بینی اذ الظالمون
چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون بازداشتگان باشند عند ربهم نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه مرایشان را ببینی امری صعب
دکاری پر هول یرجع بعضهم باز می گردانند برخی از ایشان الی بعض القول بسوی برخی دیگر سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن بر هم دیگر
میگردانند یقول الذین استضعفوا میگویند آنانکه زبون گرفته شده بودند یعنی تابعان و پس روان للذین استکبروا مر آنانکه
گردنکشی کردند للذین استضعفوا مر آنانرا که سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لو لا انتم اگر نبودید شما یعنی اضلال
و اغوای شما نبود لکنا مؤمنین هر آینه ما بودیم ما گرویدگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قال الذین استکبروا
و گویند آنانکه گردنکشی کرده بودند للذین استضعفوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند انحن آیا ما صددناکم باز داشتیم شما را
عن الهدی از قبول هدایت بعد اذ جاءکم پس از آنکه آمد بشما بل کنتم بلکه شما بودید بنفس خود مجرمین گناهکاران و ستمکاران
و قال الذین استضعفوا و آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند الخ ایها و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند
للذین استکبروا مر آنانرا که از قول حق سر می کشیدند بل نه چنین است که ما بخود کافر شدیم بلکه مکر اللیل و النهار مکر شما در شب و روز باز داشت
ما بود از ایمان اذ تامروننا و چون میفرمودید ما را ان نکفر بالله باکه کافر شویم بخدای و نجعل و قرار کنیم له اندادا رودار همتایان و اسروا
الندامة و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند و عمل خود پنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر تا بسر زنش در نمانند بعضی اسرار را بمعنی
اظهار دانند و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردن پشیمانی لما راوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را و جعلنا الاغلال و ما بگیم غلها
آتشین را فی اعناق الذین کفروا در گردن آنانکه بگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهت تحقیق وقوعست و وضع مظهر جای
مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشانست هل یجزون آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشنوند الا ما کانوا یعملون مگر بانچه باشند که عمل کنند
پس تسلیه حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم میگوید و ما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة در هیچ دیهی و شهری من نذیر هیچ بیم کننده یعنی
پیغمبری الا قال مگر آنکه گفتند مترفوها متنعمان و متکبران آن دیه و ابنیغمبر انا بدرستی که ما بما ارسلتم به بانچه فرستاده شده اید بآن یعنی

پیغمبری الا قال مگر آنکه گفتند مترفوها متنعمان و متکبران آن دیه مر آن پیغمبر انرا انا بدرستی که ما بما ارسلتم به بآنچه فرستاده شده اید بآن
یعنی بزعم خود کافرون ناگرویدگان و منکرانیم و قالوا الخ و دیگر گفتند که ما اکثر اموالا و اولادا بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال
و فرزند ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم و ما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب
نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار من یبسط الرزق گشاده می
میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد از اهل شرکت و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او و یقدر و تنگ میکرداند بر هر که میخواهد
بحکمت خود نه بجهت مذلت او و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند و گمان می برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف
و کرامت است و شاید که از روی استدراج بود و ما اموالکم و نیست مالها که بشما داده ایم و لا اولادکم و نه فرزندانی که بشما ارزانی داشتیم
بالتی تقربکم بآن خصلتی که تزدیک کرداند شما را عندنا نزد یک ما زلفی نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست
پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمی گرداند الا من آمن مگر کسی را که بگرود و عمل صالحا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی
اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاحیت تربیت نماید فاولئک پس آن گروه لهم مرایشانراست
جزاء الضعف پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی ده و بیشتر تا هفتصد بما عملوا بسبب آنچه کردند از نیکیها و هم فی الغرفات و ایشان
در غرفهای بهشت آمنون ایمن اند از مکاره و آفات و شداید و مخافات و الذین یسعون و آنانکه می شتابند و کوشش می نمایند فی آیاتنا
در رد آیتهای ما یعنی قرآن و بران زبان طعن می گشایند معاجزین در حالتی که گمان برند که ایشان ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن
یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان اولئک آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب دوزخ حاضر آورندگان اند قل ان ربی
بگو بدرستی که آفریدگار من یبسط الرزق گشاده می سازد روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندگان مومن و مطیع خود
بمحض رحمت و آنچه نفقه می کنید من شیء از چیزی که شما راست در راه خدای فهو پس خدای یخلفه عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد
برای او در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول می نمایند یکی میگوید اللهم اعط منفقا خلفا
خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند که اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال ممسک را عوض تلف ساز نظم بده در راه حق تا بوجه خیر گردد
منه بر وی هم که تنگ زمانی را تلف گردد و هو و خدای خیر الرازقین بهترین روزی دهندگانست یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد
واسطه آمده است در ایصال رزق و رزاق حقیقی اوست و یوم یحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه خلایق را از خرد و بزرگ
ثم یقول و حفص در هر دو لفظ بیا میخواند یعنی خدای همه را حشر کند و پس گوید للملائکة مر فرشتگان را اهؤلاء ایاکم آیا این گروه اند که
شما را کانوا یعبدون بودند که می پرستیدند و این سوال جهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشان از شفاعت ملایکه قالوا
گویند فرشتگان سبحانک پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند انت ولینا توئی خداوند ما و معبود ما ما خود را در بندگی مقصر میدانیم
بهیچ وجه معبود دیگر روا داریم یا توئی دوست ما من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که ما
بپرستش ایشان رضا داده باشیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل و غوایت یعبدون الجن می پرستند دیوانرا یعنی فرمان ایشان می بردند
در پرستش آلهه یا طلبه یا متمثل می شدند بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می افگندند که اینها ملایکه اند اکثرهم بیشتر آدمیان بهم بدیوان
مؤمنون گرویدگانند یعنی متابعت ایشان می کنند فالیوم پس امروز که همه حکمها مر خدای راست لا یملک تملک نمی شود بعضکم بعضی از شما

لبعض برای بعضی نفعاً سود دیرا ولاضراً ونه زیانی را یعنی معبود باطل را برای عابد خود رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست
ونقول وگوییم للذین ظلموا مرآنکسانرا که ستم کردند بوضع عبادت درغیر موضع آن ذوقوا عذاب النار بچشید عذاب آتش التی کنتم بها
ان آتشی که بودید بدان تکذبون تکذیب میکردید و دروغ می نمایید اشتید واذا تتلی وچون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهاء روشن
قالوا گویند ما هذا نیست این کلام کس یعنی محمد الا رجل یرید مگر مردی که میخواهد ان یصدکم آنکه باز دارد شمارا عما کان ازآنچه بودند که پیوسته
یعبد اباؤکم می پرستیدند انرا پدران شما یعنی مدعای او آنست که شمارا از بت پرستی منع کند وبدین وآیینی که احداث کرده دارد و تابع خود سازد
وقالوا وگفتند ما هذا نیست این کلام که میخوانند یعنی قران الا افک مگر دروغی مفتری بربافته وبخدای اضافت کرده وقال الذین کفروا
وگفتند آنانکه نگرویدند از کفر مکه للحق مر پیغام راست را لما جاءهم آن هنگام که بدیشان آمد یعنی قرآن ان هذا نیست این الا سحر مبین
مگر سحری آشکارا ایشان این ازکجا میگویند وما آتیناهم وحال آنکه ندادیم ایشانرا من کتب از کتابها که فرو فرستاده که مواره یدرسونها
بخوانند آنرا واز آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وما ارسلنا الیهم ونفرستاده ایم بسوی ایشان قبلک پیش از تو یعنی در زمان فترت
من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وکذب الذین من قبلهم تکذیب کردند وانبیارا آنانکه پیش
ازیشان بودند وما بلغوا وحال آنکه نرسیده اند اهل مکه معشار ما آتیناهم بده یک آنچه ما داده بودیم ایشانرا از فرط قوت وطول عمر وکثرت
مال یا نداده بودیم پیشینیانرا عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات واسباب هدایات فکذبوا رسلی پس تکذیب کردند
پیشینیان پیغمبر مرا فکیف کان پس چگونه نکیر انکار من بریشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا وعذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از
مثل این حالات قل انما اعظکم بگو جز این نیست که پند میدهم شمارا وارشاد می کنم بواحدة بیک ان تقوموا وآن چیز آنست که برخیزید از مجلس
پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای خدای و پراکنده شوید مثنی دو دو تا با یکدیگر مشاوره کنید وفرادی ویک یک تا از ازدحام خاطر تشویش
نشود ثم تتفکروا پس تفکر کنید در امر محمد از مبدأ احوال او تا این غایت این اطوار در نظر آرید تا بدانید که ما بصاحبکم نیست این
یار شمارا من جنة هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می شناسید کمال عقل اورا وکمال کافیت برصدق قول او
ان هو نیست او الا نذیر لکم مگر بیم کننده مر شمارا بین یدی پیش از وقوع عذاب شدید عذابی سخت که عذاب آخرتست قل ما سألتکم بگو
آنچه می طلبم شمارا من اجر از مزدی بر ادای رسالت فهو لکم پس آن مر شمارا یعنی مر مزدی که برای رسالت می خواستم بشما بخشیدم مراد نفی
سوالست یعنی هیچ اجری نمیخواهم ان اجری نیست مزد دعوت من الا علی الله مگر بر خدای وهو علی کل شیء واو بر همه چیزها شهید گواهست قل ان ربی
بگو بدرستی که پروردگار من یقذف بالحق می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا حق را … درست داشتن می سازد در آفاق
مراد افشای دین اسلام است واظهار احکام آن علام الغیوب اوست دانای پوشیده ها وهیچ چیز بر وی مخفی نیست قل جاء الحق بگو آمد حق راست
ودرست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وما یبدئ الباطل ونمی آفریند باطل را یعنی ابلیس را وما یعید ویا زنده نمی گرداند … یعنی قادر نیست بر خلق
وبعث قل ان ضللت بگو اگر بلغزیدم از راه حق چنانچه گمان می برید فانما اضل پس جز این نیست که گمراه می شوم علی نفسی بر نفس خود یعنی وبال
آن بر منست وان اهتدیت واگر بر راه راست روم فبما یوحی پس بسبب آنست که وحی میفرستد الی بسوی من ربی پروردگار من بتوفیق …
وابسته بعنایت اوست انه بدرستی که خدای سمیع شنواست دعاء بندگان قریب نزدیکست با … نیازمندان ولو تری واگر ببینی …
اذ فزعوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر ببینی امری عجیب یا هول فلا فوت هیچ فوتی نیست یعنی گریختن و پناه

بعضی دادن عذاب ازیشان فوت نشود واخذوا وگرفته شوند من مکان قریب از جای نزدیک یعنی روی زمین بر زمین یا از موقف
بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه در بعضی تفاسیر آمده که این آیه در شان سفیانی وقوم اوست که در آخرالزمان خروج کند ولشکری از شام
بجهة تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفاً ترتیب نماید وآن جمع در بیدا به زمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تقریر آنست که از تحت اقدام
خود ماخوذ گردند واز تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد ودیگری که ناحیه جهنی گویند روی او بر قفا گشته خبر قوم بسفیانی
رساند وقالوا وگویند مشرکان مکه و یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمنا به ایمان آوردیم به پیغمبر یا بحشر او یا بذکر …
وانی لهم التناوش از کجا باشد ایشانرا باز گشتن وحفص غیر مهموز میخواند وان معنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فرا گرفتن ایمان من
مکان بعید از موضعی دور که آن عالم آخرتست ومحل تکلیف ایمان دنیاست ونزدیک باشد آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند
وقد کفروا به وحال آنکه نگرویدند بخدای یا رسول او یا بعث من قبل پیش ازین که در حیز تکلیف بودند ویقذفون ومی افکنند بالغیب
به پوشیدگی سخنان لایعنی یعنی بگمان خود سخن می گفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند من مکان بعید از جای دور یعنی دور بودند
ازانچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند وحیل و جدا کرده شد بینهم میان ایشان وبین ما یشتهون ومیان آنچه آرزو می بردند از
ایمان ورجعت بدنیا کما فعل همچنانکه کرده شد همین عمل باشیاعهم باشباه ایشان از کافران گذشته من قبل پیش ازین یعنی ایمان یاس
ازیشان نیز قبول نکردند انهم بدرستی که ایشان کانوا بودند فی شک مریب در گمان تهمت افکننده و مضطرب سازنده
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد ستایشی که شاید وثنایی که سزا بود لله مر خدایرا که سزاوار ثنا وستایش است فاطر السموات
والارض نوسازنده وپدید آورنده زمینها وآسمانها جاعل الملائکة گرداننده فرشتگان رسلا رسولان یعنی فرستد ایشانرا برسالت
بانبیا علیهم السلام وگویند رسالت آنکه به پیغمبران رسانند بوحی یا به اولیا بالهام ویا بمومنان برویای صادقه پس صفت فرشتگان میکند
اولی اجنحة خداوندان بالها مثنی دو دو برای طیران وثلاث سه سه ورباع وچهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست
ونفی زیاده برین چه در خبر آمده که جبریل علیه السلام ششصد بال دارد یزید زیاده میکند خدای فی الخلق در آفریده خود بادشاه آنچه میخواهد
یعنی در اجنحه ملایکه می افزاید تا از چهار زیاده شود واصح آنست که مراد از خلق آدمیانند وزیادات ایشان یا عقلیه باشد چون
فصاحت وعلم وکرم یا جسمانیه چون حسن صورت وملاحت عینین وگفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رحمه الله
فرموده که علو همت یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب ودر حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف وسخا در اغنیا وعفت در فقرا
وصدق در مومنان وشوق در محبان ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از رسالت ملک وزیادت در خلق قدیر تواناست
ما یفتح الله آنچه بگشاید للناس برای مردمان وفرستد بدیشان من رحمة از بخشایش خویش چون نعمت وعافیت وعلم وتوبه فلا ممسک لها
پس باز گیرنده نیست اورا یعنی باز گرفتن آن وهو العزیز واو غالبست در باز گرفتن آن … الحکیم صواب
کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم برآنند که این آیه اشارت بفتوح موهبتست واهل عرفان فتوح
ازا گویند که از غیب ناجسته وناخواسته آید وآن دو قسمت یکی مواهب صوریه چون رزق نا مکتسبه ودیگر مطالب معنویه وآن
علم لدنیست ناآموخته با شریعت موافق ناشنیده … شیخ الاسلام قدس سره فرموده که او ازین علم ناآموخته نکات
در آن عرقم وکام ازان سوخته نظم دست لطفش نسخه علم وحکم بی قلم بر صفحه دل زد رقم علم اهل دل نه از تکیت بود بلکه از تلقین …

یا ایها الناس اذکروا ای ادمیان یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدایرا که انعام فرموده است علیکم بر شما از ارسال و ادرار رزق هل من خالق
ایا هست هیچ آفریننده غیر الله یرزقکم بجز خدای که روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو هیچ
معبودی بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس کجا گردانیده می شوید از راه توحید وان یکذبوک و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فقد کذبت پس
بدرستی که بتکذیب کرده شدند رسل فرستادگان من قبلک پیش تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا بدیشان کن در شکیبائی والی الله و بسوی
خدای ترجع الامور باز گردانیده شود کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستی که آمدن
وعده خدای در حشر و جزا الحق راستست و دروغ نباشد فلا تغرنکم پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا از
آخرت فراموش کنید ولا یغرنکم پس باید که بازی ندهد شما را و فریفته نکند شما را بالله بکرم خدای الغرور شیطان فریبنده یعنی با وجود امر از بر معصیت
آرزوی مغفرت در دل شما افکند و اگر چه این ممکن است اما شایسته تناول زهرست بامید دفع طبیعت مر آنرا یا معاودت بآن بزرگان فرموده اند
که یکی از مصاید ابلیس تسویفست در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می افکند که فرصت باقیست عشرت نقد از دست مده نظم امشب می ناب نوش و ساقی باش
چون روز شود توبه کن و زاهد باش عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از تکیة الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد ع یا فردا فکنده هم فردا که دید
ان الشیطان لکم بدرستی که شیطان مر شما عدو دشمنست بعداوت قدیمی میراثی فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما هم او را دشمنی و از و حذر نموده
در مجامع احوال بدو اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطانرا دشمن گیریم گفت از پی او نروید و متابع هوای نفس مشوید هر که
باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا حزبه جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حزبه گروه خود یعنی پی روان
و فرمان برداران را لیکونوا تا باشند در آخرت من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر
شدند و دعوت شیطانرا اجابت کردند لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت در آخرت والذین امنوا و آنانکه گرویدند و با شیطان
باتباع هوا و میل بدنیا مخالفت ورزیدند و عملوا الصالحات و کردند عملهای خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش از زیر دکار
ایشان واجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن زین آیا کسی که آراسته شده برای او سوء عمله زشتی عمل او فرآه
پس دید آن عمل زشت را حسنا نیکو باشد که چون کسی تمیز کند حسن را از قبیح و هر یک را ببیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده
که مراد ابو جهل است یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله شرک و تکذیب است ماوردی گوید مراد یهود و نصاری اند
و سوء عمل عناد و مکابره با سید عالم صلی الله علیه و سلم یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله پس بدرستی که خدای یضل فرو
گذارد و گمراه گرداند من یشاء هر کرا خواهد و یهدی و راه نماید و توفیق دهد من یشاء هر کرا خواهد فلا تذهب نفسک پس باید که نرود
نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان حسرات بواسطه حسرتهای متوالی و تاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان
که هر یک از آن مقتضی حسرتیست یعنی دل حسرت مخور بدیشان و جان در سر کار ایشان مکن ان الله بدرستی که خدای علیم داناست بما
یصنعون بآنچه میکنند و بران ایشانرا جزا خواهد داد والله و خدای بحق الذی ارسل الریاح آنست که فرستاد بادها را یعنی شمال و قبول و جنوب
فتثیر پس بر انگیزند اشان سحابا ابرها را آورده صیغه مضارع جهت استحضار این صورت که مشتمل بر حکمتست فسقناه پس براندیم آن
ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعلست یعنی ما توانیم و بس که برانیم الی بلد میت بزمینی مرده و افسرده یعنی با حیاء آن فاحیینا
پس زنده کردیم به الارض بآبی که از ابر نازل شد زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی او کذلک النشور همچنین است زنده کردن

احیاء اموات و بر انگیختن اموات در صحت مقدوریه یکسانست من کان هر که باشد که برای خود یرید العزة خواهد ارجمندی
گو طلب عزت از پرستش خدای کن فلله العزة جمیعا پس مر خدایراست عزتها و بعزت او رسول و مومنان متعززاند و لرسوله و للمومنین
عزت در ملازمت اوست و ذلت در مخالفت او نظم عزیزی که هر که از درش سر بتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت الیه بسوی رضای او
یا بدرگاه قبول او یصعد الکلم الطیب بالا میرود سخنان پاک یا صحایفی که در و مکتوبست میل صعود میکند والعمل الصالح و عمل شایسته
یرفعه بر میدارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم الطیب دعاست و عمل صالح
صفت صدقه مساکین و در غالب اجابت دعوات بتصدق است و کلم دعاء ایه است و عمل تامین جماعتیان یا کلم تکبیر غزاست
و عمل شمشیر زدن یا کلم استغفارست و عمل ندم و در همه صور بر دارنده کلم عملست و بعضی ضمیر فاعل را در یرفعه بکلم طیب دارند که
قول لا اله الا الله است و گویند توحید بر دارد عمل را چه قبول اعمال بتوحیدست و یک وجه در کشاف آنست که خدای بر دارد عمل صالح را
یعنی قدر مرتبه او را رفیع سازد عمل موحد مخلص است که هیچ خیر بقیمت آن نیست و کاری که ریا با آن آمیخته باشد از هیچ خوار تر و بی مقدار
ترست نظم گر هیچ اخلاص در او بوم نیست ع از این در کسی چون تو محروم نیست ع زر قلب الوده بی قیمتست ع زر ار اگر خالص بود خوشترست
والذین و آنانکه یمکرون السیئات پنهان می کنند و می سازند مکرهای بد را و اد مکرهای قریش است با نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه
و آنچه در دار الندوه اندیشیدند در باره ایشان از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت لهم مر ایشانراست یعنی ماکرانراست
عذاب شدید عذابی سخت در آخرت ومکر اولئک و مکر آن گروه هو یبور او کاسد نشود و از پیش نرود والله خلقکم و خدای بیافرید
شما را یعنی پدر شما را من تراب از خاک ثم من نطفة پس شما را از نطفه ثم جعلکم پس گردانید شما را ازواجا صنفها یا مردان
و زنان که نرا وجه کنید وما تحمل من انثی و بار بر نگیرد یعنی از فرزند هیچ زن ولا تضع و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه
مگر بدانش خدای یعنی حمل و وضع و مدت زمان هر یک معلوم اوست وما یعمر و زندگانی داده نشود من معمر هیچ درازی عمر ها
ولا ینقص و کم کرده نشود من عمره از عمر شخصی دیگر یعنی که بعمر دیگر اول نرسد وادا نست که زیادت عمر و نقصان آن
الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی مقرر و مقدر شده ان ذلک بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر
علی الله یسیر بر خدای آسانست وما یستوی البحران و مساوی نیست دو دریا هذا عذب این آب شیرین فرات گوارنده وهذا
و آن دیگر ملح آب شور اجاج تلخ گرداننده ومن کل و هر یک از این دو دریا تاکلون میخورید لحما طریا گوشتی تازه یعنی ماهی
وتستخرجون و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حلیة پیرایه از لولو و مرجان تلبسونها می پوشید یعنی می پوشند زنان شما
و بعضی بر آنند که این ضرب المثل مومن و کافرست که مساوات میان ایشان صورت نه بندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب
عرفانست و دیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیانست ع آن آب حیات آمد و این نقش سرابست ع این حق باشد و آن
عین صوابست وتری الفلک و می بینی کشتیها را فیه در هر یک از آن دو دریا مواخر شکافندگان آب و روندگان بران
لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت تو ولعلکم و شاید که شما تشکرون سپاس گوئید خدایرا
بر چنان نعمتی یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز
زیادت میگردد از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صیفی است ویولج النهار و داخل میگرداند روز را فی اللیل در شب

یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز وان در دو ربع خریفی
وشتویست وسخر الشمس والقمر ورام کرد آفتاب وماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت کل یجری هر یکی از این نیر سیر می کند لاجل
مسمی برای وقتی نام برده یعنی تا زمانی معلوم که دور خود تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند ذلکم الله آن خدای که خالق وفاعل
این اشیاست ربکم آفریدگار وپرورد کار شماست له الملک مر اوراست پادشاهی والذین تدعون وآنانرا که میخوانید ومی پرستید من دونه بجز وی
ما یملکون مالک نمی شوند من قطمیر پوست خسته خرما پس مالک علی الاطلاق ومعبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانید آنانرا که معبودان
باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضری لا یسمعوا نمی شنوند دعاءکم خواندن شما زیرا که جماد اند وجماد را شنوائی نباشد
ولو سمعوا واگر بر سبیل فرض بشنوند ما استجابوا لکم اجابت نکنند شما را ودرد شما ندمند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع ودفع مکاره
ویوم القیامة ودر روز رستخیز یکفرون بشرککم وکافر میشوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند به بطلان آن شرک که شما آورده اید
یا منکر شوند پرستش شما را وگویند ما کنتم ایانا تعبدون ولا ینبئک وخبر نکند از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مثل خبیر مانند دانا بحقیقة
امور که آن خداوندست حق سبحانه وتعالی صاحب لباب آورده که اضافه مثل بخدای جایز نیست پس آن مثلیست در کلام عرب
شایع گشته واستعمال کنند در اخبار بچیزی که نخ آن نفس الامر معتمد علیه وموثوق به باشد یا ایها الناس ای مردمان انتم الفقراء شما
محتاجانید الی الله بخدای یعنی بروزی او وآمرزش او وخشنودی او وبهشت او والله وخدای هو الغنی اوبی نیازست ونعمای
مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الحمید ستوده شده بر نعمت عام وفضل شامل وبباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل
وانتم الفقراء اشارت بانست وحق سبحانه بحسب کمال ذاتی از وجود عالم وعالمیان مستغنیست والله هو الغنی عبارت از انست وچون ظهور
کمال اسمائی موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن که نعمتیست کبری مستحق حمدست وثنای کلمه الحمید بدان ایمائی نماید
وازین رباعی پی بدین معنی توان برد نظم تا حق گردد بجمله اوصاف عیان ٭ واجب باشد که ممکن آید بعیان ٭ ورنه بکمال ذاتی آدمیان
فردست وغنی چنانکه خود کرد بیان ان یشاء اگر خواهد خدای یذهبکم ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند ویأت بخلق ویبارد
آفریدگان جدید نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده ونشنیده بود وما ذلک ونیست بردن شما
وآوردن دیگران علی الله بر خدای بعزیز دشوار ولا تزر وبر ندارد وازرة نفسی گناه کننده وزر اخری بار گناه نفسی دیگر وان تدع
واگر بخواند مثقلة نفسی گران بار از گناه دیگری را الی حملها بر داشتن بعضی از گناهان وی لا یحمل بر داشته نشود منه شیء از گناه او
چیزی یعنی مدعو هیچ چیزی از گناه داعی بر ندارد ولو کان واگر چه باشد ذا قربی خداوند خویشی یعنی هر چند که گناهکاری خویشان
وکسان خود را بخواند ودر خواست کند که چیزی از خطیات او بر دارند وهیچ کس اجابت نکند زیرا که هر یک بخود در مانده باشند
انما تنذر الذین جزین نیست که تو ای محمد بیم کنی آنانرا که یخشون ربهم می ترسند از پروردگار خود بالغیب بپوشیدگی یعنی در خلوتها
از خشیت بر ایشان ظاهرست نه در صحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است ومی ترسند از ان نادیده آنرا واقاموا الصلوة
وبپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان ونماز گذارندگان بانذار جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند ومن تزکی
وهر که پاکیزه بود از معاصی فانما یتزکی پس جزین نیست که پاکیزه بود لنفسه برای نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است
والی الله وبسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگانرا بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد وما یستوی الاعمی وبرابر نیست نابینا

نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه والبصیر وبینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته ولا الظلمات ومساوی نیست تاریکیها یعنی باطل
یا معصیت ولا النور ونه روشنائی یعنی حق یا طاعت ولا الظل ومساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت ولا الحرور
ونه حرارت یعنی عذاب یا دوزخ یا شدت وما یستوی الاحیاء ونیستند زندگان ولا الاموات ونه مردگان یعنی مومنان را مساوات
نیست با کافران ان الله یسمع بدرستی که خدای می شنواند وتفهیم میکند من یشاء هر کرا میخواهد بتوفیق وهدایت وما انت ونیستی تو بمسمع
شنواننده سخن من فی القبور آنرا که در قبرها اند ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفارست باموات ان انت ونیستی تو الا نذیر مگر پیغمبری
بیم کننده وبر توفیق ابلاغ وانذارست وبس ع نیست بر پیغمبران الا البلاغ انا ارسلناک بدرستی که فرستادیم ترا بالحق بدین حق که اسلامست
بشیرا مژده دهنده بمثوبه ونذیرا وبیم کننده از عقوبت وان من امة ونبود هیچ گروهی از امم سالفه الا خلا مگر آنکه گذشت فیها در میان
ایشان نذیر پیغمبری بیم کننده یا دانای آگهی دهنده وان یکذبوک واگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فقد کذب الذین
پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنانکه من قبلهم پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را جاءتهم آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده
بدیشان بالبینات بحجتهای روشن یا بمعجزها هویدا وبالزبر وبنامهای آسمانی چون صحف شیث وادریس وابراهیم علیهم السلام
وبالکتاب المنیر وبکتابی روشن کننده یعنی مبین حلال وحرام چون توریة وانجیل ثم اخذت الذین کفروا پس بعد از تکذیب که ایشان
کردند فرو گرفتم فکیف کان پس چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان بعقاب وعذاب الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای انزل فرو فرستاد
من السماء ماء از آسمان یا ابر آبی فاخرجنا پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعلست یعنی ما توانائیم که بیرون آریم به
بدان آب ثمرات از همه میوها مختلفا الوانها سرخ که گوناگونست رنگهای آن در شدت وضعف یعنی بعضی بغایت سرخ وبرخی
از آن فروتر وغرابیب سود وسیاهها بغایت سیاه ومن الناس واز مردمان والدواب واز جنبندگان والانعام واز چهارپایان
مختلف هست آنچه بود گوناگون الوانه رنگهای او کذلک مانند اختلاف الوان ثمار وجبال وهم که نداند قدرت خدایرا بر آفرینش
اشیا وعالم نشود بتحویل هر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدای ترسد انما یخشی الله جزین نیست که می ترسند از خدای من عباده العلماء از جمله
بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش بخشیست وعلم بصفات وافعال او پس هر کرا دانش او بیشتر است او ترسنده تر وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ازینجا فرمود که انا اخشاکم بالله ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست در انتقام کشیدن از کسی که نترسد ازو غفور آمرزنده است مر
ترسکارانرا ان الذین یتلون بدرستی آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند کتاب الله کتاب خدایرا که قرآنست واقاموا الصلوة وبپای
داشته اند نماز را باداب وشرایط آن وانفقوا ونفقه کرده اند در راه خدا مما رزقناهم از آنچه روزی داده ایم ایشانرا سرا پنهان از خوف
آنکه بریا آمیخته نگردد وعلانیة وآشکارا بطمع آنکه بسبب رغبت دیگران کرد دیتصدقات یا بسبب در مستوره وعلانیه در مفروضه یرجون امید دارند
امید میدارند بدین عملها تجارة لن تبور بازرگانی که کاسد نشود وزیان بدان نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان
رواجی تمام بگیرد واین عملها کرده اند لیوفیهم تا تمام کرداند خدای یعنی تمامی بدیشان رساند اجورهم مزدهای کردار ایشان
ویزیدهم وزیاده کرداند حسنات ایشان را من فضله از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان وایشانرا رتبه شفاعت دهد
در ارباب آورده که شفاعت ایشان قبول کنند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش انه بدرستی که خدای غفور
آمرزنده است مر گناهکارانرا شکور مزد دهنده مر سپاس دارانرا والذی اوحینا وآنچه وحی کرده ایم ما الیک بسوی تو من الکتاب

از قرآن هو الحق اوراست ودرستست مصدقاً موافق لما بین یدیه مران چیزیرا که پیش از تو بوده از کتب یعنی مطابق عقاید
واصول احکام آنهاست ان الله بدرستی که خدای بعباده به بندگان خود لخبیر داناست ضمایر ایشان میداند بصیر بیناست
ظواهر ایشانرا می بیند. واحوال آنها که بتصدیق قرآن وتکذیب آن کنند بر وی پوشیده نیست انکه فرمود که ثم اورثنا ماکتابهای متعدده را
برامم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم الکتاب قرآنرا یعنی تاخیر کردیم از انا عطا دادیم الذین اصطفینا آنانرا که برگزیده ایم من عبادنا
ازبندگان ما یعنی امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب وطلب بدست آید همچنین
عطیه قرآن بی جست وجوی سوی ایشان بمحض عنایت منان بدیشان رسید تا بیگانه را در میراث دخل نیست وشخص فاین از قرآن بی بهره اند
یا در سهام ورثه از میراث تفاوتست چون ثمن وسدس وربع وثلث ونصف وثلثان وکسی باشد که تمام برد اینجا نیز بهره اهل قرآن
متفاوتست هرکس بقدر استحقاق واندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند زین بزم یکی جرعه کرد یکی جام فمنهم پس بعضی ازین بندگان
ظالم لنفسه ستمکارست برنفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن ومنهم مقتصد وبرخی ازیشان میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات ومنهم
وازیشان سابق بالخیرات پیشی گیرنده است به نیکوییها که پیوسته عمل نماید باحکام قرآن باذن الله بدستوری خدای وبتوفیق وفرمان او
ذلک این توریث واصطفا هو الفضل الکبیر اوست بخشایش بزرگ فاروق اعظم رضی الله عنه نقل میکند که از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
شنودم که درین آیه فرمود که سابق ما برهمه پیشی گرفته است ومقتصد ما نجات یافته وظالم ما آمرزیده شده ودر تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم شنودم که درین آیه فرمود این سه طایفه را تفسیر فرمود وگفت سابق آنانند که بی حساب به بهشت روند ومقتصد آنکه
حساب ایشان سبک گذرد وظالم آنکه مدتی در موقف حساب بمانند وحق سبحانه برحمت تلافی حال ایشان کند ذوالنورین رضی الله عنه فرمود
که سابق اهل جهادند ومقتصد اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند وظالم اهل بادیه که نه بجهاد میل کنند ونه دولت جماعت
یابند امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده ومقتصد آنکه بعد از هجرت وقبل الفتح گرویده وظالم آنکه
بعد از هجرت فتح مکه بدایره اسلام درآمده امام تفسیر وتذکره وارباب تحقیق وتدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه
چند اینجا ثبت افتاد وترتیبی که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح بظالم واختتام بسابق سهل بن عبدالله تستری قدس سره گفته که آنان
جاهلند ومتعلم وعالم وگفته اند طالب دنیی وطالب عقبی ومتوجه بمولی یا صاحب کبیره وصاحب صغیره ومبرا از جرم یا مصر بر ذنوب یا تایب
عاید وتایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند وآنکه متعلق بهردو باشد وآنکه معاد او بر معاش بچربد
یا پرستنده بعادت وعابد بخوف وطمع وعبادت کننده بشوق الله یا جزع کننده نزدیک بلا وصبور در بلا ولذت یابنده
از بلا یا آکل حرام ومایل شبهت وخورنده حلال یا مشغول از ذکر ومشغول بذکر ومتوجه بمذکور یا مجرم وتایب ومتقی یا غافل
وطالب وواجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد وآنکه هردو برابر باشند وآنکه حسنات او بر سیئات راجح بود یا آنکه ظاهر او
به از باطن بود وآنکه سر وعلانیه او مساوی باشد وآنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند ونه دهد وآنکه هم ستاند
وهم بدهد وآنکه دهد ونستاند یا آنکه زیاده از قوت طلبد یا آنکه همین جوینده قوت باشد وآنکه مطلقا طلب قوت نکند
امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه بسخا وجود وایثار اند یا طالبان نجات ودرجات ومناجات در حقایق سلمی
آورده که ناظر از خود بخود وناظر از خود بحق وناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میگوید ظالم آنست که پیوسته

درخواب

درخواب غفلت باشد ومقتصد آنکه گاهی بیدار گردد وسابق آنکه همیشه بیدار بود در لطایف گفته که ظالم از نعمت بمنعم نگرد ومقتصد
از منعم بنعمت وسابق از منعم بمنعم یعنی بمشاهده منعم در سازد واز وبنعم نپردازد نظم بنعیم هردو جهان سیکتند برما عرض حق
دل از میانه تمنا ندارد الا دوست ده حق سبحانه هیچ امت را از امم سالفه این نواخت نکرد واین تشریف ارزانی نداشت رقم
اصطفا بر صفحه حال همه کشیده وابتدا بظالم کرد تا شرم زده نگردد وبرحمت بی غایت امیدوار باشند نظم نیاید ازمن آلوده طاعت خالص
ولی برحمت فضلت امیدواری هست ده وگفته اند تقدیم ظالم از روی قلت است وتاخیرش از راه عدل وحق سبحانه فضل را از عدل دوستر دارد
یا تاخیر سابق جهت آنست تا بثواب که دخول جنانست اقرب باشد یا جهت آنکه اعتماد بعمل نکند وبطاعت معجب نگردد که عجب آتشیست که
چون افروخته شود بنار خرمن عبادت بد وسوخته شود نظم ای پسر عجب آتشی عجبست که کرم ساز تنور بولهبست
هرکجا شعله از واو افروخت ده هرچه از علم وزهد بود بسوخت جنات عدن بوستانها اقامت یدخلونها در آیند این سه گروه دران
یحلون پیرایه بسته شوند فیها دران بهشتها من اساور از دستوانها باشد من ذهب از زر خالص ولؤلؤا واز مروارید
صاحب در عین المعانی آورده که دستوانه زر ومروارید حلیه ملوک عرب بوده وبدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج بپادشاهان
عجم ولباسهم وپوشش این گروه فیها حریر در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی از رشته ویافته کسی نبود وقالوا وگویند این جمع
چون از حفره دوزخ برسند وبروضه بهشت برسند الحمد لله ستایش وثنا خدایرا الذی اذهب آن خدای که برد عنا الحزن از ما
اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعات داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید وگفته اند مراد غموم دنیاست چون بیم موت
یا وسوسه ابلیس یا ضرر جوع وعطش یا خوف سلطان یا دغدغه تحاسد وتباغض ان ربنا بدرستی که آفریدگار ما لغفور آمرزنده است
گناه کارانست شکور جزا دهنده سپاس دارانست الذی احلنا آن خدایی که فرود آورد مارا دار المقامة بسرای اقامت
که جنت است واز وانتقال بموضعی دیگر نخواهد بود من فضله از بخشش وکرم خود نه بعملها لا یمسنا نمی رسد مارا فیها در سرای اقامت
نصب رنجی جهت طلب معیشت وسایر مشقتها که در دنیا بود ولا یمسنا فیها ونمی رسد بما دراینجا لغوب ماندگی وملال چه کلفتی
ومحنتی نیست اروی بلکه همه عیش وحضور وفرح وسرورست والذین کفروا واما آنکه کافر شدند بخدا ورسول لهم نار جهنم مر ایشانراست
آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود علیهم بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند واز عذاب باز رهند
ولا یخفف وتخفیف کرده نشود عنهم ازیشان من عذابها چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه آتش فرونشیند زیاده
کنند احراق والتهاب اورا کذلک مثل این پاداش نجزی جزا میدهیم کل کفور هر ناسپاسی را که در کفر وکفران بنهایت رسیده
وهم وایشان یعنی کافران یصطرخون فریاد میخواهند فیها در دوزخ ومیگویند ربنا ای پروردگار ما اخرجنا بیرون آر
مارا وبدنیا فرست نعمل صالحا تا بکنیم عمل پسندیده غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را بمعاینه
دیدیم ودانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حق سبحانه فرماید که اولم نعمرکم آیا ما زندگانی ندادیم وعمر ارزانی نداشتیم
شمارا ما یتذکر آن مقدار که پند گیرد فیه دران عمر من تذکر هرکه خواهد که پند گیرد وآن عمر است که بتکلیف در رسیدگی باشد
از هفده تا سی وگفته اند ما بین بیست وشصت است ودر زاد المسیر گوید هفتاد سالست تا آخر زمان تذکر زیرا که بعد ازان
زمان هرم است مقصود معنی آنکه شمارا عمر دراز دادیم برای آنکه متعظ ومتنبه گردید وجاءکم النذیر وآمد بشما بیم کننده

یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان که با موت واعظاً و اکثر علما برآنند که مراد از نذیر شیب است
چه زمان شیب فرو نشانندهٔ شعلهٔ حیات است و موسم پیری زنگ فزاینده آیینهٔ ذات **نظم** نوبت پیری چو زند کوس درد
دل شود از خوشی و لذت عیش فرد **ت** درتن و اندام در آید شکست **ت** لرزه کند پای ز سستی بجوت **ت** موی سفید از اجل آرد پیام **ت** پشت خم از مرگ رساند سلام
در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و گویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان وقتی
از اول ابداع تا آخر انقطاع دنیا دگستد تا حق سبحانه جواب دهد که زندگانی دادم شما را گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را
دیدیم خدای فرماید که **فذوقوا** ایشان بچشید عذاب دوزخ **فما للظالمین** پس نیست ستمکاران یعنی مشرکان را **من نصیر** هیچ یاری که عذاب
از ایشان بردارد **ان الله** بدرستی که خدای **عالم غیب السموات والارض** داننده پوشیده ایست که در آسمان و زمین باشد
پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود **انه علیم** بدرستی که او داناست **بذات الصدور** بچیزی که مضمرست در سینها **هو الذی**
جعلکم اوست آنکسی که گردانید شما را **خلائف** خلیفها **فی الارض** در زمین یعنی شما را بجای پیشینان متمکن ساخت و مقالید
تصرف در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز داد و این نعمتی بزرگست **فمن کفر** پس هر که ناسپاسی کند این نعمت را یا کافر شود
پس **فعلیه کفره** پس بروست جزای کفر او **ولا یزید الکافرین** و نیفزاید مر کافران را **کفرهم** ناگرویدن ایشان **عند ربهم**
نزدیک پروردگار ایشان **الا مقتا** مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که بسبب غضب جاودانی ممکن
تواند بود **ولا یزید الکافرین** و افزون نکند ناگرویدن کافران را **کفرهم** کفر و شرک ایشان **الا خسارا** مگر زیان در آخرت
قل بگوای محمد **ارأیتم** آیا دیدید **شرکاءکم** انبازان خود را **الذین تدعون** آنانکه میخوانید ایشان را و می پرستید **من دون الله**
بجز خدای **ارونی** بنمایید و خبر کنید مرا که این شرکا **ماذا خلقوا** چه چیز آفریده اند **من الارض** از زمین و آنچه در وی بر
ویست **ام لهم** آیا هست ایشان را **شرک** انبازی **فی السموات** در آفریدن آسمانها **ام آتیناهم** یا داده ایم ایشان را **کتابا**
کتابی ناطق بآنکه ما شریک گرفته ایم **فهم** پس ایشان **علی بینات** بر حجتها روشن باشند **منه** از آن کتاب **بل** نه چنین است
بلکه **ان یعد الظالمون** وعده نمی دهند مشرکان **بعضهم** برخی از ایشان که رؤسا و اشراف اند **بعضا** برخی دیگر را که
ارذال و اتباع اند بشفاعت بتان **الا غرورا** مگر از روی فریب و مکر **ان الله** بدرستی که خدای **یمسک السموات**
والارض نگاه میدارد آسمانها و زمین را **ان تزولا** برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود ممکن را در حال بقا نا چارست
از نگاه دارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علی نبینا و علیهما السلام بفرزندی حق سبحانه
نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بان رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشان را
تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند **ولئن زالتا** و اگر زایل شوند **ان امسکهما** نگاه ندارد ایشان را **من احد**
هیچ یک **من بعده** پس از زوال و یا جای نیارد **انه کان** بدرستی که خدای هست **حلیما** بردبار بعقوبت یهود و نصاری
تعجیل نمی کند **غفورا** آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیه وی قایل شود و داند که لم یلد و لم یولد
صفت اوست **نظم** خدایی را که بیهمو دست واحد نگوید کسی که مولود است و والد کسی کو را نباشد کفو و مانند یا و نسبت نشاید کرد فرزند
رؤسای قریش شنیده بودند که اهل کتب تکذیب رسل خود کرده اند یا یکدیگر میگفتند که حق ادا الیهود و النصاری

چه دو طایفه بودند که تکذیب پیغمبران خود کردند بخدای که اگر پیغمبری بما آمدی ما از ایشان راه یافته تر بودیمی و تصدیق او شتابنده تر
حق تعالی خبر داد که **واقسموا بالله** و سوگند خوردند بخدای **جهد ایمانهم** سخت ترین سوگندان خود که **لئن جاءهم** اگر آید بدیشان **نذیر**
پیغمبری بیم کننده **لیکونن** هر آینه باشند **اهدی** راه یافته تر **من احدی الامم** از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر
ایشان **فلما جاءهم** پس آن هنگام که آمد بدیشان **نذیر** بیم کننده یعنی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم **ما زادهم** زیاده نکرد آمدن او
ایشان را **الا نفورا** مگر رمیدن از حق و دور شدن **استکبارا** و تکبر و ایشان را گردنکشی از فرمان الهی **فی الارض** در زمین
ومکر السیء و آنکه مکر کردند مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر **ولا یحیق المکر السیء** و باز نگردد مکر بد **الا باهله**
مگر با اهل وی احاطه کند و اطراف و جوانب وی در گیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده نماید این
معنی را درین باب قطعه ایست این دو بیت از آنجا ثبت افتاد **نظم** در باب من از روی حسد ایکه و ناشناس دعا مانده و کورت تزویر تا نشد
نیتها لا نقعهم نه نیکی بمن رسید **ت** و ایشان خراز فعل بد خویش یافتند **فهل ینظرون** پس آیا انتظاری برند مکذبان و مکاران یعنی نمی برند
و چشم نمی دارند **الا سنة الاولین** مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکرست **فلن تجد** پس نیابی تو
لسنة الله تبدیلا مرسنت خدای را تبدیلی یعنی عذاب را بثواب بدل نتوان کرد **ولن تجد لسنة الله** و نیابی مرسنت خدای را **تحویلا** تحویلی
یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوان ساخت **اولم یسیروا** آیا سیر نمی کنند اهل مکه **فی الارض** در زمین **فینظروا کیف کان**
تا به بینید در راه شام و یمن که چگونه بود **عاقبة الذین من قبلهم** عاقبت آنانکه بیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود **وکانوا**
و بودند ایشان **اشد منهم** سخت تر از مکیان **قوة** از روی توانایی با وجود آن از عذاب رهایی نیافتند و آثار ایشان هلاک مرحوم
در دیار ایشان پیداست **وما کان الله لیعجزه** و نیست خدای که عاجز کرداند او را **من شیء** هیچ چیز **فی السموات** در آسمانها
ولا فی الارض و نه در زمین پس هرچه خواهد کند کسی در حکم او پیشی نگیرد **انه کان** بدرستی که اوست **علیما** دانا باحوال همه
ایشان **قدیرا** توانا بتصرف در ایشان **ولو یؤاخذ الله** و اگر مواخذه کردی خدای **الناس** مردمان را **بما کسبوا** بجزای آنچه کسب کردند
از شرک و معصیت **ما ترک** نگذاشتی **علی ظهرها** بر پشت زمین **من دابة** هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات
که بشامت معاصی بنی آدم هلاک می شوند چنانچه در زمان حضرت نوح علیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند
مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرد همه نابود **ولکن یؤخرهم** ولیکن باز پس میدارد ایشان را
الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشانست **فاذا جاء** پس چون بیاید **اجلهم** وقت هلاک ایشان **فان الله** پس خدای
بعباده هست به بندگان خود **بصیرا** بینا و بیدا اند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات کدامست و هر یک را فراخور حال او
پاداش دهد **نظم** از نیکو امع رضا بنوازد **ت** وین را بشرار غضب بگدازد **ت** کس را بقضا و قدرش کار ای نیست **ت** انست صلاح خلق کو میسازد

بسم الله الرحمن الرحیم **یس** در تیسیر آورده که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از خزانه غیب
که حضرت غیب حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بران اطلاع داده بعد از آن جبرئیل بدان نازل شده و بجز خدا و رسول
کسی بران وقوف ندارد و بعضی از علما در یس گفته اند که اسم قرآنست و در حقایق سلمی فرموده که نایبست از نداهای الهی و گویند
اسم سوره است و حدیث ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تایید این قول میکنند در تفسیر

آورده که سفت نام حضرت پیغمبر صلی الله که در قرآن مذکور شده یکی یس است و آنکه اهل بیت را آل یس میگویند تا بیان این سخن میکند ع
لله درکم یا آل یاسینا امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارتست بیوم میثاق و سین عبارتست از سر او یا حیا بازاهل اشواق
در بحر الحقایق آورده که قسم است به مر بنوت حبیب و سر مظهر او و بعضی بر آنند که معنی او یا انسانست بلغت طی و در اصل یا انیس
بوده بجهت کثرت ندا شطری از و اقتصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و حقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر
کنند چنانچه قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس شاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و آن بقولی که گذشت انسانست
و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی باشد صلوات الله وسلامه علیه که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت را ثابتست و می شاید که آن کلمه سید
باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حرف بوده و دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سویت اعداد الیه
ست که بیان زبر و بینات او توافق و تساویست و هیچ حرف دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص خیمه ایست که عدالت حقیقی خواه در طریق
توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد **نظم** تر است مرتبه اعتدال در همه حال • که در خصایص توحید اعدل از همه • تمکنت تو در مقام جمع الجمع
بدین فضیلت مخصوص افضل از همه • واز فحوی کلام سابقه روایح ریاحین قلب القرآن یس استشمام می نمود **نظم** خدایت لشکری داد ز قرآن
پس آنکه قلب آن لشکر ز یس • در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لکل شیء
قلب و قلب القرآن یس و هر که یس بخواند و بنویسند برای وی ثواب ده بار قراءت قرآن و این سوره را معمه گویند که تمام می کرداند بر خواننده
خود نیکوی هر دو سرا و دافعه خوانند که دفع کند از وی همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتها او را آورده اند که گفار مکه گفتند ای محمد
تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که **یس** ای سید **والقرآن الحکیم** بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت که **انک** بدرستی که
تو بی شک و شبهه **لمن المرسلین** از فرستادگان که بسوی خلق از آن فرستادگان که بودند **علی صراط مستقیم** بر راه راست که توحید است یا تو
فرستاده شده بر طریق با استقامت که راه راست موصل بمقصود **تنزیل العزیز** قرآن فرو فرستاده خدای غالبست و حفص بنصب
لام خواند یعنی فرستاده قرآنرا فرستادن خداوندی در ملک خود **الرحیم** مهربان بر خلق خود و تو از فرستاده شده تا **لتنذر** تا بیم
و ترسانی از عذاب ربانی **قوما ما انذر** گروهی را که بیم کرده نشده اند **اباؤهم** پدران نزدیک ایشان در زمان اسماعیل **فهم غافلون**
پس ایشان بی خبرانند **لقد حق القول** بدرستی که درست شد قول بعذاب **علی اکثرهم** بر بیشتر کافران یعنی لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین
فهم لا یؤمنون پس ایشان نمی گروند و ارادتست که خدای میدانسته که ایشان بر کفر میرند یا پیرتر گشته شوند چون ابوجهل و اضراب او
انا جعلنا بدرستی که ما کردیم **فی اعناقهم اغلالا** در گردن ایشان غلها **فهی** پس آن غلها پیوسته شده **الی الاذقان** بر زنخدانهای ایشان
و نمی گذارند که سرها بجنبانند **فهم مقمحون** پس ایشان سر در هوا مانده اند و چشم بر هم نهادگان تمثیل کرده شد کافر انرا که غلها بر گردن داشته
باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در نماز بیند سر مبارک او را بشکند روزی دید که آنحضرت نماز میگذارد
سنگی برداشت و نزد وی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بروی زند دست او در گردن او خشک شد و سنگ بر دست چسبیده در گردنش ماند
و این آیة آمد که ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند گویند که قوم بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن او
جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون نزدیک آنحضرت آمد نابینا شد و آیة آمد که **وجعلنا** و ما کردیم **من
بین ایدیهم** در پیش روی ایشان **سدا** دیواری و حجابی **ومن خلفهم سدا** و از پس ایشان پرده و مانعی **فاغشیناهم** پس بپوشیدیم

چشمهای ایشانرا **فهم لا یبصرون** پس ایشان نمی بینند محققان گفته اند که سد پیش طول ملت و سد عقب غفلت از جنایات گذشته
و هر گاه دو سد چنین احاطه کرده باشد مر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایت **وسواء علیهم**
و یکسانست بر ایشان **ءانذرتهم** بیم کنی ایشانرا **ام لم تنذرهم** یا بیم نکنی **لا یؤمنون** نمی گروند ایشان که علم قدیم بتفتیش و موت ایشان بر کفر
حکم کرده **انما تنذر** جز این نیست که تو بیم کنی ما فی الکاهلین دتی که فایده بر آن مترتب باشد **من اتبع الذکر** کسی راکه پی روی قرآن
کند و مواعظ او بسمع قبول شنود **وخشی الرحمن** و بترسد از خدای **بالغیب** بپوشیدگی ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد در آنچه
غایبست از وی یعنی امور اخروی **فبشره** پس مژده ده آن ترسنده را **بمغفرة** بآمرزش گناهان گذشته **واجر کریم** و مزدی نیکو در زمان
آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد
آیة آمد **انا نحن** بدرستی که ما **نحی الموتی** زنده گردانیم مردگان را به بعث یا دلهای مرده را بهدایت **ونکتب** و بنویسیم **ما قدموا** آنچه از پیش
فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه **وآثارهم** و بنویسیم پیها یعنی نشانهای اقدام ایشانرا که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان
مکفر خطوات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رقمی از عنایت بر صحیفه اعمال ایشان کشیده خواهد شد **وکل شیء** و همه چیزها **احصیناه**
نگاهداشتیم یا بیان کرده ایم **فی امام مبین** در دفتری که پیشوای روشنست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیة حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شما در پی نویسند در صحیحین مذکورست که بزرگترین
مردمان در مزد صلوة کیست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته اند که آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم
آموزند یا وقفی که بر موضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط و مسجد بعضی گفته اند یا سیئه چون اشاعه باطله و تاسیس ظلم
حق سبحانه میفرماید نامه را می نویسند و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهد داد **نظم** از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو • این چنین گفتست پیر معنوی • ای برادر آنچه کاری بدروی **واضرب لهم** بیان کن برای اهل مکه
مثلا اصحاب القریة مثلی مثل اهل دیه انطاکیه **اذ جاءها المرسلون** وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت
عیسی علیه السلام پیش از رفع یا شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و تومان گفتندی یا یاروس و ماروس
و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیده پیری دیدند که گوسفندان میچرانید
بر وی سلام کردند پرسید که چه کسانید گفتند رسولان عیسی ایم خلق را از بادیه ضلالت بسر منزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی
خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیمار انرا شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من بیمارست و اطبا
از علاج او عاجز اند اگر شفا درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین وی آمده دعا کردند و او صحت کامل یافت **نظم**
قدم نهادی و بر سر دو دیده جا کردی • بیک نفس دل بیمار را دوا کردی • پیر ایمان آورد و او حبیب نجارست که صاحب یاسین گویند و به ششصد سال
قبل از زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدو گرویده و یکی از سیاق است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار از
برکت ایشان بدولت صحت رسید ملک شهر که در معالم التنزیل گوید نام او انطیخس رومی بود و بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت
و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیة الهی بود مطلع شده ایشان را بزندان کرده و شمعون از پی ایشان
در آمده با خواص ملک آشنایی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد حق سبحانه از این قصه خبر میدهد **اذ ارسلنا** یاد کن

جون فرستادیم ما الیهم اثنین بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی یا شمعون فرستادند یا مرما فکذبوهما پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشانرا
ویزندان باز داشتند فعززنا پس ما غالب گردانیدیم ایشانرا و بعضی بتشدید میخوانند یعنی قوت دادیم بثالث به سیم فرستاده که بقول اصح
شمعون الصفاست و گفته اند شمعان یا سلوم یا تولس فقالوا پس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه که انا الیکم بدرستی که ما بسوی شما
مرسلون فرستاده شدگانیم از نزد عیسی علیه السلام یا از پیش خلیفه وی قالوا گفتند مردم آن شهر که ما انتم نیستید شما الا بشر مگر آدمی مثلنا
مانند ما در اکثر صفات بشریه پس بچه مرتبه شما را برسالت اختصاص داده اند وما انزل الرحمن و نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیز
از وحی و رسالت قالوا ربنا گفتند پیغمبران که خدای ما یعلم انا میداند بدرستی که ما الیکم لمرسلون بسوی شما فرستادگانیم وما علینا
و نیست بر ما الا البلاغ المبین مگر رسیدن اشکارا که ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب شما فرود اید
قالوا انا تطیرنا بکم گفتند که ما فال بد گرفتیم بکم باآمدن شما که تا بدین بلده آمده اید باران نبارید و همه زروعات ما خشک شده لئن لم تنتهوا اگر
بازنه ایستید از دعوی خود لنرجمنکم هر اینه شما را سنگسار بکنیم ولیمسنکم و برسد شما را منا از ما عذاب الیم عذاب دردناک قالوا طائرکم گفتند
پیغمبران که فال بد شما معکم با شماست ائن ذکرتم ایا اگر پند داده می شوید فال بد میگیرید و بیقین تهدید می کنید بل انتم بلکه شما قوم مسرفون
گروهی گزاف کاران و از حد در گذشتگانید اورده اند که شمعون با ملک بت خانه در آمدی و خدای را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او
پرستش بت میکند ملک بروی اعتماد تمام کردی بی مشاورت او بهیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنودم که دو کس غریب را
بزندان کرده بسبب حبس ایشان چیست ملک گفت ایشان دعوی میکنند که غیر بتان خدای دیگرست شمعون از روی تعجب فرمود که بگوی
تا ایشانرا حاضر گردانند که گفتار ایشان بشنوم ملک امر کرد تا ایشانرا اوردند چون شمعون را دیدند خوش دل شده دلیر و المستعد شمعون
پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار زمین و آسمانهاست شمعون پرسید که خدای شما چه سازد گفت نابینا را دیده ور گرداند
شمعون از ملک التماس کرد تا نابینایی حاضر کردند فرمود که خدای خود را بگویید تا این را بینا سازد و ایشان دعا کردند فی الحال
بینا شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار بکنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی
شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما هم بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی برآمده
بود یا مرده هفت روزه را زنده کردند و ملک با قومی ایمان آوردند و برخی دیگر قصد پیغمبران و مومنان کردند حبیب نجار در آخر شهر
که کناره در مقام ابتدای اسلام بماند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود وجاء و آمد من اقصی المدینة از دورتر
جایی از ان شهر رجل مردی یعنی حبیب نجار یسعی بود که میشتافت تا رسید قال یا قوم گفت ای گروه من اتبعوا المرسلین پی روی کنید
فرستاده شدگان را که نمی خواهند از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت وهم مهتدون و ایشان راه یافتگانند بخیر دو سرا وما
لی و چیست مرا که از روی صدق لا اعبد الذی فطرنی نپرستم
آنکسی را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد والیه و بسوی حکم و جزاء او ترجعون باز گردیده خواهید شد روز قیامت اضافه فطرت
بخود اظهار شکر است و اضافه بعث بکافران مبالغه در تهدید روز جزا ءاتخذ ایا فراگیرم من دونه بجز خدای آلهة خدایان دیگر یعنی
بتان ان یردن الرحمن اگر خواهد خدای مرا بضر بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رسد لا تغن عنی کفایت نمی کند از من شفاعتهم شیئا
درخواست بتان چیزی را از ان یعنی ایشان بلا از من دفع نکنند ولا هم ینقذون و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانایی

ندارد بر نفع و ضرر بپرستم و عبادت آنکه قادرست بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم انی اذا بدرستی که من انگاه لفی
ضلال مبین در گمراهی آشکارا باشم چون قوم این سخن از وی شنودند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران آورده گفت انی امنت بدرستی
من بگرویدم بربکم بآفریدگار شما فاسمعون پس بشنوید ایمان مرا تا فردا بر من گواهی دهید گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ
سنگ می زدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای او را زنده گردانید و در بهشت برد و امام حسن بصری
رحمه الله بر آنست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را باسمان برد و از روی کرامت قیل گفت مرورا که ای حبیب ادخل الجنة در آی در بهشت
و چون ببهشت در آمد قال یا لیت قومی گفت کاشکی قوم من یعلمون دانا شوند بما غفر لی بانچه بیامرزید مرا ربی پروردگار من وجعلنی و گردانید مرا
من المکرمین از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مومنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته شد یا باسمان
رفت وما انزلنا و نفرستادیم ما علی قومه بر قوم حبیب من بعده پس از قتل یا رفع او من جند هیچ لشکری من السماء از آسمان برای هلاک کافران
وما کنا منزلین و نیستیم ما فرو فرستنده لشکری برای هلاک قومی یعنی کفار ازان خوارتر و بی مقدارتر بودند که هلاک ایشان را لشکری باید
وانزال لشکر ملایکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلوات الله و سلامه علیه نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده یا شد ان کانت
بنود عقوبت اهل انطاکیه الا صیحة واحدة مگر یک فریاد که جبرئیل علیه السلام بر در دروازه در شهر ایشان گرفته صیحه زد فاذا هم پس آنجا ایشان
خامدون فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش که بیکبار منطفی شود یا حسرة علی العباد ای دریغا بر بندگان
ما یاتیهم من رسول نیامد بایشان هیچ پیغمبری الا کانوا به مگر بودند که با او یستهزءون استهزا میکردند الم یروا ایا ندیدند و ندانستند که ما
کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل روزگارها انهم الیهم و مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی
ایشان لا یرجعون باز نمی گردند یعنی بدنیا معاودت نمی کنند وان کل و نیستند همه ایشان لما جمیع مگر بهم جمع شده لدینا محضرون
نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی انانرا که هلاک کردیم از پیشینیان با این مخالفان واپس مانده همه در عرصه گاه
حشر بحضرت ما حاضر خواسته شد و مناسب کردار و گفتار خود سزا و جزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد
و در مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس اید و بهجور رسم خواسته گشت ع و ز نعمت جاتی محروم جاودانی وایة و نشانه از نشانهای قدرت ما
لهم الارض المیتة مر کافرانرا زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران احییناها زنده گردانیم انرا واخرجنا منها و بیرون
آوردیم از وی حبا دانه در رو دنی را از حبوب غاذیه است فمنه پس ازان دانه یاکلون میخورند وجعلنا و آفریدیم فیها در زمین جنات بوستانها
من نخیل از انواع خرمابنان واعناب و اصناف تاک بنان وفجرنا و روان کردیم فیها من العیون در زمین از چشمها لیاکلوا تا بخورند
من ثمره از میوه آنچه مذکور شد وما عملته و از آنچه کرده است ایدیهم دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و بعضی ما عملت میخوانند و ما را نفیه
میدانند یعنی بنخورند از میوهها و دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه محض قدرت آفریده شده افلا یشکرون ایا شکر نمی کنند یا دادای نعم
نعمتها و منعم را پرستش نمی نمایند و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده گردیم بباران
عنایت و بیرون آوردیم ازان حب طاعت تا ازان غذای یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی
روان کردیم تا از آثار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمال که کرده اند از صدقات و خیرات ایا سپاس داری نمی کنند
یعنی سپاس می باید داشت بر این نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود کما قال لئن شکرتم لازیدنکم نظم گر شکر کنی زیاده گردد نعمت

وزدل ببرد ونغز غم شرکت پس زود بمنزل مقصود رسی از منهج شکر اگر بلغزد ندامت سبحان الذی پاکست انکه بقدرت کامله خلق الازواج
کلها بیافرید همه صنفها ونوعها مما تنبت الارض از انچه می رویاند زمین چون نبات واشجار ومن انفسهم واز نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکر
وانثی ومما لا یعلمون وانچه نمی دانند اقسام خلایق وآیة لهم اللیل وعلامتی دیگر ایشانرا بر قدرت ماشبست که از روی حکمت نسلخ در می کشیم ودور میکنیم
منه النهار از او روز را فاذا هم پس انگاه ایشان مظلمون در ایندگان بتاریکی والشمس تجری وآیتی دیگر افتاب که میرود لمستقر لها بقرارگاهی
که او راست که مستقر افتاب تحت العرش باشد وگویند مراد از مستقر حدی معین است که در او برود ومنتهی شود ذلک آن رفتن او
بمستقر خود تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست غالب بقدرت خود بر هر مقدوری العلیم دانا بهمه معلومی والقمر قدرناه وماه را مقدار وتقریر کردیم
یعنی سیر او را منازل در منزلها بیست وهشت گانه را از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی از منازل دو منزل وثلثی باشد وهر روزی کی منزل
یا نقصان وتقویس میکند حتی عاد تا وقتی که گردد کالعرجون القدیم مانند چوب شاخ یکساله از خرمابنان که خشک شده باشد ودر کشته یعنی لا الشمس
نه افتاب ینبغی لها سزد او را او شاید ان تدرک القمر انکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اولست ویکی بر سپهر چهارم یا نشاید که افتاب
دریابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حد ودو ماهی قطع میکند وافتاب در سالی پس اگر افتاب بسرعت چون ماه باشد فصول
سنه از وضع خود بگردد وخلل در تکون نبات وتعیش حیوان رسد ولا اللیل ونه شب سابق النهار سبقت گیرنده است بر روز تا آن معنی که غلبه کند
روشنی را ومواقعات بپیش گذرد بلکه متعاقب متفاوت است وگفته اند مراد بشب وروز ایتین ایشانند یعنی ماه وافتاب ومراد انست که چنانکه
شمس اشعار ادراک قمر نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر افتاب سبقت نمی گیرد وکل وهمه کواکب از زیرین وجز آن فی فلک یسبحون در فلک یکشناو
میکنند جانها دراب وآیة لهم ونشانه دیگر مریشانرا انا حملنا انست که ما برداشتیم ذریتهم پدران ایشانرا یعنی نشاندیم فی الفلک المشحون
در کشتی پر از مردم وسایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علیه السلام وگفته اند مراد از ذریت اولاد اند یعنی چون فرزندان خود را اقوت
بزرگان برای ایشان کشتی مقرر گردیم وخلقنا لهم وبیافریدیم برای مردمان من مثله مانند کشتی ما یرکبون آنچه سواری میکنند بر ان
چون زورق وصندل و واشتال آن وگفته اند مراد شترانند که کشتی بیابانند وان نشأ واگر خواهیم که نغرقهم غرقه سازیم اهل
کشتی را فلا صریخ پس هیچ فریادرسی نیست لهم مریشانرا که از غرقه شدن نگاه دارد ولا هم ونه ایشان ینقذون رها کرده شوند از وکر
الا الا کرامتی که نجیم بر ایشان رحمة منا بخشیدنی از نزدیک ما ومتاعا وبرخورداری دهیم ایشانرا برخورداری دادن الی حین تا زمانی
که اجل بدیشان برسد واذا قیل وچون گفته شود لهم اتقوا مر کافرانرا که بترسید ما بین ایدیکم از عذابی که پیش از شما بامم مکذبه رسیده
وما خلفکم واز عذابی که در عقب شماست در آخرت وایمان آرید لعلکم ترحمون شاید بر شما ببخشند ایشان اعراض نمایند ودر دیگر باره
وعنادی فزایند وما تأتیهم ونیاید بدیشان من آیة هیچ ایتی من آیات ربهم از ایتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل قدرت
الا کانوا الا که باشند عنها معرضین ازان روی گردانندگان واذا قیل لهم وچون گویند مریشانرا که بر درویشان ومحتاجان انفقوا
نفقه کنید مما رزقکم الله از انچه داده است شمارا خدای قال الذین کفروا گویند انانکه نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب للذین آمنوا
مر انانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم یا مومنان گویند انطعم ایا طعام دهیم من لو یشاء الله آنرا که اگر خدای خواستی اطعمه
طعام دادن واین عقیده ای کر بزعم شما درست بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا طعام دهد چون او طعام نداد ما نیز طعام نمی دهیم
ان انتم نیستید شما ای مومنان الا فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اگر بجانب مشیت میفرمایید وایشان این سخن خطا بود زیرا که

هذای بعضی

خدای بعضی مردم را توانگر ساخته وبعضی را درویش گذاشته وبجهت ابتلا حکم فرموده در گذاشتن بحق خطا وعین حماقت نطعم
درویش را خدا توانگر حواله کرده تا کار او بسازد وفارغ کند دلش از روی بخل اگر نشود ملتفت برده فردا بود ندامت واندوه حاصلش ویقولون
ومی گویند کافران متی کی است هذا الوعد این موعود شما یعنی قیام قیامت وسرانجام رستخیز ان کنتم صادقین اگر هستید راست ما ینظرون انتظار نمی برند
ایشان الا صیحة واحدة تأخذهم مگر یک فریاد که بگیرد ایشانرا یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشانرا وهم یخصمون
وحال انکه ایشان دران وقت در سودا ومعامله بجدل وخصومت مشغول باشند وبهم دیگر می سازند که بیکبار اسرافیل علیه السلام بصور دردمد وهمه خلق
بر جای بمیرند الا ما شاء الله فلا یستطیعون پس نتوانند توصیة وصیت کردن با حاضران ولا الی اهلهم ونه بسوی اهل ایشان که غایب باشند یرجعون باز گردند
یعنی مجال زبان از رنج جان نداشته باشند ونفخ فی الصور وبعد چهل سال در صور دیگر بار فاذا هم پس انگاه ایشان من الاجداث از گورها بیرون آمده الی ربهم بسوی پروردگار
خود ینسلون می شتابند ودرین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قالوا یا ویلنا گویند وای بر ما من بعثنا که برانگیخت یعنی بیدار کرد ما را من
مرقدنا از خوابگاه ما ملایکه جواب دهند که هذا اینست ما وعد الرحمن آنچه وعده کرده بود خدای از بعث ونشر وشما می گفتید متی هذا الوعد
وصدق المرسلون وراست گفتند پیغمبران در باب بعث وجزا انچه گفتند آیا شما با دنگر دیدان کانت نبود این واقعه الا صیحة واحدة مگر یک
نعره که نفخه اخیر است یعنی بیک نفخه زنده شدند فاذا هم پس انگاه ایشان جمیع همه ایشان لدینا محضرون نزدیک ما حاضر شدگانند فالیوم پس امروز
لا تظلم نفس ستم کرده نشود هیچ نفس شیئا چیزی را از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند ونه بعقوبتی زیاده از استحقاق در مانند
ولا تجزون ونه پاداش داده نشوید ای اهل محشر الا ما کنتم تعملون مگر بچیزی که بودید که میکردید از خیر وشر ان اصحاب الجنة بدرستی که اصحاب بهشت
الیوم آن روز داده نشوید فی شغل در کاری باشند فاکهون شادان ونازان ومیوه خواران ولذت کنندگان وآن کار اقتضای کامل است
با سماع یا از زیارت یکدیگر یا در مهمان خدای بودن یا مشغولی باشد ایشانرا بچیزی که فراموش کنند از کسان ایشان که در دوزخ باشند
جدا یا ذکر ایشان موجب تنقیص عیش است در بحر الحقایق گوید مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنات بود حق سبحانه
ایشانرا بنعم مشغول کرداند واین حال اگر چه نسبت با دوزخیان از جلایل حوالست نسبت با طالبان حق بغایت فرودی نماید وازینجا
بسر اکثر اهل الجنة البله پی توان برد که تید این آیه نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد وبیهوش شد وچون با خود آمد گفت بیچارگان
اگر دانستندی از که مشغول شده اند فی الحال در ورطه هلاکت می افتند در کشف الاسرار از شیخ الاسلام انصاری قدس سره نقل میکند
که مشغولی بنعمت بهشت ازان عایشه موحدانست اما مقربان حضرت از مطالعه شهود وملاحظه نور وجود یک لحظه بنعیم بهشت نپردازند نظم
روزی که مرا وصل تو در چنگ آید ~ از حال بهشتیان مرا ننگ آید ~ ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند ~ صحرای بهشت بر دلم تنگ آید هم ایشان یعنی
اصحاب الجنة وازواجهم وزنان ایشان از اهل دنیا یا حورا وعینا فی ظلال در سایهای قصور یعنی در مواضعی از حرارت افتاب دور
علی الارائک بر تختهای آراسته متکئون تکیه زدگان باشند واتکا بر تخت دلیل تنعم است لهم فیها مر ایشانراست در بهشت فاکهة میوه
یعنی انواع ثمره ولهم ومر ایشانراست ما یدعون آنچه خواهند واز زو برند در احقاف آورده از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که
هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه واشربه بی آنکه بزبان آورد در پیش خود حاضر بیند مر ایشانرا باشد سلام یعنی تحیت قولا خطابی بی واسطه
من رب الرحیم از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اهل بهشت در نعیم
خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد وچون سر بالا کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة سلام شنیدن

سعادت وسلامت بوصل رسیدن بفضیلت وکرامت وامتازوا الیوم وجدا شوید امروز ایها المجرمون ای مشرکان از موحدان وای
منافقان از مخلصان که شما بزندان دشمنان میرانند وایشانرا ببوستان دوستان میخوانند الم اعهد الیکم آیا عهد نکرده ایم با شما ودستور نموده ایم
شما را یا بنی آدم ای فرزندان آدم ان لا تعبدوا الشیطان اینکه نپرستید شیطانرا یعنی تبعیت نمایید مر وسوسهٔ شیطان انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنیست
آشکارا عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهرست وان اعبدونی ونه عهد کرده ام که مرا پرستید که دوست شمام هذا این پرستش من صراط مستقیم
راهی راستست به بهشت ولقد اضل وبدرستی که گمراه کرد شیطان منکم از شما ای آدمیان جبلا کثیرا خلقی بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نبودید
شما که تعقل کنید وخود را در دام فریب او نیفکنید هذه جهنم این دوزخ هست التی آن دوزخی که در دنیا کنتم توعدون بودید که وعید کرده میشدید
بدان اصلوها الیوم در آیید بدو امروز بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را وتصدیق انبیا نمی کردید الیوم نختم امروز مهر نهیم
علی افواههم بر دهنهاء ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم وتکذیب رسل نکرده ایم وشیطانرا نپرستیده ایم وتکلمنا وسخن گویند با ما
ایدیهم دستهاء ایشان وتشهد ارجلهم وگواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا بآنچه بودند که در دنیا یکسبون کسب میکردند در کشف الاسرار آورده
که چنانچه جوارح اعدا بر احوال بد ایشان گواهی میدهد اعضاء اولیا بر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق
سبحانه مومن را خطاب کند که چه آورده اید او شرم دارد که عبادت وخیرات خود را بشمارد حق سبحانه اعضاء ویرا بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را
باز گویند حتی انامل گواهی دهند که اوراق آنهم مسولات مستنطقات ولو نشاء واگر خواهیم در دنیا لطمسنا هرآینه نابینا کنیم یعنی رقم محو کشیم
علی اعینهم بر چشمهاء ایشان فاستبقوا الصراط پس پیش گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد بودند فانی یبصرون پس چگونه ببینند آنرا ولو نشاء لمسخناهم
واگر خواهیم مسخ کنیم ایشانرا وصورتهاء ایشانرا متغیر سازیم علی مکانتهم بر جایهاء ایشان تا همانجا فسرده شوند فما استطاعوا پس نتوانستندی ونباشند قادر
بر آنکه باشند مضیا بر رفتن از پیش ولا یرجعون باز نگردند ونتوانند باز گشتن از عقب یا بصورت اول باز نروند افلا یعقلون آیا در نمی یابند
که هر که بر یگانگی خلق قادرست بر طمس ومسخ نیز قادر خواهد بود ع نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار مکه میگفتند که محمد شاعرست حق سبحانه رد
قول ایشان میفرماید که وما علمناه الشعر ونیاموختیم ما محمد را شعر وما ینبغی له ونشاید مر ورا شعر گفتن اگرچه شعر گفتی شبهه بدل قوم در آمدی که قدح
بر نظم قرآن وافصاح بدان از قوت فطانت ایست که در شاعری دارد پس حق سبحانه ویرا شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود وهرگاه که آنحضرت
بیتی بر سبیل تمثیل ادا نمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که از تحت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب
للمرء ناهیا صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله قایل گفته کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت همان وتیره که نوبت اول خوانده بود
در ثانی تکرار نمود ابوبکر فرمود که اشهد انک رسول الله وما علمک الشعر وما ینبغی لک واز کلمات رسول آنچه موزون وارد شده انا النبی لا کذب
انا ابن عبد المطلب بی تکلف وقصد بود ان هو نیست آنچه با او آموختیم الا ذکر مگر پندی وارشادی وقرآن مبین وکتابی روشن در معانی
وحقایق یا روشن کننده احکام لینذر من کان حیا تا بیم کند آنکس که زنده است بایمان وعاقلست یا آنچه حامل حیات درده است یا
آنرا که مومنست فی علم الله چه حیات ابدی وبقای سرمدی با ایشانست وتخصیص انذار بموسی جهت انتفاعست بدان ویحق القول وواجب شود
کلمه عذاب علی الکافرین بر کافران که قرآنرا قبول نمی کنند اولم یروا آیا نمی بینند ونمی دانند ایشان انا خلقنا آنرا که ما آفریدیم
لهم برای ایشان مما عملت ایدینا از آنچه کردیم وساختیم بی واسطه وشرکت ووکالت یعنی منفرد بودیم با فریدن آن چنان که مردمان
مشیت کنند که هر کاری تنها کنند وگویند من آنرا بدست خود ساخته ام یعنی دیگری را در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز مفهوم باید

که ما آفریدیم برای ایشان بخودی بی مشارکت غیری انعاما چهارپایان چون شتر وگاو وگوسفند فهم لها پس ایشان مر آنهارا
مالکون ضبط کنندگان اند وبتصرف در آرندگان آن وذللناها ونرم کردیم ورام گردانیدیم انعام را لهم برای ایشان فمنها رکوبهم
پس بعضی از آن مرکوب ایشانست که بر آن سواری میکنند چون شتر ومنها یاکلون واز آنها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند
ولهم فیها ومر ایشانرا در چهارپایان منافع سودهاست از پشم وموی وپوست ومشارب وآشامیدنیها از شیر افلا یشکرون
آیا شکر نمی گویند نعمت خدا را که انعام آفرید ورام گردانید ومنافع بزرگ از آن بدیشان میرساند واتخذوا وفرا گرفتند
مشرکان من دون الله بجز خدای آلهة خدایان لعلهم تا شاید ایشان ینصرون یاری کرده شوند بمدد ایشان وحال آنست
که بتان لا یستطیعون نمی توانند نصرهم یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند وایشانرا شعور وقدرت نیست وهم وبت پرستان
لهم بتانرا جند محضرون سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان حاضر شوند
در دوزخ فلا یحزنک پس باید که ترا اندوهناک نگرداند قولهم سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میگویند از اتخاذ اولاد یا در
باره تو میگویند از نسبت به سحر وشعر انا نعلم بدرستی که میدانیم ما یسرون آنچه نهان میدارند از حقد وبغض وما یعلنون وآنچه
آشکارا میکنند از کلمات کفر وجزا خواهیم داد ایشانرا بر آن پنهان وآشکار وهرچه گفتی وکردی جزا دهد ستودانای آشکار
ونهان آورده اند که عاص بن وائل یا ابوجهل واشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالیده بمجلس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد وبعضی از صنادید عرب حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزاء متفرق واعضاء متمزق را جمع ساخته دیگر
بار زنده گرداند حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که آفریدگار این را بقیامت برانگیزد وترا زنده گرداند
وبدوزخ برد واین آیه نازل شد که اولم یر الانسان آیا ندید ونداند آدمی انا خلقناه آنرا که ما آفریده ایم او را من نطفة
از آب منی وآنرا علقه ساخته ومرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده وبیرون آمده وضرب ویزد لنا مثلا برای ما
مثلی یعنی امری عجیب وارد واستخوانی کهنه را در دست مالید وخاک ساخته بر باد داد ونسی خلقه وفراموش کرد آفریدن ما را
قال من یحیی العظام گفت کیست که زنده گرداند استخوانها را وهی رمیم وحال آنکه او پاره گشته باشد بی گوشت وپوست وعروق
واعصاب قل بگو ای محمد یحییها الذی زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت انشاها بیافرید آنرا اول مرة نخست بار واز عدم
بوجود آورد وهو بکل خلق واو بهمه آفریدها علیم داناست تفاصیل مخلوقات را میداند واجزاء متلاشی در حال تفرق
ومبدئی میشناسد وبرجمع وانضمام آن قادرست الذی جعل آن خدایی که آفرید وپیدا کرد لکم برای شما من الشجر الاخضر از
درخت سبز نارا آتشی فاذا انتم پس اینجا شما منه از آن درخت توقدون می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه حجاز
دو درخت مرخ وعفار وشاخی از مرخ بر شاخی از عفار می مالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست
بر احداث آتش از درخت سبز که درو مائیه ایست متضاده با چون نار هرآینه قادرست بر اعاده طراوت در چیزی که
تر وتازه بوده باشد وخشک شده اولیس آیا نیست الذی خلق السموات والارض آنکسی که بیافرید آسمانها وزمین را
با بزرگی اجرام ایشان بقادر توانا علی ان یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان با اجسام صغیره بلی آری هست قادر بر آن
وهو الخلاق واوست آفریننده بسیار خلق العلیم دانا بکنه احوال مخلوقات انما امره جز این نیست که شان او اذا اراد چون

خواهد شیاً آفریدن جیزی ان نقول انست که گوید له مر ورا که بحکم من کن بباش فیکون پس بیاشد نزد بعضی تمثیل است مر تاثیر
قدرت ساره مراد انکه یا مر مطاع مر مطیعی را در حصول ما موثر به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ
اوست در تکوین اشیا بر اسراع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتیست که جون ملایکه بشنوند دانند که
جیزی حادث خواهد شد نظم جیست کاف و نون ز طوامر صنع او تا از قاف تا بقاف پدید حرف گشته دال فسبحان الذی
پس پاکی و بی عیبی انکسی راست که بشهه بیده به دست اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه جیزها والیه ترجعون و بدو
باز گردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعده دوستانست و وعید دشمنان که اینان را اشد العقابست و انان را
طوبی لهم وحسن ماب بسم الله الرحمن الرحیم والصافات بحق فرشتگان صف برکشیده در مقام عبودیت
صفا صف برکشیدنی فالزاجرات پس رانندگانند یعنی شیاطین را از استراق سمع زجرا راندنی فالتالیات پس خوانندگان ذکرا
وحی خدا را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملایکه در صفها ایستاده میان هوا تا هر جه فرمان رسد قیام نمایند یا بنمازیان که صفها
جها بر کشند یا بکوهستان که در صف جماعه بایستند یا بعلما که در صفهای افاده بصفت افاضه قایم باشند یا بمرغان که در جو هوا صف زنند
اگر مراد ملایکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را امر انند و تالیات که پیوسته به تسبیح و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر غزات اند
زجر ایشان راندن اسپان باشد یا طرد دشمنان و تلاوت ایشان اداء تکبیر و تهلیل و اگر موشانند یا نوار قدرت زاجر دیو اند
در اشیاء نماز تالی قراءت و اگر اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند بیلغتی
ذکر خدا و بدا انواع افات را از خود می رانند صاحب تاویلات فرموده که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که در موافقت
مشاید صف بر کشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر می نمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی
بجمیت احوال خود اشتغال میفرمایند و در بحر الحقایق اورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر اند عوام را
از مناهی و خواص را از رویه طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیاً اکثر ذکره
همواره یاد حق سبحانه گذرانند نظم ای یاد تو ام مونس جان در همه حال بی ذکر تو ارام دلم هست محال خو کرده شد بتو ندارم شب و روز
جز نام تو حدتو تو ام مه و سال آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب که محمد همه خدایان را یک خدای آورده است خدای درین آیه قسم
یاد کرد که ان الهکم بدرستی که خدای شما در ذات خود لواحد یکی است یگانه و یکتا رب السموات والارض آفریدگار اسمانها
و زمینها و ما بینهما و پروردگار انجه میان ایشانست و رب المشارق و آفریدگار مشرقها که کوکب جه هر کوکبی را مشرقیست که از انجا
طلوع کند یا مراد مشارق افتابیست که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور نماید و مغارب او نیز مختلفست هر روز
بغربی دیگر مختفی شود و ذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین نماید انا زینا السماء الدنیا
بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه نزدیکتر زمین است بزینة الکواکب بآراستن ستارگان تا روشنی یا ضیا آن
خوانند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشف اورده که اشکال جهل و هشت گانه بر نقش منطقه و شمال و جنوب است
وحفظا و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی من کل شیطان از هر دیوی مارد سرکشی و نا فرمانی بیرون لا یسمعون
نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا داشتن ندارند الی الملاء الاعلی بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملایکه

که مطلع اند بر بعضی اسرار الواح و با یکدیگر میگویند ویقذفون و انداخته می شوند بر ایشان می افکنند شهب یا رانده می شوند من
کل جانب از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دحورا راندنی ولهم و مر دیوانراست عذاب واصب عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا
وایشانرا قوت استماع کلام ملایکه نیست الا من خطف الخطفة مگر کسی که در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فاتبعه پس از پی در اید
او را شهاب ثاقب کوکبی روشن یا اتشی سوزنده و هر جوم را تا ذی سازد یا بسوزد و اینها بر جوم منزجر باز نقصد فلک کنند اورده اند
که رکانه و ابو الاشدین که منکران بعث و حشر بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تصلف و تکلف
علم مباهات می افراختند حق سبحانه آیه فرستاد ام هم اشد ایا ایشان سخت ترند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه آفریده ایم
از ملایکه و آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب انا خلقناهم بدرستی که ما آفریده ایم ایشانرا من طین لازب از گل جسبنده پس
ماده اصل ایشان گل است و ان حاصل شود از انضمام جزو مایی با جزو ارضی مراد ازین کلام اثبات معادست و رد استحاله جهت
عدم قابلیت ماده است ماده باقیست و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعلست کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر
باشد بر اینکه بر ضم این اجزا و اعاده حیات دران قادر خواهد بود جون قدرت حقیقی ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات
یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و قضای اختراع
بجلوه درایند نظم ما یک یک ز عدم سوی وجود آمده ایم در معالم آورده که گمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم جنان بود که هر که قران شنود بدان
بگرود مشرکان شنیدند و بدان استهزا کردند پیغمبر ازین حال متعجب شده آیه آمد که بل برای قطع کلام اوست و در زاد المسیر
بمعنی دع داشته یعنی بگذار کلام کفار او دست بدار عجبت شگفت داشتی تو از انکار و ید ن ایشان بقران ویسخرون و ایشان
سخریه میکنند یا ان با تعجب داری که با وجوب قدرت الهی جرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو
واذا ذکروا و دأب ایشان انست که جون پند داده شوند بجیزی لا یذکرون یاد نکنند انرا و بدان پند پذیر نشوند واذا
راوا و جون به بینند آیة معجزه که دلیل صدق مقال تست جون انشقاق یستسخرون یکدیگر را بسخریه میخوانند وقالوا ان هذا و گویند نیست
این که ما دیدیم الا سحر مبین مگر جادویی هویدا ائذا متنا آیا جون بمیریم ما وکنا ترابا و باشیم خاک وعظاما و استخوانهای بی گوشت و پوست
ائنا لمبعوثون ایا ما برانگیخته گان باشیم اوآباؤنا الاولون و پدران نخستین ما قل بگو ای محمد نعم اری برانگیخته شوید یا پدران وانتم
داخرون و حال انکه شما خوار و بی مقدار باشید و هرگاه که قیامت در اید فانما هی پس جز این نیست که آن زجرة واحدة یک راندن بود یعنی یک نفخه
که در دمند فاذا هم پس انگاه ایشان زنده شده از قبر برآمده ینظرون می نگرند و قالوا و میگویند یا ویلنا ای وای برما هذا یوم الدین اینست روز
پاداش که مارا وعده میدادند گویند ملایکه اری هذا یوم الفصل اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الذی کنتم به آن روزی که بودید
شما که بآن مکذبون تکذیب میکردید و با ور نمی داشتید پس از حضرت حق سبحانه فرمان رسد بملایکه احشروا الذین ظلموا جمع کنید و بهم آرید آنانرا
که ستم کردند بر خود بشرک وازواجهم و اشباه ایشانرا یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را علی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان
یا زنان ایشان که کافره بودند و گویند که مراد از ظلم سمتی رانند بر خلق بجور و بخود دیگناه و حشر انست که ایشانرا در موقف بدارند یا امثال
ایشان خیانت زانی با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشان از ملازمان و مددگاران بر ظلم در قوت القلوب آورده که یکی از
عبد الله مبارک پرسید که من خیاط و احیانا برای ظلمه جامه ها دوزم ناگاه از اعوان ایشان باشم ابن مبارک فرمودنی که از اعوان ظلمه

بلکه از ظالمانی اعوان ظلم اند که سوزن درشته بتو می فروشند نظم یار ظالم مباش تا نشوی روز حشر از شمار ایشان
واصح آنست که این ظلمه مشرکانند پس انکه میگوید حشر کنید ایشانرا و ما کانوا یعبدون و انچیزرا نیز که بودند که پرستش میکردند من دون الله
بجز خدای از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او و این عامیست اختصاص یافته بآیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون فاهدوهم
پس بخوانید ظلمه و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید الی صراط الجحیم براه دوزخ وقفوهم و چون روی بدوزخ آرند باز دارید ایشانرا
در موقف یا پل صراط انهم مسئولون بدرستی که ایشان پرسیده شدگانند یعنی ایشانرا از عقاید و اعمال ایشان خواهد پرسید بجهت زیادتی
توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند ما لکم لا تناصرون چیست شما را که یاری نمیدهید یکدیگر را و از پس موقف خلاص نمی کنید ایشان جواب نه دهند حق
سبحانه گوید یا ملائکه که ایشان یکدیگر را نصرت نه دهند بل هم الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن نهادگانند و از روی عجز منقاد شدگان واقبل
بعضهم و در موقف روی آورد بعضی از ایشان علی بعض بر برخی دیگر یعنی رؤسا قوم و ضعفاء ایشان یتساءلون از یکدیگر می پرسند که این چه حالتست که
ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند یکدیگر را قالوا اتباع مر رؤسای قوم را که انکم بدرستی که شما کنتم تأتوننا بودید که در می آمدید بما عن الیمین از روی
نصیحت و نیکو خواهی و ما بزعم شما یا از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که ما شما را بدان میخوانیم قالوا گویند
رؤسا در جواب اتباع ایشان که نه چنین است بل لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین گرویدگان یعنی شما بر راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وما
کان و نبود لنا مارا علیکم من سلطان بر شما هیچ قوتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بل کنتم بلکه بودید شما
بنفس خود قوما طاغین گروهی از اندازه درگذشتگان فحق علینا پس واجب شد بر ما قول ربنا سخن پروردگار ما که کلمه عذابست انا لذائقون
بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را درین روز فاغویناکم ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه انا کنا غاوین ما بودیم گمراهان خواستیم که
شما نیز مثل ما باشید و در مثلست که چون من سوخته چون من سوخته طلبد نظم من سوخته خواهم که تو هم پست شوی تا همچو من سوخته از دست شوی حق سبحانه فرمود
فانهم پس بتحقیق تابعان و متبوعان یومئذ آن روز فی العذاب مشترکون در کشیدن عذاب انباز باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند
انا کذلک بدرستی که ما همچنین نفعل بالمجرمین میکنیم با مشرکان انهم بدرستی که ایشان کانوا اذا قیل لهم هستند که چون ایشانرا گویند که بگوئید لا اله الا الله
یعنی کلمه توحید بر زبان رانید یستکبرون سرکشی می نمایند از گفتن آن یا تکبر می ورزند بر داعی خود و یقولون و میگویند ائنا آیا ما لتارکوا آلهتنا
ترک کنندگانیم عبادات خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعری پوشیده عقل یعنی سخن او ترک عبادت اصنام بکنیم کفار این گویند بلکه آورده
محمد بدیشان بالحق براستی و درستی و صدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبرانرا که پیش از وی بودند انکم بدرستی که شما کافران لذائقوا العذاب
الالیم مر آینه چشندگان اید مر عذابی دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب و ما تجزون و پاداش داده نخواهید شد الا ما کنتم تعملون
مگر جزا آنچیز را که هستید که عمل میکنید الا عباد الله لیکن بندگان خدای المخلصین پاک شدگان از دورت شک و شرک و جزا ایشان مضاعف
خواهد بود اولئک آن گروه بندگان مخلص لهم مر ایشانراست رزق معلوم روزی دانسته شده یعنی طعام نه پوشیده یا معلوم است خصایص
او از دوام و بقا و لذت محض فواکه و آن رزق میوه است از هر گونه از تر و خشک و هم مکرمون و ایشان نواخته شدند فی جنات النعیم
در بهشتهای با نعیم ناز علی سرر بر تختهای آراسته متقابلین روی در روی دیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند یطاف گردانیده می شود
علیهم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان می گردانند بکأس جامی پر می من معین از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری از چشمها بیضاء
خمری سفید که بیضا او از شیر بیشتر باشد لذة بالذت و خوشی خواد للشاربین مر آشامندگانرا لا فیها نیست دران شراب غول آفتی و علتی

که در خرد فتی مترتبست چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و خمار ولا هم عنها و نه اند بهشتیان که از آن شراب ینزفون مست شوند و خرد
ایشان زایل شود و عندهم و نزدیک ایشانست یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزکان فرود اشته چشم باشند یعنی از غیر شوهران ننگرند
عین فراخ چشمان کانهن گوییا ایشان بیض مکنون بیضه پوشیده اند تشبیه میکند حور را بآن در ملاحت یا کی و خوش رنگی به بیضه شتر مرغ که مستور است
که شتر مرغ بیضه را به پر خویش پوشیده تا غبار بر آن ننشیند بیضه ایشان سفیدی باشد مختلط باندک صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بوده
فاقبل بعضهم پس روی آورد تدبیر حق از بهشتیان علی بعض بر بعضی دیگر یتساءلون می پرسند از احوال دین و ماجرای ایشان یا دوست
و دشمن قال قائل گوید گوینده منهم از اهل بهشت مریدان خود را که انی بدرستی که من بوقتی که در دنیا بودم کان لی بود مرا قرین یاری همنشینی
که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان آن دو برادر اند که در سوره الکهف ذکر ایشان هست یهودا و قطروس و او گوید یا بهشتیان که مرا برادری
بود قطروس که در دنیا سرزنش کنان یقول میگفت ائنک لمن المصدقین آیا تو از باور دارندگانی حشر را ائذا متنا آیا چون بمیریم وکنا
ترابا و گردیم خاک و عظاما و استخوانهای کهنه ائنا لمدینون آیا پاداش داده گان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قال گوید یهودا مر اهل
جنت را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده ور اید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید دوزخیانرا تا حال برادر مرا معلوم کنند که در کدام
درکه است و به چه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکو میشناسی تو فرو نگر بدوزخ فاطلع پس فرو نگرد یهودا فرآه پس به بیند
قطروس را فی سواء الجحیم در میانه دوزخ قال گوید یهودا با او که ای قطروس تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیک بودی که از راه
اضلال لتردین هلاک گردانی مرا بوسوسه و از راه ببری ولولا نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو
نگاه داشت لکنت مرا آینه بودی من المحضرین از حاضر کشتگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود افما
نحن بمیتین آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی نه که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مگر مردن نخستین در دنیا و ما نحن
بمعذبین و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی مرگ نخواهید دید و معذب نشوید گویند ان هذا بدرستی که این نعمت و خلود ایمنی
از عذاب لهو الفوز العظیم او رستگاری بزرگ است لمثل هذا از برای مثل این نعمتها فلیعمل العاملون پس باید که عمل کنند عمل کنندگان
نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال و صدد انتقال است نظم گر یاد کشتی یار نگاری یاری ور کار کنی برای یاری یاری
در روی نگار راه خواهی مالید تا بر خاک ره طرفه سواری یاری اذلک انچه مذکور شد از نعم بهشتیان خیر بهتر است
نزلا از روی نزل و پیشکش ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم و آن درختیست در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او تلخ است
متین و تلخ است حق سبحانه درختی را که میوه او نزل دوزخیان باشد یا کراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمی کرد و فرمود که انا جعلناها بدرستی
که ما گردانیدیم درخت زقوم را فتنة محنت و عذاب للظالمین و ستمکارانرا در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشانرا در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنوند
که زقوم درختیست در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش درخت را بسوزد ندانستند آنکه قادر است بر خلق حیوانات
آتشی چون سمندر تواناست بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد می ترساند
ما را بزقوم و آن بلغت بربر ... مسکه و خرما ... ابوجهل برخاست و ... آورد ابوجهل گفت بخورید که این زقوم است
که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیه فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان می برند انها شجرة تخرج بدرستی که آن درختیست که بیرون
می آید فی اصل الجحیم در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند ... درکات میرسد طلعها خوشه آن درخت کانه گوییا که او رؤوس الشیاطین سرهای

دیوانست یعنی در زشتی و صورت کی دکویند شیاطین مارهای قبیح پر موست دکفته اند سنکها سیاه بود در حوالی مکه که رؤس الشیاطین میکفتند فانهم پس
دوزخیان لآکلون منها خورده اند ازان درخت فمالئون پس پر کرده اند منها البطون ازان سنکها را از غایت جوع یا بجوراننده ایشان را باکراه
ثم ان لهم پس بدرستی که دوزخیان را علیها بر خوردن آن لشوبا امیختنی است من حمیم از آب کرم بر بالای آن بدیشان دهند تا باز قوم امتحان کردد
ثم ان مرجعهم پس بدرستی که باز کشت ایشان بعد از اکل و شرب حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ است و اتیان پیش کش و ماحضر بوده انهم بدرستی که ایشان الفوا
اباءهم یافتند پدران خود را ضالین کمراهان فهم علی آثارهم پس ایشان بر پیهای ایشان یهرعون می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد ضل و بدرستی که
کمراه شدند قبلهم پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم فیهم در میان ایشان منذرین بیم کنندکان
یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما بترسانیدند و ایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس در نکر که چکونه بود عاقبة المنذرین آخر کار بیم کرده شدکان یعنی
عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد الا عباد الله مکر بندکان خدای المخلصین پاک کرده شدکان که از آن عذاب منتفع کشتند ولقد نادانا نوح و بتحقیق بخواند
ما را نوح و هلاک قوم در خواست دعا اجابت کردیم فلنعم المجیبون پس نیکو اجابت کنندکانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان ونجیناه و نجات
دادیم او را واهله و کسان او را من الکرب العظیم از اندوه بزرک که غرقست یا از اذی قوم وجعلنا ذریته و ساختیم فرزندان او را هم الباقین
ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبرست که از اصل او سام و حام و یافث ماندند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس
و روم است و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر سند و حبش و زنک و بربر و ترکنا و باقی کذاشتیم علیه بر نوح ثنای نیکو فی الآخرین در میان
پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم یا ثنا بکذاشتیم که امتان آخرین میکویند سلام علی نوح سلام بر نوح فی العالمین در میان عالمیان قولی است
که این ابتداء کلامیست و خدای سلام میکوید بر نوح و میفرماید که انا کذلک ما همچنین نوح را جزا دادیم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انه
بدرستی که نوح من عبادنا المؤمنین از بندکان کرویده ماست ثم پس از دعای نوح اغرقنا الآخرین غرقه کردانیدیم دیکران را یعنی کافران قوم را
وان من شیعته و بدرستی که از پی روان نوح لابراهیم ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پی رو او بود و در لباب التفسیر آورده
نقل میکنند که ضمیر عاید بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کت غیر مذکور و ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه اکر بصورت سابق بوده اما بمعنی تابع او
زیرا که بمجوز پی روان بفضل وی مستغرق کشته و دین او را ستوده و برای او دعا کوته که ربنا وابعث فیهم رسولا منهم الآیه تا بلیش از تو آمده بسی انبیا و تو
کر آخر آمدی سر راه شوا توی خاک قلیست نمکدان خاک تو تا بدوان صفت نمک انبیا توی اذ جاء ربه یاد کن که ابراهیم آمد پروردکار خود را
بقلب سلیم بدلی پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاد بدرکاه عزت یا دلی از تعلقات کوئین کسسته دات
تعش وادنوی طبع وارهید و ختة اذ قال لابیه وقومه و یاد کن چون کفت ابراهیم ابا پدر خود آزر و کروه خود را ماذا تعبدون این چه چیزیست که می پرستید
ائفکا آیا از روی دروغ آلهة خدایان را دون الله بجز خدای تریدون میخواهید فما ظنکم پس چیست کمان شما برب العالمین پروردکار
عالمیان که شما را عذاب نکند زیرا که پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر او را می پرستید قوم بجز ابراهیم را این جواب
دادند که فردا عیدماست و بصحرا بیرون خواهیم شد و از طعامها می تریم و بر حوالی بتان میکذاریم تا چون از صحرا باز کردیم به بتخانه
در آمده برسم تبرک آن طعام را قسمت کنیم و تو بیا و بجمع ما را تماشا کن و از زیب یا مایه بتخانه ای تا زیب و زینت اصنام و هیات ایشان
ایشان را اشتیاقی که وحید اینم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت قطعه
کویی که چرا ز عاشقی رنجوری ؛ تو روی تم ندیده معذوری ؛ ابراهیم علیه السلام جواب نداد و روزی دیکر پدر وی با او وی کفت ای

ابراهیم بیا تا بر وجه فنظر پس در نکریست نظرة نکریستنی فی النجوم در ستارکان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان تا شاید که یا در کتاب
که علم نجوم مشهود نکریست و چون قوم او علم نجوم می ورزیدند بسم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود فقال پس کفت انی سقیم من بیمارم یعنی استدلال
میکنم یا که مرا طاعون در خواهد یافت آن کروه از طاعون بیدبر دند فتولوا عنه پس بر کشتند مدبرین روی کردانیدکان از خوف آنکه چون
طاعون از امراض متعدیه است تا ناکاه بدیشان سرایت نکند و چون قوم ابراهیم را کذاشته بصحرا رفتند آنحضرت روی به بتخانه نهاد فراغ پس نهان
باز کشت الی آلهتهم بسوی بتان ایشان تا نزد بیدار استه و خوانها طعام در پیش ایشان نهاده فقال پس کفت از روی استهزا الا تاکلون آیا
نمیخورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از روی تهکم دیکر باره کفت مالکم لا تنطقون چیست شما را که سخن نمی کویید و جواب نمی دهید فراغ علیهم
پس نهان در آمد بدیشان و نزدیک تر ضربا باز دن باالیمین بقوت تمام یا دست راست یا بسبب سوکند که خورده بود و فرموده که تالله لاکیدن
اصنامکم القصه ابراهیم علیه السلام بتان را پاره پاره کرد چنانکه در سوره انبیا کذشت و نمرودیان از عیدکاه به بتخانه در آمده و صورت حال مشاهده
کرده دانستند که کار ابراهیم است فاقبلوا الیه پس روی آوردند بسوی او یزفون شتاب میکردند تا او را کرفته نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثه
بسیار که شمه ازان سبق ذکر یافته قال کفت ابراهیم اتعبدون آیا می پرستید ما تنحتون آنچه می تراشید از سنک و چوب بدست خود والله خلقکم و خدای
آفریده است شما را وما تعملون و آنچه شما میکنید بدستهای خود درین آیه دلیل است بر آنکه افعال بندکان مخلوق حضرت پروردکارست و چون
ابراهیم ایشان را الزام کرد قالوا ابنوا کفتند نمرود و خواص او که بنا کنید له برای سوختن ابراهیم بنیانا بنایی و از هیزم پر ساخته آتش در آن زنید
فالقوه پس او را افکنید او را فی الجحیم در آتش سوزان فارادوا پس خواستند نمرودیان به با ابراهیم کیدا دستانی و فتنه که او را بسوزانند فجعلناهم
الاسفلین ما پس کردانیدیم ایشان را زیرتر و خوارتر چه آتش ایشان را بروی کلستان ساختیم و آن برهانی روشن شد حقیقت او در بطلان
ایشان وقال و کفت ابراهیم چون از آتش بسلامت بیرون آمد انی ذاهب بدرستی که من رونده ام الی ربی بجایی که پروردکار من فرموده
یعنی بزمین شام سیهدین زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دینی و آورده اند که ابراهیم علیه السلام روی بشام نهاد و در آن راه هاجر
بدست ساره خاتون افتاد و او را با ابراهیم بخشید و چون هاجر ملک یمین او شد دعا کرد که رب هب لی ای پروردکار من ببخش مرا فرزندی
من الصالحین از شایستکان و ستودکان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت فبشرناه پس مژده دادیم او را بغلام
حلیم بفرزندی بردبار هاجر پسر او را بمکه آورد و اسماعیل آنجا نشو و نما یافت وقتی که ابراهیم از شام بدیدن پسر آمده بود در شب ترویه
در واقعه دید که فرزند خود در اقربان کن روز عید نحر بود که ابراهیم اسمعیل را همراه داشته روی بمنا نهاد فلما بلغ پس چون برسید
ابراهیم معه السعی با پسر خود بموضع یعنی میان صفا و مروه و کفته اند مراد منی است یا کوه منا قال کفت ابراهیم یا بنی ای پسرک من تصغیر
شفقت است انی اری بدرستی که من بینم پیوسته فی المنام در خواب انی اذبحک آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی پیاپی در خواب می بینم
که فرزند را ذبح کن فانظر پس بنکر تا درین کار ماذا تری چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند قال کفت اسمعیل یا ابت افعل
ای پدر من بکن ما تؤمر آنچه فرموده شدی بدان ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اکر خواهد خدای من الصابرین از صبر کنندکان
بر ذبح یا بر حکم قضا فلما اسلما پس آن هنکام که کردن نهاد حکم خدای را ابراهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر واقع شد وتله و بیفکند
ابراهیم پسر را للجبین بر یک سوی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد یا تماس رو در معالم آورده که چون ابراهیم قصد ذبح اسماعیل نمود
اسماعیل کفت ای پدر دست و پای من محکم در بند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب شاید که جامه بیالاید تو خون آلود کردد

و من بدین بی ادبی بدنام شوم قطعه اگر خونم بریزی غم ندارم زبان می ترسم که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده دیگر چون بازوی سلامت
با دو دل تفکر من بدسان و بیر من و اید و ده تا او داسیلی باشد سیم روی وا بر خاک نه تا بوقت تیغ را انداز تا نگاه نظرت بر من بیفتد
و سلسله مهر پدری حرکت نیاید مبادا که دراو آتی تاخیری و تقصیری رود ابراهیم بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه
صفحه مس بیکل حلقه در حلق اسماعیل پدید آورد تا کارد او از بریدن باز داشت و گفته حلق او می برید و باز درست می شد پس حق تعالی منور ساخت
که ما عمل ابراهیم را پسندیدیم وناديناه و ندا کردیم او را ان یا ابرهیم ای ابراهیم قد صدقت الرؤیا بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی
در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را بکشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت وقوع یافت انا بدرستی که ما
کذلک نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکو کاران را ان هذا بدرستی که این کار لهو البلاء المبین او از مایش است و پیدا که آن تخلص از غیر او
میسر کرده وفديناه و فدا دادیم اسمعیل را بذبح عظیم کبشی بزرگ یعنی فربه و آن گوسفندی شاخ دار بوده که چهل سال در روضه بهشت چرا کرده بوده
و گویند آن کبشی بود که هابیل قربان کرد و فدای پدید رفت یا کوسفندی بود که از کوه بشیر فرود آمده بود پس ابراهیم بایستاد و اشتداد است که
جبریل علیه السلام از آسمان آورد و قصه قربان با توابع رخصایم آن بشرح لایق و بسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور شده
وترکنا و باقی گذاشتیم علیه بر ابراهیم ثنای نیکو فی الاخرین در میان پسینیان یعنی امت آخر الزمان یا از باقی کردیم
کرو دمان گویند سلام علی ابرهیم سلام بر ابراهیم یا ما سلام میگوییم بر او کذلک همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکو کاران را انه
بدرستی که ابراهیم من عبادنا المؤمنین از بندگان ماست از گرویدگان وبشرناه و مژده دادیم او را بعد از اسماعیل باسحاق
بفرزندی اسحاق نام نبیا من الصالحین پیغمبری از شایستگان وبارکنا علیه و برکت دادیم بر ابراهیم وعلى اسحق و بر اسحاق
که از صلب او انبیاء بنی اسرائیل و غیر آن چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم ومن ذريتهما و از فرزندان ایشان محسن
نیکو کار است در عمل خود با ایمان و طاعت وظالم لنفسه و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت مبین آشکارا ستم او یعنی از نسل او
گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمکار ولقد مننا و هر آینه منت نهادیم على موسى وهرون بر موسی و هارون
بنعمت نبوت ونجيناهما و برهانیدیم ایشان را وقومهما و گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را من الكرب العظيم از اندوه بزرگ یعنی
تغلب قبطیان و ایذا و آزار ایشان ونصرناهم و یاری دادیم مر دو را با قوم ایشان فكانوا پس بودند هم الغالبين ایشان
غلبه کنندگان بر اعادی وآتيناهما و دادیم موسی و هارون را الكتاب المستبين کتابی پیدا و سویدا وهديناهما و راه نمودیم هر دو را
الى الصراط المستقيم راه راست رسانند بمقصود وتركنا عليهما و باقی گذاشتیم هر دو را ثنای نیکو فى الآخرين در میان امتان باز پسین
یا آنچه باقی گذاشتیم این بود که میگویند سلام على موسى وهرون سلام بر موسی و هارون یا میگوییم سلام بر هر دو انا كذلك
بدرستی که ما همچنین نجزي المحسنين پاداش میدهیم نیکو کاران را انهما بدرستی که موسی و هرون من عبادنا المؤمنين از بندگان
گرویده ما اند وان الياس بدرستی که الیاس بن یاسین بن فنحاص بن العیزار بن هرون لمن المرسلين از جمله
فرستاده شدگان است بدعوت خلق اذ قال یاد کن آنرا که گفت لقومه مر گروه خود را الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب
الهی اتدعون آیا می پرستید بعلا یعنی بعلا و آن بتی بود بیست گز بالای او و چهار روی داشت و بکنام ز میتسا از شام
و چون بعل در وی بود او را بعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد القصه الیاس گفت می خوانید بعل را وتذرون و میگذارید

احسن الخالقين عبادت نیکوترین آفریدگار را مراد از خالقین مصوران اند الله خدای ربكم پروردگار شماست ورب آبائكم الاولين
و پروردگار پدران پیش شما پس او را بپرستید و بیوه شرک میاورید حق سبحانه الیاس را با اهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند
اجب نام در اول مسلمان بود و در آخر با غوای زن خود از اصل بت پرستان شد و الیاس علیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا
شدند و با الیاس رجوع نموده تدارک فعل خود درخواستند الیاس فرمود که ایمان می باید آورد و بیکی حق اقرار کرد ایشان تامل شدند
الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیقت دین حق و شما معلوم گردد بیایید تا من خدای خود بخوانم و شما بتان بخوانید هر کدام اجابت کنند
سزای پرستش باشند ایشان بدین رضا داده بت خود را بیاراستند و ستایش بسیار کرده از و باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد الیاس
دعا فرمود فی الحال باران آمد و قوم او را در انکار افزودند فكذبوه پس تکذیب کردند او را الا عبادنا المخلصين مگر بندگان خدای پاک کرده
شدگان از شایبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس ملول شد از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان
رسید که در فلان روز بفلان موضع رود هر مرکبی پیش آید بر وی سوار شود الیاس در زمان معین بمکان مقرر رفت بصورت بشری یا اسبی
از آتش پیش وی آمد بر آن سوار شد و الیسع را خلیفه خود و حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و دواعی از وی سلب شد و با فرشتگان
به پرواز آمد و در صفت او گفته اند که در بیت المقدس هم انسی است و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابانها چنانکه خضر بدریا
و در عرفات با یکدیگر ملاقات میکنند و در رمضان با هم در بیت المقدس افطار میفرمایند و جمعی از صلحا امت ایشان را می بینند وتركنا عليه
و باقی گذاشتیم بر الیاس فى الآخرين در میان پسینان ثنا و درود و فواید یا آن که گذاشتیم که گویند سلام على الياسين سلام بر قوم الیاس و گویند مراد
الیاس هم نام اوست چنانچه میکال و میکائیل و سینا و سینین انا كذلك بدرستی که ما همچنین نجزي المحسنين جزا میدهیم نیکو کاران را انه بدرستی
که الیاس من عبادنا المؤمنين از بندگان گرویده ماست ایمان اهمیت جامع مرجمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریف خاص از برای
اختصاص نظم اگر بنده خویش خوانی مرا به از ملکت جاودانی مرا شهانی که با تخت فرخنده اند همه بندگان ترا بنده اند وان لوطا لمن المرسلين و بدرستی
که لوط را از پیغمبران فرستاده شده است اذ نجيناه یاد کن چون نجات دادیم او را واهله اجمعين و اهل بیت او را الا عجوزا مگر پیرزنی که زن
او بود و جهه اقرار گرفت فى الغابرين در باز ماندگان بعذاب و با لوط علیه السلام همراهی نکرد ثم دمرنا الآخرين پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی
و دیار ایشان را زیر و زبر ساختیم وانكم لتمرون و بدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید علیهم بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مصبحين
در حالی که داخلید در صباح وبالليل و بشب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید روز و شب افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و اندیشه نمیکنید
که عاقبت مکذبان چو هلاکت می کشد وان يونس و بدرستی که یونس بن متی لمن المرسلين از جمله فرستادگان است او را حق سبحانه با اهل نینوی
از بلاد موصل فرستاد و حکایت در سوره یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور
اثر عذاب بشما فرود آید پس اندیشه آنکه مردم بتکذیب نسبت کنند روی بجانب دریا نهاد اذ ابق و یاد کن آنرا که گریخت یونس
از مردم خود الى الفلك المشحون بسوی کشتی که مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون یونس بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب
افکنده سوار می شدند یونس نیز با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بنده گریخته درین کشتی هست
که کشتی نمیرود یونس علیه السلام فرمود که بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو با این سیما از اد مردی و صلاح از جبین تو لایح است
یونس مبالغه کرد که گریخته منم و دأب آن قوم چنان بود که بنده گریخته را در دریا می افکندند تا کشتی روان می شد چون یونس سخن قرآن

بسر حد احتیاج رسانید و قوم می‌شکستند فرمود که قرعه زنیم فساهم پس قرعه زدند با اهل کشتی سه نوبت فکان من المدحضین پس گشت یونس از قرعه بر افتادگان
یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که بدریا در افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخرین دریاها باشد تا پیش کشتی آمده
دهن باز کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند ماهی آنجا پدید آمد یونس کلیم در سر کشید و خود را در بحر افکند فالتقمه الحوت پس فرو برد او را ماهی وهو ملیم و او ملامت
کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی فرمان رسید بماهی که من او را طعمه تو نساخته‌ام بلکه درون ترا زندان او گردانیده‌ام باید که ترکیب او را هم نرزد
ماهی در نگاه داشت او همان حال که مادر اطفال زاید را باشد رعایت می‌نمود و سر از آب بر آورده می‌رفت و یونس در درون او تسبیح می‌کرد سه روز یا هفت
و اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی مدت دریا را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس علیه السلام
غرایب و عجایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق اشتغال داشت فلولا انه پس اگر نه آنست که یونس کان من المسبحین بود از تسبیح گویندگان در شکم
ماهی لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر نه آنست که او پیش از آنکه در شکم رود از ذاکران و نماز گذارندگان بود للبث هر آینه درنگ کردی
فی بطنه در شکم حوت الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر بروزگار او رسیده زود ویرا خلاص دادیم فنبذناه پس بیفکندیم
او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون بر آورد و بیفکند بالعراء بزمین هامون یعنی صحرای که در و درخت و گیاه و نبات نبود و در چنین موضعی بیفکندیم
وهو سقیم و حال او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وانبتنا و برویانیدیم علیه بر زبر سر او شجرة من یقطین درختی از
کدو تا به برگهای خود او را سایه کرد در زاد المسیر فرموده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد چون حق سبحانه ویرا بدرخت یقطین
بپوشید از آفت تاب و حرارت آفتاب ایمن شد و بزکوهی را فرمان داد تا می‌آمد و پستان در دهان یونس می‌نهاد تا وقتی که پوست وی محکم شد
و گوشت وی با قرار اصلی رفت وارسلناه و فرستادیم او را دیگر باره الی مائة الف بسوی صد هزار مردم او یزیدون و زیاده بر بیست هزار
یا سی و هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس با اهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فآمنوا پس گرویدند بیونس یعنی بر دست وی
تجدید ایمان کردند فمتعناهم پس برخورداری دادیم ایشان را الی حین تا هنگام اجل ایشان بعد از آن که مقام اجل باستیفا داد و دیعت روح
متوجه گردد نه قوت ابطال جمع او شده است و نه تبدیل احوال دفع او تواند کرد روزی که اجل دست کشاید تیغ و زهر ستم بر کشاد نخستین تیر
نه وقت جدال بود نه هنگام درنگ فاستفتهم پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملایکه را دختران خدای
میگویند یعنی از وجه قسمت سوال کن الربک البنات آیا مر پروردگار تراست دختران اند ولهم البنون و مر ایشان راست پسران ام خلقنا الملایکة یا آنکه ما
آفریدیم فرشتگان را اناثا زنان وهم شاهدون و ایشان حاضران بودند بوقت آفریدن ما و ایشان را الا انهم بدانکه ایشان من افکهم
از دروغ و افترای خود لیقولون میگویند ولد الله بزاد خدای یعنی برای او بزادند فرزندان وانهم و بدرستی که ایشان در انتساب ولد به
بخدای لکاذبون هر آینه دروغ گویانند اصطفی البنات آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طباع شما اند علی البنین بر پسران که ماده افتخار
و استظهار شما ایشانند مالکم چیست شما را درین قسمت کیف تحکمون چگونه حکم می‌کنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نمی‌پسندید افلا
تذکرون آیا اندیشه نمی‌کنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می‌باید و مثل او می‌شاید و حضرت احدیت
از مثل و شبیه مقدس است ام لکم یا مر شماراست درین سخن که ملایکه بنات اله اند سلطان مبین حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان
مشتمل بر اثبات آن فأتوا بکتابکم پس بیارید آن کتاب منزل را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از
بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهرت کرده و پری از سروات ایشان اختیار نموده و ملایکه از آنها متولد شده اند یا جن کس

بر آن بودند که خدای و شیطان برادرانند حق سبحانه میفرماید که وجعلوا و ساختند بینه میان خدای وبین الجنة و بدرستی که میدانستند دیوان و پریان
که روز قیامت انهم ایشان یعنی قایلان این سخن یا هم ایشان لمحضرون حاضر کرده شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملایکه اند
هرچه از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند یعنی گفتند دختران ویند و ملایکه میدانند که ایشان را
برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار و ریشان را خواهند پرسید و ایشان جواب خواهند داد بل کانوا یعبدون الجن چنانکه در سوره سبا
ذکر یافت سبحان الله پاکست خدای عما یصفون از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و تنزیه است او را از مقاله کفار و اشرار
و همه ایشان خدا را بدین نوع وصف میکنند الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین پاک شدگان از لوث شکوک و شبهات که ایشان بستایش او
می‌نمایند فانکم پس بتحقیق شما ای کافران وما تعبدون و آنچه می‌پرستید از بتان ما انتم و نیستید شما علیه بر آنچه می‌پرستید بفاتنین گمراه کنندگان و تباه سازندگان
الا من مگر آنکس که او صال الجحیم در آینده بدوزخ است یعنی علم ازلی بر آنکه او بشقاوت به دوزخ خواهد رفت برای رد قول آنها که ملایکه پرست بودند
ذکر اعتراف ملایکه بعبودیت میکند که ایشان میگویند وما منا و نیست از ما هیچ کس الا له مگر آنکه مر او را مقام معلوم مقامیست در خدمت و عبادت داشته شده
و مقرر گشته که از آن تجاوز نمیتوانیم نمود شیخ ابو وراق قدس سره فرموده که مراد مقام سینه است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک
از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند وانا لنحن الصافون و بدرستی که ما صف کشیدگانیم در اداء طاعت
و موقف ملازمت وانا لنحن المسبحون و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر خدا را و تنزیه کننده است از هرچه لایق ذات مقدس او نباشد
در لباب آورده که این کلام سیّم و موافقتست که میگوید که هر که از ما فردا مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز در صف ایشان ایستاده‌ایم نماز
و بپاکی یادکنندگان مر خدا را و تاکیدات این دو جمله بان ولام و توسیط فصل دلیلست بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شایبه قصور
و فتور خواه نسبت ملایکه کرام و خواه نسبت سید انام علیه الصلوة والسلام و سایر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم رضوان العلام وان
کانوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از بعثت لیقولون میگفتند لو ان عندنا اگر بودی نزدیک ما ذکرا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت
بودی من الاولین از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکمی بر ما منزل شدی لکنا هر آینه می‌بودیم ما عباد الله المخلصین بندگان
خدای پاک کرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماویست فکفروا به پس کافر شدند بوی
فسوف یعلمون پس زود که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است ولقد سبقت و هر آینه پیشی گرفته است کلمتنا سخن ما یعنی وعده
نصرت که کرده‌ایم لعبادنا المرسلین برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران و حکم این در لوح محفوظ ثبت است کما قال کتب الله لاغلبن
انا و رسلی انهم بدرستی که پیغمبران لهم المنصورون هر آینه ایشانند یاری شدگان وان جندنا و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیا
لهم الغالبون هر آینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان بر سبیل قلت است فتول عنهم پس روی
بگردان ای محمد از ایشان حتی حین تا هنگام امر بقتال یا زمان وعده نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه وابصرهم و ببین حال
ایشان را در آن روز فسوف یبصرون پس زود باشد که ببینند در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید
فسوف یبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیه آمد افبعذابنا یستعجلون شتاب میکنند و وقت نزول آن می‌پرسند فاذا نزل
بساحتهم بپیشگاه منزل ایشان فساء صباح المنذرین پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل و غارت

بسیار بود و هر لشکر که قصد قبیله داشتندی شب همه شب پیمودندی وقت سحر که زمان خواب گرانست بحوالی ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت
و اسر و تاراج بر گشاده قوم را استیصال ساختندی وازین سبب اغلب غارت در صباح واقع می شد غارت را صباح نام نهادند و هر چند
در وقتی دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی و درین آیه تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بریشان هجوم خواهد کرد و هر غارتی که
بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصالست و در روایت که در ان صباح که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون
ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید میفرماید که
وتول عنهم و دیگر باره روی بگردان ای محمد و اعراض کن از ایشان حتی حین تا وقتی که آیه السیف نازل شود وابصر و ببین عذاب که
بدیشان فرود آید فسوف یبصرون پس زود بود که به بینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سبحان ربک پاکست پروردگار تو رب العزة
خداوند غلبه و قوت عما یصفون از انچه وصف میکنند مشرکان وسلام علی المرسلین و سلام بر فرستاده شدگان والحمد و ستایشها
لله رب العالمین مر خدایرا که پروردگار عالمیانست درین آیه بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید داده امام محی السنه رحمه الله در معالم التنزیل
باسناد خود از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که بپیماید مزد و ثواب را به پیمانهٔ بزرگتر باید که آخر کلام
از مجلس او این آیه باشد بسم الله الرحمن الرحیم ص ابو روق و قطرب رحمهما الله بر آنند که حروف مقطعه جهة تبکیت
کفارست که هر وقت که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در نماز و غیر آن قرآن مجید تلاوت فرمودی ایشان از روی عنا صفیر زدندی
و دست بدست کوفتندی تا آنحضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شده از
تغلیط باز می ماندند و درین حرف بخصوصه گفته اند که نام خدایست یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد
یا اشارتست بصدق الله یا صدق محمد و در احقاف فرموده که اسم محمدست صلی الله علیه وسلم مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که نام بحریست
در آسمان صاحب لباب گفته که آن بحریست که عرش خدای بروست یا دریاییست که حق تعالی بدان مردگان را زنده کند والله اعلم قشیری
رحمه الله آورده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی گفته که صفای دل عارفان در تاویلات آورده که بصورت محمدیه و در بحر الحقائق
گوید قسمست بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صبوریت او تا ابد و بصاد صانعیت او لا یتناهی والقرآن و بحق قرآن ذی الذکر خداوند شرف
و عظمت و شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این که کار نه آنست که کفار پنداشتند بل الذین کفروا بلکه آنانکه کافر شده اند از
رؤسای قریش فی عزة در سرکشی اند از قبول حق وشقاق و در مخالفت خدای و عداوت رسول کم اهلکنا بسیاری که هلاک کردیم
من قبلهم پیش از کفار مکه من قرن از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان فنادوا پس ندا کردند و آواز بلند
بر داشتند تا کسی ایشان را بفریاد رسد ولات و نیست آن هنگام حین مناص هنگام رجوع بگریزگاه و در معالم فرموده که عادت کفار مکه
آن بود که چون در کارزار بریشان دشوار شدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه خبر میدهد که ایشان هم در حلول عذاب
دربدر مناص خواهند گفت و انجا گریز نخواهد بود وعجبوا و شگفت داشتند کفار ان جاءهم ازانکه آمد بدیشان منذر
پیغمبری بیم کننده منهم از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیلهٔ ایشان فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان هذا
این منذر ساحر جادوست در انچه از خوارق عادات بما می نماید کذاب دروغ گویست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدای

چه تیره

چه تیره که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بی بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد نظم
گشته طالع آفتابی انچنین عالم فروز ٭ دیدهٔ خفاش یکذره ازوی نور نه ٭ از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر ٭ تیرگی شب هنوز از دیدهٔ وی دور نه
آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی الله عنهما اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند ای عبد مناف تو بزرگ و مهتر مایی
آمده ایم تا میان ما و برادر زادهٔ خود حکم کنی که یک یک از سفاهت قوم را می فریبد و دین محدث را بریشان جلوه میدهد بسنگ تفرقه در مجلس
جمع ما افگنده است و نزدیک بان رسیده که دست تدارک از اطفاء این نایره عاجز آید ابو طالب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم طلبیده گفت ای محمد
قوم تو آمده اند و ایشان را از تو مدعای آنست که یکبارگی طریق انحراف مورزی و در متمنای ایشان تامل نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب
از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلهه ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از
شما مستدعیم که بیک کلمه با من متفق باشید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم فرمان برداری شما برگزینند گفتند آن کلمه کدام است سید عالم
صلی الله علیه وسلم فرمود که لا اله الا الله بیکبار اشراف از ان حضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند اجعل الالهة آیا گردانید محمد خدایان را الها واحدا
خدای یگانه و یکتا ان هذا بدرستی که یگانگی خدای لشیء عجاب چیزیست بس شگفت چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست نمی توانند
کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد وانطلق الملاء و شتاب بر فتند از خانهٔ ابو طالب بزرگان قوم منهم از جماعت قریش و یکدیگر را
میگفتند ان امشوا آنکه بروید واصبروا و شکیبائی ورزید علی آلهتکم بر پرستش خدایان خود ان هذا بدرستی که مخالفت محمد با ما لشیء یراد چیزیست
که خواسته از حوادث زمان و از وقوع ان چاره نیست که یا ترفع و استعلا که مدعای محمدست چیزیست که خواسته می شود یعنی همه کس میخواهد که مرتفع و مستعلی شود
ما سمعنا بهذا نشنوده ایم این که او میگوید از وحدانیت خدای فی الملة الآخرة در ملت پارسین که دریافته ایم پدران خود را بدان یا در ملت عیسی علیه السلام
که آخرین مللست چه ایشان نه تثلیث قایلند نه توحید ان هذا نیست این توحید که او میگوید الا اختلاق مگر بر بافتنی از نزد وی یعنی دروغست که خود
بر می بافد ءانزل علیه الذکر آیا فرو فرستاده اند بر وی قرآن را من بیننا از میان ما یعنی از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم از ان
محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند بل هم بلکه ایشان فی شک در گمانند من ذکری از وحی من بل لما یذوقوا بلکه نچشیده اند عذاب
عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و دانند که هر چه پیغمبر من بطریق وحی ادای کرده حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بریشان
دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد ام عندهم آیا نزدیک ایشانست خزائن رحمة ربک خزینهای رحمت پروردگار تو العزیز
پروردگار غالب که مغلوب نگردد الوهاب بخشنده که هر چه بخشد بمستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و تهم ایشان نیست
تا بمقتضای رضا دید خود دهند بلکه عطیه الهیست از حضرت عزت که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد نظم چون ز حال مستحقان آگهی ٭
هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی ٭ دیگرانرا این تصرف کی رواست ٭ اختیار این تصرفها تراست ام لهم یا مر ایشانراست ملک السموات والارض
پادشاهی آسمانها و زمین و ما بینهما و آنچه میان است و اگر ایشان مالک این ملک اند فلیرتقوا پس باید که بالا روند فی الاسباب در سببها
که بدان بر آسمان می روند در باب آورده که اسباب آنست که ملایکه در وقت صعود بر فلک یا جنح خود بدان اعتماد نموده طیران می کنند
خلاصه معنی آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و بر عرش قرار گیرند و تدبیر امور
عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگیر دارند و بهر که خواهند بدهند و این سخن غایت تهکم است جند ما ایشان لشکری اند و چه لشکری
هنالک آنجا شکسته شده عصابه ایشان در بدر مهزوم لشکری شکسته شده من الاحزاب از ان گروهها که لشکرها کشیده و با رسل جنگ میکرده اند

جنگ میکرده اند یکی از دلایل اعجاز قرآن اینست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول و مقهور خواهند شد و حال
بود کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح علیه السلام مر ویرا وعاد و قوم عاد هود را علیه السلام وفرعون و فرعون موسی را علیه السلام
ذو الاوتاد خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت باشد و تشبیه کرده ملک او را بخیمه که اطناب آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد
چهار میخ است که مر شان را بدان تعذیب می نمود وثمود و تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام در نکت و عیون آورده که تکذیب قوم صالح علیه السلام
مر ورا در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند چون وی وفات کرد مرتد شدند حق سبحانه باز او را زنده
کرد تا بدیشان فرستاد و درین نوبت نشانه خواستند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آورده و جمعی تکذیب نمودند و بسبب
عقر ناقه همه هلاک شدند وقوم لوط و گروه لوط مر ورا علیه السلام واصحاب الایکة و اهل بیشه شعیب را علیه السلام اولئک الاحزاب ایشان گروه اند حزبها
مکذبان و چند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد ان کل نبود هیچ یک از ایشان الا کذب الرسل مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان را فحق عقاب
پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان وما ینظر و نمی نگرند و انتظار نمی برند هولاء این گروه از قوم تو الا صیحة واحدة مگر یک صیحه را که نفخهٔ اولی است
و همه بدان بمیرند ما لها نیست آن صیحه را من فواق هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که او را رد کند و باز گرداند وقالوا ربنا و گفتند معاندان قریش
چون نضر بن حارث و اصحاب او که ای پروردگار ما عجل لنا بشتاب بده ما را قطنا بهرهٔ ما را از عذابی که محمد ما را بدان وعید میکند یا از روی کا
تعجیل بده بما صحیفهٔ اعمال تا در آن نگریم قبل یوم الحساب پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ملول می شد حق سبحانه فرمود که اصبر شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند و این حکم منسوخست بآیة السیف واذکر عبدنا داود
و یاد کن بندهٔ ما داود را علیه السلام ذا الاید خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت
میگذرانید و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد انه اواب بدرستی که او بازگردنده بود بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام کردیم
کوهها را تا با داود علیه السلام هر جا که میخواست میرفتند معه یسبحن با او تسبیح میکردند بالعشی بشبانگاه والاشراق و بوقت برآمدن آفتاب صاحب
کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگر چه بر عقلا پوشیده است از قدرت حق سبحانه غریب و بدیع نیست و تسبیح حصا در دست حضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم یکی از شواهد قدرتست یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب از وی میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در آن نگریست
با وی بسخن آمد که ای ولی خدا چندین سالست که خدای مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا
این سنگ را ایمن گردان دعاء او بنواجابت پیوست و مژدهٔ امان در سنگ رسید آن ولی بعد از مدتی دیگر بآنجا رسید و همان سنگ را دید که از نوبت
اول بیشتر قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از چیست جواب داد که اول میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی
امن و سلامت مارا برین درگاه جز گریستن کار نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در سر گریه دارم دور و دراز ندانم که از حسرت گریم یا
از ناز والطیر و مسخر گردیم مرغان را محشورة جمع کرده شده نزد وی و صف زده بالای سر وی وکل و هر یک از کوهها و مرغان له
مر داود را اواب مطیع بودند یا بازگردانندهٔ آواز خود را با وی بتسبیح وشددنا و محکم کردیم ملکه پادشاهی وی را بدعای مظلومان یا بوزرا نصیحت
کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی در دل اعادی یا بساختن زره و ساختن آلات حرب یا به پیدا کردن لشکر یا بکثرت
پاسبانان چه هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانهٔ وی میداشتند امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام ملک او بدان بود که حق سبحانه
از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمهٔ داود باستاد و از خصمین هر کدام که بر حق بودندی دست ایشان به سلسله رسیدی

وان دیگر

وآن دیگر بدان قادر نبود وآتیناه الحکمة و دادیم او را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وفصل الخطاب و کلامی پاکیزه که مخاطب
مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن میانه بی اشباع ممل و اختصار مخل و مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده که البینة
علی المدعی والیمین علی المنکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میگردد و بباید دانست که در قصهٔ داود علیه السلام و تزویج زن اوریا
اختلاف بسیارست بعضی مفسران آن قصه را بر وجهی ادا کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا می کند و آنچه بصحت اقرب می نماید آنست که اوریا
زنی را خطبه کرده بود و داود خطبه برد و صورت معاتبه در قرآن نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کنند و اولیاء زن را با وی عقد افتاد و بوی ندادند
و حضرت داود خطبه فرمود و ویرا نود و نه زن بود آنرا نیز بخواست و در زاد المسیر آورده که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبهٔ اوریا
وی خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه است که وهل اتاک و آیا آمد بتو نبأ الخصم خبر گروهی که خصومت کردند و در تبیان آورده که
جبرئیل و میکائیل علیهما السلام در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یکی جمعی از ملایکه بودند حضرت داود روزها را قسمت فرموده بود
روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی روزی عبادت ببالا خانه
برآمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستاده مردم را از درآمدن بروی منع کردندی ملایکه آن روز بصورت انسان بخانهٔ داود
علیه السلام درآمدند و بعبادت خانهٔ وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفهٔ وی اذ دخلوا
و چون درآمدند علی داود بر داود علیه السلام و ایشان را دید ففزع پس بترسید منهم از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه درآمدند
قالوا لا تخف گفتند مترس ای داود خصمان ما دو گروهیم خصم یکدیگر بغی بعضنا ستم کرده اند برخی از ما علی بعض بر برخی دیگر فاحکم بیننا
پس حکم کن میان ما بالحق براستی ولا تشطط و جور مکن در حکم خود واهدنا و راه نمای ما را الی سواء الصراط براه میانه که آن عدلست
و درستی داود علیه السلام فرمود که سخن گوید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده با داود گفت ان هذا بدرستی که این مرد اخی
برادر منست در دین و صحبت له تسع و تسعون نعجة مر او راست نود و نه میش است ولی نعجة واحدة یک میش فقال پس گفت اکفلنیها او را نصیب من
گردان و تملیک من کن وعزنی و غلبه کرد بر من فی الخطاب در سخن گفتن و نگذاشت که مستقل گشتم در آن قال گفت داود علیه السلام که اگر
حال برین منوالست لقد ظلمک بخدای که ستم کرده است بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو و جمع کردن آن الی نعاجه با میشهای
خود وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الخلطاء از شرکا که مالها بهم خلط میکنند لیبغی هر آینه ستم میکنند بعضهم علی بعض برخی
از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود میطلبند الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای
ستوده وقلیل ما هم و اندک اند ایشان در میان شریکان خود داود علیه السلام این سخن گفت ایشان برخاستند و از نظر وی
غایب شدند داود علیه السلام در تامل افتاد وظن داود و داود گمان برد انما فتناه آنکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومت یا بتنبیه
کرد او دریافت فاستغفر پس طلب کرد ربه از پروردگار خود وخر راکعا و بیفتاد بر روی در حالتی که سجده کننده بود واناب
و بازگشت بخدای این سجده نزد امام اعظم سجدهٔ عزیمت است و میگوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی
رحمه الله از عزایم نیست و از امام احمد رحمه الله درین دو روایت است و این سجده دهم است بقول امام اعظم رحمه الله و در فتوحات مکیه
این را سجدهٔ انابت گفته اند و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرة الانوار لان داود علیه السلام سجدها شکرا لله فغفرنا پس
بیامرزیدیم مر داود را ذلک آنچه از و استغفار کرده بود وان له و بدرستی که مر ورا عندنا نزد ما لزلفی قربتیست بعد از مغفرت

وحسن مآب و نیکویی بازگشت در بهشت و چون واگفتیم که یا داود انا جعلناک ای داود ما ترا گردانیدیم خلیفة فی الارض خلیفه در زمین
یعنی رتبهٔ خلافت در روی زمین بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلف انبیاء که پیش از تو بوده اند ساختیم فاحکم بین الناس پس حکم کن میان
مردمان بالحق براستی ولا تتبع الهوی و پی روی مکن هوای نفس را در زنها و اورا فیضلک که گمراه گرداند مر ترا عن سبیل الله از راه
خدای ان الذین یضلون بدرستی آنانکه گمراه می شوند و دور می مانند عن سبیل الله از راه خدای از دلایلی که برای خود نصب کرده است
لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کرده اند یوم الحساب روز شمار را و برای آن روز کاری ساخته اند
وما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان ارض و سماست باطلا آفریدن باطل یعنی اینها را عبث
نیافریده ایم بلکه برای آنکه استدلال کنند بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله ذلک آنکه آفریدن اشیاء بی حکمتی باشد ظن الذین کفروا
گمان آنانست که کافر شدند و بسر آفرینش پی نبردند فویل پس وای للذین کفروا مر آنانرا که کافر شدند و بدین نوع گمان بردند من النار
از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنانرا گفتند که مارا در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد ایزد گفت
ام نه چنانست آیا نجعل الذین آمنوا میگردانیم آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کارهای شایسته کرده اند در جزا و عطا کالمفسدین
فی الارض مانند بدکاران در زمین ام نجعل المتقین آیا میگردانیم پرهیزکارانرا کالفجار مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمیگردانیم کتاب آن
کتابیست یعنی قرآن انزلناه فرو فرستاده ایم الیک بسوی تو مبارک برکت داده و بسیار خیر لیدبروا تا اندیشه کنند آیاته
در آیات آن کتاب و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن ولیتذکر و تا پند پذیر شوند اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه ووهبنا لداود
و بخشیدیم مر داود را علیه السلام سلیمان یعنی فرزندی که آن سلیمانست نعم العبد نیکو بنده بود سلیمان انه اواب بدرستی که او رجوع
کننده بود بخدا در همه احوال آورده اند که سلیمان علیه السلام با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرده و هزار اسب از ایشان گرفت و گویند
داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب گرفته و میراث به سلیمان رسیده و در بعض گویند اسبان دریایی بودند پر داشتند
و دیوان از بحر برای سلیمان آوردند و بر سر تخت سلیمان علیه السلام خواست که ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شده بود
و سلیمان بسبب آن وردی که در آخر روز داشت باز ماند و بعد از آن قربان کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ عرض یاد کن چون عرض کرده
شدند علیه بر سلیمان علیه السلام بالعشی آخر روز الصافنات اسبان ایستاده بر سه پای بر کناره سم از قایمهٔ چهارم و این
صفتی پسندیده است در اسب الجیاد اسبان تیز رو و او بنظارهٔ ایشان مشغول شد تا ورد او فوت گشت فقال پس گفت انی احببت
بدرستی که برگزیدم حب الخیر دوستی مال بسیار یعنی اسبان بحری که یاد کردم عن ذکر ربی از یاد کردن پروردگار خود یعنی وردی
که در طرف آخر روز داشتیم حتی توارت تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بالحجاب به پردهٔ شب گفته اند حجاب کوهیست که محیط بکرهٔ
زمین ردوها باز گردانید اسبانرا علی بر من و چون باز گردانیدند فطفق پس در ایستاده می شود و شمشیر را مسحا مسح میکرد بالسوق
و بسیار ساقهاء اسبان یعنی پی میکرد ایشانرا والاعناق و دیگر گردنهاء ایشان یعنی میبرید سرهاء ایشانرا در آن زمان گوشت اسب حلال بود
و آنرا در راه خدای بهر قربان ذبح می کردند و بعضی علما بر آنند که مراد از ذکر نماز دیگرست که از سبب مطالعهٔ اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد
سلیمان علیه السلام باذن خدای ملایکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها علی باز گردانید برای من حق سبحانه فرمود تا آفتاب را
باز گردانیدند و بموضع وقت عصر آوردند تا وی آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صهبای خیبر بعد از غروب باز گشت

وبچی

وبیی عصر آمد تا علی رضی الله عنه نماز گذارد و نزد محدثان مشهورست و امام طحاوی در شرح آثار خویش فرموده که رواة این حدیث
ثقات اند و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوتست نظم
که در عوتش گرفته گریبان آفتاب بالا کشیده از جه سوی بر آسمان که قرص بدر را سپر کرد خوان چرخ دستش دو نیم کرده به یک حضرت بنان
آورده اند که سلیمان علیه السلام پسری ارزانی فرمود جماعت دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشانرا بحوزهٔ تسخیر در آورد اجتماع
نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافته او را بسحاب سپرد تا بر رضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضا را
آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام افکندند چنانچه حق سبحانه خبر داد که ولقد فتنا سلیمان بدرستی که ما آزمودیم و در فتنه
افکندیم سلیمانرا والقینا و انداختیم علی کرسیه بر تخت او جسدا پس او را جسدی بی روح سلیمان از آنچه کرده بود نادم شد ثم اناب
پس بازگشت بر خدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدای نباید کرد و در باب آورده که سلیمان علیه السلام بیمار شد چنانچه
که از غایت ضعف بدنی بی روح مانده بود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات ملک خلل پذیر نشود پس بازگشت بصحت و مشهور آنست که بواسطه
ترک ادبی انگشتری وی بدست صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان علیه السلام آمد بمملکت بازگشت و از
نیاز بدعا اشتغال نموده گفت رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شد وهب لی ملکا و ببخش مرا ملکی که نسزد و نشاید
لاحد مر یکی را من بعدی از پس از من تا چنین ملکی مسخر من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی در بحر فرموده که مرا ملکی ده
مخصوص تا دیگری طلب سوی آن نکند و در فتنه نیفتد جه در ملکی بدان عظمت جز نبوت از فتنه ایمن نتواند بود انک انت الوهاب
بدرستی که تو بخشنده هرچه خواهی و بهر که خواهی دهی امام قشیری رحمه الله گفته که سلیمان علیه السلام با علام الهی دانسته بود که حضرت سبحانه
بملک دنیا التفات نخواهد فرمود جهت آن برین دعا جسارت نمود و از سنیت که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان
علیه السلام آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نشده چه بالقوه حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم فرمود که عفریتی ناگاه بمن
در آمد تا نماز بر من قطع کند خدای مرا قوت داد و ممکن گردانید از وی تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونها مسجد بربندم تا شما تماشا در او
نگرید پس یاد کردم دعاء سلیمان را علیه السلام که هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و نا امید بازگشت فسخرنا پس رام
گردانیدیم له الریح مر سلیمانرا باد را تا بفرمان وی برد تجری و برود بامره بفرمان او رخاء نرم و خوش حیث اصاب هر جا قصد کرده باشد
والشیاطین و مسخر کردیم مر او را دیوان کل بناء هر بنا کننده در بر تا برای وی عمارتها سازند وغواص و استخراج جواهر کنند وآخرین
و دیگر رام ساختیم مر ویرا دیوان دیگر مقرنین با هم بسته فی الاصفاد در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عمله بودند برای وی کار کردندی
و حیله کرده بودی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم ویرا که هذا این چنین ملکی که بتو داده ایم عطاؤنا بخشش ماست بتو فامنن
پس منت نه هر کرا خواهی بغیر حساب در حق یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تست و بر آن محاسب نخواهد بود وان له بدرستی که سلیمانرا عندنا
نزدیک ما لزلفی قربتیست بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه حضرت خواهد بود با وجود ملک عظیم که در دنیا داشته وحسن مآب
و مرورا ستی نیکویی بازگشت یعنی درجات جنان واذکر عبدنا ایوب و یاد کن بندهٔ ما ایوب را اذ نادی چون بخواند ربه آفریدگار خود را
انی بانکه مرا مسنی الشیطان بنصب مس میکند شیطان یعنی میرساند بمن رنج وعذاب والم و امتحان بود که ابلیس شماتت میکرد و مر ایوب را
علیه السلام سرزنش می نمود که چه کردی که حق سبحانه فواید نعمت از تو باز گرفت و شداید الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را

تا حدی که اورا از دیار خود بیرون کردند وبرخی از وجوه شکایت ایوب علیه السلام در سوره انبیا مذکور شده القصه حق سبحانه دعاء اورا
اجابت فرموده جبرئیل علیه السلام نزد وی فرستاد و جبرئیل بیامد ومر ورا گفت ارکض برجلک بزن پای خود را بر زمین روح الامین پای مبارک
بر زمین زد دو چشمه از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم بود دیگری سرد جبرئیل گفت هذا مغتسل این چشمه گرم جای غسل کردنست یا آبیست که
بدان غسل کنند واین چشمه دیگر بارد وشراب آب سردست واشامیدنی پس ایوب علیه السلام دران چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری
از وی محو شد وازان چشمه سرد بیاشامید علل باطنی تمام زایل گشت وگفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی وبوقت غسل کردن
گرم ووهبنا له وبخشیدیم ورا یعنی بوی عطا کردیم اهله کسان اورا یعنی فرزندان اورا زنده کردانیدیم ومثلهم معهم ومانند ایشان با ایشان
تا اولاد ایشان دو برابر شدند که بودند رحمة منا برای بخششی که فایض شد از ما وذکری وبرای پند گرفتن لاولی الالباب خداوندان
عقلها را در بلاها انتظار فرج کشند بصبر وپناه بحق سبحانه برند که رحمت آلهی فرج را بصبر باز بسته است ع الصبر فان الصبر مفتاح الفرج نظم
کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر آینه در گنج مراد بگشاید بشام تیره محنت بسیار صبر نمای که دم بدم سحر از پرده روی بنماید آورده اند که در
زمان محنت ایوب علیه السلام زوجه او رحمه بمهمی رفته بود ودیر باز آمد ایوب سوگند خورد که اورا صد چوب بزند چون بتباشیر صبح صحت
از افق رحمت روی نمود وایوب علیه السلام بحالت تن درستی وجوانی باز آمد خواست تا سوگند خود را راست کند خطاب رسید که
وخذ بیدک وبگیر بدست خود ضغثا دسته از چوب اذخر یا حشایش خشک شده که بعدد صد باشد فاضرب به پس بزن زوجه خود را بدان
دسته گیاه ولا تحنث وحانث مشو در سوگند خود انا وجدناه بدرستی که یافتیم ایوب را صابرا شکیبا در آنچه بنفس ومال وولد او رسید نعم العبد
نیکو بنده است ایوب انه اواب بدرستی که رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود واذکر عبادنا ویاد کن بندگان ما را ابراهیم ابراهیم
خلیل الرحمن را واسحاق وپسر وی اسحق را ویعقوب ونبیره وی یعقوب را اولی الایدی خداوندان دستها والابصار وخداوندان دیدها
اعمال شریفه وعلوم نافعه است بتعبیر کرده بدست از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد وبدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصارست
یا مراد از ایدی قوتست در طاعت واز ابصار بصیرت در دین انا اخلصناهم بدرستی که ما خالص کردانیدیم ایشانرا بخالصة بخصلتی پاک
از شوب معایب یا بنعمتی خالص از شوب شوایب که آن ذکری الدار یاد کردن سرای آخرتست که مطمح نظر ایشان جز نور لقاء حضرت کبریا نیست
وآن در آخرت میسر شود وانهم وبدرستی که پیغمبران عندنا نزدیک ما لمن المصطفین الاخیار از جمله برگزیدگان ونیکانند واذکر اسماعیل ویاد کن اسماعیل را
والیسع والیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود علیه السلام وبآخر خلعت نبوت یافت وذا الکفل وخداوند نصیب ثانی را که پسر عم الیسع
بوده وصد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده ودر بیان فرموده که او پسر ایوبست علیه السلام وبعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام وخدای
اورا ذوالکفل نام نهاده وبعضی همان او را الیسع خوانند که از الیاس علیه السلام متکفل شد که بامر دین قیام نماید وبرین تقدیر عطف او بر الیسع
از قبیل عطف بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وکل وهمه این نام بردگان بودند من الاخیار از گزیدگان خلق هذا این خبر انبیا ذکر
سبب یاد کردنست ترا که محمدی وقوم ترا وان للمتقین وبدرستی که مر پرهیزکارانرا لحسن مآب نیکو بازگشتیست وبازگشت نیکو که آن جنات عدن
بوستانهای اقامتست مفتحة در حالتی که گشاده باشد لهم الابواب برای ایشان درهای آن بوستانها متکئین واایشان تکیه زدگان فیها
دران یا عنها چنانچه متنعمان برای راحت یدعون فیها میخوانند ومیخواهند دران بوستانها بفاکهة کثیرة میوه بسیار را چه تفکه برای تلذذ است
وتغذی بجهت تحلل واینجا تحلیل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند وشراب ودیگر خواهند آشامیدنی بسیار وعندهم ونزدیک ایشان باشند

قاصرات الطرف کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند اتراب هم زادان یعنی همه ایشان در یک سن وگفته اند تمام
زنان در سن مساوی ازواج باشند مجموع سی وسه ساله وبعضی برانند که مراد از اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی
هیچ یکی را بر دیگری فضلی نبود دران تا طبع بفاضله کشد واز مقصوده منحرف کردد هذا گویند ملایکه بهشتیانرا که اینست ما توعدون آنچه
وعده داده شده بودند یا آن لیوم الحساب در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت وفرح گویند ان هذا اینست آنچه بهشتیانرا باشد
دران للطاغین وبدرستی که متمردانرا یعنی کافرانراست لشر مآب بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جهنم دوزخست یصلونها در آیند
دران فبئس المهاد پس بد آرامگاهیست دوزخ هذا عذاب اینست فلیذوقوه پس باید که بچشند آنرا حمیم آن آب گرمیست در نهایت حرارت که چون
پیش لب رسد روی را بسوزد چنانچه آتش بحرارت می سوزاند وچون بخورند رودها پاره پاره شود وغساق وزهریرکه دوزخیانرا برودت
بسوزد چنانچه آتش بحرارت می سوزد وگویند غساق چیزی گنده را گویند بلغت ترک ومراد اینجا ریم است که از گوشت وپوست دوزخیان
واز فروج زانیان سیلان می کند آنرا جمع کرده بدیشان میخورانند وآخر وایشانرا عذابی دیگرست من شکله مثل این عذاب که مذکور شد ازواج
نوعها یعنی این عذاب گوناگونست اما همه متشابه یکدیگرند در تعذیب وایلام آورده اند که چون رؤسای کفار ببدوزخ در آیند تبعه ایشانرا
نیز با ایشان در آرند وملایکه روسارا گویند هذا فوج این گروه مقتحم معکم در آیند کانند در دوزخ برنج وسختی با شما ایشان گویند لا مرحبا بهم هیچ
رحبا مباد شمارا وشما بدین نفرین سزاوارترید انتم قدمتموه شما فراپیش داشتید موجبات عذاب را لنا برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب
اضلال شما بدوزخ در آمدیم فبئس القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ الحاصله تابعان دیگر باره قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما من
قدم لنا هر که فراپیش داشت برای ما هذا این کفر واضلال را ومارا از راه حق بلغزانید فزده پس زیاده کن اورا عذابا ضعفا عذابی
دوباره فی النار در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد آنرا دوچندان کن وگفته اند حیات وعقارب دوزخ را بر ایشان کمار وقالوا
وگویند صنادید قریش در دوزخ ما لنا چیست مارا که امروز لا نری نمی بینیم رجالا کنا نعدهم مردانی را که بودیم که می شمردیم ایشانرا در دنیا
من الاشرار از بدان ومردودان در موضح آورده که چون کفار قریش در دوزخ بنگرند وفقرای مسلمانان چون عمار وصهیب وخباب وبلال را
نبینند گویند اتخذناهم سخریا استفهام برای تقریر است یعنی ما ایشانرا فرا گرفتیم مهزوبهم وبا ایشان استهزا وسخریه کردیم ایشانرا بدوزخ در
نیاورده اند ام زاغت یا درآورده اند ومیل کرده است عنهم الابصار از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشانرا در آتش آماده که
حق سبحانه آن گروه فقرا را بغرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند وحسرت ایشان زیادت شود ان ذلک بدرستی که آنچه حکایت کردیم
از دوزخیان لحق هر آینه راستست واینست تخاصم اهل النار جنگ وجدال کردن اهل دوزخ وما جرای ایشان قل بگو مشرکان مکه را
انما انا جز این نیست که من منذر بیم کننده ام وترساننده از عذاب خدای وما من اله ونیست هیچ خدای سزای پرستش الا الله الواحد
القهار مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند وکثرت الوهیت او راه نیابد مهر کننده که نیار امال ایقوا اصف اجال درهم
شکستد یا شرکت متوهم وکثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد ودر نظر عارف مضمحل ومتلاشی سازد نظم غیر تش غیر در جهان نگذاشت
وحدتش اسم این وآن برداشت محکم شود جمله ظلمت پندار نزد انوار واحد القهار رب السموات والارض آفریدگار آسمانها وزمینها وما
بینهما وآنچه میان ایشانست العزیز خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الغفار آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن
قل هو بگو آنچه گفتم بشما وبیم کردم از عقوبت روز قیامت نبأ عظیم خبری بزرگست انتم شما عنه از آن معرضون روی گردانندگانید

از غایت غفلت یا نبوت من شان بزرگ دارد و شما از ان اعراض می نمایید آخر در نگرید که اگر نبی نبودمی وحی نیامدی ما کان لی
نبودی مرا من علم هیچ دانستی بالملا الاعلی بگروه برترینی ملایکه اذ یختصمون آنگاه که گفت و شنود می کردند در شان آدم علیه السلام که اتجعل فیها
الا ابلیس بر نبوت من دلیلی ازین روشن تر نیست که قصه ملایکه و آدم بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعه کتابی و بی
تعلیم از استادی ان یوحی وحی کرده نمی شود الی بسوی من الا انما انا مگر آنکه جز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یا بیم کننده موجبات
عذاب اذ قال ربک یاد کن چون گفت پروردگار تو للملایکة انی مر فرشتگان را که من خالق آفریننده ام بشرا آدمی را من طین از گل
مراد آدمست علیه السلام فاذا سویته حق سبحانه روح را مکرم و مشرف ساخت بشرف اضافه جهت طهارت و نظافت او ملخص سخن انست که
چون روح بقالب وی درارم و زنده گردد فقعوا له پس بروی در افتید از برای او ساجدین سجده کنندگان از جهت تکریم و تبجیل او
فسجد الملایکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان تمام مر آدم را بعد از نفخ روح درو الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد
استکبر بزرگ میداشت خود را و فرمان نبرد و کان و گشت بدان نافرمانی من الکافرین از ناگرویدگان قال یا ابلیس گفت حق سبحانه
که ای ابلیس ما منعک چه چیز باز داشت ترا ان تسجد از آنکه سجده کنی لما خلقت مر آنچه را که بیافریدم بیدی بدو دست خود
ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدمست بحق سبحانه تعالی یعنی من بنفس خود اورا آفریدم بی توسط مادر و پدر استکبرت آیا
تکبر کردی بی استحقاق آن ام کنت یا هستی من العالین از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرد و قال
گفت انا خیر منه من بهترم از ان مخلوق پس وجه خیریت را بیان میکند که خلقتنی بیافریدی مرا من نار از آتش و اورا لطافت و نورانیت
و خلقته و بیافریدی اورا من طین از گل که درو کثافت و ظلمتی هست و درین قیاس خطا کرد و شمه از ان در سوره اعراف مذکور گشت
قال گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از دعوت خیریت که فاخرج منها پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملایکه
فانک پس بدرستی که تو رجیم رانده از رحمت و دور شده از درجه کرامت وان علیک و بدرستی که بر تست لعنتی راندن و خشم من
الی یوم الدین تا روز جزا قال رب گفت ابلیس که ای آفریدگار من فانظرنی پس مرا مهلت ده چون مرا ابد الی یوم یبعثون
تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قال فانک گفت خدای که بدرستی که تو من المنظرین
از مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روزی که در وقت معلوم است یعنی زمان نفخه اولی که همه کس بمیرند قال فبعزتک
گفت ابلیس که بغالبیت و قدرت تو سوگند که بهر وجه که توانم لاغوینهم هر آینه گمراه گردانم اولاد آدم را اجمعین همه ایشان الا
عبادک مگر بندگان تو منهم المخلصین از ایشان پاک شدگان از الواث شرک و عصیان قال گفت خدای فالحق پس درستی
و راستی از منست والحق اقول و درست و راست میگویم لاملان جهنم هر آینه پر سازم دوزخ را منک از تو و ممن تبعک و از آنها
که پی روی تو کنند منهم از آدمیان و دیوان اجمعین همه ایشان قل بگو ای محمد ما اسئلکم نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی و ادای
رسالت من اجر هیچ مزدی و ما انا و نیستم من من المتکلفین از تکلف کنندگان ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین
و عالمیان را از جن و انس ولتعلمن نباه و هر آینه بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در وی است از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد را و صدق
سخن او معلوم کنید بعد حین بعد از مدتی که آن حین موت است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم من الله از خدایست العزیز خداوند غالب در تقدیر الحکیم دانا در تدبیر

یعنی چون تمام کردم خلقت او را و راست و مستعد کردم ونفخت فیه من روحی و دمیدم در وی از روحی که ...

انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو کتاب را که قرآنست بالحق براستی یا برای بیان و اثبات حق فاعبد الله پس بپرست
خدایرا مخلصا در حالتی که پاک کننده باشی له الدین برای وی پرستش خود را مخاطب حضرتست و مراد امت که مامورند بآنکه طاعت خود را از شرک
و ریا خالص دارند الا لله بدانید که مر خدایراست الدین الخالص پرستیدن پاک از شرک یعنی او سزاوار انست که طاعت او خالص باشد زیرا
که متفرد است بصفات الوهیت والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی خدایان که بپرستش میدارند
ایشانرا اعم است از ملایکه و اصنام و غیر آن و میگویند ما نعبدهم نمی پرستیم ایشانرا الا لیقربونا مگر برای آنکه ما را نزدیک گردانند الی الله بسوی خدای
زلفی نزدیک گردانیدن یعنی درخواست کنند ما را تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم ان الله یحکم بدرستی که خدای حکم کند بینهم میان مشرکان
فیما هم فیه در آن چیز که ایشان در آن یختلفون اختلاف میکردند از معبودان یعنی او روز یکی ملک را پرستش می کند چون بنی ملیح و یکی بشر را
چون یهود و نصاری و همچنین شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و حسن و آتش را می پرستند و هر یکی را مدعی آنکه معبود او حق است و باقی باطل حق سبحانه
روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک ظاهر گرداند ان الله لا یهدی بتحقیق که خدای توفیق هدایت ندهد من هو کاذب در
آنکس را که او دروغ گوی است و میگوید آلهه شفاعت خواهند کرد کفار ناسپاس که منعم حقیقی را انکار می نماید لو اراد الله اگر خواستی خدای
ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد ولدی چنانچه ایشان گمان می برند لاصطفی هر آینه اختیار کردی مما یخلق از آنچه می آفریند ما یشاء آنچه خواستی از اعز اشیا
نه از اخس و از اکمل که بنوتست نه از انقص که بناتست اما مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرطست پس ورا فرزند
نبود سبحانه پاکی است مر ورا از اتخاذ ولد هو الله الواحد اوست خدای یگانه و وحدت ذاتیه او منافی مماثلت است با ماسوی القهار
قهر کننده و درهم شکننده توهمات و تصورات اهل شرک خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی نه بباطل و بازی
بلکه در آفرینش هر یک از صد هزار آثار و قدرت و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام موفقت که در صفحات آن
دلایل مطالعه نمایند نظم نوشته است بر اوراق آسمان و زمین خطی که فاعتبروا یا اولی الابصار یکور اللیل در می آرد شب را علی النهار بر روز
و پرده ظلمت آن نور این را می پوشد و یکور النهار و در می آرد روز را علی اللیل بر شب و شعله روشنی این تاریکی را فرو می سازد
و تا در می افزاید از شب بروز و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر میکنند بفرمان او کل یجری هر یک از ایشان سیر میرود لاجل مسمی
تا زمان نام برده که منتهای دور او مقرر است در سیر هر روز و هر ماه و هر سال یا تا وقت انقطاع سیر و یعنی در قیامت الا هو العزیز
بدانید که خدایست غالب بر همه چیزها و مجموع مکونات مغلوب و مقهور ویند الغفار آمرزنده که سلب این نعمتها نمی کند از ایشان با وجود
وقوع شرکت و معصیت از ایشان خلقکم بیافرید شما را ای فرزندان آدم من نفس واحدة از تن تنها که آدم باشد ثم پس خبر کرد شما را
آنکه جعل منها بیافرید ازو یعنی از جنس او یا از استخوان پهلوی چپ او زوجها زن او را یعنی حوا و گفته اند اول اخراج ذریه کرد
از ظهر او پس حوا را بیافرید و انزل لکم و ابداع و ایجاد کرد برای شما من الانعام از چهارپایان ازواج هشت صنف نر و ماده از شتر
و گاو و میش و بز تا از ایشان نفع گیرید صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستاده یخلقکم می آفریند شما را فی بطون
امهاتکم در شکمهای مادران شما خلقا من بعد خلق آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه می سازد و از آن مضغه آنگه عظم عاری پس
استخوانی پوشیده بلحم پس حیات فی ظلمات ثلث در سه تاریکی که ظلمات مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن ذلکم الله آنکه این فعلها میکند
خدایست ربکم آفریدگار شما له الملک مر او راست پادشاهی مطلق که زوال و فنا بدان راه نیابد لا اله الا هو نیست معبودی بسزا مگر او فانی

تصرفون پس کجا برگردانیده می شوید برگردانیده می شوید از راه حق با وجود این دلیلهای روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای
اهل مکه فان الله غنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است عنکم از ایمان و پرستش شما و لا یرضی و نمی پسندد و نمی فرماید لعباده الکفر و بندگان
خود را کفر و عدم رضای او بکفر نه برای ضرریست که لاحق شود وی را بلکه نمی پسندد لحوق ضرر آنرا به بنده وان تشکروا و اگر سپاس داری
کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد یرضه لکم پسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شماست ولا تزر و بر ندارد وازرة نفسی
بر دارنده وزر اخری بار گناه نفس دیگر را یعنی که هر یک بردارنده وزر خود باشند ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما
فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید و اجبار از آن بمحاسبه و مجازات باشد انه بدرستی که او علیم داناست
بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید بذات الصدور بانچه در سینههاست از نیات و عزایم واذا مس الانسان و چون برسد کافر را که عتبة
بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره ضر سختی چون مرض و فقر و بلا دعا ربه بخواند پروردگار خود را منیبا الیه بازگردنده بسوی وی و فریاد
خواسته از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی ثم اذا خوله پس چون بدهد خدای او را نعمة منه نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی
ببرد نسی فراموش کند ما کان یدعوا الیه آنچه بود که میخواند خدای را الیه بکشف و دفع آن من قبل پیش ازین نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند
یا بعد از راحت دست بدارد دعا و زاری خود را وجعل لله و گرداند برای خدای اندادا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت
لیضل تا گمراه گرداند مردمان را عن سبیله از راه خدای که اسلام است قل بگوی ای محمد مر آن کافر را که تمتع بکفرک برخوردار باش بکفر خود قلیلا
اندک زمانی در دنیا و این تهدید است یعنی از متنعمات هرچه خواهی اشتغال کن انک بدرستی که تو من اصحاب النار از اهل دوزخی و لذتها
دنیوی در جنب شدت عذاب دوزخ بغایت محقر است پس میفرماید که آیا چنین کافر بهتر است امن هو یا آنکسی که او قانت فرمان بردار
چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبدالله مسعود و اشهر آنست که ذوالنورین رضی الله عنهم و بر تقدیر قانت یعنی ایستاده
بوظایف بندگی یا بر احرام سر افکنده کی اناء اللیل در ساعتهای شب ساجدا سجده کننده مر خدای را و قائما و ایستاده در نماز یحذر الآخرة
می ترسد از عذاب آن سرای و یرجوا و امید میدارد رحمة ربه بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیار طاعت و التزام طریق مجاهدت
مترددست میان خوف و رجا قل بگوی ای محمد هل یستوی الذین یعلمون آیا برابرند آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل والذین
لا یعلمون و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذایل انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر می شوند بدلایل قدرت من اولوا الالباب
خداوندان خردهای خالص از آلودگی وهم قل یا عباد بگوی ای بندگان من الذین آمنوا آنانکه گرویده اند اتقوا ربکم بترسید از پروردگار
خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت و اجتناب از معصیت للذین احسنوا مر آنان راست که نیکویی کردند بگفتن کلمه شهادت
فی هذه الدنیا درین دنیا حسنة مثوبه نیکو در آخرت که بهشتست وارض الله و زمین خدای برای هجرت واسعة گشاده است اگر کسی را
که اراده هجرت کند انما یوفی جز این نیست که تمام داده می شوند الصابرون صبر کنندگان بر مفارقت اوطان اجرهم مزد خود را بغیر حساب
بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید قل انی امرت بگوی بدرستی که من مامور شده ام ان اعبد الله باآنکه پرستم خدای را مخلصا له الدین پاک کننده
برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وامرت و فرموده شده ام لان اکون باآنکه باشم اول المسلمین اول
گردن نهادگان ازین امت زیرا که من پیش رو ایشانم در دین و آخرت قل بگو دیگر باره انی اخاف بدرستی که می ترسم ان عصیت
ربی اگر عاصی می شوم در پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عذاب یوم عظیم عذاب روزی که بزرگ است او و سیاست

اموال او

اموال او قل الله اعبد بگو خدای را پرستش میکنم مخلصا پاک کننده له برای او دینی کیش خود را از شرک یا خالص سازنده عمل خود را از ریا
فاعبدوا ما شئتم پس بپرستید شما آنچه خواهید من دونه بجز خدای او تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیة السیف منسوخ
شده آورده اند که مشرکان بعد از سماع این اجوبه گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیه نازل شد که
قل ان الخاسرین بگو بدرستی که زیانکاران الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود که گمراه گشتند واهلیهم
و در کسان خود یوم القیامة و روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی
و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان برد خدای و رسول را ببهشت درآید و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ
برند و اهل و منزل وی بدیگری دهند که مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل الا ذلک بدانید که آنست
هو الخسران المبین آن زیان هویدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند لهم مر آن زیان کاران راست من فوقهم از زبر ایشان ظلل
من النار سایه یا تختها از آتش ومن تحتهم ظلل و از زیر ایشان نیز سایه یا تختهاست یعنی دیگر را که در درکه زیر از نشانند و حق آنست
که در درکه زیرتر از همه مرتبه فقط نواست و اینجا مراد که فرا اند یا مراد از ظلل فراش و مهاد است و ذکر ظلل بطریق مزاوجه
باشد در کلام ذلک آن عذاب که مذکور شد یخوف الله به می ترساند خدای بدان عباده بندگان خود را تا پرهیزند از چیزی که
ایشان را بدان مبتلا گرداند چون شرک یا عبادی ای بندگان من فاتقون پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات
خشم مرا آورده اند که زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و زید
بن عمرو بن نفیل رضی الله عنهم حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که والذین اجتنبوا و آن کسان که پرهیز کردند و یکسو شدند
الطاغوت از شیطان یا بتان یا کهنه یعنی هرچه بدون خدای پرستیدند ایشان بر طرف شدند ان یعبدوها از آنکه پرستند آنرا
وانابوا و بازگشتند الی الله بفرمان خدای بیهمتای و روی دل خود بحق آوردند لهم البشری مر ایشانراست مژده در دنیا بر زبان
ملایکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاودان فبشر عباد پس مژده ده بندگان مرا الذین آنانکه یستمعون القول
می شنوند گفتار ابی بکر را رضی الله عنه فیتبعون پس پی روی می نمایند احسنه نیکوترانرا اولئک آن گروه که متابع سخنان نیکو
ترند الذین هدیهم الله آنانند که راه نمود ایشانرا بمنزل مقصود واولئک هم و آن گروه ایشانند اولوا الالباب خداوندان
عقول صافیه از شوایب اوهام و خالی از عوادی عادات افمن حق آیا آنکسی که واجب شد علیه برو کلمة العذاب کلمه وعید که
کرمشرست بعذاب که لاملان جهنم و مولا رفی النار و لا ابالی و چون کسی که واجب نشده باشد برو این کلمه افانت آیا تو ای محمد
تنقذ می رهانی من فی النار آنرا که در درد و رنج باشد یعنی آیا تو می توانی که او را مومن سازی و از عذاب باز رهانی تاکید است
در انکار یعنی این بدست تو نیست که دوزخیانرا باز رهانی ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد ازو و نرجان ابولهبست
و پسرش عتبه لکن الذین اتقوا لیکن آنانکه بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند لهم
غرف مر ایشانراست منزلهای بلند در بهشت من فوقها از زبر آن غرفها غرف غرفهای دیگر بلندتر مبنیة بنا کرده شده
یعنی مستحکم که مانند منازلی که بر زمین بنا کنند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر آن غرفها جویهای بهشت وعد الله وعده کرده
خدای وعده کردنی را لا یخلف الله المیعاد خلاف نکند خدای وعده خود را الم تر آیا نمی بینی ان الله آنکه خدای انزل من السماء

فرو فرستاد از آسمان ماءً آبی یعنی باران فسلکه پس درآورد آن آب را ینابیع فی الارض در چشمها که در زمین است در لکی ریزها ثم یخرج به
پس بیرون می آورد بدان آب زرعاً کشت زارها مختلفاً الوانه مختلف رنگهای او چون اخضر و اصفر و الوان یا جدا جدا اجناس آن
چون گندم وجو و گنجد و امثال آن ثم یهیج پس خشک می شود آن زروع بعد از سبزی ها فتراه پس می بینی او را مصفراً زرد شده بعد از
تازگی و سبزی ثم یجعله پس میگرداند خدای آنرا حطاماً ریزه ریزه و درهم شکسته ان فی ذلک بدرستی که در انزال باران و اخراج
گیاه لذکری مراینه یادکردنیست لاولی الالباب خداوندان عقلهای صافیه را یا دران پند و خردمندان را کرتشبیه نمایند حال
دنیا را بدان گشت تازه و بدان اعتماد ننمایند که اندک زمانی برا ازان طراوت روی تیر پول نهد و بدانکس حوادث درود شده
عرصه تلف گردد نظم بود حال دنیا چو آن سبزه زاری که بس تازه بینی بفصل بهاری چو بر وی وزد تند باد خزانی یکی برگ سبزی نیابی ازان
افمن شرح الله آیا کسی که گشاده کرده است خدای صدره سینه او را للاسلام برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت
سید انام علیه الصلوة والسلام باشد چون کسی که سینه او از قبول حق تنگ است فهو پس آن گشاده سینه علی نور بر روشنی موفقت
من ربه از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیه در شان علی و حمزه است رضی الله عنهما که
حق سبحانه دل ایشانرا بنور معرفت روشن گردانید پس در باب ابولهب و فرزندان او گفت فویل پس شدت عذاب
للقاسیة قلوبهم و سخت دلانراست که دلهای ایشان اعراض کننده است من ذکر الله از یاد کرد خدای یا خالی ازان اولئک
ان گروه غافلان و سنگ دلان فی ضلال مبین در گمراهی آشکارا اند یعنی ضلالت ایشان بر هر که اندک فهمی دارد ظاهرست
الله نزل خدای فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخنی را که هست کتاباً متشابهاً کتابی مانند یکدیگر یعنی قران که بعضی ازو
متشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی ازان مصدق برخی دیگرست و دران تناقض و اختلاف نیست
مثانی دوباره و دوتو کرده یعنی مشتملست بر فرد و جات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن
و کافر تقشعر منه می لرزد ازو یعنی از خوف وعیدی که در وست جلود الذین پوستهای تنهای آنانکه یخشون ربهم می ترسند
از پروردگار خود ثم تلین پس نرم می شود و آرام میگیرد جلودهم و قلوبهم پوستها و دلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد
کردن رحمت و مغفرت و امام قشیری قدس سره فرموده که می لرزد از خوف الهی و ساکن می شود از انس پادشاهی ذلک آن کتاب
که قرانست هدی الله راه نمودن خداست یعنی ارشاد بیت و خلق را از خدای یهدی به راه می نماید به بوی من یشاء هر که را
میخواهد ومن یضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدای مراینه در وادی ضلالت افتد فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده
که از سر گردانی خلاصی دهد افمن یتقی آیا کسی که پرهیزد بوجهه بر روی خود سوء العذاب از بدی و شدت عذاب یعنی زبانه
آتش یوم القیامة روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در راحت گذراند در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد
ابو جهل است که او را بدوزخ برند دستها بر گردن بسته و او بر روی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وقیل للظالمین گویند
و ستمکارانرا ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر کذب الذین تکذیب کردند آنانکه بودند
من قبلهم پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فاتیهم العذاب پس آمد بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از انجا که نمیدانستند
و توقع نداشتند فاذاقهم الله پس بچشانید ایشانرا خدای الخزی خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا

بقتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف ولعذاب الآخرة و مراینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان اماده شده اکبر بزرگترست
از عذاب دنیا چه آن دایم و غیر منقطع خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر هستند که بدانند مراینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز دارند ولقد
ضربنا و بدرستی که بیان کردیم للناس برای آدمیان یا جملت اهل مکه فی هذا القران درین کتاب که قرانست من کل مثل از هر مثلی که بکار آید
درامر دین لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند بآن و آن قرآنرا فرستادیم قراناً عربیاً قرآنی بلغت عربی غیر ذی عوج نه
خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و بی تناقض دفیقه ابو اللیث رحمه الله باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنه آورده که غیر مخلوق و بتوهم تقدیر
کرده نزل کرداند لعلهم یتقون شاید ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلاً مثلی برای مشرک
و موحد و آن مثل که اینست رجلاً فیه شرکاء مردی که در وانبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه در وشریک باشند متشاکسون
شریکان بدخوی ناسازگار و هر یک او را کاری فرمایند و هیچ کدام یا تمام نتواند رسانید و هیچ یک ازو راضی نباشند ورجلاً
سلماً و مردی بازرسته و مسلم شده از انبازان لرجل برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی دران منازعت نکند
و مراینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند ساخت هل یستویان آیا مساوی باشند این دو بنده
مثلاً از روی مانندگی و بی شک نباشند چه یکی بتنازع خواجگان درمانده باشد و همه ازو ناراضی و دیگری از مجادلت شریکان
سالم بود و خداوند ازو خشنود و اول مثل مشرکست که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الفهم و پریشان
خاطرست و ثانی مثل موحدست که پرستد و دوست ندارد مگر یک یار پیشه کن چو یکدل داری الحمد لله مرستایشها مر خدایرا که در خداوندی
شریک ندارد بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان لایعلمون نمیدانند مالکیه او را علی الاطلاق آورده اند که کفار میگفتند تربص به ریب المنون
چشم میداریم که محمد بمیرد واز و باز رهیم حق سبحانه فرمود که انک بدرستی که تو ای محمد میت اده خواهی شد وانهم و بدرستی که مشرکان
میتون مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه خود از مرگ ایمن نیستند عین جهالتست ثم انکم پس بدرستی که شما
ای مومنان یا کافران یوم القیامة روز رستخیز عند ربکم نزدیک آفریدگار خود تختصمون خصومت کنید درامر دین و حجت شمارا
باشد بر ایشان و گفته اند مراد اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی و هر که حق خود برسند
فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ گوید
علی الله بر خدای و او را زن و فرزند و شریک نسبت دهند و کذب بالصدق و دروغ شمرد سخن راست را که قرانست
اذ جاءه چون بیاید بوی و گفته اند مراد دین الصدق است یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم چون بوی آید تکذیب کند الیس آیا
نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین منزل و مقام ناگرویدگان را والذی جاء و آنکه آمد بالصدق بسخن
راست وصدق به و آنکه راست شمرد آنرا اولئک آن گروه هم المتقون ایشان پرهیزکارانند اینده جبرئیلست که قرآن
بیاورد و تصدیق محمد صلی الله علیه وسلم که تصدیق نمود و بقول تقی فرمود و گویند حاکی پیغمبرست و صدق ابوبکر صدیق رضی الله عنه
در تبیان از مجاهد نقل میکند که تصدیق علیست رضی الله عنه و گفته اند مومنان تصدیقند لهم ایشانراست مایشاؤن آنچه خواهند و عسا
کنند از نعمت و کرامت عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک آنست جزاء المحسنین پاداش نیکوکاران بعوض اصل تصدیق
و حق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لیکفر الله تا محو کند و بپوشد عنهم از ایشان اسوأ الذین عملوا بدترین آنچه کرده باشند

ذکر اسوء برای مبالغه است یعنی هر گاه که آنرا می پوشند غیر آن پوشیدن اولی ویجزیهم و پاداش دهد ایشانرا اجرهم مزد ایشان باحسن
الذین به نیکوترین آنچه کانوا یعملون بودند که عمل میکردند که آن ایمانست وگفته اند که احسن اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند وزدیاقی
عملهای ایشان برای دستور عطا فرمایند الیس الله بکاف ایا نیست خدای کفایت کننده عبده بنده خود یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم یعنی
آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنان از وی ونصرت خواهد داد وی را بر مشرکان وغالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان آورده اند
که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم معایب آلهه باطله کافران میگفت ایشان گفتند چنین مگوی مبادا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حالتی
به تباهی انجامد حق سبحانه فرمود که ویخوفونک ومی ترسانند ترا مشرکان بالذین با آنکه می پرستند من دونه بجز خدای ومن یضلل الله وهر کرا
گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را با نچه جمادیست لاینفع ولایضر فماله پس نیست آن راه یافته را من مضل هیچ گمراه کننده
که از راه بیفکند الیس الله بعزیز ایا نیست خدای غلبه کننده بر دشمنان ذی انتقام خداوند کینه ستاندن از کافران
ولئن سالتهم واگر تو پرسی از مشرکان که کی خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن الله هر اینه گویند خدای چه برهان واضح
مر الهیه گوید خدای ودلیلی لایح است بر توحید او وخالقیت قل بگو افرایتم آیا چون می بینید ما تدعون آنرا که میخوانید من دون الله بجز خدای یعنی
بتان را که می پرستید ان ارادنی الله واگر خواهد خدای بمن بضر سختی و محنتی هل هن آیا هستند آن بتان کاشفات ضره دفع کنندگان آن
سختی را اگر خدای بمن خواسته او ارادنی برحمة یا اگر خدای اراده کند بمن راحتی و منفعتی هل هن آیا باشند انان ممسکات رحمته باز
دارندگان مران نعمت را از من مقاتل رحمه الله گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان این سوال کرد ساکت شدند حق تعالی فرمود که
قل حسبی الله بگو بسنده است مرا خدای در رسانیدن خیر و باز داشتن شر علیه بروی نه بر غیر او یتوکل المتوکلون توکل می کنند توکل کنندگان
و کار خود بوی باز میگذارند تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار قل یا قوم اعملوا بگوی ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بر آن
حالها که دارید از روی توکل انی عامل بدرستی که من هم عاملم بر حالتی که دارم فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یاتیه
آنکس را که از ما و شما که بیاید بوی عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند ویحل علیه وفرود آید بروی عذاب مقیم عذابی که او را رسوا کند دائمه
همیشه وپیوسته وضربی یکی دلیل علیه آن دیگری بود وحق سبحانه رسوا کرد دشمنان آنحضرت را صلوات الله وسلامه علیه در روز بدر که جمعی از ایشان
بدست مومنان کشته گشتند وگروهی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند ع این مر بیاد داده وآن دستها بیند انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم
علیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآنست للناس برای مردمان بالحق بسبب بیان حق یعنی قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فمن اهتدی
پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وست فلنفسه پس مر ذات فایده آن ومن ضل وهر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فانما
یضل پس جز این نیست که گمراه می شود علیها بر نفس خود یعنی وبال آن بروست وما انت ونیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان نگاهبان تا نگذاری که در ضلال
افتند یا وکیل کار ایشان نیستی در اختیار هدی و ضلالت بلکه بر تو بجز تبلیغ ونیست الله یتوفی الانفس

خدای قبض میکند نفسها را حین موتها هنگام موت ایشان والتی لم تمت وقبض میکند نفسهای هر که نمرده است فی منامها در خواب او
امام محیی السنه قدس سره در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات ونفس تمییز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ
بزوال او ونفس تمییز زایل میگردد بوقت خواب فیمسک التی پس نگاه میدارد در ان عالم آن نفس را که قبل از ین قضی علیها الموت قضا کرده است
بروی مرگ را ویرسل الاخری ومیفرستد دیگر نفوس را که از ان زندگانست بابدان ایشان الی اجل مسمی تا وقتی نام برده تا اجل ایشان برسد
ونزد جمهور مفسران امساک وارسال هر نفوسی راست که در خواب قبض کرده باشد ان فی ذلک بدرستی در توفی نفوس ونگاهداشتن وباز ان
فرستادن لایات هر اینه علامتها است بر کمال قدرت ونشانهاست برای حشر وبعث لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در اماته که مشابه
نوم است واحیا که مماثل است بیقظه و در توریة مذکورست که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی بمیری وچنانچه بیدار میگردی
برانگیخته شوی ولکن قرآن در ین تامل نمی نمایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند من دون الله بجز خدای شفعاء شفیعان که ایشانرا
درخواست کنند قل اولو کانوا بگو ایا شفاعت کنند واگرچه باشند که هیچ گونه لایملکون مالک نشوند شیئا چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند
ولا یعقلون ونداند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات وحال آنکه ایشان را از قدرت وعلمی بهره نه قل لله الشفاعة
بگو خدایراست شفاعت جمیعا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست وبی دستوری او کسی شفاعت نکند له ملک السموات والارض ووراست پادشاهی
آسمانها وزمینها ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز گردانیده خواهید شد روز قیامت واذا ذکر الله وچون یاد کرده شود خدای وحده
بیگانگی ذکر آنکه ایشان لا اله الا الله اشمأزت بپرمد وتنفرت گیرد قلوب الذین دلهای آنانکه لایومنون نمی گروند بالاخرة بروز دیگر سرای
واذا ذکر الذین وچون یاد کرده شوند آنانکه معبود ایشانند من دونه بجز خدای اذاهم یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی وفرحناک
شوند بحیثیت فراموشی از حق ومشغولی بباطل اما حال مومن برعکس اینست از یاد خدا شادمان وبذکر ماسوی غمگین است نظم تا مت شنوم دل از روح زنده
فال من از اقبال تو فرخنده شود ما ورغم تو هم چانکن آید میان خاطر هزار غم پراکنده شود قل اللهم بگو بار خدایا فاطر السموات والارض
ای آفریننده آسمانها وزمینها عالم الغیب والشهادة داننده پوشیده وآشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود در
در آخرت فیما کانوا فیه در آنچه هستند در و یختلفون اختلاف میکنند از او دین ولو ان للذین ظلموا اگر باشد مر آنانکه کافر شدند
ما فی الارض آنچه در زمینست از مال جمیعا همه آن ومثله معه وماننده آن مال همراه آن لافتدوا به هر اینه فدیه دهند با آن یعنی فدا کنند تا خود را
باز خرند من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیامة روز رستخیز وبدا لهم وظاهر شود مر ایشانرا من الله از خدای مالم یکونوا یحتسبون
آنچه نبودند که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبه قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار شدند دوای
پنداشت ایشان چیزی بدیشان رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم چیزی
ظاهر گردد که من آنرا در حساب نمی داشتم واز سفیان ثوری قدس سره منقولست که چون این آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریا نظم
پنداشت ورایی که عملها نیکوست = منوی که بود خلاصه کار درست = چون پرده زروی کار بر داشته گشت = بر خلق عیان شد که نبود الا پوست
وبدا لهم وآشکارا شود مر ایشانرا سیات ما عملوا عذاب بدیها که کرده اند وحاق بهم وبگردد در آید مر ایشانرا ما کانوا به جزای آنچه بودند
که بدان یستهزؤن استهزا میکردند از تخویف الهی وانذار حضرت رسالت پناهی فاذا مس الانسان پس چون برسد کافر را که عتبه
یا ابو حذیفه است وجمعی عام داشته اند وهمه کافران را یعنی چون کافر را برسد ضر سختی وفقری دعانا بخواند ما را ودفع آن از ما در خواهد

ثم اذا خولناه پس چون ما عطا دادیم اورا نعمة بخششی یعنی مالی وثروتی منا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او قال میگوید انما اوتیته
جزین نیست که این داده اند این مال را علی علم بر دانش از من یعنی وجوه کسب وتحصیل آن را دانستم ویکیاست وکفایت من حاصل شد یا خدای
دانست که من مستحق این نعمتم بل نه چنین است که میگوید هی فتنة آن نعمت آزمایشی است و ورا تا ظاهر کرد شاکرست یا کافر ولکن اکثرهم
ولیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمی دانند قد قالها بدرستی که گفتند آن کلمه را الذین من قبلهم آنانکه پیش ازیشان بودند یعنی قارون گفت
انما اوتیته علی علم عندی وقوم او پسندیدند فما اغنی پس باز نداشت عنهم ازیشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب کردند از مال
ومتاع ودنیا فاصابهم پس رسید ویشان را سیئات ما کسبوا پاداش بدیها که کرده اند وما هم ونیستند ایشان بمعجزین عاجز کنندگان ما را از عذاب
یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما اولم یعلموا آیا ندانستند ان الله که خدای یبسط الرزق گشاده می کرداند روزی را لمن یشاء برای هر که خواهد
نیز برای رفعت قدر او وبلکه بمحض مشیت ویقدر وتنگ می کند بر هر که میخواهد نه برای خواری وبی مقداری او بلکه از روی حکمت ان فی ذلک بدرستی
در فرق وبسط روزی لایات هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت واراده لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدای روزی دهنده میدانند
که هر چه دهد واهر کرده بمصلحت کلی در صحن آنست قطع هر چه باید بهره کی میشاید تو دهی آنچنانکه نمی باید تو شناسی صلاح کار هم شکر توی آورد کار حسنه
قل یا عبادی بگوای بندگان الذین اسرفوا آنانکه اسراف کرده اند علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اید در گناهان واز حد
برده اید لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از بخشش خدای این آیه امید وارترین آیتست از قرآن ان الله بدرستی که خدای یغفر
الذنوب بیامرزد گناهان جمیعا همه آنرا اگر چه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود انه هو الغفور اوست آمرزنده گناهان
الرحیم مهربان بتائبان بر بندگان وانیبوا وباز گردید بطاعت یا دعا وضراعت الی ربکم با فرید کار خویش واسلموا له وگردن نهید او را
یا اخلاص ورزید در توحید من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی هیچ کس
دفع عذاب شما را نصرت ندهد واتبعوا وپی روی نمایید احسن ما انزل نیکوترین آنچیز را که فرستاده شده است الیکم من ربکم
بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را وناسخ را از پی روید نه منسوخ را من قبل ان یاتیکم پیش از آنکه بیاید
بشما العذاب بغتة عذاب ناگهان یعنی بلا وعقوبت یا مرگ بطریق فجاءه وانتم لا تشعرون وشما ندانید آمدن او را تا در مقام تدارک
آیید ان تقول نفس وپیش از آنکه گوید نفسی یا حسرتا ای پشیمانی من علی ما فرطت بر آنچیزی که تقصیر کردم فی جنب الله در کار خدای یا در طلب
جوار رحمت وقرب حضرت او وان کنت وبتحقیق که کار آنست که بودم لمن الساخرین از افسوس کنندگان بکتاب خدای وبر رسول او
وبمؤمنان او تقول یا گوید لو ان الله اگر خدای هدانی راه نمودی مرا لکنت هر آینه بودم من المتقین از پرهیزکاران
وبشرک ومعصیت آلوده نمی شدم او تقول یا گوید حین تری العذاب آن هنگام که ببیند عذاب را معاینه لو ان لی ای کاش مرا بودی
کرة بازگشتی بدنیا فاکون تا بروم وباشم آنجا من المحسنین از نیکوکاران وفرمان برداران پس این گوینده گفت مرا راه نمودند
واگر نه متقی بودی گویند بلی یعنی ترا ارشاد کردند قد جاءتک بدرستی که آمد بتو آیاتی آیتها وکتاب من که قرآنست فکذبت بها
پس تکذیب کردی بآن وآنرا دروغ شمردی واستکبرت وتکبر کردی وسر کشیدی از ایمان بدان وکنت وبودی من الکافرین
از ناگرویدگان ویوم القیامة ودر روز رستخیز تری الذین کذبوا بینی آنانرا که دروغ گفتند علی الله بر خدای یعنی خدا را با اتخاذ
ولد وشریک صفت کردند وجوههم مسودة رویهای ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول بدوزخ الیس فی جهنم آیا نیست

در دوزخ یعنی اینست مثوی للمتکبرین مقام وجای آرام مر متکبران وگردنکشان که فرمان خدا ورسول نبرده اند وینجی وبرهاند خدای الله
جهنم الذین اتقوا آنانرا که پرهیز کرده اند از شرک بمفازتهم برستگاری ایشان یعنی با سباب فلاح وفلاح که ایمان واحسانست لا یمسهم السوء
نرسد بایشان هیچ بدی ومکروهی ولا هم ونه ایشان یحزنون اندوهگین شوند الله خالق کل شیء خدای آفریننده همه چیزهاست وهو
واو علی کل شیء بر هر چیزی وکیل خداوندست ومتصرف در آن وقایم بحفظ آن له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین
آسمان وزمین یعنی مالک امور علوی وسفلی اوست وغیر او را در آن تصرف ممکن نیست بمعنی بجز دخل در خزینها مقدور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن
آن بدست اوست ودر خبرست که ذو النورین رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض کدام است
آن حضرت فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والاخر والظاهر
والباطن یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خیرات آسمان باران است وخزاین زمین گیاه وکلید این
خزینها بدست تصرف اوست هر گاه خواهد باران فرستد وهر چه خواهد ازینها تا بت بر ویاند والذین کفروا وآنانکه نگرویدند بایات الله
بنشانهای خدای یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشان زیانکارانند زیرا که مرجع ایشان دوزخ
آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بدین آبا او دعوت کردند حق سبحانه فرمود که قل بگو با ایشان افغیر الله
آیا غیر خدا را تامرونی اعبد میفرمایید مرا که پرستش کنم بعد ازین همه دلایل ایها الجاهلون ای نادانان ولقد اوحی وبدرستی که وحی
کرده شده است الیک بسوی تو والی الذین من قبلک وبسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی با تو وبا هر یک از ایشان
گفته است که لئن اشرکت اگر شرک آری بفرض محال واضح آنست که مخاطب بحقیقت نظام پیغمبر اند واز روی حقیقت افراد مسلمانانست ایشان
هر یک را میفرماید که اگر شرک آری لیحبطن هر آینه تباه شود عملک کردار تو که در وقت ایمان واقع شده ولتکونن وهر آینه باشی
من الخاسرین از زیانکاران که بعد از دولت دین به نکبت شرک مبتلا کردی بل الله فاعبد بلکه خدا را پرستش کن وکن من الشاکرین
وباش از سپاس داران بر نعمت توحید وعبادت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت آمده گفت
یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمانها را بر اصبعی وزمین را بر اصبعی وجبال را بر دیگری واب وخاک را بر دیگری پس حرکت
اصابع خود را وگوید انا الملک واین الملوک آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قول او متعجب شده تبسم فرمود وآیه آمد که وما قدروا الله ووصف
نکردند ایشان خدا را وتعظیم ننمودند حق قدره چنانچه حق قدر وتعظیم وی باشد والارض جمیعا وزمین وهمه آن قبضته بدست گرفته وی
باشد یوم القیامة روز رستخیز والسموات مطویات وآسمانها در پیچیده شده بیمینه بیمین وی در معالم از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند
که حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچیده وروز قیامت وفرا گیرد بیمین خود پس گوید
انا الملک این الجبارون والمتکبرون پس درهم پیچد زمین را وفرا گیرد بشمال خود وگوید انا الملک این الجبارون والمتکبرون معتقد
اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیه آنست که باز گذارم
آنرا آنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد واز حقیقت آن سخن نباید
گفت سبحانه پاکیست خدای را از وصف جواهر واعراض وتعالی وبرترست عما یشرکون از آنچه شریک می آرند وشریک وی سازند
ونفخ ودمیده شود فی الصور در صور نوبت اول بقول آنانکه دو نفخه اثبات می کنند واین را نفخه صعق گویند که چون در دمند

در بعضی روایات مؤنث است ولفظ اول
وما بعد او جبر است برانکه صفت امد یا باشد ۱۲

فصعق پس بیهوش بیفتد و اصح انست که بمیرد من فی السموات هر که در آسمانهاست ومن فی الارض وهر که در زمین است الا من شاء الله
مگر انکه خدای خواهد که حملهٔ عرش اند یا شهدا یا خزنهٔ بهشت و دوزخ ثم نفخ پس دمیده شود فیه در صور اخری نوبتی دیگر واین را نفخهٔ بعث
خوانند وبدین نفخه همه مردگان زنده شوند فاذا هم پس انگاه ایشان قیام بپا ایستادگان باشند بر کنارهٔ قبور خود ینظرون می نگرند
از هر طرف چون مبهوتان یا انتظاری برند که با ایشان چکنند واشرقت الارض وروشن گردد عرصهٔ زمین بنور ربها بنور پروردگار آن
یعنی نوری که خدای دران بیافریند وگفته اند مراد روشنی عدلست که حقوق خالق وخلایق بدان ظاهر گردد وظلمت ظلم مندفع شود
ووضع الکتاب ونهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست راست وجب عمال وجیء بالنبیین واآورند پیغمبرانرا برای دعوی ابلاغ
برائت والشهداء وگواهان برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمدند صلی الله علیه وسلم وگفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند دقیق
پیغمبران بجهت شرف ایشان وقضی وحکم کرده شود بینهم میان بندگان بالحق براستی وعدل وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند بنقصان
ثواب وافزونی عقاب ووفیت وتمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما عملت جزاء آنچه کرده است وهو وخدای اعلم داناترست بما یفعلون بآنچه
آفریدگان میکنند وجزا مناسب آن خواهد داد وسیق الذین کفروا ورانده شود انانکه نگرویدند رانده الی جهنم بسوی دوزخ زمرا
گروه گروه یعنی درپی یعنی حتی اذا جاؤها چون بیایند بدوزخ فتحت گشاده شود ابوابها درهای هفت گانه آن برای درآمدن ایشان وقال لهم
وگویند ویشانرا خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش الم یاتکم ایا نیامد بشما رسل منکم رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه یتلون علیکم بخواندندی بر شما
ایات ربکم آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بوده وینذرونکم وبیم کنندی شما را لقاء یومکم هذا از دیدن روز شما را قالوا گویند کافران بلی آری بیا
آمدند وما راببیم کردند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای یعنی حکم او بعذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان قیل ادخلوا گفته
شود ویشانرا که درایید ابواب جهنم بدرهای دوزخ خالدین فیها جاوید بودگان دران فبئس مثوی المتکبرین پس بد ارامگاه میست
متکبرانرا دوزخ وسیق الذین اتقوا وبرانند انانرا که بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خود راندنی بلطف وملاطفت یعنی ملایکه
شتاب کنند ایشانرا در رفتن الی الجنة زمرا گروه گروه بر تفاوت مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق اعزاز واحترامست یا مرکب
ایشانرا برانند چه میقا نرا سواره ببهشت خواهند برد حتی اذا جاؤها چون بیایند ببهشت بسعادت تمام ودولت لاکلام فایز گردند وفتحت
ابوابها وگشاده باشند درهاء ان پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وقال لهم وگویند ویشانرا خزنتها خازنان بهشت سلام
علیکم درود بشما یا سلامتی وایمنی لازم حال شما طبتم پاک بودید در دین از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام واز مرتضی علی کرم الله وجهه
منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی ببینند که از زیر آن دو چشمه بیرون می آید پس دریکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود
واز دیگری بیاشامند باطن ایشان منور ومطهر گردد ودرین محل ملایکه گویند پاک شدید بظاهر وباطن فادخلوها پس درآیید ببهشت خالدین
جاوید ماندگان دران وقالوا وگویند مومنان چون بهشت درایند الحمد لله همه ثنا وستایش مر خدایرا الذی صدقنا انکه راست کرد با ما
وعده وعدهٔ خود را بثواب واورثنا الارض ومیراث داد ما را زمین بهشت تا ما از روی تمکن نتبوا جای میگیریم من الجنة از بهشت
حیث نشاء هر کجا میخواهیم فنعم اجر العاملین پس نیکوست مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وتری الملائکة وبینی تو ای محمد مر
فرشتگانرا یعنی وقتی که در مقعد صدق باشی و هر طرف می نگری وبینی ملایکه را حافین فرود گرفتگان من حول العرش گرداگرد عرش یعنی
طواف کنندگان بجوانب آن یسبحون تسبیح میگویند بحمد ربهم مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله وبحمده وتسبیح

نفی ناشایسته میکنند از ذات الهی وبحمد اثبات سزا میکنند ویرا وقضی وحکم کرده شود بینهم میان خلق بالحق براستی یعنی هر کسی را
بمقام او فرود آرند وقیل وگفته شود الحمد لله رب العالمین سپاس وستایش مر خدایرا که افرید کار عالمیانست یعنی چنانچه در ابتداء خلق آسمانها
وزمین کرد ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض بوقت استقرار اهل آسمان وزمین در منازل خویش هم
ستایش کرد تا دانند که در فاتحه وخاتمه مستحق حمد وثنا اوست نظم درخور دستایش بنود غیر تو کس هر جا که ثنایست ترا زیبد وبس
سورهٔ اولست از حوامیم ودر تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکورست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که
هر که خواهد که چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند ودر حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که بمن داده اند طه وطواسین وحوامیم از الواح موسی علیه السلام ودر معالم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که چون ال
حم می افتم گوییا که افتاده ام در بوستانها که بزیست ترم واقع شده وتتبع دران می نگرم از ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شیء
لباب ولباب القران الحوامیم وبعضی از صحابه وتابعین ال حم را عرایس القران می گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه
بقول بعضی علما مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر میکنند ببعضی از تمام پس اینجا حا اشارت بحکم حق
کو خط رد ومنع بران کشیده نشود ومیم ایما بیست بملک او که گرد زوال وفنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم انکه تنزیل الکتاب فرو
فرستادن قرآن من الله از خدایست العزیز خدای غالب که قادر است بر تنزیل آن العلیم دانا بآنچه فرستند بر هر کس ودر هر وقت
غافر الذنب آمرزندهٔ گناه هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وقابل التوب وپذیرندهٔ توبه از قبول کننده کلمه شدید العقاب
سخت عقوبت هر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذی الطول خداوند نیکوکاری وبخشش وبزرگواری لا اله الا هو خدای نیست که مستحق پرستش
باشد مگر او والیه المصیر وبسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان ما یجادل جدال نکنند وطعنه نزنند فی ایات الله در
آیتهای خدای بعد از انکه تنزیل ان محقق شد الا الذین کفروا مگر انانکه پوشیده اند حق را فلا یغررک پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم
گردیدن کافران فی البلاد در شهر شام ویمن برای تجارت یعنی بدل در میاد که ایشان را مهلتی وفرصتی هست که عاقبة کار وخاتمه امور کار
ایشان بخسار وبوار خواهد کشید کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح قوم نوح علیه السلام مر ورا والاحزاب وتکذیب کردند
گروهی چند که سپاه بر روی رسل می کشیدند من بعدهم از پس قوم نوح پیغمبران خود را چون قوم عاد وثمود وهمت کل امة وقصد کردند
هر یک از ینها برسولهم بپیغمبر فرستاده شده بدیشان لیاخذوه تا بگیرند او را ومرادی که خواهند بدو رسانند وجادلوا وخصومت کردند
با پیغمبران خود بالباطل بسخنان بیهوده خود لیدحضوا تا زایل گردانند وناچیز کنند به الحق بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود
فاخذتهم پس من گرفتم ایشانرا وهلاک کردم بمکافات آن فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت من ایشانرا وکذلک وچنانچه واجب شد
بود عذاب بر مکذبان از امم ماضیه حقت واجب شده است کلمة ربک حکم پروردگار تو بعذاب وعقاب علی الذین کفروا برانانکه کافر شدند
از قوم تو انهم بسبب انکه ایشان اصحاب النار ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند واگر قوم از عبادت حق روی بگردانند
زیانی بملک وی نمی رسد زیرا که پرستنده وثنا گویندهٔ او بسیارند از خواص مخلوقات واز جمله ایشان الذین یحملون العرش انانکه برمیدارند
عرش را وحملهٔ عرش اشرف ملایکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگانرا می فرماید تا صبح وشام از روی اجلال واکرام بر
حملهٔ عرش سلام میکنند ومن حوله وانانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که طوافان میگویند وایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته

یسبحون بتسبیح میکویند تسبیحی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردکار ایشان خدایرا ذاکر تنزیهی تابع از صفات جلال واکرام در معالم از شهر بن حوشب
نقل میکند که حمله عرش هشت اند چهار میکویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک وچهار دیکر میکویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد
علی عفوک بعد قدرتک وکویا که ایشان بنسبت کرم آلهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میکویند ویستغفرون وآمرزش میخواهند از خدای
للذین امنوا برای آنانکه کرویده اند ومیکویند ربنا ای آفریدکار ما وسعت فرارسیده کل شیء همه چیزها رحمة وعلما از روی بخشش ودانش
یعنی رحمت وعلم تو بهمه چیزها رسیده است فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنانرا که توبه کرده اند وبتو بازکشته واتبعوا وپیروی نموده اند
سبیلک راه ترا که دین اسلام است وقهم ونکاه دار ایشانرا عذاب الجحیم از عذاب آتش ربنا ای پروردکار ما لطف کن وادخلهم ودر آر ایشانرا تا بپایان
دین روان دین یا همه مومنان را جنات عدن در بوستانهای اقامت التی آن بوستانها که بحق فضل وعدتهم وعده داد ایشانرا ومن
صلح ودر آر با ایشان در بهشت هرکه شایسته بود من ابائهم از پدران ایشان وازواجهم وزنان ایشان وذریاتهم وفرزندان
ایشان تا سرور ایشان در بهشت پدید آید ایمان تمام کردد انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی واز هیچ مقدور عاجز نشوی الحکیم دانا
وهرچه کنی از حکمتی خالی نبود وقهم السیات وباز دار از ایشان بدیها یعنی معاصی را در دنیا ومن تق السیات وهرکه بازداری از وی بدیها
یومئذ امروز در این جهان فقد رحمته پس بدرستی که بروز آخرت رحمت کردی وآن نکاه داشت تو هو الفوز العظیم آن پیروزی بزرکست چه هر صاحب دولتی
کرا امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود ودرین باب کفته اند نظم امروز کسی را که درآری به پناه
فردا عقاب تو بیتش نجنبید راه وانرا که رهش نداده در درکاه ه فردا چکند که نکند ناله وآه ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند ینادون
ندا کرده شوند بزبان فرشتکان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ درایند وبا نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب وملامت بکشایند که چرا
در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملایکه ایشانرا اکمنتد وکویند لمقت الله مراینه دشمنی خدا مر شمارا اکبر بزرکترست من مقتکم از
دشمنی شما انفسکم مر نفسهای شمارا وخدا شمارا دشمن داشت اذ تدعون چون خوانده شدید الی الایمان بسوی کرویدن بخدای
ورسول فتکفرون پس شما کافر شدید ونکرویدید قالوا ربنا کویند کافران که ای پروردکار ما امتنا اثنتین بمیرانیدی ما را دو بار
واحییتنا اثنتین وزنده کردانیدی دو بار اماته اولی بوقت انقضای اجلست در دنیا واحیا اول در قبر واماته ثانیه هم در قبر واحیا
ثانی در بعث ودر تبیان کفته که ذریه آدم را از ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان فرا کرفت وبمیرانید واماته نخستین آنست ودر رحم
که نطفه بودند زنده کردانید پس در دنیا بمیرانید ودر آخرت زنده کرداند وبر هر تقدیر کافران باحیا واماته اقرار کنند وکویند فاعترفنا
پس ما اعتراف کردیم بذنوبنا بکناهان ما که انکار وتکذیب بعث بود فهل الی خروج پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ من سبیل
هیچ راهی یعنی طریقه بر آن سلوک کنیم از دوزخ برهیم وببهشت برسیم مراد ایشان قبول ایمان وتوبه است فرشتکان ایشانرا نا امید ساخته
کویند ذلکم آنچه شما در اید از حبس ابدی بانه بسبب آنست که در دنیا اذا دعی الله چون میخواندند خدایرا وحده یکتا ویکانه کفرتم کافر شدید
بیکانکی ومیکفتید اجعل الالهة الها واحدا وان یشرک به وچون شرک می آوردند یعنی شرکا بوی اضافت میکردند تؤمنوا ای کروید
بشرکا فالحکم لله پس کارکذاری مر خدایراست العلی خدای برتر از انکه ید وشرک آرند الکبیر بزرکوار تر از انکه غیر را با او مساوی سازند
هو الذی اوست آن خداوندی که بکمال قدرت یریکم می نماید شمارا ایاته نشانها دلالت بر وحدت خود وینزل وفرو می فرستد لکم
برای شما من السماء رزقا از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملایکه را تدبیر آن سبب رزق باشد وما یتذکر وپند کرفته نشود

یعنی عبرت نکیرد بدین آیتها الا من ینیب مکر کسی که باز کردد بخدای یعنی از معصیت بازکشته روی بطاعت آورد فادعوا الله
پس بپرستید خدایرا مخلصین له الدین برای او طاعت خود را از شرک وریا ولو کره الکافرون واکرچه کارهند کافران اخلاص شما در
توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافرند وشما بران نعمت شاکر وحیات شما منافرست واعمال واقوال شما مرغوب ومحبوب ایشان
نیست چنانچه کردار وکفتار ایشان نیز نزد شما مکروه ومبغوض است رفیع الدرجات اوست بردارنده درجهای بلند بیندکان در دنیا هم
در عقبی در دنیا بتفاوت طبقات ودر عقبی بتباین مراتب ومقامات ذو العرش خداوند عرش است یعنی خالق ومالک او یا خداوند
ملک وسلطنتست یلقی الروح می افکند وحی را من امره بفرمان خود یا میفرستد جبرئیل را علیه السلام علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده
از بندکان خود یعنی رتبه نبوت عطا میکند بهر که میخواهد لینذر تا بیم کند آنکه وحی بدو آمده مردمانرا یوم التلاق از روز یکدیکر را دیدن یعنی روزی
که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان وزمین یا اولین واخرین یا معبودان وعابدان یا مظلومان وظالمان یا هر عاملی ملاقی شود
عمل خود را یوم هم روزی که ایشان یعنی عباد بارزون آشکارا باشند از قبرها برآمده لا یخفی پوشیده نشود علی الله بر خدای منهم از اعیان
واعمال واحوال بندکان با وجود کثرت ایشان شیء چیزی ملکه همه را داند وبر وفق عمل جزا دهد ومنادی کند که لمن الملک الیوم مرکراست
پادشاهی وکارکذاری امروز پس همه بندکان باتفاق یکدیکر جواب دهند که لله الواحد مر خدایرا که یکانه است در حکم القهار شکننده جبارانست
ومدعیان ملک چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مومنان موافق باشند الیوم امروز تجزی
پاداش داده شود کل نفس هر کسی را بما کسبت جزای آنچه کرده است لا ظلم الیوم ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند ونه بر عقاب کسی افزایند ونه کسی را
بکناه کسی بکیرند ونه نیکی را پاداش بدی دهند ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود شمارست بوقت حساب اورا در وسیط آورده
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی کوید من پادشاه جزادهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که ببهشت درآید ونه هیچ دوزخی را
که در دوزخ شود ونزدیک ایشان مظلمه باشد تا از او قصاص بکنم پس این آیه خواند که الیوم تجزی تا آخر قطعه در وعده اهل ظلم خالیست
در زیدن ظلم را وبال عظیمست ه از ظلم بپرهیز که در روز جزا ه لا ظلم الیوم کوشمال عظیمست وانذرهم وبیم کن کافرانرا وبترسان یوم الازفة
از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید هرچه آینده باشد نزدیکست برسیدن اذ القلوب بترسان ایشانرا
چون دلهای ایشان لدی الحناجر نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها رسیده
ودر آنجا بمانند نه باز توانند کشت نه صاحب ایشان بیاساید ونه برآیند تا خلاصی یابند واصحاب چنین قلوب باشند کاظمین غم کشان
واز غم پر برآمدکان ما للظالمین نیست ستمکاران یعنی کافرانرا دران روز من حمیم هیچ خویشی مشفق ویاری مهربان که عذاب از ایشان
دفع کند ولا شفیع یطاع ونه درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد یعلم میداند خدای خائنة الاعین
خیانت چشمها را یعنی نظر بانچه حرام است یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در رؤیت وعدم رؤیت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت
چشمهای محبان آنست که در اوقات مناجات که خواب را پیرامن آن کذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ کوید هر که دعوی محبت من کند چون شب
درآید چشم او بخواب رود نظم خواب را با دیده عاشق چه کار ما چشم او چون شمع باشد اشکبار ه چشمهای عاشقانرا خواب نیست ه یکنفس آن چشمها بیخواب نیست
وما تخفی الصدور ومیداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینهها یعنی ضمایر واسرار آنچه را که شناسد والله یقضی وخدای حکم میکند بالحق براستی
در جزای محسن ومسی والذین یدعون وآنانرا که می پرستند مشرکان من دونه بدون خدای لا یقضون حکم نمی کنند ایشان بشیء بهیچ چیزی زیرا که

جمادند ایشان را قدرت بران نیست واگر حیوانند مخلوق ومملوکند ومملوک را قوت حکم وفرمان نیست ان الله بدرستی که خدای حق هو السمیع اوست
شنوای گفتار بندگان البصیر بینا بکردار ایشان اولم یسیروا ایا سیر نمی کنند وسفر نمی نمایند مشرکان مکه فی الارض در زمین یمن وشام برای تجارت
فینظروا کیف کان پس تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین کانوا سرانجام کار آنها که بودند من قبلهم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد
وثمود واصحاب موتفکه که دیار ایشان هم نزدیک قریش است کانوا بودند پیشینان هم اشد منهم ایشان سخت تر از ینان قوة از جهت قوت وتن وتوانایی
یا قدرت وتمکن واثارا وبیشتر از جهت نشانها ایشان فی الارض در زمین دیار ایشان چون قلعهاء بلند وشهرهاء بزرگ فاخذهم الله پس بگرفت ایشان را
خدای وعقوبت کرد بذنوبهم بسبب گناهان ایشان یعنی کفر وتکذیب وما کان لهم ونبود مر ایشان را من الله از عذاب خدای من واق هیچ نگاه دارنده
که دفع کند آن از ایشان ذلک این گرفتن بانهم کانت تاتیهم بسبب آن بود که آمدندی بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهاء روشن
ومعجزها هویدا فکفروا پس کافر شدند بدان وانکار کردند مر ان را فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشان را ومعاقب کرد ایشان را انه قوی
بدرستی که خدای تواناست ومتمکن در هرچه خواهد شدید العقاب سخت عقوبت بر اهل شرک ولقد ارسلنا موسی وبدرستی که ما فرستادیم موسی را
علیه السلام بایاتنا بمعجزات ما که نه ایات بود وسلطان مبین وحجتی هویدا گفته اند مراد عصاست واقراد او بذکر جهت تفخیم وتعظیم است
یا ایات دعوتست بحق وسلطان مبین معجز او یعنی بدعوت وحجت فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود ودعوی
ربوبیة میکرد وهامان وبهامان که وزیر او بود وقارون وبقارون که مقرب ومشیر او بود وایشان را بحق دعوت فرمود واظهار معجزه
فرمود ایشان بتکذیب وانکار کردند فقالوا پس گفتند ساحر او جادوست که خارق عادت بجای می آید از روی سحر کذاب دروغگوی است
در آنکه میگوید خدای هست ومن رسول اویم فلما جاءهم بالحق پس چون آمد بدیشان پیغام راست ودرست من عندنا از نزدیک ما قالوا
اقتلوا گفتند بکشید ابناء الذین امنوا معه پسران آنان را که گرویده اند با موسی علیه السلام فرعونیان قبل از ولادت موسی علیه السلام
فرزندان بنی اسرائیل می کشتند وبعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی علیه السلام پیدا شد ودعوی نبوت کرد باز امراء
فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهاء ایشان شکسته شود وموسی را یاری ندهند واستحیوا نساءهم وزنده بگذارید دختران
ایشان را تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید کردند وما کید الکافرین ونیست مکر ناگرویدگان بنسبت انبیا ومومنان الا فی
ضلال مگر در بی راهی وبیهودگی یعنی از پیش نرود ووبال آن هم بدیشان باز گردد پس فرعون درباره موسی علیه السلام با خواص خود
مشورت کرد وگفت او را می باید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد وکشته نشود واز آن خلل بشور رسد یا آنکه مردم گویند فرعون با او
معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران اقلیم را بیاری تا با او معارضه شوند فرعون را این سخن معقول افتاد ومیدانست
که او پیغمبرست از قتل او می ترسید اما نزد قوم اظهار تجلد کرد وقال فرعون ذرونی وگفت فرعون بگذارید مرا تا بخواری اقتل موسی
بکشم موسی را ولیدع ربه وگو او بخوان خدای خود را تا قتل من از او باز دارد انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان یبدل دینکم
از آنکه او تغییر سازد کیش شما را واز عبادت من باز دارد او ان یظهر یا آنکه آشکارا کرد بسبب دعوت او فی الارض الفساد
در زمین مصر وتباهی ودو گروهی وحفص بضم یا وکسر ها ونصب دال میخوانند یعنی موسی ظاهر گرداند در بلاد شما فساد را یعنی چون تابعان او
بسیار شوند با شما حرب کنند وقال موسی وگفت موسی مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی وربکم
به پروردگار من وپروردگار شما من کل متکبر از شر هر گردنکشی که بسبب تعظم لا یومن نمی گرود بیوم الحساب بروز شمار فرعون را نام نبرد

دوحی

و بوصفی ذکر کرد که شامل او واعیان درگاه او بود چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین ودشمنان شادمان گشتند
وقال رجل مومن وگفت مردی گرویده من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی حزبیل یا سمعان که مدتی بود که بطریق حرم یکتم می پوشید از
فرعون واتباع او ایمانه گرویدن خود را گفته اند صد سال بود که ایمان داشت ومی پوشید چون خبر قصد فرعون بموسی شنید گفت اتقتلون آیا
می کشید رجلا مردی را ان یقول برای آنکه میگوید ربی الله آفریدگار من خدا است وقد جاءکم البینات وحال آنکه آورده است شما را معجزات روشن
واستدلالات هویدا من ربکم از پروردگار شما وان یک واگر هست کاذبا دروغگوی فعلیه کذبه پس بروی باشد وبال دروغ او وآن
او را هلاک سازد وان یک صادقا واگر باشد راست گوی یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم از آنچه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب
دینی وآخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادقست بعضی از آن موعود که عذاب دنیا باشد عاجلا بشما برسد ان الله لا یهدی بدرستی که خدای
راه نمی نماید یعنی توفیق راه یافتن نمی دهد من هو مسرف هر کسی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه کذاب دروغگوی بنده است
در دعوی خدایی یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم مر شما راست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالبانید بر بنی اسرائیل وبرتر از ایشان
فی الارض در زمین مصر فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را وحمایت کند من باس الله از عذاب خدای ان جاءنا اگر بیاید بما پس قصد
موسی مکنید ودست از او باز دارید قال فرعون گفت فرعون مر مومن را که از قتل موسی نهی میکرد وجمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند
ما اریکم نمودم شما را الا ما اری مگر آنچه می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او ودیده بودم صلاح در آن وجه وما اهدیکم ونمی نمایم
شما را الا سبیل الرشاد مگر راه راستی حزبیل این سخن استماع نمود دیگر باره عرق غیرتش در حرکت آمده وبحر ایمان جوشیدن آغاز کرد بنصیحت
قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه خبر باز میدهد وقال الذی آمن وگفت آنکسی که ایمان آورده بود یا قوم انی اخاف ای گروه من
بدرستی که می ترسم علیکم بر شما بجهت تکذیب موسی وتعریض او مثل یوم الاحزاب روز آن لشکرها که تکذیب رسل کردند وآن روز
هلاک ایشانست آنکه تفصیل میکند مثل داب قوم نوح مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند وعاد وگروه عاد
که بباد صرصر مستاصل شدند وثمود وقوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم ومانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون
موتفکه که شهر ایشان زیر وزبر گشت وچون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وما الله یرید ونیست خدای که خواهد ظلما للعباد ستم بر
بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند شما هم مکنید تا معذب نگردید ویا قوم انی ای گروه بدرستی که من اخاف علیکم میترسم
بر شما یوم التناد عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را میخوانند باستغاثه وهیچ کسی بفریاد کسی نمی رسد یا
اهل بهشت ودوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود ولا موت ویا اهل
النار خلود ولا موت ودر آن روز منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که هرگز بد بخت نشود وفلان بد بخت گشت که تا ابد نیکبختی
نیابد یوم تولون روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب وبروید مدبرین باز گشتگان از آنجا بسوی دوزخ ما لکم نباشد شما را
من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده که تواند در پناه گرفتن ومن یضلل الله وهر کرا خدای فرو گذارد در ضلالت
فما له پس نیست مرورا من هاد هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند ولقد جاءکم یوسف وبدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب
علیهما السلام ویوسف [illegible] او را که بمرد بدعا زنده گردانید وفرعون ایمان بوی آورد چون یوسف درگذشت فرعون از
برگشت وتا زمان موسی عمر یافت مومن گفت که یوسف علیه السلام پیش از این آمد بمعجزات روشن که احیاء نفس بوده وشهادت

طفل بر براءت او و بعضی گفته اند فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن ابراهیم بن یعقوب را برسالت
بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بدیشان نمود و ایشان نگرویدند پس مومن آل فرعون ازان خبر داد که یوسف
بشما آمد فما زلتم پس همواره بودید فی شک در گمان مما جاءکم به از آنچه آورده بود بشما از دین حتی اذا هلک تا آنگاه که او در گذشت
قلتم گفتید لن یبعث الله بر نخواهد انگیخت خدای من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنودیم دیگری نخواهد
آمد از ترس آنکه قول وی نشنیم کذلک همچنین یضل الله خدای گمراه سازد در بوادی طغیان من هو مسرف هر که او از حد تجاوز کننده است
در انکار مرتاب شک دارنده در آنچه بمعجزه ثابت شود پس در حقیقت اهل اسراف و ارتیاب میگوید الذین یجادلون آنانکه
جدال میکنند با انبیا فی آیات الله در ابطال آیتهای خدای و دفع آن بغیر سلطان اتاهم بی حجتی و برهانی که بدیشان آمده باشد
کبر بزرگست جدال ایشان مقتا از جهت بغض عند الله نزدیک خدای و عند الذین آمنوا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی
خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن آیند کذلک همچنین یطبع الله مهر مینهد خدای علی کل قلب
متکبر بر هر دل شخصی متکبر که سرکشی کند از فرمان برداری جبار خود کامه که خود را از دیگران برتر داند و دارد پس در اتباع
مواعظ خربیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن وی در مستمعان اثر کند وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول گردانید وقال
وگفت فرعون یا هامان ابن لی ای هامان بنا کن برای من صرحا بنای برافراشته لعلی شاید من ابلغ الاسباب برسم بدرها
یا راهها اسباب السموات درهای آسمانها یا راهها از آسمانی بآسمانی فاطلع پس دیده ور شوم یعنی بنگرم الی اله موسی بسوی
خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او وانی لاظنه و بدرستی که من گمان می برم موسی را کاذبا دروغ گوی در دعوی رسالت
یا آنکه او را خدای هست که آفریدگار آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کردند و موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوه مکن ویرا ببین
که من با او چکنم پس حق سبحانه او را بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وکذلک و همچنان زین لفرعون
آرایش داده شد برای فرعون سوء عمله بدی کردار او وصد و باز داشته شد عن السبیل از راه راست و طریق صواب وما کید فرعون
و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس بر قوم الا فی تباب مگر در تباهی و نیستی بر قوم وقال الذی آمن و گفت آنکس که گرویده بود
یعنی خربیل یا قوم اتبعون ای قوم پی روی کنید مرا اهدکم تا بنمایم شما را سبیل الرشاد راه راستی و هدایت یا قوم ای گروه من
انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که این زندگانی متاع برخورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او با اندک فرصتی
در نوردند و نامه معاشرت رایش رقم ابطال در سر کشند نظم بباغ دهر که یک تازه رنگ و خوش بو نیست مباش غره که رنج خزان زپی دارد
زمان زمان بجنبد باد نکبت و ادبار چه رنگ و بو که نشانی زباغ نگذارد وان الآخرة و بدرستی که سرای دیگر هی دار القرار اوست سرای
آرام که او را از زوال و از انتقال مقصود نیست من عمل سیئة هر که بکند کرداری بد فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا
مثلها مگر مانند آنرا و این حکم عدل الهی است ومن عمل صالحا و هر که بکند کرداری شایسته کاران یدخلون الجنة در آورده شوند بهشت
و حفص یدخلون بصیغه معلوم خوانده یعنی به بهشت در آیند یرزقون فیها روزی داده شوند در آن از خوراکهای پاکیزه و مطاعم لذیذ
و مشارب خوشگوار بغیر حساب بی شمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده و این از روی فضل نامتناهی است
آل فرعون از سخنان خربیل تهم کردند که ایمان آورده زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری

می آری خربیل تنبیه نداکرد از روی تنبیه تا شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی نکرت هشیار شوند پس گفت یا قوم وای گروه من
ادعوکم میخوانم شما را الی النجوة بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو و متابعت پیغمبر او وتدعوننی و شما میخوانید مرا
الی النار بسوی عملی که بدان مستوجب آتش شوم یعنی عبادت فرعون تدعوننی میخوانید مرا بدین خود لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای واشرک به
و برای آنکه شریک گردانم بوی ما لیس لی آنچیزی که نیست مرا به بربوبیت او علم دانشی و او را ز حقی علم نفی معلوم است یعنی من غیر از وی
خدای نمیدانم پس دیگری با وی چگونه شریک سازم وانا ادعوکم و حال آنکه من میخوانم شما را الی العزیز بخدای که غالبست یعنی قادر
بر تعذیب مشرکان الغفار آمرزنده است و محو کننده کفر مومنان لا جرم هر آینه انما تدعوننی الیه آنچه شما میخوانید مرا بسوی وی یعنی
پرستش او لیس له دعوة نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد فی الدنیا درین سرای
ولا فی الآخرة و نه در آن سرای دیگر وان مردنا و بدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خدای و ما را جزا خواهد داد وان المسرفین
و بدرستی که گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هم اصحاب النار ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان
ویرا آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند گفت فستذکرون پس زود باشد یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آید شما را
ما اقول لکم درستی آنچه گفتم شما را وافوض و باز میگذارم امری کار خود را الی الله بخدای وی و توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد
ان الله بتحقیق خدای بصیر بیناست بالعباد بامور بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا ویرا بکشند او گریخته روی بکوه
نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه سباع را برانگیخته تا گرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند و بعضی گویند نزد وی
در روی رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون با خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند
و نماز وی و نگاه بانی سباع را مشاهده کردند بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن
فاش نگردد و حق سبحانه از حال خربیل خبر میدهد که فوقیه الله پس نگاه داشت او را خدای سیئات ما مکروا از بدیها آنچه اندیشیدند
در باره وی وحاق بال فرعون و فرو گرفت بکسان فرعون که بقصد او رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب که قتل است
و گفته اند مراد بال فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشان است و بعضی بر آنند که سوء العذاب آتش است چه بدل از آن
آورده که النار فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یعرضون عرض کرده می شود علیها بر آتش دوزخ غدوا وعشیا
بامداد و شبانگاه در عین المعانی آورده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان می نمایند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده
که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه است و صبح و شام آتش را بر ایشان عرض میکنند تا قیامت یوم تقوم الساعة
و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان با بدن باز آید فرشتگان ایشان را گویند ادخلوا آل فرعون در آرید ای کسان
فرعون اشد العذاب سخت تر از آنچه در آن بودند واذ یتحاجون و یاد کن چون پیکار و محاجت کنند دوزخیان فی النار
در آتش فیقول الضعفاء پس گویند بیچارگان و زبونان قوم للذین استکبروا مر آنانکه سرکشی کردند و معظم بودند یعنی
تابعان مر متبوعان را گویند انا بدرستی که ما کنا لکم بودیم مر شما را تبعا پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک
و تکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید فهل انتم پس آیا هستید شما مغنون دفع کنندگان عنا از ما نصیبا من النار بهره از
آتش قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند که جای این سخنست انا کل فیها بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما

یا زداریم واگر ما را قدرت دفع بودی از نفس خود باز میداشتیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم تحقیق حکم کرده است بین العباد میان
بندگان و هر یک را بجایی که در خور اوست فرستاده و قال الذین و گویند آنانکه فی النار در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر لخزنة جهنم مر خازنان
دوزخ را که برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا تا تخفیف کند و بر دارد از ما یوما بمقدار روزی از روزها دینی من العذاب
از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قالوا گویند خزنهٔ جهنم ایشانرا که در دینی اولم تک تاتیکم آیا نبود که آمدی شما رسلکم بالبینات بحجتها و معجزها و شما را بخدا دعوت رسلکم پیغمبران فرستاده شما
کردند قالوا بلی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قالوا گویند خازنان که چون حال برین منوالست فادعوا پس بخوانید خدا را و تخفیف عذاب
طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد وما دعاء الکافرین و نیست دعاء ناگرویدگان الا فی
ضلال مگر در بطلان و ضایع شدن و باجابت نرسیدن انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا پیغمبران خود را والذین آمنوا و آنانرا که گرویده اند
فی الحیوة الدنیا در زندگانی یعنی درین سرای نصرت میکنیم یا بهلاک دشمن و نجات ایشان یا منتقم بجان واگر کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان
چنانچه بانتقام یحیی علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند ویوم یقوم الاشهاد و یاری خواهیم کرد ایشانرا روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت
شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و ملایکه و امت مصطفی صلی الله علیه وسلم یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود نکند ستمکاران را معذرتهم
عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطل است و محل قبول ندارد ولهم اللعنة و مر ایشانراست دوری از رحمت خدای ولهم سوء الدار و مر ایشانراست
سرای بد یعنی جهنم ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم موسی الهدی موسی بن عمران را آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات و صحف و شرایع
واورثنا و میراث دادیم بنی اسرائیل الکتاب بنی اسرائیل را توریه یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریه را هدی راه نماینده و ذکری و پند دهنده
لاولی الالباب و خداوندان عقل سلیم را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدا بنصرت انبیا و هلاک اعدا
حق راست و درست و خلاف بدان راه نیابد واستغفر و طلب آمرزش نمای لذنبک برای تدارک آنچه واقع
شده است از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزی هفتاد بار یا بیشتر تعبد نماید خدا را باستغفار
حیث مزید درجه و بعد از و امت را و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب کن همت را که بحضرت تو امید دارند نظم
گر لب بگشایی از نکویی ٭ حرفی ز برای ما بگویی ٭ یعنی که بعید ز خواهی ما ٭ از حالت پر گناهی ما ٭ نزدیک خدا کنی شفاعت ٭ ما را برهانی از شناعت
وسبح و تسبیح گوی بحمد ربک پیوسته بستایش پروردگار خود بالعشی والابکار در شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده آورده اند که
کفار در باب قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدا نیست و بعث محالست حق سبحانه آیه فرستاد که ان الذین یجادلون و بدرستی که
آنانکه جدال کنند فی آیات الله در بطلان آیتهای خدای و در دفع آن کوشند بغیر سلطان اتاهم بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته
باشند از ادلهٔ عقل ان فی صدورهم نیست در سینههای ایشان الا کبر مگر سرکشی از سخن حق یا ارادهٔ سروری و حکومت یا عظمتی موسوم که مرکز ما هم
نیستند ایشان ببالغیه رسنده بدان فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر ایشان انه هو السمیع بدرستی که او شنواست مر اقوال ایشانرا البصیر
بیناست بافعال ایشان لخلق السموات والارض مرآینه آفریدن آسمان و زمین اکبر بزرگترست نزد من خلق الناس از آفریدن آدمیان
پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بسطت آن اولا بی اصل و ماده مرآینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی
و ماده ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتری از مردمان لا یعلمون نمیدانند که این آفریدن آسانست قول بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان یهود بودند
که حضرت یهود بودند که حضرت پیغمبر را گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او یوسف مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت او بر دیگران فرا رسد

وجیلد

و جویهای آب باو روان باشد و پادشاهی ما باز گردد و او آیتی است از آیتها خدای حق سبحانه این آیه نازل کرد آنانکه منازعت
میکنند در باب دجال و او را آیه الله میدانند در دلهای ایشان کبریست یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای
از شر فتنهٔ دجال و دیگر میکنند حجت او اعظمت از جثهٔ آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگترست و بیشتر مردمان نمی دانند
که دجال یکیست از مخلوقات من و می باید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر بقد بلندتر و بجثه بزرگتر و یک چشم و ظهور او یکی از علامات قیامت
خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم امارات ظهور وی بیان کرده که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه بارید
ثلثی باز گیرد و زمین آنچه از و رویدی ثلثی نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث باز گیرند و در سال سیم نه آسمان باران آید و از زمین گیاه
روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان را
که متمثل شوند بصور آدمی یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت او متشکل شوند و او را گویند
که ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که ملایکه آنرا پاسبانی کنند و چون کار بر مومنان به تنگ آید حق سبحانه
عیسی را علیه السلام از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند تمامی مستاصل کردند و شمه از نزول عیسی در سورهٔ
زخرف مذکور خواهد شد وما یستوی الاعمی والبصیر و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل و جاهل و عالم والذین آمنوا وعملوا
الصالحات و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عمل شایسته کرده ولا المسیء و نه بدکار یعنی کافر و مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند
در دینی مومن و کافر مساوی نباشند در آخرت یکی ساکن درجات بود دیگری مقیم درکات قلیلا ما تتذکرون اندک پند می پذیرند و چون
ثابت شد که محسن و مسیء برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیی دار تکلیفست نه دار جزا پس لابد است از سرای دیگر که در آن پاداش یابند
و آن در قیامت خواهد بود ان الساعة بدرستی که ساعت قیامت لآتیة مرآینه آینده است لا ریب فیها شک نیست در آمدن آن
چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان لا یؤمنون نمی گروند بقیامت و تصدیق نمی کنند از
قصور نظر و الفت با محسوسات وقال ربکم و گفت پروردگار شما ادعونی بخوانید مرا استجب لکم اجابت کنم شما را یعنی مرا بپرستید تا
ثواب دهم اغلب علما درین آیه بر عبادت فرود آورده اند و موید آنست آنکه خدای میگوید ان الذین یستکبرون آنانکه سرکشی نمایند
عن عبادتی از پرستش من سیدخلون جهنم زود در آورده شوند بدوزخ و حفص بصیغهٔ معلوم خوانده یعنی بدوزخ در آیند داخرین
بیچارگان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید از من در وقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا
سوالست یعنی بخواهید تا بدهم که خزانهٔ رحمت مالامالست و کرم من بخشندهٔ آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورد که نقد مراد بر کف امیدش
ننهادم و کدام محتاج زبان سوال گشاد که رقعهٔ حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختم نظم بر آستان ارادت که سر نهاد شبی
که لطف دوست برویش هزار در نگشاید و گفته اند دعا بمعنی ثناست و استجابه بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص
شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چون تایب خدا را میخواند بوقت وقوع باو و اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید
تا بپذیرم نظم گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم ٭ و آنکه ز سر جریمات درگذرم الله خدای بحق الذی جعل آنست که بیافرید لکم اللیل
برای شما شب را و بمزاج بارد لتسکنوا تا ساکن شوید در و بجهت ضعف حرکات و سکون حواس والنهار و بیافرید روز را مبصرا
روشن کننده و بمزاج حار تا ببینید چیزها و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود ان الله بدرستی که خدای لذو فضل مرآینه

خداوند بخشش بزرگ و بسیار است علی الناس بر آدمیان با فریدن دین و تمار یا بخلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح
ایشان در نفس و مال بدانست ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند ذلکم الله آنکه این کارها کند
خدا است ربکم پروردگار شما خالق کل شیء آفریننده همه چیزها لا اله الا هو هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او فانی تؤفکون پس
پس چگونه و بچه وجه برگردانیده می شوید از عبادت او بعبادت غیر او کذلک همچنانکه برگردانیده شدند این قوم یؤفک
الذین برگردانیده می شوند آنانکه کانوا هستند که از روی عناد بآیات الله یجحدون ایشان خدا را انکار می کنند و از پذیرفتن
آن باز می ایستند الله الذی جعل آن خدایی که بساخت لکم الارض برای شما زمین را قرارا موضع آرام تا بر وی روید و می نشینید
والسماء بناء و کردانید آسمان را بنایی بر داشته و بر افراشته وصورکم و بنگاشت شما را ای آدمیان فاحسن صورکم پس نیکو ساخت
صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست و رویهای شما را پاکیزه و اعضای شما را متناسب آفرید ورزقکم و روزی داد شما را من
الطیبات از پاکیزه ها یعنی ماکولات لذیذه و متمیز کردانید روزی شما را از حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی
که او مرات جهان نماست همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات
از آئینه حقیقت جامع او لامع نظم ای صورت تو آئینه سر وجود روشن ز رخت پرتو انوار شهود مجموعه هر دو کون و کنز بنیت جو تو عدد در مملکت صورت و معنی موجود
ذلکم الله آنکه چنین تقدیر کرد خدا است ربکم آفریدگار شما فتبارک الله پس بزرگ است خدای و بزرگوار تر رب العالمین پروردگار عالمیان از جن و انس
و جز آن هو الحی اوست زنده یعنی متوحد بحیات ازلی لا اله الا هو نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فادعوه پس بپرستید او را مخلصین
در حالتی که پاک سازندگان باشید له الدین برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوئید الحمد لله رب العالمین همه سپاسها
و ستایشها مر خدای راست که پروردگار عالمیانست قل بگو ای محمد مر این مشرکان را که میگویند بدین آبا و اجداد خود دست بدین شو انی نهیت
بدرستی که نهی کرده شده ام ان اعبد الذین از آنکه پرستم آنانرا که تدعون می پرستید شما من دون الله بجز خدای لما جاءنی البینات آن هنگام
که آمده است بمن حجج و آیات من ربی از نزد پروردگار من و امرت و مامور شده ام ان اسلم بآنکه گردن نهم و انقیاد کنم لرب العالمین
را فرید کار جهانیانرا هو الذی اوست آنکسی که خلقکم بیافرید پدر شما آدم را من تراب از خاک ثم پس شما را ای فرزندان وی من نطفة
از آب منی ثم من علقة پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید ثم یخرجکم پس بیرون می آرد هر یک از شما را از رحم مادر طفلا کودک ثم پس
باقی میدارد شما را لتبلغوا تا برسید اشدکم بنهایت قوت خود که منتهای شباب است ثم پس از این درجه بالای برد لتکونوا شیوخا تا گردید پیران
و منکم من یتوفی و از شما کس باشد که بمیرانیده شود من قبل پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخت ولتبلغوا و بقا میدهد شما را تا برسید اجلا مسمی
بمدتی نام برده شده که وقت مرگ است ولعلکم تعقلون و شاید شما تعقل کنید در آفرینش خود از درجه بدرجه هو الذی اوست آنکه یحیی زنده
کرداند و یمیت و بمیراند فاذا قضی امرا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فانما یقول پس جز این نیست که گوید له کن مر آن را در آکه بباش فیکون
پس بیاشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و علاقتی و فرصتی و کلفتی نیست نظم فعل او را گر چه علت نیست متوقف بهیچ آلت نیست
زخم زلف کاف و طره نون هر زمان شکلی آورد بیرون الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال و نزاع میکنند فی آیات الله
در آیتهای خدای یعنی حجج قرآن را منکر بند انی یصرفون چگونه و چون برگردانیده می شود از تصدیق بدان الذین کذبوا مجادلان آنانند که تکذیب
کردند و منکر و ید شدند بالکتاب بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وبما ارسلنا و بآنچه فرستاده ایم به یا بخبر رسلنا پیغمبران خود را از احکام شرایع فسوف یعلمون

پس زود بدانند خاتمت تکذیب را اذ الاغلال آنگاه که غلهای آتشین باشد فی اعناقهم در گردنهای ایشان والسلاسل و زنجیرها نیز در آن بود
یسحبون کشیده می شوند بر روی بدان زنجیرها تا افکنند ایشانرا فی الحمیم در آبی جوشان که در نهایت حرارت بود ثم فی النار یسجرون پس از آن در
آتش یسجرون سوخته و بریان سازند ایشانرا یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب کردند ثم قیل لهم پس گویند مر ایشانرا این ما کنتم تشرکون
کجااند آنانکه بودید شما که ایشانرا شریک میگرفتید من دون الله از فرود خدای قالوا گویند دوزخیان که آن شرکا ضلوا عنا گم شدند از ما نمی یابیم
ایشانرا و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا بگذاشتند بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم من قبل پیش از این در دنیا شیئا چیزی را
یعنی بر ما روشن شد که چیزی می پرستیده ایم کذلک همچنانکه مجادلانرا فرو گذاشت یضل الله الکافرین گمراه فرو میگذارد خدای کافرانرا تا راه نمی برند بچیزی
که از او منتفع شوند در آخرت پس ایشانرا گویند ذلکم ای خذلان شما امروز در عقبی بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید شما که می نازیدید از خود و تکبر
می خواستید ادخلوا در آئید ابواب جهنم بدرهای هفت گانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی طایفه بدری که در آیند خالدین فیها جاوید
ماندگان در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهیست گردنکشان را دوزخ فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد بر ایذاء قوم ان وعد الله بدرستی که وعده خدای
اولیا و هلاک اعدا حق درست و راست است و بی شک واقع شد فاما نرینک پس اگر بنمایم بتو بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده داده ایم ایشانرا از قتل و اسر
خود آنست او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا پیش ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما بازگردیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند
یعنی هیچ وجه ایشانرا فرو نخواهند گذاشت و حق سبحانه درین دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم نمود از قتل و اسر و قحط
و جز آن باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود نظم دوستانت در دو عالم شاد و خرم میزیند دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا آورده اند
که کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و تصاعد بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سوره
بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیه فرستاد که ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبرانرا پیش از تو منهم بعضی از ایشان
من قصصنا علیک آنانند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبرند ومنهم من لم نقصص و بعضی از ایشان آنانند که قصه ایشان
نخوانده ایم علیک بر تو اما نام داشته چون الیسع و غیر او و بعضی آنست که نه نام ایشان داشته و نه قصه ایشان شنیده اید حمی بر آنند
که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان بانساب و اسامی شرط نیست وما کان لرسول و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست
ان یاتی بآیة آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او بود الا باذن الله مگر بدستوری خدای و بحکم و فرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات
میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و من حکمت در عدم و وقوع آن می بینم فاذا جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب
مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات قضی حکم کرده شود بالحق براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد وخسر و زیان کند
هنالک المبطلون آنجا نا راستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند الله خدای بحق الذی جعل لکم
الانعام آنست که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لترکبوا تا سوار می شوید منها بعضی را از آن چون ابل ومنها تاکلون و بعضی را
از آن میخورید چون غنم و برخی آنانند که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر ولکم و مر شما راست فیها در انعام منافع منفعت بسیار چون
شیر و پشم و جز آن ولتبلغوا و ایشانرا آفرید تا برسید علیها بمیان قوت بران یعنی بر برخی از آن حاجة فی صدورکم بحاجتی که در دلهای شماست از
سودا و معامله وعلیها و بر شتران در خشکی وعلی الفلک و بر کشتیها در دریا تحملون بر داشته می شوید ویریکم و می نماید خدای شما را آیاته

نشانهاء قدرت خود فای آیات الله پس کدام آیه را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب تنکرون انکار
میکنید افلم یسیروا آیا سیر نکردند فی الارض در زمین عاد و ثمود فینظروا کیف کان تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار
آنانکه پیش از ایشان بوده اند از امم پیش کانوا اکثر منهم بودند بیشتر از ایشان از روی عدد واشد قوة و سخت تر از روی توانایی واثارا فی الارض
واقوی تر از جهت یادگارها ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فما اغنی عنهم پس دفع نکرد عذاب را از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند
از جمع مال و ترتیب سپاه فلما جاءتهم پس آن هنگام که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بمعجزات و دلالات فرحوا شاد گشتند بما
عندهم بانچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش برغم ایشان یعنی جهلی که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهات بی اعتبار
ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارتست یا علم طبایع و تنجیم که یونانیان بدان مباهات و استظهار شده یا انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم
حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخت وحاق بهم و احاطه کرد بایشان ما کانوا به یستهزءون جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند ~~لاجرم حق سبحانه ایشانرا~~
هلاک ساخت فلما راوا پس آن هنگام که بدیدند بأسنا سختی عذاب ما را در دنیا قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدای یکتای
وکفرنا و کافر شدیم بما کنا به مشرکین بانچه بودیم بآن شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند
ایشانرا ایمانهم گرویدن ایشان لما راوا بأسنا آن هنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع میشود
و ایمان در زمان تکلیف مقبولست نه در وقت یاس سنة الله سنت نهاد خدای سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است
فی عباده در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان یاس بهیچ وجه مقبول نیست وخسر و زیان کار شدند هنالک الکافرون در زمان
ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد و اگرچه همه عمر در خسران بودند

بسم الله الرحمن الرحیم

حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفیست و هر کس بر استخراج آن قادر نیست و گفته اند حا اشارت بحکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه را
منت است بر مومنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارتست بآن چیز که میان حق تعالی و حبیب اوست
و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد نیز آمده پس سر غیبی
در همین قسم یاد میکند که این قرآن تنزیل فرو فرستاده شده است من الرحمن از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام الرحیم مهربان
برعایت قلوب خواص و از اضافهٔ تنزیل بدین دو نام استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی وابسته بقرآنست و این
فرو فرستاده کتاب فصلت کتابیست پیدا کرده شده آیاته آیتهای وی و مبین گشته با مر و نهی و وعد و وعید قرآنا عربیا در حالتی که
قرآنیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از اهل
دانش و شناسند که نزول من عند الله است بشیرا مژده دهنده و آنانرا که نیکوی عمل کنند ونذیرا و بیم کننده آنانرا که بد کنند
فاعرض پس روی بر تافتند از قبول یعنی نپذیرفتند فاعرض اکثرهم پس اعراض کردند بیشتر ایشان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند
وقالوا و گفتند اهل شرک که همواره قلوبنا دلهای ما فی اکنة در پوششهاست مما تدعونا از فهم آن چیزی که میخوانی نمی شنویم ومن بیننا
وبینک و میان ما و تو حجاب پرده است که جمال نبوت ترا نمی بینیم یا حاجزیست که ما را از پیروی تو منع میکند و در وسیط آورده که
ابو جهل جامه را میان خود و رسول صلی الله علیه وسلم پرده ساخت و گفت تو از آن جانب و ما ازین جانب فاعمل پس عمل کن بر دین خود
اننا عاملون که ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا آنچه میتوانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ماوردی فرموده که تو کاری کن

برای آخرت

برای آخرت خود که ما برای دینی خود عمل میکنیم قل بگو انما انا جز این نیست که من بشر آدمی ام مثلکم مانند شما یعنی از جنس بشرم
نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت نمی کنم که سمع را از و کراهت و طبع را نفرت باشد
بلکه یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله واحد خداییست یگانه فاستقیموا پس توجه کنید
الیه بسوی او بتوحید و طاعت و بران مقیم باشید واستغفروه و از وی آمرزش جویید گناهان را که بعد از اسلام کنید در وضیح آورده که
استقامت مساوات افعال و اقوال و احوالست ظاهرا و باطنا یعنی باید که تن و دل دایم یکی باشد و چون بمرتبهٔ استقامت رسید
استغفار کنید از رویهٔ عمل که آن رویه عمل گناهی بزرگ و خطای عظیمست وویل و سختی عذاب للمشرکین مر شرک آرندگانراست
الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة نمی دهند زکوة را یعنی بکلمهٔ لا اله الا الله که زکوة نفس است متکلم نمی شوند و مراد آنست که خود را بتوحید
از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمی دهند و وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب انسانست و بذل او
بر نفس راسخت تر باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتست ببخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و کرم [illegible] است
و گفته اند هر توانگر که او را سخا نبود چون تنیست که جان ندارد یا چون درختیست که بر ندارد قطعه منعم ممسک شجری بی برست ❊ سر در مدخل بدنی بی [illegible]
بخل که سرمایهٔ ناکامیست ❊ درد و درمان موجب بدنامیست وهم و مشرکان بالاخرة بسرای دیگر هم کافرون ایشان ناگرویدگانند و بدان جهت
نفقه نمی کنند که مکافات آن اسراف باور ندارند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و بکردند کردارهای ستوده لهم اجر
ایشانراست مزدی غیر ممنون ناکاسته یا غیر محسوب در معالم فرموده که آیه در شأن بیماران و عاجزان و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از
ادای عبادات باز مانند و حق سبحانه همان ردا طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون بمعنی غیر مقطوع باشد عبدالله بن عمر
رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده بر طریقهٔ نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بر وی موکل است
گوید بنویس برای او مانند عمل او وقتی که در صحت داشت از نیک رحمی تا وقتی که او را باز رهانم یا بحضرت خود برم قل ائنکم بگو آیا شما لتکفرون کافر میشوید
وی گروید بالذی خلق الارض بانکسی که بیافرید زمین را فی یومین در دو روز امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه
بگسترانید وتجعلون له و می سازید برای وی بزبان اندادا همتایان ذلک آن خداوندی که زمین را بیافرید رب العالمین پروردگار عالمیانست
وجعل و بیافرید فیها در زمین رواسی کوهها بلند پاینده من فوقها از زبر زمین تا ناظران در ان نگریسته بهرهٔ اعتبار بردارند وبارک فیها و برکت
کرد در کوهها یا که در و منابع و معادن آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زروع و انهار وقدر فیها و تقدیر کرد در زمین اقواتها روزیهای
اهل زمین را یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقدر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و ارزن و گوشت و امثال آن که هر یک ازینها غالب
اقوات هر بلده است و تقدیر این روزیها کرد فی اربعة ایام در تتمهٔ چهار روز یعنی در دو روز دیگر سه شنبه و چهارشنبه بود سواء یکسان ش
جواب یکسان شدنی للسائلین مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سایلان بی زیاده و نقصان گفته شد
ثم استوی پس قصد کرد الی السماء بآفریدن آسمان وهی دخان و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب بهیئت دخان در زاد المسیر گفته
که حق سبحانه آب بیافرید یا در اید و کماشت تا او را در شورش آورد و از وی بخاری مرتفع شده حق سبحانه آسمانرا از و آفرید و در عین المعانی
آورده که حق تعالی جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست بگداخت و روان شد آتش را بر وی مسلط کرد تا بجوش آمد کفی و بخاری از و
ازوی برانگیخت از آن کف زمین و از آن بخار آسمان آفریده شد نظم کفی را منبسط ساخت که این فرشست بس لایق ❊ بخار را بر افراز که این سقفیست بس زیبا

ازان سقف معلق حسن تقویرش بود وظاهر برین مطبق لطف تدبیرش بود پیدا فقال پس گفت خدای بعد از افریدن آسمان لها مر ورا وللارض
ومر زمین را که هر دو ایتیا بیایید یا بجه شما را فرمایم طوعا از روی فرمان برداری او کرها یا از سر نا خواهش ولی رغبتی یعنی اگر خواهید واگر نه از
آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرتست نه اثبات طواعیت وکراهیت ایشان وگفته اند اسمان را گفت آفتاب وماه وستارگان خود را
ظاهر ساز وزمین را فرمود که انهار خود را بشکاف واثمار خود را بیرون آر قالتا گفتند آسمان وزمین اتینا آمدیم ما بدانچه فرمودی طائعین فرمان
برداران آورده اند که اول موضع کعبه معظمه زادها الله شرفا از اجزاء زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزاء اسمان وبدین جهت ان محل کعبه
اسلام وقبله انام گشت وچون آسمان آفریده شد انرا بشکافت فقضیهن پس پرداخت آنرا سبع سموات هفت آسمان وتمام ساخت امور آنرا
فی یومین در روز بخشنبه وجمعه واوحی ووحی کرد فی کل سماء بهر آسمانی امرها فرمان آنرا یعنی یا اهل آن الهام فرمود که عبادت بر چه وجه
کنند یا مقرر گردشان هر فلکی وانچه از ان آید وزینا السماء الدنیا وبیاراستیم آسمان نزدیکتر را بمصابیح بچراغها یعنی ستارگان که چون
چراغ رخشان ودرخشان باشند وحفظا ونگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که استراق سمع کنند ذلک آنچه یاد کرده شد از
بدایع افرینش تقدیر العزیز آفریدن واندازه کردن خداوند غالبیت که در ملک خود بقدرت هرچه خواهد کند العلیم داناکه هرچه سازد از روی
حکمت باشد فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فقل انذرتکم پس بگوی بیم کردم شما را وترسانیدم
صاعقة از عذابی بیهوش سازنده وهلاک کننده مثل صاعقة عاد مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بوده وثمود وعذاب قوم ثمود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام
تخصیص این دو قوم جهت آنست که قریش در سفر رحلة الشتاء والصیف بر مواضع این دو گذشته آثار عذاب مشاهده میکرده اند وایشان مستحق
صاعقه وصیحه شدند اذ جاءتهم الرسل تا وقتی که آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود وصالح علیهما السلام من بین ایدیهم از پیش روی ایشان ومن خلفهم
واز پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان بوقتی وعنف ونصیحت وفضیحت درآمدند ودعوت کردند ان لا تعبدوا بانکه مپرستید الا الله مگر خدایرا
قالوا گفتند کافران در جواب ایشان که لو شاء ربنا اگر خدای خواستی که رسول فرستادی لانزل ملائکة هر اینه فرشتگان فرستادی بجای شما
فانا پس بدرستی که ما بما ارسلتم به بانچیزی که فرستاده شده اید بآن بر زعم خود کافرون ناگرویدگانیم چه شما مانند آدمیان اید وهیچ فضلی ومزیتی
نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا مانده از مشاهده معنی ایشان غافل بودند فیم چند صورت بینی ای صورت پرست هم که معنی دید از صورت برست
نا شوی از نور معنی بهره مند دیده صورت پرستی را ببند انکه تفصیل قصه ایشان میکند ومیگوید فاما عاد اما گروه عادیان فاستکبروا
پس گردنکشی کردند فی الارض در زمین احقاف در بلاد یمن بغیر الحق بنا سزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند بر هود علیه السلام ایشانرا تهدید کرد
بعذاب ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند وقالوا وگفتند من اشد منا کیست سخت تر از ما قوة از روی قوة یعنی توانائی
داریم وچیزی هیچ عادیان مغرور شدند بقوت وشوکت خود چه مردم جسیم وطویل بودند وسنگ را از کوه بضرب دست یکند ندی اولم یروا ایا
ندانستند آیا مغرور شدگان بقوت خود ان الله الذی خلقهم آن خدایی که بیافریده است ایشانرا هو اشد منهم او سخت ترست
وبسیار تر است از ایشان قوة از روی قوت یعنی توانائی دارد بر چیزی که غیر او را آن توانائی نیست وکانوا بودند قوم عاد از روی
تعصب بایاتنا یجحدون بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند که حق است فارسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان ریحا صرصرا بادی
سرد یا آواز مهیب فی ایام نحسات در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه دیگر که هشت روز وهفت شب باشد باد
هم فرستادیم لنذیقهم تا بچشانیم ایشانرا عذاب الخزی عذاب رسوائی وخواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی

همه را استاصل سازیم ولعذاب الآخرة وهر اینه عذاب آن سرای اخزی سخت تر است از روی رسوائی وهم لا ینصرون وایشان یاری داده
نشوند دران روز بدفع عذاب از ایشان واما ثمود واما گروه ثمود فهدیناهم پس ایشانرا دلالت کردیم براه راست یا راه خیر وشر بدیشان
نمودیم فاستحبوا العمی پس گزیدند واختیار کردند نابینائی یعنی جهل وضلالت وکفر را علی الهدی بر علم وهدایت ایمان فاخذتهم پس فرا گرفت
ایشانرا صاعقة العذاب الهون صاعقه عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام ایشانرا هلاک کرد بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند
کسب میکردند از تکذیب صالح علیه السلام وعقر ناقه ونجینا الذین آمنوا وبرهانیدیم از ان صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح وکانوا یتقون
وبودند که پرهیزی کردند از شرک ویوم یحشر ویاد کن آن روز را که حشر کرده شوند اعداء الله دشمنان خدای الی النار بسوی اتش دوزخ
یعنی جمع کنند همه را فهم یوزعون پس رانده شوند بدوزخ یا پیشینیانرا نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حتی اذا ما
جاءوها تا وقتی که بیایند بآتش شهد علیهم گواهی دهد بر ایشان سمعهم گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند وابصارهم ودیدهای ایشان بآنچه
دیده باشند وجلودهم وپوستها یعنی جوارح ایشان واول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ وکف راست بود وگفته اند فروج
ایشان گواهی دهند بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند وقالوا وگویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لجلودهم مر اندامهای خود را
لم شهدتم چرا اندامهای خود را لم شهدتم چرا گواهی دادید علینا بر ما که ما برای شما داوری میکردیم وعذاب از شما باز میداشتیم قالوا گویند اعضاء
ایشان که ما را سرزنش مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه انطقنا الله الذی بسخن آورد ما را آن خدایی که بقدرت کامله انطق کل شیء
بسخن آورد هر چیز را که سخن گوید وهو وحال آنکه خلقکم بیافرید شما را اول مرة نخستین بار واز عدم بوجود آورد والیه ترجعون
وبسوی او باز گردانیده خواهید شد برای جزا وما کنتم تستترون ونبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید ان یشهد از آنکه گواهی دهد علیکم
بر شما سمعکم گوشهای شما ولا ابصارکم ونه دیدهای شما ولا جلودکم ونه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید ونتوانستید وگمان نبردید
که اجزای شما بر شما گواهی دهند ولکن ظننتم ولیکن گمان داشتید ان الله لا یعلم آنکه نداند کثیرا مما تعملون بسیاری از آنچه می کنید در زاد المسیر
فرموده که کفار مکه میگفتند هرچه آشکارا میکنیم خدای داند وآنچه پنهان از ما صادر می شود بدان دانا نیست وذلکم وآن ظن شما ظنکم الذی
آن ظنی که در دنیا ظننتم گمان می بردید بربکم بخدای شما که اعمال پنهان ما را نمی داند اردیکم هلاک کرد شما را در آخرت فاصبحتم من
الخاسرین پس گشتید از زیان کشتگان فان یصبروا پس اگر شکیبائی نمایند واگر جزع کنند فالنار پس آتش دوزخ مثوی قرارگاه
کامست لهم مر ایشانرا وان یستعتبوا واگر خشنودی حق سبحانه بجویند فما هم پس نیستند ایشان من المعتبین از اجابت کرده شدگان در
طلب خشنودی وقیضنا وبرانگیختیم لهم برای مشرکان قرناء دوستان وهم نشینان از شیاطین وبر ایشان مسلط کردیم فزینوا لهم پس بیاراستند
دیوان برای ایشان ما بین ایدیهم آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا ومتابعت نفس وهوا تا در طلب آن ایستاده اند وما
خلفهم وآنچه از پس ایشانست از امور اخروی ووعده ووعید تا از ان منکر شدند وحق وواجب گشت علیهم القول بر ایشان سخن یعنی کلمه
عذاب فی امم قد خلت با امتان دیگر که گذشته من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیوان وآدمیان که همین عملها کرده بودند
یعنی چنانچه امم مکذبه را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذابند در کشف الاسرار آورده که چون خدای به بنده خیری خواهد
او را قرین نیکو وهمنشین صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد وچون به بنده بدی خواهد او را رفیق بد ومصاحب فاسق مبتلا
کند تا بر مخالفت حق اش تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ساخت ومستحق عذاب گشتند انهم بدرستی که کافران کانوا بودند

خاسرین زیان زدگان در سرد و جهان نظم ز نقد معرفت امروز مفلس ۞ ز سود آخرت فردا تهی دست ۞ آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت
میکردند که چون محمد را بینید که قرآن میخواند او را بسوی تشویش دمید که غلط کند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرآن خواندی جمعی در مقام
تعرض آمده آوازها بر داشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زنان دست بر هم کوفتندی و شعرها تا خوش خواندندی آیه نازل شد که وقال الذین
کفروا و گفتند آنانکه بگرویدند یعنی مشرکان عرب یکدیگر را گفتند لا تسمعوا مشنوید و گوش منهید لهذا القرآن و شنیدن این قرآن را که محمد خواند والغوا فیه
و سخنان لغو و حشو در افکنید در اثنای قرائت و یاد کنید در پیش روی او لعلکم تغلبون شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و آواز خواندن باز ایستد فلنذیقن
الذین کفروا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد این گروه قایلاند یا عامه کافران را عذابا شدیدا عذابی سخت یعنی بسیار و دایم ولنجزینهم
و هر اینه پاداش دهیم ایشانرا بدتر پاداشی اسوء الذی کانوا بدترین کاری که بودند که از روی جهل و عصبیت یعملون میکردند ذلک آن عقوبت
جزاء اعداء الله پاداش دشمنان خدا است النار یعنی آتش عطف بیانست از جزا لهم مر کافرانراست فیها در آتش دار الخلد سرای جاویدی یعنی
مقام ایشان باشد جزاء پاداش داده شوند پاداش دادنی بما کانوا بسبب آنچه بودند که همواره بایاتنا بآیات کلام ما یجحدون انکار کردند وقال
الذین کفروا ربنا ارنا الذین آنانکه کافرانند نمای آن دو کس را که در دین اضلانا گمراه کردند ما را من الجن والانس از دیوان و آدمیان
یعنی ابلیس که تا فرمانی او میکرد و قابیل که خون ناحق او در بخت این دو کس را بما نمای نجعلهما تا داریم ایشانرا تحت اقدامنا در زیر
پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لیکونا من الاسفلین تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرتر شوند یا از فرودان فرودتر باشند ان الذین
قالوا بدرستی آنانکه گفتند ربنا الله پروردگار ما الله هست ثم استقاموا پس بران بایستادند تتنزل فرود آیند علیهم الملائکة بر ایشان
یعنی مومنان مستقیم فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد بآنکه ایشانرا گویند ان لا تخافوا مترسید از آنچه که در پیش دارید
از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گشت ولا تحزنوا و اندوه مبرید بر آنچه بگذاشته اید از اهل و ولد که حق سبحانه کار ایشان بخوبی خواهد
ساخت وابشروا بالجنة و شادمان شوید ببهشتی که در دنیا التی کنتم توعدون بودید که بان وعده داده می شدید بر زبان پیغمبر نحن اولیاؤکم
ما دوستان شما بودیم فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه داشتیم در آن سرای بیکدیم و تعظیم و در خواست ولکم و شما راست
فیها در آخرت ما تشتهی انفسکم آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذاید یا از کرامات ولکم فیها و شما راست در عقبی ما تدعون آنچه
خواهید نزلا روزی مهیا شده من غفور از خدای آمرزنده رحیم مهربان و بخشاینده ومن احسن و کیست نیکوتر قولا از جهت سخن ممن دعا
از آنکسی که بخواند خلق را الی الله بپرستش خدای وعمل صالحا و بکند کاری شایسته وقال و گوید اننی بدرستی که من من المسلمین از
گردن نهادگان حکم خدایرا آیه در شان حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که خلق را بخدای دعوت کرد و گفته اند ائمه و مشایخ درین آیه
داخلند و عایشه رضی الله عنها فرموده که می بینم این آیه را الا در شان موذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال رضی الله عنه
بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی کلاغ بدای کند و نماز میخوانند و سخنان بیهوده بر زبان ایشان گذشتی این آیه نازل شد و بر هر تقدیری
که موذنان باشند علی صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذارند ولا تستوی الحسنة ولا السیئة و برابر نیست
نیکی و بدی در مجازه لسو مکافات یعنی توحید و شرک که مساوی نیستند ادفع دفع کن سیئه را بالتی بآن چیزی که تی هی احسن
ان نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو تغافل در گذر فاذا الذی پس چون چنین کنی آنکسی که باشد
بینک وبینه میان تو و او عداوة دشمنی هر آینه دوست گردد کانه گویا او ولی حمیم دوستی کارساز بوده و خویش مهربان

و در اتحاف

و در اتحاف آورده و از امام اعظم رحمه الله نقل میکنند که چون کسی بمن میرسانند که مرا بد میگوید وما یلقیها و عطا نکنند این صفت و عادت الا ذو
حظ عظیم مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنکه بهره مندی تمام دارد از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا اطلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت
واما ینزغنک و اگر برسد بتو من الشیطان از دیو نزغ وسوسه تباهی یعنی اگر وسوسه شیطان خواهد که بنای این صفت که مذکور شد در هم
شکند فاستعذ پس پناه جوی بالله بخدای از شر او انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا و استعاذه ترا العلیم دانا بنیت تو
ومن آیاته و از نشانهای قدرت الهی اللیل والنهار شب و روز که متعاقب یکدیگرند و روز جهت آرایش و شب از برای آسایش والشمس والقمر و دیگر
آفتاب و ماه که بسیر بمقدار و اندازه مقرر میروند و می آیند لا تسجدوا سجده مکنید للشمس مر آفتاب را ولا للقمر و نه ماه را که ایشان مخلوق اند
مانند شما واسجدوا و سجده آرید لله مر خدای را الذی خلقهن آن خدایی که بیافرید شب و روز را و مهر و ماه را ان کنتم اگر هستید شما
که از روی یکتا گویی ایاه تعبدون مر ورا می پرستید چه سجود اخص عبادتست و آن خالق را باید نه مخلوق را امام شافعی رحمه الله درین محل سجده میکند
تا سجده مقترن امر باشد و این روایت مسروقست از عبدالله مسعود رضی الله عنه فان استکبروا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدایرا از آن جه زیان
فالذین عند ربک پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند از فرشتگان یسبحون له نماز میگذارند برای او یا تسبیح گویند مر ورا و می ستایند
باللیل والنهار بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وهم لا یسأمون و ایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش
و پرستش امام اعظم رحمه الله اینجا سجده میکند چه سخن سجده اینجا تمام شده و این روایت ابن عباس و ابن عمرست رضی الله عنهما و این سجده یازدهم
باتفاق علما از سجدات قرآن ومن آیاته و از نشانهای قدرت الهی انک تری الارض آنست که تو بینی زمین را جهت رستن نبات خاشعة
فسوده و خشک شده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم علیها الماء بران زمین آب باران را اهتزت بجنبش در آید بجهت رستن نبات از و
وربت و بر دمید و افزون گردد و بالیده ان الذی احیاها بدرستی آنکه آن زمین مرده را زنده کرد لمحی الموتی هر آینه زنده کننده مردگانست انه علی کل شیء
قدیر بدرستی که او بر همه چیزها از احیا و اماته قدیر توانا است و قدرت او بر همه مقدور دارد ان الذین بدرستی آنانکه یلحدون میل میکنند
و از نهج استقامت منحرف می شوند فی آیاتنا در آیتهای کتاب ما یعنی در وی طعن می نمایند یا تاویل باطل میکنند و از طریق صواب باز میگردانند
لا یخفون پوشیده می شوند علینا بر ما یعنی همه را میدانیم و جزای طعن و الحاد بریشان میرسانیم افمن یلقی فی النار آیا کسی که انداخته شود در آتش
باتفاق مفسران مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختنست باشد خیر بهترست ام من یاتی یا کسی که بیاید آمنا ایمن از دوزخ یوم القیامة روز رستخیز
که آن حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و گفته اند حمزه رضی الله عنه یا عمر یا عثمان یا عمار رضوان الله علیهم اجمعین اعملوا امر تهدیدست کفار را میگوید
بکنید ما شئتم هرچه میخواهید انه بدرستی که خدای بما تعملون بدانچه شما میکنید بصیر بیناست و بران جزا خواهد داد تم حیله و مکر رها کن که خدا میداند
نقد مغشوش بیازارید معامل بیناست ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بالذکر بقرآن که بهترین یاد کردیست لما جاءهم آن هنگام که آمد
بدیشان ایشان معاندان و ستیزند کاشتند وانه و بدرستی که قرآن لکتاب عزیز هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم
النظیر لا یاتیه الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطلی من بین یدیه از پیش وی ولا من خلفه و نه از پس وی یعنی از جهت باطلی بر وی متطرق
نشود در بازیاده و نقصان بدو راه نیابد یا در اخبار او از گذشته و آینده دروغ یافت نشود تنزیل او فرستاده شده است من حکیم از
خداوند دانا حمید ستوده ما یقال لک نمی گویند ترا ای محمد کفار قوم الا ما قد قیل مگر آنچه گفته شده است یعنی گویان گفته اند للرسل مر فرستادگان
من قبلک پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش از تو هم پیغمبران که بوده منکران قوم باو

همین گفته اند که یا تو میگویند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو لذو مغفرة مراینه خداوند آمرزش است وانبیا وصاحبان ایشانرا وذو عقاب
الیم وخداوند عقوبت دردناک مشرکان ومکذبانرا آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد تا بعضی از وعربی وبعضی
عجمی تا هر دو قوم ازو بهره برند آیة آمد که ولو جعلناه اگر ما میفرستادیم این کتاب را قرآنا اعجمیا قرآنی بلغت عجم لقالوا مراینه میگفتند کافران عرب
لولا فصلت چرا پیدا وهویدا نکردند ایاته آیات کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم ءاعجمی آیا کلام عجمی وعربی ومخاطب عربی قل هو بگو این کتاب للذین
امنوا مر آنانرا که گرویده اند هدی راه نماینده است بحق وشفاء وشفا بخشنده از امراض شک وشبهه والذین لا یؤمنون وآنانکه نمی گروند در آن
فی اذانهم وقر در گوشهای ایشان گرانی است یعنی تصامم میکنند وبگوش هوش نمی شنوند وهو وآن کتاب علیهم عمی بر ایشان پوشیدگی است
تا جلوهٔ جمال کمال از آنی نبینند اولئک آن گروه که از شنیدن قرآن ودیدن حقیقة آن کور وکرند ینادون ندا کرده می شوند من مکان بعید از
جای دور مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور ودراز بخوانند نه خواننده را بیند ونه آواز او شنود پس او را از آن ندا هیچ فهم نبود
نظم نادی اقبال میگوید که ای ناقابلان ما مایسی نزدیک نزدیک وشما پس دور دور ولقد اتینا وبتحقیق ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة فاختلف فیه
پس اختلاف کردند همچنانچه در قرآن بعضی باور داشتند وجمعی تکذیب کردند ولولا کلمة سبقت واگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است من ربک
از پروردگار تو یعنی وعدهٔ قیامت وفصل خصومت در عرصهٔ محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لقضی مراینه حکم کرده شدی بینهم میان اهل تکذیب
واستیصال شدندی وانهم وبدرستی که مشرکان عرب یا یهود لفی شک در گمانند منه از توریة یا قرآن مریب گمانی مضطرب آورنده من عمل
صالحا کاری ستوده فلنفسه پس از برای نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وما ربک بظلام ونیست آفریدگار تو ستم کننده للعبید
بندگانرا که فراخور عمل مکافات ننماید الیه بسوی خدای یرد باز
گردانیده شود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون از آن سوال کنند علم آن حواله بحضرت او می باید کرد که کسی جز او نداند وما تخرج وبیرون
نیاید من ثمرة هیچ میوه من اکمامها از غلافهای خود وما تحمل وبار نگیرد من انثی هیچ ماده از انسان وسایر حیوانات ولا تضع ونهد بار
خود را الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار ونتایج نیز خاصهٔ اوست ویوم ینادیهم وروزی که بخواند خدای مشرکانرا
واز روی توبیخ گوید این شرکائی کجا اند آنان که بزعم شما قالوا اذناک گویند خدایا شنوانیدیم ترا وگفتیم ما منا نیست از ما من شهید
هیچ گواهی دهنده بشرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وضل وگم شد عنهم از مشرکان ما کانوا یدعون آنچه بودند که می پرستیدند من قبل پیش
از قیامت یعنی بتانرا که در دنیا می پرستیدند در آن روز نه بینند یا از ایشان مدد نیابند وظنوا ویقین دانند که از عذاب وعقوبت ما لهم نیست
ایشانرا من محیص هیچ گریزگاهی لا یسأم الانسان ملول نمی شود آدمی من دعاء الخیر از خواهش نیکی درین جهان چون نعمت وصحت وامثال آن
وان مسه الشر واگر برسد او را تنگدستی وبیماری فیؤس پس نا امید است از راحت قنوط امید برنده از رحمت ویأس وقنوط صفت کافران
وکم اهانت ولئن اذقناه واگر بچشانیم آن کافر را رحمة منا بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی وتوانگری من بعد ضراء مسته از سختی که بدو رسیده
باشد لیقولن مراینه گوید هذا لی این خیر وعافیت برای منست ومن مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود وزوال نخواهد یافت وما اظن الساعة
وگمان نمی برم قیامت را قائمة برخاسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر وبعثت ولئن رجعت واگر باز گردانند مرا الی ربی بسوی
پروردگار من یعنی اگر بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند قیامت قائم شود ومرا بازگردانند ان لی بدرستی که مراست عنده نزدیک خدای
للحسنی الحالة نیکوتر باشد فلننبئن الذین کفروا پس خبر کنیم آنانرا که کافر شدند بما عملوا بانچه کرده اند از کفر وتکذیب واحیانا بتعذیب خواهد بود

ولنذیقنهم

ولنذیقنهم ومراینه بچشانیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذابی درشت وبزرگ وبدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بوده اند از
نعمت وکرامت واذا انعمنا وچون انعام کنیم ودر عافیت بگذاریم علی الانسان مر کافران اعرض روی بگرداند از شکر ونا بجانبه ودور شود
بخود از راه حق یا خود را بر یک طرف کشد از سپاس داری واذا مسه الشر وچون برسد او را بلا ومحنت فذو دعاء عریض پس خداوند دعای بزرگ
وبسیار است تشبیه کرده دعای بزرگ را بچیزی که پهنا دارد جهت سعت وکثرت آن قل بگو ای محمد ارایتم خبر دهید مرا که نفس الامر ان کان
اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای وکفرتم به وشما کافر شده اید بدان بی تامل در آن من اضل کیست گمراه تر ممن هو از آنکس که او
فی شقاق بعید در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه وعناد وانکار وافساد باید وضع موصول
بجای صله شرح حال وتعلیل مزید ضلال ایشانست سنریهم زود باشد که بنمائیم ایشانرا یعنی کفار قریش را ایاتنا نشانهای قدرت خود
که یکی از آن شق قمرست فی الافاق در کنارهای جهان وفی انفسهم ودر نفسهای ایشان یعنی مکه حتی یتبین لهم تا روشن شود وپیدا تر انه الحق
آنکه رسول ما حق است اولم یکف بربک آیا بسنده نیست پروردگار تو انه آنکه او علی کل شیء بهمه چیزی شهید گواست یعنی اگر کفار انکار در تو
انه آنکه او کنند حضرت آفریدگار گواه تو کفایت الا انهم بدانید که کافران فی مریة در شک اند من لقاء ربهم از لقای پروردگار خود
بعث وجزا الا انه بدانید که او بکل شیء به همه چیز محیط فرا رسنده است بعلم وقدرت جمل وتفاصیل اشیا داند هر چه خواهد
که در ملک خود بکند تواند نظم علم بی حیل وقدرت بی عجز خاص مر حضرت الهی راست آنچه باید در انفس وآفاق کند از حکم پادشاهی است
بسم الله الرحمن الرحیم حمعسق حروف مقطعه اشارت بتکوین وحوادث وفتن ووقایع است ثعلبی از ابن عباس
رضی الله عنهما نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها را شناخته از حمعسق گفته اند حا حرفست ومیم ملک وعین عذاب وسین مسخ وقاف
قذف وحدیثی مرفوعست که بعد از نزول این حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین
ظاهر بود وچون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف وخسف وامثال آن کردند
تا خروج دجال ونزول عیسی علی نبینا وعلیه السلام وقولی آنست که این حروف اسم حکیم ومجید وعلیم وسمیع وقدیرست یا اشارت
بصفت حلم ومجد وسنا وعلم وقدرت در کشف الاسرار آورده که این حروف ایماست بآن عطایایی که حق سبحانه بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ارزانی داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنگان امت را از آن سیراب گردانند ومیم ملک ممدود او
وسین سنای مشهود او وقاف مقام محمود او مقام مقام محمود وقامت محمدت بدین سان مقامی ونامی که دارد کذلک مثل آنچه درین سوره است
از معانی یوحی الیک وحی میکند بتو پیوسته والی الذین من قبلک ووحی کرده است بآنکه پیش از تو بوده اند از رسل الله العزیز خدای غالب
که هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت الحکیم دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است بر وله ما فی السموات مر وراست آنچه
در آسمانهاست از مخارق علویات وما فی الارض وآنچه در زمین است از مکونات سفلیات وهو العلی واوست برتر که رفعت شان
اوراست العظیم بزرگی که عظمت سلطان مر وراست تکاد السموات نزدیک شده آسمانها که از عظمت او یتفطرن بشکافند من
فوقهن از زیر یکدیگر یعنی تحت آسمان بالاتر بشکافد من فوقهن از زیر یکدیگر پس از آن یک یک منشق گردند در کشاف آورده
که این حال از ظهور کبریا وجلال اعظم واحتست چه بالای آسمان اعلی عرش است وکرسی وصفوف ملایکه پس ابتدای انفطار از ایشان
دلیل بزرگیست بر آثار عظمت پروردگار والملائکة یسبحون وفرشتگان یعنی حملهٔ عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را از نزلی

مقربان بحمد ربهم بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح وحمد با هم میگویند چه یکی نفی نا سزاست ودیگری اثبات سزا ویستغفرون واو زمین میطلبند از خدای
لمن فی الارض برای کسان که در زمین اند از مومنان الا ان الله بدانید بدرستی که خدای هو الغفور اوست آمرزنده گناه بیچارگان را الرحیم
مهربان بریشان بقبول توبه وازمیان غفران ورحمت اوست که ملایکه را باستغفار گناه گاران فرموده والذین اتخذوا وآنانکه فرا
گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی شرکا وانداد که بدوستی ایشان را پرستش میکنند الله حفیظ خدای نگه بانست علیهم بر اقوال
واعمال واحوال ایشان وتا سزا انها را خواهد بود وما انت علیهم ونیستی تو ای محمد بریشان بوکیل گماشته شده تا حفظ اعمال ایشان کنی
بلکه بر تو دعوتست وتبلیغ احکام شریعت وکذلک وهمچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او اوحینا الیک وحی کردیم بتو قرآنا عربیا قرآنی بلغت قوم تو که
عربند لتنذر تا بیم کنی بدان ام القری اهل مادر شهرها را که مکه است ومن حولها وهرکه گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلاد مقرراست که تمام زمین را از
میان مکه بسط کرده اند بس اصل همه بلاد اوست وهمه بر حوالی وینذر وبیم کنی مردمانرا یوم الجمع روز جمع یعنی قیامت لاریب فیه هیچ شکی نیست
در وقوع آن واورا روز جمع گفته اند که اولین وآخرین گفته اند که دران روز جمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح یا عمال را با اعمال یا هر کسی را
با مثل او وبعد از اجتماع دیگر باره ایشانرا متفرق سازند فریق فی الجنة گروهی را در بهشت برند که مومنان وموحدانند وفریق فی السعیر وگروهی را
در دوزخ افکنند که منافقان ومشرکانند ولو شاء الله واگر خواستی خدای لجعلهم هر اینه گردانیدی همه خلایق را امة واحدة گروهی یکتا بر راه هدایت
یا در طریق ضلالت ولکن یدخل ولیکن درمی آرد من یشاء هرکرا خواهد براه تقوی وتوفیق عبادت فی رحمته در بهشت خود والظالمون وستمکاران
یعنی سرگردانان بیابان غوایت وضلالت از اهل کفر ونفاق ما لهم نیست مریشانرا من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان کرد ولا نصیر ونه
یاری که عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند کافران من دونه بجز خدای اولیاء دوستان مانند اصنام ولاف دوستی ایشان
میزنند فالله پس خدای بحق هو الولی اوست دوستی که دوستان را دست گیری کند وهو یحیی الموتی واو زنده گرداند مردگانرا بقدرت تبیان
حال خوانیشان وهو وخدای علی کل شیء بر همه چیزی قدیر تواناست واصنام ایشانرا توانایی نیست قل اوست قادر بحکم کل ما تلوه غیر لو حلة عاجزند
عجز را سوی قدرتش ره نیست ـ عقل از ین کارخانه آگاه نیست وما اختلفتم وآنچه اختلاف میکنند ای مومنان فیه دران چیز یا کافران من شیء از هر چیزی
از امور دین ودنیا فحکمه پس حکم آن مفوض است الی الله بخدای واو حکم خواهد کرد دران روز قیامت ذلکم آنکس که حکم بحق صفت اوست
الله خدای بحق است ربی پروردگار وآفریدگار من علیه بر ونه بر غیر او توکلت توکل کرده ام در همه کارها ومهمات خود بکرم وی تفویض
نموده والیه انیب وبسوی او باز میگردم در همه احوال فی الحقیقة بنده را جز وی مرجع ومآل نیست فاطر السموات والارض آفریننده
وپدید آرنده آسمانها وزمینها جعل لکم بیافرید برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان ومن الانعام وخلق کرد از چهارپایان ازواجا
صنفهای گوناگون یذرؤکم وبسیار میکرداند شمارا فیه در تزاوج وتناسل یا درین وجه از خلقت لیس کمثله نیست مانند او شیء چیزی لفظ
مثل در کلام عرب زایدی باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذاتست چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا ودرین آیه
مثل بر حقیقت گذاشتن چه مودی باشد به تناقض که اثبات مثل ونفی آنست لیتم ذات ترا صورت وپیوند نیست تو یکی وکس بتو مانند نیست
جل المهیمن ان تدری حقیقته من لا اکل المثل لا تقرب له مثلا وهو السمیع واو شنواست مجموع مسموعات را البصیر بیناست همه مبصرات
له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدهاء خزاین آسمان وزمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمان مطرست وگنجینه زمین نبات
یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هرکه میخواهد بمقتضاء ارادت ویقدر وتنگ میسازد برهرکه میخواهد بروفق مشیت

انه بدرستی که او بکل شیء بهمه چیز از دقایق استحقاق فیض وبسط علیم داناست شرع بیان کرد وهویدا ساخت وبرگزید خدای لکم برای شما
من الدین از طاعت وعبادت واصل توحید ما وصی آنچه فرموده بود به بیان خیر نوحا نوح پیغمبر را علیه السلام والذی اوحینا وآنچه
که وحی کردیم الیک بتو یعنی اصل مشترک از دین که میان تو ونوح بوده وما وصینا به وآنچه امر کرده بودیم بیان ابراهیم وموسی وعیسی این پیغمبرانرا
از اصول دین ان اقیموا الدین آنست که اقامت کنید وبپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجب باشد وفرمان برداری
احکام خدای ولا تتفرقوا فیه ومتفرق مشوید دران یعنی اختلاف مکنید در اصل که توحید وطاعتست چه در فروع وشرایع اختلافات باشد
بحسب ازمنه واوقات ومصالح عباد کبر بزرگست وگران ودشوار علی المشرکین بر شرک آرندگان ما تدعوهم آنچه میخوانی ایشانرا
الیه بسوی آن از توحید ونفی شرکا الله یجتبی خدای می کشد وجمع میکند الیه بسوی آنچه تو میخوانی یا بدین درست وراست من یشاء هرکرا
میخواهد یا می گزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت از آنکه اراده کند ویهدی وراه می نماید بتوفیق وارشاد الیه بدین حق من ینیب هرکه
بازگردد بحق وروی آرد بسوی وی یعنی هرکه از همه اعراض کند واو را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید نغمه تخت ارطانی از جلّه یکذر روید وآور
گزان حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک وما تفرقوا وپراکنده نشدند امم گذشته چون عاد وثمود واصحاب ایکه وجز ان یعنی جدا نگشتند از دین
الا الا من بعد ما جاءهم العلم از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برگشتند یهود ونصاری مگر بعد از آنکه دانستند بعجب رااد
آیات توریه وانجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض است بغیا واین برگشتن از روی رستگاری وجباری بود که واقعست بینهم میان
ایشان یا برای مخالفت طلب جاه وریاست بسبب حسدی که بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم داشتند ولولا کلمة سبقت واگر نه کلمه بودی که پیش
گرفته است یعنی وعده من ربک از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان الی اجل مسمی تا زمانی نام برده که آخر عمرست یا روز قیامت
لقضی بینهم هراینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل وخلاص محق وان الذین وبدرستی آنانکه اورثوا الکتاب داده
شده اند کتاب یعنی قرآن را من بعدهم از پس امتان گذشته مراد کافران زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که قرآن بدیشان داده
وایشان لفی شک هراینه در شک اند منه از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مریب شکی در تهمت افکننده فلذلک پس برای این
تفرق که از ایشان واقع شده فادع پس بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام واستقم ومستقیم باش بر دعوت کما امرت چنانکه فرموده
شده بآن در بیان آورده که ولید مغیره بآن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت از دین ودعوتی که داری رجوع کن تا من نصف اموال
خود بتو دهم وشیبة بن ربیعه وعده کرد که اگر بدین پدران باز آیی دختر خود در عقد تو آورم این آیه نازل شد که بر دعوت خود مقیم
ودر دین وملت مستقیم باش ولا تتبع وپی روی مکن اهواءهم آرزوهای باطله ایشانرا وقل آمنت وبگو گرویده ام بما انزل الله بآنچه
فرو فرستاده است خدای من کتاب از کتاب بر من وبر انبیا پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم وحق سبحانه در همه
کتابها بتوحید حکم کرده است وامرت وفرموده شده ام لاعدل بآنکه عدل کنم وسویه نگاه دارم بینکم میان شما یعنی اشراف
وارذال را بحق خوانم ودر تبلیغ شرایع وحکومات میل نکنم الله ربنا وربکم خدای آفریدگار ما وشماست لنا اعمالنا مارا است جزا
کردارهای ما ولکم ومر شمار است اعمالکم پاداش شما لا حجة هیچ خصومتی نیست بیننا وبینکم میان ما وشما یعنی حق ظاهر شد واحتجاج
مجال نماند واگر کسی خلاف کند از روی عناد وستمکاری خواهد بود الله یجمع خدای جمع کند بیننا میان ما بقیامت والیه المصیر
بسوی اوست بازگشت همه تردیعی عدم حجاج منسوخست والذین یحاجون وآنانکه از کفار خصومت کنند وجدال ورزند فی الله

در دین خدای عز و جل من بعد ما استجیب از پس آنکه اجابت کرده اند له مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آورده اند بربوبیت
یا مراد یهود اند که سخن خدای را اجابت نموده اند در توریه و مصطفی صلی الله علیه وسلم ایمان آورده اند یا آنکه مجادله میکنند پس از آنکه خدای اجابت
کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات و دلالات کننده بر صدق او حجتهم حجت ایشان باطلست عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان چه
بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است وعلیهم غضب و بر ایشانست خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین ولهم و ایشانراست
بر کفر ایشان عذاب شدید عذابی سخت که آتش دوزخ باشد الله خدای بحق الذی انزل الکتاب آنکسیست که فرو فرستاد کتاب را از
آسمان بالحق براستی و درستی والمیزان و منزل کرد اینرا ترازو تا که موزونات بان بسنجند تا در باره خرنده و فروشنده ستم نرود
و محققان برانند که مراد از میزان عدلست در معاملات از عدل و راستی، میزان کنایت کرد که آلت عدالتست و انزال عدل عبارت باشد
از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان کنایت کرد محمدست صلی الله علیه وسلم که قانون عدل بدو معهد می یابد و انزال
ارسال اوست وما یدریک و چه چیز دانا گرداند ترا و چه دانی لعل الساعة شاید که وقت قیام قیامت قریب نزدیک بود اما زاهد فرموده
که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که در ان قیامت قایم شود نزدیکست یستعجل شتاب میکنند بها بساعت یعنی بآمدن آن الذین
آنانکه لا یؤمنون بها نمی گروند بآن یعنی استعجال از روی استهزا و تکذیبست یا میخواستند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی معین کند تا آن وقت
بیاید و قیامت بیاید و ایشانرا ثابت گردد والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او مشفقون برسانند منها از قیامت
چه نمی دانند که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود ویعلمون و میدانند انها الحق آنکه آمدن ساعت راستست
الا ان الذین بدانید بتحقیق آنانکه یمارون خصومت و جدال می نمایند فی الساعة در آمدن قیامت لفی ضلال بعید در گمراهی اند
دور از صواب الله لطیف خدای داناست یا نیکوکار بعباده ببندگان خود یرزق من یشاء هر کرا میخواهد که روزی دهد وهو القوی
و او تواناست در لطف و رحمت العزیز غالب در حکم دارا دست من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود حرث الآخرة کشت خیر آن
سرای یا پاداش آنرا نزد له بیفزاییم مر او را فی حرثه در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آن جهان یک حرث چند داد از جهت
تمثیل یعنی چنانچه کشته آنرا می افزاید تا یکی از ان بسیاری شود همچنین عمل مومن روز بروز نزد خدای افزون میکرد تا حدی که
یک ذره برابر کوه احد شود ومن کان یرید و هر که باشد که خواهد بکردار خود حرث الدنیا کشت دنیا و سعی کند در حصول متاع آن نؤته
منها بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وما له و نیست مر او را فی الآخرة در آن سرای من نصیب هیچ بهره مراد کافرانند
چین دینی خواستند و پس یا منافقان که در غزوها اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی و پس درین آیه فرمود که هر که دنیا خواهد
آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعیم آخرت بی بهره مانند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیاده فیض یابد نظم
دنیی طلبی بهره دنیات دهند عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند ام بلکه آیا هست کافران را که تصور کرده اند لهم شرکاء ایشانرا
انبازان اند یعنی و بتان زاهد و الا استیه که در معصیت شریک ایشان اند نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل ایشان من الدین
از کیش جاهلیت ما لم یأذن آنچه دستوری نداده است و نفرموده به الله بان خدای هیچکس را مانند شرکا و الحاد و بعث و عمل برای
دنیی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن ولولا کلمة الفصل و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان
لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مومن یا میان مشرکان و شرکا و هر یک سزا و جزا یافته بودندی اما

وعده فصل میان ایشان روز قیامت وان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران لهم ایشانراست در آن روز عذاب
الیم عذابی دردناک که دایم و بی انقطاع بود ترى الظالمین ببینی مشرکانرا در قیامت مشفقین ترسان و هراسان مما کسبوا از آنچه ایشان
کرده باشند وهو و وبال اعمال ایشان واقع بهم رسنده است بدیشان والذین آمنوا و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند فی
روضات الجنات در مرغزارهای بهشت یعنی خوشترین بقعها و نزهترین آن لهم ایشانراست در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند و آرزو برند آماده
و مهیا شده عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک آنچه مذکور شد از کرامات بهشتیان هو الفضل الکبیر آنست فضل بزرگ که حق سبحانه
بدان بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است ذلک آن ثواب که خبر داد الذی یبشر الله آنست که
مژده میدهد خدای بدان عباده بندگان خود را الذین آمنوا آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و کارهای شایسته کرده و تقدیم خبر باین
کرامتها جهت ازدیاد سرور موحدانست و آنکه دانستند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند بر وظایف عبادت بیفزایند
نظم کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی گر جزا میطلبی چون نکو تو به نکوکار دهند کار اگر نیست ترا در طمع اجره مباش مزد فردا باندازه کردار دهند
امام ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند هیچ دریافته اید که محمد علی که بجای آنست از دعوت و بلاغ
مزدی میخواهد یا نه این آیه آمد که قل لا اسالکم بگو نمیخواهم شما را علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته
در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد انصار بخدمت سید ابرار آمده گفتند
تو پسر خواهر مایی و در راه دین رهبر مایی و می بینیم که اخراجات تو بسیار و مداخل اگر فرمایی قدری از اموال خود بطیب نفس و انشراح
صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه علیه سپاریم تا در حوایج صرف کنند و خاطر عاطر را از آن فراغتی دست دهد این آیه نازل شد که بگو من بر
تبلیغ احکام از کسی مزدی طمع ندارم الا المودة فی القربی لیکن دوستی میطلبم در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند برای قرابتی که با ایشان
دارم و چون ملاحظه رحم انتهای رسیکنند و در هیچ بطنی از قریش نیست الا که مرا رشته قرابت هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی
نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است و گفته اند و مراد مودت ثابته است در ذوی القربی یعنی من مزد رسالت نمیخواهم
لیکن خویشان مرا دوست دارید و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صحابه بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله خویشان تو که مودت
ایشان باید کرد کدام است فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان و اد حسن و حسین رضوان الله علیهم اجمعین و در تفسیر ثعلبی فرموده که خویشان
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بنو هاشم اند و بنو مطلب که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و بعضی مراد از قربی تقرب بخدای یعنی دوست دارید
آنکه تقرب کنید باعمال صالحه ومن یقترف و هر که کسب کند حسنة نیکی را یعنی طاعتی و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل الرسول است
که هر کرا آن باشد نزد له زیاده کنیم مر او را فیها در آن حسنه یعنی برای آن حسنه حسنا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را
ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است و گناه کارانرا شکور پذیرنده طاعت فرمانبردارانست ام یقولون افتری بلکه میگویند
کافران که بر بست محمد و بر بافت علی الله کذبا بر خدای دروغ یا دعوی نبوت یا نزول قرآن فان یشاء الله پس اگر خواهد خدای یختم علی
قلبک مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبایی تا از آزار و جفای ایشان متضرر
نگردی در حقایق سلمی از سهل بن عبدالله قدس سره نقل میکند که مهر شوق ازلی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از
اجابت و ابای خلق فارغ گردی ویمح الله الباطل و محو میکند خدای کجی و ناراستی را ویحق الحق و راستی را راست گرداند حق را بکلماته

سخن ان خود یعنی یوحی یا بحکم قضا که هیچ کس دفع آن نتواند کرد انه بدرستی که خدای علیم بذات الصدور داناست بهر چه در دلهاست یعنی رازهای تو
مظنه افترای ایشان بتزویر وتحقیق نیست در عین المعانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت فرموده که بعد از نزول این آیه که قل لا اسالکم علیه اجرا در خاطر
گروهی خطور کرد که پیغمبر مارا بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم و برما حکم کنند جبرئیل علیه السلام خبر داد از اتهام ایشان
حضرت رسول با ایشان گفت گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گویی و ما ازین اندیشه توبه کردیم این آیه نازل شد که وهو
الذی اوست آنکه بلطف کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود یعنی چون بد و باز گردند و از گناه ندامت در ترک آن
بازگشت را در پذیرد ویعفوا و فرو گذارد عن السیئات از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جهار را از ایشان در گذراند ویعلم ومیداند
ما تفعلون آنچه میکنند بعد از آن از نیکی وبدی و حقیقت نیت نمیخوانند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه ویستجیب الذین امنوا واجابت کند
خدای درخواست آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وکردند عملهای پسندیده ویزیدهم و زیاده گرداند مسئول ایشانرا من فضله از فضل خود یعنی
بدهد ایشانرا آنچه حوائجات خواستن آن نداشته باشند از رویت و سلام والکافرون و ناگرویدگان لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذابی سخت که ذل
دوام عقابت و هیچ عقاب بدتر از مذلت حجاب نیست قطعه ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی ◦ جز آنکه بنده کنی در حجاب و ما تش ◦
اصحاب صفه رضی الله عنهم که بفقر و فاقه میگذرانیدند و روزی در خاطر ایشان گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم و مال خود ببذلان و فلان خرج
ونقد کنیم این آیه آمد که ولو واگر بسط الله الرزق بگشادی خدای روزی را لعباده برای بندگان خود و بر ایشان فراخ گردانیدی لبغوا هر آینه
ستم کردندی فی الارض در زمین یا باستیلای واستعلا بیرون آمدندی تا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی واین در قوم غالبست چه ذو النورین
وعبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما مال دارترین مردم بودند و هرگز از ایشان اشر یعنی وطغیان ظاهر نشد و گفته اند مال دنیا بمثابه بارانست که از نم
زمین بارد هر قطره از آن گیاهی روید نظم باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ◦ در باغ سبزه روید و در شوره بوم خس ◦ وچون اغلب طباع خلق بجانب
سواد مسوی مایلست و پرورش صفات سبعی و بهیمی بر ایشان غالب و مال دنیا درین ابواب قوی ترین اسبابیست پس اگر حق سبحانه روزی
بر خلق فراخ گردانیدی اکثر باغی و یاغی میشدند آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود ولکن ینزل ولیکن میفرستد روزی بقدر بتقدیر ازلی ما یشاء
آنچه میخواهد برای آنکه میخواهد انه بعباده بدرستی که او بر بندگان خود خبیر داناست با حوال ایشان بصیر بیناست یعنی می بیند وی داند
که هر کسی را چه باید وچند باید وهو الذی ینزل الغیث واوست آنکسی که فرو میفرستد باران را من بعد ما قنطوا پس از آنکه نومید شوند از آمدن
آن وینشر رحمته و پراکند رحمت خود یعنی باران منتشر گرداند در کوه و بیابان وهو الولی واوست دوست مومنان و سازنده کار
ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت واحسان الحمید ستوده بهمه زبان یا ستاینده سپاس داران ومن ایاته واز دلایل قدرت
وحکمت اوست خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست وما بث و آفریدن آنچه پراکنده کرد فیهما در آسمان و زمین
من دابة از جنبندگان یعنی زندگان چون ملائکه وجن وانس وسایر حیوانات وهو واو یعنی خدای علی جمعهم بر جمع کردن ایشان
در عرصه حشر اذا یشاء هر گاه که خواهد قدیر تواناست ومتمکن از آن وغیر عاجز در آن وما اصابکم وهر چه برسد ای مومنان
من مصیبة از مصیبت واقعی بمال یا بتن واهل وعیال فبما کسبت ایدیکم پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی شامت معاصیست
دهم جیفه یعنی هست اما عقوبت گناهان شما ویعفوا وعفو میکند و در میگذرد عن کثیر از بسیاری گناهان واگر بگناهی را جزائی رسد موجب
زیادتی او خواهد بود امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه گفته امید وارترین آیتی که خدای تعالی پیغمبر صلی الله علیه وسلم

ونستاد

ونستاد این آیتست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم واز بسیاری عفو میکنم و وی از آن کریمترست که گناهی که یکبار عفو کرد
در وقتی دیگر باز عقوبت کند بران در عقبی وما انتم ونیستید شما ای کافران بمعجزین عاجز کنندگان خدای را از انفاذ امر یا از عذاب کردن
مستحق فی الارض در زمین وما لکم ونیست شما را من دون الله بجز خدای من ولی هیچ دوستی که کار سازد در دنیا ولا نصیر ونه یاری که عذاب باز دارد
در عقبی ومن ایاته الجوار واز نشانهای قدرت او توانایی او کشتیهای روانست فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در عظمت ان یشاء اگر خواهد خدای
یسکن الریح ساکن گرداند باد را که بسبب رفتن کشتی است چون آن باد ساکن شود فیظللن پس گردند کشتیها رواکد ایستادگان علی ظهره
در گرداب اضطراب افتند ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر ریاح تا جواری سفاین لایات هر آینه دلالتهاست لکل صبار مر هر صبر کننده را
در کشتی شکور دارنده بوقت خروج از کشتی او یوبقهن یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بما کسبوا بسبب آنچه کردند از معاصی
ویعف و در میگذارند عن کثیر از بسیاری گناهان اهل کشتی وگفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص دهد
مومنانرا واگر خواهد هلاک کند کافرانرا تا انتقام کشیده باشد از ایشان ویعلم الذین یجادلون وتا بدانند آنانکه خصومت میکنند
فی ایاتنا در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا ما لهم نیست مرایشانرا من محیص هیچ گریزگاهی فما اوتیتم پس آنچه داده شده اید من شیء
از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید
ازان تمتع میگیرید وما عند الله وآنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت ونعیم بهشت خیر بهترست وابقی و پاینده تر للذین امنوا برای آنکسان
که گرویدند وعلی ربهم یتوکلون وبر آفریدگار خود توکل میکنند والذین وبرای آنانکه یجتنبون پرهیز میکنند یا یک سوی روند کبایر
الاثم از گناهان بزرگ والفواحش از کارهای زشت واذا ما غضبوا وچون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنج و زیانی و مکروهی که بدیشان
رسانند هم یغفرون ایشان در میگذرانند آنرا و عفو میکنند در باب آورده که آیه در شان فاروق اعظمست رضی الله عنه که او را بمکه دشنام
میدادند چون در خشم می شد فرو میخورد و تعرض ایشان نمی کرد و در تبیان فرموده که در باره ابابکر صدیقست رضی الله عنه که او را بر انفاق
تمام مال ملامت کردند و بشتم رسانیدند و او حلم می ورزید و متعرض لایمان نمی شد نظم مستغرق کار خود چنانم که دگر ◦ پروای ملامت گر بیگانه نیست
والذین استجابوا برای آنانکه اجابت کردند لربهم پروردگار خود درآنچه دعوت کرده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا بایمان خواند وفی الحال
بطوع ورغبت قبول نمودند واقاموا الصلوة وبپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط وارکان در اوقات آن وامرهم و کار ایشان
شوری با مشورتست بینهم میان ایشان یعنی هر کاری که کنند بصواب دید یکدیگر کنند ومما رزقناهم واز آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال
ینفقون نفقه میکنند در راه خدای والذین وبرای آنانکه اذا اصابهم البغی وچون برسد ایشانرا ستمی از کافران هم ینتصرون ایشان
از دشمن انصاف خود بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتصاف از کفار فرض است وجهاد کردن با ایشان لازم وجزاء سیئة
وپاداش کردار بد سیئة مثلها کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی یا آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلامست چنانچه فان عاقبتم فعاقبوا فمن
عفا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی واصلح و یا صلاح آرد میان خود و ظالم خود فاجره علی الله
پس مزد او بر خدایست وعده مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد و در تبیان از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که روز قیامت
ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیز و بستان بر نخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه نظم عفو از گناه سیرت اهل فتوت
بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست ◦ بگذر ز جرم خصم و کرم کن که گفته اند ◦ در عفو لذتیست که در انتقام نیست انه بدرستی که خدای لا یحب الظالمین

دوست ندارد ستمکاران یعنی کسانی را که ستم کردند یا در انتقام از حد درگذرند ولمن انتصر و هر که کینه کشد از ظالم بعد ظلمه پس از آنکه بر وی ستم کرده باشد
فاولئک پس آن گروه کینه کشندگان ما علیهم نیست بریشان من سبیل هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشان را گناهی نیست انما السبیل جز این نیست که
معاتبه و معاقبه علی الذین بر کسانیست که ابتدا یظلمون الناس ستم کنند بر مردمان ویبغون فی الارض و افزونی جویند و از حد درگذرند در زمین
بغیر الحق بی حقی و حجتی اولئک آن گروه موصوف بظلم و بغی لهم مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ ولمن صبر و هر که شکیبایی کند
بر آزار مردمان وغفر و درگذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد ان ذلک بدرستی که این صبر و غفران لمن عزم الامور از بهترین کارهاست
امام زاهد رحمه الله گوید که از کارهای مردان مردست و هر کس را این قوت نباشد که چنانکه دو قاکتند نظم فعا ... و ملامت کنیم و خوش باشیم
که در طریقه ما کافریست و بخیلی ومن یضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدای فما له پس نیست مر او را من ولی هیچ دوستی که کارسازی کند من بعده
پس از فرو گذاشتن خدای مر او را وتری الظالمین و بینی تو ترکان ظالمان را لما راوا العذاب آن هنگام که به بینند عذاب را یعنی روز قیامت یقولون
گویند هل الی مرد آیا هست بسوی بازگشتن در دنیا من سبیل هیچ راهی یا چاره تا برویم و تدارک ما فات کنیم وتراهم و بینی کفار را که در آن
روز یعرضون عرض کرده می شوند علیها بر آتش دوزخ کنایت غیر مذکورست جهت وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود
خاشعین در حالتی که فروتنان باشند و حقیران من الذل از خواری و رسوایی ینظرون می نگرند بسوی آتش من طرف خفی از نگریستن نهان
یعنی نگرانه چشم بدوزخ می نگرند و از هول و هیبت آن زهره ندارند که تمام نگرند صحاک فرموده که وقتی که ایشان را بدوزخ رانند در دیده نگرند گاهی بملایکه
و گاهی بمهوش و گاهی بدوزخ و جمعی برانند که مراد از طرف خفی چشم دلست چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ شناسند بدل
چنانچه نابینایان دنیی حالات مختلفه فهم میکنند وقال الذین امنوا و چون ایشان را برین حال به بینند گویند آنکسان که ایمان آورده اند
یعنی چون زیان کاری ببینند گویند ان الخاسرین بدرستی که زیان کاران الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود
واهلیهم و در کسان خویش یوم القیامة و روز رستخیز زیان در نفسها آنست که از ابعادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی
اگر دوزخی اند یا آنکه ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند یا آنکه از دیدار ایشان محروم ماندند الا ان الظالمین بدانید بدرستی
که ستمکاران یعنی مشرکان فی عذاب مقیم در عذابی پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع وما کان لهم و نباشد مرین کافران را من اولیاء
هیچ دوستان و مددکاران که بوقت عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشان را من دون الله بجز خدای یعنی کسی تواند که عذاب از ایشان
باز دارد غیر خدای و خدای عذاب از ایشان باز ندارد ومن یضلل الله و هر کرا گمراه سازد خدای فما له من سبیل پس نیست او را هیچ راهی به نجات
و نجاح استجیبوا اجابت کنید لربکم پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنچه امر کرده از ایمان و توحید من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید
یوم لا مرد له روزی که باز گردانیدن نیست مر او را من الله از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم کرده باطل نمی شود ما لکم نیست شما را
من ملجا هیچ پناهی و گریزگاهی یومئذ آن روز وما لکم و نیست شما را من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه
کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح نیز بران گواهی دهد فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت
ربانی فما ارسلناک پس نفرستادیم ترا علیهم بریشان حفیظا نگاه بانی که از عمل بد ایشان را نگاه داری ان علیک نیست بر تو الا البلاغ
مگر رسانیدن احکام و تو رسانیده وانا و بدرستی که ما اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم کافر را یعنی بدهیم منا از نزدیک خود رحمة صحت
و توانگری فرح بها خوش شود بدان و شادی کند وان تصبهم و اگر برسد ایشان را سیئة بدی چون مرض و فقر و محنت بما قدمت ایدیهم بآنچه

سرباودن

پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایست فان الانسان پس بدرستی که انسان یعنی کافر کفور سخت ناسپاس و ناگرونده
وحی شاید که از انسان جنس مردمان باشند و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را اندک شمرند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله
فرموده که کفران مومن آنست که ترک شکر کنند لله مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها یخلق ما یشاء می آفریند آنچه
میخواهد یهب می بخشد لمن یشاء هر کرا خواهد اناثا دختران بی پسران چون لوط علیه السلام ویهب لمن یشاء و می بخشد هر کرا اراده کند الذکور
پسران بی دختران چون ابراهیم علیه السلام او یزوجهم یا جفت گرداند ایشان را ذکرانا واناثا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم اینجا بهشت یا زبسته است چنانکه در دادن پسر تنها و دختر تنها زیرا که اینجا که دختر دید شاید والدین را داعیه پسر باشد
یا پسر دهد ایشان را آرزوی دختر بود پس بهشت خود یاز بسته یعنی هر چه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد پدر و مادر را تشفی نماید که نفع آن
باید کرد ویجعل و میگرداند من یشاء هر کرا خواهد عقیما بی فرزند چون یحیی علیه السلام انه علیم بدرستی که خدای داناست بآنچه بدهد قدیر تواناست
برانچه می سازد دانایی او از جهل مقدس و میرا و توانایی او از عجز منزه و معرا علم او بر طرف از شایبه جهل و فتور قدرتش پاک از آلایش نقصان
و قصود آورده اند که یهود سید عالم را صلی الله علیه وسلم گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمی گوید تا در دیگری چنانچه با موسی علیه السلام سخن میگفت
و موسی او را میدید حضرت فرمودند که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمی دید آیه آمد که وکان و نیست مر بشر مر آدمی را ان یکلمه الله آنکه سخن
گوید خدای با وی الا وحیا از وراء حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی علیه السلام بود و در پس پرده حجاب نور بود در موضع آورده
که خدای با پیغمبر صلی الله علیه وسلم هم گفتار وراء حجابیست یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ
و حجابی از مروارید سفید مسیره میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه او یرسل رسولا یا خدای فرستد رسولی بدان کس از ملایکه فیوحی باذنه
پس وحی کند ملک مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای ما یشاء آنچه خواهد خدای انه علی بدرستی که خدای برترست از صفات مخلوق و غالبست در
ایصال وحی حکیم داناست بیکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید وکذلک و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبر پیش از تو اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو
روحا قرآن را من امرنا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه تنها بروح حیات می یابد ما کنت تدری و نبودی که تو
که بدانی پیش از وحی ما الکتاب چه چیزست قرآن یعنی قرآن منزل نبود و نمی دانستی آن را یا نوشته ازل در شقاوت و سعادت معلوم تو نبود والایمان
و ندانستی دعوت کردن با ایمان یا شرایع ایمان و معالم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان
آورد ولکن جعلناه و لیکن گردانیدیم کتاب یا ایمان را نورا نهدی به روشنایی که راه نماییم بدان من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا
از بندگان ما چون از او قبول کنند بطریق دین راه یابند وانک لتهدی و بدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمان را الی صراط مستقیم براه راست
از تو عام است مر خلق را و هدایت از من خاص است مر کرا خواهم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود رساند
صراط الله و آن راه خدایست الذی له آن خدایی که مر او راست ما فی السموات وما فی الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست الا الی الله بدانید
که بسوی خدای تصیر الامور باز گردد کارهای خلایق در آخرت و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و با رتفاع
حجب وسایط مشاهده این معنی دست دهد نظم صورت کثرت حجب وحدتست غیبت ما مانع نور حضور دیده دل باز کشا و ببین
بسر الی الله تصیر الامور بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند
و قول ثعلبی که در لغت قدوه است تایید این سخن میکند اینجا که فرموده که حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الاکس اینجا حامیم

خواجه در درد و دنی چاوانکس وی را ببیند
پس سخن گفتن خدای یا بشر نبود
الا وحیا که بوحی و آن کلامیست
خفی که بسرعت در یابند بطریق الهام
یا بالقا در مقام او من وراء حجاب
یا سخن گوید با وی ص م

تنبیه میکند بر استماع کلامی عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بجناب حق است و میم بملک او قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک
بی انتقال خود والکتاب المبین وبقرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و اسلام را سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست
انا جعلناه بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب لعلکم تا شاید که شما تازی زبانانید تعقلون دریابید معانی آنرا
یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلی الله علیه وسلم یا بجه مشاهده اعجاز آثار فصاحت و سلامت و جزالت وانه و بتحقیق که قرآن فی ام الکتاب در اصل
همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که رسم است از تغیر لدینا نزدیک ما لعلی مراینه بزرگوار است حکیم محکم کرده شده که در و تناقض نیست یا
ناسخیست که رقم نسخ بروی کشیده نشود افنضرب ایا باز زنیم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما قرآنرا صفحا یا زدا شتی ان کنتم باآنکه هستید
قوما مسرفین گروهی شرک آرندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نماید ما وحی باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد
حجت را و در بیان کنیم که بسبب شرک شما قرآنرا با آسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که فرود بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن
عمل نمایند وکم ارسلنا و چه بسیار فرستادیم من نبی فی الاولین پیغمبر در میان پیشینیان که مسرف و مشرک بودند و کفر ایشان ما را از
ارسال رسل منع نکرد وما یاتیهم و نیامد بیکبار گذشته من رسول هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به مگر آنکه بودند معاندان قوم او
که با او یستهزءون استهزای نمودند مذی نمودند چنانچه حاسدان قریش نسبت بتو میکنند فاهلکنا پس هلاک کردیم بسبب استهزا اشد منهم
سخت ترین ایشانرا بطشا از جهت قوت یعنی اقویا ایشانرا هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت ومضی و گذشت
در قرآن بچندین موضع مثل الاولین وصف و خبر و قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم درینجا وعده
پیغمبرست صلی الله علیه وسلم بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت ولئن سألتهم واگر پرسی تو قوم خود را که من خلق السموات والارض که پیدا کرد
آسمانها و زمین را لیقولن مراینه گویند خلقهن العزیز بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان العلیم دانا باحوال بندگان چه این
آفرینش کار جاهل نتواند بود درین آیه اخبار میکند از غایت جهل ایشان که معترفند بآفریننده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند
پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الذی جعل خدای آنست که ساخت لکم الارض برای شما زمین را مهدا گسترده تا
قرارگاه شما باشد وجعل لکم وبیافرید و ظاهر گردانید برای شما فیها سبلا در زمین راهها لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه
بسلوک بران طرف سوی بلاد و دیاری که خواهید والذی نزل و وی آن خداست که فرو فرستاد من السماء از آسمان
ماء بقدر آبی باندازه حاجت و مصلحت یعنی نه بسیار که سبب غرق شدن باشد چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک
که مهمات زراعت را کفایت نکند فانشرنا به پس زنده گردانیدیم بآن آب بلدة میتا جایگاه مرده یعنی افسرده خشک شده را
باخراج گیاه التفات بتکلم جهت اختصاص و است بدین فعل کذلک مانند این زنده کردن تخرجون بیرون آورده خواهید شد
از قبرها پس از زنده شدن والذی خلق الازواج وآن خدای که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را کلها
همه آن بی یاری و مددکاری وجعل لکم وساخت برای شما من الفلک از کشتیها والانعام و از چهارپایان ما ترکبون
آنچه سوار شوید بران در خشکی و تری لتستووا تا راست شوید بران در خشکی و تری علی ظهوره بر پشتهای آن در سواری
ثم تذکروا پس یاد کنید نعمة ربکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شوید بروی وتقولوا و بگویید
سبحان الذی سخر پاکست آن خدای که رام گردانید و زیر دست ساخت لنا برای ما هذا این کشتی و این چارپا تا بعد درکوب

برپشان قطع بر و بحر کنیم وما کنا له وما نبودیم و بر و کوب را بقوت خود مقرنین ضبط کنندگان و فرمان برداران ساختگان وانا الی ربنا
و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لمنقلبون باز گردانیدگانیم در آخر عمر خود برمرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مراکب که سبحان الذی است نظم
پیش دار و عنان کشیده رو کاخ لکار بر مرکب چوبین زجهان خواهی رفت در خبر آمده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک
در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا
لمنقلبون در موضح آورده که راکب باید که کلمه الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشسته و آیه
سبحان الذی تا آخر بخواند ایشان فرمودند که ایا شما را بدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله ما را چه فرموده اند گفت ان تذکروا نعمة ربکم
باآنکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری اشارتست باآنکه از حمد غافل نباید شد وجعلوا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند له مر خدای را
من عباده از بندگان او یعنی ملایکه جزءا نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند تعجبیست از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت و غایت و علم او
برای اثبات ولد میکنند و نمی دانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست ان الانسان بدرستی که کافر لکفور مبین
ناسپاسیست آشکارا که او نسبت ولد میکند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنکه بنات را اضافت بحق میکنند و برای خود
بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که ام اتخذ ایا فرا گرفته است خدای برای خود مما یخلق از آنچه می آفریند بنات دختران که اخس
و انقص اند واصفاکم و شما را برگزید و خاص کرد بالبنین به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد
از فرزند بنده واذا بشر و چون خبر داده شود احدهم یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای میکنند از بی بلیغ بما ضرب بآنچه بیان کرد
می سازد للرحمن مثلا برای خدای بخشاینده شبه و مانند یعنی دختر که از اسناد بحق می نمایند و فی الحقیقه آن وصف مر خدا را بمثل مانند
چه ولد الا آنکه مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدای ضرب المثل می سازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد
ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه شده از غایت و اندوه وهو کظیم و او پر است از غم و فرح یعنی او غم بدل فرو میخورد و چون
دختر را برای خود نمی پسندید بخدای چون روا میدارید اومن ینشؤا ایا آنکه پیاپی و بزرگ شود و حفص ینشؤ خوانند بصیغه مجهول از تنشیه
یعنی ایا کسی که پرورده گردد فی الحلیة در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و از اقوت حرب و میدان داری نباشد وهو فی الخصام
و او در وقت مجادله و سخن گذاری غیر مبین نه آشکارا کننده حجت باشد عرب را شجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان این دو
حلیه عاطل می باشد حق سبحانه فرمود که ایا کسی که این چنین باشد خدای او را فرزند میگیرد و دیگر نهایت جهل ایشانرا بیان نموده
وجعلوا الملائکة و نام نهاده اند فرشتگانرا الذین هم آنانکه ایشانند عباد الرحمن بندگان خدای اناثا دختران یعنی ملایکه
مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند اشهدوا ایا حاضر بوده اند و دیده خلقهم
آفریدن خدای مر ایشانرا که مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملایکه اناث اند گفتند از پدران شنوده ایم و گواهی میدهیم که ایشان دروغ گوی نبوده اند
حق تعالی فرمود که ستکتب زود باشد که نوشته شود شهادتهم گواهی ایشان ویسألون و پرسیده شوند در روز قیامت از آن
وقالوا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لو شاء الرحمن اگر خواستی خدای ما عبدناهم نمی پرستیدیم ما ملایکه را و این بر سبیل مجادله میگفتند بنا بر
روی اعتقاد دعلیه مشیت حق بر مشیت عباد از ایشان [illegible] لا جرم حق سبحانه فرمود ما لهم نیست ایشانرا بذلک بآنچه بگویند الا یخرصون

مگر انکه دروغ میگویند و در وسیط آورده که مدعاء ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان و بدان راضی است
پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست ام اتیناهم نه چنین است که ایشان میگویند
آیا دادیم ایشانرا کتابا من قبله کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان فهم پس ایشان به بدان کتاب مستمسکون چنگ در زدگی
و بدان احتجاج نمایندگان و مقرر است که ما ایشانرا کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی تعلق بیارند و بطریق عقلی نیز حجت ندارند بل
قالوا بلکه میگویند انا وجدنا اباءنا بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را علی امة بر طریقه و سیرتی و انا علی آثارهم و ما بر پیهای ایشان
مهتدون راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران تا داشت و کذلک و همچنین ما ارسلنا من قبلک نفرستادیم پیش از تو فی قریة
در دهی و مجمعی من نذیر هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشانرا بعذاب تخویف نمود و ایشانرا بتوحید دعوت فرمود الا قال مگر که گفتند مترفوها
متنعمان و توانگران و سروران آن دیه که انا وجدنا بدرستی که ما یافته ایم اباءنا پدران خود را علی امة بر کیش و آیینی و انا علی
آثارهم و ما بر عقب ایشان مقتدون اقتدا کنندگانیم بدیشان قل بگوای محمد و حفص قال میخواند یعنی گفت آن پیغمبر که او لو جئتکم آیا
متابعت پدران حاصل میکنید و اگر چه آورده ام بشما باهدی دین راست تر مما وجدتم از آنچه یافته اید علیه بران دین اباءکم پدران
خود را ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از سر عناد قالوا گفتند انا بما ارسلتم به ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان
کافرون ناگرویدگانیم پس از شامت کار ایشان بمکابره و معانده کشید قطم خلق را تقلیدشان بر باد داده که دو صد لعنت بر تقلید باد
گرچه عقلش سوی بالا برد مرغ تقلیدش به پستی می پرد فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم منهم از آن مقلدان منکر با ستیصال ایشان
فانظر کیف کان پس در نگر که چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام تکذیب کنندگان و درین سخن تسلیه آن حضرت است صلی الله علیه و سلم
پس میفرماید تقلید پدران میکنید باری تقلید ابراهیم علیه السلام کنید که اشرف آباء شماست و اذ قال ابرهیم و یاد کن از آنکه گفت
ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار لابیه و قومه مر پدر و قوم خود را چون دید که بت می پرستند اننی براء بدرستی که من بیزارم
مما تعبدون از آنچه شما می پرستید آنرا الا الذی فطرنی لیکن آنکسی که بیافرید مرا فانه سیهدین پس بدرستی که او مرا دارد بر هدایت
و جعلها و ساخت ابراهیم علیه السلام کلمه توحید را کلمة باقیة کلمه پاینده فی عقبه در ذریه خود و از بیست که در اولاد خلیل الرحمن علی
نبینا و علیه الصلوة و السلام موحدی بوده و کسی که خلق را بتوحید خوانده و گفته که مراد از عقب ابراهیم علیه السلام آل محمد است صلی الله علیه و سلم
یا امت و موحدی و بعضی بر آنند که کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم لعلهم یرجعون شاید که کافران از شرک برگردند و بدین
وی در آیند بل متعت بلکه برخورداری داد هولاء این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبر اند صلی الله علیه و سلم یا امت موحده وی
و بعضی بر آنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم لعلهم یرجعون شاید که کافران از شرک برگردند و بدین وی در آیند
بل متعت بلکه برخورداری دادم هولاء این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبر اند صلی الله علیه و سلم و اباءهم و پدران ایشانرا
بعمر دراز و نعمت بی اندازه حتی جاءهم الحق تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام و رسول مبین و پیغمبری آشکارا
بدلایل و معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات و لما جاءهم الحق و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که
بشکر گذاری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزوده قالوا هذا گفتند این که آورده یعنی قرآن سحر جادو است
و انا به و بدرستی که ما بدان کافرون ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است و قالوا و دیگر گفتند لولا نزل

چرا فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن که اگر از پیش خداست علی رجل بر مردی من القریتین از یکی دو دیه که مکه و طائف است
عظیم مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبة بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طائف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو
یا کنانه عبد یالیل مدعا ایشان آن بود که رسالت منصبی بزرگست بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود
بر جمع زخارف دنیویه و تعداد و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبه عالیست و استحقاق تجلی باشد بفضایل روحانیه
و کمال قدسیه و با این همه اختصاص یابد بتفضل خاص از حضرت واهب العطیات قطم تا دوست از آن میان که را میخواهد حق سبحانه
در جواب ایشان فرمود که اهم یقسمون آیا ایشان بخشش میکنند رحمة ربک رحمت پروردگار ترا که نبوتست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست
تصرف ایشانست تا بهر که خواهند در نبوت بگشایند نحن قسمنا ما بخشش کرده ایم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشانرا یعنی آنچه بدان
زندگانی کنند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و ایشان از تدبیران و تیسیر آن عاجز پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است
دخل می نمایند و رفعنا و برداشته ایم بعضهم برخی از ایشان یعنی آدمیانرا فوق بعض زبر بعضی درجات درجهای در روزی تا
یکی توانگرست و دیگری درویش یا درجه که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضلست و یکی مفضول و در حقایق
سلمی آورده که تفاوت درجات با خلاف حسنه است خوی هر کس نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لیتخذ بعضهم تا فرا
گیرند بعضی آدمیان بعضا بعضی دیگر را سخریا کار کشنده یعنی همی را کار فرمایند تا همه آن ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی عامل
معاون دیگری باشد دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود و رحمة ربک و بخشش پروردگار تو
یعنی نبوت خیر بهترست مما یجمعون از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و از بسبب بزرگی و لولا ان یکون الناس اگر نه آنست
که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجمع بر وصف یا در اختیار دنیا بر آخرت لجعلنا هر آینه میکردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای
کسی که بگرود بخدای لبیوتهم خانهای ایشانرا سقفا من فضة سقفها از نقره و معارج و نردبانها که بدان علیها بر بام آن خانها
یظهرون بر آیند و خود را بنمایند و لبیوتهم و مر خانهای ایشانرا ابوابا درها و سررا علیها و تختها که بران یتکئون تکیه کنند
از نقره و درین آیه اشارتست بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش ما مقدار و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا
و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبولست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف
کفر و ناسپاسی کردندی و اگر نه سقف خانها و نردبانها و درها و خانه و تختهای کافران همه از نقره کردمی و زخرفا و با وجود
اینها ایشانرا طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی و ان کل ذلک و نیست همه انچه یاد کرده شد لما متاع
الحیوة الدنیا مگر برخورداری سرای دنیا یعنی در صدد زوال و انتقالست و الآخرة و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عند ربک نزدیک
پروردگار تو یعنی در حکم او للمتقین و پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات
فانی و متمتعات این جهانی اجتناب نموده قطم هر کس رخ از متاع فانی بر تافت ✿ و اندر طلب دولت باقی بشتافت ✿
آنجا که کمال نقش بود در رسید ✿ و آنچیز که مقصود دلش بود دریافت و من یعش و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عن ذکر الرحمن
از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد نقیض بر گماریم له برو
شیطانا دیوی فهو پس آن دیو له قرین مرو را همنشین و دمساز و مصاحب هم راز بود در دنیا و پیوسته باغوای و وسوسه او

اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابوالقاسم قصری قدس سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت وقتی در مسجدی نشسته بود تا
جنی گفت ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بخواب و بعضی را در خواب گفت آنچه بر سر ایشانست می بینی گفتم چشمهای من بمالید
دیدم که بر سر هر کسی غرابی نشسته است بعضی را بال بر چشم فرو گذاشته و بعضی را بال بر روی فرو میکشد و گاهی بالا می برد گفتم چیست
گفت نخوانده ای و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین اند که بر سرهاء ایشان نشسته و بر هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته نظم
دریغ و درد که با دیو قرین شده ایم ت ز عز ملک بدین معامله با دیو همنشین شده ایم ت بپایگاه فلک بوده ایم رشک ملک د ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم
وانهم و بدرستی که دیوان لیصدونهم مر اینها را باز میدارند قرینان خود را عن السبیل از راه حق و یحسبون و می پندارند گمراهان بنی آدم انهم مهتدون
که ایشان بسبب متابعت شیطان راه یافتگانند یا پندار ایشان آنست که دیوان اهل هدایت اند و درین پنداشت می باشند حتی اذا جاءنا
تا وقتی که بیاید بما آن مرحوم و قرین او و او را در یک سلسله بمحشر آرند و بعد بدوزخ افکنند و در معالم از ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل کرده
که چون کافر را برانگیزند و بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و جدا نکند تا وقتی که بدوزخ
روند القصه چون بسر حد محشر آیند قال گوید عاشق مر شیطان را یا لیت بینی و بینک ای کاش میان من و تو بودی بعد المشرقین دوری میان
مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضح آورده که مراد مشرق صیف و مشرق شتاست و میان این هر دو مشرق نیز
بعد بسیارست و حاصل آنکه کافر دیو را گوید که کاش که تو از من و من از تو دور بودی فبئس القرین پس بد همنشینی تو پس گوینده با ایشان
گویند و لن ینفعکم الیوم و سود نمی دارد مر شما را در آخرت این آرزو وقتی ان ظلمتم چون ظلم کرده اید بر نفسهای خود در دنیا انکم
برای آنکه شما هستید فی العذاب مشترکون در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک
بوده اید و بعضی گفته اند سود نمی دارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از شما نمیگردد تفسیر آورده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایمان قوم دلبستگی تمام داشت و چندانکه شرایط دعوت بیشتر اقامت می نمود عناد و انکار ایشان افزون تر
می بود حق سبحانه فرمود که افانت آیا تو ای محمد تسمع الصم بتوانی که بشنوانی قرآن را یعنی آنان را که گوش دل کر است سخن حق توانی
شنوانید او تهدی العمی یا قوت آن داری که راه نمای کوران را یعنی کوردلان را طریق حق توانی نمود و من کان فی ضلال مبین و آنرا
که هست در گمراهی آشکار یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار دیو مبر بر نفس خود حسرت فاما نذهبن بک و اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خویش پیش
از آنکه عذاب ایشان بتو نمائیم دل خوش دار فانا منهم پس بدرستی که ما از ایشان منتقمون انتقام کشنده ایم بعذاب او نرینک
اگر بنمائیم بتو الذی وعدناهم آنچه وعده داده ایم فانا علیهم بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مقتدرون توانائیم یعنی بد حال ایشان
معلوم خواهد بود در زمان حیات یا بعد از وفات تو فاستمسک پس تو چنگ در زن بالذی اوحی بآن چیزی که وحی کرده شده است
الیک بسوی تو از آیات و احکام انک بدرستی که تو علی صراط مستقیم بر راه راستی که از وی بمنزل توان رسید وانه و بتحقیق که قرآن
لذکر مر اینه شرفیت و عزتی مر ترا و لقومک و گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت
ایشانست و خصوصیت مر قریش راکه تو از ایشانی و بعضی گفته اند مراد از قوم امتست وسوف تسألون و زود باشد
که پرسیده شوید ازین نعمت و قیام بسپاس داری آن از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که اجعلنا آیا فرمودیم من دون
الرحمن بجز خدای آلهة یعبدون خدایان پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملت از ملل ایشان پرستش کسی بدون

یعنی مشرق و مغرب [illegible]

[illegible]

خدای مقرر بوده مراد باین کلام استشهادست یا جماع انبیا بر توحید در عالم فرموده که شب اسری رسل را برای حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید و صاحب عین المعانی آورده که
در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیهما السلام پرسید که سید عالم صلی الله علیه و سلم این سوال کرد از انبیا میکائیل فرمود که یقین او
کامل تر و ایمان او از آن محکم ترست که این سوال کند نظم آنکه در کشف دارد استقلال کی توجه کند باستدلال ولقد ارسلنا موسی و مر اینه ما فرستادیم
موسی را علیه السلام بایاتنا با معجزات که علامات روشن بود بر نبوت او الی فرعون و ملائه بسوی فرعون و گروه او فقال پس
گفت موسی علی نبینا و علیه السلام انی رسول رب العالمین بدرستی که من فرستاده عالمیانم فلما جاءهم بایاتنا پس چون آمد بسوی آن ملکان
که آورد موسی بدیشان نشانهای ما را چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اذا هم ناگهان وقت ایشان منها یضحکون
از آن می خندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزای نمودند در اول مشاهده بی تاملی در آن و ما نریهم من آیة و ما نمودیم ایشانرا هیچ
معجزه الا هی اکبر مگر که او بزرگتر بود من اختها از آن پیش که مثل و مانند او بود یعنی هر کس محقق بود بنوعی از اعجاز که بجهت آن
خاصه نقش کرده اند بر آن دیگری مراد وصف همه است ببزرگی واخذناهم بالعذاب و گرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و قمل و نقصان لعلهم
یرجعون شاید که بازگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان بازنگشتند و چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند و قالوا
و گفتند با موسی علیه السلام یا ایها الساحر ای مرد جادو یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صفتی
پسندیده بود و یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره که همواره موسی را علی نبینا و علیه السلام بدین نام میخواندند
درین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر ادع لنا بخوان برای ما ربک پروردگار خود را بما عهد بآنچه عهد کرده است یعنی
عهدی که او راست عندک نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو مر دعای که میکنی مستجاب میکرداند در کشف عذاب
از ما دعا کن انا لمهتدون بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود ایمان آریم و راه یابیم فلما کشفنا پس آن
هنگام که برداشتیم عنهم العذاب از ایشان عذاب را بدعای موسی علیه السلام اذا هم ینکثون همان زمان ایشان بشکستند عهد را
و فرعون از اجابت دعای موسی بترسید که مبادا که مردم میل و بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد پس چون جمع شدند به بلندی بر آمد
ونادی فرعون و ندا کرد فرعون بنفس خود فی قومه در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قال گفت
یا قوم ای گروه من یعنی قبطیان الیس لی آیا نیست مرا ملک مصر مملکت مصر از اسکندریه تا سرحد شام وهذه الانهار و این جویها
آب نیل تجری من تحتی میرود از زیر قصر من آب نیل بر سیصد و شصت جوی منقسم بوده چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طوفان
و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفته و از زیر قصرهای او میگذشته پس او بدین جویها تفاخر کردی و گفت در بوستانهای من میرود افلا
تبصرون آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد ام انا خیر بلکه من بهترم من هذا الذی از آن کسی که در ملک من مهین
او خوار و بی مقدارست ولا یکاد یبین و نمی تواند که روشن کرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او کنکی هست آن
ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه بدعای واحلل عقدة من لسانی آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده بود چه پیش از
رسالت او برادر ان و چه دیده و دانسته بودند فلولا القی علیه پس چرا افکنده اند برو اساورة من ذهب دستوانها از زر رسم عرب آن
زمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت اگر موسی راست میگوید

[illegible]

که بسیادت و ریاست قوم تا مزد سته چرا خدای او را دستوانه زرین ننداده **او جاء** یا چرا نیامده اند **معه الملائکة** با او دوستکان **مقترنین** پیوستگان بید و برای یاری و سوا داری چه هر ملکی که ایلچی فرستد بجای جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکند تا حمل او بسیار کردد و در همه حال محافظ و معین او باشند پس این چگونه باشد که خدای مردی درویش بی کسی را از پیش خود برسالت فرستد **فاستخف** پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر **قومه** گروه خود را یعنی این درویشان اثر کرد **فاطاعوه** پس فرمان وی بردند و بکلی دل از متابعت موسی علیه السلام برداشتند **انهم کانوا** بدرستی که ایشان یعنی فرعونیان بودند **قوما فاسقین** گروهی بیرون از دایره بندگی خدای و فرمان بردار وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتقاد کرده موسی را علی نبینا و علیه السلام با حقایق دیده بودند انستند که **نقم** و عرف عذاب اید و در پیش مرصع موسی کلیم الله و حوجی و نشانی **فلما اسفونا** پس چون در غضب کردند ما را یا فراط در مکابره و اسراف در کبایر یا بخشم آوردند رسول ما را **انتقمنا منهم** انتقام کشیدیم از ایشان **فاغرقناهم اجمعین** پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریا **فجعلناهم سلفا** پس کردانیدیم ایشان را پیشتر و کذشتگان که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند **ومثلا للآخرین** و کردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایتست و از جمله آن که فرعون بآب نازش کرد و او را هم بآب غرقه ساختند و بآتش تا دید نور یاد او و ترسید **فلم** در سرداری که باشارت سرداری هم در سرانجام روی که در کرد داری و در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با صنادید قریش گفت که هیچ خیریت در آنکه او را بدون خدای می پرستند جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایانست من دون الله تو گمان می بری که او بنده صالحست پس در وی هیچ خیر باشد قریش ازین تحقیق فریاد برآوردند و گمان بردند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ملزم شد آیه آمد **ولما ضرب ابن مریم مثلا** و چون زده شد بپسر مریم مثلی **اذا قومک** آنگاه قوم تو **منه یصدون** از آن مثل فزع کنند و آواز بر دارند بلند تو لی در سبب نزول آیه آنست که گفتند عیسی مخلوقست و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبهه میکردند که چون روایت که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملایکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم مؤید این قولست آنچه میفرماید **وقالوا** و گفتند مشرکان **ءآلهتنا خیر** آیا خدایان ما بهتر **ام هو** یا عیسی مرکاه که حصب جهنم باشد کو ایشان نیز باشند **ما ضربوه** نزدند آن مثل را **لک** برای تو **الا جدلا** مگر برای جدال و خصومت نه از برای تمیز حق از باطل **بل هم قوم** بلکه ایشان در همه امور گروهی اند **خصمون** خصومت گران و لجاج کنندگان **ان هو** نیست عیسی **الا عبد** مگر بنده **انعمنا علیه** که نعمت نهاده ایم بر وی به نبوت و رسالت **وجعلناه مثلا** و گردانیده ایم او را آیتی و امری عجیب **لبنی اسرائیل** برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در غرابت چون مثل سایر **ولو نشاء** و اگر خواهیم ما **لجعلنا** هر آینه سازیم **منکم** بدل از شما **ملائکة** فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملایکه آریم که ایشان **فی الارض یخلفون** در زمین در پی در آیند شما را **وانه** و بدرستی که عیسی **لعلم للساعة** علامت ساعت را یعنی بدو دانسته شود نزدیک آمدن قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلام که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرق دمشق دو جامه زرد رنگ پوشیده باشد و هر دو کف دست خود بر بالهای دو فرشته نهاده و در هنگام مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از رویش روان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی چون مروارید روان شود بقی وی بهر کافر رسد بمیرد

مرجا که چشم وی افتد بمیرد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد و آنکه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علی نبینا و علیه السلام نشانه قرب قیامتست **فلا تمترن** پس شک مکنید و جدل منمایید **بها** با آمدن قیامت **واتبعون** و پی روی کنید شرع رسول مرا **هذا** اینست **صراط مستقیم** راه راست که کس بدو گمراه نشود **ولا یصدنکم الشیطان** و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید **انه لکم** بدرستی که او مر شما راست **عدو مبین** دشمنی آشکارا **ولما جاء عیسی** و آن هنگام که آمد عیسی **بالبینات** بحجتهای روشن یا بآیات انجیل یا معجزات واضحه **قال** گفت و بنی اسرائیل را **قد جئتکم** بدرستی که آمده ام بشما **بالحکمة** بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی **ولابین لکم** و برای آنکه بیان کنم و روشن کردانم برای شما **بعض الذی تختلفون** همه آنچه اختلاف میکنید **فیه** در آن از امور دین یا احکام توریة **فاتقوا الله** پس بترسید از عذاب خدای **واطیعون** و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم **ان الله هو ربی** او آفریدگار منست **وربکم** و آفریدگار شما **فاعبدوه** پس او را پرستید بیگانگی **هذا صراط مستقیم** اینست راه راست بی کجی و انحراف **فاختلف الاحزاب** پس مختلف شدند این احزاب **من بینهم** **فویل للذین ظلموا** **من عذاب یوم الیم** از عذاب روزی که درد ناکست عذاب او **هل ینظرون** آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند **الا الساعة** مگر قیامت را **ان تأتیهم بغتة** آنکه بیاید بدیشان ناگهان **وهم لا یشعرون** و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیوی **الاخلاء** یا دوستان **یومئذ** در آن روز **بعضهم لبعض عدو** بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند **الا المتقین** مگر پرهیزگاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند که و یلعن بعضهم بعضا و مومنان که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجا باشد با یکدیگر را شفاعت کنند و در تاویلات کاشی مذکورست که خلت چهار نوع می باشد خلت تامه حقیقه که محبت روحانیه است و آن مستند بوده به تناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و استناد این به تناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان بمشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و ثمر فواید و نتایج صوری و معنویست سیم محبت عقلیه که مستندست بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت زایل و فانی باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون منتفی و جودیکرد و غرض و غایت بحصول نپیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود **نظم** دوستی کان غرض آمیز شد — دوستی دشمنی انگیز شد — مهر که از هر غرضی گشت پاک — راست چو خورشید بود تابناک **یا عباد** منادی در آن روز ندا کند و تیقن نو آنکه خدای میفرماید ای بندگان من **لا خوف** ترسی در آن طاری نیست **علیکم الیوم** بر شما امروز از عقاب و مکاره **ولا انتم تحزنون** و نیستید شما که اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که **الذین آمنوا بآیاتنا** بندگان آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما **وکانوا مسلمین** و بودند گردن نهادگان فرمان خدا را آنگه منادی گوید **ادخلوا الجنة** در آیید در بهشت **انتم** شما **وازواجکم** و زنان مومنه شما **تحبرون** شاد کردانیده شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته **یطاف علیهم** بکردانند برینندگان بهشت در آمده **بصحاف** کاسها **من ذهب** از زر در آن انواع طعام **واکواب** و کوزهای بی دسته و بی کوشه پر از اصناف شراب **وفیها** و در بهشت بود ایشان را **ما تشتهیه الانفس** آنچه آرزو کنند نفسها را و بدان خوش برایند **وتلذ الاعین** و آنچه فقط خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اختیار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چو نعیم ریاحین

من بینهم از میان ترسایان فرقه یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و جز آن چون **فویل للذین ظلموا** پس وای بر آنانکه ستم کردند

جان یا نفس نفس است یا بهره عین درویشی فرموده است که اصل نظر میدانند که لذت عین از چه چیزی تواند بود حتی را که غشاوه اعتزال بر نظر
بصیرت طاری گشته یا لمعان انوار جمال انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون بر ایشان پوشیده مانده یا ایشان بگوی که وتلذ الاعین عبارت از چیست بر هر
صاحب بصیرتی روشنست که اصل شوق را لذت عین چو بیننده جمال محبوب مقصود نیست قطعه پرده اندیشه برانداز که تا قانوا
لذت دیده چو از دیدن دیدار تو هست امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار فراخور اشتیاق عاشق را هر چند شوق بیشتر بود
لذت دیدار افزونتر باشد واز ذوالنون مصری روح الله روحه نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر که او دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده تر
در زبور آمده که ای داود بهشت از برای مطیعانست وکفایت من برای متوکلان وزیادت من بغیب شاکران وانس من با طالبان ودر جنت من
از ان محبان ومغفرت من برای تائبان ومن خاصه مشتاقانم شعر الا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیهم اشد شوقا نظم
دلم از شوق تو خونست ندانم چونست در درون شوق جمالت زبیان پر ونیست دلم از شوق تو هر روز فزون میگردد دل شوریده من بین که چه افزونست
انکه برای تمامی لذت بهشتیان بیفزاید که وانتم فیها وشما در بهشت خالدون جاوید باشند که باشند وکمال نعمت در انست که او را بیم زوال نباشد وتلک
الجنة التی آن بهشتی که امروز اورثتموها میراث داده شده اید آنرا آن بهشت موعودست که نورث من عبادنا من کان تقیا وشما را میراث دادیم
بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات وخیرات جزا بلفظ میراث یاد کرد که خالص است وباستحقاق بدست آید لکم فیها
وشما راست در جنت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون از ان میخورید در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از در بهشت میوه باز نکند
مگر فی الحال از ان درخت مثل آن بروید ان المجرمین بدرستی که کافران فی عذاب جهنم خالدون در عذاب دوزخ جاویدان ولا یفتر عنهم سست
نکند وسبک نگردانند عذاب از ایشان وهم فیه وایشان در عذاب مبلسون ناامیدانند از راحت ونجات از عقوبت
عقوبات وما ظلمناهم وما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن ولکن کانوا لکن ایشان بودند هم الظالمین ایشان ستمکاران که کفر
آوردند ووضع عبادت کردند در غیر موضع آن ونادوا یا مالک وچون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک درخواه
از خدای لیقض علینا تا حکم کند بر ما بمیتی بمیراند ما را ربک پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از
هزار سال ودر تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که انکم ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نه خواهید مرد
ونه عذاب بر شما سبک خواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک ایشانرا گوید لقد جئناکم بالحق بدرستی که ما آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن
راست ودرست بر زبان پیغمبران ولکن اکثرکم ولیکن بیشتر شما للحق کارهون مر سخن حق را ناخواهان بودند وپسند نکردند ام ابرموا بلکه محکم کردند
کافران وساختند امرا کاری در رد حق وابطال آن با کیدی برای پیغمبران فانا مبرمون پس بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم کار را در رد
وابطال آن کید ایشان [illegible] پیغمبران ام یحسبون یا می پندارند کافران که انا لا نسمع آنکه ما نمی شنویم سرهم سخن نهانی که در دل خود
میگویند ونجویهم وآنچه راز با یکدیگر مشورت میکنند بلی اری می شنویم آنرا ورسلنا وفرستادگان ما که حفظه اند لدیهم نزدیک ایشانند موکلان بر ایشان
یکتبون می نویسند آنرا [illegible] ما وبعد از انکه تبانیهای ایشان [illegible] پس ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند قل بگو
ای محمد ان کان للرحمن اگر باشد مر خدای را ولد فرزندی چنانچه کافران می پندارند فانا اول العابدین پس من اول پرستندگانم مر خدا را
بیگانگی با پستی که من دانم وچون میدانم که او را فرزند نیست نفی اثبات ولد او میکنم صاحب کشاف در معنی آیه گفته که اگر خدای را فرزندی
بودی وبرهان صحیح وحجت روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کنندگان بودی او را یعنی من پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی

هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است [illegible] امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنت الله در اثناء کلامی چند
نشسته بود واغلب از صنادید عرب نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد ووقت مغیره را در ان وقت میلی
باسلام بود وپیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر تو آن استهزا میکنی بخدای نمیگوید محمد الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله
الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافه میکنم که الملائکة بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید وانحضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام
این آیه فرود آورد ونضر پیش ولید آمده این آیه میخواند وگفت خدای محمد را تصدیق کرده در این آیه که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین
ولید گفت ای احمق خدای محمد ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید نیست ونبوده مر خدای را فرزندی انگه فرمود که بگوی من اول موحدانم سبحان
رب السموات والارض پاکست وبی عیب آفریدگار آسمانها وزمینها رب العرش خداوند عرش عما یصفون از انچه وصف میکنند کافران
او را یعنی فرزند لد میگویند فذرهم پس بگذار ایشانرا یخوضوا تا سخن میکنند در باطل ویلعبوا وبازی میکنند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند
یومهم الذی یوعدون روزی را که وعده داده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وهو الذی واوست خداوندی که باستحقاق فی
السماء اله ودر زمین پرستندگان از جن وانس وهو الحکیم واوست درست کار در تدبیر خلق العلیم دانا بمصالح ایشان وتبارک الذی له
بزرگوارست انکه مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان وزمین وما بینهما وانچه میان آسمان وزمین است یعنی حکم او بر همه
اجزاء مکونات روانست وعنده ونزدیک اوست علم الساعة دانستن ساعتی که قیامت در ان قایم شود والیه ترجعون وبسوی او باز گردیده
شوند همه خلایق در ان روز ولا یملک الذین ودر ان روز مالک نباشند آنانکه یدعون می پرستند کافران ایشانرا من دونه بدون خدای
الشفاعة درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملایکه وجن وانس واصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امید دارند واز وی شفاعت
کردن الا من شهد مگر کسی که گواهی داده باشد بالحق براستی چون ملایکه وعیسی وعزیر علیهم السلام که ایشانرا رتبه شفاعت هست چه ایشان
شهادت بحق ادا کرده اند وهم یعلمون وایشان میدانند بدل خود آنچه بزبان گواهی داده اند وایشان شفاعت کنند الا مومنان
گنه کار را ولئن سالتهم اگر بپرسی تو عابدان یا معبودان را که من خلقهم که پیدا کرد ایشانرا لیقولن الله هر آینه میگویند الله چه از وضوح این
جواب مکابره نمی توانند کرد فانی یوفکون پس چگونه گردانیده می شوند مشرکان از عبادت او به پرستش غیر او وقیله ونزدیک خداست دانش
قول رسول صلی الله علیه وسلم آنجا که گفت یا رب ای پروردگار من ان هولاء بدرستی که این گروه یعنی معاندان قریش قوم گروهی اند
که از روی عناد ومکابره لا یومنون نمی گروند فاصفح پس اعراض کن عنهم از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وقل
وبگو تسلیم ومتارکه از شما مطلوب منست این حکم بآیه قتال منسوخ شده فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود وقتی که عذاب
بدیشان فرود آید در دنیا بروز بدر ودر عقبی بدخول نار بسم الله الرحمن الرحیم حم امام ابو اللیث
رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام وقصص را که در سوره مصدر بحروف مقطعه مجموع در ان
حروف جمع کرده مجملا وچون ان اسرار نشناسد مگر صاحب نبوت وولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده وگفته اند ان حروف
اشارتست بکلمات چنانچه در حم گفته که حمیت الحجیبی حمایت کردم دوستان خود را از توجه بما سوی وگویند معنی او آنست که حم ای
قضی کاری ساخته شده وهمه پرداخته گشته والکتاب المبین سوگند بکتاب مبین یا قرآنست که هیچ کرم انا انزلناه بدرستی که
فرو فرستادیم او را فی لیلة مبارکة در شبی بزرگ وبا برکت که شب قدرست ودر کدام برکت برابر انکه در ان شب کتاب کریم که سبب

منافع دینی و دنیوی است و واسطهٔ بیان صوری و معنوی است از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت انا کنا بدرستی که
هستیم ما منذرین بیم کننده بانزال قرآن در این شب وحی برانند که لیلهٔ مبارکه شب براتست و آن شب نیمهٔ شعبان باشد و برکت
در نزول ملایکه و اجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم نعم است فیها در این شب یفرق جدا کرده و تفصیل داده شود کل امر حکیم هر امری که حکم
کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب براءة از لیالی فاضله است که بدین اسم داده اند در حدیث آمده که در این شب
بیامرزد از گنه کاران بعدد موی که بر گوسپندان بنی کلب است و در این شب آب زمزم زیاده می‌شود و صاحب کشاف آورده که در خبرست
که هر که در این شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه صد فرشته بفرستد تا با وی باشند سی تن وی را بشارت دهند به بهشت و سی دیگر
دیگر او را ایمن می‌سازند از عذاب دوزخ و سی عدد دیگر از ایشان آفات دنیا از وی باز میدارند و ده ملک دیگر حیلهٔ شیطان
دفع کنند از وی و در این شب وظایف نعمت بر بندگان قسمت نمایند امرا فرمودیم فرمودنی به تفصیل قضایا در این شب من عندنا از
نزدیک ما انا کنا بدرستی که هستیم ما مرسلین فرستنده ترا که محمدی رحمة من ربک بخشایشی از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده وما
ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم در دو عالم بخشش و بخشایشست ◦ خلق را از بخشش آسایش است ◦ خواجه چون در مدیح خویش سفت ◦ انما انا رحمة مهداة گفت
یا فرستنده ایم او را یعنی جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملایکه را در این شب بسلام مومنان انه هو السمیع بدرستی که خدای شنواست جمیع سخنان بندگان خود را
العلیم داناست بهمه حالهای ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان آنهاست پس بدانید ای آفریدگان
ان کنتم موقنین اگر هستید شما بی گمانان یعنی طلب کنندگان یقین لا اله الا هو نیست معبودی بسزای پرستش جز او یحیی زنده میگرداند و یمیت
و می‌میراند یعنی اوست موجد موت و حیات ربکم اوست پروردگار شما ورب آبائکم الاولین پروردگار پدران نخستین شما بل هم کافران
بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان فی شک در شک اند از قرآن یلعبون بازی و استهزا میکنند با آن فارتقب پس توقع و منتظر باش برای ایشان
یوم تاتی السماء روزی که بیاید آسمان بدخان مبین بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند پس مراد عذابیست که نازل گردد
در عین المعانی آورده که مراد عذابیست که روز فتح مکه واقع شد چنانچه سواد ایشان پوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مجاعت و شدت بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان میخوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف
بصر میان خود و آسمان بهیئت دخان چیزی می‌بیند در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین برانگیخته می‌شود بشکل
دود و لهذا قحط را سنة الغبرا میگویند و وجه تسمیه عام الرماده همینست و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه
در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب یغشی الناس فرو گیرد مردمانرا و چهل روز
برداد مومنانرا از وی مثل زکام حالتی واقع شود اما کافرانرا بیهوش و سراسیمه سازد و ملایکه ایشانرا میگویند هذا عذاب الیم اینست عذاب دردناک
که حق سبحانه وعده کرده بود ایشان زاری کنان گویند ربنا اکشف عنا العذاب ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را انا مومنون بدرستی
که ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که انی چگونه بود لهم الذکری مر ایشانرا پند
گرفتن بدین مقدار عذاب وقد جاءهم و حال آنکه آمده بدیشان رسول مبین فرستادهٔ آشکارا کننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند
ثم تولوا پس پشت بروی کردند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان بدو وقالوا معلم و گفتند او آموخته شده است یعنی جبر و یسار قرآن بوی
می‌آموزند مجنون دیوانه است و دماغ او مختلط شده است و با وجود این همه چون وعدهٔ ایمان میدهند انا کاشفوا العذاب بدرستی که

ما بر دارنده عذابیم از ایشان قلیلا زمانی اندک یعنی قحط را برداریم بدعای پیغمبر تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فایده نداد انکم عائدون بدرستی
که شما باز گردیدگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحم سوگند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم دادند آنحضرت
دعا فرموده که بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ اند و بقول دیگر که دخان از علامات قیامت است که چون مردمان دعا
و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حالها که داشته باشند از شرک و فسق و یوم نبطش البطشة الکبری
یاد کن روزی را که بگیریم کافرانرا گرفتنی بزرگ یعنی روز قیامت در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدر است که حق سبحانه وعید میکند مشرکانرا
که در آن روز بگیریم شما را بعقوبتی عظیم از قتل و اسر انا منتقمون بدرستی که ما انتقام کشنده ایم در آن روز و لقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم
قبلهم پیش از کفار مکه قوم فرعون گروه قبط را از ملازمان و جاءهم و آمد بدیشان رسول کریم پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن
عمران علی نبینا و علیه السلام ان ادوا الی با آنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و بفرستید با من عباد الله بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را
انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین فرستاده ام امین بر وحی و متهم نیستم در نیکو خواهی خلق وان لا تعلوا و آمده ام با آنکه سرکشی
مکنید و کبر میارید علی الله بر خدای و امانت وحی او متهم مسازید انی آتیکم بسلطان بدرستی که من آورده ام بشما حجتی مبین روشن بر
صدق مدعای خود فرعونیان بعد استماع این سخن قصد آزار موسی علیه السلام کردند فرموده که وانی عذت بدرستی که من پناه بردم
بربی و ربکم بآفریدگار خود و آفریدگار شما ان ترجمون از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید و وی نگه دار منست وان لم
تؤمنوا لی و اگر باور نمی دارید مرا و نمی گروید بمن فاعتزلون پس کرانه گیرید از من و میازارید مرا [illegible]
ایشان سخن آنحضرت قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فدعا ربه پس بخواند موسی پروردگار خود را ان هؤلاء
بآنکه این گروه قبط قوم مجرمون گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشانرا هلاک کن که مستحق آنند حق تعالی دعای وی اجابت کرد و او را گفت
فاسر بعبادی لیلا پس ببر بشب بندگان مرا از مصر انکم متبعون بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید یعنی شما برید و فرعون و قوم او
خبر شنیده از پی شما در آیند و لیکن چو بدریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زنی بشکافد و بر وی راهها پدید آید با بنی اسرائیل بگذر و اترک البحر
و بگذار دریا را رهوا ساکن و آرمیده بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بر وی مزن تا بحال خود رود و بگذارش تا
قبطیان در وی در آیند و مترس انهم جند مغرقون بدرستی که ایشان گروهی غرق شدگانند یعنی همه در آن دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان
بتمامی غرق شدند کم ترکوا چه بسیار بگذاشتند من جنات بوستانها پر درخت و عیون و چشمه‌های آب روان و زروع و کشتهای
رسیده و مقام کریم و منزلهای نیکوی آراسته و نعمة کانوا و اسباب تنعم و بر خورداری که بودند فیها در آن نعمت فاکهین متنعمان
و شادی کنان کذلک کار ما با مکذبان همچنین است و اورثناها و میراث دادیم منازل و مواضع ایشانرا قوما آخرین بگروهی دیگر از مردمان
یعنی بنی اسرائیل فما بکت پس نگریست علیهم السماء بر ایشان آسمان والارض و نه زمین یعنی از هلاک ایشان کسی را حساب نبود و در معالم
فرموده که چون مومنی بمیرد چهل روز آسمان و زمین بر وی بگریند و از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که
هیچ بنده نیست الا که مر او را در آسمان دو در بود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند
این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند بر وی بگریند عطار رحمه الله میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف اوست و در معالم
آورده که چون حسین بن علی رضی الله عنه شهید شد آسمان بگریست و گریه او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد و در این باب گفته اند

ان سرخی شفق که برین چرخ نیلگون پیداست * مرشام عکس خون شهیدان کربلاست * گرچرخ خون ببارد ازین غم درخورست * در خاک خون بگرید ازین بار و اد رواست
وگفته اند که گریه آسمان و زمین همچون گریه آدمیان است وبعضی برآنند که علامتی پریشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن واسف همچون گریه در اغلب حالت بیم
واندوه و بر تقدیر چون فرعونیان را عملی که با آسمان رو بشوده و بر روی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نگریست وما كانوا
وبنوده اند منظرين مهلت داده گان از وقتی بوقتی دیگر ولقد نجينا بنی اسرائيل و هر آینه باز رهانیدیم بنی اسرائیل را من العذاب المهين از عذابی خوار کننده
که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل عذاب واقع من فرعون از فرعون انه كان عاليا بدرستی که بود سرکشنده خود را ایلند مسافر من المسرفين
از کافران که بتجاوز کننده از حدود ایمان ولقد اخترناهم و بدرستی که برگزیدیم موسی و سر نشان بنی اسرائیل را على علم بر دانش یعنی دانستیم که ایشان سزاوار آنند
برانکه برگزیدیم ایشان را على العالمين بر عالمیان زمان ایشان وآتيناهم ودادیم مر ایشان را من الايات از نشانهای قدرت ما فيه بلاء مبين
آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی کفار قریش ليقولون میگویند ان هي بنیست کار و خاتم
حال الا موتتنا الاولى مگر مرگ نخستین در دنیا بعد از حیاتی نیست وما نحن بمنشرين زنده شدگان و برانگیختگان بعد از آن فأتوا بآبائنا
پس بیارید پدران ما را ان كنتم صادقين اگر هستید راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که هر چه جایز بود وقوع آن
از خدای بوقتی خاص لازم بود وجود و ظهور آن هر وقت که دیگری خواهد پس چون وعده بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود کسی را در دو حکم نرسد
أهم خير آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت أم قوم تبع یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عدت و آلت و در غایت
کثرت والذين و آنان نیز که بودند من قبلهم پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نکرویدند أهلكناهم هلاک کردیم ایشان را
انهم كانوا بدرستی که بودند ایشان مجرمين گروهی کافران و منکران بعث و حشر و از فحاوی اخبار و آثار چنان معلوم میرود که ملکی بود
از حمیر گفته او ابو کرب و نام او اسعد بن ملکی کرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند نیز بقول اشهر
او ساخت و روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت
فرمود نه او را در معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کشید و دو حبر از بنی قریظه که کوی و اسد نام
داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمانست و کلام تعریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم
کردند و او از سر قتل و غارت مدینه درگذشت و آتش پرست بود بر دست آن حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد قومی
از هذیل بسر راه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در وی گنجیست از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود
که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصد کعبه کرد و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک قوم هذیل ترا بر آن میدارند که آن شریف ترین بقعه ایست بر روی زمین
و هیچ کس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای آورد تبع رفت و خانه را بپوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و
از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو متابعت نمی سازیم تبع دلایل حقانیت بر ایشان خواند و ایشان
در عناد افزوده گفتند ما با آتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوه های یمن که چون دو کس را با یکدیگر دعوی بودی در آن آتش
در آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود در آتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کیشیان ایشان
در آمده تمامی بسوختند و نزد ارباب سیر شکر الله مساعیهم بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بشامول یهودی داد
که اگر حضرت را دریابد برساند و الا باولاد سپرد و وصیت نماید که بوی حق رساند و فرزند بیست و یکم از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود

داد نامه را

360

وآن نامه را بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه سه نوبت فرمود که مرحبا لاخ الصالح و از رقاشی رحمه الله
نقلست که ابو کرب اسعد حمیری از متابعه ایمان آورده به پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قبل از بعثت آن حضرت بهفتصد سال و در درج الدرر آورده
که بعثت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد وما خلقنا السموات والارض ونیافریدیم آسمان و زمین
وما بينهما وآنچه میان آنست لاعبين بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم واز حکمت
نیست که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عذاب وما خلقناهما نیافریده ایم اهل ارض و سما را الا بالحق مگر برای حق که آن مثوبت
بر طاعت و عقوبت بر معصیت ولكن اكثرهم وليكن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لا يعلمون نمیدانند که فعل حکیم بحق بود ان يوم
الفصل بدرستی که روز جدا شدن همه آدمیانست از باطل یا جدایی میان مومن و کافر و مطیع و عاصی ميقاتهم اجمعين میعادگاه جمع شدن همه آدمیانست
يوم لا يغني روزی که دفع نکند مولى دوستی و خویشاوندی عن مولى از دوست و خویش خود شيئا چیزی را از عذاب یا سود
نرساند کسی کسی را هیچ چیز ولا هم ينصرون و نباشند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر الا من رحم الله و لیکن کسی
که خدای بر و بخشوده باشد یعنی مومنان ایشان یاری کنند یکدیگر را بشفاعت انه هو العزيز بدرستی که خدای غالبست کسی را که او
عذاب کند کس یاری نتواند کرد الرحيم مهربانست که هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد ان شجرت الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی
میوه آن طعام الاثيم خوردنی گناه کارست یعنی ابوجهل واین زقوم چون كالمهل مانند مس وروی گداخته يغلي في البطون بجوشد در شکمها
جوشیدنی كغلي الحميم مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند روده های ایشان را و یکدا از اندامها و احشا را پس حق سبحانه زبانیه را گوید
خذوه بگیرید این گناه کار را فاعتلوه پس بکشیدش بعنف و قهر الى سواء الجحيم بمیانه دوزخ ثم صبوا الخ بریزید فوق رأسه بر زبر
سراو من عذاب الحميم از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او از زقوم معذب است وبگویید مر او را که ذق بچش و بکش این
عذاب را انك انت العزيز بدرستی که تو ادعا میکردی نزدیک قوم خود الكريم بزرگوار بزعم خود ابوجهل میگفت که من اعز و اکرم اهل وادی ام
ودر بطحا از من بزرگتر و عزیزتر نیست در آن روز حق سبحانه فرماید که او را بگویید که عذاب بکش که تو دعوی میکردی که عزیز و کریمی
ان هذا این عذاب ما كنتم به آنست که بود دید شما که بآن تمترون شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید ان المتقين بدرستی که پرهیز
کاران في مقام امين در جایگاه ایمن باشند یعنی مقامی که در آنجا آفات و مخافات نبود في جنات در بوستانها وعيون و چشمها
يلبسون می پوشند من سندس واستبرق از حریرهای نازک و سطبر متقابلين در حالتی که متقابل باشند در مجالس یکدیگر یا با هم
متقابلتی باشند در تفسیر سورابادی آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سریر خوان
بنشاند و همه رویها با یکدیگر می ببینند كذلك همچنین برین حال می باشد بی تغیر و تبدیل وزوجناهم و قرین میسازیم ایشان را بحور
بزنان سفید روی عين گشاده چشم و اختلافست در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حورا و عینا بهشت يدعون فيها میخوانند در
بهشت بكل فاكهة هر میوه که آرزو کنند آمنين در حالتی که ایمن اند از ضرر یا از انقطاع لا يذوقون نچشند فيها الموت در آن مرگ را
الا الموتة الاولى بعد از مرگ پیشین که در دنیا چشیده اند و چون مشهود نزدیک مردم آنست که مر زنده گی را مرگ در پی می باشد
حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست ووقيهم ونگاه میدارد حق سبحانه بهشتیان را و از ایشان دفع میکند عذاب الجحيم
عذاب دوزخ فضلا من ربك از روی فضل و کرمی که واقع است واو ایشان دفع میکند عذاب الجحیم از افریدگار تو ذلك آن صرف

عذاب وحیات ابدی در بهشت ذلک هو الفوز العظیم اینست رستگاری بزرگ فانما یسرناه پس جز این نیست که ما آسان کردانیدیم قرآنرا که فرو فرستادیم
بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون شاید که قوم تو فهم کنند وبدان پند گیرند وایشان خود متذکر نشدند فارتقب پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید
انهم مرتقبون بدرستی که ایشان نیز منتظرند تا چه چیز نازل شود داما از آن تو نصرت الهی خواهد بود واز آن ایشان عذاب نامتناهی دوستانرا هم
فتح نامه وخصمانرا هم زیان وخجلی انداز نظم وعلاه حسن المآب ما مکر اهبیت ذوقوا العذاب

بسم الله الرحمن الرحیم حم

مقطع مختصرات اسماء الهی اند حا اشارتست بحی وحفیظ ومیم کنایت از ملک ومجید ودر لطایف آورده که حا حکمت ازلی است ومیم ملکت ابدی
برین هر دو قسم یاد میکند که تنزیل الکتاب فرود آمدن قرآن من الله العزیز از نزدیک خدایست بر همه غالب الحکیم دانا در ترتیب مطالب
وتقدیر مواهب ان فی السموات بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره وثابته والارض ودر زمینها از جبال واشجار وحیوانات لآیات
للمؤمنین نشانهاست گرویدگانرا بر قدرت ووحدت صانع وفی خلقکم ودر آفریدن شما از نطفه وتغیر آن از حالی بحالی وما یبث
وآنچه پراکنده می سازد در زمین من دابة از جنبندگان با اختلاف صور واشکال ایشان آیات علامتهاست برای استدلال بر حضرت ذو الجلال لقوم
یوقنون مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها وبواسطه استدلال بیقین کردند واختلاف اللیل والنهار ودر اختلاف شب وروز
بالوان ومقادیر وما انزل الله ودر آنچه فرو فرستاد خدای من السماء از آسمان یا ابر من رزق از روزی یعنی باران که سبب روزیست
فاحیا به الارض پس زنده کرد بآن قطره زمین را بعد موتها پس از خشکی وپژمردگی آن وتصریف الریاح ودر گردانیدن بادها یا اختلاف جهات
وتفاوت احوال آیات مراینه دلالتهاست روشن وهویدا بر کمال قدرت الهی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند تلک این دلیلها
آیات الله دلیل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآنست نتلوها علیک میخوانیم بر تو بالحق براستی ودرستی فبای حدیث پس بکدام سخن
بعد الله پس از حدیث خدای که قرآنست وآیاته ودلایل قدرت او یؤمنون ایمان می آرند وحفص بیا میخواند یعنی بکلام بحق چگونه
اگر بدین سخن نگروند ویل سختی عذاب لکل افاک مر هر دروغگویی راست اثیم بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که یسمع می شنود آیات
الله آیتها خدای را که تتلی علیه خوانده می شود بر و ثم یصر پس اصرار میکند یعنی اقامت می نماید بر کفر خود مستکبرا در حالتی که گردن کش است
از ایمان بدان کان لم یسمعها گویا نشنیده است آنرا یعنی چون قبول نکرده وبدان منتفع نشده گویا استماع ننموده فبشره پس خبر ده اورا
بعذاب الیم بعذابی دردناک در دوزخ بشارت بطریق تهکم است واذا علم وچون شنود من آیاتنا از آیتهای کتاب ما شیئا چیزی
یعنی چون بدو رسد سخنی وداند که از قرآنست اتخذها هزوا فرا گیرد آنرا بهزو یعنی با آن افسوس کند وبصورتی باز نماید که از حق
وصواب دور باشد اولئک آن گروه مستهزیان لهم مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده من ورائهم از پیش روی ایشان جهنم
دوزخست چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از وکال ایشان بدوزخ خواهد بود ولا یغنی عنهم ودفع نکند از ایشان عذاب
ما کسبوا آنچه کسب کردند از اموال واولاد شیئا چیزی از عذاب خدای ولا ما اتخذوا ونه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند من
دون الله بجز خدای اولیاء دوستان ومعبودان ولهم ومر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز باشد
هذا این قرآن هدی راه نماینده است والذین کفروا وآنانکه نگرویدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار ایشان که قرآنست یا دلیل قدرت
وحکمت او لهم عذاب مر ایشانراست عذاب من رجز الیم از سخت ترین عذابی الم رساننده الله خدای بحق الذی سخر آنست که رام کرد
لکم البحر برای شما دریا یعنی سطح اورا هموار گردانید تا چیزها متخلخل مانند چوبها بر بالای او بایستد وگفته اند تسخیر او آنست که منع نمی کند

از غوص

از غوص در رو وسیر بر و لتجری الفلک تا سیر کنند کشتیها فیه در وی بامره بفرمان خدای ولتبتغوا تا طلب میکنند من فضله از فضل
خدای انواع فایده ها چون تجارت وغواصی وصید ماهی ولعلکم تشکرون وباشد که شکر گویید خدایرا برین نعمتها وسخر لکم ورام کرد برای
یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از شمس وقمر ونجوم وغیره وما فی الارض وآنچه در زمینست از کوه ودریا وشجر وثمر
جمیعا همه اینها منه از وست نه از غیر او ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر این اشیا لآیات مراینه نشانهاست بر قدرت الهی وعلم وحکمت پادشاهی
لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع وعجایب خلق او که در صحایف ابداعات ظاهرست واز صفایح ملکوت باهر نظم
در جمله جهان ز مغز تا پوست   هر ذره گواه قدرت اوست
آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام داد واز آنجا که سطوت
عمری بود خواست که اورا بگیرد وانتقام کشد آیه آمد که قل بگو ای محمد للذین آمنوا وآنکسانرا که گرویده اند که درگذرانند وعفو کنند یغفروا
تا عفو فرمایند للذین لا یرجون وآنانرا که نمی ترسند ایام الله از روزهای هلاک وعذاب عرب از وقایع ایام تعبیر کنند چنانکه یوم بعاث ویوم احماس
معنی اینست آنست که در گذرانند از قومی که تامل نمی کنند در روزهای هلاک کافران ونمی ترسند از آن لیجزی تا پاداش دهد خدای قوما گروهی
بما کانوا یکسبون بآنچه هستند که کسب می کنند از اسائت ومغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله نقل میکند که ما در پیش فاروق رضی الله عنه
نشسته بودیم قاری این آیه بخواند عمر فرمود که لیجزی عمر بما صنع وگویند که سبب نزول این قصه جهجاه غفاری دستان جهی است وشمه از آن
در سوره منافقون مذکور خواهد شد وبدان تقدیر آیه را مدنی باید گفت چه سوره باتفاق مکیست در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکورست که بعد
از نزول این آیت من ذا الذی یقرض الله فنحاص یهودی بر سبیل طنز میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رضی الله عنه
رسید برخاست وشمشیر کشیده روی بجست وجوی او نهاد تا هرجا بیند بقتلش رساند جبرئیل علیه السلام این آیه بیاورد ورسول صلی الله علیه وسلم
بطلب عمر فرستاد وچون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه میفرماید وآیه بروی خواند امیر المؤمنین عمر گفت یا رسول الله
بدان خدایی که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب در روی من نبینند ودر حق باکرک تو صفت عفو از من مشاهده نکنند نظم جو بینی خلق ودر گذاری
ترا زیبد طریق بردباری   اگرچه دشمنت را مید رد خار   تو گل باش ودهان پر خنده میدار
وگفته اند این حکم بآیه القتال منسوخست
من عمل هر که بکند صالحا کاری شایسته فلنفسه پس مر نفس او راست ثواب آن عمل ومن اساء وهر که کار بد کند فعلیها پس
بر وست وزر ووبال آن ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار وگفتار
ولقد آتینا وبتحقیق ما دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را تورات والحکم وحکم کردن در دین والنبوة وپیغمبری یعنی
بسیاری را پیغمبر ساختیم از ایشان ودر هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی علیهم السلام
ورزقناهم وروزی دادیم ایشانرا من الطیبات از چیزهای پاکیزه حلال وگفته اند مراد من وسلوی است وفضلناهم وتفضیل
دادیم ایشانرا علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم وعطا کردیم ایشانرا بینات دلیلهای روشن من الامر از کار دین
وملت یا معجزهای هویدا یا آیتها بر امر رسالت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تا او را بحق بشناسند واو بر ایشان محقق شد فما اختلفوا پس اختلاف
نکردند در کار او الا من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم که در تورات مذکور شده واو را انبوشیدند بغیا بینهم از روی عداوت وحسدی که در میان ایشان هست ان ربک
بدرستی که آفریدگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که در آن یختلفون

بعد روز بعاث بیوم الاوس
وفی یوم ایکاس
والخزرج
... ۱۳

اختلاف کردند یعنی در کلمات مبتنه در توریة که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات ثم جعلناک پس بعد از بنی اسرائیل
ساختیم ترا یعنی مقرر گردیم سلوک تو علی شریعة بر راهی روشن من الامر از کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز
و بدان عمل نمای ولا تتبع اهواء الذین و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لا یعلمون نمی دانسته حقیقة توحید را یعنی روسای قریش که ترا میگویند
بدین پدران خود باز گرد انهم لن یغنوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عنک از تو من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را که خواهد بتو وان الظالمین
و بتحقیق ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان یکدیگر را عجیب نیست است و چون ترا با ایشان
جنسیت نیست از پی آرزوی ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن والله و خدای ولی المتقین دوست پرهیزکاران است و تو هم ایشانرا دوست دار
هذا این متابعت شریعت بصائر للناس بینایهاست و دو دمانرا یعنی چیزهای روشن که بدان پی برند راه حق را و هدی و راه نمونیست
از ضلالت و رحمة و بخشش از خدای لقوم یوقنون گروهی را که بی گمان شوند یعنی از یاد دیه گمان گذشته طالب سرمنزل یقین باشند در حال
آورده که گروهی از مشرکان مکه مومنانرا گفتند که آنچه شما در باب بعث و حشر میگویید اگر راست باشد و ما را بعالمی دیگر برند آنجا نیز از
شما بمال و جاه افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیة آمد که ام حسب نه چنین است ایا پنداشته اند الذین اجترحوا السیئات آنانکه کسب
کردند بدیها را چون کفر و معصیت ان نجعلهم آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت کالذین آمنوا مانند آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند
کارهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مومنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندگانی آدمیان ومماتهم و مرگ ایشان
در دنیی و آخرت یعنی هر که بر ایمان میرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر میرد در کفر مبعوث خواهد گشت ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان
میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر میدارند و مدح میت یکسان لای زهر آمیز با آب حیات وخلق الله السموات والارض و بیافرید
خدای آسمان و زمین را بالحق براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد ولتجزی
و دیگر آنکه پاداش داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت بانچه کرده از خیر و شر وهم و ایشان یعنی عمل کنندگان لا یظلمون ستم
دیده نشوند یعنی نقص ثواب احبا و از دیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا دهند افرأیت آیا
چون می بینی من اتخذ آنرا که فرا گرفت الهه هواه خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی رود و فرمان برد چنانچه
فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود دیار ز روی خود گیرد یعنی بتی می پرستد چون بتی نیکوتر بیند از آنکه دارد و این را بجدا نی
بیدارد واضله الله و چون می بینی آنرا که گمراه ساخته خدای او را علی علم بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت آنکس وختم علی سمعه
و مهر نهاده بر گوش او تا سخن حق نشنود وقلبه و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وجعل علی بصره و نهاده بر چشم او غشاوة پوششی
تا بنظر اعتبار ننگرد و جواب شرط آنست که چنین کسی را چگونه هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست که راه نماید این کسی را من بعد الله
از پس فرو گذاشتن خدای مر او را افلا تذکرون آیا پند نمی گیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وقالوا و گفتند منکران بعث ما هی نیست زندگانی
الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی دنیی که ما در وییم نموت ونحیی می میریم و زنده می شویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی می زایند و احتمال
دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که هر که می میرد روح او بجسدی دیگر تعلق میگیرد و هم
در دنیی ظهور میکند تا دیگر باره بمیرد و دیگر باره زاید از شاگونی که بزعم ایشان سیصد سه نقل کرده اند که گفت می خود را در مراد
منقصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند وما یهلکنا هلاک نمی کند ما را الا الدهر مگر مرور زمان و گشتگی و پیری وما لهم و نیست کافرانرا

بذلک

بذلک باین که نسبت مرگ بدهر بکار میکنند من علم هیچ دانشی که تقلید دستور و مصرف آن حضرت حق تعالی شانه و دهر را در هیچ کاری
اختیاری نیست فقط دهر ترا در سرتیا می ترا هنا حکم ترا زیبد و شاهی ترا ما دو زرمان کانا زد بجود * چرخ فلک مسرتوا رد بجود ه
این همه فرمان ترا ابنده اند ان هم و نیستند ایشان الا یظنون مگر که گمان می برند و بمجرد تقلیدی بی تمسک دلیلی
سخن میگویند واذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بریشان آیاتنا آیتها کتاب ما بینات در حالتی که روشن و واضح الدلالة باشند
در باب بعث و نشر مثل قل یحییها الذی انشاها اول مرة مانند ان الذی احیاها لمحی الموتی ما کان حجتهم نباشد برهان ایشان
الا ان قالوا ائتوا مگر آنکه گویند بیارید بابائنا پدران ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد
از مرگ بروز رستخیز و این سخن از جهل و عناد میگفتند چه احیاء موتی موقت بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است اگر بوقت اقتراح
وجود دیگر دحی بر حشر نباید کرد قل الله یحییکم بگو که خدا زنده میگرداند شما را در رحم مادران ثم یمیتکم پس می میراند در وقتی ثم یجمعکم پس
کند در قبور الی یوم القیامة تا روز رستخیز لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آمدن آن ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
نمیدانند از قلت تامل و انکار و قصور انظار ولله و مر خدا راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها ویوم تقوم الساعة
روزی که قایم شود قیامت یومئذ در آن روز یخسر المبطلون زیان کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ بیایند
کردند وتری یعنی در آن روز کل امة هر گروهی را جاثیة بزانو در آمده گفته اند که جثو فاصله کل است و اضح آنکه عام دارند چه هر کس
از هیبت آنروز بزانو در افتد کل امة هر گروهی تدعی خوانده می شوند الی کتابها بنوشتهای ایشان یعنی صحایف اعمال ایشانرا و
گویند الیوم تجزون امروز جزا داده خواهید شد ما کنتم تعملون با آنچه بودید که عمل میکردید هذا کتابنا اینست کتاب ما یعنی کتابی که
کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم ینطق سخن گوید یعنی روشن سازد علیکم بر شما عملهای شما بالحق براستی بی زیاده و نقصان
انا کنا نستنسخ بدرستی که ما نسخه گرفتیم ما کنتم تعملون آنچه بودید که کردید و در معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل انسان باسمان برند حق سبحانه
ثابت سازد در آن نسخه هر چه ثوابی یا عقابی بر آن مترتب شود لغو و بیهوده را محو گرداند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال
نسخه اعمال بنی آدم بملایکه می سپارند فاما الذین اما آنانکه آمنوا گرویده اند بخدا و آنچه نزدیک اوست وعملوا الصالحات و کرده اند
عملهای شایسته فیدخلهم پس در آرد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت خود که از جمله آن بهشت است ذلک آن در آمدن در رحمت او
هو الفوز المبین آنست رستگاری آشکارا واما الذین کفروا و اما آنانکه نگرویدند پس ایشانرا گویند افلم تکن آیاتی آیا نبود که آیات من
تتلی علیکم خوانده می شد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب من بر شما خوانند فاستکبرتم پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان
ابا نمودید وکنتم و بودید قوما مجرمین گروهی شرک آرندگان واذا قیل و چون گفته می شد نزدیک شما که ای قوم ان وعد الله
براستی که وعده خدا بحشر و حساب و عقاب راست است والساعة لاریب فیها و قیامت هیچ شک نیست در آن قلتم ما ندری میگفتید
که نمی دانیم که ما الساعة چه چیز است قیامت ان نظن گمان نمی بریم بقیام ساعت الا ظنا مگر گمانی از شما یعنی گمان ما آنست که شما نیز
گمان دارید بقیامت و یقینی نیست شما را در آن وما نحن بمستیقنین و ما نیستیم بی گمانان در آن و ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت
وبدا لهم و ظاهر شود مر ایشانرا در آخرت سیئات ما عملوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیی وحاق بهم و فرود آید بدیشان
ما کانوا به عذاب آنچه بودند که بدان یستهزؤن افسوس میداشتند از عقوبات قیامت وقیل الیوم و گویند مر ایشانرا که امروز

فرو میکذارم شما را در آتش بنوعی که فرو میکذارند ودست بازمیدارند چیزیرا فراموش شده کما نسیتم همچنانکه شما ترک دست بازداشتید
وبغفلت فرو کذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز شما را وساختکی نکردید برای وی وماویکم النار وجایکاه شما آتش است ومالکم
ونیست شما را من ناصرین یاران ومددکاران که خلاص دهند شما را از آتش ذلکم فرود آمدن عذاب بشما بانکم اتخذتم بسببست آنکه
کرفتید شما فرو کرفتید ایات الله آیتهای کتاب خدایرا یا دلایل قدرت اورا هزوا مهزو یه یعنی افسوس میکردید با آن وتفکر نمی‌کردید
دران وغرتکم الحیوة الدنیا وفریفته بود شما را زندکانی دینی وحیات فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل مانده بودید
فالیوم پس امروز لایخرجون بیرون آورده نخواهند شد منها از آتش دوزخ ولا هم یستعتبون ونه از ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان
یعنی ایشانرا نکویند که عذر خواهی کنید تا از شما خشنود شوند چه خشنودی حق از ایشان بغایت دورست فلله الحمد وخدایراست همه ستایشها
رب السموات آفریدکار آسمانها ورب الارض وآفریدکار زمین رب العالمین پرورنده وتربیت کننده عالمیان وله الکبریاء واوراست
بزرکواری وعظمت وفرمان کذاری وآثار آن ظاهرست فی السموات والارض در آسمان وزمین وهو العزیز واوست غالب برهمه خلق
الحکیم دانا درهمه کار

بسم الله الرحمن الرحیم حم امام قشیری قدس سره فرموده که حا اشارت بحلم الهی ومیم
کنایت از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحلم کاملی ومجد شاملی خود که عذاب نکنم هرکرا ممن ایمان آرد ودر لطایف میفرماید که مکتوبست کا
عاحایت اهل توحید باشد ومیم رضاه حق از ایشان مع المزید که آن عبارتست از نظر وجه الله الحمید تنزیل الکتاب فرستادن
کتاب بعضی از پی بعضی من الله العزیز از خداوند خدای غالبست الحکیم حکم کننده یا صواب کار در کردار وکفتار ازغراد
ما خلقنا السموات والارض نیافریدیم آسمانها وزمینها وما بینهما وآنچه درمیان ایشانست از انواع مخلوقات واصناف
موجودات الا بالحق مکر براستی بروجهی که مقتضای حکمت وعدالتست واجل مسمی وبنا فرمیده ایم الا مکر باندازه زمان نام برده
که هریک را آخر مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامتست والذین کفروا وآنانکه نکرویدند یا آخرت عما انذروا
از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث واهوال حشر معرضون روی کردانندکانند نه دران فکر کنند ونه دفع آن را تعلم دارند قل بکو
ای محمد کافرانرا که شما را ای کافران ارأیتم خبر دهید مرا ما تدعون ازانچه می پرستید من دون الله بجز خدای چون ملایکه واصنام وجن و
ام لهم شرک یا مر ایشانراست شرکتی فی السموات در آفریدن آسمانها وچون ظاهرست که معبودان شما عاجزند وایشانرا در آسمان
وزمین تصرفی نیست پس چرا در پرستش یا من شریک می سازید ایتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که فرستاده آمده باشد من قبل هذا
پیش از آمدن قرآن که دران فرموده باشد شرایشرک او اثارة من علم یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء
کذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان در دعوی خود وچون مشرکان درین بحث
فروماندند حق سبحانه درباب کمراهی ایشان کوید که ومن اضل وکیست کمراه تر ممن یدعوا از کسی که بخواند وپرستد من دون الله بجز خدای
من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند دعاء اورا الی یوم القیامة تا روز رستخیز یعنی اکر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دعوت کند
اثر اجابت از وظاهر نخواهد شد وهم وایشان عن دعائهم از خواندن بت پرستان مرایشانرا غافلون بی خبراند وچون نمی شنوند
دعاء ایشانرا پس چکونه اجابت کنند بدبخت کسی که عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست باز داده وروی توجه بجادی
نابینا وناشنوا آورده تشنه بی بهره کسی که چشمه آب حیات بکذارد ودر روند بسوی ظلمات واذا حشر الناس وچون حشر کرده شوند آدمیان

کانوا

کانوا باشند معبودان باطل لهم مرعابدان خودرا اعداء دشمنان برخلاف آنچه کمان می بردند بدیشان از شفاعت ومددکاری
وکانوا باشند معبودان بعبادتهم بپرستش عابدان مرایشانرا کافرین ناکرویدکان یا عابدان باشند بپرستش معبودان منکر یعنی بتان کویند
ایشان کویند ما دانه پرستیدند کما قال ویوم القیامة یکفرون بشرککم یا بت پرستان کویند ما بتانرا پرستش نکردیم کما قال والله ربنا ماکنا مشرکین
واذا تتلی وچون خوانده شود علیهم برکافران ایاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز آن قال الذین کفروا
کویند آنانکه نکرویده اند للحق وان سخن حق را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین اینست جادویی آشکارا ام یقولون بلکه میکویند
نمی‌کنند اذا اکر سحر خوانند میکویند افتریه بربسته است محمد قرآنرا بر خدای واز خود کفته قل ان افتریته بکوای که بر بافته باشم بر فرض محال آن معصیتی
بغایت بزرک بود ومراینه بران عقوبتی عظیم متفرع شود فلا تملکون پس شما وغیر شما مالک نتوانید بود لی برای من من الله شیئا از خدای چیزیرا
یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اکر خدای برمن خواسته باشد پس من چکونه جرات کنم وباستظهار کدام مددکار این کار سازم هو اعلم
خدای داناترست بما تفیضون بانچه شما خوض میکنید فیه دران یعنی طعن میزنید بر قرآن وسحر ومفتری میکویند کفی به شهیدا بسنده است خدای کواه
بینی وبینکم میان من وشما برای من کواهی دهد براستی کلام وتبلیغ احکام وبر شما بکذیب وعناد وانکار وافساد وهو الغفور واواست آمرزنده
کسی را که از شرک توبه کند الرحیم مهربانست برکسی که در ایمان راسخ باشد قل ما کنت بکوای محمد که من نیستم بدعا من الرسل نودر آمده از پیغمبران یعنی
اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند وما ادری ما یفعل ونمی دانم که چه خواهد کرد بی از محنت ورحمت
یا اقامت وهجرت یا مقاتله یا قوم ولا بکم ونمی دانم که با شما چه کنند از خسف وقذف در حیات وقتل واسر وحیران در عالم آورده که بعد از
نزول این آیه مشرکان شادمان شده کفتند که ما ومحمد نزد خدا یکیست او عاقبت خود نمی داند چنانچه ما نمی دانیم واکر مبعوث من عند الله است
بایستی که خدای اورا خبر کردی که با او چه خواهد کرد آیه آمد که لیغفر الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ودر اسباب نزول مذکورست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در و آب ودرخت ونخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رویا
خوشدل کشتند وچون تعبیر دیرتر واقع می شد واذار مشرکان مرایشانرا از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال می نمودند
این آیه نازل شد که بکو نمیدانم که مرا وشما را بهجرت خواهند فرمود یا نی ان اتبع پیروی نمی کنم الا ما یوحی مکر آن چیزی که وحی
کرده می شود الی بسوی من وازان درنمی توانم کذشت وما انا ونیستم من الا نذیر مکر بیم کننده از عذاب خدای مبین آشکارا
بیم کردن من وحق از عواقب امور وخواتیم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم داد ونعم ما قال رباعیه ای دل تا کی فضولی وبوالعجبی
از من چه نشان عاقبت می طلبی ∴ سرکشته بود خواه ولی خواه نبی ∴ درو ادری ما یفعل بی ∴ قل بکوای محمد ارأیتم خبر دهید مرا اکر ان کان
اکر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای وکفرتم به وشما کافر شده اید بآن وشهد وکواهی داده است شاهد من بنی اسرائیل
کواهی دهنده از بنی اسرائیل کواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد الله سلام وکفته اند یامین بن یامین
رضی الله عنهما علی مثله بر قرآن که از نزدیک خداست وآمن پس ایمان آورده است بآن از مسروق رحمه الله منقولست که این
مشاهد نه ابن سلام است وغیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بوده وآل حم بمکه فرود آمده بلکه آیه در محاجه آمده است
کریمان رسول صلی الله علیه وسلم وقریش واقع بوده ومشاهد موسی کلیم است علی مثله وعلیه السلام ومثل قرآن توریة است معنی آیه این که
اکر قرآن از نزد خدا بود وشما بدان نکرویدید وموسی علیه السلام کواهی داده بر توریة که او نیز از نزدیک خدایست وبقرآن ایمان آورده

ما ادری

واستکبرتم وشما سرکشی کرده اید وبدان نگروید نه که شما ستمکاران باشید بر خود درین کار ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین
راه ننماید گروه ستمکاران را ودر بیان دریه فلان فرو میگذارد آورده اند که چون قبایل جهینه ومزینه واسلم وغفار ایمان آوردند
بنو عامر وغطفان واشجع آغاز طعن کردند بر ایشان وآیة آمد که وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه کافر بودند از بنی عامر وامثال ایشان وآیة اهل که
للذین امنوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه واضراب ایشان لو کان خیرا اگر خیر بودی وراستی ودرستی داشتی ما سبقونا پیشی نگرفتندی
بر ما ومسارعت نکردندی الیه بسوی او ارذال قبایل بلکه ما دران سابق بودیمی چه رتبه ما از ایشان بزرگتر است ونیز گفتی که دشمنانیم یا یهود
بعد از اسلام ابن سلام واصحاب او رضی الله عنهم گفتند اگر آنچه محمد میگوید او رده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دشمن ما
پیش از آنست واذ لم یهتدوا به وچون راه نیافتند کفار یا یهود به قرآن یا بآنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده فسیقولون پس میگویند هذا
افک قدیم این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان مثل این را گفته اند ومن قبله وحال آنکه پیش از قرآن کتاب موسی کتاب موسی علیه السلام
یعنی توریة بود وفرو فرستادیم ما آنرا اماما پیشوای اهل دین ورحمة وسبب رحمت باوردارندگان وهذا کتاب واین قرآن کتابیست مصدق
تصدیق کننده مر توریة را یا جمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر ومعصیت
وبشری وقرآن مژده دهنده است للمحسنین مر نیکوکاران را برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستی آنانکه گفتند ربنا الله آفریدگار ما خدای است
ثم استقاموا پس پایستادند بدان وعدول نکردند از آن یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است واستقامت که منتهی عمل است در کشف الحقایق
فرموده که استقامت ورزیدند بجوارح بر تعهد ارکان شریعت وبنفوس بر تادیب بآداب طریقت وبقلوب بر تصفیه از تعلقات
وبارواح بر تخلیه از انوار صفات وبسر بر تحقق توحید وتحقق برفنا از غیر حق وبقا بحق وکمال استقامت اینست وبباید دانست که بی
مراعات استقامت وصول بسر منزل کمال ممکن نیست پس باطل وخیالیست بغایت محال که کرامت بیابی بی کار استقامت
فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان دران جهان ولا هم یحزنون ونیستند ایشان که
اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان اولئک آن گروه یعنی اهل ایمان واستقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشت خالدین
فیها جاوید بودگان دران وپاداش داده شدند جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند ووصینا
الانسان وفرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا به پدر ومادر نیکویی کردن حملته امه برداشته است آدمی را مادر او کرها برنج وسختی
ووضعته کرها ونهاده یعنی بزاده است او را بمشقت ومحنت وحمله ومدت حمل او وفصاله وزمان از شیر باز کردن او ثلثون شهرا
سی ماهست اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد وازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است
حتی اذا بلغ تا وقتی که برسید آدمی اشده بکمال قدرت خود که سی وسه سالگی است وگفته اند از هجده تا چهل وبلغ اربعین سنة ورسید
بچهل سالگی اکثر مفسران بر آنند که این آیة خاص است بامیر المومنین ابی بکر رضی الله عنه که شش ماه در شکم مادر بوده ودو سال
شیر خورده وهجده ساله بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیده وآنحضرت بیست ساله بود ودر سفر وحضر رفیق وقرین وی
وی بودی وچون سال مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بچهل رسید مبعوث شد وصدیق رضی الله عنه سی وشش ساله
بوی ایمان آورد وچون چهل ساله شد قال رب گفت ای پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا وتوفیق بخش ان اشکر
تا شکر گویم نعمتک التی آن نعمتی را که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من که نعمت اسلامست وعلی والدی ونعمتی را

به پدر ومادر من داده که حیات است وقدرت ونعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر وانصار کسی که پدر ومادرش هر دو بشرف اسلام
رسیده باشند غیر صدیق رضی الله عنه نیست وان اعمل ودیگر الهام ده که عمل کنم صالحا ترضیه عمل ستوده که تو پسندی آنرا
وآنان خشنود باشی حق سبحانه دعای وی را استجابت گردانید وتوفیق داد تا نه بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید وآزاد
کرد واز جمله بلال حبشی است رضی الله عنه واصلح لی ودیگر دعا کرد برای اولاد خود بدین وجه که وصلاح آور برای من یعنی
صلاح را جاری گردان فی ذریتی در فرزندان من این دعا بشرف استجابت رسید دخترش عایشه رضی الله عنها بشرف فراش
حضرت اشرف رسل صلی الله علیه وسلم مشرف شد وپسرش عبد الرحمن مسلمان گشت وپسر او نیز ابو عتیق بدولت خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
سرافرازی یافت ودر وسیط آورده که از صحابه چهار مسلمان که خود وپدر وی وپسر وی وپسر پسر وی باشند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ندیده گویند
مگر ابو قحافه وابو بکر وعبد الرحمن وابو عتیق رضی الله عنهم وبس قبایل بزرگ از اولاد صدیق رضی الله عنه در عالم هستند واغلب ایشان
بشرف علم وصلاح آراسته انی تبت الیک بدرستی که من باز گشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو دران نیست وانی من المسلمین ومن
از آن گردن نهادگانم مر فرمان ترا اولئک آن گروه که مادر وپدر نیکویی کرده اند وشکر نعمت بجای آورده اند نتقبل قبول کرده شود
عنهم از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان را قبول یابد
ونتجاوز ودر گذرانیده شود عن سیئاتهم از گناهان ایشان ومعدود باشند فی اصحاب الجنة در میان اهل بهشت وعد الصدق وعده داد
خدای وعده راست در قبول نیکی وتجاوز از بدی الذی کانوا آن وعده که بودند در دنیا یوعدون وعده داده شده بان وآن وعده
درین آیتست که وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات جنات الآیة والذی قال وآنکس که گفت لوالدیه مر مادر وپدر خود را وقتی که او را
بایمان یا قرب میخواندند اف لکما کراهت وننگ مر شما را اتعداننی آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد
از مرگ برانگیزند وزنده از قبر برآرند وقد خلت القرون وبدرستی که بگذشته اند قرنهای بسیار من قبلی من پیش از من ویکی باز
نیامده اند وهما یستغیثان الله وپدر ومادر او استغاثه میکردند بخدای ومیگفتند ویلک وای بر تو ایمان آور بقیامت ان وعد الله
بدرستی که وعده خدای در بعث حشر حق راستست فیقول پس آنکس میگفت ما هذا اینست این که شما وپدران میخوانید الا اساطیر الاولین
مگر افسانه پیشینیان واباطیل واکاذیب که نوشته اند جمعی گویند این آیة در شان عبد الرحمن ابی بکر رضی الله عنه فرود آمده وعایشه
رضی الله عنها این قول را منکرست وصحیح آنست که در باب کافری که در والدین عاق بوده نازل گشته اولئک آن گروه عاق وکافر
الذین حق آنانند که واجب شد علیهم القول بر ایشان کلمه عذاب وباشند فی امم قد خلت با گروه چند از کفار که گذشته اند من قبلهم
پیش از ایشان من الجن والانس از دیو وآدمی انهم بدرستی که ایشان وآنان کانوا هستند خاسرین زیان زدگان ولکل وهر یک
ازین دو فریق درجات پایها ومنزلهاست مما عملوا از جزاء آنچه عمل کرده اند پایها اهل خیر بجانب علو وپایها اهل شر بطرف
سفل ولیوفیهم وچنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند ایشانرا اعمالهم جزای عملهای ایشان وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند
در ثواب به نقصان ودر عقاب بزیادت ویوم یعرض الذین کفروا ویاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران علی النار
بر آتش دوزخ در موضح آورده که عرض کنند آتش بر کافران ومواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم وحسرت
ایشان بیفزاید وایشانرا گویند اذهبتم ببردید وبخوردید طیباتکم چیزهای لذیذ خود را فی حیوتکم الدنیا در زندگانی دنیا که دا

واستمتعتم وبرخورداری یافتید بها بآن لذتها یعنی استیفاء لذات کردید وهیچ برای آخرت نگذاشتید فالیوم تجزون پس امروز جزا داده
خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری ورسوائی را بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق وبما
کنتم تفسقون بسبب آنچه بودید که فسق میکردید یعنی کبر می ورزیدید وسر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است بر طالبان نجات که قدم از
اندازه شرع بیرون ننهند قطعه پای از حد وشرع برون می نهی منه خود را اسیر نفس وهوا میکنی مکن تا بی حیل شرع نیست خلاصی ز چاه طبع
این رشته را ز دست رها میکنی مکن واذکر اخا عاد ویاد کن برادر عاد یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود واو حضرت هود است علی نبینا وعلیه السلام
میفرماید که حال او وقوم او با معاندان قریش بگو اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را واز عذاب خدای ترسانید بالاحقاف بموضع
احقاف وآن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن وگویند میان عمان ومهره وقد خلت النذر وحال آنکه گذشته بودند
پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود علیه السلام ومن خلفه وپس از وی نیز آمدند یعنی نه نخست پیغمبری بود که پیش از او وپس از او
انبیا بودند وچون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را ان لا تعبدوا یا آنکه مپرستید الا الله مگر خدا را که مستحق پرستش اوست
انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ وبر رسول قالوا گفتند عادیان که ای هود اجئتنا
آیا آمده نزد ما لتافکنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش بتان ما بتهدید ووعید فأتنا بما تعدنا پس بیار بما آنچه وعده میکنی
از عذاب ان کنت اگر هستی من الصادقین از راستگویان در وعده خود قال گفت هود علیه السلام شتاب میکنید در طلب عذاب انما العلم
جز این نیست که علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدایست ومرا در آن مدخلی نیست وابلغکم ومیرسانم بشما ما ارسلت به آنچه فرستاده
شده ام بآن وبر من غیر از رسانیدن نیست ولکنی اریکم ولیکن من می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نادانی میکنید وبنزول عذاب
وحلول عقاب تعجیل می نمائید در سوره اعراف گذشت که قیل یا جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبیدند وسه ابر برآمد ومنادی
ندا کرد که یکی از اینها اختیار کنید وایشان ابر سیاه اختیار کردند وبا ایشان می آمد تا دیار ایشان فلما راوه پس آن هنگام که دیدند
آن چیز را که موعود بود از عذاب عارضا میغی شده در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهای ایشان قالوا گفتند هذا
عارض این ابریست ممطرنا باران دهنده ما را هود علیه السلام فرمود که بل هو نه ابر باران دهنده است بلکه او ما استعجلتم
آن چیزیست که تعجیل میکردید بدان ریح این باد دیوریست فیها عذاب الیم در وست عذابی دردناک واو بادیست که از غایت
تندی تدمر هلاک می کند ونابود می سازد کل شیء هر چیزها را از نفس واموال وانعام ایشان بامر ربها بفرمان پروردگار خود
پس آن باد بیامد در غایت تندی وسرکشی وشترها وریگ احقاف بر ایشان بریخت هفت شب وهشت روز در زیر آن ماندند پس ایشان
دور کرد وتنهاء ایشان بدریا افکند فاصبحوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لا یری دیده نشدی الا مساکنهم در انجا چیزی که
مگر جایهای ایشان یعنی همه هلاک شدند ومساکن ایشان خالی ماند کذلک همچنانکه ایشان را جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم القوم
المجرمین گروهی کافران ومکذبان را ولقد مکناهم وبدرستی که تمکین کرده بودیم قوم عاد را فیما ان مکناکم در آنچه که تمکین نساختیم شما را
ای کفار قریش فیه در آن چیز از قوت وشوکت وبسیاری مال ونفاذ تصرف وجعلنا لهم ودادیم ایشان را سمعا گوش تا بشنوند وابصارا
وچشمها تا ببینند وافئدة ودلها تا دریابند ایشان گوش سخن حق نشنیدند ودیده دلایل قدرت ندیدند وبدل در عواقب خدای
تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فما اغنی پس دفع نکرد عنهم از ایشان سمعهم گوش ایشان ولا ابصارهم ونه دیدهای ایشان ولا افئدتهم

ونه دلها

ونه دلهای ایشان من شیء چیزی را از عذاب خدای اذ کانوا چون بودند که از تقلید وتعصب یجحدون بآیات الله انکار
میکردند بآیتهای خدای یا بمعجزات پیغمبر وحاق بهم ودر گرد در آمد ایشان را ما کانوا به یستهزءون آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب
ولقد اهلکنا وبدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولکم آنچه گرداگرد شما بوده من القری از دیهها چون حجر ومؤتفکه وصرفنا
الآیات وتکرار کرده بودیم آیتها وحجتها برای اهل قری لعلهم یرجعون وشاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند وهلاک شدند
فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند آن هلاک شدگان ایشان را من دون الله بجز خدای
قربانا از برای تقرب بخدای آلهة خدایان یعنی بتانی که ایشان را بخدائی گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت
عذاب بل ضلوا بلکه غایب شدند عنهم از ایشان یعنی ناامید گشتند ونومید شدند از رجای ایشان از نصرت بتان وذلک وفرا گرفتن
بتان بخدائی برای قربت بخدای افکهم دروغ ایشانست وما کانوا یفترون وآنچه هستند که بر می بافند وتسمیه میکردند الوهیت را مخلوق
عاجز وروی توجه از خالق قادر برمی تابند روی از توحید که تافت ز کرده رو نیافت ارباب سیر وآثار در حکم آورده اند که سید صلعم
بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد وشب برخاسته تهجد میگذارد وقرآن می خواند جمعی جنیان از نصیبین یمن میرفتند آنجا
رسیده آواز قراءت شنودند وخود را بحضرت نمودند وحق سبحانه از آن قصه خبر میدهد واذ صرفنا ویاد کن آنگه بگردانیدیم ومیل دادیم
الیک بسوی تو نفرا من الجن گروهی از جن وایشان هفت تن بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل ونامهای ایشان بروایتی که
صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر ناصر دس مس ازد اینان احقم گویند نه عدد بوده اند زوبعه از ایشان بوده او
پسر ابلیس است وده ودوازده نیز گفته اند ودر لباب آورده که هفتاد تن بودند از بنی اقیشی وبرهم تقدیر یستمعون القرآن می شنودند
قراءت وگوش می داشتند فلما حضروه پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم قالوا گفتند یعنی بعضی را که از
روی ادب انصتوا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر می افتادند فلما قضی پس
چون گذارده شد قراءت ویا تمام رسید ایمان آوردند بآن حضرت وچیزها پرسیدند ورسول صلی الله علیه وسلم ایشان را برسالت قوم ایشان
نامزد کرد وایشان ولوا باز گشتند الی قومهم بسوی قوم خود منذرین بیم کنندگان یا بسلام دعوت کنان قالوا یا قومنا گفتند ای گروه ما
انا سمعنا کتابا بدرستی که ما شنودیم کتابی را از نزدیک خدای انزل فرو فرستاده شده من بعد موسی پس از کتاب موسی مصدقا تصدیق
کننده لما بین یدیه مر آنچیز را که پیش از وی بوده از کتب یا موافق یا آنکه گویند ایشان جهود بوده اند واز نزول انجیل خبر نداشته اند یا اعتبار
نمیکردند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آن جهت گفتند انزل من بعد موسی یهدی راه می نماید آن کتاب الی الحق بسوی حق یعنی بچیز درست
وراستست از عقاید الی طریق مستقیم وبراه راست یعنی رساننده بمقصود یا قومنا اجیبوا ای گروه ما اجابت کنید داعی الله خواننده
خدای یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم وآمنوا به وایمان آرید بدو وتصدیق کنید اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم
بعضی از گناهان شما که مظالم نباشد وگفته اند همه گناهانرا ویجرکم وپناه دهد شما را من عذاب الیم از عذابی دردناک ومن لا یجب وهر که
اجابت نکند داعی الله خواننده را بخدای که حضرت مصطفی ست صلوات الله وسلامه علیه فلیس بمعجز فی الارض پس نیست عاجز کننده
در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب ببیند ونازل خواهد شد واو عاجز نمی تواند ساخت خدای را از تعذیب خود
ولیس له ونیست مرو را من دونه اولیاء بجز خدای دوستان ومددکاران اولئک آن گروه اجابت ناکنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا

یعنی ضلالی که بر موکس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلافست یعنی برانند که ثواب ایشان عین نجاتست از آتش چنانچه فرمود
ویجرکم من عذاب الیم واز سفیان ثوری رحمه الله منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشانرا خاک سازند بر منوال
بهایم وامام اعظم رحمه الله برین رفته وامام مالک رحمه الله یا بعضی برانند که ایشانرا بر احسان ثوابیست چنانچه بر اساءت عقاب
خواهد بود واز ضحاک رحمه الله منقولست که ایشان بهشت درایند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام ابوبکر نقاش رحمه الله چنین آورده
که ایشان بهشت درایند واز امام نقاش پرسیده اند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند فرموده اند که حق سبحانه ایشانرا تسبیح
وذکری الهام دهد که از آن چندان ثواب یابند که بنو آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از حمزه بن حبیب رحمه الله پرسیدند
که مومن جن را ثوابیست فرمود آری وآیه لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند وگفت الانسیات والانس والجنیات والجن
ومم در معالم از عمر بن عبد العزیز رحمه الله نقل میکند که مومنان جن گرداگرد بهشت در ربضها خواهند بود ونه در بهشت وقاضی در انوار
فرموده که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم اولم یروا آیا ندیدند وندانستند منکران بعث ان الله الذی آنرا
که آن خدای که بقدرت بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را ولم یعی ومانده نشد ورنج نرسید او را بخلقهن بآفریدن
آنها بقادر توانا است بی عجز وتعب علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگانرا چه قدرت ماییست ونقص وانقطاع بدو راه نیابد محصل
معنی آیه آنست که آیا خدای با قدرت چنین کامل ازلی وابدی بر احیای موتی قادر نیست بلی آری هست انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه
چیزها قدیر توانا است بی عجز وتعب ویوم یعرض ویاد کن روز یرا که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه کافر شده اند علی النار بر آتش
یعنی آتش را بر ایشان عرض کنند واین قلبست که برخلاف مقتضی ظاهر از برای مبالغه وتاکید ایراد میکنند پس ایشانرا گویند الیس هذا
آیا نیست این عذاب بالحق براستی وشما باور نمی کردید قالوا بلی گویند آری حقست پس سوگند خورند که وربنا بپروردگار ما که این راستست بوده
قال گوید خدای یا خازن دوزخ ایشانرا بگو که فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بوده اید که کافر می شدید بقیامت
وسخن پیغمبران باور نمی داشتید فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم کما صبر چنانچه صبر کرده اند اولوا العزم خداوندان ثبات وجد من الرسل از
پیغمبران وایشان اصحاب شرایعند که در تمهید قواعد احکام ومراسم اجتهاد بتقدیم رسانیده اند وبر معادات معاندان ومجادلات طاعنان وآزار
وایذاء منکران شکیبائی نموده اند وایشان نوح اند وابراهیم وموسی وعیسی علی نبینا وعلیهم السلام وامام محی السنه رحمه الله گفته اولوا العزم آنها اند
که بر تخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح الآیة دوم در موضع شرع که شرع لکم
من الدین ما وصی به نوحا الآیة وهمان اصحاب شرایع اند یا پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم امر شد که فبهداهم اقتده در زاد المسیر آورده که جمیع پیغمبران
اولوا العزم اند الا آدم ویونس وسلیمان علیهم السلام وگفته اند غیر یونس وبس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت وحضرت عز شانه ما را امر صبر
فرمود که ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که شکیبائی ورز ولا تستعجل وطلب شتاب مکن لهم برای کافران بنزول
عذاب که بی شک در وقت خود نازل خواهد شد کانهم یوم یرون گوییا ایشان روزی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب
یعنی چون هول وفزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشانرا لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روز یعنی
کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا وبرزخ از مهیبت عقوبات دوزخ بلاغ این آنچه گفته شد درین سوره از موعظ کفایتیست فهل یهلک پس آیا هلاک
کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهند شد الا القوم الفاسقون مگر گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان

الذین کفروا آنانکه کافر شدند وصدوا وباز داشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد
شیاطین قریش اند چون ابوجهل ونضر وعتبه یا مطعمان بدر وایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملهای
ایشانرا که از مکارم می شمردند چون صله رحم وفک اسیر وحفظ جار وحسن ضیافت والذین آمنوا وآنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وکردند کارهای
شایسته واطعام وصله ارحام وآمنوا وگرویدند بما نزل بآنچه فرو فرستاده شده است علی محمد بر پیغمبر نیک ستوده شده یعنی قران وهو الحق وقران
راست ودرستست یا محمد صاحب حق وحقیقت آمده من ربهم از پروردگار ایشان بدیشان پس آنانکه گرویدند بقران یا محمد صلی الله علیه وسلم کفر درگذارد
خدای وبپوشد عنهم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان واصلح وبصلاح آرد بالهم حال ایشانرا در دین ودنیا یا صلاح کند دل ایشانرا تا عاصی نشوند
ذلک آن اضلال واصلاح بان الذین کفروا بآنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل در پی رفتند باطل یعنی شیطانرا وان الذین آمنوا وآنانکه
گرویدند اتبعوا الحق پی روی کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان من ربهم از آفریدگار ایشان کذلک همچنین یضرب الله بیان میکند خدای
للناس برای مردمان امثالهم مثلهای ایشانرا یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند فاذا لقیتم پس هرگاه که ببینید ای مومنان الذین کفروا
آنانرا که کافر شدند بوقت محاربه فضرب الرقاب پس بزنید گردن ایشانرا زدنی حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار بکشتید ایشانرا
فشدوا الوثاق پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشانرا باسیری وبند کنید محکم تا نگریزند فاما منا بعد پس بعد از اسیری یا منت نهید منت
نهادنی وآزاد کنید بی عوض واما فداء یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهند اهل حرب اوزارها سلاح را یعنی دین
اسلام بهمه جا برسد وحکم قتال نماند وآن نزدیک نزول عیسی خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من با دجال است امام شافعی
وامام احمد رحمهما الله برانند که امام مخیرست میان قتل واسترقاق واطلاق وفدا یا با اسیری مسلمانان وامام اعظم رحمه الله میفرماید
که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده حالا قتال متعین است یا استرقاق ذلک اینست کار ریختگاه دارید این کار را
ولو یشاء الله واگر خواهد خدای لانتصر منهم هر اینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید ولکن ولیکن امر کرد بجهاد لیبلو تا بیازماید
بعضکم ببعض یعنی از شما بعضی را ببعضی یعنی معامله آزمایندگان کند مومن را بکافر مبتلا کرد تا جهاد کنند وثواب عظیم بیابند وکافر را بمومن
آزمایش دهد تا گوشمال یابد واز کفر باز ایستد والذین قاتلوا وآنانکه کارزار کردند فی سبیل الله در راه خدای وحفص قتلوا
میخواند یعنی کشته شوند فلن یضل پس خدای باطل وضایع نگرداند اعمالهم کردارهای ایشانرا سیهدیهم زود باشد که حق سبحانه
راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهای صواب ودر آخرت بدرجات فوز وثواب ویصلح بالهم وبصلاح آرد کارهای ایشانرا
ویدخلهم الجنة ودرآرد ایشانرا به بهشت عرفها لهم بدرستی که تعریف کرده یا شناسا ای ایشان بهشت را تا مشتاق شده اند
جهت ترغیب ایشان بهشت را یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تنصروا الله اگر یاری کنید دین خدای وپیغمبر او را
ینصرکم یاری کند شما را بر اعدا مظفر گرداند ویثبت اقدامکم واستوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید
والذین کفروا وآنانکه کافر شدند فتعسا لهم خواری ونگونساری وهلاکت وانده وزشتی ونا امیدی مر ایشانراست واضل وگم
ونابود سازد خدای اعمالهم عملهای ایشانرا ذلک این خواری وبطلان عمل ایشانرا بانهم بسبب آنست که ایشان کرهوا کراهت داشتند
وناخواهان بودند ما انزل الله آنچه فرو فرستاده است بر پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم از توحید وقیام باحکام شرع
فاحبط پس باطل وضایع کرد حق تعالی اعمالهم کردارهای ایشانرا که از ان حسابی داشتند چون عمارت مسجد الحرام وطواف خانه

دلهان جاری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان افلم یسیروا آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام نفی اوست یعنی باید که سیر کنند فی الارض در زمین
و ادیان نمودو عادت فینظروا وکیف کان پس بنگرند که چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم عاقبت کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بوده اند از
اهل کفر و تکذیب و عصیان دمر الله هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد علیهم بر ایشان وللکافرین و مر ناگرویدگان را امثالها مانند آن
عقوبت بود تهدید کفار راست ذلک آنچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان و نصرت دوستان بان الله بسبب آنست که خدای مولی الذین امنوا
دوست آنانست که ایمان آوردند پس ایشانرا یاری میکند وان الکافرین و بسبب آنکه ناگرویدگان لا مولی لهم هیچ دوستی نیست ایشانرا تا که عذاب
از ایشان دفع کند ان الله بدرستی که خدای بفضل خود یدخل الذین امنوا در می آرد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای نیکو
از دنیا و غرض جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان جویها والذین کفروا و آنانکه کافر شدند یتمتعون برخورداری
می یابند بمتاع دنیا ویاکلون و میخورند کما تاکل الانعام همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان حصر و قصر برخوردن و عاقل باید که خوردن او
برای زیستن باشد یعنی علت قوام بدن و تقویه قوی نفسانی طعام خورد و نظر او برانکه بدن تحمل داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال تقدیرات
ربانی معدوم نبود نه آنکه عمر خود را طفیل خوردن ساخته و در رعی ذرهم یاکلوا ویتمتعوا مانند چهارپایان به خوردن و خواب
نظرش نباشد و نعم ما قیل نظم خوردن برای زیستن و شکر کردنست ه تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست والنار و آتش دوزخ مثوی مقام و آرامگاه
لهم مر ایشانرا وکاین من قریة و چندین از اهل دیهها که بهر حال هی اشد قوة سخت تر بودند از روی قوت من قریتک از اهل دیه تو التی
اخرجتک آن دیهی که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه اهلکناهم هلاک کردیم اهل آن دیهها را فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود ایشانرا
که در وقت هلاکت بفریاد رسد افمن کان آیا هر که باشد علی بینة من ربه بر حجتی روشن از آفریدگار او چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و مومنان کمن زین باشد مانند کسی که آراسته اند یعنی شیطان یا نفس او آرایش داده است له برای او سوء عمله بدی کردار او و کردار
بد او را از شرک و معصیت واتبعوا و پی روی کرده اند اهواءهم آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان مثل الجنة التی از جمله آنچه بر تو
خوانیم صفت بهشتست التی وعد المتقون آن بهشتی که وعده داده شده اند بان پرهیزکاران فیها در آن بهشت انهار من ماء جویهاست از آبی
غیر آسن غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او نه گردیده از حال خود مانند آبهای دنیا که تغیر پذیر باشند وانهار من لبن و جویهاست
از شیر که هرگز لم یتغیر طعمه نگشته است طعم او از صفت عذوبت یعنی تیز و ترش نشده است بطول زمان وانهار من خمر لذة و جویهاست
از خمر خوشبو یا لذت للشاربین و آشامندگان را که طرب دارد و خماری وانهار و جویهاست من عسل مصفی از شهد صافی نه صافی
کرده با تشی بلکه مصفا آفریده شده از موم و فضلات ولهم و مر متقیانرا فیها در بهشت با وجود این همه اشربه من کل الثمرات از همه میوها که خواهند
درون صافی و طعم لذیذ و بوی خوش ومغفرة و مر ایشانراست پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد ذنوب ایشانرا
نه بران معاتبه کند و نه بدان حساب نماید ارباب اشارات گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت در زیر شجره طوبی روانست
چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاریست از منبع قلب ایشان آیات و از ینبوع
صدر ایشان صفوت و از تحت آن سر خرجت و از تجری روح اهل مودت فی المثنوی المعنوی نظم آب صدرت آب جوی خلد شد ه
جوی شیر خلد مهر تست و ود ه ذوق طاعت گشت جوی انگبین ه مستی و ذوق تو جوی خمر بین ه در بحر الحقایق فرموده که آب اشارت بحیات
دلست و لبن بفطرت اصلیه که ممزوج هوا و تقاضای بدعت متغیر نگشته و جوی خمر محبت الهی و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبادات

از مکاشفات و مغفرت غفران ذنب و جود دیگر و جود ذنبت لایقاس به ذنب نظم پندار وجود گناهیست عظیم ه
لطفی کن وآن گنه زما در گذران ه بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت از حال محنت کشان زندان دوزخ خبر میدهد و میفرماید
که آیا هر که در چنین نعمتی باشد باشد کمن هو خالد مانند کسی که او جاوید است فی النار در آتش دوزخ وسقوا و چشانیده می شوند بجای
شربت بجای شربت بهشتیان ماء حمیما آبی در غایت گرمی فقطع پس پاره پاره میکند آن آب امعاءهم رودهای ایشانرا
آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطبه خواندی منافقان استماع کردندی چون از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق
استهزا از علماء صحابه می پرسیدند که این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه از حال ایشان اخبار میفرماید که ومنهم و بعضی از ایشان یعنی
منافقان من یستمع الیک آنانند که گوش فرا میدارند بسوی خطبه تو در روز جمعه وغیر آن حتی اذا خرجوا تا چون بیرون روند من
عندک از نزدیک تو قالوا گویند للذین اوتوا العلم مر آنانرا که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله مسعود و ابو الدردا و امثال ایشان
رضی الله عنهم و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که من هم از آنانم که منافقان از ایشان می پرسیدند که ماذا قال چه گفت پیغمبر آنفا
اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریه میگفتند اولئک الذین آن گروه آنانند که بحکم ازل طبع الله مهر نهاده است خدای
علی قلوبهم بر دلهای ایشان بنفاق و شک واتبعوا و در پی رفته اند اهواءهم هوای نفس خود را و بجهت آن تهاون میکنند بکلام سید انام
علیه الصلوة والسلام والذین اهتدوا و آنانکه راه یافته اند یعنی مومنان زادهم زیاده می گرداند استماع سخن پیغمبر ایشانرا هدی بصیرت
و یقین واتاهم تقویهم و میدهد ایشانرا آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی و بر دوام بران فهل ینظرون پس آیا انتظار می برند منافقان
و کافران یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت را ان تاتیهم بغتة آنکه بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس بدرستی که آمد
و ظاهر شد اشراطها علامتهای آن چون مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انشقاق قمر فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشانرا اذا جاءتهم
چون بیاید قیامت بدیشان ذکراهم پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فایده ندهد
فاعلم انه لا اله الا الله یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانستن که داری
بوحدانیت و دانسته در موضح آورده که بدان که هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید که لا اله الا الله واستغفر و امرزش طلب لذنبک
برای ذنب خود در معالم فرموده که آنحضرت مامور شد باستغفار با آنکه مغفورست تا امت در این سنت بوی اقتدا کنند و در تبیان
آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تا ترا از گناه نگاه دارد و از امام علامه وللمومنین والمومنات و امرزش طلب
مردان مومن و زنان مومنه را و این کرامتیست از خدای درباره این امت که پیغمبر ایشانرا باستغفار گناهان ایشان امر کرده
و از امام علامه روح الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف او آنکه آنان حضرت مغفور ترست پس
استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق تعالی آنانرا کریم ترست که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبید بدو
عطا نکند پس معلوم می شود که امت را دولت آمرزش خواهد بود نظم هر گدا چون پیشوا باشد ه نا امید از خدا چرا باشد ه
چون نشان شفاعت کبری ه یافت بر بام تا میت طراز ه امتان با گناه کجا بها شود از خدا امید وار ایشان والله یعلم و خدای میداند
متقلبکم جای رفتن و گردیدن شما در دنیا ومثواکم و آرامگاه و مواضع قرار شما در عقبی یا میداند هر جا میروید در روز
و هر جای باشید در شب ویقول الذین امنوا و میگویند آنانکه ایمان آورده بودند و مبالغه میکنند از جهت حرص که بر جهاد داشتند

لولا نزلت سورة چرا فرو فرستاده نشد سوره در باب قتال با کفار فاذا انزلت پس چون فرستاده شود سورة محكمة سوره
از قرآن روشن که دران متشابهی نبود وذکر ویاد کرده شود فیها القتال دران سوره امر بقتال و جهاد رایت الذین ببینی
آنانرا که هست فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شک ونفاق یا سستی در دین ینظرون الیک می نگرند بسوی تو
نظر المغشی علیه نظر کسی که فرود آمده باشد بروی بیهوشی من الموت از غم واندوه مرگ یعنی ترسان وتحیر وغمناک شوند فاولی لهم پس
وای بر ایشان یا دور ترج ویشانراست طاعة کار ایشان فرمان برداری است وقول معروف سخن نیکو مثل سمعنا واطعنا فاذا
عزم الامر پس چون لازم شد امر قتال وعزم کردند صحابه بجهاد ایشان خلاف ورزیده بازماندند در خانها نشستند فلو صدقوا الله
پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لکان مرآینه آن راستی بودی خیرا لهم بهتر ایشانرا فهل عسیتم پس آیا شاید
وتوقع هست از شما ای منافقان ان تولیتم اگر بجوید کیر ید اعراض کردید امر دعا را یعنی حاکم خلق شوید ان تفسدوا انکه فساد کنید فی الارض
در زمین بسبب جاه وتحیر انواع تمامی از شما واقع کردد وتقطعوا وببرید ارحامکم خودرا از روی تکبر وتعظم یا از شما می آید اگر اعراض
کنید از قرآن وروی بکر دانید از فرمان که باسر امور جاهلیت روید از فساد وقطع رحم وسفک دما وامثال آن اولئک آن گروه
که بعث وموصوف اند لعنهم الله رانده است خدای ایشانرا و دور کرده از رحمت خود فاصمهم پس ایشانرا کر کردانیده تا سخن حق نشنوند
واعمی ابصارهم وکور ساخته دیدهای ایشانرا تا دلایل عبرت وقدرت نه بینند افلا یتدبرون القرآن آیا پس تفکر نمی کنند در قرآن ومواعظ
وزواجران تا از تاویلهای بگذرند ام علی قلوب بلکه بر دلهای ایشانست اقفالها قفلهای آن یعنی چیزی که دلها را منع از فهم باشد در ما...
وان ختم وطبع الهیست بران قفل درکه هدایت بروی عباد هیچ کلیدش نتواند کشاد قفلی که او بر در دلها زند کیست که بر دارد و در واکند
در بیان آورده یهود نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در توریه خوانده بودند وصحت نبوت آنحضرت معلوم کرده وقبل از بعثت صفت
آنحضرت بسیار میگفتند وظهور او را خبر میدادند چون سید عالم صلی الله علیه وسلم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی وخدای تعالی
آیه فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی آنانکه برگشتند علی ادبارهم بر ادبار خود یعنی بر پس باز گشتند کافر شدند بمحمد صلی الله علیه وسلم
من بعد ما تبین از پس انکه روشن شده بود لهم الهدی ایشانرا پای از نبوت آن حضرت وبدلایل واضح دانسته بودند الشیطان دیو لعین
سول آسان کرد وبیاراست لهم برای ایشان انکار وعناد را واملی لهم و خدای مهلت داد ایشانرا وتعجیل نفرمود بعقوبه ایشان تا
درگناه بیفزودند ذلک این اهمال بانهم قالوا بسبب آنست که گفتند یهود ان للذین کرهوا مر آنانرا که کراهت داشتند ما نزل الله از آنچه خدای
فرستاده از قرآن واحکام دین یعنی منافقان واد آنست که یهود در اصل نفاق را گفتند پنهانی سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم شمارا
فی بعض الامر در بعضی کارها یعنی مددکاری کنیم که با پیغمبر حرب کنید والله یعلم وخدای میداند اسرارهم پنهانیهای ایشانرا فکیف پس چگونه باشد
حال ایشان اذا توفتهم الملایکة چون قبض کنند جان ایشانرا فرشتگان یضربون میزنند وجوههم بر رویهای ایشان که از حق بگردانیده اند
وادبارهم وبر پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند ذلک قبض ارواح ایشان بدین وصف بانهم اتبعوا بسبب آنست که ایشان متابعت
کرده اند ما اسخط الله آنچیزی که بخشم آورد خدایرا یعنی موجب غضب وی گردد و چون کتمان امر محمد صلی الله علیه وسلم معاونت منافقان ومشرکان
وکرهوا وبسبب آنست که نخواستند وکاره بودند رضوانه خشنودی خدای یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر واقرار
بدو وفرمان برداری او فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشانرا ام حسب الذین بلکه پنداشتند آنانکه فی قلوبهم مرض

در دلهای ایشان نفاقست یعنی منافقان تصور کردند ان لن یخرج الله آنرا که ظاهر نکرداند خدای اضغانهم کینهای ایشانرا که
پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر ومومنان ولو نشاء واگر ما خواهیم لاریناکهم بنمایم بتو ایشانرا یعنی علامتها ونشانها بیاگاهیم بر ایشان
فلعرفتهم پس تو بشناسی ایشانرا بسیماهم بعلامتی که دال باشد بنفاق ایشان ولتعرفنهم ومرآینه بشناسی ایشانرا فی لحن القول در گردانیدن
سخن از صواب سوی جهت تعریض وتوریه والله یعلم وخدای میداند اعمالکم کردارهای شما را وفیاس آن خواهد داد انس بن مالک رضی الله عنه
فرموده که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را نشناخت بسیما وسخن در تفسیر مطلع المعانی آورده
از انس رضی الله عنه نقل میکند که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که برخاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا
منافق ولنبلونکم ومرآینه می آزماییم شما را بامر جهاد وسایر تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان میکنیم حتی نعلم المجاهدین تا بدانیم
مجاهدانرا یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد کنندگان کیانند منکم از شما والصابرین وصبر کنندگان بر مشقت حرب ونبلوا اخبارکم وتا
بیازماییم خبرهای شما که میگویید در ایمان یعنی تا صدق وکذب آن همه را آشکار شود وحفص در افعال ثلثه بیاء میخواند یعنی تا می از مایم تا بدانیم
خبرهای ایشان ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند یعنی یهود وقریظه ونضیر وصدوا وباز داشتند قوم خودرا عن سبیل الله
از راه خدای که دین اسلام است وشاقوا الرسول ومخالفت کردند با رسول من بعد ما تبین از پس انکه روشن گشته بود وظاهر شده
لهم الهدی مر ایشانرا راه حق ودر توریه خوانده ودانسته بودند لن یضروا الله زیان نتوانند رسانید خدایرا شیئا چیزی از کفر
وحیله ایشان اثر ضرری بدین خدای وبه پیغمبر او نرسد بلکه شر وآن شر بدیشان عاید گردد وسیحبط اعمالهم وزود باشد که حبط سازد
خدای ثواب اعمال ایشانرا یعنی عبادتها که میکنند یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدایرا در آنچه
حکم کرده واطیعوا الرسول وفرمان بردار باشید رسول او را در آنچه فرماید ولا تبطلوا اعمالکم وباطل وبیهوده مسازید عملهای خودرا بریا
وسمعه یا بعجب که کردار معجب مردود و فرموده است نظم در هر عملی عجب ره یابد روش زره قبول برتابد ای گشته بکار خویش مغرور ونور که قریب باشد تهجود
تا چند زعجب وخودنمایی وز دیده بینی ونمایی معجب مشو از طریق تلبیس کز عجب بخاک رفت ابلیس ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند یعنی قوم قریش
وصدوا ومنع کردند مردم را عن سبیل الله از سلوک راه حق ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر وهم کفار وحال آنکه ناگرویدگان
بودند فلن یغفر الله پس هرگز نیامرزد خدای لهم مر ایشانرا نزول آیه درشان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد وسالمت هر کرا کافر میرد
فلا تهنوا پس سستی مکنید ای مومنان وتدعوا الی السلم وبخوانید کافرانرا بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشان ضعف وتذلل شما بود
وانتم الاعلون وحال آنست که شما برترانید یعنی غالبان والله معکم وخدای با شماست بنصرت وعون ولن یترکم وضایع نکند وکم
نکرداند اعمالکم از ثواب کردارهای شما انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازی است تا پایدار ولهو ومشغولی بی اعتبار
وان تومنوا واگر بگروید بخدا ورسول وتتقوا وبپرهیزید از معصیت وفضول یوتکم اجورکم بدهد مزدهای شما را در آخرت ولا یسالکم
ونمی خواهد خدای برخود دادن شما اموالکم مالهای شما را یا حق سبحانه نمیخواهد همه مال شما را بلکه یا تفاق اندکی از آن حکم کرده که عشر
ونصف عشر وربع عشر ان یسالکموها اگر بخواهد از شما مالهای شما را فیحفکم پس مبالغه کند در خواستن یعنی بگوید همه را نفقه کنید تبخلوا
شما بخیلی میکنید بدان وبمیدهید بخوشدلی وطیب نفس ویخرج وظاهر میکرداند خدای بدان خواستن از شما یا بر بخل شما اضغانکم
کینها وکدورتهای شما را ها انتم شما هولاء ای گروه مخاطبان تدعون خوانده شده اید وفرموده شده لتنفقوا برای انکه نفقه کنید

قلیب جاهی است که کشتگان
بدر را در آن افکندند ۱۲

فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه با سباب جهات صرف سازید فمنکم پس از شما است من یبخل و هرکه بخل ورزد بآنچه
بر وی واجبست از انفاق فانما یبخل پس جز این نیست که بخل می ورزد عن نفسه بر نفس خود که او را از ثواب محروم می سازد والله الغنی
و خدای بی نیازست از صدقات و نفقات شما وانتم الفقراء و شما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست از عوائد نعمت و فوائد کرم است
پس امروز نیکی بدهید فردا در عوض آن ده بستانید چه از خزانهٔ کرم او هیچ کم نمی شود و شما بادات و معاملات خود فایز گردید
وان تتولوا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق و یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام یستبدل بدل
کند قوما غیرکم گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر بیارد ثم لا یکونوا پس نباشند آن قوم امثالکم مانند شما بلکه فرمان بردار تو باشند
و پرهیزکار تر و ادینی کنند و بعضی گفته اند از یمن و اشهر آنست که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوال کردند این ها کدام گروهند و سلمان
رضی الله عنه در پهلوی آن حضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد گفت هذا و قومه در خبر آمده که اگر دین و [illegible] شود
تا ثریا فرا گیرند از مردان فارسیان و در لباب آورده که ابوالدرداء رضی الله عنه بعد از قراءة این آیه میگفت ابشروا یا بنی فروخ
مراد پارسیانند

بسم الله الرحمن الرحیم بصحت رسیده که سال ششم از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم
در واقعه دید که با بعضی از اصحاب بزیارت کعبهٔ معظم زادها الله شرفا رفت و عمره گذارد و یاران بعد از استماع آن رویا [illegible]
واقعه در همان سال بظهور خواهد آمد و سید عالم صلی الله علیه وسلم بکار سازی مشغول شده روز دوشنبه غرهٔ ذوالقعده این سال از مدینه
بیرون آمده در سلک [illegible] پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر [illegible] هدی با خود ببرد و اعدا اتفاق کردند
و خبر توجه آنحضرت بمشرکان مکه رسید و بر منع آن سرور از زیارت قرار اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه کردند
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم خبردار شده بحدیبیه فرود آمد از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت
معلوم کند و بعد از وی حلیس کنانی که مهتر احابیش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیهٔ حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش
بحمیت جاهلیت فرو ایستاده بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب بمکه درآیند و پیغمبر عثمان را رضی الله عنه
نزد ایشان فرستاد و ایشان او را باز داشتند و خبر قتل او رسید و بیعت الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور کرده
العقد کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آنحضرت و اهل مکه صلح واقع شد بر آن جمله که ده سال میان
اهل اسلام و کفار حرب نشود و متاع و اهل یکدیگر را تعرض نرسانند و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره بگذارند و دیگر
شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از این صلح ملول شدند و آنحضرت همانجا در حدیبیه نحر فرمود شتر مبارک [illegible] و بعضی شتران قربان
فرمودند و برخی را بدست ناجیهٔ اسلمی بمکه فرستادند تا در حرم بکشند و بر فقرا و مساکین آنجا بخش کردند و از صحابه نیز حلق و تقصیر واقع شد
و جای خود را قربان کردند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که امشب سوره بر من نازل شده که دوستر میدارم از آنچه که آفتاب بران طالع می شود یعنی سورهٔ فتح
بر یاران خواند و ایشان را تهنیت گفت و اصحاب نیز او را مبارکباد گفتند انا فتحنا بدرستی که ما حکم کردیم لک از برای تو فتحا مبینا
فتحی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت پرسیدند که آیا فتح بود در جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر آن صلح مقدمهٔ فتح بسیار بود
چه مسلمانان که در مکه ایمان پنهان می داشتند سرگذارشده با کفار مکالمه کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند

و فتح مکه نیز همان بود و از بینت که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بشارت دادیم برای تو بفتح مکه را بتعبیر ماضی جهت تحقیق وقوع
و گفته اند مراد فتح خیبر و فدکست پس از خدای آمرزش طلب لیغفر تا بیامرزد لک الله مر ترا خدای ما تقدم آنچه گذشته است پیش از
وحی من ذنبک از آنچه عتاب بر آن بود وما تاخر و آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیه و بعد
از آن امام ابواللیث رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب آدم و حواست و آینده جرایم امت یعنی بیامرزد گناه آدم و حوا را برکت او
و می آمرزد گناه آینده را بشفاعت مسلمین فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرد چه در وقت زلت در صلب وی بود و گناه امت را
بوی اسناد فرمود چه او پیش رو و کارساز ایشانست ویتم و دیگر بفضل عمیم خود تمام کرداند نعمته نعمت خود را علیک بر تو بفتح بلاد
یا باعلای دین یا باتمام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت ویهدیک صراطا مستقیما و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بدان
وینصرک الله و یاری کند ترا خدای نصرا عزیزا یاری کردنی که در وعزت و غلبه باشد یعنی تو با آن نصرت قاهر و غالب شوی و چون
صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و ترددی نبودند حق سبحانه فرمود که هو الذی اوست آنکه انزل السکینة فرستاد آرامش و سکون فی قلوب
المومنین در دلهای گرویدگان لیزدادوا ایمانا تا زیاده کنند ایمانی گرویدنی مع ایمانهم با گرویدن ایشان یعنی یقین آید یقین خود را یا تفتیش
دیگر یا ایمان که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا با ایمان بفروع شرع ولله و مر خدای راست جنود السموات والارض لشکرهای
آسمانها از ملائکه و جنود زمین از مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی واثق باشید که هر که لشکر آسمان و زمین در حکم بود
بلکه ذرات کون سپاه او باشد اولیاء خود را در وقت غزا با اعداء خود فرو نگذارد در تعلیم نصرت از وطلب که بمیدان قدرتش
هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدریست وکان الله و هست خدای علیما دانا بمصالح خلق حکیما صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه
بدلهای گرویدگان فرستاد لیدخل المومنین والمومنات تا درآرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات
در عقیدت جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر منازل یا تحت اشجار آن جویها خالدین فیها
جاویدان در وی ویکفر عنهم و بپوشد از ایشان سیاتهم بدیهای ایشان یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت تا پاک
و پاکیزه در حضرت رضوان درآیند وکان ذلک و هست این وعده مر ایشان را عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او فوزا عظیما رستگاری بزرگ
چه فوزی عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند ویعذب المنافقین والمنافقات و دیگر برای آنست
تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه والمشرکین والمشرکات و مردان و زنان مشرک را از اهل مکه الظانین بالله گمان
برندگان بخدای ظن السوء گمان بد یعنی اسلام و مسلمانان از اهل شرک یعنی منافقان می بردند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بحدیبیه میرود کشته
خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند شد پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم غانم بمدینه باز آمد و حق سبحانه فرمود
علیهم بر این گمان برندگانست دائرة السوء گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وغضب الله و خشم گرفت خدای علیهم بر ایشان
ولعنهم و براند ایشان را از رحمت خود واعد لهم جهنم و آماده کرد برای ایشان دوزخ را وساءت مصیرا و بد بازگشتیست دوزخ ولله جنود
السموات والارض و مر خدای راست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینهاست همه مملوک و مسخر ویند چنانچه لشکر بیان فرمان دار
خود را چه مکر او این سخن جهت وعدهٔ مومنانست تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از مکافات و باقی خایف گردند
وکان الله و هست خدای عزیزا غالب در فرمان خود حکیما دانا در آنچه فرماید انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا شاهدا گواه

کواه برا قوال وافعال امت تو ومبشرا و مژده دهنده انانرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده ونذیرا و بیم کننده مر انانرا که کمان بد
برده اند پس تو امت را بکو که فرستادن و بیم و بشارت من لتؤمنوا بالله برای آنست که تصدیق کنند مر خدا برا ورسوله و فرستاده او را وتعزروه
وتقویت دهید دین او را وتوقروه و بزرگ دارید فرمان او را وتسبحوه و پاکی یاد کنید مر و را بتمامه بکذارید برای وی بکرة واصیلا بامداد و شبانکاه
وکفته ضمیر تعزروه وتوقروه عاید بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی او را بحضرت کنید و تعظیم او بجای آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است چه یار او
وقوع می یابد و در تعظیم حضرت رسالت پناه می تعظیم امر الهی تر است و خود کویا داد که شرایط تعظیم بجای آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است چه یار او
کما ینبغی بجای آرد نظم در حریم تعظیم تو کس را راه نیست در کمال احتشام تو هیچ کس آگاه نیست ان الذین یبایعونک بدرستی آنانکه بیعت کردند با تو
در حدیبیه انما یبایعون الله جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود بیعت او است و برای طلب رضای او است قرار بیعت رضوانست و ذکر این بیاید
سلمی رحمه فرموده که این سخن در مقام جمع است وحق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچ کس تصریح نکرده الا برای آنکه احق واشرف موجودات است واز عین حق
کو من یطع الرسول فقد اطاع الله ید الله قوت خدای در وفا کردن قوم در وعدهٔ خود و ثواب آخرت یا در حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فوق ایدیهم
زبر ایشانست در وفا نمید یا در یاری دادن ودر معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکرفتند و ید او زبر
دستهای ایشان بود در بیعه فمن نکث پس هر که بشکند عهد را فانما ینکث جز این نیست که می شکند علی نفسه بر نفس خود یعنی ضرر آن نقض او را و بس
در موضح آورده که سه چیز راجع با هل آن می شود یکی مکر و لا یحیق المکر السیء الا باهله دوم ستم انما بغیکم علی انفسکم سیم نقض عهد ومن نکث فانما ینکث علی
نفسه بر نفس خود یعنی ضرر آن نقض او رسد و در باب عهد و پیمان کفته اند نظم پیمان مسکن که مر پیمان شکست ه از پای در افتاد و بیرون رفت از دست
از اکر درست بود پیمان الست ه نشکست هیچ حال هر عهد که بست ومن اوفی و هر که وفا کند بما عاهد بانچه عهد کرده است علیه الله بر آن با خدای
فسیؤتیه پس زود باشد بدهد خدای او را اجرا عظیما مزدی بزرک در آخرت کمان بهشت آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون
متوجه مکه شد بنیت عمره بعضی اعراب چون اسلم وجهینه ومزینه وغفار واشجع فرستاد که درین سفر موافقت کنید ایشان از
محاربه قریش ترسیدند وتعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که چون بمدینه رسی سیقول لک المخلفون زود باشد
که بکویند مر ترا بازپس ماندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شد عذر آرند که شغلتنا مشغول کرد ما را
اموالنا مالهای ما که غمخواری نداشت وضایع می شد واهلونا وزنان وفرزندان ما که از پی کسی بی نوا وبی برک ماندند فاستغفر لنا
پس طلب آمرزش کن برای ما بدین که تخلف کردیم ودر موافقت موافقت ننمودیم یقولون بالسنتهم میکویند بزبانهای خود ما لیس
آنچه نیست فی قلوبهم در دلهای ایشان یعنی این اعتذار واستغفار بزبان میکنند ودل ایشان از آن خبر نیست قل بکو در جواب
ایشان فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما من الله از حکم خدای شیئا چیزی را ان اراد اکر خواهد خدای
بکم ضرا بشما قحطی و مرضی و شکستی و خللی در مال و اهل یا عقوبتی بر تخلف او اراد بکم یا اکر خواهد بشما نفعا سودی چون دولت و نصرت و نکاهداشت
اموال واهالی بل کان الله بلکه هست خدای بما تعملون بانچه شما میکنید خبیرا دانا و می داند که قصد شما از تخلف چه بوده شما مشغولی مال و فرزند
عذر آوردید بل ظننتم بلکه کمان بردید ان لن ینقلب الرسول آنکه باز نکردد پیغمبر والمؤمنون ومؤمنان که در صحبت او رفتند الی اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه
ابدا هرکز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل کردانند وزین ذلک وآراسته شد این کمان یعنی شیطان بیارا است استیصال پیغمبر واصحاب
او را آنا مسحکم شد فی قلوبکم در دلهای شما وظننتم وکمان بردید ظن السوء کمان بد که دین خدا پایمال شود وملت اسلام برافتد وکنتم

وکشتند

وکشتند شما بدین کمان قوما بورا کروهی هلاک شدکان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت ومن لم یؤمن بالله و هر که نکرود بخدای ورسوله
و بفرستاده او و بدیل تصدیق حکم خدا و رسول نکند فانا اعتدنا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم للکافرین مر کافرانرا سعیرا آتشی افروخته
ولله ملک السموات والارض ومر خدایراست پادشاهی آسمان و زمین زمام امور ممالک علوی وسفلی در قبضهٔ قدرت اوست یغفر می آمرزد کناه
بزرک لمن یشاء مر کرا خواهد ویعذب وعذاب میکند بکناه خرد من یشاء هر کرا اراده میکند وکان الله وهست خدای غفورا آمرزنده تو
کننده کناه را رحیما مهربان بر ایشان سیقول المخلفون زود باشد که بکویند بازپس ماندکان از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی همان اعراب
خواستند کفت اذا انطلقتم آنگاه که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد غنایم خیبر است لتاخذوها تا فراکیرید آنرا ذرونا بکذارید ما را
نتبعکم تا پی روی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه بازکشت و در محرم سنه سبع تعزوه
خیبر توجه نمود وحکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود وغیر ایشان درین جنک اتفاق نکند وچون عزم خیبر شد جماعت
مخلفان کفتند بکذارید ما را تا موافقت کنیم با شما و بخیبر آئیم یریدون میخواهند مخلفان ان یبدلوا آنکه تغییر دهند کلام الله سخن خدای
یعنی با ما بیرون میایید یعنی حکم او را که فرموده غیر اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بکوی روی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی
یعنی با ما بیرون میایید کذلکم قال الله همچنین کفته است خدای من قبل پیش از تهیهٔ شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که
ایشان کویند خدای بدین حکم نکرده بل تحسدوننا بلکه شما حسد می برید تا در غنیمت شریک شما نشویم و ترجیح است که مخلفان میکویند
بل کانوا لا یفقهون بلکه هستند که در نمی یابند الا قلیلا مکر اندک چیزی قل للمخلفین بکو مر بازپس ماندکان من الاعراب از اهل بادیه
ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بحرب کروهی اولی باس شدید خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از قبایل
مسیلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا هوازن و غطفان در حیات آنحضرت که بوادی حنین
حرب کردند وکفته اند مراد اهل فارس و روم اند ملخص آیه آنکه شما را بجنک مردم محارب بیار خواستند خواند که شما تقاتلونهم کارزار کنید
با ایشان وبکشید شان او یسلمون یا مسلمان شوند اکر این قوم شرک و مرتد باشند حکم ایشان قتلست یا اسلام اکر غیر ایشانند قتال است
یا جزیه و بر ان تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فان تطیعوا پس اکر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال آن کروه یؤتکم الله
بدهد شما را خدای اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا وجنت در عقبی وان تتولوا واکر روی بکردانید وپشت برداعی کنید
کما تولیتم همچنانکه اعراض کردید من قبل پیش از سفر حدیبیه مسلمانان اندیشیدند که بوسطهٔ عجز و ضعف از جهاد تخلف میکنیم تا ما حال
بجا انجامد آیه آمد که لیس علی الاعمی حرج نیست بر نابینا کناهی که بحرب نرود ولا علی الاعرج ونه بر لنک حرج بزه اکر از جهاد
تخلف کند ولا علی المریض ونه بر بیمار حرج کناهی که بحرب نرود چه اینها معذور اند ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدایرا ورسوله
وفرستاده او را در جهاد وغیر آن یدخله جنات در آرد خدای او را بهشتها آن چنان بوستانها که بپوسته تجری میرود من تحتها
الانهار از زیر ساکن بهشت آن جویها ومن یتول و هر که اعراض کند از فرمان خدای ورسول یعذبه عذاب کند او را خدای
عذابا الیما عذابی که درد آن منقطع نکردد والم آن منقضی نشود و آن عذاب دو نوعست یکی نقد ام خدا از دولت لقای محمود
دنیا فرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان نظم مسوز زآتش محرومی ام که هیچ عذاب
تر روی سوز والم چون عذاب حرمان نیست آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بحدیبیه نزول فرمود خراش ابن امیه را

بمکه فرستاد تا ایشانرا اعلام کند که آن حضرت بعمره آمده داعیهٔ حرب ندارد اهل مکه خراش را از درامدن و سخن کردن منع کردند آنحضرت ثانیا ذو النورین را
فرستاد اورا در مکه نگاه داشتند و آوازهٔ قتل در افتاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را طلبید و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست تن بودند
و بیعت کرد با ایشان بر انکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود چنانچه در کشاف آورده که حضرت در زیر
شجرهٔ سمره قرار گرفت و شاخی ازان بر پشت مبارک وی فرود آمد عبد الله مغفل رضی الله عنه گوید من قایم بودم بر زبر آنحضرت آن شاخ را از بدن
گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت بر حرب و قتل و انکه مطلقا نگریزند کردند حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که شما امروز بهترین اهل
زمین اید و معالم از جابر رضی الله عنه نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بدوزخ نزدیک کس از انها که در تحت الشجره بیعت کرده اند
و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خشنود شد چنانچه میفرماید **لقد رضی الله** بتحقیق که خدای خشنود گشت **عن المؤمنین** از گرویدگان
صحابه **اذ یبایعونک** وقتی که بیعت کردند با تو **تحت الشجرة** در زیر درخت سمره **فعلم** پس بدانست خدای **ما فی قلوبهم** انچه در دلهای ایشانست از
اخلاص و صدق و وفا **فانزل السکینة** پس فرو فرستاد آرامش **علیهم** بر ایشان **واثابهم** و پاداش داد ایشانرا **فتحا قریبا** فتحی نزدیک که فتح خیبر است
یا مکه یا هجر **ومغانم کثیرة** از غنیمت و نقود و ضیاع و عقار **وکان الله** و هست خدای **عزیزا** غالب بر دشمن دوستان **حکیما** حکم کننده بمغلوبیت دشمنان غنیمتهای بسیار
وعدکم الله وعده کرده است خدای شما را ای امت **مغانم کثیرة** غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم **تاخذونها**
فرا گیرید آنرا تا قیامت **فعجل** پس تعجیل نقد داد **لکم** مر شما را **هذه** این غنیمت خیبر **وکف** و باز داشت و کوتاه کرد **ایدی الناس** دستهای مردمان
یعنی اهل خیبر و حلفاء ایشانرا که بنی اسد و بنی غطفان بودند **عنکم** از شما تا حلفاء یهود ترسیده بجنگ نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری
شدند تا شما سالم ماندید **ولتکون** و تا باشد آن غنیمت **آیة للمؤمنین** نشانه مر مومنانرا بر راستی قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر فتح خیبر یا صدق قول
آلهی در وعدهٔ غنایم **ویهدیکم** و برای آنکه بنماید شما را **صراطا مستقیما** راهی راست که نهج توکل است و مستوثق بودن بفضل ازلی
و باز گذاشتن کار بلطف لم یزلی از ارباب سیر رحمهم الله روایتست که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از سفر حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعده
واثابهم فتحا قریبا کار ساز حرب خیبریان فرمود با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شد و از منزل صهبا
براه حرب روان شد سحری بود که از طریق وادی حرجه بمیان قلعهای خیبریان درآمد و ایشان بی خبر از قلعه بیرون آمده با بیل
و تیشه و ادوات زرع بحدایق و مزارع خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان درآمد گفتند والله محمد والخمیس و روی بحصارها
نهادند و آنحضرت فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل بر قتال
نهادند مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد ازان حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد اسحق
مذکورست که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد ازان یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و جنگ بسیار
کرده شد و اقمشه و اطعمه ایشان بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصرهٔ حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را [illegible]
صداع طاری شد و بخود بسواری [illegible] فرمود و قلعه بیت محکم بود و اینجا حرب فراوان وقوع یافت و بالآخره بدست مرتضی علی
کرم الله وجهه مفتوح گشت و دران واقعه حرب خیبر بر اکشت و در اثنای یک کنده پسر خود ساخت و یهود زینهار خواستند و غنایم بسیار بدست
صحابه افتاد و کنیز ابی الحقیق با قید افتاد و اینجا حضرت را زهر دادند و بوده زهر آلود بیاد وی سخن آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا زهر آلوده اند
نظم ز خوان معجز او گر نوا طلبی ٭ حدیث برهٔ بریان شنو که حضرت **واخری** و وعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که متوقع

لم تقدروا

لم تقدروا قادر نشده اید **علیها** بران و نمی توانید آنرا **قد احاط الله** بدرستی که احاطه کرده است علم خدای **بها** بآن مراد غنایم سواد آن است
یا مداین فارس و روم و شام و مجاهد گوید مراد فتحی است که تا قیامت درین امت بدست دیگر درین داخلست **وکان الله** و هست خدای **علی کل شیء**
بر همه چیزها از فتح مداین و اعطاء غنایم **قدیرا** توانا **ولو قاتلکم** و اگر قتال کردندی **ثم لا یجدون** پس نیابندی **ولیا** کار سازی **ولا نصیرا**
و نه یاری که ایشانرا مدد کاری نماید **سنة الله** سنت نهاده است خدای سنت نهادنی **التی قد خلت** آن سنتی که گذشته است **من قبل** پیش ازین
از امتان دیگر که همیشه انبیا بر ایشان غلبه کرده اند **ولن تجد** و نیابی تو **لسنة الله** و سنت خدای را **تبدیلا** تغیری مرید دراذل مقرر و حکم
شده و لا محاله که این خواهد شد و دست تصرف هیچ کس رقم تغیر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید **نظم** تغیر بحکم ازلی راه نیابد ٭
بند فرمان قضا کار ندارد ٭ در دایرهٔ امر کم و بیش نگنجد ٭ با سر قدر چون و چرا کار ندارد ٭ آورده اند که وقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در حدیبیه بود هشتاد تن بودند از اهل مکه هنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرود آمدند و شبخون آورده بودند تا صحابه را بقتل رسانند
یاران رسول صلی الله علیه وسلم غلبه کرده ایشانرا اسیر کردند و آنحضرت ایشانرا آزاد کرد و آیة نازل شد که **وهو الذی** و اوست خدای که
بازداشت کرم **کف ایدیهم** بازداشت دستهای کافران مکه را **عنکم** از شما تا صلح کردند **وایدیکم عنهم** و کوتاه کرد دستهای شما را از ایشان
ببطن مکة در وادی مکه یعنی حدیبیه **من بعد ان اظفرکم** پس ازانکه ظفر داد شما را و غالب ساخت **علیهم** بر ایشان مراد این هشتاد
سوار اند **وکان الله** و هست خدای **بما تعملون** بانچه میکنید از مقاتله یا کف دیگر از برای فرمان رسول خدا و انکه دست باز میداشتید
و میگذارید جهت تعظیم خانهٔ خدای **بصیرا** بینا و شما را بران جزا خواهد داد **هم الذین کفروا** و ایشان آنانند که کافر شدند **وصدوکم** و باز
داشتند شما را **عن المسجد الحرام** از طواف مسجد حرام **والهدی** و منع کردند از اینها که از برای قربان آورده بودند **معکوفا** در حالتی که
بازداشته شده بود **ان یبلغ** ازانکه برسد **محله** و بجای او که محل نحرست یعنی حرم خلاصه معنی آنست که کفار مکه سبب آنکه شما را از عمره منع کردند
و قربانی را محل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال شدند لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت آنکه ویرا کسان
که در مکه هستند **ولولا رجال مؤمنون** و اگر نبودندی مردمان گرویده **ونساء مؤمنات** و زنان ایمان آورده که شما **لم تعلموهم**
ایشانرا ندانسته اید و آن مقدار دو دو زن بوده اند که کتمان ایمان کرده حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشانرا
نمیدانید باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند **ان تطؤهم** بدست از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مومنان مستند و نه آن بودی
که شما ایشانرا در اثنای قتال اسیر میکردید یعنی هلاک میساختید **فتصیبکم** پس برسیدی شما را **منهم** از جهت هلاک ایشان **معرة** مکروهی یعنی
عیب و الم و میل مومنان یا تاوانی چون کفارت و دیت **بغیر علم** متعلق بان تطؤهم است یعنی میکشید ایشانرا بی آنکه دانید
هر آینه ما دست از ایشان کوتاه نمیکردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نگاه داشت ایشان و این برای آنست **لیدخل الله** تا داخل کرداند
خدای **فی رحمته** در بخشش خود **من یشاء** هرکرا خواهد و اداد جهت توفیق زیادتی حرمت و گفته اند دین اسلام **لو تزیلوا** اگر جدا شدندی
آن مومنان از کافران و در مکه نبودندی **لعذبنا الذین کفروا** هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند **منهم** از اهل مکه **عذابا**
الیما عذابی دردناک موجع در دنیا بقتل و سبی **اذ جعل الذین کفروا** یاد کن ای محمد چون کردند و در آوردند آنانکه کافر شدند **فی قلوبهم**
در دلهای خود **الحمیة** تعصب و تکبر و غیرت را **حمیة الجاهلیة** حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان برداری باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند
که محمد را با یاران او در مکه نگذاریم چه ایشان پدران و برادران و مادران مارا کشته اند لات و عزی که حق تعالی درین باب چون

ایشان عصبیت پیش آوردند فانزل الله پس فرستاد خدای سکینته آرام و وقار خود را علی رسوله بر فرستاده خود وعلی المؤمنین
و بر مومنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شده معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم
بنویسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید که والزمهم و ثابت داشت مومنان را کلمة التقوی بر کلمه تقوی
که کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند وکانوا و بودند مومنان احق بها
سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان واهلها و بودند اهل آن و اولی بدان وکان الله و هست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزها
دانا بعد از رجوع از حدیبیه یعنی از صحابه گفتند تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه وسلم راست نشد و ما طواف خانه نکردیم و حلق و تقصیر
بجای نیاوردیم آیه آمد که لقد صدق الله مراینه راست کرد خدای و محقق ساخت رسوله برای فرستاده خود الرؤیا آن خواب
که دیده بود بالحق براستی بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد و در سال آینده لتدخلن المسجد الحرام مراینه در آیید شما بمسجد الحرام ان شاء الله
چون خواسته است خدای گفته اند استثنا حکایت قول پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که در وقت تقریر رؤیا فرمود که بمسجد الحرام در آیید
انشاء الله آمنین در محلی که ایمن باشید از اعادی محلقین تراشندگان رؤسکم سرها خود را ومقصرین و چینندگان موی از سر یعنی
بعضی تراشید و بعضی بچینید لاتخافون مترسید از هیچکس فعلم پس دانست خدای مالم تعلموا آنچه شما ندانید از حکمت در تاخیر عمره فجعل پس
ساخت برای شما یعنی مقرر کرد اینده من دون الله پیش ازین یعنی قبل از دخول در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک که
فتح خیبرست تا دل مومنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد هو الذی ارسل اوست آن خداوندی که فرستاد
رسوله رسول خود را که محمدست بالهدی براه نمودن خلق به بیان کردن احکام ودین الحق و بدین درست که اسلام است لیظهره تا غالب
گرداند آن دین را علی الدین کله بر همه دینها یعنی اگر دینی حق باشد احکام آن را منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد و گفته اند هیچ
اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی باشد علی نبینا وعلیه السلام وکفی بالله و بسنده است
خدای شهیدا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید محمد بن عبد الله نویسید غم نخوری که ما میگوییم محمد رسول الله محمد فرستاده خدا
بحق والذین معه و آنانکه با وی اند از مومنان اشداء سخت دل و غلیظ اند علی الکفار بر کافران رحماء مهربان و مشفقان بینهم
میان یکدیگر تریهم می بینی ایشان را رکعا رکوع آورندگان سجدا سجود کنندگان یعنی از اکثر اوقات مشغول نمازند بینهم میان یکدیگر تریهم
در موضح فرموده که این مناقب رایج است بهمه صحابه رضی الله عنهم اما درین الفاظ اشارتیست باختصاص هر یک از خواص اصحاب رضی الله عنهم بمحققی قاضی
والذین معه مدح صدیقست رضی الله عنه که بقرب و معیت و رفاقت در دار و غار مخصوص بود و اشداء علی الکفار صفت فاروقست رضی الله عنه چه دلالت
شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق است رحماء بینهم نعت ذوالنورین است که رافت و حیا و دلنوازی و وفای او مشهورست و نزد
خالق و خلایق بدان مناقب و سمات موسوم و موصوف و رکعا سجدا شرح حال مرتضی است رضی الله عنه که اکثر اوقات و اغلب اوقات او
بوظایف طاعات و عبادات میگذشت تا حدی که هر شب او از هزار تکبیر احرام از خلوتسرای او باستماع خادمان عتبه علیه اش میرسید یبتغون
میطلبند این بزرگان فضلا من الله از خدای زیادتی ثواب را و میجویند و رضوانا خشنودی حضرت او طلب میکنند سیماهم علامتهای ایشان
فی وجوههم در رویهای ایشان ظاهر بود من اثر السجود از اثر سجده کردن درلباب آورده که اثر نماز در جبین ایشان لایح بود چه روی
نمازگزارنده در نظر دل خورشید تابنده است من اکثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در تیسیر مذکورست که چون ارواح برکت توسل

جانی شد انوار موافقت بر اشباح ظاهر گردد بالیل حسن وجهه بالنهار نظم درویش را گواه چه حاجت که عاشقست رنگ رخش ز دور همی بین و بدان که هست
ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی التورىة در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریة مذکورند ومثلهم
فی الانجیل و صفت ایشانست در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی علیه السلام مسطورند یا صفت ایشان در انجیل کزرع مانند کشتیست که در اول
اخرج شطأه بیرون آرد شاخک خود را یعنی تخم زند و یک شاخ بیرون آید فآزره پس قوی کرداند آن یک شاخ را فاستغلظ پس سطبر شود فاستوی
علی سوقه پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود و گیاهی ضعیف و آنگاه قوت حاصل کرده یعجب الزراع بشگفت آرد خداوندان کشت را قوت و سطبری و راستی
و خوبی او این تمثیلیست و ممثل وی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است و یاران وی رضی الله عنهم که باول دعوت اسلام ضعیف بود و مرحله بمرحله قوت
گرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لیغیظ تا خشم گیرند بهم الکفار به یاران پیغمبر کافران امام قشیری رحمه الله فرموده که آیه در
شان اصحابست پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد داخل کفار خواهد بود وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنان که گرویده اند
وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای ستوده منهم ازیشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده مغفرة آمرزش گناه واجرا عظیما و مزدی بزرگ

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لاتقدموا پیش مبرید اقوال خود را بین یدی الله ورسوله
پیش از قول خدای و رسول او یعنی سخن مگویید پیش از آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت
پیشی مگیرید بر پیغمبر که او بدان داناترست واتقوا الله و بترسید از خدای در تقدیم بر وی قولا و فعلا ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست مر اقوال
شما را علیم داناست با فعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لاترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای خود را فوق صوت النبی بالای آواز
پیغمبر ایشان را تعلیم و اسم آداب میدهد یعنی چون سخن گویید آواز خود را بلند تر از آواز وی بر مدارید ولاتجهروا و آشکارا مسازید له بالقول برای او
سخن را یعنی او را بلند ندا مکنید کجهر بعضکم همچون آشکارا خواندن بعضی از شما بعضی و بعضی را بلکه آواز خود نرم سازید تا مراعات لوازم
آداب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت نخوانید بلکه یا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل نشود عملهای شما بسبب این جرات
وانتم لاتشعرون و شما نه دانید که عملهای شما حبط شده ترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الآداب رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس
بیکبی ادبی ضایع شد نظم نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز که گفته اند طریقت تمام آدابست آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی
بلند آواز بود پیوسته با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلند سخن گفتی چون این آیه نازل شد در خانه بنشست بگریه و زاری مشغول شد خبر با آنحضرت
رسیده او را طلبیده و گفت چیست حال تو ثابت گفت یا رسول الله در گوش من گرانی هست و من در مجلس شما آواز بلند سخن میگویم ترسیدم
که عمل من حبط شده باشد حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که راضی نیستی با آنکه زندگانی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و در آیی اهل
بهشتی ثابت گفت خشنود شدم و بدین بشارت هرگز آواز در حضور شما بر ندارم آیه آمد که ان الذین یغضون بدرستی آنانکه فرو میدارند
اصواتهم آوازهای خود را عند رسول الله نزدیک رسول خدای و بادب و آزرم سخن میگویند اولئک آن گروه الذین امتحن الله آنانند که امتحان کرده است
خدای قلوبهم دلهای ایشان را للتقوی برای قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را
و آزمودن یعنی پاک کردست همچنانچه زر را در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد طلای خالص بماند گویند این زر آزموده است نظم
در بوته امتحان گرم بگدازی صد منت دارم که بی غش می سازی لهم مر این گروه پاکیزه دلان راست مغفرة آمرزش گناهان واجر عظیم
و مزدی بزرگ آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریه فرستاد بحی از احیاء بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از ایشان آوردند

قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود حضرت
نبوی صلی الله علیه وسلم استراحه فرموده بودند ایشان بدر یک یک حجره از حجرات طاهر میرسیدند و نعره میزدند که ای محمد بیرون آی تا کار اسیران ما بسازی آخر
حضرت پیدا شد بیرون آمد یکی را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیران آزاد کرد و نصفی را فدا گرفت حضرت همچنان کرد و آیه آمد ان الذین ینادونک دو دیگر
بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا من وراء الحجرات از بیرون حجرها یا از پیش آن اکثرهم بیشتر ایشان لا یعقلون ذهن انسانیه ندارند و مراعات ادب
نمی نمایند ولو انهم و اگر ایشان صبروا صبر کردندی حتی تخرج تا بیرون آیی تو الیهم بسوی ایشان لکان مراینه بودی خیرا لهم بهتر مر ایشان را چه تمام
اسیران آزاد کردی والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رحیم مهربانست با اهل ادب که تعظیم سید اولی الالباب بجا آورند چه
جاذب رحمت و جنت طالب نعمت نظم سرمایه ادب کلید در کرامتست از اکرست سود آیدش بدست آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان فرا گیرد میان ولید و ایشان در جاهلیت خصومتی واقع بوده چون
خبر آمدن ولید بشنیدند از سر عداوت دیرینه گذشته طرح محبتی بنیاد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند
ولید انگاشت که بکشتن او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل کردند و از دادن
زکوه ابا نمودند آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که در کار ایشان احتیاط تمام بجای آورد و تعجیل ننماید خالد بوقت عشا
بایشان رسید و تجسس احوال نمود انکس دید که بانگ نماز میگویند و جماعت میگذارند و نشان اسلام از ایشان ظاهرست باز آمده با خالد گفت و خالد
بعرض رسانید و آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان ان جاءکم اگر آید بشما فاسق دروغ گویی بیرون رفته از فرمان خدای بنبا
بخبری یعنی خبری یا ردی و وحشتی که موجب تالم خاطر باشد فتبینوا پس تفحص کنید و بکوشید در پی روید ان تصیبوا تا نرسانید مکروهی قوما بجهالة
بنادانی یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فتصبحوا پس گردید علی ما فعلتم بر آنچه کرده باشید
نادمین پشیمان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد واعلموا ان فیکم و بدانید که میان شما
رسول الله فرستاده خدای و تعظیم او اقتضاء آن میکند که بحث دروغ و بیهوده بحضرت او عرض نکنید لو یطیعکم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر در قول شما
کار کند فی کثیر من الامر در بسیاری از کارها لعنتم هر آینه برنج افتید و هلاک شوید ولکن الله و لیکن خدای حبب دوست
گردانید الیکم الایمان بشما گرویدن را وزینه و آراسته است آنرا فی قلوبکم در دلهای شما وکره و مکروه گردانیده است الیکم الکفر
والفسوق و بیرون رفتن از راه راست والعصیان و نافرمانی کردن اولئک آن گروه که تحقیق اختیار کنند هم الراشدون
ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر فضلا برای فضیلت من الله از خدای یعنی فضلی که خدا ایشان خواسته ونعمة و نعمتی
از حضرت والله علیم و خدای داناست بتصدیق و کذب مخبران حکیم محکم کارست در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید
که از خبرهای ناراست انواع فتنها زاید نظم هر گز سخنان شنیده آمیز مگو وان راست که هست فتنه انگیز مگو فاش کن و گوهر پاره مداری ز سخن
مشوق کمن و تند مشو تیز مگو آورده اند که میان عبدالله بن رواحه رحمه الله و ابی بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مجادله رفت و از آن
ایشان جمعی از قوم هر دو طایفه بجانبی بیرون آمدند و هم از شتم و دشنام بچوب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیه فرستاد که وان طائفتان و اگر دو گروه
من المؤمنین از گروندگان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیگر فاصلحوا پس صلاح کنید بینهما میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را
بحکم خدای و گر سر کشند فان بغت پس اگر ستم کند و افزونی جوید احدیهما یکی از آن دو طایفه علی الاخری برای دیگری و از صلح عدول نماید

و بفرمان خدای راجع نبود فقاتلوا التی تبغی پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکنند حتی تفیء تا باز گردند الی امر الله بحکم خدای
و گردن گیرند فان فاءت پس اگر باز گردند آن طایفه باغی براه حق و ترک ستم نموده احکام شریعت را منقاد شوند فاصلحوا
بینهما پس صلاح کنید میان ایشان بالعدل براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمایید واقسطوا و داد کنید
در همه کارها ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین دوست میدارد عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت قانون عدالت کنند
بعدالت کار ملک و دین بر علاقتست نظم عدل با لشکریست جان افزای ۞ عدل مشاطه ایست ملک آرای ۞ عدل کن زانکه در ولایت دل
در پیغمبری زند عادل انما المؤمنون اخوة جز این نیست که مومنان برادرانند هر یکدیگر را در دین چه همه منتسبند باصلی واحد که آن ایمانست
فاصلحوا پس صلاح آرید بین اخویکم میان برادران شما هر گاه خلافی و شقاقی واقع شود تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل
جمعی که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد ابناء اوس و خزرج باشند و ایشان دو برادر بودند واتقوا الله و بترسید از عذاب الهی
در مخالفت فرمان لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بدرویشان صحابه چون عمار
و خباب و بلال و سلمان و صهیب رضی الله عنهم حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا یسخر
باید که افسوس نکند و استهزا ننماید قوم گروهی از شما من قوم از گروهی دیگر عسی ان یکونوا شاید که باشند آنانکه افسوس کنندگان و بعضی از ازواج
طاهرات رضی الله عنهن ام سلمه رضی الله عنها بقصر قامت یا صفیه را رضی الله عنها بیهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود که ولا نساء و نشاید که زنان
استهزا کنند من نساء از زنان عسی ان یکن شاید باشد آنها خیرا منهن بهتر از استهزا کنندگان باشند و ثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی از صحابه گفت
از ان نیز نهی آمد که ولا تلمزوا و عیب مکنید انفسکم نفسهای خود یعنی اهل دین خود را چه مومنان همه یک نفس واحد اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را
عیب کرده باشد نظم عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز ه و ابو مالک انصاری عبدالله بن ابی حدرد را رضی الله عنهما گفت یا نصرانی او در جواب
گفت یا یهودی خدای تعالی حکم کرد ولا تنابزوا و مخوانید یکدیگر را بالالقاب بلقبها ناخوش چنانکه یا یهودی یا ترسا که مسلمان شده باشد
ایشان را بیهودی و نصرانیت ملقب مسازید یا مومنی را فاسق و منافق خوانید بئس الاسم الفسوق بد نامیست کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود
و ترسا گفتن بعد الایمان بعد از دخول او در ایمان ومن لم یتب و هر که توبه نکند از منهیات فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند
ستمکاران بر نفس خود که او را در معرض سخط الهی و عقاب پادشاهی می آرند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اجتنبوا پرهیز کنید
کثیرا من الظن بسیاری از گمانها ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمان اثم بزه است و گناه بران مترتب می شود و بباید دانست
که گمان چهار قسمست اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و مومنان و در خبر آمده که حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد بخدای
و مومنان و آنست موجب اثم سیم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهاد و چهارم مباح و آن ظن است
در امور دنیوی و مهمات معیشتی درین صورت بد گمانی موجب سلامت و انتظام مهمات است و از قبیل حزم شمرده اند نظم بد نفس مباش بد گمان باش
در فتنه و مکر در امان باشی آورده اند که دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار سلمان را رضی الله عنه نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرستادند ادامی یا طعامی طلبیدند و حضرت صلی الله علیه وسلم با اسامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی نیست سلمان
باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدحی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک شود
بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا بخل ورزیده دیگر روز نزد حضرت آمدند فرمود که چیست

ان سرخی گوشت که میان دندانهای شما می بینیم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت فرمود که گوشت خوردنی که گوشت آدمی مسلم
واین آیه نازل شد ولا تجسسوا وتجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بد گمان شدید تجسس کردید ولا یغتب بعضکم وباید که غیبت نکند بعضی از شما
بعضا بعضی دیگر را چنانچه درباره سلمان کردید وغیبت آنست که غایبانه کسی سخن گوید که اگر مواجهه با او گویند آنرا آگاه بود پس تمثیل میفرماید
برای زشتی غیبت برین وجه ایحب آیا دوست میدارد احدکم یکی از شما ان یاکل آنرا که بخورد لحم اخیه گوشت برادر خود میتا در حالتی که مرده باشد
آن برادر بلکه نفس شما ازان تنفر نماید فکرهتموه پس مکروه دارید آنرا ونخورید پس چنانچه گوشت مرده را کاره شدید باید که غیبت را کاره شوید
زیرا آنکس که لوای غیبت افراخته است از گوشت مردگان غذا ساخته است وآنکس که بعیب خلق پرداخته است از آنست که عیب خود نشناخته است
واتقوا الله وبترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن ان الله تواب بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن
رحیم مهربانست بر آنان که باز ایستند از غیبت کردن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بوقتی که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام نداء الله
میگفت و بگفتن اذان مشغول بود در غیبت وی اتفاق کردند ویکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد هیچ کس دیگر نیافت که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه ودر
نسب او قدح کردند آیه آمد که یا ایها الناس ای مردمان انا خلقناکم بدرستی که ما آفریده ایم شما را من ذکر وانثی از مردی وزنی که آدم وحوا اند
وچون همه از یک پدر ومادر باشید بنسب فخر کردن ودر نسبی طعن زدن هیچ وجهی ندارد شعر الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم والام حواء نظم
بنسب آدمیانی که تفاخر ورزند از ره دانش وانصاف چه دور افتادند نو سعد فخر کسی را بنسب بر دگری چونکه در اصل ز یک آدم وحوا زادند
وانکه کسی بقبایل وعشایر ممتاز دیابد که بداند تشعیب شعوب وبطون برای تعارفست نه تفاخر چنانچه میفرماید وجعلناکم شعوبا وگردانیدیم شما را
شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصلی واحد وقبایل وقبیلهای منشعب بشعوب لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را ومفسران ذکر کرده اند یعنی دو کس که بنام متحد باشند
بقبیله متمیز می شوند چنانکه زید تمیمی از زید قرشی وبباید دانست که شعوب شامل باشد بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعبیست مشتمل بر چند قبیله یکی از آن
کنانه است وقبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عماره ایست از کنانه وبعد از عمایر بطونست چون لوی که بطنیست از قریش وپس از آن
افخاذ است چون هاشم که فخذیست از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم بعد از آن فصیله باشد وآن اهل بیت است وچون بنی العباس
وگفته اند شعوب از قحطان باشد وقبایل از عدنان وقولی آنست که شعوب از عجم است وقبایل از عرب وبر هر تقدیر ان اکرمکم بدرستی که گرامی
ترین شما عند الله نزدیک خدای اتقاکم پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل گردد هر که اتقوی بیشتر قدم او در
فضل پیشتر الشرف بالعقل والادب لا بالاصل والنسب نظم با ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتیجه ادب است ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
باصل ونسب شما خبیر آگاه از علم وادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند ومیگفتند یا رسول الله همه
عرب تنها تنها نزد تو آمده اند ما با اهل وعیال آمده ایم واغلب اعراب با تو قتال کردند وما عنان کشیده داشتیم القصه منت عظیم داشتند بر
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بایمان خود حق سبحانه فرمود که قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از اسد وغطفان که آمنا ایمان آورده ایم وگرویده
قل لم تؤمنوا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار زبانست با تصدیق دل شما را اقرار هست وتصدیق نی پس مگوئید که ایمان آورده ایم
ولکن قولوا اسلمنا ولیکن بگوئید که اسلام آورده ایم ومراد اسلام لغویست که عبارت از انقیاد باشد ودخول در سلم واظهار کلمه از ترس قتل
وسبی ولما یدخل الایمان ودرنیامده است ایمان فی قلوبکم در دلهای شما از جهت آنکه دل شما با زبان موافقت ندارد وان تطیعوا الله واگر فرمان
برید خدای را ورسوله وفرستاده او را باخلاص واز سر نفاق بگذرید لا یلتکم کم نکند الله خدای من اعمالکم از مزد کردارهای شما شیئا چیزی را

بل تمام

بل تمام وکمال بشما رسانید ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناهانی را که از مطیعان صادر شده باشد
رحیم مهربانست بتوفیق اجور ایشان انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان حقیقی الذین آمنوا آنانند که ایمان آورده اند بالله
ورسوله بخدا ورسول او وبخلوص دل وصفای نیت ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وجاهدوا وبرای
تحقیق ایمان خود جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که بعضی از آن نفقه کردند وبرای ایشان سلاح خریدند وانفسهم وبنفسهای خود
که میان حرب کفار رسیدند فی سبیل الله در راه رضای خدای اولئک آن گروه مومنان مجاهد هم الصادقون ایشانند راستگویان
در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن صادقیم آیه آمد که قل بگو ایشانرا اتعلمون الله
آیا خبر میکنید خدای را بکیش خود وبدروغ سوگند میخورید بر ایمان والله یعلم وحال آنست که خدای میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از کواین علویات وما فی الارض وآنچه در زمین است از حوادث سفلی والله بکل شیء وخدای بهمه چیزها علیم داناست وهیچ چیز برو
پوشیده نشود پس محتاج اعلام واخبار شما نیست یمنون علیک منت می نهند بر تو ان اسلموا بانکه اسلام آورده اند قل لا تمنوا بگو منت منهید
علی بر من اسلامکم باسلام خود قل بل الله بلکه خدای یمن منت می نهد علیکم بر شما ان هداکم بانکه راه نموده است شمارا للایمان بایمان
ان کنتم اگر هستید شما صادقین راستگویان در دعوی ایمان ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند غیب السموات والارض
آنچه پوشیده است در آسمانها وزمینها والله بصیر وخدای بیناست بما تعملون بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان واضمار نفاق
بسم الله الرحمن الرحیم ق حروف مقطعه جهت فرقست میان کلام منظوم ومنثور امام علم الهدی رحمه الله فرموده
که این حروف نثر را بجای تشبیب ونظم راجه سامع بجز داستماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی آید منثورست
نه منظوم پس در ایراد این حروف رد جماعتی است که قرآن را شعر میگفتند واین حروف بعینه گویند اند تا معینت از نامهای خدای
یا نام قرآنست یا مفتاح اسم قادر وقدیر وقهار وقابض وقدوس وقوی وقیوم است ویا اشارتست بکلمه قف یعنی بایست
ای محمد بر عمل بانچه مامور شده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که معنی قاف آنست که الله قایم بالقسط وگویند قاف نام کوهیست
محیط بکره زمین که حق سبحانه اول از زبرجد سبز آفریده وبدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که هر روحی
ومحل اقرب درین سوره از آن خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود والقرآن المجید وبحق قرآن بزرگوار که محمد
ادبیان مبعوث خواسته شده وکافران بعث نگرویدند بل عجبوا بلکه عجب داشتند ان جاءهم از آنکه آمد بدیشان منذر پیغمبری بیم کننده
منهم از جنس ایشان فقال الکافرون پس گفتند کافران وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشانست بکفر هذا این برگزیدن
محمد برای رسالت شیء عجیب چیزی شگفتست وکاری عجب دیگر گفتند ائذا متنا آیا ما چون بمیریم وکنا ترابا وگردیم خاک ما را بعالم
حیات باز خواهند گردانید وروح ما بجسد رجعت خواهد کرد ذلک این رد با حیات رجع بعید باز گشتنی دور است از عادت وامکان
پس حق تعالی رد ایشان کرد وگفت قد علمنا بدرستی که ما میدانیم ما تنقص الارض آنچه کم کرداند زمین منهم از گوشت وپوست واستخوان
ایشان بعد از مرگ ایشان وعندنا ونزدیک ما کتاب حفیظ کتابیست نگاه دارنده یعنی لوح محفوظ تفاصیل ایشان را پس آنچه
از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است محفوظ از اندراس وتغیر مشتمل بر عدد واسامی ایشان آن نیز فراموش نمیکنیم
پس اعاده ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد وچنان نیست که ایشان میگویند بل کذبوا بلکه تکذیب کردند ونگرویدند بالحق

بقرآن دانست درست یا محمد بل جاءهم آن سخنان که آمد بدیشان و معجزه نمود و حجت لازم کرد فهم فی امر مریج پس ایشان در کاری
شوریده است یعنی بهم برآمده و باضطراب اورنده در شان قرآن گاهی آنرا سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و درباره پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وقتی او را مجنون میخوانند وقتی کاهن و وقتی مفتری افلم ینظروا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر الی السماء بسوی آسمان
که واقع است فوقهم زیر سر ایشان که بچه قدرت کیف بنیناها چگونه بنا کرده ایم او را طبقه بر زبر طبقه وزیناها و بیاراسته ایم آنرا بستارگان
وما لها و نیست آنرا من فروج هیچ شکافها و درجها پس آفریدن چیزی بدین محکمی بی فرجه و علتی و شکافی و عیبی دلیلست بر کمال علم و قدرت
و نهایت دانش و حکمت والارض مددناها و زمین را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب والقینا فیها و افکنده ایم در روی رواسی
کوههای بلند استوار برجای وانبتنا فیها و برویانیده ایم در زمین من کل زوج از هر گونه نباتی بهیج نیکو و آراسته و بهجت افزاینده
و این همه کرده ایم تبصرة از برای بینایی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وذکری و از برای یاد کردن و پند گرفتن لکل عبد منیب مر هر بنده
بازگردنده را بخدای ونزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا جانب آسمان ماء مبارکا آبی بسیار منفعت فانبتنا پس برویانیدیم
به بدان جنات بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وحب الحصید و دیگر رسته کردانیدیم بباران دانه را که از کشتان او آنست که بدروند چون
گندم و جو و ارزن و امثال آن والنخل باسقات و برویانیدیم درختان خرما بلند و بزرگ لها مر آن خرما بنان را طلع نضید غلاف خرما
رسته و اندر تراکم طلع است یا بسیاری میوه در وی همه برویانیدیم رزقا للعباد برای روزی بندگان را واحیینا به و زنده کردانیدیم
بدان آب بلدة میتا زمین مرده افسرده را پس همچنانکه زمین پژمرده را حیات بخشیدیم کذلک الخروج همچنانست بیرون آمدن شما از قبرها
یعنی زنده گشتن و بعرصه حشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک مدفونست و ظهور او بعد از خفا دو حیات که نشئه
از حیات بعد از ممات پی توان برد نظم کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا بدانه انسانت این گمان باشد فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد پس برای تسلی دل مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه
خبر میدهد و میفرماید که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح قوم نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام واصحاب
الرس و اهل چاه یمامه یا بئر معطله یا جبل فلج و بنی حنظلة بن صفوان را علیه السلام وثمود و قوم ثمود صالح را علیه السلام وعاد و قوم عاد هود را
علیه السلام وفرعون و فرعون مر موسی و هارون را علیهما السلام واخوان لوط و برادران لوط یعنی اصهار او مر ورا علیه السلام واصحاب الایکة
و اصحاب ایکه شعیب را علیه السلام وقوم تبع و قوم تبع مر تبع را و در سوره دخان شمه از حکایات وی گذشت و اخبار بواقی ایشان مذکوره
هر یک در محل خود مسطور شده کل همه ایشان کذب الرسل تکذیب کردند همه پیغمبران را زیرا که ایشان مصدق یکدیگر اند پس تکذیب یکی از ایشان
تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند فحق وعید پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب
افعیینا آیا ما عاجز شده ایم و درمانده بالخلق الاول بآفرینش اول خلق که نبوده و مانیم در آفرینش تا این مشرکان که معترف بودند بآنکه حق تعالی
مبدع خلق است در اول پس بفرمایید که کسی قادر بود بر آفرینش چیزی بی ماده و مددی چرا دانا نبود بر اعاده ایشان بجمع مواد و رد حیات
بآن و بی شبهه ما بران قوت داریم بل هم بلکه کافران فی لبس در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطانی من خلق جدید از آفریدن نو یعنی
بعث و حشر چه از خوارق عادات می پندارند و در خلق جدید محققان نکته گفته اند و سخنان دقیق لطیف هست و بعضی از آن در تفسیر
حسینی آیة از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را ونعلم میدانیم ما توسوس به آنچه وسوسه میکند

مر او را بدان نفسه نفس او از اندیشهای بد ونحن اقرب الیه ما نزدیکتریم بانسان من حبل الورید از رگ جان وی و این نزدیکی
بعلم و قدرتست نه بمکان و مسافت ماوردی فرموده که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای بر بنده نزدیکتر است از علم
دل وی و گفته اند ما داناتریم بحال وی از کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید صاحب بحر الحقایق فرموده که حبل الورید اقرب
اجزاء نفس انسانیست بوی پس درین سخن اعلامیست بآنکه حق سبحانه از آن اقرب به بنده اقربیست پس چنانچه انسان هرگاه
خود در طلبد یابد حق نیز طلبد و هرگاه که جوید بیابد و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب در تیسیر آمده است که الانس طلبی
وجدتی مثنوی نحن اقرب گفت من حبل الورید تو فکندی تیر فکرت را بعید ای کمان و تیرها برساخته صید نزدیک و تو دور انداخته
و بباید دانست که قرب حق بیچون و چگونه باشد ای عزیز کیفیة قرب جانرا که پیوسته است بتن در نمی توان یافت قرب حق را
که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکور است نظم قرب بیچون است جانت را بتو قرب حق را چون بدانی ای عمو
قرب نه بالا و پستی رفتنست قرب حق از قید هستی رستنست در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق آنست که فرموده واقترب و در احادیث
قدسیه وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب اول بایمانست و تصدیق و آخر باحسانست و تحقیق یعنی مقام مشاهده
کان تعبد الله کانک تراه و قرب حق به بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم و دیگر خواص درگاه را بخصایص
بر و شواهد لطف که ونحن اقرب الیه اول او را قربی دهد یعنی تا آنکه حیاتش بر اندیشی قربی بخشد حقیقی تا از آب و گلش باز بر داد هستی
موهوم بنده می کاهد و هستی اصلی زیاده ظهور میکند چنانکه در اول خود بود در آخر هم خود باشد اینجا علایق مرتفع گردد و اسباب منقطع
و رسوم باطل و حدود مضمحل و اشارات متلاشی و عبارات منتفی و حق باقی و بخود باقی نظم موج بحر لمن الملک برآید ناگاه
غرقه گردند دران بحر چه درویش و چه شاه خرمن هستی موهوم جهان سوزاند آتش عشق که نه ذات بماند نی کاه اذ یتلقی المتلقیان یاد کن
چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و اعمال مکلف را و بنویسند عن الیمین از طرف راست همنشینی وعن الشمال قعید و از جانب چپ همنشینی
یعنی این دو ملک موکلان بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند ما یلفظ بیرون نه افکند از دهن خود من قول هیچ سخنی یعنی
تکلم نشود هیچ چیزی الا لدیه مگر نزدیک او رقیب نگاهبانی بود عتید آماده که فی الحال بنویسد در لباب آورده که در حکمت اولی مذکور است
که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک او بر دو سر شانه اند پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشانست و آب دهن او مداد ایشان چگونه
در ما لا یعنی سخن گوید و حال آنکه میگوید و بسیار میگوید و در حدیث آمده من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه نظم
ای اهل حرفه از سر میکنی حرفه گوش کن از میکنی مصلحت نیست زبان زیر کام تیغ پسندیده بود در نیام ما مکتبی بدین نوع نگهبان
بنده از نیک و بد او بعینه کتابت در می آرند تا آنگاه اجل برسد وجاءت و بیاید سکرة الموت بیهوشی مرگ بالحق با مر خدای که درست
و راستست و گویند مر او را ذلک این و گفت ما کنت منه تحید آنچه بودی تو که از و میگریختی و می ترسیدی و او را که وه میداشتی ونفخ فی الصور و دمیده
شود در صور نوبت دوم بدین نفخ مردمان زنده شده از قبرها بر آیند و ملایکه میگویند ذلک این روز است یوم الوعید روزی که همه خلقانرا
بدو وعید میکردند یعنی می ترسانیدند وجاءت و می آید دران روز بعرصه حشر کل نفس هر نفسی معها سائق با او راننده یعنی فرشته
که او را بموقف حساب میراند وشهید یا او گواهی که بر احوال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او نه آن
سائق قاید سیر و نه پیش شاهد اتکا دستور و بد کسی از حق حساب میرسد که لقد کنت بدرستی که بودی تو بدین فی غفلة در دنیا من هذا

ازین روز فکشفنا پس برداشتیم عنک از دیدهٔ تو غطاءک پوشش جهل وغفلت ترا تا مرئی شود هر چه بودی معاینه ببینی فبصرک الیوم پس دیدهٔ تو
امروز بسبب کشف حجاب از و حدید تیز بست وگفته اند بینایی اینجا یعنی داناییست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث وحشر امروز تو
نمودیم و بدان دانا شدی وقال وگوید قرینه همنشینی او یعنی ملکی که بر وی موکل بوده هذا اینست ما لدی آنچه نزدیک من عتید هر کافری ستیزه گر
گردنکش را مناع للخیر منع کنندهٔ مر خیری را یعنی باز دارندهٔ مال از حقوق مفروضه وگفته اند آیه در شان ولید مغیره است از خیر دین
اسلام است واو منع میکرد اولاد واقربای خود را از مسلمانی وصفت کفر وعنادیته موصوف بود وصفتی دیگرش معتد در گذرنده از
حدود الهی مریب شک آرنده در وحدانیه الذی جعل آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر فالقیاه پس
در افکنید او را فی العذاب الشدید در عذاب سخت جاودانی چون خواهند آن کافر را در دوزخ افکنند گوید مرا چه گنه است دیوی بر من مسلط بود
ومرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند او انکار کند قال قرینه گوید همنشینی او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بود ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته
من گمراه نکردم او را ودر بارهٔ او از حد درنگذشتم ولکن کان ولیکن بود فی ضلال بعید در گمراهی دور دراز واز ان بازنگشت قال گوید حق سبحانه
لاتختصموا خصومت مکنید لدی نزدیک من که فایده بدین خصومت مترتب نیست وقد قدمت وبدرستی که پیش فرستادم الیکم بالوعید بشما وعید خود را
در کتب خود بر السنهٔ رسل خود وحالا بشما را هیچ حجتی نمانده وهیچ عذر از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغییر داده نشود سخن لدی نزدیک من یعنی وعد
ووعید که کرده ام تبدیل بآن راه نیابد وما انا بظلام ونیستم من ستم کننده للعبید بر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم یوم نقول
یاد کن روزی را که گوید خدای وحفص بنون میخواند یعنی گوییم ما لجهنم مر جهنم را هل امتلات آیا پر شدی یعنی وعده کرده ام
که ترا پر سازم از کفار انس وجن پر شدهٔ یا نی خدای این گوید وتقول ومیگوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی
هست این استفهام است یعنی سوال یعنی زیاده کن حق سبحانه دیگر کافر بوی میفرستد تا پر شود وقولی است که حق
یضع الجبار قدمه فیها فتقول قط قط نعم این قدم حق را بو دکور اکشید غیر حق خود که گمان او کشد وامام زاهد وبعضی دیگر
از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید پر شدم وزیادتی گنجایش نیست وازلفت الجنة ونزدیک گردانیده شود
بهشت برایشان نزدیک بود نه دور واین پیش از ان باشد که ایشان بر آن بهشت برسند اول بهشت را بدیشان نمایند وشادی
ونعیم هر یک نظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس گویند هذا اینست ما توعدون آنچه وعده داده شده بودید در دنیا
واین را آماده کرده ایم لکل اواب برای هر بازگردیده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا حفظ کننده ام
ریاتی یا نکه یاد انفاس واوقات خود یعنی دم بدم یعنی از حق تعالی زاهل وغافل نباشد لقم اگر تو پاس داری پاس انفاس
بسلطانی رسانند ازین پاس ترا یک پند بس در هر دو عالم که نیاید ترا جانت بی حق دم من خشی الرحمن هر که ترسد از خدای بالغیب
به پنهانی پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد وگفته اند نهان وآشکارا یکی باشد وجاء بقلب منیب وبیارد دلی بازگشته بحق
یعنی اقبال کننده بطاعت وسر باز زننده از متابعت نفس پس این کس وامثال او را گویند ادخلوها در آیید بهشت بسلام یعنی وسلامت
یا تشریف یافته بسلام خدای وفرشتگان ذلک این روز یوم الخلود روز بقا وجاوید است یعنی درین روز که بیاشد لهم
مر اهل بهشت راست ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع نعمتها واصناف لذتها فیها در بهشت ولدینا ونزدیک ما مزید زیادتیست از آنچه میخواهند
واکثر بر آنند که مراد از مزید رؤیت است وکم اهلکنا وبسیار کسان که هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان یعنی از قوم تو من قرن از اهل

هر قرنی

هر قرنی که بجیب واقع هم اشد ایشان سخت تر بودند منهم از کفار مکه بطشا از روی قوت چون عاد وثمود فنقبوا پس راه بریدند
فی البلاد در شهرها یعنی رفتند بتجارت وسفرها کردند ومال ومتاع بسیار بدست آوردند هل من محیص هیچ بود ایشان را گریزگاهی
از مرگ یا پناهی از قضای خدای یعنی که فنا نازل شد هیچ چیز دستگیر ایشان نگردد ان فی ذلک بدرستی که آنچه مذکور شد درین
سوره لذکری هر آینه پندی ویادکردیست لمن کان له مر کسی را که باشد مر او را قلب دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی بیدار گشته
از خواب غفلت سلمی رحمه الله از شبلی قدس سره نقل میکند که موعظهٔ قرآن دلی می باید حاضر با خدای که طرفة العینی غافل نشود
او القی السمع یا کسی که القاء سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وهو شهید واو حاضر باشد بوقت استماع
تا فهم معانی آن توان کرد در لباب آورده که صاحب قلب مومن عربست وشهید مومن اهل کتابست که گواهی داده بر نعت
محمد صلی الله علیه وسلم شیخ ابو سعید خراز رحمه الله فرموده که القاء سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا از پیغمبر می شنود پس در فهم
از آن بالاتر رود وچنان داند که از جبرئیل استماع میکند پس فهم را بالاتر برد وچنان داند که از خدای می شنود وشیخ الاسلام
قدس الله روحه فرموده که این سخن تمام است وبرو در قرآن گواهیست وان لفظ شهیدست وشهید آنرا گویند که حاضر باشد آن
گوینده وشنونده از خبر دهنده چه غایب از خبر می شنود وحاضر از متکلم واز امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که تکرار میکردم
قرآن تا وقتی که از متکلم او شنودم ولقد خلقنا السموات والارض وبدرستی که ما بیافریدیم آسمانها وزمینها را وما بینهما وآنچه
میان ایشانست فی ستة ایام در شش روز از یکشنبه تا شنبه وما مسنا ونرسید ما را در آفرینش آنها من لغوب هیچ رنجی ومانده گی
رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از استماع واستراح یوم السبت
سرخ شد وآیه آمد که فاصبر پس شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه گویند یهود یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا بر سرچه در بارهٔ تو
ازیشان صادر گردد چون نسبت بسحر وشعر وجنون یا بر آنچه در حق من میگویند از اتخاذ شریک وولد وسبح ونماز گذار بحمد ربک
با حمد پروردگار تو قبل طلوع الشمس پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است وقبل الغروب وپیش از فرو شدن وی که نماز پیشین
ودیگر است ومن اللیل فسبحه وبعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام وخفتن است وادبار السجود ونماز کن پس از سجدهٔ نماز
امام زاهد از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعتست بعد از نماز شام وگفته اند وتر است بعد از عشا یا نوافل
بعد از مکتوبات واستمع وگوش فرا دار وبشنو ندا را یوم ینادی المناد روزی که ندا کند نداکنندهٔ یعنی اسرافیل علیه السلام من
مکان قریب از جایی نزدیک با آسمان یعنی صخرهٔ بیت المقدس که از همه زمین بهجده میل نزدیکتر است بآسمان وگفته اند مکان
قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا برسد واز هیچ موضعی دور نبود در خبر است که اسرافیل بر بالای صخره انگشت در گوش
کند وگوید ای استخوانهای ریزه وای گوشتهای از هم رفته وای مویهای پریشان شده خدای میفرماید که جمع شوید برای قضا وحساب
یوم یسمعون الصیحة روزی که بشنوند صیحهٔ بعث را که نفخهٔ ثانیه است بالحق بالخبری که حق است یعنی بعث وگویند شنوند گان ندا
ذلک این روز یوم الخروج روز بیرون آمدنست از قبرها انا نحن بدرستی که ما نحیی زنده میکنیم ونمیت ومیمیرانیم یعنی نطفهٔ مرده را
حیات میدهیم ونمیت ومیمیرانیم ایشان را در دنیا والینا المصیر وبسوی ماست بازگشت ایشان دیگر بار وگه برای
حساب زنده سازیم یوم تشقق الارض یاد دار روز را که بشکافد زمین ودور شود عنهم از آدمیان یعنی مردگان

پس بیرون آیند از قبرها سراعا شتابندگان بسوی نداکننده ذلک این احیا ایشان از قبور حشر علینا یسیر کردنیست و الکنجی
بر ما آسان نحن اعلم ما داناتریم بما یقولون بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و سخنان مکروه درباره تو
و ما انت و نیستی تو علیهم بجبار بر ایشان مسلطی که بقهر و جبر ایشان ترا ایمان داری فذکر پس پند گوی بالقرآن بموعظ قرآن من یخاف
وعید کسی که اگر ترسد از وعید من چه پند بکیر ندید انها جز ترسکاران بسم الله الرحمن الرحیم
والذاریات ذروا حق سبحانه قسم یاد میفرماید به پراکنده کنندگان یعنی بادها که پراکنده کنند خاک را و غیر آن را پراکندنی
و دانه را از کاه جدا کنند یا بملایکه که پر انگیزندگان بادها اند فالحاملات وقرا پس بردارندگان بار گران یعنی ابرها که بار
گران بارند یا ملایکه که ابرها را بر دارند فالجاریات پس بروندگان یسرا رفتنی با سانی یعنی کشتیها یا کواکب که در مسیر خود
جریان دارند فالمقسمات امرا پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بدیشانست
و گفته اند مراد چهار فرشته اند که هر یکی نامزد شده اند جبرئیل بوحی و میکائیل برحمت و عزرائیل بموت و اسرافیل بنفخ حق سبحانه
بدین اشیاء عجیب داشتن حق بزرگوار قسم یاد میکند جوابش این که انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از
حشر و نشر و ثواب و عقاب لصادق هر آینه راست و درستست و در آن هیچ خلاف نیست وان الدین لواقع هر آینه بودنیست بی
شبهه والسماء ذات الحبک سوگند بآسمانی که خداوند قدرت و استحکام است یا با زینت تمام یا با صورت نیکو و خوش آینده
یا خداوند راههاست یعنی طریق کواکب که سیر ایشانست در تبیان از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی
بدو سوگند یاد میکند که انکم بدرستی که شما ای اهل مکه لفی قول مختلف هر آینه در گفتار مختلفید نیست یا پیغمبر یعنی گاهی شاعرش میگویید
و وقتی ساحر و زمانی مفتری و گاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلفست او را ساحر میخوانید و شعر و کهانه و مفتری و اساطیر الاولین یوفک
گردانیده شود عنه از ایمان بمحمد یا از قرآن من افک آنکس که گردیده شده است در علم خدای و بحکم خدا و بحکم قدر و قضا از ایمان
بقرآن یعنی هر که در علم خدای هست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم است قطع دلهاشان محزون و حکمها هم چون است
تا حکم ازل در حق هر کس چون نبست قتل الخراصون لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره اند که در وقت ورود
قوافل بر عقبات مکه نشستندی و هر یک جهت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بنوعی دیگر یاد کردندی و رونده یاد گفتندی و مردم را از صحبت وی
باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود که الذین هم دروغ گویان آنانند که ایشان فی غمرة در جهالت و نهایت غفلت ساهون
غافلانند از اوامر الهی یسئلون ایان می پرسند از پیغمبر و مومنان که کی خواهد بود یوم الدین روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرد که
ان الدین لواقع و این سخن از روی تکذیب و استهزا میگفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است یوم هم روزی که کافران علی النار
بر آتش دوزخ یفتنون سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشان را گویند ذوقوا بچشید فتنتکم عذاب خود را
هذا الذی کنتم به این است آنچه بودید شما در دنیا که بآن یعنی برسیدن آن تستعجلون شتاب میکردید و میگفتید متی هذا الوعد ان المتقین
بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فی جنات در بوستانها باشند و عیون و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد
بر آنهار جاری آخذین پذیرندگان و فراگیرندگان ما آتاهم ربهم آنچیزی را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار
ایشان از ثواب اعمال و اقوال انهم کانوا بدرستی ایشان بودند قبل ذلک پیش از دخول بهشت محسنین نیکوکاران و فرمان

بر آوران کانوا قلیلا من اللیل بودند که در اندکی از شب ما یهجعون خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه
فرموده که میان مغرب و عشا بتطوع نماز گذاردندی و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که کم شبی بریشان گذشتی مگر که نماز گذاردندی
در اول یا در اوسط یا در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نفرمودندی و وقت آن دراز کشیدندی وبالاسحار
و بوقتها که سحرها هم یستغفرون ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعه سحری ظاهر شدی استغفار
کردندی یاران و چه که گویا همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند و این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و از آن حسابی نداشته اند
طاعت ناقص من موجب غفران نشود راضی ام که موجب علت عصیان نشود وفی اموالهم و در مالهای ایشان حق نصیبی و بهره بود
للسائل مر خواهنده را والمحروم و بی بهره را محروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگرست و صدقه بوی
ندهند یا کسی را که کشت و زرع او را نقصان رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او را نفقه ندهد و بهم تقدیر
ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وفی الارض و در زمین آیات نشانهاست برای استدلال بر
قدرت الهی للموقنین مر بی گمانان را و بعضی از آن آیات بر روی زمین معادنست که انواع جواهر از آن استخراج میکنند و نباتات از
از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در هر قطعه زمین اختلاف اجزا او در کیفیات
و خواص و منافع وفی انفسکم و نشانهاست در نفسهای شما افلا تبصرون آیا استفهام بمعنی امرست یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامات
کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیزی نیافرید الا که نمونه آن در نهاد شما بود و با وجود آن متفق دید هیات حسنه
و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و تمکن از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و اجتماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکورست
که هر که این آینها در نفس خود نبیند و در صنع وجود خویش آثار قدرت مطالعه ننماید حظ خود را ضایع کرده باشد و از زندگانی بهره
نیابد نظم نظری بسوی خود کن که تو جان دلربایی منگر بخاک خود را که تو از بلند جایی تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی
چو در از صدف نهانی که تو بس گران بهایی وفی السماء و در آسمانست رزقکم روزی شما یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه
یافته از رزق شما مکتوبست بر لوح و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است وما توعدون و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده
داده اند از ثواب جنت و نعیم آن در آسمان هفتم است نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض پس به پروردگار آسمان
و زمین سوگند که انه لحق بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راستست مثل ما انکم تنطقون مانند آنکه شما سخن میگویید
یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست در روزی دادن من هل اتاک بدرستی که آمد بتو حدیث
ضیف ابراهیم سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام و آن یازده فرشته بودند یا هلاک قوم لوط علیه السلام فرود آمده و در تبیان آورده
که چهار ملک بوده اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام المکرمین مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا
یا نزدیک ابراهیم علیه السلام که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان اذ دخلوا چون در آمدند مهمانان علیه بر ابراهیم علیه السلام
فقالوا پس گفتند سلاما سلام کردیم بر تو سلاما سلام کردنی قال گفت ابراهیم علیه السلام سلام بر شما و شما قوم منکرون گروهید
ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت و رنگ و بیدیه کسانید گفتند مهمانانیم فراغ پس بازگشت
ابراهیم الی اهله بسوی اهل خود بوجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فجاء بعجل سمین پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده

فقربه پس نزدیک کردانید انرا الیهم بایشان یعنی درپیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند قال الا تأکلون گفت آیا نمی خورانید
یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم فاوجس پس درخاطر گرفت منهم از ایشان خیفة ترس یعنی بدل مبارکش بیم رسید از آنکه مبادا که دزدان باشند
وقصد وی کنند که دران روزگار هرکه باکسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملایکه از ابراهیم علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند
قالوا لا تخف گفتند مترس که ما فرستادگان خدایم ابراهیم علیه السلام فرمود که چه نشان است جبرئیل چون دید تا من این گوساله را تا کشتم واز مادر
جدا نمی کردم جبرئیل علیه السلام ازان صورت متعجب شد پر مبارک بران مالید زنده شد و بجست وفریاد کنان روی بجانب
مادر نهاد ساره رضی الله عنها درپس در ایستاده این حال مشاهده نمود وابراهیم علیه السلام ازان صورت متعجب شد فرشتگان دیگر باره
دیگر باره آغاز سخن کردند وبشروه وبشارت دادند ورا بغلام علیم بپسری دانا یعنی بتولد پسری اسحاق نام از ساره که چون ببلوغ رسد
عالم بود فاقبلت امراته پس روی بخانه نهاد زن یعنی ساره در ایستاد فی صرة وبیکفت اللیلی اللیلی واین کلمه بود در لغت ایشان
که بوقت تعاظم امور بر زبان راندندی فصکت وجهها پس طپانچه زد روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وقالت آیا بزاید عجوز عقیم پیرزنی
نازاینده قالوا کذلک گفتند فرشتگان که همچنین که بشارت دادیم قال ربک گفته است خدای ما از قول وخبر دادیم انه هو الحکیم بدرستی که او
حکم کننده است بولد مر ترا العلیم داناتر است بیقین تو هر که حکیم کار و دانا بود مرانیه قادر باشد بر اصلاح تو نظم کسی کو بکار تو دانا بود
بر اتمام آن هم توانا بود بجز در گهش رو مکن سوی کس مراد دل خویش از وجوی وبس
چون ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه السلام دانست که ایشان فرشتگانند وفرود آمدن ایشان بدان هیئت خوبتر جهت کاری عظیم خواهد بود
قال گفت فما خطبکم پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم
الی قوم مجرمین بهلاک کردن گروهی گنهکاران یعنی کافران چه سر همه کسها که گفته است وما آماده ایم لنرسل تا فرستیم علیهم برایشان بعد
از هلاک ایشان وزیر و زبر کردن ایشان حجارة من طین سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده بپختن مانند آجر مسومة سنگ نشان کرده شده عند
ربک نزدیک پروردگار تو للمسرفین برای حد برندگان در کفر وفجور آورده اند که آن سنگها معلم بوده بخطوط سیاه وسپید یا نام هرکس بر سنگی نوشته
که بدان هلاک شود واین سنگها برایشان باریده شد بعد از هلاک ایشان واضح آنست که او بر چی فرود آمد از ایشان که در شهر نبودند
وهمه کس بدان هلاک شدند وچون ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود که عزم میکنند بهلاک کردن قوم لوط علیه السلام دل
مبارکش بجهت برادرزاده متالم شد که آیا حال او دران بلا چگونه بود ملایکه گفتند غم مخور که لوط ودختران او نجات خواهند یافت فاخرجنا
من کان فیها هرکه باشد در دیهها مومنی از المؤمنین از گرویدگان فما وجدنا پس نیافتیم فیها دران قریه غیر
بیت من المسلمین خانه از مسلمانان که لوط است علیه السلام و دو دختر او وگفته اند یک کسی از آن قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده بود
وترکنا و بگذاشتیم فیها دران دیهها آیة علامتی از عذاب للذین برای عبرت آنانکه یخافون العذاب الالیم و میترسند از
عذاب دردناک وآن علامت آبهای سیاه وتقلیب دیار لوط است علیه السلام وفی موسی ودر قصه موسی نیز آیتیست مر ترسندگان را اذ ارسلناه چون
فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون بسلطان مبین بحجتی روشن چون ید بیضا وعصا فتولی پس برگشت فرعون برکنه بقوت خود یعنی بسبب مستقوی بود
پس اعراض کرد از ایمان وقال ساحر وگفت موسی جادوست بچشم بندی خوارق عادات می نماید او مجنون و دیوانه است واز
اینجا محققان گفته اند طعن وی بر موسی علیه السلام دلیل کمال جهل اوست چه او را بدو چیز متضاد طعن زد ومقرر است که سحر را عقلی تمام

وزعمی

دشمنی دراک وحذاقتی درفن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل است و کمال عقل وزوال آن ضدانند پس چون فرعون برگشت از
موسی وبدو طعن زد وقوم وی با وی درانکار متفق بودند فاخذناه پس گرفتیم او را بخشم خود وجنوده و لشکر او را فنبذناهم پس بیفکندیم
ایشانرا فی الیم در دریا یعنی غرقه ساختیم وهو وفرعون ملیم مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعتراض کرد بر موسی وبروطعن
زد و دین سید گفت آمنت یا الهی وفی عاد و در هلاک قوم عاد نیز پندی وعبرتیست مر اهل اعتبار را اذ ارسلنا چون
فرستادیم علیهم الریح العقیم برایشان بادی بی نفع وبی خیر را یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و بر ندارد وابر را ما تذر نگذاشت
آن باد من شیء اتت هیچ چیز را که بگذشت علیه بران الا جعلته مگر آنکه گردانید آنرا کالرمیم مثل گیاه خشک شده یا استخوان
کهنه ریزیده وفی ثمود ودر قصه قوم ثمود نیز آیتیست وحکایتیست اذ قیل لهم وچون گفته شد ایشانرا بعد از تکذیب صالح علیه السلام
وعقر ناقه تمتعوا برخوردارید از زندگانی خود ونفع گیرید از عمر حتی حین تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فعتوا
پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان آفریدگار خود وبتدارک حال مشغول نگشتند فاخذتهم الصاعقة پس بگرفت ایشانرا عذاب هلاک
کننده بعد از سه روز وهم ینظرون وایشان انتظار می بردند مر آن را از عذاب صیحه جبرئیل است علیه السلام چنانچه گذشته
گذشته فما استطاعوا پس نتوانستند من قیام برخاستن یعنی از غایت عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند ویگریزند
یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند یا صلاح بهم خود در دفع عذاب بکوشند وما کانوا منتصرین ونبودند انتقام کشندگان
از ما یا یاری دهندگان مر یکدیگر را در دفع عذاب وقوم نوح وهلاک کردیم قوم نوح را من قبل پیش از قوم عاد وثمود
انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان والسماء بنیناها و آسمانرا
بنا کردیم باید بقوت او بست وگفته اند بقوتی که برآفرینش آن داشتیم وانا لموسعون وما توانائیم بربنا آن یا گشاده کنندگانیم
روزی بر بندگان چنانچه ساخته ایم آسمانرا والارض فرشناها وبگستردیم زمین را فنعم الماهدون پس نیک گسترانیده ایم ما
ومن کل شیء واز هر جنسی از اجناس موجودات خلقنا زوجین بیافریدیم دو نوع که یکی جفت دیگریست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب
تضاد چون نور وظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل ونهار یا بطریق مخالفت چون رطب ویابس وهمچنین قیاس باید کرد سما وارض وسهل
وجبل وبر وبحر وشتا وصیف وجن وانس واز صفات حلم وقهر وجبن وشجاعت وجود وبخل و مانند اینست حق وباطل و کفر و ایمان
وشقاوت وسعادت وحلو ومر وسقم وصحت وغنی وفقر وضحک وبکا وفرح وغم وموت وحیات لعلکم تذکرون باشد که شما پند پذیر
شوید ودانید که وحدانیة وفردانیت صفت حق است زیرا که تعدد از خواص ممکنات است وحق واجب بالذات وواجب قابل تعدد وانقسام
نظم ذاتش از قسمت وتعدد پاک ۰ وحدت او مقدس از اشراک ۰ از عدد دم مزن که او فرد است ۰ کی عدد با که فرد در خورد است ۰ احد است و شمار از او معزول
صمد است و نیاز از او مخذول ففروا پس بگریزید ورجوع کنید از کفر خود الی الله بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او
بطاعت او واز شیخ سهل تستری رحمه الله منقول است بگریزید بوی از ما سوی وی ودر بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بگریخته اید
از حق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق وشیخ امام قشیری رحمه الله راجح یافته که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود

فرار کنید یا حق تواد کبریدی فظم هیچ کس در تو بنا و بخت که از خود مکلر نخست هیچ کس یا تو نه پیوست که از خود قریدی انی بدرستی که من لکم مر شما را منه از
عذاب خدای نذیر مبین بیم کننده ام اشکارا یا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد ولا تجعلوا و مگیرید و مپرستید مع الله با خدای بحق الها آخر
معبودی دیگر انی لکم بدرستی که من شما را منه از خدای در عبادت غیر او نذیر ترسانندهام مبین هویدا و پیدا کذلک همچنانکه قوم تو ترا بسحر
و جنون نسبت میکنند ما اتی الذین نیامد بآنکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا قالوا مگر گفتند که او ساحر
جادوست او مجنون یا دیوانه اگر معجزه بدو نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را سخن اهل جنون تشبیه کردند
اتواصوا ایا وصیت کرده اند پیشینیان و پسینیان ترا بدین سخن تا همه چنین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بل هم
قوم طاغون بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از حد بیرون کنان و طغیان ایشان را برین قول میدارد فتول پس روی بگردان
عنهم از مکافات ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال فما انت پس نیستی تو بملوم ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض از ایشان
در معالم آورده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ملول و صحابه غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب
نزدیک رسید باز آیه آمد که وذکر و پند ده و تذکیر موعظه فرو مگذار فان الذکری پس بدرستی که پند دادن تنفع المومنین سود میرساند
مومنان را یعنی بینا دلان قرآن وجود ایشان دست از تربیت مومنان باز مدارید و ... تذکیر خود تا بیت باشی که وعظ را فواید
بسیار و منافع بی شمار است در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سود دهند بود اول نعمت خدا ایشان را یاد
دهد تا شکر گذاری نمایند دوم محنت و بلا ذکر کنند تا در آن شکیبائی ورزند سیم عقوبت گناهان بر شمارد تا از آن باز ایستند و توبه
کنند چهارم مکاید و وسواس شیطان بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال دنیا اعتباری دنی بر ایشان روشن گرداند
تا دل در وی نه بندند ششم مرگ را پیوسته یاد کنند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا کار آن روز سازند هشتم درکات دوزخ را
و انواع عقوبات آن را بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهاء آن را بر شمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام
بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از کبریا و عظمت و هیبت الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و شفقت و مهربانی او تقریر کند تا بوی
امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان است بسبب منفعت مومنان است وما خلقت الجن والانس و نیافریدیم پریان و آدمیان را
اهل ایمان الا لیعبدون مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشان را مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردم وما امروا الا لیعبدوا الله
و بعضی گفته که نیافریدیم ایشان را مگر تا مرا بشناسند و همه او را میشناسند غایتش این که بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شرک میکنند
دقایق این آیه و حقایق اشارت آن حواله بجواهر التفسیر است ما ارید منهم نمی خواهم از آفریدگان من رزق هیچ روزی وما ارید
ان یطعمون و نمیخواهم که مرا طعام دهند بلکه رزق و اطعام صفت حق است و بس ان الله بدرستی که خدای هو الرزاق اوست روزی
دهنده نه غیر او ذو القوة خداوند توانایی المتین استوار در قدرت خود در ترجمه رجعت در معنی قوی و متین آورده که قدرت تامه ...
دلیل قوت یافته گشته و شدت قوتش حجت متانت قدرت شده و نه در کارسازی متانتش را قوتی و نه در روزی بخشی ...
و بنده نوازی قدرتش را قصوری رقم رساند رزق بر وجهی که شاید سازد کارها نوعی که داند بروزی بی نوایان را نوازد برحمت بی کسان را کار سازد

وان للذین

وان للذین ظلموا پس بدرستی که مر آنانراست که ستم کردند بر خود بتکذیب یعنی اهل مکه ذنوبا بهره از عذاب مثل ذنوب اصحابهم
مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده فلا یستعجلون پس باید که شتاب نکنند
در طلب آن فویل پس وای للذین کفروا مر آنانراکه کافر شدند من یومهم از عذاب روز ایشان الذی کانوا یوعدون
آن روزی که بودند که وعده داده شده اند بآن که روز قیامت است یا روز بدر

بسم الله الرحمن الرحیم

والطور سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی علیه السلام بران کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است
که اوتاد ارض اند و منابع منافع وکتاب مسطور و سوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه گشاده کرده در وقت خواندن
و اراده ازین کتاب توراتست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و برین تقدیر رق منشور مجاز بود چه لوح از زمرد است یا مراد الواح
الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت بران صریر قلم می شنید یا کتاب توریة که دران نعت سید عالم صلی الله علیه وسلم
مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون دران میخوانند والبیت المعمور و بخانه
آبادان یعنی کعبه و معموری او بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا ضراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان چهارم و عمارت
او بکثرت طواف ملایکه است مر او را والسقف المرفوع و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار و مخزن اسرار فطرت است
یا عرش عظیم والبحر المسجور و سوگند بدریای پر آمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن دریا چهل صباح
بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخه اولی تا مردمان بنفخه ثانیه از آن برآیند یا بحر مسجور رحیم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم
بران با حق سبحانه مناجات میکند و کتاب مسطور آیاتست که در رق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان
و بیت معمور سر عارفست که بسطوع تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدرست که سقف خانه دلست و بحر مسجور
دلیست بآتش محبت تافته جواب قسم چیست ان عذاب ربک بدرستی که عذاب پروردگار تو لواقع هر آینه بودنیست و فرود آمدنی
ماله نیست مر آن عذاب را من دافع هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود یوم تمور السماء در روزی که بگردد آسمان
مورا گردیدنی یعنی در اضطراب آید مانند آسیا و تسیر الجبال و روان شوند کوهها یعنی بروند در هوا چون میغ
سیرا رفتنی فویل پس سختی عذاب یومئذ دران روز للمکذبین مر تکذیب کنندگانرا بود که سخن خدا و رسول را بدروغ برداشتند
الذین هم آنانکه ایشان فی خوض در شروع کردن با قوال باطله که استهزا بقرآنست و تکذیب نبی و انکار بعث یلعبون
بازی میکنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده میگویند یوم یدعون آن روز ... از روزی که می
افکنند کافرانرا یعنی میکشند بعنف و قهر الی نار جهنم بسوی آتش دوزخ دعا کشیدنی آورده اند که دستهای کفار در بر گردنها و
ایشان بسته اند و پیشانیها ایشان را به پشت پای ایشان ... و بر دوزخ افکنند و گویند هذه النار التی این آن آتش است
که در دنیا کنتم بها بودید که بآن تکذبون تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را سحر میدانستید افسحر هذا آیا سحر است
این که می بینید ام انتم یا شما لا تبصرون نمی بینید چنانچه در دنیا میگفتید که ما را چشم بندی کرده اند اصلوها درآیید در دوزخ فاصبروا
پس صبر کنید بر عذاب آن او لا تصبروا یا صبر مکنید و جزع نمایید سواء یکسانست علیکم بر شما صبر و عدم صبر یعنی جزع ...
... ندارید و باید عذاب خواهید بود انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون با آنچه که بودید که عمل میکردید

ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فی جنات در بوستانها اند و چه بوستانها ونعیم و در نعمتها و چه نعمتها فاکهین شادمان و لذت
کنندگان بما آتاهم بانچه عطا کرده است ایشان را ربهم پروردگار ایشان از کرامتهای جاودانی ووقاهم و نگاه داشته است
ایشان را ربهم آفریدگار ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ و خزنهٔ بهشت پیوسته ایشان را میگویند کلوا بخورید از طعامهای بهشت
واشربوا و بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هنیئا گوارنده بی تخمه و تنغص و این پاداش است مر شما را بما کنتم بسبب
آن که بودید در دنیا تعملون عمل میکردید اما از امام رحمه الله مروی است که هرچند وعده یکرداد بنده است اما اصل فضل الهی است و اگر نه پیدا است
که فرد کرده کردار ما چه خواهد بود نظم ندارد و قبل من آن زور بازوی که با عدل تو کرده هم ترازوی بفضل خویش معلی کن ... بعدل خود مکن یا فعل ما کار
متکئین تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند علی سرر مصفوفة بر تختهای بافته بزر یعنی پیوسته وزوجناهم و جفت کرده ایم
ایشان را بحور عین بزنان سپید روی گشاده چشم والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول واتبعتهم و از پی درآمده اند ایشان را
ذریتهم فرزندان خرد ایشان بایمان در ایمان یعنی ایمان ابا یا ایمان ذریه در روز میثاق الحقنا در رسانیم بهم بدیشان ذریتهم
فرزندان ایشان را در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات ابا بلند باشد درجه ذریه هم مانندان بلند گردانند تا چشم پدران
بدیشان روشن گردد وما التناهم و ما کم نکنیم پدران را بسبب آن الحاق من عملهم از ثواب کردار ایشان من شیء هیچ چیز یعنی فرزندان را بایشان
ابا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی فرماید شیخ الاسلام حسین مروزی از
استاد خود احمد بن علی سرخسی رحمه الله نقل میکند که ایمان و عمل را اثر است و درجات بهشت را علت ... و درجات وی
جز برایمان و عمل نیست و علاوه برایمان و عمل خیر بفضل لم یزل نیست نظم در فضل خدا نهید دل خویش مدام تا فضل نباشد نشود کار تمام
کل امرئ هر مردی عاقل مکلف بالغ بما کسب بانچه کرده باشد رهین در گروست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود
از آن رهائی ندارد و عمل دیگری سود نیست و زن مکلف نیز همین حکم دارد وامددناهم و مدد کنیم ایشان را بفاکهة و افزائیم ایشان را یعنی زیاده بر آنچه
داده ایم ایشان را دهیم میوه بهر نوع خواستند ولحم مما یشتهون و گوشت از آنچه آرزو برند یتنازعون بایکدیگر داد و ستد کنند
فیها در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند کأسا جامها از خمر بهشت و اصح آنست که اینجا کاس ... بنام محل یعنی می را بنوشانند
خمری که لا لغو فیها هیچ سخنی بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند و مجادله نکنند ولا تأثیم و نه بزه مند کردن یعنی فعلی از ایشان
صادر نشود که موجب اثم باشد ویطوف و طواف کنند علیهم بر گرد ایشان برای خدمت غلمان لهم خادمانی که ایشان راست بر شکل پسران آفریده شده
کأنهم گوییا ایشان در صفا و لطافت لؤلؤ مکنون مروارید پوشیده اند در صدف که دست کس بدیشان نرسیده و باد و آفتاب ... تاکس
بدیشان نور نداده در معالم از قتاده نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که
فضل خادم بر مخدوم چون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان خلد و اناث ایشان حور العین
و اولاد مومنان با پدران خود در بهشت مهمان باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است واقبل و روی می آرند بعضهم بعضی از بهشتیان
واقبال میکنند علی بعض بر بعضی دیگر یتساءلون می پرسند از اعمال و احوال ایشان قالوا انا کنا میگویند ایشان که بدرستی که ما بودیم
قبل پیش ازین فی اهلنا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مشفقین ترسندگان از عذاب خدای یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا
از عاقبت کار و خاتمت حال فمن الله پس منت خدای علینا بر ما برحمت ... ووقانا بدرستی که او نگاه داشت ما را عذاب السموم از عذاب

آتشی که

آتشی که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است انا بدرستی که ما کنا بودیم من قبل ندعوه پیش ازین در دنیا که پرستیدیم خدای را و میخواندیم
او را و وقایه از دوزخ میطلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را انه بدرستی که او هو البر اوست نیکوکار به بندگان الرحیم مهربان بریشان آورده اند
که جماعتی از عقبات مکه حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب می ساختند و آن حضرت اندوهناک
می شد آیه آمد که فذکر پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بران و بسخنان مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمة ربک بانعام
پروردگار خود یعنی بحمد الله و النعمة بکاهن کاهن که خبر میدهد از غیب بی نزول وحی بروی ولا مجنون و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را
فرو گرفته ام یقولون بلکه میگویند شاعر او شاعر است نتربص به انتظار میبریم بوی ریب المنون حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم که
بمیرد و به پیری نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم بدرستی که من با شما من المتربصین از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم
چنانکه شما منتظر هلاک منید ام تأمرهم یا میفرماید ایشان را احلامهم عقلهای ایشان بهذا باین تناقض که ترا کاهن میگویند و کهانت را فطانت
لازم است و مجنون میخوانند و جنون با خرد جمع نشود و بشعر نسبت میدهند و شاعر را کلامی مستوی مخیل باید و آن با جنون میسر نگردد پس این سخنان
بر نقصان عقل است ام هم قوم بلکه ایشان گروهی اند طاغون از حد درگذشتگان در مکابره و عناد ام یقولون بلکه میگویند تقوله بربافته است
قرآن را و از خود گفته و حال آن نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون بلکه ایشان از سرکشی و حسد ایمان نمی آرند فلیأتوا پس گو بیارید بحدیث سخنی
مثله مانند قرآن ان کانوا اگر هستند صادقین راست گویان در آنکه قرآن را از خود می توان ساخت یعنی اگر قرآن بربافتنی و ساختنی است
پس ایشان را اگر فصحا و ملوک عربیه که مانند او حدیثی آرند ام خلقوا ایا آفریده شده اند ایشان من غیر شیء بی چیزی یعنی بی پدر و مادر
و دادانست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جمادند تعقل امور نکنند یعنی معنی آیه برین وجه گفته اند که ایا ایشان مخلوقند
بی خالقی محال است که محدث محدث نباشد ام هم الخالقون یا آنکه ایشان آفریدگانند خود را و این نیز ظاهر البطلانست که معدوم وجود
تواند داد چیزی را ام خلقوا السموات ایا ایشان آفریده اند آسمانها والارض و زمین را نه چنین است بل لا یوقنون بلکه ایشان یقین
ادراک نمی آیند و بیهوده گمان میکنند ام عندهم ایا نزدیک ایشانست خزائن ربک خزینهای آفریدگار تو یعنی خزائن فضل یا نبوت بهر که
خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست ام هم المصیطرون ایا ایشان سرکشانند و غالبان و مسلط شدگان
که هرچه خواهند بکنند ام لهم ایا ایشان راست سلم نردبانی که بان بر آسمان روند یستمعون فیه می شنوند در وی کلام ملایکه و آنچه از غیب
بدانها وحی کرده می شود و اگر چنین است فلیأت پس باید که بیارد مستمعهم شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بسلطان
مبین بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی ام له البنات ایا مر خدای راست دختران ولکم البنون و مر شما را پسران درین
سخن تسفیه و تجهیل است مشرکان را و غیره گذشته ام تسألهم ایا میخواهی ایشان را بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی تا تاوان زده شوند
فهم پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوان مثقلون گران بار شوند و روی از تو بتابند ام عندهم الغیب ایا نزدیک ایشانست
الغیب علم غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فهم یکتبون پس ایشان می نویسند از آن که خبر میدهیم در امر قیامت و بعث باطلست یا
کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست ام یریدون بلکه میخواهند کیدا مکری و قصدی در باره تو و آن مکری است
که در دار الندوه کردند نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس آنانکه کافر شدند هم
المکیدون ایشانند کید کرده شدگان یعنی جزای آن مکر و وبال آن کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر ام لهم

ایا ایشان راست الهٌ غیر الله معبودی جز خدای بحق که عذابی که مکافات مکر ایشانست از ایشان باز دارد سبحان الله پاکی مر خدا راست
عما یشرکون از انچه شرک می آرند بوی یا شریک می گیرند برای وی ... برذیل فرقتی نشنید غبار شرک * با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند
هر طرح کافکند بوصفش خیال و وهم * دست کمالش النقش غیرت دران زند * معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم که
فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان بر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راست گویی حق سبحانه فرمود که وان یروا و اگر ببینند
کسفا من السماء پاره از آسمان ساقطا فرود آینده بر سر ایشان یقولوا گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه این سحاب
مرکوم ابریست در هم بسته و بر هم چسبیده یعنی با آنکه آثار عذاب به بینند هم از کفر باز نایستند فذرهم پس دست بدار ایشان را یعنی و بی
مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان را بگذار حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند معاینه یومهم الذی فیه آن روز
خود را که دران یصعقون هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخه اولی یوم لا یغنی روزی که دفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان
کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری دهنده نیست ایشان را از عذاب را
و مراد از چنین روزی روز قیامت و بعضی گویند روز بدر و ان للذین ظلموا و بدرستی که مر آنانراست که کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی
غیر از عذاب آخرت که عذاب قبرست یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و قحط هفت سال ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار لا یعلمون نمیدانند این را فاصبر شکیبایی کن
لحکم ربک و حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان فانک پس بدرستی که تو باعیننا در نگاه مایی
و ما می بینیم ترا و محافظت تو می نماییم وسبح و نماز گذار بفرمان آفریدگار خود حین تقوم وقتی که بر خیزی از خواب یا بگوی سبحانک اللهم وبحمدک و زمانی
که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک در خبرست که چون وقت
قیام از مجلس این کلمات بگوید کفارت باشد مر لغوی و لهوی که دران مجلس واقع شده باشد ومن اللیل و در بعضی از شب فسبحه پس نماز گذار
برای او که عبادت در شب از ریا دورترست و بر نفس سخت تر وادبار النجوم و نماز گذار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای ایشان
بضوء صبح و مراد دو رکعت نماز سنت قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برانند که مراد نماز صبح است

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود که
والنجم بحق ستاره اذا هوی چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانست که راهنمای مسافرانند در بحر و بر یا کوکبی که در وقت ولادت طلوع کرد یا کوکب
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع و نزد بعضی نجم سیارات یا
زهره یا زحل و گفته اند مراد نجوم قرآنست و هوی بمعنی نزول یعنی سوگند بسور و آیات قرآنی چون فرود آید بقول جمعی نجم گیاهیست که او را ساق
نباشد و هوی یعنی سقط و از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که مراد ستاره وجود محمدیست صلی الله علیه وسلم که بر فلک توحید منقطع شد از ماسوی
جواب قسم این که ما ضل گمراه نشد صاحبکم صاحب شما یعنی محمد و تسمیه صاحب بجهت آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مامور بصحبت کافران جهت دعوت
ایشان و ما غوی و خطا نکرد در معتقد هیچ باطل نشد و ما ینطق و سخن نمی گوید عن الهوی از هوای نفس خود یا از روی نفس خود یعنی بباطل تکلم
نمی کند و اصح معنی آنست که نطق او بقرآن از هوای او نیست آنچه بدان ناطق می شود ان هو الا وحی یوحی مگر وحی که فرو داده میشود
بوی علمه بیاموزانید ویرا این وحی و آورد بدو شدید القوی دارنده سخت یا قوتها یعنی جبرئیل علیه السلام و از قوت او آن بود که شهرستان
لوط را علیه السلام قطع کرده ببال خود برگرفت و با آسمان نزدیک رسانید و بیک صیحه از قوم ثمود همه را هلاک گردانید ذو مرة خداوند صورت نیکو فاستوی

پس راست بایستاد جبرئیل بر آنکه مامور است بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد در صورت اصلی خود وهو و او بالافق الاعلی
بکناره بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب یا پیغمبر او را دید و هیچ کس جبرئیل را در صورت ملکی ندیده بود غیر حضرت مصطفی صلعم
و او دو نوبت دیده بود در نوبت اول که او را بر هیأت اصلی او بدید بیهوش شد و چون با خود آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته
دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد که ثم دنا پس نزدیک آمد جبرئیل بپیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه
او را دیده بود و بیهوش شده بود فتدلی پس سر فرود آورد از محبت بحق گفتن با وی فکان پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد صلعم
قاب قوسین مقدار دو کمان او ادنی بلکه نزدیکتر از آن فاوحی پس وحی کرد جبرئیل و نظام ساخت الی عبده بسوی بنده خدا که محمدست
ما اوحی آنچه وحی کرد خدا یعنی گفت با جبرئیل و بقول جمعی بعضی از ضمایر راجع بحق است و بعضی بپیغمبر برین نوع که ثم دنی نزدیک شد محمد صلعم
بحضرت احدیت یعنی بقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت آورد
خدای را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت افزود و در سجده وعده قرب نیز هست که اقرب ما یکون
العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایتیست از تاکید قرب و تحریر محبت و بواسطه تقریب بافهام در صورت تمثیل
مودی شده چه عادت عظمای عرب آن می بوده که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک متعاقدان
کمان خود حاضر ساختی با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار دو قبضه را گرفته بیکبار کشیده باتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت
از ایشان اشارت بان معنی بودی که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا
و سخط هر یکی از دیگریست پس گوییا درین آیه باعتبار آن معنی مودی شده که محبت و قربت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با حق سبحانه بغایت
تاکید یافت که مقبول رسول مقبول خداوندست و مردود مصطفی مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارت
بمکان نفس مقدس اوست و تدلی بمنزل دل مطهر او و کان قاب قوسین مقام روح مطیب او و او ادنی بمرتبه سر منور او یعنی او در مکان
خدمت بود دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه مشاهدت شیخ ابو الحسن نوری را قدس سره از معنی این آیه
پرسیدند جواب داد که جایی که جبرئیل در نگنجید نوری کیست که از آن سخن تواند گفت نظم بیرون زن ز حد و جهات پرده او شد ستق ز درگاه
بترکی هستی از خود دور شد پرده کی پرده او تو رشد کیست کزان پرده شود کارساز رمز فحوای از آن پرده باز فاوحی وحی کرد خدای
الی عبده ما اوحی آنچه وحی کرد و بعضی علما گویند اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند از آن وحی
در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد در آن باب روایات بسیار وارد شده و در تفسیر جواهر سیطی تمام
... اینجا بسه وجه اختصاص میرود اول آنکه مضمون وحی این بود که اگر نه آنست که دوست میدارم معاینه با امت تو والا
بساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا وانت وما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب
فرمودند که یارب انت وانا وما سوی ذلک ترکته لاجلک سیم آنکه امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند
طاعت ایشان برضای منست و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای منست از ایشان صادر شود اگر چه اندک و ناقص بود
قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که رحیمم ما کذب الفواد
دروغ نگفت دل محمد با محمد ما رأی در آنچه دید این رویت بقول اول جبرئیلست علیه السلام و بقول ثانی حق سبحانه اکثر صحابه برینند

که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خدا را در شب معراج دیده و در معالم آورده که جمعی برآنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل وی نهاد تا
بدیده دل مشاهده نمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنود خدا و نیز بیدا بتوانایی حیث دید در آن دیدن که حیرت خلیل بود دلش را چشم و چشمش را دل بود
افتمارونه آیا جدل می کنید با محمد علی ما یری بر آنچه دید در شب معراج و جدال آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند
ولقد رآه و بدرستی که دید جبرئیل را بر صورت اصلی او نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن
درختیست که علم خلایق بدان منتهی می شود و اعمال ایشان نیز بدانجا می رسد و برتر نمی گذرد و بتفسیر مشهور رحمی آنست که خدا را دیده
بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رضی الله عنهما موید آنست که فرمود پیغمبر خدا را بدیده دل در شب معراج دو نوبت
دیده در معالم آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن شب عروجها بوده برای درخواست نماز شاید که این رویت ثانیه در هنگام
عروجات بوده باشد عندها نزدیک سدره است جنة المأوی بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهیدانست و پیغمبر
دید جبرئیل یا خدا را اذ یغشی السدرة آن هنگام که پوشیده بود سدره را ما یغشی آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت
بر هر برگی یکی بود و گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین یا پوشیده آن نور کبریا بوده ما زاغ البصر میل نکرد
چشم محمد یعنی بچپ و راست باز ننگریست وما طغی و در نگذشت از حدی که مقرر بود در نگریستن وی را و درین آیه ستایش آنحضرت است
بحسن ادب و علو همت که در آن شب پرتو التفات بهیچ ذره از ذرات کاینات نیفکند و دیده دل جز مشاهده جمال بی زوال
الهی نگشود نظم در دیده کشیده کحل مازاغ نی ره نگاه کردنی باغ میراند براق عرش پرواز تا حجله ناز و پرده راز پس پرده دیده
بی پرده بدید آنچه دل خواست لقد رای بخدای که دید محمد شب معراج من آیات ربه الکبری از آیات قدرت پروردگار بزرگتر یعنی تمام
تر و بزرگتر را دید چون جبرئیل را با ششصد پر که هر یکی از مشرق تا مغرب در فوق اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکوت
و ملائکه افرایتم اللات والعزی خبر دهید مرا که لات و عزی ومناة الثالثة الاخری و منات سیم دیگر می توانند که دایتها که خدای کرده است
لات بتی بوده است ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزی درختی که غطفان آنرا پرستیده اند و منات صخره که هذیل
و خزاعه گرد آن طواف میکرده اند یا بتی بمسلسل که بنو کعب عبادت می نموده اند و معتقد آن بود که در درون مرتبت حق است
و این جماد یا ملائکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود که الکم الذکر آیا شما را فرزند نر باشد وله الانثی و مر خدا را ماده تلک
این قسمت اذا آن هنگام که چنین باشد قسمة ضیزی قسمت جور ناراست و بی اعتبار ان هی نیست او الا اسماء مگر نامی چند که
بدان سمیتموها نام نهاده اید ایشانرا انتم وآباؤکم شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام آلهه بر ایشان اطلاق کرده اید و از
معنی الوهیت ایشانرا هیچ نیست ما انزل الله فرو نفرستاده است خدای بها بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که بحجت آن
برخصم مسلط شوید ان یتبعون پیروی نمی کنند مشرکان در پرستش بتان الا الظن مگر شک و گمان یعنی توهم آنکه کرده اند که عمل ایشان
حق است وما تهوی الانفس و متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی از روی طبع را تابع اند و آنچه شیطان می آراید
در نظر ایشان ولقد جاءهم و مر اینه آمد بایشان من ربهم الهدی از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند ام للانسان
آیا مر ایشان را یعنی کافر را ما تمنی آنچه آرزو برد از شفاعت بتان یا آنکه گوید جواب نبوت بفلان و فلان نداد ندان فلله الآخرة
پس مر خدایراست ملک آخرت والاولی و مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و کس را بود و بحکم نرسد وکم من ملک و بسیاری از

از فرشتگان فی السموات در آسمانها که کافران امید دارند بشفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم سود نکند درخواست ایشان
شیئا چیزی را الا من بعد ان یاذن الله پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لمن یشاء برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان شفاعت
نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند ویرضی و پسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن ان الذین بدرستی
آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بسرای آخرت لیسمون الملائکة هر آینه نام نهند فرشتگانرا تسمیة الانثی نام نهادن مادگان
یعنی میگویند بنات الله اند وما لهم و نیست ایشانرا به بآن خبر ایشانرا نامها که میگویند من علم هیچ دانشی ان یتبعون در پی نمی روند بدین گفتار
الا الظن مگر پیرا یعنی حق را بتر تعلیم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد فاعرض پس روی بگردان
عن من تولی از آنکس که روی بگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآنست ولم یرد و نمی خواهد میل خود الا الحیوة الدنیا مگر زندگانی
دنیا را ذلک این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مبلغهم غایت رسیدگی ایشانست من العلم از دانش و از اینجا و نمود
بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن موقوفست و بعضی علما حکم اعراض را بآیة القتال منسوخ دانسته ان ربک بدرستی که آفریدگار تو
هو اعلم او داناترست بمن ضل بکسی که گمراه شود عن سبیله از راه او که دین اسلامست وهو اعلم و او داناترست بمن اهتدی
بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا فراخور او خواهد داد ولله و مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات
علویه وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است و قادر بر جزای ایشان پس قیامت خواهد آورد لیجزی
تا جزا دهد الذین اساؤا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بما عملوا بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ ویجزی الذین احسنوا
و پاداش دهد آنانرا که نیکوئی کردند و بتوحید قایل شدند بالحسنی بپاداش نیکو که بهشتست الذین محسنان آنانند که ایشان یجتنبون
پرهیز کنند و یکسو شوند کبائر الاثم از کبیرهای گناه یعنی گناه کبیره را که در آن باب وعید وارد شده یا بر آن حدی مقرر گشته والفواحش
و فاحشهای بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبایر و اکبر فواحش است الا اللمم لیکن اگر کسی بکند آنچه خرد بود از گناه یا بخاطر او گذرد
و از قوت بفعل نیاید او مغفورست ان ربک بتحقیق آفریدگار تو واسع المغفرة بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا گیرد
همه گناهان را نظم کریا دکن و ما کرا است بکرم تو بی کرانست ما را که از جهد برونست عفو تو زجرم ما فزونست هو اعلم بکم خدای داناتر
باحوال شما اذ انشأکم چون بیافرید شما را یعنی ابتداء آفرینش شما کرد من الارض از زمین یعنی از خاک و پدر شما را آفرید
دانست احوال و اقوال و افعال شما را واذ انتم و آن وقت نیز که شما اجنة جنین بودید فی بطون امهاتکم در شکمهای
مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما فلا تزکوا پس ستایش مکنید انفسکم نفسهای خود را ببی گناهی و بسیاری خیر و خوبی او حات
و در لباب آورده که هر گاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شنیده فرمود که یهود
دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید و این آیه نازل شد که او داناترست باحوال شما
در مبدأ خلقت و وقتی که کودک خرد بودید در شکم مادر پس خود را مستایید و قولی آنست که بعضی مردم گفتند نمازها و روزهای ما
و حجهای ما آیه آمد که ستایش مکنید خود را هو اعلم او داناترست بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد و در عمل مخلص بود
آورده اند که ولید مغیره در پی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میرفت و استماع کلام وی مینمود مشرکان وی را
سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که میترسم از عذاب خدای

یکی از کفار رکفت این مقدار از مال بمن ده من اگر عذابی متوجه تو شود بردارم ولید شرط کرد و بعضی از ان مال بداد و بباقی بخل کرد
واین آیة آمد که افرایت الذی آیا دیدی آنکسی را که از پی روی خلق تولی روی بگردانید واعطی قلیلا و بداد اندکی از مال خود برای
رشوت تحمل عذاب از و واکدی و باز داشت باقی را پس جبل و بخل یا یکبار یکرج کرد اعنده آیا نزدیک اوست علم الغیب دانش چیزهای پوشیده
فهو یری پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب بر خواهد داشت ام لم ینبا یا خبر کرده نشده است بما فی صحف موسی آنچه در صحیفهای موسی
یعنی توریة وابرهیم الذی وفی و در صحفهای ابرهیم آنکسی که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده خصلت
معنی آیة آنست که آیا ولید خبر ندارد بآنچه در صحف ابراهیم و موسی است و آن کدام است ان لاتزر آنکه بر ندارد وازرة نفسی بر دارنده وزر اخری
بار گناه نفس دیگری پس او چگونه بار خود به دیگری حواله میکند وان لیس و دیگر آنکه نیست للانسان مر آدمی را الا ماسعی مگر ثواب آنچه سعی کرد
یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نمی گیرند بثواب دیگری نیز مثاب نمی گردانند و در تبیان گفته که این منسوخ است به در سوره طور
مذکور شد ذریات را بصلاح آبا رفع درجه کرامت میکنند وان سعیه و آنکه سعی خود را یعنی عمل که در آن سعی نموده باشد سوف یری زود باشد
که به بیند در میزان عدل در روز قیامت ثم یجزاه پس پاداش دهند مرورا الجزاء الاوفی پاداشی تمام ان خیرا فخیر وان شرا فشر وان
وانکه الی ربک المنتهی بسوی پروردگار تست نهایة همه خلایق و رجوع ایشان وانه و آنکه خدای هو اضحک او بخندانید وابکی و او بگریانید
یعنی شاد و غمگین میگردانید یا بخندانید اهل بهشت را در بهشت و میگریانید دوزخیان را در دوزخ یا زمین را بنبات خندان و ابر را باران
گریان می سازد و تر دیعنی خنده و گریه بوعد و وعید است یا بطاعت و معصیت یا با قبال بر حق و اعراض از و وانه و آنکه خدای
هو امات او می میراند واحیی و زنده می سازد یعنی قادر بر احیا و اماته اوست و پس بای میرانند بوقت اجل در دنیا و زنده می سازد
در قبر یا اوست سازنده اسباب موت و حیات و گفته اند مرده می سازد کافر را بکفر و زنده میکند مومن را بمعرفت و قول جمعی آنکه اماته
واحیا بجهل و علم است یا به بخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس یا باستتار و تجلی امام قشیری رحمه الله فرموده که بمیراند نفوس
زاهدان را با ثار مجاهدت و زنده گرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یا مرگ البر تبه فناء فی الله رساند و بمرتبه بقا بالله نظم
هر کرا از بود او فانی کنی * پر زگوهرهای روحانی کنی * کشتگان را شربت حیوان دهی * بعد کشتن جان جاویدان دهی وانه و آنکه در صحف ابراهیم
و موسی است علیهما السلام آنکه خدای خلق الزوجین بیافرید از انسان دو صنف الذکر والانثی نر و ماده من نطفة از آب منی اذا تمنی
وقتی که ریخته شود در رحم و آدم و حوا و عیسی ازین مستثنی اند وان علیه و آنکه بر وست النشأة الاخری آفرینش دیگر که بعثت در قیامت
وانه هو اغنی و آنکه اوست آنکه توانگر کند بمال نقد واقنی و سرمایه دهد بانعام واحتقیه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان
وانه و آنکه خدای هو رب الشعری اوست آفریدگار شعری ستاره یان دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند و او شعری شامیه است و دیگری را عبور
و او یمانیه است و مراد ازین شعرا اوست و ابوکبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده او را می پرستیده و با قریش در عبادت
اوثان مخالفت می کرده و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان وانه اهلک و آنکه خدای عادا الاولی قوم عاد
نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان که بنی لقیم بودند در وقت هلاکت عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان
ظهور کردند و ایشانرا عاد اخری گویند وثمود و هلاک کرد قوم ثمود را فما ابقی پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وقوم نوح و هلاک کرد قوم نوح را
من قبل پیش از عاد و ثمود انهم کانوا بدرستی که بودند هم ایشان اظلم ستمکارتر واطغی و از حد برنده تر در شرک و عدوان چه نوح مردم را

بسیار رنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند والمؤتفکة و شهرستان قوم لوط را اهوی بیفکند بعد از آنکه جبرئیل
از زمین برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد فغشاها پس بپوشانید آن شهرها را ما غشی آنچه بپوشانید یعنی سنگهای نشان دار که بر ان باریدند فبای الاء ربک
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تتماری شک می آری و جدال میکنی مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی و نقل کرده اند در معدودات ست از انواع نعمت
بجهت آنکه در و پند و عبرت و اصل اعتبار را و انتقام انبیا از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و سبب تقویه دل مومنانست
هذا این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه وسلم نذیر پیغمبریست بیم کننده من النذر الاولی از جنس پیغمبران نخستین بهمان پیغمبر مینماید که ایشان می فرمودند ازفت الازفة
نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب و دنو لیس لها نیست مر او را یعنی وقت رسیدن او را من دون الله بجز خدای کاشفة پیدا
ظاهر کننده افمن هذا الحدیث آیا ازین سخن که قرآنست تعجبون شگفت میدارید وتضحکون و می خندید باستهزا ولا تبکون و نمی گریید از خوف وعیدی که در وست
وانتم سامدون و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان که در وقت قرآن سرود میکنند تا مردم را از استماع آن باز دارند فاسجدوا
پس سجده کنید لله مر خدای را واعبدوا و او را بپرستید نقلست که این طایفه را در عالم آورده اول سوره که فرود آمد در وی سجده بود این سوره بود و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم بعد از خواندن این آیة سجده کرده و مومن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند این سجده دوازدهم است از سجدات
قرآن در فتوحات این سجده را سجده عبادت گفته که احوال آنها بذلت و مسکنت موقتست بوی و سالکان طریق عبادت بسیم منزل ازین سجده برسید
بسم الله الرحمن الرحیم کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه وسلم معجزه طلبیدند آنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد چنانچه
که کوه حرا در میان هر دو قطعه قمر دیده شد و در معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دوبار واقع شد بمکه و این سوره فرود آمد که اقتربت الساعة نزدیک آمد
قیامت وانشق القمر و شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است و برین وجه در کتب سابقه مذکور بوده امام زاهد رحمه الله
آورده که روزی ابوجهل و یهودی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیدند و ابوجهل گفت ای محمد آیتی بمن نمای و الا سر تو بشمشیر برمیدارم
آنحضرت فرمود که چه میخواهی ای ابوجهل یهودی گفت نکو نیست تا چه چیز خواهد بود که وقوع متعذر باشد یهودی گفت او ساحرست او را بگوی
که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق می شود و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنحضرت
انگشت سبابه بر آورد و اشارت فرمود ماه را بشکافت فی الحال و بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر بر جای
دیگر رفت باز گفت بگوی تا ملتئم شود اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند نظم شق گشت ماه چهارده بر لوح سینه چرخ
چون خامه دبیر ز تیغ بنان او یهودی ایمان آورده ابوجهل گفت او چشم ما را سحر بسته است و قمر را منشق نموده از جماعت
مسافران که از طرف آفاق برسند سوال کنم تا ایشان دیده اند یا نی چون از آیند در روز پرسید همه جواب دادند که
در فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم با وجود این منکر و عنید شد و گفت جادوی او بغایت قویست چنانچه حق سبحانه فرمود وان
یروا و اگر به بینند کافران آیة نشانه از آثار قدرت در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل صدق مدعا او باشد یعرضوا اعراض
کنند از ایمان یا روی بگردانند از تامل در ان ویقولوا و گویند سحر مستمر این جادوی است دایم درونده از زمین تا آسمان
وکذبوا و تکذیب کردند پیغمبر را واتبعوا و پی روی نمایند اهواءهم ارزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد
از لجاج و عناد وکل امر و هر کاری که مقدر شده مستقر واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مومنان مقرر شده
بدیشان خواهد رسید ولقد جاءهم و بدرستی که آمد با هل مکه در قرآن من الانباء از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور اخروی

مافیه مزدجر آنچه دران باز داشتن بود از ناسی و منع از تمرد و سرکشی حکمة بالغة وآن حکمت تمام است رسیده بسر حد کمال فما تغن النذر
پس منع نکنند ایشان را وسود ندهند بیم کنندگان یعنی پیغمبر و مواعظ قرآن اگر آیند بدیشان یکی از پس دیگری فتول عنهم پس روی گردان
از ایشان تا بوقت امر بقتال و منتظر باش خبرا ایشان را یوم یدع الداع دران روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را الی شیء
نکر بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت خشعا ابصارهم فراهم رفته چشمهای ایشان از هول یخرجون بیرون آیند من الاجداث
از قبرها کانهم گویا ایشان جراد منتشر ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بهم بر می آیند و از هر طرف حیران و سرگردان میروند
مهطعین شتاب کنندگان الی الداع بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز وی آید شتابند یقول الکافرون میگویند کافران
هذا یوم عسر این روزی دشوار است بر ما کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح گروه نوح بعث و قیامت فکذبوا عبدنا پس بدروغ داشتند
بنده ما نوح را وقالوا مجنون و گفتند او دیوانه است وازدجر و باز داشته شد از دعوت خلق یعنی هر گاه که ایشان را بتوحید خواندی
او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بروی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فدعا ربه پس بخواند پروردگار خود را
انی مغلوب بدرستی که من مغلوب قوم خود شدم و مقاومت نتوانم کرد با ایشان فانتصر پس تو انتقام کش از ایشان برای من ففتحنا پس
بگشادیم برای عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان را از طرف بحر بماء منهمر بآبی ریزان که چهل شبانروز از آسمان میریخت
بر دوام و درین مدت منقطع نگشت وفجرنا الارض و بگشادیم در زمین عیونا چشمها تا از وی نیز آب بر آمد فالتقی الماء پس ملاقی شد آب
آسمان با آب زمین علی امر قد قدر بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وحملناه و برداشتیم نوح را علیه السلام با هر که
بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را علی ذات الواح بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهنا دار ودسر و خداوند میخها
و مسمارها که کشتی را بدان بند کنند تجری میرفت آن کشتی باعیننا بنگاه داشت ما جزاء برای پاداش لمن کان کفر برای کسی که انکار وی کرده بودند
بر نعمت وجود او یعنی نوح علیه السلام ولقد ترکناها و بدرستی که ما بگذاشتیم این قصه را ایة نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را
در زمین با قردی از جزیره علامتی و عبرتی و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فهل من مدکر پس هیچ پندگیرنده هست
که از آن عبرت گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردم ونذر و بیم کردن من قوم را به تبلیغ
نوح علیه السلام ولقد یسرنا القرآن و هر آینه که ما آسان گردانیدیم قرآن را للذکر برای یاد کردن احوال امم گذشته فهل من مدکر پس
هیچ موعظه شنونده هست که بدان پند گیرد کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد هود را علیه السلام فکیف کان پس چگونه بود عذابی
عذاب کردن من ایشان را از وعید قیامت بر زبان پیغمبر ایشان انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان ریحا صرصرا
بادی سخت با آواز هول که فی یوم نحس در روز نحسی مستمر استحکام یافته شامت او آن روز چهارشنبه آخر بود از ماه صفر تنزع
الناس و میکندند باد مردمان را کانهم گویا ایشان اعجاز نخل تنهای درخت خرما اند منقعر برکنده شده از بیخ و بر زمین افکنده
این خود عذاب دنیی بود فکیف کان عذابی پس چگونه باشد عذاب من مر ایشان را در آخرت ونذر و وعیدی که ایشان را ابلاغ
بیم کرده ام ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عربی فرستادیم للذکر برای پند گرفتن فهل من
مدکر پس آیا هیچ پندگیرنده هست کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام بالنذر به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان
ایشان را فقالوا پس گفتند ابشرا آیا آدمی را از جنس ما واحدا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نتبعه پیروی کنیم ما او را هیچ فضلی نیست

بر ما انا اذا آنگاه بدرستی که ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لفی ضلال مبین در گمراهی وسعر و در جنون اءلقی آیا القا کرده اند علیه
الذکر بر وی وحی را من بیننا از میان ما یعنی از قوم عاد او را بنزول وحی اختصاص داده اند بل هو بلکه او نه چنین است کذاب
دروغ گوی است اشر خودپسند و سرکش نه میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سیعلمون غدا زود باشد که بدانند فردا
که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که من الکذاب الاشر کیست دروغگوی یا سرکش چون ثمود تکلیف
کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر انا مرسلوا الناقة بدرستی که ما بیرون آرنده ناقه بودیم
فتنة لهم برای امتحان ایشان را تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم فارتقبهم نگاهبان ایشان
باش و ببین که با ناقه چه میکنند واصطبر و شکیبایی ورز بر آزار قوم ونبئهم و آگاه گردان ایشان را ان الماء بانکه آب
چاه قسمة بینهم بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و تمام ایشان و روزی خاص
از آن ناقه کل شرب هر نصیبی از آب محتضر حاضر گردانیده شده است و صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب
در نوبت خود دیگری بر دارد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار ابن سالف بود در عقر ناقه
فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فعقر پس پی کرد ناقه را [illegible] و صدوق
و سبب آن یعنی مذکور شده صدوق ابن عم خود مصدع بن دهر را بجمال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را
قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه در کمین نشستند و چون ناقه از آب برگشت اول مصدع رسید و او تیری بیفکند و پای
ناقه را زخم رسید و بعد از آن قدار از کمین گاه بیرون آمد و شمشیر ناقه را پی کرد چون از پای درآمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم قسمت
ساختند و بچه او بکوه صنو بر آمد سه بانگ کرد و از آنجا باسمان رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب ثمود نازل گشت
فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم ثمود را ونذر و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام انا ارسلنا بدرستی که ما
فرستادیم علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبریل علیه السلام فکانوا پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر
مانند گیاه در هم شکسته که سازنده حظیره گوسفندان از آن فراهم نهاده باشند و ریزه ریزه شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم
قرآن را للذکر برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده هست آن را کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام او را
بالنذر به بیم کردن و پند دادن وی ایشان را انا ارسلنا علیهم بدرستی که فرستادیم بر ایشان حاصبا بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را
هلاک کردیم الا ال لوط مگر لوط و دختران وی را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحر بسحری که عذاب واقع می شد نعمة من عندنا
بانعامی که از نزد ما بود کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط و تابعان او نجزی پاداش میدهیم به نعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را
که ارسال رسل و انزال کتابست و بدان ایمان آرد ولقد انذرهم و بدرستی که ترسانیده بود لوط قوم خود را بطشتنا از گرفتن ما یعنی
هلاک فتماروا پس شک آوردند و رد کردند بالنذر بان بیم کردن و بسته ها عادتها دند ولقد راودوه و بدرستی که طلبیدند لوط را عن ضیفه
از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشان را بما تسلیم کن لوط علیه السلام از آن ابا میکرد و ایشان را اینده بیداد ایشان در خانه شکسته
در آمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشان را و یا روی ایشان هموار کردیم و در خبر است که جبرئیل علیه السلام پر خود را بر روی ایشان مالید
ایشان نابینا کور شدند و گفتیم ایشان را بر زبان ملائکه فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا ونذر و انجام بیم کردن مرا

ولقد صبحهم و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط بکرة دراول روزی یعنی بوقت صبح آمد بدیشان عذاب مستقر عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بود تا بدوزخ
تا ایشانرا هلاک نکرد و گفتیم بدیشان که فذوقوا عذابی پس بچشید و بکشید عقوبت مرا و نذر و بیم کردن من یعنی عذابی که بوعده من بیم میکردند
شمارا ولقد یسرنا القرآن و هر آینه سهل و آسان گردانیدیم قرآن مرجعی عربی زبان ما را للذکر برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار
گذشتگان فهل من مدکر پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستی که آمد آل فرعون النذر بفرعون و قوم او
بیم کنندگان یعنی موسی و هرون علیهما السلام یا آیتها که موسی علیه السلام قبطیانرا بدان بیم کرد و آن نه آیة بود کذبوا تکذیب کردند
بایاتنا کلها بهمه آن آیتها و بدان نگرویدند فاخذناهم پس گرفتیم ایشانرا بعذاب غرق اخذ عزیز گرفتن غالبی که مغلوب نگردد
گرفتن مقتدر توانا بر هلاک مشرکان اکفارکم آیا کافران شما ای گروه عرب خیر قوی تر و سخت ترند من اولئکم ازین گروه مکذبان
که برشمرده شد یعنی اینان از آنان بقوت و علت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنانرا عذاب فرا رسید اینانرا نیز رسد ام لکم
یا آنکه شمارا است ای مشرکان براءة فی الزبر براتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بر نام شما که شمارا عذاب نخواهد بود
ام یقولون نحن یا میگویند کفار عرب که ما جمیع منتصر گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سیهزم الجمع زود
باشد که منهزم گردد و شود جمع ایشان و یولون الدبر و بر گردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از
معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیة یکی از دلایل نبوت و اعجاز قرآنست فاروق اعظم
رضی الله عنه میفرماید که چون این آیة فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که این را نمیدانم که چیست تا گاه در روز
بدر دیدم که آنحضرت زره می پوشید و میگوید سیهزم الجمع دانستم که معنی آیة چه بوده و بهمین قتل و اسر و هزیمت ایشان
بسنده نیست بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده گاه عذاب کلی ایشانست والساعة و عذاب قیامت ادهی
سخت تر و بامحل تر وامر و تلخ تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستی که مشرکان فی ضلال در گمراهی اند از راه حق در دنیا وسعر
و در عنا و مشقت یا آتش سوزان در آخرت یوم یسحبون روزی که کشیده شوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویها خود یعنی ایشانرا
بر روی ایشان می کشند و بدوزخ می افکنند و میگویند ذوقوا بچشید مس سقر سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا انا کل شیء خلقناه
بدرستی که ما همه چیز آفریده ایم بقدر باندازه مقرر مرتب بر مقتضی حکمت یا هرچه آفریده ایم مقدرست و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی
قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدیل دور است ع قضی الله و اودع العلم سطر سر بر خط لوح ازلی دار خویش
که هرچه قلم رفت قلم در نگشت وما امرنا و نیست فرمودن ما هر چیزیرا که تکوین او خواهیم الا واحدة مگر کلمه واحد که آن کن است یا نیست
امر ما بقیام قیامت مگر یک فعله کلمح بالبصر چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بپا داریم ولقد اهلکنا و بدرستی
که ما هلاک کردیم اشیاعکم اشباه و امثال شمارا از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فهل من مدکر پس هست هیچ پند گیرنده
که از حال ایشان عبرت بردارند وکل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فی الزبر مکتوبست در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند
و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتب الهیه آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته است و نامهای ایشان که بدست حفظه است
وکل صغیر وکبیر و هر خردی و بزرگی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستطر نوشته شده هست و بران پاداش
خواهند یافت ان المتقین بدرستی که پرهیزگاران و ترسکاران فی جنات در بوستانها اند روز قیامت ونهر و در جویها و چشمها یعنی بوستانها

مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر بمعنی گشادگی و روشنی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در سعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق
و ظلمت گذرانند و دیگر حقیقتان باشند فی مقعد صدق در مکانی پسندیده که در وی لغو باشد و نه تأثیم از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست
که حق سبحانه آن مکانرا بصدق وصف کرد پس ننشینند در وی مگر اهل صدق سلمی رحمه الله فرموده که آن مکانیست که حق تعالی راست کرد اهل
دران وعده که با اولیا کرده و دوستان دران مقام باشند عند ملیک نزدیک پادشاهی مقتدر توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق قدس سره
فرموده که مقعد صدق مقام وحدت ذاتیه است که در رتبه عندیت متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی
اهل قرب فردا دران سرا اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه امروز درین سرا مخصوص بدان بوده که ابیت عند
ربی و چون رتبه که فردا خواص بدان نازند امروز پایه پایه ادنای وی بوده پس از رتبه اعلای فردای او که نشان تواند داد قطعه
ای محرم سرادقات جلال ذی الجلالی مهمان ابیت عند ربی صاحب لا انام قلبی از قربت حضرت الهی مستی بمثابه که خواهی
قربی که عبارتش نسنجد در حوصله خرد نگنجد گم گشته بود عبارت اینجا
بسم الله الرحمن الرحیم چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم
کافرانرا از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن محمد می آموزند
این سوره آمد که الرحمن خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیزرا فرا رسیده علم القرآن بیاموخت قرآن حبیب خود را یا جبرئیل و بسیار
یعنی آسان گردانید و او را آموخت و دیگران را آموزانیدن خلق الانسان بیافرید خدای جنس آدمیانرا علمه البیان بیاموخت ایشانرا
روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را و علم اسما بیاموخت یا بوجود آورد محمد را صلی الله علیه وسلم یا بیاموزانید ویرا
بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین والآخرین ازین معنی خبر میدهد الشمس آفتاب والقمر و ماه میروند بحسبان
بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه مقرر فرموده و سیر ایشانرا در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته می شود والنجم
و گیاهی که بی ساق روید و از ساق نباشد والشجر و نباتی که از ساق باشد و بران قایم بود یعنی درخت یسجدان فرمان برند خدایرا و بطبع
و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایه ایشانست و گفته اند مراد بسجود ایشان وقوف نیست
چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم والسماء رفعها برداشت رحمن آسمانرا بالای زمین پانصد ساله راه
ووضع المیزان و بنا فرید و یا منزل گردانید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیة اتخاذ آن الا تطغوا از برای آنکه از حد
در نگذرید فی المیزان در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید واقیموا الوزن و بپای دارید
سنجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید ولا تخسروا المیزان و کم مکنید میزانرا یعنی کم مسنجید این همه تأکید
امر ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند نظم هر جو و هر حبه که با ترازوی تو کم کند از کسی ترازوی تو
هست یکایک همه بر جای خویش روز جزا جمله بیاندیش ع والارض وضعها و زمین را گسترد و بنهاد بر سطح آب للانام برای آدمیان
تا بر و قرار گیرند فیها در زمین فاکهة انواع میوه است والنخل و خرمابنان ذات الاکمام خداوند غلاف یعنی اوعیه خرما که خرما
مادام منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفصیل اوست و شاید که برای ایشان دارد در جواهر التفسیر
مبین شده والحب و در زمین دانه است ذو العصف خداوند برگ خشک مراد از دانه آنچیزیست که از آن قوت می سازند چون
گندم و جو و غیر آن و عصف کاهیست که دانه از وجدا می شود والریحان و در زمین ریحانست چون سپرغم که بوی می کشند و ادات

که در زمین شما را نعمتها داده ام یعنی خوردنی وبعضی بوی کردنی فبای الاء ربکما پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود
که مذکور شد تکذبان تکذیب میکنید و انکار می نمایید که از و نیست سی و یکجا درین سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره
مشتملست بر ذکر نعم آلهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان را حقیقه متوجه تذکر کثرت نعم و گفته اند
تکرار از برای دفع غفلتست و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رحمه الله از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
این سوره را تا آخر بر ما خواند و بعد از آن فرمود که مرا عجبست که شما را خاموش می بینم مر اجنه جن نیکوتر بودند از شما در رد جواب
و من هیچ بار نخواندم فبای الاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند ولا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی بهیچ چیز از نعمتهای تو ای
پروردگار ما تکذیب نمی کنیم پس ترا است ثنا و ستایش خلق الانسان بیافرید بیم آدم را که پدر انسانست من صلصال از گل خشک
کالفخار مانند سفال پخته که دست بر وی زنی آواز کند و خلق الجان و بیافرید جان را که پدر جن است من مارج از زبانه صافی بی دود
من نار از آتش و گویند مارج از آتش آنست که زبانه سرخ و زرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی
فتوحات مذکورست که مارج آتشست ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوقست از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده از دو عنصر
خاک و آب بهم ممتزج شوند از اطین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند از امارج خوانند چنانچه تناسل در بشر با لقاء آبست در رحم
تناسل در جن بالقاء هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بوده فبای الاء ربکما پس بکدام نعمت
از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود تکذبان انکار می کنید رب المشرقین آفریدگار
دو مشرقست یکی مشرق تابستانی و آفتاب را دیگری مشرق زمستانی و رب المغربین و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی و شمس را در
اختلاف مشرقین و مغربین انواع فوایدست از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب
معیشتست و غروبش سبب آسایش و راحت فبای الاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما تکذبان جحود می ورزید
و منکر می شوید مرج البحرین راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین دیگری شور و تلخ تا یا مراد یلتقیان بیکدیگر رسند و آن بحر فارس
و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی می شوند بینهما هر دو دریا برزخ مانعی و حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بیرون آن
لا یبغیان افزونی نجویند بر یکدیگر یعنی با هم نیامیزند تا خاصیت باطل نشود و تا از حدی که مقرر شده تجاوز نمایند تا آنچه میان ایشانست
غرق نگردد و آنکه یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار درین دو بحر متنوع است فبای الاء ربکما پس بکدام ازین نعم آفریدگار
شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تکذبان انکار می کنید یخرج منهما اللؤلؤ بیرون می آید ازین دو دریا یا از بحر ملح مروارید کلان والمرجان
و مروارید ریزه و این جوهرهاست که بدان آرایش کنند و از خرید و فروخت آن فواید یابید و این نعم ظاهرست فبای الاء ربکما
پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تکذبان تکذیب می نمایید و گفته اند مراد بحر آسمان و زمینست که هر سالی ملاقی می شوند و ابر حاجز است که
منع می کند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریا ریخته بدهان صدف در می آید و از آن لآلی منعقد
میگردد امام قشیری رحمه الله فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان
لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحر خوف و رجا عاید سالکانست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص
موحدانراست و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقانراست و از آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید تعلم

زقعر بحر فنا گوهر بقا یابی ع وگرنه غوطه خوری این گهر کجا یابی وله الجوار المنشات و مر خدایراست آن کشتیهای نو رونده و حفص بفتح شین
خوانده یعنی نو بر فرش آورده فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع
بندگانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندکی و وقوع تجارات و سیر ملکات و این نعمتهاء عظیمست فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خویش تکذبان منکر می شوید کل من علیها هر کس که بر زمینست از ذوی الروح فان هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند و یبقی و باقی ماند
وجه ربک ذات پروردگار تو ذو الجلال خداوند بزرگی و عظمت والاکرام و خداوند کرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد
فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که شما را خبر داد از فنا شما تا آماده شوید و کار بسازید مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا
رجوع بحضرت او کنید و بغیر او اعتماد ننمایید تکذبان تکذیب می کنید یسئله می خواهند او را یعنی میطلبند از وی من فی السموات والارض هر که
در آسمانها و زمینهاست حاجتهای خود را همه بدو احتیاج دارند در ذات و صفات خود کل یوم هر وقتی هو فی شان او در ساختن و پرداختن
کاریست و ای را دعا اجابت کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و عملی را شاد کند و بیمار را صحیح سازد و قومی را برتر دارد
و گروهی را پایمرد فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذبان تکذیب میکنید که سراسر روزگار نزدیک خدای دو روزست یکی روز
مدت دنیی و شان او درین روز امرست و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و احیا و اماتت و اعزاز و اذلال دوم روز مدت آخرت و شان او درین روز
محاسبت و عقاب و جزا و سوال و معاقبه و مثابات و نزد محققان یوم عبارت است در بحر الحقایق آورده که مراد تجلی حق است در هر آنی بر حسب تجلی له
و مناسب استعداد او و تجلیات را نهایت نیست نظم کل یوم هو فی شان چه نشانست و چه شان ع یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان ع ع
جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست ع هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان سنفرغ لکم زود باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی
قصد محاسبه و مجازاتست نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدیدست و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را میگوید باش تا با تو
پردازم و حال آنکه گوینده هیچ کار نمی کند مراد تخویف سامع است اینجا نیز از روی وعید میگوید بقصد حساب شما خواهیم کرد ایه الثقلان ای
دو گروه بزرگ یعنی انس و جن عرب آنچه بزرگ قدر و قیمتی بود آنرا ثقل گویند انی تارک فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گران بارست و جن و انس
بتکلیف گران بار اند یا بسیار گناه گران در مانده فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدیدست بحساب یا از اعمال بد
منزجر شوید و تعریف بخطاب بکرم سبحانه امیدوار باشید تکذبان تکذیب میکنید یا معشر الجن والانس ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم اگر
توانایید ان تنفذوا بیرون می توانید شد الا بسلطان مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر جا روید ملک ملازم شماست و از وقوع
آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملایکه گرداگرد محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشرست اگر توانید که ازین
روید بروید اما نتوانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را آن نیست و نه آن فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اختیار کرده شما را چند
در دنیی و فرو مانده در آخرت تا دانید که هر دو سرا جز او یار و مددکار نیست و روی توجه بدرگاه آرید تکذبان جحود می ورزید یرسل فرستاده
شود علیکما بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شواظ زبانه خالص من نار از آتش و نحاس و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانه آتش فرستد و یک نوبت
دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فلا تنتصران پس نصرت نتوانید کرد یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را
از هم فبای الاء ربکما پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که حذر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن اهوال بوی
پناه جویید تکذبان تکذیب میکنید فیومئذ پس آن روز لا یسئل پرسیده نشود عن ذنبه از گناه او انس ولا جان نه آدمی و نه پری یعنی

آنکه بیرون روید من اقطار السموات والارض
از کرانهای آسمان و زمین و بگریزید
از قضای من یا از نزول مرگ
فانفذوا پس بیرون روید و فرا
نمایید لا تنفذون صح صح

ازیشان استعلام نکنند که چنانکه دیده بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا کنند که ایشانرا بعلامات شناسند حاجت سوال نباشد یا بوقت خروج
خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه فرموده که ولنسألنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سوال کنند فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خویش که از اهوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت باشند که سبب نجات است تکذبان تکذیب می ورزید
یعرف المجرمون شناخته شوند گناهکاران بسیماهم بعلامات ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فیؤخذ پس گرفته شوند
بالنواصی بموی های پیشانی یکبار والاقدام و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سر نگون
بدوزخ افکنند گناهکاران از کوبر میزند تکذبان انکار می کنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشانرا گویند هذه جهنم التی این آن دوزخیست
که از روی عناد یکذب تکذیب میکردند بها المجرمون بآن مشرکان و باور نمی داشتند یطوفون طواف میکنند دوزخیان بینها میان دوزخ و بین
حمیم و میان آب گرم آن گرمی بنهایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشانرا فریادرسی کنند و در میان حمیم ابی اندازند که پیوندها
ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان حمیم و جحیم باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شمارا از عذاب دوزخیان تا از
کفر پرهیز کرده و بایمان متصف شده از آن نجات یابید تکذبان تکذیب می نمایید ولمن خاف و برای کسی که بترسد مقام ربه از ایستادن پیش خدای
جنتان دو بهشت است یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خایف انس را بود
و یکی خایف جن را در موضح آورده که دو باغ دهند در بلاد بهشت که هر یکی از ایشان صد ساله طول و عرض داشته باشند و در میان هر باغ سرایهای
خوش و حوران دلکش محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهیست و دیگری برای ترک شهوات یا یکی برای خاصهٔ خاصیت و دیگری
برای خدم و متعلقات او فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها بدهد برای ادای طاعت و ترک معصیت تکذبان تکذیب
میکنید ذواتا افنان دو بوستانند خداوند شاخها یعنی در آن درختان بسیار باشد هر یکی مشتمل بر انواع فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که بهشتها که مشتمل بر اشجار و انهار به بنده عطا میفرماید تکذبان انکار میکنید فیهما درین دو باغ عینان دو چشمه تجریان میروند هرجا که بهشتی خواهد
در اعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و دیگری سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فبای آلاء ربکما پس بکدام
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان میکند تکذبان منکر می شوید فیهما درین دو جنت من کل
فاکهة از هر میوه زوجان دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای پرورنده شما که اختلاف ثمرات و فواکه به بنده عطا میفرماید تکذبان منکر می شوید متکئین ترسندگان در بهشتها
تکیه کنندگان باشند علی فرش بطائنها بر فرشها که آستر آن من استبرق از دیبای محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطاین آن دیبا است
ظهایر آن از چه باشد جواب داد که از نور و دیگری گفته است که ظهایر آن را قلت درین آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وجنی
الجنتین و میوه درختان آن دو بهشت دان نزدیکست که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند کسی که تکیه دارد و میوه آرزو کند
شاخ سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی در آید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که شمارا فرشها و نعمتها
سر فرود آرد و آن میوه که خواهد با دستها نشانده و میوه های لذیذ لطیف دهد تکذبان انکار میکنید فیهن در قصور و منازل
این دو بهشت قاصرات الطرف کوتاه چشمان یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن
نسوده باشند ایشانرا انس آدمیان قبلهم پیش از ازواج ایشان در بهشت ولا جان و نه جنیان یعنی حوران که بدان انسی

منزه اند دست آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و اما آنکه برای جن مقرر اند جنی نیز در ان تصرف نکرده بود فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته تکذبان تکذیب میکنید و باور نمیدارید هل جزاء
الاحسان نیست جزای نیکویی کردن در ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند با او محمد رسول الله بهشت او را مگر بهشت و حاصل آیه آنست
که جزای نیکی نیکیست پس جزای دستهٔ طاعت را درجات و ملاقات کنند شکر را زیاده و تقوی را فتح و توبه را بقبول و دعا را اجابه
و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دینی را با من آخرت و خدمت را بنعمت و در بحر الحقایق فرموده که نیست جزای فنا فی الله
الا البقاء بالله نظم هر که در راه محبت شد فنا یافت از بحر لقا در تیقا هر کرا شمشیر شوق سر برید میوهٔ ذوق از درخت وصل چید فبای آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای مقرر فرمود تکذبان تکذیب میکنید و انکار می نمایید ومن دونهما
بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان جنتان دو بوستان دیگر است گفته اند دو بوستان اول از زر است برای سابقان
و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها تا درجه
بندگان میکند تکذبان منکر می شوید مدهامتان دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی زننده فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که چنین بوستانها میتر عطا میکند و سبزی موجب روشنی چشم است تکذبان انکار میکنید فیهما درین دو بهشت عینان
دو چشمه باشد نضاختان جوشنده و یاب یعنی هرچند از وی بدارند دیگر بر جوشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریننده شما که
این دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تکذبان تکذیب میکنید فیهما فاکهة درین دو بهشت میوهٔ بسیار بود ونخل و خرمابنان ورمان و اشجار
انار تخصیص رمان و خرما از میوها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا فبای آلاء ربکما پس بکدام از
نعمتهای پرورنده شما که چنین میوها به بندگان ارزانی میدارد تکذبان انکار می کنید فیهن درین جایها خیرات حسان زنان نیکو سیرت خوب روی باشند
نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق آراسته باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که شما را حوران دهد
هر یک از دیگری نیکوتر تکذبان تکذیب می نمایید حور مقصورات حوران پنهان شده فی الخیام در خیمها که از در مجوف است گفته اند
مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که چنین از ازواج طیبه به بهشتیان میدهد تکذبان منکر میگردید لم یطمثهن نسوده است ایشانرا انس هیچ آدمی
قبلهم پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند ولا جان و نه جنیان نیز بدیشان دست رسانیده اند بلکه همه بکرند فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که از ازواج ابکار نامزد اهل ایمان میکند تکذبان انکار میکنید
متکئین اصحاب الیمین تکیه زدگان باشند علی رفرف خضر بر فرشها یا بالشهای سبز وعبقری حسان و بساطهای منقش در جات
نیکو فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما تکذبان تکذیب میکنید تبارک اسم ربک بزرگست نام پروردگار تو
از حیثیت اطلاق آن اسم بر وی پس توان دانست که بزرگی ذات در درجه و مرتبه خواهد بود و از ینست که هیچ کس از عظمت
ذات نشان نداده و نمی تواند داد نظم در لیس بحر این چنین وامانده اند هست لیس هم مبتدی هم منتهی ذی الجلال والاکرام
در ترجمه کشف یعنی این اسم برین وجه اداکرده که خداوندی که از صفات ایجابیه اثبات آن مستلزم کمالات ذاتی اوست مثلا
ثابت است و آنچه سلب آن مقتضی عزت کبریاست حیات و حضرت قدس او از آن منزه و مبراست و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات

بصفات قهریه است واکرام عبارتست از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی را واز اینست که او را اسم اعظم
گفته اند وخبر الظّوا بیا ذا الجلال والاکرام موید این قولست بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة یاد کن چون واقع
شود یعنی حادث گردد قیامت لیس لوقعتها کاذبة نیست در واقع شدن وآمدن او کاذبه دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه
هر که از خبر میدهد صادقست وآن روز خافضة فرو برنده است قومی را باسفل السافلین از روی عدل رافعة بردارنده گروهی را باعلی علیین
از راه فضل یا خافض اعدا واهل شقاق وشقاقست ورافع اولیا از اهل خلاص ووفاق یا فرو میبرد آنانرا که در دنیا خود را رفیع
میدانستند وبر میدارد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند اذا رجت الارض یاد کن چون جنبانیده شود زمین رجّاً جنبانیدنی بران وجه
که هر بنا که بروی هست منهدم گردد وبست الجبال وریزانیده شود کوهها بسّاً ریزانیدنی یا شکسته وپاره پاره گردد فکانت پس باشد هباءً
غباری که دیده می شود بشعاع آفتاب وقتی که از روزنه در افتد منبثّاً پراکنده ومنتشر گشته وکنتم وباشید شما ای مکلفان در آن
وقت ازواجاً ثلثة اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه رتبه فاصحاب المیمنة پس اصحاب دست راست ما اصحاب المیمنة چه اند اصحاب دست راست
تعظیم میکند ایشانرا چنانچه گوئی فلان قوم بزرگانند وچه بزرگان وگویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست واصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج
ذریه از صلب آدم ایشان بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال در آن روز بدست ایشان دهند یا بهشت روند وآن بر یمین عرش است وگفته اند
میمنت یعنی یمن وبرکت یعنی ایشان میمون ومبارک قدم اند واصحاب المشئمة واصحاب دست ما اصحاب المشئمة چه اند یاران دست چپ وایشان
بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامها عمل بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ شان میبرند ودوزخ بر چپ عرش است وگفته اند
مشامه را از تشأم گرفته اند وآنان شوم ونامبارک اند والسابقون وپیشی گیرندگان بر همه اقوام یا پیش روان بهشت السابقون پیشی
گرفتگانند بایمان چون مؤمن آل فرعون وحبیب نجار وصدیق ومرتضی رضی الله عنهم یا آنانکه بدو قبله نماز میگذاردند یا پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اهل
قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان به تکبیر اول اولئک المقربون آن گروه اند نزدیک شدگان برحمت وکرامت فی جنات
النعیم در بوستانها مشتمل بر انواع نعمت ثلة من الاولین گروهی بیشتر از پیشینیان یعنی امم انبیاء گذشته وقلیل واندکی من الآخرین از پسینیان
یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم مضمون سخن آنست که سابقان امت ماضیه از سابقان این امت اند در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را
معاینه دیدند وبخدمت ایشان رسیده پیروی ایشان کردند وتمام امتان ایشان زیرا که امت صحابت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم از همه امم بیشتر خواهند
بود چنانچه فحوی اکثر الناس تبعا یوم القیامة از آن خبر میدهد ودر حدیث بریده رضی الله عنه مذکور است که اهل بهشت صد وبیست صف باشند
هشتاد از این امت وچهل از سایر امم واین سابقان از اولین وآخرین در بهشت باشند علی سرر بر تختها موضونة بافته بزر وشبک بدر
ویاقوت وزبرجد متکئین تکیه زدگان علیها بران تختها متقابلین برابر یکدیگر یعنی روی بروی تا پیدا مستانس وسرور باشند
یطوف علیهم میگردد بر ایشان برای خدمت ولدان کودکان مخلدون جاوید ماندگان بر هیات کودک چه خدمت فرزندان زیبا ترست
از قدمت کبار وگویند اطفال کافران بکوشواره نامزد شده اند وایشان کودکانی اند که خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان واز سلمان رضی الله عنه
منقول است که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند وبر ایشان طواف میکنند باکواب بکوزها واباریق وابریقها
وکاس من معین وجامها که از شرابی که روانست در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال لا یصدعون دردسر نگیرند عنها از آن شراب
یعنی ایشان را خمار پیدا نشود ولا ینزفون وتیره عقل وبیهوش نشوند از آن وفاکهة ودیگر بر ایشان میگردند بمیوها مما یتخیرون از آنچه اختیار کنند

بود آنچه

وبرگزینند ولحم طیر وگوشت مرغان که الطف لحوم است مما یشتهون از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا
بریان کرده وحور را وبر سابقان در جنت طوف میکنند از برای خدمت زنان سفید روی عین گشاده چشمان در صفا ولطافت
کامثال اللؤلؤ مانند مروارید المکنون پوشیده در صدف که غبار بر وی ننشسته ودست اغیار بدو نرسیده جزاءً پاداش
میدهیم ایشانرا پاداش دادنی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لا یسمعون نشنوند فیها در بهشت لغواً
سخنان بیهوده یا بانگ وفریاد یا سوگند بدروغ ولا تأثیماً ونه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش ودشنام الا قیلاً
لیکن می شنوند سخنی که آن کلام است سلاماً سلاماً تکرار این لفظ دلیلست بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند واصحاب الیمین واصحاب دست راست
ما اصحاب الیمین چه اند اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ ومکرم اند وایشان باشند فی سدر در زیر درخت کنار مخضود بی خار بخلاف
سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بر وج افگندند وآن وادیست از طایف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی
این آیت آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار وطلح منضود ودرخت موز بود میوهای آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد
وظل ممدود وسایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود واز ظل راحت وماء مسکوب وآب ریزان یعنی از جنت عدن فرو میریزد
بر بوستانها ودیگر وفاکهة کثیرة ومیوه بسیار لا مقطوعة نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد
ودر فصلی ولا ممنوعة ونه منع کرده شده یعنی از خورنده هیچ نوع باز ندارد چون میوه دنیا که گاهی بها بدست نیاید وفرش وگستردنیها مرفوعة
برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر وبقول بعضی فرش کنایت است از زنان ومرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده انا بدرستی که ما انشأناهن
بیافریدیم ایشانرا ابتدائی بی سبب ولادت زنان دنیا را انشاءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق ایشانرا خلقی دیگر مراد آنست که پیر زنانرا
جوان سازیم بر یک سن فجعلناهن پس گردانیدیم ایشانرا ابکاراً دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج نزد ایشان آیند ایشانرا
بکر یابند عرباً دوستداران وعاشقان شوهران خود یا شکل با غنج وناز یا شیرین سخن اتراباً هم زادان همه سی وسه ساله
وشوهران نیز همین سن ودر تبیان آورده که حبیبه را که بهشت آرند بدین سن رسانند وشوهر دهند وعجوزه نیز در گیرند بدان
سن واگر شوهر نداشته باشند در دنیا بعضی از اهل بهشت دهند واگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نباشد چون
زن فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند واگر زوج او بهشتی بود یا زیده وازواجی دارند واگر در دنیا دست از یک شوهر داشته باشد
وهمه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند واین زنانرا آفریدیم لاصحاب الیمین برای اصحاب دست راست گویا سائلی می پرسد
که کیستند اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثلة من الاولین گروهی اند از پیشینیان وثلة من الآخرین وگروهی اند از پسینیان در
اسباب نزول آمده که چون آیه وقلیل من الآخرین فرود آمد فاروق رضی الله عنه گریان شد گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم وتصدیق کردیم
خلاص نجات یابد مگر اندکی این آیه آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آیه بروی خواند وعمر رضی الله عنه فرمود که
رضینا عن ربنا حضرت صلوات الله وسلامه علیه گفت از آدم تا من یک ثلث است واز من تا قیامت یک ثلث ودر حدیث آمده که
ازواج ایکونوا بنصف اهل الجنة وعنقریب گذشت که اهل بهشت صد وبیست صف باشند وهشتاد از آن امت من خواهند بود
وازینجا معلوم می شود که هیچ کس از امت آنحضرت در دوزخ جاوید نخواهند ماند ... دوزخ امم کسی را که یابد حکم
واصحاب الشمال واصحاب دست چپ ما اصحاب الشمال چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار وبی مقدار اند که در آن او زیانند

فی سموم در آتش سموزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وحمیم و در آبی گرم منتهی در حرارت صاحب
تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد واکباد ایشان اثر کند پناه جویند چنانکه عادت کسان در دنیا آنست می طلبند و چون در ظل
افتند از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پس پناه برند بسایه وازان سایه خبر میدهد که وظل وسایه من یحموم از دود سیاه گرم وگویحموم
کوهیست در آتش که دوزخیان بسایه او پناه می برند لا بارد خنک نیست مانند سایه‌های دیگر ولا کریم ونه سود رساننده وراحت بخشنده
واین عذابها ایشان را بجهت انهم کانوا بدرستی که ایشان بوده اند قبل ذلک پیش ازین در دنیا مترفین بناز ونعمت پرورده شدگان
وتنعم ایشان بمحرمات بوده واتباع شهوات وکانوا یصرون وبودند که همواره اصرار می نمودند علی الحنث العظیم بر گناه بزرگ که شرک است
یعنی بران اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند برانکه حشر نخواهد بود وکانوا یقولون وبودند که میگفتند أئذا متنا آیا وقتی
که بمیریم وکنا ترابا وگردیم خاک وعظاما واستخوانها یعنی گوشت وپوست أئنا لمبعوثون آیا ما برانگیختگانیم از قبرها وزنده شدگان تکرار استفهام
برای مبالغه است در انکار او آباؤنا الاولون آیا پدران پیشین ما مبعوث شوند قل بگو ای محمد در جواب ایشان که ان الاولین بدرستی که پیشینان
از آبای شما وغیر ان والاخرین وپسینان از شما وغیر ان لمجموعون مرانیه جمع کرده شدگانند الی میقات یوم معلوم برای وقتی که مقرر شده
از روز معلوم که آن قیامت است یا همه مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا همه محشور شوند بمکان حساب یا زمان
حساب در روزی که معلوم است مر خدا را ثم انکم پس بدرستی که شما ایها الضالون ای گمراهان از راه حق المکذبون تکذیب کنندگان
بعث ونشور را خطاب با اهل مکه وامثال ایشانست میگوید که شما خورندگانید لاکلون مرانیه خورندگانید من شجر از درختی من زقوم از درختی که آن
زقوم است یعنی شما را زنده کنند واز آن درخت بخورانند فمالئون پس پر کنندگانید منها البطون از میوه آن درخت شکمها را فشاربون
پس آشامندگان علیه بر بالای زقوم من الحمیم از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند که بسوزاند شکمها را از
زقوم پس تشنگی بریشان غلبه کند انگه حمیم بریشان عرض کنند بسیاری ازان بیاشامند فشاربون پس آشامندگانید شرب الهیم
مانند آشامیدن شتران تشنگی زده ومدتها آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن بر وی پدید نیاید یعنی دوزخیان
چندان حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هذا این ماکول ومشروب نزلهم پیش کش ایشانست یوم الدین در روز جزا مجون ما حضری
که برای مهمان آرند وبعد ازین در دوزخ انواع ماکل ومشارب خواهد بود ایشان را که شرح شدت وعقوبت آن در بیان نیاید نحن
خلقناکم ما آفریدیم شما را در ابتدا وشما بدان اقرار دارید فلولا تصدقون پس چرا باور نمی دارید آفرینش خود را در انتها یعنی
اعمال خود ظاهرست که هر که بیافرید اول قادرست بر اعاده نیز تا در خواهد بود افرایتم خبر دهید ما تمنون از آبی که میریزید در رحم زنان ءانتم
تخلقونه آیا شما می آفرینید کودکی را ازان ام نحن الخالقون یا ماییم آفریدگار آن وشما موید یا آنکه خالق منم چه شما بران وجه ولد ان
نوع که فرزند میطلبید متولد می شود بلکه بر وفق مشیت وطبق ارادت حق می آید نحن قدرنا ما تعیین وتقدیر کردیم بینکم الموت
میان شما مرگ را ومقرر ساختیم زمان موت هر کس وما نحن بمسبوقین ونیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت وادحون که
مقدر شده نتواند گرفت وما این مرگ تقدیر کردیم علی ان نبدل برای آنکه بدل کنیم از شما امثالکم کسانی را که مانند شما اند یعنی شما را
بمیرانیم ودیگرانرا بیافرینیم وننشئکم وبیافرینیم دیگر باره شما را فیما لا تعلمون در صورتی وهیاتی که نمی دانید او وتعیینی که وا اندرا
در زشت ترین صورتی وشوهنا ترا در بهترین هیاتی ولقد علمتم وبدرستی که دانسته اید شما النشاة الاولی او بیش نخستین را که نطفه بود

علقه شدید تا آخر بدان هم اقرار دارید فلولا تذکرون پس چرا یاد نمی کنید توانایی حق را بر نشاة اخری چه هر که بران قادرست ازین
عاجز نتواند بود دقیل انکه ما از خلوت نابوده میکشد تا بجلوه گاه وجود ده یاد دیگر که از سموم هلاک ها روی پوشیم زیر پرده خاک تا هم تواند بام کن فیکون فد
کارد از گوشه ظهیر برون افرایتم اخبار نمایید ما تحرثون از آنچه کشت میکنید وتخم بر زمین می افکنید ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم را ام نحن الزارعون
یا ما رویاننده ایم حرث فعل عبدست ورویانیدن از حق سبحانه لو نشاء اگر خواهیم لجعلناه مر اینه گردانیم آن حرث را که کشته اید حطاما گیاهی در هم شکسته
پیش از رسیدن یا گیاهی بی دانه فظلتم تفکهون پس همه روز باشید از آن تعجب وتلهف که شگفت مانید یا بر آفت او اندوهناک شوید یا از جهد وسعی خود
پشیمان گردید ومیگویید انا لمغرمون آیا ما تاوان زدگانیم وحفص انا میخواند بطریق خبر یعنی بدرستی که ما غرامت یافتگانیم بل نحن محرومون
بلکه ما بی بهرگانیم از روزی افرایتم خبر باز دهید الماء الذی تشربون از آبی که می آشامید برای تسکین عطش وزندگانی شما بوی باز بسته است
ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آنرا من المزن از ابر سفید ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستاده ایم آبی شیرین لطیف لو نشاء جعلناه اگر خواهیم گردانیم
آن آب را اجاجا تلخ وشور ونفع از و منقطع سازیم فلولا تشکرون پس چرا شکر نمی گویید خدا را برین نعمت افرایتم اخبار کنید النار التی تورون از آتشی که بیرون
می آرید ءانتم آیا شما انشاتم بیافریده اید شجرتها درخت آتش را که آن مرخ وعفارست ام نحن المنشئون یا ما آفریننده آنیم اهل بادیه شاخی از درخت
مرخ که مذکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که انثی میگویند میسایند حق سبحانه ازان میان آن دو شاخ تر که آب ازو میچکد آتش بیرون آرد نحن
جعلناها ما گردانیدیم آتش را تذکرة یاد کردنی که چون ببینید آتش دوزخ را یاد کنید یا از آتش ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادرست بر احداث
آتش از درخت تر وسبز با وجود ما بینی در دو کیفیت ضد آتش است مر اینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی وتو حرد کامل
ومتاعا وما ساختیم آتش را بهره خورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین مسافرانرا وبعضی تفسیر کرده اند بگرسنگان چنانکه سرابیل تقیکم الحر
فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ تو واو را بپاکی یاد کن فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم بمواقع النجوم قرائتی یعنی
اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم ومساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوالست ووجود زوال اثر
استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن در عین آورده که مراد مساجد صحابه وتقاریر ایشانست
که شبیه اند بنجوم کما قال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم یا منازل نجوم که بروج آسمانست کما قوله تعالی والسماء ذات البروج یا ازان نجوم
که مامور برجم شیاطین شدند وان وقت مولد حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم وهنگام بعثت او وامام زاهد رحمه الله فرموده که مراد نجوم قرآنست
وموقع آن دل مقدس پیغمبر هر چند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود هر یکی را موقعی وقراءة امام حمزه وامام کسایی رحمهما الله که موقع خواندند
موید این قولست ونزول قرآن بر قلب مبارک وی منصوص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وانه بدرستی که انچه خدای بدو
سوگند خورد لقسم سوگندیست لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ وبسیار نفع وعظیم ومعتبر جواب قسم چیست انه بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلعم
بر شما خواند لقرآن کریم مرانیه قرانیست بزرگوار وبسیار نفع چه مشتملست بر اصول علومی که در باب مصالح معاش ومعاد بکار آید یا گرامی است
از نزد خدای وملایکه ومومنان یا حافظ وقاری او مکرم وموقرست واین قرآن نوشته است فی کتاب مکنون در کتابی پوشیده
ونگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ لا یمسه نسایند لوح را یعنی مطلع نشوند انچه در وست الا المطهرون مگر پاکیزگان
یعنی ملایکه که مطهرند از کدورات اوصاف ردیه کلبی رحمه الله گوید که مراد سفره اند وکرام برره وبعضی ضمیر را عاید بقران دارند
ومراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظاهر مرانیه نفی است ومعنی آن نهی یعنی جنب ومحدث باید که مس مصحف نکنند

[illegible] محدث وجنب وحایض را تجویز نمی کنند مس مصحف و حمل آن و حنابله گویند محدث وجنب را دو است حمل مصحف و حمل آن و حایض را نه و نزد
[illegible] مصحف محدث وجنب و نفسا را مگر با غلاف منفصل از و و در نو در مذکور است که جنب و حایض را بقول ابو یوسف رحمه الله جایز است کتابت قرآن وقتی
[illegible] روایت محمد رحمه الله و بعضی مس را حمل بر قراءت کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که دوستر میدارم آنکه قرآن نخواند
[illegible] فضل رحمه الله گوید که مراد از ین طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رضی الله عنهما منع میکرد از آنکه یهود
[illegible] قراءت قرآن محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشد قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنانند یا عمل بقرآن یعنی تنها و ذات
[illegible] که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تاویل و تفسیر از آن ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره
[illegible] ماسوی است حکیم سنایی روح الله روحه فرموده **نظم** جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد * که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا
[illegible] مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم غیریت و برسد بمقام شهود ظهور حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای
[illegible] شهود خود بقای شاهد و شهود در شهود **نظم** چون تجلی کرد اوصاف قدیم * پس بسوزد وصف حادث را کلیم **تنزیل** قرآن فرو فرستاده
[illegible] **العالمین** از تو دیگر بدیگر ما را علیا **افبهذا الحدیث** آیا بدین سخن که قرآنست **انتم مدهنون** شما اینکه تاکر وید کاهنید تا مداهنت
[illegible]

[illegible] ملکه و هر که در زمینست از موسیان و اشهر آنست که تسبیح لغت و فدایا و بیانی یاد کرد آنچه در آسمانهاست
[illegible] آنچه در زمینست از حیوانات و جمادات و نباتات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما دلیل
[illegible] کما قال تعالی و ظلالهم بالغدو والآصال **وهو العزیز** و فدای غالبیت در مرحم خواهد **الحکیم**
[illegible] **والارض** و وراست پادشاهی آسمان و زمین که موحد است و متصرف در آن **یحیی** زنده میکند
[illegible] **کل شیء** و او بر همه چیزها از آنه از اماته و احیا **قدیر** توانا است **هو الاول** اوست پیشی از هم
[illegible] ازلی است که اولیت او را ابدایت نیست **والآخر** پس از فنای همه موجودات یعنی باقی ابدیت که آخریت او را
[illegible] آخر او آخری انتها بود و نبود آنچه بلند است و پست باشد و این نیز نباشد که مست **والظاهر**
[illegible] حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیه از حدود تعداد بیرون
[illegible] التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بر قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت
[illegible]

چنانچه میفرماید الی الله سوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود مواقب کارها یولج اللیل در آرد شب را فی النهار در روز یعنی از زمان
در روز افزاید ویولج النهار و در آرد روز را فی اللیل در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاد کند یا اختلاف فصول وهو علیم واو داناست
بذات الصدور بانچه در دلها پوشیده است امنوا بگروید ای کافران بالله بخدای واورا یگانه دانید ورسوله و فرستاده او که محمد است صلعم
وتصدیق وی نمایید وانفقوا و بدهید مما جعلکم از انها که گردانیده است خدای شما را مستخلفین خلیفهای که شما ان متصرف بید در ان یعنی
از ان مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدای بذل کنید فالذین امنوا پس انانکه گرویدند بخدای ورسول
منکم از شما وانفقوا ونفقه کردند مال خود در زکوة وجهاد وسایر خیرات لهم مر ایشانراست اجر کبیر مزدی بزرگ وثوابی عظیم که جنت ونعیم است
ومالکم لاتؤمنون وچیست شما را که نمیگروید بالله بخدای و بوحدانیت او ومعترف نمیشوید والرسول وحال انکه پیغمبر فرستاده او است یدعوکم میخواند
شما را بحجت وبرهان لتؤمنوا تا ایمان آرید بربکم بآفریدگار خویش وقد اخذ و بدرستی که فرا گرفت خدای میثاقکم پیمان شما را در روز الست
براقرار بربوبیت ونفی شرک ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین باور دارندگان مران میثاق را هو الذی ینزل اوست آن خداوندی که
فرو فرستد علی عبده بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه وسلم ایات بینات ایتها روشن یعنی قران یا معجزات لیخرجکم تا بیرون آرد شما را
خدای بقرآن یا پیغمبر بدعوت من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان یا از جهل بعلم واز ضلالت بهدایة از فی لغات
آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وان الله وبدرستی که خدای بکم بشما لرءوف مهربانست که قرآن میفرستد رحیم بخشاینده است که رسول او
بدعوت میفرماید ومالکم وچیست شما را چه فایده می بینید وچه عذر دارید ان لاتنفقوا در انکه نفقه نمیکنید مالها را خود را فی سبیل در راه خدای
ولله وحال انکه مر خدایراست میراث السموات والارض میراث اسمانها و زمین یعنی هر چه در آسمانها و زمینست بعد از فنای اهالی آن
بوی باز خواهد گشت واو وارث همه موجودات ولیکن خلق در ان تصرف میکنند وبآخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد
درین کلام ترغیبست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند یاری فرمان خدای ایرا در ان بکار دارید
وبرای خود از ان ذخیره آخرت بردارید لایستوی برابر نیست منکم از شما ای مومنان من انفق هر که نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه
که اهل اسلام بی برگ و نوا اند وقاتل وکارزار کند با دشمنان خدا و رسول با کسی که اتفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح چه در ان وقت
مال بسیار خواهد بود وچندان بانفاق ومقاتله احتیاج نخواهد بود اولئک آن گروه منفقان ومقاتلان قبل الفتح اعظم بزرگتراند درجة
از روی درجه ومرتبه من الذین انفقوا از انانکه نفقه کنند من بعد پس از فتح وقاتلوا وکارزار نمایند وکلا وهمه را که نفقه وقتال میکنند
پیش از فتح وپس از ان وعدالله الحسنی وعده کرده است خدای بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد والله وخدای بما تعملون
بانچه میکنید از نفقه وقتال باخلاص یا ریا خبیر داناست اکثر مفسران برانند که این ایه در شان ابوبکر صدیق است رضی الله عنه که اول کسی که
ایمان آورد ونفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود واشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند نظم صاحب قدم مقام تجرید * سر دفتر جمله اهل توحید
در جمع مقربان سابق * حقا که جز او نبود صادق من ذا الذی کیست آنکسی که او یقرض الله وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را یا بی عوض
جز طالب عوض بیدان ماند که قرض میدهد قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس ویا خلاص فیضاعفه تا افزایدت کرداند خدای آن
قرض او را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وله ومر او را بود اجر کریم مزدی گرامی که بهشت یوم تری المومنین یاد کن روزی را که ببینی
والمومنات ومؤمنان زنان مومنه بر صراط ودران دم یسعی میرود شتابان نورهم روشنی توحید ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تا بابهشت

میگذرند وبایمانهم واز جانب راست ایشان تا ایشانرا بهشت ره نمونی میکند واز ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که نور هر کس بر قدر عمل وی بود یکی
از صنعا باشد تا عدن واز ان دیگری برابر کوهی یکی را بمقدار نخلی وادنی نوری آن بود که جایش موضع قدم خود را ببیند یاری هیچ مومنی بی نور نباشد
وگویند فرشتگان مرایشانرا بشراکم الیوم مژده شما امروز جنت دخولست در بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل واشجار
آن جویها وباشید شما خالدین فیها جاویدان دران ذلک واین بشری بجنت جاویدی هو الفوز العظیم رستگاری بزرگست چه از هم اهوال قیامت ایمن
شده بدار الجلال میرسید وداد الملک متعال پی بتیدع مزار حیات مقدس خدای دیدار شد ابوامامه رضی الله عنه فرموده که مومنانرا بر صراط نور دهند
وکافر ومنافق را بی روشنی بگذرند ومومنان هر گاه روی باز پس میکنند همه صراط روش میرود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند که شما
انظرونا نظر کنید بما نقتبس تا بگیریم روشنی من نورکم از نور شما چون بما بنگرید قیل ارجعوا گفته شود که وا گردید وراءکم باز پس خویش یعنی بدنیا
روید فالتمسوا نورا پس بجوید روشنی را اگر در محشر کسب نور نتواند کرد از دنیا با خود آورد نظم کاینجا کی که تشویشست در محشر نیست آب ایذ اینجا بر کرد در دریا کسی
منافقان فهم این سخن نکرده بتصور انکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فضرب بینهم میان منافقان ومومنان بسور دیواری بزرگ چون
باره شهر له باب مر ورا دری باشد که مومنان بیرون درایند باطنه باطن سور یعنی داخل انکه مومنان در روی میروند فیه الرحمة در وی رحمت بود زیرا که
علی بهشتست وظاهره وظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب از پیش انکه طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخست
اما منافقان چون باز پس نگرند ونوری نه بینند باز متوجه مومنان شوند دیواری بینند میان خود وایشان حایل شده از ان در بنگرند
مومنانرا مشاهده نمایند که خرامان متوجه ریاض جنات ینادونهم بخوانند ایشانرا بزاری وگویند ای مومنان الم نکن ایا نبودیم ما معکم با شما
در دنیا بجماعت شما نماز میگذاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم قالوا بلی گویند مومنان که گویند بلی بظاهر با ما بودید ولکنکم ولیکن شما
فتنتم انفسکم در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق ولذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وتربصتم وتاخیر کردید در توبه وارتبتم
وشک آوردید در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وغرتکم الامانی وبفریفت شما را آرزوهای شما یعنی املهای دور ودراز پیش کو حتی جاء
امر الله تا وقتی که بیاید فرمان خدای بقبض روح شما وغرکم بالله الغرور وبفریفت شما را بخدای الغرور شیطان فریبنده یاد نیا پاینده فالیوم
پس امروز لایؤخذ فرا گرفته نشود منکم از شما ای منافقان فدیة چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا
ونه از انانکه کافر شدند فدا نیز از انکه نگرویدند ماویکم النار جای شما وایشان دوزخ باشد هی مولاکم آتش سزاوار ترست بشما وبئس المصیر وبد بازگشتیست
آتش آورده اند که مومنان در مکه با فقر وفاقه بجدی تمام قواعد طاعات را تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بدست آمد
ونعمت بریشان فراخ شد آثار فتور وقصور در وظایف عبادات ظاهر گشت آیه آمد که الم یان ایا وقت نیامد للذین امنوا
مر انانرا که گرویده اند ان تخشع قلوبهم انکه تر سد ونرم شود دلهای ایشان لذکر الله برای یاد کردن خدای وما نزل
وبرای انچه فرو فرستاد خدای من الحق از کلام خود قولی آنست که مزاح ومضاحکه در میان اصحاب بسیار شد واین آیه نازل گشت
یا صحابه التماس موعظه کردند واین کلام فرود آمد وجمعی گویند نزول آیه در شان منافقانست میفرماید که وقت نیامد انهارا که
ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان ترسکار گردد واخلاص ماشعار خود سازند ولا یکونوا وباشید
ای مومنان کالذین اوتوا الکتاب مانند انانکه ایشانرا کتاب داده اند من قبل پیش ازین چون یهود ونصاری پیش که
ایشانرا توریة وانجیل دادند فطال پس دراز شد علیهم الامد بریشان زمان یعنی عمر دراز یافتند واملی دور پیش گرفتند

وبدنشان ان نرسد کما قال تعالی
یوم یقول المنافقون یاد کن
انروز را که گویند مردان منافق
والمنافقات وزنان منافقه
للذین امنوا مرانانکه گرویده اند
یعنی از اهل نور التماس کنند

فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان و دران خشوع نماند وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون خارج اند از دین خود و تارکند
و احکام کتاب خود را از فرط قسوت و گفته اند نتیجه سختی دل سست غفلت و نشانه نرمی دل توجه بطاعت نظم دلی کز نور معنی نیست روشن ه
مخوانش دل که آن سنگست و آهن ه دلی کو کبر و غفلت زنگ دارد ه ازان دل سنگ و آهن ننگ دارد اعلموا بدانید ای منکران بعث ان الله از آنکه خدا
یحیی الارض زنده میکرداند زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی و بهمان منوال زنده خواهد ساخت اموات را قد بینا بدرستی که روشن
کردیم لکم الایات برای شما نشانهای قدرت را لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید ان المصدقین بدرستی
که مردان باور دارنده والمصدقات و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول را راست دانسته و حفص بتشدید میخواند یعنی
مردان و زنان صدقه دهنده واقرضوا الله و حال آنکه وام داده اند خدا را قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی از طیب اموال
یضاعف زیاده کرده اینده شود لهم برای ایشان مزد ایشان تا افزوده تا مضعف و زیاده ولهم و مر ایشان راست اجر کریم مزدی
گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت والذین امنوا و آنانکه گرویده اند بالله ورسله بخدا و فرستادگان او و شک نیاورده در احکام
و اخبار ایشان اولئک آن گروه هم الصدیقون ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست گویان والشهداء و گواهانند روز قیامت
عند ربهم نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقول بعضی که والشهداء مبتدا است معنی آیه آنست اما که شهید شده اند
در راه حق نزدیک ویند در درجات قرب لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان که وعده کرده ایم ونورهم و روشنی که روز حشر
با ایشان بود والذین کفروا و آنانکه بپوشیدند حق را و الحاد بنبوت پیشه کردند وکذبوا بایاتنا و تکذیب نمودند آیتهای مارا که بر محمد
صلی الله علیه و سلم فرو فرستاده ایم اولئک آن گروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخند اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة الدنیا
از آنکه زندگانی این سرای لعب بازیچه است ولهو و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع وی چون قیس کودکانست در بازیچه
بی حاصل فقط بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بی عقل اردمان که بدو مبتلا شدند وزینة و دیگر آرایش است در مطاعم
خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار وتفاخر بینکم و مفاخرت کردن میان یکدیگر بنسبت عالی و جاه تمام
وتکاثر فی الاموال و مباهات بر سبیل مال والاولاد و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی را آن بازی
برطرف شود و لهو بفرح و غم و ترح مبدل گردد و آرایش از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود گردد
پس مثل آنها در سرعت زوال و زود و دی انتقال کمثل غیث همچون مثل بارانست که بزمین تشنه بارد و تخمها که در وی افکنده
و قایم کرده پس از روی خوبی اعجب الکفار نباته بشگفت آرد زراعت را نباته آنچه رسته باشد از باران ثم یهیج آنگه خشک گردد
بیکی از آفات سماوی و ارضی فتریه مصفرا پس بینی آن کشت را زرد شده بعد از سبزی ثم یکون پس گردد بعد از زردی
حطاما در هم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وفی الاخرة و در آن سرای عذاب شدید عذابی سخت مر دشمنان خدا را
که همه عمر در طلب دنیی کذرانیده از حق فراموش کردند ومغفرة و آمرزشست من الله از خدای ورضوان و خشنودی
مر دوستان حق را که در حیات وجوی ... ترک مردوسرای کردند رباعی ای طالب دنیی تو پسی مزدوری ه وی مایل عقبی تو بکی ... دوری
وی آنکه ز هر دو عالم دوری ه تو طالب نور ... نوری وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی در دنیا الا متاع الغرور
مگر متاعی که تو بپندی و باقی نماند و این متاع غرور بنسبت کسیست که دنیی ... اقدام ... که از حصول نعیم اخروی باز ماند و ...

نفس وسوا

نفس و سوا بکار آن سرا نیز دارد و اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روز کار شده باشد باسباب دنیوی در تحصیل معالم
عقبی سعی نماید و آنه راحتی ریائی بهره بردارد در نسبت او متاع سرورست نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح مثنوی
مال را کز بهر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول سابقوا پیشی گیرید و بشتابید الی مغفرة بسوی جهات آمرزش واقع
من ربکم از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا موجب ادای فریضه یا روزی صدقه یا جهاد یا تکبیر
اول یا حضور جماعت و سلمی رحمه الله گفته که وسیله مغفرت حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم پس حق سبحانه میفرماید که شتاب
نمایید بمتابعت او که سبب آمرزش وجنة و پیشی گیرید در بهشتی که پهنای ان کعرض السماء والارض مانند عرض
آسمان و زمین است بشرطی که هم را صحایف رقیقه سازند و بیکدیگر ضم کنند اعدت آماده کرده شده است این چنین بهشتی
للذین امنوا بالله برای کسانی که گرویده اند بخدای ورسله و بفرستادگان او ذلک آن گرویدن یعنی توفیق بران
فضل الله فضل خدا است و کرم او یؤتیه میدهد بعنایت خود من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل
بزرگست بر موحدان هم در دنیی بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان ما اصاب نرسیده و نخواهد رسید من مصیبة
هیچ رسنده از غم و انواع مصایب فی الارض در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و حیوان ولا فی انفسکم و نه در نفسهای شما
چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن الا فی کتاب مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ من قبل ان نبرأها پیش از آنکه
بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسها را ان ذلک بدرستی که ثبت نقد و ثبات در لوح با وجود بسیاری آن علی الله
یسیر بر خدای آسانست در ازل این حکم فرمود و از وی راضی ... جهت آنکه در نفوس کیر دو داشته که احکام ازلی متغیر نمی گردد
دیگر گوید که اینها بر شما نوشته ام لکیلا تأسوا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شده از شما از مال
و خصب و عافیت و صحت ولا تفرحوا و شادمان نگردید بما اتاکم بآنچه داد مر شما را از مال و متاع دنیی احیانا دست بهم دهد یعنی اگر
اسباب دنیی ملول و از اقبال آن مسرور مشوید تا انرا قرار نیست و بقای آن را اعتباری نظم کو دست گرای شادی نکند
در فوت شود تیز تیز دغی وامرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که هر که بدین آیه کار کند مرانیه فراگیرد زهد را از هر دو طرف او
یعنی زاهدی تمام باشد و حیرتیا گفته اند نظم مال ار بشود و نه مشوش اداران ه ور فوت شود مشو پریشان ازان ه پنیدیت پسندیده کن یا دل ازان
تا دنیی و دنیت شود یا دادان والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل مختال هر متکبر را که بنعمت دنیی بر دیگران تطاول کند فخور نازنده
یعنی فخر کننده بدان بر اکفا و اقران پس صفت ایشان میکند و میفرماید الذین یبخلون مختال و فخور آنانکه با وجود تی داری
وجه اسباب آن بخل کنند و مال خود در راه خدای صرف ننمایند ویامرون الناس و میفرمایند مردمان را با وجود بخل خود ... بالبخل به
بخیلی کردن و در بیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیه یهودانند که بخیل کردند بدانکه در کتاب ایشان بود از علم صفات
و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و آنرا بپوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن فرمودند ومن یتول و هر که روی بگرداند
از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلی الله علیه و سلم فان الله پس بدرستی که خدای هو الغنی اوست بی نیاز و از انفاق او
الحمید ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدا از دین او را ضرر نکند ولقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم
رسلنا فرستادگان خود یعنی ملایکه را به پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن که معجز آنست یا شریعتها و واضح وانزلنا و فرو فرستادیم

منهم الکتاب با ایشان کتابها که متضمن مصالح دینی و دنیوی بوده والمیزان و منزل کردانیدیم با ایشان ترازو را لیقوم
الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط بعدل یعنی تا تسویه حقوق بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات نمایند و انزال میزان
در زمان نوح علیه السلام بوده و گفته اند مراد انزال اسباب اوست و امر بساختن آن وانزلنا الحدید و فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام
ماوردی علیه الرحمه فرموده که آدم علیه السلام چون از بهشت بدنیا آمد به وصله آهن بود و همراه بود انبر دیگ و سندان و در جها آورده که
خدای چهار چیز بابرکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فیه در آهن باس شدید کارزاری سخت یعنی آلتی که در کارزار بکار
آید او ساخته خواه برای دفع دشمن چون سنان و نیزه و شمشیر و خنجر و امثال آن خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و خفتان ومنافع
للناس و در این است سودها مردمان چه قواصناعات و حرفت با وی وابسته است و هیچ حرفتی که آهن در و دخل ندارد و نفع کلی خود است که
کفار را از ترس شمشیر مسلمانان هراسانند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق سبحانه این فرستاد تا اعلاء دین متحقق گردد و تا ترازو
فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل متمیز شود ولیعلم الله و تا به بیند خدای من ینصره آنکس را که یاری
دین او میکند ورسله و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد کفار مراد موثرست که یاری دهد بیغمبر را بالغیب بپوشیده یعنی وقتی که
پیغمبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم مددگاری می نمودند و در غیبت یار و مددگار نبودند ان الله قوی بدرستی که خدای تواناست
بر اهلاک دشمنان عزیز غالب است بر همه بحکم و فرمان ولقد ارسلنا و بتحقیق که ما فرستادیم نوحا نوح نبی را بیغمبر قابیل وابرهیم و ابراهیم خلیل را بانبوت و رسالت
وجعلنا و دادیم و نهادیم فی ذریتهما در فرزندان ایشان النبوه والکتاب کتابی را که تمام نزد ایشان بود فمنهم پس بعضی از ایشان که بدیشان آمدند مهتد راه
یافتگانند از طریق حق یعنی نگرویده بکتاب و رسل ثم قفینا و از پی در آوردیم این رسل را علی آثارهم بر عقب نوح و ابراهیم و ام ایشان برسلنا بفرستادگان
خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح را علیهم السلام و پس از ابراهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را علیهم السلام وقفینا پس از پی در آوردیم این رسل را
و تمام کردیم انبیا بنی اسرائیل را بعیسی بن مریم بعیسی پسر مریم علیه السلام وآتیناه الانجیل و عطا دادیم و روا انجیل وجعلنا و افکندیم فی قلوب الذین
اتبعوه در دلهای آنانکه پی روی کردند عیسی را رافة مهربانی ورحمة و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان
ورحمة و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان کردانیدیم ورهبانیة و ایشان بنیاد کردند طریقه رهبانیة را از پیش خود
ابتدعوها نو در آوردند آنرا ما کتبناها ما فرض نکرده بودیم آنرا علیهم بر ایشان و آنچنان بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام و بعد از رفع وی
دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و بعضی بر همان دین مانده از میان ایشان بیرون رفتند و مستعد کلی در یا صحبت ایشان از ترک مطعوم و مشرب
و لباس و نکاح اختیار نمودند و پوشیدند بشود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیت پیش گرفتند فما رعوها پس رعایت نکردند
و نگاه نداشتند آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوار نگاه داشت آن بود بلکه به تثلیث قایل گشته قران و محمد را صلی الله علیه و سلم منکر شدند و اندکی از
ایشان از جهت متابعت مسیح انحراف نانموده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام
سرافراز شدند حق سبحانه در باره ایشان میفرماید که فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنانرا که گرویدند منهم از جماعت رهبانان یعنی بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم اجرهم مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمار است وکثیر منهم و بسیاری از رهبانان فاسقون بیرون آمدگانند
از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید برسولان گذشته اتقوا الله بترسید از خدای
وآمنوا برسوله و بگروید برسول او فرستاده او یعنی محمد صلی الله علیه و سلم یؤتکم تا بدهد شما را کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی برای ایمان بعیسی

[illegible]

مجادله

و یکی برای ایمان بمحمد و یکی برای ایمان بسیار اینها ویجعل لکم و بدهد و مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی که بدان بروید و بگذرید بر
صراط ویغفر لکم و بیامرزد مر شما را گناهان شما والله غفور و خدای آمرزنده است مومنان را رحیم مهربان بر ایشان آورده اند که یا امید
دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب بایمان آوردند و ما گرویدگان ایشان بر گرویدگان حسد بردند آیة نازل شد که خدا ایشان را دو
بخش از نور و رحمت و مغفرت می بخشد لئلا یعلم اهل الکتاب تا بدانند اهل کتاب که یجیبون مکروید ان لا یقدرون بدرستی که قادر
نشوند و توانایی نیابند علی شیء بر چیزی من فضل الله از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که برای مومنان ایشان مذکور شده هیچ چیز
نیابند و بدیشان نرسد وان الفضل و بدرستی که فضل یعنی افزونی ثواب و خزاین بید الله بدست قدرت خداست یؤتیه عطا کند آنرا من
یشاء هر کرا خواهد والله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگ است یعنی تمام که خواص و عوام را فرا رسیده تم فیض کرم رسانیده اند فرق
خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف ه هستند بیش و کم زنوال تو بهره مند ه دارند بیک و بد بعطای تو اعتراف ه
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که روزی اوس بن صامت
رضی الله عنه میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود خوله از آن استماع امتناع کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار
میگویند و در جاهلیت طلاق بوده خوله بجهت بنبوت آمده در این باب استفتا نمود و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که
تو بروی حرام شدی گفت یا رسول الله وی مرا طلاق نداد حضرت گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی خوله از کثرت اطفال
و خردی ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شده و دیگر بار در سخن به پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز کردانید همان جواب
شنید روی نیاز باسمان کرد و گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد قد سمع الله بتحقیق شنود خدای قول التی تجادلک
سخن آن زن را که جدال میکرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود وتشتکی و ناله کرد و شکایت خود برداشت الی الله بخدای والله
یسمع و خدای می شنود تحاورکما پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن شما مر دو یعنی تو میگفتی که بر وی حرام شدی و او میگفت
مرا طلاق نداده ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست اقوال مردمان را بصیر بیناست باحوال ایشان یعنی بیکبار این کلمه
زن کسی مادر نمی شود الذین یظاهرون آنانکه ظهار کنند منکم از شما مردان من نسائهم از زنان خود و گویند تو بر من حرام
چون پشت مادر من ما هن امهاتهم نیستند آن زنان شما امهاتهم مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی شود ان امهاتهم
نیستند مادران ایشان فی الحقیقه الا اللائی ولدنهم مگر آن زنان که زاده اند ایشان را و ازواج النبی صلی الله علیه و سلم و وصفات حکم مادر
دارند وانهم و بدرستی که مردان لیقولون میگویند منکرا من القول ناشناخته سخنی و نادانسته وزورا و دروغی که چه مرکز از وجه
مادر نمی شد وان الله لعفو بدرستی که خدای عفو کننده است و گناه توبه کنندگان را از این قول غفور آمرزنده و ایشان را پایان کفارت
و ظهار تشبیه زوجه است یا آنچه تعبیر کنند با آن از زوجه یا جزو شایع از وی چون عضوی که حرام باشد نظر کردن بدان از اعضای محارم او
خواه نسبی و خواه رضاعی چنانکه گوید تو بر من چون ظهر مادر منی یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من
و علی هذا اشهر بدین کلمات مظاهر می شود والذین یظاهرون و آنانکه مظاهره کنند من نسائهم از زنان خود ثم یعودون پس
باز گردند لما قالوا بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی او بمذهب امام اعظم رحمه الله یا امساک کنند او را بر زوجیت در عقب ظهار
و اگر چه لحظه باشد با امکان طلاق و این قول امام شافعی است رحمه الله یا وطی کنند بمذهب امام مالک رحمه الله وقتی دیگر عود بوطی باشد

[illegible]

وپس بر مرتقدیر کفارت باید داد و بیان کفارت اینست که چون کسی که ظهار کند و عزم نماید بوطی او یا نکاه دارد بزوجیت یا وطی کند
فتحریر رقبة پس بروی است آزاد کردن بنده خواه مومنه و خواه خورد و خواه بزرگ بقول امام اعظم رحمه الله و امام شافعی رحمه الله گوید رقبه
مومنه آزاد باید کرد من قبل ان یتماسا پیش از آنکه هم مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی بر آنند که مس کنایت از جماعت و جماع
نظام عنها حرام بود قبل از کفارت ذلکم این حکم که بکفارت که مامور شدید بدان توعظون به پند داده میشوید تا آن تا باز ایستید از تلفظ
چنین الفاظ والله بما تعملون و خدای بدانچه شما میکنید خبیر داناست و بر وی پوشیده نمی ماند فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او
محتاج است یا او را ثمن هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه و این قول امام شافعی است رحمه الله و امام مالک رحمه الله الزام اعتاق بنده
میکند و نزد امام اعظم رحمه الله اگر بنده دارد آزاد باید کرد هرچند بخدمت او محتاج بود و اما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است فصیام
شهرین متتابعین پس بر وست روزه دو ماه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند یا سفر کند و اگر عذر دارد
در آن خلافست و این روزه باید من قبل ان یتماسا پیش از آنکه بیکدیگر رسند بمباشرت فمن لم یستطع پس هر که نتواند روزه داشتن فاطعام
ستین مسکینا پس بر وست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع گندم و صاعی از سایر حبوب غازیه و نزدیک امام شافعی رحمه الله
مدی از طعام باید داد ذلک این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت لتومنوا بالله تا تصدیق کنید خدای را ورسوله و پیغمبر او را
بقبول اوامر و نواهی وتلک و این حکمها حدود الله حدهای خداست که از آن در نتوان گذشت وللکافرین و مر ناگرویدگان را که فرمان
قبول نکنند عذاب الیم عذابی دردناکست در آخرت ان الذین بدرستی آنانکه یحادون الله ورسوله مخالفت و دشمنی میکنند با خدای و رسول او
یعنی از حدود او ونهی تجاوز می نمایند کبتوا خوار و نگونسار کرده شوند کما کبت الذین چنانکه ذلیل و رسوا شدند آنانکه من قبلهم پیش
از ایشان بودند از کفار گذشته وقد انزلنا و بتحقیق فرستادیم ما آیات بینات آیتها روشن یعنی قرآن و معجزها که دلالت کننده
بر صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم وللکافرین و مر کافرانرا بهر وقتی و زمانی عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده
و گفته اند مر ایشانراست چنین عذابی در آخرت یوم یبعثهم الله یاد کن روزی را که برانگیزد حق سبحانه ایشانرا از قبور جمیعا همه
ایشانرا که یکی غیر مبعوث نماند فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بانچه کرده باشند احصاه الله نگاه داشته باشد خدای
عمل ایشانرا ونسوه و ایشان آنرا فراموش کرده باشند والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان
شهید گواه است مناسب آن حکایات خواهد فرمود و کسی گواهی او را رد نتواند کرد نظم حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست
حاکم که خود گواه بود قصه مشکلست در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن امیه حدیث میکردند
یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را نیز میداند
زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیت آمد که الم تعلم ان الله آیا نمیدانی آنکه خدای یعلم ما فی السموات میداند آنچه در آسمانهاست
از ملایکه و از نجوم و ارواح وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از معادن و نباتات و حیوانات ما یکون من نجوی ثلثة نباشد
از سه تن راز گوینده الا هو رابعهم مگر که خدای چهارم ایشانست بعلم یعنی چهارم دیگر داند ایشانرا از حیثیت آنکه از نفس ایشانست
اطلاع دارد بر سخن ایشان ولا خمسة و نه پنج راز گوی باشند الا هو سادسهم مگر او ششم ایشانست بدانش و بینش یعنی ایشانرا
شش ساخته ولا ادنی و نه کمتر باشند من ذلک از سه عدد ولا اکثر و نه بیشتر از پنج تن الا هو معهم مگر او با ایشانست بعلم این ما کانوا

هر جا باشند در اقطار سموات یا در نواحی زمین چه علم او باشیا قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند نظم
این معیت در نیاید عقل و هوش * زین معیت دم مزن بنشین خموش * قرب حق از دیده و دانش از قیاس * برتر است از قیاس خود مشناس ثم ینبئهم پس خبر دهد
ایشانرا بما عملوا بانچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان یوم القیامة روز رستخیز ان الله بکل شیء بدرستی که خدای بر جمیع
از گفتارها و کردارها علیم داناست و نسبت او با همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمانرا چنان داند که حالات اهل زمین را
و علم او بمحیطات امور بران وجه احاطه کند که بجلیات آن نظم نهان و آشکارا مر او یکسانست بر علمت تو این راز و در نیتی تر نهان
در تفسیر امام زاهد رحمه الله آورده که جهودان و منافقان را عادت بود که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریه فرستادی و خبر ایشان دیر تر
آمدی بر سر راه ایشان با نزدیک مومنان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در آن سریه کسی داشتند نگاه کرده
رمزی بغمزه در میان آوردندی مومنانرا گمان افتادی که مگر لشکر را آفتی افتاده یا بلایی رسیده است و متالم شدندی این خبر بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید و ایشانرا از آن نهی کرد دو سه روزی اجابت کردند دیگر باره بر همان منوال تناجی نمودن آغاز کردند
آیة آمد که الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه نهوا باز داشته شدند عن النجوی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا
نهی کردند ثم یعودون پس باز میگردند لما نهوا عنه بدان چیزی که نهی کردند ویتناجون و راز میگویند از روی ستیزه بالاثم
بانچه ایشانرا اثم میسازد از غیبت مومنان والعدوان و به بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان ومعصیت
الرسول و بنافرمانی پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده گفتند السام علیک و حضرت فرمود وعلیکم عایشه رضی الله عنها بشنید و گفت السام علیکم
ولعنکم الله وغضب الله علیکم آنحضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه و نرم خویی کن عایشه رضی الله عنها فرمود که رسول الله
مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت صلی الله علیه وسلم گفت مگر تو نشنیدی که چه گفتم رد کردم سخن ایشانرا بریشان و کلام من در باب
ایشان مستجابست نه از آن ایشان در باره من پس حق سبحانه آیة فرستاد که واذا جاوک و چون بیایند جهودان بسوی تو
حیوک تحیت گویند ترا بما لم یحیک بچیزی که تحیت نگفت ترا به الله بآن خدای یعنی خدای ترا گفت وسلام علی عباده الذین
اصطفی و ایشان میگویند السام علیک یعنی بر تو مرگ است یا قتل بشمشیر ویقولون و میگویند یهود فی انفسهم در میان یکدیگر
لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمی کند خدای ما را بما نقول بانچه میگوییم نیست پیغمبر او یعنی اگر او نبی بودی پس بایستی که بدین
اهانت که بدو میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حسبهم جهنم بس ایشانراست دوزخ از برای عذاب یصلونها درآیند بدان فبئس المصیر و بد جایگاهست
دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان اذا تناجیتم چون راز گویید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگویید بالاثم بگناه والعدوان
و به بیداد ومعصیت الرسول و بنافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میکنند وتناجوا و راز گویید بالبر به نیکو کاری
والتقوی و به پرهیزگاری و ترسکاری واتقوا الله و بترسید از خدای در هر کاری که کنید الذی آن خدای که شما الیه تحشرون بسوی او
جمع کرده خواهید شد تا شما را بر کردارها جزا خواهد داد انما النجوی جز این نیست که راز گفتن بالاثم والعدوان من الشیطان از وسوسه شیطانست
که در چشم شما می آراید و بران میدارد لیحزن الذین آمنوا تا اندوهگین گرداند مومنانرا ولیس و نیست شیطان یا تناجی او
بضارهم شیئا ضرر رساننده مومنانرا بچیزی الا باذن الله مگر بدستوری خدای یعنی بمشیت و قضای وی وعلی الله و بر خدای نه
غیر او فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند مومنان و مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن جهودان و منافقان حسابی برندارند

گرگو داد ایشان را معذرتی و اخبار ایشان را اعتباری نیست نظم دگر با سخن خصم تند گوی مگوی که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست
جمعی از اهل بدر رضی الله عنهم بمجلس حضرت رسول آمدند و بعضی از اصحاب گرداگرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرو گرفته بودند بدریان سلام
کرده در میان مسجد بر پای ایستادند و کس ایشان را جای نداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که قم یا فلان و یا فلان و فلان
ایشان برخاستند و جای با اهل بدر گذاشتند منافقان مجال یافته در این باب اغاظت کنایات و شکایت کردند آیه آمد که یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا قیل لکم تفسحوا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فی المجالس در مجلسها چون
مجلس ذکر و تلاوت و نماز فافسحوا پس جای گشاده کنید بر مردم یفسح الله تا گشاده کند خدای لکم و شما را در قبر یا در بهشت منزلهای
با سعت یا دلهای شما را منشرح گرداند یا رزق تقایق و تراحم واذا قیل و چون گفته شود انشزوا و شما را برخیزید و برتر روید
فانشزوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می نشستند و چون یکی را از ایشان حکمی طلبیدند
نخواستی که برخیزد این آیه نازل شد و در تفسیر ماوردی مذکورست که چون گویند برخیزید بنماز جمعه یعنی ندا در دهند برخیزید
یرفع الله تا برداشته خدای تعالی درجها در بهشت الذین آمنوا منکم آنانرا که گرویده اند از شما والذین اوتوا العلم و برداشته
آنانرا که داده شده اند علم با ایمان درجات درجها بالای درجات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضلست
از مومن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود رحمه الله روایت میکند که اوزاعی را در خواب دیدم گفتم وا خبر ده از عملی که بهترین اعمال
تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلند تر از درجه علما ندیدم و از آن که بهشت درجها اند و متاکان این جواب موافق الست و علما
دین را درجات بلندست هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیا علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و قدر و در افتعت با اصفیا
ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که مومن عالم را بر دارند درجها بالای غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو باشد
شصت سال و در حدیث ابی الدرداء مذکورست که فضل عالم بر عابد چون فضل قمرست در شب چهارده بر سایر کواکب مثنوی
مصابیح الانام بکل ارض هم العلماء و العلماء الکرام نظم رفعت ادمی بعلم بود هر کرا علم بیش قیمت بیش ع قیمت هر کسی بدانش اوست ع
سازد افزون بعلم قیمت خویش والله بما تعملون وخدای بآنچه شما میکنید خبیر داناست در تیسیر وعده و وعید آورده اند
که دولتمندان بسیار نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آمدند و از بسیار گفتن و چیزها از هر نوع می پرسیدند تا حدی بدان وقت رسید که آنحضرت
بتنگ آمد این آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گوئید با رسول فقدموا پس
پیش فرستید یعنی بدهید بین یدی نجویکم پیش از راز گفتن خود صدقة صدقه بمستحقان ذلکم این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهتر
شما را زیرا که طاعت بیفزاید واطهر و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو گردد فان لم تجدوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله
غفور پس خدای آمرزنده است و کسی را که این کار نکند یعنی بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست بنده را تکلیف ما لا یطاق نفرماید
در خبرست که این حکم ده شبانه روز بوده است و مرتضی علی را رضی الله عنه دیناری زر بود از آن ده درم کرد هر روز یک درم
صدقه دادی و با رسول صلی الله علیه وسلم راز گفتی و چیزی پرسیدی بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد رحمه الله فرموده که آیه نازل شد
و علی رضی الله عنه کسی بدان کار نکرد این بود و این از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت بیش نبود و علی کرم الله وجهه در آن
ساعت این کار کرد پس آیه آمد أأشفقتم ایا بترسیدید و دشوار آمد ان تقدموا آنکه پیش بدهید بین یدی نجویکم صدقات

پیش از راز گفتن خود صدقه فاذ لم تفعلوا پس چون نکردید این کار را وتاب الله علیکم و باز گشت خدای بشما بتوبه یعنی در گذرانید
از شما فاقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز فریضه را وآتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را واطیعوا الله ورسوله و فرمان برید
خدای و رسول او را در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید در خبرست که عبد الله
ابن نبتل منافقی بود با رسول خدای صلی الله علیه وسلم نشست و خاست کردی و سخنان آنحضرت با یهود گفتی روزی حضرت پیغمبر صلعم
در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی که دل او دل متکبر بود و بنظر شیطان
ناظر باشد ناگاه این نبتل در آمد حضرت فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل سوگند خورد و
یاران خود را آورد تا سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیه نازل شد که الم تر ایا نمی نگری الی الذین تولوا
بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است خدای علیهم بریشان یعنی یهود ما هم نیستند منافقان
منکم از شما که مومنانید ولا منهم و نه از ایشان که جهودانند ویحلفون و سوگند میخورند علی الکذب بر دروغ بر دعوی اسلام و انکار
سب انام وهم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند اعد الله لهم آماده کرده است خدای برای ایشان عذابا شدیدا عذابی
سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت با آتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء بدست ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند
بر آن اصرار می نمایند اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم سوگندانی که میخوردند جنة سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان باشد
فصدوا پس باز داشتند مردمانرا بوقت ایمنی خود عن سبیل الله از راه خدای یعنی از نکتی و سخن چینی یا ایشان نزاید دل می سازند تا از جهاد
متقاعد گردند فلهم پس مریشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان روز قیامت اموالهم خواستهای ایشان
ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا و از عذاب خدای چیزی را اولئک گروه منافقان اصحاب النار ملازمان دوزخند
هم فیها ایشان در آن خالدون جاوید مانندگانند در آن منافق نیز در خلود مانند حکم کافر دارد بلکه درکه ایشان از مشرکان زیرتر
خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن آن روز را که بر انگیزد خدای همه منافقانرا از قبور ایشان فیحلفون پس
سوگند خورند برای فضایل اسلام و اخلاص خود کما یحلفون لکم چنانچه سوگند میخورند برای شما ویحسبون و انگاری می پندارند
انهم آنکه ایشان علی شیء بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای میفرماید که الا انهم بدانید بدرستی که ایشان هم الکاذبون
ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بنهایتی رسیده که با دانای نهان و آشکارا دروغ میگویند استحوذ مستولی شده است
و غلبه کرد علیهم الشیطان بریشان دیو و بوسوسه میل داد ایشانرا بمعاصی فانسیهم پس فراموش گردانید بریشان ذکر الله یاد
کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان اولئک آن گروه فراموش کاران که نعیم موبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند
ان الذین بدرستی آنانکه یحادون الله ورسوله خلاف کنند خدای و رسول او را اولئک آن گروه مخالفان فی الاذلین در جماعت
خوار تر اند و یا ایشان یعنی در دنیی بخواری قتل و اسیر گرفتار شدند و بعضی رسوا و سیاه روی و در عقبی کتب الله نوشت خدای در لوح محفوظ
و حکم کرد که بهر حال لاغلبن انا هر آینه غالب شوم من ورسلی و فرستادگان من و علیه رسل اگر مامور بجنگ بند بقهر و زجر اعادیست
و اگر مامور نیستند بدلیل و حجت ان الله قوی بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیا عزیز غالبست در حکمی که خواهد و کسی که
بر منع آن قادر نباشد خط حکمی که آنرا زیاد کم کردن نا بود کسی را در آن مجال تصرف کجا بود حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان

یا دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلق با هیچ دشمن دوستی نکنند اگرچه قرابة قریب واقع باشد چنانچه فرمود لا تجد قوما یؤمنون
بالله ونشاید که یابی گروهی را که میگروند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین که ایشان یوادون مودت ورزند و دوست دارند من حاد الله ورسوله
هر کرا که خلاف کند با خدا و رسول او یعنی مومنان کافران و منافقان را دوست ندارند ولو کانوا واگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول آباءهم پدران
ایشان چون ابوعبیدة جراح رضی الله عنه که روز بدر پدر خود عبید را روز بدر بقتل رسانید عبدالله جراح را در روز احد بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان
چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه که روز بدر پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر صلی الله علیه وسلم صدیق را نگذاشت که بجنگ وی او اخوانهم یا برادران
ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن
هشام را بقتل رسانید و چون مرتضی علی رضی الله عنه و حمزه و عبیده رضی الله عنهما اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه که با
دشمنان خدای دوستی نکنند کتب نوشته است خدای یعنی ثابت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را یا حکم کرده است آن را یا لوازم آن از اخلاص
واستقامت وایدهم وتقویت کرده است ایشان را بروح برحمتی یا نصرتی یا نور هدایتی منه از نزدیک خود که نیز مدد داده است ایشان را بجبرئیل یا بقرآن ویدخلهم
ودر آرد ایشان را روز حشر فی جنات تجری در بهشتی که جویها دارد من تحتها از زیر درختان آن الانهار جویها از آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها
جاوید باشند که مانند در آن رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند ورضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدای بکرامتی که وعده
کرده است ایشان را در عقبی اولئک حزب الله آن گروه لشکر خدا و تابع دین ویند الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدای هم المفلحون ایشان
رستگاران اند امام ثعلبی از جرجانی رحمهما الله نقل میکند که جرجانی از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا وعلیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب تو کیست
خطاب آمد که الخاشعة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولیک حزبی وحول عرشی هر که چشم او از محارم فرو بسته بود و دست او از آزار خلق
و از حرام کوتاه باشد و دل خود را از ماسوی الله پاکیزه کرده اند از جمله حزب الله است و درین باب گفته اند نظم از هرچه ناروا ست از دو دیده بر بند
وز هرچه ناپسند بود دست بازدار لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک تا یابی شرف جلوه اهل قبول بار بسم الله الرحمن الرحیم
سبح تسبیح گفت بپاکی ستایش کرد لله ما فی السموات وما فی الارض خدایرا آنچه در آسمانها و زمینها است وهو العزیز و او غالب کننده است بر همه
در حکم و فرمان الحکیم صواب کار و درست کردار آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب
جهة دیه دو عامری که در عهد پیغمبر بودند و عمرو بن امیه ضمری رضی الله عنه ایشان را کشته بود به منازل یهود بنی النضیر رفت و در وقتی که بنشست بدیوار
خانه ایشان نهاده یهود سنگی بر بام بردند تا بران حضرت افکنند فی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم را صلی الله علیه وسلم خبردار کردانید و آنحضرت
بمدینه آمده کسی بدیشان فرستاد که از دیار خود دور شوید و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود مدد و معاون شمایم یهود بسخن آن
منافق مغرور شده یاغی گشتند و خبر بدان حضرت رسید و با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشان را محاصره کرده و ایشان جلا قبول کردند
بواسطه ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افکند و چون جلا قبول نمودند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار اموال که دواب
شما بر تواند گرفت با خود ببرید برین وجه قرار گرفت و حق سبحانه آیة فرستاد که هو الذی اوست آن خداوندی که از روی اذلال اخرج
الذین کفروا بیرون کرد آنان را که بگرویدند من اهل الکتاب از اهل توریة یعنی بنی النضیر را من دیارهم از سرایها و منزلها که در مدینه داشتند
لاول الحشر در اول راندن ایشان از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که فردا ترا بشام است در اول الزمان الثانی
از جانب مشرق بیاید و مردم تا زمین شام محشور شوند یعنی خروج ایشان در اول حشر باشد ما ظننتم شما گمان نداشتید ای مومنان ان یخرجوا

اکه بیرون روند بنو نضیر از مدینه بجهت بسیاری مردم و مدد و شجاعت و شوکت وظنوا انهم و گمان بردند ایشان که مانعتهم حصونهم منع کننده
یا باز دارنده است حصارهای استوار ایشان من الله از فرود آمدن قضای خدای بدیشان فاتاهم الله پس بیامد بدیشان عذاب خدای من حیث
لم یحتسبوا از آنجا که گمان نبردند وقذف وبیفکند خدای فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شنیدند یخربون
خراب میکنند بیوتهم خانهای خود را بایدیهم بدستهای خود وایدی المومنین و بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردن تا خانهای ایشان بدست اهل اسلام
خراب شد پس کانه خود بدست خود خراب کردند در خبر است که چون یهود دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شنیده و دانستند که منازل ایشان بدست
مومنان افتد خانها را میکندند و هرچه ایشان را خوش می آمد از درها و چوبها و سنگها برداشته از محال آن برکنده میخواستند که با خود ببرند و بعضی بشکستند و بار کردند
خود در ابواب استاده و اطراف رجلات نموده و تماشا میکردند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند یعنی بولایت شام رفتند و حیی بن اخطب فاعتبروا پس عبرت گیرید
یا اولی الابصار ای خداوندان دیدها یعنی به بینید احوال ایشان را و ازان عبرت بردارید ولولا ان کتب الله و اگر نه آنست که خدای نوشته است در لوح
و حکم کرده علیهم الجلاء بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لعذبهم هر آینه عذاب میکرد ایشان را فی الدنیا درین سرای بکشتن و برده کردن
ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست در آن سرای عذاب النار عذاب آتش دوزخ ذلک این عذابها مر ایشان را بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا
الله ورسوله دشمنی کردند با خدای و رسول و مخالفت ورزیدند ومن یشاق الله و هر که دشمنی دارد خدایرا فان الله پس بدرستی که خدای
شدید العقاب سخت عقوبتست مر او را و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشان را قطع کنند عم از بجوه و عبدالله
و ابولیلی مازنی رضی الله عنهما بدان مهم مامور گشته ابولیلی اجود انواع تمرها را ببرید و عبدالله میگفت میدانم که خدای این نخیل بدست مسلمانان
بازدهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیة فرستاد که ما قطعتم آنچه ببریدید من لینة از خرمابنان او ترکتموها
یا بگذاشتید آنرا قائمة علی اصولها ایستاده بر اصلهای خود فباذن الله پس بامر خدا است و به پسندید وی برای آنکه تا شما را یاری دهد ولیخزی
الفاسقین برای آنکه خوار کرداند جهودان را که بیرون رفتگی تن ندادند از دایره ایمان آورده اند که چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره
و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع فی شد یعنی تمام خاصه پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم پس آنحضرت
از اسلحه هرچه که خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و اکثر روایات ناظر بانست که از انجمن ساخت و امام اعظم رحمه الله
برین قتد و حق سبحانه درین باب میفرماید که وما افاء الله وانچه باز کردانید خدای علی رسوله بر فرستاده خود منهم از مال و ملک ایشان
یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فما اوجفتم پس نتاختید علیه بر تحصیل آن من خیل هیچ اسبی ولا رکاب و نه شتری یعنی پیاده بدین
برین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد شما را کلفتی نرسیده باشد و نه تعب و کارزار این حصار را فتح نکردید ولکن الله ولیکن خدای
بنصرت خود یسلط رسله مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را علی من یشاء بر هر که میخواهد والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغمبر
و مغلوبیت دشمنان قدیر تواناست کاهی بسبب ظاهری چون قتال و جدال ایشان را غلبه میدهد و گاه بسببی پنهان چون القای ترس و بیم در دل
ایشان ما افاء الله آنچه باز کردانید خدای علی رسوله بر پیغمبر خود من اهل القری از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب گرفته نشود
فلله پس مر خدایراست وللرسول و مر پیغمبر اورا ولذی القربی و مر خداوندان قرابت را یعنی بنی هاشم پیغمبر صلی الله علیه وسلم والیتامی و مر یتیمان
محتاج را والمساکین و درویشان را وابن السبیل و راه گذریان را که بی مال باشند علما برانند که فی خاصه پیغمبر است صلی الله علیه وسلم
و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقه سنه اهل و عیال ازان میفرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت می نموده و بعد از

وفات ایشان بعضی علما حمل بر ظاهر آیه کرده خمس را شش سهم سازند و سهمی که نامزد حق سبحانه است به عمارت کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند تمام فقرای
جل ذکره برای تعظیم است و آنرا پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول صلی الله علیه وسلم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف آن امام است و در دیگر مصالح اسلام
صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمت گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی
و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی و آنرا صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی چون
روسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین حال بسته گفتند یا رسول الله تو ربع و صفی غنیمت بردارید و بگذارید تا ما باقی قسمت کنیم حق سبحانه آنرا
خالصه پیغمبر کرد و این قسمت از آن روی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی را بیان کردیم کیلا یکون تا نباشد آن فی دولة گردان دست بدست
بین الاغنیاء میان توانگران منکم از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را از آنکه دست یابند محروم سازند چنانکه در زمان جاهلیت بوده
وما آتاکم الرسول و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فی و غنیمت فخذوه پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وما نهاکم عنه و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول
فانتهوا پس باز ایستید از آن و محققان بر آنند که حکم این کلمات عام است و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فرا گیرید و فرمان برید
و هر چه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی او حق است هر که ویرا متابعت کند نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نکند در ورطه هلاک افتد نظم
انکس که شد متابع امر تو قد نجات … و انکو خلاف امر تو ورزید قد هلک واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای ان الله شدید العقاب سخت عقوبت است بر
مخالفان فرمان پیغمبر را للفقراء المهاجرین و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل است و درویشان هجرت کننده الذین اخرجوا آنانکه
بیرون کرده شده اند من دیارهم از سراهای ایشان که در مکه داشتند واموالهم و دور افتاده اند از مالهای خود یبتغون می طلبند فضلا
من الله بخشش و بخشایش از خداوند خود ورضوانا و خشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبود بلکه طلب مرضات
و رضا بود و ینصرون الله و یاری میکنند دین خدا در نفس و مال خود ورسوله و نصرت می نمایند
پیغمبر او را بیاری و هواداری اولئک آن گروه مهاجران هم الصادقون ایشانند راستان در دین هم بقول و هم بفعل والذین و دیگر برای
آنانکه تبوؤا الدار جای کردند در سرای هجرت والایمان و در دار ایمان یعنی مدینه و در تفسیر امام … آورده که ایمان نام مدینه است
و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم او را این نام نهاد پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه من قبلهم پیش از هجرت مهاجران
چون مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند به دو سال پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مساجد ساختند یحبون
دوست میدارند من هاجر هر کرا هجرت کند الیهم بسوی دیار ایشان و اورا جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند ولا یجدون و نیابند فی
صدورهم در دلهای خود حاجة حسدی و حقدی و غصه مما اوتوا از آنچه عطا داده شوند ایشان و مراد آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید
اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنیم و طایفه مهاجر بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را خاصه
بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشتی خود مشغول شوند سعدین رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله خاطر ما آن
میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت نمایی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که از ایشان خیر و برکت در منازل ما است حضرت پیغمبر صلعم
ایشانرا دعا کرد و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید ویؤثرون و ایثار میکنند و تقدیم می نمایند مهاجرانرا علی انفسهم بر نفسهای خویش
یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند ولو کان بهم و اگر چه هست ایشانرا خصاصة حاجت یا حاجت ایشان می نمایند در اسباب …

از ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه آوردند آنرا به درویشی دیگر که از او محتاج تر بود فرستاد
و او بر دیگری ایثار نمود و همچنین تا هفت کس از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند آیه در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما برآنند که از ان
شش خصلت که جود مشتملست بران صفت ایثار اکمل و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری مستحق آن باشد
از خود باز گیرد و بوی بخشد نظم کریم کامل از آن می شناسیم اندرین دوران که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردانش ز استغنای همت با وجود فقر و بی برگی
ز خود واگیرد و سازد نثار بی نوایانش ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق
فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشان رستگاران اند یا پیروزی یافتگان به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت والذین جاؤا
و آنانکه آمدند و می آیند من بعدهم پس از مهاجر و انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت یقولون میگویند ربنا اغفرلنا ای پروردگار ما
بیامرز ما را ولاخواننا و مر برادران ما را در دین الذین سبقونا بالایمان آنانکه پیشی گرفتند بر ما با ایمان ولا تجعل و مگردان فی قلوبنا
در دلهای ما غلا کینه و حسدی و خیانتی للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند
پیش از ما یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ربنا ای پروردگار ما انک رؤف بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رحیم بخشنده ما را
برحمت خود در زمره سابقان داخل گردان گفته اند هر که را کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل آیه نیست صاحب انوار آورده
که حق سبحانه مومنان را بسه رتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بپاکی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود
از اقسام مومنان خارج افتد الم تر آیا نگاه نکرده الی الذین نافقوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر
میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و اصحاب ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب که با محمد میکنید معاونت
تمام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما تا حدیست که اگر او بر شما غالب شود و شما را از این دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت میکنیم
این آیه آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان یقولون میگویند لاخوانهم مر برادران خود یعنی اشباه و امثال خود را که اخوة الکفر اند
الذین کفروا آنانکه نگرویده اند من اهل الکتاب از اهل توریة که غم مخورید لئن اخرجتم اگر بیرون کرده شوید از دیار خویش لنخرجن
هر آینه بیرون آییم معکم با شما از روی دوستی و مصاحبت ولا نطیع و فرمان نبریم فیکم در ایذا و آزار شما احدا کسی را که محمد است یا کسی
از مسلمانان یا شما قتال کند لننصرنکم هر آینه یاری کنیم شما را والله یشهد انهم و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان لکاذبون
دروغ گویانند لئن اخرجوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لا یخرجون بیرون نمی روند منافقان معهم با ایشان و موافقت نمی کنند ولئن
قوتلوا و اگر کارزار کنند با ایشان لا ینصرونهم منافقان یاری نمی دهند ایشانرا ولئن نصروهم و اگر بفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را
لیولن الادبار هر آینه باز گردند یعنی بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان
منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لانتم هر آینه شما که مومنانید اشد رهبة سخت ترید از جهت ترس فی صدورهم در دلهای ایشان
من الله از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای ذلک آن خوف و خشیت از شما و بیشتر بانهم بسبب آنست که ایشان قوم
لا یفقهون گروهی اند که نمی دانند عظمت خدای را و جلال سلطنت او اگر نه بایستی که از او ترسند لا یقاتلونکم کارزار نمی کنند با شما جمیعا همه
ایشان یعنی یهودان و منافقان الا فی قری محصنة مگر در دیهها استوار کرده بخندق و برج و باره او من وراء جدر یا از پس دیوارها
بسبب دلیری … ایشانرا قوت آنکه روی بروی با شما جنگ کنند نیست بلکه باسهم کارزار ایشان بینهم میان یکدیگر خوب میکنند

شدید سخت است اما مر شجاع گرنما خدا و رسول حرب کنند بد دل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدا در دل ایشان افکنده طاقت
مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند تحسبهم جمیعا تو پنداری یهود و منافقان را مجتمع و متفق در رای و تدبیر وقلوبهم شتی و حال آنست که دلهاء ایشان پراگنده
و پریشانست زیراکه عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلک این وصفها که کرده شد بسبب آنست بانهم که ایشان قوم لا یعقلون گروهی
که تعقل نمی‌کنند و درنمی‌یابند اخبار را که صلاح ایشان درانست پس مثل یهود کمثل الذین همچون مثل آنانست که بودند من قبلهم پیش از ایشان قریبا بزمانی
نزدیک ذاقوا چشیدند وبال امرهم بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت را و ادی بنی قینقاع اند که ایشان را اجلا کردند از مدینه یا اهل بدر
که عرصه هلاک گشتند ولهم و مر ایشانراست با وجود خواری دنیا عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن یهود را
و وعده نصرت کردن کمثل الشیطان همچون مثل شیطانست اذ قال چون گفت للانسان اکفر مر آدمی را کافر شو که بر کفر خود ثابت باش که من یار و مددکار
توام فلما کفر پس چون بران ثبات ورزید و بنای شرک در زمین دل او استحکام یافت قال گفت شیطان انی بری منک من بیزارم از تو
انی بدرستی من اخاف الله رب العالمین می‌ترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابوجهل
دران وقت ابوجهل به بدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای ابا الحکم من
کمین یار توام و چون به بدر رسیدند و ابلیس دید که ملایکه بمدد اهل اسلام نازل می‌شوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال
این قصه مذکور شد و بعضی برآنند که شیطان ابیض است پسر ابلیس و انسان برصیصاء عابد که ابیض او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد و از او
این حکایات بر سبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرده و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض هم اغواء او را تکفل
بر ذمه خود گرفته بیامد بصورت آدمی در صومعه او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متحیر مانده مرید او گشت ابیض عزیمت
وقت کرد و کلمه چند جهت شفاء مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را تخنیق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را
گفت که علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست ایشان او را در صومعه برصیصا آوردند و دمی بر وی دمید شیطان از وی دست باز کرد و شفا یافت
القصه ابیض دختر ملکی را مبتلا و مختل می‌ساخت و به برصیصا ارشاد نمود و بحیلات او میگذاشت تا دختر ملک را متوجه شد و او در صومعه
زاهد آوردند و دعا کرد و ابیض او را بگذاشت و زاهد را وسوسه کرد تا باو مفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض
پدر او را از حال مطلع گردانید و زاهد را گرفته بر دار کردند و ابیض همان بصورت اول خود را بوی ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا
خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض از وی بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت
نظم عاقبتی مشو که کیف مردان مرد را در سنگلاخ وسوسه بسیار بریده اند فکان عاقبتهما پس هست آخر کار آن شیطان و انسان انهما
آنکه ایشان هر دو در سنگلاخ فی النار در آتش دوزخ باشند خالدین فیها جاوید ماندگان در آن وذلک و خلود در آتش جزاء الظالمین
پاداش ستمکارانست یا ایها الذین امنوا ای آنانکه گرویده اید اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و بید و باز گردید ولتنظر نفس و باید که بنگرد
هر نفسی و ببیند ما قدمت آنچه را که پیش فرستاده است لغد برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعات کرده شکرگذاری نماید و در
زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود واتقوا الله و بپرهیزید از سطوات الهی مکرر تقوی برای
تاکیدست یا اول در اداء واجباتست بقرینه اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست بما
تعملون بانچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارتست باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوی عوام است و آن

پرهیز

پرهیز کردن باشد از محرمات دوم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هرچه مادون حقست نظم اصل تقوی گزاردن این است
ترک مجموع ماسوی الله است ولا تکونوا و مباشید ای مومنان کالذین مانند آنانکه نسوا الله بگذاشتند امر خدا را چون یهود و منافقان
و اهل شرک فانسیهم پس خدای فراموش گردانید بر ایشان انفسهم نفسهای ایشانرا تا برای آن تقدیم چیزی نکردند و گفته اند
در توفیق بر ایشان در بست و سهل بن عبدالله تستری فرموده که بوقت گناه از خدای فراموش کردند خدای نیز توبه بر ایشان فراموش
ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره فرمان برداری لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدای
اصحاب النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند و اصحاب الجنة یاران بهشت که در استکمال نفس کوشیده اهلیت
جنت حاصل کردند اصحاب الجنة یاران بهشت یعنی ساکنان او هم الفایزون ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در
نعیم مقیم پیوسته لو انزلنا اگر میفرستادیم ما هذا القران این قرآن را علی جبل بر کوهی و آن کوه فهم و ادراک میدادیم لرایته هر آینه
میدیدی او را خاشعا ترسنده و فرمان برنده متصدعا شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای و از مهابت و عیدی
که در وی است یعنی کوه با بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و دلهای سنگین کافران از آن متاثر نمی‌شود
این سنگین تر یکذره سوهان گر نیست وتلک الامثال و این مثلها نضربها بیان میکنیم للناس برای تنبیه مومنان لعلهم یتفکرون
شاید که اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن هو الله آنکه قرآن فرو فرستاده خدائیست الذی آن خدای که لا اله
نیست معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم معدوم و موجود
یا به حیوة و موت یا رزق و اجل یا دینی و آخرت و یا آنچه هست و آنچه خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت
عامه سابغه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرحیم بسیار بخشش که رحمت خاصه او بمومنان رسد در آخرت بعفو و غفران
و رویت و رضوان هو الله اوست خدای الذی آن خدایی که هیچ ویرا لا اله نیست خدای سزای پرستش الا هو مگر وی
الملک پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصونست و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون القدوس پاک
از شوایب نقص و معایب و منزه از تطرق آفات و نوایب السلام سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل
المومن ایمن کننده مومنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان المهیمن
گواه راست بر وجه خلق کننده یا نگهبان اشیا یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمیست از اسماء الهی که تاویل آن غیر
خدای نداند العزیز غالب در حکم یا بخشنده عزت الجبار بزرگوار یا شکسته کارها در هم شکسته المتکبر مستحق کبریا و عظمت سبحان الله
پاکست خدای عما یشرکون از آنچه شریک می‌سازند با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده
یعنی تقدیر کننده بر وفق مشیت و مقتضای حکمت البارئ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود المصور بخشنده
صورت مر مخلوقات را له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد یسبح له و یاد میکنند مر او را
ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین و از همه نقایص و تقدس میداند وهو العزیز و اوست عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور
نگردد الحکیم صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه گوید و کند به حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه
جبرئیل را علیه السلام از اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک باواخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب داد دقایق و حقایق الاسما

و خطبه از مراسی بسبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید دید و من الله العنایة والتایید بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سال ششم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت و حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه مکتوبی بقریش نوشته
از آن عزم اعلام نمود و جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر فرمود و علی و زبیر و مقداد را رضی الله عنهم فرستاد تا بروضه خاخ رسیده مکتوب را
از ساره که مولاة ابی عمرو بن الصیفی بود بستدند و بخدمت آوردند حضرت حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه برین داشت گفت یا رسول الله
بخدا سوگند که مومنم بخدا و رسول از دین اسلام برگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من
نماید بخلاف سایر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که حقی بر ایشان ثابت کرده تا محافظت کنان محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای
یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق رضی الله عنه در غضب شده گفت یا رسول الله مرا اذن ده تا گردن این منافق بزنم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفت ای عمر او را ما نجات که اهل بدر است و حق سبحانه بدریان را مژده داد که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم آنگاه این آیه نازل شد که یا ایها الذین
آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی وعدوکم دشمن مرا و اعادی خود را اولیاء دوستان تلقون میفرستید والق
میکنید الیهم بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بالمودة بسبب دوستی که دارید یا طرح محبت می افکنید وقد کفروا و حال آنست که دشمنان
کافر شده اند بما جاءکم بانچه بشما آمده است من الحق از سخن راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام است یا نبرا و از متابعت
که پیرست یخرجون الرسول بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وایاکم و شما را نیز اخراج می نمایند ان تومنوا برای آنکه شما میگروید بالله ربکم
بخدای که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را دوست مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما
که بیرون آمده اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی از جهت جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی و برای طلب خشنودی من تسرون الیهم داز میگوئید
یعنی سخنان سری بایشان میفرستید بالمودة بدوستی در لباس نصیحت وانا اعلم و من داناترم از شما بما اخفیتم بانچه پنهان میکنید از دوستی اعدا
وما اعلنتم و بانچه ظاهر می سازید از اعتقاد ومن یفعله و هر که بکند این کار یعنی فرا گیرد از ایشان دوستان یا القای خبر کند بایشان فقد
ضل پس بدرستی که گم کرده است سواء السبیل راه راست را ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند
شما را اسیر سازند یکونوا لکم اعداء باشند شما را دشمنان یعنی القای محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی اصلی را نگذارند ویبسطوا الیکم
و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را بزدن و کشتن والسنتهم و بگشایند زبانهای خود را بالسوء به بدی یعنی دشنام و فحش وودوا
لو تکفرون و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهد داشت شما را ارحامکم خویشان شما ولا اولادکم
ونه فرزندان شما یعنی اخوت و موالات با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند که ایشان دارند نفع نخواهد رسانید شما را یوم القیامة
روز رستخیز یفصل جدا کند خدای در آن روز بینکم میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران بدوزخ روند و مومنان ببهشت
والله بما تعملون وخدای بدانچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بصیر بیناست و بر آن جزا خواهد داد قد کانت بدرستی که هست لکم و شما را
ای مومنان اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فی ابرهیم در سخنان ابراهیم علیه السلام والذین معه و آنانکه بوده اند
از اهل ایمان اذ قالوا لقومهم یاد کنید چون ابراهیم و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید
انا برآء بدرستی که ما بیزاریم منکم از شما که بت پرستید ومما تعبدون و دیگر بیزاریم از آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای
کفرنا بکم کافر شدیم بدین شما یا بمعبود شما و بدا بیننا وبینکم میان ما و شما العداوة دشمنی والبغضاء و دشمنی

بدست یعنی محاربه ابدا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قایم خواهد بود میان ما بدست و دل حتی تؤمنوا تا وقتی که ایمان آرید بالله
وحده بخدای یکتا و یگانه یعنی یگانگی او بکرده و حق سبحانه میفرماید مومنان را که در تبرا از اهل شرک اقتدا با ابراهیم کنید
الا قول ابراهیم مگر در آن سخن ابراهیم که گفت لابیه مر پدر خود را که بوعده استغفار که با تو کرده ام و بوعده ایمان که تو با من
کرده لاستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهیم خواست برای تو وما املک و مالک نیستم ای پدر لک برای تو یعنی نتوانم
که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدای من شیء اگر بخدای نگروی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم
علی نبینا وعلیه السلام در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شده چون
خلیل جلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد
بکرم فایق تو کردیم والیک انبنا و بسوی تو بازگشتیم والیک المصیر و بتست بازگشت همه در آخرت و قولی آنست که این دعا تتمه
قول ابراهیم علیه السلام نیست بلکه حق سبحانه مومنان این امت را بعد از نهی موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه صحبت
با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم بلطف تو پیوند کردیم تا بسوی تو کردیم روی دل بتو سپردیم از همه باز ماندیم و با تو پیوستیم
هر چه بیو نبد با تو بریدیم هر چه پیمان دوست بود شکستیم ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مگردان ما را فتنة محل گماشتن للذین
کفروا برای آنانکه کافر شدند یعنی ایشان را بر ما مسلط مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن واغفر لنا و بیامرز
ما را ربنا ای پروردگار ما انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن الحکیم دانایی در کار خود پس ما را بر ایشان
نصرت ده لقد کان بدرستی که هست لکم و شما را فیهم در ابراهیم علیه السلام و قوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو که پی روی کنید اتراکرار برای
تاکیدست در اقتدا با ابراهیم علیه السلام یا در اول اقتدا است بر اقوال او و در ثانی با افعال او و اقتدا است لمن کان یرجوا الله
مر کسی که باشد که امید دارد رضای خدای را والیوم الآخر و امید دارد روز جزا را یا بترسد از خدای و روز بازپسین ومن
یتول و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و نصرت کردن
وی مومنین او را دین خود ناصر دین خود است الحمید ستوده است بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیه مومنان قطع دوستی
کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه وعده فرمود که عسی الله ان یجعل شاید آنکه خدا پدید آرد بینکم میان شما وبین الذین و میان
آنانکه عادیتم دشمن داشتید منهم از کفار مکه مودة دوستی و یاری و اتحاد یعنی دیگر ابو سفیان و سهیل ابن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از
صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان تا با ایشان قبل از نهی محبتی تمام پیدا شد والله قدیر و خدای تواناست
بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور و خدای آمرزنده است کسی که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان بر آنانکه بعد از نهی
قطع مودت کردند قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند
حق سبحانه درباره ایشان فرمود که لا ینهیکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان عن الذین از آنانکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار
نکرده اند با شما فی الدین در کار دین و ملت ولم یخرجوکم و بیرون نکرده اند شما را من دیارکم از سراها و منزلها شما یعنی خزاعه که در مکه
واخراج شما دخل ننموده اند یا مراد زنان و کودکانند که ایشان را در قتل و اخراج حیدان مدخلی نیست حیف باید که خدای باز نمیدارد
شما را ان تبروهم از آنکه نیکویی کنید با ایشان وتقسطوا الیهم و از آنکه عدل کنید یا بفرستید قسطی و بهره برای ایشان ان الله یحب المقسطین

بدرستی که خدای دوست دارد عدل کنندگان را انما ینهیکم الله جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین خدای واخرجوکم وبیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما وظاهروا ومعاونت کردند وهم پشت شدند با اعدای علی اخراجکم بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدد حرب آمدند وبرخی که سعی اخراج کردند وجمعی که یار ساعی بودند یا زمید اد خدای شما را ان تولوهم از آنکه دوستی کنید با ایشان ومن یتولهم وهر که دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای باید وبا دوستان خدای می شاید که از دوستی دیگران هیچ نکشاید نظم بکسل ز دوستان دغا باز حیله ساز یاری طلب که طالع عشق وفا بود آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شرایط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت او را باهل مکه باز فرستد واگر مسلمانی از مدینه روی بمکه نهد جایز نباشد که او را بازگردانند هنوز آنحضرت در حدیبیه بود که جماعت مومنات از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه در عقب او شوهرش مسافر مخزومی برسید وگفت شرط صلح برین وجه بوده که هر که از ما بتو آید بما رد کنی جبرئیل علیه السلام آمد گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان وروایتست که مومنات از مشرکان باز نمیدادند واین آیه نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اذا جاءکم المومنات چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات هجرت کننده از دار کفر بهجرت ایشان در دشمنی شوهر نبوده ودوستی دیگری سبب آمدن نشده وبهیچ غرضی از اغراض دنیوی باز نسبتند بلکه خاص برای دوستی خدا ورسول وتدین بدین اسلام آمده اند الله اعلم خدای دوناترست بایمانهن بکرویدن ایشان که مطلع است بر سرایر وضمایر اما چون حکم شرع برظاهرست ایشان را سوگند دهید فان علمتموهن مومنات پس اگر دانستید ایشان را بتغلیب ظن که مومن اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را الی الکفار بسوی شوهران ناگرویده ایشان لاهن نه ایشان یعنی این زنان حل لهم حلالند مر کافرانرا ولا هم ونه آن کافران یحلون لهن حلال می شوند برین زنان را چه تباین دارین جدایی افکنده است میان ایشان واتوهم وبدهید شوهران ایشان را ما انفقوا آنچه خرج آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سبیعه را سوگند داد وآنچه شوهرش از مهر بدو داده بود گرفته باز گشت وآیه آمد که ولا جناح علیکم وهیچ بزه وتنگی نیست بر شما ان تنکحوهن آنکه بخواهید این زنان مهاجره را اذا اتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مزدها یعنی مهرهاء ایشان پس فاروق رضی الله عنه دو زن داشت ودیگر آیه آمد که ولا تمسکوا وچنگ در مزنید بعصم الکوافر بعصمتها یعنی بعقدهاء زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند حکم شد واسالوا وبخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران ما انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او بدو ولیسالوا وباید که بخواهند کافران از شما ما انفقوا آنچه خرج کرده اید از مهور ازواج مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیه منقطع شد میان مومن وکافره ومیان کافر ومومنه پس هر یک باید رد کنند مهر را که بصاحب خود داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد حکم الله فرمان خدایست یحکم حکم میکند خدای بآن بینکم میان شما والله علیم وخدای داناست بمصالح شما حکیم حکم کننده بانچه محض حکمت بعد از نزول این آیه مومنان اداء مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان وکفار از اداء مهور مرتدات ابا نمودند آیه آمد که وان فاتکم واگر فوت شود از مومنان از شما شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندند ومهر او بدست شما نیاید فعاقبتم پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید وعاقبت شما را ظفر بود ومال بدست آید فاتوا الذین پس بدهید آنانرا که رفته اند ازواجهم زنان ایشان بدار الکفر وهر یا قه اند مثل ما انفقوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن

درسعادت

درسعادت از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که شش تن از زنان مومنان مهاجر مرتد شده نزد کفار رفتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مهور ایشان را از غنیمت بشوهران داد واتقوا الله وبترسید از عذاب خدای الذی انتم آن خدای که شما به مومنون بدو گرویده اید گویند که حکم این آیه تا باقی عهد باقی بود چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه وسلم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نزدیک او میل کردند آیه آمد که یا ایها النبی ای خبر کننده یا ای بلند قدر اذا جاءک المومنات چون بیایند بتو زنان گرویده یعنی به نیت گرویدن یبایعنک بیعت کنند با تو علی ان لا یشرکن بر آنکه شرک نیارند ونیز بگیرند بالله شیئا با خدای چیزی را ولا یسرقن ودزدی نکنند ولا یزنین وزنا نکنند ولا یقتلن ونکشند اولادهن فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند واو را نیفکنند ولا یاتین ونیایند ببهتان بدروغی که از روی جهل یفترینه بر بافته اند از بین ایدیهن وارجلهن میان دستها وپایهاء خود آورده می پرورند ولا یعصینک وعاصی نشوند در تو فی معروف در آنچه نیکوهای از نیکویی که ترک نوحه کردن وروی خراشیدن وموی بریدن وجون بدین شروط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه رضی الله عنها فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با زنان سخن بود ودست آنحضرت دست هیچ زن نسود وقولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند بعد از آن حضرت دست مبارک دران آب برد وگفته امیمه خواهر خدیجه را رضی الله عنها فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت واستغفر لهن الله وطلب آمرزش کن برای زنان میانه از خدای ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده آن کسانیست که بر توحید بیعت میکنند رحیم مهربان بریشان که توفیق توبه وایمان داد ونزد یکی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود ومن میگویم که ایمان موقوفست بر رحمت تا رحمت خود توفیق بخشد کس بدولت ایمان نرسد لاجرم توفیق عزیزست بهر کس ندهند بعضی درویشان مسلمانان بجهت منفعت با جهودان دوستی میکردند وخبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیه آمد که یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما غضب الله علیهم با گروهی که خشم گرفت خدای بریشان قد یئسوا بدرستیکه نومید شده اند یعنی یهود من الاخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد وکتمان نعت رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم نا امید شدند از آن کما یئس الکفار یعنی چنانکه نا امید شده اند کافران من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدین دنیا یا یهود نا امید شدند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند واز نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله پاک وبی عیب گفت وخدا را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات وما فی الارض وآنچه در زمین است از سفلیات وهو العزیز واوست غالب که حکم او بهیچ وجه مرد ود نگردد الحکیم درست کار که خلل با فعال او راه نیابد میان آورده اند اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند ایا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفره نیران رهاینده بروضه جنان وتحفه روح وریحان رساند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة الآیه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که ینده را از عذاب الیم رهایی بخشد وبا علی علیین فرود آرد ایمان وجهادست صحابه از سوت کرامت داشتند آیه آمد که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لم تقولون چرا میگویید ما لا تفعلون

کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون

آنچه نخواهید کرد و نزد بعض علما آیه عام است و شامل هر کسی که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخلست و بالان علما نیز که خلق را
بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شب معراج دید
گروهی را چنین کسان بمقراض آتشین می بریدند قطعه ازین نیکوی عالم تغییر گوی را کو در عمل بکوشی نادان جاهلی بار درخت علم ندانم بجز عمل
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ان الله بدرستی که خدای یحب الذین یقاتلون دوست میدارد آنان را که کارزار کنند فی سبیله در راه وی
صفا صف زده در برابر خصم کانهم گویا ایشان در استحکام بنیان مرصوص بناها اند ریخته از ارزیز کنایت است از ثبات قدم ایشان
در معرکه حرب بیکدیگر چسبیدن واذ قال موسی و یاد کن آنرا که گفت موسی لقومه مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یا قوم ای قوم من
لم تؤذونني چرا می رنجانید مرا با نشنودن فرمان من وقد تعلمون و براستی میدانید انی رسول الله که من فرستاده خدایم الیکم
بسوی شما برسالت خود بمعجزات ظاهره و آیات شاهدات کرده ام و شما را معلوم شده که فرستاده و رسول باید محترم و مکرم باشد
پس شما فرمان من برید الشأن برمان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنیدند فلما زاغوا
پس آن هنگام که برگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام ازاغ الله بگردانید خدای قلوبهم دلهای ایشان را از حق یعنی
و عوض سنگ ساخت والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان را از دایره فرمان واذ قال
و یاد کن آنرا که گفت عیسی بن مریم عیسی پسر مریم مر قوم خود را که یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب انی رسول الله بدرستی که من
فرستاده خدایم الیکم بسوی شما بحجت و برهان مصدقا در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مرانچه را که پیش منست من التوراة
از کتاب توریة یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست ومبشرا و مژده دهنده ام
برسول یأتی بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل من بعدی از پس زمان من اسمه احمد نام او احمد یعنی ستاینده تر
و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام برین وجه است که انی ذاهب الی ربی وربکم والفارقلیط یجیء و معنی فارقلیط احمد است
در انجیل آورده که اسم آنحضرت بسریانی میحماست و معنی او آنکه بوستد خدا [illegible] او را بعد از مسیح فلما جاءهم پس آن هنگام
که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بالبینات بمعجزات روشن چون احیا موتی و ابرا اکمه وابرص قالوا گفتند بیشتر بنی اسرائیل
هذا این که او میآرد سحر مبین جادوییست آشکارا بر هیچ کس پوشیده نیست که سحر میکند ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی
که بربندد علی الله الکذب بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کنند و ایشان او را ساحر دانند بعضی علما برآنند که تقریر حادث کن
روز قیامت لات و عزی را شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیه آمد که کیست ظالمتر
از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان درباره کفار وهو یدعی و حال آنکه او خوانده می شود یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
او را میخواند الی الاسلام بسوی دین اسلام که مشتملست بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دین و عقبی والله لا یهدی و خدای راه ننماید
برستگاری القوم الظالمین گروه ستمکاران را آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرو نیامد کعب
بن اشرف گفت مژده شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار او با تمام نخواهد رسید این سخن بر رسالت
عرض نمودند غبار ملال بر آینه دل پاکش نشست جبرئیل علیه السلام بجهت رفع آن آیه آورد که یریدون میخواهند یهود لیطفئوا
تا فرو نشانند نور الله نور خدا را بافواههم بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنهای بی ادبانه والله متم و خدای تمام کننده است

نوره نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت ولو کره الکافرون اگرچه کراهت دارند
کافران از اتمام آن و کراهت ایشان را اثری نیست در اطفاء شرع چراغ صادق و صفا مجهول اراده تست خفاش
که غیر موثر است در نابودن آفتاب نظم شب پره گر نخواهد که بود آفتاب تا به پیند دیده او هر روز آید بدست قدرت صباح شمع مهر
بر فروزد کوری خفاش شوم هو الذی اوست آن خدای که فرستاد رسوله پیغمبر خود را بالهدی بحجتی که سبب هدایتست
یعنی قرآن ودین الحق و بکیش راست که ملت حنیفه است لیظهره تا غالب گرداند این دین را علی الدین کله بر همه کیشها
و ملتها بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند ولو کره المشرکون هرچند کاره باشند مشرکان غلبه
دین محمد را که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را
علی تجارة تنجیکم بر بازرگانی که باز رهاند شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک پس بیان تجارت میکند که تؤمنون خبریست
بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمان که دارید بالله بخدای ورسوله و بفرستاده او وتجاهدون و جهاد
نمایید با کافران فی سبیل الله در راه خدای باموالکم بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح مجاهدان خرید وانفسکم و بنفسهای خود
که متعرض قتل و حرب شوید ذلکم آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خیر لکم بهترست شما را از همه معاملات ان کنتم تعلمون
اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را بازرگانی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را ستانی
در نفحات از ابی عبدالله البسری قدس سره نقل میکند که پسر وی بوی آمد گفت سبوی روغن داشتم که سرمایه من بود از خانه
بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدر تست والله
که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بودی که پدرش هم نبودی
اشارت بمرتبه فناست و دریافتن سود و مایه در بازار شوق و لقا رباعی تا چند بیازار خودی پست شوی
بشتاب که از جام الست مست شوی از مایه و سود دو جهان دست بشوی سود تو همان بس که تهی دست شوی پس اگر ایمان آرید
و جهاد کنید یغفر لکم بیامرزد خدای مر شما را ذنوبکم گناهان گذشته شما در دنیا ویدخلکم و در آرد شما را در عقبی جنات
تجری بوستانها جاری [illegible] ذلک آن مغفرت و ادخال بهشت الفوز العظیم رستگاریست بزرگ واخری تحبونها
و دیگر شما راست نعمتی دیگر در دنیا که آنرا دوست میدارید نصر من الله نصرتی از خدای بر قریش وفتح قریب فتحی نزدیک که فتح
مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصر توحیدست و فتح ظفر بجمال ملک مجید نزد محققان فتح قریب
باب دولت بترقی از مقامات نفس و غنایم این فتح معارف یقینیه است و همه مومنان را در مرتبه شرکت کما قال وبشر المؤمنین
بشارت ده ای محمد مومنان را بنصرت در دنیا و جنت در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند
از انصار که در لیلة العقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام است یعنی جمیع مومنان را می فرماید که
کونوا باشید انصار الله نصرت کنندگان دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را و رسول او را و تقدیر کلام چنین است
که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود کما قال چنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عیسی بن مریم للحواریین عیسی بن مریم مر حواریان را
که خواص او بودند و بدین او بر همه کس سبقت داشتند من انصاری کیستند یاران و نصرت کنندگان من متوجه شونده با من الی الله

بسوی نصرت خدای یا کیست اعوان من در دعوت خلق بخدای قال الحواریون گفتند حواریان که در این راه نحن انصار الله مائیم یاران
دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی خلق را بخدای دعوت کردند فامنت پس ایمان آوردند
بسبب دعوت ایشان طایفة من بنی اسرائیل گروهی از بنی اسرائیل بعیسی و او را بنده و رسول خدای دانستند و کفرت طایفة من
بنی اسرائیل گروهی از بنی اسرائیل بعیسی و او را رسول خدای دانستند و کفرت طایفة و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدای
گفتند و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شدند موافق عمال مومنان گفت عیسی عبد الله و رسوله آن گروه قوی شدند و حق سبحانه
فرمود فایدنا الذین امنوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم انان را که گرویدند بعیسی برسالت و عبودیت علی عدوهم بر دشمنان ایشان
که قایل بودند بالوهیت او فاصبحوا پس گشتند مومنان ظاهرین غلبه کنندگان بر کافران

بسم الله الرحمن الرحیم

یسبح پاکی یاد میکند و تنزیه می نماید لله مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست
از کواین سفلی الملک پادشاهی که ملک اوست دایم و بی زوال القدوس پاک از عیب و صفت اختلال العزیز ارجمند که همتا ندارد
الحکیم حاکم که کار براستی بجای آرد هو الذی بعث اوست آنکسی که بر انگیخت فی الامیین در میان امیان و آن قوم عرب اند که اکثر ایشان
خوانده و نویسنده نبودند رسولا منهم فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیة آنحضرت
بجهت آنست که در کتب متقدمه بدین وجه مذکور بود که خاتم انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که انی ابعث امیا فی
الامیین و اختم به النبیین و در امیه آنحضرت نکتهاست اینجا بر سبیل اختصار دیده بود قلم تعلیم ام الکتاب پرورش لیکن ای خدا از ان کردش
لوح تعلیم ناگرفته پیر همه ز اسرار لوح داده خبر بر خط او ست انس و جان زاسیر گو نخوانده ست ازان چه غم پس صفت نبی امی میکند که یتلوا علیهم میخواند برایشان
ایاته کلام آیتهای خدا را با آنکه امی است مثل ایشان و یزکیهم و پاک می سازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رذایل اخلاق و یعلمهم الکتاب
و می آموزد ایشان را قرآن و الحکمة و کلام راست و درست و ان کانوا و اگر چه بودند ایشان من قبل پیش از بعثت محمد لفی ضلال مبین
در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت و آخرین و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران منهم از مومنان که ایشان لما یلحقوا
بهم نرسیده اند بایشان که سابق اند اما لاحق خواهند شد و مراد تابعین اند و از معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم میشود که ایشان عجم اند و اصح
قول آنست که هر که باسلام در آمده و در می آید بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم در این آخرین داخلند و هو العزیز و خدای غالبست در اثبات هر کرا
خواهد برسالت فرستد الحکیم خداوند حکمت در اختیار پیغمبری بر مر امتی ذلک این نبوت یا بعثت فضل الله افزونی خداست یوتیه میدهد آنرا
من یشاء هر کرا خواهد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دین و اوقات در جنب آن حقیر محقر نماید مثل الذین حملوا التورية
مثل آنانکه تحمیل کرده شده اند توریه یعنی حکم کرده اند باحکام توریه را بوده اند ثم لم یحملوها پس بر نداشتند آن بار را و بجا نیاوردند توریه و قناعت
نموده بدانکه در روی بود لکن ازانکه دیدند کمثل الحمار یحمل مانند درازگوشیست که بر دارد اسفارا کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و از آن نفعی ندارد
همچون یهود که توریه میخوانند و بدان منتفع نمی شوند نظم گفت ایزد یحمل اسفاره بار باشد علم کان نبود ز هو علمهای اهل دل حمالشان
علمهای اهل تن احمالشان علم چون بر دل زند یاری بود علم چون بر گل زند باری بود چون بدل خوانی ز حق گیری سبق چون بگل خوانی سیه سازی ورق
بئس بد مثلیست که زده شد مثل القوم مثل گروه یهود الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیات الله آیتهای خدا را که دلیل بود بر نبوت محمد و الله لا یهدی
و خدای راه فلاح نمی نماید القوم الظالمین گروه ستمکاران را که بعناد باحق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این که میگویند که نحن ابناء الله

و احباؤه و لاف میزدند قل یا ایها الذین هادوا بگو ای محمد ای آنکسانی که دین یهودیه دارید ان زعمتم اگر گمان می برید انکم اولیاء الله
انکه شما دوستانید مر خدای را من دون الناس بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فتمنوا الموت پس آرزو برید مرگ را ان کنتم
صادقین اگر هستید شما راست گویان در انکه شمایید دوستان خدای تا برسید بلقای آنکه حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده
ولا یتمنونه ابدا و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه
عملها که کرده اند چون تحریف احکام توریه و نعت مصطفی صلی الله علیه و سلم و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد
والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران بر نفس خود قل بگوای محمد یا یهود ان الموت الذی این مرگی که شما تفرون منه
میگریزید از وی و تمنای او نمی برید و از وقوع ان کراهیت میدارید فانه ملاقیکم پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت
ان بچشید ثم تردون پس باز گردانیده شوید الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای آشکارا و نهان فینبئکم پس خبر دهد شما را
بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید و متناسب کردار جزا دهد یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید باحکام
اذا نودی للصلوة و چون ندا در داده شود برای نماز من یوم الجمعة در روز جمعه فاسعوا پس بشتابید الی ذکر پس
بشتابید الی ذکر الله بیاد کردن خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمایید در آن و ذروا البیع
و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رحمه الله آنست که موجب سعی و ترک تجارات و بیاعات اذان اول است
در روز آدینه که موذن منعقد میباشد ذلکم آن سعی و ترک بیع خیر لکم بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی است
و آن بهتر از سود فانی دنیوی ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید نفع و ضر را و تمیز میکنید میان خیر و شر فاذا قضیت
الصلوة پس چون گذارده شد نماز جمعه فانتشروا پس پراگنده شوید فی الارض در زمین برای تجارت و تصرف در کار حوایج
خود او را بارخصت یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وابتغوا و بجویید من فضل الله از فضل خدای یعنی روزی
خود و ادا تهیه اسباب معاش است و گفته اند انتشار در زمین سجلات جهت رفتن بمجلس علما و تذکیران و بقولی مراد
عیادت بیمار است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین ماند که جستن میان فضل الهی بدینها توان بود
واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا یاد بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لعلکم تفلحون
شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرای برسید که ذکر موجب حیات ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرتست رباعی
از ذکر خدا مباش یکدم غافل کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل ذکر است که اهل شوق در هر وقتی آسایش جان یابند و آرام دل
آورده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خطبه میخواندند ناگاه کاروان دحیه کلبی رضی الله عنه از جانب شام
رسید با طعام بسیار و بدان وقت تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل باستماع حضار مجلس
رسیده جهت بیع طعام از مجلس بیرون آمده متوجه کاروان شدند و غیر از دوازده تن که بعضی از ایشان خلفاء راشدین
بودند رضوان الله علیهم اجمعین کس نماند پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فرمود که میرفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود
این وادی آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن همین حال این آیه نزول اجلال یافت که و اذا راوا و چون به بینند
تجارة بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را او لهوا یا شنوند آواز طبلی جهت رسیدن کاروان میرفتند انفضوا متفرق گردند

از مجلس بیرون رفتند الیها بسوی آن تجارت یا بسوی لهو وبزیکدیگر که برای طعام وترکوک وبگذارند ترا قائما ایستاده بر منبر قل ما عند الله بگو
آنچه نزدیک خدایست از ثواب نماز واستماع خطبه ولزوم مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم خیر بهترست وسودمندتر من اللهو از استماع لهو ومن
التجارة واز نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است ومنافع معاملات موهوم والله خیر الرازقین وخدای بهترین روزی دهندگانست یعنی
یعنی آنانکه وسایل ایصال رزق‌اند زیراکه وقت باشد که بخیلی کنند یا ... وقت ندانند نقلست که یکی از خلفا بهلول را گفت بیا تا روزی
مر او ترا مقرر کنیم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول فرمود چنین میکردم اگر چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم آنکه ندانی که مرا کی باید
سیم معلوم نداری که مرا چند باید وحق تعالی کافل رزق منست این همه میداند واز روی حکمت کار من میسازد ودیگر شاید بر من غضب کنی وآن وظیفه
از من باز گیری وحق سبحانه یک نفس از من روزی باز نمی‌دارد نظم خدایی که او ساخت از نیست هست بعصیان در رزق بر کس نبست
از و خواه روزی که بخشنده اوست بیارنده کار درمانده اوست بسم الله الرحمن الرحیم در سال پنجم از هجرت که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم از غزوه بنی مصطلق مراجعت نمود بر سر چاهی میان سنان بن ابی وبرجهجاه که حلیف بنی عمرو بن عوف بود از خزرج
ومیان جهجاه غفاری که اجیر فاروق بود رضی الله عنه منازعت شد وجهجاه بدان انجامید که یا للمهاجرین وانصار رفتند قائم کرد ابن ابی منافق در آن
محل سخنان ناشایست گفت از جمله آنکه اینها چرا ... تا اگر بمدینه برویم ذلیلان را بیرون کنند ودیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است
بیرون خواهد کرد آنرا که خوارترست وزید بن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانام آمده این صورت اخبار نمود آنحضرت
فرموده جهت تسکین فتنه در کوچگاه روز کوچ کردند واسید بن حضیر رضی الله عنه سبب پرسید ومضمون حال معلوم فرموده در تسلی
خاطر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مساعی جمیله بتقدیم رسانید وخبر با ابن ابی رسیده بخدمت آنحضرت آمد ودر نفی آن خبر سوگندان خورد ومردم
زبان ملامت گشاده زید بن ارقم را رضی الله عنه بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل کرد اذا جاءک
المنافقون وچون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی واصحابش قالوا نشهد گویند گواهی میدهیم که انک لرسول الله بدرستی که تو
فرستاده خدایی یعنی منافق نیستیم وبدل رسالت ترا معتقدیم والله یعلم انک وخدای میداند که تو لرسوله مر اینه فرستاده اوئی چه او
ترا فرستاده والله یشهد ان المنافقین وخدای گواهی میدهد که منافقان لکاذبون دروغ گویانند در گواهی خود جهت آنکه اعتقاد ایشان
موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بدان که دل معتقد رسالت تست دروغ باشد وگفته‌اند مراد از شهادت قسم است
یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد برسالت تو وخدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند منافقان
سوگندان خود را جنة سپری یعنی وقایه که بدان از قتل وسبی ایمن باشند فصدوا پس باز میدارند مردم را بالقاء شبهات عن
سبیل الله از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای انهم بدرستی که ایشان ساء بد عملیست ما کانوا یعملون
آنچه ایشان میکنند ذلک این بدی اعمال ایشان بانهم امنوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدل
یا گفتند مر مومنان را که ما از شماییم ودر خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای
ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان نمی‌دانند حقیقت ایمان که اقرارست بزبان وتصدیق بدل آورده‌اند که ابن ابی مردی
جسیم ونیکو هیأت وشیرین سخن وفصیح بود وجمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند وچون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدندی
آنحضرت مکث داشتی از اشکال واقوال ایشان حق سبحانه آیه فرستاد که واذا رأیتهم وچون ببینی منافقان را تعجبک بشگفت آرد ترا

اجسامهم جسمهای ایشان از تری وتازگی وان یقولوا وچون سخن گویند تسمع لقولهم گوش کنی تو مر سخن ایشان را وسوگند ایشان باور
کنی وحال آنکه در عدم عقل وقلت تدبیر کانهم گوییا ایشان خشب چوبهای خشک شده‌اند مسندة بدیوار باز نهاده یعنی ایشان خالی
خالی از علم ونظر یحسبون می‌پندارند وگمان می‌برند کل صیحة هر فریادی را که برآید ودر هوا آید که در مدینه برکشند که آن صیحه وصدا واقعست
علیهم بر ایشان یعنی بی‌دلی وبددلی وترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان را دریافتیم ومومنان
ظاهر شده ورسوا خواهند شد هم العدو وایشان دشمنانند ترا ومومنان را فاحذرهم پس حذر کن از مکر وغائله ایشان وبر ایشان
ایمن مباش قاتلهم الله هلاک کرداناد خدای ایشان را یا لعنت کناد بر ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده می‌شوند از طریق حق
در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی وی را گفتند که این آیتها درباره تو نازل شده برو نزدیک رسول خدای صلعم
تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد وگفت مرا گفتید ایمان آر ایمان آوردم تکلیف کردید که زکوة بده دادم
همین مانده است که محمد را سجده می‌باید کرد آیه آمد که واذا قیل لهم تعالوا وچون گویند مر منافقان را که بیایید با عذر یستغفر لکم
تا آمرزش طلبد برای شما رسول الله فرستاده خدای لووا بپیچند رؤسهم سرهای خود را یعنی روی بگردانند وگردن به پیچند جاهلکی
از تکبر وبی‌روی تیاید ورأیتهم یصدون وتو می‌بینی ایشان را که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهم مستکبرون وایشان
گردن کشانند سواء علیهم یکسانست بر ایشان لن یغفر الله لهم خدای نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق ان الله
بدرستی که خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه فلاح نمی‌نماید گروه بیرون رفتگان را از دایره صلاح هم الذین یقولون ایشان
آنانند که میگویند مر انصار را که شما لا تنفقوا نفقه مکنید علی من عند رسول الله بر کسانی که نزدیک رسول خدایند از فقرای مهاجرین
حتی ینفضوا تا متفرق گردند غلامان نزد خواجگان روند وپسران به پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند
ولله وحال آنکه مر خدایراست خزائن السموات والارض خزانه‌های روزی در آسمان وزمین ومفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد
ولکن المنافقین ولیکن منافقان لا یفقهون نمی‌دانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه وتعالیست نه آدمیان نظم خواجه پندارد که روزی او دهد
لاجرم بیاید وان نستد نهد زان سببها او کی شناسد اگر چه کم شود دستند اسباب دگر حکم روزی رسیدنها می کند بی‌سببها نیز روزی میدهد
یقولون میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لئن رجعنا اگر بازگردیم ما ازین سفر الى المدینة بسوی مدینه لیخرجن الاعز هر آینه بیرون کند
عزیزتر منها الاذل از مدینه خوارتر را مرادش از اعز نفس اخس او بود وغرض از اذل دیگر اشرف واکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوة والتسلیمات
ولله العزة ومر خدایراست عزت قدرت وربوبیت ولرسوله ومر رسول او را عز نبوت وشفاعت وللمؤمنین ومر گروندگان را عز ایمان وطاعت
ولکن المنافقین ولیکن منافقان حقیقت عزت را لا یعلمون نمی‌دانند نقلست که چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق آمد پسر ابن
ابی که هم عبد الله نام داشت ومؤمن مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید وپای بر دست شتر نهاد وگفت
بخدا سوگند که ترا نگذارم که در مدینه درآیی تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ترا اذن فرماید وبدانی اذل کیستی واعز کیست وچون موکب
حضرت رسالت منقبت برسید بران حال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت درآمدن داد یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان لا
تلهکم مشغول نگرداند شما را اموالکم خواستههای شما ولا اولادکم ونه فرزندان شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای چه معتقد ما ایمان
آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیا ومجموع نعیم آخرت بروی عرض کنند نظر قبول در هیچ کدام

تنکرد نظم چشم دل از نعیم دو عالم بربسته ایم ۞ مقصود ما از دین وعشق تو بس وبس ومن یفعل ذلک و هر که بکنند ان کار را یعنی بمال و فرزند از حق
باز ماند فاولئک پس ان گروه هم الخاسرون ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی باز مانند از عظیم باقی وانفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج
نمایید مما رزقناکم از انچه روزی داده ایم شما را و ذخیره آخرت سازید من قبل ان یاتی پیش از انکه بیاید احدکم الموت یکی از شما
اسباب مرگ فیقول رب پس گوید انکس که ای آفریدگار من لولا اخرتنی پس چرا باز پس نگذاشتی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت مرا الی اجل قریب
تا زمانی نزدیک فاصدق پس تا تصدیق کنم و زکوة ادا نمایم واکن من الصالحین وباشم از نیک مردان و شایستگان ولن یوخر الله وخدای
باز پس نگذارد نفسا هیچ کس را از مرگ اذا جاء چون بیاید وفرا رسد اجلها وقت رفتن وی یعنی چون عمر باخر رسید چیزی بران نیفزاید
وا زان کم نکند والله خبیر وخدای داناست بما تعملون بانچه میکنید ادمیان و حقی بخطاب میخوانند یعنی بانچه شما میکنید از خیر و شر
بسم الله الرحمن الرحیم یسبح بپاکی و پاکیزگی ستایش می نماید لله خدایرا ما فی السموات آنچه در اسمانهاست از ارواح و ملایکه
وما فی الارض وآنچه در زمینست از حیوانات له الملک مر او راست پادشاهی ارض وسما وما فیهما و آنچه میان ایشانست بیافرید وله
الحمد و مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش وهو علی کل شیء و او بر همه چیز قدیر تواناست هو الذی خلقکم او آنکس است که بیافرید
شما را ای آدمیان فمنکم پس بعضی از شما کافر ناگرونده است بخالقیت او چون دهریان و طبیعیان ومنکم مؤمن وبعضی از شما باور دارند
آفریدگار خود را چون اسلام وایمان والله وخدای بما تعملون بصیر بانچه میکنید بیناست و معامله نماید که از نتیجه اعمال ایشان خواهد
خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی یا بحکمت یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلیل حقانیت الله
وحق بدان ظاهر می شود وصورکم و نیکو نگاشت شما را فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورتهای شما را بامتداد قامت واعتدال خلقت
امام قشیری رحمه الله فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن را تجلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقة حسن انسان آنست
که او را بصفوه اوصاف کاینات اراسته گردانید و بخلاصه خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد
از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری نظم بدرون تست مصری که توی شکرستانش ۞ چه غمست اگر نداری ز برون ملک شکرستانش
شده غلام صورت بمثال بت پرستان ۞ دحیه تو یوسفی ولیکن بسوی خود نظر نداری ۞ بخدا جمال خود را چو در ائینه ببینی ۞ بت خویش هم تو باشی بکسی نظر نداری
والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یعلم میداند یعلم کمال ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات والارض وآنچه در زمینست
از انواع مخترعات ویعلم ما تسرون ومیداند آنچه می پوشید از ان وما تعلنون وانچه آشکارا میکنید والله علیم وخدای داناست بذات
الصدور بانچه در سینه هاست از خواطر و اخفی دارد الم یاتکم آیا نیامد بشما ای اهل مکه نبؤا الذین کفروا خبر آنانکه کافر شدند من قبل
پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فذاقوا پس بچشیدند وبال امرهم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را
در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله ولهم و مر ایشانراست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این
عقاب مر ایشانرا بانه کانت تاتیهم بسبب آنست که بودند که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتها و دلیلها و معجزها هویدا فقالوا پس
ایشان گفتند ابشر آیا آدمیان مثل ما یهدوننا راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی یا دین فرستد فکفروا پس
کافر شدند بدین رسل وتولوا وروی بگردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای ایشانرا هلاک کرد واستغنی الله
و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق والله غنی وخدای بی نیاز است از عبادت آفریدگان حمید ستوده بی ستایش حامدان

زعم الذین کفروا گمان بردند انانکه کافر شدند ان لن یبعثوا از انکه برانگیخته نخواهند شد قل بلی بگو آری برانگیخته خواهید شد
وربی لتبعثن سوگند بپروردگار من که مر اینه مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم بانچه کرده اید
بانچه کرده اید در دنیا واجزا دهند بحسنه و مجازات یابند وذلک و برانگیختن و جزا دادن علی الله بر خدای یسیر سهل و آسانست فامنوا بالله پس ایمان آرید و بگروید
بخدای ورسوله و پیغمبر فرستاده او محمد والنور الذی انزلنا و بان روشنی که فرستادیم بر محمد صلوات الله وسلامه علیه مراد قرانست و از انور گفت که ظاهرست
در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید از اقرار و انکار خبیر داناست یوم یجمعکم یاد کنید روزیرا
که جمع کند خدای شما را لیوم الجمع برای انچه در روز جمع است از حساب و جزا قیامت را روز جمع گفت که دران روز اولین و آخرین مجتمع باشند یا ابتدا هم
و یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر انست که ملایکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن روز زیان شناختست یعنی چون
مومن مقام کافر در بهشت میراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام کافر در ارند غبن ظاهر شود و کفره دانند که زیان کارند و گویند کار غبن خود دریابند
بترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد بتقصیر از احسان یا روز زیان خبیثست هر کس سود خود طلبد و زیان دیگری ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای
ویعمل صالحا و بکند کار شایسته یکفر بپوشد خدای عنه سیاته از وی بدیهای ویرا یعنی عفو نماید ویدخله و درارد او را جنات تجری ببوستانها که میرود
من تحتها الانهار در زیر قصور یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند دران ابدا تاکید است در خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو گناه
و در آوردن بهشت رستگاری بزرگست والذین کفروا و انانکه نگرویدند بوحدانیت وکذبوا بایاتنا و تکذیب کردند آیتهای مارا که قرانست و معجزاتی
که بر دست پیغمبر ما ظاهر کردیم اولئک اصحاب النار آن گروه ملازمان دوزخند خالدین فیها باقی ماندگان دران یعنی همیشه اند وبئس المصیر و بد جای
بازگشتنست دوزخ ما اصاب نرسد هیچ کس من مصیبة از شدت و رنج و مرگ اهل و ولد الا باذن الله مگر بقضای خدای یعنی علم وی بهمه مصایب
محیطست اگر خواهد آفریدگاری را از ان سالم دارد اما برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر از گناه
مصیبت با ایشان میرساند ومن یؤمن بالله و هر که تصدیق میکند خدایرا و میداند که مصیبت بارادت ومشیت اوست یهد قلبه راه می یابد دل او بصبر
و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد الله است بجان قبول میکند و از وقوع ان اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند که بلا آینه جمال ملیک است
پس آینه را بمحبت مشاهده نور جمال دوست باید داشت نظم هرچه از دوست تو اید خوش بود ۞ گر همه دریای پر آتش بود ۞ زخم که دشمن زند گردد
گوییر شد از سینه من جوی خون والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست صابر و شاکر را میداند واطیعوا الله و فرمان برید خدایرا در فرض
واطیعوا الرسول و طاعت کنید رسول را در سنت فان تولیتم پس اگر روی بگردانید از اطاعت پیغمبر او را چه زیان فانما علی رسولنا پس
جز این نیست که بر فرستاده ما البلاغ المبین رسانیدنیست پیدا و هویدا و تبلیغ رسالت کرد و اشکارا و طریق ابلاغ بجای آورد الله خدای اوست
مستحق عبادت لا اله هیچ معبودی نیست بسزا الا هو مگر او وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون که باید توکل کنند مومنان چه ایمان
اقتضای ان میکند که کار خود بحق واگذارند و درکفایت مومنان تکیه بر کرم او کنند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که بعد از هجرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری
ایشانرا نمی گذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وامانده بودند حق تعالی در باره ایشان فرستاد که یا ایها الذین
آمنوا ای گروه مومنان ان من ازواجکم بدرستی که بعضی از زنان شما واولادکم و فرزندان شما که مانع می شوند از هجرت عدوا لکم دشمن اند مر شما را
فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید و بگریه و ناله ایشان فریفته نشوید و ترک هجرت ننمایید این آیه بدیشان رسیده هجرت کردند و چون بدار

مهاجر را دیدند هر یک در احکام دینی فقیهی کامل و دانای فاضل شدند قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما بجهت ایشان از علم و فضل باز
مانده ایم و بدین سبب نفقه از ایشان باز گرفتند و در اسم رحمت فرو گذاشتند حق سبحانه فرمود که وان تعفوا و اگر عفو کنید آنچه ایشان کرده اند
وتصفحوا و در گذرانید وتغفروا و بپوشید آنرا و عذر ایشان بپذیرید فان الله پس بدرستی که خدای غفور رحیم آمرزنده و مهربانست
با شما همان معامله کند انما اموالکم جز این نیست که مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة ازمایش اند تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را
بر ایشان ایثار میکنید و کدام در مال و ولد بسته از محبت الهی کرانه میکند والله و خدای عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ کسی را که
محبت او و خدا و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای و پرهیز کنید از موجبات آن ما استطعتم
آنچه توانید این آیه ناسخ آن کلمه است که فاتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک اشارت میکند بواجبات و در دیگری بنوا
حق واجب امر بیامد و واجب حق را رقم نسخ بر کشید زیرا که حق سبحانه بنده را که مطالبت کند بواجبات تا فعل وی در دایره عفو داخل
تواند شد و اگر او را بواجب حق بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله اینجا یک رنگ دارد قطعه بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطرب باش و خواهی تو ذکر
واسمعوا و بشنوید سخن خدا را واطیعوا و فرمان برید او را وانفقوا و نفقه کنید خیرا بهتر را یعنی هر چه نیکو بود در راه حق بدهید لانفسکم
برای نفسهای خود که فواید آن بوی میرسد ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی حق خدا را امساک نکند و در راه
وی بذل نماید فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشان رستگارانند در دنیا از آفات و در عقبی از عقوبات ان تقرضوا الله
اگر قرض دهید خدا را یعنی صدقه کنید مال را در راه او که فرماید قرضا حسنا قرضی مقرون با اخلاص یا صدقه دهید از طیبهٔ نفس
یضاعفه زیاده کرده اند خدای آنرا که داده اند لکم برای شما یکی ده تا هفتصد یا هزار و هیچ را بی حساب ویغفر لکم
و بیامرزد گناهان شما را که پیش ازین بوده باشد از امساک و ترک انفاق والله شکور و خدای جزا دهنده و سپاس دارست عطیهٔ جزیل
در برابر صدقهٔ قلیل میدهد حلیم بردبارست عقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عالم الغیب والشهادة دانای نهان و آشکار است
میداند آنچه اظهار میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص العزیز غالب است انتقام تواند کشید از کسی که صدقهٔ او
خالص نبود الحکیم حکم کننده مکافات آنان که از روی صدق تصدیق نماید

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما زن خود را در حال حیض طلاق داد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که تا رجوع کند و الی که
از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و درین باب آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر نیکو خوی امت خود را که بگو اذا طلقتم النساء چون خواهید
که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که حیض دارند و حامله نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در عدهٔ ایشان یعنی در طهری که جماع
که شمرد توان کرد آنرا از عدت و این طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی است که در حالت حیض یا طهری
که در ان مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در ان محل نه معتده باشد و نه ذات بعل
و عدد طلاق نزد امام شافعی رحمه الله اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رحمهما الله معتبر است یعنی که در طهری بیش از سه طلاق دهد
بعد نزد امام شافعی رحمه الله سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود بالاتفاق جمهور سنت است واحصوا العدة
و شمار کنید ای مردان عدت زنان را که ایشان از ضبط عاجز شوند یا از احصای آن غافل واتقوا الله ربکم و بترسید از خدای که پروردگار
شماست و طلاق حیض و بعد از طلاق لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که بوقت طلاق نشیمن

بوده اند تا وقتی که عدت منقضی گردد ولا یخرجن و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج نکنید الا ان یاتین
مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعمل زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خواند یعنی کردار ناخوش که روشن کننده حال زنان بود
در بدکرداری مراد معصیتی است که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا اگر بفحش و سفاهت
اهل آن خانه را ایذا کنند و در آن حال اخراج ایشان حلالست چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان وتلک و این حکم که مذکور
شد حدود الله اندازهای خداست که مقرر فرموده ومن یتعد و هر که در گذرد حدود الله از حدهای خدای فقد ظلم پس بدرستی که ستم کرده باشد
بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمی دانی تو ای طلاق دهنده یا ممیز اندیشه تعنی لعل الله یحدث شاید خدای تو کرم الله
بعد ذلک پس از این طلاق امرا کاری یعنی شاید در انشا کند یا دوستی زن در دل مرد پدید آید تا رجوع نماید فاذا بلغن پس چون
برسند زنان اجلهن بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمایید
بمعروف بنیکویی که حسن معاشرت و لطف و شفقت دیگر باره طلاق مدعیه جست اضرار بدیشان او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان
و بگذارید بمعروف بنیکی یعنی آنچه حق طلاقست از متعه و صداق ادا کنید واشهدوا و گواه گیرید ذوی عدل دو خداوند عدل منکم از
مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت و این او ندبست و امام شافعی رحمه الله گوید واجبست واقیموا الشهادة و اقامت شهادت
کنید ای گواهان بوقت حاجت لله برای طلب ثواب و رضای خدای ذلکم این احکام دوام شهادت یوعظ به پند داده
می شود بدو من کان یؤمن هر که هست که بگرود بالله بخدای واجب وی فرموده والیوم الآخر و بروز رستخیز و هر چه بدو تعلق
ومن یتق الله و هر که بترسد از خدای و در کتیب شامی نشود یجعل گرداند و پدید آرد خدای له برای او مخرجا بیرون شدن یعنی خلاصی
یابد از اندوه دنیی و آخرت بیامرز که بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال ویرزقه و روزی بدهد وی را من حیث
لا یحتسب از جایی که گمان نبرد و در شمار دنیا ندارد یعنی بخاطرش نگذرد نظم از سبها بگذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساندت بی
حق ز جای بی جهت رزق حلال کز نباشد در گمان و در خیال و سبب نزول این آیه آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را
اسیر کرده و وی نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله پسرم را کفار گرفتار کرد و مادر وی جزع بسیار میکند و ما را
همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و برای چه سلامتی تواند بود قدرت بنیت الحضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که تقوی پیش گیر
و شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگویید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل نمودند
اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاصی یافته و چهار هزار گوسفند ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و این آیه نازل شد
که هر تقوی ورزد روزی حلال یابد ومن یتوکل و هر توکل کند علی الله بر خدای و کار خود بدو باز گذارد فهو حسبه پس خدای
بسنده است او را در کفایت مهم ان الله بدرستی که خدای بالغ امره رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه
مراد حق سبحانه باشد از و فوت نشود قد جعل الله بدرستی که گردانیده است خدای و پیدا کرده لکل شیء برای هر چیزی از فقر و غنا
قدرا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت پیغمبر صلعم
فرمود که من آیتی میدانم که مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت کند پس آیه ومن یتق الله یجعل له
بر خواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیه بر تقوی و توکل است تقوی تخم بوستان قربت و ارثه ثمرهٔ شجرهٔ خیر ...

مع الذین اتقوا او توکل رایحه گلزار کفایتست وازو ببوی ریحان تحیت دمیده که ان الله یحب المتوکلین ولی این دو صفت قلم در طریق تحقیق
نتوان نهاد نظم سلوک راه سعی را توکل باید و تقوی توکل مرکب راهست و تقوی توشه راه رو و در وقتی که حکم عدهٔ مطلقات فرود آمد
گروهی از صحابه پرسیدند که عدهٔ زنان که حایض نشوند چیست آیة آمد واللائی یئسن و آن زنان که نا امید گشته باشند
من المحیض از حیض بسبب پیری من نسائکم از جملهٔ زنان شما ان ارتبتم اگر شک افتاده باید در حکم ایشان یعنی نمیدانید فعدتهن پس عدهٔ زنان
ایشان ثلثة اشهر سه ماهست واللائی لم یحضن وعدهٔ آنانکه حایض نشده اند از صغر سن همچنان بر سه شهر خواهد است واولات الاحمال
و خداوندان بارها یعنی زنان حامله اجلهن منتهای زمان عدت ایشان ان یضعن آنست که بنهند حملهن بار خود را خواه مطلقه و خواه
متوفی عنها زوجها ومن یتق الله وهر که بترسد از خدای و رعایت حقوق احکام وی کند یجعل له پدید کرداند خدای له مر او را من
امره یسرا از کار او آسانی یعنی کار او را بر وسهل سازد ذلک این چه گفته شد امر الله انزله حکم خدا است که فرستاده آنرا از لوح محفوظ
الیکم بسوی شما ومن یتق الله وهر که بپرهیزد از عذاب خدای و فرمان او برد یکفر عنه بپوشد خدای ازو سیئاته بدیهای وی را یعنی
عفو کند و یعظم و بزرگ سازد له برای او اجرا مزد را یعنی او را مزد زیاده اسکنوهن ساکن گردانید زنان طلاق داده را
من حیث سکنتم آنجا که شما ساکن شده اید من وجدکم از وسع خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانایی خویش سازید ولا
تضاروهن ورنج مرسانید مطلقات را در مسکن و نفقه لتضیقوا برای آنکه تنگ گردانید علیهن بر ایشان مساکن ایشان
وخروج ضرورت شود ایشان را وان کن واگر باشند طلاق داده گان اولات حمل خداوندان بار یعنی حامله باشند فانفقوا
علیهن پس نفقه کنید بر ایشان حتی یضعن تا وقتی که بنهند حملهن بار خود را و از عدت بیرون آیند فان ارضعن پس اگر شیر دهند
این زنان بعد از انقطاع علاقهٔ نکاح لکم فرزندان شما را فاتوهن پس بدهید ایشانرا اجورهن مزدهای ایشان بر شیر دادن
واتمروا و مشاورت کنید بینکم میان یکدیگر در کار فرزند بمعروف به نیکویی در باب ارضاع و اجرهٔ آن وان تعاسرتم و اگر
دشوار کنید و مضایقه نمایید پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجره ابا کند یا زن از شیر دادن فسترضع پس شیر
دادن خواهد برای فرزند او اخری زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد و او را ایذای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار نفرماید لینفق باید که نفقه
دهد ذو سعة خداوند فراخی یعنی توانگری من سعته از عطای خود یعنی بقدر توانایی خویش بر مطلقه نفقه کند ومن قدر و هر که تنگ کرده شود
علیه رزقه بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگدست فلینفق باید که نفقه دهد مما اتاه الله از آنچه خدای داده است او را لا یکلف الله
نفسا تکلیف نکند خدای هیچ تنی را الا ما اتیها مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نمی نماید سیجعل الله زود باشد که
پدید آرد خدای بعد عسر پس از دشواری و تنگدستی یسرا آسانی و توانگری وکاین من قریة و بسا از اهل دهی که از دو
جهل و عناد عتت سرباز زدند و اعراض کردند عن امر ربها از فرمان پروردگار خویش ورسله و از سخن پیغمبران او فحاسبناها
پس حساب خواهیم کرد ایشانرا در قیامت حسابا شدیدا حسابی سخت که در وی استقصا و مناقشه باشد وعذبناها و عذاب کردیم
ایشانرا در دنیا عذابا نکرا عذابی زشت و نامول یا عذاب کنیم ایشانرا در دنیا عذابا نکرا عذابی زشت و نامول یا عذابی
که ایشان را رسیده بعد از حساب فذاقت پس بچشیدند اهل آن دیه وبال امرها عقوبت کار خود را وکان عاقبة امرها و بود
عاقبت کار ایشان خسرا زیان کاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم

وعذاب الیم در مانند اعد الله آماده کرده است خدای لهم برای منکران عذابا شدیدا عذابی سخت در روز دوم پس فاتقوا الله پس بترسید
از عذاب خدای یا اولی الالباب ای خداوندان عقل الذین امنوا آنانکه گرویده اند قد انزل الله بتحقیق که فرستاده است خدای الیکم ذکرا بشما
پندی یا شرفی که قرآنست و فرستاده بشما رسولا فرستاده که محمد است صلی الله علیه وسلم قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دین و دنیا و آخرت وابسته است
بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآنست و فرستاده جبرئیل علیه السلام و بقول رسول بدلست از ذکر و ذکر بمعنی رسولست
یعنی ذاکر و اقلها آنست که سخن بر ذکر تمام شده و رسولا منصوب بمحذوفی است تقدیرش این که فرستاد کیند رسول را که پیوسته یتلوا
میخواند علیکم بر شما آیات الله آیتهای خدا را مبینات روشن کرده شده و حفص بکسر یا خواند یعنی روشن کننده و حق سبحانه ذکر
و رسول فرستاده لیخرج الذین امنوا تا بیرون آرد خدا یا رسول یا قرآن آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند
کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی ضلالت الی النور بروشنی هدایت یا از نادانی بحق یا از جهل بعلم ومن یؤمن
بالله و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند او را ویعمل صالحا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض
یدخله در آرد او را خدای جنات تجری بوستانها که جریان دارد من تحتها الانهار از زیر مساکن آن جویها خالدین جاوید باشندگان
فیها در آنجا ابدا همیشه بی زوال و انتقال قد احسن الله بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت له برای آن مومنان عامل
رزقا روزی و جیره روزی الله خدای بحق الذی خلق آنست که بیافرید سبع سموات هفت آسمان یعنی بر بالای یکدیگر ومن الارض
و بیافرید از زمین مثلهن مانند آسمانها یعنی در تحت یکدیگر و مثلهن را حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین نیز هفت آفرید یتنزل الامر بینهن فرود
می آید فرمان خدای و قضای او از طبقات ارض و سما امر است و خلق همه را بیافرید لتعلموا ان الله تا بدانید آنکه خدای علی کل شیء
بر همه چیزها قدیر تواناست وان الله و آنکه خدای فرمان خود در این همه جاری ساخت تا معلوم کنید آنکه خدای قد احاط بدرستی که
فرا رسیده است بکل شیء علما همه چیز از روی علم یعنی قدرت و علم او محیطست بهمه اشیا و از موجودات علوی و سفلی هیچ چیز از دایره علم
و قدرت وی خارج نیست [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شربت عسل دوست داشتی و وقتی زینب رضی الله عنها
عقدای عسل داشت و هرگاه آنحضرت صلوات الله وسلامه بخانهٔ وی آمدی زینب آن شربت فرمودی و آنحضرت را در خانهٔ وی
توقف بیشتر اتفاق افتادی آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد و حفصه رضی الله عنهما اتفاق نمودند و مقرر کردند که آنحضرت بعد
از اشتغال شربت عسل در خانهٔ وی نزدیک هر کدام که در آید گوییم از تو بوی مغافیر می شنویم و مغافیر صمغ درختیست که عرفط خوانند و رایحهٔ کریهه
دارد و حضرت نبوی خوش دوست میداشت و از رایح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت روزی شربت آشامیده نزد هر کدام آمد
گفتند ما از شما رایحهٔ مغافیر می آید ایشان در جواب فرمودند که مغافیر نخورده ام اما در خانهٔ زینب شربت عسل آشامیده ام
گفتند جرست نحله العرفط یعنی زنبوران عسل از شکوفهٔ عرفط چریده بوده امام زاهد رحمه الله آورده که چون این صورت مکرر وجود
گرفت حضرت فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کسی ویرا از آن عسل بیاد ندهد آیت آمد که
یا ایها النبی ای پیغمبر لم تحرم چرا حرام میکنی ما احل الله آنچه حلال کرده است خدای لک مر ترا یعنی عسل و در روایت اشهر که در نوبت حفصه
رضی الله عنها در خانهٔ وی وقتی که وی با جازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت خود سرافراز گردانید حفصه

بران مطلع شده اظهار ملال کرد و حضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام کردانم گفت بستم رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که این سخن نزد تو امانتست باید که با کسی نگویی او قبول کرد و چون حضرت از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عائشه
در میان نهاد و مژده داد که یاری از قبطیه خلاص یافتیم و چون آن حضرت بخانه عائشه آمد از ین حکایت ذوقی باز گفت و این سوره نازل گشت
که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه سوگند میخوری تبتغی میطلبی بدین تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان خود
والله غفور و خدای آمرزنده و سوگند خوردن ترا رحیم مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قد فرض الله بدرستی که مقدر گردانیده خدای
و بیان کرده لکم برای شما تحلة ایمانکم فرو گشادن سوگندهای شما را بکفاره یعنی آنچه بسوگند بسته اند بکفارت توان گشاد و بیان
آن در سوره مایده است والله مولیکم و خدای دوست شماست و متولی کارهای شما میسازد برای شما هرچه صلاح شما در آنست وهو العلیم
و او دانا است بمصالح بندگان الحکیم صواب کار در هر چه گوید و کند بنسبت ایشان واذ اسر النبی و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت
پیغمبر و پنهان ساخت الی بعض ازواجه بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل یا [illegible]
شیخین رضی الله عنهما بعد ازو که بحفصه پیغمبر گفته بود و او با عایشه آشکارا کرد فلما نبأت پس آن هنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را
بدان حدیث واظهره الله و آشکارا کرد خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت علیه بر اظهار آن سخن از حفصه عرف شناسا
گردانید پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را و خبر داد بعضه بعضی از آن یعنی فلان سخن با تو گفتم و تو این قدر از آن اظهار ساختی
یعنی قصه تحریم ماریه واعرض و اعراض کرد رسول صلی الله علیه وسلم عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین را داشت که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم استقصا نفرمود از روی کرم و یا آنکه حفصه سخنان سری آنحضرت را اظهار کرده بود تمام با روی
وی نیاورد فلما نبأها پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را به یا آنچه خدای او را بر آن اطلاع داده بود قالت
گفت حفصه من انبأک هذا که خبر داد ترا بدین که من راز ترا آشکارا کردم قال گفت رسول صلی الله علیه وسلم نبأنی العلیم خبر داد مرا
خدای دانا بخفیات ضمایر الخبیر دانا بمکتوبات سرایر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید الی الله بخدا و در از [illegible]
دل [illegible] آنحضرت هم بهشت تشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی که میل کرده است دلهای شما از صواب که محافظت سر
پیغمبر نکنید وان تظاهرا و اگر هم پشت شوید علیه بر آزردن دل مقدس وی فان الله بدرستی که خدای هو مولیه او یار و مددگار
پیغمبر است و یاری نصرت کند وجبریل و جبرئیل رفیق اوست مددکاری بجای آرد وصالح المومنین و شایستگان از مومنان
اتباع و اعوان [illegible] صحابه اند و بقولی صدیق و فاروق رضی الله عنهما که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آنحضرت که رضای او
برضاء فرزندان خود ایثار کنند و جمعی گفته که صالح المومنین مرتضی علی است کرم الله وجهه والملائکة و تمامی فرشتگان آسمان و زمین
بعد ذلک با وجود این که خدا و جبرئیل و اصحاب یار اویند ظهیر مددکار و معاون و هم پشت اند در یاری وی عسی ربه شاید
پروردگار او ان طلقکن اگر او طلاق دهد شما را تخفیفا ازواج است یعنی اگر بفرض طلاق دهد شاید ان یبدله اینکه بدل دهد
او را خدای ازواجا خیرا منکن زنانی بهتر از شما این احتیاجست از قدرت نه از کون چه خدای میداند که طلاق
نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند که مسلمات اقرار کنندگان بوحدانیت یا گردن نهندگان بامر مومنات یا گرویدگان
از کل [illegible] کنندگان بدرگاه اله عابدات پرستندگان یا خضوع کنندگان سائحات هجرت کنندگان یا روزه داران

ثیبات

ثیبات شوهر دیدگان وابکارا و دختران بکر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مادر مریم که حق سبحانه
وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازواج حضرت رسالت در آرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید نفسهاء
خود را از کسب معاصی واهلیکم و اهل و فرزندان خود را بوعظ و نصیحت نارا وقودها الناس از آتشی که آتش انگیز وی مردمانند یعنی کفار جن
وانس والحجارة و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستند یا گنجهاء زر و سیم احجار در میان که اصل فتنهاء گشت
نظم زر و سیم اند سنگ زرد و سفید * اندرین سنگها مبند امید * دل از سنگ سخت تر باید * کز سنگیش راحت افزاید * دل ازین سنگ اگر تو برکنی
سر حسرت بسی بسنگ زنی علیها بر آن آتش ملائکة فرشتگان یعنی موکلند بر وی زبانیه غلاظ درشت سخنان شداد سخت کاران و توانایان
که دوزخ را با ایشان قوت بستند و از چنگ ایشان مجال گریز نباشد لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدای را ما امرهم در آنچه فرماید ایشان را
یعنی برشوت فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد ویفعلون و می کنند ما یؤمرون آنچه فرموده می شوند بدان در تبیان آورده که [illegible]
زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت بنعیم اهل جنان چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده
داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید یا ملایکه بگویید یا ایها الذین کفروا ای کسانی که کافر شدید لا تعتذروا الیوم عذر مگویید امروز که عذر مقبول نیست
و فایده نخواهد داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده می شوید ما کنتم تعملون آنچه را که در دنیا بودید که میکردید یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه
گرویده اید توبوا الی الله باز گردید بخدای توبة نصوحا باز گشتنی خالص یعنی توبه کنید و با سر گناه مروید معاذ جبل رضی الله عنه فرموده که توبه
نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمی کند به پستان حسن بصری رضی الله عنه گفت که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت
بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن * بر درحق نو مسلمانان آمدن * خلعتی از شرم گرفتن یا نیاز *
با حقیقت روی کردن از مجاز عسی ربکم پروردگار شما چون توبه کنید شاید ان یکفر عنکم آنکه در گذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را
ویدخلکم جنات تجری و در آرد در بوستانها که میرود پیوسته من تحتها الانهار از زیر درختان و قصور آن جویها و در آوردن کی باشد
یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در باره عاصیان رد و [illegible]
والذین آمنوا معه و رسوا نسازد آنانرا که ایمان آورده اند با وی یعنی در خواست ایشان نیز در باره یاران ایشان قبول کند
نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده یسعی می شتابد و میرود بین ایدیهم در پیش ایشان وبایمانهم و بجانب راست
ایشان وقتی که بر صراط گذر کنند و در آن که نور منافقان فرو میرد یقولون ربنا گویند مومنان که ای آفریدگار ما اتمم لنا تمام گردان
برما نورنا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم واغفر لنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن انک علی کل شیء
بدرستی که تو بر همه چیز از اتمام انوار و مغفرت اوزار قدیر توانایی یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جاهد
الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بوعید واغلظ و درشتی بکار بر علیهم بر ایشان یعنی [illegible]
وماواهم و مقام و باز گشت کافران و منافقان اگر ایمان نیاورند و مخلص نشوند جهنم دوزخست وبئس المصیر و بد جای باز گشتیست دوزخ ضرب الله
مثلا بیان کرد خدای مثلی للذین کفروا برای آنانکه بکفر [illegible] امرأة نوح و آن مثل زن نوح است علیه السلام که واعله نام داشت
وامرأت لوط و زن لوط علیه السلام که واهله گفتندی کانتا بودند این دو زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده من عبادنا
از بندگان ما صالحین شایستگان فخانتاهما پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق زن نوح علیه السلام قوم را گفتی

کروی دیوانه است و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبر دار کردی فلم یغنیا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عنهما از این دو زن
من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را زن نوح علیه السلام غرق شد بطوفان و بر سر زن لوط سنگ بارید وقیل ادخلا النار و گفته خواهد شد
روز قیامت واعله دو علیها که در آیید در دوزخ مع الداخلین با در آیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که حق در مصاحبت می شوند و نسبتی که
که میان ایشان و پیغمبر است با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند امرأة فرعون
واحرافه وان مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی ای پروردگار من بنا کن برای من عندک
نزدیک خود بیتا خانه فی الجنة در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چار میخ
کردند و در آفتاب بیفکندند حق سبحانه ملایکه را فرمود تا بگرد وی در آمده بالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ آورند
و حکم شد که سنگی بزرگ آورده و بر شکم و سینه وی نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت ونجنی و برهان مرا من فرعون از نفس خبیث فرعون
وعمله و از کردار او یعنی از عذابی که میکند ونجنی من القوم الظالمین و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی
مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ برسیدی نهادند که روح نداشت در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه
وی را بآسمان برد و بهشت وی و حالا در بهشت است و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد و مثلی زد خدای
برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سایر مومنات ومریم ابنت عمران و مریم دختر عمران التی احصنت آن زنی که نگاه داشت فرجها
دامن خود را از حرام و فاحشه فنفخنا پس دردمیدیم فیه در گریبان جامه او من روحنا از روحی که آفریده بودیم وصدقت و باور داشت مریم
و گروید بکلمات ربها سخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد
ذکر وکتابه و بکتاب خدای یعنی انجیل یا بآنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و قصص محمد تمام کتب الهی است
وکانت و بود من القانتین از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات و تذکیر برای تغلیب است واشعار بآنکه
از طاعت مردان کامل بوده و در خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیده و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

بسم الله الرحمن الرحیم تبارک بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الذی
بیده الملک آنکس که بدست او پادشاهی و تصرف در امور ملک و هر چه خواهد کند وهو علی کل شیء و او بر همه چیزها که خواهد قدیر تواناست الذی
خلق الموت آن خداوندی که بیافرید مرگ را والحیوة و زندگانی را مراد موت آخر حیاتست در دنیا و حیوة ایشان در آخرت و گفته اند
مرگ را آفرید بصورت کبشی ابلق و او بر هیچ چیز نگذرد در وی که هیچ چیز ترسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بصورت مادیان ابلق ولد
بر هیچ چیز وی نگذرد و در آنجا او هیچ ترسد الا که زنده شود و بعضی گویند مراد از موت و حیات دنیا و آخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شما را
یعنی با شما معامله آزماینده کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف ایکم کدام از شما احسن عملا نیکوتر است از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است
و در خبر آمده که کدام نیکوتر است از روی عقل و پرهیزکارتر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده تر است
مرگ را و ترسان تر از وی و کار سازنده تر برای او وهو العزیز و خدای غالبست در ملک خود و ترسندگان را ایمن سازد الغفور
آمرزنده خطیئات ایشان را بپوشد الذی خلق آن خدایی که بیافرید سبع سموات هفت آسمان طباقا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری
در معالم آورده که آسمان دنیا موجیست محکم شده و دوم مرمر است سفید و سیم آهن است و چهارم روی است و پنجم گفته اند سیم

ششم زر است هفتم یاقوت سرخ ما تری نمی بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن در آفریدن خدای مرآسمانرا من تفاوت هیچ خللی و اختلافی و
تناقضی و عیبی و اعوجاجی فارجع البصر پس باز گردان چشم را بسوی آسمان تا در آن هل تری هیچ می بینی من فطور شکافی و نقصانی ثم ارجع البصر
پس دیگر باره بگردان دیده را کرتین کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نگردد تکرار کن نگریستن ینقلب باز گردد
الیک البصر بسوی تو چشم تو خاسئا دور از یافتن عیب وهو حسیر و او مانده بود از نگریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هر چند نگرد
عیب نمی یابد ولقد زینا و بدرستی که ما بیاراستیم السماء الدنیا آسمان نزدیکتر را یعنی آسمانی که نزدیکتر است بزمین آرایش دادیم بمصابیح
بچراغها یعنی بستارگانی که بشبها چون چراغ درخشانند وجعلناها و گردانیدیم ستارگان را رجوما للشیاطین راندگان مر دیوان را وقتی که بجهت
استراق سمع قصد آسمان کنند واعتدنا و آماده ساخته ایم لهم برای دیوان بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا عذاب السعیر عذاب دوزخ
در عقبی وللذین کفروا و مر آنانرا است که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بربهم بآفریدگار ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصیر
و بد جایی بازگشتن است دوزخ اذا القوا و چون در افکنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ شهیقا آوازی مانند آواز خر
که انکر الاصوات است یعنی چون کفار را در آرند در دوزخ دوزخ بفریاد آید وهی تفور و آن می جوشد و ایشانرا برمی آرد و فرو می برد چنانچه گوشت
در دیگ جوشان تکاد تمیز نزدیکست که پاره پاره شود دوزخ من الغیظ از خشم کافران کلما القی هرگاه در افکنده شوند کافران فیها در جهنم فوج
گروهی از اهل شرک سألهم سوال کنند ایشانرا خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان الم یأتکم آیا نیامد بشما نذیر بیم کننده
یعنی پیغمبر بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از این عذاب بترساند قالوا بلی گویند بلی قد جاءنا بدرستی که آمد بما نذیر پیغمبر بیم کننده فکذبنا
ما تکذیب کردیم قول وی را وقلنا و گفتیم ما نزل الله فرو نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیز از آنچه شما میگویید
از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم ان انتم نیستید شما ای رسولان الا فی ضلال کبیر مگر در گمراهی بزرگ که با وجود بشریت دعوی نبوت
میکنید وقالوا و گویند کافران که در دنیا لو کنا نسمع اگر می بودیم ما که بشنودیم سخن پیغمبران را بتحقیق چه از معجزات ایشان علامات صدق بر
صفحات احوال ایشان معاینه می نمود او نعقل یا تعقل میکردیم ما کنا نبودیم امروز فی اصحاب السعیر در عداد اهل دوزخ فاعترفوا
پس اقرار کنند و معترف شوند بذنبهم بگناه خویش و در این وقت اعتراف سود ندارد فسحقا پس دوری باد از رحمت من لاصحاب
السعیر مر ملازمان دوزخ را ان الذین یخشون بدرستی آنانکه میترسند ربهم از عذاب پروردگار خود بالغیب پوشیدگی یعنی آثار
خوف را از خلق بپوشند و بخلوتها ناله و گریه کنند و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دلست که پوشیده است از خلق و پیدا بر خدای
یعنی بدل ترسکار باشند لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناهان واجر کبیر و مزدی بزرگ که بهشتست و گفته اند یعنی از شداید
و مکاره یعنی خرد ترسندگان امان یابند از هر چه می ترسند لهم لا تخافوا فرموده ترسنده است هر که می ترسد بجا دک بنده است خوف و خشیت خاص
هر کرا دانایست که ترسان بود ترسکاری رستگاری آورد هر که در داد عوض در مان برد آورده اند که قریش همیشه بودند عیش
مغرور و سر گشته در باب حضرت پیغمبر سخنان گفتندی چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی کفار ایشان برداشته شد
با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که دیگر سخن محمد آهسته گویید تا خدای وی نشنود و او را از آن آگاه نکند
آیه آمد که واسروا و پنهان دارید قولکم سخن گفتن خود را در باره پیغمبر او اجهروا به یا آشکارا کنید مر او را هر دو نزد وی
یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست قبل از آنکه بزبان گذرد پس کسی که بر خفایا وقت آگاه

تعبیرانان به بهر کشد یا بجهر برو پوشیده نخواهد بود الا یعلم آیا نداند آنچه در دلهاست من خلق انکسی که بیافرید دلها را وهو اللطیف واو داناست
ببواطن اشیا وحقایق آن الخبیر آگاه از ظواهر موجودات ودقایق آن هو الذی جعل اوست خداوندی که گردانید لکم الارض برای شما زمین را
ذلولا نرم ومنقاد تا آسان باشد سیر شما بران فامشوا پس بروید فی مناکبها در اطراف وجوانب زمین وکلوا وبخورید من رزقه
از روزی خدا که برای شما مقرر کرده والیه النشور وبسوی اوست بازگشت شما پس شکرگذاری وسپاس داری او بجای آرید ءامنتم آیا
ایمن شده اید ای کافران من فی السماء از آنکس که در آسمانست یعنی حق سبحانه یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیل است علیه السلام محض یعنی
انکه ایمن شده اید ان یخسف بکم الارض از آنکه خدای یا جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را بزمین فاذا هی پس
آنگاه زمین پس از فرو رفتن شما بوی تمور میگردد واضطراب کند شما را زیر ترمی افکند ام امنتم یا ایمن شده اید من فی السماء
از آنکه در آسمانست عرش او یعنی خدای یا حکام او یعنی جبرئیل ان یرسل آنکه فرو فرستد علیکم بر شما حاصبا سنگریزه چنانچه بر قوم لوط ع
فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیف نذیر چگونه بود بیم کردن من وان دانستن شما سود نکند ولقد کذب الذین وبدرستی
که تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه وبشامت تکذیب هلاک شدند فکیف
کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من یا انکار من بر ایشان یا نزول عذاب اولم یروا آیا ندیدند وننگریدند الی الطیر بسوی
مرغان فوقهم زبر ایشان در هوا صافات صفها برکشیده می گشایند بالها خود را ویقبضن وفراهم میگیرند بعد از بسط ما یمسکهن
نگاه نمی دارد ایشانرا در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض وبسط رحمة الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که هریک از انواع طیور را
شکلی وهیاتی وصوتی وطبیعتی خاص داده واسباب طیران وجولان ایشان در هوا مهیا ساخته انه بکل شیء بدرستی که او
بهمه چیزها بصیر بیناست امن آیا کیست که توان گفت که هذا الذی این آنکس است که از آن حمایت موجود او مددکارست وقاید
لشکر لکم مر شما را ینصرکم یاری میدهد من دون الرحمن بجز خدای از عذاب وخشم وی ان الکافرون نیستند ناگرویدگان
الا فی غرور مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب شما فرو نخواهد آمد امن هذا الذی آیا کیست که اشارت توان کرد بدو که او
آنکس است که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را ان امسک اگر باز گیرد خدای وظیفه رزق از شما یا تدارد ان کیست
که شما را روزی تواند داد وکفار میدانند که خالق ورازق اوست ولکن ایشان نه از جهل است بل لجوا بلکه ستیهیدند
ودر افتادند فی عتو در عناد وسرکشی ونفور ورمیدگی از حق ونفرت از راستی افمن یمشی آیا کسی که میرود مکبا علی وجهه سرفرو
افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود پس وپیش وراست وچپ خود نمی بیند اهدی راه یافته تر است امن یمشی یا آنکسی که میرود
سویا راست ایستاده وهمه اطراف خود را مشاهده میکند ودر رفتن او واقع است علی صراط مستقیم بر راهی راست رساننده بمقصود
این مثلست برای کافر گمراه که در بیداء غوایت حیران وسرگردان میرود ومومن راه یافته بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند نظم
فرقست میان آنکه از روی یقین : با دیده بینا رود اندر ره دین : با آنکه دو چشم بسته بی دست کسی : هرگوشه می رود بظن وتخمین قل بگو
مر مشرکان را که خدای شما را بدو دعوت میکنم هو الذی او آنکس است که بقدرت انشاکم بیافرید شما را وجعل لکم السمع وبیافرید شما را
شنوایی تا سخنان حق شنوید والابصار ودیدها تا دلایل قدرت وبدایع فطرت مشاهده کنید والافئدة ودلها تا در معانی کلمات
الهی ودقایق مصنوعات پادشاهی تفکر وتامل نمایید شما بسیار می شنوید ومی بینید ولیکن قلیلا ما تشکرون اندکی شکر می گویید این نعمتها را

قل هو الذی ذرأکم بگو خدای آن خداست که بعد از آفریدن شما را پراکنده ساخت فی الارض در زمین یعنی هر یک را منزلی ومکانی ودرامی
وکاری داد تا تعیش کنید وفرمان برداری نمایید والیه تحشرون وبسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای کردار وگفتار بیابید ویقولون
ومیگویند مشرکان پیغمبر ویاران ویرا متی کی باشد هذا الوعد این وعده حشر ویافتن جزا ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان قل بگو
ای محمد در جواب ایشان که انما العلم جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن عند الله نزدیک خدایست وغیر او بران اطلاع ندارد
وانما انا ونیست من نذیر بیم کننده ام مبین آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما زمان آمدن آن را نمیدانم فلما راوه پس آن هنگام
که ببینند موعود را که قیامت است زلفة نزدیک بخود سیئت بد کرده ودرشت شود وجوه الذین کفروا روهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم واندوه
بر چهره ایشان پیدا گردد وقیل وگفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشانرا گویند هذا الذی کنتم این آنست که بودید شما که پیوسته به تدعون بدو دعا
میکردید ودر طلب او استعجال می نمودید امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند وآرزوی
هلاک وی میداشتند حق سبحانه حبیب خود را صلوات الله وسلامه علیه فرمود که قل ارایتم بگو خبر کنید مرا ان اهلکنی الله اگر هلاک گرداند خدای
ومن معی وآنانرا که با منند از مومنان او رحمنا یا ببخشد بر ما واجل تا خیر افکند فمن یجیر پس کیست آنکه او یجیر الکافرین زینهار دهد کافرانرا من عذاب
الیم از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد وحیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان
وتوحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده قل بگو آنکه ایمان سبب نجات است هو الرحمن اوست خدای بزرگ بخشایش امنا به گرویده ایم
بوی وعلیه وبرو نه بر غیر او توکلنا توکل کرده ایم وکار خود را بدو باز گذاشته فستعلمون پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده
عذاب معلوم کنید فی نقل الام من هو کیست از ما وشما آنکه او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست قل ارایتم بگو خبر دهید مرا ان اصبح اگر
گردد ماؤکم آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی غورا فرو رفته بزمین چنانکه دلو ودست بدان نرسد فمن پس کیست آنکه
یاتیکم بماء بیارد برای شما ابی معین جاری یا ظاهر چنانکه همه کس بیند در اثار آمده که بعد از تلاوت این آیه یا بگفت که او در یا تعالین
در تفسیر زاهدی مذکورست که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که قل ارایتم یاء هیس او جواب داد که یا المعول والمعین یعنی
بمیتین وعلادکی ران میتیس آب را باز آرند شبانه تا بینا شد وهاتفی آواز داد که اینک آب چشمه چشم تو غایر شد بگوی تا معول ومیتین باز
باز آرند وفی المثنوی المعنوی نظم فلسفی منطقی مستهان : میگذشت از سوی مکتب آن زمان : چونکه بشنید آیه او از ناپسند : گفت آریم آب را ما از بلند
با تبرحم بیل وتیزی تبر : آب را آریم از پستی زبر : شب بخفت و دید او یک شیر مرد : زد طپانچه دو چشمش کور کرد : گفت زان دو چشمه چشم ای شقی
با تبر نوری بیار ار صادقی : زود برجست ودو چشمش کور دید : نور فایض از دو چشمش ناپدید   بسم الله الرحمن الرحیم
ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد یعنی نون حساب وقول معنی آنست که غایة ملک این امت از شمار آن توان دانست اما کسی بدان
نرسد ویهود بعضی از آن گرفتند وبرخی فرو گذاشتند وپریشان شدند چنانکه در آل عمران گذشت وبعضی علما انرا مفاتح اسماء الهی داشتند
چنانکه در حروف کفته اند که مفتاح اسم نور وناصرست ودر معالم گوید آخر است از حروف الرحمن وگویند اسم سوره است یا لوحیست از نور
یا نام نهریست در بهشت یا قسمست بنصرت حق سبحانه مومنانرا واشهر آنست که نون اسم ماهی است وواو دیان جنس یا شد یا ماهی که زمین
بر پشت اوست واورا لیوثا گویند یا بهموث ودر وسیط یاسناد خود از ابی هریره رضی الله عنه نقل کرده که وی گفت شنودم از رسول خدای
صلی الله علیه وسلم که اول چیزی که خدای آفرید قلم بود پس نون را بیافرید وآن دوات است وقلم از ان دوات نوشت آنچه بود وباشد

وبرین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد کرده والقلم وبقلم اعلی که از نورست وطول او مابین السماء والارض وگویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند
وفواید آن در مصالح دین ودنیا بسیارست وما یسطرون ودیگر سوگند خورد بآنچه می نویسند حفظه از احکام وحی یا آنچه ایشانرا فرمایند در بندیان
از ابن عباس نقل فرموده که نون دواتست وقلم زبان وما یسطرون انچه حفظه بر بنده می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورده جواب قسم اینست که
ما انت نیستی تو ای محمد بنعمة ربك بنگاه داشت پروردگار خود بمجنون دیوانه جواب ولید است که آنحضرت را میگفت یعلم المجنون ودر بحر الحقایق
آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه وقلم اشارتست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده
بعلم اجمالی کاین در احدیت وبعلم تفصیلی ثابت در واحدیت وبآنچه قلم کریم او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه وکلمات ربانیه
مرکبه سفلیه جوابش این که تو نیستی بپروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازل وابد وان لك وبدرستی که مر ترا لاجرا
مزدی وثوابی است برکشیدن بار نبوت غیر ممنون حقیقت ناکاسته یعنی حق تعالی بی واسطه کسی که از وقت یاد داشت میتو عطا کرده یا غیر منقطع
یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد وانك وبدرستی که تو لعلی خلق عظیم بر دین بزرگی که اسلام است یا بر خوی بزرگ که خوی
آن کس نابوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست وگفته اند مراد اداب قرانست که حق سبحانه بوی ارزانی داشته بود
از عایشه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول صلی الله علیه وسلم وچگونگی آن فرمود که خلق آنحضرت قران بود فی سلسلة الذهب نظم
بود هم بحر مکرمت هم کان ، گوهرش کان خلقه القران ، وصف کسی که قرانست ، خلق را صفت او چه امکانست . محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلق
بزرگتر از خلق محمدی نبوده چه او ذات خود را دست بازداشت وخود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رحمه الله گفته که از بلا منحرف نشد
ونه از عطا منصرف گشت وگفته اند او را هیچ معتقد ومقصودی جز خدای نبود وشمه از حقایق آنحضرت در رساله مرات الصفا فی صفات
المصطفی مذکور شده ودر جواهر التفسیر مسطورست فستبصر پس زود باشد که ببینی ای محمد ویبصرون وببینند معاندان تو از اهل مکه
یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد که بایکم المفتون بکدام است از شما فتنه وبلا یا در کدام گروه است
از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تویی یا ایشان ان ربك بدرستی که آفریدگار تو هو اعلم واو داناتر است بمن ضل
بآنکسی که گمراه شد عن سبیله از راه او که راستست وچنان کسی فی الحقیقه دیوانه بود وهو اعلم واو داناتر بود بالمهتدین براه یافتگان
بکمال عقل که موصوف اند فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه را که ترا با دین آبا دعوت می نمایند ودوا لو تدهن
دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان وسرزنش نکنی بر شرک فیدهنون تا ایشان نیز چرب ونرمی کنند وبدین تو طعنه نزنند ولا تطع
وفرمان مبرداری تمامی کل حلاف هر سوگند خواره را بدروغ که ابوجهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث واصح آنست که ولید مغیره است
که سوگند بدروغ بسیار خوردی مهین سست رای یا خوار وبی مقدار هماز عیب کننده در غیبت مردم یا طعنه زننده در روی ایشان
مشاء رونده بنمیم بسخن چینی میان مردمان یا نمام کننده مناع بازدارنده للخیر مر خیر را یا منع کننده از ایمان واحسان معتد ستم کننده
واز حد در گذرنده اثیم بسیار گناه یا زناکار عتل سخت روی درشت خوی بعد ذلك پس ازین همه عیبها زنیم حرامزاده که پدر او معلوم نباشد
آورده اند که ولید هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم واورا بخود گرفت ودر تفسیر امام زاهد مذکورست که چون رسول صلعم
این آیة را در انجمن قریش بر ولید خواند وهر عیبی رسید در خود بازیافت مگر حرامزادگی با خود گفت من سید قریشم وپدرم مغیره
مردی معروفست ومیدانم که محمد دروغ نگوید چگونه این علم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد واقعه بتهدید بسیار از زنا اقرار کشید

گفت پدر تو در قضیه زنان جراتی نداشت واورا برادرزادگان بود تند چشم بر میراث وی نهاده مرا رشک آمد
غلام فلانرا بمزد گرفتم وتو فرزند اویی ودلیلی روشن بر صدق قول آن زن شدت خصومت ولید است وستیزه او با آنحضرت
ودرین باب گفته اند نظم جرم کنده مدعی از فعل مادرست ، کو را خفای مادر او فاش گرد ، ان کان ایا بوای آنکه هست وحفص بیک همزه
خوانده بطریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست ذا مال خداوند مال وبنین وخداوند پسران چنین کس را فرمان می بری اذا تتلی چون
خوانده شود علیه بر او آیاتنا آیتهای کلام ما قال اساطیر الاولین گوید اینها افسانه پیشینیانست سنسمه زود باشد که علامت
کنیم بداغ علی الخرطوم بر بینی او یا سیاه روی سازیم اورا یا عیب اورا اشکارا کنیم که نتواند پوشانید انا بلوناهم بدرستی
که ما ازموده ایم اصحاب الجنة اهل باغ خرد انرا بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی
بود ودر روز میوه چیدن درویشانرا بخواندی وبساطی در زیر درخت بیفکندی وهر میوه که دامن ودست بدان نرسیدی
یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی وده یک از حاصل نیز بدیشان قسمت کردی چون قریب
وفات کرد پسران او گفتند مال اندکست وعیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد صباحی که درویشان
خبر نیابند شد برویم میوه ببریم وبرین سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ اقسموا یاد کن چون سوگند خوردند وارثان
باغ که بنهان فقرا لیصرمنها ببرند میوه آنرا مصبحین در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامدادیگاه پس چنین سوگند خوردند
ولا یستثنون واستثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله در شبی که این نیت کردند وبخشید قضای ازلی نازل شد فطاف پس در آمد علیها
بران باغ طائف بلائی طوف کننده من ربك از امر پروردگار تو وهم نائمون وایشان یعنی پسران خفته بودند فاصبحت پس گشت
باغ ایشان بآن بلا کالصریم مانند باغی که میوه آن چیده باشد که بروی هیچ باقی نمانده ایشان ازین حال غافل از خواب در آمدند
فتنادوا پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین در آمدگان یعنی بوقت صبح بخواندند همدیگر را وگفتند ان اغدوا آنکه بامداد بیرون آیید
علی حرثکم بسوی درودن کشت خود یعنی ثمار آنچه کشته ان کنتم اگر هستید شما صارمین برندگان میوه وان باغ کشتی بوده برخرمابنان
پس داسها بر داشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس رفتند بجانب باغ وهم یتخافتون وایشان سخن آهسته گفتند تا کسی نشنود ومضمون سخن
ان لا یدخلنها الیوم آن که باید که در نیاید امروز علیکم بر شما یعنی در باغ شما مسکین درویشی تا بهره نگیرد واز حصه ما کم نشود وغدوا
وبامداد بیرون شدند علی حرد بر قصد منع مساکین قادرین توانایان باعتقاد خود بر چیدن وبریدن میوه فلما رأوها پس آن هنگام که دیدند
باغ را بحالی آنچه گذاشته بودند قالوا گفتند بایکدیگر انا لضالون بدرستی که ما گم کرده ایم راه باغ را چه باغ ما دی روز پر میوه بود
واین باغ از میوه تهیست بعضی از یشان تامل کردند ودانستند نشانها ودر ودیوار که آن باغ ایشانست گفتند بل نحن محرومون
ما راه گم نکرده ایم بلکه ما محرومون بی بهرگانیم از حصول میوه این باغ بجهت منع فقرا وترک استثنا قال اوسطهم گفت فاضلتر ایشان
از روی عقل یا بزرگتر بسن یا میانه تر برای که الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را دی روز لولا تسبحون چرا یاد حق نکردید خود را
برتر دیگی ونیکو نگفتید ان شاء الله قالوا گفتند سبحان ربنا پاکست خدای ما از آنکه در خواست این بلا بستم کرده باشد انا کنا بدرستی
که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود بمنع درویشان فاقبل بعضهم پس روی آوردند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر
یتلاومون ملامت میکردند این اول میگفت تو چنین اندیشیدی وآن عذر می آورد که تو هم بدین راضی بودی القصه

بگناه خود اعتراف نمودند از روی نیاز قالوا گفتند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ما طاغین از حد برندگان را
کنه کاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم عسی ربنا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او امید داریم ان یبدلنا
انکه بدل دهد ما را خیرا بهتری منها از آن باغ انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود راغبون رغبت کنندگانیم بید توبه و طلب
عفو حق سبحانه توبه ایشان بخشود و باغی از انگور چنان تام بر ایشان ارزانی فرمود و حیاتی آورده که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود
که در آن باغ خوشه انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پا ایستاده محققان گفته اند که بیان لائی مبتلا کرد و مال و منال او را هم
تلف کرده و او تامل نماید که باستحقاق او بر و نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند بهتر و خوشتر از آنچه از و
باز ستانده اند باید و دهد چنانچه بوستان حیوان بعوض باغ صروان و پیر روحی قدس سره ازین معنی خبر میدهد آنجا که میفرماید نظم
از کلم فم شکست و سر که بریخت * من نگفتم که این زیانم کرد * صد خم شهد صافی از پی آن * عوضم داد و شادمانم کرد * کذلک همچنین است
العذاب عذاب کردن خدای در دنیا و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اکبر بزرگتر است ازین جهت این عذاب زوال پابد
و آن ابد الآبدین باقی ماند لو کانوا یعلمون اگر باشند مردان که بدانستند هر آینه از موجبات عذاب پرهیز کنند ان للمتقین بدرستی که
پرهیزکاران راست عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم بوستانها با نعمت کافران گفتند که اگر حشر
و بعث که مسلمانان میگویند موجود نیست و اگر هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان خوش حالتریم در عقبی نیز
همان منوال خواهد بود حق سبحانه ایشان را میفرماید که افنجعل المسلمین آیا ما خواهیم کردانید مسلمانان را کالمجرمین مانند مشرکان در حصول
نجات و وصول بدرجات ما لکم چیست شما را ای کافران کیف تحکمون چگونه حکم میکنید بسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این القا
از روی تعجب و استبعاد است ام لکم آیا مر شما راست کتاب نوشته نازل شده از آسمان که شما فیه در آن کتاب تدرسون میخوانید این را
که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند ان لکم فیه بدرستی که شما راست در کتاب لما تخیرون آنچه خواهید و برگزینید واد ترویرید
ام لکم ایمان یا مر شما راست عهدها و پیمانها مؤکد بسوگند علینا بر ما که خداوندیم بالغة رسیده بنهایت تاکید و تا بنیاده
الی یوم القیامة تا روز رستخیز ان لکم آنکه مر شما راست در آن عهد لما تحکمون آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت ان سرای
سلهم بپرس ای محمد مشرکان را که ایهم کدام از ایشان بذلک بدین حکم زعیم پایندانست که در آخرت از عهده بیرون آید ام لهم
آیا ایشان راست شرکاء انباز انند درین قول پاستند و ایشان را کشریک می سازند فلیاتوا پس گو بیایید بشرکائهم شریکان
خود ان کانوا صادقین اگر هستند راست گویان در آنکه حیات النعیم بدیشان خواهد رسید یوم یکشف بیار یاد آر روزی که برداشته شود
پرده عن ساق از کاری پر هول و امری صعب یا برهنه کرده و نموده شود ساق عرش تا تجلی کند حق سبحانه و یدعون و خوانده
شوند مردمان الی السجود بسجده کردن مر خدای را در اینجا از ابو موسی اشعری رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه در آن روز نوری عظیم بنماید و خلق سجده در افتند و در معالم از ابی سعید
خدری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسول صلوات الله و سلامه فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق خود و سجده کنند هر مرد
مؤمن و مؤمنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده را بریا و سمعه کردند پس چون و الی خواهد که سجده کند پشت او یکپاره گردد و هم نتوانند
و در خبر است که پشت کافر و منافق چون شروی گاو یک مهره شود فلا یستطیعون پس نتوانند سجده کردن خاشعة ابصارهم

فروق

فروق بود چشمهای ایشان یعنی خوار و ترسان ایشان سر در پیش افکنده و شرمنده باشند ترهقهم فرو گیرد ایشان را ذلة خواری و نگونساری
وقد کانوا و بدرستی که بودند در دنیا که یدعون خوانده می شدند الی السجود بسجده کردن مر خدای را وهم سالمون و ایشان تندرست
بودند و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند و درین روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند نظم ملاه و قوت از دست اگر یابی
که گوی سعادت ز میدان بری * که فرصت عزیزست چون فوت شد * بسی دست حسرت بدندان بری فذرنی پس بگذار مرا و من
یکذب و آنرا که تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن که قرآنست یا لحدیث بعث و حشر در این آیه تسلیه حضرت رسولست صلی الله علیه وسلم
و تهدید مکذبان و املی لهم و مهلت دهیم ایشان را در دنیا تا غره شوند الخ ان کیدی متین بدرستی که عقوبت من محکم است
بهیچ چیزی دفع نشود و گرفتن من سخت کس را طاقت آن نباشد ام تسئلهم آیا میطلبی ایشان را اجرا مزدی بر دعوت و ارشاد فهم
پس ایشان من مغرم از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن اجر مثقلون گران بار شده اند و بدان سبب روی از تو میگردانند
ام عندهم الغیب یا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که غیبات در اوست فهم یکتبون پس ایشان می نویسند از آنجا آنچه حکم میکنند در
سویه مؤمن و کافر فاصبر پس شکیبا باش لحکم ربک بر حکم او و بید کار خود در امر تبلیغ وحی و تحمل از اذا کفار و لا تکن و مباش در دلتنگی
و شتاب زدگی کصاحب الحوت مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذاء قوم وی و فرمان از میان ایشان بیرون رفت
تا بشکم ماهی محبوس گشت اذ نادی یاد کن وقتی که بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین وهو مکظوم و او پر بوده بود از خشم و اندوه لولا ان تدارکه اگر نه آنست که در یافت او را نعمة من ربه
نعمتی از پروردگار او بقبول توبه لنبذ هر آینه افکنده شدی بالعراء بصحرای خالی از گیاه و هو مذموم و او ملامت کرده شده
بودی فاجتبیه پس برگزید او را ربه آفریدگار او به نبوت و رسالت و القای وحی بوی فجعله پس کردانید او را من
الصالحین از شایستگان یعنی پیغمبران گفته اند این آیه وقتی فرود آمد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواست که بر ثقیف دعای بد کند
حق سبحانه فرمود که صبر کن و آن دعا در توقف دار که کار ایشان بهتر نکو شود نظم کار ها از صبر گردد دلکشا * خرم آن کز صبر باشد ره کشا
چون در افتادی بگرداب حرج * صبر کن کالصبر مفتاح الفرج * آورده اند که کفار قریش از جمله بنی اسد جمعی را که بچشم زدن
بد شهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر توجمال سید عالم را باسیب عین الکمال از ساحت علم محو کنند
حق سبحانه از برای عصمت وی از چشم بد این آیه فرستاد که وان یکاد الذین کفروا بدرستی نزدیک بود آنانکه کافر شدند
لیزلقونک هر آینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بابصارهم بچشمهای خویش لما سمعوا الذکر آن هنگام که شنیدند
قرآن که میخواندی ویقولون و میگفتند انه لمجنون بدرستی که این مرد دیوگرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم
میدهد و ما هو و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه وسلم مگر شرف عالمیان نظم
ای شرف جمله عالم بتو * روشنی دیده آدم بتو * امام حسن بصری رحمه الله فرمود که دوای چشم زخم نیست مگر این آیه
بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة حاقه که حقیقت وقوع آن یا ساعتی که سزاوارست ترسیدن
از آن ما الحاقة چه حاقه است و چه ساعتی وما ادریک و چه چیز دانا گردانید ترا که ما الحاقة چه چیزست ساعتی که در و
واقع شود حقایق علها را در روز قیامت و حاقه یکی از اسماء اوست کذبت تکذیب کردند ثمود و عاد

قبیلهٔ ثمود و عاد بالقارعة بروز قیامت که کوبنده و درهم شکننده مردمانست فاما ثمود اما قبیلهٔ ثمود فاهلکوا پس هلاک شدند
بالطاغیة بسبب طغیان خود یا بجهت فرط طاغیه از ایشان چون قدار ابن سالف که ناقه را پی کرد یا بطاغیه از صاعقه که مثل آن نشنیده بودند
یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام واما عاد واما قبیلهٔ عاد فاهلکوا پس هلاک گشتند بریح صرصر بباد سخت عاتیة از حد گذشته یعنی سرباز زننده از فرمان
خازنان در خبرست که ذره از باد و قطره از آب نازل نشود مگر بوزن و مقدار معلوم مگر بروز طوفان نوح و هود علیهما السلام که آب و باد طغیان کردند
و خزنه را عکس نمودند و در تفسیرست که ملایکه باد دیو را ضبط نتوانستند سخرها علیهم گمارد آن باد را بر ایشان سبع لیال هفت شب وثمانیة ایام
هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حسوما روزهای پیاپی یا شوم بر عادیان فتری القوم پس تو بینی آن قوم را اگر
حاضر می بودی فیها در ان اوقات صرعی مردگان افتاده کانهم اعجاز نخل خاویة گوییا ایشان تنهای درختان خرمای پوسیده اند فهل تری لهم من باقیة
مستاصل شدند و یکی از ایشان نماند قطع مقررست که ایشان هیچ نماندند ... خاک شدند
شدند خاک وازان خاک تربیت شان وجاء فرعون و آمد فرعون ومن قبله و آنانکه پیش از او بودند والمؤتفکات و اهل دیه های قوم لوط بالخاطئة
بگناه یعنی شرک فعصوا پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم فرستادهٔ پروردگار خود را فاخذهم پس گرفت خدای ایشان را اخذة رابیة گرفتنی سخت
و زیاده بر عذاب دیگر امم انا بدرستی که ما لما طغی الماء آنگاه که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حملناکم برداشتیم پدران شما را
فی الجاریة در کشتی رونده بر آب یعنی سفینهٔ نوح علیه السلام لنجعلها تا گردانیم آن کشتی را لکم برای شما تذکرة پندی و عبرتی بر قدرت ما
وتعیها و نگاه دارد این پند را اذن واعیة گوشی نگاه دارنده در حدیث آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی را
گفت من از خدای درخواستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا یا علی
پندرا از تو نیابد واعیه ما گوید فاذا نفخ فی الصور پس چون دمیده شود در صور نفخة واحدة
یک دمیدن که نفخهٔ صعق است وحملت الارض و برداشته شود زمین والجبال و کوهها از اماکن خود فدکتا
فدکتا پس درهم شکسته شود زمین و کوه دکة واحدة یکبار شکستنی فیومئذ پس آن هنگام وقعت الواقعة واقع شود واقعه یعنی
قایم گردد وانشقت السماء و بشکافد آسمان از هیبت فهی پس آسمان یومئذ در ان روز واهیة سست و ضعیف بود والملک
و فرشتگان علی ارجائها بر کنارهای آسمان باشند ویحمل عرش ربک و بردارند عرش پروردگار ترا فوقهم
بر زبر ملایکه که بر اطراف آسمان باشند یومئذ آن روز ثمانیة هشت ملک و در روز قیامت
باشند بصورت بزکوهی از سمهای ایشان
که ایشان ... الا که خدای یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیة
داد که داد و گفت ... خافیة پوشیده
اقتضاء احوال بر خلایق فاما من اوتی پس اما کسی که داده شود کتابه بیمینه
آورده که این کتابی دیگرست ... فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه
کسی ... انی ظننت انی ملاق حسابیه
حساب خود را یقین داشتم که مرا حساب ... فهو فی عیشة راضیة

یعنی در وقت وفات [illegible] بر زمین افتاده ام
کانهم گویا ایشان از اغلظ اجسام اعجاز نخل [illegible]

صافی از کدورت و بیرون از محنت و مشقت فی جنة عالیة در بهشتی بلند قطوفها میوه‌های آن دانیة نزدیک دست قایم و قاعد و مضطجع بود
ورضوان ایشان را گوید کلوا بخورید از میوه‌ها واشربوا و بیاشامید از شرابها هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بما اسلفتم
بسبب آنچه عمل کردید فی الایام الخالیة در روزهای گذشته یعنی در دنیا یا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای گرم واما من اوتی واما
آنکس که داده شود کتابه بشماله نامهٔ او را بدست چپ او و او بدیهای خویش ببیند فیقول پس گوید از روی ندامت یا لیتنی لم اوت
ای کاش داده نشدی مرا کتابیه کتاب مرا و من ندیدی تا بر ملا فضیحت نشدی ولم ادر و کاشکی ندانستمی ما حسابیه چیست
حساب من چه حاصل نیست مرا نتایج عذاب و شدت یا لیتها کاش مرگی که بدان مردم در دنیا کانت القاضیة بودی مرگی حکم کننده بعد
تا بعد از آن زنده نشدمی ما اغنی عنی دفع نکرد از من عذاب را مالیه آنچه بود از مال و متاع هلک عنی گم گشت از من سلطانیه
تسلط بر مردم و فرمان گذاری یا حجتی که در دنیا داشتم پس خطاب در رسد مر زبانیه را که خذوه بگیرید این کس را فغلوه پس در غل
کشید ویرا یعنی دست او بر گردن به بندید ثم الجحیم پس در آتش بزرگ صلوه در افکنید او را ثم فی سلسلة پس آنگاه در زنجیری از آتش
ذرعها کنان سبعون ذراعا هفتاد گز بذراع ملک که هر ذراعی هفتاد باع است هر باعی از کوفه تا مکه فاسلکوه پس در آرید او را در آن
یعنی بر جسد او پیچید محکم تا حرکت نتواند کرد و کعب الاحبار رحمه الله گفته که اگر هر آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن
زنجیر نیست و اگر حلقه از آن بر کوههای دنیا نهند چون ارزیز بگدازد انه بدرستی که این کس کان لا یؤمن بود که ایمان نمی آورد بالله
العظیم بخدای بزرگوار ولا یحض و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمی کرد و حرص نمی داشت علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش فلیس
پس نیست له الیوم او را امروز ههنا حمیم اینجا خویشی که حمایت کند ولا طعام و نیست او را خوردنی الا من غسلین مگر از غسالهٔ دوزخیان
یعنی زرداب و ریم که از تنهای دوزخیان میرود لا یاکله نمیخورند غسلین را الا الخاطئون مگر گناهکاران و سرکشان تمام گسست
فلا پس نه چنانست که کافران میگویند که قرآن بافته و ساختهٔ محمدست اقسم سوگند میخورم بما تبصرون بآنچه می بینید از مشهودات وما
لا تبصرون و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا اجسام و ارواح یا انس و جن یا بکعبه یا بیت معمور
یا دنیا و عقبی یا بتبلیغ محمد و نزول جبرئیل یا بانوار رسالت حبیب من و انوار ولایت او جواب قسم این که انه بدرستی که قرآن
لقول رسول مر آیته خواندن رسولیست کریم بزرگوار از نزد خدای که محمدست صلی الله علیه وسلم و گفته اند جبرئیل علیه السلام
وما هو و نیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قلیلا ما تؤمنون اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیقست ولا
بقول کاهن و نیست قرآن سخن کاهن چنانکه عقبة بن ابی معیط گمان می برد قلیلا ما تذکرون اندکی پند می گیرید یعنی پند گرفته نمی شوند
تنزیل قرآن فرو فرستاده است من رب العالمین از پروردگار عالمیان ولو تقول و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست
و بر دروغ بنیاد علینا بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان لاخذنا مر اینه بگیریم او را منه بالیمین از دست قوت و توانایی ثم لقطعنا پس ببریم
منه الوتین از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فما منکم پس نیست از شما من احد هیچ کس یعنی نیستید شما عنه حاجزین از و
دفع کنندگان آن هلاک وانه و بدرستی که قرآن لتذکرة مر اینه پندیست للمتقین مر پرهیزکاران را چه ایشان بدان منتفع اند وانا
لنعلم و بدرستی که ما میدانیم ان منکم آنکه بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگان مر قرآن را وانه و بدرستی که قرآن لحسرة مر اینه
سبب حسرتست علی الکافرین بر کافران وقتی که ببینند ثواب اهل قرآن را تماشا کنند وانه و بتحقیق که قرآن لحق الیقین

درست بی گمان یعنی یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و به ثناهای بزرگ یاد کن

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق است و آنچه میگوید از نزد تست پس تو سنگی بباران بر سر ما یا ما را بعذابی الیم مبتلا کن آیه آمد سال سایل درخواست خواهنده بعذاب واقع عذابی را که بودنیست للکافرین برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سایل ابوجهل بود که گفت فاسقط علینا کسفا و قولی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بر هم تقدیر لیس له دافع نیست مر آن عذاب را دافعی دفع کننده که باز دارد آنرا من الله از جهت خدای چه اراده ازلیه بدان تعلق گرفت و مراد الله مدفوع نگردد پس در صفة الله میگوید که ذی المعارج خداوند درجهای بلند است یعنی مقامهائیست که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تعرج الملائکة بالا میروند فرشتگان والروح جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملایکه الیه بسوی او خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید فی یوم کان در روزی که هست مقداره اندازهٔ او خمسین الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از دنیا تا آنجا که محل امر ملایکه است و ایشان بیک روز میروند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد روز قیامتست که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند که در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان موقف در جواهر التفسیر یاد کرده ست و در فتوحات آورده که مر اسمی را از اسماء الهی روزیست خاص که تعلق بدو دارد و در قران دو روز از آنها مذکورست یوم الرب که هزار سالست و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سالست و بیان ایام اسماء ستین الدیه و سرمدیه در مطاوی این اوراق نگنجد [illegible] دارد فاصبر پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبائی کردنی نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت انهم بدرستی که کافران یرونه می بینند روز قیامت را بعیدا دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال می نماید ونریه و ما می بینیم قیامت را قریبا نزدیک بوقوع یوم تکون السماء روزی که گردد آسمان کالمهل مانند فلزی گداخته یا مثل دردی زیت فلک بگدازد و تکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه ولا یسئل حمیم و نپرسد هیچ خویشی حمیما از حال خویش خود یعنی هر کس را از کردار او سوال کنند یبصرونهم بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را بشناسد و با حوال او بینا گردد و داند که هر یک بعمل خود مشغول اند یود المجرم دوست دارد و آرزو برد کافر لو یفتدی اگر فدا دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز ببنیه به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بوده اند نزد وی تا ایشان را عذاب کنند و وی برهد وصاحبته و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده واخیه و برادر خود را که هم پشت و مددکار او ست وفصیلته التی تؤویه و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه گاه وی بوده اند ومن فی الارض و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جمیعا همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا دهد ثم ینجیه پس برهاند او را آن فدا دادن کلا نی چنین است از عذاب انها بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از و فدا میدهد لظی زبانه است خالص نزاعة للشوی کشنده است مر دست و پای منکران یا پوست سر ایشان از صد ساله و دویست ساله راه یعنی زبانه تیز است و کافر را بخود می کشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب میکند تدعوا میخواند آتش یعنی می کشد بازبانه او میخواهد و در معالم آورده که آتش

بزبان فصیح بنام و لقب میخواند من ادبر کسی را که پشت بر حق کرده است و تولی و روی بگردانیده از فرمان الهی وجمع و گرد کرده مال دنیا را فاوعی پس در بار دان کرده و نگاه داشته و حق خدای ادا نکرده ان الانسان بدرستی که آدمی خلق هلوعا آفریده شده است هلوعا حریص بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش او را میخورد و آب هفت دریا را میآشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه میکند نظم جانوری را که بخواهد بیست ه معده جو پر شد بسیب ای عجب ه آدمی است آنکه میسری برد ه بو سیری غم روزی خورد ه خورده بد غصه چه پیش چه کم ه روزی هر روزه تخوان کرم ه وز ره حرص و املش بیجان ه هیچ غمی نیست بجز فکر نان اذا مسه الشر چون برسد او را چیزی بد مانند فقر و مرض جزوعا جزع کننده و فریاد زننده و اذا مسه الخیر و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری منوعا منع کننده نفع خود را از طاعت و مال از نفقه در راه حق و همه آدمیان بدین منوال مخلوق شده اند الا المصلین مگر نماز گذارندگان الذین هم آنانکه ایشان علی صلوتهم بر نماز خود دائمون پیوستگانند یعنی هیچ شغلی از آن باز نمانند و گفته اند در وقت ادای صلوة ساکن اند و جپ و راست التفات نمی نمایند والذین فی اموالهم و آنانکه در مالهای ایشان حق معلوم حقیست دانسته زکوة خود و صدقات موظفه للسائل برای درویش خواسته والمحروم و برای محتاجی که نخواهد والذین یصدقون و آنانکه تصدیق کرده اند بیوم الدین بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعت و عبادت والذین هم و آنکه ایشان من عذاب ربهم از عذاب آفریدگار خویش مشفقون ترسانند و علامت ترس الهی اجتنابیست از ملاهی و مناهی ان عذاب ربهم بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غیر مامون نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد رسید والذین هم و آنانکه ایشان لفروجهم و فرجهای خود را حافظون نگاه دارندگان اند الا علی ازواجهم مگر بر زنان خود او ما ملکت یا بر آنانکه مالک شده است ایمانهم دستهای ایشان اینها یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فانهم پس بدرستی که ایشان غیر ملومین ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت با زنان و کنیزکان خود فمن ابتغی پس هر که طلب کند منکحی وراء ذلک جز این که گفته شد فاولئک پس آن گروه هم العادون ایشان از حد درگذرندگانند و طی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل این عدد است والذین هم و آنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را وعهدهم و پیمانهای خویش را راعون رعایت کنندگانند خواه امانت حق و خلق و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که همه نگاه داشتنی است و ملاحظ امانت گذاری و وفاداری در آن فرو نگذاشتنی نظم اگر می بایدت زاتش امانت ه فرو مگذار قانون امانت ه بعهدی که می بندی وفا کن ه رسوم حق گذاری را ادا کن والذین هم و آنانکه ایشان بشهاداتهم بگواهی خود قائمون ایستادگانند یا اقامت شهادت میکنند در آنکه میدانند از حقوق عباد الله و لفظ شهادات جمع میخواند از جهت تنوع اقسام آن والذین هم و آنانکه ایشان علی صلوتهم بر نماز خویش یحافظون محافظت می کنند یعنی با ادب و شرائط آن قیام می نمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف این عبادتست بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فی جنات در بوستانها اند روز قیامت مکرمون گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیه

مشرکان گرد اگرد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم حلقه زدندی و استهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد طمع میدارند بوستان نعیم را ما بیشتر طمع داریم که پیش
از ایشان یابیم آیة آمد که فمال الذین کفروا پس چیست وجه بوده است مر آنان را که نگرویده اند و از این صفتها که مذکور شد بی بهره مانده اند قبلک
بسوی تو مهطعین شتابندگان تندی عن الیمین از جانب راست و عن الشمال و از طرف چپ عزین گروه گروه حلقه زنندگان ایطمع آیا طمع دارد
کل امری هر مردی منهم ایشان ان یدخل آنکه در آورده شود یا خوشان جنة نعیم در بوستان با نعمت یعنی حشر کافر با جماعت که بی نقد
ایمان ایشان را در حیات دنیا داد روضات جنان دخل دهند کلا نه چنین است که کافر را در بهشت راه نیست انا خلقناهم بدرستی که ما
آفریده ایم ایشان را مما یعلمون از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آن از هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات
صافی نگردد و با خلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فلا پس نه چنانست که کفار میگویند اقسم سوگند میخورم برب
المشارق بپروردگار مشرقها که آفتاب دارد در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع می نماید والمغارب و بخداوند مغربها
که آفتاب راست و هر روز بنقطه دیگر غروب میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یکی از ایشان را محل شروق
و غروب اندر دایره افق نقطه دیگرست و بهر تقدیر حق سبحانه یاد میکند انا لقادرون بدرستی که ما توانائیم علی ان نبدل بر آنکه بدل
کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خیرا منهم بهتر از ایشان و فرمان بردار تر وما نحن بمسبوقین و نیستیم ما
مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده اهلاک کنیم و مغلوب نتواند ساخت در اعطا دادن آن فذرهم پس دست
بدار ایشان را یخوضوا تا شروع کنند در باطل ویلعبوا و بازی مشغول شوند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند
یومهم روز خود را الذی یوعدون آن روزی که وعده داده شده اند بدان که بدرست یا قیامت حکم این آیه بآیه قتال
رقم نسخ یافته یوم یخرجون روزی که بیرون آیند ایشان من الاجداث از گورها سراعا شتابندگان باجابت دعوت
کانهم گوییا که ایشان الی نصب بسوی علمی بر پای کرده یوفضون میشتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خود قایم بینند
و بجانب وی شتابان کنان روند خاشعة فروتن و ذلیل ابصارهم دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدها سر در پیش
افکنده ترهقهم میپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد ذلة خواری و نگونساری ذلک اینست الیوم الذی آن روزی که وعده
کانوا یوعدون

بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم
نوح را علیه السلام الی قومه بسوی گروه او از آن قبیل ان انذر بآنکه بیم کن قومک گروه خود را و بترسان من قبل
ان یاتیهم پیش از آنکه بیاید بدیشان عذاب الیم عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب آخرت قال گفت نوح علیه السلام
یا قوم ای گروه من انی لکم نذیر بدرستی که من شما را بیم کننده ام مبین آشکارا بیم کردن من پیغام سانم بشما ان اعبدوا الله
که بپرستید خدای را بیگانگی واتقوه و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او واطیعون و فرمان برید در که
یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام و یکتن آن شده باشد ویؤخرکم
و باز پس دارد شما را از عقوبات و مهلکات یعنی زنده دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که مدت زندگانی
منقضی شود ان اجل الله بدرستی که مدتی که خدای تقدیر کرده اذا جاء چون بیاید بر وجهی که مدت زندگانی منقضی
شود ان اجله مقدر فرموده لا یؤخر باز پس افکنده نشود و صاحبان اجل را مهلت نبود در یا عیسی

و تری که اجل در آید از پیش و پس نیست که مهلت دهند گفته اند یاری نرسد در آن دم از حکمت ابر یا دشود حمله بواو سوت
لو کنتم اگر هستید شما که بفکر و نظر تعلمون بدانید چیزی را پس این بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست القصه نوح علیه السلام مدت
الف الا نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده دعوت رد کرده در آزار و ایذاء او تقصیر نمودند راضی نبود
تا وقتی که نوح علیه السلام به تنگ آمد قال رب گفت ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت
و عبادت تو لیلا و نهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را دعائی خواندن و دعا کردن من
الا فرارا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وانی و بدرستی که من کلما دعوتهم هر گاه بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت
لتغفر لهم تا تو بیامرزی ایشان را بسبب قبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم انگشتهای خود را فی آذانهم در گوشهای خود و در مکنند
سمع را از استماع دعوت پرستند واستغشوا ثیابهم و در کشیدن جامهای خود را تا مرا نه بینند واصروا و ایستادند بر کفر
و معصیت واستکبروا و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا سرکشی کردن بزرگ ثم انی پس بدرستی که من اصرار استکبار
دعوتهم دعوت کردم ایشان را جهارا آشکارا در محافل ایشان ثم انی پس بتحقیق که من اعلنت لهم آشکارا کردم بعضی از ایشان را
یعنی با شکارا او را دیر داشتم و تکرار کردم دعوت را واسررت لهم و پنهان گفتم بعضی دیگر از ایشان را اسرارا راز گفتنی یعنی بهر وجه که
توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم در مجالس و خلوت بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون انکاری تو یاد آن از ایشان یاد گرفت
و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا پس گفتم امرزش طلبید ربکم از پروردگار خود
یعنی توبه کنید از کفر انه بدرستی که خدای کان هست غفارا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یرسل السماء بفرستد
ابر را علیکم بر شما مدرارا باران ریزنده پی در پی ویمددکم و مدد دهد شما را باموال بمالها وبنین و پسران یعنی بسیار گرداند اموال
و اولاد شما را ویجعل لکم و بدهد مر شما را جنات بوستانها مشتمل بر میوه ویجعل لکم و بدهد جاری گرداند برای شما انهارا
جویهای آب مالکم لا ترجون چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی‌ترسید لله مر خدای را وقارا عظمتی و بزرگواری مرا داشت که
اعتقاد نمی کنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت او نمی ترسید وقد خلقکم و حال آنکه بیافریده است
شما را اطوارا گوناگون مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه بعلقه ده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیلی بر قدرت کامل و حکمت
شامل الم تروا کیف آیا نمی بینید که چگونه خلق الله بیافرید خدای سبع سموات هفت آسمان را طباقا طبقه بالای طبقه وجعل
القمر و گردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور روی می تابد
در آسمانها چنانچه در زمین می تابد و اهل آن را روشن می سازد وجعل الشمس و گردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل زمین تا چراغ
چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو میکرداند و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که آن چراغ
که نور روی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل کردانید نه چراغ چشم دل و چراغ حال سولاد که شمع ملت از پرتو احکام او
در این ظلمت سرا گرنی چراغ او وحی ... کی کسی را خلاصی بودی از تاریکی طغیان والله انبتکم و خدای برویانید شما را نبات
وجود بپدر شما آدم یا من الارض از زمین پس برست آدم از خاک نباتا رستنی و چون پدر شما از خاک آفریده شد همه ذات
خاک مخلوق باشیم ثم یعیدکم پس باز خواهد گردانید شما را فیها در زمین یعنی بعد از موت در زیر خاک ویخرجکم و بیرون آرد شما را اخراجا

اخراجاً بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله جعل و خدای کردانید لکم الارض برای شما زمین را بساطاً مانند فرش گسترده که آرام
در و رفتن بروی شاید لتسلکوا تا سیر وید منها از زمین سبلاً فجاجاً براهها کشاده بعد ازین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام
متابعت شدند و خواص و روساء ایشان را اضلال و اغوا نمودند تا از انچه بودند بدتر و جفاکارتر گشته در عصیان و عناد افزودند
قال نوح گفت نوح علیه السلام بعد از مشاهده این حال که رب انهم ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی عامه امت من عصونی عاصی
شدند در من واتبعوا و پی روی کردند من لم یزده انرا که زیاده نکرده و را ماله و ولده مال و فرزند او الا خساراً مگر زیان کاری در
کم راهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران قوم خود را که مغرور بودند بمال و فرزند ومکروا و مکر کردند بزرگان قوم مکراً کباراً
مکر بزرگی که سفله و ادنی را بجای باب خود کشیدند و بر ایذاء من تحریص کردند وقالوا لا تذرن و گفتند دست باز مدارید الهتکم از عبادت
خدایان خود ولا تذرن و مگذارید وداً و در آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته ولا سواعاً و نه سواع را و آن بصورت زنی بوده ولا یغوث
و نه یغوث را و آن بصورت شیری بوده ویعوق و یعوق را و آن بصورت اسپی بوده ونسراً و نه نسر را و آن بصورت کرکسی بوده و اشهر است
که اینها اسامی پنج مرد صالحست که میان آدم و نوح علیهما السلام بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند بعد از مرگ ایشان بصورت
ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم ان می نمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را
بیرون آورد و عرب را به پرستش ایشان فرمود و قبیله کلب ود را داشتند در دومة الجندل و سواع در قبیله هذیل بود در ساحل بحر و یغوث را
بو مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع القصه نوح علیه السلام
با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا الهی بر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وقد اضلوا و حال آنست که گمراه کردند
رؤساء قوم با این بتان کثیراً بسیاری از صغیر و ادنی ولا تزد الظالمین و میفزای بار خدایا ستمکاران را الا ضلالاً مگر ضلالت و عذاب
مما خطیئاتهم از برای گناهان قوم نوح اغرقوا غرقه شدند بطوفان فادخلوا ناراً پس در آورده شوند با تش یعنی در قبر و گفته اند
در آخرت فلم یجدوا لهم پس نیافتند برای خود از الله که بخدایی گرفته بودند من دون الله بجز خدای انصاراً یاران که عذاب از ایشان
باز دارد آورده اند که حضرت نوح را علیه السلام خبر داد که از قوم کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد
هم متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد وقال نوح رب و گفت ای آفریدگار من لا تذر علی الارض مگذار بر روی
روی زمین من الکافرین از ناگرویدگان دیاراً دور گشته یعنی کسی که آید و رود و مراد هلاک عام است یعنی هیچ کس فرو مگذار
انک ان تذرهم بدرستی که اگر تو بگذاری ایشان را یضلوا عبادک گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند ولا یلدوا
و نزایند الا فاجراً مگر فجور کننده کفاراً ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و عادر باشند رب اغفرلی ای پروردگار من
بیامرز مرا ولوالدی و پدر و مادر مرا پدر نوح علیه السلام ملک بن متوشلخ بوده و مادر وی بانشی باقوال شمخا بنت انوش مردو
مومن بوده اند لا جرم درخواست نمود که ایشان را بیامرز ولمن دخل و مر کسی را که در آید بیتی بخانه در قبل یا بکشتی یا بمسجد من مومناً
در حالتی که مومن بوده اند وللمومنین والمومنات بیامرز مردان و زنان گرویده را اگر باشند تا قیامت و گفته اند مراد امت
محمد اند صلی الله از ابن عباس منقولست که همین یک دعا نوح علیه السلام درباره کل قرآن مستجاب شد در شان اهل ایمان درجه
اجابت رسیده و دیگر دعا فرمود که ولا تزد الظالمین و میفزای ستمکاران را یعنی کافران الا تباراً مگر هلاکی بسختی

سورة الجن

در سوره احقاف گذشته ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم قبل ازین مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آوردند و مروی است که آنحضرت سوره اقرأ میخواندند و ایشان نه تن بودند یا هفت
تن سه از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از سبطیان بوده و ایشان اعظم و اکثر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس
از ایشانست و این گروه ایمان آورده بودند بیان قوم خود رفته انواع نصیحت کردند حق سبحانه درین سوره از آن خبر میدهد که قل یا محمد
اوحی الی وحی کرده شد بمن انه استمع آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر گروهی از ده کمتر و از سه بیشتر بودند من الجن از گروه جن فقالوا پس
گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم انا سمعنا بدرستی که ما شنودیم قرآناً عجباً قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشاء
مثل آن قدرت ندارد یهدی راه می نماید الی الرشد براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فآمنا به پس گرویدیم بدان ولن نشرک و هرگز شریک
نیاوریم و انباز نگیریم بربنا به پروردگار ما احداً یکی را از اصنام و اوثان و غیر آن چنانچه پیشتر شرک می آوردیم وانه تعالی و بدرستی
که بزرگست جد ربنا ملک آفریدگار ما یا برترست عظمت و جلال او و او نیازست یا مخلوقات ما اتخذ فرا نگرفت صاحبة زنی چنانچه اهل تلیح گویند
ولا ولداً و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد کنند وانه کان یقول و بدرستی که هست میگوید سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی
ابلیس علی الله بر خدای شططاً سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی وانا ظننا و ما پنداشتیم ان لن تقول الانس آنکه نگویند آدمیان
والجن و جنیان علی الله کذباً بر خدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم دانستیم که او دروغ بر خدای می بسته
وانه کان و بدرستی که بودند رجال من الانس مردان از آدمیان که در بعضی امکنه یعوذون پناه گرفتندی برجال من الجن بمردان از
جنیان و آن چنان بود که چون کسی به بیابان مهولناک رسیدی گفتی پناه می برم به سید این وادی از شر سفهاء قوم او و اعتقاد او آن بود
که بدان استعاذه از شر سالم و مامون بماند و اهل مکه در موطن ماهله گفتندی اعوذ بحذیفه من یدریس جن نهالی و ادی فزادوهم پس افزودند
آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه رهقاً گردنکشی و جهل تا گفتندی که ترا کی ما مرتبه ایست که آدمیان بما پناه می برند وانهم
و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما ظننتم همچنانکه شما پنداشتید ای جن ان لن یبعث الله آنکه برنه انگیزد
خدای احداً یکی را از مردگان برای حساب و جزا وانا لمسنا السماء و بدرستی که مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم
که بوی در آییم فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت پر کرده شده حرساً شدیداً از پاسبانان توانای محکم یعنی ملایکه که بحفظ جن مامور
شده اند وشهباً و از ستارگان درخشنده آتش افشان که جهت رجم دیوان متعین گشته وانا کنا و بدرستی که ما بودیم که می نشستیم
منها از آسمان مقاعد در نشستگاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمان یعنی قبل بعثت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آسمان میرفتیم و در مقاعد
خالی از حرس و شهب می نشستیم فمن یستمع الان پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون یجد له می یابد برای خود شهاباً ستاره روشن
آتش بار رصداً که نگاه دارنده و مترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی وانا لا ندری و بدرستی که ما ندانیم اشر ارید آیا بدی
خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشت ما از آن بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان ام اراد بهم یا خواسته است
بدیشان ربهم آفریدگار ایشان رشداً خیری و صلاحی وانا منا الصالحون و بدرستی که از جنس ما شایستگان هستند یعنی مومنان
نیکوکار سابق در خیر ومنا دون ذلک و از ما فروتر ازین هستند یعنی میانه روان کنا طرائق قدداً و ما هستیم خداوندان طریقها
و مذهبهای متفرقه و مختلفه در سالم از امام حسن بصری رحمه الله تعالی نقل کرده که جنیان در میان جن اهل مذاهب مختلفه مستند چه قدریه و مرجیه

ورقصه وغیر ایشان دربیان جن نیز مستند وانا ظننا ویدرستی که ما دانستیم ان لن نعجز الله الکه عاجز نمیتوانیم ساخت خدایرا هرجا باشیم
فی الارض درزمین یعنی جای اگر کاری خواهد ما او را عاجز نمیتوانیم کرد وبواسطه سکون وثبات درمقام خود برای مقاومت ولن نعجزه
هربا از روی گریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وانا ویدرستی که ما لما سمعنا الهدی آن هنگام که شنودیم
قرانرا که سبب هدایت عالمیانست امنا به گرویدیم بوی یا بانکس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وحق آنست که همه پیغمبری بجن مبعوث
بنبوده الاحضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه که انس وجن را دعوت او فرا رسیده است وخوان تبلیغ او در تقریر عام وعام گسترده نظم
داخل اند در دعوت او جن وانس تا قیامت هست هر نوع جنس اوست سلطان وطفیل ادنی اوست شاهنشاه وخیل او همه فمن یؤمن پس هرکه بگرود بپروردگار خود فلا یخاف پس او نترسد بخسا از نقصان ازین نوع ولا رهقا ونه از ظلم ایشان وانا منا المسلمون ویدرستی که از ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ومتدین بدین اسلام ومنا القاسطون واز ما بیدادگرانند بر خود که گناه کارند وفرمان حق نبرند فمن اسلم پس هرکه گردن نهاد اوامر خدایرا
بحکم گرویده اند فاولئک پس آن گروه کردن نهادگان تحروا قصد کرده اند رشدا راه راست را واز آن راه بمقصد خواهند رسید
واما القاسطون واما ستمکاران فکانوا پس باشند لجهنم وآتش دوزخ را حطبا هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بیکار آتش افروخته
می شود وان لو استقاموا ودیگر وحی کرده اند بمن اگر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریقة بر راه راست یعنی ایمان آرند لاسقیناهم مراینه
بدهیم ایشانرا ماء غدقا آب بسیار بعد از قحط وتنگ سالی یعنی روزی بریشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند
ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم واین بزرگتر وبسیار تر نعمتست وجمعی از علما گفته اند یعنی اگر جن وانس
مستقیم باشند بر اسلام ایشانرا بسعت معیشت سرافراز گردانیم لنفتنهم تا بیازماییم ایشانرا فیه در آن زندگانی که بر طریق شکر
عمل نمایند ومن یعرض وهرکه اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن نعمت پروردگار خود وسپاس داری نکند یسلکه درآرد اورا خدای
عذابا صعدا در عذابی سخت که فرح وراحت در وی نبود وان المساجد ودیگر وحی بمن آمده که مسجدها لله مر خدایراست وخاص خدای است
فلا تدعوا پس نخوانید در آن مع الله با خدای احدا یکی را چنانچه یهود ونصاری در کنایس خود وصوامع خود عزیر ومسیح را علیهما السلام
یاد میکنند وچنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک وگفته اند مراد از مساجد
تمام روی زمینست که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله صلی الله علیه وسلم جعلت لی الارض مسجدا پس در هیچ بقعه یاد خدای یاد
دیگری نکرد نشد لکم ولا تجاز از یاد خدا شاد مکنید یا یاد وی از کس دیگر یاد مکنید وانه لما قام ویدرستی آن هنگام که برخاست
عبد الله بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در بطن نخله یدعوه میخواند خدایرا ونماز میگذارد وجن قراءة او را می شنودند کادوا
یکونون نزدیک بود که باشند علیه لبدا بروی جمع شدگان از غایت ازدحام ودر آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله گفته نکته
لطیف وارد آنست که آنحضرت را هیچ نامی از نام عبد خوشتر نیامده چه غیر از این اسم ... کرده ...
قائم در مقام قرب وقدرت قیام بران نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت بر منازل ملکی بدین اسم مذکور شد سبحان الذی اسری
بعبده وبهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بدین نام یاد کرد تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده نظم آن بنده شعار بندگی دوست
گر جلوه کنان کرین آنست ... که داو راه تدید مسیح شامی کفار مکه وحضرت را صلی الله علیه وسلم گفتند عجب کاری
در پیش گرفته ودر ترک ملت شروع نموده از این مهم برگرد واز این امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم وحمایت کنیم آیه آمد که

قل بگو یا محمد ای کافران که در همه حال انما ادعوا جز این نیست که میخوانم یعنی می پرستم ربی پروردگار خود را ولا اشرک به ونمی انبازم بوی احدا یکی را ... زیرا که شما همه بندگان اویید
احدا یکی را ... قل انی لا املک بگو یدرستی که من مالک نیستم لکم برای شما ضرا دفع ضرری را ولا رشدا ونه رساننده خیر وصلاح را یعنی من بنده ام
وکارساز پرستش پروردگاری راست قل انی بگو بدرستی که من لن یجیرنی در پناه نگیرد ونگه ندارد مرا من الله از عذاب خدای
احد یکی اگر خدای بعذاب من خواسته باشد عذابی کسی وراحمایت نتواند کرد ولن اجد ونیابم هرگز من دونه بجز وی ملتحدا پناهی که روی
بدان آرم الا بلاغا لیکن پیغام رسانیدن یعنی نمیتوانم بشما رسانیدنی که کتابیست شما را من الله از نزد خدای ورسالاته وپیغامهای فرستاده
وی ومن یعص الله وهرکه نافرمانی کند خدایرا در پرستش او ورسوله وفرستاده او را در اوامر ونواهی فان له پس بدرستی که مر او راست نار جهنم
آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان باشند دران ابدا همیشه خلاصی از آن واو روزی از آن ترا ضعیف ولی یار ندیده اند
در نظر او حاصل می شود حتی اذا راوا تا وقتی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده می شوند در دنیا قتل وقحط ویا در آخرت
فسیعلمون پس زود بدانند چون عذاب موعود به بینند که از گروه مومن وکافر من اضعف کیست ضعیف تر ناصرا از جهت یار واقل
عددا وکیست کمتر از روی عدد ومعلوم شود که ناصر قوی ترست وبیشتر ویار که ضعیف ترست وکمتر کفار چون از استماع این آیه
گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیه آمد که قل بگو آنکه وعده انذار است ودرستست لیکن وقت آن برمن مخفی است ان ادری
نمیدانم اقریب آیا نزدیکست ما توعدون آنچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل له ربی یا مقرر کرده است خدای
خدای مر اورا امدا زمانی دور عالم الغیب اوست داننده پوشیدها فلا یظهر پس آگاه نمیسازد ومطلع نگرداند علی غیبه
بر غیبی که مخصوص است بعلم او احدا یکی را الا من ارتضی مگر آنرا که پسندیده من رسول از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن
اطلاع دهد تا معجز وی بود ومراد ازین رسول محمد است صلی الله علیه وسلم فانه یسلک پس بدرستی که در می آرد خدای یعنی می سازد
من بین یدیه از پیش وی آن رسول پسندیده ومن خلفه واز عقب وی رصدا نگهبانان از ملایکه که ویرا پاس میدارند
لیعلم تا بداند ان قد ابلغوا اگر برسانیدند جبرئیل وملایکه که بوقت نزول وحی بوی می باشند رسالات ربهم فرستادهای
پروردگار خود را بی تغییر وتبدیل واحاط وفرا گرفته است علم خدای وشامل شده بما لدیهم بانچه نزدیک رسل وملایکه است
واحصی وشمرده است کل شیء همه چیزیرا عددا از روی عدد تا آنکه قطرهای باران وریگهای بیابان واشال آن مراد
کمال علم احاطه آن جمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلق از دایره علم او خارج نیست نظم هرچه دانستنیست در دو جهان
نیست از علم شاملش پنهان
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در مبادی بعثت نماز گذاردی وبگلیمی خود را پوشیده داشتی واز خدیجه رضی الله عنها منقولست که آن مثل جای در شبی بود پیاره
ازو بطرفی بر بالای ما بودی وطرفی رسول صلی الله علیه وسلم پوشیدی وبوی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد
که یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده وگفته اند زمل یعنی حملست یعنی ای بردارنده بار نبوت قم اللیل برخیز شب یعنی
بنماز الا قلیلا مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده میان مقادیر ثلث مخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه
فرمود که شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن نصفه نیمه شبست او انقص یا کم کن منه از نیمه شب قلیلا اندکی تا ثلث
باز آید او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه شب تا به ثلثان رسد وغایت این باشد ورتل القرآن

وبه تأنی و شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف از او بوقت تلاوت ترتیلا روشن کردنی چنانچه سامع شماره آن تواند کرد چنانچه سامع
شماره آن تواند کرد و از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوفست و اداء حروف انا سنلقی بدرستی که ما زود باشد که وحی
کنیم و تنزیل گردانیم علیک بر تو قولا ثقیلا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد یا بر تکالیف شاقه که گران باشد
حمل آن بر مکلفان یا گران بود از حیثیت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تعقل
دران بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اشد صور وحی بود که آن صوت مثل آواز
درای صدا می شود ازو و صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج می نمود و ازین جهت دران حال
ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة والسلام میرسید چنانچه از عایشه رضی الله عنها منقولست که در روزی که بس با نهایت بودی میدیدم که وحی بدو
فرو می آید و از جبین مبارکش قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بران حضرت بدین نوع مذکور رسید اگر بر شتری سوار بودی
دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل رد کلیه شی را فروحی ٤
میان کل که بعضی چیز برا فروزد و در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال تعالی کتاب فصلت ایاته و نسبت با حج
کتب منزله سما ویه صورتی اجمالی دارد جه تعلق و مطابق که و مصدقا لما بین یدیه پس تعلق قرآن اشارتست تجمعی میان صور
اجمالیه و تفصیلیه جه جامع این اتم و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود وکشنده چنین باری جز صاحب جامعیت نشاید نظم ٥
حمل چنین بار بعهد ادست ٥ کار کسی نیست که این کار اوست ٥ کس نتواند زدن اینجا نفس ٥ قوت این کار تو دارد و بس ان ناشئة اللیل بدرستی که
طاعت شب یا عبادتی که ناشی شود در شب یا قیام شب هی اشد وطاء آن سخت ترست از جهت رنج و کلفت جه ترک خواب و راحت
از جهت رنج و کلفت جه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا بیشتر است از روی فراغت جه در روز دلها بتصرف
در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه عبادت توانند شد او خاموش شو عالم بشب تا جمعیت باشی دل
زیرا که بانگ و غوغا و تشویش خلوت خواست واقوم و درست ترست قیلا از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در وقت صواب که
که دل فارغ باشد هر زبان با دل موافقت نماید هر زبان میخواند و بدل تفکر میکند و نا شئه لیل گفته اند میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا
تا صبح بقول عایشه رضی الله عنها ناشئه آن بود که از خواب برخیزد ان لک بدرستی مرترا فی النهار در روز سبحا طویلا آمد شد دراز است
یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه یاد اد تهجد اولی واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را
که خداوند مشرق و مغربست و اورا بپاکی بخوان و تبتل و بریده شو از خلق و توجه کن الیه بسوی او بعبادت تبتیلا بریدنی کامل
یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد ساز و بهمگی روی بدو آر نظم دل در و بند و ز غیرش بگسل ٥ هر چه غیر او دست برون کن از دل
رب المشرق والمغرب بدلست از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغربست لا اله هیچ معبودی نیست
سزاوار عبادت الا هو مگر وی فاتخذه پس فرا گیر او را وکیلا کارساز خود و مهمات با او گذار واصبر و صبر کن علی ما یقولون
بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هذیانات واهجرهم و ببر از ایشان هجرا جمیلا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش
و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم بآیه قتال منسوخست وذرنی والمکذبین و بگذار مرا با مکذبان اولی النعمة خداوندان نعمت و تنعم
یعنی کا صنادید قریش با من گذار ومهلهم و مهلت ده ایشان را قلیلا مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مکافات جمیع ایشان تو اند کرد

امام زاهد

امام زاهد رحمه الله آورده که میان نزول این آیه و حرب بدر و هلاکت سروران عرب بنود مگر اندک وقتی ان لدینا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت
برای دشمنان دین انکالا بندهای گران که بدان مقید شوند و جحیما و آتش بزرگ افروخته که دران بسوزند و طعاما ذا غصة و خوردنی با غصت
در گلو گرفتن یعنی در حلق گیر شود چون ضریع و زقوم و عذابا الیما و عذابی دردناک غیر ازینها که گفته شد و در آثار آمده که مفسران در باب آورده که بعد
از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیهوش بیفتاد و این وعدها راست شود یوم ترجف الارض روزی که بلرزد زمین والجبال
و بجنبد کوهها وکانت الجبال و گردند کوهها با عظمت کثیبا تلهای ریگ مهیلا پراکنده یعنی کوهها سخت چون ریگ روان شود از هیبت آن روز
انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم الیکم بسوی شما ای اهل مکه رسولا پیغمبری یعنی محمد صلی الله علیه وسلم شاهدا علیکم گواه بر اقوال و افعال شما
یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن کما ارسلنا چنانچه فرستادیم الی فرعون رسولا بسوی فرعون رسولی
یعنی موسی علیه السلام فعصی پس عاصی شد فرعون الرسول فرعون دران پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه پس گرفتیم او را اخذا وبیلا
گرفتنی سخت یعنی بآیش غرق کردیم و از راه آب بآتش بردیم تهدید کفار قریش درین مندرج است فکیف تتقون پس چگونه نگاه دارید
ای مشرکان نفسهای خود را ان کفرتم اگر بمانید بر کفر خود یوما از عذاب روزی که هول آن یجعل الولدان کودکان را شیبا پیران
یعنی موی سر ایشان را سفید سازد و مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیار اندوه آدمی را زود پیر گرداند و می شاید که حقیقة باشد در دراز
آن روز السماء منفطر آسمان شکافته باشد به بجهت وهیبت آن روز کان وعده هست وعده خدای بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث
مفعولا بودنی ان هذه بدرستی که این آیتها تذکرة پندی و عبرتیست فمن شاء پس هر که خواهد اتخذ فرا گیرد الی ربه بسوی پروردگار خود سبیلا
راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم شبها بر خاستندی
و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب نمی باشد تا روز نماز گذاردندی تا بجدی که پای مبارکش ورم
کرد و نحافت بر جسد مبارکش غالب گشت و منکران ندای اما تپا فقد شقی فی ربه در افکندند حق سبحانه بعد از یکسال آن بار گران از موشان
برداشت این آیه فرستاد که ان ربک بدرستی که پروردگار تو یعلم میداند انک تقوم آنکه تو بر می خیزی در شب برای نماز ادنی کمتر من ثلثی
اللیل از دو دانگ شب ونصفه و نماز میگذاری نیم شب وثلثه و یکی از دوی ثلث و طائفة و بر میخیزند همین منوال گروهی من الذین معک
از آنانکه با تو اند از اصحاب تو والله و خدای یقدر اللیل والنهار اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن و علم او
محیطست بقیام تو در شب بدین مقدارها علم داند خدای ان لن تحصوه آنکه طاقت ندارید تو در اوقات را و نگاه نمی توانید داشت فتاب
علیکم پس باز گشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت تو در ترک قیام مقدار فاقرءوا پس بخوانید ما تیسر آنچه آسان بود من القرآن از قرآن
و مراد آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب علم ان سیکون داند خدای آنکه باشد منکم از شما مرضی بیماران وآخرون یضربون
و دیگر آنکه سفر کنند فی الارض در زمین یبتغون میطلبند من فضل الله از فضل و کرم خدای یعنی تجارت می نمایند و وجوه حلال کسب
می کنند وآخرون یقاتلون و دیگر آن که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجار و مجاهدان
رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فاقرءوا ما تیسر پس بخوانید آنچه میسر شود منه از قرآن در نماز
و این امر بسبیل فریضه است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق ندب و استحبابست و در مقداری که خواندن آن مندوب
باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیتست تا صد یا دویست یا ختمه در ماهی و در حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هست که حضرت رسول صلعم

ویرا فرمود که قرآن بخوان در سر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زودتری توانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست بیست
باز گفت مرا قوت زیادت هست فرمود که بخوان در سبع روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم رحمه الله فرموده باسناد خود از ابن رضی الله
نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که در روزی بایستی پنجاه آیه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیه تلاوت کند او را از
فرمان برداران نویسند و اگر دویست آیه بخواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر پانصد آیه یا هزار آیه اشتغال نماید بنویسند برای او قنطاری
از خیر و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مفروض را و اتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را و اقرضوا الله و قرض دهید خدای را
قرضا حسنا قرضی نکو از شارت یا نفقات مستحبه در طریق خیر و یا تحمل جزا بسیار بازای آن و ما تقدموا و آنچه پیش فرستید لانفسکم برای نفسهای
خود من خیر از نیکی تجدوه بیابید او را عند الله نزدیک خدای هو خیرا او بهتر و اعظم و بزرگتر اجرا از روی مزد یعنی ثواب آن از زیاده یا بیابید یکی را
ده و مقصد و ازان نیز بیشتر و استغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است بیامرزد گناه
رحیم مهربان بر ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم جابر بن عبد الله رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسالت صلعم
که در زمان فترت وحی برای می رفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته
میان زمین و آسمان از سطوت هیات و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشیدند و من
در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال وعم نواله وحی فرستاد که یا ایها المدثر ای جامه در پوشیده گفته اند و او دثار بنبوت
یعنی ای لباس رسالت در بر افکنده قم برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای بادا مراسم نبوت فانذر پس بیم کن خلق را از عذاب
خدای اگر غیر او را پرستند و ربک فکبر و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن و ثیابک فطهر و جامهای خود را پاک ساز از آلوده ها یا کوتاه کن
بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادت ایشان و وقتی علی رضی الله عنه فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و ابقی
و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی شاذلی المغربی نقل میکند که حضرت رسالت صلعم
در خواب دیدم و گفت ای علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد و تایید
خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت موقت و خلعت محبت و خلعت
توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام هر که خدای را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را بشناسد در نظر وی خرد نماید
هر چیزی و هر که بخدا ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند قبول
افتد پس شیخ رحمه الله گوید ازینجا دانستم معنی قول خدا را که و ثیابک فطهر در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات ربانی
دارش ختم لوث شهوت دور تا بیابی زکی شوی مشهور والرجز فاهجر از همه گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش ولا تمنن
و عطا مده تستکثر تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا از بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز بادای رسالت تا طلب بسیار
مزد کنی از ایشان و لربک فاصبر و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت موارد قضا برای خدای صابر باش فاذا نقر
پس چون دمیده شود فی الناقور در صور یعنی نفخه ثانیه فذلک پس آن دمیدن یومئذ دران روز یوم عسیر روزیست دشوار است
علی الکافرین بر کافران غیر یسیر نه آسان بر ایشان اگرچه هول و هیبت و شدت دران روز عام بود اما حق سبحانه گروه
دشواریرا از مومنان بردارد و با کافران بماند و در حساب با ایشان مناقشه کنند و روی ایشان سیاه گردد و نامهاء

اعمال بدست چپ ایشان دهند آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فواتح سوره حم مومن شنیده
بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای از محمد حالا کلامی شنیدم که سخن جن و انس نیست و ورا حلاوتی و طراوتیست که هیچ سخن را نیست
و بیدی طراوت و تازگی است که هیچ حدیث را نبود و اعلی این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادت کلیه و اسفل این نخله طیبه بعروق
فضایل و حکم علیه سمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از استماع
این سخن گمان بردند که ولید ... آورده پس ابو جهل او را بانواع تمنیات در جهت جاهلیت آورد تا قرار انبیا کرد ... دان نبی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید و بغایت ملول گشت و حق سبحانه آیه فرستاد که ذرنی بگذار مرا و من خلقت و آنکه آفریدم او را
وحیدا تنها بی مال و ولد و انصار و اعوان و قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان و جعلت له و دادم او را
مالا ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که تعداد او هزار دینار بود و میان مکه و طایف شتر و اسب و گوسفند بسیار
داشت و بساتین و امتعه و عبید و ایما در شمار نمی آمد و بنین شهودا و دادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای اکتساب
وجه معاش محتاج بسفر نشدندی و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود و از جمله خالد و عماره
و هشام رضی الله عنهم ایمان آوردند و مهدت و گستردم له برای او تمهیدا گستردنی یا دریا که قریش لقب داشت یا بساختم کارهای
او را ساختنی تمام ثم یطمع پس طمع میدارد ان ازید زیاده کنم عطیات خود را در باره وی کلا نکنم چنین و نعم خود را بروی افزون
نسازم انه کان بدرستی که او هست لایاتنا مر آیتهای کلام ما را عنیدا منکر و دران ستیزنده و بسحر نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر
هست که بعد از نزول این آیه مال و معاش روی بنقصان نهاد و فرزندانش از دور گشتند و بعضی بمردند و او محتاج و سوا هلاک شد
سارهقه زود باشد که در رسانم او را صعودا بصعود و آن کوهیست از آتش که هفتاد سال بر بالای آن رسند و فی الحال که بدو رسد
آن رسند زیر افتند و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را بصعود بر صعود و این صخره ایست ملسا در دوزخ که بر بالای آن نتوان
رفت پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش می کشند و از عقب گرزهاء آتشین میزنند تا بر آنجا رود و این وعید عظیم برای ولید جزآنست
انه فکر بدرستی که او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن و قدر و اندازه با خود راست کرد که چه گوید قبل ازین سخت ذکر یافت که او تعریف قرآن
کرد چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را مجنون میگویید و یقین میدانید که عقل او کامل است و دیوانه نیست و خیال
می بینید که او کاهن است و امارت کهانت از وی ظاهر نمی شود و گمان می برید که کذابست و هرگز بکذب متهم نبوده و میپندارید که شاعرست
و سخن او بشعر نمی ماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را به چه نسبت توان داد ولید با خود فکر کرد و با خود خیال بست فقتل
پس لعنت کرده باد کیف قدر چگونه تقدیر کرد ثم قتل پس ملعون باد کیف قدر چگونه تقدیر کرد و اندازه گرفت ثم نظر پس نظر کرد در امر قرآن
کرتی دیگر ثم عبس پس روی ترش کرد و بسر پیشانی در هم کشید بطریق کراهت یا بخندید ثم ادبر پس روی بگردانید از حق یا از مجلس
و استکبر و گردن کشی کرد از متابعت او فقال پس گفت ان هذا نیست این که محمد میگوید الا سحر یوثر مگر جادویی که تعلیم گرفته شود از
سحره ان هذا نیست این الا قول البشر مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه و جبر و یسار ساصلیه زود باشد که در افکنم ولید را سقر در درکه
پنجم از دوزخ که نام وی سقرست و ما ادریک ما سقر و چه چیز داناگر داند که چیست سقر لا تبقی آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست
و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد اجزاء او را و لا تذر و دست

یا زنداردد یکی پاره تا نسوزد لواحة اتشی سیاه کننده للبشر مر پوست کها را علیها بران آتش تسعة عشر نوزده ملک یا نوزده
صنف ازیشان موکل در تبیان از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده که گروهی از یهود سوال کردند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از خزنه دوزخ آنحضرت دو بار با صابع یدین اشارت فرمود یار دوم ابهام یمنی را امساک کرد در این آیه تصدیق قول آنحضرت
نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریة است و در تخصیص این عدد معترا اتنا و مذکرانا تکلفات بسیار است
از جمله انکه تسعه اکثر احادست و عشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل و اقل کثیر و دیوانی وجوه در جوامع التقسیم
مذکورست در اخبار آمده که بعد از نزول این آیه ابوجهل گفت ای معشر قریش زبانیه نوزده بیش نیستند ایا ده تن از شما یکی از انها را
دفع نتواند کرد ابو الاشدین کلاه الجمحی گفت من هفده کفایت کنم ده را به پشت مشت بشکنم شما دو باقی را کفایت کنید و روایتی آنست
که گفت من در پیش شما بر صراط بروم و ده را بدست راست و نه را بچپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و بهشت در ایم آیه آمد که وما
جعلنا و ما نگردانیده ایم اصحاب النار خازنان دوزخ را الا ملائکة مگر فرشتگان که قوی ترین خلقند در عالم آورده اند که یکی از خزنه دوزخ
مالک است و باقی او هیجده تن اند چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانه آتش از
دهن ایشان بیرون می آید میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی ازیشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را
در هر گوشه اندازد و ترجمه کر خواسته بعضی گفته اند ذکر ملائکه بر دفع سخن کلده است یعنی او میگوید من همه را کفایت میکنم ده را به پشت و مشت ما
و نفیه اند که ایشان آدمی نه اند بلکه فرشتگان اند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وما جعلنا
و نساخته ایم عدتهم شماره ایشان را که نوزده است الا فتنة مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد للذین کفروا و آنان را که کافر
شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لیستیقن الذین تا بی گمان شوند
انانکه اوتوا الکتاب داده شده اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریه است ویزداد الذین امنوا تا بیفزایند آنانرا
که گرویده اند ایمانا گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب ولا یرتاب الذین و تا شک نیارند آنانکه اوتوا الکتاب
عطا کرده شده اند بتوریة والمؤمنون و گرویدگان از اهل اسلام در ان عدد ولیقول الذین و تا بگویند انانکه فی
قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شک و نفاق است والکافرون و بگویند ناگرویدگان که ماذا اراد الله چه چیز
خواسته است خدای بهذا مثلا بدین عدد که غریبست مثل مثل کذلک همچنین یضل الله در ضلالت فرو میگذارد خدای من یشاء
هر کرا خواهد ویهدی و راه می نماید من یشاء هر کرا خواهد آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش حالا محمد نوزده یار و مددگار
بیش ندارد حق سبحانه فرمود که وما یعلم و نمیداند جنود ربک لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغمبر اویند الا هو
مگر وی که عالمست بهمه معلومات وما هی و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره الا ذکری مگر پندی للبشر برای مردمان کلا نه چنین است
که کسی انکار سقر تواند کرد والقمر و سوگند بماه که بوقت اوقات و احوال بوی باز بسته است واللیل و بحرمت شب اذا ادبر چون
بیاید از عقب روز و حفص اذ بر بی الف خوانده اند و ادبر بمعنی ناحق از ادبار یعنی چون برود از پس روز والصبح اذا اسفر و سوگند
بصبح چون روشن گرداند عالم را انها بدرستی که در درکه سقر لاحدی الکبر یکی از درکات بزرگ دوزخ است نذیرا گردانیده ام
او را چیزی که بیم کند للبشر مر آدمیان را تا بترسند که فروا از کفر و پرهیزند لمن شاء بدل است از بشر یعنی تو نذیری و بقول

اول دوزخ نذیرست مر انکس را که خواهد منکم از شما ان یتقدم انکه پیش رود در خیر و طاعت او یتاخر یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی بیم کرده
پند داده شده است کل نفس هر نفسی بما کسبت بانچه کرده است از کردار خود رهینة در گروست یعنی در دوزخ گرفتارست و محبوس بدان
الا اصحاب الیمین مگر اصحاب دست راست که ایشان رهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است
و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملائکه فی جنات در بوستانها یعنی در بهشت برغرفها باشند ناظر در دوزخ یتساءلون می پرسند
عن المجرمین از احوال مشرکان و میگویند ما سلککم چه چیز در آورد شما را فی سقر در دوزخ قالوا ایشان گویند در جواب لم نک من المصلین
نبودیم از نماز گذاران ولم نک و نبودیم ما که بمال زکوة نطعم المسکین طعام دهیم درویشانرا وکنا نخوض و بودیم ما که شروع میکردیم
در شان محمد و عیب وی مشغول می شدیم مع الخائضین با شروع کنندگان در ان وکنا نکذب و بودیم که تکذیب میکردیم
بیوم الدین بروز جزا و باور نمیداشتیم حتی تا وقتی که اتانا الیقین آمد بما مرگ و مقدمات او و بر همان حال مردیم فما تنفعهم
پس سود نکند ایشانرا شفاعة الشافعین شفاعت همه شفیعان بتقدیری که ایشانرا شفاعت کنند و آن خود محالست
فما لهم پس چیست مر ایشانرا که پیوسته عن التذکرة از قرآن یا مواعظ آن معرضین در حالتی که اعراض کنند کانهم گوییا ایشان
حمر خران وحشی اند مستنفرة رمیدگان که گریخته باشند من قسورة از شیر یا از صیاد یا ریسمان دام یا مردم تیر انداز
یا آوازهای مختلف یعنی چنانچه گوره خر از ایشان میگریزد ایشان از استماع قرآن میگریزند زیرا که گوش شنوا و دل پند پذیر ندارند
کما اشاره فی المثنوی نظم از کجا این قوم و پیغام از کجا از جمادی جان کجا باشد رجا نقشها گفته کوته نظم صد خیال بد در آورده در سکون
راز جو با راز دان ایشان نیست ما راز اند ر گوش منکر راز نیست نظم از کجا منقولست که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که مرد در بنی اسرائیل
گناه می کردی بامداد آن صحیفه یافتی گناه او و کفارت آن در وی نوشته برای ما مثل آن چیز بیار تا بگشایی تو ایمان بیاریم
هر یک از ما کتابی بیاری از آسمان و در وی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس که متابعت کن محمد را آیه آمد که ایشان
که ایشان گریزانند از استماع کلام حق و گرویدن بل یرید بلکه میخواهند کل امرئ هر مردی منهم ازیشان ان یؤتی از انکه
داده شود صحفا نامها منشرة گشاده وی مهر و در ان نوشته که ای فلان پیروی کن محمد را کلا نه چنین است این صحیفها
و اگر بدیشان دهیم نگروند و بدین اعراض ایشان نه برای اتباع ایشان صحیفه است بل لا یخافون الاخرة بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب
آخرت کلا حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن میگویند که سحرست یا قول بشر انه بدرستی که قرآن تذکرة پندست و یادکرد فمن
شاء پس هر که خواهد که پند گیرد ذکره پند گیرد و یاد کند او را وما یذکرون و یاد نکنند او را الا ان یشاء الله مگر بانکه خدا خواهد که یاد کنند
هو اهل التقوی اوست سزاوار انکه ازو ترسند واهل المغفرة و سزاوار آمرزیدن ترسندگان
بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم لا زایده در فعل قسم برای تاکید و دیس معنی آنست که مر این سوگند میخورم بیوم القیامة بروز رستخیز
ولا اقسم و البته یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده و مراد نفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت
که خود را ملامت کند پیوسته در تقصیرات و اگر چه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لایم است و نفس اماره را
جواب قسم انکه شما برانگیخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از احوال قیامت پرسید و بعد از
ابنادان آنحضرت فرمود که اگر انروز را معاینه ببینم باور نکنم ایا این استخوانها متفرقه با هم جمع شود آیه آمد که ایحسب الانسان

ایا می پندارد آدمی یعنی علای ان لن نجمع انکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای پراکنده او را اجزا نقش اوست که عظام قالب آنست
بلی آری جمع کنیم پس باید کرد اندها را قادرین توانا علی ان نسوی برانکه راست کنیم بنانه سرهای انگشتان او یعنی سلامیات او را
با وجود صغر ودقت آن جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لیفجر انکه دروغ گوید امامه
یا انچه او را در پیش است از بعث وحساب یسأل می پرسد با استهزا ایان کی خواهد بود یوم القیامة روز رستخیز فاذا برق البصر
پس چون خیره شود چشم وخسف القمر وتیره گردد ماه وجمع الشمس والقمر وجمع کرده شوند افتاب وماه یعنی ایشانرا باهم در که جمع ساخته
در دریا افکنند یقول الانسان میگوید آدمی یعنی مکذب یومئذ دران روز این المفر کجاست جای گریختن کلا نیست حقی لا وزر پناه گاهی
نباشد کی ذاتوا الی ربک بسوی پروردگار تست یعنی بحکم او یومئذ المستقر دران روز قرار گاه خلق یعنی بهشت خود موقف کسی از
بهشت ودوزخ محکوم کند ینبؤا الانسان خبر کرده شود آدمی یومئذ دران روز بما قدم بانچه پیش فرستاده است از اعمال واخر
یا انچه باز پس داشته است از انچه باز پس احوال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بجرأت ومال را از پس یگذاری بحسرت
گناه را بتوبه نیست کن تا نماند ومال را بصدقه پیش فرست تا بماند نظم کز فرستی زپیش بر یابی که بحسرت زپس بگاه کی بل الانسان بلکه آدمی
علی نفسه بر نفس خود بصیرة خداوند بصیرت یعنی بیناست بحال خود وگواه است بر افعال واقوال خود ولو القی واگرچه القا کند معاذیره
عذرهای خود را یعنی هرچند بر گناه عذر انگیزد دیدانچه معتقد است در حق آن چاره اندیشد محو گواه گناه خود خواهد بود عذرها در وغ
وحیلهای باطل خود را خواهد داشت نظم چه چندین حیلها سازی وچندین عذر انگیزی ه چه میدانم که میدانی ومیدانی که میدانم ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که چون جبرئیل علیه السلام وحی بر سید انام صلی الله علیه وسلم خواندی آن حضرت زبان با وی میخواند تا فراموش نکند آیة
لا تحرک بجنبان به بقرآن لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی به بحفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستی که بر ماست
جمعه گرد آوردن آن در دل تا تو یاد گیری وقرآنه وبرماست اثبات قراءت آن بر زبان تو فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آنرا
بزبان جبرئیل علیه السلام بر تو فاتبع پس پی روی کن قرآنه خواندن او را وتامل کن دران ثم ان علینا پس بدرستی که بر ماست
بیانه روشن کردن آنچه مشکل باشد از ان بر تو کلا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید درامر عقبی بل تحبون العاجلة بلکه دوست
میدارید سرای دنیی شتاب کننده را وتذرون الآخرة ودست باز میدارید آخرت پاینده را وکار عکس می باید وجوه رویها
یومئذ دران روز باسرة ترش وتاریک باشند که قیامت ناضرة تازه وتابان باشند یعنی وجوه انبیا واولیا ودوستان
الی ربها بخداوند خود ناظرة نگرنده از روی عیان بی حجاب ابن عمر رضی الله عنهما گوید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
که فروترین اهل بهشت انکس است که نظر کند بباغها وتختها وزنان وخدمتکاران خود وتا هزار ساله راه اینها ببیند وگرامی ترین
نزد خدای کسیست که نظر کند بروجه الهی بامداد وشبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیه بر خواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
آورده اند که او را هر یک از اوتاد این کلمات اللهم انی اسئلک النظر الی وجهک الکریم نظم هرکس بهشت از روی دارد وعاشق
جواد نروی دیدن دیدار نداند ووجوه یومئذ وروبها آن روز باسرة ترش وتاریک باشد یعنی رویهای منافقان ومشرکان
تظن گمان برند تو ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد ان نفس یعنی نفس شناسند ان یفعل انکه رسید خواهد شد بها فاقرة بلا وداهیه
که مهره های پشت بشکند کنایت از نزول عذاب عظیم بود ...

کلا نه چنانست که دل بر دنیی توان نهاد واز آخرت غافل توان شد اذا بلغت وچون برسد التراقی باستخوانهای سینه کردن وقیل وگفته
شود یعنی لسان محتضر ویا ملایکه گویند من راق کیست افسون کننده دشتی ناپذیر وظن ویقین کند محتضر ... ساق بالساق بساق او یعنی پایهای او
از هول مرگ در هم پیچد وحرکت دران نماند یا جمع شود شدت موت بشدت آخرت الی ربک بسوی جزای پروردگار تو یومئذ المساق
ان روز بازگشت باشد مجمل اغلب مفسران بر انند که ابو جهل لعین را شدت معادات با سید المرسلین صلی الله علیه وسلم واقع بود در شان او
نازل شد که فلا صدق پس تصدیق نکرد ابو جهل قرآن را یا صدقه نداد از انچه واجب مال وی بود ولا صلی وپی روی نبود پیغمبر را تا نماز
بگذارد برای خدا ولکن کذب ولیکن تکذیب کرد دین را وتولی وبرگشت از دادن حق ثم ذهب پس باز گشت الی اهله بسوی کسان خود
یتمطی می خرامید از روی افتخار که من چنین وچنین کاری کرده ام یعنی تکذیب وتولی اولی لک پس ربک سزاست ترا حول ...
فاولی پس بزیادت سزا است خلود ترا در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ابو جهل را در بطحی
دیده جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت مرا می ترسانی ای محمد ونتو دیعنی علما اولی یعنی ویل لک
حق سبحانه جبار کرد برای تاکید ابو جهل را گفت که وای بر تو ایحسب الانسان ایا می پندارد انسان ان یترک انکه فرا گذاشته شود
سدی مهمل ومعطل وضایع که بروی تکلیف نیفتد ومبعوث نگردد الم یک نطفة ایا نبوده است آدمی قطره ای من منی یمنی از منی
ریخته شده در رحم ثم کان علقة پس بوده است خونی بسته فخلق پس خدای بیافرید اجزا واعضای او را فسوی پس راست کرد
صورت او وروح در و دمید فجعل منه پس گردانید ازمنی الزوجین دو صنف الذکر والانثی نر وماده الیس ذلک ایا نیست انکه چنین
آفرید بقادر توانا علی ان یحیی الموتی برانکه زنده گرداند مردگان را ودر خبر آمده که در آخر این سوره باید گفت بلی ... دیگر
سبحانک اللهم بلی شیخ ما قدس سره میگفت بلی سبحان ربی الاعلی

بسم الله الرحمن الرحیم هل اتی ایا آمد استفهام
تقریر است یعنی بدرستی که آمد علی الانسان بر آدم علیه السلام حین مدتی من الدهر از ان زمان که دران لم یکن نبود شیئا مذکورا
چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه وطایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وکسی یا تمایته او را یاد نمیکرد چون نطفه وعناصر
ونمیدانستند که نام او چیست وفایده خلقت او چه خواهد بود واین معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت ایته می سازد که مظهر اشعه مفاتح
الغیب باشد در اقصاء روایت ظهور ورتبه خلافت کبری را شاید وعین مقصودات ومنتهای غایات او بود در به کنج مخفی بود
با وجود او انکشاف را شود نظم شد ظهور او تجلی نور نور ه کنج مخفی از وی آمد در ظهور ه کنج مخفی بید ذره جاک کرد ه خاک را تابان تر از افلاک کرد
کنج مخفی بید تیری جوش کرد ه خاک را سلطان اطلس پوش کرد انا خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را که از اولاد وی اند
من نطفة از آب اندک که منی است وچون هریک از منی مرد وزن مختلف الاجزاست در رقت وقوام وخاصیت لاجرم نطفه را باینکه
یکدوست بجمع صفت کرده فرمود که امشاج اخلاط یا مراد الوانست که منی مرد سپید واز آن زن زرد است ومرد وسپید از اجتماع سیرتر می شود
یا امشاج یعنی اطوارست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت وبر هر تقدیر انسانرا خلق کردیم ... نبتلیه می آزمایم
او را فجعلناه پس گردانیدیم او را سمیعا شنوا بصیرا بینا تا ممکن باشد از مشاهده دلایل واستماع آیات انا بدرستی که ما هدیناه السبیل
نمودیم او را راه راست بنصب ادله قدرت وانزال آیات تا باشد اما شاکرا یا سپاس دارنده یعنی مومن سعید واما کفورا
یا ناسپاس یعنی کافر شقی انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم للکافرین برای ناگرویدگان سلاسل زنجیرها که بدان ایشانرا

بدو زنج کشند واغلالا وغلها که بر گردن ایشان نهند وسعیرا واتشی افروخته که دران پیوسته بسوزند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران
یعنی مومنان صادق نیکوکار فرمان بردار یشربون بیاشامند در اخرت من کاس کان از جام خمری که باشد مزاجها کافورا آمیختگی آن کافور
یعنی اثنا بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوش بوی گردد و گفته اند اینست در بهشت خوش بوی و سفید و بهشت مشابهت او بکافور
اورا بدین نام خوانند و موید این قولست انکه بدل از کافور اورده که عینا کافور چشمه ایست یشرب می اشامند بها ازان عباد الله
بندگان خدای یفجرونها بیرانند آن چشمه را هر جا میخواهند تفجیرا راندنی آسان جمهور مفسران برانند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بخانه علی رضی الله عنه آمد و حسن و حسین رضی الله عنهما بیمار دید و علی و فاطمه را رضی الله عنهما گفت تا نذری کنید تا فرزندان صحت یابند
ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را رضی الله عنهما شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض کرده
بایزد کار بسته و آرد کرده نان بخشند و نماز شام خواستند که افطار کنند مسکینی بدر خانه آمده آواز داد که یا اهل البیت النبوة مسکینم از مساکین
مسلمانان مرا طعام دهید که تا حق سبحانه شما را از موائد بهشت بدهد علی رضی الله عنه نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و آب
خالص روزه کشادند و شب گذرانیدند و روز دیگر روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد تمامی طعامی که بود ایشان فرمودند
و شب سیم اسیری بسر وقت ایشان رسید و خوردنیها بدو دادند حق سبحانه این آیه فرستاد که یوفون وفا می نمایند بالنذر بنذری که در طاعت
کنند ویخافون و می ترسند یوما کان از روزی که هست شره بدی یعنی سختی و شدت او مستطیرا فاش استحاده رسیده بهم ویطعمون
الطعام و میدهند خوردنی را علی حبه بر دوستی خدای یا بر حب طعام یعنی با وجودی که حاجت بدان طعام و آنرا دوست میدارند ایثار
می نمایند و میخورانند مسکینا درویش بی مایه ویتیما و خورد سال بی پدر واسیرا و اسیر را که از کفار گرفته اند و در خبر ست که چون اسیری
بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آوردندی او را ببعضی مسلمانان سپردی تا در ای میادک بر او در شان او فرا باید و گفتی احسن
الیه و بعضی علما برانند که مسجون از اهل قبله که در حقی که او را حبس کرده باشند و مملوک و از عبید و ایما و مراد حکم اسارت دارند
یعنی با ایشان احسان باید نمود و این مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال میگویند انما نطعمکم جز این نیست که میخورانیم شما را
این طعامها لوجه الله برای طلب رضای و لقای خدا لا نرید نمی خواهیم منکم جزاء از شما مکافاتی و پاداشی ولا شکورا و نه سپاسی
و آزادی چه هر احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهد نظم هر چه دمی میدهی و منت حبه ه وانچه عتق دمی و آن خود مده
منت و فردی که در احسان بود ه وقت ان بود انا نخاف بدرستی که ما می ترسیم من ربنا از آفریدگار ما یوما عبوسا از عذاب
روزی ترش یعنی روزی که روها ترش بود از شدت احوال قمطریرا روزی سخت و کریه از امام حسن بصری رحمه الله پرسیدند قمطریر چیست
فرمود که سبحان الله چه سخت اسم روز قیامت و او سخت ترست از اسم خود فوقیهم الله پس نگاه دارد خدای ایشانرا شر ذلک الیوم
از بدی و رنج و هول آن روز ولقاهم و پیش آرد ایشانرا نضرة تازگی و خوب رویی وسرورا و شادی روح در دل وجزاهم و پاداش
دهد ایشانرا جنة بوستانی که از میوه او خورند وحریرا و جامه ابریشم بهشت که بپوشند متکئین در حالی که تکیه زده باشند فیها در بهشت علی
الارائک بر تختهای آراسته لا یرون فیها نه بینند در بهشت شمسا آفتابی را یعنی حرارت نیابند ولا زمهریرا و نه سرما و او حالت که هوای بهشت
معتدل بود و در زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و برد متاذی نشوند ودانیة و پاداش دهد خدای ایشانرا بهشتی
دیگر که نزدیک بود علیهم ظلالها بدیشان سایهای درختان آن وذللت و رام کرده شده باشد قطوفها میوه های آن تذلیلا

رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوه ها و کسی چیننده منع نکند ویطاف علیهم و گردانیده شود بدیشان بانیة من فضة
جامهای خرد از سیم واکواب کانت و جامهای بزرگ که باشد قواریرا مانند آبگینها قواریر من فضة آبگینها از سیم یعنی او انی اکواب
کانت و جامهای بزرگ که باشد از نقره باشد در صفا آبگینه که از خارج داخل آن توان دید قدروها اندازه کرده باشند
ساقیان آن ظرفها را بر قدر سیرابی بهشتیان تقدیرا اندازه کردنی یعنی هر کسی را فراخور حوصله او جامی دهند
که بدان سیراب شوند و دران طرف زیاده و نقصانی نبود ویسقون و آشامیده شوند فیها در بهشت کاسا کاسی خمری که باشد مزاجها زنجبیلا
آمیزش آن زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب با زنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است عینا فیها و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت
تسمی سلسبیلا نام نهاده شده بسلسبیل وان منقاد بود و روان هر جا بهشتی خواهد تواند برد و گویند آسان در حلق رود و زود دیکوارد
ویطوف علیهم و طواف کنند بر ایشان ولدان مخلدون پسران گوشواره دار یا جاوید مانده بر حال طفولیت اذا رأیتهم و چون به بینی
ایشانرا ای بیننده حسبتهم پنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشانرا لؤلؤا منثورا مروارید افشانده از صدف یعنی تر و تازه
که هنوز دست کس بدان نرسیده است و در رونق و ایدای آن قصوری پیدا نشده واذا رأیت و چون نگری و نظر کنی ثم آنجا یعنی در بهشت
رأیت نعیما به بینی آن نعمتها که در وصف نگنجد وملکا کبیرا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروترکسی از اهل بهشت نظر کند در ملک
خود هزار ساله بیند و نهایت مملکت خود در اقصی ببیند چنانکه ابتدای آنرا ملاحظه می نماید و بقولی ملک کبیر نفاذ مشیت است که هر چه خواهند میسر گردد
یا استیذان ملایکه بوقت در آمدن بر ایشان در حصول آورده که نعیم راحت اشیاست و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه داراست و ملک کبیر مشاهده
دیدار و دار بی دیدار هیچ کار نیاید الجار ثم الدار وادار فردوس هیچ نیابد و ما دیدار یار عالیهم زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان
ثیاب سندس جامهای دیبای نازک خضر سبز است واستبرق و دیباهای محکم سخت وحلوا و پیرایه بسته شود اساور من فضة دستوانها از نقره و این
مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب جرجع و معاقبه ممکن است وسقاهم و بیاشامانند ایشانرا ربهم پروردگار ایشان شرابا
طهورا شراب پاک از ادناس و ارجاس یا پاک کننده از غل و غش و حقائق گویند طهور چشمه ایست بر در بهشت که هر که ازان بیاشامد در دل
حقد و حسد و ملکیه صفتی بد نماند و گفته اند پاک کند دل را از میل بما سوی الله تا التذاذ با یدیلقای او و باقی ماند ببقای او و ابقای لقای
تمام الفطار و بباید دانست که چون کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد و چهار جوی دیگر
ازان متقیانست آب و شیر و خمر و عسل و شرح از صفات انها در سوره محمد صلوات الله علیه وسلم مرقوم رقم بیان شده و دو چشمه ازان اهل
خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه ازان اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره
آمده و دیگر شراب رحیق ازان ابرارست و چشمه تسنیم ازان مقربان و این هر دو در سوره مطففین مذکور شد و دو چشمه ازان اهل بیت است
کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز ازان ایشانست و محققان از شراب شهود گویند که وات دل نوشنده را
بلوامع انوار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او را چنان صافی سازد که مطلق
انتقاد اثنینیه و شوایب غیره در شارع وحدت نماند و رنگ دو گانگی مبدل گردانیده جام و مدام را یکرنگ سازد نظم مخیست کسی کو بی می
یا مدامست نیست کو بی جام ه عارفی گفته که اگر فردا بزم نشینان دار القرار را برادایکه حضور و سرور شراب طهور چشانند او و زیاده
نوشان خمخانه افضال را بنقد ازان نصیبی تمام داده اند نظم از ساقی بحرهم جمله ابرارست ه وز جمال لایزالی مست و بیخود گشت سرمست

تن چو سایه بر زمین جان پاک عاشقان در بهشت عدن تجری تحتها الانهار دست ان هذا بدرستی که این که گفتیم کان هست لکم جزاء
مر شما را پاداش کردار شما وکان سعیکم و هست سعی شما در دنیا مشکورا پسندیده و لایق مکافات انا نحن بدرستی که ما نحن فرو فرستادیم
علیک القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادن بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی پس از آیتی بر مقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم
ربک بر حکم پروردگار خود در آنچه فرموده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو ولا تطع و فرمان مبر
منهم ایشان آثما گناهکار اگر ترا باثم خواند چون عتبه که گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم او کفورا و نا سپاس
که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را
بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش ومن اللیل در بعضی از شب فاسجد له سجده کن وی را یعنی نماز
گذار و بعضی گفته اند بکره وقت نماز بامداد است و اصیل هنگام زوال باشد وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب مراد مغرب و عشا است
یعنی معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت وسبحه و نماز گذار برای خدای لیلا طویلا شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای ان هؤلاء
بدرستی که این گروه یعنی کفار مکه یحبون العاجلة دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا را ویذرون وراءهم و میگذارند یعنی انداخته اند
از پس پشت یوما ثقیلا روز گران که قیامت است نمی گروند و برای عمل نمی کنند نحن خلقناهم ما بیافریدیم ایشان را از ابتدا وشددنا و سخت
و محکم کردیم اسرهم آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را باعصاب بر هم بستیم واذا شئنا و چون خواهیم بدلنا بدل کنیم ایشان را
امثالهم بامثال ایشان در خلقت تبدیلا بدل کردنی یعنی ایشان را هلاک کنیم و در نشأة ثانیه بمانند ایشان صورت و سیما باز آریم
یا ایشان را میرانیم و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار ان هذه بدرستی که این سوره تذکرة پندی و موعظتی است یا معامله با اهل بیت
در بذل و ایثار و غیر بنیت و خوف ترا تا بمثل آنها عملی کنند و اقتدا این جز آنها کنند یا بند فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد که فرا گیرد الی ربه بسوی
آفریدگار خود سبیلا راهی بخیر و طاعت که فرا گیرد وما تشاءون و نخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد که فرا گیرد الی ربه
بتقرب آفریدگار خود سبیلا راهی بخیر و طاعت که فرا گیرد وما تشاءون و نخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهش
شما را ان الله کان علیما بدرستی که خدای هست دانا باستعداد و استحقاق هر کس حکیما صواب کار نخواهد چیزی مگر بمقتضای حکمت یدخل
در آرد من یشاء هر کرا خواهد فی رحمته در بخشش خود بهدایت و توفیق یا در جنت بفضل و کرم خود والظالمین و ستمکاران یعنی مشرکان را
اعد لهم آماده کرده است برای ایشان عذابا الیما عذاب دردناک دایم بسم الله الرحمن الرحیم
والمرسلات سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفا به نیکوئی یعنی بامر و نهی یا آیات قرآن فرستاده شده بمحمد بنیکوئی یا بادها
وزیده شده پی در پی فالعاصفات پس سوگند بملائکه که سخت و زود روند عصفا سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا احکام و کلام
گزیرندگان و محو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع و کتب را یعنی ظاهر کنند نشرا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت
منتشر سازند برای خاص و عام یا بادها باران را هم حیث راحت حی فالفارقات پس سوگند بملائکه که جدا کنند میان حق و باطل را
از یکدیگر فرقا جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کننده است خیر را از شر یا ریاح که پراکنده سازند ابرها را فالملقیات پس
بفرشتگان که افکنندگانند به پیغمبران ذکرا وحی را یا آیات کلام که القاء ذکر حق کنند میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر می شوند
چه مشاهده بسبب ایشان موجب ذکر حق است و استدلال بدان بر قدرت وی و القاء ذکر عذرا برای عذر تحقیق او نذرا

وحکمت بیم کردن مبطلان و جواب قسم این باشد که انما توعدون چیزی نیست آنچه وعده داده شده اید بدان از آمدن قیامت و متعلق بها
لواقع هر آینه بودنی است فاذا النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست محو کرده شوند یعنی نور ایشان ببرند واذا السماء و آنگاه که آسمان
فرجت شکافته گردد واذا الجبال و آنگاه که کوهها نسفت برکنده شوند از اماکن خود واذا الرسل و آنگاه که پیغمبران اقتت جمع کرده شوند
بمیقات که مقرر کرده شده باشد در آن گواهی دادن بر امتان پس گویند که لای یوم برای کدام روز اجلت واپس داشته بود
این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید که لیوم الفصل برای روز جدا کردن که او روزیست جدا کردن میان
مومن و کافر و مطیع و عاصی یا شد در مکافات یا روز حکم کردن در میان خلق وما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو چه دانی
ما یوم الفصل چیست روز فصل چه کنه او را نتوان دانست ویل وای یومئذ آن روز للمکذبین مر آنان را که تکذیب او کنند الم نهلک
الاولین آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود ثم نتبعهم پس از پی ایشان در آریم بهلاکت الاخرین پسینیان را که مانند
ایشان چون کفار مکه کذلک مثل این کار نفعل میکنیم بالمجرمین همه گناهکاران ویل یومئذ مکروهی بزرگ در آن روز للمکذبین مر تکذیب
کنندگان این وعید را است الم نخلقکم آیا نیافریدیم شما را من ماء مهین از آبی خوار و بی مقدار فجعلناه پس نگاه داشتیم آن آب را
فی قرار مکین در قرارگاهی استوار که رحم است الی قدر تا مقداری معلوم دانسته شده که زمان ولادت است فقدرنا پس توانا بودیم
بر آفرینش شما فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما ویل یومئذ بزرگ بلایی آن روز للمکذبین و باور ندارندگان این قدرت را
الم نجعل الارض آیا نگردانیدیم ما زمین را کفاتا پوشنده و جمع کننده احیاء وامواتا مر زندگان و مردگان ترا یعنی احیا را بر روی
خود دارد و اموات را در درون خود دارد وجعلنا و بیافریدیم فیها در زمین رواسی کوههای استوار و پای بر جا شامخات
بلند و سرافراز واسقیناکم و بیاشامانیدیم شما را ماء فراتا آبی شیرین بسیار بیافریدن چشمه‌ها و منابع آن در زمین ویل یومئذ وادی
جهنم در روز رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست که با مثال این نعمتها اعتراف نکنند مکذبان را در آن روز گویند انطلقوا الی ظل بروید
بسوی سایه ذی ثلث شعب خداوند سه شاخ لا ظلیل و نه سایه خنک و دایم که در وی راحت باشد ولا یغنی و دفع نکند از دوزخی من
اللهب از حرارت زبانه آتش چیزی مراد سایه دود دوزخ است که از بسیاری و بزرگی متفرق می شود سه شعبه و هر شعبه بطرفی میرود
و در معالم آورده که وقتی از دوزخ بیرون آید واو سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مومنان سایه کند و یکی دخان و آن
بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعبه دخان جهنم باشد یکی
بر فرق موتفکان قرار گیرد و دیگری بر یمین و دیگری بر شمال او و مودی بدین عذاب قوة واهمه است در دماغ و غضبیه بر یمین قلب
و شهویه بر یسار او و هر که خواهد که فرود آید از آن دخان که ظل من یحموم اشارت بدانست ایمن گردد او و زینور عقل متمسک شده از تیرگی
صفت بهیمی و سبعی بباید گذشت نظم زتاریکی خشم و شهوت حذر کن ع که از دود آن خشم دل تیره گردد ع غضب چون در آید رود عقل بیرون
سوا چون شود چیره جان خیره گردد انها ترمی بشرر بدرستی که دوزخ می افکند در آن روز شررها هر شراره کالقصر مانند کوشکی عظیم کانه
گویا که آن شرر جمالت صفر شتران زرد اند برمته برنگ آتش و بعضی گویند صفر یعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است
شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر حیثیت عظمت است و بشتران زرد یا سیاه حیثیت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت
حرکت ویل یومئذ مشقت بسیار آن روز للمکذبین آن روز مر آنرا است که تکذیب کنند که صفت شراره آنرا باور ندارند هذا این روز

یوم لا ینطقون روزیست که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای **ولا یؤذن لهم** و دستوری نه دهند و ایشانرا
فیعتذرون تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد **ویل** کرب و اندوه **یومئذ للمکذبین** آن روز و آن تراست که تکذیب کنند این خبرها را
هذا یوم الفصل این روز جدا کردنست میان حق و مبطل **جمعناکم** جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت **والاولین** و پیشینیان را که تکذیب رسل
گذشته کردند **فان کان** پس اگر هست **لکم کید** شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیا نسبت بمومنان بکار می بردید **فکیدون** پس بیش برید بان
نوع حوالست و بیخ نزا و اظهار آثار عجز ایشان یعنی با خدای پیش نرود و مکر و دستان عذاب از خود دفع نتوانند کرد قسم مکر و حیله عذاب خدای رد نشود
نیاز باید و اخلاص و ناله سحری توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان از این معامله غافل مشو که حیف خوری **ویل یومئذ** غم و غصه آن روز **للمکذبین** مر مکذبانرا که
که بحیلة از عذاب نرهند **ان المتقین** بدرستی که پرهیزکاران از شرک و عصیان **فی ظلال** در سایهها و درختان بهشت باشند **و عیون** و در کنار
چشمهای آب **و فواکه** و در میان میوهها **مما یشتهون** از آنچه آرزو کنند و ملایکه ایشانرا میگویند **کلوا** بخورید از این ثمرات **واشربوا** و بیاشامید
از این آبها **هنیئا** خوردن و آشامیدن گوارنده **بما کنتم تعملون** بسبب آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا **انا کذلک** بدرستی که ما چنین
نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا **ویل** حیل قیح و دم **یومئذ** آن روز **للمکذبین** مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نمی گروند **کلوا** بخورید
ای مکذبان نعیم فانی دنیا را **وتمتعوا** و برخوردار شوید **قلیلا** زمان اندک **انکم مجرمون** بدرستی که شما مشرکانید و عاقبت ایشان عذاب
الیم است **ویل یومئذ** وای آن روز **للمکذبین** مر مکذبانرا از عذاب الیم **واذا قیل لهم ارکعوا** و چون گفته شود مر ایشانرا که نماز کنید **لا
یرکعون** نماز نکنند … دانسته که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نمازست **ویل** تو … **یومئذ** آن روز **للمکذبین** مر دروغ
زنان راست که بشرف اسلام نمی رسند **فبای حدیث** پس بکدام سخن **بعده** پس از قرآن **یؤمنون** می گروند که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایقه
و در خبر آمده که بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت الهی را که در قرآن بر خلق خواند و یوم قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و تنزیل قرآن
و وقوف بعث اختلاف کردند و از ان یکدیگر را می پرسیدند تا از بیم و مومنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه میفرماید **عم یتساءلون**
از چه چیز می پرسند کافران **عن النبأ العظیم** از خبر بزرگ یعنی قرآن **الذی هم** آن چیزی که ایشان **فیه** در آن چیز **مختلفون** اختلاف
کنندگانند یعنی او را سحر و شعر یا کهانت نسبت میدادند و مختلف و مفتری و اساطیر میگویند و بقولی نبأ عظیم نبوت آنحضرتست که میگویند آیا
او پیغمبرست یا نی و ساحرست یا شاعر یا مجنون یعنی بعضی آنکه آن خبر بعثست و در آن مختلف بودند بعضی میگفتند قیامت نیست و بتان مارا
شفاعت خواهند کرد هولاء شفعاؤنا عند الله و برخی مطلق انرا منکر بودند ان هی الا حیاتنا الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع
و لا وقوع ان نظن الا ظنا **کلا سیعلمون** پس زود بود که بدانند روز قیامت یا نزدیک نزع که آنچه در آن اختلاف میکردند حق است
ثم کلا سیعلمون پس زود بود که بدانند روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را **الم نجعل الارض** آیا ما نساخته ایم زمین را **مهادا**
فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود **والجبال** و نگردانیدیم کوهها را **اوتادا** میخها در زمین تا بدان استوار باشد **وخلقناکم** و بیافریدیم
شما را **ازواجا** از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا قلمی کرده ایم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت **وجعلنا**
گردانیده ایم **نومکم** خواب شما را **سباتا** راحت بدنها و سستی یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانیه بر آسایند و ماندگی ایشان زایل شود
وجعلنا اللیل و ساخته ایم شب را **لباسا** پوششی تا بظلمت خود چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده که سبب لبس اصحاب اللیل گشت

که ایشانرا از نظر اغیار بپوشانند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود بهره ور دارایی یابند
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه شعر اللیل للعاشقین ستر
یا لیت اوقاتها تدوم نظم چون در دل شب خیال او یار منست خرم تیره شب که روز بازار منست **وجعلنا النهار** و گردانیده ایم روز را
معاشا وقت طلب معیشت تا بتحصیل حیث و حوی کنند **وبنینا** و بنا کرده ایم **فوقکم** زیر سر شما **سبعا شدادا** هفت آسمان سخت یعنی محکم
و استوار که در و فرجه و شکافی که نشانه خلل و زلل باشد نیست **وجعلنا** و بیافریده ایم در آسمان **سراجا** چراغی **وهاجا** افروخته
و تابان یعنی آفتاب **وانزلنا** و فرو فرستادیم **من المعصرات** از ابرها فشار دهنده باران **ماء** آبی **ثجاجا** ریزان **لنخرج** تا بیرون
آریم **به** بدان آب **حبا** دانه که قوت را شاید چون گندم و جو **ونباتا** و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه **وجنات** و درختان
بوستانها **الفافا** در هم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک **ان یوم الفصل** بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز رستخیز **کان** هست در حکم
خدای **میقاتا** وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات ایشان **یوم ینفخ** روزی که دمیده شود **فی الصور** در صور نفخه ثانیه
فتأتون پس بیایید شما **افواجا** گروه گروه از قبرها خود بموقف محشر امام ثعلبی رحمه الله آورده که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم
از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت بعضی بر صورت بوزینگان و بعضی بر هیات خوکان و برخی نگونسار که
ایشانرا بر روی بدوزخ می کشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی میخایند زبانهای خود را و از ان برسینهای ایشان
افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر از ان در کراهیت باشند و بعضی دست و پای بریده باشند و بعضی از
از دارهای آتشین آویخته و بعضی را گندتر باشند از مردار و بعضی را جبها پوشانیده باشند از قطران چسبیده بپوستهای ایشان
اما بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان
و کران آنانکه باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پای بریدگان
رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین و آن گنده تر عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان
حق خدای و پوشندگان جبه ها قطران اهل تکبر و تفاخرش **وفتحت السماء** و شکافته شود آسمان در ان روز **فکانت** پس باشد از بسیاری
شکاف **ابوابا** درها یعنی خداوند درها یا از کثرت فرجها گویی که تمام او درهاست **وسیرت الجبال** و رانده شود کوهها در هوا **فکانت سرابا** پس باشد مثل
سراب یعنی نمایش کوه داشته باشد و بسبب تفتت اجزا در حقیقه جبلیت باقی نماند **ان جهنم** بدرستی که دوزخ **کانت** باشد **مرصادا** گذرگاه خلق
یعنی همه را بروی گذر باید کرد یا کمینگاهی که زبانیه در وی منتظر ایستاده باشند برای تعذیب کافران و از ایشان نتوان گریخت یا موضع
رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنه بهشت نگاهبانی مومنان میکنند تا در وقت عبور بر صراط از نفح آتش محروس باشند
و این جهنم باشد **للطاغین** مرکافرانرا که از حد در گذشتگانند **مآبا** بازگشت یعنی آرامگاه جای و قرارگاه **لابثین فیها** درنگ کنندگان
در ان **احقابا** روزگارها دراز در معالم از حق سبحانه نقل میکند که حقاب که حق سبحانه ذکر کرده جبل و سه حقبه است هر حقبه هفتاد
خریف هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال در موضح آورده که مراد آن نیست که برای کافران
تعیین مدت کرده باشد بلکه معنی آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی در می آید تا ابد الآبدین **لا یذوقون فیها** نچشند
در دوزخ یعنی نمی یابند **بردا** خنکی هوا یعنی چیزی که بدان راحت یابند از حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و دفع اندوه خواب

یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند ولا شرابا دنی آشامیدنی شرابی الا حمیما مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد
و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود وغساقا و مگر ریم که از تنهای ایشان سیلان کند یا اشکها که از حسرت می بارند یا زمهریر که بدان معذب گردند
جزاء پاداش داده می شوند پاداشتی وفاقا موافق کردار خود انهم کانوا بدرستی که ایشان لا یرجون بودند که نمی ترسیدند حسابا از حساب
آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وکذبوا و تکذیب میکردند بایاتنا بآیتهای ما که انبیا بدیشان آورده بودند کذابا تکذیب کردنی وکل شیء
و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن احصیناه شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم کتابا نوشتنی و خواهیم گفت مر کافر را
فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فلن نزیدکم پس نمی افزاییم شما را هیچ الا عذابا مگر عذابی بر بالای عذابی در خبر آمده که این آیه سخت ترین
آیات قرآنست بر دوزخیان ان للمتقین بدرستی که پرهیزگاران راست مفازا رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حدائق
یا غنهاست در وی درختان میوه ها داشته باشند واعنابا و درختان انگور تخصیص تفضیل است وکواعب و ایشان راست دختران نار پستان اترابا
همه همزادان در نیم زاهدی آورده که شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان و مردان
سی و سه ساله خواهند بود وکاسا و ایشان راست جامها دهاقا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لا یسمعون نمی شنوند متقیان فیها
در بهشت لغوا سخنان بیهوده و باطل ولا کذابا نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا
که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدل بسیار بود جزاء جزا داده ایشان را جزا دادنی من ربک از پروردگار تو بمقتضی وعده
خود عطاء و عطا کرد ایشان را از فضل خویش عطایی حسابا وافی و کافی یعنی پسندیده یا بر حسب اعمال ایشان رب السموات والارض او پروردگار
آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان ایشانست الرحمن بزرگ بخشایش لا یملکون مالک نباشند اهل آسمان و زمین وما بینهما و اهل میان ایشان
منه از خدای خطابا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند برآنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب
و عقاب او زیرا که همه مملوک اند و مملوک مالک نتواند بود یوم یقوم الروح روزی که بایستد روح والملائکة صفا و بایستند فرشتگان صف
زدگان و روح ملکیست موکل بر ارواح و در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمام ملایکه با کثرت عدد و عظمت
یک صف و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده
هزار بار تسبیح میگوید و از هر تسبیحی او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفة الله بشکل آدمیان و نه از ایشان و در اینجا ایشان صفی بایستند و ملایکه صفی
و گویند روح جبرئیل است علیه السلام که فرشتگان صف برکشند لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت الا من اذن مگر کسی که دستوری دهد له الرحمن مر او را
خدای که شفاعت کند یا شفاعت نکنند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت الا من اذن مگر کسی که دستوری دهد له الرحمن وقال و گفته باشد
او در دنیا صوابا کلمه توحید یعنی جز مومن را شفاعت نکنند ذلک الیوم الحق آن روز روزیست بودنی البته خواهد بود فمن شاء اتخذ پس آنکه می خواهد
فرا گیرد الی ربه بسوی ثواب پروردگار خود مآبا بازگشتی بایمان و طاعت انا انذرناکم بدرستی که ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عذابا
قریبا از عذابی نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او بجهت تحقق اوست یوم ینظر المرء روزی که بنگرد آدمی ما قدمت یداه در آنکه
پیش فرستاده است دو دست او یعنی پاداش کردارهای خود را از خیر و شر ویقول الکافر و گوید کافر دیده در آن روز یا لیتنی
ای کاشکی من کنت ترابا بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و از زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر وحوش
که ایشان را خاک سازند کافران این تمنا کنند و قولی آنست که مراد از کافر ابلیس است و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده

و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم و چون در آن روز کرامات آدم و فرزندان مومن او بیند و عذاب و شدت
خود را بیند از وی درد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش این همه دبدبه و طنطنه که خاک راست هیچ طبقه
از طبقه مخلوقات را نیست نظم خاک را خوار و تیره دید ابلیس کور دانکه از آن حسود خسیس ماند غافل ز نور باطن او
به گنجی که هست در دل خاک این صدا داده اند در افلاک همه نحو خاک نیست مظهر کل خاک شو خاک تا بود لا کل

بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات سوگند بکشندگان غرقا بقوت و شدت یعنی ملایکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند والناشطات
و بفرشتگان بیرون برنده ارواح مومنان بیرون بردنی والسابحات سبحا و بملایکه شناوری کنندگان شنا کردنی یعنی آمد شد در آن
چون اهل سیاحت فالسابقات سبقا پس بفرشتگان پیشی گیرنده بر هم پیشی گرفتنی در فرمان برداری فالمدبرات پس سوگند بملایکه تدبیر کننده الله
امرا کار دینی را یعنی جبرئیل که موکلست بر ریاح و جنود و اسرافیل که نازلست با مور قضیه و اقدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق بدوست
و عزرائیل که قبض ارواح شان اوست و گفته اند که قسم به نجوم اند که شتابان میروند از مشرق بمغرب و فرو شده اند از برجی به برجی
و سیاحت میکنند در فلک و بر هم پیشی گیرند در سیر و مدبر اند امرا که بدیشان باز بسته است باذن الله و چون اختلاف فصول با ایشان
غزاة اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و سبح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر باید بدیشان کار فتح و ظفر یا نفوس
فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده
مکمل و مدبر امور ارشاد شوند و بر مقدر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یوم ترجف الراجفة یاد کن آن روز را که
بجنبد جنبنده یعنی بلرزند کوه و زمین از هیبت آن کما قال یوم ترجف الارض والجبال و آن بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند و هلاک شوند
از هول بمیرند تتبعها الرادفة از پی در آید از آن از پس در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق زنده شوند قلوب یومئذ دلها آن روز
واجفة ترسان و لرزان بود ابصارها دیده های خداوندان دلها خاشعة فرو خوابانیده باشد یقولون میگویند منکران بعث امروز در دنیا
که ائنا لمردودون آیا ما بازگردیده شدگانیم فی الحافرة بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم
رد خواهند کرد ءاذا کنا آیا چون گردیم ما عظاما نخرة استخوانها کهنه و نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث کرد قالوا
پس گفتند از روی استهزا اگر چنین باشد تلک اذا آن بازگشتن آنگاه کرة خاسرة بازگشتی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوع باشد
بحشر پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار مگیرید امر قیامت را فانما هی یعنی جز این نیست که آن
زجرة واحدة یک فریاد است یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان بالساهرة
بروی زمین سفید هموار باشند یعنی بر زمین محشر آیند بعد از آنکه در زیر زمین بوده باشند و گفته اند ساهره نام زمینیست نزدیک بیت المقدس
در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود خدای آنرا گشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای پیدا کند از نو
و طول و عرض آن جبل برابر زمین دنیا باشد هل اتاک آیا آمد بتو یعنی آمد حدیث موسی سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر
بر تکذیب قوم و خبر فرمای از وعده مومنان و وعید کافران اذ ناداه یاد کن چون بخواند موسی را ربه پروردگار او
بالواد المقدس بوادی پاک کرده طوی و آن نام وادیست یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاک کرده شده یا دو بار ندا کرده
که اذهب برو برسالت الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستی که او از حد در گذشته است در تکبر فقل پس بگو او را

برو واو را بکوی ای طاغی هل لک هیچ هست ترا میلی و رغبتی الی ان تزکی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان واهدیک و بنمایم ترا راه تمام ترا
الی ربک بشناخت آفریدگار تو فتخشی پس بترسی از عقاب او و خود تمامی از سرکشی و نافرمانی موسی علی نبینا و علیه السلام بحکم خدای تو دعوت
و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید فاراه پس بنمود موسی علیه السلام الآیة الکبری معجزه بزرگتر که قلب عصا بود بحیه فکذب پس تکذیب کرد فرعون
موسی را وعصی و عاصی شد در خدای دید که عصا اژدها شد گفت این از نزد خدای نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر پس پشت بر موسی کرد یعنی
روی از وی بکردانید یسعی می شتافت در کوشش فحشر پس جمع کرد قوم خود را فنادی پس ندا کرد ایشانرا بنفس خود فقال انا ربکم الاعلی
پس گفت منم پروردگار برتر شما یعنی اصنام که بر صورت شما خدایانند و من از همه برترم امام قشیری قدس سره در لطایف آورده که ابلیس این سخن بشنید
و گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی خیریت کردم این همه بلاها بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد فاخذه الله پس گرفت او را خدای
نکال الآخرة بعقوبت آخرت که سوختن است والاولی و بعذاب دنیی که غرق شدنست یا بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اول این سخن
و کلمه آخر آنکه گفت ما علمت لکم من اله غیری و میان دو کلمه چهل سال بوده شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده که وقتی مرا حال گرم بود بزیارت
حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم گفت و منصور
انا الحق هر دو یک دعوی کردند و روح حسین در علیین است و از آن فرعون در سجین بسر من ندا رسید که فرعون بخود بینی در افتاده همه خود را دید و ما را
گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد پس در میان فرق بسیار است نظم گفت فرعونی انا الحق گشت پست ٭ گفت منصوری انا الحق و برست ٭ این انا را رحمة الله ای محب
وان انا را لعنة الله در عقب ٭ زانکه آن سنگ بود و این عقیق ٭ آن عدوی نور بود و این عشیق ٭ آن انا مبعوث در سرای فضول ٭ نه ز رای اتحاد و از حلول ٭
ان فی ذلک بدرستی که در گرفتن فرعون لعبرة مر اینه پندیست و اعتباری لمن یخشی هر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب
شده سر بر خط امر نهد ءانتم آیا شما ای منکران بعث اشد خلقا سخت تر و دشوارتر بدید خلقا از روی آفرینش ام السماء یا آسمان بلکه آسمان
عظمت بناها بنا کرد آنرا بر زبر سر شما رفع برداشت سمکها سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فسویها
پس تراز داشت گردانید بی فتور و فطوری واغطش و تاریک گردانید لیلها شب آنرا واخرج و بیرون آورد ضحاها روز آنرا اضافه
روز یا آسمان جهت آنست که حدوث آن از سیر آسمانست امام زاهد رحمه الله فرموده که روز و شب چون با آسمان پیدا گردد بسبب او نیکش اضافه
و ماه برو والارض و زمین را بعد ذلک بعد از آفرینش آسمان دحاها بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علما برآنند که آفرینش زمین پیش
از خلق آسمانست و گستردن او بعد از آن اخرج منها بیرون آورد از زمین گسترده ماءها آب او را از انفجار ینابیع و عیون ومرعیها و بیرون
آورد گیاه زار او چراگاهها را والجبال ارسیها و کوهها را محکم و پایدار ساخت و دو جو زمین را اثبات کوهها و انفع را آنها و ظهور چرا
گاهها متاعا لکم از برای بهره ور داشت و تمتع شما ولانعامکم و چهارپایان شما را فاذا جاءت الطامة الکبری پس چون بیاید بلیه بزرگتر
و داهیه برتر از همه بلایا و دستخیز سخت تر باشد و آن ساعتیست که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را بهشت رسانند جواب اذا
محذوفست تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود یوم یتذکر الانسان ما سعی روزی که یاد آورد انسان آنچه سعی کرده باشد در عمل آن
یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند وبرزت الجحیم و ظاهر کردانیده شود دوزخ لمن یری هر کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بر وجهی
که همه اهل رویت ببینند فاما من طغی پس اما هر که از حد برده باشد در کفر و عصیان واثر الحیوة الدنیا و برگزیده زندگانی دنیا را یعنی از کوشش
سبیل آخرت فراموش کرده و کار او ساخته فان الجحیم پس بدرستی که دوزخ هی المأوی آن جای اوست واما من خاف اما هر کس که

ترسید

ترسید چه باشید مقام ربه از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض ونهی النفس و نهی کرده باشد و بازداشته
نفس خود را عن الهوی از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فان الجنة پس بدرستی که بهشت هی المأوی آن آرام جای اوست
در فصول آورده که این آیه در شان کسیست که قصد معصیتی کند در خلوت و بر آن قادر باشد خلاف نفس نموده از خدای بترسد و از آن عمل
دست باز دارد نظم که نعمی نفس بود مانست تا کشش بیاور که بهشت آن تست ٭ نفس کشند هر نعمی سوی تست ٭ هر که خلافش نفسی نزدیک تست ٭
یسالونک می پرسند ترا ای محمد عن الساعة از روز رستخیز و میگویند ایان مرسیها کی باشد اقامت آن و در چه زمان بیاید
فیم انت در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن آن عایشه رضی الله عنها فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم میخواست که
وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست و نه پرسی الی ربک
بپروردگار تست منتهیها منتهای علم قیامت یعنی هر کسی را خبر ندهد چه اطلاع بران خاصه حضرت اوست انما انت جز این نیست
که تو منذر بیم کننده من یخشیها هر که بترسد از قیامت کانهم گوییا کفار مکه یوم یرونها روزی که ببینند قیامت را که امروز آن
می پرسند لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیی یا قبر الا عشیة مگر شبانگاه روزی او ضحیها یا چاشت آن روزی که عشیه آن مذکور شد
یعنی از هول آن روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیی مگر چاشتگاهی ٭

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبد الله ابن مکتوم رضی الله عنه بجهت عمی آن حال را ندانسته و سخن بر حضرت
رسول صلوات الله و سلامه قطع کرد آن حضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از و اعراض نمود جبرئیل علیه السلام آیه آورد که
عبس ترش کرد روی خود را وتولی روی بگردانید ان جاءه الاعمی باینکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله و ذکر اعمی اشعار است بعذر او
در قطع کلام بر سید انام علیه الصلوة والسلام وما یدریک و چه چیز ترا دانا گردانید لعله شاید این ام مکتوم یزکی پاک شود از آثام
او یذکر و پند گیرد فتنفعه الذکری پس سود دارد او را پند دادن تو اما من استغنی اما آنکس که توانگری دارد و بی نیازی میکند از ایمان
فانت پس تو له برای او تصدی روی می آری یعنی بر و اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان او وما علیک و نیست بر تو وزر و وبال ان لا
یزکی در آنکه آن مستغنی پاک نشود باسلام و چه بر تو بلاغ نیست و بس واما من جاءک و اما آنکه می آید بسوی تو یسعی می شتابد در طلب تعلیم احکام
وهو یخشی و او می ترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فانت عنه پس تو از و تلهی مشغول می شوی منقولست که جبرئیل علیه السلام
این آیه میخواند بشره مبارک آنحضرت متغیر می شد و در بیان آورده که یکساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد بحیثیتیکه
و راه را نمی دید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد رحمه الله فرموده که سید عالم صلی الله علیه و سلم از عقب عبد الله رفت
و او را باز کردانید و بمسجد باز آورد و ردای خود بگسترانید و ویرا بران نشاند و بعد از آن هر گاه ویرا دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی
فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد وقتی که بغزو میرفت و میباید دانست که این صورت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خطا نبود
بروی بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد و کراهت او از سوء ادب ابن مکتوم بود که سخن بر وی قطع کرد کلا انها حقا که این آیات قرآنی تذکرة
پندیست خلق را فمن شاء پس هر کس که خواهد ذکره یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و آن آیات ثبت کرده شده است فی صحف در صحیفها
مکرمة گرامی کرده شده نزد خدای مرفوعة برداشته و بلند قدر مطهرة پاکیزه از همه عیبها بایدی سفرة در دست نویسندگان یعنی
فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند کرام بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و مهربانان بر مومنان که استغفار کنند مر ایشانرا

بررة نیکان قتل الانسان لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم
دیا خرد ختر آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه اورا نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک
وقتی نگذشت که شیر اورا بکشت و درین باب حسان بن ثابت رضی الله عنه قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده میگوید ما اکفره چه کافر ترین
خلق است و نمی اندیشد که خدای تعالی من ای شیء از چه چیز خلقه بیافرید اورا من نطفة از مقداری آب منی خلقه بیافرید اورا فقدره
پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیات در بطن مادر ثم السبیل یسره پس راه بیرون آمدن انسان کردانید اورا تا متولد شد و نشو
و نما یافت تا برسید ثم اماته پس بمیرانید اورا فقدره پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیات در بطن مادر ثم السبیل یسره پس راه
بیرون آمدن اورا بوقت انتهاء عمر او فاقبره پس بخاک در او رد اورا تا مجون مردار بر سر راهها نیفکند ثم اذا شاء پس چون خواهد خدای
انشره زنده کرداند اورا وقت نشور باز بسته بمشیت اوست کلا لما یقض حقا که بنکذارد انسان وا دانکذ ما امره آنچه خدای فرموده
اورا یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود وار ایمان و طاعت بر اکردن تنها و گفته اند وا دم آدم تا بسید هر کس هیچ ادمی از عهده اداء حقوق
الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند آمد لعم تبیانه چنان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجا آورد فلینظر الانسان پس باید که نظر کند انسان الی طعامه بخوردنی خود و ببیند که بچه وجه اعلات کرده می شود
انا صببنا الماء بانکه ما ریختیم آب را از ابر صبا ریختنی ثم شققنا الارض پس بشکافتیم زمین را شقا شکافتنی فانبتنا پس
رویانیدیم فیها در زمین حبا دانه که قوت کردن توان چون حنطه و شعیر و امثال آن و عنبا و تاک انگور و قضبا و سبست و زیتونا
و درخت زیتون و نخلا و خرمابنان و حدائق غلبا و باغها و دیوار بست بزرگ درخت یعنی انبوه و مستی تف و بسیار و فاکهة
و میوها تر وابا و میوهای خشک یا چراگاه و این همه کردیم متاعا لکم برای برخورداری شما و لانعامکم و برای چهارپایان شما
فاذا جاءت الصاخة پس چون بیاید آواز کشنده یعنی صیحه که مرگ بشنود که کرد در نفخه ثانیه است جواب اذا انکه پر شدند اهوال و شدائد
بسیار یوم یفر المرء روزی که بگریزد مرد من اخیه از برادر خود با وجود مواسات و همدیگر بها تی وامه و از مادر خود با کثرت حقوق که او راست
وابیه و از پدر خود با وفور شفقت و عاطفت که از و دیده وصاحبته و از زن خود با انکه مونس روزگار او بوده وبنیه و از فرزندان
یا حیال استظهار بدیشان لکل امرئ هر مردی را منهم از اهل قیامت یومئذ آن روز شان یغنیه کاریست که مشغول میدارد او را از همه دیگران
و در باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار را حکایت منظوم است نظم کشتی آورد در دریا شکست تخته ماند و جمله بر بالا نشست
گربه و موشی بران تخته بماند کار ایشان بالکل بر تخته بماند نه گربه موش را دوی کرد تیز نه موش آن گربه را حال استیز هم دوستان از هول دریا ای عجب
در تحیر باز مانده خشک لب در قیامت نیز این غوغا بود یعنی اینجا تو و تی ما بود وجوه رویها باشد یومئذ آن روز مسفرة تابان
و درخشان ضاحکة خندان مستبشرة خوشحال و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضه جنان ووجوه یومئذ و رویها باشند
آن روز علیها غبرة بران غبار و تیرگی ترهقها فرو گیرد آنرا قترة تاریکی و سیاهی اولئک آن گروه که روی سیاه و گرفته و گرد آلود
دارند هم الکفرة ایشان کافرانند الفجرة دروغ گویان و نابکاران   این عمر رضی الله عنهما از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده که دوست دارد آنکه بنگرد قیامت را یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند اذا الشمس کورت
بسم الله الرحمن الرحیم اذا الشمس چون آفتاب کورت درهم پیچیده شود یعنی انبساط نور او و از بساط آفاق زایل گردد آنست که بی نور شود

واذا النجوم انکدرت و آنگاه که ستارگان تیره شوند واذا الجبال سیرت و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده روانه شوند در هوا
چون هبا واذا العشار و چون ناقهای ده ماهه از حال ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است عطلت فرو گذاشته
شود یعنی کسی را نوعی و رعایت او نماند واذا الوحوش و آنگاه که جانوران وحشی حشرت جمع کرده شوند و بیکدیگر مخلوط شده متعادیان
مجال اضرار یکدیگر نباشد واذا البحار و آنگاه که دریاها سجرت آمیخته کرده شوند تا یکی باشد که شیرین تا همه یک دریا شود یا خشک سازند یا گرم
کنند و بتفسانند در فتوحات مذکور است که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما هرگاه دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا واذا النفوس و آنگاه که
نفسها را زوجت جفت کرده شود یعنی هر کس را با مثل او جفت کنند صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حوران جفت کردانند
و کافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان واذا الموؤدة و آنگاه که دختر زنده را در خاک کرده سئلت پرسیده شود یعنی از کار وی
قتله را سوال کنند که بای ذنب بکدام گناه قتلت کشته شده است عادت اکثر عرب آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت
لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سوال کنند و قولی آنکه از وی پرسند که چرا کشته شدی و فایده این سوال آنکه
کودک جواب دهد که برای چه کشتند تا قاتل وی مخذول گردد واذا الصحف و آنگاه که نامهای اعمال بوقت مرگ پیچیده کان طی کرده باشند نشرت
باز گشاده شود واذا السماء و آنگاه که آسمان کشطت برکنده شود و در هم پیچیده واذا الجحیم و آنگاه که دوزخ سعرت افروخته گردد
یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از بیشتر واذا الجنة و آنگاه که بهشت ازلفت نزدیک کردانیده شود بدوستان خدای علمت نفس بداند
هر نفسی ما احضرت آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی از این دوازده که مذکور شد شش دنیوی و شش اخروی مشاهده
نکنند نداند که چه کرده است آنگاه که بداند ببیند که هر چیزی که آنجا و عطاییست و با هر شری ملامتی و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم
و بر بدی اندوه کشد که چه امیا شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فایده ندهد نظم تو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا ندامت نیاید بکار
بکوش ای توانا که فرمان بری که در ناتوانی نیاید هم حوری فلا اقسم پس سوگند میخورم بالخنس بستارگان پنهان شونده در روز الجوار الکنس
روندگان در منازل خویش و در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس
ایشان رجوع است و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهیست و کنس آهو والیل و سوگند بشب اذا عسعس آنگاه که پیش آید
و سوی را تاریک کند یا باز پس رود و ظلمت زایل شود این کلمه از اضداد است والصبح و سوگند بصبح اذا تنفس آنگاه که دم زند یعنی
طلوع کند و تنفس و مبدا طلوع اوست جواب قسم جیست انه بدرستی که قرآن لقول رسول مر انرا خواندن فرستاده است کریم
بزرگ نزدیک خدای یعنی جبرئیل علیه السلام و در تبیان آورده که مراد محمد است صلی الله علیه وسلم و بقول اول ذی قوة صفت جبرئیل باشد
یعنی او خداوند قوت بود در قطع موتفکات و صیحه نمود عند ذی العرش نزدیک خداوند عرش مکین با جاه و حرمت مطاع فرمان
برده شده در میان ملایکه یعنی هرچه گوید فرمان برند ثم در آسمانها امین با امانت در وحی که ادای واگر رسول کریم محمد باشد صلعم
پس او صاحب قوتست در طاعت و نزدیک خدای و خداوند قدر و مکانت و مطاع یعنی مستجاب الدعوه و امین بر اسرار غیب
وما صاحبکم و نیست صاحب شما یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه بمجنون دیوانه چنانکه گمان می برند ولقد راه و بدرستی
که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی او بالافق المبین با فق روشن یعنی مطلع آفتاب وما هو و نیست پیغمبر علی الغیب بر خبرهای پوشیده
و آنچه بوحی بدو رسد بضنین بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشد وما هو و نیست قرآن بقول شیطان سخن دیو رجیم

رانده بشهب فاین تذهبون پس کجا میروید سخنی بدین راستی و درستی چرا ازو اعراض میکنند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی
للعالمین و عالمیانرا یا نیست محمد صلی الله علیه وسلم مگر شرف اهل عالم لمن شاء بدست از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد
منکم از شما ان یستقیم انکه مستقیم شود در راه خدای و پی روی حق کند و در اسباب نزول آورده که ابو جهل چون این آیه شنید گفت
چون این کار ماراست و وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیه آمد که وما تشاؤن و نخواهید شما استقامت
هدایت را الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای رب العالمین پروردگار عالمیان شیخ الاسلام شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده
که حق سبحانه ترا در عرصه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان
او پس توجه داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست نظم ز سر تا پا همه هیچم در هیچ ه چه پا چه سر چه هیچم در هیچ
بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انفطرت انگاه که آسمان شکافته شود واذا الکواکب انتثرت وانگاه که کواکب فرو ریزد در بدایع آورده
که کواکب برمثال قنادیل معلق از پیش طاق فلک بسلاسل نور در آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان
بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند واذا البحار فجرت وانگاه که دریاها روان کرده شود یعنی از بعضی راه در بعضی
گشایند و همه یک دریا گردد واذا القبور بعثرت وانگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات
و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند علمت نفس بداند هر نفسی ما قدمت آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی واخرت وانچه
باز پس گذاشته از ترکه یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آخر عمر آنگه خطاب رسد بکافر که یا ایها الانسان ای آدمی
ما غرک چه چیز ترا فریفت تا کافر شدی بربک الکریم بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او مسلط بوده یعنی شیطان یا جهل او یا خباثت
هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیه در شان ابی الاشدین است که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بیازرد و عقوبت بدو نرسید
اینجا گوید چه چیز ترا غره کرد تا از عذاب خدای ایمن شدی و با امهال الهی مغرور شده بود جمعی از علما بر آنند که این خطاب عامست
یعنی ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رحمه الله فرموده
که اگر خدای از من سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از جمله اسما
گویا حجت تلقین است بنده را تا گوید فریفته شدم بکریمی تو نظم چون تو دادی مژده لا تقنطوا ه من چرا ترسم ز عصیان و خطا
چون تو مر اشکسته را سازی درست ه پس خطا نادر امید عفو تست الذی خلقک ان خدایی که بیافرید ترا و تو هیچ نبوده فسویک پس
راست کرد اعضا و اجزای ترا فعدلک پس بکدانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و همه ساخت بخلقتی که مفارق خلقت
ایشانست فی ای صورة در هر صورتی که خواست رکبک ترکیب کرد ترا و در هم بست کلا نیست چنانچه گمان بردید که قیامت نباشد
بل تکذبون بلکه شما تکذیب میکنید بالدین روز جزا را از روی عناد وان علیکم بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما
لحافظین نگاهبانانند از ملایکه کراما بزرگان نزد خدای کاتبین نویسندگان روزنامه افعال و اقوال شما یعلمون میدانند
ما تفعلون آنچه از نیک و بد و از روی دانش می نویسند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران لفی نعیم در بهشتند
وان الفجار و بدرستی که دروغ گویان و منکران حشر لفی جحیم در دوزخ یصلونها در آیند بدوزخ یوم الدین روز حساب
یعنی قیامت وما هم و نیستند کفار عنها از دوزخ بغائبین گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وما ادریک

و چه چیز ترا داناکرد یعنی چه دانی تو که ما یوم الدین چیست یوم حساب و جزا ثم ما ادریک پس تو چه دانی ما یوم الدین که چیست
روز شمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است یعنی کنه آن تا هیچ کس در نیابد یوم لا تملک روزی که مالک نشود نفس هیچ نفسی لنفس شیئا
چیزی را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی بکسی رساند والامر و حکم و فرمان یومئذ لله آن روز مر خدای راست شفاعت
دهد آنرا که خواهد — بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثناء طریق این سوره نازل گشت که ویل وای للمطففین مر کاهندگان در کیل
و وزن گویند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود بخریدی و یکی که خردتر بود بفروختی
حق سبحانه در شان او فرستاد که الذین آنانکه اذا اکتالوا چون پیمانه ستانند به پیمانه علی الناس از مردمان برای خود یستوفون تمام می ستانند
واذا کالوهم و چون می پیمایند برای ایشان او وزنوهم یا می سنجند حقوق ایشان را یخسرون می کاهانند و زیان بدیشان میرسانند در
فصول ستین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه از آتش نشانند و گوکه کلیها و [illegible]
و آن کوه ای میخند و می سوزد نظم تو کم دهی و بیش ستانی بروز حشر ه روزی بود که از کم و بیش خبر کنند الا یظن ایا نمی دانند و یقین ندارند
اولئک آن گروه بیش ستان کم فروش انهم آنکه ایشان مبعوثون برانگیختگانند لیوم عظیم در روز بزرگ را یوم یقوم الناس روزی
که بپای بایستند مردمان لرب العالمین مر حکم آفریدگار عالمیانرا یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد و ایشان در مقام هیبت باشند
که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کس را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله شفاعت کند و خلق را
از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد کلا ان کتاب الفجار حقا که نامه اعمال کافران لفی سجین
در سجین بود و آن صخره ایست مخوف بر زیر دوزخ پوشیده جای کافران و نامه اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار رحمه الله
مرویست که کتاب فاجران با سمان برند از قبول آن ابا کنند بزمین باز ارند قبول آن نماید بزیر هفتم زمین برند و در سجین
که موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند وما ادریک ما سجین و چه دانی که چیست سجین یعنی جای با هول و هیبت و کتاب فجار کتاب مرقوم کتابیست
نوشته و علامت کرده بعلامتی که هر که ببیند داند که در آن خیر نیست ویل کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت
یومئذ للمکذبین آن روز مر مکذبانراست الذین یکذبون آنانکه تکذیب کرده اند بیوم الدین مر روز جزا او پاداش را و ندانسته اند
وما یکذب به و تکذیب نکند آن روز را الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد در گذشته اثیم بزه کاری بی باک اذا تتلی چون خوانده شود
علیه آیاتنا بر وی آیتهای کلام ما قال گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست کلا نه چنانست
که میگویند بل ران بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان یا زنگ بالای آن نهاده
ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از آثام و معاصی یعنی شآمت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده بی حاصل
شده و در خبر آمده است که هر گاه بنده گناه می کند نقطه سیاهی در دل وی پدید آید تا بجایی رسد که همه دل او سیاه گردد کلا انهم
حقا که ایشان عن ربهم از رحمت و کرامت واضح انست که از دیدار آفریدگار خود یومئذ آن روز لمحجوبون در پرده شدگان
باشند یعنی از ممنوع و محجوب باشند از امام مالک رحمه الله معنی این آیه پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب ساخت اعدای
خود را تا دیدار وی نه بینند و تجلی کند بر اولیاء خود تا بلقای وی برسند امام شافعی رحمه الله فرموده که محجوبون که در شان کفار

وار دشده دلالت میکند بر آنکه مومنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که الحاصل میان دوست و دشمن
فرق نماند نظم گویی بهشت نمانست بی دیدن میزبان چه ارزد ✿ چون دشمن و دوست را حجابست ✿ پس فرق دران میان چه باشد ثم انهم پس بدرستی
که تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم در آیندگانند بدوزخ ثم یقال پس گفته شود یعنی زبانیه ایشانرا گویند هذا این عذاب الذی کنتم به
آن عذابیست که بود دیده شما که بدان تکذبون تکذیب میکردید کلا ان کتاب الابرار حقا بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لفی علیین در
علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قایمه ایست بود از عرش و گفته اند سدرة المنتهی است وما ادریک وچه دانا ساخت ترا تا بدانی
که ما علیون چه چیزست علیون یعنی محلیست بلند و یا کتابت و کتاب ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند
داند که در وی چه چیزست یشهده المقربون حاضر می شوند آن کتاب را ملایکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند
و روز قیامت بران گواهی خواهند داد ان الابرار بدرستی که نیکان و پاکان لفی نعیم در بهشت علی الارائک بر تختها آراسته ینظرون می نگرند
بچیزها که ازان شادمان و فرحناک میگردند تا یکدیگر نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند تعرف بشناسی تو ای نگرنده
فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتهای بهشت و طراوت لذتها را یسقون آشامیده می شوند یعنی بدیشان می آشامانند
من رحیق از شراب خالص سپید خوش بوی مختوم مهر کرده ختامه مسک مهر او جای گل مشک است و گفته اند ختم آشامیدن او بوی مشک است
و مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وفی ذلک و درین شراب فلیتنافس المتنافسون باید رغبت کنند
رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد ومزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم از آب چشمه تسنیم است در بیان ازانست
عباس رضی الله عنهما نقل کرده اند که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بهشت می ریزد و آن اشرف اشربه بهشتست عینا یشرب بها
چشمه که می آشامند بها المقربون از چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج با برار … صاحب انوار
فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرفست و ابرار که بجهت ایشان آمیخته باشد
شراب ایشان ممزوج باید نظم ما شراب عیش نخواهیم بی درد و غم ✿ صاف نوشان دیگرند و درد نوشان دیگرند ✿ در بحر الحقایق آورده
که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورات خار کونین و اوانی مختومه وی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسک محبتست
و تسنیم اعلی مراتب محبتست یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا بالله اند تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس از راح قدس اندست
ساقی رضا جرعه ازین شراب نچشد بوی ازین شراب بمشام جان وی نرسد نظم … دو جهان مستی عشقست
آنها که ازین می چشیدند چه دانند ✿ آورده اند که صنادید قریش هرگاه فقراء صحابه چون عمار و خباب و بلال و صهیب و امثال ایشان
بدیدندی با ایشان بسخریه و استهزا کردندی آیه آمد که ان الذین اجرموا بدرستی که آنانکه شرک آورده اند کانوا من الذین آمنوا مستند
ازانکه گرویده اند یضحکون میخندیدند واذا مروا و چون بگذرند بهم بمومنان یتغامزون غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها میکنند بجهت
استهزا و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با قومی مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو
اشارتها کرده طریق استهزا پیش آوردند و نزد یاران خود رفته گفتند راس … امروز اصلع بود یعنی علی رضی الله عنه و درین
و درین معنی بسیار بخندیدند و هنوز علی بپیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان
میخندند و بچشم و ابرو غمز میکنند واذا انقلبوا و چون بازمیگردند الی اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا فکهین بازمیگردند

شادمان و خرم بدانچه کرده اند واذا رأوهم و چون به بینند کافران و منافقان مومنان را قالوا میگویند با یکدیگر ان هولاء بدرستی که
این گروه که متابع محمد اند لضالون مراینه گمراهانند وما ارسلوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق علیهم بر مومنان حافظین
نگاهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فالیوم پس روز قیامت الذین آمنوا آنانکه گرویده اند من الکفار از حال
کافران یضحکون میخندند علی الارائک بر تختها آراسته ینظرون می نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال
چگونه مقید اند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیانرا گویند بیایید بسوی بهشت روان شوند چون بدان در رسند فی الحال
در بر روی ایشان در بندند و ایشان مغموم و مهموم بدوزخ باز گردند و مومنان ازین حال خندان شوند هل ثوب الکفار آیا جزا داده
شدند کافران ما کانوا یفعلون آن عملها که بودند در دنیا که میکردند از سخریه و استهزا یعنی برای دل مومنان دشمنان ایشانرا
پاداش دادم تا بعوض خنده کافران بر ایشان امروز میخندند بر حال پریشان ایشان بسم الله الرحمن الرحیم
اذا السماء انشقت آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملایکه واذنت و بشنود و فرمان برد لربها پروردگار خود را وحقت
سزاوار شده است آسمان با نقیاد او فرمان ای واذا الارض و آنگاه که زمین مدت کشیده شود یعنی کوهها و دریاها را از میان
بردارند و او را پهن باز کشند والقت و بیرون افکند ما فیها آنچه در درون ویست از گنجها و اموات وتخلت و خالی می شود
از همه واذنت و فرمان برد لربها و حکم آفریدگار خود را وحقت و او را سزاوار باشد استماع حکم ربانی جواب اذا آنست که ببینند
ایشان ثواب و عقاب را یا ایها الانسان ای آدمی انک کادح بدرستی که تو کار کننده رنج و سعی نماینده الی ربک برای
جزای پروردگار خود کدحا کار کردنی بجد و جهد فملاقیه پس تو ملاقات کننده عمل خودی یعنی پاداش آنرا فاما من اوتی پس اما آنکه
داده شود کتابه نوشته اعمال او بیمینه بدست راست او فسوف یحاسب پس زود بود که حساب کرده شود حسابا یسیرا حسابی
آسان بی مناقشه و مضایقه وینقلب و باز گردد الی اهله بسوی کسان خود یا بگروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسلام
یا بزنان خود از حور العین مسرورا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت واما من اوتی و اما آنکه داده شود کتابه نامه کردار او
وراء ظهره از پس پشت او بدست چپ او و آنچنان بود که دست راست او را بر گردن او بندند و دست چپ او را پس پشت و از آن طرف
نامه در دست وی نهند و چنین کسی فسوف یدعوا زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثبورا هلاکت را یا گوید واثبوراه این کلمه طلب هلاکت
ویصلی و در آید سعیرا بآتش افروخته انه کان بدرستی که این کس بوده است فی اهله در میان کسان خود در دنیا مسرورا شادمان و نازان
بمال فانی و جاه ناپایدار انه ظن بدرستی که او گمان برده است ان لن یحور آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را بعث و حشر نشود بلی
آری او را باز گشت خواهد بود ان ربه کان بدرستی که خدای ویست به باعمال او بصیرا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بمحشر
خواهد آورد و جزای اعمال او بدو خواهد رسانید فلا اقسم پس سوگند میخورم بالشفق بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب
در افق مغرب دیده شود و غیبوبه آن علامت وقت عشاست بقول امام مالک و امام شافعی رحمه الله و امام احمد و صاحبین رحمهم الله اما
امام اعظم رحمه الله فرموده که آن بیاضیست که بعد از حمره پیدا شود و صحیح آنست که آن بیاض اصلا غایب نشود بلکه متردد است از افقی بافقی
واللیل و سوگند بشب وما وسق و آنچه جمع کند و پوشیده شود یعنی قسم بهرچه تاریکی شب آنرا فرو پوشد والقمر و سوگند بماه اذا اتسق آنگاه که کامل

کرده و بمرتبه بمرتبه رسد لترکبن که مراتبه شما برسید و ملاقی شوید طبقاً حالی را عن طبق بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت و ادبرکت
وشدائد قیامت و مواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر زاهدی آورده که مراد تحویل بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه
بعلقه و از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فما لهم پس چیست آدمیان را
که با وجود این حالها لا یؤمنون نمی گروند بخدای و روز آخر و اذا قرئ و چون خوانده می شود علیهم القرآن بر ایشان قرآن لا یسجدون
سجده نمی کنند برای تلاوت او و بعضی علما این جا سجده کنند و جمعی در آخر سوره و ابو هریره رضی الله عنه هم اینجا سجده کرده و گفتی از پیش ابو القاسم
سجده کرده ام این سجده پیشتر هم از سجدات قرآن و صاحب فتوحات این را سجده جحود گوید که بعد از استماع قرآنست و قرآن جامع باشد حقایق
تنزیه و تقدیس را و سجده ناکردن کفار را از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت بل الذین کفروا بلکه آنانکه بگرویدند یکذبون تکذیب میکنند
بقرآن و تدبری نمایند در آیات آن والله اعلم و خدای دانا ترست بما یوعون بآنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و می پوشند
از کتمه مومنان فبشرهم پس خبر کن ایشان را بعذاب الیم بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است الا الذین آمنوا لیکن آنانکه گرویدند
وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای ستوده لهم اجر ویشانراست مزدی غیر ممنون ناکاسته و نا بریده و منت نانهاده الصالحات و کرده اند
عملها ستوده لهم اجر و یشانراست و ترمد غیر ممنون ناکاسته و نابریده و منت نانهاده

بسم الله الرحمن الرحیم

والسماء ذات البروج سوگند باسمان خداوند برجها مراد بروج اثنی عشرست یا منازل قمر یا درهای سموات والیوم الموعود و سوگند بروز
وعده داده شده یعنی قیامت وشاهد و سوگند بگواه که الله است همه را می بیند و میداند ومشهود و سوگند بگواهی داده شده بر و که بنده است و بقولی
شاهد پیغمبرماست صلی الله علیه وسلم و مشهود امت او و یا شاهد است وی اند و مشهود امت دیگر یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد جمعه
و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز عید و قربان کنندگان یا محو
یا نماز گذارندگان در و یا آدم علیه السلام و ذریة او و یا عیسی علیه السلام و امت او و یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان وجواب
تقدیر جواب قسم آنست که قتل هلاک شدند و ملعون گشتند اصحاب الاخدود خداوندان گودها در زمین و ایشان بت پرستان
بودند از اصحاب ذو نواس یعنی در زمان او ساحری بود که پیش و پیشوا که مدار ملک بر وی بودی چون پیری پیش خود بخبر رسید
بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام و ضعف کلی بقوی راه یافته و تقل دیده از مرشعاع تیره شود و گوش وقت سماع خیره شود
نزدیک است اجل گویا بی تن خسته را توانایی صلاح در آنست که جوان اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم
و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و دیران منوال که مدعا داشت پسری بوی سپرد و ساحر از
روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید و از احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب
متدین شده خدای پرست گشت و روزها بیانه آنکه از ساحر تعلیم می گیرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا وی عاقل حقیقت کشت و قفا
روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهایی بر سر راه آمده و مردم در خوف زیسته و خلق از هر طرف حیران مانده بود دید آن جوان
پیش آمد و اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه بر کرد و بحیله خود یا زرو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد
و وقتی دیگر شتری بر سر راه آمد و جوان سخنی در گوش وی گفت و او نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای
وی مرادات حاصل می شد تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده التماس دعا نمود جوان گفت اگر هدایت می یابی و ایمان آری بخدا

چشم ترا روشن سازم حاجب قبول کرده جوان او را کلمه شهادت تلقین فرموده و دعا کرد تا چشم وی روشن شد حاجب با چشم
روشن نزد ملک آمد ذو نواس از روی تعجب گفت چشم ترا چگونه نیکو شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب جواب داد که
الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که داری تا من هم بوی بگروم حاجب از شعف که باسلام داشت قصه جوان
در میان آورد ملک او را طلبیده بر عقیده او اطلاع یافت و چندانکه جد و جهد نمودند جوان برنگشت و حکم شد که او را بدریا غرق
سازند و جمعی وی را برای تغریق بردند و او دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت بازگشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر
کوهی برده بنشیب اندازند چون بسر کوه رسیدند دعا نمود بادی بر آمد و همه کلاه را از کوه در افکند و وی سالم بیامد ملک بفرمود
در آتش افکنند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری نرسید پس از دار در او بخشند و تیرباران کردند هیچ تیری بوی کار نکرد جوان گفت ای ملک
بگروید بخدای که این همه آثار قدرت که از و مشاهده کردی نظم مبدع هر چیز کز وجود نیست مخترع هر چه وجودیش هست ملک عناد و زیاده گفت
نخواهم الا که قتل تو جوان گفت اگر مراد تو اینست تیری برکمان نه بگو بسم الله خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد و تیر بر جایی
آمده جوان شربت شهادت چشیده و حضار مجلس یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شده بفرمود تا جایها در زمین را کو کندند و در
گوی آتش برافروختند و بر کنار گوها نشسته هر که او در ندی می پرسید اگر بخدا گرویده بودی بسوختندی حق سبحانه ایشانرا میگوید اصحاب
الاخدود یعنی اصحاب حفرها در زمین النار ذات الوقود خداوندان آتش با هیمه یعنی افروخته بهیزم اذهم بالمؤمنین بکوویدکان شهود
حاضران و مشاهده کنندگان و ما نقموا و انکار نکردند اصحاب اخدود منهم از مومنان چیزی الا ان یؤمنوا مگر آنکه ایشان میگرویدند
بالله العزیز بخدای غلبه کننده که از عذاب او بایمان نرسید الحمید ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الذی له آن خداوندی که مراوراست
ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله علی کل شیء و خدای بر همه چیز ها از افعال و اقوال مومن و کافر شهید
گواه است ان الذین بدرستی آنانکه فتنوا المؤمنین والمؤمنات در فتنه افکندند مردان و زنان گرویده را یعنی عذاب
کردند بآتش ثم لم یتوبوا پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند فلهم پس مر ایشانراست عذاب جهنم عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق
و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش از اخدود ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان
و همه را بسوخت ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه بگرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته لهم و یشانراست جنات بهشتها
بوستانها که می رود من تحتها الانهار از زیر اشجار درختان مساکن ایشان جویها ذلک الفوز الکبیر اینست رستگاری بزرگ که دنیا و فیها در جنب
آن خرد و محقر است ان بطش ربک بدرستی که گرفتن آفریدگار تو لشدید سخت است آنانکه بعذاب کفر گرفت مر کفر و یرا اجابت انه بدرستی
که خدای هو یبدئ او انشاء میکند بطش خود را برکافران در دنیا ویعید و باز گرداند همانرا بدیشان در آخرت و این نشانه عدالت
وهو الغفور و او ست آمرزنده آنانکه توبه کنند الودود دوست مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضلست بعدل بگذارد و تا بود
سازد و بفضل بنوازد و برافرازد نظم فضل او دلنواز محرمان عدل او سینه سوز حیاران ذو العرش خداوند عرش یا مالک الملک
المجید بزرگوار در ذات و صفات فعال لما یرید کننده آنچه خواهد هل اتاک آیا آمد بتو حدیث الجنود سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو
فرستادیم حدیث جنود که بر انبیا بیرون آمدند فرعون فرعون و قوم او وثمود و قبیله ثمود که آری سخن منزل شد و منکران
قبول نکردند بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویده اند فی تکذیب در باور نداشتن اند والله من ورائهم و خدای از ورای ایشان

430

محیط عالمست بپریشان یعنی قدرت او بپریشان مشتملست واز قوت نتوانند شد وچنان نیست که گمان میبرند در حق قرآن که سحر وشعر
وکهانتست بل هو بلکه او قرآن مجید قرآنی شریف وبزرگست نوشته شده فی لوح محفوظ در لوحی که محفوظست از تغییر وتحریف در معالم آورده
که لوح ازیکدانه سفیدست طول او از آسمان تا زمین وعرض او از مشرق تا مغرب وکنارهای او یاقوتست واو در کنار فرشته ایست [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که شبی رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود با عم خود ابوطالب ناگاه ستاره بدرخشید
وشعله آتش عظیم ازوی ظاهر شد ابوطالب بترسید گفت این چه چیزست حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فرمود که این ستاره ایست که دیورا
از آسمان میراند ودالیست از قدرت الهی آنگاه فی الحال جبرئیل نازل شد بدین سوره والسماء سوگند باسمان والطارق وکواکب
پیدا شونده در شب وما ادریک وچه چیز ترا دانا کرد تا دانی که ما الطارق چیست طارق النجم الثاقب ستاره درخشنده فروزان چون
شعله آتش جواب قسم چیست ان کل نفس نیست هیچ نفسی لما علیها حافظ الا که بر وی رقیبی است پاسبان که قول وعمل او را نگاه میدارد واحصا
می نماید فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسی که منکر بعث وحشرست باید که درنگرد که در اصل ایجاد مم خلق از چه چیز آفریده
شده خلق من ماء مخلوق گشته از آبی دافق ریخته شده در رحم یخرج آبی که بیرون می آید من بین الصلب از میان پشت مردان والترائب
واستخوانهای سینه زنان انه بدرستی که خدای علی رجعه بر باز گردانیدن از آب پیشین که از آن بیرون آمده لقادر تواناست یا بر بعث
واعاده انسان بعد از موت قادرست یوم تبلی السرائر روزی که آشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر کند خفیات ضمایر را تا طیب آن
از خبیث متمیز گردد یا فرایض از اعمال واغراض کند چون روزه وغسل جنابت ووضو که کسی بران اطلاع ندارد وآدمی تحمل آن قبول بود
ونگاه دارد [illegible] از کردارهای نهان وبسی رسوایی بران مترتب گردد فما له پس نیست او را [illegible] آن کسیست که رسوای دو عالم شود
ودران وقت پوشیدهها آشکارا شود فما له پس نیست ایشانرا من قوة هیچ توانایی در نفس او تا عذاب از خود باز دارد ولا ناصر ونه یاری که
عذاب از وی باز دارد [illegible] والسماء ذات الرجع سوگند باسمان باران والارض ذات الصدع وبزمین با شکافت که از آن نبات
وانبات بیرون آید انه بدرستی که قرآن لقول فصل مر ایشانرا سخنیست راست ودرست یا جدا کننده میان حق وباطل وما هو بالهزل ونیست او
باطل وبازی وفسوس وسخریه انهم بدرستی که منکران قریش یکیدون مکر میکنند کیدا مکر کردنی در ابطال دعوه حضرت پیغمبر این خبر
[illegible] یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواستند کرد واکید کیدا وخواهیم مکر ایشانرا باستدراج جزای مکر
فمهل الکافرین پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان امهلهم فرو گذار ایشانرا رویدا اندک زمانی یعنی
[illegible] خواسته شد حکم امهال منسوخست بآیة قتال بسم الله الرحمن الرحیم سبح اسم ربک الاعلی
تنزیه کن نام پروردگار خود را که برترست از الحاد دران واطلاق آن بر غیر حق سبحانه که بنده اسم صله است یعنی آنکه بپاکی
بستای پروردگار خودرا واز صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی ودر خبرست که چون این آیه نازل شد
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم الذی خلق آن خدای که بیافرید همه چیزها را فسوی وراست کرد
خلق هر یک را بانکه اعطا فرمود آنچه او را در کار بود دیا یا فرید ادمی را وراست کرد اعضا واجزاء او را بر قانون حکمت
والذی قدر وآن خدایی که تقدیر کرد روزیها را فهدی پس راه نمود بطریق [illegible] مولود در رحم واو را ره نمود به بیرون
آمدن والذی اخرج المرعی وآن خداوندی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزی را که چهارپایان خورند

فجعله پس بساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او غثاء خشک وپژمرده احوی سیاه وتیره محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند
که جهان اگرچه [illegible] اول تازه وسیراب وسبز وخرم نماید اما اندک وقتی را بسبب باد خزان حوادث تیره وبی طراوت
خواهد بود نظم اگرچه خرم وتازه است گلشن دهر ولی نتیجت باد خزان نمی ارزد بکوزه خورد وقرص قمر زهای مرو که خوان چرخ بیکتای نان نمی ارزد
آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام به آیتی یا سورتی از قرآن نازل شدی وبخواندی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تمام ناخوانده
آغاز قرآن فرمودی [illegible] جبرئیل باخر نارسیده آن حضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا که فراموش کند حق سبحانه آیة فرستاد که
سنقرئک زود باشد که برتو خوانیم قرآنرا یعنی جبرئیل با مر ما بر تو خواند فلا تنسی پس تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بتو ارزانی
داشته ایم [illegible] حفظ این همه سور وآیات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو درین آیات بشارتست وآنحضرت را
که هرگز آنچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد الا ما شاء الله مگر آنچه خدای خواهد که فراموش کنی بران وجه که تلاوت آن منسوخ کرده
از صحف وصدور محو کند انه یعلم الجهر بدرستی که خدای میداند آشکارا را از احوال خلق وما یخفی وآنچه نهانست از اطوار ایشان
ونیسرک واسان کنیم وتوفیق دهیم ترا للیسری برای سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یا در احکام شریعت آسان فذکر
پس پند ده ان نفعت الذکری بدرستی که سود کند پند دادن [illegible] اگر سود کند واگر نکند یعنی تو پند ده
وتذکر کن اگر کسی بدان منتفع شود واگر نشود همین آنچه شرط بلاغست با تو میگوئیم تو خواه از سمع نپذیر خواه ملال سیذکر
زود باشد که پند پذیرد من یخشی کسی که بترسد از خدای ویتجنبها الاشقی وپهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که از همه شقی
اشقی است الذی یصلی النار الکبری در آید آتش بزرگتر یعنی آتش درکه جهیم که آن از آتش درکات دیگر تیزتر
وسوزنده ترست ودر حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزو ایست از هفتاد جزو از آتش جهنم وگفته اند
نار کبری در طبقه سفلی است که جای فرعون ومنافقان ومنکران مایده عیسی علیه السلام باشد ونار صغری در طبقه
علیا که جای گنهکاران امت مصطفی است صلی الله علیه وسلم ثم لا یموت پس آن بدبخت ترین نمیرد فیها دران تا دگیری
تابیاساید ولا یحیی ونه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد قد افلح بدرستی که رستگاری یافت من
تزکی آنکه پاک شد از کفر ومعصیت وذکر اسم ربه ویاد کرد نام پروردگار خود در ابدال وقیان فصلی پس
نماز گزارد یعنی نماز پنجگانه که شعار اسلام است یا رستگار شد کسی که طهارت کرد وتکبیر احرام گفت ونماز پنجگانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد وتکبیر عید گفت
ونماز عید گزارد بل تؤثرون بلکه شما برمی گزینید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را خطاب با اهل شقاوتست که بدنیا مشغول شده کار آخرت
فرو گذاشته اند والاخرة خیر وآخرت بهترست وابقی وپاینده تر ان هذا بدرستی که این سخن لفی الصحف الاولی در صحیفهای پیشین است یعنی گفته
شده در کتب پیشین نازل شده صحف ابراهیم در صحیفه های ابراهیم که بیست است وموسی یعنی الواح
بسم الله الرحمن الرحیم هل اتاک بدرستی که آمد بتو حدیث الغاشیة خبر پوشنده که قیامت واو بپوشد خلایق را با هوال یعنی هیبت او همه را
فروگیرد وجوه یومئذ روبها آن روز خاشعة ترسناک بود وخوار یعنی اهل آن روها ذلیل باشند وبی مقدار عاملة عمل کننده
ناصبة رنج کشیده دران عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین وخوض نمودن در آتش
وصعود وهبوط بر عقبات دوزخ تصلی در آورده شوند نارا حامیة در آتشی بنهایت گرمی رسیده وحفص بفتح تا خوانده یعنی در آتش

بدان آتش تسقی اشامیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش بیاشامانند ایشانرا من عین آنیه از چشمه آب بنهایت گرم وگفته اند ازان روز
که آتش افریده شده این اب مامی جوشانند لیس لهم نیست مردوزخیانرا طعام خوردنی الا من ضریع مگر ضریع وآن گیاهیست خارناک
جون تر باشد شبرق گویند وچهارپایان خورند وجون خشک شود ضریع خوانند وهیچ دابه گرد آن نگردد ودر آنوقت بشره ناریه بود
بشکل آن اورده اند که ابوجهل جون این ایه شنید گفت جه شد ضریع مارا فربه خواهد کرد جنانچه شتران مارا آیه آمد که لا یسمن فربه نمیکند
ضریع دوزخ کسی را ولا یغنی ودفع نمیکند من جوع گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امرست وهیچ کدام دست نمی دهد وجوه یومئذ
رویها دران روز ناعمة تازه باشند از نعمت پر وپیدا یعنی ارباب وجوه متنعم وفربه باشند لسعیها مرعمل خود را راضیة پسند کننده
یعنی پسند کار را که کرده باشند وراضی شوند از عمل خود جون ثواب آن ببینند فی جنة عالیة در بهشت بلند قدر باشند لا تسمع نشنوند فلا اولا
وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فیها دران بهشت عالی لاغیة بیهوده جه کلام بهشتیان همه ذکر وحکمت باشد فیها دران جنت عین جاریة چشمه روان بود
که آب آن منقطع نگردد فیها سرر دران جا تختها مرفوعة بلند برداشته اصل آن از زر مکلل بزبرجد ودر ویاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا
جون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید وجون برو قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود باز رود واکواب ودر جنت کوزها بود بی دسته وتوله
موضوعة نهاده پیش بهشتیان ونمارق وبالشها مصفوفة نهاده برسم دیگر وزرابی وفرشها مبثوثة گسترده امام زاهد رحمه الله اورده که جون
کفار سرر مرفوعة شنیدند یا مکه بگو گفتند این خود نشاید واگر واقع است پس بلال وحباب وامثال ایشان را کار افتاد بسی وقت باید که برابر ای
آن تخت بلند روند وبسی فرصت باید تا ازان بلندی فرود آیند این آیه آمد که افلا ینظرون ایا نمی نگرند ایشان الی الابل بسوی شتر که بقدرت ما
کیف خلقت جگونه افریده شده داست یعنی بان بلندی وبزرگی بوردشته مسخر کودکی می شود تا بروی آید وفرود آید پس جرا از تخت بهشت
متعجب می شوند که در فرمان بهشتی باشد وگفته اند خلق شتر دالست بر کمال قدرت وحسن تدبیر جه بزرگست بار گران برتابد ومنقاد هر کسی را
فرمان بردار وقانع است از همه گیاهها خورد ومتحملست در تشنگی شکیبائی ورزد وبدین جهتست که بیابان بیاب میکند وهرجه مطلوبست از حیوان
مثل نسل وحمل وشیر ولحم ورکوب همه ازو حاصلست پیر رومی قدس سره فرموده نظم بوخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی بکره شتر بنگر تا صنع خدا بینی
در خارخوری قانع در بارکشی راضی این را تو اگر جوئی در اصل حقایق جوئی دربیان آورده که مخاطب عربند واکثر ایشان اهل بوادی باشند واهل
ایشان شترست ومرطرفی که می نگرند جز آسمان وزمین وکوه نمی بینند لاجرم بعداز شتر می فرماید که والی السماء ایا نمی نگرند با آسمان
که بحکمت ما کیف رفعت جگونه برداشته شده است بی ستون والی الجبال وایا نظر نمی کنند بکوهها که بقدرت ما کیف نصبت جگونه نهاده شده است
بزمین ومستحکم گشته والی الارض کیف سطحت ونمی نگرند بزمین که جگونه گسترده شده است تا جای ارام خلق باشد فذکر پس پند گوی ایشانرا بعد از
نظر در دلایل قدرت انما انت مذکر جز این نیست که تو پند دهنده لست علیهم نیستی تو بر ایشان بمصیطر تا اکراه کنی بر ایمان واین آیه قتال ان را
نسخ کرده الا من تولی لیکن روی هر که بگرداند بعد از تذکیر وکفر وبگرود وحق را بپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدای اورا العذاب
الاکبر عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت جه در دنیا بقحط وقتل واسر معذب بودند ان الینا بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزا ما ایابهم
بازگشت ایشان ثم ان علینا پس بتحقیق برماست حسابهم شمار ایشان در حشر بسم الله الرحمن الرحیم والفجر سوگند بصبح
که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح که ارام جان بیدارانست ومعقولی مراد دو روز اول محرم است که سال ازو منتج شود یا اول ذی الحجه
که لیالی عشر مقترن بدوست یا بامداد دیه که حجیج سکینا نشسته یا صباح روز عرفه که وظایف دعا وزیارت حجیات یا سعید دوم روز عید

یا اول روز قیامت ودر تبیان گوید اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وگفته اند انفجار
میاه از عیون ومنابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علی نبینا وعلیه السلام یا انفجار آب از حجر موسی علی نبینا وعلیه السلام یا انفجار
مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان ولیال عشر وسوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه درانست
یا دهه اول محرم که عاشورا ازانست یا ده شب آخر رمضان که شب قدر تعبیه دروست یا دهه میانه شعبان که شب برات ازوست
والشفع والوتر وسوگند بجفت وطاق را از شفع تضاد اوصاف مخلوقاتست جون عز وذل وقدرت وعجز وعلم وجهل وقوت
وضعف وموت وحیات واز وتر انفراد صفات الهی جون عز بی ذل وقدرت بی عجز وعلم بی جهل وقوت بی ضعف وحیات
بی موت یا شفع خلق الله که ومن کل شیء خلقنا زوجین وفرد خالق که قل هو الله احد ویقول جمعی جنت وطاق عناصر اند وافلاک
یا بروج وسیارات یا نماز صبح وشام یا درجات جنان ودرکات نیران یا روز نحر وعرفه یا مسجد مکه ومدینه ومسجد اقصی یا جبلین صفا
ومروه وبیت الحرام واللیل اذا یسر وسوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر ودر عین المعانی فرموده که شب مزدلفه واصح آنست
که عام گیرند هل فی ذلک آیا هست درین سوگند که یاد کردم قسم سوگندی پسندیده لذی حجر مر خداوندان عقل را تا اعتبار کنند
ودانند که سوگندیست محقق ومؤکد جوابش این که عذاب خواهیم کرد مکذبانرا الم تر کیف فعل ایا ندیدی ونه دانستی که جه کرد ربک پروردگار تو
بعاد بقوم عاد ارم یعنی ابن عاد اولی را عاد ارم میگفته اند وارم نام جد ایشانست جه عاد پسر عوص بوده واو پسر ارم وارم
پسر سام بن نوح علیه السلام وگفته اند نام بلده ایشانست وبرین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عادیانرا صفت میکند که ذات العماد
خداوندان قامتهای بزرگ یا اهل خیمها وخرگاهها التی لم یخلق آن قبیله که آفریده نشد مثلها مانند ایشان در درازی وبزرگی جسد فی البلاد
در شهرها واشهر آنست که ارم نام بلده عادیانست وذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بناهای بزرگست جنان بنای که مثل آن در همه
بلاد نبوده وقصه آن بر سبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شتری گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که بارهء محکم داشت
وبر حوالی آن قصور بسیار بود عبدالله با امید آنکه کسی را ببیند واحوال شتر خود بپرسد بحصار آمد دری دید مرصع بجواهر مکلل بجواهر قیمتی وهیچ کس را
نیافت وجون بشهر درآمد حیرتش بیفزود جه قصرها دید بر ستونها از زبرجد وشکوفها از سیم یا خود ندیده الجنة التی وعد المتقون حصه ٤
این جه منزل جه بهشت این جه مقامست اینجا پس قدری ازان جواهر برداشت ودر شب بتعجیل بازآمد ومردمان آن گوهرها بدیدند واو دیدند حمل بر یاد گفتن
کیج کرده وقصه وی در زبانها افتاد تا حدی که حال او بمعاویه که دران وقت حاکم شام بود اعلام کردند معاویه ویرا طلبید وتمام حکایت او از
اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشاندند وکعب الاحبار را طلبیده پرسید که در دنیا شهری که بنای او از زر ونقره باشد ودرختان او
مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه در قران یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد نظم شهری جو بهشت از نکوئی جون قصر فلک بتازه کوئی
وآنرا شداد بن عاد ساخته واو پادشاه عظیم القدر بوده است ونهصد سال عمر داشته هرجا در عالم زری وجوهری بوده براجع کرده وصدها
یا هزار کس فرستاده تا شهر ارم را ساخته ودر سیصد سال باتمام رسیده ده سال دیگر تهیه راه اشتغال نموده اورا وملوک عالم را جمع کرده
واز دار السلطنه خود بتماشای آن شهر متوجه شد یک شبه راه میان وی وان بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر
ایشان زد وهمه بمردند وان شهر از نظر مردم پوشیده شد خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ بسر خشم
که بر روی او خالی وبر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا رسد وانرا ببیند پس باز نگریست این فلانرا گفت سوگند الله ذلک الرجل

بنا کرده خشتها از زر وگوهر
وفرشها بجهت جیره ... از نقره
وبجای سنگ ریزه مروارید
ابدار ریخته ودر هر حالی هر
قصری ایجاد رودان بسیار
وگرد هر قصری جان ودرختان
ونهرها ان از زر وجواهر کرده
از زبرجد

وثمود و دیگر چه کرد خدای بقوم ثمود الذین جابوا الصخر آنانکه می بریدند کوههارا برای ماوای خود بالواد بوادی القری وفرعون
و چه کرد بفرعون ذی الاوتاد خداوند ملک قوی ولشکرها بسیار یا صاحب اوتاد که تن داویدان را زیر میکرد تا بطریق جاه سخت
تعذیب میفرمود الذین آنانکه ازین سه گروه که بخیل و غوایت طغوا از حد بندگی در گذشتند فی البلاد در ان شهرها تا بسی را که آن مخالفت
بود با حق و ستمکاری بر خلق فصب پس بریخت علیهم بریشان ربک آفرید گار تو سوط عذاب نوعی از عذاب چون عرب ضرب تازیانه را
سخت ترین عذابها میدانستند هر گونه عذاب را سوط میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند درین کلمه
استعارتست با نکه عذاب دنیا ایشانرا بنسبت عذاب آخرت چون ضرب تازیانه است بضرب شمشیر ان ربک بدرستی که پروردگار تو لبالمرصاد
خداوند گذرگاهست یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آنکس که در مرصاد نشسته و مترصد گذرندگانست هیچ چیز فوت نمی شود از حق سبحانه چه همه را می بیند
ومی شنود و بر وی پوشیده نیست ع هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد ✿ یعلم السر واخفی صفت اوست فاما الانسان اما آدمی یعنی ابی ابن خلف اذا
ما ابتلیه چون مبتلا کند او را ربه پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکو حالی فاکرمه پس گرامی کندش بجاه و اقتدار ونعمه و نعمت دهدش
ومعیشت بروفراخ کرداند و یا سانی کار وی بسازد فیقول پس گوید ربی اکرمن پروردگار من مرا بزرگ داشت و یا من این کرامت فرمود واما
اذا ما ابتلیه وچون او را بیازماید بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش بی حد و آرامش درویشان فرون از عدد فقدر
ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری ✿ درویشی اختیار کنی بر توانگری کلا نه چنانست که گمان برده اید ای کافران بلکه کرامت بطاعتست و ذلت بمعصیت
ان اکرمکم عند الله اتقاکم و بدانید که من شما را نه بفقر و تنگ دستی اهانت میکنم بل لا تکرمون الیتیم بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را
ونفقه نمی دهید ولا تحاضون و تحریص نمی کنید یکدیگر را علی طعام المسکین بر دادن طعام بر درویش وتاکلون التراث ومیخورید مال میراث را اکلا لما
خوردنی سخت و بسیار یعنی جمع می کنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمی دهید و بهرهای ایشانرا میخورید وتحبون المال و دوست
میدارید مال را حبا جما دوستی فراوان با حرص و شره کلا اذا دکت الارض حقا چون شکسته شود زمین دکا دکا شکستنی بعد از شکستنی یعنی
پاره پاره کرده شود وجاء ربک و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود والملک و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفا صفا
صف از پس صف بحسب منازل و مراتب خود و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکورست که اهل هر آسمان علی حده صفی باشند وجیء یومئذ
بجهنم و آورده شود آن روز جهنم در خبرست که هفتاد هزار زمام باشد هر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته پید زمامی جمع شده می کشند و دوزخ از
خشم کافران می جوشد و می خروشد تا به عرصات آرند و بر جانب عرش بدارند و در ان محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت
در آید و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم میفرماید که یا رب امتی امتی و جهنم میگوید مالی ولک یا محمد تا پاس و حرمت
جه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام کردانیده است یومئذ آن روز یتذکر الانسان یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود
از قباحت اعمال خویش وانی و کجا باشد له الذکری مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی و پند پذیر
که پند گرفتن سود نمی دارد از روی حسرت یقول گوید یا لیتنی ای کاشکی من قدمت پیش می فرستادم عمل خیر لحیاتی برای زندگانی من
درین عالم فیومئذ پس آن روز لا یعذب عذاب نکند کسی را عذابه مثل عذاب خدای احد هیچ یک از خدمان ولا یوثق و بند نکند سلاسل
و اغلال هیچ کس را وثاقه مانند بند کردن خدای احد هیچ کس یعنی قادر نبود بر عذاب کردن و بند کردن کسی را در ان روز زیرا که
فرمان و قدرت او را باشد و بس و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ مومن که یا ایتها النفس المطمئنة ای نفس آرام یافته بذکر من که شاکر بودی در نعمت

وصبر نمودی در محنت ارجعی باز گرد از دنیا الی ربک بسوی موعد پروردگار خود راضیة در حالتی که پسند کننده آنچه بتو داده اند مرضیة
پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی و در آی در بهشت من تا دوام باقی
بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم سوگند میخورم بهذا البلد بدین شهر یعنی مکه وانت حل و حال آنکه تو فرود آمده
بهذا البلد بدین شهر یا آنکه مکه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم داد بوی بجهت ساحت حلول حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم در وی تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است نظم ای کعبه را زمین قدوم تو صد شرف ✿ وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا
بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ ✿ یثرب ز خاک پای تو یا رونق و نوا ✿ و گفته اند تو حلالی بدین شهر مکه یعنی هر چه خواهی از قتال
و آنچه دیگران را حرامست یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده است بفتح مکه و قتل بعضی در وا از قبیل سی ثم دل حکم است بر قتل
ووالد و سوگند به پدر یعنی آدم یا ابراهیم علیه السلام وما ولد و آنچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه و سلم و گفته اند والد محمدست صلعم
وما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامت او و جواب قسم این که لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم آدمی را فی کبد
در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدو می رسد یا خلق کرده ابو الاشدین را در عمایق
قوت و او چنان بود که ادیمی در زیر پای نهادی و ده تن و را او بکشیدند تا ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او
دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست و بیوسته پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بیازردی و جفا کردی حق سبحانه فرمود که ایحسب آیا می پندارد
ابو الاشدین ان لن یقدر آنکه تا قادر نشود علیه احد بر وی کسی که از و انتقام پیغمبر بکشد یقول اهلکت میگوید هلاک کردم در عداوت
پیغمبر مالا لبدا مال بسیار در رشوت بهر دم دادی تا پیغمبر را بیازارند ایحسب آیا می پندارد ان لم یره آنکه ندیده است او را
احد کسی در وقت نفقه کردن او تا از و سوال کند که چه اخیتن میکنی یعنی خدای وی را دیده و بر ان نفقه مجازات خواهد فرمود الم نجعل
آیا ما نیافریدیم وی را عینین دو چشم که بدان می بیند ولسانا و زبانی که بدان سخن میگوید وشفتین و دو لب که دهن او را می پوشد و در
نطق و اکل و شرب معاونت وی می نماید وهدیناه النجدین و نمودیم وی را راه در پستان تا بعد از ولادت در ان مکیده و بشیر خوردن
اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل یا نزال کتاب و ارسال رسول فلا اقتحم العقبة پس بگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در
مخالفت نفس و مواعقه مثلست تشبیه کرده مجاهده را با نفس و شیطان برفتن کسی که به تعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملحی سخن آنست که چرا
مالی که در عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد وما ادریک و چه دانا کرد ترا که ما العقبة چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بر آن
فک رقبة رهانیدن گردنی از بند بندگی یعنی مدد کاری کردن در خلاص مکاتب او اطعام یا خورانیدن طعام فی یوم ذی مسغبة در روزی با
یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند او بخورانند یتیما ذا مقربة یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد او مسکینا یا مسکینی را
ذا متربة خداوند خاک بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایتست از احتیاج و دست تنگی و درماندگی و این جمعی کسی
عیال مندست یا وام دار یا بیماری یا خواستار یا غریبی دور از دیار ثم کان و باشد این آزاد کننده و طعام دهنده من الذین
امنوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات شرط ایمانست وتواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالصبر بشکیبایی بر طاعات
یا از معصیت یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وتواصوا و وصیت نموده اند بالمرحمة بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای
اولئک آن گروه موصوفان صابر مهربان اصحاب المیمنة اصحاب دست راستاند که از جانب یمین عرش بهشت روند یا خداوندان

نام او اسید بود و نام پدرش کلده جمحی بود

یمن وبرکت اند والذین کفروا وانانکه نگرویدند بایاتنا بنشانهای ما یعنی بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب وحجت هم اصحاب المشئمة ایشان اصحاب
دست چپ اند که ایشانرا از جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شآمت ونکبت اند علیهم بر ایشانست در دوزخ نار مؤصدة آتشی پوشیده یعنی سران را که
در آنجا معذب باشند بطبقی بپوشند ومضبوط سازند که نه روحی بدان در آید ونه دودی از آن بیرون رود

بسم الله الرحمن الرحیم

والشمس سوگند بافتاب وضحیها وتابش وی چون بلند گردد وبموضع چاشت رسد والقمر وبماه اذا تلیها چون از پی رود آفتاب را یعنی
پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد لیلة البدر والنهار وسوگند بروز اذا جلیها چون روشن کند زمین یا تو دارد
زنگ تاریکی را واللیل وبشب اذا یغشیها چون پوشاند آفاق یا خورشید یعنی ضوء او را والسماء وسوگند بآسمان وما بنیها وکسی او را بنا کرده است
والارض وبزمین وما طحیها وکسی که او را گسترده است ونفس وسوگند بنفس آدم علیه السلام وما سویها وکسی تسویه اعضای او فرموده است فالهمها پس الهام
داده واعلام نموده مران نفس را فجورها دروغ وناپاکی وی پاکی او وتقویها وپرهیزکاری ونیکوکاری وفرمانبرداری او را یعنی بیان کرده
وتعلیم داده وروشن ساخته جواب سوگند حیثیت قد افلح بدرستی که رستگاری رسید من زکیها هر که پاک کرد نفس خود را از ادناس رذایل یا بنشو ونما
داد او را بانواع واجناس فضایل وقد خاب وبدرستی که بی بهره ماند من دسیها هر که کم کرد نفس خود را بفسق وجهالت یا کم ساخت قدر وفرو نهاد او را
بمعصیت وضلالت وابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نزدیک تلاوت این آیة فرمودی که اللهم آت
نفسی تقویها وزکها انت خیر من زکیها انت ولیها ومولاها محققان برانند که تزکیه نفس موجب تصفیه دلست هر گاه که نفس از شوب هوا نزکی
شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوا مصفا گردد تنها نفس بیش از ما نمی تشود در آیینه تو را آئی نشود کذبت تکذیب کردند ثمود قبیله ثمود
بطغویها بسبب طغیان خود صالح را علیه السلام اذ انبعث بوقتی که برخاست اشقیها بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود پی کننده ناقه وقدار آن
فقال لهم پس گفت مر ایشان را رسول الله فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا وعلیه السلام ناقة الله دست بدارید ناقه خدای را وسقیها وگردد مکر دید شرب او را
یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بر شما فرود نیاید فکذبوه پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب فعقروها پس پی کردند ناقه را
فدمدم پس هلاکت یکبارگی فرستاد علیهم بر ایشان ربهم پروردگار ایشان بذنبهم بسبب گناه ایشان فسویها پس یکسان کرد آن دمدمه را
بر همه تا صغیر وکبیر ایشان بمردند ولا یخاف ونترسد خدای عقبها عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد ونترسید از تبعه آن چو کسی امید دست
وتبعات بر وراه تی

بسم الله الرحمن الرحیم واللیل اذا یغشی سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش والنهار وسوگند
بروز اذا تجلی چون آشکارا شود ظلمت شب را زایل گرداند وما خلق وسوگند بکسی که بیافرید الذکر والانثی نر وماده یعنی آدم وحوا را علیهما السلام یا نر
وموئث را از جمیع حیوانات جواب قسم اینست که ان سعیکم بدرستی که کوشش شما در کردارها لشتی هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده ما بیت
عمل یعنی را ثواب وکرامت وجمعی را عقاب وملامت پس بیان اعمال مختلفه ویاداش آن میکند ومیفرماید فاما من اعطی پس اما که بداد مال خود را در راه خدای
واتقی وپرهیز کرد از شرک وکبایر وصدق بالحسنی وتصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض را که ما انفقتم من شیء فهو یخلفه
اغلب مفسران برانند که این سوره یعنی در شان سیرت ابو بکر رضی الله عنه ونیز در صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده است
که در باره دو کس است یکی اتقی که پیشوای صدیقانست از این امت یعنی ابو بکر رضی الله عنه ودیگری در صفت امیه بن خلف اشقی که پیشوای زنادقه است
از اهل ضلالت یعنی ابو جهل ودر فاتحه سوره که بشب وبروز قسم یاد میکند اشارتیست بظلمت یکی ونور دیگری یعنی در شب ضلالت
کس را آن گمراهی نبوده که ابو جهل شقی را ودر روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت تمام نشد که ابو بکر تقی را نظم سر روشن دلان صدیق اعظم

که شد تعلیم حلقه بگوش مسلم ه زهره روز دین دار روشنائی ه بید وادامل یقین را شناسی ه آورده اند که امیه بن خلف بلال را رضی الله عنه که بنده او بود
بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد در زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود تا آنجا که تنها و کال احد احد گفتست ه
هر چند در دیش محبت زیاد تست ه روزی صدیق دید که امیه وی را بر خاک گرم افکنده بود وسنگهای تفسیده بر سینه وی نهاده واو درین حال احد احد
میگفت ابو بکر را رضی الله عنه دل بر وی بسوخت وگفت ای امیه وای بر تو این دوست خدا را چند عذاب کنی امیه گفت ای ابا بکر اگر دلت بر وی می سوزد از من بخر
گفت بخریدم وعوض میکنم او را بنسطاس رومی وآن غلامی بود از صدیق وده هزار دینار استعداد داشت وصدیق او را گفته بود که اگر ایمان آری
آن مال که تو داری بتو بخشم نسطاس مسلمان نمی شد ودل صدیق از وی ملول بود چون این کلمه از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام استعداد بداد
وبلال را بستد وفی الحال بامید ثواب اخروی آزاد کرد وحق سبحانه این سوره فرستاد واز سیرت صدیق خبر فرمود که هر که مال نفقه کرد ویاد آتش آنرا
تصدیق نمود فسنیسره پس زود باشد که آسان دهیم وی را للیسری راه طریقه نیکو که سبب آسانی وراحت باشد یعنی عملی که او را ببهشت رساند که بی
دروغ در وقت واما من بخل واما کسی که بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه توحید واستغنی وبی نیاز دید خود را از ثواب خدای بدین سبب نجات آن
نمود وکذب بالحسنی وتکذیب کرد خصلت نیکوتر را که تدین است بدین اسلام یا وعده حق را باور نداشت فسنیسره پس مهیا گردانیم مرو را
للعسری برای صنعتی که مودی بدشواری ومحنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وما یغنی ودفع نمی کند عنه از وی عذاب را ماله مال او را
که بدان بخل کرد اذا تردی چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در دوزخ ان علینا بدرستی که بر ماست للهدی بیان کردن حق وباطل
ووعده ووعید وان لنا وبدرستی که بر ماست للآخرة آن سرای عقبی والاولی واین سرای پیشین که دنیا است وچون مالک هر دو ماییم هر چه خواهیم
بهر که خواهیم عطا فرماییم فانذرتکم پس بدرستی که بر ماست پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه نارا تلظی باتشی که زبانه زند لا یصلیها نیاید در وی بطریق لزوم
ودوام الا الاشقی مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابو جهل الذی کذب آنکس که تکذیب کرد پیغمبر را وتولی وروی بگردانید از ایمان وطاعت وسیجنبها
وزود باشد که دور کرده شود از آتش الاتقی پرهیزکارتر یعنی ابو بکر الذی یؤتی آنکه میدهد ماله مال خود را یتزکی می جوید بدان پاکی ونیک نامی
کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمه ابو بکر که او را بخرید وآزاد کرد حق سبحانه رد سخن ایشان فرموده وما لاحد ونیست هیچ کس را عنده نزدیک ابو بکر من
نعمة تجزی نعمتی که مکافات کرده شود الا ابتغاء وجه ربه الاعلی این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر وبزرگتر است ولسوف
یرضی وزود باشد که خشنود گردد وبرسد بثوابی که موعود اوست

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که چند روزی
جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیامد ونزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمد او را فرو گذاشت ودشمن
گرفت حق سبحانه رد ایشان را فرستاد که والضحی سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته ونور روز متزاید گشته وگفته اند ضحی
وقتی بود که خدای بدان وقت با موسی علی نبینا وعلیه السلام سخن گفت وسحره فرعون در آن وقت خدای را سجده کردند ویعقوبی مراد در اینجا
با صلوة الضحی واللیل اذا سجی وسوگند بشب آنگاه که تاریک شود واشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری رحمه الله فرموده که قسم بشب معراج است صاحب
کشف الاسرار قدس سره فرموده که مراد از روز وشب کشف وحجابست که نشانه قسم لطف ومحنت قهر بود وعلامات انوار جمال وآثار جلال یا اشارتست
بروشنی روی مصطفی صلی الله علیه وسلم وکنایتست از سیاهی موی وی نظم والضحی رخی زروی بنجوماه مصطفاست معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفاست
حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند که ما ودعک فرو نگذاشته است ترا ربک پروردگار تو وما قلی ودشمن نگرفته ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بشارت داد تو یعنی که امت او را خواهد بود در دین اکثر بلاد گجوزه تیجه ایشان در خواهد آمد آنحضرت

بدان مژده مسرور گشت وآیه آمد که وللاخرة وسرای دیگر یعنی گرامی که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت وان مراد قمرست از ترد
دو وارید تو و خاک آن مسک او و در هر گوشه از خدم و حور و نعم در احتو وانچ لایق آن بود حرزدا بهترست لک مرترا من الاولی از کرامت نخستین
کز فتح بلاد دست یا نهایت امر تو بهترست از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعد وی بکمال ترقیست ولسوف یعطیک وزود باشد که عطا ده
دهد ترا ربک آفریدگار تو مرتبه شفاعت در باره گنه کاران فترضی پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که تو گویی بس است من راضی شدم
امام محمد باقر رضی الله عنه در کوفه فرموده که ای اهل عراق شما میگویید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل البیت میگوییم
که امید درآیه ولسوف یعطیک ربک فترضی بیشترست چه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماید ز خ کسی در گرو ما
که دارد چو تو سید پیش رو ه عطای شفاعت خانش دهند ه که امت تمامی ز دوزخ رهانند ه در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرموده که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میدارم آنرا که نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را علیه السلام ملکی عظیم دادی وفلان را
وفلان را این وان عطا فرمودی حق سبحانه گفت ای محمد الم یجدک آیا نیافت پروردگار تو ترا یتیما کودکی بی پدر فآوی پس جای نداد ترا در کنف کفالت
جد و عم تو و در بحر الحقایق آورده که ترا یتیم یافته در صدف نبوت جا داد نظم بس که غواص کرم در تک دریای قدم ه غوطه زد تا یکتا در چنین در یتیم
یاد ید ترا که مریکانه که بکمال قابلیت از همه کاینات متفرد بودی و بقطع علاقه نسبت از ما سوی متوحد تو متمکن ساخت و در حرم ساحل تربیت جمع کرد فرا
خاص تست ووجدک ویافت ترا از خدای تو ضالا راه گم کرده بر در دروازه مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر سپارد فهدی
پس راه نمود ترا بآنکه جدت را بسر تو رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستاد
تا زمام شتر گرفته یا راه آورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام ترا بآن راه نمود در حقایق سلمی رحمه الله مذکورست که ترا یافت دوستی متحیر
در بحر محبت پرتو نمود و بمقام قرب رسانید ووجدک عائلا ویافت ترا درویش و عیال دار فاغنی پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه یا بآنکه
تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی گردانید بمشاهده انوار جمال خود
فاما الیتیم پس اما یتیم را فلا تقهر قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تربیت یتیمی چشیده واما السائل واما سایل را فلا تنهر بانگ بروی مزن و محروم
مساز که در دل بی نوایی و تنگ دستی کشیده واما بنعمة ربک واما بنعمت پروردگار خود که بتوست فحدث حدیث کن یعنی احکام آن با خلق بیان
کن که تحدث بنعمت شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره آورده که نعمت چیزیست که محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور می باشد پس حق سبحانه
حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فرموده که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاجند ومحتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد
پس بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من میگردانی من ایشانرا دوست میدارم بسم الله الرحمن الرحیم
الم نشرح لک آیا ما گشاده نکردیم برتو صدرک سینه ترا تا ساحات حق و دعوت خلق وغم است در وی گنجد یا آیا دل ترا گنجایشی
ندادیم که هرچه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد گفته اند شرح صدر اشارتست بانچه در اخبار آمده از شق سینه حضرت
صلی الله علیه وسلم و چنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت متعدد بود یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اولی که حلیمه رضی الله عنها
ویرا برده بود یا در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوست و در حدیث آمده که شب معراج
جبرئیل علیه السلام مرا بکه داده واز بالای سینه تا ناف بشکافت ومیکائیل طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق حلق مرا بدان آب
بشستند وجبرئیل دل مرا بیرون آورد و بشکافت و بشست و در آن طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساخته

یا زجای او تنها دنده و نقلی هست که نجاتی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت ولذت آنرا سنور در عروق و مفاصل خود یایم نظم دلم خزانه اسرار بود دست قضا
درش ببست و کلیدش بدلستانی داد ووضعنا ونهادیم وفرو گرفتیم عنک از تو وزرک بار گران ترا الذی انقض آن باری که گران ساخت ظهرک پشت ترا گر اندوه
گناه بود و اصرار ایشان بکفر و توبیخ آنحضرت گفته اند مراغم گناه امتست که بدان گران بار بودی از آنرو که قیم و شفاعت ترا در باره ایشان
قبول فرمودیم ورفعنا وبرداشتیم لک برای اظهار قدر تو ذکرک ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیه یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم و در
اذان و اقامت وتشهد وخطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم و دیگرانرا امر کردیم بدرود دادن بر تو
ذوالنون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارتست بآنکه همه انبیا بر حوالی عرش جولان می نمودند و طایر همت آنحضرت بالای
عرش پرواز میکرد نظم بسیمرغ وهم هیچ کس از انبیا نرفت ه آنجا که تو ببال کرامت پریده ه هرکس بقدر خویش بجایی رسیده اند ه آنجا که جای نیست توانجا رسیده
ای محمد صبر کن فان مع العسر پس بدرستی که دشواری در دنیا یسرا آسانیست در آخرت ان مع العسر یسرا بدرستی که با دشواری که در مکه است
یسرا آسانی بود در مدینه و در سوح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسرست در بهشت فاذا فرغت پس چون فارغ شوی جهد کن
دعوتها از تبلیغ رسالت فانصب پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ شوی جهد کن در دعا یا چون از کتاد ارشی
احکام فراغت یابی باستغفار و اوراد است مشغول شو در سوق تاسع از فتوحات می آرد که شیخ ابو مدین مغربی قدس سره
در تاویل این آیه فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن والی ربک و بپروردگار
پروردگار خود فارغب رغبت کن در همه وقت و هرچه خواهی از و خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست
وسخن تو بدرگاه قرب مقبولست ودعوات طیبات تو در محل قبول نظم چه مقصود کون و مکان بود تست ه خدا هرچه خواهی مقصود تست ه
بسم الله الرحمن الرحیم والتین سوگند بانجیر والزیتون و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این
دو میوه جهت آنست که انجیر میوه پاکست بی فضله و غذای لطیف سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم
مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سده جگر و سپرز سمین بدن و در خبر آمده که او بواسیر را قطع کند و نقرس را نافع بود و هم
وزیتون میوه است و نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع و گفته اند مراد از انجیر و زیتون منبت ایشانست و آن
دو کوهست در ارض مقدسه یکی طور تینا و یکی طور زیتا که هریک معبد یکی از انبیا بوده یا مسجد دمشق و بیت المقدس
در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهفست و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته که جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم (که جبل جودی هم)
یاد میکند وطور سینین و سوگند بطور سینا یعنی تیر که محل مناجات کلیم الله علیه السلام بوده وهذا البلد الامین وقسم بدین شهر
امان دهنده یعنی مکه که مولد و میلاد سید عالم است صلی الله علیه وسلم و در بحر الحقایق آورده که بزبان اشارت قسم است بشجره
یقینیه قلبیه که مثمر ثمره علوم دینیه است و بشجره زیتونیه نفسیه که او روشنی بخش مصباح دلست و طور سینین روح معلا که بتجلی الهی تجلی است وبلد امین
حقی که محل امن و امانست از هجوم آفات تعلق باکوان و جواب قسم اینست که لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم آدمی را
فی احسن تقویم در نیکوتر نگاشتنی یعنی خصوصی گردانیدیم از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج
و اجتماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم اکمل و مجلی اعم اشمل تا حامل امانت الهی و منبع حقایق نامتناهی تواند
بود ثم رددناه پس باز گردانیدیم او را اسفل سافلین بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت باز گردانیدیم برای

اتا از ظهور دو انظار و اطوار شعور واشعار دراجون دقایق حقایق این آیه در جواهر التفسیر مبسطی دیدیم محت تحریر یافته
اطلاع بران حواله بمیل او آنست وگفته اند معنی آیه آنست که آفریدیم انسان ترا در نیکوترین صورتی واورا باز دیدیم پس فروتر
کرا از ذل عزت و دران هیچ کار نتوان کردن وکسی را دران سن هیچ مزدی نباشد الا الذین امنوا مگر آنانکه بگرویدند
وعملوا الصالحات وکردند عملهای ستوده شایسته فلهم پس مر ایشانراست اجر مزدی غیر ممنون ناپرید دها ناشده یعنی هیچ نکرده
جوانی و صحت مزد عبادت ایشان می نوشتند و در پیری وضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند همان دستور مزد ایشان ثابتست فما یکذبک
پس چه چیز ترا به تکذیب میدارد ای شاکر بعث بعد بالدین پس از ظهور دلایل تا حق نمیشوی بروز جزا و حسابت الیس الله ایا نیست
خدای باحکم الحاکمین حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید بلی وانا علی ذلک
من الشاهدین

بسم الله الرحمن الرحیم

جمهور علما بر آنند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیتست
از اول این سوره وبیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غار حرا که داشت بابر بالای کوهی
ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام آمد و بر وی ظاهر شد وگفت ای محمد ترا فرستاده اند تو رسول خدایی بدین امت
آنکه گفت بخوان گفت ما انا بقاری جبرئیل ویرا بگرفت و بفشرد و بگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی الحست
که جبرئیل علیه السلام از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورده تر دان سرور الداد
وگفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل او را بخود ضم کرد و بفشرد چنانکه نزدیک بود
که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگه ویرا گذاشت این آیه بخواند که اقرأ بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح
کننده باشی باسم ربک بنام پروردگار خود الذی خلق آن خدایی که بیافرید همه چیزها را خلق کرد آدم را از خاک
خلق الانسان بیافرید آدمیان را من علق از خونهای بسته اقرأ بخوان تکرار برای مبالغه است وربک الاکرم و پروردگار تو
بزرگترست از همه بزرگان و کرم او زیاده از همه کریمان الذی علم آن خدایی که بیاموزانید نوشتن را بالقلم بقلم تا علم
قید کند و دور او ثر اینانه آگاهی دهند و در بیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا وعلیه السلام تعلیم کتابت
داده اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود علیه السلام علم الانسان بیاموخت خدای انسانرا مالم یعلم آنچه
نمیدانست یا محمد را صلی الله علیه وسلم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود کلا ان الانسان حقا و براستی
که آدمی یعنی ابوجهل لیطغی هر آینه از حدی برود و گردن کشی میکند ان رآه استغنی بانکه می بیند خود را که بی نیاز شده است
یعنی توانگر و چون کسی بسبب مال طاغی شود و بیادت حق فروگذارد ان الی ربک بدرستی که بسوی آفریدگار
الرجعی بازگشت همه در آخرت آنجا اعمال بکار آید نه اموال نقلست که ابوجهل ... مال تاب کورست بعد از ان
آورده اند که ابوجهل بگفت اگر ببینم محمد را در سجده پی تیم کردن او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز میگزارد او را خبر
کردند بشتاب آنحضرت روان شد و بنزدیک رسیده بازگشت ورنگ از روی رفته ولرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه شود
گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش واژدهایی دهان باز کرده و مرغان پر در پر یافته این خبر بحضرت رسید
فرمود اگر نیز درمن آمدی ملایکه بر بودندی از و عضو عضو ورا در این آیه آمد که ارایت ایا می بینی تو الذی ینهی

ارائه اگر باز میدارد عبداً بنده کاملرا که محمدست صلی الله علیه وسلم اذا صلی بوقتی که نماز میگزارد ارایت ایا می بینی ان کان اگر باشد
بنده منهی از نماز علی الهدی بر راه راست او امر یا فرماید خلق را بالتقوی به پرهیزگاری او را باز توان داشت ارایت ایا می بینی
تکرار جهت تاکیدست ان کذب اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا و تولی و روی بگرداند از ایمان دیر کرده از فرمان یزدان
که مستحق چه نوع باشد از عذاب الم یعلم ایا ندانسته است ابوجهل یعنی داناست بان الله یری بانکه از روی تحقیق خدای می بیند قصد او را
بزرگان گفته اند در کلمه ان الله یری هم وعده مندرج وهم وعید ای زاهد پرستش تمای که ترا می بیند ای فاسق توبه کن که ترا می بیند
ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند ای زاهد در خلوت از قصد گناه هشدار که ترا می بیند درویشی بعد از گناه توبه کرده بود و پیوسته
میگریست گفتند چند گریی خدای عفو است گفت هرچند عفو کند خجلت آنرا که او دیده چگونه از خود دفع کنم نعم کریم که تو از سر گنه درگذری
زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم آورده اند که نوبتی دیگر حضرت پیغمبر نماز میگذارد ابوجهل برسید وگفت ای محمد ترا نهی کرده ام
از نماز آنحضرت او را تهدید بسیار داد و وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا می ترسانی و حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگتر
واهل مجلس من بیشتر آیه نازل شد که کلا لئن لم ینته حقا که اگر ابوجهل باز نه ایستد از ایذای محمد صلی الله علیه وسلم لنسفعا بالناصیة
بگیریم او را بموی پیشانی وی و بدوزخ کشیم ناصیة کاذبة پیشانی دروغ گوی خاطئة خطاکار وصف ناصیه بکذب وخطا
بطریق اسناد مجازیست و مراد صاحب ناصیه است فلیدع گو بخواند ابوجهل نادیه اهل مجلس خود را سندع الزبانیة تو دیو دکه ما بخوانیم
زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم کلا نه انست سخن او که گوید لا تطعه فرمان مبر او را بترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش
واسجد وسجده کن پروردگار خدا یرا واقترب و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده به پروردگار خود اقرب باشد
که در سجده بود این سجده چهاردهم است و در فتوحات این را سجده طلب قربت گفته

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب
متعجب شده گفتند ما با این عمرها کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره را فرستاد که انا انزلناه بدرستی که ما
فرستادیم قرآنرا کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکوید یعنی از بزرگی وشرف مستغنی است از تصریح آن و دیگر
انزال انرا بخود اسناد فرمود در وقت متبرک چنانکه گفت فی لیلة القدر در شب قدر یعنی ابتداء نزول دران شب بود یا تمام
قرآن دران شب بوده که از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده و در بیت العزه بسفره سپرده اند روح الامین در مدت بیست
وسه سال آیه آیه وسوره بحسب مصالح بدینی آورده وما ادریک وچه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که ما لیلة القدر چیست
شب قدر یعنی شبی با عزت وشرف که هر که دران طاعت کند عزیز ومشرف گردد یا عملی که دران واقع شود نزد یک خدای با قدر بود
وگفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی در وی تفصیل کنند مر کارهای که مشحون که نقش را ابد و دراه بنود یا بمعنی تنگی است که زمین دران شب
بر ملایکه تنگ شود از بسیاری که بزمین آیند لیلة القدر خیر شب قدر بهترست من الف شهر از هزار ماه که غازی اسرائیل دران شب
هرکسی را که دریابد وطاعت بروز آرد وشب قدر بقول امام اعظم رحمه الله در سال وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات
آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاخر دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام واغلب علما بر آنند که در ماه رمضانست
و در دهه اخیر در شبهای وتر است اصحاب امام شافعی رحمه الله بیست یکم و بیست و سیم را احیا کنند وحنفیه رحمهم الله بیست هفتم را

و عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه ای که از کلمات این سوره بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را تایید میکند
و حکمت در اخفاء شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیاء بعبادت قطعه ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدرست اگر قدر بدانی
تنزل الملائکة فرود آیند فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا والروح و جبرئیل با ایشان فیها درین شب و قولی آنست که با ملائکه فرود آید
ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بموافقت ملائکه و در نفحات حضرت خواجه پارسا
قدس سره مذکورست که روح پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرود آید و در بعضی فرموده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگان که ایشان را بزمین میآید از علو آشنایی
بست فرود آیند ... تا مومنان در روند و جبرئیل مومنان را مصافحه کند و مصافحه جبرئیل علیه السلام با مومنان اقشعرار جلد و رقت قلب
و اشک چشم بود و بوای شرف این شب است که ملائکه و روح بزمین آیند باذن ربهم بفرمان آفریدگار ایشان من کل امر از بهر کاری
که حق سبحانه تقدیر فرموده است بجهت کاری از خیر و برکت سلام سلامتست از همه آفات هی شب قدر حتی مطلع الفجر تا دمیدن سفیدهٔ صبح
اسرار علی و غیره درین سوره بسیار است و در جواهر التفسیر ... مذکور والی الله ترجع الامور

بسم الله الرحمن الرحیم

لم یکن الذین کفروا نبودند آنانکه کافر شدند من اهل الکتاب از اهل توریة یعنی یهود و نصاری والمشرکین و از مشرکان عرب منفکین باز
ایستادگان از کفر حتی تاتیهم البینة تا آنگاه که بدیشان آید حجتی روشن رسول من الله فرستاده از خدای که محمد است صلی الله علیه وسلم یتلوا
میخواند بر امت خود صحفا مطهرة صحیفهای پاکیزه از کذب و بطلان یعنی قرآن و اتی صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحفست
فیها در آن صحیفها کتب قیمة نوشتهای راست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود ازین آیه آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین باطل
خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیامد و ایشانرا بایمان خواند و بعضی بعلم و توفیق بدولت ایمان رسیدند وما تفرق و متفرق نشدند
یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه وسلم الذین اوتوا الکتاب آنانکه داده شده اند کتاب را الا من بعد ما جاءتهم از پس آنکه
آمد بدیشان البینة پیغمبر بدیشان یعنی پیش از بعثت آنحضرت مجتمع بودند بر تصدیق بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند
و بعضی کافر شدند وما امروا و امر کرده نشدند اهل کتاب الا لیعبدوا الله مگر آنکه پرستش کنند خدای را مخلصین پاک کنندگان
له الدین برای خدای کیش خود را یعنی از شک والحاد پاکیزه باشند حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام و یقیموا الصلوة
و دیگر مامور شدند بآنکه بپا دارند نماز فرض را در اوقات آن و یؤتوا الزکوة و بدهند زکوة واجب را بمحل وی و ذلک آنکه مامور
شده اند بآن دین القیمة دین و ملت درست ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی
یهود و نصاری والمشرکین و از مشرکان یعنی بت پرستان فی نار جهنم در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالدین فیها جاویدان
باشند در آن اولئک آن گروه هم شر البریة ایشان بدترین آفریدگانند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات
کردند عملهای پاک و ستوده اولئک هم آن گروه ایشانند خیر البریة بهترین آفریدگان جزاؤهم پاداش ایشان که خیر البریة اند عند
ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهای اقامت تجری میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها چه بوستان
بی آب روان نشاید خالدین پایندگان ایشان فیها در آن بهشتها ابدا همیشه تاکید خلود است رضی الله خشنود باشد خدای عنهم
از ایشان و طاعتهای ایشان در پذیرد و رضوا و خشنود باشند ایشان عنه از خدای بدادن ثواب بی حساب بدیشان و ایشانرا
بجنتها مرادات و غایت النهایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلا و مقصد اقصی باشد رسانیدن نظم ... کسی ازو ... وادی و مطلبی

مقصود ما ز دین و عقبی لقای تست ذلک آنچه مذکور شد از جنت و رضوان لمن خشی برای آنکسی است که بترسد ربه از عقوبت پروردگار خود
و بموجبات مثوبات اشتغال نماید

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین
زلزالها جنبانیدن وی که مقدرست نزدیک قیامت اولی یا ثانیه و بیدان درهم شکسته شود واخرجت الارض و بیرون آورد زمین
اثقالها بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است یعنی برآید از دفاین درون خود و بیرون افکند وقال الانسان
و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند مالها چیست زمین را که پوشیدها و نهانها
آشکارا میکند یومئذ آن روز تحدث میگوید بزبان حال و اضح آنست که خدای وی را سخن آرد تا بگوید اخبارها خبرهای خود را
از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملها که بروی صادر شده است از اعمال بان ربک بسبب آنکه پروردگار تو اوحی
لها امر کند او را و دستوری دهد که خبر ده از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده یومئذ آن روز یصدر الناس بیرون آیند
آدمیان اشتاتا پراکندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و بعضی بدست چپ لیروا تا نموده شوند اعمالهم جزای کردارهای خود را
در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را بلقمه و کسره ای نواختی و میگفت این اندک چیز بیاید دیگری تا بیارد
و در مسند و دیگری گناه خرد در خوار میدانست و میگفت ما را بر نظره و خطره محاسبه نخواهد بود بلکه بکبایر عذاب خواهند کرد
حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد که فمن یعمل پس هر که عمل کند مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد خیرا نیکی یره به بیند پاداش آنرا
ومن یعمل و هر که بکند مثقال ذرة بوزن نملهٔ صغیر شرا بدی یره ببیند مکافات آنرا ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری و شری مگر خدای بنماید عمل وی را بوی در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد
و حسنات او را ثواب دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذب سازد ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که محکم ترین آیتی
در قرآن اینست و پیغمبر صلی الله علیه وسلم اینرا جامعه فاذه گفتی در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رضی الله عنه که جد فرزدق
بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد گفت از آنچه بر تو وحی آید بر من بخوان آنحضرت این آیه بر وی خواند گفت حسبی حسبی
بس است چون کسی دانست که در آن عرصهٔ کبری از ذره و حبه و نقیر و قطمیر خواهند پرسید و هیچ کوته قدمی از آن نخواهد بود مراقبه او و زحساب
خود خواهد بود ... و نکته ... حاسبوا قبل ان تحاسبوا ... خاطر خود ... حسابگار خود خواهد ساخت نظم ...
اگر نیکی کنی ... خوش باش ...

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیلهٔ کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح
باید که بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آیید ایشان چنان کردند و در بازآمدن ایشان بسبب عبور بر آبی بزرگ توقف افتاد
منافقان زبان دراز کرده بایکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیهٔ بلیه هلاک شده اند و کسی که خبر ایشان برساند نمانده این سخن
بمومنان رسید و اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که والعادیات
سوگند بدوندگان ... ضبحا نفس زدنی ... فالموریات پس بیرون آرندگان آتش از سنگ ...
یعنی سم ... آتش زدنی قدحا ... فالمغیرات پس قسم بغارت کنندگان صبحا در وقت صبح ... ایشان
فاثرن پس برانگیختند آن اسپان به بوقت ... نقعا غباری ... فوسطن پس بمیان درآمدند به بدان وقت

جمع کرده‌اند از دشمنان دین ان الانسان بدرستی که انسان لربه مر پروردگار خود را لکنود ناسپاس است و گویند آیه در شان ابو حباحب
بخیل و حاتم در سخا امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سه تن از عرب در یک عصر یگانه بوده‌اند هر یک در صفتی اشعث در طمع و ابو حباحب در بخل
و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حباحب بخیل است و اندک خیر و گفته‌اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت یاد نکند و در حدیث
ابی امامه رضی الله عنه هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را بزند وانه و بدرستی که خدای علی ذلک بر بخل و کفران او لشهید هر آینه گواهست
بحکمت ظهور آثار آن از و وانه و بدرستی که انسان لحب الخیر برای مال دوستی مال لشدید سخت است یعنی بخل وی بنهایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده
اگر مال را دوست میداری بده تا با تو باشد و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند نظم مال همان به که بیاران دهی * گر ندهی به که نگاهش نهی
در زیر منفعت ای حکیم * بیدار نشدن چه سفال و چه سیم افلا یعلم آیا نمیداند انسان که اذا بعثر چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود ما فی القبور آنچه در گورهاست
یعنی اموات و حصل و حاضر کرده شود ما فی الصدور آنچه در سینه‌هاست یا نهان آرند و خیر و شر آنرا متمیز سازند جواب را التبرت که خدا یا داش خواهد داد
ان ربهم بدرستی که آفریدگار ایشان بهم باقوال و افعال ایشان یومئذ آن روز رستخیز لخبیر داناست بر جزا دادن توانا
بسم الله الرحمن الرحیم القارعة روز کوبنده ما القارعة چیست کوبنده و ما ادریک و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که القارعة چیست کوبنده مراد روز
قیامت که بکوبد دلها را بهول و هیبت یوم یکون الناس روزی که باشند مردمان از سختی رستخیز کالفراش المبثوث مانند پروانه پراکنده
چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پایمال و پریشان حال می شوند و تکون الجبال و گردد کوهها از هول این روز کالعهن مانند پشم رنگین
المنفوش زده باشد که رنگ و پشم راست کنند و در زدن متفرق و منتشر گردد فاما من ثقلت پس اما هر که در آن روز گران باشد موازینه
ترازوهای عملهای او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود فهو پس او فی عیشة در زندگانی باشد راضیة پسندیده و اما من خفت و اما
آنکه سبک بود موازینه ترازوهای کردار او یا آنکه حسنه ندارد یا راجح است سیئات او فامه پس جای او هاویة هاویه است نار حامیة آتش
بنهایت رسیده در سوزش بسم الله الرحمن الرحیم آورده‌اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت ادم
قبیله و مردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند و بنی سهم گفتند که بیایید مردم ما را که در جاهلیت کشته شده‌اند بشماریم و زنده را شمار کنیم چون این نوع
شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسه خانه واده و حق سبحانه این سوره فرستاد الهیکم التکاثر مشغول کرد شما را فخر کردن ببسیاری قوم
حتی زرتم المقابر تا وقتی که آمدید بگورستانها و مردگان را شمار کردید و گفته‌اند معنی آیة آنست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد
و مستغرق امور معیشت گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر کلا نه چنین است باید که محبت عاقل مصروف دنیا نشود و از آخرت اعراض
نکند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد نظم روزی که اجل کند شبیخون * و آنگه یابد از جهان بیرون کو دل بنود کسیر دنی
انسان ره ازان جهان توان رفت سوف تعلمون زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ ثم کلا سوف تعلمون پس حقا
بی حق رو دیدارید که محبت حظ رأی خود را بوقت نشود کلا نه چنان باید که پندارید ورده مباهات کنید لو تعلمون اگر بدانید که در پیش
دارید علم الیقین دانستنی درست بی گمان هر آینه شما را باز دارد از تفاخر و تکاثر لترون الجحیم بخدا اگر خواهید دید دوزخ را
اول از دور وقتی که برو حاضر می آورند ثم لترونها پس هر آینه خواهید دید آنرا عین الیقین دیدنی بچشم بی شک وقتی که بوی در آیید
ثم لتسئلن پس هر آینه پرسیده شوید یومئذ آن روز بوقف گاهی سیه عن النعیم از نعمتها که بدان مشغول شده‌اید از نعیم دنیا
خطاب خصوصی است بهر که دینی بازداشته و گفته‌اند خطاب کفار است و اصح آنست که عام دارند جمیع کسانرا از سؤال نعیم که داشته

سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده‌اند بآب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تحقیق شرایع
یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محمدست صلی الله علیه وسلم و مر را از دعوت و ملت و اتباع سنت او
خواهند پرسید نظم چه نعمتیست بزرگ از خدا که بر ثقلین سپاس داری این نعمتست فرض العین بسم الله الرحمن الرحیم
آورده‌اند که ابو الاشدین صدیق را رضی الله عنه گفت زیان کردی ای ابابکر که دین پدران بگذاشتی و عبادت بتان دست بداشتی
جواب داد که زیانکار دنیا شد آنکه سخن خدا و رسول را بشنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیانکار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان
کند حق سبحانه موافقت صدیق را این سوره فرستاد که والعصر سوگند بخدای روزگار یا بروزگاری که مشتملست بر اعاجیب بسیار یا بنماز
عصر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم ان الانسان بدرستی که ابو الاشدین یا ابو جهل یا همه آدمیان
لفی خسر هر آینه در زیانست بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار نظم مده بر باد نقد عمر عزیز از دست که پس زیان کنی و ترا اندوه سود پس این مشرکان
یا ضایع کنندگان عمر در زیان کاری اند الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده‌اند و عملوا الصالحات و کردارهای پسندیده کرده و تواصوا و وصیت
کرده‌اند یکدیگر را بالحق بعمل راست و درست که اقامت بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآنست و تواصوا بالصبر و وصیت کرده‌اند بصبر بر طاعت
یا از معصیت و بعضی مفسران گویند لفی خسر کنایتست از حال ابی جهل و امنوا اشارتی میکند بصفت صدیق و عملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق
و تواصوا بالحق بحضرت ذو النورین و تواصوا بالصبر حکایتست از سیرت مرتضی رضوان الله علیهم اجمعین
بسم الله الرحمن الرحیم آورده‌اند که اخنس بن شریق عیب رسول صلی الله علیه وسلم میگفت در حضور و ولید مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه در
باره ایشان فرستاد که ویل وای لکل همزة هر غیبت کننده لمزة عیب کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود بدست و چشم اشارت کننده
الذی جمع آنکسی که گرد کرد مالا مالی را و عدده و شمرد آنرا یا شماره انداخته داشت یحسب ان ماله می پندارد آنکه مال جمع کرده او
جاوید خواهد ساخت در دنیا او را کلا نه چنانست که آدمی پندارد که مال جمع کرده او اخلده او را جاوید خواهد ساخت در دنیا کلا
نه چنانست که آدمی پندارد لینبذن هر آینه انداخته شود فی الحطمة در حطمه و آن نام درکه است که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته
گردد و ما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که ما الحطمة چیست حطمه نار الله الموقدة آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای
افروخته و هر چه حق برافروزد دیگری نتواند که فرونشاند التی تطلع آن آتشی که بر آید و غالب شود علی الافئدة بر دلها
و بجان در آید و تخصیص این آتش بدل که قرحه آنست که در محل عقاید ناشایسته و منشأ اخلاق ناپسندیده است انها بدرستی که آن آتش
یعنی بکافران آن علیهم بر کافران موصدة فروبسته شده است فی عمد ممددة بستونهای دراز یعنی در آن درکه دربسته الله
و ستونهای ازان زده و محکم ساخته که هر کس نتواند گشود و این اشارت ببقا و خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده
که آتشی که بدل راه یابد آتش محبت است حسین منصور قدس سره فرموده که مقام ده سال آتش نار الله الموقدة در یافتم ماتم و سال تمام
سوخته شد تا گاه شرری از مقدحه انا الحق بر من جست و دران سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد نظم
ای شمع بیا تا من و تو زار بگرییم کاحوال دل سوخته هم سوخته داند بسم الله الرحمن الرحیم
در کتب سیر بیتعلقات معتبر مذکورست که ابو محمد صیاح که از قبیل نجاشی رحمه الله والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از
اطراف و جوانب متوجه مکه می شوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق تعصبش در حرکت آمده داعیه کرد

که در حقیقت آن خانه بیساز ده و وجوه حجاج را بدان منصرف کرداند پس در صنعتی از رخام ملون کلیسائی بساخت قلیس نام و در و دیوار او از زر
و جواهر مرصع و مزین کردانید و طوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما بر قلیسای جاده تراشند
یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافته و شبی آن بیت محدث را احداث آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر
گشت و طبایع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه ازین حال متغیر گشته لشکری کاچ کرده با فیلان قوی پیکر و هیبت منظر بقصد تخریب کعبه محترم متوجه مکه شد
و پیل محمود را که بعظمت جثه بمثابه کوه پاره بود نظم بهیکل قوی راست چون کوه قاف جوشیر بن عرین جا بکسان در مصاف با خود برد و بر حوالی مکه منزل آمده
مواشی قریش غارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند و ابرهه از اول روز لشکری بر نشانده و پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد پیل محمود روی از
دیوار شهر بگردانید متوجه لشکرگاه شد و هر چند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از اقبال پیش نمی شدند
ابرهه درین حال فرومانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر گماشته تا این حال برچه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق مرغان سیاه
باکره دنبال [illegible] پدید آمدند و حمله آورده بر آن لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال تعالی الم تر کیف ایا ندانستی که چگونه
فعل ربک کرد پروردگار تو باصحاب الفیل بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او الم یجعل آیا نساخت و نگردانید کیدهم مکر ایشان را فی تضلیل کرد در تخریب کعبه داشته
در تباهی و بطلان و ارسل و فرستاد علیهم بر ایشان از طرف ساحل دریا و مهد طیرا مرغان ابابیل گروه گروه منقار ایشان چون منقار مرغ
و پنجهای ایشان چون پنجهای سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند با منقارها زرد ترمیهم می افکندند آن لشکر را بحجارة من سجیل
بسنگی از سنگ گل یعنی گل سنگ شده فجعلهم پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها کعصف چون برگ کاه ماکول خورده شده یعنی خورده و روی
و نابود کرده [illegible] از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجها و بر هر عضو که رسیدی کاوی آن آدمی ان
جانب دیگر بیرون رفتی و بر هر سنگی نام هر یکی از آن سنگ ولان که بیت خرابی خانه داشتند نوشته بود و ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت
و از بکه تا حبشه مرغی آن سنگ که بنام ابرهه بود و برای هلاک او مقرر شده در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه
پرواز می کرد ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چنین بیاد از آن املاک ساختند ابرهه را
درین حال نظر بر آن مرغ افتاد و گفت ای ملک یکی از آن مرغ اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکنده در نظر نجاشی هلاک شد و این
صورت آیه عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت نظم نوشت خامه تقدیر بر صحیفه دهر خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار
بسم الله الرحمن الرحیم امام زاهد رحمه الله آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را
اهل حرم گفتندی دوست داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که از نسل نضر منتهی میشود قرشی است و بعضی
از علمای انساب برانند که قریش لقب فهر بن مالک است که بنده نضر باشد پس حق سبحانه برای ایشان نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت تحقیقت
بجا آیند و تعجب شوید لایلاف قریش برای پیوستن قریش با یکدیگر ایلافهم پیوستن ایشان رحلة الشتاء در سفر زمستان والصیف و تابستان
و برای عبادت ایشان را اصنام را یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت و وحدت داده ام و ایشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول
شده اند فلیعبدوا پس باید که بپرستند رب هذا البیت خداوند این خانه معظم را که تعظیم ایشان بسبب آنست الذی اطعمهم آن خداوندی که
طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد من جوع از گرسنگی وآمنهم و ایمن کرد ایشان را بجهت این حرم محترم من خوف از ترس آنکه در حوالی
مکه اند و یکدیگر را می کشتند و غارت میکنند بسم الله الرحمن الرحیم مفسران برانند که نیمه اول این سوره در شان کافران است

و نصف اخیر درباره منافقان آورده اند که ابو جهل تکذیب قیامت کردی مرکا وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعام و کسوه از مال خود
بزدی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که ارایت ایا دیدی تو و دانستی الذی یکذب آنکس را که تکذیب میکند بالدین
بروز جزا و یا و رخی دارد یعنی ابو جهل فذلک الذی پس او آنکسی است که بعنف و ستم یدع الیتیم دفع می کند یتیم را او میراند و گفته اند ابو سفیان یا ولید
شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی از و نصیبی طلبید او را عصا بزد حق سبحانه مذمت او میکند که میرند یتیم را ولا یحض و تحریص نمی کند و ترغیب
نمی نماید اهل خود را علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید بلکه از احسان منع میکند نظم
چون ز کرم سفله بود دیگران منع کند از کرم دیگران سفله نخواهد دگری را بکام حس نگذارد که کسی را بکام پس در شان منافقان میگوید
فویل پس سختی عذاب للمصلین برای نماز گذارندگان ریایی یعنی ابن ابی و اصحاب او الذین هم آنانکه ایشان عن صلاتهم از نماز خود
ساهون بیخبر اند و غفلت ورزندگان یعنی از آن حسابی نگیرند و جز بقصود مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پروای
نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرط و ادب میگذارند نظم تکلیف درد و رخست آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز الذین هم یراون
آنانکه ایشان میکنند در کردار خود بامید ثنای مردم ویمنعون الماعون و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمیدهند و گفته اند ماعون
متاع خانه است که مردمان بدان یکدیگر را معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و غربالی آنست که مراد از ماعون هر چیزیست که منع آن نشاید
آب و آتش و نمک
بسم الله الرحمن الرحیم در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باب
بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه بیرون رفت و عاص بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش
که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر که او را پسر نبودی ابتر گفتندی
یعنی از وی عقب نخواهد ماند این خبر بحضرت پیغمبر رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش
فرستاد که انا اعطیناک ما عطا دادیم ترا الکوثر بسیاری این لفظ فوعل است از کثرت یعنی عطا کرده ایم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار
و علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت
دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوییست در بهشت در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جویی دیدم و بر لب آن
جوی قبهها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی
کوثر است که حق سبحانه بتو عطا فرموده او از زرست و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او خوشتر از مشک و سفیدتر از برف و حدیثی
دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیره مدت یکماهست آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان
آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت و شهود وحدت
در عین کثرت و این تربیت در بوستان معرفت که هر که از وی سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصه
حضرت رسالت و اکمل اولیاء امت اوست فصل پس نماز گذار لربک برای پروردگار خود خالص از برای رضای او
وانحر و اشتر قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک
نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن ان شانئک بدرستی که دشمن تو یعنی عاص
هو الابتر اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریه اما ترا ذریه بسیار و حسن صیت و اشتهار تا انقضای ایام

بسم الله الرحمن الرحیم

تا قیامت باقی خواهد بود **نظم** آثار اقتدار تو تا حشر متصل ** خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

گروهی از قریش چون ابو جهل و عاص بن وایل و ولید و امیه و اسود بن مطلب بزبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجا آریم پیغام بآنحضرت رسید و متفکر در حال جبرئیل علیه السلام نازل شده این سوره فرود آورد که **قل** بگو **یا ایها الکافرون** ای کافران مراد ازیشان جماعت اند که مذکور شدند و خدای دانست که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان بگو **لا اعبد** نخواهم پرستید **ما تعبدون** آنچه شما می‌پرستید **و لا انتم** و نیستید شما **عابدون** پرستندگان در حال **ما اعبد** آنرا که من می‌پرستم **و لا انا عابد** و نیستم من پرستنده در حال **ما عبدتم** آنچه شما پرستش می‌کنید **و لا انتم** و نباشید شما **عابدون** پرستندگان در استقبال **ما اعبد** آنرا که من پرستش میکنم **لکم دینکم** مر شما راست کیش شما که بران معتقد اید و دست باز نخواهید داشت **ولی دین** و مرا دین من که بران ام و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این آیه بآیه السیف منسوخ نشده ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت‌تر و صعب‌تر ازین سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او ثواب قراءت ربعی از قرآن باشد

بسم الله الرحمن الرحیم **اذا جاء** چون بیاید **نصر الله** یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش **والفتح** و فتح مکه ترا و فتح سایر بلدان است ترا **ورایت الناس یدخلون** یعنی مردمان را که در می‌آیند **فی دین الله** در دین خدای که اسلام است **افواجا** گروه گروه در سال نزول این سوره متتابع وفود بود چون بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی البکاء و بنی هلال و بلی و تجیب و دارم و غیر ایشان از انحا و اطراف بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف می‌شدند **فسبح** پس تنزیه کن خدای را تنزیهی مقترن **بحمد ربک** بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده از عایشه رضی الله عنها منقولست که بعد از نزول ندیدم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز گذاردی الا که گفتی سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی و گفته اند نماز کن یا مر خدای **واستغفره** و آمرزش طلب از وی یعنی هضم نفس و استقصار عمل و گفته اند استغفار کن برای امت خود **انه کان** بدرستی که خدای هست **توابا** قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده و درین سوره خبر وفات رسولست صلی الله علیه وسلم و در وقتی که نازل شد و پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه برخواند عباس رضی الله عنه بگریست و چون آنحضرت پرسید که چرا میگریی عباس گفت که خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره که بتمام فرود آمده اینست و صحابه این سوره را تودیع میگفتند و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه را رضی الله عنها طلبید و گفت ای دختر خبر وفات من دادند یعنی **نظم** نامه رسید از آن جهان که رو اجعی برم ** عزم رجوع میکنم رخت بچرخ می‌برم
فاطمه بگریست و آنحضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از اهل من که بمن رسی

بسم الله الرحمن الرحیم چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت بکوه صفا بر آمد ندا کرد یا صباحاه روساء قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم بآنکه در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیه آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت بگشایند مرا تصدیق میکنید یا نی گفتند چرا نکنیم ترا پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب برخاست و گفت هلاکت باد ترا ما را برای این خواندی و در روایتی هست که بهر دو دست سنگی برداشت که بر آنحضرت افکند در همان حال حق سبحانه فرستاد که **تبت** هلاکت و نابود باد **یدا ابی لهب** هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته که خواست بر حبیب من زند ابی لهب عم رسول بود

وعبدالعزی

وعبدالعزی نام داشت و بواسطه بسیاری معادات او با رسول صلی الله علیه وسلم بر وی نفرین واقع شد بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که تا خیر باد دنیا و آخرت او **وتب** و هلاک شد و تا خیر گشت خبرست بعد از دعا آورده اند که ابو لهب این شنید و گفت اگر آنچه برادرزاده من میگوید حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص یابم رد قول او در آیه آمد که **ما اغنی عنه** دفع نکند از و خاصیت این نفرین را **ماله** خواسته او **وما کسب** و آنچه کسب کرده است یعنی فرزندان و عتبه یا مر آنکه بواسطه او از ارباح تجارات و منافع معاملات **سیصلی** زود باشد در آید **نارا ذات لهب** با آتشی زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است **وامرأته** و زن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان نیز بآن در آید **حمالة الحطب** بردارنده هیمه و کشنده هیزم و اینچنان بود که ام جمیل در شبها یکی رسول صلی الله علیه وسلم خانه داشت از و تا شبها خار و درختهای خسک جمع کرده و پشته آوردی و بر سر راه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بریختی تا خاری در پای آنحضرت خلد و آنحضرت که بیرون آمدی [illegible] گفتی این نوع همسایگی است که با من میکنید **نظم** می رخشد در ره تو خار و ما ** چون گل شکفته بود به گلستان تو و گفته اند هیزم کشی عبارت از سخن چینی است که آتش خصومت میان کسان بر می‌افروزند **نظم** میان دو کس جنگ افروز و خشک ** سخن چین بدبخت هیزم کش است ** کنند این و آن خوش دگر باره دل ** وی اندر میان خاکسار و خجل ** میان دو کس آتش افروختن ** نه عقلست خود در میان سوختن
و ام جمیل این خصلت داشت و گویند که [illegible] وی هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم در گردن انداخته تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را در پس پشت او از سنگ فرو گذاشت رسن در گردنش پیچید خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد که **فی جیدها حبل** در گردن او رسنی است **من مسد** از لیف خرما که هیزم بدان بسته بود و گویند مراد سلسله حدید دوزخ است که روز قیامت در گردن وی بسته شود و بدوزخ کشند

بسم الله الرحمن الرحیم جمعی گفتند از قریش ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای که پرستش او دعوت میکنی در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه در توریه او را دیده و دانسته ایم بگو چه چیزست و چه میخورد و میراث از که گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که **قل** بگو ای محمد که آنکس که از وی می پرسید **هو الله** اوست خدای **احد** یگانه متوحد بذات و متفرد بصفات **الله الصمد** خدای که بی نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است که فانی نشود ماوردی آورده که هر چه خواهد کند و در عیون المعانی از امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کنه او نا امید باشند **نظم** کمالش روی مر اندیشه برتافت ** خرد را پشت ازین اندیشه بشکست **لم یلد** نزاد کسی را رد یهود است که گفتند عزیر پسر اوست **ولم یولد** و زاده نشد از کسی رد نصاری است که گفتند عیسی خداست **ولم یکن** و نیست و نبوده **له** و را **کفوا احد** همتا هیچ کس رد مجوس و مشرکانست که گفتند او را کفو هست شیخ ابو علی رودباری قدس سره فرموده که شرکت دایر است بر عدد و تقلیب و علت و حلول و شکل و حق سبحانه نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود بقوله احد و نفی تقلیب و تغیر فرمود به الله الصمد و علت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع کرد بقوله و لم یکن له کفوا احد و ازین جهتست که او را سوره اخلاص میگویند محققان گفته اند توحید بنفی وجود تماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر باشد در رتبه بجانب معلول

مثل ولد یا متقدم دران بمنزله علت مثل والد و یا معیت دارد بمثابه مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که نفی مواد احد
تقدیم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صفت اوست و لم یولد که اقتضای نفی صفت دوم میکند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی صفت سیم است
تمام شد و امام جمال الدین ساجی رحمه الله فرموده که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه برآنند که هست اما او را نام و صفت نیست
و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق ماند یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند هست معتقد حقان
آنست که کفو دارد و چون بنده مومن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از کفر فلاسفه مبرا گشت و چون گفت احد از دوئی
ثنویه برات نمود و چون بر زبان راند که الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد
و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد منان تبرا فرمود و بعضی گفته اند که اسرار از قل هو الله احد و او واح از ذکر الله ارتیاح یابد
و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع گردد و نهی از معنی و لم یکن له کفوا
احد بمراد رسد و گفته اند کل هو قسم و الهاست لفظ الله بوده دانش و دانست نام احد حظ مجانست کفار الله الصمد نصیب عارفانست
و کلمات لم یلد و لم یولد محض عاقلانست و الفاظ لم یکن له کفوا احد از ان عامه موحدانست هر که بسر هو رسید و اله هست و هر که الله دانند
عالمست و هر که احدیه دریابد محبست و هر که صمدیه شناسد عارفست هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقلست و هر که و لم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید
موحدست و هر که این همه معانی را جمع کند موحد خاص است و شمه از حقایق این سوره در تفسیر جوامع یاد توان یافت

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول صلی الله علیه و سلم مشغول بود دختر لبید بن اعصم از و بعیاله بسیار از مشاطه اک
آنحضرت و دندانه چند از مشط وی بستدند و بنام آنحضرت بر دستی سحر کرده در چاه ذروان در زیر سنگی نهادند جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد
و پیغمبر علیه الصلوات و السلام علی را رضی الله عنه فرستاد تا آن رسن را بیاورد یازده گره بران زده بود و حق سبحانه معوذتین را فرستاد و یازده
آیه و جبرئیل که قراءه فرمود بر آیتی عقده از ان رسن بگشود و عقبه بن عامر رضی الله عنه از حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه
روایت کرده که ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الفلق بآفریدگار صبح و گفته اند فلق چیزیست
که شکافته شود چون حب و نوا جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب یا دره ایست در دوزخ
و برهم تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده شده است از موذیات انسی و جنی و سباع و بهایم
و هوام و من شر غاسق و از شر شب تاریک اذا وقب چون در آید ظلمت او بر همه چیزها یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون
بر آید یا ثریا چون ساقط گردد که ان محل کثرت اسقام است و طلوع آن وقت قلت امراض و الام و من شر النفاثات
و از شر دمندگان یعنی زنانی که کلمات سحر میگویند و می دمند فی العقد در گرهها مراد دختران لبید اند و من شر حاسد و از بدی
حاسد اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را و معتقد دران عمل نماید چه اگر بپوشد ضرر ان بوی عاید نیست و ادیب گفته اند که بحضرت
سید ما صلی الله علیه و سلم حسد داشتند و ختم کرد شرور این سوره را بحسد که بدترین صفتی است ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اول
در عالم از شر حسد بد تر چیزی نبودی ختم این سوره بوان کردی و اول خطیه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم
علیه السلام و نخست گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل نظم حسد آتشی دان که چون بر فروخت حسود لعین را همان ساعت سوخت
گرفتم بصورت همه دین شوی حسد کی گذارد که حق بین شوی
بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بگو پناه میگیرم

برب الناس بپرورد گار مردمان ملک الناس بپادشاه مردمان اله الناس بمعبود ایشان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده
الخناس نهان شونده و قرار دهنده که عادت شیطان آنست که چون بنده خدای را یاد کند وی بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد
بوسوسه در آید الذی یوسوس آنکسی که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان من الجنة و الناس از جنیان و آدمیان
یعنی شیاطین الانس و الجن و در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی او مکرر نیست مراد یا اول
اطفال اند و معنی ربوبیت الست بران و ثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشعر است بآن و ثالث پیران
و اسم اله که مبنی است از طاعت و عبادت مناسب بآن و رابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان و خامس
مفسدان و عطف او بر ذمه دلالت میکند بران محققان برانند که عدد پنج که در آیت کلمه که در حضرات خوانند مختم در روت
دلالت بر نهایت و تمام ارد و او این او را دایره گویند و در ان اشارت یافته که هر چند او را در نفی او ضرب کنند و حاصل را
باز در و ضرب نمایند الی نهایت تمام پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را نماید چون پنج در پنج صد و بیست و پنج
و علی هذا القیاس خلاصه آنکه انسانست حد و دیگر بدیع منظرش بر پنج عضو منتهی میشود راس و یدین و رجلین و اطراف
هر یک از ینها بر پنج انتها یافته و در یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهر است و در راس که بطرف علو علاقه بیشتر دارد
ظاهرش بحواس خمس ظاهری و باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و موید این قولست آنکه در مسوده ثانیه که سور قرآنی
بدو منتهی میگردد پنج لفظ الناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت مندرج است و بیان شطری از ان
در جواهر التفسیر تحریر یافته و الله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام بحرف سین سری عزیز است
چه این هر دو حرف با شد عرب گوییکه ای حسبک پس معنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین
و از نوادر اتفاقات است که این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم سنائی قدس سره
اشارتی بدین معنی نه آنجا که فرموده نظم اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس
حسبنا الله کفی سمع الله دعا لیس وراء الله المنتهی فله الحمد فی الاخرة و الاولی و الصلوة و السلام علی من اتبع الهدی

نشر ملمعست بر سوالی فرصتی اقرضوا الله یعنی بودای قرضی
منع کیفیت مکن از بن تفسیر سر آحسان سعین که کردم عوضی

فرغ من هذه الکتابت التفسیر الفارسی من کلام افضل الفضلاء و المتبحرین
مولانا کمال الدین الحسین الواعظ الهروی رحمة الله علیه فی بلده احمدآباد
المحروسة حرسها الله تعالی عن الافات و البلیات علی ید العبد الضعیف
المحتاج الی رحمة الله ابن رفیع فضل الله الیتریری شیخ عمارت عادی
غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه تحریرا فی عشرین شهر مبارک جمادی الاولی سنة ٩٢٧